



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



دروس خارج فخر
سال ۸۸-۸۹

حضرت آیت الله جوادمی آملی

((به همراه صوت دروسی))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی جوادى آملی ۸۸-۸۹

نویسنده:

آیت الله العظمی جوادى آملی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۸۸-۸۹
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۶
۱۹	آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۷
۲۸	آیات ۲ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۸
۳۸	آیات ۲ تا ۸ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۱
۵۰	آیات ۵ تا ۹ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۲
۵۹	آیات ۷ تا ۹ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۳
۶۹	آیات ۷ تا ۱۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۴
۸۰	آیات ۸ تا ۱۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۵
۹۰	آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۸
۹۷	آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۹
۱۰۵	آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۰
۱۱۵	آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۱
۱۲۸	آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۵
۱۳۵	آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۶
۱۴۵	آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۷
۱۵۶	آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۸
۱۶۴	آیات ۱۷ تا ۲۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۹
۱۷۳	آیات ۲۲ تا ۲۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۲
۱۸۲	آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۳
۱۹۰	آیات ۲۵ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۴
۲۰۰	آیات ۲۷ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۵

۲۱۰	آیات ۲۷ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۶
۲۲۱	آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۹
۲۳۲	آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۰
۲۴۰	آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۱
۲۵۰	آیات ۴۲ تا ۴۶ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۲
۲۵۹	آیات ۴۲ تا ۴۷ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۳
۲۶۵	آیات ۴۲ تا ۴۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۶
۲۷۴	آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۷
۲۸۶	آیات ۴۹ تا ۵۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۸
۲۹۷	آیات ۴۹ تا ۵۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۹
۳۰۶	آیات ۵۱ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۰
۳۱۵	آیات ۵۵ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۳
۳۲۵	آیات ۵۴ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۴
۳۳۴	آیات ۵۸ تا ۶۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۵
۳۴۴	آیات ۵۸ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۶
۳۵۴	آیات ۵۹ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۳۰
۳۶۴	آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۱
۳۷۸	آیات ۶۳ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۲
۳۸۸	آیات ۶۴ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۳
۳۹۴	آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۸
۴۰۳	آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۹
۴۱۱	آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۰
۴۲۰	آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۱
۴۳۱	آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۴
۴۴۱	آیات ۶۸ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۶
۴۵۵	آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۷

- آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۸ ----- ۴۶۵
- آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۲۲ ----- ۴۷۵
- آیات ۷۳ تا ۷۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۲ ----- ۴۸۶
- آیات ۷۳ تا ۷۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۳ ----- ۴۹۳
- آیات ۷۳ تا ۸۰ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۴ ----- ۵۰۱
- آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۶ ----- ۵۱۰
- آیات ۸۱ تا ۸۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۹ ----- ۵۲۴
- آیات ۸۱ تا ۸۷ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۰ ----- ۵۳۶
- آیات ۸۳ تا ۹۵ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۱ ----- ۵۴۹
- آیات ۸۳ تا ۹۵ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۲ ----- ۵۵۵
- آیات ۹۲ تا ۹۹ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۳ ----- ۵۶۷
- آیات ۹۲ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۶ ----- ۵۷۳
- آیات ۹۹ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۷ ----- ۵۸۳
- آیات ۱ تا ۷ سوره طه ۸۸/۱۰/۲۸ ----- ۵۹۴
- آیات ۱ تا ۸ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۹ ----- ۶۰۷
- آیات ۱ تا ۸ سوره مریم ۸۸/۱۰/۳۰ ----- ۶۱۸
- آیات ۵ تا ۱۲ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۴ ----- ۶۳۳
- آیات ۸ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۵ ----- ۶۴۱
- آیات ۸ تا ۱۲ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۶ ----- ۶۵۰
- آیات ۹ تا ۱۶ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۷ ----- ۶۶۰
- آیات ۱۳ تا ۱۸ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۰ ----- ۶۷۱
- آیات ۱۳ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۱ ----- ۶۸۰
- آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۲ ----- ۶۹۱
- آیات ۲۴ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۱ ----- ۶۹۸
- آیات ۲۴ تا ۳۶ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۲ ----- ۷۰۷
- آیات ۲۴ تا ۳۶ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۳ ----- ۷۱۸

۷۲۷	آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۵
۷۳۹	آیات ۳۶ تا ۴۳ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۸
۷۵۳	آیات ۳۷ تا ۴۷ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۹
۷۶۵	آیات ۴۱ تا ۵۱ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۰
۷۸۱	آیات ۴۲ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۱
۷۹۵	آیات ۴۲ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۲
۸۰۹	آیات ۴۷ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۵
۸۲۲	آیات ۴۷ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۶
۸۳۸	آیات ۵۳ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۷
۸۵۱	آیات ۵۱ تا ۶۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۸
۸۶۹	آیات ۵۷ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۲
۸۸۳	آیات ۶۱ تا ۶۹ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۳
۸۹۸	آیات ۶۲ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۴
۹۱۰	آیات ۶۵ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۵
۹۲۶	آیات ۶۷ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۶
۹۴۰	آیات ۶۸ تا ۷۱ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۴
۹۵۲	آیات ۷۰ تا ۷۳ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۵
۹۶۹	آیات ۷۱ تا ۷۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۶
۹۸۵	آیات ۷۱ تا ۷۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۷
۱۰۰۰	آیات ۷۳ تا ۷۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۸
۱۰۱۳	آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۱
۱۰۲۵	آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۲
۱۰۳۵	آیات ۷۷ تا ۸۴ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۳
۱۰۴۶	آیات ۸۰ تا ۸۸ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۴
۱۰۵۹	آیات ۸۸ تا ۸۱ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۵
۱۰۷۲	متن درس تفسیر حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی - شنبه ۲۸ فروردین ماه ۸۹/۰۱/۲۸

۱۰۸۰	آیات ۸۳ تا ۸۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۹
۱۰۹۰	آیات ۸۶ تا ۹۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۳۰
۱۱۰۱	آیات ۸۸ تا ۹۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۳۱
۱۱۱۳	آیات ۹۲ تا ۹۷ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۱
۱۱۲۴	آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۴
۱۱۳۶	آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۵
۱۱۴۹	آیات ۹۵ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۶
۱۱۶۲	آیات ۹۷ تا ۱۰۲ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۷
۱۱۷۲	آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۱
۱۱۷۹	آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۲
۱۱۹۱	آیات ۱۰۵ تا ۱۱۲ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۳
۱۲۰۱	متن درس تفسیر حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی - سه شنبه ۱۴ اردیبهشت ماه ۸۹/۰۲/۱۴
۱۲۱۰	آیات ۱۰۹ تا ۱۱۴ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۵
۱۲۲۰	آیات ۱۱۴ تا ۱۲۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۸
۱۲۳۲	آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۹
۱۲۴۴	آیات ۱۱۶ تا ۱۲۳ سوره مریم ۸۹/۰۲/۲۰
۱۲۵۳	آیات ۱۱۷ تا ۱۲۳ سوره مریم ۸۹/۰۲/۲۱
۱۲۶۳	آیات ۱۲۰ تا ۱۲۴ سوره مریم ۸۹/۰۲/۲۲
۱۲۷۳	آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۱
۱۲۸۴	آیات ۱۲۴ تا ۱۲۸ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۲
۱۲۹۷	آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۳
۱۳۰۶	آیات ۱۲۴ تا ۱۳۰ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۴
۱۳۱۶	آیات ۱۲۸ تا ۱۳۱ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۵
۱۳۲۴	آیات ۱۲۹ تا ۱۳۲ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۸
۱۳۳۷	آیات ۱۳۲ تا ۱۳۵ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۹
۱۳۴۸	درباره مرکز

سرشناسه: جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۸۹-۸۸ / عبدالله جوادی آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی: سایت مدرسه فقاقت

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۶

Your browser does not support the audio tag

(۱) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذِ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

سوره مبارکه «مریم» در مکه نازل شد گذشته از جنبه تاریخی عناصر محوری خود سوره شاهد داخلی محل نزول اوست زیرا سوری که در مکه نازل می شد عناصر محوری آنها اصول اعتقادی بود یعنی مسئله توحید بود، وحی و نبوت بود، معاد بود و اعجاز بود، خطوط کلی حقوق بود، خطوط کلی اخلاق بود و مانند آن. مسائل فرعی امثال زکات، حج، صوم این گونه از عناوین فقهی اینها در مدینه نازل شد مسئله جهاد، اسیرگیری، مسئله شهادت و مانند آن که مربوط به استقرار حکومت اسلامی است در مدینه نازل شد در مکه سخن از جنگ و مبارزه و دفاع و شهادت و غنیمت و اسیرگیری و اسیرشدن و اینها نبود مسئله صوم و زکات اغنام و امثال ذلک مطرح نبود، مسئله نماز جمعه و امثال ذلک مطرح نبود چون مایز اصلی مکی و مدنی بودن سوره همین است و همین مایز و میزان در سوره «مریم» مشهود است معلوم می شود این در مکه نازل شد پس به دو دلیل این سوره مکی است یکی دلیل نقلی از بیرون که روایت است، خبر است که این در مکه نازل شد، یکی تحلیل درونی با آشنایی به عناصر محوری خود سوره این مطلب اول.

مطلب دوم نامگذاری این سوره به نام مریم است در تسمیه و نامگذاری گاهی نامی از زبان خود پیغمبر یا اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) هست نظیر سوره مبارکه «فاتحهاالکتاب» که «لا صلاه الا بفاتحه الکتاب» (۱) و مانند آن این نشان می دهد که نامگذاری سوره به فاتحهاالکتاب به وسیله خود معصوم شد برخی از سؤرنده که نامگذاری آنها از باب علم بالغلبه است مثل سوره «انعام» سوره «بقره» سوره «عنکبوت» سوره «فیل» و امثال ذلك بعید است که نامگذاری این سوره به نام این حیوانات باشد لذا تفسیرهایی که برای شیعه یا برای سنی است هر دو گروه آن تفسیرهایی که برای قبل از هزار سال است از هزار سال به ماقبل نمی گویند سوره البقره می گویند «فی تفسیر سوره الّتی یُذکر فیہ البقره»، «فی تفسیر سوره الّتی یُذکر فیہ العنکبوت» نوشته مرحوم سید رضی از ما شیعه ها این طور است نوشتار برخی از علمای اهل سنت همین طور است آن تفسیرهای قبل از هزار سال معمولاً گفته می شود «فی تفسیر سوره الّتی یُذکر فیہ الأنعام»، «فی تفسیر سوره الّتی یُذکر فیہ العنکبوت» بعد برای تخفیف و آسان شدن این علم بالغلبه شد، شد سوره «بقره» سوره «فیل» سوره «عنکبوت» و مانند آن، این هم دو مطلب.

درباره نامگذاری این سوره به نام «مریم» (سلام الله علیها) هم محتمل است از باب علم بالغلبه باشد و هم طبق روایتی مردی آمده خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد که دیشب خدا به من دختری مرحمت کرد من نام آن دختر را چه بگذارم؟ حضرت فرمود دیشب سوره «مریم» بر من نازل شد تو اسم دختری را مریم بگذار او هم همین کار را کرد و اسم دخترش را مریم گذاشت و کنیه این شخص هم شده ابامریم، ابومریم لکن این روایت تقویت نشده است یک روایت صحیح و معتبر و قوی نیست اصل نقل آمده اما تأیید نشده تقویت نشده بنابراین هم محتمل است که این سوره به وسیله خود معصوم (سلام الله علیه) نامگذاری شده باشد طبق این روایت، هم ممکن است از باب علم بالغلبه باشد.

ص: ۲

آیه □ اولش که مربوط به (کهیص) است این مربوط به حروف مقطعه است که در اول سوره □ مبارکه □ «بقره» بحث مبسوطی در همین زمینه ارائه شد چندین قول درباره □ این حروف مقطعه هست اما یک قول قطعی که تظمتن به النفوس والقلوب آن هنوز ارائه نشده سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) همان طوری که سبک تفسیری شان تفسیر قرآن به قرآن است این حروف مقطعه را هم با یکدیگر تفسیر می کنند این حروف مقطعه بعضها را با بعض تفسیر می کنند می فرمایند مثلاً (المص) (۱) این مرتب است از «الم» و حرف «صاد» قرآن در این سه سوره که یک سوره مصدر به «الم» است، یک سوره مصدر به «صاد» است، یک سوره هم مصدر به «المص» می فرمایند ما وقتی این سه سوره را بررسی می کنیم می بینیم روال سوره □ مبارکه □ «الم» به یک سیمت است یک، سوره □ مبارکه □ «ص» به سیمت دیگر است دو، سوره □ «المص» جامع بین این دو روال است سه، این نشان می دهد که حروف مقطعه هم بعضها یفسر بعضها مشابه این تحلیل را هم درباره □ (کهیص) دارند که اگر شما سوری که مصدر به آن حروف است مخصوصاً سوره □ «ص» یا سور دیگر ارزیابی کنید خطوط اساسی آنها را در سوره □ مبارکه □ «مریم» می یابید (کهیص) برخیها هم گفتند که برای اینکه به عرب بفهمانند که قرآن راز معجزه بودنش چیست فرمود این قرآن از همین حروف تشکیل شده «الم» است، «صاد» است، «عسق» است و مانند آن، این قرآن از همین حروف تشکیل شد مواد اصلی اش در اختیار شماست که شما در منثور و منظوم با این حروف سر و کار دارید اما نمی توانید مثل این بیاورید برای اینکه بفهمانند قرآن اعجازش از جای دیگر نیست از همین حروف تشکیل شده متنها اراده □ الهی کاری کرده است که مقدور شما نیست این حروف را در بخشی از سور قرآن یادآوری کرده تا مردم عنایت کنند که مواد اصلی قرآن از همین حروف رایج و دارج است ولی مقدورشان نیست. به هر تقدیر بخشی از این احتمالات در اوایل سوره □ مبارکه □ «بقره» مبسوطاً مطرح شد.

ص: ۳

مطلب دیگر این است که رحمت‌های الهی در این سوره به خوبی تبیین شده خداوند یک رحمت خاصه دارد که مخصوصاً مؤمنین است (بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ) (۱) یک رحمت عامه دارد که (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) (۲) در سوره مبارکه «انعام» آمده در دعای نورانی «کمیل» هم می‌گوییم «بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۳) آن رحمت رحمانیه فراگیر است هیچ موجودی از رحمت رحمانیه محروم نیست اما رحمت رحیمیه مثل رحمت علم، رحمت شفا، رحمت رزق، رحمت کرامت، رحمت عفت، رحمت صبر این از اوصاف کمالی همه در اثر رحمت‌های خاصه الهی است این رحمتها هم وسیع است گرچه «وسعت کل شیء» نیست اینکه در بعضی از دعا‌های ماه مبارک رمضان آمده «وَكُلُّ رَحْمَتِكَ وَسِعَتْهُ» (۴) همین طور است او رحمتی دارد به نام شفا، شفای او محدود نیست که بعضیها را بتواند بعضیها را نتواند رزق او، احیای او و مانند آن، این رحمت‌های خاصه ای که به مؤمنین عطا می‌کند اینها هم واسعه است لذا جا برای حسد نیست اگر کسی از رحمت خاصه برخوردار است ما هم می‌توانیم به همان خدایی که دیگری رحمت داد به ما هم عطا کند لذا «وَكُلُّ رَحْمَتِكَ وَسِعَتْهُ» این رحمت خاصه است اما «بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» آن رحمت رحمانیه است. در این سوره مبارکه «مریم» بسیاری از این رحمت‌های خاصه الهی چه به زن چه به مرد، چه به پیرمرد چه به نوجوان چه به میانسال عطا کرده گاهی به زن رحمت خاصه داده گاهی به مرد، گاهی به کهنسال مثل زکریا داده گاهی به میانسال مثل موسی و هارون گاهی به نوسال مثل یحیا و مانند آن، این رحمت الهی شامل پیر است گاهی شامل نوجوان است گاهی شامل جوان است گاهی شامل میانسال است گاهی شامل کودک است گاهی شامل مرد است گاهی شامل زن است این رحمت خاصه را در سوره مبارکه «مریم» بیان کرده. در بخش‌های فراوانی از این سوره دارد (وَادْكُرْ)، (وَادْكُرْ)، (وَادْكُرْ) به یاد اینها باش این (وَادْكُرْ) یعنی به یاد اینها باش گاهی در مسئله صبر و استقامت و پایداری و پایداری و اینهاست مثل اینکه به وجود مبارک حضرت رسول (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) می‌فرماید نام مبارک ابراهیم را متذکر باش، نام موسی را متذکر باش اینها مبارزه کردند آدم‌های نستوه بودند (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ) (۵) مثل ذالنون نباش که صحنه را ترک کنی فرار کنی مردم را تنها بگذاری این یک بحث است «واذکر ابراهیم»، «واذکر موسی»، «واذکر کذا»، (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ) به یاد ذالنون نباش به یاد ابراهیم و موسی باش این یک بخش است. بخش دیگر مربوط به این است که رحمت‌هایی که به اینها دادیم به یاد این رحمتها باش این بخش از آیات ناظر به نستوه بودن و مقاوم بودن و مبارز بودن و جبهه رفتن و جنگ کردن نیست ناظر به این است که اگر با او ارتباط برقرار کنی در رحمت را باز می‌کند این در از دو طرف باز است و نزدیک است هم از آن طرف نزدیک است (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (۶) هم از این طرف نزدیک است در بیان نورانی امام سجاد است در ادعیه دیگر این ذوات مقدس است که «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ الْمَسَافَةِ» (۷) یعنی اگر کسی بخواهد به طرف خدا برود هم راه باز است هم در باز است هم نزدیک است «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ الْمَسَافَةِ» این همان اوایل دعای نورانی امام سجاد در دعای «ابوحمره ثمالی» در سحرهای ماه مبارک رمضان است پس از هر دو طرف هم در باز است، راه باز است، نزدیک هم هست نه اگر خدا بخواهد فیضی به ما برساند در وسط بند و گیری است نه اگر ما بخواهیم از او فیض بگیریم بند و گیری است مگر این بندی را که خودمان ببندیم «وَأَنَّكَ لَا تَحْتَاجُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» تنها چیزی که نمی‌گذارد ما این در را باز کنیم قفل این در است گناه ماست «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا تَحْتَاجُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» پس راه از دو طرف باز است اگر راه از دو طرف باز است یا ما باید بکوشیم که قفل نکنیم یا اگر قفل کردیم با دست خودمان با توبه و انابه این قفل را باز کنیم بالأخره راه باز است لذا فرمود: (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا) درست است مسائل مبارزاتی، مقاومت و مانند آن ممکن است در جنب این داستانها طرح بشود اما محور اصلی اش دریافت رحمت الهی است آن هم رحمت خاصه

انواع رحمت را ذات اقدس الهی داد داشتنِ خانواده صحیح و طیب و طاهر از بهترین رحمت‌های الهی است داستان اولین داستانی که در این سوره مبارکه «مریم» یاد می شود همان تشکیل یک خانواده صحیح است فرمود: (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا) حالا یا خبر است برای مبتدای محذوف یا مبتداست برای خبر محذوف ولی آنچه به ذهن نزدیک تر می رسد این است که (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ) یعنی «اُذکر ذکراً» که آن ذکر (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ) است به یاد رحمت پروردگارت نسبت به زکریا باش به شهادت وحدت سیاقی که در این سوره است در همین سوره آیه شانزده این است (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا) باز در همین سوره آیه ۴۱ آمده (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ) در همین سوره آیه ۵۴ آمده (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ) در همین سوره آیه ۵۷ آمده (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ) همه جا (وَاذْكُرْ)، (وَاذْكُرْ) است بعید است که اینجا خبر برای مبتدای محذوف و یا مبتدا برای خبر محذوف باشد و از سنخ (وَاذْكُرْ) نباشد یعنی «واذکر رحمت ربِّک» به یاد بیاور که خدا چگونه بنده خاص خود را مشمول رحمت قرار داده است (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ) نه «ذکر ربِّک عبده بالرحمه» این نیست که خدا بنده اش را از راه رحمت رسانی فراموش نکرده به یاد بنده اش بود ذاکر تویی نه خدا، تو به یاد رحمت پروردگارت باش نسبت به چه کسی است؟ نسبت به زکریا، مستحضرید یک زکریای اول است یک زکریای دوم چه اینکه درباره اسماعیل هم یک اسماعیل صادق الوعد است یک اسماعیل ذبیح اینها یکی نیستند طبق بعضی از نقلهای تاریخی ولی این زکریا همان زکریای معروف است که از انبیاست و پدر یحیای حسور است. (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا) خب آن رحمت چیست؟ این متن است شرحش این آیات بعدی است، این اجمال است تفصیلش آیات بعدی است (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا).

ص: ۴

- ۱- (۳) . سوره توبه، آیه ۱۲۸.
- ۲- (۴) . سوره اعراف، آیه ۱۵۶.
- ۳- (۵) . اقبال الأعمال، ص ۷۰۶.
- ۴- (۶) . بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۹۴.
- ۵- (۷) . سوره قلم، آیه ۴۸.
- ۶- (۸) . سوره ق، آیه ۱۶۰.
- ۷- (۹) . بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۳.

در جریان ذکر و یادآوری اگر نسبت به پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) باشد خب قابل توجیه است که آن حضرت در بعضی از عوالم به این مطالب آگاه بود در این عالم به وسیله آیات قرآنی تذکره ای است برای او که آنچه را در آن عالم آگاه شدی الآن به یاد بیاور اما برای توده مردم این «واذکر» یعنی چه؟ درباره ﴿وَأذُكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾ که خطاب به شخص پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) است روشن است اما درباره ما این ذکر تام نیست مگر اینکه اصل اعلام باشد به ما نمی گویند متذکر باش برای اینکه ما قبلاً یادمان نبود تازه اولین بار است داریم یاد می گیریم بنابراین چون خطاب به وجود مبارک پیامبر است می شود گفت که به یاد این باش برای اینکه در صحنه ای این مطالب را آگاه بودی الآن که اینجا آمدی باید تو را متذکر کنیم به آنچه را که در آن مطلب.

مطلب دیگر اینکه در سوره مبارکه ﴿اسراء﴾ ذات اقدس الهی نسبت به پیامبرش تعبیری کرده اما آن (عَبْدُهُ) با این (عَبْدُهُ) خیلی فرق دارد در سوره ﴿اسراء﴾ فرمود: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى) (۱) جریان معراج طلعه اش اسراء بود اسراء از مکه شروع شد معراج از قدس شروع شد بالأخره در این سفر غیبی تعبیری که ذات اقدس الهی از رسولش دارد این است که (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ) اما در اینجا (ذِكْرٌ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ) که به او یحیا داد این (عَبْدُهُ) با آن (عَبْدُهُ) این عطا با آن عطا خیلی فرق می کند بنابراین در جریان وجود مبارک حضرت یعنی رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) چون خاتم انبیاست اشرف از آنهاست برکات خاصی دارد رحمتی که نصیب آن حضرت شد نصیب دیگر انبیا نشد اما بالأخره چون آن حضرت از این مطالب باخبر است می توان به آن حضرت گفت به یاد اینها باش اما نسبت به ماها که تعلیم ابتدایی است (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (۲) است این تذکره نیست در قرآن این گونه از مسائل را به عنوان تذکره نشمردند آن مطالب اخلاقی را مطالب توحیدی را به عنوان تذکره ذکر کردند برای اینکه آن سرمایه اصلی اش را آن دل مایه را خدا به ما داد فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۖ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۳) ما با آن سرمایه اصلی به دنیا آمدیم اگر جریان توحید را مطرح کردند، وحی و نبوت را مطرح کردند، ولایت را مطرح کردند می توانند بگویند این تذکره است چون سرمایه اصلی اش به ما داده شد اما درباره قصص انبیا که ما خبری از آنها نداریم تعبیر به تذکره نشده یا اگر شده فقط ناظر به وجود مبارک پیامبر است.

ص: ۵

- ۱- (۱۰) . سوره اسراء، آیه ۱.
- ۲- (۱۱) . سوره جمعه، آیه ۲.
- ۳- (۱۲) . سوره شمس، آیات ۷-۸.

پرسش: حاج آقا بیخشید در تلافی دو رحمت صادر مشترک هست ولی جامع مشترک نیست.

پاسخ: چرا، جامع مشترک همان رحمت عامه است دیگر چون اگر از یک جا آمده است «مِنْ رَحْمَةِ بَدَا وِ اِلٰی مَا بَدَا یَعُودُ»

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق مِنْ رَحْمَةِ بَدَا وِ اِلٰی مَا بَدَا یَعُودُ

گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مخور بیرون مَرند تو را از دیار دوست

آن یک رحمت دیگر است.

خب، (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَلَيْهِ زَكْرًا) چگونه خدا به یاد بنده اش بود رحمتش را به او فرستاد؟ اول منادات بود بعد مناجات شد مناجات بعد از منادات است انسان اول دور است «یا رَبِّ، یا رَبِّ، یا رَبِّ» بعد وقتی نزدیک شد می گوید «رَبِّ» شاید چند سال قبل هم این روایت نورانی از کافی خوانده شد که در روایاتی که مرحوم کلینی نقل می کند این است که شایسته است انسان در آن مراسم نیایش اول بگوید «یا رَبِّ، یا رَبِّ، یا رَبِّ» بعد از اینکه ده بار گفت «یا رَبِّ» بگوید «رَبِّ» دیگر «یا» نگوید این را اگر به یک ادیب بگویی می گوید «یا» محذوف است و حرف ندا حذف شده، به یک حکیم بدهی می گوید جا برای مناجات است نه برای منادات یایی در کار نیست تا حذف بشود اینکه دستور دادند اول ده بار بگو «یا رَبِّ» بعد بگو «رَبِّ، رَبِّ، رَبِّ» یعنی حالا- که نزدیک شدی حالا- که به مناجات رسیدی حالا- که داری نجوا می کنی دیگر جا برای «یا» نیست وقتی در حضور کسی آدم قرار گرفته نمی گوید آی فلان کس که، با او حرف می زند اینکه مرحوم کلینی نقل کرده در باب دعای کافی وظیفه □ داعی این است که اول چند بار بگوید «یا رَبِّ» بعد این حرف «یا» را حذف بکند بگوید «رَبِّ، رَبِّ» همین است وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) اول منادات داشت بعد مناجات اول «یا رَبِّ» بود بعد «رَبِّ» همه همین طورند بعضیها در این منادات گیر می کنند همیشه از دور می گویند «یا رَبِّ» احساس قُرب نمی کنند وقتی احساس قُرب نمی کنند چگونه بگویند «رَبِّ» آن که به آن مرحله نرسید نباید به خودش اجازه بدهد بگوید «رَبِّ، رَبِّ، رَبِّ» برای اینکه این هنوز در مرحله □ نداست اگر در مرحله □ نداست یا باید «یا» را بگوید یا اگر «یا» را نگفته از باب «و حذف ما یُعَلِّم منه جائز» اینجا حرف ندا محذوف است اما وقتی که به قُرب رسیده آنجا نه «یا» را می گوید نه «یا» محذوف است فعلاً وجود مبارک زکریا از دور گفت «یا رَبِّ» و این بحث هم قبلاً گذشت که قُرب و بُعد الهی یک اضافه □ اشراقیه یک طرفه است نه دو طرفه ما در مسائل قُرب و بعد مکانی و زمانی حتماً دو طرفه است و هر دو طرف هم علی وزانٍ واحد قُرب یا بعیدند مثلاً این ستون مسجد اعظم اگر از دیوار شرقی یا دیوار غربی پنج متر فاصله دارند آن دیوارها هم از این ستون پنج متر فاصله دارند این طور نیست که این دور باشد آنها نزدیک، اگر جسمی از جسم دیگر دور باشد او هم دور است آن جسم دیگر هم دور است اگر جسمی به جسم دیگر نزدیک باشد آن جسم دیگر هم نزدیک است اما در مسائل معنوی یک طرفه است ممکن است «الف» از «باء» دور باشد ولی «باء» به «الف» نزدیک این در مسائل مادی نمونه ندارد ولی شبیه سازی اش ممکن است اگر نایبانی کنار دوست بینایش بنشیند و او را نیند این نایبانی از آن دوست دور است ولی آن دوست به این نزدیک است اگر کسی کور بود واقعاً از خدا دور است ولی خدا واقعاً به او نزدیک است اگر سخن از نداست و سخن از دوری است دوری دو جانبه نیست از این طرف «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ» (۱) است اگر حاجب عمل نباشد، بعید المسافه است اگر حاجب عمل باشد ولی در هر دو حال (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (۲) سر جایش محفوظ است او در هر دو حال نزدیک است (فَإِنِّي قَرِيبٌ

أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ) (۳) اما دعاکننده گاهی نزدیک است گاهی دور (إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا) و چه گفت به عرض پروردگار رساند (قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) اصل دعا را که شما می شنوی استجابت می کنی را اول ذکر کرده اما خواسته خدا که چه می خواهم را بعد ذکر کرده عرض کرد پروردگارا! قابل هیچ مبدأ قبول در آن نیست من که کهنسالم پیرمردم محکم ترین عضو بدن انسان استخوان است وقتی یک استخوان پوک شد سایر اعضا هم پوک است دیگر عرض کرد خدایا! وقتی عَظْمُ این استخوان که ستون بدن است و محکم ترین عضو بدن است این موهون شد سست شد دیگر از سایر اعضا خبری نیست موی سر هم که سفید است (إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا). خب، داد از سر پیری و من معتقدم که داد تو را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت دادِ توست ما در این مسائل عادی می گوئیم درست است فاعل تام است ولی قابل هم باید تام القابلیه باشد این در کارهای آدم است از فاعلهای عادی بر نمی آید که ناقابل را قابل کند بالأخره قابل زمین باید آماده باشد شوره زار نباشد تا بذرافشان کشاورزی کند اما در برابر قدرت ذات اقدس الهی اگر او بخواهد غیر قابل را هم قابل می کند اگر گفتند:

ص: ۶

۱- (۱۳) . بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۳.

۲- (۱۴) . سوره ق، آیه ۱۶.

۳- (۱۵) . سوره بقره، آیه ۱۸۶.

همین است این چنین نیست که او قدرتش محدود باشد به ناقابل نتواند عطا کند قبولِ قابل را هم او عطا می کند قابلیت را هم او عطا می کند منتها به همگان قابلیت داده است اگر کسی در اثر سوء رفتار خود آن قابلیت را هدر داد بار دیگر خدا گاهی ممکن است بدهد ممکن است ندهد ولی برای اولین بار داده است و اگر هم بخواهد عطا کند عطا می کند آن که مُرده را زنده می کند و مانند آن همین است دیگر. خب، لذا عرض کرد خدایا من از نظر قابلیت هیچ وسیله ای ندارم که عرضه کنم ولی قدرت تو بیکران است پس هیچ بهانه ای در کار نیست نمی شود گفت تو دیگر حالا پیرمردی من دوتا ضعف می آورم و اعتراف هم دارم و این دو ضعف را هم تو می توانی ترمیم کنی خود من الآن به کهنسالی رسیدم که وضعم این است همسر من آن وقتی که جوان بود یک زن نازایی بود عقم و عُقر و نازایی در او بود الآن که پیر است (وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا) نه (امْرَأَتِي عَاقِرًا) این (۱) در بعضی از آیات این است (وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا) عرض کرد خدایا الآن که او پیر است آن وقتی هم که جوان بود عقیم بود لذا ما فرزند نداشتیم. خب، این زن پیر نازا را تو زانو می کنی مرد پیر را تو پدر می کنی از تو برمی آید این می شود رحمت خاصه برای داشتن فرزندی مثل یحیا این گونه سرمایه گذاری جا دارد (رَبِّ اِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاسْتَعَلَ الرَّاسُ شَیْبًا) اما (وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِیًّا) بگویم حالا این کار شدنی نیست و نمی شود و اینها نه، مثل اینکه دارند اذان می گویند.

ص: ۷

Your browser does not support the audio tag

«کهیص (۱) ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبِيدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)»

گذشته از شواهد داخلی که این سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد برخی از شواهد تاریخی هم مکی بودن این سوره را تأیید می کند زیرا وقتی جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرد اوایل این سوره را برای پادشاه حبشه قرائت کرد در آن محفل معلوم می شود این سوره در مکه نازل شد و جعفر بن ابی طالب و همراهانش از این سوره باخبر بود.

مطلب بعدی آن است که گرچه رحمت الهی واسع است و رحمت‌های خاصه ی او هم وسیع است لکن در این محور از یک رحمت خاصه ای که مربوط به تحکیم خانواده است سخن به میان آمده داشتن فرزندی که صالح باشد عبد سالک باشد از روزیهای الهی برخوردار باشد چنانچه مریم (سلام الله علیها) بود اینها را زکریا (علیه السلام) دید و رغبت پیدا کرد که چنین فرزندی داشته باشد این دعای فرزندخواهی را خدای سبحان از زکریای سالمند بعد از مشاهده ی مریم نقل می کند و گرنه تاکنون وجود مبارک زکریا چنین درخواستی نداشت یا قرآن نقل نکرد بعد از اینکه مریم (سلام الله علیها) را دید چون کفیل مریم بود «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» (۱) یعنی «جعل الله زَكَرِيَّا كَفِيلًا لِّلْمَرْيَمَ» «كَفَّلَ» یعنی خدا تکفیل کرد زکریا را کفیل مریم قرار داد «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» زکریا در مدّت کفالت کرامت‌های فراوانی را از مریم (علیها السلام) دید از آن جهت «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» (۲) که «رَبِّ اجْعَلْ لِي» کذا و کذا، بنابراین فرزند صالح خواستن آن هم چنین فرزندی از بهترین دعا‌های انبیاست یک، و از برجسته ترین مصادیق رحمت خاصه الهی است دو، اصل فرزند داشتن و فرزند صالح داشتن را ذات اقدس الهی در اسرار نکاح ذکر کرده که فرمود: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لَأَنفُسِكُمْ» (۳) در جریان سنّت نکاح وقتی که مراسم ازدواج را مطرح می کند می فرماید اینجا جای مزرعه است به فکر آینده تان باشید مزرعه ی خوبی داشته باشید کشت خوبی داشته باشید زرع خوبی داشته باشید اصل ازدواج که برای فرزند صالح است را قرآن تأیید کرد ترغیب کرد فرمود: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لَأَنفُسِكُمْ» چون انسان نمی خواهد از بین برود با اینکه مرگ قطعی است برای اینکه بماند باید فرزند صالح داشته باشد از بهترین برکات الهی فرزند صالح است که بقای انسان را تأمین می کند لذا کتاباً و سنّتاً این امر ترغیب شد وجود مبارک زکریا هم برای اینکه باقی باشد به بقای فرزند صالح از ذات اقدس الهی خیری را مسئلت کرد.

ص: ۸

۲- (۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

۳- (۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۳.

مطلب سوم آن است که گرچه در آغاز سوره ی مبارکه ی «مریم» خدای سبحان از زکریا به عنوان بنده یاد کرده است «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ» اما این را با اسم خاصه‌ش که عطف بیان اوست مشخص کرده که این عبد زکریاست ولی آنچه در طلعه ی سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت عبد محض است عبد مطلق است عبد مطلق غیر از وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) کسی نیست «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» (۱)، «بِعَبْدِهِ» نام مبارک پیغمبر همان طوری که بارها ملاحظه فرمودید اصلاً در قرآن کریم به عنوان خطاب نیامده اصل اسم آمده ولی خطاب نیست و هرگز خدای سبحان پیامبر را به اسم خطاب نکرده تا برای ما الگویی باشد واسوه ای باشد که حضرت را به لقب پرافتخار رسول الله، نبی الله و مانند آن خطاب بکنیم. در آغاز سوره ی مبارکه ی «اسراء» عبد مطلق یاد کرد و عبد مطلق همان انسان کامل محض است که غیر از وجود مبارک پیغمبر کسی نیست.

پرسش: ببخشید ایشان غیر از ولد صالح حضرت درخواست کرد که اموالش و اموال به اصطلاح همسرش را وارد کند ..

پاسخ: حالا ان شاء الله به آیه ششم که رسیدیم مشخص می شود که «يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» این میراث نبوت و رسالت است یا اعم از او یا به خصوص میراث مال است که این خانواده محفوظ بماند حالا- ان شاء الله در ذیل آیه ششم این مطرح می شود.

خب، «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا» چگونه این زکریا عبودیت خودش را اظهار کرد «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» اخفا غیر از اخفات است اخفات در قبال جهر وصف قرائت نمازهای ظهر و عصر و امثال اینهاست که می گویند اخفات است در حضور دیگران است ولی آهسته سخن گفتن این اخفات است چه در حضور دیگران باشد چه در غیاب دیگران باشد همین که جوهره ی صدا معلوم نباشد می گویند اخفات، اما اخفا یعنی مخفیانه دور از انظار دیگران چیزی را خواستن که شائبه ریا نباشد، خلوص نیت در او بیشتر باشد، تنهایی باعث این سراب بودن و ناب بودن است و مانند آن پس اخفات یک مطلب است اخفا که در این آیه طرح شده مطلب دیگر. «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) هم اصل دعا، هم روش دعا، هم منش دعا هر سه را رعایت کرده است اصل دعا به عنوان عبادت که انسان موظف است در پیشگاه پروردگارش عرض حاجت کند این یک عبادت است زکریا عرض کرد من همیشه دعاگو بودم «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» شقاوت در قبال سعادت است عبادت، سعادت می آورد محرومیت از عبادت، شقاوت می آورد عرض کرد من نسبت به دعای شما سعید بودم شقی نبودم همیشه دعاگو بودم همیشه دعا می کردم همیشه از شما می خواستم این سیره ی من بود روش من بود چطور دعا می کردم آن را هم عرض می کنم، چه چیزی می خواهم آن را هم عرض می کنم، چطور می خواهم آن را هم عرض می کنم پس اصل دعا «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» چطور باید دعا بکنم باید مخفیانه، من باشم و تو، کسی نباشد، مزاحم نباشد گاهی انسان در اتاق خاص تنها زندگی می کند اما این به حمل اولی تنهاست به حمل شایع در کثرت است تمام خاطراتش در ذهن او هست با او هست حرفهایی که زده، حرفهایی که شنیده انباری از خاطرات در ذهن او هست این در خفا نیست این در علن است آن که مخفی است یعنی طرزی با خدای خود سخن می گوید که کسی نمی فهمد خاطره ای ندارد

بیگانه ای را راه نداده ذات اقدس الهی ادبِ دعا را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» در چند جا مشخص کرده یکی در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۵۵ فرمود: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» با ضراعت و ناله و لابه و ضجّه چیز از خدا بخواهید که معلوم می شود فقر است دیگر. خب، آنهایی که اهل دعای اند می گویند خدایا ما هدیه ای آوردیم پیش کشی آوردیم این پیش کش ما فقر ماست پیش کشی نیست مگر نیستی ام من این فقرم را آوردم این هم هدیه من، حالا اگر کسی با تضرّع و ناله رفت برای اینکه این ناله و لابه ی او مخلوط نشود بهتر آن است که در خفا باشد «وَخُفْيَةً» در ذیل همین بحث که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بود گذشت برخی از مفسّران بزرگوار نظیر فیض در صافی و دیگران فرمودند اینکه خدا فرمود: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^(۲) این دلیل است برای آن دوتا حدّ وسط، حدّ وسط اول این است که با تضرّع و ضراعت و ناله و لابه باشد یک، و هر کسی با ناله دعا کرد به مقصد می رسد دو، این قیاس اول و حدّ وسطش هم لابه، قیاس دوم هر کسی در خفا و مخفیانه و بدون ریا و شیمعه دعا کرد مستجاب می شود این هم دعای خُفیه است مستجاب می شود دلیل این دوتا حدّ وسط ذیل آیه است که «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» اگر کسی اهل ناله و لابه نباشد معلوم می شود از حدّ خود تعدّی کرده است و اگر کسی در خفا دعا نکند معلوم می شود از حدّ خود تعدّی کرده است حالا در جمع این همه ناله کردن برای چیست؟ کسی که نیست خبری از تو ندارد در آنجا با خدا ناله کن این دوتا قیاس است و دوتا حدّ وسط است و دوتا مدّعاست تعلیل آنها در ذیل ذکر شده است «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» خب درست است که این تحلیل عام است و خصوصیت مورد باعث اختصاص آن وارد نمی شود خدا افراد متعدّی را دوست ندارد بله درست است اما این با آیات ظلم و تجاوز سازگار است اگر کسی بگوید غصب نکنید مال مردم را نگیرید «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» این تناسب صدر و ذیل روشن است اما بفرماید مخفیانه دعا بکن «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» این یعنی چه؟ چه تناسبی بین این علّت با آن معلول است معلوم می شود در علن دعا کردن، فریاد کشیدن در حضور جمع این اعتداست مگر آدم با خدا حرف می زند این طور بلند می کند «یا ربّ، یا ربّ» مسجد و همسایه های مسجد را باخبر می کند این اعتداست دعا آرام، آهسته، مخفیانه آرام و آهسته را در بخش دیگر همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» بیان کرد مخفیانه بودن را اینجا بیان کرد جامع همه ی اینها این است که انسان در دعا از حدّش تجاوز نکند در حضور دیگران فریاد برآوردن این تعدّی است خب بالأخره ادب دعا حساب خاصّی دارد هر کسی این ادب را رعایت نکرد متعدّی است دیگر.

ص: ۹

۱- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱.

۲- (۵). سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

پاسخ: مستجاب تر است اما به همه فرمود آرام دعا کن به همه.

پرسش: در روایت است که امام سجاده (علیه السلام).

پاسخ: بله، دعای در جمع برکات فراوان دارد حتی یک نفر دعا کند بقیه آمین بگویند هم همین دعا را دارد اما این سفارش، سفارش عام است آرام نه فریاد بکشید همه ی همسایه ها را خبر کنید.

پرسش: امام صادق (علیه السلام) دعا می کردند و بچه ها آمین می گفتند.

پاسخ: آن خوب است دیگر در دعا کسی دعا بکند دیگران آمین بگویند همه در ثواب شریک اند و استجاب می شود این یک مطلب، تنها دعا کردن اثر دارد این مطلب دیگر، اما فریاد کشیدن ممنوع است.

پرسش: حاج آقا خود کمیل می فرمایند که حضرت با صدای بلند می خواند.

پاسخ: خب حالا یک وقت است کسی یک نفر برای اینکه دیگران آشنا باشند دیگران نمی توانند می خواند این در حقیقت یک نفر به دلیل خاص جهر می دهد اما آنچه را که غالب ماها توده ی مردم ماها موظفیم در دعا با ذات اقدس الهی این روش را رعایت کنیم همین آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» است که فرمود: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» چرا، برای اینکه اگر خیلی صدا را بلند کنی این تعدی است و خدا متعدیها را دوست ندارد این کاری ناظر به مسئله ظلم و تجاوز به حقوق دیگران ندارد «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»، اما در درون خود آدم دعا بکنند آیه ی ۲۰۵ همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» است در آنجا فرمود: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» این هم خیفه را ذکر کرده بالصراحه، هم اخفات را ذکر کرده فرمود: «دُونَ الْجَهْرِ» و هم خُفْيَه را ذکر کرده بدون اینکه نامش را ببرد فرمود: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ» یعنی ذکر قلبی در حقیقت ذکر قلبی است نه ذکر لسانی «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا يَك، وَخُفْيَةً» با هراس که آیا لیاقت دارم، مستجاب می شود، نمی شود دو، و آرام «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی اخفات یعنی همس نظیر آن طوری که انسان در نماز ظهرین اخفاتاً قرائت می کند «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (۱)، بنابراین ادب دعا را قرآن کریم به ما آموخت وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) به این ادب مؤدب بود و خدای سبحان را با این ادب الهی دعا کرد «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا»، خب.

ص: ۱۰

پرسش: حاج آقا جهر بودن «أَدْعُوا رَبَّكُمْ» (۱)

پاسخ: آن مثل «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۲) است «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۳) معنایش این نیست که عقد جمعی بخوانید که یعنی «فلیوف کلّ رجلٍ منکم بعقده» «ادْعُوا» یعنی «ادْعُ یا زید، ادع یا عمرو، ادع یا بکر» آن وقت جمع می شود «ادعوا»، «ادعوا» غیر از «ادع» است اول مفرد، مفرد، مفرد است بعد «ادعوا» معنای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» این نیست که همه تان با هم نماز بخوانید که یعنی هر کسی تکلیف خودش را انجام بدهد و در روایاتی که دارد هر چه جمع شد بهتر آن بحث خاصّ خودش را دارد نظیر نماز جماعت با نماز فرادا، دعای جماعت با دعای فرادا آن خیلی خوب است همه آمین می گویند یا همه آن دعا را می خوانند اما همه «تَضَرُّعاً» است، «فِي أَنْفُسِهِمْ» است، «خِيفَةً» است، «حُفْيَةً» است، «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» است، مستجاب تر هم است این روش را وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) اعمال کرده است.

پرسش:...

پاسخ: بله، این نظیر «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است آن «وَأَزْكُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ» (۴) را گفتند درباره ی نماز جماعت است و این یعنی کلّ واحدٍ منهم هر کس تکلیف خاصّ خودش را انجام بدهد.

پرسش:...

پاسخ: آن معنایش رفعت یعنی فریاد کشیدن نیست نفاق را همان «حُفْيَةً» (۵) از بین می برد، «فِي أَنْفُسِهِمْ» از بین می برد و گرنه فریاد کشیدن نفاق را از بین نمی برد آن معنای خاصّ خودش را دارد که «ارفعوا صلواتکم عند ذکر فانها ترفع النفاق» آنچه را که نفاق را از بین می برد «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ» است، «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» (۶) است، «نِدَاءً حَفِيًّا» است، «وَحُفْيَةً» است و امثال ذلك.

ص: ۱۱

۱- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

۲- (۸) . سوره ی مائده، آیه ی ۱.

۳- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۳.

۴- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۳.

۵- (۱۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

۶- (۱۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۵.

خب، در اینجا که فرمود: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» این روش دعا و ادب دعاست. در دعا اول حمد و ثنا مقدم است این دعا «افتتاح» همین است اول حمد الهی و ثنای الهی بعد عرض حاجت ایشان هم اول حاجت خودش را ذکر کرد نه حاجت یعنی من چه می خواهم فقر و فقدان و ضعف و مسکنت خودش را ذکر کرد عنایت الهی را یاد آور شد بعد عرض کرد خواسته ی من فرزند صالح است «قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» که بحثش در دیروز گذشت «وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» سرم در اثر پیری دارای موی سفید است مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تیبان این شیب را به معنای موی سفیدی که سیاهی مخلوط اوست یا موی سیاهی که سفیدی مخلوط اوست که برای انسانهای میانسال است معنا کرده و مشوب بودن و شائبه و شائب را هم با این شیب هماهنگ دانسته و این تفسیر لغوی ناصواب است زیرا آن شوب به معنای مخلوط بودن و مشوب بودن اجوف واوی است و این شیب اجوف یایی است این شیب که اجوف یایی است یعنی یکسره سفید آن شویی که اجوب واوی است سفیدی با سیاهی مخلوط است ظاهر این آیه این است که تمام موی سرم سفید شد نه اینکه سفیدی با سیاهی مشوب شد البته شائبه در هر دو لغت آمده چه اجوف واوی چه اجوف یایی می گویند این مطلب بی شائبه است یعنی مشوب نیست یعنی سیره، ناب و خالص است شائبه ای در فلان کس نیست یعنی خالص است مشوب نیست مخلوط نیست ولی بالأخره آن اجوف واوی است این شیب که اجوف یایی است یعنی یکسره مویم سفید شده «ابيض شعره» اینکه عرض کرد «وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» این است. بعد ادب خودش را هم ذکر کرد عرض کرد من از سابق تا الآن این طور بودم که از دعا محروم نبودم تازگی ندارد که ما بنده ی دعایم عرض نکرد تو را می خوانم یا عرض نمی کرد می خواستم با این «کان» منفی استمرار سنت خود را ذکر کرد «وَأَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» شقی یعنی یک آدم محروم آدمی که دعا می کند سعید است چون دعا عبادت است آدمی که اهل دعا نیست شقی است محروم است انسان محروم را می گویند شقی دیگر شقی شده یعنی محروم شده از سعادت بی بهره شده عرض کرد من از دعا بی بهره نبودم از سابق نه الآن من این طور نبودم که دعا نکنم این ادب خلیها را تربیت کرد شما ببینید مفسران متأخر مطلبی را از معن بن زائده نقل کردند که ریشه اش تا به زمخشری کشاف می رسد حالا شاید ایشان هم از جای دیگری نقل کرده قرآن کریم طرزی مردم را ادب کرد که وقتی می خواهند چیزی به پیشگاه الهی ببرند وسیله ای که می خواهند ببرند وسیله آن احسان اوست و لطف او را وسیله می برند نه کار خودشان را نمی گویند من آنم که فلان کار را کردم چون فلان کار را کردم الآن وسیله آوردم به فلان کار خودم وسیله دادم ولایت اهل بیت هم همین طور است ولایت اهل بیت فیض اوست نه کار ما «وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ» (۱) در آن «مناجات شعبانیه» یا «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي» (۲) چه در دعاها ی ماه رجب چه در سحرهای ماه رمضان این بردگی خود را انسان وسیله می برد بزرگی او را وسیله می برد این ادب باعث شد که وقتی کسی رفته نزد معن بن زائده معن گفت «مَنْ أَنْتَ»، تو چه کسی هستی؟ گفت من کسی هستم که «أَحْسَنْتَ إِلَيْهِ عَامَ أَوْلٍ» من همان هستم که پارسال تو مشکلتش را حل کردی این بعد خوشش آمد و راهش داد گفت «مرحبا بمن تشفع الینا بنا» (۳) این وسیله ی دیگر نیاورده گفت احسان تو وسیله من است چون تو بزرگواری من بزرگواری تو را وسیله قرار دادم تو همان کسی هستی که قبلاً مشکل مرا حل کردی این ادب را قرآن آموخت بنابراین اگر فرمود: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۴) وسیله را برای شما مشخص کرده مبدا کسی بگویند من همانم که چند سال درس خواندم عالم شدم این را وسیله ببرد این همان بارها به عرضتان رسید که اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است هر کس گفت من چندین سال درس خواندم و عالم شدم یا چندین سال زحمت کشیدم و مالک شدم این یک قانون ممثلی است چون آن محروم هم غیر از این نگفت، گفت «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» (۵) من خودم عالم شدم و زحمت کشیدم و مال پیدا کردم اگر کسی دهن باز کرد گفت من آنم که چهل سال زحمت کشیدم عالم شدم این اسلامی حرف زد یک، قارونی فکر کرد

دو، و به جایی نمی رسد سه، اما بر اساس «وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۶) فکر کرده همیشه در راه است و به مقصد می رسد وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) هم ادب الهی را آموخت عرض کرد ما هرگز دعا را فراموش نکردیم دعا یعنی عرض حاجت و به عنوان «لَمَّا أَكُنْ» که نفی «کان» است و مفید استمرار است ذکر کرده عرض کرد بنده همین طورم «وَلَمْ أَكُنْ بِعُدْعَائِكَ رَبِّ شَقِيئًا» من همیشه الحمد لله در اثر عرض ارادت و عرض حاجت سعادت مند بودم و هیچ وقت شقی نبودم برای اینکه همیشه گفتم «یا رب»، خب.

ص: ۱۲

-
- ۱- (۱۳) . البلد الأمين، ص ۱۹۰.
 - ۲- (۱۴) . بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۷.
 - ۳- (۱۵) . الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۱، ص ۸۰.
 - ۴- (۱۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.
 - ۵- (۱۷) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.
 - ۶- (۱۸) . سوره ی نحل، آیه ی ۵۳.

پاسخ: نه خب دعا را این شخص باید بکند دیگر عرض حاجت را بکند فرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱) البته خود توفیق دعا چون نعمت است «مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» آن شخص داعی هم می گوید این برکت هم از ناحیه ی شماس است، خب.

حالا- چه می خواهی؟ پس روش دعا مشخص، ادب دعا و استمرار بر دعا مشخص، عرض کرد که «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِن وَّرَائِي» این بحث را خوب عنایت کنید بالأخره بحث کلامی دامنه داری است که وجود مبارک صدیقه کبرا (سلام الله علیها) به آن استدلال کرده برای ارث فدک و دیگری انکار کرده اما خب طرح مسئله ی کلامی همیشه نافع بود بدون اینکه _ معاذ الله _ یا خدای نا کرده فتنه ای را به همراه داشته باشد.

پرسش: ببخشید اینکه موهای سرش سفید شده تشبیه کردند به شعله در منار به چه معناست؟

پاسخ: برای اینکه این وقتی سفید باشد کاملاً نظیر نار علی منار برای همه معلوم است دیگر، اگر ناری علی منار باشد برای همه معلوم است این شخصی که دارد می آید موی سرش سفید است کاملاً نشانه ی پیری است دیگر این دیگر خفایی در آن نیست، خب.

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِن وَّرَائِي» این «مِن وَّرَائِي» به «الْمَوَالِي» متعلق است نه «خِفْتُ» من می ترسم بعد از من کسانی ولی من بشوند وارث من بشوند که شایسته نیست آن وقت خانه و زندگی من به دست این اشرار بنی اسرائیل بیفتد یک فرزند صالحی به ما عطا کن «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِن وَّرَائِي» من بالأخره نهاییه عرض ادب اسم نبرده که من فرزند می خواهم اینجا اسم نبرده و خب معلوم بود گرچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» در آیه ی ۳۸ آنجا که قصه ی مریم (سلام الله علیها) و کفالت مریم و رزق غیبی مریم (سلام الله علیها) را دید آنجا آیه ی ۳۷ و ۳۸ زکریا به مریم (سلام الله علیها) فرمود: «أَنْتِي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» این «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» آنجا نام برد که ذریه می خواهم فرزند می خواهم چون ذریه هم فرزند بلافضل را شامل می شود هم فرزند مع الفضل را تو سمیع الدعائی یعنی گوش به دعا می دهی این سمیع با «ان الله بكل شیء سمیع» دوتاست اصلاً ارتباطی به او ندارد خدا سمیع است یعنی هر چیزی را می شنود صدق و کذب را، غیبت و تهمت و افترا و دروغ را، وفا و هجا را هم می شنود او «بكل شیء سمیع» است این سمع تکوینی است اما «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۲) سمع اعتباری است در نظام تشریح وقتی ما می گویم خدا دعا را می شنود یعنی گوش می دهد بیند داعی چه می گوید یعنی گوش شنوا دارد یعنی به حرف داعی عمل می کند وقتی کسی به دیگری حرفی زد و او قبول نکرد می گویم این حرف ما را گوش نمی دهد این از ما حرف شنوایی ندارد اینکه تکوینی نیست این شنید و رد کرد پس سمیع دوتاست یک سمیع تکوینی است که ذات اقدس الهی «بكل شیء سمیع» است یک سمیع اعتباری است که ما می گویم فلان کس گوش به حرف ما می دهد حرف ما را زمین نمی زند به حرف ما عمل می کند خدا این چنین است «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» یعنی این یعنی خدایا! اگر کسی چیزی از تو خواست رد نمی کنی و گرنه او سمیع السب و اللعن هم هست سمیع الدعاء هم هست از نظر تکوین، آنچه در سوره ی «آل عمران» آیه ی ۳۸ آمده «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» ناظر به همین بخش است.

۱- (۱۹). سوره ی غافر، آیه ی ۶۰.

۲- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

خب، حالا- عرض کرد من فرزند می خواهم نه من آن توان را دارم نه همسر، من که «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» همسر هم که «وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا» الآن که پیر است آن وقتی هم که در دوران جوانی بود عاقر بود عاقر به آن زن عقیم می گویند چون این وصف، وصف خاص است دیگر تاء تأنیث نمی آورند نمی گویند حائضه می گویند حائض چون تاء برای فرق بین مذکر و مؤنث است و اگر صفتی مخصوص مؤنث بود دیگر تاء فارقه نمی خواهد عاقر و عاقره نداریم عاقر یعنی زن نازا «وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا» نه «عاقره» آن وقتی هم که جوان بود نازا بود خب، من می خواهم «مِنْ لَدُنْكَ» باشد نه «مِنْ لَدَى الْعَادَةِ» یعنی غیر عادی باشد می خواهم از راه کرامت باشد برای اینکه من مریم را دیدم دیگر در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بعد از اینکه کراماتی را از مریم (سلام الله علیها) دید «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» (۱) اینجا هم عرض کرد «مِنْ لَدُنْكَ» جریان فرزند عادی شرایط عادی حاصل نیست ولی به طور غیر عادی لدی اللهی باشد کرامت باشد عنایت الهی باشد از تو برمی آید «وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» که این ولی وارث من باشد دودمان آل یعقوب محفوظ بماند و مانند آن که دارند اذان می گویند.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۲ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

«ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ يَدَّاءَ خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهِنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)»

ص: ۱۴

۱- (۲۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

تاکنون روشن شد که محتوای این سوره بیان عناصر اصلی اعتقادی است یعنی اصول دین، توحید و وحی و نبوت و ضمناً بیان خطوط کلی اخلاق و حقوق است این محتوای سوره. غرض سوره تزکیه و تربیت ماست از راه اعتقاد به این امور اولاً، تخلّق به مسائل اخلاقی این امور ثانیاً، عمل برابر احکام فقهی و حقوقی این ثالثاً، زیرا جریان «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) در همه ی سوره قرآن کریم مطرح است منتها در سوره مکی «يُعَلِّمُهُمُ اصول الدين» در سوره مدنی «يُعَلِّمُهُمُ فروع الدين» مسئله ی نماز، مسئله ی روزه، مسئله ی خمس، مسئله ی زکات، مسئله ی جهاد، مسائل اخلاقی کفارات و حقوقی دیگر اینها در سوره مدنی است در هر سوره ای جریان تعلیم از یک سو، تزکیه از سوی دیگر مطرح است در این سوره ی مبارکه ی «مریم» هم تعلیم مسائل اعتقادی و تخلّق و عمل به ایمان چون در پایان فرمود ما برای شما بشیر و نذیریم آیه ی ۹۷ که یکی مانده به پایان این سوره است فرمود: «فَإِنَّمَا يَسْتَرْزَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» تبشیر و انذار به دنبال آن تزکیه است یعنی اگر باور نکردید انذار، اگر باور کردید تبشیر این هم یک مطلب. پس محتوای این سوره مشخص است که بر اساس محتوای این

سوره «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» سامان می پذیرد، غرض این سوره معین است که بر اساس غرض این سوره «يُرَكِّبُهُمْ» (۲) سامان می پذیرد.

اما مسئله ی اعتقاد، باور که بعد از تعلیم است در بحثهای قبل این نکته را داشتیم که در منطق ملاحظه فرمودید که قضیه را عقد می گویند عقد یعنی گره بستن بین موضوع و محمول اگر بین موضوع و محمول طبق برهان کسی گره بست می گویند این قضیه برای او معلوم است این شده عالم اما عقیده کاری به علم ندارد علم دستگاه دیگری دارد، اندیشه دستگاه دیگری دارد کارهای حوزه و دانشگاه دستگاه دیگری دارد اینها کاملاً از ایمان جدای اند ایمان، اعتقاد، تدین عبارت از آن است که عصاره ی آن علم را انسان به جان خود گره بزند این می شود عقیده، پس اگر کسی عالم شد ممکن است عادل نباشد زیرا دستگاه اندیشه کاملاً از دستگاه ایمان جداست مجاری ادراکی، تحقیقی، فهمی، برهانی جداست این کار عقد است که روابط موضوع و محمول را انسان سامان می دهد اما عصاره ی این روابط را به جان خود گره بزند این را می گویند عقیده این کار علم نیست این کار عقل نظری نیست این کار عقل عملی است که «عِبِدْ بِرَحْمَةِ؟» و اکتساب به الجنان» (۳) بعضی این را ندارند بعضی این را دارند آنهایی که دارند آنچه فهمیدند به این جانانشان گره می زنند این می شود «يُرَكِّبُهُمْ» آن می شود «يُعَلِّمُهُمْ» قرآن برای اینکه اسرار عالم را به ما بفهماند یک، کیفیت گره زدن این محتوا را به جان ما بفهماند ما را بیاموزاند دو، یعنی «يُرَكِّبُهُمْ» این کارها را کرده. در جریان تعلیم نمونه نمی خواهد چون علم را انسان با برهان حل می کند ادله اقامه می شود محمول برای موضوع ثابت می شود اما در ترکیه نمونه ذکر می کنند لذا قصص انبیا که ذکر می شود می گوید اینها مردان الهی اند که هم دانا شدند و هم دارا شدند این خواجه عبدالله انصاری که لطائفش زیاد مانده، مناجاتهایش زیاد مانده برای همین است که این دارایی را مقدم بر دانایی ذکر کرده او می گوید دانایی مهم نیست که انسان دانا بشود چیزی را بداند دارایی مهم است که علم را به جان خود گره بزند که بشود مال او در مناجاتهایش وقتی ملاحظه می فرمایید عرض می کند خدایا! دانایی خیلی دارند مرا دارا کن که دارای علم باشم علم مال من باشد در اختیار من باشد نه اینکه در کنار دیوار باشد من پشت دیوار باشم این «يُرَكِّبُهُمْ» (۴) همین است. در بخش «يُرَكِّبُهُمْ» الگو ذکر می کند جریان انبیا را ذکر می کند وجود مبارک زکریا، ابراهیم، ادریس، اسماعیل و مانند آن را ذکر می کند ذکر این انبیا سهم مؤثری در بخش «يُرَكِّبُهُمْ» دارد به ما هم در نماز گفتند هر روز بخوانید که «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۵) این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را چه در سوره ی مبارکه ی «نساء» که قبلاً گذشت و چه در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه ی ۵۸ به این صورت بیان می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ» اینها مُنْعَمٌ علیهم اند ما در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» خدایا! راه آنهایی را به ما نشان بده که اینها مُنْعَمٌ علیه اند اینها همراه ما باشند ما همراه آنها باشیم در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که «حَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقًا» (۶) اینها همراهان خوبی اند اگر مشکلی داشتیم مشکل ما را حل می کنند این طور نیست که ما اردویی حرکت کنیم کسی از ما باخبر نباشد که انسان وقتی به همراه قافله ای به نام قافله ی انبیا حرکت می کند هر جا مانده اینها دستگیری می کنند اینکه فرمود: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» که در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت همین است اینها رفقای خوبی اند رفیق اند با رفیق اند نه همراه اند هم راه اند، هم همراه ما با این همراهی داریم همراهی می کنیم آنکه گفت «مرا همراه و هم راه است یارم» همین است این راه ماست صراط اینها راه ماست اینها همراه اند و هم راه ما هستند لذا رفیق خوبی اند اگر در نماز در سوره ی «فاتحهاالکتاب» عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۷) در سوره ی مبارکه ی «نساء» هم مُنْعَمٌ علیهم را مشخص

کردند در همین سوره ی «مریم» هم منعم علیهم را مشخص کردند فرمودند در آیه ی ۵۸ همین سوره «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» بنابراین نقل قصص انبیا برای «يُزَكِّيهِمْ»^(۸) است برای «يُعَلِّمُهُمْ» چه نقشی دارد حالا شما ردیف بکنید اقوال علما را آن برای کسی که به دنبال مشهور است دنباله رو یک عده است برای او بد نیست اما اگر کسی به دنبال برهان باشد حالا بر فرض خیلها گفته باشند آن هم مسائل عقلی، مسائل اعتقادی چه ده نفر بگویند چه نگویند اما جریان نقل انبیا برای آن «يُزَكِّيهِمْ» است که حالا- که فهمیدی راهیان این راه این اند، رهروان این راه این اند، رهپویان این اند، مسافران این راه این اند با اینها همسفری اینها همسفران تو هستند این باعث تبشیر و انذار است از اینها مانده گرفتار «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»^(۹) می شود، گرفتار «الضَّالِّينَ» می شوی بنابراین جریان تعلیم و تزکیه در همه ی سور هست منتها در بعضی از امور تعلیم اصول و تزکیه، در بعضی از سور تعلیم فروع و تزکیه.

ص: ۱۵

- ۱- (۱) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۲- (۲) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۳- (۳) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۴- (۴) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۵- (۵) . سوره ی فاتحها لکتاب، آیه ی ۷.
- ۶- (۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۶۹.
- ۷- (۷) . سوره ی فاتحها لکتاب، آیه ی ۷.
- ۸- (۸) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۹- (۹) . سوره ی فاتحها لکتاب، آیه ی ۷.

بعد فرمود وجود مبارک زکریا فقر خود را تثبیت کرده است یعنی با جمله ی اسمیه و او را مؤکّد کرده با «إِنَّ» اگر کسی با جمله ی اسمیه با تأکید «إِنَّ» ضعف خود را ارائه کند معلوم می شود ضعف او برای او بین الرشد است که این هیچ نیازی به گفتن نیست «رَبِّ إِنِّي وَهَيْزَ الْعَظْمِ» هم جمله ی اسمیه است هم تأکید. کلمه ی «رَبِّ» گفتن «یا» را حذف کردن کسره را گذاشتن این برای جذب عاطفه است خدای سبحان که «بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤُفٌ رَحِيمٌ» (۱) است وقتی انسان با صدای عجز و الحاح از یک سو، با کلمات عاطفه و مهربانگی از سوی دیگر خدا را بخواند اثر دارد درست است خدای شافی همان خدای منتقم است خدای مُحیی همان خدای ممیت است ولی انسان برای شفای مریض که نمی گوید «یا ممیت، یا منتقم» می گوید «یا شافی» که تناسب داشته باشد با این کار و گرنه محیی همان ممیت است، شافی همان منتقم است و اگر چنین دعایی باشد یعنی بنده خدای خود را از راه عاطفه و مهر و محبتی که در او سراغ دارد از این راه می خواند گفتن رَبِّ حذف «یا» ذکر رب با کسره یک قسم عاطفی است تکرار او آن چنان که قبلاً گذشت عاطفه ی دیگر، و نشان دادن این کلمه بین دو عنصر یک جمله از یک سو، خب بین مبتدا و خبر بگوید رَبِّ، بین دو مفعول جعل بگوید رَبِّ این معلوم می شود این نشانه ی اهمیت است دیگر نمی گذارد اصلاً کلام تمام بشود بعد بگوید «رَبِّ» «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» اصلاً صبر نمی کند که خبر این «کان» بیاید این نشانه ی عاطفه است دیگر برای جذب عاطفه است اینکه عرض می کند «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» نظم طبیعی این است که عرض کند «و لم أكن بدعائك شقياً رب» یعنی «یا رب» یا اول بگوید یا آخر بگوید وسط کلام بین مبتدا و خبر یا بین اسم و خبر بگوید رَبِّ این برای آن است که این سراسیمه است ربوبیت خدایش را می خواهد. در بخش بعدی بین دو مفعول جعل کلمه ی رَبِّ را ذکر می کند همین است «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» آن مفعول اول جعل، این مفعول دوم جعل بین آن مفعول اول و مفعول دوم رَبِّ را ذکر می کند این نشانه ی آن است که این سراسیمه به دنبال ربوبیت خداست این ادبِ خاص وجود مبارک زکریاست در کیفیت جذب مهر الهی.

ص: ۱۶

مطلب دیگر اینکه چه انگیزه ای داشت حالا او از اینجا معلوم می شود آن خطبه ی نورانی صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) که به این آیه استدلال کرده که انبیا ارث می گذارند انبیا ارث می برند این چنین نیست که پدرم که پیامبر بود ارث نگذارد وقتی ارث گذاشت تنها وارثش منم و فدک برای من است اگر نَحله را قبول نکردید باید میراث را قبول بکنید به همین آیات استدلال کرده آنها گفتند «انبیاء» «لا یورثون» الآن شما در کشف نگاه می کنید می گوید این ارث، ارث نبوت است امام رازی هم که اصلاً معرکه گیر این صحنه هاست که گفتند که میراث در اینجا میراث نبوت است حالا شواهد قرآنی باید اقامه بشود که منظور میراث مال است و اینها ارث می گذارند منتها حالا دنیا طلب نیستند مال فراوان نمی گذارند و مانند آن.

از تحلیل انگیزه ی فرزندخواهی وجود مبارک زکریا معلوم می شود که او چه وارثی طلب می کرد اولاً انبیا اگر سؤالی دارند خواسته ای دارند این چنین نیست که هر وقت دهن باز کنند زبان باز کنند چیزی را بخواهند کسانی که تربیت شده ی الهی اند بدون اذن الهی و فرصت مناسب حتی دعا هم نمی کنند دعای به معنای خواستن نه خواندن دعای به معنی خواندن را همیشه دارند این دعای سحر می بینید اول تا آخرش نور است همه اش خدا هست و اسمای خدا، خدا هست و صفات خدا، خدا هست و افعال خدا این دعای نورانی سحر. خب، دعا یعنی خواندن این عبادت است همیشه دارد اما خواستن، پیشنهاد بدهند، چه چیزی بخواهند یک فرصت مناسبی می طلبد در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هست که فرشتگان الهی «يَلِّ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ؟ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۱) بدون اذن خدا کاری نمی کنند حرفی نمی زنند این در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» درباره ی ملائکه همین تعبیر در زیارت نورانی «جامعه کبیره» درباره ی ائمه (علیهم السلام) است شما وقتی به زیارت جامعه نگاه می کنید می بینید مشابه این جمله ای که در سوره ی «انبیاء» است درباره ی اهل بیت هم هست که اینها هم «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا- يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» این مقام است اینها چه موقع بخواهند، چه چیزی بخواهند، چطور بخواهند، چه چیزی بخواهند اینها باید مسبوق به اذن الهی باشد وقتی هم که اذن پیدا کردند درخواست می کنند این یک مطلب وجود مبارک زکریا هم از همین قبیل است اینها جزء انبیای الهی اند تا مصلحت نباشد نمی خواهند درست است فرزندداشتن چیز خوبی است ولی تاکنون در سنّ پیری وجود مبارک زکریا فرزندی نخواست یعنی چنین دعایی نکرد انگیزه ی درخواست دعا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بود که آن آیه اش قبلاً خوانده شد وقتی وجود مبارک مریم را دید که «كُلَّمَا دَخَلَ» آیه ی ۳۷ و ۳۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ؟ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» وقتی دید چنین فرزندی هم در عالم هست از اینجا گفت خب چه خوب است که ما هم چنین بچه ای داشته باشیم این معلوم می شود به دنبال فرزندی مثل مریم است نه به دنبال این است که خدا سلسله ی انبیا را قطع نکند اینکه عرض می کند که «وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» یعنی فرزند که وارث من بشود «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» پس انگیزه ی دعای او مشخص است که او فرزند می خواهد.

ص: ۱۷

پرسش: ...

پاسخ: بالأخره برابر آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این چنین نیست که هر وقتی به هر کسی هر چیزی بخواهد بدهند تا خدای سبحان برابر حکمتش مصلحت نداند اذن نمی دهد درباره ی ملائکه هست که «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۱) این در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» درباره ی ملائکه.

پرسش: ...

پاسخ: این دیگر برابر مصلحت الهی است چون در همین خود حضرت مریم (سلام الله علیها) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ» این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه ی سجادیه این است که «يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» (۲) تفسیر قرآن به روایات تنها این نیست که در نورالثقلین ببینیم چه هست در تفسیر برهان ببینیم چه هست یعنی گوشه ای از تفسیر قرآن به روایات است در ادعیه مطالب زیاد هست در زیارات مطالب زیاد هست در خُطَب اینها مطالب زیاد هست که به عنوان تفسیر آیه ذکر نشده اما می شود کاملاً از آن استفاده کرد این بیان لطیف حضرت مریم (سلام الله علیها) که «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۳) آن بیان نورانی امام سجاد در صحیفه این است که خدایا! هیچ وسیله ای حکمت تو را تغییر نمی دهد درست است تو فرمودی «وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۴) درست است که ولایت وسیله است، نماز وسیله است «الَّذِي تَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۵) ولی ما هر توسّلی داشته باشیم خواهیم مسیر حکمت را عوض بکنیم که _ معاذ الله _ تو کاری بکنی که مصلحت نباشد و حکیمانه نباشد این کار را نمی کنی حکمت الهی هم «عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» کسی نمی داند که البته ممکن است اسرار خاصش را به اولیای الهی بفهماند بنابراین چه موقع اجازه می دهد، چطور اجازه می دهد، به چه کسی اجازه می دهد «مَنْ يَشَاءُ» است و هیچ وسیله ای هم حکمت او را تغییر نمی دهد لذا بهتر این است که ما در دعا خیر را بخواهیم پیشنهاد ندهیم که خدایا به من این بده یا آن بده آنها بی که به اوج رسیدند از خدا غیر خدا را نمی خواهند آنها همیشه خواندن دارند نه خواستن شما می بینید در شرح حال دعاها ی امام صادق (سلام الله علیه) هست که وقتی حضرت نیازی داشت و با ذات اقدس الهی گفتگو می کرد مناجات داشت، منادات داشت، دعا می کرد «یا ربّ، یا ربّ» می گفت وقتی جواب الهی را شنید حضرت فرمود شنیدن جواب خدا و لذّت یاد و نام و کلام او از ذهنم بُرد که من چه خواستم این یک سهو ممدوح است این یک نسیان محمود است این نسیان مذموم نیست برای اینکه مطابق ادب هم هست یک وقت است کسی هوس کرده که وقتی خدمت امام هفتم رسید مثلاً آنجا میوه ای آوردند از آن خرما استفاده کند ولی وقتی به زیارت حضرت رسید جمال حضرت را زیارت کرد اصلاً یادش رفته که چه می خواست بخورد این یک یادرفتن ممدوح و محمود است بنابراین حضرت می فرماید اصلاً من یادم رفت که چه چیزی می خواستم بگویم آنها در آن مرحله هستند که برای آنها خود دعای من یعنی خواندن عبادت است نه خواستن لذا چه موقع می خواهند چطور می خواهند این بر اساس «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۶) مشخص است ولی طبق آیه ی ۵۷ و ۵۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» انگیزه ی این دعا مشخص است که او فرزند صالح می خواست اینها مثل زمخشری مثل امام رازی اینها می گویند که وجود مبارک زکریا پیامبر بعدی می خواهد یعنی کسی باشد که پیامبر باشد که از من نبوت را ارث ببرد اولاً- نبوت ارثی نیست نبوت بر اساس «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۷) به افاضه و عنایت الهی است کسی نبوت را از پدرش ارث نمی برد که «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» و ثانیاً اگر منظور وجود مبارک زکریا نبوت بود و منظور از این ارث، ارث نبوتی بود دیگر بعدها نمی فرمود: «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» خب شما اول از خدا پیامبر خواستی بعد عرض می کنی

خدایا او را رضی قرار بده یعنی مرضی المذهب قرار بده اگر هم کسی توهم تکرار کند توهم تأیید کند این تأکید یا باید معادل باشد یا برتر اگر بگویند که این نبی را اولوالعزم بکن یا به این نبی شریعت بده یا به این نبی کتاب بده که بین شریعت و کتاب فرق است اینها تأکید است اما بگویند این نبی را آدم خوب بکن این تأکید نیست «وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا» را بعد از اینکه عرض کرد «وَلِيًّا؟ يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» ذکر کرد اینها همه آن انگیزه ی اولی این دعای وسطی این دعای سومی آخری که «وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا» اینها همه نشان می دهد که وجود مبارک زکریا از ذات اقدس الهی یک فرزند صالح طلب کرد.

ص: ۱۸

۱- (۱۲) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۲- (۱۳) . صحیفه ی سجادیه، دعای ۱۳.

۳- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۴- (۱۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۵.

۵- (۱۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۶- (۱۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۷- (۱۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

پرسش: حاج آقا شاهده حضرت مریم را شاهد گرفتیم حضرت مریم که انسان معمولی نبود که.

پاسخ: مریم بالأخره دارای کرامت بود دیگر یعنی در آیه ی ۳۷ این طور بود زکریا(سلام الله علیه) هر وقت وارد می شد «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمَحْرَبَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» نزد مریم یک روزی خاصی می دید به مریم فرمود: «أَنْتِ لَكِ هَذَا» (۱) این روزی از کجاست این میوه ی غیر فصل از کجاست یا این میوه از این اطرافی که درهای مسجد همه بسته است از کجاست چه کسی آورده؟ خود این میوه، میوه ی این فصل نیست همه ی درها بسته است ورود ممنوع است چه کسی آورده این میوه را؟

پرسش: حاج آقا حضرت زهرا(سلام الله علیها) که.

پاسخ: خب آنکه بالاتر است که.

پرسش: از خاندان نبوت بود.

پاسخ: آنکه مرحله ی بالاتر از حضرت مریم(سلام الله علیها) را دارد که.

پرسش: نه، کشاف گفته که حضرت زهرا(سلام الله علیها) رفت نزد خلیفه دوم.

پاسخ: بله، ولی این جریان مریم(سلام الله علیها) را کسی انکار نمی کند از آنها چون صریح قرآن است ولی می گویند زکریا اینکه گفت «وَلِيًّا * يَرْتِي وَيَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» یعنی خدایا! پیامبری از خاندان ما مبعوث بکن.

پرسش: اتفاقاً حضرت مریم شاهد قوی ای می تواند باشد که اهل کرامت بود.

پاسخ: نبی نبود که، کرامت بود ایشان هم همین طور می خواست یک فرزند کریم می خواست که دارای کرامت باشد، همین.

«أَنْتِ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» بعد دارد «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» (۲) خب منشأ پیدایش انگیزه ی وجود مبارک زکریا مشاهده ی مریم(سلام الله علیها) بود این هم از خدا خواست چنین فرزندی داشته باشد دیگر سخن از نبوت نبود سخن از میراث نبوت نبود و میراث هم لغتاً و عرفاً همین میراث مال است دیگر آنچه در قرآن کریم از ارث و میراث و مورث و یورث و یورث و همه ی اینها ذکر شد مسائل مالی است دیگر ما جایی نداریم در قرآن کریم که سخن از میراث باشد و ارث نبوت معیار باشد آخر بالأخره شاهدی باید باشد نعم، ممکن است میراث را انسان درباره ی امور معنوی به کار ببرد ولی بالأخره قرینه می خواهد دیگر شما یک نمونه در قرآن کریم ندارید که این واژه ی ارث با مشتقاتش در ارث معنوی به کار برده بشود یا وارث هست یا یرث هست یا یورث هست، وارثان هستند امثال ذلک همه اش در مسائل مالی است.

ص: ۱۹

۱- (۱۹). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

پرسش: اطلاق مجازی که اشکال ندارد.

پاسخ: با قرینه اشکال ندارد بی قرینه بالأخره اصالهاالحقیقه مُحکّم است دیگر ممکن است میراث به معنای نبوّت، ولایت، علم و مانند آن باشد اما مع القرینه و گرنه اصالهاالحقیقه مُحکّم است دیگر.

پرسش: استاد حضرت زکریا از اینکه دین به خطر بیفتد می ترسید و گرنه از انفال نمی ترسید.

پاسخ: خب اگر از دین می ترسی باید سالیان متمادی بخواهد چطور حالا وقتی مریم را دید می خواهد.

پرسش:...

پاسخ: بسیار خب، حالا- وقتی که خودش هم گفت آن عیال من در دوران جوانی عقیم است این باید از ذات اقدس الهی همیشه ادامه ی نبوّت را طلب بکند حالا سنّ پیری درخواست احساس خطر کرده! اگر احساس خطر کرده آن وقت باید که به فکر این باشد که سلسله ی انبیا قطع نشود.

پرسش:...

پاسخ: چرا، این چرا خانواده ی من باید به دست فرزند صالح من مثل پسری یا دختری مثل مریم که این چراغ من روشن باشد که نام من محفوظ باشد ما که نمی خواهیم پیوسیم که داشتن فرزند صالح و روشن بودن چراغ از بهترین برکت عمر آدم است تا بچه زنده است انسان در «ولد صالح یدعوله» (۱) چه نعمتی بهتر از این!

پرسش:...

پاسخ: بالأخره به آن مقام رسید خدا به او داد و یحیای شهید الآن ما می گوئیم یحیای زاهد، یحیای شهید به هر وسیله ای بود قرّهالعین بود برای زکریا و شد.

پرسش:...

پاسخ: چرا، آن مسئله ی دیگر است که حالا- تا چه موقع مُرد آن را باید تاریخ ثابت کند غرض این است که وجود مبارک زکریا اگر به این فکر بود که نبوّت ادامه پیدا کند باید سالیان قبل به این فکر بود اما با مشاهده ی مریم از خدای سبحان تصریح کرد «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۲) سخن از انبیای بعدی نیست خب اگر صریح قرآن این است که او ذرّیه می خواهد ما بگوئیم او مثلاً- سلسله نبوّت را می خواهد اراده کند اما اینکه احیاناً گفته می شود وجود مبارک زکریا از کجا فهمید که همسر او عاقر بود علم که آن وقت پیشرفت نکرده بسیاری از علوم آن وقت بود و الآن نیست این جنگهای جهانی که همین مستکبران تحمیل کردند بسیاری از کتابخانه ها را سوزاندند بسیاری از علما را از بین بردند خیلی از مطالبی که تازه الفبای او دارد کشف می شود در قبل بود کتاب نوشتند همین جریان شبیه سازی که تازگی الفبایش شروع شده در بحثهای سالهای قبل هم یک وقت این قصّه را به عرضتان رساندیم مرحوم ابن سینا در پایان اشارات و

تنبيهات قصه سلامت و ايسال را ذكر مي كند يك، خواجه طوسي (رضوان الله عليه) مرحوم خواجه نصير در شرح او مي گويد آن وقتي كه من شرح كردم به متن فرمايش ابن سينا آشنا نشدم دو، بعد از بيست سال كه اين متن اشارات و تنبيهات او را شرح كردم به اين قصه رسيدم سه، آن قصه ي سلامت و ايسال داستانش اين است براي اينكه فرزندی از غير رحم به دنيا بيابد نطفه را گرفتند در شيشه اي گذاشتند با هوای گرم با حرارت خاص و فرزندی از آن راه به در آمده چه زماني اين را قبل از هزار سال مرحوم بوعلی نقل مي كند براي چند قرن قبل حالا براي دو هزار سال قبل است، سه هزار سال قبل است، چهار هزار سال قبل است اين بشر بود كه جنگهای اول و دوم و سوم پشت سر هم الآن چه آثار فراواني در بغداد بود كتابخانه های عميق بود نسخ خطی بود همه خاكستر شد آن جنگهایی كه صلیبی و غير صلیبی كتابها خاكستر شد خیلی از علوم است كه به آن روز كه بلوغ رسیده امروز تازه الفبايش دارد شروع مي شود بنابراین نمی شود گفت آن وقت جريان عاقر بودن و نازا بودن را بشر كجا فهمیده است البته وجود مبارك زكريا ممكن است استثنایی بداند ولي اين چنين نيست كه علمها تازه پيدا شده باشد بقيه سؤالا ان شاءالله براي فردا.

ص: ۲۰

۱- (۲۱). الكافي، ج ۷، ص ۵۶.

۲- (۲۲). سوره ي آل عمران، آيه ي ۳۸.

Your browser does not support the audio tag

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهِنَ الْعَظْمِ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸)

جریان دعا همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید گاهی به صورت حمد و ثناست که آن خواندن الهی است، گاهی دعا به معنای سؤال است درخواست است ادعیه ای که در جوامع روایی ما هست چه در صحیفه سجادیه چه در موارد دیگر به همین دو قسم مُنْقَسِم می شود گاهی ملقب از این دو قسم است بعضی از دعاها فقط حمد و ثنای الهی و ذکر اسمای حسناى خداست بعضی از دعاها با سؤال و درخواست همراه است البته آن دعاهایی که با اسمای حسناى الهی شروع می شود با همان اسما ختم می شود در درون این خواندن، خواستن هم مطرح است منتها آن داعی که اسمای حسناى الهی را می خواند از خدا می خواهد که مظهر آن اسما بشود اگر می گوید «یا رازق، یا حبیب، یا صبور، یا ستار، یا حنان، یا منان» یعنی «اجعلنی صابراً ساتراً حناناً مناناً رزاقاً» و مانند آن برای اینکه رازقین در عالم زیادند تو خیرالرازقینی، حافظها در عالم زیادند «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» (۱) فاصلها و داورها در عالم زیادند «وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (۲) حاکمها در عالم متعدّدند «وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (۳) یا مانند آن چون اینها اوصاف فعلی خداست یک، دیگران هر چه دارند به فعل الهی دارند دو، آن که به اینها داد و مبدأ اینهاست از همه ی اینها برتر است سه، و این کسی که در اسمای الهی متوقّل است می طلبد که مظهر این اسما باشد چهار، بنابراین در درون هر خواندن، خواستن هم هست لکن آنچه به صورت دعا مطرح است گاهی به صورت خواندن است که خدا را با حمد و ثنا یاد می کنند، گاهی به صورت سؤال است که درخواست می کنند از ذات اقدس الهی چیزهایی را می خواهند و انسانی که مضطّر است اگر مضطرب هم بشود کاری از پیش نمی برد ولی اگر مضطّر بر اساس «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۴) مضطرب نشود مضطّر باشد عاقلانه می داند به کجا مراجعه کند وقتی مضطّر بود و مضطرب بود می شود سرگردان به این متوسّل می شود، به او متوسّل می شود به کلّ حشیش متوسّل می شود اما اگر مضطّر بود ولی مطمئن و مضطرب نبود می فهمد از چه کسی بخواهد دیگر، وقتی بداند از چه کسی بخواهد و چه چیزی بخواهد کاملاً دعایش مستجاب است آن وقت آن مضطرب را اجابت می کنند «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ» (۵) مشکلات بسیاری از ماها این است که حوادث تلخ پیش می آید یک، ما را مضطّر می کند دو، چون آن طمأنینه قلب نیست در کنار اضطراب، اضطراب هست سه، سرگردانیم چهار، نمی دانیم چه بکنیم ولی اگر کسی بر اساس «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» بداند هیچ مشکلی نیست مگر اینکه حلّش به دست خداست، هیچ راهی نیست مگر اینکه راهنمایش الهی است خب به خدا مراجعه می کند دیگر لذا به ما گفتند که در مشکلاتتان با ذات اقدس الهی هماهنگ کنید.

۱- (۱). سوره ی یوسف، آیه ی ۶۴.

۲- (۲). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۳- (۳). سوره ی اعراف، آیه ی ۸۷.

۴- (۴). سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۵- (۵). سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) یک خوف معقولی داشت و آن این است که این زندگی او بعد از رحلت او به دست پسر عموهای اسرائیلی اش می افتد و این از این نگران بود مهم ترین عامل درخواست فرزند همین است که عرض کرد «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ» سابقه ی اینکه خداوند به سالمندان فرزند عطا کند در دوده ی انبیا بود برای اینکه در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت که خدای سبحان در دوران سالمندی به ابراهیم (سلام الله علیه) فرزندی عطا کرد و این برای همه ی انبیای بعدی مشخص بود در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» آیه ی ۳۹ به این صورت است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» این «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» در کنار «وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ» چند مطلب را می فهماند یعنی خدای سبحان به انسان سالمند فرزند می دهد این یک، منشأش هم دعاست دو، خدا هم دعا را مستجاب می کند سه، اینکه ابراهیم (سلام الله علیه) فرمود خدا را سپاس که در دوران پیری به من فرزند داد بعد با جمله ی اسمیه تعلیل کرد فرمود تحقیقاً خدای سبحان دعا را مستجاب می کند یعنی ما در پیری دعا کردیم خدا دعا را مستجاب کرد به ما فرزند داد. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» که سمیع الدعاء قبلاً معلوم شد که با «ان الله بكل شیء سمیع» فرق می کند خدا دعا را می پذیرد چنین سابقه ای در دودمان انبیا بود وجود مبارک زکریا هم باخبر بود که دعا اثر دارد پیرمردی ممکن است به وسیله ی دعا پدر بشود لذا از این فرصت استفاده کرده قبل از اینکه جریان مریم مطرح بشود منتها آن انگیزه را بیشتر کرده تشویقی شده، ترغیبی شده عاملی روی عامل آمده و گرنه عامل اصلی اش «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» بود این هم یک. اصراری که جناب زمخشری دارد، جناب فخررازی دارد که منظور از این ارث، ارث نبوت است یا احیاناً ارث تقوا و علم و امامت و ولایت است و منظور این است که بعد از من پیامبری مثلاً بیاید که نبوت را ارث ببرد اینها بیراهه رفتن است برای اینکه وجود مبارک زکریا از آن خوی آدم گشی اسرائیلیها باخبر بود برای اینکه «وَيُقْتَلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۱) را اینها مشاهده کردند، «يُقْتَلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۲) را مشاهده کردند، «وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۳) را مشاهده کردند این همه آیاتی که در قرآن کریم از روش مشئوم همین اسرائیلیها نقل کرده است که اینها پیامبرگشی شیوه ی اینها بود اینها می دیدند دیگر چه اینکه خودش هم در معرض شهادت بود و شهید شد، بنابراین اینکه می گوید من می ترسم نه از اینکه پیامبری نیامده و من می ترسم که بدون پیامبر اینها به ضلالت بیفتند و امثال ذلک این همه انبیا آمدند و بسیاری از انبیا را اینها شهید کردند پس ترس وجود مبارک زکریا از این بود که این زندگی من بعد از من به دست پسرعموهایم بیفتد اینها هم که آدم اشراری اند «وَأِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» من می ترسم بعد از من اینها دست به کار بشوند خب اگر اینها با جریان نبوت و امامت ارزیابی بشود که اینها همیشه دست به کارند خود حضرت هم شهید کردند از اینکه به خدا عرض می کند من می ترسم بعد از من موالی من از آنها می ترسم بعد از مرگ اینها آسیب برسانند حالا به چه کسی آسیب برسانند یعنی من می ترسم که زندگی من به دست اینها بیفتد.

- ۱- (۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۱۲.
- ۲- (۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۱.
- ۳- (۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۱.

پاسخ: خب البته، آن تطبیق باطنی اینهاست اما آنکه اصلاً می خواهد این است که «يَرْتِي وَيَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» وجود مبارک صدیقه کبرا (سلام الله علیها) در مجلس رسمی به همین آیه استدلال کرده است بر اینکه انبیا ارث می دهند و ارث می برند منتها حالا- مال فراوانی در کار نیست آنها اصرار دارند که این احتجاج صدیقه کبرا (سلام الله علیها) را نادیده بگیرند مستحضرید که وجود مبارک صدیقه کبرا (سلام الله علیها) پیغمبر نیست، امام نیست ولی تمام سنت و سیره ی آن حضرت مثل امیرالمؤمنین مثل ائمه دیگر حجّت است دیگر، ملاک حجّیت عصمت است نه امامت کسی می خواهد امام باشد می خواهد نباشد اگر معصوم یا معصومه بود تمام حرفهای او حجّت الهی است همان طوری که قول امیرالمؤمنین، فعل امیرالمؤمنین، امضا و تقریر امیرالمؤمنین و ائمه دیگر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) سند فقهی فقهاست بیان نورانی حضرت صدیقه کبرا هم همین است دیگر اگر حضرت مطلبی را فرمود کاملاً- می شود برابر او فتوا داد مثل بیان امام صادق است معیار حجّیت قول عصمت آن قائل است نه امامت او، می خواهد امام باشد می خواهد نباشد، می خواهد پیغمبر باشد می خواهد نباشد اگر کسی معصوم است یعنی حرف او حرف حقیقی است دیگر حرف حق است دیگر آنها می خواهند این را انکار کنند که وجود مبارک صدیقه کبرا مثلاً استدلالش - معاذ الله - درست نبود و آیه ناظر به ارث نبوت است یا تقواست یا علم است و مانند آن، پس اینکه زکریا (سلام الله علیه) دارد من می ترسم پسرعموهای من بعد از من مشکلی ایجاد کنند معلوم می شود مسائل خانوادگی است دیگر مربوط به نبوت نیست آنها که با تقوا و علم و نبوت و امامت کاری نداشتند آنها اگر کاری داشتند در مسائل سیاسی مملکت خیلی از انبیا را شهید می کردند این هم همین طور و از آن طرفی آن که به فکر نبوت مردم است دیگر سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وَرَائِي» و امثال ذلك ندارد که. وجود مبارک حضرت ابراهیم آن طوری که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت به ذات اقدس الهی عرض می کند که آیه ی ۱۲۹ سوره ی مبارکه ی «بقره» «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» عرض کرد خدایا ما حالا کعبه را ساختیم این معبد است بالأخره یک متولی می خواهد یک راهنما می خواهد یک رهبر می خواهد داشتن یک معبد بدون اینکه عبادتگاه خاصی باشد عبادتی باشد طریقی باشد دینی باشد سودی ندارد که ساختن کعبه بدون اینکه پیامبری باشد که مشکلی را حل نمی کند که بعد از اینکه ساخت عرض کرد خدایا پیامبری که این خصوصیات را داشته باشد برای اینها مبعوث بکن معلم کتاب و حکمت باشد، مزگی مردم باشد، مرئی مردم باشد این دیگر سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وَرَائِي» و امثال ذلك نیست اما آنکه زکریا (سلام الله علیه) به خدا عرض می کند معلوم می شود امر خانوادگی است و اگر هم پیامبر بخواهد دیگر نمی گوید که «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» چه اینکه قبلاً- اشاره شده، پس آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آمده که بعد از مشاهده ی مریم تشویقی شده از خدا فرزند طلب کند «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» این یک تشویق زائد است، یک انگیزه ی زائد است، یک رغبت زائد است و مانند آن، آن عنصر اصلی درخواست و انگیزه ی وجود مبارک زکریا این است که زندگی من بعد از من به دست این پسرعموهای نااهل می افتد خواستن فرزند صالح هم اذکار اولیای الهی است، اذکار متقیان است، اذکار مؤمنان است و ذات اقدس الهی ضمن نقل این جریان مردم را به چنین دعایی ترغیب کرده است در سوره ی مبارکه ی «فرقان» ادعیه ای که برای مردان الهی و عبادالرحمان هست این است آیه ی ۷۴ سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» خب داشتن همسر با ایمان، فرزند با ایمان و خود انسان هم امام متقیان بشود یک فضیلتی است چه فضیلتی بهتر از اینکه انسان طرزی در جامعه زندگی بکند که افراد با تقوا به او اقتدا کنند اینکه امام اختصاص به امام

ندارد، اختصاصی به پیغمبر ندارد که «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» آنهایی که فکر می کردند که چنین مقامی برای مؤمنان بسیار دشوار است چنین قرائت کردند «واجعل لنا من المتقين اماما» می بینید در همین دوران کودکی در میدان بازی یا اوایل آن بچه ای که می گوید من یار چه کسی این به جایی نمی رسد، آن بچه ای که می گوید چه کسی یار من این بالأخره به جایی می رسد خلیها هستند که می گویند «واجعل لنا من المتقين اماما» خب این چه همت نازلی است همت آن است که انسان بگوید خدایا آن توفیق را به من بده که متقیان به من اقتدا کنند «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» ما امام آنها باشیم چه عیب دارد اینکه نظیر نبوت و ولایت و امامت به معنای با عصمت همراه باشد نیست که کسبی نباشد که «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱) نه، اینها ائمه ای که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (۲) باشند غرض این است که هیچ خواسته ی مرغوبی است ما را هم ترغیب کردند به این دعاها در آن بخشهای پایانی سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است که عبادالرحمان این اند «يَمْشُونَ» کذا، «يَقُولُونَ» کذا، «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (۳) اینها دیگر مخصوص ائمه و مخصوص انبیا(علیهم السلام) نیست که بندگان صالح خدا این طورند اینها قرهالعین تعبیر می کنند، قرهالعین هم یعنی چشم روشنی معنایش این نیست وقتی انسان اشکی می ریزد یا بر اساس حزن و غم و افسردگی است این اشک، اشک گرم است یا در اثر دیدار فرزند یا دوستی است که سالیان متمادی به انتظار او بود اشک شوق است این اشک شوق اشک سرد است اشک خنک است این اشک خنک را می گویند قره، قار هوای سرد را می گویند قره به معنای اشک نیست به معنی روشنایی چشم هم نیست آن خنکی اشک است وقتی انسان دوستش را می بیند اشک شوق می ریزد وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «قره عینی فی الصلاه» برای اینکه دوستش را در نماز می دید، می دید می گوید «إِيَّاكَ» با او حرف می زد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» با او گفتگو می کرد اینکه فرمود: «حُبِّ إِيَّاكَ مِنْ الدُّنْيَا ثَلَاثُ قَرَاهِينٍ فِي الصَّلَاةِ» (۴) همین است نور چشم من است، چشم روشنی من است برای اینکه من در نماز می بینم و اشک شوق می ریزم این اشک شوق مثل آن اشکی که برای خوفاً مِنَ النَّارِ است هیچ کدام مُبْتَلِ صَلَاتٍ نیست چه اشک شوق باشد چون هر دو عبادت است چه اشک خوفاً مِنَ النَّارِ باشد این می شود قرهالعین و به ما هم فرمودند طرزی نماز بخوان که گویا مخاطب را می بینی با او حرف می زنی از حضرت سؤال کردند احسان چیست؟ این در طریق ما هم هست در طریق اهل سنت هم هست ابن اثیر جزری هم در جوامعش نقل کرده که «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه» (۵) بالاتر از «كأنك تراه»، «أَنَّكَ تَرَاهُ» است وقتی «أَنَّكَ تَرَاهُ» بود آدم دوست خودش را می دید اشک شوق می ریزد وقتی اشک شوق ریخت می شود «قره عینی فی الصلاه» به ما گفتند اینها حرف حق است به این راه بروید حالا هر چه رسیدید نصیبتان شد این خواستن فرزند صالح نعمتی است زندگی آدم ولو کم به دست پسرعموهای اسرائیلی بیفتد خب هراسناک است دیگر وجود مبارک زکریا عرض کرد «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» خب اگر مسئله نبوت بود که سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِيَ» نبود پس کسی به من بده که «يَرْتِي وَيَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» این آل یعقوب را، خاندان یعقوب را، این سلسله را او حفظ بکند «وَاجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا».

ص: ۲۳

۱- (۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

۲- (۱۰) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

۳- (۱۱) . سوره ی فرقان، آیه ی ۷۲.

۴- (۱۲) . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۴۴.

پرسش: اینکه بعضی از مفسرین مثل مرحوم علامه «خِفْتُ الْمَوَالِيَّ» را ترس از ضلالت آنها گرفتند حکمش چیست؟

پاسخ: حفظ چه چیزی را؟

پرسش: مرحوم علامه می فرمایند که «خِفْتُ الْمَوَالِيَّ» را به این معناست که می ترسید آنها منحرف بشوند.

پاسخ: نه ایشان هم راهی که دارند این است که می فرمایند این پسرعموهای من بیایند بساط خانوادگی مرا به هم بزنند اینها یک مختصر مالی که من دارم این چراغی که روشن است به دست اینها بیفتد وقتی بیفتد هم مال را هدر می دهند هم فکر را هدر می دهند اما داشتن فرزند صالح هم مال من محفوظ است هم عرض من محفوظ است آبروی من محفوظ است نام من محفوظ است ایشان هم همین راه را دارند که «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» نشان آن است که منظور نبوت نیست البته این بیان در تبیان مرحوم شیخ طوسی هم هست که اگر منظور این بود که «وَلَيْئًا؟ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» یعنی نبوت را ارث برد بعد دیگر عرض نمی کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» خب اگر زکریا (سلام الله علیه) از خدای سبحان کسی را می خواست که وارث نبوت باشد اگر کسی نبی است یقیناً مرضی الدین است چگونه بعد از او عرض می کند «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» این «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» علی وزان «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۱) است در سوره ی «آل عمران» عرض کرد «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» این صفت و موصوف را کنار هم ذکر کرده اینجا صفت و موصوف را هم کنار هم ذکر کرده منتها با تخلل «رَبِّ»، «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» که قبلاً گذشت که سر اینکه این «رَبِّ» تکرار شده بین دو مفعول جعل برای همان عاطفه انگیزی و اشتیاق به رب و مانند آن است.

ص: ۲۴

پاسخ: نه، محور اصلی اش چیست؟ محور اصلی اش این است که زندگی من به دست پسرعموهایم نیفتد و گرنه اگر آن بنی اسرائیل فاسد که انبیا را کُشتند دیگر اختصاصی به موالی او نداشت به پسرعموهای او اختصاص نداشت این مشکل خانوادگی را مطرح می کند عرض می کند «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَّ مِنْ وَرَائِي» و گرنه انبیای بنی اسرائیل را همین اسرائیلیها مرتب شهید کردند این دیگر اختصاصی به امر خانوادگی ندارد «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَّ مِنْ وَرَائِي».

مطلب دیگر در جریان گفتنِ رَبِّ است مستحضرید که این دعاها چون توقیفی است گاهی می گویند این «یا رَبِّ» را به امتداد نفس بگویید «حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ» این یک دعاست نظیر دعای «ابوحمزہ ثمالی» و بعضی از ادعیه «یا رَبِّ، یا رَبِّ، یا رَبِّ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ» به یک نفس بعد هم دیگر اسمی از اسمای خاص را ذکر نمی کند جمله های بعدی دعاست. طایفه دیگر نصوصی است که می گوید این «یا رَبِّ» را وقتی گفتید بعد بگو «یا رحیم، یا رحمان» یا کذا و کذا این هم یک طایفه. طایفه دیگر می گوید وقتی «یا رَبِّ» را گفتمی ده بار گفتمی دیگر «یا» را نگو بگو «رَبِّ» این طایفه ی سوم که چند بار انسان می گوید «یا رَبِّ» بعد می گوید «رَبِّ» آن طوری که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرد این همان مطلبی است که قبلاً تعبیر شده که منادات به مناجات تبدیل می شود وقتی انسان خودش را نزدیک یافت به بارگاه بار یافت دیگر ندا نیست نجواست وقتی نجوا شد دیگر سخن از «رَبِّ» است نه «یا رَبِّ» پس آنجاهایی که به اسمای دیگر منتقل می شود لکنته خاصه است، آنجایی که بعد از «رَبِّ» باز به الله ختم می شود چون الله اسم اعظم است بالاتر از «رَبِّ» است ممکن است نسبت به «رَبِّ» نجوا باشد اما نسبت به الله ندا باشد لذا ممکن است «یا رَبِّ» که تمام شد «رَبِّ» شروع بشود، «رَبِّ» که تمام شد دوباره «یا الله» شروع بشود چون مقام اللّهی بالاتر از مقام ربوبیت است این اسمی از اسمای الهی است ولی نام الله می شود اسم اعظم که اینها عظیم اند آنها اعظم اند بنابراین دعاها چون توقیفی است کیفیت ورودش هم به وسیله ی نصوص خاصه است اگر روایتی داشتیم آن طوری که مرحوم کلینی نقل می کند که اول بگویید «یا رَبِّ» بعد وقتی این «یا رَبِّ» به رقم ده رسید بگویید «رَبِّ» نکته اش همان است که قبلاً گفته شد. این حالتی که اینها دارند اگر شما این را به ادیب بدهید می گوید «یا» محذوف، اگر به مفسر بدهید می گوید جای «یا» نیست نظیر همان «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) که اگر این را به ادیب بدهی بگو این را ترکیب بکن می گوید این «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» این «لام» حرف جرّ آن متعلق به «خَلَقْتُ» می شود متعلق به «خَلَقْتُ» اما به مفسر و حکیم بدهی می گوید این غایت یا مفعول له برای خَلَقَ به معنای فعلِ خالق نیست غایت «تاء» «خَلَقْتُ» نیست غایت خلق به معنای مخلوق است یعنی غایت و هدف انسان عبادت است که اگر عبادت نکرد به مقصد نرسید نه اینکه هدف من عبادت او باشد که اگر او عبادت نکرد من به هدف نرسم خدا در سوره ی «ابراهیم» به زبان موسای کلیم فرمود به مردم بگو «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً» (۲) اگر همه ی مردم عالم کافر باشند این چنین نیست که خدا به مقصد نرسیده باشد خدا خودش مقصد است هر فاعلی کاری را برای نیل به کمال انجام می دهد و اگر خود کمال نامحدود خواست کاری انجام بدهد دیگر برای چیزی نیست لذا این شعر ناصواب است که کسی بگوید

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

کار خدا تا بر نمی دارد نه برای سود است نه برای جود «فهو الجواد إن أعطى؟ و هو الجواد إن منع» (۱) طبق تفسیری که وجود مبارک ابی ابراهیم کرده که از حضرت سؤال کردند خدا جواد است یعنی چه، پس اگر به ادیب بدهیم این «لِيُعْجِبُونَ» را مفعول له می داند و متعلق به «خَلَقْتُ» دیگر بررسی نمی کند که آیا برای «تاء» «خَلَقْتُ» است خلق به معنی خالق است یا خلق به معنی مخلوق، به یک حکیم و مفسّر بدهی تحلیل می کند می گوید «تاء» «خَلَقْتُ» غایت بردار نیست چون خودش غایت است هر فاعلی کاری را برای نیل به کمال می کند اگر فاعلی کمال نامحدود بود او چون کمال نامحدود است کار از او صادر می شود نه اینکه کاری را انجام بدهد برای اینکه به جایی برسد بنابراین آیه سوره ی «ابراهیم» حق است که «إِنْ تَكْفُرُوا فَمَا لِلَّهِ مَيَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً» (۲). غرض این است که وجود مبارک زکریا گاهی دارد «یا رب»، گاهی دارد «رب» این حالتها اینها گاهی حالت نداست گاهی حالت نجوا ولی انگیزه ی آن حضرت این است که من می ترسم این چراغ زندگی من این خانه ی من این اثاث من به دست پسرعموهای نااهل بیفتد یک کار معقولی هم هست مطلوبی هم هست عبدالرحمان چنین دعایی دارند آن حضرت هم چنین دعایی کرده بنابراین استدلال صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) به این آیه که انبیا ارث می دهند و ارث می برند تام است.

ص: ۲۶

۱- (۱۷). الکافی، ج ۴، ص ۳۹.

۲- (۱۸). سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۱.

خب، «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» که این هم گذشت که به صورت فعل ماضی ذکر کرده «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» یعنی علل و اسباب عادی عاجزند ولی لدی الله که باشد مستحضرید که مقدور است سرش این است که هیچ تجربه ای زبان نفی ندارد علوم تجربی فقط باید حرف خودشان را بزنند یعنی علوم تجربی می گوید ما آزمودیم که فلان بیماری از فلان راه شروع می شود با فلان دارو هم حل می شود همین، هیچ تجربه و هیچ علم تجربی زبان نفی ندارد برای اینکه آن را که نیازمود او نمی تواند بگوید دعا اثر ندارد، صدقه اثر ندارد، صِدِّقه رَجِم اثر ندارد، هفت حمد اثر ندارد اینها که تجریدی است و نه تجربی این از کجا می تواند نظر بدهد که اینها اثر ندارد تجربه با همه ی گستره ای که دارد فقط زبان اثبات دارد اگر تجربه باشد نه فرضیه یعنی ما آزمودیم که فلان بیماری با فلان دارو درمان می شود این می شود علم، اما فلان بیماری با دعا درمان نمی شود او را اگر یک طبیب ثابت کند می شود گفت حق تو نیست، نفی کند می شود گفت حق تو نیست، شک کند می گوید حق تو نیست برای اینکه این سه مطلب یک مبادی می خواهد یک میزان می خواهد اگر کسی وارد آن مسائل ماورای طب شد وارد علوم تجریدی شد از تجربی به در آمد این می تواند بگوید که ادله در این زمینه کافی هست یا ادله کافی نیست یا هنوز من به جایی نرسیدم اثبات و نفی و شک برای کسی است که وارد آن قلمرو بشود کسی که در این حوزه هست حتی حق شک هم ندارد یک عالم ریاضی یک ریاضیدان بگوید خدا هست می گویم تو نمی توانی اثبات کنی، بگوید خدا نیست می گویم تو نمی توانی نفی کنی، بگوید من شک دارم می گویم تو هم حق شک نداری برای اینکه ریاضیات که کاری به او ندارد قلمرو علوم ریاضی کم است یا متصل یا منفصل این بیاید درباره ی اصل عالم اظهار نظر کند که آیا اصل خدایی دارد یا ندارد ابزارش در ریاضیات نیست ولی وقتی از سطح ریاضیات بالا آمد به حوزه ی فلسفه و کلام رسید هر کدام از این سه مطلب را بگوید حق دارد بگوید من ثابت کردم هست، ثابت کردم نیست، شک کردم این بالأخره کار اوست، ابزار اوست منتها در مسئله شک و نفی می گویند بیراهه رفتی، بنابراین در جریان علوم تجربی کسی بگوید که زنِ نازا در دوران سالمندی مادر نمی شود این حق ندارد بگوید برای اینکه این با دارو که این کار را نکرده که با دعا این کار را کرده مسئله ی تأثیر دعا، صدقه، صِدِّقه رَجِم در علوم تجربی نیست تا کسی نفی بکند عرض کرد «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» سابقه هم که دارد شما در زمان پیری به ابراهیم فرزند دادی شاید وجود مبارک زکریا که صبر کرده در دوران پیری چنین دعایی بکند فکر کرد که نظیر حضرت ابراهیم بشود مثلاً در آن وقت دعا اثر بکند دیدن جریان حضرت مریم تشویق کرده که او شوق بیشتری پیدا شده که «هَذَا كَذَبٌ» (۱).

ص: ۲۷

خب، «وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا» حالا جوابی که می شنود «يَا زَكَرِيَّا» آیا این جواب را بلاواسطه شنید یا مع الواسطه از اینکه نداست می سازد که مع الواسطه باشد می سازد که بلاواسطه، آیه ی سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که قبلاً گذشت این بود که «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» (۱) این معلوم می شود که مع الواسطه بود یک، در نماز خدای سبحان فرشته ها را فرستاده بود به او بشارت بدهند که تو فرزند پیدا می کنی دو، این نماز که رابط بین خلق و خالق است «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۲) مشکلی خلیها را حل کرده مشکل وجود مبارک زکریا را هم حل کرده «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» محراب نه یعنی این محرابی که در مسجدهاست این محراب بود اصلاً نماز، محراب است دیگر برای اینکه با شیطان انسان می جنگد در جهاد اکبر است دیگر با نفس می جنگد، با خاطرات می جنگد این می شود محراب، اگر نماز محراب است و شخص در محراب دارد با هوس می جنگد با خاطرات می جنگد با شیطان می جنگد لذا این جزء محارب اوست در حال نماز فرشته ها به او بشارت دادند معلوم می شود این گونه از گفتگوها منافی با خلوص و اخلاص و قربت و اینها نیست برای اینکه انسان با پیک خدا حرف می زند تازه این هم ندا بود نه نجوا کدام ملائکه بودند با چه فاصله ای به وجود مبارک زکریا بشارت دادند آنها را نصوص خاصه باید معین کند. غرض این است که اگر در سوره ی «آل عمران» گذشت که ملائکه ندا دادند با این «يَا زَكَرِيَّا» که ظاهرش این است که خدای سبحان ندا می دهد منافات ندارد چون آنها به اذن خدا دارند پیام خدا را می رسانند نظیر توفی که گاهی به خدا اسناد داده می شود گاهی به حضرت عزرائیل گاهی به فرشته های نازل این هم همین طور است سخن فرشته هایی که مأموران الهی اند سخن پروردگار تلقی می شود که الآن طلعه ی اذان است.

ص: ۲۸

۱- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

۲- (۲۱). سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)»

رحمت خدا که شامل حال زکریا(سلام الله علیه) شد شئون گوناگونی دارد که بخشهایی از آن شئون در سوره مبارکه ی «مریم» مطرح است بخشهایی هم در سوره دیگر. وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) عرض کرد من می ترسم پسرعموهای من بعد از من به زندگی من دسترسی پیدا کنند من از اینها می ترسم این نشان می دهد که یک مسئله یخانوادی است که اگر زکریا(سلام الله علیه) به آن مطلب نرسد این پسرعموهای او و بستگان برادری او به خاندان او آسیب می رسانند قهراً این به مسئله یخانوادی برمی گردد مربوط به نبوت و ارث نبوت و امثال ذلک نیست. «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» این یک، «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» همسر من الآن که در دوران سالمندی است قبلاً که در دوران جوانی بود و در دورانی بود که همسالان او مادر می شدند او عاقر و عقیم بود و شما هم مسئله یعقر و عقم را برابر حکمت دامنگیر بعضیها می کنید آن طوری که در سوره مبارکه ی «شوری» آیه ی ۴۹ و ۵۰ آمده است این است که «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا تُبَاهٍ وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» خدا به بعضیها دختر می دهد به بعضیها پسر می دهد «أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا» یا به بعضیها هم پسر می دهد هم دختر، گروه چهارم کسانی اند که «وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا» (۱) این برابر حکمت و مصلحتی است که خدای سبحان دارد و شما هم عقر را نصیب همسر کردید «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» اما درخواست من از نزد شما که به عنوان کرامت غیبی است این است که «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» که این چراغ خانه ی مرا و روشن نگه بدارد اموال من به دست او برسد بیگانه یعنی پسرعموهای من که نااهل اند به امور خانوادگی من دسترسی پیدا نکنند. «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» *یرثنی ویرث من آل یعقوب» هم وارث خاندان من بشود هم همسر من که خواهر مریم است و از فرزندان سلیمان بن داود است و از آل یعقوب به شمار می رود از او ارث ببرد این خود زکریا از این جهت از آل یعقوب نبود اما همسر او که خواهر مریم(سلام الله علیهما) است دختر عمران بود و فرزند هارون و از فرزندان و احفاد یعقوب(سلام الله علیهم اجمعین) «یرثنی ویرث من آل یعقوب» و چون فرزندان عموماً فتنه اند یعنی آزمون اند و برخی از فرزندان دشمن اند طبق دو آیه که «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۲) این آزمون عمومی است که هر فرزندی بالأخره آزمون است درباره ی بعضی از فرزندان هم فرمود: «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ» (۳) پس هر فرزندی و هر مالی به نحو موجب یکلیه آزمون الهی است که «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» آزمون است، اما همه ی فرزندان دشمن نیستند، همه ی همسران دشمن نیستند «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ» چون مسئله ی فتنه و آزمون از یک سو، مسئله ی عداوت از سوی دیگر درباره ی فرزندان مطرح است وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) برابر آیه یسوره ی «آل عمران» عرض کرد «مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۴) که دیگر فتنه نباشد برای ما، دشمن ما نباشد. در اینجا فرمود: «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» که دیگر فتنه ای در کار نباشد عداوتی در کار نباشد این رضی اگر به معنای مرضی بود مسبوق به رضوان است یعنی وقتی بنده راضی به قضا و قدر

الهی بود، راضی به احکام و حکم الهی بود، راضی به دستورهای پروردگار بود چنین بنده ای مرضی المذهب است اگر راضی به معنای مرضی باشد و اگر راضی به معنای راضی باشد اگر کسی راضی بود به قضای الهی، قدر الهی، دستورهای الهی یقیناً خدا هم از او راضی است اگر «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۵) دو جمله است و از دو معنا حکایت می کند چون تحقیق در مسئله این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است و هیچ محذور عقلی پیش نمی آید این «رَضِيَاً» هم می تواند به معنای راضی باشد هم می تواند به معنای مرضی قهراً مشمول «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۶) هستند حالا در آن آیه پیاپانی سوره مبارکه ی «فجر» سه فضیلت ذکر شده یکی مطمئینه، یکی راضی بودن، سوم مرضی بودن. اگر «رَضِيَاً» در هر دو معنا استعمال بشود مطمئینه را باید از جای دیگر کسب کرد که آیا این دارای نفس مطمئنه است یا نه و فعلاً از حوزه بیحث هم بیرون است ولی بالأخره این «رَضِيَاً» یا بالمطابقه یا بالالتزام هر دو را می فهماند هم «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» را می فهماند، هم «رَضُوا عَنْهُ» را می فهماند هم می شود راضی هم می شود مرضی و کسی که راضی به قضای الهی است و دین و عمل صالح او مرضی خداست چنین فرزند صالحی نه فتنه است برای پدر و مادر و نه دشمن برای اینکه آن پیش نیاید عرض کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا».

ص: ۲۹

۱- (۱) . سوره یشوری، آیه ی ۵۰.

۲- (۲) . سوره یتغابن، آیه ی ۱۵.

۳- (۳) . سوره یتغابن، آیه ی ۱۴.

۴- (۴) . سوره یال عمران، آیه ی ۳۸.

۵- (۵) . سوره یمائده، آیه ی ۱۱۹.

۶- (۶) . سوره یفجر، آیات ۲۷ و ۲۸.

پرسش:...

پاسخ: نبوت آخر ارثی نیست «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱) رسالت، نبوت، امامت اینها به عصمت برمی گردد اینها ارثی نیست.

پرسش:...

پاسخ: آنجا هم همین طور است دیگر این میراث کتاب به معنای اینکه نبوت را ارث بردند نیست کتاب را پیامبر به امت ارث می دهد یعنی برای آنها مثل اینکه فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» (۲) از ارث به تریکه یاد می کنند و ما ترک در تعبیرات دینی تریکه یاد شده است ما هم تعبیر عرفی مان این است که ترکه یمیت چیست حضرت هم فرمود میراث من قرآن و عترت است «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» این تریکه، این ارث در بین شما هست به این معنا خب همه چیز برای همه امت چه ظالم، چه صالح، چه طالح ارث است.

پاسخ: بله دیگر، وقتی که وجود مبارک زکریا از ذات اقدس الهی فرزند می خواهد چون طبق دو آیه دو خصیصه یتلخ برای فرزندها ذکر شده برای اینکه به آن دو خصیصه مبتلا نشود هم در آیه سوره یمبارکه ی «آل عمران» به خدا عرض کرد «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» یعنی فرزند طیب، هم در این سوره و در آیه سوره یمبارکه ی «مریم» عرض کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا».

در مسئله یارث اقوال متعددی است گفتند میراث منظور نبوت است یک، میراث علم و حکمت است دو، میراث مال هست سه، این اقوال سه گانه را در غالب کتابهای تفسیری مخصوصاً در جامع قرطبی آمده منظور نبوت نیست برای اینکه نبوت امر ارثی نیست بر اساس «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۳) ارثی نیست و هیچ کدام از انبیا نبوت را از نبی قبلی ارث نبردند سلسله یانبیای ابراهیمی (علیهم السلام) از وجود مبارک حضرت ابراهیم و انبیای بعدی اینها هر کدام بر اساس اعطای الهی به نبوت رسیدند نه اینکه ارث برده باشند. درباره ی علم حکمت «العلماء ورثة الأنبياء» (۴) این سر جایش محفوظ است که اینها وارثان انبیا هستند برای اینکه انبیا معلّم کتاب و حکمت اند و اینها هم علم و حکمت را از انبیا به ارث می برند این هم اختصاصی به هیچ پیغمبری ندارد. می ماند مسئله یمال، در جریان مسئله یمال که قول سوم است اختصاصی به ما شیعه ها ندارد عده ای هم از اهل سنت و از قدما و از اصحاب مثل ابن عباس و دیگران اینها این ارث را مال دانستند ما باید ببینیم که این ارث، ارث مال است یا غیر مال. روایتی را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کافی نقل می کند که انبیا درهم و دینار را به ارث نمی گذارند اینها علم را به ارث می گذارند (۵) این روایت را که مرحوم کلینی نقل کرد حق است یعنی بنای انبیا بر این نیست که اینها مال جمع بکنند مال را به دیگری منتقل بکنند اینها نیست آنچه محور نزاع بین دو فرقه است آن ذیلی است که جعل شده «ما ترکناه صدقه» (۶) این «ما ترکناه صدقه» را که آنها نقل کردند سند ندارد و جعلی است و در جوامع روایی معتبر نیامده و در کتاب شریف کافی هم نیست آنها این را جعل کردند تا بگویند این فدک و امثال فدک صدقه است وقتی صدقه یعمومی شد به بیت المال می رسد وقتی به بیت المال شد به حاکم وقت منتقل می شود و همین کار را هم کردند. ما برای اینکه ببینیم این روایت درست است یا نه، اولاً- متن این روایت به همین جمله ختم می شود که مرحوم کلینی در کافی نقل کرده که انبیا «لا یورثوا» مثلاً درهماً و لا دینار اینها علم را ارث می گذارند. آن «ما ترکناه صدقه» در جوامع روایی معتبر نیست این یک، و ثانیاً در حجیت روایت چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد اولاً و بالذات باید بر کتاب خدا عرضه بشود این دو طایفه روایات است که هر دو را مرحوم کلینی نقل کرد بزرگان دیگر هم در جوامع روایی ما آوردند یک طایفه مربوط به عنوان نصوص علاجیه است که در کتابهای اصولی فراوان مطرح است که اگر دو خبر متعارض بودند چه بکنیم؟ حضرت فرمود: «ما وافق کتاب الله» می شود حجّت، «ما خالف کتاب الله فدعوه» (۷) و مانند آن، اینها به عنوان نصوص علاجیه است که روایتی که معارض هم اند معیار حجّت و لا- حجّت یا ترجیح احدی الحجّتين عرض بر قرآن کریم است. طایفه ید دیگر روایاتی است که مطلق است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) و همچنین ائمه (علیهم السلام) فرمودند به نام ما حدیث جعل می کنند ولی به نام خدا آیه یقرآن را نمی توانند جعل بکنند «ستكثر على القاله» (۸) به نام ما روایات جعلی زیاد است هر روایتی که از ما به شما رسید بر کتاب خدا عرضه کنید اگر مطابق با کتاب خدا نبود مخالف کتاب خدا بود این حجّت نیست و حرف ما نیست خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه

مجلسی (رضوان الله علیه) را ایشان می فرماید طبق همین روایت معلوم می شود که چیزهایی را به نام پیغمبر جعل کردند برای اینکه این روایت «ستکثر علی القاله» یا صادر شده یا صادر نشده، اگر صادر شده و پیغمبر فرمود که به نام من دروغ جعل می کنند معلوم می شود احادیث موضوع داریم و اگر این روایت صادر نشده باشد همین دلیل بر جعل است برای اینکه همین را از پیغمبر نقل کردند لذا ایشان می فرماید این روایت چه صادر شده باشد چه صادر نشده باشد مضمونش حق است یعنی معلوم می شود که به نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) احادیثی جعل می کنند پس هر روایتی چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد باید بر قرآن کریم عرضه بشود لذا اول ما باید خطوط کلی قرآن را ارزیابی کنیم بعد روایت را بر قرآن عرضه کنیم وقتی آیات قرآن را بررسی می کنیم می بینیم عموماً دارد اطلاقاتی دارد و خصوصیات هم عموم و اطلاقی شامل انبیا و غیر انبیا می شود، هم آنچه مخصوص انبیاست عموم و اطلاقی تمام این اطلاقات از «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (۹) از «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (۱۰) از مسئله یجهاد، از مسئله یحج، از مسائل امر به معروف و نهی از منکر همه یتکالیف شامل انبیا (علیهم السلام) و معصومین هم می شود البته آنها احکام مختص هم دارند نظیر وجوب نماز شب بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مانند آن، ولی «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» (۱۱) این گونه از عموماً شامل پیغمبر می شود مسئله یارث را تبیین می کند همه ی اینها مشمول اند یک، اینها عموماً. آیه سوره مبارکه ی «احزاب» که «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (۱۲) که طبقات ارث را تبیین می کند شامل انبیا می شود دو، قصه ی «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (۱۳) درباره ی خصوص نبوت است سه، اینجا هم «وَلِيًّا* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» ظاهرش مال است چهار، برای اینکه ارث نبوت یا ارث علم یا ارث حکمت اینها قرینه می خواهد وقتی عرفاً گفتند ارث یعنی مسئله ی مال دیگر، فلان کس وارث است، فلان کس ارث برد یعنی مال دیگر درست است که می شود گفت فلان شخص وارث علم فلان کس است، وارث حکمت فلان کس است ولی مع القرینه است با قرینه می شود ارث را درباره ی مسائل علم و حکمت مطرح است ولی بی قرینه همان مسئله یارث مال است دیگر لغتاً این طور است، عرفاً این طور است، اعتبار عقلاً- این طور است، پس این چهار دلیل نشان می دهد که انبیا همانند افراد دیگر مشمول این عموم و اطلاقات اند.

ص: ۳۰

- ۱- (۷) . سوره یانعام، آیه ی ۱۲۴.
- ۲- (۸) . مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۵۵.
- ۳- (۹) . سوره یانعام، آیه ی ۱۲۴.
- ۴- (۱۰) . الکافی، ج ۱، ص ۳۴.
- ۵- (۱۱) . الکافی، ج ۱، ص ۳۴.
- ۶- (۱۲) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۲۹.
- ۷- (۱۳) . مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۴.
- ۸- (۱۴) . تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۳.
- ۹- (۱۵) . سوره یبقره، آیه ی ۴۳.
- ۱۰- (۱۶) . سوره یبقره، آیه ی ۱۸۳.

۱۱- (۱۷). سوره یٰنساء، آیه ی ۱۱.

۱۲- (۱۸). سوره یٰانفال، آیه ی ۷۵.

۱۳- (۱۹). سوره یٰنمل، آیه ی ۱۶.

مهم تر از همه استدلال صدیقه یکبر(سلام الله علیها) است در حضور همه یمهاجر و انصار با اطلاع وجود مبارک امام زمانش یعنی علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) حضرت باخبر بود که وجود مبارک صدیقه کبریا چگونه دارد احتجاج می کند از کسانی که این خطبه را حفظ کرد و نقل کرد همان زینب کبریا(سلام الله علیها) بود که این خطبه را حفظ کرده بود و برای دیگران نقل کرد یکی از روات این خطبه همان زینب کبراست حالا شما ملاحظه بفرمایید این خطبه نورانی حضرت از چند بخش تشکیل می شود و از چند جهت حضرت استدلال می کند البته این خطبه طلعه ای دارد این بزرگان یعنی معصومین(علیهم السلام) آن بخشی را که با مردم حرف می زنند بالأخره قابل فهم هست با تبیین، اما آن بخشی که با خدا حرف می زنند آنها را اوحادی می فهمند این دعاها این طور است، این «مناجات شعبانیه» این طور است شما الآن این بیست جلد وسائل را که می بینید غالب اینها قابل فهم است یعنی کسی پنج، شش سال درس بخواند بالأخره اگر هم به کتاب لغت بخواند مراجعه کند مقدورش است این روایات را به خوبی می فهمد اما وقتی بخواند صحیفه یسجدیه را مطالعه کند یا نهج البلاغه را مطالعه کند این طور نیست که با هفت، هشت سال درس خواندن فقه و اصولی حل بشود خطبه مثلاً همین «مناجات شعبانیه» از این قبیل است آن بخشی که با خدا حرف می زنند خب توده ی مردم می خواهد بفهمد می خواهد نفهمند «هَبْ لِي كَمَالِ الْاِنْقِطَاعِ»^(۱) این قطع چیست، انقطاع چیست، کمال انقطاع چیست، حضرت چرا مرحله ی سوم را خواسته اینها نه با بنای عقلا- حل می شود نه با لغت حل می شود نه با عرف حل می شود اینها با درسهای دیگر حل می شود خطبه ها از این قبیل است خطابه ها حساب دیگری دارد می بینید وجود مبارک حضرت امیر وقتی خطبه می خواند با خدا حرف می زند حمد و ثنا دارد از لیت خدا را تشریح می کند بسیاری از افراد متوجه نمی شوند اما وقتی می گوید «یا ایها الناس! یا ایها الذین آمنوا» دستور می دهد خب آنها می فهمند. یک خطبه ی نورانی دارد وجود مبارک حضرت امیر مرحوم کلینی آن خطبه را نقل می کند چون بسیاری از این خطبایی که در نهج البلاغه آمده است مرحوم صدوق نقل کرده مرحوم کلینی نقل کرده دیگران نقل کردند بعدها مرحوم سید رضی انتخاب کرده گزیده هایی از آنها را ذکر کرده. خطبه ای در کافی شریف در همان جلد اول در مسئله ی توحید هست که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) این خطبه را نقل می کند بعد می گوید که این مرحوم کلینی مستحضرید که حرف در کافی خیلی کم دارد غالباً حدیث است اما بعد از آن خطبه این جمله ها را دارد، دارد که علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) این خطبه را ایراد کرده این خطبه به قدری اوج دارد که اگر تمام جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبر نباشد بخواهند مثل این حرف بزنند مقدورشان نیست این حرف مرحوم کلینی است می گوید کسی که «بأبی و أمی» پدر و مادر من فدای او این مقدورشان نیست این فرمایش مرحوم کلینی است در اصول کافی در جلد اول در بحث توحید بعد از نقل این خطبه. اصول کافی را عده ی زیادی شرح کردند مهم ترین شرح برای مرحوم صدرالمتألهین است بعد مجلسی اول، مجلسی دوم، بعد ملا صالح مازندرانی اینها شروحو بود که بعدها پیدا شد گوشه هایی از اصول کافی را مرحوم میرداماد استاد ایشان شرح کردند ولی شرح عمیق برای مرحوم ملا صدراست ایشان به شرح این قسمت که رسیدند اضافه می کنند می گویند که جناب کلینی اگر این جمله را اضافه می کرد بهتر بود که اگر همه ی جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبران هم باشند اما پیغمبران اولوالعزم نباشند نمی توانند مثل علی حرف بزنند یعنی شمای کلینی که گفتی انبیا هم می توانند مثل او حرف بزنند بگویند انبیا اولوالعزم و گرنه انبیا دیگر هم بعید است که این طور بتوانند حرف بزنند این از آن خطبه هاست. آن خطبه شاه بیستی دارد و بیت الغزلی دارد واسطهالعقدی دارد که آن واسطهالعقد را گره اش را مرحوم میرداماد در شرح اصولی کافی گشود آن واسطهالعقد آن شاه بیت آن نقطه بیرجسته ی خطبه یعلی(سلام الله علیه) در خطبه یفاطمه(سلام الله علیها) است و عصاره ی آن مطلب این است که آن ماده ای که شبهه یازلیت عالم را مطرح می کنند می گویند آیا خدا عالم را

از ماده ای خلق کرد پس معلوم می شود ماده قبلاً بود قبل از خدا بود قبل از خلقت خدا بود به خدا محتاج نبود، عالم را من شیء خلق کرد پس معلوم می شود آن شیء ازلی بود یا من لا شیء خلق کرد لا شیء که نمی تواند مبدأ چیزی باشد که خدا از لا شیء چیزی را خلق بکند و شیء هم که از نقیضین بیرون نیست من شیء باشد محال، من لا شیء باشد محال این شبهه، آنکه میرداماد (رضوان الله علیه) از خطبه یحضرته امیر و همچنین از خطبه یحضرته زهرا (سلام الله علیهما) می توان استفاده کرد و جواب داد این است که نقیض من شیء، من لا شیء نیست و گرنه هر دو می شود موجب نقیضی من شیء، لا من شیء است نه من لا شیء شبهه این است که عالم را من شیء خلق کرد یا من لا شیء هر دو محال است من شیء خلق کرده باشد محال، من لا شیء خلق کرده باشد محال رفع نقیضین هم که محال. پاسخ این است که نقیض من شیء، لا من شیء است «نقیض کل رفع أو مرفوع» نقیض من شیء، من لا شیء نیست و گرنه هر دو می شود وجودی نقیض من شیء، لا من شیء است این نکته هم در خطبه ی وجود مبارک حضرت امیر هست هم در خطبه ی وجود مبارک حضرت زهرا (سلام الله علیها) آغاز این خطبه این است که بعد از چند جمله «ابتدع الأشياء لا من شیء» (۲) خدا بدیع السماوات و الأرض است نوآور است عالم را از چیزی خلق نکرد نه از لا شیء خلق کرد «ابتدع الأشياء لا من شیء» نه من لا شیء این جمله هم در خطبه ینهج البلاغه است هم در خطبه یحضرته زهرا (سلام الله علیها) با این تفاوت که وجود مبارک حضرت زهرا تقریباً ۲۵ سال قبل از حضرت امیر این را گفته چون خطبه های وجود مبارک حضرت امیر در زمان حکومتشان و خلافتشان این خطبه ها را ایراد می کردند و گرنه آن وقتی که خانه نشین بودند یا کشاورزی می کردند که جای سخنرانی نداشتند این خطبه را هم مرحوم کلینی نقل کرده فرمود وقتی که بار دوم سپاهیان را برای شام در تتمه ی جنگ صفین اعزام کرده بود «فلما حشد الناس قام خطیباً» (۳) این ایراد کرده تقریباً ۲۵ سال بعد یا نزدیک سی سال این خطبه آن خصیصه را دارد بعد از آن حمد و ثناء و توحید الهی و جریان وحی و نبوت و اینها و اینکه ایمان اثرش چیست، نماز اثرش چیست، زکات اثرش چیست به این جمله ها می رسند به مسئله یارث می رسند که به مهاجر و انصار در مسجد خطاب می کنند بعد به دستگاه حکومت هم خطاب می کند «أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۴) أفلا تعلمون بلی؟ قد تجلی؟ لکم کالشمس الضاهیه انی ابنته» بعد فرمود: «أیها المسلمون! أأغلب علی إرثیه یأبن أبی قحافه أ فی کتاب الله أن ترث أباک و لا أرث أبی» در قرآن آمده که تو ارث می بری ولی من از پدرم ارث نمی برم «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا» (۵)، «أ فعلی عمدی ترکتم کتاب الله و نبدتموه وراء ظهورکم إذ یقول «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (۶) و قال فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریا (علیه السلام) إذ قال ربّ فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب» پس این آیاتی است مربوط به انبیا که ارث می برند و همچنین «و قال: «أولوا الأرحام بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللَّهِ» (۷) و قال «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثَيَيْنِ» (۸) و قال «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْاِثْمَانِ وَالْمَافْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» و زعمتم ألا حظوه لی و لا- أرث من أبی و لا رجم بیننا أ فخصیة کم الله بآیه أخرج منها أبی» (۹) یک آیه یخاصی داریم دلیل مخصوصی داریم که پدرم ارث نمی گذارد؟! بعد هم آن جمله ی جگرسوز را فرمود که مسئله یدر و پیکر زدن با این جمله اصلاً قابل قیاس نیست فرمود شما هیچ دلیلی ندارید که مرا از ارث محروم کنید مگر اینکه بگویید _ معاذ الله _ نقل نکنم.

- ٢- (٢١) . بحار الأنوار، ج ٢٩، ص ٢٢١.
- ٣- (٢٢) . الكافي، ج ١، ص ١٣٤.
- ٤- (٢٣) . سورة يمائدة، آيه ٥٠.
- ٥- (٢٤) . سورة يمريم، آيه ٢٧.
- ٦- (٢٥) . سورة ينمل، آيه ١٦.
- ٧- (٢٦) . سورة ييقره، آيه ١٨٠.
- ٨- (٢٧) . سورة ينساء، آيه ١١.
- ٩- (٢٨) . بحار الأنوار، ج ٢٩، ص ٢٢٦ و ٢٢٧.

خب، بعد در آن جمله های بعدی این خطبه را ادامه می دهد در بعد از یک صفحه می فرماید: «أَهْضُمُ تُرَاثَ أَبِي» به مردم خطاب کرد «وَأَنْتُمْ بِمِرْأَى مِئِي وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدِيٍّ وَ مَجْمَعٍ» (۱) همه تان حاضرید دارید می بینید ارث مرا دارند هضم می کنند شما در نهج البلاغه می بینید وجود مبارک حضرت امیر وقتی حضرت زهرا(سلام الله علیها) را می خواهد دفن کند این جمله ها را گفته در خطبه ی ۲۰۲ نهج البلاغه آمده است که هنگام دفن رو کرد به قبر مطهر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ وَالسَّرِيعَةِ اللَّحِيقِ بِحُكِّكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صِدْرِي» تا به این جمله فرمود: «وَسَيَسْتَبْنُوكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَي هَضْمِهَا» این هضم همان است که در خطبه ی حضرت زهرا آمده «أَهْضُمُ تُرَاثَ أَبِي وَ أَنْتُمْ بِمِرْأَى مِئِي» (۲) همه تان می بینید روز روشن دارند ارث مرا می برند اینجا هم حضرت فرمود: «وَسَيَسْتَبْنُوكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَي هَضْمِهَا فَأَحْفَهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَحْزِرْهَا الْحَالَ» (۳) بنابراین اطلاقات حاکم است عموماً حاکم است دلیل خاص درباره ی ارث انبیا حاکم است مهم تر از همه تفصیل و تبیین و تشریح صدیقه کبرا(سلام الله علیها) حاضر است و قبلاً هم بحث گذشت که وجود مبارک حضرت زهرا(سلام الله علیها) مطلبی را بفرماید مثل اینکه امیرالمؤمنین فرمود، امام صادق فرمود، امام باقر فرمود معیار حجیت عصمت گوینده است نه امامت او می خواهد امام باشد می خواهد نباشد اگر کسی معصوم بود خب قولش حجّت است دیگر، بنابراین این تفسیر که منظور از ارث، ارث مال است می شود مُحکّم عموماً و اطلاقات هم حاکم اند و دلیلی خاصّی هم که بود تأیید می کند و تفصیلی هم که از حضرت زهرا(سلام لاله علیها) شده است تبیین می کند.

ص: ۳۲

۱- (۲۹) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۸.

۲- (۳۰) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۸.

۳- (۳۱) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۲.

Your browser does not support the audio tag

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)»

تاکنون روشن شد که خواسته ی اولی وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) فرزند صالح بود زیرا بالصراحه در آیه ی سوره ی «آل عمران» آمده است که «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» که «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» مسئله ی وارث بودن و ارث بری و امثال ذلک اینها قرینه است که مقصود از این ولی، فرزند است در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» چون سخن از ذریه است دیگر سخن از قرینه نیست آیه ی ۳۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود که «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبُّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» دیگر «يَرْبُئِي وَيَرْبُثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۱) لازم نبود برای اینکه این وارث بودن و ارث بردن قرینه است بر اینکه منظور از ولی، فرزند است ولی وقتی کلمه ی ولی به کار نرفته نیازی به قرینه نیست دیگر سخن از ارث مطرح نشده «ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» اما در آیه ی محلّ بحث در سوره ی مبارکه ی «مریم» کلمه ی «ذُرِّيَّةً» نیامده کلمه ی ولی آمده این ولی چون صریح در فرزند نیست نیازی به قرینه داشت و آن قرینه این است که من وارث می خواهم ارث ظهور اولی اش در ارث مال است دیگر مال فرزند است مسئله ی ارث نبوت، ارث علم، ارث حکمت و امثال ذلک که برخی از مفسران اهل سنت نقل کردند همه ی اینها محتاج به قرینه است پس خواسته ی اولی وجود مبارک زکریا فرزند است ذات اقدس الهی هم بشارت داد «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ» یعنی اصلِ دعای شما را خدای سمیع الدعاء شنید یک، و ترتیب اثر داد و آن اعطای فرزند است و آن فرزند پسر است نه دختر و در حدّ غلام بودن هم می ماند این چنین نیست که در دوران نوزادی مثلاً رخت بربندد به حدّ غلام شدن می رسد و نام او را هم خود ما گذاشتیم به شما که پدر و مادر او هستید واگذار نکردیم و یک نام خوبی هم انتخاب کردیم که این نام سابقه ندارد این پنج، شش مطلب را ذات اقدس الهی به عنوان کرامت به زکریا گفت «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ» یعنی سَمَعْنَا و أَجَبْنَا تو گفتی خدا سمیع الدعاست راست گفتی ما شنیدیم، شنیدیم نه یعنی شنیدنِ تکوینی کما مرّ چون خدا همه ی حرفها را کذب و غیبت و تهمت و افترا را هم می شنود چون «بِكُلِّ شَيْءٍ سَمِيعٌ» است چه اینکه دعا و مناجات را هم می شنود «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۲) نه یعنی می شنوی یعنی گوش به حرف ما می دهی حرف ما مورد قبول شماست که در تعبیرات عرفی هم می گوئیم فلان کس حرف ما را می شنود یعنی قبول می کند نه می شنود یعنی دستگاه فیزیکی گوش او شنواست اینکه منظور نیست وقتی ما در دعاها می گوئیم «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» یعنی خدایا تو آن بزرگواری و کرامتی که داری این است که حرفهای ما را می شنوی ترتیب اثر می دهی این ترتیب اثر دادن که در کلام زکریا (سلام الله علیه) بود با این پنج، شش کرامت همراه بود خدا فرمود بله، من ترتیب اثر می دهم و آن این است که به تو فرزند می دهم آن فرزند پسر هست تا به دوران غلامی و مثلاً نوجوانی و جوانی و اینها می رسد و انتخاب اسم را هم به عهده ی خودم گذاشتم به شما واگذار نکردم یک اسم بی سابقه هم برای او گذاشتم این پنج، شش کرامت است که به شما دادم «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى» این مظهر حیات ماست شما در بحث روایات می بینید در قیامت بین الصّفین مرگ را احضار می کنند مگر به صورت کبش أملح

در می آید و وجود مبارک زکریا این مرگ را ذبح می کند یعنی مرگ را می میراند کسی که مظهر حیات است و عامل حیات است و یحیاست این مرگ را باید بمیراند مرگ یعنی تحوّل وقتی مرگ مُرد یعنی انسان به دارالقرار می رسد دیگر هیچ موتی نیست انسان مرگ را می میراند نه اینکه مرگ انسان را بمیراند ما به حدّی می رسیم که تحوّل و تغیر و دگرگونی را می میرانیم و از بین می بریم و به دارالقرار می رسیم و ابدی خواهیم بود، بنابراین این کار یعنی ذبح مرگ به دست یحیی؟ (سلام الله علیه) است طبق تعبیرات روایات و این سید حضور است و همسر هم انتخاب نکرده این پنج، شش کرامت را خدا در اجابت همراه کرده «بِغُلَامٍ اِسْمِهِ يَحْيٰى» ما باید اسم قرار بدهیم و ما یک اسم بی سابقه ای برای او انتخاب کردیم «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» برای او همانمی ما انتخاب نکردیم بعد از وجود مبارک یحیی عده ای زیادی به یحیی نامیده شدند اما قبلاً کسی یحیی نبود این اسم بی سابقه ای بود که ما انتخاب کردیم سَمِيٌّ یعنی همانم گاهی سَمِيٌّ به معنای همانم است مثل اینجا، گاهی هم سَمِيٌّ به معنای مثیل، نظیر، مثل و مانند است چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آمده که «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (۳) برای خدای سبحان سَمِيٌّ ای نیست، همانمی نیست منظور از این نام یعنی اگر خدا رب است موجود دیگر رب نیست، اگر خدا خالق است موجود دیگر خالق نیست و اگر غیر خدا را دیگران رب گفتند «اِنَّ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ» (۴) که در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» و مانند آن این بحثش گذشت می فرماید این رب برای خداست خدا سَمِيٌّ و همانم ندارد که یک موجود دیگری هم رب باشد و اگر این ارباب متفرّقون را، اگر این اصنام و اوّثان را شما ارباب گفتید این لفظی است که زیرش خالی است این راء و باء مشدّد را بر لفظ جاری می کنید این مفهومی دارد در ذهن هست اما این مفهوم زیرش خالی است «اِنَّ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا» مثل کلمه ی عدم که «عین» و «دال» و «میم» است یک لفظ است مفهومی دارد به معنای نیست و نیستی اینکه مُهمَل نیست مستعمل است وضع شد معنا هم دارد ولی این مفهوم زیرش خالی است چیزی در خارج باشد بگوییم هذا عدمٌ این چنین نیست این مفهوم از هیچ چیز حکایت نمی کند این عدم الحکایه را ما حکایت عدمی می پنداریم اصلاً حکایت نیست این مفهوم زیرش خالی است فرمود اینکه شما اصنام و اوّثان را رب نامیدید ارباب متفرّق قائل شدید این اسم بی مسماست این مفهوم زیرش خالی است «اِنَّ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ» (۵) پس خدا سَمِيٌّ ندارد، همانم ندارد این اسما مختصّ به ذات اقدس الهی است و لاغیر که در آیات بعد خواهد آمد که «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (۶) وجود مبارک یحیی مظهر چنین خدایی است خدا سَمِيٌّ ندارد مظهر او می شود یحیی او هم سَمِيٌّ ندارد خصیصه ای که در یحیای شهید (سلام الله علیه) بود در انبیای دیگر نبود بنابراین این پنج، شش کرامت را خدای سبحان درباره ی زکریا و یحیی اعمال کرده است.

ص: ۳۳

۱- (۱) . سوره یمریم، آیه ی ۶.

۲- (۲) . سوره یآل عمران، آیه ی ۳۸.

۳- (۳) . سوره یمریم، آیه ی ۶۵.

۴- (۴) . سوره ینجم، آیه ی ۲۳.

۵- (۵) . سوره ینجم، آیه ی ۲۳.

۶- (۶) . سوره یمریم، آیه ی ۶۵.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر با شهادتش دین را حفظ کرده دیگر خدا هم که فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (۱) آن با قوت گرفت دیگر و وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) در این مسافرت بسیاری از این مقاطع سفر را با نام مبارک یحیی می گذراند می فرمود: «أما علمت أن من هوان الدنيا على الله تعالى أن رأس يحيى بن زكريا أهدى اللي بغى من بغايا بني إسرائيل» (۲) در همین سفر کربلا در بسیاری از این مقاطع نام مبارک یحیی (سلام الله علیه) را می برد.

پرسش:...

پاسخ: خب، یعنی مقامی برای اوست که برای دیگری نیست چون هر کدام از این انبیا خصیصه ای دارند وجود مبارک نوح خصیصه ای دارد فرمود: «وَجَعَلْنَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» (۳) که خصیصه ی نوح برای انبیای دیگر نیست، وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) با مادرش (سلام الله علیها) خصیصه ای دارند که فرمود: «وَجَعَلْنَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» (۴) اینها یک آیه ی جهانی اند خصیصه ای که برای یحیای سید حضور هست خصیصه ای است که برای انبیای دیگر نیست که آن طور او شهید شده و انبیای دیگر این خصیصه را ندارند هر کدام از اینها خصوصیتی دارند که انبیای دیگر ندارند.

خب، «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» این بشارتی است که ذات اقدس الهی داد و در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آن طوری که گذشت این بشارت مع الواسطه بود برای اینکه «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» (۵) آن گاه وجود مبارک زکریا استعجاباً نه استبعاداً او خودش منتظر این کرامت بود ولی شگفت زده عرض می کند که من چگونه فرزند داشته باشم در حالی که نه من نه همسر من هیچ کدام در حدّ قابلیت نیستیم اینها استبعاد نیست اینها تعجب است شگفتی است یعنی به به! در حال تعجب این حرف را می زنند چون در سوره ی مبارکه ی «هود» این مشابه این مطلب آنجا چون مفصل گذشت اینجا ما دیگر آن بحث مبسوط ارائه نخواهد شد در سوره ی مبارکه ی «هود» این است که وقتی خدای سبحان فرستاده های خود را برای ابراهیم (سلام الله علیه) اعزام کرد «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ؟ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ؟ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ» (۶) همسرش آنجا ایستاده بود «فَضْحِكُكَ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ؟ قَالَتْ» این همسر با اینکه کرامتهای فراوانی را به برکت ابراهیم (سلام الله علیه) دید عرض کرد «ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا» (۷) اینکه همسر من است پیرمرد است من هم که پیرزنم به چه صورت مادر بشویم فرمود: «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ» (۸) در شگفت هستی؟! سخن از تسبعتین نیست سخن از شگفتی است بنابراین آنچه را که آن بانو گفت شگفت زده شده و گفت آنچه را وجود مبارک زکریا می گوید شگفت زده می گوید به به گفتن است نه چطور می شود اینها محمول بر تعجب است استعجاب است نه استبعاد اینجا هم وجود مبارک زکریا عرض کرد که «رَبِّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» هیچ جهتی از جهاتی که بتواند فرزنددار شدن ما را توجیه کند نیست هم من پیرم و پیری ام به فرتوتی رسیده است عتوّ یعنی از حد گذشتن اگر کسی از حدّش بگذرد می گویند «عطا عتّوا» می گوید پیری من به عتوّ رسید یعنی از حدّ معمول گذشت من فرتوتم از حدّ میانسالی گذشتم به حدّ شیخی رسیدم و به حدّ فرتوتی رسیدم این هم که عیال من است که در دوران جوانی طبق تجربه هایی که اینها داشتند عقیم بود «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» نه «وامراتی عاقراً» «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» این کسی که رابط بود

«قَالَ كَذَلِكَ» بله این چنین است جای شگفتی نیست برای شماها شگفت است برای ذات اقدس الهی امر عادی است.

ص: ۳۴

-
- ۱- (۷) . سوره یمریم، آیه ی ۱۲.
 - ۲- (۸) . بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۵.
 - ۳- (۹) . سوره یعنکبوت، آیه ی ۱۵.
 - ۴- (۱۰) . سوره یانبیاء، آیه ی ۹۱.
 - ۵- (۱۱) . سوره یآل عمران، آیه ی ۳۹.
 - ۶- (۱۲) . سوره یهود، آیات ۶۹ _ ۷۱.
 - ۷- (۱۳) . سوره یهود، آیه ی ۷۲.
 - ۸- (۱۴) . سوره یهود، آیه ی ۷۳.

پاسخ: نه، برای اینکه اگر استبعاد بود که عرض نمی کرد «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا» (۱) با جمله ی اسمیه و با ضرس قاطع از خدا چیزی را خواست عرض کرد وضع ما این است «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (۲) الآن ما «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا» کسی که این طور با ضرس قاطع از ذات اقدس الهی فرزند می خواهد معلوم می شود از خدا بعید نمی داند دیگر.

پاسخ: غرض آن است که او یقین دارد که خدا

حُکَم آنچه تو اندیشی لطف آنچه تو فرمایی

این امر یقینی است برای انبیا این «أَنِّي»، «أَنْتِي» شگفت زدگان است نه مستبعدان نه اینکه بعید است برای اینکه او به ضرس قاطع از خدا چیزی را می خواهد خب اگر خب اگر به ضرس قاطع از خدا چیزی را می خواهد معلوم می شود که توان الهی را، عنایت الهی را، کرامت الهی را همه را دیده دیگر با این قرائن قطعی که نمی شود گفت _ معاذ الله _ او استبعاد کرده که. خب، این نظیر به به ای است چه عجب! در سنّ پیری! این تعبیّرات «قَالَ كَذَلِكَ» بله، این چنین شد قصّه این است خدا تصمیم گرفته بعد همین کسی که به وجود مبارک زکریا دارد می گوید «كَذَلِكَ» بله، کار تمام شده است برهان مسئله را هم ذکر می کند می فرماید: «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این تنها درخواستی نیست که یک دعاکننده از خدا چیزی بخواهد و خدا استجابت کند این طور نیست کار انبیا، سیره ی انبیا آموزنده است این را قرآن تشریح می کند تا همگان بدانند که این راه باز است بالأخره هر کسی توانست این راه را به اندازه ی خود طی کند به ثمر می رسد برهانی را هم که دارد اقامه می کند این است که این کسی که رابط بود بشیر بلاواسطه بود عرض کرد «كَذَلِكَ» بله قضیه از این قبیل است بعد عرض کرد ربّ تو می فرماید که این کار آسان است به این دلیل هم سهولت و هَیِّن بودن کار را ذکر می کند و هم دلیل را «قَالَ» یعنی این مبشّر به عرض زکریا (سلام الله علیه) رساند «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» اینکه یک زن عاقِر را، یک پیرمرد فرتوت کهنسال را پدر و مادر بکند برای خدا آسان است «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» چرا، برای اینکه مهم تر از این کار را کرده آن کار چیست؟ این است که «وَقَدْ خَلَقْتَك» یعنی ربّ تو به تو می فرماید که من تو را آفریدم «وَقَدْ خَلَقْتَك مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» اگر ذات اقدس الهی چیزی که معدوم محض است او را موجود بکند خب یقیناً می تواند چیزی که موجود است وصفی به او بدهد اگر چیزی که «لیس» تامّه دارد خدا به او «کان» تامّه می دهد چیزی که کان ناقصه دارد خدای سبحان به او «کان» تامّه عطا می کند یعنی فعل را به او عطا می کند یعنی قبلاً فاقد بود الآن واجدش می کند این برهان مسئله است.

۱- (۱۵). سوره یمریم، آیه ی ۴.

۲- (۱۶). سوره یمریم، آیه ی ۴.

پرسش:...

پاسخ: بله، این «قَالَ» اولی برای مبشّر است اینکه ارتباط تنگاتنگ با وجود مبارک زکریا دارد بشارت را آورده به عرض زکریا رسانده وقتی زکریا گفت به به در این شرایط ما فرزندان ما می شویم «قَالَ كَذَلِكَ» بله این چنین است قضیه تمام شده است این تمام شد. بعد همین مبشّر به یحیی عرض می کند که پیام الهی را من دارم به شما می رسانم و آن این است که پروردگار تو می گوید این کار برای من آسان است چرا، برای اینکه من مهم ترش را درباره ی تو انجام دادم نه مهم ترش را درباره ی دیگری «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» تو وقتی که هیچ نبودی من تو را آفریدم خب کسی که موجود هست ولی وصفی را ندارد خب یقیناً اعطای وصف به یک موجود آسان تر از آن است که معدومی را موجود کند که.

پرسش:...

پاسخ: نه، «قَالَ كَذَلِكَ» الله يفعل ما يشاء آنجا هم همین طور باید معنا کرد.

پرسش:...

پاسخ: بله، «قَالَ كَذَلِكَ» این تمام شد، «قَالَ رَبُّكَ» این مبشّر دو تا حرف زد یکی اینکه در برابر تعجب وجود مبارک زکریا عرض کرد قضیه تمام شده است بعد برهان مسئله را از طرف خداوند ذکر کرد «قَالَ رَبُّكَ» یعنی این مبشّری که با وجود مبارک زکریا دارد گفتگو می کند به زکریا عرض کرد پروردگار تو می گوید این کار برای من آسان است چرا، برای اینکه مهم تر از این را درباره ی خود تو انجام دادم «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» «لِمَ»؟ برای اینکه «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» خب.

ص: ۳۶

پرسش:...

پاسخ: تعجب را رفع کند شگفتی ندارد نزد شما افراد عادی شگفتی است ولی نزد ذات اقدس الهی امر عادی است وقتی که عادی باشد شگفت ندارد کار خدا همیشه این طور است دیگر خدای سبحان دائم الفضل است، دائم الفيض است علی البریه چون سؤال از هر موجودی دائمی است پاسخ از طرف خدا هم دائمی است «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» چرا، چون «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) این یک آیه است چرا خدا هر لحظه یوم نه یعنی ۲۴ ساعت یوم نه یعنی روز در برابر شب، یوم یعنی ظهور چون خود یوم فعل خداست در هر ظهوری خدا کار جدید انجام می دهد چرا، چون در هر ظهوری نیاز تازه عرضه می کند «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» لم؟ چون «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این سؤال که مقطعی نیست این سؤال دائمی است همگانی است و همیشگی هر موجودی در هر لحظه می گوید «یا رب» چون فقیر است دیگر در هستی خود محتاج به اوست اگر سؤال دائمی است جواب دائمی می خواهد نتیجه ی این سؤال و جوابی که در صدر و ذیل این آیه ی نورانی است همان دعای شبهای جمعه است که «دائم الفضل علی البریه» (۲) است خب برهان مسئله این است که خدای سبحان نسبت به شما یک کار مهم تری انجام داده این جا برای تعجب نیست این قضیه را باز گو می کند تا همگان توجیه بشوند، خب.

پرسش:...

پاسخ: چیز تعجیبی است دیگر یعنی شگفتی خداست.

پرسش:...

پاسخ: بله، شگفتی است نه استبعاد، استبعاد نیست بعید نیست ولی خب این معجزه است دیگر معجزه یک امر شگفتی است دیگر.

ص: ۳۷

۱- (۱۷) . سوره یالرحمن، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۸) . مصباح الکفعمی، ص ۶۴۷.

پرسش:...

پاسخ: برای زکریا (سلام الله علیه) برای اینکه این زکریا و همسرش در سنی بودند که نمی توانستند پدر و مادر بشوند و خدای سبحان بشارت داد اینها گفتند به به! این به به را آدم در حال تعجب می گوید دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بله، خدای سبحان می فرماید جای تعجب نیست برای اینکه خداوند کار مهم تر از این کاری که الآن درباره ی شما کرده قبلاً درباره ی شخص شما کرده بود «وَقَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً»، خب.

اگر «لَمْ تَكُ شَيْئاً» است یعنی تو قبلاً شیء نبودی این حرف که معمولاً در برخی از متکلمین هست که قائل اند به شیئیت معدوم یک، به ثبوتات ازلی دو، واسطه بین موجود و معدوم سه، این تعبیرات گوناگون دارند برای آن است که بسیاری از مشکلات کلامی را چون نتوانستند حل بکنند و یک سلسله آرای نپخته هم از جای دیگر آمده اینها ملتزم شدند که بین وجود و عدم واسطه است و اشیاء در حال عدم ثابت اند همین حرفهایی که به برخی از متکلمان اسناد داده شده. تعبیر قرآن کریم آن طوری که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان به آن اشاره کرده برای ابطال این گونه از آراست که این شیء در حال معدوم شیء نیست لا شیء است نه «کان شیئاً» «لَمْ تَكُ شَيْئاً» است معدوم در حال عدم شیء نیست بلکه لا شیء است «لا یصدق علیه شیء» فرمود: «قَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» نه اینکه تو در حال عدم شیئی بودی این برداشت خوبی است که مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارند آنها چون در مسئله ی علم ازلی گیر کردند که خدای سبحان عالم قبل الخلق به معدومات عالم است چون معدومات معلوم حق اند معلوم می شود که در ازل ثابت اند نتوانستند علم ازلی را توجیه کنند به این حرف تن دادند و از طرفی هم یک بیان لطیفی مرحوم شیخ اشراق نقل می کند این شیخ اشراق تحوّلی در فلسفه ایجاد کرد قبل از مرحوم خواجه بود حتی خواجه نصیر را هم در بعضی از مبانی تابع خود کرد این شیخ اشراق می فرماید برخی از آرای ضعیفی که در علوم عقلی راه پیدا کرد برای آن است که آن روزهایی که بازار ترجمه رواج داشت هر حرفی که از یونان می آمد عده ای قبول می کردند هر اسمی که یونانی بود خیال می کردند فیلسوف است هر نامی که از یونان به این منطقه می آمد خیال می کردند فلسفه است این ترجمه ی بی گدار به آب زده وقتی از یونان به این قسمت خاورمیانه آمد باعث پیدایش این آرای فاسد شد این حرف جناب شیخ اشراق را مرحوم صدرالمآلهین در اسفار هم نقل می کند الآن هم شما می بینید بسیاری از آرای خام و نپخته از دیار غرب اینجا می آید چون بازار ترجمه روان است خیال می کنند هر کسی در آن طرف آب است فیلسوف است و هر کتابی هم که آن طرف آب نوشتند درباره ی فلسفه است و جهان بینی است و مثلاً مطلب صحیح است معدوم لا شیء است نه شیء و اگر در بعضی از تعبیرات یا دعاها آمده است که اشیاء را من العدم خلق کرد این به صورت قضیه موجهه است ولی به سیرت سالبه است و شاهدش هم همین تعبیر سوره ی مبارکه ی «مریم» است که «وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» نه تو در حال عدم، معدوم بودی شیء بودی قضیه موجهه نیست قضیه سالبه است همه ی ما هم به این معنا مبتلاییم یعنی یک معنای سلبی را با ادبیات اثباتی بیان می کنیم و اگر از ما سؤال بکنند مقداری این سؤال را بیچانند ما بالصراحه آنچه حق است بیان می کنیم. بیان ذلک این است که ما اگر وقتی کتابی را خواستیم به قفسه ی کتاب مراجعه کردیم یا شخصی را خواستیم به دفترش مراجعه کردیم تمام این اتاقها را دیدیم یا تمام آن قفسه ها را دیدیم می گویم دیدم که نبود این تعبیر رایج ماست

دیگر این دیگر ادبیات همه ی ماست دیدم که نبود وقتی در اطاق را باز می کنند می بینند که زید نیست می گویند دیدم که نبود به قفسه مراجعه می کنیم کتاب را نمی یابیم می گویند دیدم که نبود کسی هم اعتراض نمی کند که چرا این طور حرف زدی اما وقتی می نشینیم بررسی می کنیم می گوئیم عدم که تحت دید نمی آید که، نبودن را که کسی نمی بیند که باید بگوئیم ندیدم که بود، نیافتیم می گوئیم بله حق با شماست منتها مجاز عرفی است این یعنی چه، یعنی ما قضیه سالبه را عادت کردیم به صورت قضیه موجه بیان بکنیم وگرنه قضیه، قضیه سالبه است من ندیدم نه دیدم که نبود در عرف انسان یک طرف حرف می زند در کرسی تحقیق طور دیگر حرف می زند در «خلق الأشياء من العدم» لسان، لسان دعای عرفی است اما «لَمْ تَكُ شَيْئًا» لسان، لسان تحقیق است یعنی تو هیچ نبودی بعد در سوره ی مبارکه ی «روم» مشابه این تعبیر هست ولی چون در اینجا آن تعبیری که ذهن را بگزد نبود برای دفع توهم هم کلمه ی دیگر را نیاورد ولی چون در سوره ی مبارکه ی «روم» تعبیری که احیاناً ذهن را می گزد آمده فوراً برای مرهم این گزش هم تعبیر دیگری دارد در سوره ی مبارکه ی «روم» فرمود اینها که درباره ی معاد مشکل جدی دارند باید بدانند که خدای سبحان مبدأ را به عهده گرفت، معاد را به عهده می گیرد، معاد برای خدا آسان تر از مبدأ است چرا، برای اینکه در مبدأ در آغاز انسان هیچ نبود خدا انسانی که هیچ نبود او را موجود کرد در معاد انسان موجود است روح که از بین نمی رود بدن هم که متفرد است این متفرد را جمع می کند روح و بدن را به هم مرتبط می کند خب این آسان تر است دیگر این تعبیر که ذهن را می گزد در سوره ی «روم» آمده آیه ی ۲۶ و ۲۷ سوره ی مبارکه ی «روم» این است «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ؟ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» خدا بشر را آفرید بعد معاد حق است دوباره زنده می کند اعاده برای خدا آسان تر از ابتداست اهون است «ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» آن وقت این ذهن را می گزد برای اینکه خدا طبق بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ» (۱) آنکه با حرکت و ابزار کار نمی کند یک، با اراده کار می کند با اراده آدم خسته نمی شود شما الان تصور کنید یک قطره آب در ذهنتان تصور کنید اقیانوس آرام را هر دو را تصور کردید با اراده پدید آمده اراده که خسته کننده نیست اراده که یک جا سبک باشد یک جا سنگین باشد نیست آن هم در برابر قدرت ازلی خدا آن وقت این ذهن را می گزد که چگونه بعضی از کارها برای خدا هین است بعضی از کارها برای خدا اهون چون این گزش ذهنی در آیه ی ۲۸ سوره ی «روم» آمده فوراً برای حل او فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» ما این را برای فهم شما گفتیم وگرنه آنجا همه چیز یکسان است وصف اعلا برای اوست یعنی او منزّه از آن است که چیزی برای او هین باشد چیزی برای او اهون، همه چیز برای او یکسان و هین است هیچ چیز برای او دشوار نیست یک، همه چیز آسان است و علی حدّ سواه آسان است چون نسبت به قدرت نامتناهی که با اراده کار بکند همه علی وزان واحد است اما در آیه ی محلّ بحث چون فرمود آن کار آسان است و این کار آسان تر لذا آن جواب سؤال مقدر را هم لازم نبود بگوئید لذا فرمود این کار ما انجام دادیم بعد در سوره ی مبارکه ی «انسان» هم فرمود انسان مراتبی را پشت سر گذاشت یک وقت که لا شیء بود یعنی لم یک شیء این «لیس» تامّه است یک وقت مرحله ای بود که قابل ذکر نبود «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ» که «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» (۲) یعنی شیء قابل ذکر نبود این شیء قابل ذکر نبودن را در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قیامه» فرمود: «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِّنْ مَّنَىٰ يُمْنَىٰ» (۳) مگر همین نبود که گاهی مُحْتَلِم می شد لباسش را خیس می کرد همان بود دیگر یک چیز دیگری که نبود که «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِّنْ مَّنَىٰ يُمْنَىٰ» این «مِنْ مَّنَىٰ يُمْنَىٰ» اشاره به تحقیر اوست دیگر یعنی قابل ذکر نبود ما همین را آوردیم به این صورت در آوردیم الآن صدها دانشکده است تا بفهمند انسان کیست تازه بخش علوم تجربی اش آن کسی که متخصص چشم چپ است در چشم راست اظهار نظر نمی کند صدها بیماری مربوط به چشم است که هنوز کشف نشده این تازه مربوط به چشمش است تازه اینها انسان را در حدّ دام دارند می

شناسند درمان بسیاری از بیماریهای انسان را از آزمایشگاه موش می گیرند اینها انسان را واقعاً یک حیوان ناطق می دانند همین، انسان در فرهنگ قرآن حیّ متألّه است نه حیوان ناطق، حیّ متألّه را که نمی شود با آزمایشگاه موش درمان کرد که برای آنها حلال و حرام و اینها یکسان است انسان یعنی حیوانی که حرف می زند بسیاری از بیماریها را مشترک بین انسان و دام می دانند هنوز انسان را نشناختند با اینکه انسان را نشناختند صدها دانشکده برای همین بدن است همین «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى» است. غرض آن است که این دو نکته ای که در آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «روم» هست چون اینجا نیامده آن جواب سؤال هم این جا نیامده لکن فرمود پروردگار برای اینکه دیگران توجیه بشوند و از این گونه از دعاها ناامید نباشند بدانند مهم ترش را انجام داد.

ص: ۳۸

۱- (۱۹). نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

۲- (۲۰). سوره یانسان، آیه ی ۱.

۳- (۲۱). سوره یقیامت، آیه ی ۳۷.

Your browser does not support the audio tag

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)» وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) بعد از مشاهده ی مریم (سلام الله علیها) رغبت پیدا کرد که فرزندی این چنینی داشته باشد که «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» و عرض کرد «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۱) داشتن فرزند صالحی همانند مریم از بهترین نعمتهای الهی است حالا این شخص در درازمدت بماند یا نماند آن مطلب دیگر است همین که انسان دارای فرزند باکرامت باشد برای او سعادت است. وجود مبارک زکریا در همان آغاز دعای خود به دو مطلب اشاره کرد یکی قدرت بی کران فاعل، یکی ضعف و عدم قابلیت قابل عرض کرد «وَأَسْتَعَلَّ الرَّأْسُ شَيْئًا» (۲) و از طرفی «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» (۳) پس قابل هیچ صلاحیتی ندارد قدرت تو هم بیکران است من از نظر مبدأ قابلی امیدی ندارم ولی قدرت تو نامتناهی است پس با این دو عنصر محوری دعای زکریا (سلام الله علیه) شروع شده و اگر تعجبی بود از ناحیه فقدان شرایط قابلی است نه در ناحیه ی فاعل برای اینکه او در ناحیه ی فاعل با قدرت تمام با ایمان تمام چه در سوره ی «آل عمران» چه در این سوره از خدای سبحان فرزند خواست هبه طلب کرد و «مِنْ لَدُنْكَ» خواست اگر تصمیم گیری از نزد خدا باشد او بخواهد هبه کند که قدرت نامتناهی چیزی رادع او نیست فرض ندارد نه اینکه فرضش محال است زیرا سراسر عالم سپاه و ستاد خدایند این یک، هر کاری که بخواهند بکنند باید به فرمان الهی انجام بدهند دو، «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۴) خب اگر سراسر عالم ستاد الهی اند هر کاری که آنها می خواهند بکنند باید به امر الهی باشد فرض ندارد که موجودی از موجودات آسمانی یا زمینی بخواهد جلوی اراده ی الهی را بگیرد چون هر کاری که می خواهد بکند باید به اذن خدا باشد نه اینکه آن مفروض محال است این فرض محال است چگونه موجودی که تمام هویت او به اذن خداست آن وقت این در برابر اراده ی خدا بخواهد مانع تراشی کند بنابراین اگر چیزی را ذات اقدس الهی بخواهد هیچ موجودی توان جلوگیری او را ندارد چون وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) با این دو عنصر محوری دعای خود را شروع کرد هر گونه تعجبی و شگفتی که باشد به قابل برمی گردد نه به فاعل، اگر زکریا (سلام الله علیه) بعد از دریافت آن معجزه عرض کرد «أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» همین را برای رفع توهم استبعاد نیست استعجاب است یک، این استعجاب را این شگفت زدگی را به قابل برگرداند نه به فاعل به دلیل اینکه گفت «أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» من هم که «وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» همسرم که عاقر است نه اینکه تو چگونه دادی تمام این تعجبها و شگفتیها به مبدأ قابلی برمی گردد که من تعجب می کنم چگونه یک پیرمرد پدر شد، یک پیرزن مادر شد نه چگونه تو دادی بنابراین بسیاری از این سؤاها جواب خود را از نحوه ی تعبیر وجود مبارک زکریا دریافت می کند که تمام بحثهای تعجب انگیز وجود مبارک زکریا به این برمی گردد که چگونه یک پیرزن نازا مادر می شود، چگونه یک پیرمرد فرتوت پدر می شود این چگونه، چگونه به قابل برمی گردد و گرنه از همان اول با ضرس قاطع طبق این دو تعبیری که در آیه سوره ی «آل عمران» و سوره ی «مریم» آمده از خدای سبحان هبه خواست «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ» (۵).

- ۱- (۱). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.
- ۲- (۲). سوره ی، مریم، آیه ی ۴.
- ۳- (۳). سوره ی، مریم، آیه ی ۵.
- ۴- (۴). سوره ی، فتح، آیه ی ۷.
- ۵- (۵). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.

پرسش: ...

پاسخ: کسی که اشکال یا سؤال دارد باید نزدیک بنشیند و گرنه این اشکال یا سؤال هدر می رود برای اینکه ما نمی شنویم که.

پرسش: ...

پاسخ: نه، یک تکلف زائدی است ممکن است ذات اقدس الهی این کار را انجام بدهد اما نیازی به او نیست سرش این است که علوم تجربی کما تقدّم غیر مَرّ زبان نفی ندارد علوم تجربیدی است که هم عهده دار نفی است هم عهده دار اثبات علوم تجربیدی یعنی مثل فلسفه مثل کلام این می تواند دوتا فتوا بدهد که فلان چیز ممکن است نقیضش محال این کار جهان بینی است اما کار علوم تجربی این است که ما تا حال این چنین آزمودیم که از راه اجتماع مذکر و مؤنث در دوران جوانی فرزندان پدید می آید همین، اما دعا اثر ندارد، صَمَله رَجَم اثر ندارد، صدقه اثر ندارد، کرامت اثر ندارد اینها جزء علوم طبّی نیست یک طبیب با شواهد طبّی با علم طب بخواهد معجزه را ثابت کند موفق نیست، بخواهد با علم طب معجزه را نفی کند موفق نیست، بخواهد با مبادی طبّی درباره ی معجزه شک کند هم موفق نیست این فقط باید بگوید به من مربوط نیست چون ابزار علوم تجربیدی را به تجربی نمی دهند علم تجربی فقط زبان اثبات دارد من تاکنون آزموده ام، بشر تاکنون آزموده است که فلان دارو برای فلان بیماری اثر دارد اما حالا دعا اثر ندارد را اینکه جزء علوم تجربی نیست این هم همین طور است چه اصراری که حالا- همسرش جوان بشود و خودش جوان بشود گرچه ذات اقدس الهی در بخشی از آیات دارد «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» (۱) ما همسر او را برای مادرش آماده کردیم اما آیا جوان کردیم یا نه، عَقْرش را برداشتیم، عَقْمش را برداشتیم، نازایی اش را برداشتیم خب آن خدایی که بدون همسر زنی را مادر می کند خب همان خدا توان آن را دارد که یک زن و مرد پیر فرزند به بار بیاورد منتها چون جریان حضرت عیسی بعداً محقّق شد نه بعداً معجزه ی این چنینی طرح نشده بنابراین هم ممکن است پیری را جوان بکند هم ممکن است نازایی را زائو بکند و مانند آن این تعبیر «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» (۲) نشان می دهد که همسر او را که عاقر بود ولود کرد همین، اما حالا جوان کرد او دلیل دیگر می طلبد پس تمام فرمایشات زکریا به تعجب برمی گردد نه استبعاد یک، تعجب هم به مبادی قابل برمی گردد نه مبدأ فاعلی این دو، تعجب می کنم که چگونه یک پیرزن نازا مادر شد، یک پیرمرد فوتوت پدر شد خب این تعجّبی است دیگر کار شگفتی است بالأخره.

۱- (۶) . سوره، یانبياء، آيه ی ۹۰.

۲- (۷) . سوره ی، انبياء، آيه ی ۹۰.

مطلب دیگر اینکه این «كَذَلِكَ» یعنی «الامر كذلك» یعنی جریان این است این ضمیر «هُوَ» که «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» یعنی به بار آوردن یحیی هبه یحیی یا الامر یا الشأن «عَلَيَّ هَيِّنٌ» یعنی این کار برای خدا آسان است.

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه در طلعه ی دعاها وجود مبارک زکریا به ضرس قاطع گفت ببخش از لدن خودت تو دعاها را اجابت می کنی خب اگر کسی تردید داشته باشد در اینکه _ معاذ الله _ چنین قدرتی را خدای سبحان دارد پیغمبر هم باشد دیگر دعا نمی کند و برهان اقامه نمی کند می گوید تو دعا را گوش می دهی خب اگر این دعا قابل استجاب نباشد که دعا نمی کنند که عرض کرد «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۱).

خب، «قَالَ كَذَلِكَ» یعنی آن مبشّر آن رابط به زکریا گفت جریان از همین قبیل است یک، بعد پیام خدا را می رساند «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این بیان کرد، آن رابطه ای که بین مُرْسَل و رسول است نیازی به این برهان نیست اما این رسول وجود مبارک زکریا پیام خدا را به مردم می رساند تا مردم هم با برهان آشنا بشوند خدای سبحان برهان اقامه کرد فرمود تویی زکریا یک فرد عادی هستی از پدر و مادر عادی به دنیا آمدی با یحیی تفاوت داری حسابتان جداست تو از پدر و مادر متعارف به دنیا آمدی یحیی می خواهد از پدر و مادر غیر متعارف به دنیا بیاید این هیچ، اما تو از آن جهت که انسانی نه از آن جهت که زکریایی انسان بما هو انسان سه دوره را گذرانده و می گذرانند این دوره ی اخیر آن است که پدری هست و مادری هست و همه ی مبادی هست و جنینی هست و بعد به دنیا می آید دوران قبلی «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» (۲) اصلاً قابل ذکر نبود یا نطفه ای بود «مِنْ مَنَى يُمْنَى» (۳) یا خاکهایی بود که در باغها و بوستانها پراکنده است الان اگر کسی برود پشت بام این نظام دویست سال قبل را ببیند بعد توان آن را داشته باشد دویست سال بعد ببیند می بیند همه ی این هفت میلیارد قبلاً در این خاکها بودند و در باغها بودند بعد از دویست سال هم همه در همین باغها و خاکها هستند این خاکهای باغها و بیابانها در اثر اینکه کنار این شکوفه ها و خوشه ها و شاخه های زراعت گاه یا باغها قرار داشتند کم کم به صورت میوه در آمدند یا کم کم علفی شدند که دام از این علف استفاده کرد شده شیر، شده گوشت، شده میوه بعد از مدتی همین خاکهای مزارع و مراتع به صورت میوه و گوشت و لبنیات در آمدند بعد آمدند به بازار نسل قبل اینها را مصرف کردند شده نطفه بعد کم کم شده انسان بعد از مدتی هم اینها می میرند و قبرستان می شود و پارک می شود و بیابان می شود و باز می شود باغ و مزرعه و مرتع در ظرف چند قرن یک مُشت خاک بودند بعد هم دوباره خاک شدند این «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» است همه ی ما همین طور بودیم. از این مرحله جلوتر آن وقتی که آسمان و زمینی نبود که «لیس»، «لیس» تا مه بود وقتی به زکریا می فرماید: «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» نه از آن جهت که زکریا بودی خب از آن جهت که زکریا بود که خب قبلاً همین مراحل را گذرانده جنین بود و قبلش هم نطفه بود بعدش هم خاک بود این مراحل را وجود مبارک یحیی هم گذرانده پس در بخش اول زکریا از پدر و مادر متعارف به دنیا آمده یحیی از پدر و مادر غیر متعارف ولی قرآن روی این جهت تکیه نکرده می ماند «قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا»، «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» نسبت به زکریا که خب او شیئی بود یک، شیء غیر مذکور بود دو، و از آن جهت که انسان است و انسانی خلق نشده بود بله، انسان سابقه ی عدم دارد حادث است و قبلاً معدوم بود و بعد موجود شد سه، اینکه می فرماید: «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» نه از آن جهت که زکریایی از آن جهت که انسان این چنین است دیگر سابقه ی عدم دارد روحش این چنین است بدنش هم این چنین است بدنش که فواضح، روحش بالأخره درست است مجرد است اما

یک موجود ممکن است هر ممکنی مسبوق به عدم است دیگر پس روحاً و بدنناً حادث اند حالا روح نه قدیم زمانی است نه حادث زمانی برای اینکه اصلاً مترمّن نیست اگر چیزی زمان مند نبود مجرد بود با زمان هماهنگ نبود در ظرف زمان نبود نه قدیم زمانی است نه حادث زمانی چون مقسم حدود و قدیم زمانی است نه حادث زمانی اینها نقیض هم نیستند که ارتفاعشان محال باشد مقسم اینها الموجود المترمّن است موجود زمان مند که در ظرف زمان است یا در گستره ی زمان است یا در گوشه ای از زمان اگر در همه ی گستره ی زمان باشد می شود قدیم زمانی، اگر در گوشه ای باشد گوشه ی دیگر نباشد می شود حادث زمانی، اما حقایق مجرد که متمکن نیستند مترمّن نیستند نه قدیم زمانی اند نه حادث زمانی اصلاً زمانی نیستند روح از این قبیل است و بالأخره حادث است دیگر مخلوق است قبلاً-لا-شیء بود بعد شیء شد دیگر. خب، اگر تعبیر قرآن نسبت به زکریا(سلام الله علیه) این است که «وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» این ناظر به اصل انسان است یعنی انسان قبلاً معدوم بود بعد شیء شد توی زکریا و همه ی انسانها و آبا و اجدادتان همه این چنینی هستید. خب، عرض کرد «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» این با آن اعتقاد عرض می کند که برای من علامت قرار بده اینها چون آن عنصر اصلی دعا مورد عنایتشان نشد آن گاه در این تک تک جمله ها گیر دارند خیال می کند که این تعجب به فاعل برمی گردد یک، این آیت و علامت را هم درست به جا توجیه نمی کنند دو، این خیال می کنند که این آیت و علامتی که زکریا(سلام الله علیه) درخواست کرد ناظر به این است که من از کجا بفهمم این وعده وفا می شود علامتی برای من بگذار این نیست وقتی که عرض می کند «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» یعنی خدایا من یقین پیدا کردم که دعای مرا مستجاب می کنی اما نفرمودی چه موقع من می خواهم بفهمم چه موقع مستجاب می کنی علامتی برای من قرار بده که من بفهمم آن وعده ی تو دارد وفا می شود نه اینکه این علامت برای صدق وعده باشد علامت برای فهم ظرف وفای به وعده است.

ص: ۴۱

۱- (۸) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.

۲- (۹) . سوره ی، انسان، آیه ی ۱.

۳- (۱۰) . سوره ی، قیامت، آیه ی ۳۷.

پاسخ: نه، چون وقتی که یقین دارد «هَبْ لِي» (۱)، «هَبْ لِي» این یقین دارد او صادق است این شك ندارد که این قرینه ی لَبِي با خود کلام است این را تقدیر نمی گیریم که وقتی که این ذات مقدس زکریا با ضرس قاطع می گوید که همه کار از تو برمی آید دیگر شك ندارد که خدای سبحان به وسیله ی فرشته به او بشارت داد که ما به تو فرزند می دهیم این بگوید خدایا من از کجا بفهمم _ معاذ الله _ تو راست می گویی این یعنی چه، من یقین دارم شما راست می گویی یقین دارم به من فرزند می دهی اما چه موقع هست من می خواهم بفهمم آیت و علامت و نشانه قرار بدهید که من بفهمم چه موقع پدر می شوم نه اینکه «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» آیه برای صدق وعده باشد نه خیر من یقین دارم شما صادقید یقین دارم به این وعده انجام دارید اما ظرف وفای به این وعده برای من روشن نیست شما آن ظرف را تعیین کنید.

پرسش: یقین به تعجب معنا ندارد.

پاسخ: تعجب قبل بود به قابل برگشت دیگر، جای تعجب هست دیگر خب وقتی انسان می بیند وجود مبارک موسای کلیم به دستور خدای سبحان عصا را به این صخره صَمَا زد «أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (۲) خب چوبی را به یک سنگ صَمایی بزند چندین چشمه از این سنگ بجوشد تعجب دارد دیگر تعجب از این سنگ است نه تعجب از خالق سنگ همه معجزات این طور است، همه کرامتها این طور است جای شگفتی است که این کار تعجب برانگیز است پس تعجب است نه استبعاد آن هم به قابل برمی گردد نه به فاعل بنابراین کسی که با ضرس قاطع از ذات اقدس الهی چیزی را طلب می کند بعد بشارت را به وسیله فرشته ها دریافت می کند این دیگر _ معاذ الله _ به این فکر نیست که بگوید خدایا من هنوز شك دارم برای اینکه شك زدایی بشود شما علامتی برای من قرار بدهید از آن قبیل نیست.

ص: ۴۲

۱- (۱۱). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.

۲- (۱۲). سوره ی، اعراف، آیه ی ۱۶۰.

پرسش:...

پاسخ: حالا- درباره حضرت مریم در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» خواهد آمد که چگونه تکلم کرد، چگونه تکلم نکرد ولی الآن این «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» یعنی آیت و علامت ظرفِ وفای به وعده نه علامت اینکه بفهمم شما راست می گویی این یعنی چه، کسی که یقین دارد ذات اقدس الهی قدرتش نامتناهی است فرشته ها هم این بشارت را به او دادند «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» (۱) دیگر جا برای شک نیست که.

پرسش:...

پاسخ: دیگر تکرار نکرده «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» علامت قرار بده من بفهمم چه موقع به وعده وفا می کنی همین، این چیز خوبی است دیگر که من هم به استقبال این عمل بروم من هم شکرگزار باشم به وظیفه ی خودم عمل کنم چیز خوبی هم هست.

پرسش: «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» از باب «لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي» (۲) نمی شود؟

پاسخ: نه، از آن هم نیست چون درباره ی صدق وعده ایشان هیچ تردیدی نداشت وعده برای او یقینی شد و خدا هم «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» (۳) اما حالا ظرف وفای به وعده چه موقع است؟ این نمی داند چون درست است که انبیا عالم اند به غیب هم عالم اند ولی معلّم غیبی شان الله است دیگر این همه تعبیرات قرآنی که غیوب را بسیاری از اخبار غیب را انبیا(علیهم السلام) می دانند در آغاز آن علوم می فرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (۴) یک، «نُوحِيهِ إِلَيْكَ» (۵) دو، فرمود اینها را ما به تو یاد دادیم خب بله، درست است که اینها عالم اند به غیب اما به تعلیم الهی است دیگر اگر ذات اقدس الهی تعلیم کرد اینها عالم اند اینها منتظر تعلیم الهی اند عرض کرد علامتی قرار بده من بفهمم چه موقع پدر می شوم و همسرم چه موقع مادر می شود.

ص: ۴۳

۱- (۱۳) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۹.

۲- (۱۴) . سوره ی، انسان، آیه ی ۱.

۳- (۱۵) . سوره ی، زمر، آیه ی ۲۰.

۴- (۱۶) . سوره ی، هود، آیه ی ۴۹.

۵- (۱۷) . سوره ی، یوسف، آیه ی ۱۰۲.

پاسخ: بله دیگر، چون آدم وقتی فضیلتی را می بیند تشویق می شود دیگر شاید این را هم ذات اقدس الهی پیدایش یحیی را خواست با مقدماتی که فراهم کرده عطا کند در بین همه ی داوطلبها که عده ای قرعه انداختند که چه کسی سرپرست و کفیل مریم (سلام الله علیها) بشود «مَا كُنْتَ لَعَدِيهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (۱) در بین همه ی قرعه ها قرعه به نام وجود مبارک زکریا افتاد که فرمود: «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» «كَفَّلَ» ضمیرش به الله برمی گردد یعنی ذات اقدس الهی جعل زکریا را کفیلًا للمريم «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» (۲) «جعل الله کفیلها زکریا» این کار الهی است از آن راه که زکریا کفیل مریم شد «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ مِنْ عِنْدِهَا رِزْقًا» بعد می فرمود: «أَنِّي لَمَكِّ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا (۳) اینها ابزاری است که انسان به کمالی آشنا می شود و آن کمال را از خدا می خواهد فرزند عادی خواستن خیلی کمال نیست اما فرزندی همانند مریم طلب کردن کمال است دیگر «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» که «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۴) پس این آیت و علامت خواهی برای روشن شدن ظرف وفای به وعده است «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» که من باید بفهمم برای توده ی مردم که لازم نیست بفهمند که «قَالَ آيَتُكَ» چیزی که تو باید بفهمی دیگری خبر ندارد از این کار «أَلَا تَكَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» تو سه شبانه روز زبانت بند می آید سوئی ای عارضه ی قلبی، عارضه ی لسانی، عارضه ی حنجره ای، عارضه ی فکّی، عارضه ی کامی، عارضه ی فومی هیچ عارضه ای نداری سوئی، سالم هر کاری بخواهند بکنند در تو یک بیماری تشخیص بدهند نیست همه ی دستگاه گویندگی تو سالم است ولی زبانت بند می آید اما بند می آید از اینکه حرف عادی بزنی بخواهی نماز بخوانی، دعا بکنی، مناجات داشته باشی با ذات اقدس الهی گفتگو داشته باشی کاملاً زبانت باز است بخواهی با افراد عادی حرف بزنی زبانت بند می آید این می شود معجزه. «سَوِيًّا» را برای همین ذکر کرده در جریان ید بیضای وجود مبارک موسای کلیم هم همین طور بود که «وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» (۵) این دستت سفید می شود اما مبادا کسی خیال کند این دست برص گرفته یا بیماری دیگر گرفته نه، این دست سالم است ولی درخشان است اینجا هم مبادا کسی خیال بکند این عارضه ای است، یک بیماری است در فضای گویش شما نه، از آن قبیل نیست سه شبانه روز نه سه شب در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» سخن از روز است در این سوره سخن از شب است از مجموع این دو آیه برمی آید که سه شبانه روز در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که قبلاً گذشت آیه ی ۴۱ این بود «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ» اینجا دارد «ثَلَاثَ لَيَالٍ» خب یعنی سه شبانه روز زبانت بند می آید بخواهی با خدا حرف بزنی زبانت گویاست، بخواهی با مردم حرف بزنی باید با اشاره حرف بزنی می خواهی بگویی در را ببند باید اشاره بکنی و گرنه نمی توانی بگویی در را ببند «إِلَّا رَمْرًا» «أَلَّا- تُكَلِّمَ النَّاسَ» نه «أَلَّا- تَكَلِّمَ اللَّهَ» با الله بخواهی حرف بزنی کاملاً زبانت گویاست با مردم بخواهی حرف بزنی زبانت بند می آید «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» نه «أَلَّا تَكَلِّمَ» قدرت گویش از تو گرفته نشده بخواهی با مردم حرف بزنی نمی توانی «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَادُّرُّ رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَيَبِّحُ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» این در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» در این سوره ی «مریم» که به محلّ بحث است به این صورت آمده «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» این سه شب آن سه روز یعنی سه شبانه روز اما «سَوِيًّا» مستوی الخلقه ای در دستگاه گویش تو هیچ عارضه پزشکی رخ نداده و نمی دهد به دلیل اینکه با خدا کاملاً می توانی مناجات کنی، عبادت کنی.

- ۱- (۱۸) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۴۴.
- ۲- (۱۹) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۷.
- ۳- (۲۰) . سوره ی، آل عمران، آیات ۳۷ و ۳۸.
- ۴- (۲۱) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.
- ۵- (۲۲) . سوره ی، نمل، آیه ی ۱۲.

پاسخ: بله این قبلاً اشاره شد که وجود مبارک یحیی چه به عنوان وارث نبوت چه به عنوان وارث مال ولو عمر طولانی نکرده اما همین که انسان پدر یک فرزند صالح باشد که این در دوران کودکی کار عیسی را بکند و خدا در دوران کودکی بفرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» این کودک یک شبهه ره صدساله رفته اگر کسی پدر کودکی باشد که خدا در دوران کودکی درباره ی او بفرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱) کفی؟ بذلک فخرا وقتی مریم را دید علاقه پیدا کرد او هم چنین فرزندی داشته باشد خب خدا به او داد حالا- طول عمر یا قصر عمر او که دخیل نیست چه به عنوان نبوت باشد چه به عنوان وارث مال باشد بالأخره داشتن فرزندی که آدم پدر کسی باشد که در دوران کودکی خدا به او حکم داد این خیلی فخر است دیگر.

پاسخ: آن با انتظار همراه است چه موقع است اینها یک وظیفه ی شکری هم دارند دیگر می خواهند شاکر باشند چه موقع این اتفاق می افتد **jh** ما ادب شکر را داشته باشیم بیشتر مواظب باشیم بیشتر خضوع کنیم بیشتر خشوع داشته باشیم وظیفه ای هم اینها دارند دیگر «قَالَ آتَيْتُكَ إِلَّا تَكَلَّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ إِلَّا سَوِيًّا» نشانه ات این است که وسیله ی ارتباط تو با مردم کم می شود و از این فرصت حداکثر بهره را می بری با خدای خودت مناجات می کنی خب این بهترین توفیق است دیگر لذا در سوره ی مبارکه ی «مریم» به دنبال آنکه فرمود: «أَلَّا تَكَلَّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا» فرمود: «وَأَذْكُرُ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحُ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (۲) خب انسان منقطع الهی این فیضش افزوده می شود بیشتر می شود رابطه اش با خدا، ذکرش با خدا. در بحثهای قبلی هم ما داشتیم این علمها که ما در حوزه و دانشگاه مبتلاییم که گفتند علم حجاب اکبر است این اختصاصی ندارد به کسانی که بخواهند علم فروشی کنند یا داعیه ای داشته باشند نه خیر، خود علم برای عالم ولو عالم عادل باشد، متدین باشد، متقی باشد، وارسته باشد خود این علم حجاب اکبر است برای اینکه کسی که عالم است یک سلسله مفاهیم، مبادی تصویری و تصورات، مبادی تصدیقیه و تصدیقیات در ذهن او هست اینها این مفاهیم حاجب بین عالم و معلوم اند ما هر چه به سراغ معلوم می رویم علم گیرمان می آید یعنی مفاهیم از مفاهیم کاری ساخته نیست آنکه ما به دنبالش هستیم گیرمان نمی آید آنکه گیرمان می آید یک سلسله مفاهیم است این مفاهیم لا یضرّ و لا ینفع می شود حجاب اکبر، راهی را ذات اقدس الهی به انسان نشان می دهد که با خود آن معلوم رابطه داشته باشد آن که می گوید

۱- (۲۳). سوره ی، مریم، آیه ی ۱۲.

۲- (۲۴). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۴۱.

یک حمله ی مردانه ی مستانه نمودیم از علم رهیدیم به معلوم رسیدیم

این است، کم نیست روایاتی که به ما می گوید طعم ایمان را کسی می چشد که با دین بازی نکنند این تعبیرات کم است؟! چه در روایات ما که از اهل بیت (علیهم السلام) آمده چه روایاتی که از طریق آنها از وجود مبارک پیغمبر رسیده فرمود اگر کسی نسبت به پدرش، نسبت به مادرش بد کرده حقوق آنها را رعایت نکرده نسبت به همسرش حقوق آن را رعایت نکرده بیراهه رفته، کج رفته «لا- یجد طعم الإیمان» این طعم ایمان نه در حوزه است نه در دانشگاه در حوزه و دانشگاه درس ایمان است نه طعم ایمان الآن کسی ممکن است یک ساعت بحث تفسیری بکند ولی به اندازه ی یک سیب یا یک گلابی از این آیه لذت نبرد بله فهمیده این چه کار به آیه دارد فهم که لذت نیست آن مفهوم لذت است آن متعلق لذت است آن بو دارد آن آدم را سیر می کند اگر کسی عاق والدین بود بوی بهشت را نمی شنود معلوم می شود بهشت بو دارد دیگر بوی بهشت تا پانصد فرسخی در روایات ما هست که می آید بوی بهشت را شنیدن، مزه ی دین را چشیدن آن آدم را کامل می کند این به وسیله ی مناجات و امثال ذلک است ذات اقدس الهی می خواهد این راه را تقویت کند فرمود ارتباط با مردم قطع می شود فقط باید با اشاره وقتی مردم ببینند تو با آنها نمی توانی حرف بزنی نه اینکه حرف نمی زنی، نمی توانی با آنها حرف بزنی اصلاً خب خیلی مزاحم تو نیستند تو هستی و خدای تو «وَأذْكَرُ رَبِّكَ كَثِيراً وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (۱) بعد حالا جریان مریم را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» نقل می کند اینجا هم می فرماید: «آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا».

ص: ۴۶

۱- (۲۵). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۴۱.

مطلبی که مربوط به کلمه ی «وراء» هست که در آیه ی پنجم بود «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» این «وراء» همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت هم به معنای خلف است هم به معنای امام «وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلَائِكَةٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَيِّفِينِهِ غَضَبًا» (۱) دوتا احتمال بود گرچه یکی از این دو تقویت شد یکی اینکه پشت سر اینها کسانی بودند که اینها را تعقیب می کردند و کشتی سالم را غصب می کردند، یکی اینکه در این اسکله و بندری که در پیش داشتند «كَانَ وَرَاءَهُمْ» یعنی جلوی اینها ایستگاهی بود توقف گاهی بود کشتیهای سالم را غصب می کردند در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» «وراء» هم به معنای امام آمده آیه ی هفده سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» این است «يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» خب قیامت که پشت سر ما نیست جلوی روی ماست ما به طرف او داریم می رویم فرمود جلوی اینها عذاب غلیظ است پس «وراء» گاهی به معنای پشت سر است گاهی پیش رو این پسرعموها که پیش روی او بودند در دستگاه او حضور داشتند از اینها هراسناک بود غرض این است که این «وراء» به هر دو معنا می تواند تام باشد. خب «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ» که بحث دیگر است.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۸ تا ۱۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

«...وَكَاَنَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)»

ص: ۴۷

۱- (۲۶). سوره ی، کهف، آیه ی ۷۹.

تاکنون روشن شد که وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) به ذات اقدس الهی عرض کرد هم من سابقه ی دعا کردن دارم یک، هم سنت شما بر اجابت دعاها ی من است دو، که «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۱) ناظر به این دو مطلب است نه من از دعا کردن محروم نه من از اجابت دعا یم به وسیله ی شما محروم لکن این بار امری می خواهم که نسبت به من معتاد نیست ولی از سنت شما دور نیست برای من بعید است ولی از سنت شما بعید نیست و آن اینکه «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۲) خواسته ی وجود مبارک زکریا به صورت شفاف و روشن فرزند است دیگر از این عبارت روشن تر لازم نیست وقتی طبق آیه ی سوره ی «آل عمران» معلوم شد که خواسته ی زکریا (سلام الله علیه) فرزند است در تعبیر «وَلِيًّا * بِرْتُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (۳) اگر درباره ی ارث تردیدی است که آیا ارث و نبوت است یا ارث الارث والحکمه است یا ارث المال وقتی به قرآن کریم مراجعه می کنیم در همه ی موارد مخصوصاً درباره ی ارث فرزند این کلمه ی ارث ذکر شد ارث مال است در هیچ جای قرآن سخن از ارث نبوت، ارث علم، ارث حکمت مطرح نیست نعم، می شود گفت «العلماء ورثه

الأنبياء» (۴) کلمه ی ارث را درباره ی علم، درباره ی حکمت به کار برد اما مع القرینه پس وجود مبارک زکریا خواسته اش مشخص است سنت او هم مشخص است و یقین هم دارد که ذات اقدس الهی به دعای او پاسخ مثبت می دهد چه اینکه انبیا(علیهم السلام) این چنین بودند و ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» نیازهای شخصی انبیا را ذکر کرد و اجابت این ادعیه شخصی را هم بازگو کرد در آیه ی ۸۳ به بعد سوره ی «انبیاء» این است که «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» که یک نیاز شخصی بود «فَأَسْرَجْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ» بعد درباره ی ذوالنون فرمود: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» آیه ی ۸۷ همان سوره ی «انبیاء» «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَأَسْرَجْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ الْيَحْيَى» که یک نیاز شخصی بود «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَأَسْرَجْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ الْيَحْيَى» اینها همه اش نشانه ی آن است که اینها امور شخصی خواستند و ذات اقدس الهی هم جواب داد و وجود مبارک زکریا هم به این امر جازم بود پس ارث همین قبیل است، اما درباره ی «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» درست است که بدن حادث زمانی است اما ارواح را ذات اقدس الهی قبل از سماوات و ارض خلق کرده است وقتی قبل از آسمان و زمین باشد یعنی قبل از زمان است بالأخره زمینی می خواهد، یک منظومه شمسی می خواهد، یک حرکت زمین به دور خود می خواهد تا لیل و نهار پدید بیاید، یک حرکت زمین به دور شمس می طلبد تا ماه و سال پدید بیاید اگر نه شمس باشد نه قمر، نه ارض باشد نه سما زمانی در کار نیست در آن حوزه ارواح انبیا، ارواح مؤمنین اینها را خدا آفرید آن موجودات که قبل از آسمان و زمین اند فقط حادث ذاتی اند، مخلوق الهی اند، ممکن اند، فقیر محض اند و مانند آن اما سال و ماه بر آنها نگذشت اگر بساط آسمان و زمین هم جمع بشود که «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۵) این صحنه کاملاً برچیده بشود دیگر زمان و زمینی در کار نیست آن موجوداتی که قبل از زمان خلق شده بودند فقط حادث ذاتی اند این برای ارواح، اما ابدان البته حادث زمانی اند این «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» معنایش این نیست که من از ازل چیزی را آفریدم این «لیس» تام قبلاً صادق بود الآن «کان» تامه ناقص است قبلاً چیزی لا- شیء بود لا- یصدق علیه شیء بود سالبه به انتفاء موضوع بود الآن موضوعی پیدا شد و آن شیء است نه اینکه «وَقَدْ خَلَقْتَكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» معنایش این است که من تو را از عدم خلق کردم یعنی تو از چیزی خلق نشدی، خب.

ص: ۴۸

- ۱- (۱) . سوره ی، مریم، آیه ی ۴.
- ۲- (۲) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.
- ۳- (۳) . سوره ی، مریم، آیات ۵ و ۶.
- ۴- (۴) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲.
- ۵- (۵) . سوره ی، زمر، آیه ی ۶۷.

پاسخ: خب، آنجا با قرینه همراه است اگر اینجا چون ورثه ی انبیا مشخص اند که علمای اند و امثال ذلک اما وقتی در قرآن کریم هیچ جا کلمه ی ارث به معنای ارث النبوه، ارث الولایه، ارث الامامه، ارث العلم، ارث الحکمه به کار نرفت همه جا ارث مال به کار رفت مخصوصاً درباره ی فرزند معلوم می شود که این «یَرِثُنِي» (۱) هم ارث مال است دیگر خود زکریا (سلام الله علیه) متعدّد بود نظیر اسماعیل صادق الوعد با اسماعیل ذبیح این باید مشخص بشود که چندتا زکریا بود و در کدام عصر زندگی می کردند این هم یک مطلب، و زکریا گفتند از نوه های هارون برادر موسای کلیم (سلام الله علیهما) بود مطلب دیگر، پسرعموهای زکریا اگر اسرائیلی بودند خود زکریا دیگر لازم نیست اسرائیلی باشد مطلب سوم، عیال زکریا چون همشیره ی مریم (سلام الله علیهما) بود اینها فرزندان سلیمان اند آل یعقوب اند اگر فرمود: «مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۲) به لحاظ همسر است این دو، اگر خود زکریا (سلام الله علیه) از آل یعقوب باشد باز هم این دعا صادق است برای اینکه می گویند نه تنها من، دودمان من، خاندان من می خواهم محفوظ باشد، اجداد من می خواهم محفوظ باشند تو وارث همه ی اینها می توانی باشی.

پرسش: حاج آقا حضرت زکریا شوهرخاله ی حضرت مریم است.

پاسخ: نه، شوهرخاله ی حضرت عیسی بود خواهر مریم همسر حضرت زکریا بود اینها خواهر خواهر بودند و عیسی و یحیی (سلام الله علیهما) پسرخاله بودند و این داستانها هست که وجود مبارک یحیی در رحم مادر به عیسی در رحم مادر سلام عرض می کرد این در کتابهای ادبی و نظمی و شعری در شعرای پیشین هست به هر تقدیر اینها خواهر یکدیگر بودند و وجود مبارک زکریا شوهرخاله ی عیسی بود نه شوهرخاله ی مریم حالا اینها باید بحث تاریخی بشود اینها مهم نیست منظور آن است که اگر خود زکریا از آل یعقوب باشد باز درست است که «یَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۳) اگر خودش از آل یعقوب نباشد پسرعموهای او باشند چون همسر او از آل یعقوب بود باز این تعبیر درست است که بفرماید: «یَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» اما اینکه فرمود: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَيِّمِيًّا» (۴) اگر این سیم می به معنای هم نام باشد معلوم می شود نامی را که ذات اقدس الهی انتخاب می کند نام بابرکتی است و برخیها نقل کردند که یحیی عربی نیست اعجمی است معلوم می شود لغتی را که خدای سبحان او را انتخاب بکند چه تازی، چه فارسی قداست دارد یحیی اگر عربی است به عربی منتقل شده است نظیر «یعیش» و «یأمر» و امثال ذلک که اسمای بعضیهاست از فعل به اسم منتقل شده ولی گفتند یحیی اعجمی است این در اعرابش مشخص می شود اما اینکه فرمود من قبل از او برای او سیم می قرار ندادم اگر به این معنا باشد یعنی مثیل و نظیری قرار ندادم برای اینکه وجود مبارک عیسی بعد از یحیی (سلام الله علیهما) به دنیا آمده اگر عیسی در دوران کودکی فرمود: «آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (۵) در دوران کودکی فرمود و ذات اقدس الهی درباره ی یحیی هم فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۶) و مانند آن، چون وجود مبارک عیسی بعد از یحیی بود پس تا زمان یحیی کسی به این خصیصه مختص نشده بود که از یک پدر و مادر این چنینی به دنیا بیاید در دوران کودکی نبوت بگیرد و سید حضور باشد و مانند آن، اگر فرمود: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَيِّمِيًّا» (۷) از همین قبیل است حالا- یا هم نام یا سیم می به معنای نظیر چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» درباره ی ذات اقدس الهی آمده است که آیه ی ۶۵ همین سوره درباره ی ذات اقدس الهی این است که «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَيِّمِيًّا» (۸) خدا سیم می ندارد یعنی نظیر ندارد «لَا شَرِيكَ لَهُ» است وجود مبارک یحیی هم مظهر «لَا شَرِيكَ لَهُ» است و اما اینکه گفته شد او مظهر حیات است حیات دو قسم است نظیر علم یک حیات

ذاتی است که عین ذات اقدس الهی است یک حیات فعلی است که از احیای الهی انتزاع می شود بعضی از اسما اسم ذات و اسم فعل دوتا است نظیر قدرت، قدرت صفت ذات است و شئون قدرت، شعب قدرت که خلق و رزق و شفا و امثال ذلک باشد اینها قدرت نیستند اینها هر کدام نام خاص دارند دیگر قدرت ذاتی و قدرت فعلی نداریم اما علم همین «عین» و «لام» و «میم» این دو قسم است یک علم ذاتی داریم که عین ذات اقدس الهی است یک علم فعلی داریم که در مقام فعل است و از معلوم انتزاع می شود این در بحثهای امتحانی گذشت که خدا می فرماید ما یک عده را امتحان می کنیم «لِنَعْلَمَ أَى الْجَزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمْدًا» (۹) یا می فرماید شما خیال نکنید همین که گفتید ما مؤمنیم اکتفا بشود ما شما را می آزمایشیم به جبهه رفتن و امثال ذلک «لِنَعْلَمَ» که چه کسی صابر است چه کسی صابر نیست این «لِنَعْلَمَ»، «لِنَعْلَمَ» در قرآن کم نیست این علم، علم فعلی است نه علم ذاتی. فتحصیل که بعضی از هم اسم ذات اند هم اسم فعل و در لفظ مشترک اند نظیر علم، نظیر اراده و مانند آن، بعضی اسما نه خیر صفت ذات نام خاص دارد و صفت فعل نام مخصوص، حالا اینجا ذات مقدس زکریا (سلام الله علیه) عرض کرد که من برای اینکه روشن بشود چه موقع این وعده وفا می شود علامت می خواهم اینکه زکریا (سلام الله علیه) عرض کرد «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» این همان طور که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید مناسب این است که بر زمان وفای به وعده حمل بشود دوتا احتمال دیگر هم داده شد یک احتمال از این دو احتمال قابل قبول هست اما احتمال دیگر مردود است آن احتمالی که قابل قبول هست تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) است که نظیر وجود مبارک حضرت ابراهیم که حضرت ابراهیم وقتی به ذات اقدس الهی عرض کرد «أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَيُوتَى» (۱۰) خداوند فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن» عرض کرد «بَلَى وَلَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي» این برای درجه ی برتر و والاتر از کشف و شهود علامتی می خواهد این چیز بدی نیست بلکه خوب هم هست حالا این توضیح دارد که باید عرض بشود. احتمال بعدی که مردود است این است که وجود مبارک زکریا _ معاذ الله _ شک داشت که این حرف، حرف فرشته هاست یا حرف شیطان است جزء القائات شیطان است یا القای فرشته است چون شک داشت از خدا آیت و علامت طلب کرد این احتمال مردود است برای اینکه ذات اقدس الهی طبق آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بیان کرد فرمود آیه ی ۳۹ سوره ی «آل عمران» این بود «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا» خب اگر خدا بفرماید ما ملائکه را فرستادیم ملائکه به او بشارت دادند آن پیغمبر نتواند ملک را از غیر ملک، پیام ملک را از وسوسه و القائات شیطان تشخیص بدهد _ معاذ الله _ او پیغمبر است؟! با اینکه خدا بالصراحه فرمود ملائکه را ما فرستادیم ملائکه با او گفتگو کردند بشارت دادند او سخنی گفته ملائکه سخنی گفتند «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ» پس این احتمال مردود است. سر مردود بودن این احتمال این است که ماها که گرفتار علم حصولی هستیم چه در حوزه چه در دانشگاه مطالب نظری را به وسیله ی بدیهی می فهمیم تصوّرات نظری را با تصوّر بدیهی می فهمیم، تصدیقهای نظری را با تصدیقهای بدیهی می فهمیم ما اگر مطلبی را شک داشتیم معنای کلمه ای را متوجه نشدیم ما را منتقل می کنند به بدیهی ترین مفهوم تصوّری و آن مفهوم وجود و عدم است وقتی به وجود و عدم رسیدیم دیگر برای ما شفاف می شود وجود یعنی هستی، عدم یعنی نیستی کسی ممکن است در عالم باشد انسان باشد معنای هستی و نیستی را نفهمد اینکه نیست این بدیهی است از این بدیهیات ما مفاهیم نظری را کشف می کنیم این درباره ی تصوّرات، درباره ی تصدیقات هم ما هر مطلبی را برای اثبات بالأخره به اجتماع ضدّین و اجتماع نقیضین و امثال ذلک منتهی می شویم بعد به اینکه اجتماع نقیضین محال است بسنده می کنیم وقتی رسیدیم به اینجا که اگر فلان مطلب این چنین باشد که شما می گوئیم مثلاً لازمه اش جمع نقیضین است جمع نقیضین هم که محال است یعنی یک شیء هم باشد هم نباشد در امتناع اجتماع نقیضین که یک قضیه اولی است هیچ شکی نیست این سرمایه ماست اگر این را از آدم بگیرند هیچ درکی برای آدم نمی ماند پس ما یعنی بشرهای عادی در مفاهیم

حصولی و علمهای عادی نظری را از بدیهی می‌گیریم این کار ماست در مسئله‌ی کشف و شهود هم بشرح ایضاً آنهایی که به سراغ کشف و شهود می‌روند در راه تهذیب نفس اند عده‌ای تمثالات نفسانی گیرشان می‌آید هیچ، یک عده به دام القائات شیطانی می‌افتند این هم هیچ، یک عده از مثال منفصل طرفی می‌بندند ولی مخلوط است مشوب است گاهی حق است گاهی باطل یعنی گاهی درست ارتباط پیدا می‌کنند گاهی مثلاً درست ارتباط پیدا نمی‌کنند اینها قابل اصلاح است انبیای الهی با کشف و شهود کار می‌کنند کشف و شهود اینها کشف و شهود اولی است نه بدیهی فضلاً از نظری، نظری احتیاج به برهان دارد و باید هم برهان اقامه کرد دوتا کار در مطالب نظری هست بدیهی برهان دارد ولی نیازی به برهان ندارد اجتماع ضدین همه‌ی ما می‌دانیم محال است این بدیهی است اولی نیست اجتماع مثلین محال است همه‌ی اینها برهان دارند چون بازگشت اینها به اجتماع نقیضین است نیازی به برهان ندارند دو دوتا چهارتا حتماً برهان دارد ولی نیازی به برهان ندارد این می‌شود بدیهی، اولی آن است که اصلاً برهان پذیر نیست مثل اجتماع نقیضین به هیچ وجه نمی‌شود اجتماع نقیضین را برهانی کرد پس ما یک اولی داریم یک بدیهی داریم یک نظری اینکه در کتابهای منطق از اجتماع نقیضین به مبدأ المبادی یاد می‌کنند سرش همین است که او دلیل بدیهیها هم هست اگر اجتماع نقیضین نباشد اجتماع مثلین دلیلی بر محال بودنش نیست اجتماع ضدین هم دلیل نیست دوتا ضد با هم جمع بشود مگر چطور می‌شود اگر ما اجتماع نقیضین نداشته باشیم هیچ راهی برای اثبات امتناع اجتماع ضدین نداریم اما وقتی چون او را داریم می‌گوییم اگر اجتماع ضدین بشود به اجتماع نقیضین برمی‌گردد چرا، برای اینکه اگر الف ضد ب است و ب ضد الف است چون الف ضد ب است وقتی آمد ب حتماً باید نباشد پس ب یقیناً نیست این یک، اگر ب موجود باشد الف حتماً نباید باشد چرا، چون ب ضد الف است و طارد الف است این دو، اگر الف و ب هر دو باشند یعنی الف هم هست ب هم نیست، ب هم هست الف هم نیست لذا بازگشت اجتماع ضدین به اجتماع نقیضین است و چون اجتماع نقیضین مستحل بالذات است اجتماع ضدین هم مستحیل بالذات این سرمایه‌ی علوم حصولی ما، در کشف و شهود مشاهدات انبیا به منزله‌ی اولی است فضلاً از بدیهی شک بردار نیست اینها به منطقه‌ی می‌رسند که اصلاً باطل در آن منطقه نیست وقتی باطل در آن منطقه نبود شکی هم در آن منطقه نیست اگر ما خواستیم درباره‌ی چیزی شک بکنیم الاً ولا بد باید دو امر باشد قد مر غیر مر این مثال بازگو شد که اگر کسی خواست شک بکند در چیزی الاً ولا بد آنجا حتماً باید دو چیز باشد اگر وارد کتابخانه‌ی ای شدیم این کتابخانه کتابهای زیاد دارد یک میلیون کتاب دارد و همه‌ی این کتابها هم قرآن است ما هر کتابی را از نزدیک یا دور بینیم یقین داریم قرآن است دیگر چون اینجا غیر از قرآن چیز دیگر نیست اما اگر وارد کتابخانه‌ی ای شدیم که بعضی از قسمت‌هایش قرآن بود بعضی از قسمت‌هایش غیر قرآن آن وقت کتابی را ما از دور دیدیم اینجا جای شک است نمی‌دانیم که این قرآن است یا غیر قرآن باید برویم از نزدیک بررسی کنیم پس اگر در جایی دو شیء نبود فقط یک شیء بود آنجا اصلاً شک حضور ندارد انبیا (علیهم السلام) می‌رسند بالا می‌آیند، بالا می‌آیند تا به مقام مخلصین آنجا اصلاً باطل نیست وقتی بطلان در آن منطقه نبود شیطان که در آنجا حضور ندارد تا القا بکند شیطنت تجرّدهش تا تجرّدهای وهمی است دیگر به مرحله‌ی بالا- بار نمی‌یابد آنجا جا برای شیطان و شیطنت نیست جا برای وهم و خیال نیست جا برای بطلان نیست هر چه هست حق است اگر در حوزه‌ی جز حق چیز دیگر نبود این پیغمبر هر چه را دید حق است اصلاً شک در آنجا وجود ندارد این از غرر روایات ماست که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همان جلد اول اصول کافی از صحابی نقل می‌کند که از وجود مبارک ظاهراً امام صادق (سلام الله علیه) می‌پرسد که انبیا از کجا می‌فهمند پیغمبر شدند؟ فرمود: «یوقّو لذلك» خب او توضیح می‌خواهد انسان وقتی به مقام نبوت رسید به جایی می‌رسد که اصلاً از هیچ کسی شما سؤال می‌کنید به چه دلیل اجتماع نقیضین باطل است؟ چون می‌گوییم معلوم بالذات است دیگر اولی بالذات است

نبیّ آن چنان است این یک بیان نورانی از وجود مبارک حضرت امیر است یک مطلب عمیقی از حضرت سؤال کردند حضرت بدون درنگ جواب داد آن شخص عرض کرد این مطلب عمیق علمی است شما چطور بدون مطالعه جواب دادی؟ حضرت فرمود چندتاست عرض کرد این انگشت‌های شماست پنج تاست فرمود چرا فکر نکردی، عرض کرد خب چیز روشنی است من وقتی می بینم دست شما پنج تا انگشت دارد دیگر فکر کردن لازم ندارد فرمود معارف الهی نزد ما این طور است این «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» از همین قبیل است «فَلَا تَأْبُطِرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۱۱) از همین قبیل است. خب، اگر نبی به جایی می رسد که در آنجا بطلان نیست چون بطلان منشأ شیطنت و وسوسه و وهم و خیال است در عقل ناب جا برای وهم و خیال و گمان و امثال ذلک نیست آنجا هر چه هست حق است اگر هر چه هست حق است جا برای شک نیست چون غیر از حق اگر چیز دیگری بود یعنی باطل آن گاه مطلبی که پدید می آمد جا برای شک بود ولی اگر در حوزه ای غیر از الف چیز دیگر نیست انسان هر چه می بیند یقین دارد که الف است دیگر در فضای وحی و نبوت این چنین است اصلاً جا برای شک نیست وجود مبارک زکریا فرشته ها را می شناخت دیگر در دوران پیری آن حضرت بود فرشته ها آمدند بشارت دادند با او گفتگو کردند او سؤال کردند او سؤال کرد اینها جواب دادند بعد شک می کند که _ معاذ الله _ این حرف شیطان است یا حرف فرشته است پس احتمال سوم بین الغی است.

ص: ۴۹

- ۱- (۶) . سوره ی، مریم، آیه ی ۶.
- ۲- (۷) . سوره ی، مریم، آیه ی ۶.
- ۳- (۸) . سوره ی، مریم، آیه ی ۸.
- ۴- (۹) . سوره ی، مریم، آیه ی ۷.
- ۵- (۱۰) . سوره ی، مریم، آیه ی ۳۰.
- ۶- (۱۱) . سوره ی، مریم، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۱۲) . سوره ی، مریم، آیه ی ۷.
- ۸- (۱۳) . سوره ی، انعام، آیه ی ۱۶۳.
- ۹- (۱۴) . سوره ی، کهف، آیه ی ۱۲.
- ۱۰- (۱۵) . سوره ی، بقره، آیه ی ۲۶۰.
- ۱۱- (۱۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

پرسش: اینجا ندا به معنی گفتگو است؟

پاسخ: بله دیگر گفت چگونه؟ گفتند: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» اینها همه گفتگوست دیگر چطور شده، گفتند: «كَذَلِكَ» یعنی امر این چنین است بعد خطاب کردند به زکریا «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» خدای تو این پیام را فرستاده که دادن فرزند به پدر و مادر فرتوت و نازا بر من آسان است اینها همه گفتگوست دیگر.

پرسش: راجع به حضرت آدم سوره آوردید خب، مقام پیغمبری را داشت و بعد دچار وسوسه شیطان شد.

پاسخ: آن در عالم قبل از نبوت بود در آن سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت در یک عالم دیگری بود اولاً هنوز به زمین نیامدند و قبل از نبوت حضرت آدم (سلام الله علیه) بود ثانیاً، چون دارد که «اهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَاِذَا مَا يَا تُؤْتِيَكُمْ مِّنِّي هُدًى» (۱) هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم در سوره ی مبارکه ی «طه» جریان نبوت حضرت آدم بعد از هبوط الى الأرض است نه آنجا، آنجا یک حساب خاص خودش را دارد به هر تقدیر زکریایی که دوران فراوانی از نبوت را پشت سر گذاشت هرگز در گفتگوی خود با فرشته ها شک نمی کند که این فرشته بود، خب.

پرسش: حاج آقا نماز خواندن با وحی نازل شدن چطور جمع می شود؟

پاسخ: اینکه گفتگو آسان است دیگر این کلام آدمی نیست که نماز را باطل کند که.

پرسش: اینکه حرفهایی زکریا در چند جای قرآن به وجه های مختلف ذکر کرده شاید نقل به مضمون است خب ایرادی وارد بشود اگر بگوییم همان حرف را نقل می کند چرا مختلف شده.

ص: ۵۰

پاسخ: نقل به مضمون اگر باشد چه ایرادی دارد؟

پرسش: ایرادش این است که خب کمی سست می شود پایه های آن.

پاسخ: نه، آنها یقیناً نقل مضمون است برای اینکه عبری و عربی و تازی و اینها یکسان نبود که تمام گفتگوهایی که وجود مبارک موسای کلیم با فراعنه داشت به زبان عبری و سریانی و امثال اینها بود انبیای دیگر که عربی سخن نمی گفتند همه ی اینها نقل به مضمون است ولی ذات اقدس الهی آن مضمون را امینانه و صادقانه نقل می کند یک، پس منقول حق است نقل معجزه است دو، طرزی قالب بندی کرده که احدی نمی تواند آن مضمون را به این لفظ در بیاورد، خب.

پرسش: ترک اولاهای انبیا به خاطر چیست؟

پاسخ: ترک اولی؟ ندارند که، اگر مقام برتری برای آنها فرض بشود یعنی انبیا چون «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۱) یک، «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (۲) دو، ممکن است وقتی پیغمبری را با پیغمبر دیگر (علیهما السلام) می سنجد چون آن اولی اعلم و افضل از دومی است کار دومی بالقیاس به اولی مثلاً ترک اولی؟ باشد چون اینها که یکسان نیستند که اگر بالصراحه فرمود: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (۳) یک آیه، «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۴) آیه ی دیگر آن وقت کارهای اینها را که ما به یکدیگر می سنجم می بینیم این کار نسبت به کاری که فلان پیامبر برتر انجام داده اند مثلاً در درجه ی متوسط قرار دارد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، آنجا سه قسمت بحث شد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود سه قسمت بحث شد در هر سه قسمت عصمت وجود مبارک پیغمبر محفوظ بود، خب.

ص: ۵۱

۱- (۱۸) . سوره ی، بقره، آیه ی ۲۵۳.

۲- (۱۹) . سوره ی، اسراء، آیه ی ۵۵.

۳- (۲۰) . سوره ی، اسراء، آیه ی ۵۵.

۴- (۲۱) . سوره ی، بقره، آیه ی ۲۵۳.

«قَالَ كَذَلِكَ» یعنی آن فرستاده گفت امر این چنین است و خدای متعال فرمود که آسان است «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكْ شَيْئًا»، «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» علامت قرار بده، علامتی که ذات اقدس الهی قرار می دهد آیت خداست دیگر این آیت، معجزه درجاتی دارد گاهی حرف زدن معجزه است که کسی که قدرت بر تکلم ندارد عادتاً قادر بر تکلم بشود بر اساس خرق عادت این تکلم معجزه است یک، گاهی عجز از تکلم معجزه است یعنی کسی که قدرت بر تکلم دارد عادتاً با حفظ همه ی دستگاه گویش او عاجز از گفتن بشود این دو، قسم سوم آن است که نه تکلم معجزه است نه عجز از او، کلام معجزه است نه تکلم این سه قسم را ذات اقدس الهی در قرآن کریم بیان کرده آنجا که تکلم معجزه است یعنی کسی که طبق جریان عادی عاجز از حرف زدن است و دیگران هم که در این شرایط اند عاجز از حرف زدن اند ولی او به طور فصیح سخن می گوید «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (۱) اگر عده ای گفتند: «كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» (۲) برای آنکه عادت بر این نیست که یک کودک گهواره ای بتواند سخن بگوید این را ذات اقدس الهی به حرف در می آورد این تکلم می شود معجزه وجود مبارک زکریا با حفظ همه ی عناصر دستگاه گویشی او از حرف زدن ماند و این هیچ نقص پزشکی و طبّی نداشت به دلیل اینکه هر چه خواست مناجات بکند می توانست، نماز بخواند می توانست، ذکر بگوید می توانست اما می خواست با مردم حرف بزند نمی توانست این می شود معجزه، کاری که بر خلاف عادت است و از هیچ کس ساخته نیست می شود معجزه، گاهی قسم سوم است مثل کلام پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) این «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۳) این کلام یعنی قرآن این معجزه است هیچ کس نمی تواند مثل این کلام بیاورد در اینجا وجود مبارک زکریا آیت خواست تا به استقبال شکر الهی برود خب من باید بفهمم چه موقع این وعده انجام می شود که وظیفه ی خودم را انجام بدهم این کجا و آن تردید کجا اینکه گفتند که شما «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (۴) یک بخش، بخش عملی است یک بخش، بخش علمی فرمود این پایینها نباشید یک، این میانه ها هم نباشید دو، سعی کنید بالا بروید دسترسی به مراتب برتر داشته باشید این سه، «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» خدای سبحان خیلی از مسائل اخلاقی و حقوقی را ذکر کرده گفته اگر کسی نسبت به شما بد کرد شما هم می توانید بد کنید نه باید بد کنید «مَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا» (۵) این امر به اعتدا در مقام توهم حذر است یعنی می توانید نسبت به او پاسخ مماثل بدهید «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» اما «وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (۶) اگر «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» (۷) این اتاق میانی است این کلاس میانی است بالاتر از عدل، احسان است «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» خدا مرحوم صاحب جواهر را غریق رحمت کند یک عبارت تندی مرحوم صاحب حدائق در بعضی از عبارات چون ایشان از عبارتهای تند زیاد دارد نسبت به علمای اصولی چند جا عبارت تند داشت نسبت به علما و بزرگان اصولی مرحوم صاحب جواهر در بخشی از این جواهر می فرماید اگر نبود آیه ی پایانی سوره ی «نحل» این قلم می توانست جواب صاحب حدائق را بدهد و گرنه ما هم بالأخره می توانیم حرف بزنیم چون در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «نحل» «کَمَا مَرَّ بِهَذَا» که «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» اما «وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (۸) فرمود اگر نبود آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی «نحل» ما هم صاحب حدائق را سر جایش می نشاندیم خب این طور که با علما حرف نمی زنند که خب این معنایش این است که «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ» (۹) عدل واجب است ولی بالاتر از عدل هم کمالی هست دیگر قرآن هم آیاتی دارد، درجاتی دارد شما نه تنها در مسائل عملی آن بالا- را بگیرید در مسائل علمی هم آن بالا- را بگیرید، خب زکریایی که پیرمرد شد عمری را با فرشته ها گذراند بیاید بگوییم که این - معاذ الله - شک کرده این حرفی که می بیند این شک کرده که حرف کیست خب این را شما در تفسیر فخر رازی ببینید در تفسیر نمی دانم دیگری می بینید و بعد آنها هم تا حدودی رد کردند اما در کلمات بزرگان شیعه این طرز تفکر را هرگز نمی بینید.

- ۱- (۲۲) . سوره ی،مریم، آیه ی ۳۰.
- ۲- (۲۳) . سوره ی،مریم، آیه ی ۲۹.
- ۳- (۲۴) . سوره ی،نجم، آیات ۳ و ۴.
- ۴- (۲۵) . سوره ی،زمر، آیه ی ۵۵.
- ۵- (۲۶) . سوره ی،بقره، آیه ی ۱۹۴.
- ۶- (۲۷) . سوره ی،نحل، آیه ی ۱۲۶.
- ۷- (۲۸) . سوره ی،نحل، آیه ی ۹۰.
- ۸- (۲۹) . سوره ی،نحل، آیه ی ۱۲۶.
- ۹- (۳۰) . سوره ی،زمر، آیه ی ۵۵.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)»

تاکنون روشن شد که وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) از ذات اقدس الهی فرزند صالح که از او به طیب و رضی یاد کرده است مسئلت نمود آن طوری که مرحوم کلینی نقل کرد زکریا رحلت کرد و وجود مبارک یحیی وارث او شد نه اینکه یحیی قبل از زکریا رحلت کرده باشد این دو مطلب، و وجود مبارک زکریا برای عرض ادب و شکرگزاری از ذات اقدس الهی آیت و علامت زمان فرارسیدن وفای به وعده را مسئلت کرد که این وعده چه موقع انجام می شود که من شاکراً تو را عبادت کنم نه اینکه درخواست آیت برای این بود که بفهمد _ معاذ الله _ این وعده حق است الهی است یا شیطانی عرض کرد «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» اگر کسی شک داشته باشد به ضرس قاطع با خدایش گفتگو نمی کند. مطلب بعدی آن است که این «قَالَ» های مکرر هم می سازد که مع الواسطه باشد هم بلاواسطه چون در جریان تبشیر که مع الواسطه بود تعبیر به «قَالَ» شد پس در این گونه از موارد چون فرشته هایی که مأمور الهی اند جز پیام خدا سخنی ندارند گفته ی اینها را می شود به خدا اسناد داد در حقیقت خدا گفته است زیرا اینها کلام خدا را ابلاغ کرده اند چیزی از خود نگفتند و بر آن نیفزودند اینجا هم که زکریا عرض می کند «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ» این می تواند مع الواسطه باشد می تواند بلاواسطه «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» که بحثش گذشت یعنی سه شبانه روز زبانت بند می آید در حالی که تو دستگاه گویش تو سالم است هیچ نقصی در دستگاه گویش تو راه ندارد اما نمی توانی با مردم حرف بزنی ولی می توانی با خدا مناجات کنی نماز و دعا به جا بیاوری. «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ» آنها منتظر بودند گویا از جریان باخبر شدند و وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) هم به آنها اعلام کرد که چنین حادثه ای در پیش است آنها منتظر بودند دیدند وقتی وجود مبارک زکریا از محراب بیرون آمد به آنها اشاره کرد قدرت حرف زدن ندارد «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» این محراب را که به معنای اشراف نشین یعنی جای برجسته است به همان غرفه معنا کردند که در جای بلندی بود زکریا(سلام الله علیه) مشغول عبادت بود از غرفه پایین آمد که بر قومش اشراف داشت تعبیر فرمود: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» برخی هم محراب را معنای مصلاً معنا کردند زیرا مصلی هم با خدا مناجات می کند طبق روایتی که مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه نقل کرد «إِنَّ الْيُصَلِّيَ يَنَاجِي رَبَّهُ» هم با شیطان و نفس درگیر است که مصلاً محراب است جای جنگ با شیطان در بیرون و نفس در درون است، اگر محراب به معنای جایگاه نماز باشد محراب یعنی جای حرب و اگر به آن غرفه باشد جایی که اشراف نشین است و کسانی که مقامی دارند آنجا مستقرند و مادون آنها در مکانهای دیگر قرار می گیرند «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» و دیگر قدرت حرف از او گرفته شد این ایحاء یعنی اشاره کرد هم بر کتابت تطبیق شد که دیدند وجود مبارک زکریا با دستش نوشت که بامداد و شامگاه به یاد خدا باشید عبادت و نماز صبح و شام را فراموش نکنید یا اشاره کرد و آنها به زبان اشاره بودند فهمیدند که صبح و شام باید به یاد

پروردگارشان باشند ولی دیدند قدرت حرف از حضرتش گرفته شد.

ص: ۵۳

پرسش: حاج آقا می شود رو به سمت باشد خودش...

پاسخ: نه، چون «أَلَّا تُكَلِّمُ» خدای سبحان خبر داد فرمود نمی توانی نه حرف نزن فرمود نمی توانی حرف بزنی در حالی که سَوَى هستی، سالم هستی اینکه فرمود «أَلَّا تُكَلِّمُ» خبر می دهد یعنی چنین چیزی اتفاق می افتد که قدرت حرف زدن نداری.

آن وقت «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» وجود مبارک زکریا به آنها دستور داد که عبادتها را شما فراموش نکنید صبح و شام به یاد خدا باشید خب از آن جهت که پیامبر است باید ارشاد کند هدایت کند دستور بدهد قبلاً دستور می داد و الآن قدرت حرف ندارد ولی این دستور را با ایحاء و ایماء مشخص کرد آیا این است یا نه در این زمانی که فیض خاص الهی باید تنزل کند باید مردم هم فضا را فضای عبادت قرار بدهند گفتند اگر نماز استثقا بخوانید باران رحمت نازل می شود «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» فرمود اگر این چنین باشد ما برکات آسمان و زمین را نازل می کنیم در بعضی از روایات دارد که به وجود مبارک پیامبر عرض کردند یک چند روزی است وحی نمی آید فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما ناخنها را نمی گیرید خب رعایت نظافت، رعایت بهداشت، رعایت تمیزی اینها منشأ ریزش برکت است آخر آنها هم دستور اسلام است منتها دستورهای توسل، دستورهای تعبدی اش در نماز و روزه است دستورهای توسلی اش در بحثهای بهداشت و امثال بهداشت است اگر کسی بخواهد ثواب ببرد در روز پنجشنبه یا جمعه که ناخن می گیرد می گوید برای اینکه خدا دستور داد این هم بهداشتش را رعایت کرده هم ثوابش را برده اگر قصد قربت نکرد بالأخره دستور دین است این هم دین دستور داده که ناخنها را روز پنجشنبه و جمعه بگیرد هفته ای یک بار لااقل این ناخنها را بگیرد فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما بهداشت را رعایت نمی کنید ناخنهایتان بلند است این چنین نیست که اگر کسی کثیف باشد فیض خدا مرتب می آید اینها چون این روایات کمتر مطرح شده به ذهن ما نمی آید شما در روایتهای غسل ثياب بخوانید حضرت فرمود این لباسها را بشویید تمیز کنید تا خدا را تسبیح کند اینکه بارها عرض شد ما جلد دوم مفاتیح الجنان لازم داریم برای همین است جلد اول مفاتیح الجنان که سعی بلیغ مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) است ثواب عبادات را ذکر کرده فلان نماز، فلان روزه، فلان زیارت، فلان دعا، فلان مناجات، فلان اعتکاف چقدر ثواب دارد یک جلد دوم، جلد دوم یعنی جلد دوم مفاتیح جایش خالی است که درختکاری چقدر ثواب دارد، راهسازی چقدر ثواب دارد، احیای قنوات چقدر ثواب دارد، فضای محیط زیست را سالم نگه داشتن چقدر ثواب دارد، آن جاهای عمومی را ثواب کردن چقدر عقاب دارد اینها هم در روایات ماست دیگر رعایت پرورش گوسفند چقدر ثواب دارد، پرورش درخت چقدر ثواب دارد، «أَيُّ مَا رَجُلٌ سَقَىٰ صِدْرَهُ فَكَأَنَّمَا سَقَىٰ مُؤْمِنًا» فرمود اگر کسی یک درخت بکارد زیر درخت آب بریزد مثل اینکه مؤمن عطشانی را از مرگ نجات داده ثواب برده خب اینها هم گفته ی دین است دیگر اگر یک جلد دوم مفاتیح الجنان نوشته بشود دیگر آدم باور می کند که تأمین فضای سالم برای زندگی عبادتی است دین هر دو قسمت را گفته حضرت رسول (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود این لباسها را زود به زود بشویید تمیز نگه دارید «لتسبح لله» تا تسبیح کند خدا را دستمال کثیف با غیر کثیف فرق می کند، جامه ی کثیف با غیر کثیف خیلی فرق می کند عده ی زیادی که می گویند ما حرف اینها

را می شنویم حالا ما واقعاً چشم ما بسته است گوش ما بسته است اینها آدمهای کوچکی نیستند می گویند ما حرفهای اینها را می شنویم تسبیح سنگ را می شنویم تسبیح در و دیوار را می شنویم هم از مرحوم شیخ طوسی نقل شد هم جناب زمخشری در کشاف نقل کرد در ذیل آیه ی «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءً يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» آنجا این بحث گذشت که هر دو بزرگوار یعنی هم زمخشری در کشاف هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود سنگی بود که قبل از اینکه من به مقام نبوت برسم هر وقت مرا می دید سلام می کرد «وإني لأعرفه الآن» من الآن هم آن سنگ را می شناسم آخر اینها یکی دوتا روایت نیست فرمود قبل از اینکه من پیغمبر بشوم این سنگ هر وقت مرا می دید سلام می کرد احجاز هم، نباتات هم مثل همان انسانها هستند انسان دو قسم است، حیوان دو قسم است، حجر دو قسم است، شجر دو قسم است فرمود: «وإني لأعرفه الآن» هر دو بزرگوار این را نقل کردند. خب، از مجموع اینها برمی آید که شما اگر فضا را فضای دیانت کردید برکات نازل می شود اگر حضرت به افرادی فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما بهداشت را رعایت نمی کنید این زیرمجموعه همان آیه است که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ» اگر کسی جامعه ای باتقوا باشند ما برکات الهی را زیاد می کنید قهراً در جامعه ی بابرکت مردان متبرک و مبارک هم پدید می آیند.

خب، فرمود: «سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» این «سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» برای همیشه بود اما الآن که می خواهید فیض وجود یحیی پدید بیاید جامعه باید جامعه ی نورانی باشد «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» بعد یحیی به دنیا آمد. خدای سبحان به یحیی فرمود درباره ی یحیی فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» در دوران خردسالی و کودکی به وجود مبارک یحیی حُکم داد، حکمت داد حالا- این حکمت هم قابل تطبیق بر نبوت است هم قابل تطبیق بر معرفت حقایق الهی است اما از اینکه فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این کتاب ظاهراً همان توراتی بود که از وجود مبارک موسی مانده بود خود یحیی (سلام الله علیه) از انبیای اولوالعزم نیست مثل عیسی و موسی (علیهما السلام) نیست این حافظ شریعت است آنهایی که جزء انبیای اولوالعزم اند کتاب دارند آنها که جزء انبیای اولوالعزم نیستند حافظ شریعت آن انبیای اولوالعزم اند «الْكِتَابَ» که اینجا هست همان معهود ذهنی و خارجی است که به تورات برمی گردد که این تورات را با قوت بگیر «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» در قرآن کریم هم نسبت به انبیا دستور می دهد که شما این را با قدرت بگیرید، هم درباره ی امتها دستور می دهد که شما دین را با قوت بگیرید سر آن در بحثهای مطالبی است که آن را باید کم و بیش بعد از ذکر این آیات مطرح بینیم در سوره ی مبارکه ی «بقره» چند جا سخن از اخذ بقوه است نظیر آیه ی ۶۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» ذیل این آیه از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل شده است که از آن حضرت سؤال کردند این «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» «أَهِيَ بِقُوَّةِ الْقُلُوبِ أَمْ بِقُوَّةِ الْأَبْدَانِ» یعنی ما باید خوب بفهمیم یا خوب عمل کنیم و دفاع کنیم؟ حضرت فرمود: «بِقُوَّةِ الْقُلُوبِ وَ قُوَّةِ الْأَبْدَانِ» هم باید عاقلانه و حکیمانه خوب بفهمید هم شجاعانه خوب دفاع کنید «بِقُوَّةِ الْقُلُوبِ وَ قُوَّةِ الْأَبْدَانِ» این جریان «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» ناظر به همین قسمت خواهد بود. در بخشهای دیگری از همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۹۳ باز به این صورت آمده است «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» آن حدیث در ذیل این آیات است نه آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ». در سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم مشابه این مضمون به نحو دیگر آمده آیه ی ۱۴۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ» به وجود مبارک موسای کلیم می فرماید «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا» تو به قوه بگیر به شاگردان هم بگو که تورات را به احسن وجوه بگیرند اگر درباره ی قرآن آمده است که قرآن ذلول است و ذو وجوه است و «فاحملوها على احسن وجوه» مشابه همان است که ذات اقدس الهی به موسای کلیم درباره ی تورات دستور داد که به قومت بگو «يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» اما اصل مطلب که «خُذْ بِقُوَّةٍ»، «خُذُوا بِقُوَّةٍ» و مانند آن هم به انبیا دستور داده می شود هم به اُمم آنها گفته می شود که «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» سرش آن است که این کتاب، کتاب الهی خواه تورات خواه انجیل خواه کتاب انبیای دیگر (علیهم السلام) کتابی است قوی یعنی ضعف در آن نیست بطلان در آن نیست کذب در آن نیست وهم در آن نیست بطلان پذیری در آن نیست کتاب الهی «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» است منتها کمالش برای قرآن کریم است در طول زمان و گرنه آن کتابهای دیگر هم قبل از تحریف «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» بود منتها بطلان به معنای نسخ برای آنها نیست و گرنه بطلان به این معنا که حرف، حرف حق است همه ی «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ» همه ی کتابها این طورند پس کتابهای الهی حق اند محتوایشان مُتَقَن است لذا قوی است این «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» مرحله ی کاملش برای قرآن است و پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) و گرنه تمام کتابهای الهی قول ثقیل است این اصل اول.

پاسخ: کتب الهی آنکه اصل است خب قابل تحریف نیست اما همان کتاب را «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» یک، «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» دو، آن روز که چاپ بود همین و راقها تورات و انجیل را می نوشتند و عرضه می کردند احبار و رهبان دین فروش کم و زیاد می کردند یا تفسیر به رأی می کردند بالأخره این آیات نشان می دهد که عده ای «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ».

خب، پس اصل اول این است که این کتاب، کتاب سنگین است آن وقت دو ضلع این مثلث را با تلازم می شود حل کرد و قرآن هم به هر دو ضلع اشاره کرد اگر کتاب، کتاب وزین بود سنگین بود یک معلم سنگینی باید این کتاب را بیاورد تدریس کند لذا فرمود: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»، «شَدِيدُ الْقُوَى» نه یعنی وزنش زیاد است، عقلش زیاد است، علمش زیاد است، درایتش زیاد است، حکمتش زیاد است، این می شود «شَدِيدُ الْقُوَى» اگر ذات اقدس الهی باشد او شدید القواست برای اینکه «مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَى الْمَتِينُ» او قوی است، او متین است اینها از اسمای حسناى اوست این تعبیر هم مفید حصر است که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَى الْمَتِينُ» این چنین نیست که شدید القوی؟ قابل تطبیق بر ذات اقدس الهی نباشد معلم بالاصاله خداست که شدید القواست بعد از او فرشته هایی هستند که شدید القواى اند بعد از آنها وجود مبارک پیامبر است که شدید القواست پس معلم این کتاب، معلم کتاب قوی یک انسان قوی است این ضلع دوم، شاگردانش هم باید یک انسان قوی باشند «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» مگر کتابهای علمی را هر کسی می تواند بگیرد قول ثقیل را هر کسی می تواند تحمل کند لذا فرمود: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» برای اینکه ما که قوی هستیم، حرف ما که قوی است مستمع ضعیف به درد ما نمی خورد «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» اگر در تعبیرات آمده که قرآن هم برای ذو وجوه است «فاحملوها على أحسنها» یعنی این کتاب همه ی راههای بطلان را، وهم و خیال را، اشکال پذیری را، نقدپذیری را بسته و حق شده شما تمام این راههای قابل نقد و اینها را رها کنید به حق برسید حالا که به حق رسیدید آن مرحله ی نازلش برای شما حجت است ولی به این مرحله برسند نکنید «اقرأ وارقى؟» نه تنها این آیه را بخوان و ثواب بیشتری ببر این آیه را بخوان به عمقش پی ببر، به عمق عمق پی ببر، به عمق عمق پی ببر و مانند آن «فاحملوها على أحسنها» همان طوری که تورات هم همین طور است انجیل هم همین طور است این اختصاصی به قرآن ندارد منتها کمالش برای قرآن است و گرنه اصلش برای همه صحف الهی است به وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا» این تورات مثل انجیل مثل قرآن و مثل سایر کتابهای آسمانی همه ی اینها جبل متین اند اینها وحی الهی اند اینها انزال شده اند انزالشان کما مرّ غیر مرّ نظیر انزال مطر و برف و تگرگ نیست خدا تورات را نازل کرد یعنی آویخت نه انداخت صحف ابراهیم این طور است انجیل موسی این طور است کامل تر از همه قرآن این طور است اینها جبل متین اند اینها انزال الهی اند که خدا آویخت نه انداخت آن باران است که او را انزال می کنند می اندازند و گرنه کم نیست روایاتی که می فرماید این ثقلین و ثقلین اکبرش و اعظمش قرآن است که خدا نازل کرده «أحد طرفیه بید الله سبحانه و تعالی؟ و الطرف الآخر بأيديكم» این را آویخت نه انداخت حالا که آویخت بگیرید و بالا بیاید هر مرتبه ای مادامی که در متن قرآن باشد قرآن است اگر خدای ناکرده با حرفهای عترت هماهنگ نباشد با عقل هماهنگ نباشد با علوم حقّه هماهنگ نباشد این قرآن نیست اگر قول ثقیل است در درجه ی اول با حرفهای عترت موافق است با عقل موافق است با علومى که به حدّ تجربه ی قطعی رسیده است نه هر فرضیه مطابق قرآن این می شود صراط مستقیم چون یک

طرفش به دست خداست و الطرف الآخر باید یکم «إقرأ وارقی؟» بخوان و بالا برو به هر درجه که رسیدی یک مرحله از مراحل قرب الهی را طی کردی «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» چون این قول، قول ثقیل است معلّم شدید القواست شاگردش هم باید شدید القوا باشد لذا «فأحملوها على أحسن الوجوه» یک وقت است که انسان در راه نیست وقتی در راه نبود «الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ» چپ و راست هر دو گمراهی است «والوسطی؟ هی الجاده» و اینجا همان است که از وجود مبارک پیغمبر نقل شده است ابن اثیر جزری در جامع الاصول نقل کرد که حضرت فرمود: «خیر الأمور أوسطها» نه «أوسطها» اینکه ایشان نقل کرده «خیر الأمور أوسطها» این در محورهای اصلی که آدم چپ را رها کند، راست را رها کند «الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ» که در نهج البلاغه آمده «والوسطی؟ هی الجاده» حالا که به متن صراط مستقیم آشنا شد و در متن صراط مستقیم قرار گرفت از آن به بعد «خیر الأمور أكثرها و أوفرها و أشدها و أعلاها و أعقلها و أعظمها» از آن به بعد دیگر «خیر الامور اوسطها» نیست برای اینکه اینجا کج و راستی نیست اینکه در دعای کمیل عرض می کنیم «وَأَقْرَبَهُمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصَهُمْ زُلْفَةً لِمَدْيِكَ» همین است دیگر یعنی ما اینجا منتظر وسط باشیم یک آدم متوسط بشویم یا به ما گفتند بلندپروازی برای همه جایز است حالا تا که را بخواهد و نصیب چه کسی بشود و گرنه ما اگر در راهیم هر چه تندتر بیشتر چرا، برای اینکه اینجا خودش به ما دستور سرعت داد فرمود: «سَارِعُوا» خودش به ما دستور سبقت داد «فَاسْرِعُوا» و «سَارِعُوا» جای تصادف نیست برای اینکه راهی است که «عَرَضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» یک میدان مسابقه ای است به اندازه ی آسمان و زمین خب چه کسی با چه کسی تصادف می کند اگر کسی بخواهد سرعت بگیرد با چه چیزی تصادف می کند اگر میدان مسابقه به اندازه ی «عَرَضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» بود «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» اگر میدان مسابقه به اندازه ی آسمان و زمین است و هیچ مانعی در کار نیست برای اینکه فرض در این است که ما وارد صراط مستقیم شدیم با چه کسی تصادف بکنیم چه چیزی جلوی ما را می گیرد لذا سرعت هیچ مانعی ندارد و سبقت نه تنها مانعی ندارد بلکه دستور دادند که جلو بزن اما اگر گفتی «أَنَا أَعْلَمُ» معلوم می شود اصلاً در راه نیستی من بهترم، من مجتهدترم، من اعلمم معلوم می شود اصلاً در راه نیست آدم، اما اگر گفت من الهی هو الله گویم معلوم می شود در راه است وقتی در راه است نه کج راهه می رود نه راه کسی را می بندد آن وقت چنین آدمی دستور الهی این است که جلو بزن «سَارِعُوا»، «سَارِعُوا»، «سَارِعُوا» چرا، مبادا بگویی افراط و تفریط بد است اینجا جای افراط و تفریط نیست اینجا جای «خیر الامور أشدها و أكثرها و أوفرها» است اگر بخواهی راه پیدا کنی بله، «خیر الامور اوسطها» وقتی صراط مستقیمی مشخص شد هر چه توانستی «تا سر رود به سر برو تا پا به پا بپوی» این طور نیست که کسی مزاحم آدم باشد بگویند چرا جلو میزنی اگر کسی در این صراط بود مثل معصوم (سلام الله علیه) همه ی اموالش را اگر ببخشد اسراف نیست مثل وجود مبارک امام .. این زیر سؤال نمی رود که چرا شما همه ی موال را بخشیدی، همه ی اموال را ببخشی این می شود اسراف این چون معصوم است در صراط مستقیم است می داند کجا همه ی اموال را ببخشد به جاست، کجا اموالش را با فقرا تقسیم بکند به جاست چون در متن صراط است در متن صراط جا برای اسراف و تبذیر نیست اسراف و تبذیر برای بیراهه هاست. بر اساس این مثلث که کتاب آسمانی قول ثقیل است، معلّم شدید القواست هر کدام از اینها بشود شدید القواست آن وقت شاگردش هم باید شدید القوا باشد لذا «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» تعبیرات گوناگون آمده به یحیی گفته، به موسی گفته، به قومشان گفته اختصاصی به یک گروه ندارد بعد فرمود به قومت بگو به موسای کلیم فرمود به قومت بگو «يَاخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» در روایات ما هم هست که شما این قرآن را به احسن وجوه حمل کنید، خب.

پاسخ: آن عمل است، عمل است دیگر در مقام عمل انسان نباید افراط و تفریط بکند اما وقتی سخن از معرفت باشد و سخن از گاهی ایثار یک جانبه باشد آن دیگر جای افراط و تفریط نیست گاهی در مقام عمل بله، به ما گفتند عمل معتدل باشد روزه اگر ضرر دارد جایز نیست و مانند آن، انسان که تمام فضیلتش در محدوده ی کار نیست.

فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» بعد فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» این حکم می تواند بر نبوت حمل بشود لکن در بخشی از آیات در مقابل نبوت است «أَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ» آنجا چون تفصیل قاطع شرکت است نمی توان حکم را بر نبوت حمل کرد اما اینجا که تفصیلی در کار نیست قابل تطبیق هست می تواند حکم همان نبوت باشد. برخی وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) را از نزدیک مکرر مطالعه می کردند که قد مبارکش چقدر است، پای مبارکش چقدر است، سر مبارکش چقدر است خوب داشت نگاه می کرد حضرت نشست فرمود چه کار می کنی؟ عرض کرد می خواهم وضع شما را بینم وقتی به مصر می رسم به مردم مصر بگویم که امام نهم شیعیان این است فرمود خیر، «إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ بِالْإِمَامَةِ كَمَا احْتَجَّ بِالنَّبُوءَةِ وَقَالَ «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»» تو چه کار داری قد من چقدر است از من کوچک تر وجود مبارک یحیی بود جریان امامت مثل جریان نبوت فضل الهی است این به قد و قامت و سن و سال ارتباط ندارد مگر ذات اقدس الهی به یحیی (سلام الله علیه) در دوران کودکی نبوت نداد چه کار داری حالا- سن من چقدر است، پای من چقدر است «إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ بِالْإِمَامَةِ كَمَا احْتَجَّ بِالنَّبُوءَةِ وَقَالَ «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»». خب، اینها هست با شواهد می شود گفت که حکم یعنی نبوت و آنجایی که حکم و نبوت در کنار هم اند چون تفصیل قاطع شرکت است حمل حکم بر نبوت آسان نیست اما اینجایی که نبوت ذکر نشده قابل حمل بر نبوت هم هست.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)»

بعد از اینکه محور اصلی دعای زکریا (سلام الله علیه) مشخص شد که او خواهان فرزند طیب و رضی و مرضی بود و جریان ارث به عنوان قرینه بود و گرنه او وارث طلب نمی کرد او فرزند می خواست و خدای سبحان هم دعای او را مستجاب کرد فرمود به تو مژده ی فرزند صالح می دهیم از ذات اقدس الهی علامت خواست که بفهمد این وعده چه موقع انجام می شود خدای سبحان فرمود آن روزی که آن شبانه روزی که زبانت بند آمد و جز یاد حق و نام حق چیزی بر زبانت جاری نمی شود آن زمان هنگام وفای به وعده و انجام وعده است برخیا خیال کردند که این «أَلَّا تُكَلِّمَ» این روزه ی صیمت است یعنی سه روز حرف نزن که حکم تشریحی است اگر سه روز حرف نزدن معیار باشد این دیگر آیت نیست باید وقت را خدای سبحان مشخص بکنند دوباره باید زکریا سؤال بکنند که از چه موقع من حرف زدن را ترک کنم، از چه موقع صوم صیمت بگیرم و مانند آن در حالی که این آیت خواستن و علامت خواستن را به همین بسنده کرد معلوم می شود مقصود از «أَلَّا تُكَلِّمَ» که خبر است نه انشاء همان کار تکوینی است یعنی وقتی که زبانت فقط توان یاد خدا داشت و از ذکر غیر خدا بند آمد این یکی، همین معنا ممکن است درباره ی دست و پا انجام بگیرد می توان گفت وقتی که دستت از قدرت حرکت افتاد یا پایت از قدرت حرکت افتاد این علامت است لکن علامت را در زبان قرار دادن که زبان فقط به ذکر خدا گویا باشد و از کلمات دیگر عاجز باشد این تمرکز در عبادت است این تمهّز در عبادت است از این جهت فقط زبان انتخاب شد و کار، کار تکوینی است آن گاه «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» بنا بر اینکه محراب یعنی جای حُرَب یعنی مکان نماز گزار باشد این دلیل نیست بر اینکه امام جماعت بتواند جای بلند بایستد ولی برخی از علمای سنّت آن طوری که قرطبی در جامع المقاصد نقل کرد فتوا دادند گفتند امام جماعت می تواند جای بلند بایستد به این آیه استشهاد کردند بنا بر اینکه حکمی که در شریعت قبل بود بتوان آن را استصحاب کرد گفتند چون زکریا (سلام الله علیه) در محراب بود و محراب هم جای بلندی بود و همان جا نماز می خواند و نماز جماعتش هم همان جا می خواند پس امام جماعت می تواند بلندتر از مأموم باشد. برخیا گفتند این کار جایز نیست برای اینکه این بوی تکبر و متیّت می دهد امام جماعت باید پایین تر باشد این تعلیل تام نیست برای اینکه این جواز پایین تر بودن را ثابت نمی کند حدّا کثر هم سطح بودن را ثابت می کند دلیل اصلی اش روایتی است که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است آنها هم نقل کردند که امام جماعت نمی تواند در جای بلندتر بایستد حالا شاید حکمتش هم این باشد که او بخواهد متواضع تر باشد به زمین نزدیک تر باشد جایی که احتمال تکبر هست در آن نباشد و اینها ولی در جریان خطابه و سخن گفتن برای اینکه مردم باید ببینند مخصوصاً در جریان نماز جمعه که گفته شد «كُلِّ وَعَظٍ قَبْلَهُ وَ كَلِّ مَوْعُظٍ قَبْلَهُ»^(۱) این در روایات خطبه ی نماز جمعه است یعنی هر واعظی باید روبه روی مردم باشد قبله یعنی مقابل

هم باشد نه قبله یعنی رو به قبله چون امام جماعت پشت به قبله است «كَلِّ وَعِظْ قِبْلَةً وَ كَلِّ مَوْعُظٍ قِبْلَةً» این در روایات خطبه های نماز جمعه است یعنی خطیب باید مقابل مردم باشد مردم هم باید مقابل خطیب باشند که روبه روی یکدیگر باشند که همان چهره به چهره است. خب، در خطبه های نماز جمعه ارتفاع جای خطیب مشخص است در خطبه های نماز جمعه و همچنین در محورها لکن در نماز برابر روایتی که هم ما نقل کردیم هم آنها نقل کردند حتماً امام جماعت یا باید مساوی یا باید مادون باشد. خب، پس این سخن که چون محراب احتمالاً به معنای غرفه بالاست امام جماعت می تواند جایش بالاتر باشد این ناصواب است. «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» حالا یا اشاره کرده یا نوشته یک بحث مبسوطی که خارج از حریم این آیه است جناب قرطبی طرح کرده که اگر کسی نذر کرده است حرف نزند آیا نامه نوشتن باعث حث نذر است یا نیست خب این مربوط به سعه و ضیق آن نذر است دیگر اگر این حرف نزدن منحصر در تکلم به دستگاه گویش باشد خب شامل کتابت نمی شود اما اگر کنایه از قطع رابطه باشد یعنی نه با قلم نه با بنان نه با بیان با او رابطه نداشته باشند اگر نامه نوشته به قسم یا به نذرش وفا نکرده «أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا». آن گاه از جمله ی «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» نبوت در می آید حالا چه منظور از «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» این حکم نبوت باشد یا نه، چون بالأخره وحی است دیگر اینکه خدای سبحان به یحیی (سلام الله علیه) خطاب می کند «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این یک وحی است منظور از این کتاب یا جنس است که همه ی کتابهای انبیای قبلی است یا نه، خصوص تورات است که مصدق کتابهای انبیای قبلی هم هست در قرآن کریم به اصطلاح قرآن کریم عنوان کتاب برای همین پنج پیامبر اولوالعزم است کتاب یعنی مجموعه ی قوانین، عقاید، اخلاق، احکام فقهی و حقوقی این اصطلاح قرآنی است هر نوشته ای را قرآن کتاب نمی داند لذا آنچه را که به داود (سلام الله علیه) داده شد از او به عنوان زبور یاد کرده نه به عنوان کتاب وقتی از کتابدارها نام می برد همین پنج نفر است «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ» (۲) و کذا و همین پنج نفرند هر جا سخن از کتاب است همین پنج نفرند، هر جا سخن از رسالت رسمی است همین پنج نفرند بقیه حافظان شریعت اینها هستند.

ص: ۵۸

۱- (۱). من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۸۰.

۲- (۲). سوره ی شوری؟، آیه ی ۱۳.

پرسش: ...

پاسخ: بله، کتاب اصطلاح قرآنی اش این است و از داود (سلام الله علیه) «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا» (۱) مجموعه نصایح اخلاقی و امثال ذلک است و گرنه کتاب در اصطلاح قرآن مجموعه ی عقاید، اخلاق، احکام فقهی و حقوقی است که کشورداری است حدود در آن هست، تعزیرات در آن هست، قصاص در آن هست، احکام معاملات در آن هست، روابط بین الملل در آن هست این را می گویند کتاب در اصطلاح قرآن.

پرسش: حاج آقا زبور را هم کتاب معنا کردند.

پاسخ: زبور لغتاً به معنی کتاب است زُبر و بینات این چنین است معنای لغوی اش است اما به اصطلاح قرآنی نیست، خب.

پرسش: ببخشید در آیه ی شانزده .. خطاب نشده ...

پاسخ: نه، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ» (۲) یعنی «فی القرآن»، در قرآن قصه ی مریم را ما برای تو بازگو می کنیم «الْكِتَابِ» یعنی قرآن «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» خب آن هم گذشته از اینکه وجود مبارک عیسی دارای کتاب بود دیگر انجیل کتاب است در هیچ جای قرآن ذات اقدس الهی عنوان کتاب را برای غیر انبیای اولوالعزم ذکر نکرده این یک اصطلاح قرآنی است و گرنه کتاب به معنی مکتوب و امثال آن که معنای لغوی است بر خیلی از این چیزها صادق است.

پرسش: ...خرج علی قومه شد

پاسخ: بله دیگر، چون اشراف پیدا کرد بر قومش این اشراف حالا یا آن محراب آن غرفه بود بالا بود و از بالا آمد پایین یا نه، وقتی که اشراف پیدا کرده همان اشراف رهبری، اشراف ارشادی، اشراف موعظتی «علی» صادق است.

ص: ۵۹

۱- (۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۳.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.

پاسخ: بله چون مواعظ در آن است چون وجود مبارک داود جزء انبیای حافظ شریعت موسای کلیم (سلام الله علیه) است که فرمود انبیای بعدی بعد از وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) حافظ همان دین بودند و به همان کتاب موسای کلیم عمل می کردند و حکم می کردند، خوب.

پرسش: حاج آقا، قبل از حضرت نوح.

پاسخ: دیگر حالا آن آثاری در دست نیست فقط آنچه را که قرآن کریم نقل می کند چون جریان طوفان بسیاری از حوادث قبل از طوفان را از یاد تاریخ و هاضمه ی تاریخ بیرون برد خبری از قبل از طوفان نیست.

«يَا يَحْيَىٰ» همین وحی الهی نشانه ی بخشی از نبوت است. «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» خب این را ذات اقدس الهی به یحیی وحی فرستاد که «الْكِتَابَ» همان عهد خارجی است و جریان موسای کلیم است یا جنس است که همه ی کتابهای انبیای قبلی را شامل می شود. این «بِقُوَّةٍ» همان طوری که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) در ذیل آیه ی «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» (۱) روایتی بود که در بحث دیروز گذشت از حضرت سؤال کردند «أقوه في الأبدان أم قوه في القلوب» حضرت فرمود: «فیهما جمیعاً» (۲) یعنی معارف این کتاب الهی را خوب بفهمید و به احکامش هم خوب عمل بکنید این «بِقُوَّةٍ» جامع هر دو مطلب است. درباره ی قرآن کریم و وظیفه ی امت اسلامی اینها جداگانه ذکر شده هم به عنوان تدبیر «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» (۳) هم به عنوان تدبیر در آیه ی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۴) این دو، اینها مربوط به تدبیر است و فهم آیات الهی است. درباره ی عمل محکم و متقن هم فرمود شما بنیان مرصوص باشید و ذات اقدس الهی کسانی را که در راه او در حدّ «بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ» (۵) مبارزه می کنند دوست دارد و در کلّ جریانهای اسلامی هم فرمود شما ستر باشید، نفوذناپذیر باشید، سلطه ناپذیر باشید «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (۶) این آیه مکرر معنا شد «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» خطاب به امت اسلامی است که مسلمانها طرزی زندگی کنید که به عنوان امر غایب بیگانه ها حتماً در شما ستبری را احساس کنند بفهمند نفوذناپذیرید و به طرف شما نیاند حملہ نکنند قصد سرزمین شما را نکنند نه شما نسبت به آنها خشونت اعمال کنید نفرمود «اغلظوا علیهم» فرمود طرزی باشید که آنها بفهمند شما نفوذناپذیرید «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» خب مستحضرید آنها که خدا و قیامت را قبول ندارند که نه امر حاضر او را قبول دارند نه امر غایب او را این خطاب این امر غایب به کفار امر حاضر به مؤمنین است فرمود حتماً این لامش هم تأکید را می فهماند البته حتماً آنها باید ببینند که شما نفوذناپذیرید این امر غایب است به کفار لکن به طور دقیق امر حاضر است به مؤمنین یعنی بنیان مرصوص باشید، نفوذناپذیر باشید که آنها طمع در شما نکنند نه شما حملہ بکنید آن حملہ کردن در زمان جهاد به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وابسته است که فرمود: «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (۷) آن میدان جنگ است اما در شرایط عادی مسلمانها آن قدر باید ستر باشند که بیگانه هوس حملہ نکند، هوس تجاوز نکند، هوس نفوذ نکند «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (۸) خب این غلظه که دیگران در مؤمنین احساس می کنند در اثر «قُوَّةِ الْقُلُوبِ و قُوَّةِ الْأَبْدَانِ» است دیگر اگر اینها به اسلام عمل نکنند دیگر قوتی در کار نیست این می شود «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ» می شود «كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ» (۹) در بیت عنكبوت که دیگر غلظتی نیست بنیان مرصوصی نیست. فتحصل این «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» (۱۰) که به امم دیگر گفتند «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» که به وجود

مبارک یحیی فرمود به امت اسلامی جداگانه آن بخشی که به معرفت برمی گردد فرمود: «يَدَّبَّرُوا»، (۱۱) «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ» (۱۲) و مانند آن، آن بخشی که به عمل برمی گردد فرمود بنیان مرصوص باشید، فرمود: «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» باشید و مانند آن، بعد می فرماید کسانی که خوب فهمیدند و خوب عمل کردند ما به آنها جایزه دادیم آن را در سوره ی مبارکه ی «ص» درباره ی انبیای ابراهیمی ذکر فرمود در سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۴۵ و ۴۶ به این صورت است فرمود: «وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» اینها چشم دارند و دست خب این چشم و دست را همه دارند چشم دارند یعنی خوب می فهمند دست دارند خوب دفاع می کنند خلیها کورند خلیها اعرج اند اگر از یک عده یاد کرد که اینها «صُمَّ بَكْمَ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ» ناظر به همین است فرمود آن که بت شکن است دست دارد و گرنه آن که بت تراش و بت پرست است که دست ندارد آن که می فرماید: «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» او بصر دارد و گرنه دیگران که بت پرست اند که بصر ندارند فرمود این چند نفر دست دارند و چشم، چشم دارند کنایه از آن است که قدرت درک دارند معرفت دارند بصر دارند بصیرت دارند و مانند آن، دست دارند یعنی کار می کنند اینها «أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» هستند. خب، خدای سبحان به این بزرگانی که خوب می فهمند و خوب عمل می کنند چه چیزی جایزه داد؟ فرمود: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ» (۱۳) ما یک جایزه خالص صد درصد ناب به اینها دادیم آن جایزه چیست؟ این است که اینها به یاد خانه شان اند ذکر الدار، ذکر الدار یعنی ذکر الدار یعنی به یاد خانه شان اند آدرس خانه شان فراموش نشده می فهمند کجایی اند کجا می خواهند بروند ما به اینها یک جایزه ی خالص دادیم «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ» سؤال می شود «ما تلك الخالصه؟» جواب «ذکری» (۱۴)، دار یعنی خانه، خب خلیها خانه شان را فراموش کردند خب کسی که آدرس خانه اش را فراموش بکند نداند کجاست می شود گمراه دیگر نمی داند اصلاً کجا می خواهد برود کجایی است اگر ندانست او را می برند با «خُدُوءَهُ فَعُلُوءُهُ» (۱۵) می برند آن کسی که به یاد خانه ی خودش است او را آباد می کند فرمود این جایزه را ما به کسانی که چشم دارند دست دارند دادیم در بخشهای دیگری از قرآن کریم وقتی که بر این گروه سلام می فرستد می فرماید این جایزه ها این سلامها این عنایتهای الهی مخصوص این انبیا نیست البته قلّه اش صد درصدش نابش مخصوص اینهاست اما شاگردان اینها که راهی راه اینها هستند «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۱۶) در غالب این جایزه ها بعد از اینکه نام انبیا(علیهم السلام) و پاداش آنها را ذکر می کند می فرماید ما این چنین به مؤمنین جایزه می دهیم جریان ذکر یونسی هم همین است دیگر این ذکر یونسیه که خلیها تجربه کردند «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؟ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ» (۱۷) تا اینجا برای یونس است «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» یعنی این چنین نیست که این ذکر مخصوص یونس (سلام الله علیه) باشد این نجات دادن مخصوص او باشد نه، حالا- آن مرحله ی کاملش برای اینهاست نظیر همان سنگی که در بحثهای قبل اشاره شد خب همه ی احجار و اشجار مسَبِّح الهی اند «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ» (۱۸) اما در بین اینها یک برجستگی برای بعضی از اشجار هست که از آن شجر وجود مبارک موسای کلیم «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (۱۹) می شنود بعضی از احجار هستند که از آن احجار وجود مبارک پیغمبر سلام خاص می شنود که می فرماید این سنگ قبل از اینکه من پیامبر بشوم به من سلام می کردند و من الآن می شناسمش همه مسَبِّح اند منتها بعضیها شجر، بعضیها حجر آن ذکر برجسته تر را دارد اینجا هم همین طور است انبیا و اولیای الهی از فیض برتری برخوردارند اما تعلیم ذیل آیه عام است فرمود: «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (۲۰) خب پس بنابراین اگر کسی دارای چشم بود و دارای دست بود یعنی خوب فهمید و خوب عمل کرد جایزه اش این است که خانه اش یاد است وقتی بفهمد خانه اش یادش است جای دیگر نمی رود دیگر خب «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرَى الدَّارِ» (۲۱) در جریان یحیی (سلام الله علیه) که فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ

صَبِيًّا» برخیزها خواستند بگویند این حکم نبوت است سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرمودند چون در آیات فراوان حکم در قبال نبوت و در کنار نبوت قرار گرفت منظور از حکم نبوت نیست که این بحث در مباحثات دیروز اشاره شد گوشه ای از این در سوره ی مبارکه ی «انعام» هست که حکم در کنار نبوت است آیه ی نود سوره ی مبارکه ی «انعام» این است «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» چون تفصیل قاطع شرکت است پس منظور از حکم، نبوت نیست چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «جاثیه» هم حکم در کنار نبوت ذکر شده باز بر اساس اینکه تفصیل قاطع شرکت است منظور از حکم نبوت نیست آیه ی شانزده سوره ی «جاثیه» این است «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» این فرمایش در سوره ی «جاثیه» و سوره ی «انعام» درست است اما در محلّ بحث آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» که نبوت ذکر نشده ما شاهدی نداریم بر اینکه حکم در اینجا مقابل نبوت است احتمالاً قابل تطبیق بر نبوت است مگر اینکه آنها را قرینه قرار بدهید که حتماً حکم غیر از نبوت است ولی به هر حال حکم و حکمت در اصطلاح قرآن کریم یک درک خاصی از معارف الهی است البته حکمت به اصطلاح قرآن کریم حکمت مصطلح حوزه نیست چه اینکه فقه به اصطلاح قرآن کریم فقه مصطلح حوزه ها نیست فقه مصطلح حوزه ها حکمت است چه اینکه حکمت مصطلح حوزه ها هم فقه است فقه به معنای دین شناسی حالا خواه اصول خواه فروع بر علوم عقلی صادق است چه اینکه حکمت بر فقه هم منطبق است اما اینجا که فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» در دوران کودکی ما حکمت آموختیم این هم قابل تطبیق بر نبوت است و هم قابل تطبیق بر نوع خاصی از ادراک معارف الهی. چند نعمت را ذات اقدس الهی به وجود مبارک یحیی داد قبلاً اشاره شد که از این «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» (۲۲) وجود مبارک یحیی مظهر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۲۳) است مستحضرید که اولیای الهی که مظاهر اسمای حسنیای خدای اند این مظهریت برای بعضیها نسبی است برای بعضیها مطلق است مطلقش برای وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است که اولین صادر است که «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نوری» (۲۴) او مظهر تام «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» است مظهر اسم اعظم است به طور مطلق در بین ممکنات اما هر کدام از ممکنات دیگر مظهر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» هستند درباره ی اسمی از اسمای خاصه وجود مبارک یحیی از همین قبیل است و گرنه آن اطلاقش یعنی مظهر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» بالقول المطلق وجود مبارک رسول گرامی است. خب، اینکه فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» مطالب دیگری را هم فرمود که ما به وجود مبارک یحیی دادیم و آن مطالب عبارت از این است «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا؟ وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» ما چند چیز به او دادیم او هم چند وصف را فراهم کرد که البته آنها هم باز به عنایت الهی بود ما هم مجدداً چند پاداش به او دادیم این یک در بین عطای خودش را ذکر می کند عمل صالح او را ذکر می کند بعد پاداش او را هم ذکر می کند فرمود ما به او کتاب دادیم و گفتیم کتاب را بقوه بگیر او هم بقوه گرفت چون بقوه گرفت سه تا کار کرد آن سه تا کار را می گوئیم ما هم سه بار به او سلام فرستادیم برای اینکه آن سه تا کار را خوب کرده پس ما گفتیم «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این بقوه گرفت و نتیجه اش آن سه کار بود ما هم سه سلام سه جایزه به او دادیم که آنها را ذکر می کنیم خب ما غیر از اینکه به او گفتیم «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» چیزهای دیگری هم به او اعطا کردیم «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» یک، «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» این «مِنْ لَدُنَّا» هم می تواند گرچه از نظر آیه، آیه ی بعد است می تواند متعلق باشد به «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ» یعنی «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» «مِنْ لَدُنَّا آتِنَاهُ» هم متعلق باشد به «وَحَنَانًا» که علی التنازع مفعول واسطه باشد برای هر دو «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ مِنْ لَدُنَّا، آتِنَاهُ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» همه چیز لدی اللهی است منتها بعضی از امور اسباب دخیل است بعضی از امور اسباب دخیل نیست آنجایی که اسباب دخیل نیست لدی اللهی و لدنی بودنش شفاف است آنجا که اسباب دخیل است ما عادت کردیم به علل و اسباب اسناد بدهیم و گرنه «مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۲۵). خب، «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» ما یک حنان، یک انعطاف، یک گرایش، یک علاقه، یک کششی بین ما و او هست او شیفته ی ماست ما

حَنَانِمْ از این حَنان بودن به او حنان دادیم عاطفه دادیم، عطوفش کردیم، مهربان کردیم، وابسته به خودمان کردیم این دل بسته ی ماست این سید است و حضور است و به چیزی دل بسته نیست و دل بسته ی ماست «وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا». باز چه دادیم «زَكَاءَ» به او نمود دادیم، طهارت دادیم اینکه فرمود: «يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» (۲۶) از همین قبیل است خب حالا این قدر این مطالب نازل شده است که آمدند گفتند زکات یعنی برکت است، صدقه است صدقه ای به زکریا دادیم و باعث برکت است اینها همان «فأحمِلوه علی أحسن الوجوه» (۲۷) است قرآن بر آن مراحل عالی تر باید حمل بشود فرمود ما او را زکات دادیم یعنی طهارت دادیم تطهیرش کردیم این بیان نورانی را مرحوم امین الاسلام در ذیل آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (۲۸) از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کند «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» یعنی «يُطَهِّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سَوِيَّ اللَّهُ» (۲۹) این مضمون آیه این حرف چه کسی است هر علاقه ای انسان در برابر آن جمال محض دَنَس است فرمود این شراب اهل بهشت را از هر چه غیر خداست از چرک هر چه غیر خداست پاک کرده این از غرر روایات ماست مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان ذیل آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» ذکر می کند وقتی ساقی او باشد چنین شرابی را هم عطا می کند خب زکات هم دادیم به او طهارت دادیم حالا این چنین که ما کردیم او چه کرد؟ او نسبت به ما تقوا داشت در خانواده اش بار بود در جامعه جَبَّار عصی نبود بینید اینها خیال کردند عصی یعنی با خدا معصیت نکرده خب نسبت به خدا که جَبَّار نمی شود که انسان بالأخره سه رابطه دارد با خدای خود با محیط زندگی خود با جامعه، با خدای خودش «كَانَ تَقِيًّا» در محیط خانواده «بِرًّا بِوَالِدَيْهِ» بود، در محیط جامعه نسبت به کسی اهل جبر و ستم و ظلم و عصیان نبود باز را باز گفتند بز را بز گفتند چون دریادل است و صحراصفت به کدام بخش از صحرا کوچه و بازار را که نمی گویند بز که به بیابان وسیع می گویند بز آن انسانی که خیرش خیلی وسیع است باز است آن ذوالبری که مثل بز است می گویند باز است و گرنه به هر آدمی نیکوصفتی نمی گویند این بز جزء ابرار است باز است چه اینکه در اصطلاح حوزوی به چه کسی می گویند بحرالعلوم آن که انبار علم باشد آن که حافظ مثلاً چندین جلد کتاب باشد آنکه بحر نیست دریا مثل استخر نیست که آب در آن ذخیره بشود این آبهای فراوانی که از باران و امثال باران خدا به دریا داد او به قدری هنرمند است که خودش گوهر می سازد این می شود بحر این دریا گوهر دارد موزه ها هم گوهر دارند بانکها هم گوهر دارند اما آنها دریا نیستند آنها را از خارج یک مقدار گوهر در آن ریختند بعد برمی دارند موزه و بانک و مانند آن با دریا فرق می کند به کسی می گویند بحرالعلوم که نوآوری داشته باشد، ابتکار داشته باشد نه مجمع خاطرات باشد چیزهایی را حفظ کرده باشد می گویند متبحر است یعنی این، بحرالعلوم است یعنی این، و اگر کسی باز شد جزء ابرار شد و بز شد و مانند آن یعنی صحراصفت است وسیع است و اگر تنگ نظر باشد شرح صدر نداشته باشد جزء ابرار نیست وجود مبارک یحیی نسبت به مسائل خانوادگی صحراصفت بود شرح صدر داشت پس نسبت به پروردگارش تقی بود، نسبت به مسائل خانوادگی باز بود نسبت به جامعه هم جَبَّار عصی نبود نه نسبت به خدا عصی نبود خب جَبَّار را چه کار می کنید اینها این عصی را نسبت به خود زدند نسبت به فرمان خدا معصیت نمی کرد خب اینکه اول بود نسبت به فرمان خدا باتقوا بود اگر ملکه ی تقوا ثابت است دیگر بعد نمی گویند معصیت نکرده که نسبت به جامعه و خلق خدا این است. خب، اگر خدای سبحان از راه وحی فرمود بقوه بگیر و اگر در دوران خردسالی به او حکم داد و اگر گرایش و حنان و عاطفه به او عطا کرد و اگر طهارت به او عطا کرد او هم به قوت اینها را گرفت هم کتاب را به قوت گرفت، هم حکم را به قوت گرفت، هم حنان را به قوت گرفت، هم طهارت را به قوت گرفت، لذا هم تقوای او کامل بود هم نسبت به مسائل خانوادگی که جای حنان و عاطفه و رأفت و رحمت و مهربانی است به قوت گرفت هم نسبت به جامعه «وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» به قوت گرفت پاداشی که خدای سبحان داد فرمود: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا».

- ١- (٥) . سورة ی بقره، آیه ی ٦٣.
- ٢- (٦) . بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٢٢٦.
- ٣- (٧) . سورة ی ص، آیه ی ٢٩.
- ٤- (٨) . سورة ی محمد، آیه ی ٢٤.
- ٥- (٩) . سورة ی صف، آیه ی ٤.
- ٦- (١٠) . سورة ی توبه، آیه ی ١٢٣.
- ٧- (١١) . سورة ی توبه، آیه ی ٧٣.
- ٨- (١٢) . سورة ی توبه. آیه ی ١٢٣.
- ٩- (١٣) . سورة ی عنکبوت. آیه ی ٤١.
- ١٠- (١٤) . سورة ی بقره. آیه ی ٩٣.
- ١١- (١٥) . سورة ی مؤمنون. آیه ی ٦٨.
- ١٢- (١٦) . سورة ی نساء. آیه ی ٨٢.
- ١٣- (١٧) . سورة ی ص، آیه ی ٤٦.
- ١٤- (١٨) . سورة ی ص، آیه ی ٤٦.
- ١٥- (١٩) . سورة ی حاقه. آیه ی ٣٠.
- ١٦- (٢٠) . سورة ی صفات، آیه ی ١١٠.
- ١٧- (٢١) . سورة ی انبیاء، آیات ٨٧ و ٨٨.
- ١٨- (٢٢) . سورة ی اسراء، آیه ی ٤٤.
- ١٩- (٢٣) . سورة ی قصص، آیه ی ٣٠.
- ٢٠- (٢٤) . سورة ی انبیاء، آیه ی ٨٨.
- ٢١- (٢٥) . سورة ی ص، آیه ی ٤٦.
- ٢٢- (٢٦) . سورة ی مریم، آیه ی ٧.
- ٢٣- (٢٧) . سورة ی شوری، آیه ی ١١.
- ٢٤- (٢٨) . بحار الأنوار، ج ١، ص ٩٧.
- ٢٥- (٢٩) . سورة ی نحل، آیه ی ٥٣.
- ٢٦- (٣٠) . سورة ی احزاب، آیه ی ٣٣.
- ٢٧- (٣١) . عولای الثالی، ج ٤، ص ١٠٥.
- ٢٨- (٣٢) . سورة ی انسان، آیه ی ٢١.
- ٢٩- (٣٣) . تفسیر مجمع البیان، ج ١٠، ص ٦٢٣.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)»

چون وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) مشتاق فرزند طیب و رضی بود و این بشارت را از ذات اقدس الهی تلقی کرد بی صبرانه منتظر زمان وفای به این وعده بود لذا عرض کرد علامتی برای من قرار بدهید تا من بفهمم در چه زمانی این وعده وفا می شود که «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» یعنی علامتِ زمانِ رسیدنِ آن وفاست و آنچه برخیزها نقل کردند که این علامت برای تشخیص آن است که این تلقی از فرشته است یا _ معاذ الله _ جزء القائنات شیطان است این درست نبود.

مطلب دیگر آن است که در این گفتگو و در این تبشیر و در جعل آیت و در وفای به عهد هم سخن فرشته ها مطرح است هم کلام الهی آن که مظهر «لا یَشغله شأن عن شأن» (۱) است، «لا یَشغله شیء عن شیء» (۲) است این می تواند جامع همه ی این مراحل باشد هم گفتگو را، تبشیر را، سلام را، جعل آیت را این عناوین یاد شده از فرشته هاست از خدا تلقی کند و از فرشته ها، اما آن که مظهر چنین نامی نیست اگر سرگرم تلقی این امور و عناوین یاد شده از فرشته هاست از خدا غافل است یا سرگرم تلقی این عناوین از خدای سبحان است از فرشته ها غافل است آن نمی تواند جامع هر دو قسم باشد جزء جوامع الکلم باشد یا وجود مبارک زکریا به این جامعیت نرسیده است یا حالاتشان گوناگون است البته وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چون مظهر تام این «لا یَشغله شأن عن شأن» (۳)، «شیء عن شیء» (۴) و مانند آن است اگر «بِأَيْدِي سَفَرِهِ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (۵) را تلقی می کند از بالا-تر غافل نیست اگر «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» (۶) را تلقی می کند از بالا-تر غافل نیست از «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۷) طرفی می بندد از مادون غافل نیست بنابراین اثبات اینکه وجود مبارک زکریا در همه ی این عناوین و امور هر دو بخش را می دید کار آسانی نیست و اگر در بعضی از امور هر دو قسمت را ببیند ممکن است اما در همه ی مراحل هم اشرافی به بالا-هم به میانی، هم به پایین این برای کسی است که جوامع الکلم نصیبش بشود مظهر تام «أَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۸) باشد و مانند آن. در این «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» گرچه با خدا سخن می گوید چه اینکه در جریان خواستن فرشته ها با خدا سخن گفته در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» دارد «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۹) ولی جوابش را فرشته ها می دهند «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» (۱۰) خب همین «إِنَّا نُبَشِّرُكَ» (۱۱) که در سوره ی مبارکه ی «مریم» هست به صورت تبشیر مع الواسطه در سوره ی «آل عمران» آمده وسائط همیشه محفوظ اند منتها آن شخص گاهی وسائط را می بیند گاهی نمی بیند ذوالواسطه همیشه محفوظ است گاهی شخص ذوالواسطه را می بیند گاهی نمی بیند تنها انسان کامل یعنی اهل بیت (علیهم السلام) اند که «لا یَشغلهم شأن عن شأن» و «لا شیء عن شیء» که هم از ذوالواسطه غافل نیستند هم از وسائل غفلت ندارند.

۱- (۱) . بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۵۴.

۲- (۲) . الکافی، ج ۲، ص ۵۹۴.

۳- (۳) . بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۵۴.

۴- (۴) . الکافی، ج ۲، ص ۵۹۴.

۵- (۵) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۶- (۶) . سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۷- (۷) . سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

۸- (۸) . سوره ی شوری، آیه ی ۱۱.

۹- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

۱۰- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

۱۱- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۷.

مطلب بعدی آن است که این جریان درخواست و تبشیر و مانند آن که در سوره ی مبارکه ی «مریم» محلّ بحث است قبلاً در سوره ی «آل عمران» آمده یک تفاوت ادبی و لفظی هست که این به تفنّن در تعبیر شبیه تر است تا نکته های تفسیری در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» وقتی وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) ضعفهای خود را می شمارد اول عرض می کند «قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي مِنَ الْكِبَرِ»^(۱) نمی گوید من به پیری رسیدم عرض می کند پیری به من رسید ولی در سوره ی «مریم» دارد «قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا»^(۲) من پیرِ فرتوت شدم اینها تفاوتی نیست که مثلاً به نکات معرفتی برگردد به نکات عمیق تفسیری برگردد. خب، «وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ» یک، «وَأَمْرَأَتِي عَاقِرٌ» عقر همسرش را بعد ذکر کرد پس سالمندی خود را اول نازایی همسرش را دوم ذکر کرد این یکی، سالمندی خود را هم به عنوان پیری مرا گرفت نه من به پیری رسیدم این دو، در محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» تعبیر این است عرض می کند که «أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» عقر همسر را اول ذکر می کند بعد «وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» این پیرِ فرتوت شدن را عتّی و عتّو و تجاوز از حد را اینجا ذکر می کند در «آل عمران» نیست در «آل عمران» می فرماید پیری مرا فرا گرفت در «مریم» می فرماید من به پیری رسیدم این تقدیمها و تأخیرها و تفاوت در تعبیر یک نکته ی عمیق معرفتی را به همراه ندارد اینها جزء تفنّن در تعبیر است، خب.

۱- (۱۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۰.

۲- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۸.

پرسش: درخواست حضرت یک دفعه بوده یا دو دفعه؟

پاسخ: یک دفعه بله، حالا ممکن است که ذات اقدس الهی همان جریان موسای کلیم را مثلاً در جریان طور مکرر ذکر کرده است آن کسی که این قصه را از عبری به عربی نقل می کند چون ترجمه است دیگر عبری به عربی نقل می کند گاهی از درون او خبر دارد نقل می کند، گاهی از نحوه ی تعبیر او حکایت می کند، گاهی از ما ینبغی أن یدکر تعبیر می کند و مانند آن.

پرسش: ...همه انبیا این طوری بودند؟

پاسخ: بله، بالأخره خدای سبحان این تقسیم است دیگر خدای سبحان با هیچ بشری حرف نمی زند مگر سه راه یا بلاواسطه است یا من وراء حجاب است نظیر شجره ی موسای کلیم و مانند آن «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ» (۱) از این سه قسم به در نیست قبلاً هم که به مناسبتی این بخش پایانی سوره ی «شوری» مطرح می شد آنجا اشاره شده است که این مانع‌الخلو است که جمع را شاید این او و او به نحو منفصله ی مانع‌الخلو ذکر شده یعنی کلام خدا به بشر و دریافت بشر کلام الهی را از این سه قسم بیرون نیست اما اینها مانع‌الجمع اند یا نه، اشاره شد که نه مانع‌الجمع نیستند. خب، پس این تفنن در تعبیر هست که آنجا با این تفاوت اینجا با این عبارت ذکر شده است.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک زکریا بشارتی که دریافت کرد ممکن است مع الواسطه و بلاواسطه درخواست آیت که کرد ممکن است مع الواسطه پاسخ شنیده باشد ممکن است بلاواسطه، جوابی که خدای سبحان دارد عطا می کند ممکن است او بلاواسطه تلقی کند ممکن است مع الواسطه تلقی کند این به حالات مختلف گیرنده فرق می کند و گرنه هیچ فرشته ای بدون اذن خدا سخن نمی گوید و تمام کلمات اینها هم مسبوق به کلمات پروردگار است. حالا فرمود ما به وعده وفا کردیم و اگر وجود مبارک زکریا درخواست نمی کرد عرض نمی کرد «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» خب فرصتی خدای سبحان به او یحیی عطا می کرد بدون اینکه او بفهمد که زمانش چه موقع است اما با درخواست آیت می فهمد که زمانش چه موقع است به شکرانه ی اینکه وفای به وعده نزدیک است بیشتر تسبیح و تقدیس و تحلیل و تکبیر دارد این خاصیت آشنا شدن به وفای وعد است. حالا خداوند به یحیی (سلام الله علیه) فرمود این کتاب را بگیر کتاب الف و لامش بالأخره عهد ذهنی، عهد خارجی ظاهرش همان تورات موسای کلیم است چون دیگر در قرآن کریم کتابی به یحیی اسناد داده نشد «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» بعد عناوین و اموری که به یحیی (سلام الله علیه) اعطا کرد این است که فرمود: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» این حکم معرفه است مثل آنچه در سوره ی مبارکه ی «جاثیه» آمده آنچه در سوره ی مبارکه ی «انعام» آمده که همه جا «الحکم» معرفه است اما اینجا خصیصه ای دارد که اگر این حکم نکره بود و گفته می شد «وَآتَيْنَاهُ حُكْمًا صَبِيًّا» این موهم بود «حُكْمًا صَبِيًّا» یعنی چه، اما «الحکم» که معرفه باشد مشخص است که ما در دوران صبا و کودکی او به او حکم دادیم و در روایات فراوانی که در ذیل این آیه است ملاحظه فرمودید نشان می دهد که منظور از این حکم همان معرفت خدا و اسمای حسنی الهی و احکام و حکم الهی است به معنای نبوت نیست چون روایتی که از وجود مبارک امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل کردند در کلمات نورانی آن حضرت این است که خدای سبحان به پیامبر در دوران صبا حکم داد به من در دوران کودکی حکم داد به اهل بیت من به حسن و حسین در دوران کودکی حکم داد این حکم همان حکمت الهی، معرفت خدا، اسمای حسنی الهی، آشنای به معارف

الهی و مانند آن است اگر این حکم مربوط به نبوت بود فقط درباره ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صادق بود آن هم با توجیهی ولی درباره ی ائمه صادق نبود معلوم می شود این حکم همان حکمت الهی است، خب.

ص: ۶۳

۱- (۱۴). سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پاسخ: بله، این روایت را از وجود مبارک امام جواد در بحث دیروز خواندیم که «إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمَثَلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النَّبُوَّةِ» (۱).

پرسش: ... پاسخ: بله، اما از این «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» برمی آید چون وحی است دیگر خدای سبحان به یحیای شهید وحی فرستاد که همین نبوت است دیگر.

خب، این «وَحَنَانًا» حنان یعنی گرایش و انعطاف و مهر و لطف و صفا و اینها حنانی از طرف ما یعنی اسباب و علل عادی نقش نداشت مثل علم لدنی، کمالهای لدنی و مانند آن، از طرف ما حنان و گرایشی هست نسبت به او یک، او هم حنان و انعطاف و دعا و نیایش و گرایش به طرف ما دارد دو، حنان و گرایش و انعطافی نسبت به جامعه دارد سه، اما حالا جامعه نسبت به او حنان و انعطاف داشته باشد یا نه روشن نیست چه اینکه نقل هم نشده این حنان این گرایش جزء عتیبه های الهی است اینها جزء انگیزه هاست و نه اندیشه ها می بینید قلب انسان به یک طرف مایل است آنجا که محدوده ی عزم است و اراده است و اخلاص است و تبت است و محبت است و امثال ذلک آن محدوده را می گویند محدوده ی عقل عملی که «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ؟» و اکتساب به الجنان (۲) این کاری به علم و اندیشه و امثال اینها ندارد آن را عقل نظری به عهده می گیرد این گرایش که می بینید بعضیها به یک سمت گرایش دارند، علاقه دارند به یک دعا علاقه دارند به یک نماز علاقه دارند به یک مسجد علاقه دارند بعضیها گریزان اند آن گرایشهای لطیفانه ی الهی می شود حنان و این حنان بودن از اسمای فعلی خدای سبحان است آنهایی که اهل ناله و از مناجات لذت می برند از ناله از گریه بیش از خنده لذت می برند او همیشه خوشحال است با اشک خوشحال است لذا قرهالعین دارد اشک غم ندارد اشک نشاط دارد خب چطور آدم دوست خودش را که می بیند از سفر آمده اشک شوق می ریزد این نشاطش با اشک است هر اشکی غم بار نیست وجود مبارک یحیی نشاطش در اشکش بود قرهالعین گفتن همین است قره یعنی خنکی هوای سرد را می گویند قارّ می گویند فلان شخص قرهالعین است، فلان پسر قرهالعین است یعنی پدر وقتی این پسر را می بیند اشک شوق می ریزد چون اشک شوق خنک است سرد است می شود قرهالعین و گرنه قره به معنای نور عین که نیست، خب اینکه وجود مبارک یحیی حنان دارد اختصاصی به آن حضرت ندارد برای اینکه درباره ی پیغمبر اسلام (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) هم مشابه این تعبیرات آمده در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی ۱۵۹ به این صورت است «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» چون رحمت الهی شامل حال تو شد تو مسیر رحمتی این رحمت نازل شده است در شبستان قلب تو ظهور کرد از قلب تو با دست و زبان تو به مردم رسید «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» اگر تو لینی، اگر نرمی، اگر نرم رفتاری، اگر همه را تحمل می کنی برای اینکه معبر رحمت الهی هستی آن رحمت آمده در این فضا ظهور کرده از این سکو پرش کرده به مردم رسیده این رحمه الله است منتها به دست تو رسیده همان طوری که «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، (۳) «فَمَا لَنْتَ إِذْ لَنْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ لَانَ» این «لین» صفت فعل خداست چون اگر رمی را به خدا می شود نسبت داد، لین و حنان را هم می شود به خدا نسبت داد پس «فَمَا لَنْتَ إِذْ لَنْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ لَانَ»، «فَمَا رَحِمْتَ إِذْ رَحِمْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَحِمَ» آن وقت تو می شود مظهر هو الرحیم آن گاه همان دو صفتی که ذات اقدس الهی برای خود ذکر کرد که خداوند رئوف رحیم است در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «توبه» درباره ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آیه ی ۱۲۸ که یک آیه به پایان سوره ی «توبه» مانده است فرمود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ

رَوْفٌ رَحِيمٌ» خب همین «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» وصف خداست در آیات دیگر منتها اینها برای فصل سوم، فصل سوم یعنی فصل سوم آن دو منطقه، منطقه ی ممنوعه است مقام هویت مطلقه که مقام ذات الهی است احدی راه ندارد یک، اسما و صفات ذات که عین ذات است اکتناه پذیر نیست دو، غالب این اسمای حسنا که در دعای نورانی «جوشن کبیر» است اینها اسماء فعلیه است اسماء فعلیه خارج از ذات است و در مقام فعل خداست و ممکن الوجود است به وسیله ی فرشته، به وسیله ی انبیا، به وسیله ی اهل بیت (علیهم السلام) عملی می شود رأفت این چنین است، رحمت این چنین است، حنان بودن این چنین است پس فرمود: «فَيَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (۴) نظیر «فَيَقْعُدُهُ مِنَ اللَّهِ الَّذِي أَقْدَرَكَ رَمِيَتْ» پس «وَمَا رَمِيَتْ إِذْ رَمِيَتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۵) مردم لین الهی را و نرمی الهی را از دست و زبان تو می شنوند به دست و زبان تو تلقی می کنند همین معنای جامع را درباره ی یحیی (سلام الله علیه) ذکر کرد فرمود: «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» پس بنابراین اگر وجود مبارک یحیی نسبت به مردم حنان بود این حنین الهی است که از دست و زبان یحیی ظهور کرده این برای همه ی موجودات هست منتها آنها که غافل اند از این حنین الهی طرفی نمی بندند آنها که غافل نیستند در حدّ خودشان متنعم اند آن قصه ی اُستن حنانه آن ستون حنان که هم شیعه ها نقل کردند هم ما نقل کردیم هم برادران اهل سنت نقل کردند که در کنار ستون وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حالا یا مشغول نماز بودند یا مشغول سخن و خطابه بودند وقتی منبری برای حضرت تهیه کردند حضرت از کنار آن ستون آمدند روی منبر بنشینند همه شنیدند که این ستون ناله کرده حنین داشت، ناله داشت و حضرت برگشت این ستون را در بغل گرفت و ستون آرام شد الآن در کنار روضه ی منوره حضرت این اُستن حنانه معروف است دیگر جایش معروف است آنجا هم نماز خاص دارد و می خوانند این اُستن حنانه ستون حنانه از زمان حضرت به وسیله ی عامه و خاصه به ما رسیده است در ادبیات ما تازی و فارسی، نثر و نظم از ستون حنان، اُستن حنانه کم سخن به میان نیامده اگر کسی گفت

ص: ۶۴

۱- (۱۵) . الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۲- (۱۶) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳- (۱۷) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

۴- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۹.

۵- (۱۹) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

بنواخت نور مصطفی آن اُستن حنانه را کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

همین است اگر کسی از این طرف اهل ناله بود از آن طرف کسی هست که او را در آغوش بگیرد خب اگر کسی اهل ناله نبود هیچ کسی نیست که او را در آغوش بگیرد همان کاری که وجود مبارک پیغمبر کرد الیوم هم وجود مبارک امام زمان می کند این طور نیست که حالا فرقی داشته باشد از این طرف احساس نیست کسی که خواب است نمی داند چه کسی او را جابه جا می کند «الناس نیامُ فإذا ماتوا انتهبوا» (۱) در بخشهایی از قرآن کریم فرمود شما در خواب چند بار از این پهلو به آن پهلو ما شما را می غلتانیم که خسته نشوید خبر ندارید که چه کسی شما را جابه جا می کند که، یک مادر کودک را چند بار جابه جا می کند برای اینکه خسته نشود انسان هم که در خواب خسته می شود از پهلویی به پهلوی دیگر می غلتد تا خطری او را تهدید نکند خسته نشود و مانند آن، اما چه کسی او را جابه جا می کند اصلاً متوجه نیست «قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» (۲) چه کسی شما را شب و روز از الرحمن حفظ می کند حالا- روز خیال کردند خودتان بیدارید خودتان حافظ خودتان هستید شب چه کسی شما را حفظ می کند. خب، اگر کسی اهل ناله بود کسی هست که او را در آغوش بگیرد آرام بکند این می شود حنان الهی، اگر حنان الهی مرحله ی کاملش مخصوص زکریا (سلام الله علیه) یا اهل بیت بود آن مراحل نازله اش که بهره ی شاگردان آنها می شود که فرمود: «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» ما از نزد خودمان این وصف ممتاز را به وجود مبارک یحیی دادیم و اگر درباره ی پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) آمده است که «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) از همین راه است یعنی خفص جناح بکن، پَر پهن بکن اینها را زیر پر بگیر اینها را زیر بال بگیر خب بالأخره پرنده ای که قدرت پرواز دارد وقتی مادر شد این چنین نیست که کودکان خود را رها بکند فرمود تو که قدرت پرواز داری «دَنَا فَتَدَلَّى» (۴) را پشت سر می گذاری، اسرا داری، معراج داری این طور نباشد که مردم را رها کنی «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» و آنها را زیر پر بگیر تا اینها پر در بیاورند پرواز را یاد بگیرند و از تو مدد بجویند این خاصیت، ثواب این کم نیست یعنی کسی در شهری یا در روستایی جلساتی تشکیل بدهد مردم را هدایت کند این طور نیست که این کم ثواب داشته باشد کم اجر داشته باشد به مردم پَر دادن به مردم آئین پرواز کردن آموختن، با هم پرواز کردن داشته باشند کفی؟ بذلک فخرًا. خب، «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً» یعنی طهاره «وَكَانَ تَقِيًّا» حالا- به برکت آن حکمت و این حنین و این طهارت این چند صفت را داشت یکی اینکه نسبت به پروردگار باتقوا بود یکی اینکه نسبت به مسائل خانوادگی جزء ابرار بود یکی اینکه در مسائل اجتماعی جبار عَصی نبود چنین عنصر طیب و طاهری شایسته ی درود الهی است حالا- این «سَلَامٌ» نظیر «إِنَّا نُبَشِّرُكَ»، نظیر «قَالَ» هایی که تاکنون آمده از دو منظر قابل بررسی است هم ذات اقدس الهی گفته باشد هم فرشتگان الهی، هم خدا بفرماید: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» هم فرشتگان فرموده باشند چون ملاحظه فرمودید در جریان تبشیر یک مطلب را قرآن هم به خدا نسبت داد هم به فرشته ها جمع هر دو هم کاملاً معقول و مقبول است. «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» این سلام چون از اسمای حسنا ی الهی است که در پایان سوره ی مبارکه ی «حشر» آمده مؤمن است، سلام است، متکبر است، عزیز است، جبار است این خدا سلام است و نام بهشت هم سلام است و خود خدا که سلام است بهشت چون خانه ی اوست ما را به خانه ی خود دعوت کرده است که «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (۵) این هم می تواند اضافه ی صفت و موصوف باشد یعنی داری که این دار سلام است و سلامت است «لَمَّا لَعَنُوا فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ» (۶) هم اضافه ی مملوک به مالک باشد که این دار سلام است، دار الله است، دار الرحمان است و مانند آن به هر دو معنا می تواند درست باشد حالا سلام را خدا بر یحیی نازل کرده است آن دو سلامی که در مرحله ی دوم و سوم قرار دادند این می تواند پاداشی باشد

اما سلام اول یقیناً تفضّلی است وجود مبارک یحیی کاری نکرده که استحقاق جزایی داشته باشد تا در روز میلادش ذات اقدس الهی به او سلام بفرستد پس سلام اول یقیناً تفضّل است سلام دوم و سوم ممکن است که جزای محض باشد، ممکن است تفضّل محض باشد، ممکن است مخلوط باشد خب حالا- این سلام را طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که حضرت فرمود تلخ ترین و سخت ترین وضع مردم در کلّ این سفرنامه ها سه روز است بالأخره انسان از عالمی وارد دنیا می شود از دنیا وارد برزخ می شود از برزخ وارد صحنه ی قیامت قبل از دنیا مشکلی نبود برای اینکه آنجا عالم طهارت بود تکلیفی نبود معصیتی نبود و مانند آن «خلق الله الأرواح قبل الأجساد» (۷) آنجا مشکلی نبود وقتی می خواهد به دنیا بیاید یا سالمّاً به دنیا می آید یا معیباً و ناقصاً به دنیا می آید اگر ان شاء الله الرحمان پدر و مادر طیب و طاهری داشت، غذای طیب و طاهری خوردند سالم به دنیا می آید اگر خدای ناکرده گرفتار تلخی و آلودگی شدند «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (۸) دامنگیر آنها شد این یک فرزند مشترک است این یک فرزند مشترک بالأخره مشکل دارد دیگر پس «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» وقتی که به دنیا آمده مورد عنایت الهی بود طیب و طاهر بود طبق بیان نورانی حضرت رضا(سلام الله علیه) که «أوحش ما يكون هذا الخلق في ثلاثه» (۹) یکی ورود به دنیا، یکی ورود به برزخ، یکی ورود به قیامت این سه مقطع اگر سالم بود انسان راحت است بعد به همین آیه مربوط به حضرت یحیی و آیه مربوط به حضرت عیسی (سلام الله علیهما) حضرت استدلال فرمودند. خب، پس اولی که درست شد زمینه ی دومی هم فراهم است وقتی دومی درست شد زمینه ی سومی هم فراهم است ممکن است در اثنا انسان آسیب ببیند ولی بالأخره سلامت در میلاد بسیار سازنده است و کمک می کند برای سلامت ورود در برزخ «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» که به فعل ماضی یاد کرد اما «وَيَوْمَ يَمُوتُ» این احضار قضیه گذشته است و گرنه فعل ماضی درباره ی «يَمُوتُ» درست نیست اینکه «مات رضوان الله علیه واستشهد» این احضار قضیه گذشته است یعنی ما را می برد به مقطعی که تازه یحیی (سلام الله علیه) به دنیا آمده چون تازه به دنیا آمده از میلاد او با فعل ماضی یاد کردن به جاست «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» و چون تازه به دنیا آمده هنوز رحلت نکرده جریان رحلت را با فعل مضارع یاد می کند «يَوْمَ يَمُوتُ» جریان بعث هم که خب روز قیامت باید ظهور بکند فعل مضارع جایش هست عمده آن است که در این کلمه ی «بَعَثُ» فرمود روزی که زنده مبعوث می شود یک وقت است ما می گوئیم این مفعول مطلق نوعی است چون بعث در آن معنای حیات هست و کسی که مبعوث می شود یقیناً زنده است دیگر یعنی زنده می شود در قیامت این مفعول مطلق تأکیدی است اما اگر این «حَيّاً» مخصوص یحیی باشد و مفعول مطلق تأکیدی نباشد نشان شهادت اوست که شهید حیّاً وارد برزخ می شود، حیّاً از برزخ وارد قیامت می شود و گرنه همه ی افراد خب وقتی مبعوث می شوند زنده اند دیگر یعنی زنده می شوند دیگر فرق افراد عادی با شهدا، فرق افراد عادی با کسانی که همتای شهدای اند این است که افراد عادی می میرند و مُرده وارد برزخ می شوند و مُرده از برزخ وارد قیامت می شوند ولی شهدا زنده وارد برزخ می شوند و زنده از برزخ وارد قیامت می شوند خیلها نمی فهمند چه خبر است وقتی مُردند ممکن است در جریان تشییعشان باخبر باشند اما وقتی وارد قبر شدند بسیاری از الفبای دین از یادشان می رود انسان که اینها را تلقین می کند برای اینکه الفبای دین یادشان بیاید اصلاً واقع یادش نیست که مسلمان بود واقع یادش نیست که کتاب او قرآن بود واقع یادش نیست که پیغمبر او وجود مبارک حضرت بود ائمه (علیهم السلام) اولیای او بودند این تلقین برای اینکه او به یادش بیاید جریان مرگ این طور نیست که یک جریان عادی و ساده باشد تمام اعصاب و سلولها آن چنان درهم کوبیده می شود که همه ی خاطرات آدم از یاد آدم می رود.

- ١- (٢٠) . بحار الأنوار، ج ٤، ص ٤٣.
- ٢- (٢١) . سورة ي انبياء، آيه ي ٤٢.
- ٣- (٢٢) . سورة ي شعراء، آيه ي ٢١٥.
- ٤- (٢٣) . سورة ي نجم، آيه ي ٨.
- ٥- (٢٤) . سورة ي يونس، آيه ي ٢٥.
- ٦- (٢٥) . سورة ي طور، آيه ي ٢٣.
- ٧- (٢٦) . بحار الأنوار، ج ٥٨، ص ١٣٢.
- ٨- (٢٧) . سورة ي اسراء، آيه ي ٦٤.
- ٩- (٢٨) . بحار الأنوار، ج ٦، ص ١٥٨.

پاسخ: این برای بعث قیامت است در قیامت وقتی که این چنین شد همه را دوباره ذات اقدس الهی آورد «كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^(۱) بنابراین بسیاری از افراد نمی فهمند چه خبر است چه شده اینجا کجاست دفعتم می بیند وضع عوض شده اما شهدا می فهمند که مُردند و وارد برزخ شدند به دلیل سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که فرمود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ»^(۲) کذا و کذا اینها همواره مُستبشِرند یعنی به خدا عرض می کنند خدایا بشارت مرا بده راهیان راه ما کجا هستند الآن «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» این گفتگویی است که شهدا با خدا و فرشته ها دارند معلوم می شود زنده اند از خدا بشارت می خواهند می گویند این آثار خون ما چه شد اینها که به راه افتادند الآن کجا رسیدند «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» آنها می فهمند چه کسی راه افتاده چه کسی راه نیفتاده آنها که راه نیفتادند در منزلهایشان پارک کردند به آنها نمی گویند «لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» عدم ملکه است می گویند کسانی که هنوز نرسیدند خب اگر دو نفر در شهری باشند یکی مشغول خواب و کار خودش است یکی به راه افتاده آن که راه افتاده می گویند هنوز نرسید اما آن که گرفته خوابیده می گویند هنوز راه نیفتاد نه هنوز نرسید «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی آنهایی که راه افتادند و هنوز نرسیدند پس لحظه به لحظه شهید زنده است یک، سؤال می کند دو، جواب می گیرد سه، این وقتی مُرد در حال حیات حياً وارد برزخ می شود از آنجا هم باخبر است حياً وارد قیامت می شود «يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» بنابراین اگر این چنین باشد این «حَيًّا» اشاره به شهادت یحیای شهید (سلام الله علیه) است نه مفعول مطلق تأکید.

۱- (۲۹). سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۲- (۳۰). سوره ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

Your browser does not support the audio tag

«يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)»

توضیح کوتاهی درباره ی این دو آیه ای که قبلاً مطرح شد ارائه بشود بعد چون در آستانه ی شهادت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هستیم و حضرت نه تنها رئیس مذهب ماست بلکه رئیس حوزه های علمیه است و وظیفه ی ما در نگهداری و نگهبانی حوزه های علمیه برابر سیره و سنت آن بزرگوار چیست یک مقدار مطرح بشود. خدای سبحان به وعده اش وفا کرد به وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) یحیی عطا کرد حالا- حضرت یحیی (سلام الله علیه) در زمان حیات زکریا (سلام الله علیه) رحلت کرد یا بعد از زکریا روایات متعارض اند آنکه مرحوم کلینی نقل کرد این است که حضرت یحیی در زمان زکریا زنده بود و بعد از حضرت زکریا رحلت کرده است شاید آیات سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که دارد یحیی «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» (۱) نشان می دهد که وجود مبارک یحیی تا زمان حضرت عیسی زنده بود و مصدق حضرت عیسی بود او را تصدیق می کرد برخی از روایات هم دلالت دارد در ذیل آیه «کهیصص» (۲) که اگر آن روایات معتبر باشد اینکه وجود مبارک زکریا به داغ حضرت یحیی (علیهما السلام) مبتلا شد تا جریان کربلا را هم از نزدیک تجربه کرده باشد این روایات باید جداگانه بحث بشود. از اینکه خدای سبحان فرمود: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» این نسبت به سرنوشت و سرشت یحیی (سلام الله علیه) است نه نسبت به اینکه حضرت یحیی کارهایی را کرده و خدای سبحان به او بخواهد پاداش بدهد در نوبت دیروز اشاره شد که این سه سلامی که خدای سبحان نسبت به یحیی افاضه فرمود اولی حتماً تفضل است، دومی و سومی ممکن است تفضل باشد و ممکن است پاداش باشد اولی حتماً تفضل است برای اینکه درباره ی میلاد آن حضرت است و حضرت یحیی هنوز کاری نکرده که خداوند به عنوان پاداش به او سلام اعطا کند اما جریان موت او و جریان بعث او بعد از جریان زندگی اوست می تواند از سنخ پاداش باشد لکن این قصه مربوط به جریان یحیی (سلام الله علیه) است که خدا از اول دارد این مراحل را می گوید نه اینکه کارهای آن حضرت را نقل کرده باشد و حالا دارد پاداش می دهد که ما پرسیم چرا با «فاء» تعبیر نکرده با «واو» تعبیر کرده اگر جریان عمل صالح او را قبلاً نقل کرده باشد بله با «فاء» ذکر می کرد که «فسلامٌ علیه یوم موت» اما این دارد سیر زندگی حضرت را از آغاز شروع می کند یعنی این در همه ی مراحل مورد سلام الهی و عنایت الهی است.

ص: ۶۷

۱- (۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۲- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۱.

عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» که این جمله ی اولی؟ است، «و یوم یموت حیاً و یوم یبعث حیاً» که این «حیاً» حال باشد هم برای فاعل «یَمُوتُ» هم برای نائب فاعل «یُبْعَثُ». تا اشاره باشد که او شهید می شود شهید «یموت حیاً» دیگران «یموت میتاً» عالمان دین، عالم دینی «یموت حیاً» شهید «یموت حیاً» انبیا و اولیا که حسابشان روشن است برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» شهید زنده وارد برزخ می شود «لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»، (۱) «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۲) حیات دارد، درک دارد، روز دارد، نشاط دارد، استبشار دارد، گزارش می طلبد و بشارت دریافت می کند همه ی این کارها آثار حیات است دیگر درست است که بدنش مُرده است ولی روحش کاملاً متوجه است اما افراد دیگر بدنشان می میرد و روحشان می خوابد به عده ای می گویند «نَم» یعنی در عالم قبر فرشته ها که آمدند می گویند بخواب حالا- یا خواب خوب یا خواب بد دیگر خبر ندارد که در دنیا چه می گذرد ولی شهید کاملاً باخبر است آثار خون خودش را می بیند، راهیان راه خودش را می بیند، آنهایی که متوقف بودند راهی راه او نبودند آنها را هم می داند آنهایی که راهی راه او بودند به راه افتادند ولی در راه اند هنوز به مقصد نرسیدند آنها را می داند مرتب استبشار می کند «استبشر» یعنی از طرف مقابل بشارت طلب می کند مژده ی مرا بدهید اینجا کجای اند رسیدند یا نرسیدند اینجا استبشار می کنند از الله چون این جریان را خدا نقل می کند معلوم می شود همه اش حق است چون «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»، (۳) «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (۴) پس «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» (۵) مرتب استبشار می کنند به خدا عرض می کنند خدایا مژده بده، بشارت بده، به ما مژده بده اینهایی که راه افتادند و راهی راه ما شدند و هنوز به ما نرسیدند کجای اند در چه مقطعی اند «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» قبلاً گذشت که این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» عدم ملکه است «لیس» محض نیست که نقیض باشد مثل اینکه ما به دیوار نمی گوئیم «الجدار جاهل» یا «الجدار أعمى؟» برای اینکه او لیاقت دیدن یا لیاقت عالم شدن را ندارد ولی به انسانی که قابلیت عالم شدن و قابلیت دیدن را دارد ولی عالم نشد و بینا نشد می گوئیم «زید جاهل» این «زید جاهل» قضیه موجه نیست یک، سالبه محصیله هم نیست دو، موجه ی معدوله المحمول است سه، حرف سلب در درون محمول نهادینه شد چهار، یک وقت می گوئیم «زید غیر عالم» یک وقت می گوئیم «زید جاهل» این «زید جاهل» موجه ی محصیله نیست موجه ی معدوله المحمول است منتها حرف سلب در درون محمول جاسازی شده اگر خواستیم سالبه بگوئیم می گوئیم «زید لیس بعالم» و اگر گفتیم «زید غیر عالم» می شود موجه ی معدوله المحمول و اگر این غیر را این نفی را این حرف سلب را در درون محمول ضمیمه کردیم از او به جاهل یاد کردیم می شود موجه ی معدوله المحمول مثل «زید أعمى؟» خب این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» (۶) موجه ی معدوله المحمول است آنها که راه نیفتادند که نمی گویند هنوز نرسیدند که آنها که راه افتادند در راه اند به مقصد نرسیدند می گویند هنوز نرسیدند شهدا از ذات اقدس الهی بشارت طلب می کنند می گویند اینجا که راهیان راه ما بودند راه افتادند هنوز به ما نرسیدند الآن کجا هستند مژده بدهید نزدیک اند یا نه؟ «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» پس اینجا زنده اند وقتی زنده شدند معلوم می شود «مات حیاً» دیگران «مات میتاً» اینجا «مات حیاً» «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ» در حالی که حی است، «يَوْمَ يُبْعَثُ» در حالی که حی است خلیها وقتی از قبر سر برمی دارند نمی فهمند کجا هستند اینجا قیامت است یعنی چه، کجا هستند، چه حادثه ای اتفاق افتاده هنوز مُرده اند چون خبر ندارند اما اینجا کاملاً آگاه اند که صحنه ی قیامت قیام کرده اینها از برزخ خارج شدند وارد صحنه ی قیامت شدند.

- ۱- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.
- ۲- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.
- ۳- (۵) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۲.
- ۴- (۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۸۷.
- ۵- (۷) . سوره ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.
- ۶- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

پاسخ: خب بله، اینها نسبت به افراد خاص است دیگر آن اولیا که سر جایش محفوظ، عالمان دین که مرگب اینها همتای خون شهداست آنها هم این چنین اند شهدا هم این چنین اند اگر این طور است دیگر این «حیاً» تأکید باشد و مفعول مطلق تأکیدی و امثال ذلك باشد برای جمله ی سوم نیست بلکه حال است هم برای فاعل «یَمُوتُ» هم برای نائب فاعل «يُبْعَثُ».

پرسش: حاج آقا در این آیه «يَمُوتُ» دارد اما در آن آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱).

پاسخ: بله، این آن مرگ را که در جاهلیت می گفتند همان معنای پوسیدن بود فرمود نگوید اینها مُردند یعنی پوسیدند اینها از پوست به در آمدند.

پرسش: اما آنجا «یَمُوتُ» دارد.

پاسخ: بله، این موتی که قرآن تعبیر می کند همان است که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) اما موتی که آنها تعبیر می کردند موتی بود که موت آنها را می چشید اینها می پوسیدند می گفتند «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» (۳) انسان می میرد می پوسد دین آمده گفته شما با مُردن از پوست به در می آید نه پوسید نگوید ما مُردیم یعنی پوسیدیم مُردید برای اینکه از پوست در آمدید مرگ را اماته کردید خیلی فرق است بین اینکه انسان به وسیله ی مرگ پوسد یا با مُردن مرگ را بیوساند ماییم که مرگ را می میرانیم مرگ یعنی تحوّل و دگرگونی ما مرگ را آن چنان چُماله مُچاله می کنیم و می میرانیم و متغییر می کنیم و به ابدیت می رسیم که می مانیم این کار ماست.

ص: ۶۹

۱- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۲- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۳- (۱۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۲.

پرسش: حاج آقا ببخشید بنا بر آن حدیثی که از امام صادق به ما رسیده است آنجا در سه مقطع خداوند به حضرت سلام داده نه اینکه جزا و پاداش باشد.

پاسخ: خب همان احتمال اینکه مقطع اولی یقیناً تفضّل است مقطع دوم و سوم هم می تواند تفضّل باشد هم می تواند پاداش اعمال باشد مثل اینکه قرآن کریم وقتی جریان انبیا را ذکر می کند می فرماید اینها احسان کردند هم کار خوب کردند هم نسبت به دیگران احسان کردند «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ» (۱) یا «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ * إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۲) این گونه از سلامها معلوم می شود سلامهای پاداشی است غرض این است که این «حَيًّا» می تواند حال باشد برای فاعل «يَمُوتُ» این مرگی که قرآن می گوید مرگی است که انسان او را می چشد نه او انسان را بچشد در حقیقت در فرهنگ قرآن انسان مرگ را می میراند نه مرگ انسان را بمیراند انسان به دارالقرار می رسد و برای ابد می ماند مرگی در کار نیست مرگ را در صحنه ی قیامت همین یحیای شهید (سلام الله علیه) ذبح می کند که روایتش قبلاً خوانده شد این با آن منظری که در جاهلیت بود و می گفتند انسان با مُردن نابود می شود خیلی فرق دارد فرمود: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» (۳) هیچ کس این چنین نیست مخصوصاً درباره ی شهدا بر اساس این منظری که در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» شهدا را زنده معرفی کرد معلوم می شود که مُحتمل است که این کلمه ی «حَيًّا» حال باشد برای فاعل «يَمُوتُ» و همچنین حال باشد برای نائب فاعل «يُبْعَثُ»، «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا».

ص: ۷۰

۱- (۱۲). سوره ی صافات، آیه ی ۷۹.

۲- (۱۳). سوره ی صافات، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

۳- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

پرسش: حاج آقا حضرت عیسی هم همین طور است «يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ».

پاسخ: آن هم حیاً دارد دیگر چون این اختصاصی به شهادت ندارد اشاره شد که شهید و اولیای الهی و عالمان دین چون خون شهدا را با مرگب عالمان دین می‌سنجند همان بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در قیامت خون شهدا را با مرگب عالمان دین می‌سنجند و در آن روایت دارد که مرگب عالمان دین بر خون شهدا برتری دارد خب همان اعلامیه های امام (رضوان الله علیه) بود مرگب قلم امام بود که شهید تربیت کرد فتوای علما و مراجع بود که شهدا را به جبهه ها اعزام کرد حضور خود علما در شبهای عملیات در صحنه ی جبهه بود که شهدا و بسیجیها را اعزام می کرد لذا اینها زنده اند اولیای الهی زنده اند، عالمان دین زنده اند، شهدا هم زنده اند، حالا یک مقدار توضیح کوتاه بود مربوط به بحث دیروز.

اما آنچه در آستانه ی شهادت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هستیم وظیفه ی همه ی شیعیان بلکه همه ی مسلمانها تکریم آن ذات مقدس است اما حوزه یک وظیفه ی خاصّی دارد اینکه وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) رئیس مذهب بود و این مذهب را او تبیین کرد او ترویج کرد او تعلیم کرد او تبلیغ کرد او از آن دفاع کرد او احتجاجات را ذکر کرد در اثر فرصت مناسبی بود که وجود مبارک حضرت امام باقر و امام صادق (سلام الله علیهما) داشتند این مطلب اول.

مطلب دوم آن است که فرصت مناسب نه معنایش این است که مردم آماده بودند یا دولت همکاری کرد معنای فرصت مناسب این بود که مردم آماده نبودند هیچ، دولت هم همکاری نکرد هیچ، لکن این مردم مزاحمت نکردند یا کمتر مزاحمت کردند دولت مزاحمت نکرد یا کمتر مزاحمت کرد و گرنه نه تأییدی از مردم داشتند نه حمایتی از دولت این بیان را که به عنوان مطلب دوم است مرحوم محدّث قمی (رضوان الله علیه) در سفینه نقل کرده بسیاری از بزرگان نقل کردند که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) از مردم مدینه گله داشت اگر کسی از خارج مدینه می آمد مطلبی سؤال می کرد وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) به او پاسخ می داد تعبیری که مرحوم محدّث قمی نقل می کند این است این را در سفینه در طبع جدید جلد پنجم صفحه ی ۷۳ بالآخره سفینه البحار زیر کلمه ی «صدقه» این حدیث هست ایشان از رجال کشی و همچنین از کافی نقل می کنند که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) وقتی افراد خاصّی از خارج مدینه می آمدند حضورشان می دید می فرمود: «أشکو إلی الله وحدتی و تقلقی» من از تنهایی خودم به خدا شکوه می کنم از اضطراب فکری خودم درباره ی حمایت دین به خدا شکایت دارم «أشکو إلی الله وحدتی و تقلقی من أهل المدینه» یک بیان نورانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید که «أزهد الناس فی العالم بنوه... ثم جیرانه»^(۱) این دستور نیست این بیان وصف است فرمود طبیعی این طور است بی رغبت ترین مردم هر شهر نسبت به عالم مردم همان شهرند از کودکی این را دیده همسایه او بوده حاضر نیست او ترقّی بکند «أزهد الناس فی العالم بنوه... ثم جیرانه» حرف عالمان دین را بچه های او کمتر می شنوند، همسایه های او کمتر می شنوند، هم محلی و شهری و روستایی او کمتر می شنوند ایشان اگر مهاجرت کرده به جای دیگر رفته موفق است این طبیعی است البته، دستور نیست بیان وصف است وجود مبارک امام صادق می فرماید من از مردم مدینه شکایت دارم که ما را تنها گذاشتند «أشکو إلی الله وحدتی و تقلقی من أهل المدینه حتی تقدما» مگر اینکه شما از خارج مدینه بیاید چیزی از ما پرسید «و أراکم و أسرّ بکم» شما را بینیم با دیدن شما هم مسرور بشوم «فلیت هذا الطاغیه» این کاش این حکومت عباسی که جزء طغای است حکومت طاغوتی دارد «أذن لی» موافقت می کرد «فأخذت قصرًا» من مدرسه ای می ساختم «فسکتته و أسکتکم معی» می رفتم در همان مدرسه ساکن می شدم شماها که علاقه مند به این اموری شما را هم در همان مدرسه جا

می دادم و این علوم را منتشر می کردم «فلیت هذا الطاغیة اذن لی فأتخذت قصراً فکسته و أسکتکم معی و أضمنُ له ألا یجیء من ناحیتنا مکروه أبدا» اگر بخواهد تعهد هم بگیرد من تعهد می دهم که ما کاری به حکومت او نداریم برای اینکه با چه وضعی با حکومت او درگیر بشویم اگر از ما تعهد هم بخواهد تعهد هم می دهم ولی بالأخره ما باید دین را حفظ بکنیم یا نه؟ این وضع وجود مبارک امام صادق بود، خب.

ص: ۷۱

۱- (۱۵). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۲.

مطلب سوم اینکه اگر گفته شد وجود مبارک حضرت چهار هزار شاگرد داشت نه یعنی این طور اینها به برکت تلاش امام (رضوان الله علیه) و خونهای پاک شهدا و فداکاری مردم این سرزمین بود مگر این طور مجلس برای امام صادق بود مگر جلسه ی صد نفره برایش مقدور بود، بیست نفره مقدور بود این با جان کندن در تمام این مدت چهار هزار شاگرد فراهم کرده دوتا، سه تا، شب، روز کم کم شده چهار هزار نه اینکه مجلس صد نفره یا پنجاه نفره داشت گاهی ممکن است به مناسبتهایی جمعیتی جایی بودند و حضرت مطالبی می فرمود ولی به عنوان رسمی که به او اجازه بدهند در مسجد مدینه بنشینند و صدها نفر یا دهها نفر حضور پیدا کنند که چنین قدرتی نبود آن جریان قصه ی خیارفروش را که در بحث صبح برای دوستان نقل کردیم که کسی به بهانه ی خیارفروشی رفته خدمت حضرت «مَنْ يَشْتَرِي خِيَارًا» (۱) یا «مَنْ يَشْتَرِي ال..» گفته رفته خدمت حضرت و چهارتا مسئله سؤال کرده در آمده به عنوان اینکه من دست فروشم خیار می فروشم و حضرت هم باخبر بود دستور داد که خیارفروش را به منزل دعوت کنید به بهانه ی اینکه از آنها خیار بخرند او رفته مسئله طلاق و اینها را پرسیده خب پس وجود مبارک حضرت با این جان کندن چهار هزار شاگرد درست کرد با این جان کندن اصول اربعمائه درست کرد و اساس مذهب ما آن است این هم مطلب سوم.

مطلب چهارم این است که وجود مبارک امام باقر که رحلت کرد وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیهما) تا زنده بود آن اتاق مخصوص پدر را روشن نگه می داشت وقتی امام صادق (سلام الله علیه) رحلت کرد وجود مبارک کاظم (سلام الله علیه) تا در حجاز بود در مدینه بود اتاق مخصوص پدر را شبها چراغ روشن می کرد وقتی از مدینه به بغداد تبعید شد و به زندان دیگر حالا خبری ندارند که چه کسی روشن می کرد و اینها روشن نگه داشتن اتاق امام یعنی فکر او این سنتی است درست است که به حسب ظاهر یک یادآوری است یک تذکره است اما اساس کار این است که شما این چراغ را روشن نگه دارید این مصباح هدایت را روشن نگه بدارید این دین را، این علم را، این فن را نگه بدارید خیلی هنر است انسان چهار هزار شاگرد این جز معجزه چیز دیگری نیست آن طور بتواند شاگردانی نظیر هشام بن سالم، هشام بن حکم، زراره، عمران بن أعین، زرارهبن أعین با چه تشویقی نجاشی نقل می کند همین ابان بن تغلب خب شاگرد امام بود ابان بن تغلب شاگرد مخصوص امام صادق (سلام الله علیه) بود نجاشی (رضوان الله علیه) نقل می کند وقتی همین ابان بن تغلب می آمد خدمت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) حضرت می فرمود: «أمر بوساده فألقیت له» (۲) فرمود بالش را برای آقا بیاورد این خیلی است یک امام زمان دستور بدهد بالش را برای شاگردش بیاورند «أمر بوساده فألقیت له» و ساده یعنی بالش این فخر نیست آدم وارد محضر امام زمانش بشود امام زمان بگوید بالش را برای آقا بیاورید علمای دین یعنی این، مراجع دین یعنی این، قدر اینها را هر چه ما بیشتر بدانیم از عمر ما بیشتر برکت می گیریم دین و نظام و جامعه و ملت به این عالمان دین و مراجع بسته است خب همین امام صادق است مگر عوان بن تغلب از این علما و مراجع ما مُلاتر بود او شاگرد حضرت بود چندتا حدیث یاد گرفت چندتا مسئله یاد گرفت چندتا حکم فقهی یاد گرفت چندتا آیه یاد گرفت چندتا روایت یاد گرفت شده یک فقیه، یک مرجع دینی بعید است که آنها از این مراجع مُلاتر بودند ولی خب حضرت فرمود بالش را برای آقا بیاورید این را نجاشی نقل می کند. خب، این طور از عالمان دین تشویق می کردند و عالم پروری می کردند بعد به حرمان فرمود برو در مسجد جامع کوفه بنشین من علاقه مندم بنشیننی فتوا بدهی از حجاز فارغ التحصیل شدی برو در عراق.

١- (١٦). بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ١٥٤.

٢- (١٧). رجال نجاشي، ص ١١.

مطلب چهارم یا پنجم آن است که خود امام صادق (سلام الله علیه) از این جریان آگاه بود دیگران آگاه بودند و خودشان هم نقل کردند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مخصوصاً وجود مبارک امام کاظم نقل کرد آن طوری که مرحوم کلینی نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر وارد مسجد شدند دیدند دور کسی حلقه زدند حضرت فرمود چه کسی است؟ گفتند این علامه است، فرمود چه کار می کند؟ فرمود انساب عرب را بلد است و اینها فرمود اینها که علمی نیست که نافع باشد که این علمی است که «لا یضرّ من جهله و لا ینفع من علمه ثم قال النبیّ إنّما العلم ثلاثه آیه محکمه او فریضه عادلّه او سنّه قائمه» (۱)

علم اینهاست خب این را دین نقل کرده بیان کرده وجود مبارک امام کاظم نقل کرده امام صادق (سلام الله علیه) اینها را برای شاگردانشان بیان کردند همان دینی که گفت: «طلب العلم فریضه» (۲) همان دینی که گفت باید عالم بشوید همان دین گفته چه چیزی باید بخوانید فرمود سه رشته را یادتان نرود آیه محکمه بخوانید، فریضه عادلّه بخوانید، سنّت قائمه بخوانید ما گفتیم آیه محکمه فقه و اصول، فریضه عادلّه فقه و اصول، سنّت قائمه فقه و اصول این وضع حوزه ی ما شد چهارتا شبهه مربوط به عقاید پیدا بشود وحی و نبوت و فرشته ها و اینها بشود دست ما خالی است کارها را وجود مبارک امام صادق تقسیم کرد یک عدّه از شاگردان را به آیه محکمه، یک عدّه شاگردان را به فریضه عادلّه، یک عدّه شاگردان را به سنّت قائمه مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) این دوره ی تخصّصیها که الآن به لطف الهی به برکت خونهای پاک شهدا و تلاش امام حوزه ها به این سیمت دارد حرکت می کند عده ای در تفسیر، عده ای در کلام، عده ای در رجال، عده ای در حدیث، عده ای در فقه، عده ای در اصول دارند متخصّص می شوند این کار بسیار خوبی است اما قبلاً این طور نبود الآن تازه آغاز شده وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) که تحوّل در حوزه های علمیه ایجاد کرد با آن دشواری که نه از ملت کمک به او می رسید و نه از دولت حمایت می شد شاگردان را تقسیم کرده استعدادها را شناسایی کرده مستحضرید که همه برای فقه و اصول خلق نشدند، همه برای فلسفه و کلام خلق نشدند تفسیر که از بهترین علوم الهی است همه برای تفسیر خلق نشدند اطلاعات عمومی ممکن است آدم داشته باشد ذات اقدس الهی به هر کسی یک گرایش خاصّی داد تا نظام شکل بگیرد همه ی آن علوم لازم است خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را می فرمود پای درس مرحوم آقای نائینی در آن مسجد پر از جمعیت بود ما خیال کردیم همه ی اینها دنبال فقه و اصول اند بعد معلوم می شود دوتای از آنها در تفسیر، دوتای از آنها در حدیث، دوتای از آنها در کلام، دوتای از آنها در رجال دارند تلاش و کوشش می کنند آن گرایش فقه برای همه نیست ما یعنی مُعَمِّمین مادامی که این لباس را در برداریم تا زنده ایم باید با فقه مأنوس باشیم برای اینکه هم خودمان باید عمل بکنیم هم مردم از ما این را می پرسند اما یا با درس گفتن یک درس یا با درس خواندن یک نوار یا با مباحثه با همسان تا زنده ایم این فقه را یک روحانی نباید ترک بکند بقیه وقت را می گذارد در آن رشته ای که خدا او را برای آن رشته خلق کرده مسائل فقهی را نمی شود یک روحانی بگذارد کنار چون هم محلّ ابتلای خودش است هم محلّ ابتلای جامعه است مردم از او سؤال می کنند ولو در حدّ عروه ولو در حدّ تحریر این باید مسائل فقهی باید دستش باشد بقیه را در آن رشته ای که خدا او را برای آن رشته خلق کرده باید باشد حالا همه ی اینها در محضر امام زمان بودند دیگر ببینید حضرت امام صادق (سلام الله علیه) چگونه تربیت کرده.

مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) آن طوری که در جلد ۴۷ این بحار الأنوار به طبع بیروت صفحه ی ۴۰۷ نقل می کند این است که ایشان از کَشَى نقل می کند که یونس بن یعقوب می گوید هشام بن سلام نقل کرد که «كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَا شَاكَرْدَانِ مَخْصُوصٌ بُوَدِيمُ خَدْمَتِ إِمَامٍ صَادِقٍ (سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ) «فُورِدَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الشَّامِ» إِيْنِ مَعْلُومٍ مِّى شُود دُورِه دِيْدِه سَوَالِهَآ رَا آمَادِه كُورِه پَخْتِه شُدِه بَرَاى مَنَآظِرِه خَب، «فُورِدَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الشَّامِ» اُو جَامِع بِيْنِ اِيْنِ اِلْعُومِ نُبُود بَلَكِه اَز هُر مَسْئَلِه چِنْد مَطْلَب رَا يِيَاد كُورْتِه بَرَاى مَنَآظِرِه «فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لَهُ» اَز وَجُود مَبَارَكِ اِمَامِ صَادِقِ اِجَازِه خَوَاسْتِ حَضْرَتِ هِم اِذْنِ دَاد «فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ فَأَمَرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِالْجُلُوسِ» سَلَامِ عَرَضِ كُورْدِ بِه وَجُودِ اِمَامِ صَادِقِ جَوَابِ دَاد وَبَعْدِ فَرْمُودِ بَنَشِيْنِ بَعْدِ وَجُودِ مَبَارَكِ اِمَامِ صَادِقِ اَز اِيْنِ مَرْدِ شَامِي سَوَالِ كُورْدِ كِه بَرَاى چِه آمَدِي؟ «قَالَ بَلْغِي أَنَّكَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَا تُسْأَلُ عَنْهُ» بِه مَن كُفْتَنْدِ كِه هُر چِه بَخَوَاهَنْدِ اَز شِمَا، شِمَا بَلْدِي بِالْآخِرِه اِيْنِهَا اَز خَانَدَانِي اِنْدِ «سَلُّوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُوْنِي» (۱) كِه بَرَاى اِيْنِهَاسْتِ دَرَسْتِ اسْتِ غَيْرِ اَز اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنِ (سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ) كَسِي نَكُفْتِه غَيْرِ اَز اُو يِعْنِي غَيْرِ اَز اِهْلِ بِيْتِ وَكُرْنِه هُر كَدَامِ اَز اِيْنِهَا بَاشْدِ «سَلُّوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُوْنِي» دَر بَارِه يِ اَنِهَا صَادِقِ اسْتِ بِه مَن كُفْتَنْدِ هُر چِه اَز شِمَا سَوَالِ بَكُنَنْدِ بَلْدِي «فَصَبَّرْتُ إِلَيْكَ لِأَنَاظِرَكَ» مَن آمَدَمِ بَا شِمَا مَنَآظِرِه بَكُنَمِ «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِيمَاذَا» دَر چِه رَشْتِه اِي مِي خَوَاهِي بَا مَا مَنَآظِرِه كُنِي «قَالَ فِي الْقُرْآنِ وَ قَطْعُهُ وَ اسْكَانُهُ وَ خَفْضُهُ وَ نَصْبُهُ وَ رَفْعُهُ» قُرْآنِ وَ تَجْوِيْدِ قُرْآنِ وَ قِرَائَتِ قُرْآنِ وَ امْثَالِ ذَلِكَ «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا حِمْرَانُ دُونَكَ الرَّجُلُ» اِيْنِهَا كِه نَشَسْتِه بُوَدَنْدِ حَضْرَتِ خَطَابِ كُورْدِ بِه حِمْرَانِ فَرْمُودِ تُو كِه دَر تَفْسِيْرِ كَارِ كُورْدِي دَر قُرْآنِ كَارِ كُورْدِي بَا اِيْنِ شَخْصِ مَنَآظِرِه بَكُنِ اِيْنِ شَخْصِ كُفْتِ «إِنَّمَا أَرِيدُكَ أَنْتَ لَا حِمْرَانَ» مَن مِي خَوَاهَمِ بَا شِمَا مَنَآظِرِه كُنَمِ نِه حِمْرَانَ، حَضْرَتِ فَرْمُودِ: «إِنْ غَلَبَتْ حِمْرَانَ فَقَدْ غَلَبْتَنِي» مَن حِمْرَانَ بِنِ اَعِيْنِ رَا طَرْزِي تَرِيْتِ كُورْدَمِ كِه اِكْرُ اُو شَكْسْتِ خُورْدِ شَكْسْتِ اُو شَكْسْتِ مَن اسْتِ بَا اُو مَنَآظِرِه كُنِ بَا اِيْنِ تَعَهِّيْدِ «فَأَقْبَلَ الشَّامِي يَسْأَلُ حِمْرَانَ حَتَّى ضَجَرَ وَ مَلَّ وَ عَرَضَ» خَسْتِه شُدِ نِه «عَرَضَ» وَ حِمْرَانَ «يُجِيبُهُ» هُر مَطْلَبِي كِه اُو سَوَالِ مِي كُورْدِ حِمْرَانَ جَوَابِ مِي دَاد «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَيْفَ رَأَيْتَ يَا شَامِي؟ قَالَ رَأَيْتُهُ حَازِقًا مَا سَأَلْتَهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَابَنِي فِيهِ» حَضْرَتِ فَرْمُودِ چِگونِه دِيْدِي؟ اِعْتِرَافِ كُورْدِ كُفْتِ يَكِ مَرْدِ حَازِقِي اسْتِ هُر سَوَالِي كُورْدَمِ جَوَابِ دَاد بَعْدِ حَضْرَتِ بِه حِمْرَانَ بِنِ اَعِيْنِ فَرْمُودِ حَالَا تُو يَكِ سَوَالِ اَز شَامِي بَكُنِ بَعْدِ اَز يَكِ مَخْتَصِرِ مَنَآظِرِه دِيْدَنْدِ كِه شَامِي اِفْتَادِ اِيْنِ بَرَاى بَحْثِهَايِ قُرْآنِي. بَعْدِ شَامِي كُفْتِ «أَرَأَيْتَ يَا اِبَاعَبْدِ اللَّهِ اِنَاظِرَكَ فِي الْعَرَبِيَّةِ» اَنِ گَاِه وَجُودِ مَبَارَكِ اِمَامِ صَادِقِ رُو بِه عَوَانَ بِنِ تَقْلَبِ كُورْدِ كُفْتِ «يَا عَوَانَ بِنِ تَقْلَبِ نَاظِرِه، فَنَاظِرِه فَمَا تَرَكَ الشَّامِي يَكْشُرُ» دِيْگَرِ نَكْذَاشْتِ اُو خُوشْحَالِ بَشُودِ مَسْرُورِ بَشُودِ «قَالَ اَرِيْدُ اَنْ اِنَاظِرَكَ فِي الْفِقْهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا زُرَّارَةُ نَاظِرِه» بِه زُرَّارِه فَرْمُودِ تُو دَر فِقْهِ بَا اُو مَنَآظِرِه كُنِ «فَمَا تَرَكَ الشَّامِي يَكْشُرُ قَالَ اَرِيْدُ اَنْ اِنَاظِرَكَ فِي الْكَلَامِ، فَقَالَ يَا مُؤْمِنُ الطَّاقِ نَاظِرِه فَنَاظِرِه فَضَجَرَ الْكَلَامِ بَيْنَهُمَا ثُمَّ تَكَلَّمَ مُؤْمِنُ الطَّاقِ بِكَلَامِهِ فَغَلَبَهُ بِهِ، فَقَالَ اَرِيْدُهُ اَنْ اِنَاظِرَكَ فِي الْاِسْتِطَاعَةِ» جَرِيَانَ جَبْرِ وَ تَفْوِيْضِ وَ اَيَا اِنْسَانَ قَدْرَتِ دَارْدِ يَا نِه، اَيَا قَدْرَتِ قَبْلِ اَز فَعْلِ اسْتِ يَا نِه وَ مَانَنْدِ اَنِ «فَقَالَ لِلطَّيَّارِ كَلِمَةً فِيْهَا، قَالَ فَكَلَّمَهُ فَمَا تَرَكَ يَكْشُرُ، فَقَالَ اَرِيْدُ اِنَاظِرَكَ فِي التَّوْحِيْدِ» دَر جِهَانَ بِيْنِي دَر اِلْهِي دَر اِلْعُومِ عَقْلِي «فَقَالَ لِهَشَامِ بِنِ سَالِمِ كَلِمَةً فَسَجَلَ الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا ثُمَّ خَصَمَهُ هَشَامُ، فَقَالَ اَرِيْدُ اَنْ اِتَكَلَّمَ فِي الْاِمَامَةِ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لِهَشَامِ بِنِ الْحَكَمِ كَلِمَةً يَا اَبَا الْحَكَمِ فَكَلَّمَهُ مَا تَرَكَ يِرْتَمُ وَ لَا يَحْلِي وَ لَا يَمْرُ فَبَقِيَ يَضْحَكُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ فَقَالَ الشَّامِي كَأَنَّكَ أُرْدَتْ اَنْ تُخْبِرَنِي اَنْ فِي شِيْعَتِكَ مِثْلُ هُوْلَاءِ الرِّجَالِ؟ قَالَ هُوَ ذَلِكَ» بَلِه دَر شِيْعِيَانَ مَا مِثْلِ اِيْنِهَا هَسْتَنْدِ بِه حَضْرَتِ عَرَضِ كُورْدِ تُو مِي خَوَاهِي بِه مَن بَفَهْمَانِي مَتَخَصِّصِ زِيَادِ دَارِي، حَضْرَتِ فَرْمُودِ بَلِه مَن مِي خَوَاسْتَمِ بِه تُو بَفَهْمَانِمِ «ثُمَّ قَالَ يَا اَخَا اِهْلِ الشَّامِ اَمِّيَا حِمْرَانَ» بَعْدِ حَضْرَتِ فَرْمُودِ مَا نَمِي خَوَاهِيْمِ كِه حَقِ رُوشَنِ نَشُودِ وُلِي تُو اَنِ قَدْرَتِ رَا نَدَاشْتِي بَا شَاكَرْدَانِ مَن مَنَآظِرِه كُنِي دَر اِيْنِ مَنَآظِرِه هَا بَعْضِي اَز مَطْلَبِ بُوْدِ كِه لَازِمِ بُوْدِ تَذَكُّرِ بَدَهْمِ الْاَنِ دَارَمِ تَذَكُّرِ مِي دَهْمِ وُلِي تُو قَدْرَتِ تَشْخِيْصِ نَدَاشْتِي كِه بَحْثِ مَفْصِيْلِي اسْتِ حَالَا دَارَنْدِ اِذَانَ مِي كُوِيْنِدِ وُلِي مَنظُورَمِ اِيْنِ اسْتِ كِه اِيْنِهَا رَا حَضْرَتِ تَرِيْتِ

کرده با این وضع هم تفسیر فراهم شد، هم علوم عقلی فراهم شد، هم کلام فراهم شد، هم رجال و درایه فراهم شد، هم حدیث فراهم شد، هم فقه فراهم شد. بهترین سلام و صلوات انبیا و اولیا ملائکه و قدّیسین بر روح مطهر امام صادق (صلوات الله علیهم اجمعین).

ص: ۷۴

۱- (۲۰). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَتْ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَتْ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)»

در قرآن کریم از راههای متعددی معارف الهی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) القا می شود تا از آن راه جامعه ی بشری هم به علوم گوناگون از راههای مختلف برخوردار بشود یکی از آن معارف قصص انبیای الهی است و بازگویی جریان انبیا و اولیای الهی از راه اعلام به غیب به وجود مبارک آن حضرت رسیده است هم آن حضرت عالم شد هم به امت اسلامی اعلام کرد و هم اسوه ای شد برای دیگران. تذکره ی انبیا چندین خاصیت دارد برجسته ترین خاصیتش آن است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم عالم به غیب می شود و هم مطمئن است که امدادهای غیبی او را تنها نمی گذارد هم مطمئن می شود که در سایه ی استقامت پیروزی قطعی است و هم مطمئن می شود که پیام او الی یوم القیامه می ماند. یکی از آن جریانها مربوط به عیسی (سلام الله علیه) است چون عیسی و مادرش (سلام الله علیهما) مجموعاً یک معجزه ی جهانی اند که خدا درباره ی این دو بزرگوار فرمود: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» (۱) همان طوری که طوفان نوح آیت جهانی است این مادر و فرزند دوتایی روی هم آیت جهانی اند «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» عیسی (سلام الله علیه) بدون پدر به دنیا بیاید معجزه است، مریم (سلام الله علیها) بدون همسر مادر بشود معجزه است مجموعه ی این دو معجزه یک اعجاز جهانی است درباره ی معجزات انبیای دیگر چنین تعبیری نشده فقط درباره ی حضرت نوح طوفان حضرت نوح است. فرمود در قرآن یا در این سوره که جزئی از قرآن است جریان مریم را متذکر باش یعنی هم به ذکر می آوریم که تو عالم می شوی، هم به ذکر می آوریم که این الفاظ را باید بگویی خودت توجه کنی جامعه را هم به اینها متوجه کنی اینها را یاد آور باش «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» این جریان اذن که ظرف است برای اینکه داستان مطروف را این ظرف در بردارد می تواند بدل اشتمال باشد این «إِذِ انْتَبَذَتْ» را گفتند بدل «مَرْيَمَ» است برای اینکه آن جریان مریم (سلام الله علیها) در این ظرف واقع شده داستان آن حضرت را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» و سایر سوره اشاره کردند اما اینجا برای جریان تمثیل است کلمه ی تمثیل یک بار در قرآن کریم ذکر شده آن هم مربوط به قصه ی حضرت مریم و عیسی (سلام الله علیهما) است چه قسمتش را به عنوان ذکر و ذکر مطرح کن؟ آن وقتی که از اهل خودش فاصله گرفت «بَنَدَ» یعنی ترک کردن، به دور انداختن «فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۲) همین است «بَنَدَ» یعنی القاء کردن، چیز دیگری را گرفتن وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) اهل خود را طرد کرد و چیز دیگر گرفت این را می گویند انتباز، بَنَدَ کرد، رها کرد اهل خود را به معبد خود با معبود خود انس پیدا کرده «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا» این «مَكَانًا شَرْقِيًّا» برخیا گفتند یعنی در شرط بیت المقدس، شرق بیت المقدس باشد ممکن است این مکان شرقی باشد، غربی باشد، شمالی باشد، جنوبی باشد الآن ما در قسمت شبستان شرقی زیر گنبد این مباحثه هست قبلاً در شبستان غربی

زیر گنبد بود اگر ما جایی را اصل قرار بدهیم آن طرفی که به طلوع آفتاب متوجه است و نزدیک است مشرق اوست، طرف مقابل مغرب اوست آیا منظور از مکان شرقی این است که در شرق بیت المقدس جایی را انتخاب کرد، در شرق بیت المقدس باشد ممکن است روی آن به طرف شمال باشد، جنوب باشد، غرب باشد، شرق باشد یا نه یک مکان شرقی یعنی مکانی که رو به شرق است اگر مسیحیها قبله ی آنها شرق است و از همین راه که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) یک مکان شرقی را اتخاذ کرده است این ناظر به شرق آن بیت المقدس نیست یعنی جایی رو به مشرق مثل اینکه ما می گوییم رو به جنوب یا رو به شمال یا رو به غرب این مکان شرقی بود یعنی رو به مشرق بود از این جهت آنها قبله شان را مشرق قرار می دهند طبق این تناسب وجه دوم مناسب تر است اما اگر «شَرْقِيًّا» یعنی شرقی بیت المقدس باشد این با همه عناوین می سازد ممکن است منطقه ای از زمین در مشرق بیت المقدس باشد اما رو به غرب یا رو به شرق یا رو به شمال یا رو به جنوب، ولی اگر وجه دوم شد یعنی این مکان رو به مشرق بود این با اینکه قبله ی ترساها رو به شرق است سازگارتر است «إِذِ انْتَبَهَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» و این دخیل در مسئله است و گرنه قرآن کریم ذکر نمی کرد می فرمود بالأخره از اهلش جدا شد این یک حالت اعتکافی داشت بحث حالت اعتکاف در زمان ابراهیم (سلام الله علیه) بود از انبیای ابراهیمی تا زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فاصله می گرفتند مشغول عبادت می شدند در یک معبد خاصی چون «انْتَبَهَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» با «فاء» تفریع ذکر فرمود: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» از اهل خود فاصله گرفت قهراً راه را بسته است حالا یا پرده یا با دیوار یا با عوامل و علل دیگر بین خود و اهل خود حجابی قرار داد که آنها از اسرار این باخبر نباشند نیایند و مانند آن. برخیها نقل کردند که حضرت فاصله گرفت برای اینکه آن عادت زنانه که فرار رسید و پایشان نزدیک شد رفت خودش را تطهیر کند در آن حالت این فرشته ی وحی برای او متمثل شد اثبات این معنا البته آسان نیست چه اینکه روایت معتبری هم در این زمینه نیامده «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» یعنی در آن معبد خاصی که داشت محجوب بود از اهلش نه آنها با این رابطه داشتند نه این با آنها رابطه داشت فقط زکریا (سلام الله علیه) با او مرتبط بود آن هم در فرصتهای مناسب که می رسید بر اساس «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۳) مطرح می شد. در چنین حالتی «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» (۴) خدای سبحان فرمود ما روحمان را برای او فرستادیم این روح را که ما فرستادیم بشر نبود یک، وجود مثالی هم نبود دو، وقتی به فضا و حوزه ی هستی مریم رسید متمثل شد سه، تمثّلش هم به صورت بشر در آمد چهار، و این بشرِ مستوی الخلقه، مستوی القامه و سالم و سویی و شاید جمیل به این صورت در آمده پنج، خب ما روح فرستادیم او تمثّل بشری دریافت کرد «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» این روحی که قرآن کریم از او یاد کرده است در مواردی بر جبرئیل (سلام الله علیه) تطبیق شده است زیرا در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۹۷ به این صورت آمد «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» این وحی را، قرآن را جبرئیل (سلام الله علیه) آورد این یک، که از آورنده ی وحی و قرآن به جبرئیل یاد کرده است در بخشهای دیگر از جبرئیل به عنوان روح یاد کرده است.

ص: ۷۵

۱- (۱). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۰.

۲- (۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۷.

۳- (۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

پرسش: حاج آقا این قرآنِ دفعی هم جبرئیل آورده یا اینکه روح، کس دیگری بوده که دفعتاً شب قدر آورده.

پاسخ: حالا- ان شاء الله آن هم الآن در خلال این بحث مطرح می شود که وجود مبارک جبرئیل آورد یک، «بِأَيْدِي سَيِّفَرِهِ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (۱) آوردند دو، ذات اقدس الهی القا کرده است سه، که هر سه مسئله درست است.

در سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش گذشت آیه ی ۱۰۲ به این صورت است «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» در سوره ی «بقره» فرمود جبرئیل نازل کرد در سوره ی مبارکه ی «نحل» آیه ی ۱۰۲ فرمود رُوحُ الْقُدُسِ نازل کرد، در سوره ی مبارکه ی «شعراء» به این صورت فرمود آیه ی ۱۹۳ سوره ی مبارکه ی «شعراء» این است «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» این «باء» برای تعدیه است «نَزَلَ بِهِ» همان «نَزَلَ» در می آید او را روح القدس نازل کرده است «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» هم برابر سوره ی «نحل» روح القدس نازل کرد، هم برابر سوره ی «شعراء» روح امین نازل کرده است «الرُّوحُ الْأَمِينُ» در سوره ی مبارکه ی «حاقه» از این جبرئیل و از این روح الامین و از این روح القدس به عنوان رسول یاد کرده است آیه ی چهارم سوره ی مبارکه ی «حاقه» این است که «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» که این بر وجود مبارک پیغمبر این حرف را آورده نه اینکه برای خود رسول بشری باشد. خب، احتمالاً منظور از این روح جبرئیل است اگر ما دلیل روشن تری داشتیم که منظور از این روح غیر جبرئیل است قابل جمع است پس آنچه را که ذات اقدس الهی برای مریم فرستاده است فرشته ای بود که از او به روح یاد شده روح القدس یاد شده، روح امین یاد شده، جبرئیل یاد شده، رسول کریم یاد شده این هست اگر دلیل معتبرتری داشتیم که یک فرشته ی دیگری بود آن مأخوذ است ولی فعلاً تا حال ظواهر بر این دلالت می کند که وجود مبارک جبرئیل را فرستاد. خب، این روح خداست اضافه ی روح به او به خداوند اضافه ی تشریفی است نظیر بیت الله «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي» (۲) و مانند آن که برای شرافت کعبه به ذات اقدس الهی اسناد داده شد که «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» خب پس این اضافه، اضافه ی تشریفی است برای اینکه ذات اقدس الهی که منزّه از تجزیه و ترکیب و امثال ذلك است نمی شود گفت که ذات اقدس الهی جزئی از خودش را _ معاذ الله _ به کسی داد خب پس این اضافه، اضافه ی تشریفی است.

ص: ۷۶

۱- (۵) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۵.

ارسال گاهی به صورت تجافی است مثل اینکه انسان به تعبیر این کارگزاران پُست مرسوله ای دارد می بینید از طرفی باب افعال است از طرفی ثلاثی مجرد این مربوط به کیفیت استعمال است در همین زیارت «امین الله» می خوانیم نفس مرا «مُحِبَّةً لِصَفْوِهِ اَوْلِيَاءِكَ مَخْبُوبَةً فِي اَرْضِكَ وَسَمَاءِكَ» (۱) یکی محب است دیگری محبوب خب اگر یکی مُحِب است دیگری باید مُحَب باشد ولی خب چون مُحَب استعمال نشده اینها را در سیوطی ملاحظه فرمودید که گاهی باب افعال از یک طرف و ثلاثی مزید است در طرف مقابلش ثلاثی مجرد است اگر احب هست، مُحِب هست آن باید مُحَب باشد ولی محب به کار نرفته محبوب به کار رفته اینجا هم ارسال می گویند ما ارسال کردیم ولی این مرسل است نه مُرسل درباره ی انبیا کلمه ی مرسلین به کار برده می شود اما درباره ی این کالاهای پستی نمی گویند اینها مرسل است می گویند مرسل است به هر تقدیر خدای سبحان این رسول را ارسال کرده است این یک مطلب. ارسال همان طوری که ملاحظه فرمودید گاهی به صورت تجافی است مثل اینکه فرستنده ی بار یا نامه در مبدأ این نامه یا بار را از خود جدا می کند به وسیله ی کارگزاران پُست به مقصد می رساند این کالا یا این نامه مادامی که در مبدأ است در مقصد نیست، مادامی که در مقصد است در مبدأ نیست، مادامی هم که در بین راه است نه در مبدأ است نه در مقصد این معنای ارسال مادی ما، اما اگر ارسال ملکوتی شد و معنوی شد در عین حال که در مبدأ هست بین راه هست در عین حال که در مبدأ و بین راه هست در مقصد هم هست اگر کسی یک مطلب عمیق علمی را یک قاعده ی عقلی یا نقلی را در فضای ذهن خود استنباط کرد جزء نوآوریایی بود ابتکار کرد اجتهاد کرد به بار آورد این مطلب را حالا می خواهد به دیگران منتقل کند یا با بنان یا با بیان یا با مقال یا با مقالت یا با سخن یا با نوشتن بالأخره می خواهد منتقل کند وقتی می خواهد این مطلب عقلی یا نقلی را منتقل کند این طور نیست که تجافی بشود این مطلب از ذهنش بیفتد آن طوری که اشک از چشم می آید پایین علم هم از ذهن بیاید پایین دیگر چیزی در ذهنش نباشد این طور نیست این شخص تصمیم می گیرد که این مطلب را به زبان فارسی بگوید یا عربی بگوید با مقدمه ای بگوید با مؤخره ای بگوید چندتا فصل برایش ذکر بکند همه ی اینها را تصمیم می گیرند بعد از اینکه این مطلب عقلی را در فضای خیال ترسیم کرد، تمثیل کرد که من این را به فارسی بگویم یک، پیش گفتاری داشته باشم و چند فصل باشد و یک نتیجه گیری و یک فهرست دو، وقتی این کار را کرد شروع می کند دست به قلم می کند به نوشتن یا زبانش را باز می کند به گفتن، وقتی که این مطلب را در ذهن خود جا داد فهمید این مطلب آنجا موجود است وقتی او را تنزل داد در حوزه ی خیال آورد که من این را باید با این فرض تنظیم بکنم هم در مبدأ هست هم در بین راه وقتی شروع کرد به گفتن یا نوشتن هم در عاقله است هم در خیال است هم در ناطقه وقتی به گوش طرف رساند یا به دست طرف رساند هم در مبدأ است هم در مسیر است هم در مقصد چون به نحو تجلی است نه تجافی این طور نیست که فرستادم یعنی از خود گرفتم به دیگری منتقل کردم آن فرستادهای مادی و مکانی و زمانی است ما از این کارها همواره داریم هر روز از این قبیل داریم می گوئیم آنچه را که می دانستم عین همان را گفتم، عین همان را گفتم نه معنایش این است که آنکه در ذهن من بود منتقل شد نزد آقاست دیگر چیزی در ذهنم نیست وجود مثالی اش تمثیل همان وجود عقلی است، وجود لفظی اش هم تحقق و تجسم همان وجود مثالی است وقتی به دیگری رسید عین همان است که از مبدأ شروع کرده به مقصد رسیده دوباره ذات اقدس الهی این مسئله را تشریح می کند در مسئله ی انزال همین طور است، ارسال همین طور است چیزی از خدای سبحان به نحو تجافی نیست این در بیانات نورانی حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که همه چیز با تجلی خدا حل است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۲) خلقت تجلی است چیزی از خدا جدا نشد که _ معاذ الله _ کم بیاید از آنجا کوتاه بیاید در این گونه از مسائل نظیر انزال قرآن، نظیر ارسال جبرئیل و مانند آن اینها شفاف تر و روشن تر است لذا وجود مبارک حضرت امیر (سلام

الله علیه) در عین اینکه کلّ خلقت را تجلّی می داند درباره ی خصوص قرآن می فرماید: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُيْرَتَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ» (۳) هر دو در نهج البلاغه است هم آن تجلّی عام هم این تجلّی خاص فرمود ذات اقدس الهی در کتابش برای بندگان تجلّی کرده است منتها اینها می خوانند و نمی بینند توقع در این است که انسان قرآن را که می خواند کلام الهی را می شنود متکلم را ببیند منتها در فصل سوم، در فصل اول و دوم که منطقه های ممنوعه اند کسی توقع ندارد یعنی مقام ذات منطقه ی ممنوعه است بالقول المطلق، اکتناه صفات ذات که عین ذات است منطقه ی ممنوعه است بالقول المطلق می ماند مقام فعل، مقام فعل مقام امکان است و خارج از ذات است و ظهورات حق است فرمود قرآن را ذات اقدس الهی به عنوان مجلای خود به عنوان آینه فرستاد تا در این آینه متکلم را ببیند ولی نمی بینند

ص: ۷۷

۱- (۷) . بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۶۴.

۲- (۸) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۸.

۳- (۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۷.

جرمش آن بود که در آینه عکس تو ندید ورنه بر بوالبشری ترک سجود این همه نیست

به تعبیر شیخناالاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای (رضوان الله علیه) خب پس کسی اهل قرآن است که متکلم را در آینه ی کلام ببیند اگر ندید خب بالأخره می شود اعمی، اگر دید «طوبی؟ له و حُسن مآب» ارسال از همین قبیل است فرمود ما روح فرستادیم اینجا تمثّل نبود پایین تر متمثّل شد آن هم برای او متمثّل شد دیگری اگر یک زن دیگری در کنار مریم (سلام الله علیها) ایستاده بود نمی دید اگر خود آن صاحب نفس و میزبان عنایت کند ممکن است دیگری هم ببیند مکرّر در مکرّر فرستاده های الهی برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) متمثّل می شدند و دیگران نمی دیدند مثل جریان حجّ تمتّع در کوه صفا و مانند آن، گاهی هم به عنایت پیغمبر با لطف پیغمبر با کرامت پیغمبر دیگری می دید نظیر جریان دحیه ی کلبی این طور نبود که هر کسی در هر حالی چه پیغمبر بخواهد چه پیغمبر نخواهد بتواند آن فرشته را ببیند اگر وجود مبارک پیغمبر می خواست پرده از چشمش برمی داشت او می دید مرحوم میرداماد و سایر بزرگان عقلی می گویند که آن کسی که آمده حضور پیغمبر عرض کرد که یک مُشت سنگی سنگ ریزه ای در دستش گذاشت به حضرت عرض کرد که چه چیزی در دست من است حضرت فرمود من بگویم یا آنکه در دست توست بگوید آن مشرک حجاز دید این دومی مشکل تر است عرض کرد آنکه در دست من است بگوید آن وقت سنگ ریزه ای که در دست آن مشرک بودند تسبیح کنان خودشان را معرفی کردند این بزرگان می گویند معجزه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در این نبود که این سنگ ریزه ها را گویا کرد، معجزه ی حضرت در این بود که این پرده ی غفلت و حجاب را از گوش شنونده برداشت و گرنه تسبیح گوی او نه فرشته و اینها نبود بلکه هر موجودی در عالم باشد تسبیح گوی اوست، بنابراین اگر آن حضرت بخواهد که به صورت دحیه کلبی فرشته متمثّل شد دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد می دیدند ولی تا نخواهند مقدور دیگران نیست فرمود ما فرستادیم روح فرستادیم اینجا که نزد ما بود بشر نبود برای او متمثّل شد تمثّل هم از لطیف ترین تعبیرات دینی ماست که در همین قسمت ذکر شده تمثّل غیر از تجسّم است، تمثّل غیر از تجسّد است وجود مثالی است نمونه هایی از این همان است که هر کدام ما کم و بیش در عالم رؤیا می بینیم این وجود مثالی است کسی خواب می بیند حرم مشرف شده است، مکه رفته، مدینه رفته، با اولیای الهی تماس گرفته، سفر خیری داشت اینها همه وجود مثالی است اگر هم حرکت کرده تمثّل حرکت است یا حرکتِ مثالی است علی الفرض حرکتِ واقعی و این حرکتِ مادی نیست برای اینکه ماده اش در بستر افتاده. فرمود ما این روح را دادیم او متمثّل شد تمثّلش هم باز به عنایت الهی بود ما پیام فرستادیم این پیام را او ضبط کرد عین پیام ما را به مریم (سلام الله علیها) رساند «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» آن گاه در جریان انسان سخن از نفخ است که «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) درباره ی حضرت آدم اما در اینجا سخن از ارسال روح است نه نفخ روح گاهی هم در بعضی از آیات که به خواست خدا اشاره خواهد شد از جریان مادر شدن مریم (سلام الله علیها) به عنوان نفخ روح در زهدان او سخن به میان آمده که ما در زهدان او دیدیم و او مادر شد حالا او هم باید جداگانه بحث بشود، پس تمثّل در مرحله ی میانی است نه در آغاز این سیر «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» نه وجود مثالی را این روح به اذن ما در حوزه ی هستی مریم متمثّل شد به صورت بشر و بشر مستوی القامه و سالم و مانند آن. مریم (سلام الله علیها) هم کارِ یوسف (سلام الله علیه) را کرد چه اینکه یوسف (سلام الله علیه) هم کار مریم (سلام الله علیها) را می کند فرقی بین مؤنث و مذکر در عصمت نیست منتها آن برهان رب را دید «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» (۲) این هم چون برهان رب را دیده بود گفت «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» هر دو سخن از پناه بردن به خداست یکی «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» می گوید یکی «مَعَاذَ اللَّهِ» می گوید فرقی نیست البته تعبیر «مَعَاذَ اللَّهِ» لطیف تر از تعبیر «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» است ولی زن باشد، مرد باشد وقتی

برهان رب را ببیند به این برهان پناه می برد به رب پناه می برد «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» یعنی پناهنده شدم به رب، خب اگر کسی پناهنده بشود این پناهگاه هم در کنار جان آدم است این طور نیست که یک فاصله داشته باشد نظیر اینکه آذیر خطر را در زمان دفاع مقدس می شنیدیم می گفتند بروید به پناهگاه انسان تا برود به پناهگاه یک چند دقیقه ای طول می کشید اما در اینجا اگر کسی واقعاً بخواهد به ذات اقدس الهی پناه ببرد گفتن همان و پناهندگی همان برای اینکه «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۳) است، «يَجْرُلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۴) هست و مانند آن، گفت «إِنِّي أَعُوذُ» با جمله ی اسمیه و تأکید «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» آن هم «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» هیچ فرقی از این جهت نیست.

ص: ۷۸

۱- (۱۰) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

۳- (۱۲) . سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)»

تذکره ی مریم (سلام الله علیها) گذشته از اینکه جریان عیسای مسیح (علیه السلام) را به همراه دارد کرامتهای خاص خود را هم در بردارد لذا به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که در قرآن و در این سوره جریان مریم را به یاد بیاور چه موقع، آن وقتی که از اهل و خانواده ی خود فاصله گرفت هم فاصله گرفت، هم تنها شد، هم مستور و در حجاب «نَبَذ» یعنی انداختن، «نَبِذ» آن چیزی است که انداخته می شود اگر انگوری را، کشمش را، چیزی را در جایی بیندازند که مثلاً جوش بیاید و مانند آن می گویند نَبِذ است، یعنی منبوذ است، یعنی مطروب است از اهلش فاصله گرفت در یک مکان شرقی آنجا وجود مبارک عیسی به دنیا آمد لذا برای مسیحیها قسمت شرقی از قداستی برخوردار است خب «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِ» اهل خود «حِجَابًا» پس هم تنها شد هم در حجاب بود شاید حجاب برای آن بود که نیازهای شخصی خود را در حال حجاب و مستور بودن عملی کند «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» در این حالت «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» ما روح خودمان را برای او ارسال کردیم که در بحث دیروز اشاره شد ارسال روح، انزال روح همان تجلی روح است این روح در مرتبه ی بالا اگر جزء حاملان عرش بود همچنان وجود دارد در مرحله ی نازل در محدوده ی وجود مثالی مریم (سلام الله علیها) متمثل شد اینجا هم هست آنجا هم هست خب، درباره ی این کار گاهی خدای سبحان بسمت پیدایش عیسی را به این روح نسبت می دهد به عنوان عامل قریب که آن روح گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» من مأمورم از طرف پروردگار که به تو فرزند زکی و طیب و طاهر بدهم خب، پس به این روح اسناد داده شد که این شده واهب در حالی که واهب حقیقی خدای سبحان است این به عنوان اسناد به فاعل قریب است اما ذات اقدس الهی به عنوان فاعل اصلی خود را عامل پیدایش و پرورش عیسی قرار داد چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آنجا سخن از ارسال نیست سخن از نفخ است در آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده است که «وَالَّتِي أَحْصَيْتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» همان طوری که درباره ی آدم (سلام الله علیه) فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) درباره ی پیدایش عیسی نه در عیسی بلکه در مریم فرمود ما در مریم روح خود را دمیده ایم «فَنَفَخْنَا فِيهَا» در مریم «مِنْ رُوحِنَا» خب، پس وجود مبارک عیسای مسیح دو قسمت خواهد داشت آن قسمت جنینی اش را فرشته به عهده گرفته برای اینکه گفت «لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» آن قسمت روحی روح بخش وجود مبارک عیسی را ذات اقدس الهی به عهده گرفته که فرمود: «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» بالأخره انسان بدنی دارد و روحی وجود مبارک عیسای مسیح بخش بدنی اش به این تمثّل فرشته تأمین شده است بخش روحی و ملکوتی او با نفخ الهی تأمین شده است این «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» که در آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده است در بخش پایانی سوره ی «تحریم» یعنی آیه ی دوازده سوره ی

«تحریم» هم آمد که «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» بنابراین وجود مبارک عیسی بخش بدنی اش به هبه ی جبرئیل تأمین شده است، بخش روحی اش هم به نفخ الهی گرچه کار جبرئیل و فرشته های دیگر همان عنایت الهی است آنها واهب حقیقی نیستند آنها عامل قریب اند آنها ابزار کارند آنها رساننده ی پیام مُرْسِلِ اند که «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا» آن جنبه ی بشری، جنبه ی جسمی، جنبه ی مادی وجود مبارک مسیح را با هبه ی جبرئیل تقریر فرمود آن جنبه ی روح الهی وجود مبارک مسیح را با نفخ خودش تأمین فرمود لذا این دو آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» و «تحریم» با آیه ی محلّ بحث سوره ی «مریم» می تواند هماهنگ باشد.

ص: ۷۹

۱- (۱). سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

پرسش: حاج آقا روح انسانی را که خداوند نفخ کرد قسمتی از روح را خودش نفخ کرده در همه ی انسانه مثل حضرت عیسی.

پاسخ: نه، اصل اضافه همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید اضافه ی تشریفی است در روایات هم بود وقتی از معصومین (علیهم السلام) سؤال می کنند این اضافه ی روح به الله چیست؟ آنها می فرمایند همان طوری که خدا منزّه از مکان است ولی به ابراهیم و اسماعیل (سلام الله علیهما) می فرماید: «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ» (۱) خانه ی مرا برای معتکفان و مؤتمران و حاجیان تطهیر کنید این اضافه، اضافه ی تشریفی است اگر اضافه ی بیت به الله اضافه ی تشریفی است اضافه ی روح به الله هم بشرح ایضاً وگرنه این طور نیست _ معاذ الله _ جزئی از ذات اقدس الهی را خدا به کسی داده باشد که چه بفرماید «رُوحِي» (۲) چه بفرماید «رُوحِنَا» هر دو برای تشریف است.

پرسش: چرا به دنیا آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) این طوری بوده به صورت غیر طبیعی.

پاسخ: آن فرمود «آيَةٌ لِلنَّاسِ وَرَحْمَةٌ مِّنَّا» که در ذیل همین بحث به خواست خدا خواهد آمد یعنی آیه ی ۲۱ همین سوره فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» معجزه ی جهانی باشد تا مردم بفهمند که تنها علوم تجربی نیست کار با تجرید هم باید حل بشود تنها اسباب عادی نیست اسباب غیرعادی هم که کرامت و معجزه است باید تأمین بشود که در آیه ی ۲۱ ان شاء الله خواهد آمد.

این گفتگوی بین مریم (سلام الله علیها) این گفتگوی بین مریم (سلام الله علیها) و جبرئیل در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» مطرح شد با یک تفاوت مختصری در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی ۴۵ به بعد به این صورت است «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» این کلمه من الله است از ناحیه ی خداست و اسم شریفش هم مسیح بن مریم است که «وَجِيهًا فِي الْأُذُنَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» نزد خدا آبرومند است موجه است «یا وجیهاً عند الله» یعنی سهمی از وجه الله دارد اگر کسی وجیه عند الله بود نزد خدا موجه بود آبرویی داشت وجه الهی پیدا می کند اگر وجه الهی پیدا کرد به اذن خدا خیلی از کارها به دست او انجام می شود چون مستحضرید که خداوند این وجه را با جلالت و با کرامت

معرفی کرده فرمود: «وَيَقْبَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» نه «ذی الجلال» «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ؟ وَيَقْبَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ» (۳) «ذوال» یعنی «ذوال» که این برای آن وجه است نه برای رب، وجه الله می شود ذوالجلال اگر ذی الجلال بود یعنی رب ذی الجلال بود اما چون ذوالجلال است وجه الله ذوالجلال است آن که وجیه عند الله است ذوالجلال و الإکرام است، آن که موخه عند الله است ذوالجلال و الإکرام است لذا دعای «توسل» سهم خودش را پیدا می کند که چرا ما متوسل بشویم چرا به اولیای خدا که می گوئیم «یا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۴) برای اینکه این وجه الله ذوالجلال است ذوالاکرام است خب اگر ذوالجلال بود صاحب جلال بود، صاحب اکرام بود کاری از دست او برمی آید اینها چون مقام سوم است مقام فعل است به عنایت الهی است بدون تفویض است محذوری ندارد، خب پس عیسای مسیح وجیه عند الله است وجه الله است ذوالجلال و الاکرام هم هست این عیسای مسیح (سلام الله علیه) را که از مقربین هم هست خدای سبحان به وسیله ی فرشته ها به مریم (علیها سلام) بشارت داد بعد فرمود این بچه بزرگ می شود کودکی را پشت سر می گذارد نوجوانی را پشت سر می گذارد جوانی را پشت سر می گذارد و به میانسالی می رسد «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» (۵) به پیرمرد نمی گویند کاهل، کهولت برای همین میانسالی است به پیرمرد می گویند شیخ و از آن مرحله که گذشته می شود فرتوت «فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ» حالا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) با این فرشته ها گفتگو دارد اصلش این بود که «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ! فرشته ها وقتی این سخن را با مریم (علیها سلام) در میان گذاشتند مریم این چنین فرمود: «قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» (۶) اینها که فرشته هستند پیام آوردند ولی این همچنان با خدا گفتگو می کند عرض می کند پروردگارا من چگونه مادر بشوم در حالی که هیچ بشری با من تماس نگرفت و نمی گیرد «قَالَ» آن رابط «كَذَلِكَ» این «كاف» خطاب است ما وقتی اشاره می کنیم یک وقت اشاره به شیئی می کنیم می گوئیم «ذا» یک وقت با مخاطب گفتگو می کنیم و چیزی را به مخاطب اشاره می کنیم اگر با مخاطب سخن می گوئیم چیزی را می خواهیم به مخاطب نشان بدهیم می گوئیم «ذاک» یعنی جنابعالی این را بین اگر آن مشارالیه ما حضور دارد نزدیک است می گوئیم «ذاک» اگر یک مقدار فاصله دارد می گوئیم «ذلک» یا اگر دور باشد قدری بیشتر اگر خیلی نزدیک باشد که می گوئیم «هذا» اگر قدری فاصله داشته باشد می گوئیم «ذاک» اگر قدری بیشتر می گوئیم «ذلک» این «كاف»، «كاف» خطاب است جزء اشاره نیست در حرف اشاره نیست در محدوده ی اشاره نیست مشارالیهما چیزی است که «ذا» به او برمی گردد، مخاطب ما که با او حرف می زنیم با «كاف» از او یاد می کنیم اینجا چون مخاطب مؤنث است گفتند «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» آن فرشته به مریم (سلام الله علیها) می گوید این چنین قضا و قدر الهی ترسیم شده است که تو مادر بشوی «قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ»، «قَالَ» آن فرشته «كَذَلِكَ» یعنی این چنین است بدان که تو باید مادر بشوی «اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۷) تفاوت آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت با آنچه در سوره ی «مریم» مطرح است این است که اینجا فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» مریم (سلام الله علیها) فرمود: «أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» یک، «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» این «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» زیرمجموعه ی «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» است لذا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» «لَمْ أَكُ بَغِيًّا» نیامده بالأخره تماس بشر یا حلال است یا حرام وقتی جامع ذکر بشود هر دو قسم را در برمی گیرد دیگر فرمود اصلاً کسی با من تماس نمی گیرد چه حلال چه حرام نه من همسر دارم بغی هم که نیستم این بَغِيٌّ «فِعْلٌ» بود چون آن «واو» تبدیل به «ياء» شده و تشدید پیدا کرد خب، من که بیراهه نمی روم از راه هم که همسر ندارم چون «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» شامل «لَمْ أَكُ بَغِيًّا» است لذا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» ذکر نشده اما اینجا ذکر خاص بعد از عام است برای اهتمام برای اینکه این دید آن را از نزدیک دید نامحرمی به حسب ظاهر نامحرم را این را بالصراحه ذکر کرده خب، لذا آنجا که ندیده بود آنجا سخن از تمثّل نبود آنجا فقط

گفتگوی تبشیری بود اما اینجا چون سخن از تمثّل است بالصرّاحه این را ذکر کرده پس ذکر خاص بعد از عام که برای اهتمام است نکته ای می طلبد که آن نکته در تمثّل پیدا شده و در جریان سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این تمثّل نبود آن نکته نبود لذا ذکر خاص بعد از عام نبود، خب «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا». «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» دوتا کار هست یکی اینکه خودم را بخواهم نجات بدهم چه تو تقی باشی چه بغیّ باشی من به خدا پناه می برم مردان الهی، زنان الهی پناهگاهشان عنایت الهی است که توحید خدا و عنایت الهی حصن است «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» (۸) این پناهگاه هست، دژ هست حصین این حصن خداست، دژبان این دژ خداست در آن زمان دفاع مقدس به ما می گفتند وقتی آژیر خطر را شنیدید بروید پناهگاه در قرآن دارد که «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» اگر وسوسه ای شده، حالی شده، نامحرمی از جلویان دارد می گذرد و خیال کردی بینی یا غیبی را بشنوی یا تهمتی را روا بداری احساس خطر کردی فوراً برو پناهگاه «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (۹) این «فَاسْتَعِذْ» یعنی برو پناهگاه نه بگو «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» این «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» البته ذکر است ثواب دارد ولی این پناهگاه رفتن نیست مثل اینکه در حال آژیر خطر اگر به ما گفتند بروید پناهگاه معنایش این نیست که آدم در همان خیابان بایستد بگوید من می خواهم بروم پناهگاه اینکه استعاذه نیست این فوراً باید بدود برود در پناهگاه اگر یک حالت وسوسه ای گناه در آدم پیدا شده فوراً باید مضطراً به ذات اقدس الهی پناهنده بشود این اضطرار این التجاء او را نجات می دهد این می شود استعاذه این در همه ی انسانها هست البته انبیا و اولیا به طریق اولی، اما فرمود: «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» ناظر به مسئله قابل هست فرمود پناه بردن من به خدا یعنی تو هم باید به خدا پناه ببری این حرف در تو اثر می کند اگر تو باتقوا باشی نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «بقره» راجع به ترک ربا آمده است آیه ی ۲۷۸ سوره ی مبارکه ی «بقره» درباره ی ترک ربا آمده که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» وجود مبارک مریم دوتا حرف زد یعنی هم من به خدا پناه می برم هم تو به خدا پناه ببر، من به خدا پناه می برم چه تو تقی باشی چه بغیّ باشی، تو هم به خدا پناه ببر اگر تقی هستی اگر بغیّ هستی که دیگر پناهندگی ندارد برای یک آدم پاک که خب، پس «إِنْ كُنْتَ» مربوط به مخاطب است نه مربوط به متکلم من در هر دو هر حال به خدای سبحان پناه می برم.

ص: ۸۰

۱- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲.

۲- (۳) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۳- (۴) . سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- (۵) . بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۸.

۵- (۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۶.

۶- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۷- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۶.

۸- (۹) . بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

۹- (۱۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

پرسش: حقیقت استعاده چیه؟

پاسخ: پناه بردن آدم مضطر می شود اگر کسی این «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ»^(۱) را چه موقع می خواند وقتی به آدم گفتند فلان دوستت در اتاق عمل است و در حال کُماست آدم چهره اش زرد است زبانش می گیرد مضطرب است پایش می لرزد این حالت است.

پرسش: آدم است بالأخره پیش می آید.

پاسخ: خب بله خطر است دیگر ما وقتی احساس خطر می کنیم چنین حالتی باید پیش بیاید آن وقت به چه کسی متوسل می شویم آن وقتی که دعا می کنیم می گوئیم «اللهم اشف» چطور دعا می کنیم آن طور در حال عادی دعا می کنیم یا واقعاً می خواهیم همان حالت را می گویند استعاده.

پرسش: منظورم این است که حالت اضطرار را باید معرفت داشته باشد.

پاسخ: خب همین معرفت است، درک است، تمرین است، احساس خطر هست گناه آبروبر است بالأخره این چند جای نهج البلاغه هست وجود مبارک حضرت امیر فرمود نروید در بساط خب دنیا این آبروبر است این وبی است این موبی است این اوباست چندبار کلمه ی «وبی»^(۲) این با خانواده اش در نهج البلاغه تکرار شده آن چراگاه وباخیز را نمی گذارند که حیوانات بچرند و با هم یک بیماری آبروبر است دیگر مثل سیل و سرطان نیست که مکرر بالا لگن، مکرر پایین طاس این دیگر آبرو نمی گذارد برای کسی که فرمود رفتی به دنبال ریاست، مقام، جاه و حرام بالأخره رفتی در چراگاه و با و «وبی» و «موبی» و «اوبی»^(۳) راه افتادی آبرو می برد دیگر خب آدم وقتی بالأخره یا اینها را از نزدیک باید ببیند «لمن كان له قلب» یا حرف خاندان عصمت را گوش بدهد «لمن كان له سمع» اگر کسی دارای گوش شنوا باشد یا قلبی بینا باشد بالأخره اینها این مسائل برایش حل می شود دیگر به هر تقدیر وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) گفت من به خدا پناه می برم یک، تو هم به خدا پناه بیر «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» وگرنه متکلم فعل خودش را به تقوای مخاطب متکی بکند نیست که یعنی تو هم به خدا پناه بیر نیا، من هم به خدا پناه می برم که جلو نیایم هر دو طرف باید باتقوا باشیم تا کاری انجام نشود «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» یک، تو هم «تَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ» «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» دو.

ص: ۸۱

۱- (۱۱). سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

۲- (۱۲). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۵.

۳- (۱۳). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۱.

پرسش: اگر تقوا داشته که ازم نیست به خدا پناه ببرد.

پاسخ: چرا، مگر انسان با تقوا معصوم است تقوا غیر از عصمت است این همه متقیان اند که بعد آلوده می شوند دیگر معصوم البته، معصوم، معصوم است، خب.

پرسش: خطا اول از او سر زده باشد اشکال دارد؟

پاسخ: بالأخره این معنا معقول نیست که متکلم پناه ببرد به خدا از وصفی که مخاطب دارد «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» در سوره ی مبارکه ی «بقره» ملاحظه فرمودید خطاب به رباخوارهاست فرمود: «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱) اگر ایمان دارید خاصیت ایمان این است که ربا را ترک کنید اینجا هم اگر تقوا دارید خاصیت تقوا این است که ترک کنید خب وظیفه ی متکلم کار متکلم با استعاذه ی خودش به خدا حل می شود اما تهاجم مخاطب چطور، تهاجم مخاطب را با استعاذه ی او به خدا می شود حل کرد در صورتی که او آدم با تقوا باشد.

پرسش: اگر به منزله تأدیب بگیریم در موضع تأدیب بوده؟

پاسخ: که چه؟

پرسش: چون اگر با تقوایی چون با تقوایی و وصف تقوا را خودت قبول داری من اعوذ بالرحمن ام.

پاسخ: خب من «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» تو باید چه کار بکنی اگر با تقوا باشی چه من «أَعُوذُ» چه «لم اعوذ» تو حمله نمی کنی من هم باید از این طرف «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» مثل وجود مبارک یوسف «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» (۲) از این طرف طهارت از آن طرف هم باید طهارت باشد، خب.

ص: ۸۲

۱- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۸.

۲- (۱۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

بعد آن فرشته به وجود مبارک مریم (سلام الله علیهما) فرمود: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» گرچه تو بشر می بینی ولی گوهر اصلی من چیز دیگر است و خدا من را فرستاده «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» یک فرزند پسر طیب و طاهر به تو عطا بکنیم اینجا به خودش اسناد داد به عنوان فاعل قریب آن گاه مریم (سلام الله علیها) فرمود: «أَتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسَّ يَنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» که اشاره شد آن وقت «قَالَ» همان بشر سوئی «كَذَلِكَ» یعنی این چنین است قصه که تو باید مادر بشوی چرا، برای اینکه «قَالَ رَبُّكِ هُوَ» آفرینش یک فرزند بدون پدر، مادر شدن یک زن بدون همسر «عَلَى هَيْئٍ» این «هُوَ» می تواند به این مراجع یاد شده برگردد این آسان است خب حالا این کار آسان را چرا انجام می دهی برای اینکه در جهان کنونی نیاز هست که یک معجزه ی عالمی پیدا بشود «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا» برای مردم معجزه ی جهانی باشد از طرف ما رحمت باشد که «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَلَيْهَا» هست، «ذِكْرُ رَبِّكِ مَرِيَمَ» هست، «ذِكْرُ رَبِّكِ عِيسَى» هست و مانند آن و این امر تصمیم شده سرشت و سرنوشت شما تنظیم شده است و قضای الهی بر این است. این تقریباً ترجمه گونه ی این آیات، اما آنچه مهم است این است که در جریان حضرت عیسی برخی از اهل معرفت ذیل همین آیه گفتند سر پیشرفت هنر ترسیمی، تصویری، تجسیمی در مسیحیت و در کلیساها همین جریان تمثّل است اساس دینشان به این است که یک موجود مجزّد معقولی متمثّل شده است به صورتی این ترسیم و تمثّل که معقول بشود متمثّل این زمینه ی رشد هنر سینمایی و تلویزیونی غرب را فراهم کرده است گرچه آن روز که این بزرگوار یعنی هفتصد هشتصد سال قبل این را گفته سخن از تلویزیون و سینما نبود اما این نقاشیها و ترسیمها و تصویرهای کلیساها فراوان بود الیوم هم هست که معقولی متمثّل شده است به این صورت در آمده اگر این چنین باشد هنر می شود اسلامی یعنی معقول بشود متمثّل اما اگر خیال را مجسم کردند این دیگر خیالبافی و وهم سازی و امثال ذلک است نه اثر علمی دارد نه برکات اخلاقی وقتی هنر می شود اسلامی، سینما می شود اسلامی، تلویزیون می شود اسلامی که معقول را متمثّل کنند آن ممثّل را محسوس کنند و به همراه این پیام داشته باشند این یک مطلب. جریان سریال حضرت امیر (سلام الله علیه) این قصه ی جنگ صفین است که در روضه خوانیهای ما فراوان است این هنر علوی نیست این همان روضه خوانی صفین را به این صورت در آوردند این دیگر علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) که نهج البلاغه او را معرفی می کند «سَيَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۱) این آن نیست و همان طوری که ما بر اساس ادبیاتی که در شرق و غرب عالم هست معقول را محسوس می کنیم، مسموع می کنیم با کلمات این کلمات یک امر اعتباری است که هر ملّتی برای خودش ساخته این کلمات که تکوینی نیست قراردادی است بعضی از کلمات است که برای ملّتی خیلی محترم است چندین معنا دارد نزد یک ملّت دیگری مُهمَل است این کلمه ی «عین» که می گفتند دارای هفتاد معناست مشترک لفظی است بعضی از ادبا هنرشان در این بود که مثلاً چندین بیت بگویند مثلاً هفتاد بیت بگویند در هر بیت کلمه ی عین تکرار بشود و در هر بیتی عین به یک معنا باشد و این جزء ذخایر ادبی ما به شمار می رفت و به شمار هم می رود دو قدم آن طرف تر که بروی می بینی مهمَل است این کلمات این کلمه نزد بعضیها اصلاً معنا ندارد بنابراین ادبیات ابزاری است که انسان باید به اندازه ای که از این ابزار مدد می گیرد خودش را وقت صرف بکند وقتی جایی برود این هیچ ارزش ندارد نباید عمر درباره ی او صرف بکند ما آن معنای معقول را بشر توانست با این قراردادها قابل مفاهمه قرار بدهد هیچ دلیلی هم نداریم که فعل نتواند آن معنای معقول را بفهماند نقشه نتواند آن معنای معقول را تفهیم کند، جسم نتواند او را مفهوم کند، اجسام می توانند، صور می توانند، حروف می توانند، علائم می توانند و صورتهای گوناگون می توانند منتها ابزار می خواهد چقدر بشر زحمت کشید تا ادبیات را تولید کرد این ادبیات بیانگر آن معارف عقلی اند اگر هنر اسلامی شد می توان تلاش و کوشش کرد با رفتارها با گفتارها با نماها و نمایشها آن معنای معقول را به یکدیگر منتقل کنند

آن وقت این می شود علی نهج البلاغه (سلام الله علیه) وگرنه سریالی که مفاهیم بلند او را همراهی نمی کند متخیل شده محسوس این دیگر سریال دینی نیست وقتی سریال یا تلویزیون یا سینما دینی است که از نشئه عقل مدد بگیرد رابطه ی معقول و متخیل تنظیم بشود رابطه ی متخیل و محسوس ترسیم بشود آن گاه به صورت نمایش در بیاید تا بشود هنر اسلامی این بزرگوار می گوید سر پیشرفت هنر در کلیساها و مسیحیت همان جریان تمثّل است اساس دینشان بر این است که معقول می شود متمثّل بشود اگر معقول و مجرد عقلی می شود متمثّل بشود و از آنجا به برکت تمثّل اثر جسمانی و مادی را به همراه داشته باشد که عیسی به دنیا بیاید پس ما به دنبال این هنر برویم لذا خلیها رفتند و پیشرفت هم کردند منتها حالا بخش وسیعی از اینها در بین راه ماندند.

ص: ۸۳

۱- (۱۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

مطلب دیگر این است که در قرآن کریم نبوت را سهم انبیا دانست «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ» (۱) چه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» چه در سایر سور در سوره ی «نحل» فرمود آنها که رسالت الهی را به عهده داشتند مرد بودند چون کار اجرایی است اما کرامت، معجزه، ولایت زن و مرد ندارد کار اجرایی که انسان با مردها باید تماس بگیرد مردها باید با او مراجعه کنند بخش وسیع از کارها را با نامحرما باید انجام بدهد گفتند این کار را مرد باید انجام بدهد خدا فرمود ما پیامبری به عنوان زن نداریم اما ولیّ الله داریم که زن است چون ولایت مربوط به کمالها و قداستهای روحی است که بین خدا و آن شخص است مثل وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) وجود مبارک فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، زینت کبرا (سلام الله علیها)، فاطمه ی معصومه که در جوار مضعج ملکوتی اش هستیم (سلام الله علیهم اجمعین) این است ولایت که باطن رسالت است این برای انسان کامل است چه زن و چه مرد اما کار اجرایی کاری که با توده ی مردم در ارتباط است صدها بار باید با مردم تماس بگیرد این کار را گفتند به عهده ی زنها نگذارید این کار اجرایی است این هنر نیست این کمال نیست که یک زن محروم باشد این یک کار اجرایی است تماس گرفتن با نامحرم است نعم، نیمی این مملکت مثلاً زن اند آن دانشکده ها آن دانشراها آن دبیرستانها آن دبیرستانها آن دانشکده ها که همه شان دخترها هستند بهترین کار این است که ریاستش را مسئولیتش را زنها داشته باشند اما کارهای اجرایی که با توده ی مردم سر و کار دارند با نامحرم سر و کار دارند اولی؟ این است که اولای تعیینی احتیاط، احتیاط تعیینی اقوا این است که مردها به عهده بگیرند بنابراین اینکه فرمود: «مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ» (۲) آن راجع به کارهای اجرایی است یعنی رسالت اما نبوت، کرامت این زن و مرد ندارد لذا نیازی نیست آن چنان که جناب فخررازی در تفسیرش نقل کرده گرچه خیلی مایل به این قول نیست این بحث در کتابهای کلامی هست نظیر تجرید مرحوم خواجه و اینها که آیا این عظمت و جلالی که فرشته ها با مریم (سلام الله علیها) داشتند برای خود مریم بود یا ارهاص عیسی بود «ارهاص» یعنی پیش درآمد معجزه برخیا که عظمت زن را نشناختند گفتند این کرامتهایی که بهره ی وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) شد اینها ارهاص عیسی بود یعنی پیش درآمد معجزه ی عیسی بود خیر، نیازی به این نیست مگر مریم کم آدمی است مگر زن و مرد دارد در مسئله ی ولایت، ولایت برای انسان است انسانیت انسان به روح اوست روح نه مذکر است نه مؤنث این بدن است که یا این چنین ساخته شده یا آن چنان ساخته شده اگر روح مجرد هست که هست مجرد نه مذکر است نه مؤنث این ذکورت و اناثت برای تن است این تن که با فرشته ها تماس نیست مناجات نمی کند آن که با خدا مناجات می کند نه زن است نه مرد بنابراین اینکه فرمود: «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» (۳) در بحثهای قبلی هم داشتیم معنایش این نیست که زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند غربی می گوید زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند ما هم می گوئیم زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند او می گوید انسان یا زن است یا مرد با هم همتای اند ما می گوئیم انسان نه زن است نه مرد این ارشاد به نفی موضوع است زن و مردی در کار نیست تن را می گویی تن برابر است روح را می گویی نه مذکر است نه مؤنث ما اگر می گوئیم زن و مرد فرق نمی کند ارشاد به نفی موضوع است سالبه به انتفاء موضوع است یعنی روح نه مذکر است نه مؤنث آنها انسان را در همین تالار تشریح خلاصه می بینند می گویند انسان یا مذکر است یا مؤنث با هم فرق نمی کند این دوتا دید خیلی فرق است ما هم می گوئیم زن و مرد فرق نمی کنند آنها هم می گویند زن و مرد فرق نمی کنند اما تفاوت رأس از کجاست تا به کجا اگر ولایت برای روح است چرا مریم نداشته باشد چرا فاطمه نداشته باشد چرا زینب (سلام الله علیهم اجمعین) نداشته باشد این ارهاصات برای پیش درآمد معجزه ی وجود مبارک عیساست یعنی چه خود مریم (سلام الله علیها) به این قداست رسیده است.

- ۱- (۱۷). سورة ی انبیاء، آیه ی ۷.
- ۲- (۱۸). سورة ی انبیاء، آیه ی ۷.
- ۳- (۱۹). سورة ی نحل، آیه ی ۹۷.

Your browser does not support the audio tag

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَتْ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْ بِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَتْ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)»

چون ذات متعلق ذکر یا حکم قرار نمی گیرد اگر گفته شد به یاد مریم باش یعنی به یاد قصه و جریان مریم باش «و اذکر فی الكتاب قصه مریم» نظیر «حَرَمْتُ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» (۱) که حرمت اگر به ذات اسناد داده شد لابد متعلق وصف یا فعلی است که از او متوقع است جریان مریم را در این کتاب ذکر بکن چه موقع، آن وقتی که «انْتَبَذَتْ» این «انتباز» متابعه «نَبَذَ» است معلوم می شود یک سلسله علل و عواملی از خارج باعث شد که حضرت کناره گیری کند آنها عامل نَبَذَ بودند و وجود مبارک مریم انتباز کرد آنها «نَبذوها» ایشان هم «انْتَبَذَتْ»، «انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا». حالا یا بی مہری را از آن طرف دید یا بی لیاقتی را از آن طرف مشاهده کرد به هر تقدیر انتباز حاصل شد آن طوری که قرطبی در جامع نقل می کند آفتاب را می گویند شَرَقَ و جای طلوع آفتاب را می گویند شَرِقَ، شمس شَرِقَ است مطلع شمس شرق، مکان شرقی یعنی مکانی که آفتاب طلوع می کند یعنی رو به شرق به آن طرف رفته است نه تنها فاصله گرفت بلکه حجاب هم هست می دانید در این مسئله ی نماز جماعت یک مشکل فاصله است یک مشکلش حجاب، اگر کسی در صف اول یک نفر نمازش تمام شده مسافر است نمازش تمام شده وقتی نمازش تمام شد برخیزد برود محذوری پیش نمی آید برای اینکه فاصله زیاد نیست اما آنجا بنشینند و مشغول ذکر و دعا باشد چون حاجب بین دو طرف هست برای طرف دیگر مشکل ایجاد می کند این بلند بشود برود بهتر است یا مشغول عبادت نماز دیگر بخواند خودش را به جماعت ملحق بکند یا بلند بشود برود چون فاصله کم است ضرر ندارد ولی حجاب مانع صحت صلوات است غرض این است که یک مشکل مربوط به فصل است یک مشکل مربوط به حجب این حجاب هم آمده آن فسخ هم آمده تا هم تنها باشد و هم کسی او را نبیند و از حال او باخبر نباشد.

ص: ۸۵

۱- (۱). سوره ی نساء، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا از این نظر که حضرت مریم (سلام الله علیها) نذر بیت المقدس بود ممکن است که این دلیل واجب تر از آن نذر باشد.

پاسخ: بالأخره باید که نذری است که آن ناذر کرده است ولی آن متعلق و آن فضا و آن محیط هم باید پذیرد دیگر تنها اگر نذر کار شخصی باشد بالأخره آدم انجام می دهد اما وقتی مربوط به مؤسسه ای، نهادی، مسجدی، معبدی بود شرایط دیگر هم

باید مساعد باشد دیگر.

مطلب دیگر اینکه قرطبی در جامع نقل می کند آیا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) نبی بود یا نبود دو قول نقل می کند بعد می گوید اول که نبی بود قول اول که نبی بود اظهر است برای اینکه فرشته ی الهی آمده با او گفتگو کرده و مانند آن، منتها باید مطرح می کردند که نبوت اقسامی دارد یک نبوت تشریحی است که شریعت می آورد حالا یا ابتدائاً شریعت می آورد مثل انبیای اولوالعزم (علیهم السلام) یا حفظ شریعت قبلی را به پیامبری واگذاری می کند مثل انبیای غیر اولوالعزم ولی در حوزه ی شریعت است، احکام است و مانند آن مریم (سلام الله علیها) یقیناً از این قبیل نبود چون سخن از شریعت و حکم و اینها نبود. اقسام دیگر و فراوانی برای نبوت است نبوت تعریفی هست، انبائی هست، اخبار غیب هست و مانند آن این گونه از نبوتها برای اولیای الهی هست برای ائمه هست نبی یعنی خبر بگیرد و خبر به او برسد اگر اخبار مربوط به شریعت نباشد مربوط به غیب باشد جریان گذشته باشد حال باشد آینده باشد اینها محذوری ندارد چه به زن برسد چه به مرد چون از این جهت که زن دارای مقام انسانیت است این کرامت را می تواند تحمل بکند فرشته ها هم که نازل می شوند فرق می کنند بعضیها هستند که زیرمجموعه ی میکائیل (سلام الله علیه) هستند گزارشهای کیل و پیمان و رزق و روزی و گرانی و ارزانی و اینها را مطرح می کنند برخیها زیرمجموعه اسرافیل (سلام الله علیه) هستند گزارش حیات و میلاد و امثال ذلک را طرح می کنند، برخیها زیرمجموعه ی عزرائیل (سلام الله علیه) هستند که «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» (۱) بیماری و مرگ و مرضهای منتهی به مرگ و مدت مرگ و تقدیم و تأخیر مرگ و اینها را گزارش می دهند که فلان کس چه موقع می گیرد چطور می میرد و از اینها، برخیها زیرمجموعه ی جبرائیل (سلام الله علیه) هستند که علوم و معارف را گزارش می دهند اینها هر کدام مسئولیتهایی دارند منهای مسئله شریعت و دین و احکام الهی این ممکن است برای اولیای الهی مطرح بشود چه زن چه مرد.

ص: ۸۶

مطلب دیگری که در بحث دیروز گفته شد مناسب است که زن کارهای اجرایی نکند اگر درباره ی وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) رسیده است که عده ای از اصحاب آن حضرت زن اند هرگز وجود مبارک آن حضرت زنها را وارد کارهای اجرایی که به عهده ی مردهاست واگذار نمی کند بخشهای وسیعی در جامعه برای زنها هستند چون نیمی از جمعیت جامعه زن اند اینها دبستان دارند، دبیرستان دارند، راهنمایی دارند، دانشکده دارند، دانشرا دارند، مقدماتی دارند، لیسانس دارند، فوق لیسانس دارند، دکترا دارند، همه ی این بخشها را دارند بیمارستان دارند، بهداشت و درمان دارند، نیمی از جمعیت اینها هستند اینها استاد می خواهند، استادیار می خواهند، دانش یار می خواهند، رئیس می خواهند، مسئول می خواهند، مدیر اجرایی می خواهند چه بهتر که در این بخش فقط زنها حضور داشته باشند اگر وجود مبارک حضرت (سلام الله علیه) ظهور می کند و اگر بخشی از اصحاب آن حضرت زن اند آنها را در کارهایی که مربوط به زن هست واگذار می کند نه کارهایی که بخش مهمش مربوط به نامحرم باشد زنها را آنجا واگذار بکند این کار را که حضرت نمی کند که. خب، بنابراین ولایت و کرامت برای انسان است انسان چه مرد باشد چه زن به این مقام می رسد، اما اینکه چرا زنها کمتر به این مقام رسیدند در ذیل آیه مبارکه ی «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (۱) مفصل بحث شد که گوشه ای از این بحثها در تسنیم هم چاپ شد بخشهای از این بحثها هم در کتاب زن چاپ شده که اگر به زن میدان بدهند اگر موفق تر از مرد نباشد همتای با مرد است در صدر اسلام بعضی از زنها معارف الهی را پذیرفته بودند موعظه ی پیغمبر، نصیحت پیغمبر در آنها اثر کرده اسلام آوردند ولی هنوز شوهرهای اینها در میدان جنگ علیه اسلام شمشیر می زدند این در کتاب زن نوشته شده در آن موطاً مالک هست مدارکش هم هست که در صدر اسلام بخشی از زنها قبل از مردها معارف را تشخیص دادند و فهمیدند و پذیرفتند.

ص: ۸۷

پرسش: حاج آقا با آن بحثی که فرمودید چه مشکلی داریم پس اگر همتای با مرد هست پس تمام آن چیزهایی که در مرد داریم در زن هم داشته باشیم.

پاسخ: در بخشهای زنانه چرا می بینیم دیگر.

پرسش: در بخشهای مردانه چگونه

پاسخ: آخر نامحرم اند.

پرسش: با نامحرم می تواند ارتباط نداشته باشد.

پاسخ: دیگر نمی شود کسی مسئول باشد و کار طلب نکند این باید سرکشی بکند باید بازرسی بکند.

پرسش: نیرویی که حضرت می گیرد از زن خیلی مقامش مشخص است فرق می کند با.

پاسخ: با کارهای اجرایی که نیمی از جمعیت زن هستند به آنها واگذار می کنند دیگر راحت هم هست کارهای زنهای آن ما مشکل جدی ما در بیمارستانها همین است در مطبها همین است در کلینیکها همین است برای اینکه مرد به اندازه ی کافی نیست زنهای ناچارند به اضطرار با مردهای نامحرم در تماس باشند خب اگر زنهای به اندازه ی کافی طیب باشند به اندازه ی کافی بهیاری باشند، به اندازه ی کافی پرستار باشند، به اندازه ی کافی تزریقی داشته باشند ما دیگر مشکلی نداریم که زنهای با مردها با مردها دانشکده ها هم همین طور است تمام تلاش و کوشش از حوزه و غیر حوزه در این راه صرف می شد که شما کلاس دختر و پسر را مخلوط نکنید اینها را با هم نکنید دوتا کلاس بگذارید اینها می گویند ما استاد نداریم.

پرسش:...

پاسخ: بله، زن برجسته نامحرم و غیر محرمش فرق نمی کند که.

پرسش:...

پاسخ: نه، وجود مبارک پیغمبر به حضرت زهرا(سلام الله علیها) که فرمود کمال زن در چیست؟ در آزمونی فرمود: «أن لا تری؟ رجلاً ولا یراها رجل»^(۱) دیگر فرق نمی کند زن برجسته نامحرم و محرم بیشتر رعایت می کند که.

ص: ۸۸

پاسخ: این جزء خواص اصحاب بود آن هم «من وراء حجاب» بود و گرنه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر همین آیه سوره ی «احزاب» فرمود: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَطْلَبِي رَا «فَشِيءًا لَّوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» (۱) مطلبی دارید مستقیم با آنها تماس نگیرید «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» بگویید حالا این واجب نیست که مثلاً آدم از پشت پرده فقط با زنها حرف بزند اما عظمت این زن عفت باعث می شود که زنها کار زنها را انجام بدهند که نیمی از مملکت اینها هستند مردها هم کار مردها را حالا اگر یک زن و شوهری همسر هم بودند هر دو پزشک بودند یا هر دو استاد دانشگاه بودند اینها می توانند رابط هم باشند غرض این است که ما حتماً باید زن در کارهای اجرایی شرکت کند رئیس باشد نمی دانم مدیر باشد اما در بخشهای زنانه برای اینکه هم از این طرف مشکل داریم هم از این طرف این دخترها و این زنها را که نمی شود به دست نامحرم داد که چقدر آدم بگوید «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۲).

پرسش: روایات آخرالزمان که راجع به زنان نقل می کنند که سلطنت.

پاسخ: سلطنت هم آنها کار اجرایی سوره ی اسراء است دیگر ولی وجود مبارک حضرت که آمدند اینها را حتماً وارد بخشهای زنانه می کنند یعنی حتماً ما باید حوزه ی علمیه خواهران داشته باشیم به نام جامعهالزهران مثلاً، حتماً دبیرهایشان باید خانم باشند این نعمت خوبی است اما وقتی نداشته باشند مجبورند که از آقایان استفاده بکنند هیچ فرقی از این جهت بین زن و مرد نیست بالأخره از این طرف طلب علم واجب است از این طرف تحصیل هم واجب است از آن طرف تعلیم هم واجب است از آن طرف ما معلم به اندازه ی کافی نداریم حالا یا مرد می رود یا زن و مرد در یک کلاس با هم مخلوط اند این مشکل دارد دیگر، بنابراین جمع بین این دو طایفه از ادلینی که هم نیمی از جمعیت به همه ی علوم دسترسی پیدا کنند و هم مشکلات خودشان را خودشان حل کنند خب از نظر کمال فرقی نیست.

ص: ۸۹

۱- (۵) . سوره ی احزاب، آیه ی ۵۳.

۲- (۶) . سوره ی نور، آیه ی ۳۰.

پرسش: در نهج البلاغه هم روایت گفته شده که «هن ناقص العقول»

پاسخ: این در آن کتاب جواب داده شد که در نهج الفصاحه هم هست در بیان نورانی وجود مبارک پیغمبر هم هست این چندتا جواب داده شد که هم در ذیل آیه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (۱) آمده هم در کتاب زن، خوب.

فرمود: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» ما روحمان را فرستادیم این ارسال هم مستحضرید که به نحو تجلی است نه به نحو تجافی که بحثش گذشت و این روح ما برای او تمثّل شده است یعنی مترتب بود بر ارسال ما، تمثّل او همه ی ما از تمثّل سهمی داریم برای اینکه به همه ی ما کم و بیش خوابهای راستی خوابهایی داریم بالأخره حالا گاهی راست گاهی مخلوط گاهی اضغاث احلام خواب همان صورت مثالی است این مطلب اول، ما چرا در خواب آنها را می بینیم برای اینکه این حواس پنج گانه که روزنه و رابط ما با خارج است اینها تعطیل است وقتی چشم جایی را نمی بیند گوش چیزی را نمی شنود اعضا و جوارح با خارج تماس ندارند ما آرامیم وقتی آرام شدیم درون ما شروع به فعالیت می کند این دو که ما خواب می بینیم سه، اگر کسی این هنر را داشت که در حالت بیداری هم خودش را کنترل کند که چشم و گوش او هرزگی نکنند معصیت نکنند یک، مباحات هم نبینند دو، «ما رأیت الا جمیلاً» کارشان باشد سه، چنین آدمی که در بیداری کار خواب را انجام می دهد یعنی این حواس پنج گانه ی ادراکی و تحریکی مزاحم او نیست این در بیداری می بیند آنچه را که دیگران باید خواب ببینند این را می گویند حالت منامیه نوم نیست وضو باطل نیست در این حالت انسان حالت منامیه دارد. چهارم، سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) بارها می فرمود در بارها هم این قصّه از ایشان نقل شده که جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) ایشان حدس می زدند می فرمودند به نظر من آنچه را که در بین راه برای وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) اتفاق افتاده حالت منامیه بود نه نوم یعنی آنجا که فرمود: «إِنَّا لله وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به علی بن الحسین (سلام الله علیهما) چرا استرجاع می کنی لذا فرمود خواب دیدم یعنی به من گفته شد پیغمبر به من فرمود یا منادی به من فرمود این حالت منامیه بود نه حالت خواب در شب عاشورا این چنین بود، صبح عاشورا کنار خیمه این طور بود، عصر تاسوعا کنار خیمه همین حالت بود که الآن پیغمبر را من دیدم به من فرمود زودتر بیا فردا شب مهمان مایی این حالتها حالت منامیه است که همه به آن می گویند کشف و شهود و چون معصوم است مصون از غفلت است خواب نبود که بخوابد در خواب ببیند که مثلاً وضو باطل می شود اینها نبود این حالت، حالت منامیه است هر کس الآن هم همین طور است هر کس مواظب این حواس ظاهری باشد اینها را آلوده نکند و چیزی از این حواس به درون نیاید الا طاهر و طیب در حالت بیداری هم ببیند آنچه را دیگران می بینند این می شود حالت منامیه. وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) که خواب ندید که در حالت بیداری این حالت بود دیگر این حالت هست دحیه کلبی برای پیغمبر بود خلیها این حالت را داشتند و وجود مبارک رسول اکرم که مکرر اینها را دید و گاهی هم به عنایت حضرت دیگران هم می دیدند اگر حضرت نمی خواست نمی دیدند، اگر حضرت می خواست می دیدند این حالت، حالت تمثّل است. مهم تر از همه این است که ما اگر این حواس را یا کنترل کنیم یا برای ما کنترل کنند آنچه واقعیت است می بینیم حالا در خواب قهراً کنترل شده ایم در حال احتضار از ما گرفتند دیگر، دیگر تمام شد یعنی این چشم و گوش و این مجاری ادراکی و تحریکی مدّتی دارند دیگر در خواب می گیرند آن وقت آن روایتی که ان شاءالله اگر فرصت بشود فردا از کافی مرحوم کلینی بخوانیم که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد پنجم از این هشت جلد کافی یا هشت جلدی که در کنار جنائز که محتضر چه چیزی را می بیند مال را می بیند، اولاد را می بیند با او

گفتگو می کنند مال را به او چه می گوید اولاد به او چه می گوید اینها را می بیند در حالی که چشمش بسته است گوشش ناشنواست پرستارها را نمی بیند، بچه ها را نمی بیند یا اگر چشمش باز باشد نمی شناسد هیچ چیزی را نمی فهمد هیچ چیزی را نمی شنود فقط مال خودش با مال خودش گفتگو می کند دیگران نمی شنوند که او دارد حرف می زند چون او با زبان مُلکی حرف نمی زند با زبان مثالی حرف می زند با چشم مثالی می بیند مال خودش را می بیند و فرزندان خودش را می بیند این فرزندان مُلکی که کنار بستر او هستند اینها را نمی شناسد اما آنها را کاملاً می شناسد با آنها حرف می زند با همین فرزندانش حالا ان شاء الله اگر فرصت شد فردا آن روایات باب تمثّل را می خوانیم تمثّل از شیرین ترین و لطیف ترین واژه های دینی است که قرآن کریم و روایات اینها را عرضه کرده در روایات مسئله تمثّل فراوان است در جریان قبر که مستحضرید هشت گروه حمله می کنند یا به طرف مُرده در قبر می آیند گروه های متعدّد می آیند تمثّل است و چندین گروه هم به نفع او بالای سر او هستند پایین پای او هستند طرف راست او هستند طرف چپ او هستند بالای او هستند اینها هم متمثّل اند همه ی اینها در درون قبر این محتضر با او هستند و با او گفتگو می کنند که ما از هر طرف تو را حافظیم و زیباتر از همه و اجمل از همه که بالای سر آنهاست ولایت است، ولایت علی و اولاد علی حالا اگر شد ان شاء الله آن روایت را می خوانیم غرض این است که مسئله تمثّل از شریف ترین و زیباترین تعبیرات دینی ماست «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» شما می بینید این روایات در کلمات اهل سنت این معارف نیست به وسیله ی ائمه (علیهم السلام) اینها پرورانده شده که مال حرف می زند، فرزند با آدم حرف می زند، در قبر نماز به صورتی در می آید، روزه به صورتی در می آید با آدم حرف می زند این طور است مسئله تمثّل برای آن عالم برزخ است بالأخره اگر کسی برزخی شد عالم تمثّل دارد. «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا؟ قَالَتْ إِنَّيَأَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» می بینید اینکه دارد قرآن را به احسن وجه حمل کنید خودتان را بالا- بیاورید قرآن را پایین بیاورید برای همین است برخی از مفسّران اهل سنت اینها تلاش و کوشش شان این است که این بشر آن روح خدا حالا یا جبرئیل (سلام الله علیه) بود یا فرشته ی دیگر که به صورت بشری زیبا در آمد برای آن است که مثلاً مریم (سلام الله علیها) تحریک بشود تهییج شهوت بشود چیزی در زهدان او حاصل بشود که زمینه ی تکوّن مسیح را فراهم بکند این چون راه غیبی را درست درک نکرده است فقط همان تجربی و حسی را دیده این قرآنی حرف می زند ولی مادی فکر می کند در حالی که وجود مبارک مریم در این حال غرق در استعاذه است مثل یوسف (سلام الله علیه) این آن حالت عادی را ندارد که تا تهییجی بشود تحریکی بشود وجود مبارک یوسف «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» (۲) وقتی که «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ»، (۳) «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم استعاذت «قَالَتْ إِنَّيَأَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» به آن رحمتِ رحمانیه که فراگیر است من به او دارم متوسّل می شوم این غرق آن حالت است این آن حالت را نمی بیند او می گوید بشر سوئی آمده تا در زهدان او تحریک و تحرّکی پیدا بشود، خب. «قَالَتْ إِنَّيَأَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» پناه بردن به خدا چندتا کار است یکی اینکه خود آدم پناه می برد وظیفه ی خودش است، یکی اینکه او را هم دعوت می کند به پناهندگی که پناه ببر اگر با تقوا هستی پناه ببر به خدا این چهارتا امر است یکی مریم است دوم استعاذه ی او، سوم آن شخص متمثّل است چهارم استعاذه ی او اینها را گاهی بالمطابقه گاهی بالالتزام می فهماند فرمود من پناهنده شدم به خدا تو هم اگر متقی هستی به خدا پناه ببر.

۲- (۸). سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

۳- (۹). سوره ی یوسف، آیه ی ۲۸.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» معلوم می شود از طرف او احساس خطر کرده یا احساس حمله کرده مثل اینکه ما بگوییم «اعوذ بالله من الشيطان» این «اعوذ بالله من الشيطان» لذا در جامع قرطبی این کلمه ی «تَقِيٌّ» به معنای اسم مفعولی تفسیر شده یعنی «إِنْ كُنْتُ مَمَّنٌ يُتَّقَى؟ منه» اگر تو جزء کسانی هستی که از تو باید پرهیز کرد و پناه برد من از تو به خدا پناه می برم بالأخره معنایش این است که «إِنْ كُنْتُ بَغِيًّا» اگر تقی هستی یعنی «مَمَّنٌ يُتَّقَى؟ منه» هستی یعنی شقی هستی یعنی بغي هستی یعنی جزء شیاطینی من از تو به خدا پناه می برم ولی غرض این است که خود وجود مبارک مریم (سلام الله علیه) غرق در استعاذه است آن هم رحمت رحمانیه «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا» که با «مِنْ» هم ذکر شده است. «أَنِّي يَكُونُ» بعد او گفت که نه، جای استعاذه نیست مستحضرید که اینها درست است معصوم و معصومه اند ولی علم اینها که ذاتی نیست اولین بار وقتی حادثه ای را می بینند برای آنها شگفت آور است با تعلیم الهی حل می شود وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) اولین بار که عصا را القا کرده ترسید بعد دیگر عصا ازدها می شد دست می گذاشت می گرفت «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» (۱) بعد عادی می شد ولی اولین بار در کوه طور وقتی خدای سبحان فرمود: «فَالْقَاهَا» (۲) وقتی القا کرد شده مار خب هراسناک شد بعد فرمود: «قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» بعد دیگر عادی شد.

ص: ۹۱

۱- (۱۰). سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

۲- (۱۱). سوره ی طه، آیه ی ۲۰.

پاسخ: بله آن کرامتهای عادی بله، این کرامت این چینی که سابقه نداشت که چون آخر اینها نه در سابق بود نه در دوران او، نه در بین انبیا بود نه در بین اولیا مسئله ی میوه آوردن و میوه های غیر فصل را پیدا کردن و کرامتهای طی الارضی و امثال ذلك داشتن برای انبیا و اولیا فراوان بود اما این کار که کسی بدون همسر مادر بشود این در احدی سابقه نداشت لذا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) برای اولین بار تعجب کرد که این چطوری ممکن است «أَنْتِ يَكُونُ» برای من ولد در حالی که «وَلَمْ يَمَسِّنِي» مَس و لمس کنایه از نکاح است لمس در «لَا مَسْتُمُ النِّسَاءُ» (۱) آمده، مسح در مسئله ی «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ» (۲) آمده هم مَس کنایه عن النکاح در قرآن آمده، هم لمس کنایه عن النکاح در قرآن آمده «وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا» (۳) یعنی من که نکاح نکردم و الآن هم که بخواهد نکاح بشود من هم که «لَمْ أَكُ بَعِيًّا» تاکنون که نبود از این به بعد هم که نیست، تاکنون که نبود «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا» الآن هم که رخ نمی دهد برای اینکه «لَمْ أَكُ بَعِيًّا».

پرسش: اگر حضرت متوجه این باشد که استعاذه نمی کردند.

پاسخ: چرا؟

پرسش: به هر حال مکاشفه است و خدا نصیب شان کرده.

پاسخ: بله دیگر لحظه به لحظه باید به عنایت الهی تعلیم بشود لحظه به لحظه چون حدوداً و بقائاً به عنایت الهی باید باشد بعد دیگر عادی شد چطور در مسئله ی میوه اولین بار که برای حضرت تعجب داشت بعد دیگر عادی شد اولین بار برای موسای کلیم عصا به صورت مار در بیاورد هراس آورد بعد دیگر عادی شد بعد هر جا می خواست برود با این وضع می رفت با عصا کارش را انجام می داد اگر علم اینها ذاتی باشد بله، اما وقتی «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ» (۴) شامل اینهاست برای اینکه فرمود: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (۵) لحظه به لحظه باید با تعلیم الهی اینها آرام بشوند، لحظه به لحظه با افاضه ی الهی اینها مستفیض می شوند.

ص: ۹۲

۱- (۱۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶.

۲- (۱۳) . سوره ی مائده، آیه ی ۶.

۳- (۱۴) . سوره ی احزاب، آیه ی ۴۹.

۴- (۱۵) . سوره ی علق، آیه ی ۵.

۵- (۱۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

مطلب دیگر اینکه چون وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) مثل زکریا (علیه السلام) نبود که مأموریتی و رسالتی تبلیغی و تبیینی داشته باشد آن برهان و استدلالی که خدای سبحان برای زکریا کرد که فرمود: «وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» (۱) آن برهان را دیگر برای مریم (سلام الله علیها) ذکر نکرده برای اینکه او دیگر رسالت نبوی داشته باشد تبلیغ داشته باشد و امثال ذلک نبود ولی درباره ی زکریا که گفت چگونه برای من فرزند هست در حالی که «قَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» (۲) ذات اقدس الهی فرمود: «قَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» (۳) اینجا دیگر به وجود مبارک مریم چنین استدلال نکرده گفتگو بین مریم و آن روح (سلام الله علیها) است و گفت از کجا «وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا قَالَ كَذَلِكَ» (۴) یعنی آن فرشته، فرشته ی ممثل گفت کار این چنین است یک، «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» چند جمله را گفته این کار برای خدا آسان است هیچ سختی نیست یک، حالا کاری که برای خدا آسان است مبدأ فاعلی اش تأمین است آدم هر کار آسانی را که انجام نمی دهد که خب این کار برای آدم آسان است خب چرا انجام می دهد مبدأ غایی چیست، هدف چیست، فرمود: «وَلَنَجْعَلُ آيَةً لِلنَّاسِ» آن یکی به لحاظ مبدأ فاعلی، این یکی به لحاظ مبدأ غایی خدا تواناست یک، بر اساس حکمتی دارد این کار را انجام می دهد دو، و برنامه تثبیت شده است «وَكَاَنَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا» سه، دیگر وجود مبارک مریم تحمل کرد از آن به بعد دیگر هیچ نگرانی از آن به بعد برای وجود مبارک مریم نبود.

ص: ۹۳

- ۱- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۹.
- ۲- (۱۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۸.
- ۳- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۹.
- ۴- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۷.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَتْ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)»

بخشی از نکاتی که مربوط به مباحث قبل بود عبارت از این است که سرّ اینکه وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) فرزند خواست برابر آیه ی سوره ی «آل عمران» این است که وقتی مریم (سلام الله علیها) را دید «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» (۱) علاقه پیدا کرد که فرزند صالح داشته باشد در برخی از روایات آمده است که جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) را در عالم غیب به زکریا (سلام الله علیه) ارائه کردند او هم علاقه مند شد که فرزندی پیدا کند که به سرنوشت حضرت ابی عبدالله مبتلا بشود شهید بشود وجود مبارک یحیی را به آن حضرت دادند آن روایات در صورت صحّت سند قابل جمع است با آیات چون ممکن است برای یک مطلب چندین جهت و چندین راه ذکر شده باشد اینها مانعها لجمع نیستند هم آن قصّه ی مریم درست باشد هم جریان سیدالشهداء اگر روایات معتبر بود قابل جمع است.

مطلب دوم جریان فرق بین معجزه و کرامت است که در بحثهای قبل هم اشاره شد اگر با خارق عادت با تحدّی همراه باشد و با دعوی نبوت و امثال اینها طرح شده باشد می شود معجزه و اگر با تحدّی یعنی مبارز طلب کردن نباشد با دعوی نبوت همراه نباشد می شود کرامت آنچه برای مریم (سلام الله علیها) اتفاق افتاده از سنخ کرامت است مثلاً نه معجزه، اما چرا برای آن حضرت اتفاق افتاده است برای دیگران اتفاق نیفتاده است خب برای طهارت روح آنهاست اگر کسی «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۲) دو بار تطهیر را خدای سبحان درباره ی مریم ذکر کرده یا اصطفا را دو بار ذکر کرده چنین خصیصه ای برای آن زن هست برای افراد دیگر نیست. اما جریان اینکه «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ» حتماً باید مثلاً قصّه و مانند آن در تقدیر گرفته بشود «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ قِصَّةَ مَرْيَمَ» برای این است که درست است که «إِذِ انْتَبَذَتْ» بدل اشتمال برای مریم هست البته با توجیه چون فعل یا وصف نمی تواند بدل باشد برای ذات مگر با توجیه ولی بر فرض هم که این بدلیت تام باشد آنچه در قرآن کریم آمده تنها جریان انتباز نیست مجموعه ی داستان مریم (سلام الله علیها) است تا آخر، پس اگر «إِذِ انْتَبَذَتْ» هم بدون تکلف و توجیه بدل باشد برای مریم باز ما نیاز به تقدیر داریم برای اینکه آنچه در قرآن مطرح است فقط جریان انتباز که نیست تا ما بگوییم انتباز چون بدل است برای مریم دیگر نیازی به قصّه نیست «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ قِصَّةَ مَرْيَمَ» آن وقت این قصّه از انتباز شروع می شود.

۱- (۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

۲- (۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

مطلب مهم جریان تمثّل هست که استادی بحث خوبی دارند به عنوان تمثّل فرق المیزان با تبیان مرحوم شیخ تا تفسیر صافی مرحوم فیض (رضوان الله علیه) یعنی در طیّ این هفت، هشت قرن همین مطالب خصوصی المیزان است که المیزان را المیزان کرده شما می بینید این گونه از معارف نه در تبیان مرحوم شیخ طوسی است نه در روضهالجنان مرحوم ابوالفتح رازی است، نه در مجمع البیان امین الاسلام طبرسی است، نه در تفسیر صافی و نه در سایر تفاسیر این تمثّل چیست فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ» فخررازی پنج، شش اشکال ذکر می کند بعد اشکالها را جواب می دهد نه اشکالها پخته است نه جوابها پخته هر دو سوخته است مشکل را آن حرفهای فخررازی و امثال فخررازی حل نمی کنند در این مسائل همان حرفی که آن بزرگوار گفت «از شافعی نرسید امثال این مسائل» یعنی جای فخررازی و امثال فخررازی نیست اصل اشکال این است که اگر تمثّل هست از کجا آدم بفهمد حق است اگر وحی و الهام و اینها از سنخ تمثّل است از کجا ما بفهمیم حق است اگر چیزی او دید و دیگران نمی بینند از کجا بفهمیم حق است سرّش این است که اینها نه اصل تمثّل را می دانند چیست نه بین مثال متصل و مثال منفصل فرق می گذارند ما یک کون و فساد داریم و یک تمثّل در جریان کون و فساد این شیء که حالت اول را دارد حالت دوم را ندارد وقتی به حالت دوم رسید حالت اول را از دست می دهد مثل اینکه آبی که هوا می شود صورت قبلی اش را از دست می دهد صورت بعدی را می گیرد از قبل فساد هست نسبت به بعد تکون است این می شود کون و فساد که عالم ماده با کون و فساد همراه است چیزی قبلاً در آن صورت بود الآن به این صورت در می آید و مانند آن، تمثّل با کون و فساد فرق دارد تمثّل آن است که آن حقیقت در عین حال که حقیقت هست و محفوظ هست در حوزه ی ادراک کسی به صورتی در می آید همان حقیقت است قرآن کریم می فرماید خدای سبحان روح را حالا یا جبرئیل یا فرشته ی دیگر این را فرستاد این روح با حفظ روحانیتش در فضای ادراکی مریم به صورت بشر در آمده نه اینکه به بشر تبدیل شده نه تبدل بشراً، تمثّل بشراً یعنی آن حقیقت علی ما هی علیها محفوظ است به صورت پایین تر آمده در تبیین این مسئله همان طلیعه ی بحث گفته شد حالا یک فقیه یا یک حکیم یک قاعده ی عقلی یا یک قاعده ی نقلی را در فضای عاقله ترسیم می کند این جزء نوآوریهای اوست مثلاً همان قاعده را می خواهد به دیگران منتقل کند حالا یا با گفتار یا با نوشتار این قبل از اینکه به زبان بیاورد یا به زبانه ی قلم منتقل کند در فضای خیال خود این را متمثّل می کند که من این مطلب عقلی را یا نقلی را به فارسی بنویسم یا عربی، اگر فارسی یا عربی است یک مقدمه و پیش گفتار می خواهد سه تا باب می خواهد یک خاتمه می خواهد همه ی اینها را در فضای خیال ترسیم می کند. آن مطلب معقول که در عاقله ی اوست یک امر بسیط است وقتی تنزّل کرده همان مطلب در قوه ی خیال او ترسیم شده به این صورت در می آید یک پیش گفتار است و سه فصل است و یک نتیجه مثلاً همان ترسیم شده ی خیال را به صورت یک سخنرانی یک ساعت بیان می کند یا به صورت یک مقاله ده صفحه می نویسد این ده صفحه تجسّم آن مثال است آن مثال تمثّل آن عقل این قابل کون و فساد است یعنی آنچه گفته می شود یا نوشته می شود چون مادی است ممکن است تغییرپذیر باشد تحوّل پذیر باشد از بین برود و مانند آن ولی آن صورت مثالی همچنان محفوظ است که معقول شده متخیّل نه اینکه تجافی کرده پایین آمده دیگر چیزی در عاقله اش نیست از سنخ کون و فساد نیست و اگر گوینده می گوید من عین آنچه در ذهنم بود منتقل کردم به شما رساندم مصحح عیّتی همان ربط وجودی است و گرنه عین آن که نیامده ما الآن اصولاً با این داریم زندگی می کنیم یعنی زندگی شبانه روزی ما با تمثّل اداره می شود هر کسی بالأخره

مطلبی را می فهمد بعد ترسیم می کند که بشود زبان بگوید این می شود خیال و تخیل منتها در حوزه ی خیال است این را نمی بیند بعد آن را منتقل می کند ما اصلاً با تنزل دادن مطلب عقلی داریم زندگی می کنیم منتها هر دو چون علم حصولی است برای ما محسوس نیست. خب، اگر کسی حواسش را کنترل کند آنچه را که به خیال او آمده شب در عالم خواب می بیند همین علم حصولی برای او می شود علم حضوری، همین صورت خیالی برای او می شود صورت مثالی اگر انسان وارسته باشد نسبت به دیگران هم همین حال را پیدا می کند، نسبت به گذشته همین حال را پیدا می کند، نسبت به آینده همین حال را پیدا می کند، بنابراین تمثّل فرق جوهری دارد با کون و فساد عین آن مطلب عقلی تنزل می کند در حوزه ی خیال این تازه برای مثال متصل، اما در مثال منفصل آنچه را که از ذات اقدس الهی به عنوان فیض نازل می شود بخشی مربوط به عالم لوح محفوظ است بعد از آنها نازل تر به لوح محو و اثبات برمی گردد که «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» (۱) بعد هم به عالم پایین تنزل می کند که «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (۲) آنچه به قَدَر و اندازه خلق شده مسبوق به عالم محو و اثبات است آن مسبوق به عالم لوح محفوظ است آنچه را که در لوح محفوظ است اگر کسی ببیند تغییرناپذیر است و اگر کسی با لوح محو و اثبات ارتباط برقرار کند این به امید خیر می دهد می گوید آنچه را که ما فعلاً در لوح محو و اثبات دیدیم این است ممکن است بدا حاصل بشود، کمتر بشود، بیشتر بشود، اظهار بعد الاخفاء بشود نه ظهور بعد از خفا اینها هست. سیدناالاستاد تا عالم مثال متصل را بیان کردند ولی آنچه را که در جریان حضرت مریم و یا حضرت ابراهیم و یا حضرت زکریا و سایر انبیاست اینها ظاهراً با عالم مثال منفصل رابطه برقرار می کنند مثال منفصل نه مثال متصل نه تنها در حوزه ی ادراکی اینها این طور است در مثال منفصل هست اینها با مثال منفصل رابطه برقرار می کنند ارتباط با عالم مثال منفصل مقدور همه نیست بر فرض هم مقدور برخیها باشد با سهو و نسیان همراه است با خطا و خطیئه همراه است لذا آنها که اهل معرفت اند، اهل تلاش و کوشش اند که با عالم مثال رابطه برقرار کنند اهل کشف و شهود باشند به این باور رسیدند و تصریح کردند گفتند همان طوری که علوم حصولی چه در حوزه، چه در دانشگاه یک سلسله علوم نظری پیچیده است که الا ولابد باید به بدیهی ختم بشود اگر علم نظری به بدیهی ختم نشود که همچنان مجهول می ماند و اگر کسی علم بدیهی نداشته باشد دسترسی به نظری ندارد پیوند نظری و ضروری هم معصوم است یعنی رابطه ی بین نظری و بدیهی معصوم است آن سالک و رونده است که اشتباه می کند منطوق معصوم است منطوقی است که اشتباه می کند منطوق یعنی راه بدیهی به نظری این مطلب پیچیده بالأخره به جایی ختم می شود دیگر اگر به جایی ختم نشود که دیگر مطلب نیست می شود امر باطل، هر مطلب دقیق نظری پیچیده به بدیهی ختم می شود یک، این راه معصوم است دو، رونده گاهی می لغزد گاهی نمی لغزد این چنین نیست که صراط نباشد، راه نباشد اگر راه نبود که ما را دعوت نمی کردند که بین مطالب نظری و مطالب بدیهی راهی است معصوم که نه تخلف در آن هست نه اختلاف این سالک، این ناظر، این حکیم، این فقیه، این محدث، این اصولی که رونده ی این راه است گاهی می لغزد «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَّا كَبُونَ» (۳) گاهی نمی لغزد چون گاهی می لغزد باید به کسی مراجعه کند که هرگز نمی لغزد و آن اهل بیت اند آنها می گویند ما احتیاج به وحی و الهام معصومین داریم برای اینکه اینها روندگانی اند که نمی لغزند اگر کشف و شهود ما که پیچیده و نظری است و کشف و شهود اینها عرضه شد و مطابق در آمد معلوم می شود این نظری به بدیهی رسیده در عین حال که از عمیق ترین مسائل نظری است اگر به کشف و شهود اینها نرسیده معلوم می شود این نظری ما به بدیهی ختم نشده همچنان پیچیده است کشف و شهود معصوم به منزله ی بدیهی است، کشف و شهود غیر معصوم به منزله ی نظری است الا- ولابد کشف و شهود آنها باید عرضه بشود به کشف و شهود معصوم همان طوری که در علوم حصولی نظریها به بدیهی ختم می شود در علوم شهودی هم کشف غیر معصوم باید به معصوم برگردد این

حرف آن کَمَلین و اساتید آنهاست که سرّ نیاز ما به معصوم برای همین است هر عالم و صاحب نظری می گوید من یک مبادی باید داشته باشد، یک بدیهیات باید داشته باشد که نظری را با آن حل کنم اینها می گویند ما یک کشف معصوم باید داشته باشیم که کشفهای خودمان را با او حل کنیم. فتحصل که ما دوتا عالم داریم دوتا مثال داریم یک مثال متصل است که در حوزه ی ادراکی بشر است که آن فرشته از بالا در درون انسان متمثل می شود به این صورت، یک مثال منفصل داریم که چه ما باشیم چه نباشیم آن وجود عالم مثالی برای آن فرشتگان است و این انسانی که صاحب کشف و شهود است به آن مثال منفصل رابطه برقرار می کند او دیگر یقیناً معصوم است و هیچ اشتباهی در آن نیست حالا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) از کدام سنخ بود ظاهر قرآن همان طور که سیدناالاستاد فرمودند این است که به مثال متصل در آمد چون دارد «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» نه اینکه مریم (سلام الله علیها) با مثال رابطه برقرار کرده بلکه او برای مریم متمثل شده و این تمثّل اختصاصی به صورت ندارد وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) چندین کار کرده و همه ی اینها مربوط به عالم مثال است اگر حرف زده شاید زبانش همین طور عادی بود و دیگری حرفش را نمی شنید اگر کسی همراه مریم (سلام الله علیها) بود ولی او داشت حرف می زد مثل اینکه آدمی که خوابیده دارد حرف می زند خواب می بیند کسی که در کنار اوست بیدار است حرف او را که نمی شنود که، حرف زدنش حرفِ مثالی بود، حرف شنیدنش با سامعه ی مثالی بود، نفخ او نفخ مثالی بود، انتفاخ این انتفاخ مثالی بود منتها چون عالم مثال با عالم طبیعت ارتباط دارد در عالم طبیعتش اثر گذاشته شما می بینید کسی خواب بد می بیند هراسناک از خواب برمی خیزد در حالی که عرق کرده است در حالی که می بیند در اتاق امن خوابیده احتلام هم از همین قبیل است در این کتابهای عقلی در بحث منام در بحث برزخ در عالم مثال گوشه ای درباره ی احتلام بحث کردند این کسی که مُحتلم می شود یک چیز دیگری را می بیند بعد می بیند جامه ی او خیس شده این طور نیست که رابطه بین طبیعت و مثال گسیخته باشد آن که دیده در جای دیگر دیده در عالم مثال دیده ولی همین شخص دیده چون بین عالم طبیعت و بین عالم مثال رابطه هست در عالم طبیعت اثر گذاشته آن حوزه ی اولی حوزه ی مثال بود همه ی ما منتها در این اوضاع عادی با مثال رابطه داریم مثل اینکه همه ی ما حرف می زنیم اما خیلی از حرفهای مُهمل است یک عده محقق اند حرف می زنند اما همه اش مستعمل است حرف زدن یکی است، مثالها یکی است، خوابیدنها یکی است، خواب دیدنها یکی است منتها یکی بد می بیند یکی خوب، یکی اضغاث احلام می بیند یکی حق می بیند مثل اینکه همان حرف زدن ما همان طوری که «کما تعیشون تموتون» (۴)، «کما تعیشون تنامون» هر طوری که زندگی می کنیم حرف می زنیم همان طور هم می خوابیم دیگر. خوب، بنابراین پس ما دو مثال داریم یک مثال متصل یک مثال منفصل و مثال متصل احیاناً اشتباه پذیر است ولی مثال منفصل کارِ خداست و خلقت است و سرّ جایش محفوظ است و همواره هست ظاهر آیه مثال متصل است که فرمود: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا».

ص: ۹۵

۱- (۳). سوره ی رعد، آیه ی ۳۹.

۲- (۴). سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.

۳- (۵). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۴.

۴- (۶). عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۲.

پرسش: یعنی در حالت تمثّل زوجیت برای مریم پیش آمد؟

پاسخ: نه، او تمثّل کرده که «لِأَهَبَ لَكِ» را شنیده آن وقت این دوتا آیه ای که یکی در سوره ی «انبیاء» بود یکی در سوره ی «تحریم» که «أَخَصَيْتَ» بعد «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» (۱) آن در عالم مثال بود در عالم طبیعت اثر گذاشته این «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» یک جا، «فِيهَا» (۲) جای دیگر «مِنْ رُوحِنَا» او «رُوحِنَا» که این دوتا آیه قبلاً خوانده شد یکی در سوره ی «انبیاء» یکی در سوره ی «تحریم» این در عالم مثال طبیعت اثر گذاشته مثل اینکه کسی خواب می بیند بعد جامه ی او خیس می شود آن که خواب دیده در عالم مثال است خواب دیده که مسافرت کرده فلان شهر رفته آن حالت احتلامی باعث می شود جامه ی او خیس بشود اگر بین طبیعت و مثال رابطه هست که هست از آن طرف اثر می گذارد از این طرف اثر می گیرد وجود مبارک مریم حرفی که زده مثالی بود، حرفی که شنیده مثالی بود، نفخی که شده مثالی بود، انتفاخی که شده مثالی بود، صورتی که دید مثالی بود در اثر ارتباط عالم مثال و عالم طبیعت اثر گذاشته این ارتباط را ما مرتّب داریم می بینیم منتها ما در اضغاث و احلامیم آنها جای دیگر اصلش حق است.

مطلب دیگر اینکه آنها که واقعاً به تجرّد روح معتقد نیستند نظیر متفکران مادی اینها الاً و لابد گرفتار سفسطه و شک اند البته برخیها تصریح می کنند ابایی هم از این کار ندارند، ابایی هم از این مطلب ندارند رابطه ی انسان با واقعیت کلاً قطع است آنها می گویند ما از واقع هیچ خبری نداریم مگر همان مقداری که در حوزه ی ادراک ماست چرا، برای اینکه ما با این مجاری حواس پنج گانه با عالم طبیعت ارتباط داریم مس می کنیم، می بینیم، می شنویم، می چشیم و استشمام می کنیم و مانند آن این یک، این امور که عوارض و کیفیات اند وارد دستگاه ادراکی ما می شوند این دو، چون دستگاه ادراکی کلاً مادی است وقتی این کیفیات از بیرون به فضای درون می آید از کانالهای پنج گانه عبور می کند این سه، این کانالهای پنج گانه مادی اند وقتی چیزی از این کانال بخواهد بگذرد هم در این کانال و مجرا اثر می گذارد هم از این کانال و مجرا اثر می پذیرد برای اینکه اینها که معبر خاص نیستند برای او یک سلسله اعصاب مادی موجود مادی وقتی معبر یک سلسله کیفیات بود یک تعامل متقابلی بین این اعصاب و این کانال با این عابر هست این خصوصیتهای دست خورده ی تعامل یافته ی با کانال بعد به دستگاه بالا که تصمیم گیرنده اند می رسند آن دستگاه تصمیم گیرنده وقتی بخواهد نظر بدهد فتوا بدهد درباره ی چیزی فتوا می دهد که محصول تعامل کیفیات از خارج آمده با کانال درونی اوست این از کیفیات دست نخورده خبر ندارد این اصلاً نمی داند حرارت یعنی چه، برودت یعنی چه، شیرینی یعنی چه، ترشی یعنی چه اینکه دست گذاشته کنار بخاری حرارت را احساس کرده این حرارت به وسیله ی نیروی لامسه به دستگاه مغز او می رسد وقتی این کیفیت گرم بخواهد برسد از این کانال عبور می کند یک تعامل متقابلی بین این اعصاب لامسه با این حرارت ملموس است وقتی تعامل شد چیزی اعصاب به آنها داد، چیزی آنها به اعصاب دادند جمع بندی شده اش به آن مغز می رسد آن مغز بخواهد درباره ی حرارت فتوا بدهد می گوید این که فعلاً نزد من است از معنای حرارت این است اما واقعه دست نخورده همین است یا نه لست ادری آنها ناچارند بگویند سفسطه و ما در واقع از واقع خبر نداریم و شکاکیم چه اینکه می گویند اما اگر ما گفتیم آن که می گیرد روح مجرّد است و حواس حتی در مرحله ی لمس از تجرّد ولو تجرّد ضعیف برخوردارند اینها امین الله اند آنچه را در خارج به اینها رسیده است عین همان را تحویل مراحل بالاتر می دهند لذا قوه ی واهمه می تواند بگوید حرارت یعنی چه، قوه ی خیال می تواند بگوید حرارت یعنی چه، قوه ی عاقله می تواند بگوید حرارت یعنی چه هر کدام در حدّ خاصّ خودشان اینها هستند

که به واقع ارتباط دارند البته گاهی هم اشتباه می کنند بعد به بدیهی ختم می شود ولی یک متفکر مادی الا ولابد باید اعتراف بکند که سوفیست است، شکاک است، راهی به واقعیت ندارد نه شکاک است یعنی واقعیتی نیست بلکه شکاک است یعنی ما راه به واقعیت نداریم ولو درباره ی بدیهیات ولی اگر روح مجرد بود این مسیر مجرد بود هیچ تأثیر و تأثری بین ماده و مجرد نیست اینها در دست اثر می گذارند این دست را گرم می کنند نه نیروی لامسه را، نیروی لامسه سهمی از تجرد دارد و همچنان ادراک خودش است.

ص: ۹۶

۱- (۷). سوره ی تحریم، آیه ی ۱۲.

۲- (۸). سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۱.

مطلب بعدی درباره ی تمثّل است حالا اگر کسی خواست پایان نامه ای درباره ی تمثّل بنویسد، رساله ای بنویسد و مانند آن ما فکر کردیم این شانزده روایتی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد پنجم کافی چون احکام جنائز را «ما یعاین المحتضر حین الموت» را ایشان در کتاب جنائز ذکر کرده یعنی در بحث طهارت بحث اینکه اول اقسام طهارت را ذکر می کنند، حکم اموات را ذکر می کنند، غسل میّت را ذکر می کنند که بعضی از فقهای ما هم احکام میّت را در باب طهارت ذکر کردند غسل میّت و احتضار میّت و تکفین میّت و تدفین میّت و اینها را در کتاب طهارت ذکر می کنند مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) هم در کتاب طهارت به عنوان کتاب الجنائز آداب محتضر و احکام محتضر و اینها را آنجا ذکر کرده شانزده تا روایت است که ایشان آنجا ذکر کرده که وقتی شخص به حال احتضار رسیده و بخش پایانی عمرش فرا رسیده در دالان انتقال به برزخ است چه چیزهایی را می بیند و چه کسانی را می بیند وجود مبارک پیغمبر را می بیند، وجود مبارک حضرت امیر را می بیند، این لبخندی که بعضیها می زنند این است، اشکی که از چشم بعضی از محتضران می ریزد اشک نشاط است قُرّهالعين است این شانزده تا روایت خیلی جالب است برای اینکه دیدیم جامع تر باشد به وافی مرحوم فیض مراجعه کردیم می بینید مرحوم فیض در وافی به روال کلینی و اینها این کار را نکرده مسئله ی احتضار اینها را گذاشته آن جلد های آخر وافی یعنی وقتی که انسان به پایان عمر می رسد مسئله ی وصیّت را آنجا ذکر می کند بعد بیماری شخص را ذکر می کند استحباب عیادت مریض را ذکر می کند بالین محتضر انسان می رود چگونه ذکر می کند حالت احتضار را ذکر می کند تجهیز را ذکر می کند مرگ را ذکر می کند برزخ را ذکر می کند قیامت را ذکر می کند این نظم مرحوم فیض است در وافی شاید از نظری نظم خوبی باشد. دوتا روایت است که قبلاً هم به مناسبتی از همان بخش پایانی وافی فیض خواندیم و از روی روضه ی کافی یعنی جلد هشت کافی مرحوم کلینی هم خواندیم و آنکه مرحوم کلینی نقل می کند علی ما بیالی یک روایت است ولی آنکه مرحوم فیض در وافی نقل می کند دوتا روایت است مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کافی جلد هشتم آنجا نقل می کند که بشر اولی که می خوابید خواب نمی دید انبیا اینها را دعوت می کردند به احکام شرعی اینها انکار می کردند بعد می گفتند اگر عمل بکنیم چه می شود می فرمودند پاداش دارید بعد از مرگ، عمل نکنیم چه می شود کیفر دارید بعد از مرگ اینها انکارشان بیشتر می شد می گفتند انسان که مُرده دیگر خبری بعد از مرگ نیست هر چه اینها می خواستند بفهمانند انسان با مرگ نمی پوسد از پوست در می آید متوجه نمی شدند آن بشرهای اولی بعد خدای سبحان رؤیا را نصیب اینها کرده اینها آمدند نزد انبیایشان می گفتند این چیست که ما وقتی خوابیدیم در عالم خواب می بینیم اینها چیست؟ انبیا به اینها می فرمودند اینها نمونه ی آن حرفهایی است که ما می زنیم ما که می گوئیم بعد از مرگ خبری هست از این نمونه ها خبر هست نه اینکه اینها که در قبرستان اند دوباره زنده بشوند بیایند در خیابان و بیابان از این قبیل است. (۱) این دوتا روایت هم از غرر روایات ماست که مرحوم فیض در وافی در بخش بعث و قیامت ذکر کرده ولی جامع تر از همه اگر کسی خواست در این زمینه رساله ای پایان نامه ای چیزی بنویسد بحار الأنوار مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) هست که ایشان تقریباً نه تنها آن شانزده روایت کلینی را و نه تنها آن مقداری که مرحوم فیض در وافی نقل کرده ۵۶ حدیث نورانی در این زمینه در همین جلد ششم بحار الأنوار نقل کردند جلد ششم بحار الأنوار طبع بیروت از صفحه ی ۱۷۳ تا صفحه ی ۲۰۲ این ۵۶ روایت را نقل کردند بعد در صفحه ی دویمت دارند که جریان حارث همدانی «یا حار همدان من یمت یرنی» را در این قسمتها ایشان زیاد نقل کردند. در صفحه ی دویمت دارند که «تذیل إعلم أنّ حضور النبی (صلی الله علیه و آله و سلّم) والأئمه (صلوات الله علیهم) عند الموت ممّا قد ورد به الأخبار المستفیضة و قد اشتهر بین الشیعه غایه الإشتهار و انکار مثل ذلك لمحض استبعاد الأوهام لیس من طریقہ الأخبار» این بیان لطیف را ایشان ذکر کرده در بعضی از روایات هم هست که برای همه نقل نکنید که وجود

مبارک صدیقه کبرا می آید آنجا برای اینکه شاید آنها نتوانند بفهمند که آنجا محرم و نامحرم ندارد چون در آن روایت دارد این را برای همه نقل نکنید که حضرت زهرا. به هر تقدیر ایشان در صفحه ی ۲۰۱ می فرمایند چندتا توجیه دارد یکی از آن توجیهاست این است که «أنه يُمكن أن يكون حضورهم بجسدٍ مثالیّ لطیفٍ لا یراه غیر المحتضر» بعد می فرمایند اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر و حضرت امیر که رحلت کرده بودند ندارند آن ائمه ای هم که زنده بودند آنها هم همین طورند حالا کسانی نظیر زرارهبین اعمین، حمران بن اعمین اینها اگر رحلت کردند وجود مبارک امام صادق هم می دیدند این اختصاص ندارد که آن امام رحلت کرده باشد وجود مبارک ولی عصر الیوم هم همین طور است بعد می گوید اشکال نکنید خب دفعتهً واحده صدها نفر می میرند از شیعیان و مؤمنان الهی چطور یک امام حاضر می شود فرمود این تمثیل است وقتی وجود مثالی باشد ذات اقدس الهی مثال اینها را خلق بکند محذوری ندارد که امام زمان در یک جا در یک لحظه صد جا حاضر بشود آن وقت این جریانی که از حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل شده است که در یک شب مهمان چهل نفر بود هم قابل توجیه است با این بیان. اینها را اگر فرصت بود بعضی از این مطالب را می خوانیم حالا حیف که فرصت برای اینها نیست.

ص: ۹۷

Your browser does not support the audio tag

«فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَضْخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (۲۳) فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَزَى إِلَيْكِ جِذْعَ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَئِيًّا (۲۵)»

انسانهای معصوم گرچه مکتب نرفتند ولی بالأخره اگر در بخش علمی شکی داشتند یا در بخش عملی هراس و ترددی و خوفی داشتند به وسیله ی همان فرشته ی وحی برطرف می شود نباید گفت که اگر مریم (سلام الله علیها) دارای ملکه ی عصمت بود چگونه تردید کرد و نشناخت اینها که عالم بالذات نیستند به وسیله ی تعلیم الهی عالم می شوند. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اولین باری که در کوه حرا آن صحنه را دید با تعلیم الهی عالم شد وجود مبارک موسای کلیم در طور وقتی اولین بار عصا را القا کرد به صورت مار در آورد هراسناک شد آن گاه خدا فرمود نترس «لَا تَخَفْ سَعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» (۱) بعد دیگر برای او عادی شد غرض آن است که انبیای الهی، اولیای الهی اگر بخواهند عالم بشوند باید به تعلیم پروردگار باشد اگر بخواهند خوفشان برطرف بشود باید به تعلیم الهی باشد پس آنچه را که وجود مبارک مریم (علیها سلام) احساس کرد با عصمت او منافاتی ندارد.

ص: ۹۸

۱- (۱). سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

پرسش:...

پاسخ: خب بله، اینها تا به آن درجه برسند در اوایل این چنین نیست آن عدالت را همیشه دارند اما آن مراحل بالاتر را باید به تعلیم الهی و افاضه ی الهی پیدا کنند دیگر اینکه درباره ی حضرت رسول فرمود: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تُكُنْ تَعْلَمُ» (۱) از همین قبیل است.

مطلب دوم آن است که تنها بودن، خلوت کردن، مقداری از کثرت فاصله گرفتن، با هیاهو انس نداشتن این سهم تعیین کننده ای دارد که انسان با ملکوت رابطه برقرار کند به همان دلیل که انسان در خواب با ملکوت رابطه برقرار می کند در بیداری برقرار نمی کند اگر افرادی در بیداری مواظب خود باشند و مقداری هم به تنهایی انس پیدا کنند اینها هم ببینند آنچه را که دیگران می دیدند کوه حرا را، غار حرا را وجود مبارک حضرت برای همین انتخاب کرده آن طوری که در نهج البلاغه است

وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود وجود مبارک پیامبر هر سال مجاور حرامی شد فقط من باخبر بودم و دیگران بی اطلاع بودند وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم این «انْتَبِذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» (۲) یک، «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» دو، هم فاصله گرفت هم در حجاب بود که با تنهایی خدا را عبادت کند چنین حال مناسب است برای مشاهده ی ملکوت.

مطلب بعدی آن است که این اولین بار یک وقت است کسی برای او رعب آور است نظیر آنچه را که مثلاً زکریا (سلام الله علیه) یا حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) فرشته ها را دیدند برای آنها آشنا نبود غذا حاضر کردند و دیدند که «فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ» (۳) برای حضرت ناشناس شد مقداری هم احساس کردند خب بعد فرشته ها گفتند ما فرشته ایم ما موریم اهل غذا نیستیم و مانند آن، این یک مقدار هراس دارد یا مثلاً ناشناختگی دارد اما نامحرمی را چنین شخصیتی بیند گذشته از آن تازگی، هراس را هم به همراه دارد لذا آن فرشته ی وحی وقتی شروع کرد به صحبت کردن با کلمه ی حصر در طلعه ی سخن مطلبی گفت که آرام بخش بود گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ» بدان تنها صبغه ی من رسالت است من مأمور الهی ام بشر نیستم هراسی نداشته باش و مانند آن «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ»، خب.

ص: ۹۹

۱- (۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

۲- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.

۳- (۴) . سوره ی هود، آیه ی ۷۰.

پاسخ: تشخیص اینکه تمثّل بود یا تجسّم بود خب بالأخره باید با همین وحی مشخص بشود الآن انسان کسی را می بیند از کجا تشخیص بدهد که این تمثّل است آن هم در آن حالت ولی وقتی که گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» دیگر آرام شد طرزی گفت که گفتن همان و آرام شدن همان دیگر حضرت سؤال نکرد از کجا بفهمم تو راست می گویی این برای اولیای الهی دیگر نیست اگر کسی به این صورت در بیاید بگوید من فرستاده ی خدا هستم و بشر نیستم از کجا آدم باور کند ولی گفتن همان و باور کردن همان برای اینکه طرزی ادا کردند و طرزی او دریافت کرد که برای او مشخص شده است که این رسالت الهی را به همراه دارد.

جریان تمثّل الا و لابد ما باید روی آن بیشتر کار بکنیم نه کار حوزوی یا دانشگاهی کاری که بالأخره با زندگی ما ارتباط دارد ما حالا امروز نشد فردا، فردا نشد پس فردا بالأخره با اینها کار داریم دیگر ماییم از این به بعد با تمثّل یعنی با وجود ملکوتی، با وجود مثالی، با تمثّلات اعمال، با تمثّلات عقاید، با تمثّلات اخلاق روبه روییم آن ۵۶ روایتی که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) نقل کرده این برای «ما یعاین المحتضر عند الاحتضار و الموت» بود که مربوط به مشاهده ی اهل بیت (علیهم السلام) و اینها این یک بخش بود اما حالا مال او برای او متمثّل می شود، فرزندان او برای او متمثّل می شوند، عمل او برای او متمثّل می شود این در دالان ورودی به آن عالم است مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) و سایر بزرگان در جوامع روایی شان این تمثّلات حال احتضار را از تمثّلات ورود در عالم برزخ و این دو را از تمثّلات در برزخ اینها همه را از هم جدا کردند مرحوم فیض (رضوان الله علیه) در وافی یک مقدار روایت را چون جمع کرده روایات ابواب چهارگانه را کتب اربعه را آن بیشتر از تک تک اینها دارد در جلد ۲۵ وافی از این طبع جدید وافی را شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی تعلیقات پربرکتی دارند با آن تعلیقات ایشان چاپ شده در جلد ۲۵ طبع جدید صفحه ی ۵۹۹ آنجا بابی دارد به عنوان «باب ما یخلق المیت من نعیم القبر و عذابه» آن روایت را از کافی نقل می کند و همچنین از من لا یحضره الفقیه نقل می کند که وجود مبارک امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) این چنین فرمود: «قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) إنّ العبد إذا کان فی آخر یوم من آیام الدنیا و أوّل یوم من آیام الآخرة مُثّل له ماله و ولده و عمله» برای او متمثّل می شوند حالا چشم او یا باز است یا بسته بستگانش را نمی شناسد و فرزندان او را نمی شناسد پرستارانش را نمی شناسد هیچ کس را نمی شناسد اما می بیند که مال او و فرزند او و عمل او نزد او صف بستند «فیلتفت إلی ماله» حالا این با مالش گفتگو می کند «فیقول والله إنّی کنت علیک حریصاً شحیحاً» به مال می گوید من خیلی نسبت به تو بخل می ورزیدم آزمندانه در تحصیل تو می کوشیدم چه کار از دست تو برمی آید در این روز خطر مشکل مرا حل کنی «فمالی عندک» چه سهمی من نزد تو دارم؟ «فیقول» مال به او می گوید «خُذ مِنّی کفّنک» فقط به اندازه ی کفن از من حق داری «قال» وجود مبارک امیرالمؤمنین فرمود: «فیلتفت إلی ولده» این از مال که ناامید شد رو به بچه می کند که چقدر کار از تو برمی آید؟ «فیقول» یعنی این کسی که محتضر است در حال رفتن است به فرزندش می گوید «والله إنّی کنتُ لکم بُولده» نه «ولده» از اینکه ضمیر جمع آورد فرمود وُلد است «إِنّی کنتُ لکم مُحَبَّباً و إنّی کنتُ علیکم مُحامِياً فمأذالی عندکم فیقولون» فرزندان می گویند «نؤدّیک إلی حُفرتک نواریک فیها» ما تا کنار گور می آییم تو را در خاک دفن می کنیم همین، «قال فیلتفت إلی عمله فیقول والله إنّی کنتُ فیک لزهدا» به عمل می گوید من در تو بی رغبت بودم زهد اگر با «فی» استعمال بشود یعنی بی رغبتی زاهد در او «و کأَنّوا فیهِ مِنَ الزّاهِدین» (۱) یعنی بی رغبت بودن «إِنّی کنتُ فیک لزهدا و

إِنْ كُنْتَ عَلَيَّ لَثِيلاً» تو برای من دشوار بودی و من در تو بی رغبت «فمالي عندك» من چه سهمی نزد تو دارم؟ «فبقول» عمل به او می گوید «أنا قرينك في قبرك و يوم نَشْرِكُ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا و أَنْتَ» من با تو هستم تا در صحنه ی قیامت که بر ذات اقدس الهی عرضه بشوی درست است که درس و بحثهای حوزه خوب است بالأخره ما باید چیزهایی را یاد بگیریم و عمل بکنیم اما اینها برای ما اصل است اینها با سرنوشت ما، با سرشت ما ارتباط تنگاتنگ دارد معلوم نیست چه موقع ما با اینها روبه رو می شویم لذا اینها باید همیشه برای ما نقد باشد این مسئله ی تمثیل برای همه ما هست اگر اینها را خوب روی آن کار کرده باشیم وقتی آن صحنه پیش آمد می بینیم که چیز آشناست یک چیز ناآشنایی نیست هم سؤالهای ما خوب خواهد بود، هم جوابهای آنها خوب خواهد بود خود فشار مرگ برای ما بس است دیگر اینها ما را در فشار قرار نمی دهد اما اگر اینها را بحث نکرده باشیم همان بحثهای این طرف مرگ باشد آنجا که می رویم چیزی به دردخور باشد فراهم نکردیم این روایت اول بود که نقل کردند. بعد روایت دوم درباره ی عمل هست که باز مبسوط است که ملاحظه بفرمایید خیلی اینها «کلامکم نور». (۲).

ص: ۱۰۰

۱- (۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۲۰.

۲- (۶). من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۶.

پرسش: فرمود: «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» یعنی حضرت مریم لطف خدا و رحمت خدا را دیده بود آشنا بود برایش.

پاسخ: خب بله، اینها هراس آور نیست اما همان حضرت که دارای ملکه ی عصمت است یک نامحرم را ببیند هراس دارد دیگر.

در حدیث صفحه ی ۶۰۴ از کلینی نقل می کند که وجود مبارک امام صادق فرمود: «إِذَا وُضِعَ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ مُثِلَ لَهُ شَخْصٌ» خب پس یک سلسله تمثالات است در حال احتضار، یک سلسله تمثالات است در حین ورود به عالم برزخ، یک سلسله تمثالات است بعد از ورود در برزخ وقتی سؤال کردند که برزخ چه موقع است امام (سلام الله علیه) فرمود: «مُنْذُ الْقَبْرِ» (۱) ما چهارتا عالم نداریم یکی دنیا، یکی قبر، یکی برزخ، یکی قیامت سه تا عالم داریم دنیا داریم و برزخ داریم و قیامت، برزخ از همان وقتی است که انسان را گذاشتند در قبر این قبر یک حسابِ فقهی دارد احکامی دارد باید رو به قبله باشد انسان از همین قبر و برکات این قبر آثاری نصیبش می شود اما قبر حقیقی در برزخ است می بیند قبر یا «روضه من ریاض الجنه» یا «حفره من حفر النیران» (۲) در روایات قبر دارد وقتی انسان مؤمن وارد قبر شد «مَدَّ الْبَصَرَ» (۳) قبر او وسیع می شود تا آنجا که چشم می بیند از طرفی قبر کفّار «حفره من حفر النیران» وقتی مشهد مشرف می شویم قبری است که «روضه من ریاض الجنه»، «مَدَّ الْبَصَرَ» آن قبر وجود مبارک امام هشتم (سلام الله علیه) است گودالی از گودالهای عمیق و وسیع جهنم آنجاست که قبر هارون است اینها کنار هم است در دنیا از نظر زمین کنار هم اند ولی فاصله فراوان است یکی در روضه است یکی در حفره شبیه اینها نه خود اینها مثل اینکه دو نفر مسافرنند و در مسافرخانه خوابیدند یکی مؤمن است و دیگری کافر، مؤمن خوابهای بسیار خوبی می بیند «فی روضه من ریاض الجنه» آن کافر خوابهای بد و مار و عقرب می بیند که به او نیش می زنند نه او از این باخبر است نه این نه از او باخبر است چون کاری با هم ندارند هر دو در برزخ اند دیگر چنین صحنه ای برای همه ما هست این روایت را که حضرت نقل می کند فرمود کسی در قبر متمثل می شود این شخص به او می گوید «یا هذا کُنَّا ثَلَاثَةً» ما سه نفر بودیم «کان رزقک فانقطع بانقطاع أجلک و کان أهلك فخلفوك و انصرفوا عنک و کنت عملک فبقيت معک» به این شخص مُرده می گوید که ما سه نفر بودیم مال تو بود و فرزند تو بود و من آنها رفتند و من ماندم «أما إني كنتُ أهون الثلاثة عليك» در بین این سه نفر یعنی مال و فرزند و من، من نزد تو بی ارزش تر از همه بودم این مسئله قبل.

ص: ۱۰۱

۱- (۷) . الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۲- (۸) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳- (۹) . الکافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

روایت بعدی که باز در صفحه ی ۶۰۵ آمده سالم از وجود مبارک ابی عبدالله (علیه السلام) نقل می کند «ما من موضع قبرٍ الا و هو یَنطق فی کلّ یوم ثلاث مرّات أنا بیت التراب، أنا بیت البلاء، أنا بیت الدود» اینها را که نمی شود بر تشبیه و امثال ذلک حمل کرد یکی دوتا روایت هم نیست هر روز قبر می گوید «أنا بیت الوحده، أنا بیت الوحشه» به یاد من باش اینجا باید بیایی اینجا خانه ی توست اینجا را آباد بکن اینجا را قبلاً بخر اینهاست آنهايي که اهل ملکوت اند اینها را می شنوند این صداها را می شنوند یعنی با تمثلات، آنهايي که مثل ما چشم بسته و گوش بسته اند یا از اینها خبر نداریم یا اینها را بر تشبیه حمل می کنیم.

پرسش: حاج آقا مظهریت مرگ چون آنأ دارد متعفن می شود جا برای ممیزی نمی ماند.

پاسخ: خب حالا آنها به برکت معصومین به جایی می رسند.

و روایتی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل می کند مرحوم فیض در وافی در همین جلد ۲۵ صفحه ی ۶۰۶ نقل می کند این است که وجود مبارک امام صادق فرمود: «کلّ شیعتنا فی الجَنّه علی ما کان فیهم قال» از حضرت سؤال کرد همه ی شیعه ها در بهشت اند فرمود بله همه شیعه ها در بهشت اند عرض کردم «إنّ الذنوب کثیرة کبار» و چطور اینها در بهشت اند؟ «قال (علیه السلام) اما فی القیامه» اینکه من می گویم در بهشت اند این مربوط به بهشت کبراست یعنی قیامت «و کلکم فی الجَنّه بشفاعه النبی المطاع أو وصی النبی» أمّا «ولکنی والله أتخوّف علیکم فی البرزخ» قسم به خدا من از برزخ می ترسم برای شما «قلت و ما البرزخ؟ قال القبر مُنذ حین موته الی یوم القیامه» خب مگر انسان می تواند تحمل بکند فشار قبر یک روزش، یک لحظه اش عذاب برزخ و آتش را نمی تواند تحمل بکند در این عذاب برزخی بالأخره مدّتی سوخت و سوز هست انسان وقتی که طاهر شد بله در قیامت وارد بهشت می شود اما یک لحظه اش قابل تحمل نیست تا اینکه چند سال آدم در قبر در برزخ در عذاب الهی باشد دیگر، خب.

مطلب بعدی سایر روایاتی که ایشان نقل می کنند

پرسش: این روایتی که قبر حرف می زند مربوط به برزخ است یا قبر در زمین است.

پاسخ: برزخ حرف می زند ما از اینجا می شنویم ولی اینجا به برکت همان برزخ حرف می زند.

پرسش: استاد در برزخ شفاعت نیست.

پاسخ: چرا، ولی دسترسی از این طرف کم است آنها اولیای الهی قدرتشان چه در برزخ چه در قیامت کبرا محفوظ است اگر فشاری هست محرومیتی هست از این طرف است.

در باب دیگر مرحوم فیض (رضوان الله علیه) این حدیث را نقل می کند این حدیث را ملاحظه بفرمایید چند بار ما این حدیث را در این سالها خواندیم در همان جلد ۲۵ صفحه ی ۶۴۱ این روایت است البته در روضه ی کافی در جلد هشت کافی این روایت هست و اینجا هم به همین صورت است سر اینکه ما چندین بار این روایت را خواندیم این است که شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله علیه) یک تعلیقه ی پربرکتی در همین وافی دارند می فرمایند این روایت مثل این در جوامع روایی اهل سنت اصلاً نیست این از برکات اهل بیت است که مشکل برزخ را حل می کند آنها چون چنین روایتی ندارند در جریان برزخ واقع با دشواری می خواهند مشکل را حل کنند خب قبر از طرفی «روضه من ریاض الجنه» (۱) شما لابد بعضی از شما که مکه مشرف شدید بین راه به بدر رسیدید وجود مبارک حضرت الآن به برکتهای عنایتهای اسلامی در همین بدر دیواری کشیدند که قبور شهدای بدر درون دیوار است بیرون همان قلیب و چاهی است که کفار را دفن کردند وجود مبارک پیغمبر با یک فاصله ی معینی چاهی کند و اجساد نحس این کفار و مشرکین را دستور دادند در آن چاه بیندازند الآن برای اینکه یک قبرستان نباشد چون نمی شود قبرستان مشترک باشد کاملاً دیواری کشیده شده در همین صحنه ی بدر که بین مکه و مدینه است یک چاه و دلو نمادینی هم آنجا دارد که چاه بدر را دارد نشان می دهد کسانی هستند که به خوبی معرفی می کنند که شهدای بدر را می شناسند شناسنامه های آنها، تاریخ آنها را می شناسند معرفی می کنند که اینجا چه کسانی شهید شدند قبر چه کسی است و چه کسی در جریان قلیب بدر که عده ای به آن صورت دفن شده بودند وجود مبارک حضرت فرمود به آنها آیا «هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقاً» (۲) به حضرت عرض کردند که با مرده ها داری حرف می زنی فرمود: «ما أنتم بأسمع لما أقول منهم» (۳) این چنین نیست که شما حرفهای مرا بهتر از آنها بشنوی آنها حرفهای ما را می شنوند ولی قدرت جواب ندارند این گونه از تعبیرات که قبر مؤمن «روضه من ریاض الجنه» و قبر کافر «حفره من حفر النیران» (۴) کم نیست آنها چون این روایتی که الآن می خواهیم بخوانیم این را و امثال این را ندارند در حلّ این معضل ماندند که خب فاصله ی آن قلیب و چاه بدر که اجساد نحس مشرکان آنجا انداخته شد با قبور شهدا بسیار کم است اینجا «روضه من ریاض الجنه» است «مدّ البصر» آنجا «حفره من حفر النیران» اینها را چطور توجیه بکنیم؟ شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی در همین تعلیقه می فرمایند چون مشابه این روایت در جوامع روایی اهل سنت نیست آنها برای توجیه جریان برزخ ماندند آن روایت که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در روضه کافی جلد هشتم نقل می کند و مرحوم فیض این روایت را بازگو کرده این است از وجود مبارک ابی الحسن (علیه السلام) است که حضرت فرمود: «إنّ الأحلام لم یکن فیما مضی؟» در گذشته ی دور بشر می خوابید ولی خواب نمی دید رؤیا نبود «لم یکن فیما مضی فی أوّل الخلق و إنّما حدّثت» این أحلام و رؤیا بعداً پدید آمد راوی

عرض می کند «قلت و ما العله فی ذلک» چطور شد خدا رؤیا را نصیب مردم کرد؟ «فقال» سرّش این است «إنّ الله تعالی؟ بعث رسولاً إلى أهل زمانه» در گذشته ی دور پیامبری آمده برای هدایت مردم «ودعاهم إلى عباده الله و طاعته فقالوا إن فعلنا ذلک فما لنا» به پیامبرشان گفتند اگر ما به این راهنماییهای شما عمل بکنیم چه می شود و اگر نکنیم چه می شود؟ «فوالله ما أنت بأكثرنا مالاً و لا بأعزنا عشیره» نه سرمایه دارتر از مایی نه قوم و قبیله ات از ما بیشترند ما چرا حرفت را گوش بدهیم اگر اینها را عمل بکنیم چه می شود مگر؟ «فقال» آن پیامبر فرمود: «إن أتعتمونی أدخلکم الله الجنّه و إن عصیتمونی أدخلکم الله النار» اگر اطاعت کردید بهشت می روید و اگر اطاعت نکردید جهنم می روید «فقالوا و ما الجنّه و النار» بهشت و جهنم چیست؟ «فوصف لهم ذلک» آن پیامبر بهشت و جهنم را که به بعد از مرگ است برای آنها معرفی کرده «فقالوا متی؟ نصیر إلى ذلک» چه موقع به بهشت و جهنم می رسیم؟ «فقال إذا متّم» وقتی مُردید می رسید «فقالوا لقد رأینا أمواتنا صاروا عظماً و رُفاتاً» گفتند که ما دیدیم مُرده ها همه رفتند و خاک شدند کسی برنگشته «فأزدادوا له تکذیباً و به استخفافاً» تکذیبشان بیشتر شد، استخفاف و استهزا بیشتر شد و مانند آن، از این به بعد «فأحدث الله تعالی فیهم الأحلام» رؤیا را نصیب این مردم کرد که اینها در خواب چیزهایی را می دیدند برای اینها تازگی داشت «فأتوه فأخبروه بما رأوا و ما أنکروا من ذلک» به حضور پیامبرشان رسیدند جریان رؤیا را بازگو کردند گفتند اینها چیست که ما می بینیم «فقال» آن پیامبر فرمود: «إنّ الله تعالی؟ أراد أن یحتجّ علیکم بهذا تکون أرواحکم إذا متّم» اینکه من می گویم بعد از مرگ چنین عالمی را می گویم توقع نداشته باشید که مُرده های شما از این قبرستان بیایند در کوی و برزن شما ما سیر رفتنی داریم رجوع ما الی الله است نه الی الدنیا «إنّ الله تعالی أراد أن یحتجّ علیکم بهذا تکون أرواحکم إذا متّم و إن بلیت أبدانکم» گرچه ابدانتان کهنه بشود، فرسوده بشود ولی ارواحتان «تصیروا الأرواح إلى عقابٍ حتی تُبعث الأبدان» تا دوباره ذات اقدس الهی بدنها را در قیامت زنده کند ولی در برزخ با وجود مثالی شما مأنوس هستید بنابراین با این سرشت ما، سرنوشت ما، زندگی ما، حیات ما، با همه ی شئون ما مرتبط است این بحثهای برزخی آنهایی که در بصائرالدرجات نقل کردند که مؤمن وقتی وارد قبر شده کسی طرف راست کسی طرف چپ یکی بالای، یکی پایین، یکی فوق او می ایستد آنها می گویند نگران نباش اگر خطر از طرف راست آمده من دفاع می کنم، آن یکی می گوید خطر از طرف چپ آمده من دفاع می کنم یکی نماز اوست، یکی روزه ی اوست، یکی زکات اوست، یکی حجّ اوست آنکه از همه شفاف تر و درخشان تر است مسئله ولایت است که از همه مقتدرتر این را در بصائرالدرجات دارند مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد دوم کافی در باب ادخال سرور مؤمنین در جلد دوم کافی که ایمان و کفر است آنجا نقل می کند وقتی مؤمن را وارد قبر کردند یک جوان خوش چهره ای، زیبایی به عنوان حامی او وارد قبر می شود این از او سؤال می کند تو چه کسی هستی؟ می فرماید این ادخال سروری هستم که تو در قلب کسی انداختی مشکل کسی را حل کردی، مریضی را درمان کردی، به کسی وام دادی، به دنبال کار کسی رفتی، گره کسی را گشودی نه خندیدی و خندانندی اینکه ادخال سرور نیست ادخال سرور واقعاً این است که نیاز کسی را انسان برطرف بکند فرمود ادخال سرور در قلب مؤمن به صورت یک انسان زیبا در می آید یکی و دوتا و ده تا و صدتا نیست روایات در باب تمثّل، اگر کسی حالا وسیله ی کامپیوتر و امثال ذلک دارد واژه ی تمثّل و اینها را جستجو کند که خیلی است در بعضی از مطالب روایات کلمه ی تمثّل نیست نظیر همین روایتی که الآن خوانده شد عرض شد مرحوم کلینی در جلد دوم کافی در بحث ایمان و کفر باب ادخال سرور مؤمن این روایت را نقل می کند کلمه ی تمثّل در آن نیست یا آن که مرحوم صاحب بصائرالدرجات نقل می کند که زیباتر از همه ولایت است اینها کلمه ی تمثّل در آن نیست این روایات را آدم مأنوس باشد با تمثّل اُنس می گیرد آن وقت با زندگی ما سر و کار دارد ما اگر مُردیم آنها را می بینیم چه با موت طبیعی چه با موت ارادی.

- ١- (١٠). بحار الأنوار، ج ٤، ص ٢١٤.
- ٢- (١١). شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ٤٧.
- ٣- (١٢). شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج ١٤، ص ١٧٩.
- ٤- (١٣). بحار الأنوار، ج ٤، ص ٢١٤.

.Your browser does not support the audio tag

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَيْتُ بِهَا مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَضَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (۲۳)
فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَزَى إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ زُطْبًا جَنِيًّا (۲۵)

جریان مریم (سلام الله علیها) در سوره ی مبارکه ی «مریم» قبل از سوره ی مبارکه ی «آل عمران» ذکر شد لذا آن تفصیلهایی که در سوره ی «مریم» هست در سوره ی «آل عمران» نیست برای اینکه قبلاً گفته شد.

مطلب دوم آن است که اگر اهمی به امری داده بشود قرآن کریم خداوند او را به عنوان «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ» یاد می کند و اگر نیمه اهتمام باشد با «وَأَذْكُرُ» ذکر می کند دیگر لازم نیست بفرماید: «واذکر کتاب» و اگر از این مرحله نازل تر باشد با همان «اذ» ظرفیه که منصوب است به «أَذْكُرُ» مقدر یاد می کند «وإذ كذا» این «إذ» ظرف است، منصوب است به «أَذْكُرُ» مقدر تا موارد چه باشد تا تفسیر چه اقتضا کند.

مطلب بعدی آن است که فرق اساسی جریان زکریا و مریم (سلام الله علیهما) در این بود که زکریا (سلام الله علیه) منتظر و راغب و مشتاق فرزند بود ولی مریم (سلام الله علیها) چنین رغبت و اشتیاقی از ایشان ما نشان نداریم لذا وقتی به زکریا (سلام الله علیه) بشارت فرزند داده شد او مشعوف و خوشحال شد منتها آیت طلب کرد که چه موقع این معجزه و این کرامت رخ می دهد اما درباره ی مریم (سلام الله علیها) وقتی سخن از بشارت داده شد «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ» (۱) این نگران شد چون سابقه ی رغبت و اشتیاق و انتظار و ترغبی نداشت لذا نگران بود و از تهمت هم هراسناک بود بنابراین زکریا (سلام الله علیه) راغب بود و خوشحال شد منتها منتظر تعیین وقت و آیت بود مریم (سلام الله علیها) چون چنین انتظار و رغبتی در او نبود مسئله را با نگرانی استقبال کرد لذا در جریان زکریا سخن از استعاذه نیست که به خدا پناه ببرد ولی در جریان مریم (سلام الله علیها) سخن از استعاذه است «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» (۲) وقتی زکریا (سلام الله علیه) آن فرستاده را می بیند خوشحال می شود، مریم (سلام الله علیها) آن فرستاده را با این کلام می شنود در صدد رفع تهمت برمی آید به خدا پناه می برد.

ص: ۱۰۴

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۸.

مطلب بعدی آن است که این «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» تنها جمله ی خبریه نیست بلکه جمله ی خبریه ای است که به داعی انشاء القا شده حضرت نمی خواهد بفرماید من در آینده از شرّ تو به خدا پناه می برم بلکه با همین جمله دارد استعاذه می کند

مثل اینکه ما می گوییم «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» این «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» صیغه ی انشائی است نه صیغه ی اخباری نظیر «بعت و اشتریت» یا نظیر «أنكحْتُ» و مانند آن که صیغه خبر نیست انشاء است انشای عقد نکاح است انشای عقد بیع است و مانند آن، اینجا هم انشاء پناهندگی است «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» خبر نیست یعنی من دارم پناهنده می شوم وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم که این جمله را گفت «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا» یعنی الآن من پناه می برم به خدا نه اینکه جمله ی خبریه باشد که من بعدها پناه می برم.

مطلب بعدی آن است که در سوره ی «مریم» «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» (۱) آمده و در «آل عمران» نیامده که نکته اش قبلاً ذکر شد عمده آن است که گفتند بَغِيٌّ وصف امرأه ی زانیه است لذا «بَغِيَّةً» نفرمود برای اینکه یک وصف خاص است و به علامت تأیث نیاز نداشت «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» به هر تقدیر وجود مبارک مریم با این نگرانی روبه رو بود که اگر فرزند پیدا کنم تهمت را چه کنم چون این نگرانی در مریم بود و در زکریا (سلام الله علیهما) نبود اینجا سخن از استعاذه است آنجا سخن از استعاذه نیست یک، اینجا تعلیل را به همراه دارد آنجا این تعلیل را به همراه ندارد دو، آنجا دیگر نفرمود «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» (۲) با اینکه یحیی آیت الله بود، آیه للناس بود اما خدا درباره ی پیدایش یحیی به زکریا (سلام الله علیهما) نفرمود من به تو فرزند می دهم «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» اما درباره ی مریم (سلام الله علیها) این جمله را دارد که «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا» برای اینکه آن نگرانی را برطرف کند خب حالا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) به خدا پناهنده شد و مشکل داخلی او و جریان میلاد حل شد اما تهمت مردم را چه کار کند، وجود مبارک عیسی که به دنیا آمد تهمت زدایی کرد فرمود من او را آیه الله قرار می دهم، آیت للناس قرار می دهم جلوی هر تهمتی را می گیرم نمی گذارم به تو تهمت بزنند «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» او اگر در گهواره است حرف می زند، بزرگ شد کار معجزه آسایی می کند، کوچک است کارهای اعجازی دارد که تو را تبرئه می کند قداست خودش را ثابت می کند تو از این جهت نگران نباشد پس این فرق اساسی یعنی چندین فرق اساسی بین جریان مریم و زکریا (سلام الله علیهما) هست که همه ی آن فروق را قرآن کریم با یک کلمه یا یک کلام تبیین کرده در جریان یحیی با اینکه او «آيَةً لِلنَّاسِ» بود ولی مطرح نفرمود اما اینجا فرمود: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» (۳) خب حالا مشکل مریم با این حل نمی شود که مشکل مریم (سلام الله علیها) این است خب من چه کنم تهمت مردم را درست است این کرامت از طرف ذات اقدس الهی میسور است که بدون همسر زنی را مادر بکند اما تهمت را چطور ارائه بکنم فرمود: «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» ما این را آیت مردم قرار می دهیم چگونه اینها می خواهند تهمت بزنند.

ص: ۱۰۵

۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۳- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

مطلب مهم تفسیری که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» هم اشاره شد این است که در این گونه از موارد ذات اقدس الهی از اول شروع نمی کند چون به حسب ظاهر باید بفرماید «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ لِنَجْعَلَهُ لِلنَّاسِ» این «واو» «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» عطف بر چیست، چه چیزی را بر چه چیزی دارد عطف می کند و او را آیت مردم قرار می دهیم این ممکن است در تفسیرهای دیگر هم باشد ولی ابتکار و شاهکارش را شما در المیزان می بینید در ذیل آیه ی سوره ی مبارکه ی «انعام» مبسوطاً این بحث گذشت که گویا ذات اقدس الهی که گوینده است و وجود مبارک پیغمبر که شنونده است اسراری را در میان می گذارند بعضی را آرام می گویند بعضی را بلند اسراری که خدای سبحان به پیامبر می فهماند آن اسرار برای گوش عدّه ای نامحرم است خدای سبحان آن رازها را از اینجا شروع می کند من این کار را برای فلان شیء، برای فلان شیء، برای فلان شیء و برای فلان کار انجام می دهم آنها که اسرار رمزی بین متکلم و مخاطب است آنها را ذکر نمی کند یا جهراً ذکر نمی کند از آن به بعد که قابل فهم برای توده ی مردم هست آن را ذکر می کند سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۷۵ را ملاحظه می فرمایید سوره ی «انعام» آیه ی ۷۵ «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» این «وَلِيَكُونَ» عطف است بر اهداف و اغراض و علل محذوف حالا چه چیزهایی حذف شده روشن نیست نه اینکه _ معاذ الله _ در قرآن بود و نگفتند آن متکلم و مخاطب رمزهایی بین آنها هست فرمود ما ملکوت آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل دادیم برای فلان کار، برای فلان کار، برای فلان کار و برای اینکه او یقین پیدا کند این «وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» عطف است بر محذوف که آن محذوف در حدّی نبود که قائل به فهم باشد برای توده ی مردم آنها را ذکر نفرمود اینجا هم همین طور است که بخشیدن عیسی به مریم (سلام الله علیهما) برای فلان هدف، برای فلان هدف، برای فلان هدف که آنها می فهمند «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» که بشود معجزه ی مردمی، اگر آیت الله شد دیگر جا برای تهمت نیست اگر آیت شد علامت شد خودش از خودش دفاع می کند دیگر در گهواره باشد حرف می زند، بزرگ که شد حرف می زند کاملاً دفاع می کند از حریم خودش، از حرم مادر دفاع می کند این «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» این نکته را دارد لذا صدر را به ذیل و ذیل را به صدر بست از باب ردّ العجز إلى الصدر که یکی از لطایفی بدیهی است که لابد در مطّول ملاحظه فرمودید اینجا هم همین کار را کرده اول با متکلم مع الغیر شروع کرده این وسطها به ضمیر غایب و فعل غایب برگردانده بعد به متکلم مع الغیر برگشته فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» بعد دیگر ضمیر غایب شد «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»، «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این وسطها مطالبی میانی بود که با ضمیر مُغایب و فعل مغایب طرح شد به آن نکته حسّاس و اصیل که رسید دوباره با «فَأَرْسَلْنَا» که متکلم مع الغیر برگشت فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ».

پرسش: در سوره ی مبارکه ی «زمر» آن جریان ورود جهنمیان به جهنم و بهشتیان به بهشت آنجا دارد «فَتَحَّتْ أَبْوَابُهَا» (۱).

پاسخ: بله آنجا برای اینکه از بس جزا مهم است ذکر نشده در یک جا ذکر شده در یک جا حالا چقدر خطر هست ذکر نشده در سوره ی مبارکه ی «زمر» بخش پایانی اش که یکی مربوط به جهنمیهاست و یکی هم مربوط به بهشتیها به این صورت است «وَسِيقَ الَّذِينَ» (۲) هر دو را سوق می دهند هر دو سوق است، سِيقَ است یک جا «سِيقٌ» است «سِيقٌ» آن کسی که از جلو رهبری می کند قائم است و کار او قیادت است آن که از پشت می راند سائق است اینکه از پشت می راند از پشت می آید گاهی از پشت می راند مثل اینکه حیوانها را می کند یک وقت از پشت بدرقه می کند فرشته ها دو قسم اند یک عده بهشتیها را از پشت بدرقه می کنند فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» اینجا سوق است به عنوان بدرقه یک وقت از پشت سر می می کنند آن طوری که دامدار دام را می کند فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا» (۳) پس بدرقه کردن با از پشت می کردن فرق دارد این برای پشت سر، وقتی که به هدف رسیدند آنجا می فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» این دیگر جزا و شرط روشن است لکن درباره ی بهشتیها فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» (۴) جزا ندارد از بس جزا مهم است که نمی شود آن را ذکر کرد که چه می شود آنجا خب درها را باز می کنند چه می شود برای بهشتیها آنها چه می بینند این تفاوت اصیل است که در پایان سوره ی مبارکه ی «زمر» است که یک جا «واو» هست یک جا «واو» نیست اما اینجا که از وسط شروع می کنند معلوم می شود چیزهایی قبلاً بوده دیگر و از اینکه این وسطها را به غایب دادند رشته سخن را به فرشته و مریم (سلام الله علیهم) دادند اول را خدا خودش با متکلم مع الغیر شروع کرده، آخر را خودش با متکلم مع الغیر شروع کرده این از اهتمام این دو مطلب اول و آخر حکایت می کند «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» (۵) یک، «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» (۶) این دو، بنابراین نگرانی مریم (سلام الله علیها) هم برطرف شده این را درباره ی وجود مبارک یحیی نفرمود برای اینکه زکریا (سلام الله علیه) نگران نبود تا خدا بفرماید ما او را «آيَةً لِلنَّاسِ» قرار می دهیم، خب «وَرَحْمَةً مِنَّا» (۷) نه تنها آیت است، رحمت است هم برای خودش هم برای مادرش هم برای جامعه ولی برای تهمت زدایی او آیت حق است و این امر هم اتفاق افتاده و می افتد و یقینی است حالا- وجود مبارک مریم (سلام الله علیه) این بار را در زهدانش تحمیل کرد «فَحَمَلَتْهُ» این حمل در مقابل وضع است که «حَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (۸) یک، «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ» (۹) دو، حمل در مقابل وضع یعنی بارداری وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) حالا باردار شد این بار را برای اینکه پنهان نگه بدارد فاصله گرفت از اهلش «فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ» که این «باء» برای تعدیه است یعنی این حملی که در رحم داشت این حمل را به راه دور بُرد «مَكَانًا قَصِيًّا» حالا- کجا برد چون دخیل نبود قرآن کریم ذکر نکرد ولی از قوش فاصله گرفت یک وقت است که حجاب است که «مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» (۱۰) خب بالأخره قوم می توانند بیابند باخبر بشوند اما یک وقت مکان قاصی است، مکان اقصاست، مکان دور است حالا کجاست روشن نیست «مَكَانًا قَصِيًّا». بین این حمل و لحظه ی وضع چقدر فاصله شد آن را قرآن کریم ذکر نمی کند اما فرمود: «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ» مَخَاض همان درد زایمان است «جاء» یعنی آمد این آمد گاهی با حرف «باء» تعدیه می شود مثل «اجعلنی برجلٍ» یا «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» (۱۱) گاهی با همزه ی باب افعال تعدیه می شود مثل همین آیه «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» یعنی درد زایمان مریم (سلام الله علیها) را آورده به کنار درختی بالأخره جایی تکیه بدهد درختی باشد آمد اینجا این درخت کاری کرد که هم مشکل جریان زکریا را به ما فهماند قابل حل است، هم مشکل خود مریم را «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ» هنگام زایمان است و هنگام وضع حمل. «قَالَتْ» وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» چون حالا که می خواهد مادر

بشود اینکه سابقه نداشت چنین کاری چون سابقه در جهان نبود یک کار بی سابقه است کسی مادر بشود آن هم با قداستی که دارد، با قداستی که دارد با آن کرامتهایی که از او شنیدند و دیدند چگونه این بار را تحمل کند این مشکل را «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَتَّ قَبِيلَ هَذَا» ای کاش قبل از اینکه من به این وضع در بیایم و زایمان کنم می مردم مستحضرید که این «مات، يموت» باید «مَتَّ» بیاید نه «مِتَّ» برخیها گفتند این از «ماتَ يَمَاتُ» است لذا «مِتَّ» آمده نظیر «خاف، يخاف» که «خِفْتُ» آمده این دوتا بحث در ذیل آیه «وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمُ» (۱۲) «وَلَيْنَ مُتُّمُ أَوْ قُتِلْتُمْ» مطرح شد که بعضیها «مُتُّمُ» قرائت کردند که از «مات، يمات» است، بعضیها «مُتُّمُ» قرائت کردند که از «مات، يموت» است «وَلَيْنَ مُتُّمُ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ» (۱۳) و مانند آن اینجا هم دوتا قرائت شده هم «مِتَّ» قرائت شده که از «ماتَ يَمَاتُ» است هم «مِتَّ» قرائت شده که از «مات، يموت» است «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَتَّ قَبِيلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» این نَسِيٌّ یعنی چیز حقیر غیر قابل اعتنا «نَسَاءٌ» که آخرش همزه دارد به معنای تأخیر است این نقد و نَسِيَّةٌ نه نَسِيه، نَسِيَّةٌ که در معاملات است همین است اگر کالا نقد باشد ثمن تأخیر بیفتد می گویند نَسِيَّةٌ است نَسِيَّةٌ، نَسَاءَةٌ و اُنْسِيٌّ یعنی «أَخْرَجَ» و عصا را هم که گفتند مَنْسِيَّةٌ گفتند برای اینکه وسیله ی تأخیر است یعنی چیزی را به عقب می اندازد این مهموز اللام است به معنی تأخیر است یک «نَسَوُ» است که نَسَابٌ و نَسُوهُ و امثال ذلک از او تشکیل می شود یک «نَسِيٌّ» است که لامش «ياء» است که نسیان و فراموشی و امثال ذلک از او پیدا شده و شیء حقیری که قابل اعتنا نیست و فراموش می شود و جزء فراموش شده هاست می گویند نَسِيٌّ و تأکید مَنْسِيٌّ نشانه ی حقارت کامل آن شیء است در کارهای عرب هم این چنین است که برخی از اهل تفسیر گفتند وقتی کسی رفت جایی مهمانی یا رفت اردویی در بیابان مسئول آن منطقه می گوید «خذوا أنسائکم» یعنی این چیزهای حقیری که فراموش می شود جا می اندازید آن را بگیری خب، وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم فرمود ای کاش من یک شیء حقیری بودم که به حساب نمی آمدم و این را تأکید کرده با «مَنْسِيٌّ» «وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» و چیز حقیر چون به ذهن نمی آید فراموش می شود این را چه موقع گفت، در زمانی که احتمال تهمت درباره ی آن وجود مبارک بود لکن متفرعاً بر این «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» و برخیها «مَنْ تَحْتَهَا» قرائت کردند از زیر خود یا به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان که «تحت» به معنای وراء است نه به معنای زیر از ورای او کسی به او ندا داد که محزون نباش «أَلَّا تَحْزَنِي» چرا، برای اینکه «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» اینجا که می بینید خبری از آب نیست شما می خواهید خودتان را شستشو کنید چون اولین نیاز یک زن زایمان کرده آب است اگر آب بخواهی اینجا برایتان آب فراهم می شود نهی جاری می شود و مانند آن، ولی در کتابهای اهل معرفت شما وقتی به فَصَّ عِيسَى مراجعه می کنید می بینید این سِرِّي را به سَيِّدِ الْقَوْمِ معنا کردند سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) معنای دوم سِرِّي را شریف القوم ذکر کرد فرمود (۱۴) و معنای اول اظهر است سِرِّي یا به معنای نهر و جدول آب است یا به معنای فرد شریف ایشان می فرمایند که سِرِّي همان معنای جدول و آب است و امثال ذلک البته غالب مفسرین این را می گویند اما دیگران معنای سِرِّي را سَيِّدِ الْقَوْمِ می گویند و این با رفع حُزْنِ مَرِيْمٍ سازگارتر است وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) نگرانی اش این نبود که حالا من که مادر شدم وضع نفاس پیش آمد من که احتیاج به آب دارم اینجا آب نیست بی آبی را چه کنم تمام نگرانی مریم (سلام الله علیها) این بود که من این بچه را چطوری ببرم آن که ندا می دهد باید این مشکل را حل کند نه مشکل بی آبی را لذا آنها می گویند که «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَيِّدِ الْقَوْمِ، الرَّجُلُ الشَّرِيفُ»، کسی می آید از تو دفاع می کند نگران چه هستی، حُزْنِ مَرِيْمٍ را عیسی می زداید نه حُزْنِ مَرِيْمٍ را جدول آب غالب مفسرین حتی سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) این سِرِّي را به همان جدول آب معنا می کنند خب بله غالباً سِرِّي همان آب است اما تناسب صدر و ساقه ی آیه نشان می دهد که وجود مبارک مسیح آن کسی که از زیر با مادرش با مریم (سلام الله علیها) سخن می گوید می خواهد حُزْنِ او را برطرف کند «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا

تَحْزِنِي» چرا، چون «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا» کسی آمده از تو دفاع می کند.

ص: ۱۰۷

-
- ۱- (۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.
 - ۲- (۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.
 - ۳- (۸) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.
 - ۴- (۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.
 - ۵- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
 - ۶- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.
 - ۷- (۱۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.
 - ۸- (۱۳) . سوره ی احقاف، آیه ی ۱۵.
 - ۹- (۱۴) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۴.
 - ۱۰- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
 - ۱۱- (۱۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.
 - ۱۲- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۷.
 - ۱۳- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۷.
 - ۱۴- (۱۹) . تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۷۷.

پرسش: اگر به معنای سید القوم بگیریم دیگر با آیه ی «وَهْزَىٰ إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ» نمی خورد آخر آنجا می خواهد بگوید که خوراکی را می خواهد.

پاسخ: نه، منظور آن است که حزن مریم (سلام الله علیها) از تنهایی و بی کسی و بی آبی بود یا اینکه «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُنْسِيًّا» بود.

پرسش: از دو آیه ی بعد معلوم می شود که «فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا» «سریا» منظور جدول آب است.

پاسخ: نه، حالا- برسیم به آن آیه تا روشن بشود که آن کاری که وجود مبارک مسیح به مادرش گفت، گفت قصه ی تو و زکریا، قصه ی زکریا و تو را ما با یک شاخه حل می کنیم حالا صبر کنید تا به آنجا برسیم.

پرسش: از اینکه تعبیر کوثر به حضرت زهرا (سلام الله علیها) می شود چه اشکالی دارد که سرّی هم تعبیر به حضرت عیسی بشود.

پاسخ: خب بله خود او، بله او تأیید می کند این مطلب را که وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) خب انسان کاملی است که فوق اینهاست لکن آن که مشکل مریم (سلام الله علیها) را باید حل کند باید چیزی باشد که دیگر او نگوید «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُنْسِيًّا» وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) از این روزیها که فراوان دیده «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۱) را که مریم پشت سر گذاشته او که برای نان و آب نمی نالد مگر آنجا بود در محراب بود کسی برای او روزی می آورد یا «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۲) اگر بانویی سالیان متمادی رزق من حیث لا یحتسب را آزمود الان برای او نگران نیست نگرانی مریم (سلام الله علیها) از این است که گفت «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُنْسِيًّا» بنابراین مناسب این است که این سرّی بشود شریف القوم، سید القوم و مانند آن، حالا برسیم به جریان «هْزَىٰ إِلَيْكَ» این جریان «هْزَىٰ إِلَيْكَ» به این صورت است «وَهْزَىٰ إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيِّدًا» تو دوتا مشکل داری یکی درباره ی زکریاست که خب حالا یا مشکل شما بود یا نبود، یکی هم مشکل خود شماست با یک کار این دو کرشمه حاصل می شود زکریای پیر جوان شد یک، مریم بی همسر مادر شد دو، این شاخه ی نخل که پیر است با اشاره ی الهی جوان می شود یک، نخل بدون همسر میوه نمی دهد باید تلقیح بشود باید مذکر ببیند کدام درخت خرماسد بدون تأبیر و بدون تلقیح مادر می شود گفت تو تکان بده این دوتا کار را خدا می کند هر دو کار را کرد هم مشکل مربوط به یحیی و زکریا حل شد این جزع بالای این درخت خشک شده شاداب همان طوری که زکریا شده جوان یعنی کار جوانی کرد و درخت خرما بدون تلقیح و بدون تأبیر میوه نمی دهد این هم میوه داد فرمود تو نگران چه چیزی هستی این سید القوم باید باشد چنین حرفی بزند نه جدول آب حالا خلیها گفتند بله، الان شما ده دوره مثلاً المیزان نوشته بشود باز ببینید قرآن تازه است نمی دانم متوجه می شوید در بعضی از مسائل یا نه، ما وقتی به جاهایی می رسیم که می بینیم اصلاً جای ما نیست از وحشت یا ترس وارد نمی شویم حالا می فهمید یا نه، نمی فهمم این قدر آیات سنگین است این قدر مطالب پیچیده و عمیق است که ما همین که می خواهیم یا بگذاریم می بینیم که جا برای آرامش یا نیست فوراً برمی گردیم از بس این کتاب سنگین است این با کتابهای دیگر فرق می کند. خب، بنابراین اولین باری که ما این جمله را یعنی این جمله ای که می خواهم عرض کنم شنیدیم از شیخنا الاستاد مرحوم آقای آملی بزرگ بود در تهران ایشان این را تدریس می کردند که درست است که ذات اقدس الهی کارها را با معجزه و کرامت و عنایت انجام می دهد

برای خلیها «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^(۳) و مانند آن است اما ما هم باید کوششی بکنیم آن بزرگوار که گفت

ص: ۱۰۸

۱- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۳- (۲۲). سوره ی طلاق، آیه ی ۲.

گرچه مثالش نه به کوشش دهند آن قدر ای دل که توانی بکوش

همین است ایشان می فرمودند تمام کارهای مریم (سلام الله علیها) با معجزه بود «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا» (۱) با معجزه بود، فرشته ها را دیدن کرامت بود، مادر شدن کرامت بود، به جذع نخل آمدن کرامت بود، جذع را جوان کردن کرامت بود، میوه های شاداب دادن کرامت بود، اما همین خدا به وسیله ی وجود مبارک مسیح به مریم می فرماید تو هم دستی تکان بده خب مگر نمی شد این درخت خشک که پر خرما شد این شاخه اش یک مقدار خم بشود چرا فرمود تو تکان بده، تو دستی هم تکان بده تو هم کاری بکن این همه کار برای خدا ولی تو هم به احتراز در بیاور تو هم دستی دراز بکن تو هم کاری بکن منتظر نباش که همه از راه غیب به دهننت بیاید چه حاجت که حالا یک تکان بدهد خب این شاخه اگر خم می شد و وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) این میوه را می چید به جایی بر نمی خورد که ما تا آنجا که وظیفه داریم باید تلاش و کوشش کنیم حالا- لطف الهی تا که را بخواهد و نظرش به که باشد «وَهَزَّى إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيِّدًا» ما که نمی خواهیم تو را تغذیه کنیم یک میوه هم به تو بدهیم الآن تو احتیاج به میوه داری نه به غذا این تازه بودن خرما وقتی خشک شد دیگر جزء غذاها در می آید اما وقتی رطب تازه است جزء فواکه در می آید «رُطْبًا جَيِّدًا» آن گاه «فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا» (۲) اگر کسی را دیدی با زبان رسا و گویا از خودت دفاع بکن.

ص: ۱۰۹

۱- (۲۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۴). سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

Your browser does not support the audio tag

فَأَجَاءَهَا الْمَضْحَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْسِيًّا (۲۳) فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَزَىٰ إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا (۲۵) فَكَلِمَىٰ وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنَّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰)»

وجود مبارک مریم (سلام الله عليها) بعد از اینکه باردار شد این بار و حمل خود را به مکان دور بُرد تا از دید دیگران پنهان باشد و به آسانی این بار را وضع کند. «فَأَجَاءَهَا الْمَضْحَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلِ» درد زایمان آن حضرت را وادار کرد که به کنار یک درخت خرمایی که به حسب ظاهر خشکیده بود آنجا برود این «جِذْعِ النَّخْلِ» تکرار می کند برای اینکه سبب کرامت آن حضرت در همین جذع نخله است یک بار این جذع نخله را در همین آیه ۲۳ ذکر فرمود بار دیگر در آیه ی ۲۴ «فَأَجَاءَهَا الْمَضْحَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ» حالا این را هنگام وضع حمل فرمود یا وجود مبارک عیسی به دنیا آمده فرمود در آستانه ی میلاد فرمود این را آیه روشن نکرد فرمود وضع زایمان و درد زایمان مریم (سلام الله عليها) را وادار کرد که به کنار درخت خرمای خشکیده ای برود در این حال این جمله را فرمود: «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْسِيًّا» مستحضرید که یک بحث بین خود مریم (سلام الله عليها) با خدای سبحان و جبرئیل و فرستاده های الهی است آن «علیٰ بینه من ربها» بود برای اینکه فرشته ی الهی را دید فرشته سخن گفت بشارت داد و او مادر شد و این قضا و قدر الهی را هم پذیرفت یک ارتباط با مردم دارد مردمی که طبق بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) یک عاقل در بین آنها نبود تا مسئله ی کرامت و معجزه را بفهمد مریم (سلام الله عليها) را درک نکند و سخنان مریم را به جامعه منتقل نکند وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) طبق این روایت فرمود یک فرد رشید در آن امت نبود مشابه آنچه درباره ی حضرت لوط آمده «أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» (۱) این مضمون درباره ی حضرت لوط هست که فرمود یک آدم عاقل نیست که من با او گفتگو کنم او را از قبح این عمل آگاه کنم تا به دیگران منتقل کند داشتن یک آدم عاقل هم برای یک جامعه گاهی راهگشاست طبق این بیان امام صادق (سلام الله علیه) یک آدم بفهم در بین آن مردم نبود لذا این تهمت را کسی که بخواهد در جامعه ی قداست دین را حفظ نکند دردناک است مرگ آور است یک وقت کسی را متهم می کنند این خانه نشین می شود خب کاری هم ندارد یک وقت است کسی اصلاً پروریده شده برای نشر معارف دین برای حفظ دین با آبروی او بازی کردن یعنی او را از تمام حیثیتهای شغلی انداختن او می شود آدم بیکار اما اگر کاسبی را، کشاورزی را، دامداری را متهم کردند بالأخره او مشغول کار خودش هست اما یک روحانی را انسانی که از راه آبرو دارد خدمت می کند او را متهم کردن این دیگر مُرده است دیگر، بنابراین برای کسی که بخواهد ناشر دین باشد اگر با آبروی او بازی کردن یعنی او را از هویت انداختن ولی دیگران نه، این چنین نیست اگر کسی کشاورز است، دامدار است، پیشه ور است، کارمند است، کارگزار است بالأخره یک هتک حیثیتی شده ولی مشغول کار خودش است

وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) که عمری را در معبد الهی گذراند برای نشر دین بود اگر با این تهمت روبه رو بشود دیگر از هستی ساقط است بنابراین در ارتباط با فرشته ها و ذات اقدس الهی او «علی بینه من ربها» است درباره ی مردم چون یک انسان عاقل که مسئله کرامت را بفهمد نبود وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) گفت «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» مشابه این را ما درباره ی انبیا (علیهم السلام) هم داشتیم.

ص: ۱۱۰

۱- (۱). سوره ی هود، آیه ی ۷۸.

پرسش: ...

پاسخ: خب الآن دیگر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» فرزندی آورده و هیچ کسی هم سابقه ندارد که بدون همسر مادر بشود خب توجیه می خواهد دیگر. وجود مبارک حضرت امیر این قسمت را قبلاً هم ما از نهج البلاغه خواندیم وجود مبارک حضرت امیر فرمود طبق خطبه ی چهار نهج البلاغه فرمود من در حق هیچ شکی نکردم «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْأَرِيَّتُهُ» از آن لحظه ای که خدای سبحان حق را به من نشان داد من شک نکردم اینها سخن از رؤیت در حق است نه نظر در حق سخن از نظریه پردازی و نگاه علمی نیست سخن از رؤیت است و شهود فرمود شک بردار نیست ما حق را به ما نشان دادند ما هم یقین داشتیم آن گاه این سؤال پیش می آید که خب نه تنها شما این طور هستید انبیا هم همین طورند انبیا هم در حق شک نمی کنند پس چرا وجود مبارک موسای کلیم در آن صحنه ی مسابقه ترسید چون دارد وقتی که سحر آمدند آن طنابها را و آن چوبها را در میدان مسابقه انداختند «فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» (۱) همه فرار کردند این میدان شد میدان مار در این صحنه «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (۲) وجود مبارک موسای کلیم ترسید خب موسی که می داند این سحر است سحر که ترسی ندارد معجزه به دست موسای کلیم است سحر به دست آنهاست چگونه موسای کلیم ترسید؟ وجود مبارک حضرت امیر می فرماید «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْأَرِيَّتُهُ» آن وقت جواب سؤال مقدر که اگر شما نترسیدید این برای آن عصمت است بلکه ی عصمت است و انبیای الهی هم همین طورند پس چطور موسای کلیم شک کرد و ترسید آن گاه در جواب می فرماید: «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجَهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» (۳) فرمود موسای کلیم از این مار نترسید از اینکه سحر عظیم آوردند نترسید از جهل و نفهمی مردم ترسید فرمود خب الآن اینجا میدان مسابقه است این همه مارها و طنابهای مارشده را به مردم نشان دادند من هم اگر عصا را بیندازم مار بشود آنها نتوانند بین معجزه ی من و سحر آن ساحران فرق بگذارند چه کنم سحر چیزی است باطل معجزه امری است حقیقت تشخیص این حق از آن باطل که کار هر کسی نیست اینها که حس گرایند در محدوده ی حس فکر می کنند اگر ببینند من هم چوبی را مار کردم آنها هم چوبی را مار کردند آن وقت چه می شود اگر آنها تشخیص ندهند من چه کنم وجود مبارک حضرت امیر می فرماید هراس موسای کلیم از جهل مردم بود که مبادا در این فرصت دولت ضلال بر دولت حق غالب بشود «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجَهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» آن گاه «الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ» فرمود اگر کسی تکیه گاه داشته باشد به کوثر برسد تشنه نمی شود بنابراین موسای کلیم با اینکه از انبیای اولوالعزم بود ترسش از جهل مردم است با اینکه «علی بینه من ربه» بود هیچ تردیدی هم نداشت بار اول ترسید برای اینکه سابقه نداشت اینها که

علمشان بالذات نیست باید به تعلیم الهی باشد ذات اقدس الهی فرمود عصا را بینداز عصا را انداخت این شده مار خب در شب تار چوبی مار بشود هراس دارد دیگر برای اولین بار موسای کلیم ترسید بعد فرمود: «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» (۴) بگیر ترس ما این را دوباره عصا می کنیم این در کمال شهامت دست گذاشت و گرفت از آن به بعد دیگر هراسی نبود اولین بار ترس دارد برای اینکه علم اینها مثل علم ذات اقدس الهی ذاتی نیست اینها به تعلیم الهی عالم می شوند به تأمین الهی در امنیت قرار می گیرند و مانند آن، اما اینجا بارها وجود مبارک موسای کلیم آزمود و عصا را مار کرد دوباره مار به صورت عصا در آمد اینجا در میدان مسابقه از جهل مردم ترسید بنابراین یک رابطه، وظیفه بین معصومین با ذات اقدس الهی است که اینها «علی بینه من ربهم» اند یک رابطه با مردم اند خب اگر مردم جاهل باشند اینها چه کنند اینها «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا» طبق بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) بر این بود که در اینها یک آدم عاقل نبود که حضرت بفهماند من از راه غیب مادر شدم آن وقت چاره جز این نبود مگر اینکه معجزه ی شفاف و روشن جهل مردم را در جریان مسابقه ی حضرت موسای کلیم و تهمت مردم را در جریان حضرت مریم (سلام الله علیهما) برطرف کند در آنجا به وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (۵) ترس تو پیروز می شوی تو عصا را بینداز سحری در میدان نمی ماند در بحثهای آیات گذشته به این نتیجه رسیده بودیم که گرچه در بعضی از روایات ظاهرش این است نظیر قصه ی وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) که عصای موسی آن طنابها و آن چوبها را بلعید ولی ظاهر قرآن کریم این است که سحر را از بین برد یعنی همه ی تماشاچیها دیدند این میدان شده میدان مار سحر عظیم است «وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» (۶) آنها «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» (۷) خیال کردند این جبال، خبها این عصا این عصاها این چوبهای فراوان این طنابهای فراوان که در میدان ریختند پر از مار شد وجود مبارک موسای کلیم همین که عصا را انداخت تمام چوبها شده چوب، تمام طنابها شده طناب همه دیدند این میدان یک دانه مار هست بقیه چوب و طناب افتاده سحر را از بین برد نه چوب را خورد «تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (۸) که این هم متأسفانه «انما» نوشته شده فرمود تو این را بینداز ما آنچه را که اینها کردند از بین می بریم اینها چه کردند؟ اینها عصا ساختند؟ نه، طناب ساختند؟ نه، چه کار کردند؟ سحر کردند «تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» این به صورت شفاف دلالت دارد که عصای موسی کید را از بین برد نه چوب را خورد وقتی همه دیدند که قبل از اینکه وجود مبارک موسای کلیم عصا را بیندازد مارهای فراوانی در این میدان مسابقه بود وقتی عصا را انداخت آنکه چوب بود شده چوب، آنکه طناب بود شده طناب، آنکه کید و مکر و حيله و سحر بود رخت برپست بنابراین انبیا (علیهم السلام) تا خدای سبحان چیزی به آنها افاضه نکند خب نمی دانند در اینجا هم وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) که از تهمت هراسناک بود ذات اقدس الهی به هر وسیله ای بود به آن حضرت دلداری داد که هراس نداشته باش محزون نباش مسئله به بهترین وجه بر اساس قره‌العین تو تأمین می شود وقتی این بچه را گرفت خواست به طرف شهر بیاید به او همان فرشته ی وحی از طرف ذات اقدس الهی دستور داد که هر کس را دیدی بگو من روزه دارم و صوم صمت دارم و نذر کردم روزه بگیرم و با احدی سخن نگویم و اگر گفتند این کودک را از کجا آوردی به خود کودک اشاره بکن البته این از آن کار مریم (سلام الله علیها) برمی آید نه از متن پیام «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» هر کسی دیدی بگو من روزه دارم این باید واقعاً روزه داشته باشد صوم صمت گرفته باشد و گرنه می شود کذب نه اینکه روزه نداشته باش بگو من روزه دارم این نیست این باید روزه داشته باشد یک، و صوم صمت هم باید داشته باشد و نذر کرده باشد که با کسی سخن نگوید دو، اینکه خدا فرمود هر کس را دیدی بگو یا تخصیصاً خارج شده است به همراه این دلیل یا تخصیصاً خارج شده است که منظور از «قُل» این نیست که لفظاً بگو با اشاره بگو به قرینه ی «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» نه «فَقَالَتْ لَهُمْ» این قرینه ی بعدی که فرمود کسی

را که دید «أَشَارَتْ إِلَيْهِ» معلوم می شود حرف نزد معلوم می شود که قول به معنای جامع هم بر کتابت اطلاق می شود هم بر اشاره اطلاق می شود هم بر لفظ اطلاق می شود اینکه می گویند خبرِ کذبِ عمدی بر خدا و پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) روزه را باطل می کند اگر کسی شب مطلبی را گفت روز در حال روزه از او سؤال کردند این خبر درست است یا نه، او با سر اشاره بکند خب پس روزه ی او می شود باطل برای اینکه این هم یک قول است این هم یک خبر است با دست اشاره بکند هم روزه ی او می شود باطل این کذب گاهی به قول است گاهی با اشاره آن هم یک نحو قول است گاهی با نوشتن است دیگر، پس اینکه خدای سبحان به وجود مبارک مریم از راه فرشته ها دستور داد که اگر کسی را دیدی بگو من روزه دارم و نذر کردم با کسی سخن نگویم این یا تخصیصاً خارج شده است کما احتمال یا نه، تخصیصاً خارج است این قول نیست اصلاً وجود مبارک مریم همین کار را هم کرده حرف نزده بلکه اشاره کرده، خب.

ص: ۱۱۱

- ۱- (۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.
- ۲- (۳) . سوره ی طه، آیه ی ۶۷.
- ۳- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴.
- ۴- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۲۱.
- ۵- (۶) . سوره ی طه، آیه ی ۶۸.
- ۶- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.
- ۷- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۶۶.
- ۸- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۶۹.

پاسخ: نه چون آخر «فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا» (۱) اصلش كه «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» (۲) هم در قسمت شرق بيت المقدس مثلاً جا گرفته بودند و هم يك حجاب و پرده اى يا ديوارى بين آن حضرت و ساير اهلش بود كه از اهلش هم فصلاً هم حجاباً فاصله گرفته بود كسى خبر نداشت بنا بر اين آن حالت كه پيش آمد و وجود مبارك مریم (سلام الله عليها) احساس باردارى كرد اين بارش را گرفته فاصله گرفته با فاصله ي بسترى «فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا» كسى خبر نداشت فقط غيبت مریم را احساس مى كردند اما الآن كه بارش را به زمين نهاد مشكل جدى پيدا كرد «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُسِيًّا». اين «فَنَادَاهَا» منادى آيا همان فرشته است كه با مریم (سلام الله عليها) سخن مى گفت يا عيسى (سلام الله عليه) است كه به دنيا آمده دوتا احتمال است مرحوم شيخ طوسى در تبیان فقط اين دو احتمال را ذكر مى كند كه «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» اين منظور جبرئيل (سلام الله عليه) است يا وجود مبارك عيسى (۳) البته در كلمه ي «تحت» دو قول هست ايشان مرحوم شيخ طوسى مى فرمايد دو قول هست يكي «تحتك» تحت يعنى ماوراء نه تحت يعنى زير به دليل اينكه در جمله ي بعد دارد كه «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سِرِّيًّا» ايشان چون سِرِّى را به معنای نهر گرفتند فرمودند اين سِرِّى كه نهر است كه از زير پاى مریم و از زير مریم (سلام الله عليها) كه جارى نشد اين تحت يعنى ماوراء چون تحت يعنى ماوراء آنجا هم «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» هم يعنى ماوراء بالأخره منادى يا جبرئيل (سلام الله عليه) است همان «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» (۴) يا عيسى (سلام الله عليه) «تحت» را طبق بيان مرحوم شيخ طوسى در تبیان و بعضى از بزرگان ديگر به معنای ماوراء معنا كردند چه اينكه درباره ي سِرِّى هم دوتا احتمال هست سِرِّى طبق منتخب مرحوم شيخ طوسى و همراهانشان به معنای نهر است يعنى خيلى از مفسرين اين سِرِّى را به معنای نهر معنا كردند نهر را چون سِرِّيان دارد سِرِّى گفتند ولى عده اى گفتند كه منظور از اين سِرِّى سيد القوم است و شخص شريف است و مانند آن، سيدنا الاستاد همان سِرِّى به معنای نهر را انتخاب کرده و تأييدش هم با «وَاشْرَبِي» است كه در جمله ي بعد آمده «فَكُلِي وَاشْرَبِي» (۵) اما آنها كه مى گویند مشكل اساسى مریم (سلام الله عليها) در اكل و شرب نبود تا با بشارت اكل و شرب حزن او برطرف بشود الآن او در يك موقعيت حساسى قرار گرفته كه مى گويد «يَا لَيْتَنِي مَتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُسِيًّا» مشكل او را خرما حل نمى كند، آب حل نمى كند مشكل تهمت را چيز ديگر حل مى كند و وجود مبارك مریم (سلام الله عليها) هم در تمام اين مدت اصلاً مشكل غذا نداشت كسى كه «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۶) او مشكل بى آبى و بى نانى نداشت تا با او بشارت بدهند تمام دشوازيهاى مریم (سلام الله عليها) در اين است كه او اگر هتك حيثيت بشود از هويت ساقط شده است ديگر نمى تواند خدمتگزار دين باشد اين مشكل را بايد حل كرد اگر كسى «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي» محزون نباش بايد چيزى به او بشارت بدهد كه اين تهمت را برطرف كند لذا اگر سِرِّى به معنای سيد القوم باشد با اين مشكل گشايى راه دارد يعنى نگران نباش كسى مى آيد از تو دفاع مى كند بالأخره چيزى نيست كه چون آخر هيچ كسى نمى فهمد كه، چون هيچ كسى نمى فهمد با گفتگو حل نمى شود از راه غيب بايد حل بشود يك سيد القومى مى آيد مشكل را حل مى كند.

- ٢- (١١) . سورة ى مریم، آیات ١٦ _ ١٧ .
- ٣- (١٢) . التبیان فى تفسیر القرآن، ج ٧، ص ١١٧ .
- ٤- (١٣) . سورة ى مریم، آیه ى ١٧ .
- ٥- (١٤) . تفسیر المیزان، ج ١٤، ص ٤٣ .
- ٦- (١٥) . سورة ى آل عمران، آیه ى ٣٧ .

پرسش: زنی که در بیابان است تنهاست موقع وضع حملش است آب می خواهد بهترین چیز در آن موقع آب است.

پاسخ: بله، ولی برای مریم (سلام الله علیها) که در همه ی مدّت از کرامتهای الهی برخوردار بود جا برای اینکه بگوید محزون بشود نبود «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۱).

پرسش: ...

پاسخ: اگر وجود مبارک مریم رزق غیبی را سالیان متمادی تجربه کرده است الآن نگران چیست الآن که موقعیتش بهتر شد که قبلاً که فرشته نیامده بود قبلاً که با جبرئیل سخن نمی گفت الآن فرشته آمد، جبرئیل سخن گفت، پیام خدا را به او رساند گفت خدا می خواهد تا تو مادر بشوی آن وقتی که این کرامتها را نداشت روزیهای غیبی می رسید الآن که این کرامتها را یافت نگران روزی است!؟

پرسش: ...

پاسخ: غرض این است که این حزن وجود مبارک مریم با چه چیزی باید حل بشود؟

پرسش: ...

پاسخ: بسیار خب، «أَلَّا تَحْزَنِي» چرا؟ برهان مسئله چیست؟ برای اینکه «فَدَّ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا» اگر کسی تکلم بکند بعد از مادرش دفاع نکند این تهمت همچنان هست اگر عیسی حرف بزند بگوید که مادر غصه نخور یک درخت خرمايي خشکیده سرسبز می شود آبی هم پیدا می شود این مشکل مریم حل نمی شود حزن مریم برطرف نمی شود چیزی باید به مریم گفته بشود که تو نگران این تهمت نباش ما حل می کنیم این «نادی؟» ضمیرش یا به عیسی (سلام الله علیه) برمی گردد یا به جبرئیل (سلام الله علیه) برمی گردد باید طوری باشد که این مشکل مریم را حل کند فرمود: «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» آنهایی که گفتند منظور از این سِرِّي شریف است و سیدالقوم است اکل را به رطب مرتبط دانستند، شرب را به عصاره ی رطب مرتبط دانستند چون تمر که نیست رُطب جنی و تازه آب دارد میوه است رُب دارد و مانند آن، بنابراین محور اساسی نگرانی مریم همان تهمت است فرمود کسی می آید تهمت زدایی می کند نگران نباش.

ص: ۱۱۳

پرسش: حضرت مریم از تهمت نمی ترسید یعنی تهمت چون مقام مریم مثل چهارده معصوم ما بالا نبود که

پاسخ: نه خب در اینکه مقام عصمت داشت و ذات اقدس الهی فرمود مریم «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۱) این دو بار تطهیر را درباره ی او ذکر کرد اصطفای او درباره ی او ذکر کرد فرشته آمده، با او گفتگو کرد این یقیناً «علی بینة من ربها» بود اما الآن مشکلش این است که این تهمت را چگونه حل کند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، منظور این است که اینها که قبل از نذر است الآن کسی بخواهد به او دلداری بدهد که غمگین نباش غم مریم در چه چیزی بود؟ در اکل و شرب بود؟ اینکه سالیان متمادی از راه غیب روزی می گرفت نگرانی مریم در تهمت زدایی بود که من این تهمت را چطوری بزدایم کسی گفت نه، حامی پیدا می شود.

پرسش: ظاهراً الفاظ را چه کار کنیم؟

پاسخ: ظاهر است دیگر.

پرسش: ظاهر سَرّی.

پاسخ: سَرّی دو معنا دارد دیگر.

پرسش: خب «وَأَشْرَبِي» را چه کار کنیم؟

پاسخ: «وَأَشْرَبِي» آیه بعد است حمل می شود بر عصاره ی رطب اگر تمر بود شُرب نداشت این رطب هم عصاره دارد هم خودش قابل اَكل است آن شرب برای عصاره ی رطب است و آن خود جِرمش برای اكل است غرض این است که ما برای اینکه مشکل «أَلَّا تَحْزَنِي» را حل کنیم باید یک راه نزدیک تری یک راه دلپذیرتری را بپذیریم.

ص: ۱۱۴

Your browser does not support the audio tag

فَهْزَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَثِيًّا (۲۵) فَكَلِمَىٰ وَاشْرَبِي وَقَرَىٰ عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْيًّا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَاتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۴) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵)»

این یک صفحه تقریباً شناسنامه وجود مبارک عیسی مسیح است که در پایانش می فرماید عیسی این است. در بخش طمانینه ی وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) مستحضرید صرف اینکه چیزی معجزه باشد، کرامت باشد حتی برای انبیای اولوالعزم مشکل را برطرف نمی کند مادامی که مردم جاهل اند در جریان همان خطبه ی چهارم نهج البلاغه که وجود مبارک حضرت امیر فرمود سرّ اینکه موسای کلیم در میدان مسابقه ترسید این بود که اگر من این عصا را بیندازم و به صورت یک مار در بیاید ساحران هم با عصاها و طنابها مار ساختند و این مردم نتوانند بین سحر آنها و معجزه ی من فرق بگذارند من چه کنم دیگر نمی شود گفت سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار چطوری آدم دل خوش دارد برای خود آدم حل است ولی برای جهل مردم چه کار بکنند لذا وجود مبارک موسای کلیم ترسید که اگر مردم نتوانند تشخیص بدهند چه کنم که خدای سبحان به این مقطعش هم پاسخ داد که «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (۱) در جریان مریم (سلام الله علیها) هم همین طور بود فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» (۲) فرشته ها با او سخن گفتند «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» (۳) فرشته ی وحی برای او متمثل شد «أَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (۴) برای خود مریم (سلام الله علیها) بینها و بین الله مسئله حل شده بود اما همین معجزه را به مردم القا کنند آنها نفهمند و نپذیرند چه بکنند خدای سبحان فرمود در این مقطع ما کاری می کنیم که آنها ساکت بشوند یعنی آیت را آیه ی بینه می کنیم در قرآن کریم کم جایی است که آیه ی الهی معجزه ی الهی به وصف بینه موصوف شده باشد درباره ی وجود مبارک موسای کلیم که قومش گرفتار حس و تجربه ی حسّی بودند آنجا فرمود: «آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (۵) درباره ی جریان مکه هم فرمود: «فِيهَا آيَاتٌ بَيِّنَاتٍ» (۶) اما درباره ی سایر آیات و معجزات تعبیر به بینه نشد یعنی آفتابی و روشن وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) داشتن معجزه و آیت را برای مردمی که هیچ نمی فهمند کافی نمی دانست عرض کرد خدایا «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُسِيًّا» (۷) برای اینکه اینها نه آن درک را دارند که معجزه را بفهمند، نه سابقه ی ما را حرمت می نهند و نه ما را از تهمت رها می کنند در چنین موقعیتی وجود مبارک عیسی سخن گفت یا جبرئیل سخن گفتند که ما تأمین می کنیم و تأمین کردنش هم از همین جاها شروع شده اصرار قرآن کریم بر این است که بفرماید این به جذع نخله آمده جذع نخله را تکیه داده، جذع نخله را تکان داده «فَأَجَاءَهَا الْمُرْسَلَاتُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ» (۸) نه «إِلَى النَّخْلَةِ» «وَهْزَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» نه «هْزَىٰ إِلَيْكَ نَخْلَةَ» درخت خرما نبود درختی بود که سرهایش از بین رفت سرشاخه

هایش از بین رفت یک تنه ی خشکش مانده تکرار اینکه حتماً جَدْع را کلمه ی «جذع» را قرآن کریم ذکر می کند برای اثبات این مطلب است که یک تنه ی خشک درخت خرما بود نه درخت خرما فرمود ما از همین جا آیات را بینه می کنیم، شفاف می کنیم که تو مطمئن تر بشوی «فَأَجَاءَهَا الْمَضَخَاتُ إِلَيَّ جَدْعِ النَّخْلَةِ» (۹).

ص: ۱۱۵

- ۱- (۱) . سوره ی طه، آیه ی ۶۸.
- ۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.
- ۳- (۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.
- ۴- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
- ۵- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۱.
- ۶- (۶) . سوره ی نور، آیه ی ۱.
- ۷- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.
- ۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.
- ۹- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا حضرت مریم (سلام الله علیها) قبل از اینکه بچه دار بشود مائده را آماده یافته؟

پاسخ: بله، اما مائده که از بهشت بیاید فرشته بیاورد یک راه است، با دستان مریم (سلام الله علیها) این تنه ی خشکیده ی درخت سرشاخه پیدا کند شاخه های سبز پیدا کند در فصل زمستان که فصل خرما نیست میوه ی خرما بدهد به دست خود مریم این یک مطلب دیگر است.

پرسش: در آیات هیچ اشاره ای به مائده بودن غذاهایی که برای حضرت مریم (سلام الله علیها) آمده نشده.

پاسخ: چرا دیگر آن «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۱) همین بود دیگر.

پرسش: آخر خیلی از طلبه ها می گویند که خیلی از اوقات که یک چیزی «من حیث لا یحتسب» به آنها برسد می گویند من عند الله بود.

پاسخ: بله، من عند الله آمد و درست هم هست اما معجزه نیست خدای سبحان دل کسی را هدایت می کند به اینکه وظیفه ی خودش را انجام بدهد طعام هم فرق می کند همان طعام عادی است اما طعامی که برای مریم (سلام الله علیها) بود طعام غیر عادی بود نه تنها زمان و زمینش غیر عادی بود اصلاً طعام غیر عادی بود نظیر آن طعامی که برای صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) آمده نظیر آن طبر مشوی خود این طعام غیر عادی است. خب، اگر کرامتهایی را وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) پشت سر گذاشت اما هیچ کدام با دست او انجام نشده الآن با دستان او کرامتها به صورت آیات بین یکی پس از دیگری

ظهور می کند این کم کم زمینه ی آرامش اش فراهم می شود بنابراین اگر خدا بفرماید: «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» (۲) خب بسیاری از آیات بود که انبیا می آوردند و مردم می گفتند این سحر است جریان شق القمر بود این سحر است، جریان این روایت را چند بار خواندیم وجود مبارک حضرت امیر در خطبه ی «قاصعه» فرمود مشرکان مکه جمع شدند به حضرت عرض کردند که اگر معجزه بیاوری ما باور می کنیم حضرت فرمود چه کنم؟ فرمود این درختی که اینجا هست دستور بدهید دو نیم بشود یک نیم بیاید نمی بماند که قصه اش مفصل است که از روی همان خطبه ی قاصعه ی نهج البلاغه خواندیم حضرت فرمود این درخت دو نیم شد آمد حرکت کرد شاخه هایش روی دوش من قرار گرفت روی دوش پیغمبر قرار گرفت دو نیم شد آنها گفتند آن نیم دیگر هم حرکت کند حضرت این کار را کرد عرض کردند دوباره دستور بده این دو نیم مثل حالت اول به هم ملحق بشود حضرت این کار را کرد، عرض کرد دستور بده اینها به جای خودشان برگردند این کار را کرد اینها دیگر تاریخ بیهقی و نمی دانم ناسخ التواریخ و اینها که نیست این خطبه ی «قاصعه» حضرت امیر است فرمود این را دیدند و ایمان نیاوردند کاری باید کرد که دهن اینها را بست و اگر دهن اینها بسته نشود خب همین تهمت هست دیگر این است که جای نگرانی برای موسای کلیم بود در آن صحنه، جای نگرانی برای مریم (علیها سلام) هست در این صحنه «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» (۳).

ص: ۱۱۶

۱- (۱۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۱۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۳- (۱۲). سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: فقط فرقشان این بود که حضرت مریم (سلام الله علیها) پیامبر نبود و دخلی هم ندارد و مردم هم نیازی نداشتند.

پاسخ: خب چرا، وقتی که دودمان کسی که تربیت شده ی زکریاست کسی که از خاندان طیب و طاهر است آلوده در بیاید مردم را آلوده می کند دیگر آنها مشکلشان این نبود که تو پیغمبری یا امامی مشکلشان این است که تو از دودمان خوبی یک، در تحت تکفل زکریا که پیغمبر است تربیت شدی دو، چرا این کار را کردی خب اگر کسی عضو یک خانواده ی شریف باشد در تحت تکفل یک مربی مثل زکریا بشود بعد خلافکار در بیاید راه برای خلافکارها باز است آنها سه تا برهان اقامه می کردند می گفتند اُخت هارونی یک، پدرت امرئه سوء نبود دو، مادرت بَغی نبود سه، از طرفی هم در تحت تکفل زکریا بودی چهار، این چه کار بود کردی اگر چنین کسی تبهکار در بیاید راه برای توجیه تبهکاری تبهکاران باز است آنها نگفتند که تو که پیغمبری چرا این کار را کردی که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم عمری را به خدمت معیّد گذرانده می خواهد حافظ دین پروردگار باشد لذا درخواست مرگ کرد، بنابراین صَرف اینکه وجود مبارک مریم سوابق فراوانی از آیات داشت آن مشکل فعلی را حل نمی کند باید آیات بین باشد به دست خود مریم انجام بشود تا آنچه درباره ی شخص مریم هم هست مشکلش را حل بکند اصرار قرآن کریم این است که نَخْلَه نبود، جذع نخله بود «فَأَجَاءَهَا الْمَصْحَاظُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ» (۱) «وَهَزَّتْ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» خب اگر درخت خرماست خب می گویند درخت خرما را تکان بده دیگر چرا می گویند این تنه ی خشکش را تکان بده اینکه سرشاخه ندارد اینکه سرسبز نیست این تنه ی خشک را تکان بده بین چه چیزی در می آید خب اینها را که دید دیگر تقریباً دارد مطمئن می شود دیگر.

ص: ۱۱۷

پرسش: حاج آقا این چیزها برای مردم است، انبیا نیازی به معجزه ندارند که باور کنند نگرانی ندارند هم به سمت دریا فرار می کنند هم به سمت.

پاسخ: بله، برای خودشان و بین خودشان و خدای خودشان دارای نفس مطمئن هستند اما از نفهمی مردم رنج می برند اینها نیامدند که مشکل خودشان را حل کنند آمدند مردم را هدایت کنند اگر این مردم گفتند این سحر است چه کنیم این خطبه ای که دیروز خواندیم خطبه ی چهار نهج البلاغه این بود وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتُهُ» بعد این جواب سؤال مقدر است که اگر شما شک نمی کنی برای اینکه معصومی خب چطور وجود مبارک موسای کلیم شک کرد و ترسید «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (۱) آن را به عنوان جواب سؤال مقدر دارد جواب می دهد که موسی «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» (۲) این گفت خب اگر من هم این کار را بکنم این عصا بشود مار و اینها نتوانند بین معجزه و سحر تشخیص بدهند من چه کنم.

پرسش: بله، اما این معجزه فقط شامل حضرت مریم (سلام الله علیها) است نه مردم.

پاسخ: خب نه، منظور آن است که وجود مبارک مریم از تهمت مردم می ترسید دیگر.

پرسش: این جذع النخلة فقط شامل حضرت مریم است مردم که نیستند.

پاسخ: خب خدا می خواهد به مریم بفهماند که نگران نباش ما مسئله را به صورت آیت بینه حل می کنیم دهن اینها را می بندیم و بست اینها دیگر نمی توانند بگویند که تو _ معاذ الله _ از راه خلاف مادر شدی وقتی کسی که در گهواره است این طور سخن بگوید معلوم می شود حق است دیگر فرمود ما آیت را آیت بینه می کنیم حتی صلاح نیست تو یک جمله با آنها حرف بزنی کما سیظهر بنا براین پس نگرانی مریم به جا بود.

ص: ۱۱۸

۱- (۱۴). سوره ی طه، آیه ی ۶۷.

۲- (۱۵). نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

پرسش: حاج آقا ناراحتی اش از این است که چرا حضرت عیسی (علیه السلام) تشریف بیاورد و ناراحتی حضرت مریم (سلام الله علیها) از این توقع بیجا بود.

پاسخ: آن وقت مدتها باید طول بکشد که.

پرسش: خب، هنوز که به دنیا نیامده بود که، دارد «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ».

پاسخ: نه، بسیار خب، الآن مادامی که در بین مردم نبود که فرزند را نمی دیدند چون.

پرسش: ...

پاسخ: خب بالأخره این باید بیاید مردم کم کم با عیسی آشنا بشوند آیت حق است کودکی او را ببینند، معجزه بودن او را ببینند بعد به او ایمان بیاورند.

پرسش: همان نخل و همان مائده کافی بود برای مردم.

پاسخ: مردم که آن صحنه نبودند که، مردم که آن صحنه نبودند چون «فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا» (۱) بعد «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» (۲).

پرسش: این نخل بی خودی که خشک نشد چون نخلی نبوده درختی نبوده.

پاسخ: نبودند مردم تا ببینند که جای دوردستی بود «فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا» از مردم خیلی فاصله گرفت حالا کجا رفت معلوم نیست جای دوردستی این حادثه اتفاق افتاده نگرانی مریم (سلام الله علیها) این است که من اگر این بچه را ببرم در جامعه، ببرم در شهر بگویند از کجا آوردی من چه کنم؟ درست است که این آیه ی خداست اما آیه ای که آنها با این آیه کنار نیابند من چه کنم آن وقت با این مسئله آیات بینه ای درست کرد که با دست خود مریم (سلام الله علیها) کرامتهای شفاف و روشن یکی پس از دیگری ظهور کرده.

ص: ۱۱۹

۱- (۱۶). سوره ی مریم، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۷). سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

مطلب دیگر اینکه این «فَکَلِّی وَاشْرِبِی» چون با «فاء» ذکر شده و مترتب شد بر «هُزْیِ اِلَیْکِ بِجِدْعِ النَّخْلِ» معلوم می شود که این اکل و شرب محصول همین درخت خرماست نه نظیر «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ»^(۱) محصول آن غذاهای غیبی باشد و گرنه با «فاء» تعبیر نمی کرد چون با «فاء» تعبیر کرده معلوم می شود مأکول و مشروب او همین نتیجه ی این نهر و این درخت خرماست اگر سرّی منظور نهر باشد نه از قبیل «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ» است.

مطلب دیگر اینکه قرطبی نقل کرده دیگران هم آوردند که حال معصومین، حال انبیا، حال اولیا یکسان نیست وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) که در محراب عبادت مشغول بود این مُسْتَعْرِق در عبادت بود لذا نیازی نداشت که از وسایل و ابزار عادی کمک بگیرد اما وقتی مادر شد و علاقه اش تقسیم شد و یک مقدار به خدا متعلق شد و یک مقدار هم به عیسی (سلام الله علیهما) لذا خدای سبحان او را ارجاع داده که شما باید از درخت با تکان دادن روزی بگیری این وجهی است گفته شد دلیلی هم بر بطلانش نیست اما اثباتش محتاج به برهان است که مثلاً حالا فرق کرده باشد استغراق توحیدی وجود مبارک مریم قلبش قبلاً مُهْز بود، متیم بود به حَبِّ الهی الآن هم حَبِّ الهی را دارد هم حَبِّ روح الله را دارد اینها مقداری حرف سستی است.

پرسش: حاج آقا منافات ندارد که حضرت مریم (سلام الله علیها) هم به فرزند حب داشته باشد هم به خدا.

پاسخ: خب بله منافات ندارد ولی منظور این است که اگر کسی قلبش متیم به حَبِّ الهی بود چون «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ»^(۲) آن محبوب که آمد جای خالی نمی گذارد تا دیگری آنجا جا پیدا کند.

ص: ۱۲۰

۱- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۱۹). سوره ی احزاب، آیه ی ۴.

پرسش: حاج آقا اینکه حضرت مریم (سلام الله علیها) آرزوی مرگ کرده به خاطر زن بودن حضرت نبوده.

پاسخ: نه، زن و مرد بودن نیست همان جریان تهمت و اینهاست، خب.

«فَكَلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا» مطلب «فَكَلِي وَاشْرَبِي» چون با «فاء» عطف شده معلوم می شود که نتیجه ی آن سَرِي و نتیجه ی آن جَذع نخل است از ابن عباس نقل شده است که نهری بود در آن منطقه خشک شده بود و این نهر آب روان پیدا کرد سَریان پیدا کرد شده سَري نهر را سَري می گویند برای سَریان مستحضرید که این اسناد الی غیر ما هو له است رودخانه جاری نیست چون رودخانه ی خانه ی رود است این خانه جریان ندارد رود است که جریان دارد آن آب سَري است نه نهر هرگز رودخانه که خانه ی رود است این تکان نمی خورد رودی که در بستر خانه است و در این خانه می گذرد او سَري است نه نهر و اگر نهر را گفتند سَري است نظیر «جری النهر» اسناد الی غیر ما هو له است و مجاز است به هر تقدیر آن هم که ابن عباس گفته احتیاج به اثبات دارد ولی دلیلی هم بر منعش نیست. مسئله ی قُرْهالین است در جریان قُرْهالین قبلاً هم این تعبیر گذشت که اشک چشم گاهی بر اساس غم و اندوه است می گویند اشک حُزن گرم است گاهی بر اساس نشاط و خوشحالی است و سرور است این اشک، اشک خنک است یک وقت انسان مصیبت دیده اشک می ریزد این اشک می گویند گرم است یک وقت کسی منتظر دوستش، پسرش و برادرش بود که از سفر دور بیاید حالا که موفقانه آمده است این اشک شوق می ریزد این اشک خنک است این قُرْهالین را گفتند از قار آمده قار یعنی سرد هوا قار است در برابر قار یعنی سرد، اشک خنک را می گویند قُرّه و اگر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «قُرّه عینی فی الصلاه» (۱) یعنی در صلوات من اشک شوق دارم چون حباً دارم عبادت می کنم نه اشک غم که «خوفاً من النار» باشد و مانند آن، یا برای آنکه محبوب خود را در نماز می بیند لذا چشمش با آن اشک شوق روشن می شود این معروف است ولی برخیها آن طوری که در جامع المقاصد قرطبی آمده گفتند اشک مطلقاً گرم است و اشک خنک و اشک گرم ندارم اشک مطلقاً گرم است و این قُرْهالین از قار به معنای خنک و بارد نیست از قار است انسان وقتی یک موفقیت و کامیابی را می بیند قلبش قرار می گیرد، چشمش آرام می شود، اعضای بدنش مطمئن می شود این از قار است نه از قُرّه به معنای سردی. به هر تقدیر آن آرامش مریم را با این معجزه فراهم کرده فرمود آرام باش هیچ اضطرابی نداشته نباش شاید این «قَرِّي عَيْنًا» با آن اضطرابی که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) داشت سازگارتر باشد یعنی آرام باش.

ص: ۱۲۱

پرسش: پس چرا عیناً فرمود قلباً می فرمود.

پاسخ: بله، این تعبیر ادبی است دیگر این محاوره محفوظ و روشن است می گویند چشمتان روشن وقتی گفتند چشمتان روشن یعنی آرام باش یعنی قلبتان خنک چون انسان اول با دیدن قلبش آرام می شود.

خب، «فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» هر کس را دیدی هیچ حرفی با کسی نزن اینها لایق نیستند تو یک جمله هم با آنها حرف بزنی این قومی که بین معجزه و سحر فرقی نمی گذارند و بین عصمت و بی عفتی فرق نمی گذارند یک کلمه هم با آنها حرف نزن نگاه کنید ببینید با یک کلمه وجود مبارک مریم اگر حرف می زد مطلب حل می شد دیگر نیازی به اشاره نبود و نیازی به آن صوم صمت نبود اما خدا نمی خواهد او با این مردم یک کلمه هم حرف بزند «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا» که این در بحث دیروز اشاره شد «قولی» یعنی بگو یا نه، قول اعم از لفظ و اشاره است در سوره ی مبارکه ی «یوسف» این گذشت که گاهی قول بر چیزی اطلاق می شود که سخن از لفظ نیست در سوره ی مبارکه ی «یوسف» آیه ی ۷۷ این بود که وقتی آن جام و سواء مَلِک را در کنار گندم برادر یوسف پیدا کردند و آنها گفتند که «نَفَقْدُ صَوَاعِ الْمَلِکِ» (۱) مأموران مَلِک مصر و عزیز مصر این قافله را برگرداندند برادران یوسف با همین برادری که پیمانانه در ظرف او پیدا شد همه آمدند حضور یوسف (سلام الله علیه) اینها به وجود مبارک یوسف این حرف را زدند به یوسف عرض کردند «قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ» اگر این شخص سواء و پیمانانه ی مَلِک را به سرقت بُرد «فَقَدْ سَارَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» این برادری هم داشت که آن برادرش هم سابقه ی سرقت دارد _ معاذ الله _ این مطلب را یوسف (سلام الله علیه) شنیده بود از اینها «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ» این قصه را وجود مبارک یوسف در دل خود به عنوان سرنگه داشت «وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» این قصه را برای اینها آشکار نکرد که یوسف سابقه ی سرقت نداشت «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» (۲) به اینها گفت شما خیلی مکان و مکانتان شر است خب حضرت یوسف که با آنها این حرف را نزد این «قَالَ» یعنی «فی نفسه» نه «قَالَ» یعنی «بلسانه» حضرت به اینها نگفت که شما آدمهای بدی هستید که فقط حرفهای اینها را شنیده پس معلوم می شود که گاهی قول بر همان راز درونی و مانند آن اطلاق می شود حالا- یا با اشاره فهمانده یا با رازداری تفهیم کرده بالأخره قول بر چیزی اطلاق می شود که لفظ نیست اینجا هم خدا فرمود: «قُولِي» اگر اینها آمدند کسی را دیدی «قُولِي» یا بگو که این تخصیصاً خارج می شود یا با اشاره بفهمان که تخصیصاً خارج می شود «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا» و این صوم در آن روز مشروط به صِیْمْت و سکوت بود با «فاء» تفریع فرمود: «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْ سِيًّا» امروز چون من نذر روزه کردم و یکی از مبطلات این روزه حرف زدن است یا یکی از شرایط صحت این روزه صِیْمْت و سکوت است من با بشر حرف نمی زنم اما تکلم با خدا، تکلم با فرشته اینها مبطل صوم نیست «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْ سِيًّا» که خدا نخواست یک جمله هم وجود مبارک مریم با این قوم حرف بزند این دستور داد وجود مبارک مریم با این دستور از آن مکان قصی حرکت کرده بیاید شهر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» این حمل را تکرار کرده با کلمه ی «به» مطلب فهمیده می شد اما چون محور اساسی این قصه آوردن این کودک به صحنه است این را تکرار کرده فرمود: «فَأَتَتْ مَرِيْمٌ بِقَوْمِهَا» در حالی که «تَحْمِلُ مَرِيْمٌ عِيسَى» را یعنی قبلاً حمل بود الآن حمل است قبلاً در رحم حمل کرده بود «فَحَمَلَتْهُ» الآن در روی دست یا روی دوش یا روی آغوش حمل می کند وقتی قوم او این صحنه را دیدند «قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» فری آن منکر قبیح عظیم را می گویند که «يَأْتِينَ بُهْتَانٍ يُفْتَرِينَهُ» (۳) از همین قبیل است فربه هم از همین قبیل است. اینها با سه جهت وجود مبارک مریم را محکومه کردند گفتند تو اولاً برادرت هارون است هارون از اولیا و ضیلعهای آن عصر بود یا نه، هارونی که برادر موسای کلیم

بود و به تعبیر زمخشری هزار سال بینشان فاصله است چون مریم از نسل آن هارون بود از این جهت گفته شد «يَا أُخْتَ هَارُونَ» این یک، دو «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوِيًّا» پدرت پدر پاکدامنی بود. سه، «وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» تو با داشتن برادر خوب یا نسل خوب، پدر خوب، مادر خوب چرا این کار را کردی قبلاً هم گذشت که این «بَغِيًّا» وصف خاص زنی زانیه است لذا نیازی به «تاء» تأنیث نداشت آنجا هم وجود مبارک مریم فرمود: «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» (۴) نه «بَغِيَّةً» اینجا هم فرمود: «وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» چون وصف خاص است نیازی به «تاء» نداشت. وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) طبق دستور الهی هیچ حرفی نزد این قوم قابل مکالمه و مشافحه نبودند «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» گفت جوابتان را از این کودک پرسید «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» حالا گوینده یکی از احتمالات این است که وجود مبارک زکریا این حرف را زده ولی خب اثبات آن آسان نیست «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» چون ضمیر جمع دارد «قَالُوا» آنها گفتند «فَأَشَارَتْ» وجود مبارک مریم به این کودک، آنها که اعتراض کرده بودند «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ» در حالی که صبی است هم تکرار است و حال تأکیدی است، هم در گهواره است، هم کودک است فوراً وجود مبارک عیسی مسیح سخن گفته این دیگر می شود آیه ی بینه «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» یک عده افراطی بودند که مریم (سلام الله علیها) را به فری و فریه و تهمت‌های دیگر مبتلا می کردند، یک عده هم قائل به حلول و تثلیث و امثال ذلک بودند وقتی حرف زد مادر را تطهیر کرد، وقتی گفت «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» دیگر سخن از اقانیم ثلاثه و حلول و اتحاد و تثلیث و ابن الله بودن و امثال ذلک را ابطال کرد «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابُ» این مستقبل محقق الوقوع چون در حکم ماضی است از او به فعل ماضی یاد کرده «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» این هم چون مستقبل محقق الوقوع است در حکم ماضی است «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) این است که فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» «أَي نَفَاعًا لِلنَّاسِ» من هر جا باشم به نفع مردم حرکت می کنم «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؟ وَبِرَّآءِ بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» رابطه ی بین خود من و خود من با طهارت است، رابطه ی بین من و خدای من با عبادت است، رابطه ی من با خاندان من با بر و نیکی و احسان است پس بنابراین من از هر جهت مشمول عنایت الهی ام «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» که بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) که فرمود سه مقطع حساس است لذا من این سه مقطع سلام داده شده «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ».

ص: ۱۲۲

- ۱- (۲۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۷۲.
- ۲- (۲۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۷۷.
- ۳- (۲۳) . سوره ی ممتحنه، آیه ی ۱۲.
- ۴- (۲۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.

Your browser does not support the audio tag

«فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَاتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۴) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵)»

چون میلاد وجود مبارک مسیح (سلام الله عليه) معجزه بود و خارق عادت تبیین شناسنامه ی آن حضرت هم خارق عادت هست یعنی وجود مبارک عیسی با شناسنامه اش در قرآن معرّفی شده بر خلاف انبیای دیگر. مطالبی که مربوط به آیات قبلی است یکی این است که این «وَهَزَى إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ» (۱) برای آن است که شما این درخت خرما را بتکانی تا میوه اش بریزد یا نه، این درخت را به اهتزاز در بیاور تا از جذع، نخله بشود اولاً، وقتی بارور شد بارش به تو برسد ثانیاً، آنچه دیگران می گفتند این است که این درخت را تکان بده تا میوه اش بریزد اما اصرار قرآن کریم بر این است که این نخله نبود جذع بود تکرار این جذع برای آن است که بفهماند این یک سرشاخه داشته باشد سبز باشد این چنین نبود یک تنه ی بی سرشاخه و مُرده ای بود تو باید این را تکان بدهی که زنده بشود یا اگر خوابیده است بیدار بشود میوه بدهد به تو تقدیم بکند اگر وجود مبارک موسای کلیم دست به این مار نمی زد این مار عصا نمی شد یا اگر دست به این عصا نمی زد این عصا مار نمی شد در هر دو حال دستِ موسوی لازم است دستِ کلیمی لازم است اینجا هم اهتزاز مریمی لازم است بنابراین تنها امر به اهتزاز برای این نیست که میوه بریزد برای آن است که این جذع، نخله بشود، اگر یک درخت خشکیده بود حیات نداشت مادر کسی که «يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» این هم مُحیی شجر شد درختِ مُرده را زنده کرد و اگر نه، درختی بود پژمرده و زنده لکن در زمستان این درختها خواب اند نه مُرده بعضی از درختها در زمستان هم بیدارند مثل درخت سرو، درخت مرگبات و اینها، اینها در زمستان و تابستان بیدارند منتها در بهار رشد می کنند ولی در زمستان رشد نمی کنند لکن بیدارند به دلیل سبزی برگ آنها بعضی از درختها هستند که زمستان به خواب می روند درخت انار این طور است، درخت انجیر این طور است اکثر درختان زمستان به خواب می روند این درختانی که بیدارند آسیب می بینند برای اینکه سرما با اینها کار دارد این درختهایی که خواب اند از سرمای زمستان کمتر آسیب می بینند به هر تقدیر این یا جذع مُرده بود که با اهتزاز مریم (سلام الله عليها) زنده شد یا نه، درخت خوابیده بود که با اهتزاز مریم بیدار شد یا اعطای حیات است یا اعطای يَقْظَه در هر دو حال کرامت است و معجزه، بنابراین درست است که آن عصا گاهی مار می شود، گاهی از حالت ماری در می آید «سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» (۲) ولی دستِ کلیم لازم است اینجا هم درست است که جذع نخله می شود و بار می دهد ولی دست مریم (سلام الله عليها) لازم است مادر کسی که «يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» او هم می تواند این سمت را داشته باشد.

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۲- (۲). سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

پرسش: حاج آقا در بعضی روایات داریم که پیغمبرها وقتی یکی از معجزاتشان این بوده که زیر درخت که می نشستند.

پاسخ: خب بله و اصلاً خضر را می گفتند خضر به همین مناسبت است.

پرسش: حضرت عیسی که به دنیا آمد خب همان پیغمبر بود زیر همان درخت بود نظر حضرت عیسی بوده که حضرت مریم خواست در نخله کرده.

پاسخ: نه، حالا این قبلاً گذشت که آنچه برای مریم (سلام الله علیها) بود اینها کرامت خود مریم بود یک قول یا نه ارهاصی بود ارهاص که یک اصطلاح کلامی است پیش در آمد معجزه ی پیغمبر را می گویند یا ارهاص عیسی (سلام الله علیه) بود که به دست مادرش ظهور کرد قول دوم هر دو قول در کتابهای کلامی هست و چون مریم (سلام الله علیها) را قرآن خیلی عظمت می ستاید «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۱) بعد می فرماید: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ» (۲) یا «صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَوَاتِينِ» (۳) این جلال و عظمتی که برای مریم (سلام الله علیها) قائل است استبعادی ندارد که برای خود مریم بود نه ارهاص برای عیسی. به هر تقدیر این اهتزاز گذشته از آن است که برکت ریزش میوه را به همراه دارد برکت احیای میت از یک سو، ایقاز نائم از سوی دیگر را هم به همراه دارد اگر این درخت خشکیده بود با اهتزاز مریم زنده شد و اگر درخت خوابیده بود با اهتزاز مریم (سلام الله علیها) بیدار شد.

ص: ۱۲۴

۱- (۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

۲- (۴). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۰.

۳- (۵). سوره ی تحریم، آیه ی ۱۲.

پرسش: اگر تفاوتی نیست قول «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» نیست یعنی خود حضرت عیسی امر نکرده «وَهْزَى».

پاسخ: بسیار خوب، اما منظور این است که امر از طرف هر کسی باشد این دست باید زنده کند یا بیدار کند و گرنه خود ذات اقدس الهی این درخت را می توانست به صورت نخله در بیاورد اگر مُرده بود زنده کند و اگر خوابیده بود بیدار کند مثل اینکه وجود مبارک موسای کلیم دست او لازم است که بالأخره این عصا گاهی مار بشود گاهی مار عصا بشود و گرنه خدای سبحان می تواند آن عصا را مار کند مار را دوباره عصا کند اما «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سَيَرَّتْهَا الْأُولَى» (۱) یا «أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ» (۲) برای تفهیم این نکته است که این دست، دست الهی است و اثر دارد، بنابراین گوینده هر که می خواهد باشد چه وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) چه وجود مبارک جبرئیل (سلام الله علیه) هر که می خواهد باشد نشان آن است که دست مریم سهم تعیین کننده ای در این سه امر داشت احیای جذع میّت، ایقاز جذع نائم و ریزش میوه هر کدام از این سه امر باشد به برکت اوست.

خب، مطلب دیگر اینکه درباره ی سَیرَى دو قول بود یکی اینکه نهر بود، یکی اینکه سَیدالقوم و شریف القوم بود اگر این مصادیق یک جامع واحدی داشته باشند می شود با اراده ی جامع هر دو معنا را در نظر گرفت و اگر جامع واحد نداشته باشند و بین اینها یک بُون بعیدی باشد اگر کسی قائل شد که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است می توان گفت که منظور از این سَیرَى هم سَیدالقوم است هم نهر و اگر استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز نبود چه اینکه برهانی بر امتناع او نیست باید احدالمعنین اراده بشود.

ص: ۱۲۵

۱- (۶) . سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

۲- (۷) . سوره ی طه، آیه ی ۶۹.

پرسش: مرحوم علامه هر دو را قبول کرده؟

پاسخ: نه، ایشان فرمودند: «و الأول أظهر» یعنی سرّی به معنای نهر باشد اظهار است یکی را قبول کردند.

خب، مطلب بعدی آن است که این حرفها همه برای وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) است که فرمود: «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» (۱) اینجا بعضی از اینها به صورت نفی و نهی است بعضی از اینها به صورت امر و اثبات «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» به این امور یک، «أَلَّا تَحْزَنِي» چرا، چون «فَدَّ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سِرِّيًّا» (۲) یک، این نهی «وَهَزَى إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ» برای اینکه «تُسَاقِطَ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» (۳)

پرسش:...

پاسخ: حُزن دیگر، حزن اختصاصی به گذشته ندارد انسان وقتی که یک حادثه ی تلخی را پیش بینی می کند هم اکنون غمگین است الا آن کسی که تقریباً مقدمات قبول نشدن او در کنکور روشن است در امتحان موفق نیست هم اکنون افسرده است این حزن اختصاصی به زوال شیء در گذشته ندارد وقتی چیزی را در آینده از دست می دهد و تقریباً مطمئن است که از دست او می رود هم اکنون غمگین است.

خب، «فَكَلِمَى وَاشْرَبِي» (۴) در جریان وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) هم همین طور بود حالا- وقتی وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) آن چهار مرغ را گرفت و سیر بُرید و آن اجزا را در هم کوبید و مخلوط کرد دیگری اگر می گفت یا طاووس، یا کذا و کذا که نمی آمدند که این فقط ندای ابراهیمی می خواهد «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا بُنَيَّكَ سَعِيًّا» (۵) تو بگو یا طاووس این زنده می شود دیگری که بگوید نمی شود که، بنابراین هر زبانی اثر ندارد، هر دستی اثر ندارد دست موسای کلیم (سلام الله علیه) می خواهد زبان ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) می خواهد فرمود: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا بُنَيَّكَ سَعِيًّا» همان طوری که ذات اقدس الهی در معاد برای احیای نفوس «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (۶) تو هم اینها را به امامشان بخوان امام هر کسی همان مغز و دستگاه فکری اوست تو هم آنها را سیرها را که نزد خودت نگه می داری آنها را بخوان می آیند بنابراین اینکه وجود مبارک مریم مأمور شد به اهتزاز جذع النخلة برای اینکه دست اوست که می تواند مُرده را زنده کند و گفتند عیسی بالا-تر از یحیی (سلام الله علیهما) است برای اینکه یحیی مظهر حیات بود و وجود مبارک عیسی مظهر احیاست اوست که می گوید «أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (۷) و خدا درباره ی او فرمود: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» (۸) این می شود مظهر «هُوَ الْمُحْيِي»، او می شود مظهر «هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوت». خب، اینکه فرمود: «فَكَلِمَى» نظیر امر «هَزَى» (۹) اینها همه ندای آن منادی است آن منادی ندا داد «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» به اموری یک «أَلَّا تَحْزَنِي» (۱۰) به این دلیل، «وَهَزَى إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ» (۱۱) به این دلیل اولی به دلیل «فَدَّ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سِرِّيًّا» (۱۲) دومی «تُسَاقِطَ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» (۱۳) سوم و چهارم و پنجم سه تا امر «فَكَلِمَى» یک، «وَاشْرَبِي» دو، «وَقَرِّي عَيْنًا» سه، این سه با آن دو امر تحت نداست می شود پنج، این «فَكَلِمَى وَاشْرَبِي» می تواند امر باشد اما این «قَرِّي» یک انشاست یعنی چشمت روشن باشد نه روشن چشم باش این قابل امر نیست که تو روشن چشم باشی یعنی خبر است به صورت انشاء بیان شده یعنی چشم تو روشن می شود. ششم، «فَأَمَّا تَرِينٌ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» این هم تحت آن نداست اینها دستور است که اگر دیدی این حرفها را بزن اصلاً حرف نزن فقط با اشاره سخن بگو این «فَقُولِي» ناظر یعنی «فَأشیری» به دلیل همان تعبیری که در بحث دیروز گذشت و به قرینه ی «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» دو، «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَةِ إِن صَوَّمًا» چون این چنین است

«فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» (۱۴) صِمت و سکوت از بهترین نعمتهاست که آدم گزیده گو باشد، کم گو باشد، پرحرف نباشد ولی می تواند روزه بگیرد و در حال روزه گرفتن کمتر حرف بزند اما بخواهد صِمت و سکوت را جزء شرایط صِحّت صوم قرار بدهد یک، یا کلام را جزء موانع صِحّت صوم قرار بدهد دو، هم جعل آن شرط می شود بدعت، هم جعل این مانع می شود بدعت نه صِمت و سکوت شرط صِحّت است، نه نطق و کلام مانع صِحّت صوم از خود چیزی را اضافه کردن می شود بدعت لذا در عین حال که روایات ما سکوت را و صِمت را تشویق کردند کم گویی را، گزیده گویی را تشویق کردند پرحرفی را مذمت کردند اما اجازه ندادند که این را ما جزء دین قرار بدهیم بگوییم صِمت شرط صِحّت روزه است، کلام مانع صِحّت روزه این حق را ندادند «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا» چون در حال روزه نباید سخن گفت صوم سکوت و صِمت گرفتم «فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ» اما «إِنْسِيًّا» با خدا حرف می زنم، با فرشته ها حرف می زنم، مناجات می کنم، ذکر دارم همه ی حرفها را دارد با بشر حرف نمی زنم «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» این بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که یک آدم عاقل در آنها نبود که وجود مبارک مریم با او گفتگو کند سرش همین است اینها عمری مریم (سلام الله علیها) را به طهارت شناختند هم در زادروز او که دیدند مادرش نذر کرده بود که این را به معبد بدهد هم در هنگام قرعه کشی که این تحت کفالت چه کسی باشد «مَا كُنْتُ لَمَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (۱۵) قرعه به نام زکریا افتاد خب یک پیغمبر پیرمردی مرئی و سرپرست این کودک شد این را دیدند و در معبد هم بود و آن جریان «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ» (۱۶) را به وسیله ی زکریا (سلام الله علیه) متوجه شدند کسی که عمری به طهارت گذراند و تحت کفالت یکی از انبیای الهی بود اگر یک کار تازه ای کرد باید استفهام کنند، استعلام کنند نه مبادرت کنند به سه، چهار حرف تلخ گفتند فری است یعنی کار مُنکر عظیم، گفتند مادت بغي نبود یعنی این بغي است خب شما اولاً- سؤال کنید استفهام کنید که این بچه را از کجا آوردی همین که دیدند بچه در آغوش او یا در دست او یا در دامن اوست این تهمتها را زدند این طور مبادرت کردن جاهلانه باعث شد که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) اینها را می شناخت فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» (۱۷) فرصت سؤال ندادند اصلاً، همین که دیدند «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» یک، بعد «مَا كَانَتْ أُمَّكِ بَغِيًّا» دو، از این تهمتها بدتر؟! شما اولاً سؤال کنید، استعلام کنید، استفهام کنید اگر او جواب گویا نداشت شما شروع کنید به قذف این بود که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» و بیانش هم وجود مبارک صادق (سلام الله علیه) فرمود اگر یک آدم عاقلی در اینها بود وجود مبارک مریم تقاضای مرگ نمی کرد.

ص: ۱۲۶

- ۱- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
- ۲- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
- ۳- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۴- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
- ۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.
- ۶- (۱۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.
- ۷- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

- ۸- (۱۵). سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.
- ۹- (۱۶). سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۱۰- (۱۷). سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
- ۱۱- (۱۸). سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۱۲- (۱۹). سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
- ۱۳- (۲۰). سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۱۴- (۲۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
- ۱۵- (۲۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.
- ۱۶- (۲۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.
- ۱۷- (۲۴). سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پاسخ: بالأخره آنهایی که در معرض این سؤال هستند آنهایی که می خواهند اعتراض بکنند بگو من حرف نمی زنم آن وقت در جواب آنها چه بگو؟ در جواب آنها «فَأَشَارَتْ» با این «فاء» «فَأَشَارَتْ» آن کمبودی که در مسئله ی «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» حل می شود این «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» یعنی هر کس دیدد بالأخره سؤال می کند دیگر که از کجا آوردی و گرنه صرف اینکه آدم کسی را ببیند بگوید من روزه ی صِمت گرفتم اینکه دلیل ندارد خب بسیاری از این رهگذرها رد می شوند آدم دلیل ندارد بگوید که من صوم صمت گرفتم که این معلوم می شود که اینها با اعتراض روبه رو می شوند چون با اعتراض روبه رو می شوند خودت حرف نزن پس چه کار بکن؟ اشاره بکن، از کجا معلوم می شود که دستور اشاره است؟ از همین «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» خب آن دارد راه نشان می دهد برای رفع تهمت هیچ سخن نگو فقط به کودک اشاره بکن «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ». خب، یعنی فَرَى را او پاسخ می دهد، «مَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا» را او پاسخ می دهد «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» حالا از دور بود یا نزدیک بالأخره اشاره یعنی من با شما سخن نمی گویم از این کودک پرسید «قَالُوا» قوم او گفتند «كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ يَكُ، «صَبِيًّا» دو، چه در مهد باشد چه غیر مهد بالأخره کودک است گذشته از اینکه این کودک گهواره ای است صبی بودن این صبابت مانع گفتن است گذشته از اینکه هنوز در گهواره است یعنی نوزاد است ما چگونه جواب بدهیم آن گاه چون دستور این بود که تو به این کودک اشاره بکن این کودک شروع کرده قبل از اینکه مادرش را تبرئه کند ذات اقدس الهی را تنزیه کرده این مسیحیهای افراطی و مسیحیهای تفریطی یک گوشه شان به تنزیه خدا اهانت کردند، یک گوشه شان به برائت و نزاهت مادر عیسی، آنهایی که افراطی بودند گفتند این ابن الله است و وجود مبارک عیسی مسیح حرف افراطیهای ترساها را برطرف کرد فرمود من عبدالله ام نه ابن الله، تفریطیها که گفتند «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا»، «مَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا» تهمت زدند حرف برائت مادرش را، نزاهت دامن مادرش را ثابت کرد ولی قبل از اینکه بگوید مادرم معصومه است ذات اقدس الهی را از داشتن فرزند تنزیه کرد که مبادا کسی خیال کند من چون پدر ندارم پسر خدا هستم من فرزند خدا نیستم من بنده ی خدایم.

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه همین دیگر، کسی که اصلاً مستقر در گهواره است لحظه ای نیست که حالا اتفاقاً در گهواره باشد کسی که هویت او گهواره ای است، کسی که هویت او گهواره ای است که نمی شود با او گفتگو کرد وجود مبارک عیسی اول تنزیه کرد ذات اقدس الهی را بعد تبرئه کرد مادرش را «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» این به دلالت مطابقه تنزیه خداست، به دلالت التزام تبرئه ی مادر است خب آنها می گفتند کسی که کودک است و گهواره ای است و گهواره ای بودن وصف مستقر اوست یعنی تازه در گهواره شد این نوزاد شد این «كَانَ فِي الْمَهْدِ» است مستقر در گهواره است این سه جهت اشکال دارد چگونه با او حرف بزنیم این معلوم می شود که معجزه است این کرامت است یک آدم ناپاک و ناپاک زاده که «عَبْدُ اللَّهِ» بودن و «جَعَلَنِي نَبِيًّا» و «آتَانِي الْكِتَابَ» و امثال ذلك نمی گوید که.

پرسش:...

پاسخ: نه، اصلاً هیچ کس نمی تواند با بچه حرف بزند.

پرسش:...

پاسخ: آن قضیه ای بود در تاریخ خیلی روشن نبود آن هم «شَهَدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا»^(۱) روشن نیست آن بچه بود «شَهَدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» حالا گفتند کودک بود مگر چنین چیزی برای همه روشن شده بود این قرآن است که تمام اسرار گذشته را به مقدار لازم تبیین کرده و گرنه «شَهَدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» مگر برای همه ی بنی اسرائیل مشخص بود آنهایی که یهودی بودند و تازه می خواستند مسیحی بشوند.

پرسش:...

پاسخ: همین دیگر، کسی که هویتش گهواره ای است نه اینکه اتفاقاً در گهواره باشد یک وقت است کسی که اتفاقاً در گهواره است نه، اصلاً هویتش هویت گهواره ای است که توضیح داده شد. «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» یک، که تنزیه خداست بالمطابقه و تبرئه مادر است بالالتزام «آتَانِي الْكِتَابَ» که همان انجیل باشد، «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» چون اینها مستقبل محقق الوقوع است با ماضی تعبیر شده بعد فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» که اینجا در این قرائتها و رسم الخطهای معمول منفصل نوشته شد.

ص: ۱۲۸

پرسش: ...از بچه سؤال کند.. که هم می خواهد مادرش را

پاسخ: بله دیگر این مستقبل محقق الوقوع در حکم ماضی است مثل «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (۱) چیزی که یقیناً واقع می شود از او به فعل ماضی یاد شده.

پرسش: عرض می کنم که سه تا نکته است یعنی حضرت عیسی (علیه السلام) به اصطلاح با یک تیر سه نشان است هم خودش را تبرئه کرد من فرزند مشروعم چون باید معرّف اعراف از معرّف باشد پس با این چند جمله هم خودش را تبرئه کرد هم مادر را و هم اثبات کرد که فرزند خدا نیست

پاسخ: بله، آنکه با جمله ی اسمیه با تأکید به دلالت مطابقه بیان کرد مسئله ی تنزیه خداست «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» لازمه ی اینکه کودکی که هیچ توقع نیست بگوید «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» این است که حلال زاده است این است که طیب و طاهری او را به بار آورده آن «آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» هم تأکید این مطلب است.

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» من در هر جا باشم منشأ برکتی که این را وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) در آن بیان نورانی اش فرمود: «نفاعاً» (۲) من هر جا باشم به نفع مردم کار می کنم خب پربرکتی «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» من هم رابطه ی خودم را با خدای سبحان تا زنده ام باید حفظ بکنم چون خدا مرا وصیت کرده و هم رابطه ام را در فقرزدایی با مردم محروم باید حفظ بکنم چون خدا وصیت کرده زکات بدهم مادامی که من زنده ام اگر وجود مبارک عیسی هم اکنون زنده باشد هم اکنون اهل صلوات است و هم اکنون اهل زکات که زمان ظهور مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) حضرت ظهور می کنند و پشت سر وجود مبارک امام زمان هم نماز می خوانند، اگر رحلت کرده باشند تا زنده بودند اهل زکات و اهل صلوات بودند، اگر هم اکنون زنده باشند که یکی از احتمالات مسئله است این «مَا دُمْتُ حَيًّا» شبیه «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۳) بشود برای اینکه اگر گفتند «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» یعنی مادامی که دنیا هست چون وقتی قیامت قیام می کند «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» می شود، «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۴) می شود، «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۵) می شود، «فَدَكَّنَا ذَكَّهُ وَاحِدَةً» (۶) می شود بساط این منظومه ی شمس برچیده می شود این تقریباً وقتی هم که وجود مبارک حضرت ظهور کردند و عیسی (سلام الله علیهما) آمدند دیگر در آستانه ی قیامت است دیگر پس اگر حضرت زنده باشند این «مَا دُمْتُ حَيًّا» به منزله ی «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» است و اگر رحلت کرده باشند که خب نظیر موت افراد دیگر است و علی ای تقدیر تکذیب قول صلیبهاست برای اینکه سخن از قتل نیست نفرمود: «مَا دُمْتُ حَيًّا» یا در تعبیر دیگر نفرمود «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ أُقْتَلُ» فرمود: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ» و خدای سبحان هم می فرماید: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (۷) هم آن آیه تکذیب صلیبهاست هم بیان نورانی خود عیسی (سلام الله علیه) که می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ» این چنین است. «مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» درباره ی یحیی (سلام الله علیه) آمده است «وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ» اما درباره ی عیسی (سلام الله علیه) آمده است «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» که این اقسام در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» درباره ی یحیی به این صورت آمده است «وَحَنَانًا مِن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا» (۸) نسبت به مردم اهل جبروت و ظلم و معصیت نبود، نسبت به ذات اقدس الهی باتقوا بود در امور خانوادگی هم اهل برّ و نیکی بود این سه ضلع مثلث را او با طهارت تأمین کرد درباره ی حضرت عیسی هم همین طور است نسبت به باری تعالی که

عبد او هستم و نماز گزار هستم و امثال ذلک، نسبت به فقرا هم که اهل زکاتم، نسبت به مادرم که بارم «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» که در جریان حضرت یحیی گذشت لذا فرمود: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» با تعریف بر خلاف آنچه درباره ی یحیی آمده که فرمود: «وَسَيَلَامٌ» بدون تعریف آنجا نکره آمد «وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» روزی که من مبعوث می شوم حیا این «حیًّا» برای آن است که عده ای مُرده اند و زنده می شوند، عده ای حیاتشان ادامه دارد الی یوم القیامه.

ص: ۱۲۹

- ۱- (۲۶). سوره ی واقعه، آیه ی ۱.
- ۲- (۲۷). الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۳- (۲۸). سوره ی هود، آیه ی ۱۰۷.
- ۴- (۲۹). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.
- ۵- (۳۰). سوره ی تکویر، آیه ی ۱.
- ۶- (۳۱). سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.
- ۷- (۳۲). سوره ی نساء، آیه ی ۱۵۷.
- ۸- (۳۳). سوره ی مریم، آیات ۱۳ و ۱۴.

Your browser does not support the audio tag

فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُنْكَلُ مِنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَاتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۴) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵)

بعد از اینکه وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) خزنش را با مکالمه ی عیسی (سلام الله علیه) برطرف کرد و فهمید این کلام، کلام الهی است به وسیله ی فرزندش به او القا شده است و چند دستور را از راه توصیه ی الهی به وسیله ی عیسی تلقی کرد آن گاه در کمال شهامت بچه را در آغوش گرفت و به دامن گرفت و به حضور مردم آمد دیگر مخفیانه و زیر حجاب و زیر چادر و اینها نگه داشته بشود نبود «فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» چون می دانست که دیگر کاملاً قابل دفاع است برای اینکه آن کسی که با او این حرفها را زده این مکالمه را کرده فرمود جواب را من می دهم «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» (۱) این سفارشها را کرده لذا این چنین نبود که حالا مخفیانه وارد جمعیت بشود، شبانه وارد جمعیت بشود، بچه را مستور و پنهان کند، زیر لباس بگیرد اینها نبود «فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» در کمال شهامت. وقتی آنها آمدند گفتند «يَا أُخْتَ هَارُونَ» این «يَا أُخْتَ هَارُونَ» را نصارای نجران بر برخی از مسلمانها انتقاد کردند که بین هارون و بین مریم قرنها فاصله بود هارون برادر موسی (سلام الله علیهما) است و مریم مادر عیساست فاصله ی اینها چندین قرن است چگونه مریم خواهر هارون می شود؟ این اعتراض را آنها نتوانستند جواب بدهند آمدند حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فرمود تسمیه افراد به اسمای انبیا جایز است برادر مریم (سلام الله علیها) نامش هارون بود نام گذاری افراد به اسمای انبیا جایز است این درباره ی اسماء الله هست مثلاً گفته شد توقیفی است و اینها و گرنه کسی اسم خودش را اسم پیغمبر انتخاب بکند که بد نیست فرمود مریم برادری داشت به نام هارون و این اُخت هارون بود این یکی از اقوال چهارگانه ای است که در مسئله اُخت هارون مطرح است. خب، «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا» که بحثش گذشت. «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» آن طوری که در کتابهای تفسیر هست این است که شما از من سؤال نکنید از این کودک سؤال بکنید ولی آن سفارشهایی که کودک به مادر کرد معنای «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» این خواهد بود گوش کنید ببینید او چه جواب می دهد برای اینکه سؤالهای شما را شنیده دیگر شما گفتید «يَا أُخْتَ هَارُونَ» او شنیده، «مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ» او شنیده، «مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا» او شنیده حالا گوش کنید ببینید او چه جواب می دهد نه اینکه «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» از او پرسید آنها متوجه نشدند که این اشاره مریم (سلام الله علیها) چیست «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» بعد همین که حرفشان تمام شد دیدند وجود مبارک عیسی دارد حرف می زند «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» جواب آنها را نداد نگفت مادرم کذا و کذا جواب آنها را نداد او مشغول سخنرانی خودش بود وجود مبارک مریم فرمود گوش کنید ببینید او چه می گوید اینها خیال کردند که می فرماید از او سؤال کنید این کلمه ی «كَانَ» هم سهم تعیین کننده

دارد برای اینکه وقتی مریم (سلام الله علیها) این کودک را در آغوش گرفته یا در دامن گرفته آورده پیش اهلش، نزد آن مردم در گهواره که نبود ممکن است گهواره ای باشد در گهواره گذاشته باشد اما این کودک گهواره ای است آنها گفتند «مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ» یعنی اینکه گهواره ای است نه اینکه حالا شما گذاشتید در گهواره چون حضرت هنوز فرصتی نکرد که این را بیاورد در منزل و در گهواره بگذارد و امثال ذلک که همین که «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ» بنابراین این «كَانَ» آن سهم را دارد که این اصلاً هویتش گهواره ای است با گهواره ای چگونه می شود حرف زد دیگر نمی دانستند که

ص: ۱۳۰

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

از سر پستان عشق چون که دمی شیر یافت قامت سروی گرفت کودکی یک مه

بیان لطیف مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) شاید چندین بار در طی این سالها گفته شد که فرمود قرآن حق عظیمی نسبت به همه ی ادیان و ملل دارد و اگر قرآن نبود و اسلام _ معاذ الله _ نبود نه یهودیتی می ماند نه مسیحیتی با پیشرفت علم این یهودیت و این مسیحیت که پایگاه علمی ندارد آن اهانتها را به انبیا اسناد دادند، آن تحریفها که در کتابهای آسمانی روا داشتند این ماندنی نبود قرآن آمد انبیای ابراهیمی را به عظمت و عصمت معرفی کرد وجود مبارک موسای کلیم را با مناجات الهی و استکبارستیزی و مبارزه کردن با آل فرعون معرفی کرد، عیسی را تطهیر کرد، مریم را عذرا نامید، سخنان عیسی را بازگو کرد بخشی از کلماتی که قرآن کریم درباره ی حضرت عیسی آورد اصلاً در انجیل نیست بیان لطیف مرحوم کاشف الغطاء در کتاب قیم کشف الغطاء این است که اگر قرآن نبود دینی روی زمین نمی ماند برای اینکه این مسیحیت ماندنی نیست، این یهودیت ماندنی نیست آدم عاقل که یهودی یا مسیحی نمی شود این دین تحریف شده که همه چیز در آن هست شرب خمر در آن هست، کشتی خدا با یعقوب در آن هست فرمود این آمد انبیا را معرفی کرد، موسی را معرفی کرد، عیسی را معرفی کرد، مریم را معرفی کرد، عصمت را معرفی کرد، معجزه را معرفی کرد، کرامت را معرفی کرد، دین را معرفی کرد و ماندنی کرد آنها خلیفهایشان در پناه قرآن به انجیل احترام می گذارند شما حرفهای آنها را این اقالیم ثلاثه را این تثلیث را امثال ذلک را ببینید بعد از قرآن اصلاح شده. به هر تقدیر اگر وجود مبارک مریم در کمال نشاط و شهامت آن حزنش برطرف شد «يَا لَيْتَنِي مَتَّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًا مَنْسِيًا» (۱) برطرف شد این بچه را در آغوش گرفت روی دست گرفت آمد با اطمینان صد درصد آمد و گرنه با خجالت که نمی شد این طور آدم بچه را بیاورد در جمع که یا شبانه می آید یا زیر لباس نگه می دارد نه خیر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» چون مطمئن بود.

ص: ۱۳۱

۱- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا اینها قبل از کلام عیسی (علیه السلام) بوده آورده.

پاسخ: نه بعد از کلام حضرت عیسی بود.

پرسش: دلیل اش همین آیه «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» است.

پاسخ: آن فرمایشات حضرت عیسی که «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» این کلام حضرت عیسی بود با مردم اما «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي»، (۱) «وَهْزِي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ»، (۲) «فَكَلِمِي وَاشْرَبِي»، (۳) «فَمَا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» همه ی این حرفها، حرفهای عیسی بود دیگر این با اطمینان آمد آن که می گفت «يَا لَيْتَنِي مَتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُنْسِيًّا»، (۴) دیگر شبانه نیامد یا بچه را زیر دامن نگرفت در زیر چادر نگرفت علنی آورد دیگر.

پرسش: استاد از این «وَقَرَى عَيْنًا» (۵) استفاده می شود که فرشته بود که این «هْزِي إِلَيْكَ» را آورد.

پاسخ: نه، فرشته ای در کار نبود چون آنجا.

پرسش: خود حضرت عیسی (علیه السلام) بگوید، عیبی ندارد.

پاسخ: بله دیگر، مادرا چشمت روشن من از تو دفاع می کنم این «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» (۶) که نمی شود جبرئیل باشد که این «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» این کلمه ی «مِنْ تَحْتِهَا» نشان می دهد آن که از دامنش دارد متولد می شود این حرف را می زند «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا».

پرسش: ...

پاسخ: او بله فاصله اش خیلی گذشت او در بله خیلی چندین آیه قبل بود اما اینجا دارد «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» تمام این کلمات برای کسی است که از دامن او با او دارد گفتگو می کند «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي» یک، «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سِرِّيًّا» (۷) دو، «وَهْزِي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» (۸) سه، «تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَيِّيًا» چهار، «فَكَلِمِي وَاشْرَبِي وَقَرَى عَيْنًا» هفت، «فَمَا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ» (۹) هشت، این حرفها را که شنید با اطمینان خاطر حرکت کرد لذا «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» معنایش این است که گوش کنید ببینید این چه می گوید لذا آنها از این سؤال نکردند که سؤال را تکرار نکردند که اینها فقط گفتند ما چگونه حرف بزیم چگونه بررسییم دیدند جواب نقد از زبان مطهر عیساست دیگر سؤال جدید نکردند یا سؤال را تکرار نکردند سؤال از مادر هست ولی جواب از فرزند لذا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) فرمود گوش کنید ببینید چه می گوید نه اینکه از او بررسیید لذا آنها سؤال را تکرار نکردند آن تعریف مشهور و تفسیر مشهور هم می تواند درست باشد اما خب مستحضرید قرآن مراتبی دارد که «اقرأ وارق» (۱۰) بنابراین «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» گوش کنید ببینید او چه می گوید دیدند که دارد جواب می دهد دیگر از او سؤال نکردند و اینکه «مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ» یعنی کسی که کودک است دیگر بالأخره گهواره ای است نه اینکه حالا- فعلاً- در گهواره است اثبات اینکه وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) آمده باشد در منزل و این کودک را در گهواره گذاشته باشد بعید نیست اما باید ثابت بشود اما همین که بچه را در آغوش گرفته آمده نزد

اهلش با این سؤال روبه رو شده این هم جواب داده فرمود گوش کنید ببینید چه می گوید «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» آن گاه وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) این حرفها را زده «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» که در بحث دیروز گذشت اولین هدف وجود مبارک عیسی مسیح تنزیه خدا بود بعد تبرئه ی مادر این را با دلالت مطابقه گفت تبرئه ی مادر را به دلالت التزام.

ص: ۱۳۲

-
- ۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
 - ۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
 - ۳- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
 - ۴- (۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.
 - ۵- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
 - ۶- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
 - ۷- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
 - ۸- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
 - ۹- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
 - ۱۰- (۱۲) . الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

پرسش: «فَنَادَاهَا» را به حضرت مریم قبل از تولد گفت.

پاسخ: بله دیگر یا در حین تولد «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» (۱) حالا حین زایمان بود یا همین که به دنیا آمده فرمود بالأخره «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» این مکالمه را مریم (سلام الله علیها) از فرزندش به یاد داشت لذا باطمینان نه شبانه آمد نه در خفا آمد نه زیر لباس گذاشت علناً بچه را آورد به میدان.

پرسش: ...

پاسخ: خب دیگر «ذَلِكُ» فضل الهی است دیگر «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ». (۲)

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» یک، ویژگی هر پیامبری مخصوص خود اوست در پیامبر دیگر نیست یا ظهور نکرده یکی از ویژگیهای وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) این بود که فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» خب درست است نبوت برکت است و هر نبی ای منشأ برکت است اما او بیاید افراد عادی را حواری خود قرار بدهد این جزء برکت اوست دیگر «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» همان بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) فرمود من هر جا بودم منشأ نفع و برکت بودم همین طور بود حالا- یا آن زمان اقتضا می کرد یا فیض الهی نصیب آنها شد ولی بالأخره وجود مبارک عیسی گذشته از مسئله ی نبوت و برکت عام یک برکت ویژه ای هم داشت که فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» از این سفارشهای بعدی هم معلوم می شود که خصیصه ای در او هست که در توده ی مردم نیست حالا- یا این اختصاص بالقول المطلق است یا نسبت به توده ی مردم است حالا این ملاحظات بعدی را بفرمایید.

ص: ۱۳۳

۱- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۲- (۱۴). سوره ی مائده، آیه ی ۵۴.

پرسش: یک سؤال اینجا مطرح می شود حضرت مریم (سلام الله علیها) وقتی به او بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد یک گونه اضطراب و نگرانی برایش حاصل شد و گفت که با این بشارت اساساً من «نَسِيًا مَّنْسِيًّا» (۱) باشم.

پاسخ: نه، آنجا نفرمود «نَسِيًا مَّنْسِيًّا»، تعجب کرد برای اینکه من که همسر ندارم.

پرسش: خب همین حالت.

پاسخ: «نَسِيًا مَّنْسِيًّا» برای این حالت نیست.

پرسش: دلیل بر اضطراب او هست یا نه؟

پاسخ: تعجب هست نه استبعاد، اضطراب نیست، استبعاد نیست، استعجاب هست مثل جریان زکریا.

پرسش: همین استعجاب با زمینه ی روحی و ایمانی حضرت مریم چطور به او اجازه داده که اینجا استعجاب کند.

پاسخ: استعجاب برای پیغمبران ضرر ندارد استبعاد ضرر دارد چون هر کاری بالأخره چیز شگفت انگیز اولین بار تعجب آور است دیگر.

پرسش: استعجاب خلاف اطمینان خاطر اوست.

پاسخ: نه، استبعاد یک، اضطراب دو، اینها خلاف است اما یک کار خلاف عادت تعجب برانگیز است دیگر شگفت انگیز است دیگر این شگفت انگیزی سؤال می خواهد که چطور می شود من مادر بشوم مثل اینکه زکریا (سلام الله علیه) خودش خواسته عرض کرد «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۲) اما وقتی که خدای سبحان به وسیله ی ملائکه «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى» (۳) استعجاب کرد شگفتی است شگفتی که آدم شگفت انگیز بشود که نقص نیست بعد اولین بار این است بعد وقتی که معجزه آمد و کرامت آمد مستمراً با او مانوس می شود.

ص: ۱۳۴

۱- (۱۵). سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

۲- (۱۶). سوره ی مریم، آیه ی ۴.

۳- (۱۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

پرسش: استعجاب را در مقابل این عارضه، یعنی بحث فرزندش را، صحبت کردن فرزندش را...

پاسخ: نه دیگر حالا- تعجب برطرف شد برای اینکه معجزه را دید دیگر معجزه را دید، بنابراین اینکه فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» یک برکت ویژه است.

مطلب بعدی آن است که «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» هم یک توصیه ی ویژه است برای اینکه ما هم همین طوریم ما که فرد عادی هستیم مگر ذات اقدس الهی ما را به صلوات و زکات «ما دُمنّا أحياء» سفارش نکرده هر کسی که مکلف است تا اینکه زنده است نماز باید بخواند، زکات فطر باید بدهد، مال اگر دارد زکات مال باید بدهد همه ما این طوریم اما وجود مبارک عیسی نمی گوید من مادامی که زنده ام مأمور به نماز مثل افراد عادی خیر، من مادامت الحیاه مأمور به نماز این همان می شود که «خوشا آنان که دائم در نمازند» این روایات را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در باب ذکر نقل کرده که اگر کسی دائم الذکر باشد دائم الصلوات است اگر کسی در تمام حالات به یاد خدا باشد با اذکار الهی با ذکر و ذکر الهی مشغول باشد فهو فی الصلاه دائم است «الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^(۱) همین است وگرنه آنهایی که فی صلواتهم کذا و کذا افراد عادی اند خب همه ی ما مکلفیم تا زنده ایم مکلف به نمازیم دیگر، تا زنده ایم مکلف به روزه ایم دیگر این دیگر خصیصه ی وجود مبارک عیسی نیست اما می گوید من تا زنده ام باید نماز بخوانم این همان است که «خوشا آنان که دائم در نمازند» این روایاتی که مرحوم صاحب وسائل در باب ذکر کرده که اگر کسی در تمام شئون به یاد حق باشد و متذکر باشد و آنی غافل نباشد «فهو فی الصلاه دائماً» صلوات او این است چنین توسعه ای را ذات اقدس الهی به وجود مبارک عیسی دارد زکات هم همین طور است یا زکات مال است یا زکات وقت است یا زکات جاه است یا زکات علم است بالأخره یا تزکیه ی نفس است دائماً مشغول انفاق اند، دائماً مشغول خدمات اند، دائماً مشغول تزکیه نفس اند «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا».

ص: ۱۳۵

پاسخ: آن در اثر «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» رد کرده دیگر.

پاسخ: نه، آنکه «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» باشد توهم تثلیث را، توهم ابن‌اللهی یا اینها را رد کرده دیگر.

خب، «بِرَّأِ بَوَالِدَتِي» نسبت به مادرم باید بر باشم مسئله ی بر و بر در جریان حضرت یحیی مبسوطاً گذشت که هر کار خیری را بر نمی گویند و هر گروهی که کارهای نیک می کنند جزء ابرار نمی گویند آن کسی که صحرا دل است مثل بر بیابان باز خیرش وسیع و فراگیر و مشروح است به او می گویند از ابرار است به چنین آدمی می گویند او ذوالبر است، او بر است، او باز است و مانند آن، «وَبِرَّأِ بَوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا» چرا، چون جبار شقی است شقاوت دنیا دارد، شقاوت آخرت دارد، عذاب الهی دارد و چون من جبار قرار داده نشدم اهل شقاوت هم نیستم نتیجه اینکه تمام مقاطع من با درود الهی همراه است یک وقت برابر آن بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) که انسان سه مقطع حساس دارد مقطع میلاد، مقطع موت، مقطع مبعث این معنایش این است که این سه مقطع خیلی حساس است لذا گفته شد «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (۱) درباره ی حضرت یحیی (سلام الله علیه)، «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» درباره ی حضرت عیسی یک وقت است نه، منظور امام رضا (سلام الله علیه) این است که وقتی مسئله ی میلاد حل شد تا موت حل می شود ان شاء الله، وقتی مسئله ی موت حل شد تا برزخ و قیامت حل می شود وقتی مسئله ی این فاصله حل شد در قیامت هم وقتی که سر از قبر برداشت در روح و ریحان است نه اینکه این سه مقطع مهم است این وسطها را رها کنید این «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» یعنی «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ دَائِمًا مِنَ الْمِيلَادِ إِلَى الْبَعْثِ» نه اینکه این وسطها رهاست. خب، این برای وجود مبارک عیسی تعبیری که درباره ی حضرت یحیی بود با این جلال و عظمت نبود آنجا نکره بود اینجا معرفه است، آنجا سلام از خود است «سَلَامٌ عَلَيْهِ» بود نه «وَالسَّلَامُ» اینجا سلام از زبان خود عیسی مسیح (سلام الله علیه) است که این همه حرفها را که می زند به اذن الله سخن می گوید، «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» می گوید، «آتَانِي الْكِتَابَ» می گوید که همه ی اینها مستقبل محقق الوقوع است و به زمان ماضی بیان شده به اذن خدا مجاز است که بگوید «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ» و ما بینهما، «يَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» و ما بینهما، همان طوری که «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» یعنی «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَا دُمْتُ حَيًّا، وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَا دُمْتُ كَذَا وَ كَذَا إِلَى الْبَعْثِ» تمام این حالات در زیارت «آل یاسین» به جمیع شئون وجود مبارک حضرت ولی عصر ما سلام نمی کنیم سلام بر شما وقتی که می نشینید و سلام وقتی که بلند می شوید، سلام وقتی که قرائت دارید، سلام وقتی که رکوع دارید، «السَّلَامُ عَلَيَّ كَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيَّ كَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيَّ كَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيَّ كَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيَّ كَ حِينَ تَزْكَعُ وَتَشْتَجِدُ» (۲) به جمیع حالات حضرت سلام می کنیم دیگر همین است، خب اگر کسی «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» شد «وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ شُئُونِهِ» هم درست است دیگر برای اینکه او در جمیع شئون غرق در توحید الهی است ما هم به جمیع شئون او سلام می کنیم.

١- (١٩). سورہ ی مریم، آیہ ی ١٥.

٢- (٢٠). بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١٧١.

پرسش: این یک نوع درخواست نیست سلامت خواستن.

پاسخ: خب نه، بالأخره یا خواستن است بالأخره به اذن خدا می خواهد دیگر و بدون اجابت که نیست ولی منظور آن است که این چنین نیست که در این سه مقطع سلام بر عیسی بلکه در تمام حیات سلام بر عیسی به دلیل اینکه در تمام شئون «ما دمْتُ حَيًّا أَوْ صَانِيًا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» اگر آن وجود مبارک در جمیع شئون بنده ی صالح خداست بر آن وجود مبارک در جمیع شئون سلام است آن وقت زیارت «آل یاسین» معنای خاصّ خودش را روشن پیدا می کند که ما به تک تک شئون وجود مبارک ولی عصر سلام عرض می کنیم دیگر آن وقتی که بلند می شوید، آن وقتی که قرائت دارید، آن وقتی که قنوت دارید، آن وقتی که رکوع دارید، آن وقتی که سجود دارید «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ»، «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُتَبِّئُ» (۱) همین است دیگر یعنی سلام بر جانب شما.

پرسش: حاج آقا در یک روایتی از حضرت رضا سفارش شده که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرِي» (۲) اینجا هم آورده که «وَأَوْصِيَانِي بِالصَّلَاةِ» قید «حَيًّا» هم تکلیف برای حیّ است و گرنه برای میت که تکلیفی نیست.

پاسخ: بله، تکلیف برای حیّ است اما ما هم مادامی که زنده ایم مکلف به نمازیم اما مکلف به نمازیم در پنج وقت وجود مبارک عیسی می خواهد بفرماید من مثل سایر مکلفین در اوقات نماز مکلف به صلاتم خب همه مردم همین طورند یا می خواهد بفرماید نه، در تمام حیات من مکلف به نماز نظیر آنچه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳) اگر کسی حیاتش و مماتش لله است جمیع شئونش الهی است دیگر اینکه ما در نماز می گوئیم «بحول الله و قوّته أقوم و أقعد» این یک مکتب است نه «بحول الله أقوم فی الصلاه و أقعد فی الصلاه» نه خیر، «بحول الله أقوم فی الصلاه و غیرها أقعد فی الصلاه و غیرها» در جمیع شئون «بحول الله أقوم» در جمیع شئون «بحول الله» این یک مکتب است که در نماز به ما گفتند برای شئون زندگی نه فقط در نماز «بحول الله أقوم» و در غیر نماز «بحولی أقوم و أقعد» این طور نیست که خب اگر «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» شد سلام هم جمیعاً خواهد بود همین سلام را ذات اقدس الهی بر پیغمبر (علیه و علی آله آلائف التحیه و الثناء) داد و برای ماها هم که بندگان خداییم همین مژده را داد البته آن مراحل عالیّه ی این سلام مخصوص انبیا و اولیاست بالأخره وجود مبارک حضرت رسول، اما مراحل وسطا و نازله اش شامل حال مؤمنین می شود. در سوره ی مبارکه ی «احزاب» هم که به مناسبتی قبلاً این آیه بحث شد آیه ی ۵۶ سوره ی مبارکه ی «احزاب» ملاحظه بفرمایید در آنجا آمده است «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» خب، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (صلّى الله عليه و آله و سلّم) این آیه ی ۵۶ سوره ی مبارکه ی «احزاب» که خدا و فرشته ها بر ذات مقدّس آن حضرت تسلیم دارند ما هم موظفیم تسلیم و تسلیه داشته باشیم در همان سوره ی مبارکه ی «احزاب» آیه ی ۴۳ به این صورت است «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ» خدا بر شما مؤمنین صلوات می فرستد «وَمَلَائِكَتُهُ» ملائکه خدا بر شما مؤمنین صلوات می فرستند حالا- روشن می شود که انسان تا کجا می تواند برسد «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» خب آن قلّه و آسمان و اوج برای آن خاندان این پابینها و میانه برای ما، پس ما می توانیم به جایی برسیم که خدا بر ما صلوات بفرستد خدا بر ما سلام بفرستد ملائکه ی خدا بر ما صلوات بفرستند، ملائکه ی خدا نسبت به ما سلام بفرستند. مرحوم بحر العلوم (رضوان الله علیه) در الفوائد الرجالیّه نقل می کند وقتی مرحوم خواجه نصیر اسم سید مرتضی را در درس می بُرد می گفت «قال السید المرتضی صلوات الله علیه» شاگردان درس

مرحوم خواجه تعجب می کردند که چرا ایشان بر سید مرتضی صلوات می فرستد ایشان می فرمود: «کیف لا یُصلی؟ علی المرتضی» (۴) خب اگر کسی مؤمن باشد خدا بر او صلوات می فرستد منتها آن صلواتی که برای انبیا و اولیاست در اوج است آن مراحل نازله و وسطایش برای مؤمنین است این است که خواجه می گوید مواظب باش خودتان را ارزان نفروشید اگر هم چیزی گیرتان آمده ببینید که چه چیزی از دست دادید که آن گیرتان آمده این شعر منسوب مرحوم خواجه نصیر طوسی است که بر فرض شما صیاد شدید آهو را صید کردید مُشکش را گرفتید می گویند بهترین عطر دنیا همان ناهه ی آهوست عطر طبیعی و معطر و خوب ایشان می فرماید «گرفتم صید تو شد آهوی مُشک» اما «مکافات سگ و سگ بان نیارزد» انسان مدتی باید با سگ شکاری و سگ دار و سگ بان و اینها سرگردان بشود و سرگرم بشود تا ناهه ی آهو گیرش بیاید این فری که در اینجا آمده که «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً» ناقص یائی است «فَرِيّاً» یعنی قطع کردن همین فری اوداج، فری اوداج همین است این گاهی للإصلاح است گاهی للإفساد است فربه هم از همین فربه است قطع کردن، بُریدن، جدا کردن و مانند آن است، اما آن فرع مهموز اللام به تعبیر صاحب مقایس ابن فارس در مقایس آن غیر از این «فَرِيّاً» به معنای قطع و فربه و امثال ذلک است که آن حمارِ وحش را می گویند «فراء» و این حدیثی که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است «کلّ صید فی جوف الفراء» (۵) یعنی حمارِ وحش آن از فراء مهموز اللامی است که در آن حدیث آمده یعنی تمام صید در همان شکار این حمارِ وحش است که هم گوشتش تُرد و طیب است و هم احیاناً نظیر بعضی از آهوها آن فضیلت را دارند که این مربوط به کلمه ی «فَرِيّاً» بود که «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً» و خطری که دامن گیر یهودیت شد و قرآن کریم آن خطر را از حوزه ی موحدان زدود همین است این سه مقطع را وجود مبارک عیسی با طهارت گذراند و می گذراند و قرآن این سه مقطع عیسوی را با جلال و شکوه تبیین کرد و یهودیت همین صهاینه همین اسرائیلیها این سه مقطع را آلوده کردند قرآن می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً» این یهودیت این سه مقطع را آلوده کرده گفته _ معاذ الله _ او از راه ناپاکی به دنیا آمده این «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» را انکار کرده، با صلیب و دار زدن از بین رفته «والسلام علی یوم أموت» را انکار کرده، در قیامت _ معاذ الله _ او اهل دوزخ است چون به تورات ایمان نیاورده در صف یهودیها نبیوسته _ معاذ الله _ این در قیامت در آتش است این حرفِ همین صهیونیستهاست، حرفِ همین اسرائیلیهاست که این سه مقطع را آلوده کردند با اینکه قرآن کریم این سه مقطع را در کمال جلال و شکوه تطهیر کرده.

ص: ۱۳۷

- ۱- (۲۱) . بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱.
- ۲- (۲۲) . سوره ی طه، آیه ی ۱۴.
- ۳- (۲۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۲.
- ۴- (۲۴) . الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۸۷.
- ۵- (۲۵) . لسان العرب، ج ۱، ص ۱۲۱.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۴) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۷)»

بعد از اینکه وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) آن بار الهی را به زمین نهاد و محزون شد که اگر از من بپرسند این فرزند را از کجا آوردی چه کنم و آن فرزند چندین جمله به او فرمود او را از حزن و اندوه نجات داد و این کلمات سنگین را به عرض مادر رساند از آن به بعد مریم (سلام الله علیها) این بچه را در کمال شهامت به نزد قومش آورد «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلَةً» (۱) تکرار وجود مبارک مسیح با ضمیر برای همان است که این مثل کسی که مدتها منتظر مادر شدن بود و هم اکنون مادر شد با نشاط فرزند را می آورد بعد فرمود: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» دیگر لازم نبود بفرماید: «تَحْمِلَةً» که خب ضمیر «به» به عیسی برمی گردد عیسی را آورد دیگر، دیگر «تَحْمِلَةً» برای چه، اگر کسی با نشاط چنین کاری بکند خب بچه را در آغوش می گیرد می آورد می شود گفت بچه را در آغوش گرفته و آورده اما اگر کسی نگران باشد و غمگین همان حداکثر بفرماید: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» اما «فَأَتَتْ بِهِ» یعنی با عیسی آمد یا عیسی را آورد «قَوْمَهَا تَحْمِلَةً» (۲) این نشانه ی آن است که او در کمال شهامت و نشاط این فرزند را به حضور مردم آورد.

ص: ۱۳۸

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

۲- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

پرسش: حاج آقا این اصرار از اینکه صحبت می کند فرزندش به دست آمد یا از اینکه خودش مطمئن شد.

پاسخ: به وسیله ی معجزه ی عیسی (سلام الله علیه) چندین مشکل مریم حل شد مشکل تغذیه او حل شد، مشکل آب آشامیدنی او حل شد، مشکل رفع تهمت حل شد، مشکل پرستاری و نگهداری این کودک حل شد.

مطلب دیگر اینکه یکی از کلمات عیسوی (سلام الله علیه) این بود که فرمود: «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا» (۱) این «فَقُولِي» یعنی هم روزه بگیر روزه ی صیمت و هم به مردم بگو، الآن شما می بینید در بین مسیحیها این رایج است که برای احترام مُرده ها یک لحظه ساکت می شوند این سکوتِ یک لحظه ترحمًا للمیت از همین صوم صیمت و امثال صمت به دست می آید معلوم می شود یک لحظه سکوت برای آنها یک تکریم الهی است نظیر درودهایی که ما می

فرستیم و گرنه صرف سکوت اگر سابقه ی دینی نداشته باشد این را ممکن است در مراسم رسمی چنین کاری بکنند اما برای مُرده ها به عنوان ترحّم و طلب مغفرت برای مُرده یک لحظه سکوت بکنند این درست نیست مگر اینکه ریشه ی دینی داشته باشد اینکه گفت: «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» (۲) زمینه ی رشد این سنّت در بین مسیحیها هست.

مطلب دیگر اینکه اگر می فرمود «فَإِمَّا تَرِينَّ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَظَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَكُنْ الْيَوْمَ بَشْرًا» همان معنای «إِنْسِيًّا» را می فهماند اما «إِنْسِيًّا» فرمود برای اینکه تمام فواصل این هیجده آیه همه با «یاء» مشدّد ختم می شود از آیه ی «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» که آیه ی شانزده است تا آیه ی ۳۳ همه با «یاء» مشدّد ختم می شود برای رعایت این فواصل فرمود: «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا».

ص: ۱۳۹

۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک عیسی این جمله ها را گفت «إِنِّي عَيْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» یعنی معجزه ی من تنها نبوت و آن اسرار غیبی نیست بلکه برکتهایی هم برای شما دارد «وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْمَأْبُوسَ» (۱) [خب](#) این مبارک بودن آن حضرت است دیگر. یک وقت است معجزه ای دارد آدم که عصا را ازدها می کند [خب](#) این معجزه است یا شق القمر می کند این هم معجزه است اما معجزه ی طیب بودن و بیماریهای لاعلاج را حل کردن هم یک برکت غیر قابل پیش بینی است دیگر فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» [\(قال نفاعاً\)](#) (۲) [طبق](#) بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) یعنی مشکلات شما را من حل می کنم نابیناها را درمان می کنم، ابرص را درمان می کنم و مانند آن. [خب](#)، اینها هم منشأ برکت است البته برکتهای دیگر هم فراوان داشت حضرت. «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيَّنَّ مَيَّا كُنْتُ وَأَوْصِيَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» [گرچه](#) زکات گاهی به معنای تزکیه ی نفس است نظیر «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (۳) [که](#) در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» است چون سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در مکه نازل شده یک، و زکات فقهی در مدینه آمده دو، بنابراین این «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» نمی تواند زکات فقهی باشد حالا- یا زکات مستحب است یا تزکیه ی نفوس این «يُزَكِّيهِمْ» (۴) [که](#) در قرآن هست یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِئَاتِ فَهُوَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ» یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۵) [اینها](#) مربوط به تزکیه ی نفس است این در عین حال که احتمال زکات نفس می دهد اما چون در کنار صلوات است و در بسیاری از موارد زکات فقهی و مالی در کنار نماز ذکر شده این «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» ظاهراً ناظر به زکات مالی است.

ص: ۱۴۰

۱- (۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۲- (۶) . الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳- (۷) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۴.

۴- (۸) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۵- (۹) . سوره ی شمس، آیه ی ۹.

۶- (۱۰) . سوره ی اعلی، آیه ی ۱۴.

پاسخ: بله، همه ی مکلفین مأمور هستند در بحث روز چهارشنبه اشاره شد که منظور این نیست که من تا زنده ام مکلف به نماز و روزه ام خب همه ی ما همین طوریم تا زنده ایم مکلف به نماز و روزه ایم ولی منظور آن است که مادام الحیاه من باید نماز بخوانم نه اینکه نماز پنج وقت باید بخوانم این همان روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده اگر کسی دائماً به یاد خدای سبحان باشد شبانه روز در حال نماز است اگر در آن روایتی که صاحب وسائل دارد حضرت فرمود اگر کسی دائماً به یاد خدا باشد به منزله ی صلوات است همین است که گفتند «خوشا آنان که دائم در نمازند» و گرنه انسان که دائماً نماز نمی خواند که وجود مبارک عیسی مأمور شد که دائماً به یاد ذات اقدس الهی باشد که بحثش روز چهارشنبه گذشت اما الآن نکته ی ادبی این است که گاهی عطف مفرد بر مفرد است، گاهی عطف جمله بر جمله فرمود: «آتَانِي الْكِتَابَ» جمله است، «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» عطف جمله بر جمله است، «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» عطف جمله بر جمله است «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مِأْدُومًا حَيًّا» عطف جمله بر جمله است، «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» عطف مفرد بر مفرد است یعنی «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» يك، «وَجَعَلَنِي بَرًّا بِوَالِدَتِي» این دو، این عطف مفرد بر مفرد است باز عطف جمله بر جمله شروع شده است فرمود: «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا».

مطلب دیگر اینکه این جعلی که خدای سبحان قرار داد یا از سیرت و سرنوشت وجود مبارک عیسی در لوح محفوظ و عالم قضا خبر می دهد یا نه، چون مستقبل محقق الوقوع است از او به فعل ماضی یاد شده است یعنی این توفیق را من دارم در آینده که تا زنده ام این کار را انجام بدهم.

مطلب بعدی آن است که برخی توهم بی نیازی از نماز را داشتند گفتند «وَأَعِذُ رَبِّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (۱) انسان وقتی به مقام یقین رسید دیگر نیازی به عبادت ندارد _ معاذ الله _ خب این همیشه بود برای افراد متوهم و متخیل اما درباره ی احسان به پدر و مادر و درباره ی پرهیز از ظلم کسی این توهم را نکرده که اگر کسی به مقام یقین رسید دیگر تکلیفی ندارد نسبت به پدر و مادر احسان بکند تکلیفی ندارد نسبت به جامعه عادل باشد این توهم پیدا نشده اصلاً لذا در مسئله ی زکات و صلوات تقیید شده به «مَادُمْتُ حَيًّا» اما در مسئله ی «بِرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» مقید نشده برای اینکه این جای توهم نبود.

پرسش: حاج آقا این بلاواسطه بودن خصوصیت امر نیست. اینکه وصیت به نماز و زکات بلاواسطه از خود خدا به حضرت عیسی (علیه السلام) بوده.

پاسخ: بله دیگر، چون نبی همین است دیگر دیگران به وسیله ی نبی به صلوات و زکات امر می شوند ولی انبیا که دیگر به وسیله ی نبی دیگر که امر نمی شوند که به وسیله ی خود ذات اقدس الهی است دیگر به پیامبران بلاواسطه امر می کند به افراد عادی مع الواسطه خب، «وَبِرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» مطلب دیگر اینکه این «وَالسَّلَامُ» اگر جنس سلام شد وقتی گفته شد سلام بر من یعنی هر کس مثل من هست و راه مرا دارد چون جنس سلام بر انسان کامل هست و طبق دو آیه ای که در سوره ی مبارکه ی «احزاب» روز چهارشنبه قرائت شد خداوند نسبت به مؤمنان صلوات می فرستد نسبت به انبیا صلوات می فرستد دیگران را هم دستور می دهد که نسبت به انبیا تسلیم باشند و تصلیه داشته باشند «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲) معلوم می شود مؤمنین مورد صلوات خدایند چه اینکه مورد صلوات فرشته ها هم هستند «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۳) فرشته با سلام و صلوات می آیند روح مؤمن را قبض می کنند با این جلال و شکوه می آیند پس سلام و صلوات آن قله ی رفیعش برای انبیا و اولیاست آن مراحل میانی و نازله اش شامل حال مؤمنین می شود جنس اینها زیر پوشش «السَّلَامُ» است وقتی وجود مبارک عیسی می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ» یعنی بر من نه چون عیسی بن مریم هستم از آن جهت که انسان معصوم، از آن جهت که نبی ام، از آن جهت که همراهانی دارم، از آن جهت که پیروانی دارم سلام بر من، آن وقت این گونه از کلمات گرچه مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ وَ اللعن علی مخالفی والعذاب علی مخالفی» این تصریح که در فرمایشات موسای کلیم آمده است به دو منطوق در سخنان وجود مبارک عیسی مسیح با مفهوم و منطوق آمده در سوره ی مبارکه ی «طه» همین مطلب به صورت منطوق در دو آیه ی جداگانه آمده وقتی وجود مبارک موسای کلیم گفتگوی خود را با فرعون ادامه می دهد در آیه ی ۴۷ به این صورت می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ» این «وَالسَّلَامُ» چون در مقام تحدید است اگر جنس سلام نصیب پیروان هدایت می شود خب کسانی که پیروان هدایت نیستند گرفتار ضلالت اند هیچ سهمی از سلام ندارند دیگر برای اینکه کل سلام و جنس سلام برای مهتدیان است قهراً برای آنها عذاب می ماند. همین مفهوم در آیه ی بعد به صورت منطوق تصریح شده «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ» آیه ی ۴۷ «إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ» آیه ی ۴۸ در آنجا با دو منطوق این مسئله تبیین شد ولی در محل بحث با یک مفهوم و یک منطوق تبیین شد وقتی وجود مبارک عیسی می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ» یعنی «و العذاب علی مخالفی و معاندی و منکری» و مانند آن، «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» در پایان بحث روز چهارشنبه این جمله اشاره شد که یهودیها همین صهیونیستها و اسرائیلیها به این سه مقطع حساس بودند اهانت کردند در مسئله ی میلاد گفتند _ معاذ الله _ او مآهورانه به دنیا آمده است، در مسئله ی

مرگ هم گفتند که او به صلیب کشیده شده، در قیامت هم _ معاذ الله _ معتقدند او چون تورات را نپذیرفته و دین یهود را قبول نکرده معذب است این سه تعبیر که «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» ضمن تطهیر و تنزیه وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) ردّ توهمات و تهمتهای آنها هم هست.

ص: ۱۴۲

۱- (۱۱). سوره ی حجر، آیه ی ۹۹.

۲- (۱۲). سوره ی احزاب، آیه ی ۴۳.

۳- (۱۳). سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.

پرسش: حاج آقا این عهد الله اسناد به حضرت عیسی باشد اما بقیه تفضلات الهی انیت و عبودیت عیسی نسبت به تفضلات بعدی.

پاسخ: اولین وظیفه این است که انسان اقرار بکند دیگر در الست چه کار کردند، در الست همین «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» (۱) این «بلی» را خود انسان باید بگوید وقتی انسان «بلی» گفت آن گاه ذات اقدس الهی نعمتهای خود، کرامتهای خود را نسبت به ایشان ارزانی می دارد، خوب.

فرمود: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» در جریان وجود مبارک یحیی (سلام الله علیه) این احتمال بود که آیه ی پانزده همین سوره «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» این یکی، «وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» که این «حیاً» هم برای «یَمُوتُ» باشد هم برای «يُبْعَثُ» بعضیها مُرده می میرند بعضیها زنده می میرند این مرگِ بدنی برای همه است اما درباره ی شهید فرمود او زنده می میرد نه مُرده بمیرد «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» (۲) یک، «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» (۳) دو چرا، برای اینکه مُرده آن است که از جایی خبر نداشته باشد او که از همه جا باخبر است او خبر دارد چه کسی راهی راه اوست، او خبر دارد که چقدر راه او را طی کردند، او خبر دارد که اصلِ اطلاق نزد خداست، او خبر دارد که اگر از خدا مُرده بخواهند مُرده می دهند مستقیماً از خدا بشارت طلب می کند «وَيَسْتَبِشِرُونَ» (۴) فعلِ مضارع دلالت بر استمرار، شهدا مرتب به خدا عرض می کنند خدایا مُرده بده اینهایی که سنگردار بودند الآن کجا هستند خوب این حیات است دیگر «يَسْتَبِشِرُونَ»، «يَسْتَبِشِرُونَ» یعنی «يَطْلُبُ الْبَشَارَةَ مِنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى؟» نسبت به چه کسی، به «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» (۵) که قبلاً گذشت این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» عدم ملکه است آنها که راه نیافتند که نمی گویند هنوز نرسیدند که آنها که در گاراژ پارک کردند در پارکینگ پارک کردند نمی گویند هنوز نرسید می گویند هنوز راه نیفتاد اما این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی کسانی که راهیان راه شهدا هستند راه افتادند الآن وضعشان روشن نیست کجا هستند شهدا از ذات اقدس الهی سؤال می کنند بشارت ما را بده اینها کجا هستند الآن، «يَسْتَبِشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» نه به «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» که این حیات است دیگر پس شهید زنده می میرد دیگران مُرده می میرند چون وجود مبارک یحیی (سلام الله علیه) شهید شد احتمال اینکه این «حیاً» هم به «يَمُوتُ» برگردد هم به «يُبْعَثُ» برگردد هست بعضیها اصلاً خبر ندارند «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا» (۶) چه کسی ما را آورده اینجا کجا هستیم ما، اما یک عده می فهمند که مبعوث شدند.

ص: ۱۴۳

۱- (۱۴). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۲- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

۳- (۱۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۴- (۱۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

۵- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

۶- (۱۹). سوره ی یس، آیه ی ۵۲.

پرسش: اهل عالم که زنده باشند باید اطلاع داشته باشند دیگر قرآن می خواهند چه کنند؟

پاسخ: الآن ما هم زنده ایم از بعضی از امور مطلعیم از بعضی از امور بی خبریم.

پرسش: اهل عالم اطلاق دارند که.

پاسخ: نه خب همه شان که یکسان نیستند که الآن در این عالم انبیا هم زنده اند، اولیا هم زنده اند، ما هم زنده ایم اما فاصله خیلی است آنها از خیلی چیز باخبرند ما از آنها سؤال می کنیم جریان نوح چه بود، جریان ابراهیم چه بود الآن از وجود مبارک پیغمبر سؤال می کنیم جریان مریم چه بود ایشان می فرماید خدا فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» (۱) جریانش این است ما هم زنده ایم آنها هم زنده اند منتها از آنها خبر می گیریم که جریان چیست در برزخ هم همین طور است در صحنه ی قیامت همین طور است در بهشت هم همین طور است سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی از استادشان از مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی (رضوان الله علیهم اجمعین) نقل می کردند که وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) سالی یک بار برای اهل بهشت تجلی می کند این طور نیست که هر وقت هر کسی خواست خدمت حضرت برسد این عُرف مبنیه یکسان نیست این درجات یکسان نیست این طور است خب پس زنده بودن معنایش این نیست که از همه چیز باخبر باشند که آنها زنده اند و مُستخیرِ لذا وجود مبارک یحیی زنده وارد آن عالم شد زنده از آن عالم وارد قیامت کبرا می شود درباره ی حضرت عیسی (سلام الله علیه) که شهید نشد هم بشرح ایضاً برای اینکه این روایت را فریقین از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند که در روز قیامت خونهای شهدا را با مرگب علما می سنجند «فتوزن دماء الشهداء مع مَدَد العلماء فیرجح مَدَد العلماء علی دماء الشهداء» (۲) مرگب عالمان دین چون شهیدپرور است از دمای شهدا بالاتر است بعضیها هستند که وزن و موزون را با هم دارند خون شهدا را با مرگب علما می سنجند بعضی از علما هستند که هم خون آوردند هم مرگب مثل شهیدین که این ایام، ایام بزرگداشت این ذوات مقدس است اینها با یک دست خون آوردند که وزن است، با یک دست موزون آوردند که مرگب است هر دو را با هم آوردند شهدای محراب این طور است، شهدای روحانیت این طور است، شهدای طلبه ها که هر کسی در حدّ خودش به این انقلاب خدمت کرده این طور است اینها با یک دست وزن آوردند با یک دست موزون آوردند هر دو را آوردند تا خدا کدام را بهتر بپذیرد خب، وجود مبارک عیسی هم همین طور است دیگر، اگر انبیای الهی مرگبات آنها بیش از دمای شهدا می ارزد می شود گفت که «والسلام علی یوم أموت حیاً، یوم أبعث حیاً» این «حیاً» می تواند حال باشد برای هر دو جمله.

ص: ۱۴۴

۱- (۲۰). سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.

۲- (۲۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۹.

مطلب بعدی آن است که حالا- درباره ی عالم مثال چون یک آیه بود بحث کمی شده ممکن است در تدوین تسنیم جبران بشود یا اگر مناسبت‌هایی پیش آمد درباره ی عالم مثال بحث بشود چون عالم مثال هم مورد علاقه ی همه ی ماست و هم محلّ ابتلاّی عملی ماست نه تنها علمی ما که ما بفهمیم عالم مثال چه خیر است چون همه ی ما با عالم مثال کار داریم بالأخره باید برویم آنجا آدم اگر بداند آنجا چه خیر است و سایلش هم فراهم می کند دیگر خب حالا ان شاءالله ممکن است به مناسبت‌هایی از عالم مثال بحث بشود.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ» تا به اینجا رسیدیم.

پرسش: استاد عذر می خواهم در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) شما فرمودید که «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ» این دارد سه مقطع که یهودیت به ایشان اتهام زدند قبلاً درباره ی حضرت یحیی (سلام الله علیه) هم این سه مقطع آمده آنها چه تعبیری می خواستند بکنند؟

پاسخ: آنها درباره ی او این دو نکته دارد آن حالا لازم نیست دو نکته داشته باشد هر جا که گفته شد «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ» معنایش نیست که سه نکته در آنجا هست این انبیا هم همین طورند همه ی انبیای الهی این طورند منتها بحث در اظهار تأسف بود که یهودیها نسبت به این سه مقطع بد رفتاری کردند و گرنه همه ی انبیا نسبت به این سه مقطع همه ی اولیا این طور است وقتی وجود مبارک امام کاظم به دنیا می آید امام صادق می فرماید: «أَعْظَمُ بَرَكَةٍ عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ» (۱) به دنیا آمده سایر ائمه هم همین طورند منتها حالا در جریان حضرت عیسی این سه جنایت را آنها کردند درباره ی ائمه دیگر نکردند معنایش این نیست که هر جا این سه جمله شد سه خطر هم باید باشد، خب.

ص: ۱۴۵

پرسش: آن وقت این «السَّلام» تهیّت است فقط؟

پاسخ: نه یعنی من سالمأ به دنیا آمدم من مظهر خدایی هستم که «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ» (۱) است طهارت مؤمن را با «السَّلامُ» تأیید کرده.

پرسش: درباره ی حضرت یحیی هم همین است.

پاسخ: بله خب دیگر اینها با سلامت به دنیا آمدند چون نمی شود گفت که حالا پدر که پیر بود مادر آن وقتی هم که جوان بود عقیم بود حالا که پیرزن است نازاست.

پرسش: حضرت عالی فرمودید درباره ی «وَالسَّلامُ عَلَی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» (۲) اینجا فرمودید دارد رفع عذاب می کند.

پاسخ: نه رفع عذاب می کند منظوقش این است مفهومش رفع عذاب است گاهی منظوق و مفهوم جدای هم ذکر می شوند نظیر آیات سوره ی مبارکه ی «طه» گاهی مفهوم و منظوق یکجا ذکر می شود نظیر آیات محلّ بحث که فرمود: «وَالسَّلامُ عَلَی» یعنی تمام سلام برای من است من که می گوید نه یعنی شخص عیسی یعنی کسی که در این مسیر است اهل نبوت است، اهل عبادت است که اول از «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» شروع شده، خب. «ذَلِکَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» این همه اختلافاتی که یهودیها با هم دارند، مسیحیها با هم دارند، یهودیها و مسیحیها با هم دارند همه ی اینها را باید شست و کنار گذاشت خود عیسی (سلام الله علیه) خودش را معرفی کرده شناسنامه ی او این است «ذَلِکَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ» که می شود مفعول مطلق برای «قال»، «قال قول الحق» خودش را این طور معرفی کرده از عبودیت خود شروع کرده، از نبوت و دریافت انجیل شروع کرده از سلام مقاطع سه گانه شروع کرده و مانند آن «ذَلِکَ» حالا- ذات اقدس الهی این دو جمله را به عنوان جمله ی معترضه دارد بیان می کند «ذَلِکَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِيهِ يَمْتَرُونَ» آنها که اهل مریه و شک اند چه یهودیها با هم، چه مسیحیها با هم، چه یهودیها و مسیحیها با هم اینها مریه باطل دارند قول حق همین است که خود عیسی (سلام الله علیه) خودش را معرفی کرده بعد می فرماید: «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ» برای خدا محال است که فرزند داشته باشد فرزند داشتن برای خدا نه اینکه قبیح باشد محال است حقیقتی که هویت محضه است، غنی محض است احدی همتای او نیست «لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» (۳) کسی با او نیست هر که هست مخلوق اوست و هر که هست مادون است فرزندداری برای او فرض ندارد «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ» او منزّه از هر نقص است، منزّه از تماس است، منزّه از تماثل است، منزّه از نکاح است اینها صفات نقص است در اینجا نقص وجود ندارد. این حرفها در سوره ی مبارکه ی «بقره» یک مقدار بازتر بحث شد در سوره ی مبارکه ی «بقره» به این صورت آمده است که خدای سبحان منزّه از آن است که آیه ی ۱۱۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَائِمُونَ» آنجا این بحث نزاهت خدای سبحان از اینکه والد و ولد باشد بیان شده «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ»، این «سُبْحَانَهُ»، تعالی او چیست؟ دوتا برهان دارد یکی او منزّه از هر نقص است جسم بودن نقص است، همسر داشتن نقص است، نیاز داشته باشد که کارش را فرزند او انجام بدهد نقص است اینها نقص است بعد او هر کس را بخواهد بیافریند یا هر چیزی را بخواهد بیافریند با اراده کار می کند «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۴) دوتا بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) قبلاً نقل شد که ذات اقدس الهی «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ» (۵) او کار را با دست و ابزار انجام نمی دهد با اراده انجام می دهد و اراده ی او هم به این است که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ» (۶) این یک بحث بود در نهج البلاغه که خواننده شد، یکی هم کلام حضرت را معنا کرد در یک خطبه ی دیگر فرمود: «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبِنْدَاءٍ يُسْمِعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ» (۷) فرمود حرفِ حق باری تعالی نظیر حرف دیگران نیست نظیر صوت نیست، نظیر قلع و قم نیست به گوش بخورد کارِ خدا فعلِ خداست، حرفِ خدا فعلِ خداست سراسر عالم کلمات الهی اند، افعال الهی اند «إِنَّمَا قَوْلُهُ فِعْلُهُ» کلمه ی خدا، کتابِ خدا سراسر عالم هست این چنین نیست که ذات اقدس الهی بگوید «کن» لفظی داشته باشد بعد آن شیء بشود «یکون» «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبِنْدَاءٍ يُسْمِعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ» اینجا هم فرمود: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۸) این دو آیه جمله ی معترضه است. اصل بحث این بود «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» این جمله ها را فرمود «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» یعنی «قال إنَّ الله ربِّي» که عطف است بر آن جمله های قبلی اینها مقول حضرت عیسی (سلام الله علیه) است «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» این بیان نورانی در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» هم از وجود مبارک حضرت عیسی نقل شده است که سوره ی مبارکه ی «آل عمران» از آیه ی ۴۴ به بعد این است «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» از آیه ی ۴۴ شروع می شود تا آنکه وجود مبارک عیسی کلمات خودشان را دارند بعد از اینکه فرمود: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۹) بعد در آیه ی بعد «وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ» (۱۰) در آیه ی ۵۱ می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» راه مستقیم این است که من برده ی اویم شما بنده ی او باشید، او معبود من است معبود شما باشد این جمله که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» تتمه ی بیانات نورانی وجود مبارک عیسی بن مریم است که از «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» شروع شده و به «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» ختم شد.

ص: ۱۴۶

- ۱- (۲۳) . سوره ی حشر، آیه ی ۲۳.
- ۲- (۲۴) . سوره ی طه، آیه ی ۴۷.
- ۳- (۲۵) . الکافی، ج ۲، ص ۵۵۱.
- ۴- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۷.
- ۵- (۲۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
- ۶- (۲۸) . سوره ی یس، آیه ی ۸۲.
- ۷- (۲۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۶.
- ۸- (۳۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۷.
- ۹- (۳۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.
- ۱۰- (۳۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۰.

Your browser does not support the audio tag

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۷) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۸) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۹) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۰) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۱)»

وجود مبارک مسیح که به دنیا آمد برای عدّه زیادی مسئله بود هم دوستان افراطی هم دشمنان تفریطی و مانند آن، ذات اقدس الهی به عیسی مسیح (سلام الله علیه) دو تا معجزه داد یکی اصل گفتن که قول او معجزه بود، دوم مقول و تعیین گفته شده که او چه بگوید هم قدرت بر تکلم هم تعلیم آن مقول و گر نه یک کودک نوزاد از کجا می داند که فقط مادر دارد بدون پدر به دنیا آمده و گذشته این چنین نبود آینده هم این چنین نیست نه در گذشته کسی بدون پدر به دنیا آمده و نه در آینده الی یوم القیامه کسی بدون پدر به دنیا می آید ذات اقدس الهی به مریم (سلام الله علیها) دو بار کلمه ی «صفوه» را و «اصطفا» را اسناد داد «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۱) اینکه درباره ی حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) گفته می شود که مریم (سلام الله علیها) سیده ی نساء عالمیان عصر خود بود ولی وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) سیده ی نساء عالمیان من الأولین و الآخرین است این منصوص است، معقول هست و مقبول هم هست که حضرت فرمود اما خصیصه ای که مریم داشت آن برای همیشه جهانی بود و احدی نه در گذشته آن را داشت و نه در آینده آن «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» که او صفوه الله است مصطفای خداست این نسبت به عالمیان عصر خودش است اما از اینکه بدون همسر مادر شده است این «وَاصْطَفَاكِ» (۲) دوم است که علی نساء العالمین من الأولین و الآخرین این دیگر مقید نیست آن قداست و علم و معنویت و آنها محدود است بالنسبه الی نساء عالمیان عصر خودش اما از اینکه بدون همسر مادر شده است این علی نساء العالمین من الأولین و الآخرین است این دیگر مقید نیست، خب این کودک نوزاد از کجا می داند که فقط مادر دارد و احدی همسر مادر او نبود تا بگوید خدای سبحان به من سفارش کرد «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» خب اینها به تعلیم غیبی است دیگر، پس اصل گفتن را ذات اقدس الهی به عنوان کرامت و معجزه به عیسی (علیه السلام) دارد چه بگوید و چه چیزی بگوید آن را هم خدای سبحان به او آموخت که نسبت به مادر این چنین حرف بزن نگو «والدی» بگو «والدتی» نسبت به توحید و نماز و روزه و اینها هم آموخت که چه بگوید لذا قرآن کریم بعد از جریان بازگو کردن گفتن یک، و گفته ها دو، این دو معجزه را وقتی از وجود مبارک عیسی مسیح نقل کرد فرمود: «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» اگر کسی سؤال کند عیسی بن مریم من هو؟ معرفی اش این است شناسنامه اش این است و همان طوری که درباره ی عیسی گفته می شود او کلمه الله است درباره ی عیسی گفته می شود او قول الله است، قول الحق است این قول الحق چه مرفوع خوانده بشود چه منصوب نظیر کلمه الحق است، کلمه الله است، آیه الحق است و مانند آن، «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ» یعنی قال قول حق را خودش هم قول حق است کلمه الله است و کلمه الحق، دیگران که درباره ی وجود مبارک مسیح سخن گفتند با مریه و شک سخن گفتند گرچه قطع روانی داشتند به

حسب خودشان یعنی معرفت شناسی نداشتند ولی روانی داشتند ولی از نظر معرفت شناسی شک دارند کسی که از نظر روانی یقین دارد ولی از نظر منطقی یقین ندارد این در حقیقت شک دارد منتها حالا- باورهای قومی، سنتی و مانند آن او را وادار کرده که یقین پیدا کند حیف اصول که مسئله ی قطع و یقین و اینها را به جای عقل نشانده یک، و حیف اصول که و اصولیها که این دو تا بحثی که بزرگان مثل مرحوم شیخ و آخوند تا حدودی حل کردند اینها توسعه ندادند این قطع قطّاعی که مرحوم شیخ در اصول دارد که حجّت نیست این قطع روانی است نه قطع منطقی این از آن حرفهای عمیق اصول است منتها حالا- باز نشده اینها منتظرند که از غرب دو تا قطع بیاید یک قطع منطقی یک قطع روانی، یک قطع روان شناختی یک قطع معرفت شناسی بعد درباره آن بحث بکنند خب اگر بحث را به دست شیخ انصاریهای هر عصری بدهند او کاملاً بین اینها تفکیک قائل اند این از آن برکات اصول است که آمده قطع روانی را از قطع منطقی کاملاً جدا کرده او را از حجّیت انداخته فقط برای خود قطّاع آن کسی که قطع روانی دارد وقتی در حوزه ی قطع منطقی وارد بشود اهل مریه و شک است قرآن کریم فرمود درست است یک عده قاطعانه تفریطی یا افراطی درباره ی مسیح (سلام الله علیه) سخن گفتند ولی وقتی به بازار استدلال بیایند جز مریه و شک چیزی در دست آنها نیست آنها شک نداشتند آنها با ضرس قاطع حرف می زدند و قطع اینها هم قطع روانی بود نه قطع منطقی فرمود: «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» در سوره ی مبارکه ی «زخرف» هم باز سخن از امتراء است در سایر سوره هم باز سخن از امتراء است خیلیها هستند که در اثر باورهای سنتی و قومی خودشان یقین دارند ولی وقتی به عرضه ی استدلال می رسد و بازار برهان می رسد می بینیم شک دارند. خب، فرمود: «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» چرا، برای اینکه اولاً ذات اقدس الهی اتّخاذ ولد ندارد در آیات دیگر نظیر سوره ی مبارکه ی «توحید» فرمود: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» (۳) از آنها قوی تر آیه ی سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود که گذشت و آیاتی که در این گونه از سوره مطرح است آن «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ» خدا اگر فرزند داشته باشد _ معاذ الله _ حتماً اتّخاذ کرده نه به بار آورده نه زائیده نه والد شده برای اینکه مستحیل است یک حقیقت محض که مجرّد صِرف است اهل توحید مادی و جسمانی باشد اگر فرزند داشته باشد باید یکی از مخلوقها را فرزند خود قرار بدهد دیگر چون ما سوای او مخلوق او هستیم و ممکن اند اگر به فرض محال بخواهد فرزند داشته باشد باید اتّخاذ کند لذا غالباً در این گونه از موارد دقیق تر از سوره ی مبارکه ی «توحید» می فرماید: «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ» والد شدنش که بین الغی است محال است اتّخاذ ولد هم محال است اگر کسی فرزند او باشد مخلوق اوست خب چرا کسی مخلوق را فرزند خود قرار بدهد او که سبحان مطلق است منزّه از هر نقص، مبرّای از هر عیب است اگر سبوح قدّوس است منزّه مطلق است نیازی ندارد تا کسی را فرزند خود قرار بدهد «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ» چرا، «شَيْبَحَانَهُ» یعنی نسبچه سبحانه، نسبچه سبحانه او سبوح است «لأنه سبوح لأنه سبحان والسبحان لا يتخذ ولداً فإله سبحانه و تعالی لا يتخذ ولداً» این «سبوح» این «سبحان» اینها حدّ وسط برهان اند چرا باز برهان دوم برای اینکه او هر کاری که می خواهد بکند با اراده انجام می دهد این دیگر با نکاح و امثال ذلک که کار نمی کند که بخواهد کسی را ایجاد بکند هر چه را بخواهد بالقول المطلق انجام بدهد ایجاد بکند «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ» مشابه این تعبیر درباره ی وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت آنجا وجود مبارک عیسی را به عنوان امر الله و به اینکه با امر الهی یاد شده است تعبیر فرمود آیه ی ۵۸ به بعد سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این است که «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ» جریان حضرت عیسی مثل جریان حضرت آدم است، جریان حضرت آدم یک بخش مادی دارد که «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (۴) یک بخش «كُن فَيَكُونُ» دارد آن بخش «كُن فَيَكُونُ» آدم با بخش «كُن فَيَكُونُ» وجود مبارک عیسی یکی است «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ» (۵) شما اگر اشکال دارید می گوئید چگونه کسی بدون پدر به دنیا آمده خب درباره ی حضرت

آدم (سلام الله عليه) که شما قبول کردید او بدون پدر و مادر به دنیا آمده خدایی که بتواند بدون پدر و مادر خلق کند خب بدون پدر به طریق اولی؟ می تواند خلق کند «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» که خلق آدم را «مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» آن بخش «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» جداست آن بخش «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۶) با «كُنْ فَيَكُونُ» است وجود مبارک عیسی هم با «كُنْ فَيَكُونُ» به دنیا آمده «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (۷) اینجا هم بعد از آن جریان فرمود: «فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» اما این آیه ی «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» همان طوری که در بحث دیروز گذشت ظاهراً مقول وجود مبارک خود حضرت عیساست برابر آیه ی سی همین سوره فرمود: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (۸) اینها گاهی عطف مفرد بر مفرد است، گاهی عطف جمله بر جمله با این دو آیه ای که وسط جمله ی معترضه شد دارد «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي»، «قال انی عبد الله و قال إن الله ربی» عبودیت خود و ربوبیت الهی را تبیین می کند این مقول قول اوست نه این «إِنَّ اللَّهَ» عطف باشد بر صلات و زکات که تعبیر این چنین باشد «و أوصانی بالصلاه و الزکاه ما دمت حیا و أوصانی بأن الله ربی و ربکم» این از آن قبیل نیست که خدا مرا وصیت کرده باشد که گفته باشم این حضاضت دارد یک، و با آیه ی سوره ی مبارکه ی «زخرف» هم هماهنگ نیست دو، در سوره ی مبارکه ی «زخرف» آیه ی ۶۳ به بعد این است «وَلَمَّا حَيَّاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيْنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ* إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» خب این روشن است کلام عیسی (سلام الله عليه) است پس آنچه در آیه ی محل بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» است هم به قرینه ی آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» که دیروز خوانده شد هم به قرینه ی آیه ی ۶۳ و ۶۴ سوره ی مبارکه ی «زخرف» این مقول قول حضرت عیسی (سلام الله عليه) است «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ».

ص: ۱۴۷

- ۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.
- ۲- (۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.
- ۳- (۳) . سوره ی اخلاص، آیه ی ۳.
- ۴- (۴) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.
- ۵- (۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۹.
- ۶- (۶) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.
- ۷- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۰.
- ۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۰.

پرسش: استاد ببخشید این آیات دال بر نبوت حضرت عیسی در زمان خود هست یا نه؟

پاسخ: بله خب، چون دارد «آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» اما حالا روایاتی که در این ذیل است ملاحظه فرمودید بعضیهاش دارد که وجود مبارک حضرت بعد دیگر به طور عادی شد دیگر مسئله ی نماز و روزه و اینها داشته باشد در دوران کودکی نماز بخواند و اینها نقل نشده چون دارد «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۱) بعد حالا- عادی شده وقتی که به سن بلوغ و نبوت رسیده آن وقت به احکام و حکم الهی عمل کرده این در روایت هست.

خب، «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» که این «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» می شود خلاصه ی بحث. «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» دوستان افراطی، دشمنان افراطی این حزبهای فرهنگی اختلاف فرهنگی پیدا کردند در برابر احزاب سیاسی و نظامی که در سوره ی مبارکه ی «احزاب» است.

پرسش: درباره ی «آتَانِي الْكِتَاب» شما در جلسات قبل فرمودید در آینده قرار است کتاب بر من بیاید

پاسخ: بله دیگر «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» همین نبوتی است که ذات اقدس الهی از راه وحی به او فرمود آن نبوتی که مأموریت داشته باشد با رسالت همراه باشد تبلیغ بکند آن برای بعد است اما همین نبوت بالفعل است دیگر کسی که از طرف خدا نبأ و خبر دریافت بکند می شود نبی دیگر آن نبوتی که با رسالت همراه است با مأموریت البته آن برای بعد است اما همین که از ذات اقدس الهی دارد خبر می دهد اینها خبرها را از طرف خدا دارد می دهد دیگر تعلیم الهی شامل حالش شده و همین تعلیم را هم بیان کرده این نبوت است دیگر نبوت یعنی خبریابی البته آن نبوتی که با رسالت همراه باشد این برای بعد است.

ص: ۱۴۸

پرسش: ببخشید استاد کسی مگر شأن حضرت عیسی را نداشته آن.. حضرت آدم...

پاسخ: نه، منظور این است که درباره حضرت عیسی اشکال کردند که چطور می شود کسی بدون پدر به دنیا بیاید قرآن کریم در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» می فرماید شما درباره ی قدرت خدا شک دارید خدای سبحان که آدم را بدون پدر و مادر آفرید همان خدا قدرت دارد که عیسی را بدون پدر بیافریند «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱) خب اگر شما این را می گویند جدال، جدال حق، جدال احسن یعنی مقدمات این قیاس ضمن اینکه حق است مسلم و مورد پذیرش رقیب هم هست اگر از مقدمات مسلمه استنباط بشود می شود جدال احسن، اگر از مقدماتی که طرف در اثر جهل باور کرده می شود مغالطه و جدال و مراء باطل اما اگر نه، از مقدمات برهانی کمک گرفته شده چه طرف قبول بکند چه نکند از یقینات کمک گرفته بشود، می شود برهان این یک «جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲) این جدال احسن است یک مطلب حقی است که طرفین قبول دارند و آن این است که ذات اقدس الهی آدم (سلام الله علیه) را بدون پدر و مادر آفرید فرمود شما او را که قبول دارید اینکه وجود مبارک عیسی مادر داشت اینکه آسان تر از اوست چرا این را باور نمی کنید.

خب، «فَاخْتَلَفَ الْأَخْرَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» اینها عالمانه حرفی نداشتند «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» آنها که در اثر افراط گفتند این ابن الله است یا در اثر تفریط گفتند _ معاذ الله _ این فرزند آلوده است طهارت مولد ندارد «فَاخْتَلَفَ الْأَخْرَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» از چه چیزی؟ از روزی که مشهد عظیم است هم انبیا شهادت می دهند، اولیا شهادت می دهند، اعضا و جوارح شهادت می دهند این قیامت را می گویند روز مشهد و جای شهود و یل برای اینها از روزی که شهود عظیم دارد خود قیامت هم روز عظیم است و مانند آن، آن روز خیلی از چیزها را می شنوند که نشنیده بودند، خیلی از چیزها را می بینند که ندیده بودند اما نه آن شنیدن اثر دارد نه این دیدن، مشکل کفار و منافقین در قیامت این است که حق برایشان مثل آفتاب روشن می شود می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْ رَنَا وَسَمِعْنَا» (۳) اما توان ایمان ندارند قبلاً هم این بحث گذشت که علم در اختیار کسی نیست وقتی مبادی حاصل شد آدم علم پیدا می کند دیگر نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اما ایمان کار علم نیست علم یک دستگاه دیگری دارد که مسئول اندیشه است به نام عقل نظر که او اگر مبادی حاصل بشود می فهمد اگر حاصل نباشد نمی فهمد اما ایمان، تدین، باور برای عقل عمل است که کاملاً از عقل نظر جداست آن عقلی که «عبد به الرحم؟ ن واکتسب به الجنان» (۴) صاحب اراده و اختیار است. بین نفس و بین فهمیدن اراده فاصله نیست که کسی بگوید من نمی خواهم بفهمم می شود گفت من نمی خواهم مطالعه کنم، فکر بکنم اینها کار است اما وقتی برهان اقامه شد کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم بین نفس و بین فهم اراده فاصله نیست ولی بین نفس و بین باور، ایمان، تدین و مانند آن اراده فاصل است ممکن است مطلبی صد درصد برای کسی ثابت بشود حق است ولی باور نکند چون کاملاً یعنی کاملاً دستگاه اجرایی از دستگاه اندیشه جداست همان طوری که در فضای بدن ما یک چشم و گوشی داریم که می شنوند و درک می کنند و دست و پایی داریم که کار می کنند و چهار قسمت است که اقسام چهارگانه مبسوطاً در بحثهای قبل گذشت گاهی ممکن است چشم کسی، گوش کسی خیلی قوی باشد اما دست و پای او فلج است راه نمی رود در دستگاه درون هم همین طور است آن حکمت نظری، عقل نظری خیلی قوی است مطالب را خوب تحلیل می کند اما آن مرکز عزم و اراده و نیت و اخلاص که باید تصمیم بگیرد فلج است می شود عالم فاسق خوب می فهمد آیه را ممکن است درس بگوید مقاله هم بنویسد «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۵) اما

وقتی نامحرم را دید کنترل نمی کند این دستگاه جزم کاملاً جدای از دستگاه عزم است فرمود اینها جدایی اش در قیامت کاملاً مشخص می شود در خواب که کاملاً برای همه ما مشخص است خیلی از ماها در مدت عمر تجربه کردیم خوابهایی دیدیم خوب یا نیمه خوب بعد وقتی بیدار شدیم می گوئیم ای کاش ما این مطلب را سؤال می کردیم ای کاش فلان شخص را که دیده بودیم فلان مطلب را سؤال می کردیم این ای کاش و ای کاش دست ما نیست ما در بیداری هر چه کردیم در خواب برابر همان عمل می کنیم خیلی از ماها خواب خوبی هم می بینیم افرادی را هم می بینیم اما نمی فهمیم چه چیزی سؤال بکنیم بلد نیستیم چه چیزی سؤال بکنیم چه چیزی پرسیم بعد که بیدار شدیم می گوئیم ای کاش این را سؤال می کردیم این ای کاش باید قبلاً می گفتیم روح را آماده می کردیم تطهیر می کردیم تا او بتواند سوالات خوب داشته باشد. قیامت ظرف تکامل علمی هست خیلی از چیزها را انسان در اینجا که محجوب است نمی بیند آنجا می بیند می گوید «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا» (۶) اما ظرف تکامل عملی نیست که حالا ایمان بیاورد کار خوب بکند به مقصد برسد تمام حسرت در این است که آدم می فهمد ولی نمی تواند ایمان بیاورد مثل اینکه مار و عقرب را می بیند نمی تواند بدود برای اینکه دست و پای خودش را بسته دیگر اینکه فرمود دست و پای شما بسته است مغلول است «فَفَكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ» (۷) این است فرمود اینها خیلی چیز می فهمند خیلی چیز را می بینند اما چون ظالم اند جز جهنم کيفر دیگر ندارند «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُتُونَنَا» لکن هیچ اثری این سمع و بصر نمی کند «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» حالا قبل از اینکه این دو آیه پایانی این بخش را بخوانیم بیانی از مرحوم کاشف الغطاء بخوانیم تا روشن بشود که اگر قرآن کریم ادعا کرد که مضمین بر سایر کتابهاست همین قرآن تنها در این نیست که آنها را از تحریف نجات داد یا مطالب مبهم آنها را تبیین کرد یا بعضی از احکام منهاج و شریعت آنها را نسخ کرد این ناملایماتی که در کتابهای آنها هست بعد آلودگیهایی که در این دینهای تحریف شده راه پیدا کرده باعث شد که مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب قیم کشف الغطاء آن چاپهای رحلی سابق صفحه ی ۳۹۱ در کتاب جهاد این فرمایش را دارد کسانی که در فقه می خواهند کار کنند ناچارند این کتابها را ببینند نباید بگویند که حالا این استدلالی نیست آن قدر مرحوم کاشف الغطاء مسلط بر فقه بود که یجب و یحرم برای او مثل آب روان بود مرحوم صاحب جواهر که یک بار همان عبارتش خوانده شد در جواهر دارد که من فقیهی به حدت ذهن مرحوم کاشف الغطاء ندیدم مرحوم کاشف الغطاء در صفحه ی ۳۹۱ همین کشف الغطاء طبق این چاپهای رحلی دارد «ثُمَّ إِنِّي أُقْسِمُ بِمَنْ تَقَرَّرَ بِالْقَدَمِ وَأُبْرَزَ نَوْرَ الْوُجُودِ مِنْ ظِلْمَةِ الْعَدَمِ وَجَعَلَ نَبِيَّنَا أَفْضَلَ مَنْ تَأَخَّرَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَتَقَدَّمَ وَصَيَّرَ أُمَّتَهُ فِي الظُّهُورِ كَنَارٍ عَلَى عِلْمِ أَنَّهُ لَوْلَا ثَبُوتُ نَبْوِهِ نَبِيَّنَا بِإِعْجَازِ الْقُرْآنِ وَبِالْمَعْجَزَاتِ الَّتِي يَكْفِي كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا فِقْهَانَ الْبِرْهَانَ وَنَصَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيمٍ لَمَا ثَبَّتَ وَاللهُ نَبُوتَ مُوسَى؟ وَ لَا عِيسَى؟ وَ لَا نُوحٍ وَ لَا إِبْرَاهِيمَ لِقَضَاءِ مَا فِي الْأَنْجِيلِ وَ التَّوْرَةِ مِنَ الْاِخْتِلَافَاتِ الظَّاهِرَاتِ بَعْدَ صُدُورِهَا مِنْ جَبَّارِ السَّمَاوَاتِ وَ يَكُونَانِ عَلَى نَفْيِ النُّبُوَّةِ أَدْلُ مِنَ الْإِثْبَاتِ» این قسمها را می خورد فرمود اگر قرآن نبود دینی روی زمین نبود برای اینکه این تورات و انجیل تحریف شده کتابی نیست که بشر آن را باور کند مسیحیت رخت برمی بست، یهودیت رخت برمی بست کفر عالم گیر می شد اما قرآن که آمده معجزه را معنا کرده، کرامت را معنا کرده، عیسی را معرفی کرده، موسی را معرفی کرده، مریم را معرفی کرده به عذرا بودن معرفی کرده، به عظمت معرفی کرده، به عصمت معرفی کرده اینها مانده از این جهت می شود مضمین اگر _ معاذ الله _ قرآن نبود دینی روی زمین نبود برای اینکه با پیشرفتهای علمی هیچ عالم محقق دین پژوهی این تورات و انجیل را قبول ندارد و آن معجزه ی اصلی هم که نیست آن کتاب اصلی هم که نیست و ایشان می فرمایند اینها دلیل بر نفی نبوت است تا اثبات نبوت چون از بس حرفهای باطل و حرفهای اختلافی در آن هست. «وَأَمَّا الْمَعْجَزَاتُ فَلَا تَثْبُتُ بَعْدَ طَوْلِ الْعَهْدِ وَ تَمَادِي الْأَزْمَنَةِ وَ الْأَوْقَاتِ وَ لِحَاثِمَلْنَا أَنَّهُ مِنْ جَمَلِهِ مَثَلًا

المزخرفات الصادرة من اليهود و النصارى؟ و باقى أهل الملل السافات ثم إن بناء مذهبهم على التثلیث و الاتحاد قالوا» تا پایان بحث که این را حتماً می بینید این ایام هم چون مربوط به گرامیداشت شهیدین بود فرمایشی مرحوم کاشف الغطاء در صفحه ی ۴۲۰ در شرایط اجتهاد، وظایف مجتهد که مجتهدین چه کتابی را بخوانند چه کتابی را اهمیت بدهند این فرمایش را دارد این بزرگان مرحوم صاحب جواهر که به مرحوم کاشف الغطاء خیلی بها می دهد اما از آقا باقر وحید بهبهانی به عنوان استاد اکبر یاد می کنند مرحوم کاشف الغطاء هم خیلی حرمت قائل است برای آقا باقر وحید بهبهانی می فرمایند این طلاب فاضل این اساتید این مجتهدین بخواهند کتابهای فقهی را مطالعه کنند کتابهای بعد از قرآن و روایات اهل بیت بخواهند کتاب مطالعه کنند این است «ثم کتب الأموات» در بین کتابهای علمای رخت بر بسته آن را مطالعه کند که «کتاب الآقا نور الله ضریحه» روزی که مرحوم آقای بروجردی زنده بود وقتی در حوزه می گفتند آقا فرمود یعنی آقای بروجردی مرحوم کاشف الغطاء در حوزه ی نجف سایر مراکز علمی وقتی می گویند آقا یعنی وحید بهبهانی «کتاب الآقا نور الله ضریحه و المجتهدین من تلامذه و کتب المحقق و الشهيد الأول» درست است شهیدین هر دو بر تارک اوج اند اما حساب شهید اول خیلی جداست شما شرح حال شهید اول را با قلم خودشان بخوانید که این فقه چقدر خوانده، اصول چقدر خوانده، فلسفه چقدر خوانده، نزد چه کسی فلسفه خوانده می گوید من در دمشق فلسفه را نزد قطب الدین رازی از انفاس قدسی او استفاده کردم قطب الدین رازی همین ورامین کنار تهران است خب این قطب الدین رازی غیر از قطب شیرازی است این کسی که صاحب محاکمات است یعنی اشارات و تنبیهات مرحوم بوعلی را که امام رازی نقد کرده مرحوم خواجه آمده پاسخ داده و دفاع کرده این قطب رازی همین عالم ورامینی محاکمات نوشته بین شارحین و گاهی بین شارحین و ماین کتابی ما در مدّت عمر به عظمت اشارات و تنبیهات ندیدیم یک کتاب جدی است الآن شما می بینید مثلاً مرحوم آخوند نسبت به فرمایشات مرحوم شیخ می خواهد نقد کند خیلی محترمانه قوله (قدّس سرّه) با این نرمش نقد می کند اما فخررازی آمده با پدافند به جنگ ابن سینا قدم به قدم نقد کرده آن هم قهارانه و مرحوم خواجه هم آمده در کمال سلطنت حرفهای بوعلی را معنا کرده، نقدهای فخررازی را کاملاً برطرف کرده این یک میزگرد جنگی است قطب رازی آمده بین شارحین گاهی بین شارحین و ماین محاکمه کرده این چنین مردی است همین برای ورامین است مرحوم شهید در شرح حالش می گوید من فلسفه را نزد قطب رازی خواندم و از انفاس قدسی او استفاده کردم بنابراین حساب شهید اول از شهید دوم جداست می دانید یک دور متن عظیم فقهی را انسان در زندان بنویسد خب همه ی ما محلّ ابتلای ماست دیگر دو روز کتاب دست ما نباشد ما مشکل جدی داریم کسی در زندان باشد اول تا آخر فقه را بنویسد این سلطانی باید باشد در فقه مرحوم کاشف الغطاء دارد که در بین کتب اموات کتاب آقا یعنی آقای وحید بهبهانی و کتاب محقق و شهید اول خب شهید ثانی هم از اقدار آسمان معرفت است ولی مع ذلک آن چنان نیست همین تفکر عقلی مرحوم کاشف الغطاء باعث است که در همین کتاب شریف کشف الغطاء در بحث وقف می گوید اگر کسی مالی را وقف اخباریها بکند که مخالف تفکر اصولی اند این وقف باطل است این طور اینها تفکر عقلی را حفظ کردند با شهادت حفظ کردند با قدرت حفظ کردند.

۳- (۱۲). سورة ی سجده، آیه ی ۱۲.

۴- (۱۳). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۵- (۱۴). سورة ی نور، آیه ی ۳۰.

۶- (۱۵). سورة ی سجده، آیه ی ۱۲.

۷- (۱۶). بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۲۲۰.

Your browser does not support the audio tag

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۷) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۸) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۹) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۰) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۱)»

بعد از تبیین هویت وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) و نزاهت و طهارت مادر او و قداست خود او فرمود شناسنامه ی عیسی همین است «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» و عیسی بن مریم کلمه الله است، کلمه الحق است، قول الحق است دیگران در او شک دارند حرف عالمانه و محققانه ندارند خدا هم منزّه از آن است که فرزند کسی را به عنوان فرزند اتخاذ کند برای اینکه او سبوح است، قدوس است، منزّه از هر عیب است جسم بودن، والد بودن، فرزند اتخاذ کردن نقص است او سبوح قدوس است منزّه از هر نقص و عیب است پس فرزند ندارد و اگر کاری را چیزی را بخواهد به صِرف اراده انجام می دهد دیگر نیازی به فرزند داشتن و مانند آن نیست با «كُنْ فَيَكُونُ» کار می کند.

پرسش: حاج آقا اینکه قرآن فرمود... آن جایی است که فرزند در اصل کمک انسان باشد و خداوند منزّه از فرزند باشد.

پاسخ: این یکی در مقام فعل، در مقام ذات هم چون مجرد محض است جسم نیست منزّه از نقص نکاح، مبرای از اتخاذ همسر است «لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً» هست بنابراین «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» (۱) هم هست این دو خوب.

ص: ۱۵۰

۱- (۱). الکافی، ج ۲، ص ۵۵۱.

«وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» این صغرای قیاس «فَاعْبُدُوهُ» این نتیجه است کبرا مطوی است خدا رب است رب را باید عبادت کرد پس خدا را باید عبادت کرد کبرا مطوی است نتیجه و صغرا ذکر شده «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» این یکی، «وَالرَّبُّ يَجِبُ أَنْ يُعْبَدَ فَاللَّهُ يَجِبُ أَنْ يُعْبَدَ» «فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» این «فاء» تفریع نشان می دهد که اختلاف داخلی مسیحیها با هم، اختلاف داخلی یهودیها با هم، اختلاف خارجی یهودی و مسیحی با یکدیگر همه اینها بعد البرهان است بعد الحجّه است بعد العلم است یعنی این چنین نیست که یک پدیده ی تبیین نشده ای باعث اختلاف آنها باشد ما مطلب را به صورت شفاف بیان کردیم از این به بعد اختلاف اینها اختلاف مذموم است «فَاخْتَلَفَ» یعنی «تَرْتَبَ اختلاف هؤلاء الأحزاب على العلم» یعنی بعد از اقامه برهان و تمام شدن حجّت اینها با هم اختلاف کردند این «فاء» تفریع زمینه ی استحقاق عذاب آنها را فراهم می کند که فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» اینها کافرند، ظالم اند و معذّب اند برای اینکه اختلاف اینها بعد العلم است اختلاف را همان طوری که در سوره

ی مبارکه ی «بقره» بیان فرمودند دو قسم است یک سلسله اختلافهای قبل العلم است آیه ی ۲۱۲ و ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود اختلاف قبل العلم یک اختلاف منزّه و اختلاف خوبی است یعنی اگر دو صاحب نظری بخواهند درباره ی مطلبی بیاندیشند خب اختلاف نظر دارند آیه ی ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» اختلاف اول همان بیانی که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) ذیل همین آیه ی ۲۱۳ داشتند یک اختلاف محمود و ممدوحی است دو صاحب نظر که اختلاف دارند اختلاف مناظره است نظریه پردازی است و اظهار فتواست تا حق روشن بشود همین مباحثه کردند، این اختلاف قبل العلم را ایشان تشبیه می کردند به اختلاف دو کفّه یک ترازو، دو کفّه ترازو همیشه با هم اختلاف دارند اما قبل العدل بعدالعدل هیچ اختلافی با هم ندارند در یک کفّه وزن می گذارند در یک کفّه موزون، در یک کفّه مثلاً سنگ می گذارند در یک کفّه نان، اگر وزن سنگین تر باشد موزون سبک تر باشد این وزن آن موزون را همراهی نمی کند اگر کفّه ی سنگ سنگین تر باشد و کفّه ی موزون یعنی نان سبک تر باشد او بالا- می رود این همچنان پایین ایستاده است و بالعکس اگر نان سنگین تر از آن وزن باشد نان دو کیلوست و سنگ یک کیلو این کفّه ی وزن بالا- می رود و کفّه ی موزون با او اختلاف دارد همراهی نمی کند این دو اختلاف هر دو منزّه و محمود است برای اینکه آنجایی که وزن می گوید من با تو نیستم برای اینکه تو هم سنگ من نیستی آنجا که موزون به وزن می گوید من با تو نیستم برای اینکه تو هم وزن من نیستی هر دو حرفشان این است که بیاید با هم عادل باشیم، اگر وزن و موزون هماهنگ بودند یعنی یک کیلو سنگ بود یک کیلو نان اینها هیچ اختلافی با هم ندارند از آن به بعد اگر کسی روی این میزان دستکاری بکند وزن و موزون با هم اختلاف پیدا کنند می شود «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (۱) که روی ترازو دستکاری کردند و گرنه اختلاف قبل از استقرار عدل چیز بسیار خوبی است و اختلاف بعد از استقرار عدل چیز بدی است این مطلب از آیه ی ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» به خوبی استنباط می شد برای اینکه فرمود مردم بشرهای اولی اینها اختلاف داشتند خداوند انبیا را فرستاده با آنها کتاب را ذکر کرده «لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» در جایی که اختلاف نظر دارند حل کنند این تمام شد، اما «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» این اختلاف بعدالعلم است بعد از تمام شدن حجّت از آن به بعد اختلاف کردن اختلاف ظالمانه است در جریان مسیح (سلام الله علیه) فرمود اول اختلافشان قبل از برهان بود بچه هنوز حرف نزده بود، سخنی نگفته بود، مادرش را تطهیر نکرده بود، از کتاب خودش خبر نداده بود، از انجیل و نبوت آینده خبر نداده بود آنجا جا برای شک بود اما وقتی کلامی گفت و همه ی ادله را اقامه کرد جا برای شک نیست اگر کسی از آن به بعد اختلاف بکند این اختلاف مذموم است و اختلاف دوزخی برای بیان کردن اینکه این اختلاف، اختلاف مذموم است و مُخْتَلِفَانِ اهل جهنّم اند با «فاء» تفریع یاد کرد یعنی بعد از اینکه حق روشن شد صراط مستقیم معلوم شد برهان اقامه شد «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ» یعنی اختلاف اینها بعدالعلم بود چون اختلاف اینها بعدالعلم بود می شود ظلم و چون ظلم و کفر است جایشان دوزخ است «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ».

مطلب بعدی آن است که در این جمله ی بعدی اگر به ضمیر اکتفا می کرد مسئله حل بود برای اینکه اینجا فرمود: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِهِمْ» اگر «فَوَيْلٌ لِهِمْ» می فرمود رسا بود لکن هم از باب تعلیق حکم بر وصف که مُشعر به علیّت است این یک نکته، هم برای اینکه شامل سایر کفار هم بشود این دو نکته اسم ظاهر آورد فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی «هؤلاء كَفَرُوا فَوَيْلٌ لَهُمْ» و لساائر الكفرة» «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» به چه چیزی تهدید می شوند؟ «مَنْ مَشَّهَدَ يَوْمَ عَظِيمٍ» آن روز بسیار بزرگ است هم محشر عظیم است هم مشهَد عظیم است هم آنها عظمت را مشاهده می کنند هم شهود فراوانی علیه اینها شهادت می دهند از آغاز معاد تا پایانش هر چه مشهود است عظیم است «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (۱) برای اینکه کلّ عالم عوض می شود پس بنابراین «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» اینها چیزهای عظیمی را مشاهده می کنند شهادت و شهود آنها هم خیلی عظیم است بعد کلمه ی «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» که کلمه ی تعجب است به کار بردند «أَسْمِعْ بِهِمْ» یعنی شگفتا چه چیزهای مهمی را اینها دارند می بینند که اصلاً فکر نمی کردند چقدر دید اینها تیز شد، چقدر دوربین شدند اینها که کور بودند بینا شدند، اینها که نزدیک بین شدند دوربین شدند «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرِكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۲) اینها خیلی چیز می بینند و خیلی هم دقیق می بینند دور را می بینند نزدیک را می بینند «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» چه موقع؟ «يَوْمَ يَأْتُونَنا» این «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» را که صیغه ی تعجب است که این جای تعجب است اینها می بینند برای اینکه در چند جای قرآن فرمود اینها کورند خب کور دفعتاً یک میدان وسیعی را ببیند آن هم دورنگر باشد جای تعجب است دیگر در سوره ی مبارکه ی «بقره» چند جا فرمود اینها کورند و کورند آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» همین منافقان و همین کفار اینها کورند، کورند و گنگ اند باز در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۱۷۱ فرمود: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» خب همین کسی که کور است همین کسی که گنگ است همین کسی که کور است می شود سمیع و بصیر آن هم چقدر سمیع و بصیر است «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرِكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» حدّت یعنی تیزی، حدید یعنی چشم تیزی چشمی که خیلی دور را می بیند چشم حدید است با حدّت است خب همین کور دارد می بیند، همین کر دارد می شنود بنابراین جا برای تعجب است.

ص: ۱۵۲

۱- (۳) . سوره ی حج، آیه ی ۱.

۲- (۴) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

مطلب دیگر اینکه در بخش‌های دیگر قرآن فرمود ما کفار و منافق را کور محشور می‌کنیم در قیامت اینها کورند در سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى» (۱) این مضمون در سوره ی مبارکه ی «طه» هست خب از این طرف فرمود اینها خیلی شنوایند، خیلی بینایند، خیلی چیز می‌بینند، خیلی چیز می‌شنوند از آن طرف فرمود ما اینها را کور محشور می‌کنیم در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم که بحثش قبلاً گذشت فرمود ما نه تنها اینها را کور بلکه گنگ و کر محشور می‌کنیم آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» اینها مستوی القامه محشور نمی‌شوند اینها علی‌الوجه کالحيوان محشور می‌شوند همینها که «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا» خب برابر سوره ی مبارکه ی «طه» «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»، برابر سوره ی مبارکه ی «اسراء» فرمود: «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا» آیه ی محل بحث این است که «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» جمع اینها این است که اینهایی که در دنیا فقط رذایل و معاصی و قبايح را می‌دیدند در قیامت هم نتایج رذایل و قبايح را می‌بینند جهنم را می‌بینند، غرش جهنم را، بوی بد جهنم را کاملاً استشمام می‌کنند همینها که در دنیا مظاهر دین را، مسجد را، حوزة را، حسینیه را، قرآن را، عترت را نمی‌دیدند آن روز بهشت را نمی‌بینند، اولیا را نمی‌بینند، مؤمنین را نمی‌بینند در آخرت اینها کورند بالقياس الى الجَنَّةِ، بصیرند بالقياس الى النار صریحاً می‌گویند «رَبَّنَا ابْصِرْ نَا وَسَمِعْنَا» همینهایی که چه در سوره ی «اسراء» چه در سوره ی «طه» می‌فرماید ما اینها را کور محشور می‌کنیم همینها می‌گویند «رَبَّنَا ابْصِرْ نَا وَسَمِعْنَا» درباره ی همینها می‌فرماید: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» اما همینها که کورند در دنیا و در آخرت خیلی بینایند فقط جهنم را می‌بینند، صدای جهنم را می‌شنوند به همان دلیل که در دنیا این همه مراکز دین و عترت و قرآن و اهل بیت بود آنها را نمی‌دیدند مراکز فساد را می‌دیدند تبلیغات سوء را می‌دیدند و مانند آن، همین معنا در قیامت ظهور می‌کند، بنابراین اگر اینها سمعشان شدید می‌شود یا «كشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» تیزبین می‌شوند از راه دور جهنم را می‌بینند.

ص: ۱۵۳

پرسش: ما خلقکم فی السقر حاکی از دیدن نیست.

پاسخ: اینها در جهنم است دیگر وقتی که می خواهند وارد جهنم بشوند خزنه ی جهنم از آنها سؤال می کنند «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِينَ» (۱) بهشت را که نمی بینند فقط می فهمند که بهشتی هست و آبی هست و کوثری هست از بهشتیها تقاضا می کنند که «أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» (۲) شما سیرابید و ما تشنه ایم اما آنها جواب می دهند «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» که بحثش در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت بنابراین اگر جای تعجب است برای این است اینها در دنیا هیچ باور نمی کردند که جهنمی هست اما الآن کاملاً جهنم را از دور می بینند خیلی هم چشمشان تیز است همینها بهشت را اصلاً نمی بینند، اولیای الهی را اصلاً نمی بینند.

پرسش: حاج آقا در تفسیر صافی دارد که جهنمیها جایگاهشان را در بهشت می بینند و یکی از عذابهایشان همخین است.

پاسخ: می بینند یعنی باخبر می شوند همان آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم همین بود دیگر که می گفتند: «أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» چیزی به ما بدهید مقداری آب به ما بدهید مقداری نان به ما بدهید بهشتیها در جواب می گویند «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» (۳) خدا اینها را بر کفار تحریم کرده که تحریم تکوینی است نه اعتباری این در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت که اینها می فهمند که خبری از بهشت هست عده ای در بهشت متنعم اند از آنها می خواهند که مقداری نان، مقداری میوه، مقداری آب به ما بدهید بهشتیها می گویند که «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ».

ص: ۱۵۴

۱- (۶) . سوره ی مدثر، آیات ۴۲ و ۴۳.

۲- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۰.

۳- (۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۰.

پرسش: آنها بصیرت دارند و می بینند حال بهشتیها را.

پاسخ: نه، باخبر می شوند برای عذاب یک وقت است آدم منظره ای را می بیند برای اینکه لذت ببرد چنین دیدی برای دوزخیان نیست یک وقت نشان می دهند برای اینکه حسرت ببرد بگویند جای آنجا بود آن کسی که را حالا می خواهند ببرند به زندان می گویند جای در قصر بود خودت را هدر دادی، اگر دیدن برای تعذیب باشد منافات با کور بودن ندارد یک لحظه به او نشان می دهند که جای آنجا بود و تو خودت را محروم کردی اما دیدنی که لذت آور باشد نیست منظره ی بهشت لذیذ است، منظره ی کوثر لذیذ است، «لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۱) و کذا و کذا لذیذ است اما اینها از این دیدنهای لذت بخش هیچ نمی بینند یک نگاه حسرت بار را ممکن است داشته باشند.

پرسش: اگر اختلاف مواقف این آیات حل بشود...

پاسخ: آخر آنها اصلاً لذت نمی برند در دیدن بهشت این «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۲) این طور است آن اختلاف مواقف برای این است که فرمود: «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۳) در یک جا می گویند ایست بازرسی است اینها را نگهدارید برای سؤال در جای دیگر می فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» (۴) خب این به اختلاف موقف حل می شود اما اصلاً دیدن لذت آور برای کافر فرض ندارد که بهشت را ببیند، اولیای الهی را ببیند چون دیدن آنها لذیذ است، دیدن آنها گواراست، شنیدن آن نغمه ها گواراست اصلاً از اینها خبری نیست مگر اینکه یک بار چیزی را از دور به او نشان بدهند که جای در بهشت این بود و خودت عمداً رایگان فروختی این نگاه با حسرت همراه است البته خب بنابراین اینکه فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» به اسم ظاهر ذکر کرد به همین مناسبت می شود که هم دلیل مسئله باشد و هم تعمیم مسئله «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ * أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا» اما حالا اساس کار این است که اینها خیلی چیز را می بینند و نمی توانند ایمان بیاورند که در بحث دیروز گذشت در قیامت جای تکامل علمی هست اما تکامل عملی نیست یعنی خیلی از اسرار در قیامت برای آدم معلوم می شود انسان جاهل عالم می شود انسان عالم اعلم می شود خیلی چیزها را می فهمد و می بیند اما تکامل عملی نیست کاری بکند که بشود ایمان، کاری بکند که بشود عدل ایمان و عدل این امور تکامل عملی است احتیاجی به رسالت دارد، دین دارد اگر در آنجا هم رسالت بود تکلیف بود که می شد دنیا آنجا هیچ کدام از این تکاملهای عملی نیست که انسان کاری انجام بدهد به وسیله ی این کار به کمال برسد این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل کرده دیگران هم نقل کردند که حضرت فرمود: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» (۵) قیامت دار تکلیف نیست اگر دار تکلیف بود آنجا هم رسالتی داشت، نبوتی داشت می شد دنیا تمام مشکل برای تبهکارها این است که می فهمند ولی نمی توانند ایمان بیاورند نمونه اش همین خوابهایی است که ما می بینیم خیلی از موارد است انسان بزرگانی را خواب می بیند و چیزهایی را می پرسد که لازم نبود چیزهایی که بیدار شد دلش می خواست ای کاش من اینها را سؤال می کردم و مقدورش نبود چون در خواب آنچه انسان می گوید محصول ملکات علمی و عملی گذشته ی اوست زبان ما در خواب محصول آن ملکات اعمال گذشته است در اختیار خود ما نیست در بیداری زبان در اختیار ماست که هر چه خواستیم می گوئیم در قیامت این خطر هست «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

- ۱- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.
- ۲- (۱۰) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴.
- ۳- (۱۱) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.
- ۴- (۱۲) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۳۹.
- ۵- (۱۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

پرسش: در مورد مقدمه بودن علم نسبت به عمل.

پاسخ: در دنیا این طور است ما دلیل نداریم که در جمیع عوالم علم مقدمه ی عمل است که.

خب، اگر دنیا این طور است اینها با همین وضع وارد صحنه ی قیامت می شوند «فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» هم هستند بعد فرمود: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» اینها را از روز حسرت بترسان، انذار بکن روز قیامت روز حسرت است همه متحسّر می شوند حسرت می برند هم تبهکاران متحسّر می شوند حسرت دارند که چرا بد کردند، هم پرهیزکاران متحسّر می شوند که چرا درجات برتر و بالاتر را فراهم نکردند یوم الحسره است بالأخره «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» کار تمام شده است امیدی به آینده نیست کسی بگوید حالا من بعداً توبه می کنم بعداً خوب می شوم بعداً راه حل پیدا می شود بعداً نجات پیدا می کنیم این نیست زیرا آن کسی که أحکم الحاکمین است پرونده را ختم کرده «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» الآن اینها را بترسان از یوم الحسره، الآن اینها غافل اند چون غافل اند حواسشان جای دیگر است نه می شنوند نه می بینند نه می فهمند «صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (۱) اند، «فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۲) اند و مانند آن «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ» چون در غفلت اند «وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» این فعل مضارع است و مفید استمرار است و یعنی مستمراً در حال کفر و نفاق به سر می برند هر چه هم بگویند لا یؤمن، لا یؤمن، لا یؤمن «وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، خب.

پرسش: حاج آقا غفلتی وجود ندارد در قیامت به خاطر اینکه غفلت در اینجا معنا ندارد.

ص: ۱۵۶

۱- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷.

۲- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۱.

پاسخ: الآن غفلت می برند دیگر، الآن که «وَأَنْذِرْهُمْ» باید اینها را انذار کنی و اینها را بترسانی برای اینکه از غفلت اینها را بیرون بیاوری اینها غافل اند خیال می کنند که انسان همیشه زنده است یک، «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (۱) خیال می کند همیشه می ماند یک آدم غافل این طور است دیگر «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» و از طرف دیگر هم خیال می کند مرگ پوسیدن است و بعد از مرگ خبری نیست این از بهترین برکات قرآن کریم است که به ما فهماند انسان مرگ را می میراند یک حرف کمی نیست انسان مرگ را می میراند ماییم که بر مرگ فائقیم «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) نه «كُلُّ نَفْسٍ يَذُوقَةُ الْمَوْتِ» نه هر کسی را مرگ می چشد، هر کسی مرگ را می چشد این خیلی حرف بلند است اگر انبیا اینها را نگفته بودند چه کسی به این حرفها دسترسی پیدا می کرد اگر آن بزرگوار گفته بود که

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

از این کریمه استفاده کرد گفت من در نبرد با مرگ پیروزم برای اینکه

او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ من از او عمری ستانم جاودان

من او را می میرانم نه او مرا بمیراند و اگر نبود آیات قرآنی این فکرها پدید نمی آمد. خب، برهان مسئله هم این است چرا «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» چرا هیچ اثری ندارد، برای اینکه کلّ اوضاع پرونده ها برچیده می شود این جمله ی اسمیه با تأکید «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یک، «وَمَنْ عَلَيْهَا» دو، «وَالَّذِينَ يُزْجَعُونَ» سه، این ارثی که خدا می برد گاهی به زمین اسناد می دهد گاهی به اهل زمین، وقتی فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» ارض می شود میراث، می شود ارث، وقتی فرمود: «وَمَنْ عَلَيْهَا» آنها می شوند مورث، می شوند موروث منه من، ما زمین را ارث می بریم به ما می رسد برای اینکه اهل زمین می میرند زمین به ما می رسد ما کسانی که بر روی زمین قرار دارند ارث می بریم ما می شویم وارث آنها می شوند موروث منه این دو جمله دو معنای خاصی که هر کدام مربوط به خودش است دارد. خب، پس زمین میراث است به خدا می رسد، انسان موروث منه است هر چه دارد به خدا می رسد همین علم و کتاب و کتابخانه ها و اینها به او می رسد مثل کوه و دشت و بیابان.

ص: ۱۵۷

۱- (۱۶). سوره ی همزه، آیه ی ۳.

۲- (۱۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

مطلب دیگر اینکه در معاملات ملک به جای ملک می نشیند حالا- یا عین به جای عین یا منفعت به جای منفعت یا انتفاع به جای انتفاع یا حق به جای حق انواع و اقسام معاملات-تی که ما داریم چیزی به جای چیز دیگر می نشیند از اعیان و منافع و انتفاعات و حقوق ولی در ارث مال به جای مال نمی نشیند مالک به جای مالک می نشیند نقل و انتقال ملکی نیست این طور نیست که مالی منتقل بشود به مال دیگر تبدیل بشود از آن قبیل نیست پدر می میرد این اموال سر جایش محفوظ است، پسر به جای پدر می نشیند این روابط ملکی که قبلاً با پدر بود هم اکنون با پسر است در ارث مالک به جای مالک می نشیند در معاملات مال به جای مال می نشیند ذات اقدس الهی فرمود همه ی اینها رخت برمی بندند ما به جای اینها می نشینیم خب این مطلب خب حالا- چه کنیم که این دو جمله یک معنا بدهد حالا- روشن شد که این دو جمله دو معنا می دهد «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یعنی ارض میراث است، «وَمَنْ عَلَيْهَا» یعنی آنها موروث منه است با یک «نَرِثُ» دو معنا را از متعلق اراده کنیم این تفکیک متعلقهاست راه لطیفش همان است که سیدناالاستاد به عنوان وجه دیگر اراده کردند فرمودند هر که هر چه دارد به ما می رسد زمین هویتش به ما می رسد اهل زمین هم هویتش به ما می رسد وقتی «نُفَخَ فِي الصُّورِ» (۱) شد سراسر جهان رخت بر بسته شدند هیچ کسی نمی ماند الا الله پس همه ی هستیها به او رسیده است او همان طوری که زمین را ارث می برد هویت زمین را، اهل زمین را هم ارث می برد دیگر کسی نمی ماند این یک معنای دیگر است. خب، پس «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» یک ارث اعتباری هست که در آیات دیگر بیان کرده که «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» (۲) یا «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۳) که این ملک حکومت است اعتباری است که فلان اشخاص را، فلان امامها را ما حاکمان زمین می کنیم زمین را ارث اینها قرار می دهیم تا کشور را اداره کنند و مانند آن این یک معناست اما آن که فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» ملک تکوینی است این پس جمله ی «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یک حساب، «وَمَنْ عَلَيْهَا» حساب دیگر «وَالِئِنَّا» که تقدیمش مفید حصر است برای آن است که «إِلَيْنَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (۴) یا «إِلَيْنَا وَإِلَيْنَا» (۵) می شود حصر یعنی فقط به ما برمی گردند جای دیگر نمی روند یک، قدری نزد ما بیایند قدری جای دیگر هم بروند نیست این دو، این تقدیم «وَالِئِنَّا» بر «يُرْجَعُونَ» که مفید حصر است یک موجب دارد و دوتا سالبه موجه اش این است که تنها مرجع ماییم و لا- غیر، سالبه آن است که به جای دیگر نمی روند یک، قدری نزد ما بیایند قدری دیگری که ما شریک در مرجعیت داشته باشیم نیست این دو، «وَالِئِنَّا يُرْجَعُونَ».

ص: ۱۵۸

۱- (۱۸). سوره ی حاقه، آیه ی ۱۳.

۲- (۱۹). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲۸.

۳- (۲۰). سوره ی قصص، آیه ی ۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۳) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۵) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۶)»

سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و همان طوری که عنایت دارید سوره مکی درباره ی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بحث می کند جزئیات فقهی و حقوقی و مانند آن را سوره ی مبارکه ی مدنی به عهده دارد. محلّ ابتلای مردم مکه شرک و کفر بود لذا سوره مکی درباره ی توحید اولاً، و وحی و نبوت ثانیاً، و معاد ثالثاً بحث می کند گوشه ای از کفر مردم حجاز در آن روز مسئله ی تثلیث بود و جریان مسیحیت بود که در بخش قبلی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» بیان فرمود گوشه ی دیگر جریان بت پرستی است که شرک رایج مردم مکه بود ذات اقدس الهی به رسول خود(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید در این کتاب جریان ابراهیم(علیه السلام) را ذکر بکن قرآن تنها به صورت سوره و آیاتی که در اذهان باشد نبود مکتوب بود کتاب رسمی بود و نوشته می شد کاتبانی بودند و به دستور حضرت می نوشتند لذا فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ» (۱) این «الف» و «لام» ش هم «الف» و «لام» عهد است یعنی این کتاب خارجی به نام قرآن جریان ابراهیم را بنویس برای اینکه او دو وصف ممتاز دارد یکی صداقت است و یکی نبوت، صداقت از هر انسانی پذیرفته است نبوت انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) هم که پذیرفتنی است چون او صدیق است باید او را شناخت، چون او نبی است باید او را شناخت این دوتا برهان است برای اینکه دوتا حدّ وسط ذکر شده تعدّد برهان به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسطها متعدّد باشد یقیناً برهان متعدّد است ابراهیم صدیقی است و درباره ی صدیق باید بحث کرد و سنت و سیرت او را شناخت و پیروی کرد باید از سنت و سیرت ابراهیم(علیه السلام) پیروی کرد این یک قیاس. ابراهیم نبی است باید از سیرت و سنت نبی پیروی کرد باید از سنت و سیرت ابراهیم پیروی کرد این دوتا حدّ وسط است که تقریباً به دو برهان تبدیل می شود «إِنَّهُ» چون استدلال فرمود چرا جریان ابراهیم را در قرآن در کتاب الهی ذکر بکن یعنی به یاد بیاور؟ برای اینکه او صدیق است یک، و نبی است دو. صدیق بودن او به این است که هم حرفهای او مطابق واقع است یک، هم افعال او مطابق با ملاکهاست دو، هم فعل و حرفش و فعلش هماهنگ است سه، هم به تمام تعهداتش عمل می کند این چهار، اینکه در سوره ی «احزاب» فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» (۲) معلوم می شود وفای به عهد یک نحوه صدق است یک انسان صادق وفادار به عهد است گرچه خبر نمی دهد اگر کسی معامله ای کرد کالا را یا ثمن را به موقع داد این صادق است دینی دارد به موقع پرداخت کرد صادق است، نذر و عهد و یمینی دارد به موقع وفا کرد صادق است، «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» و هر کاری هم که مؤمن انجام می دهد صدق است برای اینکه وقتی ایمان آورد تعهد سپرد «قَالُوا بَلَى» (۳) گفت معنایش این است که من تمام دستورهای خدا را انجام می دهم قهراً نماز که می خواند تصدیق همان حرف است روزه که می گیرد تصدیق همان حرف است هر کسی به عهد خودش وفا می کند می شود صادق «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» یک، و «نَبِيًّا» دو، از آن

جهت که وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) نبأ و خیر را از خدای سبحان تلقی می کرد می شد نبی و از آن جهت که نبوه یعنی برجستگی است آن زمینی که یک قسمتش برجسته است نظیر دامنه های کوه، سینه ی کوه آن را می گویند نبوه، برجسته از آن جهت که این بزرگواران برجستگی دارند و شرافتی دارند نبی اند نبی هم از نبأ گرفته شده هم از نبوه یعنی برجستگی چون از نبأ الهی بهره برده اند دارای نبوه اند، برجستگی اند و جزء اشراف قوم اند «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا». خب، قصه اش حالا- چیست چه چیزی را باید ذکر کنیم مستحضرید که با اینکه جریان حضرت موسی یا جریان انبیای دیگر (علیهم السلام) مکرر در قرآن کریم آمده داستان آنها نیامده در چه زمانی بود، در چه زمینی بود، در کدام عصر بود، قسمتهای تاریخی مربوط به عصر و امثال ذلک است اصلاً درباره ی زمان وجود مبارک ابراهیم یا عصر وجود مبارک موسی (سلام الله علیهما) هیچ سخنی در قرآن نیامده در حالی که عنصر محوری تاریخ همان عصر و زمان است که در چه زمانی بود و هیچ خبری از این زمان نیست برای اینکه اینها یک امر ابدی اند این داستان اگر داستان تاریخی بود و مترن بود با گذشت زمان سپری می شد اما اینها نه متمکن اند، نه مترن اند وقتی زمان مند نیستند مکان مند نبودند لازم نیست بفرماید در کدام تاریخ بود که در چه سالی قبل از فلان بود که در کدام مکان بود که فاصله البته مصر و امثال مصر چون خصوصیات فراوانی از نظر فراعنه داشت نامش آمده و اما بسیاری از بزرگان ائمه (علیهم السلام) که در زمانی در سرزمینی زندگی می کردند نام مکانشان نام عصرشان نیامده حالا خصوص مدین و امثال ذلک که خصیصه ای داشت مطرح شده. فرمود: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ» با تارخ که عموی او یا جد او بود با آزر یا با تارخ که عمو یا جد او بود گفتگو کرد در سوره ی مبارکه ی «بقره» و همچنین سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» مبسوطاً گذشت که این أب، پدر حضرت ابراهیم نبود قرینه ی مبسوطی هم در آن بحثها اقامه شده برای اینکه خدای سبحان به حضرت ابراهیم و سایر انبیا فرمود برای کفار و مشرکین طلب مغفرت نکنید این یک، صریحاً فرمود برای مشرک طلب مغفرت نکنید برای اینکه مشرک بخشوده نمی شود دوم وجود مبارک ابراهیم برای پدرش همین آبی که از او یاد کردند وعده ی طلب مغفرت کرد این دو، و سوم اینکه فرمود اگر وجود مبارک ابراهیم با این نهی که ما کردیم برای أب به همان معنایی که ذکر خواهد شد طلب مغفرت کرد بر اساس وعده ای بود که داد «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعَدِهِ وَعَدَّهَا» (۴) چهارم این است که أب غیر از والد است أب بر جد اطلاق می شود، أب بر عمو اطلاق می شود و مانند آن، ولی والد بر همان پدر صلیبی اطلاق می شود و وجود مبارک ابراهیم در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» از ذات اقدس الهی طلب مغفرت می کند برای والدش بعد از عبور از همه ی آن مناهی یعنی بعد از اینکه خدا فرمود کسی حق ندارد برای مشرکین طلب مغفرت کند بعد از اینکه فرمود وعده ای که حضرت ابراهیم داد برای تشویق او بود و گرنه استغفار نکرد سرانجام در دوران پیری آنجایی که وجود مبارک ابراهیم می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ» (۵) فرزند خودش را ذکر می کند بعد می فرماید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» (۶) به قرینه ی اینکه در آخر عمر از والد و والده ی خود به نیکی یاد می کند معلوم می شود والد غیر از أب است چون والد بر عمو اطلاق نمی شود اما أب بر عمو اطلاق می شود این بحث به طور تفصیل هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» آمده هم در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» و شفاف شد که پدر حضرت ابراهیم نه آزر بود نه تارخ، نه مشرک بود نه کافر بلکه موحد ناب بود از جمع بندی آیات به دست آمد. خب، پس این اب یقیناً به معنی والد نیست وجود مبارک ابراهیم به عمویش گفت چرا این بتها را می پرستی تعبیر به صنم و وثن نکرد برای اینکه اگر می فرمود چرا وثن را می پرستی یا چرا صنم را می پرستی باید حد وسط برهان را ذکر می کرد می فرمود این صنم چون فلان مشکل را دارد لیاقت معبود شدن را ندارد اما الآن عجز آنها و نقص آنها و عیب آنها را حد وسط قرار داد فرمود چیزی را که سمیع نیست چرا می پرستی اگر می فرمود صنم را چرا می پرستی او سؤال می کرد چرا نپرستم،

ابراهیم جواب می داد برای اینکه معبود باید بفهمد شما چرا در برابرش خضوع می کنی، چرا خضوع می کنی، به او چه می گویی اگر کسی سمیع نباشد که نمی فهمد شما چطوری داری او را عبادت می کنی و اگر کسی بصیر نباشد که نمی بیند چه کسی دارد او را عبادت می کند که معبود باید سمیع باشد، معبود باید بصیر باشد این صنم و وثن نه سمیع اند نه بصیر پس معبود نیستند قبل از اینکه نام صنم و وثن را ببرند آن عیب و نقص اینها را ذکر می کنند که دلیل نتیجه ی سلبی است این موجود که صنم است یا وثن است و مانند آن سمیع نیست سمیع معبود نیست پس این معبود نیست، غیر سمیع معبود نیست معبود باید سمیع باشد بر اساس شکل ثانی نتیجه می گیرند که پس این معبود نیست خب اگر کسی نفهمد شما چه کسی هستید نفهمد شما چه چیزی می گوید چنین کسی قابل عبادت نیست که چه عبادت بکنی چه نکنی او که نمی فهمد که چه عبادت بکنی چه نکنی او که نمی بیند لذا فرمود: «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ» این یک حدّ وسط، «وَلَا يُبْصِرُ» این هم حدّ وسط دوم دوتا دلیل اقامه کرده برای اینکه این صنم و وثن لیاقت پرستش ندارند.

ص: ۱۵۹

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.

۲- (۲). سوره ی احزاب، آیه ی ۲۳.

۳- (۳). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۴- (۴). سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۴.

۵- (۵). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۹.

۶- (۶). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.

مطلب دیگر اینکه آدم کسی را می پرستد که مشکل او را حل کند نگذارد به مشکل بیفتد یا اگر به مشکل افتاد مشکلش را حل کند آن کسی که عاجز است و هیچ کاری از او ساخته نیست او که معبود نیست معبود آن است که قادر باشد مشکل را حل بکند این یک، صنم و وثن مشکل حل گشا نیستند این دو، پس معبود نیستند این نتیجه آن راجع به علم این راجع به قدرت معبود باید علیم قدیر باشد اینها نه علیم اند نه قدیر آن دوتا برهان مربوط به فقدان علم است برای اینکه «لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ» این اخیری که سومی است راجع به نفی قدرت است «وَلَا يُعْنِي عَنكَ شَيْئًا» که این نکره در سیاق نفی است هیچ کاری برای تو انجام نمی دهد خب چرا می پرستی اگر او هیچ کاره است و کاری از او ساخته نیست و در حالی که معبود باید همه کاره باشد خب چرا او را می پرستید «وَلَا يُعْنِي عَنكَ شَيْئًا». این کلمه ی «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» تقریباً چهاربار در این آیات تکرار شده برای اینکه یک تعبیر عاطفی است و جلب توجه می کند علاقه را متوجه می کند و مانند آن، این کلمه ی «تاء» گفته شد که عوض از «یاء» است به جای «أبی» گفته می شود «أبتِ» این وجوه را مرحوم شیخ طوسی در تبیان هم ذکر کرده بعضی از این وجوه را که این «تاء» عوض «یاء» است برخیا گفتند که نه این «تاء» عوض «یاء» نیست آن کسره ی أبتِ نشان حذف «یاء» است آن «یاء» محذوف شد و عوضی ندارد فقط علامت دارد این «تاء» همان طوری که در اوصاف صبغه ی مبالغه دارد که می گویند علامه وصف مبالغه ای است در مسائل عاطفی هم برای توجه زیاد و عاطفه بیشتر این «تاء» را ذکر می کنند گاهی می گویند «یا اَبَتی» گاهی می گویند «یا اَبَتِ» اضافه ی این «تاء» برای تکرار و ازدیاد آن عاطفه است. خب، «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ

جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» بعد از اینکه این دوتا برهان را ذکر کرد اینها برهانهای عادی است که هر کسی می فهمد به عمومی خود حالا- یا آزر است یا تارخ است یا هر که هست فرمود من چیزهایی می دانم که به شماها نرسیده نه تنها به تو نرسیده به جاهلها و مشرکان اصلاً نرسیده من از آن علمی مدد می گیرم که شما نمی دانید اگر پیرو من باشید چیزهای دیگر هم من می گویم اینها حرفهای ابتدایی است یعنی معبود باید سمیع و بصیر باشد، صنم و وثن سمیع و بصیر نیستند پس معبود نیستند اینها حرفهای ابتدایی است معبود باید مشکل آدم را حل کند و صنم و وثن مشکل گشا نیستند پس معبود نیستند حرفهای ابتدایی است اگر قدری حرف مرا گوش بدهید من شما را می برم به جایی که سخن از «خوفاً من النار» نباشد، سخن از «شوقاً إلى الجنة» نباشد، سخن از «وجدتک أهلاً للعباده» (۱) باشد، سخن از «وجدتک محبوباً» باشد، «عبدتک شکراً» و کذا و کذا باشد تا آنجاها هم می برم چون چیزهایی خدا به من داد که به شما نداد این حرفها که گفتم حرفهای ابتدایی است. در سوره ی مبارکه ی «انعام» مقداری در این زمینه درباره ی اوصاف وجود مبارک حضرت ابراهیم بحث شد آیه ی ۷۴ و ۷۵ سوره ی مبارکه ی «انعام» این بود «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخِذْ أَصِيْنَاماً آلِهَةً» آیا این صنم را إله اتخاذ کردی اینکه اله نیست شما این را قرار دادی «إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» آن لسان دیگر لسان عاطفی نیست این لسان «يَا أَبَتِ» شاید برای اوایل برخورد باشد بعد فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» این فعل مضارع که دلالت بر استمرار دارد یعنی ما این چنین، این طور باطن آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل می دهیم این ملکوت دیدن شاگرد ملکوتی تربیت می کند ایشان به آزر و عمو و امثال اینها می گوید که اگر به دنبال من بیایی چیزهای دیگر یادت می دهم اینها را که الان گفتم «فَدَجَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبَعْنِي أَهْدِيكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» من از ملکوت باخبرم تو را ملکوتی می کنم آن وقت غیر از این دید ظاهری چیزهای دیگر هم می فهمی البته دیدن ملکوت برای ماها محال نیست اما عقبه کثود است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» به ما فرمودند چرا درباره ی ملکوت نظریه پردازی نمی کنید «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) در سوره ی مبارکه ی «انعام» راجع به حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) فرمود: «كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» درباره ی آن حضرت رؤیت است و دیدن، درباره ی ما که افراد عادی هستیم ترغیب به نظر است ما در تعبیرات فارسی بین نگاه و دیدن فرق می گذاریم گاهی انسان نگاه می کند و نمی بیند مثل اینها که استهلال می کنند به تعبیر مرحوم علامه کسی می گوید من استهلال کردم «نظرتُ الى القمر و لم أره» من نگاه کردم به طرف آسمان که ماه را بینم نگاه کردم ولی ندیدم، نگاه کردن غیر از دیدن است نظر غیر از رؤیت است گاهی انسان می بیند به نظر و رؤیت منتهی می شود، گاهی نمی شود، گاهی از دور است کم رنگ است، گاهی از نزدیک است پررنگ است ولی در سوره ی «اعراف» ما را به نظر کردن در ملکوت تشویق کردند (۳) افراد عادی هستند که قرآن می فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (۴) اینها اگر بر اساس آفرینش این شتر که منظم خلق شده است پی به ناظم می برند این دیگر مُلک است این دیگر ملکوت نیست اما اگر به حارثهبن زید رسید گفت «أصبحت... حتی کأني أنظر الى عرش ربي» (۵) آن نظری است که زمینه ی رؤیت را فراهم می کند بهشت را می بیند، جهنم را می بیند همان خطبه ی نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا» (۶) نه «نظر إليها» فرمود مردان باتقوا گویا بهشت را می بینند، گویا جهنم را می بینند نه اینکه گویا به بهشت نگاه می کنند یا درباره ی بهشت بحث می کنند. وجود مبارک ابراهیم فرمود بالأخره چیزهایی نصیب من شد که اگر پیروی مرا به عهده بگیری آنها را به تو نشان می دهم در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم آمده که ما به نحو مستمر ملکوت آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل می دهیم «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (۷) اینجا هم به عمومیش فرمود: «فَدَجَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبَعْنِي» این هم برهان است برای اینکه جاهل باید از عالم تبعیت

کند تو جاهلی و من عالمم تو باید از من تبعیت کنی اگر این کار را کردی «أَهْدِكَ» که جواب این امر است «صِرَاطًا سَوِيًّا» من یک راه مستقیمی را به تو نشان می دهم راه مستقیم هم قبلاً ملاحظه فرمودید که نه اختلاف در آن هست نه تخلف، نه گاهی به این سمت است گاهی به سمت دیگر بلکه همیشه یکسان است و نه تخلف دارد که این وسطها بریده نیست اگر چیزی خَلْف و خلیفه و جانشین داشته باشد می گویند این اختلاف دارد یعنی گاهی الف است گاهی باء، باء گاهی جای الف می نشیند الف گاهی به جای باء می نشیند این اختلاف است اما اگر امری باشد وسط بریده باشد و راهی برای رسیدن به نقطه ی بعد نباشد این تخلف است یعنی این وسط بریده است چیزی جایش را پر نکرده صراط مستقیم نه اختلاف پذیر است نه تخلف پذیر می شود صراط سوئی این صراط سوئی هم همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید سالک عین مسلک است یعنی راهی بیرون از حوزه ی جان ما نیست که ما با ره پویی آن راه به جایی برسیم الآن کسی که خواست برود حرم فاصله ی مکانی بین خود و حرم را طی می کند بعد می رسد به حرم اما اگر کسی خواست قربه الی الله جزء مقربان الهی بشود «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ» (۸) می خواست مقرب الهی بشود به خدا نزدیک بشود خدا که زمانی نیست مکانی نیست جایی ندارد که انسان با طی آن جا و مسیر به خدا نزدیک بشود تمام این راهها و مسلکها در درون خود سالک است عقیده، طریق الی الله است اخلاق صالح طریق الی الله است اعمال صالح طریق الی الله است گفتار و رفتار و نوشتار صالح طریق الی الله است همه ی اینها در حوزه ی جان خود آدم است این می شود سالک با مسلک یکی و شخص در درون خود سفر می کند و بالا می آید نه اینکه راهی باشد جدای از جای انسان فرمود اگر این کار را کردید من آن راه مستقیم را که اختلاف و تخلف در آن نیست نشانت می دهم «فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» این قسمتهای مثبتات قضیه. در قسمت منفی فرمود: «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» شیطان را همه قائل بودند بالأخره یک خاطره های تلخی در درون همه ی ما کم و بیش هست این یک به نام وسوسه که انسان هیچ کسی نمی تواند بگوید من از این خاطرات مصونم و انسان را می شوراند به طرف کاری بعد هم انسان پشیمان می شود اینها را هیچ کسی نمی تواند انکار بکند یا ما باید قائل به تصادف و بخت و اتفاق بشویم که این خاطره ها این وسوسه ها بدون عامل خودبه خود پیدا می شود اگر قائل به بخت و اتفاق و شانس شدیم هیچ سنگی روی سنگ بند نمی آید اصلاً راه اندیشه بسته است اگر قائل به نظام علی و معلولی نباشیم برای هر فعلی فاعل قائل نباشیم نظم علی را انکار کنیم به دام شانس و خرافه دیگر بیفتیم اگر این باشد هیچ راه علمی نداریم برای اینکه حالا کسی دوتا مقدمه ترتیب داده می خواهد به نتیجه برسد خب دوتا مقدمه که علت نتیجه نیست نظام علی را که شما ثابت نکردید شاید همین دوتا مقدمه را دیگری ترتیب بدهد نتیجه ی ضد بگیرد اگر نظام علی نباشد، اگر هر فعلی یک فاعل مشخص نداشته باشد، اگر انفکاک علت و معلول مستحیل نباشد خب حالا دوتا مقدمه تشکیل دادید از کجا دوتا مقدمه علت نتیجه است هیچ یعنی هیچ چاره ای برای اندیشیدن نیست مگر پذیرش نظام علی و معلولی هر فعلی فاعلی دارد آن فاعل تا به صد درصد نرسد فعل پدید نمی آید فاعل مختار فعل مختارانه انجام می دهد، فاعل غریزی فعل غریزی انجام می دهد، فاعل طبیعی فعل طبیعی انجام می دهد و مانند آن، پس این وسوسه هایی که در ما پیدا می شود و همه اش ما را به شرّ و فتنه و گناه دعوت می کند عاملی دارد این عامل همان است که به آن می گویند شیطان این چنین نیست که ما بگوییم اینها خرافه است این کسی که می شوراند انسان را وادار می کند به کاری شیطان است در مقابلش هم فرشته هایی هستند که در انسان انگیزه ها ایجاد می کنند، گرایشهای خوب ایجاد می کنند، تأیید می کنند و به طرف خیر حرکت می کنند آن می شود فرشته مبدأ فرشته دارد که «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» (۹) این آرامش به وسیله ی آن فرشته هاست بنابراین هیچ ممکن نیست یک خاطره ی تلخی در فضای نفس پیدا بشود الا مگر اینکه شیطان دخیل است که «يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (۱۰) البته

شیاطین الانس هم هستند که دست پرورده ی آن ابلیس بزرگ اند این شیاطین الانس گاهی با اغوا، گاهی با اضلال، گاهی با درِ گوشی گفتن، گاهی با گمراهی و مقاله یا مقال بالأخره آدم را گمراه می کنند این هم یک نحوه وسوسه است که عامل بیرونی دارد و به وسیله ی گفتنها یا نوشتنها در درون آدم اثر می گذارند «الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ» (۱۱) آن مُوسِسِ بعضیهایشان جِنَّه اند بعضیهایشان ناس اند، بعضیها جِنّ اند بعضی انسانهای جِنّی منش اند که اینها «يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» آن موسِسِ کیست؟ «مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ» خب.

ص: ۱۶۰

- ۱- (۷) . بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴.
- ۲- (۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵.
- ۳- (۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵.
- ۴- (۱۰) . سوره ی غاشیه، آیه ی ۱۷.
- ۵- (۱۱) . الکافی، ج ۲، ص ۵۳.
- ۶- (۱۲) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.
- ۷- (۱۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۵.
- ۸- (۱۴) . سوره ی واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹.
- ۹- (۱۵) . سوره ی فصلت، آیه ی ۳۰.
- ۱۰- (۱۶) . سوره ی ناس، آیه ی ۵.
- ۱۱- (۱۷) . سوره ی ناس، آیات ۵ و ۶.

پرسش: شیطان این سعه ی وجودی و سیطره را از کجا پیدا کرد.

پاسخ: شیطان این قدرت را ذات اقدس الهی به او داد کسی که شش هزار سال به تعبیر وجود مبارک حضرت امیر عبادت کرده «لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ» (۱) چنین چیزی هست البته ذریه ای دارد که «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (۲) همان طوری که ملائکه های بزرگ زیر مجموعه ی فراوانی دارند در قسمت اضلال و اغوا هم ابلیس زیر مجموعه ی فراوانی دارد، خب.

پرسش: نفس انسان چه.

پاسخ: ابزار داخلی اوست دیگر نفسِ اماره را او اول اماره نبود اول نفسی را که ذات اقدس الهی آفرید یک لوح شفاف بود «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۳) یک لوح شفاف بود بعد کم کم در اثر تربیتهای غلط، مواظب نبودن پدر و مادر، مواظب نبودن محیط، مواظب نبودن رفقا کم کم این راه پیدا می کند از راه تسویل وارد می شود اول که اماره ی بالسوء نیست اول نفس مسؤله است نفس مسؤله یک روان شناس خوب، یک روان کاو خوب، یک درون بین خوب می فهمد که این شخص از چه چیزی خوشش می آید اول این روان کاوی را می کند بعد یک سلسله سمومی را پشت یک تابلو نگه می دارد یک برگ زرین زرورقی از همان مطلوب او روی این تابلو می کشد این تابلو را به او نشان می دهد می گوید این همان کار خیری است که تو تشنه ی آن هستی این را انجام بده این شخص با این کار خیر مأنوس می شود کاری که به صورت خیر است انجام می دهد به این عادت می کند در حالی که این روی زرین و زرورقش همان است که او می خواست درون و پشتش پر از سمومی است که شیطان می خواهد این را می گویند کار تسویل نفس مسؤله اول این کار را می کند مثل کشتن برادران یوسف برای آنها به وسیله ی نفس اماره که نبود که به وسیله ی نفس مسؤله بود که وجود مبارک یعقوب فرمود: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِلاً» (۴) یا سامری که بالأخره آن سوابق علمی را داشت جاه طلبی او وادار کرده که گوساله پرستی را ترویج کند گفت «سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (۵) اول که نفس انسان را وادار به گناه نمی کند امیر نیست آن هم امار باشد با صیغه ی مبالغه اول نفس مسؤله است مرحله ی تسویل است بعد از اینکه انسان را فریب دادند یک برگ زرین زرورقی روی این تابلو کشیدند درون و بیرونش را پر از سموم کردند و این شخص آلوده شد او را به دام می کشند و اسیر می کنند در این مرحله است که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسْتَبْرَحَتْهُ هَوَى أَمِيرٍ» (۶) انسان به اسارت در می آید اینکه یک معتاد می گوید من نمی توانم ترک کنم کسی که به بددهنی و بدگویی عادت کرده می گوید من نمی توانم ترک کنم راست می گوید بیچاره برای اینکه در اسارت است وقتی ابلیس او را به اسارت گرفت به وسیله ی همین نفس عالماً عامداً معصیت می کند چرا، برای اینکه تحت فرمان دیگری است همین نفس مسؤله که هم اکنون تحت اسارت ابلیس در آمد می شود «إِنَّ النَّفْسَ لِلْآمَارَةِ بِالسُّوءِ» (۷) وگرنه اول که امیر نیست تا آدم را اسیر نکنند امیر نمی شود اول اسیر می کنند بعد امیر می شود و تا تسویل نباشد کسی را اسیر نمی کنند تسویل اول است، اسارت ثانی است، امارت ثالث است.

ص: ۱۶۱

- ۲- (۱۹). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.
- ۳- (۲۰). سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.
- ۴- (۲۱). سوره ی یوسف، آیه ی ۸۳.
- ۵- (۲۲). سوره ی طه، آیه ی ۹۶.
- ۶- (۲۳). نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.
- ۷- (۲۴). سوره ی یوسف، آیه ی ۵۳.

پرسش: پس حضرت مسیح (علیه السلام) از همان اول فرمود: «لَأَمَّارَهُ بِالسَّوِّءِ».

پاسخ: بله دیگر، فرمود اگر من مواظب نباشم این است حضرت آن مسئله ی تسویل را پشت سر گذاشته، اسارت را پشت سر گذاشته در برابر آنها فرمود این نفس این است شما را الآن دارد به دام می کشد امیر شما شد و اسیر ماست. خب، بنابراین وجود مبارک ابراهیم به عمویش فرمود: «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» برای اینکه، اینکه شما را وادار کرده که از توحید فاصله بگیریید به دام صنم و وثن بیفتید این شیطان است عبادت او همان اطاعت اوست نه عبادت او به این معنا که او را سجده کنید این بیان نورانی وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) است ائمه دیگر هم فرمودند که «مَنْ أَصْقَى؟ إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنَّ كَانِ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانِ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ ابْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ ابْلِيسَ»^(۱) فرمود اگر کسی گوش به حرف کسی بدهد حرف او را گوش بدهد برابر حرف او عمل بکند دارد او را عبادت می کند اگر او حرف خدا و پیغمبر را زده این در حقیقت از خدا و پیغمبر اطاعت کرده و خدا و پیغمبر را عبادت می کند اما اگر او از هوس و از ابلیس و امثال اینها سخن گفته این در حقیقت دارد ابلیس را عبادت می کند اینکه در سوره ی مبارکه ی «یس» هم آمده «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» آیه ی شصت سوره ی مبارکه ی «یس» آن هم یعنی اطاعت نکنید چه اینکه مشابه این در سوره ی مبارکه ی «نساء» هم گذشت در سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۱۷ این است که «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» اینها یا اناس را دعوت می کنند چون ملائکه را اینها اناس می دانستند بنات الله می دانستند یا شیطان را دعوت می کنند یعنی مدعو اینها و منادای اینها و مرجع اینها یا آن فرشته ها هستند که آنها را عبادت می کردند یا این شیاطین که أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا.

ص: ۱۶۲

Your browser does not support the audio tag

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۳) يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۵) يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۶) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِلْأَرْجَمَتِكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۷)»

وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) خصیصه ی جهانی دارد لذا قرآن کریم در بخشهایی از قرآن خداوند در بخشهایی از قرآن کریم این خصائص وجود مبارک ابراهیم را یکی پس از دیگری تبیین می کند. جریان امامت ابراهیمی که «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (۱) از آنجا شروع شده حُلت و دوستی ابراهیمی که «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (۲) از آنجا شروع شده، ملت ابراهیمی در خاورمیانه از پایان سوره ی مبارکه ی «حج» فرمود: «مَلَأَ أَيْكُمُ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَيِّمًاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» (۳) از آنجا شروع شده، حج ابراهیمی از آنجا شروع شده، بنیان گذاری کعبه، کعبه ی ابراهیمی از آنجا شروع شده، قربانی ابراهیمی از آنجا شروع شده، مناسک ابراهیمی از آنجا شروع شده، براثت از مشرکین از آنجا شروع شده این است که جریان حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) در بخش خاورمیانه ممتاز بود درباره ی انبیای قبل از حضرت ابراهیم مثل نوح (سلام الله علیه) چون تاریخ مدوئی با آمدن طوفان جهانی در دست نیست خیلی قرآن کریم از ماقبل طوفان سخن نگفته. درباره ی وجود مبارک ابراهیم حضرتش با هر کسی به اندازه ی اقتضای حال سخن گفته با عمومی خود که درباره ی بطلان بت پرستی سخن می گوید یک براین متوسط و قابل درک عمومی ذکر کرده درباره ی خودش که «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» (۴) می گوید و مانند آن براین قوی تری ذکر می کند. آنچه در انجیل فعلی مطرح است از این خصایص ظاهراً سخنی به میان نیامده در انجیل از جریان حضرت مسیح آن طوری که قرآن به عظمت یاد می کند سخن به میان نیامده از زکریا (سلام الله علیه) آن طوری که قرآن به عظمت ذکر می کند به میان نیامده این چند آیه ای که مربوط به زکریا بود، مربوط به یحیی بود، مربوط به عیسی (علیهم الصلاه و علیهم السلام) بود اینها را شما به انجیل فعلی مراجعه می کنید می بینید این معارف بلندی که قرآن درباره ی این بزرگواران فرمود در انجیل فعلی نیست وجود مبارک عیسی تنزیه خدا را بر تبرئه ی مادر خود مقدم می دارد هم لفظاً مقدم می دارد هم در کیفیت دلالت مقدم می دارد اولین حرفی که وجود مبارک عیسی می زند «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (۵) اگر سخن از عبودیت او نسبت به پروردگار است درباره ی اینکه او معبود است، مسبح است، قدوس است سخن به میان می آید این را مقدم داشت بر تبرئه ی مادر و این را با دلالت مطابقه ذکر کرد آن را با دلالت التزام نگفت مادر من معصومه و عذراست اما همین حرفش بالاتزام دامن مادر او را تطهیر می کند این چهار کار را با چهار گونه انجام داد تنزیه خدا یک، تبرئه ی مادر دو، دلالت مطابقه سه، دلالت التزام چهار، تنزیه خدا را با دلالت مطابقه بیان کرده، تبرئه ی مادر را با دلالت التزام بیان کرده، یکی را مقدم داشته یکی را مؤخر این گونه از معارف در انجیل نیست در جریان حضرت ابراهیم هم همین طور حالا وجود مبارک حضرت ابراهیم حرفهای میانی را با عمومی خود در میان می گذارد نه حرفهای نهایی را، حرفهای نهایی را

بعد از رؤیت ملکوت در میان می گذارد این سه دلیلی که ذکر فرمود که «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ» یک، «وَلَا يُبْصِرُ» دو، «وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً» سه، این سه تا برهان است برای اینکه سه تا حدّ وسط است سه قیاس تشکیل می شود معبود تو سمیع نیست، خدا باید سمیع باشد بلکه بشنود حرف تو را مناجات تو را خواسته های تو را، پس این صنم و وثن معبود نیستند صنم و وثن بصیر نیستند معبود آن است که بصیر باشد بیند تو را نیاز تو را به تو برساند و مانند آن پس اینها معبود نیستند صنم و وثن باید مشکل تو را حل کنند اینها مشکل گشا نیستند «لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً» پس اینها معبود نیستند این سه برهان که با سه حدّ وسط تشکیل می شود یک برهین میانی است اما وجود مبارک ابراهیم در همین مقاطع با «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» شروع کرده فرمود چیزهایی خدا به ما داد که به شما نداد نفرمود من عالم و شما جاهلید، نفرمود من خودم تحصیل کردم شما نرفتید به دنبال علم گفت «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكُمْ» به ما فیضی آمد و نصیب ما شد که نصیب تو نشد، او را تجلیل نکرده تسفیه نکرده به سفاهت یا به جهالت منسوب نکرده نفرمود تو عالمی و من جاهلم این چنین نفرمود فرمود: «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكُمْ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِيكُمْ صِرَاطًا سَوِيًّا» اگر پیروی من بکنی در حقیقت پیروی آن علم نافع بکنی من تو را به صراط سوی هدایت می کنم بعد از آن به بعد به نهی پرداخت «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» در بحث «يَا أَبَتِ» که دیروز این جمله تعبیر شده که گاهی برای مبالغه ی در عاطفه بین «تاء» و «یاء» جمع می شود می گویم «یا اَبَتی» در برخی از تفسیرها مثل کنزالدقائق و اینها گفتند این چنین نیست که بین «تاء» و «یاء» جمع بشود بگویند «یا اَبَتی» اگر خواستند چیزی اضافه کنند با «الف» اشفاق و عاطفه اضافه می کنند می گویند «یا اَبَتاً»، «یا اَبَتی» می گویند استعمال نشده به هر تقدیر «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» برای اینکه این شیطان است شما را به صنم و وثن دعوت می کند برای اینکه «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» معصیت کردن خدا قبیح است و اگر خدا را با اسمای جمال مثل رحمت و امثال ذلك ذکر می کنند قبیح تر است کسی که رحمان است رحمت دارد، احسان دارد، لطف دارد، عنایت دارد، رزق دارد، گرم دارد، شفا دارد، نافرمانی او خیلی قبیح است اگر بگویند «لَا تَعْصِي الْمَوْلَى؟» این یک پیام دارد، بگویند «لَا تَعْصِي الْمُنْعِمَ، لَا تَعْصِي الْمُكْرِمَ، لَا تَعْصِي الْمَعْلَمَ» یک پیام دیگری دارد شیطان نسبت به رحمان که ذات اقدس الهی جز رحمت چیزی نسبت به او روا نداشت معصیت کرد تو اگر پیرو او باشی الرحمان را معصیت می کنی با اینکه همه ی انحای رحمت را خدا نسبت به شما ارزانی داشت نسبت به او کجراه و بیراهه می روید «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ» حالا- نهایت عاطفه را رعایت می کند «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ» نفرمود اگر بت پرست بودی به جهنم می روی با اینکه بت پرست به جهنم می رود اما چند تعبیر رقیقانه دارد یکی اینکه فرمود: «إِنِّي أَخَافُ» من می ترسم، خب این امر یقینی است که جای خوف نیست اینکه می گوید می ترسم یعنی آینده خیلی روشن نیست من هراسناکم ممکن است این آسیب به تو برسد در حالی که آینده ی مشرکان یقینی است که دوزخ است دیگر نفرمود تو یقیناً عذاب می بینی تعبیر به خوف کرد ثانیاً تعبیر به مَسَّ کرد که نشانه ی قَلت است در حالی که مشرکان هم درون سوزی دارند هم روسوزی، روسوزی شان می بیند این ناناها گاهی خمیر است ولی رویش سوخته است این را می گویند صِیْلِي، صِیْلَا، یَصْلِي چنین سوخت و سوزی است «يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (۶) اما اگر درون سوزی و بیرون سوزی و همه جا سوزی باشد از باب ثلاثی مجرّد به ثلاثی مزید می رود می شود «نَضْلِيهِ جَحِيمَ» (۷) آنکه درونش، بیرونش همه جاییش سوخته می شود «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ» (۸) درون را می سوزاند «كَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۹) بیرون را می سوزاند این درون سوزی و بیرون سوزی به باب تفعیل می رود و مبالغه و شدّت را می رساند می شود «نَضْلِيهِ جَحِيمَ» آنها را تعبیر نکرده این برای مشرکین است و برای منافقین است آن طور تعبیر نکرده فرمود: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ» آن هم عذاب آن را در رتبه ی سوم با تنوین تنکیر تحقیری ذکر کرده «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ» خب این سه تعبیر نشانه ی کمال رقت است و گرنه مشرک که دیگر سخن از خوف

نیست، سخن از مس نیست، سخن از «عَذَابٌ» نیست که تنوینش تنکیر باشد «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ» آن هم از ناحیه ی رحمان تو چه کردی که الرحمان نسبت به تو دارد تعذیب اعمال می کند «عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتُكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» آن وقت جزء اولیای شیطان می شوی با او قرین می شوی و با او هم جهنمی می شود که «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» خب، وقتی آن شدی گرفتار عذاب دیگر می شوی همان طوری که در ناحیه ی رحمت و جنبه ی اثباتی بهشت هست و رضوان هست اما «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۱۰) در جریان نفی و عذاب هم دوزخ هست لعنت الهی هم هست «و لعنه الله أكبر» بدترین عذاب لعنت خداست قهر الهی است طرد الهی است و پایین تر از او همین سوخت و سوز است همان طوری که در طرف اثباتی بهشت فضیلت هست و نعمت است اما رضای پروردگار «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» در طرف نفی و درکات دوزخ هم سوخت و سوز عذاب است اما لعن الهی و بی مهری الهی و طرد الهی عذاب اکبر است فرمود: «فَتُكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» اگر ولی شیطان شدی به کنایه فهماند که گرفتار آن عذاب اکبر هم خواهی شد «فَتُكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا».

ص: ۱۶۳

۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۴.

۲- (۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۵.

۳- (۳) . سوره ی حج، آیه ی ۷۸.

۴- (۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۹.

۵- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۰.

۶- (۶) . سوره ی اعلیٰ؟، آیه ی ۱۲.

۷- (۷) . سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

۸- (۸) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.

۹- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۱۰- (۱۰) . سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.

بعد شروع کرد این سخنان وجود مبارک ابراهیم خلیل بود حالا-عموی او در پاسخ این چنین گفت «قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي» این استفهام انکاری همراه با توییخ است آیا تو از آلهه و بتهای من گریزانی اعراض می کنی از آنها فاصله می گیری «أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» می بینید تمام این صدر و ساقه ی جوابها و سؤالها آن طرف در کمال عاطفه و رحمت است این طرف در کمال قهر و قساوت وجود مبارک حضرت ابراهیم کلامش مصدر است به «يَا أَبَتِ» چهار مورد «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» و مانند آن، اما عموی او وقتی می خواهد جواب بدهد دیگر نمی گوید «یا بنی» یا مثلاً «بنی أخیه» و مانند آن این تعبیرات عاطفه انگیز را ندارد یک، و اسم مبارک ابراهیم را هم می برد دو، آن هم آخر ذکر می کند سه، دیگر نمی گوید «یا ابراهیم أراغب أنت عن آلِهَتِي» خب بالأخره جواب باید مطابق با همان مناظره و سؤال باشد دیگر وجود مبارک ابراهیم در تمام این کلمات چهارگانه اول فرمود: «يَا أَبَتِنَن» «يَا أَبَتِ» این هم باید بفرماید «یا بنی» یا مثلاً «یا بنی أخیه» و مانند آن «یا بنی أخیه» و مانند آن، اما اسم حضرت را می برد نه کنیه و آخر هم ذکر می کند نه اول گفت «أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» با

لحن تند و استفهام انکاری آمیخته با توییخ. بعد توییخ را بالصراحه ذکر کرد «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ» اگر دست از این کار برنداری و از اعتراض به بت پرستی صرف نظر نکنی «لَمَأْرُجْمَنَّكَ» تو را رجم می کنم حالا- یا رجم به کلام نظیر سَبَّ و لعن و شتم و امثال ذلك یا رجم بالحجاره یعنی بالأخره طردت می کنم «وَاهْمُجْرِنِي مَلِيًّا» این مَلِيًّا یا از ملامت است معنای زمان طولانی یعنی مدت درازمدتی از ما فاصله بگیر من نینمت یا نه، «مَلِيًّا» یعنی «حَقِيقًا، هَلِيًّا لَانْقَاءَ بِالذَّهَابِ» تو اصلاً وظیفه ات این است یعنی آنکه شایسته توست این است که از اینجا بروی بیرون و ما نینمت. خب، پس جواب مبنی بر فِضِّ غَلِيظِ الْقَلْبِ بودن است از ناحیه این تعبیر به اسم شده یک، تأخیر لفظی است دو، تصدیر به همزه ی انکار است سه، تهدید به رجم است لساناً یا حجاره چهار، امر به هجرت است یا زمان طویل و مانند آن پنج، این گوشه ای از برخورد ابتدایی وجود مبارک حضرت ابراهیم با عمو. اینها آن مقام ابراهیمی نیست مقام ابراهیمی را که ذات اقدس الهی تبیین می کند او را برتر از وجود مبارک عیسی مسیح می داند درباره ی عیسی مسیح برترین معجزه ی او احیای موتا بود که مُرده را زنده می کرد به اذن الله و خدا هم فرمود: «تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأُذْنِي» (۱) آن هم می گفت «أُحْيِي الْمَيِّتَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) اما نموداری از حشر اکبر را به دست وجود مبارک ابراهیم خلیل انجام داد به وسیله ی عیسی مسیح انجام داده باشد نبود وجود مبارک ابراهیم خلیل عرض کرد «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» (۳) نه «کیف تحیی الموتی؟» به من نشان بده که تو چگونه مُرده را زنده می کنی به من یاد بده که من هم مُرده زنده کردن را یاد بگیرم «الْمَيِّتِ» را که نموداری از حشر اکبر است نه «الْمَيِّتِ» تو در قیامت چگونه این همه را که با هم مخلوط شدند زنده می کنی؟ فرمود تو هم بالأخره چهارتا حیوان بگیر، بکش، اجزایشان را در هم مخلوط بکن ذراتشان را به هم مرتبط بکن که هیچ راهی برای امتیاز نباشد وقتی خواندی «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا بُنَيَّ كَمَا دَعَا نَادِيَهُنَّ يَوْمَئِذٍ أَنْ أَقْبِلِيَنَّهُنَّ يَوْمَئِذٍ يَخْتَلِفُ أَسْمَاءُهُنَّ فَسَمِعْنَ وَأَطَعْنَ» (۴) تو بگو یا طاووس یا فلان یا فلان اسم این چهار مرغ را ببر اینها را بخوان اینها همه پَر می کشند می آیند این نموداری از حشر اکبر است که چنین جریانی درباره ی حضرت عیسی که نبود که مثلاً ذرات اجرام پراکنده بشود بعد مخلوط بشود ممزوج بشود راه تشخیص نباشد بعد وجود مبارک حضرت عیسی اینها را بخواند اینها ذرات از هم جدا بشود هر کدام به صاحب بدن اصلی اش برگردد اینکه نبود که مرده ای را بله زنده می کرد اما مُرده ی درهم آمیخته ی با ذرات دیگری که نبود این کار مخصوص حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) بود و کرده وجود مبارک حضرت ابراهیم باید در آن آیات شناخته بشود و در رؤیت ملکوت شناخته بشود در «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۵) شناخته بشود، «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» (۶) شناخته بشود و مانند آن، حالا اینها براهین میانی است در همین حد هم شاید در انجیل نباشد اما آن مقداری که فحص کردند درباره ی زکریا، درباره ی یحیی، درباره ی خود عیسی (سلام الله علیهم اجمعین) آن عظمتی که قرآن کریم برای اینها قائل است اینها در انجیل فعلی نیست آن وقت اینها تأیید می کند فرمایش مرحوم کاشف الغطاء را که اگر قرآن نبود و معرفی انبیای الهی با این جلال و شکوه نبود اثری از یهودیت و مسیحیت نبود و وجود مبارک ابراهیم اصراری دارد که از اصلاب طاهرین باشد و اینها از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که «لم ازل عن اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات» (۷) خدای سبحان این جریان اینکه اصلاب شامخه و ارحام مطهره مخصوص سیدالشهداء (سلام الله علیه) نیست همه ی این چهارده معصوم این طورند وجود مبارک پیغمبر فرمود: «لا- یزال» خدای سبحان مرا از اصلاب طاهرین به ارحام طاهرات آورده با اینکه قرآن بالصراحه فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» خب اگر «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» از این طرف هم این ذوات قدسی از اصلاب طاهره به ارحام مطهره منتقل شدند معلوم می شود الی آدم (سلام الله علیهم اجمعین) اجداد اینها مؤمن و موحد بودند حالا- یا بالاجمال یا بالتفصیل آن خصوصیاتش برای ما روشن نیست اما این حدیث نورانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت می کند بر اینکه پدر ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) موحد بود بحث مبسوط گوشه ای در سوره ی مبارکه ی «بقره» آمده و تفصیل بیشترش در سوره

ی مبارکه ی «ابراهیم» که وجود مبارک ابراهیم در سنّ پیری با اینکه دوران نَهی از استغفار برای مشرکین را قبلاً پشت سر گذاشت در دوران پیری می گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ» (۸) کذا و کذا بعد «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» (۹) والد و والده غیر از آب و ام است به عمو هم می گویند آب به جد هم می گویند آب به پدر هم می گویند آب، اما فقط به پدر می گویند والد از اینکه بالصراحه در آخر عمر عرض کرد خدایا پدر و مادر مرا بیامرزد با اینکه ذات اقدس الهی فرمود هیچ کسی حق ندارد برای مشرکین طلب مغفرت کند با اینکه فرمود وجود مبارک حضرت ابراهیم اگر برای عمو خواست طلب مغفرت بکند گرچه نکرده است این برابر وعده ای بود که به او داد فرمود اگر تو مؤمن بشوی من گذشته ات را از ذات اقدس الهی درخواست عفو می کنم معلوم می شود با برهان قاطع که پدر وجود مبارک ابراهیم موخّذ و مسلمان و معتقد بود چه اینکه اسلام به معنی اعم چه اینکه خود وجود مبارک ابراهیم هم همین طور بود قرآن می فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱۰) او یهودیت را طرد می کند، مسیحیت را طرد می کند، شرک را طرد می کند، اسلام را به معنای اعم و جامع که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۱۱) او را ثابت می کند یک وقت هم بحث شد که آنچه در خاورمیانه از معارف توحیدی، جهان بینی توحیدی، از فلسفه و کلام توحیدی در کلّ خاورمیانه مطرح است به برکت ابراهیم خلیل است قبلاً چه بود ما نمی دانیم اما کسی که مسئله توحید را، مسئله ی اینکه «لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ» (۱۲) را مسئله ی اینکه هیچ کسی جز خدا معبود نیست او را آورده، «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» را برهان اقامه کرده، «يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (۱۳) را برهان اقامه کرده، مناظره کرده، مبارزه کرده در آتش رفته و نسوخته آن روز گرچه رسانه های گروهی به این صورتی که مثلاً کسی یک جا برهان اقامه کرده به شرق و غرب عالم برسد نبود اما وقتی یک حادثه ی مهمی رخ بدهد همه باخبر می شوند وقتی حادثه ی آتش سوزی ابراهیم خلیل مطرح شد که گفتند «حِرْقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ» (۱۴) همه رفتند در مراسم آتش سوزی ببینند آتش سنگینی مشتعل شده وجود مبارک را با منجیق انداختند و آن آتش گلستان شده این چیزی نبود که در یک شهر بماند این طولی نکشید که کلّ خاورمیانه را پیچید روم هم در شمال غربی مصر و این قسمتها ترکیه و اینهاست اگر ارسطوها، افلاطونها، حکمای یونان و آن قسمتهای یونان پدید آمدند به برکت همین حرفها بود حالا قبلاً چه بود ما تاریخ مدوّنی نداریم ولی انسان با ضرس قاطع می تواند بگوید نشر معارف توحیدی در خاورمیانه به وسیله ی حضرت ابراهیم بود.

ص: ۱۶۴

۱- (۱۱) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

۲- (۱۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۳- (۱۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.

۴- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.

۵- (۱۵) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۹.

۶- (۱۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۶.

۷- (۱۷) . بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۴۸.

۸- (۱۸) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۹.

- ۹- (۱۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.
- ۱۰- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۷.
- ۱۱- (۲۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.
- ۱۲- (۲۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۶.
- ۱۳- (۲۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.
- ۱۴- (۲۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۸.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۳) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۵) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۶) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِلْأَجْمَنِكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۷) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۸)»

نام مبارک ابراهیم در قرآن کریم از این جهت مطرح شد که از انبیای الهی بود یک، از نعمت صدیق بودن برخوردار بود دو، و خداوند او را رشد ویژه مرحمت کرد که فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ» (۱) این سه، و سنت و سیرت آن حضرت معیاری است برای تشخیص عقل و سفاقت هر کس روش آن حضرت را گرفت عاقل و خردمند است و هر کس از آن روش فاصله گرفت سفیه است که فرمود: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (۲) پس معیار رشد و سفاقت، عقل و جنون سنت و سیرت ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) است از این جهت نام مبارک او را در قرآن با جلال و شکوه ذکر می کند.

مطلب دیگر آن است که وجود مبارک حضرت ابراهیم برای عرب شناخته شده بود و محترم بود خود را نسل ابراهیم می دانستند کعبه ای که محصول بنای آن حضرت بود آن را تقدیس می کردند، مناسک ابراهیمی را محترم می شمردند منتها مخلوط کردند و مشوب از این جهت روش ابراهیم برای آنها محترم بود.

ص: ۱۶۵

۱- (۱). سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۱.

۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۰.

مطلب سوم آن است که وجود مبارک ابراهیم چون معیار رشد و عقل است از یک طرف و مورد تکریم مردم حجاز و غیر حجاز بود از طرف دیگر و دارای نبوت و مقام صدیقین بود از طرف سوم علمی را خدا به او داد که به دیگری نداد که فرمود: «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» نه تنها به آزر و تاریخ و اینها نرسید به دیگران هم نرسید این علم حصول من عند الله است نه تحصیل من عند غیر الله از غیر خدا ساخته نیست این علم تحصیلی نیست که کسی برود درس بخواند همه ی انبیا این طورند اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد که این نگاری است مکتب نرفته همه ی انبیای الهی این چنین اند نگاران مکتب نرفته اند این طور نیست که مکتبی باشد ابراهیم رفته باشد و چیزی یاد گرفته باشد لذا نگفت من علمی را تحصیل کردم گفت علمی به من رسید در این جهت فرقی بین «أت ی» و «جاء» نیست ممکن است این دو لغت در جای دیگر کاربرد خاص داشته باشند اما اینجا گاهی می گویند «آتَانِي الْكِتَابَ» یعنی «آتانی الکتاب من عند الله»، گاهی هم می گویند «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ» یعنی ما درس نخواندیم از کسی نگرفتیم این عطیه و فیض خاص و موهبت مخصوص

الهی است ما از جایی نگرفتیم تا شما هم بگویید ما هم می رویم فراهم می کنیم «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ وَ مَا لَمْ يَأْتِ غَيْرُكَ» تنها تو نیستی که از این علم بی بهره ای دیگران هم این چنین است پس قصه ی وجود مبارک ابراهیم خلیل تبیین نبوت و صداقت است از یک سو، تشریح مطالب علم الهی است از سوی دیگر و اگر وجود مبارک ابراهیم به عموی خود می گوید پیرو من باش چون تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیت است معنایش این نیست که مقلد من باش معنایش این است که پیرو علم باش برای اینکه فرمود: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي» یعنی «فَاتَّبِعِ الْعِلْمَ» پس تقلید نیست تحقیق است لذا برهان را شروع کرده.

مطلب دیگر اینکه رسم رایج عرب این بود که می گفتند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ»، «مُقْتَدُونَ» و مانند آن، وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) دوتا کار کرده یکی این روش را به هم زده، یکی چون مورد تکریم اعراب بود باید قُدمه قرار بگیرد باید او را احترام بگذارند حرف او را گوش بدهند، اگر شما وجود مبارک ابراهیم را به عظمت می شناسید دیگر نگویند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» این هم گفته که «إِنِّي وَجَدْتُ أَبِي عَلَىٰ أُمَّهِ وَضَلَّاهُ وَشَرِكٌ وَكُفْرٌ فَهَدَيْتَهُ وَحَاجَجْتَهُ وَخَالَفْتَهُ وَعَانَدْتَهُ» و اینها دیگر نگویند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ» نگویند چون پدران ما این کار را کردند ما هم کردیم خب این هم گفت من دیدم عموی من بیراهه می رود با او درگیر شدم، پس خود ابراهیم خلیل روش دیگران را نداشت و خود ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) چون قُدمه بود عرب باید حرف او را گوش بدهد این هم پدر شماست بالأخره، اگر شما می گویند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ» خب بزرگ ترین پدر شما ابراهیم است ببینید او چه کار کرده اگر تقلید است خب از او تقلید کنید این آمده گفته که حرف من این است که شما باید از علم پیروی کنید من هم نمی گویم مقلد من باشید می گویم «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكُمْ» این دوتا وصف است یکی اینکه من علم دارم شما باید از عالم تقلید کنید، دوم اینکه شما نمی توانید بگویند این علم را ما از جای دیگر هم پیدا می کنیم این علم جای دیگر نیست خب اگر این علم جای دیگر نیست فقط باید از اینجا اطاعت کنید دیگر «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكُمْ وَ لَا يَأْتِيكُمْ» نه الآن نیامده، قبلاً نیامده، بعداً هم نمی آید خب اگر این است باید از او اطاعت کنید لذا فرمود «فَاتَّبِعْنِي مِن مَّقَامٍ» بل بعد از بیان آن حد وسط فرمود، فرمود شما باید از علم تقلید کنید لذا برهان را شروع کرده فرمود چرا این کار را می کنید سه تا دلیل آورده که «لَا يُبْتِغِ رُ» هست، «لَا يَشْتَرِعُ» هست، «لَا يُغْنِي» هست، «لَا يُغْنِي عَنْكُمْ» غیر از «لَا يُغْنِيكُمْ» است، «لَا يُغْنِيكُمْ» یعنی چیزی به تو نمی دهد، «لَا يُغْنِي عَنْكُمْ» یعنی باری که روی دوش توست بالأخره باید به مقصد برسانی این بر نمی دارد یک کس دیگر باید این بار را بردارد «أَغْنَىٰ عَنْهُ» یعنی مشکل او را حل کرد یک وقت است کسی می گوید من بی نیازم از او نمی خواهم چیزی به من بدهد این یک راه است یک وقت است نه، کسی زیر بار سنگین دوشش خمیده است این نمی تواند بگوید من کسی را نمی خواهم بالأخره انسان است، مسئول است، حیات مسئولانه دارد، در برابر آفریدگار خودش مسئول است، راهی که در پیش دارد باید این راه را طی کند با مرگ که نمی پوسد با مرگ از پوسیدن به در می آید، از پوست به در می آید تازه اول حیات اوست این بار سنگین را چه موقع باید به مقصد برساند، چه کسی باید این مشکل آدم را حل بکند آن تعبیر «لَا يُغْنِيكُمْ» یعنی چیزی گیرت نمی آید اما «لَا يُغْنِي عَنْكُمْ» یعنی باری روی دوش توست یک، حتماً باید کسی این بار را بردارد دو، از تو و امثال تو ساخته نیست این سه، زیر بار خم می شوی چهار، که «وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ» خب بنابراین تعبیر «لَا يُغْنِي عَنْكُمْ» است و برهان هم اقامه می کند اول تا آخرش برهان است منتها این برهان را با عاطفه مخلوط کرده اولش عاطفه، آخرش با عاطفه در چهار آیه مصدر به «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» است آخرش هم می گوید من می ترسم خب انسان از چه کسی می ترسد «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ» من می ترسم کسی علقه ای نداشته باشد وابستگی نداشته باشد عطف و مهربان نداشته باشد، عاطفه معنا ندارد خوف معنا ندارد که طیب یک وقت به بیمار بیگانه نمی گوید من می ترسم آسیب ببینی اما به آشنا می گوید به فرزندش می گوید انسان به کسی که به او دلبسته است می گوید من می ترسم آسیب ببینی من خوف دارم، خب پس اول این چهار تعبیر اول با عاطفه شروع شد آن آخرین تعبیری که زمینه ی خداحافظی است آن هم با عاطفه شروع شد هم برهان است هم عاطفه مستحضرید که قرآن کتاب علمی نیست نظیر فقه و اصول و فلسفه نور است نور یعنی نور، علم را با عاطفه می دوزد می ببیند وقتی می خواهد برهان اقامه کند شما اول تا آخر کتابهای فلسفی و کلامی را ببینید اصلاً چنین برهانی نیست می گوید «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۱) خب اگر شما این

حرف را در فلسفه بزیند می گویند خلط مبحث کرده ظلم جزء بحثهای حکمت عملی است و باید و نباید است توحید جزء حکمت نظری است و بود و نبود است بینهما بونٌ بعید مگر می شود آدم مسائل فلسفی را یا ریاضی را با ظلم و عدل حل کند شما اگر در مسئله ی ریاضی در جبر و مقابله بگوئید من دوست ندارم این چنین باشد می خندند جای دوست و دشمنی نیست جای عدل و ظلم نیست اینجا جای بود و نبود است یا هست یا نیست. مسئله ی حُسن و قبح و ظلم و عدل و این گونه از مسائل برای فقه است و اخلاق است و حقوق است و امثال ذلک در مسائل جهان بینی در ریاضیات در الهیات در فلسفه در کلام سخن از قبحِ ظلم و حُسنِ عدل و من این را دوست دارم و من آن را دوست ندارم نیست یک علم خشکی است اما قرآن که علم نیست نور است وقتی نور است باید آن بود و نبود را به این باید و نباید گره بزند تا اثر کند ما یک دین داریم یک تدین، یک دین داریم یک ایمان، دین مجموعه ی قواعد و قوانین الهی است از عقاید و اخلاق و فقه و حقوق، تدین یعنی باور کردن این، قبول این، ایمان یعنی قبول این، این باعث کمال است و آن یک علم خشک است و اگر به این ایمان و تدین و باور نرسد سودی ندارد لذا قرآن کریم برای اینکه علم را به عمل گره بزند آن بحثهای بود و نبود را با این باید و نباید گره می زند می گوید شرک یک ظلم است نکن این کار را بعد از اینکه برهان اقامه کرده با بود و نبود مسئله را حل کرده با باید و نباید ترغیب می کند به تدین و ایمان.

ص: ۱۶۷

پاسخ: خب، بنابراین اگر قرآن کریم به این سبک سخن می گوید برای اینکه می خواهد تعلیم را با تزکیه همراه کند اگر «يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) بود دیگر نمی گفت «إِنَّ الشُّرُكَ لَطُلُمٌ عَظِيمٌ» (۲) اما «يُزَكِّيْكُمْ» هم کنارش هست دیگر، چون «يُزَكِّيْكُمْ» هم هست می گوید شرک، ظلم است کارِ بدی است این هم همین کار را کرده وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود این کار اگر بکنی من می ترسم عذاب بینی خب شما دارید برهان بر توحید اقامه می کنید در بود و نبود حرف می زیند در هست و نیست حرف می زیند چرا در باید و نباید سخن گفتید می ترسم یعنی چه، اما چون دارد هدایت می کند بحثهای حکمت عملی را با حکمت نظری عجین کرده تا «يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» را در کنار «يُزَكِّيْكُمْ» القا کند فرمود نکن من می ترسم خب این هم عاطفه است مگر می شود آدم در برهان وسط مناظره بگوید من می ترسم شما آسیب بینی این اول تا آخر سخنان نورانی ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) هم علم است هم تزکیه، هم تعلیم است هم تزکیه.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک حضرت ابراهیم یک سلسله فرمایشاتی فرمود که به حسب ظاهر جای نقد است و آن این است که حضرت فرمود «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَبْهَتُكَ وَلَا يَبْصُرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» وَثَنِينَ، صنمینی آنهايي که می گویند ما اینها را نمی پرستیم ما اگر فرشتگان را می پرستیم، قدیسین بشر را می پرستیم و آلهه را می پرستیم و اینها نماد آنها هستند می پرستیم برای اینکه «لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»، «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۳) یک، «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۴) دو، ما سمیع بصیر مغنی عنّا را می پرستیم شما می گوید «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» خب این چه حرفی است ما که اینها را نمی پرستیم ما کسی را می پرستیم سمیع است، می پرستیم بصیر است، مشکل ما را حل می کند، ما را به الله نزدیک می کند، شفعاء ما عند الله هم این است خب آن روش با این استدلال باطل نمی شود پاسخش این است که عدّه ای از وثنیین در اثر جهالت آن فرشته ها یا قدیسین بشر یا موجودات سپهری هر چه هست برای او نمادی تراشیدند از سنگ و چوب، کم کم قداست از صاحب تمثال به خود این تمثال رسید که این تمثال شده گرامی، وجود مبارک حضرت ابراهیم برهان اقامه می کند می فرماید از تمثال تا ممثّل، از ممثّل تا تمثال مشمول این برهان است اگر درباره ی تمثال بحث کنیم سالبه به انتفاء موضوع است این نمی تواند مقرب باشد، نمی تواند شفیع باشد «لفقدان سمع والبصر و الإغنا» آنها که سمیع و بصیر و توانمندند بدون اذن خدا کار نمی کنند نمی توانند مقرب یا شفیع باشد «لانتفاء المحمول» چون اینها «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۵) پس هیچ کاری فرشته برای شما نمی کند چون آن روز که وجود مبارک عیسی هنوز به دنیا نیامده بود بعدها تثلیث پیش آمد اگر کسی جزء قدیسین بشر بود خواستید او را پرستید این هم «لا یشفع الا یاذنه» پس یا به انتفاء محمول است یا به انتفاء موضوع، «لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» بارت را بر نمی دارد حالا یا برای اینکه خودش عاجز است یا برای اینکه اذن ندارد فرشته عاجز نیست اما اذن ندارد بدون اذن ذات اقدس الهی هم که کاری نمی تواند بکند پس این برهان تام است پس اگر جزء جهله ی وثنیین و صنمیین باشند که همینها را می پرستند بخشی از آیات قرآن کریم ناظر به این است که اینها «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يَبْصُرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا» (۶) الیوم که بارها به عرضتان رسید الیوم عصر علم است دیگر یعنی بیش از این مقداری که در این کوی و برزن ما دوچرخه و موتور هست بالای سر ما هم همین موجودات ماهواره ای هست چقدر مگر در این کوچه و در این خیابان موتور هست چند هزار یعنی چند هزار ماهواره بالای سر ما هست الآن اگر عصر علم نیست پس چه موقع عصر علم است الیوم که عصر علم است دو قدم آن طرف تر که

بروید هند می بینید پست ترین موجود را دارند می پرستند از موش تا اعضای بدن انسان دارند می پرستند دیگر، بنابراین این حرف همیشه تازه است حالا- چه کسی اینها را به این وثیت و صنمیت گرفتار کرده مطلب دیگر است مگر الآن می شود به گاو (جسارت است) ادرار گاو کسی جسارت بکند همان طوری که ما زمزم و آب زمزم را گرامی می داریم اینها مدفوع گاو را گرامی می دارند الیوم، جمعیت آنها هم بیش از ماهاست این حرف همیشه هست وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود قرآن هم دارد که «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا» (۷) آخر این را چرا محترم می شمارید این برای این. بعد هم اگر بگویید ما فرشته های الهی را می پرستیم آنها هم که بدون اذن خدا کاری انجام نمی دهند پس بنابراین یا به انتفاء موضوع است یا به انتفاء محمول کاری از این صنم و وثن ساخته نیست این حرفهای عالمانه و محققانه ابراهیم خلیل است دیگر نه تقلید بی جا را تصویب کرده نه اجازه داده که بگوید «إِنِّي وَجَدتُ أَبِي عَلَى امَّةٍ وَانِي عَلَى أُثْرِهِ لَمَقْتَدُونَ» این بساطش را به هم زده می ماند مسئله ی عبادتی که تکرار شده یک جا فرمود: «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ»، یک جا فرمود: «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» آن عبادت اولی به معنای همین پرستش است زیرا وثنی و صنمی بت پرست است عبادت دوم به معنی اطاعت است به قرینه ی خاص برای اینکه اینها شیطان را از آن جهت که شیطان است نمی پرستند اینها به اغوای شیطان به دام بت پرستی می افتند پس عبادت تکرار شده است در هر جا به معنایی است طبق قرینه ی خاص. می ماند پنج، شش مطلبی را که وجود مبارک ابراهیم در این اثنا با آزر در میان گذاشته و همه ی اینها نیازمند به برهان است. فرمود تو اگر این بیراهه رفتن را ادامه بدهی «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَمَا نَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» از اینجا ضمناً وجود مبارک ابراهیم ادعا کرد که رحمانی هست، شیطانی هست و شیطان از رحمان سرپیچی کرده و او را معصیت کرده و حرف تو اطاعت از شیطان است و هر کس مطیع حرف شیطان باشد مانند شیطان معذب است که فرمود: «فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» این «وَلِيًّا» با همان تلو هماهنگ است این قطرات باران که پشت سر می آیند می گویند «مَطْرٌ وَلِيٌّ» یعنی یکی پس از دیگری می آید این «فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» یعنی تابع اوایی، تلو اوایی، کنار اوایی خب، اینها همه مبادی تصدیقیه است که احتیاج به اثبات دارد لکن در فضای آن روز اصل وجود مبدأ پذیرفته شده بود مثل اینکه در حجاز هم قبول شده بود در حجاز وقتی که «لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۸) الله، الرحمان و مانند آن نزد وثنی و صنمی پذیرفته شده بود اصل اینکه شیطان خلق شده است پذیرفته شده بود اصل اینکه شیطان معصیت کرده است پذیرفته شده بود این بقیه را وجود مبارک حضرت ابراهیم با آن علمی که خدا به او داد تفهیم عمو کرد و گرنه اگر اصل رحمان را کسی قبول نداشته باشد یک مارکسیسم، یک کمونیسم، یک ملحد که رحمان را قبول ندارد کسی بگوید که شیطان رحمان را معصیت کرده او هر دو را افسانه می داند اما از اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم فرمود شیطان رحمان را معصیت کرد معلوم می شود این مبادی همه پذیرفته شده ی مردم آن عصر بود چه اینکه پذیرفته شده ی مردم حجاز هم بود آنها در اصل وجود واجب شک نداشتند، در اینکه خالق سماوات والأرض واجب است شک نداشتند، در اینکه مدیر کل و راهنمای کل و ربُّ الأرباب خداست شک نداشتند تمام بت پرستی شان در ربوبیت جزئی بود گرفتار ارباب متفرقه بودند می گفتند ربُّ انسان کسی است، ربُّ حیوان کسی است، ربُّ رزق کسی است، ربُّ شفا کسی است، ربُّ اقتصاد کسی است اینهاست و گرنه خود اینها را الله آفرید که اینها می گفتند ما این بتها را عبادت می کنیم «لَيَقْرُبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۹) یا «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۱۰) اگر این مبادی مورد پذیرش عمومی حضرت ابراهیم بود پس جا برای نقد نیست و اگر اصلاً او ملحد بود و قبول نمی کرد بله جا برای نقد هست ولی قرآن کریم وجود مبارک ابراهیم را به عنوان دعوت کننده ی به این مطالب معرفی می کند و آن فضا هم فضای پذیرفتن این مبادی تصدیقیه بود.

- ۱- (۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
- ۲- (۵) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.
- ۳- (۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۴- (۷) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۵- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.
- ۶- (۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۵.
- ۷- (۱۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۵.
- ۸- (۱۱) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۱.
- ۹- (۱۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۱۰- (۱۳) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم در بخشی از نظراتش نظیر آیه ی سوره ی مبارکه ی «یس» یا سایر آیات راهنمایی می کند قرآن کریم ما را در دو جهت از اطاعت شیطان باز می دارد یکی آن مبادی کلی که شیطان بالأخره خوی استکبار را دارد او با اینکه حق برای او روشن شده است نه تنها معصیت کرد بلکه در برابر خدا ایستاد جرم شیطان ترک سجده نبود که معصیتی کرده خب حالا- کسی گناه کرده سجده ای را نکرده جرمش استکبار بود یعنی در برابر ذات اقدس الهی گفت شما دستور می دهید که باید سجده کنم ولی به نظر من لازم نیست این همان شیطنت است اینکه معصیت نیست این کفر است این استکبار کافرانه است جرم او همین است که در برابر الله می گوید «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۱) این «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» سیر از آن استکبار در آورده دیگر، خب پس جرم او این است که خود را در برابر الله صاحب نظر می بیند این دیگر جزء گناهان عادی که نیست وجود مبارک حضرت ابراهیم گفت او چنین آدمی است پیروی او انسان را به اینجاها می رساند خدای سبحان گاهی همین خطر را ذکر می کند گاهی هم می فرماید بالأخره شما ریشه ی خانوادگی تان هم حفظ بکنید این پدرتان را از بهشت در آورده اینکه می گویند پدرش را در آورده، پدرش را در آورده این از همین است پدرتان را از بهشت در آورده، مادرتان را از بهشت در آورده مگر نسبت به شما رحم می کند «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (۲) اینکه می گویند پدرش را در آورده، پدرش را در آورده یعنی این، این پدرتان را از بهشت در آورده، مادرتان را از بهشت در آورده و تمام تلاش و کوشش اش این است که شما را هم مسلوب الحیثیه بکند آبرو را ببرد و انسان هم به آبرو زنده است اگر خدای ناکرده این یک قطره حیثیت به نام آبرو از انسان گرفته بشود انسان زباله ای است انسان مسلوب الحیثیه که کاری از او ساخته نیست فرمود مواظب باشید این در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش گذشت که «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» و تلاش و کوشش می کند «لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَا» (۳) این همان تعبیر رایج فارسی است که ما از گفتنش معذوریم فرمود این کاری کرده که اینها را مسلوب الحیثیه کرده جامه اینها را پایین کشیده این کار را می کند شیطان بالأخره اگر مسئله ی قیامت برای شما مطرح نیست آبرویتان را در دنیا بخواهید همین معنا را در ذیل آیه ی «يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ» ذکر کردند گفتند وجود مبارک ابراهیم که دارد من می ترسم عذاب الهی برسد او که به قیامت معتقد نیست این اشکال وارد است الله را قبول دارد، شیطان را قبول دارد، شیطان در برابر الله مستکبرانه معصیت کرده قبول دارد، اما قیامت را قبول ندارد تا شما بگویید «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ» گفتند این عذاب، عذاب دنیاست ممکن است عذاب قیامت هم دنباله ی این باشد ولی لَبَه ی تیز تهدید وجود مبارک ابراهیم عذاب دنیاست آخر عذاب دنیا همین است دیگر تلاش و کوشش شیطان این است که انسان را مسلوب الحیثیه بکند این در جبهه ی جنگ کشته نمی خواهد اسیر می خواهد فرق جهاد اکبر و جهاد اصغر این است که در جهاد اصغر تلاش و کوشش این است که یا اسیر بگیرند یا بکشند، در جهاد اکبر نمی خواهند ما را بکشند ما را اسیر بگیرند می خواهند تابع آنها باشیم کشته نمی خواهد که این نوکر می خواهد اگر کسی در جبهه ی جهاد اکبر _ معاذ الله _ آسیب دید مشمول همان بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) می شود که «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَتْ حَتَّى هَوَىٰ أَمِيرٌ» (۴) اما اینکه وجود مبارک ابراهیم کاری کرده که بالاتر از کار حضرت عیساست در مسئله ی احیای موت ی جریان حضرت عیسی خب مُرده را زنده می کرد ولی جریان حضرت ابراهیم سخن از حشر اکبر است تنها مُرده را زنده کردن نیست اینجا دوتا مطلب است یکی اینکه خدایی که بار اول به کسی حیات داد بار دوم به طریق اولی می تواند او را حیات بدهد به حسب درک ما، اما «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» (۵) چون برای خدا اولی و غیر اولی، آسان و آسان تر معنا ندارد ولی در تقریر برهان کسی که بار اول موجودی را حیات داد بار دوم به طریق اولی می تواند او را حیات بدهد، اما وجود مبارک حضرت ابراهیم که بار اول به اینها حیات نداد بار اول حیات را دیگری دارد اینجا وجود مبارک ابراهیم هم تازه

دارد بار اول حیات می دهد اشکال و پیچیدگی کار حضرت ابراهیم این است که هم باید مُرده را به اذن خدا زنده کند، هم «وَأَمَّا زُورًا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (۶) را عملی کند این بدنها به هم تنیده است این ذرات به هم آمیخته است اگر ذرات مؤمن و کافر به هم آمیخته است، عادل و ظالم آمیخته است، فاسق و عادل به هم آمیخته است تفکیک این ذرات چگونه است یکی از شبهات همین است، شبهه ی آکل و مأكول همین است، شبهات دیگر همین است وجود مبارک حضرت ابراهیم دارد حیات تازه می دهد گرچه اینها قبلاً به احیای الهی زنده شده بودند اما نه به حیات ابراهیمی ثانیاً دارد تفکیک می کند تمیز می دهد که هیچ جزیی، هیچ ذره ای جزء بدن دیگری نشود خب وقتی این از بنده ی خدا ساخته است از خدا به طریق اولیا.

ص: ۱۶۹

۱- (۱۴) . سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۲- (۱۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۳- (۱۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۴- (۱۷) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۵- (۱۸) . سوره ی نحل، آیه ی ۶۰.

۶- (۱۹) . سوره ی یس، آیه ی ۵۹.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِبَدْعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)»

اینکه خدای سبحان به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» (۱) و در سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» هم فرمود وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) اسوه برای همه است برای آن خصایصی است که وجود مبارک ابراهیم خلیل داشت و برکات فراوانی به وسیله ی آن خصایص نصیب او شد. در برخورد با اعضای خانواده که آنها را به توحید دعوت می کرد رنجهای فراوان و بی مهریهای زیادی از آنها دید اولین برخورد تند و خشن این بود که عموی آن حضرت به آن حضرت بعد از دعوت توحیدی گفت «أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ» در برابر برهان ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) تهدید به رجم کرد رجم یک طرد با ذلت است یک قتل با ذلت است یک اعدام ذلیلانه است گذشته از اینکه اعدام است ذلت را هم به همراه دارد این اعدام ذلیلانه، طرد و قتل ذلیلانه از دیرزمان بین افراد جاهل و ستمکار بود به وجود مبارک نوح گفتند «لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» (۲) به شعیب پیغمبر گفتند به فرستاده های انبیای دیگر گفتند همه ی این رجمها در قرآن کریم به این صورت نقل شده است که آنها به حضرت نوح (سلام الله علیه) گفتند «يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» اگر دست برنداری تو را رجم می کنیم این اختصاصی به وجود مبارک نوح نداشت آیه ی ۱۱۶ سوره ی «شعراء» این بود وقتی نوح فرمود: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) به وجود مبارک نوح گفتند «لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» ما تو را به همراه سایر پیروان تو ولو اندک باشند اینها را رجم می کنیم یعنی اعدام ذلیلانه چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» از جریان رجم شعیب سخنی به میان آمده است آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «هود» این بود که «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِي دَعْوَانَا أَنَّكَ تَبْغِي الْغَيْبَ بِأَنْفُسِنَا وَغَدَوَاتِنَا وَتَكُونُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» این رجم از دیرزمان بود که طرد با ذلت است در سوره ی مبارکه ی «دخان» هم جریان رجم به این صورت مطرح شده است که اگر دست از هدایت مردم برنداری ما شما را رجم می کنیم این تهدید همچنان ادامه داشت در جریان فرعون و بعد از فرعون هم این مسئله درباره ی وجود مبارک موسی و تهدیدی که فراعنه ی موسی کرده بودند آن هم همین بود که تهدید به رجم کرده بودند آنچه در سوره ی مبارکه ی «دخان» آیه ی بیست آمده این است «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» که وجود مبارک موسی کلیم به اینها فرمود اصل قصه در سوره ی مبارکه ی «دخان» از آیه ی شانزده به بعد شروع می شود که «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» این از دیرزمان بود قرآن کریم سنتهای باطل افراد را در اعصار گذشته نقل می کند یک، بعد می فرماید: «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (۴) این دو، اینها ولو از نظر نژاد و زبان و زمین متفاوت اند ولی از نظر دل یکی اند شبیه هم اند «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» که در سوره ی مبارکه ی «بقره» است ناظر به همین گروه است خب از زمان وجود مبارک نوح تا زمان وجود مبارک موسی کلیم فاصله

خیلی است اما به همه ی این انبیا تهدید می کردند ما شما را رجم می کنیم این بر اساس همان «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» است.

ص: ۱۷۰

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۴۶.

۲- (۲). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۱۶.

۳- (۳). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۱۴.

۴- (۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۸.

پرسش: طرد به معنای لغوی اش است یا اصطلاحی.

پاسخ: حالا- طردِ مذله است گاهی سنگسار است رجم هر قومی به حسب خود آن قوم است گاهی ممکن است که رجم به حجاره باشد، گاهی ممکن است رجم به چیز دیگر باشد ولی آنکه در مفهوم رجم مأخوذ است طردِ مذله است. خب، اینها بر اساس «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» با اینکه عصرشان و مصرشان فرق می کرد فکرشان یکی بود.

پرسش: «قُلُوبُهُمْ شَتَّى» (۱) پس چیست حاج آقا؟

پاسخ: این «قُلُوبُهُمْ شَتَّى» هم نشانه ی اختلاف است دیگر در سوره ی مبارکه ی «حشر» دارد که «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى» اینها خیال می کنند که با هم متحدند اینها متحد نیستند هرگز با هم متحد نیستند گرچه بدنهای اینها کنار هم جمع می شوند یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که در بعضی از خطبه ها فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أُبْدَانُهُمْ وَالْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ» (۲) شما کنار هم نشسته اید ولی دلها و خواسته هایتان فرق می کند «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ». (۳) خب، این یک کار مبارزه ی وجود مبارک موسای کلیم بود از راه برهان که مناظره هم بود لکن از یک طرف نظریه پرداز بود از یک طرف سب و لعن و طرد و رجم دیگر مناظره ی علمی نبود بر خلاف آنچه در سوره ی مبارکه ی «بقره» نقل شد که با نمرود مناظره کرد و او هم به حسب ظاهر در آن محفل پاسخش را داده حضرت دلیل دیگر آورده که «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ». (۴)

ص: ۱۷۱

۱- (۵). سوره ی حشر، آیه ی ۱۴.

۲- (۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۲۹.

۳- (۷). سوره ی حشر، آیه ی ۱۴.

۴- (۸). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.

مطلب بعدی که باعث تذکره ی سیره ی وجود مبارک ابراهیم شد این است که او در برخورد نهایت احترام را گذاشت دعوت او با برهان بود آمیخته با عاطفه، پاسخی که دریافت کرد تهدید بود آمیخته با تحقیر، جوابی که در برابر این پاسخ می دهد باز کریمانه است این گفت «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ» (۱) یا «سَلَامٌ عَلَیْكَ» این سلام حالا می تواند سلام تودیع باشد هم می تواند «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۲) باشد وجود مبارک ابراهیم در پاسخ این چنین فرمود وقتی که عمومی او گفت که «لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَمَأْرُجْمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» وجود مبارک ابراهیم فرمود: «سَلَامٌ عَلَیْكَ» چون او گفت که از من فاصله بگیر درازمدت من نبینم «مَلِيًّا» یعنی مدت طولانی حضرت فرمود: «سَلَامٌ عَلَیْكَ» این «سَلَامٌ عَلَیْكَ» احتمالاً سلام تودیع است که سیدناالاستاد نمی پذیرد می فرماید این سلام تودیع و خداحافظی نیست برای اینکه وجود مبارک ابراهیم مدت ها بعد از آنجا فاصله گرفته رفته شام این چنین نبود که صرف برخورد با عمومی او باعث شده باشد که او از آنجا هجرت کرده باشد به شام این نقد می تواند صواب نباشد برای اینکه تودیع از ملت و تودیع از آن منطقه غیر از تودیع از عموست در مسائل خانوادگی این ممکن است که از عمومی خودش فاصله گرفته باشد با این تودیع ولی از ملت بخواهد فاصله بگیرد در آیه بعد مطرح است خب پس اگر کسی گفت «سَلَامٌ عَلَیْكَ» این سلام تودیع است برهانی بر خلاف او نداریم البته آنچه را که ایشان فرمودند آن هم می تواند درست باشد برای اینکه برخورد وجود مبارک ابراهیم برابر بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فرقان» برخورد کریمانه بود.

ص: ۱۷۲

۱- (۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۰) . سوره ی فرقان، آیه ی ۷۵.

پرسش: ممکن است دعا باشد.

پاسخ: «سَلَامٌ عَلَيْكَ» سلام، دعا نیست کلامِ آدمی است اگر کسی در نماز بگوید سلام، عمداً بگوید نمازش باطل است برای اینکه سلام نه ذکر است و نه دعا، خب اگر چیزی ذکر نبود و دعا نبود نماز را باطل می کند دیگر سرّ اینکه سلام عمدی مُبطلِ صلات است برای اینکه نه قرآن است، نه ذکر است، نه دعا، حرفِ آدمی است مثل اینکه بگوید در را ببند اگر گفت «سَلَامٌ عَلَيْكَ» مبطلِ صلات است.

پرسش: به او می گویند اسماء خدا.

پاسخ: بله، آنکه اسمی از اسمای خداست این می شود قرآن، «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (۱) اما وقتی به دیگری دارد سلام می کند که اسمی از اسمای الهی را نمی برد آنهایی که در فقه می گویند که سلامِ عمدی مثل کلامِ عمدی مبطلِ صلات است و سلامِ سهوی مثل کلامِ سهوی سجده ی سهو دارد این سلامِ سوره ی مبارکه ی «حشر» را که نمی گویند که وگرنه آن قرآن است که خواندن قرآن، نام خدا را بردن، ذکر و دعا داشتن که مبطلِ صلات نیست عمدی اش مشکل ندارد چه رسد به سهوی، اما اگر کسی عمداً در نماز به کسی سلام بکند فقط جواب سلام واجب شد که خرج بالدلیل بنابراین سلامِ کلامِ آدمی است یعنی درود و تحیت یک وقت است می گویی که من سلام خدا را به شما می رسانم دعا می کند خب آن می شود دعا اما نه این سلامهای معمولی که ما نسبت به یکدیگر اعمال می کنیم این کلام ماست بعضیها کلاه برمی دارند، بعضی دست تکان می دهند، بعضی کلمات دیگر دارند ما هم می گوئیم سلام این احترام ما مسلمانهاست نسبت به یکدیگر این حرف ماست اگر قصد قرآن داشته باشیم، قصد ذکر داشته باشیم، قصد دعا داشته باشیم که از بحث رأساً بیرون است این سلام احترامی است خب حالا وجود مبارکِ ابراهیم خلیل گفت «سَلَامٌ عَلَيْكَ» می تواند برخورد کریمانه باشد می تواند چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «فرقان» آیه ی ۶۳ به بعد آداب انسانهای کریم را این چنین ذکر می کند «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۲) آنها در جوابِ جاهلها حرفِ مسالمت آمیز می زنند یا می گویند سلام، به هر تقدیر خود این سلام گفتن هم نشانه ی سَلَم و امن و یعنی از طرف شما ما تهدید دریافت کردیم از طرف ما شما سلامت و زندگی مسالمت آمیز تلقی می کنید این «قَالُوا سَلَامًا» یعنی «قَالُوا مَقَالًا محتواه المسالمة» یا نه، «قَالُوا سَلَامًا» به یکدیگر سلام می کنند آن هم سلام کردن هم به همین منظور است دیگر چه اینکه در برابر زور و باطل کریمانه رفتار می کنند که آیه ی ۷۲ همان سوره ی مبارکه ی «فرقان» به این صورت است «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» در این کتابهای ادبی در جامی، مغنی این شعر را این کلام را از وجود مبارکِ امام سجاد به این صورت در آوردند که آن شامی آمده عرض بی ادبی بکند به پیشگاه وجود مبارکِ امام سجاد اهانت بکند و سبّی کرد _ معاذ الله _ حضرت بی اعتنایی کرد این در کمال وقاحت جلو آمد گفت «إِيَّاكَ أَعْنِي» منظورم شما بودی حضرت «و عنك أعرض» (۳) من هم از تو گذشتم این «مررت» به کسی که «يسبني» * * * فمضيت عنه و قلت لا يعينني» (۴) همین است فرمود من هم از تو گذشتم خب این «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» است این یکی، «خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۵) است این هم دوتا، وجود مبارکِ ابراهیم خلیل در آن برخورد خانوادگی فرمود: «سَلَامٌ عَلَيْكَ» حالا اگر تودیع باشد درست است و اگر برخورد کریمانه هم باشد درست است و منافات ندارد که بعد از مدّت مدیدی از آنجا فاصله گرفته باشد به طرف شام رفته باشد چون این تودیع امت و ملت و جامعه نبود تودیع عمو بود که گفت از جلویم دور شو من تو را

- ۱- (۱۱). سوره ی حشر، آیه ی ۲۳.
- ۲- (۱۲). سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.
- ۳- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۲۲ و ۴۲۳.
- ۴- (۱۴). متشابه القرآن، ج ۲، ص ۲۵۸.
- ۵- (۱۵). سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.

پرسش: این در روایت است که سلام عليك يعنى سلام الله عليك.

پاسخ: بله؛ اگر گوینده این را قصد داشته باشد می شود دعا یعنی «سَلِّمَ اللهُ عَلَيْكَ» اما اینکه در قصد گوینده ها نیست و گرنه نماز را باطل نمی کند اگر آن باشد که آدم در نماز عمداً هم می تواند بگوید «سَلَامٌ عَلَيْكَ» یعنی «سَلِّمَ اللهُ عَلَيْكَ» دعا بکند دیگر سجده ی سهو ندارد عندالسهو، نماز باطل نمی شود عندالعمد آن دعاست دیگر کلامِ آدمی نیست این سلامهایی که ما می کنیم که عمداً نماز را باطل می کند سهواً سجده ی سهو دارد کلامِ آدمی است دیگر نه ذکر است نه قرآن است نه دعا.

خب، این برخورد وجود مبارک حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) که اسوه ی ماست برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» بود که فرمود ابراهیم (سلام الله علیه) اسوه است برای همه شما آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» «فَدَّ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اسوه بودن آن حضرت هم در توالی است هم در تبری، توالی نسبت به خدا و اولیای خدا تبری نسبت به اعدای الهی این برائت از مشرکین هم در حقیقت همان روش حضرت ابراهیم خلیل است که در حج و غیر حج مطرح است خب، و قرآن کریم در تأسی به وجود مبارک ابراهیم با اینکه بخشهای فراوانی داشت همین جنبه ی برائت از مشرکین را ذکر کرده چون این حساس بود دیگر فرمود این اسوه ی شماست در برائت از مشرکین خب این همه فضایل برای وجود مبارک ابراهیم بود چون منشأش در خاورمیانه همین بود دیگر مشکل مردم در خاورمیانه همین گرفتاری مشرکین بود دیگر فرمود: «فَدَّ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ» خب این همه فضایل و فواضلی که وجود مبارک ابراهیم داشت در همه ی این امور اسوه ی ماست اما اصرار قرآن کریم در آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» این است که در برائت از بیگانگان به ابراهیم اقتدا کنید. خب، ولی در عین حال ادب برخورد را حفظ کرده برای اینکه در قرآن کریم فرمود شما برای اینکه دشمنی دشمن را کم بکنید مواظب ادبیاتتان باشید ما یک جهاد اکبر داریم یک جهاد اصغر البته این جهاد اکبری که گفته می شود برای اینکه کسانی که در این فضاها زندگی می کنیم ماها به آن اوج نمی رسیم این حدّ وسط را اکبر می دانیم و گرنه این جهاد نفس جهاد اوسط است نه جهاد اکبر و در آن روایت هم که حضرت فرمود از جهاد اصغر برگشتید «علیکم بجهاد الأكبر» یک جهاد اکبر نسبی است جهاد اکبر در این نیست که آدم، آدم خوبی بشود، بشود مقدّس اردبیلی بشود بحرالعلوم این جهاد اوسط است جهاد اکبر این است که بشود حارثین زید جهاد اکبر این نیست که آدم، آدم خوب بشود جهاد اکبر این است که آدم بهشت را ببیند نه بهشتی بشود از حصول به حضور بیاید، از حکمت به برهان بیاید، از قلب به عقل بیاید جان بکند تا بهشت را ببیند این می شود جهاد اکبر البته این اجتهاد اکبر است در حقیقت چون آنجا کسی دشمن آدم نیست اما آدم خوب شدن شیخ انصاری شدن، بحرالعلوم شدن، مقدس اردبیلی شدن با شهوت و غضب مبارزه کردن، با جاه و چاه مبارزه کردن، با هوس مبارزه کردن است وجود مبارک حضرت ابراهیم دوتا کار کرد یکی اینکه دشمن را با این برهان رام کرد یا لااقل ساکت کرد، یکی اینکه به ما آموخت با دشمن جنگیدن جهاد اصغر است با دشمنی، دشمنی یعنی دشمنی با دشمنی جنگیدن جهاد اوسط است فرهنگ قرآن این نیست که شما فقط با دشمن بجنگید آن کار مهمی نیست آن را همه می فهمند فرهنگ قرآن این است که با دشمنی بجنگید نه با دشمن فرمود اگر کسی به شما بد کرد به شما بد گفت با بدی بجنگید نه با بد، بد را بالأخره می شود حل کرد «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» (۱) نه «السّيء» نه آدم بد را از پا در بیاور سعی کن بدی را از پا در بیاوری این بخشی از این در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت و بخشی هم در سور دیگر است که به خواست خدا خواهد آمد آنکه در سوره ی مبارکه

ی «رعد» گذشت این بود که آیه ی ۲۲ سوره ی مبارکه ی «رعد» این بود «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» با خوبی بدی را برمی دارند نه بد را خب بد را می شود برداشت اگر کسی اختلاف را بردارد هنر کرده است نه رقیب را برداشتن رقیب کار سختی نیست برداشتن رقابت مهم است این را در سوره ی مبارکه ی «رعد» فرمود که قبلاً بحث شد در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» هم به صورت دیگر آمده در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» به این صورت ذکر می شود که فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» آیه ی ۹۶ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» این است «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ» نه «السيء» با بهترین روش اختلاف را بردار نه رقیب را از پا در بیاور وگرنه این جنگ همیشه هست شما امروز زید را از پا در آوردی فردا پسر زید شما را از پا در می آورد این هست این قابل پیش بینی هم هست و این چنین هم بود، اما اگر کسی توانست بدی را از بین ببرد همیشه راحت است فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِي» یعنی بالخصلة التي، بالصفة التي، بالفضيلة التي، بالحقية التي «هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ» با بهترین روش بدی را بردار نه بد را بردار. خب، این در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» بود در بحثهای دیگر هم که بزرگان الهی چه می کنند «وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» (۲) و مانند آن، آن هم در آیات دیگر هست.

ص: ۱۷۴

۱- (۱۶). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۶.

۲- (۱۷). سوره ی رعد، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا با توجه به «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۱) می توانند سیئه درونی باشد.

پاسخ: آنکه خدا کارش را انجام می دهد نماز حسنه ای است که جلوی سیئات را می گیرد «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۲) فضیلتی است که جلوی رذیلت را می گیرد ما لازم نیست قیامتی قیام بکنند و عرض اعمالی بشود و تطایر کتبی بشود و صراط مستقیم بشود و پُیل صراطی باشد بفهمیم نماز قبول است یا نه، آن قبول کامل و قبول نهایی البته به آن روز موکول می شود اما این قبول مقطعی کاملاً مقدور ماست یعنی اگر کسی نماز ظهرین را خوانده تا شب که نماز مغربین فرا می رسد این به صورت شفاف و کامل می تواند بفهمد این نماز ظهرینش مقبول شد یا نشد، اگر تا آن وقت مورد امتحان قرار گرفت دست و پایش نلغزید این اطمینان داشته باشد نمازش قبول شد اما همین که از مصلی رفته بیرون چهارتا کار پیش آمده آن کار دیگر می کند مطمئن باشد این نماز قبول نشده ما یک قبول کلامی داریم که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» به عهده ی اوست، یک صحت، صحت یعنی صحت کاری به قبول ندارد صحت کار فقه اصغر است این قدر نماز نه قضا دارد نه اعاده و صحیح هم هست یعنی رساله می گوید صحیح است ولی آن جهاد اکبر و فقه اکبر می گوید قبول نیست برای اینکه «الصلاه ما هی؟» صلوات «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۳) اینکه «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» نبود که پس بنابراین این نماز مقبول نیست چون «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۴) این را همه ی ما می توانیم بفهمیم اما حالا پایان امور «انما الأعمال بخواتیمها» (۵) البته این به قیامت وابسته است اما این را کاملاً می توانیم بفهمیم.

ص: ۱۷۵

۱- (۱۸). سوره ی هود، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۹). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۳- (۲۰). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۴- (۲۱). سوره ی مائده، آیه ی ۲۷.

۵- (۲۲). بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۳۰.

پرسش: استاد ببخشید اینکه حضرت تعالی فرمودید ان الشرك لظم عظیم آیه ادبار به این ندارد که پدر حضرت ابراهیم شرک عملی داشته ولی نظری نداشته؟

پاسخ: چرا، وجود مبارک ابراهیم بر اساس آن وعده ای که داشت احتمال داشت که این کافر مستضعف است، احتمال داد که حُسن عاقبت داشته باشد ما که نمی دانیم این شخصی که الیوم کافر است برای همیشه چون بسیاری از این مشرکان صدر اسلام بودند که بعد توبه کردند و ایمان آوردند دیگر وجود مبارک حضرت ابراهیم برابر آن سَمَعَهُ ی رحمت الهی وعده ی مغفرت داد، حُسن عاقبت او را از ذات اقدس الهی مسئلت کرد و او را نصیحت کرد و برای او طلب مغفرت نکرد در آن مقطع فرمود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ» برای اینکه امید حُسن عاقبت هست دیگر.

پرسش: حاج آقا این بیانی که فرمودید باید سیئه.. آن وقت در خارج از اتحاد علم و عالم و معلوم چه جوابی می دهید.

پاسخ: آنجا، چه ارتباطی با این دارد؟

پرسش: به خاطر اینکه شخصی که بخواهد گناه بکند گاهی طرف خود مجسمه گناه می شود.

پاسخ: بله خب، اول آدم تا می تواند این سیئه را که بردارد سیئه هم عوض می شود ما یک اتحاد عاقل و معقول و عالم و معلوم داریم که مسبوق به اختلاف بود ملحق به اختلاف هم هست اتحادی است که نه سابقه ی اختلاف دارد نه لاحق ی اختلاف فرشتگان مجرد و موجودات مجرد عالی بدأ و حشرشان یکی بود اینها عالماً خلق شدند علم و معلومشان متحد هست و همیشه هم بود اما ما که با نفس زندگی می کنیم نه با عقل و با بدن مرتبطیم نه بی بدن به همان دلیلی که ما بودیم و تعقل نبود ممکن است سهو پیش بیاید، نسیان پیش بیاید ما باشیم و تعقل نباشد اتحادی است که شمالاً نبود جنوباً هم نیست این اتحادی که شمالاً جهل بود جنوباً سهو و نسیان است برای این است که ما با نفس کار داریم نفس یعنی نفس، عقل هم یعنی عقل آن مرحله ی عقل دیگر در معرض دگرگونی نیست ما چیزی که می فهمیم با او متحدیم قبلاً نبودیم بالجهل، بعداً هم نیستیم بالسهو و النسیان الآن که داریم برای ماست برای اینکه ما به جایی برسیم که اگر چیزی داریم از ما زایل نشود که از او به ایمان مستقر یاد می کنند گفتند اخلاق لازم است، مبارزه لازم است، مناظره لازم است و مانند آن، در این فضا اگر انبیا با ما درگیر شدند می کوشند که سیئه را بردارند نه سیئه را این همه مشرکان را به وسیله ی همین تربیت صحیح مسلمان و مؤمن کردند دیگر. خب، بنابراین وجود مبارک ابراهیم تلاش و کوشش اش این بود که «ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السِّيئَةِ» (۱) نه «السِّيء» و اگر هیچ وقت اثر نکرد آن روز دست به تبر می کند بساط همه را جمع می کند آن روز هم هست اما تا آن روز برسد طول می کشد.

ص: ۱۷۶

پرسش: حاج آقا تمام جنگهای رسول الله و آقا امیرالمؤمنین با نیروهای داخلی بود این سرش چیست؟

پاسخ: سرش این است که «ارتد الناس بعد النبى الا ثلاثة» (۱) منظور ارتداد عن الولاية است نه ارتداد عن الاسلام وگرنه با اینها مسلمانان رفتار می کردند اینها را طاهر می دانستند به اینها همسر می دادند از اینها همسر می گرفتند این ارتداد عن الولاية است.

خب، بنابراین اگر وجود مبارک ابراهیم اوایل در برابر آن تندبها می گوید «سَلَامٌ عَلَيْكَ» روزی هم نوبت به خود او می رسد که تبر می گیرد «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» (۲) به آنجا که می رسد بله، می شود بت شکنی اما تا به آنجا برسیم «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ» می خواهد، «يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ» (۳) می خواهد حجت بالغه ی الهی می طلبد این کار پس بنابراین وظیفه ی اصلی ما طرد اختلاف است نه از پا در آوردن مختلف، طرد سیئه هست نه از پا در آوردن سیء، از پا در آوردن سیء اول دعواست دیگر یک روز آن، یک روز این، آن به قدرت رسید این را از پا در می آورد این به قدرت رسید او را از پا در می آورد این چنین است.

پرسش: کار امام حسین (علیه السلام) از قبیل تبر به دست گرفتن حضرت ابراهیم است یا از قبیل.

پاسخ: کار وجود مبارک حضرت ابی عبدالله شمشیر نگرفت آنها شمشیر گرفتند وجود مبارک ابی عبدالله دعوت آنها را پذیرفت برای اینکه حق را اقامه بکند همین، آنها شمشیر کشیدند و حضرت دفاع کرده از خودش.

ص: ۱۷۷

۱- (۲۴) . بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۲- (۲۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۸.

۳- (۲۶) . سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

خب، بنابراین آنچه وجود مبارک ابراهیم خلیل عمل کرد و قرآن به عنوان یک فرهنگ مطرح کرد بعد فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» (۱) این نکته است که ما بدانیم کجا جای جهاد اکبر است و کجا جای جهاد اصغر در داخله ی خانواده با اینکه آن طرف مشرک بود رقیب را از پا در آوردن هنر نبود رقابت را از پا در آوردن هنر بود «ادْفَعْ بِأَيْدِي هِيَ أَحْسَنُ مِنَ السَّيِّئَةِ» (۲) هنر است، «يَذَرُونَ بِالْحَسَنِ السَّيِّئَةَ» (۳) هنر است، «سَيِّئَاتُكُمْ عَلَيْنَا» گفتن هنر است، «سَيِّئَاتُكُمْ عَلَيْنَا سَأَسْأَلُكَ تَغْفِرُ لَكَ» بعد فرمود: «سَأَسْأَلُكَ تَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» نسبت به من برّ است، لطیف است، مهربان است، عطف است ممکن است دعای مراد نکند ممکن است من در سایه ی دعا به شتقا مبتلا نشوم و مانند آن «وَأَعْتَرِلُكُمْ» از شما فاصله می گیرم نه تنها از تو، از ملت شما و از مکتب شما از هر دو فاصله می گیرم «وَأَعْتَرِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» من می مانم و خدای من خیلی هنر است وقتی الآن بالأخره خدای سبحان با اینکه این سنگلاخ، سنگلاخ یعنی سنگلاخ مکه هیچ نداشت از خودش چاهی آنجا نه باران می آید نه برف می آید منطقه ی استوایی است دیگر چشمه ای زیر پای پسر ابراهیم جوشانده که الآن چهار هزار سال دارد می جوشد خب همه ی ما با منطقه های ییلاقی آشنایم دیگر چشمه ای در آن منطقه ی ییلاقی می بینیم جلوی آن مسجد هست این دو تا سال اخیر که قدری برف کم آمده با اینکه زیر قله ی دماوند است این چشمه خشک شد با اینکه آنجا پر از برف و یخ است دیگر، اما این چشمه ی زمزم الآن چهار هزار سال دارد می جوشد این برکت است در مکه هیچ نبود هیچ یعنی هیچ اگر جایی بود که بالأخره قبیله ای بود، دامداری بود، کشاورزی بود یک مُشت سنگلاخ بود آب نداشت هیچ کس هم حاضر نبود زندگی کند لذا وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) که هاجر و فرزندش را آنجا گذاشت این بانو گفت «الی من تدعون» خودت داری می روی احدی هم اینجا نیست هیچ چیزی هم اینجا نیست اگر خدای بزرگ به ابراهیم، اسحاق داد، یعقوب داد فرمود به او پسر دادم پیغمبر است، نوه دادم پیغمبرش کردم این است «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» یک، «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» این «نَافِلَةً» برای یعقوب است که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است «نافله» یعنی زائد او از ما بچه خواست به او فرزند دادیم، نوه هم دادیم هر دو هم پیغمبر کردیم خب خیلی هنر است این هاجر وقتی به وجود مبارک ابراهیم عرض می کند که منم و این بچه ی شیری احدی هم در این سرزمین نیست «الی من تدعون» داری خداحافظی می کنی می روی آخر ما را به چه کسی سپردی آخر کسی باشد آبی باشد، نانی باشد احدی در این سرزمین نیست «الی. رب هذه البلیه» اینجا خانه ای است به نام کعبه من صاحبی دارد تو را به این صاحبش سپردم این عقیده باعث می شود انسان پدر اسحاق و یعقوب می شود فرمود او با این عقیده آمده «فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» یک، «وَيَعْقُوبَ» دو، این یعقوب را در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود: «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» او از ما پسر خواست به او نوه هم دادیم هر دو هم پیغمبر کردیم «وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۷۲ به این صورت فرمود، فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» این تمام شد، «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» او از ما پسر خواست به او اسحاق دادیم، از ما که نوه نخواست که نوه هم دادیم به عنوان نافله، نفل یعنی زائد یعنی زائد بر خواسته ی او هم چیزی دادیم اول فرزند خواست به او دادیم، نوه از ما نخواست نوه هم به او دادیم هر دو را هم پیغمبر کردیم «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَيِّحِينَ» (۴) این وجود مبارک را ذات اقدس الهی فرمود اُسوه ی شماس است حالا- این وجود مبارک ابراهیم که این برکات را داشت به پیغمبر فرمود تو باید این راه را بروی و وجود مبارک حضرت هم همین راه را رفت.

- ۱- (۲۷). سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.
- ۲- (۲۸). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۶.
- ۳- (۲۹). سوره ی رعد، آیه ی ۲۲.
- ۴- (۳۰). سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۲.

Your browser does not support the audio tag

«فَلَمَّا اغْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰) وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)»

بعد از اینکه وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) عمومی خود را به توحید دعوت کرد و برهان اقامه کرد و برای بطلان شرک دلیل اقامه کرد عمومی او بی مهری کرد در نحوه ی تعبیر بر خلاف ادبیات وجود مبارک ابراهیم سخن گفت یک، در تعبیر آنچه را که نزد او مهم بود آن را مقدم ذکر کرد و آنچه را که نزد او مهم نبود مؤخر ذکر کرد این دو، آن بی مهری ادبی قبلاً ذکر شد اما تقدیم آنچه نزد او مهم بود این است که در همین آیه ی ۴۶ خبر را قبل از مبتدا ذکر کرد «قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» نگفت «أنت راغب» این خبر را مقدم داشت برای اینکه نزد عمومی ابراهیم اعراض از بت پرستی خیلی مهم بود از این جهت این خبر را مقدم داشت گفت «أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» و ذات اقدس الهی به ابراهیم خلیل برکات فراوانی دارد که هفت برکت را امام رازی در تفسیر ذکر کرده متأخران بعدی هم برابر آنچه فخر رازی ذکر کرده مطرح کردند در نوبتهای قبل آن شاخصه های اصلی اش هم ذکر شده یکی اینکه وجود مبارک ابراهیم را به عنوان خلیل خود اتخاذ کرد برای اینکه این ماسوا را دشمن خود می داند «فَأِنَّهُمْ عَادُوا لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (۱) اگر کسی از ماسوا فاصله گرفت چون عداوت یعنی تعدی و جدایی و فاصله گرفتن، اگر کسی از ماسوا فاصله گرفت به الله نزدیک می شود آن گاه ذات اقدس الهی او را به عنوان خلیل و دوست اتخاذ می کند تا فاصله از غیر خدا گرفته نشود خدای سبحان این جامه ی خُلت را بر بدن کسی نمی پوشاند وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) در عین حال که کعبه ساخت که مهم ترین معبد جهانی است به این فکر بود که این معبد را این عبادتگاه را یک معلم باید اداره کند اگر جایی مسجد باشد و امام جماعت یا مدرّس نداشته باشد کار آیی اش بسیار کم است کعبه با همه ی قداستی که دارد اگر پیامبری نباشد که مردم را به این کعبه دعوت کند و حرمت کعبه را نگه دارد سودی نخواهد داشت لذا وجود مبارک ابراهیم بعد از بنیان گذاری کعبه عرض کرد «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا» (۲) که «يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۳) و مانند آن، این دعوت وجود مبارک ابراهیم باعث شد که ذات مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث بشود و مانند آن و اگر وجود مبارک ابراهیم این دعا را درباره ی امت اسلامی کرد به ما که مسلمانیم دستور داده شد در مراسم نیایش و تسلیه ها و صلوات وجود مبارک ابراهیم را فراموش نکنیم لذا ما در بسیاری از مقاطع به خدای سبحان عرض می کنیم بر پیامبر و آلش درود بفرست «کَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» و «تَرَحَّمْ» بر پیامبر «کَمَا تَرَحَّمْتَ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ»، و «تَحَنَّنْ» علی پیامبر «کَمَا تَحَنَّنْتَ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» (۴) این شرکت وجود مبارک ابراهیم در این نیایشها و تسلیه ها و دعوات ما محصول آن دعوت خاص وجود مبارک ابراهیم خلیل است.

۱- (۱). سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.

۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱.

۳- (۳). سوره ی بقره، آیه ی ۱.

۴- (۴). مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۴۸.

پرسش:...

پاسخ: بله خب درجاتی دارد البته، اینها دوستان الهی اند محبوبان خدایند منتها انبیای اولوالعزم یک برجستگی دارند که سایر انبیا ندارند هم درباره ی انبیا فرمود: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»، (۱) هم درباره ی مرسلین فرمود: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۲) اگر انبیا متفاوت اند، اگر مرسلین متفاوت اند درجات خُلت و محبت هم یکسان نیست.

در جریان حاضر شدن قربانی دادن «فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهَ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ» (۳) این «أَسْلَمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، (۴) گفت «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» (۵) چون سالمأ «إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۶) به بارگاه الهی راه یافت «فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهَ لِلْجَبِينِ» آن سلم و سلامت باعث شد که ذات اقدس الهی فرمود: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا» آن مسالمت این سلامت آتش را هم به همراه دارد اگر کسی «جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» شد آتش هم درباره ی او اثر نمی گذارد. خب، پس وجود مبارک ابراهیم آن بنیان گزاری کعبه را داشت خدای سبحان جای پای او را مصلی برای کسانی قرار داد که بعد از طواف باید دو رکعت نماز بخوانند «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» (۷) اینها هم برکاتی است، پادشاهی است که خدای سبحان به آن حضرت عطا کره است جایی که او پا می گذارد در همان حریم زائران و حاجیان و مؤثران بعد از طواف باید دو رکعت نماز بخوانند آن مقام باید نماز بخوانند حالا یا عندالمقام است یا خلف المقام است بالأخره در همان محدوده ی مقام ابراهیم باید نماز بخوانند و وجود مبارک خلیل خدا از ذات اقدس الهی لسان صدق درخواست کرد عرض کرد «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (۸) در آینده چون هیچ کدام از ما نمی خواهیم از بین برویم ما می خواهیم بمانیم برای همیشه، اگر برای همیشه نماندیم لااقل برای مدتی هم بمانیم که آثار ما، برکات و هستی ما نصیب ما بشود وجود مبارک ابراهیم خلیل از ذات اقدس الهی خواست که «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» بعد خدا فرمود: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ» مردم درباره ی آنها صادقانه سخن می گویند آنها را به نبوت، به رسالت، به حکمت، به علم، به امامت می ستایند و حق است این لسان صدق است کسی درباره ی اینها بد نمی گوید تعریفهای خوب دارد و این تعریفها هم درست است او از ما خواست لسان صدق را بدهیم ما هم برای او لسان صدق قرار دادیم منظور زبان نیست یعنی آنچه با زبان ادا می شود اگر گفتند دست خوبی دارد یعنی کارهای خوبی را با دست انجام می دهد اگر گفتند زبان صدق دارد یعنی گفته های صادقانه ای را با زبان انجام می دهد و گرنه زبان صدق و کذب ندارد صدق و کذب برای آن مقول است نه ابزار قول. خب، آنچه را که وجود مبارک ابراهیم از ذات اقدس الهی خواست خاضعانه خواست خدا هم با بهترین وجه ادا کرده و در تمام موارد هم ادب نیایش را حفظ کرد گفت: «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (۹) من این طمع را دارم چیزی نیاوردم که کالایی لایقی باشد به خدا عرض کنم من این کالا را می دهم شما به ما رحمت بدهید من طمع دارم از کرامت شما خدای سبحان هم فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا» کذا و کذا، اینجا هم عرض می کند خدایا «وَلَوْ كُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۱۰) این ضمن اینکه تواضع خودش را می رساند تعریضی هم دارد یعنی

شما در آن نیایش تان شَقِيّ هستيد ولي کسی را می خواهيد که «لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ» (۱۱) هست و از کسی که بايد بخواهد نمی خواهيد لذا به دام شقاوت افتاديد اما «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» من اين طور نيستم يعني شما آن طور هستيد اين تعبير که فرمود: «أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (۱۲) اين «عَسَىٰ» او مشابه همان است که در سوره ي مبارکه ي «شعراء» فرمود: «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» اينکه فرمود: «أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» اين يک تعريض است که شما در آن دعايتان گرفتار شقاوت هستيد براي اينکه از کسی می خواهيد که لا يضرّ و لا ينفع، بنا بر اين از همه ي آنها و مکتب آنها فاصله گرفت، اما اينکه عموی او گفت که «لَأَرْجُمَنَّكَ» اين يا عادت آن مردم بود که بزرگ خانواده تنبيه افراد کوچک خانواده را به عهده داشت حتى به رجم يا براي اينکه عموی او حکومتی داشت يا نه، عموی او بزرگ قبیله بود و دستور می داد کاری که افراد قبیله انجام می دهند به بزرگ قبیله هم اسناد پيدا می کند نظير «فتح الأمير البلد» به يکی از انحای ثلاثه اين رجم به عمو اسناد داده شد لکن عطف «وَاهْجُرْنِي» بر «لَأَرْجُمَنَّكَ» (۱۳) نشان می دهد که اين وسط چیزی حذف شده است گفت «لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِمَآرُجُمَنَّكَ» پس «فاحرزني واهجرني» از من بترس و فرار کن که اين «وَاهْجُرْنِي» عطف بر آن «واحذرني» است که محذوف است اين «مَلِيٌّ» يا از ملاوت است به معنای زمان طويل يا نه، به معنای شايسته و لايق توست يعني آنچه وظيفه ي توست، شايسته ي توست همان فرار کردن و فاصله گرفتن است اين تعبيرات را ذات اقدس الهی به عنوان برکات به اين وجود مبارک ابراهيم و امثال ابراهيم داد. در بحث ديروز دوتا مطلب اشاره شد يکی اينکه در طلعيه ي امر وجود مبارک ابراهيم سيئه را با حسنه دفع کرد، مطلب دوم که اشاره شد که اگر دفع سيئه با حسنه ممکن نباشد آن وقت دست به تبر می کند و مبارزه می کند و ريشه را می کند هر دو مطلب گفته شد چه اينکه در جريان سوره ي مبارکه ي «رعد» هم همين مطلب گفته شد آنجا بيان شده که مسلمانها در داخله ي حوزه ي اسلامی بر اساس «يَذَرُوْنَ بِالْحَسَنَةِ» (۱۴) عمل می کنند، نسبت به بيگانه و بيگانه پرست برابر «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» عمل می کنند، «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۱۵) براي يک منطقه است، «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» براي منطقه ي ديگر است همه ي اينها شايد دهها بار گفته شد. آنچه را که در بحثهای سوره ي مبارکه ي «رعد» و امثال «رعد» گفته شد اين بود که وجود مبارک حضرت امير فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» (۱۶) نسبت به بيگانه و بيگانه پرست هر جا سنگ آمد فوراً برگردانيد سنگ خور نباشيد، ستم پذير نباشيد و مانند آن، نسبت به داخله ي خودتان «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» باشيد پس يک مطلب مربوط به «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» است يک مطلب مربوط به «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، يک مطلب مربوط به «يَذَرُوْنَ بِالْحَسَنَةِ» است يک مطلب مربوط به «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»، يک مطلب مربوط به «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» است يک مطلب مربوط به گرفتن آن بتها و آن تبر و «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» (۱۷) است. اما در بخشی که مربوط به وجود مبارک موسی (سلام الله عليه) است البته در جريان حضرت ابراهيم آنچه مربوط به اين بخش است اگر مطلبي مانده باشد باز گو خواهد شد فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ» چون در خاورميانه بعد از وجود مبارک ابراهيم تنها کسی که هم راه احتجاج و مناظره های علمی را به عهده داشت هم راه مبارزه ها و پيگيري و عليه ظلم و ظلم ستيزی را به عهده گرفت وجود مبارک موسای کلیم بود «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ» چرا به ياد موسای کلیم باش براي اينکه او اين اوصاف را داشت «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا» يک، «وَكَانَ رَسُولًا» دو، و «نَبِيًّا» سه، مخلص بودن او براي اين است که او به جایی رسيده است که به حرم امن الهی بار يافت در آنجا اصلاً شيطنت راه ندارد شيطان اعتراف کرد گفت من مقدورم نيست با کسانی که وارد حرم اخلاص شدند دسترسی پيدا کنم براي اينکه آنها چیزی می طلبند که من نمی توانم بدلی اش را بسازم چیزی را دوست دارند که بدیل ندارد ديگران که به آن حوزه ي اخلاص بار نيافتند چیزهایی می خواهند که بدیل دارد، بدلی دارد، جعلی دارد، از دست من هم برمی آيد می گويم تو مگر آن را نمی خواهی اين همان است اما وقتی کسی وارد حوزه ي مخلصين شد چیزهایی را می بيند که من نمی

بینم، چیزهایی را می طلبید که جعلی و بدلی ندارد آنچه من دارم به درد او نمی خورد، آنچه او می خواهد من نمی توانم بدل او را بسازم لذا اعتراف کرده که من همه را فریب می دهم «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۱۸). اصلاً دستم به آنها نمی رسد کل دنیا را که ابزار کار من است نزد او عطفه ی عنز است خب حالا من چه چیزی بیاورم کل دنیا که ابزار دست شیطن است نزد او آب بینی بُر است آنچه او می طلبد «فَلَا نَأْتِي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۱۹). من که بخواهم آنجا بروم تیراندازی می کنند من را طرد می کنند من که خبری از آنجاها ندارم «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» (۲۰). است پس او در عرش و عرشیان با آنها مأنوس است این است که من دسترسی ندارم نه اینکه به آنها بخواهم رحم بکنم نسبت به آنها دلسوزی ندارم من قدرت ندارم نسبت به آنها بدترین ابزار کار شیطان همان شک و تردید و امثال ذلک است شک است در بخش اندیشه و تردید است در بخش انگیزه، در بخش اندیشه انسان بالأخره اگر محمولی برای موضوع مسلم شد دیگر جزم دارد اگر جزم پیدا نکرد گرفتار شک است که آیا محمول برای موضوع ثابت است یا نه، تردید چیز دیگر است شک چیز دیگر، تردید این است که بکنم یا نکنم، شک این است که آیا محمول برای موضوع هست یا نه، آن بخشهای علمی را می گویند شک، آن بخشهای عملی را می گویند تردید، اگر کسی به جایی رسید که در آن منطقه دو چیز وجود داشت یکی خوب بود یکی بد، یکی حق بود یکی باطل، یکی خیر بود یکی شرّ این شک دارد که این کار خیر است یا شرّ یا تردید دارد بکند یا نکند ولی اگر رفت وارد منطقه ای شد جز حق و خیر و صلاح و فلاح چیزی نیست آنجا جا برای شک نیست بارها مثال زده شد که اگر کسی وارد کتابخانه ای بشود در این کتابخانه میلیونها کتاب است و همه اش قرآن است این شخص از دور و نزدیک هر کتابی را ببیند یقین پیدا می کند قرآن است برای اینکه اینجا غیر از قرآن کتاب دیگری نیست ولی اگر وارد کتابخانه ای شد که غیر از قرآن یک کتاب دیگر هم بود از دور کتابی را دید این شک می کند که آیا این قرآن است یا غیر قرآن ولی اگر رفت جایی که اصلاً غیر از قرآن کتاب دیگر نبود او هر چه ببیند می داند قرآن است دیگر مخلصین به حوزه ای می رسند که در آنجا باطل وجود ندارد لذا جا برای شک نیست تا دو امر نباشد شک وجود ندارد شک این است که در بخش علمی شخص می گوید «لست أدري» آنچه را که من می بینم از قسم الف است یا از قسم باء اما اگر در این کتابخانه فقط الف وجود داشت این جا برای شک نیست در آن منطقه که ذات اقدس الهی اولیای خاص را تأمین می کند جز حق چیز دیگر نیست اینکه وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در آن خطبه ی چهار نهج البلاغه دارد «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْأَرِيَّتَهُ» همین است دیگر آن روز این خطبه خوانده شد فرمود از آن لحظه ای که حق را به من نشان دادند من تردید نکردم تردید ندارم که سقیفه باطل است، تردید ندارم غدیر حق است، تردید ندارم من ولیّ ام، تردید ندارم من خلیفه ام «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْأَرِيَّتَهُ» از آن لحظه ای که حق را به من ارائه کردند من دیدم تردید ندارم یعنی رسیدم به جایی که جز حق نیست خب اگر آن منطقه جز حق چیز دیگر نیست جا برای بطلان نیست سالبه به انتفاع موضوع است اگر کسی شک نمی کند چون مشکوک وجود ندارد.

ص: ۱۸۰

۱- (۵). سوره ی اسراء، آیه ی ۵۵.

۲- (۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۳.

۳- (۷). سوره ی صافات، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴- (۸). سوره ی غافر، آیه ی ۶۶.

- ۵- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۲ .
- ۶- (۱۰) . سوره ی صافات، آیه ی ۸۴ .
- ۷- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۵ .
- ۸- (۱۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۴ .
- ۹- (۱۳) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۲ .
- ۱۰- (۱۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۴ .
- ۱۱- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۲ .
- ۱۲- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۸ .
- ۱۳- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۶ .
- ۱۴- (۱۸) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۲ .
- ۱۵- (۱۹) . سوره ی فتح، آیه ی ۲۹ .
- ۱۶- (۲۰) . نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴ .
- ۱۷- (۲۱) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۸ .
- ۱۸- (۲۲) . سوره ی حجر، آیه ی ۴۰ .
- ۱۹- (۲۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹ .
- ۲۰- (۲۴) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۵ .

پرسش: در روایت می فرماید اِنَّ الْمَخْلَصِينَ فِي خَطَا عَظِيمٍ.

پاسخ: بله خب، اما مادامی که در دنیا هستند مکلف اند دیگر خدای ناکرده اگر به دستور عمل نکنند سقوط می کنند الآن اگر کسی پله های نردبان را طی کرد دستش به بالا رسید و به سقف مرتبط شد او اگر _ معاذ الله _ بگوید نردبان چیست از همان جا سقوط می کند اگر مخلصین به مقام ولا رسیدند بر اساس ایمان و طهارت رسیدند اگر خدای ناکرده لحظه ای بی رغبتی نشان بدهند «تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذِقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» (۱) ذره ای بخواهند غفلت کنند سقوط می کنند تا انسان زنده است مکلف است مبادا کسی بگوید حالا که من بالا آمدم روی نردبانم دستم به همه جا می رسد نردبان چیست، پله چیست، خب اگر گفت همان جا سقوط می کند انبیا چون روی پله ی ایمان ایستاده اند دستشان بالا می رسد اگر ذات اقدس الهی از اینها به عنوان مخلص و رسول و نبی ذکر می کند اول به عنوان عبد ذکر می کند فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» در طلعه ی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه اولش این بود «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ» (۲) تا پایان همین عبد است اگر کسی خدای ناکرده بر این عبودیتش کمی تردید کند همان جا می افتد لذا خطر عظیم دارد دیگر، خطر عظیم دارد خطرش عظیم است برای اینکه از جاهای بالا-یی پرت می شود دیگر. خب، بنابراین اینها می رسند به جایی که باطل در آنجا نیست شک نمی کنند از سنخ سالبه به انتفاء موضوع است برای اینکه مشکوک وجود ندارد هر جا شک است فرع بر دو چیز است و کثرت است یکی الف و دیگری باء اگر جایی فقط الف بود جا برای شک نیست فرمود: «مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ» مُدْأَرِيَّتَهُ» (۳) خب.

ص: ۱۸۱

۱- (۲۵) . سوره ی اسراء، آیات ۷۴ و ۷۵.

۲- (۲۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲.

۳- (۲۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

پاسخ: خب بله، مقدّماتش ایمان است، اخلاص است که ذات اقدس الهی اینها را به آنجا برده بخش وسیعی از اینها به رحمت الهی است که فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا» به ما گفتند گوشه ای از این را با همین اربعین کلیمی حل می شود که اول ماه پر برکت ذیقعدۀ تا دهم ذیحجه این چهل روز وجود مبارک موسای کلیم مهمان خدای سبحان بود و چله گرفت نه شامی خورد، نه نهاری خورد، نه غذایی خورد، نه خوابید این چهل روز مهمان مناجات الهی بود بهترین فرصت برای چله گیری هم همین چهل روز است دیگر به ما گفتند درست نماز بخوان، درست روزه بگیر، درست حرف بزن، درست چیز بنویس در همه ی موارد بگو خدا را در نظر دارم، خودم عمل بکنم، به جامعه منتقل بکنم و مانند آن، نه بیراهه برو نه راه کسی را ببند، نه بازی بکن نه بازی کسی را بخور این با راه اربعین گیری است وجود مبارک ابراهیم و انبیای دیگر همین راه را طی کردند حالا- اگر مخلص اند برای اینکه به جایی رسیدند که شیطان دسترسی ندارد نه اینکه شیطان نسبت به اینها مهربان است یا احترام آنها را ننگه می دارد یا ترحم می کند یا مثلاً حریم این طور نیست قدرت ندارد اینها «اَحْسَبُؤا»، «اَحْسَبُؤا» (۱) دارد این معنی مخلص بودن است رسالتش هم مشخص است که رسول به مردم عصر خودش است مخصوصاً مردم مصر و بنی اسرائیل، نبوتش هم از آن جهت که نبأ و خبر را دریافت می کند و به مردم ابلاغ می کند.

پرسش: یک نکته در آیه ی مبارکه ی است که آن لفظ «علیّا» که در آیه است بعضی اذعان دارند که اسم ذات است صفت نیست همان طوری که موقوف له موسی برادرش است نظر مبارکتان در این مورد چیست؟

ص: ۱۸۲

پاسخ: خب تطبیق است دیگر تفسیرِ مفهومی نیست تطبیق است البته.

پرسش: علت تخفیف رسول بر نبی چیست؟

پاسخ: برای اهمیتش است دیگر بعد نبوت آن قسمت‌های مهم برای رعایت آن فاصله هاست در بحث‌های قبلی هم گذشت که مثلاً در تعبیر آیه ی ۲۶ می توانست بفرماید: «فلن اکلّم الیوم بشرا» اما «إِنْسِيًّا» (۱) ذکر کرده این نکته آنجا گذشت که تقریباً ۲۷، ۲۸ آیه پایانش یاء مشدّد است قبل از «إِنْسِيًّا» و بعد از «إِنْسِيًّا» پایانش یاء مشدّد دارد از آیه ی شانزده به این صورت اشاره می شود «مَكَانًا شَرْقِيًّا»، (۲) «بَشْرًا سَوِيًّا»، (۳) «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»، (۴) «غُلَامًا زَكِيًّا»، (۵) «لَمْ أَكُ بَغِيًّا»، (۶) «أَمْرًا مَّقْضِيًّا»، (۷) «مَكَانًا قَصِيًّا»، (۸) «نَسِيًّا مَنَسِيًّا»، (۹) «رُطْبًا جَنِيًّا»، (۱۰) «الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» (۱۱) برای رعایت این فواصل این کار را می کنند اگر کلمه ی «رَسُولًا» را بعد از «نَبِيًّا» ذکر می فرمود با آن تعبیراتی که داشت «حَفِيًّا»، (۱۲) «شَقِيًّا»، (۱۳) «نَبِيًّا»، «عَلِيًّا» هماهنگ نبود برای رعایت این فواصل گاهی این نکات ملحوظ می شود و گرنه نبوت مقدم بر رسالت است یعنی از آن جهت که نبأ و خبر را دریافت می کند نبی است، از آن جهت که نبأ و خبر دریافت کرده را به مردم می رساند رسول است. خب، «مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» باز این نکات ذکر می شود.

ص: ۱۸۳

- ۱- (۲۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
- ۲- (۳۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.
- ۳- (۳۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
- ۴- (۳۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۸.
- ۵- (۳۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۹.
- ۶- (۳۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.
- ۷- (۳۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.
- ۸- (۳۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۲.
- ۹- (۳۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.
- ۱۰- (۳۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۱۱- (۳۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
- ۱۲- (۴۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.
- ۱۳- (۴۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۸.

پرسش: استاد جمع بین حرم امن و خطر عظیم یک مقدار.

پاسخ: نه دیگر برای اینکه انسان تا انسان است در خطر عظیم است دیگر تا انسان هست مثل اینکه انسان وارد جایی شده اما موظف است این را حفظ بکند اما در بهشت که رفت چون که تکلیف نیست دیگر خطری در کار نیست.

پرسش: از جانب شیطان است؟

پاسخ: نه، خطر را خود انسان که از ناحیه شیطان نمی آید خطر از ناحیه ی نفس است بالأخره انسان ذاتاً که واجد این کمالات نیست.

پرسش: حاج آقا آن را طور دیگری نمی توان معنا کرد.

پاسخ: تکلیف دارد بالأخره، این تکلیف که دارد باید این را حفظ بکند شیطان راه ندارد اما بالأخره در بخشی از آیاتی که سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» بود شیطان در قیامت گفت که خطر مهم از ناحیه ی خود شما بود برای اینکه «فَلَا تَلْمُزْنِي وَ لَوْلَا أَنْفُسُكُمْ» (۱) یک بخش وسیعی مربوط به آن داخله ی خود آدم است مخلص بودن آن مشکل بیرونی را حل می کند اما مشکل درونی انسان مادامی که انسان است علی خطر عظیم است دیگر.

پرسش: انسان از درون مشکل داشته باشد آن وقت در حرم امن هم راهش بدهند

پاسخ: نه، مشکل دارد که این را «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى» (۲) فرمود من با ریاضت این نفس را رام کردم رها کنم چموشی می کند دیگر نه اینکه این نفس نباشد اگر نباشد که انسان می شود فرشته بیرون را راه ندادند ولی درون را انسان باید مواظب باشد دیگر.

ص: ۱۸۴

۱- (۴۲) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۲- (۴۳) . نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.

پرسش: از فرشته بالاتر را راهش ندادند.

پاسخ: بله، «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهُ بِهَا بِالتَّقْوَى» همان علی (سلام الله علیه) همان که فرمود: «مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْأَرِيَّتُهُ» (۱) فرمود من مرتب افسارش را کشیده دارم که مبادا چیزی بخواد، بی جا بخواد اینکه در درون ماست این را که خفه نکردند که این را ما باید خفه کنیم فرمود: «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهُ بِهَا بِالتَّقْوَى» همان که می گوید دنیا عطفه ی عز است هر روز مواظب است که این را سرکوب کند تعطیل نکند تعدیل کند خواسته ها را که نمی شود از بین برد خواسته ی حلال هست، خواسته ی حرام است آن خواسته ی حرام را تعطیل می کند خواسته ی حلال را به او عطا می کند.

«وَنَادَيْتَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» بیش از صد بار نام مبارک وجود مبارک موسای کلیم مطرح شده قصه های آن حضرت در مقاطع گوناگون بازگو شده اما در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» از همین وسطها شروع شده که وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه دوران مدین را «عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَّةَ يَوْمٍ» (۲) پشت سر گذاشته با یکی از فرزندان شعیب (سلام الله علیه) ازدواج کرده از مدین حالا به طرف مصر دارد می آید این مقطع را در سوره ی مبارکه ی «مریم» ذکر می کنند از مدین حرکت کرده حالا عازم مصر است هنوز پیامبر نشده وقتی از مدین به طرف مصر دارد می آید دست راستش اینجا یک وادی است «وَنَادَيْتَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ» کدام جانب؟ جنوب، دنبال، چپ، راست فرمود آن سه جهت نه، «وَنَادَيْتَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» ایمن صفت جانب است یعنی طرف راستش، طرف راستش به لحاظ خود متحرک است دیگر وادی ایمن ما نداریم جانب ایمن است حالا در تعبیرات نثر و نظم آمده که وادی ایمن، وادی ایمن جانب ایمن وادی نه وادی ایمن این ایمن صفت طور نیست صفت جانب است درباره ی موسی فرمود این موسای کلیم که از مدین حرکت کرده عازم مصر بود درّه ی سمت راستش، دامنه ی سمت راستش، کوه سمت راستش از آنجا ندا آمد موسی بیا «وَنَادَيْتَاهُ مِنْ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ لِلطُّورِ» نظیر «شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» (۳) آن آیه که دارد «شَاطِئِ» یعنی جانب آنجا هم ایمن صفت شاطی است نه صفت وادی، وادی ایمن و ایسر نیست جانب ایمن و ایسر است ایمن و ایسر هم یک امر اعتباری است متحرک اگر از طرف مصر به طرف مدین بیاید این می شود جانب ایسر، اگر از مدین به طرف مصر بیاید می شود جانب ایمن ما ندا دادیم از جانب راست همین موسی که از مدین به مصر حرکت می کرد و این را به خودمان نزدیک کردیم برای مناجات که بیا با ما مناجات کن «وَنَادَيْتَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» یعنی «من الجانب الأيمن بالطور» به او از طرف دست راست وعده دادیم که بیا با ما مناجات کن «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» که با ما حالا مناجات کن. چگونه مقرب شد، جزء مقربین شد، تقرب یعنی چه اینها باید توضیح داده بشود «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» که بعداً ذکر می شود. مهم ترین کاری که الان هست این است که ما می گوئیم نماز قربه الی الله است، «الصلاه قربان کل تقی» (۴) همین معنا درباره ی زکات هم وارد شده است که حضرت فرمود زکات هم قربان کل تقی است «قربان ما يتقرب به العبد من المولى» هر کاری که بنده با انجام آن کار به ذات اقدس الهی نزدیک می شود قربانی اوست حالا آنچه را که در روز دهم در منا نحر می کنند یا ذبح می کنند این یک قربانی خاص است وگرنه نماز قربانی است آن رمی جمره هم قربانی است، آن حلق هم قربانی است، آن تقصیر هم قربانی است یک وقت انسان می رود سلمانی یا آرایشگاه یا پیرایشگاه سر می تراشد این عبادت نیست، یک وقت است در روز دهم دارد سر می تراشد آنجا باید قصد قربت بکند اگر قصد قربت نکند معصیت کرده است یعنی خدایا به فرمان تو این مویی که باعث زیبایی من است در پای رکاب تو ریختم این قربانی اوست آن حلق قربانی است، آن تقصیر قربانی است، آن رمی جمر قربانی است آن

قربانی هم قربانی است هر عملی که انسان با او به خدا نزدیک بشود و قربه الی الله انجام می دهد قربانی است اختصاصی به نماز و زکات ندارد گرچه درباره ی نماز و زکات آمده که «الصلاه قربان کلّ تقی»، «الزکاه قربان کلّ تقی» مشکل یعنی تمام مشکل این است که ما وقتی می توانیم این تقرّب را تحصیل کنیم که بفهمیم راه چیست الآن از هر کس از ماها سؤال بکنند که به خدا نزدیک می شویم یعنی چه، می گوئیم قرب معنوی است دیگر این هرگز ما را به جایی نمی رساند بله خب قرب معنوی است اما معنا چیست بالأخره آدم تا آنجایی که ممکن است بقدر طاقه البشریه باید این راه را بفهمد هر چه که فهمید، فهمید بقیه را به اهلش واگذار می کند این راه چیست؟ راه زمان و زمین که نیست قُربِ معناست معنا چیست؟ ما در بین معانی یک سلسله عناوین اعتباری داریم مثل ریاست و مرئوسیت که اینها در علوم سیاسی، علوم اجتماعی اینها مطرح است از این قبیل که نیست یک سلسله مفاهیم داریم که در منطق مطرح است به عنوان معقولات ثانیه منطقی از اینها که نیست یک سلسله مفاهیم داریم که به عنوان معقولات ثانیه فلسفی مطرح است از اینها که نیست، یک سلسله مقولات نه معقولات، مقولات داریم که در جوارح و اعراض مطرح اند به نام ماهیات مثل شجر و حجر از اینها که نیست می ماند هستی، بین ما و خدای ما هستی است که در بعضی از ادعیه دارد حقیقتِ هستی برای اوست در نهج البلاغه چندجا دارد که اعلام وجود دلیل بر وجود حق تعالی هستند و مانند آن، این هستی اگر حقایق متباینه باشد که راه نیست اگر حقایق متباینه باشد گسیخته است اگر هم گسیخته است معبر نیست اگر هم معبر نباشد سیر و سلوک ندارد باید جایی باشد به هم پیوسته، ناگسسته، قطع نشده، به هم مرتبط تا سالک بتواند یکی پس از دیگری عبور بکند چیزی از این مایه ها باید باشد که گوشه ای از این را حکمت متعالیه می تواند به عهده بگیرد.

ص: ۱۸۵

۱- (۴۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

۲- (۴۵) . سوره ی حاقه، آیه ی ۷.

۳- (۴۶) . سوره ی قصص، آیه ی ۳۰.

۴- (۴۷) . نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

Your browser does not support the audio tag

«فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يُعْبِدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰) وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَوْسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)»

در جریان اعتزال و مهاجرت وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) عصاره ی توحید که همان «لا إله إلا الله» است مطرح شد برای اینکه وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) تنها از عمومی خود فاصله نگرفت و تنها از قوم بت پرست هم فاصله نگرفت و تنها از بت پرست و بت پرستی هم فاصله نگرفت بلکه از بت پرست و بت پرستی یک طرف، و به طرف الله رفتن طرف دیگر فاصله گرفت یعنی از «لا إله» بدون «الّا الله» فاصله نگرفت از «لا إله» فاصله گرفت به «الّا الله» رسید این طور نیست که از بت پرستی فاصله گرفته باشد بگوید من بینم فکر بکنم چه در می آید خیر، از بت پرستی و شرک هجرت کرد به توحید ملاحظه بفرمایید فرمود: «وَأَعْتَزَلِكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱) یعنی من از «لا إله» هجرت می کنم فاصله می گیرم این یک، «وَأَدْعُوا رَبِّي» به «الّا الله» می رسم این دو، پس عصاره ی هجرت وجود مبارک ابراهیم همان «لا إله إلا الله» شد و گرنه نفی طاغوت و آلهه یک طرف قضیه است اثبات توحید هم طرف دوم. در سوره ی مبارکه ی «نحل» هدف همه ی انبیا و برنامه ی همه ی انبیا در آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» این چنین بیان شد «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» که «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» هم نفی آلهه، هم اثبات الله متنها روح این آیه تقدیم آن توحید است بر نفی شرک ظاهر کلمه طیب «لا إله إلا الله» نفی شرک است و اثبات توحید ولی به عمق این کلمه اگر کسی توجه کند می بیند در همین کلمه توحید مقدم است و نفی شرک مؤخر یعنی «لا إله» مؤخر است «الّا الله» مقدم چرا، چون چندین بار اشاره شد که این «إلّا» استثنا نیست و این قضیه دوتا جمله نیست یک جمله ی سالبه یک جمله ی موجبه این «إلّا» به معنای غیر است کلّ این جمله یک قضیه است وقتی به معنای غیر شد معنایش این است که غیر از الهی که فطرت پذیر است، دل پذیر است، حق بودن او قطعی است دیگران نه، این «لا إله» مؤخر است غیر «إلّا» به معنی غیر است یعنی غیر از خدای واحدی که مقبول همه ی ماست معقول همه است فطری همه ماست دیگران نه، پس روح این قضیه به یک جمله برمی گردد دوتا قضیه نیست و «إلّا» هم به معنای غیر است.

ص: ۱۸۶

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۴۸.

مطلب سوم آن است که در همه ی موارد که «إلّا» به معنای غیر است تالی آن «إلّا» اصل است سابق آن «إلّا» فرع یعنی غیر از الهی که همه ی ما او را می پذیریم دیگری را دیگران نه، چون روح «لا إله إلا الله» به تقدیم ایجاب است بر سلب یا تقدیم توحید است بر نفی شرک در آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» این چنین آمد که ما به همه ی انبیا گفتیم «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ

وَاجْتَبُوا الطَّاعُونَ» یعنی الله را که فطرت پذیر است بپرستید دیگران نه، لذا وجود مبارک ابراهیم همین کار را کرد نفرمود من از بت پرستی بیزارم فرمود توحید حق است و غیر خدا دشمن من اند من از این دشمنان به آن دوست پناهنده شدم که در آیات سوره ی مبارکه ی «شعراء» و امثال «شعراء» آمده است که «فَأَيْنَهُمْ عَيْدٌ لِي إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱) بنابراین هجرت وجود مبارک ابراهیم به این صورت در می آید که «أَعْيَتِرْ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و أذهب الی الله» این «أذهب الی الله» را در سوره ی مبارکه ی «صافات» آیه ی ۹۹ به این صورت بیان فرمود وقتی وجود مبارک ابراهیم خواست از سیر خود سخن بگوید فرمود: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» پس اعتزال از بت پرستی به بت پرستان و ذهاب و هجرت به توحید است «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ» لکن در این حالت به عمومی خود وعده داد که من استغفار مکرر می کنم برای تو این «سَأَسْأَلُ تَغْفِرُ» (۲) چون فعل مضارع است و مفید استمرار او را وعده داد که من مکرر از خدا می خواهم که هدایتت بکند آن روزها هنوز دستوری نیامده که برای مشرکین شما طلب مغفرت نکنید و بعد از آنکه وجود مبارک ابراهیم برای او روشن شد که این عمومی او دست از شرک برنمی دارد اعلان تبری کرد و بیزاری جست که «فَلَمَّا تَبَيَّنَ» که او مشرک است و توحیدپذیر نیست «تَبَرَّأَ مِنْهُ» (۳)

ص: ۱۸۷

- ۱- (۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.
- ۲- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۷.
- ۳- (۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۴.

پرسش: حاج آقا می شود این دو جمله را به یک معنا گرفت همان تبری از آن در واقع حق طلبی است.

پاسخ: نه، باطل گریزی غیر از حق طلبی است.

پرسش: هر دو اسنادش الی الحق است دیگر.

پاسخ: نه، این یک وظیفه است یک وقت ممکن است انسان بت پرست نباشد و لامذهب باشد اگر بت پرستی نفی شد باید خداپرستی ثابت بشود صرف «لا إله» کافی نیست یک «إلا الله» هم لازم است.

خب، «وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (۱) که این تعریضِ ضمنی بیان شد دیگر نفرمود «اعتزلوا» بلکه فرمود: «فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ»، «فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» این چنین نیست که از مشرکی به مشرک دیگر فرار کرده باشد نظیر فرار از بثره بالوئه آن طور نبود فرار از مشرک به موحد، فرار از شرک به توحید «فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» در قرآن هم پایان سیر را مشخص کرد و هم پایان سالک را پایان سیر ابراهیم (سلام الله علیه) از کلدان به طرف سرزمین شام و امثال شام این پایان حرکت است هر حرکت بالأخره مقصدی دارد که به آنجا رسید تمام می شود اما مقصد حرکت غیر از مقصد متحرک است حرکت همیشه به مقصد می رسد منتهی الیه حرکت مقصد حرکت است اما مقصود متحرک غیر از مقصد حرکت است وجود مبارک ابراهیم شام و غیر شام نمی شناسد «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي» بدن او از کلدان به شام حرکت می کند اما خودش به الله حرکت می کند پس مقصودی داریم که هدف متحرک است، مقصدی داریم که هدف حرکت است در سوره ی مبارکه ی «صافات» مقصود را هم بیان فرمود که گفت «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي»، (۲) «فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» قرآن کریم فرزندان ابراهیم (سلام الله علیهم اجمعین) را که ذکر می کند غالباً اسحاق و یعقوب را کنار حضرت ابراهیم ذکر می کند ولی برای حضرت اسماعیل چون جایگاه خاص دارد برنامه ی مخصوص مطرح می کند در اینجا سخن از حضرت اسماعیل نیست بعداً نام مبارک اسماعیل را می برد «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» (۳) بنا بر اینکه این اسماعیل صادق الوعد همان اسماعیل حضرت ابراهیم باشد لکن در سوره ی مبارکه ی «صافات» و همچنین در سوره ی مبارکه ی «ص» این مرزها را مشخص کرده در سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۴۵ به این صورت فرمود آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی «ص» این است «وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» که اینها دارای دست و چشم اند یعنی کاری انجام می دهند و چیزی را درک می کنند که بحثش قبلاً به مناسبتی اشاره شد «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ» (۴) اینها چون اولوالاییدی و الأبصار بودند ما یک جایزه ی خوبی به آنها دادیم این جایزه خالص است مَثُوب نیست «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ» آن وقت سؤال می شود که «ما تلك الخالصه» جواب داده می شود «ذِكْرِي الدَّارِ» که این «ذِكْرِي الدَّارِ» خبر است برای مبتدای محذوف یعنی «تلك الجائزه الخالصه ذكري الدار» این است که اینها به یاد خانه شان اند می دانند کجایی اند و آدرس منزلشان هم یادشان نرفته خب اگر کسی نداند کجایی است و آدرس خانه اش یادش برود سرگردان است دیگر دار و خانه ی ما جای دیگر است اینجا مسافرخانه است مسافرخانه، خانه نیست خانه ی مسافری است اگر دنیا مَعْبَر است و مسافرخانه است خانه ی رسمی ما جای دیگر است لذا الله بالقول المطلق برای قیامت است فرمود اینها به یاد خانه شان اند و این جایزه است. خب، در اینجا سخن از حضرت اسماعیل نیست آیه ی ۴۵ سوره ی «ص» این است «وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» * إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ» که آن خالصه «ذِكْرِي الدَّارِ» است

«وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُضَيِّطِينَ الْأَخْيَارِ * وَادْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ» نام مبارک اسماعیل را بعداً می برد در سوره ی مبارکه ی «صافات» هم مشابه همین وضع پیش آمده در سوره ی مبارکه ی «صافات» اول قسمت حضرت اسماعیل را ذکر می کند بعد جریان اسحاق را آیه ی ۱۰۱ به بعد سوره ی مبارکه ی «صافات» این است «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ * رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشِّرْنَا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» که این نشان می دهد که ذبیح وجود مبارک اسماعیل است نه اسحاقی که بعضی از اهل سنت پنداشتند چرا، برای اینکه از آیه ی ۱۰۱ به بعد قصه ی ذبیح بودن حضرت اسماعیل را ذکر می کند وقتی این داستان تمام شد می فرماید ما به حضرت ابراهیم بشارت اسحاق دادیم به او اسحاق فرزندی به نام اسحاق، نوزادی به نام اسحاق به او دادیم خب این پیداست ذبیح اسماعیل است دیگر «فَبَشِّرْنَا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» این قصه را پایان می برد تا «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشِّرْنَا بِإِسْحَاقَ» (۵) قصه ی اسحاق را از این به بعد شروع می کند غرض این است که جریان حضرت اسماعیل را از آنها جدا می کند خصیصه ای که وجود مبارک ذبیح الهی دارد باعث می شود که چه در این سوره یعنی سوره ی «مریم» چه در سوره ی «ص» چه در سوره ی «صافات» مرز بین اسحاق و یعقوب از یک سو و اسماعیل (سلام الله علیهم اجمعین) را از سوی دیگر جدا نکند لذا در اینجا یعنی در سوره ی مبارکه ی «مریم» نام حضرت اسماعیل نیامده «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» این تفسیر شریف کنزالدقائق ملاحظه فرمودید که از وجود مبارک امام حسن عسکری نقل شده است از ابی الحسن (علیهما السلام) نقل شده است که آیا نام مبارک حضرت امیر در قرآن هست؟ فرمود بله، این «لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» منظور حضرت امیر است و وجود مبارک حضرت در جواب نامه نوشت که منظور از علی، امیرالمؤمنین است مستحضرید این روایات خیلی نظیر صحیحه زراره و صحیحه محمدبن مسلم نیست که انسان بتواند تکیه کند لکن نیازی به این نیست آن حدیث متواتر و قطعی «ثقلین» آمده اینها را عدل قرآن کریم قرار داده اگر کسی عدل قرآن باشد دیگر بالاتر از این مقامی در عالم امکان فرض ندارد که.

ص: ۱۸۸

- ۱- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۸.
- ۲- (۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۹.
- ۳- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۴.
- ۴- (۸) . سوره ی ص، آیه ی ۴۶.
- ۵- (۹) . سوره ی صافات، آیات ۱۰۷ _ ۱۱۲.

خب، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى» خصوصیتش در بحث دیروز اشاره شد «إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا» یک، «وَكَانَ رَسُولًا» دو، و «نَبِيًّا» سه، برخیا سر تقدّم رسول بر نبی را این دانستند در مقام ثبوت اول خبر می گیرد بعد مأمور می شود به ابلاغ در مقام اثبات اینکه رسول شد آمد نزد مردم خبر الهی را به مردم می رساند چون انباء و گزارش وحی بعد از آمدن است از این جهت در مقام اثبات نه ثبوت گزارش دادن بعد از ستمت رسالت است ولی خب نکته ظاهراً همان است که در بحث دیروز گذشت «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». خب، وجود مبارک موسای کلیم از مصر تشریف بردند مدین چند سالی «تَأْجُرُنِي ثَمَانِيَةَ حِجِّجٍ» (۱) هر سال یک بار حجّه الاسلام انجام می دهند حج انجام می دهند لذا سال را حجّه می گفتند اصلاً نام گذاری سال به حجّه، حجّه همین است «ثَمَانِيَةَ حِجِّجٍ» یعنی هشت سال چون در هر سال یک بار حج انجام می شد یک امر بین المللی هم همین بود تاریخهای شمسی و امثال ذلک که رواجی نداشت. خب، این هشت سال را وجود مبارک موسای کلیم در مدین بودند و ازدواج کردند با فرزند شعیب (سلام الله علیهما) و از مدین به طرف مصر می آمدند همین که از مدین حرکت کردند به سرزمین کوه سینا رسیدند فرمود: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» اگر کلمه ی جانب نبود ممکن بود این ایمن هم از یمین باشد یعنی طرف راست، هم از یمین باشد یعنی منشأ برکت لکن این جانب که آمده این ایمن وصف جانب است یعنی از طرف راست کوه طور وقتی این عابر این مسافر از مدین به طرف مصر می آید به منطقه ی طور سینا می رسد دست راست این عابر، دست راست این مسافر ما از طرف دست راست این از کوه طور آن بخشی که در طرف دست راست این سالک است «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» یعنی «مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ لِلطُّورِ» و این چون به لحاظ خود سالک است مشخص است وجود مبارک حضرت موسی دید از طرف راستش صدایی آمده و نمی دانست که این صدا چیست.

ص: ۱۸۹

پرسش: صدای پروردگار که جهت ندارد؟!

پاسخ: بله، ولی او از این جهت شنیده خدای سبحان جهتی ندارد ولی او از این جهت شنیده مثل اینکه مکانی ندارد ولی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کوه حرا شنیده.

خب، «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» این وادی ایمن، وادی ایمن که در تعبیرات نثر و نظم ماست آن هم دو احتمال دارد یکی اینکه طرف راست اگر ایمن از یمن باشد یا نه، جانب یمن و برکت اگر از یمن باشد آنچه در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده آن هم مسئله ی جانب را مطرح کرده در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۲۹ این است «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ» یعنی آن مدتی را که وجود مبارک شعیب با موسی (سلام الله علیهما) قرار گذاشتند این مدت را وجود مبارک موسی به پایان رسانده «وَسَارَ بِأَهْلِهِ» که این «باء» برای تعدیه است یعنی همراهانش را، اهل و عیالش را سیر داد «آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» از طرف کوه طور ناری دید حالا از طرف راست یا از طرف چپ اینجا مشخص نیست «قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ» آتشی آنجا روشن است یا من بروم اگر کسی آنجا هست از او راهنمایی بگیرم یا لااقل مقداری آتش بیاوریم که همه مان گرم بشویم «لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا آتَاهَا» به این منطقه ای که در حقیقت نور بود و نه نار و از منظر وجود مبارک موسای کلیم نار دیده شد «نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» این ایمن صفت شاطی است یعنی از شاطی یعنی جانب، جانب راست این وادی پس اول سخن از کوه طور است که فرمود: «آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» اما جانب طور طرف راستش یا طرف چپش مشخص نیست اما این ندایی که می آید «نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» اصل طور لغتاً به معنی کوه است نه کوه خاص منتها حالا علم بالغلبه شد برای کوه مخصوص و گرنه طور یعنی جبل نه اینکه اسم است یک وقت ما می گوئیم قلّه ی دماوند خب این اسم است برای آن قلّه ی مخصوص یا قلّه ی الوند یا قلّه ی سبلان اینها اسم است یک وقت است یک منطقه را بگویند طور «الطور هو الجبل» اما علم بالغلبه بشود مانعی ندارد اینجا هم علم بالغلبه است لکن فرمود: «مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ» آن آقایی که وادی ایمن تلقی کردند و فکر می کردند این ایمن از یمن است نه از یمن شاید به قرینه ی بُقْعَةِ ی مبارکه گفته باشند که اینجا منشأ برکت است آنجا منشأ یمن است و اینجا خب برکت را از مبارکه می شود گرفت اما ایمن از یمن باشد نه از یمن این بعید است چون کلمه ی شاطی در سوره ی «قصص» یا جانب در سوره ی «مریم» نشان می دهد که می خواهد بفرماید طرف راست «مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱) خب، بنابراین وجود مبارک موسای کلیم وقتی از مدین به طرف مصر می آمد این صحنه برایش پیش آمد بسیاری از مسیحیها آن طوری که شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله علیه) در آن نثر طوبی تحقیق کردند فرمود بسیاری از مسیحیها تلاشها و کوششها کردند که جای دقیق این کوه طور را آن بُقْعَةِ ی مبارکه را آن را پیدا کنند بالأخره موفق نشدند یک حدس و تخمینی هست جایی را هم تقدیس می کنند کلیسایی هم بعدها ساختند و خودشان صد درصد باور ندارند که این نقطه همان جایی بود که وجود مبارک موسای کلیم آنجا با خدای سبحان ملاقات کرد یعنی کلام شنیده خب فرق آنها با مسلمانها این است که اینها به هر وسیله ای هست این کوه حرا را حفظ کردند و اگر تلاش و کوشش مسلمانها مخصوصاً پیروان اهل بیت نبود اینها این مفاخر اسلامی را از دست می دادند چه اینکه بخشی از مفاخر اسلامی مثل آن محله ی بنی هاشم را از دست دادند اما کوه حرا را گفتند بروید زیارت کنید این خطبه ی نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه این کوه حرا را حفظ کرده فرمود هر ساله پیغمبر کوه حرا آنجا چند لحظه ای یا چند روزی مدتی

می آمد عبادت می کرد فقط من می دیدم که او با حرا اُنس دارد و احدی باخبر نبود که پیغمبر در حرا چه می کند «وَلَقَدْ كَانُوا يُجَادُونَ فِي كُفُلٍ سَيْنِهِ بِحِزَاءٍ» و من می دیدم «فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي» (۲) اینها را حضرت امیر حفظ کرده، پیروانشان حفظ کردند و اگر این کوه طور نصیب مسلمانها بود یقیناً حفظ می کردند و حیف موسای کلیم بود که گرفتار این بنی اسرائیل شد.

ص: ۱۹۰

۱- (۱۱). سوره ی قصص، آیه ی ۳۰.

۲- (۱۲). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

خب، مسئله‌ی تقریب در بحث دیروز اشاره شد که بالأخره به قدر طاقت بشریه ما ناچاریم قربه الی الله را درک کنیم از آن به بعد خیلی از مجهولات می ماند آن عیب ندارد به مقدار طاقت باید تلاش و کوشش کنیم که فاصله‌ی ما و خدای ما چقدر است چیست این فاصله قربه الی الله می گوئیم از ما سؤال بکنند این قربه الی الله، تقرّب الی الله فلان شخص «كَأَنَّ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (۱) این چیست؟ می گوئیم قرب معنوی است نه قرب لفظی نه قرب مکانی نه قرب زمانی همین، اما چیست بالأخره این یک بحث می خواهد اگر اینها هم که جزء آیه‌ی محکمه اند نظیر فقه و اصول بحث می شد خیلی از مطالب حل می شد تازه هر چه ما بفهمیم نسبت به آن مقداری که برای ما مجهول است قابل قیاس نیست آن مقداری که مجهول است نامتناهی است آن مقداری که برای معلوم است نامتناهی است اما بالأخره باید بفهمیم که چه هست در بحث دیروز اشاره شد که آن قرب معنوی که گفته می شود ما معنا را می فهمیم اما باید بفهمیم که کدام قسم از اقسام معانی است ما یک سلسله معانی اعتباری داریم نظیر ریاست و مرئوسیت و امثال ذلک از این قبیل نیست یک، یک سلسله معانی داریم که در منطق از آنها بحث می شود به نام معقولات ثانیه منطقی از اینها نیست دو، یک سلسله معانی داریم که در فلسفه از آنها بحث می شود به نام معقولات ثانی فلسفی از اینها نیست سه، یک سلسله ماهیات کلی داریم به نام مقولات نه معقولات که در فلسفه و کلام از آنها بحث می شود از اینها نیست چهار به نام ماهیات جوهر و عرض کسی ماهیات را روی هم بگذارد به خدا نزدیک بشود از این قبیل نیست و پنج، تنها چیزی که می تواند رابط عبد و مولا باشد حقیقت هستی است حقیقت هستی بنا بر تباین راه نیست مسیر نیست صراط مستقیم نیست برای اینکه اگر حقیقت وجود، حقیقت متباین باشد گسیخته است متباینات از هم گسیخته اند متباینات از هم بینونت دارند این راه نیست این پنج، تنها راهی که حکمت متعالیه فراسوی سالکان نصب می کند این است که این حقایق وجودی است و به هم مرتبط است گسیخته نیست دوتا خاصیت هم دارد شش و هفت، یکی اینکه اینها درجات دارند شدت و ضعف دارند بعضی ضعیف اند بعضی اضعف، بعضی قوی اند بعضی اقوا یک، هفتم آن است که گذشته از شدت و ضعف اشتداد دارند اشتداد یعنی اشتداد، اشتداد یعنی ضعیف می تواند شدید بشود شدت ضعف را تشکیک حل می کند مثل درجات نور اما اشتداد این است که ضعیف می تواند قوی بشود و این با حرکت جوهری حل می شود اگر حرکت جوهری اش حل شد ما گذشته از شدت و ضعف اشتداد هم داریم یعنی ضعیف می تواند شدید بشود، شدید می تواند اشد بشود آن وقت این گونه از احادیث که گفته شد «أقرأ وارق» (۲) به صاحب قرآن به تالی قرآن به اهل قرآن می گویند بخوان و بالا برو که تا حدودی برای ما قابل حل است بالأخره آدم چیزی باید بفهمد دیگر کجا باید بروی یعنی در مفاهیم و معانی بالا برویم یا حقایق متباینه وجودی بالا برویم یا درجات تشکیکی وجود بدون حرکت جوهری بالا برویم هیچ کدام از اینها را که عقل نمی پذیرد راهی باید باشد که این راه به طرف بالاست و او به ما نزدیک است ما از او دوریم اینکه فرمود: «وَقَرَّبْنَا نَجِيًّا» یعنی او را نزدیک کردیم و گرنه خدا به همه نزدیک است تمام مشکل این است که این قرب و بُعد یک طرفه است نه دو طرفه او به ما نزدیک است ما از او دوریم ما خیال نکنیم این قرب و بُعدی که افراد با خدای سبحان دارند نظیر قرب و بُعد مادی، زمانی و زمینی یکسان است الآن اگر ما نسبت به ساعت دوازده چند دقیقه فاصله داریم ساعت دوازده هم از ما چند دقیقه فاصله دارد یعنی یکسان است از نظر زمان اگر ما نسبت به دیروز ۲۴ ساعت فاصله داریم دیروز هم از ما ۲۴ ساعت فاصله دارد این برای زمان، از نظر زمین اگر ما با این ستون مسجد اعظم پنج متر فاصله داریم این ستون هم از ما پنج متر فاصله دارد این یکسان است، اما در معارف ممکن است الف به باء نزدیک باشد باء از الف دور فرمود: «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۳) اما یک عده «يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (۴) خب خدا غریق رحمت کند این حکما مرحوم فیض را مثلاً ایشان مثالی زده می فرماید اگر یک اعما باشد با یک بصیر آن بصیر کنار اعما نشسته او را می بیند به او خیلی نزدیک است ولی این اعما

آن بصیر را نمی بیند خیال می کند هنوز در سفر است خدای سبحان که «بِكَلِّ شَيْءٍ بَصِيرًا»^(۵) است «أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ جَبَلِ الْوَرِيدِ» است ولی ما از او دوریم در معارف قُرب و بُعد دوجانبه یکسان نیست از یک طرف قرب است از یک طرف بُعد فرمود من که به موسای کلیم همیشه نزدیک بودم او را دارم نزدیک می کنم نه «تَقَرَّبْتَ إِلَيْهِ» بلکه «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا».

ص: ۱۹۱

۱- (۱۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۲- (۱۴). الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۳- (۱۵). سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۶). سوره ی فصلت، آیه ی ۴۴.

۵- (۱۷). سوره ی ملک، آیه ی ۱۹.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳) وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵)» بعد از جریان وجود مبارک حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) و ذکر اینکه به ابراهیم اسحاق و یعقوب داد جریان وجود مبارک موسای کلیم را ذکر کرد زیرا موسای کلیم از احفاد اسحاق و یعقوب است و جریان اسماعیل (سلام الله علیه) را جداگانه ذکر کرد زیرا مستقیماً به وجود مبارک ابراهیم مرتبط است اگر منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد.

پرسش: استاد ببخشید قبل از ورود در بحث دیروز حضرتعالی فرمودید که «إِلَّا اللَّهُ» مقدم بر «لَا إِلَهَ» است که یک نگاه ظریفی است ولی چون حضرت ابراهیم اول می آید «لَا إِلَهَ» را به وسیله رد قمر و رد ستارگان و رد شخص برای عبودیت نفی می کند بعد می آید ثبوت «إِلَّا اللَّهُ» می کند.

پاسخ: فرق بین مقام ثبوت و اثبات هم همین بود دیگر در مقام ثبوت آن «إِلَّا اللَّهُ» مقدم است و «لَا إِلَهَ» مؤخر در مقام اثبات به عکس است دیگر وجود مبارک ابراهیم هم همین کار را کرد وقتی انسان درست بیانید می بیند توحید را دارد خدا به او می فرماید غیر از این یکی که در دلت ذخیره شده است و فطری توست دیگران را راه نده «لَا إِلَهَ» غیر از همین یکی نه اینکه لوح دل و صفحه ی نفس خالی از شرک و توحید باشد انسان نه موحد باشد نه مشرک بعد بیاید بعضیها شرک را قبول کنند بعضیها توحید را قبول کنند که هر دو نسبت به ذهن بیگانه باشد و نفس خالی باشد از هر دو بیاید یکی را پذیرد دیگری را نفی کند مشرک می آید شرک را می پذیرد توحید را نفی می کند، موحد می آید توحید را می پذیرد شرک را نفی می کند این چنین نیست بلکه صحنه ی نفس با سرمایه ی توحید خلق شده «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۱) هست، «فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۲) هست، «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۳) هست و مانند آن، ما با سرمایه خلق شدیم وقتی که بالا آمدیم تحقیق بکنیم انبیا این نهان ما و نهاد ما را شکوفا می کنند «يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۴) به اینجا می رسیم که غیر از همین توحیدی که داریم دیگری و دیگران نه، «لَا إِلَهَ» غیر از همین یکی. خب، این در مقام ثبوت در مقام اثبات البته نفی شرک مقدم است دیگر مقدمه است نه مقدم.

ص: ۱۹۲

۱- (۱) . سوره ی شمس، آیه ی ۷.

۲- (۲) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.

۳- (۳) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

پرسش: خود این «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» فجور هم اینجا قید شده دیگر.

پاسخ: «وَتَقْوَاهَا» بله، اما الهام کرده فرموده آن که من به تو دادم فطری توست «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»، خب.

بنابراین اما اینکه وجود مبارک موسای کلیم به دنبال جریان ابراهیم قرار گرفت چون از احفاد اسحاق و یعقوب است وجود مبارک اسماعیل بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم (سلام الله علیهما) باشد بعد ذکر شده برای اینکه از احفاد اسحاق و یعقوب نیست مستقیماً به ابراهیم مرتبط است.

مطلب دیگر اینکه این مخلص حالاً- خود وجود مبارک موسی «أخلص نفسه» یا «إستخلصه الله لنفسه» بالأخره مخلص است اما آنکه گفته شد «مخلصون علی خطر عظیم» این سه مرحله باید روشن بشود سند باید احراز بشود اولاً، آیا او مخلص است یا مخلص است که «مخلصون علی خطر عظیم» یا «مخلصون علی خطر عظیم» این دو، بعد از عبور از این دو مرحله بالأخره اینها در مقام تکلیف اند صدور معصیت از اینها ممکن است عقلاً- گرچه محال است عادتاً، و اگر عقلاً مستحیل بود که دیگر مکلف نبوندند ثالثاً، این سه مرحله را باید بگذرانند.

مطلب بعدی آن است که برای تثبیت این مقامها مرتب کلمه ی «كَانَ» تکرار می شود «كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» این چنین است بعد فرمود: «وَنَادَى نِيَّاهُ مِنْ حَيْبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» ندا برای دور است نجوا برای نزدیک است اول منادات است بعد مناجات حالاً- من با او مناجات کردم یا او نزدیک شد او با من مناجات کرد این «نَجِيٌّ» گرچه به صیغه ی ثلاثی مجزّد است لکن فَعِيلٌ از باب مفاعله است نه فَعِيلٌ از باب فَعَلٌ «نَاجِيٌّ، يَنَاجِيٌّ، نَجِيًّا» که این نَجِيٌّ مثل جَلِيٌّ است «جالس، يجالس، جليساً» فعیلی نیست که از ثلاثی مجزّد باشد فعیلی است که از ثلاثی مزید است حالاً من مناجات کنم یا او مناجات کند؟ این «مناجات شعبانیه» اهل بیت (علیهم السلام) خوب مشخص کرده که اول انسان منادی است ندا می کند چون دور است وقتی نزدیک شد کم کم می شود مناجی وقتی که مناجاتش تمام شد اجازه ی سکوت پیدا می کند می شود ساکت وقتی ساکت شد از آن مرحله به بعد خدا مناجی است «واجعلنی ممن ناجیته ناديته فأجابك و لاحظته فصعق لجلالك» (۱) بکذا و کذا این مراحل چهارگانه را آن «مناجات شعبانیه» خوب شرح می دهد که اول منادات است انسان وقتی نزدیک شد مناجات می کند بعد حالت محو و سهو به او دست می دهد ساکت می نشیند نوبت خدا شروع می شود خدا از آن به بعد مناجات می کند. خب، این وجود مبارک موسای کلیم اول منادای خدا بود بعد مناجی خدا شد در اثر قُرب این قرب نه زمانی است و نه زمینی گرچه بدن مطهر موسای کلیم در طرف راست این کوه موقع آمدن وقتی که از مدین به طرف مصر می آمد به طرف راست جانب کوه طور شد این برای مکان، گرچه از نظر زمان شب بود ولی این معارف نه شب است نه روز الآن ما که اینجا داریم بحث می کنیم در روز چهارشنبه در مسجد اعظم بحث می کنیم این گفتنها و شنیدنها در زمین و زمان است ولی این معارف و آن مطالب که زمینی نیست، زمانی نیست الآن اینکه اول منادات است بعد مناجات است مناجات عبد با مولاست بعد سهو و سکوت است بعد مناجات الله با عبد است اینها که در قم نیست این حرفها اینها که در زمین نیست الفاظ در زمین است گفتن در زمین است شنیدن در زمین است اما این معنا که زمینی نیست بنابراین این قُرب وجود مبارک موسای کلیم که باعث نجوای او شد این بدنش در طور بود این حادثه در طور بود ولی آن قُرب در طور و غیر طور نبود مثل اینکه قرآن کریم در

شَبِّ قَدْرِ نَازِلٍ شَدَّ أَمَّا الْفَاطِشُ وَكَلِمَاتِشُ وَحُرُوفِشُ فِي شَبِّ قَدْرِ نَازِلٍ شَدَّ أَمَّا مَعَانِيهِ أَوْ كَمَا فِي زَمَانٍ وَزَمِينٍ نَيْسَتْ فَرَمُودُ: «وَقَرَّبْنَا نَجِيًّا» أَمَّا حَالًا فَطَوْرُ خَدَائِ سَبْحَانَ بِأَوْ حُرُوفِ زِدِّي أَوْ بِأَخْدَائِ سَبْحَانَ حُرُوفِ زِدِّي فِي بَخْشِ پَایَانِي سُورَةِ مَبَارَكَةِ ی «شُورِي» آمَدَةُ كَمَا سَهْ كَوْنُهُ مُمْكِنٌ أَسْتَ خَدَا بِأَبْنَدِهِ أَشْ حُرُوفِ بَزْنَدِ فِي أَيْنَجَا هَمَّ وَجُودِ مَبَارَكِ مُوسَى كَلِيمِ كَاهِي «مِنْ وَرَاءِ شَجَرٍ» سَخْنُ مِي شَنُودِ مِي شُودِ «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»، (۲) كَاهِي هَمَّ مُمْكِنٌ أَسْتَ بِأَوَاسِطِهِ بِشَنُودِ.

ص: ۱۹۳

۱- (۵). اقبال الأعمال، ص ۶۸۷.

۲- (۶). سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پرسش: مطالب مهمی که به پیغمبر نشان دادند در معراج نشان دادند نه در زمین.

پاسخ: بله، آن مربوط به «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ» (۱) نیست بعضی از مطالب بود در معراج نشان دادند بعضی از مطالب بود مربوط به نزول سوره ی مبارکه ی «قدر» که در ليله ی قدر بود و مانند آن، خوب.

آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «شوری» این است که «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» هیچ بشری نمی تواند کلام الهی را بشنود مگر از یکی از این سه راه که این منفصله ی مانع‌الخلو است اجتماع را شاید بعضیها هم من وراء حجاب می شنوند، هم با ارسال فرشته می شنوند هم بلاواسطه می شنوند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این طور بود، وجود مبارک موسای کلیم احیاناً این طور بود و مانند آن. فرمود سه گونه ممکن است خدا با بشر حرف بزند اینجا هم که فرمود: «وَقَرَّبْنَا نَجِيًّا» که مسبوق است با «نَادَيْنَاهُ» این دو گونه می فهماند «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ» با فاصله است حالا «وَقَرَّبْنَا نَجِيًّا» بلافاصله است چون بلافاصله است احیاناً ممکن است که فرشته ای در کار نباشد باز هم ممکن است آنجا هم مناجات هم مراتبی دارد در بعضی از مراتب نجوا فرشته ها حضور دارند باز هم ممکن است به وسیله فرشته باشد اثبات اینکه بلاواسطه بود برهان می خواهد ولی نفی اش از این آیه بر نمی آید. «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» این سوره ی مبارکه ی «مریم» با رحمت شروع شده است که فرمود: «كهيعص * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا» (۲) از رحمت‌های خاصه در این سوره کم نام برده نشده یکی از آن رحمت‌ها این است که ما به او هارون دادیم که این هارون عطف بیان آخ است «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ» که عطف بیانش هارون است «هَارُونَ نَبِيًّا» این هارون را در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشخص کرد که برای چه ما هارون را به موسای کلیم دادیم آیه ی ۳۳ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است فرمود: «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا ... أَنْ يُكَذِّبُونِ» در سوره ی مبارکه ی «قصص» جریان اژدها شدن و مار بزرگ شدن آن عصا را اول ذکر می کند آیه ی ۳۰ به بعد که «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى» بعد «وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا» این مسئله ی اژدها شدن عصا را ذکر می کند به ذات اقدس الهی عرض می کند خدایا همیشه با اژدها کار پیش نمی رود کاری که از دلیل و برهان ساخته است از مار و عقرب ساخته نیست همه که بر اساس ترس ایمان نمی آورند که حالا بر فرض ترساندیم کسی باشد که برهان اقامه کند حرف خوب زدن برای من، اما خوب حرف زدن برای برادر من است من یک مبلّغ می خواهم فصیح، بلیغ، سخنگوی خوب که خوب حرف‌های مرا ادا بکند «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» (۳) من کمبودی ندارم فصیحم ولی او أفصح از من است آن کمالی که باید در یک پیامبر باشد آن را من دارم از آن جهت نقصی نیست ولی برای تبیین این مطالب در مصر آلوده این کسی می خواهد که خوب بتواند تقریر کند من چنین آدمی می خواهم و گرنه ما از نظر مسئله اژدها و اینها کم نداریم ولی همیشه با اژدها کار پیش نمی رود «وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَيِّدُ قِنِي» لذا ذات اقدس الهی فرمود رحمت خاصه ما شامل حال موسای کلیم شد ما برادر او را به عنوان وزیر فرستادیم «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»، خوب.

ص: ۱۹۴

۲- (۸). سوره ی مریم، آیات ۱ و ۲.

۳- (۹). سوره ی قصص، آیه ی ۳۴.

پرسش: حاج آقا این «أَفْصَحُ مَنِّي» به خاطر لکنت زبان حضرت موسی نبود.

پاسخ: لکنت نه که نقصی باشد در پیامبر نه، آن نصاب لازم کمال را داشت چون انبیا(علیهم السلام) باید آن نصاب را داشته باشند منتها بعضیها از بعض دیگر کامل ترند، أحسن کلام اند، أحسن قلم اند یا أشجع اند این ممکن است اما آن مقدار نصاب لازم را داشت. فرمود این لسان را وجود مبارک هارون داراست «أَفْصَحُ مَنِّي لِسَانًا» ذات اقدس الهی هم فرمود این رحمت ماست که شامل حال او شد، خب.

حالا بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل صادق الوعد باشد یک حساب است و منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد یک حساب دیگر است فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» که در این دو آیه مختصر چهار بار کلمه ی «كَانَ» تکرار شده تا به ما بفهماند که وجود مبارک اسماعیل در تمام این اوصاف مستقر بود بلکه شده بود برای او خب، مفسران اهل سنت منظور از این اسماعیل را وجود مبارک اسماعیل بن ابراهیم می دانند از آنها من یادم نیست کسی به غیر اسماعیل بن ابراهیم تفسیر کرده باشد. بزرگان تفسیری ما هم مثل مرحوم شیخ طوسی این را هم منظور از این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان این هم روال شیخ طوسی(رضوان الله علیه) را طی کرد فرمود منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است و قیل که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حذقیل است آن وقت آن روایت را اشاره کرده مستحضرید آن روایت مرسله ی ابن سینان است اگر ما با یک مرسله بتوانیم این اسماعیل را اسماعیل بن حذقیل بدانیم کار آسانی نیست برای اینکه دوازده بار کلمه ی مبارک ی اسماعیل در قرآن تکرار شده یازده بارش مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است این بار که بار دوازدهم است اگر منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد باید با یک دلیل معتبری باشد آیا با مرسله ی محمد بن سنان ثابت می شود و جلوی ظهور را می گیرد یا نه، البته به عنوان یک قول قابل طرح است ولی مرحوم شیخ طوسی اصلاً به عنوان قول هم این را نقل نکرده و مرتب تفسیر کرده که منظور اسماعیل بن ابراهیم است این امین الاسلام(رضوان الله علیه) است که به روال شیخ طوسی اول معنا کرده بعد فرمود و قیل که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است سیدنا الاستاد(رضوان الله علیه) هم همین روایت علل الشرایع را نقل می کنند در بحث روایی در بحث تشریح اسماعیل می فرماید در علل الشرایع مرحوم صدوق از وجود مبارک معصوم(سلام الله علیه) به وسیله ی محمد بن سنان نقل شده است که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حذقیل است نه اسماعیل بن ابراهیم به هر حال هر کدام باشند پیامبرند از این جهت برای ما تفاوتی ندارد لکن تعبیر رسول نشان می دهد که ممکن است کسی رسول باشد و شریعتی نیاورده باشد شریعت تازه حافظ شریعت قبلی باشد درباره ی انبیا گفتند ممکن است حافظ شریعت قبلی باشند ولی درباره ی رسول نیازی به قرینه دارد این قرینه است برای اینکه ممکن است کسی به صفت رسالت متّصف باشد و شریعت تازه ای هم نیاورده باشد «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» این خصیصه اش به عنوان صادق الوعد بودن گفتند روایتی است که کسی با وجود مبارک حضرت اسماعیل یا همین اسماعیل مطرح در اینجا وعده کردند که آن شخص وعده کرد که شما منتظر باش من می آیم مدتها طول کشید و نیامد وجود مبارک اسماعیل ایستاده بود برای اینکه به وعده وفا کند خب، طرح این مطلب هم آسان نیست حالا یک سال نه، یک ماه آدم یک ماه بیکار بماند برای اینکه به کسی وعده کرده وعده بر فرض که حکم اخلاقی نباشد حکم فقهی باشد چه اینکه بعید نیست و وفای به وعده واجب باشد چه اینکه بعید نیست اما واجبهای اهم و مزاحمهای اهم هم دارد دیگر بالأخره انسان برای جامعه

کارهای فراوانی دارد یک ماه اینجا معطل باشد بیکار و کارهای دیگر لنگ بشود برای اینکه این آقا نیامده قبول کردن این روایت هم کار آسانی نیست درباره ی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نقل شده که سه روز حضرت منتظر کسی بود خب بالأخره کسی که رهبر مسلمانهاست مسلمین به او نیاز مندند در همه ی مسائل به او مراجعه می کنند او نمی تواند سه روز معطل یک شخص باشد که این است که پذیرفتن این روایات یک مقدار بعید است اگر کسی خواست فضیلت اینها را جستجو کند در آن مراحل دیگر و کمالات دیگر باید جستجو کرد به هر حال صادق الوعد بود این یقینی است وعده ای که داد تخلف نمی کرد.

ص: ۱۹۵

پرسش: حاج آقا در عین اینکه به کارش ادامه می داده اما در عین حال در دل هم منتظر آن شخص باشند که.

پاسخ: خب بله دیگر مشغول کار خودش است اما آنجا در روایت دارد که او همان جا ایستاده بود یک سال یا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سه روز و سه شبانه روز همان جا ایستاده بود این البته منتظر بودن که نعمت خوبی است مشغول کار خودش هم هست منتظر هم هست.

پرسش: جناب استاد ببخشید مگر انبیا صادق الوعد نبودند.

پاسخ: چرا، همه ی اینها تمام اینها مثلاً «يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» سایر انبیا هم بودند و منادات داشتن، قُرب داشتن، همه ی انبیا با خدا سخن می گفتند، سخن خدا را می شنیدند اما برای هر کدام خصیصه ای است که در آن مقطع آن خصیصه برای دیگری نیست مثلاً- درباره ی وجود مبارک ابراهیم «وَقَرَّبْنَا نَجِيًّا» ندارد، درباره ی وجود مبارک موسای کلیم آمده با اینکه وجود مبارک ابراهیم خب به حسب ظاهر از وجود مبارک موسی (سلام الله علیهما) افضل است.

خب، «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» نسبت به دیگران حصر است نه نسبت به خود انبیا پس می شود کسی رسول باشد و شریعت جدید نیارد و شریعت انبیای قبلی را حفظ بکنند. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» این وظیفه ی همه ماست که «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۱) یا «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۲) یا «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» (۳) این تعبیرات در قرآن کریم کم نیست چون گاهی می فرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» یک، گاهی می فرماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» دو، گاهی می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» مثل آیه ی ۱۳۲ سوره ی مبارکه ی «طه» در آنجا به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ» خب، این خصوصیتی که خدای سبحان برای اسماعیل صادق الوعد ذکر می کند برای پیامبر ما هم هست که فرمود اهلت را به نماز وادار کن و چه اینکه خودت و اهلت را از آتش دور بدار چه اینکه فرمود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» اینها خصوصیات است که خب اینها مقدم اند در نصیحت پذیری یا نصیحت کردن نسبت به اینها «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» وجود مبارک عیسی و یحیی (سلام الله علیهما) آنها حرفشان این بود که «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۴) اما در اینجا سخن در این نیست که اسماعیل بفرماید خدای سبحان مرا به نماز و زکات امر کرده خدا می فرماید اسماعیل صادق الوعد اهلت را به صلوات و زکات امر می کردند «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» این دارای مقام رضوان بود یعنی مرضی عند الله بود مستحضرید که مرضی عند الله بعد از عبور از مرحله ی راضی عن الله هست «رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۵) ملازم هم است اما در ترتیب سیر کمالی اول رضای عبد است از مولا که به قضا و قدر او راضی است هر چه او دستور داد این اطاعت می کند وقتی عبد به قضا و قدر مولا راضی بود به جایی می رسد که خدا از او راضی می شود اگر گفته شد «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (۶) این «رَاضِيَةً» مقدم است و باید هم باشد تا انسان از قضا و قدر الهی راضی نباشد و مطیع قضا و قدر الهی و اوامر الهی نباشد به جایی نمی رسد که خدا از او راضی باشد پس اگر کسی مرضی عند الله بود حتماً قبلاً راضی عن الله هم شده چون راضی عن الله بود مرضی عند الله هم هست و اگر اولی را نفرمود برای اینکه ذکر دومی مُغنی از ذکر اولی است «وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» که سلام الله علیهم اجمعین.

-
- ۱- (۱۰). سوره ی تحریم، آیه ی ۶.
 - ۲- (۱۱). سوره ی شعراء، آیه ی ۲۱۴.
 - ۳- (۱۲). سوره ی طه، آیه ی ۱۳۲.
 - ۴- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.
 - ۵- (۱۴). سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۹.
 - ۶- (۱۵). سوره ی فجر، آیات ۲۷ و ۲۸.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵) وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷)»

در جریان حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) او برای عمومی خود طلب مغفرت کرد که عرض کرد «وَأَعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» (۱) این طلب مغفرت اگر به این معنا باشد که خدا عمومی او را بیامرزد این برای وقتی بود که شاید حکم تحریم طلب مغفرت برای مشرکان نازل نشده یا در آن شریعت هنوز نازل نشده بود و مانند آن، و وقتی هم که وجود مبارک ابراهیم برای او روشن شد که عمومی او دست از شرک بر نمی دارد اعلان تبری کرد. و اما آن دعایی که ابن طاووس و امثال ابن طاووس برای کفار دارند و به جریان حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) استشهاد می کنند آن دعا برای هدایت است، طلب هدایت است نه طلب مغفرت این طلب هدایت چیز خوبی است که انسان برای مشرکان هم از خدای سبحان هدایت طلب بکند آنچه از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است در جریان جنگ احد که به حضرت عرض کردند «لو دعوت علیهم» اگر نفرین می کردی اثر می کرد حضرت طبق این نقل فرمود: «لم أبعث لعانا ولكني بُعثت داعياً و رحمة الله اغفر لقومي فإنهم لا يعلمون» خب درخواست هدایت، دعای هدایت مثل دعوت به هدایت هر دو مشروع است پس آنچه را که ابن طاووس دارد که من برای مشرکان دعا می کنم آن دعا طلب هدایت من الضلالة است نه طلب مغفرت و ورود در بهشت چون آن را خدای سبحان صریحاً در سوره ی مبارکه ی «نساء» اعلام کرد که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (۲) بعد هم به وجود مبارک پیامبر فرمود شما برای منافقان و امثال منافقان چند بار هم استغفار بکنی بی اثر است «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً» (۳) هم بی اثر است بنابراین دعا دو قسم است یکی به این معنا طلب مغفرت و نجات از جنت و وجود در بهشت این نسبت به مشرکان وجهی ندارد یک قسم دعا به معنی طلب هدایت است، نجات از ضلالت است که وجود مبارک ابراهیم که عرض کرد خدایا «وَأَعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» (۴) به این معناست که «واهد أبي» به این معنا هم برای حضرت ابراهیم روا بود هم برای دیگران رواست و به همین معنا ابن طاووس آن مقال را تنظیم کرده است.

ص: ۱۹۷

۱- (۱) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۶.

۲- (۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۴۸.

۳- (۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۸۰.

۴- (۴) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۶.

درباره ی لسان صدق روایاتی که قبلاً ملاحظه فرمودید درباره ی وجود مبارک حضرت امیر بود لکن عرض شد که ما نیازی

به این روایتهای غیر معتبر نداریم وقتی که حقیقت قرآن با حقیقت علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) و اهل بیت برابر آن حدیث قطعی و صریح و روشن که سنداً تام، دلالتاً تام که عترت طاهرین عدل قرآن کریم اند همه ی حقایق قرآن کریم معادل این خاندان است و ولایت اینها معادل با حقیقت قرآن کریم است دیگر نیازی به این امور جزئی یک، و ضعیف دو، نیست لذا درباره ی «مَكَاناً عَلِيًّا» چنین چیزی وارد نشده اگر کسی خواست اهل بیت را جستجو کند باید در حقیقت قرآن جستجو کند از این پایین تر شأن اینها نیست چیزی در عالم هم همتای قرآن کریم نیست. خوب، و این را وجود مبارک پیغمبر فرمود معادلش عترت طاهرین من است که «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^(۱) درباره ی اسماعیل (سلام الله علیه) غالب مفسران اهل سنت این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم (سلام الله علیهما) دانستند بزرگان از تفسیر ما شیعه ها مثل شیخ طوسی در تبیان و اینها اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند برای اینکه هشت بار نام مبارک اسماعیل در قرآن کریم آمده هفت بارش یقیناً مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است این بار هشتم برابر این روایتی که «مُحَمَّدُ بْنُ سَيْنَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ» یک روایت مرسلی ذکر کرده است که مرسله ی ابن سنان است ما می بینید در فقه برای مکروهات و مستحبات به این روایات عمل نمی کنیم چه رسد به معارف عمیق قرآنی باید در تطبیق قرآنی حداقل مثل فقه رفتار کرد اگر یک روایت مرسل بود حکم استجابی یا کراهت نمی شود به آن فتوا داد الا بر اساس حدیث «من بلغ» و مانند آن، آن وقت چگونه در قوی ترین مطالب تفسیری ما بیاییم مثلاً به مرسله ای اکتفا بکنیم لذا مرحوم شیخ طوسی اصلاً نام اسماعیل بن حذقیل را نمی برد مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان هم برابر تبیان تفسیر می کند بعد می فرماید «و قیل» که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است یک محقق قرآن پژوه سعی می کند حداقل قرآن را مثل فقه معنا کند دیگر با روایتهای مرسل، با روایتهای ضعیف که نمی شود آیه را تفسیر کرد که. خوب، در حد تأیید بعد نیست. فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» آن بزرگانی که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم دانستند چه از ما مثل مرحوم شیخ طوسی، چه از اهل سنت نظیر زمخشری در کشف صادق الوعد بودن او را مشخص کردند او که در مسئله ی «يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^(۲) و مانند آن اینها جزء صابرين اند، جزء صادق الوعدند و مانند آن اند دیگر پس آنهایی که این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند مثل مرحوم شیخ طوسی از ما، مثل زمخشری از آنها این صادق الوعد بودن وجود مبارک اسماعیل را در آن صبر و بردباری و وعده های صادقانه ای که داشتند می دانند «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ».

ص: ۱۹۸

۱- (۵). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- (۶). سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.

مطلب دیگر اینکه آن هفت باری که نام مبارک اسماعیل بن ابراهیم آمده آن قصه است قابل طرح در قرآن کریم است اما اینکه فرمود: «وَأَذُكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» اگر اسماعیل منظور اسماعیل بن حذقیل باشد این یک مورد مخالف با آن هفت مورد باشد بالأخره باید قصه ای، شرحی، جریانی، مبارزه ای، مناظره ای چیزی از این بزرگوار نقل بکند که بعد بفرماید: «وَأَذُكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» خب آخر شما وقتی بخواهید در قرآن کریم نام پیامبری را به عنوان اسوه ببری باید داستانش هم بگویی، قصه اش هم بگویی، جریانش هم بگویی، مناظره اش را هم بگویی، سرنوشت و سرگذشتش هم بگویی هیچ چیزی که نیست اما بر خلاف اسماعیل بن ابراهیم که بسیاری از آن نقاط درخشان زندگی اش در مناسک حج، در آمادگی برای ذبح و اینها همه اش هست دیگر. خب، «وَأَذُكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» مؤمن به وعده اش وفا می کند گرچه متأسفانه بسیاری از آقایان فتوا به کراهت دادند که خلف وعده حرام نیست ولی دلیلی بر این کراهت نیست آن همه روایات و ادله ای که داریم چرا حمل بر کراهت بشود حمل بر حرمت بشود مانعی ندارد مؤمن اگر وعده ای را کرده کسی را آورده گفته ما قرارمان این است یک وقت است عذری پیش می آید بر اساس حدیث رفع «رُفِعَ مَا اضْطَرَّه»، «رُفِعَ مَا أَكْرَهَ»، (۱) رُفِعَ كَذَا وَ كَذَا معذور است اما در همایشی، در سخنرانی ای، در نشستی، در جلسه ای، در شورایی وعده می دهد و نمی آید یک وقت وعده داد و نیامد کارِ مکروهی کرده یا کارِ حرامی کرده وقت عده ای را تلف کرده، جلسه از نصاب انداخته، هیچ مشکلی پیش نیامد بگوید با یک ببخشید حل بشود این نیست حالا شما درباره ی خلف وعده بحث کنید ببینید به نتیجه ی حرمت می رسید یا نتیجه ی کراهت اگر خوب بحث کنید شاید به نتیجه ی حرمت برسید. «وَأَذُكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» تعبیرات فراوانی دارد که کسی خلف وعده نمی کند مگر منافق از علائم منافق این است که خلف وعده می کند خب اینها تعبیرات تنیدی است دیگر اینها که با کراهت سازگار نیست. این اسماعیل صادق الوعد که ظاهراً اسماعیل بن ابراهیم است بر فرض آن بزرگوار هم باشد این کمال در او بود «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» این «كَانَ يَأْمُرُ» معنایش این نیست که حوزه ی مأموریت او همان فرزندانش است چون اگر کسی حوزه ی مأموریتش اعضای خانواده او باشد که خدا به عنوان رسول یاد نمی کند رسول یعنی رسول مردمی و امت نه رسول خانوادگی «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» یعنی معلوم می شود که با امتی رابطه داشت و اینکه اهلش را به صلوات و زکات دعوت می کرد نظیر «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ» (۲) است که قبلاً بیان شد به خود پیغمبر هم فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» (۳) بیان شد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۴) بیان شد و مانند آن، «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» که هم رابطه اش رابطه ی آنها با خدا در اثر نماز حفظ باشد هم رابطه ی آنها با مردم در اثر زکات حفظ باشد و هم در تحکیم این دو رابطه عند ربّ خودش مرضی بود هم در مسئله ی صلوات طرزی نماز می گذاشت که مرضی خدا باشد هم در تأدیه زکات طرزی ادا می کرد که مرضی عند الله باشد.

ص: ۱۹۹

۱- (۷). ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲- (۸). سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۳- (۹). سوره ی طه، آیه ی ۱۳۲.

۴- (۱۰). سوره ی شعراء، آیه ی ۲۱۴.

پرسش: جناب استاد ببخشید اگر مدلول با مرد رفع شود نیازی به ذکر عهد نیست.

پاسخ: مثل اینکه به پیغمبر فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»، «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» این سه آیه در این سه مقطع برای اهمیت است دیگر انسان اول باید که اعضای خانواده ی خودش برسد منتها حالا در آنها اگر اثر کرد، نکرد، نکرد، نکرد درباره ی آنها انسان یک وظیفه ی بیشتری دارد گرچه یک بیان نورانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که فرمود: «أزهد الناس في العالم بنوه ثم قرابته ثم جيرانه»^(۱) بی رغبت ترین مردم درباره ی علما اعضای منزل او و هم شهریهای او هستند این دستور نیست این وصف است فرمود طبیعی است این که اگر کسی اهل یک روستا یا اهل شهری بود و رشد کرد مردم آن روستا و مردم آن شهر بی رغبت ترین مردم نسبت به او هستند «أزهد الناس في العالم بنوه ثم قرابته ثم جيرانه» این امر طبیعی است.

پرسش: چون مقارن حضرت ابراهیم بوده خب اهلش به او می خورد دیگر.

پاسخ: غرض این است که همه ی ما موظفیم طبق این سه آیه که در سه مقطع نازل شده اول کسی که آنها را هدایت می کنیم اهل خود ما هستند دیگر وجود مبارک پیغمبر هم همین طور بود، خب.

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» بعد فرمود.

پرسش: زکاتِ فطری را درباره ی حضرت عیسیٰ نپذیرفتیم چطور درباره ی او می پذیرد.

پاسخ: چرا نپذیرفتیم، گفتیم اعم از آن است هم تزکیه است هم زکات گفتیم اگر «مَيَادُمْتُ حَيًّا»^(۲) به این معنا باشد اعم از زکات مالی و تزکیه نفس است اینجا هم همین طور است دیگر.

ص: ۲۰۰

۱- (۱۱). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۲.

۲- (۱۲). سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.

پرسش: شما فرمودید زکات فطری در مدینه بر پیغمبر نازل شده بود.

پاسخ: بله آنکه وجود مبارک حضرت عیسی از زبان خودش دارد نقل می کند دوتا حرف است زکات فطری در مکه نازل نشد بله در مدینه نازل شد این زکاتِ فقهی که در نه چیز هست و نصاب خاص دارد این نظیر روزه گرفتن، نظیر مکه رفتن اینها احکامی بود در مدینه نازل شد آن زکاتی که در مکه نازل شد یا تزکیه ی نفس است یا زکاتهای مستحبی و انفاقهای مستحبی اما این چه کار به شریعت قبلی دارد وجود مبارک عیسی می فرماید خدای من مرا دستور داد تا زنده ام با نماز و زکات باشم این نه مکی است نه مدنی این برای شریعت گذشته است.

خب، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» جریان ادريس (سلام الله عليه) چون قبل از جریان طوفان نوح و قبل از نوح و امثال اینها بود ماقبل تاریخ است لذا روایت معتبری که سرگذشت و سرنوشت حضرت ادريس را مشخص کند در دسترس نیست یک، تاریخ مدوئی که مولد او و حیات او و ممات او را خوب تبیین کند در دسترس نیست دو، لذا در داخل و خارج از جزئی ترین امر تا کلی ترین امر درباره ی ادیس (سلام الله عليه) اختلاف نظر است می بینید برخیها از همین مفسرین حتی ادبای عرب گفتند ادريس چون او اهل تدریس و درس و معلّم حکمت و معلّم نجوم و این گونه از مسائل بود با تدریس و دراست مأنوس بود این را می گفتند ادريس خب ابن سکیت می دانید از ادبای معروف ادب است جناب زمخشری در کشف می گوید ابن سکیت و امثال او بیراهه رفتند این ادريس که مشتق از درس نیست این عجمی است اگر عربی بود و مشتق بود که معرب می شد این چرا غیر منصرف است این به خاطر اینکه عَلَم است و عُجْمه دارد لِلْعَجْمِهِ وَالْعُجْمه غیر مُنْصَرَف است نفرمود «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسًا» فرمود: «إِدْرِيس» این غیر منصرف بودن برای اینکه او عربی نیست اینکه از درس مشتق نشد حالا گفتند خنوخ بود بعد عربی کردند اُخْنُوخ کردند بعد قرآن از او به ادريس یاد کرد اینها همه اش به احتمال وابسته است یک برهان مسلم روایی یا تاریخی در کار باشد که اسم شریف آن بزرگوار چه بود این قبل از پیدایش عرب و عرب زبان و امثال ذلک بود دیگر. خب، این نقد جناب زمخشری نسبت به ابن سکیت پس عربی نیست این را در تفسیرهای بعدی هم بدون اینکه نام ببرند که زمخشری گفته است همین مطلب را نقل کردند مثل ابی السعود و اینها این ادريس گفتند که همان هرمس است در مصر به دنیا آمده بعضی گفتند در بابل به دنیا آمده سیدناالاستاد بحث مبسوطی تقریباً پنج، شش صفحه از نظر تاریخی و غیر تاریخی درباره ی ادريس کردند بعد این جمله را هم فرمودند چون این جریانش قبل از طوفان بود یک تاریخ مدوئی نبود ما اعتمادی به این منقولات نمی توانیم داشته باشیم گفتند او معلّم حکمت بود، گفتند او معلّم نجوم بود، گفتند اول کسی بود که خیاطی را به بشر آموخت برای اینکه خلیها قبلاً پوست حیوانات را در برمی کردند ایشان خیاطی را به بشر آموخت از این فضایل را به ادريس (سلام الله عليه) اسناد دادند معلّم حکمت بودن، هرمس بر او اطلاق شده اولین حکیم آن منطقه این هرمس الهرامسه بود استاد او غوثازیمون بود که بعضیها نقل کردند برای یونان بود این جوهری است که گفته شده البته هیچ کدام برهان قاطع ندارند مصریها از آن طرف تلاش و کوشش می کنند این را مصری معرفی کنند، بابلیها از این طرف می کوشند که این را اهل بابل بدانند و همچنان بین اینها اختلاف است قفطی در اخبارالحکماء او را از اهل مصر می داند و مانند آن، اما آنچه را که قرآن نقل می کند این است که او صدیق بود نظیر آنچه درباره ی حضرت ابراهیم آمده است که ابراهیم از صدیقین بود و درباره ی وجود مبارک ابراهیم می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»⁽¹⁾ در اینجا از رسالت ادريس سخن به میان نیامده فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ

كَمَا كَانَ صِدْقًا نَبِيًّا» آیا او اصلاً رسالت نداشت یا رسالت داشت و رسالتش فعلاً اینجا ذکر نشد نظیر اینکه در جریان حضرت ابراهیم آیه ی ۴۱ می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدْقًا نَبِيًّا» با اینکه رسالت داشت پس رسالتِ برخیها را ذکر می کند مثل جریان حضرت موسی و مانند آن اسماعیل، رسالت بعضیها را ذکر نمی کند مثل جریان حضرت ابراهیم اینکه برای حضرت ادريس رسالت ذکر نشده آیا برای این است که اصلاً او رسول نبود یا فعلاً اینجا رسول ذکر نشده منتها در جریان حضرت ابراهیم ما شواهد فراوانی بر رسالت او داریم لکن در جریان حضرت ادريس فقط همین یک آیه است که اینجا ذکر شده و آیه ۸۵ است که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» از ادريس (سلام الله علیه) سخنی به میان آمده آیه ی ۸۵ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این است که «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» صالح بودن اینها، صابر بودن اینها، اهل بهشت بودن اینها را مطرح می فرماید از رسالت آن حضرت چیزی مطرح نمی کند. خب، ولی بالأخره کاری کرده ادريس که ذات اقدس الهی به رسولش می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ» برای اینکه او حالا یا همین معلّم مردم بود شما هم معلّم کتاب و حکمتید و مانند آن، «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ» (۲) در همین آیه ی سوره ی مبارکه ی «مریم»، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدْقًا نَبِيًّا * وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» اینجا در ذیل این «عَلِيًّا» گفته نشده «عَلِيًّا» یعنی امیرالمؤمنین اما در آن «لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (۳) آنجا آمده البته. خب، این مکان منظور مکان است نه مکان برای اینکه اینها که می روند در کُره ی ماه وقتی هم برمی گردند می آیند زمین این بیچاره ها در هر دو طرف خیال می کنند سربالایی می آیند وقتی که ما اینجا هستیم ماه بالای سر ماست اگر کسی برود ماه، زمین بالای سر آنهاست در این کُرات در فضا معلق است وقتی که آنجا هستند این زمین را که پایین که نمی بینند که بعد از زمین کُرات دیگر است اینها که در ماه هستند همان طور که ما کُرات را بالای سرمان می بینیم قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل را پشت سر هم می بینیم کسی که در قمر رفته باشد کُره ی زمین را بعد تا مشتری را هم پشت سر هم می بیند بالای سر می بیند دیگر زمین را پایین پای خود نمی بیند که، بنابراین چیزی بالا و پایین نیست در فضا آن که بالا رفت ما را بالا می بیند ما که اینجا هستیم آنها را بالا می بینیم این مکانِ علیّ همان مکانِ علیاست حالا این مکان به اندازه ای که بشر می فهمد همان بحثهای قبلی است که بالأخره علمی باید باشد که فاصله ی ما و خدا را مشخص بکند یا نه، ما به دو منطقه ی ممنوعه کما مرّ غیر مرّ راه نداریم یعنی منطقه ی هویت ذات احدی از انبیا و اولیا راه ندارند چه رسد به ما آنجا هویت محضه است بسیط محض است نه مرکب از جنس و فصل است نه مرکب از ماده و صورت است نه مرکب از ماهیت و وجود است نه مرکب از جوهر و عرض است نه مرکب از دو جزئی است که ترکیب شیمیایی داشته باشد یا نظیر اجزایی که ترکیب نظیر آب باشد که مرکب از دو جزء است نه مرکب از اجزای مقداری نصف و ثلث است ششمی که بدترین اقسام ترکیب است ترکیب از وجود و عدم است چیزی که محدود باشد مرکب از وجود و عدم است یعنی بخشی را دارد بخشی را ندارد این قضایای سالبه به آن بخش ندارد متوجه می شود این قضایای موجهه بخش دارایی اش این شش قسم یعنی شش قسم اقسام ترکیب که بدترین ترکیب قسم ساده است در حرم امن الهی نیست خب اگر چیزی حقیقت بسیط بود، محض بود چه کسی می تواند درکش بکند او را اگر کسی بخواهد درک کند یا همه یا هیچ اما وقتی از ما سؤال می کنند که ما چگونه خدا را بشناسیم ما به اندازه ی فهممان همین شعر رایج را می خوانیم که

۱- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.

۲- (۱۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۸۵.

۳- (۱۵). سوره ی مریم، آیه ی ۵۰.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

این را برای اینکه او را قانع کنیم خودمان را ساکت کنیم و گرنه او جزء ندارد که ما بگوییم هر کسی خدا را به اندازه ی خودش درک می کند که او منطقه ی ممنوعه است یعنی منطقه ی ممنوعه است بالقول المطلق حریم صفات ذاتی که عین ذات است آنجا هم احدی راه ندارد چون آنجا صفاتش عین ذات اوست محدود نیست مفهوماً غیر هم اند، مصداقاً عین هم اند و نامحدودند تمام معرفتها می خورد به مقام لقای ثواب او، لقای رحمت او با اسمای حسنای او کار دارند با فعل او کار دارند با ظهور او کار دارند با جمال و جلال او کار دارند که همه ی اینها زیرمجموعه ی ذات اوست ما آنچه می فهمیم این است که فاصله ی ما با این منطقه ی سوم، منطقه ی سوم یعنی منطقه ی سوم که منطقه ی امکان است دسترسی هم هست آنها هم مثل ما ممکن اند منتها اولین فیض اند او را نشان می دهند آینه ی تمام نمای او هستند و او را نشان می دهند اگر درباره ی خاندان عصمت آنها فرمودند: «بناه رفعه الله» درست گفتند اگر ما هم در زیارت «جامعه» می گوئیم به وسیله ی شما می شناسیم برای اینکه آن اوج که رفتیم می بینیم علی هست و اولاد او دیگر بالاتر از او نیست شما این امالی مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) را نگاه می کنید می بینید در مسئله ی اُلت، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (۱) که انبیا اولین و آخرین و همه ی انسانها جمع شدند اول کسی که گفت «بلی» وجود مبارک پیغمبر بود حالا همه ی انبیا هستند نوح هست، اولوالعزمهای دیگر هستند اول کسی که گفت «بلی» وجود مبارک حضرت رسول بود دومین کسی که قبل از همه ی انبیا گفت «بلی» وجود مبارک حضرت امیر بود این را مرحوم مفید اینها را نقل کنید سند داشته باشد، حرفی داشته باشد قابل دفاع و علمی هر چه که علمی باشد ثوابش بیشتر است خب مفید یک آدم کوچکی نیست امالی هم از کتابهای معتبر ماست دومین کسی که در همه ی این سلسله مجاز بود عرض کند «بلی» وجود مبارک حضرت امیر بود ما با این مرحله می توانیم آشنا بشویم این مرحله را بالأخره حکمت مشخص می کند که چه چیزی فاصله ی ما و آنجاست ما با آن مرحله فاصله مان چیست، کجاست، می گوئیم قرب معنوی است مکانت معنوی است اما قرب معنوی و مکانت معنوی حق است اما معنایش چیست قرب مکانت معنوی چیست ما یک سلسله عناوین اعتباری داریم که یقیناً از این قبیل نیست نظیر ریاست و رئوسیت، یک سلسله مفاهیم معقولات منطقی داریم که معقولات ثانیه منطقی است از این قبیل نیست چون اینها کمال نیست یک سلسله مفاهیم داریم که معقولات ثانیه فلسفی است اینها کمال نیست یک سلسله ماهیات داریم که مقولات اند نه معقولات اینها کمال نیست یک سلسله حقایق هستی داریم که خب هستی کمال است اگر هستی بر اساس تباین حقایق متباینه باشد که حقیقت مشاء قائل است اینها گسیخته ی هم اند وقتی گسیخته بودند دیگر مرتبط نیستند تا کسی اینها را طی کند می ماند حقیقت هستی تشکیکی ذات مراتب که اضعف و ضعیف داریم، قوی و اقوا داریم این نیمی از راه را حل می کند اگر ضعیف و قوی داشتیم، اگر شدید و اشد داشتیم، اگر ضعیف و اضعف داشتیم، اگر قوی و اقوا داشتیم باید راه داشته باشیم که آن اضعف بیاید ضعیف بشود، ضعیف بیاید قوی بشود، قوی بیاید اقوا بشود این راه را حرکت جوهری تأمین می کند تا از درون انسان رشد نکند که بالا نمی رود نمی شود «كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» نزدیک چه می خواهد بشود، به کدام سیرت می خواهد برود تا نزدیک بشود حکمت متعالیه این راه را به آدم نشان می دهد این کتابهای زادالمسافری که نوشتند یک، منازل السائرینی که نوشتند دو، کمک می کند که انسان چگونه قدم به قدم این راه را برود اینکه گفته شد که «لا اله الا الله» آن «الا الله» مقدم است «لا اله الا الله» مؤخر این نسبت به فطرت ماست لذا نسبت به اولیای الهی و مؤمنانی که با این فطرت سالم به دنیا آمدند با این فطرت سالم دارند زندگی می کنند اینها مشمول آن شعر نیستند که

۱- (۱۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چون بیرون رود فرشته در آید

جایشان این نیست شعر دیگری که بزرگان گفتند درباره ی اینهاست که «دیو بگرزد این قوم که قرآن خوانند» اصلاً اینجا نباید گفت تخلیه مقدم بر تخلیه است اینها آلوده نیستند تا کسی تخلیه کند که شما ظرف شفاف بلوری را که وقتی بخواهی آب بریزی که اول تخلیه نمی کنی که آن چاه فاضلاب است که تخلیه می کنند اگر کسی با فطرت زندگی کرد بر اساس فطرت آمد «جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۱) بود دیگر تخلیه ندارد دیگر هر چه هست تخلیه است «دیو بگرزد از آن قوم که قرآن خوانند» این همیشه تخلیه است اما آن که می گوید

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چون بیرون رود فرشته در آید

برای چاه فاضلاب است این فاضلاب اول باید تخلیه بشود بعد تا فرشته در بیاید در روایات ما هم هست که فرشته ها در جایی که سگ زندگی می کند راه ندارند خوی سگی، خوی درندگی، کینه و عداوت هم در قلبی باشد فرشته آنجا حضور ندارد بنابراین آنها که فطری زندگی می کنند شناسنامه شان بر اساس توحید است نیازی به تخلیه ندارند همیشه تخلیه است تخلیه روی تخلیه و دفع می کنند نه رفع اینها رذایل را دفع می کنند مرتب اهل استغفارند، مرتب اهل دعا و نیایش و عبادتند تا رذایل به سراغ اینها نیاید دعاهای اینها صیغه ی دفعی دارد نه صیغه ی رفعی دعاهای ماست که صیغه ی رفعی دارد.

«و الحمد لله رب العالمین»

ص: ۲۰۳

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵) وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸)»

همان طوری که در بین مفسران شیعه دو نظر هست اکثر بر این هستند که منظور از اسماعیل (علیه السلام) در این آیه اسماعیل بن ابراهیم است و اصلاً قول مخالف را نقل نمی کنند مثل شیخ طوسی در تبیان و مانند آن و برخیها هم بر این اند که برابر روایت ابن سنان مرسله ی ابن سنان که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حزقیل است در بین اهل سنت هم معروف این است قرطبی در جامع البیان می گوید که جمهور بر این اند که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است و برخیها هم او را اسماعیل بن حزقیل دانستند این طور نیست که هیچ یک از علمای اهل سنت منظور از اسماعیل را اسماعیل بن حزقیل ندانند معروف اسماعیل بن ابراهیم است، قول غیر معروف اسماعیل بن حزقیل. مطلب بعدی آن است که دوازده بار در قرآن کریم نام مبارک اسماعیل برده شده که یازده بار آن مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است و اگر این بار دوازدهم اسماعیل بن حزقیل باشد یک ناهماهنگی است این نشان می دهد که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است.

مطلب بعدی آن است که در جریان حضرت ابراهیم اگر اسماعیل بن حزقیل باشد این خصیصه ای ندارد که تا خدا بفرماید «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» برای اینکه قصه ی اسماعیل بن حزقیل در هیچ جا بیان نشده و قصه ای که آموزنده نباشد باعث تأسی نباشد طرحش در قرآن کریم وجهی ندارد اینکه بفرماید «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» حتماً باید یک داستان آموزنده ای داشته باشد ولی اگر منظور از اسماعیل حضرت اسماعیل بن ابراهیم باشد قصه ی آموزنده ای دارد و مانند آن. در جریان ادريس سخن از مکان علی را مطرح فرمود این رفعت و علو جریان معراج را تداعی می کند گرچه برخیها با تطبیق این آیه بر معراج هماهنگ نیستند ولی بالأخره رفعت مکان عالیه زمینه ی معراج را فراهم می کند چه اینکه در بعضی از روایات ما هست که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در معراج با ادريس (سلام الله علیه) برخورد کرد و مانند آن، بنابراین این زمینه را فراهم می کند.

ص: ۲۰۴

مطلب دیگر اینکه اگر منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد كما هو الظاهر «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» معنای وسیع خاصی پیدا می کند چون او منشأ پیدایش قبیله ی عرب بود آن جرحم یا جرحمی که قبلاً در آن اطراف زندگی می کردند که عرب نبودند و آنچه باعث پیدایش و تکون قبیله ی عرب شد همین مهاجرت حضرت اسماعیل در دوران کودکی به سرزمین وحی بود بعد فرزندان او کم کم بزرگ شدند، شدند عرب و اهل او به حساب آمدند اینکه فرمود: «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ» یعنی همه ی مردم آن منطقه اهل او بودند دیگر، نوه های او بودند، قبیله ی او بودند و مانند آن. خب، «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ»

وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» اینکه گفته شد که ادریس از درس است که نقد جناب زمخشری بر این سکتیت و اینها نقل شد اما حرفی را که خود زمخشری نقل می کند این است که ممکن است این بزرگوار که اسم او غیر ادریس بود معنای درس و بحث را هم به همراه داشت که در ترجمه ی به عربی این نکته ملحوظ شد و از او به ادریس یاد کردند و گرنه ما بگوییم ادریس این پیامبر را ادریس گفتند «لکثره دراسته» این تام نیست برای اینکه این عربی نیست این عجمه است عجمی است و عربی اگر بود که خب منصرف می شود این چون عجمه دارد و علمیت همین نام نشان می دهد که عربی نیست همین حکم اعراب نپذیری.

خب، رفعت مکان علی جناب فخررازی می گوید که برای رفعت چندتا احتمال هست یکی رفعت مکانی است و قرینه ی «مَكَانًا» این را تأیید می کند، خب اگر «مَكَانًا» کنار رفع آمده تأیید می کند که منظور از این رفع، رفع مکانی است «عَلِيًّا» هم در کنارش آمده در حالی که «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» آنجا چنین معنای حسی منظور نشده نباید هم می شد، اگر مکان در کنار رفع ذکر شد باعث این می شود که بگوییم رفع مکانی است «عَلِيًّا» هم ذکر شده در کنار رفع شما باید فرق بین علو و رفعت را بیان کنید اولاً، تا مشخص بشود که اینجا مکانت هست نه مکان ثانیاً، ما یک علو داریم و یک رفعت، اگر این رفعت همان علو باشد این نظیر مفعول مطلق تأکید است از غیر ماده ی فعل خودش مثل اینکه کسی بگوید «جَلَسْتُ قَعُودًا» این «قَعُودًا» مفعول مطلق تأکید است معنای جلوس را دارد منتها از لفظ دیگر است از ماده ی دیگر است «جَلَسْتُ قَعُودًا» اما وقتی گفته شد «رَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا» «رَفَعْنَا عَلِيًّا» یعنی «رَفَعْنَا رَفَعًا» اگر این باشد همان معنای ارتفاع را می رساند اما اگر معنای دیگری داشته باشد که قهر و سلطه و اشراف و این گونه از معانی را به همراه داشته باشد که غیر از معنای رفع است شبیه مفعول مطلق نوعی می شود مثل «جَلَسْتُ جَلَسَةً» این «جَلَسَةً» یعنی این یک نوع خاصّی از نشستن است حالا یا دوزانو نشستم یا چهارزانو نشستم یا متورک نشستم بالأخره یک نوع خاصّی از جلوس است اگر گفت «جَلَسْتُ جَلَسَةً» این یک مفعول مطلق است و تأکیدی، اگر گفت «جَلَسْتُ جَلَسَةً» یعنی این نوع خاص نشستم تورک کردم، متورکاً نشستم و مانند آن، اینجا که فرمود: «رَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا» چون بین علو و رفعت فرق است پس مفعول مطلق نوعی است یعنی یک قسم از رفعت است.

مطلب بعدی آن است که رفعت را قرآن کریم در موارد فراوان ذکر کرده که غالب اینها مربوط به امور معنوی است درباره ی مساجد، حرم و اماکن خاص تعبیر کرد فرمود: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» آیه ی ۳۵ و ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نور» این است که فرمود اولش «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که صدر آیه است صدر آیه ی ۳۵ است «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «مَثَلُهُ» نیست «مَثَلُ نُورِهِ» معلوم می شود الله نور است یک، «لِلنُّورِ نُورٌ» این دو، مثل نور الله که خود الله نور است این است که «مِشْكَاهِ» کذا و کذا و کذا آنچه در این مراحل چندگانه گفته می شود مثل الله نیست مثل نور الله است که خود الله نور است پس اللهی که نور است مثل ندارد «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الله مثل ندارد نور نور خدا مثل دارد آن مثلش همین «مِشْكَاهِ» و «مِصْبَاحِ» و امثال ذلك است «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهِ» پس دوتا نور شد یعنی دوتا نور شد بعد در پایان فرمود: «نُورٌ عَلَى نُورٍ» معلوم می شود این نور حالا کم کم دارد اضافه می شود از دو نور به بیشتر «نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ» این دیگر نور دیگر است آن که «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است که برای همه است آن را که «هدى لجميع الناس» است «لجميع العالم» است اما این نور ویژه «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مِنْ يَشَاءُ» پس معلوم می شود ما یک نور عام داریم یک نور خاص، نور عام برای هدایت همه ی جهان است نور خاص برای «مَنْ يَشَاءُ» است کسی را که خدا بخواهد مستحضرید که ذات اقدس الهی مشیتش حکیمانه است یک، و هیچ عاملی هم این مشیت حکیمانه حضرت را عوض نمی کند او، این از بیانات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) است در صحیفه که «يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» (۱) ای خدایی که ما به هر امری متوسل بشوی، بخواهی مسیر حکمت را عوض کنی که کاری _ معاذ الله _ غیر حکیمانه بکنی ممکن نیست و هیچ وسیله ای مسیر حکمت تو را تغییر نمی دهد و اگر فرمودی «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۲) آین توسلات ما برای آن است که این کار حکیمانه ات به این سمت ما را هدایت کند به سود ما باشد و مانند آن، «يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» بنابراین مشیت او حکیمانه است «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۳) از اینجا یک سؤال تولید می شود که خب اگر یک نور عام دارد یک نور ویژه آن نور ویژه را ما کجا پیدا کنیم، فرمود: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» (۴) آن نور خاص همه جا نیست در هر خانه نیست، در هر زمان نیست، در هر زمین نیست «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» مسجد که بیت خداست این است، مسجد الحرام، حرمین، حرم وحی، جای نزول وحی اینها بیت الله است حرم اهل بیت خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را این در بحث مکان مصلی دارد که بالأخره این خاندان طرزی اند که نام اینها به نام الله ملحق شده است، حرم اینها به خانه ی خدا ملحق شده است خب اگر خب با اینکه قبرستان است اینجا بالأخره مُرده دفن است قبرستان نماز مکروه است ولی نماز در حرم با اینکه قبرستان است معادل بهترین مساجد است ایشان می فرماید خانه ی اینها ملحق به خانه ی خدا شد. خب، این جزء «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» اگر نور ویژه ای کسی طلب بکند در جایی که خدا خواست اینجا جای بلند بشود خب رفعت مسجد به رفعت مکان است دیگر «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» یعنی «أُذِنَ تَكْوِينًا» و گرنه تشریحاً که به همه اجازه داد که، پس بعضی از جاها را خدا رفیع می کند حرم را رفیع می کند، مسجد را رفیع می کند و مانند آن، اینجا آدرس نور خاص است پس اگر کسی خواست از آن نور ویژه برخوردار بشود باید به جایی برود که خدا آنجا را بلند کرده آن مکان را بلند کرده با اینکه به حسب ظاهر هم سطح با سایر امکنه است یک ارتفاع مکانی ندارد «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (۵) چه کسی «يُسَبِّحُ»، «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» (۶) که غالب این دو آیه صدر آیه ی بعدی جواب سؤالی است که از آیه قبل نشأت می گیرد اگر در آیه ی قبل گفته شد «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» سؤال این است که «مَنْ هُوَ الْمَسْبُوحُ» می فرماید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» آیه ی قبل که گفته شد «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» سؤالی تولید می شود که آن نور کجاست «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» خب در همه ی موارد سخن

از رفع مکانت است نه رفع مکانی چه اینکه نام مبارک پیغمبر را که ذات اقدس الهی فرمود ما تو را بلندآوازه کردیم این منظور رفعت مکانت است در آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «شرح» که «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» است آیه ی چهارش این است که «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» ما نام تو را از نظر مکانت و مرتبت بلند کردیم.

ص: ۲۰۶

- ۱- (۱) . صحیفه ی سجادیه, دعای ۱۳.
- ۲- (۲) . سوره ی مائده, آیه ی ۳۵.
- ۳- (۳) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.
- ۴- (۴) . سوره ی نور, آیه ی ۳۶.
- ۵- (۵) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.
- ۶- (۶) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.

پرسش: خب، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد مانعی ندارد که هم «مَكَانًا عَلِيًّا» مکانِ بلند باشد هم جایگاه ویژه.

پاسخ: آخر مکانِ بلند فضیلت نیست.

پرسش: آن روایات معراج را اگر سندش را بررسی کنیم.

پاسخ: خب مکان نیست او، در بحث دیروز گذشت که اگر کسی رفت بالا وقتی زمین را نگاه می کند زمین بالای سرش است به حسب اعتبار است دیگر از این نظر که ما می بینیم وقتی کسی رفت کُره ی مریخ یا بالا-تر عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل آنجا هم که رفت زمین را بالای سرش می بیند.

پرسش: حاج آقا بهشت نسبت به زمین.

پاسخ: خب بهشت اگر باشد مکانت است در حقیقت دیگر، بهشت تطبیق می شود قابل تطبیق است ولی مکانت است دیگر، خب.

پرسش: اگر روایات معراج درست باشد مکانت معنوی هم هست معراج پیامبر؟

پاسخ: مکانِ معنوی هست یقیناً معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اما ارتفاع مادی در کار نیست برای اینکه این کُرات معلّق بالا و پایین ندارد آنهایی که رفتند به حسب ظاهر در مریخ زمین را بالای سرشان می بینند، بالا و پایین ندارد که ما که اینجا هستیم اینها را بالا می بینیم آنها که هستند ما را بالا می بینند این طور نیست که کسی رفته کُره ی قمر ما را پایین ببیند که سر خم بکند که سر را همین طور می کند ما را می بیند این طور نیست که ما پایین باشیم که.

پرسش: مکانت با مکان ملازم است بالا باشد آنجا هم بالاست دیگر.

پاسخ: نه خب بالا و پايين نيست در مكان جرمانى و جسمى اين فضا كراتى در فضا معلق اند اين طور نيست كه اگر كسى رفته كره ي قمر بخواهد زمين را ببيند سر خم بكنند زمين را ببيند اين همين طورى مى كند زمين را مى بيند ما هم بالاى سر اويم.

پرسش: سماء كه سماء ناميده شده بالاخره به حسب ماده است.

پاسخ: بله، اينكه مى فرمايد: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (۱) ما فوق رأس را مى گویند سماء در لغت عرب، اما فرهنگ قرآن اين چنين نيست كه او را مكانت بالا بداند كه مى فرمايد باران را ما از بالا براى شما مى فرستيم، تگرگها را از بالا براى شما مى فرستيم اين است اما حالا اين باشد كه مثلاً پيغمبرى را مثل ادريسى را ما برديم مثلاً بالا، بالا و پايين ندارد كه شايد آنها خيلى آرزو بكنند كه اى كاش زمين را كشف بكنند بيايند زمين ببينند زمين چه خبر است. خب.

پرسش: در قضيه ي حضرت عيسى (عليه السلام) هست كه «رفعه الله».

پاسخ: حالا آن را اشاره مى كنيم.

پس بنا بر اين آنچه در جريان وجود مبارك پيغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) هست كه «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (۲) يعنى تو را نام آور كرديم در سوره ي مبارك «عبس» آيه ي چهارده و پانزده اين است كه «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِى صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» اين كتابهاى الهى از اين مسيرى كه مى گذرد صحيفه هاى با كرامت اند نقص و عيبى در آنها نيست، سهو و نسيانى در آنها نيست، غلط در آنها نيست، اشتباه در آنها نيست، جهل در آنها نيست، كتابهاى هستند خيلى رفيع يعنى داراى مكانت عاليه اند و مطهر از هر نقص و عيبى اند. در جريان وجود مبارك عيساى مسيح آن طورى كه در سوره ي مبارك ي «آل عمران» بحثش گذشت فرمود ما تو را به طرف خودمان بالا مى بريم آيه ي ۵۵ سوره ي مبارك ي «آل عمران» اين بود «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَاعِيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» خب اگر الله تعالى جا ندارد، زمان و زمين ندارد، مترمّن و متمكّن نيست رفعت به خدائى كه منزّه از مكان و زمان است رفعتِ مكانت خواهد بود ديگر اين چنين نيست كه جايى باشد خدا به آنجا نزديك تر باشد جايى باشد خدا از آنجا دورتر باشد _ معاذ الله _ كه «وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و همچنين آنچه در مرحله ي نازل تر بهره ي عالمان دين و عاملان الهى است در سوره ي مبارك ي «مجادله» آيه ي يازده به اين صورت بيان فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا» مردم در اوایل اسلام سعى مى كردند كه اصلاً مسجد نروند يا اگر از کنار مسجد مى گذرند گوششان را پنبه بگذارند يا انگشت بگذارند كه صدای پيغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) را نشنوند و مانند آن، كم كم در اثر رشد اسلام طورى شد كه سبقت مى گرفتند زودتر بيايند به مجلس پيغمبر و جا براى افراد تازه وارد نبود كسى هم كه وارد مى شد اينها علاقه مند نبودند كه مجلس را ترك كنند اين آيه دوتا دستور را به همراه آورد فرمود آنهاى كه قبلاً بودند از سخنان حضرت استفاده كردند بهره بردند آنها بلند شوند تا افراد تازه وارد بنشينند و اگر لازم نبود بلند بشوند جمع تر بنشينند تا افراد تازه وارد جا داشته باشد اين دوتا دستور اخلاقى را در آيه ي يازده سوره ي «مجادله» نازل كرد فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ» «فَسِيحَت» همان وسعت است اگر به شما گفته شد قدرى جمع تر بنشينند جا بدهيد تا افراد تازه وارد جا پيدا كنند «فَأَفْسِحُوا» جا بدهيد وسعت ايجاد كنيد در بعضى از روايات دارد كه وجود مبارك حضرت فرمود گروهى ملعون اند يكي از افرادى كه ملعون است يا گروههاى كه ملعون است «المتربّع فى الموضوع الضيق» (۳) آن كه در جاى تنگ چهارزانو بنشيند خب اين را لعنت

کرده حضرت در روایات ما «المرتَّبُ فِي الْمَوْضِعِ الضَّيِّقِ» خب وقتی جا تنگ است آدم چهارزانو نمی نشیند که فرمود چهارزانو نشینند یک زانو بنشینند، دوزانو بنشینند جا بدهید به افراد تازه وارد «فَأَفْسِدُوا حُجُوجَهُمْ» فسحت بدهید، وسعت بدهید فسیح با «سین» یعنی وسیع، «فَأَفْسِدُوا حُجُوجَهُمْ يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» خدا هم گشایشی در کار شما ایجاد می کند اگر پای شما بنا شد خسته بشود حفظتان می کند، بدن شما بنا شد خسته بشود حفظتان می کند او شما را در شب چند بار از این پهلو به آن پهلو می غلطاند که به شما سخت نگذرد این مواظب خوابیدن شما هست «مَنْ يَكُلُّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» (۴) انسان نمی فهمند چند بار شب از این طرف به آن پهلو غلطید که فرمود چه کسی شما را حفظ می کند در شب و روز از حوادث؟ «كَلًّا» یعنی «حفظ» «مَنْ يَكُلُّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» کالیء و حافظ شما شب که می خوابید چند بار شما را از این پهلو به آن پهلو می غلطاند نه عالمید و نه صبح که بیدار شدید باخبرید چه کسی شما را تر و خشک می کند مثل مادری که بچه اش را حفظ می کند مایم دیگر، خب این خدا فرمود اگر حادثه ای بخواهد به بدن شما وارد بشود ما نمی گذاریم شرح صدر عطا می کنیم، جبران می کنیم به دیگری جا بدهید. «فَأَفْسِدُوا حُجُوجَهُمْ يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا» (۵) اگر جمعیت زیاد شد آنهایی که چهارزانو نشسته بودند دوزانو یا یک زانو نشستند باز جا کم آمد فرمود آنهایی که سابقه دارند یکی دو جمله قبلاً از حضرت شنیدند استفاده کردند آنها بلند شوند نوبت به افراد تازه وارد برسد «نشوز» یعنی رفتن، یعنی بلند شدن «وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا» خب در این زمینه فرمود: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» این درجات منصوب است که نصبش به جر است یعنی تمیز باشد دو تا جمله است هر کدام از اینها تمیز می خواهد منتها تمیز یکی از جمله ها ذکر شده تمیز جمله ی دیگر محذوف شده «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» این تمیز می خواهد این جمله ی اول تمیز می خواهد تمیزش ذکر نشده «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی «یرفع الله الذين اتوا العلم» این جمله ی دوم هم تمیز می خواهد تمیزش ذکر شده چون جمله ی دوم تمیزش ذکر شده تمیز جمله ی اول که محذوف است هم معلوم خواهد شد منتها جمله ی اول برای مؤمن غیر عالم است، جمله ی دوم برای مؤمن عالم است قهراً چون مؤمن عالم بر اساس «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ» (۶) با غیر عالم فرق می کند اگر درباره ی «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» تمیزش «دَرَجَاتٍ» است تمیز «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» «درجه» است یعنی خدا به مؤمن یک درجه می دهد به مؤمن عالم چندین درجه اگر رفعت است همین معانی است دیگر، دیگر بالا و پایین مکانی معنا ندارد که «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» تمیزش محذوف است این جمله ی اولی «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی «یرفع الله الذين اتوا العلم» این جمله ی دوم، تمیز جمله ی دوم «دَرَجَاتٍ» است، تمیز جمله ی اول محذوف است و یقیناً درجات نیست درجه است «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۷) خب، آنچه از رفع در قرآن کریم به کار رفته همین رفعت معنوی است دیگر آن وقت این با جریان معراج و اینها هماهنگ است نه معراجی که وجود مبارک ادریس الآن در آسمان چهارم باشد که بعضیها خیال کردند یا کمتر و بیشتر نه، او هم رفعت معنوی دارد تو هم رفعت معنوی داری معراجهای مکزری برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه اتفاق افتاد چندین معراج بیش از صد معراج حالا آن معراج معروف را که بخشی در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بخشی در سوره ی مبارکه ی «نجم» آمده معروف است و گرنه بیش از صد معراج برای وجود مبارک پیغمبر بود. خب، این اگر جریان ادریس را بالخصوص ذکر فرمود برای اینکه زمینه ی رفعت معنوی را ذکر کردند حالا فرمودند این «عَلَيَّا» نشان می دهد که یک رفعت ویژه است که علو و اقتدار و سلطه و امثال ذلك را به همراه دارد این از بیانات نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه» (۸) این علو به همان معناست. خب، «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ» فرمود اینها کسانی اند که خدای سبحان به اینها نعمت ویژه عطا کرده است ملاحظه فرمودید که سوره ی مبارکه ی «مریم» با همین جلال و شکوه شروع شده فرمود: «ذِكْرُ رَحْمَتِ

رَبِّكَ عَزِيدُهُ زَكْرِيَّا» (۹) نعمت نبوت و ولایت و امامت و صداقت و امثال ذلك مطرح شد این بزرگان یعنی زکریا، یحیی، عیسی، ابراهیم، اسماعیل، ادریس، موسی (علیهم الصلاه و علیهم السلام) که خصیصه ی بعضی از اینها را ذکر فرمود یا بعضی از خصایص اینها را ذکر فرمود در جمع بندی نهایی فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» این هم که ما در سوره ی مبارکه ی «حمد» به خدا عرض می کنیم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، (۱۰) «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» اینها هستند اینها هم همراه اند، هم راه همراه اند و هم راه برای اینکه ما راه شرق و غرب که نداریم که راه امامت است و راه ولایت است و راه اند دیگر یک وقت است ما می گوئیم ما همراهی داریم که دوتایی در این راه داریم حرکت می کنیم مثل اینکه دو نفر می خواهند بروند حرم این دو نفر راهی دارند و همراه هم اند حالا- اگر کسی خواست در کوی ولایت و امامت و دین حرکت کند با نبی باشد این نبی هم راه اوست هم همراه اوست برای اینکه راه مکانی که نیست راه زمانی که نیست راه پیروی از نبی و ولی است دیگر. خب، ما در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً بحث شد آنجا چون بازتر و شفاف تر است که «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۱۱) اینجا به آن وسعت بحث نشده ولی فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» ما در نمازها شبانه روز ده بار از خدای سبحان درخواست می کنیم ما را با اینها محشور بکن راهی که به اینها دادی به ما عطا بکن که ما هم سفرانی مثل اینها داشته باشیم «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» این عناوین چهارگانه ای که ذکر فرمود هر کدام برای توجه خاص است و گرنه یکی از بقیه کافی بود اگر اکتفا می کرد به ذریه آدم کافی بود چون همه ی این انبیا (علیهم السلام) ذریه آدم اند اما برای حرمت نهایی به این اشخاص که اینها ذراری شان توانستند رهبری جوامع را به عهده بگیرند نام مبارک اینها را جداگانه ذکر می کند «مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ» دوبار تکرار فرمود بار سوم و بار چهارم دیگر ذریه ذکر نفرمود بار اول و بار سوم ذریه است، بار دوم و بار چهارم دیگر ذریه ذکر نفرمود ذریه آدم و از کسانی که با نوح حمل شدند البته آنهایی که به حسب ظاهر آنچه در سوره ی مبارکه ی «صافات» هست این است که نسل فعلی بالأخره «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» (۱۲) قبل است در زمان نوح هر که بود در این منطقه ی خاورمیانه همه شان هلاک شدند مگر آنهایی که همراه نوح (سلام الله علیه) سوار کشتی شدند که فرمود: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» بقیه ذریه حضرت آدم اند وجود مبارک ابراهیم هم از ذراری حضرت نوح است لکن برای خصیصه ای که انبیای ابراهیمی از وجود مبارک ابراهیم نشأت گرفتند نام مبارک ابراهیم را می برد «وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ» ذریه ابراهیم حضرت اسماعیل است و وجود مبارک پیغمبر ماست و اینها «وَإِسْرَائِيلَ» یعنی ذریه اسرائیل که وجود مبارک موسای کلیم از ذریه حضرت اسرائیل است یعنی یعقوب «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» اینها هم جزء انبیای دیگر هستند یا اولیای دیگر هستند یا پیروان این ذوات مقدس اند «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» برخیا خواستند بگویند منظور از این سجده، سجده ی شکر است و منظور از این گریه و بُكاء، بُكاء شوق است برای اینکه «آيَاتُ الرَّحْمَنِ» جز نشاط چیز دیگری را به همراه خود نخواهد داشت یک وقت است آیات عذاب است، یک وقت آیات مطلق است، یک وقت خصوص آیات الرحمان است اگر آیات الرحمان تلاوت بشود کسانی که رحمانی می اندیشند با رحمت الهی مأنوس اند هم شاکرند و هم اشک شوق می ریزند در ذیل این روایتی نورانی از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده است که ما را اراده کرده یعنی مصداق کاملش ماییم و این هم از آیاتی است که سجده اش مستحب است و وجود مبارک امام سجاد این کار را می کردند وقتی این آیه را تلاوت می فرمودند سجده ی تلاوتی که مستحب است انجام می دادند می فرماید منظور ماییم. صلوات الله و سلام خدا بر اینها حالا بقیه مطالب _ ان شاء الله _ می ماند برای فردا.

- ۱- (۷) . سوره ی انعام, آیه ی ۹۹.
- ۲- (۸) . سوره ی شرح, آیه ی ۴.
- ۳- (۹) . وسائل الشیعه, ج ۲, ص ۴۵۰.
- ۴- (۱۰) . سوره ی انبیاء, آیه ی ۴۲.
- ۵- (۱۱) . سوره ی مجادله, آیه ی ۱۱.
- ۶- (۱۲) . سوره ی زمر, آیه ی ۹.
- ۷- (۱۳) . سوره ی مجادله, آیه ی ۱۱.
- ۸- (۱۴) . من لا یحضره الفقیه, ج ۴, ص ۳۳۴.
- ۹- (۱۵) . سوره ی مریم, آیه ی ۳.
- ۱۰- (۱۶) . سوره ی حمد, آیات ۷ و ۸.
- ۱۱- (۱۷) . سوره ی نساء, آیه ی ۶۹.
- ۱۲- (۱۸) . سوره ی صفات, آیه ی ۷۷.

Your browser does not support the audio tag

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱)»

سوره ی مبارکه ی «مریم» که در مکه نازل شد عناصر محوری او عقاید اصلی است و خطوط کلی اخلاق و خطوط کلی فقه و حقوق است ترسیم خطوط جزئی فقه و حقوق در مدینه بیان شده بعد از اینکه این غرض در اول سوره ذکر شده است که «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا» (۱) جریان برخی از انبیای الهی و همچنین جریان حضرت مریم (سلام الله علیها) که از انبیا نبود ذکر فرمود آن گاه در وسط سوره که یک واسطهالعقدی بین آغاز و انجام سوره است هم اول سوره را به آخر سوره ختم می کند هم جمع بندی را در وسط سوره ارائه می کند این آیات را نازل فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» از جریان زکریا و یحیی (علیهما السلام) از جریان مریم و عیسی (علیهما السلام) از جریان ابراهیم و اسحاق و اسماعیل (علیهما السلام) و از جریان موسی و عیسی (علیهما السلام) اینها را که ذکر فرمود، فرمود اینها کسانی اند که از نعمت ویژه الهی برخوردار بودند «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» با «أُولَئِكَ» که اشاره به بعید است می خواهد مقام و منزلت اینها را ذکر بفرماید و گرنه می خواهد مقام و منزلت اینها را ذکر فرماید و گرنه اینها اسامی شان در همین آیات قبلی ذکر شده است ممکن بود بفرماید «هولاء» اما فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» ذات اقدس الهی به اینها نعمت ویژه داد «مِنَ النَّبِيِّينَ» این «مِن» برای تبعیض است نه برای بیان اینکه در بین این مُنعم علیهم وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هست که از نبیین نیست اگر «مِن» النَّبِيِّينَ» برای بیان باشد دیگر شامل حضرت مریم (سلام الله علیها) نخواهد شد لذا در بین این دو قول که آیا «مِن» برای بیان است یا برای تبعیض همان تبعیض اولاست اما «مِن» بعدی برای بیان است البته «مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ» برای اینکه اجداد حضرت نوح هم ذکر بشود مثل ادريس «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» که وجود مبارک ابراهیم هم که ذریه ی «مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» است ذکر شده باشد. «وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ» که اسحاق و یعقوب و اسماعیل (سلام الله علیهم) است ذکر شده باشد بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد و ذریه ی اسرائیل که انبیای اسرائیلی مثل وجود مبارک موسی و عیسی (علیهما السلام) شامل شده باشد «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا» این «مِن» دیگر «مِن» بیانیه است این دیگر تبعیض نیست کسانی که ما آنها را هدایت کردیم و آنها مُجتَبای ما هستند جَبایه اند، برچین اند این هدایت، هدایت پاداشی است یک هدایت ابتدایی، هدایت تشریحی است که «هُدًى لِلنَّاسِ» (۲) است خدای سبحان همه را هدایت کرده کسی نیست که اهل تکلیف باشد و خدای سبحان او را هدایت نکرده باشد هم با عقل و فطرت از درون، هم با وحی و نبوت از بیرون «هُدًى لِلنَّاسِ» را تدوین کرده است همه را هدایت کرده آنهایی که پذیرفتند و همراه انبیا حرکت کردند یک هدایت پاداشی خدا نصیب اینها می کند یک گرایش خوبی در اینها پیدا می شود علاقه ای پیدا می کنند بعضی می بینند ما از خواندن قرآن یا دعا یا زیارت مثلاً

خسته می شویم یا بی رغبتیم یا احساس نشاط نمی کنیم ولی برخیها نشاطشان در این امور است این گرایشها به دست کسی نیست این گرایشها پاداشی است که خدای سبحان به انسان عطا می کند که فرمود: «مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۳) این هدایت پاداشی است دیگر یا «إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (۴) اگر آن هدایت ابتدایی باشد که اتحاد مقدم و تالی و اتحاد موضوع و محمول و ضرورت بشرط المحمول است که فرمود: «مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۵) معلوم می شود هدایت دیگر است دیگر و گرنه خود ایمان نحوه ای از هدایت است یا «إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» معلوم می شود هدایت دیگر است دیگر این هدایت، هدایت پاداشی است نه هدایت ابتدایی و اینها مُجْتَبَى ما هستند جباه اند، برچین اند خدای سبحان همه را به عنوان یک درخت ثمر بخش در جهان هستی آفرید فرمود: «وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا» (۶) خب این باغ را خدای سبحان با این نهالها آباد کرد نهالها را غرس کرد و انسانها به منزله ی نهالهای الهی اند و باغبان ذات اقدس الهی است که باید میوه بدهد بعضی شجره ی طیبیه می شوند که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۷) بعضی شجره ی خبیثه می شوند که «اجْتَنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» (۸) بنابراین این باغ را خدای سبحان احداث کرد درختها را کاشت طیب و طاهر بود حالا آبهای هرز را بعضی می خورند بعضی نمی خورند خدای سبحان بخواهد میوه ی این باغ را بچیند مثل آن باغبان ماهری که سعی می کند بهترین میوه را انتخاب بکند جباه یعنی برچین کردن، مُجْتَبَى یعنی برچین شده نظیر مصطفاست و نه عین مصطفی فرمود اینها مُجْتَبَى ما هستند، جباه شده اند، برچین اند حالا اگر کسی مهمان داشته باشد بنا باشد از یک طبق میوه مقداری انتخاب بکند آن درشتها و سالمها و شادابها را انتخاب می کند دیگر فرمود اینها برچین شده ی ما هستند ما اینها را برچین کردیم مُجْتَبَى ما هستند «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» نشانه ی این جباه و اجْتَبَى ما این است که دیگران هم قرآن را می خوانند اما اینها قرآن را طرز دیگر می خوانند «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرِّحْمَنِ» خودشان که می خوانند که معلوم است چطور می خوانند دیگران اگر آیات الهی را بر اینها بخوانند اینها به خاک می افتند، سجده می کنند، گریه می کنند حالا یا واقعاً سجده است یا نشانه ی خضوع و خشوع کامل است. زمخشری در ذیل این آیه نقل می کند که کسی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در عالم رؤیا دید و بخشی از قرآن را خدمت آن حضرت خواند حضرت فرمود: «هذه القراءة فأين البكاء» (۹) یعنی مردان الهی دو خصیصه دارند یکی اینکه قرآن می خوانند یکی اینکه به دنبال قرآن بالأخره سجودی هست، گریه ای هست گریه ات کجاست حالا قرآن را خواندی اینکه فرمود: «هذه القراءة» یعنی خواندن قرائت هست اما «فأين البكاء» این «فأين البكاء»، «فأين السجود» را هم البته به همراه دارد. قرآن کریم این نعمتها را به سه قسم تقسیم کرده در قیامت هم سه قسم است در دنیا هم سه قسم است و آن حدیث نورانی که از وجود مبارک حضرت امیر آمد از وجود مبارک ابی عبدالله (علیه السلام) آمد از همین آیات گرفته شده بعضیها بر اساس ترس ایمان می آورند برای اینکه آبرویشان نرود ایمان می آورند برای اینکه آبرویشان نرود امین اند، صادق اند، خیانت نمی کنند، ظلم نمی کنند و مانند آن، بعضیها برای اینکه حیثیتی پیدا کنند، وجهه ای پیدا کنند، محبوبیتی پیدا کنند دست به کارهای زشت نمی زنند، بعضیها هم حُبّاً لله این کار را نمی کنند درباره ی بهشت هم همین طور قیامت هم همین طور است بعضیها «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است بعضی «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» است برخیها «حُبّاً لله» است این تثلیثی که درباره ی قیامت آمده است در آن دو تا روایت معروف برگرفته از این آیات است قرآن کریم یک عده را «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» معرفی می کند که اینها دست به گناه نمی زنند، یک عده «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» یک عده هم «حُبّاً لله» آنهايي که «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است این هراس از دوزخ نعمتی است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» است که این هم نعمتی است درباره ی این گونه افراد می فرماید: «اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» (۱۰) بالأخره این نعمت را من به شما دادم شما نگهبان این نعمت باشید آنهايي که برتر از این فکر می کنند نمی فرماید: «اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» فرمود: «فاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۱۱) شما مُحَبِّ من هستید خب همین را داشته باشید

من هم محب شما می شوم «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۱۲). بنابراین آنهایی که متنعم به محبت الهی اند متنعم به محبوب بودن الهی هم هستند فرمود شما به یاد من باشید من به یاد شما هستم دیگران سخن از تقدیر مضاف و امثال ذلك نیست «اذكروني» نه یعنی «اذكروا نعمتي» آن «اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم» برای آیات دیگر است اینها هم همین طورند آنچه در بحث دیروز از بعضی از اهل معرفت نقل شده است که منظور از این گریه، گریه ی شوق است شاید تام نباشد برای اینکه رحمانی که در قرآن کریم مطرح است «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» هست، «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (۱۳) هست در قرآن هم آیات خوف هست هم آیات رجا هست هم آیات دوزخ هست هم آیات بهشت هست، همین خدایی که معلّم قرآن است اگر آیات رحمان خوانده بشود عدّه ای «سُجِّدًا وَبُكِيًّا» خواهند بود خب آیات الرحمان بخشی مربوط به جهنم است بخشی مربوط به عذاب است بخشی مربوط به رضوان است که «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۱۴) پس این بکاء اختصاصی به گریه و شوق اینها ندارد می تواند دو قسم گریه البته شوق است یک قسم گریه خوف گرچه گریه ی خوف هم می تواند دو قسم باشد آن دو قسمی که گریه ی شوق است برای بهشت است یا شوق به لقای خداست برای دوزخ یک گریه ی خوف است البته خوف هم می تواند دو تا گریه داشته باشد یک گریه ی خوف هست که گرفتار جهنم می شود، یک گریه ی خوف است که گرفتار هجران الهی می شود «صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كَرَامَتِكَ» (۱۵) این دیگر گریه ی فراق ذات اقدس الهی است پس بنابراین هم در این طرف دو تا گریه می تواند باشد هم در آن طرف اقسام چهارگانه ی گریه را شامل می شود حالا تا تالی قرآن از چه سنخی باشد «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا».

ص: ۲۰۹

- ۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲.
- ۲- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۳- (۳) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱.
- ۴- (۴) . سوره ی نور، آیه ی ۵۴.
- ۵- (۵) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱.
- ۶- (۶) . سوره ی نوح، آیه ی ۱۷.
- ۷- (۷) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۴.
- ۸- (۸) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۶.
- ۹- (۹) . تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۲.
- ۱۰- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۰.
- ۱۱- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.
- ۱۲- (۱۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.
- ۱۳- (۱۳) . سوره ی الرحمن، آیات ۱ و ۲.
- ۱۴- (۱۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.
- ۱۵- (۱۵) . اقبال الأعمال، ص ۷۰۸.

مطلب دیگر این است این «من» در «مَمَّنْ هَدَيْنَا» چون بیانیه است نه تبعیض بر خلاف «من» اول که «من» تبعیض است شامل غیر انبیا هم می شود چه اینکه شامل مریم (سلام الله علیها) هم شد اگر شامل غیر انبیا می شود این روایتی که در بحث دیروز از وجود مبارک امام سجاد نقل شده است که منظور ما میم یعنی ما و امثال ما اولیای الهی، ائمه الهی و مانند آنیم این مشکلی ندارد در تفسیر روح المعانی این روایت را نقل می کنند به همان سبک خاص خودشان طعنی دارند می گویند در تفسیر امامیه روایتی هست که علی بن الحسین (سلام الله علیهما) فرمود این برای ماست و شما می دانید که روایات امامیه نیازی به نقل ندارد «لا یخفی علی أهل التمییز» که اینها چه چیزهایی نقل می کنند و چطور نقل می کنند البته ما حرفهای متقن و قول سدید و بنیان مرصوص فراوان داریم لازم نیست که چیزی که سند معتبر ندارد نقل بکنیم تا چنین بهانه ای به دست اینها بیاید الآن بهترین تفسیر رایج همان تفسیر قبل از المیزان تفسیر شریف مجمع البیان بود شما نگاه کنید آلوسی در تفسیر روح البیان خودش نسبت به مجمع البیان چه تعبیراتی دارد اصلاً می گوید آن قابل مطالعه نیست این طور، این طور نسبت به مثلاً روایات و تفسیر شیعه بی مهتری می کنند. خب، اگر مثلاً دقت می کردند مشکلات بهتر از این و زودتر از این حل می شد اما ما موظفیم هم خوب حرف بزنیم هم حرف خوب هر دو هم فراوان است هم قول سدید فراوان است روایات مطلق فراوان است ادله ی متقن فراوان است که خدا غریق رحمت کند مرحوم امینی را مرحوم شرف الدین را این طور آدم دست به قلم می کند می نویسد و هم خوب حرف زدن روایتی که صحیح نیست ضعیف است پایه ای ندارد مُرسل هست ممکن است مصرف داخلی داشته باشد اما این را آدم بخواهد عمومی ذکر بکند مصلحت نیست الآن هر چه شما بنویسید تنها مصرف داخلی دارد داخل و خارجش یکی است. خب، چون این «من»، «من» بیانیه است و شامل غیر انبیا می شود پس بنابراین اگر وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) بفرماید ما مصداق این آیه ایم حق گفته است «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» حالا یا خودشان بخوانند یا دیگری بخواند «خَرُّوا سُجَّدًا وَكِيًّا» مطلب دیگر اینکه تنها سجده و گریه ی ظاهری نیست چه اینکه آن آیه که فرمود: «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» (۱) معنایش این نیست که ساکت باشید معنایش این است که در برابر قرآن دیگر باید تسلیم بود خدا این چنین فرمود ما هم نظر ما این است این سخن درست نیست نه یعنی فقط گوش بدهید، گوش شنوا داشته باشید «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» در برابر قرآن حرف نزنید می دانید عقل چراغ است از چراغ فقط روشن کردن کار او برمی آید حق حرف ندارد که اگر کسی بگوید عقل من _ معاذ الله _ در برابر دین چنین می گوید این ادعا کرده که عقل او هم سراج است هم صراط در حالی که خود عقل می گوید من فقط سراجم من نشان می دهم در عالم چه خبر است قبل از اینکه من خلق بشوم این بنا خلق شده است خدای سبحان عالم را آفرید، فرشته ها را آفرید، سماوات و ارض و موجودات را آفرید بعد مهمان دعوت کرد ما را آورد کاری که از عقل بشر ساخته است سراج بودن اوست و نه صراط بودن راه را خدا نشان داد از کجا شروع بکنید به کجا ختم بشود این راه را بروید به کدام مقصد می رسید آن راه را بروید به کدام مقصد می رسید معماری و مهندسی به عهده ی او بود فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» (۲) حالا عقل بیاید بگوید که باید این کار را کرد، نباید آن کار را کرد این باید و نباید را عقل به عنوان چراغ باید خبر بدهد نه انشاء بکند قانونی را خودش وضع بکند این چنین نیست او قانون شناس خوبی است البته مثل نقل معتبر، بنابراین اگر گفته شد اینها سجده می کنند یعنی در برابر او حرفی نمی زنند گریه می کنند یعنی در برابر او خاضع اند هم معنای آن «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» این است که چراغ خوبی باشید خب چراغ فقط کارش سکوت است دیگر روشن می کند همه جا را نشان می دهد دیگر حرف نمی زند که آنجا باید راه درست بشود آنجا نباید راه درست بشود می گوید آنجا راه هست باید رفت آنجا راه نیست نباید رفت این

باید و نباید را به عنوان هدایت می گوید نه اینکه من این قانون را وضع کردم اینجا را من راه قرار دادم آنجا را من چاه قرار دادم این نیست.

ص: ۲۱۰

۱- (۱۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۴.

۲- (۱۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۳.

پرسش: استاد عقل برهان را دارد.

پاسخ: برهان دارد برای اینکه واقع چه هست نه واقع چه باید باشد واقع را هم که عقل نساخت چراغ اگر حرف بزند بله برهان دارد می گوید آقا آنجا راه هست پایانش هم بهشت است، اینجا راه نیست پایانش هم دوزخ است به این دلیل، به این دلیل، به این دلیل یک وقت اما خدای سبحان برهان دارد می گوید من این طور خلق کردم من آنجا را بهشت کردم من آنجا را جهنم کردم من اینجا را ویل قرار دادم من آنجا را امن قرار دادم، ما یک قانون داریم یک، یک قانونگذار داریم دو، یک قانون آور داریم سه، یک قانون شناس داریم چهار. قانون همان دین است عقاید و اخلاق و فقه و حقوق و این قوانین به نام قانون است قانونگذار اراده و علم ازلی ذات اقدس الهی است و لا غیر که کسی بگوید این چنین باید باشد آن چنان نباید باشد این نیست قانون آور وحی است و لا- غیر ما در فصل چهارم یعنی فصل چهارم فقط چراغ دست ماست که چه هست چه نیست، چه چیزی بد است چه چیزی خوب است این چنین نیست که ما وضع کرده باشیم خب حالا به عقل می گویم کاری از تو ساخته است اگر کسی خلاف کرد تو دست به شلاق می کنی یا دیگری دست به شلاق می کند آن دیگری که دست به شلاق می کند همان است که قانون وضع کرده تو چراغی مبادا اشتباه بکنی امر بر تو مُشْتَبِه بشود یک سراج خود را صراط بدانند یا واضع صراط بدانند اینکه می بینید الآن اینجا می گویند مگر علوم می شود اسلامی باشد اینها این عقل را مصادره کردند خیال کردند عقل این حرفها را آورده چراغ کشف می کند که خدا چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد اصلاً ما علم غیر اسلامی نداریم یک زمین شناس، یک دریاشناس، یک صحراشناس، یک سپهرشناس مرتب دارد نظام تکوین را تفسیر می کند الآن یک مفسر می تواند بگوید من علمم اسلامی نیست نمی تواند بگوید چرا، چون قدم به قدم می گوید خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، یک زمین شناس هم نمی تواند بگوید علم من سکولار است برای اینکه او هم قدم به قدم می گوید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد این گفتن حرف اوست این فهمیدن چراغ اوست این چراغ را او روشن کرده کاری که از انسان ساخته نیست خب اگر قدم به قدم اینها دارند خلقت خدا را تفسیر می کنند ما چیزی به نام طبیعت و طبیعیات و علوم طبیعی نخواهیم داشت ما هر چه داریم خلقت است و علوم خلقی هست و خلقت شناسی می شود خلقت شناسی اسلامی نباشد اینها آمدند خلقت را به طبیعت تبدیل کردند معلوم را عوض کردند این علم را که سراج است این را صراط دانستند بعد گفتند اینها بشری است اسلام چه چیزی آورده اینها خیال می کنند اسلام همان است که در قرآن و روایات است البته در قرآن و روایات مطالب فراوانی درباره ی اینهاست اما خود قرآن و روایت می گوید کُلِّ صَحْنَةٍ عَالَمِ خَلْقِ خَدَاةٍ وَ اِیْنِ چَرَاغِ رَا هَمِ خَدَاةٍ بِه شَمَا دَاةٍ بِنَا بَرَا اِیْنِ مَا دَرِ فِصْلِ چَهَارِمِیْمِ یعنی اصل قانون را باید بشناسیم که دین چیست، دین مجموعه ی قوانین اعتقادی، اخلاقی، فقهی، حقوقی است این فصل اول که اگر کسی درباره ی این بخواهد بحث کند که «الدین ما هو؟» یک رساله ی دویست، سیصد صفحه ای است بعد بخواهد بحث کند که «الدین هل هو؟» دین را چه کسی آورده خب این را غیر از ذات اقدس الهی کسی نمی تواند قانون وضع کند که چه کسی وضع کرده خدا، سوم اینکه از طرف خدا چه کسی آورده ما که رابطه با خدا نداریم که ما از کجا بفهمیم خدای سبحان چه قانونی وضع کرده وحی انبیاست، چهارم ما از کجا بفهمیم که انبیا چه آوردند آن را با عقل برهانی و نقل معتبر مایی که در فصل چهارم اینها دورخیز برداشتند رفتند در فصل اول «أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (۱) شدند و نمی دانند دارند چه می گویند، می گویند بشر این چنین گفته است، بشر این چنین فهمیده است، بشر این چنین کشف کرده است اینها علوم بشری است نتیجه اش هم همین است.

۱- (۱۸). سوره ی جائیه، آیه ی ۲۳.

پاسخ: علوم اعتباری هم نشأت گرفته از اینهاست علوم اعتباری ما یک باید و نباید داریم که اعتبار اندر اعتبار است اساسی هم ندارد باید و نباید و قوانین اعتباری که از عادات، آداب، سنن، رسوم و رسوب و فرهنگ مردم گرفته می شود این اعتباری به آن ندارد برهان پذیر هم نیست اما یک سلسله باید و نبایندی داریم که از بود و نبود گرفته می شود هم مسبوق است به ملاکات واقعی، هم ملحق است به حقایق واقعی به نام بهشت و جهنم این کاملاً برهان پذیر است چون به حقیقت تکیه می کند این مثل طب است همان طوری که طب واقعی است خبر می دهد برای بدن خوب است یا نه، بیماریهای اخلاقی، گناهان واقعاً برای روح ضرر است و برای روح خطر است و برای روح مرض است اگر در سوره ی مبارکه ی «احزاب» فرمود کسی که به نامحرم نگاه می کند مریض است یعنی مریض است این تعارف ندارد «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (۱). این مرض است مگر می شود مرض یک امر اعتباری است یا اگر کسی بیماری وابستگی به بیگانه دارد در سوره ی «مائدة» فرمود اینها که وابسته به بیگانه اند بیماری سیاسی دارند قلبشان مریض است «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِعَ بِحُجُوعِ عَلِيٍّ مَا أَسْرَبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ» (۲) همین است فرمود اینها که چشمشان به مشرکین مکه است اینها مریض اند بعد فرمود: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» (۳) مگر می شود طب را آدم بگوید امر اعتباری است بنابراین اینها که اخلاقشان، احکامشان بر اساس رسوم گرفته شده کاملاً کنوانسیون دارند نمی دانم می گویند حق زن دارد ضایع می شود زن با مرد چه فرقی دارد اما آن که زن آفرید آن که مرد آفرید باید جایشان را مشخص کند این به حقیقت تکیه می کند مسبوق است به ملاکات واقعی از قبل و ملحق است به بهشت و جهنم از شرق.

ص: ۲۱۲

۱- (۱۹). سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

۲- (۲۰). سوره ی مائدة، آیه ی ۵۲.

۳- (۲۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

پرسش: منظورشان واقعی است اما محکی واقعی ندارند

پاسخ: چرا، برای اینکه این رابطه واقعیت است ما چون در عالم اعتبار زندگی می کنیم این است وجود مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آخر تو دهانت بسته است و شامه ات گرفته است بعضیها که می آمدند حضرت بینی اش را می گرفت می گفت آه آدم این قدر بدبو فرمود: «تَعَطَّرُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ» (۱) خودتان را با استغفار معطر کنید که بوی بد گناه رسوایتان نکند همه که بینی بسته نیستند که واقعاً گناه لجن است، واقعاً بدبوست آنها که شامه دارند استشمام می کنند خب این همه افراد پیراهن وجود مبارک یوسف را آوردند آن را کسی بو استشمام نکرد که آن در فاصله ی هشتاد فرسخی تازه پیراهن از دروازه ی مصر دارد می گذرد وجود مبارک یعقوب در محدوده ی کنعان این فاصله ی هشتاد فرسخی با جمله ی اسمیه با تأکید «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفُنَّدُونَ» (۲) خب این شامه بسته است برای بعضیها.

پرسش: ولی باید و نباید اخلاقی ما به ازای خارجی ندارد.

پاسخ: چرا، ما به ازاء خارجی نمی خواهد که، ما به ازاء خارجی که ما نشان بدهیم آقا گناه این است این لازم نیست اگر چون اینکه ما به ازاء ندارد دو قسم است یا برای اینکه اصلاً وجود ندارد یا برای اینکه وجود دارد ولی دیدنی نیست وقتی مُمَثَّل شد به عالم خیال آمد عداوت را انسان در عالم رؤیا به صورت مار دمان می بیند تا به عالم مثال نیاید دیده نمی شود چیزی که دیده نمی شود دلیل بر نبودن نیست دلیل بر محسوس نبودن اوست دو وقت محسوس می شود یا متمثل می شود در عالم مثال یا مُتَجَسَّد می شود در قبر و عالم دیگر بنابراین اگر ما اخلاق را، فقه را، حقوق را از عادات و آداب مردم بگیریم بله این برهان پذیر نیست روزها هم عوض می شود یک وقت سلیقه شان این است، یک وقت سلیقه شان این است می گویند اینها مربوط به خصوصیاتهای قومی است اما اگر نه، از واقعیتها به ملاکهایی بپذیریم که بالأخره انسان حقیقتی است با جهان خارج وابسته است همه ی کارها برای او یکسان نیست بعضی برایش بد است بعضی برایش خوب است همین معنا را به صورت طب قرآن بیان کرده به صورت شفا و مرض قرآن بیان کرده و پایین او هم جهنم است بارها اینجا به عرضتان رسید که در جهنم سوخت و سوز هست بدون تردید، اما موادّی ان تی و هیزم و زغال و گازوئیل و بنزین در کار نیست جایی که مثل کوره های بلند ذوب آهن اگر بخواهند جایی آتش کنند چیزی را سوخت و سوز کنند بسوزند چه کار می کنند اول آن موادّ خام مثل زغال سنگ یا هر چه هست آنها را جمع می کنند سابق هیزم بود الآن مثلاً زغال سنگ است یا موادّ دیگر این کار اول، بعد یک موادّی ان تی منفجرکننده ای را به این ضمیمه می کنند می شود دو این گُر می گیرد بعد آنکه می خواهند داغ کنند می اندازند این سو کار این کارخانه های ذوب آهن و ذوب نمی دانم فولاد و اینها همین است دیگر غیر از این که چیز دیگر نیست که همین اضلاع سه گانه ی مثلث را ذات اقدس الهی در قرآن کریم فرمود، فرمود اینها همه شان انسان اند فرمود آن موادّ اول که بعد می خواهیم اینها را بسوزانیم همین طبقه ی ظالمین اند «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۳) آنها بی که قاسط اند، اهل قسط اند، اهل جورند اینها هیزم اند حطب اند دیگر از این شفاف تر «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» هیزما را که جمع کردند یک سلسله وقود می آورند وقود «ما یوقد به النار» قبلاً در روستاها این طور بود در شهرها هم همین طور الآن هم آنجایی که گاز و نفت نرفته همین طور است اینها برای اینکه آتش را نگه دارند در آن آشپزخانه شان این هیزماهای ضعیف و ریز اینها بعد از مدتی خاکستر می شوند یک هیزم قوی از آن ریشه ها از آن چوبهای قوی دوام دار را کنار آن

مطبخشان نگه می دارند که همیشه آتش دارد بعد ظهر یا شب که می خواهند غذا بپزند هیزم می آورند این هیزمهای نو را با آن آتش قدیم می گیرانند او وقود است که «یوقد به النار» فرمود ما یک سلسله وقود داریم که رهبران کفرند «هُمْ وَقُودُ النَّارِ * كَدَّأَبِ آلِ فِرْعَوْنَ» (۴) بخش سوم وقتی که ظالمین را انداختند و هیزمها را انداختند و وقود هم انداختند و این گر گرفته جهنمیها را می آورند «ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» (۵) ما دیگر آنجا زغال سنگ و نمی دانم نفت و گازوئیل و اینها که نیست این هم عین واقعیت است در همین جا که فرمود: «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» یعنی همین یعنی عین این کار را آن روز می بینید خب اگر عین این کار را می بینید به واقعیتی تکیه می کند که هم قبلاً از ملائک واقعی نشأت گرفته هم بعداً، تمام قضایای نظری اخلاق و فقه و حقوق به قضایای بدیهی خودش می رسد که آن حُسن عدل است و قبح ظلم.

ص: ۲۱۳

۱- (۲۲) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲.

۲- (۲۳) . سوره ی یوسف، آیه ی ۹۴.

۳- (۲۴) . سوره ی جن، آیه ی ۱۵.

۴- (۲۵) . سوره ی آل عمران، آیات ۱۰ و ۱۱.

۵- (۲۶) . سوره ی غافر، آیه ی ۷۲.

پاسخ: نه، پیامبر یعنی نقل معتبر، نقل معتبر نه اینکه واقعاً وحی می گیرد از آن جهت که ذات اقدس الهی «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱) بله ممکن است چنین کسی تعبیری مجاز باشد بکنند این الهام را آن نبوت به معنی اعم است نه نبوت تشریحی، نبوت تشریحی مخصوص انبیای بیرون است اینکه فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۲) اگر نبوت به معنای دریافت کردن الهام باشد بله این عیب ندارد ولی بالأخره این گیرنده ی علوم الهی است این گیرنده ی علوم الهی کشف می کند چراغ است که سراج چیست و واقعیت را به ما نشان می دهد.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۵۸ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)»

بعد از ذکر برخی از انبیا و سیره های آنها (علیهم الصلاه و علیهم السلام) سه گروه را نام می برد عده ای جزء انبیانند، عده ای جزء اولیایند و عده ای جزء عُصَوات و طُغَوات و اهل دوزخ اند و عده ای جزء تائبان اند که راه برای همه ی افرادی که بخواهند توبه کنند باز است. انبیا که اهل بهشت اند اولیا من الانبیاء محسوب می شوند یعنی از همین گروه اند اما تائبین مع الانبیاءند نه من الانبیاء یا من الأولیاء درباره ی گروه اول فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» یک، بعد «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» دو، درباره ی گروه دوم که تبهکاران اند فرمود: «فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» درباره ی گروه سوم فرمود: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» گذشته ی تاریک را رها کند، آینده ی روشن را در پیش بگیرد آینده وقتی روشن است که هم با حُسن فعلی همراه باشد هم با حُسن فاعلی، هم با حُسن فاعلی همراه باشد یعنی ایمان بیاورد اعتقاد داشته باشد موحد خالص باشد، با حُسن فعلی همراه است باید عمل صالح داشته باشد صِرف ایمان کافی نیست چه اینکه صِرف عمل صالح هم کافی نیست. درباره ی گروه سوم که اینها باید سه کار بکنند یکی اینکه آینده ی تاریک را ترک کنند، یکی اینکه آینده را با دو چراغ روشن نگه بدارند یکی حُسن فعلی دیگری حُسن فاعلی اینها مع الانبیاء هستند نه من الانبیاء، مع الأولیاء هستند نه من الأولیاء. در سوره ی مبارکه ی «نساء» که بحثش در دیروز اشاره شد آنجا آیه ی ۶۹ به این صورت بود فرمود: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» اینها مع هؤلاء هستند نه من هؤلاء و ما هم در نماز حدّا کثر خواسته ی ما این است که «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۳) که بشویم «معهم» که رفیق خوبی اند اینها «حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» نه «منهم»، «منهم» تلاش و کوشش فراوانی دارد ما اهل قرآنیم _ ان شاء الله _ و قرآن می خوانیم و _ ان

شاء الله _ عمل می کنیم اما طوری باشد که «إِذَا تَلَى عَلَيْنَا الْقُرْآنَ» سجده کنیم و ناله و ضججه بزیم این طور نیست وقتی این طور نبود دیگر از آنها نیستیم با آنهایم _ ان شاء الله _ آنهایی که جزء انبیایند یا جزء اولیایند آنها کسانی اند که «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» ما حالا این حال را نداریم تباکی اش را هم نداریم، تساجدش هم نداریم حدّا کثر این است که «معهم» باشیم نه «منهم».

ص: ۲۱۴

۱- (۲۷). سوره ی شمس، آیه ی ۸.

۲- (۲۸). سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.

۳- (۱). سوره ی فاتحه، آیه ی ۷.

پرسش: راه بقیه بسته است؟

پاسخ: نه، باز است منتها عقبه ی کتود است یک بیان نورانی از امام رضا (سلام الله علیه) است که حضرت وقتی سفره ی غذا را پهن می کردند خب در هر سفره ای غذای قسمت خوبی هم هست وجود مبارک حضرت قبل از اینکه تناول بکنند یک کاسه ی خالی، ظرف خالی طلب می کردند از بهترین غذاهای آن سفره در آن کاسه می ریختند می گفتند این را برای فلان مستمند بدهید بعد این آیه را قرائت می کردند «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (۱) عقبه یعنی گردنه و کتیل فرمود اینها قدم می زنند راه می روند اما در دشت و بیابان و پارک قدم می زنند آنجا که عقبه است، کتل است، گردنه است چرا آنجا نمی روند بعد فرمودند خب لباس مُندرس را دست دوم و سوم را دادن به مستمند که هنر نیست غذاهایی که انسان بعد از مصرف خودش به مهمانهایش اضافه آمده به مستمند بدهد که هنر نیست فرمود چرا اینها عقبه ی کتود را نمی پیمایند آنهایی که اهل عقبه کتودند طی کردند کتل و گرده اند آنها من الأولیایند آنهایی که اهل این کار نیستند لباسهای مانده را می دهند، غذاهای مانده را می دهند، بالأخره فقرا را در می یابند اینها حدّا کثر مع الأولیاء هستند نه من الأولیاء خب پس سه گروه مشخص شد راه هم برای همه باز است اما رفتن سخت است عقبه ی کتود می خواهد حضرت این آیه را قرائت می فرمود و غذاها را به مستمند می داند خب آنها اولیایند با نبیین اند شاگردان آنها با آنها هستند از آنها نیستند «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا».

ص: ۲۱۵

۱- (۲). سوره ی بلد، آیات ۱۱ و ۱۲.

پرسش: با توجه به آیه سوره ی «نساء» شهدا و صلحا با اطاعت خدا و پیغمبر به این مقام رسیدند.

پاسخ: البته دیگر یعنی آنها عقبه ی کثود را طی کردند دیگر.

پرسش: چطور وصی انبیا شدند.

پاسخ: اینها عقبه ی کثود را طی کردند با انبیا محشور شدند برای اینکه کاملاً هر چه آنها فرمودند اینها اطاعت کردند این «بذلوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام)» (۱) اینها با آنها بودند هر کاری که آنها فرمودند اینها اطاعت کردند لذا با آنها محشور شدند اما دیگران نه، این چنین نیست.

پرسش: در این آیه منظور از شهدا شهدای مقتول فی سبیل الله اند.

پاسخ: ممکن است، در قرآن کریم اصطلاح شهدا غیر از شهدا به اصطلاح فقهی است قَتِيلٌ در معرکه را قرآن کریم دارد «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۲) و مانند آن، تعبیر شهید نکرده تعبیر شهید در روایات هست و در لسان فقها از کسانی که در راه حفظ دین شربت شهادت می نوشند معمولاً قرآن کریم دارد «الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، «فَمَاتُوا» و «قُتِلُوا» این گونه از تعبیرات دارد «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ» (۳) تعبیر شهید در قرآن کریم به اصطلاح فقهی و اینها نیست البته بعضی از مشایخ (رضوان الله علیهم) احتمال دادند که منظور از شهدا همان شهدای در صحنه ی قتال باشند مرحوم سید حیدر آملی از کسانی است که احتمال می دهد منظور از شهدا همان مقتولین در معرکه ی قتال باشند.

ص: ۲۱۶

۱- (۳) . بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۶.

۲- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

کسانی که اهل این آیه هستند وقتی که سجده می کنند حالاً نه تنها آن چهار جایی که سجده ی واجب دارد سجده می کنند این موارد هم که سجده ی مستحب دارد سجده می کنند و کیفیت سجود را هم از مضمون آیه یاد می گیرند یک ذکر مخصوصی است به عنوان ذکر سجده ی تلاوت که مشخص است که همه ی ما می دانیم ولی آن بزرگان در سجده ی هر آیه ای گذشته از اینکه آن ذکر رایج را می خوانند مضمون آن آیه را در سجده ی زیر آن آیه ذکر می کنند در سجده ی این آیه عرض می کنند خدایا «اللهم اجعلنی من عبادک المُنعم علیهم المهدیین لک الباکین عند تلاوه آیاتک» (۱) مضمون این آیه را در سجده ی تلاوت این آیه ذکر می کنند خب اینها با افراد دیگر فرق می کنند دیگر اینها گروه اول اند که انبیا و اولیائند. اما گروه دوم فرمود: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» که فرق خَلَفَ با خَلْفَ نظیر فرق وعد و وعید است خَلَفَ به فتح لام به بازمانده های صالح می گویند خَلَفَ به سکون لام به بازمانده های طالح و فاسد می گویند «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» نه «خَلَفَ» اینها طالح و فاسد بودند برای اینکه عمود دین را رعایت نکردند «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» نماز می خواندند اضاعه ی صلات اما واجد شرایط نبود، واجد اجزا نبود، واجد ارکان نبود، واجد مسائل دیگر نبود نماز را ضایع می کردند و چون نماز ستون دین است وقتی ستون دین ضایع باشد «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۲) وقتی ستون ضایع شد نهی از فحشا نیست وقتی نهی از فحشا نبود پیروی فحشا و شهوات است لذا فرمود: «وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» برای اینکه آن عامل بازدارنده ی شهوات که نباشد خب اینها گرفتار شهوت می شوند هم شیعه ها هم سنیها این بیان نورانی را از حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل کردند بعضی از مصادیق شهوات را که بنای رشید است، لباس شهرت است و مانند آن را ذیل این آیه از وجود مبارک حضرت امیر نقل کردند هم در تفسیر ما شیعه هاست هم تفسیر برادران اهل سنت از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود اینهایی که «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» اینها غی را ملاقات می کنند مستحضرید که غوایت در کنار ضلالت برای بی هدفی است آن راه گم کردن است یک وقت انسان هدفی دارد راهش را بلد نیست این می شود ضال، یک وقت اصلاً بی هدف است نمی داند کجا برود چه کار انجام بدهد این می شود غاوی، گاهی غوایت و ضلالت هر کدام در مورد دیگر به کار می رود اما معنای اینها از هم جداست غوایت یعنی بی هدفی، هدف گم کرده، ضلالت یعنی بیراهی راه گم کرده اینها چون بی هدف بودند بی جا کار می کردند از آنها سؤال بکنی خب این کار را بکنی برای چه اینها پوچ گریند نمی دانند برای چه بیراهه می روند این می شود غی، غوایت و بی هدفی از لطیف ترین تعبیرات قرآن کریم این است که اینها که بی هدف اند فردا بی هدفی را ملاقات می کنند «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» غوایت و بی هدفی را می بینند حالا بی هدفی چیست، چطور دیده می شود، اینکه می گویند جزا عین عمل است از این آیات به خوبی برمی آید. آنها که به این نکات نمی پردازند می گویند یا مضاف محذوف است یا جمله ای در تقدیر است «فسوق یلقون جزاء غیهم» این طور می گویند اما آنهایی که می گویند نه، متن عمل در قیامت حاضر است و حضور غوایت به همین است غوایت باطنی دارد که دوزخ است، ظاهری دارد که ولنگاری است این ولنگاری مستحضرید که کلمه ی بسیط نیست مرگب است یعنی کسی که انگاره ی او، انگیزه ی او، وهم او ول بودن است به او می گویند ولنگار این چنین نیست که یک کلمه بسیط باشد که یک وقت است نه، کسی انگاره ای دارد، انگیزه ای دارد، حساب و کتابی دارد که باید آزاد باشد نه رها، ول نیست این ولنگار نیست اما اگر کسی نه، انگیزه ی او این است که ول باشد این را می گویند ولنگار آدم ولنگار در حقیقت ول بودن را، بی هدفی را فردا می بیند این بی هدفی در دنیا ول بودن اوست در آخرت شعله ی جهنم است این همان است به آن صورت در آمده اینکه در بحث دیروز اشاره شده که اخلاق اسلامی، حکمت عملی برهان پذیر است برای اینکه به واقعیت متکی است چیزی که به ملاکات واقعی برابر اراده و علم ازلی خدای سبحان تکیه می کند از نظر سابقه بعد به بهشت و جهنم تبدیل می

شود از جهت لاحقۀ این یک عمل اعتباری محض نیست که برهان پذیر نباشد «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» غی را می بیند در سوره ی مبارکه ی «فرقان» مشابه این آمده که کسانی که بیراهه می روند «يَلْقَىٰ أَثَامًا» (۳) اینها معصیت را، اثم را و گناه را آن روز ملاقات می کنند آیه ی هیجده به بعد سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است که «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» یعنی کسی که خون ریزی کند، کسی که حرام خدا را حلال کند، کسی که غیر از ذات اقدس الهی اله دیگر را بپذیرد «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَىٰ أَثَامًا» (۴) اثم را می بیند خب ما حالا چقدر بگوییم مجاز است، چقدر بگوییم مضاف تقدیر است، چقدر بگوییم جمله اسناد مجازی است اگر خودمان را بالا بیاوریم می بینیم درست است اثم یک وجود دنیایی دارد یک وجود آخرتی این است که در بسیاری از موارد حتی کلمه ی باء هم به کار نرفته نفرمود «جزاء بما كانوا يعملون» فرمود: «هَيْلٌ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نه «بما كانوا» این متن جزاست اگر چنین چیزی است شما اگر دل درد را از یک طبیب سؤال بکنی می گوید این ناپرهیزی حرکت می کند، حرکت می کند به آن درد تبدیل می شود این همان ناپرهیزی است دیگر چیز دیگر نیست که این کسی که زخم اثنی؟ عشر دارد یا دستگاه گوارش او آماده نیست اگر غذایی را که نباید بخورد خورد این غذای امروز زخم فرداست دیگر زخم از جای دیگر که نیامده که این همان است دیگر اگر بگویند که این همان است مسافری اگر از جایی به جای دیگر حرکت بکند بگوید این همان است که این همانی که دروغ نیست مجاز نیست خلاف نیست این همان است دیگر فرمود: «يَلْقَىٰ أَثَامًا» اثم همان است. چنین حکمتی، چنین اخلاقی برهان پذیر است. خب، «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَىٰ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ» (۵) از جاهایی که «فیهی» خوانده می شود همین جاست نه «فیه» «وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا» (۶) مشابه این مضمون در همین سوره ی مبارکه ی «فرقان» آیه ی ۷۱ است که باز به مناسبت دیگری که در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» داریم باید بخوانیم پس اگر کسی این کار را کرد این گروه دوم «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» این بیچاره ها هم راه را گم کردند هم هدف را اصلاً نمی دانند کجا باید بروند نمی دانند حالا بر فرض می خواهند بروند کدام بخش از جهنم باید بروند حالا بر فرض بدانند که کدام بخش از جهنم بروند راهش هم بلد نیستند این سه تا عذاب است یکی اینکه اهل جهنم اند، یکی اینکه کدام بخش است جایشان کجاست هم بلد نیستند، سوم این است که راهش هم بلد نیستند این عذاب فوق عذاب است. خب، «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» که گذشته را اصلاح کند، ایمان واقعی بیاورد و عمل صالح داشته باشد این گروه «فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» اینها اهل بهشت اند وارد بهشت می شوند.

ص: ۲۱۷

۱- (۶) . تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۳۴۴.

۲- (۷) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۳- (۸) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۸.

۴- (۹) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۸.

۵- (۱۰) . سوره ی فرقان، آیات ۶۸ و ۶۹.

۶- (۱۱) . سوره ی فرقان، آیات ۶۹ و ۷۰.

پرسش: حاج آقا ملائکه اینها را راهنمایی می کند.

پاسخ: ملائکه بعد از اینکه سرگردانی شان را دیدند به اذن خدای سبحان هی می کنند اینها را که «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» (۱) که بحثش قبلاً گذشت این دامدارها حیوان را از پشت چه کار می کنند، هی می کنند دیگر یک وقت است کسی بدرقه می کند مثل اینکه اهل بهشت را فرشته ها بدرقه می کنند «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا» (۲) فرشتگان اینها را بدرقه می کنند با جلال و شکوه اینها وارد بهشت می شوند اما همان ملائکه عذاب کفار را از پشت سر هی می کنند فرمود: «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا» (۳) اگر امروز «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۴) فردا کسی آنها را بدرقه نمی کند که اینها را با فشار با هی کردن به دوزخ می برند. خب، «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَهَنَّمَ» بعد فرمود: «وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا» یعنی این جنت رفتن پاداش آنهاست ما در جنتی بودن آنها و فرستادن آنها به جنت هیچ ستمی به اینها روا نداشتیم معلوم می شود که جزای اینها همان بهشت است به دلیل اینکه فرمود: «وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا» خب بهشت رفتن که دیگر مظلوم شدن نیست و ظلم کردن نیست اینکه فرمود اینها بهشت می روند و به اینها ستم نمی شود یعنی چه، یعنی در جزا دادن حق اینها محفوظ است دیگر تنها یک جای قرآن آمده «جَزَاءٌ وَفَاقًا» (۵) آن هم درباره ی دوزخیه است و گرنه درباره ی مؤمنین که جزاء وفاق نیست «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (۶) است و مانند آن، این چنین نیست که جزا معادل عمل باشد که جزا چندین برابر عمل است این فقط درباره ی دوزخیان است که فرمود: «جَزَاءٌ وَفَاقًا» این «جَزَاءٌ وَفَاقًا» مفهومی یک جانبه است دوجانبه نیست یعنی بیشتر از آن نیست نه اینکه کمتر نمی شود نه اینکه الّا- و لابد به همان اندازه که اینها معیصت کردند ما اینها را کیفر می دهیم خیر، بیش از این نمی دهیم ولو کمتر هم می خواهیم بدهیم، خب.

ص: ۲۱۸

۱- (۱۲). سوره ی مریم، آیات ۸۵ و ۸۶.

۲- (۱۳). سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.

۳- (۱۴). سوره ی مریم، آیه ی ۸۶.

۴- (۱۵). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۵- (۱۶). سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

۶- (۱۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

پرسش: آیات می فرماید که بنابر آنچه انجام دادند مجازات می شوند معلوم می شود که کمتر نخواهد شد.

پاسخ: ظلم نمی کنیم کمتر یقیناً نیست بلکه، یعنی نسبت به مؤمنین کمتر نیست اضافه ممکن است، نسبت به کفار بیشتر نیست کمتر ممکن است «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۱) این عفو می کند تخفیفی که می دهد یعنی کمتر ممکن است.

پرسش: در قیامت کمتر انجام نمی شود چون می گوید بدترین کاری که انجام دادند در همان شکل در قیامت مجازات می شوند.

پاسخ: بله خب عفو الهی شامل حال آنها می شود دیگر اینها در اثر اعمال قبیح استحقاق عذاب الهی را به اشدّ انحا دارند اما خب رحمت الهی اگر شامل حال آنها شد تخفیف پیدا می کنند دیگر، خب.

«فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» این «وَلَا يُظْلَمُونَ» یعنی ورود آنها به بهشت به عنوان پاداش است و در این پاداش یابی هیچ ستمی به آنها نمی شود این همان است که «لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ» (۲) و مانند آن. آن گاه درباره ی بهشت و درجات بهشت و ارقام بهشت به طور کلی بحث می کنند می فرمایند: «جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» جنتهای فراوانی در قیامت هست و ذات اقدس الهی بندگان خودش را وعده داد به یک امر غیبی برای اینکه جنت محسوس اینها نیست با علوم تجربی هم حاصل نمی شود ایمان به غیب می خواهد و اگر کسی چشم دل باز کرد نظیر حارث بن مالک و مانند آن گویا بهشت را می بیند در آن خطبه ی نورانی حضرت امیر در بحث متقیان فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَّرَ آهًا» (۳) و اگر از مقام «كَانَ» بالا آمد به مقام «أَنَّ» رسید مثل وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «ما كنتُ أعبد ربًّا لم أره» (۴) این نسبت به مبدأ این را فرمود نسبت به معاد هم فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» (۵) این «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» ارشاد به نفی موضوع است یعنی برای من غطائی نیست نه اینکه بین من و جریان قیامت غطائی هست ولی این پرده اگر کنار برود برای من فرق نمی کند خب اگر غطاء هست یقیناً فرق می کند این ارشاد به نفی غطاست یعنی برای من پرده ای نیست این پرده ای که برای عموم کشیده شده است روی چشم خلیهاست فقط در قیامت گرفته می شود «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (۶) برای من غطائی نیست. خب، برای توده ی مردم غیب است کسانی که ایمان به غیب دارند این وعده ی الهی را می پذیرند «جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» ذات اقدس الهی خُلف وعده نمی کند خُلف وعید مخالف حکمت نیست یعنی اگر تهدید کرده کسی را به فلان عذاب ممکن است عفو کند یا تخفیف ولی خُلف وعده مستحیل است عن الله سبحانه و تعالی نه علی الله وَعَدِ او هم حتماً عملی خواهد شد «لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ» (۷) هست اینها دیگر جمله ی خبریه است این دیگر وعده نیست جمله ی انشائیه نیست آنجاها که وعده است جمله ی انشائی است اما این جمله ی خبریه است که جمله ی انشائیه و فایز است تخلف ناپذیر است «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» چون انسان به طرف موعِد الهی می رود آن وعده هم به سراغ انسان می آید از هر دو طرف صحیح است که بگویم او آتی است انسان مأتی، انسان آتی است او مأتی وَعَدِ او مأتی است باید گفته می شد وَعَدِ او آتی است وعدش می آید اما ما که به آن وعده می رسیم آن می شود مأتی پس اسناد مأتی به وعد صحیح می تواند باشد، خب.

- ١- (١٨) . سورة ى مائده، آيه ى ١٥.
- ٢- (١٩) . سورة ى فاطر، آيه ى ٣٠.
- ٣- (٢٠) . نهج البلاغه، خطبه ى ١٩٣.
- ٤- (٢١) . الكافى، ج ١، ص ٩٨.
- ٥- (٢٢) . بحار الأنوار، ج ٦٦، ص ٢٠٩.
- ٦- (٢٣) . سورة ى ق، آيه ى ٢٢.
- ٧- (٢٤) . سورة ى آل عمران، آيه ى ٩.

پرسش:...

پاسخ: «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» در همین جا یک بار است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: «إِنَّهُ» بله «إِنَّهُ» شأن است دیگر نه اینکه «إِنَّ وَعْدَهُ»، «إِنَّ شَأْنَ» ضمیر دیگر به وعد بر نمی گردد.

عمده تعبیر «جَنَّاتٍ» است که بعد از مفرد، جمع آورده این «جَنَّاتٍ» فرقی بین جَنَّت و روضه طبق فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تبیان هست که اگر فضا سبز باشد درخت نداشته باشد روضه است و اگر درخت داشته باشد و پوشیده به درخت باشد جَنَّت است حالا این فرقی ادبی را این بزرگوار نقل کردند. تعدّد جَنَّت اگر به لحاظ تعدّد مؤمنان اهل جَنَّت باشد این یک راه ساده ای است که چندین بهشت است، چندین باغ و بوستان است برای مؤمنین، اما ظاهر آیات قرآن این است که برای برخیها چندتا بهشت است «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۱) این دوتا بهشت دارد حالا «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ» (۲) آن دوتا بهشت هم برای همینهاست یا نه، حدّ اقل و قدر متیقّن این است که «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» این دوتا بهشت است این دوتا بهشت ظاهرش این است که همه شان هر دو یک درجه نیستند بهشتی است که جَنَّت است که «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۳) عُرف مبنیه در آن هست، حور و قلمان و قصور در آن هست، نهر در آن هست و امثال ذلک که این جَنَّت حَسَبی است و جَنَّت جسمی، یک جَنَّتِ اللقاست که «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۴) آنجا دیگر جای درخت و حور و غلمان نیست آن جَنَّتِ اللقاست سخن از مشاهده ی جمال الهی و جلال الهی در اسمای الهی و ظهورات الهی است نه ذات الهی و یا اوصاف ذات الهی، پس «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» این دو تعبیر دو جَنَّت که برای مردانی که خائف مقام الهی اند در سوره ی مبارکه ی «قمر» به صورت شفاف ترین این چنین بیان شده فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي» بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» (۵) این همان جَنَّت جسمانی و حَسَبی که همه ی ما می فهمیم «فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ» (۶) این دیگر جَنَّت عقلی است جَنَّتِ اللقاست اینها هم در بهشتی اند که درخت دارد و حور دارد و غلمان دارد و آب دارد و میوه دارد و مانند آن، هم جایی می روند که اینها خبری نیست نزد خدا می روند «عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ» می روند پس «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» نقطه ی مقابلش این است که _ معاذ الله _ اگر کسی گرفتار کفر و عناد و الحاد شد «وَلِمَنْ طَغَى وَعَصَى وَكَفَرَ وَالْحَدَّ نَارَانَ وَ جَهَنَّمَ» دوتا جهنّم دارد یک جهنّم جسمی و حَسَبی دارد که در سوره ی مبارکه ی «نساء» بیان کرده فرمود: «كُلَّمَا نَضِيَ جَهَنَّمَ جُلُودُهُمْ يُدْأَنُهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (۷) یک جهنّم عقلی دارد که «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (۸) آن دیگر با سوخت و سوز جهنّم و امثال ذلک نیست که مثالش در بحث دیروز گذشت آنکه در بحث دیروز گذشت درباره ی مثال بود مربوط به جهنّم ظاهری بود جهنّم جسمانی و حَسَبی بود حالا در مثال گاهی ممکن است انسان چیزی را بخواد آب بکند یا غذایی را طبخ بکند هیزمی می آورد و وقودی می آورد و بعد آب گرم می کند یک وقت می خواهد نه، فلزی را گذاخته کند آن را با بعضی از موارد اگر به خود فلز بزنند منفجر می شود اینها دیگر مثالهاست آنکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» است برای عذابِ بدنی است آنکه فرمود: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» آن دیگر با هیزم و با وقود و اینها افروخته نمی شود این نار الله است این نار الله فقط از دل می جوشد همین کفر و الحاد از دل می جوشد لذا هر جا بخواد فرار کند راه برای فرار نیست در پایان سوره ی مبارکه ی «الفجر» که فرمود طوری خدا عذاب می کند که «لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ» (۹) برای همین است انسان

در دنیا اگر خانه اش آتش گرفته فرار می کند نجات می کند، لباسش آتش گرفته در می آورد راحت می شود، بدنش آتش گرفته می میرد راحت می شود بعد از مرگ که دیگر سوخت و سوزی نیست اما اگر این آتش رفته به عنوان «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» بمیرد تازه اول عذابش است لذا فرمود: «لَا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ»، «لَا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» (۱۰) پس بنابراین جنات الهی متعدد هست برای هر گروهی یک بهشت هست ولی برای بعضیها چندین بهشت است حداقل دو بهشت برای اینها خواهد بود «جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا».

ص: ۲۲۰

- ۱- (۲۵) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.
- ۲- (۲۶) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۶۲.
- ۳- (۲۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.
- ۴- (۲۸) . سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.
- ۵- (۲۹) . سوره ی قمر، آیه ی ۵۴.
- ۶- (۳۰) . سوره ی قمر، آیه ی ۵۵.
- ۷- (۳۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.
- ۸- (۳۲) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.
- ۹- (۳۳) . سوره ی فجر، آیه ی ۲۵.
- ۱۰- (۳۴) . سوره ی فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.

Your browser does not support the audio tag

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)»

بعد از بیان بعضی از انبیا(علیهم السلام) جریان اسماعیل(سلام الله علیه) را ذکر فرمود که اشاره شد یازده مورد در قرآن کریم منظور از اسماعیل همان اسماعیل بن ابراهیم است و این مورد که دوازدهمین مورد است برابر بعضی از روایات گفته شد اسماعیل بن حزقیل است لکن خصیصه ای برای اسماعیل در اینجا غیر از صادق الوعد بودن ذکر نشده و صدق وعد و امر اهل به صلات و زکات یک امر رایجی است که بین همه ی انبیا وجود داشت خصیصه ای باشد که ذات اقدس الهی به رسول خود(صلی الله علیه و آله و سلم) بفرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ» (۱) تا آن حادثه تبیین بشود نیست بر خلاف اسماعیل بن ابراهیم که خصیصه های فراوانی دارد.

پرسش: قبح این قضیه درباره ی حضرت ادریس هم هست؟

پاسخ: در جریان ادریس اشاره شد که به مسئله ی معراج اشاره فرمود، فرمود: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (۲) این مکان علی برای همه نبود و خصیصه ای که برای وجود مبارک ادریس هست و از اجداد نوح هم هست و از انبیای قبل از ابراهیم است قبل از نوح است و باید ذکر می شد ذکر فرمود پس این دو نکته در ادریس هست که در اسماعیل نیست درباره ی اسماعیل ذریه ی ابراهیم را ذکر فرمود و درباره ی حضرت ادریس که جدّ حضرت نوح بود سخنی به میان نیامده و این یک خصیصه که شناسنامه ی اوست دوم «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» که جریان معراج را تداعی می کند بر خلاف اسماعیل بن حزقیل بنابراین احتمال هست که وجود مبارک اسماعیل بن ابراهیم باشد البته بعضی از روایات دلالت می کند که منظور اسماعیل بن حزقیل است.

ص: ۲۲۱

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۴.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۷.

مطلب بعدی آن است که اکثر ساکنان مکه فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم بودند برای اینکه عرب اند و فرزندان او هستند و اگر برخی از قبایل آمدند در همان اطراف مکه چون دامدار بودند می زیستند در داخل مکه غالباً آنها که بودند اهل حضرت اسماعیل یعنی فرزندان حضرت اسماعیل بودند که عرب از آنجا ریشه دارد. گذشته از این فرمود بعد از آن انبیا و اولیا عده ای آمدند که دو رکن اساسی را از بین بردند یکی نماز است که ستون دین است و دیگری هم پیروی شهوات

کردند نماز از آن جهت که ستون دین است اگر نماز باشد همه ی امور هست برای اینکه ستون دین که محفوظ بود دین محفوظ است و اینکه قبلاً هم بارها بیان شد که در قرآن کریم و همچنین در روایات سخن از اقامه ی صلات است نه قرائت صلات برای اینکه دین نماز را ستون معرفی کرده که فرمود: «الصلاة عمود الدین»^(۱) خب دینی که حکیمانه حرف می زند، قرآنی که «وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»^(۲) است باید حکیمانه جمله ها را هماهنگ کند اگر نماز ستون دین است ستون را که نمی خوانند که دیگر نباید بگویند نماز بخوان باید بگویند نماز را اقامه بکن هر جا سخن از نماز است «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»،^(۳) «مُقِيمِ الصَّلَاةِ»،^(۴) «أَقِمِ الصَّلَاةَ»^(۵) و مانند آن است، گاهی «يُصَلِّي»^(۶) و امثال ذلك آمده که آن هم به معنی «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ»^(۷) است و گرنه از یک طرف به آدم بگویند نماز ستون دین است از آن طرف بگویند نماز بخوان این دیگر حرفهای حکیمانه نیست که، خب.

ص: ۲۲۲

-
- ۱- (۳) . بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۱۸.
 - ۲- (۴) . سوره ی یس، آیه ی ۲.
 - ۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۳.
 - ۴- (۶) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۰.
 - ۵- (۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۸.
 - ۶- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.
 - ۷- (۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۱.

دو چیز را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند یکی اینکه «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» دوم اینکه «حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» یک بهشت است یک جهنم، یک توحید است یک شرک، یک ایمان است یک کفر، یک اطاعت است یک عصیان پس بهشت و جهنم دوتاست، کفر و ایمان دوتاست، توحید و الحاد دوتاست، طاعت و معصیت دوتاست و اینها در برابر او فرمود: «أَصَاعُوا الصَّلَاةَ»، خب «وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ» صلوات که عمود دین است و باعث ورود در بهشت است این را ضایع کردند شهوات که «حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» این را پیروی کردند به دنبال شهوت رسیدند تا در درون شهوت آتش بود این درون شهوت آتش بود یعنی باطنش آتش است ظاهرش شهوت «حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» چه اینکه «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» اینها هر دو اصل را به هم زدند یعنی باید معروف را عمل بکنند نکردند، منکر را ترک بکنند نکردند لذا گرفتار جهنم شدند و راه توبه برای همه باز است اینکه فرمود: «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» اگر غی همان غوایت و بی هدفی و در برابر ضلالت باشد که از آیه سوره ی مبارکه ی «فرقان» برمی آید که در روز قبل بحث شد این از شواهد تجسم اعمال است اما اگر نه، منظور از غی وادی باشد در جهنم، چاهی باشد در جهنم که در بعضی از روایات ما آمده این دیگر از آن سنخ نیست شاهد بر تجسم اعمال نیست «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» که سه رکن بود که این هم جداگانه بحث شد. این گروهی که تائب اند و مؤمن اند و عمل صالح انجام می دهند «بَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» وارد بهشت می شوند هل جنه؟ همان جنت معروف «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» (۱) این «يُظْلَمُونَ» چون فعل مجهول است دیگر مفعول دیگر نمی گیرد این «شَيْئًا» را گفتند که علی المصدر است یعنی به منزله ی تأکید است یعنی «لا يظلمون ظلماً»، «لا يظلمون أصلاً» در سوره ی مبارکه ی «كهف» «وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا» آمده آنجا «شَيْئًا» مفعول است چون فعل معلوم است در سوره ی مبارکه ی «كهف» که بحثش قبلاً گذشت آیه ی «كَلِمَاتِ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهُمَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا» آیه ی ۳۳ سوره ی مبارکه ی «كهف» این بود «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا * كَلِمَاتِ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهُمَا» «أُكُلَ» یعنی ما یؤکل یعنی خوراکی نه یعنی خوردن میوه ی خود را دادند «وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا» خب اینجا چون مبنی «للفاعل است و معلوم است مفعول می گیرد «لَمْ تَظْلِمْ» یعنی «لم تنقص» اینجا چون مجهول است دیگر مفعول نمی گیرد مگر اینکه بگوییم در این گونه از موارد دو مفعولی است لذا چون چاره نداشتند گفتند این «شَيْئًا» علی المصدر است یعنی «لا- يظلمون ظلماً»، «لا ينقصون نقصاً» و نمی شود تمیز باشد برای اینکه خودش مبهم است چیزی که مبهم است مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به اینکه مشکل چیز دیگر را حل کند. خب، «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا». «جَنَاتِ عَدْنٍ» این «جَنَاتِ عَدْنٍ» که بدل است برای آن «الْجَنَّةَ» آن معرفه است این نکره است وقتی می شود نکره را بدل معرفه قرار داد که این نکره معروف باشد «جَنَاتِ عَدْنٍ» چون معروف است از این جهت حکم معرفه را دارد و روشن است بعضی از کلمات اند که اسم اند برای جای خاص. این «جَنَاتِ عَدْنٍ» که جمع است اشاره شد که اگر ناظر به جمیع در برابر جمیع باشد یا مجموع در برابر مجموع باشد خب بالأخره هر کسی وارد بهشت خاص خودش می شود، اما اگر این چنین نباشد برای بعضیها چند بهشت است نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «الرحمن» آمده که آیه ی ۴۶ سوره ی مبارکه ی «الرحمن» «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» بعضیها دارای دو بهشت اند بعد از این آیه ی ۴۶ می رسند کم کم آیه ی ۶۲ «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» بهشتهای فراوانی است اما این «مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» نشان نمی دهد که برای «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» است ولی آن آیه ی ۴۶ نشان می دهد که «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» اینها دوتا بهشت اند اگر این جمله هایی که بعد دارند که «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ» (۲) یعنی «فی کلّ واحدٍ مِنَ الْجَنَّتَيْنِ فَاكِهَةٌ» هر دو می شود جنت جسمانی، می شود جنت حسی، می شود جنت بدنی، اما اگر منظور این باشد که در این مجموع فاکهه هست نه در کلّ واحد آن وقت یکی می شود جنت جسمانی که لذات بدن در آن هست، یکی می شود برابر بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فجر» که «فَادْخُلِي فِي

عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» جامع مفسر مهم این قسمتها بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» است در سوره ی «قمر» آیه ی ۵۴ و ۵۵ این چنین آمده «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» این جنت جسمانی، «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» اینجا دیگر جای درخت و عُرف مبنیه و حور نیست این می شود «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۳) این می شود جَنَّهُاللقاء، بنابراین «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۴) هست، برای اینکه این متقین همان کسانی اند که خاف مقام ربّ اند، اگر آیات سوره ی مبارکه ی «الرحمن» که دارد «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ» به این معنا باشد که یعنی فی کلّ واحده منهما فاکهه و نخل و رمان این از بحث بیرون است که «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» ناظر به این نیست که یکی جنت جسمانی است یکی جنت روحانی، اما اگر ناظر به این باشد که در مجموع اینها این فاکهه و نخل رمان هست و صادق است در مجموع ولو در یکی باشد در دیگری جَنَّهُاللقاء است و برتر از مسئله ی جسمانی است با این سازگار است «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» با بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» که دارد «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۵) با او می تواند هماهنگ باشد.

ص: ۲۲۳

۱- (۱۰) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۳.

۲- (۱۱) . سوره ی الرحمن، آیات ۶۶ _ ۶۸.

۳- (۱۲) . سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴- (۱۳) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۵- (۱۴) . سوره ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

پرسش: عالم قیامت مگر عالم عدل نیست؟

پاسخ: عالم قیامت درجاتی دارد دیگر چه در بخش بهشت چه در بخش جهنم دو قسم است دیگر منتها جهنم به آن اوج نمی رسد در جهنم فرمود: «كَلِمًا دَخَلَتْ أُمَّه لَعْنَتْ أُخْتَهَا» (۱) آنجا در سوره ی مبارکه ی «نساء» دارد که «كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۲) این برای عذاب جسمانی، از آن طرف هم فرمود: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدِهِ» (۳) خب آن «نَارُ اللَّهِ» که فؤاد را می سوزاند آن دیگر جسمانی نیست پس دو نوع عذاب برای کفار هست که از آن عذاب به عنوان خیزی یاد می شود و مانند آن، حزن، غم، خیزی و مانند آن یاد می شود این عذاب جسمانی است درباره ی بهشت هم همین طور است دیگر درباره ی بهشت یک سلسله جنات لذتهایی است که «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۴) یکی هم قرب لقای الهی است، مناجات با خداست، دریافت سلام الهی است و مانند آن دیگر.

پرسش:

پاسخ: نباید باشد دیگر برای اینکه اینها هماهنگ اند این باطن آن است در درجه ی بالاتر است کسی که در مقعد صدق است این را هم دارد ولی آنجا جای درخت نیست یعنی کسی که به پیشگاه الهی رفته نشسته آنجا که جای حس و درخت و بدن نیست الآن ما اینجا حرف می زنیم ما هم همین طور است ما حرفی می زنیم حرفی می شنویم، آیه ای می خوانیم آیه ای می شنویم که این زمان و زمین دارد اما آن مطالبی را که ما با هم درک می کنیم آن زمین و زمان ندارد همین الآن هم که ما اینجا هستیم همین طور است ما الآن بحث می کنیم که ذات اقدس الهی به وعده ی خود وفا می کند این حرف کجا جا دارد؟ این حرف در قم است، این حرف در آسمان است، این حرف در زمین است این مطلب نه مترم است نه متمکن الآن هم ما دو مرحله داریم یک بدن داریم و حرکات بدنی و لذتهای بدنی، یک روح داریم و لذا یذ روحانی یک وقت کسی حرف را می شنود و از درک مطلب لذت می برد این دوتا لذت برده است یک لذت سمع، یک لذت درک یک وقت است جای دیگر است الآن هم همین طوریم این طور نیست که اگر گفته شد این حرف در مسجد اعظم است یعنی مطلب در مسجد اعظم است مثلاً «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» ضمیر به «الله» برمی گردد برای تأکید «إِنَّا» آمده این حرفها در مسجد اعظم است اما این مضمون که وعد خدا قطعی است این جزء مسجد اعظم است این در قم است اینکه نیست که الآن هم ما در دو مرحله هستیم «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» (۵) یعنی «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» نظیر «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۶) که آنجا هم به همین منظور خواهد بود. خب، بنابراین اگر این «جَنَاتٍ» جمع در برابر جمع باشد از بحث ما بیرون است مجموع در برابر مجموع باشد از بحث ما بیرون است اما اگر نه، این «جَنَاتٍ» برای بعضیها باشد یعنی برخیها دارای چندتا بهشت اند آن وقت این قابل بحث است که آیا آن بهشتهای که برای یک نفر چند بهشت است همه شان جسمانی و حسی اند یا بعضیهایشان جسمانی و بعضیهایشان غیر جسمانی اند، اگر آن مؤمن جزء اوساط از مؤمنین باشد همه شان جسمانی نیست چندتا باغ، چندتا بهشت به او می دهند اما اگر جزء «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۷) باشد اوحدی اهل تقوا باشد هم «فِي جَنَاتٍ وَنَهَرٍ» هست، هم «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» است. خب، اینکه فرمود جَنَاتٍ وَنَهَرٍ هست این به این صورت خواهد بود بعد این را معنا کرده شما این روایاتی که در تفسیر شریف کنزالدقائق آمده از وجود مبارک امام موسای کاظم (سلام الله علیه) رسیده است که اینکه فرمود از ذریه ابراهیم ما را اراده کرده (۸) البته یعنی مصداق کاملش ماییم و همچنین در کتاب شریف تهذیب مرحوم شیخ طوسی در ادعیه نوافل شهر رمضان آنجا هست که خدا را شکر

می‌کنیم که این بهشت را برای پیامبر و آل پیامبر و این بخشهایی که مربوط به آیات سوره ی مبارکه ی «مریم» است در ادعیه ی نوافل شهر رمضان آمده خدا را شکر می‌کنیم که این جنّات را برای وجود مبارک پیغمبر و آل پیغمبر و شیعیان‌شان قرار داده است خب، البته این معنا دیگر مصداق کامل نیست منحصر است برای اینکه دیگری اگر بخواهد وارد بهشت بشود باید جزء «مَنْ تَابَ» و امثال ذلک باشد.

ص: ۲۲۴

-
- ۱- (۱۵). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.
 - ۲- (۱۶). سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.
 - ۳- (۱۷). سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.
 - ۴- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.
 - ۵- (۱۹). سوره ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.
 - ۶- (۲۰). سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.
 - ۷- (۲۱). سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.
 - ۸- (۲۲). تفسیر کنزالدقائق، ج ۸، ص ۲۴۹.

اینکه فرمود: «جَنَاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» خب حالا- وعده عملی می شود یا نه، این «إِنَّهُ» یعنی «إِنَّ اللَّهَ كَانَ وَعْدَهُ مَأْتِيًا» جمله خبریه است ممکن است کسی خُلف وعده کند چون وعده صدق و کذب پذیر نیست انشاء است اگر کسی خُلف وعده کرده است دروغ نگفته چون خبر نداده اما این جمله، جمله ی خبریه است که «إِنَّ اللَّهَ كَانَ وَعْدَهُ مَأْتِيًا» گذشته از اینکه خُلف وعده قبیح است و قبیح از خدا محال است نه بر خدا، خدایی که عین قدرت و اراده است هیچ وجهی ندارد که خُلف وعده از ذات اقدس الهی صادر بشود.

پرسش: اینکه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «لَا يَدْنُ لِمَنْ لَا وِفَاءَ»

پاسخ: بله، بحثهای اخلاقی وفای به عهد ظاهراً واجب است ولی معروف بین فقها این است که خُلف وعده مثلاً کار خلاف اخلاقی است حرام نیست.

«لَا يَسْتَمْعُونَ فِيهَا لَغْوًا» در این بهشت حرفِ باطل، کار باطل، چیزی که اثر ندارد نمی کنند این «إِلَّا سَيِّئًا» استثنا منقطع است فقط سلام را دریافت می کنند سلام سه قسم است بعضیها یک قسم، بعضیها دو قسم، بعضیها هر سه قسم نصیبشان می شود یک قسم سلام یکدیگر است که «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» (۱) قسم دیگر سلام فرشته هاست نسبت به اینها که «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (۲) به آنها سلام عرض می کنند، قسم سوم سلام خداست بر آنها خدای سبحان که در دنیا نام بسیاری از انبیا (علیهم السلام) را می برد می فرماید: «سَيِّئًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (۳) یا «سَيِّئًا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ» (۴) بعد فرمود: «إِنَّا كَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۵) خب اگر سلام خدا شامل حال مؤمنین می شود و مقید هم نیست به اینکه در دنیاست یا در آخرت قدر متیقنش آخرت است دیگر در دنیا هم البته سلام خدا شامل حال مؤمنین می شود برای اینکه فرمود: «وَكَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۶) اگر خدای سبحان بعد از تسلیم نسبت به ابراهیم، نسبت به موسی، نسبت به هارون (علیهم السلام) بعد فرمود: «وَكَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» نسبت به افراد با ایمان هم سلام می فرستد دیگر این پس سه سلام برای مؤمنین کامل خواهد بود «لَا يَسْتَمْعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَيِّئًا» نعمتهای خدا این است با آن لذتهای معنوی معروف است و اگر این سلام مطلق است قسمت خاص را آن سلام الله را هم در برمی گیرد آن گاه «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۷) معلوم می شود هم جنت حسی است هم جنت عقلی برای اینکه این جَنَاتِ وَ نَهْرٍ و این نعمتهایی که هست برای لذتهای بدن است، تلقی سلام الله و شنیدن کلام الهی یک لذت عقلی است برای اوحادی از مؤمنین است. «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا» یک وقت است می گویند ما جیره ی اینها را به اینها می دهیم در بهشت این چنین نیست، یک وقت می گویند به آنها در بهشت روزی می دهیم باز هم تعبیر قرآن این نیست، تعبیر قرآن این است که «وَلَهُمْ» این «لام» را مقدم آورده اختصاصاً یا تمليکاً ملک اینهاست و روزی اینها نه «رِزْقُهُمْ لهم» یا «رِزْقَ اللَّهِ لهم» «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا». بُكره و عشي یعنی بامداد و شامگاه در جنتِ برزخی بله، صبح و شام متمثل می شود اما در جَنَاتِ عَدْنٍ دیگر صبح و شامی در کار نیست لذا روایاتی که در ذیل این هست بعضی از روایات این را بر جَنَاتِ برزخی حمل کردند البته با جَنَاتِ عَدْنٍ هماهنگ نیست اما دارد مردان باتقوا رزقشان هست اختصاصی به جَنَاتِ عدن ندارد وقتی که وارد برزخ شدند از همین مقطع رزق اینها «بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا» یعنی بامداد و شامگاه هست بنابراین اگر منظور از بُكره و عشي یعنی بامداد و شامگاه باشد طبق آن روایتی که در کنزالدقائق آمده مخصوص جنت برزخی است و اگر کنایه از دوام باشد کما لا یبعد این شامل جنت عدن خواهد شد برای اینکه آنجا «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» (۸) اگر نظام سماوات و ارض برچیده شد «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۹) شد، «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» شد، «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۱۰) شد

دیگر شب و روزی در کار نیست، اگر شب و روزی در کار نیست «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا» فضا را خود مؤمن روشن می کند لذا بهشت روشن است، مؤمن جایش روشن است، غیر مؤمن جایش هم نمی بیند جهنم در تاریکی باید عذاب بچشد درباره ی مؤمنین است که «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» (۱۱) و گرنه در صحنه ی قیامت دو نفر کنار هم هستند یکی کاملاً در فضای روشن و شفاف زندگی می کند جلوی او را می بیند دیگران را هم می بیند آن دیگری جلوی پای خودش هم نمی بیند شما در روایات بحث معاد ملاحظه بفرمایید ذات اقدس الهی با یکی کاملاً حرف می زند اسرار او را با او در میان می گذارد او که کنار دست اوست اصلاً نمی شنود. خب، پس بنابراین آدم نور را باید به همراه خودش ببرد اینجا اگر روشن نبود آنجا گرفتار تاریکی و تیرگی است.

ص: ۲۲۵

۱- (۲۳) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۰.

۲- (۲۴) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۳.

۳- (۲۵) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۹.

۴- (۲۶) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۲۰.

۵- (۲۷) . سوره ی صافات، آیه ی ۸۰.

۶- (۲۸) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۱۰.

۷- (۲۹) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۸- (۳۰) . سوره ی انسان، آیه ی ۱۳.

۹- (۳۱) . سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۱۰- (۳۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۱۱- (۳۳) . سوره ی تحریم، آیه ی ۸.

پرسش: حاج آقا بیخشد اگر معاد جسمانی باشد چگونه قابل انقطاع از زمان می شود فرضش کرد؟

پاسخ: خب جسم دنیایی این چنین است جسم اخروی که نظامش با این فرق می کند دیگر جسم در هر عالمی جسم در دنیا یک طور است در برزخ همین جسم است همین جسم در دنیا این حکم را دارد در برزخ با تحولات برزخی طور دیگر می شود در آخرت طور دیگر می شود همین جسم است منتها در هر نشئه ای حکم خاص خودش را دارد.

پرسش: یعنی همین جسمی که در حکمت متعالیه مطرح شد.

پاسخ: نه، همین جسم است در حکمت متعالیه هم همین را مرحوم بزرگوار می فرماید، می فرماید: «لو رأیته لقلته إِنَّه فلان و بهمان» اگر بینی می گویی این همان زید است این همان عمرو است منتها درباره ی جسم قبلاً هم اشاره شد که هر جای قرآن کریم سخن از جسم شد تعبیر به مثل است بارزترین نمونه اش همان سوره ی مبارکه ی «یس» است که در بخش پایانی اش دارد که «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۱) آنجا آیه ی هشتاد به بعد کسی «ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» فرمود: «أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» (۲) هر جا در قرآن سخن از بدن است سخن از مثل است اما هر جا در قرآن سخن از روح است عین است هر جا در قرآن سخن از انسان است عین است سه فصل یعنی سه فصل عین انسان، عین روح، مثل بدن این سه فصل که کاملاً جدا بشود چرا قرآن کریم در مسئله ی روح عین می گوید، چرا قرآن کریم در مسئله ی انسان عین می گوید، چرا قرآن کریم در فصل سوم، فصل سوم یعنی فصل سوم کاملاً از دو فصل جداست چرا در بدن رسید هر جا سخن از بدن شد می گوید مثل برای اینکه این می پوسد دوباره ساخته می شود اما آنها که نمی پوسند که آنها مهاجرند اگر کسی از جایی به جای دیگر می رود که نمی گویند مثل اوست که خود اوست اما بدن اینجا پوسیده دوباره ساختند دیگر این بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که طبرسی در احتجاج نقل کرد فرمود: «هی هی و هی غیرها» (۳) آن وقتی به حضرت عرض کرد بدن اول معصیت کرد چرا بدن دوم می سوزد حضرت فرمود شما این قالبها و این کالبدها را بررسی کنید کسی که خشت مال است در قالبی می ریزد و دوباره این خشت را به صورت گل در می آورد دوباره می ریزد در آن قالب «هی، هی، هی» این یکی، «هی غیرها» این دو، جمع بین هویت و غیریت در آن حدیث شریف آمده.

ص: ۲۲۶

۱- (۳۴) . سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۲- (۳۵) . سوره ی یس، آیه ی ۸۱.

۳- (۳۶) . الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۴.

به هر تقدیر فرمود این کار را که کردند «لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا * تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» نظم عادی این است که بفرماید «تلك الجنة التي نورث تقياً من عبادنا» تقی از عباد است نه عباد از تقی یا از عباد، اما برای رعایت فواصل که همه ی اینها یاء مشدّد دارد مثل «مَأْتِيًّا» مثل «عَشِيًّا» و مانند آن که قبلاً فرمود: «بُكْرِيًّا»، «عَلِيًّا»، «مَرْضِيًّا»، «نَبِيًّا» و اینها همه یاء مشدّد دارد برای رعایت این فواصل «تَقِيًّا» را بعد ذکر کرده و گرنه مناسب بود که این «تَقِيًّا» قبل ذکر بشود. عمده مسئله ی ارث است در مسئله ی ارث خصیصه ای است که در مسائل دیگر نیست قبلاً هم گذشت که در ارث مال منتقل نمی شود مالک به جای مالک می نشیند بر خلاف عقود دیگر در بیع مبادله ی مال به مال است ثمن به جای ثمن و بالعکس قرار می گیرند در اجاره منفعت عین در برابر مال الاجاره و بالعکس قرار می گیرد و هکذا در عقود دیگر، اما در ارث سخن از نقل و انتقال مال نیست سخن از جانشینی مالک نسبت به مالک دیگر است آن می شود ارث.

مطلب دیگر در خصیصه ی ارث این است که بهترین و مستقل ترین مال، مال ارثی است برای اینکه نه اقاله پذیر است، نه خیارپذیر است، نه فسخ پذیر است، نه غبن پذیر است، نه عیب پذیر است که پس بدهند یک ملک ثابت مستقر است آن وقت اگر مورث اصلی ذات اقدس الهی است اینها می شوند خلیفهاالله در جریان بهشتیها اینها دارای دوتا جنت اند جنتی است که محصول کسب خودشان است، جنتی هم هست برابر فضل الهی این جنتهایی که اگر دیگران که اهل دوزخ شدند به سوء اختیار خودشان جهنمی شدند اگر به حُسن اختیارشان بهشتی می شدند وارد این منطقه ی خاصّ از بهشت می شدند الآن که جایشان خالی است این بهشت خالی را می دهند به مؤمنین اینکه «الَّذِينَ يَرْتُؤْنَ الْفِرْدَوْسَ» (۱) ذیل این روایات هست پس بهشتیها بهشتی را به اعمالشان جزای اعمالشان می برند بهشتی هم ارث می برند یعنی به جای آنها می نشینند ولی درباره ی دوزخیها هر دوزخی جای خودش می رود اگر برای کسی که خدا او را خلق کرده و جا معین کرده که اگر او معصیت کار شد وارد آن بخش از جهنم بشود و این شخص معصیت نکرده به حُسن اختیار بهشتی شده جای خالی او را به هیچ کسی نمی دهند لذا «لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» در بهشت هم جنت جزایی دارند هم جنت ارثی، در دوزخ فقط دوزخ جزایی دارند لذا فرمود: «جَزَاءً وَفَاقًا».

ص: ۲۲۷

Your browser does not support the audio tag

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳) وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۴) وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِثُّ لَسُوفَ أَخْرَجُ حَيًّا (۶۵)»

بعد از اینکه نام برخی از انبیای الهی (علیهم السلام) برده شد و در کنار نام هر یک از آنها بعضی از فضایل آنها ذکر شد و در پایان جمع بندی شد و نعمتهایی که خدای سبحان به این انبیا و انبیای دیگر عطا فرمود ذکر شد و اوصاف خاصی برای همراهان این انبیا ذکر شد و در مقابل این انبیا افرادی هم نام برده شد و ردایل آنها را ذکر فرمود آن گاه به جریانی که ارتباطش با بحثهای قبل نیاز به شأن نزول دارد ذکر فرمود قبل از اینکه به این آیه محلّ بحث امروز برسیم نکاتی که مربوط به بحثهای قبلی مانده بود بازگو بشود یکی اینکه جناب فخررازی و دیگران هم اعتراف کردند که دخترزاده ها فرزند انسان اند اولاد دختر فرزند انسان حساب می شود این تنها اختصاصی به شیعه ندارد که حسنین (سلام الله علیهما) را فرزند پیغمبر بدانند فخررازی و عدده ی زیادی از اهل سنت به همین نکته اشاره کردند که قرآن کریم وجود مبارک عیسی را ذریّه ابراهیم می شمارد در حالی که از راه مادر فرزند ابراهیم است نه از راه پدر، پس اگر اهل بیت را ما فرزندان پیغمبر می دانیم برای آن است که فرزندان دختر، فرزندان خود آن شخص اند حقیقتاً این اختصاصی به ما شیعه ها ندارد آنها هم پذیرفتند این مطلب را.

ص: ۲۲۸

مطلب دیگر این است که در برخی از روایات آمده است که در ذیل «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» (۱) دستور به دو امر داده شد یکی سجده کردن در هنگام تلاوت آیات و دیگری گریه کردن ولی از آیه بر نمی آید که به دو شیء امر کرده باشد فرمود «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكُوا» فرمود: «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» یعنی در حال سجده و گریه خریر کردند، سقوط کردند، افتادند پایین انسان دفعتاً به سجده می رود می افتد می گویند «خَرَّ رَاكِعًا»، «خَرَّ سَاجِدًا» و مانند آن، لکن در این گونه از سنین جریان تعدد مطلوب مطرح است پس اگر انفکاک در بعضی از روایات مشهود شد حق است هم سجده کردن به تنهایی فضیلت دارد، هم اشک ریختن به تنهایی فضیلت دارد و هم جمع اینها در سجده فضیلت دارد که «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» نه «سجدوا و بُکُوا» که بشود دو مطلب جدای از هم خب، در قبال این دو فضیلتی که ذکر شده است یکی سجده و یکی اشک ریزی دو ردیلت برای تبهکاران ذکر شده است یکی از ائمه ی صلوات یکی اتباع شهوات.

مطلب دیگر این است که در آیه ی شصت فرمود: «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» (۲) ظلم، تعدی به حقّ دیگری است اگر کسی در برابر خدا حق داشته باشد و خدا چیزی را که لازم بود به او عطا نکند عطا نکند این می شود ظلم، اما اگر تمام نعمتهای الهی تفضّل است و بهشت بر اساس تفضّل است نه بر اساس استحقاق آن گاه ظلم یعنی چه؟ پاسخش این است که درست است انسان در برابر خدای سبحان حقّی ندارد و تمام عبادتهایش در برابر نعمتهای او ناچیز است چه رسد به اینکه در برابر او امر او بخواهد

امثال کند ما دینی داریم که نعمتهای الهی را باید سپاسگزاری کنیم این دین ما هم مستوعب است و هرگز در برابر این دین ما تبرئه نمی شویم گذشته از اینکه در برابر نعمتهای الهی ما مدیونیم تکالیفی هم ذات اقدس الهی متوجه ما کرد ما اگر عبادتهای خود را در برابر نعمتهای الهی ارزیابی کنیم بدهکاریم چه رسد به تکالیف الهی پس بنابراین ما استحقاقی نداریم که کاری کرده باشیم چیزی از خدا طلب داشته باشیم لکن تعبیر ظلم به مناسبت وعده ای که ذات اقدس الهی عطا کرده است و در پایان آیه ی دیگر هم فرمود: «إِنَّهُ» یعنی «إِنَّ اللَّهَ» «كَأَنَّ وَعْدُهُ مُأْتِيًا» (۳) چون خودش وعده داد، چون خودش فرمود من به تبهکار پاداش می دهم حقّی را خودش برای انسان جعل کرده است نه اینکه انسان حقّی علی الله دارد از این جهت تعبیر به ظلم شده است.

ص: ۲۲۹

۱- (۱) .سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۲) .سوره ی مریم، آیه ی ۶۰.

۳- (۳) .سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

مطلب دیگر اینکه کسانی که از نعمت خاص الهی برخوردارند در این آیه و در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً نام آنها برده شد در سوره ی مبارکه ی «فاتحه» اجمالاً- نام آنها برده شد در موارد خاصی هم که نعمتهای ویژه انبیا آمده ذکر شده که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) چهار موطن و مورد را ذکر کرده است نعمتهایی که خدای سبحان به انبیا عطا کرده و شاید منحصر به آن موارد چهارگانه نباشد ولی نعمتی را که ذات اقدس الهی به انبیا داد و ما هم همان نعمت را از خدا مسئلت می کنیم در برابر نعمت مسئولیتی هم هست وجود مبارک موسای کلیم به خدا عرض کرد «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ»^(۱) به پاس نعمتهایی که به من دادی من پشتیبان ظالم نیستم از او حمایت نمی کنم ما هم که در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^(۲) را به ما بدهید به تعبیر سیدناالاستاد همین را می خواهیم از خدا، خدایا! نعمتی که به ما دادی حالا- یا نعمت مال است یا نعمت علم است یا قدرت بیان است یا هر چه هست ما از این نعمت به نفع ظالمین استفاده نکنیم «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ» ما هم همیشه از خدا همین را می خواهیم لااقل شبانه روز ده بار همین را از خدا می خواهیم که این نعمت را بی جا صرف نکنیم خب پس اگر ذات اقدس الهی در موارد مشخصی نام انبیا را برد و در موارد دیگر هم به نحو اجمال ذکر کرد مشخص فرمود انبیا در برابر نعمت چه مسئولیتی احساس می کردند وجود مبارک موسای کلیم بالصراحه عرض کرد خدایا مسئولیت من در برابر نعمتی که تو دادی این است که از ظالم حمایت نکنم. خب، این وظیفه ی ما هم خواهد بود.

ص: ۲۳۰

۱- (۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۷.

۲- (۵) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۷.

مطلب دیگر اینکه این «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» (۱) یک تبتّه لطیفی سیدناالاستاد در المیزان داشتند (رضوان الله علیه) که لازم نیست کسی آیات الهی را بخواند تا دیگری به سجده بیفتد و اشک بریزد یاد آیات الهی هم همین اثر را باید داشته باشد کسی مطالعه می کند آیات الهی را متذکر آیات الهی هم می شود همین خضوع و خشوع را هم باید داشته باشد حالا یا سجده می کند و اشک می ریزد یا لااقل خشوع و خشوع را در خود احساس می کند اما اگر آیات الهی بحث تفسیر، بحث تفسیر هم نظیر بحث صرف و نحو برای او مطرح بشود این معلوم می شود «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» هیچ تکان نمی خورد این خیال می کند پای درس سیوطی نشسته یا پای درس مغنی نشسته این طور نیست اگر «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» هر روز انسان بالأخره یک حالت خشوعی باید پیدا کند این چنین نیست که کسی آیات را بخواند انسان سجده کند و اشک بریزد اگر یاد الهی، آیات الهی، معارف الهی هم بازگو شد تفسیر شد چنین حالت خشوع و خضوعی هم باید در انسان پیدا بشود.

مطلب بعدی آن است که این «جَنَاتٍ عَدْنٍ» (۲) که منصوب است آیا بدل «الْجَنَّةِ» است «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» یا نه، اگر بدل اوست حتماً باید معرفه باشد یا نه، منصوب به نعت و مدح است یا برخیها این را به رفع قرائت کردند که خبر باشد برای مبتدای محذوف، اما الآن این قرائتی که ما در خدمت آن هستیم منصوب است چون کلمه ی «عِدْنٍ» را گفتند معرفه است اسم است برای اقامه یا اسم است برای ارض جنت چون معرفه است جئات در اثر اضافه ی به «عِدْنٍ» معرفه می شود و نظیر اینکه اُمس را گفتند معرفه است، سَیَحِر را گفتند معرفه است به دلیل اینکه اینها غیر منصرف اند یکی عِلْمِيَّت است یکی هم آثار دیگر بنابراین «عِدْنٍ» معرفه است و از طرفی هم اگر نکره باشد مورد وعده نیست یک چیز ناشناخته ای را وعده نمی دهند از اینکه فرمود: «الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» (۳) معلوم می شود شناخته شده است این نکات باعث می شود که انسان «عِدْنٍ» را معرفه بداند.

ص: ۲۳۱

۱- (۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

۳- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

مطلب دیگر اینکه فرمود: «وَعَيْدَ الرَّحْمَنُ» نه «وَعَدَ الرَّحِيمِ» سرّش این است که «الرَّحْمَنُ» اختصاصی به دنیا ندارد شامل دنیا و آخرت می شود نکته ی مهم آن است که سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مشرکان مکه خدا را به عنوان «الرحیم» نمی شناختند به عنوان «الله» و «الرحمن» می شناختند «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱) آنها خدا را به همین دو نام می شناختند لذا در بسیاری از آیاتی که در مکه نازل شد سخن در این است که الرحمن حرف کسی را قبول نمی کند، الرحمن شهادت این بتها را قبول نمی کند این بتها نزد الرحمن کاره ای نیستند خدا را به عنوان الله و به اسم الرحمن می شناختند اما به اسمای دیگر نمی شناختند تعبیر به الرحمن شده است. «وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا». خب، حالا برسیم به این کریمه ای که در آیه ی ۶۴ هست.

پرسش: شکر منعم ابتدایی به چه جهت واجب است؟

پاسخ: شکر منعم برای اینکه ما وامدار اویم اگر ندهیم می ترسیم از ما گرفته بشود و این عقل حکم می کند کسی که احسانی به آدم کرده به آدم حیات داده به انسان هستی داده در برابر او باید خاضع باشد دیگر.

پرسش: به طلب من نداده به خواست خودش بوده.

پاسخ: بله خب، خواست خودش داد و اگر کسی معدوم بود که معدوم خواسته ای ندارد نعمت ابتدایی شکر دارد فرق نمی کند چه انسان بخواهد چه نخواهد، نخواسته شکرش بهتر از خواسته است.

ص: ۲۳۲

پرسش: خواسته شکرش بهتر از نخواستہ است.

پاسخ: نخواستہ بهتر است برای اینکه انسان که می‌خواهد زحمتی می‌کشد، یک عرض حاجتی می‌کند، حیثیتی را می‌دهد.

پرسش: این را خیلی هم بین عوام الناس دیده ایم وقتی که دعایی می‌کنند.

پاسخ: می‌گویند «مِنتَكَ اِبْتِدَاءً» (۱) این بیان نورانی امام سجاد است در صحیفه.

پرسش: پس این دعای مردم مستجاب می‌شود مثل این است که مدتی شکر خدا

پاسخ: بله، سرش این است که قبلاً نمی‌دانستند چه کسی داده حالا با دعا می‌فهمند آن مُجِيب دعایشان را داده از اول هم اگر بفهمند این نِعْم الهی را چه کسی داده شاکرند این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه این است که «مِنتَكَ اِبْتِدَاءً» آن هم که تازه سؤال می‌کنند آن هم عطیه ی اوست او حسّ سؤال را در آدم ایجاد می‌کند ما خیال می‌کنیم خودمان سؤال کردیم حسّ اینکه این محتاجیم و از چه کسی باید بخواهیم و چطور بخواهیم همه ی آنها را او القا می‌کند منتها چون این امور را ما مثلاً به آن توجه می‌کنیم خیال می‌کنیم از طرف خود ماست این سؤال بنابراین «مِنتَكَ اِبْتِدَاءً» تمام نعمتهای الهی ابتدایی است مسبوق به تحقیق قبلی و استحقاق قبلی و امثال ذلک نیست حتی این سؤالهای ما.

خب، «وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» اگر این حرف بهشتیها باشد وقتی بهشتیها وارد سرزمین بهشت شدند همان طوری که می‌گویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (۲) و مانند آن، این جمله را هم می‌گویند که ما به امر الهی نازل شدیم چون نازل شدن نظیر «رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا» (۳) و مانند آن است به این سرزمین به امر الهی نازل شدیم این با آیات گذشته هماهنگ است اما اگر حرف فرشته‌ها باشد که بگویند «مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این با گذشته و آینده هماهنگ نیست تقریباً پانزده وجه برای این ذکر شده است که غالب این وجوه را سیدنا الاستاد در المیزان ذکر و رد کرد آن که از ابن عباس و برخی از مفسران گذشته نقل شده است این است که مدتی وحی منقطع شد حالا- مربوط به آیات سوره ی مبارکه ی «کهف» بود یا نه، که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنا شد جواب بدهد و مقداری فاصله شد بعد عده ای گفتند که خدای سبحان پیامبرش را ترک کرده و اینها. بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «ضحی» آمده است که «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (۴) و بخشی هم در همین سوره که «وَمَا نَنْزَلُ» حرف فرشته‌هاست فرشته‌ها که آمدند عرض کردند که ما اگر بخواهیم نازل بشویم باید به امر پروردگار نازل بشویم تاکنون دستوری نرسید ما هم به خدمت شما نرسیدیم الآن که دستور رسید نازل شدیم «وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این تناسب بالأخره یا سخن بهشتیهاست که وارد بهشت می‌شوند با آیات قبل هماهنگ است یا سخن خود فرشته‌هاست که وقتی نازل شدند این حرف را گفتند فرشته‌ها از آن جهت که معصوم اند البته این فرشته‌هایی که وحی می‌آورند، فرشته‌هایی که قبض ارواح می‌کنند، فرشته‌هایی که کرام الکاتبین اند، فرشته‌هایی که مدبرّات امرند اینهاست اما آن قدر فرشته و ملائکه خدا خلق کرده است که عددش را جز خدا کسی نمی‌داند ملائکه‌السماء هست، ملائکه‌الأرض هست، ملائکه‌الهواء هست، ملائکه‌الفضاء هست و اگر در بعضی از نصوص دارد که فلاّن فرشته مثلاً غفلتی کرده است به تعبیر مرحوم صدرالمتألهین ما دلیل بر نفی نداریم برای اینکه ملائکه‌الأرض دلیلی بر عصمت آنها نیست این قدر فرشته در عالم خدا خلق کرده است که عددش را جز خدا نمی‌داند بنابراین اینکه در قرآن کریم آمده «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ

يَعْمَلُونَ» (۵) این فرشته‌هایی هستند که در کارهای کلان الهی به اذن خدا در اختیار آنهاست به عنوان مدبران امرند مأموران بهشت‌اند، مأموران جهنم‌اند، آورندگان وحی‌اند، گیرندگان ارواح‌اند، قبض روح می‌کنند و اعمال را ثبت و ضبط می‌کنند و مانند آن «بِأَيْدِي سَيِّفَرِهِ * كِرَامَ بَرَرِهِ» (۶) اینها هستند، «إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ» (۷) اینها هستند در سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» فرمود: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» هستند که همین جمله‌ی نورانی که در سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» وصف ملائکه است در زیارت نورانی جامعه وصف اهل بیت قرار گرفته شما در زیارت «جامعه» همین جمله را می‌خوانید دیگر که اینها این ذوات مقدس «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۸) اینها هم این طورند اینها در حد عصمت است اما ملائکه‌الارض هر قطره‌ای را طبق بیاناتی که از امام سجاد رسیده است یک فرشته می‌آورد این قدر فرشته در عالم زیاد است که عددش را جز خدا نمی‌داند آن وقت ما دلیلی بر عصمت این گونه از ملائکه نداریم اگر یک وقت در روایتی در حدیثی آمده فلان فرشته غفلتی کرده، گناهی کرده، اشتباهی کرده ما برهانی بر خلاف نداریم منتها آن روایت باید معتبر باشد.

ص: ۲۳۳

۱- (۱۰) .الصحيحه السجادية، دعای ۴۵.

۲- (۱۱) .سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۴.

۳- (۱۲) .سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۲۹.

۴- (۱۳) .سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۳.

۵- (۱۴) .سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۷.

۶- (۱۵) .سوره‌ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۷- (۱۶) .سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۸- (۱۷) .بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۴۸.

پرسش: مگر فرشته جناب استاد عقل محض نیستند.

پاسخ: همه شان نه، همه شان نه، خب.

پرسش: تجسم دارند؟

پاسخ: شاید مثل جن، غرض این است که انواع و اقسام فرشته برای آنها هست آن فرشته هایی که ما می شناسیم برابر معرفی قرآن کریم بله معصوم اند مسئولان بهشت اند، مسئولان جهنم اند، ضابطین اعمال اند، آورندگان وحی اند می گویند هفتاد هزار فرشته سوره ی مبارکه ی «انعام» را بدرقه کردند وارد قلب مطهر پیغمبر شدند(۱) شما در عظمت سوره ی مبارکه ی «انعام» ملاحظه بفرمایید حالا- یا برای این است که هفتاد اسم از اسمای حسناى الهی در این سوره است یا نکات دیگر و به تعبیر سیدناالاستاد مناسب این است که انسان این را سوره ی «احتجاج» بنامد برای اینکه چهل بار تقریباً «قُلْ» در آن هست بگو، بگو، بگو، چهل حجت را خدا به پیغمبر القا کرده در این سوره می شود سوره ی «احتجاج» به عظمت این اسمای حسنا هفتاد هزار فرشته داخل قلب پیغمبر شدند بله آنها هم مجرّدند، معصوم اند و مانند آن، اما این همه فرشته هایی که به همراه باران بیابند کنار هر گیاهی مدبری هستند و آنها را تدبیر می کنند اینها که دلیل بر عصمتشان نیست، دلیل بر تجرّدشان نیست. خب، «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» است که پانزده قول در آن هست یا بیشتر.

پرسش: در سوره ی مبارکه ی «بقره» راجع به آدم دارد که کل ملائکه سجده کردند.

پاسخ: بله، آن به قرینه ی سیاق ممکن است کل ملائکه سجده کرده باشند اما دلیل نیست که کل ملائکه معصوم اند که، همه شان تابع اند البته هیچ کدام از آنها معصیت هیچ فرشته ای کافر نیست نظیر جن این چنین نیست حالا گاهی غفلت می کنند ممکن است.

ص: ۲۳۴

پرسش: پس آن امر تکوینی چه می شود؟

پاسخ: آنجا اصولاً تکوینی بود چون قبل از دنیا بود بعدها فرمود: «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَٰدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ» (۱) هنوز به زمین نیامده بودند حالا آنجا کجا بود در همان اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» بحث شد قبل از اینکه به زمین بیایند آن صحنه برگزار شد «وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این درست است تا خدای سبحان نخواهد اینها نازل نمی شوند.

پرسش: عصمت مگر در حوزه تکوین نیست مجرد باشد عصمت معنا پیدا می کند.

پاسخ: نه، عصمت تکوینی داریم عصمت تشریحی داریم در موجودات تکوینی گاهی ظلم می کنند گاهی ظلم نمی کنند یعنی گاهی به مقصد می رسند گاهی به مقصد نمی رسند گاهی تراحم دارند گاهی ندارند «ظلمه کلّ شیء بحسبه».

پرسش: حضرت امیر(علیه السلام) که فرمودند: «الله ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوه» (۲).

پاسخ: آن ملائکه ای که فرمود خواب نداند و سهو و نسیان ندارند و غذای آنها تسبیح است در همان صحنه این بیانات را فرمودند اما ملائکه دیگر را که معرفی نکردند در آنجا فرمودند تسبیح آنها، ذکر اینها، غذای اینها تسبیح الهی است آن درباره ی آن فرشته ها فرمودند بعد در همان خطبه ی اول نهج البلاغه دارد که فرشته هایی هستند که پایشان در اعماق زمین است و سرشان در اعماق آسمانها یک فرشته کلّ عالم را پُر کرده این در همان خطبه ی اول نهج البلاغه است دیگر نه تنها «هذا القوم اتخذوا القرآن مهجوراً» اتخذوا نهج البلاغه مهجوراً، اتخذوا اصول کافی را مهجوراً، اتخذوا صحیفه ی سجادیه را مهجوراً، اتخذوا اصول دین را مهجوراً خب.

ص: ۲۳۵

۱- (۱۹). سوره ی بقره، آیه ی ۳۶.

۲- (۲۰). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۹.

«وَمَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» ما به امر پروردگار نازل می شویم این هم حصر است این «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» این جمله ی «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» آن شأن نزول را تأیید می کند که خدا فراموش نکرده بالأخره مصلحت الهی را خود ذات اقدس الهی می داند مصلحت دیگران را خدا می داند این چنین نیست که خدا فراموش کرده باشد و وحی را نازل نکرده باشد در سوره ی مبارکه ی «ضحی» دارد که «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (۱) نه قلی و عداوت و دشمنی در کار است نه تودیع و فراموشی هم در کار نیست این با آن شأن نزولی که از ابن عباس و دیگران نقل شده است هماهنگ تر است. اما در بین این وجوه پانزده گانه همه ی آنها می تواند حق باشد «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» یعنی آینده، «وَمَا خَلْفَنَا» گذشته ای که ما او را پشت سر گذاشتیم «وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» بین گذشته و آینده یعنی حال این به لحاظ زمان، همین تثلیث به لحاظ مکان درست است، همین تثلیث به لحاظ عالم درست است قبل الدنيا، الدنيا و بعد الدنيا همین تثلیث به لحاظ دنیا و برزخ و قیامت درست است، همین تثلیث به لحاظ اقوام و ملل و امثال ذلك درست است، همین تثلیث به لحاظ جهاد درست است این پانزده قولی است که گفتند و دلیل بر بطلان آنها نیست اما مهم تر از همه همین است که سیدناالاستاد به آن اشاره کرده که فرمود و من أَلْطَفَ تَعْبِيرَ هَمِينِ اسْتِ الْمِيزَانِ را باید اینجاها شناخت فرمود أَلْطَفَ تَعْبِيرِ اسْتِ فرشته ها به پیغمبر عرض می کنند ما بین آیدیهما که در پیش داریم یعنی آثار ما، معالیل ما اینها برای اوست، آنچه را که ما پشت سر گذاشتیم به نام علل و مبادی آن برای آنهاست، بین علل و مبادی و بین معالیل و آثار هویت خود ماست این هم برای اوست خب اگر یک خط نورانی بیاید کل علل و مبادی قبلی را روشن کند و بگیرد، کل معالیل و آثار بعدی را روشن کند و بگیرد، کل هویت بین گذشته و حال را بگیرد و روشن کند برای این فرشته چه می ماند اگر کسی خواست حدیث نورانی «داخل فی الأشياء لا بالمازجه» (۲) را حل کند اینجاها باید جستجو کند باید بداند این «داخل» برای فصل سوم است فصل سوم یعنی فصل سوم دوتا منطقه ی ممنوعه داریم که هویت ذات است مقام ذات است احدی به او دسترسی ندارد یک، صفات ذات است که عین ذات است کسی به او دسترسی ندارد دو، می ماند ظهور حق، فیض حق، وجه الله نه الله می بینید قرآن کریم اصلاً سخن الله را از اول تا آخر مطرح نکرده هر جا سخن از وجه الله است نفرمود همه می میرند الله می ماند او اصلاً بالاتر از آن است که به ذهن کسی بیاید همه جا سخن از «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، (۳) «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۴) اصلاً سخن در این نیست که الله می ماند او اصلاً به ذهن نمی آید تا بگویم _ معاذ الله _ همه می میرند او می ماند خب این «وَجْهَ اللَّهِ» که «أَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۵) این وجه الله همه جا را پُر کرده اگر همه جا را پر کرده چیزی برای جناب جبرئیل نمی ماند که علل قبلی را وجه الله پر کرده، معالیل بعدی را وجه الله پر می کند، بین قبل و بعد را هم وجه الله پر می کند قبلاً چون در فصل سوم نمونه ای داشتیم گفتیم یک وقت است که کسی یک ژاکت و بلوزی می بافد بعد او را رنگ می کند یک وقت است نه، هنرمندی، بافنده ای یک کیلو نخ در اختیار اوست این نخ را باز می کند یک ژاکت یا بلوز می بافد یک جایش ابره است، یک جایش آستین است، یک جا یقه است، یک جا رو این برای بدن است انواع گل و بوته را هم در اینجا پیاده می کند این هم برای نقش، یک جا را بلبل می کشد یک جا را مار و عقرب می کشد قبل از اینکه بلوز و ژاکت بافد یک قالب نخ بود بعد هم وقتی که می خواهد این را باز کند اینها را دوباره وقتی که برمی گرداند می شود یک قالب نخ یک وجه الله است که هر لحظه به شکلی بُت عیار بر آمد جان برد و نهان شد گه پیر و جوان شد نه اینکه _ معاذ الله _ آن مقام اول یا مقام ثانی باشد. از مرحوم بوعلی گرفته تا برسیم به حکمای بعدی همه گفتند طرح این مسائل در مجامع عمومی حرام است خواندن خیلی از طلبه ها نسبت به تفسیر و عرفان حرام است خب چه کسی می تواند بین «داخل فی الأشياء لا بالمازجه» فرق بگذارد که چه کسی داخل است، چه چیزی داخل است مگر همه اشیا گل و بوته اند، مگر همه اشیا

جبرئیل و پیغمبر و امام اند او داخل است این «هو» به چه کسی برمی گردد تا روشن نشود که این «هو» برای فصل سوم است تا روشن نشود که این «هو» به وجه الله برمی گردد، تا روشن نشود که یک فیض است می شود عالم بعد وقتی که «وَالْمَأْرُضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۶) جمع می شود، می شود یک کیلو نخ دوباره قیامت شد همین را باز می کند.

ص: ۲۳۶

۱- (۲۱). سوره ی ضحی، آیات ۱ - ۳.

۲- (۲۲). ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۸۶.

۳- (۲۳). سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- (۲۴). سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

۵- (۲۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.

۶- (۲۶). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

پرسش: در سوره ی نور «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ» (۱) است.

پاسخ: بله، اما فرمود: «مَثَلُ نُورِهِ» (۲) الله هم تازه اسم است از اسمای حُسنا مسئله ی فنا را در ادب فنا الله را استثنا نکرده در بحثهای قبل هم چند روز قبل هم داشتیم که نفرمود «مَثَلُهُ» فرمود: «مَثَلُ نُورِهِ» نه مَثَلُ خدا این است او مَثَل ندارد یک نور عمومی است یک نور النور است «مَثَلُ نُورِهِ» این است آن وقت آن «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می شود وجه الله.

پرسش: دارد که «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

پاسخ: گفته او را با تعبیرات دیگر در روایات هست، در ادعیه هست، مقوم هست، قَیم هست، قَیوم هست، هو الحی القَیوم هست، بیده ملکوت السماوات والأرض «وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» (۳) سؤال و جواب کرده که ملکوت آسمان و زمین کیست «سُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۴) هم خودش فرموده هم از آنها اقرار گرفته. خب، بنابراین اگر ما یک قالب نخ داشته باشیم یک کیلو نخ داشته باشیم یک بلوز و ژاکت بیافیم یک جایش را بلبل و گل و بوته بگذاریم یک جایش هم مار و عقرب بگذاریم وقتی که این از جای دیگر نیامده همین نخ است که به صورت مار و عقرب یا گل و بلبل در آمده بعد هم دوباره باز می کنیم دوباره می چینیم این محدوده است که کم و زیاد می شود نه _ معاذ الله _ منطقه ی اول یا منطقه ی دوم آن منطقه ی اول و منطقه ی دوم هر دو منطقه ی ممنوعه است.

ص: ۲۳۷

۱- (۲۷) . سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

۲- (۲۸) . سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

۳- (۲۹) . سوره ی یونس، آیه ی ۳۱.

۴- (۳۰) . سوره ی یس، آیه ی ۸۳.

پرسش: آیات سوره ی «توحید» که در مورد اعلام نیست.

پاسخ: بله دیگر اوصاف الهی است آنکه بقاست اوصاف جمالی است فنا را استثنا نکرده در هیچ جا نداریم که همه چیز می میرد فقط خدا زنده است.

پرسش:

پاسخ: آن هم که اثبات است که، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى اللَّهُ» نیست «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» این وجه هم ذوالجلال است این مرفوع است نه «ذِي الْجَلَالِ» «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۱) نه ذی الجلال و الإکرام این وجه «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است اگر وجه می ماند «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۲) نه «الّا هو» اگر سخن از کمال است بله، «بیده ملک السماوات والأرض» اما اگر سخن از فناست همه فانی می شوند وجه او می ماند این وجه او همیشه بود و همیشه هست و زائل پذیر نیست حدوث وجه فرض ندارد نه فرض محال است یا فرض کذا و کذا بنابراین اینها عالم حادث اند هر لحظه به صورتی در می آیند آسمان و زمین و امثال ذلک همیشه تازه اند، همیشه متغیّرند، دوامی ندارند می آیند و می روند ولی وجه همیشه بود و همیشه هست میزان را در همین دو، سه خط می شود پیدا کرد طباطبایی را اینجاها باید پیدا کرد فرمود من الّطف تعبیر این است که فرشته ها به پیغمبر عرض کردند همه برای اوست گذشته، آینده همه برای اوست بین گذشته و آینده برای اوست خود اینها بروند کنار چیزی برای آنها نمی ماند نه اینکه ما تفویض کردیم، نه اینکه ما به خدا سپرده ایم، نه اینکه ما تابع خدایی، مایی در کار نیست هر چه هست وجه اوست اگر وجه او شد بنابراین چیزی در عالم نیست مگر اینکه تسبیح می کند، تقدیس می کند منتها ما خودمان را اصل قرار می دهیم چیزی که به حال ما سازگار است می گوئیم خوب است، چیزی که به حال ما سازگار نیست می گوئیم بد است ما یک اومانسیم من حیث لا یحتسب با من حیث لا یشرع هستیم این مطالب را گفتند علم یک علم معمولی است که بالأخره انسان در سنّ پیری فراموشش می شود و «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» (۳) این علم نیست این آخوندبازی است این کسب است این علم نیست و آن علم چیزی علم است که هم ما را حفظ بکند هم جامعه ی ما را حفظ بکند هم با ما در قبر باشد هم با ما در برزخ باشد در قیامت فرمود هر کس فقیهانه محشور شد حقّ شفاعت دارد خیلی کم اند کسی که فقیه محشور بشوند «بعثه الله یوم القیامه فقیها» (۴) آن گاه «یقال للعالم للفقیه قف تشفع، تشفع» (۵) اصل جامعش هم این است که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ نَهَ» (۶) نه مَنْ فعل الحسنه هر کسی علم نقد در دستش هست حقّ شفاعت دارد ما که آخرهای عمر خیلی از چیزها یادمان می رود علم نقد نیست در سؤال قبر نقد نیست اگر کسی فقاقت را کف دست داشته باشد «جَاءَ بِالْحَسَنَةِ نَهَ» چنین آدمی «بعث الله یوم القیامه فقیها» بعد به او می گویند «قف تشفع، تشفع» و علم کبریای الهی است در هر قلبی هم نمی نشیند این را بدانید چون با درس خواندن نیست، با بحث کردن نیست اگر مستأکل به علم باشد کسی اگر کسی علم فروشی کند، اگر کسی بخواهد کاسبی بکند علم در قلبش نمی آید آن قدر علم کبریایی دارد جز در پاک ترین دل در مقدّس ترین دل نمی نشیند شما دیدید این بلبها خب خیلی از شماها با منطقه های ییلاقى مأنوسید همین که هوا کمی گرم شد همین که قدری فضا آلوده شد همین که این باغها یک مقدار میوه های بدبو و اینها دارد دیگر بلبل نمی خواند فقط جایی می خواند که بهترین هوا باشد، پاک ترین هوا باشد، بهترین درخت باشد آنجا می خواند این بزرگان هم گفتند که سلیمان و داوود (سلام الله علیهما) که گفتند «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (۷) منطق طیر

این است

١- (٣١) . سورة ى الرحمن، آيات ٢٦ و ٢٧.

٢- (٣٢) . سورة ى قصص، آيه ى ٨٨.

٣- (٣٣) . سورة ى نحل، آيه ى ٧٠.

٤- (٣٤) . وسائل الشيعه، ج ٢٧، ص ٩١.

٥- (٣٥) . ر.ك: بحار الأنوار، ج ٢، ص ١٦.

٦- (٣٦) . سورة ى انعام، آيه ى ١٦٠.

٧- (٣٧) . سورة ى نمل، آيه ى ١٦.

دامی و مرغ از تو رَمَد رو لانه شو، رو لانه شو

آدم مادامی که دام است خب بالأخره مرغهای زیرک در دام نمی افتند دیگر مگر یک مرغ ابله اگر آشیانه بشوند آن مرغهای ملکوتی آنجا لانه می کنند و تخم گذاری می کنند

دامی و مرغ از تو رَمَد رو لانه شو، رو لانه شو

این شخص «بعثه الله يوم القيامة فقيها»^(۱) بنابراین انسان هم موحد است، هم مؤمن است و هم می داند که این گذشته و حال و آینده برای خداست و در اختیار خداست یعنی چه به فصل اول و دوم هم تعدی نمی کند.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۶۳ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۲

Your browser does not support the audio tag

«تَلِكْ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳) وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۴)»

بعد از بیان برخی از انبیای الهی و ذریه ی آنها و بیان اینکه فرزند دختر هم فرزند است لذا وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) را ذریه ابراهیم خلیل دانستند این سؤال مطرح می شود که آیا فرزندان دختری اهل بیت (علیهم السلام) هم سیدند یا نه، از نظر مسئله ی کلامی و کرامت معنوی بله سیدند لکن از نظر مسئله ی فقهی حکم سیادت را ندارند که احکام خمس و زکاتشان با احکام خمس و زکات سادات یکی باشد این طور نیست مثل افراد عادی اند پس از نظر فضیلتها و کرامتهای معنوی بله فرزندان دختری اهل بیت (علیهم السلام) سیادت معنوی و کرامت معنوی را دارند ولی از نظر فقهی ندارند برخی از فقهای ما مثل مرحوم سید مرتضی و اینها بی میل نیستند که فرزندان دختری را هم سید فقهی بدانند برابر روایاتی که دارد «ادعوهم لأبائهم» برای تنظیم شناسنامه افراد به پدر منسوب اند.

ص: ۲۳۹

۱- (۳۸). وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۱.

پرسش: در مورد فضل آن مجاز و حقیقت بودنش چه می شود؟

پاسخ: یعنی بحثهای کلامی با بحثهای فقهی دوتاست دیگر مجاز و حقیقت نیست این حقیقتاً فرزند است یعنی فرزند کلامی اما از نظر آثار فقهی باید که ببینیم که خود آنها چه کاره بودند.

پرسش: آثار فقهی نداشته باشند که مجاز می شود؟

پاسخ: نه، آثار فقهی که معیار کرامت نیست برای تنظیم و تمشیت امور است حالا یا زکات بگیرد یا نگیرد یا خمس بگیرد یا نگیرد بعضی از امور مالی است که به او می دهند به او نمی دهند و بالعکس.

پرسش: اینکه می گیرد برای این است که حقیقت دارد که می گیرد.

پاسخ: بله، اما فضیلت نیست، فضیلت نیست زکات غیر سید به سید نمی رسد اما زکات سید به سید می رسد اگر بگویند چون زکات اوساخ است نمی رسد خب زکات سید هم اوساخ است دیگر زکات سید به سید می رسد چه زکات مال چه زکات فطر، بنابراین این چنین نیست که اینها مسائل مالی معیار شرافت باشد مسائل مالی بر اساس اسرار فقهی است که راز و رمز را خود آنها می دانند و گرنه چه کسی زکات بگیرد، چه کسی خمس بگیرد، چه کسی زکات بدهد، چه کسی خمس بدهد اینها که معیار شرافت نیست این اوساخ است دیگر اوساخ یعنی اوساخ دیگر، خب فرمود این برای این. اما مسئله ی میراث در جریان ارث برای بهشتیها چندین بهشت است اینکه فرمود: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۱) هم تطبیق شده است بر جنت حسی و جنت عقلی این یک، هم بر جنت کسبی و جنت ارثی این دو، مردان با ایمان در بهشت هم جنت کسبی دارند یعنی کاری که کردند برابر ایمان و عمل صالح به آنها بهشت می دهند، هم جنت ارثی دارند برای کفار و منافقان ذات اقدس الهی جایی معین کرده و چون آنها با سوء اختیار خودشان بیراهه رفتند از این جا محروم شدند آن جا را خدای سبحان به مؤمنین عطا می کند ما جهنم ارثی نداریم برای اینکه «جَزَاءٌ وَفَاقًا» (۲) ولی بهشت ارثی داریم.

ص: ۲۴۰

۱- (۱). سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۲- (۲). سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

مطلب بعدی این است که خب گفتند بهشت را خود انسان می سازد بهشتِ ارثی دیگر چیست، اینکه در روایات دارد بهشت را انسان می سازد مربوط به آن بهشت اول است یعنی بهشتِ کسبی بهشتی که انسان در برابر اعمال استحقاق پیدا می کند یا تفضّل الهی از این نظر شامل حالش می شود نه بهشت ارثی در قرآن کریم فرمود چندین بهشت هست یک سلسله چیزهایی هم هست که اصلاً شما آرزو نمی کنید دعا هم نمی کنیم «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَعَدَيْنَا مَزِيدٌ»، (۱) «وَلَعَدَيْنَا مَزِيدٌ» یعنی «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» لذا فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» این نکره هم در سیاق نفی است «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (۲) ما هر چه هم دعا بکنیم، هر چه هم آرزو بکنیم چون بیرون از حوزه ی فهم ماست اصلاً نمی فهمیم چه خواهیم چون نه دیدیم، نه شنیدیم، نه خودمان فهمیدیم که آنجا چه خبر است شما ببینید در تمام مدّت عمر یک کشاورز یا یک دامدار هرگز آرزو می کند که ای کاش نسخه ی خطّی مرحوم فارابی را من پیدا می کردم او اصلاً در عمر فارابی را ندید، فارابی را نشناخت تا نسخه ی خطّی اش را بداند آرزوی ما به حوزه ی درک ماست فرمود خیلی از چیزهاست که اصلاً شما نمی دانید تا در دعا از ما بخواهیم «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» بنابراین لنا جنّاتٌ _ ان شاء الله _ یک جنّات کسبی است به حسب ظاهر، یک جنّت ارثی است، یک جنّت موهبتی است حالا آن جنّت موهبتی را خدای سبحان به چه کسی خواهد داد خودش می داند در آنجا چه خبر است هم خودش می داند فرمود هر چه شما بخواهید به شما می دهند «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا» این برای آن تازه آنجا هم که رفتیم این طور است فرمود: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا» بسیار خب، بعد فرمود: «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» خب انسان اگر بخواهد چیزی را اراده بکند باید بفهمد یا نه، اگر ما چیزی را نمی فهمیم چه چیزی را بخواهیم فرمود چیزهایی است که اصلاً شما ندیدید «لَا سَمِعْتَ وَلَا رَأْتَ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» بنابراین آنجا هم بعد از اینکه فرمود هر چه بخواهید به شما می دهند فرمود چیزهایی است که نمی توانید بخواهید «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَعَدَيْنَا مَزِيدٌ» لذا فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» بنابراین اگر گفته شد اعمال سازنده ی جنّت است و «الجنّة قيعان» (۳) ما با اعمالمان عُرف مبنیه می سازیم برای جنّت اُولاست دوتا جنّت دیگر هم هست یک جنّت ارثی است یک جنّت موهبتی.

ص: ۲۴۱

۱- (۳) . سوره ی ق، آیه ی ۳۵.

۲- (۴) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۷.

۳- (۵) . عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۸.

مطلب دیگر اینکه تبهکارها همیشه مبعوض و منفور الهی اند برای اینکه تباهی و گناه مورد نفرت خداست در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که تمام معاصی مورد نفرت خداست «كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» (۱) اگر گناه منفور است گناهکار هم منفور است دیگر پس هیچ گناهکاری محبوب خدا نیست محبت خدا با گناه و گناهکار سازگاری ندارد این یکی، هیچ گناهکاری محبوب نیست.. مطلب دوم این است که انتقامی که خدای سبحان می گیرد انتقام چهار قسمت است که چندین بار گذشت یک انتقام مظلوم از ظالم است یک انتقام قاضی از یک تبهکار است یک انتقام طیب از بیمار ناپرهیز است انتقام الهی که فرمود: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» (۲) هیچ کدام از این اقسام سه گانه نیست. چهارم انتقام ولی از کودک بازیگوش است که اگر به کودک گفت این مار ابلق خوش رنگ سَمی است دست به آن زن برای تو ضرر دارد معنایش این نیست که من انتقام می گیرم معنایش این نیست که من مثل طیبم اگر ناپرهیزی کردی دو ماه بعد دل درد می گیری، معنایش این است که هم اکنون دست به سم زدی، هم اکنون کنار بخاری رفتی دست به آتش زدی سوختی منتها الآن متوجه نمی شوی فردا دادت در می آید انتقام الهی از قسم چهارم است که فرمود به آتش دست نزنید اینکه فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۳) این نه مضافی در تقدیر است نه اسناد الی غیر ما هو له است واقعاً گناه نار است منتها حالا اگر کسی چشم باطنی داشته باشد می بیند و اگر نداشته باشد باید صبر کند تا ببیند و گرنه انتقام الهی همان طوری که تفصیلاً گذشت داخل در قسم چهارم است نه قسمهای دیگر.

ص: ۲۴۲

۱- (۶) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.

۲- (۷) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۳- (۸) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۲.

مطلب دیگر مربوط به اینکه تبهکارها بالأخره از جهنم می آیند بیرون یا نه، درست است در قرآن بالصرح فرمود عده ای می روند جهنم بعد از اینکه پاک شدند می آیند بیرون اما وقتی فرمود عده ای «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (۱) یک، بعد فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (۲) این دو، خب بالأخره این مسلمان چهارتا معصیت کرده چهارتا طاعت کرده آن چهارتا طاعت را باید نتیجه اش را ببیند دیگر این دیگر نمی تواند مُخَلَّدٌ فی النار باشد که و در جهنم هم که جای رؤیت خیر نیست «دار لیس فیها رحمه» (۳) بنابراین از مجموع این آیات برمی آید که عده ای که ملحد نیستند موحدند مسلمان اند معصیت کردند یقیناً از جهنم بیرون می آیند. تفصیلش در روایات ماست که ائمه (علیهم السلام) فرمودند عده ای که برنامه هایشان در جهنم تمام شد از جهنم بیرون می آیند حالا یا مشمول شفاعت انبیا می شوند، اولیا می شوند و مانند آن، در چهره ی آنها نوشته است که «اولئک عتقاء الله من النار» (۴) و این هم باعث شرمندگی آنهاست از خدا درخواست می کنند که این مارک پاک بشود بعد هم از چهره ی اینها این مارک زدوده می شود و بعد روی چهره ی اینها نوشته نیست که «اولئک عتقاء الله من النار» این هم یک مطلب.

مطلب بعدی آن است که در جریان وجه خدا که در بحث دیروز گذشت قرآن کریم وجه خدا را پایدار می داند از این وجه خدا به حق یاد شده است که فرمود: «مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۵) و این همان حق است که می گویند حق مخلوق* به که آسمان و زمین به حق خلق شده است و اگر در کتاب اهل معرفت گفته می شود هر موجودی حق است من وجه و خلق است من وجه با این حق مخلوق به کار دارند این اصطلاح حق مخلوق* به، حق مخلوق* به در این کتابهای این آقایان زیاد است «مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» این حق همان است که در سوره ی «آل عمران» در سوره ی «بقره» گفته شد «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۶) اما آن حقی که بر ذات اقدس الهی اطلاق می شود که «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۷) آن هویت محضه است که مقابل ندارد اینها مقابل دارد مقابلش باطل است آن مقابلش عدم محض است نه چیزی باشد به نام باطل که بوی عدم ملکه بدهد آن حق مقابل ندارد و این حق مقابل دارد پس «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» و خلق آسمان و زمین بالحق است که از این به عنوان حق مخلوق* به یاد می کنند آن گاه از این به بعد اگر در کتابهای بعضی نوشته می شود جهان حق است من وجه و خلق است من وجه این حق مخلوق* به را می گویند یعنی وجه الله است من وجه و ارض و سماست من وجه آخر وقتی بنا شد بساط این زمین برچیده بشود آن چهره و وجهی تعین شده برمی بندد این وجه الهی می ماند لذا فرمود: «وَسِيْرَتِ الْجِبَالِ فَكَانَتْ سِرَابًا» (۸) جبال می شود سراب، آسمان می شود سراب، زمین می شود سراب، انسان می شود سراب، شجر می شود سراب، آب می شود سراب این تعینات رخت برمی بندد آن وجه الهی می ماند، بنابراین اگر گفته شود وجود مبارک حضرت امیر «یدور مع الحق حیث دار» (۹) علی با حق است یعنی با این حقی که «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» نه آن حقی که الله است چون چیزی با او نیست هر چه هست از اوست نه با او، او معیت پذیر نیست جا برای جای خالی نمی گذارد که دیگری آنجا قرار بگیرد می شود حقیقت نامتناهی بنابراین یک وجه الله داریم که همیشه آب است و سراب نیست یک ارض و سماء داریم که الآن ارض و سماست اما وقتی «فَدَكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» (۱۰) دیگر بساطشان برچیده می شود دیگر اگر «كان الجبال سرابا، كانت الأرض سرابا، كانت السماوات سرابا» یعنی این تعینات رخت برمی بندد و آن آب می ماند دو چیز است که می ماند در عالم و این دو چیز در حقیقت یکی است که به دو چهره در آمده یکی قرآن است و یکی اهل بیت مقام اهل بیت را شما حالا اینجاها باید جستجو کنید به دنبال یک روایت که مرسل یا غیر مرسل که لسان علی یعنی وجود مبارک حضرت امیر این فرض کنید هزارها شأن دارند که یکی شان این است اینها را باید در آن جاهای اصلی پیدا

کرد ما چیزی در عالم داریم برای همیشه می ماند و به اذن خدای سبحان آن وجه خداست این وجه خدا در روایات ما تطبیق شده بر دین و بر اهل بیت ولایت با حقیقت دین، حقیقت دین با ولایت یک واقعیت است که از دو منظر ظهور می کند روایاتی را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کردند که دو طایفه است یک طایفه دلالت می کند بر اینکه منظور از این وجه خدا دین خداست که همان حقیقت قرآن است طایفه ی دوم روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه منظور از وجه الله ولایت اهل بیت است خب این با حدیث ثقلین سازگار است اینها نه سابقه ی عدم دارند نه لاحق ی عدم این وجه الله همیشه بود اگر حدیثی را قبلاً از مرحوم شیخ مفید در امالی نقل کردیم که مرحوم شیخ مفید در امالی می فرماید در جریان «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» اول کسی که گفت «بَلَى» (۱۱) وجود مبارک پیغمبر بود بعد با بودن همه انبیا و اولیا دوم کسی که گفت «بَلَى» وجود مبارک حضرت امیر بود همین است خب، پس حقیقت قرآن برای همیشه ماندنی است و حقیقت ولایت هم برای همیشه ماندنی است اگر برای همیشه ماندنی است آنچه زیرمجموعه ی این دو حقیقت اند یعنی سماوات و الأرض مشمول مهر و قهر اینها هستند اگر گفته شد اینها قسیم جنت و نارند از همین باب است، اگر گفته شد «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بَكُمْ يَخْتَمُ» (۱۲) و مانند آن همین است آن وجه است که این موجه را می سازد مثل همان کلاف نخ که گفته شد آن بافنده با این کلاف نخ بلوز و ژاکت بافت یک جا را آستین کرد، یک جا را ابره کرده، یک جا را آستر کرد، یک جا را یقه کرد، یک جا را پشت کرد، یک جا گل و بلبل داد، یک جا مار و عقرب داد وقتی که باز کند این کلاف نخ را دیگر نفع صورت است و «صَيِّقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» (۱۳) وقتی که بیافند می شود سماوات و ارض بنابراین ما دو طایفه روایات داریم یک طایفه وجه الله را به دین که حقیقت قرآن است تفسیر کرده یک طایفه روایات وجه الله را به اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر کرده این بازگشتش به همان حدیث شریف «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي» (۱۴) است شما این روایات نورانی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید صفحه ی ۱۴۹ به بعد نقل کرده به عنوان باب تفسیر قول الله عزّ وجل «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱۵) ملا-حظه بفرماید طایفه ی اولی روایاتی است که وجه الله را به دین که همان حقیقت قرآن است معنا کرده، «محمد بن اسماعیل بن بزيع عن منصور بن يونس عن ابي حمزه قال قلت لأبي جعفر (عليهما السلام) قول الله عزّ وجل «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» یعنی چه؟ فرمود: «فِيهِلِكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مَنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْوَجْهِ وَلَكِنْ مَعْنَاهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ» روایت دوم هم همین است، روایت سوم همین است اینها طایفه ی اولاست که دلالت می کند بر اینکه منظور از وجه دین خداست که حقیقتش به حقیقت قرآن برمی گردد. طایفه ی دوم از روایت چهارم به بعد شروع می شود روایت چهارم و روایت پنجم و روایت ششم به همین مضمون است وجود مبارک امام صادق در روایت چهارم این باب فرمود: «نحن وجه الله الذي لا يهلك» ولایت از بین نمی رود قبلاً هم ما درباره ی قرآن این را داشتیم که قرآن را ذات اقدس الهی نازل کرد باران را هم نازل کرد منتها باران را انداخت قرآن را آویخت، آویخت یعنی آویخت لذا در روایات هست که این جبل الله است، طناب است «طرفه بيد الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأيديكم» (۱۶) این را بگیرید و بیايید بالا این را که نینداخت نزد ما که اگر آویخت پس یک طرفش به دست اوست دیگر اگر چیزی به دست اوست که از بین نمی رود که، ولایت هم همین طور است دیگر ولایت را آویخت نه انداخت این مرحله ی نازل است حالا برسیم به آن صحیفه ی سجاده که وجود مبارک امام سجاد می فرماید جمیع خلقت عالم فرمود: «نحن وجه الله الذي لا يهلك». روایت پنجم همین باب است باز وجود مبارک امام صادق دارد «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱۷) قال نحن ما را که خدا نینداخت که ما را آویخت خب اگر اینها با حقیقت قرآن یکی هستند قرآن ابدی است اینها ابدی نیستند فافتراقاً، اگر قرآن مرتبه ای دارد، حقیقتی دارد، درجه ای دارد که _ معاذ الله _ اینها ندارند و این اولین

افتراق است دیگر مگر می شود که اینها با هم باشند ولی قرآن زائل نباشد اینها رفتنی باشد فرمود: «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (۱۸) روایت ششم هم این است که وجود مبارک ابی جعفر فرمود: «نحن المثنائی الّتی أعطاهما الله نبینا(صلی الله علیه و آله و سلّم) و نحن وجه الله نتقلّب فی الأرض بین أظهرکم» ما مرحله ی نازله ی ما نزد شماس است مگر قرآن مرحله ی نازله اش نزد ما نیست مگر مرحله ی عالیّه اش از آنجا «بایدی سَفَرَه کِرام بَرَزَه» (۱۹) یکی پس از دیگری این را نیاورند مگر با اسکورت چهارجانبه ی ملائکه نیامده از جلو فرشته، از دنبال فرشته، از طرف راست فرشته، از طرف چپ فرشته که مبادا شیطنت و شیاطین در این وسطها رسوخ کند که «یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ». (۲۰)

ص: ۲۴۳

- ۱- (۹) . سوره ی زلزله، آیه ی ۷.
- ۲- (۱۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۳۸.
- ۳- (۱۱) . نهج البلاغه، نامه ی ۲۷.
- ۴- (۱۲) . من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۷۶.
- ۵- (۱۳) . سوره ی روم، آیه ی ۸.
- ۶- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.
- ۷- (۱۵) . سوره ی حج، آیه ی ۶.
- ۸- (۱۶) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.
- ۹- (۱۷) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۹۳.
- ۱۰- (۱۸) . سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.
- ۱۱- (۱۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.
- ۱۲- (۲۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.
- ۱۳- (۲۱) . بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۳۱.
- ۱۴- (۲۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.
- ۱۵- (۲۳) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۱۶- (۲۴) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.
- ۱۷- (۲۵) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.
- ۱۸- (۲۶) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۱۹- (۲۷) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.
- ۲۰- (۲۸) . سوره ی جن، آیات ۲۷ و ۲۸.

پرسش: آن وقت وجه الله چه نیازی به عبادت دارد.

پاسخ: وجه الله، وجه الله بودنش عین عبادت است اگر _ معاذ الله _ عبادت نکند دیگر وجه الله نیست اصلاً مثل اینکه نور آفتاب، نور آفتاب درست است درخشنده است اما چون مرتبط است و خاضع است به خود اینها هم در همین روایت معنا کردند که از ما جز خضوع چیز دیگر نیست چون خاضع اند وجه الله اند اگر به او مرتبط نباشند که وجه الله نیستند که.

پرسش: ببخشید این هنالك الولایه لله الحق کدام حق است؟

پاسخ: الله است که حق اگر آن به «هناك» برگردد به «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۱) برمی گردد، اگر وصف الله باشد «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۲) برمی گردد. خب، در صحیفه ی سجادیه دعای اول دعای حمد و ثناست در حمد و ثنا که دعای اول صحیفه ی سجادیه است وجود مبارک امام سجاد می فرماید خدا را شکر که آئین حمد کردن را به ما یاد داد که ما بدانیم نعمت از طرف خداست یک، چگونه مصرف کنیم دو، چگونه سپاسگزاری کنیم سه، اگر خدای سبحان این معارف را به ما نمی آموخت ما هم مثل حیوانات نعمت را مصرف می کردیم فرمود حمد برای خدایی است که «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَوْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَتَابِعَهُ وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَطَاهِرَهُ لَتَصَيَّرُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ» یعنی نعمت را بی شکر مصرف بکنند «لَخَرَجُوا مِنْ خُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى خِدِّ الْبَهِيمِيَّةِ» الإنسان حیوان ناطق نیست الانسان حی حامد وقتی از امام سجاد سؤال بکنی انسان کیست می فرماید آن زنده ی اهل حمد حی حمید، اگر کسی آن کار را نکند «لَخَرَجُوا مِنْ خُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى خِدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ» خدای سبحان «فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ» «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ يَلُ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۳) وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ وَ فَتِيحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ» تا پایان این دعای نورانی. می رسیم به دعای سوم که، در همین دعای نورانی که حمد خدا را ذکر می کند برای خودشان فضیلتی را ذکر می کنند که خدای سبحان به ما آن فضیلت را داد که نسبت به جمیع خلق این قدرت را داریم فرمود: «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» تمام موجودات تابع اراده ما هستند آسمان و آسمانی، زمین و زمینی این چه حقیقتی است! این می شود ولایت هیچ موجودی نیست که ما بخواهیم و او اطاعت نکند از عرش گرفته تا فرش برای اینکه خدای سبحان در همان اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود ما به آدم، آدم یعنی آدمیت، آدمیت یعنی مقام انسانیت، مقام انسانیت بهترین مرتبه اش را اینها دارند دیگر اسما را به این آموختیم اینها بعد شدند معلّم ملائکه خب اگر ملائکه صافات اند، زاجرات اند، مدبررات اند تحت تدبیر اینها هستند اگر مدبررات امر فرشتگان اند که عالم را دارند تدبیر می کنند اینها تابع استادشان اند دیگر اینکه قضیه فی واقعه نبود که اینکه تاریخ نبود که، که در روزی امتحانی باشد و از خدا ملائکه سؤال بکند و اینها یا مخصوص آدم که نبود که مقام انسانیت است شما ببینید در جریان همان آیات سوره ی مبارکه ی «بقره» وجود مبارک آدم مشکلی پیدا کرد «تَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (۴) همین اهل بیت اند پس بنابراین اصل مقام برای انسان کامل است که نمونه ی اصلی اش اینها هستند و اگر اینها معلّم اسما هستند نسبت به فرشته ها آن هم در حدّ انباء و نه تعلیم نفرمود «یا آدم علمهم بأسماء هؤلاء» فرمود: «یا آدم أنبئهم بأسمائهم» (۵) در حدّ گزارش مگر اینها می توانند مثل انسان کامل باشند خب اگر اینها مدبررات امرند به طریق اولی معلّمینشان به طریق اولی هستند فرمود خدا را شکر می کنیم «وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ» همه شان بودیم آن وقت «قسیم

الجَنَّةِ وَالنَّارِ» گوشه ای از آن حرفه‌است بنابراین وجه الله حقیقتِ قرآن می شود، وجه الله حقیقتِ ولایت می شود این ماندنی است آسمان «فکان سرابا» در آن هست، زمین «فکان سرابا» در آن هست الآن یکی آسمان است یکی زمین، اما وقتی «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۶) شد، «فَدَكَّنَّا ذَكَّهُ وَاحِدَةً» (۷) شد می شود «کان سرابا» دیگر، «سَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا»، (۸) «سَيِّرَتِ السَّمَاءُ فَكَانَ سَرَابًا»، «سَيِّرَتِ الْأَرْضُ فَكَانَ سَرَابًا» مثل کلافی که شما وقتی این را دوباره باز کردید دیگر آن گُل و بلبش «کان سرابا»، آن مار و عقربش هم «کان سرابا»، آن آستین و یقه اش هم «کان سرابا» اما نخ، نخ است دیگر دوباره می بافید همان عین اولی را در می آورید بنابراین وجه الله از بین نمی رود اگر فرشته ها گفتند «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» اگر این بلوز یا ژاکت بخواهد حرف بزند چه می گوید، می گوید تمام آستینهای ما نخ است، تمام جلوی سینه ما نخ است، پشت سر ما نخ است، نقشه هایمان نخ است غیر از این چیز دیگر حرف نمی زند که، اگر شما این بلوز را بگویی آقا خودت را معرفی کن می گویی من صدر و ساقه ام نخ است اگر جبرئیل بخواهد حرف بزند، فرشته بخواهد حرف بزند می گوید «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» نه «مَا بَيْنَ ذَلِكَ» یعنی بیرون، هر شیئی همین طور است گذشته ی ما، علل و مبادی ما برای اوست، آینده ی ما برای اوست و خود ما هویت ما برای اوست وجه است که در اینجا با اختیار ظهور کرده ما هم می شویم مسئول این را که جمع بکند نفخ صور می شود «صَیْحَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» (۹) فقط وجه او می ماند دوباره بخواهد در قیامت این را کلاف را بیافد ما همه دوباره زنده می شویم این حرف فرشته هاست.

ص: ۲۴۴

- ۱- (۲۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.
- ۲- (۳۰) . سوره ی حج، آیه ی ۶.
- ۳- (۳۱) . سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.
- ۴- (۳۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۷.
- ۵- (۳۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.
- ۶- (۳۴) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.
- ۷- (۳۵) . سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.
- ۸- (۳۶) . سوره ی نبا، آیه ی ۲۰.
- ۹- (۳۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.

پاسخ: آن مرحله ی وُسطای آنهاست مرحله ی عقلی شان، مرحله ی عالیهِ آنهاست مثل حقیقت قرآن دیگر، حقیقت قرآن یک وجود لفظی دارد یک وجود مثالی دارد در بیت معمور هست یک وجود برتری دارد در عرش است در کرسی هست و مانند آن، همه جا اینها هستند اگر وجود مبارک حضرت فرمود: «أول ما خلق الله نوری»^(۱) و اگر در زیارت «جامعه» یا مانند آن آمده است که «کلکم نورٌ واحد» همین در می آید الآن ما همین جا هم که هستیم همین طوریم نموداری است برای اینکه این معارف برای ما روشن بشود ما هم یک انسان مثل اشکوبه هستیم ما وقتی یک مطلب عقلی عمیقِ فقهی یا فلسفی قرآنی را می فهمیم این نه لفظ دارد نه عِبَری است نه عربی هم می توانیم عبری بنویسیم هم عربی بنویسیم هم تازی بنویسیم هم فارسی بنویسیم آن معنا هیچ لفظی ندارد بعد از اینکه از عاقله تنزل کرد حالا خواستیم درس بگوییم یا خواستیم کتاب بنویسیم فکر بکنیم که حالا عربی بنویسیم، فارسی بنویسیم این را در قوه ی خیالمان ترسیم می کنیم که مثلاً رساله ای بنویسیم عربی باشد یک مقدمه داشته باشد چهار فصل داشته باشد یک مخاتمه و نتیجه بعد دست به قلم می کنیم می نویسیم اینکه می نویسیم می شود وجود مادی، آنکه ترسیم کردیم هندسه اش در ذهن ماست می شود وجود خیالی، اصل آن مطالب عقلی می شود وجود عقلی ما هم همین سه مرحله را داریم اما همه ی اینها به نحو تجلی است نه به نحو تجافی این طور نیست که حالا اگر کسی خواست آن مطلب فقهی را بنویسد آن نظیر اشک چشم بیاید پایین آویخته می شود نه انداخته این مطلب را کسی که می خواهد بنویسد این را نظیر جبل می آویزند نه بیندازد اگر بیندازد دیگر چیزی در ذهن آدم نیست این مثل قطره ی اشک نیست که بیاید پایین این مثل طناب است که آویخته می شود در عین حال که در بالا هست در وسط هست، در عین حال که در بالا و در وسط هست در پایین هم هست.

Your browser does not support the audio tag

«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)»

این کلام سخن خداست این مطلب اول. دوم اینکه خدا دارد از برنامه ی فرشته ها حکایت می کند این «وَمَا نَنْزِلُ» کلام الله است چون جزء قرآن است ولی حکایت برنامه های فرشته هاست که فرشته ها می گویند «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» پس مطلب دوم این شد که محکی برنامه ی فرشته هاست، مطلب اول این است که «وَمَا نَنْزِلُ» کلام الله است آن گاه فرشته ها که برنامه های توحیدی دارند خداوند برنامه ی توحیدی اینها را حکایت می کنند آن گاه همین فرشته ها حکایت خدا را برای پیغمبر نقل می کنند و می آورند که رسول اند و این آیات را نازل می کند این می شود مرحله ی سوم، اما درباره ی اینکه وجود مبارک پیغمبر اولین فیض خداست و طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) «فَكُلُّ خَلْقَتِهِ مُتَقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» (۱) معنایش این نیست که انسان کامل یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون اذن خدا در عالم امر و نهی تکوینی و تشریحی دارد بلکه چون عبد محض است به این مقام رسیده و بر اساس قرب نوافل هیچ کاری را بدون اراده ی الهی انجام نمی دهد آن گاه اگر خدا بخواهد پیامی را به وجود مبارک حضرت برساند این پیام را به وسیله ی پیک خاص خودش یعنی جبرئیل (سلام الله علیه) به وجود مبارک پیامبر می رساند معنای وساطت جبرئیل هم این نیست که جبرئیل معلم رسول گرامی است معنایش این است که این پیک است این پیام خدا را می رساند پس اگر جبرئیل پیام الهی را رساند معنایش این نیست که او معلم است او رسول است گاهی پیام را خدای سبحان بلاواسطه می رساند گاهی با واسطه که در پایان سوره ی «شوری» فرمود: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ». (۲)

ص: ۲۴۶

۱- (۱). الصحيحه السجديه، دعای ۱.

۲- (۲). سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پرسش: در تفسیر سوره ی «نجم» که «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (۱) که بر جبرئیل معنا کردند.

پاسخ: بله آنجا «شَدِيدُ الْقُوَى» ذات اقدس الهی است اگر شاگرد، پیامبر باشد به دلیل بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که دارد «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَى الْمَتِينُ» (۲) اینها فکر می کردند که خدا شدید القوی؟ نیست لذا شدید القوی؟ را بر جبرئیل تطبیق کردند ولی با توجه به بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که خدا را «ذُو الْقُوَى الْمَتِينُ» می داند که تقریباً معادل با «شَدِيدُ الْقُوَى» است خود خدای سبحان می شود معلم، اگر ضمیر به پیامبر برمی گردد معلم این فقط خدای سبحان است و لا غیر، خب.

بنابراین اگر انسان کامل انسان مافوق است نه مافوق انسان کما هو الحق باید بررسی کنیم بینیم که انسانیت چه مقامی دارد پیامبر و ائمه (علیهم السلام) انسان مافوق اند نه مافوق انسان این سخن درست است اما انسانیت کون جامع است یعنی برای فیض درجاتی است چهار درجه ی رسمی غیب محض است و شهادت محض، غیب مضاف است و شهادت مضاف این چهار مرحله که برخیها غیب محض اند، برخیها غیب مضاف اند، برخی شهادت محض اند مثل عالم دنیا، برخی مضاف به عالم طبیعت اند این چهار مرحله را که ذکر کردند می گویند انسان کامل کون جامع است یعنی هم در نشئه ی شهادت حضور دارد هم در نشئه ی شهادت اضافی، هم در نشئه ی غیب محض حضور دارد هم در نشئه ی غیب اضافی یعنی غیب مضاف، جامع آن مراحل چهارگانه انسان کامل است و اگر از وجود مبارک حضرت تعبیر شده است که فرمود من کلمه ی جامع داده شدم «اوتیت جوامع الکلم» (۳) و مرحوم ابن میثم هم در مقدمه جلد اول شرح نهج البلاغه این روایت را نقل می کند که وجود مبارک پیامبر به حضرت علی (سلام الله علیه) فرمود: «وَلَقَدْ اوتیتُ یا علی جوامع الکلم» به همین برمی گردد که اینها کلمات جامعه هستند و اگر هر موجودی کلمه الله هست که «لَوْ اَنَّما فی الارضِ من شجره اَقلامٌ» باشد، «وَالْبَحْرُ یُمِدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِذَتْ کَلِمَاتُ اللّهِ» (۴) «لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِداداً لَکَلِمَاتِ رَبِّی» (۵) این مضمون در دو جای قرآن آمده که اگر تمام دریاها بر فرض مرکب بشود و درختها قلم بشوند اینها تمام می شوند ولی کلمات الهی تمام شدنی نیست پس هر موجودی کلمه الله است آن کلمه ی جامع که همه ی اینها را داراست انسان کامل است پس اگر گفته می شود که ولی خدا، پیامبر، امام (علیهم السلام) انسان مافوق اند سخن حق است مافوق انسان نیستند اما انسان کون جامع است یعنی کسی که همه ی این مراحل را داراست او می شود انسان، بنابراین جامعیتش از یک طرف و عبد و بنده ی محض بودن او هم از طرف دیگر این ایجاب می کند که هر کاری را که در عالم انجام می گیرد به اراده ی خداست و وجود مبارک انسان کامل تابع اراده ی پروردگار است «وَمَا نَنْزِلُ اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّکَ» آن گاه فرشته ها برنامه ی خودشان را که خدا حکایت کرده است به پیشگاه پیامبر می آورند.

ص: ۲۴۷

- ۱- (۳) . سوره ی نجم، آیه ی ۵.
- ۲- (۴) . سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.
- ۳- (۵) . عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۲۰.
- ۴- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۷.
- ۵- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۹.

پرسش: این «مَا نَنْزَلُ» اشاره به آن «مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۱) ندارد یعنی اهل تقوا این حرف را نزدند.

پاسخ: نه، این سخن فرشته هاست دیگر.

پرسش: قول فرشته هاست نه عمل فرشته ها «نَنْزَلُ» قولش کفایت می کند.

پاسخ: نه خیر قول، قول خداست چون قرآن است دیگر.

پرسش: محکی قول فرشته هاست.

پاسخ: بله، محکی فعل فرشته هاست برنامه ی فرشته ها این است برنامه ی آنها قولاً و عملاً و حالاً این است که «مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» اینها برنامه شان این است و این برنامه را خداوند به صورت قول در آورده شده آیه ی قرآن، شده قول الله خدا می فرماید که برنامه های فرشته ها این است که ما بدون امر الهی نازل نمی شویم آن وقت همین قول را که حکایت برنامه های فرشته هاست فرشته ی وحی از خدا تحویل می گیرد به پیشگاه رسول اکرم تقدیم می کند.

خب، این آیه ی بعد کبرای مسئله است برای اینکه فرمود: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» نه تنها «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» بلکه «له السماوات، له الأرض، له ما بين السماوات والأرض» قهراً فرشته ها هم جزء این مجموعه اند جزء مجموعه ی سماوات و ارض و ما بینهما هستند اگر منظور از سماوات خصوص سماوات باشد در کنارش «و أهلها» می آید، اگر منظور از ارض خصوص ارض باشد در کنارش «و أهلها» می آید، اما وقتی در کنار «و أهلها» نیامده فرمود «سماوات و أهلها، ارض و أهلها» منظور مجموعه ی موجودات عالم هستی اند اگر منظور مجموعه ی عالم هستی اند فرشته ها هم جزء این مجموعه هستند هم ملک خدایند هم ملک خدا، ملک خدایند چون مخلوق او هستند تحت ملک و نفوذ و تدبیر او هستند چون خدا ربوبیت اینها را دارد به عهده می گیرد خب اگر رب است، مدبّر است تدبیر اینها تریب یعنی تدبیر این مضاعف است ناقص نیست گرچه شبیه معنای ربّی را می فهماند ولی ربّ مضاعف است از باب «رَبِّي» یا «رَبَّو» نیست که با تربیت هماهنگ باشد رب به معنی ربّی نیست به معنی مدبّر است، به معنی مالک است مُرَبَّبٌ غیر از ربّی است منتها نزدیک هم اند اگر ملک خداست ملک او هم هست این چنین نیست که کسی مالک باشد و نتواند در ملکش تصرف بکند درباره ی خدای سبحان فرض ندارد برای اینکه همه ستاد الهی اند «لِلَّهِ جُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) لذا هم مخلوق خدایند هم مربوب خدایند، اگر آسمان و زمین و آنچه بین آسمان و زمین است مملوک خداست، مخلوق خداست، مربوب خداست ما هم که جزء این مجموعه هستیم همین طوریم این یک مرحله. مرحله ی دیگر اینکه گفته می شود «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» فرمود «ما بين ذَيْتِكَ» فرمود: «ذَلِكَ» مفرد آورد «ذا» اسم اشاره است مفرد است یک «لام» دارد یک «کاف» اینها دیگر در اشاره نیست «لام» برای بعید بودن آن مشار إليه است و «کاف» برای مخاطب است آنکه برای اشاره است همان «ذا» است اگر خواستیم بگوییم مشار إليه ما نزدیک است می گوئیم «هذا» اگر خواستیم بگوییم متوسط است می گوئیم «ذاك» اگر خواستیم بگوییم دور است می گوئیم «ذلک» این «لام» برای بیان کردن بُعد مشار إليه است ولی آن عنصر محوری اشاره همین «ذا» است خب، گاهی دو طرف معیار محسوب می شود «ذینک» می آورند، گاهی مجموع ملاحظه می شود مثل «عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ» (۳) نه پیر است نه جوان سؤال می کنند این بقره چیست، می فرماید نه پیر است نه جوان «عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ» فرمود «عَوَانُ

بین ذینک». خب، فرمود: «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا» مبادی قبلی ملک و مُلک خداست، آثار بعدی ملک و مُلک خداست بین اینها هم ملک و مُلک خداست در آیه ی بعد هم که فرمود: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» این هم به معنای ملک و مُلک خداست این معنی ظاهری اش است اما بر اساس اینکه «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۴) و بر اساس «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَمَازَجِ» یا «وَالْحُجُّ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَمَازَجِ» (۵) ببینید چون بحث در فصل سوم است نه فصل اول که منطقه ی ممنوعه است نه فصل دوم که منطقه ی ممنوعه است یعنی در هویت محض به هیچ وجه بحث نیست، در اکتناه صفات ذات که عین ذات است به هیچ وجه بحث نیست بحث ما درباره ی این فصل سوم است مثل آفتاب که ما می گوئیم با آفتاب کار داریم آفتاب را می بینیم ما با نور او کار داریم نه با خود او بارها این مثال گفته شد آن وقتی که شمس مُنکسف شد یعنی قمر بین زمین و آفتاب فاصله شد و سایه ی قمر به زمین افتاد و نگذاشت نور آفتاب به ما برسد یک گوشه ی آفتاب اگر پیدا بشود تازه می گویند اگر با چشم غیر مسلح بینی کور می شوی تازه در حال انکساف مگر آفتاب را ما می بینیم ما آنچه را که می بینیم نور آفتاب است و خیال می کنیم آفتاب را داریم می بینیم بعد یقین داریم که این نور صاحبی دارد همین و گرنه شمس را که کسی نمی بیند که شمس دیدنی نیست تازه این شمس یک وجبی که «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۶) هم او را تهدید می کند مگر خدا قابل دیدن است، خدا قابل فهمیدن است، خدا قابل مشاهده است بنابراین آن منطقه کلاً منطقه ی ممنوعه است هیچ، ما این مفهوم الله را فقط می دانیم مصداقی دارد آن مراحل کشف و شهود و اینها می افتد در فصل سوم که با اسمای حُسنای الهی کار دارند خدای سبحان حالا خوب عنایت کنید که این «بینی» که در آیه ی قبل است و «بینی» که در آیه ی بعد است چه چیزی برای آسمان و زمین می گذارد و چه چیزی برای انسان می گذارد و چه چیزی برای فرشته می گذارد در سوره ی مبارکه ی «انفال» فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۷) بدانید که فیض الهی و قدرت خدا بین انسان و قلب انسان فاصله است یک وقت است که سخن از قُرب خداست «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» (۸) خدا به بنده نزدیک است این یک، یک وقت است سخن از اقرب بودن من سائر النُّظار است که در سوره ی مبارکه ی «واقع» فرمود: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» (۹) شما که به بالین محتضر آمدید شما هم با محتضر رابطه دارید خدا ولی خدا به این محتضر از شما که الآن دست گذاشتید دارید نبضش را می گیرید یا او را جابه جا می کنید نزدیک تر است ولی شما نمی بینید این دو مرحله، مرحله ی سوم این است که «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۱۰) ما به این شخص چه محتضر چه غیر محتضر ما به انسان از رگ گردن او نزدیک تریم نه از شما به او نزدیک تریم بلکه از عضو او به او نزدیک تریم این سه مرحله. مرحله ی چهارم این است که انسان حقیقتش همان قلب اوست دیگر جان اوست، هویت اوست فرمود ما بین انسان و قلب او فاصله ایم یعنی ما به انسان از خود انسان نزدیک تریم ما به حقیقت انسان که همان فؤاد و روح و قلب اوست از حقیقت او به حقیقت او نزدیک تریم چرا، برای اینکه اگر فیض خدا بین انسان و قلبش فاصله باشد هر فاصل و واسطی به کل واحد از طرفین از طرف دیگر نزدیک تر است اگر ما یک الف داشتیم و باء داشتیم و این جیم وسط بود این جیم به هر کدام از دو طرف نزدیک تر از طرف دیگر است این جیم به الف از باء نزدیک تر است این جیم به باء از الف نزدیک تر است اگر فیض خدا بین ما و ما، بین ما و قلب ما فاصله است پس فیض خدا به ما از خود ما نزدیک تر است فیض خدا به حقیقت ما از حقیقت ما نزدیک تر است. خب، برویم به سراغ «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَمَازَجِ» یا «وَالْحُجُّ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَمَازَجِ» (۱۱) این «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَمَازَجِ» معنایش این نیست که اگر شما کاغذی در دست داشتید فیض خدا بین این کاغذ است یعنی این کاغذ را دو قسمت بکنید وسط فیض خداست چون اشیاء محلاً به الف و لام است این جمع محلاً به الف و لام می گوید اگر این کاغذ را دو قسمت بکنی فیض خدا در وسطش است آن قسمت اول را هم دو قسمت بکنی فیض خدا در وسطش

است، قسمت دوم هم دو قسمت بکنید فیض خدا در وسطش است اگر همین یک تکه کاغذ را به میلیارد جزء تقسیم بکنید می بینید در وسط هر دو هست باز آن جزء را هم تقسیم بکنید می بینید هست در نتیجه چیزی دستتان نمی ماند جز فیض خدا، اگر این است نظیر همان کلاف نخ و آن بلوز و ژاکت خواهد بود و در صححه ی قیامت این تعینات رخت برمی بندد «فَكَانَتْ سَرَابًا» (۱۲) اما اصل فیض می ماند خب حالا اگر اینها تعینات رخت برمی بندد انسان و فرس و زمین و آسمان می شوند سراب پس آن حقیقت کجاست آیا کل عالم سراب است _ معاذ الله _ آیا این اعمالی که انجام شده اطاعت و عصیان اینها سراب است یا نه، ما مثل کودکی هستیم که یک آینه ی بلند در حد نظام کیهانی جلوی ما غرس کردند ما هر چه می بینیم در این آینه می بینیم خیال می کنیم این داخل حق است بعد قیامت که می شود این آینه می شکند ما برمی گردیم می بینیم اشیاء در جای دیگر بود نه اینکه چیزی کم و زیاد شد چیزی سراب شد چیزی از بین رفت چیزی موهوم بود، جای دیگر بود ما خیال می کردیم اینجاست این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که در بخش پایانی توحید مرحوم صدوق هست در مناظره ی با آن متکلم خراسان که آن شخص عرض کرد که بالأخره خدا را ما چطور بشناسیم یا خدا داخل ماست یا ما داخل خداییم اگر ما در خدا باشیم که محذور لازم می آید، خدا در ما باشد که محذور لازم می آید اگر نه او در ماست نه ما در اویم پس چگونه او را بشناسیم این شبهه ی آن مُستشکل وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) فرمود من یک مثل روشنی ارائه کنم تا برای تو بین الرشد بشود شما آیا صورت خود را در آینه می بینی یا نه عرض کرد بله، فرمود شما در آینه هستی عرض کرد نه، فرمود آینه در شماست عرض کرد نه، فرمود آینه سراب است دروغ می گوید عرض کرد نه، فرمود شما همین مسئله را نمی توانی حل کنی ما هیچ چیزی در آینه نداریم آینه یک شیشه ی شفاف است پشتش هم جیوه همین دیگر عکسی که در آینه نیست که یک شیشه ی شفاف ما اگر نباشیم کسی نیست نه اینکه ما نباشیم کسانی هم در آینه منعکس می شوند اینکه ما خود را در آینه می بینیم یعنی هیچ، اما درست می گوید دروغ نمی گوید (۱۳) پس ما یک سراب کاذب داریم یک مرآت صادق، ما هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه ی کلیه در آینه هیچ چیزی نیست ولی همه را راست می گوید فرمود شما این نمونه را نمی توانی حل کنی این بیرون راه فتنی اش این است این نور می خورد به سطح آینه شفاف یک، برمی گردد به آن شیء مرئی مثل درخت دو، در زاویه ی عطف ما آن مرئی را در زاویه ی عطف می بینیم سه، این می شود رؤیت آینه ای و گرنه در آینه چیزی نیست ما درخت را در این زاویه ی انعطاف نور می بینیم همین، و گرنه درخت جای دیگر است کل صححه که شکست معلوم می شود اشیاء جای دیگر بودند ما جای دیگر به دنبال چیز دیگر بودیم اینکه شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای اشعارش خیلی لطیف تر از اشعار مرحوم محتشم کاشانی است که وجود مبارک سیدالشهداء(سلام الله علیه) وقتی به قتلگاه افتاد آن حالت پیدا شد ایشان در آن ترسیم دارد که «آینه بشکست و رخ یار دید» ما با چیز دیگر سر و کار داریم چیزی هم گیرمان نمی آید اما وقتی آینه بشکند ما برگردیم صاحب اصلی را بینیم حواسمان جمع می شود چیزی در عالم، سراب نیست منتها ما جای دیگر می بینیم آنهایی که بیراهه می روند نظیر کفار واقعاً سراب است «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعِهِ يَجْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» (۱۴) آنهایی که به راه می روند مؤمنان عادی اند میانی اند و مانند آن اینها در آینه می بینند و به راه هم هست آینه چیز درستی است و درست هم می گوید ولی اینها نمی دانند که در آینه نیست جای دیگر است اگر بگویی جای دیگر است بارو نمی کنند اما آنهایی که اوحدی از ناس اند اصلاً به آینه نگاه نمی کنند به صاحب اصلی نگاه می کنند بنابراین این «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» نه یعنی بین آسمان و زمین، بین تک تک اجزای آسمانی در موجودات آسمانی بین تک تک اجزای آسمانی هر جزء آسمانی «لله ما بین ایدیهما و ما خلفه و ما بینهما» هر تک تک موجودات زمینی «لله ما بین ایدیه و ما خلفه و ما بینهما» و مانند آن است آن وقت آنچه را که فرشته ها درباره ی خودشان گفتند دیگران هم بگویند آنچه

مسیحا می گفت که «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» حرف تمام موجودات آسمان و زمین است نه اینکه آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است و آنچه بین آسمان و زمین است بلکه تک تک موجودات زمینی این مثلث را دارند، تک تک موجودات آسمانی این مثلث را دارند، تک تک موجودات بین الأرض و السماء این مثلث را دارند بنابراین این می شود «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» کلّ این نظام را به خوبی دارد اداره می کند چیزی را فراموش بکند، چیزی را کم بکند این چنین نیست ملک اوست چون او آفرید و ملک اوست غیر از او کسی نافذ نیست حالا بنا بود بخشی از کلماتی را که این را شما هم مطالعه بفرمایید ما خلاصه اش را _ ان شاء الله _ روز یکشنبه مطرح بکنیم این دعای سوم صحیفه ی سجاده دربارہ ی اقسام فرشته هاست فرشته ها چند قسم است، بعضیها حاملان عرش اند، بعضی مسئولان وحی اند، بعضیها مسئولان کیل و رزق اند، بعضیها مسئول آوردن تک تک قطرات باران اند یا تک تک قطرات تگرگ اند یا تک تک قطرات برف اند اینها که مُشِيعٌ ثلج اند برفها را پایین می آورند تا فرشته های دیگر تقسیمات خوبی وجود مبارک امام سجاد دارد خب اگر این همه ملائکه خلق شده است ما چه دلیلی داریم بر عصمت همه ی ملائکه.

ص: ۲۴۸

- ۱- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۳.
- ۲- (۹) . سوره ی فتح، آیه ی ۱.
- ۳- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۸.
- ۴- (۱۱) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.
- ۵- (۱۲) . ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۸۶.
- ۶- (۱۳) . سوره ی تکویر، آیه ی ۱.
- ۷- (۱۴) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.
- ۸- (۱۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۶.
- ۹- (۱۶) . سوره ی واقعه، آیه ی ۸۵.
- ۱۰- (۱۷) . سوره ی ق، آیه ی ۱۶.
- ۱۱- (۱۸) . ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۸۶.
- ۱۲- (۱۹) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.
- ۱۳- (۲۰) . التوحید، ص ۴۳۴ _ ۴۳۵.
- ۱۴- (۲۱) . سوره ی نور، آیه ی ۳۹.

پرسش: استاد ببخشید اگر ملائکه این فرمایش را نمی کردند بقیه نمی توانستند بگویند.

پاسخ: خب خدا تعلیم داد دیگر انسان کامل چرا، انسان کامل که «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (۱) چرا، و گرنه بقیه چگونه بدون تعلیم الهی به این راز پی می برند فقط می توانند با برهان بفهمند که ما مخلوق خداییم اما شما حالا نگاه کنید این «داخل فی الأشياء» را وقتی جمع محلاً به الف و لام را تحلیل کنید می بینید چیزی برای کاغذ می ماند همین کاغذی که مثال زدیم این چنین نیست که این کاغذی که ده سانت است بین این ده سانت یعنی دو تا پنج سانت فیض خدا باشد که اگر این کاغذ را شما دو نیم کردید دو تا پنج سانت کردید بین این دو پنج سانت فیض خداست، آن پنج سانت اول را هم اگر دو قسم کردید فیض خداست، پنج سانت دوم هم اگر دو قسم کردید فیض خداست، هر کدام از این نیمها را هم دو نیم بکنید درونش فیض خداست بعد سرجمع می رسید به اینکه چیزی برای کاغذ نمی ماند همه همین طورند منتها سرانجام می بینیم که اینها «فَكَانَتْ سَرَابًا» (۲) آن وقت برمی گردیم می بینیم که گرداننده ی اصلی کس دیگر بود و حقیقت چیز دیگر بود و مانند آن، ولی این دعای نورانی که دعای سوم صحیفه ی سجادیه است ملاحظه بفرمایید تا _ ان شاء الله _ روز یکشنبه بحث بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۸

Your browser does not support the audio tag

«تَلَمَّكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۶۳) وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)»

ص: ۲۴۹

۱- (۲۲). سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.

۲- (۲۳). سوره ی نبا، آیه ی ۲۰.

بعد از اینکه فرمود آن بهشت یعنی با اسم اشاره ی بعید که از عظمت و ارتفاع مکانت بهشت حکایت می کند که تعبیر فرمود «الجنة» بلکه فرمود: «تَلَمَّكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» آن گاه سخن فرشته ها را نقل کرد که «وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این محذور ادبی قبلاً بحث شد که چگونه کلام فرشته ها بر کلام خدا عطف شده است آن «تَلَمَّكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» کلام الله است این «وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» کلام ملائکه است پاسخش این است که درست است محکی کلام ملائکه است ولی حکایت کلام الله است این «وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» کلام خداست از نظر ادبی کلام متکلم باید که به هم مرتبط باشد و منسجم باشد یکی بر دیگری عطف می شود خواه عطف مفرد بر مفرد، خواه عطف جمله بر جمله این چنین نیست که دو تا گوینده باشند گوینده یکی است چون این «وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» آیه ی قرآن است و کلام خداست آن محکی کلام فرشته هاست خداوند دارد کلام آنها را نقل می کند و در معیار عطف ادبی وحدت متکلم معتبر است نه وحدت محکیها خب، بعد فرمود: «وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» و از این نمونه در قرآن کم نیست چه آن موردی که فرمود: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي

وَرَبُّكُمْ» (۱) این «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» با «واو» عاطفه عطف شده است بر سخن خدا، خدا فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» این کلامِ خداست بعد «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» که کلامِ مخلوق است کلامِ مخلوق بر کلامِ خالق عطف نشده هر دو کلامِ الله است چون آن جمله ی دوم هم آیه ی قرآن است کلامِ خداست غرض آن است که در عطف وحدت متکلم معیار است خب، «وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» این معنا که از معانی بسیار بلند توحید افعالی است امام رازی که اشعری است و تفکر جبری دارد یک، بعد از او قرطبی در جامع که او هم چنین تفکری دارد دو، و سایر مفسران اشعری مسلک این را حمل بر جبر کردند برای اینکه اگر همه ی شئون در اختیار اوست انسان مجبور است در حالی که همه ی شئون در اختیار خداست و یکی از آن شئونی که در اختیار خداست اختیار انسان است اختیار انسان در اختیار اوست و این حریت انسان را تحکیم می کند نه این است که فعل انسان در اختیار خدا باشد و اختیار انسان در اختیار خدا نباشد اینها خیال می کنند فعل انسان در اختیار خداست انسان مجبور است غافل از اینکه فعل انسان و جمیع مبادی تصویری و تصدیقی که یکی از آنها اختیار و اراده است همه ی اینها در اختیار ذات اقدس الهی است و ما مجبوریم که آزاد باشیم یعنی انسان «خُلِقَ مختاراً» همان طوری که دو دوتا پنج تا مستحیل است جبر هم مستحیل است یعنی انسان بخواهد کاری بکند بی اراده این شدنی نیست یک وقت است دست انسان را می گیرند از جایی به جای دیگر می برند اینجا انسان مورد فعل است نه مصدر فعل این را نمی گویند جبر همان طوری که لباس او رفته، کتاب او رفته، جامه ی او رفته، عصای دست او رفته، بدن او هم رفته او را بردند این فعل به این شخص اسناد داده نمی شود این مورد فعل است نه مصدر فعل یک وقت است که به انسان می گویند این کار را بکن اگر نکردی تهدیدش می کنند به فلان ضرر این کاملاً اختیاری است این شخص آدم عاقل است ما همیشه همین طوریم در برابر حوادث این کار را انجام می دهیم این غذایی که افراد می خورند می گویند اگر ما غذا نخوریم بالأخره می میریم، آبی که می نوشند می گویند اگر نوشیم می میریم این حوادث بیرونی هر روز دارد ما را تهدید می کند یک انسان عاقل فکر می کند می گوید من به حیاتم علاقه مندم با نوشیدن آب عطشم را برطرف می کنم و زنده می مانم، با خوردن غذا گرسنگی ام را برطرف می کنم و زنده می مانم ما همیشه در برابر حوادث این تصمیم را می گیریم مختاریم نخوریم و بمیریم، مختاریم بخوریم و زنده بمانیم اگر کسی ما را تهدید کرده گفته اگر نخوری فلان آسیب را به شما می رسانیم ما کاملاً مختاریم برای اینکه به آن آسیب نرسیم این کار را انجام می دهیم لذا فرق است یک وقت است دهن کسی را باز می کنند دهن صائم را آب در دهنش می ریزند این کاملاً روزه ی او صحیح است برای اینکه او مورد شُرب است نه مصدر شرب او آب نوشید نوشاندند لذا نه قضا دارد نه کفاره، یک وقت است می گویند اگر آب نوشی فلان ضرر را به تو می رسانیم این دست به لیوان آب می برد آب می نوشد اینجا کاملاً فعل اختیاری است معصیت نکرده کفاره ندارد ولی روزه ی او باطل است برای اینکه آب نوشید بالأخره آنجا که انسان مورد فعل است با مصدر فعل کاملاً فرق می کند جناب فخررازی قبل از او هم ممکن است همین متفکران اشعری هم داشتند البته ولی خب مهم ترین تفسیری که بر اساس مسلک اشاعره نوشته شده همین تفسیر جناب فخررازی است بعدش هم جناب قرطبی در جامع همین حرف را زده که این آیه دلیل بر جبر است برای اینکه اگر همه ی شئون ما در اختیار خداست یکی از آن شئون فعل ماست، فعل ما برای خداست پس ما مجبوریم غافل از اینکه همه ی شئون ما برای خداست یکی از آن شئون فعل است قبل از او تصدیق است قبل از او تصور است قبل از او بررسی همه جانبه است و مانند آن، همه ی این امور به خدا منتهی می شود ما با اختیار کار می کنیم و این فعل ارادی و اختیاری ما لله سبحانه و تعالی است مرحوم آقا میرزا محمود قمی که متخلص به رضوان است این استاد استاد ما مرحوم علامه شاعرانی بود این در مدرسه ی صدر اصفهان تدریس می کرد فضلالی تهران آن روز خدمت ایشان درس می

خواندند اهل قم بود و حکیم بود عارف بود و شاعر بود ادیب بود، این بزرگوار کتابهای عمیق فلسفی و عرفانی را هم تدریس می کرد شاگردی مثل مرحوم علامه شعرانی و اینها تربیت کرده ایشان می فرماید

ص: ۲۵۰

۱- (۱). سوره ی مریم، آیات ۳۵ و ۳۶.

مویی نَجُبد از سرِ ما جز به اختیار آن اختیار هم به کف اختیار دوست

این طور نیست که ما کاری انجام بدهیم این کار ما مستقیماً به خدا ارتباط داشته باشد اما اختیار ما به خدا مرتبط نباشد ما اگر بخواهیم کاری را بدون اراده انجام بدهیم محال است شما هر چه بخواهید فکر بکنید بشر کاری را بخواهد بخندد یا بخنداند بالأخره اراده ی هزل دارد، اراده ی طنز دارد، کار غیر اختیاری از انسان مستحیل است مستحیل یعنی مستحیل نه اینکه قبیح است آنجایی که دست انسان را می گیرند بیرون می برند که او مورد فعل است نه مصدر فعل او که فاعل نیست وقتی فاعل نشد جبر هم در آن نیست.

پرسش: ببخشید فرمایش رازی ناظر به این است که چون وحی تأخیر افتاد پیغمبر سؤال کرد ملائکه گفتند که ما به امر خود نیستیم خداوند تأخیر انداخته.

پاسخ: این درست است این برای بیان تناسب این آیه با آیه ی قبل است آیات قبل درباره ی بهشت و میراث بهشت به متقیان و امثال ذلک است و تناسب آن آیه با این آیه چیست این همان شأن نزولی بود که قبلاً بحث شد که برخی این را مرتبط کردند با آیات سوره ی مبارکه ی «کهف» و همچنین آیات سوره ی مبارکه ی «ضحی؟!؟» که «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (۱) وحی چند روزی تأخیر افتاد فرشته ها عرض کردند که ما به امر الهی باید نازل بشویم این «وَمَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» ناظر به این است اما «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» این مسئله ی جبر را به گمان فخررازی دلالت دارد و این توحید افعالی است و نه جبر یعنی همه ی شئون را او دارد اداره می کند یک معدن یک تکه خاک اگر بخواهد به معدن طلا یا نقره یا عقیق اندر یمن یا لعل بدخشان در افغان بشود این به تدبیر الهی است «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» این را بالأخره مدبری اداره می کند این در بخش جمادات، در بخش نباتات هر گیاهی بخواهد به ثمر برسد خوشه بشود یا درخت و شاخه بشود به تدبیر الهی است با حفظ مبادی، هر حیوانی بخواهد کاری انجام بدهد زاد و ولدی داشته باشد با حفظ مبادی به تدبیر الهی است، هر انسانی کاری انجام بدهد با حفظ مبادی به تدبیر الهی است شما این چهار نوع را که بررسی می کنید یعنی کار جماد، کار نبات، کار حیوان، کار انسان همه ی این کارها به الله برمی گردد اما «بما لها من المبادی» یکی از راه غریزه، یکی از راه طبیعت، یکی از راه میل، یکی از راه اراده حیوان متحرک بالمیل است و نه بالاراده اراده لطافتی دارد شعوری او را همراهی می کند تصدیقی او را همراهی می کند قداستی دارد که میل آن قداست را ندارد دیگران که خواستند حیوان را معنا کنند می گویند «حَسْبُ اسْمٍ مَّتَحَرِّكٌ بِالْارَادَةِ» اما در حکمت متعالیه آمدند بین میل و اراده فرق گذاشتند گفتند حیوان «متحرک بالمیل» انسان است که «متحرک بالاراده» خب همه ی این کارها بما لها من المبادی به الله برمی گردد نه صرف کار بدون مبدأ به الله برگردد کار ارادی با اراده به الله برمی گردد بنابراین اینها توحید افعالی را می رساند نه مسئله ی جبر را نظیر «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۲) «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا». نسیان ذات اقدس الهی محال است برای آنکه او علم محض است علم با نسیان جمع نمی شود چون شهود است علم با جهل جهل نمی شود نه خدا جاهل نیست خدا ناسی نیست علم با نسیان جمع نمی شود این همان حدیث معروفی که هشام خدمت امام صادق (سلام الله علیه) شرفیاب شد مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل کرد یک وقت هم آن حدیث در همین محفل خوانده شد که وجود مبارک امام به هشام فرمود: «أَتُنَحَّتْ اللَّهُ» آیا ذات اقدس الهی را وصف می کنی؟ عرض کرد بله، فرمود: «هات» بگو ببینم خدا را چطور می معرفتی می کنی؟ عرض کرد «هو السميع البصير» و اینها خدا علیم است، خدا حی است، خدا سمیع

است فرمود: «هذه صفةُ يَشترِكُ فيها المخلوقون» خب غیر خدا هم که سمیع است، غیر خدا هم که علیم است، غیر خدا هم که حی است هشام مانند عرض کرد که پس چطور خدا را وصف بکنم فرمود نگو علیم است، نگو حی است «هو نور لا ظلمه فيه و حیاه لا موت فيه و علم لا جهل فيه و حق لا باطل فيه» (۳) شما وقتی گفتید خدا علیم است این موهم آن است که «ذاتٌ تَبت له العلم» یا حی است «ذاتٌ تَبت له الحیاه» بعد از اینکه فهمیدی که حی و حیات در آنجا یکی است مشتق و مبدأ یکی است ذات در مشتق مأخوذ نیست رأساً، حی همان حیات است بعداً عیب ندارد بگویند خدا حی است ولی او «حیاتٌ لا موت فيه، علمٌ لا جهل فيه، نورٌ لا ضلال فيه» این بیانات نورانی امام صادق (سلام الله علیه) را که حضرت به افراد عادی نمی گوید که به هشام که سالیان متمادی درسهای خصوصی خدمت حضرت خوانده این روایات را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در همان کتاب شریف توحید نقل کردند خب اگر طبق این روایت نورانی ذات اقدس الهی علم است علم بشود نسیان یعنی چه! فرضی است محال نه مفروض محال باشد علم نسیان نیست، علم جهل نیست، علم سهو نیست، علم خطا نیست، علم کذا و کذا نیست علم است دیگر. خب، «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» یعنی «لیس العلم نسیاناً» «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» او نه تنها ربّ ما فرشته ها و امثال فرشته هاست بلکه ربّ نظام کیهانی و نظام هستی است ربّ آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است چون این چنین است با «فاء» تفریع انسان باید ربّ خودش را عبادت کند دیگر «فَاعْبُدْهُ» یک، «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» این اصطبار که باب «افتعال» است از باب صبر و آن «تاء» منقوط به «تاء» مألّف تبدیل شده است شدّت صبر را می رساند و در این گونه از موارد گفته می شود «واصطبر علی عبادته» یعنی بر دشواری این کار تحمل کن نه «لعبادته» چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «طه» آنجا همین تعبیر آمده با «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» آیه ی ۱۳۲ سوره ی مبارکه ی «طه» این است «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» این نظم طبیعی است اما «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» نشان آن است که برای اینکه به عبادت خدا برسی هر فشاری را تحمل بکن یک وقت است می گوئیم بر سختی عبادت تحمل بکن یک وقت می گوئیم بر سختی امور دیگر برای حفظ عبادت خدا آنها را تحمل بکن «واصطبر علی مشاقّ الامور لعبادته سبحانه و تعالی؟» پس آنجا یعنی سوره ی مبارکه ی «طه» که با «علی» استعمال شد معنایش این است که بر سختی عبادت صبر کن اینجا که با «لام» تعبیر شد بر سختی امور دیگر تحمل بکن تا عبادت خدا را حفظ بکنی «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» خب، یعنی «واصطبر علی الامور لعبادته». حالا این جمله ی «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» دو وجه دارد که وجه دوم هم مثل وجه اول حق است گرچه فخررازی و هم فخرانشان وجه اول را صواب دانستند. وجه اول این است که در جاهلیت کلمه ی الله را کلمه ی الرحمان را این دو کلمه را مخصوص الله می دانستند اسمای دیگر را بر غیر خدا حمل می کردند ولی این دو کلمه را مخصوص الله می دانستند قرآن کریم فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۴) هر کدام بخواهید اسمای حسنا را خود این هر کدام دارا هستند برای آنها الله و الرحمان شناخته شده بود «لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۵) و همچنین در بخشی از آیات از الرحمان سخن به میان آمده اما إله، رب و مانند آن این را بر آله ی دروغین خودشان هم اطلاق می کردند فخررازی و امثال او گفتند که «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» یعنی الله و الرحمان مخصوص خداست غیر خدا کسی به الله و الرحمان نامیده نمی شود خداوند در این دو اسم سمی و هم نام ندارد و این را هم خیلی پسندیدند. وجه دوم آن است که هر اسمی از اسمای حسنا را شما به کار ببرید مخصوص خداست دیگری مصداق آن اسم نیست در آن بخشهای دیگر می فرماید درست است که شما این اصنام و اوثان را ارباب گفتید آلهه گفتید اما «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۶) این اسمایی که شما می گوئید مسما ندارد یعنی کلمه ی ربی که شما به کار می برید در ارباب متفرقون این یک دانه «راء» هست و دوتا «باء» که می شود باء مشدّد ولی زیرش خالی است شما اگر به این چوبها یا به آسمانها یا به عیسی یا به قدّیسین دیگر بشر یا به فرشته ها یا به اجرام

سماوی می گوید اله این یک دانه «الف» است و یک دانه «لام» است و یک دانه «هاء» زیرش خالی است چیزی نیست «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ» «أَسْمَاءٌ» یعنی بدون مسماً حصرش برای این است بنابراین خدا سَمِيٌّ ندارد چه بگویند إله تنها إله خداست، چه بگویند رَبِّ تنها رَبِّ خداست، چه بگویند الله، چه بگویند الرحمان تنها الله و الرحمان خداست «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» حالا این بحثی که درباره ی فرشته هاست این دعای نورانی امام سجاد که دعای سوم است بخوانیم تا در بسیاری از مسائل ما در قرآن کریم و همچنین در ادعیه در روایات در تاریخ با جریان فرشته ها روبه رو هستیم بحثهای فرشته هم متأسفانه رواج ندارد که ما ببینیم که مَلَك چیست جنس است تحته انواع یا نوع است تحته أصناف یا صِنَف است تحته افراد چند قِسم اند آیا فرشته می تواند گناه بکند یا نه، آیا جریان فُطرس فرشته درست است یا نه، آیا جریان دعای روز سوم شعبان درست است یا نه، آیا با قرآن موافق است یا نه، این سؤالاتی است که در ذهن همه ی ما هست اما اگر روشن بشود که فرشته چندین قِسم است ما دلیل بر عصمت همه ی اینها نداریم ملائکها لأرض خب ممکن است معصیت بکنند آن ملائکه ای که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»، (۷) «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ» (۸) کسان دیگرند آنها که مسئولان وحی اند کسان دیگرند، آنها که مسئولان قبض ارواح اند کسان دیگرند، آنها که دربانان بهشت اند کسان دیگرند، اینها که برف و باران را می آورند حسابشان جداست، حالا این دعای سوم را ما می خوانیم با سرعت البته آنجا که احتیاج به توضیح مختصر داشته باشد توضیح می دهیم.

ص: ۲۵۱

- ۱- (۲) . سوره ی ضحی، آیات ۱ _ ۳.
- ۲- (۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.
- ۳- (۴) . التوحید، ص ۱۴۶.
- ۴- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.
- ۵- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.
- ۶- (۷) . سوره ی نجم، آیه ی ۲۳.
- ۷- (۸) . سوره ی تحریم، آیه ی ۱۶.
- ۸- (۹) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

پرسش: خورد و خوراک و شهوت است که انسان را به گناه می کشاند ملائکه که خورد و خوراک و شهوت ندارند که گناه بکنند.

پاسخ: بله، این ملائکه ای که شهوت و اینها ندارند بخشی از ملائکه اند آنهايي هستند که حاملان عرش اند، حاملان وحی اند، حاملان پیامهای الهی اند و امثال ذلك، اما ملائکه ای که قطرات باران را می آورند، برف را می آورند، تگرگ را می آورند ما چه دلیل داریم که اینها هم مثل آن ملائکه حاملان عرش باشند حالا این دعای سوم صحیفه ی سجادیه را ملاحظه بفرمایید.

پرسش: چه دلیلی داریم که نیستند مثل آنها؟

پاسخ: خب چون ما دلیل بر اثبات نمی خواهیم که از آن طرف اگر دلیلی نداشتیم بر اینکه اینها معصوم بودند آن روایات به ظاهرش عمل می شود، اگر یک سلسله روایتی نظیر بعضی از روایات درباره ی این فرشته های مأمور قیامت و مأمور بهشت و جهنم باشد که مثلاً فلان فرشته معصیت کرده می گوئیم این با ظاهر آیه موافق نیست ما نمی توانیم قبول بکنیم برای اینکه ظاهر قرآن این است که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»، اما اگر فرشته ای مسئول آوردن قطرات باران و برف و تگرگ و اینهاست و در بعضی از روایات هم مثلاً آمده که فلان فرشته معصیت کرده ما چه دلیلی داریم بگوئیم این مخالف قرآن است حالا این صحیفه ی کامله این هم پربرکت است ولی مثل تمام نهج البلاغه نیست در نهج البلاغه خطبه های نورانی حضرت تقطیع شده یعنی مرحوم سید رضی (رضوان الله علیه) کتاب حدیث نوشته کتاب ادب نوشته لذا هم سندها را حذف کرده هم خطبه ها را تقطیع کرده البته بعضی از بزرگان دیگر در طئی این سالها عده ی زیادی تلاش و کوشش کردند که مساعی همه ی آنها مشکور برای همه ی اینها تک تک اینها سند درست شده و ارتباط خطبه ها مشخص شده و مانند آن، یک خطبه را وجود مبارک حضرت امیر که مثلاً بیان فرمود مرحوم سید رضی این خطبه را در چند جا تکه تکه کرده نقل کرده یک، بعضی از بخشهایی که خیلی جنبه ی حساسیت و ادبی و فصاحت و بلاغت نداشت نقل نکرد دو، همین جریان نامه ی مالک اشتر (رضوان الله علیه) خب بخش نامه که همه اش لازم نیست با کلمات آهنگین و کلمات فصیح و بلیغ بشود بخش نامه دستورالعمل است دیگر آن بخش نامه که دستورالعمل است و کاربردی دارد و صبغه ی دستوری است در تحف العقول و در جای دیگر است خیلی بیشتر از آن است که در نهج البلاغه آمده آن جمله های دستوری که فلان کار را بکن کشاورزی این طور، خراج این طور، مالیات این طور، اداره ی امور آن طور اینها دیگر لازم نیست با فصاحت و بلاغ بیان بشود که اینها را سید رضی نقل نکرده برای اینکه جنبه ی فصاحتی و بلاغتی ندارد اینها در تحف العقول است و کتابهای دیگر ولی در صحیفه ی کامله ی سجادیه این طور نیست دعا را از وجود مبارک امام سجاد متن دعا آمده منتها بعضی از دعاها نیامده حضرت موقع غذا خوردن چه می فرمود، سفره را که پهن می کردند چه می فرمود، سفره را جمع می کردند چه می فرمود، در هنگام خروج از منزل چه می فرمود، هنگام ورود به منزل چه می فرمود، اینها در صحیفه ی سجادیه نیست در آن صحیفه ی کامله هست ولی این دعاهایی که وجود مبارک حضرت دارد کلّ این دعاها همان طوری که در صحیفه آمده در صحیفه ی کامله هم آمده دعا تقطیع نشده. به هر تقدیر دعای سوم صحیفه این است «اللَّهُمَّ وَحَمَلُهُ عَرْشَكَ الَّذِينَ لَمَّا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَلَا يَسْأَلُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا يَسْتَحْسِبُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُؤْتِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ» خدایا! بر اینها درود بفرست که اینها نه غفلتی دارند، نه سهوی دارند، نه نسیانی دارند، نه قصوری دارند، نه تقصیری دراند

دائماً به یاد تو و ذکر تو هستند این بخش اول «وَ إِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَ حُلُولَ الْأَمْرِ فَيُنَبِّئُهُ بِالنَّفْخَةِ صِرْعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ» ما را می گویند رهائن قبور این بیان نورانی حضرت امیر که در هنگام دفن فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) فرمود: «لقد استرجعت الوديعه و أخذت الرهينه» (۱) ماها رهائن القبوریم این رهائن القبور در دعاها کم نیست ما در گرو قبریم بدهکاریم بالأخره دیگر چون بدهکاریم خود ما را می خواهند دیگر، دیگر مال و خانه را که نمی خواهند که در مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی ما بدهکار خداییم و بدهکار نظام هستی چون بدهکاریم خود ما را گرو می برند نه اینکه مال را گرو ببرند اینکه بانک رهنی نیست که لذا قبر رهنه و گروهای خودش را می گیرد از ما به عنوان رهائن القبور یاد می کنند که گروهها به صاحبش برمی گردد خب، منتظریم تا خوابیده های رهائن القبور را بیدار کند این دو، «وَ مِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ» که کیل و رزق و روزیها به مأموریت میکائیل (سلام الله علیه) است این سه، «وَ جِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ الْمَكِينُ لَدَيْكَ الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ» او مسئول وحی است و عده ی زیادی از فرشته ها از او اطاعت می کنند آنهایی که «بِأَيْدِي سَيِّفِهِ * كِرَامَ بَرَرِهِ» (۲) اینها زیرمجموعه ی جبرئیل (سلام الله علیه) هستند «وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَهِ الْحُجُبِ وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ» دوتا روح است اینها از این چهار فرشته جدا هستند و هر کدام مأموریت خاصی دارند بر اینها «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ» اینها آن رهبران اساسی فرشته ها هستند. از این به بعد ملائکه دیگر مطرح است «وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سِيَّكَانِ سَمَاوَاتِكَ وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ وَ لَا إِعْيَاءٍ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا قُتُورٍ وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ» این سالبه به انتفاء موضوع است «وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوٌ الْغَفَلَاتِ الْخُشْعِ الْأَبْصَارِ» آنها به قدری از عظمت تو باخبرند که اصلاً سر بلند نمی کنند تو را نگاه کنند همیشه سر به زیرند «فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ التَّوَاكُسُ الْأَذْقَانِ» همیشه چانه هایشان خم است آنجا که «يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجْدًا» (۳) که اوصاف مردان الهی است دست فرشته هاست «الَّذِينَ قَدَّ طَالَتْ رَعْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ الْمُسِيَّ تَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلائِكَ وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبْرِيَاؤِكَ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَرَفَّرُوا عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» این روایت است اما «ما عرفناك حق معرفتك» گرچه در کلمات بزرگان اهل حکمت و معرفت هست ولی هنوز سند روایی برای او پیدا نشده مرحوم مجلسی که در بحار الأنوار نقل می کند مواظب باشید برخیها از اول تلاش کردند گفتند مرحوم مجلسی این را در فلان جلد بحار الأنوار آورده اگر خواستید تحقیق کنید که این بحار الأنوار است بحار الأنوار یعنی بحار الأنوار آنجا که شماره دارد ۱، ۲، ۳ آن جزء بحار الأنوار است اما آنجا که بیان دارد فرمایش خود مرحوم مجلسی است یا فرمایش بزرگان دیگر است آن دیگر بحار الأنوار نیست آن حدیث نیست آن سخن دیگران است در بحار الأنوار مرحوم مجلسی این «ما عرفناك حق معرفتك» (۴) هست اما بحار الأنوار نیست یعنی شماره ندارد حدیث نیست آنجا که بیان دارد روایتی را تشریح می کند حالا یا فرمایشات خود ایشان است یا فرمایشات بزرگان دیگر است در آن بخش «ما عرفناك حق معرفتك» آمده، خب فرشته ها عرض می کنند «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ أَهْلِ الرُّؤْفَةِ عِنْدَكَ وَ حُمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ وَ الْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ» اینها بر همه ی اینها درود بفرست «وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ أَعْنِيَتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِ سَيْسِكَ» این در خطبه ی اول نهج البلاغه هم هست بالأخره اینها غذا را می خواهند اما غذایشان سبوح قدوس است با سبوح قدوس تقدیس می کنند آب و نوشیدنی و خوراکی لازم ندارند «وَ أَشِيكَتَهُمْ بَطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ» اینها بر همه ی اینها درود بفرست بعد می رسد به اینجا «وَ خَزَانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ وَ الَّذِي بِصُوتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ وَ مُشِيعِي الثَّلْجِ وَ الْبَرْدِ» آنهایی که بزد را، تگرگ را، یخ را تشییع می کنند به همراه بزد، قطره های باران به همراه قطره های این تگرگ و برف پایین

می آیند ما چه دلیلی داریم بر عصمت اینها «و مُشِئِی التَّلَاجِ وَ البَرْدِ وَ الهَابِطِیْنَ مَعَ قَطْرِ المَطَرِ إِذَا نَزَلَ وَ القَوَامِ عَلَی خَزَائِنِ الرِّیَاحِ وَ المَوَكِّلِیْنَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ» آن که نگهبانان کوه اند که کوه متلاشی نشود آنهایی که آورنده های قطرات باران اند آنها که تمام قطرات باران را می دانند آنها که می دانند این باران کجا باید بیارد کجا نیارد و شما دستور می دهید که فلائن منطقه «نَسُوقُ المَاءِ إِلی الْأَرْضِ الجُرْزِ» (۵) بالأخره این دعای باران و نماز استسقا که اثر دارد اینها می فهمند که کجا بیرند کجا نبرند دیگر خب این همه ملائکه در عالم هست «وَ الذِّیْنَ عَرَفْتَهُمْ مَثَاقِیلَ المِیَاهِ وَ کِیْلَ مِیَا تَحْوِیهِ لَوَاعِجِ الأمْطَارِ وَ عَوَالِجِهَا» اینهایی که می دانند چند مثقال باران در عالم باریده اینها را یادشان دادیم بر همه ی اینها درود «وَ رُسُلِکَ مِنَ المَلَائِکَةِ إِلی أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَکْرُوهِ مِیَا یُنزَلُ مِنَ البَلَاءِ وَ مَحْجُوبِ الرِّخَاءِ وَ السَّفَرَةِ الْکِرَامِ الْبَرَرَةِ وَ الحَفْظَةِ الْکِرَامِ الْکَاتِبِیْنَ» بعد می رسد به «وَ مَلَکِ المِیُوتِ وَ أَعْوَانِهِ وَ مُنْکَرٍ وَ نَکِیْرٍ» که اینها مربوط به قبر است «وَ رُومِیَانَ فَتَانَ الْقُبُورِ وَ الطَّائِفِیْنَ بِبَابِیْتِ المَعْمُورِ وَ مَالَکِ مَالِکِ دُوزَخِ وَ الخَزَنَةِ وَ رِضْوَانَ» مسئول بهشت «وَ سَدَنَةَ الْجَنَانِ» سَدَنَهُ یعنی خدمه «وَ الذِّیْنَ لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» این گروه «وَ یَفْعَلُونَ مِیَا یُؤْمَرُونَ وَ الذِّیْنَ یَقُولُونَ سَلَامًا عَلَیْکُمْ بِمِیَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَ الزَّیْبَانِیَّةِ الذِّیْنَ إِذَا قِیلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّ الْجَحِیمِ صَبَلُوهُ ابْتِدَرُوهُ سَرَاعًا وَ لَمْ یُنظَرُوهُ وَ مَنْ أَوْهَمْنَا ذِکْرَهُ» این بزرگان در ملائکه و آنهایی که ما یا اسمشان را نبردیم بر همه ی اینها درود خب، «وَ لَمْ نَعْلَمْ مَکَانَهُ مِنْکَ وَ بِأَیِّ أَمْرٍ وَ کَلَّتُهُ وَ سِیَّکَانَ الهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ المَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَی الخَلْقِ فَصَلِّ عَلَیْهِمْ یَوْمَ یَأْتِی کُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِیدٌ وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ صَبَلًا تَزِیدُهُمْ کِرَامَةً عَلَی کِرَامَتِهِمْ وَ طَهَّارَةً عَلَی طَهَّارَتِهِمْ اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّیْتَ عَلَی مَلَائِکَتِکَ وَ رُسُلِکَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَبَلًا لَمَّا تَنَا عَلَیْهِمْ فَصَلِّ عَلَیْنَا بِمِیَا فَتَحَتْ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِیْهِمْ» این مجموعه ی دعای سوم است خب این همه ملائکه در عالم هست ما دلیلی بر عصمت این ملائکه الارض نداریم این بیان لطیف مرحوم صدرالمتألهین است آن وقت حالا اگر ملائکه ای، فرشته ای، ملکی برابر مثلاً دعای روز سوم شعبان مثلاً گناه کرده حالا البته باید سند صحیح باشد آن مطلب دیگر است اگر سند صحیح بود روایت دلالتاً تام بود ما دلیلی نداریم بر ردّ این بگوئیم این مخالف قرآن است چون اینکه راجع به آن ملائکه ی حاملان عرش و حاملان وحی و زیرمجموعه ی آن چهار فرشته نیست.

ص: ۲۵۲

۱- (۱۰). نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۲.

۲- (۱۱). سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- (۱۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۷.

۴- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۵- (۱۴). سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

سوره ی مبارکه ی «مریم» همان طوری که عنایت فرمودید در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی اصول اعتقادی است یعنی توحید و وحی و نبوت و مقداری هم به خطوط کلی اخلاق و حقوق و تزکیه نفس اشاره می کند چون در این سوره عناصر محوری همین اصول دین است گاهی ابتدائاً این اصول مطرح می شود با ذکر ادله ی اجمالی یا تفصیلی، گاهی سؤالهای انکار آمیز منکران مبدأ و معاد و وحی مطرح می شود با ارائه جواب، در این بخش اعتراضها و سؤالهای انکار آمیز منکران معاد ذکر شده که فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ» این عطف است بر آن آیه ی ۵۹ به بعد که فرمود: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» این گروه حرفهای انکار آمیزی هم دارند بخشی از اینها سؤال جدی شان درباره ی معاد است اصرار قرآن کریم در سوره مکی راجع به معاد به مراتب بیشتر از مسئله ی مبدأ است زیرا آن اصل سازنده ی انسان مسئله ی معاد است و گرنه اعتقاد به مبدأ که واجب الوجود در عالم هست یک، و خالق کل عالم است دو، ربّ الأرباب، ربّ العالمین ربّ کل است سه، اینها از اصول پذیرفته شده ی مشرکان بود و ضروری هم برای آنها نداشت که از نظر اعتقادی قبول بکنند که واجب الوجودی در عالم هست و او کلّ این نظام را خلق کرد و مدیر کلّ این نظام هم هست اما دو مطلب حیّیاس است که با مردم رابطه دارد این دو مطلب را نمی پذیرفتند یکی اینکه سر و کار ما با چه کسی است، ربّ ما چه کسی است، ربّ ما همان ربّ العالمین است یا ارباب متفرقه ما با او رابطه داریم یا نیازمندیم به این بتها که ما را به او نزدیک بکنند این درباره ی مبدأ و مهم تر از این قسمت مسئله ی معاد است اینها معتقد بودند انسان با مُردن می پوسد نه اینکه از پوست به در بیاید خب اگر کسی باورش این هست که انسان پوچ می شود خب هر چه از دستش برمی آید می کند دیگر هیچ یعنی هیچ مسئولیتی برای او نیست کسی نیست از او سؤال بکند که چه می کنی چه خوب، چه بد همین که از بین رفت مُرد نابود می شود خب این هیچ ضامن اجرا ندارد اخلاق با این رویه که لذا بسیاری از آیات سوره مکی درباره ی معاد است چون مهم ترین اصلی که سازنده ی انسان است احساس مسئولیت است که این عمل زنده است و من در رهن این عملم در بحث دیروز هم اشاره شد که قبور را دین به عنوان رهائن یاد می کند اموات رهائن القبورند یعنی ما بدهکاریم و ما را گرو می گیرند خب آن که بدهکار است باید گرو بسپارد گرو او که خانه و املاک منقول و غیر منقول نیست خود او را گرو می گیرند اگر این به صورت یک افسانه در آمده باشد _ معاذ الله _ آن وقت انسان هر چه از دستش برمی آید می کند دیگر در سوره ی مبارکه ی «ص» و امثال «ص» هم دارد که «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» اینها گرفتار عذاب شدید می شوند «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^(۱) چون حساب را فراموش کردند لذا قرآن کریم مسئله ی معاد را عموماً و در سوره مکی

خصوصاً با تعبیرات گوناگون نقل می کند گاهی به صورت برهان تا «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (۲) عملی بشود، گاهی به صورت جدال احسن تا «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۳) عملی بشود از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند که آیا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدال کرد یا نه، فرمود بله، یقیناً جدال کرد برای اینکه خدا امر فرمود: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» اگر خدا در آن آیه به سه چیز امر کرد یکی دعوت به حکمت، یکی موعظه ی حسنه، یکی جدال احسن چگونه پیغمبر جدال نکند و بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» را ذکر می فرماید که حالا بعد می خوانیم این جزء جدال احسن است جدال احسن آن است که مقدماتی که در قیاس اخذ می شود یقینی باشد یک، معقول باشد یک، و مقبول باشد دو، چون صبغه ی مقبولیت دارد رقیب تسلیم می شود چون تسلیم می شود و این مقدمه مسلم طرفین است مقدماتی که صبغه ی تسلیمی دارند اگر در قیاس اخذ بشوند آن قیاس می شود جدل و اگر یکی از این مقدمات باطل باشد ولی طرف در اثرش جهلش قبول کرده این جدال باطل است دیگر و جدال باطل اصلاً در حریم قرآن کریم و روایات راه ندارد جدال احسن راه دارد. در این آیه می فرماید انسان می گوید مگر ما مُردیم دوباره زنده می شویم بیش از پنجاه مورد قرآن کریم از انسان یاد کرده است همه اش با مذمت و آنچه به فطرت انسان است از او با جلال و شکوه یاد می کند، آنچه به طبیعت انسان است از او با مذمت یاد می کند اگر فرمود: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (۴) آنچه به روح الله برمی گردد به صبغه ی الهی برمی گردد فطرت است و الهام است و قرآن است و به نیکی یاد می کند آنچه به طین و طبیعت برمی گردد همین محذورات است «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»، (۵) «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»، (۶) «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا»، (۷) «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (۸) اینهاست بیش از پنجاه مورد مذمت انسان است برای اینکه به آن اوصاف طبیعی برمی گردد یکی از آن مواردی که در مذمت انسان است همین آیه «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَءِذَا مَاتُ» گرچه برخیها گفتند این «الف» و «لام» ش ناظر به انسان کافری است که در بخشهای قبل آمده ولی می تواند جنس مراد باشد این جنس طوری است که اگر او را رها کنی حس گراست و خیال می کند مُردن فوت است نه وفات و مرگ پوسیدن است این سه، چهار مطلب عمیق را قرآن با زبان خاص خودش آورده اینکه گفته می شود قرآن زبان خاص دارد نه یعنی عربی مبین است خب همه ی ما می دانیم عربی مبین است زبان قرآن یعنی فرهنگ قرآن این است که مرگ از پوست به در آمدن است یک، و انسان مرگ را می میراند نه مرگ انسان را بمیراند دو، این حرفها، حرفهای تازه است و انسان با مُردن هجرت می کند مرگ یک میلاد جدید است این سه، و چون میلاد جدید است این لغت فوت و امثال اینها را کنار زده وفات را آورده توفی، وفات امثال ذلک یعنی اخذ تام نمی گوید انسان فوت می کند می گوید انسان وفات می کند «تاء» وفات جزء کلمه نیست آنکه جزء کلمه است «واو» است و «فاء» است و «یاء» به معنای استیفاء، به معنای اخذ تام، به معنای عدم ترک شیء و مانند آن، خدا متوفی هست، فرشته ها متوفی اند، عزرائیل (سلام الله علیه) متوفی هست و انسان متوفاست توفی یعنی اخذ تام هیچ چیزی از انسان فرو نمی ماند انسان با مُردن چیزی را به زمین نمی گذارد چیزی از او کم نمی شود بنام حقیقت و هویت وارد یک مرحله ی دیگری می شود اینها می شود فرهنگ قرآن، اگر «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (۹) است، اگر «يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۱۰) یا کسانی که مرگشان فرا نرسید «لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (۱۱) همین است انسان خیال می کند فوت می کند قرآن می گوید نه تو وفات می کنی، انسان خیال می کند مرگ او را از بین می برد قرآن می فرماید نه خیر تو مرگ را از بین می بری برای اینکه تو ذائق موتی نه موت ذائق تو «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱۲) نه «كُلُّ نَفْسٍ يَذُوقَةُ الْمَوْتِ» هر ذائقی مذوق را هضم می کند الا این اگر کسی یک لیوان شربت یا آب گوارا نوشید این آب را هضم می کند نه آب او را از بین ببرد ما مرگ را هضم می کنیم، ما مرگ را می میرانیم مرگ یعنی تحوّل و تغیر و دگرگونی ما این دگرگونی را محو می کنیم به دارالقرار

می رسیم اگر مرگ را ما می میرانیم و اگر مرگ پوسیدن نیست و از پوست در آمدن است انسان هر چه کرد می بیند و مسئول است فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ» همین انسان به صورت فعل مضارع هم فرمود برای اینکه این شبهه فراگیر است از عهد کهن تا عهد جدید همیشه بود این شبهه «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَيْدَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» در برابر این قرآن کریم می فرماید بله، در سوره ی مبارکه ی «طه» آیه ی ۵۵ می فرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» بله، بیرون می آید شما، اگر بگویید چگونه می گوئیم بهتر از این و سنگین تر از این را شما پشت سر گذاشتید ولی یادتان نیست شما آن روزی که هیچ چیزی نبودید خدا شما را ایجاد کرده الآن که همه اجزایتان موجود است اگر بگویید چرا یعنی اینکه از مبدأ غایی سؤال بکنید هدف چیست، هدف این است که انسان به دارالقرار برسد مگر می شود حرکت بی مقصد باشد اینجا جای حرکت است همه در تلاش و کوشش اند خب حرکت بی مقصد می شود عبث، حرکت طلب اول است قدم اول است انسان دائماً بگردد که هیچ، این می شود عبث فرمود: «مَا يَنْتَهُمِ إِلَّا عَيْبٌ» (۱۳) حرکت، طلب اول است به سوی چیزی رفتن است ممکن نیست حرکت باشد، کوشش باشد مقصد نباشد آن که کوشش می کند بی مقصد او گرفتار لهُو و لعب است و نتیجه ای هم ندارد و عمرش هم هدر داده و بعد هم مسئول است اما اصل حرکت که عالم بر او قرار گرفته است طلب است به سوی چیزی رفتن است حرکت همان طوری که بدون محرک محال است، بدون متحرک محال است بدون مبدأ و منتها هم محال است الا ولابد باید به مقصد برسد مقصد هم همان جاست که از او به عنوان دارالقرار یاد می کنند دیگر انسان که دائماً نمی تواند حرکت کند حرکت با دوام سازگار نیست اگر حرکتی دائمی ما داشته باشیم یعنی پوچی طلب بی مقصد، طلب بی وصول اینها محال است اگر حرکت هست الا ولابد منقطع می شود به مقصد وقت به مقصد رسید دارالقرار است دیگر، پس در اینجا باز دو مطلب اشاره می کنند یعنی امکان معاد، یکی ضرورت معاد، امکان معاد را با این جمله می فهماند که اینها انسان می گوید «أَيْدَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» مگر می شود دوباره زنده بشود، پاسخش این است که «أَوْلَا- يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» ما سنگین ترش را که انجام دادیم الآن شما یک «لیس» ناقصه دارید ما تأمین می کنیم قبلاً که «لیس» تامه داشتید قبلاً هیچ نبودید ما شما را انسان کردیم الآن که همه ی اجزایتان وجود دارد منتها پراکنده است روحتان وجود دارد که تحوّل و تغیری و زوالی در او نیست بدنانتان پراکنده می شود ما دوباره جمع می کنیم این برای امکان، اما برای ضرورت که نه تنها مسئله ی معاد ممکن است مسئله ی معاد ضروری است ضرورت همان طوری که قبلاً هم ملاحظه فرمودید در اصطلاح قرآن به جای اینکه بفرماید بالضروره می فرماید: «لَا رَيْبَ فِيهِ» این «لَا رَيْبَ فِيهِ» که در قرآن کریم راجع به مبدأ ذکر می شود، راجع به وحی و نبوت ذکر می شود، راجع به معاد ذکر می شود یعنی بالضروره «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ» (۱۴) یعنی «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بِالضَّرُورَةِ» این «لَا رَيْبَ فِيهِ» که در قرآن کریم است همان بالضروره منطقی است یعنی حتماً هست هیچ تردید بر نمی دارد خب امر ضروری که تردید بر نمی دارد امر بدیهی که تردید بر نمی دارد به جای آن اصطلاح معروف «لَا رَيْبَ فِيهِ» را به کار می برد قرآن «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (۱۶) است این کتاب هدایت است «لَا رَيْبَ فِيهِ» بالضروره هادی است، معاد بالضروره حق است «أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱۷) خدا «مَمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» است این «مَمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی بالضروره از این بالضروره خدا با سوگند یاد می کند که قسم به پروردگار تو من اینها را جمع می کنم یعنی امر حقیقی است دیگر یعنی این کار را بالضروره من می کنم منتها وجود مبارک پیغمبر که انسان کامل است «و اوتی جوامع الکلم» و آنچه جهان دارد او دارد گاهی خدای سبحان بالتفصیل سوگند یاد می کند می فرماید: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (۱۸) در بعضی از آیاتی که قسم به مجموعه ی آسمانها و زمین می خورد گاهی هم به عصاره ی خلقت قسم می خورد می فرماید: «فَوَرَبِّكَ» این می شود اجمال آن می شود تفصیل، این می شود متن

آن می شود شرح فرق نمی کند آنکه کل جهان را داراست همان «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است که نور نبینا(علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) پس هر دو مقام را اینجا اشاره کرده فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَدَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» بله، یقیناً این هست امکان دارد چطور امکان دارد برای اینکه «أَوَّلًا- يَذُكَّرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» اگر در اوایل همین سوره ی مبارکه ی «مریم» در جریان حضرت زکریا آنجا هم فرمود آیه ی شش و هفت و اینها فرمود آیا می شود من در دوران سالمندی پدر بشوم خدا می فرماید بله، «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» (۱۹) خدای سبحان فرمود ما افرادی را خلق کردیم و تو را هم خلق کردیم و آیه ی نه «وَقَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» شما نباید نگران باشید که این کار چطور است کل جهان مقدر ذات اقدس الهی است منتها عادت بر این شد که از این راه پدر و مادر جوان کسی صاحب فرزند بشود گاهی هم از راه غیر عادی به عنوان اعجاز ممکن است پس از اینکه خدای سبحان «کان» تا مه داد «لیس» تا مه را به «کان» تا مه مبدل کرد «لیس» ناقصه را هم به «کان» ناقصه مبدل می کند این راه دارد اینجا هم فرمود خب مگر انسان سابقه ی خودش را که هیچ چیز نبود و ما او را هستی دادیم یادش نیست این البته جدال احسن است این نسبت به کسانی که ملحدانه می اندیشند و می گویند «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» یعنی آیه ی ۲۵ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این نسبت به آنها کافی نیست برای اینکه آنها مبدأ را هم قبول ندارند چه رسد به معاد می گویند ما بر اساس تصادف آمدیم روی کار دیگر آیه ی ۲۴ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این است که «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» یک عده زنده می شوند یک عده می میرند «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» همان طوری که جز دهر و طبیعت چیزی ما را به بار نیاورد جز دهر و طبیعت چیزی هم ما را از بین نمی برد بعد می فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۲۰) اینها برهان ندارند فقط خیال می کنند این وهم و گمانشان هم که حجت نیست اما کسانی که نظیر مشرکان حجاز «لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۲۱) از اینها پیرسی «مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» (۲۲) اینها الله را به عنوان خالق کل، خالق آسمان و زمین، خالق انسان قبول دارند نسبت به اینها می شود جدال احسن، نسبت به دیگران باید برهان جداگانه اقامه بشود که می کنیم. اما مقام ثانی که ضرورت است فرمود: «فَوَرَبِّكَ» قسم به پروردگار تو گاهی می فرماید قسم به خودم «وَاللَّهُ» خودش به خودش قسم می خورد گاهی به ربّ تو که همان «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است سوگند یاد می کند که «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» اینها را با شیاطینی که با آنها هستند محشور می کنم بالأخره این وسوسه مبدایی دارد این خیال باطل مبدایی دارد این چنین نیست که حادثه ای در صحنه ی نفس ایجاد بشود مبدأ نداشته باشد چون بخت و اتفاق و شانس و تصادف کلاً خرافات است اگر هیچ فعلی بدون فاعل نیست این وسوسه و این خیال باطل مبدایی دارد چون «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (۲۳) تمام مغالطه ها در اثر وسوسه ی شیطان است کسی در اتاقتش تنها دارد مطالعه می کند اما نمی داند عده ی زیادی با او همراه اند هر جا انسان موضوعی را به جای موضوع دیگر، محمولی را به جای محمول دیگر نشانده و اشتباه کرده و مغالطه کرده در اثر دخالت شیطان است «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» خب اگر این القائات و این ابهامات کار شیطان است و انسان به جای اینکه گوش به حرف فطرت و انبیا بدهد گوش به حرف شیطان داد با او محشور می شود که «نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (۲۴) چون با شیاطین هست با شیاطین هم محشور می شود فرمود قسم به پروردگار تو من اینها را با شیاطین یکجا با هم محشور می کنم یعنی «الحشر حق بالضروره»، «الحشر ممکن» به دلیل اول، «الحشر حق بالضروره» به این دلیل آیه دیگر «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْحَضَنَّ عَنْهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا» ما اولاً اینها را سر از قبر برمی داریم اینها زنده می شوند، بعد اینها را کشان کشان به کنار جهنم زانورده جمع می کنیم «جثّا» یعنی «جثّا علی ركبّین» انسانی که قدرت قیام ندارد زانو می زند زانو زدن، زانو زدن کنایه از عجز است «جاثی» یعنی زانو زد سوره ی مبارکه ی «جاثیه» هم

به همین مناسبت است این سوره ی «جاثیه» که قبل از سوره ی مبارکه ی «احقاف» است فرمود اینها آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این است «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» اینها به زانو می زنند، به زانو می افتند یعنی با عجز اینها را ما جمع می کنیم کنار جهنم به زانو زده، به زانو افتاده که قدرت قیام ندارند به این حال می آوریم برخیها احتمال می دادند که «جَثْوَه» همین تپه و تل ماهوری و اینها باشد اینها را کُپِه کُپِه، تپه تپه اینها را جمع می کنیم اینجا کنار جهنم اما خب آن معنای «جاثیه» یعنی به زانو افتاده و زانو زده به ظاهر مناسبت تر است.

ص: ۲۵۳

۱- (۱). سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۲- (۲). سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.

۳- (۳). سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴- (۴). سوره ی ص، آیات ۷۱ و ۷۲.

۵- (۵). سوره ی نساء، آیه ی ۲۸.

۶- (۶). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱.

۷- (۷). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۰.

۸- (۸). سوره ی معارج، آیه ی ۱۹.

۹- (۹). سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

۱۰- (۱۰). سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۱۱- (۱۱). سوره ی زمر، آیه ی ۴۴.

۱۲- (۱۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۱۳- (۱۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۶.

۱۴- (۱۴). سوره ی آل عمران، آیه ی ۹.

۱۵- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۱۶- (۱۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲.

۱۷- (۱۷). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۰.

۱۸- (۱۸). سوره ی ذاریات، آیه ی ۲۳.

۱۹- (۱۹). سوره ی مریم، آیه ی ۵.

۲۰- (۲۰). سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴.

۲۱- (۲۱). سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.

۲۲- (۲۲). سوره ی یونس، آیه ی ۳۱.

۲۳- (۲۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۲۴- (۲۴). سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶.

درباره ی آن شبهه ی اول که گفتند ما وقتی مُردیم نابود می شویم در سوره ی مبارکه ی «سجده» آنجا فرمود چیزی از شما از بین نمی رود آیه ده و یازده سوره ی مبارکه ی «سجده» این است «وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» ما می رویم در زمین گم می شویم پراکنده می شویم این دیدِ جاهلیت دیروز و امروز در قرآن می فرماید: «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» شما متوفا می شوید نه گم تمام هویت شما به دست فرشته است روحتان که اصلاً نابود نمی شود هویتتان که مجموع روح و بدن است اصلتش برای روح است که او که نابود نمی شود این بدن چند روزی پراکنده است بعد جمع می کنیم اصل بدن را که نبود ذراتی نداشت ما آفریدیم حالا پراکنده ها را جمع کردن کار دشواری نیست که.

پرسش: حاج آقا سؤال از جسم کردند جواب داد از روح؟

پاسخ: بله، اینها خیال می کردند انسان گم می شود قرآن باز کرد نه خیر، انسان هویت دارد گم شدنی نیست یک، روحی دارد که اصالت برای اوست گم شدنی نیست دو، اینها در زمین نمی روند بدنش در زمین پراکنده می شود که جمع می کند این سه، فرمود: «گم» آن هویت شما در دست ماست بدن را می گوئید خب بدن شما هر روز که در دنیا هستید این دارد تغییر می کند یعنی کسی که هشتاد سال سن کرده هفت، هشت بار تمام ذرات بدنش عوض شده به تدریج دارد عوض می شود آدم خیال می کند مثلاً این خالی که روی دستش است خال مادرزادی است این چندین بار عوض شده مگر انسان ثابت است پشت سر هم این اجزاء می آید و می رود منتها چون ظریف است انسان خیال می کند این دست همان دست سی سال قبل است.

خب، پس اگر کسی هشتاد سال زندگی کرده هفت، هشت بار تمام ذرات بدنش عوض شده آن که حافظ وحدت است روح است پس هویت انسان محفوظ است یک، روح که اصلاً تغییرپذیر نیست دو، بدن هم تابع روح است این بدن پراکنده را دوباره جمع می کند سه، این کجایش مشکل دارد فرمود: «قُلْ» در جواب بگو شما در زمین گم نمی شوید «يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۱) بعد رجوع می کنید خب یک متحرک اگر زنده است حرکت می کند به او می گویند برگشت دیگر، خب پس از این جهت هیچ محذوری ندارد در سوره ی مبارکه ی «روم» قبلاً این آیه گذشت که قرآن کریم برهان اقامه می کند البته به عنوان جدال احسن لکن می فرماید این را ما در حد فهم آن مستشکلها گفتیم وگرنه جریان حق این چنین نیست آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «روم» این است که «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» ذات اقدس الهی دنیا را آفرید بعد هم معاد را به عهده دارد «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» معاد آسان تر از مبدأ است چرا، برای اینکه در بار اول انسان که هیچ نبود خدای سبحان ذرات او را آفرید بعد انسان ساخت در جریان معاد و محشر تمام ذرات انسان هست در عالم روح که اصلاً معدوم نشد این ذرات پراکنده هم جمع می کند بعد می فرماید جریان معاد آسان تر از جریان مبدأ است اول است «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» بعد تدارک می کند می فرماید این را ما برای فهم شما گفتیم وگرنه «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» معنای اینکه خدای سبحان قادرتر نسبت به معاد است معنایش این است که نسبت به ذات اقدس الهی و قدرت نامتناهی اش بعضی آسان است بعضی آسان تر در حالی که محال است در برابر قدرت بیکران اگر موجودی با اراده کار می کند این ابزار نمی خواهد این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه که فرمود: «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ» (۲) همین است اگر کسی با اراده کار می کند نه با ابزار معنا ندارد که یکی آسان باشد یکی آسان تر فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» ما این را برای تفهیم شما گفتیم مبدا خیال بکنید که قیامت برای خدا آسان تر از دنیاست همه اش آسان است علی وزان واحد است اگر کسی با اراده کار می کند الآن هم شما تصور کنید یک قطره آب را تصور کنید اقیانوس اطلس را برای شما سختی ندارد برای اینکه با اراده اقیانوس را تصور کردید با اراده یک قطره را تصور کردید اگر کار با اراده است نه با اعضا و جوارح و ادوات فرقی بین آسان و آسان تر، دشوار و دشوارتر نیست «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى». خب، در اینجا فرمود حتماً ما اینها را محشور می کنیم.

ص: ۲۵۵

۱- (۲۵). سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۲- (۲۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

پرسش: در اینجا کدام ذرات که جمع می شود.

پاسخ: هر ذره ای که جمع بشود عین بدن انسان است مثل دنیا دیگر، در دنیا تمام این ذرات بدن ما هشت، ده بار عوض شده هر ذره ای را که روح ما پذیرفت و او را پروراند ماییم، بدن ماست اگر کسی در بیست سال قبل سرقتی کرده و محکوم شده به قطع ید بعد تصادفی کرده و دستهایش قطع شده و کسانی که به ضربه ی مغزی از بین رفتند هنوز دستشان گرم بود آن دست را به این دست این شخص پیوند زدند دست او گرفته دست اوست بعد از اینکه او را به محکمه بردند دستش را قطع می کند این دیگر نمی تواند بگوید آقا این دست، دست دیگری است که هر ذره ای که بدن ما، روح ما آن را بپذیرد و پروراند بدن ماست اگر این شخصی که بیست سال قبل سرقت کرد و محکوم شد به قطع ید در تصادفی این دستش قطع بشود و کسی که گرفتار مرگ مغزی شد دستش گرم بود فوراً به این دست پیوند بزنند و بگیرد و بعد از چند سال این گرفتار محکمه ی عدل اسلامی بشود این دست همان دست است دیگر این دیگر نمی تواند بگوید آقا این دستم پیوندی است که، اگر ذرات پشت سر هم در تغییر است و اگر این پیوندها هم هست و مصحح هویت ماست معلوم می شود که ذره ی خاص بدن خاص در هویت ما دخیل نیست هر ذره ای را که روح ما بپذیرد بدن ما خواهد بود.

«و الحمد لله رب العالمین»

ص: ۲۵۶

Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت و بسیاری از مشکلات مردم آن روز و امروز هم فراموشی مسئله ی قیامت و معاد است و درباره ی قیامت هم دو مطلب بسیار مهم است یکی اصل امکان معاد و دیگری ضرورت معاد در این بخش شبهه ی آنها ذکر شده درباره ی معاد و در جواب به هر دو مطلب پرداختند که هم اعاده ی این انسانها در قیامت ممکن است، احیای مجدد ممکن است و هم اینکه این احیای مجدد ضروری است و آنها که این اشکال را دارند منشأ اشکال اینها را هم قرآن بررسی می کند اینها سه گروه اند بعضیها بر اساس شبهه ی علمی اشکال دارند می گویند وقتی انسان پوسیده شد و از بین رفت دوباره زنده خواهد شد نظیر آنچه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» است بعضیها مشکل علمی و شبهه ی علمی برای آنها مطرح نیست سخن از اعاده ی معدوم یا اعاده ی مثل یا اعاده ی عین برای اینها مطرح نیست بسیاری از افراد که معاد را فراموش کردند منشأ فراموشی معاد یا انکار معاد به تعبیر قرآن کریم شبهه ی علمی نیست بلکه شهوت عملی است می خواهند جلویشان باز باشد که آنها هم گروه دوم اند بخشی از آیات ناظر به آنهاست. گروه سوم مبتلا- به هر دو بیماری اند هم مبتلا به شبهه ی علمی اند هم مبتلا به شهوت عملی. در قرآن کریم سوره ی مبارکه ی «القیامه» که اصلاً به نام همین حقیقت است به هر دو جهت پرداخت جامع اینها هم ممکن است چون اینها به نحو منفصله ی مانع‌الخلو است که اجتماع را شاید. در سوره ی مبارکه ی «القیامه» آمده است «لَا- أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ» (۱) انسان فکر می کند وقتی پوسید کسی این استخوان را دوباره زنده نمی کند شبهه ی همان کسی که جریانش در بخش سوره ی مبارکه ی «یس» آمده همین است آیه ی ۷۷ به بعد سوره ی مبارکه ی «یس» در همین زمینه است «أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصَبٌ مُمِيزٌ» در برابر ذات اقدس الهی یک خصومت روشنی دارد یک دشمن آشکاری است «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» این همان داستان معروف است که آن شخص از کنار گورستان می گذشت استخوان سر کسی، جمجمه ی کسی یا بالأخره استخوان بدن کسی را از قبر دید بیرون آمد و در آورد حضور مبارکه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد چون این استخوان در شرف پوک شدن و پودر شدن و پوسیدن بود این استخوان را پوک کرد و به صورت پودر در آورد عرض کرد «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» حالا که رمیم شد، مرموم شد، پودر شد به صورت آرد در آمد چه کسی این را زنده می کند «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» در این بخش سوره ی مبارکه ی «القیامه» هم به همین صورت است «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۲) ما نه تنها استخوان او را می توانیم به حال اول برگردانیم بلکه بنان و سرانگشت او را هم به حالت اول برمی گردانیم که این را گفتند جزء معجزات قرآن کریم است این انگشت نگاریها برای همین است که امضاها قابل جعل هست ولی انگشت نگاری قابل جعل نیست هیچ کسی در بین این هفتاد میلیارد سرانگشت

کسی شبیه سرانگشت دیگری نیست از بس این خطوط دقیق و ظریف و حساب شده تنظیم شده است سرانگشت هیچ کسی شبیه سرانگشت دیگری نیست لذا انگشت نگاری قابل جعل نیست. فرمود: «بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۲) این شبیه‌ی علمی اینها برطرف شد برای اینکه خدای سبحان اصلاً اینها را ایجاد کرده وقتی چیزی نبود و خدا ایجاد کرد حالا که هست و متفروق شد یقیناً می‌تواند.

ص: ۲۵۷

۱- (۱). سوره ی قیامت، آیات ۱ - ۳.

۲- (۲). سوره ی قیامت، آیات ۳ - ۴.

۳- (۳). سوره ی قیامت، آیه ی ۴.

پرسش: آقا این جمله با کفالتی که در شبیه ی آکل و مأکول دارد جمع می‌شود.

پاسخ: آن شاید دهها بار گفته شد باز هم ممکن است برای بار صدم هم گفته بشود که کسانی نبودند بشوند.

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (۱) این برای شهوت عملی است فرمود این مشکل علمی ندارد این اگر می‌خواهد بگوید که چگونه انسان زنده می‌شود خب کسی که هیچ را انسان کرد الآن که روح قبلاً مسبوق به عدم بود خدا روح آفرید بدن مسبوق به عدم بود بدن آفرید روح را به بدن افاضه کرد شده انسان خب همه ی اینها که الآن هستند روح که نابود نمی‌شود چون وفات می‌کنند نه فوت «يَتَوَفَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۲) روح که از بین نمی‌رود بدن هم پراکنده است جمع می‌کنند فرمود پس شما شبیه ی علمی ندارید مشکلاتان شهوت عملی است یعنی می‌خواهید جلویتان باز باشد «بَلْ»، «بَلْ» یعنی «بَلْ» یعنی آن مشکل نیست «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ» همین انسان منکر معاد «لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» می‌خواهد جلویش باز باشد اگر قیامت هست مسئولیت هست بهشت و جهنم هست بالأخره یک خط قرمزی هست این نمی‌خواهد خط قرمز باشد پس او شبیه ی علمی ندارد هر چه دارد شبیه ی علمی است «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» جلویش باز باشد بعضیها مبتلا به هر دو بیماری اند هم گرفتار شبیه ی علمی اند هم گرفتار شبیه ی علمی چون سوره ی مبارکه ی «القیامه» مخصوص این کار است به هر دو امر جواب داده هم شبیه ی علمی هم شبیه ی علمی مرتب در آن سوره به این دو مطلب پرداخت بعد در پایان آن سوره هم فرمود اگر معاد نباشد انسان می‌شود پوچ، زندگی می‌شود پوچ، عالم می‌شود پوچ خب برای چه خلق شده انسان، تلاش و کوشش بکنند که بعد نابود بشود، بشود خاک خب اینکه معقول نیست این می‌شود عبث فرمود: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (۳) پس امکان معاد برای آن است که مبدأ محقق شد کسی که بتواند این سه جزء معدوم را موجود کند این دو جزء موجود را هم دوباره می‌تواند به هم پیوند بدهد این محذوری ندارد که این امکان معاد که المعاد ممکن، اما اگر بگوییم المعاد لا ریب فیه یعنی المعاد حق بالضروره که بشود وجوب و ضرورت معاد آن را از این آیاتی که فرمود ما بی‌هدف خلق نکردیم «مَّا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۴) در بخشی از موارد «مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ» (۵) و امثال ذلک ما بازیگر نیستیم که این بشود لهو و لعب اگر هدفی در کار نباشد انسان با مُردن بپوسد و بشود پوچ خب فایده ندارد که پس هدف هست. «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» «سُدًى؟» یعنی باطل و عاطل و یاوه خیال می‌کنی یاوه است یعنی می‌میرد و می

پوسد و دیگر هیچ یا نه، هدفی دارد «أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُنْ نَظْفَهُ مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ فَخْلَقَ فَسْوَى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى * أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى» (۶) که این بخش مربوط به امکان است در اثنا مربوط به ضرورت است. خب، در این بخش سوره ی مبارکه ی «مریم» که محل بحث است سوگند یاد کرده در بعد از اینکه آن مقام اول تثبیت شد یعنی امکان معاد تثبیت شد که فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» جواب داد «أَوْلَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا» ما در بین این سه کار آن دو کار را نکردیم یک کار را کردیم ما عدم را وجود نکردیم تا بشود جمع نقیضین ما از عدم چیزی نساختم که بشود خلق از عدم تا کسی بگوید عدم که مبدأ قابل نیست دو یعنی دو، ما آن کار سوم را کردیم چیزی که قبلاً «لیس» تا مه داشت در مقطعی بعد «کان» تا مه به آن دادیم نه اینکه «لیس» تا مه را «کان» تا مه کردیم که بشود جمع نقیضین نه اینکه از «لیس» تا مه «کان» تا مه را آوردیم که عدم بشود مبدأ چیزی که در یک مقطع نبود در مقطع دیگر به بار آوردیم پس آن شبهه ی اول برطرف می شود «أَوْلَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا» این برای امکان، اما حتماً معاد حق است برای اینکه هر کسی باید به اعمالش برسد دیگر اگر هر کسی ظلمی کرد هر کسی خلافی کرد تعدی کرد حسابی نباشد کتابی نباشد می شود هرج و مرج درباره ی یک عده ی دیگر فرمود: «فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيحٍ» (۷) یک عده در هرج و مرج زندگی می کنند ولی ما که در هرج و مرج نیستیم مریح یعنی مریح یعنی در هرج و مرج زندگی می کنند ولی ما که کارمان منظم است که «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (۸) «کل شیء عندنا بقدر»، «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (۹) همه قَدَر و اندازه دارد یک عده «فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيحٍ» در هرج و مرج به سر می برند اما ما که کارمان منظم است خب اگر خدا کارش منظم است افراد را همین طور رها کرده این همه «فَتَلَهُمُ الْآنَبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۱۰) در عالم هست، «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۱۱) هست همه ی اینها هدر می رود یا بالأخره یک حساب و کتابی در عالم هست فرمود قسم به پروردگار تو، تو شایسته ی خطاب من هستی قسم به پروردگار تو جریان بعث که مفروغ عنه است ما بعد البعث را سخن می گوئیم که حشر است آنها اشکالشان در بعث بود در مقام اول در جواب در مقام ثانی ذات اقدس الهی از حشر سخن می گوید که از جمع حشر یعنی جمع این حشر بعد از بعث من القبور است وقتی از قبر مُنْبِعِث شدند با هم جمع می شوند «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» (۱۲) فرمود اصل بعث مفروغ عنه است ولی همه تان را ما کنار جهنم می بریم بالأخره آنجا جای حساب و کتاب است دیگر اگر حسابی نباشد، کتابی نباشد افراد برجسته به نتایجتان نرسند و افراد تبهکار کیفر نبینند می شود هرج و مرج، می شود بی نظمی ولی «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»، «وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطِّلًا» (۱۳) و مانند آن، خب.

ص: ۲۵۸

- ۱- (۴) . سوره ی قیامت، آیه ی ۵.
- ۲- (۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.
- ۳- (۶) . سوره ی قیامت، آیه ی ۳۶.
- ۴- (۷) . سوره ی حجر، آیه ی ۸۵.
- ۵- (۸) . سوره ی دخان، آیه ی ۳۸.
- ۶- (۹) . سوره ی قیامت، آیات ۳۶ _ ۴۰.

- ۷- (۱۰). سوره ی ق، آیه ی ۵.
- ۸- (۱۱). سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.
- ۹- (۱۲). سوره ی رعد، آیه ی ۸.
- ۱۰- (۱۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۱.
- ۱۱- (۱۴). سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۱.
- ۱۲- (۱۵). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.
- ۱۳- (۱۶). سوره ی ص، آیه ی ۲۷.

پرسش: تبدیل لیس تاّمه به کان تاّمه فرمودند اشکال چیست؟

پاسخ: آن را اگر بخواهد منقلب بکند جمع نقیضین است مثلاً الف در حین اینکه معدوم است موجود بشود.

پرسش:

پاسخ: بسیار خب، می گویم کان الألف معدوما فصار موجوداً یعنی جمع، اجتمع الوجود والعدم اما اگر بگویم «کان الألف فی الأمس معدوما» یعنی «لم یکن» باز گشت این قضیه به قضیه سالبه است «لم یکن الألف فی الأمس موجوداً أو لدى الله الألف فی الیوم» این درست است اما بگویم در دیروز که الف موجود نبود همان دیروز خدا الف را موجود کند یعنی جمع بین موجود و عدم یا بگویم آن عدم را مبدأ قابلی قرار بدهد از عدم وجود به بار بیاورد عدم که مبدأ قابلی نیست آن دو قسمش محال است این قسمش حق است.

خب، «فَوَرَّبُّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» ما اینها را با همراهانشان می آوریم پس سخن از بعث نیست سخن از مقام اول بود فرمود: «أَوْلَا- يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ» پس بعث حق است، اخراج از زمین و احیای موتا حق است و مانند آن، اما ما همه ی اینها را تک تک اینها را با همراهانشان می آوریم کسی بود بالأخره اینها را گمراه کرد و بلکه اینها به دنبال او راه افتادند چون شیطان فقط دعوت می کند یک عده هم به دنبال او راه می افتند در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» بحثش گذشت که شیطان در قیامت می گوید «لَا تَلُومُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ» (۱) نه شما امروز به داد من می رسید نه من به داد شما می رسم مرا سرزنش نکنید خودتان را سرزنش بکنید من یک دعوت نامه فرستادم می خواستید نیاید خب عقل داشتید فطرت داشتید از درون، وحی و نبوت داشتید از بیرون این همه دعوت انبیا هم بود خب من هم دعوت کردم می خواستید نیاید من کاری نداشتم با شما که شما به دنبال من راه افتادید فرمود: «فَوَرَّبُّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» سو گند هست، لام هست، نون تأکید ثقیله هست اینها را با شیاطین محشور می کنیم. در سوره ی مبارکه ی «نساء» و سایر سور فرمود هر که با شیطان باشد با رفیق بدی است «مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» همراه بدی دارد آیه ی ۳۸ سوره ی مبارکه ی «نساء» این بود «وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا- يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا- بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» خب بالأخره این وسوسه که هست بخت و اتفاق و شانس و تصادف که خرافه است خودبه خود که این وسوسه پدید نیامده این میل به طرف گناه پیدا می شود، این وسوسه و خاطرات تلخ به طرف گناه پیدا می شود این مبدأ فاعلی دارد دیگر اینها که عقل و فطرت اینها را نینداختند، انبیا نینداختند، فرشته ها نینداختند این همه «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَيْ أَوْلِيَانِهِمْ» (۲) دیگر خب، در قرآن هم فرمود: «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (۳) اگر یک وقت خاطراتی آمد فوراً پناه ببر نه اینکه بگو «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» این «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» گفتن یک ذکر لفظی است ثواب مخصوص خودش هم دارد اما «فَاسْتَعِذْ» نه یعنی «قل أعوذ بالله» «فَاسْتَعِذْ» یعنی پناه ببر آن وقتی که در این جریان دفاع مقدس مناطق مسکونی را بمباران می کردند به ما می گفتند وقتی آژیر خطر شنیدید بروید در پناهگاه معنایش این نیست که وقتی آژیر خطر را شنیدید در همان خیابان بایستید بگویید من می خواهم بروم پناهگاه خب اینکه آدم را از خطر حفظ نمی کند این «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» که آدم را از خطر حفظ نمی کند انسان باید احساس هراس بکند برود در پناهگاه دیگر چطور وقتی یک بیمار صعب العلاج دارد برای شفای او مضطرب است، مضطرب است یعنی رفت در خانه ی «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ» (۴) دیگر این حالت را می گویند پناه

بردن فرمود: «وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نِزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (۵) برو در پناهگاه او هم خودش دژبان است اینکه فرمود: «کلمه لا اله الا الله حصنی» (۶) «حصن» یعنی دژ یعنی قلعه من دژبانم همیشه هم هستم در هم همیشه باز است بیاید این داخل این چنین نیست که حصن الهی یک وقت باز باشد یک وقت باز نباشد یا دیگری دم در باشد راه ندهد که اگر گفت «حصنی» یعنی «حصنی» دیگر یعنی قلعه ی من است من دژبانم این دژ است این هم من هستم همیشه هم حضور دارم خب اگر چنین حالت است آدم باید احساس خطر بکند بفهمد کجا باید برود دیگر اگر این کار را نکرد به دنبال این وسوسه ها حرکت کرد «مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» (۷) بد همراهی است مرتب دارد آدم را گمراه می کند چقدر این قرآن کریم لطیف است می فرماید شما مواظب باشید با چه کسی دارید معامله می کنید با کسی معامله کنید که عوض و معوض هر دو را به شما بدهد با کسی معامله نکنید که عوض و معوض هر دو را بگیرد اگر می گویند تجارت خدا مریحه هست «يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ»، (۸) «رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ» (۹) و مانند آن معنایش این نیست که ما با خدا تجارت می کنیم سود می بریم معنایش این است که این تجارت آن قدر سودآور است که او عوض و معوض هر دو را به ما می دهد ما اگر جانمان، مالمان، آبرویمان را در راه دین او صرف بکنیم این چه کار می کند یک چیز دیگر به ما می دهد یا اینها را کامل می کند می پروراند شکوفا می کند چیزی هم روی آن می گذارد به ما می دهد عوض و معوض هر دو را به ما می دهد اگر با شیطان معامله کردیم خسارت می بینیم یعنی چه، یعنی عوض و معوض هر دو را او می گیرد ما را به عنوان برده و مرکب و مرکوب می گیرد از ما سواری می خواهد ما را که در جهاد اوسط شیطان نمی گُشد که اگر بکشد مردار به درد او نمی خورد که فرق اساسی جبهه ی جهاد اکبر و اصغر این است که در جهاد اصغر یعنی جنگ بیرونی حالا یا مجروح می کنند یا می گُشدند یا اسیر می گیرند ولی در جریان جبهه ی جهاد اکبر او نه مجروح می کند نه اسیر می گیرد او سالم زنده نگه می دارد برای اسیری نمی خواهد بکُشد او سواری می خواهد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که «لَأُخْتَبِكُنَّ ذُرِّيَّتَهُ» (۱۰) من احتناک می کنم یعنی سوارشان می شوم اینها می شوند مرکب من حنک و تحت حنک اینها در اختیار من است من می شود مُحْتَنِك اینها می شوند مُحْتَنَك یعنی حنک باخته خب این سوارکار مسلط احتناک کرده دیگر حنک و تحت حنک اسب را گرفته افسارش را گرفته سواری هم می گیرد می گوید من سواری می خواهم بنابراین اگر کسی به دنبال شیطان رفت این چنین نیست که قدری ضرر بکند یا ورشکست بشود عوض و معوض هر دو را او می برد لذا این می شود تابع او چنین خسارتی در پیش است لذا فرمود: «وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» (۱۱) خب انسان اعدا عدو او همین شیطان است دیگر چون تمام خسارتها را از او می بیند با او محشور می شود با او هم باید زندگی کند با او هم باید جهنم برود «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (۱۲) خب چه خسارتی بدتر از این فرمود: «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْحَضَنَّهِنَّ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» کسی که تمام خسارتها را انسان از او دید با او باید محشور بشود با او باید زندگی کند با او باید بسوزد می بریم کنار جهنم اینها را به زانو در می آوریم.

ص: ۲۵۹

۱- (۱۷). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۸). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۳- (۱۹). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

۴- (۲۰). سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

- ۵- (۲۱). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.
- ۶- (۲۲). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.
- ۷- (۲۳). سوره ی نساء، آیه ی ۳۸.
- ۸- (۲۴). سوره ی فاطر، آیه ی ۲۹.
- ۹- (۲۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۶.
- ۱۰- (۲۶). سوره ی اسراء، آیه ی ۶۲.
- ۱۱- (۲۷). سوره ی نساء، آیه ی ۳۸.
- ۱۲- (۲۸). سوره ی ص، آیه ی ۸۵.

در مسئله ی «أَوَّلًا يَذُكَّرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ» بعضی از اهل معرفت در تفسیرشان در ذیل این آیه گفتند این ناظر به آن است که انسان جمیع علوم را خدای سبحان به او عطا کرده است منتها وقتی به بدن تعلق گرفته فراموش کرد آن علوم را و اگر چیزی را با شنیدن یا خواندن فرا بگیرد تذکره است نه تعلیم ابتدایی آنها که تفکر افلاطونی داشتند چنین فرمایشی هم دارند اثبات آن مدعا با این آیه دشوار است که ما بگوییم جمیع علوم را خدای سبحان به انسان داد منتها وقتی به بدن متعلق شده است فراموش کرده و اگر چیزی را به او یاد بدهند در حقیقت تذکره است نه تعلیم ابتدایی، اما از اینکه فرمود: «أَوَّلًا يَذُكَّرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ» در خصوص این مورد درست است بالأخره انسان که خلق شد وقتی بررسی می کند می بیند که خدا او را خلق کرد دیگر حالا اگر در مرحله ی بقاء درباره ی معاد شک بکند می گوید تو که قبلاً این مطلب را عالم بودی که خدا تو را آفرید و خدا «بِکُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است چرا به یاد آن مطلب نیستی اگر به یاد آن مطلب باشی دیگر درباره ی معاد اشکال نمی کنی بنابراین اثبات اینکه جمیع علوم تذکره است و انسان به جمیع علوم عالم شده است به تعلیم الهی با این آیه دشوار است. خب، «أَوَّلًا يَذُكَّرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا * فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُخَضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» (۱) - در سوره ی مبارکه ی «فجر» خواهیم دید که بالأخره ظاهر قرآن این است که ما دوتا جهنم داریم یک جهنم غیر منقول همان جهنم معروف است که همه ی ما او را می شناسیم یک جهنم منقول داریم آن جهنم منقول چیست، که «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى» (۲) ملاحظه فرمودید ذیل این آیه روایاتی است که حالا عده ای از فرشتگان با زنجیر جهنم را می آورند این کدام جهنم است، چه کسی است که جهنم می شود، چه چیزی است که جهنم می شود، این جهنم منقول چیست آن را باید در سوره ی مبارکه ی «فجر» مشخص کرد که فرمود آن روز ما جهنم را می آوریم «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى» خب، اما این همان جهنم معروف است اینها را ما کنار جهنم می بریم «حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» به زانو در می آوریم برخیها گفتند که این جثوه است یعنی کوبه، تپه شده، کُپه کُپه می آوریم اما نه خب «جثی؟ علی رقبه» یعنی به زانو در می آیند بعد می فهمیم که کدام یکی را که گناهکارتر است جزء ائمه کفر است اینها را باید زودتر جهنم بیندازیم اینها باید که وقود النار باشند به وسیله ی اینها آتش افروخته تر بشود دیگران که در دنیا با اغوای اینها سوختند در آخرت هم با آتش اینها بسوزند چون یک عده وقود نارند بالأخره این وقود یعنی آتش زنه یا آتش گیره آنها مقدم اند آن را می گذارند بعد یک عده ی دیگر سوخته می شوند فرمود آن که عتو و سرکشی و طغیان و بغی اش بیش از همه است آنها را ما می اندازیم اول در جهنم آنها ما می دانیم که «أُولَىٰ بِهَا صِلَاتًا» این «صِلَاتِي» با «تصلیه» فرق می کند چون یکی باب ثلاثی مجرد است دیگری مزید یک عده «يَصِلَى النَّارَ» هستند که «يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (۳) یک عده «وَتَصِلِيهِ جَحِيمٌ» (۴) هستند آن «صِلَاتِي» که ثلاثی مجرد است همین روسوزی است سوختن در آتش است اما تصلیه درون سوزی و بیرون سوزی و حاشیه سوزی و متن سوزی و اینهاست که این یک پارچه می شود آتش می شود «تَصِلِيهِ جَحِيمٌ» می فرماید ما می دانیم چه کسی «أُولَىٰ بِهَا صِلَاتًا» است چه کسی باید روسوزی بشود، چه کسی باید درون سوزی بشود، چه کسی وقود است، چه کسی غیر وقود است ما اینها را می شناسیم آن که عتو و فساد و طغیانش بیش از دیگران است آنها را انتخاب می کنیم «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» شیعہ یعنی هر گروه، طایفه هر گروه را شیعہ می گویند برای اینکه باعث شیوع آن مکتب اند باعث شیوع آن منطق اند از یک جهت یا به دنبال یک رهبر حرکت می کنند مشایخ اند، بدرقه کننده اند، پیروانند از این جهت بالأخره یا شیوع است یا بدرقه کردن از این جهت هر فرقه ای را می گویند شیعہ «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» می بینیم «أَبْهَمُ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» چون هیچ کسی بدتر از انسان نیست حتی ابلیس بالأخره ابلیس معصیت کرده استکبار کرده یعنی در برابر خدا صریحاً اظهار نظر کرده اما دیگر نگفته «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (۵) هیچ موجودی مثل انسان سرکش نیست فرشته ها که اصلاً این حرفها را

ندارند «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» (۶) اند، «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۷) اند و مانند آن در جن هم عُتَاد و طُغَات و مَرْدِه هستند مَرْدِه جمع مارد است یعنی متمرد جمع مرید نیست اینها ماردند شیطان هم مارد است متمرد است اما این قدر سرکش نیست بگوید «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» این فقط انسان است که آن قدرتی که خدای سبحان به او داد او را اگر بخواهد بی جا مصرف کند می شود «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» آن را اگر بخواهد به جا مصرف کند همین کلمات نورانی سه گانه وجود مبارک حضرت امیر است «إلهی کفی؟ بی عزاً أن أكون لك عبدا و کفی؟ بی فخراً أن تكون لی رباً أنت کما أحبّ فاجعلنی کما تحب» (۸) که از این زیباتر دیگر رسم نیست آن قدرت را اگر انسان در راه صحیح به کار ببرد این کلمات نورانی حضرت امیر می شود، اگر در راه باطل به کار ببرد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» است درست است که ابلیس خطرناک است و وسوسه می کند ولی انسان وقتی در راه طغیان بیفتد از ابلیس شقی تر در می آید برای اینکه هیچ وقت ابلیس ادّعی ربوبیت نکرده اما انسان است که ادّعی ربوبیت می کند از یک سو که نمرود گفت «أَنَا أَحْيَى وَأُمِيتُ» (۹) یا بالا-ترین مرحله را ادعا دارد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» که کار فرعون بود «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا».

ص: ۲۶۰

۱- (۲۹) . سوره ی مریم، آیات ۶۷ و ۶۸.

۲- (۳۰) . سوره ی فجر، آیه ی ۲۳.

۳- (۳۱) . سوره ی اعلی، آیه ۱۲۴.

۴- (۳۲) . سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

۵- (۳۳) . سوره ی نازعات، آیه ی ۲۴.

۶- (۳۴) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.

۷- (۳۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۸- (۳۶) . بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

۹- (۳۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت و یکی از دشوارترین مسائل آن روز چه اینکه امروز هم همین طور است جریان معاد و تذکره ی معاد است قرآن کریم در سور مکی مکرر اشکال منکران معاد یا استبعاد آنها را ذکر می کند تنها انسان کافر نیست که درباره ی حیات بعد از مرگ سوالی دارد بلکه غالباً انسان این مطلب را می پرسند که «أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» درباره ی «مِتُّ» و «مِتُّ» مشابهش قبلاً گذشت که این از «مات، يمات» است که متکلم وحده اش بشود «مِتُّ» مثل «خفت» یا «مات، يموت» است که متکلم وحده اش بشود «مِتُّ» نظیر «قلت» این بحثش قبلاً گذشت «سوف» هم آوردند برای اینکه فاصله ی بین مرگ و حیات مجدد است آنها برهانی بر خلاف اقامه نکردند تمام حرفهای منکران معاد به استبعاد برمی گردد در قرآن کریم فرمود اینها دلیل قانع کننده ای که خودشان را لااقل قانع بکنند ندارد «وَمَا نَحْنُ بِمُشْتَقِقِينَ» (۱) اینها یقین ندارند که بعد از مرگ خبری نیست و حیات بعد از مرگ نیست فقط استبعاد می کنند می گویند «رَجِعْ بَعِيدًا» (۲) یک امر مُسْتَبْعَد است یک چیز بعیدی است و تعجب می کنند از حیات بعد از موت سرش این است که منشأ معرفت شناسی اینها فقط حس است و عقل تجربی اگر بدانند که منشأ اصلی معرفت، علوم متعارفه و عقل تجربی است و نه تجربی حتی در مسائل عقل تجربی اگر آن علوم متعارفه ی عقل تجربی نباشد هیچ قطعی در حوزه ی حس و تجربه پدید نمی آید چنین فکری نمی کنند بنابراین آنها در حد استبعاد سخن می گویند تعبیرشان این است که چطور می شود که ما بعد از مرگ زنده بشویم.

ص: ۲۶۱

۱- (۱). سوره ی جاثیه، آیه ی ۳۲.

۲- (۲). سوره ی ق، آیه ی ۳.

مطلب دیگر آن است که همین سخن در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت آنجا مفصل تر بحث شد یعنی در سه فصل بحث شد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۹۸ و ۹۹ در سه فصل بحث شد «ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ بِمَا نُهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَوَلَا نَحْنُ لَمَبْعُوثُونَ خُلُقًا جَدِيدًا» در حد استبعاد «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا» در ذیل آیه ی ۹۸ و ۹۹ سوره ی مبارکه ی «اسراء» سه فصل بحث

شد یکی اینکه انسان از نظر روح عین همان انسانی است که در دنیا بود بدون کمترین تفاوت سخن از عیّت است نه مثلیّت. در فصل دوم از نظر هویت نه خصوص روح از نظر هویت و حقیقت انسان بعدالموت عین انسان دنیاست نه مثل او. فصل سوم درباره ی خصوص بدن اوست در عین حال که انسان با بدن هست هر جا قرآن کریم از بدن انسان سخن می گوید عیّت را به کار نمی برد سخن از مثلیّت است در همان آیه ی ۹۹ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود که «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» نه «أَنْ يَخْلُقَهُمْ» در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» که محور اصلی همان استبعاد بود آیه ی ۸۰ و ۸۱ این است آن که اشکال کرد در آیه ی ۷۹ سوره ی «یس» گفت «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» در آیه ی ۸۱ می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» در سوره ی مبارکه ی «واقعه» آنجا که سخن از جریان احیای بعدالموت است می فرماید ما قادریم که امثال اینها را دوباره خلق کنیم آیه ی ۵۹ به بعد سوره ی مبارکه ی «واقعه» این است که «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» شما سابق باشید ما مسبوق باشیم، شما جلو بیفتید ما عقب بیفتیم ما دسترسی به شما نداشته باشیم نتوانیم شما را دوباره زنده کنیم این طور نیست «وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ؟ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ» خب هر جا یعنی هر جای قرآن سخن از فصل سوم شد سخن از عیّت نیست سخن از مثلیّت است و راهش هم همان است که وقتی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال شده چگونه بدن قبلی در ذیل آیه ی «كَلِمًا نَضَّجَتْ جُلُودَهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»^(۱) آنجا این روایت هست مرحوم طبرسی هم در احتجاج این روایت را نقل می کند که چگونه بدن اول از بین رفت بدن دوم باید معذب بشود حضرت فرمود: «هی هی و هی غیرها»^(۲) یعنی این از نظر هویت همان است از نظر جرم و ماده و ابزار اولی غیر از آن است بعد آن مُشْتَكِلِ عرض کرد شما نمونه ای برای من بیاورید حضرت فرمود شما این قالب خشت گیری را می بینید که این خشت مال قالبی دارد خشت را در این قالب می ریزد این کم کم خشک می شود دوباره این خشت را ممکن است در بیاورد نرمش بکند خاک بکند دوباره آب بریزد گل بکند در این قالب بریزد بشود خشت فرمود: «هی هی و هی غیرها» اگر دوتا هستند دیگر عیّت محال است عیّت معنایش آن است که کثرت در کار نیست الف با الف دوتا نیست هر چیزی خودش، خودش است اما اگر همین الف در دنیایی عالم موجود بود بعد از بین رفت دوباره در عالم دیگر بخواهد موجود بشود در آن دو فصل عیّت محفوظ است برای اینکه چیزی از بین نرفته یعنی از نظر هویت عین آن است یک، از نظر روح عین آن است دو، چیزی از بین نرفته اما از نظر بدن چون اولی از بین رفته دومی آمده دیگر نمی شود دومی عین اول باشد عین اول یعنی هیچ امتیازی نیست در حالی که ما بگوییم یکی اول است یکی دوم، یکی مبدأ است یکی معاد لذا قرآن کریم در فصل سوم که سخن از بدن است هر جا سخن از اعاده ی بدن را مطرح می کند سخن از مثل است، خب.

ص: ۲۶۲

۱- (۳). سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۲- (۴). الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۲.

پرسش: اشاره به مثالی بودن بدن آخرتی ندارد.

پاسخ: نه.

پرسش: بعد این «تُبَدَّل» (۱).

پاسخ: یعنی اینکه تبدیل می کنیم

پاسخ: بله، مثل شما را حالا آن بدن آخرت چگونه است آن را باید با ادله ی دیگر از روایات و آیات به دست آورد این فقط ثابت می کند که عین او نیست روح عین اوست برای اینکه از بین نرفته مسافری از جایی به جای دیگر رفته عین اوست دیگر هویت انسان هم طبق بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که فرمود: «أصل الانسان لُبه» (۲) هویت انسان هم به روح اوست روح هم که تغییرپذیر نیست هویت چون محفوظ به روح است روح هم ثابت است پس هویت عین اوست الآن بارها گفته شد که در طی عمر کسی که هشتاد سال زندگی می کند حداقل هشت بار تمام ذرات بدنش عوض شد مخصوصاً اگر این مثالهایی که بعدها ذکر شده یعنی اگر کسی دستش قطع بشود دست دیگری را پیوند بزنند تا نگرفته حکم فقهی و کلامی اش محفوظ است یعنی اگر مسلمانی دستش قطع بشود کافری مرگ مغزی داشته باشد دستش که گرم است از او قطع بکنند به این بزنند تا کاملاً نگیرد این دست نجس است برای اینکه میته است مردار است مبان من الحی است مسلمان هم باشد همین طور است وقتی گرفت دست اوست این از نظر فقهی، از نظر حقوقی هم همین طور است اگر این شخص که تصادف کرده دستش قطع شده قبلاً سرقت کرده محکوم به قطع ید شده حالا در دسترس نبود یا فرار کرد یا عوامل دیگری بود که نگذاشت او به کیفر برسد بعد از اینکه دستش را جراحی کردند دست دیگری را به او زدند کاملاً گرفته محکمه ی شرع می گوید دستش را باید قطع کرد دیگر این نمی تواند بگوید این دستم غیر از آن دست است چون دست که گناه نمی کند آن که گناه می کند انسان است اگر گناهکار سخن بگوید می گویند اقرار کرده، اگر دیگری درباره ی گناه این گناهکار سخن بگوید می گویند شهادت داده قرآن آنجایی که خود انسان سخن می گوید، می گوید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۳) اما آنجا که دست و پا حرف می زند سخن از شهادت است شهادت یعنی شهادت یعنی ما کار نکردیم این کار کرده «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (۴) دست که گناه نمی کند، پا که گناه نمی کند این انسان است که دست را به کار بد وادار می کند یا پا را به کار بد وادار می کند چون وقتی دست حرف می زند نمی گویند اقرار کرده با اینکه همین دست سیلی زده اما شخص سیلی می زند، همین دست ابزار سرقت بود ولی شخص سارق است نه دست، دست که حرف می زند نمی گویند اقرار کرده می گویند شهادت داده، انسان که حرف می زند می گویند «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» این سه فصل مبسوطاً در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت.

ص: ۲۶۳

۱- (۵). سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱.

۲- (۶). بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۲.

۳- (۷). سوره ی ملک، آیه ی ۱۱.

پرسش: استاد در سوره ی «قیامت» سخن از مثل نیست «أَلَّن نَجْمَعِ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۱). سخن از مثل نیست.

پاسخ: چرا، آنجاها جزئیات است خطوط کلی آن متشابهات را این آیات مشخص می کند در جریان سوره ی مبارکه ی «یس» که آمده اعتراض کرده «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۲) جواب داد «يَخْلُقُ مِثْلَهُمْ» (۳) همین جا که محلّ بحث است در سوره ی مبارکه ی «مریم» که «أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» ذات اقدس الهی می فرماید بله، ما مثل شما را می آوریم در همین محلّ بحث در «لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود که گذشت فرمود ما مثل او آیه ی ۹۹ سوره ی «اسراء» این بود «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» در سوره ی مبارکه ی «واقعه» که محور اصلی بحث آنجاست «عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ» (۴) بنابراین چون «هی هی و هی غیرها» (۵) طبق بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) در احتجاج اگر جامع مشترک دارند این از آن جهت عظامه صادق است برای اینکه فرمود: «هی هی» اما «هی غیرها» این خشت دوم همان خشت اول است برای اینکه در آن قالب زده شده اما غیر اوست برای اینکه قبلی بود و خاک شده این همان را دوباره برگرداندند و به صورت دیگر در آوردند خب، این سه فصل چون مبسوطاً گذشت دیگر تکرار نمی کنیم.

ص: ۲۶۴

-
- ۱- (۹) . سوره ی قیامت، آیات ۳ _ ۴.
 - ۲- (۱۰) . سوره ی یس، آیه ی ۷۸.
 - ۳- (۱۱) . سوره ی یس، آیه ی ۸۱.
 - ۴- (۱۲) . سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱.
 - ۵- (۱۳) . الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۲.

پاسخ: بله به اجزاء مثل ابزار دیگر می گوید دستم نوشت، چشم دید دیگر، مگر ما به اعضا نسبت نمی دهیم مگر نمی گوئیم این باقرینه است مجاز است چشم دید، گوش شنید اما نمی گوئیم چشم گناه کرد این اطاعت و عصیان برای چشم و اعضا و جوارح نیست اگر اعضا و جوارح گناهکار باشند که می شود اقرار نمی شود شهادت آن که متهم و مجرم است به اعضا و جوارح می گوید «قَالُوا لِيُجْلِدَهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا» (۱) دیگر نمی گویند «لما أقرتم على أنفسكم» اما وقتی خود انسان حرف می زند می گویند «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسَيَحْصِلُ لَأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۲) آنها که نمی گویند ما اقرار کردیم که آنها که نمی گویند ما گناه کردیم که آنها می گویند تو گناه کردی آنها اصلاً عذاب نمی شوند که انسان را بخواهند عذاب کنند دستش را می سوزانند و گرنه دست که عذاب نمی بیند که، خوب.

حالا- این سه فصل چون مبسوطاً، مبسوطاً یعنی مبسوطاً با همه ی شواهد و ادله و اشکالات در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت قبلش هم گذشت البته. اینجا فرمود: «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» این کلمه ی انسان اسم ظاهر آوردن در جایی که ضمیر کافی است دلیل ندارد قبلش فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَيْدَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» اگر در آیه بعد می فرمود: «أولاً یذکروه» کافی بود دیگر یعنی «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» دیگر اما تکرار اسم ظاهر در جایی که ضمیر کافی است برای اینکه دعوت کند انسانیت با فکر همراه است شایسته ی انسان این است که متفکر باشد و اگر کسی فکر نکند که «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۳) اگر انسان است باید متفکر باشد اگر می فرمود «أولاً یذکروه» ضمیر می آورد کافی بود لکن برای رعایت این نکته فرمود: «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» عدم را شیء نکرد چیزی که در مقطعی معدوم بود مقطع دیگر موجود شد گرچه همه ی اشیاء در مخزن الهی هستند «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (۴) اما وجود دنیایی شان سابقه ی عدم دارد در دنیا نبودند ولی در مخزن الهی بودند وجود مخزنی اینها سابقه ی عدم ذاتی دارد برای اینکه اینها ممکن اند، نبودند و خدای سبحان اینها را در مخزنی ایجاد کرده است منتها در دنیا عدم زمانی است در مخزن الهی عدم ذاتی هر چه غیر خداست سابقه ی عدم دارد بالأخره دیگر، خوب.

۱- (۱۴). سوره ی فصلت، آیه ی ۲۱.

۲- (۱۵). سوره ی ملک، آیه ی ۱۱.

۳- (۱۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۴- (۱۷). سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.

«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا» این برای امکان، بعد سوگند یاد کرد که حتماً ما اینها را جمع می کنیم در جریان بعث سخنی نیست چون بین الرشد است سخن از حشر است و بعد از حشر، حشر یعنی جمع، محشور یعنی مجموع ما همه ی اینها را جمع می کنیم نه تنها اینها را گذشته ها و آینده ها را که «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؟ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۱) همه را جمع می کنیم و اینها که امروز شیطنتی دارند با شیاطینشان جمع می کنیم حالا شیاطین اعم از شیاطین انس و شیاطین جن چون شیاطین الإنس هم داریم شیاطین الجن هم داریم اینها را با شیاطینشان جمع می کنیم تا یک عذاب الیمی هم در این معاشرت داشته باشند. در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که «مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» (۲) که آنجا نشانه ی این بود که اینها یک همراهان بدی دارند یا دارد «ذِكْرَ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (۳) ما این را مقرون می کنیم، همراه می کنیم، هم بند زندانی شان می کنیم که این یک عذاب دردناکی است برایشان ما اینها را با هم محشور می کنیم. خب، اینها را جمع کردیم بعد کجا می بریم «ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ» اینها را که از قبر در آوردیم اینها را کنار هم جمع می کنیم بعد اینها را حاضر می کنیم احضار می کنیم ما احضار می کنیم نه اینکه می گوئیم برو، اینها را می بریم یک عده احضار می شوند خود این احضار، اهانت است فرمود مخلصون از احضار مصون اند فرمود آنها در قیامت مُحَضَّرُونَ اند «إِلَّا عِبَادَنَا الْمَخْلَصِينَ» ما بعضیها را دعوت می کنیم بعضیها را کشان کشان جلب می کنیم ما مردان باتقوا را احضار نمی کنیم «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (۴) دعوت می کنیم اینها هم تشریف می آورند اما یک عده را جلب می کنیم این احضار یک نحوه عذابی است فرمود ما اینها را احضار می کنیم «لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ» کجا می بریم «حَوْلَ جَهَنَّمَ» جهنم خانه ی آتش است نه یعنی آتش آن جِهَنَّمَ یا جهنم آن چاه آماده ی سوخت و سوز است این طور نیست که جهنم یعنی آتش، پس جهنم خانه ی آتش است و در جهنم آتش است مثل رودخانه، مثل دریا رودخانه خانه ی رود است دریا خانه ی آب است بنابراین سخن از سوخت و سوز نیست سخن از آتش نیست سخن از جهنم است همه را کنار جهنم جمع می کنیم که اینجا جای آتش است خب، «ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» حالا یا به معنای تپه تپه، کُپه کُپه یا «جاثی» یعنی به زانو افتاده که «تَرَى كُلُّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» (۵) همه به زانو افتاده اند قدرت حرکت ندارند و مانند آن، در این حال جهنم هم ممکن است مشتعل بشود برای همه نیست ولی اشتعال حالا پیدا شده آوردن کنار جهنم در اینجا که احضار است برای عذاب است در آیه ی ۷۱ که دارد «وَإِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» سخن از احضار نیست پس آنجا که احضار است مخصوص جهنمیها، کفار، منافقان و شیاطین همراه با آنها هستند اینها باید گرفتار سوخت و سوزند و باید بسوزند اما بعدیها که فرمود: «وَإِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» سخن از احضار نیست فرمود «إِن مِّنْكُمْ إِلَّا مُحَضَّرُهَا» یا «إِن مِّنْكُمْ إِلَّا نَحْنُ مُحَضَّرُهُ» این طور نیست فرمود همه تان وارد جهنم می شوید آن از پیچیده ترین آیاتی است که حالا باید به آن اشاره بشود. پس اینها را که احضار می کنند برای عذاب است «ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» اینها هم به زانو افتاده اند هم برای عذاب اینها را احضار کردیم.

ص: ۲۶۶

۱- (۱۸). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۱۹). سوره ی نساء، آیه ی ۳۸.

۳- (۲۰). سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶.

۴- (۲۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

پرسش: استاد معذرت می خواهم اینکه می گویم «جلستِ جلسه»، جلسه یک نوع نشستن ذلیلانه است.

پاسخ: نه، این اصلش «فعل» است منتها این واو تبدیل به یاء شده است برای اینکه آن کسره ی قبلش این را این کار را کرده «بُکِّیاً» (۱) که داشتیم همین طور بود، «جِئِیاً» همین طور است، «عِئِیاً» همین طور است درباره ی اینها چون آن فتحه تبدیل به کسره شد آن واو تبدیل به یاء شد خوب.

حالا اینها را جمع کردیم حالا اینها را احضار کردیم اینها همه ی مردم محشر نیستند اینها تبهکارانند در انداختن در آتش این طور نیست که اول آنها که گناهان کمتری دارند آنها را بیندازیم یا ترتیب را رعایت نکنیم چه گناهکارتر چه گناهکار یکسره به جهنم بیندازیم این طور نیست همان طوری که در دنیا یک عده ائمه کفر بودند که «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۲) در قیامت هم نظیر فرعون کسانی اند که «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (۳) در قیامت هم این ائمه کفر اول وارد جهنم می شوند بعد پیروانشان به دنبال آنها وارد می شوند ممکن است بعضی از این پیروان را هم عفو بکنند بنابراین اینکه فرمود ما همه ی اینها را می آوریم حالا از این به بعد جهنم هم گذاخته است «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» یعنی «من کل فرقه» از این کفار و همراهانشان چه گروهی را «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» آنهایی که این «أَيُّ» را مبنی می دانند همین «أَيُّهُمْ» قرائت می کنند که محلاً منصوب است و مفعول «نزع» باشد آنهایی که معرب دانستند یا به نصب قرائت کردند «أَيُّهُمْ» قرائت کردند یا نه، این «أَيُّهُمْ» را مبتدا دانستند این جمله را منصوب ولی به هر حالا مفعول «نزع» این «أَيُّ» است «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» اول اینها را می گیریم می اندازیم در جهنم که با آن آیه «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (۴) هماهنگ باشد بعد دیگران را حالا-احتمال اینکه از دیگران عفو بکنیم هست اما «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» مورد عفو ما نیست اینها را می اندازیم در جهنم «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» بعد نسبت به بقیه ما می دانیم از چه کسی عفو بگذریم از چه کسی نگذریم، چه کسی را عفو کنیم چه کسی را عفو نکنیم «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» که باید «يَصَلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (۵) بشود یا «تَصِيْلِيَهُ جَحِيمٍ» (۶) بشود بالأخره برسد به آتش ما بهتر می دانیم لذا گاهی ممکن است که تأخیر بیندازیم مقداری عذابشان در این تأخیر کمتر بشود یا عفو بکنیم یا شفعاء برسند بالأخره ما می دانیم چه کسی را در جهنم بیندازیم اگر ما «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» را عفو می کنیم چون این را برای اولین بار وارد جهنم می کنیم.

ص: ۲۶۷

۱- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۲۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۳- (۲۵) . سوره ی هود، آیه ی ۹۸.

۴- (۲۶) . سوره ی هود، آیه ی ۹۸.

۵- (۲۷) . سوره ی اعلیٰ؟، آیه ی ۱۲.

۶- (۲۸) . سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

عمده این است «وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» دیگر سخن از خصوص کفار و شیاطین و همراهان آنها نیستند سخن از جمیع انسانهاست و سخن از احضار هم نیست فرمود: «إِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» همه ی شما وارد جهنم می شوید «وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» هیچ کس نیست که وارد جهنم نشود همه تان وارد جهنم می شوید این «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» این بحثش حالا به خواست خدا بعداً باید روشن بشود که چه چیزی بر خدا لازم است در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۱) آن شاید پانزده، شانزده سال فاصله شده باشد شاید تکرارش بی اثر نباشد این باید معلوم بشود که چیزی که بر خدا لازم است یعنی چه، آیا از خدا واجب است یا بر خدا واجب است این مقداری توضیحش خواهد آمد، اما فرمود همه ی شما وارد جهنم می شوید هیچ کس نیست که وارد جهنم نشود حتی مخلصین، «إِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» اما ورود ما هو؟ آیا ورود به معنای دخول است و وارد شدن مصطلح است یعنی در جهنم یحتمل یا ورود به معنای حضور و اشراف است نظیر جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) که وارد مرز مدین شد فرمود: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْكُنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ» (۲) که «تَدُودَانِ» وقتی موسای کلیم از مصر به مدین آمد در همان ورودی مدین دید یک عده دامدارهایی هستند که برای دامشان از این چاه آب می کشند دوتا دختر بچه هم اینها حریم گرفتند تا این مردها برای دامشان آب بگیرند وقتی خلوت شد بروند آب بگیرند «وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ» که «تَدُودَانِ» خب اینجا وقتی وجود مبارک موسای کلیم طبق تعبیر آیه «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» یعنی در چاه افتاد یا «وَرَدَ» به معنی «حَضَرَ»، «وَرَدَ» به معنی «أَشْرَفَ» ورود یا به معنای اشراف و حضور است مثل آیه ی «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» یا نه، ورود به معنی ورود است اما ورود جهنم غیر از سوخت و سوز است ورود جهنم غیر از عذاب است همان طوری که دریا خانه ی آب است وجود مبارک موسی و همراهانشان وارد دریا شدند «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (۳) در یک جا یا «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» (۴) در جای دیگر، همین دریا که پُر آب است برای موسی و امثال موسی یک بستر خشک «يَبَسًا» که اصلاً پایشان تر نشد اینکه جابر از وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه والنساء) نقل می کند که وقتی بهشتیها وارد بهشت شدند از پیغمبر سؤال می کنند یا رسول الله! ما در دنیا از قرآن آموختیم که همه وارد جهنم می شوند پس چطور ما وارد نشدیم آمدیم وارد بهشت فرمود شدید او خاموش بود شما از جهنم گذشتید اینکه بزرگان می گویند «جزناها و هی خامده» (۵) همین است وقتی از آن بزرگان سؤال کردند که «إِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» حتی شما هم وارد جهنم می شوید فرمود بله، اما «جزناها و هی خامده» ما عبور کردیم، تجاوز کردیم گذشتیم ولی این خاموش بود همان خدایی که آب را خشک می کند همان خدا آتش را هم خشک می کند این تنها نار ابراهیم خلیل نیست که «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيْلًا مَّاءً» (۶) باشد که کاری که در بهشت برای مؤمنین هست در قیامت برای مؤمنین هست همان کار در دنیا به صورت یک معجزه و کرامت در دنیا هست یک، کاری که در دنیا برای انبیا و اولیا به صورت معجزه هست برای بهشتیها به صورت عادی هست دو، گفتند «جزناها و هی خامده» جهنم که سخن از عذاب نیست جهنم که سخن از آتش نیست جهنم جای آتش است مثل اینکه دریا جای آب است رودخانه خانه ی رود است ممکن است ولیی از اولیای الهی از خانه ی رود بگذرد و کفشش هم تر نشود یا از دریا عبور کند و کفشش هم تر نشود «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» (۷) این یُبَس و خشکی برای همین است که تا مردم بدانند که اینجا پایشان هم تر نشده خب همان خدایی که آتش را گلستان می کند آن «نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ» (۸) است آن ناری است که خدای سبحان آن را افروخت با اراده افروخته می شود با اراده خاموش می شود، در همین روایاتی که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که سید رضی (رضوان الله علیه) نقل کرده فرمود وقتی جهنم را می خواهند «كَلَّمَا حَبَّتْ زِدْنَاهُمْ سَيِّئًا» (۹) بالأخره آتش جهنم گاهی افسرده می شود گاهی افروخته خب چگونه افروخته می شود فرمود فرشته هایی که مسئول جهنم اند همین که عصبانی بشوند غضب آنها آتش را

افروخته می کند دیگر دوباره مواد دیگر و هیزم و زغال سنگ و اینها که نمی آورند که همین که فرشته ها غضبناک شدند دوباره این آتش افروخته می شود پس با اراده روشن می شود با اراده خاموش می شود پس اگر ورود به معنای حضور و اشراف باشد با آیه «وَرَدَ مَاءٌ مَدِينٍ» (۱۰) هماهنگ است و اگر ورود به معنای دخول باشد با «جَزَانَهَا وَ هِيَ خَامِدَةٌ» که روایت جابر از وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) است هماهنگ است و آب را خدا گاهی خشک می کند آتش را گاهی خدا گلستان می کند در جهنم هم این چنین است.

ص: ۲۶۸

-
- ۱- (۲۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.
 - ۲- (۳۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.
 - ۳- (۳۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۰.
 - ۴- (۳۲) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.
 - ۵- (۳۳) . تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۱۱.
 - ۶- (۳۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.
 - ۷- (۳۵) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.
 - ۸- (۳۶) . سوره ی همزه، آیه ی ۶.
 - ۹- (۳۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.
 - ۱۰- (۳۸) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی هم اصول دین بود و اصول دین هم توحید و وحی و نبوت و همچنین در کنار اصول دین خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق مطرح می شد و یکی از برجسته ترین مسائل اعتقادی جریان معاد است و مسئله ی معاد در سوره مکی کاملاً مطرح بود آنها تعجب می کردند خیال می کردند که حیات مجدد یعنی بازگشت از مقبره و قبرستان به دنیا و زندگی عادی و این را با شگفتی یاد می کردند گاهی می گفتند عجیب است گاهی می گفتند بعید و غریب است و مانند آن.

در سوره ی مبارکه ی «رعد» که بحثش قبلاً گذشت آیه ی پنج این بود که اگر کسی بخواهد تعجب بکند پیغمبر ما باید از شما تعجب بکند که شما که منکر معادید نه شما از پیغمبر که مدعی معاد است تعجب از انکار منکران معاد است برای اینکه اگر اینها در امکان معاد اشکال داشته باشند خب قوی تر از معاد که مبدأ بود ابتدایی بود دیدند و اگر در تحقق معاد و ضرورت معاد تردید دارند تعجب از آنهاست مگر می شود عالم حسابی نداشته باشد، کتابی نداشته باشد، افراد در برابر کارهایشان مسئول نباشند هر کس هر چه گفت، گفت هر چه کرد، کرد در آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «رعد» می فرماید: «وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» اگر بخواهی تعجب بکنی از قول اینها تعجب بکن که منکر معادند می گویند «أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» اگر کسی بخواهد منکر معاد بشود حرف او عجیب و غریب است زیرا معنای حرف او این است که عالم هرج و مرج است هیچ حساب و کتابی نیست پس اگر کسی در امکان معاد اشکال داشته باشد حرف او عجیب و غریب است برای اینکه مبدأ آنجا که انسان اصلاً چیزی نبود خدا او را آفرید الان که همه ی عناصر انسان موجود است روحش که اصلاً از بین نرفته بدنش هم که پراکنده شد جمع می کنند و اگر در ضرورت معاد شک دارد در شک او تعجب است می شود عالم هرج و مرج باشد هر کس هر کاری کرده بکند و هیچ حساب و کتابی در عالم نباشد «وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا حُرْفَهاً أَنها عجیب است حرفهای آنها غریب است.

ص: ۲۶۹

در آیه ی محلّ بحث همان طوری که جناب زمخشری در کشاف اشاره کردند این «ما» برای تأکید است ما در تعبیرات فارسی می گوئیم آیا حقاً این طور است آیا سزاوار این طور است به جای حقاً به جای سزاوار و مانند آن کلمه ی «ما» را عربها در این گونه از موارد به کار می برند «أَإِذَا مَا مِتُّ» یعنی «أَحَقًّا، أَيْنَبَغِي» آیا می شود این کار را کرد، این سزاوار است، این شدنی است

که ما بعد از پوسیدن دوباره زنده بشویم پس این برای تأکید است یعنی خیلی بعید است البته برهانی بر نفی اقامه نکردند لذا قرآن کریم می فرماید: «وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ» (۱) منتها استبعاد دارند «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَذًا مَا» یعنی «أَحَقًّا، أَيْنَعِي» آیا شدنی است این «مِتُّ» وقتی مُردند «لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا». و بحث در دو مقام بود مقام امکان بود و مقام ضرورت، مقام امکان را فرمود: «أَوَّلًا يَذُكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» قبلاً هم گذشت که ما یک خَلق داریم طبق بیانات قرآن کریم یک ابداع، خَلق که در مقابل ابداع است از موادی تشکیل می شود که فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (۲) موادی قبلاً موجود است ذات اقدس الهی از این مواد بدن می سازد و این خَلق در مقابل ابداع است بدیع و نوآوری اما آن خَلق به معنای اول عام که «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۳) آن با ابداع هم همراه است ابداع یعنی نوآوری نه اینکه عدم را وجود بکند یک، نه اینکه از عدم چیزی به وجود بیاورد دو، به نحو قضیه سالبه است نه قضیه موجهه آفرینش ابداعی این نیست که عدم را وجود بکند تا بشود جمع نقیضین، آفرینش ابداعی این نیست که عدم را ماده قرار بدهد از عدم چیزی را بیافریند که این مستحیل است یا عدم ماده نیست بلکه بازگشت این به قضیه سالبه است این «لَمْ يَكُ شَيْئًا» همین است یعنی چیزی نبود و خدای سبحان اصل خلقت را از چیزی درست نکرد مثل اینکه ما صور ذهنیه مان الان قصد کردیم که درختی را، یک قطره آبی را، صحنه ای را ایجاد بکنیم ما از مواد ذهنی چیزی به عنوان شجر و حجر نساختم اراده کردیم که در صحنه ی نفس ما درخت را ایجاد بکنیم کردیم اینها جزء مبدعات اند مبدع آن است که مسبوق به ماده نیست مکنونات آن است که مسبوق به ماده اند پس ذات اقدس الهی آن خلقتهای اولی اش ابداعی است یعنی از چیزی خلق نکرد قضیه سالبه است نه قضیه موجهه «لَمْ يَكُ شَيْئًا» یا در تعبیری که قبلاً در همین سوره درباره ی زکریا (سلام الله علیه) آمده است که «فَدَخَلْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» (۴) بنابراین این سه مطلب باید کاملاً از هم جدا بشود که دوتای آن مستحیل است یکی واقع شده آن دوتایی که مستحیل است این است که عدم را وجود بکند این جمع نقیضین است، از عدم چیزی را بیافریند که بشود قضیه موجهه و عدم بشود مبدأ قابلی این هم مستحیل است چون عدم لا شیء است سومی این است که قضیه سالبه است یعنی این الفی را که جزء مبدعات است و خدا ایجاد کرده مثلاً این از چیزی نیست نه از لا شیء است این همان بیان نورانی حضرت امیر است بیان نورانی حضرت صدیقه کبرا (سلام الله علیهما) است که «لا من شیء خلق»، (۵) «ابتدع الأشياء لا من شیء قبله» (۶) که بازگشتش به امر سوم، امر سوم یعنی امر سوم یعنی قضیه سالبه آن دو قضیه موجهه است «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» (۷) درباره ی ضرورت هم می فرماید کار ما با نظم است «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» (۸) این همه حق مردم را ضایع بکنند حق الله را ضایع بکنند بیراهه بروند ما تمام محبت را نسبت به اینها اعمال کردیم اینها «عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» عتبی هستند عتو و تمرد دارند «عَلَى الرَّحْمَنِ» ما به همه ی اینها نعمت دادیم و همه ی نعم را به اینها دادیم اینها همه ی نعم ما را علیه ما صرف کردند، علیه دین ما صرف کردند خب اگر کسی هستی خود و لوازم هستی خود را از ذات اقدس الهی گرفته در کنار سفره ی او نشسته همه ی نعمی که خدا به او داد این را گرفته در علیه دین او به کار برده این می شود «اشد علی الرحمن» و چنین کسی باید تنبیه بشود دیگر، بنابراین اگر کسی منکر معاد باشد حرف او عجیب و غریب است نه کسی که داعیه ی معاد دارد «أَوَّلًا يَذُكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» لذا سوگند یاد کرده است قضایای ضروری گاهی با سوگند همراه است گاهی به صورت «لَا رَيْبَ فِيهِ» همراه است و مانند آن، گاهی به صورت «لَا جَرَمَ» (۹) همراه است یا پسوندی دارند یا پیشوندی دارد که نشانه ی ضروری بودن آن امر است «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» اینها اولاً در قبر هم که هستند با شیاطین در یک جا مقبورند وقتی هم که مبعوث شدند یعنی از قبر سر بر آوردند با یک گروه تبهکاری که اینها را به چاه انداختند همراه اند «لَنَحْشُرَنَّهُمْ» با شیاطین «ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» اینها را ما اطراف جهنم می آوریم جهنم هم همان چاه است، جای آتش است نه آتش مثل اینکه بگویند کنار دریا، کنار رودخانه ولی فعلاً سخن از نار نیست سخن از جهنم

است جهنم آن مکانی است که در آن آتش هست جهنم غیر منقول این است. «لَنْحَضِرَهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» به زانورده. اصل این «جِثِيًّا» در آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» که اصلاً جاثیه سوره ای است در قرآن کریم به این نام به این صورت آمده است آیه ی ۲۸ سوره ی «جاثیه» این است «وَوَتَرَى كُلُّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» البته خواصی هم از این چیز مستثنا هستند «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» دیگر نفرمود «تجزون بما كنتم» فرمود: «تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» خلیها به زانو می افتند اینجا هم همین طور است «ثُمَّ لَنْحَضِرَهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا». بعد می فرماید فعلاً سخن از ورود جهنم نیست ما می دانیم چه کسی «أُولَىٰ بِهَا صِلَاتًا» است چه کسی نه، کسی که صلی او، روسوزی او «يُصَلِّي النَّارَ»، (۱۰) روسوزی و درون سوزی او «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» (۱۱) یک وقت شما می روید می گوید این نان رویش سوخته است یک مقدار رویش را برمی داریم بعد قابل استفاده است یک وقت است نه، درون و بیرون سوخته است می گویند تصلیه که باب تفعیل رفته کثرت و شدت و مبالغه را هم به همراه دارد «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» بهره ی عذاب همگان نیست عده ای «يُصَلِّي» هستند، عده ای «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» اند ولی فرمود ما بالأخره می دانیم چه کسی در آتش برود معلوم می شود یک عده نمی روند حالا یا مؤمن اند و نمی روند یا با شفاعت در اثر «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (۱۲) نمی روند همه را ما حاضر می کنیم این بیانی که مرحوم امین الاسلام و دیگران نقل کردند برای آن است احضار همگان در جهنم خودش نعمتی است و خیلی از ماها وقتی جهنم را دیدیم در و دیوار جهنم را می بوسیم می گفتیم تو باعث شدی که ما آلوده نشدیم چون بسیاری از ماها «خوفاً من النار» معصیت نمی کنیم کم هستند کسی که «حُبّاً لله، شكراً لله» گناه را بدبو بدانند و از گناه فاصله بگیرند و اگر نباشد خوف از نار شما می بینید این همه فضایل برای نماز شب هست کمتر کسی موفق می شود اما این دو رکعت نماز صبح را برای اینکه تازیانه نخورد می خواند دیگر مگر فضیلتهای نماز شب کم است هر کس به هر جایی رسید از همین راه رسید دیگر ما «شوقاً الى الجنة، شوقاً الى المعارف، شوقاً الى الوصول، شوقاً الى المطالب» کمتر کار می کنیم و الا راهش آن است اما «خوفاً من النار»، «خوفاً من الصیات» بله این نماز صبح را الا ولا بد می خوانیم اما نماز شب را غالباً موفق نیستند.

ص: ۲۷۰

- ۱- (۱). سوره ی جاثیه، آیه ی ۳۲.
- ۲- (۲). سوره ی ص، آیه ی ۷۱.
- ۳- (۳). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۴- (۴). الکافی، ج ۱، ص ۱۳۵.
- ۵- (۵). بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۴۰.
- ۶- (۶). سوره ی مریم، آیه ی ۹.
- ۷- (۷). سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.
- ۸- (۸). سوره ی مریم، آیه ی ۱.
- ۹- (۹). سوره ی نحل، آیه ی ۱۰۹.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی اعلیٰ؟، آیه ی ۱۲.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

پرسش: این «وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» مربوط به قیامت است یا در دنیا هم هست الآن هم ممکن است صراط و جهنم در اینجا وجود داشته باشد.

پاسخ: خب آن صراطی که در دنیا هست در روایات هم داریم که «الصراط صراطان» صراط دنیا مثلاً امام است، دین است و صراط قیامت همان علی النار است این باید با روایت آنها تطبیق بشود و گر نه الآن بحث در قیامت است برای اینکه صدر و ساقه ی این قسمت درباره ی معاد است آنها که «يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» این بحث از معاد شروع شده است امکان معاد شروع شده بعد به ضرورت معاد رسیده بعد بهشت و جهنم را دارد تشریح می کنند.

خب، «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِدْقًا» ما می دانیم چه کسی اهل آتش است خلیها وقتی که جهنم را دیدند لذت می برند مسرور می شوند که می گویند خوب شد که ما وظایف را انجام دادیم به اینجا ما را نیاوردند. ارائه ی جهنم برای بهشتیها نعمت است خوشحال می شوند چه اینکه ارائه ی بهشت برای دوزخیان حسرت است که می گویند حیف اینجا که ما خودمان را عمداً محروم کردیم اینجا نیاوردیم یا اینجا ما را نیاوردند، بنابراین این چنین نیست که ارائه ی جهنم برای مؤمنان یا برای مخلصان و امثال ذلك عذاب باشد و با آیات دیگری که به خواست خدا اشاره می شود هماهنگ است پس نشان دادن جهنم برای مؤمنان رحمت است، شکر است اینها خوشحال می شوند «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِدْقًا * وَإِنْ مِّنكُمْ» دیگر لحن را برگرداند قبلاً سخن از ضمیر غایب بود جمع غایب بود الآن دیگر مخاطبان خاص پیدا کرده یعنی مخاطبش همان کل انسان است این آیات دیگر همه را ملاحظه فرمودید ضمیر جمع غایب «لَنَحْشُرَنَّهُمْ»، «لَنُخْضِرَنَّهْم»، «أَيُّهْم»، «بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ» همه جمع غایب است که خطاب به کفار و منافقان و اینهاست اما «وَإِنْ مِّنكُمْ» دیگر خطاب به همه ی انسانهاست «وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» وارد آن جهنم می شوید و این مطلب حتمی است و قضای الهی است. از این آیه باید در دو محور بحث کرد یکی اینکه ورود چیست و چگونه همگان وارد می شوند که بخشی از این مطالب در روز چهارشنبه گذشت و مقام ثانی هم اینکه این کار ضروری است الا و لابد می شود یعنی همان طوری که در جریان اصل معاد، معاد «حَقُّ لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی المعاد موجود بالضروره این ورود علی النار هم حق بالضروره این «حَقًّا مَّقْضِيًّا» به منزله ی جهت قضیه است. درباره ی ورود خب هم اقوال مختلف است هم روایات متعدد است منتها مشکل این است که در جریان فقه خیلی کار شده که اجر همه ی این فقها با انبیا و اولیا باشد درباره ی فقه واقعاً خیلی کار شده روایات فقهی خیلی ارزیابی کردند از قبل از مرحوم شیخ طوسی و خود شیخ طوسی تا متأخرین که حشر همه ی اینها با انبیا و اولیا روایات فقهی واقعاً خیلی روی آن کار شده اما چند رشته از رشته های علوم اسلامی روی روایاتش آن چنان که باید کار نشده روی روایات تفسیری کار نشده، روی روایات تاریخی کار نشده، روی روایات مقتل کار نشده، روی روایات اخلاقی کار نشده که اینها مشخص بشود صحیحشان کدام است، موثقتشان کدام است، حسنشان کدام است، مسندشان کدام است، مرسلشان کدام است در روایات تفسیری هم واقعاً هم روایت صحیح وجود دارد هم روایات موثق وجود دارد هم روایات غیر صحیح اینها باید کار بشود این روایتی که در کنزالدقائق و اینها آمده ملاحظه فرمودید آنکه جابر از وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل کردند گفتند این روایت ضعیف است. خب، پس روایت طوری که روایت صحیح باشد و مشکل را حل نکند نیست یا کمتر در دسترس است در این بخش ما باید از شواهد قرآنی کمک بگیریم که اساس بر همان تفسیر قرآن به قرآن است بعد از اینکه این تأمین شد باید از روایات به عنوان شرح، تخصیص، تقیید، تبیین، قرینه استفاده بشود درباره ی ورود هم به معنای حضور و اشراف به کار رفته هم مناسب با

دخول به کار رفته اما نه معنای اشراف و حضور در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۲۳ جریان وجود مبارک حضرت موسای کلیم که از مصر به طرف مدین حرکت کردند آیه ی ۲۲ به بعد سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ * وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْكُنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ» وجود مبارک موسی وقتی وارد سرزمین مدین شد و وارد آب مدین شد همین که وارد منطقه ی مدین شد دامدارهایی که کنار آن چاه برای دامشان آب می گرفتند سر آن چاه جمع شده بودند که آب بگیرند بعد وجود مبارک موسای کلیم دید دو دختر خانمی دو تا زنی آنجا منتظرند که این مردها آب بگیرند تا اینها بعد بیایند برای دامهایشان آب بگیرند که همان دختران حضرت شعیب بودند تعبیر آیه ی ۲۳ سوره ی «قصص» این است که «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» خب وجود مبارک موسی که وارد چاه نشد که «وَرَدَ مَاءً» یعنی «وَصَيْل» یعنی «حَضْر» یعنی اشراف پس ورود به معنای وصول نه دخول، معنای وصول، حضور و اشراف است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» هم قبلاً مشابه این گذشت که وقتی برادران یوسف وجود مبارک یوسف را به چاه انداختند و شبانه با آن قمیص خون آلود دروغی به حضور یعقوب رسیدند آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی «یوسف» دارد که «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ» قافله ای از راه رسیده «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ» آن کسی که مسئول آب آوردن این قافله بود او را فرستادند کنار چاه تا از چاه آب بگیرد خب این شخص که مسئول آبیاری و سقایت این قافله بود اینکه وارد چاه نشد که همین که حضور پیدا کرد وصول پیدا کرد اشراف پیدا کرد به چاه به او می گویند وارد این چاه است «أَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ» آن وقت این شخصی که وارد هست مسئول آب آوردن هست همین که به چاه رسید «فَأَذَلِّي دَلْوَةً» (۱) پس ورود به معنای وصول، حضور و اشراف است ما هم در تعبیرات رایجمان می گوئیم این خبر وارد شد یعنی واصل شد دیگر این جریان وارد شد، این گزارش وارد شد، این دستور وارد شد یعنی رسید پس ورود به معنای وصول، حضور و اشراف است گاهی هم با دخول همراه است نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده در سوره ی «انبیاء» آیه ی ۹۸ به بعد این است که «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» شما با معبودهایتان سنگهای جهنمید یعنی سنگ ازار سوخت همین سنگهایی که می پرستید این احجاری که می پرستید اینها مواد سوخت و سوز جهنمی تان خواهد بود خب شما هم همچنین. در اینجا ورود به معنای دخول است «لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا» اگر این بتها إله بودند که نمی سوختند که خب پس ورود در این دو آیه با دخول همراه است نه با اشراف پس در خود قرآن کریم ورود گاهی به معنای حضور و وصول است، گاهی به معنای دخول لکن جامع اینها همان طوری که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اشاره فرمودند می تواند به معنی اشراف باشد، به معنی حضور باشد، به معنی وصول باشد لکن وصول کل شیء و حضور کل شیء و اشراف کل شیء بحسب ما گفتیم فلان شخص وارد مجلس شد نه یعنی بیرون هست و اشراف پیدا کرد وارد مجلس شد دیگر یعنی داخل شد پس با قرینه، با پسوند، پیشوند، مضاف، مضاف الیه و مانند آن مشخص می شود که ورود به معنای صترف اشراف است یا با دخول همراه است در جریان «وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» (۲) معلوم می شود به معنی اشراف است در جریان ورود خبر که می گوئیم خبر وارد شد به معنی وصول است اما وقتی گفتند فلان کس وارد مجلس شد یعنی داخل شد دیگر اینجا آیا ورود جهنم به معنای دخول است یا به معنی اشراف هر دو ممکن است.

پرسش: با دخول سازگار است چون ادامه اش این است که «ثُمَّ نُنَجِّي».

پاسخ: بله، آن هم با این سازگار است با آن هم منافات ندارد چون دارد که «وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» یعنی دیگران را به همان حالت جایی که قبلاً بود همان طور نگه می داریم آنجا که جِثِيٌّ بود حول جهنم بود الآن هم حول جهنم اینها را نگه می داریم درست است که با آن می سازد یعنی با دخول می سازد ولی با اشراف هم می سازد.

خب، بنابراین این روایتی که از جابر نقل شده که می گوید من با دو گوشم از وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) شنیدم و گرنه کرباد این دو گوش و آن این است که وقتی بهشتیان وارد بهشت شدند به آن وجود مبارک حضرت عرض می کنند که خدا در قرآن فرمود همه ی شما وارد جهنم می شوید پس چطور ما را از جای جهنم نیاوردند؟ حضرت می فرماید آوردند جهنم خاموش بود شما متوجه نبودید درست است که این روایت را تقویت نکردند از نظر سند صحیح نیست لکن این می تواند مؤید باشد به اینکه ممکن است ورود به معنای دخول باشد لکن همان طوری که در همان روایات هست نظیر ورود و دخول وجود مبارک حضرت ابراهیم باشد در آتش که «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا» (۱) و وارد آتش شد لکن آتش گلستان بود و اگر درباره ی مؤمنان روایتی وارد شده که آتش جهنم به مؤمن می گوید «جُزْ يَا مُؤْمِنُ فَقَدْ أَطْفَأُ نورك» (۲) همین است که آتش جهنم به مؤمن می گوید شما بگذرید از اینجا عبور کنید برای اینکه نور شما نار مرا خاموش کرده است درست است این روایت ضعیف است اما می تواند ورود به معنای دخول را هم توجیه کند چون آخر ما می گویم اگر هم اینها وارد بشوند یقیناً عذاب ندارند چرا، برای اینکه در همان آیات سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که سخن از ورود به معنای دخول به زعم بعضیها به معنای دخول هست در همان سوره ی «انبیاء» آیه ی صد به بعد این است که «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً هِيَ وَأَهْمُ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۳) خب جهنمی که غرضش تا راه دور می رسد، جهنمی که وقتی جهنمیها را دید نعره می زند «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا» (۴) نه «إِذَا رَأَوْهَا» رؤیت را به خود جهنم نسبت می دهد فرمود وقتی آتش جهنم کفار را از دور ببیند نعره می زند ما دلیلی نداریم که اسناد رؤیت به نار جهنم را مجاز بدانند که بله، در نار دنیا ممکن است کسی بگوید نار دنیا که تشخیص نمی دهد نمی فهمد، اما «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (۵) مجموعه ی جهان آخر مجموعه ی حیات است یک موجود بی جان ما نداریم اگر در آخرت هر چه هست زنده است آتشش هم زنده است و درک هم دارد و اسناد رؤیت به نار هم می شود حقیقی، اسناد الی ما هو له است «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا» (۶) با اینکه از راه دور نعره می زند مع ذلك اصلاً صدای آتش را اینها نمی شنوند «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً هِيَ» حسیس آن صدای نرم است دیگر که به زحمت به حس بیاید صدای ضعیفش هم مثل اینکه غرشی بشود، رعد و برقی بیاید انسان اصلاً به نحو ضعیف هم احساس نکند خب اگر این آیات دارد که مؤمنان از جهنم دورند و اگر در این آیات آمده است که «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً هِيَ» و اگر در این آیات آمده است که فرشته ها به مؤمنان می گویند امروز روز شماست معلوم می شود که اگر هم وارد بشوند نظیر ورود خلیل خدا نسبت به آتش است چه ورود به معنای وصول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای دخول باشد باز هم قابل قبول است محذوری از این جهت نیست.

- ۱- (۱۵). سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.
- ۲- (۱۶). بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۹.
- ۳- (۱۷). سوره ی انبیاء، آیات ۱۰۱ _ ۱۰۳.
- ۴- (۱۸). سوره ی فرقان، آیه ی ۱۲.
- ۵- (۱۹). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.
- ۶- (۲۰). سوره ی فرقان، آیه ی ۱۲.

پرسش: نمی شود گفت این ورود به جهت دنیاست؟

پاسخ: درست است که دنیا در حقیقت گوشه ای از جهنم برای عده ای خواهد بود اما صدر و ساقه ی این آیات مربوط به معاد است برای اینکه از آیه ی ۶۵ به بعد همه اش درباره ی قیامت است «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» بعد جواب می دهد که این «أَوْلَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ» که قبلاً نبود ما این را به وجود آوردیم یک، بعد سخن از جهنم است، حول جهنم است، به زانو زدن است.

پرسش: به لحاظ برخیها می فرمایند: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» (۱).

پاسخ: خب بعد که یک پارگراف دیگر است آن بعد یک فصل دیگر است اما این در متن جریان بهشت و جهنم قیامت است دیگر، خب.

این مقام اول است یعنی همه چه ورود به معنای وصول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای دخول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای مرور علی صراط النار باشد قابل قبول است چون آن تعبیر سوم است دیگر تعبیر سوم آن است که وارد می شوید یعنی بر صراط می گذرید این صراط هم برای یک عده خیلی باریک است «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السِّيفِ» (۲) است باید از این بگذرند طرف راستش آتش، طرف چپش آتش، زیرش آتش ولی برای مؤمنان این صراط وسیع است که اینها «كالبرق الخاطف» می گذرند. خب، پس اگر ورود مثل اینکه می گویند وارد آب شده اگر پُلی باشد روی آب این پل را خود آدم باید بسازد دیگر در آن بحثهای اخلاق ملاحظه فرمودید ما با بدنی محشور می شویم که خودمان بسازیم یا سیاه روی یا سفیدروی بالأخره یا زشت یا زیبا بعضیها خیلی زیبایند بعضیها خیلی زشت اند خود ما باید بسازیم یعنی مواد خام را باید تهیه کنیم تا برایمان بسازند یک وقت است که از پرنیان یک مواد می دهیم یک وقت می بینیم که از زغال سنگ ما مواد می دهیم.

ص: ۲۷۳

۱- (۲۱). سوره ی مریم، آیه ی ۷۳.

۲- (۲۲). الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

پرسش: حاج آقا «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» مگر برای دنیا نیست شامل این آیه نمی شود؟

پاسخ: درست است نه، آنجا چون ما قرینه داریم در قرآن دو آیه است که یکی مطلق است یکی مقید چون مثبتین اند حمل مطلق بر مقید دیگر لازم نیست «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (۱) امروز هم اینها «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمِ آن» (۲) در آیه ی دیگر که مقید است دارد «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ * يَوْمَ يَعْسَاهُمْ» اینها چون مثبتین اند آن مطلق بر مقید حمل نمی شود امروز هم اینها در جهنم اند یک بیان نورانی حضرت رسول به حضرت امیر (سلام الله علیهما) دارد که، که ۲۷، ۲۸ روایت است که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در امالی نقل کرده همین حدیث معروف که «أنا مدينة العلم و عليّ بابها» (۳) ۲۷، ۲۸ روایت است در بعضی از این روایات ۲۷، ۲۸ گانه دارد که «أنا مدينة الحكمة و هي الجنة و أنت يا عليّ بابها» (۴) من شهر حکمت، حکمت بهشت است و تو در این حکمتی متتها در این شهر این چنین نیست که جای مخصوصی باشد نظیر در یک سالن تمام اطراف این شهر در است این چنین نیست که وجود مبارک حضرت امیر یک گوشه ی نبوت را نشان بدهد تمام اطراف مدینه عنایت علی است. خب، فرمود: «أنا مدينة الحكمة و هي الجنة و أنت يا عليّ بابها».

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۶۸ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۶

Your browser does not support the audio tag

«فَوَرُبُّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

ص: ۲۷۴

۱- (۲۳). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۵۴.

۲- (۲۴). سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۴.

۳- (۲۵). امالی صدوق، ص ۳۴۵.

۴- (۲۶). امالی صدوق، ص ۳۸۸.

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل و مسائل اساسی سور مکی اصول اعتقادی است یعنی توحید و وحی و نبوت و بخشی از خطوط کلی اخلاق و حقوق مطرح است در اینجا جریان معاد را ذکر فرمود و دو مطلب درباره ی معاد ذکر کرد یکی اینکه معاد ممکن است به دلیل خلقت اول، دوم اینکه معاد ضروری است یعنی حتماً واقع می شود که «إن المعاد حقٌ لا ريب فيه». آیات معاد سه طایفه است گاهی بخشهای رحمت و بهشت مطرح است گاهی کیفر و عذاب مطرح است گاهی در بخشی از آیات دیگر هم سخن بهشت و جزا مطرح است هم سخن جهنم و کیفر، در اینجا بالاصاله به طرف عذاب و کیفر اشاره شده و در کنارش از رحمت هم سخن به میان آمده چون آغاز این مبحث از انکار منکران معاد سخن به میان آمد لذا

بخش اساسی این قسمت مربوط به جهنم و کیفر جهنمیهاست اینکه فرمود حتماً ما اینها را جمع می کنیم با شیاطین این یک نحوه عذاب است بعد اینها را کنار جهنم احضار می کنیم این هم احضار به جلب کردن یک نحوه عذاب است بعد فرمود آن کسی که اظلم است جزء ائمه کفر است «أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» است این را وارد جهنم می کنیم عذاب می کنیم این هم یک مطلب است دیگران ممکن است مشمول رحمت الهی باشند تخفیف عذاب باشند لذا درباره ی آنها بالصراحه نفرمود ما آنها را عذاب می کنیم فرمود: «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ» به کسی که «أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا». بعد لحن خطاب را عوض کرد از مُغایب به مخاطب آمد و کل بشر را خطاب کرد اعم از مؤمن و کافر، متقی و عاصی فرمود: «وَإِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» ضمیر «وَارِدُهَا» به جهنم برمی گردد نه به «حَوْل» برای اینکه سایر ضمایر به جهنم برمی گردد یک، و «حَوْل» مذكر است و این ضمیر مؤنث است دو، بنابراین این ضمیر به خود جهنم برمی گردد «وَإِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» این ورود اگر به معنای اشراف باشد نظیر آن دوتا شاهی که یکی در سوره ی «قصص» بود یکی در سوره ی «یوسف» «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» (۱) که در سوره ی «قصص» بود یا «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ» (۲) که در سوره ی «یوسف» بود آنجا ورود به معنی حضور و اشراف است اگر به معنای حضور و اشراف باشد که محذوری ندارد اشراف جهنمیها برای کیفر است و غمناک شدن و غصه خوردن آنهاست و احضار بهشتیها برای شکرگزاری است که چنین جایی بود و خدای سبحان ما را هدایت کرد و ما مبتلا به اینجا نشدیم و اگر ورود به معنای دخول باشد که در بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «انبیاء» داشت فرمود: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (۳) یا «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ» (۴) که بخشی در سوره ی «انبیاء» بود بخشی در سوره ی «هود» آنجا ورود به معنای دخول است اگر ورود به معنای دخول باشد ورود همگان به جهنم محذوری ندارد برای اینکه جهنم جای آتش است نه خود آتش مثل اینکه ورود موسای کلیم و مؤمنان به دریا، ورود فرعون و آل فرعون و درباریان فرعون به دریا هر دو حق بود منتها وجود مبارک موسی وارد دریا شد و دریا خشک بود فرعون و آل فرعون وارد دریا شدند و «فَغَشِيَهُمْ مِنْ أَلِيمٍ مَا غَشِيَهُمْ» (۵) دریا خانه ی آب است نه آب، جهنم خانه و اتاق آتش است جای آتش است نه آتش، بنابراین برابر آیات فراوانی که دارد «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (۶) یک، «لَا يَشْعُرُونَ حَسِيسَةً فِيهَا وَهُمْ فِيهَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ» (۷) دو، و آیات دیگر نشان می دهد که بهشتیها و مردان با تقوا از عذاب دورند نه از جهنم از آتش دورند، از عذاب دورند، از کیفر دورند، اما وارد جهنم بشوند و از نزدیک جهنم را ببینند و شکرگزاری کنند که رحمت است پس اگر ورود به معنای دخول باشد دخول در جهنم عذاب نیست مثل اینکه دخول در دریا عذاب نیست اگر موسای کلیم وارد دریا شد «فَأَضْرَبَ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» (۸) نصیب اوست و از دریای خشک می گذرد یعنی آبهای رفته رفته است و آبهای نیامده نمی آید یک سدّ آبی درست می شود این وسط می شود خشک نه تنها معبر می شود نه تنها فرمود: «فَأَضْرَبَ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ» بلکه «يَبَسًا» را ذکر کرد که اینجا جای خشک است بالأخره کفشتان پایتان تر نمی شود این طور اینجا هم کفشتان پایتان اصلاً گرم نمی شود این طور، اگر این باشد و همان طوری که برای وجود مبارک ابراهیم شد «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا» (۹) این چنین می شود پس ورود در آنجایی که آتش است به معنای عذاب نیست ورود در خود آتش و عذاب رنجیدن و سوختن عذاب است پس اگر ورود به معنای دخول باشد باز هم قابل جمع است هم شواهد آیه ای دارد هم شواهد روایی بر فرض این روایات ضعیف باشد آیات اصل مسئله است.

- ۱- (۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.
- ۲- (۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۹.
- ۳- (۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.
- ۴- (۴) . سوره ی هود، آیه ی ۹۸.
- ۵- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۷۸.
- ۶- (۶) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۱.
- ۷- (۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۲.
- ۸- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.
- ۹- (۹) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

پرسش: روایت نبوی است روایت می فرماید که بعضی که از قبر بیرون می آیند مستقیماً به بهشت می روند و ملائکه از اینها می پرسند که آیا جهنم را دیدید، می گویند «ما رأینا شیئاً» (۱).

پاسخ: بله، آن جابر می گوید که من با دو گوشم از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم و اگر نشنیده باشم و این حرف را گفته باشم این دو گوشم گر باشد که بهشتیها وقتی وارد بهشت شدند به پیغمبر عرض می کنند که اینکه در قرآن گفته شد «إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» همه باید از جهنم بگذرند ما جهنمی را ندیدیم فرمود شما از جهنم عبور کردید منتها او خاموش بود این روایت گرچه سندش ضعیف است ولی از بهترین لطایف روایی ماست منتها در آن روز چهارشنبه روز قبل از تعطیل عرض کردیم که در روایات فقهی این بزرگان خیلی زحمت کشیدند سعیشان مشکور و اما در این رشته های دیگر یعنی روایات تفسیری، روایات تاریخی، روایات مقتلی، روایات اخلاقی و سایر روایات اینها روی آن کار نشده بسیاری از روایات است که در بحثهای تفسیری آمده می گوئیم مجهول است و چون اگر کار می شد خوب یا صحیح بود یا حسن بود یا موثق بود در بحثهای مقتل هم همین طور است در بحثهای تاریخ هم همین طور است الان اگر کسی در رشته ی تاریخ شناسی یا شیعه شناسی بخواهد کار کند با زحمت روبه روست اگر بخواهد در این رشته ها مجتهد باشد آسان نیست اما بخواهد در فقه مجتهد بشود خیلی سخت نیست چون خیلی کار روی آن شده هم کتابش فراوان است، هم مطالبش فراوان است، هم ادله اش فراوان است، هم رجال و درایه اش فراوان است، حیف این روایت که سند معتبری ندارد خوب ولی آیات تثبیت می کند آن وقت این روایت چون سند ندارد در حدّ تأیید است نه دلیل معتبر.

ص: ۲۷۶

مطلب سوم آن است که اگر ورود به معنای اشراف نبود و ورود به معنای دخول نبود به معنای مرور علی الصراط است وقتی پُلی روی جهنم باشد صادق است که همه شان وارد می شوند از این در، وارد این رودخانه می شوند و می روند ورودشان به همین عبور از پل هست بعضیها می افتند بعضیها عبور می کنند «کالبرق الخاطف» اینکه در بعضی از آیات دارد که «عَنِ الصَّراطِ لَنَّاكِبُونَ» (۱) «نَكَبَ عَنِ الصَّراطِ» یعنی سقوط کرده، افتاده این کسی که در جاده می لغزد به طرف راست یا به طرف چپ سقوط می کند می گویند «نَكَبَ عَنِ الصَّراطِ» «عَنِ الصَّراطِ لَنَّاكِبُونَ» «ناكِب» یعنی ساقط اما عده ای که «کالبرق الخاطف» می گذرند اینها «جزناها فهی خالدون» و امثال ذلک دارند.

مطلب بعدی آن است که این تعبیر «ثُمَّ تُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» با معنای دوم آنسب است یعنی ورود به معنی دخول ظاهر آیه این است که همه وارد جهنم می شوند ما یک عده که اهل تقوا هستند نجات می دهیم بقیه را همان طور ننگه می داریم اگر ورود به معنای اشراف باشد «ثُمَّ تُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» این «فِيهَا» یعنی در خود جهنم، «نَذَرُ» یعنی همین طور به حال قبلی رها می کنیم خب این نه با ضمیر «فِيهَا» سازگار است نه با کلمه ی «نَذَرُ» اگر به معنای اشراف باشد مناسب با «ثُمَّ تُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» این است که ورود به معنای دخول باشد منتها این سؤال می ماند که «تُنَجِّى» ما متقیان را نجات می دهیم اول اینها را وارد جهنم می کنیم بعد نجات می دهیم از چه چیزی نجات می دهیم، چطورى اینها وارد جهنم می شوند این در ذیل آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» در جریان «آیهالکرسی» آنجا بحثش گذشت که تَنْجِيهِ، اخراج مِنَ الظلماتِ إِلَى النورِ این گونه از عناوین دوتا مصداق دارد یک مصداقش دفع است یک مصداقش رفع درباره ی مؤمنان که فرمود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲) خب آن مؤمنی که از خانواده ی با ایمان و با تقوا تربیت شده دوران کودکی و نوجوانی و جوانی اش را با ایمان گذرانده این در ظلمت نبود تا خدای سبحان او را از ظلمت به نور خارج کند اولیای الهی این چنین اند، معصومان این چنین اند حالا بگویم معصومان خارج از بحث اند ولی بالأخره خیلی از مؤمنین اند که سابقه ی ظلمت و کفر و شرک نداشتند اینکه فرمود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» اما «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» این درست است برای اینکه هر کسی بر فطرت توحید خلق شده «کل مولود یولد علی الفطره» (۳) با نفسی که «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۴) خلق شده، پاک خلق شده، طیب و طاهر خلق شده در اثر تربیت غلط این از نور به ظلمت می آید این درست است اما مؤمنینی که با فطرت توحید خلق شدند و همان فطرت محفوظ ماند خدا می فرماید ما اینها را از ظلمت به نور خارج می کنیم این دوتا مصداق دارد اگر مؤمنی خدای ناکرده لغزید بعد در اثر شمول رحمت الهی توبه کرد این از ظلمت به نور بیرون می آید این رفع است و اما مؤمنانی که از خاندان طیب و طاهر رشد کردند و در آنجا به سر بردند این دفع است و نه رفع آنجا هم مرحوم امین الاسلام این را ذکر کرده که گاهی اخراج به معنای دفع است گاهی به معنای رفع مثلاً در تعبیرات عرفی اگر یک جا همایشی باشد یک جا محفلی باشد ورودش شرایطی داشته باشد کسی که فاقد شرط باشد بخواهد وارد آن همایش و مجلس بشود این را راه نمی دهند اینها به یکدیگر می گویند که بروید که بیرونتان می کنند، بیرونتان می کنند معنایش این نیست که شما را اجازه می دهند بروید داخل بعد از ورود بیرونتان می کنند معنای اینکه بیرونتان می کنند این است که راه نمی دهند پس گاهی اخراج به معنای رفع است کسی که هست این را بیرون می کنند، گاهی به معنای دفع است یعنی نمی گذارند وارد بشوند خدای سبحان مؤمنین را از ظلمت خارج می کند إما دفعاً أو رفعاً اگر کسی _ معاذ الله _ مبتلا شد در اثر توبه ی الهی خدا او را از ظلمت بیرون می آورد و اگر کسی به شکر الهی موفق شد آلوده نشد خدا او را دفعاً و نه رفعاً از ظلمت به نور

خارج می کند یعنی نمی گذارد او وارد ظلمت بشود تَنجِيه هم این چنین است.

ص: ۲۷۷

۱- (۱۱). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۴.

۲- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

۳- (۱۳). الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

۴- (۱۴). سوره ی شمس، آیه ی ۸.

پرسش: ظلمت برای همه هست چون می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (۱).

پاسخ: بله خب دیگر اما اسفل السافلین به معنی ظلمت نیست به معنی دنیاست در دنیا همه هستند اما خلیها هستند که بر اساس فطرت اند و سابقه ی آلودگی ندارند اگر سابقه ی آلودگی نداشتند و علی الفطره بودند مثل انبیا، اولیا، معصومین، افراد باتقوا اینها سابقه ی ظلمت و کفر و شرک و طغیان و عصیان نداشتند ولی توفیق الهی شامل حال آنها می شود اینها را نمی گذارد وارد جهنم بشوند بنابراین اخراج هر دو قسم را می گیرد، تنجیه هم هر دو قسم را می گیرد اگر کسی مؤمن بود ولی مقداری گناه کرد به مقدار گناهش گرفتار سوخت و سوز می شود بعد نجات پیدا می کند و اگر اصلاً گناه نکرد یا اگر گناه کرد در دنیا تطهیر شد در حال مرگ تطهیر شد یا در برزخ تطهیر شد مشمول شفاعت شد بالأخره تطهیر شد اصلاً وارد عذاب نمی شود مثلاً جریان فشار قبر یا حال احتضار اصلاً برای مؤمن نیست این طور نیست که هر کسی در هنگام مرگ رنج ببیند یا در قبر فشار ببیند فشار قبر برای یک گروه خاصی است برای یک عده که قبر «روضه من ریاض الجنه» هیچ فشاری نیست حالت احتضار هم همین طور است برای یک عده ممکن است در زمان بیماری درد بکشند اما وقتی که طیب جواب کرد که دیگر این دستگاه بدن آماده برای پذیرش دارو نیست از آن به بعد این بیمار در حال رفتن در کمال نشاط و لذت است درست است که به بیماریهای سخت مبتلا بود اما الآن دیگر بدن شروع به فعالیت نمی کند این با بدن دیگری که وارد برزخ می خواهد بشود مانوس است اصلاً درد را احساس نمی کند، بنابراین این فشار احتضار یا فشار قبر برای همه نیست اگر عده ای محکوم به عذاب بودند این «ننجی» به عنوان رفع است صادق است و اگر واقعاً با تقوای کامل بودند این تنجیه به معنای دفع است و نه معنای رفع «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا».

ص: ۲۷۸

پرسش: حاج آقا ببخشید اگر تنجیه به معنای دفع هم باشد همان طوری که به اصطلاح در حدوث نیاز به هدایت الهی دارد در بقا هم نیاز به هدایت الهی دارد.

پاسخ: بله خب همیشه هدایت است منتها آنجا هدایت تکوینی است ایشان در دنیا برابر هدایت تشریحی تا زنده بود موفق بود به ایمان و عمل صالح از آن به بعد هم راه بهشت را به او نشان می دهند فرشته ها می آیند یک عده استقبال می کنند یک عده بدرقه می کنند «وَسَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» (۱) فرشته ها با بدرقه اینها را وارد بهشت می کنند این مشکلی ندارد اگر مشمول رحمت الهی باشد این تنجیه به معنای دفع عذاب است نه معنای رفع.

پرسش: استاد ببخشید تنجیه به معنای دفع خلاف ظاهر معناست.

پاسخ: نه نجات دادن مثل خارج کردن در «آیهالکرسی» که دارد «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲) ظاهر اخراج چیست، ظاهر بیرون کردن چیست، ظاهرش این است که اینها در ظلمت بودند خدا اینها را از ظلمت بیرون آورد ظلمت در «آیهالکرسی» همان به معنای کفر و نفاق و شرک و اینهاست خب مؤمنی که از اول از خانواده ی طیب و طاهر به در آمده این سابقه ی شرک و کفر و نفاق ندارد که این بر اساس توحید و فطرت رشد کرده در آنجا هم امین الاسلام (رضوان الله علیه) اشاره کردند که اخراج به معنای دفع است یعنی خدای سبحان نمی گذارد اینها وارد جهنم، وارد ظلمت بشوند تعبیرات عرفی ما هم همین طور است ما اگر بگوییم آقا نروید، بیرون می کنند نه معنایش این است که شما را اجازه می دهند بروید وارد مجلس بشوید بعد از ورود بیرونتان می کنند می گویند نروید بیرونتان می کنند یعنی راه نمی دهند اگر کسی اشتباهی رفته او را هم بیرون می کنند. هذا تمام الکلام فی المقام الأول که «إِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» بعد فرمود: «كَانَ عَلَي رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا».

ص: ۲۷۹

۱- (۱۶). سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۷). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

پرسش: این آیه با «سبقت رحمته علی غضبه»^(۱) نمی سازد این آیه در جهنم

پاسخ: چرا این هم رحمت است دیگر بهشتیها وقتی وارد جهنم می شوند خدا را شکر می کنند این رحمت الهی است می گویند خوب شد که ما اینجا معصیت نکردیم که اینجا بیاییم چقدر لذت می برند بهشتیها از دیدن جهنم چون این جهنم گرچه شبیه آیات سوره ی مبارکه ی «حدید» نیست یعنی از آن قبیل نیست ولی آن می تواند تقریر به ذهن را به عهده بگیرد در سوره ی «حدید» دارد که دیواری رسم می شود «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ»^(۲) این طرفش آتش است آن طرفش رحمت است خب حالا این جداری هست این رحمت ما چنین چیزی در دنیا نداریم که پرده ای بکشند دیواری بکشند این طرفش بهشت آن طرفش جهنم خب چنین چیزی هست که «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ» اینهایی که این طرف را نگاه می کردند می سوزند آنهایی که آن طرف را نگاه می کردند در رفاه اند اگر خدای سبحان رحمتش بر غضبش غالب است چه اینکه هست این را در محاسبه بررسی می کند دیگر الآن سخن از محاسبه و موقوف عرض اعمال و حساب و سنجش و تطایر کتب که نیست از همه ی مواقف گذشتند به آن بخش پایانی رسیدند این پنجاه هزار سالی که هست پنجاه هزار موقفی که هست یا کمتر و بیشتر باید عرض اعمال بشود در سبب رحمت بر غضب اینجا جایش است در محاسبه اینجا جایش است.

پرسش: دور از بهشت باشد این روایت درست است ولی دور از جهنم است آخر.

ص: ۲۸۰

۱- (۱۸). بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۳۲.

۲- (۱۹). سوره ی حدید، آیه ی ۱۳.

پاسخ: برای روز جهنم نعمت است برای اینکه بهشتیها وقتی چنین جایی را می بینند می گویند خدا را شکر که هدایت الهی شامل حال ما شد ما دست به آلودگی نزدیم و به این مبتلا نشدیم اگر کسی این خطر را نمی بیند که نمی تواند شکر کند که دیگر نمی دانند که جهنم چه خبر است کیفر تبهکاری چیست اما وقتی که می بینند می گویند خدا را شکر که ما را نجات داد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱) بنابراین این رحمتی است برای خدا از رحمت الهی است اما سبقت رحمت بر غضب در موقف عرض اعمال و تطایر کتب و محاسبه و میزان و آنجاهاست که آنجا خدای سبحان گروهی که «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (۲) آنها را بررسی می کند مشمول شفاعت می شوند یا نمی شوند بر اساس رحمت الهی با آنها رفتار می کند اما آنها که جمع بندی شده اهل سوخت و سوزند وقتی از این طرف می آیند «نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا». هذا تمام الكلام فی المقام الأول که «إِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» اما عمده «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» این تعبیر حتمی بودن، تعبیر به قضای الهی با تعبیر به «كَانَ» نشانه ی تثبیت این امر است که این امر، امر یقینی است همان طوری که اصل معاد ضروری است اصل جهنم و سوخت و سوز عده ای هم ضروری است اینکه فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» بر خدا لازم است مستحضرید که قرآن کریم ذات اقدس الهی را مبدأ آفرینش جمیع اشیاء می داند بر اساس آیه ی «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۳) هر چیزی که مصداق شیء است مخلوق خداست اگر لا شیء بود معدوم بود که هیچ از او خبری نیست اگر شیء بود مخلوق خداست این یک، اصل دوم آن است که به نحو ایجاب کلی موجه ی کلیه همان طوری که خدای سبحان آفریدگار است پروردگار هم هست همه چیز را او می پروراند او «رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۴) است، «رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» (۵) است، «رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (۶) است، «بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (۷) است یک، «بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۸) است دو، پس پروردگار همان آفریدگار است این دو اصل، اصل سوم آن است که در نظام تکوین صدر و ساقه ی عالم سپاه و ستاد الهی اند «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۹) چیزی در عالم نیست که سرباز خدا نباشد لذا جنگ در برابر خدا فرض ندارد نه فرضش محال است نه اینکه فرض دارد و شکست می خورند برای اینکه سرباز تکوینی انسان در برابر انسان نیست ممکن است دیگری سرباز تشریحی باشد و نافرمانی کند اما سرباز تکوینی اعضا و جوارح هر کسی در اختیار اوست دیگر دست آدم که علیه آدم کار نمی کند که چون دست تمام حرکات قبض و بسطش به اراده ی خود آدم است اگر «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» حق است کما هو الحق پس فرض ندارد که چیزی در برابر خدا باشد این سه اصل، لذا اگر خدای سبحان _ معاذ الله _ خواست کسی را بگیرد دیگر از جای دیگر لشکر کشی نمی کند برای اینکه خود این آقا فکر او، عقل او، وهم و خیال او، شهوت و غضب او، دست و پای او سرباز خداست خدا او را با زبانش می گیرد یک جا امضا می کند گرفتار می شود، یک جا نباید برود می رود گرفتار می شود، حرفی نباید بزند می زند گرفتار می شود با زبان او، او را می گیرد این بیان نورانی حضرت امیر مصداق همان اصل کلی است که فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» اعضا و جوارح شما فرمود سربازان او هستند مبدا خیال بکنید او اگر کسی را خواست بگیرد از جای دیگر لشکر کشی می کند نه انسان حرفی می زند آبرویش می رود اگر کسی پرده دری کرد این است جایی نباید برود می رود، حرفی نباید بزند می زند، غذایی نباید بخورد می خورد، چیزی را نباید امضا بکند می کند «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَصَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ» (۱۰) فرمود خلوت های شما جلوت اوست خب این چنین خداست اگر چنین خداست کما هو الحق فرض ندارد که او محکوم قانونی باشد این فرض ندارد نه فرضش محال است قانونی باشد که بر خدا حاکم باشد برای اینکه آن قانون اگر معدوم است لا شیء است که حکومتی ندارد اگر موجود است مصداق شیء است مخلوق اوست خدای سبحان هم علوم را آفرید هم معلوم را آفرید هم عالمان را آفرید اضلاع این مثلث مخلوق او هستند هر کسی به هر چیزی علم دارد اگر علم است و نه خطا و جهل و سهو و نسیان که آن می شود لا شیء اگر

علم است مخلوق اوست، اگر معلوم است مخلوق اوست، اگر عالم است مخلوق اوست، بسیاری از مشکلات این است که همین مختصر علمی را که ما داریم دوتا رهنمی کردیم این مختصر علم را زیاد می دانیم یک، راهزنی ما هم دوم هم این است که اینکه برای دیگری است برای خداست این را مصادره می کنیم می گوئیم برای ماست دو، لذا می گوئیم این علوم بشری است علوم اسلامی نیست بعد می گوئیم مگر می شود علوم اسلامی باشد مگر می شود فیزیک اسلامی باشد مگر می شود شیمی اسلام باشد غافل از اینکه ما اصلاً شیمی غیر اسلامی نداریم، فیزیک غیر اسلامی نداریم، علم غیر اسلامی نداریم این علم چراغ است معلوم هم مخلوق خداست این چراغ را خدا در درون ما روشن کرده به ما چشم داده که با این چراغ کار او را ببینیم هر سه هم کار اوست اگر چشم نباشد شمس هم مشکل را حل نمی کند برای آدم نابینا آفتاب چه تأثیری دارد خب آفتاب جایی را روشن کرده ولی او باید چشم داشته باشد که ببیند که انسان باید عقل داشته باشد که چشم اوست، تجربه یا تجرید داشته باشد که علم اوست، خلقت خدا را ببیند که معلوم اوست خدا می فرماید این مختصری که دادید این اولاً زیاد نیست کم است آن هم من به شما دادم نه خودتان گرفتید نگوئید اینها بشری است اسلام چه چیزی آورده «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۱۱) نه «ما علمتم» نه شما یاد گرفتید ما به شما دادیم شما آمدید این کم را زیاد حساب کردید گفتید نحن العلماء بعد هم گفتید برای ماست این بشری است. به هر تقدیر اگر این مسائل حل بشود دانشگاههای ما می شود اسلامی، علوم ما می شود اسلامی، سطر به سطر می گوئیم خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، دیگر ما دانشجوی بی نماز نخواهیم داشت دیگر استادی که بگوید اینها برای بشر است اسلام چیزی نیاورده نخواهیم داشت اگر بدانیم این چراغ مثل صحیحه زراره است این چراغ مثل صحیحه محمد بن مسلم است گاهی خدا از بیرون چراغ را روشن می کند گاهی از درون این داده ی اوست، عطیه ی اوست، سراج است سراج کارش روشن کردن است صراط برای خداست سراج هم برای خداست از سراج چیزی بر نمی آید ولو شمس هم باشد از آفتاب چه چیزی بر می آید آفتاب فقط نشان می دهد کجا راه است کجا چاه است آفتاب که راه درست نکرده آفتاب که چاه درست نکرده عقل اگر خیلی قوی باشد عقل مرحوم فارابی و بوعلی باشد یک چراغ قوی است این چراغ نشان می دهد کجا چاه است کجا راه ما یک صراط داریم به نام دین، یک سراج داریم دوتا چراغ داریم یک چراغ را زراره و محمد بن مسلم از اهل بیت گرفتند به ما دادند یک چراغ را هم خدای سبحان در دل ما گذاشته ما با سراج با چراغ با عقل چه تجربی، چه تجریدی هم فقه و اصول را حل می کنیم هم شیمی و فیزیک را حل می کنیم.

ص: ۲۸۱

۱- (۲۰). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۲۸.

۲- (۲۱). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۲.

۳- (۲۲). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

۴- (۲۳). سوره ی فاتحه، آیه ی ۲.

۵- (۲۴). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۴.

۶- (۲۵). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۶.

۷- (۲۶). سوره ی ملک، آیه ی ۱.

۸- (۲۷). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۸.

- ۹- (۲۸). سوره ی فتح، آیه ی ۷.
- ۱۰- (۲۹). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۹.
- ۱۱- (۳۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

به هر تقدیر اگر این دو تا کار را نکنیم به اسلام نزدیک تر می شویم یکی اینکه این کم را زیاد ندانیم نگوییم خیلی چیز بلدیم یکی اینکه مصادره نکنیم نگوییم برای ماست نگوییم بشری است خب مگر حرف زراره را می گوییم بشری است می گوییم به ما آیات داد دیگر این عقل را هم نمی گوییم بشری است فرمود: «مَا أُوتِيتُمْ» (۱) فعل مجهول است شما که نداشتید آن در سوره ی مبارکه ی «نحل» بیان کرد که «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا» (۲) خب اگر برای شماست چرا خیلی از شماها گرفتار فراموشی می شوید در آخرهای عمر «وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ اِلَىْ اَزْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» (۳) این نسیان و فراموشی برای خیلی از پیرها هست دیگر فرمود شما که اولتان این بود آخرتان این بود هر دو را هم به صورت نکره در سیاق نفی ذکر کرده فرمود آخر شما چه می گویند اول که در سوره ی «نحل» است «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا» این نکره در سیاق نفی، آخر هم خلیها در معرض این خطرند «مِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ اِلَىْ اَزْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» خب اگر برای ماست نگه داریم دیگر فرمود این سراج است این «مَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا» خب پس اگر صدر و ساقه ی عالم سپاه خدا و ستاد خدا هستند چیزی بر خدا حاکم نیست این برهان عقلی که مُستفاد از قرآن است «اِنَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ» (۴) سوره ی مبارکه ی «یوسف» هم تأیید می کند که اگر حکمی هست، حکومتی هست، داوری هست، قضایی هست منحصرأً برای اوست انسان چراغی دستش هست می فهمد می بیند دیگر پس به هیچ وجه حکم ندارد خب پس این «كَانَ عَلٰی رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضٰیًا» چیست؟ اشاعره می گویند به ما چه حُسن و قبح را من نمی فهمم شما یک سلسله سؤالی می کنید که مثل اینکه عقل مسئولیتی دارد یک مبادی دارد، یک مبانی دارد خیر عقل معذور است اشعری خودش را راحت کرده معتزلی به این فکر افتاده که چون حُسن و قبح را قبول دارد می گوید عقل مبادی دارد مبانی دارد حُسن و قبح را می فهمد می گوید یجب علی الله که ظلم نکند، یجب علی الله که عدل بکند و مانند آن، اما امامیه که بین افراط و تفریط فتوا می دهد و این از لطایف تعبیر مرحوم بوعلی است که صدرالمتألهین با جلال از آن نقل می کند می فرماید این یجب عن الله است نه یجب علی الله اینجاست که باید گفت که «از شافعی نپرسید امثال این مسائل» شما وقتی به مُغنی و امثال مغنی مراجعه می کنید می گوید «علی» برای استعلاست مگر قبلاً ما کتاب مدوّن داشتیم، نحو مدوّن داشتیم، صرف مدوّن داشتیم اینها را اسلام آورده اینها را قرآن آورده قبلاً یک سلسله مسموعات بود ما حالا این از لطایف تعبیرات جناب فخررازی است شاید دیگران هم داشته باشند ما چندبار این را از فخررازی نقل کردیم که در جریان «لَا تُلْقُوْا بِاَیْدِكُمْ اِلَى التَّهْلُکَةِ» (۵) آنجا بعضی از مفسران اشکال کردند که «تهلکه» بر وزن «تفعله» این مصدر ثلاثی مجزّد نیست ما ثلاثی مجزّد داشته باشیم «هلک، یهلک، تفعله» نیامده ایشان می گوید شما منتظرید ببینید در جاهلیت سبعة ی معلقه شعر آن ساربان او به شما سند بدهد او از کجا گرفته این قانون را، اگر قبل از ثابت شدن معجزه بودن قرآن سؤال بکنید باید بحث بکنید که قرآن معجزه است اما بعد از ثابت شدن اینکه قرآن معجزه است دنبال آن سبعة ی معلقه و شعر جاهلی نرو این کتاب منشأ نحو و صرف است آنها قانونی داشتند عرب جاهلی یک قانون مدوّنی داشت، نحوی داشت، صرفی داشت، یک معانی بدیعی داشت یا اینها را اسلام آورده آن بیان نورانی حضرت امیر آورده بنابراین این «علی؟» را وقتی به ابن هشام و امثال ابن هشام می دهید می گوید برای استعلاء است وقتی به حکیم می دهید می گوید به معنای «عن» است نه استعلاء «یجب عن یصدر عن الله العدل، یمتنع عن یصدر عن الله الظلم» خدا یقیناً عدل دارد، خدا یقیناً از ظلم پرهیز می کند نه باید عادل باشد برای اینکه حقیقت محض است و قدرت هم همین است، علم هم همین است، حیات هم همین است، اختیار هم همین است از حکمت محض جهل صادر نمی شود ایجاب هم در کار نیست اضطرار هم در کار نیست برای اینکه این عین قدرت است حکمتی که عین قدرت است محال است از او ظلم صادر بشود محال است از او عدل صادر نشود این عین حکمت است ما هر وسیله ای بخواهیم به او متوسّل بشویم که ذات اقدس الهی بر

خلاف حکمت کار می کند شدنی نیست این از آن ادعیه نورانی امام سجاده (سلام الله علیه) است در دعای سیزده صحیفه ی سجاده اوایل آن دعای نورانی است یعنی سطر پنجم، ششم اول دعای سیزده این است «اللَّهُمَّ يَا مُتَّهَى مُطَلَبِ الْحَاجَاتِ وَيَا مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ وَيَا مَنْ لَا يَبِيعُ نِعَمَهُ بِالْأَثْمَانِ وَيَا مَنْ لَا يُكَدِّرُ عَطَايَاهُ بِالْإِمْتِنَانِ» بعد از دو، سه جمله به اینجا می رسد «يَا مَنْ لَا تُفْنِي خَزَائِنَهُ الْمَسَائِلُ» ای خدایی که هر که هر چه سؤال بکند شما عطا بکنی از خزینه ات کم نمی شود «وَيَا مَنْ لَمَّا تُيَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» خدایا درست است که فرمودی: «وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۶) فرمودی تو سئل کنید فرمودی نماز وسیله است، توحید وسیله است، تو سئل به اهل بیت وسیله است اینها وسیله اند اما هیچ وسیله ای باعث نمی شود که شما کار خلافت حکمت بکنی خیلی از موارد است که انسان متوسل می شود به اهل بیت (علیهم السلام) به دعا و نماز اما آن کار مصلحت نیست چون ما نمی دانیم نباید پیشنهاد بدهیم که خدایا به ما این بده، آن بده، آن بده ما بهترین راه دعایمان این است که خدایا به ما خیر بده هر چه خواست اوست هیچ وسیله ای حکمت خدا را عوض نمی کند خب، پس اگر چیزی حکیم محض بود عین قدرت بود ظلم از او صادر نمی شود نه او باید ظلم نکند این قانون از کار خدا او انتزاع می شود نه یک چیز دیگری باشد که بر خدا حاکم است. دو مطلب از سه مطلبی که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در آن بحث تفسیر قیم المیزان دارند باید مطرح بشود یکی اینکه ایشان می فرمایند این بحث این مربوط به تشریح و اعتبار است یکی اینکه ظاهر این را می خواهند حفظ بکنند المیزان را در این بحثها باید شناخت در جای دیگر خیلی تفاوتی با تبیان و با مجمع البیان و اینجاها ندارد این فصلی که دارند بحثی که دارند معنای اینکه چیزی بر خدا حتم مقضی است چیست تحلیلی دارند به دنبال آن تحلیل سه تا نتیجه می گیرند که ظاهراً دوتا نتیجه اش محل بحث است.

ص: ۲۸۲

- ۱- (۳۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.
- ۲- (۳۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۸.
- ۳- (۳۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۰.
- ۴- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۰.
- ۵- (۳۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۵.
- ۶- (۳۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

درباره ی ورود همگان به جهنم سه احتمال بود یکی اینکه ورود به معنای اِشْرَاف است دوم اینکه به معنای دخول است سوم اینکه معنای مرور بر صراطی است که بر پلی است که روی جهنم رسم شده است و دیدن مؤمنان نسبت به جهنم با دو طایفه از روایات همراه است یک طایفه دارد که مؤمنان و متقیان جهنم را نمی بینند این ناظر به آن دیدن وحشت آور است در طایفه ی دیگر دارد آنها می بینند اشراف بر جهنم دارند این نشاط آور است برای اینکه اینها جهنم را می بینند و خدا را شکر می کنند که در اثر هدایت الهی به این عذاب گرفتار نشدند، پس اگر دو طایفه از نصوص است جمعش این خواهد بود. و اما آن روایتی که دارد اینها وقتی وارد بهشت شدند بر فرض صحّت آن روایت وارد بهشت شدند از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال می کنند ما جهنم را ندیدیم حضرت می فرماید شما عبور کردید در حالی که جهنم آتشش خاموش بود اینها وقتی وارد بهشت شدند نشاطی نصیب آنها می شود یک نشاط مضاعف هم نشاط وصول به بهشت هم نشاط رهایی از جهنم آن روایت اگر درست باشد توجیهش این است.

مطلب بعدی درباره ی جریان موت بود که مرگ به معنای تجربه کردن نیست این «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱) ذائقه یعنی ذائقه که می چشد از مرگ که هجرت است و انتقال از دنیا به برزخ است که در روایات دارد «تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» (۲) تعبیرات گوناگونی دارد که هر کدام بار خاصّ خودشان را دارند هم تعبیر به وفات است نه فوت تا معلوم بشود توفی است چیزی از انسان گم نمی شود هم «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» (۳) هم «يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۴) طایفه ی ثانیه آیاتی است که دلالت دارد «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا» و مانند آن، هر سه طایفه معیار را توفی قرار دادند هم تعبیر به دُق درست است که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ذائقه یعنی می چشید این چشیدن معنایش آن است که شما مرگ را هضم می کنید نه مرگ شما را هضم بکند و «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی تجربه کننده ی مرگ این چنین نیست ذائقه یعنی می چشید «دُقِّ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (۵) هر جا «دُقِّ» در قرآن کریم به کار رفت همین به معنی چشیدن است دیگر، بنابراین مرگ یک هجرت است، یک انتقال است، یک سفر است از عالمی به عالم دیگر این را اسم اش را می گذاریم مرگ منتها در هر جا برای رعایت نکات مربوط به آنجا تعبیر خاصّ خودش را دارد هم توفی تعبیر شده است هم دُق تعبیر شده است و مانند آن. درباره ی «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ» «تَنْجِيَهُ» این نتیجه تعبیر عرفی است که خدا ما را نجات داد اینکه می گوئیم خدا ما را نجات داد گاهی به صورت دفع است گاهی به صورت رفع هم در مسئله ی اخراج به تعبیر امین الاسلام (رضوان الله علیه) در مجمع البیان ذیل آیه ی «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۶) که فرمود اعم از دفع است و رفع هم تعبیر تنجیه را می شود به تعبیر سیدنا الاستاد اعم از دفع و رفع دانست خدا ما را نجات داد در دو مورد به کار می رود یکی اینکه توفیقی داد ما مبتلا نشویم، یکی اینکه بر فرض ابتلا ما را نجات داده باشد. و اما اینکه ما حتماً این اخراج را یا تنجیه را به معنای رفع بدانیم برای اینکه نسبت به معصومان بالأخره یک تیرگی و تاریکی داریم و خدای سبحان ما را از آن تاریکی و تیرگی نجات می دهد خب نقل کلام در خود معصومان

می کنیم معصومان هم مشمول همین آیه اند «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» طبق بیان خود پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برابر آیه ی دیگر «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (۷) آنجا صغرا را بیان کرده که من تحت ولایت الهی ام مولی علیه اویم او ولی من است «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» درباره ی معصومین دیگر درست نیست این یک، درباره ی غیر معصوم خدا غیر معصوم را که به حد معصوم نمی رساند که تا بگوییم اخراج می کند یعنی آنها را از تیرگی و تاریکی غیر معصومانه نجات می دهد به روشنایی و وضوح عصمت می رساند اینکه نیست که بنابراین بهترین راه این است که این اخراج به معنای جامع اعم از دفع و رفع باشد تنجیه هم بشرح ایضاً هر دو هم به این معنا می تواند باشد، خب.

ص: ۲۸۳

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۲) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

۳- (۳) . سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

۴- (۴) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۵- (۵) . سوره ی دخان، آیه ی ۴۹.

۶- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

۷- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۶.

پرسش: در قوس صعود همه حرکت می کنند یا نه، آیا معصومین هم حرکت می کنند یا نه؟

پاسخ: در قوس صعود بله خب همه حرکت می کنند.

پرسش: معصومین هم در مرتبه ی بالاتر نسبت به مرتبه ی پایین تر در حال ظلمت نیست.

پاسخ: نه ظلمت نیست «نور فوق نور» ظلمت مرحله ای دارد.

پرسش: این عدم اضافی است.

پاسخ: نه، عدم اضافی را نمی گویند ظلمت، ظلمت یعنی فاقد چیزی باشد اگر غیر از ظل است ظل عبارت از آن است که نوری است قوی تر، نوری است ضعیف تر این نور ضعیف تر نسبت به آن نور قوی تر می شود ظل اما ظلمت یعنی تاریکی بر کفر و نفاق و عصیان ظلمت اطلاق می شود تاریکی، اما اگر کسی در نور باشد حتی نور کم بخواهد به نور بالاتر برسد می گوید از ظل آمد به ذی ظل رسید و مانند آن، در مراحل برتر «نور فوق نور» نه اینکه بعضی جاهایش ظلمت باشد بعضی جاهایش نور، خب.

پرسش: فرمود: «أَدْبَنِي رَبِّي». (۱)

پاسخ: «أَدَبِي» معنایش این نیست که أخرج من النور که «أَدَبِي»، «أَدَبِي» درست است دیگر علم را به من داد، ادب را به من داد، کمال را به من داد همه ی این انوار الهی که نصیب من شده به من داد که فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، (۲) خب.

مطلب دیگر اینکه در این کریمه که فرمود: «كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» بر ذات اقدس الهی به عنوان قضای حتم آمده که مقام ثانی بحث بود چیزی بر خدا حاکم نیست برای اینکه طبق آیه ی «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۳) هر چه مصداق شیء است مخلوق خداست و قدرت خدا هم نامتناهی است و هر چه مخلوق خداست مسخر اوست و مقهور اوست تحت تدبیر اوست آن گاه فرض ندارد که چیزی که محدود است و مسخر است و مقهور است این قاهر بر قدرت نامتناهی باشد این فرض ندارد نه مفروض محال است فرض ندارد خب، تعبیرات قرآن کریم دو طایفه از آیات را به ما نشان می دهد یکی اینکه چیزی بر خدا حاکم نیست و خدا تحت قهر چیزی قرار نمی گیرد زیر سؤال هم نمی رود سؤال را در بحثهای قبلی ملاحظه فرمودید که سه قسم است آیات سؤال هم سه قسم است یک سؤال استفهامی است که به ما فرمودند: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۴) چیزی که نمی دانید از اهل بیت سؤال بکنید، یک سؤال استعطایی است که یک نیازمند از غنی سؤال می کند چیزی را درخواست می کند که «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۵) برابر آیه ی سوره ی «الرحمن» هر چه در آسمان و زمین است از خدای سبحان سؤال می کند چون سؤال همگانی و همیشگی است جواب الهی هم همگانی و همیشگی است فرمود: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۶) چرا، چون «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یوم نه یعنی روز در برابر شب، یوم نه یعنی شبانه روز، یوم نه به معنای دهر که بگوئیم «الدهر یومان» یوم یعنی ظهور هر ظهور الهی یک کار تازه است خب، «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» چرا، جوابش در ذیل همین آیه است برای اینکه «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اگر همه ی اشیاء همواره از خدا سؤال استعطایی می کنند از او چیز درخواست می کند او هم باید دائماً جواب اینها را بدهد. قسم سوم سؤال، سؤال استیضاحی است بازپرسی است اعتراضی است که می گویند فلان وزیر را به مجلس آوردند از او سؤال کردند این چون سؤال استفهامی نیست سؤال استعطایی نیست اینکه در قانون اساسی آمده نماینده ها حق سؤال دارند یعنی حق اعتراض دارند این ایست بازرسی می گویند بازرسی کنید این همان سؤال اعتراضی است اینکه فرمود: «وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ» (۷) یعنی اینها را نگه دارید برای اینکه اینها زیر سؤال اند خب پس سؤال طبق این سه طایفه از آیات سه قسم است ذات اقدس الهی تحت سؤال قرار نمی گیرد برابر آیه سوره ی «انبیاء» که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (۸) سؤال استفهامی که یقیناً از خدا هست برای اینکه پشت سر هم انبیا و اولیا و مؤمنین از ذات اقدس الهی مطلب سؤال می کنند به وسیله ی آیات روشن می شود مخصوصاً انبیا، سؤال استعطایی هست که همگان از خدای سبحان چیز درخواست می کنند اما سؤال اعتراضی و اشکال کردن و نقد درباره ی خدا فرض ندارد فرمود: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» اینکه فرمود: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» این ناظر به آن است که در مقام ذات اصلاً سؤال فرض ندارد بگوئیم خدا را چه کسی آفرید یا خدا برای چه خلق شد این معقول نیست این سؤال، این سؤال محال است برای اینکه او حقیقت نامتناهی قائم بالذات است همه فواعل به او برمی گردند از حقیقت نامتناهی که مبدأ هر چیز است که نمی شود سؤال کرد از مبدأ نمی شود سؤال کرد که مبدأ تو چه کسی است که همه ی اشیاء به سمت او حرکت می کنند برای اینکه او کمال نهایی است از کمال نهایی و غیر متناهی نمی شود سؤال کرد تو برای چه هستی که همه اشیاء برای او هستند او چیست یعنی چه، اگر کسی سؤال کرد معلوم می شود که معنای کمال نامتناهی را تصور نکرده پس نسبت به ذات اقدس الهی درباره ی ذات چه مبدأ فاعلی چه مبدأ غایی اصلاً سؤال فرض ندارد لذا در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۳ سخن از ذات اصلاً مطرح نشد برای اینکه فوق سؤال است اما فرمود: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» خدا هرگز در کارهایی که انجام

می دهد زیر سؤال قرار نمی گیرد نمی شود به خدا اعتراض کرد که چرا این کار را کردی ولی مردم مسئول اند در قیامت اینها را نگه می دارند می گویند چرا این کار را کردی «وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۹) خب، خدا زیر سؤال قرار نمی گیرد چرا، برای اینکه تصوّرش یا به این است که یک مبدأ خارجی باید باشد که آن مبدأ خارجی کار خدا را برابر یک قانون بسنجد به خدا بگوید کار تو مطابق با فلان قانون نبوده است چرا این کار را کردی این هم فرض ندارد برای اینکه کسی یا چیزی که خارج از حوزه ی خلقت خدا باشد نیست قانونی که خارج از قلمرو خلقت خدا باشد نیست پس فرض ندارد که کسی به خدا بگوید تو چرا فلان کار را کرده ای این فرض ندارد می ماند یک فرض و آن این است که فرض دارد و قرآن هم مطرح کرده است فرمود سالبه به انتفاء موضوع است مثلاً خدای سبحان که اسمای حسنا دارد قوانینی را هم برابر اسمای حسنا ترسیم کرده است کسی به خدا بگوید خدایا فلان کار تو با فلان حرف تو ناهماهنگ است این قابل گفتن است، این قابل شنیدن است که به خدا بگوید خدایا این کاری که تو کرده ای با آن وصفی که تو داری هماهنگ نیست منتها خدا می فرماید من برابر وصفهایی که دارم کار می کنم لذا زیر سؤال قرار نمی گیرم پس «لَا يُسْئَلُ» نسبت به ذات اصلاً مطرح نیست برای اینکه فرض ندارد نسبت به فعل هم قانونی باشد جدای از فعل خدا و یک سائل و معترض و نقّادی باشد بیرون از حوزه ی خلقت که این نقّاد به خدا عرض کند خدایا کار تو مطابق با فلان قانون نبوده است این هم فرض ندارد برای اینکه «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱۰) قسم سوم فرض دارد و آن این است که خدا کاری بکند _ معاذ الله _ که با وصفی از اوصاف خدا هماهنگ نباشد این را کسی می تواند به خدا اعتراض کند بگوید خدایا تو که دارای فلان وصفی چرا این کار را کردی خدا در این فصل سوم، فصل سوم یعنی فصل سوم پس آنها خارج از بحث است در این فصل سوم می فرماید تمام کارهای من منظم است من زیر سؤال قرار نمی گیرم «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ». (۱۱) بیان ذلك این است که خودش فرمود: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (۱۲) بر من هست که مردم را هدایت کنم برای اینکه من اینها را آفریدم من امیر قافله ام اینها را از خاک به اصلاّب و ارحام آوردم از اصلاّب و ارحام به دامن مادرشان آوردم مدّتی در دنیا هستند بعد وارد برزخ می شوند بعد وارد قیامت من امیر این قافله ام من باید راهنما بفرستم، قانون بفرستم، رهبری شان را به عهده بگیرم اگر من اینها را مسافر خلق کرده باشم که اینها راهی دیاریند راهنما نفرستم زیر سؤال می روم پس «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» که در سوره ی مبارکه ی «لیل» آمده است آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «لیل» این است که «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» نه «لنا» بر ماست که مردم را هدایت کنیم. شفاف تر از سوره ی مبارکه ی «لیل» همان است که در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً گذشت آیه ی ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ قصّه ی نبوت عامه را مطرح می کند می فرماید: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالذِّبِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا؟ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا؟ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» ما چرا انبیا را فرستادیم؟ برای این «لئلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» ما اگر انبیا نمی فرستادیم، صحف آسمانی نمی فرستادیم، اولیا را جانشین انبیا قرار نمی دادیم، هدایت نمی کردیم در قیامت این مردم به من اعتراض می کردند می گفتند تو که خدایی ما را خلق کردی می دانستی بعد از مرگ چنین جایی می آیم خب چرا راهنما نفرستادی، چرا انبیا نفرستادی، چرا کسی که به ما بگوید چه بکنیم چه نکنیم نفرستادی من برای اینکه زیر سؤال نروم انبیا فرستادم من این کار را کردم این حجّیت عقل، برهان عقل، عظمت و جلال و شکوه عقل را ببینید تا کجاست فرمود برای اینکه عقل به من اعتراض نکند من انبیا فرستادم «لئلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱۳) درست است ظرف، مفهوم ندارد اما چون در مقام تهدید است مفهوم دارد یعنی قبل از رُسل مردم می توانستند احتجاج کنند من زیر سؤال بروم اما بعد از فرستادن انبیا مردم حجّت ندارند من حجّت دارم «لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»، (۱۴) «حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ» (۱۵) و مانند آن

خب پس چون خدا هر چه باید بکند می کند و هر چه نباید بکند نمی کند زیر سؤال نمی رود «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يُفْعَلُ» اما این باید و نباید را اوصاف او رهبری می کند او خودش را معرفی کرده که عدل است، حکیم است، علیم است، حی است، قدیر است، سمیع است، بصیر است همه ی این اوصاف، اگر چنین خدایی که فرمود: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۱۶) نسیان و سهو در او نیست از نظر بخش علمی، اگر «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۱۷) در بخشهای محاسبه و پاداش و کیفر به احدی ظلم نمی کند اگر یک وقت _ معاذ الله _ ظلمی واقع بشود این قبیح از او صادر بشود عقل احتجاج می کند می گوید خدایا این کار با آن وصف هماهنگ نیست انسان حقّ سؤال ندارد خدا زیر سؤال برود محال است اما «المحال جاز أن يستلزم المحال»، اگر به فرض محال خدا ظلم بکند این محال یک محال دیگر را در بردارد و آن این است که زیر سؤال می رود خدا زیر سؤال برود محال است اما محال «جاز أن يستلزم المحال» «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۱۸) اگر بیش از یک خدا در عالم بود یعنی این محال محقق بود توحید نبود و شرک بود عالم متلاشی می شد و چون عالم متلاشی نشده است پس یک خدا بیشتر نیست آن محال مستلزم این محال است اگر به فرض محال خدا ظلم بکند زیر سؤال قرار می گیرد اما نه به این معنا که بیگانه ای به استناد قانون بیگانه ای به خدا می گوید چرا برابر آن قانون کار نکردی بلکه آشنایی به زبان خود الهی می گوید تو که خودت را به حکمت و عدل برای ما وصف کردی این کار تو با آن وصف تو هماهنگ نیست این کار محال است اما «المحال جاز أن يستلزم المحال» ما توقع نداشته باشیم که مقدم ما محال باشد تالی ما ممکن، اگر گفتیم دو، دوتا می شود پنج تا باید ملتزم بشویم که به دو قسمت متساوی تقسیم نمی شود فرد هم هست عدد چون کم است قابل قسمت است هر عددی قابل قسمت است اگر زوج بود دو گونه قسمت پذیر است اگر فرد بود یک گونه قسمت پذیر است پنج تا را بیش از یک گونه نمی شود تقسیم کرد یعنی به فرد می شود تقسیم کرد به اقسام غیر متعادل می شود تقسیم کرد دوتا و سه تا، یکی و چهارتا به دو قسمت متساوی تقسیم نمی شود اما اگر زوج باشد هم به دو قسمت متساوی تقسیم می شود هم به دو قسمت غیر متساوی این شش را هم می شود به دو قسمت متساوی دو سه تا تقسیم کرد هم به دو قسمت غیر متساوی به یک و پنج می شود تقسیم کرد به دو و چهار می شود تقسیم کرد چهار به دو قسمت متساوی تقسیم می شود ولی اگر فرض محال کردیم که دو دوتا می شود پنج تا باید این را هم بپذیریم که قسمت متساوی ندارد دیگر نمی شود گفت که چطور چهارتا قابل تقسیم نیست به دو قسمت متساوی می گوئیم آن محال «جاز أن يستلزم المحال» اگر به فرض محال خدا ظلم بکند به فرض محال این محال هم برایش مترتب است که زیر سؤال می رود نه اینکه بگوئیم کار خوب کردی نه اینکه این ظلم ذاتی او این است که بر خدا حکم بکند این ظلم که قبیح است «الظلم قبیح بالضرورة» اما مادام الذات هر چه که ضرورت او ذاتی بود یعنی ذاتی منطقی زیر پوشش ضرورت ازلی است یعنی منطقی، ضرورت ازلی آن است که محمول برای موضوع ضرورت دارد بالقول المطلق مثل «الله علیم»، «الله قدیر»، «الله حی» که فقط مخصوص ذات اقدس الهی است «لا تُدرک الأبصار بالضرورة الأزلیه و هو یدرک الأبصار بالضرورة الأزلیه» اما «الأربعه زوج» بالضرورة ذاتیه است نه ضرورت ازلیه یعنی اربعه مادامی که اربعه است موجود است زوج است اما وقتی اگر اربعه را خدا خلق نکند نه زوج است نه فرد اینکه می گویند مادام الذات یعنی مادام الذات «الأربعه زوج بالضرورة مادام الذات» یعنی مادامی که الله او را ایجاد کرده و اگر احیاناً گفته می شود ذاتیات قابل جعل نیست یعنی جعل جدا و اگر گفتند ذاتی شیء معلل نیست یعنی معلل به علت جدا و گرنه «ذاتی شیء لم یکن معللاً» یعنی «أی معللاً بعلة زائده علی ذات الملزوم» زوجیت حتماً علت دارد علت او همان علت اربعه است نه اینکه ذاتی علت نمی خواهد علت زاید بر ذات نمی خواهد و گرنه آن مبدئی که علت اربعه است همان مبدأ علت زوجیت است اگر حکیم سبزواری (رضوان الله علیه) فرمود که

- ۱- (۸) . مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۹۷.
- ۲- (۹) . سوره ی قلم، آیه ی ۴.
- ۳- (۱۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۴- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۴۳.
- ۵- (۱۲) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.
- ۶- (۱۳) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.
- ۷- (۱۴) . سوره ی صفات، آیه ی ۲۴.
- ۸- (۱۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۹- (۱۶) . سوره ی صفات، آیه ی ۲۴.
- ۱۰- (۱۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۱۱- (۱۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۱۲- (۱۹) . سوره ی لیل، آیه ی ۱۲.
- ۱۳- (۲۰) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.
- ۱۴- (۲۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۹.
- ۱۵- (۲۲) . سوره ی شوری؟، آیه ی ۱۶.
- ۱۶- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.
- ۱۷- (۲۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.
- ۱۸- (۲۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.

یعنی عرضی علت زائده دارد ذاتی علت زائده ی بر علت ذات ندارد بنابراین بر فرض محال اگر خدای سبحان ظلم بکند زیر سؤال می رود اما نه سائلی بیرون از حوزه ی خلقت یک، نه قانون و ترازویی بیرون از نظام خلقت که به خدا کسی بگوید خدایا کار تو را با فلان قانون سنجیدیم این مطابق در نیامد بلکه کار خدا را با وصف خدا می سنجند می گویند خدایا تو که دارای وصف حکمتی این کار تو با آن وصف تو مطابق نبود خدا فرمود من این چنین نمی کنم کار من حکیمانه است صدر و ساقه ی عالم حکمت است به تعبیر لطیف جناب ابوریحان بیرونی می فرمود اگر کل آسمان و زمین را شما به صورت آوا و نغمه و نت در بیاوری می شود موسیقی از بس عالم منظم است یعنی اگر آسمان حرف بشود، زمین حرف بشود، صدا بشود، صوت بشود می شود موسیقی از بس این عالم منظم است خب اگر این طور هست پس خدا زیر سؤال نمی رود. مسئله ی حکم چه در سوره ی مبارکه ی «انعام» چه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» چه در این محل آیات دیگر فرمود حکم فقط برای اوست «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۲) در نظام تکوین هیچ کس حاکم نیست و اگر انبیای الهی حکمی دارند در حدّ احیای موتا و ابرای اکمخ و ابرص و امثال ذلک هر ولّی از اولیای الهی مُرده ای را زنده می کند بیماری را درمان می کند حاجتی را برآورده می کند همه ی اینها بر اساس «مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۳) دست بی دستی خدا در مقام سوم نه مقام اول و نه مقام دوم که این دو منطقه، منطقه ی ممنوعه است یعنی مقام ذات نه، اکتناه صفات ذات که عین ذات است نه، در مقام فعل که وجه الله است ظهور خداست افاضه ی الهی است «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» ظهور می کند پس عیسای مسیح خالق نبود اگر کسی خلقت کرد همان ذات اقدس الهی بود منتها اینها چون نمی دانند معنای توّسل چیست، معنای فنا چیست، معنای خلافت چیست خیال می کنند اگر شیعیان به اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه می کنند از آنها کار می خواهند به بیگانه مراجعه کردند خیر، به دست خدا مراجعه کردند برای اینکه هم یدالله اند هم وجه الله اند، عین الله اند که در روایات فراوان آمده در حقیقت از ذات اقدس الهی می خواهند اینها خلیفها الله اند دیگر خب، پس از اینها چیز می خواهند طبق بیان نورانی امام سجاد که در صحیفه بود خواندیم کلّ عالم مُنقاد این خاندان اند فرمود: «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» (۴) خب پس بنابراین اینها می شوند مظهر الهی، اگر خلیفه ی او هستند از خود ندارند از جای دیگر هم ندارند همان کار خدا را به مردم می رسانند پس در نظام تکوین «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در نظام تشریح شارع هم بالاصاله ذات اقدس الهی است انبیا و اولیا به وسیله ی وحی و الهام احکام و حکم حقوقی را از ذات خدای سبحان دریافت می کنند به مردم ابلاغ می کنند می ماند یک سلسله مسائل اعتباری داوری بین مردم که به وجود مبارک داود فرمود: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (۵) یا به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۶) و مانند آن اینها امور اعتباری یعنی تنظیم امور است آن هم برابر قانون و احکام و حکمی که خدای سبحان تأمین کرده.

۱- (۲۶). شرح منظومه، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- (۲۷). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۳- (۲۸). سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

۴- (۲۹) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱.

۵- (۳۰) . سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۶- (۳۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۰۵.

پرسش: این همه معترض به کارهای خدا یا نمی کردند که چه کرده است باید به این چوب بسوزند به این سختی بسوزند.

پاسخ: کسی اعتراض می کند؟ خب برای اینکه این در حقیقت به خودش اعتراض دارد برای اینکه عالم صدر و ذیلش رحمت است و حرف احنف بن قیس را باید در میان گذاشت یک وقت معاویه عده ای را جمع کرده بر اساس تفکر جبری گفت که خدای سبحان در قرآن فرمود: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (۱) و خداوند برای شما همین مقدار مسائل امکاناتی و رفاهی و اقتصادی نازل کرده احنف در بین جمعیت بود به معاویه گفت معاویه اینجا سه تا مسئله است تو خلط کردی ما درباره ی مسئله ی اولی؟ حرفی نداریم که تمام اشیاء در مخزن الهی است در مسئله ی دوم هم حرفی نداریم که ذات اقدس الهی برابر حکمت و مصلحت از مخزن خیر خود برای مردم روزی می فرستد سؤال ما در مسئله ی سوم است که خداوند برای تأمین ارزاق از مخزن خود فرستاده تو به جای اینکه به ما بدهی در مخزن خودت گذاشتی تمام اشکالات متوجه همین استکبار و صهیونیست و امثال ذلک است دیگر.

پرسش: خداوند خودش ظلم نمی کند ولی ظالم را می آفریند.

پاسخ: ظالم را بما آنه ظالم نیافریده این شخص به سوء اختیار خودش به ظلم رفته مظلوم کوتاهی کرده که زیر بار ظلم رفته فرمود تو یک فریاد بکش من یاور تو هستم تو زیر بار ظلم نرو امضا نکن شما متأسفانه در خیلی از موارد درست است که کشورها مردان الهی فراوانی دارند ولی اگر کسی زیر بار ظلم نرود خدای سبحان او را یاری می کند دیگر اگر «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (۲) از همین قبیل است که فرمود: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (۳) او ظالم نیافریده یک عده در اثر انظلام و فرومایگی ظالم را تقویت کردند، خب. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در سوره ی مبارکه ی «یوسف» هست که آیه ی ۶۷ این است وجود مبارک یعقوب فرمود: «يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم مشابه این معنا آمده است که حکم جز برای ذات اقدس الهی احدی حق حاکمیت ندارد آیه ی ۵۷ سوره ی مبارکه ی «انعام» این است «قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در سوره ی مبارکه ی «انعام» این بحث مبسوطاً گذشت که خدای سبحان فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرِّحْمَةَ» (۴) خدای سبحان بر خودش رحمت را لازم کرده است یعنی مهندسی عالم، معماری عالم بر اساس نقشه ی رحمت است در سوره ی مبارکه ی «انعام» [آیه ی ۵۷] که فرمود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» همین بود که الآن خواندیم در آیه ی ۵۷، ۵۴ آن این است «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرِّحْمَةَ» پس اگر رحمت لازم است نه اینکه چیزی بر خدا رحمت را لازم کرده است یک، یا شخصی رحمت را بر خدا لازم کرده است دو، بلکه فرمود این خدا که قدیر محض است، علیم محض است هندسه ی او هندسه ی رحمت است با نقشه ی رحمت خدا دارد عالم را اداره می کند اینکه در بیانات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) هست که «أَنْتَ الَّذِي تَسْجَعِي رَحْمَتَهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» (۵) یعنی درست است خدا انتقام دارد غضب دارد و مانند آن فرمود: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» (۶) ولی غضب خدا، جهنم خدا، سخط الهی، عذاب الهی مأموم است امام او رحمت است هر جا رحمت دستور انتقام می دهد خدا انتقام می گیرد «أَنْتَ الَّذِي تَسْجَعِي رَحْمَتَهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» اینکه گفته شد رحمت او بیش از غضب اوست نه یعنی هشت درجه بهشت، هفت درجه ی جهنم یعنی بهشت پیشاپیش است جهنم به دنبال بهشت دستور می دهد کجا جهنم باشد چه کسی جهنمی، بهشت دستور می دهد چه کسی را بگیرد چه کسی را نگیرد برای اینکه او با رحمت دارد اداره می کند اگر ذات اقدس الهی فرمود: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» برای اینکه انتقام

گیری از تبهکار رحمت به کل عالم است انتقام گیری از ظالم رحمت به جهان است دستور مهندس این است نقشه ی مهندس این است که فلان جا باید رحمت باشد و غضب برای آنکه متمم رحمت باشد واقع می شود و گرنه خدای سبحان غضبی ندارد اینکه می گویند غضب بالعرض است از این قبیل است معنای سبقت رحمت بر غضب این نیست که رحمتش بیش از غضب اوست سبقت یعنی سبقت یعنی او جلو است این دنبال، او امام است این مأموم، او نقشه می کشد این کارگری می کند، او دستور می دهد فلان جا را بگیرد فلان جا را ببندید رحمت دستور می دهد مثل اینکه یک پزشک معالج دلسوز دست به چاقو می برد می برد عضوی را که انسان در اثر آن عضو آسیب می بیند این با رحمت دست به چاقو می برد اینکه چاقو کش نیست یک وقت کسی قداره بند است او با غضب و قهر قداره بسته است اما وقتی پزشک آن لباس سفید پزشکی را در بر کرده است وارد اتاق عمل شد رحمت می گوید این چاقو را بگیر آن عضو را ببر این به فرمان رحمت دارد این کار را می کند، به فرمان علم دارد این کار را می کند معنای سبقت رحمت بر غضب این خواهد بود، معنای «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتَهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» این خواهد بود. فتحصل که ذات اقدس الهی از بیرون محکوم چیزی نیست بلکه «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۷) این رحمت که امام غضب است از طرف الله مأمور شده ما یک امام داریم یک مأموم کسی داریم که امام و مأموم را سر جای خودش می نشاند آن الله است این دعای نورانی سحر مبادا کسی بگوید این دعا مخصوص ماه مبارک رمضان است این دعا را فقط در ماه مبارک رمضان بخوانید اگر توانستید هر سحر بخوانید «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» (۸) همه اسمای الهی جمیل است اما آنکه اجمل است فرمانده کل قواست همه ی اسمای او کبیر است اما آن که اکبر اسماست و اسم اعظم است فرمانده ی کل قواست امامی داریم به نام رحمت، مأمومی داریم به نام غضب، یک فرمانده کل قوایی داریم که یکی را امام می کند یکی را مأموم فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» بعد فرمود: «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتَهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»، «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» یک مسبوق داریم و یک سابق داریم و یک تعیین کننده ی جای سابق و مسبوق اینکه در دعای سحر می خوانیم من به آن اکبرت می خواهم برسم یعنی به آن فرمانده ی همه ی این اسما می خواهم برسم بنابراین چیزی از خارج بر خدا بر فعل خدا بر اسمای خدا حکومت ندارد این اسمای الهی که کبیرند تحت رهبری اکبرشان اداره می شوند اگر «كَتَبَ رَبُّكُمْ» هست از این باب است، اگر «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» آن حاتم، آن قاضی اسم اکبر خداست و اینها محتوم و مقضی اند.

ص: ۲۸۶

- ۱- (۳۲) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.
- ۲- (۳۳) . سوره ی محمد، آیه ی ۷.
- ۳- (۳۴) . سوره ی حج، آیه ی ۴۰.
- ۴- (۳۵) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۵- (۳۶) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱۶.
- ۶- (۳۷) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.
- ۷- (۳۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۸- (۳۹) . بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۹۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

آنچه از این قسمت آیات استفاده می شود دو مقام بود مقام اول اینکه همگان وارد جهنم می شوند و یک عدّه می مانند یک عدّه نجات پیدا می کنند مقام دوم این است که این جزء قضای حتم الهی است و خدای سبحان حتم کرده، حکم کرده. اما مقام اول به کمک روایات باب بر سه معنا حمل شد که همه ی آن معانی سه گانه قابل پذیرش بود که ورود به معنای اشراف باشد چه اینکه بعضی از آیات او را همراهی می کند ورود به معنای دخول در جهنم باشد ولی مؤمنان وارد جهنم شدند نظیر ورود وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) بر نار است که سوخت و سوزی در کار نیست یا ورود به معنای عبور بر صراط جهنم باشد و نجات متقیان قطعی است نجات از عذاب است نه نجات از اشراف برای اینکه اشراف خودش رحمت و برکت است متقیان وقتی اشراف پیدا می کنند بر جهنم و آن را می بینند خدا را شکر می کنند که در اثر هدایت الهی مبتلا به جهنم نشدند. عمده آن است که فرمود این مطلب «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» با تعبیر «كَانَ» مطلب را تأکید کردند تثبیت فرمودند که این بر خدا به عنوان یک امر حتمی و قضای الهی لازم است از آیات سوره ی مبارکه ی «انعام» که فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۱) و از این آیه که فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» برمی آید که ذات اقدس الهی یک سلسله کارها را حتماً باید انجام بدهد از طایفه ی آیات دیگر که حکم را منحصرأ در اختیار خدا می داند که «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، (۲) «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» (۳) «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» مفید حصر است این «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» که تقدیم خبر بر مبتدأست مفید حصر است در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت که ذات اقدس الهی حاکم است و هیچ کسی مُعَقَّب حکم الهی نیست که تعقیب بکند و خدای سبحان را وادار به کار بکند این چنین نیست آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «رعد» که قبلاً بحث شد این بود که «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا يُعَقَّبُ لِحُكْمِهِ» در این گونه از موارد به صورت نفی جنس آمده که هیچ عاملی حکم خدا را تعقیب نمی کند و حکم خدا به دنبال چیزی نیست تابع چیزی نیست بعد آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هم که فرمود: «لَا يُشِئِلُ عَمَّا يُفَعَّلُ» (۴) یعنی خداوند هرگز زیر سؤال نمی رود سؤال به معنی سوم نه سؤال استفهامی که از خدا چیزی را آدم بخواهد تا بفهمد، نه سؤال استعطایی که از خدا چیزی را درخواست بکند که «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۵) بلکه سؤال توبیخی و اعتراضی مثل «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۶) و مانند آن، خدا هرگز زیر سؤال نمی رود. از مجموعه ی این آیات که سه طایفه اند سه مطلب برمی آید. مطلب اول که اینکه حاکم مطلق اوست «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» مطلب دوم آن است که حکم خدای سبحان تحت تعقیب هیچ عاملی نیست «لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» که به صورت نفی جنس فرمود. مطلب سوم که از طایفه ی سوم از آیات برمی آید این است که گرچه غیر خدا چیزی خارج از خلقت خدا، حاکم بر خدا نیست لکن اسمای حسنا ی الهی بعضیها عظیم اند بعضیها اعظم آن اسمای اعظم حاکم بر اسمای عظیم اند و مدیر و مدبر گرداننده ی همه ی این اسماء همان خدایی است که مسماست خودش این نقشه را طرح کرده اسمی را حاکم بر اسم دیگر کرده فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۷) فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» و چون عدل محض است حکیم محض است فراموش نمی کند «وَمَا كَانَ

رَبُّكَ نَسِيًّا» (۸) قادر محض است و سراسر عالم سپاه و ستاد او هستند هرگز تخلف نمی کند لذا «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» زیر سؤال نمی رود چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» فرمود اگر ما انبیا نمی فرستادیم زیر سؤال می رفتیم عقل در قیامت ما را زیر سؤال می برد می گفت که شما که می دانستید انسان با مرگ از بین نمی رود و نمی پوسد با مرگ از پوست بیرون می آید با مرگ از عالمی به عالم دیگر مهاجرت می کند و به این صحنه می آید چرا راهنما نفرستادید «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعِيدَ الرُّسُلِ» (۹) من این کار را کردم تا در قیامت زیر سؤال نروم خب اگر خدای سبحان همه ی کارها را بر اساس نظم انجام می دهد و اسمی بر اسم دیگر حاکم است هیچ محذوری پیش نمی آید اگر فرمود این کار حتمی است حاتم خودش است و اگر فرمود مقضی است قاضی خودش است و اگر فرمود خدا زیر سؤال نمی رود برای اینکه حکیم محض است و عدل صرف است «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» (۱۰) و مانند آن.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۲- (۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶۷.

۳- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۶۲.

۴- (۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۵- (۵) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.

۶- (۶) . سوره ی صفات، آیه ی ۲۴.

۷- (۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۹- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۱۰- (۱۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۲۰.

می ماند این مطلب که آیا ما چیزی داریم که چه خدا باشد چه _ معاذ الله _ نباشد او سر جایش باشد مثل اصل تناقض در بحثهای حکمت نظری اصلِ حُسن عدل و قبح ظلم در حکمت عملی یا نه، اینها که هستند در سایه ی علم الهی هستند. بیان ذلک این است که این کارها ما مثلاً احکامی داریم، افعالی داریم و اخباری انسان یک سلسله گزارشهایی دارد یک سلسله کارهایی دارد یک سلسله داوریهایی دارد وقتی گفتیم این خبر حق است یعنی مطابق با واقع است اگر گفتیم این کار حق است یعنی مطابق با واقع است اگر گفتیم این قضا و داوری حق است یعنی مطابق با واقع است پس اخبار انسان، افعال انسان، قضایا و احکام انسان وقتی متّصف می شود به حق که مطابق با واقع و حقیقت خارجی باشد حقیقت خارجی خودش حق است لکن حق بالذات نیست این حقی است که از خداست و به خدا قائم است و به سوی خدا در سیر است که من الله است بالله است و الی الله. در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» فرمود: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۱) نه «الحق مع ربک» چیزی با خدا نیست خدا با بر نمی دارد که همراه داشته باشد هیچ چیزی در سطح خدا نیست چون او حقیقت نامتناهی و ازلی و ابدی و سرمدی بالذات است پس «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» این هم که گفته می شود «علیّ (علیه السلام) مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیث ما

دار» (۲) همین الحقی است که «مَنْ رَبِّكَ» است نه الحقی که در سوره ی «لقمان» و «عنکبوت» و امثال ذلك آمده است که «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۳) آن حق «مع» بر نمی دارد که کسی با او باشد او با کسی باشد اوست و لاغیر پس «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» این الحقی که «مَنْ رَبِّكَ» است انسان کامل حق محور است با این حق خب، حالا این حق چرا این حق است آیا بالذات این حق است در حالی که آنچه در خارج است موجود ممکن است این الحق به آن الحق سوره ی «عنکبوت» و «لقمان» و اینها می رسد که «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» عالم چرا حق است برای اینکه مطابق با علم ازلی خداست علم ازلی خدا مطابق با اوست آن آنچه را خیر است می داند آنچه را شر است می داند آنچه حق است می داند آنچه باطل است می داند برابر آنچه تشخیص می دهد عالم را آفرید که

ص: ۲۸۸

۱- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

۲- (۱۲) . بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸.

۳- (۱۳) . سوره ی لقمان، آیه ی ۳۰.

به تعبیر حکیم سبزواری (رضوان الله علیه) این عالم نظام کیانی خداست و حق است «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» چرا این حق است برای اینکه مطابق است با نفس الامر که علم ازلی اوست او چرا حق است چون حق محض است، حق ذاتی که ذاتی سؤال نمی شود که مثل اینکه بگوییم خدا چرا حق است خدا عین واقعیت است علم خدا هم عین ذات اوست بنابراین تا ما به آن علم ازلی نرسیم این سؤال ادامه دارد وقتی به آنجا رسیدیم سؤال قطع می شود نه اینکه سؤال هست و جواب ندارد سؤال ندارد از حق محض نمی شود سؤال کرد که چرا حق است خب، برابر آن علم ازلی که نفس الامر به یک معنا همان علم ازلی است عالم را تثبیت کرده است خدای سبحان نسبت به اصل خلقت علت تامه است، نسبت به صادر اول علت تامه است، نسبت به اشیای مقطعی فاعل تام است نه علت تامه برای اینکه شیئی که در فلان مقطع قرار دارد باید که قبلها یافت بشود تا نوبت به او برسد با همراهانی همراه است، با ملازماتی همراه است با لوازمی همراه است با ملزوماتی همراه است با آثاری همراه است با مؤثراتی همراه است آنها که جمع شدند این شرایط تحقق پیدا می کند و یافت می شود پس ذات اقدس الهی نسبت به اصل خلقت علت تامه است نسبت به صادر اول علت تامه است اما نسبت به موجودات دیگر فاعل تامه است نه علت تامه بلکه شرایط می خواهد رفع موانع می خواهد و مانند آن. می ماند مسئله ی حُسن عدل و قبح ظلم در حکمت عملی و مسئله ی اجتماع نقیضین در حکمت نظری. در حکمت عملی این خیلی پایه ای ندارد برای اینکه حُسن عدل و قبح ظلم اینها بدیهی اند و نه اولی قبلاً گذشت که بدیهی آن است که دلیل دارد ولی نیازی به دلیل ندارد مثل دو تا چهارتا مثل اجتماع ضدین محال است اجتماع ضدین محال است دور محال است همه ی اینها بدیهی اند دلیل دارند ولی نیازی به دلیل نیست اولی آن است که اصلاً دلیل بردار نیست و تنها قضیه ای که اولی است و از او به عنوان مبدأ المبادی یاد می شود همین اصل تناقض است اصل تناقض یعنی یک شیء با حفظ شرایط هشت، نه گانه یا بیشتر هم باشد هم نباشد این تصوّرش کافی است برای تصدیق به بطلان اصل اجتماع نقیضین اصل اولی است که مبدأ المبادی است. یک بیان بسیار لطیفی جناب بهمینار در التّحصیل دارد که آن بیان را مرحوم صدر المتألهین در جلد سوم اسفار هم نقل کرد خلاصه ی حرفی که حکمت متعالیه از حرف جناب بهمینار می تواند استفاده کند این است که در عالم امکان چیزی که آیت کبرای ضرورت ازلی باشد همین مسئله ی امتناع اجتماع نقیضین است حرف بهمینار این است که اگر خدا نبود هیچ موجودی نبود و اگر اصل عدم تناقض نبود هیچ اندیشه ای نبود و زان اصل عدم تناقض در سلسله ی علوم آیت بودن و علامت بودن و نشانه ی آن ضرورت ازلی است که مربوط به علم و عین هر دو هست اگر خدایی نبود _ معاذ الله _ نه عینی بود و نه علمی نه اعیانی در خارج بود و نه علمی در اذهان و نه صاحب ضلع هیچ چیزی نبود و این قضیه هم قضیه ضرورت ازلی است نه ضرورت ذاتی گرچه ضرورت ذاتی فلسفی همان ضرورت ازلی منطقی است اگر خدا نبود هیچ موجودی چه به عنوان علم چه به عنوان عین یافت نمی شد حرف بهمینار این است که اگر ما اصل عدم تناقض نمی داشتیم هیچ علمی در عالم نبود چه در تصوّرات چه در تصدیقات آدم چیزی را بخواهد بفهمد اگر با نفهمیدن یکی باشد پس فهم و عدم فهم یکی است، ثبوت و عدم ثبوت یکی است البته این تحلیل جناب بهمینار مسبوق است به تحقیق جناب ابن سینا مرحوم بوعلی در همان اوایل شفا این مسئله ی اصل عدم تناقض چون از مسائل فلسفی است یعنی «الموجود لا یكون معدوما» این مسئله است یک، چون مسئله است به واسطه به علمی باید باشد دو، هیچ علمی نیست که این اصل عدم تناقض جزء مسائل آن علم باشد سه، تنها علمی که این اصل عدم تناقض جزء مسائل آن علم است فلسفه است که «الموجود لا یكون معدوما» لذا در همان فصل اول الهیات شفا از مسئله ی عدم تناقض بحث کردند به همان ترتیب هم در سایر

کتاب عقلی از اصل عدم تناقض بحث می کنند مرحوم بوعلی فرمایشش این است که اگر اصل عدم تناقض را شما نپذیرید کل عالم دفعاً می ریزد چرا، برای اینکه اگر «الف» با «لا الف» بتواند جمع بشود «الف» عین «لا الف» باشد این «الشیء إِمَّا أَلْفٌ وَ إِمَّا لَا أَلْفٌ» جمیع عالم را می گیرد دیگر اینکه عدم ملکه نیست که شیء یا «الف» است یا «الف» نیست این الشیء این قضیه «الشیء إِمَّا أَلْفٌ أَوْ لَا أَلْفٌ» این «الف» فقط «الف» را شامل می شود «لا الف» کل ما سوا را همه چیز عالم غیر «الف»، لا الف اند دیگر آسمان «لا الف» است، زمین «لا الف» است، دریا و صحرا «لا الف» اند انسان و فرس و بقر و غنم «لا الف» اند و مانند آن این قضیه ی «الشیء إِمَّا أَلْفٌ أَوْ لَا أَلْفٌ» یک قضیه ی جهان شمول است این یک مطلب، اگر نقیضین جمع بشود «لا الف» یعنی کل ما سوا، «الف» یعنی همین آن وقت کل ما سوا با این «الف» یکی خواهد بود این یک محذور و چون همه ی ما سوا با «الف» یکی هستند پس همه، همه اند این هم یک محذور دیگر آسمان می شود زمین، آب می شود آتش، صحرا می شود دریا برای اینکه همه جمع شدند دیگر اگر «لا الف» با «الف» جمع بشود همه ی «لا الف»ها «الف» باشد پس همه اینجا هستند پس همه عین هم اند این فروپاشی کل عالم دست به این قضیه نمی شود زد این قضیه آیه ی کبرای ذات اقدس الهی است آیت الله هست در مسئله ی ضرورت ازلی منتها درباره ی علم نه درباره ی عین این ضرورت ازلی باید به یک ضرورت ازلی بالذات برگردد درست است که ما می گوئیم «الشیء إِمَّا موجودٌ و إِمَّا معدومٌ بالضروره الأزلیه» و استحاله ی او ذاتی است اما نسبت به قضایای دیگر ذاتی است ولی خودش تکیه گاهی دارد و آن تکیه گاه این است که این قضیه آیا حق است یا نه، یقیناً حق است اگر حق است مطابق با واقع است آن واقعی که این قضیه مطابق با اوست آن هیچ یک از این موجودات زمین و آسمان نیست مثلاً یک زمین شناس درباره ی زمین مسائل تجربی فراوانی دارد همه ی قضایای صحیح او حق است چون مطابق با این کُره ی زمین و حرکت زمین و خصوصیت زمین است یک منجم یک ستاره شناس یک سپهرشناس همه ی قضایای او حق است چون مطابق با آسمان است یک فقیه قضایایش حق است برای اینکه مطابق با روایات و کتاب و سنت است اما این قضیه حق است یعنی چه، مطابق با چیست مطابق با زمین است زمین که یک روز هست یک روز نیست مطابق با آسمان است آسمان که یک روز هست یک روز نیست مطابق این قضیه چیست اینکه می گوئیم «النقیضان لا یجتمعان، النقیضان لا یرتفعان، الموجود لا یكون معدوما» این قضیه که حق است صادق است صدقش ضرورت ازلی دارد مطابق با چیست؟ این الآ- ولا بد باید به نفس الأمری تکیه کند که از ازلیت برخوردار باشد و آن علم ذات اقدس الهی است پس این چنین نیست که ما یک قضیه ی ضرورت ازلی داشته باشیم به نام اجتماع نقیضین چه خدا باشد یا چه نباشد _ معاذ الله _ اگر خدا _ معاذ الله _ نباشد فقط عدم محض است در عدم محض که این قضیه صادق نیست اگر هیچ نباشد در اعدام «لا میز فی الأعدام من حیث العدم» اگر _ معاذ الله _ حق نباشد می شود عدم محض در عدم محض نه علم است نه عالم است نه معلوم، نه موضوع است نه محمول، نه تصوّر است نه تصدیق، نه قضیه است نه صدق و کذب پس بنابراین این قضیه ضرورت ازلی به جایی باید تکیه کند که ازلیت او با سرمدیتش همراه باشد و آن علم ذات اقدس الهی است تکیه گاه این قضیه همان علم ذات اقدس الهی است آن گاه خدای سبحان اسمای حسنا ی خود را که بعضیها را عظیم و بعضیها را اعظم دانست برابر آن اسما عالم را تدوین کرد و برابر همان تدوین حکم هم می کند خلاف هم نمی کند سهو و نسیان هم ندارد پس هم قضا بودن الهی و حتمی بودن او حق است نه از خارج حاتم و قاضی دارد بلکه «کَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۲) بلکه حتم ربکم علی نفسه کذا، بلکه قضی ربکم علی نفسه کذا درست است این حتمی است اما حاتم خود اوست، درست است مقضی است اما قاضی خود اوست، درست است مکتوب است اما کاتب خود اوست چون خود اوست و عمل می کند لذا «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (۳) سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) یک چهار پنج صفحه ای در ذیل آیه ی سوره ی «انعام» مطالبی مرقوم

فرمودند «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در ذیل این آیه محلّ بحث سوره ی «مریم» ده صفحه مرقوم فرمودند راجع به حکم خدا و راجع به فعل خدا این می شود پانزده صفحه، مقداری هم در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» اشاره فرمودند اگر کسی پایان نامه ی علمی یعنی علمی که بشود به آن گفت سواد است چیزی بنویسد جبر چیست، تفویض چیست، حکم عن الله چیست، فرق حرف معتزله که می گویند یجب علی الله با حرف امامیه که می گویند یجب عن الله چیست این از لطایف بیانات اهل بیت است که این حکمای بعدی از آنها استفاده کردند که چیزی بر خدا واجب نیست همه ی وجوبها از خداست و اگر در سوره ی «انعام» دارد «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» اسمی را خدای سبحان بر اسم دیگر حاکم کرده است نه چیزی را بر ذات حاکم کرده باشد لذا ضرورت هست منتها ضرورت عن الله است نه علی الله یقیناً خدا این کار را می کند نه باید بکند چون چیزی در جهان خارج از فعل خدا نیست که حاکم بر فعل خدا باشد خداست و افعال او و اسمای حسنا ی او و لا غیر دیگر از خارج چیزی حکم بشود فرض ندارد بنابراین نمی شود گفت که العدل حسن نسبت به خدا و غیر خدا یکسان است خدا محکوم این قانون است خب عدل را، حُسن را، ربط حسن به عدل را از هستی او داریم اگر هستی نباشد این روابط برقرار نیست درست است که لوازم اشیاء و لوازم ضروری جعل ندارد اما جعل تألیفی ندارد یک، جعل بسیط مستأنف ندارد دو، یعنی نمی شود بعد از ایجاد اربعه زوجیت را به اربعه داد که بشود جعل تألیفی این چنین نیست برای زوجیت یک جعل بسیط جدایی باشد این چنین نیست بلکه امر سوم است و آن این است که جعل زوجیت به جعل اربعه است این چنین نیست که اگر گفتند ذاتی علت نمی خواهد یعنی می شود واجب الوجود ذاتی علتی جدای از علت ذات نمی خواهد نه اصلاً علت نمی خواهد ذاتی شیء لم یکن معللاً- ای لم یکن معللاً- بعلة زائده علی عله زائده علی عله ذاته» زوجیت غیر از علت اربعه علت دیگر نمی خواهد نه اینکه زوجیت علت نمی خواهد زوجیت خب ممکن الوجود است چطور می شود ممکن الوجود علت نخواهد بنابراین منتها بعضی از فرمایشات سیدنا الاستاد در این بخش که تقریباً ده صفحه مرقوم فرمودند قابل ملاحظه است یعنی قابل تأمل است یعنی قابل نقد است که ایشان فرمودند چیزی بر خدا حاکم نیست یا عقل حکم می کند عقل در هیچ جا حکم ندارد چه درباره ی خدا چه درباره ی غیر خدا عقل یک آفتاب بی خاصیتی است آفتاب هم روشنی دارد هم دهها خاصیت کار از آفتاب برمی آید حرارت می دهد، درختها را می پروراند، میوه ها را شیرین می کند و مانند آن، عقل یک آفتاب بی خاصیت است هیچ یعنی هیچ کار از عقل ساخته نیست فقط روشن می کند جهان دارد می گردد عقل دستور می دهد، عقل فلان کار را می کند این طور نیست عقل یک نورافکن جهانی است که فقط می بیند صراط را خدا آفرید، اشیاء را خدا آفرید، موضوعات را خدا آفرید، محمولات را خدا آفرید، روابط موضوع و محمول را خدا آفرید، این نورافکن قوی نشان می دهد می گوید سم خوردی می میری نه سم را عقل آفرید نه مرگ را عقل آفرید نه ربط مرگ و سم را عقل آفرید فرمود ظلم کردی عاقبت ویرانی دارد عدل کردی عاقبت خوب دارد نه ظلم و عدل را او آفرید نه عاقبت خوب و بد را او قرار داد نه ربط آفرید نه ربط بین اینها را.

ص: ۲۸۹

۱- (۱۴). شرح منظومه، ج ۳، ص ۶۰۷.

۲- (۱۵). سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۳- (۱۶). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا «العقل ما عبد به الرحمان» جوابش چیست؟

پاسخ: همین دیگر چراغ است دیگر عبادت راه، راه راه، صراط را ذات اقدس الهی آفرید به پیغمبر فرمود: «أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» (۱) عقل این راه را می بیند، آن چاه را می بیند به ما می گوید اینجا راه است آنجا چاه.

پرسش: عقل را هم خود خداوند متعال خلق کرده.

پاسخ: بله خب این چراغ را خدای سبحان خلق کرده مثل اینکه آفتاب را خدا خلق کرده منتها ذات اقدس الهی به آفتاب هم نور داد هم حرارت داد هم دهها خاصیت دیگر عقل فقط تنها خاصیتش این است که سراج منیر است آن وقت این چراغ را که خدای سبحان در دل ما خلق کرده ما آمدیم گفتیم این بشری است نه الهی و آنچه را که با این چراغ می بینیم می گوئیم این علم بشری است دانش را کردیم سکولار دلمان می خواهد که فیزیک و شیمی هم نظیر رکعات نماز در روایات ما مشخص بشود اگر چیزی را این چراغ دید می گوئیم این علم الهی نیست علم اسلامی نیست. سرّش آن است که ما این صراط را اول و آخرش را قطع کردیم چه کسی صراط آفرید، از چه راه صراط آفرید، پایان راه چیست، همه ی اینها را ارباباً اربا کردیم مثله کردیم فقط خلقت را از آن گرفتیم گفتیم طبیعت شده زمین این چراغی هم که در درون ما خدا روشن کرده گفتیم برای ماست بشری است بعد بگوئیم زمین شناسی علم بشری است خب شما همه جا را مثله کردید این چراغ که برای اوست گفتید برای من است زمینی که اول تا آخرش را قطع کردید آیت خدا را برای چه خلق کرده چه کسی خلق کرده کجا باید برود روزی چه بوده است بعد چه می شود بعد شهادت می دهد بعد شکایت می کند، همه را از آن گرفتید پوست کردید یک تکه موجودی داشتید گفتید زمین بعد شدی زمین شناس بعد می گویی زمین شناسی سکولار است بعد می گوئید علم مگر می شود اسلامی خب معلوم که کار اوست علم هم که چراغ است داده ی اوست عالم هم که مخلوق اوست ما اصلاً غیر اسلامی چیزی نداریم اینها دلشان می خواهد همان طوری که رکعات نماز، جهر و اخفات نماز در روایات آمده ساختن زیردریایی هم همین طور در روایات باشد سرّش این است که عقل را که مثل نقل چراغ الهی است این را بشری کردند این بازگشتش به «أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (۲) است این داعیه ی ربوبیت دارد منتها حالا اسمش را نمی برد خب تو که یک تکه «مَنْنِي يُمْنِي» بودی «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي» (۳) بعد هم خدا فرمود قدری من به تو علم دادم به فعل مجهول ذکر کرده فرمود: «وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۴) یک مختصر علم دادیم یعنی کمی من این فتیله را کشیدم بالا- آن وقت شما آمدید گفتید من خودم زحمت کشیدم خودم عالم شدم این بارها به عرضتان رسید بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم قارون هم که غیر از این نمی گفت گفت «إِنَّمَا أَوْتَيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (۵) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم مگر او غیر از این می گفت اگر غیر از این می گفت که دیگر داعیه ی قبول الهیت نداشت که خیلی از ماها این طور فکر می کنیم به جای اینکه بگوئیم «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمُنْكَ» این دعاهایی که بعد از نماز به عنوان تعقیبات می گویند بخوانید «اللهم ما بنا من نعمة فمنك» (۶) یعنی همین خب علم چراغ است یک، این چراغ را او روشن کرده دو، فتیله را به وسیله ی انبیا بالا برده «وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۷) سه، گفت چراغ دادم کار مرا ببینید و مرا بپرستید ما این چراغ را برای خودمان دانستیم آنچه هم که کار خدا بود از خدا قطع کردیم شده زمین، شده علم طبیعی. به هر تقدیر این ده، پانزده صفحه ای که سیدناالاستاد مرقوم فرمودند بسیار مطالب عمیق دارد اما چند جای آن باید مورد نقد و ملاحظه قرار بگیرد که عقل به هیچ وجه حاکم نیست عقل کاشف است و اینکه بعضی از بزرگان دارند کار عقل جز ادراک چیزی نیست آن حق است شما فرمایش سیدناالاستاد امام (رضوان الله علیه)

در بحث مکاسب جلد دوم یا سوم بیع مراجعه کنید آنجا که می فرماید عقل کاری جز ادراک ندارد این از غرر فرمایشات سیدناالاستاد امام است که عقل واقعاً چراغ است از چراغ هیچ کاری بر نمی آید فقط روشن می کند که کجا راه است کجا چاه است یک دستگاه دیگری است که تصمیم می گیرد، یک دستگاه دیگری است که اراده می کند بحث اندیشه غیر از بخش انگیزه است این چراغ روشن می کند حکم بکند که باید این کار را بکنید این چنین نیست الآن طیب وقتی که حکم می کند می گوید آقا باید این کار را بکنی یعنی چه، گرچه این صورتش انشاءت ولی سیرتش اخبار است همان طوری که گاهی جمله ی خبریه به داعیه ی انشاء القا می شود که ظاهرش خبر است ولی باطنش انشاء دستورات طیب به عکس است ظاهرش انشاءت باطنش اخبار است وقتی طیب می گوید باید این کار را بکنید یعنی اگر این کار را کردید سالم می شوی نکردی سالم نمی شوی همین فرمانی در کار نیست از طیب چه ساخته است از چراغ چه ساخته است، راهنمایی این راهنمایی را برای اینکه ما به صورت عملی در بیاوریم کاربردی در بیاوریم به صورت امر و نهی به ما می گویند و گرنه امری و حکمی و دستوری که از ناحیه ی طیب نیست طیب کاری نمی کند فقط راهنمایی می کند واعظ همین طور است، مبلغ همین طور است، انبیای الهی همین طورند آن که حاکم محض است ذات اقدس الهی است.

ص: ۲۹۰

۱- (۱۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۳.

۲- (۱۸) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.

۳- (۱۹) . سوره ی قیامت، آیه ی ۳۷.

۴- (۲۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۵- (۲۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.

۶- (۲۲) . بحارالأنوار، ج ۸۳، ص ۷۴.

۷- (۲۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

پرسش: در اجتماع نقیضین فرمودید که متکی به ذات خداست یعنی چه؟

پاسخ: بله دیگر آن علم ذاتی ازلی بالذات است این ازلی بالغیر باید به او تکیه کند خدای سبحان می داند که وجود با عدم جمع نمی شود و این علم او هم علم صورت ذهنی نیست عین وجود اوست یعنی عین واقعیت است یعنی عین حقیقت است «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۱) این قضیه که صدق است برای اینکه مطابق با آن حق است آن حق است دیگر ما یک چیز دیگری داشته باشیم غیر از خدا که ازلی باشد _ معاذ الله _ آن وقت این قضیه اجتماع نقیضین صدقش با آن ازلی باشد آن وقت می شود دوتا موجود ازلی یکی خدا یکی غیر خدا غیر از خدا که نمی تواند چیزی موجود ازلی باشد که چون غیر از خدا هر چه هست ممکن است و هر ممکنی در مقام ذاتی خودش نیازمند است پس ضرورت ذاتی ندارد چه رسد به ضرورت ازلی اگر وجودی دارد فقیر الی الله هست تنها موجودی که ضرورت ازلی است دارد ذات اقدس الهی است آن وقت این قضیه که صدق است و حق است چون مطابق با علم الهی است و نفس الامر این گونه از قضایا علم ذات اقدس الهی است که آن ضرورت ازلی ذاتی دارد.

پرسش: حاج آقا این اجتماع نقیضین به هستی هست باز گشت ندارد؟

پاسخ: به هستی هست.

پرسش: به این قضیه باز گشت ندارد؟

پاسخ: نه، این به او بازگشت دارد «ثبوت الشیء لنفسه» اصل هوهویت هر چیزی خودش، خودش است بدیهی است نه اولی هر چیزی خودش، خودش است چرا؟ یک چرا دارد یک چونی چرا، چون که اگر خودش، خودش نباشد جمع نقیضین می شود وقتی به اینجا رسیدیم دیگر سؤال تمام می شود اصل هوهویت یعنی «ثبوت الشیء لنفسه» این بدیهی است و نه اولی برای اینکه سؤال دارد و جواب می طلبد اگر جمع نقیضین ممکن بود «ثبوت الشیء لنفسه» ضروری بود، «ثبوت الشیء لنفسه» ضروری نبود هم شیء خودش، خودش هست هم شیء خودش، خودش نیست اما چون اصل تناقض اصل حاکم است اصل هوهویت به او برمی گردد بنابراین ما چیزی در عالم نداریم که بر خدا حکومت کند این فعل خداست که بعضها مقدم بر بعض اند بعضها حاکم بر بعض اند بعضی آمر نسبت به بعض اند همان طوری که فرشتگان الهی این طورند «مَطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ» (۲) بعضیها متاع اند بعضی مطیع اسامی الهی این چنین است مظاهر اسمای الهی این چنین است پس آیات که دارد «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۳) درست است، آیاتی که دارد جالا له الحکم درست است، آیه ی سوره ی «رعد» که دارد «لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِهِ» درست است، آیه ای که «لَا يُشِئُ لِعَمَّا يَفْعَلُ» (۴) درست است آیه ی سوره ی مبارکه ی «انعام» و سوره ی «مریم» هم درست است برای اینکه «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۵) آنجا به صورت فعل معلوم آورده اینجا که فعل مجهول آورده در سوره ی «مریم» که «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» یعنی «حَتِّمَ رَبِّكَ عَلَى نَفْسِهِ» که «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» «قَضَى رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ» که «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا».

- ۱- (۲۴) . سوره ی لقمان، آیه ی ۳۰.
- ۲- (۲۵) . سوره ی تکویر، آیه ی ۲۱.
- ۳- (۲۶) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶۷.
- ۴- (۲۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۵- (۲۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

مطالبی که مربوط به بخشهای قبلی بود به لطف الهی ارائه شد مطلبی که مربوط به «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» بود مقداری بیان شد تتمه ی آن مانده است. عصاره ی این مطلبی که به قضای حتم این کار نسبت به بعضی از اوصاف الهی مطرح می شود این است که ذات اقدس الهی نسبت به اصل خلقت علت تامه است زیرا هیچ موجودی نبود که به عنوان شرط یا مانع مطرح باشد اگر خدا بخواهد اصل خلقت را طرح کند می شود علت تامه این مطلب اول. نسبت به صادر اول که در بعضی از روایات دارد اول چیزی که خدا خلق کرد نور جد ما بود که ائمه (علیهم السلام) فرمودند یا از خود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد که اول چیزی که خدا خلق کرد نور من بود یا در برخی از تعبیرات آمده است اول چیزی که خدا خلق کرد عقل بود خداوند نسبت به آن صادر اول علت تامه است این هم مطلب دوم. چیزی نبود که به صورت شرط یا مانع مطرح بشود. مطلب سوم آن است که خداوند نسبت به موجودات جزئی، آسمان، زمین و مانند آن فاعل تام است نه علت تامه یعنی هستی بخش فقط خداست لکن اگر فلان گره، فلان مجموعه، فلان آب، فلان خاک بخواهد یافت بشود شرایطی دارد که باید حاصل بشود موانعی دارد که باید مرتفع بشود تا فیض را دریافت بکنند پس نقص در قبول قابل است نه در فعل فاعل این هم مطلب سوم. مطلب چهارم این است که کل این مجموعه ملک و ملوک خداست هم او مالک دنیا و آخرت است هم ملک دنیا و آخرت است هم «بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱) ما مالک بودن را می فهمیم، ملک بودن را می فهمیم ولی درباره ی «فَسَيَجْعَلَنَّ الَّذِينَ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» دشواری داریم که بعضیها متوجه می شوند بعضیها متوجه نمی شوند برای اینکه ما هم جزء اشیائیم ملکوتی داریم ملکوت ما به دست اوست این ملکوت ما چیست، چگونه ما دست او را نمی بینیم ملک او هستیم، ملک او هستیم «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (۲) اینها را می فهمیم اما ملکوت ما به دست اوست برای بعضیها دشوار است این هم مطلب بعدی خب، چون کل جهان ملک و ملوک اوست و به ید او ملکوت اوست لذا «لَا يَسْتَأْذِنُ عَمَّا يَفْعَلُ» (۳) هر کاری بکند جا دارد این معنا که او هر چه بکند صحیح است آن طوری که امامیه می گوید غیر از آن طوری است که اشاعره می پندارند تفکر اشعری این است که عقل را در ادراکات اصلی اش معزول می داند قائل به حُسن و قبح عقلی نیست چون قائل به حُسن و قبح عقلی نیست می گوید حُسن آن چیزی است که خدا انجام بدهد، قبیح چیزی است که نکند اما ما قبل از این چیزی داشته باشیم به نام حُسن عدل و قبح ظلم که عقل ادراکی داشته باشد این نیست هر چه او امر کرد حُسن است، هر چه او نهی کرد قبیح است این یک حرف باطلی است یک حرف صحیحی است که امامیه دارند و آن این است که عقل همان طوری که در بخش بود و نبود یعنی حکمت نظری یک سلسله بدیهیاتی دارد در بخش باید و نباید یعنی حکمت عملی یک سلسله بدیهیاتی دارد نظری مطالب پیچیده ی حکمت نظری به آن مطالب بدیهی حکمت نظری ختم می شود لذا می شود علم استدلالی، مطالب پیچیده ی حکمت عملی به این بدیهی حکمت عملی ختم می شود لذا می شود علم استدلالی فقه استدلالی است، اصول استدلالی است، اخلاق استدلالی است، حقوق استدلالی است، چون به این بدیهیات برمی گردد منتها زیربنای

همه ی این بدیهیات آن مبدءالمبادی است که اصل عدم تناقض است. عقل نزد امامیه در ادراک حُسن عدل و قبح ظلم مستقل است ولی مع ذلک «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» (۴) را می پذیرد برای اینکه عقل می گوید هیچ فاعلی حق ندارد بیش از حدّ خودش کار انجام بدهد اما همین عقل می گوید صدر و ساقه ی عالمِ مُلک و مُلک اوست او هر چه انجام بدهد کار خودش را انجام می دهد در مُلک خودش انجام می دهد دیگری در کار نیست صاحب حقی نیست که خدا به حقّ او تعدّی کند پس اگر اشعری گفت «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» برای اینکه آن مُدرک اصلی را نمی پذیرد این قانون حسن عدل و قبح ظلم و ذاتی بودن این حکم عقل نظری را نمی پذیرد او هر چه بکند خوب است امامیه وقتی که می گوید «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» نه برای آن است که این حکم عقل را نمی پذیرد حکم عقل را می پذیرد عقل مستقلاً چیز می فهمد و حکم می کند منتها همین عقل می گوید خدا در مُلک و مُلک خود کار می کند به حقّ دیگری تعدّی نمی کند این هم یک مطلب.

ص: ۲۹۲

۱- (۱) . سوره ی یس، آیه ی ۸۳.

۲- (۲) . سوره ی ملک، آیه ی ۱.

۳- (۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۴- (۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی وقتی صحف آسمانی نازل کرد، قرآن و تورات و انجیل نازل کرد، انبیا فرستاد اسمای حسناى خود را برای مردم شرح داد او حیّ است او حلیم است او قدیر است او سمیع و بصیر و مُدرک و متکلم است و حکیم است و ظلم نمی کند و برای اشیاء هندسه ای معین کرده است «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (۱) «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (۲) با هندسه عالم انجام داد بعد فرمود: «من اعطى كل ذي حق حقه» خدایی که حقّ هر مستحقّی را که خودش استحقاق آفرید با یک فیض گدا آفرید با فیض دیگر به گدا پاسخ مثبت داد فرمود این حقوقی که من برای اشیاء و اشخاص قرار دادم به اینها تعدّی نمی کنم «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» (۳) «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۴) و مانند آن. در این فضا عقل جدال می کند نه برهان به خدا عرض می کند شمایی که حکیمی، شمایی که وعده دادی مؤمن را به جهنم نبری، شمایی که وعده دادی همه را هدایت کنی، ربّ العالمینی، برای هدایت انبیا می فرستی چرا فلاّن کار را نکردی اینجا جا دارد این را در سوره ی مبارکه ی «نساء» خواندیم که فرمود ما انبیا را فرستادیم «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۵) که این «بَعْدَ» گرچه ظرف است و مفهوم ندارد لکن چون در مقام تهدید است دارای مفهوم خواهد بود فرمود ما انبیا را فرستادیم تا در صحنه ی قیامت که روز احتجاج است مردم به من نگویند علیه من حجّت اقامه نکنند نگویند خدایا تو که می دانستی ما با مُردن نمی پوسیم، از پوست به در می آیم، مهاجریم، هجرت می کنیم، از عالمی به عالم دیگر وارد می شویم اینجا هم یک وسایل دیگری است یک امور دیگری است که در دنیا وجود ندارد آنچه در دنیا وجود داشت اینجا نیست آنچه در اینجا هست در دنیا وجود ندارد اینجا یک مدارک دیگر می خواهد یک زندگی دیگر می خواهد چرا یک راهنما نفرستادی که به ما بگوید بعد از مرگ خبری هست اگر ما انبیا نفرستیم مردم در قیامت احتجاج می کنند «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» که به مردم حقایق را تبشیر و انذار کنند «لِيَايَأَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» خب در این فضا خدا برای خود

مقرر کرده است که انبیا بفرستد لذا در سوره ی مبارکه ی «بینه» فرمود جامعه از نبی، نبی از جامعه جدا نیست «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (۶) اینها تکان نمی خورند مگر اینکه پیغمبر با آنها هست اولین کسی که در عالم خلق شد یا پیغمبر است یا پیغمبر دارد البته این برهان معروف که چون انسان اجتماعی است مدنی بالطبع است قانون می خواهد این برای غالب مردم است وگرنه آن انسان اولی یا پیغمبر است یا پیغمبر می خواهد انسان یک نفر هم باشد راهنما می خواهد ولو اجتماعی هم نباشد ولو نیاز به قانون نداشته باشد برای اینکه یک نفر مسافر است دیگر برای یک مسافر بالأخره شما باید راهنما بفرستید یک انسان روی زمین باشد الا ولابد یا خودش پیغمبر است یا پیغمبر دارد لذا اولین انسان آدم (سلام الله علیه) بود که پیغمبر بود ممکن نیست بشر بدون راهنما رها بشود خب، این می شود جدال احسن.

ص: ۲۹۳

- ۱- (۵) . سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.
- ۲- (۶) . سوره ی رعد، آیه ی ۸.
- ۳- (۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۲۰.
- ۴- (۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.
- ۵- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.
- ۶- (۱۰) . سوره ی بینه، آیه ی ۱.

پرسش: استاد در آیه ای از آیات قرآن خداوند می فرماید یا موسی ما تو را فرستادیم برای قومی که پیغمبر نداشت.

پاسخ: بله خب، اینها به آنها نرسید زبان فطرت بود که درباره ی سوره ی مبارکه ی «جمعه» هم همین طور است، «یس» هم همین طور است که اینها در غفلت بودند منتها پیغمبر نداشتند اوصیای پیغمبر بودند، علما بودند که جانشین، مردم حجت می خواهند حجت سه تاست یا پیغمبر است یا جانشین پیغمبر یا نظیر مالک اشتر است که رفته به مصر علما بالأخره حرف انبیا را می رسانند حجت باید بر مردم قائم باشد در زمانی که خود پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تشریف داشتند مگر صدر و ذیل حجاز را حضرت تشریف می بردند با نبود امکانات آن روز آن وقتی که خود حضرت امیر (سلام الله علیه) حجت خدا به عنوان خلیفه ی ظاهری مثل خلیفه ی باطنی بودند مگر در مصر حضور داشتند یا در ایران حضور داشتند ایران آن روز چندتا استانداری داشت کل خاورمیانه را وجود مبارک حضرت امیر اداره می کرد هم امپراطوری شرق حجاز به نام ایران فتح شده بود هم امپراطوری غرب حجاز به نام روم فتح شده بود مجموعه ی این خاورمیانه یک دولت و یک مملکت بود و حاکمش هم حضرت امیر برای این مناطق استاندار می فرستاد با علمای آنجا که سادات و فرزندان پیغمبر آمدند خب روح تشیع را پیدا کردند آنجا که سربازان تیم و عدی رفتند طور دیگر در آمدند بنابراین باید حجت خدا برسد ولو در زمانی که خود پیغمبر آنجا صادق است فرمود: «إِنْ مِنْ قَرَيْهِ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱) درست است، «وَإِنْ مِنْ أُمَّهِ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۲) این درست است، «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» (۳) که «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۴) درست است به هر تقدیر فرمود حجت خدا باید تمام بشود آن وقت اینجا می شود جدال احسن در این فراز در این مقطع می شود «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در دو جای سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که قبلاً بحثش گذشت این تعبیر آمده خدا لازم کرده است یعنی اسمی بر اسم دیگر حاکم است نه اینکه عامل دیگری بر کار خدا حکومت کرد یا بر خود خدا _ معاذ الله _ حاکم باشد این خدایی که رب است می خواهد عالم را اداره کند با چه چیزی دارد اداره می کند با حکمت دارد اداره می کند، با عدل دارد اداره می کند، با رحمت دارد اداره می کند، خب «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در دو جای سوره ی مبارکه ی «انعام» در محل بحث هم فرمود: «ثُمَّ نُجِى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا» این «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» قضا برای خدا، قدر برای خدا، مقضی فعل خدا، مقدور فعل خدا بعضی از اسماء هستند که در عین تعدد با وحدت هماهنگ اند مثل عالم و معلوم شیء می تواند به خودش عالم باشد این اتحاد عالم و معلوم ممکن هست اما اتحاد خالق و مخلوق ممکن نیست، اتحاد علت و معلول ممکن نیست، اتحاد حاکم و محکوم ممکن نیست چگونه ذات اقدس الهی قاضی و مقضی است، حاکم و محکوم است این بر اساس اسمای حسناى الهی سبحان که فعّال ما یشاء است تربیب و تربیت موجودات به عهده ی اوست این تدبیر، این تربیب و این تربیت محکوم حکمت است حکمت دستور می دهد که این چنین زمین و زمان را بیروان او هم می پروراند پس قاضی حکمت است، قاضی رحمت است، قاضی عدل و احسان است مقضی فعل خداست فعل خدا برابر با عدل خدا، حکمت خدا سامان می پذیرد پس بنابراین این «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» با جدال همراه است و نمونه هایش هم ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «نساء» مشخص کرد و حُسن و قبح عقلی هم محفوظ است و عقل هم این چنین می گوید و شارع مقدس هم امضا کرده است که عقل حکم می کند و من برای اینکه زیر سؤال نروم انبیا فرستادم. از این مجموعه برمی آید که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ». (۵)

- ۱- (۱۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۵۸.
- ۲- (۱۲) . سوره ی فاطر، آیه ی ۲۴.
- ۳- (۱۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.
- ۴- (۱۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۵- (۱۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

مطلب بعدی آن است که در این جمع بندی آیات که قرآن «یفسِّر بعضه بعضاً» این دو تا آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که سخن از «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»^(۱) است با آن آیه ی سوره ی مبارکه ی «نساء» که «لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»^(۲) و با این آیه ی محلّ بحث سوره ی «مریم» که «كَأَنّ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» با آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»^(۳) یک رساله ی عمیق علمی می شود چون مجموعه ی فرمایش ایشان تقریباً در حدود بیست صفحه است مطالبی که در این روزها گفته شد جمعاً بیست صفحه می شود چهل صفحه، یک شصت صفحه ای هم از منابع و اقوال و آرای متکلمان و دیگران که اضافه بشود یک رساله ی صد صفحه ای رساله یعنی رساله که یک محقق به خودش اجازه بدهد این را باز کند یک صفحه اش را بخواند نه اینکه همین که باز کرده بگذارد داخل سطل یک رساله ی عمیق علمی این شیخ انصاری رساله نوشته، نراقی رساله نوشته اینها را می گویند رساله آنها هم که در سنّ هشتاد سالگی نوشتند که آنها هم همین در سنّ شماها بودند نوشتند دیگر بخشهای وسیعی از رساله ها و نوشته های مرحوم نراقی و سید صاحب ریاض و شیخ انصاری و این بزرگان در همین سنّ سی سالگی و اینها بود دیگر در سنّ شماها بود اگر کسی دست به قلم نکند تا آخر عوام می ماند وجود مبارک پیغمبر در مجلس نشسته بود مطالب علمی مطرح کرد یکی از اصحاب عرض کرد که یا رسول الله مجلس شما خیلی علمی و شیرین است وقتی از اینجا بیرون رفتیم دیگر لذت نمی بریم فرمود چرا به من می گویی «استعن بيمينك»^(۴) به دست بگو این قلم را بگیر، این کاغذ را بگیر آنچه من می گویم بنویس روی آن کار بکن، فکر بکن، تضارب آراء بکن می شود یک رساله ی عمیق علمی «استعن بيمينك» اینکه وجود مبارک امام صادق به برخی از اصحاب فرمود تحقیق علمی بکن «فإنّ منّ فوزّ كتيبك بنيك»^(۵) یعنی اگر تو مُردی چهارتا کتاب خطی خودت را بچه ها ارث ببرند نه اینکه کتاب بخری در قفسه بگذاری به بچه ها ارث بدهی «فإنّ منّ فوزّ كتيبك» نه «كُتِبَ غيرك» «كُتِبَ بنيك» تو چهارتا کتاب بنویس، چهارتا رساله ی علمی بنویس که به بچه ها برساند که اینها بشوند وارث فرهنگی تو.

ص: ۲۹۵

- ۱- (۱۶). سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۲- (۱۷). سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.
- ۳- (۱۸). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۴- (۱۹). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۲.
- ۵- (۲۰). مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۲.

مطلب بعدی آن است که ما یک سلسله امور داریم ابدی است یک سلسله امور داریم ازلی است خب ازلی یعنی مادام بر نمی دارد ثبوت محمول برای موضوع ضروری است مادام ندارد بالقول المطلق ابدی هم همین طور است در جریان بهشت حالا نسبت به جهنم اگر احیاناً اختلافی باشد نسبت به بهشت که دیگر اختلافی نیست که ابدیت بهشت مفروق عنه است «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (۱) این ابدیت، ابدیت بالذات نیست آن ابدی بالذات فقط خداست این بهشت که ابدی است ابدی بالعرض است نه ابدی بالذات و اگر اصرار کتاب و سنت نبود که بهشت ابدی است و قیامت ابدی است اذهان ساده نمی پذیرفت که بهشت ابدی باشد چون ابدیت را درک نمی کنند مگر می شود چیزی ممکن الوجود باشد و ابدی و اگر همین اصرار در طرف ازلی بودن بود هم می پذیرفتند ولی چون این اصرار در طرف ازلی بودن فیض نیست یک چند دلیلی هست که فیض او دائم است او «دَائِمُ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ» (۲) است او «دَائِمُ الْفَيْضِ عَلَى الْبَرِيَّةِ» است، «كُلٌّ مِّنْهُ قَدِيمٌ» است طبق بیان نورانی وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین آن طوری که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب قیام توحید نقل کردند حضرت خطبه ای را ارائه فرمودند بعد «ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ» این اشعار را هم مرحوم صدوق در توحید نقل کردند بعد از اینکه آن خطبه را ایراد فرمودند: «ثُمَّ أَنْشَأَ» نه «أَنْشَدَ»، «ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: وَ لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْحَمْدِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْجُودِ مَوْصُوفًا» (۳) خدا دائماً جواد بود خب جود صفت فعل است دیگر منتها اینها هشت، ده تا روایت دم دستی و نقد است مثل ابدیت بهشت نیست که پُر باشد و اگر پُر نبود قرآن از ابدیت بهشت کسی باور نمی کرد یک موجود ممکن بشود ابدی الآن هم باور نمی کنند که فیض او ابدی است

ص: ۲۹۶

۱- (۲۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۷.

۲- (۲۲) . مصباح الكفعمی، ص ۶۴۷.

۳- (۲۳) . التوحید، ص ۳۰۹.

هم فرق بین فیض و مستفیض دشوار است، هم پذیرش ازلیت فیض سخت است آسمان حادث است، زمین حادث است، ارواح حادث اند، مخلوقات حادث اند، انبیا حادث اند، عرض حادث است، فرش حادث است اما «والفیض منه» آن وجه الله که فیض است

فالفیض منه دائم متّصل و المستفیض دائر و زائل (۱)

اینها دائماً رفت و آمد می کنند محدودند ما موجود باقی در عالم ماده نداریم فضلاً از قدیم اما او «دائم الفیض علی البریه» است به هر تقدیر اگر نداشتیم که سؤال نیست اگر یک موجود ازلی داشتیم مثل قضیه «النقیضان لا یجتمعان» این حتماً باید ازلی بالعرض باشد خود «النقیضان» که ما می گوئیم در ذهن ماست ما که نباشیم و ذهن هم نباشد و قضیه هم نباشد دیگر این مسائل مطرح نیست حالا- که هستیم این را به عنوان قضیه ضرورت ازلی درک می کنیم و این قضیه صادق است پس یک مطابق ازلی باید داشته باشیم آن مطابقی که این قضیه در اثر انطباق با او صادق است او حتماً به علم ازلی حق برمی گردد قهراً این قضیه می شود ازلی بالعرض نه ازلی بالذات و اگر - معاذ الله - الله نبود این قضیه هم نبود چرا، برای اینکه اگر الله نبود می شود عدم محض در عدم محض که «النقیضان» نیست ما باید وجودی داشته باشیم عدمی بگوئیم این عدم غیر از این وجود است یا این وجود را رفع بکنیم بگوئیم رفع این وجود با خود این وجود جمع نمی شود «نقیض کلّ رفع أو مرفوع» اگر - معاذ الله - خدا نباشد «النقیضان لا یجتمعان» پایگاهی ندارد گرچه ما در مقام اثبات می گوئیم رفع خدا مستحیل است چون او عین هستی است اما در مقام اثبات این حرف را می زنیم تکیه گاه ما باید به آن ثبوت واقعی باشد مطابق باشد، بنابراین بر اساس این تحلیل چون این قضیه ضرورتش ضرورت ازلی اش بالعرض است نه بالذات قهراً آنکه بالذات است می شود ضرورت ذاتی نه ضرورت ازلی و بهشت هم که ضرورت ابدی بالعرض است این چون ابدی بالعرض است ضروری مادام الذات یا دائم مادام الذات است نه ازل دیگر برای ازل نیست چرا، چون وقتی بالعرض شد معنایش این است که تابع غیر است اگر غیر او را عطا نکند او نیست اگر غیر او را عطا بکند هست پس معلوم می شود ابدیتش مادام است نه ابدیت ازلی تنها موجودی که ازلیت و ابدیت که جمع هر دو را از او به سرمد یاد می کنند هست آن فقط ذات اقدس الهی است. سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در این بیست صفحه یعنی آنچه در ذیل آیات سوره ی مبارکه ی «انبیاء» دارند و در سوره ی مبارکه ی «مریم» دارند نقدی دارند می فرمایند این آقایان که می گویند این فعل نسبت به ذات اقدس الهی نسبت به قدرت بالامکان است و نسبت به حکمت بالضروره چون حکمت اگر ذاتی حق تعالی باشد این معنایش این است که این هم بالضروره است هم بالامکان اگر غیر باشد که محذور دیگر لازم دارد این نقد ایشان وارد نیست برای اینکه اشیاء بالقیاس الی القدره ممکن الصدورند و قدرت فاعل تام است نه علت تامه، معلول را وقتی به فاعل تام اسناد بدهند امکان است ضرورت نیست وقتی شرایط محقق شد و موانع رخت برست همین معلول بالقیاس به علت تامه نه فاعل تام می شود ضروری هم ضروری بالقیاس هم ضروری بالغیر لذا آنچه را که امامیه تعبیر می کنند می گویند این «یجب عن الله» مطلب تامی است «یجب علی الله» نیست چیزی بر خدا حاکم باشد که معتزله می پندارند «یجب عن الله» است شما در تمام فرمایشات مرحوم بوعلی وقتی بررسی می کنید همه اش سخن از «یجب عن الله» است برای اثبات تشیع و تسنن یک محقق یک وقت است انسان به مدح و قطع نگاه می کند می بیند او از کدام خلیفه تعبیر کرده از کدام خلیفه تعریف کرده این با آن تقیه هایی فراوانی که بود معیار نیست برای تشخیص تشیع و تسنن یک

محقق باید معانی و معارف کتاب او را بررسی کرد کاری به مدح و قدحی که پشت سر هم با تقیه همراه است معیار نیست
 نباید آنها را کار داشت اگر کسی رساله ای نوشته در آن رساله مجبور بود از خلفا حمایت کند تعریف کند این نشانه ی تسنن
 او نیست اما وقتی وارد این رساله می شوید می بینید وضو را برابر امامیه معنا کرده، سه طلاق را برابر امامیه معنا کرده، متعتان
 را برابر امامیه معنا کرده همه ی احکام فقهی و حقوقی را برابر با قال الصادق و قال الباقر (علیهما السلام) معنا کرده شما یقین
 پیدا می کنید این شیعه است دیگر آنجا که در اول از کسی تعریف کرده در عصری که جز خفقان چیز دیگر نبود خب مجبور
 بودند آن طور تعریف بکنند دیگر یک وقت سیدناالاستاد مرحوم آیت الله عظمای محقق داماد در حین درس من دیدم که آن
 جزوه ای که آوردند که از آن دارند می خوانند اشک از چشمان این سید بزرگوار ریخت آن وقتی بود که روایتی را از
 وجود مبارک امام کاظم داشتند می خواندند که امام کاظم دارد به هارون ملعون با او سخن می گوید بعد در متن سخنان
 فرمایشاتشان فرمود: «یا امیرالمؤمنین» من دیدم اشک از چشم ایشان ریخت که طوری می شود که وجود مبارک امام زمان،
 حجت خدا، امام کاظم به آن ظالم شقی بفرماید «یا امیرالمؤمنین» اینها معیار نیست اگر مطالب یک کتاب برابر قال الصادق و
 قال الباقر بود این شخص می شود شیعه لذا شما می بینید مرحوم آقا بزرگ تهرانی (رضوان الله علیه) که این از برکات امامیه
 بود از مفاخر امامیه بود غالب مصنفات مرحوم بوعلی را در الذریعه آورده الذریعه الی تصانیف الشیعه به هر تقدیر این «یجب
 عن الله» است نه «یجب علی الله» این هم که فرمود: «كَانَ عَلَي رُبُّكَ» مقام ربوبیت است نه مقام هویت این مقامی که باید تدبیر
 بکند برابر آن مقام برتر که اسم اعظم از آنجا شروع می شود او حاکم است این اسم عظیم محکوم، چون آن اسم اعظم حاکم
 است این اسم عظیم محکوم هم تعدد محفوظ است هم «كَانَ عَلَي رُبُّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» صادق است در سوره ی مبارکه ی «انعام»
 که دو جا طرح شد یکی آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «انعام» است «قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اول فرمود ملک و
 مُلْك اوست او مقهور چیزی نیست پس «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (۲) این «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» هم نه معنی اینکه عقل معزول است عقل
 هم همین را می گوید خب کسی در ملک خودش دارد کار می کند این نباید بگوید چرا آنجا این کار را کردی چرا آنجا
 این کار را نکردی که چون حقی برای دیگری نیست تعدی حق دیگری نیست «قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ» (۳) این
 مقام اول، همین الهی که مالک مطلق یک، ملک مطلق دو، ملکوت کل شیء بالقول المطلق به دست اوست سه، «كَتَبَ عَلَي
 نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۴) بنا گذاشت هندسه ی عالم را به دست رحمت بدهد این در آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «انعام» در آیه
 ی ۵۴ سوره ی مبارکه ی «انعام» هم فرمود: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» که این چندبار این مضمون
 خوانده شد فرمود اینهایی که می آیند پای درس تو، مجلس تو، سخنرانی تو، سلام مرا به آنها برسان یا خودت به آنها سلام
 بکن اینکه می بینید خطبای نماز جمعه اول سلام می کنند چون دستور الهی است فرمود استاد به شاگردان سلام بکند
 فرمود: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا» قبل از اینکه درس را شروع بکنی «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» اینهایی که مستمعین عادی اند
 سلام را از تو تلقی می کنند آنها که جزء اوحدی از مستمعان اند سلام مرا تلقی می کنند سلام مرا به آنها برسان «فَقُلْ سَلَامٌ»
 یعنی «سلام الله علیکم» این خاصیت مجلس درس «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» این دو آیه در سوره ی
 مبارکه ی «انعام» آیه محل بحث هم که «كَانَ عَلَي رُبُّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» که این روزها محل بحث قرار گرفت و آیه ی ۲۳ سوره
 ی مبارکه ی «انبیاء» هم این است که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» سیدناالاستاد می فرماید این دو معنا دارد هر دو صحیح
 است منتها یکی اصح دیگری صحیح، یکی اقوا دیگری قوی، یکی اعلی دیگری عالی ما بگوییم «لَا- يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» چرا،
 چون کل عالم ملک اوست حدی معین نشده این اگر در ملک خودش بخوهد تصرف بکند، در ملک خودش بخوهد
 تصرف بکند، در ملکوت خودش بخوهد تصرف بکند تعرض حق کسی نیست ظلم فرض ندارد دوم که صحیح است نه

اصح، قوی است نه اقوا این است که او چون برابر حکمت کار می کند هرگز زیر سؤال نمی رود چرا آن اولی اصح است می فرماید با سیاق آیات سازگار است سیاق آیات در این است که عالم کلاً ملک و مُلک اوست در آیه ی قبل فرمود: «وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَن عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ * أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (۵) او که ربّ العرش است فرش هم برای اوست چون ربّ العرش و الفرش است «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (۶) خب این معنای دقیقی است که ایشان می فرمایند مطلب حق است لکن در اثنا آن دو تا نقد را باید توجه داشت «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» برای اینکه در مال خودش دارد کار می کند این نه معنایش این است که عقل حق اظهارنظر ندارد عقل کاملاً حق اظهارنظر دارد چون چیزی می فهمد یک چراغ قوی است اما همین چراغ می بینی که او در ملک خودش دارد تصرف می کند دیگر اگر کسی خانه ای داشت، فرش داشت، لوازمی داشت در آن فرش و لوازم دارد تصرف می کند این عقل که بیدار است می گوید حق خودش است دیگر در خانه ی خودش است در ملک خودش است دیگر نه اینکه او _ معاذ الله _ بی گدار به آب می زند خیر، حدی نیست تا بگوییم این حد را تعیین کنند اما آن بحثی که در روزهای قبل گفته شد که عقل یک آفتاب بی خاصیت است برای همین است عقل فقط چراغ خوبی است نشان می دهد چه چیزی بد است چه چیزی خوب است کجا راه است کجا چاه است این عقل نظری است که می فهمد اما مسئله ی جزم و تصدیق و شهود و ادراکات برای اوست، اما آنکه باید تصمیم بگیرد عقل عملی است که «ما عبد به الرحم؟» و اکتسب به الجنان» (۷) چون قبلاً این بحث مبسوطاً بازگو شد الآن به سرعت رد می شویم که به اذان نرسیم در بدن ما چهار حالت است مشابه این حالت‌های چهارگانه در درون ما هم هست در بیرون بدن ما، ما یک مجاری ادراکی داریم یک مجاری تحریکی یک چشم و گوش داریم که می فهمند، یک دست و پا داریم که کار می کنند این چهار حالت دارد یا هر دو قوی اند مثل کسی که چشمش خوب می بیند گوشش خوب می شنود این وقتی خطر را دید یا شنید با دست و پا فرار می کند خودش را نجات می دهد گروه دوم کسانی اند که مجاری ادراکی شان قوی است یعنی چشم روشنی دارند بازی دارند، گوش شنوایی دارند ولی دست فلج و پای اعرجی دارند خب احساس خطر کرده دیده که مار دارد می آید اما نمی تواند بدود برای اینکه فلج است. قسم سوم به عکس است کسی که دست و پای قوی دارد ولی کر و کور است چیزی درک نمی کند تا بدود قسم چهارم آن است که هر دوی آن ضعیف است هم کر و کور است هم لنگ و شل است این در بیرون ما، همین معنا در درون ما هم هست بعضیها بخش عقل نظری شان آن بخش متصدی و متولی اندیشه شان خیلی قوی است خیلی خوب می فهمند بخش عقل عملی که «ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» که جای عزم و اراده و نیت و اخلاص است خیلی قوی است می شود عالم متقی. گروه دوم کسانی اند که خوب می فهمند ولی این عقلی که «ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» این لنگ است و ضعیف است و فلج این می شود عالم فاسق. گروه سوم کسانی اند که نه، این عقل عملی شان خیلی قوی است هر چه بگویی عمل می کنند اما درکش ضعیف است می شود مقدس کم درک. قسم چهارم جاهل مُتَهْتِك است نه می فهمد نه عمل می کند آن بخشی که مربوط به اندیشه است هیچ یعنی هیچ کار از او ساخته نیست یک چشم قوی است از چشم که کاری ساخته نیست آنکه می دود پاست، آنکه از مار نجات پیدا می کند دست و پاست نه چشم، چشم یک چراغ یک آفتاب بی خاصیتی است آفتاب هزارها خاصیت دارد تمام این میوه های را او شیرین می کند تمام درختها را او می رویاند تنها نور نمی دهد که اما عقل فقط نور می دهد این عقل نظری آن که کار می کند آدم را از مشکل نجات می دهد از جهنم نجات می دهد به بهشت می رسد آن بخش عزم است و اراده است و «ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» این برای خودش جنودی دارد اینهاست، بنابراین اگر عقل نظری گفتند حاکم است حکومتش در حد ادراک است نه حکومت یعنی

قاضی و داور سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) این را هم نمی پذیرند می فرمایند عقل حاکم است ما حکومت و ولایت و امثال ذلك برای عقل نمی فهمیم عقل فقط یک آفتاب خوب ولی بی خاصیت همه جا را روشن می کند آن که باید تصمیم بگیرد عقل عملی است منتها آن که هماهنگ کننده است نفس است که «النفس فی وحدته کلّ القوی»^(۸) این نفس در بخش اندیشه از عقل نظر کمک می گیرد در بخش عمل از عقل عملی مدد می گیرد این اصطلاح عقل عملی که به اراده و امثال آن سرگرم است یک اصطلاح رایجی نیست آنکه رایج است همان است که ایشان می فرمایند ایشان عقل عملی را می گویند همان است که حکمت عملی درک می کند چون تعریف مشهور و تعبیر مشهور این است که عقل نظری بود و نبود را درک می کند عقل عملی باید و نباید را درک می کند این رایج بین حکما همین است که ایشان می فرمایند ولی این اصطلاح که خیلی رواج ندارد ولی اقوا به نظر می رسد این راه را طی کنیم زودتر به مقصد می رسیم این است که بود و نبود و باید و نباید هر دو را عقل نظری که عهده دار اندیشه است درک می کند عقل عملی کارش اراده و تصمیم و فعالیت است آن نفس است که با یک قوه می فهمد با یک قوه کار می کند و گرنه اگر بین اینها عامل هماهنگ کننده نباشد آنچه را که چشم و گوش درک کرد که دست و پا اطاعت نمی کند که این نفس که فی وحدتها کلّ القواست با بعضی از قوا می فهمد با بعضی از قوا کار می کند شما قضایایی که دارید موضوع قضیه جزئی است محمول قضیه کلی است ما قوه ای نداریم که هم جزئی را درک بکند هم کلی را که شما می گویند: «هذا الشخص انسان» هذا را با چشم می فهمید انسان را با عقل می فهمید قاضی لابد أن يحضره المقضى عليهما آن که حکم می کند الف، باء است باید هم الف را درک کند هم باء را ما چنین قوه ای نداریم که هم موضوع را درک بکند و هم محمول را درک بکند که اما چون «النفس فی وحدته کلّ القوی»^(۹) این نفس با حس جزئی را درک می کند با عقل کلی را درک می کند می گوید الف، باء است انسان زید انسان است.

ص: ۲۹۷

۱- (۲۴). شرح منظومه، ج ۵، ص ۲۱۲.

۲- (۲۵). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۳- (۲۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.

۴- (۲۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.

۵- (۲۸). سوره ی انبیاء، آیات ۱۹ _ ۲۲.

۶- (۲۹). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۷- (۳۰). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۸- (۳۱). شرح منظومه، ج ۵، ص ۱۸۰.

۹- (۳۲). شرح منظومه، ج ۵، ص ۱۸۰.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِعْيًا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمِذْدُ لَهُ الرَّحْمَنُ مِيزًا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و در مکه هم شرک حاکم بود هم تکاثر و دین آمد شرک را تبدیل کرد به توحید و تکاثر را تبدیل کرد به کوثر، هم در مسائل جهان بینی فرمود شرک باطل است و توحید حق، هم در مسائل ارزشی فرمود تکاثر شر است و کوثر خیر. این دو مشکل، مشکل رسمی مشرکین حجاز بود الیوم هم هر دو مشکل شما می بینید در جهان مخصوصاً در بخش غرب هست بخشهای مربوط به توحید و وحی و نبوت را در چند آیه بیان کردند اما آنچه مربوط به مسائل ارزشی است و خیر و شر، سعادت و شقاوت، کمال و نقص، سعادت و امثال ذلک برمی گردد در این آیه مطرح است آنها به صورت یک قیاس استثنایی می گفتند که اگر اسلام حق است وضع مسلمین باید بهتر از این می شد چون وضع مسلمین این طور نیست پس اسلام حق نیست این یک قیاس استثنایی و قیاس استثنایی دیگر این بود که اگر کفر باطل باشد کفار باید در ذلت و فلاکت و فقر و افلاس باشند چون این چنین نیستند معلوم می شود کفر باطل نیست الیوم هم احتجاج خلیها همین است به صورت قیاس استثنایی می گویند اگر اسلام حق بود مسلمانها پیشرفت می کردند چون پیشرفت نکردند معلوم می شود اسلام حق نیست و اگر کفر باطل بود کفار پیشرفت نمی کردند لکن چون پیشرفت کردند معلوم می شود کفر باطل نیست این مغالطه را قرآن کریم تبیین کرد، تحلیل کرد جوابش را داد فرمود معیار خیر و شر این نیست که شما می گوید یک چند روزی انسان مسافر است بعد ابدیتی در پیش دارد در روز حساب معلوم می شود که خیر چه بود شر چه بود سعادت با چه کسی است شقاوت با چه کسی است و مانند آن این یک، الآن که وقت حساب نیست الآن در صحنه ی امتحان است ثانیاً آنچه را که شما می گوید منشأ خیر است دیگران پیش از شما یک، بیش از شما دو، اینها را داشتند ما اینها را خاک کردیم این «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (۱) کذا و عاقبه کذا همین است فرمود قبل از شما کسانی بودند که به مراتب بیش از شما داشتند و شما یک دهم امکانات آنها را نداشتید یک، قدری جلوتر بروید کسانی بودند که تاکنون مثل اینها نیامده این دو، شما اگر تجربه ی تاریخی، آثار باستانی، میراث فرهنگی را مطالعه کنید می بینید همین است ما همه ی اینها را خاک کردیم اگر اینها معیار کمال و سعادت بود خب برای آنها بود دیگر لذا این آیات می شود بین، بین یعنی آفتابی، روشن که مطالب نظری با این بین می شود مبین حرف انسان یا باید بین باشد یا مبین یعنی یا باید خودش روشن باشد یا اگر تاریک است به وسیله ی برهان بشود مبین اینکه می گویند حرفی که نه مبین است نه مبین قابل گوش دادن نیست سرش همین است در اینجا فرمود آیات ما بین و شفاف و روشن است در مسائل دانشی مسائل اعتقادی و آنجا که به بود و نبود و هست و نیست یعنی جهان بینی برمی گردد ما برهان اقامه کردیم آنجا که به باید و نباید و خیر و شر و مسائل ارزشی است

همین حرف این است آنها استدلالشان به صورت قیاس استثنایی بود می گفتند «لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» (۲) در بخشی از آیات استدلالشان این بود که اگر این خیر بود مسلمانها پیشی نمی گرفتند لکن چون اگر خیر بود ما برنده می شدیم ذات اقدس الهی می فرماید خیر و شر را ما باید تعیین کنیم در همین آیه محل بحث فرمود آیه ی ۷۶ همین سوره «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» مشکل شما این است که شما مرگ را پوسیدن می دانید ما مرگ را از پوست به در آمدن می دانیم شما خیال می کنید پایان خط قبر است ما می گوئیم آغاز هجرت و میلاد جدید قبر است شما تنگ نظریدید دیدتان تا قبر است ما بلندنظریم دیدمان تا ابد است ما هنوز در راهیم اگر خیر و شر را بخواهید بسنجید باید به پایان امر بسنجید شما هنوز در آغاز راهید اگر در مسابقه ای می خواهید معلوم بشود که چه کسی برنده است در همان دقیقه ی اول معلوم نمی شود دقیقه ی نود معلوم می شود بالأخره الآن دو دقیقه یا سه دقیقه الآن شما بازی را شروع کردید اینکه معیار نیست اگر شما مسافرید کادح الی رب هستید «كَذْحًا فَمَلَأَقِيهِ» (۳) پس امر بعد از مرگ روشن می شود بر فرض هم در همین دو، سه دقیقه هم بخواهید حساب بکنید ما خیلی قوی تر و سرمایه دارتر و متکثرتر از شما را خاک کردیم این دوتا جواب دارد لذا فرمود: «وَإِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ» یعنی بر مردم مکه «آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» آیات ما شفاف و روشن است مگر انسان می میرد، مگر اندیشه می میرد الآن این فکری که در ذهن شماست مگر مُردنی است اگر فکر نمی میرد شما نمی میرید برای اینکه فکر، وصف شماست این قوانین علمی مگر مرگ برمی دارد مگر زمان و زمین برمی دارد مگر مکان و بومی بودن و غیر بومی بودن برمی دارد علم، علم است ثابت است اگر یک چیز ثابتی در جان شماست پس جان شما ثابت است چون وصف جان شماست ممکن نیست وصف یک موجود مجرد نمیر باشد و موصوف یک موجود بمیرد پس شما یک موجود ابدی هستید تازه هم بازی شروع شده مسابقه شروع شده و بنابراین آیات ما باین است «وَإِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» در فضای مکه آن وقت کفار به مؤمنین می گویند ما بهتریم به دلیل اینکه ما سرمایه داریم شما فقیرید همین، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» در جواب استدلالهای ما اینها به مؤمنین می گویند مناظره ای دارند استدلالی دارند یک محاجه متقابل دارند «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» می گویند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ» کدام یک از ماها بهتریم هر کدام از ماها بهتریم حق هم با ماست بهتری را هم در تکاثر می دانند قرآن آمده بهتری در کوثر است نه تکاثر این استدلال شما حق است یعنی این روش منطقی شما حق است که هر کسی خیر با اوست حق هم با اوست اما خیر در کوثر است نه در تکاثر به دلیل اینکه این می ماند و مزاحم کسی هم نیست آن هم که شما دارید تکاثر است نه می ماند و نه ما می گذاریم شما از آن استفاده کنید «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» این در این مناظره کفار به مؤمنین می گویند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» که مقام هم قرائت شده «وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» «ندی» یعنی مجلس آنجا که محفل شورا است می گویند دارالندوه، «ندوه» همان محفل خاص است «ندی» مجلس خاص است ما مجلس آرایی کردیم محفل ما، منزل ما، فرشهای ما، پشتیهای ما، تشکهای ما، پرده های ما بهتر از منزل شماست آن گاه ذات اقدس الهی دوتا جواب می دهد یکی اینکه «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» (۴) شما گفتید «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» می گوئیم خیر در باقیات الصالحات است یک، اما اینکه شما فعلاً دارید این را ما اصلاً نمی گذاریم برای شما بماند نه اینکه این ماندنی نیست یک وقت است عالمی دارد موعظه می کند مؤمنین را آنها که از راه حلال مال جمع کردند به آنها موعظه می کند که «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» اگر بخواهید به مقام برتر برسید باید از مال حلالی که فراهم کردید در راه خیر صرف بکنید برای اینکه همه ی ما می میریم این یک چیز مقبولی است در حد موعظه طرفین قبول دارند که می میرند اما این آیه در آن صدد نیست که شما بالأخره می میرید مرگ را همه قبول دارند فرمود ما قبل از اینکه شما بمیرید شما را می میرانیم قبل از اینکه از دستتان برود شما از دست بدهید ما از دستتان می گیریم «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ» جمعیتی که در یک جا مُقْتَرِنًا زندگی می کنند می گویند قَوْمَن همان طوری که زمان را می گویند قرن حالا صد سال

یا کمتر از صد سال را می گویند قرن امتها را می گویند قرن که اُمم گاهی از اُمم به قرون یاد می شود فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» که آنها «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئِيًّا» لوازم منزلی شما این اثاث و اثاثه مثل حمام و حمامه، تَمَر و تَمَره آن یکی جمع است یعنی اسم جمع است و این یکی مفرد، اثاث یعنی آن لوازم بیت بر خلاف اساس با سین یعنی پایه، پایه های دیوار را می گویند اساس با سین اما لوازم منزل را می گویند اثاث با ثاء فرمود فرش دیگران، پرده ی دیگران، پُشتی دیگران، تُشک دیگران، ظرف دیگران از شما گران تر بود ما اینها را از بین بردیم یک، محفل آرابی و منظره داشتن و چشم گیری آنها هم از شما بیشتر بود آنها بیشتر از شما، بهتر از شما به چشم می افتادند چشم گیرتر بودند «رِئِء» یعنی منزل یعنی چشم گیری بنابراین رؤیت آنها که به چشم می آمدند از شما بیشتر بود، اثاث آنها هم از شما بیشتر بود این برهان را ذات اقدس الهی به صورت جدلِ حق، جدالِ حق هم در مسائل ارزشی از نظر فرق بین تکاثر و کوثر ذکر می کند هم در مسائل سیاسی و اجتماعی. در سوره مختلف از همین مطلب یاد کرده است منتها با براهین گوناگون در سوره ی مبارکه ی «سبأ» فرمود پیامبر! به این مردم به مشرکین مکه بگو شما که وضع مالی تان اینجا نه کشور صنعتی است نه کشورهای دیگر شما با دامداری و مقداری کشاورزی وضع مالی تان خوب است شما که به آن صنایع آل فرعون و امثال ذلک به آنها نمی رسید که شما معشار گذشتگان را به دست نیاوردید یعنی یک عُشر، یک عُشر گذشته را نداشتید ما آنها را خاک کردیم شما الآن به چه چیزی می نازید. فرمود آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی «سبأ» «وَكَاذِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یعنی قبل از مشرکین مکه یک عده متکاثران هم بودند که انبیایشان را تکذیب کردند و به اینها بگو پیامبر! به اینها بگو «وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» شما به عُشر سرمایه های آنها نرسیدید خب آنها را ما از بین بردیم شما چه می خواهید بگویید «وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» (۵) من وقتی که بنا شد بگیرم معلوم شد چطور می گیرم همان طوری که برای کفّار، منکر و نکیر می فرستم برای اینها هم اینجا نکیر فرستادم «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ». در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۷۸ به بعد جریان قارون را ذکر می کند به قارون فرمود وجود مبارک موسای کلیم که «وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (۶) قارون گوش نداد گفت من با آن هوش اقتصادی ام اینها را پیدا کردم «إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (۷) آن گاه خدا می فرماید جناب قارون چون درباره ی قارون دارد که «مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ بِهِ أُولَى الْقُوَّة» حالا یا این «مفاتیح» جمع «مفاتیح» است یا جمع «مفاتیح» اگر جمع «مفاتیح» باشد کلید خزانه های ثروت قارون را یک گروه نیرومندی جابه جا می کرد اگر جمع «مفاتیح» باشد اگر جمع «مفاتیح» باشد یعنی مخزن او، آنچه در گنجینه های او بود باید یک گروه نیرومندی جابه جا می کرد فرمود: «أَوْ لَمْ يَعْلَمْ» این قارون نمی داند که «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا» ما سرمایه دارتر از قارون را هم خاک کردیم حالا قارون چه می خواهد بگوید «وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» آن روز هم مردم دو دسته بودند در زمان انبیای گذشته یک عده تُهی مغز بودند که ملاک ارزش را تکاثر می دانستند یک عده خردمند بودند ملاک ارزش را کوثر می دانستند هر دو گروه در گذشته بودند فرمود وقتی قارون با زینتش بیرون آمد «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا سَخِيفًا مَي كَفْتُمْ: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» عظمت را در این می دانستند اما «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ» علمای آن روز، خردمندان آن روز می گفتند وای بر شما «تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ» بعد «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِإِخْوَانِهِ الْأَرْضَ» گاهی خدا شق القمر می کند، گاهی شق البحر می کند، گاهی شق الأرض می کند، گاهی شق الحجر می کند، گاهی شق الشجر می کند همه را شکافته بالأخره دیگر آنجایی که به وجود مبارک موسای کلیم دستور داد فرمود: «أَضْرِبْ بَعْصَاكَ الْبُحْرَ» (۸) این شده شق البحر آبهای رفته، رفته نیامده، نیامده یک سدّ آبی درست کرده وسط شد جاده ی خاکی آنجا که پیروان او تشنه بودند فرمود: «أَضْرِبْ بَعْصَاكَ الْبُحْرَ» (۹) این عصا را بزن به سنگ دوازده چشمه از آن می

جوشد اینجا هم که بنا شد قارون را به کام خاک ببرد فرمود ما زمین را شکافتیم او را به دهن خاک دادیم دیگر «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» همه را زمین فرو برده خب اینها را برای مردم بگو اینها که تاریخ است اینها که روشن است اینها را که اینها شنیده اند «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ» (۱۰) در سوره ی مبارکه ی «غافر» فرمود اینها به آن علوم مادی شان افتخار می کنند الآن اینها علمی دارند که با این علم می توانند تولیداتی داشته باشند صناعی داشته باشند بهتر زندگی کنند همین، انبیا آمدند به اینها انسان شناسی یاد بدهند بارها به عرضتان رسید هر کسی چیزی را اختراع کرده بالأخره به تعبیر آقایان یک دفترچه ی راهنمایی هم فرستاده الآن این تلویزیون این یخچال این رادیو این اتومبیل اینها را که اختراع کردند یک دفترچه ی راهنمایی ساخته آن کسی که این را اختراع کرده یک دفترچه ی راهنمایی ساخته که این دفترچه ی راهنما را بگیر برابر این دفترچه از این تلویزیون و یخچال استفاده کن آن که انسان را آفرید، جهان را آفرید، پیوند انسان و جهان را آفرید این دفترچه ی راهنما را فرستاده یعنی قرآن می گوید این دفترچه با این دفترچه خودت و جهان و پیوندش را برنامه ریزی بکن مگر نمی خواهی با بدنت کار کنی، با جانت کار کنی، با جهان کار کنی، رابطه برقرار کنی این دفترچه ی راهنماست مگر می شود خدا عالم را خلق بکند، بشر را خلق بکند، رابطه را خلق بکند دفترچه ی راهنما نفرستد فرمود چرا آن چیزی که شما مختصر آن هم ما به شما دادیم آن علم را به آن افتخار می کنید در سوره ی مبارکه ی «غافر» فرمود: «أَفَلَمْ يَسْأَلُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً» (۱۱) آنها قدرتهایی داشتند که زمین را زیر و رو می کردند خیلی از قدرتهای آنها بیش از قدرتهای فعلی بود الآن خلیها که سرمایه دارند بر فرض در دامنه ی کوه ویلا می سازند اما سابقاً آن قدر بود که روی کوه خانه می ساختند یعنی آن قدر قدرت صنعت قوی بود که این سنگها را می تراشیدند کاخ در می آوردند چندین اتاق از همین سنگهای کوه درست می کردند فرمود: «وَتَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» (۱۲) نه اینکه دامنه ی کوه ویلا- می سازید، کوه را ویلا- می سازید الآن که چنین قدرتی نیست بر فرض باشد چنین حوصله ای نیست چنین سرمایه گذاری نیست فرمود اینها کسانی بودند که کوهها را به صورت کاخهای خوب در می آوردند ما اینها را خاک کردیم «كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (۱۳) انبیا که آمدند معارف ما را به اینها منتقل کردند که شما مسافرید چند روزی اینجا بیشتر نیستی بعد ابد در پیش داری مگر انسان مُردنی است حالیشان نمی شد می گفتند که این علم است و ما به همین علم بسنده می کنیم «حسبنا التجربة، حسبنا الحس» همین «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» همین علوم مادی همین علم حسی و تجربی «وَخَاقَ بِهِمْ مِمَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ». در سوره ی مبارکه ی «زخرف» فرمود منشأ همه ی این مشکلات ضعف تشخیص مردم است آنها هم از ضعف تشخیص مردم دارند سوء استفاده می کنند در سوره ی مبارکه ی «زخرف» فرمود وقتی براهین موسای کلیم (سلام الله علیه) در مصر مطرح شد حرفی که فرعون زد این بود آیه ی ۵۱ به بعد سوره ی «زخرف» «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» همه اینها صغرا و کبراست مُلک مصر و سلطنت و قدرت مصر برای من است هر کس چنین قدرتی دارد بر حق است پس من بر حَقَم و گرنه با صِرف یک مقدمه که نتیجه حاصل نمی شود که «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» این یک، «وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» زیر قصر من می گذرد این دو، دوتا حد وسط است می شود دوتا برهان هر کس چنین قدرتی دارد که نهر وسیع مصر از زیر کاخ او می گذرد او بر حق است پس من بر حَقَم و این را به عنوان هوشیاری و هوشمندی می دانست «أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ» این موسی و هارون (سلام الله علیهما) که آمدند آنها با یک وضع ساده ای رفتند فرعون گفت اینها چرا دستبند طلا نداشتند چرا گردنبند طلا نداشتند چرا لباس زرین نداشتند «أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ» اگر سنخ معنوی است خب

فرشته‌هایی باید آنها همراهشان باشد فرشته هم که نیامده «أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ * فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ» معلوم می‌شود در فرهنگ قرآن کسی که نظام ارزشی او تکاثر است و نه کوثر سَخِيفَ الْعَقْلِ است سَخِيفَ الْعَقْلِ هم می‌دانید که «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ» (۱۴) را ندارد دیگر قهراً به فرعونها باج می‌دهد «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ» یک مَلَّتْ سَبِكَ مَغْزٍ غَرْبِ است که به طغیان باج می‌دهد «فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ * فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» همه‌ی اینها را ریختیم در دریا خب، پس این اولاً ملاک کمال نیست برای اینکه کمال در پایان راه معلوم می‌شود نه در آغاز راه، ثانیاً اینها را ما از اینها به بدترین وضع گرفتیم این چه برهانی است که اینها دارند منشأ این پذیرش هم سخافت و تهی مغزی پیروان فرعون بود.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۷.

۲- (۲) . سوره ی احقاف، آیه ی ۱۱.

۳- (۳) . سوره ی انشاق، آیه ی ۶.

۴- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۲.

۵- (۵) . سوره ی سبأ، آیه ی ۴۵.

۶- (۶) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۷.

۷- (۷) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۶.

۸- (۸) . سوره ی شعراء، آیه ی ۶۳.

۹- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۰.

۱۰- (۱۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۱.

۱۱- (۱۱) . سوره ی غافر، آیه ی ۸۲.

۱۲- (۱۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۱۴۹.

۱۳- (۱۳) . سوره ی غافر، آیات ۸۲ و ۸۳.

۱۴- (۱۴) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

در بخشهای دیگر هم به صورت قیاس استثنایی فرمود اگر این خیر بود ما پیشرفت می‌کردیم آنها پیشرفت نمی‌کردند آیه‌ی یازده سوره‌ی مبارکه‌ی «احقاف» این است «وَقَمَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» اینها دوتا استدلال داشتند مستحضرید در منطق اگر کسی بخواهد حرفِ رقیب را رد کند سه تا راه دارد یا برهان است که بالأخره معارضه است یا نقض است یا منع این کارهای منطقی است اگر کسی دلیلی اقامه کرده برای مطلبی این رقیب یا در عرضِ دلیل او دلیل اقامه می‌کند این را می‌گویند معارضه یا در عرض دلیل او دلیل اقامه نمی‌کند صغرای او یا کبرای او یکی از مقدمات را مورد نقد قرار می‌دهد و نه نقض این را می‌گویند منع اینکه می‌گویند صغرا ممنوع است کبرا ممنوع است راجع به این است سه، کاری به صغرا یا کبرا ندارد دلیلی هم جداگانه اقامه نمی‌کند نقض می‌کند نه نقد می‌گوید اگر این قیاس شما حق باشد و

نتیجه‌ی صحیح بدهد ما همین قیاس را در جای دیگر اجرا می‌کنیم و نتیجه نمی‌دهد پس معلوم می‌شود قیاس عقیم است این را می‌گویند نقض، راههای منطقی همین سه تاست یا نقض است یا منع است یا معارضه این مشرکین از راه معارضه گاهی، از راه نقد گاهی، از راه نقض گاهی با مسلمانها حرف می‌زدند الان آمدند یک دلیل دیگری اقامه کردند و این را نقض دانستند گفتند که آنچه سرمایه و ثروت حق است و خیر هر که خیر با اوست حق با اوست پس سرمایه با ماست خیر با ماست حق با ماست این راههای دیگرشان، برای ابطال روش مسلمانها گفتند که اگر روش مسلمانها خیر بود ما جلوتر بودیم برای اینکه ما بهتر از اینهایم ما از اینها بهتر می‌فهمیم ما متمدن‌تریم ما شایسته‌تریم ما لایق‌تریم اگر این دینی که مسلمین دارند خیر بود ما زودتر قبول می‌کردیم چون ما قبول نکردیم معلوم می‌شود خیر نیست برای اینکه ما فهمان بیشتر از اینهاست «لَوْ كَانَ خَيْرًا» آیه‌ی یازده سوره‌ی مبارکه‌ی «احقاف» «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ» این اسلام «خَيْرًا مَا سَبَقُونَا» مسلمانها، ما را به پذیرش اسلام «خَيْرًا مَا سَبَقُونَا» وقتی قرآن می‌فرماید: «وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ» چون خودشان به راه نیستند و عاقل نیستند می‌گویند این فریه است چیزی از طرف خدا نیامده و مانند آن، چون مشرکین خدا را قبول داشتند به عنوان خالق خدا را قبول داشتند به عنوان ربّ الأرباب و مدیر کلّ منتها خدا را به عنوان ارباب جزئی، ربّ جزئی نمی‌پذیرفتند می‌گفتند این قدّیسین بشر یا فرشته‌ها یا ستاره‌ها و مانند آن، اینها ارباب ما هستند ارباب متفرقه قائل بودند و این تندیسها به اصطلاح این مجسمه‌ها این تمثالها را تکریم می‌کردند برای اینکه تکریم آن ارباب متفرقه باشد کم کم خود اینها قداست پیدا کردند. خب، فرمود: «لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ» (۱) در سوره‌ی مبارکه‌ی «فجر» فرمود: «وَالْفَجْرِ * وَبِالْأَسْمَانِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِيرُ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ» (۲) ما به چیزهایی قسم خوردیم که کسی که ذی حجر است او می‌فهمد ما به چیزهای مهم قسم خوردیم عقل را می‌گویند حجر برای اینکه تحجیر می‌کند شما می‌بینید در بیابان وقتی که کسی بخواهد مرزی برای ملک خودش قائل باشد تحجیر می‌کند که حقّ التحجیر قائل است اینجایی که او تحجیر کرده پرچین کرده سنگ چینی کرده کسی حق ندارد بیاید عقل را می‌گویند حجر یعنی ورود ممنوع محجور با حاء جیمی یعنی ممنوع بر خلاف مهجور با هاء هوز یعنی هجرت، محجور یعنی ممنوع یعنی ورود ممنوع عقل یک ورود ممنوع دارد اینجا جای بیگانه نیست وهم و خیال اینجا راه ندارد، شهوت و غضب اینجا راه ندارد، مغالطه اینجا راه ندارد اینجا جای حق است اینجا جایی است «عُبد به الرحمن واكْتَسَب به الجنان» (۳) عقل را می‌گویند نُهی؟ ذی نُهی چون آدم را نهی از منکر می‌کند عاقل را می‌گویند لیب چون لُب و مغز است عقل را می‌گویند حجر و عاقل را می‌گویند ذی حجر برای اینکه ورود ممنوع دارد این بیان نورانی حضرت امیر بارها به عرضتان رسید که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) به کمیل فرمود: «یا کمیل! أخوك دينك فاحتط لدينك» (۴) تو یک برادر داری نه دین تو برادر توست این خبر مقدم مفید حصر است نه «دينك أخوك» فرمود: «أخوك دينك» تو یک برادر داری آن هم دینت است «أخوك دينك» این کلمه‌ی حصر و «إنما» و «إلا» و اینها در آن نیست ولی تقدیم خبر بر مبتدا مفید حصر است فرمود تو یک برادر داری آن هم دینت است «أخوك دينك» حالا که این است «فاحتط لدينك» با فاء تفریع فرمود احتیاط بکن، احتیاط بکن یعنی حائط بکش، حائط بکش یعنی دیوار بکش آدم محتاط، آدم محتاط به چه کسی می‌گویند، به کسی می‌گویند که یک سرمایه که دارد دورش دیوار می‌کشد دیگر اگر زحمت کشیده باغی درست کرده میوه‌ای آورده این دیگر رها نمی‌کند که دور این درختها را حائط که «یحوط به» این بستان، محیط به این بستان است حائط است و احاطه می‌کند دورش دیوار می‌کشد فرمود دور دینت را دیوار بکش که هر کسی نیاید بالأخره چیزی از تو نخواهد این را می‌گویند حجر فرمود اگر کسی ذی حجر باشد می‌فهمد ما به چه چیزی قسم خوردیم که سحر را دریابید، شب زنده داری را دریابید و مانند آن.

بعد از این قسمها فرمود: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعِبَادِهِ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» (۵) این را در زمان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید، فرمود تاکنون مثل آنها خلق نشد دیگر خب بالأخره کسی آن قدر قدرت داشته باشد که از کوه، کاخ بسازد الآن هم که میراث فرهنگی شده بعضی از کوههای ایران هست آن هم چطور به آن قلّه ی کوه رفتند، با چه وسیله رفتند، با چه وسیله ای آن وسایل و ابزار را بُردند، کاخی از کوه درست کردند الآن ویرانه هایش هم هست فرمود تاکنون مثل اینها نیامده ما اینها را خاک کردیم این چهارتا شتردار عرب چه می گویند «الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» (۶) اما این مربوط به گذشته نیست یک اصل کلی داریم چیست، «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمَّ صَادٍ» (۷) خدا همیشه در کمین است خب اگر خدا همیشه در کمین است پس به اینها بگو اولاً- اینها معیار ارزش نیست معیار ارزش «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا» بر فرض هم اینها منشأ قدرت باشد در برابر خواسته ی الهی هیچ است برای اینکه قوی تر از شما بودند ما همه ی اینها را از بین بردیم لذا فرمود به اینها بگو هیچ کدام از اینها برهان نیست «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» کدام یک از اینها یعنی ماها خیریم دیگر «مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» فرمود در جواب «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» این را چون مهم بود این جواب را اول ذکر فرمود «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِءْيَاءً» بعد آنکه قسمت مهم بعدی است این است که، که آیه ی ۷۶ بعدی است «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا * أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» که بحث فرداست.

ص: ۲۹۹

- ۱- (۱۵) . سوره ی احقاف، آیه ی ۱۱.
- ۲- (۱۶) . سوره ی فجر، آیات ۱ _ ۵.
- ۳- (۱۷) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۴- (۱۸) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵۸.
- ۵- (۱۹) . سوره ی فجر، آیات ۶ _ ۸.
- ۶- (۲۰) . سوره ی فجر، آیات ۸ _ ۱۳.
- ۷- (۲۱) . سوره ی فجر، آیه ی ۱۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمِذْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِمَّا بَدَأَ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶)»

در بحث دیروز روشن شد که مشکل مردم حجاز نه تنها مسئله ی جهان بینی از نظر شرک و توحید بود بلکه از نظر مسائل اخلاقی و نظام ارزشی هم گرفتار باطل بودند آنها تکاثر را بر کوثر ترجیح می دادند و حرف آنها هم این بود که هر که وضع مالی اش خوب است او برتر است یعنی مال بهتر است از علم، مال بهتر است از عقل، مال بهتر است از ایمان و مانند آن، تعبیر «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» که در مقام استفهام انکاری است یعنی ما از شما بهتریم این «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» که در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» آمده با «نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» (۱) که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت و با «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ» (۲) که در بحث دیروز از فرعون گذشت این اقوال منشأیی دارد که منشأ شیطانی است و آن منشأ این است که شیطان گفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۳) هر جا سخن از «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» است معلوم می شود انسان تریبون شیطان است هر جا سخن از این است که «اللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۴) یا «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۵) معلوم می شود انسان مؤمن است و از طرف خدا دارد سخن می گوید هر جا سخن از اینکه من بهترم این سخن، سخن شیطان است آن «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» که از شیطان شنیده شد این اقوال را «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» را به همراه دارد «وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» را به همراه دارد «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ» که گفته ی فرعون است را به همراه دارد و مانند آن.

ص: ۳۰۰

۱- (۱). سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۷.

۲- (۲). سوره ی زخرف، آیه ی ۵۲.

۳- (۳). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۴- (۴). سوره ی طه، آیه ی ۷۳.

۵- (۵). سوره ی قصص، آیه ی ۶۰.

مطلب دوم آن است که این مشکل تنها دامن گیر مشرکان حجاز نبود بلکه یهودیها و مسیحیهای اهل حجاز هم مبتلا به این مشکل بودند در سوره ی مبارکه ی «نساء» قبلاً گذشت آیه ی ۵۱ که وقتی داوری را به اهل کتاب دادند این اهل کتاب یعنی یهودیها و مسیحیها مخصوصاً یهودیها گفتند مشرکین متمدن تر از مسلمین اند، مشرکین بهتر از مسلمین اند، مشرکین برتر از

مسلمین اند آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «نساء» این بود «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ» اینها «يُؤْمِنُونَ بِالْحِجَابِ وَالطَّاعُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» همین اهل کتاب مشرکون را راه یافته تر از مسلمانها می دانند بهتر و برتر و والاتر از مسلمین می شمارند با اینکه آنها هیچ چیزی برای تمدن و برتری و والایی نداشتند مگر مسئله ی مال و ثروت پس این دردی بود که دامن گیر اهل حجاز بود اعم از وثنی و صنمی و اعم از یهودی و مسیحی.

مطلب سوم آن است که چطور انسان مبتلا می شود به این وضع قرآن کریم از آنها به مُخْتَالَ یاد می کند بارها گذشت که آنچه در قرآن کریم استعمال شده است باب افتعال است تفعل آن استعمال نشده یعنی تخیل استعمال نشده «مختال» اسم فاعل باب «افتعال» است «اختال، یختال، مُختال» مختال یعنی انسان خیال باف و خیال زده کسی که در خیال دارد زندگی می کند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (۱) انسان خیال زده انسانِ شعری است به اصطلاح منطق، انسانِ عقلی نیست. بیان ذلك این است که در خیال حُکم نیست شما کم و بیش با مسائل منطق آشناید ولی متأسفانه بحث صناعات خمس که قسمت مهم و عمیق منطق است در حوزه ها رواج ندارد صناعات خمس مخصوصاً بخش برهانش جزء فرائض فکری منطقی است فرقی در صناعات خمس بین صنعت شعر و صنعت برهان است شعر به اصطلاح منطق یعنی همین خیالیات، شعر مصطلح که نظمی داشته باشد، قافیه ای داشته باشد برابر عروض باشد این به تعبیر مرحوم علامه در شرح منطق التجرید به نام الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید مرحوم علامه می فرماید شعر به این معنا که قافیه و وضع و نظام عروضی داشته باشد این برای یونانیها و سربانیها و عبریها رواج نداشت در بین فارسها و ترکها و عربها رایج بود اما در بین یونانیها و سربانیها و عبریها رواجی نداشت شعری که قدما می گفتند به نثر شبیه تر بود تا نظم همین نظیر شعر نو این شعر نو بود یعنی در عهد کهن بود که به نظم شباهتی ندارد به نثر شباهت دارد این معنا در منطق بحث نمی شود کلام منظوم چون گاهی ممکن است انسان مطالب عمیق علمی را به صورت نظم در بیاورد این را می گویند نظم نه شعر می بینید مرحوم بحر العلوم (رضوان الله علیه) آن مطالب عمیق فقهی را به صورت نظم در آورده شده دُرّه ی نجفی مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری هم خب یک فقیه فحلی بود بخشی از مسائل فقهی را به نظم در آورده مرحوم حکیم سبزواری آن مسائل عمیق فلسفی را به نظم در آورده یا سائرین آن مطالب علمی را به نظم در آوردند این همان است که مرحوم مجلسی اول پدر مرحوم مجلسی دوم (رضوان الله علیهما) در شرح من لا یحضره الفقیه در جلد دوازده و سیزده آنجا در ذیل فرمایش نورانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحُكْمَةٍ» (۲) آنجا نقل بکند و نامی بعضی از شعرا را هم می برد که برخی از شعرا حکیمانه است مثل شعر فلان کس و فلان کس و فلان کس، پس شعری که در ادبیات هست این در منطق راه ندارد در منطق همان خیال بافیها را می گویند شعر که یک صنعت خاصی است که «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» (۳) در همین زمینه است. چطور انسان مختال می شود که دیگر محبوب خدا نیست اگر مختال شد تکاثر را بر کوثر مقدم می دارد این «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»، (۴) «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» ها از همین جا در می آید یک انسان مختال حکومتی را در درون خودش تشکیل می دهد بخش اندیشه اش را به خیال و وهم می دهد بخش انگیزه و نیروی اجرایی را به شهوت و غضب می دهد بالاتر از وهم و خیال چیزی به نام قلب و عقل برای او نیست این درش را تعطیل کرده آنها بسته است وجود مبارک حضرت امیر در همان نهج البلاغه فرمود من پناه می برم از آن وقتی که عقل انسان بخواهد «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» (۵) «سبات» با سین همان «سبت» یعنی تعطیلی می فرماید من پناه می برم به خدا از اینکه عقل یک فرد یا عقل ملّتی به خواب برود بخواهد تعطیل بشود. انسان مختال عقلش را تعطیل کرده حکومت علمی را داده به دست وهم و خیال حکومت عملی را داده به دست شهوت و غضب در مسئله ی وهم و خیال که شعریات از اینجاست در غالب این موارد قضیه

هست ولی تصدیق نیست فرق دقیق قضیه و تصدیق این است که در هر تصدیقی یک حکم است تصدیق بدون حکم نمی شود اما قضیه گاهی با حکم است گاهی بی حکم قیاسات شعری از قضایایی تشکیل می شود که آن قضایا حکم ندارد موضوع دارد و محمول دارد و نسبت، حکم ندارد. فرق دقیق قضیه و تصدیق در دو چیز است یکی اینکه در قضیه موضوع و محمول و نسبت معتبر است در تصدیق تصور موضوع و تصور محمول و تصور ربط و حکم معتبر است حالا یا این امور اجزای تصدیق اند یا شرایط تصدیق اند یک مطلب دیگر است تصور موضوع در ناحیه ی تصدیق معتبر است خود موضوع در ناحیه ی قضیه یعنی وقتی که گفتیم «زید قائم» زید که موضوع است در قضیه معتبر است قائم که محمول در قضیه معتبر است نسبت در قضیه معتبر است اما تصور زید، تصور قائم، تصور نسبت اینها در حریم تصدیق معتبرند پس یک فرق اساسی بین قضیه و تصدیق این است که آن متصور در ناحیه ی قضیه معتبر است و تصور در ناحیه ی تصدیق. فرق دقیق تر آن است که ما تصدیق بی حکم نداریم حتماً حکمی باید باشد تا بشود تصدیق، اما قضیه ی بی حکم داریم قضیه ی بی حکم این است الآن اگر کسی گرسنه است و غذای خوب و لذیذی آوردند در کنار او مشغول خوردن است کسی آمده شعری خوانده که این غذا را تشبیه کرده به قاذورات این دیگر دست به غذا نمی زند این می داند این قاذوره نیست این پلید نیست بدبو نیست عفن نیست اما همین که این شعر را خوانده او دیگر در او اثر گذاشته این را می گویند شعری، قضیه ی شعری با اینکه حکم در آن نیست اثر می گذارد کودکان را برای اینکه بیاورانند که این دارو باید مصرف بشود می گویند خیلی شیرین است، خیلی مقوی است، خیلی گواراست تا کودکان میل به این دارو بکنند این جریان «العسل حُرٌّ مُهُوِّعٌ» همین جاست دیگر برای اینکه این شخص عسل نخورد می گویند این تلخ است رقی می آورد بالا- می آوری نخور این حرفها را خب اینها تصدیق که در آن نیست اما همین حرفها باعث می شود که نفس منزجر است اگر گفتند فلان چیز مُد است این باور می کند با اینکه از او برهان بخواهید حالا بر فرض مُد شد این چه تأثیری دارد این قدرت بیان ندارد قدرت اقامه برهان ندارد افرادی که در درون آنها حکومتی تشکیل شده که اندیشه و محور علمی آنها را وهم و خیال می سازد و بخشهای اجرایی آنها را شهوت و غضب می سازد اینها در فرهنگ قرآن مختال اند یعنی اینها با خیال دارند زندگی می کنند و خدا خیال باف را، خیال زده را دوست ندارد» إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. (۶)

ص: ۳۰۱

۱- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۸.

۲- (۷) . من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۳- (۸) . سوره ی یس، آیه ی ۶۹.

۴- (۹) . سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۵- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.

۶- (۱۱) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۸.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک حضرت امیر در همان کلمات قصارش کلمات حکیمانه فرمود من رفیقی داشتم در گذشته که نزد من و در چشمان من خیلی بزرگ بود «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» (۱) چون دنیا در چشمش کوچک بود او در چشم من بزرگ بود من وقتی او را می دیدم به عنوان یک مرد بزرگ می دیدم «كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» (۲) این از سلطنت شکم بیرون آمده یعنی حکومتی که در درون انسان است حاکمش عقل شد و قلب نه وهم و خیال در بخش علم و شهوت و غضب در بخش عمل «كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» این از سلطنت شکم بیرون آمد خب، اگر کسی این چنین باشد تصمیم گیریهای او در حد وهم و خیال است این مواد خام را یا از درون می گیرد یا از بیرون، اگر از بیرون بخواهد بگیرد هر چه شنید باور می کند هر چه دید باور می کند، می پذیرد از درون بخواهد بگیرد هر چه اشتیاق او بود تصمیم می گیرد هر چه میل او نبود بر خلافش تصمیم می گیرد از درون از شهوت و غضب استمداد می کند از بیرون از چشم و گوش مدد می گیرد پس بنابراین مأموران اجرایی او مشخص اند، رسانه های درونی او مشخص اند، رسانه های برونی او مشخص اند چنین گروهی مال و فرزند را نشان فضیلت می داند اما آن کسی که از سلطان بطن خارج شد گرفتار قضیه نشد و با تصدیق کار کرد یک، گرفتار شعر نشد بر اساس «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» (۳) از شعریات و خیالیات عبور کرد «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (۴) بهره ی او شد دو، چنین شخصی می شود عاقل، عاقل که شد یا از درون او می جوشد یا گوش به کسی می دهد که از درونش جوشید بالاخره انسان یا باید مثل چشمه از درون خود او آب بجوشد که مشکل عطش او را برطرف کند یا اگر مثل چشمه نیست که از درون بجوشد مثل استخری باشد که از جدول بیرون آب بگیرد و گرنه خب می خشکد انسان یا باید «أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۵) گوش بدهد به حرف عالمان دین یا «كَانَ لَهُ قَلْبٌ» یا از درون بجوشد نه آن باشد نه این خب می خشکد دیگر اگر فرمود این تذکره است «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۶) ناظر به همین است در قیامت هم یک عده می گویند که ای کاش «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ» یا بالاخره نقل یا عقل دیگر یا نقل معتبر یا عقل برهانی اینها جمع را شاید، اگر ما گوش به نقل معتبر می دادیم یا گوش به عقل برهانی می دادیم اینجا نمی افتادیم بنابراین منشأ همه ی این حرفها مشخص شد که «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۷) یعنی شیطان یک، و چرا انسان مبتلا می شود به تکاثربینی برای اینکه مختال است انسان مختال و خیال زده مختال بالفعل، عاقل بالقوه بعضیها از اختیال به در می آیند به فعلیت عقل می رسند «طوبی؟ له و حسن مآب» بعضیها مختالاً می میرند قرآن کریم تحلیل کرده فرمود اینها مجرای اندیشه ی اینها وهم و خیال است و به این وهم و خیال یا از چشم و گوش تغذیه می کنند یا از شهوت و غضب لذا حرفشان این است ما بارها به اینها راه نشان دادیم اینها نیامدند حالا که این چنین شد ذات اقدس الهی بر اساس عدل عالم را اداره می کند او قائم بالقسط است این «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» (۸) یک قائماً بالقسطی در عالم هست یعنی از عرش تا فرش کسی است که قائم است و آن خداست و او هم به قسط قائم است اما در امور جزئیة «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۹) کارهای خودشان است یا قوام به قسط بودن در دستگاه قضایی مربوط به امور حقوقی افراد است اما یک نفر است که تنها در عالم هستی ایستاده است و او قائم به قسط است و او خداست «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» الله چه کاره است «قَائِمًا بِالْقِسْطِ» (۱۰) این قائم به قسط حساب همه را باید برسد دیگر فرمود کسانی که حرف ما را پذیرفتند «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۱۱) در همین جا هم فرمود: «يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» و کسانی که حرف ما را نپذیرفتند به آنها مهلت می دهیم چندین بار مهلت می دهیم راه توبه را هم باز می کنیم وقتی صفحه ی دل را اینها سیاه کردند راه توبه را عمداً به روی خود بستند در راه هم عمداً به روی خود بستند ما از آن به بعد اینها را می گیریم این بر ما لازم است خودش بر خودش لازم کرده اینجا به صورت فعل امر غایب ذکر کرده فرمود رحمان این چنین بکند یعنی آن هویت مطلق ذات اقدس الهی در بخش فعل دارد به خودش نظیر «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ

الرَّحْمَةَ» آن اسمای برتر بر اسمای مادون حکومت دارند آن اسم اعظم بر اسم غیر اعظم حکومت دارد آن که کاتب است برتر است آن که مکتوب علیه است مادون است «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» شما می بینید ذات اقدس الهی شافی هم هست شافی از اسمای حسناى اوست این زیر پوشش رازق است رازق از اسمای حسناى اوست زیر پوشش خالق است خالق از اسمای حسناى اوست زیر پوشش قادر است قادر از اسمای حسناى اوست که به ذات برمی گردد این چنین نیست که همه ی اسما در یک سطح باشند تا رزق فرمان ندهد سلامت و سلامتی روزی این بیمار نمی شود تا خلقت فرمان ندهد رازق چنین رزقی را بهره ی بیمار نمی کند خالق رهبری می کند رازق رهبری می کند شافی اجرا می کند ذات اقدس الهی در بخشهای انتقام هم همین طور است فرمود: «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ» این امر غایب است دیگر رحمان این کار را بکند چه کسی دارد می گوید خودش، رحمان چه کسی است خودش، اسم برتر بر اسم مادون فرمان می دهد امر صادر می کند گاهی به صورت «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ» می گوید، گاهی «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» می گوید، گاهی «كَتَبَ اللَّهُ لِمَاعْلِيْنَ أَنَا وَرُسُلِي» می گوید هم «كَتَبَ اللَّهُ» بر خودش هم «كَتَبَ اللَّهُ» بر دیگران فرمود ما برنامه مان این است حتماً این کار را می کنیم یک عده افراد نالایق را میدان می دهیم، میدان می دهیم، میدان می دهیم تا از بالا- این را بگیریم یک بیان نورانی مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) از وجود مبارک معصوم نقل می کند که فرمود: «إِتَقِ الْمَرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مَنْحَدِرَهُ وَعِرَا» (۱۲) آن بالا رفتنی که پایین آمدن سخت است نروید خیلی از جاها بالا رفتن آسان است اما راه برگشت نیست فرمود: «إِرتَقِ الْمَرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مَنْهَدِرَهُ وَعِرَا» یعنی پایین آمدنش وعر است و سخت است اینجا هم فرمود: «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا» ما عمر او، مال او، برکات او را زیاد می کنیم برکت نیست تکاثر است در حقیقت که بعد فرمود این خیال می کند که «نَمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِينَ» (۱۳) این چنین نیست ما اینها را می دهیم «فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا- أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱۴) این دوتا آیه بود در سوره ی مبارکه ی «توبه» که بحثش گذشت فرمود مبادا چشم گیر باشد مالشان، فرزندانشان ما می خواهیم با همین وسیله آنها را بگیریم. خب، پس بنابراین تکاثر منشأ درک انسان مختال است کوثر که «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا» منشأ خیر نزد کسی است که لیب باشد «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» یا از درون بجوشد مثل اویس قرن یا از بیرون کمک بگیرد مثل سایر اصحاب اگر کسی گوش به فرمان اهل بیت داد می شود «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۱۵) اگر کسی غایبانه اینها را ندید و ارادت ورزید می شود «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» اینکه فرمود ما اوضاعشان را روبه راه می کنیم امکانات بیشتر می دهیم برای اینکه اینها را زودتر و عمیق تر بگیریم فرمود: «وَإِذَا تَتَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» (۱۶) این متکلم وقتی با مخاطب سخن می گوید گاهی تعبیر این است که «قَالَ»، گاهی تعبیر این است که «قَالَ لَهُ» این تعبیر «قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ» در قرآن کم نیست در سوره ی مبارکه ی «بقره» همان جریان طالوت و جالوت آنجا می فرماید: «قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ» نبی اینها به اینها گفته تعبیر به «لَهُمْ» دارد سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۴۷ این است که «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۴۸ این است که «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ» پس گاهی می گویند زید به عمرو گفت «قال زيد عمرواً» گاهی می گویند «قال زيد عمرواً» که متکلم با مخاطب این چنین گفته است در این آیه هم که فرمود: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» یعنی متکلم کفارند مخاطبان همان مسلمانها، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» یک، «وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» دو، که این دو هر کدام حد وسط است برای برهان، تعدد برهان را تعدد حدود وسطا معین می کند اگر ما پنج تا حد وسط داشتیم می شود پنج تا دلیل اما اگر یک حد وسط بود به پنج عبارت بیان شد این پنج دلیل نیست یک دلیل است در حقیقت. خب، این «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِئَاءًا» را ذات اقدس الهی می فرماید در سوره ی مبارکه ی «قمر» فرمود دید اینها تا همان جریان قبر است اینها مبلغشان از علم یک مختصر پول خُرد است همین خود

بشر علمش کم است «مِا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۱۷) اما اینها علمشان از دیگران خیلی کمتر است آیه ی ۲۹ و ۳۰ سوره ی مبارکه ی «نجم» این است آیه ی ۲۸ این است «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا * فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» این علمشان نابالغ است نشد که از خیال و وهم بیایند به عقل برسند بالأخره این شکم هر چه می خواهد که حق نیست بالأخره انسان مأمور جاهایی است که «من كان همته ما يدخل بطنه كان قيمته ما يخرج من بطنه» (۱۸) این بیان نورانی حضرت امیر خب اینکه فرمود: «كَانَ خَارِجًا مِنْ سِلْطَانِ بَطْنِهِ» (۱۹) همین است دیگر فرمود: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ» (۲۰) بعد در همین بخش محلّ بحث فرمود: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ» این چنین نیست که ما حالا یک بحث علمی داشته باشیم شما را رها بکنیم که ذات اقدس الهی رب است، مدبّر است، مدیر است باید اداره بکند افراد را «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلَيْمَ دُذُّ لَهُ الرَّحْمَنُ» این امر غایب است اسم برتر به اسم مادون فرمان می دهد که حتماً زندگی اینها را پر رونق و پرفروغ بکن تا در همین وسط بمانند به یاد غیر مال نیفتند «فَلَيْمَ دُذُّ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» گفتند فرق بین مدّ و امداد این است که معمولاً امداد در موارد خیر به کار می رود «يُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنِينَ»، (۲۱) «يُمِدُّكُمْ» بفلان مدّ در مورد شرّ حالا گاهی ممکن است این نکته ی ادبی رعایت نشود ولی معمولاً امداد در مورد خیر است مدّ در مورد شرّ «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» این وعده نیست وعید است ما آنچه را به اینها وعید دادیم اینها می بینند حالا یا در دنیا می بینند یا در آخرت یا در هر دو نشئه بعضیها «لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» (۲۲) بعضیها گرفتار عذاب در دو نشئه اند بعضیها عذابشان در همان نشئه ی دنیاست با همان عذاب دنیا پاک می شوند فرمود اینها یا عذاب دنیا را می بینند یا جریان قیامت را می بینند آن وعید ما را می بینند آن وقت معلوم می شود که اینکه گفتند «خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» دوتا حدّ وسط آوردند ما هم دوتا حدّ وسط می آوریم «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّعَاءَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا» در برابر آن «خَيْرٌ مَّقَامًا»، «وَأَضْعَفُ جُنْدًا» در برابر «أَحْسَنُ نَدِيًّا» شما به مجلس آرایبی تان می بالیدید حالا معلوم می شود که قدرتهای چه کسی بیشتر است چه کسی نیروهایش بیشتر است. در برابر کفار حکم این است «فَلَيْمَ دُذُّ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود تا همه ی ما فرا بگیریم و آشنا بشویم در سوره ی مبارکه ی «حجر» بود که قبلاً گذشت در سوره ی مبارکه ی «طه» که بعد می آید آنجا تعبیرش لطیف تر است آیه ی ۱۳۱ سوره ی مبارکه ی «طه» این است که «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مِمَّا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۲۳) در سوره ی مبارکه ی «کهف» که بحثش گذشت فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا» آن دقیق ترش که در سوره ی «طه» است این است که پیامبر! دنیا، این درخت دنیا این درخت را ما کاشتیم بالأخره ما می دانیم کجا کاشتیم، چطور کاشتیم این درخت برای هیچ کس میوه نمی دهد دنیا برای هیچ کس میوه نمی دهد چون ما که این درخت را غرس کردیم می دانیم کجا غرس کردیم شما بسیاری از شماها در منطقه های ییلاقی رفتید در بعضی از منطقه های ییلاقی سردسیر اصلاً درخت میوه عمل نمی آید همین که به زحمت این درخت میوه را آنجا غرس کردند بر فرض سبز شود شکوفه های او در مرداد یا مثلاً اواخر مرداد یا اوایل شهریور می خواهد این شکوفه باز بشود سرمای زودرس و پاییز زودرس می آید بساطش را به هم می زند در آن منطقه های سردسیری که نزدیک قله جبال است درخت میوه عمل نمی آید خدا می فرماید دنیا جای سردی است برای هیچ کس درخت دنیا میوه نداد شما به این شکوفه ها نگاه نکن نفرمود «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مِمَّا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ فَاكِهِه الدنیا» یا «أثمار الدنیا» نه، فرمود: «زَهْرَةٌ»، «زَهْرَةٌ» یعنی شکوفه فرق زهر و زهره مثل تمر و تمره است این کتابی که مرحوم سید نعمت الله جزایری نوشته به عنوان زهر الربیع، زهر الربیع یعنی شکوفه ی بهار یک کتاب فکاحی است این شکوفه را می گویند زهر جمعش هم ازهار است مفردش هم زهره است فرمود دنیا برای هیچ کس میوه نداد چون ما جای

سردی را کاشتیم اینها به دنبال شکوفه می روند «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْسَتِهِنَّ فِيهِ» اما «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۲۴) اینها به دنبال خیر می گردند خیر جای دیگر است هر کس تا رفت بچیند می گویند برو نوبت تو تمام شد بنابراین به اینها بگو که مبلغشان از علم همین مقدار است و ما به اینها به خیلی از اینها مهلت دادیم اینها در اواخر عمر به اینها می گوئیم مگر ما به شما مهلت کافی ندادیم آیه ی ۳۷ سوره ی مبارکه ی «فاطر» این است که «وَهُمْ يَصِطِرُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» ما به اینها می گوئیم «أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ» مگر ما عمر طولانی به شما ندادیم مگر چندین بار نیازمودیم مگر چندین بار مشکل شما را حل نکردیم یک وقت از ما چیز می خواهید که دیگر هیچ فایده ای ندارد در سوره ی مبارکه ی «کهف» که فرمود آیه ی ۴۶ «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بعدش هم فرمود: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» که «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» در همین بحث خودمان هم هست در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۱۵۸ فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَمَّا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» کسی که قبلاً ایمان نیاورده یک، و برابر ایمان عمل صالح انجام نداد دو، امروز که روز مرگ است یا مشاهده ی عذاب است طرفی نمی بندد این سه، این آیات فراوان به دنبال هم در همین قسمت را تأیید می کند که ما «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا» یک، «وَأَضْعَفُ جُنْدًا» دو، «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» اما از آن طرف هم بر اساس «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۲۵) اگر کسی مؤمن باشد ما درجات او، گرایش او، توفیق او، نعم او، استاد خوب برایش فراهم می کنیم، شاگرد خوب برایش فراهم می کنیم، رفیق خوب برایش فراهم می کنیم، هم بحث خوب برایش فراهم می کنیم، هم درس خوب برایش فراهم می کنیم، همه ی اینها نعمت است گاهی می بینید یک عده مدتها می گردند تا یک رفیق خوب پیدا کنند هم بحث خوب پیدا کنند موفق نمی شوند گاهی کسی را ذات اقدس الهی همه ی نعم را به او می دهد شاگرد خوب، استاد خوب، هم درس خوب، هم حجره ی خوب، هم بحث خوب حالا یا مربوط به دعای پدر و مادر است یا طهارت قلب خود اوست که اصلاً برای چه آمده حوزه فرمود اینها مزید هدایت است، مزید راهنمایی ماست، مزید نعم ماست که ما همه ی آن برکات را به او بدهیم آن گاه «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» یک، «وَخَيْرٌ مَرَدًّا» آنها در تمام حرفهایشان دوتا برهان داشتند یکی می گفتند «خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» یکی هم «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا» که دیگران داشتند و خدا فرمود ما آنها را خاک کردیم گاهی سخن از «خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» است، گاهی سخن از «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا» در قبال آنچه بهره ی مؤمنین می شود «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا» یعنی خب چیزی به آدم برمی گردد مَرَد و رد و برگشت محصول عمل خود آدم است که به آدم برمی گردد این چنین نیست که عمل آدم از بین برود که. فتحصل که اختیال منشأ تکاثر است و عقل و قلب منشأ کوثر.

ص: ۳۰۲

۱- (۱۲). نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۲- (۱۳). نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۳- (۱۴). سوره ی یس، آیه ی ۶۹.

۴- (۱۵). سوره ی نجم، آیه ی ۴.

۵- (۱۶). سوره ی ق، آیه ی ۳۷.

۶- (۱۷). سوره ی ملک، آیه ی ۱۰.

- ۷- (۱۸) . سوره ی یس، آیه ی ۱ .
- ۸- (۱۹) . سوره ی یس، آیه ی ۱ .
- ۹- (۲۰) . سوره ی یس، آیه ی ۱ .
- ۱۰- (۲۱) . سوره ی یس، آیه ی ۱۸ .
- ۱۱- (۲۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴ .
- ۱۲- (۲۳) . الکافی، ج ۲، ص ۳۳۶ .
- ۱۳- (۲۴) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۵ .
- ۱۴- (۲۵) . سوره ی توبه، آیه ی ۵۵ .
- ۱۵- (۲۶) . سوره ی ق، آیه ی ۳۷ .
- ۱۶- (۲۷) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۵ .
- ۱۷- (۲۸) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵ .
- ۱۸- (۲۹) . جامع الأخبار، ص ۱۷۹ .
- ۱۹- (۳۰) . نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹ .
- ۲۰- (۳۱) . سوره ی نجم، آیه ی ۳۰ .
- ۲۱- (۳۲) . سوره ی نوح، آیه ی ۱۲ .
- ۲۲- (۳۳) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۳ .
- ۲۳- (۳۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۶ .
- ۲۴- (۳۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱ .
- ۲۵- (۳۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴ .

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِءْيَاءً (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶) أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (۸۰)»

در ذیل آیات ۵۸ و ۵۹ به بعد همین سوره ی مبارکه ی «مریم» گذشت که مشکلات مردم حجاز مثل بحثهای مردم اعصار دیگر دو چیز بود یکی شبهه ی علمی بود یکی شهوت عملی بعضیها مشکل علمی داشتند بعضیها مشکل علمی نداشتند خواستند برابر شهوت عمل کنند که این دو قسمت را سوره ی مبارکه ی «القیامه» بیان کرده که فرمود اینها «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۱) لکن «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (۲) یعنی او شبهه ی علمی ندارد برای اینکه ما اصل هستی این موجودات را به آنها دادیم اصل هستی انسان را به او دادیم دوباره یقیناً می توانیم او را زنده کنیم او مشکل علمی ندارد شبهه ی علمی ندارد شهوت عملی دارد می خواهد جلوی او باز باشد «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» در ذیل آیه ی ۵۹ گذشت که «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ» این شهوتها نمی گذارد حب الدنيا نمی گذارد که درست به معارف الهی عمل بشود در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» که براهین عقلی اقامه شده بر حقایق مبدأ و معاد و وحی فرمود: «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» کفار به مؤمنین می گفتند که چون وضع مالی ما خوب است ما در رفاه و امکانات رفتیم پس حق با ماست خب اینکه مطلب علمی نیست شما بر اساس غارتگری و امثال آن مالی به دست آوردید اینها رعایت عدل کردند به آن مال نرسیدند اینکه نشانه ی حقایق شما نیست پس این بخشها به آن شبهات عملی برمی گردد.

ص: ۳۰۳

۱- (۱). سوره ی قیامت، آیات ۳ و ۴.

۲- (۲). سوره ی قیامت، آیه ی ۵.

مطلب دیگر آن است که اینکه گفتند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» این دو آیه ای که در وسط هست یکی «وَكَمْ أَهْلَكْنَا»، یکی «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ» تا «حَتَّىٰ إِذَا» یا جمله معترضه است به تعبیر زمخسری در کشاف یا نه، اگر جمله ی معترضه باشد آن گاه این «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا» جواب آنهاست آنها گفتند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا»، جواب «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا» وقتی شما ببینید یا عذاب دنیا یا صحنه ی قیامت را آن وقت معلوم می شود حق با چه کسی است. اگر جمله معترضه

نباشد این «حَتَّى» به «فَلْيَمِدُّ لَهُ الرَّحْمَنُ» برمی گردد یعنی ذات اقدس الهی به یک عده امکانات می دهد تا صحنه ی مشاهده ی عذاب پس در «حَتَّى إِذَا رَأَوْا» دو نظر هست که هر دو نظر را جناب زمخشری مطرح کردند که یا این «حَتَّى» در برابر «فَلْيَمِدُّ لَهُ الرَّحْمَنُ مِيداً حَتَّى» دیگر متصل است دیگر چیزی به عنوان معترضه وسط واقع نشده یا نه، آن چند جمله، جمله های معترضه هستند «حَتَّى إِذَا رَأَوْا» جواب است برای این سؤال که «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَاماً» جواب، آن صحنه ای که ذات اقدس الهی با قهر و انتقام با شما عمل می کند معلوم می شود.

مطلب دیگر این است که بین بدیهی و نظری یک رابطه هست یعنی مطلب نظری با مطلب بدیهی یقیناً یک صراط مستقیمی بینشان هست که منطق عهده دار آن است، اگر چیزی مجهول بود یقیناً می شود معلوم بشود چرا، برای اینکه بالأخره علتی دارد، علامتی دارد یا از علت او پی به او می بریم که یک راه جزمی تری است یا از علامتهای او پی به او می بریم که شبیه جزم است بالأخره این شیء در عالم لوازمی دارد، ملزوماتی دارد، ملازماتی دارد، عللی دارد، معالیلی دارد از هر کدام از این راهها می شود به آن رسید پس بین مطلب نظری و مطلب بدیهی صراط مستقیم هست یک، و این صراط مستقیم معصوم است یعنی دیگر دوتا راه نیست بین علت و معلول، بین لازم و ملزوم، بین ملازم و ملازم یک صراط مستقیم است و این معصوم است دو، سالک این راه که حالا یا فقیه است یا منطقی است یا حکیم است یا محدث هر کسی در رشته ی خودش این سالک گاهی اشتباه می کند گاهی اشتباه نمی کند، گاهی موضوع را جابه جا می کند گاهی محمول را جابه جا می کند همین مغالطات سیزده گانه لفظی دامنگیرش می شود این در عبور از بدیهی به نظری در بین راه می لغزد اشتباه می کند این سه، چون عبور از بدیهی به نظری برای همگان آسان نیست معصومین (علیه السلام) حسابشان جداست لذا در دنیا ممکن نیست حق آن طوری که هست برای همه روشن بشود چون همه می خواهند از راه بدیهی به نظری برسند از راه فکر می خواهند برسند این راه فکر یک پیچ و خمی دارد یک فراز و فرودی به تعبیر شیخ عطار دارد این نشستی دارد مغالطات در راه است شیطان هم که «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (۱) مغالطه پیش می آید جایی باید باشد که سخن از مفهوم نباشد، انتقال از بدیهی به نظری از راه مفهوم نباشد یک، و شیطان رهزنی نکند دو، چنین عالمی عاقل قیامت است در عالم قیامت دیگر سخن از استدلال مفهومی و انتقال از بدیهی به نظری و اینها نیست خود حق روشن می شود «يُؤْفِقُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» (۲) «كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۳) شیطان هم که آن روز «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (۴) بسته است روزی است که بالأخره حق به تمامه برای انسان روشن می شود این یکی از ادله ی ضرورت معاد است برای اینکه بالأخره حق در عالم این مکتبهای گوناگون بالأخره روزی باید معلوم بشود حق با چه کسی است دنیا جای روشن شدن نیست دنیا ممکن است غالباً روشن بشود ولی دائماً روشن نمی شود بر فرض ما غلبه را هم کافی بدانیم با غلبه هم مسئله حل نمی شود این جنگ ۷۲ ملت همیشه هست این مکاتب گوناگون در دنیا هست جایی باید باشد که حق روشن بشود و هیچ ابهامی در آنجا نیست و هیچ رهزن و مغالطه گر و امثال ذلک نیست این مسئله ی معاد است لذا می فرماید وقتی که ذات اقدس الهی به عنوان حق تام فیضش را نشان داد برای شما معلوم می شود که «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً» شما خیرید یا نه، «أَضَعُفٌ جُدُوداً» و مانند آن این است «فَسَيَعْلَمُونَ» برهان است برای آن مسئله که «فَسَيَعْلَمُونَ» در آن لحظه «مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَعُفٌ جُدُوداً».

۱- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۲- (۴) . سوره ی نور، آیه ی ۲۵.

۳- (۵) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۴- (۶) . سوره ی ص، آیه ی ۸۵.

مطلب دیگر اینکه این کلمه ی «مَنْ» به لحاظ لفظ مفرد است و به لحاظ معنا جمع لذا هم ضمیر مفرد برای «مَنْ» آورده شد هم ضمیر جمع، ضمیر مفرد آورده شد فرمود: «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ» که مفرد آورده به لحاظ لفظ، بعد به لحاظ معنا فرمود: «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِيدًا حَتَّى إِذَا رَأَوْا» چون جمعیت کفار بیش از یک نفر بودند جمعیت بود بالأخره تعبیر به جمع کرده است پس این «مَنْ» به لحاظ لفظ مفرد است ضمیر مفرد آورده شده به لحاظ معنا جمع است ضمیر جمع آورده شده ضرورت معاد هم از همین راه است. بعد فرمود در برابر «مَدَّ» که «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» برای اینکه بهانه را بگیرند که یک وقت نگویند اگر ما عمر طولانی پیدا می کردیم مثلاً توبه می کردیم اما خدای سبحان اینها را در همان تاریکی عمر طولانی می دهد مال و فرزند می دهد و مانند آن مشابه این در سوره ی مبارکه ی «یونس» گذشت آیه ی یازده سوره ی «یونس» این است که «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَيْتَ إِلَيْهِمْ» اگر هر کسی تبهکار بود فوراً خدا انتقام می گرفت که بساط برچیده می شد سریعاً، اما «فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَزُجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» مدتی ما اینها را در همان طغیانشان نگه می داریم اینها عمه، تاریکی، کوری، تیرگی بر اساس سفه دارند به سر می برند اینها در تاریکی ادامه می دهند در تیرگی ادامه می دهند دفعتاً بیدار می شوند بنابراین این «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» با همان «فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَزُجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» از همین قبیل است عمه یعنی نابینایی در تاریکی، کم بینی ذات اقدس الهی به رسولش (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود قسم به جان تو اینها در تاریکی دارند راه می روند «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۱) اینها مستانه می روند حالا یا سُکر مقام است یا سُکر مال است یا سُکر جوانی است و مانند آن. در برابر «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» فرمود: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» آنها زمینه ی تیرگی را فراهم می کند آنها به سوء اختیار خودشان در تاریکی می دوند از این طرف فیض الهی نصیب مردان مهتدی می شود هدایت اینها را روزافزون می کند افزونی هدایت یک مطلب است، افزایش درجه ی مهتدیان مطلب دیگر است یک وقت است آدم گرایشی به اعمال خیر دارد این گرایش بیشتر می شود کاری درباره ی خیرات انجام می دهد اکنون بیشتر خیر انجام می دهد مستحضرید اینکه می گویند رعایت شئون، رعایت شئون این مربوط به مسائل مالی است دنیایی است اگر کسی می خواهد خانه تهیه کند، فرش تهیه کند، ماشین تهیه کند خب برابر شأنش باید تهیه کند بیش از این می شود اسراف حق ندارد اما در کار خیر برای کسی شأن معین نکردند حالا اهالی محلی می خواهند مسجد بسازند آن کسی که وضع مالی اش خوب است یک مبلغ بیشتری داد آن کسی که همتش بلند است ولی وضع مالی اش خوب نیست او هم دارد به همین مبلغ می دهد که نمی شود گفت آقا تو شأنت این نیست که مگر بهشت رفتن و درجات بهشت و کار خیر هم آنجا هم شأن است چه کسی گفته آن آقا باید درجات بیشتر بهشت برود و ما نرویم مسئله ی شأن و امثال ذلک برای شئون مادی و لوازم مادی و اثاث البیت مادی است اما کمک به حسینی و مسجد و مراکز خیریه و درمانگاه و امثال ذلک که شأن پذیر نیست این می شود زیادی هدایت کسی گرایش به کار خیر داشت این گرایش بیشتر می شود کارهای خیر و عبادات انجام می داد الآن کار خیر بیشتری و عبادات بیشتری انجام می دهد این می شود زیادی هدایت اما آنچه در سوره ی مبارکه ی «مجادله» است آن ترفیع درجه است که فرمود: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۲) ما درجات اینها را در بهشت بالا می بریم ترفیع درجه به عنوان پاداش هدایت مهتدیان است اما افزایش مراتب هدایت یعنی اینها را سریع تر، سابق تر در این راه پیش می بریم اگر گفتیم «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ» (۳) به او توفیق می دهیم که همیشه نمازش را اول وقت بخواند، اگر گفتیم «فَأَسْبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (۴) به او توفیق می دهیم که در مسابقات خیر او از دیگری سبقت بگیرد اینها توفیقات است در استباق به خیر او موفق می شود، در سرعت به خیر او موفق می شود اینها مزید هدایت است اما درجات و عُرف مبنیه بهشت و اینها مربوط به ترفیع درجات است فرمود: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ» پس آنچه شما پنداشتید که معیار ارزش

است آنها معیار نیست چون آنکه نزد شماس است عندکم است آنکه باقیات الصالحات است «عِنْدَ رَبِّكَ» است این صغرا، برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «نحل» که «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۵) کبرا، پس معلوم می شود آنکه عند الله است باقی است خیر است دیگر برای اینکه آنکه شما خیر پنداشتید مشکل شما را اضافه می کند شما جان کنید تا او را تهیه کنید بعد هم طولی نمی کشد که از شما گرفته می شود این دو خطر، خطر سوم که جان گاه است و عذاب از آنجا شروع می شود این است که محبوب شما را می گیرند محبت در شما هست این فشار پیدا می شود این چنین نیست که انسانی که می میرد اگر اموال و فرزند را از او بگیرند تعلق را هم از او بگیرند که اگر تعلق را گرفتند که او راحت است عذاب نمی چشد درد حال احتضار و مرگ به بعد این است که متعلق را از انسان می گیرند یک، تعلق می ماند دو، عذاب شروع می شود سه، خب انسان از اینکه به چیزی وابسته است و به او دسترسی پیدا نمی کند درد می کشد یک معتاد همین که به بند افتاد چون مواد را از او گرفتند، اعتیاد هست، دادش بلند است عذاب قبر همین است، در برزخ همین است، در حال احتضار همین است فرمود آنکه درد آور است وابستگی شماس ما این وابستگی را از شما نمی گیریم ما می خواهیم شما را عذاب نکنیم پس چیزی تهیه کنید که با شما باشد که و آن «عِنْدَ رَبِّكَ» است اینکه فرمود: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ» این صغراست، کبرایش هم که در سوره ی «نحل» گذشت که «مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۶) خب اگر «مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» انسان محبوبش را عنداللهی قرار داد هم حب هست هم محبوب لذت شروع می شود اما اگر محبوبش عندالناس بود و حبش در درون جان او این محبوب گرفته می شود و حب هست و درد شروع می شود لذا فرمود: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا» مستحضرید که ثواب با مرد گرچه مفهوماً دوتا هستند ولی نزدیک هم اند مصداقاً نزدیک هم اند ثواب از «ثاب» به معنی «رَجَع» است «ثاب» یعنی «رَجَع» و پاداش را می گویند ثواب چون رجوع نتیجه ی عمل انسان به انسان است لغتاً فرقی بین بهشت و جهنم نیست هم جهنم ثواب است هم بهشت ثواب است برای اینکه جهنم «ثاب و رجوع عمل الکافر إلیه» بهشت هم «ثاب و رجوع عمل المؤمن إلیه» لکن غالباً استعمال کلمه ثواب و مثبت در خیر و بهشت و امثال ذلك است گاهی هم در شر استعمال می شود نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «مائده» به این صورت آمده است آیه ی شصت سوره ی مبارکه ی «مائده» این است «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ» می خواهید برایتان روشن کنیم آن ثواب بد کدام است همان جهنم است «ثاب» یعنی «رجع» منتها غالباً مسئله ی ثواب در خیر به کار می رود اینجا هم که با قرینه همراه است «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا».

ص: ۳۰۵

۱- (۷) . سوره ی حجر، آیه ی ۷۲.

۲- (۸) . سوره ی مجادله، آیه ی ۱۱.

۳- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.

۴- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۸.

۵- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

۶- (۱۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

مطلب دیگر این آیه ی بعد است که تفاوت فراوانی بین تفسیر سیدناالاستاد علامه (رضوان الله علیه) است و مفسران دیگر. معروف بین اهل تفسیر این است که این «أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» این را برابر با آن شأن نزولی که ذیلش نقل می کنند معنا می کنند می گویند عاص بن وائل دینی نسبت به آن خَبَاب داشت بدهکار بود یا آن خَبَاب غین بود غین یعنی آهنگر اینکه در مجمع البیان دارد که «كان غنيًا» با غین این شاید یا نسخه تام نیست یا اینکه مثلاً برابر با نقل دیگر است که عاص دینی به خَبَاب بدهکار بود او هم طلبی داشت ولی آنکه در تاریخ هست به عنوان شأن نزول این بود که این خَبَاب غین بود آهنگر بود کاری را برای عاص بن وائل کرد بعد رفته اجرتش را دریافت بکند این گفت که باید _ معاذ الله _ دست از دینت برداری تا این اجرت را به تو بدهم گفته که ممکن نیست من دست از دین بردارم بعد عاص به او گفته که خب شما که معتقدید انسان بعد از مرگ زنده می شود ما وقتی که زنده شدیم در آن عالم این طلبت را به تو می دهیم که این را به عنوان استهزا و تمسخر ذکر کرد برای اینکه در آنجا وضع ما خوب است مثل دنیا است آنجا هم متمکنیم سرمایه داریم مثل دنیا و آنجا طلبت را می دهیم این را غالب مفسران این چنین معنا کردند که «أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» گفتند مربوط به عاص است عاص بن وائل و به طلبکارش گفته که بعد از مرگ که زنده شدیم دوباره من دین شما را به شما می دهم برای اینکه آنجا ما از مال و ولد برخورداریم «وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» بعد ذات اقدس الهی می فرماید او از کجا می داند که در قیامت به او مال می دهند آیا علم غیب دارد آیا تعهدی از خدای سبحان گرفته این چنین نیست بلکه ما این حرف او را تثبیت می کنیم برای عذاب در دنیا و مانند آن، اما آنکه سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) معنا می کنند می فرمایند این چند آیه ای که اینجا آمده این چهار آیه معادل آن چهار آیه ای است که از آیه ی ۷۳ شروع شده یعنی از «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» شروع شده شعار رسمی مشرکان حجاز این بود که هر کسی کافر و مشرک باشد وضع مالی اش بهتر است دنیای او بهتر است او متمدن تر است سرمایه دارتر است و مانند آن، این فکر منحوس باعث شد که برخیها به این فکر گرایش پیدا کنند و میل پیدا کنند به همین شرک و الحاد و گفتند که ما اگر به طرف شرک و الحاد برویم «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» در دنیا نه سخن از آخرت. برهانی که سیدناالاستاد اقامه می کنند بخشی در بحث تفسیری است سه، چهار وجه هم در بخش روایی است که می فرمایند این روایت دیگر مطابق با آیه نمی تواند باشد قسمت مهم فرمایش شان این است که آن طوری که شما یعنی غالب مفسرین معنا کردید این «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» می شود در حد استهزا و مسخره برای اینکه او که به قیامت معتقد نیست و قرآن کریم کتاب حجت است نه اینکه مسخره ی عده ای را نقل بکند بعد به آن پاسخ بدهد قرآن دوتا پاسخ داد فرمود: «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ» یعنی «أُطَّلِعَ عَلَى الْغَيْبِ»، «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» خب اگر کسی مسخره کرده قرآن که مسخره را نقل بکند و بعد دوتا دلیل اقامه بکند برای بطلان او از این قبیل نیست که، پس باید جایی را محمل آیه قرار داد که قابل احتجاج باشد آنها که معتقد بودند هر کس مشرک بود متمدن تر است و دنیای او پر رونق تر گفتند «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» ما اگر مشرک بشویم وضع مالی ما خوب می شود آن گاه ذات اقدس الهی می فرماید شما که الله را قبول دارید یا باید مطلع بر غیب باشید که اگر کسی مشرک شد وضع مالی اش خوب می شود یا باید پیمانی، عهدی از خدا گرفته باشید «والتالي بكلا قسميه محال والمقدم مثله» این قیاس استثنایی است که اگر شما این حرف را می زنید این حرف شما وقتی حق است که یا عالم غیب باشید یا تعهدی از خدا گرفته باشید هیچ کدام از این دو که نیست پس بنابراین از کجا می گویند «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» و اما آن طوری که اکثر مفسران معنا کردند که این مربوط به استهزای این شخص است به عنوان اینکه شما که از ما طلب داری وقتی ما دوباره زنده شدیم طلب شما را برمی گردانیم این دارد مسخره می کند دیگر قرآن که مسخره و استهزا را نقل نمی کند قرآن که به مسخره و استهزا پاسخ نمی دهد حالا- این دو نظر باشد تا ببینیم کدام یک از این دو نظر به آیات نزدیک تر است اصل این مطلب

روشن بشود. ایشان می فرمایند این «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ» این شخصی که «كَفَرَ» به طرف کسانی حرکت کرده که گفتند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» یعنی کفاری که در مکه حکمشان رایج بود فرهنگی که در حجاز رواج داشت این شخص به این طرف رفته گفته من اگر به طرف شرک و کفر بروم وضع مالی من خوب می شود یکی از جهاتی هم که باز سیدناالاستاد می فرمایند این است که اگر این مربوط به معاد باشد که در معاد سخن از ولد نیست این دارد «لَأَوْتَيْنَ مَالًا وَوَلَدًا» آنجا که جای توالد نیست نه قرآن سخن از توالد معاد را بیان کرده نه در صدر اسلام هیچ موخیدی چنین حرفی زده که در قیامت توالد هست و ما فرزندان خواهیم داشت این «وَلَدًا» که این شخص گفته دلیل سوم یا چهارم است بر اینکه منظور دنیاست نه در جریان آخرت حالا این دو وجه باشد تا ببینیم کدام یک از اینها اوجه است. «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» در مقابل آن چهار آیه ای که گذشت «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ»، «وَقَالَ لَأَوْتَيْنَ مَالًا وَوَلَدًا» در دنیا طبق نظر ایشان، در آخرت طبق نظر اکثر مفسران. پاسخ ذات اقدس الهی این است که «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ» که این همزه، همزه ی استفهام است و الف باب افتعال حذف شده «أُطَّلِعَ الْغَيْبَ» در حالی که این چنین نیست او علم غیب ندارد تا از غیب خبر بدهد «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» چون ایشان یعنی مشرکین حجاز از الله را قبول داشتند، الرحمان را قبول داشتند «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱) ناظر به همین است الرحمان را، الله را به عنوان واجب الوجود به عنوان خالق کل، به عنوان رب الأرباب و مدیر العالمین، مدیر الأرباب، رب کل همه قبول داشتند منتها ارباب جزئی را نمی پذیرفتند برای انسان، برای زمین، برای دریا، برای صحرا ارباب جزئی قائل بودند. خب، می فرماید: «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» تعهدی از خدا گرفته! «كَلَّا» یعنی هر دو قسم باطل است یعنی این حرفی که شما می زدید وقتی حق است که یا علم به غیب داشته باشید یا تعهدی از خدا گرفته باشید آن مقدم این تالی، «لَكِنَّ التَّالِيَّ بِشَقِيهِ بَاطِلٌ فَالْمَقْدَمُ مِثْلُهُ» این «كَلَّا» ناظر به بطلان این دو قسم است یعنی نه شما عالم به غیبید نه پیمانی از خدای سبحان گرفتید «كَلَّا» حالا- که این چنین است این سخن باطل است ما این گفتار باطل او و روش زشت او را تثبیت می کنیم «سَيَنْكُتُبُ» یعنی تثبیت می کنیم آنچه را که او گفته است «وَنَنْمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» این نشان می دهد که کلمه ی «مَدًّا» دائماً در خیر نیست امداد در خیر است مَدُّ در شر است اینجا هم مَدُّ در شر است البته شرّ کاربرد دارد آنجا «نَمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِينَ» (۲) که امداد بود درباره ی خیر بود البته اینجا هم در شرّ است که مَدُّ درباره ی شرّ به کار رفته در قبال امداد که در خیر است. «كَلَّا سَيَنْكُتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمِدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مِدًّا * وَنَرِيئُهُ مَا يَقُولُ» که این «مَا يَقُولُ» می تواند بدل اشتمال باشد ما او را ارث می بریم یعنی به ما می رسد که خدای سبحان زمین و اهلش را ارث می برد «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» (۳) همه ی اینها به ذات اقدس الهی برمی گردند ملک طلق او می شوند چه اینکه ملک طلق او هم بودند «وَنَرِيئُهُ مَا يَقُولُ» یعنی «نَرِثُ مَا يَقُولُ» چه اینکه خود او را هم ارث می بریم «وَيَأْتِينَا فَرْدًا» حالا بر فرض مال و ولد هم داشته باشد «فَرْدًا» می آید چون «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۴) هر کسی همان طوری که به دنیا آمده تنها بود وقتی هم که می رود تنهاست چیزی با او نیست صحنه ی برزخ و همچنین صحنه ی قیامت صحنه ی جمع است نه اجتماع، یعنی همه یکجا جمع اند اما بی ارتباط، اگر در سوره ی مبارکه ی «واقعه» فرمود: «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» (۵) اما فرمود: «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (۶) هر کسی گرفتار کار خودش است در آنجا که آفتاب و قمر و امثال ذلك نیست «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا» (۷) بهشت این طور است، جای دیگر هم همین طور است هر کسی نور را باید به همراه خودش ببرد لذا در صحنه ی قیامت بعضیها جلوی پایشان را نمی بینند که چطور پا بردارند بعضیها هم به اندازه ی مَدِّ البصر فضای روشنی دارند آن نور را خود این شخص به همراه می برد که «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» (۸) زندگی آنجا هم «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» (۹) هست و مانند آن، همه با هم اند اما هیچ ارتباطی هم با هم ندارند لذا اگر فرمود اینجا جمع اند نه یعنی مُجْتَمِعٌ اند منافات ندارد بین آیه ی «إِنَّ

الْمَأُولِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» با آیه ی «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» تک می آید چیزی هم با انسان نیست فرزندان او هستند اما فرزندان او همه از خاک برخاستند چه اینکه خودش هم از خاک برخاست آنجا دیگر تولید و والد و ولد در کار نیست که همه از خاک برخاستند چون همه از خاک برخاستند «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» دیگر نسبتی در کار نیست.

ص: ۳۰۶

-
- ۱- (۱۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.
 - ۲- (۱۴) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۵.
 - ۳- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۰.
 - ۴- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.
 - ۵- (۱۷) . سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.
 - ۶- (۱۸) . سوره ی عبس، آیه ی ۳۷.
 - ۷- (۱۹) . سوره ی انسان، آیه ی ۱۳.
 - ۸- (۲۰) . سوره ی تحریم، آیه ی ۸.
 - ۹- (۲۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۱.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، نظیر آیه ای که قبلاً فرمودند «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ» خب. لذا می فرمایند ما این عذاب را باید عذاب دنیا بگیریم، «سَنَكْتُبُ» را باید دنیا بگیریم تا مسئله ی قیامت تکرار نشود اما آن آقایان گرفتار تکرار می شوند می فرمایند بر اساس نظر ما «سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ» یعنی تثبیت می کنیم آنچه را که او گفته است «وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» در دنیا، آن گاه «وَنَرِيهِ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا» در آخرت بنابراین تکرار نیست اما بنا بر قول آن آقایان این می شود تکرار.

پرسش:...

پاسخ: به قرینه ی مَنْ قضی عنه المبدأ است «كان في الدنيا أخيه».

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر به لحاظ دنیاست.

پرسش:...

پاسخ: یعنی به لحاظ دنیا، یعنی کسی که در دنیا برادرش بود فرزندش بود از او فرار می کند و گرنه چون همه ی اینها «مِنَ الْأَجْدَاتِ» برمی خیزند همه ی اینها از خاک برمی خیزند اگر همه ی اینها از خاک برمی خیزند دیگر کسی والد دیگری نیست که یکی برادر دیگری نیست که اینها به لحاظ «إِنْ قضی عنه المبدأ» هستند که آنهایی که در دنیا برادر بودند، آنهایی که در دنیا فرزند بودند و اینها «يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (۱) و گرنه اگر همه خاک شدند دفعتهً همه از خاک برمی خیزند دیگر والد و ولدی در کار نیست. می فرمایند اگر ما این چنین معنا بکنیم دیگر تکراری در کار نیست «كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا * وَنَرِيهِ مَا يَقُولُ» هر چه که او گفت نزد ماست دیگر دیگر نمی تواند انکار بکند «وَيَأْتِينَا فَرْدًا» بعد می فرماید مشکل اینها این است که اینها به دنبال عزت بودند ولی عزت کاذب را از عزت صادق تشخیص ندادند «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا» (۲) عزت می خواهید «الْعِزَّةَ لِلَّهِ» (۳).

ص: ۳۰۷

۱- (۲۲) . سوره ی عبس، آیه ی ۳۴.

۲- (۲۳) . سوره ی مریم، آیات ۸۰ و ۸۲.

۳- (۲۴) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۹.

Your browser does not support the audio tag

«أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعِزَابِ مَدًّا (۷۹) وَنَرِيئُهُ مِمَّا يَقُولُ وَيَأْتِنَا فَزْدًا (۸۰) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِبِعَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و در مکه گذشته از کفر و الحاد و عقاید باطل، اخلاق باطل، بینشهای باطل، روشها و منشهای باطل هم حاکم بود قرآن کریم در بخشهایی از سوره مکی به هر دو قسمت عنایت فرمود در سوره ی مبارکه ی «مریم» که محل بحث است تاکنون آیاتی که مربوط به اصول دین بود ذکر فرمود در بخش اخیر کارهایی که آیاتی که مربوط به جریان نگرش آنها، معیار ارزشی آنها، تکاثری آنها را ذکر فرمود که از آیه ی ۷۳ شروع شده «وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» اما این آیه ی ۷۷ آیا ناظر به جریان عاص بن وائل است یا دیگری این «أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» دو نظر در آن بود که در بحث دیروز اشاره شد یکی اینکه عاص بن وائل بدهکار مسلمانی بود حالا یا دینی از او، وامی را گرفت، مالی از او قرض گرفت یا این شخص چون صنعتگر بود کارگری داشت و آهنگری داشت عاص بن وائل کالایی را به این آهنگر داد که برای او سیاق کند و دستمزدش را پرداخت عاص بن وائل بدهکار بود و آن آهنگر مسلمان طلبکار، وقتی از او خواست او از پرداخت دین سر باز زد این مسلمان به او گفت بالأخره روز حسابی هست در جواب او گفت خب اگر روز حسابی هست و ما بعد از مرگ زنده می شویم من بعد از اینکه زنده شدم مال و ولدی دارم همان جا به شما پرداخت می کنم این را به عنوان استهزاء گفت. قول دیگر این است که نه، برخیها در مکه بودند می گفتند که انسان برای اینکه در دنیا مرفه باشد و اهل سعادت باشد باید راه وثنی و صنمی را ادامه بدهد همان راه پدران ما که بت پرستی است مسلمانها فقیرند، مفلوک اند و امکاناتی ندارند و من همان دین آبا و اجدادم را انتخاب می کنم تا اینکه از مال و ولد برخوردار بشوم. سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) این راه دوم را پذیرفت گرچه ایشان فرمودند اکثر مفسران راه اول را طی کردند ولی قرطبی در جامع الأحکام می گوید که کلبی راه عاص بن وائل و اینها را انتخاب کرد جمهور مفسران راه دوم را و خود جناب قرطبی در جامع الأحکام می گوید که راهی که کلبی انتخاب کرده است بهتر است برای اینکه برابر با روایت صحیحی است که درباره ی شأن نزول این آیه نقل شده است که عاص بن وائل به آن آهنگر این حرف را زده و این آیه نازل شد. به هر تقدیر اگر ما بخواهیم زبان قرآن و فرهنگ و محاوره ی قرآن را بررسی کنیم حق با سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) است برای اینکه قرآن مسائلی استهزائی را در احتجاج نقل نمی کند اگر کسی مسخره کرده است می فرماید: «يَا حَسْبِرَهُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (۱) حالا- حرفهای استهزائی آنها را نقل بکند و پاسخ بدهد و احتجاج کند این چنین نیست. راهی که ایشان طی کردند درست است و اگر از نظر شأن نزول باشد شأن نزول معنایش این نیست که اولاً بسیاری از اینها اسباب نزول تطبیق است نه شأن نزول و روایاتشان هم خیلی معتبر نیست و ثانیاً آنچه مربوط به عاص بن وائل است همان قسمت قبل است که «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» (۲) نه این قسمت دوم، اگر این قسمت دوم باشد باید حرف عاص بن وائل را بر

همان روش قبلی که هر کس کافر بود مرفّه تر است و متنعم تر حمل کرد نه استهزاء چون قرآن به استهزاء بها بدهد در برابر او حجّت ارائه کند این چنین نیست.

ص: ۳۰۸

۱- (۱). سوره ی یس، آیه ی ۳۰.

۲- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۷۳.

مطلب بعدی این است که این «أَفْرَأَيْتَ» یعنی «أَخْبِرْنِي» آید دیدی! لغتاً رأیت یعنی دیدی، «أَفْرَأَيْتَ» یعنی دیدی حالا در این گونه از موارد در کتابهای ادبی ملا-حظه فرمودید وقتی گفتند «أَفْرَأَيْتَ، أَرَأَيْتَ، أَرَأَيْتَ» یعنی حالا- که دیدی ما را باخبر کن یعنی «أَخْبِرْنِي»، «أَرَأَيْتَ» یعنی «أَخْبِرْنِي» حالا- که دیدی ما را باخبر کن اینجا هم می فرماید: «أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ» اینکه گفت «لَأُوتِينَ» برای دو وجه است یا برای آن است که بخواهد بگوید رفاه دنیا و سعادت دنیا در الحاد و کفر و وثیت است یا می خواهد بگوید که حق با ماست زیرا اگر ما بر باطل بودیم متنعم نبودیم البته این تلازم مقدم و تالی باطل است ثبوت محمول برای موضوع باطل است و مانند آن، پس دو وجه در این «لَأُوتِينَ مَالاً- وَوَلَدًا» هست یا برای آن است که بگویند اگر رفاه می خواهی به سراغ بت پرستی برو یا می گویند که بت پرستها مرفّه اند و این کار حق است و اگر باطل بود اینها مرفّه نبودند همین مغالطه هایی که احياناً کم و بیش مطرح است اما ذات اقدس الهی در پاسخ می فرماید شما که از آینده خبر می دهید اخبار از آینده یا علم شهودی می طلبد یا علم حصولی، علم حصولی هم یا با برهان است یا با دلیل معتبر نقلی مستحضرید که این تثلیث محصول دو تا منفصله است هر جا حصر عقلی هست که نه کمتر نه بیشتر این الا ولا بد باید به دو منفصله برگردد اگر گفته شد کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف نه کمتر از این است نه بیشتر از این، درست است که در امور اعتباری این مفید حصر است اما حصر عقلی دایر بین نفی و اثبات است یعنی دایر بین نقیضین است و یک شیء هم که بیش از یک نقیض ندارد آن منفصله ای که جمع مقدم و تالی محال، رفع مقدم و تالی محال آن منفصله، منفصله ی حقیقیه است منفصله ی حقیقیه چون مقدمه و تالی او نقیض هم اند جمعشان محال رفعشان محال، اگر ما خواستیم حصر عقلی داشته باشیم هیچ یعنی هیچ راهی نیست مگر اینکه به دو منفصله برگردد چون یک منفصله مرکب از چند نقیض نخواهد بود در همین مثال معروف کلمه گفته می شود کلمه یا اسم است یا نه، اگر اسم نبود یعنی نه، یا فعل است یا نه، که بین نفی و اثبات است کلمه یا اسم است یا نه، اگر اسم نبود یا فعل است یا نه، این تقسیمها منفصله حقیقیه است محصول این دو تا منفصله این است که کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف است یا حرف این در امور اعتباری، در بحثهای عقلی هم می گویند شیء یا واجب است یا نه، اگر واجب نبود یا ممکن است یا نه، اگر ممکن نبود می شود ممتنع لذا می گویند شیء یا واجب است یا ممکن است یا ممتنع در همه ی مواردی که حصر عقلی است و بین سه ضلع است الا ولا بد باید به دو منفصله برگردد علم یا شهودی است یا برهانی است یا سمعی بیش از این نیست کمتر از این هم نیست یا انسان مشاهده می کند نظیر آنچه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءَ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^(۱) یا برهان عقلی اقامه می شود یا دلیل نقلی ما علمی داشته باشیم که بیشتر از این سه قسم باشد یا کمتر از این سه قسم بعضیها از اینها را نداشته باشد این محال است حالا که علم یا شهودی است یا برهانی است یا قرآنی بالأخره یا عرفان است یا قرآن است یا برهان این باید به دو منفصله برگردد و محصول این دو منفصله این است که علم

یا حضوری است یا نه، اگر حضوری نبود و حصولی بود یا با عقل ثابت می شود یا نقل، اگر با عقل ثابت شد می شود برهان و معقول، اگر با عقل ثابت نشد می شود سماع و قرآن و نقل پس علم یا شهودی است یا برهانی است یا نقلی ذات اقدس الهی می فرماید شما بر غیب مطلع شدید اطلاع تان بر غیب جامع دو قسم است یا باید برهان عقلی داشته باشید که منکرید یا باید شهود غیبی داشته باشید که بهره ی شما نمی شود که از باب «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءَ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا» بگوئید. می ماند دلیل نقلی کسی به شما تعهد نسپرده که بعد از مرگ به شما فرزند بدهد یا مال بدهد یا اگر مربوط به قبل از مرگ است در دنیا است شما نه آینده را دیدید که بشوید اهل بصر، نه آینده را می فهمید که بشوید اهل نظر، نه کسی به شما تعهد داد برای اینکه مؤمن نیستید «أُطْلِعَ عَلَى الْغَيْبِ» این الف باب افتعال حذف شده است آن همزه ی استفهام مانده «أُطْلِعَ الْغَيْبِ» حالا یا شهوداً یا برهاناً یا اگر نه شهود بود نه برهان کسی به شما تعهد سپرده ما به مؤمنین تعهد سپردیم گفتیم «مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ (۲) كَذَا وَ كَذَا، اما به شما کسی تعهد نسپرده شما عندالرحمان عهدی دارید، نامه ای دارید، وعدی دارید، کسی به شما خبر داد نه آن است نه این، پس شما اگر بخواهید عالم باشید علمتان یا شهودی است یا برهانی است یا قرآنی «والتالي بأصله مستحيل» شما گراف گوئید این می شود خلاصه ی برهان «أُطْلِعَ الْغَيْبِ» که جامع دو قسم است «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» ما به مؤمنین تعهد سپردیم آنها هم از ما تعهد دارند برای اینکه ما وعده دادیم به آنها اما شما که اهل کفرید پس چرا می گوئید که به ما مال و فرزند برسد درباره ی دنیا هم این چنین است شما از آینده تان نه خبر حضوری دارید نه خبر برهانی دارید نه خبر نقلی دارید «أُطْلِعَ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا * كَلَّا» پس این می شود منفصله قیاس استثنایی که اگر این کلام شما که می گوئید «لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا» حق باشد یا باید از راه شهود بگوئید یا باید طبق برهان بگوئید یا باید طبق آیات قرآنی و تعهدات الهی «كَلَّا» تالی بأقسامه الثلاثه محال فالمقدم مثله پس از کجا می گوئید «لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا».

ص: ۳۰۹

۱- (۳) . بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

۲- (۴) . سوره ی تغابن، آیه ی ۹.

پرسش: استاد در جریان حضرت نوح هم که کشتی می ساخت و مسخره کردند بعد حضرت فرمود اگر شما امروز مسخره می کنید من هم روزی شما را مسخره خواهم کرد پس اینجا دلیل آورده برای مسخره خودشان.

پاسخ: بله، خب این «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»^(۱) اما قرآن کریم برهان نقل بکند در برابر مسخره که نیست آن مسخره را با مسخره جواب می دهند. یک بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که شما ملتی نباشید ستم پذیر «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» این جنگ ده ساله ایران از همین قبیل بود متنها هشت سالش برون مرزی بود دو سالش درون مرزی این دو سال اول که جنگ داخلی بود از باب «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» بود هشت سال برون مرزی هم بشرح ایضاً خب بیگانه وقتی سنگ زد آدم که تحمل نمی کند که دفاع می کند دیگر این بیان نورانی حضرت است که فرمود شما ملت غیور باشید ملتی را می گویند غیور همان طوری که در بحث غیرت تحلیل شده عناصر سه گانه را داشته باشد یک هویت شناس باشد، دو غیرزدا باشد، سه در حوزه ی غیر دخالت نکنند غیرت یعنی این اگر کسی خودش را نشناسد مرز خود و بیگانه را نمی تواند بشناسد پس اول هویت شناسی است دوم اینکه غیر را باید بشناسد چه کسی غیر است چه کسی خودی است سوم اینکه نه حریم غیر برود نه غیر را در حریم خود راه بدهد اینکه وارد حریم غیر می شود می گویند غیرت ندارد شما در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه می خوانید «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»^(۲) هیچ آدم غیرتمندی به ناموس دیگری نگاه نمی کند که معنایش این است غیرت یعنی مبادا وارد مرز غیر بشویم دیگر نه غیر را راه بدهیم نه وارد مرز غیر بشویم این می شود غیرت.

ص: ۳۱۰

۱- (۵). نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

۲- (۶). نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵.

پرسش: پس مسخره کردن حضرت نوح مربوط به دنیا می شود.

پاسخ: دنیا می شود ولی منظور این است که.

پرسش: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» (۱) می تواند شامل این بشود.

پاسخ: آن در آیات قرآنی برای نشاط است که «يَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ» (۲) کذا و کذا آن برای تشفی است مؤمنین خوشحال می شوند برای اینکه انتقام گرفته شده از ظالمین.

پرسش: وقتی که دریا آمد بالا و آب آمد بالا کافری نبود که مسخره کند.

پاسخ: نه، در همان وقتی که مسخره کردند گفتند شما در خشکی کشتی برای چه می سازی همان وقت می گوید ما هم شما را مسخره می کنیم شما که نمی دانید کشتی را برای چه می سازیم.

پرسش: این ناظر به بحث قیامت است و گرنه وقتی که غرق شدن که...

پاسخ: نه، همان وقت خصم مسخره می کند می گوید چون شما از عاقبت خبر ندارید این حرف را می زنید ما برای خلا کردن شما داریم می سازیم چرا شما می خندید شما اگر اهل بینش بودید که مسخره نمی کردید شما می گوید چرا در خشکی کشتی می سازید ما هم می گوئیم برای خشکی کشتی نمی سازیم طوفانی می آید ما هم می خواهیم نجات بکنیم شما هم می خواهید غرق بشوید «نَسِيخُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (۳) فی الدنيا، اما ذات اقدس الهی به وسیله ی وحی مسخره را نقل می کند بعد برای ابطال او برهان اقامه می کند که چنین چیزی نیست.

پرسش: اگر منشأ مسخره شبهه برهانی باشد آن که دیگر اشکالی ندارد.

پاسخ: آن دیگر مسخره نیست آن جدل است یک وقت است کسی شبهه ای دارد، نقدی دارد، اشکالی دارد خب پوزخندی هم می زند برای آن پوزخند که وحی نازل نمی شود برای جواب این شبهه نقل باید بشود این درست است.

ص: ۳۱۱

۱- (۷). سوره ی مطففین، آیه ی ۳۴.

۲- (۸). سوره ی توبه، آیه ی ۱۴.

۳- (۹). سوره ی هود، آیه ی ۳۸.

پرسش: برای منشأ این مسخره برهان نازل شده.

پاسخ: بسیار خب، آن مسخره کردن در کیفیت اعمال است و گرنه این شبهه جواب می خواهد شبهه را باید خدا جواب بدهد و جواب هم می دهد اما مسخره را وحی نازل بشود برهان اقامه بکند که نیست که.

پرسش: ...

پاسخ: خب نه، منظور آن است که اگر برای قیامت باشد برهان درست است مسخره نیست می گوید در قیامت نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «کَهِف» گذشت در سوره ی «کَهِف» به صورت جزم نبود گفت اگر قیامتی هم باشد من در آنجا متوکلم در سوره ی مبارکه ی «کَهِف» آیه ی ۳۶ به بعد این بود «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» آن جریان دو نفری که یکی متمکن بود یکی متمکن نبود اینکه متمکن بود و باغدار بود گفت قیامتی نیست _ معاذ الله _ بر فرض «وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» اگر هم قیامت درست باشد همان طوری که خدا در دنیا به ما داد آنجا هم به ما می دهد این در صورت فرض است خب این قابل جواب است اما اگر کسی به صورت مسخره حرف بزند قابل جواب نیست اگر بگوید که من در قیامت هم این شرایط را دارم قابل جواب است اگر بگوید نه، در دنیا آینده دارای این شرایطم بزم هم قابل جواب است این «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» قابل تطبیق است هم برای کسی که نسبت به دنیا چنین پیش بینی می کند هم نسبت به آخرت. خب، فرمود اینها که این حرف را می زنند دستشان خالی است «كَلَّا» این حرفها باطل است هیچ راهی ندارند برای اینکه ما چه کار می کنیم با اینها، «سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ» ما حرفهای اینها را می نویسیم «سین» در این گونه از موارد برای تحقیق است نه برای تسویف نظیر «قُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۱) «سین» در این گونه از موارد نشانه ی تأخیر نیست یعنی ما محققاً این کار را می کنیم به دلیل اینکه مأموران ما آنجا رقیب عتیدند در سوره ی مبارکه ی «ق» آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «ق» این است که «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» قول مستحضرید که مخصوص گفتن نیست اینجا هم که فرمود: «سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ» مخصوص گفتن نیست مثل اینکه ما بگوییم حرف این آقایان چیست یعنی منش شان، روش شان، مکتبشان، دیده شان، آرمانشان چیست اختصاصی به گفتن در برابر آن امور ندارد منتها چون مهم ترین و بیشترین کار مردم با زبان است می گویند ببینید حرفشان چیست مثل اینکه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (۲) چون مهم ترین مصرف اکل است می گویند مال مردم نخورید و گرنه فرش غضبی را کسی نمی خورد که می گویند مال مردم خورد اینجا هم که فرمود: «سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ» یعنی آنچه را که او گفت و نوشت و رفتار دارد و کردار دارد ما می نویسیم محققاً می نویسیم سریعاً هم می نویسیم برای اینکه در آیه هیجده سوره ی مبارکه ی «ق» این چنین آمده «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ» این قول یعنی فعل، رفتار، گفتار، نگاه، استماع کسی یک غیبت را گوش می دهد این طور است نامحرم را نگاه می کند این طور است آهنگ حرام را گوش می دهد این طور است همه ی کارها را شامل می شود «إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۳) نه رقیب و عتید یکی رقیب باشد و دیگری عتید آن که در سیمت راست است او هم رقیب است عتید یعنی مراقب آماده اینکه در سیمت چپ است این هم رقیب است عتید قبلش که فرمود: «إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» (۴) ناظر به این است از طرف راست و از طرف چپ او مأموران ما قعیدند نشستند در کمین اند هر کدام قعیدند یک، هر کدام رقیب اند دو، هر کدام عتیدند سه، نه «رَقِيبٌ وَ عَتِيدٌ» هم مراقب اند، هم مستعد و آماده و خواب هم نمی برد خب همان جا ضبط می کند دیگر «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (۵) همین است دیگر.

- ۱- (۱۰). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵.
- ۲- (۱۱). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۸.
- ۳- (۱۲). سوره ی ق، آیه ی ۱۸.
- ۴- (۱۳). سوره ی ق، آیه ی ۱۷.
- ۵- (۱۴). سوره ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۲.

پرسش: این یلفظ منحصر در گفتار نمی کند این آیه را؟

پاسخ: نه، هیچ و گرنه رفتار و گفتار، نوشتار و اینها همین طور است دیگر همه را می نویسند دیگر. خب، بنابراین اینها اگر رقیب اند عتیدند قعیدند که هیچ چیزی فوت نمی شود این «سَيَنْكُتُبُ» معنایش این نیست که ما بعدها می نویسیم نعم، روایاتی که مربوط به همین بخش از آیات است دو طایفه است یکی اینکه حسنات را به سرعت می نویسند اما سیئات را یک مقدار مهلت می دهند که شخص استغفار کند توبه کند و محو کند این هست در روایات، اگر این «سَنَكْتُبُ» به این معنا باشد که ما به او مهلت می دهیم تا توبه کند با «سین» تسویف سازگار است اما اگر بیش از آن حد باشد که ما بعدها بخواهیم ثبت بکنیم این چنین نیست همان جا ثبت می شود ولی توبه اش و مهلت دادنش بله محفوظ است پس «سَيَنْكُتُبُ مَا يَقُولُ» حالا که این کار را کردیم «وَوَعَدْنَا لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» ما عمر طولانی به او دادیم این از مال و ولد استفاده کرده بی راهه رفته طعنی زده و این را حق دانسته و خیال کرده هر کسی متمکن شد خیر با اوست و مانند آن، «وَوَعَدْنَا لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» خب، آنچه را که او گفته یعنی مال و ولد آنها را ما می گیریم «وَوَرِثُهُ مَا يَقُولُ» این چه گفته؟ گفته «لَأُوتِينَ مَالًا وَّوَلَدًا» این مَقُولِ او را ما می گیریم خودش تنها دست خالی می ماند خودش بدون مال و ولد و با دست خالی نزد ما می آید پس آنچه او دارد ما از او می گیریم خود او هم به تنهایی می آید کسی هم با او نیست «وَوَرِثُهُ مَا يَقُولُ» که این بدلِ اشتغال می شود چه اینکه خود او را هم ارث می بریم دیگر «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» (۱) همه را او ارث می برد در اینجا این بدلِ اشتغال است آنچه را که او گفته نه «نَرِثُ مَا يَقُولُ» که دیگر بدل نباشد «نَرِثُهُ مَا يَقُولُ» خب، این «نَرِثُهُ مَا يَقُولُ» یعنی آنچه را که او گفته به دست ماست دیگر به او نمی دهیم خودش هم «وَيَأْتِينَا فَرْدًا» در حقیقت ما او را هم ارث می بریم آنچه را هم که او دارد ارث می بریم با هم نمی آیند همین میراث بری هم تک تک است یعنی مال او را جدا ارث می بریم او را هم جدا ارث می بریم یک وقت است که او با مال با هم می آیند یک چند لحظه ای هم مسرور است اما بی هم می آیند نه باهم «وَوَرِثُهُ مَا يَقُولُ» اول آنها را می گیریم بعد خودش هم تنها، بنابراین چیزی برای او نمی ماند.

ص: ۳۱۳

مطلب مهم این است که همه تنها می آیند منتها تنهایی بعضی رفاه است تنهایی بعضی عذاب، پس سه طایفه آیه داریم یک طایفه این است که همه تنها می آیند قوم و قبیله و عشیره همراه کسی نیست یک طایفه این است که این تنهایی برای یک عده راحت است خب اینها قبلاً مزاحم بودند تعلقات بی جا بود یا دشمن بودند یا فتنه آنهایی که دشمن اند به نحو موجه ی جزئی فرمود: «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ» (۱) آنهایی که فتنه اند یعنی آزمون اند به نحو موجه ی کلیه فرمود: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۲) این فتنه یعنی آزمون، آن دشمن که موجه ی جزئی است اینها خوب است که با آدم نیابند دیگر، پس طایفه ثانیه طایفه ای است که تنهایی رحمت است برای او. طایفه ثالثه این است که این شخص تمام قدرتش به این مال و ولد بود دیگر اینها که از او گرفته شده تنها می آید برای او یک عذاب است لذا این سه بخش از قرآن با سه تا طایفه از آیات هماهنگ شده.

پرسش:...

پاسخ: اینکه تنها آمده دیگر چون اگر مشمول شفاعت باشد بله، «نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِئْمَانِهِمْ» (۳) یک وقت می گوئیم موسویها بیابند یک وقت می گوئیم فرعونیهها بیابند، یک وقت می گوئیم موسویها بیابند یک وقت می گوئیم فرعونیهها بیابند، یک وقت می گوئیم محمّدیهها (صلی الله علیه و آله و سلم) بیابند یا علویها بیابند، حسنیها بیابند، حسینیها بیابند، فاطمیها بیابند (صلوات الله علیهم اجمعین) شیعه ها می آیند دیگر ما را به اسم ائمه مان می خوانند دیگر آنها را هم به اسم ائمه شان می خوانند دیگر خب.

ص: ۳۱۴

۱- (۱۶). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۷). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۵.

۳- (۱۸). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

پرسش: استاد در ثبوت و ما يقول نیست چون شما در آن مجموعه فرمودید جدا حساب می شوند.

پاسخ: جداست دیگر.

پرسش: چون بدل مقصود بالذات ما يقول است دیگر چون «نرثه ما يقول» شما فرمودید هم خودش را.

پاسخ: بله، خودشان «يَأْتِينَا فَرْدًا» دارد دیگر خودش که اصل است می آید این هم بر اساس «إِنَّا نَخْرُنُ نَرْتُ الْمَارِضَ وَمَنْ عَلَيَّهَا» (۱) اینها را هم ارث می برد «لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) هم افراد را ارث می برد هم اموال را ارث می برد منتها اول اموال را از اینها می گیرد بعد اینها که به دست خالی شدند خود اینها را هم می گیرد خوب.

پرسش: استاد یک مؤید دیگر برای این است که «لَأُولَئِينَ مَالًا وَوَلَدًا» برای دنیا می باشد بعید است که برای قیامت باشد.

پاسخ: حالا آنکه دارد آن مقداری که دارد آن مقداری هم که دارد این است دیگر خوب.

در همین آياتی که در پیش داریم می فرماید آیه ی ۹۷ همین سوره ی مبارکه ی «مریم» این است که «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» چون قبلش این است که «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۳) همه تنها می آیند حالا- اینهایی که همه تنها می آیند برخیا تنهایی برای آنها رفاه است برای اینکه مزاحم ندارند برخیا این تنهایی برای آنها عذاب است مثل همین شخص که گرفتار این وضع شده است که اموالش و اولادش از او گرفته شده و چیزی هم او را همراهی نمی کند «وَيَأْتِينَا فَرْدًا» در بخشهای دیگر درباره ی همین کفار آمده خوب، پس «وَنَرْتُهُمَا يَمْزِجُ الْقَوْلَ وَيَأْتِينَا فَرْدًا * وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عَزًّا» اینها ثروتی می خواستند که برای آنها حلال و حرام و اینها هیچ فرق نکند آن را از راه باطل به دست می آوردند یک عزت کاذبی می طلبیدند که در برابر بتها خضوع می کردند که می گفتند اینها که گرفتار وهم اند همین طور است دیگر می گویند اگر کسی سعادت بخواند عزت بخواند باید در برابر بتها خضوع کند فرمود این یک عزت کاذبی است عزت یعنی نفوذناپذیری که قبلاً هم این کلمه ی عزت تفسیر شده است سرزمین سفت و محکم که گلنگ و بیل در او اثر نمی کند می گویند «أَرْضٌ عَزَّاز» یعنی زمین محکم لازمه ی نفوذناپذیری اقتدار است یا غلبه است و گرنه معنای عزت غلبه نیست همان نفوذناپذیری است مؤمن عزیز است نفوذناپذیر است حرف هر کسی را قبول نمی کند هر کسی نمی تواند در او نفوذ بکند و مانند آن، این معنا برای خدا و پیامبر و مؤمنین ثابت است طبق بعضی از آیات که «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۴) و بر اساس توحید این دو ضلع حذف می شود «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۵) سایر موارد هم همین طور است قدرت این طور است، قوه این طور است اگر فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (۶) یا «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (۷) یا «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» (۸) در سوره ی مبارکه ی «بقره» یکجا فرمود که معلوم می شود که «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۹) خاصیت توحید این است عزت هم یکی از همین مسائل است که اگر برای انبیا و اولیا و مؤمنین عزت است اینها عطیه ی الهی است «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا» اگر از این مسیر کسی بیرون رفت عزت کاذب است عزت صادق نیست و چون اینها به دنبال عزت کاذب بودند و نمی فهمیدند این عزت، عزت دروغین است هر کذبی، راستی در قبال اوست اگر عزت اینها دروغین است ذلت اینها راست است این یک مقدمه، و قیامت ظرف ظهور حق و حقیقت است این دو مقدمه، در نتیجه در قیامت اینها خوار و ذلیل محشور می شوند این نتیجه برای اینکه کسی که دارای عزت کاذب است یعنی دارای ذلت صادق

است چون نمی شود هم عزتش کاذب باشد هم ذلتش کاذب که اگر عزتش دروغ است پس ذلتش راست است عالمی که حق و صدق روشن بشود آن قیامت است در قیامت «لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (۱۰) این عذاب مهین، مهین غیر از آن سوخت و سوز بدنی است کسی خوار می شود که در دنیا عزیز بی جهت باشد اگر عزیز بی جهت بود ذلیل باجهت است وقتی ذلیل باجهت بود قیامت ظرف ظهور حقیقت است و در قیامت ذلت اینها روشن می شود فرمود اینها به دنبال عزت اند این عزت، عزت دروغین است ما صحنه ی قیامت را برای شما تشریح بکنیم در صحنه ی قیامت فرمود عابد و معبود ما هر دو را می آوریم هم شما می گوید اینها ما را فریب دادند هم اینها می گویند ما فریب ندادیم اینها فریب خوردند خب شما به دنبال چه چیزی می گردید اگر این آلهه را می پرستید این آلهه در قیامت می گویند که اینها به ما تهمت زدند بعضی از اهل معرفت می گویند که سر اینکه خدای سبحان شرک را نمی آموزد برای آن است که مشرک بدترین تهمت را زده است به چه کسی تهمت زده، به در و دیوار عالم تهمت زده، به چوب و صنم و وثن تهمت زده اینها به خدا عرض می کنند خدایا ما که برده ی تویم، بنده ی تویم، مخلوق تویم او ما را متهم کرده که ما شریک تویم این بزرگوار می گوید که شرک به حق الناس برمی گردد نه حق الله کسی به خدا ظلم نمی کند «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۱۱) یعنی «لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ل_ این آلهه ی جعلی اینها در قیامت دادشان بلند است خدایا اینها ما را متهم کردند ما برده ی تویم، بنده ی تویم، مسبحیم، حامدیم «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۱۲) اینها ما را متهم کردند که ما شریک تویم و گرنه کسی نسبت به خدا ظلمی ندارد چطوری نسبت به خدا ظلمی دارد «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» خب این یک دید خاصی است ولی به هر تقدیر آنکه قرآن در این بخش مطرح می کند می فرماید: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» این چنین است؟! «كَلَّا» اینها عامل عزتشان نیستند چرا، برای اینکه «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» این «سَيَكْفُرُونَ» هم می تواند برگردد به عابدها هم می تواند برگردد به معبودها، هم بت پرستها در قیامت از بتها تبرئه می کنند خودشان را هم بتها خود را در قیامت از بت پرستها تبرئه می کنند هر دو بخش را قرآن کریم ذکر کرده که اینها در قیامت تبرئه می کنند آیه ی ۸۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش قبلاً گذشت این بود «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ» وقتی مشرکین آلهه ی خود را در قیامت دیدند چون در حشر اکبر همه محشور می شوند دیگر، اگر «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۱۳) یعنی سماوات محشور می شوند، ارضین محشور می شود و همه محشور می شوند انسانها هم محشور می شوند خب اگر زمین محشور نشود که شهادت نمی دهد شفاعت نمی کند شکایت نمی کند، مسجد که از اهل محل شفاعت می کند یا شکایت می کند برای این است که همین مسجد آمده دیگر اگر مسجد نیاید یا یک مسجد دیگر بیاید که دیگر نمی تواند شکایت بکند یا شفاعت بدهد دیگر منتها هویتش را باید یک راه خاصی حفظ بکنند زمینی که آدم در آن زمین اطاعت کرده شهادت می دهد یا زمینی که معصیت کرده شکایت می کند «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ» (۱۴) می گویند خدایا اینها بتهای ما بودند که ما اینها را می پرستیدیم آن گاه «فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ» این بتها می گویند خب شما ما را متهم کردید شما دروغ می گوید ما چه موقع شما را دعوت کردیم برابر هوستان، برابر خیالتان، برابر القائنات شیطانی تان به دنبال ما راه افتادیم و گرنه من چوب، من سنگ چه موقع به تو گفتم مرا بپرس یا من ستاره یا من آفتاب چه اینکه وجود مبارک عیسای مسیح می گوید ما چه موقع گفتیم «فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ» آن گاه «وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۱۵) شرک گم می شود.

- ۱- (۱۹). سوره ی مریم، آیه ی ۴۰.
- ۲- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۰.
- ۳- (۲۱). سوره ی مریم، آیات ۹۳ _ ۹۵.
- ۴- (۲۲). سوره ی منافقون، آیه ی ۸.
- ۵- (۲۳). سوره ی یونس، آیه ی ۶۵.
- ۶- (۲۴). سوره ی مریم، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۲۵). سوره ی انفال، آیه ی ۶۰.
- ۸- (۲۶). سوره ی بقره، آیه ی ۶۳.
- ۹- (۲۷). سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.
- ۱۰- (۲۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۸.
- ۱۱- (۲۹). سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.
- ۱۲- (۳۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.
- ۱۳- (۳۱). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.
- ۱۴- (۳۲). سوره ی نحل، آیه ی ۸۶.
- ۱۵- (۳۳). سوره ی نحل، آیه ی ۸۷.

پرسش: پس اینکه می فرماید بتها می روند به جهنم چیست؟ آیه ای که می فرمایند می روند به جهنم.

پاسخ: بله دیگر، آن چون برای تعذیب اینها منتها این در و دیوار جهنم رنج نمی برند «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» (۱) این سنگهایی که شما می پرستید اینها را ما وسیله ی سوخت و سوز شما قرار می دهیم الآن جهنم در و دیوارش مشتعل است مگر آنها عذاب می بینند خود عذاب، خود نار آن اشتعالش تسبیح حق است الآن برای ما آتش عذاب است اما برای خود آتش، آتش عذاب نیست همان طوری که فضای لطیف تسبیح گوی حق است آب ملایم تسبیح گوی حق است نار مشتعل هم تسبیح گوی حق است مگر او رنج می برد این انسان است که برای اینکه به انسان بگویند همین را ما داریم می سوزانیم که تو تنبیه بشوی فرمود: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ». خب، در سوره ی مبارکه ی «انعام» که باز بحثش قبلاً گذشت فرمود اینها وقتی یکدیگر را می بینند از یکدیگر تبری می جویند و می گویند که «تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ» (۲) و مانند آن، برخیها می گویند که اصلاً ما شرک نوزیدیم ما مشرک نبودیم. در آیه ی ۹۴ سوره ی مبارکه ی «انعام» اصل فرادا بودن را مطرح می کند که «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» آن رابطه ی عابد و معبود قطع شد اینکه بت پرست بود در قیامت شروع می کند به دروغ بافی در همان سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۲۲ به بعد این است «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاءُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» به بت پرستها می گوئیم که این بتهایی که شما آنها را شریک ما قرار دادید کجا هستند «ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» اینها همین طور که دنیا عادت به دروغ گفتن دارند آنجا هم به دروغگویی پرداختند نه اینکه دارند خبر می دهند جِدِّ مَتَمَشِّی نمی شود الآن که روز روشن است ما به یکدیگر بگوئیم مثلاً- روز نیست جِدِّ ما مَتَمَشِّی نمی شود مگر اینکه لفظ را بگوئیم، بگوئیم این بحث در فلان شب بود این اشکال در فلان شب بود در حالی که در روز هست این جد مَتَمَشِّی نمی شود در حضور یکدیگر اما در غیاب یکدیگر می شود گفت فلان کس در فلان شب یا فلان شخص در فلان شب این شبهه را ایراد کرد در غیاب کذب مَتَمَشِّی می شود ولی در حضور جد مَتَمَشِّی نمی شود صحنه ی قیامت هم صحنه ی حضور همگانی است جد مَتَمَشِّی نمی شود اما آدم دروغگو عادت کرده به دروغ مثل آدم فحاشی که زیر شلاق دارند تنبیهش می کنند باز هم فحش می گوید یک آدم بددهن هم در عالم خواب هم که حرف می زند فحش می گوید این فحش دادن ملکه ی اوست نه این است که او بر اساس اختیار حرف می زند آن ملکات قبلی دهندش را باز کرده به بدگویی یک آدم دروغگو هرگز خواب صادق نمی بیند یک آدم بددهن در خواب هم که بخواهد حرف بزند حرفهای باطل می گوید اما بر اساس اختیار نمی گوید محصول ملکات قبلی اش است این هم که می گویند «مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (۳) همان طور است که به اصطلاح ترفندشان است آن گاه ذات اقدس الهی به رسولش فرمود: «انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۴) در بخشی از آیات دارد که «تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ» (۵) بنابراین اگر سخن از مال و «الْأَوْتِينَ مَالاً وَوَالِدًا» با آن برهان ابطال شده است و اگر کسی «لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» با این برهان ابطال شده است.

ص: ۳۱۶

۱- (۳۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.

۲- (۳۵). سوره ی قصص، آیه ی ۶۳.

۳- (۳۶). سوره ی انعام، آیه ی ۲۳.

۴- (۳۷). سوره ی انعام، آیه ی ۲۴.

۵- (۳۸). سوره ی قصص، آیه ی ۶۳.

Your browser does not support the audio tag

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴) وَمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا (۸۶)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بود نه جزئیات آنها مهم ترین مسئله برای مردم حجاز آن روز جریان توحید و بطلان شرک بود لذا قرآن کریم از راههای گوناگون ضرورت توحید و بطلان شرک را روشن می کند گاهی دلیل آنها را برای شرک ذکر می کند و ابطال می کند گاهی براهین توحید را ذکر می کند و تشریح می کند، گاهی هم ضرر بت پرستی را تبیین می کند در جریان مبدأ فاعلی و علت فاعلی به اصطلاح که چرا اینها مشرک شدند آن توده ی مردم که اهل استدلال نیستند به تقلید تکیه کردند گفتند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (۱) قرآن کریم این راه را که بین الغی بود به آسانی ابطال کرد فرمود: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (۲) خب پدران شما راه باطل را رفتند شما چرا راه باطل می روید. آن محققین اهل شرک که الآن هم مشرکانشان همین راه را دارند می گویند این بت پرستی حق است چرا، برای اینکه ما خدا را قبول داریم به عنوان واجب الوجود خدا را به عنوان خالق کل قبول داریم خدا را به عنوان ربّ الأرباب و مدیر کل قبول داریم خدا را به عنوان علیم و قدیر محض قبول داریم اما ربوبیت جزئی به عهده دیگران است و چون خدا عالم است و قدیر، اگر کار ما باطل بود جلوی ما را می گرفت گفتند «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» (۳) چون خدا جلوی ما را نگرفت معلوم می شود حق است برابر یک قیاس استثنایی می گفتند اگر این کار باطل بود خدا جلوی ما را می گرفت چون هم عالم بود هم علیم است هم قدیر و چون جلوی ما را نگرفت معلوم می شود باطل نیست و حق است. قرآن کریم وقتی استدلال اینها را نقل می کند می گوید این یک مغالطه است بین مشیئت تکوینی و تشریحی بله او اگر بخواهد خودش در قرآن کریم فرمود: «لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا» (۴) اگر خدا بخواهد با قهر و اجبار همگان را مؤمن کند می تواند. در نظام تکوین بله، خدا «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۵) است اما ما را مختاراً خلق کرد که سعادت ما بشود کمال ما فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۶) من شما را مجبور نکردم جبر تکوینی که شما مجبور باشید به انتخاب یکی از دو راه اما تشریحاً بر شما واجب است خب، باید شما را هدایت بکنم از راه عقل، فطرت، وحی، نبوت، الهام، از درون، بیرون باید این کار را بکنم و کردم اما شما در انتخاب راه آزادید بشر تکویناً آزاد است که این از بهترین موهبتهای الهی است «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»، (۷) «إِنَّا هِدَيْنَاكَ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۸) و دهها آیات دیگر اما تشریحاً بر ما واجب است طیب می گوید می خواهی پرهیز کن می خواهی پرهیز نکن ولی پرهیز نکردی مرگ است و ضرر، پرهیز کردی سلامت است و نشاط و انبیا را فرستادند برای پرهیز که از پرهیز به تقوا تعبیر می شود. خب، فرمود شما چرا در این مقدمه ی قیاسی تان خلط کردید بین تشریح و تکوین بله، اگر خدای سبحان تکویناً بخواهد همه را مجبور می کند اما تشریحاً خواسته از

شما «هُدًى لِلنَّاسِ» (۹) است مشیئت الهی، اراده ی الهی تعلق گرفته «یُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» (۱۰) این طهارت‌های مائیه و ترابیه را در سوره ی مبارکه ی «مائده» بیان کرده فرمود: «یُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» اینها اراده های تشریحی است دیگر ما برای شما دستور و وضو فرستادیم، غسل فرستادیم، تیمم فرستادیم تا نماز بخوانید و طاهر بشویم ما می خواهیم شما طاهر باشید می خواهیم مؤمن باشید خب اینها اراده های تشریحی است دیگر اینها چون خلط کردند بین اراده ی تکوینی و اراده ی تشریحی گفتند که «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَزْمْنَا مِنْ شَيْءٍ» (۱۱) خب با این کار هر جنایتی را می شود تصحیح کرد مگر رهگذران، سارقان، قاطعان طریق نمی توانند به این استدلال کنند می گویند این کار مرضی خداست برای اینکه خدا علم دارد، قدرت دارد چون جلوی ما را نگرفته پس این کار حق است هر جنایتی را می شود با خلط بین تکوین و تشریح توجیه کرد پس بنابراین توده ی مردم به تقلید استدلال می کردند و قرآن کریم این را ابطال کرد فرمود: «أُولَئِكَ إِنْ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (۱۲) اصل تقلید را ابطال کرد، خواصشان در اثر خلط بین مشیئت تکوینی و تشریحی استدلال کردند قرآن کریم ابطال کرد، اما در بحث علت غایی که حالا چرا بتها را می پرستند در علت فاعلی که دلیل شما چیست دو گروه بودند در علت غایی مشترک اند خب بتها را برای چه می پرستید برای اینکه اینها چون تکاثر می خواستند نه کوثر ما می خواهیم مال ما زیاد بشود، «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِءْيَاءً» (۱۳) بشود، فرزندان ما زیاد بشود، زندگی ما زیاد بشود، مرفه باشیم و این نعمتها در اختیار خداست ما هم دسترسی به خدا نداریم این بتها بین ما و خدا وسیله اند ما اینها را می پرستیم که اینها شفعا ی ما باشند عندالله تا ما در دنیا بشویم عزیز این شفاعتی که وثنیین و صنمیین حجاز معتقد بودند شفاعت معهود یوم القیامه نیست چون اینها به قیامت معتقد نبودند اینکه مرحوم امین الاسلام (رضوان الله علیه) در ذیل این آیه گفته «لیکون لهم شفعاء فی الآخرة» اینها به آخرت معتقد نیستند اینها می گفتند «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» (۱۴) بعد هم گفتند «رَجِعْ بَعِيدًا» (۱۵) مگر می شود انسان وقتی مرده دوباره زنده بشود وقتی جریان معاد در مکه مطرح شد به یکدیگر می گفتند خیر تازه، خیر تازه «نُنَبِّئُكُمْ» (۱۶) به کسی که آمده می گوید «إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلُّ مُمَزَّقٍ» (۱۷) یا «إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلُّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» (۱۸) کسی آمده حرف تازه می زند می گوید شما وقتی که تکه تکه شدید، خاک شدید دوباره برمی گردید مگر این شدنی است «رَجِعْ بَعِيدًا» (۱۹) خب با تعبیرات گوناگون منکر قیامت بودند وقتی منکر قیامت بودند شفاعتی که آنها می طلبیدند شفاعت در دنیا بود یعنی آنها را وسیله قرار بدهیم که خدای سبحان که مدیر است ربّ الأرباب است کار به دست اوست مال ما، فرزندان ما، جاه ما، قدرت ما را اضافه می کند می شود عزّت اینها عزّت را در این تکاثر می دانستند یک، و بتها را می پرستیدند که وسیله بشوند و شفیع بشوند برای اینها نزد خدا تا این عزّت دروغین را به اینها عطا کند دو، پس سخن از شفاعت آخرت نیست پس مبدأ فاعلی یعنی حق بودن این وثنیت را آن عوامشان از راه تقلید، خواصشان در اثر خلط بین تکوین و تشریح توجیه می کردند غرض و غایت وثنیت را «لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» ذکر کردند قرآن کریم همان علت فاعلی را، مبدأ فاعلی را به اصطلاح دلیل را نقل کرد و ابطال کرد همین غرض غایی و هدف و غایت و علت غایی را فرمود: «وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا» این آلهه برای اینها «عِزًّا» وسیله ی عزّت بشود از اینها سؤال می کند که چرا بتها را می پرستید می گویند «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»، «مِمَّا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۲۱) خب «شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» چه کار بکنند اینها مال می خواهند، ولد می خواهند، جاه می خواهند، قدرت می خواهند به وسیله ی این بتها می خواهند به مقصد برسند همین نه شفاعت یوم القیامه یا «لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» و هر کس وضع مالی او بهتر بود او را مقرب تر می پنداشتند این تفکر جاهلیت. قرآن کریم می فرماید کلّ نظام بر حق خلق شده ما یک چیز باطلی در این عالم نداریم هم به صورت قضیه موجهه، هم به صورت قضیه سالبه هم فرمود ما این نظام را باطل خلق نکردیم «مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» (۲۲) که این مضمون بعضی آیات است هم به صورت قضیه موجهه و منحصر فرمود: «مَا خَلَقْنَا

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (۲۳) پس مصالح ساختمانی سماوات و ارضین و مَنْ فی السماء و مَنْ فی الأرض و ما فی الأرض حق است یعنی اگر کسی معمار این بناست مهندس این بناست و به ما خبر داد که مصالح ساختمانی این بنا مثلاً آهن است یا بتون ما باور می کنیم دیگر چون او اینها را ساخته ذات اقدس الهی فرمود آسمان و اهلش، زمین و اهلش اینها را من ساختم مصالح ساختمانی من حق است یعنی آسمان بالحق است، زمین بالحق است، سنگ بالحق است، چوب بالحق است چیزی ما باطل نیاوردیم اینجا خب اگر باطل نیاوردیم همه اش حق است شما اگر جلوی چشمتان را نبستید پرده آویزان نکردید می بینید اینها بیراهه می روند دیگر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مگر نمی بینی! «أَلَمْ تَرَ» راه شفاف است اینها دارند بتها را می پرستند که «لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» خود بتها و آنچه اینها به عنوان معبود می دانند اینها بردگان الهی و بندگان حقّ اند پرستیدن غیر خدا باطل است عزّت گرچه برای خدا و انبیا و مؤمنین هست ولی بر اساس توحید آن بالعرض به این بالذات برمی گردد گرچه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۲۴) اما این مجموع بالذات و بالعرض است آنجا که فرمود: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا» این ارجاع ما بالعرض و ما بالذات است ذاتاً برای اوست در غالب این صفات هم همین طور است در قوت هم همین طور است در مال هم همین طور است در قدرتهای دیگر هم همین طور است، علم هم همین طور است حکم هم همین طور است حفظ هم همین طور است فصل هم همین طور است خلقت هم همین طور است، شما می بینید این آیات فراوانی است که می گوید خدا خیرالفاصلین است خدا خیرالحاکمین است «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۲۵) است، خدا خیرالرازقین است، خدا به شما عطا کرده حکم کرده فلاحت داده خودش بهترینش را دارد خب معلوم می شود رازقینی هست، خالقینی هست «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۲۶) بعد همه را یکسر می شورد رفت ورو می کند می گذارد کنار می گوید اینها پیام مرا دارند می رسانند مظاهر من هستند اینها آینه ها و مرایا و مرئی من هستند «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۲۷) خالق غیر از خدا نیست «اللَّهُ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (۲۸) این الف و لام با این ضمیر فصل مفید حصر است دیگر چه کسی رازق است؟ «هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» است اگر شفاعت است «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۲۹) اگر حکم است او احکم الحاکمین است «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۳۰) درست است در بسیاری از موارد جمع می آورد تا انسان خیال نکند دیگران هم خالق اند ولی برهان اقامه می کند که اینها بالعرض اند اسناد خلقت به اینها بالعرض است شما اگر گفتید رودخانه جاری است غلط نگفتی اما بالأخره تناسبی هست رودخانه خانه ی رود است خانه ی رود که جریان ندارد بعد وقتی که توجه کردید بله، می گوید که رود جاری است در خانه ی خودش و گرنه رودخانه که خانه ی رود است این زمینه است اینکه دیگر جریان ندارد که «جری النهر» از همین قبیل است، «جری المیزاب» از همین قبیل است اما غلط نیست اگر کسی بگوید ناودان جاری است یا رودخانه جاری است این می داند که مجاز است دیگر یعنی آبی که در او هست جاری است نمی گوید آقا چرا گفتی رودخانه جاری است تناسبی در آن هست چرا گفتی عیسی خالق است، چرا گفتی فلان شخص خالق است خب بالأخره خدا در قرآن گفته عیسی مسیح «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ» (۳۱) این را گفته مجازاً برای دیگران غلط است برای این مجاز است در بحثهای قبل هم داشتیم که استعمال و اسناد چه در کلمه چه در جمله این یا غلط است یا صحیح، صحیح که شد یا حقیقت است یا مجاز، اگر در اسناد بود حقیقت و مجازش عقلی است که آن را باید فلسفه و کلام معین کند اگر در کلمه بود نحو و صرف و لغت و امثال ذلك باید مشخص کند بالأخره یا غلط است مثل «جری الجدار» که غلط است یا صحیح است اگر صحیح بود یا مجاز است مثل «جری النهر» یا حقیقت است مثل «جری الماء» اگر گفتیم دیگران خالق اند غلط است، اگر گفتیم مسیح (سلام الله علیه) خالق است که گفت «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» هم او مجاز گفته هم ما مجاز می گویم و درست است برای اینکه مظهر است دیگر، خلیفه ی اوست دیگر اگر گفتیم «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» این حق است

شفاعت همین طور است «لله الشفاعة جميعا» در قیامت برایشان روشن می شود «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۳۲) در سوره ی مبارکه ی «بقره» است بنابراین کاری از غیر خدا ساخته نیست اگر کسی چشم دارد این را می بیند دیگر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و هر بصیر دیگری که در سایه قرآن و عترت اهل بینش شد خدا می فرماید بین کجا می روند مگر نمی بینی، نمی بینی که چه کسی اینها را به طرف جهنم می برد «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُهُمْ أَزًّا» «أَزًّا» یعنی «هیج» تحریک کرده، تهییج کرده، شورانده، اغتشاش کرده فرمود نمی بینی چه کسی اینها را شورانده که به این طرف دارند می روند این کلب معلّم ما را نمی بینی اینکه وسوسه کرده اینها را به طرف بت پرستی دارد می برد سوق می دهد هیل می دهد نمی بینی ما فرستادیم ما شیاطین را فرستادیم که اینها را بگزند در بحثهای قبل داشتیم که شیطان یک برده و بنده ی خداست و لاغیر درست است معصیت کرده است و اهل جهنّم است اما آن طور نیست که در نظام تکوین ستمی داشته باشد بخواهد بیش از آن اندازه ای که کار بکند، کار بکند هر کاری که از شیطان برمی آید در نظام تشریح معصیت می کند ولی در نظام تکوین باید به اذن خدای سبحان باشد شیطان در نظام تشریح بله، جهنمی است و معصیت کرد و استکبار کرد و اینها ولی در نظام تکوین یک کلب معلّم است یک سگ تربیت شده است این سگ تربیت شده هر کس را بخواهد گاز بگیرد باید صاحبش اجازه بدهد فرمود ما تا اجازه ندهیم این کسی را گاز نمی گیرد این فقط پارس می کند برای یک عده پارس می کند دعوت نامه می فرستد خب این می خواهد بیاید می خواهد نیاید انبیا دعوت نامه نوشتند این کتاب آسمانی این تورات این انجیل این صُحُف انبیا، حصف ابراهیم، صحف موسی اینها همه کارت دعوت است دیگر اینها دعوت نامه است دیگر فرمود ما هم به وسیله ی انبیا دعوت نامه می فرستیم برای مردم او هم با وسوسه دعوت نامه می فرستد خب مردم مخیرند یا این راه یا آن راه اما بیش از دعوت نامه بخواهد کسی را گاز بگیرد ما باید اجازه بدهیم ما افرادی را با عقل و فطرت از درون، با وحی و نبوت و الهام قرآن و عترت از بیرون راهنمایی کردیم بیراهه رفتند صبر کردیم، کژ راهه رفتند صبر کردیم، چندین بار خلاف کردند صبر کردیم، دعوت کردیم، راه توبه را باز کردیم، راه انابه را باز کردیم، وسیله ای برای او فراهم کردیم که برگردد گاهی اینها را در سختی قرار دادیم دیدیم ناله نکردند آیه فرستادیم که ما تو را فشار آوردیم چرا نگفتی یا الله! «تَضَرَّعُوا» (۳۳) فرمود ما اینها را فشار آوردیم که ضراعتی، تضرّعی، ناله ای، لابه ای، ضجّه ای بزنند ما جواب بدهیم آن هم نشد این فشار از بهترین نعمتهاست منتها آدم باید بفهمد که وقتی فشار دید به طرف چه کسی برود دیگر فحش نگوید بیراهه نرود فرمود چرا اینها تضرّع نکردند ما به اینها فشار آوردیم «فَأَخَذْنَاَهُمْ بِالْأَسْأَةِ وَالضَّرَاءِ» (۳۴) چرا تضرّع نکردند دیدیم هیچ راه برای به راه آوردن اینها نیست «فَتَحْنَأَ عَلَيْهِمْ» (۳۵) دیگر تمام نعمتها را به روی اینها باز کردیم تا اینها در غرق نعمت اند بگیریم از آن بعد این شیطان را می فرستیم که طرّفی بکنند این «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيَّ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (۳۶) از همین قبیل است وسوسه می کنند، تحریک می کنند «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (۳۷) از این قبیل است «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُهُمْ أَزًّا» که محلّ بحث است از این قبیل است ما از این به بعد دیدیم آدم نالایقی است دیگر این شیطان را فرستادیم به سراغ او از این طرف مرتّب این را تهییج می کند اما باز همچنان اختیارش محفوظ است باز در توبه محفوظ است تا زنده است در توبه محفوظ است ولی از این طرف هم دارد گاز می گیرد این را «أَزَّه» یعنی «هیجه» شورانده، تهییج کرده ما فرستادیم این کلب معلّم ما بدون اذن ما کسی را تحریک نمی کند ولی دعوت می کند دعوت کار خیری است دیگر اگر دعوت و وسوسه نباشد که کسی جهاد نمی کند کسی به کمال نمی رسد چرا انسان از فرشته ها بالاتر می رود برای اینکه او وسوسه ای ندارد بله او موجود خیر و خوبی است اما انسان با داشتن مزاحم اگر طیب و طاهر شد از فرشته بالا می رود دیگر، بنابراین فرمود پس عَلَّتْ فَاعِلِيَّ إِنَّهَا كَبَتِ پَرَسْتِي رَا تَوْجِيه كَرَدَنَد بَه دُو شَاهِد هَر دُو بِيْرَاهَه بُوَد غَرَضِ اِيْنَهَا، غَايَتِ اِيْنَهَا بُوَد كَبَتِ پَرَسْتِي رَا بَا

آن غرض توجیه کردند که «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا» این چنین نیست این ذلت است بپرايه رفتن ذلت است برخی از مفسران نقل کردند که قرآن کریم از نظر حروف به آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی «کهف» که رسیده بودیم آنجا «وَلْيَتَلَطَّفْ» دارد کسانی که کشف الآيات سابق دارند آن کشف الآيات سابق این «وَلْيَتَلَطَّفْ» را خیلی درشت می نوشت تقریباً نصف یک سطر به همین «وَلْيَتَلَطَّفْ» اختصاص داشت تا جلب توجه بکند که چرا «وَلْيَتَلَطَّفْ» را این قدر بزرگ می نویسند آنجا می نوشتند که این «وَلْيَتَلَطَّفْ» از نظر حروف نصف قرآن است آن بخشهای گذشته و بخشهای آینده به این «وَلْيَتَلَطَّفْ» که برسیم نصف می شود بعضیها که با شماره های دقیق متأخراً حساب کردند گفتند آن به آیه ی همین سوره ی مبارکه ی «کهف» آیه ی ۵۲ و اینها وسط قرآن است خب یک وقت از مرحوم سید حیدر آملی نقل کردیم که مرحوم فیض در وافی همان فرمایش مرحوم سید حیدر را نقل کرده که عدّه ی زیادی سور قرآن، آیات قرآن، کلمات قرآن، جمله های قرآن، حروف قرآن، همه را شمردند که قرآن حالا چند سوره دارد و چندتا آیه دارد خیلی روشن شده بود چندتا کلام دارد، چندتا جمله دارد، چندتا کلمه دارد، چندتا واو دارد، چندتا الف دارد، چندتا دال دارد تا آخر ۲۸ حرف چندتا تشدید دارد، چندتا مد دارد اینها را هم شمردند که هیچ کتابی علی وجه الأرض با او این معامله را نکردند که فلان کتاب را بشمارند حالا ببینند چندتا تشدید دارد، چندتا واو دارد چنین کتابی که هیچ کتابی در عالم مثل او نیست با او هم این کارها را کردند این برای هفتصد، هشتصد سال قبل است حالا البته بعدیها تحقیقات بیشتری کردند آنها گفتند که کلمه ی «کَلَّا» در نیم اول قرآن کریم به کار نرفته بیش از سی بار کلمه ی «کَلَّا» در قرآن کریم آمده ولی همه ی این سی بار در نیمه ی دوم قرآن کریم است. به هر تقدیر فرمود اینها قصد کردند که عزیز باشند و منظور از اینها از عزّت همین «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِءْيَاءً» بود که در آیه ی ۷۴ گذشت زیرا منظورشان آخرت نیست چون منکر آخرت اند و شفاعتی هم که طلب می کردند که «هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۳۸) شفاعت در دنیاست برای همین مال و ولد و تقرب و تقرّبی هم که اینها درخواست می کردند «لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۳۹) برای همین مسائل است که برای عزّت، قرآن فرمود: «کَلَّا» این چنین نیست عزّت از راه دیگر است همینها بالأخره الآن شما در اوایل محلّ بازی هستید بگذارید به آن دقیقه نود برسد روشن بشود که وضع چیست «كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» همین بتها عبادت همین وثنیها را تکفیر می کنند می گوید باطل است برای اینکه خود آنها بندگان حقّ اند اگر ملائکه را می پرستند که این را تکفیر می کنند، اگر ستاره ها را می پرستند که اینها ساجد و خاضع اند، اگر قدّیسن بشر را مثل حضرت عیسی و عذیر و اینها را می پرستند که تکفیر می کنند، اگر جن را هم می پرستند که «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ» (۴۰) جنها هم هستند که الآن اینها را به خطر می اندازند که درباره ی شیطان می فرماید «كَلَّا سَيَكْفُرُونَ» این آلهه به عبادت این كفار «وَيَكُونُونَ» همین آلهه «عَلَيْهِمْ» یعنی علی الوثنیین بر مشرکین «ضِدًّا» اضداد نفرمود برای اینکه یک هدف مشترک، یک کار مشترک دارند قبلاً هم مشابه این درباره ی کلمه ی عدوّ داشتیم که وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (۴۱) که اسم «إِنَّ» جمع است خبرش مفرد برای اینکه یک کار می کنند اینجا هم فرمود: «وَيَكُونُونَ» جمع است خبر مفرد «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» «اضداداً» نفرمود برای اینکه یک کار بکنند. خب، در بخشهایی از قرآن کریم آمده که اینها از یکدیگر تبری دارند یعنی هم عابدها از معبود، هم معبودها از عابد اینها از یکدیگر تبری دارند در سوره ی مبارکه ی «فاطر» آیه ی چهارده به این صورت است آیه ی سیزده و چهارده «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ» فرمود غیر خدا را که شما می خوانید کاری از آنها ساخته نیست اینها به اندازه ی آن پوست نازک روی هسته ی خرما را مالک نیستند برای عرب این شیء به عنوان شیء حقیر مورد مثل بود فرمود چیزی اینها مالک نیستند «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ» اینها گوش به دعای شما نمی دهند یا این چوبها را می فرماید این اصنام که «اتَّبِعُوا مَا تَنَحَّيْتُمْ» (۴۲) که اینها نمی

فهمند این «لَا يَسْمَعُوا» همان سَمِعَ فیزیکی یعنی اصلاً گوش نمی دهند نمی فهمند که، اگر قدیسین بشر باشد ملائکه باشد اینها گوش به حرف شما نمی دهند اعتنا نمی کنند یک وقت است ما می گوئیم این نمی شنود مثل اینکه می گوئیم این سنگ نمی شنود یک وقت می گوئیم آقا حرف ما را نمی شنود یعنی اعتنا نمی کند فرمود شما چه کسی را می خواهید پرستید این احجاز و اصنام را که «أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ» اینها که چیز نمی فهمند بخواید فرشتگان و قدیسین بشر را پرستید آنها که گوش به حرفتان نمی دهند پس این «لَا يَسْمَعُوا» یا سَمِعَ فیزیکی است یا سَمِعَ به معنای ترتیب اثر دادن.

ص: ۳۱۷

- ۱- (۱). سوره ی زخرف، آیه ی ۲۳.
- ۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۰.
- ۳- (۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۸.
- ۴- (۴). سوره ی یونس، آیه ی ۹۹.
- ۵- (۵). سوره ی بقره، آیه ی ۲۰.
- ۶- (۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.
- ۷- (۷). سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.
- ۸- (۸). سوره ی انسان، آیه ی ۳.
- ۹- (۹). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی مائده، آیه ی ۶.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.
- ۱۲- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۰.
- ۱۳- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.
- ۱۴- (۱۴). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.
- ۱۵- (۱۵). سوره ی ق، آیه ی ۳.
- ۱۶- (۱۶). سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۳.
- ۱۷- (۱۷). سوره ی سبأ، آیه ی ۱۹.
- ۱۸- (۱۸). سوره ی سبأ، آیه ی ۷.
- ۱۹- (۱۹). سوره ی ق، آیه ی ۳.
- ۲۰- (۲۰). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۲۱- (۲۱). سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۲۲- (۲۲). سوره ی ص، آیه ی ۲۷.
- ۲۳- (۲۳). سوره ی احقاف، آیه ی ۳.
- ۲۴- (۲۴). سوره ی منافقون، آیه ی ۸.

- ۲۵- (۲۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۶۴.
- ۲۶- (۲۶). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.
- ۲۷- (۲۷). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۲۸- (۲۸). سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.
- ۲۹- (۲۹). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.
- ۳۰- (۳۰). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.
- ۳۱- (۳۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.
- ۳۲- (۳۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.
- ۳۳- (۳۳). سوره ی انعام، آیه ی ۴۳.
- ۳۴- (۳۴). سوره ی انعام، آیه ی ۴۲.
- ۳۵- (۳۵). سوره ی انعام، آیه ی ۴۴.
- ۳۶- (۳۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.
- ۳۷- (۳۷). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.
- ۳۸- (۳۸). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۳۹- (۳۹). سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۴۰- (۴۰). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.
- ۴۱- (۴۱). سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.
- ۴۲- (۴۲). سوره ی صافات، آیه ی ۹۵.

درباره ی این بتها فرمود: «وَلَوْ سَـّٰجِعُوا» که این سماع فیزیکی است اگر هم بشنوند کاری از آنها ساخته نیست «وَلَوْ سَـّٰجِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ» (۱) در روز قیامت می گویند شما کارِ باطل کردید چون قیامت همه ی اینها حرف می زنند منتها امروز هم حرف می زنند اگر کسی اهل سمع باشد حرف اینها را گوش می دهد اگر کسی اهل بصر باشد وضع اینها را می بیند اینکه فرمود: «أَلَمْ تَرَ» «أَلَمْ يَكُنْ» یعنی مسئله بین الرشد است منتها حالا شما چشمتان را بستید و گرنه اگر بصیر بودید می دیدید قیامت ظرف ظهور این معارف است نه ظرف حدوث، اگر گفته شد قیامت «لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً» (۲) معنایش این نیست که امروز «تملك» فردا «لا- تملك» اگر گفته شد «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» معنایش این نیست که در دنیا غیر الله است و در آخرت الله خیر، در دنیا هم الله است در آخرت هم الله منتها در دنیا خیلها نمی فهمند در آخرت که ظرف ظهور حقایق است می فهمند این طور نیست که حالا امروز واقعاً غیر خدا مالک باشند فردا فقط خدا مالک باشد که «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» یعنی این حقیقت در قیامت ظهور می کند نه حدوث الآن هم همین طور است «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، (۳) «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» اگر «الیه أزمه الأمور» است همین طور است دیگر منتها او مدبّر است دارد می گرداند فرمود اینها خیال می کنند که بت پرستی در آن عزّت است در حالی که همین مایه ذلّت است و در قیامت این ظهور می کند نه اینکه حادث بشود. در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم مشابه این گذشت وقتی که قیامت شد عابد از معبود جدا معبود از عابد جدا، معبود از عابد جدا در سوره ی مبارکه ی «فاطر» همین آیه بود که خواندیم اما عابد از معبود جدا باز هم اشاره شده بود قبلاً آیه ی ۲۲ و ۲۳ سوره ی

مبارکه ی «انعام» این بود «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» کجاست، شرکایتان کجا هستند شما فکر می کردید که کاری از آنها ساخته است کجا، کارشان کجاست «ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» آنجا هم دروغ می گویند یعنی دروغشان ظهور می کند می گویند ما مشرک نبودیم اینها را نمی پرستیدیم پس معبود از عابد تبری می کند عابد هم از معبود تبری می کند در آیه ی محل بحث هم ذات اقدس الهی فرمود کمی صبر بکن معلوم می شود که اینها از یکدیگر تبری می کنند «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ صِدًّا» به چه دلیل ضد است برای اینکه الآن دارند علیه خودشان قیام می کنند آنکه به سود اینهاست توحید است و عبادت خدا، آنکه به زیان اینهاست سم مهلک است شرک است و بت پرستی و همین شیطان اینها را به شرک و بت پرستی دعوت می کند «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّؤَهُمْ أَزًّا» اینجا اسم ظاهر آوردند برای اینکه سند حکم معلوم بشود و گرنه آنجا دوتا ضمیر بود ضمیر جمع بود این ضمیر سوم هم باید ضمیر جمع باشد یعنی «كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» یک، «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ» دو، که این مرجع ضمیرها آن کفار است سومی هم باید این چنین می فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَيْهِمْ» اما اینجا اسم ظاهر آورده که هم آنها را هم دیگران را شامل بشود یک و هم علت ارسال هم مشخص بشود معلوم بشود دو، از شیطان به عنوان اینکه این دارد مأموریت ما را انجام می دهد چیزی در عالم نیست مگر اینکه مأمور الهی است فرمود: «أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ» (۴) آنجا هم که سونامی است یا تسونامی است باز هم رسالت الهی است این چنین نیست که حالا طوفان خودبه خود پیدا بشود، باد خودبه خود پیدا بشود، دریا خودبه خود موج داشته باشد همه ی اینها در تسخیر الهی اند فرمود: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ» خب اگر این گیاهان تلقیح نشوند که بار نمی دهند اگر ابرها هم تلقیح نشوند که بارور نمی شود فرمود ما این بادها را فرستادیم برای تلقیح، بخشی برای تلقیح این خوشه ها و شاخه های درختان از طرفی هم خود ابرها باید باردار بشوند مگر هر ابری مادر است چه اینکه هر خوشه و شاخه ای هم مادر نیست تا بچه داشته باشد آنجا رسالت الهی را دارند انجام می دهند فرمود این هم رسالت ما را انجام می دهد این چنین نیست که شیطان بدون اذن ما کاری را انجام بدهد ما دوتا اذن به او دادیم یک اذن وسوسه که وسوسه از بهترین نعمتهای الهی است در عالم، وسوسه دعوت نامه ای است برای اینکه انسان بخواهد به جهاد برسد تهذیب نفس بکند یک آدم کور اگر بگوید من نامحرم را ندیدم که به مقامی نمی رسد که، یک آدم کر بگوید اگر من آهنگ حرام گوش ندادم یا غیبت گوش ندادم که به کمال نمی رسد که اگر کسی امکان داشته باشد در حد وسوسه بعد با او مبارزه کند «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» (۵) به کمال می رسد پس وسوسه از بهترین نعمتهای الهی است و اگر آن نبود کسی کامل نمی شد در حد وسوسه، البته چندین برابر وسوسه راه خیر است که به ما نشان دادند اگر کسی با داشتن همه ی آن راههای خیر بیراهه رفت، کج راهه رفت، چندین بار انبیا و اولیا به دنبالش رفتند بیا برگرد برنگشت در این مقطع خدا می فرماید ما شیطان را بر او مسلط می کنیم و او این را تهییج می کند، تحریک می کند «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّؤَهُمْ أَزًّا» پس «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» شما خیلی تمام نشد دنیا که.

ص: ۳۱۸

۱- (۴۳). سوره ی فاطر، آیه ی ۱۴.

۲- (۴۴). سوره ی انفطار، آیه ی ۱۹.

۳- (۴۵). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۴- (۴۶). سوره ی حجر، آیه ی ۲۲.

پرسش: خب اگر شیطان مأمور خداست گناهی بر او مترتب نیست.

پاسخ: چرا دیگر، مأمور بود سجده کند مأمور بود اطاعت کند مأمور بود مثل فرشته های دیگر مطیع باشد این گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۱) گناه شیطان گذشته از اینکه معصیت کرد معصیت کبیره، مُستکبر بود که این بدترین کفر است یک وقت است کسی _ معاذ الله _ نماز نمی خواند خب بالآخره معصیت کبیره است.

پرسش: پس یک معصیت کرده در عدم اجرای امر خداوند؟

پاسخ: الآن هم باقی است دیگر الآن هم اگر توبه بکند برمی گردد این «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» برای همیشه هست هر کس گفت من از او بهترم این تریبون شیطان را دارد الآن هم اگر شیطان برگردد خدا قبول می کند.

پرسش: نه، اینکه فرمود: «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ»...

پاسخ: بله، آن وقت ملائکه هم همین طورند ملائکه عذاب هم همین طورند درباره ی ملائکه عذاب که مسئولان جهنم اند این ملائکه (علیهم الصلاه و علیهم السلام) همینها را فرمود: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۲) مگر آنها که مسئول سوخت و سوز جهنم اند ملائکه نیستند مرحوم سید رضی از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل می کند که آنجا دیگر هیزم جدید نمی آورند برای اشتعال در قرآن آمده «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۳) تا این آتش می رود کمی افسرده بشود ما مشتعلش می کنیم اما چطور مشتعلش می کنیم در نهج البلاغه دارد که همین که این ملائکه ها غضب می کنند این شعله بالا می آید خب اینها مأموران الهی اند دیگر، اگر خدای سبحان کسی را خواست به وسیله ی مأمورش بگیرد که آن مأمور کار بدی نمی کند که الآن هم اگر شیطان برگردد خدا قبول می کند منتها شیطان استکبارش مانع است نه معصیت کبیره اش ترک نماز معصیت کبیره است راه برای درمانش هست اما خودخواهی راه برای درمان ندارد «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۴) در برابر خدا خب این دیگر خدای سبحان با او گفتگو کرده چرا اطاعت نکردی گفت به نظر جنابعالی باید این کار را بکنی ولی به نظر من نه، خب این دیگر قابل بخشش نیست این کفر عادی نیست این معصیت عادی نیست این در برابر خدا ایستادن است این از هر ارتدادی بالاتر است این از هر کفری بالاتر است.

ص: ۳۱۹

۱- (۴۸). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۲- (۴۹). سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۳- (۵۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.

۴- (۵۱). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

پرسش: آن وقت «لَأَغْوِيَنَّهُمْ» (۱) اش دیگر گناه نیست؟ چون ارسال است.

پاسخ: چرا، در حدّ وسوسه است وسوسه گناه نیست آن کاری که خودش بیراهه می رود اینها هم بیراهه می رود خود سگ این طور نیست که حالا- در نظام تکوین این سگِ معلّم کارِ خلاف نمی کند اما گاز گرفتن چیز بدی است دیگر اما ذات اقدس الهی می فرماید اینکه دارد می گیرد در نظام تکوین تابع ماست نظام تشریح بیراهه می رود درباره ی سحر هم همین را فرمود در سوره ی مبارکه ی «بقره» سحر از معاصی کبیره است حتی ساحر محکوم به قتل است و مانند آن، اما این کسی که خدا فرمود ما بین زن و شوهر اُلفت برقرار کردیم «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (۲) این کار ماست در نظام تکوین این ساحر می آید «يَفْرُقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» (۳) بین زن و شوهر اختلاف می اندازد این مثل سمّ است دیگر اما فرمود: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» این طور نیست که در نظام تشریح شارع مقدس تحریم کرده اذن نداده سنگین ترین حکم را برای ساحر تولید کرده این برای نظام تشریح، اما در نظام تکوین آیا _ معاذ الله _ این بر خلاف اراده و قدرت الهی دارد کار می کند یا «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» چیزی در نظام تکوین در برابر قدرت قاهره ی حق که نیست. به هر تقدیر فرمود ما این را فرستادیم خب شما یک عدّه زیادشان چنها را می پرستند «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ» (۴) شیطان هم که «مِنَ الْجِنَّ» است همین معبود این عابدان خودش را به خطر می اندازد حالا اگر درباره ی دیگر عابدان تردیدی بود درباره ی اینکه تردیدی نیست فرمود: «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» الیوم هم ضِدّند این «سَيَكْفُرُونَ» یعنی ظهور ضدّیت در قیامت است و گرنه الآن ضِدّند.

ص: ۳۲۰

۱- (۵۲). سوره ی ص، آیه ی ۸۲.

۲- (۵۳). سوره ی روم، آیه ی ۲۱.

۳- (۵۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۲.

۴- (۵۵). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.

پرسش: حاج آقا این سری از روایات که می گوید بعد از ظهور حضرت حجت (عج) .. ادامه پیدا می کند اگر شیطانی نباشد و سوسه ای نباشد.

پاسخ: چون دیگر عالم منقرض می شود دیگر.

پرسش: کمال فرق می کند.

پاسخ: بله دیگر عالم منقرض می شود بساط قیامت، وجود مبارک حضرت جزء اشراط الساعه است دیگر بعد کم بساط دنیا برچیده می شود و ذات اقدس الهی هم به او تا روز قیامت را وعده نداد او گفت «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (۱) فرمود: «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۲) وجود مبارک حضرت که ظهور کردند و یک مقدار اوضاع گذشت حضور حضرت جزء اشراط الساعه است دیگر بعد مسئله قیامت قیام می کند.

پرسش: پس رجعت چه؟

پاسخ: همان است دیگر در زمان وجود مبارک حضرت رجعت می آید دیگر حالا یا قدری زودتر، قدری دنبال تر در همان محدوده است رجعت بزرگان، ظهور مبارک حضرت وقتی این صحنه این مقطع تاریخی به پایان رسید خیلی هم شاید طول نکشد یعنی نسبت به کل جریان آن وقت قیامت قیام می کند دیگر.

پرسش: کمال باید منتفی بشود که سوسه فرمودید.

پاسخ: قیامت دیگر، وقتی آمد قیامت که ظرف کمال نیست که کمال در دنیا است دیگر قیامت طبق بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که همین بیان را وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه بیان کرد فرمود: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَ عَدَاً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ» (۳) در قیامت دیگر کسی کاری انجام بدهد عبادتی بکند ایمانی بیاورد و کامل بشود که نیست آن روز، روز نتیجه و حساب است فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمُ أَرْأَ» پس «فَلَا تَعْجَلْ» عجله نکن ما حالا روز شماریم، روز شمار نزد ماست «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا».

ص: ۳۲۱

۱- (۵۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۸۴.

۲- (۵۷). سوره ی ص، آیه ی ۸۱.

۳- (۵۸). نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

Your browser does not support the audio tag

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا [قرآن] (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مطالب محوری سور مکی اصول اعتقادی بود یعنی توحید و وحی و نبوت و بخشی از خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق نه جزئیات آنها در این سوره گاهی از توحید، گاهی از وحی و نبوت و گاهی از معاد سخن به میان می آید. در جریان بت پرستی به دو مطلب اشاره فرمود یکی اینکه شرک باطل است و دیگری اینکه اینها بت را و شرک و بت پرستی را برای اینکه عزیز باشند اتخاذ کردند یک راه مبدأ فاعلی است که چرا این کار را کردند دو دلیل بود که در بحث دیروز گذشت توده ی بت پرستها بر اساس تقلید و محققان آنها بر اساس خلط بین مشیئت تکوینی و مشیئت تشریعی گفتند «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» (۱) اما غایت و هدف بت پرستی چیست؟ هدف بت پرستی این است که اینها عزیز باشند برای اینکه این بتها را دارای سیمت می پنداشتند می گفتند اینها شفیع اند و مقرب اند «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۲) و همچنین «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۳) این یک، و منظورشان از تقرب و شفاعت هم مسائل رفاهی دنیا بود نه آخرت زیرا اینها به قیامت و بهشت و جهنم و عذاب و کيفر و پاداش دو دوزخ معتقد نبودند تا اینکه شفیع یوم القیامه طلب بکنند این دو، پس اینها که شفیع می خواستند یعنی این بتها برای ما نزد خدا شفاعت کنند که مال ما زیاد بشود، قدرت ما زیاد بشود، فرزندان ما زیاد بشود ما بشویم عزیز لذا فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» آن گاه فرمود: «كَلَّا» این کلمه ی «كَلَّا» گاهی آغاز سخن است به منزله ی «إِنَّ» و «أَنَّ» و تحقیق است گاهی هم مربوط به گذشته است که ابطال گذشته را تفهیم می کند آنجا که مربوط به ابطال گذشته است نظیر آنچه در همین سوره چندجا قرائت شد آنجا که مربوط به آغاز مطلب است در سوره ی مبارکه ی «علق» که دارد «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (۴) در آیه ی ششم دارد «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيَطْغَى» (۵) این برای نفی گذشته نیست این به منزله ی «إِنَّ» است به منزله ی «أَنَّ» است یعنی تحقیقاً این چنین است انسان وقتی قدرت پیدا کرد طغیان پیدا می کند مگر اوحدی از انسانها پس «كَلَّا» گاهی به منزله ی «إِنَّ» و «أَنَّ» و امثال ذلك است که آغاز مطلب است برای تحقیق مطلبی است که در پی می آید گاهی هم برای نفی مطلب گذشته است آیه محل بحث که دارد «كَلَّا» این برای نفی مطلب گذشته است «كَلَّا» این چنین نیست برای اینکه امروز که دنیاست حق و باطل مشوب است برای امتحان، فردا که روز حقیقت است حق ظاهر می شود معلوم می شود که عابد از معبود تبری می کند، معبود از عابد تبری می کند همین بتها ضد آنها خواهند بود و همین بت پرستی علیه اینها خواهد بود بعد خطاب را متوجه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می کند می فرماید مگر تو نمی بینی که الآن چگونه شیطان اینها را تحریک کرده، تهییج کرده این نصیب هر کس نیست می فرماید این حرف، حرف باطل است دیگران تا ن_مُردند نمی بینند تو ن_مُرده می بینی کسی هم که مثل توست چون به موت ارادی راه یافت می بیند که الآن شیطان دارد اینها را می گزد کسی که در محضر

وجود مبارک حضرت امیر آن حرف را زد برابر آنچه سید رضی (رضوان الله علیه) در نهج البلاغه نقل کرد وجود مبارک حضرت امیر فرمود شیطان در دهنش دَمید تو تریبون شیطانی حرف شیطان را داری می زنی که «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَيَّ لِسَانَكَ» (۶) خب، فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزًّا» که در بحث دیروز اشاره شد اگر اینجا به ضمیر اکتفا می کرد می فرمود «علیهم» کافی بود برای اینکه دو بار با ضمیر، جمع مذکر سالم مطلب را گذرانند اینجا هم مناسب بود ضمیر جمع مذکر بیاورد اما اسم ظاهر آورده برای دو نکته یکی اینکه سبب ذکر بشود دوم اینکه اختصاصی به آنها ندارد همه ی کفار گرفتار چنین وضعی اند اما چون این ارسال، ارسال تکوینی است مأموریت، مأموریت تکوینی است سخن از اجر و پاداش نیست آن مأموریت تشریحی است که اگر کسی امر خدا را اطاعت کرده پاداش دارد اما امر تکوینی با پاداش همراه نیست شما ببینید این امر تکوینی را خدای سبحان نسبت به ابر گفته، نسبت به باران گفته فرمود: «وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا» (۷) یک، «أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ» (۸) دو، «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ» (۹) سه، همه ی اینها رسالت الهی، مأموریت الهی، فرمان الهی را دارند اطاعت می کنند یعنی در نظام تکوین همه در تحت تدبیر رب العالمین اند بنابراین امر، امر تکوینی است نه امر تشریحی تا اجر را به همراه داشته باشد و هر چه در جهان هستی راه دارد مأموران الهی اند که با تدبیر مدبران دارند کار می کنند خب، فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزًّا» بعد فرمود: «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» حالا اینجا که بیراهه می روند کفر می ورزند نگو چرا خدا زود نمی گیرد چون اگر خدا زود کسی را کیفر بکند که می شود نظام، نظام جبر فرمود: «أَمْهَلُهُمْ رُؤُودًا» (۱۰) مختصری اینها را مهلت بدیم صد سال، نودسال نسبت به ابديک لحظه است قابل اندازه گیری نیست فرمود: «أَمْهَلُهُمْ رُؤُودًا» مختصری چندروزی به اینها مهلت بدهید تا اینکه «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ» (۱۱).

ص: ۳۲۲

- ۱- (۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.
- ۲- (۲). سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۳- (۳). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۴- (۴). سوره ی علق، آیه ی ۱.
- ۵- (۵). سوره ی علق، آیات ۵ و ۶.
- ۶- (۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.
- ۷- (۷). سوره ی انعام، آیه ی ۶.
- ۸- (۸). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۳.
- ۹- (۹). سوره ی حجر، آیه ی ۲۲.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی طارق، آیه ی ۱۷.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

پرسش: «أَلَمْ تَرَ» مگر دلیل برای «سَيَكْفُرُونَ» نیست؟

پاسخ: برای مجموع می تواند باشد نه.

پرسش: برای مجموع هم باشد اینجا استدلال به اخص برای ادعای اعم نیست؟

پاسخ: نه، چون وقتی پیغمبر این را بفهمد اوحدی هم به تبع پیغمبر می فهمند دیگران می فهمند مشکل برای خودشان است وقتی «كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۱) آن وقت می فهمند می بینند.

پرسش: اخص بودن از جهت این است که آن آلهه اعم از بتها و شیاطین بوده ولی استدلالی که شده فقط به شیاطین شده.

پاسخ: بله دیگر، این یک نمونه از آنهاست این شیاطین هم آنها را به خودشان دعوت می کنند هم آنها را به آلهه ی دیگر در قیامت آن آلهه ی راستین می گویند خدایا! «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» (۲) ما که تبری کرده بودیم ما که در دنیا گفتیم برده و بنده ی تویم یک، خودمان هم اینها را به توحید دعوت کرده بودیم دو، پس ما اهل این نبودیم که مردم را به خود دعوت کنیم «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (۳) کذا و کذا، اینها حرف شیطان را گوش می دادند ما هر چه می گفتیم ما معبود نیستیم ما عبدیم اینها قبول نمی کردند لذا در قیامت فرشته ها و قدیسین بشر مثل عیسی (سلام الله علیه)، عزیر (علیه السلام) همه ی اینها می گویند که خدایا این «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» حرف ما را گوش نمی دادند. خب، اما این شیاطین هم اینها را به خودشان دعوت می کردند هم به آلهه ی دیگر. فرمود عجله نکن «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُهُمْ عَيْدًا» ما شماره ای داریم هم شماره ی نفس هم شماره ی روز برای هر کسی اجل مقدری است «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۴) مستحضرید «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ» معنا دارد اما «لَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی چه؟ فرمود وقتی مرگ ایشان رسید جلو و دنبال ندارد این یعنی چه؟ تأخیر ندارد معنایش را می فهمیم اما تقدیم ندارد یعنی چه؟ وقتی فرصت مرگ نرسید زمان مرگ نرسید اینها نمی بینند یعنی چه؟ می خواهد بفرماید همان طوری که قبل از فرصت کسی بخواهد بمیرد مستحیل است با رسیدن فرصت کسی یک لحظه بخواهد تأخیر بیندازد مستحیل است این دومی هم مثل اولی است اولی شما می گوید معقول نیست می گویم حق با شماست معقول نیست دومی هم معقول نیست «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»، «لَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی چه؟ یعنی محال است، اگر فرصت مرگ هنوز نرسید هنوز شخص عمرش باقی است مُردنش محال است دیگر می فرماید وقتی هم که فرصت مرگ رسید یک لحظه بخواهد تأخیر بیندازد مثل این است دومی مثل اولی است اولی محال است دومی هم محال است چرا، برای اینکه اگر چیزی نظام علی و معلولی دارد «الشیء ما لم یجب لم یوجد و الشیء» هم «لا لم یمتنع لم یعدم» تا سبب نرسد شیء مستحیل الوقوع است وقتی سبب رسید شیء مستحیل التأخر است همان طوری که تقدیم مستحیل است تأخیر هم مستحیل است «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» فرمود ما شماره داریم برای اینها «نَفْسُ الْمَرْءِ حُطَّاءٌ إِلَى أَجَلِهِ» این بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است هر نفسی که انسان می کشد یک خطوه، یک گام، گام غیر از قدم است از آنجا که پایان مسح است تا رئوس الأنامل را می گویند قدم اما بین این قدم و بین آن قدم که انسان راه می رود این را می گویند خطوه این را می گویند گام آنجایی که کعب است تا آنامل این را می گویند قدم، اگر کسی راه می رود یک قدم آنجا گذاشت یک قدم جلو، بین قدمین را می گویند خطوه می گویند گام فرمود: «نَفْسُ الْمَرْءِ حُطَّاءٌ إِلَى أَجَلِهِ» (۵) هر نفسی که انسان برمی آورد یک گام نه یک قدم، یک گام به مرگ نزدیک تر می شود فرمود همه ی این شماره ها برای ما مشخص است قرطبی در جامع از بعضیها نقل کردند که انسان در شبانه روز مثلاً ۲۴ هزار بار نفس می کشد حالا یا

دقیق یا غیر دقیق اینها این حساب را داشتند شماره های انفاس ما معلوم است روزهایی هم که نفس می کشیم شبهایی هم که نفس می کشیم عددش معلوم است ذات اقدس الهی به رسولش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود اینها شماره ای دارند این شماره تمام شد می آیند نزد ما دیگر ما منتظریم اینها شماره هایشان تمام بشود عَزَّوَجَلَّ بدون مد است ما دیگر امتداد نمی دهیم این آقا باید چند هزار نفس بکشد دیگر بعد تمدید نمی کنیم غالب مفسرین به این نکته عنایت کردند این عَدَّ بِلَا مَد است یعنی دیگر تمدید نیست نظیر فرصتهای دیگر نیست که می گویند یک هفته تمدید شده اگر «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا» یعنی همین روز عمرش مشخص است نفسهایش هم مشخص است چند روز عمر می کند چند ساعت عمر می کند چندتا نفس باید بکشد همه ی اینها شماره دارد و شماره های اینها هم مشخص است بعد هم تمدید نمی کنیم «إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا».

ص: ۳۲۳

- ۱- (۱۲). سوره ی ق، آیه ی ۲۲.
- ۲- (۱۳). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.
- ۳- (۱۴). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.
- ۴- (۱۵). سوره ی نحل، آیه ی ۶۱.
- ۵- (۱۶). نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

پرسش: این «ما» موصوله نیست استاد؟ یعنی آن نَفْسَهایی که می کشید.

پاسخ: نه، حصر است دیگر. خب، چه موقع این عمل می شود چه روزی، چه موقع این شماره تمام می شود و شما تمدید نمی کنید؟ روزی که یک عده سواره می آیند یک عده پیاده، یک عده سواره می آیند یک عده پیاده حالا نگاه کنید «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» اینجا با متکلم مع الغير خودش عهده دار شد فرمود ما این کار را می کنیم متقیان را ما محشور می کنیم و فد هم به رُکبان می گویند به سواره ها می گویند نه تک سوار این دو نکته چند آیه بود قبلاً خواندیم یکی از آن آیات همین آیه ی ۹۵ سوره ی مبارکه ی «مریم» است که در پیش داریم که فرمود: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» همه تک می آیند در قیامت زندگی جمعی است نه اجتماعی برابر سوره ی مبارکه ی «واقعه» «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۱) اما «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» هیچ کس از دیگری خبر ندارد همه در ساهره ی قیامت حاضرند جمع اند اما کسی مشکل دیگری را حل نمی کند «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (۲) هر کسی کار خودش را دارد «لا- يَنْفَعُ وَلَا يَضُرُّ» پس زندگی در صحنه ی قیامت به نحو جمع است نه به نحو اجتماع لذا فرمود: «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» قبیله و عشیره و اینها در آن نیست اما وقتی درباره ی متقین سخن می گوید می فرماید متقین با موکب همایونی می آیند نه با هم مثلاً مرحوم آقای حائری با وفد می آید وفد یعنی هیئت آن هم هیئت سواره می گویند موکب همایونی آقای حائری مؤسس حوزه می آید، موکب همایونی آقای بروجردی می آید، موکب همایونی امام می آید یک نفر است اما موکب دارد فرشتگانی از جلو، فرشتگانی از پشت سر، یک عده استقبال یک عده بدرقه هم شیعیه ها از حضرت امیر نقل کردند هم سنیها فخررازی از حضرت امیر نقل کرده که حضرت امیر (سلام الله علیه) از پیغمبر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) نقل کردند که فرشتگانی با مرکبهای سفید به استقبال متقین همین که از قبر برخاست می روند عده ای هم بدرقه می کنند پس یک نفر با موکب همایونی می آید نه اینکه متقین را ما با هم به صورت موکب جمع می کنیم این با آن آیاتی که دارد «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» هماهنگ نیست هر کسی تنها می آید منتها بسی پیاده می آیند بسی سواره می آیند، بسی یک نفر دارند بسی بی استقبال و بی بدرقه می آیند، بعضی با استقبال و با بدرقه می آیند «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ». خب، وفد هم مفرد نیست یعنی به یک نفر بگویند وفد به هیئت سواره می گویند به رُکبان می گویند وفد نه به پیاده نه به یک نفر.

ص: ۳۲۴

۱- (۱۷). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۱۸). سوره ی عبس، آیه ی ۳۷.

پرسش: متقین جمع است.

پاسخ: بله، متقین جمع است ولی برابر آیات فراوانی که قبلاً گذشت و در همین سوره ی «مریم» خواهد آمد هر کسی در قیامت تنها می آید با قبیله و عشیره و اصناف که نمی آیند که «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» در چند آیه ای که قبلاً هم خواندیم فرمود: «وَيَأْتِينَا فَرْدًا» هر کسی تنها می آید دیگر با قبیله و عشیره و شاگرد و استاد که نمی آید که.

پرسش: ممکن است متقین تخصیص بخورد.

پاسخ: نه، آن لسان آن آیات آبی از تخصیص است هر کسی تنها می آید و اما اینکه می آید باید روایات اینها را مشخص کند دیگر هم فخررازی از وجود مبارک حضرت امیر نقل کرده هم در تفسیر کنزالدقائق که مرکبهای سفیدی به وسیله ی فرشتگانی به استقبال این متقی که از قبر برخاست می روند عده ای بدرقه می کنند عده ای هم به استقبال می روند این می شود موکب همایونی شیخ انصاری «طوبی له و حسن مآب».

پرسش: استاد غایت آیه های قبل که راجع به کفار است چرا راجع به متقین آمده.

پاسخ: نه، می فرماید چون معمولاً تبشیر و انذار با هم است خب چه موقع شما نفس اینها را تمام می کنی چه موقع به کیفر اینها می رسی چه موقع روشن می شود «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» فلان، این روز، روزی که متقین در بهشت اند کفار در جهنم دارد وضع قیامت را شرح می کند خب، چه اینکه «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ» الآن هم در پیش است.

پرسش: «يَوْمَ نَحْشُرُ» که متعلق به «لَا يَمْلِكُونَ» آیات قبل است «لا يملكون الشافعه يوم نحشرهم»

پاسخ: نه، وقتی که به قبل مرتبط باشد چرا به بعد بزیم وقتی که به قبر مرتبط شد یک واسطهاالعقد است یک حلقه ی ارتباطی است که گذشته را به آینده مرتبط می کند چه موقع نفس اینها را می گیری، چه موقع «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ كُفْرًا» چه موقع معلوم می شود اینها ضدّ اینها هستند قیامت، که در قیامت متقین را با وفد، مجرمین را با این وضع محشور می کنیم و چون در قیامت مجرمین همه ی آنها یکسان نیستند برخی از شفاعت بهره مندند مبادا اینها خیال بکنند شفاعت نصیب اینها می شود شفاعت برای گروه خاص است خب.

پرسش: یوم القیامه با یوم الحشر فرق نمی کند.

پاسخ: نه، اسامی گوناگون برای قیامت هست که هر کدام به مناسبتی حشر یعنی جمع، قیامت چون «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱) روز قیامت یعنی روزی است که می ایستند در پیشگاه ذات اقدس الهی از قبر برمی خیزند و «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» (۲) حساب قائم است، حساب گر قائم است، حساب شونده قائم است از این جهت گفته می شود قیامت، حشر هست، ساهره هست و امثال ذلك.

پرسش: در روایت است که امام حسن مجتبی و محمد بن ابوبکر اینها با هم وارد بهشت می شوند، امام حسین، ائمه هر کسی با امام خودش وارد محشر می شود.

پاسخ: هر کسی با امام خودش دعوت می شود «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (۳) اما زندگی آنجا زندگی اجتماعی نیست که کسی از دیگری کمک بگیرد ولی وقتی حسابها مشخص شد فرمود ما برای اینکه رفاه عده ای، لذت عده ای، نشاط عده ای، به اصطلاح بسط عده ای بیشتر بشود فرزندان اینها را هم در بهشت کنار اینها می آوریم «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» (۴) آدم دلش می خواهد کسانی که «انقضی عنه المبدأ» در دنیا بچه های او بودند کنار او جمع بشوند فرمود برای رفاه بیشتر و لذت بیشتر گروهی از مؤمنان ما در بهشت بچه های اینها را به اینها ملحق می کنیم.

پرسش: نسب چه می شود.

پاسخ: بله، نسب و حصب در قیامت به استثنای آنچه مربوط به اهل بیت است قطع است چون همه شان از خاک برمی خیزند دیگر، اگر همه از خاک برمی خیزند دیگر والد و ولد نیست لکن نشاط یک عده در این است که آنهایی که اهل ایمان اند فرزندان اینها هم به هم ملحق بشود و گرنه اکثری مردم هر کسی از زن و بچه اش فرار می کند «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ»، (۵) «وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ» (۶) چون می داند اینها دشمنان او بودند برای اینها زحمت کشیده و خودش را دارد می سوزاند.

ص: ۳۲۶

۱- (۱۹). سوره ی مطففین، آیه ی ۶.

۲- (۲۰). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.

۳- (۲۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۴- (۲۲). سوره ی طور، آیه ی ۲۱.

۵- (۲۳). سوره ی عبس، آیات ۳۴ _ ۳۶.

۶- (۲۴). سوره ی معارج، آیه ی ۱۳.

پرسش: حاج آقا «أَهْلُهُ مَسْرُورًا» (۱) دارد.

پاسخ: بله دیگر، این حالا یا آنجا اهل قیامت است یا اهلی که «انقضی عنه المبدأ» چون اینها در قیامت در بهشت کنار هم اند بعد از اینکه حسابها تسویه شد اینها تفاکه دارند، تسائل دارند، بهشتیها برخوردارند اما در صحنه ی قیامت «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۲) هر کسی سؤال خودش را باید جواب بدهد مشکل خودش را باید حل کند وقتی این سؤالات تمام شد وارد بهشت شدند آن وقت «فَأَكْفُوهَن» (۳) «يَتَسَاءَلُونَ» (۴) «عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» (۵) روبه روی هم اند لذت می برند گفتگو می کنند این چنین.

پرسش: حاج آقا اگر فرار کردن و تنها ماندن سخت باشد برای اینها پس باید علقه ای بین اینها باشد در قیامت.

پاسخ: چون اینها باعث شدند که این آتش بسوزد چون برای بچه رفته خودش را آتش زده «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدْوًا لَكُمْ» (۶) این برای همین بچه رفته مال حرام جمع کرده خب الان فرار می کند دیگر، خب.

«يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» پس بنابراین وَفْد به معنی رُکبان است نه راکب.

پرسش: پس «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۷) چه؟

پاسخ: آن «زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» است اما «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» آن زینت حیات دنیاست برای آخرت که نیست. نه، در سوره ی مبارکه ی «کهف» بحث گذشت این «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ»، خب.

بنابراین فرمود: «يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» پس همه ی اینها از نظر بشری یک نفر می آیند «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» یک، بعضیها برای همیشه یک نفرند آدمهای عادی، بعضیها هم با گروهی می آیند که این گروه نمی گذارند او تکان بخورد او را هی می کنند این تعبیر لطیف فخررازی است مشابه این در تعبیرات و فرمایشات مرحوم شیخ طوسی در تبیان هست منتها از این صریح تر فخررازی دارد که قبلاً هم مشابه این گذشت اینکه خدای سبحان می فرماید: «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» (۸) که در همین آیه است یک وقت است کسی از پشت سر می آید به عنوان بدرقه این برای انسان شریف است یک وقت است کسی از پشت سر می آید به عنوان هی کردن این برای حیوان است دیگر اگر امروز فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلٍ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۹) فردا این انعام را که بدرقه نمی کنند که هی می کنند دیگر این تعبیر هی برای فخررازی است در تفسیرش مشابه این را مرحوم شیخ طوسی قبل از ایشان گفته بالأخره حیوان را بخواهند جایی ببرند که دیگر با بدرقه نمی برند که سوق هم همین است فرمود: «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» یک عده فرشتگان عذاب می فرستیم اینها را هی بکنند منتها این شخص می فهمد که اینهایی که دارند این را هی می کنند به طرف جهنم اینها قبلاً با او بودند برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «ق» آمده که «جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» (۱۰) ناظر به همین بخش است دیگر آیه ی ۲۱ سوره ی مبارکه ی «ق» این است «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» یا این به همراه آدم است برای هی کردن یا به همراه آدم است برای بدرقه ما اینجا هستیم باید مشخص بکنیم یا هی کننده برای خودمان درست می کنیم _ معاذ الله _ یا بدرقه کننده آن شهید آن که گواه است آن هم با خود ماست دیگر «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» آن وقت

همین کسی که ما او را فرستادیم، درست کردیم سائق است برای ما، شهید است برای ما یا به عنوان بدرقه است یا به عنوان هی داریم هر دو را در سوره ی مبارکه ی «زمر» آنجا به مناسبتی هم قبلاً آیات سوره ی «زمر» خوانده شد آیه ی هفتاد به بعد سوره ی مبارکه ی «زمر» این است «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * وَوَفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا» این را هی می کنند «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» تا بخش دیگر، اما درباره ی مؤمنین و متقین آیه ی ۷۳ همان سوره ی مبارکه ی «زمر» این است که «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا» اینها بدرقه کننده دارند آنها هی کننده دارند خب اینجا که جای تقابل هست ذات اقدس الهی نفرمود «نَسُوقَ الْمُتَّقِينَ» فرمود: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ» نه «إِلَى الْجَنَّةِ» آنجا «إِلَى جَهَنَّمَ» است اینجا «إِلَى الرَّحْمَنِ» است اینجا چه کسانی اند، چه گروهی اند، خب هر کسی که «إِلَى الرَّحْمَنِ» محشور نمی شود خیلی از مؤمنین اند که «إِلَى الْجَنَّةِ» محشور می شوند چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «زمر» هم فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا» اینها را به بهشت دعوت می کنند خب آن که «شوقاً الى الجنة» عبادت کرد به بهشت دعوت می کنند آن که «حُبّاً لِّلَّهِ» عبادت کرد، «شُكْرًا لِلَّهِ» عبادت کرد، «وَجِدْتِكِ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» عبادت کرد «إِلَى الرَّحْمَنِ» محشور می شود نکته ای که بعضی اهل معرفت گفتند این است که خب خدایی که حاشر است و خدایی که محشورُ اِليه است خدا می فرماید ما متقین را به الرَّحْمَانِ محشور می کنیم ذات اقدس الهی کما مَرَّ مراراً که در هیچ مسئله ای، موضوع مسئله نیست او بالاتر از آن است که موضوع مسئله قرار بگیرد همه اش اسمای حسناى الهی است کدام اسم است که حاشِر است و کدام اسم است که محشورُ اِليه، محشورُ اِليه مشخص است فرمود ما متقین را به الرَّحْمَانِ محشور می کنیم خیلی خب که فوق جنت است در سوره ی مبارکه ی «حدید» دارد که «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» (۱۱) خب این رضوان بالاتر از آن مغفرت است دیگر، اگر در آخرت سه طبقه است، سه درجه است، سه مرتبه است، سه گروه اند این گروه سوم که «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۱۲) در بخش دیگر از آیات آمده بالاتر از مغفرت است دیگر خب، «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ» جهنم، «وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ» بهشت، «وَرِضْوَانٌ» اگر متقین را به الرَّحْمَانِ محشور می کنند او به الرَّحْمَانِ محشور می شود حشر با الرَّحْمَانِ یعنی چه؟ خب حاشِر چه کسی است این شخصی که متقی بود پروردگار خود را عبادت می کرد در اثر اینکه او آمر بود در اثر اینکه او مُرْسِلِ رسول بود در اثر اینکه او مُنْزِلِ کتابها بود او را با این اسمی می شناخت و عبادت می کرد آن مُرْسِلِ آن مُنْزِلِ، آن آمر آن دستوردهنده این شخص مطیع خاص خود را به اسم دیگر فرا می خواند این محشور می شود به اسم الرَّحْمَانِ خب حشر در بهشت یک مطلب است حشر با الرَّحْمَانِ مطلب دیگر است یک وقت هم به عرضتان رسید سیدنا استاد مرحوم علامه از استادشان مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی (رضوان الله علیهما) نقل کرد که وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) سالی یک بار برای اهل بهشت تجلی می کند سالی یک بار حالا ایشان از کجا گرفته نمی دانم، این چنین نیست که حالا هر کسی خواست در دنیا شیعه حضرت بود در آخرت بتواند خدمت حضرت برسد فرمود سالی یک بار برای اهل بهشت تجلی می کند فرمود ما اینها را با الرَّحْمَانِ محشور می کنیم لذا در تعبیرات دیگر این است که «لَهُمُ الْجَنَّةُ» بهشت برای اینهاست خب اینها که بالاتر از سلمان اند چطور، مرحوم محدث قمی در سفینهبالحار از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد که بهشت مشتاق سلمان است آنجا تعبیر به عشق دارد «إِنَّ الْجَنَّةَ لِأَعَشَقَ لِسُلْمَانَ مِنَ سُلْمَانَ لِلْجَنَّةِ» (۱۳) که کلمه ی عشق را مرحوم محدث قمی در ذیل این روایت در سفینهبالحار نقل کرد خب، بهشت مشتاق اوست چرا، یک بیان نورانی از حضرت امیر در نهج البلاغه هست که هر فاعلی از فعل خودش بالاتر است درست است نماز عمود دین است آن صلاتی که عمود دین است حقیقت صلات است او البته از نماز گزار بالاتر است اما این نمازی که این شخص خاص به نام زید خوانده این زید از این نماز بالاتر

است «فاعل الخیر خیرٌ منه»، «فاعلُ الشرِّ شرٌّ منه» (۱۴) خب این خیر اثر اوست دیگر شأنی از شئون اوست این نماز گزار از این نماز بالاتر است البته حقیقت نماز که ستون دین است از خلیها بالاتر است خب، بهشت محصول کار بهشتیهاست هر محصولی به آن محصلش علاقه مند است هر اثری به مؤثرش مشتاق است لذا آن روایت را مرحوم محدث قمی نقل می کند که بهشت به سلمان عاشق تر از سلمان به بهشت است معلوم می شود حشر اینها بالاتر از بهشت است دیگر لذا فرمود در این قسمت «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» اینها سواره به پیشگاه ذات اقدس الهی می روند با این موکب همایونی

ص: ۳۲۷

- ۱- (۲۵). سوره ی انشقاق، آیه ی ۱۹.
- ۲- (۲۶). سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.
- ۳- (۲۷). سوره ی یس، آیه ی ۵۵.
- ۴- (۲۸). سوره ی طور، آیه ی ۲۵.
- ۵- (۲۹). سوره ی صافات، آیه ی ۴۴.
- ۶- (۳۰). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۴.
- ۷- (۳۱). سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.
- ۸- (۳۲). سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.
- ۹- (۳۳). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.
- ۱۰- (۳۴). سوره ی ق، آیه ی ۲۱.
- ۱۱- (۳۵). سوره ی حدید، آیه ی ۲۰.
- ۱۲- (۳۶). سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.
- ۱۳- (۳۷). بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.
- ۱۴- (۳۸). نهج البلاغه، حکمت ۳۲.

بسا پیاده که آنجا سواره خواهد شد بسا سواره که آنجا پیاده می آید

بسا امیر که آنجا اسیر خواهد شد بسا اسیر که آنجا امیر خواهد بود

خب، فرمود: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً * يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً» (۱) در ذیل آن آیه این قسمت بحث شد که وقتی کسی می خواهد تشنه است وارد چشمه بشود کنار چاه برود آب بگیرد می گویند وارد که در سوره ی مبارکه ی «یوسف» داشت «فَأَرْسَلْنَا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ» (۲) آن که می رود به سراغ آب به او می گویند وارد «فَأَرْسَلْنَا لَمَّا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ» یا در جریان حضرت موسی (سلام الله علیه) که به مرز مدین رسید «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» (۳) انسان تشنه را می گویند وارد برای اینکه به سراغ آب می رود این هم که فرمود: «نَشْوَى الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» یعنی عطاشا اینها تشنه وارد جهنم می شوند آبش هم که «يَشْوَى الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» (۴) هنوز _ معاذ الله _ به لب نرسیده از شدت حرارت پوست لب می ریزد «يَشْوَى» بریان می کند «يَشْوَى الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» خب اینها این طور هستند همین کفار و مشرکین اند «وَنَشْوَى الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» خب می ماند مسئله شفاعت آنها به برکت شفاعت می خواستند بگویند می گویند شفاعت حق است اما نه برای اینها هم شفیع باید مآذون باشد هم مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (۵) یعنی «ارتضی الله سبحانه و تعالی؟ دینه» هم مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد هم شفیع باید مآذون باشد کسی مالک شفاعت است که عهدی، اذنی، اجازه ای از طرف ذات اقدس الهی داشته باشد و این بتها و اصنام و اوئان که این چنین نیستند حالا روایتی را شما آقایان تحقیق کنید من فرصت مراجعه به آن منابع اصلی اش را نداشتم مخصوصاً فضلالی قم اگر در محفل حضور دارند این روایت را تحقیق کنند ببینند این درست است این یا درست نیست در کتاب شریف کنزالدقائق ذیل همین سوره ی «مریم» جلد هشتم صفحه ی ۲۶۷ ایشان روایتی را از عیون الأخبار نقل می کند اینکه عرض می کنم بعید است برای اینکه قم که حرم اهل بیت بود از اول تا آخر وقتی اسلام را پذیرفت تشیع را پذیرفت، ولی چون از عیون الأخبار اگر عیون الأخبار هم دارید جلد دوم صفحه ی ۲۸۶ و ۲۸۷ حدیث ششم این را نقل می کند ذیل همین «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ» برای این است که بعضیها این چنین قرائت کردند «يوم يحشر المتقون» که مجهول خوانده شد «يوم يساق المجرمون» که مجهول خوانده شد این قرائتی است حالا منظور آن قرائت نیست منظور این قصه است که ایشان نقل می کنند از عیون الأخبار نقل کرد که «حدَّثنا أبوعلی محمد بن أحمد بن یحیی المعاذی قال حدَّثنا أبو عمرو محمد بن عبد الله الحکمی الحاکم بنوقان قال خرج علينا رجلاً من الری برساله بعض السلاطين بها إلى الأمير نصير بن أحمد ليخارا» آن کسی که در بخارا بود امیر بخارا نامه ای را از سلطان ری که مرکز حکومت بود دریافت می کرد سلطان ری نامه ای را به وسیله ی دو نفر فرستاده برای امیر بخارا فرستاد آن وقت مستحضرید که خراسان غربی، خراسان شرقی اینها یک پارچه بودند و همه جزء ایران بودند خب، «و كان أحدهما من أهل الری و الآخر من أهل القم و كان القمي» این هم قمی درست است هم قمی، قمی با تشدید بر خلاف است برای اینکه قم تشدید ندارد اما در خصوص این نه اینکه «یاء» مشدّد باشد این را استثنائاً گفتند مشدّدش هم صحیح است «و كان القمي» «یاء» که «یاء» نسبت است مشدّد است همه جا اما قمی گفتن مطابق با ادبیات نیست قمی نه قمی اما در خصوص این گفتند تشدید مشدّد جایز است «و كان القمي على المذهب الذي كان قديماً» در این پراتر دارد «بِقَمِ فِي النَّصْبِ» در بعضی از نسخه ها نیست و این خیلی بعید است که سابقه ی قم مثلاً، البته زمان امام حسن عسکری به بعد که حضرت نایب داشت و به دستور حضرت مسجد امام حسن عسکری ساخته شد و اینها بعد هم

که وجود مبارک حضرت فاطمه معصومه آمدند که یک دست شیعه بود اما حالا- قبلاً- در زمان امام رضا و قبل از امام رضا (سلام الله علیه) مثلاً غیر شیعه‌ی ناب در قم کسی بود یا نبود این را تحقیق کنید، تحقیق کنید یعنی تحقیق کنید نه اینکه این طور بگذرید چون محلّ ابتلاّی ماست «و كان القمّی علی المذهب الذی کان قدیماً» اینجا در پراگتت دارد «بقم فی النصب» خیلی بعید است خیلی یعنی خیلی «و كان الرازی متشیعاً» ری یک دست شیعه بود اینکه می بینید تهران بزرگ شد بی خود نیست من چند سال که تهران درس می خواندم مدرسه‌ی مروی عزاداری به عظمت عزاداری مردم تهران ندیدم اینها مردانه برای حسین بن علی هزینه می کنند و زنانه ضحّه می زنند نمی دانم شما دید عزاداری اینها، ناله‌ی اینها، آن شیونی که اینها می کشند این طور من جایی ندیدم که کسی مردانه برای حسین بن علی هزینه کند و زنانه ضحّه بزند مردان بزرگسال مثل اینکه بچه شان را از دست دادند این طور گریه کردن این برکتش هم همین است. «و كان الرازی متشیعاً فلما بلغا بنیسا بور قال الرازی للقمّی ألا- نبداً بزیاره الرضا (علیه السلام)» ما قبل از اینکه به طرف بخارا برویم مأموریتمان را انجام بدهیم می رویم طوس، مشهد، مرو حضرت را زیارت می کنیم و برمی گردیم «ثمّ نتوجه إلى بخارا فقال القمّی قد بعثنا سلطاننا برسالة إلى الحضرة ببخارا فلا يجوز لنا أن نشتغل بغيرها» به بهانه‌ی اینکه ما مأموریم نامه را برسانیم دیگر از زیارت حضرت رضا (سلام الله علیه) منصرفش کرد این کار را بکنیم «حتّی نفرغ منها» ما اول برویم نامه را بدهیم بعد، لذا این را قبول کرد آن اهل ری پیشنهاد قمی را قبول کرد «فقصدنا بخارا» به طرف بخارا رفتند تا نامه را بدهند «و أذیا الرسالة» نامه سلطان ری را به امیر بخارا دادند حالا می خواهند برگردند در برگشت «و رجعا حتّی حاذیا طوس» به محاذات طوس رسیدند «فقال الرازی للقمّی ألا تزور الرضا (علیه السلام) فقال خرجت من قم مرجئاً لا- أرجع إليها رافضياً» خیلی بعید است این حرف این را تحقیق کنید ببینید درست است یا درست نیست «قال» گفت حالا که نمی آیی پس من بروم «فسلم الرازی أمتعته و دوابّه إليه» گفت اینها را داشته باش من بروم خدمت زیارت حضرت و برگردم «و ركب حماراً و قصد مشهد الرضا (علیه السلام) و قال لخدّام المشهد» آن روزها که این طور نبود که زائران این همه زیاد باشند و اینها «لخدّام المشهد» گفت «خلوا لى المشهد هذه الليلة اذفوا الی مفتاحه» این شب من را تنها بگذارید کلید را بدهید من در را قفل می کنم در را می بندم صبح هم موقع سحر در را باز می کنم بگذارید امشب من تنها خدمت حضرت باشم «ففعّلوا ذلك» این کار را کردند این رازی اهل تهران می گوید «فدخلت المشهد و غلقت الباب أو غلقت البار و زرت الرضا (علیه السلام) ثمّ قمت عند رأسه و صلّیت ما شاء الله تعالی؟ و ابتدأت فی قرائه القرآن من أوّله» شروع کردم به خواندن قرآن «فكنت أسمع صوتاً بالقرآن كما أقرأ» هر آیه ای را که من می خواندم می بینم کس دیگر هم دارد می خواند «فقطعت صوتی» خواندنم را قطع کردم و دور مشهد را گشتم آن ضریح مطهر را گشتم ببینم چه کسی است که هر چه من می گویم او هم می گوید «و درت المشهد کلّه و طلبت نواحیه فلم أر أحداً فعیدت إلى مکانی و أخذت فی القرائه من أوّل القرآن فکنت أسمع الصوت كما أقرأ لا- ينقطع» هر چه من می خوانم او هم می خواند «فسکت هنیئّه» یک لحظه ساکت شدم «و أصغیت بأذنی» خوب گوش دادم به طرف قبر «فإذا الصوت من القبر» دیدم با اینکه خودم بررسی کردم هیچ کس نیست اینجا که هر چه من می خوانم او بخواند خوب گوش دادم دیدم این صدا از طرف قبر در می آید «فکنت أسمع مثل ما أقرأ حتّی بلغت آخر سوره مریم» به همین جا رسیدم «فقرأت» «یوم نحشُر الممتقین إلى الرحمن وفداً» من این طور خواندم همین طور که هست «فسمعت الصوت من القبر یوحش الممتقون إلى الرحمن وفداً و یساق المجرمون إلى جهنّم وردا» من این را از قبر این طور شنیدم «حتّی ختمت القرآن و ختم» تا آخر قرآن را من تمام کردم و آن کسی هم که یعنی وجود مبارک حضرت هم آن را تمام کرد «فلما أصبحت رجعت الی نوقان فسألت من بها من المقرّین» آنها که علم القرائه بلد بودند در شهر سؤال کردم که آیا در سوره‌ی مبارکه‌ی «مریم» «یوم نحشُر الممتقین» است یا «یوم یوحش

المتقون» به صیغه ی مجهول، قرائت کردم «فقالوا هذا في اللفظ و المعنى مستقيم» این معنا درست است «لكننا لا نعرف في قرائه أحد» ما از هیچ کسی نشنیدیم «قال فرجعتُ إلى نيشابور فسألتُ مَنْ بها من المقرئين عن هذه القرائه فلم يعرفها أحدٌ منهم» آنها هم می گفتند ما نه، «يوم يُحشر المتقون» نشنیدیم «حتي رجعتُ إلى الري فسألت بعض المقرئين عن هذه القرائه فقلتُ مَنْ قرأ يوم يُحشر المتقون إلى الرحمن وفدا و يُساق المجرمون الي جهنم وردا» به من قاریان ری به من گفتند که «من أين جئت بهذا» این را چه کسی خوانده از چه کسی یاد گرفتی چه کسی این طور خواند «فقلتُ وقع لِي احتياج الي معرفتها في أمرٍ حدث لي» داستانی برای من پیش آمد من می خواهم بدانم این قرائت درست است یا درست نیست دیگر آن راز را نگفتم «فقال» آن کسی که عالم به این قرائت بود در ری به من گفت «هذه قرائه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من روايه أهل البيت (عليهم السلام)» بعد «ثم استحکاني السبب الذي من أجله وسألتُ» فرمود حالا راز را بگو که چطور این قرائت غیر مشهور را که فقط از خود اهل بیت رسیده تو بلد شدی، «ثم استحکاني السبب الذي من أجله سألت عن هذه القرائه فقصصتُ عليه القصیه و صحّت لي القرائه» این روایت خب برکات فراوانی دارد ولی آن قصه را شما حتماً مخصوصاً فضیلاً قم از عیون الأخبار بررسی کنید.

ص: ۳۲۸

۱- (۳۹). سوره ی مریم، آیه ی ۷۱.

۲- (۴۰). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۹.

۳- (۴۱). سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

۴- (۴۲). سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.

۵- (۴۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

Your browser does not support the audio tag

« أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُهُمْ أَرْأَى (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثًا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُنُّ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) »

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مطالب محوری سور مکی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت بخشی از این آیات مربوط به جریان توحید است بخشی مربوط به نبوت بخشی هم مربوط به معاد. مشرکان حجاز مبتلا بودند به وثیت و صنمیت و گاهی معتقد بودند که فرشتگان فرزندان پروردگاران قرآن کریم همه ی این توهمات و شبهات را ابطال کرد و ابطال می کند فرمود این بیراهه رفتن اینها و حرفهای بی دلیل گفتن اینها نشان آن است که شیطان اینها را آشفته کرده حرفهای شیطانی می زنند آن هم آشفته و این شیطان زدگی در اثر آن است که خود اینها رهبران الهی را رها کردند به دام شیطنت شیطان افتادند چون اینها به دام شیطنت شیطان افتادند ما بین اینها و بین شیطان رابطه برقرار کردیم شیطان را آزاد گذاشتیم به تعبیر مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان می فرماید وقتی که ما کلب معلّم را برای گرفتن یک صید می فرستیم یعنی جلویش را باز می کنیم همین و این هم به عنوان کیفر هست نه کار ابتدایی پس این اضلال و این اغوا، اغوای کیفری است نه ابتدایی چون ابتدائاً خدای سبحان شیطان را برای کسی نمی فرستد. دو، خود آنها آمدند شیطان را به عنوان سرپرست پذیرفتند و ما هر چه نهی از منکر کردیم نپذیرفتند راه توبه را باز کردیم برنگشتند از آن به بعد بین اینها و بین شیاطین ما مانع را برداشتیم همین حد آن هم این کار اضلال کیفری است. این مطالب مبسوطاً در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت در سوره ی «اعراف» آیه ی ۲۷ و همچنین آیه ی ۳۰ این طور بود آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» این است که «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» در غالب این موارد با اینکه ممکن بود یا ممکن هست ضمیر آورده بشود به اسم ظاهر بسنده می کنند برای اینکه سند این حرف باشد می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» که هم فعل مضارع است که مفید استمرار است و هم اسم ظاهر اینها چون هرگز ایمان نمی آورند این عدم ایمانشان مستمر است ما شیاطین را والیان اینها قرار دادیم بعد برای اینکه شفاف تر و روشن تر بشود می فرماید آنها این را به عنوان ولیّ قبول کردند ما هم راه را باز گذاشتیم در آیه ی سی می فرماید: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» چرا، چون «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اینها خدا و رهبران الهی را عمداً رها کردند تحت ولایت شیطان در آمدند شیطان را به عنوان والی پذیرفتند دلیل ذکر می کند می گوید «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» چون اینها «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» این را قبول نکردند ما برای اینها اولیا فرستادیم گفتیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» قبول نکردند خودشان شیاطین را به عنوان اولیا اتخاذ کردند ما هم به تعبیر مرحوم شیخ طوسی بین اینها و بین این کلب معلّم مانع را برداشتیم همین، «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» چون

این چنین است فرمود ما اینهارا در قیامت به طرف جهنم سوق می دهیم «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» که جمع وفد است «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» در بحثهای روایی روایات فراوانی از فریقین نقل شده است تنها مربوط به ما شیعه ها نیست از شیعه و سنی روایات نقل شده است که آن «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» برای پیروان علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) است «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» برای اعدای این خاندان است. خب، بعد فرمود شما اینها را به عنوان شفیع قرار دادید البته به قیامت که معتقد نبودند حالا- در قیامت اگر بخواهید از کمک این بتها بهره ای بگیرید و طرّفی ببینید اینها مالک شفاعت نیستند هیچ، نه هیچ کسی بدون اذن خدا حقّ شفاعت دارد که بشود شافع نه کسی که مرضی المذهب نیست می تواند مشفوع له باشد کسی مشفوع له است که «ارتضی الله دینهم»، «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» یعنی «ارتضی دینه» اینکه در تعقیبات بعضی از نمازها می خوانیم «رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رَسُولًا وَنَبِيًّا وَبِعَلِيِّ اِمَامًا» و همچنین اولادش هم به ولایت اینها به عنوان امامت اعتراف داریم ما راضی هستیم به ولایت اینها و خدا هم راضی است به ولایت اینها ما می شویم مرتضی المذهب لذا امید شفاعت داریم «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» در باره ی دیگران این چنین نیست فرمود: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ» که گفتند این «مَنْ» محلاً منصوب است استثنایش هم منقطع است این «لَا يَمْلِكُونَ» ضمیر به آن آلهه ی مشرکین برمی گردد آنها حقّ شفاعت ندارند فقط کسی حقّ شفاعت دارد که عندالله عهدی را داشته باشد خدای سبحان به او اذن داشته باشد اگر او بخواهد شافع باشد باید خدا اذن بدهد چون «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» اگر بخواهد مشفوع له باشد باید مرتضی المذهب باشد که «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» این «مَنْ» می شود استثنایش منقطع «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» که یکی از مصادیق عهد همان وصیت است که انسان هنگام مرگ آن جمله هایی که در تفسیرهایی روایی مثل کنزالدقائق اینها این وصیت نامه که انسان می گوید خدایا من به وحدانیت تو و نبوت پیغمبر ولایت اهل بیت شهادت می دهم اینها را در وصیت ذکر می کند حاجاتش هم ذکر می کند.

ص: ۳۲۹

پرسش: ...

پاسخ: آخر چون آنها این آلهه رابه عنوان شفعاء قبول داشتند بحث در شفاعت متّقین و مجرمین و اینها نبود بحث در این بود که اینها اتّخذوا بتها را «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» چون آنها آلهه را به عنوان «مِنَّا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللّٰهِ زُلْفَى» (۱) یک، «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ» (۲) دو، اخذ کرده بودند «لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» خدا می فرماید اینها که مالک شفاعت نیستند چون در باره ی متّقین و مجرمین و امثال ذلک سخن از شفاعت نبود که اینها شفیع باشند خب، «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» جریان شریک بودن یک مطلب است جریان اتّخاذ ولد مطلب دیگر است. مشرکین قائل بودند که خدای سبحان فرزندی اتّخاذ کرده است بین اینها هم تفاوت در مرتبه هست یا تفاوت در درکات هست بعضیها قائل بودند برای خدا ابن هست، بعضی قائل بودند برای خدا بنت هست، بعضی قائل بودند که خدا ولد اتّخاذ کرده آنها که قائل بودند که خدا ولد اتّخاذ کرده سخن از ابن و بنت نداشتند توهمی داشتند که احياناً در این کارهای بودائیه و هندوها اتّخاذ ولد، او از لاهوت منشعب شده این حرفها کم و بیش در بین اینها هست ولد غیر از ابن است، ولد غیر از بنت است اتّخاذ ولد چیز دیگر است اما آنها که قائل به ابن و بنت بودند خدای سبحان می فرماید: «لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» او که همسر ندارد تا فرزند داشته باشد و مانند آن، ملائکه را بنات الله می پنداشتند و موخدان آنها یعنی کسانی که به اصل وحی و نبوت معتقد بودند مثل مسیحیها و یهودیها عزیز را پسر

خدا می دانستند یا مسیح را _ معاذ الله _ پسر خدا می دانستند ولی این معنا در حجاز رواج نداشت در مکه رواج نداشت اگر هم بود بسیار کم بود یهودی که قائل باشد که خدای سبحان عزیر را پسر خود قرار داد یا مسیحی که قائل باشند که خداوند عیسی را پسر خود قرار داد در حجاز در مکه حرف رایج نبود حرف رایج مکه و ثبیت و صنمیت آن آلهه بود از یک سو و اینکه فرشته ها بنات الله اند از سوی دیگر. فرمود اینها «قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» که ملائکه مثلاً بنات الله اند در بخشهایی از سوره ی مبارکه ی «انعام» آمده است که اینها «خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ» آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «انعام» ایناست که «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ» که این «الْجِنَّ» منصوباست تا مفعولدوم «جَعَلُوا» باشد «جَعَلُوا» مشرکین «لِلَّهِ» چه چیز را، «شُرَكَاءَ» را «الْجِنَّ» همین جن را شریک خدا قرار دادند. خب، در حالی که «وَخَلَقَهُمْ» خدای سبحان اینها را خلق کرده «وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ» اینها اختلاف کردند بافتند و جعل کردند و اختلاف کردند إفک کردند برای خدا پسرانی، برای خدا دخترانی _ معاذ الله _ آوردند جاهلانه این حرفها را زدند «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ» پس برخیها اصل شرک را دامن زدند برخیها فرشتگان را دختر خدا دانستند برخیها عزیر را پسر خدا، برخیها مسیح را پسر خدا _ معاذ الله _ دانستند منتها آن کفر رایج در مکه شرک بود از یک سو، و فرشتگان را دختران خدا دانستن از سوی دیگر بود که محلّ ابتلای آن روز مردم مکه بود فرمود: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» یک کار بسیار زشت و منکر عظیمی را شما در آوردید و گفتید و نشان دادید که «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» نزدیک است یا اراده می کند آسمان از بس که این کار و این حرف زشت است آسمان متلاشی بشود، زمین متلاشی بشود، کوهها فروپاشیده بشوند این است. وجود مبارک زین کبرا (سلام الله علیها) هم در کوفه وقتی خطبه می خواند همین جمله ها را می فرمود برای اینکه مسئله ی ولایت در کنار توحید این کار است کاری که اینها در کربلا کردند از همین قبیل است که «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا». خب، این کار را کردید حالا- یا «کاد» به معنی «قَرَب» است یا «کاد» به معنای «أراد» است که دو وجه گفته شد که در جریان «کذلک کدنا لیوسف» ذکر شد. چرا آسمان نزدیک بود متلاشی بشود و زمین شکافته بشود و سلسله ی جبال در هم بریزد، برای اینکه «أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» برای خدا فرزند قائل شدند او منزّه از این کار است سراسر جهان بردگان الهی، مخلوقان الهی اند «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» کلمه ی «يَتَّبِعِي» در تعبيرات فقهی بر معنای غیر الزامی هم به کار برده می شود ولی در قرآ کریم و موارد دیگر هر جا هست برای موارد امتناعی است حالا یا امتناع ذاتی یا امتناع عادی نظیر «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ» یا اینجا «وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» که اینجا محال بالذات است آنجا محال بالغير کلمه ی «مَا يَنْبَغِي» در مورد محال به کار برده شد «وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» برای اینکه «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا» اگر همه ی موجودات بردگان خدای اند چگونه ممکن است کسی شریک خدا بشود، چگونه ممکن است کسی فرزند خدا باشد و مانند آن.

ص: ۳۳۰

۱- (۱). سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۲- (۲). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

پاسخ: چون آخر اینها به الله و به الرحمن معتقد بودند خدا را به اسمای دیگر نمی شناختند «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» معمولاً اینها پیراز الله، غیر از الرحمن به عنوان رب و مانند آن نمی پذیرفتند.

حالا امروز که ۲۵ محرم است طبق برخی از نقلها مربوط به رحلت وجود مبارک امام سجاد (صلوات الله و سلامه علیه) است ما معمولاً رحلت آن حضرت را دوازده محرم مثلاً می دانیم و آنها برابر آن عمل شده حالا تمام این بحثها بالأخره این ثوابش کمتر از ثواب یک روزه خوانی نیست تمام این بحثها را همه مان هدیه می کنیم می گوئیم «یا مَنْ يَقْبَلُ الْيُسَيْرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْيُسَيْرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ» همه ی این ثوابها را به روح مطهر وجود مبارک امام سجاد اهدا می کنیم. بحث ما هم در این قسمتهای اخیر سوره ی مبارکه ی «مریم» فرق بین تکاثر و کوثر بود آنها گرفتار «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِيًّا» (۱) بودند که بحثهای فراوانی را در همین زمینه آیات داشت به همین مناسبت یک چند جمله ی نورانی از صحیفه ی سجاده وجود مبارک امام سجاد قرائت کنیم که این هم ثوابش نثار روح مطهر آن حضرت باشد نه تنها در جاهلیت افرادی بودند که مسائل تکاثر را، مسائل زر و زور را، مسائل مال را معیار ارزش می پنداشتند در اعصار دیگر قبل از جاهلیت، بعد از جاهلیت در اعصار بعدی عصر کنونی کسانی هم پیدا می شوند که همین مشکل جدی را دارند. وجود مبارک امام سجاد (صلوات الله و سلامه علیه) در دعای ۳۵ صحیفه ی سجاده به این صورت می فرمایند وقتی که اصحاب دنیا را می دید کسانی که وضع مالی شان خوب است و در رفاه اند می دید این جمله ها را عرض می کرد به خدا «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَضِيَ بِحُكْمِ اللَّهِ شَهَدْتُ أَنَّ اللَّهَ قَسِيمٌ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ» خدا عادلانه معیشتها را و مسائل مالی را تقسیم کرد عدل هم معنایش این است که هر کسی را برابر استحقاقش، لیاقتش، قابلیتش عطا بکند «وَ أَخَذَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ» در هنگام بخشش عدالت را رعایت کرد کسی را بیشتر از دیگری نداد در هنگام پاداش ببیند که اینها چه کردند با فضل معامله می کند بالأخره خدای سبحان به همه امکانات را علی السویه داد علی السویه معنایش این نیست که کسی که استعداد بیشتری دارد با کسی که استعداد کمتری دارد یک اندازه داد برخیزا هستند که مال را تلف می کنند، برخیزا هستند که مال را منشأ تولید قرار می دهند با او برکات فراوانی نصیب جامعه می کنند هر کسی را برابر آن استعداد و لیاقتی که دارد به او عطا کرده است که «الناس معادن كمعادن الذهب والفضة» پس در توزیع عدالت را رعایت کرده اگر گفتند شما عادلانه تقسیم بکنید یعنی هر کس هر اندازه استعداد دارد به او بدهید عدالت غیر از مساوات است همین مثالهای معروف اگر درختی یک هفته اگر به او آب نرسد خودش را تأمین می کند هفته ای یک بار آب برای او کافی است با یک برگ گلی که تازه کاشتند این هر روز باید آب بخورد اگر کسی مساوات بکند هر روز آب بدهد این بی جاست، هفته ای یک بار آب بدهد باز هم بی جاست بلکه آن درخت را باید هفته ای یک بار این برگ گل را باید هر روز آب بدهد این طور نیست که مساوات با عدالت یکی باشد، مواسات با عدالت یکی باشد عدالت چیز دیگر است مساوات و مواسات چیز دیگر است منتها اصل عدل است مساوات و مواسات را برابر با عدل باید هماهنگ کرد نه اینکه عدل را با مساوات هماهنگ بکنیم. خب، در هنگام دادن امکانات عدل را رعایت کرده وقتی حسابرسی می خواهد بکند با فضل رفتار می کند نه با عدل اگر با عدل رفتار بکند بسیاری از ماها مشکل جدی پیدا می کنیم برای اینکه باید نعمت را به جا مصرف بکنیم نکردیم اما با فضل که با ما رفتار بکند صرف نظر می کند اینکه در دعاها عرض می کنیم «اللهم عاملنا بفضل و لا تعاملنا بعدلك» همین است لذا وجود مبارک امام سجاد عرض می کند که «أَنَّ اللَّهَ قَسِيمٌ

مَعَايِشِ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ وَ أَخَذَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ» مطلب بعدی عرض می کند «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَفْتِنَنِي بِمَا أَعْطَيْتَهُمْ وَ لَا تَفْتِنَهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي» خدایا خیلی از چیزهاست که به دیگران دادی به ما ندادی، خیلی از چیزهاست که به ما ندادی به دیگران دادی، نه ما از داشتن دیگران در فتنه بیفتیم که حسد بورزیم نه آنها از نداشتن ما در فتنه بیفتند که فخر فروشی کنند هم آنها را نجات بده هم ما را نجات بده. «وَ لَا تَفْتِنَنِي بِمَا أَعْطَيْتَهُمْ وَ لَا تَفْتِنَهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي» خب یعنی چه؟ فرمود: «وَ لَا تَفْتِنَهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي فَأَحْسِدْ خَلْقَكَ وَ أَعْمَطْ حُكْمَكَ» اگر من گرفتار فتنه بشوم در اثر اینکه به آنها دادی نسبت به اینها حسادت می ورزم یک، نسبت به شما بی ادبی می کنم دو، که چرا به او دادی به من ندادی این دو خطر برای من هست «فَأَحْسِدْ خَلْقَكَ وَ أَعْمَطْ حُكْمَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ طَيِّبْ بِقَضَائِكَ نَفْسِي» من را یک آدم طیب و طاهر قرار بده یک آدمی که اهل زبانه است هر روز باید او را شستشو بکنی اما وقت طیب و طاهر باشد این دیگر هم خودش معطر است هم فضا را معطر می کند «وَ سِعْ بِمَوَاقِعِ حُكْمِكَ صِدْرِي» به من شرح صدر عطا بکن «وَ هَبْ لِي الثَّغَةَ» به من آن طمانینه را عطا بکن «لِأُوقِرَ مَعَهَا بِأَنَّ قَضَاءَكَ لَمْ يَجْرِ إِلَّا بِالْخَيْرِ» آن دید وسیع را به من بده من گذشته را ببینم، آینده را ببینم بعضیها هستند که وضع مالی شان خوب است اما آدم نمی داند که پدرانشان در کمال فقر به سر بردند بعضیها هستند که وضع مالی شان مناسب نیست دیگر نمی داند که آباء و اجدادشان در کمال نعمت بودند شکرگزاری نکردند بچه ها به این زحمت افتادند آدم یک مقطع را که ببیند از گذشته و آینده بی خبر باشد داووری نابه جا دارد. «وَ اجْعَلْ شُكْرِي لَكَ عَلَيَّ مَا زَوَيْتَ عَنِّي أَوْفَرَ مِنْ شُكْرِي إِيَّاكَ عَلَيَّ مَا خَوَّلْتَنِي» خدایا خیلی از چیزها را به من ندادی که مصلحت من نبود که من بدهی که اگر به من می دادی من گرفتار می شدم من شکر من نسبت به آنچه ندادی بیشتر باشد نسبت به آنچه به من دادی برای اینکه آنچه به من ندادی مصلحت من بود که به من ندادی منظوم این جمله است که با آیاتی که محل بحث است «أَحْسِنُ أَثَانًا وَرِعْيًا» هماهنگ است که این چند جمله را مقدمه این قرار دادیم و آن این است عرض کرد «وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِعَدَمِ حَسَاسِهِ أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ» عرض کرد خدایا! مرا معصوم، محفوظ، مصون نگه بدار از این دید بد که معیار ارزش را ثروت و تکاثر بدانم خدایا! مبادا طوری باشم که کسی وضع مالی اش خوب است او را شریف بدانم، کسی که وضع مالی اش خوب نیست او را شریف ندانم این فکر، فکر بدی است من به تو پناه می برم از این فکر که مشکل جامعه ما همین است دیگر می بینید دعای امام سجاد تنها در این نیست که خدایا گناهان مرا بیاور این جزء بهترین مسائل ارزشی است «وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِعَدَمِ حَسَاسِهِ أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ» این برهان است دیگر این «إِنَّ» و «أَنَّ» و دلیل ذکر کردن است شما می بینید این سه جمله ای که از وجود مبارک حضرت امیر نقل شده است «إلهی کفی بی عزاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفِي بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحَبَّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تَحِبُّ» همین جمله در این سلسله ی اهل بیت عصمت و طهارت به تعبیرات گوناگون آمده عرض کرد خدایا شریف آن است که در بردگی تو عابد تو باشد تو را پرستد عزیز آن است که تو مُطاع و معبود او باشی «وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِعَدَمِ حَسَاسِهِ أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتَّعْنَا بِثَرْوَةٍ لَا تَنفَدُ» خدایا به ما کوثر بده نه تکاثر چیزی که نفاذپذیر نباشد از بین نرود نفاذ، چه چیزی نفاذپذیر نیست آنچه عندالناس است نفاذپذیر است دیگر چون «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» چیزی که نفاذپذیر نیست برابر آیه ی سوره ی «نحل» این است «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» ما را عنداللهی کن «وَ مَتَّعْنَا بِثَرْوَةٍ لَا تَنفَدُ وَ أَيْدَانَا بِعِزٍّ لَا يُفْقَدُ» ما را عزیز باجهت بکن نه عزیز بی جهت، عزیز بی جهت کسی بشود طولی نمی کشد که اوضاع برمی گردد اما عزیز باجهت باشد همیشه عزیز است چه در دنیا، چه در آخرت، چه در قیامت. «وَ أَيْدَانَا بِعِزٍّ لَا يُفْقَدُ» ما را طرزی بکن که ابدی ببندیشیم نه زود گذر فکر بکنیم ما به فکر کالای

نمیر باشیم در جاهلیت این رواج داشت الآن هم شما می بینید کم و بیش در بعضی از افکار این هست قبلاً ظروف مسی را می گفتند ملک نمیر روستاها در رژیم ارباب و رعیتی آن زمینهای کشاورزی را می گفتند سرمایه ی نمیر در سوره ی مبارکه ی «کهف» این بحثش گذشت که در جاهلیت کهنه هم همین را می گفتند که «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» وقتی وارد آن باغ شد گفت این دیگر ملک نمیر است «بَادَ» یعنی «هَلَكَ»، «بَيَّيَدَ» یعنی «هَلَكَ» «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ» یعنی این دیگر ملک نمیر است بعد طولی نکشید که بساطش برچیده شد در اینجا وجود مبارک امام سجاد عرض می کند خدایا! «وَاسْرِخْنَا فِي مُلْكِ الْأَبَدِ» که ما آنجا در آن میدان وسیع سیرح داشته باشیم قدم بزیم معیشت داشته باشیم «إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ» که این بخش هم در آن مسئله ی «وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ» ارتباط مستقیم دارد با آیات یکه قبلاً خوانده شد «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيًا»^(۲) هم ذیل این دو آیه ۳۵ که فرمود: «إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ» با آیاتی که امروز تلاوت شده که ثواب همه ی این ادعیه و اذکار و آیات به روح مطهر امام سجاد (صلوات الله و سلامه علیه).

ص: ۳۳۱

۱- (۳). سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

۲- (۴). سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

Your browser does not support the audio tag

«أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعَجِلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُنُّ لُمْ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَذَابًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین بود و توحید و وحی و نبوت و معاد جزء مهم ترین مسائل آن روز بود ذات اقدس الهی این اصول را با بیانهای گوناگون ارائه می کند گاهی از راه علل گاهی از راه علائم گاهی از راه اهداف تشریح می کند. جریان بت پرستی را هم از راه برهان محال می داند و هم از نظر وجدان کار لغوی می داند از نظر برهان مستحیل است برای اینکه یک موجود ممکن حافظ هستی خود نیست چه رسد به اینکه مشکل دیگری را حل کند از نظر لغو بودن می فرماید شما اگر این بتها صنم و وثن را تکریم می کنید باید برای فایده ای باشد اینها «اتَّخَذُوا» آلهه را «مِنْ دُونِ اللَّهِ لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» (۱) تا اینکه وسیله ی عزت اینها باشد گاهی تعبیر می کنند که «هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۲)، گاهی تعبیر می کنند «وَمَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۳) و منظور آنها از این تقرب، تقرب دنیایی است زیرا به آخرت معتقد نیستند مقصود آنها از شفاعت، شفاعت در دنیا و مسائل رفاهی است برای اینکه اینها به بهشت و جهنم و قیامت معتقد نیستند اینها می گویند انسان با مُردن می پوسد و خبری نیست «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنْآ لَمَبْعُوثُونَ» (۴) پس منظورشان از شفاعت مسائل دنیاست، منظورشان از تقرب مسائل دنیاست، منظورشان از این عزت، عزت دنیاست آن گاه ذات اقدس الهی تحلیل می کند که همه ی امور به دست خالق آنهاست از غیر خدا کاری ساخته نیست در طی این یک صفحه هشت بار نام مبارک «الرَّحْمَنِ» را می برد چون اینها به «الرَّحْمَنِ» معتقد بودند چه اینکه به الله هم معتقد بودند اما در ربوبیت شک داشتند سر اینکه در یک صفحه هشت بار کلمه ی نورانی «الرَّحْمَنِ» را به کار می برد برای اینکه اینها را متوجه کند کار به دست «الرَّحْمَنِ» است و لاغیر و این حرفهایی که شما می زنید این شیطان آمده در شما اثر گذاشته این کلب معلّم شما را گاز گرفته ناله تان بلند شد اگر کسی می گوید آخ، معلوم می شود که سگ او را گاز گرفته فرمود این حرفی که اینها می زنند یا فحشی که اینها می دهند معلوم می شود کسی اینها را گزیده اینکه حرف عالمانه نیست محققانه نیست یک حرفِ خلاف است بدگویی است، زشت گویی است حرفی است که عِدّ است، قول منکر است معلوم می شود کسی اینها را گاز گرفته و این همان کلب معلّم است. خب، «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزًّا» مار گزیده چطور می پیچد یا سگ گزیده چگونه ناله می زند یک انسان سگ شناس می فهمد این شخص را سگِ هار گزیده فرمود تو نمی بینی اینها چطور داد می کشند، چطور عربده می کشند، اینها چه دارند می گویند همه که این حرفها را نمی شناسند که «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزًّا» این تعلیق حکم بر وصف که مُشعر به علیّت است هم در بخش اثبات

است هم در بخش نفی یک وقت می گویند «أكرم زیداً» سؤال می کنند چرا، می گویند «لأنه عالم» اما یک وقت می گویند «أكرم العالم» دیگر سؤال ندارد یک وقت می گویند «أهن زیداً» جای سؤال است که چرا اهانت بشود گاهی گفته می شود «أهن الظالم» خب دیگر سؤال ندارد اینکه می فرماید: «عَلَى الْكَافِرِينَ» دیگر سؤال ندارد هم علتش ذکر می شود هم از مشرک و غیر مشرک است لذا به ضمیر اکتفا نکرده. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» که دو آیه قبلاً به آن اشاره شد ناظر به همین است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۲۷ و آیه ی ۳۰ ناظر به همین است که ما شیاطین را اولیای اینها قرار دادیم «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» این فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد اینها که قبلاً ایمان نیاوردند الآن مؤمن نیستند آینده هم ایمان ندارند اینها تحت ولایت شیطان اند برای اینکه «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان ما بین شیاطین و بین این کفار حجاب را برداشتیم مانع را برداشتیم این سگ بسته را باز کردیم خب این به سراغ آنها می رود دیگر ما که سگ را فرستادیم این کلب معلّم ما ابتدائاً کسی را آسیب نمی رسانیم «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» نه «للذين لم يؤمنوا» «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» این فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد و اصلاً ایمان نمی آورند چه اینکه آیه سی همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم این بود که «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» که بحثش قبلاً گذشت عندالاحتجاج یوم القیامه وقتی اینها از شیاطین کمک می خواهند شیطان می گوید «مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي» (۵) نه من مشکل شما را حل می کنم نه شما مشکل مرا حل می کنید نه من صریخ شما هستم نه شما صریخ من هستید «لَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ» من که شما را نخواستم فقط دعوت نامه نوشتم می خواستید نیاید انبیا دعوت نامه نوشتند اولیا دعوت نامه نوشتند فطرت دعوت نامه نوشته عقل دعوت نامه نوشته می خواستید آن طرف بروید «لَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ» (۶) در آنجا ذات اقدس الهی داوری می کند که هیچ ولایتی شیطان بر کسی ندارد الا بر کسانی که او را ولی خود قرار دادند همین، اینها اول تولی کردند رفتند در حوزه ی شیطنت او را به عنوان والی پذیرفتند بعد از این به بعد شیطان سرپرست آنها شد اینجا هم در آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «اعراف» می فرماید: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» ما گفتیم «إِنَّمَا وَكَّيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (۷) و کذا و کذا، گفتیم «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۸) همه ی اینها را گفتیم اینها در بین اولیای الهی اینها را رها کردند «تَبَيَّنَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۹) آمدند تحت ولایت شیطان، پس اگر در آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» به استناد همان آیه ی سی سوره ی «اعراف» که «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» این جعل پاداشی و کیفری است در حقیقت نه جعل ابتدایی، ابتدائاً ذات اقدس الهی شیطان را ولی هیچ کس قرار نمی دهد شیطان هیچ حقّی ندارد فقط وسوسه کردن. خب، در اینجا فرمود اینها به سوء اختیار خودشان به طرف شیطان رفتند شما حالا خیلی عجله نکن برای اینکه اینها یک چند روزی هستند اتمام حجت بشود «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۱۰) بشود بعد ما اینها را می گیریم «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا» ما یک روز شمار داریم، نفس شمار داریم همه ی اینها را بررسی می کنیم وقتی به پایان رسید خب اینها را می گیریم در پایان سوره ی مبارکه ی «فاطر» آنجا می فرماید: «لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» (۱۱) در بخشهای دیگر فرمود: «وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» عجله نکن ما اینها را در فرصت مناسب در پایان سوره ی مبارکه ی «احقاف» آیه ی ۳۵ این است «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» چه عجله ای است بالأخره اینها چند روزی حالا هشتاد سال یا صد سال این هشتاد سال یا صد سال نسبت به صحنه ی قیامت «كحلقه في فلات» است «وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» مثل اینکه یک لحظه در دنیا بودند هشتاد سال یا صد سال نسبت به آن ابدی که در صحنه ی قیامت می بینند بیش از یک لحظه نیست لذا فرمود عجله نکن اینها فرصتشان فرا می رسد و حجت هم بر اینها تمام است.

- ۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۸۱.
- ۲- (۲). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۳- (۳). سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۴- (۴). سوره ی صافات، آیه ی ۱۶.
- ۵- (۵). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.
- ۶- (۶). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.
- ۷- (۷). سوره ی مائده، آیه ی ۵۵.
- ۸- (۸). سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.
- ۹- (۹). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۱.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی احقاف، آیه ی ۳۵.

پرسش: این سال بالآخره حقیقت است یا مجاز.

پاسخ: حقیقت است.

پرسش: اگر این سگ را رها می کند.

پاسخ: حقیقت است دیگر، این کیفر است این سگ را به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان این سگ در بند را زنجیرش را گرفته رها کرده و این هم می رود او را می گیرد آن هم می گیرد چطور می گیرد او را مجبور به کفر نمی کند مکرر می شوراند مکرر وسوسه می کند با اینکه راه توبه باز است این شخص تا آخرین لحظه اگر گناهی کرده باشد مدتی هم به او مهلت می دهند نمی نویسند تا توبه کند تا آخرین لحظه رحمت الهی بیش از غضب اوست نسبت به هر کافر، نسبت به هر مشرک تا آخرین لحظه راه توبه باز است او مختاراً عالماً عامداً بیراهه می رود.

پرسش: مصداق حقیقی در او حتماً باید بعث باشد.

پاسخ: بعث است دیگر.

پرسش: اینجا رفع مانع است.

پاسخ: نه، بعث است به طرف او منتها وسوسه اش را بیشتر می کند اینکه می رود آنجا به اذن خدا می رود وسوسه را بیشتر می کند برای دیگران یک بار دعوت نامه می نویسد برای او دو بار، سه بار، چهار بار پشت سر هم وسوسه می کند همین، این چنین نیست که بیش از وسوسه کار دیگر داشته باشد برای یک عده در جنگ چون جهاد اوسط یا اکبر است دیگر در جنگ

یک تیر رها می کند آن هم تیر رها می کنند جنگ خاتمه پیدا می کند اما این مرتب تیراندازی می کند اینکه در جریان «النظره سهم من سهام ابلیس»^(۱) که وارد شده این دیگر تمثیل است این تعیین نیست این چنین نیست که در بین گناهان فقط نگاه به نامحرم تیر شیطان باشد هر گناهی بالأخره تیر است جهاد معنایش تیراندازی است دیگر حضرت فرمود: «النظره سهم من سهام ابلیس» خب معاصی دیگر هم همین طور است یک وقت یک تیر می زند یک وقت ده تیر می زند نسبت به افراد عادی یک تیر می زند آن هم خودش را در سنگر در حصن الهی که توحید «لا إله إلا الله حصن»^(۲) حصن هست، توحید هست، می رود در قلعه دژ الهی است دژبان هم خداست محفوظ می ماند دیگر وقتی در قلعه رفت که تیر نمی خورد.

ص: ۳۳۳

۱- (۱۲). من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۸.

۲- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

پرسش: صحبت تیر شیطان نیست صحبت ارسال خداوند است.

پاسخ: ارسال خداوند است دیگر.

پرسش: خب این اگر حقیقت می خواهد باشد باید بعث در او باشد.

پاسخ: بعث کرده دیگر فرمود برو، یک عده را می بندد خدا شیطان، ذات اقدس الهی می بندد می گوید حق نداری نسبت به آنها وسوسه کنی «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۱) اینها مطهرند اینها راحتِ راحتِ زندگی می کنند وسوسه ندارند یک عده را وسوسه دارند کم، یک عده وسوسه دارند زیاد اینها که وسوسه دارند زیاد این در اثر اینکه این شیطان را خدا فرستاد منتها فرمود آنها قبول کردند ما امضاء کردیم این آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «اعراف» مبین است دیگر فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» این «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیّت است تبیین آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» را آیه ی سی به عهده دارد فرمود: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» اینها سگ باز شدند ما که اینها را به سگ بازی دعوت نکردیم حالا که سگ باز شدند بازی با سگ خطر دارد دیگر خب گاز می گیرد دیگر این چنین نیست که تربیت شده باشد که این وسوسه اش دو بار بود حالا شده ده بار قلعه هم کنارش است درش هم باز است «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»، (۲) «ولایه علی بن ابی طالب حصنی» (۳) دو تا قلعه است من هم قلعه بانم، دو تا دژ است من هم دژ بانم در هم باز است کنار دستش است می گویم بیا نمی آید خب اگر دژبان می گوید بیا و نمی آید در بیرون هست خب تیر می خورد دیگر این معنای ارسال، برهانش هم آیه ی سی همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» بود فرمود: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» ما که ابتدائاً کسی را به سگ بازی دعوت نکردیم خب.

ص: ۳۳۴

۱- (۱۴). سوره ی ص، آیه ی ۸۳.

۲- (۱۵). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

۳- (۱۶). بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

پرسش: اینکه فرمود: «... عَدًّا» حذف چه معنایی دارد، برای چه حذف کردیم؟

پاسخ: «عَدًّا» برای تو مدتی قرار دادیم برای هر کسی منتها یک عَدّه پر برکت اند یک عَدّه نعمت است یک عَدّه نعمت، یک عَدّه عمرشان آن قدر منشأ برکت است که ذات اقدس الهی به این عمر سوگند یاد می کند «لَعْمُرْكَ» عمر همان عُمَر است منتها چون در قسم زیاد به کار برده می شود و ضمّه سنگین است تبدیل به فتحه شد «لَعْمُرْكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۱) خود وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) هم در بین راه فرمود: «لَعْمُرِي» قسم به جان خودم این جان جای قسم خوردن است. بیان لطیفی سیدناالاستاد مرحوم علامه دارد که قسمهای الهی به بینه است نه در قبال بینه معمولاً در محاکم بینه داریم و یمین، یمین در مقابل بینه است آن کسی که شاهد ندارد سوگند یاد می کند اما قسم خدا به شاهد است مثل اینکه کسی بگوید الآن روز است بعد بگوید قسم به این آفتاب الآن روز است این به دلیل قسم خورده نه به بیگانه همه یعنی همه ی قسمهای الهی به بینه است نه در قبال بینه اینجا هم سوگند یاد کرده عمر یعنی این یک وقت منشأ برکت است یک وقت همان بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) که عرض می کند خدایا! مادامی که عمر من در خدمت توست نگه بدار، اما مادامی که مرتع شیطنت شیطان است زود بگیر خب هر چه زودتر بروم راحت تر می شوم اینها برای همه خدا عمری مشخص کرده است که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) هست، «لكل انسان اجل» هست، «إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ» (۳) اما بعضی منشأ برکت اند بعضی منشأ نعمت ما همه را می شماریم منتها یک عَدّه خیر و رحمتشان افزوده می شود یک عَدّه خیال می کنند بعد از مرگ خبری نیست بگذار این چند روز نفس بکشند بعد ما اینها را می گیریم «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا» این روایات فراوانی فریقین نقل کردند که این درباره ی اولیا حضرت امیر (سلام الله علیه) است آن «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ» درباره ی اعدای حضرت امیر است این تنها مربوط به روایات ما شیعه نیست در تفسیر شریف کنزالدقائق و سایر روایات می بینید و بخشی از این روایات را هم دیگران هم نقل کردند یعنی مفسران اهل سنت هم نقل کردند «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا» اینها با جلال و شکوه با موکب همایونی می روند که بحثش قبلاً گذشت «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» این تعبیری که از جناب فخررازی نقل شد که این سوق به معنای هی کردن از پشت است نه بدرقه همان طوری که انعام را از پشت سر هی می کنند، کفار را از پشت سر به جهنم هی می کنند مسبوق به تعبیر لطیف جناب زمخشری در کشاف است زمخشری اول گفته بعد فخررازی گفته، اگر در دنیا ذات اقدس الهی یک عَدّه را انعام دانست «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۴) خب در آخرت انعام را که بدرقه نمی کنند که، انعام را هی می کنند دیگر این سوق همان سوق است «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» بعد فرمود شما به دنبال چه چیزی می گردید این آلهه را می پرستید که می گوید «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» [۲۱] یا «هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا» (۵) کسی حق شفاعت ندارد مگر اینکه عهدی عندالله أخذ کرده باشد که بنا بر برخی از تعبیرها این «مَنْ» مستثنای منقطع است و جناب زمخشری هم احتمال بدلیت و اینها را داده بالأخره شفاعت در قیامت حق است منتها هم شافع باید مأذون باشد «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۶) هم مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد که «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (۷) و اینها نه شافع اند نه مشفوع له «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» این یک، بعد فرمود همین مشرکان حجاز «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» این از آیه ی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه ی ۷۵ «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» یک، آیه ی ۷۶ «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» دو، آیه ی ۸۷ «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» و آیه ی ۸۸ «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا»، آیه ی ۹۱ «أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا»، آیه ی ۹۲ «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا»، آیه ی ۹۳ «إِلَّا آتَى الرَّحْمَنَ عَبْدًا» در این یک صفحه هشت بار نام نورانی «الرَّحْمَن» آمده تا توحید را تبیین کند آنها الرحمان و الله برای آنها شناخته شده بود «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ

الْحُسْنَى» (۸) خب، «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» می فرماید این معنا یا محال است که صدور ندارد محال ذاتی است یا لغو است که صدورش از خدای سبحان محال است اگر منظور زاد و ولد است او که و له ولد نیست برای اینکه «أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» (۹) آنکه مستحیل است اگر منظور تبنی و فرزندخواندن است این لغو است برای اینکه خدا برای چه کسی را به عنوان فرزند بگیرد این «كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» همه ی عرش تا فرش برده ی او هستند، مطیع او هستند او برای چه کسی را تبنی بکند چه مشکلی از او ساخته است آن کسی که تبنی شده مثل دیگران برده ی اوست هر کاری را ذات اقدس الهی بخواهد انجام بدهد با اراده انجام می دهد پس یکی مستحیل است بالضروره، یکی هم لغو است محال است صدورش عن الله بالضروره. «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» گاهی التفات برای این است که تقییح علنی باشد گاهی التفات از غیبت به حضور است برای اینکه آن تشر زدن علنی باشد، گاهی التفات از حضور به غیبت است برای اینکه بگوید اینها لایق خطاب نیستند که من به اینها خطاب بکنم بگویم حرف بدی زدی اینجا از مواردی است که التفات از غیبت به حضور است همه ی آن موارد «قَالُوا»، «قَالُوا»، «اتَّخَذُوا» و امثال ذلك است در اینجا فرمود: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» بعد التفات فرموده از غیبت به خطاب فرمود: «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا» شیء منکر، زشت، عظیمی انجام دادید. این قسمت را عنایت کنید ذات اقدس الهی هم در عظمت توحید سخن گفته هم در عظمت امانت الهی سخن گفته هم درباره ی عظمت قرآن کریم و هم درباره ی وحی که خب به قرآن کریم برمی گردد اما این چند تعبیر یکسان نیست گاهی می فرماید اگر ما این قرآن را بر کوه نازل می کردیم کوه سر درد می گرفت چون مطلب عمیق را یا خلیها نمی فهمند یا اگر می فهمند آن قدر باید به مغزشان فشار بیاورند که سر درد می گیرند این سر درد را می گویند صداع، صداع، تصدع یعنی شکار گویا مغزش دیگر متلاشی شده فروپاشی شده شکاف برداشت، سر درد را که صداع می گویندب اساس این جهت است فرمود ما اگر این قرآن را می خواستیم به کوه بفهمانیم کوه سر درد می گرفت «لَوْ أَنْزَلْنَاهُ الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مَتَصَدِّعًا» (۱۰) سر درد می گرفت، صداع می گرفت مغزش می ترکید نمی تواند بکشد این یک مرحله، در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «احزاب» فرمود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» (۱۱) ابای اینها ابای اشفاقی است نه ابای استکباری این آسمان و زمین ابا کردند اما عرض کردند ما نمی توانیم مقذورمان نیست خدا هم بخشید، اما ابای شیطن شیطان ابای استکباری است که «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۱۲) اگر ابا استکباری باشد قابل بخشش نیست اگر ابا اشفاقی باشد عذرخواهی بشود خدایا ما مقذورمان نیست مورد ترخم است «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» اما در همین حد که «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ» (۱۳) با یک فعل عذر همه را خواست مرحله ی بالاتر آن است که در سوره ی مبارکه ی «شوری» می فرماید این وحیی که از بالا نزول می کند و از این سلسله ی آسمانها پایین می آید مثل اینکه این آسمانها دارند ترک برمی دارند فرشته ها هم از عظمت وحی متأثرند در سوره ی مبارکه ی «شوری» آیه ی پنج این است که آیه ی دومش این است که «كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ فَئِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱۴) بعد «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» ما این قرآن را که از بالا می فرستیم این مراحل را باید طی کند گویا آسمانها دارند می ترکند این عظمت وحی را می رساند. مهم تر از همه همین جریان توحید است در جریان توحید از آسمانها سخن گفته، از زمین سخن گفته، از کوه سخن گفته با سه فعل درباره ی آسمانها یک طور، درباره ی زمین یک طور، دربارها ی کوهها یک طور، فرمود این حرفهایی که اینها زدند «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ» یک، «وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ» دو، «وَتَجْرُ الْجِبَالُ هَيْدًا» این سه، همه دارند می ترکند این چه حرفی است می زنی کل این مجموعه به دست اوست «إِنَّ اللَّهَ يُفْسِكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولًا وَلَكِنَّ زَالَئَنَا إِنِ أَمْسَكُهُمَا مِنْ أَحَدٍ» این مضمون آیه ی سوره ی مبارکه ی «فاطر» است فرمود کلّ این مجموعه را ذات اقدس الهی دارد اداره می کند و این مجموعه اگر مورد عنایت الهی است و کلّ این مجموعه را خدای سبحان، آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «فاطر» این است که «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱۵) جاذبه را چه کسی خلق کرده فرمود ما یک مشت دود را به صورت شمس و قمر در آوردیم و راه شیری درست کردیم و میلیونها ستاره درست کردیم این برای شما خیلی عزیز است این شمس و قمر که همیشه شمس و قمر نبود «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (۱۶) کذا و کذا این است که یک مشت دود را آفتاب درست کرده، یک مشت دود را ماه درست کرده، یک مشت دود را راه شیری کرده بساط همه را هم برمی چیند فرمود ما همه ی اینها را لوله می کنیم «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» (۳۴) یا «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۱۷) این چنین نیست که حالا شمس برای شما خیلی شفاف و روشن است نزد ما مثلاً حرمتی داشته باشد.

ص: ۳۳۵

- ۱- (۱۷). سوره ی حجر، آیه ی ۷۲.
- ۲- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.
- ۳- (۱۹). سوره ی یونس، آیه ی ۴۹.
- ۴- (۲۰). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.
- ۵- (۲۲). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۶- (۲۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.
- ۷- (۲۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.
- ۸- (۲۵). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.
- ۹- (۲۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۱.
- ۱۰- (۲۷). سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.
- ۱۱- (۲۸). سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲.
- ۱۲- (۲۹). سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.
- ۱۳- (۳۰). سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲.
- ۱۴- (۳۱). سوره ی شوری، آیات ۳ _ ۵.
- ۱۵- (۳۲). سوره ی فاطر، آیه ی ۴۱.
- ۱۶- (۳۳). سوره ی فصلت، آیه ی ۱۱. (۲۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۴.
- ۱۷- (۳۵). سوره ی تکویر، آیات ۱ و ۲.

پرسش: حاج آقا در کوفه بی بی بزرگوار به همین آیه استشهاد کردند.

پاسخ: بله به آن استدلال کرده که در بحث پریروز یا بحث دیروز به همین نکته اشاره شده وجود مبارک زینب کبری (سلام الله علیها) چون ولایت هم به همین برمی گردد دیگر. خب، اگر خدای سبحان به اینها می فرماید آسمان دارد می ترکد برای اینکه آسمان مسبح است می داند زمامش به دست چه کسی است زمین مسبح حق است می داند به دست چه کسی است، کوهها مسبح حق اند می داند به دست چه کسی است شما کل این مجموعه را دادید به چهارتا چوب و سنگ می گوید اینها را اینها دارند تدبیر می کنند این چه حرفی است دارید می زید شما «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرُونَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» کاری است که نظام بر نمی تابد این چه حرفی است می زید «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» چه بگویند وجود مبارک مسیح فرزند خداست چه بگویند عزیز فرزند خداست چه بگویند ملائکه فرزند خداست که «خَرَقُوا لَهُ بَيْنَ وَبَنَاتٍ» (۱) که در بحث دیروز از سوره ی مبارکه ی «انعام» اشاره شد آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «انعام» این بود «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ» این «جعل» چون دوتا مفعول می گیرد مفعول اولش شرکاء هستند مفعول دومش جن است یا جن را مفعول اول شرکاء مفعول دوم، جن را شریک خدا قرار دادند در حالی که «وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَيْنَ وَبَنَاتٍ» خرق کردند، جعل کردند، تهمت زدند بعضی از بزرگان اهل معرفت که در نوبتهای قبل اشاره شد می فرمودند اینکه خدا می فرماید: «إِنَّ الشُّرُكَاءَ لَطُلُمٌ عَظِيمٌ» (۲) این ظلم به الله نیست ظلم به الله معنا ندارد که این ظلم به این آلهه است اگر سنگ را، اگر چوب را، اگر فرشتگان را، اگر قدیسین بشر را، اگر ستاره و شمس و قمر را که گروهی تکریم می کردند آنها را آلهه دانستند اینها در قیامت به خدا عرض می کنند خدایا! سنگین ترین تهمت را اینها به ما زدند ما که برده ی تویم ما را گفتند شریک تو، ظلم اگر شرک ظلم است برای اینکه ظلم است به این صنم و وثن اینها در قیامت به خدا عرض می کنند خدایا اینها ما را متهم کردند ما که بنده ی تو بودیم و بنده ی تویم اینها درباره ی ما این تهمت را روا داشتند گفتند اینها شرکای خدا هستند وگرنه ظلم به الله فرض ندارد که «إِنَّ الشُّرُكَاءَ لَطُلُمٌ عَظِيمٌ» که، می گویند عظمت ظلم است یک وقت کسی، کسی را می کشد یا مالش را می گیرد این یک حرف است، یک وقت است می گویند تو شریک خدایی از این تهمت بالاتر نیست «إِنَّ الشُّرُكَاءَ لَطُلُمٌ عَظِيمٌ» لذا در آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «انعام» فرمود: «وَخَرَقُوا لَهُ بَيْنَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ * يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» اگر ولد فیزیکی می گویند که مستحیل است ذاتاً، ولد به معنی تبتی و اتخاذ ولد و تشریفی بگویند این هم محال است برای اینکه کسی تبتی می کند که مشکلش را با آن تبتی حل کند در حالی که «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» لذا از این جهت فرمود این مستحیل است «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» اما آن بخش دیگر را قبل از اینکه می فرماید اینها چنین صدایی در عالم هست خب، چنین صدایی هست که این صدا این جهان لرزه که در آغاز سوره ی مبارکه ی «حج» دارد «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (۳) سخن از زمین لرزه که نیست سخن از جهان لرزه است آسمان می لرزد، زمین می لرزد، شمس و قمر می لرزد، «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» این تهمت هم زلزله العالم است بعد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود چنین صدایی در عالم پیدا شده که کل این آسمان و زمین دارند تلاشی می شوند اینها از بس کردند این صدا را نمی شنوند فقط تو می شنوی یک مطلب این است که این تهمت خیلی سنگین است، دوم اینکه این صدا خیلی پرخروش است عالم خراش است نه گوش خراش، سوم این است که تو می شنوی، چهارم این است که اینها کردند این صدا را نمی شنوند تهمتی که ممکن است آسمان فرو بریزد زمین فرو بریزد اگر این حق باشد همه فرو می ریزند دیگر برابر آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «فاطر» که «إِنَّ اللَّهَ

يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» چه کسی این کُرَات را نگه می دارد شما می گوئید جاذبه، جاذبه را چه کسی خلق کرده جاذبه را چه کسی نگه می دارد این را روی دستِ بی دستی خودش نگه داشته که هیچ کدام نباید از سر جای خودشان تکان بخورند«لَا- الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا- اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»(۴) او بزرگ تر است ولی باید مواظب باشد یک قدم جلو نرود این هم کوچک تر است یک قدم عقب نرود نه او باید جلو برود نه این باید جلو برود هر کدام سر جای خودشان باید باشند.

ص: ۳۳۶

۱- (۳۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۰.

۲- (۳۷). سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.

۳- (۳۸). سوره ی حج، آیه ی ۱.

۴- (۳۹). سوره ی یس، آیه ی ۴۰.

پرسش: ببخشید این «زَلْزَلَةُ السَّاعَةِ» اشاره به زمان لرزه نیست یعنی حرکت که متوقف بشود.

پاسخ: کَلَّ عَالَمٌ چُونِ «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۱) هست، «إِذَا التُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۲) هست، «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ» (۳) هست کَلَّ عَالَمٌ به هم می خورد دیگر سَجَل یعنی طومار این کاغذ که باز است به آن نمی گویند طومار یا این پارچه که باز است به این نمی گویند طومار وقتی این را لوله کردند که کاملاً لوله شد این را می گویند طومار این کاغذ لوله شده را می گویند طومار می فرماید ما بساط عالم را این طور جمع می کنیم «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ»، سَجَل یعنی طومار «كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ» تمام نوشته های این کاغذ الآن لوله شده است بساطش را جمع می کنیم «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۴) خب این لرزه ی جهان است دیگر، اگر زمان کَلَّ شمس و قمر و اینها لرزید به تبع آنها زمان هم می لرزد.

قبل از پایان بحث این مطلبی که مربوط به حدیثی که در تفسیر کنزالدقائق از عیون الأخبار نقل شده درباره ی آن رازی و قمی بعضی از آقایان (حفظه الله) زحمت کشیدند و تا حدودی بعضی از منابع را پیدا کردند البته بحث هنوز ناتمام است بحث این است که آیا طبق این روایتی که در کنزالدقائق بود در عصر امام رضا (سلام الله علیه) نه عصر امام حسن عسکری، در عصر امام حسن عسکری خب عده ای از قم خدمت حضرت متشرف می شدند نمایندگی پیدا می کردند این مسجد امام حسن عسکری هم به اذن حضرت ساخته شد شاید اوضاع فرق کرده اما در عصر امام رضا آیا کسانی بودند در قم که تفکر ناصبی داشتند یا نه، چون اینجا دارد «علی النصب» آیا بودند تفکر ارجائی داشتند مُرَجَّه بودند یا نه، چون در این روایت این شخص قمی به آن شخص تهرانی می گوید که من از قم که خارج شدم مُرَجِّیء بودم حالا- نمی خواهم رافضی بشویم من به زیارت امام رضا (سلام الله علیه) _ معاذ الله _ نمی آیم آیا این عبارت درست است یا نه، مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) طبق این نقلی که اینجا شده گفته روایتی که مثلاً اهل قم دارند مشکل دارد برای اینکه اینها یا مشبه اند یا مُرَجِّیء یا جبری بعضی از بزرگان آمدند نوشتند کتاب تنزیه القمیین در تنزیه القمیین گفتند این روایاتی که اینها نقل کردند دلیل نیست که اینها قبول داشتند که صِرْف نقل، دلیل نیست اما آنچه در این بخش دفاع آمده از کتاب تنزیه القمیین از وجود مبارک امام رضا یا ائمه دیگر هست که اگر روایاتی از ما اهل بیت (علیهم السلام) درباره ی جبر یا تشبیه نقل شده است به معنای این نیست که ما باور داریم چه اینکه مشابه این روایات از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نقل شده اینکه پیغمبر نه جبری بود نه مشبه اما عمده این است که آیا آنچه در اینجا نقل شده ائمه (علیهم السلام) فرمودند روایاتی که از ما نقل شده است دلیل نیست بر اینکه ما این کار را داریم مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) هم در بحث رؤیت شاید چند سال قبل یعنی در طی این سالها ما شاید چند بار این توحید مرحوم صدوق را آوردیم در همین مجلس بحث تفسیر روایات رؤیت را خواندیم که خدا را می بینند، چطور می بینند ابی بصیر کور، کور یعنی کور به همین ابی بصیر کور می گویند ابی بصیر دیگر این خدمت حضرت نشسته است عرض کرد خدا را در قیامت می بینم؟ فرمود بله، قبل از قیامت هم دیدم بعد کمی تأمل کرد فرمود الآن مگر تو نمی بینی خب به برکت خود حضرت حالتی برای ابی بصیر پیدا شد این کور این معلوم می شود شهود قلبی است نه شهود بصری به ابی بصیر کور می گوید مگر الآن خدا را نمی بینی خب چه شاهدی از این قوی تر مرحوم صدوق در همان کتاب قیم توحید فرمود روایاتی که درباره ی توحید نقل شده است «کَلَّهَا عِنْدِي صَحِيحَةً» (۵) این رؤیه الله است و آن را اهل معرفت دنبال می کنند ولی من از ترس این روایت را نقل نمی کنم برای اینکه اگر همین طور قبول بکنند _ معاذ الله _ خب مشکل

تشبیه پیش می آید ائمه (علیهم السلام) را متهم کنند مشکل جدی پیش می آید حرف ائمه را رد کنند مشکل دیگر پیش می آید لذا ما برای اینکه از این مشکلات و محذورات نجات پیدا کنیم این روایت را نقل نکردیم و گرنه روایاتی که درباره ی روایت اله وارد شده است «کَلِّهَا عِنْدِي صَحِيحَةً» خب تحلیل کردن اینکه روایت قلبی است نه بصری «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ» (۶) و کذا و کذا مربوط به شهود دل هست خدا را نه در دنیا می شود دید نه در آخرت، نه در خواب می شود دید نه در بیداری چون او مثل ندارد، شکل ندارد، قیافه ندارد، دیدنی نیست، خیال کردنی نیست، وهم کردنی نیست خب این را چه موقع انسان می تواند به طور عادی بفهمد اما آن مشکل حل نشد که آیا در عصر امام رضا (علیه السلام) در بخشی از مردم قم کسانی بودند مُرَجَّه یا مشبَّه یا ناصبی _ معاذ الله _ یا نه، حالا تتمه ی این بحث برای فردا.

ص: ۳۳۷

۱- (۴۰). سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۲- (۴۱). سوره ی تکویر، آیه ی ۲.

۳- (۴۲). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۴.

۴- (۴۳). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۵- (۴۴). التوحید، ص ۱۱۹.

۶- (۴۵). سوره ی معارج، آیه ی ۶.

Your browser does not support the audio tag

(وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُنْ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۹))

چون شرک در حجاز رایج بود و سبب شرک هم این بود که اینها عزت می خواستند و منظور اینها از عزت همان شفاعت بتها و تقرب بتها بود اینها را نزد خدا و بهره های دنیایی و مادی بردن بود قرآن کریم همه این جهات را تحلیل کرده اولاً معنای عزت را تبیین کرده و ملاک عزت و عزیز بودن را مشخص کرده و شفاعت را معنا کرده و چه کسی شافع است و چه کسی مشفوع له اینها را معین کرده بعد دوتا برهان اقامه کرده بعد از عبور از مسئله عزت و تحلیل معنای عزت و عبور از مسئله شفاعت دو برهان اقامه کرده که نه ذات اقدس الهی کسی را به عنوان ولد اتخاذ می کند و نه هیچ موجودی صلاحیت آن را دارد که بشود ولد خدا یا ابن خدا. تعدد برهان هم به تعدد حد وسط است اگر حد وسط یکی بود تقریبها متعدد برهان یکی است تقریبش متعدد است ولی اگر حد وسط دوتا بود برهان دوتا است ملاک در وحدت و تعدد دلیل به وحدت و تعدد آن حد وسط است دوتا برهانی که در این بخش ذات اقدس الهی اقامه می کند یکی مربوط به حمایت خداست یکی هم مربوط به عبودیت ماسواست رحمان مستحیل است که ولد بگیرد، عبد مستحیل است که بشود ولد خدا بیان این دوتا برهان این است که ذات اقدس الهی بی نیاز محض است و غنا برای ذات اقدس الهی از قبیل زوجیت اربعه نیست که لازم ذات باشد چون لازم ذات از ملزوم متأخر است و عین ذات نیست صفات ذات اقدس الهی عین ذات اوست یعنی مفهوماً غیر هم اند و مصداقاً عین هم اند طوری نیست که مثلاً یکی ملزوم باشد و دیگری لازم، ذات اقدس الهی طوری نیست که بگوییم «ذات ثبت له الغنی» بلکه هو عین غناست اگر ما گفتیم انسان ناطق است غیر از آن است که بگوییم اربعه زوج است زوجیت در مرتبه اربعه نیست چون زوجیت کیف مخصوص به کم است ولی اربعه کم است هرگز زوجیت در حریم ذات اربعه راه ندارد لذا می شود لازم ذات، اما ناطقیت در حریم ذات انسان راه دارد ذات انسان است اما این ذات به معنای ماهیت است نه ذات به معنی هویت ذات اقدس الهی یک مرحله سومی دارد یعنی غنا برای خدای سبحان از سنخ زوجیت برای اربعه نیست یک، غنا برای ذات اقدس الهی از سنخ ناطقیت انسان نیست دو، زیرا اینها در محدوده ماهیت اند غنا برای ذات اقدس الهی عین هویت است که دیگر ما نمونه نداریم همان طوری که (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ما مثالی شبیهی داشته باشیم که بگوییم غنا برای خدا مثل فلان چیز است دیگر نخواهیم داشت پس بنابراین آن دو نمونه برای تقریب به ذهن بود ذاتیت ناطق برای انسان در محدوده ماهیت است و چون ذات اقدس الهی منزّه از ماهیت است این گونه از ذاتیات را هم نخواهد داشت خب، پس آن می شود عین غنا، وقتی عین غنا بود نیاز به هیچ وجه در آنجا راه ندارد اتخاذ ولد به این معنا که والد و ولد تکوینی فیزیکی باشد که ذاتاً محال است تشریفی هم که اگر خدا بخواهد کاری را انجام بدهد نیازی به این نیست که کسی فرزند او باشد فرزندخوانده او باشد ابن او باشد حالا ولد او نشد ابن او باشد به عنوان تبئی و مانند آن از این قبیل هم نیست چون با اراده کار انجام می دهد پس او غنی محض است عن العالمین و عن ما سوا و هر غنی منزّه از تولید و تبئی است پس ذات اقدس

الهی منزّه از تولید و تبّنی است او ولد نخواهد داشت، این خلاصه □ برهان اول که فرمود رحمان بما آنّه رحمان (مَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) می ماند برهان دوم که آیا غیر خدا صلاحیت آن را دارند که ولد او بشوند، فرزند او بشوند، این او بشوند او ما شئت فسم این را هم می فرماید محال است برای اینکه (إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) این عبودیت و بردگی از سنخ زوجیت برای اربعه نیست یک، از سنخ ناطقیت برای انسان نیست چون در حریم ماهیت است بلکه در جهت نقص و فقر شبیه آن بی شبیه است، مثیل آن بی مثال است خدا، غنا عین ذات اوست «ذاتٌ ثبت له الغنی» نیست فقر برای ماسوا از سنخ زوجیت اربعه نیست از سنخ ناطقیت انسان نیست بلکه در هویت اوست منتها چون امر عدمی و نقص است نمی تواند مثیل و شبیه باشد برای خدا سبحان چگونه غنا برای خدا ثابت است در بخش کمال آن روشن شد اما چگونه فقر برای ماسوا ثابت است برای اینکه اگر این آیه که فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) (۱) فقر برای ماسوا مثلاً برای انسان یا ارض و سماء از سنخ زوجیت اربعه باشد وقتی گفتیم «الإنسان فقيرٌ» یعنی لازمه □ ذات او فقر است خب اگر لازمه □ ذات او فقر بود چون لازم در مرتبه □ ملزوم نیست وقتی فقر در مرتبه □ ملزوم نشد آنجا غنا جایگزین می شود پس ذات او می شود غنی، فقر او می شود عرض منتها عرض لازم و این مستحیل است و اگر گفتیم نه، وزان فقر برای انسان وزان ناطقیت است برای انسان، وزان فقر برای انسان وزان زوجیت برای اربعه نیست وزان ناطقیت است برای انسان خب اگر این را گفتیم معنایش این است که در مقام ماهیت انسان وابسته است در حالی که ماهیت به وسیله □ هستی و وجودی که از ذات اقدس الهی تلقی می کند محقق می شود زیرا انسان سه حالت دارد اما هستی او دیگر سه حالت ندارد انسان قبل از اینکه خدای سبحان به او فیض عطا بکند معدوم بود «كان الانسان معدوما»، (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ) که (لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا) (۲) این قضیه □ اولی، وقتی که خدای سبحان او را موجود کرد می شود (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) (۳) فموجود، وقتی هم که مُرد «صار الانسان معدوما» این سه تا قضیه درباره □ انسان و سایر امور ماهوی صادق است اما درباره □ هستی که ما بیش از یک قضیه که نداریم نمی شود گفت هستی یک وقت معدوم بود یک وقت موجود است بعد معدوم می شود این می شود تناقض هستی، هستی است اگر خدای سبحان این سه قضیه را ما درباره □ انسان ترسیم می کنیم برای اینکه انسان ماهیتش را از خدا تلقی نمی کند هستی تلقی می کند ما از حریم این هستی ماهیت به دست می آوریم پس فقر برای انسان از قبیل زوجیت اربعه نیست که بشود لازم ذات تا در مرتبه □ ملزوم فقر نباشد و فقر برای انسان در قبیل ناطقیت انسان نیست که در حریم ماهیت فقر باشد ولی در محدوده □ هویت فقر نباشد بلکه فقر برای انسان از است که خود این هویت عین ربط است نه «ذاتٌ ثبت له الفقر» اینجا فقیر و فقر، مشتق و مبدأ یکی است مثل اینکه درباره □ ذات اقدس الهی غنا و غنی است، علم و علیم یکی است آن بیان نورانی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در توحید از هشام نقل کرد که خدمت امام صادق (سلام الله علیه) رسید حضرت به او فرمود: «أتنتع الله» یا خدا را نعت می کنی، عرض کرد آری، فرمود: «هات» خدا را وصف کن بینم چگونه وصف می کنی، عرض کرد او «سمیع بصیر» فلان، حضرت فرمود: «هذه صفةٌ يشترك فيها المخلوقين» خب این علیم را بر غیر خدا هم اطلاق می کنیم سمیع را بر خدا اطلاق می کنیم حی را هم بر غیر خدا اطلاق می کنیم خدا را وصف کن، عرض کرد من همین مقدار بلدم پس چه بگویم؟ فرمود نگو خدا علیم است بگو «هو نورٌ لا ظلمه فيه و حياةٌ لا موت فيه و علمٌ لا جهل فيه و حقٌ لا باطل فيه» (۴) شما که گفتی علیم این موهم آن است که ذاتی است که مشتق است و مبدأ اما وقتی که متوجه شدی او علم محض است دیگر علم و علیم می شود یکی این علم قائم به ذات است هر کسی که قائم به ذات باشد و روشن باشد می شود علیم نه «ذاتٌ ثبت له العم» خب اگر این چنین است در ناحیه □ کمال ذات اقدس الهی عین الغناست چون این غنا قائم بالذات است غنی ثابت لنفسه و انسان در مقام هویت

عین فقر است نه «ذاتٌ ثبت له الفقر» اگر فقر برای او لازمه □ ذات باشد یک، یا اگر فقر برای او جزء ذات به معنای ماهیت باشد دو، در هر دو حال این خطر هست که هویتش فقر نیست در حالی که هویت او عین ارتباط و فقر به خداست خب اگر این (كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) در مقام هویت برده □ محض است دیگر فرض ندارد که بشود ولد خدا یا ابن خدا چه کاری از دست او برمی آید چه تشریفی از او برمی آید چه تجلیلی از او برمی آید بنابراین محال است غیر خدا بشود ابن الله یا ولد خدا چه اینکه محال است ذات اقدس الهی کسی را به عنوان ولد یا ابن اتخاذ بکند این دوتا برهان را در این سه آیه ذکر می کنند و می فرماید این چه دنیا، چه برزخ، چه قیامت این اصل کلی هست اما آن مسئله ای که هر کسی تنها می آید این مربوط به قیامت است و گرنه این دوتا مطلب اختصاصی به دنیا یا آخرت یا برزخ ندارند فرمود: (وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَامِدًا) این بالقول المطلق است چه در دنیا، چه در برزخ، چه در آخرت چرا، برای اینکه (إِنْ كُفِلَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) بالقول المطلق چه دنیا، چه برزخ، چه آخرت بعد فرمود اینها را شما خیلی مهم نشمرد (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا) در آن آیات قبلی هم داشتیم که (فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا) آیه □ ۸۴ هم همین بود در سوره □ مبارکه □ «یوسف» گذشت چیزی که کم باشد قابل شمارش است یک مقدار پول خرد را می گویند عدد معدود (وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) (۵) یعنی قابل شمارش است چیزی که کم باشد از او به معدود یاد می کنند اما چیزی که زیاد باشد که قابل شمارش نیست می گوید «لا تعد» اما اگر کم باشد معدود است این تعبیر که (وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) غیر از اینکه کلمه □ (بَخْسٍ) آن نقص را می فهماند این (دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) هم برای همین است نفرمود «دراهم» فرمود: (دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) یعنی مختصری که قابل شمارش است فرمود نفسهای اینها قابل شمارش است خیلی نیست روزهای اینها قابل شمارش است ما همه □ اینها را به شماره در آوردیم چیزی که قابل شمارش است شما نگران نباش که حالا تا چه موقع اینها می خواهند بمانند تا چه موقع کفار و مشرکین دوام دارند نه خیر، (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا) آنجا هم فرمود: (فَلَا تَعْجَلْ) پس بنابراین این دو تعبیر که یکی در آیه □ ۸۴ است که فرمود: (إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا) و یکی هم در آیه □ ۹۴ است با ده آیه فاصله (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا) ناظر به قَلَّتْ عدد اینهاست یعنی عدد معدود دارند زندگی معدود دارند روزهایشان معدود است نفسهایشان معدود است این سه آیه مطلق است درباره □ دنیا، برزخ، قیامت اما (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) این مربوط به قیامت است در این سه آیه قبلی کلمه □ (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) نیامده چه اینکه در بخشی از آنها هم کلمه □ (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) نیامده آنچه مخصوص به قیامت است این است که اینها زندگی فردی دارند چون در قیامت هم اگر زندگی اجتماعی بود می شد تمدن و می شد مدنی بالطبع، اگر مدنی بالطبع بود قانون می خواست، رسالت می خواست می شد دنیا در قیامت هر کس هر چه دارد و هر چه نیاز دارد از دنیا تأمین کرده برده بالأخره غذا می خواهد از دنیا تهیه کرده، لباس می خواهد از دنیا تهیه کرده اگر تهیه نکرده گرسنه می ماند چیزی باشد که بخرد آنجا نیست در آنجا نه روابط است و نه ضوابط مسئله □ شفاعت برای مؤمنان جداست فرمود انسان در دنیا مشککش را یا با ضوابط حل می کند با خرید و فروش چیزی را می خرد چیزی را می فروشد یا با روابط حل می کند از دوستش می گیرد به دوستش می دهد یکی خُلت است یکی بیع، فرمود در صحنه □ قیامت (لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ) (۶) بخواید خرید و فروش نمی شود، بخواید دوست بازی کند نمی شود در دنیا هر دو راه ممکن است دوستی به دوست خودش می دهد پدر به پسر می دهد و مانند آن یا چیزی را آدم می خرد نیازش را یا با ضوابط یا با روابط یا با هر دو برطرف می کند آن روز هیچ کدام از اینها نیست می ماند مسئله □ شفاعت که باید به اذن باشد در دستگاه ایمان و ولایت سالک شفاعت هست هم شافع باید مأذون باشد هم مشفوع له باید مأذون باشد فرق توسل و شفاعت هم این است آن که نیازمند است درخواست می کند می شود توسل دارد آن که اعطا می کند شفاعت دارد پس

شافع آن بالایی است متوسل این پایینی، انسان کامل معصوم مثل اهل بیت (علیهم السلام) دستشان در هر سه مرحله به اذن خدا باز است هم در دنیا هم در برزخ هم در قیامت می توانند شفاعت کنند اینکه در بعضی از روایات دارد برزخ سخت است یعنی از طرف ما مشکل نیست شما به ما دسترسی ندارید مشکل در برزخ از ناحیه □ قابل هست وگرنه انسان کامل معصوم به اذن الله دستش باز است چه در دنیا، چه در برزخ، چه در آخرت. خب، در اینکه فرمود: (وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) برهانش مشخص است (إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) این برهان دوم است.

ص: ۳۳۸

۱- (۱). سوره فاطر، آیه □ ۱۵.

۲- (۲). سوره انسان، آیه □ ۱.

۳- (۳). سوره انشفاق، آیه □ ۶.

۴- (۴). التوحید، ص ۱۴۶.

۵- (۵). سوره یوسف، آیه □ ۲۰.

۶- (۶). سوره بقره، آیه □ ۲۵۴.

پرسش: در هر دو برهان لمی است یا یکی لمی است.

پاسخ: هر دو جا برهان باید یا لمی باشد یا أحدالمتلازمین ملازم دیگر چون برهان اینی به آن معنا که ما از معلول بخواهیم پی به علت ببریم این مستحیل است مستحیل یعنی مستحیل هرگز نمی شود از معلول پی به علت برد بلکه از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می برند سرش این است که مبادا یک برهان مقدمات برهان باید یقین باشد یک، با شک در علت یقین به معلول مستحیل است ما اگر علت را شک داریم چگونه یقین به معلول پیدا می کنیم این دو، اگر علت برای ما مشکوک است یقیناً معلول هم برای ما مشکوک است آن وقت چگونه می توانیم از معلول پی به علت ببریم که معلول بشود یقینی، علت بشود مشکوک، آن وقت از متیقن به مشکوک پی ببریم، اما در این گونه از موارد که ما کتابتی دیدیم، کتابی دیدیم پی به مؤثر می بریم می گوئیم کتابی بود، نقشی دیدیم پی به نقاش می بریم اینها آن قسم دوم یعنی قسم دوم برهان «إن» است نه قسم است در برهان «إن» پی برده از معلول به علت بالقول المطلق مستحیل است آن قسم دوم برهان که از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم این راه رسمی است ما وقتی کتابتی دیدیم، نقشی دیدیم شما وقتی برهان تشکیل می دهید معلوم می شود اصغر و اکبر اینها متلازم هم اند نه اینکه یکی معلول باشد دیگری علت مثلاً اگر کتابی دیدیم می گوئیم «هذا مكتوب» این «هذا» اصغر، «مكتوب» اوسط «و كل مكتوب فله كاتب» نه «كل مكتوب فهو كاتب» ما به دنبال كاتب می گردیم كاتب گیرمان نمی آید اوسط ما «مكتوب» است می گوئیم «هذا مكتوب» بعد در کبر می گوئیم «و كل مكتوب فله كاتب»، «له كاتب» با «مكتوب» متلازم هم اند آنکه علت مكتوب است «كاتب» است که كاتب در این حریم نیست اصلاً ما که نمی گوئیم «كل مكتوب فهو كاتب» بین «له كاتب» و «مكتوب» تلازم است ما از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم بعد از اینکه فارغ شدیم از ما پرسند که كاتب این چه کسی است می گوئیم نمی دانیم آن که علت حقیقی این است این را نوشته چه کسی است، می گوئیم نمی دانیم برهان ما هم كاتب ثابت نکرده «له كاتب» ثابت کرده فرموده «كل مكتوب فله كاتب» آن علت

حقیقی اش هنوز برای ما مشخص نیست لذا در برهان از معلوم پی به علت بردن مستحیل است یک، آن مقداری که معهود است از احد المتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم این دو، و آن برهان اساسی در حقیقت برهان لَمّی است اینجا هم همین طور است ما سوای خدا فقیر محض اند و کل فقیرِ فله غنی نه فهو غنیّ از احد المتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم. به هر تقدیر کفار تنها هستند و پیاده هم هستند منتها در اینجا تعبیر به مُشات نشده که فرمود «و نسوق المجرمین الی جهنّم مشاء» بلکه به قرینه □ تقابل وقتی فرمود متقیان سواره می آیند و مجرمان ورداً می آیند یعنی پیاده بر اساس تقابل می فهمیم و گرنه آنجا نفرمود «و نسوق المجرمین الی جهنّم مشاء» این ورد در مقابل آن وفد است اگر وفد به معنای رُکبان بود این بر اساس تقابل معنای پیاده به اضافه □ اینکه اینها پیاده های تشنه ای هستند جگر سوخته اند. خب، فرمود: (لَقَدْ أَحْضَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا □ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) پس زندگی قیامت گرچه جمعی است برابر آیه □ سوره □ «واقعه» ولی اجتماعی نیست که خلّتی، شفاعتی، بیعی چیزی باشد برای مشرکین برای کفار، برای مؤمنین خلّت نیست بیع نیست ولی شفاعت هست کسی روابط دوستانه داشته باشد که در دنیا دوست بود آنجا دوستانه مشکل یکدیگر را حل بکند این چنین نیست وام بدهد به دیگری عطا کند این چنین نیست، چیزی بخرد چیزی بفروشد این چنین نیست هیچ کدام از این عقود فقهی و حقوق فقهی آنجا راه ندارد به نحو نفی جنس فرمود: (لَا يَبِّعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ) (۱) با نفی جنس. می ماند مسئله □ شفاعت، شفاعت را ذات اقدس الهی به هر که اذن داد یک، و به مشفوع له ای که مرتضی المذهب است دو، نسبت به اینها درست است وقتی وارد بهشت شدند البته (مُتَّكِبِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ) (۲) اما در صحنه □ قیامت حساب دیگری دارد آنها هم که وارد جهنّم شدند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا) (۳) هر کس وارد جهنّم شد دیگری را لعنت می کند می گوید تو باعث شدی این تضاد این دشمنی بین اینها هست و اما در بین مؤمنان دوستی هست که فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) مستحضرید که دین، اصل دین با و داد و محبت سامان پذیرفت در چهار مرحله شما اینها را بررسی می کنید می بینید که آن عنصر اصلی دین محبت است همه □ ما فرزندان ابراهیم خلیلیم برابر بخش پایانی سوره □ مبارکه □ «حج» که خدا به ما فرمود: (مَلَّةٌ) که این منصوب به اغراست یعنی «خذوا»، (مَلَّةٌ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَيَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا) (۴) پس ما فرزندان ابراهیم خلیلیم چون مسلمانیم و ابراهیم خلیل بر اساس خلّتش و بر اساس دوستی اش که ذات اقدس الهی او را خلیل خود اتخاذ کرد (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا) (۵) برای ما قبله ساخت و برای ما مطاف ساخت که همه □ ما به این قبله رو می آوریم پس عنصر اصلی این دین ابراهیمی شده خلّت این اولین پیامبر ابراهیمی، آخرین پیامبر ابراهیمی که وجود مبارک رسول خدا(علیهم آلاف التحیه و الثناء) است با محبت شروع کرده به کار که حبیب خدا شد پس از خلّت شروع شد به محبت ختم شد و چون از نظر رسالت خاتم و خاتم است ولی از نظر ولایت که خاتم و خاتم نیست این اهل بیت الی یوم القیامه جانشین او نشستند برای اینکه هم وارث خلّت باشند هم وارث محبت باشند اجر رسالت را ذات اقدس الهی مودّت این خاندان قرار داد (لَا- أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۶) خب، شروعش با خلّت است، دوامش با محبت است استمرارش هم با مودّت این دین می شود دین خلّت و محبت و و داد و دوستی آن خلافتش می شود بالعرض البته دشمنی هست، تبری هست ولی آنها بالعرض است آنچه اساس دین است خلّت است و محبت است و مودّت کسی که با این اساس انس گرفته خدا محبت این را مودّت این را در دلهای دیگران قرار می دهد در این آیه اختصاصی به قیامت ندارد فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) مودّت بعضیها را خدا در دلهای دیگران قرار می دهد نه «فی قلوب الناس» آن حذف متعلق هم يدلّ علی العموم خیلی از فرشته ها هستند که دوستار فلان عالم اند، فلان شخص اند، فلان مؤمن اند این طور نیست که «سيجعل لهم الرحمن وداً فی قلوب الناس» این طور نیست (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) اگر حذف متعلق يدلّ علی العموم آن که مقلب قلوب است

دلها را به یک سیمت گرایش می دهد فرشته ها را هم بشرح ایضاً فرشته ها دوستار یکدیگر هستند در جریان وجود مبارک موسای کلیم در همان سوره مبارکه «طه» که بعد به خواست خدا خواهد آمد آیه ۳۸ به بعد در آیه ۳۹ دارد که (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي) تو بالأخره کودکی بودی گذاشتنش در جعبه و انداختنش در رود نیل آن که تو را گرفت به تو دل بسته شد خب قلب او را ما به تو مایل کردیم دیگر (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي) محبت خودم از طرف خودم برای تو قرار دادم تو محبوب شدی بالأخره و آنها با ناز وجود مبارک موسای کلیم را پروراندند این (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) هست دعایی که دیگران درباره انسان می کنند محصول همین محبت است دیگر اگر کسی این عناصر سه گانه را حفظ کرد خدا پاداشی که به او می دهد این است که مودت او را در دل های دیگران اعم از ملائکه و اعم از مؤمنین قرار می دهد انبیا علاقه مند می شوند به او، اولیا علاقه مند می شوند به او، ملائکه علاقه مند می شوند به او، مؤمنین علاقه مند می شوند به او حالا در دل چه کسی محبت چه کسی را قرار بدهد مشخص نیست ولی اجمالش این است که فرمود: (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) گاهی ائمه (علیهم السلام) به بعضی از شاگردانشان اظهار علاقه می کردند و می فرمودند نزد ما محبوبی ما بارها عرض کردیم مرحوم نجاشی نقل می کند که ابان بن تغلب وقتی خدمت امام صادق (سلام الله علیه) می رسید وجود مبارک امام صادق خب کم مقام نیست امام زمان است به دیگران دستور می داد که بالش را برای آقا بیاورید «أمر بوساده فألقیت له» (۷) این کم مقامی است این امام زمان است دیگر خب فرمود بالش را برای آقا بیاورید آقا تکیه بدهد خب ابان شاگرد حضرت بود دیگر این را مرحوم نجاشی در همان رجال در شرح حال ابان بن تغلب نقل می کند مگر الیوم وجود مبارک امام زمان هم همین کار را می کند دیگر غرض این است که اگر راه باز است این طور نیست که حالا ابان بن تغلب جزء مثلاً اوحدی از شاگردان حضرت بود نه، یک شاگرد متوسط بود دیگر برای هشام حسابی، برای هشام بن حکم یک حساب، هشام بن سالم یک حساب، اما برای ابان بن تغلب آن قدر حساب عمیق چیز حضرت باز نکرده بود به حمران آن فرمایش را فرمود به زراره آن فرمایش را فرمود ابان هم جزء شاگردان متوسط حضرت بود دیگر خب وجود مبارک حضرت ولی عصر هم همین کار را می کنند غرض اینکه ما اگر در راه باشیم به ما پاداش می دهند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) این گذشته از مسئله بهشت و مسئله برزخ و آخرت و امثال ذلک این لذاذذ دارد.

ص: ۳۳۹

- ۱- (۷) . سوره بقره، آیه ۲۵۴.
- ۲- (۸) . سوره واقعه، آیه ۱۶.
- ۳- (۹) . سوره اعراف، آیه ۳۸.
- ۴- (۱۰) . سوره حج، آیه ۷۸.
- ۵- (۱۱) . سوره نساء، آیه ۱۲۵.
- ۶- (۱۲) . سوره شوری، آیه ۲۳.
- ۷- (۱۳) . رجال النجاشی، ص ۱۱.

پرسش: چرا يعجل نفرمود فرمود: (سَيَجْعَلُ).

پاسخ: این «سین» تأکیدی است نظیر سوره مبارکه «توبه» که در آنجا فرمود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ) این «سین» های تحقیقی است نه «سین» تسویفی در آنجا که دیگر نمی شود گفت شما الآن کار بکنید بعدها خدا می بیند الآن خدا دارد می بیند چون در آن سوره مبارکه «یونس» فرمود همین که می خواهید وارد کار بشوید (وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) (۱) فرمود همین که می خواهید وارد بشوید مشهود ما هستید در سوره مبارکه «یونس» آنجا فرمود می خواهید قرآن بخوانید، می خواهید کاری انجام بدهید همین که می خواهید وارد بشوید در مشهد مایید (إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) «أفاض» یعنی وارد شد «ثم افيض من حيث افاض الناس» همین است همین که می خواهید وارد بشوید در محضر مایید با اینکه حین ورود مشهود خدای سبحانیم مع ذلك ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «توبه» در دو جا با «سین» ذکر کرده فرمود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ) این «سین» های تحقیق است نه تسویف.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۹۲ تا ۱۰۱ سوره مریم ۲۶/۱۰/۸۸

Your browser does not support the audio tag

«وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۹) فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۱۰۰) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا (۱۰۱)»

ص: ۳۴۰

۱- (۱۴). سوره یونس، آیه ۶۱.

درمکه که مشرکان به سر می بردند خدا را به عنوان الله می شناختند خدا را به عنوان الرحمان می شناختند اما به عنوان رب و مانند آن تعبیر نمی کردند همین دونام بود که رواج داشت البته اگر از آنها می پرسیدند «مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» (۱) یا می پرسیدند «مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» لکن رواج اسمای الهی منحصر به همین دو اسم بود.

مطلب دوم آن است که در قرآن کریم که فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۲) که بحثش گذشت به مشرکان فرمودند اگر بگویند الله همه ی اسمای حسنا را داراست، اگر بگویند الرحمان همه ی اسمای حسنا را داراست چه الله بگویند چه الرحمن بگویند کلّ واحد از این دو، اسمای حسنا را دارا هستند معروف بین اهل تفسیر شاید این باشد که چه بگویند الله، چه بگویند الرحمان خداوند دارای اسمای حسناست این مراد نیست «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا» یعنی «أَيًّا» «أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ» یعنی برای این «أَيِّ» «الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» نه برای الله، شما بگویند الله، همه ی اسمای حسنا را داراست بگویند الرحمان همه ی اسمای حسنا را داراست این «أَيِّ» یعنی هر کدام از این دو واجد اسمای حسناست.

مطلب بعدی آن است که آنهایی که می گفتند فرشتگان بنات الله اند یا مثلاً «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» (۳) همین دو تا نام را مطرح می کردند یا می گفتند «اللَّهُ اتَّخَذَ وَلَدًا» یا می گفتند «الرحمن اتَّخَذَ وَلَدًا» اگر در قرآن کریم سخن از این است که الله «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا»، (۴) الرحمن «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» برای اینکه در فضای حجاز غیر از این دو مطرح نبود چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در سوره ی مبارکه ی «یونس» سخن از این است که «ما اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» چه در سوره ی مبارکه ی «مریم» چه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» سخن در این است که «ما اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» سخن از ربِّ و امثال ذلك نیست برای اینکه آنها گاهی می گفتند «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»، در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «یونس» این رد شده یا می گفتند «الرحمن اتَّخَذَ وَلَدًا» در سوره ی مبارکه ی «مریم» و «انبیاء» این رد شده لذا اگر در محلِّ بحث فرمود: «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» ناظر به این نکته است.

ص: ۳۴۱

- ۱- (۱). سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.
- ۲- (۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.
- ۳- (۳). سوره ی یونس، آیه ی ۶۸.
- ۴- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۱.

اما اینکه در آیات قبل فرمود: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِزْدًا» (۱) بگوییم که اینکه متقیان با موکب همایونی محشور می شوند این برای بعد از حساب است و آیه ی ۹۵ که می فرماید: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» این برای قبل از حساب است این جمع ناتمام است برای اینکه مردان باتقوا را ذات اقدس الهی از طلیعه ی برزخ تا حشر اکبر پایان حشر با موکب همایونی و با جلال و شکوه یاد می کند در سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش گذشت آیه ی ۳۲ این است «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» همین که مرد متقی، زن باتقوا، انسان باتقوا رحلت کرد در هنگام قبض روحش و هنگام ورود به دالان برزخ با فرشتگان تکریم همراه است تنها وارد برزخ نمی شود ملائکه می آیند سلام عرض می کنند در بهشت برزخی را باز می کنند بعضیها هم چون برزخشان سریعاً می گذرد اینها را سریعاً وارد بهشت می کنند در بهشت را باز می کنند که همیشه باز است البته، به اینها سلام عرض می کنند می گویند «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲) و مانند آن، این چنین نیست که مردان باتقوا تنها از قبر برخیزند کسی آنها را تکریم نکند، تنها بمیرند کسی آنها را تکریم نکند آنها با جلال و شکوه از دنیا وارد برزخ می شوند، با جلال و شکوه در برزخ سر از قبر برمی دارند وارد صحنه ی قیامت می شوند اما اینکه فرمود: «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» یعنی اموال هیچ کسی، فرزندان هیچ کسی، قبیله ی هیچ کسی با او نیست چون «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۳) و انسان وقتی وارد صحنه ی برزخ و بعد می شود تنهاست با اعمال اوست اگر مرد باتقوا باشد فرشتگان الهی در حین ورود برزخ خدمت او هستند تا جریان بهشت.

ص: ۳۴۲

۱- (۵). سوره ی مریم، آیات ۸۵ و ۸۶.

۲- (۶). سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.

۳- (۷). سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.

پرسش: آنهايي که اهل تقوا هستند و اعمالشان طبق حقيقت تقوا هست چه اشکالي دارد که فردي قيامت جمعي وارد بشوند با زن و بچه هايشان همراه بشوند.

پاسخ: غرض آن است که در جريان دنيا زندگي هم جمعي است هم اجتماعي در آخرت زندگي جمعي است ولي اجتماعي نيست همه با هم اند اما هيچ کس با ديگري رابطه ندارد چون در آن روز «لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ» (۱) تعاون در کار نيست مسئله ي اينکه کسي مشکل ديگري را از راه دوستي يا از راه خريد و فروش حل کند نيست فقط مي ماند مسئله ي شفاعت آن هم، هم شافع بايد مآذون باشد هم مشفوع له که «يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» آن اولي و دومي نه تقيد پذيرند نه تخصيص پذير سومي تخصيص و تقيد پذيرفت که عده اي شفاعت مي کنند «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۲) و مانند آن خب، پس همه تنها مي آيند کسي با کسي نيست ولي همين متقيان با موکب همايوني حرکت مي کنند اين ظاهر آيه. رواياتي که در کتاب شريف کنزالدقائق بيش از کتابهاي ديگر معمولاً نقل مي کنند هست آنجا ملاحظه بفرماييد که وجود مبارک پيغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) به حضرت امير (سلام الله عليه) مي فرمود وقتي متقيان مي خواهند از قبر محشور بشوند با موکب همايوني محشور مي شوند نه اينکه بعد از حساب وقتي که وارد بهشت مي خواهند بشوند اينها با جلال و شکوه از قبر برمي خيزد. آيه ي سوره ي «نحل» دارد اينها با جلال و شکوه وارد برزخ مي شوند براي اينکه «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ» (۳) پس با جلال و شکوه مي ميرند، با جلال و شکوه هم سر از قبر برمي دارند در همان رواياتي که وجود مبارک پيغمبر به حضرت امير (سلام الله عليهما) فرمود، فرمود يا علي! اينها مستقيماً با اين جلال و شکوه وارد مي شوند و ذات اقدس الهي به فرشته ها مي فرمايد اينها را معطل نکنيد اينها را سريعاً وارد بهشت بکنيد اينها را با ديگران بازداشت نکنيد چون عده اي برابر «وَقَفُّوهُمْ»، «فَقَفُّوهُمْ» يعني اينها را بازداشت کنيد «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۴) اينها را اينجا معطل کنيد بعضيها کمتر بعضي بيشتر آن روز بالآخره پنجاه هزار سال است ذيل اين آيه که روزي که خمسين آلف عام هست در منزل زيبدين أرقم از وجود مبارک پيغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) سؤال کردند «ما أطول هذا اليوم» چه روز طولاني است حضرت فرمود: «والذي نفس محمد بيده» اين پنجاه هزار سال براي مؤمن «من صلاه مكتوبه» (۵) به اندازه ي يك نماز واجب است حالا نماز واجب بر فرض ظهر باشد بيش از چند دقيقه اي اين پنجاه هزار سال طول نمي كشد اينها همانهايي هستند که از قبر در آمدند تا وارد بهشت بشوند شايد همين چند دقيقه طول بکشد يك عده پنجاه هزار سال معطل اند يك عده پنج دقيقه عبور مي کنند براي اينکه اينها کارهايشان را اينجا انجام دادند ديگر خدا نسبت به اينها سريع الحساب است نسبت به آنها بايد دقيقاً همه ي اين اعمالشان را بررسي بکند اينها که طيب و طاهرند، بار سبكي دارند و اصلاً بار سنگين ندارند اينها سريع الحساب است برايشان. همان روايتي که به وجود مبارک حضرت امير مي فرمايد فرمود وقتي که اينها وارد دم در بهشت شدند در بهشت هرگز بسته نيست و قرآن کریم از بهشت به عنوان «مُفْتَحَهُ لَهُمْ الْأَبْوَابُ» (۶) ياد مي کند چون هيچ کس بدون اذن که قدرت رفتن ندارد يك، و هيچ کسي هم ماييل نيست از بهشت بيرون بيايد دو، باز بودن در و آزاد بودن هم نعمت برتري است سه، لذا «مُفْتَحَهُ لَهُمُ الْأَبْوَابُ» لکن در جهنم هيچ کسي ماييل به رفتن نيست يك، هيچ کسي قدرت بيرون آمدن ندارد دو، ولي بسته بودن در عذابي است فوق العذاب سه، فرمود: «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» اين سابقاً اين طور بود الآن هم همين طور است الآن اين دزد گيرها که مي گذارند بالا- تا پايين اين در را مي بندد درهاي معمولي که دزد گير ندارد فقط قفل مي کنند يا پشت بند مي گذارند يك تکه آهني را قرار مي دهند که اين لنگه در را به اين لنگه در وصل کند سابقاً پشت بند چوبي بود در چوبي بود يك تکه چوب اين دو لنگه را به هم وصل مي کرد اين پشت

بند در بود این را نمی گویند «عَمَدٌ مُّمَدَّه» (۷) اما الآن که شما می بینید دزدگیر می گذارند از بالا تا پایین این در را می بندد این «عَمَدٌ» هست، عمود هست، ستون هست مُمدد است مِنَ الْعَالِي إِلَى السَّفَلِ وَ مِنَ السَّفَلِ إِلَى الْعَالِي در جهنم این طور بسته است این نه برای این است که کسی وارد جهنم نشود خب کسی رغبت نمی کند، این نه برای آن است که کسی از جهنم فرار نکند برای اینکه اینها «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (۸) این طور نیست که جهنمیها دست و پایشان باز باشد که اینها زنجیرند مقَرَّن اند یعنی مقَرَّن، «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» اصفاد هم یعنی زنجیر خب کسی که در غُل و زنجیر است که قدرت فرار ندارد اما بسته بودن در عذابی است فوق عذاب دربارہ ی بهشت که درها باز است طبق همین روایت که از علی بن ابراهیم نقل شده که وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر (سلام الله علیهما) می فرماید در روایت دیگر هم هست متَّقیان را که وقتی وارد بهشت می کنند با این موکب همایونی به دم در بهشت که رسیدند در می زنند این حلقه ی در، کوبه ی در را به سینه ی در می کوبند همه ی اهل بهشت یعنی خدمه ی بهشت آماده می شوند برای پذیرایی. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) بخشی از این روایات را در کتاب شریف امالی نقل کردند سیدناالاستاد مرحوم علامه در شرح این حدیث در مجلس درس حدیث این حدیثی که خواندند چون در آن حدیث دارد که وقتی وارد در بهشت می شوند این کوبه ی در را به سینه ی در می کوبند این حلقه در همین روایت هم دارد حلقه، در این روایت دارد که «فتصر صریراً» (۹).

ص: ۳۴۳

- ۱- (۸). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۴.
- ۲- (۹). سوره ی مریم، آیه ی ۸۷.
- ۳- (۱۰). سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.
- ۴- (۱۱). سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.
- ۵- (۱۲). بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۳.
- ۶- (۱۳). سوره ی ص، آیه ی ۵۰.
- ۷- (۱۴). سوره ی همزه، آیه ی ۹.
- ۸- (۱۵). سوره ی ص، آیه ی ۳۸.
- ۹- (۱۶). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۴.

پرسش: در بهشت که بسته نیست چرا می کوبند دیگر.

پاسخ: حالا عرض می کنم این را گفتند که همان حرفی که در شرح ابیات حافظ گفتند اینجا هم هست دیگر، گفتند چرا حافظ گفت دوش دیدم یعنی دیشب در حالت رؤیا برای من روشن شد که ملائک در میخانه زدند، در میخانه همیشه باز است چرا در را زدند اینکه شما گفتید «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند» در رحمت الهی همیشه باز است چرا در زدند آن بزرگوار گفت

در میخانه نهد بسته ولی حرمت می موجب آمد که ملائک در میخانه زدند

شما وقتی وارد دفتر استادان می شوید با یک تلنگر در را می زنید در باز است ولی احترام صاحب آن در و آن دفتر ایجاب می کند که کسی در بزند

در میخانه نهد بسته ولی حرمت می موجب آمد که ملائک در میخانه زدند

به هر تقدیر در باز است در این روایت دارد که «فتصر صریراً» صدایی از این در بلند است این صدا را همه ی خدمه و حوریه می شنوند و آماده می شوند لکن آن روایتی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف امالی نقل کردند در آن روایت دارد که این حلقه را که به سینه ی در کوبیدند «طنت و قالت یا علی» طنین، صدای این حلقه این است «یا علی» بیانی که سیدناالاستاد در شرح این جمله داشتند این است که وقتی مهمان بخواهد وارد منزلی بشود در می زند از درون خانه می گویند چه کسی است این صاحب خانه را می خواهد چه کسی را می خواهی می گوید من فلان کس را می خواهم، کسانی که دم در بهشت اند صاحب خانه را می خواهند و این صاحب خانه غیر از وجود مبارک حضرت امیر نیست همه می گویند «یا علی» یعنی ما صاحب این خانه را طلب می کنیم «طنت و قالت یا علی». پیشنهادی که داده شده بود و اگر هنرمندان اسلامی این می شود هنر اسلامی این درهایی که برای عتبات درست می کنند طوری باشد که هر نیازمندی وقتی این کوبه ی در را به سینه ی این در می کوبد نام صاحب آن مزار شنیده بشود اینجا که در کنار کریمه ی اهل بیتیم این کوبه را طرزی بسازند که وقتی انسان در را زد بگوید «یا فاطمه ی معصومه» درباره ی حرم سیدالشهداء صدا «یا حسین» درباره ی وجود مبارک حضرت امیر صدا «یا علی» اگر ائمه بقیع _ ان شاء الله الرحمن _ قبورشان منور شد «یا حسن، یا سجاد، یا باقر، یا صادق (علیهم آلف التحیه و الثناء)» این می شود هنر اسلامی این شدنی است الآن که با امکانات فراوان این سهل التناول است، بنابراین متقیان از همان دالان ورودی به برزخ با موبک همایونی می روند نه اینکه بعد از حساب، اما چه قبل از حساب چه حین حساب چه بعد از حساب بساط دنیا با آنها همراه نیست وارد بهشت که شدند «دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجُوا دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱) یکدیگر را سلام می کنند و «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا» (۲) با کرامت با هم زندگی می کنند نسبت به برخیها هم فرمود: «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (۳) یعنی ذریه ی دنیا «وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» اما در جهنم هر که وارد شد «كَلِمَةً دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» (۴) این می گوید تو باعث شد آن می گوید تو باعث شدی و مانند آن، بنابراین اینکه فرمود: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدًا» اینها همین که وارد طلیعه ی حشر می شوند از برزخ و صحنه ی قیامت و بهشت اینها را با موبک همایونی حرکت می کنند اما «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» این کریمه که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» از انوارالتنزیل نقل شده است سر اینکه با «سَيَجْعَلُ» با «سین» «سَيَجْعَلُ» ذکر شده است این

بزرگوار پنداشت که این «سین»، «سین» تسویف است و علامت استقبال گفتند که چون در مکه مشرکین زیاد بودند و مسلمانها در اقلیت مسلمانها محبوب نبودند لذا فرمود بعدها خدا محبت شما را در دلها قرار می دهد بعدها که شما مثلاً وارد مدینه شدید اسلام توسعه پیدا کرد عده ای به شما علاقه مند می شوند و این سخن ناصواب است برای اینکه مشرکان قبلاً با مسلمین مخالف بودند بعداً شدند «أَلَمُدُّ الْخِصَامُ» و خداوند نسبت به آن مؤمنین قلیل محبت اهل ایمان را در دلهای آنها گذاشت اگر اهل ایمان بیشتر می شدند محبت مؤمنین را در دلهای آنها بیشتر می گذاشت آن وقت متعلق هم محذوف است معلوم نیست که درخصوص دلهای انسانها باشد «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» مودت اینها را در دلهای انبیا، اولیا، ملائکه و مانند آن قرار می دهد «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». بعد فرمود ما این قرآن را حالا دارند جمع بندی می کنند درباره ی قرآنی که در مکه نازل شده است می فرماید هیچ کسی بهانه ندارد چرا، برای اینکه «فَإِنَّمَا يَسْرُنَا يَبَسَاتِنَا» ما چهار وصف را درباره ی قرآن ذکر کردیم دو وصف ثبوتی، دو وصف سلبی آن دو وصف ثبوتی این است که قرآن ثقیل است یعنی وزین است با برهان است با محتواست و حرف عمیق علمی دارد که «إِنَّا سَيُنْقِضُ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۵) این یک، و این قول ثقیل چون دل مایه در آن هست، فطرت پذیر است، دل پذیر است حرف سنگینی برای نفس نیست «لَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (۶) آسان است زیرا اگر چیزی مطابق با فطرت بود، مطابق با آفرینش بود، سعادت انسان را به همراه داشت، تحمیلی بر فطرت نبود دل پذیر هم هست پس این دو صف از اوصاف ثبوتی را ذات اقدس الهی برای قرآن ذکر کرده یکی اینکه «سَيُنْقِضُ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۷) یکی اینکه در سوره ی مبارکه ی «قمر» چند بار فرمود: «لَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» ما قرآن را برای تذکر و تذکره آفریدیم آیه ی هفده و هیجده سوره ی مبارکه ی «قمر» این است «لَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» همان طوری که «الرحمن» یک ترجیع بند دارد این سوره ی مبارکه ی «قمر» هم ترجیع بند دارد آیه ی ۳۲ هم این است «وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» آیه ی چهل هم همین است آیات فراوانی در سوره ی مبارکه ی «قمر» هست که ترجیع بندش همین «وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ» است. این دو وصف از اوصاف ثبوتی قرآن کریم که هم ثقیل است، وزین است، برهانی است و متقن است و هم دل پذیر. دو صفت از اوصاف سلبی قرآن را ذکر می کند که در قبال این دو وصف ثبوتی است یکی اینکه این خفیف نیست سبک مغز نیست تهی نیست برای اینکه ثقیل است یکی اینکه عسیر نیست، عُسر ندارد، دشواری ندارد برای اینکه فطرت پذیر است این تعبیری که «وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ» گذشته از اینکه در سوره ی مبارکه ی «قمر» به عنوان ترجیع بند ذکر شد در موارد دیگری هم مطرح شد که یکی از آن موارد همین آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی «مریم» است فرمود: «فَإِنَّمَا يَسْرُنَا» آسان کردیم این یک، اما «بِلِسَانِكَ» است به زبان توست برای اینکه تو در بین عرب هستی و قوم عرب مُرسل إلیه ابتدایی تو هستند گرچه تو رسول عالمینی، «ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» (۸) هستی، جهانی هستی، «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (۹) هستی ولی آغاز رسالت از اینجا شروع شده نه اینکه تو برای اینها رسول شدی یک، یا اول برای اینها رسول شدی بعد رسالت تو گسترش پیدا کرده دو، این چنین نیست بلکه تو در همان آغاز رسول عالمیانی لکن مأموریت اولیه ات نسبت به قوم خودت است که دارد «فَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ» (۱۰) فرمود اینها هیچ بهانه ای ندارند اینها خوب می فهمند و اگر بخواهید به زبانهای دیگر ترجمه بکنید این زبان رسالت عربی مبین است از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) رسیده است که عربی را مبین گفتند برای اینکه این لسان «يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ» (۱۱) این توان آن را دارد که هر زبانی را ترجمه کند، هر فرهنگ لغتی را ترجمه کند اما لغات و فرهنگ دیگر آن قدرت را ندارند که به آسانی مطالب عربی و فرهنگ عربی را منتقل کنند شما ببینید این ترکیبات و مفردات و جمع و تشبیه که در عربی هست در جای دیگر نیست یا بسیار کم است شما در اشاره در فارسی می بینید می گوئیم این و آن یعنی مشار إلیه اگر نزدیک باشد می گوئیم این و اگر دور باشد می گوئیم آن، اما بین دور و نزدیک اگر وسط باشد ما لغتی

نداریم و همچنین در فارسی بین واحد و جمع ما وسطی نداریم می گوئیم او، آنها به یک نفر می گوئیم او به دو به بعد می گوئیم آنها دیگر برای تشبیه حسابی نداریم اما در لغت عرب بین واحد و جمع کلمه ای است، لغتی است به نام تشبیه، بین دور و نزدیک اشاره ای است به نام «ذاک» ما یک «ذا» داریم، یک «ذاک» داریم یک «ذک» این گونه از تفاوت در لغت عرب فراوان هست که ما اگر بخواهیم این عربی را به غیر عربی ترجمه کنیم ناچار چند کلمه را باید کنار هم بگذاریم تا مفاد یک کلمه را به دست بیاوریم مستحضرید که هر کلمه مفهومی دارد مفهومی که جدا هستند آن معنای بسیط را اگر بخواهید با پنج تا مفهوم برسانید این پنج تا مفهوم چون همه از هم جدا هستند این وسطها خالی است این مثل بردن آب در غربال است کسی که بخواهد آبی را در غربال ببرد چون غربال بندهای او تری می شود بین این بندها فاصله است این آب می ریزد اگر این نظیر طشت یا لگن پُر بود ظرفیت داشت اما این بندها از هم جداست اینک می گویند بعضیها از چیزها «یُدْرک و لا یوصف» سزش این است آنکه انسان می فهمد معنای بسیطی است بخواهد بیان کند باید پنج، شش تا کلمه را ردیف کند تا آن را بفهماند این کلمات هر کدام یک مفهوم دارند این مفهومی که جدا هستند چون این مفهومی که جدا هستند این وسطها ریزش دارد آن مطالب می ریزد لذا بعضی از مطالب بسیط «یُدْرک و لا یوصف» در لغت عرب هم همین طور است ولی عربی آن توان را دارد که از مطالب دیگر زبانها به زبان عربی به خوبی ترجمه بشود منتها آن ترجمان نه مترجم، آن ترجمان باید به این مثلث احاطه داشته باشد منقول عنه و منقول الیه و نقل یعنی آن فرهنگی را که می خواهند نقل کند خوب ترجمه کند، به این فرهنگی که می خواهد نقل بدهد خوب آشنا باشد زبان را هم مسلط باشد بنابراین این عربی زبانی است به خوبی قابل درک، عربی مبین است «فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ» در آغاز سوره ی مبارکه ی «زخرف» این مطلب آمده که «حم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (۱۲) این از عربی مبین تا لدی الله، از لدی الله تا عربی مبین قرآن است آنکه شما در خدمت او هستید عربی مبین است اینک در حضور ذات اقدس الهی است علی حکیم است این کتاب یک طرفش علی حکیم است یک طرفش عربی مبین «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ» همین «فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» از علی حکیم تا عربی مبین، از عربی مبین تا علی حکیم قرآن است چون قبلاً هم بحث گذشت که قرآن را نینداختند آویختند قرآن را مثل باران نازل نکردند که تجافی باشد و انداختن، قرآن را حبل متین است او را آویخت که در همان حدیث معروف «إِنِّي تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِترتی» (۱۳) که فرمود این کتاب مبین «طرفه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیكم» (۱۴) این حبل متین یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست شما اگر گفتند «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» برای اینکه این حبل از جای بلند مستحکمی آویخته شده و گرنه طناب انداخته شده مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به مشکل آن معتصم را به ما می گویند به کدام طناب تمسک کنید به آن طنابی که به سقف بلند مستحکم بسته است و گرنه طنابی که در مغازه ی طناب فروشی انداخته است که آن را نمی گویند اعتصام بکن که، اگر کتابی باشد که فقط انداخته باشند زمینی باشد خب این کتاب زمینی مشکل خودش را حل نمی کند که پس یک طرف این طناب به دست خداست طرف دیگر به دست انسانی است که در خدمت قرآن است فرمود: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (۱۵) پس قرآن «عَلِي حَكِيمٌ» است به استناد آن «عَلِي حَكِيمٌ» می شود قول ثقیل «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۱۶) به استناد این عربی مبین می شود «لَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ بِلِسَانِكَ» که می شود «لَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (۱۷) آن گاه فرمود چون مردم دو قسم اند یک عده متقی اند یک عده غیر متقی این کتاب را ما با این وضع فرستادیم «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» این «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» برای همه است چون قرآن «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۸) است ولی آن که بهره می برد متقین است انذار هم «نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» (۱۹) است اما آن که گرفتار انذار الهی می شود قوم لدود خصوم عنود مخصوصاً «أَلْعَدُوِّ الْخَصِيَامِ» (۲۰) که از این «أَلْدُّ

الْخِصَامِ» به «لُدَّ» تعبیر شده است چون «لُدَّ» جمع «ألد» است درست است که انذار کرده می گیریم «خُذُوهُ فَعَلَوْهُ» (۲۱) اما این برای همه بشر نیست دامنگیر قوم لُد می شود درست است که فرمود: «جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۲۲) اما این بهره ی همه ی مردم نیست بهره ی متقیان است نه رحمتی که خدا بشارت داد نصیب همه می شود چون عدّه ای خودشان را عمداً بی بهره کردند فقط متقیان بهره می برند نه عذابی که ذات اقدس الهی تهدید کرده است دامنگیر همه می شود چون خلیها «مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» (۲۳) هستند دیگر خدای سبحان از خلیها می گذرد فقط این عذاب دامنگیر قوم لُد که جمع ألد است «أَلْدُ الْخِصَامِ» دامنگیر آنها می شود «وَتُنذِرُ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» و ما آنها را منتظر قیامت نمی گذاریم یک وقت است کسی گناه شخصی می کند خب حسابش در قیامت است یک وقت گناه می کند نسبت به نظام اسلامی، امت اسلامی، به دین اسلام، جامعه ی اسلامی، به بشر ستم می کند ما بساط او را در دنیا هم برمی چینیم فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ خَلِيهَا رَا مَا بِهِ خَاكٍ سَبْرَدِيمَ هَلْ تُحِشُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» هیچ کدام از آنها الآن محسوس هستند! «أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» «رِكْز» آن صدای خفی است آن صوت پنهان و خفی را می گویند «رِكْز» این مدفونها و طلاهای دفن شده ی زیر خاک را می گویند «رِكْز» چون پنهان اند فرمود صدای اینها در نمی آید در بعضی از آیات قرآن دارد که «وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ» می گویند روزی در این مملکت ساسانیان بود، روزی در این مملکت سامانیان بود، روزی هخامنشیان بود، روزی کذا بود، روزی اموی بود، روزی مروانی بود، روزی عباسی بود، روزی بود، روزی بود فرمود اینها همه شدند احادیث، اُحدوثة نه کسی از اینها محسوس است نه نامی از اینهاست «هَلْ تُحِشُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» کسی فعلاً هست از آنها که محسوس باشد یا صدای اینها هست، صدای اینها شنیده می شود «أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» حالا _ ان شاء الله _ به جمع بندی سوره ی مبارکه ی «مریم» برسیم این بزرگواری که زحمت کشیدند جریان قم و آن حدیثی که درباره ی زیارت مشهد امام رضا (سلام الله علیه) هست سعی شان مشکور تاکنون ثابت نشده است که مثلاً در شهر پربرکت قم مثلاً مُرجی، ناصبی چیزی باشد.

ص: ۳۴۴

- ۱- (۱۷). سوره ی یونس، آیه ی ۱۰.
- ۲- (۱۸). سوره ی واقعه، آیه ی ۲۵.
- ۳- (۱۹). سوره ی طور، آیه ی ۲۱.
- ۴- (۲۰). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.
- ۵- (۲۱). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.
- ۶- (۲۲). سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.
- ۷- (۲۳). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.
- ۸- (۲۴). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
- ۹- (۲۵). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.
- ۱۰- (۲۶). سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۳.
- ۱۱- (۲۷). الکافی، ج ۲، ص ۶۳۱.
- ۱۲- (۲۸) سوره ی زخرف، آیات ۱ _ ۴.

- ۱۳- (۲۹). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۱۴- (۳۰). بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.
- ۱۵- (۳۱). سوره ی زخرف، آیه ی ۴.
- ۱۶- (۳۲). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.
- ۱۷- (۳۳). سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.
- ۱۸- (۳۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۱۹- (۳۵). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۶.
- ۲۰- (۳۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۴.
- ۲۱- (۳۷). سوره ی حاقه، آیه ی ۳۰.
- ۲۲- (۳۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.
- ۲۳- (۳۹). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۶.

Your browser does not support the audio tag

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۹) فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۱۰۰) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تَحْسُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۱۰۱)»

این بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «مریم» تصرف ذات اقدس الهی در دلها را تبیین می کند انسان بر فرض قادر باشد در ملک اثر بگذارد یعنی زمین را مهار کند، زمان را کنترل کند، نظام سپهری را ببندد چه اینکه بعید نیست علم با پیشرفتش بتواند به بشر آن قدرتی را بدهد که جاذبه ها را مهار کند، ورود و خروج این سفینه ها را در کرات را مهار کند که هیچ سفینه ای بدون استفاده از آن دستگاه نتواند در گره ای بنشیند یا از آنجا خارج بشود همه ی اینها ممکن است، اما کنترل قلب مقدر کسی نیست یعنی انسان بتواند دل را مهار کند خاطره ای بیجا خطور نکند، مطلبی از ذهن بیرون نرود، چیزی را که مورد علاقه ی اوست فراموش نشود، چیزی که مورد علاقه ی او نیست در ذهنش خطور نکند این گونه از امور مقدر کسی نیست که بتواند قلب را کنترل کند قلب خودش را. دشوارتر از این قلب یک امت و جامعه است که بتواند دلهای امتی را کنترل کند قلب کسی را متوجه جایی کند یا قلب کسی را از جایی منصرف کند این دوتا کار را ذات اقدس الهی فرمود به عهده ی من هست و شرایطی هم دارد که من طبق آن شرایط دلها را یا به سود یا به ضرر منقلب می کنم چون او مقلب القلوب و الأحوال است فرمود اگر کسی بخواهد محبت او در دلهای دیگران راه پیدا کند دلهای دیگران نه در اختیار اوست نه در اختیار خود دیگران است در اختیار مقلب القلوب است «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۱) کسانی که حُسن فعلی و فاعلی را جمع کردند یعنی هم مؤمن اند هم کار خوب می کنند اگر کسی مؤمن باشد و کار خوب نکند حُسن فاعلی دارد ولی فاقد حُسن فعلی است کسی کار خوب می کند ولی مؤمن نیست این از حُسن فعلی برخوردار است ولی فاقد حُسن فاعلی است هر کدام از اینها بی بهره از فیض خاص الهی اند کسی که جامع بین حُسنین است او از این فیض بهره می برد «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» اصل اول، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اصل دوم، «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». روایتی که در ضمن این آیه است ناظر به این است که خدای سبحان می فرماید فلان بنده محبوب من است فرشتگان او را دوست داشته باشند اهل جنت او را دوست داشته باشند و مانند آن، این تطبیق است بیان بعضی از مصداق است نه بیان همه ی مصداق در دنیا هم این چنین است یک وقت کسی محبوب یک ملت است که خداوند محبت او را در دلهای دیگران یا اهل آن محل یا همسایه های او قرار می دهد سببه و ضیقش دیگر مربوط به سببه و ضیق ایمان و عمل صالح اوست اینکه برخی از مفسران گفتند این «سین»، «سین» تسویف است برای اینکه بعدها خدا قرار می دهد این فی الجمله درست است نه بالجمله یعنی گسترش این محبت فرع بر آن است که اسلام حکومتی تشکیل بدهد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه بشود جامعه ی اسلامی متشکل بشود تا محبت مؤمنین در دلهای افراد فراوانی مستقر بشود ولی در همان مکه اصل جعل محبت و مودت ممکن است بنابراین اصل جعل تحقیقی است گسترش آن جعل تسویف و استقبالی است و حذف متعلق هم دلیل بر عموم است و آن روایت هم عموم را تأیید می کند یعنی محبت این شخص را خدا قرار می دهد هم نزد خودش، هم نزد ملائکه، هم نزد مردم لذا یک انسان

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۹۶.

پرسش: جعل تکوینی است یا تشریحی؟

پاسخ: تکوینی است دیگر، جعل تشریحی که حکم واجب باشد مقدور کسی نیست که انسان قلباً کسی را دوست داشته باشد جریان تولی و تبری تا آنجایی که برای ما مقدور است تعیین تکلیف است که ما باید تولی داشته باشیم اهل بیت را، اولیای الهی را و تبری داشته باشیم از اعدای اینها.

الآن دوتا مطلب مهم است یکی اینکه تصرّف در دلها فقط مقدور خداست دوم اینکه خدا نسبت به چه کسی این کارها را کرده شواهدی هم هست یا نه، اما این مطلب که تصرّف در دلها فقط مقدور ذات اقدس الهی است در سوره ی مبارکه ی «انفال» آیه ی ۶۳ به بعد این چنین فرمود، فرمود: «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» کینه و عداوت و دشمنی در حجاز مخصوصاً در مکه و مدینه در بین قبیله ی اوس و خزرج و مانند آن سابقه ی دیرینه داشت ذات اقدس الهی بین دلهای مردم حجاز اُلفت برقرار کرد «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» این یک، بعد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لَوْ أَنْفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» اگر همه ی ذخایر و معادن زمین در اختیار تو باشد و این را تقسیم بکنی بین مردم بخواهی با مال دلها را به هم متحد کنی این شدنی نیست «لَوْ أَنْفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» یک جامعه ی مُلتَهَب و متشتت را با مسائل مالی نمی شود متحد کرد «وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ» ذات اقدس الهی بین اینها اُلفت برقرار کرد از توی پیغمبر با مال بر نمی آید البته معجزه و عنایت الهی که فیض خداست به وسیله ی تو حاصل می شود «إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» بنابراین هیچ کس نمی تواند بگوید که ما می توانیم دلها را تسخیر بکنیم این اصلش که این کار مقدور ذات اقدس الهی است و لاغیر حتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم بخواهد با بخشش معادن زمین تمام طلاها در اختیارش باشد بخواهد تقسیم بکند و با طلا و نقره دلها را مرتبط بکند شدنی نیست چون دلها با کوثر مرتبط می شوند نه با تکاثر چون از این سنخ نیست قلب از سنخ کوثر است از سنخ ملکوت است جز ایمان چیزی دلها را به هم مرتبط نمی کند این اصل اول که دل فقط به دست مقبَل القلوب است اما اصل دوم که شواهد ذکر می کند، نمونه ها ذکر می کند که از این جهت با آن آیه ی «كَذَلِكَ يَسْرَنَاهُ» هماهنگ می شود با قصّه، با داستان، با تمثیل، با تشبیه یک مطلب را می فهماند آیه ی بعدی که خوانده شد این بود که «يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ» درست است که بعضی از آیات بسیار عمیق است اما محتوای همان آیات عمیق در آیات دیگر به وسیله ی قصّه، تمثیل، تشبیه، ترفیق مطلب در دسترس عموم قرار می گیرد در قرآن آیاتی است که بسیاری از علما در او راجل اند یک، همان مطالب که از همان آیه پر پیچ و خم بخواهد استنباط بشود در بخشهای فراوان قرآن به صورت قصّه، به صورت تمثیل، به صورت تشبیه، به صورت موعظه، به صورت خطابه رقیق می شود، نرم می شود، نازک می شود، ظریف می شود و در دسترس همه قرار می گیرد لذا شده «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱) مطلبی در قرآن نیست که قابل فهم برای ساده اندیش ترین انسان نباشد اما آیات پیچیده و عمیقی است که خلیها را سرگردان کرده. خب، پس بنابراین اصل اول این است که اگر جامعه ای گرفتار اختلاف شد باید ببینیم منشأش چیست در

نوبتهای دیگر هم عرض شد که اختلاف سه قسم است یک اختلاف علمی است که بین صاحب نظران هست چه در حوزه، چه در دانشگاه اختلاف علمی چیز مقدّس و منزهی است کسی نظرش مطلب منفی است کسی نظرش مطلب مثبت است یک پزشک معالج می گوید این شخص را باید با عمل درمان کرد دیگری می گوید با دارو حل می شود در فتوهای فقهای ما همین طور است نظرات حکمای ما همین طور است این اختلاف علمی چیز خوبی است و قابل حل هم نیست. قسم دوم اختلاف حقوقی است که به کسی بدرفتاری شده حقّ کسی ضایع شده این با خواهش با تمنا و امثال ذلک کاملاً قابل حل است اگر کسی با او بدرفتاری شده این حلیمانه و صبورانه اجر خدا را دریافت می کند و می گذرد و نظام را حفظ می کند اما وسط هم ما خدای ناکرده اگر قسم سوم شد قسم سوم اختلافی است عذاب الهی خود خدا این اختلاف را القا می کند آن وقت چاره ی او جز ناله و ضجّه و لابه و سحرخیزی و اشک شبانه چیز دیگر نیست آن اختلاف سوم در سوره ی مبارکه ی «مائده» آمده در «مائده» هم درباره ی یهودیها هست هم درباره ی مسیحیها، درباره ی یهودیها آیه ی ۶۴ سوره ی مبارکه ی «مائده» این است که «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» ما نصیحت کردیم، موعظه فرستادیم، معجزه فرستادیم، کرامت فرستادیم، مَنْ و سلوی؟ فرستادیم، برکات ظاهر فرستادیم، برکات باطن فرستادیم اینها به جان هم افتادند همه ی راههای حق را به سوی اینها باز کردیم اینها بیراهه رفتند از آن به بعد ما اینها را به جان هم انداختیم ما القا کردیم «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» مشابه این کمی رقیق تر درباره ی مسیحیهاست در همین سوره ی مبارکه ی «مائده» آنجا دارد «فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۲) اغرا یک مقدار رقیق تر از القاست این قسم سوم تنها راهش ناله و ضجّه شبانه است که خدایا مشکل ما را حل کن «أَلْفَ بَيْنِنَا»، «غَيْرُ سَوْءٍ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكِ»، «أَصْلَحَ كُلِّ فَاسِدٍ مِّنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ» (۳) راهش این است آن وقت آن راه را به آدم نشان می دهد. اما در بخشهایی که در این قسمت فرمود ما موذت قرار می دهیم در قبال موذت، عداوت هست مثل همین جا چه درباره ی یهودیها، چه درباره ی مسیحیها فرمود ما کینه را در بین اینها قرار دادیم خب این عذاب الهی است دیگر بدخواهی را و بغضا را و عداوت را در بین اینها قرار دادیم پس یک عده «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» درباره ی عده ی دیگر «أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ» یک، «فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ» دو، پس دوستی و دشمنی به دست اوست که این قسم سوم است و کسی نیست عذاب الهی است این عذاب الهی را از راه دیگر باید درمان کرد.

ص: ۳۴۶

۱- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۳). سوره ی مائده، آیه ی ۱۴.

۳- (۴). بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۲۰.

پاسخ: بله خب دیگر، دیگر فرقی نمی کند که این عذاب الهی مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود هر بلایی که بر سر یهودیها آمد دامنگیر امت من هم می شود خب، این خطر هست برای همیشه ولی آن ناله هم هست آن در هم باز است آن سحرخیزی هم باز است سخت تر از این را هم خدا بر طرف می کند آن درد این هم درمان. در جریان پس محبت و موذت این است درباره ی ترس و آرامش، درباره ی ترس فرمود ما یکی از علل پیروزی مسلمانها همین است که ما رعب اینها را در دلهای کفار قرار دادیم «قَدْزَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» (۱) از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست درباره ی خود حضرت امیر (سلام الله علیه) هم هست که «أنا نصرتُ بالرعب» (۲) یعنی ما وقتی وارد میدان شدیم ترس ما در دلهای دیگران مستقر می شود در جریان حضرت امیر هم همین است وقتی کفار می فهمیدند علی پرچم را گرفته خیلها فرار می کردند منصور بالرعب است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین طور فرمود ما «نصرت بالرعب» در سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود: «قَدْزَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» سر پیروزی شما مسلمانهای کوخ نشین بر یهودیهای کاخ نشین همین بود که ترس شما را ما در دلهای اینها مستقر کردیم در سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود: «قَدْزَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» آیه ی دو سوره ی مبارکه ی «حشر» این انقلاب اسلامی ما هم نظیر انقلاب اسلامی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود خدا فرمود ما کاری کردیم که نه دوست خیال می کرد نه دشمن، در جریان پیروزی انقلاب اسلامی هم همین طور بود هیچ دوستی خیال نمی کرد که انقلاب به این زودی به ثمر می رسد هیچ دشمن هم خیال نمی کرد آیه دوم سوره ی مبارکه ی «حشر» این است که شما یادتان هست هر وقت نسیه می خواستید می رفتید از این سرمایه داران یهود می گرفتید آن هم به زحمت به شما نسیه می دادند آن هم با وام با ربا شما کوخ نشین بودید آنها کاخ نشین شما که حصن نداشتید، قلعه نداشتید، دژ نداشتید «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» (۳) اینکه می گویند اولین بار، اولین بار این است یک وقت است انسان اولیت زمانی دارد خب اولیت زمانی خیلی فخر نیست کسی می خواهد وارد درس بشود یا وارد مدرسه بشود در باز است یا او بیکار است زودتر می آید این نشانه ی فخر نیست اما یک وقت است کسی برای اولین بار که مقدر دیگران نیست یا از نظر علم و ادراک مقدر نیست یا از نظر همت و شجاعت مقدر نیست کسی اولین بار این کار را می کند این فخر است فخر ما شیعه ها این است که وجود مبارک حضرت امیر اولین مسلمان است خیلها نمی فهمیدند اسلام چیست برخیا هم که می فهمیدند آن شهادت را نداشتند و وجود مبارک حضرت امیر اولین مسلمان است این اول، اول از همین اول سوره ی مبارکه ی «حشر» گرفته شد فرمود اولین باری که در حجاز ما کوخ نشین را بر کاخ نشین مسلط کردیم ما بودیم ما این وام گیرها و نسیه بخورها را بر سرمایه دارها پیروز کردیم ما بودیم، ما این پابرهنه ها را بر آن قدرتمندها پیروز کردیم ما بودیم، اولین بار ما این کار را کردیم بعد شما رشد کردید، ترقی کردید در جنگهای بعدی پیروز شدید «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» «حشر» یعنی کوچاندن فرمود چرا اولین بار ما آن کار را کردیم برای اینکه «مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا» شما فکر نمی کردید اینها که کاخ نشین اند حصن دارند قلعه دارند اینها فرار می کنند «و ظننوا أَنَّهُمْ مَبِئَاتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ» آنها هم هرگز فکر نمی کردند که متواری می شوند آخر چطور یک آدم نسیه بخور، کوخ نشین، پابرهنه با دست خالی با چوب دستی بر کسانی که شمشیر به دست اند و قلعه دارند و سرمایه دارند پیروز بشود اصلاً باور کردنی نیست فرمود ما کاری کردیم که نه دوست باور می کرد نه دشمن مثل همین انقلاب اسلامی خب حیف است آدم این را از دست بدهد خدای ناکرده اگر کمی آسیب ببیند این جریان صفوی نیست که بعد از او زندگی بیاید، قجر بیاید، پهلوی

بیاید، یک کس دیگر بیاید اگر _ معاذ الله _ ضربه دید رفت که رفت خدا آن روز را نیاورد این رهبر را، این نظام را، این دولت را، این ملت را باید با دعا حفظ کرد و اگر اختلافی هست برابر قانون و چیزی که رهبری فرمودند عمل کرد مواظب باشیم خدای ناکرده این مثل صفوی نیست یا زندی نیست یا فجر نیست یا پهلوی نیست که یکی برود دیگری بیاید اگر خدای ناکرده آسیب دید، دید خدایا تو را به عصمت زهرا این نظام را حفظ بکن!

ص: ۳۴۷

۱- (۵). سوره ی احزاب، آیه ی ۲۶.

۲- (۶). من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳- (۷). سوره ی حشر، آیه ی ۲.

خب، فرمود این کار را ما کردیم هیچ کس باور نمی کرد» وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانَعَتْهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ «ما چه کار کردیم؟ شمشیر دادیم به اینها نه، این کوخ نشین را کاخ نشین کردیم نه، به اینها وسایل دفاعی دادیم نه، چه کار کردیم؟» فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ (۱) ما ترس مؤمنین را در دلهای اینها القا کردیم اینها برای اینکه زود فرار کنند قصرهای خودشان، قلعه های خودشان را فرار کردند و گریختند این اولین بار در حجاز ما این کار را کردیم این است خب، پس قذف رعب، القای ترس به دست اوست القای امن هم به دست اوست در جریان مادر حضرت موسی (سلام الله علیهما) فرمود ما دل او را آرام کردیم خب بالأخره آدم به زحمت فرزندی را از ترس به بار بیاورد بعد به او بگویند این را بینداز بگذار در جعبه بینداز در این دریای روان کدام مادر این کار را می کند با دست خودش، ما قلب او را آرام کردیم به او گفتیم جعبه فراهم بکن این بچه را بگذار در جعبه بینداز در دریا به ما بده ما این را پیغمبر می کنیم به تو برمی گردانیم این کار به دست احدی نیست دیگر فرمود آیه ی ده سوره ی مبارکه ی «قصص» وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا «اگر ما قلب را به خودمان مرتبط نمی کردیم اگر او یا الله، یا الله نمی گفت و اگر قلب را به خودمان نمی بستیم خب این خالی می شد دیگر چطوری آدم یک مادر عمداً این را بیندازد در دریا که معلوم نیست کجا می رود آنجا که بچه را می کشتند بالأخره به مادر می دادند او کنار قبرش می رفت دیگر، جایی دفن می کرد اما الآن بدهد به دریا یعنی چه، فرمود ما به او گفتیم آرام باش به تو برمی گردانیم پس او گاهی دل را نرم می کند گاهی سخت می کند» جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً (۲) گاهی دل را می ترساند گاهی دل را آرام می کند، گاهی دلها را با هم درگیر می کند گاهی دلها را به هم مرتبط می کند این کارهای اوست همه ی نمونه ها را ذکر کرده لذا این کتاب قابل فهم برای همه است درست است که او مقلب القلوب است همین که بفرمایند مقلب القلوب است قابل فهم برای خلیفها نیست اما با این قصه ها، با این دستورها، با این ذکر مثلها، با این شواهدها برای همه قابل فهم است. فرمود: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) پس ما گاهی نرم می کنیم گاهی سخت» جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً «می کنیم گاهی نرم می کنیم، گاهی می ترسانیم گاهی آرام می کنیم، گاهی قذف رعب می کنیم گاهی القای محبت می کنیم، گاهی مودت می دهیم گاهی دشمنی را در بین اینها به عنوان کیفر گسترش می دهیم خب این کارها را ذات اقدس الهی در موارد گوناگون انجام داده پس او «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» پس مودت به دست اوست اگر مودت الهی هست درست است و اگر مودت فرشته هاست درست است و اگر مودت اهل جنت است درست است اینها چون حذف متعلق دلیل بر عموم است در سوره ی مبارکه ی «مائد» آیه ی ۵۴ فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» فرمود حالا اسلام آمده شما یاری نکرديد خب بشر که تمام نشده من یک عده را می آورم بهتر از شما ولی دلمان می خواهد این دین به دست شما آبیاری بشود» إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۴) _ معاذ الله _ کسی خیال نکند حالا اگر ما انقلاب را یاری نکردیم تمام می شود وعده ی الهی هست عمده خسارت خود ماست فرمود شما نشد دیگری» إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ «اینجا هم در آیه ی ۵۴ سوره ی مبارکه ی «مائد» فرمود: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» که در ذیل این آیه نقل شده است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست روی دوش سلمان گذاشت فرمود قوم این شخص اند که هم مُحَبَّ خدایند هم محبوب خدایند خب پس معلوم می شود خدا به عده ای علاقه مند است اگر خدا دوست یک عده است آن حذف متعلق هم دلیل بر عموم است شامل این مورد هم می شود» سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا «مودتش را هم بر پیش خودش قرار می دهد هم پیش فرشته ها قرار می دهد هم پیش بهشتیها قرار می دهد هم پیش مؤمنین پس معلوم می شود یک عده محبوب خدایند و اصل کلی را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آنجا

مشخص کرد که اگر کسی بخواهد محبوب من بشود باید پیرو حبیب من باشد این حبیب من واسطها لعقد است حلقه ی مرتبط بین من و بین مردم در مدار محبت حبیب من است آیه ی ۳۱ سوره ی «آل عمران» این است که «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» یک وقت است می فرماید اگر مؤمن بودید عمل صالح کردید بهشت می روید آن یک سلسله پاداش است یک وقت می فرماید اگر مؤمن بودید پیرو حبیب من بودید محبوب من می شوید اگر کسی محبوب خدا شد ممکن است قُرب نوافل شامل حالش بشود «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» خب چه چیزی بالاتر از این که انسان محبوب خدای سبحان بشود ملاحظه فرمودید که گاهی یک مطلب عمیق را به عنوان اصل ذکر می کند آن وقت با شواهد با آیات با تشبیه با تمثیل با قصه و داستانهای دیگر این را تبیین می کند لذا در همین بخش فرمود: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ» خب دیگر حالا برای آدم بین الرشد می شود که چطور انسان محبوب خدا می شود قلب در اختیار کیست و مانند آن، فرمود این معارف را ما گفتیم «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» بشارت به عموم هست ولی متقیان بهره می برند انذار برای عموم است ولی دامنگیر آن «أَلَمْ نُذِخْ لَهُمُ الْخِصَامَ» (۵) می شود آنها گرفتار می شوند برای اینکه این قوم لُد را بفهمانی که ماندنی نیستند این جمله را هم بگوییم «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ» که «هَلْ تَحْسِبُ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» یا با عذاب الهی از بین رفتند یا بالأخره ما عذابشان را به برزخ و قیامت مبدل کردیم و در دنیا به طور عادی مُردند این سوره ی مبارکه ی «مریم» مطالب فراوانی داشت که سی مطلبش را در بعضی از کتابها خلاصه بندی کردند اجمالش این است که این سوره ی مبارکه ی «مریم» از جریان مریم (سلام الله علیها) شروع شده به عنوان ذکر رحمت و جریان زکریا را ذکر فرمود، مناجات زکریا را ذکر فرمود، بخشش یحیی (سلام الله علیها) را ذکر کرد بعد از جریان حضرت یحیی، جریان عیسی (سلام الله علیه) را ذکر کرد، آیت و علامت وجود مبارک عیسی را ذکر کرد آن معجزه بودن حضرت زکریا را یاد آور شد به یحیی (سلام الله علیه) فرمود همین کتابی را که ما فرستادیم نه برای تو، این کتاب را «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (۶) سفارش به احسان به پدر و مادر جزء دستورات بین المللی است ملاحظه می فرمایید هیچ ملتی نیست مگر اینکه خدای سبحان در آنجا مسئله ی احترام به پدر و مادر را مطرح کرده اینکه فرمود: «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» قابل فهم باشد برای همه برای اینکه هم احکام محلّی را فرموده هم احکام منطقه ای را هم احکام بین المللی را بالأخره انسان یا مسلمان است یا موحد است یهودی، مسیحی، زرتشتی و مانند آن است یا کافر حالا کافر باشد بالأخره اسلام برای کافر یک زندگی مسالمت آمیز دارد یا ندارد خب یقیناً دارد اگر این «هُدًى لِلنَّاسِ» است، «نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» (۷) است عده ای کافرند چگونه خودشان راحت باشند چگونه ما با آنها زندگی کنیم این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء همین بخش را به عهده دارد فرمود حالا- بسیار خب کافرید اما «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَاكُونُوا أحراراً فِى دُنْيَاكُمْ» (۸) هم شما خودتان راحتید هم با دیگران از دست شما راحت اند این چنین نیست که اگر کسی کافر بود قرآن برای او برنامه نداشته باشد طبق همین آیه هفت و هشت سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» در قانون اساسی ما هم آمده که ما با کفار چگونه برخورد کنیم در قانون اساسی ما همین آیه ی هفت و هشت سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» آمده آن کفاری که کاری با ما ندارند نه توطئه می کنند نه تحریم دارند نه زحمتی برای ما ایجاد می کنند فرمود با اینها رابطه ی عادلانه داشته باشید «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِى الدِّينِ» (۹) اینها که قتال نمی کنند، توطئه نمی کنند، تحریم ندارند، مزاحم شما نیستند خدا نهی نکرده که با آنها رابطه داشته باشید آنها که رابطه دارید رابطه ی عادلانه داشته باشید «وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» نسبت به خود آنها هم فرمود بالأخره شما وظیفه تان این است این می شود کتاب جهانی «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱۰) معنای «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» این نیست که فقط برای مسلمانها رحمت است خیر، اگر کسی کافر بود قرآن برای او برنامه دارد که خودشان چطور زندگی بکنند ما با آنها چطور زندگی می کنیم این چنین نیست که حالا اگر کسی کافر بود

خدا برای او برای تأمین رفاه دنیای او برنامه نداشته باشد این سخن نورانی حضرت سیدالشهداء هم از اینجا گرفته شده که بالاخره شما حالا کافر می خواهید خوب زندگی کنید یا نکنید اگر بخواهید خوب زندگی کنید باید احرار و آزاد باشید این مسئله ی حریت، مسئله ی امانت، مسئله ی ترک خیانت، مسئله ی ترک ظلم اینها جزء حقوق بین المللی اسلام است احترام به پدر و مادر هم همین است در جریان احترام به پدر و مادر در سوره ی مبارکه ی «لقمان» و امثال «لقمان» آمده حالا بسیار خوب پدر کافر، مادر کافر انسان که نباید خانه قهر بکند به نام فراری از منزل که، فرمود: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (۱۱) حالا اگر پدر مشرک است و مادر هم مشرک است و اصرار دارند که پسر دست از اسلام بکشد فرمود: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» اما «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» فرار از منزل ممنوع است نگو حالا پدر کافر است مادر کافر است من رها کنم خیر، باش اینها را پذیرایی کن زندگی اینها را تأمین کن این می شود دین جهانی برای هر کسی برنامه ای قرار داده لذا فرمود این کتاب به لسان تو تبیین شده و درکش هم آسان است بعد از جریان حضرت یحیی، بعد از جریان حضرت عیسی، سفارش به پدر و مادر و رعایت روز میلاد و حیات بین میلاد و موت و جریان مرگ را به طور کامل مشخص فرمود آن معجزه ی حضرت مریم و بارداری مریم و زایمان حضرت عیسی را مشخص فرمود معجزه ی حضرت عیسی درباره ی حالا- یا ارهاص بود یا معجزه ی مریم و عیسی (سلام الله علیهما) بود که درخت خشک با تکان دادن مریم (سلام الله علیها) بارور شد و میوه داد اینها را هم ذکر فرمود و اینکه همه ی ما درباره ی وجود مبارک حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) عرض می کنیم «السلام علیک یا وارث عیسی» ما هم موظفیم وارث عیسی باشیم منتها به هر اندازه ای که به انبیا ارتباط داریم به همان اندازه ارث می بریم اگر وجود مبارک عیسی فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» (۱۲) ما هم وارث حضرت عیسی باید باشیم هر جا هستیم منشأ خیر و برکت باشیم نگوییم کار ما این است به ما چه، نه خیر هم به ما چه هم به تو چه هم به او چه، این کار مردم راه انداختن می شود «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «نَفَاعًا» (۱۳) آدم هر جا هست منشأ نفع و برکت باشد این وارث حضرت عیسی بودن است، وارث حضرت موسی بودن است، این وارث حضرت موسی و وارث حضرت عیسی مخصوص سیدالشهداء (سلام الله علیهم اجمعین) نیست خب آن مقام بالاتر البته برای اینهاست اما همه ی ما موظفیم که وارث آنها باشیم چون «العلماء ورثة الأنبياء» (۱۴) این «العلماء ورثة الأنبياء» که مخصوص ائمه (علیهم السلام) نیست آنها خودشان از راه وحی و الهام الهی خیلی از چیزها را می فهمند اما همه ی ما موظفیم این راه را طی بکنیم جریان استحاله ی شرک بطلان شرک و امثال ذلک را هم فرمود، مسئله ی معاد را مکرر ذکر فرمود برای اینکه مهم ترین عامل اخلاقی همان مسئله ی معاد است گرچه مسئله ی مبدأ اثر علمی دارد اما اثر عملی وابسته به جریان معاد است در حجاز مشرکین خدا را به عنوان الله قبول داشتند، به عنوان الرحمن قبول داشتند اما به عنوان رب و اله نمی گفتند او اله ماست او رب ماست قرآن فرمود اگر الله را قبول دارید الله همه ی این کمالات و اسما را داراست، اگر الرحمن را قبول داریم الرحمن همه ی این کمالات را داراست «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱۵) آنها می گفتند الله، می گفتند الرحمن اما نمی گفتند ربنا، الهنا، الهشان همان بتهایی بود که می پرستیدند. جریان انبیا را یکی پس از دیگری ذکر فرمود، خصوصیت آنها را ذکر فرمود، جریان وحی یابی وجود مبارک موسای کلیم را ذکر کرد، اسماعیل صادق الوعد فرمود، ادريس که از رفعت مکان برخوردار بود فرمود، بعد فرمود عدّه ای متأسفانه به دنبال اینها آمدند که راه اینها را ادامه ندادند خب، اینهایی که «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» (۱۶) حرفی است آموزنده برای هر عصر و مصری که اگر خدای ناکرده ما هم راه پیشینیانمان را در این انقلاب نرویم همین مشکل را پیدا می کنیم. بهشت را ذکر فرمود، خصوصیات بهشت را ذکر فرمود این آیه مثلاً- آیه ی ۶۴ سوره ی مبارکه ی «مریم» که ما گرچه خیلی

بحث کردیم اما برای بسیاری، برای بسیار یعنی برای بسیاری حل نشده است ولی خب مطالب دیگر این را می تواند حل بکند که فرشته ها می گویند «وَمَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» (۱۷) چه می ماند برای فرشته، قبلش برای خدا، بعدش برای خدا، بین قبل و بعد هویت آدم است این برای خداست این می شود مقام فنا شما ده بار هم این را برای یک طلبه ی عادی بگویی قابل فهم نیست که همه ی این هویت ما برای اوست چون شما می بینید در تفسیری مثل زمخشری مثل فخر رازی اینها همه اش را به بیرون ذات معنا می کنند «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» یعنی گذشته، حال، آینده و حال در حالی که این چیز دیگر است آیه چیز دیگر می خواهد بگوید مبادی قبلی ما برای خداست، مآثر و آثار بعدی برای خداست، بین علت قبلی و معلول بعدی هویت ما برای اوست اینها همه ی اینها را به زمان و زمین زدند گذشته برای خدا، آینده برای خدا، حال برای خدا خب، بنابراین فرمود خدای سبحان شریکی ندارد، مثیلی ندارد و مانند آن، حشر یقینی است مهم ترین عامل تربیت مسئله ی حشر است اثر علمی برای اعتقاد به مبدأ بار هست همین اعتقاد به مبدأ در مشرکین هم بود دیگر آنها قبول داشتند الله موجود است یک، واجب الوجود است دو، خالق کل است سه، ربّ الأرباب است چهار، مدیر کلّ آلهه است پنج، همه ی اینها را قبول داشتند اما مسئولیت ما با چه کسی است با این بتهاست، بعد از مرگ چه می شویم هیچ، «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» (۱۸) خب اگر کسی خدای ناکرده عقیده و مسئولیت نداشته باشد رهاست دیگر آدم رها را که نمی شود با موعظه شما این را به بند بکشی که مهم ترین عاملی که انسان را متخلّق به اخلاق الهی می کند این است که بداند این عمل زنده است دامنگیر او می شود این را اگر رها کنی چه می شود «لِيُفْجَرَ أَمَامَهُ» (۱۹) می شود اثر اعتقاد به مرگ و برزخ و قیامت و حساب و بهشت و جهنم این خیلی بیشتر از آثار دیگر است در سوره ی مبارکه ی «ص» فرمود اینها گرفتار جهنم می شوند «بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۲۰) چون قیامت را فراموش کردند اینها چرا به دنبال هوس افتادند «بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» برهان قرآن این است چون مسئولیت یادشان رفته نمی دانند در برابر این عمل باید پاسخ بدهند جلویشان باز شد اینکه می گویند هر کاری می کنید اول بگویید «بسم الله» مرگ از نظر تان نرود بیشتری چیزی که انسان باید مداوم با او باشد مرگ است از همین قبیل است آن گاه فرمود معیار ارزش کوثر است و نه تکاثر این یک بحث روز است دیگر نه بحث امروز است بحث دیروز، بحث فردا الی یوم القيامة آنها می گفتند که «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءًا» (۲۱) تأخیر افتادن ازدواج برای همین است، تجلّیل گرایبی برای همین است، در سوره ی مبارکه ی «نحل» از حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل شده است که اینکه خدا فرمود من به مؤمنی که عمل صالح بکند «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ» (۲۲) خب آخر ما در زیارتها می گوئیم «کلامکم نور» بعد می گوئیم شیعه ایم بعد مشکل ما این است که سنّ ازدواج رفته بالا خب چرا، برای اینکه پدر و مادر از آن طرف دست بچه ها را نمی گیرند اینها هم از طرفی گرفتار تجلّیل اند همه شان گرفتار «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءًا» هستند این مشکل جامعه شد اگر قرآن حرف روز را می زند می گوید «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءًا» را بگذارید کنار ببین که چه چیزی نزد خدا ارزش دارد با همان قناعت زندگی می کنید اگر فرزندی پیدا کردید تمام لذایذ زندگی را با آن فرزند تأمین می کنید به دنبال کوثر باشید و نه تکاثر و گرنه خطر دامنگیر همه می شود این «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءًا» را فرمود که «شَرُّ مَكَانًا» (۲۳) را به دنبال دارد بعد از این بخش فرمود اینها به غیر خدا پناهنده شدند تا عزّت پیدا کنند این عزّت دروغ است یک، هر دروغی راستی دارد دو، اگر عزّت اینها کاذب بود ذلّت اینها صادق است سه، قیامت ظرف ظهور حق و صدق است چهار، اینها در قیامت «عَذَابِ الْهُونِ» (۲۴) «هون» یعنی رسوایی و خزی و ذلّت عذاب مُهین دارند پنج، خب اگر کسی عزیز بی جهت بود ذلیل با جهت است دیگر نمی شود هر دو دروغ باشد که ذلیل با جهت شد در قیامت که حق ظهور می کند ذلّت او ظهور می کند حالا غیر از جریان جهنم فرمود: «الْعَذَابِ الْهُونِ» اینها رسوا هستند، خارند، فرومایه اند این طور نیست که اینها را به جهنم ببرد این راه جهنم را گم کرده است کور هم هست راه جهنم

هم گم کرده حالا- می خواهد برود جهنم بلد نیست خب دیگر عذاب فوق عذاب است دیگر. فرمود عده ای گرفتار عزت دروغ اند و مبتلا- به ذلّت صادق حرفی که آنها زدند حرفی است که اگر جهان درک می کرد متلاشی می شد «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ» (۲۵) بعد فرمود همه تان تنها باید بیاید خب آدم اگر همین در همین یک صفحه آن روز شمرده شده هشت بار ذات اقدس الهی نام «الرَّحْمَنِ» را برده خب اگر با الرحمن کار دارید رحمت او فراوان است فراگیر هم هست در بخشهای سوره ی مبارکه ی «انعام» و اینها گذشت فرمود ما گاهی اینها را فشار می دهیم که اینها ناله کنند «تَضَرَّعُوا» (۲۶) خب ما شما را فشار دادیم که بگویید «یا الله» خب چرا نگفتید چرا ضراعت نکردید، تَضَرَّع نکردید «تَضَرَّعُوا» خب یقیناً این ذات اقدس الهی این تَضَرَّع را پاسخ مثبت می دهد دیگر امیدواریم ذات اقدس الهی به همه ی شما و نظام و دولت و ملت و رهبر ما سعادت و سیادت دنیا و آخرت عطا بکند.

ص: ۳۴۸

- ۱- (۸) . سوره ی حشر، آیه ی ۲.
- ۲- (۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۳.
- ۳- (۱۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۰.
- ۴- (۱۱) . سوره ی محمد، آیه ی ۳۸.
- ۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۴.
- ۶- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۱۴) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۶.
- ۸- (۱۵) . بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۱.
- ۹- (۱۶) . سوره ی ممتحنه، آیه ی ۸.
- ۱۰- (۱۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.
- ۱۱- (۱۸) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۵.
- ۱۲- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.
- ۱۳- (۲۰) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۱۴- (۲۱) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲.
- ۱۵- (۲۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.
- ۱۶- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۹.
- ۱۷- (۲۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.
- ۱۸- (۲۵) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.
- ۱۹- (۲۶) . سوره ی قیامت، آیه ی ۵.
- ۲۰- (۲۷) . سوره ی ص، آیه ی ۲۶.
- ۲۱- (۲۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

۲۲- (۲۹) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

۲۳- (۳۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۵.

۲۴- (۳۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۹۳.

۲۵- (۳۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۰.

۲۶- (۳۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۴۳.

آیات ۱ تا ۷ سوره طه ۸۸/۱۰/۲۸

Your browser does not support the audio tag

طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجْهَرِ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷)

بیان اصول اعتقادی، محور مباحث سور مکی

سوره مبارکه «طه» هم نظیر سوره مبارکه «مریم» در مکه نازل شد و همان طوری که عنایت دارید سور مکی عناصر محوری آنها اصول دین است یعنی مسئله توحید، وحی، نبوت، معاد و خطوط کلی اخلاق و فقه مطرح است خطوط جزئی فقه مثل وجوب روزه، وجوب حج، وجوب خمس و مانند آن اینها در مدینه آمده ولی خطوط کلی اخلاق و حقوق و فقه در مکه مطرح شد.

تبیین احتمالات معنای «طه»

مطلب مهمی که آغاز سوره مبارکه «طه» با آنها روبه روست این است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حقایق محض را به خوبی ادراک کرد و اینکه این مردم از حق اعراض کردند و حق را فراموش کردند از این جهت رنج می برد وظیفه آن حضرت هم بیش از انداز و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس چیز دیگر نیست نه اجباری در کار است و نه قدرت تکوینی لذا بعد از اینکه این حرف مقطع به نام «طه» که درباره این «طه» اقوال متعددی است نظیر سایر حروف مقطعه برخیها گفتند این اسم همین سوره است چه اینکه درباره حروف مقطعه دیگر هم مطرح است (۱) برخیها خواستند بگویند این طه نام مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است چه اینکه سوره مبارکه «یس» هم همین طور است که (یس) اسم آن حضرت است (۲) برخیها خواستند بگویند که این فعل امر است و مرکب از دو حرف است (۳) و مانند آن که این اثباتش آسان نیست.

ص: ۳۴۹

۱- (۱) . ر . ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۷.

۲- (۲) . ر . ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۱۲۷.

۳- (۳) . ر . ک: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۱۶۷.

تبیین احتمالات معنای (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى)

فرمود ما این قرآن را برای این نازل نکردیم که شما خود را به زحمت بیندازید بعد از جریان (يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ) (۱) وجود مبارک حضرت در شب زنده داری بسیار بر خودشان سخت می گرفتند چون خدای سبحان فرمود نشئه شب غیر از نشئه روز است اصلاً یک نشئه خاص است (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً) (۲) هم با خدا سخن گفتن در سحر گوارتر و لذیذتر است و هم دلپذیرتر است و هم بی مزاحم تر است و مانند آن، نشئه شب مخصوصاً سحر خیلی قوی تر از نشئه و حیات روز است (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً) برای اینکه (إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا) (۳) آن اشتغالهای فراوان برای روز است ولی شب برای آرامش است اگر کسی روز را با سرگرمیهای باطل و عاطل گذراند شب هم گرفتار همان سرگرمیهاست دیگر شبی ندارد ولی اگر روز مواظب حرفها و گفتارها و رفتارهای خود بود شب آرامی دارد برخیها نقل کردند طبق همان روایاتی که از وجود مبارک پیغمبر در شب زنده داری و عبادتها آن قدر ایستاده نماز گذارد که پاهای مبارکش ورم کرد برخیها این را نقل کردند چه اینکه بحثهای روایی هم هست (۴) خواهد آمد عده ای گفتند که طعنه زنان مکه به حضرت گفتند تو شقی هستی - معاذ الله - برای اینکه دین رسمی مردم حجاز را پشت سر گذاشتی آیه نازل شد که خیره با نزول قرآن تو شقی نخواهی بود (۵) طبق بعضی از آیات دیگر وجود مبارک پیغمبر بسیار حساس و نگران بود که چرا مردم این حق را نپذیرفتند و دارند کجا می روند یک بیان نورانی از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) هست که فرمود: «بَلَّيْهِ النَّاسَ عَلَيْنَا عَظِيمَةً» ابتلای ما با مردم خیلی مهم است برای اینکه «إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يُجِيبُونَا وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا» (۶) ما اینها را دعوت کنیم نمی آیند رها کنیم راه غیر از این نیست این منطق صحیح نیست که بگوییم بگذار تا بیفتند و بیند سزای خویش آن برای آن اواخر امر است و گرنه ما چرا ببینیم که یک عده دارند به چاه می افتند برای ما خیلی سخت است بگوییم رها کنیم اگر یک راه دیگری بود عیب نداشت اما هیچ راهی غیر از این نیست لذا «بَلَّيْهِ النَّاسَ عَلَيْنَا عَظِيمَةً» (۷) وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین راه را داشت و بسیار نگران بود.

ص: ۳۵۰

۱- (۴) . سوره مزمل، آیه ۱.

۲- (۵) . سوره مزمل، آیه ۶.

۳- (۶) . سوره مزمل، آیه ۷.

۴- (۷) . مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۶۷.

۵- (۸) . ر . ک: الکشف و البیان، ج ۶، ص ۲۳۷.

۶- (۹) . من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۵.

۷- (۱۰) . من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۵.

آنچه در سوره مبارکه «کَهِف» قبلاً بحث گذشت آیه شش سوره «کَهِف» ناظر به همین است فرمود: (فَلَعَلَّكَ بَيِّحُ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسِيفًا) بسیار متأسفی، بسیار متأثری مثل اینکه داری جانت را نثار می کنی که اینها قبول نکردند خب قبول نکردند، نکردند تو تکلیفت را انجام دادی لذا با این آیه شش سوره مبارکه «کَهِف» و همچنین با آیه سوره مبارکه «شعراء» هم هماهنگ است در سوره مبارکه «شعراء» آیه سه به این صورت آمده است که (لَعَلَّكَ بَيِّحُ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) «بَخَع نَفْسَهُ» یعنی جانش را داد داری جانت را می دهی قالب تهی می کنی که اینها قبول نکردند خب نکردند، نکردند تو وظیفه ات بیش از این نیست. در بخشی از آیات فرمود سلطه تکوینی که دلهای اینها را مسخر کند در اختیار تو نیست (لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ) (۱) یک، (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ) دو، این گونه از آیات ناظر به آن است که تو مقلب القلوب نیستی دلها را بخواهی گرایش بدهی مقدر نیست (لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) مقلب القلوب خداست پس تو اگر بخواهی با سلطه و سیطره و فشار مردم را به دین دعوت کنی (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) (۲) بخواهی تکویناً دلهای مردم را به دین متوجه کنی (لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ)، (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) (۳) بیش از این هم تکلیف تو نیست و خودت را هم رنج نده و غصه نخور اگر بنا باشد کسی مصیطر بر دلها باشد و روی آن سیطره و سلطنت دلها را متوجه یک مکتب کند آن خداست خدا هم برابر با حکمت کار می کند هیچ چیزی مسیر اراده خدا را از حکمت تغییر نمی دهد این دعای نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) قبلاً هم خوانده شد که در صحیفه سجادیه این جمله هست که «يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» (۴) خدایا گرچه تو فرمودی: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (۵) گرچه عبادتها نماز، روزه، حج، ولایت اهل بیت (علیهم السلام) همه اینها وسیله است گرچه ما به همه اینها بخواهیم متوسل بشویم که تو کاری بکنی بر خلاف حکمت این چنین نخواهد بود با هیچ وسیله ای نمی شود مسیر حکمت خدا را تغییر داد «يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» حالا که این چنین است مشیئت خدا حکیمانه است او (يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) (۶) چه کسی را با چه گرایشی خدا به دین هدایت کند مطلب دیگر است.

- ۱- (۱۱). سوره غاشیه، آیه ۲۲.
- ۲- (۱۲). سوره بقره، آیه ۲۵۶.
- ۳- (۱۳). سوره قصص، آیه ۵۶.
- ۴- (۱۴). الصحیفه السجادیه، دعای ۱۳.
- ۵- (۱۵). سوره مائده، آیه ۳۵.
- ۶- (۱۶). سوره قصص، آیه ۵۶.

پس به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود در مسئله □ نماز شب و عبادت‌های دیگر اعتدال را رعایت کن، در مسئله □ هدایت مردم نه سلطه □ تکوینی داری که دلها را متوجه کنی و نه اجباری در کار است که مردم را به جبر به دین بکشانی مردم آزادانه باید دین را قبول کنند تو هم وظیفه ات بیش از تذکره و بیش از تعلیم کتاب و حکمت بیش از تزکیه □ نفوس چیز دیگر نیست (قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ) (۱) پس (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) طبق این سه وجه یکی نفی حرف مشرکان حجاز بود که می گفتند _ معاذ الله _ این شقی شد چون دین رسمی حجاز را رها کرد (۲) یکی هم برابر روایات، عبادت‌های فراوانی حضرت داشت بر خودش سختی تحمیل می کرد آیه نازل شد که این کار را نکن (۳) ، یکی نگرانی حضرت بود از بی ایمانی مردم ذات اقدس الهی تسلی داد که همین که گفتی بیش از این دیگر وظیفه نداری و رنج هم نبر (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى).

پرسش:...

پاسخ: بله، همین (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ) (۴) همین است این دو آیه ای که یکی در سوره □ «کهف» (۵) است یکی در سوره □ «شعراء» همین است «بخع نفسه» همین است.

ص: ۳۵۲

۱- (۱۷) . سوره □ کهف، آیه □ ۲۹.

۲- (۱۸) . ر . ک: الکشف و البیان، ج ۶، ص ۲۳۷.

۳- (۱۹) . تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۶۷.

۴- (۲۰) . سوره □ شعراء، آیه □ ۳.

۵- (۲۱) . سوره □ کهف، آیه □ ۶.

پاسخ: بله، چون به معنی رنج است خود «شَقِيٌّ» یعنی رنج داد این شقاوت یعنی رنج نه یعنی شقاوت در برابر سعادت و نگون بختی خودت را به زحمت نینداز آن مشقّت مضاعف است «شَقٌّ» این شقی است ولی شَقِيٌّ یعنی رنج اصولاً و اگر شقی را شقی گفتند برای اینکه خودش را به رنج می اندازد نه یعنی بدبخت.

پاسخ: برای اینکه انسان دلش می خواهد هم نوعش در رنج نباشد دیگر حیف است که انسان ببیند دیگری در زحمت است و نگران نباشد معنای «رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ» همین است رحیم بودن و رثوف بودن نسبت به کفار هم همین طور و گرنه آن حضرت که رحیم نسبت به مؤمنین نبود گرچه مؤمنین از رحمت او لذت می برند ولی (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) (۱) خاصیت «رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ» همین است دیگر خب.

رأفت، رحمت و نگرانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از گمراهی مردم

(عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) (۲) شما در عنت و سختی و رنج بیفتید بر پیغمبر گران است در بخش پایانی سوره مبارکه «توبه» همین بود دیگر در آنجا فرمود وجود مبارک پیغمبر (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) این دو اسم از اسمای حسناى ذات اقدس الهی را خدای سبحان درباره پیغمبر به کار برد آیه ۱۲۸ سوره مبارکه «توبه» این است (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) یعنی آنچه شما در رنج و تلاش و کوشش قرار بگیریید به سختی بیفتید بر پیغمبر گران است (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) گرچه رحمتِ رحمانیه او «رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ» است اما رحمت رحیمیه او مخصوص مؤمنین است این دو اسم از اسمای حسناى خدای سبحان است که در «جوشن کبیر» و غیر «جوشن کبیر» ملاحظه می فرمایید خدای سبحان این دو اسم را که از اسمای فعلیه اوست به خلیفه تامش که وجود مبارک پیغمبر است اسناد داد فرمود: (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) خب، پس او حریص است (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) و در رنج است اگر مؤمنین به چاه بیفتند مسلمانها و انسانها به چاه بیفتند خاصیت «رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ» همین است اگر او برای مؤمنین رثوف و رحیم بود بالخصوص یا رحمت منحصر برای مؤمنین بود دیگر نسبت به کفار این همه رنج را نمی برد.

۱- (۲۲). سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲- (۲۳). سوره توبه، آیه ۱۲۸.

خب، بنابراین طبق این سه وجه می‌تواند این آیه معنا بشود که ما این کتاب را فرستادیم که تو در زحمت بیفتی این تذکره است (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) یعنی به زحمت بیفتی، پس این کتاب برای چیست که این شبیه استثنای منقطع است (إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى) قرآن (ذِكْرَى لِلْبَشَرِ) (۱) است این (ذِكْرَى لِلْبَشَرِ) برای آن است که خدای سبحان بشر را بدون دلمایه و سرمایه خلق نکرد این طور نیست که انسان همان طوری که از علوم حوزوی و دانشگاهی این علوم حصولی تهی بود و خلق شد از آن علوم الهامی و فطری هم تهی بوده و لوح نانوشته ای خدا به او داده درست است در سوره مبارکه ﴿نحل﴾ چه اینکه گذشت فرمود: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا) ولی در سوره مبارکه ﴿شمس﴾ و اینها فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (۲) یا در آیه ﴿سی سوره مبارکه ﴿روم﴾ فرمود: (فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) پس در درون انسان این معارف هست و انبیا را هم فرستاده که اینجا درون شناسی کنند و این زمینه ها را شناسایی کنند و کند و کاو کنند «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۳) حالا- در درون همه انسانها یکسان نیست ولی گوهر گرانبها هست «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضه» (۴) مرحوم کلینی این حدیث نورانی را در جلد هشت کافی نقل کرد یعنی روضه ﴿کافی بالآخره هر کسی سرمایه ای دارد حالا یا طلا یا نقره این چنین نیست که خدا کسی را با زغال سنگ خلق کرده باشد «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضه» این معادن را انبیا شناسایی می‌کنند «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» از کسی که معدن ذهب دارد به اندازه ﴿ذهب توقع دارند از کسی که معدن نقره دارد به اندازه نقره توقع دارند ولی بالآخره سرمایه هست اگر انسان بی سرمایه بود سکولار بود به اصطلاح بی تفاوت بود آن وقت تذکره معنا نداشت تذکره معنایش این است که ما قبلاً به شما گفتیم فعلاً- یادتان نیست الان انبیا را فرستادیم برای یادآوری گرچه تعلیم و تزکیه در عبارتها آمده ولی ریشه ﴿همه﴾ اینها همان تذکره است (لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) (۵)

ص: ۳۵۴

۱- (۲۴) . سوره ﴿مدثر﴾ آیه ﴿۳۱﴾.

۲- (۲۵) . سوره ﴿شمس﴾ آیات ۷ و ۸.

۳- (۲۶) . نهج البلاغه، خطبه ﴿۱﴾.

۴- (۲۷) . الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷.

۵- (۲۸) . سوره ﴿قمر﴾ آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰.

در سوره مبارکه «قمر» که ترجیع بندش این آیه است یعنی آیا کسی هست که به یادش بیاید ما قبلاً چه به او گفتیم خب اگر (ذُكْرَى لِلْبَشَرِ) (۱) است «تذکره للبشر» است نه (تَذَكْرَةً لِمَنْ يَخْشَى) لکن همان طوری که در سوره مبارکه «بقره» فرمود: (هُدًى لِلنَّاسِ) (۲) و در آغازش فرمود: (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (۳) جمع بین اینها این بود که خدا برای همه مردم قرآن را فرستاده ولی متقیان بهره می برند قرآن تذکره برای بشر است ولی کسی که اهل خشیت است استفاده می کند این طور نیست که قرآن تذکره باشد فقط تذکره باشد برای کسی که اهل خشیت است مشابه این در سوره مبارکه «یس» هم هست آیه یازده سوره مبارکه «یس» این است (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ) در حالی که (وَتُنذِرُ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا) (۴) هست که در پایان سوره مبارکه «مریم» بود گذشت (نَذِيرًا لِلْبَشَرِ) (۵) است که در آیات دیگر هست اگر (نَذِيرًا لِلْبَشَرِ) هست، دیگر اختصاصی ندارد به (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ) (۶) لکن کسی که پیرو یاد الهی است او بهره می برد از این جهت فرمود: (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ) کسی که اهل خشیت است استفاده می کند اینجا هم فرمود: (إِلَّا تَذَكْرَةً لِمَنْ يَخْشَى) وگرنه این تذکره است برای همه انسانها غرض این است که ما به یادمان می آید اینها که اهل جرم اند وقتی چند صباحی یک جا در ندامتگاه آمدند کم کم به یادشان می آید که بد کردند و از درون کسی هست که اینها را سرزنش می کند که از او به نفس لوامه یاد می شود اگر در درون انسان کسی نباشد و یک آگاهی نداشته باشد که ملامت نمی کند آدم را که پس بنابراین ما مرسوم به این معارفیم و عنایت قرآن کریم این است که از اعراض به نسیان و از نسیان هم به تذکره این دو مرتبه پرده پوشی خداست فرمود اینها اعراض کردند فرمود یادشان رفته فرمود تذکره بده این تذکره برای آدم ناسی است یک، منشأ نسیان هم اعراض و بی اعتنائی به وحی است این دو، از آن دو هیچ سخنی نیاورده پرده روی پرده پوشانده فرموده تذکره است خب اگر انسان اهل غفلت نباشد یادش است حالا اگر یک وقت فشار کار یا ضرورتها او را محکوم به نسیان کرده باز قابل بخشش است اما اگر در اثر (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) (۷) یا (أَتَقَلَّتُمْ إِلَى الْأَرْضِ) (۸) شد این دیگر اعراض است (فَأَعْرَضَ عَن مَّن تَوَلَّى عَن ذُكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) (۹) آنهايي که (لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) آنها با سوء اعراضشان از قیامت بریدند پس اول اعراض کردند این اعراض منشأ نسیان شده این ناسیان را یادآوری کن ولی ذات اقدس الهی از آنها هیچ نام نمی برد مگر کسانی که اعراض نکردند ولی اشتغالات دنیا کارهای مباح و سرگرمیهای عادی اینها را از آن مقصد و راه بازداشت فرمود یادآوری بکن.

ص: ۳۵۵

۱- (۲۹). سوره «مدثر»، آیه «۳۱».

۲- (۳۰). سوره «بقره»، آیه «۱۸۵».

۳- (۳۱). سوره «بقره»، آیه «۲».

۴- (۳۲). سوره «مریم»، آیه «۹۷».

۵- (۳۳). سوره «مدثر»، آیه «۳۶».

۶- (۳۴). سوره «یس»، آیه «۱۱».

۷- (۳۵) . سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۸- (۳۶) . سوره توبه، آیه ۳۸.

۹- (۳۷) . سوره نجم، آیه ۲۹.

شما این بیان را در سخنان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) می بینید بعضی از کلمات را خب سالی یک بار یا مثلاً عمری یک بار می فرمود بعضی از کلمات را هر شب بعد از نماز عشاء وقتی می خواستند نماز گزارها متفرق بشوند می فرمود هر شب وجود مبارک حضرت امیر بعد از نماز عشاء که نماز جماعت تمام می شد مردم می خواستند بروند می فرمود: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ» (۱) آقایان ساکهایتان را ببندید، بارهایتان را ببندید این آقایان بارهایتان را ببندید، ساکهایتان را ببندید، وصیتهایتان را آماده کنید هر شب می فرمود برای اینکه چیزی نیست که انسان بگوید خب دیشب گفتمی چرا امشب می گویی تعلیم با تکرار ملال آور است اما تذکره با تکرار ملال آور نیست سرش این است که آن عوامل نسیان مکرر به گوش آدم می خوانند زیر گوش آدم می خوانند آنهایی که انسان را فراموش می دهند و به دنیا سرگرم می کنند مگر یک بار و دو بار می گویند هر چه ما دیدیم دلمان می خواهد، هر چه شنیدیم دلمان می خواهد، هر چه لذت بردیم دلمان می خواهد این وساوس ده بار یا صد بار است آن تذکره هر شب است اگر هر چیزی را دیدیم نخواستیم هر چیزی را شنیدیم نخواستیم از هر چیزی لذت نبردیم یک بار برای ما گفتن کافی است اما چون از این طرف وساوس زیاد است و مکرر است تذکره هم باید زیاد باشد این است که در مجالس در سخنرانیها در مواعظ ذکر می شود تکرار اینها نعمت است این سخن علمی یا درس نیست انسان وقتی که در حوزه یا دانشگاه درس می خواند استاد مطلبی را که دیروز گفته حداکثر انسان یک روز یک بار تکرارش را تحمل کند بعد دیگر تحمل نمی کند اما نصیحت و موعظه و اندرز چون هر لحظه خطر و وسوسه هست هر روز نافع است لذا وجود مبارک حضرت امیر هر شب بعد از نماز عشاء می فرمود: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ» آقایان بارهایتان را ببندید بنابراین تذکره برای همه است منتها (لِمَنْ يَخْشَى) برای اینکه اینها استفاده می کنند.

خب، بعد طلعه^۱ امر برای تطبیق تکوین و تشریح می فرماید عالم را خدا خلق کرد، انسان را خدا خلق کرد، پیوند انسان و عالم را هم خدا تنظیم کرد این مثلث کار اوست خب اگر این مثلث کار اوست به انسان نباید بگوید چه کار بکن خودت را در چه راه صرف بکن رابطه^۲ خودت را با عالم چگونه بکن درباره^۳ عالم چگونه تصمیم بگیر این باید باشد (تتزیلاً) از کسی که ارض و سماء را خلق کرد خب بالأخره انسان یک تافته^۴ جدابافته که نیست یک وقت است می گویند که حالا ما چرا گناه کردیم روزی مان کم می شود یا چطور ما اگر مؤمن بودیم درهای رحمت باز می شود اینها خیال می کنند که انسان جدای از جهان است و هیچ ارتباطی با جهان ندارد در حالی که لحظه به لحظه حوادث جهان در انسان اثر می گذارد، لحظه به لحظه کارهای انسان در جهان اثر می گذارد اگر هوا سرد شد، اگر هوا گرم شد فصول مختلف پدید آمد در انسان اثر می گذارد ایمان و کفر انسان هم در جهان اثر می گذارد، رفتار انسان هم در جهان اثر می گذارد (فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ) (۱) کذا و کذا فرمود اگر این چنین باشد چون اینها اهل طغیان و معصیت بودند ما فیض را از اینها گرفتیم، رحمت را از اینها گرفتیم این باران که می آید اگر خدا ببیند این مردم لایق نیستند به این باد دستور می دهد این ابرها را ببر جایی که اینها استفاده نکنند یا در دریاها بریزد یا در صحراها و سرزمین کویر بریزد (نَسُوقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ) کجا باران را ما باید بگوییم اگر این مردم قابل بودند (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) (۲) اگر لایق نبودند جای دیگر می بریم پس بین انسان و حوادث یک رابطه^۵ تنگاتنگ است خدا غریق رحمت کند این از بزرگ ترین حکمای ما شیعه است ابن سینا ایشان فرمود مبادا فریب این روشن فکران را بخوری مبادا بگویی نماز باران چه اثر دارد ابن سینا ندارد که می گوید مبادا این حرفها را بزنی بگویی نماز باران چه اثر دارد ما نماز بخوانیم یا دعا بکنیم باران بیاید چیست این حرفها را رها کن اکثر آنچه مردم می گویند ریشه^۶ علمی دارد انبیا بر اثر آن رابطه^۷ تکوینی که بین کار انسان و حوادث روزگار است دستور دادند دعا بکنید، استسقا بکنید، نماز باران بخوانید بعد می فرماید من رساله ای در این زمینه نوشتم گذشته از آنچه در اینجا گفتم. (۳) خب، پس بنابراین بین انسان و جهان یک رابطه^۸ تنگاتنگی است.

۱- (۳۹) . سوره نساء، آیه ۱۶۰.

۲- (۴۰) . سوره اعراف، آیه ۹۶.

۳- (۴۱) . ر . ک: النجاه (ابن سینا)، ص ۷۰۵.

پاسخ: این در بعضی از بحثها دارد که (فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ) شما می بینید دفعتهای دویست هزار نفر، سیصد هزار نفر می روند زیر آوار دیگر نمی بینید این مشکلش چیست که یا فلا فلان جا جنگ است یا فلا فلان جا اختلاف است یا فلا فلان جا ریزش است فرمود: (فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (۱) فرمود جریان قارون را شما همین یک لحظه نبینید که (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ) (۲) یک عده گفتند (يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ) اما (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ) (۳) هرگز شما این مقطع را نبینید یک جنگ جهانی اول پیش می آید یک جنگ جهانی دوم پیش می آید همه اینها را خاک می کند ما اصلاً نمی دانیم، غافلیم این تذکره برای همین است در روایات ما هم هست که هیچ حیوانی در حال ذکر تیر نمی خورد و شکار صیاد نمی شود هر حیوانی وقتی غافل از نام خدا و یاد خدا شد گرفتار شکار صیاد می شود (۴) این طور است.

خداوند، عهدهدار تبیین رابطه انسان و جهان

خب، پس بنابراین چون کسی که زمین را خلق کرد، آسمانها را خلق کرد، انسان را آفرید، رابطه انسان و عالم را تنظیم کرد او باید این قانون را بدهد بارها این مثال گفته شد بالأخره اینهایی که این تلویزیون را اختراع کردند، رادیو را اختراع کردند، یخچال را اختراع کردند، یک دفترچه راهنمایی فرستادند دیگر خدای سبحان این مثلث را خلق کرده این کتاب دفترچه راهنماست که با آسمان چطور رفتار کنید حالا رفتید آسمان در گره مریخ پیاده شدید آنجا قانون چیست (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) (۵) همین خطوط کلی آنجا هم باید پیاده بشود مبدا بگوید آسمان خودش خلق شده، زمین خودش خلق شده، بشر خودش خلق شده او این مثلث را آفرید بعد یک دفترچه راهنمایی هم فرستاد که آسمان این است، زمین این است، رابطه انسان و آسمان این است، رابطه انسان با خودش این است، رابطه انسان با دیگران این است همین است (تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى)

ص: ۳۵۸

- ۱- (۴۲) . سوره توبه، آیه ۵۵.
- ۲- (۴۳) . سوره قصص، آیه ۷۹.
- ۳- (۴۴) . سوره قصص، آیه ۸۰.
- ۴- (۴۵) . تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۴.
- ۵- (۴۶) . سوره زخرف، آیه ۸۴.

خب فرمانروای این کل چه کسی است، (الرَّحْمَنُ) است چون این مشرکین الرحمن را قبول داشتند می فرمایند همان کسی که خلق کرد شما این وسائط را بگذارید کنار این بتها را اینها را بگذارید کنار اینها هم بردگان الهی اند بندگان خدا هستند از اینها کاری ساخته نیست آن که این عالم را آفرید همان می پروراند این چنین نیست که پروردگار غیر از آفریدگار باشد چندتا برهان در قرآن کریم تاکنون ارائه شد که همان که آفریدگار است باید پروردگار باشد یعنی همان که خالق است باید رب باشد لذا به عنوان جدال احسن اول از اینها اقرار می گیرد که خالق چه کسی است (وَلَيْسَ سَيِّئَاتِهِمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) چه جواب می دهد (لَيَقُولَنَّ اللَّهُ) (۱) بعد می فرماید هر که خالق است رب است چرا، برای دوتا برهانی که قبلاً بحث گذشت چون هر ربوبیتی به خلقت برمی گردد رب مضاعف است آن مالک مدبر را می گویند رب نه مربی که بشود ناقص لازمه □ تربیب، لازمه □ ربوبیت تربیت است آن رب که مالک است و مدبر است و مربب، مربی هم خواهد بود اینکه مربی هست، مربب هست، تدبیر می کند چه می کند، رابطه □ ما با خودمان را، فیضی به ما عطا می کند، صفتی به ما عطا می کند که اینها همه وجودی است دیگر اگر کسی خواست درختی را پروراند چیزی به او عطا می کند درست است که «کان» ناقصه است اما «کان» ناقصه فیضی، وصفی به موصوف می دهد این می شود خلقت پس «کل ربوبیه ترجع الی الخلقه» برهان ثانی این است که حالا اگر کسی خواست بشر را پروراند اگر از آفرینش بشر بی خبر باشد چگونه او را می پروراند، چگونه می داند سعادت او چیست، چگونه می داند شقاوت او چیست تا امر و نهی کند چون پرورش متوقف بر علم است و علم فقط برای خالق است با این حد وسط تنها رب همان خالق خواهد بود لذا با این جدال احسن اول از اینها اقرار گرفته که چه کسی خالق است گفتند خدا، فرمود خب همان که خالق است طبق این دو دلیل همان او باید رب باشد و تنها کسی که روی عرش فرمانروایی در عالم نشسته است خداست همان الرحمانی که شما قبول دارید او «علی العرش استقر و استوی و حکم و خلق و رب» و مانند آن، او مستوی بر عرش است، او فرمانروای مطلق است عرش هم به معنای تخت و امثال ذلک که نیست. خب، پس (تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى □ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) او خلق است که «کان» تامه است این (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى) که به مالکیت و «کان» ناقصه و ربوبیت برمی گردد او اصل هستی را داد می شود آفریدگار، پرورش این هستیها و هستها به عهده □ اوست می شود پروردگار او می شود آفریدگار، شما را هم او آفرید می شود خالق، شما را باید پروراند می شود رب، پرورش انسان متفکر عاقل مختار به وحی و علم است دیگر انسان که موجود متفکر و مختار است تنها راه پرورش او علم و اختیار است چیزهایی را به او یاد بدهند او با اختیار خود بپذیرد و باور کند و عمل کند اگر مجبور بود دیگر کمال نیست اگر جاهل بود به کمال نمی رسد (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا)

گاهی در قرآن کریم سخن از ارض و سماست (مَا بَيْنَهُمَا) را ذکر نمی‌کند، (وَمَا تَحْتِ الثَّرَى) را ذکر نمی‌کند این منظور مجموعه □ عالم آفرینش است نظیر اینکه در آیه □ قبل فرمود: (مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى) آنجا که فرمود: (خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى) یعنی مجموعه □ نظام کیهانی در مقام پرورش این مجموعه □ دو بُعدی را با چهار بُعد ذکر کرده گاهی می‌بینید می‌گوییم که «رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ» (۱) گاهی از مجموعه □ نظام هستی به سماوات و ارض یاد می‌شود گاهی «ما فیهنّ، ما بینهنّ، ما فوقهنّ، ما تحتهنّ» را در کنارش اضافه می‌کنند در این آیه □ ششم آن اجمالی که بود به صورت تفصیل آمده آن مربوط به خلقت بود این مربوط به مالکیت و تدبیر و ربوبیت است (تَنْزِيلًا- مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى) یعنی «ما فی الأرض و ما فی السماوات، ما فوق الأرض و ما تحت الأرض، ما فی السماوات و ما تحت السماوات» اما در آیه □ ششم که مسئله □ مالکیت و ربوبیت است همین دو بُعد را به چهار بُعد تفصیل داده فرمود: (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى) آنچه شما الآن وقتی که بارها هم به عرضتان رسید کسی که وارد کُره □ قمر شد زمین بالا- سرش است این طور نیست که سر خم بکند زمین را ببیند که کسی که کُره □ قمر رفته بخواهد زمین را ببیند سر بلند می‌کند تا زمین را ببیند این کُرات «بعضها فوق بعض» در این فضای باز معلق اند هر جا هم که بروی کُره □ مریخ هم که رفته بر فرض بخواهد زمین را ببیند سر خم نمی‌کند باید سر بالا بکند تا زمین را ببیند این طور نیست که اگر بالاترین کوكب را هم تسخیر بکند وقتی بخواهد زمین را ببیند سر خم بکند آنجا هم وقتی که چون کُرات «بعضها فوق بعض» در فضا معلق اند آنجا هم باید سر بالا بکند تا زمین را ببیند این مجموعه برای اوست خب انسان اگر جزء این مجموعه است و باید بداند که چگونه این مسیر را ادامه بدهد که به چاه نیفتد چگونه از موجودات استفاده کند که بیراهه نرود راه کسی را نبندد یک راهنما می‌خواهد دیگر فرمود این تذکره تنزیلی است از طرف کسی که خالق کل است انسان را خالق او باید پیروراند و خالق انسان با خالق عالم یکی است این تذکره از ناحیه □ کسی است که (خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى □ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى □ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى).

Your browser does not support the audio tag

طه (۱) مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَن يَخْشَى (۳) تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْمَأْرُضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَآ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَآ فِي الْمَأْرُضِ وَمَآ بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

سوره ی مبارکه ی «طه» همانند سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره ی مبارکه ی همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوت و همچنین خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق است که جزئیاتش در سوره مدینه است بعد از آیه «طه» که جزء حروف مقطعه است و وجوه فراوانی درباره ی او گفته شد از وحی شروع شده و عظمت قرآن را بیان می کند. عظمت قرآن گاهی به وصف خود قرآن است که این قول ثقیل است و این «یسرناه للذکر» است و این معجزه ی جهانی است که «لَئِن اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا» توان آن را ندارند و مانند آن، گاهی در عظمت قرآن عظمت متکلم و نازل کننده ی قرآن را ذکر می کند مثل بحثهای فعلی، گاهی عظمت قرآن را با عظمت گیرنده ی قرآن که وجود مبارک پیغمبر «صلی الله علیه و آله و سلم» است که «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» ذکر می کند بنابراین در اجلال قرآن، تکریم قرآن گاهی عظمت خود قرآن گاهی عظمت متکلم گاهی عظمت مخاطب مطرح می شود هر سه اینها محل ابتلا و وحی بود در حجاز در مکه اینجا عظمت قرآن را از راه عظمت متکلم و نازل کننده ی قرآن ذکر می کنند قرآن کلام کسی است که کل جهان را آفرید، قرآن کلام کسی است که کل جهان را تدبیر می کند، قرآن کلام کسی است که کل جهان را با رحمت تدبیر می کند، قرآن کلام کسی است که جهان را با قدرت تأمین می کند، قرآن کلام کسی است که با علم تأمین می کند این اوصاف چندگانه را در همین دو، سه آیه بیان کردند علیم مطلق بودن خدا، قدیر مطلق بودن خدا، خالق مطلق بودن خدا، مدیر و مدبر مطلق بودن خدا که هندسه ی تدبیر به دست رحمت است این پنج، خدای علیم جهان را اداره نمی کند علیم هم هست خدای قدیر جهان را اداره نمی کند قدیر هم هست خدای خالق جهان را اداره نمی کند خالق هم هست خدای رحمان جهان را اداره می کند یعنی هندسه ی خلقت، هندسه ی تدبیر رحمت است آنچه در جهان می گذرد رحمت است آنچه با او جهان اداره می شود رحمت است آن رحمان است که روی تخت فرمانروایی نشسته و دارد عالم را اداره می کند خب اگر کسی مدیر عالم بود، مدبر عالم بود باید «بکل شیء قدیر» باشد هست، مالک کل شیء باشد هست، ملک کل شیء باشد هست، علیم بکل شیء باشد هست، اما هندسه ی تدبیر چیست همه چیز را می داند همه چیز را می تواند اما با چه چیزی دارد عالم را اداره می کند با رحمت اداره می کند رحمان روی تخت فرمانروایی نشسته است نه علیم نه عادل، خیلی از کارها را برابر رحمت می کند که بالاتر از عدل است آنجا که عفو می کند، آنجا که احسان می کند، آنجا که می گذرد، آنجا که به روی آدم نمی آورد همه بر اساس رحمت است دیگر بنابراین عالم را رحمان دارد اداره می کند لازمه ی تدبیر، این اوصاف است که همه ی اینها را ذکر می کند بنابراین آنچه مورد نیاز مردم حجاز بود که وحی و نبوت است و معاد را هم بعد ذکر می کنند در این بخش هم جریان عظمت قرآن مطرح شد هم جریان عظمت کسی که قرآن را نازل کرده دیگر

نه به دنبال صنم و وثن باید بروند نه به دنبال مکتبهای دیگر. فرمود: « مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى » «شقی؟» مستحضرید که ناقص و اوی است نه ناقص یائی گرچه در این گونه از موارد به صورت «باء» نوشته می شود اما مصدرش که شقاوت است که « رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا » نه «شقیتنا» معلوم می شود ناقص و اوی است چه اینکه آن لغویهای ماهر هرگز یک محقق به المنجد و امثال المنجد مراجعه نخواهد کرد حواستان جمع باشد این کتابی نیست که محقق به المنجد مراجعه کند مشکلش حل بشود آن کتابهای لغوی دست اول آن معیار تحقیق یک محقق است که این را در باب و اوی ذکر می کنند یا در باب یائی ذکر می کنند شما وقتی به مقایسه این فارس مراجعه می کنید می بینید در باب و اوی ذکر کرده نه در باب یائی شقیه یائی اصلاً نداریم « غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا » و همچنین مسئله ی شقاوت مطرح است این یک، شقاوت هم به معنی سختی است و رنج است و چون انسان شقی در برابر سعید در رنج است از این جهت به آن گفته می شود شقی و گرنه به معنی سوخت و سوز و امثال ذلک نیست این دو، در تفسیر کنزالذائق گفت این مثلی است معروف که می گویند «سید القوم أشقاهم» یعنی «أتعبهم» آن کسی که سید یک کاروان است بزرگ یک کاروان است بیش از دیگران خود را به تعب می اندازد و اداره می کند «سید القوم أشقاهم» یعنی «أتعبهم و أخدمهم و أكثرهم خدمه» و مانند آن، پس شقاوت یعنی رنج بنابراین به معنای معذب بودن و امثال ذلک نیست آنها لوازم این کار است از طرفی هم نمی شود گفت که خدا بفرماید ما قرآن را نفرستادیم که تو جهنمی بشوی آخر این اصلاً معقول نیست یا ما قرآن را نفرستادیم تا اینکه آن طوری که آنها گفتند تو شقی هستی تو شقی باشی حرفی که وثنین حجاز گفتند به این معنا نیست که تو شقی هستی یعنی بدبخت هستی یعنی از فیض محرومی مثلاً، ضعیف ترین احتمال آن است که این «لِتَشْقَى» را ما بگوییم در جواب طعن و طنز ابوجهل است که به همراهانش گفته حد وسطش آن است که ما بگوییم این «لِتَشْقَى» برای این است که وجود مبارک پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» مثلاً در نماز شب و مانند آن روی یک پا می ایستاد یا روی مثلاً سینه ی ؟ پا می ایستاد و خودش را به زحمت می انداخت این کار که کار معقولی نیست بله، آنکه سیدناالاستاد توجیه فرمودند آن راه هست از بس ایستاده نماز خواندند خب پاهایشان متأثر شد، متعدی شد بعد روی سینه ی پا می ایستادند نه اینکه اول روی سینه ی پا بایستند خودشان را خسته کنند این وجه دوم ضعفش کمتر است و مناسب ترین وجه همین است که شما همان آیاتی که در بحث دیروز خوانده شد « فَالْعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا » که این «بَاخِعٌ» در دو جای قرآن آمده « فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ » تو داری جان می دهی در اثر حسرت و تأسف که چرا اینها ایمان نمی آورند خب نیاورند که نیاورند این « فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ » معلوم می شود حضرت خیلی تأثر داشت خیلی تأسف می خورد که چرا اینها ایمان نمی آورند و به جهنم می روند بعد فرمود: « وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » یک، « لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ » دو، « لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ » سه، با قضایای اثباتی با قضایای سلبی فرمود تو مسئولیت همین است آخر داری قالب تهی می کنی که اینها ایمان نیاورند خب نیاورند، نیاورند پس اگر ما «تَشْقَى» را همان معنای لغوی اش بدانیم یعنی تعب و سختی این جامع بین هر سه وجه است ضعیف ترین یعنی ضعیف ترین وجه آن حرف سوم است بعد حرف دوم است بعد حرف اول که «لِتَشْقَى» یعنی باخع نباش، « لَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ » نباش هم با سیاق سازگار است هم با آیه ی بعد، اما طعنه هایی که آنها می زدند آن را ذات اقدس الهی نفی کرده گفتند وجود مبارک پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» _ معاذ الله _ شاعر است، کاهن است، همه ی اینها را نفی کرده فرمود شعر نیست، کهانت نیست، سحر نیست و اینها، اما بفرماید که ما قرآن را نازل کردیم که تو شاعر باشی این اصلاً صدر و ذیلش با هم هماهنگ نیست ما قرآن را نازل نکردیم که تو کاهن باشی این سازگار نیست پس طرد و نفی آن تهمتها یک لسان دارد، هدف نزول قرآن یک لسان دیگر دارد « مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ » که به زحمت بیفتی، پس « لَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ »

است، «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ» هست و مانند آن. مسئله‌ی شقا حالا شقی و اینها که در قرآن کم نیست در همین سوره‌ی مبارکه‌ی «مریم» که بحثش گذشت وجود مبارک زکریا گفت «لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» درباره‌ی وجود مبارک عیسی و یحیی «سلام الله علیهما» این مضمون فی الجمله آمده است که «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» اما مسئله‌ی «تَشَقُّی؟» در همین سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» سه بار به کار رفته یک بار در همین آیه دو محل بحث، بار دوم و سوم در همین سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» آیه‌ی ۱۱۷ و آیه‌ی ۱۲۳ در آیه‌ی ۱۱۷ همین سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» فرمود: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوَجِكَ» شیطان دشمن شماست «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشَقَى» شما را اگر از این بهشت بیرون ببرد به زحمت می‌افزاید نه شقی می‌شوید «تَشَقَى» به زحمت می‌افزاید چرا، برای اینکه اینجا که باشید نه رنج درون دارید نه رنج بیرون، وقتی از اینجا بیرون رفتید هم رنج درون دارید هم رنج بیرون، چهار وصف را برای بهشت ذکر کرده چرا اینجا که هستید خسته نمی‌شوید برای اینکه «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» اینجا گرسنه نمی‌شوید تا غذا بخواید اینجا برهنه نمی‌شوید تا پوشاک بخواهید بالآخره انسان باید برای تهیه غذا به زحمت بیفتد، برای تهیه پوشان به زحمت بیفتد «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» هم تن پوشت با خودت هست هم سیری ات با خودت هست «وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى» نه از بیرون حرارتی بر تو تحمیل می‌شود که تشنه بشوی، نه آفتابی بر شما می‌تابد که نیاز داشته باشی خودت را در سایه یا جایی بپوشانی یا حرارت احساس کردی ترمیم بکنی هیچ کدام از این خطرهای چهارگانه نیست نه از درون نه از بیرون «لا جوع و لا عریان لا ظمأ و لا صحی؟» هیچ کدام نیست خب همین جا باش اینکه فرمود: «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشَقَى» یعنی اگر از اینجا بیرون رفتی به زحمت می‌افزاید نه اینکه شقاوت می‌شوی، اما آیه‌ی ۱۲۳ همین سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» مشابه این در اوایل سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» گذشت ولی کلمه‌ی شقی و تشقی؟ و تشقی؟ و اینها آنجا به کار نرفت بعد از اینکه وجود مبارک آدم «سلام الله علیه» از بهشت آن عالم جدا شد هنوز به زمین نیامده بعد فرمود «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» وقتی «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» شد از آن به بعد شریعت و دین ترسیم شد «فَأَمَّا يَا تُبَيِّنُكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشَقَى» در سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» یک تعبیر دارد در اینجا تعبیر دیگر دارد آنجا «تَبِعَ» دارد اینجا «اتَّبَعَ» دارد فرمود: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى * قَالِ اهْبِطَا مِنْهَا» از این محدوده از این منزلت بروید پایین وارد حوزه‌ی زمین بشوید وقتی حوزه‌ی زمین شدید «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأَمَّا يَا تُبَيِّنُكُمْ مِّنِّي هُدًى» از آن به بعد وجود مبارک آدم پیامبر شد و شریعت دریافت کرد پس کلاً یعنی کلاً مسئله‌ی امر و نهی و تنزیه و اینها نیست تا ما بگوییم آنجا نهی اش تنزیهی است یا ترک اولاست آنجا جا برای شریعت نبود نهی تحریمی نهی تنزیهی نه ترک اولی؟ «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» باید آنجایی معنا کرد نه اینجایی چون اصلاً شریعت در آنجا نبود فرمود وقتی وارد زمین شدید شریعتی می‌آید اگر شریعتی آمد پیرو شریعت باشید اگر کسی پیرو شریعت نبود گرفتار شقاوت می‌شود «فَأَمَّا يَا تُبَيِّنُكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشَقَى» این شقاوت در قبال سعادت است منتها همین تعبیر همین مضمون در اوایل سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» گذشت آنجا تعبیر به «يَشَقَى» ندارد «تَبِعَ» دارد نه «اتَّبَعَ» و مانند آن، خب پس این «تَشَقَى» جامعش این است که به زحمت بیفتی تعب کل مورد هم به حسب خودش.

پاسخ: مشترک معنوی است نه لفظی چون شقاوت به معنای جهنمی بودن نیست به معنای رنج و درد و سختی است و انسانی که سعید نیست خب رنج و درد و سختی می بیند دیگر این در معنای جامعش به کار رفته.

مطلب دیگر این است که درست است که خدای سبحان به پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» فرمود: «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ».

پرسش: ...

پاسخ: بله دیگر، آنجا چندین بار بحث شد که وسوسه ی شیطان به معنای اینکه دعوت بکند به خلاف شرع و امثال ذلک نیست اصلاً شریعتی در آن عالم نبود سجده ی شیطان هم از سنخ ترک سجده ی در این عالم نیست از جاهایی که بسیار صعب العبور است و عقبه ی کعود است و به زحمت انسان از آن می گذرد آن هم در حدّ برخی از زوایا همین آیات است اینکه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» این اسماء چیست، چگونه وجود مبارک آدم یعنی آدمیت نه شخص آدم که بگوئیم قضیه فی واقعہ الیوم هم وجود مبارک ولی عصر «سلام الله علیه» مشمول همین است که «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» اگر در روایات دارد «سَبَّحْنَا فَسَبَّحَهُ الْمَلَائِكَةُ قَدْسًا قَدْسًا قَدْسًا الْمَلَائِكَةُ» از این سنخ است الآن هم وجود مبارک ولی عصر معلّم ملائکه است این «يَا آدَمُ» خطاب به شخص نیست به شخصیت است به مقام انسانیت است مقام انسانیت معلّم فرشته هاست آنجا سخن از الفاظ و مفاهیم حصولی و امثال ذلک نیست به هر تقدیر آنجا سخن از شریعت نبود و نیست لذا نه امر به شیطان از سنخ امر شریعت است نه نهی از خروج یا ارتکاب قُرب به شجره از سنخ اوست. به هر تقدیر در اینکه فرمود: «لِتَشْقَى» این شقا به معنای سختی است.

ص: ۳۶۲

مطلب دیگر این است که درست است که فرمود: «شَیْئَتِنِ صُورَهُ هُودٌ» اما حکیم سبزواری «رضوان الله علیه» و خلیفای کسانانی که برابر همین راه حکیم سبزواری می روند می گویند این «شَیْئَتِنِ صُورَهُ هُودٌ» ناظر به این است که استقامت توان فرساست آدم را پیر می کند سیدناالاستاد «رضوان الله علیه» دارد که این «شَیْئَتِنِ صُورَهُ هُودٌ» ناظر به این نیست که استقامت پیرکننده است برای اینکه در سوره ی «هود» سخن از استقامت است با همراهان در روایت دارد «شَیْئَتِنِ صُورَهُ هُودٌ وَالْوَاقِعَهُ» در حالی که سوره ی مبارکه ی «واقعه» سخن از استقامت ندارد قسمت مهم سوره ی «واقعه» مربوط به واقعه است واقعه یعنی واقعه «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» یعنی قیامت، قیامت است که پیرکننده است «يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا» آن روز است که آدم را پیر می کند پس «شَیْئَتِنِ صُورَهُ هُودٌ وَالْوَاقِعَهُ» یعنی بحث قیامت است که آدم را پیر می کند مگر آن ناقد بصیر اعمال را که بخواهد قبول بکند به آسانی انسان را رها می کند. خب، پس مسئله ی قیامت است که پیرکننده است فرمود روزی است که «يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا» خب اگر «شَیْئَتِنِ صُورَهُ هُودٌ» است ناظر به مسئله ی قیامت است.

پرسش:...

پاسخ: خب نه، قسمت مهم سوره ی «واقعه» قیامت است دیگر اصحاب را تشخیص می کند، اصحاب را تعلیم می کند، بحثهای جهنمیها را بازگو می کند، خلقت انسان را ذکر می کند، سر مرگ را ذکر می کند، «تُبَدَّلُ أَمْثَالِكُمْ» را ذکر می کند دسته بندی می کند اولش سه دسته اند، آخرش سه دسته اند یک عده مقرب اند، یک عده ابرارند اینها را مفضل در سوره البته شاید آن وقتی که سوره ی مبارکه ی «واقعه» واقعه نازل شده هنوز سور بعدی نازل نشده باشد چون این بیان نورانی را که حضرت در آخر عمر فرمودند که همه ی سور نازل شده باشد که خب.

ص: ۳۶۳

پاسخ: ایمانِ ملائکه که ایمان تشریحی نیست آنها که پیغمبر ندارند، بهشت و جهنم ندارند، امر و نهی ندارند الآن هم ملائکه مأمورند به اصطلاح در عالم خودشان لذا می بینید هر جا سخن از عبادت مصطلح است فرمود: « مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » نه « ما خلقت الجنّ و الإنس و الملک الا ليعبدون » هر جا سخن از رسالت است، سخن از شریعت است، سخن از دین است، سخن از جن و انس است برای ملائکه رسولی باشد، شریعتی باشد، کتابی باشد، عبادتی باشد، بهشت و جهنمی باشد این نیست که. بنابراین اگر فرمود: « لَتَشْقَى » ناظر به این است که دستوراتی که دین داده شده در حدی که شما را به زحمت بیندازد نیست، اما یک وقت بخشی از دستورها در مورد زحمت است این را در اصول ملاحظه فرمودید نه قاعده ی « لا ضرر » نه قاعده ی « لا حرج » آن احکامی که در مورد حرجی نازل شد آن را که بر نمی دارد اصلاً جهاد موردش مورد حرجی است، دفاع موردش مورد ضرری است اما در وضو گرفتن، روزه گرفتن اگر روزه گرفتن برای آدم ضرر دارد یک وقت دو روز آدم مریض می شود می گویند نه، حالا- بعداً قضا به جا بیاور یا اگر وضو بخواند بگیرد دستش کمی خون می آید می گویند بسیار خب حالا- چون زحمت است تیمم بکن یا جیره بگیر، اما حالا اینکه می رود جبهه گلویش خون می آید سینه اش تیر می خورد این شش ماه یا باید بشود یا عمری ممکن است قطع نخاعی بشود می گویم اینجا « لا حرج » برمی دارد « لا ضرر » برمی دارد این نیست چون اصلاً در مورد ضرر و حرج جعل شده دیگر مسئله ی « لا ضرر »، مسئله ی « لا حرج » مسئله ی جهاد و دفاع و امثال ذلک که بر نمی دارد شخص پیغمبر « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ » در تمام مدّت ۲۳ سال در حال دفاع بود ذیل این آیه هم قبلاً بحثش گذشت فرمود: « لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْرَهَا » پیغمبر که جا برای تقیه ندارد که دیگران اگر نیامدند، نیامدند تو تنها مبارز باش حضرت هم که تشریف بردند برای طائف مردم را به توحید دعوت می کردند آن قدر پای مبارکش سنگ خورد که تا آن قسمت ساق خونی شد اینجا دیگر « لَتَشْقَى » نیست، .. نیست خب، بنابراین اگر حکمی در مورد جهاد و دفاع و دستور خاص آمده دیگر با « لا حرج » و با « لا ضرر » و امثال ذلک برداشته نمی شود اما نماز شب را یک طور بخوان که مثلاً با یک پا بخوان یا مثلاً- این حرفها خیلی تام نیست یک پا بخوان به خود سخت بگیر این طور نیست بله، این راهی که سیدناالاستاد توجیه کرده این یک راه معقولی است که حضرت این قدر ایستاده نماز خواند که « توّرمت قدماه » چون در بعضی از روایات دارد بعد دیگر ایستادن روی پا برایشان سخت بود روی سینه ی پا می ایستادند و گرنه اول کسی روی پا بایستد برای اینکه بخواند به خودش زحمت بدهد و ریاضت بکشد که درست نیست. خب، پس جامعش این است و حکمی که در مورد ضرر جعل شد نه « لا حرج » برمی دارد نه « لا ضرر » برمی دارد فرمود ما این قرآن را نفرستادیم که تو به زحمت بیفتی « لَتَشْقَى » بعد می دانید این قرآن کلام چه کسی است؟ « تَنْزِيلاً » یعنی همین خدایی که به عنوان تذکره فرستاد « نَزَّلَهُ تَنْزِيلاً » چه کسی تنزیل کرد؟ کسی که کلّ نظام را آفرید خب یعنی این تدوین مطابق با آن تکوین است کسی جهانی حرف می زند که جهان آفرین باشد، حرف کسی جهان شمول است که جهان ساز باشد او کسی است که ارضین را، سماوات سبع را همه را آفرید نه تنها آفرید و تفویض کرد به کسی بلکه حدوداً و بقائاً جهان به او تکیه دارد هم آفرید هم می پروراند پرورش او هم قدرت مطلقه می خواهد « لَهُ مِا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » علم مطلق می طلبد « إِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى » شما را، اسرار شما را، اخفای از اسرار شما را می داند خیلی از چیزهاست که در درونِ درون انسان مستور است و انسان خیال می کند که بدون انگیزه دارد کار می کند در حالی که او از پشت پرده صدا می آورد می فرماید خیلی از چیزهاست که برای خود شما مخفی است برای ما روشن است روزی که درونتان « تُبْلَى السَّرَائِرُ » شد می فهمید که در چند لایه ی زیر چنین خصوصیتی

شما داشتید منتها حالا بیست سال یا سی سال گذشته یادتان نیست اگر بلند حرف بزنید او می داند اینکه روشن است دیگر نفرمود: «إِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّمَا يَعْلَمُهُ» آن دوتا را گفته «إِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ» پس جهر را به طریق اولی؟ می داند نه تنها سرّ را، اخفا را هم می داند خیلی از چیزهاست که شما خودتان نمی دانید که در درون چه گذشت و از چه موقع این خصیصه را پیدا کردید او که درون کاو است و درون شناس او اسرار را می داند ریز باشد می داند، دور باشد او می داند، پشت پرده باشد می داند، در تاریکی باشد می داند همه ی اقسام چهارگانه را بیان کرده در سوره ی مبارکه ی «لقمان» فرمود: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» فرمود: «إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ»، «خَرْدَلٍ» یعنی اسپند اگر خیلی ریز باشد او می داند، خیلی دور باشد «فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ» او می داند، «فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ» در درون سنگ باشد که خیلیها نمی دانند درون این سنگ چیست او می داند، زیر زمین باشد او می داند جایی نیست که او نداند که، کسی عالم را اداره می کند که علمش بکلّ شیء محیط است، قدرتش بکلّ شیء محیط است اما چون عالم بکلّ شیء است و قادر بکلّ شیء است قادرانه اداره می کند یا رحیمانه فرمود نه، قادرانه اداره نمی کند «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» عرش هم در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش گذشت یعنی مقام فرمانروایی خب چه کسی بر مقام فرمانروایی نشسته خدای علیم نه، خدای قدیر نه، خدای عادل نه، خدای رحمان آری، او اگر بخواهد با عدالت عمل کند که کار بسیاری از ماها دشوار است ما در خیلی از دعاها عرض می کنیم «إِلَهِي عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تَعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ» اگر بخواهد با عدل رفتار بکند که کار ما مشکل است آن که بر تخت فرمانروایی نشسته است الرحمان است «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» روایات فراوانی است که «اسْتَوَى» را به معنای «استولی؟» گرفتند ذات اقدس الهی به مقام فرمانروایی استیلا دارد اما رحیمانه دعای نورانی امام سجاد «سلام الله علیه» که عرض کرد خدایا رحمت تو پیشاپیش غضب توست در بحثهای سوره ی مبارکه ی «مریم» گذشت معنای سَبَقَ رحمت بر غضب این نیست که رحمت خدا بیش از غضب خداست معنایش این است که رحمت خدا پیش از غضب خداست البته رحمت او خیلی بیش از غضب اوست و اما این چنین نیست که رحمت یک طرف باشد غضب یک طرف باشد، بهشت هشت در داشته باشد جهنم هفت در داشته باشد، جهنم محدود باشد، پُرشدنی باشد «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» اما بهشت آن قدر وسیع است که «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» که پُرشدنی نیست سخن از بیش بودن رحمت نسبت به غضب نیست سخن از بیش بودن رحمت به غضب است.

پاسخ: یقیناً که هست ولی عمده روایات درباره ی مطلب دوم سخن می گوید آنکه درهای بهشت بیش از درهای جهنم است، بهشت هشت در است جهنم هفت در است، درجات و مراتب رحمت بیش از غضب است آن «مَمَّالَا- ریب فیه» است اما این روایات نمی خواهد بفهماند که رحمت خدا بیش از غضب خداست می خواهد بفرماید رحمت خدا پیش از غضب خداست در امام و پیشاپیش غضب رحمت است یک، رحمت می شود خَلْف، آن که امام است امامت را به عهده دارد دو، آن که خَلْف است مأمومیت را به عهده می گیرد سه، اگر جایی خدا بخواهد غضب بکند می بیند که رحمت چه دستور می دهد غضب غضب ناکانه نیست غضب رحیم است آن رحیم چون می خواهد رحمت بکند اینجا غضب می کند همان طوری که یک پزشکماهر وقتی می خواهد به این بیمار احسان بکند قلبش را می شکافد عمل می کند رحمت امام غضب است نه بیش از غضب شما این بیان نورانی حضرت سجاد «سلام الله علیه» که در صحیفه ی سجاده هست دعای شانزدهم صحیفه این است اوّلش این است «يَا مَنْ بِرَحْمَتِهِ يَسْتَبْغِي الْمُدْبِئُونَ وَيَا مَنْ إِلَى ذِكْرِ إِحْسَانِهِ يُفْزَعُ الْمُضْطَّرُّونَ وَيَا مَنْ لِحَيْفَتِهِ يَنْتَحِبُ الْخَاطِئُونَ يَا أَنْسَ كُلِّ مُسْتَوْحِشٍ غَرِيبٍ وَيَا فَزَجَ كُلِّ مَكْرُوبٍ كَنِيبٍ وَيَا غَوْثَ كُلِّ مَخْذُولٍ فَرِيدٍ وَيَا عَضُدَ كُلِّ مُحْتَاجٍ طَرِيدٍ أَنْتَ الَّذِي وَسَّعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا» این همان است که «رَحْمَتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» «وَأَنْتَ الَّذِي جَعَلْتَ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ فِي نِعْمِكَ سَهْمًا وَأَنْتَ الَّذِي عَفُوهُ أَعْلَى مِنْ عِقَابِهِ وَأَنْتَ الَّذِي تَسْبِيحِي رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» این از غرر تعبیرات این دعای شانزده است یعنی غضب او در نماز جماعت به رحمت او اقتدا می کند نه اینکه خدا عصبانی می شود می خواهد یک عده را به جهنم ببرد خب، این رنج دیده های در دنیا اگر تشفی قلب می خواهند وقتی می بینند ظالمین در جهنم اند اینها تشفی قلب «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ» یا برای تشفی قلوب مؤمنین است و اینها هم کيفر کار تلخشان را دارند می چشند رحمت او امام جماعت است و این مجموعه به امامت رحمت می گردد این طور نیست که کاری غیر رحیمانه باشد اگر کارهایی که زیرمجموعه ی رحمت است معلوم می شود به امامت رحمت دارند اقتدا می کنند به رحمتی که امام است اقتدا می کنند، اما کارهای غضبی خدا هم در همین نماز جماعت به امامت رحمت دارند اقتدا می کنند لذا وقتی وجود مبارک پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» را در همان دعای دوم می خواهد معرفی کند و نسبت به پیغمبر عرض ارادت کند در دعای دوم عرض می کند خدایا! «صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ» صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ وَنَجِيَّتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصَفِيَّتِكَ مِنْ عِبَادِكَ إِمَامِ الرَّحْمَةِ» او هم وقتی غضب می کند چون رحمت دستور می دهد غضب می کند نه اینکه نظیر انسان عادی رحمی داشته باشد غضبی داشته باشد حالا یا متعادل اند یا غضب بیش از رحمت است یا رحمت بیش از غضب خیر، غضب او برابر رحمت اوست لذا فرمود: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» خب اگر کسی بر تخت فرمانروایی نشسته و «الرَّحْمَنُ» است کَلِّ عَالَمٍ با رحمت دارد می گردد اگر کَلِّ عَالَمٍ به رحمت دارد می گردد اگر کسی ناامید بشود می شود کافر چرا یأس از رحمت خدا کفر است یک وقت است کسی می گوید من دیگر لیاقت آن را ندارم حالا لطف خدا هر چه هست این کفر نیست اما اگر کسی به جایی برسد بگوید پایان خط است دیگر در عالم کسی نیست مشکل مرا حل کند خب یقیناً کفر است دیگر مگر انسان مشککش چه هست چقدر نیاز دارد اگر به جایی برسد که بگوید پایان خط است دیگر کسی در عالم نیست مشکل من یا ما را حل کند خب یقیناً کفر است برای اینکه آن که دارد عالم را اداره می کند الرحمان مطلق است او مستولی عرش است. یک روایت نورانی است از وجود مبارک امام صادق بخشی از روایاتی است که در ذیل همین در تفسیر شریف کنزالدقائق از وجود مبارک پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» نقل می کند به تعبیر حضرت امیر «سلام الله علیه» وجود مبارک حضرت امیر می گوید کسی آمد یهودی از وجود

مبارک پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» سؤال می کند که چرا «الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ» مثلاً چهار ضلع دارد ولی آنکه از وجود مبارک امام صادق «سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ» نقل شده است این است که چرا کعبه، کعبه است کعبه را کعبه گفتند برای اینکه یک خانه ی مکعب شکل است چهارتا دیوار دارد و یک سقف دارد و یک کَف، خب اگر چهار دیواری به علاوه ی دو دیواری شد می شود مکعب دیگر این سؤال از حضرت امام صادق «سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ» کردند که چرا کعبه چهار دیوار دارد فرمود چون محاذی البیت، نه البیت المعمور، محاذی البیت المعمور است یا بیت معمور است بیت معمور چهار دیوار دارد بعد سؤال شد که چرا بیت معمور چهار دیوار دارد فرمود چون عرش چهار ضلع دارد، سؤال شد حالا چرا عرش چهار ضلع دارد فرمود: «لَأَنَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهِ الْإِسْلَامُ أَرْبَعَةٌ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» می بینید حرف از کجا تا به کجا سر در می آورد فرمود چون کلمات دین بیش از چهارتا نیست عرش روی چهار ضلع می گردد، بیت معمور روی چهار ضلع می گردد، کعبه روی چهار دیواری می گردد از کجا شروع کرده تا به کجا، مهندسی کعبه را بیت معمور تنظیم می کند، مهندسی بیت معمور را عرش تأمین می کند، مهندسی عرش را کلمات و تسیحات اربعه تأمین می کند این از بیان نورانی پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» است که در تفسیر کنزالدقائق آمده ولی آن را مرحوم مجلسی «رَضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِ» نقل کرده از وجود مبارک امام صادق از کعبه شروع می شود به هر تقدیر «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» حالا- آنچه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت یک، آنچه در سوره ی مبارکه ی «یونس» گذشت دو، گوشه ای از استیلا ی رحمانیت مطلق است در آنجا آمده که او «يَشْقَى اللَّيْلَ النَّهَارَ» خدای سبحان بر عرش مستقر شد زمین را، شب را، روز را اداره می کند که این گوشه ای از تدبیرات الهی است.

پاسخ: نه، برای کسی که با لسان قرآن آشنا باشد از محکّمات است ممکن است امام احمد بن حنبل که اهل بیت را _ معاذ الله _ گذاشته کنار بله برای او متشابهات باشد آخر اگر قرآن رقیقی دارد، رقیقی دارد، شقیقی دارد، ضمیری دارد و صاحب قرآن فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» یکی _ معاذ الله _ یکی را بگذارد کنار دیگری را که مفسّر اوست، مبین اوست، چاره ی اوست، حقیقت را بیان می کند گرفتار متشابه می شود دیگر او گذاشته کنار خودشان خواستند بفهمند نشد خب همین غزالی، فخر رازی از غزالی نقل می کند که امام حنبل فقط سه تا آیه را گفت فقط ما باید تأویل ببریم وقتی از ایشان سؤال کردند که «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» کیفیتش چیست؟ گفت ظاهر آیه معلوم است، سؤال مجهول است این آقا را بیرون کنید اینها چیست سؤال می کنی همین حرف را می زد خب، امام رازی از غزالی نقل می کند که امام حنبل گفت که ما فقط مأذونیم سه تا آیه را تأویل ببریم که آن هم ید الله هست و امثال ذلك و از منبر پایین آمده گفت که در روایت دارد که خدا شب جمعه نازل می شود پایین می آید «هكذا ينزل» این وهابیتی که می بینید همین است این حنبلیها که می بینید همین است هیچ توقع نداشته باشید که این معارف قرآنی را اینها خوب درست درک کنند برای اینکه مفسّر اصلی را گذاشتند کنار وقتی مفسّر اصلی را گذاشتند کنار خب چطور می شود قرآن را بفهمند. به هر تقدیر در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۵۴ به این صورت است «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» این زیر مجموعه ی آیه ی «طه» است چون «رب» زیر مجموعه ی «الرحمن» است آنجا سخن از «الرحمن» نیست در سوره ی مبارکه ی «یونس» هم آیه ی سه این است «رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» سخن از «الرحمن» نیست در سوره ی مبارکه ی «حدید» هم قریب به این مضمون است بنابراین ما متنی داریم چندتا شرح آنکه متن است «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» آنکه شرح است آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» است، آیه ی سوره ی «یونس» است، آیه ی سوره ی مبارکه ی «حدید» است و مانند آن، اگر «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» پس «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»، «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» با آن رحمت آن وقت با این رحمت اگر کسی خدای نا کرده ناامید بشود جا برای ناامیدی او نیست. خب، این رحمانیت مطلقه قدرت می خواهد فرمود بله دارد بله، ولی زمام را، تدبیر را خدا به دست قدرت نداد که هر کاری می تواند بکند قدرت بله باید داشته باشد دارد کار را به دست علم نداد که می داند این شخص خلاف کرده حالا تنبیهش کند کار را به دست عدل هم نداد کار را به دست رحمان داد بعضی از کارها را خدا می کند در قیامت که مقدور احدی نیست الآن ما در دنیا اگر کسی نسبت به ما بد کرده یا کسی نسبت به کسی بد کرده تا چه اندازه احسان ممکن است اگر زید نسبت به عمرو بد کرده خب چه اندازه عمرو نسبت به زید می تواند احسان کند یک مرحله این است که عفو کند، یک مرحله این است که اصلاً به روی او نیاورد، یک مرحله این است که اصلاً در هیچ جا مطرح نکنند، یک مرحله این است که کمال محبت و لطف بکند زندگی او را تأمین کند همه ی خواسته ها او را برآورده کند بیش از این دیگر مقدور نیست اما همین زیدی که نسبت به عمرو بد کرده هر وقت به فکر آن بدی می افتد شرمنده است آن عمرو مورد جفا بخواد این شرم و انفعال درونی زید جنایتکار را از بین ببرد مقدورش نیست چه کار بکند تنها کسی که مقدور اوست از یاد جانی ببرد که جنایت کرده است خداست همه ی این تبهکاران که توبه کردند و وارد بهشت می شوند اگر به یادشان بیفتد که بد کردند و نماز نخواندند خب شرم است دیگر در بهشت که جا برای عذاب نیست اصلاً این تائبین یادشان نیست که بد کردند، اصلاً این تبهکاران یادشان نیست گناه کردند این خداست برای اینکه او مقلب القلوب است دلها را می تواند از یاد آدم می تواند ببرد سهو و نسیان پر

برکت عطا بکند خب اگر تبهکاری یادش نباشد معصیت کرده مشرکی که توبه کرده یا حرّ، بالأخره حرّ هر وقتی آن صحنه یادش می آید شرمنده است دیگر در بهشت اصلاً یادش نیست که جلوی پسر پیغمبر را گرفته راحت، این کار از هیچ کس ساخته نیست فقط از ذات اقدس الهی ساخته است این خداست ما با این خدا سر و کار داریم «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» بخواید ملک و مالک باشد هست «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» بخواید علیم مطلق باشد هست «وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ» خب یقیناً می داند دیگر لذا نفرمود «یعلمه» فرمود: «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ» یک، «وَأَخْفَى» دو، پس جهر را به طریق اولی؟ می داند سه، اخفای از سرّ این است که برای خود آدم هم مستور است و این خدایی که روی تخت فرمانروایی نشسته است همه کمالات را داراست حالا ما دوتای آن را گفتیم. در سوره ی مبارکه ی «لقمان» آیه ی شانزده به این صورت آمده است فرمود: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا» آن صفت، آن خصلت، آن او ما شئت فسم «إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ» خیلی ریز باشد معلوم خداست ریزی حجاب نیست «فَتُكْنُ فِي صَيْخَرَةٍ» در درون سنگ باشد، در حجاب سنگ باشد سنگ حاجب نیست خدا می داند «أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ» در دورترین نقطه ی نظام کیهانی باشد دوری مانع نیست «أَوْ فِي الْأَرْضِ» زیر زمین باشد محجوب بودن یا تاریک بودن مانع نیست «يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» چرا، چون «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» اگر چنین خدایی دارد تدبیر می کند پس چیزی مستور نیست مالک و ملک هم که هست ولی از قدرت و از علم و از عدل به عنوان مأموم کمک می گیرد اما آنکه امام این تدبیر است رحمتی مطلقه ی اوست.

Your browser does not support the audio tag

طه (۱) مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَن يَخْشَى (۳) تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْمَأْرُضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَآ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَآ فِي الْمَأْرُضِ وَمَآ بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

در آغاز این سوره فرمود این کتاب برای آن نازل نشده است که شما خود را به زحمت بیندازید برابر حدّ معقول موظفی مردم را هدایت کنی که آن مصادیق سه گانه اش قبلاً گذشت. فایده ی اصلی که دارد تذکره است چون اصل مطالب را ما به مردم آموختیم یعنی وقتی گفتیم « نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » این روح الهی فجور و تقوا را ملهم بود این روح الهی که فجور و تقوا را خود خدا به اینها الهام کرد این به بدن تعلق گرفت تا تدبیر کند، اگر روح برای تدبیر بدن و تدبیر این نشئه نازل شده است باید ملهم باشد و خدا هم الهام کرد هم برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «روم» او را با فطرت الهی مفلور و مخلوق کرد هم برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «شمس» او را ملهم کرد پس آنچه را که ما از بیرون به انسان یاد می دهیم بازگشتش به تذکره است یادآوری است چیز جدیدی نیست « إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَن يَخْشَى » فواید فراوانی هم دارد که اگر آن فواید فراوان را ما جدای از تذکره بدانیم این حصر، حصر اضافی است و اگر زیرمجموعه ی تذکره مندرج بدانیم این حصر، حصر حقیقی است گرچه برای همه تذکره است لکن اهل خشیت که عالمان دین اند « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » آنها چون طرفی می بندند لذا فرمود: « إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَن يَخْشَى ». مسئله ی شقا در برابر سعد است سعد گاهی در مقابل نحس است گاهی اگر سعادت شد در مقابل شقاوت است هم سعاد معنای جامع دارد و مصادیق متنوع، هم شقا معنای جامعی دارد و مصادیق متنوع هیچ کدام مشترک لفظی نیستند آنچه انسان با ساعد انجام می دهد یعنی بین مچ و آرنج انجام می دهد می گویند مساعدت کرده است چه اینکه آنچه بین آرنج و دوش و شانه انجام می دهد یعنی قسمت عَضِد می گویند معاضدت کرده است غالب این کارها درباره ی خیر بود لذا می گویند مساعدت کرده، معاضدت کرده است و مانند آن، گاهی هم درباره ی شرّ به کار می رود نظیر تعاون که تعاون هم در خیر است « تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى » هم درباره ی شرّ است « وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ » مساعدت هم همین است، معاضدت هم همین است سعد هم همین است ساعد بودن هم همین است منتها غالباً در موارد خیر به کار می رود شقا هم از همین قبیل است اینها از سنخ مشترک لفظی نیستند چون لفظ در مفهوم استعمال می شود نه در مصداق، اگر در مصداق استعمال می شد چون مصادیق متعدّدند این چند معنا پیدا می کرد ولی چون لفظ در معنا استعمال می شود نه در مصداق، معنا واحد است آن جامع واحد است مصادیق کثیر و متعدّدند لذا سعد در برابر نحس، سعد در برابر شقاوت یک معنا دارد چه اینکه نحس و شقی و شقا و امثال ذلک هم یک معنای جامع دارد فقط مصادیق مورد استعمال دارد مثل خود عمل این «عین» و «میم» و «لام» گاهی در صحیحه است گاهی در حسنه مصادیقشان اختلاف فراوانی دارند اما این لفظ مشترک معنوی است یعنی مفهوم این یک واحد بیش نیست. خب، « مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَن يَخْشَى ».

پاسخ: این چندین بار، چندین بار یعنی چندین بار در طی این سی سال تقریبی بحث شد که آنجا الان به چه مناسبت این را مطرح کردید درباره ی جبر تفویض که بحث نیست شقی هم معنای خودش را دارد دیگر آنجا حضرت فرمود شاید برای سی امین بار یا چهلمین بار داریم ما این حدیث را معنا می کنیم مرحوم صدوق «رضوان الله علیه» وقتی که این را از حضرت سؤال می کنند وجود مبارک امام «سلام الله علیه» می فرماید «السعيد سعيدٌ في بطن امه» در روایت نیست «الشقی شقی فی بطن امه» در روایت است فرمود ذات اقدس الهی می داند این شخص با داشتن سرمایه یک، امکانات دو، و تطرق صحیح سه، همه ی امکانات را دارد ولی به سوء اختیار خودش به طرف باطل می رود «إنه سيعمل عمل الأتقياء» این معنای «الشقی شقی فی بطن امه» که نه سؤال ارتباطی به بحث دارد نه جواب خب.

«تَنْزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى» معمولاً در قرآن کریم خلقت سماوات بر ارض مقدم است الا مورد نادری که این جزء موارد نادر است نه اینکه در خلقت همیشه زمین بر آسمان مقدم باشد «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» در قرآن فراوان است خلق ارض و سماء که ارض مقدم بر سماء باشد در موارد نادری است که یکی از آن موارد نادر همین آیه است و گرنه معمولاً هر جا سخن از خلق است خلقت سماوات بر ارض مقدم است لذا فرمود: «خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى» به همین مناسبت هم «لَهُ مِا فِي السَّمَاوَاتِ» را مقدم آورده در این قسمت لَفّ و نشر مرتب نیست مشوش است اما در قسمتهای دیگر که «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» آنجا لَفّ و نشر مرتب است.

مطلب دیگر اینکه ذات اقدس الهی روی عرش فرمانروایی می کند عرش را همان طوری که هم از وجود مبارک پیغمبر از طریق ما امامیه و هم از وجود مبارک امام صادق «سلام الله علیهما» رسید چهارپایه عرش تسبیحات اربعه است یعنی «سبحان الله و الحمد لله و لا إله الا الله والله أكبر» خب این مکتب کجا با مکتب مشبّه و مجسمه و امثال ذلک کجا پایه های عرش از سنخ چوب و فلز و امثال ذلک نیست تسبیحات اربعه پایه عرش است دیگر عرش، عرش جسمانی نخواهد بود چهارتا پایه دارد پایه اش «سبحان الله» هست و «و الحمد لله» هست و «و لا اله الا الله» هست و «الله اکبر» خب اگر عرش معنایش این است ذات اقدس الهی مستولی بر اینهاست یعنی او برابر توحید و سبوح بودن و قدوس بودن و کبریایی دارد عالم را اداره می کند دیگر هرگز توهم نمی شود که منظور از این عرش _ معاذ الله _ تخت مادی است. با این بیان نورانی که ائمه مکرر فرمودند پایه های چهارگانه تخت تسبیحات اربعه هست دیگر سخن از تشابه این آیه مطرح نیست دیگر این آیه از این به بعد جزء محکّمات و شفاف و روشن است. سرّش این است که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، فرمود آیات قرآن دو قسم است آیه ی هفت سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» بعد هم فرمود: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» در حالی که تأویل او را الله می داند بالذات و به اهل بیت و اولیای الهی اعلام فرمود بالتبع خب، پس آیات متشابه با ارجاع به محکّمات می شود محکّمات پس فالبحث فی مقامین در مقام اول الآیات علی قسمین متشابه و محکم، مقام ثانی این است که المتشابهات بر جوعها الی المحکّمات تسیر المحکّمات، نتیجه ی این دو مقام همان است که در سوره ی مبارکه ی «هود» به این صورت بیان کرده است «الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» می گوید اصلاً ما در قرآن متشابه نداریم برای اینکه متشابه به محکّمات برمی گردد و می شود محکم لذا همه یعنی همه ی آیات قرآن می شود محکم «الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» پس متشابه ما نداریم و اگر در سوره ی مبارکه ی «زمر» سخن از تشابه است محکّمات قرآن هم متشابه است منتها نه متشابه به معنای اینکه چندتا احتمال دارد و معنایش روشن نیست یا غلط انداز است یا شبهه افکن است و مانند آن متشابه یعنی هماهنگ، همگون، هم آوا، هم سو، همتا، تمام آیات شبیه هم اند یک دست اند هیچ اختلافی در آن نیست همه به توحید دعوت می کنند آنکه در سوره ی مبارکه ی «زمر» فرمود: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي» فرمود سراسر قرآن متشابه است نه متشابه در برابر محکم، متشابه یعنی هماهنگ شبیه هم، نظیر هم، همسان، همتا، هم آوا، هماهنگ، هم گرا و اینهاست بنابراین آن تشابهی که در سوره ی مبارکه ی «زمر» بیان شده که «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي» ناظر به همین قسمت است آیه ی ۲۳ سوره ی مبارکه ی «زمر» این است «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ» شاهد اینکه منظور از این متشابه یعنی هماهنگ کلمه ی «مَثَانِي» است «مَثَانِي» که از مناسبت، از انثاست، از تشبه است این است اگر دو شیء بیگانه ای در کنار هم قرار نگیرند بیگانه باشند تشبه نیست حجری جنب انسان اینها تشبه نیست مگر به لحاظ جسم، تشبه را تشبه گفتند برای اینکه ثانی به اولی، اولی به دومی انثا دارد، انعطاف دارد، هماهنگ است، همگون است می شود تشبه اگر «ثانی عطفه» نبود که دیگر تشبه نیست الآن این ستونها را نمی گویند تشبه آن ستونهای هلالی که به هم گرایش دارند به هم بسته اند اینها ثانیین اثنین یکدیگرند و گرنه این یک ستون بیگانه است آن یک ستون بیگانه تا انثا نباشد، تا انعطاف نباشد، تا ثانی عطفه نباشد، تا همسو نباشد تشبه نیست فرمود سراسر قرآن مثنای، مثنای، مناسبت می شود مثنای، شبیه، شبیه، شبیه است می شود متشابه پس بنابراین این تشابهی که در سوره ی مبارکه ی «زمر» هست عین احکام است و آن تشابهی که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» است در مقابل محکّمات است با ارجاع متشابهات به محکّمات جمع بندی که بشود اول سوره ی مبارکه ی «هود» در می آید که «الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» خب.

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر بعد از ارجاع به «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» از يك سو، بعد از اینکه اهل بیت فرمودند چهارپایه او تسبیحات اربعه است از سوی دیگر، دیگر معلوم می شود مقام فرمانروایی است دیگر تخت در کار نیست.

پرسش:...

پاسخ: خب بله ابتدا یعنی قبل از رجوع به محکّمات برای بعضیها متشابه است آنهایی که حس گرایند خیال می کنند عرش همیشه تخت است جسمانی است اما آنهایی که عقل گرا هستند می دانند که مقام فرمانروایی را می گویند عرش بر عرش نشسته است با اینکه تختی هم در کار نباشد می گویند فلان کس بر تخت حکومت نشسته تختی در کار نیست این مقام فرمانروایی را می گویند تخت این چنین نیست که تختی باشد کسی روی تخت نشستهب اشد ولی آن که حس گراست بله برای او ممکن است متشابه باشد.

پرسش: بعضی روایات ح. اهل بیت مظاهر

پاسخ: خب مصادیقش درست است دیگر کرسی این طور است، عرش این طور است اینها از کرسی هم بالاترند برای اینکه «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» روح اینهاست و عرش و کرسی که «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» نیست اولین چیزی که ذات اقدس الهی خلق کرده است نور پیغمبر «علیه و علی آله الآلایف التحیه و الثناء» است چون آنها نور واحدند یک نور هست در حقیقت در این جهان که می آیند کثیر می شوند، می شوند چهارده نفر و گرنه آنجا «کلّهم من نور واحد» آن بر عرش مقدّم است بر کرسی مقدّم است این درست است خب.

پرسش:...

پاسخ: در سوره ی مبارکه ی «طلاق» فرمود: «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» اینکه در دعای فرج می گوییم «رَبِّ السَّمَاوَاتِ الْأَرْضِ وَ رَبِّ الْعَرْشِينَ السَّبْعِ» همین است یک بیان نورانی از امام رضا «سلام الله علیه» در ذیل آن آیه دوازده سوره ی «طلاق» هست که حضرت وقتی این آیه «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» را نام می برد دستان مبارکش را روی هم می گذارد می فرماید «ارض و سماء، ارض و سماء» آنجا که دارد «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» از آن جمع به دست می آید، خب.

ص: ۳۷۰

مطلب دوم اینکه از استیلا به استوا یاد کرده است اگر می فرمود «الرحمن علی العرش استولی؟» یعنی او مستولی است، او قاهر است، او سلطان عرش است این معنای روشنی دارد اما کسی که سلطان مقام عرش است مستولی بر مقام عرش است احاطه ی او و توجه او به نزدیکهای عرش بیش از احاطه و اشراف او نسبت به اشیای دور است ولی ذات اقدس الهی این چنین نیست نسبتش به جمیع اشیاء علی السواست گرچه اشیاء در ارتباط با او یکسان نیستند اینجا دو مطلب است یکی اینکه احاطه ی خدا، حضور خدا، علم خدا، قدرت خدا به جمیع اشیاء علی السواست این طور نیست که یکی را بهتر ببیند، یکی را کمتر ببیند، یکی را دورتر ببیند، یکی را نزدیک تر ببیند بر یکی قادر باشد بر یکی قادرتر این چنین نیست چون در حقیقت غیر متناهی اینها فرض ندارد.

مطلب دوم اینکه از این طرف تفاوت فراوان است یعنی بعضیها به خدا نزدیک اند بعضی از خدا دورند که این مطلب دوم باید بیان بشود توضیح داده بشود که چگونه این اضافه یک طرفه است الآن در صدد این هستیم که این «استولی؟» با «استوی؟» باید بیان بشود چه اینکه بیان شده اگر «استولی؟» می فرمود که «الرحمن علی العرش استولی؟» او مستولی است، مسلط است، سلطان بر عرش است این نمی فهماند که به جمیع اشیاء علی وزان واحد اشراف دارد اما وقتی گفته شد «اَسْتَوَى» یعنی به جمیع اشیاء علی وزان واحد متساویه الأطراف و الأقدام یکسان احاطه دارد و همین معنا همین بیانی که در دعای نورانی «عرفه» وجود مبارک امام سجاد «سلام الله علیه» هست در آغاز آن دعای نورانی «عرفه» امام سجاد در صحیفه ی سجاده که دعای ۴۷ است در جمله های همان اوایل این دعا به این صورت آمده است «أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَالْعَالِي فِي دُنُوِّهِ» این تعبیر معروف دان فی علوه و عال فی علوه از همین دعای عرفه گرفته شده او در عین حال که عالی است دانی است در عین حال که دانی است عالی است اگر در عین حال که دانی است عالی است در عین حال که عالی است دانی است احاطه ی آن حضرت به عرش و کرسی مانند احاطه ی خدا به فرش است هیچ فرقی ندارد چون جمیع اشیاء نسبت به آن حضرت و جمیع اشیاء علی السواست و اما از این طرف تفاوت زیاد است یک عدّه جزء مقرّبین اند یک عدّه «يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» سرّ تفاوت هم این است که در اضافه های مادی و جسمی تساوی و تشابه از دو طرف هست یعنی اگر جسمی به جسم دیگر نزدیک بود او هم نزدیک است شیئی زماناً به زمان دیگر نزدیک بود آن زمان هم به این زمان نزدیک است در مسئله ی زمان و زمین تساوی دو طرف برقرار است اما در اضافه های معنوی ممکن است الف به باء نزدیک باشد و باء از الف دور، اگر بخواهیم از باب تشبیه معقول به محسوس برای این یک اضافه ی غیر متشابه مثالی ذکر بکنیم همان تمثیل أعمأ و بصیر است بصیر به أعمأ خیلی نزدیک است چون کاملاً او را می بیند احاطه دارد اعمأ از بصیر دور است او که نمی بیند که خبری ندارد بنابراین یک انسان بینا احاطه ی نزدیکی دارد به کور ولی انسان کور احاطه ی دور دارد خبر ندارد که اصلاً کنار او هست یا کنار او نیست ذات اقدس الهی که «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» بکلّ شیء از همان کلّ شیء نزدیک تر است در عین حال یک عدّه «يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» در عین حال دارد که «فَبَعِيداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» و مانند آن، بنابراین استیلا با استوی؟ همراه است برای اینکه ذات اقدس الهی نسبتش به جمیع اشیاء علی السواست.

پرسش:....نسبت به .. یک طور است یا نسبت به علت قریبش اقرب است.

پاسخ: نه خیر، در جریان تبارد علل اگر این عللها محدود باشند هر علتی نسبت به معلول خودش نزدیک تر از علت بالاست اما اگر آن علل نامتناهی بود ما بعد از اینکه تسلسل باطل شد به سرآغاز علل رسیدیم نمی فهمیم که خدا در آنجاست می فهمیم وقتی تسلسل باطل شد به مقصد رسیدیم خدا را آنجا پیدا نمی کنیم وقتی تسلسل پیدا شد می فهمیم کسی هست که سلسله جنبان است خدا به معلول نه تنها از علت بلاواسطه اش نزدیک تر است به معلول از خود معلول نزدیک تر است این همان مطلبی بود که عرض می شد که برای اکثری مخاطبان روشن نشد که ملائکه می گویند «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» الآن هم یقین داریم برای خلیفها قابل حل نیست خدا به ما از ما نزدیک تر است، خدا به ما از قلب ما نزدیک تر است چنین خدایی است وقتی بالا رفتیم خدا را آنجا پیدا نمی کنیم می فهمیم حقیقتی است این سلسله را دارد می جنباند این دعای نورانی ابوحمزه ثمالی و سایر ادعیه اینها به ما می فهماند اینها در فلسفه نیست اینها در دعاست اینکه وجود مبارک امام سجاد در دعای ابوحمزه ثمالی به خدا عرض می کند خدایا هر چه بخواهم می توانم بخواهم به من اجازه ی گفتگو دادی «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بغيرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي» اینکه نمی خواهد _ معاذ الله _ شفاعت را انکار کند اینکه نمی خواهد بگوید واسطه ای در کار نیست خودشان فرمودند تو سل بجوید واسطه در کار است شفاعت در کار است اما برای اینکه ما که کوریم به بصیر نزدیک کند و گرنه آن بصیر به ما به شفا و به شفاعت شافعان از همه نزدیک تر است یک راه میان بُری ما همیشه داریم شفاعت حق است اما راه منفصل نیست «و آخر من يشفع أرحم الراحمين» است آن «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» به ما از شفعاى ما نزدیک تر است این دعای ابوحمزه آن را می خواهد بگوید که نمی خواهد _ معاذ الله _ شفاعت را انکار کند عرض می کند خدایا «كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بغيرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي» نه اینکه شفاعت باطل است یعنی تو اگر بخواهی بدون شفیع هم مشکل ما را حل می کنی برای اینکه تو به ما از شفعاى ما نزدیک تری این طوری هم هست. خب، این خدا می شود مستوی یعنی نسبتش به جمیع اشیاء علی السواست.

پاسخ: بله، کور واسطه می خواهد عصاکش می خواهد او واسطه نمی خواهد که واسطه برای قابل است نه برای فاعل، فاعل را در همان دعای ابو حمزه مشخص کرده بالأخره کور واسطه می خواهد یا نمی خواهد «لا تعمل ابصار ولكن تعلم في الصدور» این چشمی که در دل هست و این چشم دل که کور است بالأخره یک بصیر می خواهد یا نه، بصیر اهل بیت اند که دست آدم را می گیرند به جایی می رسانند او واسطه نمی خواهد او اذن می دهد که وسائط وساطت کنند ولی این کور واسطه می خواهد که عصاکش او را به عهده بگیرد خوب.

فرمود: «لَهُ مَيَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَيَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» این نظیر همان می شود که اگر کل موجودات همین طورند تنها انسان نیست که بگوید «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» که آیه ی ۶۴ سوره ی مبارکه ی «مریم» بود که بحثش گذشت که «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» مستحضرید که همه ی این مباحث در فصل سوم است آن فصل اول و دوم دوتا منطقه، منطقه ی ممنوعه است یعنی هویت مطلقه که مقام ذات است کلاً ممنوع است، صفات ذات که عین ذات است اکتناش کلاً ممنوع است همه ی بحثها در وجه الله هست و فیض الله هست و «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است و امثال ذلك «لَهُ مَيَا فِي السَّمَاوَاتِ» یک، «وَمَا فِي الْأَرْضِ» دو، نه تنها «ما بین الأرض و السماء» ما قبل السماء و ما بعد السماء «وَمَا بَيْنَهُمَا» یعنی فی متن السماء ما قبل الأرض و ما بعد الأرض «وَمَا بَيْنَهُمَا» یعنی متن الأرض این چنین نیست که «بَيْنَهُمَا» یعنی هوا که بین آسمان و زمین است «وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» خوب، چون هم مدبر عالم است هم مربی انسان است همان طوری که نسبت به کل جهان تکویناً احاطه دارد نسبت به انسان هم تکویناً احاطه دارد «وَإِنْ تَجَهَّزُوا بِالْقَوْلِ فَيَنْهَئِهِ يَعْلمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» چنین خدای قدیر، چنین خدای علیم این مستولی بر عرش است به اسم الرحمان آن وقت الرحمان دارد عالم را اداره می کند او برابر عدل اداره نمی کند چون اگر برابر با عدل اداره کند کار بسیاری از ماها مشکل است در این دعاها غالباً می خوانیم «إلهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک» اگر او برابر عدل با ما رفتار کند خوب هر گناهی کردیم باید کیفر بدهد دیگر اما با فضل که رفتار کند با احسان که رفتار کند با رحمت و گذشت رفتار کند امید نجات هست بعد برهان اقامه می کند چرا او خالق ارض و سماست یک، چرا او مستولی بر عرش است دو، چرا او مالک و ملک سماوات و ارض و «وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» است سه، چهار، پنج چرا او عالم به جهر و سرّ و اخفاست شش و هفت و هشت برای اینکه «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوست، همه کمالات را هم داراست «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» این تقدیم خبر بر مبتدا هم مفید حصر است این اسم هم به معنای علم نیست صفت مشبّهه و امثال ذلك را هم می گویند اسم، اسمای حسنا منحصرأً برای خداست غیر خدا کسی اسمای حسنا ندارد غیر خدا یا اسم قبیح دارد یا اسم حسن، اسم أحسن برای خداست فقط، چون اسم سه قسم است یا قبیح است نظیر ظالم، جائر، فاسق، عاصی، عاق و مانند آن خائن اینها اسمای قبیح اند یا حسن اند مثل عالم، قدیر، عادل، مُقْسِط، مُحِب اینها اسم حسن اند خدا نه تنها اسم قبیح ندارد اسم حسن هم ندارد برای اینکه اسم حسن متناهی است این حُسنی؟ مؤنث أحسن است که أفعل تفضیل است او أحسن اسما را دارد حقیقت نامتناهی علم نامتناهی برای اوست، قدرت نامتناهی برای اوست هیچ کمبودی در او نیست قدرت نامتناهی، حیات نامتناهی، علم نامتناهی، در اسمای فعلیه جود نامتناهی، عدل نامتناهی، احسان نامتناهی، عفو نامتناهی، اینهاست پس او منزّه از اسمای قبیح است یک، مقدّس از اسمای حسن است دو که فرق سُبُوح و قدّوس هم همین است او مسَبَّح از اسمای قبیح است «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» در آن بحث گذشت

که سَبَّوح و قَدَّوس مرادف هم نیستند او منزّه از اسما و اوصاف قبیح است یک، مقدّس از اسمای کامل است دو، صاحب اسمای اکمل است سه، «لَهُ الْأَسْمَاءُ» بی که نامتناهی است أحسن الأسماء فقط برای اوست دیگران یا اسم قبیح دامنگیر آنهاست یا اسم حَسَن نه اسم أحسن.

ص: ۳۷۳

پاسخ: مصداق اند دیگر کلمات تامه اند مصداق آنها، مظهر آنها در عالم امکان اهل بیت اند دیگر.

چند آیه در همین زمینه گذشت یکی در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود آیه ی ۱۱۰ که فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» گرچه برخیها احتمال دادند در خلال کلمات هم گذشت که «لَهُ» به آن «أَيًّا» برمی گردد ولی آنچه قبلاً تقویت شده بود این بود که «لَهُ» به ذات برمی گردد هر چه بخوانید چه بگویید الله چه بگویید الرحمن خدای سبحان دارای اسمای حسناست یک بحث مبسوطی در ذیل آیه ی ۱۱۰ سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» برای مردم حجاز الله شناخته شده بود، الرحمن شناخته شده بود اما به عنوان اینکه ما رحمان را پرستیم به عنوان اینکه رحمان ربّ ماست شناخته شده نبود نه اینکه اصل رحمان برای آنها شناخته شده نبود در سوره ی مبارکه ی «فرقان» که بحثش به خواست خدا خواهد آمد آیه ی ۵۹ و ۶۰ سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ» اول فعل را ذکر کرد بعد فاعل را «فَسَأَلْ بِهِ خَبِيرًا * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ» ما رحمان را به عنوان ربّ نمی شناسیم تا برای او سجده کنیم به عنوان معبود نمی شناسیم معبود ما همین بتهایی هستند که «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا» نه اینکه اصل الرحمن به گوش اینها نخورده باشد ممکن هم هست بعضی از قبایل حجاز مکه از رحمان خبر نداشته باشند ولی غالباً از رحمان باخبر بودند نظیر الله و همچنین در سوره ی مبارکه ی «اعراف» جریان اسمای حسنا گذشت که در آنجا فرمود خدای سبحان دارای اسمای حسناست آیه ی ۱۸۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» این عصاره ی بحث درباره ی اسمای حسنا که تفصیلش در آیه ی ۱۸۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» و ۱۱۰ سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت و این حصر هم دلیل است برامطالب گذشته و هم دلیل است برای مطالب آینده.

مهم ترین بحث این است که ما این اسمای الهی را که درک می کنیم فقط نقص را و عیب را زائل می کنیم که بازگشت این اسمای حسنا به معنای سلویه است خدا عالم است یعنی «لیس بجاهل»، خدا قادر است یعنی «لیس بعاجز» یا نه، یک معنای ثبوتی را درک می کنیم کمال را درک می کنیم این کمالها هم عین هم اند هم عین ذات اند چند نظر هست این بحث علامه طباطبایی «رضوان الله علیه» در المیزان را ملاحظه فرمایید گرچه به عنوان بحث روایی ذکر شده ولی مناسب بود که این را یک بحث مستقلاً به آن بدهند یک عنوان مستقلاً به آن بدهند یک بحث روایی دارند ذیل همین آیات روایات فراوان نقل می کنند چندین بحث عمیق کلامی را در همین بحث روایی ذکر می کنند که آیا اسمای حسنا ی الهی که برای خداست به معنای نفی نقص و عیب و امثال ذلك است یا معنای ثبوتی دارد شما ببینید مرحوم صدوق «رضوان الله علیه» در کتاب شریف توحید وقتی اسمای الهی را ذکر می کنند بیانی دارند کتاب توحید مرحوم صدوق از کتابهای قیم ما امامیه است خدا حشرش را با انبیا و اولیا قرار بدهد این پدر و پسر خیلی همت کردند مرحوم صدوق «رضوان الله علیه» در صفحه ی ۱۴۸ همین کتاب شریف توحید صدوق ذیل باب ذات صفات الأفعال بعد از اینکه نوزده روایت را از اهل بیت «علیهم السلام» نقل کردند این چنین می فرماید: «قال محمد بن علی مؤلف هذا الكتاب» رضی الله عنه «إذا وصف الله تبارك و تعالی؟ بصفات الذات فإنما ننفی عنه بكل صفه منها ضدها» ما وقتی خدا را به اوصاف ذاتی موصوف می کنیم بازگشت ائصاف خدا به صفات ذات، نفی ضد آنهاست یعنی «متی؟ قلنا إنه حی نفینا عنه ضد الحیاه و هو الموت» «حی» یعنی «لیس بمیت»، «و متی؟ قلنا الله إنه علیم نفینا عنه ضد العلم و هو الجهل و متی؟ قلنا إنه سمیع نفینا عنه ضد السمع و هو الصیم» یعنی کبری «و متی؟ قلنا بصیر نفینا عنه ضد البصر و هو العمی؟ و متی قلنا عزیز نفینا عنه ضد العز و هو الذله و متی قلنا حکیم نفینا عنه ضد الحکمه و هو الخطأ و متی؟ قلنا غنی نفینا عنه ضد الغنی؟ و هو الفقر و متی؟ قلنا عدل نفینا عنه الجور و الظلم و متی قلنا حلیم نفینا عنه الأجل و متی؟ قلنا قادر نفینا عنه العجز» برهان مسئله این است ببینی اینکه مرحوم شیخ مفید با همه ی احترامی که برای مرحوم صدوق قائل است می گوید شما محدثید چرا وارد مسائل کلامی می شوید همین است اگر مرحوم مفید نمی بود مگر کسی ممکن بود، جرأت می کرد نسبت به مرحوم صدوق چنین اعتراضی بکند خب مفید است او هم محدث است هم متکلم است هم مفسر است هم فقیهی نامور است فقط مفید بود که می توانست اعتراض بکند که این چه حرفی است می زنی شما فقط حدیث نقل کن شما آن کتاب مقالات مرحوم مفید را خواندید دیگر تقریباً صد عقیده مرحوم صدوق دارد عقایدنا این است، این است زیر همه ی اینها مرحوم مفید آب بسته که نه خیر این نیست عقیده ما شیعه، چیز دیگر است «و لو لم نفعل ذلك أثبتنا معه أشياء لم تزل معه» ما اگر بگوییم خدا علیم است یعنی علم دارد معلوم می شود غیر از خدا یک چیز دیگر هم قدیر است خب این یعنی صفت عین ذات نیست صفت زائد بر ذات است فاصله گرفتن از علوم عقلی و پرهیز از روایات عقلی همین نتیجه را می دهد می گوید ما اگر بگوییم خدا قدیر است و معنای ثبوتی داشته باشد «إنه قدیر» به معنای «لیس بعاجز» نباشد معلوم می شود غیر از خدا یک چیز دیگر هم هست به نام قدرت غیر از خدا چیزی هم هست به نام علم در حالی که مفهوماً غیر هم اند مصداقاً عین هم اند آن صفت اگر زائد بر ذات باشد می شود غیر او این بیان نورانی حضرت امیر در اولین خطبه ی نهج البلاغه این است که دوتا برهان اقامه می کند می فرماید کسی حق ندارد خدا را وصف بکند با اینکه همه ی این خطبه ها وصف خداست به چه دلیل کسی حق ندارد منظور چیست یعنی وصف زائد بر ذات چرا، برای اینکه فرمود: «فمن وصفه فقد قرنه لشهادة كل صفه أنها غير الموصوف و شهادة كل موصوف أنه غير الصفه» این دوتا شاهد عادل کجا شهادت می دهند اگر وصف عین موصوف باشد موصوف عین وصف باشد شهادتی در کار نیست اگر وصف زائد بر موصوف باشد هر دو شهادت به غیر می دهند اگر الف زائد بر باء باشد باء می گوید الف غیر من است الف می گوید من غیر باء هستم اما اگر اینها مفهوماً غیر هم و

مصدقاً عین هم باشند دیگر شهادت نمی دهند که این دوتا برهانی که در اولین خطبه ی نهج البلاغه هست نشان می دهد که حضرت می فرماید صفات خدا عین ذات اوست «لشهادة کلّ صفهٍ أنّها غیر الموصوف و شهاده کلّ موصوفٍ أنّها غیر الصفه» آن فکر رایج آن روز را دارد رفع می دهد اگر مرحوم صدوق هم مثل مرحوم مفید وارد بحثهای کلامی می شد این حرف را نمی زد می فرماید: «و لو لم نفعّل ذلك أثبتنا معه أشياء لم تزل معه» نه، صفت عین ذات است مفهوماً غیر هم اند مصداقاً عین هم اند شما الآن یک الف بسیطی را فرض کنید که من جمیع الجهات بسیط است بعد می گوئیم این الف موجوداً این الف مخلوق لله، این الف مصنوع الله، این الف مقدور الله، این الف معلول الله، این الف معلوم الله این پنج، شش تا مفهوم را که بر الف بسیط من جمیع الجهات حمل کردی یعنی الف از جهتی مخلوق است و از جهت دیگر معلوم و از آن جهت که معلوم است مخلوق خدا نیست _ معاذ الله _ یا نه، همه ی این الفاظ متکثره و همه ی این مفاهیم متعدده یک مصداق دارد حیثیتش هم واحد است نه تنها مصداقاً واحدند حیثیت صدقشان هم واحد است معنای حیثیت صدق واحد باشد این است که این مفهوم در همان سپهر ذهن که می خواهد روی مصداق بنشیند در آن آسمان می شود یکی یکجا می نشیند یک وقت است کسی عالم هاشمی است دوتا لفظ است دوتا مفهوم است یک مصداق است ولی دوتا حیثیت صدق است علمش چیز دیگر است سیادتش چیز دیگر گرچه یک شخص است می گوئیم هذا عالم، هذا عادل، هذا هاشمی اما مصداقها، حیثیت مصداق فرق می کند در مسئله ی اینکه الف بسیط مخلوق هست، معلول هست، معلوم هست، مرزوق هست، مسموع هست، مصنوع هست همه ی اینها الفاظ متعدّد، مفاهیم متعدّد ولی مفاهیم وقتی می خواهند روی مصداق بنشیند در همان سپهر ذهن یکی می شوند و یک فرودگاه دارند برای اینکه الف بسیط است جایشان یکی است اما وقتی گفتیم «هذا رجلٌ هاشمی عادل» سه تا مفهوم است سه تا مسیر دارد سه جا می نشیند منتها این شخص یکی است اگر گفتیم الف بسیط مخلوق خداست و آن مفاهیم را بار کردیم _ معاذ الله _ این نیست که از جهتی مخلوق است از جهتی معلوم است این که نیست که همین معنا که در نقص هست در کمال به طریق اولی؟ ذات اقدس الهی علیم، قدیر تعجب در این است با اینکه مرحوم صدوق همین مطلب بلند را در همین کتاب نقل کرده خب چون روی آن بحث نشده فقط نقل کرده به این مطلب عنایت نفرمود در صفحه ی قبل یعنی صفحه ی ۱۴۶ این روایت که از غرر روایات ماست هشام بن سالم وارد محضر امام صادق «سلام الله علیه» می شود.

پرسش:...

پاسخ: یک جهت است بله.

پرسش:...

پاسخ: واحد می شود چون مفهوم، هر کدام به اندازه ی ظرف خاصّ اند با هر ظرفی از این اقیانوس ما آب بگیریم این اقیانوس آبهای فراوانی دارد اما این مفهوم این کاسه بیش از این نمی تواند بگیرد ما این الفی که پنج، شش جهت در آن جمع است مفهوم مصنوع را بخواهیم بگیریم این مصنوع، معلوم یا معلول را نشان نمی دهد این یک کاسه ی محدود است که به اندازه ی خودش از آن گرفتیم دوباره با کاسه ی دیگر می رویم می بینیم می شود از آن یک چیز در آورد چندتا مفهومی را از مصداق واحد که بسیط است می شود گرفت نعم، یک مفهوم را از چند متباین نمی شود گرفت «لأنّ معنی واحداً لا یتترع ممّا له توحد ما لم یقع» اما چند مفهوم را از یک حقیقت که این مفاهیم مختلف اند نه مخالف می شود انتزاع کرد.

به هر تقدیر هشام بن سالم می گوید من وارد محضر امام صادق شدم چون هشام را وجود مبارک امام صادق حوزه را توزیع کرد بعضیها کلام، بعضیها را فقه، بعضی رجال، بعضی درایه، بعضی تفسیر شاگردانش را توزیع کرد تخصّصی، هشام بن سالم از آن قدرهای شاگردان امام صادق بودند وقتی که وارد شدند حضرت مستقیماً از هشام می پرسد «أتنتع الله تعالی؟» آیا خدا را وصف می کنی همین وصفی که وجود مبارک حضرت امیر در خطبه ی اول دارد کسی حق ندارد خدا را وصف بکند «من وصفه فقد قرّنه»، «أتنتع الله سبحانه و تعالی؟» هشام بن سالم عرض می کند که «نعم» بله من خدا را وصف می کند «قال» علیه السلام «هات» خدا را وصف بکن ببینم چطور خدا را وصف می کنی حالا دو به دو هستند دیگر «فقلت هو السميع البصير» گفتم خدا سمیع است، بصیر است «قال» علیه السلام «هذه صفة يشترك فيه المخلوقون» خب اگر خدا سمیع بصیر است انسان هم که سمیع بصیر است، ملائکه هم که سمیع بصیرند فرقشان چیست؟ هشام عرض می کند که شما چگونه خدا را وصف می کنی؟ «قلت فكيف تنتعته» شما خدا را چطور وصف می کنی حضرت فرمود من نمی گویم او سمیع است می گویم او سمع است که خیال نکن مشتقی هست و ذاتی است و له المبدأ بعد از اینکه فهمیدی او سمع است بگو این سمع قائم به ذاتش سمیع بذاته می گویم او بصر است او نور است نه تیر او حیات است نه حی حضرت فرمود من اگر بخواهم وصف بکنم خدا را «فقال» علیه السلام «هو نورٌ لا ظلمه فيه و حیاتٌ» نه حی که شما بحث بکنی مشتق ذات در آن معتبر است یا نه، بعد از اینکه فهمیدی این حیات قائم به ذات است «هذا حیاتٌ هذا حیٌّ» حی یعنی چه؟ یعنی «من قام به الحیات» این حیات به خودش قائم است دیگر پس هذا حیٌّ «نورٌ لا ظلمه فيه و حیاتٌ لا موت فيه و علمٌ لا جهل فيه» نه «علیم» بعد از اینکه فهمیدیم که این علم قائم به ذات است می گویم «علمٌ لا جهل فيه»، «و حقٌ لا باطل فيه» هشام بن سالم می گوید «فخرجت من عنده» علیه السلام و أنا أعلم الناس بالتوحيد» این برکت اهل بیت است خب مرحوم مفید آمده در این فضا آن کتاب کلامی را نوشته مرحوم صدوق با اینکه همین روایات را نقل کرده در صفحه ی بعد می بینید صفات اثباتی خدا را به صفات سلبی برمی گرداند متأسفانه وضع حوزه بر تعطیل است درس و بحث ثواب یک روضه را ندارد که آدم مثلاً بگوید ما ثواب کلّ ثواب این بحثها را به پیشگاه وجود مبارک امام حسن ما تجلیل را در این می دانیم که تعطیل بکنیم حالا این طور اعلام شده متأسفانه ولی با اینکه معلوم نیست روز هفتم شهادت امام حسن باشد یا میلاد وجود مبارک.

پرسش:...

پاسخ: نه، منظورم این است که این به اندازه ی یک روزه خوانی ثواب دارد.

پرسش:...

پاسخ: به این شرط که ثوابش را به روح مطهر هم امام کاظم «سلام الله علیه» هم امام مجتبی «سلام الله علیه».

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۵ تا ۱۲ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۴

Your browser does not support the audio tag

(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُتِدَى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲))

چون سوره ی مبارکه ی «طه» مثل سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مطالب اصلی سور مکی اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوت و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق است اول مسئله ی توحید را اجمالاً مطرح فرمودند بعد درباره ی نمونه ای از نبوت عام سخن فرمودند تا بحثهای اصول دین را تکمیل کنند. فرمودند این کتاب از طرف کسی است که حقیقت جهان در اختیار اوست کسی که حقیقت جهان در اختیار اوست او همان طوری که رب جهان است رب انسان هم هست و انسان از آن جهت که یک موجود متفکر و مختار و قانون مند است مُقَنَّ قواین انسانی هم باید الله باشد برای اینکه آن که آفرید باید پروراند این تنزیلاً برهان آن است که ذات اقدس الهی باید مربی باشد. بعد فرمود کل جهان را او بر اساس رحمت اداره می کند این بیان نورانی که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است و همچنین از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل شده است که پایه های چهارگانه عرش خدا همین تسیحات اربعه است دیگر هر گونه توهم تشبیه و تجسیم و تجسد زدوده می شود فرمود چون کلمات اسلامی چهارتاست «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر» عرش خدا هم چهار پایه دارد پس معلوم می شود سخن از پایه های فلزی و چوبی و امثال ذلک نیست «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى».

ص: ۳۷۷

پرسش: استاد این به چه معناست؟

پاسخ: «استوی» یعنی نسبتش به جمیع اشیاء علی السواست.

پاسخ: یعنی خدای سبحان با توحید با تسبیح با تکبیر با تحمید دارد جهان را اداره می کند اشیای ماسوای خدا ناقص اند محتاج به مکمل اند آن مکمل هم فقط خداست و لاغیر و آن مکمل هم باید منزّه از هر نقص باشد برای اینکه اگر خودش ناقص باشد که ناقص مشکل ناقص را حل نمی کند، محتاج مشکل محتاج را حل نمی کند پس او باید مسبّح و منزّه و مقدّس از هر نقص و عیب باشد و چون نیاز جهان را و انسان را برطرف می کند و در برابر هر رفع نیاز و احسانی باید سپاسگزاری کرد پس او حمید مطلق است چرا «الحمد لله» برای اینکه همه ی نعم هستی را او دارد می دهد خب منعم را باید حمد کرد، چرا او مسبّح است برای اینکه او اگر محتاج بود که نمی توانست حاجت ماسوا را برطرف کند، چرا فقط او را تحمید و تسبیح بکنیم برای اینکه غیر از او کس دیگر نیست، چرا او را باید تکبیر بگوییم برای اینکه او کوچک نیست من کلّ شیء اکبر نیست برای اینکه «اکبر من أن یوصف» است این دوتا روایتی که در بعضی از سالهای گذشته طبق نقل مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) این دوتا روایت را خواندیم در کتاب صلوات در باب ذکر در معنای «الله اکبر» بابتی مرحوم صاحب وسائل عنوان کرده در آن باب از امام (علیه السلام) سؤال می کنند که «الله اکبر» یعنی چه، یا در یک روایت خود حضرت (سلام الله علیه) از راوی سؤال می کند که «الله اکبر» یعنی چه، عرض می کند که «الله اکبر من کلّ شیء» فرمود شما این را اکبر تفضیلی گرفتید، شیئی گرفتید اشیاء هستند کبیرند و خدا می شود اکبر، مگر غیر از خدا چیزی هست که کبیر باشد تا خدا اکبر از او باشد «أکان سمّت شیء» خب حالا شما «الله اکبر» را به این معنا گرفتید که خدا از آسمان و زمین اکبر است خب آن وقتی که آسمان و زمین نبود الله اکبر نبود یا بود، بود یعنی الله اخیراً اکبر شده یا در ازل اکبر بود اگر در ازل اکبر بود خب در ازل چیزی نبود لا- صغیر و لا- کبیر تا خدا اکبر از او باشد عرض کرد پس چه بگوییم، فرمود نگو «الله اکبر من کلّ شیء» فرمود معنای «الله اکبر» این است که «الله اکبر من أن یوصف» خدا بزرگ تر از آن است که کسی او را وصف بکند این دوتا روایت را که از غرر روایات ماست مرحوم صاحب وسائل در کتاب صلوات در باب ذکر در باب معنای «الله اکبر» ذکر فرمود خب، اینها که خیال می کنند «الله اکبر» یعنی خدا از هر چیزی بزرگ تر است معنایش این است که تازگی خدا «الله اکبر» شد خب آن وقتی که چیزی نبود «الله اکبر» بود یا نبود خب این را باید اهل بیت بگویند اینکه به ذهن کسی نمی آمد که این دوتا روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل می کند اینها را بیگانه ها که نگفتند که اینها را اصحاب حضرت فکر می کردند دیگر، شاگردان حضرت بودند که خیال می کردند «الله اکبر» یعنی «الله اکبر من کلّ شیء» فرمود خب حالا اخیراً این طور شد قبل از اینکه شیء باشد چطور مگر چیزی در آنجا هست تا خدا از او بزرگ تر باشد، بنابراین او در ازل اکبر بود در لا- یزال هم اکبر است، در ازل سبّوح بود در لا یزال هم سبّوح است، در ازل محمود بود در لا یزال هم محمود است و در ازل «لا- اله الا الله» بود در لا- یزال هم همین است این پایه های چهارگانه باعث پیدایش عرش است و اگر گفته شد «قلب المؤمن عرش الرحمن» چون قلب مؤمن هم با تسبیحات اربعه دارد دور می زند و گرنه آن قلبی که در او خیلی از چیزها باشد دیگر قلب مؤمن نیست سابقاً حرمت این الفاظ محفوظ بود، حرمت این عناوین محفوظ بود بزرگان در کتابهایشان داشتند «حکمه عرشیه» این حکمت عرشیه نه یعنی مطلب عمیق است مطلب بلند است خب هر مطلب عمیق را نمی گفتند حکمت عرشیه آن مطلبی که ذات اقدس الهی به خود آنها القا کرده باشد و جزء فناوری و نوآوری این شخص باشد یک، چون «قلب المؤمن عرش الرحمن» است دو، این حکیم یا این فقیه یا این اصولی از این مطلب عمیق یاد می کرد می گفت حکمه العرشیه سه، الآن شما می بینید هر مطلب بلندی ولو دیگری گفته باشد آدم می گوید معنی عرشیه است خب به شما چه آن مطلب بلند را آن

کسی که «قلب المؤمن عرش الرحمن» او درک کرده شما عرش را حمل و نقل می کنید اگر قلب، عرش رحمان باشد باید که چهارپایه اش کلمات اربعه باشد اگر کلمات اربعه و تسیحات اربعه اساس قلب او بود چنین قلبی می شود عرش الرحمان آن گاه مطالبی که ذات اقدس الهی به این قلب القا می کند می شود حکمت عرشی، پس «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و چون وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خلیفه ی تام و مظهر اسم اعظم ذات اقدس الهی است و الله «عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» «بما أنه الرحمن» وجود مبارک پیغمبر هم همین طور است شده «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» اگر «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» است آن مسئله ی «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ مُسْتَمِرٌّ اسْت»، «لَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» مستمر است، «بِالْمُؤْمِنِينَ رِؤُوفٌ رَحِيمٌ» مستمر است، «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ» مستمر است برای اینکه خاصیت رحمت این است اما آن معنا که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مثلاً این قدر روی پا می ایستاد که پایش ورم کرد یعنی مثلاً فشار می آورد بر خودش روی یک پا می ایستاد آن شاید درست نباشد البته در اثر زیاد ایستادن ممکن است پا متورم بشود بعد انسان روی سینه پا بایستد به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اما از اول بخواهد به خودش سخت بگیرد به عنوان ریاضت غیر دستوری آن روا نیست ولی خب خیلی روزه گرفتن، خیلی نماز گذاشتن آنها ممکن است مصداق داشته باشد اما کار غیر معقول منسوب نیست.

پرسش:...یعنی خود نماز ذکر الله اکبر است یا نه، ذکر الله اکبر

پاسخ: اگر اضافه ی ذکر به فاعل باشد معنای خاصّ خودش را دارد یعنی «ذکر الله عبده أكبر من ذکر العبد إياه» اما اگر نه، اضافه ی ذکر به الله اضافه ی مفعول باشد یعنی اگر شما نماز را به عنوان ذکر اقامه کردید که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» آن روح نماز از بدن نماز بالاتر است چون فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» اگر کسی صلاتش بدون ذکر بود ساهی از صلات بود این نه اضافه ی به فاعل را دارد نه اضافه ی به مفعول را آنجا که فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» این شخص که این چنین نیست تا بشود ذکر الله اضافه ی مصدر به مفعول و اگر اضافه ی مصدر به فاعل باشد این مشروط به ذکر انسان است می فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» ذکر خدا که ذکر به فاعل اضافه می شود «ذکر الله أكبر من ذکر العبد إياه» پس اگر کسی ساهی از صلات بود این ذکر الله درباره ی او صادق نیست نه از باب اضافه ی مصدر به فاعل نه از باب اضافه ی مصدر به مفعول خب، «الرَّحْمَنُ عَلَي الْعَرْشِ اسْتَوَى» و قلب پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این چنین بود لذا برای همه که فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَاهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ» این نگرانی را داشت «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» اگر کُلّ ماسوا ملک و مُلک خداست معلوم می شود که عرش خدا پایه ی چوبی ندارد برای اینکه چوب و فلز و همه ی اینها را بعداً خدا خلق کرد خدا روی عرش روی مقام فرمانروایی به عنوان الرحمان مُستوی و مستولی و سلطان بود و شروع کرد به خلق کردن خدا بعداً أجراء را آفرید بعداً اشیاء را آفرید دیگر نمی شود تختی فرض کرد که از چوب یا غیر چوب باشد که خود این آیه دلیل است بر اینکه این عرش مقام، مقام فرمانروایی است خصوصیتش را آن دو تا روایت نورانی که یکی در همین موسوعه ی کلمات أعظم که به برکت انقلاب و خونهای پاک شهدا بعد از انقلاب نوشته شده این چهارده جلدی که موسوعه کلمات رسول أعظم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است در اینجا جمع آوری شده اهل سنت این کار را کردند کلمات حضرت را جمع کردند از طریق خودشان اما برای ما شیعه ها کلمات حضرت از طریق خودمان به صورت موسوعه دائرهالمعارف چهارده جلدی اخیراً چاپ شد در اینجا وجود مبارک حضرت فرمود کلمات الهی، تسیحات اربعه چهارتاست لذا عرش چهار پایه دارد از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هم همین معنا رسیده است خب از خود آیه با این تحلیل به کمک روایات برمی آید برای اینکه کُلّ ماسوا را خدا خلق کرده اگر کُلّ ماسوا را خدا خلق کرده پس عرش او عرش تخت یا فلز و امثال ذلک نیست دیگر چون فلز و تخت و اینها بعدها خلق شده «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى».

پرسش: در جای دیگر عرش را بعد از ...

پاسخ: آن برای مقام تدبیر است مقام مدبّر بودن است چون ربوبیت بعد از خالقیت است و گرنه اصل اینکه ذات اقدس الهی بخواهد خلق بکند آن قبل از خلقت آسمان و زمین است هر جا سخن از ربوبیت است بعد از خلقت است اینجا چون خلقت را اول ذکر فرمود ربوبیت را بعد ذکر کرده « تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى * الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » اینجا هم همین کار را کرده منتها اینکه فرمود: « اسْتَوَى » برای اینکه آن ارض و سماء برای اوست اگر ارض و سماء برای اوست و نسبتش به جمیع ارض و سماء علی السواست معلوم می شود تختش دیگر چوبی و فلزی و امثال ذلک نیست دیگر.

خب، مطلب دیگر اینکه اسمای حسناى ذات اقدس الهی را ما چگونه بفهمیم فرمود: « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى » این اسمای حُسنا « الْأَسْمَاءُ » که جمع محلاً به الف و لام است و به صورت مبتدأست و مبتدای مؤخر است مفید حصر است برای اینکه این « لَهُ » مقدم شده برای افاده ی حصر. مشکل مردم حجاز این بود که اینها چون مشرک بودند کلماتی که داشتند کلمات تجسّمی، تجسّیدی و مانند آن بود، الفاظی که ملحدان و مشرکان و مادّیین به کار می بردند این الفاظ برای معانی محسوس و مادّی وضع شده بود سمع، بصر، دیدن، آمدن، گفتن، عالم شدن، ادراک کردن، جزا دادن همه ی این کلمات مدالیل مادّی دارد وقتی دین آمده اینها را درباره ی ذات اقدس الهی به کار برد اینها به چند گروه تقسیم شدند آنها که نپذیرفتند که از حوزه ی دین خارج اند آنها که پذیرفتند که پیرو اهل بیت (علیهم السلام) بودند به مقصد رسیده اند آنها که پذیرفتند و پیرو نبودند به دو گروه تقسیم شدند وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) وقتی وارد ایران شدند در مرز مرو و طوس مستقر شدند آنجا دیگر شده حوزه ی علمیه هر جا امام زمان باشد حوزه ی علمیه آنجاست آن روز که وجود مبارک امام باقر و صادق (سلام الله علیهما) در مدینه بودند امام زمان آنجا بود و حوزه ی علمیه مدینه وقتی هم که وجود مبارک حضرت امیر قبلاً به عراق آمدند حوزه ی علمیه مستقر شد در کوفه و امثال کوفه، وقتی وجود مبارک امام رضا به مرو آمدند اینجا شده حوزه ی علمیه آن روز مسائل رسمی همین مسائل کلامی و اعتقادی بود بخشی هم مربوط به فقه و اینها بود یعنی این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود: «انما العلم ثلاثة» و همچنین امام صادق (سلام الله علیه) که فرمود: «انما العلم ثلاثة آیه محکمه او فریضه عادله و سنّه قائمه» این در خراسان در مرو در حضور امام هشتم رسمی بود یعنی رشته هایی بود که بعضیها در آیه محکمه کار می کردند بعضی در فریضه عادله بعضی در سنّت قائمه که حالا آن روایت را می خوانیم. مشرکان که نپذیرفتند و اینها خیال می کردند که وقتی گفتند الله و الرحمان شده شرک مشرکان به یکدیگر می گفتند که این کسی که مدّعی نبوت است ما را از شرک بر حذر می دارد خودش _ معاذ الله _ مشرکانه حرف می زند گاهی می گوید الله، گاهی می گوید الرحمان آیه نازل شد که « قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى » این شرک نیست اینها هم اسمای حسناى آن حقیقت واحد محض اند، پس آنها که نپذیرفتند از حوزه ی بحث بیرون اند آنها که پذیرفتند و گفتند _ معاذ الله _ «حسبنا کتاب الله» اینها به دو گروه انحرافی تقسیم شدند آنها که پذیرفتند و گفتند «حسبنا الثقلان الكتاب و العتره» فرقه ی ناجیه شدند که حرف آنها مشخص است که چیست، آنها که اهل بیت را رها کردند یک عدّه گرفتار شدند این الفاظ را به همین معانی ظاهری حمل کردند مبتلا به تشبیه شدند مجسّمه در آمدند و مانند آن خدا سمیع است، خدا بصیر است، یا خدا نازل می کند، «دان فی علوه» نازل می شود در شب جمعه همین معنای جسمانی معنا کردند شدند مشبّهه، مجسّمه و مانند آن. آنها که دیدند این با جسمیت سازگار نیست گفتند ما این الفاظ را به کار می بریم و چه

کار داریم معنای اش چیست معانی اش را تفویض می کنیم به خدا، علمش را به اهلش واگذار می کنیم ما نمی دانیم معنای سمیع و بصیر چیست ولی معنای سمیع و بصیر به همین معناست که او می فهمد چگونه می فهمد، سمع یعنی چه، بصر یعنی چه، علم یعنی چه، قدرت یعنی چه، نمی دانیم او قادر است یعنی عاجز نیست، او عالم است یعنی جاهل نیست همین، اما علم خدا، قدرت خدا، سمع و بصر خدا چیست ما نمی دانیم این تفویض است، تنزیه است که با تعطیل همراه است. گروه سوم آمدند گفتند که ما این کلمات را می فهمیم معنای ثبوتی اش را می فهمیم، معنای سلبی اش را می فهمیم تلفیقی از اثبات و نفی داریم. بیان ذلک این است که اینها به راهنمایی ائمه (علیهم السلام) به این نتیجه رسیدند که این الفاظ برای ارواح معانی یا مفاهیم عامه وضع شد مثلاً میزان مسئله ی قلم، مسئله ی چراغ، مصباح و امثال ذلک از همین قبیل است که گاهی نمونه هایش در روایات هست. آن روزی که بشر مصباح را، سراج را وضع کرد هرگز قمر را نمی گفتند سراج « وَدَاعِيًا اِلَى اللّٰهِ بِاُذُنِهِ وَسِرَاجًا مُّبِينًا » یا قمرأ کذا و کذا سراج بشر اولی همین بود که مقداری چوبها را شب می سوزاندند از شعله ی این هیزمها استفاده می کردند چراغشان همین بود کم کم پی و امثال ذلک را به کار بردند، کم کم تکامل پیدا کرد به صورت شمع در آمد، کم کم به صورت فانوس در آمد، کم کم به صورت چراغ گرسوز و لامپها و اینها در آمد بعد شده برق، سلاح هم همین طور است آن اوایل مهم ترین سلاحی که اول چوب بود، کم کم شمشیر بود، کم کم زره بود، کم کم سپر بود، الآن شده بمب اتم این کلمه ی سلاح، این کلمه ی سراج، این کلمه ی مصباح، این کلمه ی میزان مگر ترازویی که بشر اولی داشت نظیر ترازوهای فعلی است این کلمه ی قلم آن نی هایی که به کار می بردند با قلم خودنویس فعلی یا امثال ذلک که فرق فراوان دارد آیا لفظ برای مصداق وضع شد یا طبق رهنمود ائمه (علیهم السلام) لفظ برای مفهوم وضع می شود یک، مفهوم بر مصداق منطبق می شود دو، لفظ با مصداق کار ندارد لفظ با مفهوم کار دارد، اگر مصداق مادی است اگر مصداق تفاوت پیدا کرد تدرج پیدا کرده مفهوم، شدت و ضعف پیدا نکرده مفهوم، مفهوم است قلم یعنی وسیله ی نوشتن، چراغ یعنی وسیله ی روشن کردن، ترازو یعنی وسیله ی سنجیدن یک روز با قفان و امثال ذلک بود الآن با دستگاههای مدرن است، چراغ یک وقت طور دیگر بود، سلاح یک وقت طور دیگر بود، پس مطلب اول این است که لفظ برای مفهوم است نه برای مصداق، دوم آن است که مفهوم بر مصداق منطبق است سخن از استعمال نیست سخن از حقیقت و مجاز نیست لفظ مادامی که در مفهوم استعمال می شود حقیقت، لفظ را که در مصداق به کار نمی برند که مصداق هر گونه تحوّل پیدا کند آسیبی به آن مفهوم عام نمی رساند این دو تعبیر دارد می گویند الفاظ برای روح معنا وضع شد یا نه، الفاظ برای مفهوم عام وضع شد اسلام که آمده همین کلمات سمیع، همین کلمات بصیر، همین کلمات علیم، قدیر همین کلمات رایجه را دیگر لغتی وضع نکرده همینها را درباره ی الله به کار برده که او خلق می کند، او حرف می زند، او می نویسد، « كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ » است، « قَالَ اللّٰهُ »، « أَنْزَلَ » هست و مانند آن. چون این چنین است و کم کم فرمودند این الفاظ برای آن روح معنا یا مفهوم عام وضع شد مصداق دخالتی ندارد خصوصیت مصداق عوض می شود نه اینکه مفهوم کم و زیاد شده باشد لذا لفظ اگر بگوییم «الله سمیع»، «الله بصیر» حقیقت است با اینکه «بصیر لا بجارحه، سمیع لا بجارحه» این بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است که فرمود: «وَ الْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَهٍ وَ نَصَبٍ وَ السَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ وَ الْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلِهِ وَ الشَّاهِدِ لَا بِمَمَاسَّهِ وَ الْبَائِنِ لَا بِتَرَاحِي مَسَائِفِهِ» و مانند آن همین است این خصوصیات در مصداق دخیل است نه در مفهوم و لفظ در مفهوم به کار می رود نه در مصداق بنابراین تحوّل مصادیق آسیبی به حقیقت بودن استعمال نمی رساند ممکن است بعضیها بگویند که این مفهومی که وضع شده است موضوع له است حتماً مفهوم مادی است بعد در مفهوم غیر مادی به کار رفته با قرینه، کم کم در اثر کثرت استعمال وضع ثانوی پیدا کرده حقیقت تعینی پیدا کرده و مانند آن این هم مُحتمل هست ولی راه اولی آن است. ائمه (علیهم

السلام) فرمودند اگر الفاظ برای ارواح معانی وضع شد و معانی عامه وضع شد ما معنای سمع را می فهمیم می خواهید شما اکتناه پیدا کنید بله، اکتناه صفات باری تعالی ممکن نیست اما معنای علیم، معنای قدیر، معنای سمیع، معنای بصیر، معنای « کَتَبَ»، معنای « قَالَ»، معنای « أَنْزَلَ»، معنای « نَزَلَ» همه را ما می فهمیم هر کسی به اندازه ی خودش. در بین این آرای سه گانه رأی سوم که برای اهل بیت است وجود مبارک امام رضا ترجیح داد همان طوری که در جریان جبر و تفویض فرمود جبر باطل است تفویض باطل است «لا- جبر و لا- تفویض بل أمرٌ بین الأمرین» اینجا هم فرمودند «لا- تشبیه و لا- تنزیه بل أمرٌ بین الأمرین» بگوئید سمیع و بصیر است یعنی _ معاذ الله _ شبیه انسانها سمیع و بصیر است که این تشبیه خدا به مخلوق است و تجسیم است و باطل، بگوئید ما هیچی نمی فهمیم فقط الفاظ را به کار می بریم علمش را به اهلش واگذار می کنیم این یک تنزیه مذمومی است این تنزیه تعطیلی است بخواهید اثبات کنید با نفی این حق است بگوئید سمیع است می شنود اما لا بجارحه، حرف می زند اما لا بلسان همین بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبِنْدَاءٍ يُسْمَعُ» و مانند آن از همین قبیل است گوشه ای از این را شما در کتاب شریف توحید مرحوم صدوق در باب مسائل توحیدی آنجا ملاحظه می کنید صفحه ی ۱۰۱ توحید مرحوم صدوق «باب أنه عزّ وجل ليس بجسم و لا- بصورة» حدیث دوازده این است هشام بن ابراهیم می گوید که «قال العباسی قلت له» یعنی ابی الحسن عباسی می گوید من به وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) عرض کردم «جعلتُ فداك أمرنی بعض موالیک أن أسئلك عن مسئلة» بعضی از دوستان و اولیای شما به من گفتند که من وقتی حضور شما رسیدم شما را از مطلبی سؤال کنم. حضرت امام هشتم فرمود: «و من هو؟» چه کسی به تو گفت، «قلت الحسن بن سهل» چون بالأخره سائل باید معلوم بشود که حضرت بدانند که چطور باید جواب بدهد، حضرت فرمود خب حسن بن سهل درباره ی چه چیزی سؤال کرد «فی أی شیء المسئلة؟ قال قلت فی التوحید» حسن بن سهل به من گفت وقتی حضور شما رسیدم درباره ی توحید ذات اقدس الهی از شما سؤال بکنم مسئله ی روز خراسان این بود یعنی یکی از مسائل روز این بود مسئله ی امامت هم همچنین، «قال و أی شیء من التوحید» خدای سبحان اسمای حسنا ی فراوانی دارد این کدام مسئله را می خواهد سؤال بکند «قال یسألک عن الله» حسن بن سهل به من گفت که از شما بپرسم که آیا خدا جسم است یا جسم نیست «یسألک عن الله جسمٌ أو لا، فقال لی» همین عباسی می گوید وجود مبارک امام رضا به من فرمود: «إنّ للناس فی التوحید ثلاثة مذاهب» مردم در خداشناسی سه روش دارند «مذهب اثباتٍ بتشبیهِ» یعنی او سمیع است، بصیر است همان طوری که انسان سمیع و بصیر است _ معاذ الله _ «و مذهب النفی» که خدا سمیع است یعنی کَر نیست، خدا بصیر است یعنی کور نیست، خدا قدیر است یعنی عاجز نیست همین، چگونه علم دارد ما به اهلش واگذار می کنیم «و مذهب اثباتٍ بلا تشبیه» جمع بین هم است سمیع است اما با ابزار و آلات نه، بصیر است اما با شبکه چشم نه، «و مذهب اثباتٍ بلا تشبیه» بعد فرمود: «فمذهب الاثبات بتشبیهِ لا یجوز» آن اولی باطل است، «و مذهب نفی لا یجوز» دومی هم باطل است «و الطريق فی المذهب الثالث اثبات بلا تشبیه» راه سوم این است که بگوئیم خدا بصیر است اما لا بجارحه، سمیع است لا بازار و مانند آن بنابراین راه برای اسمای حسنا ی الهی جمع بین تشبیه و تنزیه است نه تشبیه محض نه تنزیه صرف آن تنزیه به تعطیل برمی گردد خدا علم دارد یعنی این حقیقت نزد او حاضر است اما از سنخ وجود ذهنی و امثال ذلك نیست و مانند آن.

بیان سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) حَقُّش این بود که این را به عنوان یک بحث فلسفی یا بحث کلامی و مانند آن مطرح بفرمایند اما الآن اینجا در ضمن بحث روایی این را حتماً، حتماً یعنی کمتر از آن بحثهای تفسیری نیست ایشان بحث دقیقی دارند این روایت را ندیدم آنجا ذکر بفرمایند ولی مذاهب سه گانه را ذکر می کنند که بسیاری از اصحاب، بسیاری از تابعین، بسیاری از تابعینِ تابعین گرفتار مذاهب اول و دوم بودند این اهل بیت اند که مردم را روشن کردند تشبیه صِرف باطل است، تنزیه صرف باطل است، جمع بینهما باطل است نظیر اینکه جبر باطل است، تفویض باطل است امر بین الأمرین حق است. پرسش:...

پاسخ: نه، چون دارد اینکه بصیر است یعنی نفی می کند به اینکه جاهل نیست خب «إِنَّ فِي النَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَ مَذَاهِبٍ» یعنی موخِّد هستند منتها سه روش دارند آنکه می شود الحاد اگر کسی الله را _ معاذ الله _ نفی بکند دیگر موخِّد نیست کسانی که موخِّدند خدا را به وحدانیت قبول دارند اسمای حسناى او را با سه مذهب تبیین می کنند یا تشبیه صِرف است یا تنزیه محض است یا تلفیق بین تشبیه و تنزیه است.

خود وجود مبارک امام هشتم (سلام الله علیه) هم در صفحه ی ۳۴ و ۳۵ همین توحید مرحوم صدوق وقتی دارد سخنرانی می کند «یتکلم بهذا الكلام عند المأمون فى التوحيد» ایستاده سخنرانی کرده امام هشتم «ثم قال أول عبادة الله معرفة وأصل معرفة الله توحيدة و نظام توحيد الله نفى الصفات عنه» یعنی صفات زائد چرا، «لشهادة العقول أن كل صفه و موصوف مخلوق و شهادة كل مخلوق أن له خالق» همین بیانی که در خطبه ی اول حضرت امیر (سلام الله علیه) است بعد فرمود: «فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا إياه و خيد من اکتنه و لا حقيقته أصاب من مثله و لا به صدق من نهاه» کسی که برای خدا حد قائل بشود «و لا - صمد صمد من أشار إليه و لا - إياه أنا من شبهه و لا تزلل من بعضه و لا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم فى سواه معلول» بارها به عرضتان رسید این بیان نورانی حضرت امام رضا مشابهنش البته در نهج البلاغه هست این به مراتب، به مراتب یعنی به مراتب از آن «لا - تنقض اليقين» علمی تر است، عمیق تر است «لا - تنقض اليقين» را با شش، هفت سال درس خواندن می شود فهمید اما قانون علیت را شما الآن بخواهی طرح بکنی چهل، پنجاه تا اشکال نفس گیر جلوی شماست مگر می شود قانون علیت را به این آسانی فهمید چطوری تسلسل را آدم باطل کند، اقسام تسلسل چیست، براهین صدیقین چیست، «كل قائم فى سواه معلول» یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات اوست علت نمی خواهد هر چیزی که هستی او عین ذات اوست علت می خواهد علت یعنی چه، اقسام علت یعنی چه، به چه دلیل متناهی است اینها نفس گیر است می گویند نه، تجربه کنید این مسئله ی استصحاب را طلبه ی پنج، شش سال درس خوان حل می شود اما شما ببینید شفای الهیات و حرفهای اسفار را هر کسی نمی فهمد اینها همین طور مانده در کتابها اگر پیغمبر فرمود، اگر وجود مبارک امام صادق (علیهم آلاف التحية و الثناء) فرمودند: «طلب العلم فريضة» گفتند چه بخوانید، گفتند آیه محکمه بخوانید، فريضة عادله بخوانید، سنت قائمه بخوانید ما گفتیم آیه محکمه فقه و اصول، فريضة عادله فقه و اصول، سنت قائمه هم فقه و اصول شده وضعی.

پاسخ: خب همین است دیگر اگر آن را هم کسی بخواهد معنا کند آن هم چندین سال درس می خواهد آن «بک عرفتک و أنت دللتی علیک» چندین سال درس می خواهد ادعیه مهجور است، حُطَب مهجور است، خطابه ها مهجور است این بیان نورانی امام هشتم که فرمود: «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهِ مَعْلُومٍ» این فاصله ی علمی فراوان با «لا تنقض اليقين بالشك» دارد یا «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» دارد در نهج البلاغه هم البته هست «بُصِنِعَ اللَّهُ يَسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعَقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتَهُ وَ بِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ خَلْقَ الْخَلْقِ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ» می فرماید بین خدا و شما هیچ حجابی نیست مگر خود شما البته این مسبوق به فرمایش نورانی ابی ابراهیم کاظم هم هست ما در حجابهای مادّی حاجب داریم و محجوب داریم و محجوبٌ عنه الآن این دیوار بین ما و اطراف کسی که پشت دیوار است فاصله است ما محجوبیم این دیوار حاجب است آنها محجوب عنه یا آنها محجوب اند دیوار حاجب است ما محجوب عنه بین ما و دیگری یک حاجب فاصله است اما بین ما و خدا غیر فاصله نیست حجاب بین ما و خدا خود ماییم آن بیان نورانی امام کاظم این است که «فقد استتر بغير سترٍ مستورٍ واحتجب بغير حجابٍ محجوبٍ ليس بينه سبحانه تعالى؟ و بين خلقه حجابٌ غير خلقه» یعنی بین زید و خدای زید خود زید فاصله است اگر آن بزرگوار گفت «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیزد» همین است اینجا هم وجود مبارک امام هشتم می فرماید خَلْقٌ بَيْنِ خَالِقٍ وَ خُودِش حِجَابٌ اسْتَأْذَنَ خُودِش رَأْسَهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ» که این خلق «حجابٌ بینه و بینهم و مباينته إياهم مفارقتهم و ابتداء إياهم دليلٌ على أن لا ابتداء له» چون او «خَالِقٌ كُلِّ شَيْءٍ» دیگر اگر «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» هر چه مصداق شیء است مخلوق اوست پس دیگر نمی شود فرض کرد تختی باشد و فلزّی باشد و چوبی باشد و میخ داشته باشد برای اینکه اینها شیء اند و مخلوق او هستند و او قبل از مخلوق بوده پس قبل از تخت بوده دیگر قبل از میخ و چوب و نجّار و اینها بوده دیگر در روایات هم عرش را معنا کرده که مقام فرمانروایی است او حامل ندارد، او حاوی ندارد، او مکان ندارد، او زمان ندارد و مانند آن.

Your browser does not support the audio tag

(اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵)

بعد از اینکه نام مبارک الرحمان را بردند و معمولاً در این گونه از موارد مهم در کنار نام الرحمان، الله است چه اینکه در کنار نام الله هم الرحمان مطرح است که «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» بعد از اینکه فرمود رحمان بر عرش فرمانروایی مستولی و مستوی است فرمود این رحمان همان الله است که همه ی اسمای حسنا برای اوست نتیجه این می شود که «الله علی العرش استوی» نتیجه این خواهد شد که «الأسماء الحسنی؟ علی العرش استوت» یعنی از مقام فرمانروایی اسمای حسنا دارند حکم می رانند این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه اسم یعنی سیمه و نشانه این بحث معروف که می گویند اسم عین مسماست یا نه، از همین کتابهای اهل معرفت به علوم دیگر سرایت کرده منظور آنها از اسم آن مرحله ی چهارم است نه مراحل سه گانه ی قبلی این الفاظ را که ما تلفظ می کنیم اینها اسما هستند برای آن مفاهیم این یک، آن مفاهیم اسما هستند برای حقایق خارجیه این دو، مثل عرش، فرش، انسان، نبی، ولی، وصی این حقایق خارجیه مظاهرند برای اسمای الهی که می گوئیم فلان پیغمبر مظهر فلان اسم است که وجود مبارک پیغمبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم) مظهر اسم اعظم است این چهار، در فصل چهارم بحث می شود که آیا اسم عین مسماست یا نه، یعنی آن حقایق خارجیه که انبیا و اولیا و فرشتگان و عرش مظهر آن هستند آنها می گویند اسمای الهی آنها آیا عین مسما هستند یا نه، بعضی می گویند نه، بعضی می گویند عین آنها هستند من وجه و غیر آنها هستند من وجه آخر این دو، یعنی این دومی در فصل چهارم مطرح است. مسئله ی سوم آن است که در این دعاها که عرض می کنیم خدایا تو را به فلان اسم قسم می دهیم که «إِذَا دُعِيتَ بِهِ لِلْأَرْضِ فَتَحْتَ» تو را به فلان اسم قسم می دهیم که به وسیله ی آن آسمانها شکاف برمی دارد، تو را به فلان اسم قسم می دهیم که درهای بهشت باز می شود اینکه در دعای «ندبه» یا در بعضی ادعیه به خدا عرض می کنیم تو را به اسمی قسم می دهیم که «إِذَا دُعِيتَ بِهِ لِلسَّمَاءِ كَذَا و لِلْأَرْضِ كَذَا و لِلجَنَّةِ كَذَا و لِلنَّارِ كَذَا» این راجع به آن حقایق خارجیه که مرحله ی چهارم است. مسئله ی پنجم یا مسئله ی چهارم این است که در همین دعای «کمیل» می گوئیم «بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ كُلَّ شَيْءٍ» این ناظر به آن فصل چهارم است نه ناظر به اسما نه ناظر به مفاهیم نه ناظر به مصادیق اسما بلکه ناظر به آن حقایقی که منشأ پیدایش مصادیقی هستند که این مصادیق مورد تطبیق مفاهیمی است که آن مفاهیم مدلول این الفاظ است پس اگر کسی شنید که سخن از اسم عین مسماست یا نه، باید بداند که دستی از دور دارد در فصل چهارم مطرح است «و بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ كُلَّ شَيْءٍ».

مرحله ی پنجم یا مطلب پنجم آن است که می گویند اگر کسی اسم اعظم بلد بود خیلی از مشکلات حل می شود یا مثلاً عاصف گوشه ای از اسم اعظم بلد بود وجود مبارک حضرت امیر بخش وسیعی از اسم اعظم بلد بود این معنایش این نیست که کسی این لفظ را گفته یا آن مفهوم را فهمیده به ذهن آورده این بتواند تخت بوالقیس را از یمن به فلسطین بیاورد به طرّفه عین این طور نیست که عالم بشود بازیچه که با لفظ جابه جا کردن یا با مفهوم زنده ای را مُرده کردن این چنین باشد کار به آن حقیقت وابسته است آن هم بازیچه نیست که هر کسی بگوید من با آن حقیقت رابطه پیدا کردم، بنابراین آن اسما که از او به عنوان مفاتیح غیب یاد می شود لله است کلید غیب همان اسمای الهی است که در این دعای «ندبه» و امثال ذلک می گوئیم با فلان اسم بهشت را باز می کنی، با فلان اسم زمین را اداره می کنی، با فلان اسم آسمان را اداره می کنی و مانند آن، و این اسمهای تو عالم را پُر کرده اند آنها می شوند مفاتیح غیب یعنی کسی بخواهد به عالم غیب علماً راه پیدا کند یک، عملاً راه پیدا کند کارگشایی بکند باید به آن اسم برسد و این اسمها که مفاتیح غیب اند عندالله اند تا کسی عنداللهی نشد از آن اسما برخوردار نیست اینکه ائمه (علیهم السلام) می فرمایند ما از اسمای الهی باخبریم علم اسما نزد ماست راجع به آن مرحله ی چهارم سخن می گویند این اسمای حسنا در عرش الهی مستقرند که پایه های چهارگانه ی عرش میخ و سنگ و چوب و فلز نیست همین تسبیحات اربعه است هم از وجود مبارک پیغمبر رسید هم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیهما) که تسبیحات اربعه پایه های چهارگانه ی عرش خداست خب.

پاسخ: بله، آنها هست دیگر به دلیل اینکه ضمیر جمع مذکر سالم آورد « ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ » نه « عَرَضَهَا » « وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ » خب.

فرمود: « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى » اینها روی عرش الهی اند اینها دارند عالم را اداره می کنند.

مطلب بعدی این است که در مواردی دیگر اسم، سَمِّه علامت آن مسماست ما اگر شنیدیم که فلان کس را می گویند عالم چون منظور از این اسم، صفت است که لایشرط بشود علم می شود صفت، عالم می شود اسم یکی قابل حمل است یکی قابل حمل نیست اگر آن صفت بعدها ملا-حظه بشود می شود وصف، اگر با تعین ذات ملا-حظه بشود می شود اسم، ما اگر می گوئیم فلان شخص دانا است برای اینکه صفت علم را بر او حمل می کنیم از اینکه گفتیم «زید عالم» این سَمِّه و علامت و نشانه ی آن است که زید دارای علم است حالا یا کسب کرده یا به او دادند بالأخره این وصف برای او حاصل شد چون این وصف برای او حاصل شد او شده عالم، اما درباره ی ذات اقدس الهی چون ذات، هویت مطلقه است علم به او قائم است او دلیل بر وصف است نه اینکه وصف دلیل بر او باشد ما اگر بخواهیم بگوئیم خدا عالم است نه برای اینکه وصف علیم در کتاب و سنت برای او ثابت است چون حقیقت نامتناهی است علم را داراست نه چون علیم درباره ی او وارد شده است پس علم را داراست او سَمِّه و علامت وصف است نه اینکه وصف علامت این باشد که او دارای این صفت است ما چون ذاتاً خالی از این کمالاتیم این علیم یا وصف دیگری که به ما دادند این سَمِّه و علامت است که ما به این وصف متصف شدیم وگرنه ذاتاً خالی بودیم از این، اما ذات اقدس الهی که هویت نامتناهی و بسیط محض است خود این هویت مایه علم و قدرت و حیات و سایر کمالات دیگر است که از ذات پی به وصف می بریم نه از وصف به اتصاف ذات راه پیدا بکنیم چون خداست علیم است نه چون علم دارد علیم است خب، لذا « لَهُ الْأَسْمَاءُ » همان طوری که « له ما فیال ارض »، « لَهُ الْأَسْمَاءُ » نه اینکه اسم از خارج برای او ثابت شده باشد چنین خدایی فرمانروای عالم است.

پرسش: درباره ی شرک آنجا می فرماید: « مَا تَحْتَ الثَّرَى » ولی نمی فرماید «ما فوق السماوات» نمی توانیم استنباط کنیم که «ما فوق السماوات» همان عرشى است که در آیه قبل فرمود.

پاسخ: ممکن است برای اینکه در تعبیرات دیگر از آنها «ما فیهنّ وما بینهنّ» آمده چون سماء دیگر حدی برای او ندارد این سماوات سبع جزء سماء دنیاست حدی برای او ذکر نشده زمین را ممکن است انسان ارزیابی بکند ولی برای سماء حدی ذکر نشده در هیئتهای پیشین می گفتند که این ستاره های هفت گانه ی سیّار که اخیراً بعضی بر آنها اضافه شده اینها در آسمانهای هفت گانه اند یعنی قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل این ستاره های سیّار هفت گانه از آسمان اول تا آسمان هفتم اند و دلیل این تقدّم و تأخّرشان هم خسوف و کسوف است چون این یکی حاجب آن یکی است معلوم می شود پایین تر است آن یکی محجوب به این یکی است معلوم می شود بالا-تر است آنها که نرفته بودند با سفینه ی فضایی ببینند کدام بالا-تر است کدام پایین تر است در رصدخانه های طولانی از راه خسوف و کسوف می فهمیدند که این یکی که هر وقت جلو قرار بگیرد نمی گذارد نور آن به ما برسد معلوم می شود این به ما نزدیک تر است این پایین تر است از راه خسوف و کسوف می فهمیدند که کدام به ما نزدیک تر است کدام از ما دور تر است.

پرسش: سماوات در قرآن مادّی اند یا ...

پاسخ: حالا- همین بحث می شود. اینها این طور می گفتند و ستاره های ثابت را که سیّارات نبودند اینها را می گفتند در آسمان هشتم است آسمان نهم را می گفتند که فلک الأفلاک و هیچ ستاره ای برای آسمان نهم قائل نبودند لذا از آن به فلک اطلس تعبیر می کردند اطلس هم چون نقطه ندارد فلک نهم را می گفتند فلک اطلس برای اینکه ستاره ندارد و معتقد بودند که این فلک نهم هر شبانه روزی یک بار به دور خود می گردد و این مجموعه ی هشت آسمان را درون خود می گرداند گرچه همه ی اینها حرکتهای مخصوص خودشان را دارند بعضی از مشرق به مغرب، بعضی از مغرب به مشرق ولی حرکت از شرق به غرب به وسیله ی فلک الأفلاک اداره می شود. این حرف پیشینیان بود بر اساس این پیشینیان هم حکما این اصول موضوعه را از طبعین گرفتند هم محدّثین ما شما می بینید در روایاتی که فاصله ی بین نفخ صور اول و نفخ صور دوم آمده در آن روایات دارد که فاصله چهارصد سال است مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف بحار الأنوار در کتاب سماء و عالم آنجا می فرماید این چهارصد سالی که هست که بین نفخ صور اول و نفخ صور دوم شاید منظور این باشد که آن هشت آسمان از بین می روند و این آسمان نهم که گرداننده و عامل تولید لیل و نهار و سال و ماه هست این می ماند خب این نفوذ هیئت هم در فلسفه و کلام، هم در حدیث و تفسیر فراوان بود البته این به عنوان اصل موضوعی نقل کردند و تحوّل اگر هست در آن علوم است نه در این بحثها برای اینکه اینها بحث تفسیری یا بحث حدیثی یا بحث فلسفی یا بحث کلامی نیست اینها به عنوان اصول موضوعه است که از آنجا آمده و همان طوری که در طبیعیات فیلسوف از اصول موضوعه آنها استفاده می کرد محدّث هم از اصول موضوعه آنها استفاده می کرد این مجلسی است و این هم بحار الأنوار است و این سماء و عالمش هست و این معنای چهارصد سال هست و این هم فاصله ی بین نفخ صور اول و دوم خب این بود اما وقتی بررسی می کنید قرآن کریم می بینید بساط همه ی اینها را برمی چیند می فرماید تمام این ستاره های ثابت و سیّار در آسمان اول است «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» بعد فرمود آن آسمانها این آسمان جرمی و فیزیکی نیست ما آسمانهایی داریم که درش به روی کفّار بسته است «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» اگر منظور آسمان فیزیکی و ریاضی و نجومی و سپهری باشد که هر روز اینها

آنجا ترمینال درست کردند که اینکه قرآن می فرماید درهای آسمان به روی کفّار باز نیست این کدام آسمان است این آسمانی است که « وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ » سیدناالاستاد خدا غریق رحمتش کند می فرماید این حدیث جزء غرر روایات ماست که مردی از شام آمده خدمت حضرت امیر(سلام الله علیه) وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) هم نشسته بود چندتا سؤال ردیف کرد یکی از آن اسئله این بود که به حضرت امیر عرض کرد که «کم بین الأرض و السماء» بین آسمان و زمین چقدر فاصله است وجود مبارک حضرت امیر اشاره کرد که از فرزندم حسن بن علی(سلام الله علیهما) پرس این تعجب کرد چگونه کودک به این مسئله ی عمیق می تواند پاسخ بدهد از وجود مبارک امام مجتبی سؤال کرد که «کم بین الأرض و السماء» فرمود: «مَدَّ البصر و دعوه المظلوم» مرحوم علامه می فرماید این از غرر روایات ماست یعنی اگر منظور شما آسمانِ ظاهری است این تا چشم می بیند این قابل متراژ نیست تا چشم می بیند هر جا هم بالاتر بروی تا چشم می بیند، هر چه بالاتر بالاتر بروی تا چشم می بیند آسمان است اگر آسمانِ غیب را می خواهی آه مظلوم «مَدَّ البصر و دعوه المظلوم» یک مظلوم وقتی آه بکشد به آسمان می رسد معلوم می شود امر غیبی است دیگر آن آسمانی که «لَا تَفْتَحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» آن آسمانی که « وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ » آن آسمانی که «الأسماء تنزل من السماء أو تنزل من السماء» او دیگر در و دیوار ندارد این اسم زید و عمرو را نمی گویند که «الأسماء تنزل من السماء» این اسمایی که از عرش الهی فرمانروایی می کنند اینها می آیند پایین منتها پایین آمدن اینها به نحو تجلی است نه تجافی آن طوری که قرآن پایین آمده اسمای الهی هم می آیند پایین قد تقدم مراراً که قرآن را آویختند نه انداختند قرآن آن طوری پایین نیامد که باران پایین می آید «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» که درباره ی باران است با «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» که درباره ی قرآن است خیلی فرق می کند «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» که درباره ی باران است انداختن است، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» که درباره ی قرآن است آویختن است فرمود این طناب را من آویختم بگیرید بیایید بالا یک طرفش به دست من است در این بیان نورانی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که حبل متین، ثقل اکبر، قرآن کریم است «أحد طرفیه بید الله سبحانه الله و تعالی؟ و الطرف الآخر بأیدیکم» همین است معلوم می شود این را نینداختند این را آویختند این طور «وَالسَّمَاءُ بِنَاءٌ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» همین اسمایی که در عرش است می آید پایین آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که خوانده شد در دعای «عرفه» دانی است فی علوه، عالی است فی دنوه همین است اگر تجلی است همین است و اگر القا به معنای آویختن است همین است این اسما «تنزل من السماء» مرتب هم نازل می شود در دسترسی ما هم هست شما مشکل دارید «یا شافی، یا شافی، یا شافی» یعنی محکم تر را ما بگیریم مشکل دین دارید آن دعای معروف، مشکل جهل دارید «یا علیم»، مشکل خطر دارید «لا حفیظ» این اسما آمده پایین در دسترس ماست فرمود اینها را بگیرید و بیایید بالا، خب اگر این چنین است اسما «تنزل من السماء» آن طوری که قرآن نازل شده همان طور اسمای الهی الآن در دسترس ماست آسمان هم این چنین است لذا فرمود: «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» خیلی از ستاره ها هستند که هنوز کشف نشدند آن را هم در سوره ی مبارکه ی «واقعه» و غیر «واقعه» فرمود: «بِمَا تُبْصِرُونَ؟ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ» حالا شما چهار، پنج تای آن را دیدید بقیه را باید کشف بکنید ببینید دیگر، ستاره هایی هستند که هنوز نمی بینید یا دیدنی نیست یا فعلاً نمی توانید ببینید در سوره ی مبارکه ی «نحل» فرمود تنها سخن از انعام ثلاثه و اسب و امثال اسب نیست خدای سبحان اینها را خلق کرده «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» خیلی از چیزهاست که هنوز علم کشف نکرده ما یکی پس از دیگری کشف می کنیم برای شما می آوریم این چنین نیست که حالا در عربی، عربی نازل شده یا این چندتا میوه گفته شده یا چندتا حیوان گفته شده یا چندتا ستاره گفته شده چون به زبان عربی است این چنین باشد نه خیر، فرمود: «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» یک، «بِمَا تُبْصِرُونَ؟ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ» دو، آنچه را که علم کشف کرده است آسمان دنیا و آدون و نزدیک است سه، آن آسمان غیب به شما نزدیک است چهار، درش به روی کفّار برای همیشه بسته است پنج، درش

به روی شما باز است شش، مفاتیح غیب به دست شماست دیگر فرمودند دعا کلید غیب است کلید به دست شماست اگر کلید به دست شماست ممکن نیست صاحب در کلید را به کسی بدهد و این شخص با آن کلید بخواهد در را باز بکند و باز نشود فرمود کلید به دست شماست دیگر این دعا کلید است دیگر خب، فرمود حالا- که مقدمات فراهم شد « هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى » از نبوت وجود مبارک موسای کلیم شروع می کند این قصه، این جریان این را می گویند حدیث خود قرآن کریم احسن الحدیث است « مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا »، « فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ » خود قرآن حدیث است محدث خود ذات اقدس الهی است. آغاز این داستان از اینجا شروع می شود « إِذْ رَأَى نَارًا » وجود مبارک موسای کلیم که از مصر به مدین تشریف بردند ظاهراً مدین در شمال شرقی مصر است مسئله ی شام در شرق و شمال شرقی مصر است وجود مبارک موسای کلیم از مصر حرکت کرده به طرف مدین که در شمال شرقی مصر بود بعد از گذر و عبور از آن چند سال در محضر شعیب (سلام الله علیه) متأهل شده با اهل و عیالش از مدین دوباره دارد برمی گردد به طرف مصر وقتی از مدین به مصر می آید یعنی از شمال شرقی به طرف غرب حرکت می کند دست راست او یعنی به طرف شمال کوهی است به نام طور اصل طور هم به معنی کوه است مطلق کوه است ولی حالا آنجا به عنوان طور سینا معروف شده است قسمت دست راستش کوه طور بود که دارد « مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ » در این وادی که حرکت می کرد طرف ایمن وادی که بحثش قبلاً- گذشت این « الْأَيْمَنِ » وصف جانب است نه وصف وادی، جانب ایمن وادی نه وادی ایمن، خب آن معنا که این ایمن از یمن و برکت است در احتمال دیگری است که در آن بحثهای قبلی هم بازگو شده ولی « شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ » شاطی یعنی جانب این ایمن وصف آن شاطی است این ایمن وصف آن جانب است وجود مبارک موسای کلیم از مدین که شمال شرقی مصر بود به طرف غرب یعنی مصر حرکت می کرد در طرف راستش این کوه بود به نام کوه طور در اینجا در این نقطه ی مرتفع آتشی دید همراهان آن حضرت هیچ کسی این آتش را ندید حالا- این چه ناری بود که فقط حضرت دید دیگران ندیدند یک بحث خاص خودش را دارد ولی اجمالاً این ظاهر آیه این است که او دید و دیگران ندیدند « إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا » حالا چند نفر بودند روشن نیست ولی خطاب جمع است امر جمع است فرمود مکث کنید حالا چند نفر بودند روشن نیست اینجا صبر کنید برای اینکه شب است سرد است من بروم یک مقدار آتش تهیه کنم یا بالأخره کسانی آنجا هستند که من راه را بپرسم و هدایت بشویم که از کدام طرف برویم که از سرما نجات پیدا کنیم سایه بانی داشته باشیم مسکنی پیدا کنیم « إِنِّي آنَسْتُ نَارًا » یک وقت آدم چیزی را می بیند برای او بی تفاوت است یک وقت از باب ایناس است یعنی یک چیز دلپذیر، مورد اُنس، مورد علاقه را می بیند آنجا که ابصار با اُنس و علاقه همراه است می گویند آنَس « آنَسْتُ نَارًا » یعنی این آتشی که در این شب سرد مورد علاقه ی ماست من این را دیدم « إِنِّي آنَسْتُ نَارًا » شما اینجا باشید آنها نگفتند ما هم دیدیم شما اینجا باشید « لَعَلِّي آتَيْكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ » یا بتوانم مقداری از آتش بیاورم که با هم گرم بشویم « أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى » کسانی که اشرافی بر نار دارند که با « عَلِيَّ » هماهنگ باشد کسانی که اشرافی بر نار دارند مسئول افروختن این نارند از آنها یک راهنمایی بگیریم که در این شب تاریک ما برویم که هم مسکن مناسبی برای ما پیدا بشود و هم از سرما نجات پیدا کنیم. وقتی وجود مبارک موسای کلیم به کنار این نار آمد « فَلَمَّا أَنَا نُودِيَ » صدایی آمد « نُودِيَ يَا مُوسَى ؟ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ » من پروردگار تو هستم « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ » این کفشها را از پا در بیاور چرا، « إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى » تو الآن جای بسیار منزهی پا گذاشتی برخی بر این هستند که این « طُوًى » نام جایی از کوه طور است همان طوری که مسجد الحرام، مسجد الحرام معتبر است یا آن غار حرا معتبر است یا بخشهای دیگر مسجد قدس معتبر است طوی؟ هم گوشه ای است از کوه طور که از قداست برخوردار است شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله علیه) می فرماید این درست نیست این طوی؟ در عربی تأکید آن وصف قبلی است همان طوری که ما در

فارسی چیزی را بخواهیم تأکید بیاوریم می‌گوییم پاک پاک است، پاک پاک است، پاک اندر پاک است در عربی اگر بخواهند بگویند این سرزمین پاک اندر پاک است می‌گویند مقدّس طوی؟ پس سخن از مکان نیست « إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» مثل این است که حضرت فرموده باشد إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی حالا تحقیقی درباره‌ی کلمه‌ی طوی؟ بفرمایید آن در جریان اینکه قمیها آیا کسی در بین اینها مرجعه بود یا نه دو سه بزرگوار زحمت کشیدند سعی شان مشکور بالأخره یک فواید فراوانی را به همراه داشت اگر کسی در بحث شرکت می‌کند اهل پژوهش و تحقیق باشد برکتش مستقیماً نصیب خود او می‌شود بعد بالعرض نصیب دیگران شما درباره‌ی کلمه‌ی طوی؟ تحقیقی بفرمایید که آیا طوی؟ همین است که مرحوم علامه شعرانی فرمودند که « إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» یعنی پاک اندر پاک یا نه، آن طوری که معروف است و میزان و غیر میزان هم برابر همان تفسیر کردند که طوی؟ موضعی است از کوه طور خود طور به معنی کوه است « وَالطُّورِ» که خدای سبحان قسم یاد می‌کند این اختصاصی به طور موسای کلیم ندارد طور یعنی کوه حالا آنجا این طور سینا به قرینه‌ی این سینا مضاف شده و اضافه پیدا کرده یک کوه خاص شده خب، فرمود چون الآن در جای پاک اندر پاک یا نهادی کفشت را در بیاور مثل اینکه نمازگزار کفشش را در می‌آورد دیگر اگر کسی خواست نماز بخواند که دیگر با کفش نماز نمی‌خواند که لباسش طاهر، بدنش طاهر، خودش متطهر، کفشش هم می‌گیرد و مؤدبانه در پیشگاه خدای سبحان قرار می‌گیرد « إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» یعنی پاک اندر پاک بعد اینکه فرمود: « إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» مربوط به توحید است بعد « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» راجع به وحی و نبوت است من تو را به عنوان پیامبر انتخاب کردم، اختیار کردم، حالا که این چنین است « فَأَسْمِعْ لِمَا يُوحَى» آنچه که وحی می‌فرستیم به طرف تو وحی می‌آید آنها را خوب گوش بکن.

پاسخ: بله دیگر پاک اندر پاک مثل اینکه بفرماید «مقدّس قدساً» نه دیگر اگر بفرماید «مقدّس قدساً، المطهّر طهراً» اینها وصف تأکیدی است وصف تأکیدی باشد دیگر یک وقت است ما می گوئیم المقدّس الطوی؟، یا المقدّس المقدس یا می گوئیم المقدّس قدساً، المطهّر طهراً، الْمُطِيب طیباً همه ی اینها تأکید است دیگر خب.

« وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ » حالا وجود مبارک موسای کلیم هیچ شک نکرده که خدا دارد با او حرف می زند سخن از مثال متصل و سخن از اضغاث احلام و سخن از مفاهیم و امثال ذلک نیست چون در پایان سوره ی مبارکه ی «شوری؟» که به مناسبتهایی آن آیه مبارکه ی چند بار خوانده شد ذات اقدس الهی می فرماید: « وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ » آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «شوری؟» این است « وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ » در این قسمت که حالا وحی است خداست و لاغیر موسای کلیم است و لاغیر، الفاظ در ذهن موسای کلیم نیست مفاهیم در ذهن موسای کلیم نیست تمثلات درونی و بیرونی در موسای کلیم نیست گوینده خدا و شنونده موسای کلیم چیزی در این وسط نیست تا موسای کلیم بگوید شاید از این باشد این، این نیست بین مستمع و مخاطب هیچ، هیچ یعنی هیچ چیز نیست و جا برای شک نیست وقتی انسان به جایی رسید که خلع نعل کرد و همه ی امور را گذاشت کنار و خودش صفرا لکف در برابر خدا قرار گرفت مفهومی نمی بیند، مثالی نمی بیند، شیطانی نمی بیند تا بگوید شاید از این باشد اینی در کار نیست شاید باید در کار نیست یک گوینده است و یک شنونده. دوتا روایت است که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در همین اصول کافی نقل می کند. یکی اینکه امام از کجا می فهمد که به امامت زمان رسیده است مثلاً وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) وقتی در مدینه هستند وقتی وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) رحلت کرد همان لحظه ی بعد وجود مبارک امام جواد شده امام زمان از کجا می فهمد یعنی باید خبر رحلت از طوس به مدینه بیاید یا کسی به حضرت بگوید از کجا می فهمد از خود امام (سلام الله علیه) سؤال کردند شما از کجا می فهمید که امام شدید؟ فرمود ما ذلتی را در پیشگاه خدا احساس می کنیم این عبودیت محض است آن حال که به ما دست داد معلوم می شود امام زمان شدیم احساس ذلت می کنیم در پیشگاه خدا خب همیشه عبد ذلیل اند این مناجات همه شان این است که «إلهی کفی بی عزّاً أن أکون و کفی؟ بی» اما همیشه این حال نیست آن عبودیت محضه را کسی می تواند احساس کند که هیچ چیزی بین او و بین خدایش نباشد می فرمایند ما وقتی آن حالت را یافتیم می فهمیم به امامت رسیدیم. یک روایت نورانی دیگری که مرحوم کلینی نقل می کند این است که از وجود مبارک امام سؤال می کند که خدای سبحان در قرآن کریم معیار ایمان را ذکر کرد فرمود: « فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » مؤمن از کجا می فهمد که مؤمن است حضرت فرمود: «يُوقَفُ لذلک» یعنی اگر وفق در آمد بین هویت او و اراده ی الهی می فهمد مؤمن است پس معلوم می شود این راه باز است دیگر این راه، راه استدلال نیست که عمل خودش را مطابق با رساله قرار بدهد اگر مقامد است، عمل خودش را با کتاب و سنّت مطابق کند اگر مجتهد است این نیست، اگر هویت خود را موافق با اراده ی الهی قرار داد که هر چه او خواست این می کند معلوم می شود مؤمن است این راه پس باز است دیگر خب، به وجود مبارک موسای کلیم فرمود تو پیغمبر مایی دیگر جا برای شک نیست جا برای اینکه وجود مبارک موسای کلیم شک کند که آیا این از شیطان است یا از نفس است یا تخیلات است اینها نیست هیچ چیزی بین عبد و مولا نیست وقتی هیچ نیست جا برای احتمال نیست لذا یقین پیدا

کرد که به مقام نبوت رسید « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ » این صداها را ذات مقدس موسای کلیم شنید خب چیست، اول که فرمود: « إِنِّي أَنَا رَبُّكَ » معلوم شد که گوینده خداست حالا حوزه ی رسالت او چه چیزی باید به مردم بگوید یک، « إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا » توحید را منتشر کن دو، « فَأَعْبُدْنِي » سه در بین عبادت « وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » این نماز که ستون دین است در همه ی ادیان بود و عظمت نماز هم برای ذکر است حالا- برخیها این اضافه ی ذکر به یاء را اضافه ی به مفعول می دانند یعنی تو به یاد من باش برخیها موافق اند که این را به فاعل اضافه می دانند یعنی من نماز را اقامه می کنم تا او به یاد من باشد برای اینکه فرمود: « فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ » خب شما به یاد من باشید من هم به یاد شما هستم مستحضرید که معمولاً در کتاب و سنت هر جا سخن از صلوات هست سخن از اقامه ی نماز است آنجا که دارد « يُصَلِّي »، « يَصِلُونَ » نه یعنی يقرأون الصلاة یعنی يُقيمون الصلاة سرّ اینکه از نماز به اقامه ی تعبیر می کنند برای اینکه خود خدا قرآن را به عنوان کتاب حکیم « یس ؟ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ » معرفی کرده خب اگر کتابی حکیم است باید حکیمانه حرف بزند اگر دین گفته « الصلاة عمود الدین » بعد بگوید « إقرأ الصلاة » اینکه حرف حکیمانه نیست آخر ستون را که نمی خوانند ستون را اقامه می کنند هر جا ستون است سخن از اقامه است « أَقِيمُوا الصَّلَاةَ »، « أَقِمِ الصَّلَاةَ »، « يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ »، « مُقِيمِينَ الصَّلَاةَ » و امثال ذلك، اگر ستون هست که هست باید این را اقامه کرد دیگر لذا فرمود: « وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » این مسئله ی توحید آن هم « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ » مسئله ی نبوت « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ » مسئله ی معاد و مسئله ی قیامت اینها اصول کلی است که ذات اقدس الهی به همه انبیا در هر زمان و زمینی فرموده است.

Your browser does not support the audio tag

در سوره ی مبارکه ی «مریم» که اصول اعتقادی مثل سایر سور مکی مطرح است قرآن کریم آن معارف را در صورت داستانها و قصه های واقع شده ذکر می کنند کتابهای عقلی فقط علم اند یعنی براهینی برای اثبات مطلبی اقامه می کنند، اما قرآن نور است یعنی علم را با قداست عملی تبیین می کند و چون کتاب عمومی است از اصطلاحات پیچیده صرف نظر می کند حقیقت وحی و نبوت را در قالب یک داستان واقع شده ذکر می کند نه داستان تخیلی برای تنزل آن معنای معقول به صورت یک امر محسوس که در دسترس همه قرار بگیرد قصه های واقع شده که حقیقت عینی است آنها را ذکر می کند ارباب حس در همین محدوده ی قصه می مانند ارباب عقل همراه این قصه چون این طنابی است که «احد طرفه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیکم» بالا می روند آنها که خود انبیا و اولیا هستند به قلّه ی قصه می رسند اینکه از وجود مبارک سیدالشهداء و از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیهما) نقل شده است که قرآن «علی العبارات و الإشارات و اللطائف و الحقائق» ناظر به همین است عبارات برای توده ی مردم است اشارات برای خواص است لطایف برای اولیاست و حقایق برای انبیا اینکه به وجود مبارک پیغمبر می فرماید: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از عربی مبین تا علی حکیم که در این قصه مطرح است همه را می یابد برای اینکه برای همه ما روشن بشود با جلال و شکوه این قصه را نقل می کند به صورت استفهام «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» داستان وحی یابی موسای کلیم (سلام الله علیه) از اینجا شروع می شود. اول ایشان آتشی را دیدند ناری را دیدند به طرف نار رفتند نور نصیبتان شد روایتی در ذیل این آیه و آیات مشابه این هست که «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُوا أَرْجَىٰ مَنْكُ لِمَا تَرْجُوا» یعنی از راهی که امید نداری امیدوارتر باش یعنی این درس و بحث یک راه عادی است که انسان امیدوار است از راه درس و بحث به جایی برسد ولی فرمود امیدت به غیر درس و بحث بیش از امیدت به درس و بحث باشد چون «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» چند نمونه ذکر می کنند یکی همین است که سحره ی موسی برای پیروزی بر رقیب و رسیدن به دنیا در صحنه ی مبارزه شرکت کردند آن نور الهی و ایمان نصیبتان شد وجود مبارک موسای کلیم به امید نار رفت نور نصیبتان شد وحی و نبوت نصیبتان شد «إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» یعنی «أبصرت شيء مونساً» «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» من یکی از این دو کار را بتوانم بکنم به عنوان منفصله مانعها لخلو که جمع را شاید یا مقداری از آتش بیاورم که با هم گرم بشویم یا راهنمایی از مسئولان افروزنده ی این نار نصیبم بشود که نار را در شب تار پیدا کنیم «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى» یعنی احدی الفائدتين، احدی الحُسنيين نصیب ما بشود که جمع را شاید، اما وقتی به سراغ این آتش آمد «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى» فعلاً برای او مجهول است که این ندا از کیست در قرآن کریم با سه تعبیر از جریان افاضه ی خدا نسبت به موسای کلیم (سلام الله علیه) سخن به میان آمده گاهی با فعل مجهول، گاهی با فعل مفرد، گاهی با متکلم مع الغير آنجا که مجهول است در طلیعه ی امر است در همین آیه یازده سوره ی «طه» است که «نُودِيَ يَا مُوسَى» او صدایی شنید اما از چه کسی بود، گوینده چه کسی است این مشخص نیست در سوره ی مبارکه ی «نازعات» آیه ی شانزده به این صورت آمده است «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» آن را به صورت فعل مفرد و فعل معلوم ذکر کرد که منادی او خدای او بود در سوره ی مبارکه ی «مریم» که قبلاً بحثش گذشت

آنجا فرمود: « وَنَادَيْنَاهُ » سخن از « وَنَادَيْنَاهُ » است که ما ندا دادیم به صورتی که متکلم مع الغیر در سوره ی مبارکه ی «مریم» که بحث گذشت آیه ی ۵۱ و ۵۲ این بود « وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَنَادَيْنَاهُ » آنجا که از اخلاص موسی، از رسالت موسی، از نبوت موسای کلیم (سلام الله علیه) سخن به میان آمده با این جلال خود خدا هم با جلال ظهور می کند به صورت متکلم مع الغیر آنجا که با متکلم مع الغیر سخن می گوید همان جایی است که « لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى » یعنی خدا با همه ی اسمای حسنا با او سخن گفته است و حیف موسای کلیم که گرفتار این بنی اسرائیل شد « وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبٍ » حالا تعبیرات که خدای سبحان گاهی با ملائکه کار انجام می دهد و مانند آن، ولی این سه تعبیر در قرآن کریم از سه مقطع حکایت می کند « وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا » اجازه دادیم که او بیاید بالا با ما مناجات کند ما از دور او را صدا زدیم شده منادات او را نزدیک کردیم زمینه ی منادات کنار رفت، زمینه ی مناجات پدید آمد از آن به بعد او نجی ماست با ما مناجات می کند « وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا » که این مطالب در سوره ی مبارکه ی «مریم» قبلاً گذشت. خب، حالا فرمود: « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى » انبیا یک راه حل خوبی دارند مستحضرید وقتی کسی چیزی را عاریه می گیرد بالأخره ناچار است که مقداری از خودش مقداری از دیگری این را تأمین بکند برای کسانی که اهل فکرند اهل عقل و اندیشه اند اگر یک مطلب مشهودی نصیبشان بشود چون ولی خدا نیستند پیغمبر و امام نیستند همین که به حال عادی آمدند اشتباه دامن گیرشان می شود یا گرفتار شبهه اند که این مطلبی که من دیدم از کجا حق باشد آن حالتی که برای او پیش آمد در آن حالت حقیقتی را مشاهده می کرد یا صدایی را می شنید وقتی به حالت عادی آمد آن حقیقت را دارد ترجمه می کند با علم حصولی الآن به دنبال این است که بفهمد آیا حق است یا نه، تمام کوشش و تلاشی که این اهل معرفت در عرفان نظری کردند این است که می گویند براهین عقلی برای تشخیص صحت و سقم مشاهدات اهل معرفت به منزله ی منطق است برای حکمت همان طوری که فلسفه بی منطق سامان نمی پذیرد برای اینکه منطق میزان است یک مبادی بین و روشنی باید باشد یک مواد روشن، یک صورت روشن، شکل اول باید باشد تا از نظر صورت بدیهی الانتاج باشد مقدمات ضروری، ذاتی و اولی باید باشد تا یقین بخش باشد آن مواد یقین بخش وقتی به صورت یقینی الانتاج در آمد نتیج است منطق برای ارزیابی مطالب حکمت یک نردبان و آلت قانونی خوبی است همین سبب را فلسفه برای مشهودات دارد چاره ای غیر از ندارند می گویند اهل معرفت وقتی در آن حال چیزی را می بینند یا چیزی را می شنوند که احتمال خلاف نمی دهند وقتی به حال عادی برگردند باید مطابق با عقل باشد و مخالف عقل نباشد این حداکثر کوششی است که این بزرگوارها دارند اما وقتی از اینها سؤال بکنی که شما دارید کدام کالا را با کدام وزن می سنجید می خواهید مشهود را با معقول بسنجید یعنی عین خارجی را با مفهوم بسنجید این ترازو آن ترازو نیست ترازو آن است که در یک طرف وزن در یک طرف موزون باید همسان هم باشند چهارتا مفهوم نظری را اینجا داری چهارتا مفهوم بدیهی را آنجا داری مفاهیم نظری با مفاهیم بدیهی حل می شود اما شما یک طرف را مشهود خارجی گذاشتید یک طرف را مفهوم ذهنی گذاشتید می خواهید عین یقین را با علم یقین حل کنید دستتان خالی است به جایی نمی رسید حداکثر آن است که بگویید این خلاف عقل نیست ولی این آن نیست که شما دیدید اگر هنر دارید بروید بیرون، بیرون را به درون آوردید یعنی می خواهید مشهود خارجی را با مفهوم بسنجید این درست نیست اگر هنر دارید بروید بیرون یا همان جا وزن و موزون درست کنید مشهودتان را با مشهود بسنجید یعنی عین یقین را با عین یقین بسنجید یک سرمایه عین یقینی داشته باشید که خیلی شفاف و روشن است آن مشهودات نظری عین یقین تان را با آن عین یقین شفاف بسنجید از این بالاتر اگر به حق یقین رسیدید با حق محض رابطه ای برقرار کنید که خودتان و هویتتان را با آن بسنجید و گرنه بیایید حرفهای عارف را به زبان حکیم معنا کنید این عین یقین را با علم یقین بسنجید است این مشهود

خارجی را با مفهوم ذهنی سنجیدن است این عارفانه سخن گفتن و حکیمانه اندیشیدن است این خلاصه عرفانی حرف زدن و فلسفی فکر کردن است این عرفان نشد اگر هنر دارید بروید بیرون آنها که اهل این هنرند می گویند ما این کار را کردیم

ص: ۳۸۸

یک حمله ی مردانه ی مستانه نمودیم از علم رهیدیم به معلوم رسیدیم

آنها که اهل این معلوم اند دیگر با مفهوم کار ندارند عین الیقین را با علم الیقین حل نمی کنند این راه انبیاست که بهره ی دیگران نیست وجود مبارک موسای کلیم دیگر آنچه را که دید به ذهن نیاورد معلوم حضوری را با علم حصولی حل نکرد در همان حوزه ی شهود فهمید حق است این هنر است این برای انبیاست این ترازو برای انبیاست این وزن برای انبیاست این توزین برای انبیاست لذا می گویند « عَلَيَّ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّي » ما هیچ شک نداریم نه اینکه شک داریم شک را با یک چیز دیگری برطرف می کنیم هیچ شبهه ای برای وجود مبارک موسای کلیم نبود آن منطقه، منطقه ی حق بود در بحث دیروز اشاره شد اصلاً چیزی نیست که وجود مبارک موسای کلیم بگوید شاید این باشد او از صور ذهنی به در آمد او از تمثلات ذهنی به در آمد او از ابالس و شبهات آنها به در آمد هیچ یعنی چیزی را نمی بیند فقط کلام حق را می شنود دیگر احتمال نمی دهد این آن باشد که اگر چیزی در فضای هویت یک ولی خدا نبود جا برای شک نیست در بحثهای قبلی هم داشتیم که همیشه شک فرع بر دو چیز است اگر در جایی فقط الف وجود دارد مثلاً ما وارد کتابخانه ای شدیم این کتابخانه ده میلیون کتاب دارد همه اش قرآن ما هر کتابی را از دور یا نزدیک ببینیم یقین داریم قرآن است چون اینجا غیر از قرآن کتاب دیگر نیست ولی اگر در کتابخانه ای یکی قرآن باشد و یکی کتاب دیگر ما اگر کتابی را از دور دیدیم شک می کنیم که آیا قرآن است یا غیر قرآن همیشه شک فرع بر وجود دو چیز است اگر یک چیز باشد و لاغیر جا برای شک نیست کسی که موحد تام است به حوزه ی توحید می رسد وقتی به حوزه ی توحید رسید جا برای شیطنت و شبهه و وسوسه و فکر و امثال ذلک نیست این است که فرمود بندگان مخلص مورد مساس شیطنت شیطان نیستند عباد مخلص در دسترس شک و وهم نیستند برای اینکه آنجا جز حق چیز دیگر نیست خب در لوح محفوظ جز حق چیز دیگر نیست در مخزن الهی جز حق چیز دیگر نیست در عرش الهی جز حق چیز دیگر نیست اگر پایه های عرش تسبیحات اربعه هست جز حق چیز دیگر در آن فضا نیست اگر پیغمبری به آن مقام رسید جا برای شک نیست اینها عین الیقینشان را با عین الیقین حل می کنند، حق الیقینشان را با حق الیقین حل می کنند اگر گفتند «بک عرفتك» یعنی همین «و أنت دلتنی» یعنی همین، لذا درباره ی وجود موسای کلیم هیچ سؤال، انبیای دیگر هم همین طورند در جریان معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین طور است این همه معارف را که حضرت دید و آمد

ص: ۳۸۹

چنان رفته باز آمده باز پس که ناید در اندیشه ی هیچ کس

هیچ شکی نکرده چون در آنجا غیر از خدا و کلمات خدا و افاضات خدا و تجلیات خدا چیزی نیست دومی نیست تا انسان شک کند وجود مبارک موسای کلیم هم همین طور بود « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ » بالاتر از این سوره ی مبارکه ی « نازعات » است برتر از او سوره ی مبارکه ی « مریم » است که با صیغه ی متکلم مع الغیر یاد کرده است « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي » با جمله ی اسمیه و تأکید « إِنِّي أَنَا رَبُّكَ » چون این چنین است « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ » ممکن است مطالب فراوانی در خلع نعل گفته شود اما اولین شرطش این است که از همین ظواهر عبور نکنیم نه این است که _ معاذ الله _ اینها را بگذاریم کنار بگوییم خلع نعلین یعنی مثل مقدمتین را بگذارد کنار شما می بینید وجوه فراوانی در تفسیر فخررازی هست در جامع قرطبی هست یعنی استدلال را بگذارد کنار صغرا و کبرا را بگذارد کنار این دو مقدمه که نعلین یک متفکرند اینها را بگذارد کنار حق را مشاهده کند اینها اولاً معلوم نیست صحیح باشد بر فرض صحت باید از این ظاهر عبور بکند یعنی خلع نعلین باید بشود حالا بالاتر از خلع نعلین همین نعلین ظاهری یعنی به احترام باید کفشت را از پا در بیاوری مثل اینکه موقع نماز کفش را از پا در می آورند با غیر از این معنای دیگری داشت یا نقل معتبر یا عقل برهانی باید تأییدش بکند ولی اولین معنا همین است که کفشهایت را در بیاور « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ » چرا، برای اینکه « إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى » درباره ی « طوی » که بعضی از آقایان سعیشان مشکور باشد زحمت کشیدند مستحضرید چندین وجه فخررازی ذکر کرده، جامع قرطبی ذکر کرده برخیا معنای مادی به این « طوی » دادند گفتند اسم آن سرزمین اسم این مقطع اسم این بقعه ی مبارکه ی « طوی » است برخیا گفتند سر نامگذاری آن منطقه به طوی این است که این وادی عمیق است و مستدیر چون پیچیده است شبیه طوی است گفتند طوی بالأخره یک کار فیزیکی و مادی است اما این در دعای نورانی « ندبه » که می بینید به حضرت عرض می کنیم ما نمی دانیم شما کجایید می گوئیم « برضوی أم غیرها أم ذی طوی » نه « أم طوی » طوی اسم جایی نیست یعنی جایی که صاحب قداست است اگر طوی اسم مقطعی بود، اسم واحدی بود، اسم جرگه ای بود، اسم جایی بود می گفتیم « برضوی أم غیرها أم طوی » ولی وقتی گفته می شود « أم ذی طوی » یعنی ذی قداست، طوی نظیر حرا نیست نعم، ابن اثیر جزری در النهایه فی قریب الحدیث و الأسف دارد « قد تکرر الطوی فی الأحادیث » در دالان ورود شهر مکه جایی است به نام طوی که اگر کسی از آن درب ورودی مکه نه کعبه نه مسجدالحرام، شهر مکه اگر کسی از آن بخش بخواهد وارد مکه بشود مستحب است که آنجا غسل بکند وارد بشود خب حالا نامی است برای آن منطقه اما آنکه در قرآن آمده این طوی به صورت المقدس قدساً هست که به منزله ی مفعول مطلق تأکیدی است یا نه، المقدس مرتین است همان طوری که طوی یعنی پیچیده شده اگر چیزی یک لا باشد طوی نیست، مَطوی نیست، مُنطوی نیست باید دو لا باشد تا بشود پیچیده اگر چیزی قداستش یک لایه باشد قداست او طوی نیست این قداست دو لایه را می گویند طوی مثل آن است که گفته شده « إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ مَرَّتَيْنِ » پس این طوی قداست یک لایه را نمی رساند که تا بشود مفعول مطلق تأکیدی المقدس طوی یعنی المقدس قدساً بلکه معنای جدیدی را به همراه دارد یعنی این مقدس دو لایه است مقدس مکرر است این یک مطلب، آیا قداستش دو لایه است یا بیش از یک لا ما وقتی می گوئیم این معقول ثانی است یا در تعبیرات ثانی می گوئیم این دست دوم است این یک ادبیات رایجی است نه مخصوص اهل کلام و فلسفه و منطق است نه مخصوص ما فارسی زبانهاست وقتی می گویند دست دوم یعنی اولی نیست حالا گاهی ممکن است دست سوم باشد، دست چهارم باشد، دست پنجم باشد این « ذی طوی » وقتی گفته می شود « بالمقدس طوی » یعنی یک لایه نیست یا دو لایه است معنای « ذی طوی » این است که یک لایه نیست نه دو لایه است

لذا ممکن است سه لایه باشد، چهار لایه باشد، پنج لایه باشد وقتی از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال بکنند چرا اینجا طوی است می بینید تثلیثاً جواب می دهد نه تثنیثاً فرمود: «لأنه» یعنی این سرزمین ارواح تقدیس شدند، ملائکه اصطفی شدند، موسای کلیم مورد تکلیم قرار گرفت.

ص: ۳۹۰

پرسش: استاد پس از اینجا می شود استفاده کرد یک دانه فعل در این مقطع محذوف است.. «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى» یعنی «طوى» را صفت حضرت موسی بگیریم چون....

پاسخ: نه، نه اینکه «طَهْر ناك تطهيرا» این سرزمین اسم این مکان است که ما در چیز هم می گوئیم «ذی طوى» همین است در سوره ی مبارکه ی «نازعات» هم که دارد «بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى» همین است این وادی در این منطقه یک بار ارواح تطهیر شدند، یک بار فرشته ها اصطفا شدند، یک بار موسای کلیم مورد خطاب قرار گرفت، اگر «ذی طوى» به این معنا باشد که یک لایه نیست با این تثلیث سازگار است اما اگر به این معنا باشد که قداستش دولایه است به لحاظ قبل از تکلیم است یعنی ای موسای کلیم الآن که با شما گفتگو می شود یک لایه ی سومى روی این افزوده می شود تاکنون این قداست دولایه داشت ارواح در اینجا تطهیر شدند یک، ملائکه در اینجا اصطفا شدند دو، بار سوم است که شما مورد خطاب الهی قرار می گیرید سه، فتحصل که این «طوى» یعنی قداستش یک لایه نیست تا هماهنگ باشد با آن تثلیثی که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است و اگر گفتند «مَرْتین» دو بار، به لحاظ قبل از تکلم وجود مبارک موسای کلیم است پس جایی به نام «طوى» ما نخواهیم داشت در آن منطقه ای که مربوط به موسای کلیم است البته جایی که دالان ورودی مکه است حرف دیگر است. از اینجا معلوم می شود که آنچه در سوره ی مبارکه ی «مریم» بحثش گذشت که وادی ایمن هم فی الجملة درست است برای اینکه برخیها گفتند این ایمن از یمن و برکت است این هم درست است ناظر به همین خواهد بود البته روال عادى در این مواردی که دارد «مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» این است که الأيمن صفت شاطی است یعنی جانب «مِنْ جانب الوادى الأيمن» این «الأيمن» صفت جانب است یعنی موسای کلیم از مصر به مدین تشریف بردند چند سال مدین تشریف داشتند مدین تقریباً شمال شرقی مصر است حالا که دارند از مدین به مصر برمی گردند دست راست و چپ به لحاظ این عابر است دست راست وجود مبارک موسای کلیم یعنی قسمت شمال شرقی نه قسمت جنوب، طرف شمال کوهی است در بالای کوه ایشان ناری را دید که فرمود: «مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» این از نظر ادبی و لغت که ایمن صفت شاطیء است ایمن صفت جانب است این راه حل دارد اما اگر ما گفتیم «بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى» هم ما داریم آن منطقه دارای قداست چندلایه است وادی ایمن از اینجا در آمده یعنی وادی یمن، وادی برکت این هم در نثر و نظم ما کم نیست در ادبیات ما وادی ایمن کم نیست آنجا که می گویند وادی ایمن یعنی نه جانب راست که از یمن باشد بلکه از یمن و برکت است آن از «بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى» به دست می آید.

پاسخ: ارواح انبیا، اولیا در برابر ملائکه است دیگر البته هر جایی مظهری دارد خب می دانید کلّ زمین لله است که « خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » اما مکه و کعبه حساب دیگری دارد « إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ » دارد جایی که وقتی زراره از وجود مبارک حضرت سؤال می کند که من الآن تقریباً چهل سال است که مسائل حج را از شما می پرسم باز می بینم تمام نمی شود حضرت فرمود توقع داری خانه ای که دو هزار سال قبل از حضرت آدم اولیای الهی در مدار او طواف می کردند احکامش به این زودی تمام بشود. خب، خصیصه ای برای آن زمین هست ما چه می دانیم اسرار زمان و زمین چیست این ليله قدر چه خصیصه ای دارد که مثلاً- جای نزول قرآن است این زمان یا کوه حرا آن غار حرا چه خصیصه ای دارد یا مسجدالحرام چه خصیصه ای دارد بالأخره این مکان را ذات اقدس الهی برابر مشیئت حکیمانه اش جا برای تقدیس و تطهیر بزرگان قرار داده است اینجا باید حرف خدا شنیده بشود و گرنه در همان زیر کوه هم ممکن بود چون خدای سبحان « مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ». فرمود: « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ » مسئله ی « يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ » یک، « وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ » دو، آن کاری به مسئله ی « ذی طوی » و « طوی » و امثال ذلک ندارد آن یک بحث خاصّی دارد که ان شاءالله خواهد آمد « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى » حالا وارد شدی کاملاً گوش بده حالا کفشهایت را در بیاور در کمال ادب و تواضع گوش بده « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ » من تو را انتخاب کردم چون « إِنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ » دیگر مشیئتش هم حکیمانه است « اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ » پُستهای کلیدی را خدا می داند به چه کسی بدهد غیر کلیدی را به افرادی می دهد بعد کشف خلاف می شود تا حجت بشود نظیر بلعم، نظیر سامری و مانند آن، اما پُستهای کلیدی را به احدی نمی دهد مگر اینکه بداند اینها مستقیم اند به هیچ وجه از راه مستقیم فاصله نمی گیرند « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى » آنچه را که وحی می آید آنها را گوش بده مستمع خوبی باش آنچه به تو وحی می شود یک جریان توحید است « إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ » که هویت محض را با این یادآوری می کند معبود بودن، اله بودن منحصرأ برای من است « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا » در مواردی که فعل خدا مطرح است آنجا حالا یا اجلالاً- و تکریمأ یا بر اساس علل و عوامل دیگر ضمیر متکلم مع الغير آورده می شود اما در جریان توحید فقط ضمیر متکلم وحده است « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ».

پرسش: حاج آقا بعضی از منحرفین اشکال می کنند که چرا یکی پیغمبر بشود یکی یک آدم عادی.

پاسخ: خب برای اینکه همان چون منحرفند اشکال می کنند.

« فَأَعْيِدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » آن توحید این هم نبوت این هم درباره ی معاد « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ » جریان قیامت قطعی الوقوع است تردید نیست در نمونه های قبلی هم داشتیم همان طوری که در منطق می گویند «الأربعة زوج بالضرورة» یعنی رابطه ی موضوع و محمول گسستنی نیست قطعی است در تعبیرات قرآن کریم گاهی به عنوان « لَأَجْرَمَ » ذکر می شود که همان معنای ضرورت است، گاهی به صورت « لَأَرْيَبَ فِيهِ » ذکر می شود که همان معنای ضرورت است اگر گفته شد « إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ » یعنی بالضرورة یعنی شک بردار نیست منتها حالا- اصطلاح قرآنی « لَأَرْيَبَ فِيهِ » است، اصطلاحات منطقی ضرورت است و امثال ذلك این لسان هم لسان ضرورت است « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا » خیلی روشن و شفاف است جریان قیامت ولی نزدیک است که من این را مخفی کنم برخیا خواستند بگویند که این همزه ی باب افعال برای ازاله است چون مستحضرید که یکی از معانی که برای باب افعال ذکر شده است در اثر اضافه کردن این همزه ازاله است که «أَعْدَ البعير» یعنی عُدَّة هایش را زائل کرده اینجا « أُخْفِيهَا » یعنی «أزِيل خفائها» ممکن است، نزدیک است که من این قیامت را شفاف و روشن کنم برای شما « أَكَادُ أُخْفِيهَا » من مخفی نمی کنم روشن است ولی برای اینکه مورد امتحان قرار بگیری یک، یا عدّه ی زیاد هراسناک نباشند دو، نزدیک است که او را مخفی کنم خب قیامت چرا این چنین است برای اینکه نظام عالم نظام عدل است افراد بعضی عادل اند بعضی ظالم ما اگر جلوی ظلم را در دنیا بگیریم این می شود اجبار خب وقتی کسی یک گناه کرده فوراً تنبیه بشود دیگر دست برمی دارد دیگر این می شود الجاء، برای اینکه مختار باشند « قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ » و به دنبال او در صدر او « لَأِكْرَاهَ فِي الدِّينِ » را داشته باشیم پس يوم الجزا می افتد برای مرحله ی بعد در دنیا هر کس گناه کرد فوراً این را بسوزانند خب کسی گناه نمی کند در دنیا باید دست انسان باز باشد « مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ »، « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا »، « قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ » هیچ اجباری در کار نیست تکویناً اجبار در کار نیست اما تشریباً بعضی چیزها واجب است بعضی چیزها حرام است اگر بیراهه رفتید « خُذُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ » به دنبالش است مبدا کسی خیال کند « لَأِكْرَاهَ فِي الدِّينِ » یعنی هر طوری آزاد است انسان تکویناً آزاد است ولی تشریباً اگر _ معاذ الله _ آزاد بود که دیگر بگیر و ببند جهنم معنا نداشت بگیرید، ببندید « خُذُوهُ فَعَلُوهُ » اینها نیست معلوم می شود تکویناً آزادند برای اینکه کمال در اختیار و انتخاب آزادانه است ولی تشریباً راه مشخص است هیچ عاقلی بین چاه و راه مختار نمی بیند خودش را اینجا فرمود: « أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى » هر کسی هر چه می کند جزا می بیند حالا یا پاداش است یا کیفر است جزا می بیند البته حدّاقل این است که هیچ کسی از جزای خود محروم نیست اما به مقدار عمل پاداش می دهند یا بیشتر این دو بیان در قرآن کریم است در جریان سیئه و گناه فرمود ممکن نیست بیش از گناه کسی را ما کیفر بدھیم « جَزَاءٌ وَفَاقًا » این منحصرراً در این آیه فقط برای تبهکاران آمده « جَزَاءٌ وَفَاقًا » هم تحدیدش یک جانبه است نه دوجانبه یعنی بیش از مقدار گناه کسی کیفر نمی بیند نه الا ولا بد به اندازه ی گناه کیفر می بیند خب « ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ » است، عفو است، تخفیف است تحدید گاهی یک جانبه است گاهی دوجانبه تحدید یک جانبه مثل اینکه گفتند مسافر در صورت هشت فرسخ نمازش شکسته است یعنی کمتر از هشت فرسخ نباشد هشت فرسخ و بیشتر نسبت به بیشتر از هشت فرسخ تحدیدی در کار نیست در جریان کُر همین طور است در آبی معتصم و عاصم است پاک و پاک کننده است که به اندازه ی کُر باشد یعنی کمتر از کُر نباشد نه بیشتر از کُر نباشد

تحدیدش یک جانبه است گاهی تحدید دوجانبه است نظیر مسئله ی دماء کمتر از ده روز حکمش این است بیشتر از ده روز حکم دیگر دارد این دوجانبه تحدید شده است در جریان « جَزَاءٌ وَفَاقًا » تحدیدش بالقیاس الی ما فوق است یعنی یقیناً کیفر تبهکار بیشتر از کار او نیست نه یقیناً برابر کار او، او را کیفر می دهند خیلی از موارد است که مورد عفو الهی است « یَعْفُوا عَنِ الْكَثِيرِ » که در قرآن دارد زمینه ی همین دعای معروف را فراهم کرده که « یا مَنْ یَقْبَلُ الْكَثِيرَ وَ یَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ » این « یَعْفُوا عَنِ الْكَثِيرِ » از آن آیه گرفته شده دیگر پس اینکه فرمود: « جَزَاءٌ وَفَاقًا » تحدید نسبت به مازاد است و همین یک آیه است درباره ی خصوص تبهکاران و اهل جهنم ولی درباره ی بهشتیها خب « ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ » است، « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا » هست، « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا » هست و تا هفتصد برابر و امثال ذلک.

پرسش: ...کمتر باشد تجسم اعمال اگر باشد

پاسخ: خب او باید تجسیم بکند تجسم اعمال معنایش این نیست که عمل خودبه خود بدون مبدأ فاعلی به صورت شعله در می آید.

پرسش: ذات عمل است دیگر.

پاسخ: بله، ذات عمل است ذات عمل مواد قابل است این که این مواد را به این صورت در می آورد فرشتگان الهی اند به دستور واهب الصور آن مصور است او صورت بخش است این چنین نیست که چه خدا بخواهد چه خدا نخواهد _ معاذ الله _ چه ملائکه بخواهند چه ملائکه نخواهند این غیبت می شود .. و کلاب اهل النار اینکه نیست کسی باید این غیبت را به صورت خورشت اهل جهنم در بیاورد او مصور است آن مصور گاهی می بخشد گاهی نمی بخشد بنابراین این چنین نیست که اگر کسی عمل صالح کرد خودبه خود بدون تأثیر ای مبدأ خارجی این بشود فواکه بهشت اینکه نیست یعنی عین همین را یک بنا، معماری بالآخره مصالح ساختمانی آدم را خانه درست می کند دیگر این تجسم عمل است و خود شخص هم می فهمد که این بنا با همین مواد ساخته شده.

پرسش: ...از این طرف هم تهدید می کند یعنی.

پاسخ: بله خب، یک وقت است که نسبت به تبهکاران که به هیچ وجه قابل گذشت نیستند برابر آن بدترین کار کیفر می دهد چون برابر آن بدترین کار کیفر می دهد مادونش هم هستند کسی یک ارتداد دارد _ معاذ الله _ چهار جا سرقت هم کرده اگر او را برابر با سرقت کیفر بدهند عذاب او دیگر مخلد نیست اما اگر او را برابر با ارتدادش مخلد است دیگر وقتی مخلد شد یقیناً عذابهای مادون در کنار است دیگر. خب، درباره ی بهشتیها فرمود ما « أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا » را پاداش می دهیم مثل کسی که ملاحظه می کنند و میوه ای را از طبق دار می خرد این طبق دار میوه ها را مثلاً مشخص کرده یک چندتایش درست است بقیه ریز و متوسط آن درشتها یک قیمت بهتری دارند کسی که اهل سیخاست کل این طبق را به قیمت آن چهارتا میوه ی درشت می خرد این می خواهد احسان کند اگر کسی چهارتا عمل برجسته داشته باشد بقیه اعمالش متوسط باشد اگر مورد عنایت پروردگار قرار بگیرد خدای سبحان همه ی اعمال را برابر با آن « أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا » پاداش می دهد خب، فرمود ما این کار را کردیم « لِنُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسِيءُ » هیچ کسی محروم نماند از کارش حالا که این است « فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى » صد عن سبیل الله هم صد نفس خودش است می گویند کفار « يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ » صد با « صاد » یعنی « يَنْصَرِفُونَ بِأَنْفُسِهِمْ » یک، « او یصرفون غیرهم » صارف دیگران اند دو، فرمود هیچ کسی تو را از این راه منصرف نکند آل فرعون و امثال آنها که پیرو هوس اند تو را از قیامت و یاد قیامت منصرف نکنند « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا » و اصل قیامت هم برای این است که هر کسی به پاداش و کیفر خودش برسد « لِنُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسِيءُ » پس مواظب باش « فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ».

.Your browser does not support the audio tag

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

نقل قصص انبیا(علیهم السلام) نکات فراوانی دارد هم برای پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) هم برای امت، برای امت معارف فراوانی را دارد برای خود پیغمبر تثبیت قلب است که خدا فرمود: «نَقُصُّ عَلَيْكَ» داستان انبیای قبلی را «نُبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ» تا تو از سیره و جریان آنها باخبر بشوی و ثابت قدم و پایدار بمانی که انبیا با تلاش و کوشش پیام الهی را به مردم رساندند تو هم باید با استقامت و کوشش پیام ما را به مردم برسانی این «نُبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ» فایده ی نقل داستان انبیاست برای خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فواید فراوانی هم که برای امت دارد.

مطلب دیگر آن است که در طلوعه ی نقل داستان یک پیامبر می فرماید: «هَلْ أَتَاكَ» با استفهام اما بار دیگر که بخواهد همین مطلب را ذکر بفرماید می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى»، یا «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» همین جریان وجود مبارک موسای کلیم بیش از صد بار نام مبارک موسی در قرآن کریم ذکر شده است اما در آغاز همه ی آنها سخن از «هَلْ أَتَاكَ» نیست گاهی «نادی» است، گاهی «إِذْ نَادَيْنَا» است، گاهی «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى» است و مانند آن، این تعبیر سوره ی مبارکه ی «طه» شاید نشان بدهد که آغاز نقل داستان وجود مبارک موسای کلیم از همین جا شروع می شود.

ص: ۳۹۵

پرسش: ذاریات از

پاسخ: بله، آن هم چون در سوره مکی است شبیه همین است در ذاریات یا نازعات؟

پرسش: نازعات.

پاسخ: نازعات بله، نازعات که آن روز از کلمه ی «طوی» کمک گرفته شد آن هم همین طور است در آغاز سوره ی مبارکه ی «نازعات» آنجا هم سخن از طور موسی است که فرمود: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» این آغاز کار است دیگر بعد از اینکه این قصه مقصداری سامان پذیرفت می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى» چون آن سوره ی مبارکه ی «نازعات» هم در مکه نازل شده است.

خب، فرمود: « هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى » داستانش از اینجا شروع می شود « إِذْ رَأَى نَارًا » این نار را کجا دید در سوره مبارکه ی قصص بخشی از این مکان نار را مشخص کرد که در کدام قسمت بود و در چه دید این دو ابهام را یا دو اجمال را در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشخص کرد آیه ی ۲۹ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است « فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ » بعد فرمود: « فَلَمَّا أَتَاهَا » به طرف نار آمد « نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ » که این ایمن صفت شاطی است شاطی یعنی جانب از جانب راستی وادی « فِي الْبُقْعَةِ الْمُمَارَاتِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى » دو ابهامی که در سوره ی مبارکه ی «طه» هست اینجا برطرف شد یکی اینکه این نار را کجا دید درست است که در آن منطقه ی وسیع دید اما فرمود نه در جانب راست وادی در بُقْعَه مبارکه ی این را دید خب این صدا را از کجا شنید یا این نار را از کجا دید این ندا را از کجا شنید « مِنَ الشَّجَرَةِ » در سوره ی «طه» سخن از این نیست که این ندا از کجا به گوشش آمد ولی در سوره ی «قصص» هست که این ندا از جانب راست وادی بود یک، از درخت بود دو، این دو خصیصه در سوره ی مبارکه ی «قصص» هست و در «طه» نیست.

پرسش: حاج آقا از اینجا استفاده که غیر از خدا و موسی امر سومی هم هست.

پاسخ: امر سوم که فراوان بود ولی توجه موسای کلیم به غیر خدا نبود زمان و زمین بود شجر بود خیلی چیزها بود اما در مقام قُرب کسی به غیر خدا توجه ندارد.

پرسش: حاج آقا.. خصوصیتی دارد یا خصوصیتی صدای عمار را از درخت شنیدن خصوصیتی داشت.

پاسخ: بالأخره آن بقعه یک بقعه ی پربرکتی بود آن درخت خصیصه ای داشت آن خصیصه چه بود روشن نیست ولی فعلاً بحث در این است که این دو ابهامی که در سوره ی مبارکه ی «طه» است در سوره ی «قصص» برطرف شد یک وقت است کسی می گوید که هیچ خصیصه ای برای آن درخت نیست اگر ما گوش شنوایی نظیر موسای کلیم (سلام الله علیه) داشته باشیم این زمزمه در هر درختی هست

موسی نیست که تا صوت أنا الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

درخت که نمی گوید «أنا الحق» خدای سبحان که درخت آفرین است می گوید «أنا الحق» یک وقت آن است یک وقت نه، بحث با ظواهر قرآن است که ما حالا خصیصه ی اینکه چرا مثلاً در آن قسمت مکان بود، چرا در آن زمان بود، چرا از شجر بود این خصایص بحث نیست بحث در این است که در سوره ی مبارکه ی «طه» این دو خصیصه بازگو نشد و در سوره ی مبارکه ی «قصص» بازگو شد حالا شاید در ثنایای بحث ان شاءالله به این خصایص یا لطایف اشاره بشود.

« فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ » این « مِنَ الشَّجَرَةِ » مفعول واسطه است برای « نُودِيَ » از درخت شنید چون فعل مجهول است به تعبیر سیدناالاستاد نشانه ی آن است که دفعتاً شنید یک منادی باشد و یک مُنادا باشد و اسم آن منادی را ببرند نبود دفعتاً چنین حادثه ای برای موسای کلیم پدید آمد که شنید « نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ » از جانب وادی ایمن یعنی ایمن وادی که این وادی در بقعه ی مبارکه ی است که همان « بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ » می شود «نودی مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى» خب آن خطاب چیست این توحید است که « إِنِّي أَنَا اللَّهُ » توحید است بعد سؤال و جواب است که اینکه در دست توست چیست، گفت عصاست، گفت القا کن بین باز عصاست یا نه، که بحثش خواهد آمد، پس این دو خصیصه در سوره ی مبارکه ی «طه» هست.

مطلب دیگر اینکه این «اهل» منظور همسر است که اجلاً و تکریماً به او فرمود: «امْكُتُوا» یا همان طوری که در مطوّل ملاحظه فرمودید تکریم در ضمیر متکلم وحده و متکلم مع الغیر است در مخاطب نیست لذا ما در زیارت ائمه (علیهم السلام) نمی گوئیم «السلام علیکم یا امیرالمؤمنین، السلام علیکم یا ابا عبدالله» این به تعبیر آنچه تفتازانی در مطوّل دارد جزء اصطلاحات مولدین است مثل اینکه ما در فارسی به یک نفر بگوئیم شما احتراماً، ولی در عربی رسیم نیست که برای تکریم به یک مخاطب ضمیر جمع بیاورند ولی برای تَفخیم متکلم «نحن» و «إنا» هست آیا برای تَفخیم و تکریم گفته شد «امْكُتُوا» که فخرآزی از بعضی نقل می کند یا نه، اینجا وجود مبارک موسای کلیم همسر داشت، فرزند داشت، خادم داشت به این مجموعه فرمود: «امْكُتُوا» تقلیباً بالذکور علی الإناث خب، «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُتُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» چون هنوز به مقام نبوت نرسید جزم ندارد که چه خبر است با «لعل» و «لیت» سخن می گوید «لَعَلِّي آتِيكُمْ» در آن بیابانها بالأخره دامدار هستند، رمه سرا هست آنها آتش روشن می کنند به طور عادی حضرت فکر می کرد که دامدارها و رمه دارها آتشی روشن کردند فرمود من بروم از آنها راهنمایی بگیرم چون هنوز به نبوت نرسید «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» چون آتش را معمولاً در جای پست و گودی مشتعل می کنند بعد اطراف بالا مثل صندلی روی آن می نشینند تا از حرارتش استفاده بکنند اینها که بالاتر از نارند اگر از اینها کمکی خواسته بشود می گویند این «أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» که با «عَلَى» تعبیر شده از این به بعد سخن از آمدن است نه سخن از رفتن خدای سبحان یک وقت به برادرش هارون (سلام الله علیهما) می فرماید: «أَذْهَبًا إِلَى فِرْعَوْنَ» تعبیر «ذهاب» است بروید، یک وقت سخن از آمدن است برای اینکه وقتی حضرت کنار نار بیاید که این نار ظاهراً و نوراً باطناً آنجا قُرب الهی است اینجا جای «أنا» است نه جای «ذهب» خدا دارد می گوید آمد یعنی به ما نزدیک شد نزد ما آمد ما شدیم متکلم او شده مخاطب این قُرب زمینی با آن قرب زمینه ای همراه شده اینجا جای «ذهب» نیست برای اینکه ما اینجا ایستادیم اهلش اینجا ایستادند اگر اهلش بخواهد سخن بگوید می گوید موسی رفت اما آن کسی که ناربان است و نوربان است آنجا باید سخن بگوید وقتی او دارد سخن می گوید، می گوید موسی آمد لذا جا برای «أنا» است فرمود: «فَلَمَّا أَتَاهَا» نزدیک نار آمد «نُودِيَ» این ندا از چه کسی بود، چه بود این را در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشخص کرد دفعتاً به او صدا زدند «يَا مُوسَى» اسمش هم گفتند. از این به بعد ده بار ذات اقدس الهی از خود سخن به میان آورد که قسمت مهمّ این تکرار ده گانه با ضمیر هست بعضی با ضمیر متصل، با ضمیر منفصل گاهی هم به اسم ظاهر هست تا توحید را تثبیت کند فرمود: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا» دو بار، «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» نه رَبِّ الْعَالَمِينَ یا الله تو حواست پیش من باشد تو مربوب من هستی بین من چه می گویم، اگر می فرمود «إِنِّي أَنَا اللهُ» کافی نبود، «إِنِّي أَنَا رَبِّ الْعَالَمِينَ» کافی نبود تو مربوب من هستی باید بینی من چه می گویم.

پرسش:...

پاسخ: بله، آن در وحی است این در این همین یک جمله که سیدناالاستاد در المیزان دارد ملاحظه کنید خب اینجاها المیزان روشن می شود ایشان می فرمایند دو مقطع است این یک صفحه مطلب است منتها ایشان با کمتر از یک سطر بیان کردند یک جا خدا به موسای کلیم می گوید گوش کن یعنی همه را بگذارد کنار تخلیه اغیار است حواست جمع باشد همه را بگذار کنار بین من چه می گویم مقطع دوم این است که من اینها را دارم می گویم «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» هستم، کذا و کذا عصایت چیست، عصا ازدها می شود اینها را بعد به تو می گویم پس این کمتر از یک سطر است فرمود اولی برای تخلیه اغیار است یعنی موسی گوش در گوش باش بین من چه می گویم، دوم حرفهای من این است «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا»، «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» اینها را دارم می گویم اما در فصل اول فقط گوش اندر گوش باش «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» تمام شد رفت.

پرسش:...

پاسخ: حقیقت تازه دارد مشخص می شود او که قبلاً پیامبر نبود که.

« فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ » کاملاً گوش باش بین من چه می گویم حالا که این چنین است « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى » سرتاسر گوش باش. این «طوی» همان طوری که در بحث دیروز از دعای «ندبه» نقل شد که «أبرضوی أو غیرها أم ذی طوی» گاهی به مناسبت یک وصف یا فعلی سرزمینی به اضافه ی «ذی» با آن فعل یا وصف شهرت پیدا می کند مثلاً ذی الحلیفه که یکی از مواقیت چندگانه معروف است که از او به مسجدالشجره یاد می شود خب خلفی بود، سوگندی بود این زمین شده ذوالحلیفه و میقات مردمی است که از مدینه به طرف مکه می روند که الآن مسجدالشجره است اگر طوی به معنای قداست چندلایه است آن سرزمین شده ذی طوی عَلَمٌ بِالْغَلْبَةِ شده اگر بخشی از مناطق مکه را هم گفتند ذی طوی آن هم به مناسبتهایی خواهد بود. غرض آن است که اینها تقریباً عَلَمٌ بِالْغَلْبَةِ است نظیر المسجدالحرام نه مسجدالحرام که اولی بی الف و لام دومی با الف و لام المسجدالحرام یا مسجدحرام یا حجرالأسود نه یا الحجرالأسود یا حجرأسود دیگر حجرالأسود یکی بی الف و لام یکی با الف و لام که هماهنگ در نمی آید ذوالحلیفه از این قبیل است، ذی طوی از این قبیل است اگر در دعای «ندبه» آمده از همین قبیل است « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى » سرتاسر گوش بده بین من چه می گویم « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى » خب.

ص: ۳۹۹

پاسخ: حالا شاید طور دیگر باشد که دیگران ندیدند.

پس « اِنِّي » یک، « اَنَا » دو، و « اَنَا » بعدی سه، و « وَاَنَا اخْتَرْتُكَ » ضمیر « اَنَا » که در او هست چهار، این چهار بار « فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى » بین من چه می گویم از این به بعد الوهیت مطرح است، دعوت به عبادت مطرح است، اقامه ی صلات مطرح است، توجه به ذکر الله مطرح است، توجه به قیامت مطرح است، پرهیز از نسیان از قیامت مطرح است و مانند آن « فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى » پس اول فرمود: « اِنِّي اَنَا رَبُّكَ » گوش بده بین من چه می گویم موسای کلیم گوش محض شد از این به بعد همین فرمایشات الهی است می شود وحی خب، « اِنْنِي اَنَا اللّٰهُ » دیگر سخن از « اَنَا رَبُّكَ » گذشت با تأکید حالا جمله ی اسمیه با تأکید « اِنْنِي » می شود پنج، « اَنَا » می شود شش، « اللّٰهُ » اسم ظاهر می شود هفت، « اِلَّا اَنَا » می شود هشت، « فَاعْبُدْنِي » ضمیر متکلم می شود نه، « وَاَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » می شود ده، این ده بار که بعضی با اسم ظاهر است نظیر اللّٰهی که آمده آن هشت، نه بار دیگر با ضمیر با متکلم وحده است یا ضمیر متصل یا ضمیر منفصل برای آن است که وجود موسای کلیم غرق در توحید الهی بشود جز او نبیند و همین طور هم بود و اگر در جریان حضرت مریم احیاناً شبهه ای پیدا شد « فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا » وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) تشخیص نداد برای اینکه نه مریم (سلام الله علیها) به مقام نبوت و رسالت رسید یک، نه آن پیک الهی پیک رسالت و نبوت بود دو، این گفته « اِنْنِي » من رسولم « لِأَتَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا » در آن گونه از موارد وجود مبارک مریم اگر بگویم « اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا » خیلی مُسْتَبَعِد نیست ولی هیچ پیغمبری شک نمی کند یک سخن مبسوطی را جناب فخررازی از معتزله نقل می کند که نزد ماها مردود است و آن این است که انبیا برای تشخیص نبوت خودشان از خدا معجزه نمی خواهند انبیا نبوت را با علم شهودی می یابند دیگران با معجزه نبوت پیامبران را تثبیت می کنند البته توده ی مردم یا خواص، ولی اوحدی از امت آنها هم معجزه نمی خواهند هرگز وجود مبارک حضرت امیر از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معجزه نخواست که به چه دلیل تو پیغمبری در همان خطبه ی «قاصعه» که از حُطَب بلند نهج البلاغه است آنجا وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر فرمود: «يا علي! اِنَّكَ تَسْمِعُ مَا اَسْمِعُ وَ تَرَى مَا اَرَى اِلَّا اَنَّكَ لَسِتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ» و مانند آن، وقتی حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله این صدا چیست که من می شنوم؟ فرمود این آه شیطان است شیطان دیگر آه کشیده که در این سرزمین کسی به او اعتنایی ندارد او دیگر معبود نیست چون بساط شرک برچیده شد این رَنّه شیطان است بعد فرمود یا علی! هر چه من می شنوم تو می شنوی، هر چه من می بینم تو می بینی منتها تو پیامبر نیستی این را خود حضرت امیر در خطبه ی «قاصعه» در نهج البلاغه دارد دیگر وجود مبارک حضرت امیر از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معجزه نمی خواهد که به چه دلیل شما پیغمبرید دیگران که دست از دور بر این معارف دارند بله معجزه می طلبند پس خود انبیا چون « عَلَيَّ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّي » اند معجزه نمی خواهند اوحدی از امتهای آنها هم که مقام آنها را مشاهده می کنند نیازی به معجزه ندارند ولی توده ی مردم محتاج به معجزه اند پس این سخنی که فخررازی از معتزله نقل می کند که پیغمبران به وسیله ی معجزه نبوت خودشان را ثابت می کنند ناصواب است. خب، فرمود: « اِنْنِي اَنَا اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِي وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » طوری هم باشد که « رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ » در این مراحل باشید که چیزی شما را از یاد خدا باز ندارد به دلیل اینکه « فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا » می تواند ناظر به همین قسمت باشد. بعد فرمود چون خود موسای کلیم به مقام قطعی نرسیده بود در حدّ لعلّ وعده داد فرمود: « اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ اَكَادُ اُخْفِيهَا » قیامت خواهد آمد و نزدیک است آن را مخفی

کنند و شاید برای خلیها مثلاً بگویند برای عده ای نگویند و مانند آن، کلمه ی اختیار که انتخاب شده است در قرآن کریم گاهی به معنای اصطفاست و گاهی هم معنای همان انتخاب است خف که شبیه اصطفا در می آید.

ص: ۴۰۰

پرسش:...

پاسخ: نه، آنجا فعل مضارع «يَكِيدُ كِيدًا، أَكِيدُ كِيدًا» این طوری است «أَكَادُ» نیست این «أَكَادُ» برای «يَكَادُ» است.

پرسش:...دلیل است بر این «أَكَادُ».. یعنی نزدیک است که مخفی کند اینجا معنا نمی دهد..

پاسخ: احتمال آن هست که نه «كَادُ» به معنی «قَرَّبَ» برای اینکه، اینکه نزدیک است و من نزدیک است مخفی کنم و گرنه آن امر بین و روشنی است و چرا من مخفی کنم برای اینکه نه، احتمال دیگری که دیروز مطرح بود این بود که همزه ی باب افعال برای ازاله است نظیر «أَعَدَّ البعير» یعنی «أزال غَدَّتَه» اینجا «أَكَادُ أُخْفِيهَا» یعنی «أَكَادُ أُزِيلُ خَفَائِهَا» نزدیک است که من خفایش را بردارم برای شما روشن کند که چه موقع قیامت قیام می کند آن احتمال هم مطرح بود.

پرسش:...

پاسخ: چرا؟

پرسش: این احتمال مردود است که ...

پاسخ: نزدیک است، نزدیک است که علنی کنم چون انسان «مَنْ مات فقد قامت قيامته» خیلی دور نیست همین الآن هم ممکن است بردارد دیگر همین که انسان رخت بربست «مَنْ مات فقد قامت قيامته» حالا قیامت صغرا را می بیند طلیعه ی قیامت کبراست این همیشه «أَكَادُ أُخْفِيهَا» هست یعنی «أزِيلُ خَفَائِهَا» هم اکنون اگر کسی مُرد قیامت برایش روشن می شود خوب.

پرسش:...

پاسخ: خوب حالا آنها به خواست هم در این بحثها خواهد آمد هم در سوره ی مبارکه ی «قصص» می آید این «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» این «أَنَا اخْتَرْتُكَ» یعنی «اصطفيتك» و مانند آن، در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشابه این تعبیر آمده که آنها حق اختیار ندارند خدا حق انتخاب دارد آیه ی ۶۸ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است که «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» اختیار یعنی انتخاب خیرالطرفین وقتی اختیار کردند یعنی شیئی مردد بین دو طرف آن طرف که خیر است آدم انتخاب می کند «اختار» یعنی انتخاب خیرالطرفین را آن که خیر است ما انتخاب می کنیم خدا می داند که چه کسی خیر است بر اساس «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» دیگری حق انتخاب ندارد «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» اینجا هم که فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» یعنی این خصیصه در تو یافت شد تو را ما انتخاب کردیم «فَأَسْمِعْ لِمَا يُوحَى» خوب.

ص: ۴۰۱

مطلب بعدی آن است که در جریان «الله اکبر» قبلاً گفته شد که در دو تا روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرد خدا اکبر من آن یوصف است چون در آن روایت دارد که وقتی خدا هست چیزی غیر از خدا نیست دیگر نمی شود گفت خدا بزرگ تر از مثلاً عالم هست بنا بر اینکه فیض خدا دائم باشد او «دائم الفیض علی البریه» است، «دائم الفضل علی البریه» است، «و کُلُّ مَنْهُ قَدِيمٌ» است اگر فیض الهی دائمی بود بالأخره دوام او بالعرض است نه بالذات مثل ابدیت فیض بهشتیها، بهشتیها فیض ابدی خدا هستند دیگر قطع نمی شود درباره ی جهنم اگر احیاناً اختلافی باشد درباره ی بهشت و ابدیت بهشت و استقرار مؤمنان در بهشت آن دیگر «مَمَّيَا لا ريب فيه» است پس یک موجود ابدی است منتها ابدیتش بالعرض است نه بالذات همان طوری که ابدیت بهشت و اهل بهشت بالعرض است نه بالذات، ازلیت فیض خدا که «کُلُّ مَنْهُ قَدِيمٌ»، «دائم الفیض علی البریه»، «دائم الفضل علی البریه» ازلیت می شود بالعرض این یک مطلب، اگر بالعرض است هر موجود بالعرضی در مرتبه ی موجود بالذات نیست این دو مطلب، اگر در مرتبه ی موجود بالذات نیست پس آن موجود بالذات در آن مرحله «اکبر من أن یوصف» است چون چیزی در آنجا نیست خب، این مربوط به مطلب گذشته فرمود: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» قیامت آینده است یعنی می آید به طور یقین «أَكَادُ أُخْفِيهَا» من مخفی می کنم برای اینکه اگر قیامت علنی باشد خب مردم از ترس تابع دین می شوند گناه نمی کنند قیامت برای آن است که «لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» یک وقت است انسان برهان قیامت را بر اساس مسئله حکمت و عدالت تنظیم می کند اینها برهان اوایل است و بین راه است و امثال ذلک که خدای سبحان چون عادل است و در جهان ظلمی اتفاق می افتد و ظالمها در دنیا کیفر نمی بینند پس عالمی باید باشد، اما آن راه حقیقی اش این است که این شخصی که گناه می کند در درون خود این «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» را به همراه دارد این ناری است که افروخته این هر جا باشد با او هست دیگر. تعبیر اینکه ما از ظالم انتقام بگیریم «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» و مانند آن این تعبیر قضایی است نه تعبیر کلامی، تعبیر فقهی و حقوقی است نه تعبیر کلامی برای اینکه خدا عادل هست باید که از ظالم انتقام بگیرد و حق مظلوم گرفته بشود، اما راه کلامی اش این است که «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» در بحثهای قبل مخصوصاً در اوایل سوره ی مبارکه ی «نساء» آنجا مشخص شد که انتقام ذات اقدس الهی از قسم چهارم از اقسام انتقام است نه اقسام سه گانه ی قبلی قسم اول که ساده ترین انتقام است انتقامی است که مظلوم از ظالم می گیرد برای تشفی قلب خودش، قسم دوم انتقامی است که قاضی محکمه از تبهکار می گیرد برای برقراری امنیت و آرامش در جامعه، قاضی آسیبی ندید ولی تأمین رفاه مردم وظیفه ی قاضی است، قسم سوم انتقامی است که طیب از بیمار ناپرهیز می گیرد اگر طیب حاذق به بیمار گفت این غذا برای تو خوب نیست، اگر این شخص این غذا را خورد بعد از دو ماه یا سه ماه ممکن است دل درد بگیرد آن دل دردی که بعد از سه ماه گرفت انتقام طیبانه ی این پزشک حاذق است، قسم چهارم انتقامی است که ولی از کودک بازیگوش می گیرد اگر یک مار ابلق رنگ نرم تنی از کنار این کودک بگذرد مادرش بگوید دست به این مار نزن یا کنار بخاری نرو با آتش بازی نکن اگر این رفت دستش مسموم شد یا سوخت انتقامش از این قبیل نیست که بعد از سه ماه انتقام بگیرد انتقامش هم اکنون است این چنین نیست که این کودک بعد از سه ماه دستش بسوزد که دست به آتش زد سوخت، ذات اقدس الهی که به ما می فرماید به طرف گناه نروید «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» انتقام الهی از سنخ چهارم است فرمود با آتش بازی نکنید شفاف ترین قسمت همان اوایل سوره ی مبارکه ی «نساء» است که «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» آن جهنم بعدی با «سین» سوف و «سَيِّئِلْمُونَ سَعِيرًا» پشت سرش است ولی الآن یک آتش مختصری خورده و اینکه گفته شد اینها «أَيْمَةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»، «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» واقعاً نه اینکه چیزی مضافی محذوف باشد «يَدْعُونَ إِلَى الْمَعَاصِي الَّتِي يوجب ارتكابها دخول النار» اینها نیست «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» دیگر، خب چرا این همه جمله ها را ما

بگویم محذوف است باطن گناه آتش است و بعضی از بزرگان که اهل معرفت اند می گفتند که وقتی عده ای دارند حرف می زنند ما می بینیم از دهنشان آتش در می آید خب اینها یک چیز مجازی که نیست حقیقتی است که آتش دارد در می آید منتها او چون سرگرم چیز دیگر است احساس نمی کند که دارد می سوزد بنابراین « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا » این « لِتُجْزَى » برهان کلامی مصطلح نیست چون خدا عادل است این در حدّ یک قاضی است باید انتقام بگیرد یا چون خدا حکیم است باید انتقام بگیرد این تبیین مسئله ی قیامت است با صبغه ی قضایی و حقوقی نه با صبغه ی کلامی و فلسفی، صبغه ی کلامی اش هم هست، صبغه ی فلسفی اش هم هست، حقوقی اش هم در قرآن کریم هست برای اینکه برای همه ی انواع قرآن کریم آیات نازل کرده فرمود: « لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسِيَعِي * فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا » حالا- که چون این چنین است پس متفرّع بر او « فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى » این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که از آنجا به بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیهما) رسید که « إِنَّ أَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ » از همین جاست آنکه در نهج البلاغه است متخذ از بیان نورانی پیغمبر است که در موسوعه کلمات حضرت آمده که هوامداری انسان را از یاد قیامت باز می دارد حالا بسیاری از مطالب بین این نکته و نکته ای که مربوط به رؤیت نار است در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده که اینجا هیچ مطرح نشد در سوره ی «قصص» آیه ی ۲۹ به بعد این است « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ » حالا- وجود مبارک موسای کلیم در بعضی از نقلها حالا یا آیات یا روایات این است که وقتی آمده این درخت را، آن نار را در این درخت می بیند بعد می بیند این درخت هیچ علامتی از دود و خصوصیت ناری ندارد سر تا پا نور است و این صدا را از هر طرف می شنود از بالا از پایین از زمین از یسار پس معلوم می شود « مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ » یعنی از جانب راست وادی صدا را از آنجا نشنید باید برود آنجا تا صدا را از همه جا بشنود مثل اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غار حرا باید باشد صدا را از همه جا بشنود یا کنار کعبه باشد صدا را از همه جا بشنود نه اینکه صدا را از کعبه شنید تا هر سلیم الحسی آنجا بود ببیند یا هر سلیم الحسی بود بشنود او اگر بخواهد بشنود باید مثلاً در ليله ی قدر باشد، در کوه حرا باشد، در کنار کعبه باشد خصیصه ای برای آن سرزمین هست تا او بی جهت بشود و بی جهت را ببیند در بحثهای قبلی هم مشابه این را داشتیم که تعلیم و تربیتهای اسلامی برای همین است که انسان از این جهت در بیاید تا حرف آن بی جهت را بشنود چرا فرشتگان « تَضَعُوا أَجْنَحَتَهَا تَحْتَ أَقْدَامِ طَلَّابِ الْعُلُومِ » چرا این فرشته هایی که برابر سوره ی مبارکه ی «فاطر» « أُولَى أَعْيُنِهِ مَشْنَى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ » این پرها را پهن می کنند زیر پای طلاب علوم، برای سه نکته بود دیگر یکی اینکه به طالبان علوم الهی بفهمانند که شما هم باید پَر در بیاورید « أُولَى أَعْيُنِهِ » بشوید، دوم این است که به اینها بفهمانند حالا- که پَر در آوردی باید پرواز کنی، سوم این است که حالا که می خواهی پرواز کنی نظیر این مرغهایی که به طمع تالابها از جایی به جایی می روند از جهتی به جهتی حرکت می کنند حرکت نکنید از جهت به بی جهت حرکت کنید، از جهت بیرون بیایید نه اینکه از قطب بیایید به شمال یا از شمال بیایید به قطب به طمع آن تالاب آن می شود مرغ عادی این ملائکه که می آیند پَر پهن می کنند برای اینکه به ما یاد بدهند پَر در بیاوریم یک، پرواز بکنیم دو، از جهت پرواز کنیم نه در جهت آن آخوندی که به دنبال مرید و امثال مرید است این با مرغ تالاب فرق نمی کند این پَر در آورده، علم پیدا کرده ولی در جهت حرکت می کند نه از جهت، این همه ملائکه زحمت کشیدند برای اینکه ما هم مثل اینها از جایی به جایی برویم یا از جایی به بی جایی برویم! خب خلیها بودند آن سرزمین، فقط وجود مبارک موسای کلیم دارد این آتش را می بیند وجود مبارک موسای کلیم دارد این حرفها را می شنود کم نبود این حرفها مسئله ی قیامت بود، مسئله ی نبوت بود، مسئله ی وحی بود، مسئله ی عصا بود، القا بکند عصا را، عصا را القا کرد مار

دَمان شد خب این هیچ خبری از دیگران نبود خدا فرمود چیست در دستت؟ عرض کرد عصا، فرمود نگو عصا بگو هر چه تو گفتی، اگر عصا باشد که وقتی انداختی باید عصا باشد که « وَمَا تَلُكُ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ » فرمود چرا می گویی « عَصَايَ » بگو هر چه تو خواستی من بخواهم عصا باشد عصا می شود، بخواهم مار باشد می شود مار این مجموعه را وجود مبارک موسای کلیم دید هنیئاً له و طوبی له والحسن المآب.

Your browser does not support the audio tag

« وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَزِدِي (۱۶) وَمَا تَلَكَ بِبَيْمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸)»

جریان وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) در موارد گوناگون مطرح شد گاهی در ردیف انبیا طرح شد، گاهی به عنوان انبیای بنی اسرائیل مطرح شد، گاهی به عنوان یکی از پنج پیامبر اولوالعزم مطرح شد، گاهی هم به نحو خصوص که جریان قصه ی خود آن حضرت ارائه می شود مطرح شد و همچنین گاهی از نبوت آن حضرت سخن به میان آمد گاهی از رسالت او، آنجا که جریان مناجات و تکلم و دریافت وحی است سخن از نبوت است آنجا که سخن از معجزات و دستور به رسالت و رسیدن به فرعونیان است آنجا از رسالت سخن به میان می آید. در این قسمت که فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» این جمله ی خبری است که به داعی انشاء القا شده یک وقت می فرماید «قد اخترتك» اینجا می شود جمله ی خبری و مفادش هم خبر است، یک وقت می فرماید: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» که هم اکنون من تو را به عنوان نبی انتخاب کردم که این جمله ی خبریه است و به داعی انشاء مستحضرید که مرحوم شیخ انصاری رساله ای نوشته به عنوان صیغ العقود که آنجا بعضی از عقود را به صیغه ی فارسی بیان کرده که فرمود بین انشاء و اخبار فرق است اگر در جریان خرید و فروش کسی بگوید من این کتاب یا این فرش را فروخته ام می شود جمله ی خبریه و دیگر با آن نمی شود بیع کرد اما اگر بگوید فروختم نه فروخته ام می شود انشاء و ایجاب و می شود با او معامله کرد بین فروختم با فروخته ام می فرمایند فرق است آن فروخته ام می شود جمله ی خبریه با او نمی شود صیغه ی عقد را اجرا کرد اما فروختم می شود انشاء و می شود با او عقد را اجرا کرد در نکاح همین طور است در معاملات دیگر همین طور است این «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» یعنی تو را انتخاب کردم نه کرده ام هم اکنون تو شدی رسول من، چون تو شدی رسول من بشنو بین من چه می گویم این «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» محفوف به دو توحید است توحید اول این است که «فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» من تحقیقاً پروردگار تو هستم بعد از اینکه فرمود تو نبی منی و تو را انتخاب کردم و بشنو چه چیزی به طرف تو وحی می شود اولین مطلبی که به عنوان وحی فرستاد باز توحید است «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» این یک مطلب مهمی است که دوباره باید برگردیم این را توضیح بیشتری بدهیم «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» بعد مسئله ی عبادت و اقامه ی نماز برای ذکرش بود که قبلاً مطرح شد آن گاه جریان قیامت را مطرح کرد که «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» آن قدر مسئله ی قیامت مهم است که نزدیک است من اصلاً از جریان قیامت چیزی گزارش ندهم تا دفعتاً بیاید و باعث مبهوت شدن شما بشود چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش گذشت آیه ی ۱۸۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» این سؤال را چه کسی کرد، چگونه این چنین سؤال شد در همان شرح آیه ی ۱۸۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت که این سؤال از مهم ترین سؤالهای قرآنی است یک وقت سؤال می کنند قیامت چه موقع قیام می کند چه موقع پدید می آید این سؤال عادی است اما سؤال در این نیست که قیامت چه موقع ظهور می کند چه موقع یافت می شود چه موقع پدید می آید

سؤال در این است که قیامت چه موقع لنگر می اندازد مُرسا آن لنگرگاه است آن سِکَّان که گرچه به صیغه ی جمع است ولی مفرد است مثل «کُبَّار» این کلمه به صیغه ی جمع است به صورت جمع است یعنی نه صیغه، به صورت جمع است ولی مفرد است این لنگر را می گویند سِکَّان آن ناو خدا آن کشتی ران می داند که موقع لنگر بیندازد و کجا لنگر بیندازد آنجا «مَتی؟» و «أَيَّان» او مشخص است که در چه منطقه ای از دریا لنگر بیندازد که آنجا آن کشتی بان می داند در چه زمانی از نظر حرکت باد و طوفان و اینها لنگر بیندازد که او می داند «مَتی مرساها»، «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» این در اختیار ناو خداست سؤال در این نیست که قیامت چه موقع قیام می کند سؤال در این است که چه موقع کشتی قیامت به لنگر می افتد معلوم می شود قیامت یک کشتی سیال و متحرکی الآن موجود است و در حال حرکت آن وقت لنگر گاهش را خدا می داند هم لنگرگاه زمانی هم لنگرگاه مکانی. جوابی که از این سؤال داده می شود این است که می دانید «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» چه موقع است؟ آن وقتی که چه موقع و کجا رخت برمی بندد شما اگر سؤال از زمان می کنید یا سؤال از زمین می کنید سؤال می کنید که قیامت چه موقع قیام می کند سؤال می کنید قیامت کجا قیام می کند که یکی سؤال از مکان است یکی سؤال از زمان، جواب این است آن وقتی که تاریخ رخت بر بست زمان و زمین رخت بر بست آن وقت قیامت قیام می کند خب اگر «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتَبِ» شد، اگر «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» شد، اگر «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» شد، اگر طومار این نظام سپهری برچیده شد دیگر زمینی نیست تا به دور آفتاب حرکت کند شب و روز پدید بیاید سال و ماه پدید بیاید تاریخ تولید بشود خود مکان هم رخت برمی بندد خود زمان هم رخت برمی بندد وقتی چه موقع رخت بر بست، کجا رخت بر بست دیگر سخن از تاریخ نیست که مثلاً در فلان تاریخ شمسی یا قمری یا میلادی مثلاً قیامت قیام می کند آن وقتی که وقت نیست آن زمانی که تاریخ نیست آن منطقه ای که دیگر منطقه نیست این کشتی لنگر می اندازد چه کسی این سؤال را کرده چطور شده این طور سؤال کردند بخشی از اینها در ذیل ۱۸۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت یک وقت است که «مَتی» است یک وقت «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» وجود مبارک نوح فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا» ما اگر خواستیم این کشتی را برانیم این کشتی با باد حرکت نمی کند وقتی گفتیم «بِسْمِ اللَّهِ» این حرکت می کند، اراده کردیم که بایستد بگویم «بِسْمِ اللَّهِ» می ایستد با نام خدا حرکت می کند نه با باد، با نام خدا می ایستد نه با لنگر که «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا» در آنجا فرمود: «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» پاسخ داد «إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَعْتُهُ» در بخشی از آیات دارد که «فَتَبْتُهُمْ» مبهوت می کند دفعتاً انسان نشسته می بیند اوضاع عوض شده اینها که می میرند حالا یا با ایست قلبی یا با علل و عوامل دیگر مخصوصاً آنهایی که با ایست قلبی می میرند دفعتاً می بینند اوضاع عوض شد نمی دانند کجا هستند بعدها مدتها می گذرد تا بفهمند که مُردند می بینند یک افراد ناشناس اینجا هستند یک اوضاع ناشناسی هست کارهای ناشناسی را می بینند آنچه را که دیده بود یادش رفت و یادش نیست نمی فهمد کجا آمده نه اینکه چیزی نفهمد چیزهایی را می بیند اما نمی داند اینجا کجاست بعدها به او می گویند این تلقین میت همین است که بدان تو مُرده ای، مرگ حق است، ما هم می میریم، دیگران هم می میرند، این حالتی که برای تو پیش آمد حالت موت است و مانند آن، خب این مبهوت می کند آدم را دفعتاً می بیند اوضاع عوض شد یک جای دیگر است و برای او ناشناس است او که فرمود: «تَأْتِيهِمْ بَعْتُهُ فَتَبْتُهُمْ» در بخش دیگر است اما اصل این «تَأْتِيهِمْ بَعْتُهُ» در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بخش گذشت اینجا هم فرمود: «أَكَادُ أُخْفِيهَا» من نزدیک است که این را مخفی کنم هیچ نامی از جریان قیامت بُرده نشود تا دفعتاً بیاید باعث مبهوت شدن اینها بشود. هشت وجه جناب فخر رازی در ذیل این کلمه ی «أَكَادُ أُخْفِيهَا» ذکر می کنند که یکی از آن وجوه ثمانیه همین است که در بحثهای قبل هم گفته شد که باب افعال یکی از معانی باب افعال یا همزه ی باب افعال برای ازاله است «أَعَجَمْتُ الْكِتَابَ» یعنی عُجمه اش را زائل کردم «أَشْكَلْتُه» یعنی اشکالش را

برطرف کردم که الف باب افعال برای ازاله است نظیر «أَعَدَّ البعير» اینجا هم نزدیک است که خفای او را زائل کنم با این گفتنها اما احتمال اینکه جریان قیامت به قدری مهم است که نزدیک است او را بر خودم مخفی کنم که یکی از وجوهای هشت گانه آن سخنان فخررازی بود که احتمال داد آن خیلی ناصواب است. خب، قیامت را برقرار می کنیم تا اینکه هر کس به پاداش و کیفر اعمال خودش برسد پس آن کسی که به قیامت ایمان ندارد و پیرو هوای خودش هست تو را از قیامت باز ندارد که _ معاذ الله _ به هلاکت می رسی اینها بحثهای توحیدی و نبوت بود و معاد که در آن مقطع نبوت ذات اقدس الهی با موسای کلیم در میان گذاشت و جریان رسالت از اینجا شروع می شود که می فرماید: «وَمَا تَلَكَ بِيْمِينِكَ يَا مُوسَى» که این مسئله ی رسالت است چون نبی معجزه نمی خواهد، رسول معجزه می خواهد حوزه ی رسالت او با اعجاز پیش می رود.

ص: ۴۰۳

مهم ترین مطلبی که مربوط به این قسمت هست همین دو تعبیر نورانی است که در قبل از جریان نبوت و بعد از جریان نبوت وجود مبارک موسای کلیم مطرح شد در آیه ی دوازده آمد که ندایی که موسای کلیم شنید این بود که «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» تحقیقاً من ربّ تو هستم بعد از جریان نبوت هم فرمود: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» از لطایف تعبیرات سیدناالاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) در المیزان همین بخشهاست که دیگر خدای سبحان نفرمود رب منم یا الله منم فرمود مرا می بینی من ربّ تو هستم رب را که شنیدی منم از من پی به ربوبیتت ببر که این می شود مبتدا آن می شود خبر، این می شود اسم آن می شود خبر، نفرمود ربّ تو منم، نفرمود الله منم فرمود من الله ام، من ربّم. خب، رساله ای ایشان مرقوم فرمودند به عنوان رساله ی رساله الولایه که این بحثها را آنجا تا حدودی مبسوطاً ذکر کردند اصل این بحث به طور گسترده در سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت ذیل آیه ی «أَنْتَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» خب «أَنْتَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» که در سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت وجود مبارک ذات مقدس امام صادق (سلام الله علیه) از این آیه یک برداشت لطیف و نورانی دارد که در کتاب شریف تحف العقول آمده و همان روایت در بحث روایی سوره ی مبارکه ی «یوسف» آمده و همان روایت مورد شرح رساله الولایه سیدناالاستاد است آن آیه ی نود سوره ی مبارکه ی «یوسف» است برادران یوسف وقتی که وارد آن صحنه شدند اوضاع را دیدند و وجود مبارک یوسف فرمود: «هَيْلٌ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا أَعْزَمْنَا أَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ» برادران یوسف اول او را دیدند از او پی بردند به اینکه او یوسف است این تعبیر قرآن کریم است برادران یوسف نگفتند که یوسف تویی، گفتند تو یوسفی یعنی مخاطب را اول شناختند مسماً را اول شناختند بعد پی به اسمش بردند اگر می خواستند از اسم پی به مسماً ببرند می گفتند یوسف تویی، اگر می خواستند از وصف جمال و غیر جمال پی به یوسف ببرند می گفتند آن برادر جمیل تویی، اما این چنین نبود نه از وصف پی به موصوف بردند نه از اسم پی به مسماً بردند بلکه از مسماً پی به اسم بردند، از موصوف پی به وصف بردند «قَالُوا أَعْزَمْنَا أَنْتَ يُوسُفُ» این تعبیری است که همه ی ما به طور عادی می خوانیم و رد می شویم. سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) به برکت آن روایتی که در تحف العقول آمده چندین مطلب از این روایت استفاده کردند که بخشی از آنها در همان سوره ی مبارکه ی «یوسف» مطرح شد و بخشی هم در رساله الولایه در جریان تحف العقول بیان نورانی وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) این است چون تحف العقول چندین چاپ شده صفحه ی ۲۴۰ و ۲۴۱ این چاپ اعلی چون چندین چاپ شده آدرسش مشخص است تحف العقول در کلمات امام صادق (سلام الله علیه) فی وصف المحبّه لأهل البيت (عليهم السلام) حالا این روایت نورانی را یک مقدار می خوانیم آنجایی که حساس است قبلاً چون در ذیل

سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت الآن هم یک مختصر شرح می دهیم ولی اصلش که مردی بود مدعی محبت بود وارد شد بر وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) «دخل علیه رجل فقال (عليه السلام) ممن الرجل؟ فقال من محبيكم و مواليكم، فقال له جعفر (عليه الصلاة و عليه السلام) لا يحب الله عبداً حتى يتولاه و لا يتولاه حتى يوجب له الجته ثم قال (عليه السلام) له من أي محبينا أنت» از کدام دست محبان ما هستی؟ «فسكت الرجل» این نمی دانست چه جواب بدهد سدید صیروفی که از اصحاب حضرت بود «قال له سدير و كم محبونا» مگر شما چند دسته از دوستان دارید یابن رسول الله حضرت فرمود: «علی ثلاث طبقات طبقه أحبونا فی العلانیه و لم يحبونا فی السرّ و لم يحبونا فی العلانیه و طبقه يحبونا فی السرّ و العلانیه هو النمط الأعلى؟ شربوا من العذب الفرات و علموا بعوائل الكتاب و فصل الخطاب و سبب الأسباب فهم النمط الأعلى؟ الفقر و الفقر و أنواع البلاء أسرع إليهم من ردّ الخیر مسيدهم البأساء و الضراء و زلزلوا و فتنوا و من بين المجروح و مذبح متفرقین فی کلّ بلاد قاسیه بهم يشوی الله السقیم» به برکت این دسته از محبان ما خدا بیماران را شفا عطا می کند «و یعنی الأديم» به فقرا غنا عطا می کند «و بهم تُنصرون و بهم تُمطرون» باران مناسب به برکت اینها می آید «و بهم تُرزقون و هم الأقلون عددا الأعمومون عند الله قادراً و خطراً» اینها دسته ی عالیّه از محبان اهل بیت اند. «والطبقه الثانيه النمط الأوسط» که «أحبون فی العلانیه و ساروا بسيره الملوک فألستهم معنا و سیوفهم علينا» بعد طبقه ی ثالثه را معنا می کند که «أحبونا فی السرّ و لم يحبونا فی العلانیه و لعمری لاین كانوا أحبونا فی السرّ دون العلانیه فهم الصباحون بالتهار القوامون باللیل ترى؟ أثر الرحمانیه فی وجوههم أهل السلم و القيام» وقتی وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) اقسام سه گانه ی محبّین را برای سدید صیروفی تشریح کرد این شخص هم شنید عرض کرد که «فأنا من محبيكم فی السرّ و العلانیه» من جزء آن طبقه ی اولم. «قال جعفر (عليه السلام) إنّ لمحبينا فی السرّ و العلانیه علامات يعرفون بها» تو اگر جزء طبقه ی اول از محبّین ما هستی باید دارای این نشانه ها باشی «قال الرجل و ما تلك العلامات» اینجا دیگر سخن از عمل نیست سخن از نماز و روزه نیست چون نماز و روزه و اینها را خب اوساط هم می گیرند اینجا سخن از آن توحید ناب است عرض کرد که و علامات چیست؟ حضرت فرمود: «تلك خلال أولها أنهم عرف التوحيد حقّ معرفته» آن طوری که باید توحید را بشناسد نه آن طوری که باید خدا را بشناسد خدا شناختنی نیست آن طوری که باید توحید را بشناسد، بشناسد، بشناسد «أنهم عرف التوحيد حقّ معرفته و أحکم علم توحيد» این می شود جزء آیه محکمه، در خداشناسی علم مُتقن دارد «والایمان بعد ذلك بما هو صفه» بعد از اینکه توحید را کامل کرد از نظر معرفت، به خدای واحد ایمان بیاورد به اوصاف ذاتی اش ایمان بیاورد «ثمّ علموا حدود الإیمان و حقائقه و شروطه و تأويله» این برای این «قال سدير يابن رسول الله ما سمعتك تصف الإيمان بهذه الصفه» چون سدید بارها سالیان متمادی خدمت حضرت بود به حضرت عرض کرد یک وقت نشد شما از این مسائل چیزی به ما بگوئید «قال نعم یا سدير ليس للسائل أن يسأل عن الإيمان ما هو حتى يعلم الإيمان بمن هو» آخر چنین سؤالی تا حال نشده بود چنین فردی تا حال نیامده بود یک وقت می شود سؤال کرد که ایمان چیست که قبلاً معلوم بشود که به چه کسی باید ایمان بیاورد «قال سدير يابن رسول الله إن رأيت أن تُفسّر ما قلت» حالا این جمله ها که فرمودی برای ما تفسیر بفرما «قال الصادق (عليه السلام) من زعم أنه يعرف الله بتوهم القلوب فهو مُشرك» ما الآن مثلاً درخت را می شناسیم یک مهندس کشاورزی درخت را می شناسد یا یک منجم ستاره را می شناسد شمس و قمر را می شناسد اینها ماهیاتی اند که هم در ذهن وجود پیدا می کنند هم در خارج کسی که مهندس کشاورزی است او واقعاً درخت را شناخته به دلیل اینکه درخت را می کارد درخت را سالم می کند درخت مریض را درمان می کند درخت را بارور می کند این شجر را شناخته شجر دوتا وجود دارد وجودی در ذهن دارد وجودی در خارج، شجر این طور است، حجر این طور است، آسمان این طور است، زمین این طور است، انسان این طور است، فرس این طور است، بقر این طور است، این

موجودات این طور هستند که ما ماهیات اینها را شناختیم خود اینها را می شناسیم البته بعضیها اشتباه می کنند ولی بعضیها هم که درست می شناسند مفهوم الله یا این اسمای حُسنایی که هست اینهایی که ما می شناسیم اینها هیچ کدام خدا نیست برای اینکه اینها صور ذهنیه اند، مفاهیم ذهنیه اند، قائم به ذهن ما هستند موجودات ممکن اند پس کسی الله را یعنی این معنا را این مفهوم را اگر عبادت کند می شود مشرک برای اینکه، اینکه الله نیست این یک صورت ذهنی، معنای ذهنی است قائم به نفس آن هم که عین حقیقت خارج است که به ذهن نمی آید پس اگر کسی «زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِتَوَهُّمِ الْقُلُوبِ فَهُوَ مُشْرِكٌ» این در توحید مرحوم صدوق هم هست «وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِالْإِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْقَطْعِ» اگر بگوید ما اسما را می شناسیم مسمّا را نمی شناسیم که این خب به قطع اعتراف کرده «لَأَنَّ الْإِسْمَ مُحَدَّثٌ» سوم، «وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى؟» هم اسم را هم معنا هر دو را عبادت می کند «فَقَدْ جَعَلَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكَ» در حالی که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» چهارم، «وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْمَعْنَى؟ بِالْصِفَةِ لَا بِالْإِدْرَاكِ فَقَدْ أَحَالَ عَلَى قَائِلٍ» اگر او بگوید من خدا را به همین آنچه در سوره ی مبارکه ی «توحید» هست یا پایان سوره ی «حشر» است یا اوایل سوره ی «حدید» است یا در «جوشن کبیر» است خدا را با اینها می شناسم فرمود شما به یک امر غایب اهاله کردی او از همه ی این اسما و افراد و مفاهیم به تو نزدیک تر است او که غایب نیست تو او را با این اسما بشناسی «وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْصِفَةَ وَالْمَوْصُوفَ فَقَدْ أَبْتَرَ التَّوْحِيدَ» او بگوید هم علیم را عبادت می کنم هم ذاتی که متّصف به علیم است عبادت می کنم اینکه دیگر توحید نشد «لَأَنَّ الْصِفَةَ غَيْرَ الْمَوْصُوفِ» خب، «وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُضَيِّفُ الْمَوْصُوفَ إِلَى الْصِفَةِ» بگوید خدایی که علیم است نه الله العلیم، خدای علیم به نحو اضافه و اسناد بگوید «فَقَدْ صَيَّرَ بِالْكَبِيرِ» شما می خواهید موصوف را با صفت بشناسید «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» بعد عرض شد که خب پس سبیل توحید چیست اینها هیچ کدام که نشد که «قِيلَ لَهُ فَكَيْفَ سَبِيلَ التَّوْحِيدِ» (قال(عليه السلام) باب البحث ممکن) درباره ی خداشناسی راه باز است «طَلَبُ الْمَخْرَجِ مَوْجُودٌ» برون رفت هم هست از این اشکالات می شود بیرون رفت و آن راه این است «إِنَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ» اگر خدا غایب باشد باید با اوصاف بشناسید، اگر خدا در درون شما حضور نداشته باشد باید با مفهوم بشناسید، اگر خدا قابل شناخت نباشد خب دستور معرفت خدا مستحیل است این چنین نیست راه برون رفت هست «إِنَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَ مَعْرِفَةَ صِفَتِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ» اگر کسی در حضور شماست اول او را می بینی بعد اوصافش را می بینی، جمالش را می بینی، چهره اش را می بینی، اندامش را می بینی، کمّ و کیفش را می بینی و مانند آن، اول خود شیء را می بینی بعد اوصافش را اما اگر چیزی غایب باشد به وسیله ی اوصاف اول اوصافش را می شناسی بعد موصوف این اصل کلی است که معرفت حاضر به این است که اول خودش را بشناسیم بعد اوصافش را، معرفت غایب به این است که اول اوصافش را بشناسیم بعد خودش را این اصل کلی و خدا حاضر است و شاهد است و غایب نیست این دو، پس «اللَّهُ شَاهِدٌ وَ مَعْرِفَةُ شَاهِدِ قَبْلَ وَصِفِهِ» پس «مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَبْلَ وَصِفِهِ» پس قبل از اسمای حُسنای خدا ما الله را می شناسیم برابر این شکل اول و قیاسی که ارائه فرمود، بعد فرمود: «وَمَعْرِفَةُ الْصِفَةِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ قِيلَ وَ كَيْفَ تُعْرِفُ عَيْنَ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ؟» خب شما که فرمودید معرفت شاهد قبل از وصف اوست ما چگونه کسی را که می بینیم قبل از وصف او بشناسیم؟ «قال(عليه السلام) تُعْرِفُهُ» این شاهد را می بینی «وَتَعْلَمُ عِلْمَهُ أَوْ عِلْمَهُ وَ تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَ لَا تَعْرِفُ نَفْسَكَ مِنْ نَفْسِكَ» شاهدهی که در اینجا مطرح است که هو الشاهد خداست یک، چون غایب نیست و چون حقیقت نامتناهی است درون، بیرون، قبل، بعد، مافوق، مادون همه را احاطه کرده و در رفته دو، تا قبل از اینکه فهم را بفهمیم او را می فهمیم چرا، چون حقیقت نامتناهی بدون اینکه جایی بند بشود همه را به بند می کشد در صغرا هست بلا ممازجه، در کبرا هست بلا ممازجه، در موضوع هست بلا ممازجه، در محمول هست بلا ممازجه، در فهمیم هست بلا ممازجه، در علم هست بلا ممازجه، در معلوم هست بلا ممازجه، در استدلال هست بلا ممازجه، او

دلیل را دلیل قرار داده است نه اینکه کنار باشد شما یک صغرا و کبرا بچینی از اینجا به او پی ببری او همه ی اینها را دارد راهنمایی می کند و همه را در گمند دارد بدون ممازجه تازه همه اینها در مقام وجه اوست و فیض اوست نه هویت مطلقه که او الآن طبق جمله ی دیگر باید شرح داد فرمود او را می شناسی «و تعلم» علمش را می شناسی، علامتش را می شناسی «و تعلم نفسک به» خودت را هم با او می شناسی «و لا تعرف نفسک بنفسک من نفسک» خودت را با خودت نمی شناسی این مفسّر آن حدیث معروف است که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» معنایش این نیست که اگر کسی خود را بشناسد خدای خودش را می شناسد که شبیه «إن» بشود معنای حدیث طبق این بیان نورانی این می شود که اگر کسی خود را شناخت معلوم می شود در رتبه ی سابقه الله را شناخت «من عرف نفسه» معلوم می شود که «فقد عرف ربه سابقاً» که از آنجا خودش را شناخت این می شود برهان «لم» و آن حدیث دیگری که آمده «أعرفکم بنفسکم أعرفکم برّبکم» آن هم برهان «لم» است یعنی کسی خود را بهتر از دیگران می شناسد که در رتبه ی سابقه خدای خود را بهتر از دیگران شناخته باشد ممکن نیست ما با شک در سبب مسبب را بشناسیم چون «للذوات الأسواق لا تُعرف إلا بأسواقها» فرمود مبادا خیال کنی که خودت را با خودت شناختی «و لا تعرف نفسک بنفسک من نفسک و تعلم أنّ ما فيه دعوا و به كما قال ليوسف «أَءِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي» فعرفوه به و لم يعرفوه بغيره و لا أثبتوه من أنفسهم بتوهم القلوب» نه اینکه اینها این را دیدند بعد قیافه اش را بررسی کردند، شمایلش را بررسی کردند خاطرات قبلی را به ذهن آوردند او را بر این تطبیق کردند گفتند این یوسف است خیر، همین که دیدند شناختند از او پی به او بردند این می شود .. ذاتی بذاته نه اینکه آن خاطراتی که داشتند اینها را جمع بندی کردند از این خاطرات جمع بندی شده پی بردند که او یوسف است یا از آن خدمه سؤال کردند که این یوسف است یا از شواهد و لوازم پی برده باشند که یوسف است خب.

پاسخ: نه، بعد معرفی نکرد.

پاسخ: ابتدائاً کسانی که خدا را نمی شناسند برای اینکه به فکر چاه انداختن دیگری اند آن که به فکر چاه انداختن دیگری است او خدا را نمی شناسد اما حالا که دستش کوتاه شده دستش همه جا کوتاه شده به خود آمد می شناسد بشر در حال عادی _ معاذ الله _ منکر اوست چرا «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» همین مشرکین، خدای سبحان صحه گذاشته فرمود اینها موحد مخلص می شوند در دریا نه اینکه ظاهراً این کار را کردند یک وقت است که در بعضی از تعبیرات قرآن کریم راجع به منافقین و امثال منافقین حرف می زنند می فرماید ظاهراً این چنین می گویند ولی باور نمی کنند «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» می آیند می گویند «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» ولی «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» دروغ می گویند اما درباره ی مشرکین به دریا نشسته که در آستانه ی غرق اند همه لوازم و آثار از آنها گرفته شد «دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» خب آن که به فکر چاه انداختن دیگری است که خدا را نمی شناسد که آن که همه ی دستش از همه چیز کوتاه شده به فطرت اصلی برگشت این می تواند بشناسد. خب، در اینجا وجود مبارک امام صادق فرمود: «أَنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ» نه «یوسف أنا» «وَهَذَا أَخِي» «فَاعْرِفُوهُ بِهِ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ بغيره و لا- أثبتة من أنفسهم بتوهم القلوب أما ترى؟ الله يقول «مِمَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا» اینها چه می فهمند اگر نبودند این خاندان، فرمود در قرآن فرمود شما که نمی توانید این درخت را به بار بیاورید اینبات کنید چه استفاده هایی از حضرت کردید آنها مربوط به توحید بود این مربوط به ولایت است «مِمَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا» يقول ليس لكم أن تنصبوا اماماً من قبل أنفسكم تسمونه مُحِقّاً تهوى؟ أنفسكم و ارادتكم» شما نمی توانید درخت بکارید شما نمی توانید نزد خودتان نبی خلق کنید یا امام خلق کنید یا کسی را به عنوان در سقیفه امام درست کنید این نمی توانید «ثم قال الصادق (عليه السلام) ثلاثة «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یک، «مَنْ أَنْبَتَ شَجْرَةً لَمْ يُنْبِتِ اللَّهَ» گرفتار سقیفه شد یعنی «مَنْ نَصَبَ إماماً لَمْ يَنْصِبِ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى؟ أَوْ جَهْدَ مَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ وَ مَنْ زَعَمَ أَنْ لَهْدِينَ سَهْمًا فِي الْإِسْلَامِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ «وَيَخْلُ يَخَالُ مَا يَشَاءُ مَا كَانَ لَهُمْ خَيْرًا» این بارها به عرضتان رسید این مثل «لا تنقض اليقين» نیست که با شش هفت سال درس خواندن حل بشود این یک جان کندن و نفس گیر ده، بیست ساله می خواهد اینها همین طوری خاک می خورد این روایات اینکه هم امام صادق فرمود، هم پیغمبر (صلی الله علیهما و آلهما) فرمود علم سه قسمت است «آیه محکمه فریضه عادلّه سنّه قائمه» همان پیغمبری که گفت «طلب العلم فریضه» گفته چه بخوان نه اینکه نگفته چه بخوان گفت «طلب العلم فریضه» گفت «إنما العلم ثلاثة آیه محکمه، فریضه عادلّه، سنّه قائمه» اینها درسهای عادی نیست می گویند نه، هفت هشت سال روی این کار کنید ببینید که مثل رسائل و کفایه اینها را می فهمید یا نه، طور دیگر است خب.

مطلب دیگر این است که خدا شناختنی نیست به چند دلیلی که قبلاً گفته شد چرا، برای اینکه یک حقیقت نامتناهی است یک، بسیط علی الاطلاق است دو، بسیط علی الاطلاق این است که شش هفت قسم ترکیبی که فرض می شود در عالم او منزّه است نه مرکب از وجود و ماهیت است، نه مرکب از جنس و فصل است، نه مرکب از ماده و صورت است، نه مرکب از اکسیژن و هیدروژن و امثال ذلک است که اجزای فیزیکی و شیمی باشد نه مرکب از نصف و ثلث و ربع است نه مرکب از مقادیر و امثال ذلک است و بتوان برای او گوشه ای فرضی بالایی امثال ذلک فرض است نه مرکب از وجود و عدم که بدترین اقسام ترکیب شرّ التراکیب که ترکیب از وجود و عدم است که این مقدار را دارد این مقدار را ندارد که بشود محدود پس اگر بسیط محض است و حقیقت نامتناهی است چنین چیزی را اگر کسی خواست بفهمد نمی تواند بگوید من یک گوشه اش را می فهمم گرچه ما در محاورات و ادبیات مردمی اگر کسی از ما سؤال کند که خدا را چگونه می شناسیم با اینکه او حقیقت بیکران است ما همین شعر معروف را در جوابش می گوئیم که

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

هر کسی خدا را به اندازه ی خودش می شناسد این برای ما و برای آنها قانع کننده است اما کجا ما خدا را به اندازه ی خود می شناسیم او که اندازه ندارد آب دریا را می شود به اندازه ی خود چشید چون ساحلش غیر از عمقش است غیر از سطحش است ظاهرش غیر از باطنش است این گوشه غیر از آن گوشه اش است یک لیوان می شود گرفت اما خدایی که به تعبیر حضرت امیر (سلام الله علیه) ظاهرش عین باطن است، اولش عین آخر است همه چیزش عین هم است کجایش را شما می خواهید بشناسید پس بنابراین به ذات احدی دسترسی ندارد نه انبیا نه اولیا آن کُنه ذات، صفات ذات هم که عین ذات اند احدی به او دسترسی ندارد که این دو منطقه بالقول المطلق منطقه ممنوعه است خب اینکه می گوئیم هر کسی خدا را به اندازه ی خود می شناسد این را خلاف می گوئیم یا درست می گوئیم خیر، درست می گوئیم اما بعد از گذشت مقدماتی ذات اقدس الهی بود و احدی نبود و چیزی نبود همان خطبه ای که وجود مبارک حضرت امیر در آن خطبه متقیان که متأسفانه دو صفحه اش در نهج البلاغه آمده و این خطبه سیزده صفحه است بسیاری از مطالب عمیق توحیدی در آن خطبه است در آنجا فرمود: «کان و لم یکن معه شیء» ذات اقدس الهی بود چیزی هم در آن رتبه با خدا نبود خب، خدا سراسر جهان را آفرید این سراسر جهان که مخلوق خدایند طبق یک بیان نورانی که حضرت در نهج البلاغه دارد «مرايا» دارد در تعبیر دیگر «مرايی» دارد آنکه در پایان احتجاج امام هشتم (سلام الله علیه) با آن متکلم خراسانی در کتاب شریف توحید صدوق است این است که فرمود جهان مثل صورت مرآتیه هستند خب، آنچه خدا آفرید مرايا و مرايی است مرآتها و آینه هایی هستند که اشیاء در آن آینه می تابند همه ی ما آینه ایم هر کدام ما آینه است ذات اقدس الهی می تابد یعنی فیض دارد وجه او، فیض او، لطف او در تمام این آینه ها می تابد هر آینه ای به اندازه ی خود خدا را می شناسد در این مرحله، اگر سخن از اندازه است اینجاست نه آنجا، آنجا اندازه بردار نیست و اگر کسی نفس خود را آینه ی شفاف قرار داد این نفس وقتی آینه ی شفاف شد و به سمت الله متوجه شد در این مرآت ذات اقدس الهی بدون حد می تابد ولی این مرآت و آینه ی محدود به اندازه ی خود می گیرد اگر خواستیم _ معاذ الله _ تشبیه کنیم اگر شما هزارها آینه در برابر آفتاب نگه بدارید آفتاب بدون تبعیض می تابد اما هر آینه ای به اندازه ی خودش می گیرد این طور نیست که گوشه ای از آفتاب در اینجا بتابد که شما این آینه ها را که در برابر آفتاب قرار می دهید کل آفتاب می تابد نه بعض آفتاب، آفتاب که بعض و کل ندارد در این قسمت که منتها این آینه به اندازه ی

خود می گیرد اگر اندازه هست در آینه هاست نه در آن ذات که آن ذات اندازه و مقدار و کم و کیف ندارد در ذیل آیه ی سوره ی مبارکه ی «کَهْف» این بیان گذشت در همین جا هم سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) وفاقاً لسائر اهل المعرفه این تعبیر را دارند در ضمن این «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» که این بحثها را می فرمایند در کتاب شریف المیزان صفحه ی ۱۵۲ چون چاپهای متعدّد شد ذیل همین «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» این فرمایش را دارند می فرمایند این «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» ذات اقدس الهی «عَرَفَ الْمَسْمَا» را «بالإسم بنفسه حيث قال «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» و لم يَقُلْ إِنَّ اللَّهَ هُوَ أَنَا لَأَنَّ مَقْتَضَى الْحُضُورِ أَنْ يُعْرَفَ وَصِفَ الشَّيْءَ بِذَاتِهِ لَا ذَاتَهُ بِوَصْفِهِ كَمَا قَالَ اخُوتُ يُوْسُفَ لَمَّا عَرَفُوهُ [قرآن] «قَالُوا أءَنْتَكَ لَأَنْتَ يُوْسُفُ قَالَ أَنَا يُوْسُفُ وَهَذَا أَخِي» همین مطلب را در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «یوسف» مبسوطاً گذراندند «و إسم الجلاله و إن كان علماً للذات المتعالیه لكنّه يُفید معنی المسما بالله إذ لا- سبیل الی الذات المقدّسه» هیچ یعنی هیچ راهی به خدا نیست همین معنا را در جلد سیزدهم در صفحه ی ۳۲۴ فرمودند که همان را در همین جلسه ی تفسیر آوردیم و خواندیم که هیچ کس طمع نکند به ذات برسد هر چه هست در منطقه ی سوم است در عرفان مسئله ای باشد که موضوع مسئله هویت مطلقه است بالقول المطلق ممنوع است این مفهوم حاکی از آن مصداق است این می شود عَبره و ما آن مصداق این مفهوم را عبادت می کنیم نه این مفهوم را یک، و نه این مفهوم آن مصداق را دو، نه الله و مسما را سه، مسمای الله را از آینه ی الله می بینیم و عبادت می کنیم بیش از این هم از ما مقدور نیست و اگر گفته شد که هر کسی خدا را به اندازه ی خود می شناسد در اینجا می شناسد یک بیان لطیفی صدرالدین قونوی دارد می گوید که خدا این طور است خدا در تمام آینه با صد هزار جلوه برون آمد برای هیچ کسی نیم رخ خدا ظهور نمی کند منتها این آینه کم است یک این یک اصل، دوم چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خلیفه ی این خداست با هر کسی حرف می زند تمام رخ نگاه می کرد هیچ مخاطبی را نیم رخ نشان نمی داد یک طرفش حواس باشد اینکه می بیند مسئولین وقتی دارند مصاحبه می کنند نیم رخ دیگری را نگاه می کنند حواسشان پیش دوربین است این دیگر امت پیغمبر نیست خب اگر کسی با شما حرف می زند شما با او حرف می زنید باید تمام رخ او را نگاه کنید این تمام حواسش پیش دوربین است یک گوشه ی چشمش هم با مخاطب و مخاطبین دارد خب این استفاده ای که سیره ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این بود که با هر که حرف می زند یا هر که با او حرف می زند تمام رخ نگاه می کرد چرا، چون خدا با تمام رخ حرف می زند خدا با تمام رخ گفتیم یا الله او با تمام رخ می گوید لیک منتها این آینه بیش از این نمی گیرد نه اینکه او گوشه ی چشمی به ما نگاه کند گوشه در کار نیست اگر دیگری گفته درباره ی وصف دیگری است آنان که خاک را گوشه ی چشمی از این حرفها برای دیگران است و گرنه خدا با تمام وجه به انسان می نگرد اگر کسی این آینه را توسعه داد آینه شو تا بردت سوی دوست کوی دوست شیخناالاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای (رضوان الله علیه) فرمود وجود مبارک سیدالشهداء وقتی این شعر را ایشان خیلی لطیف تر از شعر مرحوم محتشم کاشانی است وقتی وجود مبارک حضرت در قتلگاه افتاد «آینه بشکست و رخ یار دید» اما چقدر دید دیگر در این آینه کبرا دید که حشر همه ی اینها با اولیای الهی.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُخْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَزِدِي (۱۶) وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصِيَّ أَيْ تَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهشُّ بِهَا عَلَىٰ غَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى (۱۸) قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (۲۱)»

ادبِ استماع را ذات اقدس الهی به انبیا آموخت آن گاه انبیا(علیهم السلام) هم به امتها یاد دادند اینکه در قرآن کریم آمده است پژوهندگان حق، محققان اینها کسانی اند که «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» یا در حدیث نورانی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) علم را به این اقسام معنا کرد که علم استماع است، انصاف است، تدبیر است و عمل به نشر از همین جاها گرفته شده وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود علم آن است که انسان خوب گوش بدهد و حرف گوینده را خوب بفهمد بعد یا قبول یا نکول بپذیرد یا رد کند و آن احسنش را بپذیرد این دستور اول از طرف ذات اقدس الهی به انبیا آمده است بعد از طرف انبیا به اُمم فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» اینکار که در سوره ی مبارکه ی «زمر» هم بیان شده فرمود آیه ی هیجده سوره ی «زمر» همان آیه مشهور «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» این از بهترین نصایح پروردگار است به انبیا و دستور انبیاست نسبت به اُمم این جریان هرمنوتیک که هر کسی یک برداشت خاصی دارد این با این دستور اسلامی اصلاح می شود درست است که هر کدام از ما یک مبانی و منابع و مبادی علمی داریم ولی آئین استماع را اگر از وحی فرا بگیریم بالأخره گرفتار این تحمیل نظر نمی شویم اینکه می بینید از یک آیه چندتا برداشت هست یا از یک روایت چندتا برداشت هست برای اینکه استماع درست نیست یعنی هر کسی با آن داشته های قبلی دارد گوش می دهد این هنر نصیب هر کسی نمی شود که داشته های قبلی را در کنار ذهن قرار بدهد و با ذهن خالی گوش بدهد ببیند که این گوینده چه می گوید. ما دوتا کار را باید بکنیم یکی اینکه تمام داشته هایمان را بگذاریم کنار ببینیم این گوینده یا این نویسنده چه می گوید حالا یا حق یا باطل بعد از اینکه فهمیدیم او چه می گوید قبول و نکولش را به آن مبادی و منابع قبلی باید بسپاریم و اگر درهم و آمیخته آنچه را که داریم با داشته های خودمان بخواهیم گوش بدهیم حرف گوینده را نمی فهمیم مشکل هرمنوتیک این است مشکل اینکه هر کسی از آیه یا روایت برداشت خاص دارد این است این هنر نصیب هر کس نیست که دانسته های خود را کنار بگذارد خالی الذهن ببیند متکلم یا نویسنده چه می گوید این مقدر هر کسی نیست ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود گوش، گوش در گوش بین من چه می گویم به وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود گوش در گوش ببیند من چه می گویم اگر کسی با آن داشته های قبلی ببیند پیغمبر چه می گوید خب هر کسی یک طور دیگر می فهمد درست است که انسان آن یافته ها و علوم قبلی را باید سرمایه قرار بدهد اما در مرحله ی دوم نه در مرحله ی اول، در مرحله ی اول فقط باید این هنر را داشته باشد که تخلیه کند همه ی این دانسته ها را بگذارد کنار آن وقت می فهمد این آقا صددرصد چه گفته است بعد حالا یا می پذیرد یا نمی پذیرد اما حرف او را با یافته های قبلی خود تفسیر کند این تفسیر به رأی مشکلات فراوانی را فراهم می کند اینکه می بیند بسیاری از افراد در فهم یک آیه اختلاف دارند در فهم یک روایت اختلاف دارند برای اینکه «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» در آن

نیست گوش کن، این گوش کن کار هر کسی نیست این هم گوش می کند هم حرف می زند خب آنکه در ذهن اوست آن را جلو آورده و در برابر حرف گوینده قرار داد این هم حرف می زند هم گوش می دهد این می شود «فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيحٍ»، این «فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيحٍ» یعنی در هرج و مرج اند مستمعی که در هرج و مرج باشد درست حرف متکلم را نمی فهمد پنج شش طور فهمیدن از روایت همین طور است، پنج شش طور فهمیدن از آیه همین طور است اما آنهایی که انبیایند می بینید از اول تا آخر، از آخر تا اول همه یک طور می فهمند «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ».

ص: ۴۰۷

پرسش: ببخشید پس آن قانع کردن ذهن از تمام جوانب امکان دارد؟

پاسخ: بله، کسی که در امر مریح نباشد علم در اختیار او باشد نه او در اختیار علم بله، اما اینکه می بینید سخت است برای اینکه خیلی از ماها در اختیار علمیم چهارتا کلمه یاد گرفتیم برای اینکه خودمان را نشان بدهیم نه واقع را درک کنیم ما منتظریم که این آقا چه می گوید تا اشکال کنیم اینکه راه استماع نشد همه ی انبیا هر کدام نسبت به دیگری «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»، «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» برای اینکه همه شان گوش دادند متکلم هم که یک طور حرف می زند «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» مگر سلطه ی بر نفس کار آسانی است ما این خاطرات را به دشواری کنترل می کنیم چه رسد به این علوم را که نعره می کشند اگر کسی معذب بود توانست «يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» را کنترل کند نعره های این علم را هم می تواند کنترل کند اینها را هم می تواند خفه کند بگوید ساکت باش بینم چه می گوید. خب، این کار، کار آسانی نیست یک عده می آمدند در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گوش می دادند بعد وقتی که بیرون می رفتند می گفتند «مَاذَا قَالَ أَنْفَاءً» چه گفته، یک عده برابر سوره ی «زمر» «يَسْتَتِمُّونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» اینها کسانی اند که به هنر شاگردی رسیدند یعنی اگر کسی بخواهد احسن آراء را گوش بدهد این باید «فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيحٍ» نباشد دیگر یعنی داده های قبلی، یافته های قبلی، دانشهای قبلی را دسته بندی کند بگذارد کنار، حرف این نویسنده یا گوینده را به خوبی ارزیابی کند خوب درک بکند بعد وقتی این را درک کرد می شود برای خود او، محبوب او، با یافته های قبلی او که آنها هم محبوب های او هستند جمع بندی می کند به نتیجه ی خوب می رسد انسان هر چیزی را که یاد گرفته محبوب اوست منتها یک تاجر مال فراهم کرده مال محبوب اوست، کسی که در حوزه یا در دانشگاه هست چند صباح درس خوانده این محفوظات محبوب اوست ما گرفتار محبوبهای خودمان هستیم اگر گوش بدهیم بین این متکلم یا این نویسنده چه گفته حرف او را که خوب بفهمیم او هم می شود محبوب ما آن وقت در این محبوبها طلا و نقره را فرق می گذاریم آن کسی که احسن است می پذیریم. در تفسیر جامع قرطبی از پدرش نقل می کند او از اساتید نقل می کند که وقتی ذات اقدس الهی به موسای کلیم (سلام الله علیه) فرمود: «فَأَسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» این دست راستش را گذاشته کجا دست چپش را کجا گذاشته، تکیه داده به جایی که خوب گوش بدهد این خیال کرده که نظیر بحثهای حوزه و دانشگاه است این صدر و ساقه اش گوش شد چیزی غیر از گوش نبود در جریان معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین طور است ما اگر این مشکل را حل بکنیم در فهم بسیاری از متون به یک نتیجه می رسیم، به یک امر می رسیم فرمود: «فَأَسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» آنجا هم یک عده در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند وقتی بیرون می آمدند «مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنْفَاءً» دیشب حضرت چه گفته، دیروز حضرت چه گفته خب، پس این «فَأَسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» برای اینکه ما از شر این هرمنوتیک نجات

پیدا کنیم.

ص: ۴۰۸

پرسش: عذر می خواهم مشکل اصلی ظاهراً این طوری که می گویند این است که می گویند موجود را باید در موضوعش تفسیر کرد... در دست ما نیست زمان گذشته است

پاسخ: بسیار خوب، دوتا حرف است یک وقت است کسی می خواهد نوشته ی دو قرن قبل را بررسی کند این باید که این متن این آقا را با متون آن دو قرن قبل همه را ارزیابی کند تا بفهمند چه خبر است اینها «یفسیر بعضه بعضا» اما در جایی که انسان کنار هم نشسته حرف یکدیگر را دارد می فهمد باید این هنر را داشته باشد ما در هر عصری که هستیم باید مطالب عصرهای قبلی را با ارجاع متشابهات به محکمت یک، و اینکه حوادث هر عصری «یفسیر بعضه بعضا» دو، جمع بندی بکنیم بفهمیم و گرنه می شود اطلاعات آن دیگر علم نیست آن دیگر تحقیق نیست. خوب، بنابراین اگر کسی خواست ببیند این متکلم چه می گوید این نویسنده چه می گوید باید این هنر تخلیه را داشته باشد که داشته های خود را کنار بگذارد تا «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ» نباشد بعد این مطلب جدید را که یاد گرفته این می شود محبوب او با سایر محبوبها جمع بندی می کند نتیجه می گیرد سه، خوب «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى».

پرسش:...

پاسخ: خوب مبادی می خواهد نظری را باید به بدیهی برگرداند و مانند آن.

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» در جریان «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» قیامت یک امر یقینی است این کلمه ی «أَخْفِيهَا» را هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان و هم قرطبی در جامع هم از علمای شیعه هم از علمای سنی و هم در تفسیر اَبِي السَّعُود اینها به دو معنا ذکر کردند یکی اینکه این «الف» به معنای اِزَاله است «أَخْفِيهَا» یعنی «أُزِيلُ خَفَائِهَا» برخیا گفتند نه، اصلاً خود اِخْفَاء از لغت اضداد است «أَخْفِيْتَهُ» یعنی «أَظْهَرْتَهُ» خوب، یا نه همان معنای اخفای خاص خودش را داشته باشد. عمده آن است که فرمود شما که پیغمبرید باید نفوذناپذیر باشی یک وقت است می فرماید فلان کار را نکنید، غفلت نکنید، دنیا شما را فریب ندهد و مانند آن خوب این یک دستور و نهی و هدایت است یک وقت می فرماید بیگانه ها شما را از قیامت باز ندارند این بیگانه ها شما را از قیامت باز ندارند ناظر به آن است که شما باید «صائناً لنفسه» باشید این «صائناً لنفسه» که در آن روایت وجود مبارک امام عسکری (سلام الله علیه) هست غیر از تقواست، غیر از عدالت است این استقلال کیان یک فقیه به وسیله ی «صائناً لنفسه» معلوم می شود چون در همان حدیث آمده «أَمَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ» بعد از «صائناً لنفسه»، «تَارِكاً لِهَوَاءِ مَطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» خوب اینها همه را فرموده دیگر این «تَارِكاً لِهَوَاءِ مَطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» عدالت را، تقوا را، نزاهت را، همه چیز را دارد می گوید «صائناً لنفسه» یعنی نفوذناپذیر باشد از بیتش، از دفترش، از شاگردش، از دوستانش، از هر بیگانه این معنای صیانت نفس یک فقیه است یک آدم نفوذپذیر ممکن است تارک هواء باشد آدم مقدس باشد ممکن است واجبها را ترک نکند و حرام را مرتکب نشود اما نفوذپذیر است وقتی با مبادی خاص در او راه پیدا بکنند این می شود نفوذپذیر این نفوذناپذیری را ذات اقدس الهی به انبیا سفارش کرده اینها هم به جانشینانشان سفارش کردند فرمود مبادا بیگانه ها شما را از راه در ببرند، به پیغمبر فرمود مبادا دیگران شما را استفتاز بکنند که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت یعنی تو را از جایت بکنند خوب اینکه تو را از جا بکنند، در تو اثر بگذارند، آنها که پیروان هوا هستند تو را از قیامت باز دارند یعنی نفوذناپذیر نباش، بنابراین خیلی فرق است بین اینکه بفرماید به یاد قیامت باش، متذکر باش واجبها را انجام بده یا بفرماید دیگران تو را از

راه در نبرند این یعنی «صائناً لنفسه» باش خب این چه موقع است؟ این بعد از آن استماع است یعنی انسان داده های خود را یک گوشه می گذارد بعد حرف این شخص را هم کاملاً گوش می دهد بعد با داده های قبلی ارزیابی می کند معلوم می شود این نفوذی است این هم کار هر کسی نیست انبیا را ذات اقدس الهی با این اوضاع تربیت کرده بعد آنها هم شاگردانشان را تربیت کردند از این مراحل عالی که گذشتیم بعد نوبت می شود به عصا و اژدها شدن که آن مراحل ظاهری است که چطوری عصا اژدها می شود، چطوری اژدها عصا می شود، اول ترسیدی، بعد نمی ترسیدی این آداب را بعد نشانش می دهد اما عمده آن است استقلال فکری پیدا کنی نفمود به یاد دنیا نباش یا از قیامت غفلت نکن فرمود دیگران تو را از راه در نبرند «فَلَا يَصِيءُ دَنَّاكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» این هم علتش را ذکر کرده هم این «عَنْهَا» را که متعلق است مقدم بر فاعل ذکر کرده للاهتمام گرچه جار و مجرور می تواند جلو برود اما همیشه که جار و مجرور را جلو ذکر نمی کنند که «فَلَا يَصِيءُ دَنَّاكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا عَنْهَا» این «عَنْهَا» را مقدم آورده که فرمود: «فَلَا يَصِيءُ دَنَّاكَ عَنْهَا» تا جریان قیامت با اهمیت مطرح بشود فرمود نفوذناپذیر نباش که همین مطلب در سوره ی مبارکه ی «اسراء» درباره ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشخص شده است که اینها خواستند استفزاز بکنند نفوذناپذیر بکنند که قدری آیات را کم بکنی قدری آیات را زیاد بکنی به میل اینها حرف بزنی «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» آن وقت به تو علاقه مند می شوند، دوست تو می شوند ولی مبادا این کار را انجام بدهی. درست است که انبیا معصوم اند اما با همین تربیتها و تعلیمها و الهامهای الهی معصوم می شوند دیگر ذات اقدس الهی بالذات مَصُون است و معصوم اما انبیا با همین الهامها، با همین تعلیمهای الهی معصوم اند همه ی اینها نگاران به مکتب نرفته اند ولی بالأخره ذاتاً اینها مثل الله نیستند _ معاذ الله _ که همه ی کمالات را داشته باشند که خدای سبحان یکی پس از دیگری این کمالات را به اینها عطا می کند.

پرسش: ...

پاسخ: بله، عصمت که بله، عصمت که قبل است اما الآن این کمالات را یکی پس از دیگری این طلیعه ی نبوت و رسالت است هنوز رسالتش شروع نشده معجزه که می آید رسالتش شروع می شود که آیات بعدی است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، موسای کلیم.

پرسش: با توجه به «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى»

پاسخ: که ما به موسی اینها را گفتیم این مقول ماست به موسای کلیم گفتیم که «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكْبَادُ أُخْفِيهَا»، «فَلَا يَصُدُّكَ»، «وَمَا تِلْكَ» همه ی اینها کلماتی است که ذات اقدس الهی به موسای کلیم بیان می کند. تا اینجا مسئله ی نبوت بود فرمود آن نفوذیها که بخواهند تو را از یاد قیامت غافل بکنند هومادارند اینها کسانی است که «اتخذوا الهه هواه» لذا با فعل ماضی هم یاد شده کسی که «اتَّبَعَ هَوَاهُ» او اگر در تو نفوذ کرد از قیامت غافل شدی «فَتَرَدَى» سقوط می کنی. تا اینجا مقام اول بود راجع به نبوت اما از این به بعد مسئله رسالت است که دارد جریان عصا را، ازدها شدن عصا را و مانند آن را و ید بیضا را به موسای کلیم ارائه می کند می فرماید: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» این چیست که در دست راست است این تأنیث اسم اشاره یا به لحاظ «عود» است یا به لحاظ «خشب» است و مانند آن، گاهی به مؤنثی اشاره می شود اما به عنوان اینکه او شیء است مثل «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا» نه «هذه» چون این «هَذَا» به این شیء برمی گردد این شیء که مؤنث نیست کلمه ی شمس مؤنث است نه این شیء اگر اشاره به کلمه باشد می شود بله «هذه» اما وقتی اشاره به این جرم خارجی است این جرم خارجی که مؤنث نیست لذا فرمود: «هَذَا»، «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ» به لحاظ شیء، یک وقت است که به لحاظ «عود»، «خشب» و مانند آن اشاره می کنند مثل اینجا که فرمود: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» این را ذات اقدس الهی می خواهد حالا تعمیم بدهد که هر چیزی را که خدای سبحان بخواهد اوست نه اینکه اراده ی خدا تابع اشیاء باشد اشیاء تابع اراده ی الهی اند او اگر بخواهد خوب باشد می شود خوب، او اگر بخواهد ازدها باشد می شود مار، دوباره برگرداند به صورت خوب می شود خوب، این طور نیست که اشیاء استقلال داشته باشند و اراده ی الهی _ معاذ الله _ تابع آنها باشد ما تابع اراده ی اشیائیم بالأخره اگر چیزی سنگ است سنگ است، اگر چیزی خوب است خوب است ما با خوب باید رفتار خوب بکنیم، با سنگ باید رفتار سنگ بکنیم «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» اما ذات اقدس الهی که خالق اشیاست و مصوّر اشیاست مطیع اشیاء نیست، تابع اشیاء نیست او اگر بخواهد خوب بشود می شود خوب، اگر بخواهد ازدها بشود می شود ازدها فرمود: «مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» عرض کرد عصای من است خب بر او تکیه می کنم یک، چون دام داشتند به وسیله ی این خوب برگهای درخت را می ریزم و این دامم از این برگها تغذیه می کند «وَأَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي» و برای اینکه خیلی طول نکشد و تفسیری در بین نباشد فرمود: «وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى» مَآرِبِه، حاجت و نیازهای دیگری هم دارم که با این خوب حل می شود «إِزْب» یعنی حاجت، «إِزْب» جمع حاجت است منتهی الإِزْبِ فی لغه العرب از همین جاست نه منتهی الأِزْبِ آن اِزْبِ است و جمع اِزْبِه، اربه یعنی حاجت، مَآرِبِه یعنی حاجت «وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى» حالا ان شاء الله به خواست خدا اگر در جریان تفصیلاً جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) بنا شد جایی بحث بشود موسای کلیم گویا مظهر

تفصیل است به اجمال بسنده نمی کند در اینجا در کتابهای ادبی مثل مطوّل و اینها ملاحظه فرمودید آنجا آمده است که موسای کلیم اگر می گفت «هِيَ عَصَايَ» کافی بود ولی لَذت مناجات، لَذت گفتگوی با ذات اقدس الهی او را وادار کرده که به تفصیل سخن بگوید این نکته ی ادبی است که در کتابهای ادبی ذکر کردند اما اصلاً وجود مبارک موسای کلیم یک انسان تفصیل رو و تفصیل گوست در جریان برخورد با خضر هم همین طور بود از تک تک اینها سؤال کرد راز و رمز همه ی این خواسته ها را بگو که وجود مبارک خضر فرمود دیگر «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» این هم رازی دارد که بعضیها مظهر تفصیل اند، بعضیها مظهر اجمال اند و مانند آن، این نقص نیست حالا اینجا را به عنوان لَذت می شود گفت اما آنجا چطور، آنجا سخن از لَذت نبود که.

پاسخ: بله، برای اینکه بفهماند که هر چه خدا بخواهد هست نه اینکه شما بگویید «عَصَايَ» شما باید بگویید هر چه تو بخواهی. یک انسان عادی وقتی چوب دستش است از او سؤال بکنند چیست می گوید عصاست، اما اگر کسی به دالان نبوت و رسالت رسید و موخیدانه دارد با مبدأ واحدش سخن می گوید اگر خدا از او سؤال کرد این چیست فرمود حکم آنچه تو فرمایی، هر چه تو بخواهی تو خواستی عصا باشد عصاست خواستی چیز دیگر باشد چیز دیگر است این را دارد به وجود مبارک موسای کلیم یاد می دهد که شما اصالت را به اشیاء ندهی درست است نسبت به یکدیگر اصالت برای اشیاست خب بالأخره اگر چیزی آب است آب است اگر چیزی خاک است خاک است دیگر، اما اگر ذات اقدس الهی اراده کرد که این آب مثل سنگ بشود روی هم بایستد یک سدّ آبی درست بشود همان کار را خواهد کرد که بعدها هم می بینید. نمونه های بعدی را از همین تعلیم کوتاه در شب تار در بالای طور دارد یادش می دهد. خب، «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا وَأَهْشُ بِهَا عَلَی غَمَمِی وَلِیَ فِیْهَا مِآرِبُ أُخْرٰی» آن گاه ذات اقدس الهی فرمود اگر عصاست بینداز بینیم هنوز عصاست «أَلْقَهَا» خب او می توانست یک چوب دیگری را هم مار کند اما می خواهد به موسای کلیم بفرماید اشیاء تابع اراده ی الهی اند «قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسٰی» وقتی این چوب دستی و این عصا را انداخت «فَإِذَا هِیَ حَیَّةٌ» نه یک حیّه خوابیده، نه حیّه ای که بین بیداری و خواب است نه حیّه دَمان «تَسْمِی» که در سوره ی مبارکه ی «قصص» از او به عنوان حیّه ای که «كَأَنَّهَا جَانٌّ» این چنین یاد کرده است که فرمود او ماری است که «كَأَنَّهَا جَانٌّ» در سوره ی مبارکه ی «قصص» آنجا آمده که این عصا که القا شده است «كَأَنَّهَا جَانٌّ» این قدر متحرک بود این قدر دَمان بود که گویا به صورت یک جنّ بزرگی در آمده است آیه ی ۳۱ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِی مُدْبِرًا وَلَمْ یَعْقُبْ يَا مُوسٰی» خب، در چنین حالتی خب البته ترس هست دیگر چرا موسای کلیم ترسید موسای کلیم که بی سابقه است ذاتاً که عالم به این کار نیست بعد که فهمید معجزه است و امر بید الله است این یک امر عادی شد هر وقت خواست به اراده ی الهی و او هم به خلیفهااللهی این به صورت مار در بیاید مار در می آید هر وقت هم می خواست دست می گذاشت می گرفت در برخورد با فرعون این طور بود در صحنه ی مبارزه با سَیِّحِرِه همین بود دیگر عادی بود برایش.

پاسخ: بله، حالا- آنجا هم عرض می کنیم که آنجا ترس از مار نبود ترس از جهالت مردم بود که او هم الآن به آن اشاره می شود. خب، «قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسِي * قَالَ خُذْهَا» بگیر، یک وقت است می فرماید نترس کاری به تو ندارد یک وقت نه، تو بگیر «قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ» چرا، برای اینکه «سَيُنْعِدُهَا سَيَرْتَهَا الْأُولَى» ما آن سیرت اصلی اش را برمی گردانیم این ماده گاهی به صورت چوب در می آید گاهی به صورت مار در می آید و کار، کار ممکن است یعنی یک تکه چوب ممکن است بعد از چند سال بشود مار، اما ممکن نیست دو دوتا بشود پنج تا محال عقلی تحت اعجاز در نمی آید اما محالهای عادی چرا، تحت اعجاز در می آید الآن همین یک تکه چوب بعد از مدتی می تواند بشود مار دیگر، اگر این یک تکه چوب بعد از مدتی پوسید و خاک شد یک، در کنار یک بوته ی بیابانی قرار گرفت و یک مار رهگذری از آن بوته تغذیه کرد سه، و شده نطفه چهار، بعد می شود مارزاده پنج، همین یک تکه چوب بعد از دویت سال می شود مار این شدنی است این طی زمان داریم، طی زمین داریم، طی جهات دیگر داریم کار شدنی زمان دار را می شود در کمترین فرصت انجام داد اگر کسی بخواهد تختی را از یمن تا فلسطین بیاورد مدتها طول می کشد مخصوصاً با کمبود امکانات آن روز، اما اگر کسی خواست بگوید «أَنَا آتِيكَ بِه قَبْلَ أَنْ يَزْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» در اثر تعلیم و تعلم محضر پیامبری مثل سلیمان (سلام الله علیه) این ممکن است، محال عادی با معجزه ممکن است اما محال عقلی شدنی نیست خب، این کاری است که وجود مبارک موسای کلیم دید شده یعنی چوب مار شده، مار هم چوب شده به دست او هم چوب شده نه اینکه خدای سبحان فرمود بین من چگونه او را دوباره چوب می کنم تو بگیر برای اینکه با تو کار داریم تو باید همین کار را بکنی به دست تو همین عصا یک وقت مار می شود تو باید دست بیاوری این مار را بگیری دیگر همین الآن پس تمرین بکن «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُنْعِدُهَا سَيَرْتَهَا الْأُولَى» اما همین جریان وقتی در جریان برخورد کرد با فرعون همین کار را کرد این عصا را انداخت شده اژدها و «كَانَتْهَا جِآنٌ» بعد دست آورد او را گرفت هیچ ترسی نبود، لکن در همین سوره ی مبارکه ی «طه» وقتی مبارزه و مناظره ی وجود مبارک موسای کلیم با سحره مطرح می شود در همین سوره ی مبارکه ی «طه» به این صورت آمده است از آیه ی ۶۳ به بعد فرعون گفت که _ معاذ الله _ موسی و هارون ساحرند و می خواهند در اثر قدرت سحرشان «یذهبوا بطریقه المیسلا» سرزمین شما را بگیرند، فرهنگ و ملیت و تمدن شما را عوض کنند و مانند آن، بعد بنا شد که مناظره و مبارزه شروع بشود مناظره هم این بود که دستور دادند از دربار فرعون تمام سحره که آن روز کارشناس سحری فراوان بودند اینها در یک صحنه حاضر بشوند و مسابقه بدهند همه ی سحره حاضر شدند طنابهایشان را آماده کردند، چوبهایشان را آماده کردند میدان شده میدان مار تماشاچی هم اطراف کف می زدند خب این صحنه که «سَيَحْرُوْا أَعْيْنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ» این صحنه شده صحنه ی مار همه می دیدند که این میدان، میدان مار شد مارهای فراوانی دارد دوندگی می کند با جست و خیز دارند وجود مبارک موسای کلیم هرسناک شد عرض کرد خدایا! خب من اگر این عصا را بیندازم مار بشود و اینها نتوانند بین معجزه ی من و سحر ساحران فرق بگذارند چه کنم، این بیان نورانی حضرت امیر در خطبه ی چهار یا شش نهج البلاغه بود که بحثش قبلاً گذشت. حضرت فرمود وجود مبارک موسای کلیم از جهل تماشاچیها ترسید که اگر آنها نتوانستند تشخیص بدهند من چه کنم.

پاسخ: بله دیگر، همین تأیید می کند.

خب، اگر آنها نتوانستند تشخیص بدهند که معجزه چیست و سحر چیست من چه کار کنم وجود مبارک حضرت امیر آن طوری که در نهج البلاغه قبلاً بود و خوانده شد که در قرآن دارد که «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» یعنی موسی ترسید وجود مبارک حضرت امیر می فرماید: «لَمْ يُوجَسِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ» این گفت خدایا! اگر اینها نتوانستند تشخیص بدهند باز من چه کنم خب من هم مار درست کردم آنها هم مار درست کردند. فرمود آیه ی ۶۷ به بعد «قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصْوَةٌ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» این تصرف در خیال، معجزه نبود «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» نه اینکه از مار ترس ما کاری می کنیم که عوامها هم بفهمند «فَلَمَّا لَا تَخْفُ» چرا، برای اینکه «إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» تو پیروز می شوی برای اینکه معجزه سحر را باطل می کند «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ» یک، «تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا» دو، «إِنَّمَا» این از جاهایی است که متأسفانه متصل نوشته شده «تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا» دو، «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» تو این عصا را ببنداز او کید را از بین می برد سحر را از بین می برد نه چوب را می خورد نه آن طناب را می خورد وجود مبارک موسای کلیم طبق این وحی وقتی عصا را انداخت همه دیدند در صحنه در این میدان یک سلسله طنابهای بی جان افتاده یک سلسله چوبهایی بی جان افتاده یک مار دارد حرکت می کند سحر را بلعید نه چوبها را خورد آن جریان وجود مبارک امام هشتم باید جداگانه بحث بشود از این شفاف تر که آیه نمی خواهی فرمود: «تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» یعنی «تَلَقَّفَ الْكَيْدَ، تَلَقَّفَ السِّحْرَ» نفرمود هبال را می خورد که، نفرمود عِصَى را می خورد که عِصَى و هبال را در آیه قبل ذکر کرد فرمود: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ» یعنی «تَلَقَّفَ الْكَيْدَ، تَلَقَّفَ السِّحْرَ» حضرت وقتی که عصا را انداخت همه ی این چوبها شدند چوب، همه ی این طنابها شدند طناب، همه ی تماشاچیها فهمیدند که یک سلسله چوب در میدان است و یک سلسله طناب در میدان است و یک مار دمان است اول کسی که فهمید کارشناسان و متخصصان سحر بودند که سجده کردند و خضوع کردند گفتند «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» این کار موساست خب اینها را ذات اقدس الهی در همان شبِ تار یاد موسای کلیم داد وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که این از جهل مردم ترسید این است که اگر مردم جاهل باشند زندگی با آنها بسیار مشکل است اداره کردن مردم با فرهنگ سخت نیست الا این اگر وجود مبارک حضرت ظهور بکند اداره کردن این هفت میلیارد خیلی آسان است برای اینکه به برکت حضرت «وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ» یا «وَضَعَ» خود حضرت به اذن خدا «يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ يَكْمَلُ بِهِ أَحْمَالَهُمْ وَ عَقُولَهُمْ» خب مردم هفت میلیاردی بفهم را به خوبی می شود اداره کرد مگر با کشتن حضرت جهان را اداره می کند تازه این هفت میلیارد سه میلیارد را بگشود تازه اول جنگ و ترور است وجود مبارک حضرت اگر ۳۱۳ شاگرد مثل امام داشته باشد مردم هم بفهم باشند اداره اش خیلی سخت نیست تمام سختی در این است که البته با اعجاز الهی است وجود مبارک حضرت جهان را اصلاح می کند مگر کار آسانی است این از شق القمر بالاتر است این از تمام معجزات وجود مبارک موسای کلیم بالاتر است که آدم بتواند عقل ملّتی را، عصری را بالا- بیاورد. به هر تقدیر وجود مبارک حضرت امیر در آن خطبه ی نهج البلاغه همین آیه را تحلیل کرد فرمود ترس موسای کلیم از این بود که این تماشاچیها نتوانند تشخیص بدهند و فرعون بر موسی غالب بشود ذات اقدس الهی فرمود نه، ما کاری می کنیم که همه فهم بشود و همین طور هم شد لذا اولین گروهی که

به موسای کلیم ایمان آوردند همان متخصّصان سحرشناس بودند که خودشان سحر کردند «قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيْثُ تَشَاءُ» که دیگر شده مار دمان «قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» این صحنه را وقتی کاملاً فرا گرفتی هم در دیدار با درباریان فرعون موفقی هم در آن مناظره در صحنه ی خاص آن روز که در آنجا فرمود موسای کلیم این کارها را کرده و بالأخره پیروز شده «فَأَلْقَيْتِ السَّحْرَةَ سُجَّادًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» مبادا اگر می گفتند که ما به رب ایمان آوردند خب فرعون هم می گفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» اما بالصراحه تصریح کردند که «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» این طلیعه ی رسالت وجود مبارک موسای کلیم است که ذات اقدس الهی به او آموخت. معجزه ی دیگرشان از همین جا شروع می شود که فرمود: «وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى» این دست را در جیب بگذار وقتی که در آوردی شفاف و روشن می شود مثل آفتاب می تابد و این برص نیست بیماری نیست فرمود: «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» این یک معجزه ی دیگر است این «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» را ذات اقدس الهی تکرار می کند که مبادا کسی خیال بکند یک حادثه ی طبّی یا بدنی پیش آمده در جریان زکریا(سلام الله علیه) که زکریا عرض کرد که «وَأَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ» ذات اقدس الهی فرمود سه روز زبانت بند می آید اما «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» نه اینکه مریض بشوی ایست قلبی داشته باشی یا ایست لسانی داشته باشی می توانی ذکر بگویی، می توانی مناجات بکنی، با خدا سخن بگویی، نماز بخوانی، آیات الهی را مطرح بکنی ولی با مردم بخواهی حرف بزنی نمی توانی خب این معلوم می شود که معجزه است دیگر آنجا هم فرمود: «آيَتِكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ» اما «سَوِيًّا»، مُسْتَوِيًّا، سَالِمًا، كَامِلًا، كَامِلًا- سَالِمًا ولی زبانت بند آمده نه از اصل حرف برای اینکه ذکر و نماز و اوراد و مناجات را کاملاً می توانی بکنی اما با مردم نمی توانی حرف بزنی این معلوم می شود معجزه است دیگر اینجا هم فرمود این دست که سفید می شود این بیماری نیست این «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» است ولی سفید شده این است که می گویند آدم باید دست را در جیبش بگذارد نه جیب دیگری از جیب کاری ساخته نیست از جیب کاری ساخته است اگر کسی سرمایه دار بود باید از جیب بگیرد، از دل بگیرد، دلمایه داشته باشد که برای ابد بماند وگرنه آن گداطبعی با جیب حل نمی شود. «إِنَّ لَكُمْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» در جای دیگر است یا «وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» در اینجا است آنجاها تعبیر به جیب شده در سوره ی مبارکه ی «قصص» تعبیر به جیب شده آیه ی ۳۲ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «إِنَّ لَكُمْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» اگر کسی چیزی در دل دارد خب او غنی است ندارد برای همیشه گداست مخصوصاً اگر به جیب این و کیف دیگری نگاه کند «إِنَّ لَكُمْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ» که آن در سوره ی مبارکه ی «قصص» است.

Your browser does not support the audio tag

«وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ (۱۷) قَالَ هِيَ عَصِيَّ أَيْ اتَّوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهَشُّ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَىٰ (۱۸) قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَىٰ (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسِيحِي (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَحْخَفْ سَنُعِيدُهَا سَبِيْرَتَهَا الْأُولَىٰ (۲۱) وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَىٰ (۲۲) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ (۲۳)»

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) نار را دید و به سراغ نار رفت و ندای الهی را شنید اولین دستوری که خدای سبحان به آن حضرت داد بعد از اینکه فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» این بود که فرمود: «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» این «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» یعنی کاملاً گوش بده بین وحی چیست بالأخره انسان خاطراتی دارد، علمی، یک رهاورد سالیان متمادی دارد مخصوصاً کسی که از نواغ باشد و چهل سال عمر را پشت سر گذاشته باشد مثلاً این «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» یک راهنمایی خوبی است برای تنظیم امور هرمنوتیک ما اگر خواستیم حرف کسی را بپذیریم یا نقد کنیم باید این هنر را داشته باشیم که گوش بدهیم گوش دادن به همان سکوت فیزیکی نیست گوش دادن به این است که همه ی خاطرات و علوم و داشته های قبلی را یک گوشه بگذاریم و آنچه را که این شخص گفت یا نوشت آن را در گوشه ی دیگر ذهنمان جا بدهیم و گرنه کسی که با افکار قبلی دارد مطلبی را گوش می دهد این درست حرف گوینده یا نوشتار نویسنده را متوجه نمی شود اگر بخواهد قبول کند یا نکول کند یک قبول و نکول ممزوجی است وقتی گرفتار هرمنوتیک نشد یعنی هم از نظر فیزیکی ساکت بود و هم خاطرات قبلی را این هنر را داشت که در یک گوشه ی ذهن بگذارد و گوشه ی دیگر ذهن را برای ورود این مطلب جدید جاسازی کند این شخص موفق است که حرف طرف را خوب فهمید حالا اگر می پذیرد که عالمانه می پذیرد و اگر نقد می کند هم که محققانه نقد می کند این «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» ناظر به این قسمت است. روایتی هم از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست در این موسوعه شریفه که موسوعه ی کلمات الرسول الأعظم (علیه و آله آلاف التحية و الثناء) است جلد سیزدهم که کلمات حضرت، خطب حضرت، ادعیه حضرت، نامه های حضرت را جمع کردند جلد سیزدهم صفحه ی ۲۰۵ راه فراگیری علم را حضرت مشخص فرمود از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) رسیده است که آن حضرت عن آباء کرامش و گرامی اش نقل کرده است که آنها از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند که آن حضرت فرمود: «أَوَّلُ الْعِلْمِ الصَّمْتُ» آدم خوب ساکت باشد «وَالثَّانِي الْإِسْتِمَاعُ وَالثَّلَاثُ الْعَمَلُ بِهِ وَالرَّابِعُ نَشْرُهُ» کسی موفق است در فراگیری علم که اول گوش بدهد بیند این گوینده یا نویسنده چه می گوید این گوش فیزیکی با استماع درونی همراه باشد در سوره ی مبارکه ی «انعام» دو مطلب گذشت یکی کسانی که مبتلا به آن جریان هرمنوتیک بودند داشته های خود را به همراه آوردند در مجلس پیغمبر، گروه دیگر کسانی اند که توانستند آن داشته های قبلی را کنار بگذارند. در سوره ی مبارکه ی «انعام» به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود رسول من یک عده می آیند با تو سخن بگویند که حرفهای خودشان را به تو برسانند نه اینکه بشنوند بینند تو چه می گویی «وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا» اینها نیامدند خوب گوش بدهند بینند تو چه می گویی اینها هیچی، اما گروه دیگر اینها کنار هم نیست این دو آیه فاصله شان فراوان است «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» یک عده مستمع خوبی اند می آیند بینند که تو چه می گویی وقتی اینها با این گرایش آمدند به اینها سلام بکن اینکه سابقاً خطباً روی منبرها اول سلام می کردند بعد شروع می کردند به سخنرانی الآن فقط در

نماز جمعه ها این سنت هست و گرنه قبلاً و عَظاً همین که روی منبر می نشستند اول سلام می کردند به مخاطبانشان بعد شروع می کردند به حمد و ثنا و سخنرانی زیرا دستور از همین سوره ی مبارکه ی «انعام» است که «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» اوساط و ضمه عاف از مستمعان سلام را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تلقی می کنند، اوحدی از مستمعان پیامبر را رسول سلام می دانند سلام خدا را تلقی می کنند یعنی سلام مرا به اینها برسان به هر تقدیر اینها می آیند که ببینند پیغمبر چه می گوید بنابراین اینکه ذات اقدس الهی به موسای کلیم (سلام الله علیه) فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» یعنی این هنر را داشته باش که یادداشت و یاد گرفته های قبلی را بگذاری کنار بین من چه می گویم درست است که غالب مردم مبتلایند به اینکه با یافته های قبلی چیزی را می خوانند یا چیزی را می نویسند ولی این ادب خواندن و نوشتن یا شرکت در کلاس نیست راهش این است که «الصَّمت ثم الاستماع» سکوت محض یک، داده ها و گرفته های قبلی را انسان در یک گوشه ی ذهن بگذارد دو، ببیند این نویسنده یا این گوینده چه می گوید یا چه می نویسد سه، بعد داوری کند این راه استماع است. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم مشابه این اصل کلی آمده است که همین آیه معروف که «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» ناظر به همین بخش است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۲۰۴ این است «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» خب آن وقت آدم خوب می فهمد که این آیه چه دارد می گوید و اگر کسی با یافته های قبلی برود در درس بنشیند از آن گوینده یا آن نویسنده چیزی استفاده نمی کند مخلوط است می شود «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ» برای داوری هم فرصتی هست پس مهم ترین راه برای مطالعه کردن یا شرکت در سخنرانی این است که آدم صمت و استماع، سکوت محض و گوش دادن با جان که ببیند این آقا چه می خواهد بگوید بعد هم می تواند رد بکند این راه نجات از آن فن هرمنوتیک است لذا فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» این همان استماعی است که در سوره ی مبارکه ی «زمر» بیان شده که «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» خب آن کسی که با داده های قبلی خود دارد کتابی را مطالعه می کند یا درسی را گوش می دهد این دیگر أحسن الاقوال را همان حرف خودش می داند این دیگر «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» نیست این هنر باید باشد که انسان مالک نفس باشد، سلطان بر نفس باشد همان طوری که باید و سوسه ها را بگذارد کنار داده ها و یاد گرفته های قبلی را هم باید بگذارد کنار.

ص: ۴۱۴

پرسش: ...

پاسخ: بله خب دیگر، گاهی انسان هم با ریفش حرف می زند هم در جلسه درس گوش می دهد هم دارد مطالعه می کند هم دارد رادیو و تلویزیون گوش می دهد از اینها هست دیگر این می شود «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ» اما اگر کسی واقعاً حرف نزنند از نظر فیزیکی و از نظر فیزیکی که ساکت شد در درون هم حرف نزنند این قول نفسانی را هم نداشته باشد این هم صمت دارد هم استماع آن وقت می فهمد که این آقا چه نوشته یا آن آقا چه گفته بعد هم اگر رد می کند محققانه رد می کند و اگر می پذیرد هم محققانه می پذیرد خب، اینکه فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» ناظر به این قبیل است.

پرسش: ...

پاسخ: خب قرآن کریم هم علوم انسانی را می فهماند هم علوم تجربی را بالأخره آن علوم تجربی گرچه انسانی به حسب

موضوع نیست ولی مصرفش انسان است دیگر ما علوم غیر انسانی نداریم یا به لحاظ.

پرسش:....

پاسخ: اینها را می گذارد کنار بعد می بیند قرآن چه می گوید حرف قرآن را خوب فهمیده چون تصوّرات که تصدیق نیست آن مفرد و بدیهیات را که کنار گذاشتن ندارد چون بدیهیات حرفی برای گفتن ندارد با آن بدیهیات اولیه فقط گوش می دهد می بیند که این قرآن چه می گوید بعد به داوری می نشیند آن وقت به داوری نشستن او داوری محققانه خواهد بود عمده آن است که انسان در گوش دادن یا مطالعه کردن نوشتار یا گفتار دیگری خودش را شریک آن گوینده یا نویسنده نکند این می شود مخلوط خب، فرمود این کار را کردید «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» آنچه را هم که می شنوید این است که «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» این توحید که ذات اقدس الهی دوبار در همین بخش نورانی سوره ی مبارکه ی «طه» به وجود مبارک موسای کلیم فرمود که «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» بعد هم فرمود: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» سیدناالاستاد علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) ملاحظه فرمودید هم در ذیل این آیه سوره ی مبارکه ی «طه» هم در ذیل آن آیه سوره ی مبارکه ی «کهف» که قبلاً خواندیم فرمود ذات اقدس الهی در دسترس احدی نیست همین بیان را سیدناالاستاد امام (رضوان الله تعالی علیه) که امروز به برکت آغاز دهه فجر سالروز ورود نورانی امام (رضوان الله علیه) هست از این کتاب شریفشان بخوانیم ایشان در این کتاب مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية چون غالب کتابهای عرفانی را امام (رضوان الله علیه) تقریباً قبل از سی سال مرقوم فرمودند اگر فراغتی بود و حوزه به سیمت فلسفه و عرفان می رفت و این قلم و بَنان و بیان شروع به کار می کرد آن وقت معلوم می شد که چه آثاری از ایشان صادر می شد و به جا می ماند در قبل از سی سال اینها را نوشتند معمولاً چه آن تعلیقات بر فصوصش چه تعلیقات بر مصباحش برخی، خیلی ضعیفی از اینها را از سی سال گذشته ولی غالباً اینها را بین بیست و سی نوشتند. این کتاب را مقدمه ای برای آن نوشته شده که بعضی از آقایان مرقوم فرمودند خدا رحمتشان کند در حدود ۱۶۰ صفحه است بعد از آن مقدمه سخنان خود امام (رضوان الله علیه) شروع می شود در صفحه ی سیزده این کتاب یعنی بعد از اینکه آن ۱۶۷ صفحه ی مقدمه گذشت صفحه ی سیزده اصل این کتاب که به عنوان اولین مصباح است می فرماید: «المشکاه الأولى» در آن چند مصباح است مصباح اول این است که اگر کسی خواست به طرف ذات اقدس الهی حرکت کند باید بداند که «إِعْلَمْ أَيُّهَا الْمُهَاجِرُ إِلَى اللَّهِ بِقَدَمِ الْمَعْرِفَةِ وَالْيَقِينِ رَزَقَكَ اللَّهُ وَإِيَّانَ الْمَوْتِ فِي هَذَا الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ وَجَعَلْنَا وَإِيَّاكَ مِنَ السَّالِكِينَ الرَّاشِدِينَ» بداند که «أَنَّ الْهُوِيَّةَ الْغَيْبِيَّةَ الْأَحَدِيَّةَ وَالْعَنْقَاءَ الْمُقَرَّبَ» «مُقَرَّبَ» یعنی «مُعْجَبَ» چیزی که به عجب می اندازد این همان است که می گویند «عنقا شکار کس نشود دام باز چین» «العنقاء المُقَرَّبَ الْمُتَسَكِّنَ فِي غَيْبِ الْهُوِيَّةِ وَالْحَقِيقَةِ الْكَامِنَةِ تَحْتَ سَرَادِقَاتِ النُّورِيَّةِ وَالْحُجْبِ الظُّلْمَانِيَةِ فِي أَمَامِ بَبُطُونٍ وَغَيْبٍ وَكُمُونٍ لَا إِسْمَ لَهَا فِي عَوَالِمِ ذِكْرِ الْحَكِيمِ وَلَا رَسْمَ وَلَا حَصْرَ لِحَقِيقَةِ الْمَقْدَسَةِ فِي الْمُلْكَ وَالْمَلَكُوتِ وَلَا وَسَنَةَ مُنْقَطِعَ عَنْهَا آمَالَ الْعَارِفِينَ» یعنی مقام ذات احدی به او دسترسی ندارد امیدش هم ندارد «تَدَلَّ لَدَى سَرَادِقَاتِ جَلَالِهَا أَقْدَامَ السَّالِكِينَ مَحْجُوبٌ عَنْ سَاحَةِ قَدْسِهَا قُلُوبَ الْأَوْلِيَاءِ الْكَامِلِينَ غَيْرُ مَعْرُوفِهِ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ» هیچ پیغمبری هویت حق را نمی شناسد، هیچ رسولی هویت حق را نمی شناسد «غَيْرُ مَعْرُوفِهِ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَلَا مَعْبُودِهِ لِأَحَدٍ مِنَ الْعَابِدِينَ وَالسَّالِكِينَ الرَّاشِدِينَ» احدی هم ولو حضرت امیر آن هویت را عبادت نمی کند برای اینکه او را نمی شناسد «و لا مقصوده لأصحاب المعرفة من المكاشفين» یعنی در بحثهای عرفانی هیچ عارفی هم در آن زمینه بحث نمی کند برای اینکه او حقیقتی است بسیط محض یک، نامتناهی است دو، دیگر نمی شود گفت که من به اندازه ی خودم او را شناختم او اندازه پذیر

نیست او یا کلاً- نصیب کسی می شود که این مستحیل است فقط برای خودش یا احدی به او راه ندارد این سه تعبیر از سیدناالاستاد هست که فرمود: «غیر معروفه لأحدٍ مِنَ الأنبياء و المرسلین و لا معبوده لأحدٍ مِنَ العابدین و السالکین و الراشدین و لا- مقصوده لأصحاب المعرفه مِنَ المكاشفین حتّی قال أشرك الخلیفه أجمعین ما عرفناک حقّ معرفتک و ما عبدناک حقّ عبادتک» بعد این شعر معروف

ص: ۴۱۵

عنقا شکار کس نشود دام باز گیر کانجا همیشه باد به دست است دام را

از همین قبیل. در صفحه ی ۷۲ نامی از اهل بیت عصمت و طهارت می برند می فرمایند احدی در عالم به اندازه ی اهل بیت عصمت و طهارت نیست به عظمت اینها، به جلال اینها، به علم اینها، به قدرت اینها، به فضیلت اینها، به عصمت اینها این حدیث نورانی است و طولانی است صفحه ی ۷۲ تا صفحه ی ۷۴ این حدیث را که وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) از آباء گرامیشان و از آباء کرامشان نقل می کنند تا از حضرت امیر که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ما خلق الله أفضل منی و لا اكرم علی منی» آن وقت سؤالاتی وجود مبارک حضرت امیر می کند آیا شما بالاتری یا جبرئیل، شما بالاتری یا فرشته، حضرت همه ی اینها را جواب می دهد این روایت طولانی است تا صفحه ی ۷۵ در صدر آن گاه سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) که ثواب همین روح مطهر ایشان و همه ی شهدا و اولیا و مؤمنان مخصوصاً این شهدای دهه ی فجر فرمود: «و لقد نقلته» این حدیث را «بطوله مع بناء هذه الرسالة على الاختصار» با اینکه این رساله است بنایش بر اختصار است و ما هر حدیثی را که بنا شد نقل بکنیم آنجا که مورد استشهادمان را نقل می کنیم نه کل حدیث را این حدیث طولانی را با همه ی طولانیتهش نقل کردیم «للتبرک و التیمن و زیاده الفائده و البصیره و ها أنا أشرح بعض فقراته الرجعة إلى المقام مع الإيجاز و الاختصار و أرجوا التوفيق من الحق المختار» آن وقت بعضی از جمله هایی را شرح می دهند که ثواب همه ی اینها به روح مطهر ایشان و همه ی شهدا، اما درباره ی اینکه ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود: «مَا تَلَكَّ بِيَمِينِكَ» این دو سؤال را در بردارد یکی اینکه چیست، یکی اینکه آنکه در دستت است چیست، اگر به آن عصا اشاره می فرمود، می فرمود «ما تملك» این چیست، اما اصرار دارد که بفرماید آنکه در دستت است چیست چون هم خدا با آن چوب کار دارد هم با این دست هم آن چوب را می خواهد معجزه کند هم این دست را می خواهد معجزه کند و آن چوب وقتی معجزه می شود که از این دست سر در بیاورد و این دست وقتی معجزه می شود که به قلب مرتبط باشد و اگر می فرمود «ما تملك» کافی بود ولی با هدف هماهنگ نبود چون هدف این امور چندگانه است هم می خواهد چوب را معجزه کند، هم می خواهد دست را معجزه کند، هم اعجاز چوب را به دست اسناد بدهد و هم منشأ معجزه بودن این دست را قلب بدانند این جمله ها را فرمود، فرمود: «وَمَا تَلَمَّكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» عرض کرد که «هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَى» که در بحث دیروز گذشت. فرمود اگر عصاست، اگر چوب است «أَلْقَهَا يَا مُوسَى» ببینیم چوب است یا نه، «فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» دید مار است و اگر _ معاذ الله _ سحر بود جا برای ترس نداشت چون ساحر که از سحر خود نمی ترسد که خدای سبحان فرمود نترس البته از این آیه بر نمی آید که وجود مبارک موسای کلیم ترسید فقط فرمود: «لَا تَخَفْ» نترس، خب شاید نترسیده باشد با همین گفتن طمأنینه ای در قلب حضرت موسی پیدا شده باشد لکن وقتی در سوره ی مبارکه ی «قصص» همین جریان مطرح است آیه ی ۳۱ این است «وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا» فوراً ترسید و فاصله گرفت.

پاسخ: بله، ولی منظور آن است که در مرتبه ی اول هراس بود لکن این هراس را از آیه سوره ی «طه» نمی شود استفاده کرد برای اینکه در سوره ی «طه» دارد «لَا تَخَفْ» اما آیا حضرت ترسید و خدای سبحان به او اطمینان داد که نترس یا زمینه را دید و فرمود نترس این دلالت ندارد فرمود: «لَا تَخَفْ» اما در سوره ی مبارکه ی «قصص» به خوبی دلالت دارد که ترسید دیگر.

پرسش: ... پاسخ: بله خب، مثل اینکه «لَا تَأْسَوْا»، «لَا تَغْتَبِ» غیبت نکن، شرک نوز، «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» مبادا شرک بورزی، مبادا مطیع کفار باشی این نهی است دیگر این معنایش این نیست که واقع شده که.

پرسش: ... پاسخ: بله، اینجا هم همین طور است اینجا که می فرماید: «لَا تَخَفْ» چه در آن افاضه چه در حالت خوف بالأخره دلالت ندارد بر اینکه واقع شده چه در تکوین، چه در تشریح این دلالت بر وقوع ندارد اما آنچه در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده است اینکه واقع شده این حضرت کاملاً ترسید آن گاه ذات اقدس الهی بعد از اینکه فرمود: «وَلَمْ يُعَقِّبْ» آن گاه فرمود: «يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ» برگرد نترس این برگرد و نترس نشان آن است که قبلاً واقع شده برای اینکه دارد «وَلَمْ يُدْبِرْ» و «لَمْ يُعَقِّبْ» فاصله گرفت و رو به طرف مار نبود. خدا فرمود برگرد کاری به تو ندارد ولی در آیه ی محلّ بحث سوره ی «طه» از آن استفاده نمی شود که وجود مبارک موسی ترسید فقط فرمود: «لَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سَيَرَّتْهَا الْأُولَى» این برای عصا، اما اینکه فرمود: «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» این برای دست است به حسب ظاهر یک دست عادی است اما این دست می شود بیضا، بیضا به معنای سفید در برابر سیاه به طور عادی استعمال می شود لکن وقتی قرآن کریم دارد که جام بهشتیها که با او آب می نوشند بیضاست یعنی درخشان است یعنی بَرّاق است نه بیضا یعنی سفید است در سوره ی مبارکه ی «صافات» وقتی نعمتهای بهشتیها را بررسی می کند می فرماید بهشتیها «لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ» از آیه ی ۴۱ به بعد سوره ی «صافات» «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ * فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ * بِيَضَاءٍ» این جام، جام بَرّاقی است شفاف و روشن و درخشان است این معنایش است اینجا هم که فرمود بیضاء یعنی بَرّاق و روشن که بحث تفصیلی اش تا حدودی در ذیل آیه ی ۱۰۸ سوره ی مبارکه ی «اعراف» قبلاً گذشت. در آیه ی ۱۰۸ سوره ی «اعراف» این بود «وَنَزَعَ يَدَهُ فَادَا هِيَ بِيَضَاءٍ لِلنَّظِيرِينَ» درخشان بود، بَرّاق بود هر که می دید، می دید که این خیلی نورانی است و شفاف است بنابراین سخن از سپید و سیاه نیست سخن از بَرّاق بودن اوست که فرمود این دست را وقتی به جیب گذاشتی و بیرون آوردی این می شود بَرّاق و درخشان و اختصاصی هم به قلب نورانی وجود مبارک موسای کلیم داشت «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ» این یَد «بِيَضَاءٍ» اما این آسیب دیده نیست این یک معجزه ی دیگر است «مِنْ غَيْرِ سُوءِ آيَةٍ أُخْرَى» پس آیه قبلی آن است که این چوب شده ازدها، مار دمان شده آیه ی بعدی این است که این دست عادی بَرّاق شده نظیر جام بهشتیها. این کارها را ما کردیم «لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» اینها معجزات بزرگ ماست که به تو نشان می دهیم اما آن بحثی که قبلاً داشتیم در آیه ی شانزده همین سوره که فرمود: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» برای بیان این بود که وجود مبارک موسای کلیم «صائناً لنفسه» باشد نفوذناپذیر باشد هم موعظه ی الهی از نظر عبارت و لفظ لازم بود هم آن عنایت الهی از نظر فیض تکوینی لازم بود چه اینکه مشابه این درباره ی انبیای دیگر مخصوصاً درباره ی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشت که فرمود تو باید «صائناً لنفسه» باشی دیگران سعی می کنند در تو نفوذ پیدا کنند ولی عنایت الهی تو را تثبیت کرده است دیگران به هیچ وجه در حرم امن تو نفوذ نداشته و ندارند که بحشش قبلاً در سوره ی مبارکه ی «توبه» و همچنین سوره ی

«اسراء» گذشت در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آنچه گذشت این بود آیه ی ۷۳ و ۷۴ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ وَإِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا) آنها تلاش و کوشش می کنند که در اثر فتنه تو را باز بدارند منصرف کنند از مسیر وحی تا چیزی را - معاذ الله - کم بکنی، زیاد بکنی به میل اینها افزایش بدهی کاهش بدهی و مانند آن، اگر به میل اینها مسیر آیات را تغییر دادی تو را به عنوان خلیل و دوست اتخاذ می کنند (وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا)، ولی ما این سه مرحله ی فیض را نسبت به شما اعمال کردیم آن مراحل سه گانه این است که «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» اگر توفیق الهی نبود، تثبیت الهی نبود تو نزدیک بود «کاد» یعنی «قَرُبَ» نزدیک بود یک، که رُکون پیدا کنی رُکون آن میل اندک است دو، «شَيْئًا قَلِيلًا» اندک اندک، اندک در اندک این سه، اگر فیض ما نبود تو نزدیک بودی «کِدْتُمْ» رُکون پیدا کنی «تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا» که این تنوینش تنوین تحقیر است «قَلِيلًا» تنوین تنکیر «شَيْئًا» که برای قَلْتُ است یک، «قَلِيلًا» که صریحاً قَلْتُ را اسم می برد دو، رُکون که میل اندک است سه، «کاد» که نزدیک است چهار، یعنی عمل خارج که به هیچ وجه واقع نشد، میل قلبی هم که وارد نشد، میل چه کم چه زیاد هم واقع نشد نزدیک میل کم هم نشدی خب این طهارت محض است دیگر، اگر کسی عمل خارجی اش مطابق با خواسته ی بیگانه نباشد یک، میل قلبی اش هم به طرف آنها نباشد دو، ولو میل اندک، رُکون، «شَيْئًا قَلِيلًا» این تنوین «شَيْئًا» هم برای قَلْتُ است، پس میل نبود، رُکون و میل اندک هم نبود اندک در اندک این هم نبود، نزدیک به میل اندک هم نبود این قلب می شود طیب و طاهر این کس می شود پیغمبر فرمود اگر تثبیت الهی نبود «لَوْلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتُمْ» یک، «تَزْكُنُ» دو، «إِلَيْهِمْ شَيْئًا» که تنوینش برای تحقیر است سه، «قَلِيلًا» چهار، نزدیک بود کمی میل کنی ولی نزدیک به میل نه تنها میل کم نداشتی نزدیک به میل کم نبود خب این می شود طهارت محض وجود مبارک موسای کلیم همین طور بود آن جریان «قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ» یعنی اینها اوضاع خارجی را به هم زدند ولی در تو هیچ اثر نداشتند برای اینکه «فَأَسِئْتُمْ كَمَا أُمِرْتُمْ» بودی و تطهیر و طهارت و عصمت مطلقه شامل حال تو شده بود آنجا که در سوره ی مبارکه ی «توبه» «قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ» را آوردند ناظر به همین است که آنها توطئه کردند در کار خارجی شان ولی نسبت به تو به هیچ توفیقی پیدا نکردند آیه ی ۴۸ سوره ی مبارکه ی «توبه» این است که «لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ» آنها خیلی زیر و رو کردند ولی حق بر همه ی آنها غالب شد بنابراین حرم امن قلب معصوم از هر گزندی مصون است و به لحاظ خارج هم ذات اقدس الهی چند صباحی مهلت می دهد و سرانجام پیروز می کند خب، پس بنابراین یک معجزه مربوط به دست پیغمبر بود وجود مبارک موسای کلیم و یک معجزه هم مربوط به عصای آن حضرت بود که فرمود: «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى» اینها آیات کبرای ماست چه این آیه اولی چه آیه دومی اینها آیه کبرای ماست پس با این جهاز رسالتی، رسالت را از هم اکنون باید بپذیری «أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» پس قبلش مقام اول مربوط به نبوت بود این مقام ثانی مربوط به رسالت است وقتی مجهز کرد فرمود: «أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ» و چون در آستانه ی اربعین سالار شهیدان حسین بن علی بن ابی طالب (صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل بیته) هستیم همه شما هم ان شاء الله عازمید در این دهه ی پر برکت فجر برای تبلیغ الهی امیدواریم که معارف الهی را، مسائل دهه ی فجر را، مسائل انقلاب را، نظام اسلامی را به خوبی برای مردم تعیین کنید ان شاء الله با برکت و توفیق الهی کارتان همراه باشد مقبول حق باشد.

Your browser does not support the audio tag

«اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُنسِجَ لَكَ كِتَابًا (۳۳) وَنَذُكِّرَكَ كَثِيرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (۳۵)»

وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) بعد از دریافت وحی و دو معجزه از معجزه های بزرگ الهی یکی جریان عصا و دیگری ید بیضا مأموریتی را از طرف ذات اقدس الهی تلقی کرد که خدای سبحان به او فرمود به طرف فرعون برو که او طغیان کرد یعنی برو طغیان او را برطرف بکن. وجود مبارک موسای کلیم مدتها در مصر زندگی کرد شکوه جباران ه ی طاغوت مصر را دید و سلطنت آمیخت ه ی با دعوی الوهیت فرعون را هم مشاهده کرد، قدرت غبیطهای مصر را هم دید، ضعف نبطیها و بنی اسرائیل را هم از نزدیک مشاهده کرد و بی تابی خودش را هم در برابر ظلم دید که نمی تواند آرام بنشیند به دلیل اینکه آن ستمکار را با مُثت از پا در آورد و گشت، چنین کسی اگر بخواهد رسالتی را برای هدایت مردم مصر تلقی کند نیازی به امدادهای الهی دارد. عرض کرد که به من شرح صدر بده که تا کسی که خودش بنده ای از بندگان توست به مبارزه ی علیه الوهیت قیام کرد گاهی می گوید «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ»، گاهی می گوید «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» به من شرح صدری بده که اگر ظلمی را دیدم فوراً پرخاش نکنیم فوراً دست به گریبان نشوم، زد و خورد راه نیندازم کسی را نکشم، به من شرح صدر بده تا به تدریج استضعاف محرومان را از آنها زدوده کنم، به من شرح صدری بده تا قدرت بی جای غبیطها را از اینها بگیرم اینها شرح صدر می خواهد و کار را بر من آسان بکن برای اینکه ما هیچ ابزاری نداریم و به نبرد کسی می رویم که او مدعی الوهیت است. این مطلبها را با تعبیر ادیبانه عرض کرد به عنوان شرح بعد از متن و اجمال قبل از تفصیل ذکر کرد اگر عرض می کرد «رَبِّ اشْرَحْ صَدْرِي» مطلب معلوم می شد اما عرض کرد «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» این تفصیل بعد از اجمال کاری می کند که بدون این ترتیب آن کار حاصل نمی شود و همچنین اگر می فرمود «یَسِّرْ أَمْرِي» آن اثری که «یَسِّرْ لِي أَمْرِي» دارد از «یَسِّرْ أَمْرِي» ساخته نیست این تفصیل بعد از اجمال مثل آن است که اول کسی متنی را بگوید بعد آن را شرح دهد «یَسِّرْ لِي» چه چیزی را؟ «أَمْرِي»، «اشْرَحْ لِي» چه چیزی را؟ «صَدْرِي»، آن «اشْرَحْ لِي» به منزل ه ی متن است «صَدْرِي» به منزل ه ی شرح، «یَسِّرْ لِي» به منزل ه ی اجمال است «أَمْرِي» به منزل ه ی تفصیل. اینها را از ذات اقدس الهی خواست تا فضای اجتماعی مصر را آماده کند بعد عرض کرد «وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي» مهم ترین ابزار کار انبیا همان بنان و بیان است باید بگویند یا بنویسند و مانند آن، من مشکلی در تلفظ دارم نه مشکل ادبی، ادبیات فن است و علم و انبیا آشنایند، بلاغت فن علمی است، فصاحت فن علمی است، نکات معانی و بیان و بدیع فن علمی است به علوم برمی گردد اینها دارا هستند وجود مبارک موسای کلیم عرض نکرد به من فصاحت بده یا به من بلاغت بده اینها را ذات اقدس الهی داد برای اینکه علوم است. مشکل وجود مبارک موسای کلیم این بود که آن آسیبی که در زبان اوست و حروف را درست آدا نمی کند آن را برطرف کن «وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي». مسئله ه ی فصاحت اصطلاحاً در برابر بلاغت به فن ادبی است و اما معنای لغوی فصاحت اعم از این است یک، آنچه هم که در روایات آمده اعم از این است دو، آنچه در قرآن کریم مطرح است اعم از آن است سه، فصاحت و بلاغت همین است که در کتابهای ادبی مثل مطوّل و امثال مطوّل ملاحظه می کنید، اما لغتاً «فَصَّحَ اللبَن» یعنی این

شیری که کف کرده مخلوط به زبد و کف شد این کفهایش کنار رفت شده شیرِ خالص و ناب، کسی که حروف را به جا آدا می کند این می گویند فصیحانه تکلم می کند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أنا أفصح من نطق بالضاد» لغت عرب از دشوارترین لغات تلفظی است حضرت فرمود در بین اعراب کسی مثل من فصیحانه لغت «ضاد» را آدا نمی کند نه خصوص «ضاد» را «أنا أفصح من نطق بالضاد» در عربی یک ضاد داریم در برابر صاد، صاد ضاد، ظایی داریم در برابر طاء، ظاء، ذالی داریم در برابر دال، زائی داریم در برابر راء مثل «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» که یک ضاد در برابر صاد است یکی ظاد در برابر طاء، ظایی است در برابر طاء یا «عز من قنأ وذن من طمع» ذالی است در برابر دال، زایی است در راء، ماها که عجمی هستیم به زحمت اینها را به مقداری که قرائت ما صحیح باشد تلفظ می کنیم ولی کسی که عرب زبان باشد می داند که ما درست آدا نکردیم و خدای سبحان هم از سراسر عالم آنچه را که عربها تلفظ می کنند نخواست همین که برابر قواعد ظاهری باشد کافی است پیغمبر فرمود کسی که عرب زبان باشد و این چهار حرف را به طور دقیق آدا کند و هیچ اشتباهی بین یکی از این چهارتا نباشد ضادی را آدا کند که معلوم بشود در برابر صاد است، ظایی آدا کند که در برابر طاء است یک «ذل من طمع عز من طمع» مثل من کسی نیست «أنا أفصح من نطق بالضاد» این حدیث نورانی نشان می دهد که هیچ عربی در آدای هیچ کلمه ای مثل پیغمبر نیست وجود مبارک موسای کلیم مشککش در همین بخش بود حالا- آن قصه ی تاریخی که در دوران کودکی دستش به آتش افتاده بعد به زبان زده با دست سوخته زبانش مقداری آسیب دید، دستش آسیب دید یا قصه ی دیگر بالأخره مشکل وجود مبارک موسای کلیم علمی نبود که به فصاحت علمی برگردد یا به بلاغت علمی برگردد چون علوم را ذات اقدس الهی به او داد عرض کرد «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» که من بتوانم درست حرف بزنم خدای سبحان هم او را عطا کرد فرمود: «قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» آن مشکل زبانی ات برطرف شد. اما جریان فصاحت البته بهترین رشته این است که کسی هم خوب حرف بزند هم حرف خوب بزند، اگر اهل قلم هست خوب بنویسد مطالب خوب بنویسد، مطالب خوب را هم خوب بنویسد اهل هنر هست، اهل سینماست، اهل رسانه است، اهل فیلم است این دو عنصر محوری را داشته باشد که هم خوب آدا کند هم چیز خوب را آدا کند اگر چیز خوب را بد آدا کرد فصیح نبود، اگر چیز بد را خوب آدا کرد فصیح نبود، فصیح کسی است که هم حرف خوب بزند هم خوب حرف بزند هم هنر خوب داشته باشد هم چیزهای خوب نشان بدهد هم چیزهای خوب را بنویسد هم خوب بنویسد و مانند آن. این بخش را وجود مبارک موسای کلیم فرمود برادرم از من هنرمندتر است «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» البته آن در سوره ی مبارک ه ی «طه» نیست بخشی در سوره ی «قصص» است بخشی در سوره ی «زخرف» است فرمود او بهتر از من، شیرین تر از من، ادیبانه تر از من سخن می گوید خب او هم کسی است که به مقام نبوت رسیده است دیگر یک آدم عادی که نیست منتها وجود مبارک موسای کلیم از انبیای اولوالعزم است او یک نبی غیر اولوالعزم و گرنه او یک آدم عادی که نیست که وجود مبارک هارون یک فرد عادی نیست تا انسان بگوید چگونه یک فرد غیر عادی از پیغمبر افصح می شود نه خیر هر دو نبی اند منتها یکی جزء اولوالعزم است دیگری اولوالعزم نیست و آن نصاب لازم در فصاحت را وجود مبارک موسای کلیم داشت اما آن ابزار مهم که طوری حرف بزنند که در جان مردم اثر بکند فرمود برادرم از من از این جهت موفق تر است چون ما باید حرف را به جان مردم برسانیم نه گوش مردم، به گوش مردم رساندن کار مبلغان عادی است اما به جان مردم منتقل کردن کار انبیاست که «قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» نه «فی آذانهم و أسماءهم» حرف را باید به جان اینها برسانی حالا- در آنجا یا قبول یا نکول، حرفی که به گوش می رسد این از هر گوینده ای ساخته است اما آن قدر حرف نفوذ داشته باشد که هم ه ی مجاری سماخ سمع را طی کند تا به عمق جان برسد از آنجا تصمیم گیری با خود انسان است «قَوْلًا بَلِيغًا» این کار را می کردند. فرمود برادر من در این کار از من فصیح تر است و مهم ترین رسانه ای

که بتواند حرفِ انبیا را به مردم برساند همین بنان و بیان است قلم است و زبان اینها را خواسته.

ص: ۴۱۸

پرسش: عمل می کردند یا خودشان اهل عمل بودند .. چون اهل علم بودند.

پاسخ: خب، یک وقت است که قابلیت تام است «بر نوشته است پند بر دیوار» آن افراد کمی هستند اما توده ی مردم احتیاج دارند که حرف به عمق جانشان برسد دیگر.

پرسش: ...به اصل بیان است ..

پاسخ: بله، آن را هم عرض می کنیم در سوره ی «قصص» هست ولی این تنها درباره ی آن مشکل فرعون نبود آنها می گفتند اصلاً این چیزهایی که شما می گوید ما نمی فهمیم این از باب «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» در جاهلیت کهنه و نو بود به شعیب پیغمبر می گفتند این حرفهایی که تو می زنی ما نمی فهمیم یعنی چه، مرگ هست قیامت هست یعنی چه، «مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِّمَّا تَقُولُ» این حرفهایی که می زنی حرفهایی است که قابل فهم نیست اگر کسی تمام هستی را در چهاردیواری دنیا خلاصه می کند و مرگ را و قبر را آخر خط می داند اگر کسی از بعد از مرگ سخن بگوید می گوید این حرفها چیست می زنید «مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِّمَّا تَقُولُ» این حرفها را ما نمی فهمیم «مَا سِئِمْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ» گذشته های ما نشنیدند، ما هم نشنیدیم اینها چیست شما می گوید این خرافات چیست، اساطیر است که در آن «لَا يَكَادُ يَبِينُ» خواهد آمد، اما اینجا وجود مبارک موسای کلیم عرض می کند من می خواهم این حروف را ادا کنم باید مشکل نداشته باشم و چون در زبان من این آسیب هست شما این را بردارید پس آن فصاحت و بلاغت علمی و ادبی معیار نیست.

پرسش: ...

پاسخ: نه، این در همان حادثه ی تاریخی که ابن عباس نقل کرده که وجود مبارک موسای کلیم در دوران کودکی دستش به آتش زد و مثلاً به زبانش رسید و زبانش آسیب دید و دستش آسیب دید به آن قصه برمی گردد.

ص: ۴۱۹

پرسش: ...

پاسخ: قدرت برطرف کرد دیگر، یعنی مریض شدن با قدرت خدا منافات دارد یا علاج نکردن؟ علاج کرده دیگر فرمود: «قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى».

پرسش: ...

پاسخ: کرده دیگر، آن مقداری که لازم بود کرده آن وقتی هم که لازم نبود نکرده خب.

فرمود: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» این شرح صدر می کند حالا تفاوت وجود مبارک پیغمبر با موسای کلیم (سلام الله علیهما) این است که این درخواست شرح صدر کرده است اما ذات اقدس الهی به پیغمبر می فرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» فاصله خیلی است.

پرسش: ...

پاسخ: بله دیگر درباره ی فصاحت و بلاغت بوده نه در باب مشکل زبانی در بُعد فصاحت و بلاغت بوده اما خودش فصیح بود به نصاب لازم نه اینکه أفصح بودن لازم است باید فصیح باشد، بود؛ اما «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» ناظر به آن فصاحت به معنای آدای حروف از مخارج است نه فصاحتی که در کتاب معانی و بیان و بدیع مطرح است.

«أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یک، آن هم با متن قبل از شرح با اجمال قبل از تفصیل «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» این دو، فاصل ه ی وجود مبارک موسای کلیم و پیغمبر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) این است که ذات اقدس الهی درباره ی پیامبر فرمود: «وَيُسِّرْكَ لِيُسْرَى» تو را من گوهری آفریدم که به آسانی کار از تو نشأت می گیرد، اما برای موسی کار را آسان کرده است نه گوهر ذات را، بین «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» با «الصَّالِحِينَ» خیلی فرق است «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی اینها کارهای خوب می کنند ممکن است یک وقت خدای ناکرده بلغزند اما «الصَّالِحِينَ» که صفت مشبیه است نه اسم فاعل یعنی گوهر ذاتشان صالح است لذا ذات اقدس الهی درباره ی ابراهیم خلیل می فرماید: «وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» که گفتند منظور از این صالحین اهل بیت (علیهم السلام) است و وجود مبارک ابراهیم به آنها ملحق می شود فرق است بین اینکه کار را خدا آسان بکند سبک بکند یا گوهر ذات کسی را طوری بکند که کارها به آسانی از او صادر می شود «وَيُسِّرْكَ لِيُسْرَى» با «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» خیلی فرق است. خب، «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» که «يَفْقَهُوا قَوْلِي» خب اگر کسی آن فصاحت والا را نداشت حرف او قابل فهم هست اما اگر کسی مشکل زبانی داشت حرف درست از مخرجش آدا نشد خب این قابل فهم برای خلیها نیست «يَفْقَهُوا قَوْلِي».

ص: ۴۲۰

مطلب دیگر اینکه به تنهایی که نمی شود مشکلات مملکت را حل کرد کسی که وزر، سنگینی و ثقل مملکت را تقسیم بکند بخشی از سنگینی کارهای مملکت را به عهده بگیرد آن را می گویند وزیر که وزر و سنگینی و بخشی از دشواریهای کشور را به عهده می گیرد عرض کرد «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي» آن هم هارون باشد اهل من باشد در بین اهل من هم هارون باشد حالا بعد می رسیم که وجود مبارک پیغمبر در جریان جنگ تبوک به وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیهما) طبق نقل فریقین فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى؟» حالا این بخش را خوب عنایت کنید تا آن زیارت نام ه ی وجود مبارک ولی عصر معنای خاص خودش را پیدا کند «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَحْيَى» این هارون نه هارون دیگر، هارونی که برادر من است این را وزیر من قرار بدهید چرا، برای چه، به او هم هم ه ی این توفیقات را بده نه اینکه او را وزیر من قرار بدهی کارها را به دست خود ما رها کنی خیر، او را هم عَزِيز من، هم وزیر من قرار بده وزیر آن که وزر، سنگینی و بخشی از دشواریهای کشور را به عهده می گیرد، اَزِيز کسی است که عون، کمک راستین من است این «آزره» با «آزری» که «شریکاً فی اَزیر» همین دو ماده در قرآن کریم همین دو هیئت در قرآن کریم ذکر شده «أَشْدُّ بِهِ أَزْرِي» «آزر» یعنی عون، کمک. در سوره ی مبارک ه ی «فتح» وقتی جریان مسلمانها را شرح می دهد در پایان سوره ی مبارک ه ی «فتح» وقتی وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و همراهانشان وصف می کند که اینها را «أَشْدَاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» هستند، «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» هستند، «تَرَاهُمْ رُكْعًا سِيِّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» هستند، «سَيِّمَاهُمْ» سیما یعنی سمه، یعنی علامت نه سیما یعنی صورت و سمه، موسوم، سمه یعنی علامت، علامت در چهره های اینهاست «سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» این است که «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ» اما «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزُرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ» فرمود ملت مسلمان مانند این خوش ه ی گندم اند خوش ه ی گندم خود کفاست برای اینکه روی پای خودش بایستد بعد از چند قدم کمرش را با یک کمر بند می بندد این گره هایی که در خوش ه ی گندم است، در خوش ه ی جو است، در خوش ه ی برنج است اینها کمر بندشان است این نمی گذارد که وقتی باد زده اینها بشکنند ذات اقدس الهی به اینها آموخت که بعد از یک مقدار رشد کردن یک کمر بند محکمی ببندید از جنس خودتان این وقتی که شَطِطٌ و جوانه زد این را «أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ» «آزره» یعنی «عاونه» معاونت کرده، کمک کرده با همین گره زدن «فَأَسِيَّتْ تَلْطَفٌ» آن وقت غلیظ و سِتْبَر شد روی پای خودش ایستاد. مسلمان آن است که کمر خودش را خودش ببندد نیازی به بیگانه نداشته باشد روی ساق خودش بایستد، روی پای خودش بایستد و فخر نکند که ما این کالا را از جای دیگر آوردیم «فَأَسِيَّتْ تَوَى عَلَى سَوْقِهِ» روی ساق خودش بایستد مسلمان آن است که روی پای خودش بایستد. خب، غرض این است که این «آزر» که باب مفاعله است با «آزری» که مصدر ثلاثی مجرّد است از باب معاونت و عون همین دو کلمه در قرآن کریم به کار رفته دربار ه ی «أَزْرٌ» لذا وجود مبارک هارون هم وزیر موسی بود هم اَزِيز موسی بود «أَشْدُّ بِهِ أَزْرِي» یعنی معاونت و کمک را به وسیله ه ی این زیاد کن «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» او را شریک کار من قرار بده. آن امر رسالت را که به من سپردی او را شریک در این کار قرار بده یعنی در وحی یابی شریک من است در ابلاغ وحی هم شریک من است. وجود مبارک هارون خب نبی بود وحی را می گرفت مثل موسای کلیم، وحی را می رساند مثل موسای کلیم این می شود شریک امر، اگر در حدیث تبوک در جریان سفر تبوک طبق نقلی بزرگان سنّت و بزرگان شیعه وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «يا علي! أنت مني بمنزلة هارون من موسى الاّ أنه لا نبيّ بعدي» یعنی تمام این اوصافی که وجود مبارک هارون برادر موسای کلیم داشت وجود مبارک حضرت امیر دارد منهای مسئله نبوت خب، منهای مسئله نبوت فقط پیامبر می گیرد وقتی وحی به پیامبر رسید در مقام تشریح تنها گیرنده پیامبر است از این به بعد دو نفر می رسانند یک وقت است که پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مطلبی را فرموده

حدیثی را فرموده خب بعد از آن دیگر هم ه ی مردم مؤظف اند به دیگران ابلاغ کنند این دیگر مخصوص حضرت امیر نیست در آن حضرت وجود مبارک حضرت امیر چه ستمتی پیدا کرد یعنی مبلغ از طرف پیغمبر بود بعد از اینکه پیغمبر فرموده خب هم ه ی علما هم ه ی مردم این کار را دارند اگر مطلبی را پیغمبر فرموده دیگران مؤظف اند که فرمود ه ی پیغمبر را منتقل کنند چه خصیصه ای برای حضرت امیر هست قبل از اینکه به مردم برسد وحی که آمده کلّ وحی را وجود مبارک پیغمبر می گیرد در این محدوده وجود مبارک حضرت امیر آگاه می شود به اذن خدا، این محدوده را دو نفر بیان می کنند پیغمبر بفرماید از طرف خدا می گوید، وجود مبارک حضرت امیر یافته و گفت ه ی پیغمبر را که هنوز به دست احدی نرسید به مردم می رساند نه بعد از اینکه پیغمبر گفته به دیگران می گوید اینکه ما در زیارت حضرت حجت عرض می کنیم «السلام علیک یا شریک القرآن» این از لطایف بیانات نورانی سیدناالاستاد مرحوم علامه است ما می گوئیم این شریک قرآن است یعنی چه شریک قرآن است برای اینکه اهل بیت یک نورند یک، و وجود مبارک حضرت امیر وقتی به منزل ه ی هارون نسبت به موسی شد یعنی این دوازده امام به منزل ه ی هارون نسبت به موسی هستند دو، هارون (سلام الله علیه) چه ستمت داشت «وَأَشْرِكُ فِي أَمْرِي» بود امر پیغمبر قرآن است، آن طبق بیان حدیث منزله «شریک القرآن» است «شریک القرآن» معنایش این نیست که حالا قرآن مطلبی را که فرموده اهل بیت این فرمود ه ی قرآن را به دیگران منتقل می کنند خب هم ه ی علما این کار را می کنند این احکامی که اهل بیت می گویند مثل آن است که پیغمبر گفته باشد آنچه را که ذات اقدس الهی داد فقط، فقط یعنی فقط پیغمبر می گیرد یک، دو در این محدوده ای که پیغمبر گرفته هنوز به دست کسی نرسیده اهل بیت آگاه می شوند و به دیگران می رسانند این می شود شریک و گرنه گفت ه ی پیغمبر را آدم به دیگران منتقل کند که وظیفه ه ی هم ه ی مردم است آنچه در خطبه ه ی «قاصعه» آمده است که وجود مبارک حضرت امیر به پیغمبر (سلام الله علیهما) عرض کرد این صدا چه صدایی است که من می شنویم «ما هذه الرنّه» حضرت فرمود این ناله ه ی شیطان است ناله ه ی آسان ه ی شیطان است بعد فرمود: «یا علی! إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى؟ مَا أَرَى؟ إِنَّكَ لَا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ إِنْكَ لَوْزِيرٌ» همین است فرمود یا علی! آنچه را من می شنوم تو می شنوی، آنچه را من می بینم تو می بینی منتها تو پیغمبر نیستی غرض آن است که گفت ه ی پیغمبر را اهل بیت به دیگران برسانند که هنر نیست خب وظیفه ه ی همه است قبل از اینکه به دیگران منتقل بشود یافت ه ی پیغمبر را دو گروه ابلاغ می کنند هم اهل بیت هم خود پیغمبر لذا می شود شریک قرآن «السلام علیک یا شریک القرآن» را سیدناالاستاد از این «وَأَشْرِكُ فِي أَمْرِي» در آوردند. خب، به هر تقدیر وجود مبارک هارون هم وحی می یافت هم وحی یافته را منتقل می کرد وجود مبارک حضرت امیر آن وحی تشریحی را نمی یابد وحی تشریحی را فقط یعنی فقط پیغمبر می یابد اما بعد از یافت پیغمبر قبل از اینکه به جامعه منتقل بشود دو نفر ابلاغ می کنند یکی اهل بیت است یکی خود پیغمبر لذا این روایاتی که از اهل بیت است حجت خداست دیگر حکم دین است دیگر، منتها اینها خودشان مستقیماً نیافتند از این چشمه ای که به پیغمبر رسیده است باخبرند و می یابند «وَأَشْرِكُ فِي أَمْرِي» خب، راز موفقیت ما سلاح نیست ما رازمان این است و خدا هم دستور داد که این چنین باشید «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا» ما برای اینکه فراعنه را از تخت بکشیم پایین باید سبوح و قدوس گوی تو باشیم یک، «وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا» این دو، این کلمه ه ی کثرت هم در تسییح آمده هم در ذکر، در ذکر که مکرر دارد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» اگر می فرمود «كَيْ نُسَبِّحَكَ وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا» این احتمال آن می داد که کثرت برای مجموع باشد نه برای جمع یعنی مجموع تسییح و ذکر کثیر است اما برای اینکه روشن بشود برای جمع است نه برای مجموع عرض کرد «نُسَبِّحُكَ كَثِيرًا * وَنَذُكُرُكَ كَثِيرًا» اینکه ما می گوئیم «نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلام» برای همین است اگر گفته بودیم «نه شرقی و غربی، جمهوری اسلامی» این مجموع را نفی می کرد نه جمع را برای اینکه جمع نفی بشود کلّ

واحد نفی بشود این کلمه ی «نه» تکرار شد آن در منفی این در مثبت «كَيْ نَسِيْبِحَكَ كَثِيْرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا» اگر بخواهیم نظامی داشته باشیم نظام سُبُوْح و قَدُوْس است که بخواهد مَوْفِق باشد، که بخواهد بماند، که بخواهد پایدار باشد.

ص: ۴۲۱

پاسخ: برای اینکه رسالت هم غیر از این «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» این قرآن «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» قرآن را به او داد فرمود این قرآن را به مردم ابلاغ بکن دیگر برای اینکه فرمود: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» این کتاب را بگیر به مردم ابلاغ بکن. خب، در بخشهای دیگر به خواست خدا خواهد آمد که ذات اقدس الهی به وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) دستور داد در نام من و یاد من سستی نکنید «وَلَا تَيِّبَا فِي ذِكْرِي» «وَأَنِي» یعنی سستی «وانی» یعنی سُست «وَلَا تَيِّبَا» یعنی وَنِي و سستی در خود راه ندهید در نام من و در یاد من «وَلَا تَيِّبَا فِي ذِكْرِي» شما یادتان هست که در طلیع ه ی رسالت از ما خواستی گفتی «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا» در یاد من شما دو نفر استوار باشید اگر بخواهید به ثمر برسید یا به ثمر برسانید خب، «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا» این تسبیح هم قبل از ذکر است اول ما باید «لا إله» بگوییم بعد «إِلَّا اللَّهُ» را شکوفا کنیم آن در بحثهای قبلی در سوره ی مبارک ه ی «نحل» هم گذشت که «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَبُوا الطَّاعُونَ» این «إِلَّا اللَّهُ» است اینجا هم اول تسبیح بکنیم شرک را برداریم بگوییم «لا إله» دیگر فرعون و امثال فرعون ستمت الوهیت ندارند بعد نام و یاد تو را بلند آوازه کنیم لذا تسبیح مقدم بر ذکر شده است البته در مقام اثبات و گرنه در مقام ثبوت آن ذکر مقدم است چون قبلاً به عرضتان رسید که «لا إله إلا الله» دوتا قضیه نیست دوتا جمله نیست این «إِلَّا» به معنی غیر است یعنی غیر از الله ای که دل مای ه ی ماست فطرت پذیر است هم ه ی ما او را با جان قبول کرده ایم خدا به ما داد، دیگران نه؛ «لا- إله» غیر از همین که داریم نه این است که صحنه، نفس خالی است شرک و توحید باشد ما بیاییم یک قضیه سالبه به نفس بدهیم یک قضیه موجهه به نفس بدهیم بگوییم شرک باطل است توحید حق است که این «إِلَّا» همان استثنا باشد و بشود دو قضیه این بیش از یک قضیه نیست یعنی غیر از همین الله ای که دل ما به او سپرده شده است دیگران نه، «لا- إله» غیر از همین که داریم آنجا هم به همین معنا برمی گردد منتها در مقام اثبات گاهی نفی مقدم است و گاهی اثبات، گفته می شود «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا» بنابراین آنچه در سوره ی مبارک ه ی «قصص» آمده یعنی آی ه ی س ی به بعد که وجود مبارک موسای کلیم مأموریت یافت برود عرض کرد «رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُرِيءُ» یعنی رذیف و کمک که با «أزری» هماهنگ می شود «يُصِدِّقُنِي» چنین شخصیتی وقتی حرف مرا تصدیق کرد و چهره ی وحیه و مقبولی حرف مرا تصدیق کرد همین حرفی که من می زرم به جامعه منتقل کرد باعث پیشرفت می شود «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» در سوره ی مبارک ه ی «زخرف» مطلب دیگری آمده فرعون در سوره ی مبارک ه ی «زخرف» از ایشان نقل شده که آی ه ی ۵۱ به بعد «وَأَنذَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» چون نظام ارزشی اینها همین ثروت بود «وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ» این یک انسان به حسب ظاهر ساده و مستضعف من بهترم یا او «وَلَا يَكَادُ يُبِينُ» این نمی تواند درست حرفش را آدا کند چیزهایی می گوید که ما نمی فهمیم نه اینکه او فصیحانه حرف نزده او گفته که باید الله را بپذیرید فرعون می گفت «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» منظور از پذیرش الله هم یعنی دین او و قانون خدا باید حاکم باشد و گرنه نه فرعون ادعا می کرد که واجب الوجود است یک، نه فرعون ادعا می کرد که جهان را خلق کرد دو، نه فرعون ادعا می کرد که خودش و آباءش و مردم مصر را خلق کرد سه، سخن از وجوب وجود نبود، سخن از خالقیت کل نبود، سخن از خالقیت انسان نبود، سخن از الوهیت یعنی مطاع بودن بود می گفت «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ» خودش هم گاوپرست بود وقتی درباریان فرعون به فرعون گفتند که اگر جلوی پیشرفت موسای کلیم را نگیری «يَذَرُكَ وَالْهَتَكَ» یعنی

این یعنی بتهای تو را هم از بین می برد خب کسی که از نظر دینی خودش گاوپرست است می گوید قانون مملکت باید طبق رأی من باشد دینی که فرعون می گفت همین بود «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدَّلَ دِينُكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» حوزه ی دعوی فرعون غیر از اینکه قانون مملکت را من باید بنویسم همین، وگرنه خودش بت پرست بود، گاوپرست بود نظیر سایر گاوپرستها و اینکه می گفت: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدَّلَ دِينُكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» همین بود، بنابراین اینکه می گوید: «وَلَا يَكَادُ يُبِينُ» یعنی حرفی می زند که ما نمی فهمیم مگر می شود در این مملکت قانونی غیر از اندیشه و انگیزه ی فرعونی باشد این حرفش بود آن گاه ذات اقدس الهی به موسای کلیم این گونه از معارف را مرحمت کرد فرمود آنچه را که توی موسای کلیم خواستی «قَدْ أُوتِيتَ» با فعل ماضی مجهول بیان کرده فرمود: «قَالَ قَدْ» با تحقیق «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» هر چه خواستی گرفت دیگر مهلت نمی خواهد.

پرسش:....پاسخ: ربوبیت است ربوبیت معنایش همین است و گرنه خودش بت پرست بود برای اینکه درباریان فرعون به فرعون می گفتند که «يَذَرُكَ وَالْآلِهَتِكَ» نه اینکه خدام یعنی من جهان را خلق کردم یا من انسان را خلق کردم یعنی قانون مملکت باید طبق اندیشه ی من باشد همین و گرنه از نظر اعتقادات پرستش خودش هم مانند سایر وثنی و صمنی در برابر گاو خضوع می کرد می گفتند «يَذَرُكَ وَالْآلِهَتِكَ» خب.

پرسش:....پاسخ: بله دیگر، چون شریک امر قرار داد خدای سبحان، البته انبیای الهی مثل خود ائمه(علیهم السلام) آن طور که در زیارت «جامعه کبیره» هست اینها مثل ملائکه اند در سوره ی مبارک ه ی «انبیاء» دربار ه ی فرشته ها آمده است که ملائکه کسانی اند که «يَلِي عِبَادًا مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» همین مضمونی که در سوره ی «انبیاء» دربار ه ی ملائکه آمده در زیارت نورانی «جامعه کبیره» دربار ه ی اهل بیت آمده که اهل بیت(علیهم السلام) بدون اذن خدا چیزی را از خدا نمی خواهند انبیای الهی هم با اذنِ قبلی چیزی را از ذات اقدس الهی مسئلت می کنند با اذن خواست و ذات اقدس الهی هم فرمود آنچه خواستی گرفتی «قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى» اگر در سوره ی «قصص» یا «زخرف» یا «سین» «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» آمده است این «سین» تسویف نیست این «سین» تحقیق است موسای کلیم عرض کرد «اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي» این هم فرمود: «سَيَشُدُّ عَضُدَكَ» کمک می کنیم. خب، بنابراین با این تجهیزات وجود مبارک موسای کلیم حالا آماده می شود مطالب دیگر _ ان شاء الله _ برای نوبت بعد.

آیات ۲۴ تا ۳۶ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۲

ص: ۴۲۳

«اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا (۳۵) قَالَ قَدْ أُوتِيَْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶)»

وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) بعد از تلقی وحی که خدای سبحان فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» و دریافت عناصر اصلی دین که توحید و نبوت و معاد و امثال اینهاست و دریافت دو معجزه از معجزه های بزرگ که یکی جریان عصاست یکی ید بیضا، رسالت او شروع شده که خدا فرمود: «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ» آن قبلی مربوط به نبوت بود و دنباله ی آن که تلقی معجزات است زمینه ی رسالت است چون نبی از آن جهت که نبی است محتاج به معجزه نیست خودش که شک ندارد و دیگری هم که در نبوت او سهم نیست و نبوت آن بخش تلقی نبأ از خداست. جای معجزه در حوزه ی رسالت است برای تأمین زمینه ی رسالت آن دو معجزه را به وجود مبارک موسای کلیم داد بعد فرمود: «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»، اما وجود مبارک موسای کلیم با دعا نیازهای خود را برآورده کرد در دعا کلمه ی رَبّ سهم تعیین کننده ای دارد گرچه همه ی اسمای حُسنای الهی مؤثرند اما ربوبیت، تدبیر، تربیب، مالک مدبّر بودن سهم تعیین کننده دارد لذا در غالب ادعیه کلمه ی رَبّ مطرح است و مصدّر به عنوان رَبّ است، «رَبّ». مطلب دوم آن است که گاهی انسان می گوید فلان شخص یا ما ظرفیت نداریم، قابلیت نداریم تا فیض دریافت کنیم اموری که ظرفیت می طلبند قابلیت می طلبند درست است در شرایط عادی خود انسان باید قابلیت تهیه کند با آن نعمتهایی که خدا به او داد لکن از طرف مبدأ فاعلی افاضه مشروط به قابلیت قابل نیست از طرف مبدأ قابل استفاضه مشروط به قابلیت قابل است یعنی اگر کسی خواست فیض بگیرد طلبکارانه بخواهد چیزی را سؤال کند باید ظرفیت را فراهم بکند دست قابل در گرفتن بسته است مگر اینکه قبلاً قابلیت خودش را تأمین کند ولی دست فاعل در اعطا همچنان باز است این طور نیست که اگر کسی ظرفیت نداشت دست فاعل بسته بشود او بشود مغلول الید او چون «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است اول به قابل ظرفیت عطا می کند بعد به این قابل صاحب ظرفیت، مظلوف کلان عطا می کند بنابراین اگر ما به فیضی نمی رسیم برای اینکه بر اساس جریان عادی داریم کار می کنیم یک، در جریان عادی قابل اگر بخواهد به مقبول برسد باید ظرفیت فراهم کند دو، ما با فقدان ظرفیت از آن فیض محرومیم سه، و گرنه خدای سبحان فرمود: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِمَدْرَاهَا» هر وادی، هر درّه به اندازه ی گنجایش خودش آب باران را می گیرد ولی از طرف فاعل ذات اقدس الهی اگر خواست چیزی را بر خلاف عادت یعنی به صورت کرامت یا اعجاز عطا بکند دست آن حضرت همچنان باز است آن حضرت اول ظرفیت عطا می کند بعد مظلوف را این شعر معروف که

ص: ۴۲۴

داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

متخذ از کلمات پیشینیان است آن طوری که فخررازی نقل می کند می گوید که از گذشته ی دور بزرگان می گفتند که «یا مبتدئاً بالنعْم قبل استحقاقها» ای خدایی که بدون ظرفیت گیرنده ها به آنها نعمت عطا می کنی پس این شعر مسبوق به آن گفتار حکیمانه ی پیشینیان است و آن گفتار مسبوق است به یک مطلب اسبق و آن بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) است

در صحیفه که عرض کرد خدایا «مَنْكَ ابتداء» هر منت و نعمتی که تو دادی ابتدائی است مسبوق به قابلیت و استحقاق نیست این طور نیست که کسی قبلاً استحقاق داشته خب استحقاق را چه کسی داده، آن سعه صدر را چه کسی داده، آن شرح صدر را چه کسی داده «مَنْكَ ابتداء»، «مَنْكَ ابتداء» اینها در بیانات نورانی امام سجاد است از آنجا به صورت کلمات حکما در آمده از آنجا به نظم این شاعر در آمده که این دو بیت در کنار هم نیست در دو بخش جداگانه است

آن یکی فیضش گدا آرد پدید وان دگر بخشد گدایان را مزید

ذات اقدس الهی اول با یک فیض فقیر خلق می کند با یک فیض دیگر این فقیر را غنی می کند گاهی به این صورت است گاهی به آن صورت که

داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

وقتی به سخن نورانی صحیفه ی سجادیه می رسیم می بینیم آن هم مسبوق به قرآن کریم است قرآن کریم در جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) فرمود موسای کلیم می گوید خدایا! این کار ظرفیت می طلبد تو به من ظرفیت بده خدای سبحان هم به موسای کلیم ظرفیت داد، هم این به ظرفیت وسیع مظلوم داد هم «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» را جواب داد، هم «يَسِّرْ لِي أَمْرِي» را جواب داد هم سعه ی صدر به او داد دل باز، هم در این دل باز مطالب فراوانی را گنجاند «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند که شرح صدر چیست، حضرت طبق این روایت فرمود: «نورٌ يُقَدِّفُ فِي الْقَلْبِ» عرض کردند که علامتش چیست؟ فرمود علامت این شرح صدر و علامت این نور این است که «التجافىء دار الغرور و الإنابة إلى دار الخلود و الإستعداد للموت قبل حلول الفوت» همین سه جمله را وجود مبارک امام سجاد در شب ۲۷ ماه مبارک رمضان از اول شب تا آخر شب و اول صبح این دعا را می خواند این دعای شب ۲۷ ماه مبارک رمضان همین سه جمله است دیگر که وجود مبارک امام سجاد در طول شب عرض کرد که «اللهم ارزقنى التجافىء دار الغرور و الإنابة إلى دار الخلود و الإستعداد للموت قبل حلول الفوت» خب، پس وجود مبارک موسای کلیم شرح صدر طلب کرد تا اینکه این ظرفیت پیدا کند و این بار مهم را ببرد «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» همه را خواست. خب، «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» این «مِنْ لِسَانِي» آیا متعلق به «عُقْدَةً» است یا مفعول واسطه است برای «وَاحْلُلْ»، «وَاحْلِلْ مِنْ لِسَانِي عُقْدَةً» یا نه، «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» آنهایی که فکر می کردند گوشه ای از عقده گشوده شد خیال می کردند که این «مِنْ لِسَانِي» متعلق به «عُقْدَةً» است که حضرت نفرمود «عُقْدَةً فِي لِسَانِي» یا «عُقْدَةً لِسَانِي» چون گفت «عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» اگر این «مِنْ» «مِنْ» تبعیضیه باشد برخی از مشکلات و گره ها گشوده شده ولی اگر «مِنْ لِسَانِي» متعلق به «وَاحْلُلْ» باشد معنایش این است که «وَاحْلِلْ مِنْ لِسَانِي عُقْدَةً» دیگر طیب و طاهر می شود خب، «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» که «يَفْقَهُوا قَوْلِي» حالا یا این ناظر است به آن روایتی که در کنزالدقائق و تبیان مرحوم شیخ طوسی و سایر جوامع روایی هم نقل کردند که در کودکی وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه کلمه ی طیبه توحید را می گفت و فرعون عصبانی شد و وجود مبارک موسای کلیم در همان دوران کودکی دست به لحه ی طولانی او زد و بر عصبانیت فرعون افزوده شد قصد قتل او را داشت زن فرعون، آسیه گفت که این بچه است متوجه نمی شود و او را آزمودند گفتند اگر بچه است این حرفهای بلند چیست که می زند آسیه گفت که کودک است امتحان بکنید میوه ای یا غذایی جلویش بگذارید یک تکه آتش هم جلویش بگذارید این دست به هر کدام بخواهد ببرد

می برد و معلوم است که کودکانه تشخیص نمی دهد وقتی حالا- غذایی، نانی، میوه ای مثلاً- گذاشتند یک تکه آتش هم گذاشتند گفتند جبرئیل دست وجود مبارک موسای کلیم را به طرف آتش بُرد که فرعون بفهمد که او تشخیص نمی دهد دست به آتش زد و به کُش آورد و مقداری زبانش آسیب دید و این مشکل عُقده از همان کودکی پیدا شد حالا این روایتی است که مرحوم شیخ طوسی هم به آن اشاره کرده در کنزالدقائق هم هست و امثال ذلک حالا این است یا نه، کسی که در فضای مصر با آن وضع زندگی کرده غبطیان در کمال قدرت بودند، فراعنه در کمال قدرت بودند خود موسای کلیم هم از نزدیک جلال و شکوه ظاهری اینها را دید می فرماید زبان من بند می آید در برابر آنها من چطور آنها را دعوت بکنم آنها گوش به حرف ما نمی دهند حالا یا این است یا آن «وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي» هم که در سوره ی مبارکه ی «حجر» بحثش گذشت از همین قبیل است دیگر.

پاسخ: خب، افراد یکسان نیستند شهادت یکسان نیست، شجاعت یکسان نیست وجود مبارک موسای کلیم مسئول اصلی است برادرش مسئول فرعی است و اگر همه ی استعدادها، همه ی ظرفیتها، همه خصوصیتها یکی باشد که خب «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضه» در نمی آید این بیان نورانی رسول خدا را که مرحوم کلینی در جلد هشتم کافی نقل کرد همین است فرمود: «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضه» این همه علما و بزرگان بودند کسی که به هیچ وجه نترسد و همه ی خطرها را تحمیل بکند امام راحل است بالأخره شجاعت چیزی نیست که آدم با درس خواندن حل بکند که، زندان رفتن، نترسیدن و «يَنْطَلِقُ لِسَانِي» گفتن این نصیب هر کس نیست این «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» خب.

پرسش:...

پاسخ: نه، برای اینکه «يَفْقَهُوا» تعلیلش است دیگر «يَفْقَهُوا» اگر بعضی از عُقد گرفته بشود باز «يَفْقَهُوا» نیست چون برای فقاقت و فهم مردم است باید کاملاً زبان روان باشد اما اگر در سوره ی مبارکه ی «حجر» هم بحثش گذشته بود که خدای سبحان به پیغمبر هم فرمود این حرفهایی که به تو می زنند با این برخوردهایی که با تو دارند ما می دانیم که تو دلتنگ می شوی یک شرح صدر فائقی می خواهد در سوره ی مبارکه ی «حجر» آیه ی ۹۷ این بود که «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» بالأخره انسان در برابر یک سلسله حرفهای جاهلی قرار بگیرد که با هیچ عقل و فطرت و منطق هماهنگ نیست بالأخره باعث تنگی دل می شود دیگر خیلی شرح صدر می خواهد تا انسان این را تحمل کند اما وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد که زبان من بند می آید در برابر آن قدرتهایی که آنها دارند «وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي» آیه ی دوازده و سیزده سوره ی مبارکه ی «شعراء» این است که وقتی خدای سبحان به موسای کلیم فرمود: «أَنْ أَنْتِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ الْأَلَا- يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي» زبانم باز نمی شود در برابر این قدرت من چه بگویم حالا اگر آن روایت سند معتبری نداشت این آیات همچنان به قوت خود باقی است اگر جریان دست بردن وجود مبارک موسای کلیم در کودکی به آتش و آتش را کنار لب آوردن و سوختن مقداری از زبان او این سند معتبر نداشت اما این مسائل سیاسی و اجتماعی عصر فرعون حاکم است درست است «وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ» برای اینکه من یک مشکل دیگری هم دارم من قبلاً ظالمی را کُشتم «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» تنها یک مشکل و دو مشکل نیست من در جوانی دیدم بیگناهی را دارند آسیب می رسانند من زدم آن ظالم طاغی را از پا در آوردم و نزد آنها مجرم اند آن وقت چگونه می توانم آنها را به دین دعوت بکنم این مجموعه دست هم داد تا وجود مبارک موسای کلیم از ذات اقدس الهی این خواسته ها را داشته باشد.

پرسش: ...چطور دستش نسوخته

پاسخ: چرا دیگر مقداری دستش آسیب دید بعد درمان شد، زبانش هم آسیب دید بعد درمان شد ولی آن آسیب آن عقده مانده دیگر.

پرسش: ...لازم نمی آید که پیامبر لفظ داشته باشد

پاسخ: چون برطرف شد دیگر، وقتی که بخواهد به نبوت برسد همه ی اینها برطرف می شود «قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى»
خب. فرمود: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي».

پرسش: ...موسی (علیه السلام) از خداوند شرح صدر خواست و خداوند به او گفت که «قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» و اجابت کرد پس چرا آنجا که از کوه طور برگشت و قومش گوساله پرست شدند...

پاسخ: خب بله این هم مقتضای شرح صدر است شرح صدر این است که وقتی از کفار یک حرف بدی را می شنود تحمل کند اما نه از برادرش که نبوت دارد.

پرسش: برادرش پیغمبر بود...

پاسخ: بله دیگر، اما این پیغمبری بود که در شعاع نبوت پیامبری که اولوالعزم است زندگی می کند.

پرسش: ...حضرت موسی که پیغمبر هست

پاسخ: بله، اینها که همسان نبودند در بحث دیروز گذشت که وجود مبارک موسای کلیم از انبیای اولوالعزم است دیگر، النبّی اولوالعزم آن است که صاحب کتاب است بیش از پنج کتاب هم در قرآن کریم نیامده وجود مبارک نوح است و وجود مبارک ابراهیم است و وجود مبارک موسی است و وجود مبارک عیسی است و وجود مبارک حضرت رسول (علیهم الصلاه و علیهم السلام) اینها دارای کتاب اند بقیه حافظان شریعت دین اند دیگر، خود موسای کلیم وقتی تورات آورده وجود مبارک هارون برابر تورات موسای کلیم عمل می کرد نبی ای بود حافظ شریعت وجود مبارک موسای کلیم که از انبیای اولوالعزم است خب این می گیرد و می فرماید چرا جلوی کفر و ارتداد اینها را نگرفتی خب.

ص: ۴۲۷

«وَاجْعَلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» که «يَقْفَهُوا قَوْلِي» تا مردم حرف مرا بفهمند از آن به بعد یا قبول یا نکول برای خودشان است این «لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» باید تام باشد مردم باید کاملاً بفهمند حالا یا می پذیرند یا نمی پذیرند این «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» در همه ی ادیان و مذاهب بود و هست مردم هم مختارند یا قبول می کنند یا نمی کنند. «وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي» در جریان وزیر و وزیر هر دو از این مسائل طبیعی گرفته شده نمونه هایش هم قبلاً گذشت که بالأخره ادبیات اجتماعی، ادبیات اخلاقی و اینها از این مسائل طبیعی گرفته شده مثل اینکه صنعت از طبیعت گرفته شده. ادبیاتی که ما در عرف داریم می گوئیم معاضدت کردن، مساعدت کردن، معازرت کردن، اینها از همین مسائل طبیعی گرفته شده قبلاً هم گذشت که فاصله ی بین دوش و آرنج را می گویند «عَضُد» بازو، کارهایی که با عضد انجام می گیرد و چند نفر با هم از عضدشان کمک می گیرند می گویند معاضدت کردند یعنی با عضد یکدیگر کار را حل کردند کاری که بین آرنج و مُجَّع انجام می گیرد چون این قسمت فاصله دست را یعنی بین مُجَّع و آرنج را می گویند ساعد کارهایی که با این قسمت دست انجام می گیرند با هم انجام می دهند می گویند مساعدت کردند، پشت یکدیگر را داشتن و پشت به هم دادن «وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا» این را می گویند مُظَاهِرَه کردند، ظهیر هم شدند «وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا» این ظهیر و کمر به صورت معز و عزار، پارچه های لُنْكَ و کمر بند را هم به همین مناسبت می گویند مُعْزَر و عِزَار، عِزْر همان است که ما در فارسی می گوئیم پشتوانه، پشتیبان، معازیر، پشتیبان عرض کرد برای من وزیر قرار بده که وزر یعنی سنگینی بار را یک مقدار او بگیرد، وزیر قرار بده پشتیبان من باشد پشتوانه ی من باشد. خب، «وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُوْنَ أَخِي * أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي» این دو اصل را این کریمه به همراه دارد یکی اینکه امضای نظام علی و معلولی است خب ذات اقدس الهی همه ی این کارها را می تواند انجام بدهد اما نظام عالم بر اساس علت و معلول است مگر خدای سبحان نمی تواند بدون عقده گشایی زبانش را فصیح و یا أفصح کند، چرا می تواند خدایی که سنگ را به حرف می آید دست و پا را به حرف می آید «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» نمی تواند این شخصی که در لسان او عقده است او را فصیح کند یا أفصح از دیگران کند خب یقیناً می تواند اما نظام عالم سبب و مسبب است این حدیث را که مرحوم کلینی نقل کرده که «أَبِي اللَّهِ أَنْ تَجْرِي الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» یا «أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْرَى الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» این را مرحوم کلینی نقل کرده اما آنکه در نهج البلاغه است از خطبه های نورانی حضرت امیر است و در توحید مرحوم صدوق از بیانات نورانی امام رضا (علیهما السلام) است این است که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهِ مَعْلُودٌ» یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست این معلول است دیگر قبلاً به عرضتان رسید این مثل «لَا تَنْقُضُ الْيَقِيْنَ بِالشُّكِّ» نیست که با هفت هشت سال درس خواندن حل بشود این بیانات نورانی یک عمر جان کندن می خواهد نظام علی یعنی چه، چرا علت و معلول است، منشأ حاجت معلول به علت چیست، چرا تسلسل باطل است، این راهی نیست که به فکر هر کسی بیاید فرمود اگر چیزی عین هستی بود مثل خدا این علت ندارد چون خودش عین حقیقت است اگر چیزی عین هستی نبود عین حقیقت نبود حتماً علت می خواهد «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهِ مَعْلُودٌ» وجود مبارک امام رضا هم که در مرو ایستاده سخنرانی کرد آن بیانات نورانی اش همین بود که آن سخنان امام هشتم (سلام الله علیه) در توحید مرحوم صدوق است بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه حضرت می خواهد بر اساس نظام علی و معلولی حرکت کند بالأخره کمک را خدا بدون سبب هم می تواند انجام بدهد چون او مسبب الأسباب است ولی نظام عالم علی و معلولی است بعد هم به ما فهماند که درست است هر چیزی سببی دارد، درست است هر چیزی علتی دارد، اما آن که علت را کارساز می کند، سبب را تسبیب می کند و به سبب از ما نزدیک تر است و به ما از سبب نزدیک تر است و بین سبب و مسبب اوست، سبب ساز است و سبب سوز کار را باید به دست او سپرد عرض کرد که برادر را وزیر من قرار بده یک، تو او را شریک امر من قرار بده دو، مشکل من را

به وسیله ی برادرم تو حل بکن نه اینکه برادر مرا وزیر من قرار بدهی تا برادرم مشکل مرا حل کند یا من و برادرم دوتایی مشکل را حل کنیم این نیست درست است سبب حق است، درست است عَلت حق است «وَاجْعَل لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي» که آن وزیر مشکل مرا حل کند؟ نه خیر، تو به وسیله ی وزیر مشکل مرا حل کنی «اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي» نه «اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي» که می شود جواب امر، من به وسیله ی او مشکل خودم را حل کنم یا «يَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي» این نیست نه «يَشْدُدْ» است نه «اَشْدُدْ» نه او مشکل مرا حل می کند نه من مشکلم را به وسیله ی برادرم حل می کنم تو مشکل مرا به وسیله ی برادرم حل بکن این می شود سبب سوز اینکه گفت «دیده می خواهم سبب سوراخ کن» این است هیچ چیزی بی سبب نیست در عالم اما آن که سبب آفرین است خداست آن که رابطه بین سبب و مسبب است خداست، آن که سبب را از سببیت می اندازد خداست یک وقت می گوید «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيَّامًا» نسوزان می گوید چشم، یک وقت به این آبی که رفتن کار اوست می گوید بایست می گوید چشم، این چنین نیست که نظام حاکم بر الله باشد _ معاذ الله _ نظام محکوم خداست پس بنابراین عرض کرد خدایا! «وَاجْعَل لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي *هَارُونَ اَخِي» اما نه از هارون کار ساخته است نه از من کاری برمی آید نه از دوتایمان کاری ساخته است نه «يَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي» است نه «اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي» است بلکه «اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي» تو مشکل ما را حل کن حیف این موسای کلیم است که گرفتار این بنی اسرائیل شد حیف، حیف «اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي *وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» تو او را در امر من شریک قرار بده، خب این را چه موقع عرض کرد بعد از نبوت چون وقتی که ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» در جریان وادی قسمت ایمن وادی نه وادی ایمن، قسمت راست وادی طور این جریان گذشت وجود مبارک موسای کلیم وحی را تلقی کرد، معارف الهی را تلقی کرد، توحید و وحی و نبوت برای او تثبیت شد، جریان ید بیضاء شد فقط در جریان عصا ترسید آن ترس هم از هیچ کس کاری ساخته نبود حالا بر فرض هارون هم آنجا بود هارون هم وزیر او بود از هارون هم کاری ساخته نبود بعد وقتی معلوم شد که این عصا به اذن خدا ازدها می شود و به اذن خدا برمی گردد دیگر هیچ هراسی هم نبود. وقتی مسئله ی نبوت گذشت نبوت آن جریان نبأیابی و خبریابی است که انسان کامل در ارتباط با خدا دارد جریان رسالت شروع شد که «أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ» برو به طرف فرعون این می شود رسالت در محدوده ی رسالت و در محدوده ی تبلیغ عرض کرد که «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» پس وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) در آن تلقی وحی شریک او نبود اگر بود خودش مستقلاً وحی می یافت چه اینکه نبی هم بود اما آنکه باید شریک باشد شریک در امر تبلیغ است پس حوزه ی شرکت اینجاست نه آن قسمتی که وحی می گیرد این یک مطلب. مطلب دیگر این است که خب هر پیامبری وقتی حرفش را به مردم رساند علما و دانشینان علمی آن پیامبر فرمایش آن پیامبر را می فهمند برای مردم منتقل می کنند این هم مراد نیست وجود مبارک هارون شرکت در چه امر داشت، در نبوت که نبود در تبلیغ بعد از اعلام هم که نیست برای اینکه وقتی وجود مبارک موسای کلیم احکام الهی را به مردم گفت از آن به بعد هر عالمی موظف است که منتقل کند دیگر خصوصیتی برای هارون نیست معلوم می شود در این وسط وجود مبارک موسای کلیم حضور دارد یعنی در تبلیغ بلاواسطه، قبل از اینکه به دست مردم برسد در دست اول موسای کلیم پیام الهی را به مردم می رساند و وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) گیرنده موسای کلیم است ولی رساننده ی دست اول این دو نفرند چون رساننده ی دست دوم و سوم که همه علما هستند تلقی وحی هم که مخصوص موسای کلیم است وقتی موسای کلیم یافت در این ظرف مشروح که این وحی نازل شد بخواهد به جامعه منتقل بشود دو نفر می رسانند اگر وجود مبارک رسول خدا به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود: «أَنْتَ مَنْ بِنَزَلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» یعنی در این محدوده است حالا هارون یک سمت دیگری هم داشت که نبوت بود فرمود: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» و این قسمت مهمش مربوط به بعد از رحلت حضرت است به دلیل اینکه این بعد را استثنا کرده نباید گفت

که چون هارون در زمان حضرت موسی مُرد پس این شامل حضرت امیر نمی شود برای اینکه حضرت امیر در زمان پیغمبر نُمرد یا لااقل این تنزیل و حدیث منزله برای زمان حیات حضرت رسول است برای اینکه اصل محور حدیث است این است که فقط این است که بعد از من کسی پیغمبر نیست معلوم می شود عنصر محوری برای بعد از حضرت است نه قبل از حضرت، در زمان حضرت هم به اذن حضرت بود ولی عنصر محوری حدیث منزله ناظر به بعد از حضرت است اما اینکه سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرماید ما در عرض ارادت به پیشگاه ولی عصر عرض می کنیم «السلام علیک یا شریک القرآن» این «شریک القرآن» را از این «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» درمی آوریم چرا، برای اینکه وجود مبارک هارون شریک در امر حضرت موسای کلیم بود نه در آن تلقی وحی در تبلیغ بلاواسطه شریک بود یعنی آنچه از خدا نازل می شود مستقیماً بر عرش جان موسای کلیم است یک، در مقام تبلیغ هر دو از این کانال به مردم می رسانند دو، در اسلام هم بشرح ایضاً همه حقایق و حیانی را وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) تلقی می کند چون وحی است بعد از اینکه این وحی آمده در صدر مبارک حضرت از این به بعد وجود مبارک پیغمبر با آن سیزده معصوم برای مردم نقل می کنند و معیار نقل هم عصمت است نه نبوت و نه امامت لذا بیانات نورانی حضرت صدیقه کبرا(سلام الله علیها) حجت فقهی است دیگر اگر ما یک روایت معتبری از وجود مبارک فاطمه زهرا(سلام الله علیها) پیدا کنیم بالصراحه به او فتوا می دهیم برای اینکه فرقی ندارد ملائک حجیت فقهی عصمت گوینده است نه امامت او، برای ما هیچ فرقی در فتوا دادن بین روایت معتبری که از وجود مبارک امام صادق رسیده یا از وجود مبارک حضرت زهرا(سلام الله علیها) رسیده اگر یک روایت معتبری از فاطمه زهرا(سلام الله علیها) برسد کاملاً به او فتوا می دهیم چرا، برای اینکه ملائک حقایق عصمت است نه امامت شرط است و نه نبوت معتبر خب پس این سیزده معصوم از این شرح صدر مشروح هر چه آمده به دیگران منتقل می کنند لذا روایات اینها می شود حکم خدا نه اینکه از طرف خودشان بگویند یا خودشان اجتهاد بکنند نظیر اجتهادات ظنی مثل شیخ مفید و شیخ طوسی که اینها بشود جزء علمای ابرار _ معاذ الله _ خب.

پاسخ: چرا؟ خیلی کمک می کند دیگر فرمود: «أَشْدُّ بِهِ أَرْزِي» این پشتوانه ی من است اولاً- او کسی که چهره ی مقبول و وجیه مردمی است اُفصح است و مُصدِّق من است با من که بروی وزیر من باشد خیلی کمک می کند دیگر.

پرسش: حاج آقا مصداق...

پاسخ: خب، البته کمک می کند.

{قرآن} «أَشْدُّ بِهِ أَرْزِي» * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي «آن گاه ما حالا- مردم را می خواهیم اصلاح بکنیم بله، اما اصلاح مردم هدف است، استقرار حکومت هدف است یا نه، بندگی تو هدف است اگر فرمودی «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ما هم می خواهیم به آن «لِيَعْبُدُونِ» برسیم «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا» جامعه بشود اهل تسبیح «وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا» جامعه بشود متذکر الهی نه تنها من و هارون، جامعه ی ما بشود اهل تسبیح، جامعه ی ما بشود اهل ذکر خدا این «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» درست است که به حسب ظاهر این «اللَّهُ» مفعول است و اضافه ی ذکر به الله اضافه ی مصدر به مفعول است ولی این «تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» آور نیست وقتی «تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» آور است که ما طرزی خدا را ذکر بکنیم که این «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» از باب اضافه ی مصدر به فاعل باشد نه از باب اضافه ی مصدر به مفعول فعلاً- ما ذاکریم خدا را ذکر می کنیم به مقصداری که متذکریم دلهای ما تا حدودی آرام است اما اگر به جایی برسیم که خدا متذکر ما باشد که اضافه ی ذکر به الله اضافه ی مصدر به فاعل باشد نه اضافه ی مصدر به مفعول اگر خدا متذکر کسی بود به یاد کسی بود یقیناً او آرام می شود دیگر خب، ما جامعه ای می خواهیم جامعه ی سَبَّوح و قُدُّوس. بارها به عرضتان رسید الآن این هفت هشت میلیون پرونده ای که در دستگاه قضایی است تقریباً شش میلیون و نیم یا هفت میلیونش مربوط به الفبای دین است مسائل پیچیده و مشکل و مسائل دقیق حقوقی نیست همین الفبای دین است یک عدّه دروغ گفتند، عدّه ای ربا گرفتند، یک عدّه کم فروشی کردند، یک عدّه گران فروشی کردند، یک عدّه چک بی محل کشیدند، یک عدّه به موقع تخلیه نکردند اجاره کردند این الفبایی است که همین رساله ها نوشته همه ی ما هم بلدیم همین رساله ی عملیه مدینه ی فاضله می کند مشکل جامعه ی ما شبهه ی ابن کمونه نیست که فیلسوف حل کند، مشکل جامعه ی ما مسئله ی ترتّب نیست که اصولی مشکل گشا حل کند مشکل جامعه همین رساله ی عملیه است یعنی همین الفبای دین است چک بی محل کشیدن، بی موقع دروغ گفتن، صدر و ذیل یک کالا را بد دادن، پوسیده ها را زیر گذاشتن، سالمها را رو گذاشتن، کم فروشی کردن، تقلّب کردن، اینهاست اگر جامعه اهل تسبیح و ذکر باشد جامعه مدینه فاضله است دیگر ما که نباید توقع داشته باشیم اینها بیایند الهیات شفا بخوانند یا کفایه بخوانند که این مشکل خواص است جامعه را رساله ی عملیه کاملاً حل می کند اینکه در مساجد در حسینیه ها از این محرمات گفته می شود ذکر خداست همین است، مشکل جامعه ی ما همین اخلاقیات است مشکل جامعه ما این است که یاد خدا و یاد قیامت فراموش شده. به هر تقدیر فرمود: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا» ما گاهی البته به یاد خدایم مثلاً در کلّ شبانه روز شاید مثلاً نیم ساعت یا یک ساعت مشغول نماز و اینها باشیم اما ۲۳ ساعت دیگر این طور نیست که اگر جزء رجال الهی شدیم «لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» برای اینکه اینها دائم الذکرند اما اگر کسی نه، فقط موقع نماز آن هم با حواس پراکنده نماز خواند دیگر «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» نیست ما به خوبی، به خوبی یعنی به خوبی می توانیم بفهمیم این نمازی که ظهر و عصر خواندیم این نماز هشت رکعت مقبول خدا شد

یا نه، دیگر احتیاجی به قیامت ندارد قیامت برای کشف تام است ما اگر تا عصر آن روز آلوده نشدیم بفهمیم که این نماز قبول شد برای اینکه نماز آن است که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» دیگر «الصلاه ما هی؟ الصلاه هی الّتی تنهی؟ عن الفحشاء و المنکر» خب اگر کسی نماز خوانده از مسجد در آمده دو تا نامحرم هم نگاه کرده معلوم می شود نمازش قبول نشد دیگر قبول یک مسئله ی کلامی است البته صحیح است اعاده و قضا ندارد که در فقه اصغر مطرح است اما قبول نشد یقیناً دیگر، اگر قبول شده باشد که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است، اگر انسان است حیوان ناطق است برای اینکه «الانسان ما هو؟ حیوان ناطق»، «الصلاه ما هی؟ الصلاه هی الّتی تنهی؟ عن الفحشاء و المنکر» اگر چیزی «تنهی؟ عن الفحشاء و المنکر» نبود معلوم می شود قبول نشد دیگر. وجود مبارک موسای کلیم این حرفها را از ذات اقدس الهی مسئلت کرد آن وقت قبلاً که به وسیله ی انعام به وسیله ی اسب و غیر اسب این کالاها را حمل می کردند این دو لنگه بار را با یک طناب به هم می بستند این را می گفتند شِراک این طنابی که دو لنگه بار را به هم وصل می کند این را می گویند شِراک کُلّ واحد از این دو لنگه شریک یکدیگرند این «السلام علیک یا شریک القرآن» واژه ی شرکت از این بیان نورانی موسای کلیم در می آید که «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» به ضمیمه آنچه مرحوم شیخ مفید در ذیل همین آیه استدلال کرده البته بزرگان دیگر هم از علمای خاصه و عامه نقل کردند ولی اصرار مرحوم شیخ مفید به استدلال به حدیث منزله مربوط به این آیه است خب، این کلمه ی شِراک از آنجا گرفته شده «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» که مصحح آن است که انسان عرض کند «السلام علیک یا شریک القرآن» اختصاصی به وجود مبارک ولی عصر ندارد درباره ی چهارده معصوم هم می شود گفت اما حدیث منزله ثابت می کند که اینها دو جناح یک حقیقت اند، دو لنگه ی یک حقیقت اند به هم مرتبط اند اگر کسی بگوید من حرف موسای کلیم را قبول دارم حسبنا الکلیم، مثل آن است که بگوید حسبنا کتاب الله دیگر هارون را رها کرده خب اگر کسی بگوید حسبنا الکلیم هارون را رها کرده باشد دیگر حرف خدا را رها کرده برای اینکه ذات اقدس الهی فرمود من او را شریک تو قرار دادم، اگر کسی _ معاذ الله _ یک طرفه شد گفت حسبنا کتاب الله این حدیث شریف «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» که شریک هم اند به هم بسته اند «قد افترقا» اگر «افترقا» هر دو از بین رفته است نه اینکه یکی مانده و دیگری سالم شده اگر فرمود: «لَنْ يَفْتَرِقَا» یعنی «لَنْ يَفْتَرِقَا» قرآن منهای عترت دیگر آن قرآن نیست چه اینکه عترت منهای قرآن دیگر آن عترت نیست اینها «لَنْ يَفْتَرِقَا» خب اگر کسی _ معاذ الله _ بینشان جدایی انداخت یکی را گرفت دیگری را ترک کرد در حقیقت هر دو را ترک کرد. خب، فرمود: «كَيْ نَسِيْبِحَكَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا» و این جریان «ارتدّ الناس بعد النبی» همان ارتداد از ولایت است دیگر ارتداد از اسلام به حسب ظاهر نبوده حالا واقع مطلب دیگر است لذا احکام اسلام بر آنها بار بود ازدواج می کردند، خرید و فروش می کردند، در مسجد رفت و آمد می کردند، حکم طهارت بار بود این «ارتدّ الناس» ارتداد از ولایت است نه ارتداد از اسلام و مانند آن. خب، «إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» تو بینا بودی بصیری می دانی که وضع ما چیست، وضع جامعه چیست، ما چطوری می توانیم جامعه را اصلاح کنیم.

Your browser does not support the audio tag

«اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاخْلُفْ عُقَدَهُ مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُنسَبِحَكَ كَثِيْرًا (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا (۳۵) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶)»

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) به نبوت رسید آن معارف الهی را از خدای سبحان تلقی کرد و آن دو معجزه ی مهم را دریافت کرد نوبت به رسالت آن حضرت می رسد که فرمود: «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ» دلیلش هم طغیان آن مُرسلِ إلیه است پس هر کس طاغی شد یا پیامبر یا وارثان پیامبر مأمورند برای اینکه طغیان را از او بگیرند او را هدایت کنند، حرکت کنند و چون عالمان دین وارثان انبیای اند موظف اند که در برابر هر طغیان رسالت خود را انجام بدهند و قبل از حرکت به طرف آن طاغوت رابطه ی خود با خدا را از راه شرح صدر حفظ کند چه اینکه موسای کلیم (سلام الله علیه) این کار را کرد «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي».

مطلب بعدی آن است که همه ی این خواسته های موسای کلیم (سلام الله علیه) به خود موسی و به مخلوق برمی گردد هیچ کدام به سود خالق نیست لذا عرض کرد «رَبِّ اشْرَحْ لِي»، «وَيَسِّرْ لِي» این به سود مخلوق است نه به سود خالق، پس هر نعمتی که خدای سبحان به کسی عطا کرده است به نفع اوست و گرنه خدای سبحان «غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ»، «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» شرح صدر همان طوری که در بحثهای قبل از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد علامتی دارد ولی خود شرح صدر نور است وقتی از حضرت سؤال کردند که شرح صدر چیست، علامت شرح صدر چیست، فرمود: «التجافی فی دار الغرور و الإنابه إلی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت» که همان دعای نورانی امام سجاد در شب ۲۷ ماه مبارک رمضان است اما اصل شرح صدر یک نور الهی است که در سوره ی مبارکه ی «زمر» آیه ی ۲۲ به این صورت ذکر شده است «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» بر نور مستقر است پایگاه نورانی دارد روی نور ایستاده است اگر کسی دارای نور بود و روی نور مستقر بود این از شرح صدر برخوردار است. در نوبتهای قبل اشاره شد که ظرفهای مادی با آمدن مظلوف جایشان تنگ می شود ولی ظرفهای مجرّد با آمدن مظلوف مجرّد وسعت و ظرفیت آنها بیشتر می شود آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در نهج البلاغه آمده ناظر به همین مطلب است که فرمود: «كُلُّ وَعَاءٍ يَصِيْقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ» هر ظرفی با آمدن مظلوف جای او تنگ می شود مگر ظرف دانش که اگر دانش بیاید، علم بیاید ظرفیت آن ظرف بیشتر می شود اگر ظرفی ظرفیت ده لیتر آب داشت وقتی پنج لیتر آب در آن ریختند دیگر ظرفیت ده لیتر را ندارد ظرفیت پنج لیتر را دارد مقداری از ظرفیت او گرفته شد اما اگر انسانی چه در حوزه چه در دانشگاه فعلاً ظرفیت گیری ده مطلب را دارد، اگر پنج مطلب یاد گرفت نه تنها جای مطالب دیگر تنگ نشد بلکه الان دیگر آماده است برای فراگیری بیست مطلب همین که مقداری علم در ظرف دل ریخته شد این مظلوف آن ظرف را توسعه می دهد «كُلُّ وَعَاءٍ يَصِيْقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ» خب، شرح صدر هم از همین قبیل است اگر مقداری نور در صدر و در دل بتابد ظرفیت آن دل برای پذیرش نورهای بیشتر و وسیع تر خواهد بود این «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» برای آن است که همه ی آن مسائل

را بتواند تحمل بکند «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي». مطلب دیگر آن است که این حلّ عُقْدَه در زبان وجود مبارک موسای کلیم است ایشان سالیان متمادی در خدمت شعیب پیغمبر بود گفتگو داشت و از محضر آن پیغمبر استفاده ها کرد این چنین نبود که نتواند حرف را درست بیان کند یا با دیگران گفتگوی صحیح داشته باشد این عُقْدَه ای است که بالأخره در فضای آن روز قبطیها بتوانند بفهمند، فراغه بتوانند بفهمند، آل فرعون بتواند بفهمد که «يَنْطَلِقُ لِسَانِي» و مانند آن بشود و گرنه بعید است که حالا- با نقصی وجود مبارک موسای کلیم سالیان متمادی در محضر و مکتب پیغمبری به نام شعیب بود و هیچ کدام از این دردها درمان نشد ولی عمده آن است که این حلّ عُقْدَه را که یک نقص ظاهری اگر باشد و درد ظاهری اگر باشد محسوس است این را بعد ذکر کرده اول شرح صدر خواست بعد حلّ عُقْدَه، سرّش آن است که ما که فرد عادی هستیم با درس و بحث و مکتب رفتن چیز یاد می گیریم اول از راه گوش، چشم، زبان مطالب را منتقل می کنیم به صدر بعد کم کم می فهمیم کتاب را با چشم مطالعه می کنیم، حرف استاد را با گوش می شنویم، مباحثاتمان و مناظراتمان را با زبان با هم فکراتمان مبادله می کنیم از این مجاری گفتنها و شنیدنها و دیدنها یک سلسله مطالبی را یاد می گیریم به صدر می سپاریم اما آن نگارهای به مکتب نرفته اول می فهمند بعد می گویند و حرف خودشان را می گویند نه حرف دیگری را، بنابراین اول اینها شرح صدر باید داشته باشند بعد حلّ عُقْدَه اینها اصحاب زبان یا اصحاب چشم یا اصحاب گوش نیستند ماییم که اصحاب سمع و بصیریم و از راه گفتن و شنیدن و مذاکره و خواندن مطالبی را به دل می سپاریم، اگر به مقام اجتهاد در بعضی از مطالب رسیدیم که خب خودمان فکر تولید می کنیم اگر نشد که انباردار دیگرانیم که یک سلسله محفوظاتی را از کسی یاد گرفتیم به خاطر سپردیم بعد هم به دیگری منتقل می کنیم بالأخره انسان یا انباردار است یا تولید می کند مجاری فکری او اول از همین چشم و گوش پیدا می شود لکن انبیا این چنین نیستند همه ی اینها نگاران به مکتب نرفته اند اول می فهمند با تعلیم الهی بعد می گویند یا می شنوند یا می بینند در جریان معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گرچه با حرف «فاء» یا کلمه ی «ثم» ذکر نشده ولی همین تقدیم ذکری و ترتیب لفظی بی پیام نیست فرمود: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» بعدها فرمود: «مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَى» اول سخن از دل هست بعد سخن از چشم، فرمود دل آنچه را دید صحیح دید، چشم آنچه را دید صحیح یافت «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» بعد از آن فرمود: «مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَى».

ص: ۴۳۰

پرسش: حاج آقا ببخشید توسعه ی دل مبدئیت است...

پاسخ: خب البته وقتی ایمان و عمل صالح باشد آن راهش را پیدا می کند. «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» را بعد از شرح صدر می گوید «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» بعد می فرماید: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» چون وجود مبارک موسای کلیم می خواهد حرفهای خودش را بزند نه حرفهای دیگران را و خودش هم که از ذات اقدس الهی گرفته بنابراین این مستقیماً حرف الهی را دارد به مردم می رساند نه حرفهای دیگران را در بین عالمان دین کسانی هستند که تألیفاتشان فقط آراء و افکار خودشان است البته بسیار کم اند اکثری عالمان دین که چیز می نویسند بالأخره مسائلی را مطرح می کنند، آراء دیگران را مطرح می کنند، جزّ و تعدیل می کنند نظر خودشان را هم می گویند اما برخیا اصلاً کاری به نظر دیگران ندارند فقط نظر خودشان را جمع می کنند این گونه افراد بسیار کم اند و مؤلفات آنها هم خیلی حجیم نیست و در اول کتاب هم می گویند که ما اگر نوشته هایمان مفصّل نیست برای اینکه ما آرای دیگران را نقل نکردیم آنچه رأی خود ماست و تولید فکری خود ماست یا خدا به ما عطا

کرده ذکر می کنیم. انبیا حرفهای دیگران را نقل نمی کنند حرفهای خدا را نقل می کنند از راه شرح صدر لذا وجود مبارک موسای کلیم اول عرض کرد «رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» بعد فرمود: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» چون من می خواهم حرفهای خودم را نقل کنم حرفی که من می خواهم نقل بکنم که برای اینها آشنا نیست من با یک زبان شفاف روشن فصیح بلیغ ادبی منتقل کنم تا اینها بفهمند من اگر بخواهم به زبان عادی حرفهای ناآشنا را برای این مردم نقل بکنیم که خب برایشان مفهوم نیست خلیها فهمیدند اما آنکه غرق در تفرعون بود گفت: «لَا يَكَادُ يُبِينُ» وگرنه خلیها فهمیدند همان سحره فهمیدند و اول کسی که ایمان آورد در آن صحنه ی مسابقه همین سحره بودند دیگر «لَا يَكَادُ يُبِينُ» نبود این «بیین» بود اما وجود مبارک موسای کلیم یک حرف تازه را باید با شیرین ترین زبان و فصیح ترین زبان بیان کند و قرآن کریم محوریت انسان را هم در بیان می داند و بیان آن است که انسان از دل سخن بگوید سخن دل را به مردم برساند شما در اول سوره ی مبارکه ی «الرحمن» ملاحظه می فرمایید که ذات اقدس الهی این آیات را چگونه نازل فرمود اول سوره ی مبارکه ی «الرحمن» این است که «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» الرحمن برای مردم حجاز شناخته شده بود چون الله را می شناختند، الرحمن را می شناختند اما اسمای حسنی دیگر را قبول نداشتند که خدا فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» فرمود معلّم الرحمن است نه خالق، خلقت بعد از تعلیم است، خلقت بعد از تعلیم است یعنی چه، دو نکته است که یکی شاید چندبار گفته شد و دیگری الآن مطرح می شود آنکه چندبار گفته شد این است که خدای سبحان معلّم است بعد خالق و این بر خلاف آن چیزی است که همه ما تصوّر می کنیم ما می گوئیم اول باید انسان خلق بشود بعد به مکتب برود و عالم بشود ولی آیه این را نمی گوید، می گوید آن که خلق شده است انسان بالقوه است و حیوان بالفعل، اینکه تازه به دنیا آمده این حیوان بالفعل و انسان بالقوه، اگر به مکتب الرحمان رفت، الرحمان به او قرآن آموخت و او قرآنی شد می شود انسان بالفعل «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ» نظم ظاهری اقتضا می کرد که بفرماید «الرحم؟ بن خلق الإنسان علمه القرآن و علمه البیان» اما این چنین نفرمود، فرمود اول قرآن است بعد انسان، اگر علوم قرآنی نباشد این شخص حیوان بالفعل و انسان بالقوه، اگر علوم قرآنی شد می شود انسان بالفعل، پس «الرحمن علم القرآن فجعل المتعلم انساناً» که می شود «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» این نظم طبیعی است این نکته ی اول که شاید چندبار گفته شد.

اما نکته ی دوم این است که این جمله ها هیچ کدام بر دیگری عطف نشده یک وقت است که پنج شش جمله را می گویند آن آخری را حذف می کنند این هم در قرآن نمونه دارد هم در ادبیات کشورهای دیگر که چند مفرد را بر یکدیگر حمل می کنند اینها را با ویرگول می نویسند آن آخری را با «واو» که مشابهش هم در قرآن داشتیم «سیوات و افکارا» بود اما اینها هیچ کدامش «واو» نیست و همه اش ویرگول است «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» این یک حقیقت است این دارد انسان را معنا می کند انسان آن است که از نظر صدر مشروح باشد به علوم قرآنی، از نظر زبان مبین قرآن باشد، اگر قرآنی نبود حرف او بیان نیست حرف او چون مبهم است در حکم بهائم است بهیمه را چرا بهیمه گفتند، برای اینکه حرف او و صدای او مبهم است «سُمِّيَتِ الْبَهِيمَةُ لِإِبْهَامِ كَلَامِهَا» حرف دارد، صوت دارد ولی مبهم است اگر کسی قرآنی حرف نزد کلام او بیان نیست بیان بعد از آن است که شخص انسان شد شخص وقتی انسان می شود که به علوم قرآنی آشنا باشد این مقتضای دو نکته ی آغاز سوره ی مبارکه ی «الرحمن» است آن ترتیب لفظی از یک سو، این بدون عطف کردن از سوی دیگر که «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» خب این کتابی که عربی مبین است باید مشخص بشود که این چند جمله ای که گفته بالآخره یا در آخر حرف عطف می آورد یا در وسطها و اول و وسط، هیچ جا حرف عطف نیاورده معلوم می شود یک مطلب است خب، وجود مبارک موسای کلیم هم همین را می طلبد شرح صدر می طلبد تا از صدر مشروح خودش پیام خدا را به مردم برساند لذا می شود «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» را باید بعد از شرح صدر طلب بکند و کسانی که وارثان انبیای الهی اند هم همین روش را دارند.

مطلب دیگر اینکه چون شرح صدر نور است آن که مشروح الصدرتر است نورانی تر است وقتی نورانی تر بود از او ذات اقدس الهی به عنوان سراج منیر یاد می کند در سوره ی مبارکه ی «احزاب» آیه ی ۴۵ و ۴۶ به این صورت فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» بعضیها شمع روشن اند فضای خود را روشن می کنند بعضی سراج مُنیرند نسبت به نظام کیهانی فرمود آفتاب سراج منیر است یا ماه سراج منیر است و مانند آن که زمان و زمین را روشن می کند، نسبت به فضای انسانی آن انسان کامل را فرمود سراج منیر است بعضیها صدر خودشان مشروح است بعضیها صدور دیگران را مشروح می کنند آن که صدور دیگران را مشروح می کند این سراج منیر صدور است آن که خودش مشروح الصدر است بالأخره سراج خودش است دیگر، اینکه فرمود: «دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» یعنی تو برای روشن کردن دل‌های مردمی خب مستحضرید که فرقی بین حیات و ممات آن حضرت که نیست الآن هم در اثر تو سَل به آن حضرت خلیها می توانند مشروح الصدر بشوند از آن سراج منیر نور بگیرند چون مخصوص به زمان حیات آن حضرت که نبود که. خب، پس وجود مبارک موسای کلیم این خواسته ها را داشت بعد عرض کرد خدایا! تو که خانواده ی ما را می شناسی کاری است بسیار مهم من هم وزیر و اُزیر می خواهم هم از خاندان من باشد چرا، برای اینکه تو همه ی ما را می شناسی این «إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» سند درخواست شریک از خانواده است، وزیر از خانواده است عرض نکرد که برای من وزیری قرار بده عرض کرد برادر مرا قرار بده برای اینکه تو خانواده ی ما را خوب می شناسی ما خوب تربیت شدیم به عنایت الهی، هم از محضر شعیب استفاده کردیم هم وارث معارف قبلی بودیم «إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» شما «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» شما از همه آگاه ترید که به چه کسی سَمَت بدهید و خب خانواده ی ما را هم که می شناسید «إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» از خانواده ی ما کسی را وزیر برای ما قرار بده و وزارت اختصاصی به مسئله ی سیاست ندارد تبلیغ این طور است، تشریح این طور است، تدریس این طور است، تعلیم این طور است، هدایت مردم این طور است آن روزی که وجود مبارک موسای کلیم رفت قدم اولش حکومت نبود سالیان متمادی طول کشید تا حکومت تشکیل داد ولی در طلّیعه وزیر طلب کرد، اگر کسی بخواهد هدایت امتی را به عهده بگیرد معاون می خواهد، مشاور می خواهد، دوستان و دستیاران خوب می خواهد و این با توحید منافاتی ندارد ذات اقدس الهی بر اساس اینکه عالم را با اسباب و سبب دارد اداره می کند به همه ی اینها اجازه داد که کمک بگیرند دستیار داشته باشند. درباره ی وجود مبارک موسای کلیم که بالصرّاحه عرض کرد «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي» درباره ی وجود مبارک عیسی مسیح این مسئله «هل يَنْصُرُنِي، هل يَذَبُّ، هل يُعِينُنِي» که وجود مبارک سیدالشهداء فرمود این چون وارث عیسی مسیح است چنین حرفی می زند شما غالب سخنان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) را نگاه کنید این شرح «زیارت وارث» است وقتی عرض می کنیم «یا وارث آدم» می بینیم کلمات حضرت آدم در فرمایشات حضرت سیدالشهداء هست «یا وارث نوح، یا وارث ابراهیم، یا وارث موسی، یا وارث عیسی» هست اگر او وارث عیسی هست عیسی مسیح در پایان سوره ی مبارکه ی «صف» آیه ی چهارده این چنین آمد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» این بیان نورانی حضرت مسیح هست که «هل من ناصرٍ ينصرني»، «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» اگر وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) وارث عیساست برای اینکه «هل ينصرني» وجود مبارک مسیح را او در کربلا پیاده کرده اینکه می گوید: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» یعنی «هل من ناصرٍ ينصرني» و همین بیان درخواست دستیار و معاون را که وجود مبارک موسای کلیم داشت، عیسی مسیح هم داشت و ذات اقدس الهی درباره ی پیغمبر ما هم (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) هم همین تعبیر را فرمود، که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» که قرائت معروف این است تفسیر معروف این است که پیامبر! الله کافی است مؤمنین هم که تو را همراهی می کنند «حسبك الله، حسبك من

اتَّبِعْكَ» که اگر این «مَنْ» مُعْرَب بود به صورت اسم ظاهر معرب در می آمد این چنین می شد «حَسْبِكَ اللَّهُ، حَسْبِكَ الْمُؤْمِنُونَ» البته آن اوحدی از اهل تفسیر این «مَنْ اتَّبَعَكَ» را عطف بر «کاف» می دانند می گویند «حَسْبِكَ اللَّهُ وَ حَسْبُ مَنْ اتَّبَعَكَ اللَّهُ» الله برای تو و پیروان تو کافی است این نظر اوحدی، دیگر اینها تابع مغنی و جامع نیستند که اسم ظاهر را می شود به ضمیر عطف کرد یا نه، اینها می گویند «از شافعی نپرسید امثال این مسائل» اما مفسرین عادی می گویند «حَسْبِكَ اللَّهُ وَ حَسْبِكَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ وَ يَتَّبِعُوكَ» تفسیر معروف این است. خب، پس چه موسای کلیم عرض می کند که «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * ... اشدُّ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» چه وجود مبارک عیسای مسیح باشد می گوید «هل من ناصر ينصرني».

پرسش...: پاسخ: بله، چون به خدا عرض کرد «إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» و وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در همان جریان طیر مشوی عرض کرد خدایا! محبوب ترین خلقت را برسان تا در این طیر مشوی شرکت کند و منظور او علی بن ابی طالب بود اگر ذات اقدس الهی در قرب نوافل به زبان اینها سخن می گوید که «كُنْتُ لِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ» پس این گفته ی خداست گفته ی موسای کلیم نیست، گفته ی عیسای مسیح نیست در فصل سوم بحث می کنیم نه بحث اول و دوم که دو منطقه ی ممنوعه است فصل اول که مقام هویت ذات است بالکل منطقه ی ممنوعه است کما مَرَّ مَرَارًا فصل دوم که اکتناه اوصاف ذاتی است منطقه ی ممنوعه است کما تَقَدَّمَ مَرَارًا فصل سوم که مقام فیض و وجه و لطف الهی است در این مقام قرب نوافل حاکم است که «كُنْتُ لِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ» اگر در این منطقه موسای کلیم عرض می کند «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي» با لسان الله می گوید یا اگر مسیح (سلام الله علیه) عرض می کند «هل من ناصرٍ ينصرني» با لسان الله می گوید و اگر سیدالشهداء (سلام الله علیه) فرمود با لسان الله فرمود برای اینکه بر اساس قرب نوافل آن که زبان اینهاست خدای سبحان در مقام فعل است پس پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) هم بر اساس «حَسْبِيَ اللهُ وَمَنْ اتَّبَعَكِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» حرکت کرده درخواست کمک چون به اذن خداست با توحید منافات ندارد و اینها هم برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبياء» حکم فرشته ها را دارند که فرشته ها در سوره ی مبارکه ی «انبياء» آمده است که «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» فرشته بدون اذن خدا سؤال نمی کند همین معنا در زیارت نورانی «جامعه کبیره» درباره ی اهل بیت هم آمده دیگر که اینها بدون اذن ذات اقدس الهی چیزی را سؤال نمی کنند عین این مضمون آیه سوره ی «انبياء» در «زیارت جامعه» هست که اینها هم «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» خب اگر در کربلا فرمود: «هل من ناصرٍ ينصرني» برای اینکه او وارث عیساست عیسی هم همین را فرمود و اگر نقل کلام در عیسی (سلام الله علیه) بکنیم می بینیم هر دو با لسان خدا سخن گفتند خب، عرض کرد «إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» ما اگر درخواست می کنیم که از خاندان ما باشد، برادر ما باشد، برای اینکه تو از وضع ما باخبری منتها در جریان وحی یابی وجود مبارک هارون با حدیث منزله خب خیلی فرق دارد چون در حدیث منزله مرحوم شیخ مفید در ذیل همین آیه این بحثها را مطرح کرده در حدیث منزله وجود مبارک پیغمبر جریان نبوت را استثنا کرد پس وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیهما) در جریان نبوت و اخذ شریعت حضور ندارد از این بخش که بگذریم وجود مبارک هارون هم وحی را مستقیماً از ذات اقدس الهی دریافت می کرد وحی تشریحی را و هم در استماع وحی به موسای کلیم ممکن بود حضور داشته باشد چون خودش پیغمبر بود شریعت برای او می آمد منتها به او گفته می شد که تو حافظ شریعت موسای کلیمی که او اولوالعزم است کتاب را ما به او دادیم اگر ذات اقدس الهی به یحیی می فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این کتاب دیگر کتاب یحیی که نبود چون وجود مبارک یحیی که از انبیای اولوالعزم نیست که کتاب داشته باشد کتاب موسای کلیم بود پس گاهی وحی الهی، وحی تشریحی به پیامبری می رسد که او حافظ شریعت یکی از انبیای اولوالعزم است انبیای بنی اسرائیل غالباً همین طور بودند دیگر انبیای ابراهیمی غالباً همین طور بودند «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا» از همین قبیل است آن که از انبیای اولوالعزم است مثل خود حضرت ابراهیم، خود حضرت موسی، خود حضرت عیسی آن وحی تشریحی برتری تلقی می کنند اما وجود مبارک حضرت امیر در حدیث منزله چون نبوت استثنا شد در این بخش سهمی ندارد در بخش نبوت تشریحی، دریافت شریعت، اما وحیهای دیگر گاهی وحیهای علمی است نظیر اخبار به غیب، گاهی وحیهای فعلی است نظیر تصمیمهای خوب که «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» نه «أَنْ أَحْكُمُ» آنجایی که انسان یک تصمیم خوب می گیرد بخش تصمیم را عقل عملی به عهده دارد و کار عزم است عزم یعنی عزم، جزم یعنی جزم، جزم به اندیشه برمی گردد عزم به انگیزه برمی گردد، گاهی اندیشه را خدا وحی می فرستد گاهی انگیزه را خدا وحی می فرستد، گاهی در قلب کسی خطور می کند که این کار را بکن این دیگر

سخن علم نیست فرمود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» نه «أَنْ أَحْكَمَا» گاهی انسان می بیند تصمیم می گیرد یک کار خیر انجام بدهد.

ص: ۴۳۴

پرسش: ...پاسخ: چرا، وحی به معنای الهام داریم، اقسام گوناگون است ولی در این آیه وحی تعبیر شده «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» این کاری به شریعت ندارد تصمیم خوب اگر به قلب کسی برسد به عنایت الهی است همان طوری که وسوسه، تصمیم بر فعل است نه تصمیم آنجا کسی مغالطه می کند، شبهه اندازی می کند جلوی برهان را می گیرد این «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» این مغالطات همه از اوست اما آنجا که وسوسه می کند کاری را انجام بده می گوید نگاه کن به این نامحرم این دیگر علم نیست این حکم نیست این فعل است این تصمیم می گیرد که این کار را بکند همان طوری که در طرف ردیلت گاهی عزم القا می شود و در طرف علم هم گاهی جزم مغالطی القا می شود که «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيَجِدُوا لَكُمْ» از آن طرف هم «يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» گاهی عزم و تصمیم باطل، گاهی جزم جهل مرکبی یکی مربوط به علم است یکی مربوط به فعل القا می شود در مسائل حق و صدق هم همین طور است. خب، این وجود مبارک موسای کلیم با القائات الهی این حرفها را زده عرض کرد «إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» خدای سبحان با فعل ماضی با کلمه ی «قد» با جمله ی خبریه که در افاده ی انشاء از جمله ی انشائیه قوی تر است با این سه نکته فرمود گرفتی، «قَدْ أُوتِيَ سؤْلَكَ» این «قَدْ أُوتِيَ» جمله ی خبریه ای است که به داعیه انشاء القا شده اما با فعل ماضی انشاء شده، با «قد» انشاء شده، با جمله ی خبریه انشاء شده یعنی گرفتی، خواستنت همان و دادن همان، مثل «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» این «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» که جمله ی خبریه نیست که این جمله ی خبریه ای است که به داعی انشاء القا شده ما هم در ادبیات فارسی داریم اینکه کسی دیگری را مشاور خود یا معاون خود قائم مقام خود یا سمتی برای او قرار می دهد می گوید من شما را برای آن کار منصوب کرده ام این جمله ی خبریه است یعنی هم اکنون منصوب شدی این جمله های خبریه چه در ادبیات فارسی، چه در ادبیات عربی به داعی انشاء القا می شود به موسای کلیم فرمود گرفتی، «قَدْ أُوتِيَ» موسای کلیم هم دید همه ی اینها را داراست.

پرسش: حضرت امیر توانایی شنیدن وحی تشریحی را داشتند؟

پاسخ: نه، وحی تشریحی مخصوص پیغمبر است شریعت برای اوست اما وحیهایی که مربوط به علم غیب است، اخبار غیبیه است نظیر صدای شیطان را که شنیدن، بله اینها را می شنوند، صدای ملائکه را می شنوند، آدم و رفت ملائکه را می شنوند، علوم اولین و آخرین را ممکن است بشنوند و امثال ذلك. مرحوم مفید (رضوان الله علیه) نقل می کند که در صحنه ی اُلت مرحوم شیخ مفید در امالی نقل می کند در صحنه ی اُلت که همه ی انبیا من الأولین و الآخین حضور داشتند که «أُخْرَجَ» پروردگار «مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» اول کسی که گفت «بلی» وجود مبارک پیغمبر بود بعد هم در بین همه ی انبیا دومین کسی که گفت وجود مبارک حضرت امیر بود خب این مقام وحی غیبی را، اخبار غیبی را، علوم غیبی را کاملاً می شنود و دریافت می کند اما شریعت خصیصه ای است مخصوص پیغمبر و وجود مبارک پیغمبر هم فرمود: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» من خاتم انبیایم وقتی خاتم شد و خاتم شد و نبوت به آن حضرت ختم شد دیگر کسی شریعت شنو نیست شریعت را وجود مبارک پیغمبر می شنود و تلقی می کند و القا می کند.

آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۵

Your browser does not support the audio tag.

«وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ اقْذِيفِي فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِيفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَيْدُو لِي وَعَدُوُّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتِكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِّينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلٰى قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (۴۰)»

ص: ۴۳۶

بعد از اینکه ذات اقدس الهی مأموریت سنگینی را به وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) داد چندتا درخواست از طرف وجود مبارک موسای کلیم ارائه شد و همه ی آن درخواستها برآورده شد بعد خدای سبحان می فرماید شما از زمان کودکی و شیرخوارگی مورد عنایت خاص ما بودی و شما را در تمام خطرها حفظ کردیم اکنون که این مأموریت را به شما دادیم مطمئن باش محفوظ می مانید نگران از سنگینی این مأموریت نباش بعد از اینکه فرمود: «قَدْ أُوتِيَ سُؤْلُكَ يَا مُوسَىٰ» فرمود: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَى» شما شاید این سوابق را ندانید اما به طور تفصیل، محبت خود و منت خود منت همان نعمت عظماست هر نعمتی را هم منت نمی گویند نعمتهای مهم را منت می گویند «الْمَنَّةُ هِيَ النُّعْمَةُ الْعُظْمَى؟» «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا» برای اینکه نبوت جزء نعمتهای بزرگ الهی است اینجا هم فرمود: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَى» بار دیگر، این بار دیگر همان طوری که در کتابهای عقلی و در فضای عرف هم می گویند بار دیگر نه یعنی بار دوم یعنی «ما لیس بأول»، اگر می گویند معقول ثانی یعنی «ما لیس بأول» در تعبیرات عرفی هم می گویند دست دوم، دست دوم نه یعنی دست دوم یعنی «ما لیس بأول» ممکن است دست پنجم و ششم باشد این معقول ثانی گاهی معقول هفتم و هشتم است ولی معقول ثانی است «مَرَّةً أُخْرَى» یعنی غیر اول، حالا بار دوم است، بار سوم است، بار چهارم است، چون چندین بار محبت الهی

را اینجا بازگو می کند دوران شیرخوارگی یکی، دریا انداختن یکی، گرفتن آل فرعون یکی، نگهداری آل فرعون از او یکی، موفقیت حضرت در دربار فرعون یکی، رفتن به مدین یکی، همه ی اینها جزء منتهای الهی است اما «مَرَّةً أُخْرَى»، «أُخْرَى» که مؤنث آخر است آخر غیر منصرف است آخر غیر از آخر است آخر یعنی دیگری ولو قبلاً گذشته باشد اما آخر یعنی بعدی، «مَرَّةً أُخْرَى» یعنی یک بار دیگر هم ما این محبت را نسبت به شما اعمال کردیم «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» با اینکه چندین محبت هست فرمود مَرَّةً ی دیگر. خب، از کجا؟ از اینجا شروع می شود که درست است که ما به مادر تو وحی فرستادیم اما در حقیقت این منت و عنایت نسبت به تو بود «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ» وحیی که به مادرت فرستادیم از سنخ وحیی نیست که به تو یا برادرت هارون فرستادیم اینها که به شما دادیم وحی تشریحی است، وحی علمی است، توحید و عقاید دیگر است، اما وحیی که به مادرت فرستادیم از سنخ علم نیست از سنخ عمل است، از سنخ حکم نیست از سنخ تصمیم است، انسان بخشی دارد که با او اندیشه هایش را تأمین می کند که به آن می گویند عقل نظری که می فهمد، بخشی دارد که جزم نیست کار جزم و خیال و وهم و امثال ذلک نیست کارش عزم و اراده و تصمیم و گرایش و محبت و اخلاص و اینهاست که ریا و صُمعه هم در این بخشهاست و آن کارِ عقلی عملی است انسان در بخش جزم با اندیشه کار دارد در بخش عزم با عمل کار دارد و شیطان در هر دو بخش دخالت می کند یکی را با مغالطه گرفتار اندیشه های بد می کند، یکی را با وسوسه گرفتار عمل زشت می کند ذات اقدس الهی با وحی علمی یکی را آگاه می کند، با وحی عملی یکی را مصمم می کند فرمود ما به مادر تو وحی عملی فرستادیم یعنی در آن محور تصمیم گیری او وحی رساندیم که این کار را بکن آن کار را بکن، این کار را بکن آن کار را بکن اینها وحیهای عزم و اراده و تصمیم است «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ» از سنخ وحی شما نیست به شما همان وحیهای عملی را دادیم و می دهیم اما آنکه به مادر تو وحی فرستادیم از سنخ «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» است گاهی انسان یک تصمیم خوبی می گیرد این معلوم می شود به الهامات فرشته هاست، گاهی یک تصمیم بدی می گیرد این معلوم می شود بر اساس وسوسه های شیطان است «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ» که داخل در مقوله ی «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»، «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» یعنی «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» کاری به حکم و علم و معرفت ندارد یک تصمیم غیرعادی تصمیم می گیرد که بچه را بیندازد در دریا خب این تصمیم معلوم می شود عادی نیست دیگر آن هم با آرامش قلب. انسان برای اینکه مبادا بچه اش را بکُشد عمدا بچه اش را می اندازد در دریا با طمأنینه، طمأنینه از سنخ علم نیست از سنخ عمل است عزم و اراده و آرامش است خب.

پرسش:...

پاسخ: چرا دیگر، به تدریج دارند می فرمایند یک بخش اش در سوره ی مبارکه ی «قصص» است.

پرسش:...

پاسخ: بله، چون آخر آن وقتی که وحی می یابد اصل مسئله نبوت را مطرح کند، برای آرامش در بخش رسالت می فرماید خواسته هایت را که گرفتی ولی بدان از کودکی تا حال تحت عنایت ما بودی آن خدای سبحان که تو را در دریا حفظ کرد در دربار فرعون هم حفظ می کند خب.

پرسش:...

پاسخ: دو بخش است علم نیمی از کمالات انسان است که بخشهای نظری به عهده ی اوست، اما عمل راهگشاست عمل را علم راهنمایی می کند منتها اگر گاهی عزم پیدا بشود دیگر معلوم می شود مبادی عالیه او را راهنمایی می کند دیگر کاری به اندیشه و اینها ندارد. یک وقت انسان کاری را انجام می دهد اما راه علمی را نمی تواند بیان کند از او سؤال بکنی که چگونه این کار را کردی هر چه فکر بکند حساب شده نیست یک وقت امام (رضوان الله علیه) دفعتاً گفت بریزید در خیابان این حکومت نظامی را بشکنید این دیگر ننشست و فکر بکند و تصمیم بگیرد با و مشاوران سیاسی بررسی بکند و اینها نبود اگر خدای سبحان بخواهد شخصی را، جامعه ای را، ملتی را حفظ بکند تصمیم خوب عطا می کند از او اگر سؤال می کردند که در برابر گلوله زن و بچه های مردم بیایند بیرون چه می گوئیم جوابی نداشت فقط با طمأنینه گفت بریزید بیرون این بریزید بیرون برای حفظ اسلام معلوم می شود از جای دیگر است دیگر، خب آدم هیچ آدم عاقلی بچه را از ترس اینکه مبادا بچه اش را بکشند می اندازد در دریا خب بالأخره بچه اش را گشتند نَعشش را که می دادند به او، آدم عاقل که دست به این کار نمی زند که، اما با طمأنینه بچه را بیندازد در دریا این معلوم می شود از جای دیگر است.

ص: ۴۳۸

پاسخ: او فرمود ما این کار را کردیم بعد می گوئیم که به تو برمی گردانیم از کجا برمی گردد، کدام دریا رفته برگشت، هر دو کار را ذات اقدس الهی در قلبش القاء کرده است از راه عزم، طمأنیه به او داد این «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این است که این ذکر اگر اضافه به فاعل بشود اثر دارد و اما اگر اضافه به مفعول باشد کم اثر است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» یعنی اگر کسی به یاد خدا باشد این بخشی از طمأنینه حاصل می شود اما اگر اضافه ی ذکر به الله اضافه ی مصدر به فاعل باشد یقیناً طمأنینه آور است اگر خدا به یاد کسی بود یقیناً قلبش را آرام می کند، خب.

«إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَآ يُوْحَىٰ» آن «مَآ يُوْحَىٰ» چیست، دو امر حاضر است و دو امر غایب «أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ» «قَدْف» گاهی به معنای گذاشتن است گاهی به معنای انداختن، جامع هر دو در اینجا وضع است به او گفتیم کودک را بگذار در صندوقچه، صندوقچه را بگذار در دریا هر دو را قَدْف بکن این کلمه ی «قَدْف» گرچه می تواند معنای جامع داشته باشد در هر دو جا این چنین نیست که یک جا به معنی وضع باشد یک جا به معنای القاء، یک جا به معنای گذاشتن باشد یک جا به معنای انداختن، اما بی اعتنایی را به همراه دارد یک وقت آدم کتاب را در کتابخانه می گذارد در قفسه این می شود وضع کردم کتاب را نه قَدْف کردم، یک وقت است که این کاغذ باطله را در سطل زباله می ریزد می گوید قَدْف کردم، قَدْف آن گذاشتن همراه با بی اعتنایی است همراه با کم اهمیت است و گرنه آدم کتاب را که بگذارد در قفسه یا قرآن را بگذارد در طاقچه این نمی گوید قَدْف کرده می گویند وَضَع، اما قَدْف آن گذاشتن آمیخته با بی اعتنایی یا انداختن آمیخته با بی اعتنایی فرمود اعتنا نکن به کودک به ما اعتنا بکن می خواهی چه کنی هر چه بخواهی ما به تو می دهیم قَدْف تعبیر کرده این را در قلب او انداخته آنجا سخن از قَدْف نبود در قلب او انداخته که این را ببنداز در دریا مثل سطل زباله تو چه کار داری به ما مرتبط باش «أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ» یک، «فَأَقْدِفِيهِ» با «فَاء» تفریع «فِي الْيَمِّ» دو، «فَلْيَلْقِهِ» این دو تا امر حاضر نسبت به مادر، دو امر غایب نسبت به دریا، دریا هم موظف است که دو امر غایب یکی دریا یکی آل فرعون «فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» دریا هم موظف است که آرام آرام این را در کنار جاسازی کند آن ساحل هم نزدیک خانه و قصر فرعون است «فَلْيَلْقِهِ» این مأمور است دریا مأمور است که این کار را بکند «فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» امر غایب دیگر «يَأْخُذُهُ عِدْوٌ لِّي وَعِدْوٌ لَهُ» حتماً فرعون باید بگیرد، حتماً دریا باید این امانت را کنار قصر فرعون ببرد این همان است که مسخّر در سماوات و ارض «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ آئِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ». خب، پس این دو امر حاضر آن هم دو امر غایب «فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عِدْوٌ لِّي وَعِدْوٌ لَهُ» این چهارتا کار را ما کردیم. در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی سیزده به بعد به این صورت فرمود آیه ی شش به بعد فرمود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» دو امر است و دو نهی و دو تبشیر، «أَنْ أَرْضِعِيهِ» یک، «فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ» ببنداز در دریا دو، این دو امر حاضر دوتا نهی هم کنارش است «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» اینکه گفته شد «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» نه از آینده هراس داشته باش نه نسبت به گذشته غمگین باش که بچه را از دست دادی فعلاً که چیزی را از دست ندادی به ما سپردی از آینده هم هراسناک نباش برای اینکه «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ» برمی گردانیم بعد از اینکه به تو برگردانیم دوران سرآمد را پشت سر گذاشت در پایان عمرش هم «وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» این «إِلَيْكِ» قبل از جعل ذکر شده نه بعد از جعل نفرمود «إِنَّا رَادُّوهُ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْيَمِّ» ما بعد از اینکه پیغمبر کردیم به تو برمی گردانیم ما او را به تو برمی گردانیم بعدش هم پیغمبر می کنیم «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» آن دو امر این دو نهی این دو تبشیر «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ»

یک بشارت، «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» بشارت دیگر.

ص: ۴۳۹

پرسش:...

پاسخ: وحی عملی است دیگر، خبر می دهد اینکه «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» او را دارد می فرماید که یک آینده خوبی خواهد داشت حکم به آن نکرده یک مطلب علمی به او بفهماند، حکمی به او بفهماند نظیر آنچه به موسای کلیم گفته یا نظیر آنچه به هارون فرموده احکام معرفتی، توحیدی و اینها نبود یک طمأنینه بود و برمی گردد یک حکم شرعی باشد اینها نبود.

پرسش:...

پاسخ: بشارت است یک تبشیر است یعنی ما او را با یک مقام خوبی به تو برمی گردانیم این یک حکم شرعی باشد بفهماند نظیر نبوت باشد، ولایت باشد، رسالت باشد از آن سنخ نبود تبشیری بود گفتند شیخ انصاری هم وقتی می خواست برود نجف استخاره کرد مادرش نگران بود همین آیه آمد که فهمید که بالأخره پسرش به یک مقام خوبی می رسد.

پرسش:...

پاسخ: بله، اما این طمأنینه آور است طمأنینه اش برای چیست، برای اینکه با بشارت همراه باشد این «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ» تا اینجا تمام شد، اما «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» هم اولاً معلوم نیست به او گفته باشد برای اینکه این «إِلَيْكَ» تمام شد تا اینجا «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» مطلب دیگر است بر فرض باشد جزء محدوده طمأنینه است یک مطلب علمی باشد که حالا اثر شرعی بر او بار باشد نظیر آنچه به موسی و هارون داده از آن سنخ نیست.

پرسش:...

پاسخ: حالا یا بلاواسطه است یا به وسیله ی فرشتگان است خب.

در اینکه ذات اقدس الهی فرمود: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ» می خواهد خانواده و خاندان وجود مبارک موسای کلیم را مشمول این برکات بداند در اینجا سخن از وحی به مادر موسی هست چه اینکه خواهر موسی هم سهمی داشت در نجات موسی که آن هم در همین بخش خواهد آمد در سوره ی مبارکه ی «صافات» آیه ی ۱۱۴ فرمود: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ * وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» منت تنها مخصوص موسای کلیم نبود بعضی از منن شامل وجود مبارک موسی و هارون هر دو شد گرچه جریان نوزادی او و به دریا رفتن او و به دربار فرعون رفتن او و مشکلات دربار را تحمل کردن و نجات یافتن اینجا جزء مختصات موسای کلیم (سلام الله علیه) بود ولی هارون در این منن سهم نبود لکن اصل وحی یابی نصیب حضرت هارون هم شد که فرمود: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ * وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» پس اینکه فرمود: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ» شامل همه ی این قسمتها خواهد شد که بعضیها را به طور تفصیل ذکر فرمود «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ يَا يُوحَىٰ * أَنْ أُنزِلْ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِيفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عِدْوٌ لِّي وَعَدُوٌّ لَّهُ» خب، بخش دیگر از منن این است که حالا- این کودک را آل فرعون گرفتند فرمود ما محبت تو را در دلهای هر که تو را می دید قرار دادیم که دیگر بر اساس علاقه از تو پذیرایی نکنند و از تو حمایت نکنند «وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» این تکرار هم ضمیر متکلم وحده از یک سو که «الْقَيْتُ»، هم «مِنِّي» از سوی دیگر این کلمه ی محبت مهفوف است به دو بار ضمیر متکلم وحده

فرمود محبتی را من در دل‌های دیگران نسبت به تو قرار دادم گاهی زمینه اقتضای متکلم وحده می‌کند مثل آیه ی سیزده به بعد همین سوره ی مبارکه ی «طه» که فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ * إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» و مانند آن، گاهی اقتضای متکلم مع الغیر می‌کند مثل اینکه فرمود: «لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» آنجا که عظمت و جلال الهی را می‌خواهد نشان بدهد با ضمیر متکلم مع الغیر یاد می‌کند اینجا هم که فرمود: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» چون سخن از جلال و شکوه الهی است با متکلم مع الغیر یاد شده است در این قسمت فرمود: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» که هر کسی وجود مبارک موسای کلیم را می‌دید به او مهر می‌ورزید «وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي» «صَنَعَ» به معنای «أحسن» است به تو احسان می‌شد در مرثا و در منظر من و به حکم من، همه نسبت به تو احسان می‌کردند نه تنها محبت قلبی بود احسان عملی هم آن محبت قلبی را همراهی می‌کرد هم نسبت به تو دوست بودند هم این دوستی را اعمال می‌کردند تو مصنوع بودی یعنی مُحَسَّنِ إِلَيْهِ بودی بر اساس حکم من و در مرثا و در منظر من «وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي» خب کجا، برای اینکه ما به مادرت وعده دادیم گفتیم «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ»، گفتیم «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ» حالا می‌خواهیم تو را به مادر برگردانیم، چه موقع «لِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي» آن وقتی که «إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ» مادرت، خواهرت را به دنبال تو فرستاد گفت برو بین این صندوقچه کجا می‌رود سرگذشت این صندوقچه چیست که فرمود: «فُصِّيهِ» قصه را که قصه می‌گویند برای اینکه تتابع هست دو می‌به دنبال اولی می‌آید «فَصَّهُ» یعنی به دنبال او حرکت کرد مادر به دختر (سلام الله علیهما) فرمود: «فُصِّيهِ» یعنی به دنبال این تابوت بین این صندوقچه کجا می‌رود، خواهر موسی به دنبال این صندوقچه حرکت کرد دید آب این را آورد کنار قصر فرعون «إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ» خواهرت به دنبال تابوت آمد، آمد تا دم در فرعون از آن طرف حالا خدای سبحان می‌خواهد که این کودک را به مادر برگرداند خب راه حل چیست، فرمود راه حل این است که این کودک محتاج به شیر هست و گریه می‌کند محبوب کسانی هم هست که به او دسترسی پیدا کردند اگر محبوب همگان بود یک، و اگر همگان خواستند نسبت به او احسان بکنند دو، و این هم بی‌تابی می‌کند در اثر گرسنگی گریه می‌کند سه، فرمود تنها راه این است که ما از نظر تکوین تحریم بکنیم که تو هیچ پستانی را قبول نکنی «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ» هر کسی، هر دایه ای که می‌آورد پستان در کام او می‌گذاشت این قبول نمی‌کرد خب یک وقت است می‌گویند حالا- ول کن بینداز در دریا این هم نیست برای اینکه محبوب همه است و مصنوعُ إِلَيْهِ همه هم هست فرمود همه به تو علاقه مند شدند و همه هم در صدد کمک به تو هستند و تو هم گفتیم هیچ پستانی هم قبول نکن «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ»، «مُرْضِع» زن شیرده فراوان بود هر کسی می‌آوردند این قبول نمی‌کرد همچنان بی‌تابی می‌کرد در چنین فضایی «تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ» خواهرت به آنها گفته بود «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ» من دایه ای نشان دارم شما که خیلی دایه آوردید این را بدهید به آن دایه بلکه بپذیرد خب در چنین فضایی چاره جز این نیست، اگر ذات اقدس الهی بخواهد کاری را انجام بدهد «آذا اراد الله امرًا حیا اسبابه» همه ی راهها را بسته خواهر وجود مبارک موسی پیشنهاد داد که من دایه ای نشان دارم بدهید ببرم نزد او، «إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ» آنها هم گفتند بسیار خب، برای اینکه همه به موسی علاقه مند بودند یک، همه می‌خواستند به او احسان کنند دو، او هم هیچ پستانی را قبول نمی‌کرد سه، این پیشنهاد این خواهر ناشناس را قبول کردند چهار، «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ» ما به مادرت گفتیم که ما برمی‌گردانیم «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ» ما به او برگردانیم «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ» آن خوف و حُزْنش برطرف بشود نه اینکه خوف و حزن آمده، خوف و حُزْن نیامده ادامه پیدا کند ما گفتیم نترس، غمگین نباش الآن این بچه را به او برگردانیم که آن «لَا تَخَافِي» همچنان بماند، «لَا تَحْزَنِي» همچنان بماند «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» قُرْهالین که قبلاً هم به مناسبتی معنا شد این به معنای روشنی چشم نیست گرچه برخی او را به نور چشم معنا کردند «قُرْه»، قار آن سردی و خنکی را

می گویند، می گویند هوا قار در برابر هوای حار است و می گویند اشک چشم دو قسم است اشک انسان غم دیده سوزنده است و گرم است اشک گرم است اشک شوقی که انسان از دیدن فرزند یا برادری که سالیان متمادی او را ندیده بود می بیند اشک شوق است اشک شوق اشک خنک است اگر گفتند قره العین یا قره الأعمین یعنی چشم ما اشک شوق بریزد در اثر دیدن شما و گرنه قره به معنای نور نیست «وان ذهب الیه قوم» اشک شوقی که در اثر دیدن محبوب از چشم می ریزد این را می گویند قره، و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «حُبَّ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ» بعد فرمود: «و قره عینی فی الصلاه» برای اینکه در نماز محبوبش را می بیند و اشک شوق می ریزد این گریه هایی که اهل بیت در نماز می کردند همه ی این گریه ها یا هیچ کدام از اینها مربوط به «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» نبود یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» نبود، «شَوْقًا إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ» بود برای اینکه «قره عینی فی الصلاه» برای اینکه آدم وقتی محبوب خودش را می بیند با او سخن می گوید، می گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خب اشک شوق می ریزد دیگر، اینها که می دیدند وجود مبارک حضرت امیر یا اهل بیت در نماز گریه می کنند خیال می کردند «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است خود حضرت فرمود: «وَهَبْنِي صَبْرًا عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ» خب، گریه را می دیدند اما نمی دانستند این گریه قره العین است نه «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» اینکه فرمود: «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» یعنی خوشحال بشود با دیدن فرزندش ما گفتیم «لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» حالا برگردانیم «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ» این بخشی از «مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» است در سوره ی مبارکه ی «قصص» که جریان آل فرعون را ذکر می کند آنجا می فرماید آیه ی ده به بعد سوره ی مبارکه ی «قصص» فرمود: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَى قَلْبِهَا» همان طوری که در جریان یوسف (سلام الله علیه) فرمود: «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّي» اگر مشاهده ی برهان رب نبود ممکن بود تصمیم بگیرد ولی چون مشاهده ی برهان رب بود از آن تصمیم منزه شد اینجا هم فرمود اگر ما قلبش را به خودمان مرتبط نکرده بودیم این دل خالی می شد «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا» دلش تهی می شد دلش خالی می شد خب دل خالی لرزان است دیگر دلی که چیزی در او هست سنگین است و آرام است اما دل خالی، دل تهی خب لرزان است دیگر «إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ» نزدیک بود اظهار کند که دل تهی است «لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَى قَلْبِهَا» این می شود «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این یک فعل است ما دلش را به خودمان بستیم این قلب مطمئن شد، اگر این دل به یاد الهی بسته شد دیگر خالی نیست یک کشتی خالی لرزان است، اما یک کشتی که به جای محکم بسته است که دیگر لرزان نیست یک دل تهی لرزان است اما دلی که مربوط است به جای محکم به حبل متین الهی بسته است که دیگر لرزان نیست فرمود: «لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَى قَلْبِهَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» بعد این مادر با این قلب آرام به دخترش که خواهر موسای کلیم بود فرمود: «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ» یعنی به دنبال او برو، همین خواهر به دنبال این صندوقچه حرکت کرد «فَبَصَّرْتُ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» کنار این صندوقچه در کنار ساحل و کرانه ی این دریای روان آرام آرام حرکت می کرد کسی نمی فهمید که این دختر چه کسی است و چرا به دنبال این صندوقچه دارد حرکت می کند «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» وقتی وجود مبارک موسای کلیم را گرفتند ما به موسی گفتیم هیچ پستانی را قبول نکن «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ» ما از قبل طرزی کام موسای کلیم را تنظیم کردیم که این هیچ پستانی را قبول نمی کرد پس کودک را، فضای لبان کودک و مکیدن کودک را تضمین کردیم، قلب مادر را به خود مرتبط کردیم، خواهر هم به راهنمایی مادر به دنبال این صندوقچه حرکت کرد قلب درباریان فرعون را هم نسبت به تو مهربان کردیم قلب آنها را دستور دادیم که این صندوقچه را بگیرند و محافظت کنند و پذیرایی کنند همین کارها را کردیم پس اگر بخواید دوست را در دامن دشمن می پروراند «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ» آن خواهر «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ» *فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» این علم بعد از آن وحی

عملی است معنای آن وحی عملی این نیست که اصلاً هیچ چیزی را بعداً به او نگفتیم اما این علمها غیر از آن وحی عملی است بعدها چیزهای دیگر هم فهمید البته، و آن این است که می فهمد این آرامش از ناحیه ی خدای سبحان بود یک، و اینکه در قلبش به امیدی که بچه برگردد به دریا انداخت این امید را خدا القاء کرد دو، و خدا کاری که القاء می کند حق است سه، اینها را بعدها فهمید اول که نمی دانست چه کسی به او گفته که.

ص: ۴۴۰

پاسخ: نه، برای اینکه محبت را ذات اقدس الهی حفظ کرده برای اینکه وجود مبارک موسای کلیم، گاهی به آتش دستور می دهد که کاری به دوستم نداشته باش خب آتش قهار را خدا می گوید کار به ابراهیم نداشته باش «یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيِّئًا مَّا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» وقتی که بخوهد دوست را در دامن آتش حفظ بکند وجود مبارک ابراهیم را در متن آتش هم حفظ می کند آتش بالآخره تابع اوست دیگر مخلوق اوست دیگر متتابع اراده ی ذات اقدس الهی است دیگر خب، فرمود ما قلب او را گفتیم که این کار را بکن نسبت به موسای کلیم عرض ارادت بکن «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ» بنابراین اگر علمی بود در فضای آن وحی عملی نبود آن وحی عملی کاری به علم ندارد بعدها خیلی چیزها را وجود مبارک موسای کلیم فهمید مادر فهمید، اگر از مادر موسای کلیم سؤال می کرد چه کسی به تو گفت، راهی برای جواب نداشت چون وحی و نبوت و خدا گفته و اینها بعدها به وسیله ی موسای کلیم در فضای مصر پیچید و گرنه فضایی که فضای بت پرستی بود و جاهلیت بود و «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» بود، «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» بود اگر از مادر موسی (سلام الله علیها) سؤال می کرد چه کسی به تو گفت چرا این کار را کردی، این جوابی برای گفتن نداشت این را معلوم می شود که علم نبود بعدها بله البته عالم شد خب.

مطلب دیگر اینکه فرمود ما یک بار دیگر هم تو مشکلی پیدا کردی و ما حفظ کردیم و آن این بود که «وَقَاتَلَتْ نَفْسًا فَانجَيْنَاكَ» این داستان دیگر است که گرچه در ذیل همین آیه ی ۳۹ ذکر شده ولی یک داستان دیگر است. امروز چون اولین روز امامت وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) هست ما ضمن تحنیت این مقام به وجود مبارک آن حضرت این دعای معروفی که زراره از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد که وظیفه ی شیعیان در عصر غیبت است آن دعا را یک بار تبرکاً و تیمناً می خوانیم یک توضیح کوتاه می دهیم و همه ی اینها را پیشگاه آن حضرت تقدیم می کنیم. مستحضرید که مردان عادی که آدمهای خوبی اند کسانی اند که «لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» اما مردان الهی، حکما، فقها، بزرگان، مراجع اینها کسانی اند که «لَا تُلْهِيهِمْ رِيَاسَةٌ وَلَا سِيَاسَةٌ وَلَا فِقَاهَةٌ وَلَا اجْتِهَادٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» اعظم از اینها انبیا و اولیایی هستند که «لَا تُلْهِيهِمْ نُبُوَّةٌ وَلَا إِمَامَةٌ وَلَا وِلَايَةٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) را اگر خواستیم مشمول آیه ی نور قرار بدهیم می بینیم که این بخش از آیه ی نور برای اندام بلند وجود مبارک ولی عصر رسا نیست برای اینکه نه تنها تجارت و بیع او را از ذکر خدا باز نمی دارد، ریاست و حکومت و مرجعیت و اجتهاد هم باز نمی دارد، ولایت و امامت هم او را از یاد خدا باز نمی دارد چنین کسی است. مطلب مهمی که برای ما مطرح است این است که در جریان به استثنای مسئله ی نبوت همه ی مقامات را ائمه (علیهم السلام) دارا هستند وجود مبارک هارون خب نبی بود، شریعت را می یافت، کتاب را خدای سبحان به او داد منتها به برکت موسای کلیم، از انبیای اولوالعزم نبود، این کتاب بالاصاله برای وجود مبارک موسای کلیم بود گرچه قرآن فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَاهُم الْكِتَابَ الْمُسْتَوِيَّ» اما بالاصاله برای موسای کلیم است بالتبع برای هارون، آنچه را که مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) در ذیل این حدیث منزلت ذکر کردند البته غالب بزرگان شیعه و غالب بزرگان اهل سنت همه این را ذکر کردند شیعه که بالاتفاق ذکر کرد در حدیث منزلت که «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْأَنْهَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ» این «الْأَنْهَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ» همان طوری که در آن حدیث منزلت هست در بیانات نورانی خود حضرت امیر (سلام الله علیه) است این خطبه ی «قاصعه» که خطبه ی ۱۹۲ نهج البلاغه است طولانی ترین یا از طولانی ترین خطبه های نورانی حضرت امیر است و مرحوم سیدرضی (رضوان الله علیه) هم این خطبه را با همه ی طولانی بودن و گستردگی که داشت نقل کرد مگر چند جمله، بعضی از

خطبه ها هست که مثلاً فرمود پنج صفحه است، شش صفحه است مرحوم سید رضی دو سه سطرش را نقل می کند اما این خطبه چون یک پیوستگی دارد همه ی این خطبه را یکجا نقل کرد به استثنای یک چند جمله ای این خطبه خیلی مفصل است دیگر ملاحظه بفرمایید. چندین صفحه از این صفحات کتابی است ده، یازده صفحه است تقریباً در آن بخشهای پایانی این خطبه فرمود: «وَلَقَدْ سَجَعْتُ رَنَّهُ» طبق بعضی از نسخه «رَنَّهُ» طبق بعضی از نسخ دیگر «حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ» وقتی که وحی در حرا بر وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) نازل شد من ناله ای را شنیدم. دو نکته در این خطبه است که باید ملاحظه بشود من شنیدم «فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ أَوْ الرَّتَّةُ» این ناله چیست؟ «فَقَالَ» حضرت فرمود: «هَذَا الشَّيْطَانُ» این ناله ی شیطان است «فَدَأَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» «آیس» صحیح است نه «مأیوس» این آیس شد، این ناامید شد که دیگر مردم او را عبادت بکنند دیگر بساط شرک و بت پرستی از این سرزمین رخت بریست «فَدَأَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» و ناله کشید بعد فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ» هر چه من می شنوم تو می شنوی «وَتَرَى مَا أَرَى» هر چه من می بینم تو می بینی «إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» تو پیامبر نیستی «وَلِكِنَّكَ لَمَوْزِيْرٌ وَ إِنْكَ لَعَلَى خَيْرٍ» اینکه فرمود: «و إِنْكَ لَوْزِيْرٌ» همان جریان حدیث منزله است که «أنت منى بمنزله هارون من موسى» اینکه فرمود: «إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» همان است که فرمود: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» این یک نکته است که از این حدیث استفاده می شود. نکته ی دیگر این است که همین صدا را وجود مبارک حضرت امیر شنید اما متوجه نشد چیست این صدا، معلوم می شود نبی نیست دیگر، اگر نبی بود متوجه می شد این چه کسی است و چه گفته، پس به دو شاهد از همین خطبه ی «قاصعه» به دست می آید که وجود مبارک حضرت امیر یک قدم پایین تر است یعنی در محدوده ی نبوت به هیچ وجه راه ندارد چون نبوت برای شریعت است دیگر از نبوت که پایین آمدید بله هر چه می خواهند یکسان است «أنفسنا» هست و مانند آن، اما در آن محدوده که وحی تشریحی است هم بالصراحه پیغمبر فرمود: «إِنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» هم عموم و اطلاقی که در آن حدیث منزلت است «أنت منى بمنزله هارون من موسى؟ إِلَّا- أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» شامل می شود حضرت را که او هم مانند دیگر از نبوت سهمی ندارد، شاهد دوم همین است که متوجه نشده که این صدا برای چه کسی است یک، و چرا ناله می کند دو، اما آن دستوری که وجود مبارک امام صادق به زراره (رضوان الله علیه) در عصر غیبت داد که وظیفه ی ماست این است که ما در عصر غیبت عرض کنیم «اللهم عرّفنا نفسك فَإِنَّكَ لَمْ تُعَرّفْنَا نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرّفْنِي أَنْ دَعَا ضَمِيرِ مَتَكَلِّمٍ وَحْدَهُ دَارِدٌ «اللهم عرّفني نفسك فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَبَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرّفْنِي حَبَّتَكَ ظَلَلْتُ عَنْ دِينِي» این دعایی است که وظیفه ی ماست در عصر غیبت مکرر هم باید یاد بکنیم چه در قنوت نماز غیر نماز این دعا را بخوانیم دعای نورانی و پربرکتی است اما این یک دعای عالمانه و محققانه است این را برهان «لم» مسئله ی توحید را، مسئله ی نبوت را، مسئله ی امامت را دارد شرح می کند فرمود بگویند اول خدا را ما باید بشناسیم چرا، برای اینکه اگر خدا را نشناسیم چه می شود برهان «لم» «اللهم عرّفني نفسك» این برهان اقامه کرده شما در دعاهای دیگر که برهان نمی بینید «فإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ» بعد لحن دعا برگشت سخن از رسالت آمد چون انسان کامل یک سگّه ی دو روست از آن رو که نبأ و خبر را از ذات اقدس الهی دریافت می کند می شود نبی، آن روی سگّه که خبرهای دریافت شده را به جامعه منتقل می کند می شود رسول، در آن بخش اول سخن از روی قبلی سگّه ی نبوت بود این بخش روی بعدی سگّه رسالت است «اللهم عرّفني رسولك» نه «نبيك» ما که تو را که شناختیم خبریاب را می شناسیم «اللهم عرّفني رسولك فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَبَّتَكَ» ما خدایا! توفیق بده پیامبرت را بشناسیم برای اینکه اگر پیامبر را شناختیم امام را نمی شناسیم، برای اینکه امام جانشین پیغمبر است اگر

ما مستخلف عنه را شناسیم خلیفه را نمی شناسیم اگر کسی پیغمبر را شناسد بین غدیر و سقیفه فرق نمی گذارد چقدر این دعا نورانی است فرمود اینها پیغمبر را نشناختند سَدَقَی شدند «فَإِنَّكَ» یعنی «فَإِنَّكَ» برهان مسئله است «اللهم عَرَفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفَنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ» من که نمی خواهم کسی را انتخاب بکنم که مردم به او رأی بدهند می خواهم به کسی رأی بدهم که تو او را نصب کرده باشی و او هم جانشین پیغمبر است اگر من پیغمبر که مستخلف عنه است شناسم خلیفه ی او را نمی شناسم. «اللهم عَرَفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ» اینکه در زیارت‌های جامعه می گوییم «کلامکم نور» همین است «فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفَنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ» آن جمله ی آخرش معلوم است «اللهم عَرَفَنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفَنِي حَجَّتَكَ ظَلَلتَ عَن دِينِي» هم شیعه هم سَنَی به طور مکرّر از وجود مبارک پیغمبر نقل کردند که «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ أَمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» ثواب همه ی اینها را به روح مطهر امام عسکری پیشگاه ولی عصر بکنیم.

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶) وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَآ يُوْحَىٰ (۳۸) أَنْ اِقْذِفِي فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِي فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَيْلًا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۴۳)

تقدم اذن و اراده الهی بر درخواست های حضرت موسی (علیه السلام)

بعد از اینکه ذات اقدس الهی وجود مبارک موسی (علیه السلام) را به عنوان نبی اختیار کرد فرمود: (وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْمِعْ لِمَا يُوحَىٰ) (۱) از این به بعد وجود مبارک موسی کلیم هر درخواستی که دارد مسبوق به اذن قبلی الهی است اگر فرشتگان برابر آیه سوره «انبیاء» بدون اذن خدا نه کاری می کنند نه درخواستی دارند که (لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (۲) کسی که به مقام نبوت رسید آن هم «لا يسبق الله بقولٍ و هو بأمره يعمل» است، قهراً درخواستهای وجود مبارک موسی کلیم از سنخ اقتراح خاص و نفسانی نبود که عرض کند شرح صدر بده، عقده را از زبانم بگشا، برادرم را وزیر من قرار بده و مانند آن، همه این پیشنهادها مسبوق به اذن الهی بود این یک نکته، دوم اینکه انسان درباره خودش پیشنهاد ندهد بهتر است برای اینکه خیر را باید بخواهد و اما درباره مسائل دینی آنچه خیر است طلب کرده است و همه اینها خیراتی بود که در راه احیای دین دخیل بود.

ص: ۴۴۲

۱- (۱) . سوره طه، آیه ۱۳.

۲- (۲) . سوره انبیاء، آیه ۲۷.

اجابت درخواست های موسی کلیم (علیه السلام)

آن گاه ذات اقدس الهی فرمود هر چه خواستی گرفتی گرچه کلمه «سؤل» مفرد است نظیر «خُبز» به معنای مخبوز یا «أكل» چون «أكل» و «أكل» به معنای مأکول است «أكل» به معنای خوردن است و گرنه «أكل» و «أكل» یعنی مأکول (أكلها دائماً) (۱) یعنی میوه درخت بهشت همیشگی است این طور نیست که سالی یک بار میوه بدهد اكلش دائم است نه اكلش، سؤل مثل خُبز یا اكل به معنای مسؤل است آنچه را که خواستی گرفتی (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ) برای تثبیت این مطلب می فرماید که خیلی از نعمتها را نخواسته ما به تو دادیم چه رسد به نعمتهای خاسته، خیلی از نعمتهایی که جزء مقدمات دور نبوت بود

درباره □ تو اِعمال کردیم چه رسد به مقدمات نزدیک نبوت این جریان معجزات، مسلح بودن به اموری که تو را در هدایت آل فرعون کمک می کند مقدمات قریبه است دوران کودکی و نجات در دوران کودکی جزء مقدمات بعیده است ما درباره □ مقدمات بعیده یک، بدون خواستن دو، همه □ احسان را نسبت به تو روا داشتیم اما درباره □ مقدمات قریبه یک، با خواستن دو، نمی دهیم نخواهد بود حتماً خواهیم داد (قَدْ أُوتِيَ سُورِكَ يَا مُوسَى) برای اینکه (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى) یک بار دیگر که قبلاً این بار دیگر معنا شد آن بار دیگر را دارند تشریح می کنند می فرمایند آن وقتی که به مادرت وحی فرستادیم

تفاوت تعبیر قرآن از مادر حضرت عیسی و مادر حضرت موسی

تعبیر قرآن کریم درباره □ مادر عیسی (سلام الله علیهما) خیلی با جلال و شکوه تر از تعبیر قرآن درباره □ مادر موسی (علیهما السلام) است در جریان مادر عیسی تعبیر به روح القدس هست و خود عیسی و مادر دوتایی می شود یک معجزه □ جهانی که (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ) (۲) از اول دنیا تا آخر دنیا این یک معجزه است که کسی بدون همسر مادر بشود (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ) چه اینکه در جریان طوفان نوح هم همین طور است این معجزه های بی بدیل است اما درباره □ مادر حضرت موسی این جلال و شکوهی که برای حضرت مریم قائل بود قائل نیست همین طوری که انبیا (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۳) هستند مرسلین هم (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۴) هستند اولیای الهی هم این چنین اند که «بعضهم فوق بعض» اند (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ) مطلبی که فقط از راه وحی معلوم می شود مطلبی که آدم بنشیند فکر بکند به این نتیجه برسد نیست، کارشناسی بکند به این نتیجه برسد نیست کارشناسی کردن، فکر کردن این است که آدم بچه را چگونه حفظ بکند که از خطر محفوظ باشد اما بچه را برای اینکه به خطر نیفتد به کام خطر بیندازد که با فکر حاصل نمی شود. ما آن مطلبی را که فقط از راه وحی به دست آمده و بدون وحی حاصل نمی شود به مادرت دادیم (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ) آنکه به مادرت از راه فعل که وحی فعل است به او گفتیم انجام بدهد این است گفتیم (أَنْ أَفْذِيهِ فِي التَّابُوتِ)

ص: ۴۴۳

۱- (۳) . سوره رعد، آیه □ ۳۵.

۲- (۴) . سوره انبیاء، آیه □ ۹۱.

۳- (۵) . سوره اسراء، آیه □ ۵۵.

۴- (۶) . سوره بقره، آیه □ ۲۵۳.

قَذْفٌ به لحاظ مقذوف فرق می کند گاهی قذفِ بدنامی است نظیر قذفی که حد دارد، گاهی قذفِ ترس است نظیر (قَذْفٌ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبُ) (۱) گاهی امن و آرامش است نظیر قذفی که در دل‌های مؤمنین القا می کند یا نوری که خدای سبحان در دل‌های عدّه ای عطا می کند «العلم نورٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (۲) و همچنین «الإيمان نورٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» درباره شرح صدر که چند روز قبل گذشت گفتند شرح صدر «نورٌ يَقْذِفُ فِي الْقَلْبِ» (۳) پس قذف گاهی در امور خیر، گاهی در امور شرّ به کار می رود گاهی خدا در سوره «انبياء» فرمود: (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) (۴) اگر باطل زهوق است و از بین رفتنی است برای اینکه در هر وقتی حق، باطل را سرکوب می کند دماغ همان مغز است دماغش را در می آورد یعنی مغزکوب می کند (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ) حق، باطل را مدموغ می کند یعنی دماغش، مغزش را می کوبد خب سرکوب می کند پس قذف در همه این موارد به کار می رود.

مجاز بودن اسناد «القا» بر دریا

(أَنْ أَقْذِفِهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِهِ فِي الْيَمِّ) یم گاهی به دریا اطلاق می شود گاهی بر نهر بزرگی که حکم دریا دارد مثل نیل، نیل را بالأخره رودخانه بزرگ است ولی حکم یم و دریا را دارد و بر او یم اطلاق شده است (فَأَقْذِفِهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) یم این صندوقچه را به کرانه و کناره ای بیاندازد اسناد القا به یم مجاز است مثل اینکه می گویند «جری النهر» اگر گفتیم رودخانه جاری است اسناد جریان به نهر اسناد الی غیر ما هو له است رودخانه خانه رود است منزل رود است خانه که جریان ندارد منزل رود که جریان ندارد این رود است که جاری است رودخانه جاری نیست رود جاری است اگر گفتیم «جری الماء» اسناد الی ما هو له است، گفتیم «جری النهر» اسناد الی غیر ما هو له است مثل «جری المیزاب» اگر گفتیم «ألقى الماء» اسناد الی ما هو له است اگر گفتیم «ألقى الیم» اسناد الی غیر ما هو له است بالأخره نهر القا می کند و نه دریا آن که القا می کند رود است این رود روان قدرتی دارد بعضیها را می برد بعضیها را به کنار می اندازد.

ص: ۴۴۴

۱- (۷) . سوره احزاب، آیه ۲۶.

۲- (۸) . مصباح الشریعه، ص ۱۶.

۳- (۹) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۷.

۴- (۱۰) . سوره انبیاء، آیه ۱۸.

(فَلْيُلْهِمِ اللَّهُمَّ بِالسَّاحِلِ) ساحل به معنای شاطی نیست به معنای جانب نیست به معنای پهلو نیست ساحل گفتند یک وزن فاعلی است به معنای مفعول آن مسحول را، آن شستشو شده را، آن بُریده را می گویند مسحول چون این آب آن کرانه و کناره ها را می شوید به صورت یک شن نرم در می آورد شستشو می کند آن قسمت که مسحول ماء است به آن می گویند ساحل و گرنه ساحل به معنای کنار نیست که مثلاً برو ساحل یعنی برو کنار، اما جانب و شاطی و امثال ذلک به معنای کنار است و کنار دریا هم نیست کنار رودخانه هم نیست که اگر رود خشک شده باز هم بگوییم ساحل رود روان که این کرانه و کناره هایش را می شوید به صورت یک شن شفاف در می آورد او را مسحول می کند این مسحول را می گویند ساحل.

قرار گرفتن حضرت موسی (علیه السلام) در دامن دشمن

خب، (فَلْيُلْهِمِ اللَّهُمَّ بِالسَّاحِلِ) که همه اینها معجزه است گرفتن کسی که نه تنها دشمن من است دشمن تو هم هست، نه تنها دشمن توست دشمن من هم هست تکرار کرده کلمه عدو را فرمود «يَأْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَ لَكَ» که دشمن مجموع ماست نه خیر دشمن جمیع ماست هم دشمن من است برای اینکه مشرک است و ادعای ربوبیت می کند هم دشمن تو هست الآن و آینده، الآن دشمن تو هست برای اینکه همه کودکان را سیر می بُرد منتها نمی داند تو چه کسی هستی و اگر بداند تو همین جا زائیده شدی تو را هم سیر می بُرد در آینده هم که دشمن توست این اطلاق عدو هم به لحاظ مُتَلَبَسِ بِالْفِعْلِ است هم به لحاظ مُتَلَبَسِ بَعْدِي و گرنه استعمال مشتق در ما انقضی محل اختلاف است در ما یأتی که عندالکل مجاز است نسبت به ذات اقدس الهی این عدو بالفعل است نسبت به این کودک هم عدو بالفعل است ولی در اینجا چون تشخیص نداد فعلاً کاری نکرده آینده هم که دشمن توست خب، پس اصل در صندوقچه انداختن بر خلاف عادت است، معجزه، به دریا انداختن بر خلاف عادت است معجزه، دریا او را به ساحل ببرد بر خلاف عادت است معجزه، عدو مشرک خدا و پیغمبر بگیرد و کار دوست را انجام بدهد بر خلاف عادت است و معجزه (يَأْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَه) این کار را کردیم (وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً) که این تنوین، تنوین تفعیم است این یک محبت ویژه ای از من درباره تو اعمال شده است که هر که تو را می دید دوست بود به تو علاقه مند می شد خب این هم بر خلاف عادت است بالأخره ترحم غیر از محبت است یک وقت انسان یک کودک بی سرپرستی را در شیرخوارگاه، در آسایشگاه و مانند آن نگهداری می کند این بر اساس ترحم است اما عاطفه و محبت دست کسی نیست یک امر طبیعی است مادر به بچه اش علاقه مند است اما آنها که در شیرخوارگاه این بچه ها را تر و خشک می کنند که بر اساس عاطفه نیست بر اساس ترحم است، بر اساس علاقه مادر نیست یک وظیفه است اما اینجا بر اساس علاقه تو را پذیرایی می کردند این تنوین (مَحَبَّةً) یک تنوین تفعیم است و از ناحیه من هم این محبت القا شده.

در ادبیات فارسی حالا شما ملاحظه بفرمایید که ما نمونه □ این را داریم یا نداریم شاید در ادبیات و فرهنگهای دیگر باشد ولی در فارسی که ظاهراً نیست ما در عربی در عربیهای مصطلح هم یادمان نیست ولی در قرآن کریم این جزء ادبیات قرآن کریم است که ذات اقدس الهی از وسط قصه شروع می کند یعنی در خیلی از موارد آن اسرار نگفتنیها را نمی گوید آنچه را که لازم □ گفتن است آن را می گوید و بر محذوف عطف می کند می فرماید ما این کار را کردیم و برای اینکه خب این «واو» عطف به چیست، یک وقت است عطف بر محذوف است که آدم قبلاً چیزهایی را گفته بعد محذوف است یک مطلب دیگر، اما ما این کار را کردیم و برای اینکه حالا این یک رمز خاصی بین متکلم و مخاطب می تواند باشد که آن مخاطب فهمیده چه چیزی هست آنهایی که مخاطب فهمیده آنها معطوف علیه است آنهایی که برای عموم قابل گفتن است آنها معطوف است که نمونه □ این در سوره □ مبارکه □ «انعام» گذشت. در سوره □ مبارکه □ «انعام» آیه □ ۷۵ این بود فرمود: (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) ما باطن عالم را، ملکوت جهان را ارائه کردیم، ما ارائه کردیم او هم رؤیت کرد، ما نشان دادیم او هم دید نه نگاه کرد او اهل رؤیت و بصر است نه اهل نظر در همان سوره □ مبارکه □ «اعراف» به ما هم تشویق کردند که شما درباره □ ملکوت عالم نظر کنید (أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) نظر کنید شاید دیدید این چنین نیست که حالا هر کسی اهل نظر شد اهل بصر هم بشود، اهل نگاه شد اهل دیدن هم بشود، اما وجود مبارک خلیل خدا اهل دیدن، دیدن یعنی دیدن غیر از نگاه کردن است خیلی از مواقع است انسان نگاه می کند نمی بیند مثل اینکه که استهلال می کنند می گوید نگاه کردم به آسمان ولی ندیدم ماه را، ممکن است خلیها نظر بکنند ولی به بصر و دیدن نرسند درباره □ وجود مبارک ابراهیم فرمود ما به او ارائه کردیم او هم دید (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ) و برای اینکه خب این عطف بر چیست، ما ملکوت آسمان و زمین را به او نشان دادیم برای فلان، برای فلان هدف و برای اینکه یقین پیدا کند اینجا مخاطب می فهمد که متکلم چه خواست بگوید و آن خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است اگر گفته شد «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» (۲) برای اینکه این معارف در آن هست آن وقت ما بگویم عطف بر محذوف است آن محذوف چیست، وقتی آدم طوری حرف می زند که کسی قدرت تشخیص آن معطوف علیه را ندارد این چه عطفی است.

ص: ۴۴۶

۱- (۱۱). سوره □ اعراف، آیه □ ۱۸۵.

۲- (۱۲). الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

این در تعبیرات قرآن کریم هست که از وسط شروع می کند برای اینکه آن چیزهایی که خلیها متوجه نمی شوند یا لازم نیست بدانند رمزی است بین متکلم و مخاطب آنها را ذکر نمی کند می فرماید ما ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) نشان دادیم و برای اینکه او یقین پیدا کند (۱) مشابه آن در همین آیه محل بحث هم آمده است فرمود: ﴿وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾، امر است فعل مجهول است یعنی حتماً تو باید مورد احسان قرار بگیری نزد خود من که کسی نمی تواند در جلوی من به تو احسان نکند مجهول هم هست در حضور من هم هست حتماً در حضور من تو باید مصنوع، یعنی مُحسنِ إلیه بشوی به تو احسان بکنند برای اینکه من می خواهم تو را برای کار مهمی پرورانم خب.

پرسش:....

پاسخ: بله، تأویل به مصدر می رود تأویل به مصدر که رفت تعبیر این است که چرا به مصدر تعبیر نشده با فعل مضارع تعبیر شده یعنی حتماً تو باید در حضور من مورد تکریم قرار بگیری خب.

﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ﴾ چه موقع این محبتها اعمال می شود ﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ﴾ اینها نشانه های مصنوع بودنِ توست در حضور من ﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ﴾ به آنها که این صندوقچه را گرفتند ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَن يَكْفُلُهُ﴾ آنها هم پذیرفتند ما تو را به مادرت برگردانیم ﴿فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾ که این دو وعده ای بود که قبلاً گذشت.

ص: ۴۴۷

مراد از (مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى)

خب، اینکه فرمود: (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى) قبلاً اشاره شد که این (مَرَّةً أُخْرَى) یعنی بار دیگر، بار دیگر یعنی «ما لیس بأول» همان طوری که در تعبیرات عرفی هم هست می گوئیم دست دوم، در تعبیرات علوم عقلی هم هست می گویند معقول ثانی ولو معقول پنجم و ششم باشد می گویند معقول ثانی، معقول ثانی یعنی «ما لیس بأول» دست دوم یعنی «ما لیس بأول» ولو دست پنجم و ششم هم باشد. خب، اینکه (مَرَّةً أُخْرَى) در تعبیرات عربی هم هست فارسی هم هست.

(وَقَتَلْتَ نَفْسًا) حالا آن (مَنَّا عَلَيْكَ) این بود یک وقت هم تو کسی را کشتی ما تو را از آن غم و اندوه نجات دادیم (وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ) ما تو را از اندوه نجات دادیم که حالا اگر تو را بخواهند بگیرند قصاص بکنند چه کار بکنند، ما برای نجات تو همه را آماده کردیم در سوره مبارکه [قصص] فرمود وجود مبارک موسای کلیم وقتی وارد آن منطقه شد دید که دو نفر با هم درگیرند یکی مستضعف و بی گناه و جزء موحدانی است که بالأخره پیروان وجود مبارک موسای کلیم است گرچه هنوز او پیغمبر نشده و نبوت و دعوت رسمی اعلام نکرده و دیگری جزء قبطیان بود و فرعونیان بود و ظالم آیه [پانزده سوره [قصص] (فَوَجَدَ فِيهَا) در آن مدینه (رَجُلَيْنِ يَتُّتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ) از پیروان او بود (وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ) که این احضار آن صحنه است لذا از هر دو تعبیر به (هَذَا) شده (فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ) این هم گفت «یا للمسلمین، یا للناصر» و مانند آن چون مظلوم بود وجود مبارک موسای کلیم به حمایت از مظلوم، ظالم را از پا در آورد (فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) با مُشت زدن یا تنبیه دیگر او را از پا در آورد حالا- (قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ) که _ ان شاء الله _ به سوره [مبارکه] [قصص] که رسیدیم معلوم می شود که این استثناها چیست این چه ظلمی است و این استثنایی که بعد آمده متصل است یا منقطع این باید بماند (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (۱) از آنجا مانده این است عرض کرد (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) خب این موحد بود وجود مبارک موسای کلیم هنوز به مقام نبوت نرسید.

ص: ۴۴۸

عرض کرد (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ) (۱) این جزء پیروان دین حضرت ابراهیم بود هر چه بود هنوز به مقام نبوت نرسید ولی موخید بود پیرو همان ادیان ابراهیمی بود و به خدا معتقد عرض کرد خدایا! آن نعمتی که تو به من دادی نعمت هدایت است، قدرت است و مانند آن، من هرگز ظهیر و پشتیبان و پشتوانه مجرمین نباشم و نیستم (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ) (۲) من ظهیر، ظهیر، پشت، پشتوانه، پشتیبان مجرم نباشم.

پرسش:...

پاسخ: نبود، هدایت بهترین نعمت الهی است دیگر پیروی انبیای ابراهیمی هم بهترین نعمت الهی است خب.

ما در قرآن کریم از ذات اقدس الهی می گوئیم (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ □ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (۳) دو نکته را این جمله □ نورانی فاتحها لکتاب به برکت همین آیه □ شانزده و هفده سوره □ مبارکه □ «قصص» برای ما روشن می کند ما به خدا عرض می کنیم (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) صراط مستقیم، صراط چه کسی است (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) یک سؤال این است که آن مُنعم علیهم چه کسانی اند این بحثش قبلاً گذشت که در سوره □ مبارکه □ «نساء» کاملاً مشخص کرد که (مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (۴) در سوره □ مبارکه □ «مریم» (۵) و اینها هم گذشت که مُنعم علیهم نبیین اند این مقداری که برای گذشته بود اما آن مقداری که مربوط به سوره □ مبارکه □ «قصص» آیه □ شانزده و هفده است این است که یکی از آن منعم علیه وجود مبارک موسای کلیم است برای اینکه عرض کرد (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) پس موسی منعم علیه است جزء نبیینی است که هم در سوره □ مبارکه □ «مریم» شامل حالش می شود هم در سوره □ مبارکه □ «نساء» خب موسی جزء مُنعم علیه است این را ما قبلاً هم از آن آیات دیگر استفاده کرده بودیم اما راه او چیست آن دیگر در سوره □ مبارکه □ «نساء» نیست در سوره □ مبارکه □ «مریم» نیست راه منعم علیهم که ما در نماز از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم خطّ مشی مُنعم علیه را به ما بده حمایت از مظلوم و قیام علیه ظالم است (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ) من هرگز پشتوانه و پشتیبان مجرم نیستم و نخواهم بود این است که ما در نماز همیشه می خواهیم ما از خدا می خواهیم خطّ مشی مُنعم و علیه را به ما بده، خطّ مشی منعم علیه به صورت شفاف در سوره □ «نساء» نیست در سوره □ «مریم» نیست در سوره □ «قصص» است (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ) (۶) من پشتوانه و پشتیبان مجرم نباشم این معنای خواندن این جمله است در نماز در هر شب و روز

ص: ۴۴۹

۱- (۱۵). سوره □ قصص، آیه □ ۱۷.

۲- (۱۶). سوره □ قصص، آیه □ ۱۷.

۳- (۱۷). سوره □ فاتحه، آیات ۶ و ۷.

۴- (۱۸). سوره □ نساء، آیه □ ۶۹.

۵- (۱۹). سوره □ مریم، آیه □ ۵۸.

اینکه قبلاً گفته شد که اگر کسی همین رساله عملیه را عمل بکند کشور می شود مدینه فاصله همین است ما یک وقت می خواهیم اویس قرن داشته باشیم آن البته با این رساله عملیه حاصل نمی شود این رساله عملیه، فقه اصغر است او کاری به حضور قلب و تهجد و «یا رب، یا رب» گفتن و ناله کردن ندارد ولی حلال زندگی کردن را این رساله به ما یاد می دهد دیگر خب سؤال، اگر کسی بدهکار است می تواند نمازش را اول وقت بخواند نه، تا وقت نمازش ضیق نشده حق خواندن نماز هم ندارد اول باید برود حق مردم را بدهد خب، قبلاً هم عرض شد که این هفت، هشت میلیون پرونده ای که هست نود درصدش برای همین الفبای دین است یعنی کسی که تجاوز کرده، کسی که دروغ گفته، چک بی محل کشیده، به موقع تخلیه نکرده، دروغ گفته، کلاه برداری کرده، مغبون کرده، غش در معامله کرده، همین بدیهیات است این هفت، هشت میلیون پرونده یعنی تقریباً نزدیکهای هفت میلیون پرونده برای اینکه همین به رساله عمل نشده حالا- اگر کسی در نماز، نماز می خواند ولی حواسش جمع نیست خب بله، این اویس قرن نمی شود ولی کشور را آلوده نمی کند اگر کسی لباسش پاک است، غذایش پاک است، مالش پاک است، طیب و طاهر است هیچ کسی حق دیگری بر عهده او نیست، بدهکار کسی نیست این کشور می شود کشور مدینه فاصله دیگر ما اگر بخواهیم نظیر مناجات وجود مبارک موسای کلیم و یا «مناجات شعبانیه» و اینها را بخوانیم این با رساله حاصل نمی شود این یک فقه اکبر می خواهد، اما ما می خواهیم در کشور یک امتیث داشته باشیم خوب زندگی کنیم هر کسی در هر حالتی که هست یک امتیث داشته باشد همین رساله کافی است دیگر در اینجا فرمود: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) (۱) آدم بخواهد ساکت باشد ظهیر مجرمین است، در لفافه به نفع گروهی که مجرم اند سخن بگوید ظهیر مجرمین است، در لفافه با تعبیرات دیگر از مجرم حمایت بکند ظهیر مجرمین است این تظاهرات، تظاهرات یعنی همین تظاهرات به معنی ظهور که نیست یعنی ظهیر هم بودن است برای انقلاب تظاهر کردن، تظاهر کردن نه یعنی ظاهر شدن یعنی ظهیر شدن ما باید ظهیر نظام باشیم، ظهیر انقلاب باشیم، ظهیر مظلوم باشیم این دعای ماست در هر روز خب این اگر نتواند کشور را اداره کند چه چیزی می تواند کشور را اداره کند می گویم (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (۲) خب یکی از آن منعم علیه وجود مبارک موسای کلیم است خط مشی او چیست (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) پس ما هر روز در نماز از ذات اقدس الهی ده بار در شبانه روز به خدا عرض می کنیم که خدایا! (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) دیگر

۱- (۲۱) . سوره قصص، آیه ۱۷.

۲- (۲۲) . سوره فاتحه، آیه ۷.

خب، فرمود: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ) فرمود تو یادت است که کسی را کشتی آنها که فکر نمی کردند که تو حامی مظلومی که قبطنی مقتدری که بدون گناه آدم می کُشد حالا مهلت می دهد که تو کسی را بکُشی تو را رها بکنند ما بالأخره تو را نجات دادیم همه نیروها را آماده کردیم که تو را نجات بدهند یک عده تصمیم گرفتند که تو را بگیرند ما فوراً کسی را فرستادیم که به تو گزارش بدهد که (يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ) (۱) «ائتمار» یعنی مشورت، «مُتَمَر» آن مجلس شورا را می گویند، «یأتَمرون» یا «مُتَمَر» همین است فرمود یک عده آمدند و دستور دستگیری تو را دادند (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ) تند تند هم آمده (يَسْئَعِي) به تو گفته (يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ) ائتمار می کنند یعنی مشورت می کنند یک مجلس مُتَمَر یعنی مجراهای مشورت تشخیص دادند کارشناسان آمدند که ما چگونه موسی را دستگیر کنیم و کیفر بدهیم (لِيَقْتُلُوكَ) (۲) فوراً برو از این شهر بیرون خب آن چه کسی بود، چه کسی این را وادار کرد، چه کسی به زبانش انداخت همه این کارها را ما کردیم دیگر، پس قبل از این تو سابقه ای داشتی و آن این بود که تبهکاری را کشتی ما تو را نجات دادیم (وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ) بعد در موارد گوناگون هم تو را آزمودیم (وَفَتَّنَاكَ فُتُوناً) حالا آن فُتون و آزمایشات چه بود بخشی از این در آیات سور دیگر ممکن است مطرح بشود بعد فرمود وقتی وارد مدین شدی جای خوبی هم برای تو فراهم کردیم (فَلَبِثْتَ سِتِّينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) چند سال هم در مدین ماندی در بهترین بیت هم تربیت شدی که بیت پیغمبر بود، بیت شعیب بود (ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَا مُوسَى) حالا برازنده شدی وارد مصر شدی الآن ما به تو مأموریت می دهیم از دوران میلادت تا الآن لحظه به لحظه ما مواظب تو بودیم پس اگر یک وقت چیزی خواستی حتماً گرفتی برای اینکه نخواسته هایت را ما دادیم چه رسد به خواسته هایت.

۱- (۲۳) . سوره قصص، آیه ۲۰.

۲- (۲۴) . سوره قصص، آیه ۲۰.

حالا (ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى □ وَاصْبِرْ لِنَفْسِكَ لِنَفْسِي) ما تمام این کارها را کردیم تو را صنایع قرار دادیم برای خودمان، تو را برای خودمان ساختیم اصطناع کردن هم به معنای اصطفاست و برگزیدن است هم ساخت و ساز و ساختار داخلی ات را به عهده گرفتیم یک بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) هست یک، امام اول ما مشابه آن بیان نورانی از وجود مبارک حضرت حجت (سلام الله علیه) است امام آخر ما، اولین امام و آخرین امام هر دو این تعبیر را دارند آن که وجود مبارک حضرت امیر فرمود در نهج البلاغه است آن که وجود مبارک حضرت حجت فرمود در توقیعات مبارک آن حضرت است که «نحن صَيَانِعُ رَبَّنَا وَ الْخَلْقُ بَعِيدٌ صِنَاعِنَا» (۱) وجود مبارک حضرت امیر به عنوان صیغه □ متکلم مع الغير عرض می کند ما مستقیماً در کارگاه الهی ساخته شدیم کسی در ساختن ما دخیل نبود ما مصنوع پروردگاریم «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صِنَاعِنَا» (۲)، مردم را برای ما ساختند که تحویل ما بدهند ما اینها را بسازیم این چه مقامی است هر کس با اینها رابطه پیدا کرد به جایی رسید نکرد که بالآخره یک «يَأْكُلُ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» شد ابن ابی الحدید در ذیل این جمله □ نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که «أَنَّ النَّاسَ عَبِيدَهُمْ» (۳) آن عبید به معنای اینکه «مَنْ عَلِمْنَا حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرْنَا عَبْدًا» این تعبیر «عبید» را ابن ابی الحدید در نهج البلاغه دارد حالا این اگر شیعه بود می گفتند غلو کرده به هر تقدیر فرمود مردم را به ما دادند و اگر کسی این راه نیاید خودش را از انسانیت گذاشته کنار «فَإِنَّا صَيَانِعُ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعِيدٌ صَيَانِعُنَا» (۴) ولو صناعات مبارک امام عصر (سلام الله علیه عجل الله) را هم که ملاحظه می کنید این حدیث نورانی آنجا هم هست خب، (وَاصْبِرْ لِنَفْسِكَ لِنَفْسِي) خب از میلادت تا الآن ما لحظه به لحظه در حضور ما تو را پروراندیم حالا برو به طرف فرعون او را هدایت کن بنی اسرائیل را نجات بده (أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي) این معجزاتی که من دادم اینها را بگیرد بروید (وَلَا تَتَّبِعُوا فِي ذِكْرِي) و سستی به خود راه ندهید در نام من، در یاد من هیچ سستی نکنید (وَلَا تَتَّبِعُوا فِي ذِكْرِي □ أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى).

ص: ۴۵۲

۱- (۲۵). الغیبه (شیخ طوسی)، ص ۲۸۵.

۲- (۲۶). نهج البلاغه، نامه □ ۲۸.

۳- (۲۷). شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۵، ص ۱۹۴.

۴- (۲۸). نهج البلاغه، نامه □ ۲۸.

اما آنچه در مسئله □ (وَإِخْلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) (۱) نقل شده است که برخیها نقل کردند که این (وَإِخْلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) برای این جهت بود که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد خدایا! زبانی که با تو سخن می گوید دیگر حیف است که با این زبان با غیر تو سخن بگویم راهی به ما نشان بده که این زبان به خودش اجازه بدهد که بعد از اینکه با تو مکالمه □ توحیدی کرده است با مشرکی هم سخن بگوید این لطیفه را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف علل الشرائع چون علل الشرائع چاپهای متعددی دارد دیگر طبق این چاپی که الآن دست ماست صفحه □ ۶۷ هست البته حالا یا سه چهار صفحه جلوتر یا سه چهار صفحه عقب تر چابها که فرق می کند در همین محدوده است در صفحه □ ۶۷ دارد و آن این است که مرحوم صدوق می فرماید: «و سمعتُ أبا جعفر محمد بن عبدالله بن طيفور الدامغاني الواعظ يقول في قول موسى (عليه السلام) (وَإِخْلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي □ يَفْقَهُوا قَوْلِي) (۲) قال يقول إني أستحي أن أكلّم بلساني الذي كلمتك به غيرك» خدایا! من حیا می کنم با زبانی که با تو حرف زدیم با غیر تو حرف بزنم این گره را از زبان من بگشا که من دیگر حیا نکنم پیام تو را به دشمن تو برسانم «فيمعني حياي منك عن محاوره غيرك فصارت هذه الحال عقده على لسانى فاحلها بفضلك (وَاجْعَل لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي □ هَارُونَ أَخِي) (۳)» که تازه هارون این حرف را بزند من این حرف را نزنم «أَنَّهُ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي أَنْ يُعَبِّرَ عَنْهُ هَارُونَ فَلَا يَحْتَاجُ أَنْ يُكَلِّمَ فَرْعُونَ بِلِسَانِ كَلَّمَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ» (۴) عرض کرد خدایا! برادرم را بفرست که او پیام تو را در حضور من به فرعون برساند این بزرگوار هر که هست این روایت نیست اگر ما در بحث روایی این را به هیچ معنی به هیچ وجه نقل نکردیم برای اینکه روایت نیست مرحوم صدوق این را از اباجعفر محمد بن عبدالله طيفور دامغاني که در منطقه □ فرغان آنجا وعظ و موعظه داشت همین

ص: ۴۵۳

۱- (۲۹) . سوره طه، آیه □ ۲۷.

۲- (۳۰) . سوره طه، آیات ۲۷ و ۲۸.

۳- (۳۱) . سوره طه، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴- (۳۲) . علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۷.

یک گزارش دیگری را مرحوم صدوق در صفحه ۶۳ این کتاب از همان اباجعفر محمدبن عبدالله طیفور دامغانی واعظ بفرغانه نقل کرده این ذوق عرفانی داشت ذوق لطیفی هم داشت و مرحوم صدوق که برای قبل از هزار سال است این مطالب ذوقی و عرفانی را از این بزرگوار نقل می کند نظر شریفان اگر در سوره مبارکه «کَهِف» باشد آن برخوردهایی که وجود مبارک موسای کلیم با خضر (سلام الله علیهما) داشت که خضر سه تا کار کرد و وجود مبارک موسای کلیم در هر سه کار سؤال کرد در حالی که هر سه کار را خود موسای کلیم قبلاً پشت سر گذاشته بود این قبلاً پشت سر گذاشته بود از لطایف همین طیفور دامغانی است آن راز این بود که خضر (سلام الله علیه) کشتی را سوراخ کرد موسای کلیم اعتراض کرد، کسی را کُشت موسای کلیم اعتراض کرد، دیواری را رایگان چید موسای کلیم اعتراض کرد در سوره مبارکه «کَهِف» گذشت این سه اعتراضی که وجود مبارک موسی به خضر (سلام الله علیهما) داشت (۱) قبلاً خود موسای کلیم همین سه تا کار را پشت سر گذاشت خود موسای کلیم افتاده به دریا خدا او را حفظ کرد چگونه به خضر می گوید تو حالا این کشتی را سوراخ کردی (لَتُغْرَقَ أَهْلُهَا) (۲) خب خدایی که تو را در دوران کودکی در صندوقچه در دریا حفظ کرد آآن این ولی خداست تو به دستور خدا آمدی در محضر او چطور حفظ نمی کند این یک، غلامی را که کذا و کذا بود خضر او را کُشت موسای کلیم اعتراض می کند که چرا چه کار کردی در حالی که خودش در دوران قبل از نبوت جوانی را کُشت، بار سوم وقتی وارد سرزمینی شدند خضر به موسی (علیهما السلام) گفت ما باید این دیوار را بچینیم موسی عرض کرد که چطور پس لا اقل (لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا) (۳) چرا رایگان داری کار می کنی در حالی که خود موسای کلیم وقتی (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مِیْدْيَنَ) (۴) رایگان برای بچه های شعیب آب کشی کرده این لطایف در قرن ششم و هفتم در کلمات عرفا آمده کلمات بعضی اهل معرفت هست آآن در فصوص (۵) و در غیر فصوص این حرفها هست معلوم می شود که این حرف را مرحوم صدوق قبل از هزار سال از آن کسی که ذوق عرفانی داشت در کتاب شریف علل الشرائع نقل کرد (۶) حالا او از کجا نقل کرد روشن نیست بعد به اهل معرفت از شیعه و سنی منتقل شد غرض این است که این روایت نیست یک، این بزرگوار هم یک ذوق معرفتی داشت دو، مورد اعتماد مرحوم صدوق بود سه، مرحوم صدوق این لطایف را از این بزرگوار در علل الشرائع یاد کرده است (۷) حشر همه اینها با اولیای الهی.

ص: ۴۵۴

۱- (۳۳) . ر . ک: سوره کَهِف، آیات ۸۲ _ ۶۵.

۲- (۳۴) . سوره کَهِف، آیه ۷۱.

۳- (۳۵) . سوره کَهِف، آیه ۷۷.

۴- (۳۶) . سوره قصص، آیه ۲۳.

۵- (۳۷) . ر . ک: فصوص الحکم، ص ۲۰۲ _ ۲۰۶.

۶- (۳۸) . علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۳.

۷- (۳۹) . علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۷.

Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عِدْوٌ لَّيٌّ وَعَدُوٌّ لَّهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِّينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَاصْطَلَعْتَكَ لِنَفْسِي (۴۱) أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنبَأُ فِي ذِكْرِي (۴۲) أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (۴۴) قَالَا- رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّغَىٰ (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسِيعٌ وَأَرَىٰ (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا- إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَن اتَّبَعَ الْهُدَىٰ (۴۷)

کلام زمخشری در مرجع ضمائر آیه ۳۹ سوره ۳۹ «طه»

بعد از اینکه ذات اقدس الهی به وجود مبارک موسای کلیم فرمود تمام خواسته هایت را گرفتی آن گاه فرمود ما قبل از اینکه به این ستم منصوب بشوی منتهای فراوان و نعمتهای زیادی را نسبت به شما اعمال کردیم آن نعمتها از میلاد وجود مبارک موسای کلیم شروع می شود در ارجاع این ضمائر یک حرف لطیفی جناب زمخشری دارد معمولاً (أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ) این ضمیر «فیه» را به موسای کلیم (سلام الله علیه) برمی گردانند (فَاقْذِفِيهِ) این ضمیر «فیه» دوم را به تابوت، فاقذفی موسی را در تابوت، فاقذفی تابوت را در یم آن گاه «فَلْيُلْقِ يَم» این تابوت را به ساحل، زمخشری حرفش این است که چندتا ضمیر در این آیه است ما اگر بعضی از این ضمائر را به موسای کلیم (سلام الله علیه) برگردانیم بعضی را به این تابوت این یک تفکیکی در رجوع ضمائر هست انسجام را از دست می دهد همه ۱ اینها به موسی برمی گردد منتها بعضی مع الواسطه بعضی بلاواسطه زیرا ضمیر اول که به موسی برمی گردد اگر ضمیر دوم به تابوت برگردد و همچنین ضمیر سوم به تابوت برگردد ضمیر چهارم و ضمیر پنجم که یقیناً به موسی برمی گردد (يَأْخُذْهُ عِدْوٌ لَّيٌّ وَعَدُوٌّ لَّهُ) این ضمائر که به موسی برمی گردد پس ضمائر اولی به موسی برمی گردد، ضمائر آخری به موسی برمی گردد، این وسطی اگر به تابوت برگردد این انسجامش را از دست می دهد همه ۱ این ضمائر به موسی (علیه السلام) برمی گردد منتها بعضی مع الواسطه بعضی بلاواسطه.

ص: ۴۵۵

قرائتی دیگر از کلمه ۱ (وَلِتُصْنَعَ)

خب، این (وَلِتُصْنَعَ) هم مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان نقل کرد (۱) از ما و هم جناب زمخشری در کشف (۲) و فخررازی در تفسیر کبیر (۳) و قرطبی در جامع (۴) و ابی السعود (۵) در تفسیر خاص خودشان همه ۱ آنها احتمال قرائت جزم را دادند که «وَلِتُصْنَعَ» که امر حاضر باشد به صیغه ۱ مجهول چون گاهی «إِصْنَع» است گاهی بخواهد مجهول بشود به این

صورت در می آید منتها قرائتی که رایج است همین لام مکسور است و عین منصوب است و به صورت جزم نیست و به صورت امر نیست و گرنه آن احتمال قرائت را همه این آقایان نقل کردند.

نقش خواهر حضرت موسی در بازگشت ایشان به دامن مادر

خب، (وَلْتَضَيِّعْ عَلَيَّ عَيْنِي ۖ إِذِ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَنِ يَكْفُلُهُ) معلوم می شود که درباریان فرعون همه علاقه مند به این کودک بودند و همه در این تصمیم گیری ماندند برای اینکه کودک نیازمند به شیر است هر دایه ای که می آوردند این نمی پذیرفت بر اساس (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) آن خدایی که به مادر می گوید صبر بکن به کودک هم می گوید صبر بکن یعنی قدری گریه بکن شیر را قبول نکن پستان را قبول نکن تا به مادر برگردی (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ) (۶) خواهر موسای کلیم (سلام الله علیهما) گفته من شما را راهنمایی می کنم به کفیل نه مَرَضِعَ، مَرَضِعَ اگر باشد باید بدهد به دایه یا دایه بیاید شیر بدهد و برگردد روزی دو بار یا این را روزی دو بار ببرند و برگردانند اما اگر کفیل باشد باید در تحت اختیار او باشد لذا کودک به مادر برمی گردد این نگفت «هل أدلک» که به شخص فرعون گفته باشد به این مجموعه که همه اینها در تصمیم گیری ماندند گفته (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَنِ يَكْفُلُهُ) نه «مَنْ يَرْضَعُهُ» کفیلش باشد یعنی در اختیارش قرار بدهد او را پرستاری کند نگهداری کند که بشود (فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ) صادق باشد به احسن صدق.

ص: ۴۵۶

- ۱- (۱). مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷.
- ۲- (۲). الکشاف، ج ۳، ص ۶۴.
- ۳- (۳). التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۹.
- ۴- (۴). الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۱۹۷.
- ۵- (۵). تفسیر أبی السعود، ج ۶، ص ۱۵.
- ۶- (۶). سوره قصص، آیه ۱۲.

مطلب بعدی آن است که وقتی این کودک به مادر برمی گردد اول آن خوف و حزن آمده برطرف می شود بعد قره‌العین حاصل می شود این طور نیست که اول چشم روشن بشود بعد حزن برطرف بشود در تقدیم و ترتیب لفظی این چنین فرمود: (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ) در حالی که اول باید (لَا تَحْزَنَ) باشد بعد (تَقَرَّ) اول آن غم برطرف می شود بعد آن نشاط پدید می آید.

پرسش:...

پاسخ: بله خب، اول با دیدن غم برطرف می شود، بعد آن نشاط و شوق پدید می آید یعنی قره‌العین می شود چون اول دفع درد و رنج است بعد حصول آسایش و آرامش این طور نیست که آرامش قبلاً بیاید درد بعداً برطرف بشود لکن این قره‌العین شدن نشان آن است که حُزن قبلی که تا اکنون بود برطرف شد برای اینکه اگر آن حزن و اندوه قبلی برطرف نمی شد که اشک شوق نمی آمد، قره‌العین نبود این قره‌العین بین دو تا نفی قرار دارد یکی اینکه آن اندوه قبلی رخت بر بست بعد نشاط و اشک شوق آمد دوم اینکه این لحظه ای نیست که دوباره از دستش بگیرند این نشاط و شوق باعث می شود که دیگر حزنی نخواهد آمد که این دومی همان فعل مضارع است راجع به آینده (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) دیگر (وَلَا تَحْزَنَ) دیگر از این به بعد غمی نیاید نه اینکه غم قبلی از بین برود.

(كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) این قره‌العینی که حاصل می شود نشانه □ رخت بر بستن آن اندوه قبلی است بعد چون اشک شوق پدید آمد قره‌العین حاصل شد از این به بعد دیگر حزنی نخواهد آمد (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) یک، (وَلَا تَحْزَنَ) از این به بعد دیگر غمی و اندوهی به سراغ او نیاید دو،

چگونگی نجات حضرت موسی (علیه السلام) از قصاص و پیروزی در آزمون ها

بعد این مقطع که گذشت فرمود: (وَقَتَلْتَ نَفْسًا) این باز بیان مَّت دیگر و نعمت دیگر است (وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَجَجْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ) غمّی که مربوط به قصاص دنیا بود ما تو را نجات دادیم، غمّی که مربوط به عذاب آخرت بود با اِنابه □ تو نجات دادیم (فَجَجْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ وَفَتْنَاكَ فُتُونًا) این فُتون یا مصدر است نظیر رکوع و جلوس که مصدر فعل (فَتْنَاكَ) مفعول مطلق تأکیدی می شود مثل ضربتُ ضرباً، جلستُ جلوساً و اما اگر جمع باشد یعنی ما تو را به چندین آزمون آزمودیم با چند که جمع باشد به هر تقدیر اگر مصدر بود و مفعول مطلق فعل (فَتْنَاكَ) بود مفید تأکید است و اگر جمع بود یعنی ما چندین امتحان درباره □ تو کردیم که این دومی شاید آنسب باشد برای اینکه وقتی از غم قصاص و امثال قصاص در مصر نجات پیدا کرد حالا از آن شهر گریخت وارد مدین شد آنجا هم که با فقر و غربت و تنهایی و تنگدستی و ناآشنایی روبه رو شد همه □ این امتحانها را باید پشت سر بگذارد آنجا عرض کرد (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) (۱) همه □ اینها آزمون الهی بود و وجود مبارک موسای کلیم با سرافرازی از این امتحانها به عنایت الهی بیرون آمد خب.

اختصاص نعمت و تربیت خاص الهی به موسای کلیم (علیه السلام)

(وَفَتْنَاكَ فُتُونًا) اینها چندین آزمون در جریان مدین پیش آمد (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) حالا بیان وجود مبارک شعیب این بود که (إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ) (۲) چون آن وقت هم حج می کردند و چون سالی یک بار حج می کردند هر سالی را به حج شمارش می کردند وقتی می گفتند هشت حجّه یعنی هشت سال، ده حجّه یعنی ده سال (عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ) هشت سال باید که اجیر ما باشی، اگر بیشتر شد که مایل بودی بسیار خب، اگر نبودی حداقل هشت سال وجود مبارک موسای کلیم برابر آن اکمل المدتین یعنی عشر سنین آنجا ماند حالا بعد از عشر سنین چند سال ماند یا نه خیلی روشن نیست ولی فرزنددار شد چون ازدواج حاصل شد مهریه اش هم همان (ثَمَانِي حَجَّجٍ) کار کردن بود حالا با این قافله دارد حرکت می کند فرمود: (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى) حالا به یک اندازه رسیدی چهل سال شدی کامل شدی آزمونها را پشت سر گذاشتی فراز و نشیبهای زیادی را دیدی به این صورت در آمدی (ثُمَّ جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى). تا این محدوده بیان ذات اقدس الهی است فرمود من تو را پروراندم برای خودم (وَاصِي طَنْعَتِكَ لِنَفْسِي) من کار دارم برخیها مخلصین اند عده ای مخلص اند، مخلص کسانی اند که در بین مخلصین خدای سبحان آنها را برای خود انتخاب می کند که «استخلصهم الله لنفسه» این می شود مخلص، درباره □ موسی (سلام الله علیه) آمده است که (كَانَ مُخْلِصًا) (۳) مخلص درباره □ حضرت موسی هم آمده فرمود من تو را برای خودم انتخاب کردم برای خودم یعنی برای مأموریت ویژه، برای راهنمایی، برای نبوت، برای رسالت ویژه تو را انتخاب کردم تا حال هم خوب پروراندم برای این منظور، آن منظور من از همین جا شروع می شود (أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي) سه بار جریان دستور به هدایت و ارشاد فرعون در همین بخش مطرح شد یکی در آیه □ ۲۴ است که بخش قبلاً گذشت فرمود: (أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى) آنجا دیگر سخن از هارون (سلام الله علیه) نبود بعد وقتی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) درخواست کرد که (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي □ هَارُونَ أَخِي □ أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي) (۴) فرمود: (قَدْ أُوتِيَ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى) (۵) برادرت را ما وزیرت قرار دادیم در مرحله □ دوم فرمود: (أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ) باز خطاب مستقیم را متوجه موسای کلیم کرد برادر او را بر او عطف کرد در بخش سوم آن گاه فرمود: (أَذْهَبَا) پس فرعون که مخاطب اصلی وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) بود طرف

رسالت این دو بزرگوار قرار گرفت و اما خود این دو بزرگوار در مرحله اول وجود مبارک موسی بدون هارون بود، در مرحله دوم موسی بالأصله بود هارون بر او عطف شد، در مرحله سوم به هر دو خطاب شد (اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ).

ص: ۴۵۸

-
- ۱- (۷) . سوره قصص، آیه ۲۴.
 - ۲- (۸) . سوره قصص، آیه ۲۷.
 - ۳- (۹) . سوره مریم، آیه ۵۱.
 - ۴- (۱۰) . سوره طه، آیات ۲۹ _ ۳۱.
 - ۵- (۱۱) . سوره طه، آیه ۳۶.

مسئله □ طغیان برای اینکه او ادعای ربوبیت می کرد این طغیان مفروغ عنه بود بین متکلم و مخاطب هم خدا فرمود: (إِنَّهُ طَغَى) هم آنها هم شنیدند (إِنَّهُ طَغَى) اما اینکه موسی و هارون عرض بکنند که ما می ترسیم او طغیان کند این طغیان در دعوی ربوبیت نیست چون او مفروغ عنه بود و خود خدا هم فرمود: (إِنَّهُ طَغَى) عرض کردند که ما می ترسیم بر ما طغیان کند یا بر محرومان دیگر طغیان کند بشورد بر ما پس این طغیانی که بعدها ذکر می شود غیر از این طغیانی است که دو بار تا حال ذکر شده یکی در همان آیه □ ۲۴ است که فرمود: (اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) یکی در آیه □ ۴۳ است که فرمود: (اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) اما بعداً که وجود مبارک موسی و هارون عرض می کنند (رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) یعنی بر ما طغیان کند، بشورد و شورش کند و مانند آن، و گرنه آن طغیانی که دعوی ربوبیت و الوهیت بود آن مفروغ عنه است.

مراد از «ونی» در کتاب و سنت

خب، (اذْهَبْ أَنْتَ وَأُخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَبَيِّنْ فِي ذِكْرِي) وئی در قرآن کریم فقط در همین آیه به کار رفته در هیچ جا ذکر نشده وئی یعنی سستی ولی در روایات این کلمات زیاد آمده مخصوصاً در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه چند جا فرمود وئی و توانی و امثال ذلك باعث رکود حق و رشد باطل است (۱) در قرآن کریم گرچه ماده □ وئی به کار نرفته فرمود این دشمنان تو تلاش و کوشش می کنند علاقه مندند که تو اهل سازش باشی خب کسی که اهل سازش است اهل وئی و سستی است در حقیقت دیگر، در سوره □ مبارکه □ «قلم» آیه □ نه به این صورت آمده (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) این مداهنه همان سازش، روغن کاری، روغن مالی کردن چیزی را آدم بخواهد ظاهر سازی کند می گویند روغن مالی کرده، دهن کاری کرده، مداهنه کردن یعنی با نرمش با آنها برخورد بکنی، آنها با تو برخورد بکنند یعنی بسازی (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) فرمود اینها دلشان می خواهند که تو سازش کنی آنها هم با تو بسازند در بیانات وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) است که «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ» (۲) نه من اهل ادهانم نه اهل ایهان، نه اهل مداهنه ام نه اهل مباحنه، نه در کار من دهن و روغن مالی است نه در کار من وهن و سستی است «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ» ایهان و ادهان یعنی دهن و وهن در کار من نیست برای اینکه کسی که دارای قول فصل است اهل دهن و وهن نیست.

ص: ۴۵۹

۱- (۱۲). ر. ک: نهج البلاغه، خطبه □ ۱۱۶، نامه □ ۶۲ و حکمت ۲۳۹.

۲- (۱۳). نهج البلاغه، خطبه □ ۲۴.

لکن در سایر کلمات خود حضرت فرمود اگر کسی اهل سازش بود بالأخره حقوق را ضایع می کند در کلمات حکیمانه آن حضرت یعنی کلمات قصار شماره □ ۲۳۹ در نهج البلاغه این است که فرمود: «مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ وَ مَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِيَّ ضَيَّعَ الصَّدِيقَ» (۱) اگر کسی پیرو وئی و سستی و مداهنه و روغن کاری کردن مال باشد این حقوق را ضایع کرده و اگر حرف سخن چین و دروغ پرداز و تهمت زننده های بی جا را گوش بدهد دوست خودش را از دست می دهد این را در کلمات قصار فرمود در نامه ای هم که مرقوم فرمودند حضرت دو تا نامه نوشتند یکی برای مالک (رضوان الله علیه) که همان عهدنامه □ مالک است که حضرت آن را برای استاندار شدن مصر اعزام کرد یکی هم برای مردم مصر نوشتند که وظایف مردم مصر را مشخص بکند آن نامه ای که برای مردم مصر نوشتند همان نامه □ ۶۲ نهج البلاغه است در آنجا فرمود: «إِذْ أَيْتُمْمْ وَ وَتَيْتُمْمْ» آن وقتی که شما از پیروی حق ابا کردید و وئی و سستی به خود راه دادید بالأخره سقوط دامن گیر شما خواهد شد «إِذْ أَيْتُمْمْ وَ وَتَيْتُمْمْ» در خطبه های نورانی آن حضرت خطبه □ ۱۱۶ وقتی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را معرفی می کند می فرماید: «أَرْسَلَهُ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ وَ شَاهِدًا عَلَى الْخَلْقِ فَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاِنِ» او وانی نبود، سست کار نبود، سست عهد نبود، سست اراده نبود وئی ای در کار پیغمبر نبود.

آرامش دل در پرتو ذکر الهی و مراتب آن

خب پس اگر کسی از طرف ذات اقدس الهی مأموریتی دارد باید اهل عزم باشد اینکه فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (۲) یعنی جایی است که انسان باید تصمیم بگیرد با تردید و شک و مظنه و گمان کار پیش نخواهد رفت با سستی هم کار پیش نمی رود فرمود: «وَلَا تَيَّا فِي ذِكْرِي» آنچه باعث طمأنینه است یاد خدا و نام خداست شما اگر بخواهید مصمم باشید باید به مرکز تصمیم ارتباط برقرار کنید مرکز تصمیم، مرکز ثبات و طمأنینه یاد و نام خداست برای اینکه «أَلَا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۳) قبلاً هم این بحث گذشت که اگر ما این ذکر را اضافه به مفعول بدانیم این بخشی از طمأنینه را به همراه دارد یعنی اگر کسی خدا را به یاد بیاورد قلب او مطمئن می شود این بخشی از طمأنینه است ولی اگر همین ذکر خالص بود صغرا قرار می گیرد برای کبرایی که فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۴)، اگر صغرا قرار گرفت برای آن کبرای «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» دوباره انسان برمی گردد به همین آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ» می بیند که این از باب اضافه □ مصدر به فاعل است نه اضافه □ مصدر به مفعول «الا بذكر الله عبادة تطمئن قلوب عباده» اگر خدا به یاد کسی بود آن مذکور آرام می شود هر دو حق است منتها انسجام این سه آیه ما را وادار می کند که طرزی به یاد خدا باشیم که مشمول «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» بشود وقتی مشمول «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» شدیم خب خدا به یاد ماست وقتی خدا به یاد کسی باشد یقیناً او می آرد «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۵) پس دو بار ما در خدمت «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» هستیم یکی قبل از مراجعه □ به «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» یکی بعد از مراجعه، اینجا هم که وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) مأمور شدند که وئی نکنند یعنی طوری مستقیم به یاد من باشید که من هم به یاد شما باشم اگر من به یاد شما باشم هیچ مشکلی در برخورد با فرعون نخواهد داشت.

١- (١٤). نهج البلاغه، حكمت ٢٣٩.

٢- (١٥). سوره شورى، آيه ٤٣.

٣- (١٦). سوره رعد، آيه ٢٨.

٤- (١٧). سوره بقره، آيه ١٥٢.

٥- (١٨). سوره رعد، آيه ٢٨.

پاسخ: خیلی درجه اش فرق می کند دیگر، درجه طمأنینه فرق می کند یک وقت است درجه طمأنینه درجه موسای کلیم است یک وقت درجه طمأنینه درجه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است در درجه موسای کلیم وقتی که خدا به یاد او بود دستور داد که شما سحرگاهان این بنی اسرائیل مستضعف را از مصر بیرون ببرید و به طرف رود نیل حرکت کنید عرض کرد چشم، بنی اسرائیل هم به دنبال حضرت حرکت کردند آنها نمی دانستند که جریان چیست که آنها به عنوان فرار از آل فرعون از شهر در آمدند آل فرعون با آن ارتش جرّارشان پشت سر حرکت کردند وقتی به لب این رود نیل رسیدند برخیا به موسای کلیم عرض کردند این چه جایی بود ما را آوردی، جلو گشتن پشت سر گشتن آخر این جا بود ما را آوردی! حضرت فرمود: (كَلَّا) این چه حرفی است می زنی با جمله اسمیه، اول با (كَلَّا) حرف اینها را رد کرد با جمله اسمیه با بیان قاطع فرمود: (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) (۱) این را می گویند طمأنینه درست است جلو مرگ است پشت سر مرگ، ولی اگر او دستور بدهد جلو برویم نجات پیدا می کنیم دستور بدهد برگردیم نجات پیدا می کنیم این چه حرفی است می زنی با جمله اسمیه (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) بالاتر از این برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود وقتی به آن قسمت غار رسیدند و تعقیب کنندگان حضرت به لبه غار رسیدند آن که همراه حضرت بود غمگین شد و گفت اگر بیایند ما را پیدا کنند چه خواهیم کرد فرمود: (لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) (۲) تفاوت موسی و پیغمبر (علیهما السلام) خیلی است موسای کلیم اول نام خود را می برد می گوید (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ)، اما وجود مبارک پیغمبر می فرماید خیر، (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) نه «إِنَّ مَعَنَا رَبِّي» اول خدا ما در سایه اویم این دو تعبیر نشانه دو درجه از طمأنینه است.

ص: ۴۶۱

۱- (۱۹). سوره شعراء، آیه ۶۲.

۲- (۲۰). سوره توبه، آیه ۴۰.

دعوت فرعون با کلامی نرم؛ رسالت حضرت موسی و هارون (علیهما السلام)

به هر تقدیر فرمود: (وَلَا تَبْتَئَا فِي ذِكْرِي اِذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى) این (اِنَّهُ طَغَى) آیه ۴۳ همان (اِنَّهُ طَغَى) آیه ۲۴ است (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا) می دانید او آدم پرخاشگری است هم حرفِ خوب بزیند هم خوب حرف بزیند که او بهانه ای نداشته باشد و حرفِ نرم بزیند او را دعوت کنید (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا) هم با القاب خوب، هم با تعبیرات خوب که تا او متذکر بشود که بالأخره نبود و خدا او را ایجاد کرد و پایانی هست و یک روز حسابی هست که در درون او فطرتاً تعبیه شد یا بترسد که اینها به عنوان منفصله □ مانع‌الخلو است او دیگر «شوقاً اِلَى الْجَنَّةِ» یا «شكراً و حباً» اهل عبادت نیست اهل خشیت است بالأخره یا بترسد ایمان بیاورد یا متذکر به گذشته بشود.

پاسخ خداوند به خوف موسی و هارون (علیهما السلام) در مواجهه با فرعون

وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) عرض کردند (رَبَّنَا اِنَّا نَخَافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغَى) یعنی عجله کرد، شتاب زده، عرض کردند خدایا! ما می ترسیم همین که برویم آنجا و با او بخواهیم سخن بگویم او شتاب زده اعتراض کند حرف ما را گوش ندهد یا پرخاش کند با ما درگیر بشود این طغیان غیر از آن (اِنَّهُ طَغَى) است که خود خدای سبحان فرمود (قَالَ رَبَّنَا اِنَّا نَخَافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغَى)

(قَالَ لَا تَخَافَا) نترسید از این دو کار برای اینکه (اِنِّی مَعَكُمْ اَسْمِعُ وَاَرَى) در بعضی از آیات دیگر آمد من با هر سه هستم (مَعَكُمْ) (۱) هم با او هستم که جلوی اقتدار او را می گیرم هم با شما هستم شما را مقتدر می کنم (اِنِّی مَعَكُمْ اَسْمِعُ) حرفهای شما را و می بینم مناظر شما را

ص: ۴۶۲

(فَأْتِيَاهُ) بروید به طرف او و بگویید، حالا رسالت شما از اینجا شروع می شود در بعضی از تعبیرات از توحید شروع می کند در بعضی از آیات به مناسبت‌هایی از نجات مردم شروع می کند (فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ) بگویید تو ربی داری که آن رب عالمین است رب ما هم هست یک، ما از طرف پروردگار تو آمدیم دو، و اولین کار ما این است که مردم را رها کن به دست ما بسپار ما از تو سرزمین و رود نیل و اینها را نمی خواهیم مردم را انبیا باید اداره کنند مردم امانت خدایند و امانت خدا را باید امین الله اداره کند اولین حرفی که در این بخش وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) به فرعون گفتند این است که مردم را به ما واگذار کن نه کشور را، نه سرزمین را، وقتی مردم به رهبری انبیای الهی مستقل شدند خودشان کشور را اداره می کنند. فرمود: (إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) نه اینها را بده ما برویم جایی، اینها را آزاد کن الآن اینها را در بند کردی اینها را آزاد بکن در سوره مبارکه «دخان» به این صورت آمده فرمود: (وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ أَنْ أَذُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) (۱) آن رسول کریم که وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) است به فرعون گفت تأدیه کن تأدیه برای آدای امانت است ملت امانت خدایند این امانت را به امین خدا بسپار همین، (أَنْ أَذُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) حالا وقتی مردم را انبیا اداره کردند همین مردم آگاه کشورشان را به بهترین وجه اداره می کنند (أَنْ أَذُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) چرا، برای اینکه (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ) از طرف خدا آمدم (آمِئِنُّ) (۲) هر امینی باید امانت دار باشد هر امانتی را باید به امین بسپارند دیگر. در بخشهای دیگر سخن از توحید و معاد و اینها مطرح شد اما اینجا به یک مناسبت مسئله حفظ مردم و حقوق مردم طرح شد اینکه به کارگری می گرفتند بر اینها تحمیل می کردند اینها را فرمود رها کنید اینها را آزاد کنید.

۱- (۲۲). سوره دخان، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- (۲۳). سوره دخان، آیه ۱۸.

(قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ) ما رسولیم و با معجزه هم آمدیم (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) اول مسئله □ ید بیضاست آن آخرها مسئله □ اژدها، (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) نه «بآیتین» یا «آیات» که فرمود با این آیات شما بروید در آیات قبلی فرمود ما تو را فرستادیم با همین آیاتی که فرستادیم همین آیه □ ۴۲ که خواندیم این بود (اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي) نه «بآیتی» اما آن آیات پشت سر هم را وجود مبارک موسای کلیم مأمور نبود که دفعتاً نشان بدهد اژدها برای مرحله □ بعد است این «یا مَن سبقت رحمته غضبه» (۱) که در بحثهای قبل هم داشتیم اینجا هم ظهور می کند معنای سبقتِ رحمت بر غضب تنها این نیست که رحمتِ خدا بیش از غضب خداست «قد مرّ مراراً» که این جمله می خواهد بگوید رحمت خدا پیش از غضب خداست نه بیش از غضب خدا البته بیش از غضب خدا هم هست اما رحمتِ امام غضب است، رحمتِ امام غضب است این مجموعه که یک نماز جماعتی برگزار می کنند صف غضبِ صفِ دنبالی است صف رحمتِ صفِ جلویی است پیشاپیش صفوف رحمت، امام رحمت قرار دارد «یا مَن سبقت رحمته غضبه» نه «زادَتْ رحمته علی غضبه» آن بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) این است که «أَنْتَ الَّذِي تَسْبِيحِي رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» (۲) وقتی خدا بخواد کسی را عذاب بکند پیشاپیش او رحمت می فرستد که غضبش رحیمانه باشد مثل طیبی که دارد جراحی می کند این طور نیست که غضب در یک طرف، رحمت در یک طرف منتها رحمت بیش از غضب باشد خیر، رحمت پیش از غضب اوست.

ص: ۴۶۴

۱- (۲۴). اقبال الاعمال، ص ۳۶۳.

۲- (۲۵). الصحیفه السجادیه، دعای ۱۶.

حضرت موسی و هارون (علیهما السلام)، پیام آور سلام الهی

اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى) ما از طرف خدایی که سلام است، سلامت را هم پیام آوردیم که به پیروان هدایت ابلاغ بکنیم هر کس پیرو هدایت بود سلام خدا بر او، چه اینکه ذات اقدس الهی درباره □ موسی و هارون (سلام الله علیهما) دارد که (سَلَامٌ عَلَيَّ مُوسَى وَهَارُونَ □ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (۱) فرمود این سلام ما درست است که آن قله اش برای موسی و هارون است اما مخصوص موسی و هارون نیست این برهان مسئله است دیگر، فرمود این اصل کلی این است که (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى □ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى) (۲) که راجع به معاد است.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۴۱ تا ۵۱ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۰

Your browser does not support the audio tag

(وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَأُخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَ رَبُّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى (۴۶) فَأَيُّهَا قَوْلَا إِنَّ رَسُولًا رُبِّكَ فَارْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)

ص: ۴۶۵

۱- (۲۶) . سوره □ صافات، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲- (۲۷) . سوره □ طه، آیات ۴۷ و ۴۸.

حضرت موسی (علیه السلام) مخاطب اصلی خداوند

در جریان کوه طور وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) تنها بود در آن منطقه هارون حضور نداشت، اگر خدای سبحان به موسای کلیم طبق آیه □ ۲۴ می فرماید: (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) برای اینکه مأمور مستقل وجود مبارک موسای کلیم بود چه اینکه تنها مخاطب در کوه طور هم همین موسای کلیم بود و خداوند درباره □ او سرمایه گذاریهای زیادی کرده که فرمود: (وَلْيُضْمَرْ عَلَى عَيْنِي) (۱) در پایان هم فرمود: (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي) تو را نه برای خودت ساختم نه برای دیگری این (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي) حصر است یعنی تو را فقط برای پرورش توحید ساختم نه برای خودت ساختم که به کار خودت پردازی نه برای دیگران ساختم که به جامعه پردازی اگر جامعه را هدایت می کنی و بنی اسرائیل را از آل فرعون نجات می دهی الله است و اگر به کارهای شخصی خودت هم می پردازی الله است.

پاسخ: بله خب، این برای کار الهی است دیگر یعنی در راه دین باید کار کنید مثل (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) (۲) در بحثهای قبل هم آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) خواننده شد در نهج البلاغه که فرمود خدای سبحان استنصار کرده که فرمود: (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ) و استقراض کرده فرمود: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) (۳) اما «فَلَمْ يَسْتَنْصِرُواكُمْ مِنْ ذَلِكَ وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قَبْلِ اسْتَنْصَارِكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ اسْتَقْرِضْكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (۴) خدا جنود سماوات و ارض برای اوست یک، مخزن سماوات و ارض در اختیار اوست دو، پس استنصارش بر اساس ذلت نیست سه، استقراضش هم بر اساس قلت نیست چهار، برای حفظ توحید است آن هم کمالش به خود انسان برمی گردد ولی انسان موخید نه به فکر خودش است نه به فکر دیگری فقط به فکر خداست، اگر به خودش می پردازد برای آن است که بتواند بهتر دستور خدا را اطاعت کند، اگر به جامعه خدمت می کند برای اینکه افکار توحیدی را در جامعه منتشر بکند لذا فرمود: (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)

ص: ۴۶۶

۱- (۱) . سوره طه، آیه ۳۹.

۲- (۲) . سوره محمد، آیه ۷.

۳- (۳) . سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۴- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

اما اینکه فرمود: (اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ) در اینجا هم محتمل است که وجود مبارک هارون حضور داشته باشد هم محتمل است که خطاب اصلی متوجه موسی (علیه السلام) باشد بعد به حضرت موسی بفرماید تو و برادرت یعنی به برادرت هم بگو که تو را همراهی کند، اما در بخش سوم که به صورت تثنیه ذکر کرد فرمود: (اذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ) اینجا ظاهراً خود هارون حضور دارد برای اینکه خطاب به دو نفر است و عمده آن جوابی است که این دو نفر به خدا عرض می کنند (قَالَ رَبَّنَا) معلوم می شود هر دو حضور دارند، هر دو با خدا سخن می گویند، هر دو حرف خدا را می شنوند. از اینجا روشن می شود که وجود مبارک هارون هم دارای نبوت بود و رسالت بود رسول خدا بود، نبی خدا بود، احکام شریعت به او هم وحی می شد منتها بالاصاله وجود مبارک موسای کلیم چون از انبیای اولوالعزم است دارای کتاب است و وجود مبارک هارون (سلام الله علیهما) حافظ شریعت موساست.

رابطه حدیث منزلت با وحی تشریحی

آن بیانی که مرحوم شیخ مفید در ذیل همین آیه مطرح کرده است که طبق حدیث منزلت وجود مبارک حضرت امیر مثل هارون (سلام الله علیه) است الا اینکه در نبوت سهمی ندارد (۱) آن قبلاً توضیح داده شد که آنچه به نبوت و شریعت و دین برمی گردد منحصرأً برای پیغمبر است چه در حدیث منزله و چه در خطبه □ قاصعه استثنا شده که «أنت منی بمنزله هارون من موسی □ إلا أنه لا نبی بعدی» (۲) چه اینکه در خطبه □ «قاصعه» هم فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسَيْتَ بِنَبِيٍّ» (۳) پس آنچه به شریعت برمی گردد منحصرأً برای پیغمبر است اما آنچه به ولایت برمی گردد مثل کرامت، مثل اخبار غیبی، مثل ملاحم، مثل امور مربوط به مخازن الهی، بهشت و جهنم و امثال ذلك اینها می تواند برای امام معصوم هم باشد چه اینکه هست.

ص: ۴۶۷

۱- (۵). ر. ک: تفسیر القرآن المجید، ص ۳۴۸ _ ۳۵۰.

۲- (۶). الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

۳- (۷). نهج البلاغه، خطبه □ ۱۹۲.

احکام نماز کجا نماز واجب است، کجا روزه واجب است، کجا حج دارد، مناسک حج چیست، چه چیزی در طواف معتبر است، چه چیزی در سَدِعی معتبر است هزار یعنی هزارها حکم مربوط به شریعت است دیگر این چهل جلد جواهر یعنی شریعت دیگر اینها همه اش برای پیغمبر است منتها از پیغمبر به اینها می رسد.

پرسش:...

پاسخ: خب ائمه از حضرت گرفتند دیگر اینها که از خودشان ندارند که و این وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود یا علی! نزدیک من بیا و مطلبی را به وجود مبارک حضرت امیر گفت که چندین روایت به این مضمون هست که وجود مبارک حضرت امیر فرمود یک در از در علم به روی من باز کرد که «یُفتح له ألف باب» هزار در از این یک در گشوده می شود این یک، «کلّ باب تفتح ألف باب» (۱) این دو، آن روز کلمه □ میلیون رواج نداشت چه رسد به میلیارد این ألف ألف قبلاً اگر کسی از یک میلیون می خواست سخن بگوید می گفت ألف ألف چون مقدور کسی نبود جزء اسطوره و افسانه بود می گفتند فلان کس را رها کنید این ألف ألف می گوید یعنی مبالغه گو است ولی برای اهل بیت (علیهم السلام) نسبت به معارف این ألف ألف واقعیت داشت این ألف ألف یعنی یک میلیون، یک میلیون مطلب علمی را با یک لحظه وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر منتقل کرد حالا در آن اسرار شریعت بود، علوم بود، معارف بود، ملاحم بود و دستورات دیگر بود این همین است، اما آنچه به شریعت بر می گردد که برای نبوت است الا ولابد برای حضرت است خب.

ص: ۴۶۸

پاسخ: بله خب، هر وقت خواستند بفرمایند «متی یموتون» (۱)

لزوم تفکیک امامت ائمه (علیهم السلام) از وحی تشریحی

عرش چیست، مخزن الهی چیست، ملائکه چگونه اند، خلقت آسمان چگونه بود، خلقت ارواح چگونه بود، بهشت خلقتش چگونه است، جهنم خلقتش چگونه است، اینها هیچ کدام مربوط به شریعت نیست شریعت این است که چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است شما در چهل جلد جواهر اینها را نمی بینید که مخزن الهی چیست، ملکوت الهی چیست، ملکوت اعلیٰ چیست، ملکوت اسفل چیست، ملکوت ایسر چیست، ملکوت ایمن چیست، هیچ یعنی هیچ از این حرفها در چهل جلد جواهر نیست اینها در ملاحم اهل بیت است، علوم اهل بیت است، معارف اهل بیت است، غیوب اهل بیت است اینها به ولایت برمی گردد خب.

غرض این است که این سه تعبیر یکسان نیست یکجا بفرماید: (أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (۲) این در همان طور سینا بود که سخن از هارون نبود بعداً در آیه ۴۲ که می فرماید: (أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ) اینجا محتمل است که هارون حضور داشته بود، ولی در آیه ۴۳ که فرمود: (أَذْهَبَا) این احتمال قوی تر است که هارون حضور داشت برای اینکه گفتند در جواب (قَالَ) هر دو به خدا عرض کردند.

تبدیل کلام نرم به مبارزه و جهاد در اثر طغیان ظالم

مطلب دیگر اینکه این قول لَئِن برای همیشه قول لَئِن نیست اصلش چه اینکه به وجود مبارک پیغمبر فرمود: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ) (۳) این یک، بعد فرمود: (وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۴) این دو، با أحسن الأقوال سخن گفتن، با أحسن روش سخن گفتن، با قول لَئِن سخن گفتن این برای اوایل امر است برای اینکه انسانی که بخواهند آشنا بشوند، اما اگر کسی با قول لَئِن و با جدال احسن و امثال ذلک به راه نیفتاد بر عتو و فساد و طغیان او افزوده شد کم کم این لَئِن قدری شدید می شود در عین حال که سدید است تا می رسد به جایی که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) (۵) این (وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) با (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ) (۶) منافات ندارد آن در طلیعه امر است یک، برای افراد معتدل است دو، این در پایان امر است یک، برای افراد خشن و منافق و کفار است دو، وجود مبارک موسای کلیم هم تا آخر که قول لَئِن نداشت اوایل قول لَئِن بود وقتی که او سرکشی کرد دیگر درگیری شروع شد از دو طرف.

ص: ۴۶۹

۱- (۹). الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- (۱۰). سوره طه، آیه ۲۴.

۳- (۱۱). سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴- (۱۲). سورة نحل، آیه ۱۲۵.

۵- (۱۳). سورة توبه، آیه ۷۳.

۶- (۱۴). سورة آل عمران، آیه ۱۵۹.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک موسای کلیم و همچنین هارون (سلام الله علیهما) عرض کردند که ما می ترسیم این طغیان کند اینکه خدای سبحان فرمود: (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) اینها همین را عمل کردند برابر آیات سوره «نازعات» آیه «شانزده به بعد سوره «نازعات» این است که (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٥﴾ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿١٦﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزَّكَّى ﴿١٧﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَى) (۱) همین حرفها را رفته با همین وضع گفته این (لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) را در سوره «مبارک» آیه «شانزده و هفده و هیجده به صورت شفاف آنجا بیان کرد این کارها را کردند، اما این دو بزرگوار به ذات اقدس الهی عرض کردند که این سرکشی و تمرد و تفرعونی که او دارد (تَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) در بحث دیروز اشاره شد که این طغیان را خود خدای سبحان در آن آیه «قبلی فرمود و در آیه «۴۳ هم فرمود در آیه «قبلی یعنی ۲۴ فرمود: (اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) در آیه «۴۳ هم فرمود: (اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) منتها در آنجا خطاب به حضرت موساست اینجا خطاب به حضرت موسی و هارون، اما اینکه حضرت موسی و هارون (سلام الله علیهما) گفتند که ما می ترسیم (أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) در بحث دیروز اشاره شد که یا طغیان او اضافه بشود به شکنجه «مردم نه اینکه شکنجه است و طغیان نیست دیروز هم همین حرف گفته شد،

اما حالا آنچه امروز گفته می شود آن این است که سخن از مردم مطرح نبود اینجا، اگر خطری هست یا خطر باید شامل حال موسی و هارون بشود که اینها را آسیب برساند یا خطر مربوط به مسائل توحیدی باشد که خدای ناکرده در کفر و عتو شرک او افزوده بشود و هر دو هم شد منتها اثر نکرد. عرض کردند (رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) متعلق این (يَطْغَى) محذوف است یا به قرینه □ (عَلَيْنَا) متعلق (يَطْغَى) هم همین است یعنی «إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ أَوْ أَنْ يَطْغَى عَلَيْنَا» بر ما بشورد یا نه بالتوزیع است منتها او را تأدباً ترک کردند «أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى فِي الرُّبُوبِيَّةِ» هر دو خطر را قرآن بیان کرده (أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا) عجله کند و نسبت به ما طغیان کند آن را در سوره □ مبارکه □ «شعراء» به این صورت بیان کرد (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ □ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) آن گاه گفت (قَالَ لَئِنْ اتَّخَذتَ إِلَهًا غَيْرِي) فرعون ملعون به موسای کلیم (سلام الله علیه) گفت (لَئِنْ اتَّخَذتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) (۱) تو را زندان می کنم این همان «أَنْ يَطْغَى عَلَيْنَا» است که این «علینا» که در وسط واقع شد قرینه است برای اینکه متعلق و مفعول واسطه (يَطْغَى) آن (عَلَيْنَا) است «إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ أَوْ يَطْغَى عَلَيْنَا» متنها برای حفظ فواصل آیات این (يَطْغَى) را ذکر کرده (عَلَيْنَا) را ذکر نکرده یا نه، (يَطْغَى) در توحید و درباره □ وحدانیت خدا او را تأدباً ذکر نکرده چه اینکه در سوره □ مبارکه □ «قصص» آیه □ ۳۸ به این صورت آمده (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطَّلِعَ إِلَى إِلَهِي مُوسَى) حالا- قصری برای من بساز حالا منظورش رصدخانه بود یا چه عاملی قصری، برجی بساز بینم در آسمان کسی هست یا نیست در زمین که غیر از من خدایی نیست تو بالا برج بساز بالای برج بروم بینم خبری هست یا نه، این طغیان در ربوبیت است طغیان درباره □ مردم هنوز مطرح نیست به چه دلیل موسای کلیم عرض کند که من اگر او را به توحید دعوت کنم این شکنجه اش نسبت به مردم بیشتر می شود این وجهی ندارد گرچه خیلی از مفسرین آن قید سوم هم باز مطرح کردند یعنی غیر از وجود مبارک موسی و هارون و غیر از جریان توحید شکنجه □ بر مردم را هم اضافه کردند (۲) محتمل است که در بحث دیروز اشاره شد اما تناسب حکم و موضوع اقتضا می کند که موسای کلیم عرض کند که من او را به توحید دعوت بکنم یا نسبت به ما پرخاش کند به ما آسیب برساند یا لجاجتش درباره □ کفر و شرک بیشتر بشود و گرنه صرف اینکه ما او را به توحید دعوت بکنیم او شکنجه اش را نسبت به مردم اضافه بکند این وجهی ندارد که خوب.

ص: ۴۷۱

۱- (۱۶). سوره □ شعراء، آیات ۲۷ _ ۲۹.

۲- (۱۷). ر. ک: روح المعانی، ج ۸، ص ۵۱۰ و ۵۰۹.

پاسخ: عجله کند یعنی نگذارد حرفِ ما تمام بشود «فَرَطُ» یعنی تقدّم و تعجّل این شتاب زده بیاید بدون اینکه برهان ما را ببیند، دلیل ما را ببیند شتاب زده بیاید پرخاش کند.

بنابراین (قَالَ- رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَينا أَوْ أَنْ يَطْغَى) «علینا»، «أو أن يطغى فى الشرك» که دوتا محتمل است احتمال سوم هم خلاف تفسیر نیست منتها آن ظهور تام را ندارد.

اقسام سه گانه معیت الهی

ذات اقدس الهی فرمود: (لَا- تَخَافَا) ممکن است او حرف بزند ولی هیچ آسیبی به شما نمی رساند چرا، برای اینکه (إِنِّي مَعَكُمْ)؛ من با شما هستم، در جای دیگر فرمود: (مَعَكُمْ) (۱) من با همه شما هستم ذات اقدس الهی سه معیت دارد نظیر رحمت که در نوبتهای قبل اقسام سه گانه معیت اشاره شد یک معیت قیومیه دارد که در سوره مبارکه «حدید» آمده است که (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) (۲) خدا با همه در همه حالات هست این معیت قیومیه است این یک ویژگی ندارد فقط معیت قیومیه است یک معیت تشریفیه با عنایت و لطف و مساعدت و کمک الهی همراه است که (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) (۳)، که این خدا با مؤمنین است، خدا با متّقین است این معیت خاصّه است که با کمک همراه است، یک معیت انتقامی است که خدا در کمین است (إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمُرْصَادِ) (۴) در کمین مجرمین است با اینهاست که آنها را همان جا بگیرد (وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ) (۵) آنهایی که محفلی می اندیشند، بیتوته دارند، تبییت می کنند، شبانه مجلس می گذرانند، تصمیم خلاف می گیرند اگر پنج نفرند ششمی این پنج نفر خداست (وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ) فرمود این کفاری که بیتوته می کنند محفلی دارند شبانه تصمیم می گیرند خدا آنجا حاضر است خب این معیت قیومیه که نیست چون خدا همه جا هست معیت تشریفیه و افاضه و اضافه الهی که نیست چون آن برای مؤمنین است این معیت قهریه است که فقط کنار آنهاست که آنها را همان جا بگیرد این معیتی که فرمود با موسی و هارون است قسم دوم است یعنی معیتی است با فیض که (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) (۶)، آنجایی که فرمود: (مَعَكُمْ) (۷) با هر سه نفر جمع بین معیتین است نسبت به موسی و هارون معیت افاضه و لطف و رحمت است، نسبت به فرعون معیت قهر و عداوت است.

ص: ۴۷۲

۱- (۱۸). سوره شعراء، آیه ۱۵.

۲- (۱۹). سوره حدید، آیه ۴.

۳- (۲۰). سوره نحل، آیه ۱۲۸.

۴- (۲۱). سوره فجر، آیه ۱۴.

۵- (۲۲). سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۶- (۲۳). سوره نحل، آیه ۱۲۸.

۷- (۲۴). سوره شعراء، آیه ۱۵.

خب، (إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمِعُ وَأَرْى) خدای سبحان همه چیز را می شنود هم غیبت و فحش و سب و لعن را می شنود این «بکلّ شیء سمیع» است اما اینکه می گوئیم خدا بعضی از چیزها را می شنود بعضی از چیزها را نمی شنود این شنیدنهای ترتیب اثر دادن است ما یک شنیدن فیزیکی داریم اگر کسی حرف بزند حرفش را می شنویم، یک شنیدن ترتیب اثر داریم می گوئیم فلان کس حرف ما را نمی شنود یعنی ترتیب اثر نمی دهد فلان کس گوش به حرف ما می دهد حرف ما را می شنود یعنی ترتیب اثر می دهد اینکه در بعضی از آیات آمده خدا (سَمِيعُ الدُّعَاءِ) (۱) است یعنی دعا را گوش می دهد یعنی ترتیب اثر می دهد یعنی اجابت می کند، اگر کسی خدا را خواند خدا گوش به حرفش می دهد این (سَمِيعُ الدُّعَاءِ) غیر از اینکه او «بکلّ شیء سمیع» است او غیبت هم می شنود این طور نیست که نشنود، پس بنابراین ما یک سمع داریم کار فیزیکی است یعنی آهنگ را می شنود بله همه چیز را خدا می شنود سمیع است بکلّ شیء، یکی سمع اعتباری داریم که ما می گوئیم فلان بچه حرف ناشنوست یا فلان شخص گوش به حرف ما نمی دهد حرف ما را گوش نمی دهد یعنی ترتیب اثر نمی دهد اینجا که خدا می فرماید: (إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمِعُ) نه یعنی حرفهای شما را می شنوم، خواسته های شما را برآورده می کنم شما هر چه بخواهی من گوش می دهم دیگر (إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ) (أَرْى) این هم همین طور است خدا (بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ) (۲) است دیگر مگر چیزی می شود خدا نبیند او (بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ) است اما فرمود یک عدّه را نگاه نمی کند خب این کدام نگاه است اینکه فرمود: (وَلَا يَكَلِّمُهُمْ) (۳) با یک عدّه حرف نمی زند یک عدّه را نگاه نمی کند همین نگاه تشریفی و افاضه است دیگر، بنابراین ذات اقدس الهی دو نظر دارد یک نظر عام که همه را می بیند بله خدا همه چیز را می بیند کافر و ملحد و مؤمن همه را می بیند (بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ) (۴) است اما یک نظر خاص است که خدا اصلاً یک عدّه را نگاه نمی کند (لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (۵)

ص: ۴۷۳

- ۱- (۲۵) . سوره آل عمران، آیه ۳۸.
- ۲- (۲۶) . سوره ملک، آیه ۱۹.
- ۳- (۲۷) . سوره آل عمران، آیه ۷۷.
- ۴- (۲۸) . سوره ملک، آیه ۱۹.
- ۵- (۲۹) . سوره آل عمران، آیه ۷۷.

اینجا فرمود من شما را نگاه می‌کنم نه اینکه از نظر فیزیکی شما را می‌بینم خب همه را می‌بیند هم کفره را می‌بیند، فسقه را می‌بیند، مؤمنین را هم می‌بیند و بالاتر از این دو قسم، اگر بر اساس قُرب نوافل وجود مبارک موسی و هارون برابر حدیث شریف قرب نوافل محبوب خدا شدند سخن از این است که «كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ... وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» (۱) در مقام سوم نه در مقام اول و دوم که منطقه ممنوعه است مقام اول، فصل اول که هویت مطلقه است بالکل منطقه ممنوعه است، مقام ثانی که اکتناه صفات ذات است بالکل منطقه ممنوعه است می‌شود وجه الله، فیض خدا، افاضه خدا، کار خدا که خلقت عالم با این است تجلی خداست در این مقام ذات اقدس الهی سمع و بصر موسی و هارون است آنجا که شما می‌شنوی من شنیدم، آنجا که شما دیدی من دیدم «كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ» این است که موسای کلیم وقتی که بین دو مرگ قرار گرفت کاملاً آرام بود خب بالأخره کسی جلو دریای روان پشت سر هم یک ارتش جزّار آخر آدم هیچ تکان نخورد فرمود این چه حرفی است می‌زنید (كَلِمًا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) (۲) این تا انسان به جایی نرسد که ذات اقدس الهی در فصل سوم بشود «كُنْتُ لِسَانَهُ، كُنْتُ سَمِعَهُ، كُنْتُ بَصَرَهُ» بین دو مرگ انسان این قدر آرام می‌شود خب باور کردنی نیست خب.

ص: ۴۷۴

۱- (۳۰). الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲- (۳۱). سوره شعراء، آیه ۶۲.

پاسخ: یعنی اگر تو افاضه نکنی خب خوف است دیگر اینها که ذاتاً ندارند که، در همان صدر بحث امروز گفته شد که ذات اقدس الهی فرمود که من تو را نه برای خودت ساختم نه برای دیگران، وجود مبارک موسای کلیم از آن جهت که انسان است وقتی خودش را حساب می کند خب بله جای خوف است دیگر، اما وقتی اضافه □ به الله بشود (وَاصِطِنَعْتُكَ لِنَفْسِي) دیگر خوف اینها برداشته می شود اینجا هنوز خطر را ندیده گفته من می ترسم آنجا که دو خطر قطعی مرگ را دیده گفت جا برای ترس نیست اینجا قبل از افاضه □ حق است خب بله اینها انسان اند، مخلوق اند، بشرند ذاتاً که این قدرت را ندارند که وقتی خدای سبحان فرمود نترسید من با شما هستم خب آنجا بین دو خطر قرار گرفت گفت این چه حرفی است می زنی گفت (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) (۱) خب.

ناتوانی انسان از درک ذات و صفات ذاتی خداوند

پاسخ: نه، احدی آنجا راه ندارد آنجا فقط از نظر علم حصولی و استدلال و برهان راه دارد و گرنه عرفان راه ندارد مثل اینکه ما آفتاب را از باب تشبیه معقول به محسوس یقین داریم که این نور برای آفتاب است دیگر ما هم یقین داریم که این عالم این تجلیات این فصل سوم برای فصل اول و دوم است آنها را با برهان می فهمیم این برهان یک سلسله مفهوم است «الله موجود» الله مفهوم است موجود مفهوم است اینها به حمل اولی الله اند به حمل اولی موجودند به حمل شایع صناعی صور ذهنی اند مثل اینکه ما در آفتاب این نور را که می بینیم هیچ تردیدی نداریم که آفتاب است غالب مردم خیال می کنند آفتاب را می بینند در حالی که این نور آفتاب است نه خود آفتاب به دلیل اینکه این کارشناسان می گویند آن وقتی که کسوف شده یعنی قمر بین ما و بین شمس فاصله شده سایه □ قمر به زمین افتاد و تمام نور به طرف قمر شد آفتاب، ماه را روشن کرد ولی چون ماه بین ما و شمس قرار گرفت سایه □ مخروطی این ماه به زمین می آید و زمین تاریک می شود در حقیقت ما را ظل می گیرد نه آفتاب را ظل گرفته آفتاب ظل گرفتنی نیست در حال کسوف که ما را ظل می گیرد یعنی ما در سایه □ قمریم نه اینکه آفتاب را بگیرد این کارشناسان می گویند اگر گوشه ای از آفتاب پیدا شد شما بخواهی با چشم غیر مسلح آن را بینی کور می شوی خب قابل دیدن نیست ولی ما خیال می کنیم آفتاب را می بینیم ما نور را می بینیم ولی می فهمیم که یک جرم شفاف هست که این نور برای اوست نور را مشاهده می کنیم و آفتاب را با عقل می فهمیم نه با حس، در جریان ذات اقدس الهی تجلیات الهی، اسمای حسنا الهی را عارف مشاهده می کند و حکیم می فهمد ولی در منطقه □ اول و دوم چه عارف چه حکیم می گویند این تجلیات بالأخره به ذاتی متکی است دیگر آنجا جای برهان است نه جای عرفان جای شهود نیست که آدم برود آنجا یک قدرش را ببیند آن یک قدری ندارد تا ما بگوییم هر کسی به اندازه □ خود می فهمد او چون بسیط محض است تجزیه پذیر نیست که آدم بگوید یک گوشه اش را می بیند درباره □ آفتاب تجزیه پذیر است آدم بگوید حالا که خسوف شده ما یک گوشه اش را با چشم مسلح می بینیم ولی بسیط محض گوشه و زاویه و ضلع و امثال ذلک ندارد.

به هر تقدیر (إِنِّي مَعَكُمْ بِأَسْمِعُ وَأَرَى) خب، آنها دیگر آرام شدند حالا بروید (فَأْتِيَاهُ) دوتایی بروید (فَقُولَا) چون دوتایی یک مطلب دارید هم تشبیه درست است برای اینکه دو نفرید، هم مفرد درست است برای اینکه یک هدف دارید لذا گاهی می فرماید: (فَقُولَا- إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ)، در بعضی از موارد مثل آیه □ شانزده سوره □ مبارکه □ «شعراء» دارد که (فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ) نه (رَسُولَا) ما دو نفر نیستیم یک نفریم برای اینکه یک حرف داریم ما اگر دوتا حرف داشته باشیم بله دو نفریم، اگر یک وقت گفتیم (إِنَّا رَسُولَا-) برای اینکه ظاهراً دو نفریم و اگر در آیه □ شانزده سوره □ مبارکه □ «شعراء» مفرد آورد فرمود بگویند (أَنَا رَسُولٌ) برای اینکه ما یک نفریم دوتا حرف نداریم که در سوره □ مبارکه □ «انفال» آمده است که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ) (۱) نه «دعواکم» تشبیه نیست چون پیغمبر حرفی غیر از ذات حضرت حق و خدای سبحان ندارد چه بگوئیم حرف خدا چه بگوئیم حرف پیامبر یکی است

سه نگردد پریشم ار او را پرینان خوانی و حریر و پرنند

حیف که ذوق و ادبیات و اینها از حوزه ها رخت بر بست. خب، (فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۲) مفرد آورده به هر تقدیر، اینکه این همه عرب خضوع کردند در اثر این پیچ و مهره □ ادبی و فصاحت و بلاغت این کتاب است.

دلیل حضرت موسی (علیه السلام) برای اثبات رسالت و آزادی بنی اسرائیل

ص: ۴۷۶

۱- (۳۳) . سوره □ انفال، آیه □ ۲۴.

۲- (۳۴) . سوره □ شعراء، آیه □ ۱۶.

(فَأَيُّهَا قُفُولًا - إِنَّا رَسُولًا رَبِّكَ) اولین وظیفه این است که مردم را باید آزاد بکنی (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) اینها را آزاد بکن چون بنی اسرائیل تقریباً عبید و برده‌ها آل فرعون بودند با اینها معامله‌ها بردگی می‌کردند (وَلَا تُعَذِّبُهُمْ) چقدر این کتاب شیرین است نگاه کنید فرمود ما دوتا ادعا کردیم (إِنَّا رَسُولًا رَبِّكَ) خب چه می‌خواهید، استقلال مردم آزادی مردم (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبُهُمْ) دو، خب دلیلتان چیست (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) اول نفرمودند ما معجزه داریم اول ادعا بعد دلیل، ادعا کردند ما رسولیم حوزه‌ها رسالت ما هم آزادی و استقلال مردم است دلیل ما هم معجزه است (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) گرچه خدای سبحان فرمود شما با آیات من بروید هر دو را کنار هم ذکر کرد فرمود: (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (۱) یا در آیه ۴۲ فرمود: (اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي) اینها را کنار هم ذکر کرد اما در مقام تفصیل و تبیین و تحریر و شرح وجود مبارک موسای کلیم می‌داند چه چیزی را اول بگوید چه چیزی را وسط بگوید چه چیزی را آخر بگوید اول ادعا کرده که ما رسولیم، حوزه‌ها رسالت و مأموریت هم مشخص کرده او باید دلیل بیاورد دیگر دلیل من هم معجزه است.

شرط بهره‌مندی از سلام و عقاب الهی

بعد فرمود دوتا اصل کلی است یکی (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) چه شما چه دیگری، دیگری هم (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى) چه شما چه دیگری، فرقی نمی‌کند سخن در خصوص فرعون نیست حوزه‌ها رسالت ما وسیع است هر کس اهل ایمان بود سلام الهی بر او، هر کس اهل کفر بود عذاب الهی دامنگیر او می‌شود این دوتا اصل کلی را بیان کردند این جمال و جلال الهی او «ارحم الرحمین» است «فی موضع العفو و الرحمة» و «اشد المعاقبین» است «فی موضع النکال و النقمه» (۲)، (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى) انبیا را تکذیب بکنند، اولیا را تکذیب بکنند، دین را تکذیب بکنند، وحی و نبوت را تکذیب بکنند و رخ برتابند از حق (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى) دو توسعه در این مسئله‌ها عذاب هست یکی اینکه اختصاصی به آل فرعون ندارد هر کسی که (كَذَّبَ وَتَوَلَّى) عذاب دامن‌گیرش می‌شود یکی اینکه عذاب اختصاصی به قیامت ندارد برای اینکه درباره‌ها همین فرعون‌ها که طغیان‌شان ادامه داشت در سوره‌ها مبارکه‌ها «نازعات» دارد که وقتی وجود مبارک موسای کلیم آمد و گفت: (هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ) وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ) فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۳) او گفت آیه بیاور این هم آیه نشان داد معجزه نشان داد (فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (۴) این شده (كَذَّبَ وَتَوَلَّى) این (كَذَّبَ وَتَوَلَّى) را در سوره‌ها مبارکه‌ها «نازعات» با افزودن دو جمله روی دو جمله قبلی مجموعاً چهار جمله شد این را شرح کرد آنجا فرمود: (أَوْحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى) این (كَذَّبَ) را با (عَصَى) ضمیمه کرد یک، آن تولی را به صورت (أَذْبَرَ يَسْعَى) یعنی پشت کرد و رخ برتافت و اعراض کرد و فاصله گرفت تبیین کرد دو، آن گاه (فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى) (۵) پس اینکه (أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى) اختصاصی به عذاب آخرت ندارد هم عذاب دنیا را شامل می‌شود هم عذاب آخرت را چه اینکه (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) اختصاصی به درود و رحمت آخرت ندارد شامل درود و رحمت دنیا هم خواهد شد.

ص: ۴۷۷

۱- (۳۵). سوره طه، آیه ۲۴.

۲- (۳۶). اقبال الاعمال، ص ۵۸.

۳- (۳۷) . سورة نازعات، آیات ۱۸ _ ۲۰.

۴- (۳۸) . سورة نازعات، آیات ۲۱ و ۲۲.

۵- (۳۹) . سورة نازعات، آیه ۲۵.

Your browser does not support the audio tag

(اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَبَيِّنْ فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵) قَالَا لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَأَرَى (۴۶) فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)

دعوت به توحید؛ برترین ذکر خداوند

بعد از اینکه ذات اقدس الهی وجود مبارک موسای کلیم را به عنوان نبی اختیار کرد و آن آیات را آن دو معجزه را در اختیارش قرار داد و خواسته های آن حضرت را هم برآورده کرد که یکی از آن خواسته ها این بود که وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) را وزیر او و شریک امر او قرار بدهد فرمود تو و برادرت با این معجزاتی که برخی را دریافت کردی برخی را هم هر وقت لازم بود به تو می دهیم به طرف فرعون حرکت کنید و در نام و یاد من که دعوت به توحید است سستی نکنید. مهم ترین ذکر همان دعوت به توحید است و طرد شرک نه اینکه شما در زبانتان «لا إله الا الله» را زیاد بگویید یاد مرا فراموش نکنید گرچه آن لازم است اما عنصر محوری رسالت حضرت موسی (سلام الله علیه) دعوت آل فرعون بود به توحید این بهترین ذکر خداست پس یک وقت است انسان ذکر دارد یعنی کلمه «لا إله الا الله» را می گوید، یک وقت سخنرانی دارد، مقالی دارد، مقالتی دارد جامعه را دارد هدایت می کند این بهترین ذکر خداست (وَلَا تَبَيِّنْ فِي ذِكْرِي) یعنی در نام من و یاد من و احیای توحید من سستی نکنید

ص: ۴۷۸

معنای «لعل»، «لیت» و «عسی» در قرآن

(وَلَا تَبَيِّنْ فِي ذِكْرِي □ اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى □ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) برخیها گفتند که حتماً فرعون به یکی از این دو فضیلت راه یافت برای اینکه «لعل» که خدا به کار می برد مانند «لیت» و «عسی» الهی برای امر ضروری الوقوع است شایدی که خدا می گوید با باید همراه است شایدی که بشر می گوید چون از آینده خبر ندارد همان معنای ترجیحی یا تمنی و مانند آن است اما شاید الهی باید است در حقیقت پس حتماً فرعون به یکی از این دو امر راه یافت. این سخن ناصواب است این همان تعبیری است که در کتابهای ادبی آمده که «لعل» خدا باید است، ضرورت است این ناصواب است برای اینکه این در مقام فعل است در مقام موجودات خارجی است از زمینه خبر می دهد زمینه، زمینه «لعل» است و «لیت» است و «عسی» این طور نیست که اگر خدا «عسی» را یا «لیت» را یا «لعل» را در قرآن به کار برد به معنی ضروری باشد همان معنای شاید هست چون زمینه چنین زمینه ای است به امید اینکه متذکر بشود یا بترسد ممکن است به هیچ کدام از اینها هم توفیق پیدا نکند

چه اینکه توفیق هم پیدا نکرده است. خب، (قَالَ) وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) گفتند: (رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا) آن اسبی که در میدان مسابقه از سایر اسبها جلوتر می رود می گویند «فَرَسٌ فَارِطٌ» این چون «سَبَقَ الْخَيْرُ» عجله کردن، جلو افتادن این است. عرض کردند که ما هراسناکیم که هنوز حرفهایمان تمام نشده این پرخاش بکند (يُفْرِطُ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) که معنایش در دو نوبت گذشت.

امکان دلالت آیه □ (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) بر معیت رحمانیه و قهریه

(قَالَ لَا تَخَافَا) برای اینکه (إِنِّي مَعَكُمْ أَشِيعُ وَأَرَى) که در بحث دیروز گذشت. در بعضی از آیات دارد که (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) (۱) شما هراسناک نباشید من هم با شما هستم حرفهای شما را می شنوم هم حرفهای فرعون را می شنوم (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) منتها معیتی که خدای سبحان با موسی و هارون دارد معیت رحمت و عنایت است مثل، (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) (۲) معیتی که با فرعون دارد (إِنَّ رَبَّكَ لِبَالِمِرْصَادٍ) (۳) است بنابراین می شود جمع کرد بین جلال و جمال الهی، بین مهر و قهر الهی که خدا با مؤمن هست به عنوان مهر، با کافر هست به عنوان قهر، هر دو کنار هم باشند (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) (۴) در غار هم ممکن است از همین قبیل باشد غرض این است که نمی شود گفت از این معیت یک معنا و یک مصداق باشد ممکن است دو مصداق باشد و به جامع اراده شده باشد چه اینکه آنجا فرمود: (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) (۵).

پرسش:...

پاسخ: اصل است چون جمال و جلال الهی از اسمای عظیم الهی که نیست اینها زیر پوشش الله اند اینها اسم عظیم اند نه اسم اعظم، اسم اعظم که الله است جامع بین جمال و جلال است دیگر «ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و أشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه» (۶) و جامع اینها اسم اعظم است که الله است خب.

ص: ۴۸۰

- ۱- (۱) . سوره □ شعراء، آیه □ ۱۵.
- ۲- (۲) . سوره □ نحل، آیه □ ۱۲۸.
- ۳- (۳) . سوره □ فجر، آیه □ ۱۴.
- ۴- (۴) . سوره □ توبه، آیه □ ۴۰.
- ۵- (۵) . سوره □ شعراء، آیه □ ۱۵.
- ۶- (۶) . اقبال الاعمال، ص ۵۸.

(قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسِيعًا وَأَرَىٰ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ) که اینجا تشبیه آورده شد در بعضی از جاها هم مفرد آورده شد (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ) که در بحث دیروز روشن شد.

مفرد بودن «آیه» در (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ)

(قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) اینجا مفرد هست چون منظور کثرت و تعدد معیار نیست اصل معجزه معیار است با اینکه خدای سبحان وعده داد که آیاتی را من به شما می دهم که بعضیها را دریافت کردید مثل عصا و ید بیضا و بعضیها را هم نظیر جریان نیل و بحر و امثال ذلک که هر وقت لازم باشد می دهم با اینکه آنجا جمع آورد اینجا تشبیه هم نیاورد با اینکه دوتا آیه داشتند مع ذلک مفرد آورد زیرا اصل آیه و جنس آیه مراد است کثرت مراد نیست در بسیاری از آیات قرآن کریم وقتی در اولین برخورد مطرح است سخن از جنس یا به تعبیر دیگر مفرد مطرح است می گویند با آیه آمد، با معجزه آمد نظیر اینکه قبلاً در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۰۶ این چنین گذشت که فرعون به وجود مبارک موسای کلیم گفت: (قَالَ إِن كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا) خب تو اگر رسولی معجزه ای داری لابد آن معجزه را بیاور که اینجا سخن از مفرد است چه اینکه در سوره مبارکه «شعراء» و اینها هم باز سخن از مفرد است آیه سی سوره مبارکه «شعراء» این است که (قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ) این (مُبین) همان بینه است یعنی یک حجت روشن و آشکار که باز در سوره مبارکه «شعراء» آیه ۱۵۴ به این صورت مفرد یاد شده است (مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) بنابراین در این گونه از موارد اصل معجزه مراد است چون اصل معجزه مراد است نه ضرورتی دارد برای تشبیه نه ضرورتی دارد برای جمع.

پاسخ: آن چون در تحت هدایت و رهبری و تبعیت وجود مبارک موسای کلیم بود معجزه □ حضرت موسی معجزه □ هر دو حساب می شد ولی دلیلی نداریم بر اینکه اصلاً به وجود مبارک هارون معجزه نداد این عصا و ید بیضا را نداد، اما معجزات دیگر ممکن است که هر دو سهیم بودند چون در جریان آن معجزات هشت، نه گانه □ دیگری که جراد و قمل و ضفادع (۱) و امثال ذلک است شاید هر دو سهیم بودند این دو معجزه □ معروف برای وجود مبارک موسای کلیم بود برای اینکه این جزء انبیای اولوالعزم است و وجود مبارک هارون تابع اوست جانشین اوست و مانند آن.

پاسخ: نه خیر، این دفع و رفع است دیگر برای ما رفع است برای آنها دفع، منتها این کار سابقه نداشت اصلاً نه اینکه در یاد خدا یعنی در نماز و روزه و یاد خدا سستی نکنید، در دعوت به توحید سستی نکنید خب این سفارش می خواهد دیگر یعنی هر گونه فشاری را شما تحمیل نکنید (لَا تَتَّبِعُوا فِي دِكْرِی) یعنی در دعوت به توحید، در طرد شرک، مبارزه با شرک، ابطال شرک که همه □ اینها ذکر من است سستی نکنید خب.

بهره مندی انبیا از انذار و تبشیر، همانند خداوند سبحان

(قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) بعد انبیا با تبشیر و انذار مبعوث می شوند وجود مبارک موسای کلیم و همچنین هارون (سلام الله علیهما) هم تبشیر داشتند هم انذار فرمودند: (وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی) این تبشیر، (اِنَّا قَدْ اُوْحٰی اِلَیْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَن كَذَّبَ وَتَوَلٰی) این انذار. خدای سبحان نسبت به مادر موسی فرمود که تو دوتا مشکل داری یکی می ترسی که بچه به هلاکت بیفتد یکی هم از فراغ او در غم و اندوهی، وقتی به دریا سپردی چون با امر ما بود آن خوف برطرف شد دیگر این بچه را نمی گشند اما حزن و غم فراغ همچنان هست لذا در جریان غم زدایی و رفع اندوه فرمود ما این بچه را به او برگردانیم (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ) (۲) دیگر آنجا «و لا تخاف» فرمود برای اینکه آن امر، آرامش داد ترس را برطرف کرد وجود مبارک موسی وقتی به دریا افتاد مادرش دیگر هراسناک نبود می دانست او سالم است برای اینکه خدا (رَبُّنَا عَلٰی قَلْبِهَا) (۳) شد مطمئن کرد که این بچه هلاک نمی شود اما بالأخره از فراغ بچه انسان غمگین است دیگر فرمود ما این بچه را به او برگردانیم (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ) این اندوهی که از فراغ او حاصل شده بود این برطرف بشود.

۱- (۷) . ر . ک: سوره □ اعراف، آیه □ ۱۳۳.

۲- (۸) . سوره □ طه، آیه □ ۴۰.

۳- (۹) . سوره □ قصص، آیه □ ۱۰.

فرمود ما این کارها را کردیم تا اینکه هیچ کدام از آن وعده ها تخلف نشود تبشیر و انذار هم محفوظ ماند (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ)

مخاطب اصلی فرعون در آیه □ (مَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ)

وقتی که وجود مبارک موسای کلیم فرمود به ما چنین چیزی وحی شد و ما از طرف خداوند تو آمدیم این دیگر نگفت که خداوند من چه کسی است (قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ) درست است که این دو نفر با هم رفتند این صحبت را کردند اما سخنگو وجود مبارک موسای کلیم بود و با تشبیه یاد کرد فرمود: (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا) یا (إِنَّا رَسُولًا- رَبُّكَ) ولی فرعون در گفتگو وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) را مخاطب قرار می دهد برای اینکه او اصل بود گفت: (فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ) دیگر یا موسی و هارون نگفت چون او اصل بود.

معنای آیه □ (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ)

(قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ □ قَالَ) وجود مبارک موسی در جواب فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ) این از آن غرر آیاتی است در سراسر قرآن کریم مخصوصاً در سوره □ مبارکه □ «طه» با یک جمله به سه نظام از نظام جهان بینی الهی خبر داد هم نظام فاعلی، هم نظام داخلی، هم نظام غایی (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) یعنی پروردگار ما کسی است که همه □ موجودات ممکن را او آفرید یک، زیبا و نیکو و مجهز آفرید دو، همه را به هدفشان راهنمایی کرد سه، (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) این ناظر به «کان» ناقصه است. جناب زمخشری احتمال داد که این (خَلْقَهُ) مفعول اول باشد و خَلَقَ به معنای خَلِيقَه و اصل آفرینش باشد (۱) و معنا این باشد که «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ خَلْقَهُ» یعنی خَلِيقَتَه و خَلِيقَتَه «كُلَّ شَيْءٍ» خدای سبحان فیض خود را به همه چیز داده است که (خَلْقَهُ) یعنی خَلِيقَتَه یعنی خَلِيقَتَه بشود مفعول اول، (كُلَّ شَيْءٍ) بشود مفعول دوم که برابر آن آیه می شود که (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۲) که ذات اقدس الهی خالق هر چیز است این «کان» تامه است و این سخن ناصواب است برای اینکه این آیه به وزن آیه □ هفت سوره □ مبارکه □ «سجده» است که آن را هم باید اشاره بکنیم این تقدیم و تأخیر هم وجهی ندارد (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ) یعنی اول شیء را به بار آورد یک، که شده «کان» تامه برابر (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) هر چیزی را خدا آفرید دوم هر چیزی را که آفرید نیکو و زیبا آفرید این چنین نیست که ساختار داخلی اشیاء با هم ناهماهنگ باشد اگر درخت است تمام نیازهای درخت را به درخت داد، اگر حجر و مدر است نیازهای آنها را به آن داد، اگر چشم و ابرو و گوش و بینی و خمد است همه □ خواص این اجزا را به اینها داد، اگر دست است خاصیت دست را به دست داد چیزی کم نگذاشت هر چه لازمه □ هر شیء بود به او عطا کرد «أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ صدره و ذیله و ساقته و أجزائه و عوارضه و أوصافه و ما یحتاج إليه» هر چیزی را با یک مجموعه □ خوبی ساخت که اگر کسی بخواهد کمبودی را در چیزی پیدا کند محال است همه □ درخت شناسان عالم بخواهند بگویند که درخت اگر این را می داشت بهتر بود این چنین نیست هر چه که درخت باید داشته باشد دارد و گرنه درخت نیست خب، انسان هم همین طور.

ص: ۴۸۳

۲- (۱۱). سورة رعد، آیه ۱۶؛ سورة زمر، آیه ۶۲.

(الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) خب ساختار او را داد، اینکه مجهز کرد به یک انسان دست و پا داد برای اینکه می خواهد راه برود، هدفی دارد، هدف را مشخص کرد راه را مشخص کرد اگر هدفی در کار نبود می شد لغو، فرمود: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا) (۱) انسان را نیافرید که بپوسد بعد بشود هیچ، انسان را آفرید که از پوست به در بیاید به عالم دیگر سفر کند همه چیز همین طور است. خب، هر چیزی هدف دارد اگر هدف دارد بین این شیء و هدف باید صراط مستقیم باشد صراط مستقیم صراطی است که نه اختلاف در او هست نه تخلف هیچ کدام از این دو نقیصه در آن نیست این هم یک، اگر راه باشد و هدف باشد رونده أعرج و لنگ باشد یا فاقد وسیله نقلیه باشد این هم یک نقص است فرمود نه رونده فاقد وسیله نقلیه است نه راه کج و مُعوج است نه هدف گنگ، هدف مشخص، راه روشن، رونده مجهز این رونده است با اختیار خودش یا بیراهه می رود یا کج راهه یا مستقیم دیگر به اختیار خودش است این سه اصل یعنی سه اصل، حیف این موسای کلیم است که گرفتار این بنی اسرائیل شد (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) یعنی شما این سلسله نظام فاعلی را وقتی بررسی می کنید منتهی می شوید، منتهی می شوید، منتهی می شوید به الله غیر از خدا هیچ کس نمی توانست چنین کاری انجام بدهد و هیچ نقصی در هیچ موجودی نیست طلا چطور باید باشد، نقره چطور باید باشد، این خاک چطوری طلا می شود مگر هر خاکی طلا می شود مگر هر جایی نفت دارد مگر هر جایی گاز دارد، اگر زیر زمین بخواهد گاز داشته باشد شرایطش چیست این دارد یا اگر زیرزمینی بخواهد نفت تولید بشود شرایطش چیست این دارد یا اگر خاکی بخواهد «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» (۲) شرایطش چیست، دارد این طور نیست که شرایط چیزی را به چیزی ندهد و او بخواهد به آن معدن راه یابد و مانند آن، پس هر چیزی را با ساختار درونی اش مجهز کرده خب این ساختار درونی برای چیست، اگر اعضا و جوارح مُنَسَّجَم به یک شیء داد برای اینکه او به یک کمال برسد پس کمالی وجود دارد اگر کمال وجود دارد بین این مُسْتَكْمِل و آن کمال باید راه مستقیم باشد راه مستقیم هست، اگر راه مستقیم باشد راهنما می خواهد فرمود راهنما منم (إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۳) من کارهایم بر اساس صراط مستقیم است همه را گرفتم دارم می برم و اعضا و جوارح رفتن هم به همه دادم حالا بشر مختار است می خواهد بیاید می خواهد نیاید (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ) می شود نظام فاعلی، (خَلْقَهُ) می شود نظام داخلی، (ثُمَّ هَدَى) با آن اهداف عالی می شود نظام غایی.

۱- (۱۲). سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲- (۱۳). دیوان سنایی، قصیده ۱۳۴.

۳- (۱۴). سوره هود، آیه ۵۶.

پاسخ: نه خير، اين مى شود حرفِ زمخشرى (۱) كه گفتيم سخن صوابى نيست (خَلَقَهُ) يعنى ساختار او، يعنى نظم او اين «كان» ناقصه است.

اثبات احسن بودن آفرينش موجودات

اين برابر همان آيه □ سوره □ مباركه □ «سجده» است كه از «كان» ناقصه خبر داد آيه □ هفت سوره □ مباركه □ «سجده» اين است (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) اين «كان» ناقصه است يعنى هر چه آفريد زيبا آفريد چون زيباتر از اين، اين برهان شيخ اشراق است (۲) زيباتر از اين اگر ممكن بود و خداى سبحان انجام نمى داد اين مقدم قياس استثنائى، زيباتر از اين عالم اگر ممكن بود و خداى سبحان انجام نمى داد يا نداد اين مقدم «لكان إمّا للجهل أو العجز أو البخل» اين تالى، و التالى بأسره مستحيل فالمقدم مثله، اگر زيباتر از اين ممكن بود و خدا انجام نداده بود و نمى داد يا براى آن است كه _ معاذ الله _ نمى دانست يا براى آن است كه _ معاذ الله _ نمى توانست يا براى آن است كه _ معاذ الله _ بخيل بود چون تالى هر سه قسمش مستحيل است مقدم هم مثل اوست اين را مى گويند جهان بينى توحيدى اين را مى گويند برهان تجریدی و نه تجربی حالا تجربی ما يك گوشه اش را تجربه كرديم كه نظم را كرديم، جهان بينى يعنى جهان بينى ما جهان بينى فزيك و رياضی و علوم تجربی نداريم ما يك علم تجربی نداريم كه درباره □ جهان بحث بكند آن كه تنها مى تواند درباره □ جهان بحث كند فلسفه است كه كل عالم را بحث مى كند كل عالم خدا دارد يا نه، اين ديگر در هيچ علمى جا نمى گيرد شما باسكولى كه بخواهد كره □ زمين يا سلسله □ جبال البرز را بسنجيد كه نداريد اين باسكولها، باسكولهاى كاميون است اين علمها فقط مى تواند زمين را بررسى كند، درخت را بررسى كند، دريا را بررسى كند، معدن را بررسى كند و اينها، علمى كه بتواند درباره □ كل جهان بحث بكند آن ديگر فزيك و شيمي و رياضی و اينها نيست اين برهان را فقط شما در فلسفه مى بينيد كه اگر عالمى از اين بهتر ممكن بود و خدا نيافريده بود يا براى آن است كه _ معاذ الله _ نمى دانست يا نمى توانست يا بخيل بود والتالى بأسره مستحيل فالمقدم مثله آن وقت اين آيه هفت سوره □ مباركه □ «سجده» كاملاً خودش را نشان مى دهد (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) مگر با تجربه مى شود اينها را درست كرد مگر ما عمرمان چقدر است بر فرض صد سال تجربه بكنيم آن مقدارى كه ما تجربه كرده ايم كه شبنمى است كه بر بحر مى كشد رقمى ما بر فرض تجربه بكنيم جريان رياضی را تا پانصد سال، ششصد سال، پانصد سال و ششصد سال كجا، ميلياردها سال كجا، اگر گوشه اى را ما تجربه كرديم اينكه دليل نيست كه همه جاى عالم منظم است كه لذا بحثهايى كه براى جهان است جهان يعنى جهان اين را فقط در فلسفه بايد جستجو كرد (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) هر چيزى را كه آفريد زيبا آفريد كه از او زيباتر محال بود درباره □ انسان هم همين طور است كه انسان ديگر از اين زيباتر نمى شود اگر انسان بخواهيد، اگر بخواهيد در حد فرشته باشد خدا فرشته هم آفريده ولى او ديگر انسان نيست (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) پس با يك اصل «كان» تا مه را بيان كرد در آيه اى فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۳) با اصل ديگر «كان» ناقصه را بيان كرد فرمود: (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) آيه □ محل بحث كه از سه نظام خير داد هم «كان» تا مه را ضمناً دارد هم «كان» ناقصه را و هم نظام فاعلى را كه به الله منتهى مى شود هم نظام غايى را.

١- (١٥). الكشاف، ج ٣، ص ٦٧.

٢- (١٦). هياكل النور، ص ٩١.

٣- (١٧). سورة رعد، آيه ١٦؛ سورة زمر، آيه ٦٢.

در بحثهای قبل داشتیم که ما علم غیر اسلامی نداریم نه علم غیر اسلامی داریم نه علم سکولار، تمام علوم اسلامی است چه علوم را بخواهیم از راه موضوع ارزیابی کنیم چه علوم را بخواهیم از راه روش ارزیابی کنیم مستحضرید که در مالزی و امثال مالزی برای اسلامی کردن علوم دانشگاهها اول با یک طنز شروع کردند بعد غالباً نتیجه گرفتند که علم که اسلامی و غیر اسلامی ندارد آن سخنان رسمی اول از اینجا شروع کرده با طنز حرفش را شروع کرده بعد نتیجه جزم گرفته با هزل شروع کرده با فصل خارج شده گفته اول یک شوخی بکنم مگر ما دوچرخه اسلامی و غیر اسلامی داریم، دوچرخه سواری اسلامی و غیر اسلامی داریم، اینکه نداریم دوچرخه سوار یا مسلمان است یا غیرمسلمان از اینجا شوخی شروع شده بله، شما شبیه سازی کردید، مصادره کردید، غارت کردید بعد این حرف را می زنید شما صنعت را از طبیعت گرفتید برگردید به اصلش صنعت مونثاژ طبیعت است آن صنعتگر چیزی را اضافه نمی کند اشیاء را می شناسد یک، خواص اشیاء را که به اصطلاح علمی عوارض ذاتی این موضوع است می شناسد دو، عقلی که به عنوان چراغ است خدای سبحان به او عطا کرده است سه، این می آید این آنها را ردیف هم می کند یا می شود اتومبیل یا می شود یخچال یا می شود دوچرخه پس صنعت کاره ای نیست و بحث هم در صنعت نیست یک، می رویم به سراغ طبیعت ما چیزی در جهان به نام طبیعت نداریم شما آمدید خلقت را غارت کردید مصادره کردید (هُوَ الْأَوَّلُ) (۱) را گرفتید، «هو الآخر» (۲) را گرفتید جهان را از خدا منقطع کردید گفتید طبیعت بعد گفتید طبیعت شناسی، زمین شناسی که اسلامی و غیر اسلامی ندارد می گوئیم این غارت شده است اینکه طبیعت نیست ما چیزی در آسمان و زمین به نام طبیعت نداریم هر چه هست خلقت است پس از صنعت بروید طبیعت، از طبیعت هم بروید جایگاه اصلی به نام خلقت حالا بحث بکنید که خلقت غیر اسلامی ما داریم! خلقت شناسی سکولار داریم! خلقت شناسی یک تفصیل است دیگر هر لحظه یک زمین شناس می گوید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد یک آسمان شناس این را می گوید، یک دریا شناس این را می گوید، یک صحرا شناس این را می گوید همان طوری که قرآن اینها را تبیین کرده مگر می شود خلقت شناسی اسلامی نباشد پس معلوم ما مخلوق است این یک، علم چه تجربی چه تجریدی چه تلفیقی از تجربه و تجرید، چه تجربی که در طبیعیات است، چه تجریدی محض که در فلسفه و کلام است، چه تلفیق از آن دو که در ریاضیات است اینها هم مخلوق است بر اساس خلقت و فیض الهی مخلوق خداست و هم چراغ راهی است که خدا این چراغ را در درون ما روشن کرده فرمود: (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۳) فرمود شما یک «مَنِي يُمْنِي» بودید یادتان رفته (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِي يُمْنِي) (۴) مگر یادتان رفته که (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا) (۵) این فرعون است در درون خلیها می گویند ما خودمان زحمت کشیدیم عالم شدیم خب چه کسی این چراغ را روشن کرده آن کسی که (فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۶) این چراغ را روشن کرده آن (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) این چراغ را روشن کرده این برای اوست نه برای تو به دلیل اینکه اگر یک وقت هم خواست می گیرد که (وَمِنْكُمْ مَّن يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَالِ الْأَعْمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا) (۷) عوام می میرد پس این چراغ را او روشن کرده علم مخلوق اوست چون (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۸) که برای بیرون نیست برای درون هم هست عالم هم که مخلوق اوست ما در فضای خلقت در دریای خلقت داریم شنا می کنیم این همان مثل معروف است که ماهی می گفت آب چیست، اینکه می گویند آب آب، آب چیست ما در فضای اسلام داریم نفس می کشیم هر لحظه باید بگوئیم خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد،

- ١- (١٨) . سورة حدید، آیه ٣.
- ٢- (١٩) . الکافی، ج ١، ص ١١٥.
- ٣- (٢٠) . سورة علق، آیه ٥.
- ٤- (٢١) . سورة قیامت، آیه ٣٧.
- ٥- (٢٢) . سورة نحل، آیه ٧٨.
- ٦- (٢٣) . سورة شمس، آیه ٨.
- ٧- (٢٤) . سورة نحل، آیه ٧٠.
- ٨- (٢٥) . سورة رعد، آیه ١٦؛ سورة زمر، آیه ٦٢.

اگر فلسفه را می گویند رئیس العلوم و اگر مرحوم بوعلی را گفتند الشیخ الرئيس برای اینکه این فلسفه هم موضوعات علوم را فراهم می کند هم مبادی را فراهم می کند، هم مبانی را فراهم می کند مبانی یعنی مبانی، مبادی یعنی مبادی اینها را فراهم می کند بعد می گوید بحث بکن مهم ترین مبادی و مبانی که علوم به آنها نیازمندند مسئله علّیت و معلولیت است علّیت و معلولیت که دیگر بحث فقه و اصول نیست، بحث فیزیک و شیمی و ریاضی نیست ما در ریاضیات که بحث نمی کنیم از نظام علی و بطلان تسلسل که، تنها علمی که از علّیت و معلولیت بحث می کند در حقیقت در محور بیان نورانی حضرت امیر که در نهج البلاغه آمده بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیهما) که در توحید صدوق است «کلّ قائم فی سواهُ معلولٌ» (۱) این فلسفه است وقتی در فلسفه ثابت شد که همه ممکنات به الله متّکی است و همه موجودات به الله متّکی است فلسفه هم موضوعات هم مبادی هم مبانی هم دینی بودن علوم را تأمین می کند اگر _ معاذ الله _ فلسفه الحادی شد همه علوم می شود الحادی، اگر الهی شد همه علوم می شود الهی ما علم سکولار نداریم برای اینکه علم به علّیت و معلولیت تکیه می کند بالأخره همه اینها یا علّالعلل دارد یا ندارد بلا تکلیف که نیست اگر نداشت _ معاذ الله _ همه این علوم می شود الحاد و کفر، اگر داشت کما هو الحق همه علوم می شود الهی ما یک علم سکولار نداریم نعم، آن استاد یا آن متعلّم یا آن مؤلف ممکن است سکولار باشد نه این چنین نه آن چنان ولی علم نمی تواند سکولار باشد مثل اینکه تفسیر هم همین طور است دیگر الآن اگر _ معاذ الله _ کسی این قرآن را دست کاری بکند تحریف بکند آن «أنزل» و «نزل» و «الله» و اینها را بردارد این می شود کتاب عربی، بعد می گویند تفسیر که اسلامی و غیر اسلامی ندارد که، این یک ادبیات است و قصص است و داستان است تفسیر سکولار است.

خب شما آمدید همه آن مبادی را غارت کردید چه کسی فرستاده، به دست چه کسی داده، چرا نازل کرده اینها را گرفتی یک سلسله الفاظ عربی مبین را گذاشتید خب بله این وقتی غارت شده است بعد هم شوخی تان گل می کند از خلقت به طبیعت می آید، از طبیعت به صنعت می روید بعد می گوید دوچرخه اسلامی و غیر اسلامی نداریم و همایش مالزی هم با این ختم شده قم که الآن محور علوم اهل بیت است باید این حرفها را به شرق و غرب برساند که اگر گفته «منها یفیض العلم» یعنی همین حرفها. به هر تقدیر اصل «کان» تامه را خدا آفرید (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۱) «کان» ناقصه را خدا آفرید (أَحْسِنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) (۲) علم که به نام چراغ درونی است (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۳) علم که سراج منیر است (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم) (۴) آن وقت انسان را فرمود: (إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (۵) از آن به بعد دیگر انسان مختار است یا این یا آن، حرفی را جناب فخررازی چون مکرر این حرف را گفته اینجا هم همان حرف را تکرار کرده (۶) و سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) هم همه جا پاسخ داده اینجا هم پاسخ داده (۷) که حالا اگر فرصت شد _ ان شاء الله _ بعداً عرض می کنیم که فخررازی می گوید خدای سبحان که می داند فرعون ایمان نمی آورد چرا او را امر کرده به ایمان و سرّ این کار را ما نمی دانیم خب شما مشکل جبر خودت را حل کن تا این سرّ برای شما حل بشود.

ص: ۴۸۸

۱- (۲۷) . سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۲- (۲۸) . سوره سجده، آیه ۷.

۳- (۲۹) . سوره شمس، آیه ۸.

۴- (۳۰) . سوره علق، آیه ۵.

۵- (۳۱) . سوره انسان، آیه ۳.

۶- (۳۲) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۵۳.

۷- (۳۳) . المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

Your browser does not support the audio tag

اِذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵) قَالَا لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَأَرَى (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)

سر تقدم سمع بر بصر در قرآن

بعد از اینکه ذات اقدس الهی موسی و هارون (علیهم السلام) را به آن آیات الهی تجهیز کرد دستور داد به طرف فرعون بروید آنها عرض کردند ممکن است این شتاب زده نفی کند و یا طغیان کند خدای سبحان فرمود من با شما هستم می شنوم و می بینم معمولاً در قرآن سَمِعَ قبل از بَصَرَ ذکر می شود خدا سَمِيعٌ بصیر است (۱) یا انسان را خداوند سَمِيعٌ بصیر قرار داد (۲) و مانند آن چه اینکه غالباً سَمِعَ مفرد ذکر می شود و ابصار جمع، در ترجیح سمع و بصر عده زیادی اظهار نظر کردند بعضیها گفتند بصر مهم تر از سمع است بعضیها ادله فراوان دیگری اقامه کردند که سمع بالاتر از بصر است (۳) اگر کسی نابینا بود ممکن است از راه گوش محقق بشود، دانشمند بشود و جزء علما بشود ولی اگر ناشنوا بود هرگز عالم نخواهد شد مگر در بعضی از مراحل حسّی و سمع از شش طرف درک می کند بَصَرَ فقط از روبه رو می بیند و مانند آن و کلمه سمع هم به صورت مفرد أفصح از اسماع هست گرچه در ادعیه و روایات اسماع به کار برده شد ولی در قرآن اسماع به کار برده نشد زیرا سمع به وحدت نزدیک تر از بصر است. به هر تقدیر در غالب موارد سمع قبل از بصر ذکر می شود چه در وصف ذات اقدس الهی چه درباره آفرینش انسان.

ص: ۴۸۹

۱- (۱) . سوره حج، آیه ۷۵.

۲- (۲) . سوره انسان، آیه ۲.

۳- (۳) . ر.ک: تفسیر القرآن الکریم (صدر) ج ۱، ص ۳۵۸ - ۳۶۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۷، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

تبیین معنای معیت خداوند با حضرت موسی و هارون (علیهم السلام)

خدای سبحان در این قسمت فرمود ما با شما هستیم در بخش دیگر فرمود: (إِنَّا مَعَكُمْ) (۱) ما هم ما شما دو نفریم هم با آنها آنجا که سخن از (إِنَّا مَعَكُمْ) نیست خدا خود را جدای از اینها و آنها را جدای از اینها حساب کرد می فرماید: (اِذْهَبْ) یا (اِذْهَبَا) بروید، آنجا که سخن از (مَعَكُمْ) یا (مَعَكُمْ) هست می فرماید من هم آنجا حضور دارم بیایید لذا (اِذْهَبَا) به (فَأْتِيَا)

تبدیل می شود تاکنون سخن از (أَذْهَبَا) بود الآن سخن از (فَأْتِيَا) است بیاید یعنی من هم آنجا هستم از آن جهت که خدای سبحان در مبدأ با اینها سخن می گوید می فرماید: (أَذْهَبَا) از آن جهت که خدای سبحان در آن صحنه هم حضور دارد می فرماید بیاید یعنی من هم اینجا هستم اینجا بیاید آن (أَذْهَبَا) به (فَأْتِيَا) تبدیل شده.

محور ادعای ربوبیت فرعون

مطلب دیگر آن است که بت پرستها منکر نبودند که در عالم واجب الوجودی هست یک، آن واجب الوجود خالق کل است دو، آن واجب الوجود ربّ الأرباب و ربّ العالمین است سه، در این سه قسمت موخّذ بودند منتها در قسمت ارباب متفرّقه مشکل داشتند و مشرک بودند خیال می کردند حیات و ممات انسان، رزق انسان، سعادت و شقاوت انسان، صلاح و فلاح و صلاح انسان به دست این بتهاست اینها را می پرستیدند که اینها مستقلاً واسطه باشند برای دریافت فیض از خدا به اینها، شفاعتی که مشرکان قائل بودند شفاعتِ مصطلح ما نبود که درباره قیامت و بهشت و جهنم و امثال ذلک مطرح باشد چون اینها منکر قیامت بودند شفاعت اینها فقط درباره مسائل مادی و دنیایی بود که می گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۲) یا (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۳) آنچه را دیگران برای بتها قائل بودند همان را فرعون برای خود قائل بود و قبایلهای مصر هم همان سیمت را برای فرعون قائل بودند یعنی فرعون معبود آنها بود در بخش چهارم نه در بخش اول که وجوب وجود است یا بخش دوم که خلقت کل است یا بخش سوم که ربّ الأرباب است هیچ کدام از اینها را فرعون برای خود ادعا نمی کرد فقط می گفت که تربیت مردم، هدایت مردم، سعادت مردم، تأمین صلاح مردم برابر اندیشه من است قانون مصر را من باید تدوین بکنم، دین مردم مصر همین احترام قانونی است که فرعون تدوین می کرد بعد می گفت من می ترسم که موسی دین شما را از بین ببرد (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ) (۴) دینی که آنها می گفتند بخشی به وثئیت و بت پرستی درباره گاوپرستی بود، بخشی هم درباره احترام به قانون مدوّن فرعون بود خود فرعون هم گرفتار بت پرستی بود که می گفتند: (يَذَرِكْ وَالْهتَكَ) (۵) و دین به این معنا در آیه (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) (۶) هم مطرح شد که مشرکین هم دینی داشتند به این معنا. خب، پس وقتی فرعون سخن از رب می گوید یعنی مدبّر مردم، مربّی مردم، کسی که با اندیشه او قانون مملکت تدوین می شود و کشور را اداره می کند و صلاح کشور در تابعیت اوست و مانند آن، اما وقتی وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) فرمودند: (أَنَا رَسُولٌ رَبِّكَ) یعنی تو هم مانند دیگران مربوبی، ربّی داری و خدای سبحان همان طوری که ربّ العالمین است ربّ همه ما هم هست همه ما باید در تحت تدبیر آن حضرت اداره بشویم، بعد از اینکه خواسته خودشان را ذکر کردند که آزادی و رهایی مردم مصر بود فرمودند: (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) که این کلمه «من ربّ» را بعد از ادعای رسالت ذکر کردند که این بحثش هم قبلاً گذشت اول مدّعی بودند که ما رسول ربّ تو هستیم بعد هم برهانشان را اقامه کردند گفتند: (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) بعد هم مسئله تبشیر و انذار مطرح شد که (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ إِنَّكَ قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ) که تبشیر است و انذار.

ص: ۴۹۰

۱- (۴) . سوره شعراء، آیه ۱۵.

۲- (۵) . سوره زمر، آیه ۳.

۳- (۶) . سورة یونس, آیه ۱۸.

۴- (۷) . سورة غافر, آیه ۲۶.

۵- (۸) . سورة اعراف, آیه ۱۲۷.

۶- (۹) . سورة کافرون, آیه ۶.

این سخنها را وجود مبارک موسای کلیم می فرمود برای اینکه آن عُقده زبانش گشوده شد و خدای سبحان هم فرمود: (قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) (۱) گفتی (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) (۲) خواسته ات را یافتی حالا یک سخنران رسمی هستی دیگر لازم نیست که هارون به عنوان سخنران رسمی تو سخن بگوید بله، وقتی می خواهی با مردم سخن بگویی و از طرف تو پیام را برساند بله هارون این سمت را دارد اما الآن شما می توانی کاملاً این سخنها را مطرح کنی.

مطلب دیگر اینکه برهانی که در این مسئله اقامه شد فرمود خدای ما کسی است که (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) که توضیح کوتاهی در این باره در بحث دیروز گذشت.

ویژگی احتجاجات حضرت ابراهیم (علیه السلام) در بطلان ربوبیت نمرود

جریان مدعیان ربوبیت اینها در ربوبیت غیر خود شک می کردند نمرود وقتی با وجود مبارک ابراهیم روبه رو می شود می گوید رب تو کیست، در سوره مبارکه «بقره» به این صورت گذشت که (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ) (۳) در آن منظره مناظره و محاجه نمرود به وجود مبارک ابراهیم گفت رب تو کیست، (حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ) خدای سبحان به او سلطنت داد او به جای اینکه شاکر باشد کفران نعمت کرد و با پیامبر عصرش دارد مناظره می کند که خدای تو کیست که تو را فرستاده (إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) نمرود در جواب گفت که حیات و ممات به دست من است همان دو قصه معروف که یک زندانی را اعدام کرد یک زندانی را آزاد کرد گفت منم که احیا و اماته می کنم اینها خیال می کردند رب یعنی کسی است که مردم را ولو با بند کشیدن بتواند اداره کند این می شود رب، وجود مبارک ابراهیم خلیل دید این دارد مغالطه می کند از آن دلیل اول صرف نظر نکرد منتها همان دلیل اول را رقیق تر کرد، حسی تر کرد که او نتواند مغالطه بکند نه اینکه در آن دلیل اول _ معاذ الله _ شکست خورد، دلیل دوم اقامه کرد (قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ) آن گاه (قَالَ إِبْرَاهِيمُ) نه (قَالَ إِبْرَاهِيمُ) این احتجاج دوم معنی اش این است که من در احتجاج اول موفق نشدم حالا دارم دلیل دیگر می آورم نه خیر، همان تدبیر را حسی تر می کنم که دیگر نتوانی مغالطه کنی (قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ) جهان را او دارد اداره می کند آفتاب را او از شرق و غرب می آورد، اگر تو ربی تو این کار را بکن این (فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ).

ص: ۴۹۱

۱- (۱۰). سوره طه، آیه ۳۶.

۲- (۱۱). سوره طه، آیه ۲۷.

۳- (۱۲). سوره بقره، آیه ۲۵۸.

در جریان محاجّه □ وجود مبارک موسی و فرعون اول به این سمت بود یعنی جریان برهان عقلی این بود (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) ما ممکنیم، جهان ممکن است، پیوند ما و جهان ممکن است این یک اصل، اضلاع سه گانه □ این مثلث را خدا دارد اداره می کند اصل دوم، پس ما باید او را بپرستیم این نتیجه، این برهان عقلی است این شکست نخورد اما وقتی مسئله □ مناظره و مسئله □ عصا و مسئله □ سحر سحره و مسئله □ ابطال سحر سحره شد دیگر علنی شد و حسّی شد و گرنه برهان عقلی که وجود مبارک موسی اقامه کرده است یک برهان تامّی بود هیچ ایمان نیاورد تا آن وقتی که دارد به کام دریا می رود و غرق می شود تا صحنه □ مسابقه شد و برندگی وجود مبارک موسی روشن شد در آن منظره □ حسّی از آن به بعد که دارد به دریا می افتد می گوید: (آمَنْتُ) (۱) و گرنه تا حسّی نشود اینها درک نمی کنند این طور نیست که برهان اول وجود مبارک ابراهیم خلیل _ معاذ الله _ ناتمام بود حضرت از آن برهان صرف نظر کرده دلیل دیگر آورده خیر، همان برهان است از آسمان شفاف تر و روشن تر چیزی نیست از شمس و قمر شفاف تر چیزی نیست یک مثال شفافی ذکر کرده. خب، (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) این (ثُمَّ هَدَى) ناظر به همان مسئله □ معاد است همه چیز را خدای سبحان آفرید یک، هر چیزی را با جهاز درونی اش تکمیل کرد دو، هر چیزی را به مقصد راهنمایی کرد سه، هیچ چیزی بی هدف در عالم نیست برای هر چیزی هم یک هدف است که (أَلَا- إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) (۲) هم سبب است و هم صیوررت، هم رفتن است و هم شدن. خب، این دیگر برهانی در این زمینه نتوانست اقامه کند.

ص: ۴۹۲

۱- (۱۳). سوره □ یونس، آیه □ ۹۰.

۲- (۱۴). سوره □ شوری، آیه □ ۵۳.

در جریان عقل که عقل چه سَمَتی دارد و چه نقشی دارد در بحثهای قبلی گذشت که عقل آن است که آنکه خدای سبحان عقل را آفرید به وسیله □ معصومین عقل را مشخص کرد که عقل «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ» (۱) این بحثها در ذیل آیه (وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ) (۲) مبسوطاً گذشت این یک اصل که عقل «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ» است اصل دوم که عکس نقیض این است، این است که «ما لَا يُعْبَدُ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ لَا يُكْتُسَبُ بِهِ الْجِنَانُ فليس بعقل» این اصل دوم، اصل سوم نتیجه □ اینهاست که در آیه □ (مَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ) (۳) برابر آن اصل سوم که نتیجه □ این دو اصل است این است اگر کسی جهان بینی الهی نداشت و به خدا و قیامت و بهشت معتقد نبود و بنده □ صالح نبود این سفیه است و نه عاقل.

انکار معاد نشانه سفاهت انسان

مطلب چهارم این است که چند بار، چند بار یعنی چند بار در طی این بیش از نزدیک سی سال فرمایش مرحوم آقا علی حکیم اینجا در همین بحث تفسیر گفته شد مرحوم آقا علی حکیم کسی بود که فلسفه □ اصفهان و تهران را ایشان اداره می کرد رساله ای نوشته به نام سیل الرشاد فی اثبات المعاد در آن رساله که جریان معاد را می خواهد تشریح کند در همان اوایل رساله صفحه □ دوازده است که می گوید من خودم رفتم ری و کنار مزار محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی این بدن مطهر را سالم دیدم (۴) بعد وقتی معاد روحانی را ثابت کردند به معاد جسمانی رسیدند گفتند من در تمام مدت عمر از هیچ حکیمی نشنیدم که او منکر معاد جسمانی باشد اگر زبان فهمی از کتابی جایی خبر گرفت که □ معاذ الله □ کسی منکر معاد جسمانی شد به من هم اطلاع بدهد که ما هم ببینیم بعد فرمود اگر □ معاذ الله □ حکیمی منکر معاد جسمانی شد کافر نیست بلکه دیوانه است و دیوانه حکم ندارد چرا دیوانه است، برای اینکه حکیم در فلسفه با براهین زیاد ثابت کرده که بشر بدون وحی راه به جایی نمی برد برهان نبوت را فلسفه دارد دیگر فقه و اصول که این مسائل را ندارد که یک فیلسوف با براهین قطعی ثابت می کند که جز نبی کسی راهنما نیست بعد چنین آدمی بیاید □ معاذ الله □ در برابر نبی بایستد بگوید نبی که فرمود معاد جسمانی حق است من قبول ندارم او کافر نیست بلکه مجنون است و چون مجنون است حکم ندارد (۵) این فرمایش مرحوم آقا علی است بنابراین معیار عقل مشخص است عقل آن است که «عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ» (۶) اصل اول، عکس نقیضش هم این است که «ما لم يُعْبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ لم يُكْتُسَبَ بِهِ الْجِنَانُ فليس بعقل» اصل دوم، نتیجه □ این اصل دوم همان است که تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه در المیزان فرمود (مَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ) (۷) به منزله □ عکس نقیض این است (۸) این سه، حالا که عقل الهی شد یعنی برهانی شد یعنی ثابت کرد جهان واجب الوجود دارد، خالق کل دارد، ربّ کل دارد مبدئی دارد، معادی دارد این عقل می گوید بشر بدون دین به هیچ راه نمی رسد.

۱- (۱۵). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲- (۱۶). سوره بقره، آیه □ ۱۳۰.

- ۳- (۱۷). سورة بقره, آيه ۱۳۰.
- ۴- (۱۸). مجموعه مصنفات آقاى على مدرس, ج ۲, ص ۹۸.
- ۵- (۱۹). مجموعه مصنفات آقا على مدرس, ج ۲, ص ۱۴۰.
- ۶- (۲۰). الكافى, ج ۱, ص ۱۱.
- ۷- (۲۱). سورة بقره, آيه ۱۳۰.
- ۸- (۲۲). ر.ك: الميزان, ج ۱, ص ۳۰۰, ج ۲, ص ۲۵۰.

در سوره مبارکه «نساء» این مسئله گذشت که ذات اقدس الهی می فرماید ما اگر انبیا را نمی فرستادیم، دین نمی فرستادیم، کتاب نمی فرستادیم، همین بشر در روز قیامت علیه خدا احتجاج می کرد سوره مبارکه «نساء» آیه ۱۶۵ به این صورت است (رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ) ما انبیا را فرستادیم با تبشیر و انذار (لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) اگر ما _ معاذ الله _ انبیا نمی فرستادیم این انسانها که با مُردن نمی پوسند که از پوست به در می آیند اینها وارد سرزمین برزخ و قیامت می شوند اینها صریحاً به من خدا اعتراض می کردند و اعتراضشان هم وارد بود می گفتند خدایا! تو که می دانستی ما با مُردن نابود نمی شویم، نمی پوسیم، ما مسافریم، از دنیا به برزخ می آییم از برزخ به این سرزمین می آییم چرا یک راهنما نفرستادی، چرا دین نفرستادی آخر من جوابی نداشتم به اینها بگویم عقل آن چنان قَدَر است تا این اندازه می فهمد و آن چنان مقتدر است که خدا حجیت او را امضا می کند فرمود اگر من پیغمبران را اعزام نمی کردم همین عقل علیه من در صحنه قیامت حجّت اقامه می کرد می گفت تو که می دانستی انسان اینجا می آید چرا راهنما نفرستادی (لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) (۱) گرچه «بعد» ظرف است مفهوم ندارد لکن چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی قبل از رُسُل حجیت هست بعد الرسل حجیت ندارند حجّت خدا این است.

انحصار علوم حوزوی در فقه و اصول

سرّ اینکه این حرفها را ما ترجیح بند تکرار بکنیم برای اینکه حوزه فقط با فقه اصغر کار دارد یعنی همان پیغمبری که فرمود: «طلب العلم فریضه» (۲) همان پیغمبر گفته چه بخوانید نه اینکه فرموده: «طلب العلم فریضه» و نگفته باشه چه چیزی بخوانید فردا که میلاد وجود مبارک پیغمبر و امام صادق (سلام الله علیهما) است هر دو بزرگوار فرمودند که هم باید عالم بشوید هم باید رشته های علموتان مشخص باشد آیه محکمه بخوانید و فریضه عادلّه بخوانید و سنّت قائمه، (۳) آیه محکمه اصول اعتقادی، نبوّت چیست، ولایت چیست، امامت چیست، توحید چیست، توحید ذاتی چیست، توحید افعالی چیست، توحید صفاتی چیست و اینها، معاد چیست، بهشت چیست، جهنم چیست، شفاعت چیست، امامت چیست، جبر چیست، تفویض چیست و اینها، اگر مسئله جبر و تفویض که جزء مسائل آیه محکمه است در حوزه ها رواج می داشت یک اصولی ناموری مثل مرحوم آخوند خراسانی در همین قدم اول نمی گفت «قلم اینجا رسید و سر بشکست» (۴) آن قدر مسائل عمیق تر از جبر و اختیار در فلسفه است که جبر و اختیار جزء مسائل عادی است چرا قلم اینجا رسید و سر بشکست، برای اینکه اصحاب قلم، قلم نزدند اگر حوزه به طرف آیه محکمه می رفت، به طرف فریضه عادلّه می رفت، به طرف سنّت قائمه می رفت منحصر در فقه و اصول نبود.

ص: ۴۹۴

۱- (۲۳). سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲- (۲۴). الکافی، ج ۱، ص ۳۰.

۳- (۲۵). ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

گاهی الآن سؤلهایی می شود در فرق بین نبی و امام که خیلی ابتدایی است خیلی یعنی خیلی ابتدایی است «النبوه ما هی، الامامه ما هی، ما المیز بین النبوه و الامامه» خیلی این سؤالها ابتدایی است در اینکه وجود مبارک حضرت امیر از عرش تا فرش همه چیز را بلد است «مما لا ریب فیه» است در اینکه انسان کامل مظهر اسم اعظم است طبق آن بیان نورانی که از حضرت امام سجاد خواندیم که فرمود: «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُتَقَادَةٌ لَنَا» (۱) این هم «مما لا ریب فیه» است در اینکه غیر از اهل بیت احدی نه گفته نه می تواند بگوید «سلونی قبل أن تفقدونی» (۲) این «مما لا ریب فیه» است در اینکه اینها در مقامی که نور واحدند کثرتی ندارند تا یکی افضل از دیگری باشد این هم مما لا ریب فیه است، اما در عالم ناسوت در عالم طبیعت که کثرت شدند یک نور شده چهارده تا مثل اینکه قرآن و عترت یک نور شده دو تا در این محدوده در عالم طبیعت یکی می شود ثقل اکبر یکی می شود ثقل اصغر آنجا که هستند نور واحدند، اینجا که هستند چون نور واحد اگر شده چهارده تا بالأخره یکی پیشرو است یکی وسطی است یکی آخر است تمام علوم در قرآن کریم است برابر آنچه در اول سوره مبارکه «زخرف» آمده که فرمود: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ □ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ) (۳) فرمود این کتابی که شما می بینید این را من نازل کردم اما نه آن طوری که باران را نازل کردم انداخته باشم آن طوری که جبل متین را نازل می کنم آویختم نه انداختم این قرآن یک طرفش عربی مبین است یک طرفش علی حکیم است این جبل متین را بگیرید و بیایید بالا- (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ □ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ) اهل بیت از عربی مبین تا علی حکیم، از علی حکیم تا عربی مبین همه را بلدند این هم «مما لا ریب فیه» است اما این قرآن بر علی بن ابی طالب نازل شد یا بر پیغمبر آیا بر هر دو نازل شد یا اول بر پیغمبر اینها جزء الفبای آیه محکمه است و خود حضرت امیر فرمود: «أَفْضَى إِلَيَّ مِنْ عِلْمِهِ بِمَا لَمْ يَفْضُ بِهِ إِلَى أَحَدٍ» (۴) فرمود آن علمومی که پیغمبر دارد آن مقداری که به من داد به احدی نداد همه علوم در قرآن است این قرآن در دفعه اول آمد در قلب مقدس پیغمبر (بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ) (۵) از آنجا به سیزده تن دیگر رسید.

ص: ۴۹۵

۱- (۲۷). الصحيفه السجادية، دعای ۱.

۲- (۲۸). نهج البلاغه، خطبه □ ۱۸۹.

۳- (۲۹). سوره □ زخرف، آیات ۳ و ۴.

۴- (۳۰). غررالحکم و درر الکلم، ص ۱۲۰.

۵- (۳۱). سوره □ اسراء، آیه □ ۱۰۵.

لذا هم در حدیث منزلت با اینکه هارون و موسی (سلام الله علیهما) خیلی فرق دارند وجود مبارک رسول به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود هارون با موسی با هم فرق دارند یک، نبوت هم من استثنا می کنم دو، «أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا- نبی بعدی» (۱) در آن بحثهای قبل داشتیم که علوم غیبی، ملا-حم، عرش، فرش، حقیقت کزوین، حقیقت ملائکه، حقیقت قضا، حقیقت قدر، حقیقت لوح محفوظ، حقیقت لوح محو و اثبات همه را می بیند اما شریعت که رسالت همراهش است حکم شریعت در آن هست اول بر قلب مطهر پیغمبر نازل می شود بعد به این سیزده نفر می رسد آیا اینها قبل از پیغمبر وحی را می گیرند نه، با پیغمبر با هم وحی می گیرند که می شوند نبی نه، در رتبه □ ثانی و ثالثه می گیرند آری، پس اگر ما ادله □ فراوان داشتیم چه اینکه داریم علوم اولین و آخرین را اینها بلدند این «مما لا ریب فیه» است آنجا که نور واحدند کثرت نیست تا ما بگوییم چه کسی جلو است چه کسی دنبال اینجا که کثرت هست یکی جلو است یکی دنبال حتی برخیها در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک حضرت امیر از سایر ائمه مثلاً افضل است (۲) بنابراین ما روایات متواتر داریم که جمیع عالم امکان را اینها بلدند و روایات هم داریم که آنجا نور واحدند (۳) در نور واحد کثرت نیست تا کسی سؤال بکند که چه کسی جلو است چه کسی دنبال، اما در اینجا که کثرت هست اگر قرآن ثقل اکبر بود منافات ندارد و اگر عترت طاهرین ثقل اصغر بودند منافات ندارد و اگر وجود مبارک پیامبر اول بود منافات ندارد، وجود مبارک حضرت امیر دوم بود منافات ندارد آنجا که نور واحدند سالبه به انتفاء موضوع است در اینجا همه □ علوم در قرآن است و قرآن بر قلب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد از این قلب ریزش کرده به سیزده نفر دیگر، بنابراین اگر مسئله □ آیه محکمه همان طوری که قاعده □ «لا تعاد» را ما روزها مرتب بحث می کنیم الآن در حوزه روزی پنج شش هزار نفر یا دربار □ عبادت بحث می کنند یا دربار □ معاد بحث می کنند یک پانصد ششصد نفری هم دربار □ آیه محکمه بحث بکنند دیگر این بحثها این قدر خام نیست این قدر الفبایی نیست بالأخره.

ص: ۴۹۶

۱- (۳۲) . الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

۲- (۳۳) . الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳- (۳۴) . بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

خب، فرمود: (مَنْ رَبُّكُمْ يَا) گفتند: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) بر اساس این قسمت در بحثهای پایانی دیروز رسیدیم که ما علم غیر اسلامی نداریم منتها اینها آمدند یک عده (جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ)، (۱) یک عده «جعلوا الإسلام عِضِينَ» یک عده آمدند گفتند _ معاذ الله _ «حسبنا كتاب الله» (۲)، اسلام را در قرآن خلاصه کردند آن حقیقتی که همتای قرآن است آن را جدا کردند گفتند «حسبنا كتاب الله»، عده ای _ معاذ الله _ آمدند گفتند قرآن تحریف شده از حجیت افتاده «حسبنا العتره»، اینها «جعلوا الإسلام عِضِينَ» عده ای آمدند گفتند «حسبنا القرآن و العتره» عقل را گذاشتند کنار خب اگر عقل نباشد اصل خدا را عقل ثابت کرده، ضرورت وحی و نبوت را عقل ثابت کرده چگونه شما می توانید از این قرآن با اینکه خود قرآن فرمود ما با عقل کار داریم در همین بخش پایانی سوره مبارکه «طه» که در پیش هست این بخش پایانی فرمود ما اگر مردم را قبل از فرستادن حجّت عذاب بکنیم اینها اعتراض می کنند می گویند که چرا شما برای ما پیامبر نفرستادی و ما این کار را کردیم که اینها هیچ اعتراضی نتوانند بکنند (وَقَالُوا لَوْلَا يَا تِينَا يَا يَهُ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى □ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ) ما اگر قبل از اتمام حجّت قبل از فرستادن انبیا کسی را عذاب بکنیم (لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ) به من اعتراض می کنند خب با چه چیزی اعتراض می کنند با عقل، خدا می گوید که این عقل نفهمد یا این عقل حجیت ندارد می فرماید نه، حق فهمیدن دارند این عقل هم حجّت است من هم کار خلاف عقل نمی کنم اگر بدون فرستادن حجّت اینها را عذاب بکنم اینها اعتراض می کنند (لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى) (۳) مشابه این همان است که در سوره مبارکه «اسراء» گذشت و در کتابهای اصولی به عنوان برائت نقلی از آن یاد شده و کمک می گیرند که (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) در سوره مبارکه «اسراء» این آیه بود که (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) البته عندالتحقیق این دلیل بر برائت نقلی نیست دلیل برائت نقلی چیزهای دیگر است ولی خب خیلی از اصولیین به آن استدلال کردند (۴) آیه □ پانزده از سوره مبارکه «اسراء» (مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) تا پیامبر نفرستادیم کسی را عذاب نمی کنیم این در بحث ما نافع است ولی در بحث اصول که خواستند برائت از آن در بیاورند نافع نیست فرمود ما اگر بخواهیم ملتی را با سیل، صاعقه، زلزله عذاب بکنیم حتماً پیامبر می فرستیم.

ص: ۴۹۷

۱- (۳۵) . سوره □ حجر، آیه □ ۹۱.

۲- (۳۶) . مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳- (۳۷) . سوره □ طه، آیات ۱۳۳ و ۱۳۴.

۴- (۳۸) . ر.ک: أنوار الهدایه، ج ۲، ص ۲۱.

خب، پس بعضیها آمدند گفتند «حسبنا کتاب الله» اسلام را از این جهت مُثله کردند، بعضیها آمدند _ معاذ الله _ گفتند «حسبنا الروایه» اسلام را از این جهت مُثله کردند، بعضیها عقل را گذاشتند کنار گفتند مگر ما زمین شناسی اسلامی داریم خب شما عقل را گذاشتید کنار عقل دارد آیات الهی را می فهمد، عقل دارد خلقت خدا را می فهمد چطور شما می گوید ما مگر زمین شناسی اسلامی داریم شما خلقت را کردید طبیعت و این عقل حجت خداست این چراغ است از زیردریایی شناسی تا سفینه □ مریخ پیمانشناسی در این دو نبش هر چه را عقل فهمید حجت شرعی است هیچ کسی نمی تواند بگوید من زیردریایی را خودم ساختم در نحوه □ بهره برداری از او آزادم خیر، خدا به تو یاد داد چطور بساز و این عقل حجت الله است مگر می توانی کاری بر خلاف عقل بکنی اگر دست به یک شاسی زدی می دانی کجا خطر دارد یا کجا ضرر دارد جهنم در پی این است مبادا بگویی من خودم زیردریایی ساختم اگر سفینه □ مریخ پیمایم ساختی آنجا هم که بروی این رساله □ عملیه را باید عمل بکنی برای اینکه این عقل حجت خداست تو با حجت خدا سفینه ای ساختی (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ).

(۱)

چراغ بودن عقل و صراط بودن دین

پس انسان با چراغ دارد زندگی می کند چراغ، چراغ است صراط، صراط مگر عقل صراط آفرین است مگر فهم بشر راه ساز است معمار است مهندس است، عقل بشر یک چراغ خوبی است از چراغ کاری ساخته نیست جز فهمیدن راه را دیگری ساخت چراغ را هم دیگری روشن کرد تو باید ببینی و بروی فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) راه هر چیز را او ساخت هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه □ کلیه ما حکم عقلی نداریم حکم یعنی قانون، عقل قانون گذار نیست قانون شناس است چه چیزی هست چه چیزی نیست، چه چیزی خطر دارد چه چیزی ضرر دارد همین. شما اگر آفتاب را به زمین بیاوری از آفتاب سؤال بکنید چه می گویی می گوید هیچ چیز، من هیچ حرفی برای گفتن ندارم من فقط راه و چاه را به شما نشان می دهم آفتاب نه چاه ساخت نه راه فقط می گوید کجا چاه است کجا راه است عقل یک آفتاب خوبی است ما بین صراط که دین است و سراج که عقل است باید کاملاً فرق بگذاریم مبادا کسی بگوید این قانون، قانون عقلی است مستقلات عقلی، مستقلات عقلی در این فهمیدن مستقل است نه در قرار دادن ما اگر بخواهیم این بزرگراه را تشخیص بدیم بله به خوبی این بزرگراه را تشخیص می دهیم اگر کسی وارد این بزرگراه بشود مستقیماً به مقصد می رسد اما حالا کجا تابلو نصب شده کجا تابلو نصب نشده در بعضی از جاها انسان احتیاج به راهنمایی دارد خب از چشم چه چیزی ساخته است دیدن، راه را چه کسی ساخت معمار، مبادا کسی خیال کند اگر گفته شود مستقلات عقلی یعنی عقل اینها را وضع کرده خیر، عقل اینها را فهمیده اگر از عقل سؤال بکنی العدل حسن، الظلم قبیح یعنی چه، یعنی هر چیزی را سر جایش قرار دادن خوب است باز توضیح بخواهید یعنی چه می گوید خدا هر چیزی را آفرید یک، هر چیزی را در جای خاص خود قرار داد دو، نظم در این است که هر چیزی سر جایش باشد سه، این می شود عدل از عقل بما آنه عقل به نحو سالبه □ کلیه هیچ قانونی در جهان نیست چون قانون شناس غیر از قانون گذار (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) (۲) اینها همه را عقل می گوید دیگر در بحثهای آیه محکمه اینها را عقل می گوید عقل مرز خودش را مشخص می کند که من چراغم شما توقع نداشته باشید که چراغ برای شما راه بسازد راه را دیگری می سازد قهراً عقل نه مفتاح الشریعه است که برای ما شریعت را ثابت بکند مثل کلید دم در آنجا باشد

دیگر داخل نیاید ما به همین ظواهر عمل بکنیم نه _ معاذ الله _ میزان الشریعه است که احکام شریعت را با عقل بسنجیم مگر شما راه و اتوبان و معماری راه را با چراغ می سنجدید یا با فنّ مهندسی می سنجدید کجا باید پُل بزنید، کجا باید تند باشد، کجا باید مورّب باشد، کجا باید وسیع باشد اینها را از چراغ سؤال می کنید یا از مهندسی سؤال می کنید عقل که مهندس نیست معمار نیست کارفرما نیست کارگر نیست عقل یک چراغ خوبی است صراط را باید آن مهندسین شان که (إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) (۳) باید بیان کنند.

ص: ۴۹۸

۱- (۳۹) . سوره زخرف, آیه ۸۴.

۲- (۴۰) . سوره انعام, آیه ۵۷.

۳- (۴۱) . سوره قمر, آیه ۴۹.

پس عقل نه مفتاح الشریعه است که تفریطیون بر آن اند که کلید شریعت باشد در شریعت را باز کند به ما بگوید وارد شریعت بشوید بی عقل خودش دم در باشد نه میزان الشریعه است که بگوید همه چیز را با من بسنجید آخر تو چه کاره ای تو هیچ چیز نمی دانی تو فقط چراغی بلکه مصباح الشریعه است وقتی آدم وارد گنجینه شد با چراغ وارد گنجینه می شود این چراغ خوب نشان می دهد این محکم است آن متشابه است این متشابه را باید به آن محکم برگرداند این ناسخ است آن منسوخ است این عام است آن خاص است اینها را این چراغ می گوید، می گوید این کوچک است آن بزرگ است این وسیع است این ضیق است یعنی این عام است آن خاص است این مقید است آن مطلق است اینها را عمل بکنند پس عقل مصباح الشریعه است نه مفتاح الشریعه و نه میزان الشریعه، عقل سراج الشریعه است نه صراط الشریعه صراط را فقط ذات اقدس الهی بیان می کند و نبوت را پیامبر می گیرد ولایت البته مشترک است از این کوثریاب این رحمت وسیع الهی وارد بر سرزمین قلب مطهر پیغمبر می شود از آنجا به سیزده نفر می رسد از آن سیزده نفر به جهانیان می رسد.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۴۷ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۵

Your browser does not support the audio tag

(فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوْحِيَٰ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۴۸) قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (۵۰) قَالَ فَمَآ بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (۵۱) قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْمَرْصَ مَهْدًا وَسَيِّدًا لَّكُم فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ (۵۳) كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵)

ص: ۴۹۹

علت تکرار کلمه «خوف» در آیات محل بحث

وجود مبارک موسای کلیم و هارون (سلام الله علیهما) بعد از دریافت مأموریت به دربار فرعون رفتند کلمه «خوف» دوبار تکرار شد که آن مورد اول جای خاص خود را داشت مورد دوم هم جای خاص خودش را، اما موارد دیگر معنایش این نیست که وجود مبارک موسی چندین بار ترسید و خداوند چندین بار او را دلداری داد آرام کرد. تکرار گاهی به مناسبت قبل و بعد است نظیر جریان به دریا انداختن این جریان به دریا انداختن هم مکرر در قرآن آمده اما معنایش این نیست که چند بار این را در صندوقچه انداخت چند بار گذاشت در دریا که، اگر کلمه «خوف» (۱) یا (نَخَافُ) (۲) در چندجا تکرار شد معنایش این نیست که پشت سر هم موسای کلیم عرض کرد ما می ترسیم ترسِ بارِ اولش جا داشت ترسِ بارِ دوم مربوط به خود فرعون بود جا داشت بقیه تکرار همین مطلب واحد است به مناسبت قبل و بعد نظیر جریان اژدها شدن عصا، نظیر ید بیضا اینها که مکرر

هست معنایش این نیست که چندتا عصا بود چندتا اژدها شد که، این یک.

معیت خداوند با حضرت موسی و هارون (علیهما السلام)

مطلب دیگر آنکه وقتی وجود مبارک موسای کلیم خواست برود خدای سبحان فرمود: (أَذْهَبْتُ) (۳)، (أَذْهَبَا) (۴) و مانند آن، برای تحصیل آرامش فرمود آنجایی که شما بخواهی بروی من هم آنجا حضور دارم (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) (۵) نه تنها (إِنِّي مَعَكُمْ) (۶) بلکه (إِنَّا مَعَكُمْ) وقتی (إِنَّا مَعَكُمْ) شد پس من آنجا هم هستم وقتی آنجا هستم فرمود بیاید نه بروید لذا (أَذْهَبَا) شده (فَأْتِيَاهُ) یعنی من آنجا هستم بیاید آنجا بعد وقتی که آمدید اصول دین را مطرح کنید یک، بخشی از معجزات را که مربوط به رسالت است بازگو کنید دو، و مهم ترین خواسته خدا شما که آزادی مردم و امنیت مردم است در میان بگذارید سه، بقیه مطالب هم به تدریج بیان می کنید چهار، وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) آمدند این چند وظیفه را انجام دادند اصول دین را به خوبی تبیین کردند، ربوبیت خدا را ذکر کردند، معاد را ذکر کردند، تشریح و انذاری که مربوط به معاد است ذکر کردند، رسالت خود را ذکر کردند، معجزه خدا را ذکر کردند آنها که مربوط به اصول دین بود ذکر کردند بعد آن دو دستور رسمی خدای سبحان که برقراری آزادی مردم و امنیت مردم هم باشد آن را هم ذکر کردند. فرمود: (فَأْتِيَاهُ) بیاید آنجا چون آنجا من حضور دارم (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) این ناظر به آن است که من آنجا الآن حضور دارم بیاید آنجا (فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ) ربوبیت خدا را تثبیت بکنید یک، رسالت خودتان را در سایه ربوبیت الهی تثبیت بکنید دو، خواسته خدا خودتان را هم بگویید که تأمین آزادی و امنیت مردم است سه، (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) اینها را آزاد بکن (وَلَا تُعَذِّبْهُمْ) رنج هم ندهید امنیت اینها را تأمین بکنید و ما که از طرف پروردگار تو آمدیم با معجزه آمدیم (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) جریان تشریح و انذار را هم در کنارش ذکر فرمود که (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) و (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا) که (أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنِ كَذَّبَ وَتَوَلَّى) که بحثش قبلاً گذشت آن یکی ناظر به تشریح این یکی ناظر به انذار.

ص: ۵۰۰

۱- (۱). سوره شعراء، آیات ۱۲ و ۱۴؛ سوره قصص، آیه ۳۳.

۲- (۲). سوره طه، آیه ۴۵.

۳- (۳). سوره طه، آیه ۴۲.

۴- (۴). سوره طه، آیه ۴۳.

۵- (۵). سوره شعراء، آیه ۱۵.

۶- (۶). سوره طه، آیه ۴۶.

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر، قول لَئِن مَعْنَايَش اِين نِيَسْت كِه شَمَا كَم بِيَاوَرِيَد كِه يَعْنِي اِين رَا بِه شَدَّت نَكُوِيَد مَسْئَلَه □ (حُدُوُه فَعْلُوُه □ ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُوُه) (۱) اِين بَرَاي آخِرَهَاي اَمْر اَسْت وَگَرَنَه اَصْل مَطْلَب رَا بَايَد بَكُوِيَد دِيْگَر كِه هَر كَسِي دَر بَرَابَر كَارَش مَسْئُول اَسْت دِيْگَر هَر اِنْسَانِي تَبَهَكَار بَاشَد رَنَج مِي بِيْنَد، پَرهِيْز گَار بَاشَد لَذَّت مِي بِيْنَد گَنَج مِي بَرَد اِين رَا بَايَد بَكُوِيَد دِيْگَر.

پرسش:...

پاسخ: نه، اِينهَا رَا بَدَهْنَد بِه مَا چُون اِينهَا بِه بَنْد كَشِيْدَه بُوَد چُون هَنُوْز جَرِيَان رَفْتَن اَز مَصْر مَطْرَح نَبُوَد اِين نَمِي خَوَاسْت اَز مَصْر بَرُوَد.

شَبَاهَت مَعْنَاي (أَرْسِلْ مَعَنَا) بَا (أَدُّوْا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ)

بَعْد اَز اِينَكِه جَرِيَان مَبَارَزَه □ رَسْمِي شَرُوْع شَد وَ جَرِيَان اَن مَنَازِرَه وَ مَسَابِقَه شَرُوْع شَد وَ وُجُوْد مَبَارَك مَوْسَاي كَلِيْم دَر اَن صَحْنَه □ مَسَابِقَه بَرْنَدَه شَد وَ اَن سَيِّحْرَه، كَارَشَنَاسَان سَيِّحْرَه وَ مَاهَرْتَرِيْن سَاْحِرَان اِيْمَان آوَرْدَنَد اَز اَن بِه بَعْد دَر بَارِيَان هَرَا سَنَآك شَدَنَد كَفْتَنَد مَمْكَن اَسْت كِه بَعْد شُوْرشِي پِيْدَا بَشُوْد وَ وَقْتِي كَارَشَنَاسَان سَيِّحْرَه بِه اَنهَا اِيْمَان آوَرْدَنَد وَ دَر صَحْنَه □ مَنَازِرَه هَم مَعْلُوْم شَد كِه اَنهَا پِيْرُوْز شَدَنَد مَمْكَن اَسْت كِه كَشُوْر رَا آشُوْب بَكَشَنَد كِه وُجُوْد مَبَارَك مَوْسَاي كَلِيْم مَأْمُوْر شَد بَنِي اِسْرَائِيْل رَا اَز مَصْر بِيْرُوْن بِيْرَد لَذَا اِين (أَرْسِلْ مَعَنَا) (۲) بَا (أَدُّوْا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) (۳) كِه قَبْلًا اَن آيَات خَوَآنْدَه شَد هَمَاهَنَكَنگ اَسْت يَعْنِي مَرْدَم رَا بِه مَا بَدَهِيْد مَرْدَم اَمَآنَت خَدَا هَسْتَنَد يَك، پِيَا مَبْرَان اَمِيْن اَللّهُ اَنْد دُو، اَمَآنَت خَدَا رَا بَايَد بِه اَمِيْن اَللّهُ سَبْرَد سَه.

ص: ۵۰۱

۱- (۷) . سوره □ حاقه، آيات ۳۰ و ۳۱.

۲- (۸) . سوره □ شعراء، آيه □ ۱۷.

۳- (۹) . سوره □ دخان، آيه □ ۱۸.

پاسخ: بله بفرست، بله درست است بده به ما نه اینکه ما می خواهیم برویم جایی، بفرست نزد ما معنای ارسال هم همین است ولی قصد خروج از مصر اول نبود کجا بروند جایی نداشتند اینها از مصر بخواهند عبور بکنند آن روز که جریان معجزه و خشک شدن دریا و اینها که روشن نبود تا از مصر بیایند بیرون که بعدها سخن از خروج از مصر مطرح شد اول این (أَرْسِلَ) (۱) همان معنای (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) که سوره مبارکه «دخان» بود مطرح می شد مردم امانت خدا هستند تو این امانت را به ما تأدیه کن (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) خب، پس اصول دین را بیان فرمود تبشیر و انذار را بیان کردند خواسته «رسمی شان که برقراری آزادی و امنیت مردم بود آنها را هم ذکر کردند.

پاسخ موسای کلیم (علیه السلام) به سؤال فرعون درباره ربِّ

در این اثنا وقتی وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (إِنَّا رَسُولًا رَبِّكَ) او خیال می کرد که ربِّ این سرزمین مثل خود فرعون یکی از طاغوتیان و یکی از سلاطین اند لذا با «مَنْ» سؤال کرده (فَمَنْ رَبُّكُمْ) وقتی وجود مبارک موسای کلیم اوصاف الهی را ذکر کرده، اسمای الهی را ذکر کرده در بخشهای دیگر همین فرعون با (مَا) سؤال کرده نه با «مَنْ» گفت (مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) (۲) شمایی که می گویند او ربِّ جهان است ربِّ العالمین چه کسی است اول خیال می کرد که رب یک شخص دیگری است یک سلطان دیگری است مانند خود او، لذا سؤال کردند (فَمَنْ رَبُّكُمْ) وجود مبارک موسای کلیم این توحید را خوب تبیین کرده قبلاً فرمود من از طرف پروردگار آمدم و پروردگار ما هم دوتا پیام دارد یکی تبشیر یکی انذار، درباره ربِّ او سؤال کرده (فَمَنْ رَبُّكُمْ) فرمود: (رَبُّنَا) نه، (رَبُّنَا) من، هارون، تو و دیگران نه اینکه (رَبُّنَا) متکلم مع الغیر باشد فقط برای دو نفر باشد ربِّ ما همان ربِّ العالمین است ربِّ من و ربِّ هارون و ربِّ تو و ربِّ همه کسی است که این کارها را کرده این سه ساختار نظام فاعلی و داخلی و غایی به عهده «اوست سلسله «علل به او ختم می شود او می شود خالق کل، نظم داخلی اشیاء هم با اراده «او تنظیم می شود که (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) رهبری اشیاء به اهداف و غایاتشان هم در اختیار اوست (ثُمَّ هَدَى) نظیر آنچه در سوره «أ» «علی» آمده (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (۳) همین است (خَلَقَ) ناظر به «کان» تامه است که اصل هستی را خدا داد، تسویه و مستوی الخلقه خلق کردن هر چیزی را هم که «کان» ناقصه است که حُسن خلقت است خدا داد، رهبری به اهداف را هم خدا به عهده گرفته (خَلَقَ فَسَوَّى) «کان» تامه و ناقصه، (قَدَّرَ فَهَدَى) درباره «نظام غایی، چیزی در عالم بوچ و بی هدف و لغو و لهو و امثال ذلک نیست.

۱- (۱۰). سوره «شعراء»، آیه «۱۷».

۲- (۱۱). سوره «شعراء»، آیه «۲۳».

۳- (۱۲). سوره «اعلی»، آیات ۲ و ۳.

خب، آنچه را که در سوره مبارکه ﴿اعلیٰ﴾ «کان» تاّمه و «کان» ناقصه و هدف مندی اشیاء بود ذکر کرده در اینجا در یک آیه که جزء غرر آیات است فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) دو، یعنی (أَعْطَى) سلسله علل به او منتهی می شود و نظم داخلی اشیاء را هم او به عهده گرفته (ثُمَّ هَدَى) به اهدافشان، گاهی در دو آیه این مطلب ذکر می شود مثلاً در سوره مبارکه ﴿انعام﴾ آیه ۱۰۲ این است (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) این مضمون در آیه دیگر هم هست که (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۱) ناظر به «کان» تاّمه است «كُلِّ مَا صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ هُوَ مَخْلُوقُ اللَّهِ» معدوم شیء نیست ولی تصوّر معدوم چون یک امر ذهنی است در ذهن چون تصوّر است این کلمه مستعمل است مُهْمَل نیست آن مفهوم شیء است ولی چیزی در خارج به عنوان معدوم داشته باشیم نداریم خب هر چه که مصداق شیء است مخلوق ذات اقدس الهی است (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) (۲) که ناظر به تدبیر است اوّلی ناظر به آفریدگاری اوست دوّمی ناظر به پروردگاری اوست. در سوره مبارکه ﴿سجده﴾ هم فرمود خدای سبحان هر چه را آفرید زیبا آفرید آیه هفت سوره مبارکه ﴿سجده﴾ این بود (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) هر چیزی را که آفرید زیبا آفرید زیبایی هر چیزی در این است که به جهاز داخلی اش مجهّز باشد دیگر یعنی دستگاه جزمش، دستگاه دفعش، دستگاه رشدش، دستگاه تولیدش، دستگاه تنمیه اش همه اش مجهّز باشد کمبود نداشته باشد دیگر هر چه را یک درخت باید داشته باشد دارد، هر چه را آن خاکی که باید «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» (۳) دارد این طور نیست این خاکی که باید در کوههای افغان بشود لعل در آن کوههای بدخشان چیزی کم داشته باشد نه خیر کم ندارد، اگر می خواهد لعل بشود همه چیز را دارد اگر عقیق یمن بخواهد عقیق بشود هر چه که لازم دارد این عقیق شدن دارد این طور نیست که آنجا آماده عقیق شدن هست ولی خدا به او نداده این طور نیست (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) که این می شود «کان» ناقصه آن. محلّ بحث جامع هر دو نکته است وقتی اصل هستی را او عطا می کند می شود مبدأ کل، نظام داخلی را مجهّز می کند می شود (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) رهبری به اهداف هم با (ثُمَّ هَدَى) تأمین می شود.

ص: ۵۰۳

۱- (۱۳). سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۲- (۱۴). سوره انعام، آیه ۱۰۲.

۳- (۱۵). دیوان سنایی، قصیده ۱۳۴.

پاسخ: چرا بر خلاف لفظ بگوئیم این عبارت جناب زمخشری (۱) آن روز نقل شد و ابطال شد چرا ما بگوئیم «أَعْطَى خَلِيقَتَهُ كُلَّ شَيْءٍ» خیر، (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) اگر یک وقت ضرورتی ایجاب کرد ما می گوئیم آنچه اول ذکر شده است مفعول دوم است، آنچه دوم ذکر شده است مفعول اول است ولی وقتی علم و عقل و استدلال می گوید همین طور است دست به آن نزن (كُلَّ شَيْءٍ) مفعول اول، (خَلَقَهُ) مفعول دوم خب چرا حرف زمخشری (۲) را بزینم خب.

پاسخ حضرت موسی (علیه السلام) به پرسش فرعون درباره معاد

فرمود: (رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) تا اینجا که رسید دوتا سؤال کرد یک سؤال فرعون این بود که (فَمَنْ رَبُّكُمْ) چون وجود مبارک موسای کلیم هم جریان ربوبیت را مطرح کرد، هم جریان تبشیر و انذار را مطرح کرد که زمینه معاد است هم مسئله معاد را ذکر کرد برای اینکه (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى) خب، چون جریان ربوبیت را مطرح کرد که گفت (أَنَا رَسُولٌ رَبِّكَ) و جریان معاد را مطرح کرد فرعون دوتا سؤال کرد یکی درباره رب، یکی درباره معاد. درباره رب گفت (فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).

(قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى) خب شما دو مطلب را گفتید یکی اینکه پروردگار شما را فرستاده پروردگارتان چه کسی است، دوم اینکه گفتید (أَوْحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى) خب آنها که رفتند چطور، چرا برنگشتند، صالح و طالح هر دو مُردند پس کجاست تبشیر و کجاست انذارتان، پس این مطالبی که وجود مبارک موسای کلیم فرمود در برابرش سؤالهایی شده وقتی موسای کلیم فرمود: (إِنَّا رَسُولٌ رَبِّكَ) سؤال کردند (فَمَنْ رَبُّكُمْ) حضرت جواب داد، وقتی فرمودند: (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى) سؤال کردند (فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى) آن سؤال اول درباره مبداء، این سؤال دوم درباره معاد. فرمود: (قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي) همه اینها محفوظ اند در کتاب تکوین محفوظ اند، در لوح محو و اثبات محفوظ اند هنوز به آنها نرسیدیم تا برای شما شرح بدهیم همه اینها حسابشان، کتابشان، سیئاتشان، حسناتشان همه اش محفوظ است ذات اقدس الهی یک صفت ثبوتی دارد و آن این است که به همه چیز عالم است صفت ثبوتی دیگر آن است که همه چیز را حفظ می کند هم (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۳) است و هم (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ) (۴) دوتا صفت سلبی دارد که هیچ چیزی را گم نکرده و هیچ چیزی را هم فراموش نمی کند (فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي) «لأنه بكل شيء عليم» (وَلَا يَنْسِي) چون (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) (۵) و (كُلُّ شَيْءٍ حَفِيظٌ) چون حفيظ مطلق است (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا)، چون عليم محض است (لَا يَضِلُّ رَبِّي) چون آن دو صفت ثبوتی به نحو اطلاق ثابت است این دو صفت نقص هم به نحو اطلاق از او مسلوب است (لَا يَضِلُّ رَبِّي) بالقول المطلق (وَلَا يَنْسِي) رَبِّي بالقول المطلق.

۱- (۱۶). الكشاف، ج ۳، ص ۶۷.

۲- (۱۷). الكشاف، ج ۳، ص ۶۷.

۳- (۱۸). سوره بقره، آیه ۲۹.

۴- (۱۹). سوره هود، آیه ۵۷.

۵- (۲۰). سوره مریم، آیه ۶۴.

خب، ذات مقدس موسای کلیم (سلام الله علیه) داشتند در مسائل توحید سخن می گفتند این در اثنای تحلیل حضرت و کلام حضرت یک دوتا سؤال کرده وجود مبارک موسای کلیم فوراً به این دوتا سؤالش جواب داده بعد شروع کرده به ادامه □ بحث وقتی ادامه □ بحث را شما ملاحظه می کنید مثل آن است این چنین فرموده باشد (إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ) یک، خواسته □ ما هم این است (فَأَرْسَلْنَا مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعْبُدُهُمْ) دو، که درباره □ آزادی و امنیت مردم است (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ) ما با معجزه آمدیم (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) این تبشیر، (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى) این انذار، هنوز فرمایشات وجود مبارک موسای کلیم تمام نشده دوتا سؤال فوراً فرعون کرد حضرت این دوتا سؤال را جواب داد حقیقت این بود که صبر نکنند تا پایان. آن وقت جوابی که وجود مبارک موسای کلیم داد آن تمام شد فرمود: (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ) (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ) دنباله □ همان (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) که مهم ترین مسئله، مسئله □ توحید است شما درباره □ توحید سؤال کردید گفتید که (فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) ما متنی را اول گفتیم بعد داریم شرح می دهیم متنی که گفته شد این است که (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) شرح آن متن این است که (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى □ كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ) شما هنوز آن حرفها تمام نشده دو مطلب را سؤال کردی یکی درباره □ توحید یکی درباره □ معاد ما یک جواب اجمالی دادیم یک جواب تفصیلی هم داریم می دهیم، جواب اجمالی ما درباره □ توحید و مبدأ این است که (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) جواب اجمالی درباره □ معاد هم این است که (فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى)

اما این دو جواب اجمالی که به صورت متن بیان شده شرح تفصیلی اش این است اینکه گفتیم (الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) از جریان ازل و ابد که فعلاً تو خبر نداری ما باز گو کنیم از آسمان و عرش و لوح و قلم و قضا و اینها که با خبر نیستی طرح بکنیم تو فقط زمین و اهل زمین و دریاها و صحراها و نباتات و جمادات و حیوانات و اینها را می شناسی ما درباره ربوبیت خدا نسبت به اینها الآن شرح می دهیم می گوئیم (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا) یعنی زمین را آفرید یک، زمین را هم آماده کرد دو، شما می خواهی خانه بسازی مسکن تهیه کنی زمین ذلول و نرم است هر کاری بخواهی بکنی آماده است بخوای کشاورزی کنی زمین ذلول است، بخوای باغداری کنی زمین ذلول است که ارض را ذلول قرار داد (۱)، مهد قرار داد، مهاده قرار داد (۲)، آماده قرار داد، گهواره قرارداد برای شما این کار را کرد. گفتیم «کان» تا مه داد زمین آفرید، «کان» ناقصه با نظم و ساختار درونی خلق کرد مهد قرار داد، مهاده قرار داد مادامی که کودکی در گهواره بودید برای شما گهواره است وقتی هم از این گهواره نجات پیدا کردید جای دیگر می روید بالأخره این زمین را آماده کرد برای شما (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا) راههای زمینی و زیرزمینی را هم مشخص کرده کجا راه است، کجا کوه است، کجا درّه است برای روی زمین، زیر زمین را هم در آیات دیگر فرمود این بارانهایی که می آید تمام راههای ورود ممنوع، خروج ممنوع، کجا ترافیک می شود، کجا دوراهه است، کجا رفت و برگشت دارد (فَسَيَلَكُمُ يَنَابِعُ فِي الْأَرْضِ) (۳) تمام این راهها را ما در زیر زمین به این آبها نشان دادیم این طور نیست که آنجا یک بخورد بی جایی بشود آبی بیخود از جایی سر در بیاورد این آب کجا باید سر در بیاورد، کجا باید قنات بشود، کجا باید چشمه بشود، کجا باید چاه بشود، کجا باید به دریا بریزد همه را ما رهبری کردیم و اعلام خطر هم کرده که در آن بخش روزهای قبل هم اشاره شد که فرمود اگر خدای سبحان مثلاً _ معاذ الله _ بخواهد مقداری سطح آب را ببرد پایین کل این سرزمینها می شود کویر لم یزرع همه تان از بین می روید (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مِائُواكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) (۴) اگر چند هزار متر این آبها برود پایین تر خب وسیله استخراج نیست حتی امروز هم وسیله استخراج نیست کل سرزمین می شود لم یزرع این نفت و گاز هم همین طور است اگر خدای سبحان بخواهد به ملتی صلاح و فلاح دنیایی عطا بکند این را قدری بالاتر می آورد که فرمود در دسترس شما قرار بگیرد. خب، فرمود: (جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَيَلَكُمُ فِيهَا) یعنی فی الأرض (سُبُلًا) راههای گوناگون (وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) ما به وسیله باران نیازهای شما را تأمین می کردیم، دریاها را هم ما تأمین می کردیم، صحراها را هم ما تأمین می کردیم وقتی که فضا و هوا در حد خاصی سرد شد تبدیل به آب می شود ما از همان جا برایتان باران می فرستیم.

۱- (۲۱). ر. ک: سوره ملک، آیه ۱۵.

۲- (۲۲). ر. ک: سوره نبأ، آیه ۶.

۳- (۲۳). سوره زمر، آیه ۲۱.

۴- (۲۴). سوره ملک، آیه ۳۰.

پاسخ: حالا- حرکت‌های گوناگونی دارد مَهْد یعنی آماده حالا- ذلول بودن نظیر گهواره متحرک بودن هست انواع و اقسام حرکات برای زمین هست، انواع و اقسام حرکات برای موجودات سپهری هست.

سر استعمال ضمائر مختلف برای اثبات ربوبیت عالم

خب، الآن راجع به کیفیت بهره برداری و آمادگی او برای بهره برداری آنهاست. فرمود: (وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) این تعبیرات گاهی به صورت متکلم وحده است گاهی به صورت فعل غایب است، گاهی التفات از غیاب است که خدای سبحان به موسای کلیم دستور می دهد موسای کلیم هم همین طور می گیرد (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى) ما اولاً- نکاحی در گیاهان انجام می دهیم که (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ) (۱) تلقیح می شوند چه اینکه ابرها هم همین طور است این گیاهان تلقیح می شوند، باردار می شوند و همسر یکدیگر می شوند و به ثمر می نشینند ما این کارها را کردیم اینها را همسر یکدیگر قرار دادیم به وسیله باد اینها را باردار کردیم و به وسیله باران اینها را رویش دادیم و به ثمر رساندیم.

پرسش:...

پاسخ: بله، او همه حرفها را دارد از طرف خدا می زند این التفات ذات اقدس الهی است من الغیبه إلى الخطاب و من المفرد الى الجمع و وجود مبارک موسای کلیم که اینها را عربی نگفت به صورت عبری گفت اما مطلبی را که خدای سبحان به موسای کلیم آموخت یک، تعبیری که موسای کلیم همان مطلب آموخته را به زبان عبری گفت دو، وقتی بخواهد به عربی مبین در بیاید به این صورت در می آید سه، که کجا متکلم وحده بود، کجا متکلم مع الغیر بود، کجا التفات از غیبت به خطاب بود، کجا التفات از خطاب به غیبت بود و مانند آن.

ص: ۵۰۷

خب، (فَأَخْرَجْنَا بِهٖ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى) از انواع و اقسام روئیدنیها آن گاه این تعبیر لطیف و ادبی که آن پیام غیبی را به همراه دارد حرف همه انبیا بود اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر ما (علیهم آلائه التحیه و الثناء) ندارد فرمود این چیزهایی که ما گفتیم اینها برکات مشترک انسان و دام است (كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ) آن که خبیر است می فهمد اینجا یک توهین ضمنی هم هست و آن که خبیر نیست باکش نیست خدای سبحان وقتی نعمتهای عظیم را این را وجود مبارک امام سجاد فرمود که یک وقت متن آن عبارت از بیان نورانی امام سجاد خوانده شد فرمود وقتی سخن از معرفت و علم و آگاهی است ذات اقدس الهی علما را نام می برد در کنار فرشته ها (۱) در سوره مبارکه «آل عمران» (وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ) (۲) اینجا صحبت از علما و ملائکه است که در صحابت ذات اقدس الهی اند اما آنجا که سخن از ثروت و خوردن و پوشیدن است آن خورنده ها را با دام یکجا ذکر می کند قدری خودتان بخورید قدری به دامهایتان بدهید او باید بفهمد که این آیه چه می خواهد بگوید (كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ) یعنی اینها مشترک بین شما و آنهاست خب این برای تأدیب کافی نیست اگر وجود مبارک امام سجاد این حرف را نگفته بود که خلیها نمی فهمیدند فرمودند علما را که خدا اسم می برد با ملائکه یکجا ذکر می کند در کنارش این در آن روایت نیست از آنجا می شود کشف کرد که وقتی سخن از نعمتهای دنیا و خوردن است خورنده ها را با دام یکجا ذکر می کند نه تنها در اینجا در بخشهای دیگر فرمود: (مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ) (۳) خب این آدم یک قدری باید خجالت بکشد دیگر خب چطوری آدم را دوتایی ذکر می کند قدری خودتان بخورید قدری به اسبهایتان بدهید (مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ) خب اگر دوتا صف باشد خب آدم بهتر است کنار ملائکه صف ببندد دیگر، اگر بنا شد آدم جا بگیرد صف ببندد چرا کنار ملائکه ننشیند، چرا کنار اینها بنشیند سخن از حلال و حرام نیست سخن از این است که انسان در چه هدفی دارد زندگی می کند (كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ) قدری خودتان بخورید قدری به دامهایتان بدهید

ص: ۵۰۸

۱- (۲۶). بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۲- (۲۷). سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۳- (۲۸). سوره نازعات، آیه ۳۳.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولَى النَّهْيِ) کسی که ولیّ نُهیه است، نُهیی جمع نُهیه است عقل را نُهیه می گویند، حِجاً می گویند، حِجَر می گویند چه اینکه عقل می گویند، فؤاد می گویند، لُبّ می گویند به شئون گوناگونی که عقل متّصف است نامگذاری شده چون انسان را از زشتی باز می دارد نُهی می کند می شود نُهیه و عقول می شود نُهیی و عقلا را می گویند أُولَى النَّهْيِ صاحبان نُهیه اند حِجاً هم بشرح ایضاً، حِجَر هم بشرح ایضاً (هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِإِتْدَى حِجْرٍ) (۱) این تَحْجِیرِی که در بیابانها می کنند سنگ چین می کنند پَرچین می کنند دورش را دیوار می کنند که کسی نیاید یعنی این منطقه، منطقه حِجَر حِجَر شده است عقل یک منطقه حِجَر حِجَر شده دارد اگر کسی عاقل است آن حریم دینش حِجَر شده است پَرچین دارد دیوار دارد، تَحْجِیر شده است هر کسی حق ندارد بیاید اما آن که رهاست و به تعبیر فارسیها ولنگار است این ولنگار یک کلمه حِجَر مرکب است بسیط نیست اگر کسی انگاره حِجَر او، انگیزه حِجَر او ول بودن است به چنین آدمی می گویند ولنگار، اگر ولنگار بود، پَرچین نداشت، حِجَر نداشت رهاست دیگر، اما اگر دارای عقل بود ولنگار نیست انگاره حِجَر او ول بودن نیست منطقه حِجَر حِجَر شده دارد بنابراین نُهیه این است، حِجاً این است، حِجَر این است، لُبّ و مغز داشتن این است.

استخفاف بنی اسرائیل توسط فرعون

در بخشی از فرمایشات قرآن کریم این است که فرعون مهم ترین کاری که کرده (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ) (۲) اینها را شستشوی مغزی داده، عوام پروری کرده، سطح تحصیل را پایین آورده، بازی و بازیگری را رواج داده، جوانها را به آن سمت بازی برده شده استخفاف، ملّت خفیف و تهی مغز خب از هر طرفی بخواهند می برند فرمود: (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ) درباره حِجَر پیغمبر اسلام (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) فرمود مواظب باش (وَلَا يَسْتَخَفِّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ) (۳) مبادا اینها استخفاف بکنند، تهی مغز بکنند، شستشوی مغزی بدهند گرچه خود پیغمبر که عقل کل است کاری بکنند که نظام تو نظام سَخِيف بشود، خفیف بشود، تهی مغز بشود درباره حِجَر عده ای که به دنبال هر کسی راه افتادند قرآن کریم تعبیرش این است که (وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ) (۴) یعنی خالی است فؤاد اینها خالی است چیزی در دلشان نیست خب اگر چیزی در دلشان نباشد می شود جسم خالی دیگر فرمود خطر آن ملّت این بود که فؤاد آنها تهی است اگر افئده هواء بود أُولَى النَّهْيِ نبودند، ذی حِجَر نبودند، اولوالألباب نبودند، اولوالابصار نبودند بالأخره باید به این و آن باج بدهند دیگر فرمود اینها آیات است (لِّأُولَى النَّهْيِ)

ص: ۵۰۹

۱- (۲۹) . سوره حِجَر، فجر، آیه حِجَر ۵.

۲- (۳۰) . سوره حِجَر، زخرف، آیه حِجَر ۵۴.

۳- (۳۱) . سوره حِجَر، روم، آیه حِجَر ۶۰.

۴- (۳۲) . سوره حِجَر، ابراهیم، آیه حِجَر ۴۳.

خب اگر صدر و ساقه معالم منظم است و ما هم جزء عالم هستیم یک مدبر حکیمی دارد ما را اداره می کند هستی ما از اوست، کمالات ما از اوست، مسئولیت ما هم در برابر اوست چرا حرف غیر او را گوش بدهیم. خب، اینها برمی گردد به آن سؤالی که کردند (فَمَنْ رَبُّكُمْ) اما از اینکه گفتند که (فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى) می فرماید: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) بنابراین اول فرمود: (إِنَّا رَسُولًا رَبِّكَ) سخن از ربوبیت است بعد سخن از تبشیر و انذار و عذاب و امثال ذلك است بعد از آن دوتا سؤال از فرعون مطرح شد یکی مربوط به توحید بود (فَمَنْ رَبُّكُمْ) یکی مربوط به معاد بود، درباره توحید جواب داد (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) هنوز این جواب توحید تکمیل نشد که فرعون سؤال دیگری کرد درباره معاد، وجود مبارک موسای کلیم تکمیل سؤال اول را مقدم داشت بعد درباره سؤال دوم که جواب اجمالی داد جواب روشن تری را ارائه کرد فرمود درباره اینکه گفتی (فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى) قرون گذشته و حال و آینده یک اصل کلی دارند این است که همه شان از خاک اند، دوباره به خاک برمی گردند، بار سوم از خاک زنده می شوند (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى).

تبیین معنای چراغ بودن کتاب و سنت

اما درباره آن سؤالهای قبلی که عقل چراغ است نقل هم چراغ است قرآن را ذات اقدس الهی به عنوان چراغ معرفی کرده فرمود: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ) (۱) قرآن کتاب قانون است نه قانون گذار قرآن هم در قانون بودنش نورانی است تبیان کل شیء است (۲) و هم در اینکه قانون گذار خداست به صورت شفاف و بدون ابهام بیان کرده که (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) (۳) قرآن، کتاب قانون است روایات قانون اند نه قانون گذار اینها قانون شناس اند فقط ذات اقدس الهی است بیان می کند انبیا و مرسلین قانون را از طرف خدای سبحان می گیرند و به مردم ابلاغ می کنند و در اصول هم هرگز گفته نمی شود که عقل حاکم است یعنی قانون گذار است شرع که می گویند حاکم است اگر منظور شارع باشد خب شارع یعنی خداست و لاغیر، اگر منظور روایات باشد روایات قانون اند نه قانون گذار، آیات قانون اند نه قانون گذار حرف ذات اقدس الهی را نقل می کنند.

ص: ۵۱۰

۱- (۳۳) . سوره مائده، آیه ۱۵.

۲- (۳۴) . ر . ک: سوره نحل، آیه ۸۹.

۳- (۳۵) . سوره انعام، آیه ۵۷.

Your browser does not support the audio tag

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ (۴۷)
إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۴۸) قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ
ثُمَّ هَدَىٰ (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (۵۱) قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
الْمَأْرَضَ مَهِيدًا وَسَيَلِّكُ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ (۵۳) كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُم بِنِّهَا
ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵)

تبیین معنای « اذهباً » و « نخاف » در آیات محل بحث

کلمه □ (اذهب) (۱) ، (اذهباً) (۲) سه بار در این بخش تکرار شد ظاهراً به این معنا نیست که خداوند سه بار به اینها فرمود:
(اذهب) ، (اذهباً) و مانند آن، اگر کلمه □ «خوف» که گفتند (نخاف) (۳) هم تکرار شد معنایش این نیست که اینها چند بار
گفتند ما می ترسیم بلکه همان یک بار یا دو بار را به تعبیرات گوناگون قرآن نقل می کند (۴) لذا آن تثلثی که درباره □
ذهاب آمده (اذهب) ، (اذهباً) که سه بار گفته شد با آن تشبیه یا تثلثی که درباره □ خوف آمده هماهنگ است نه اینکه وجود
مبارک موسی و هارون (علیهما السلام) پشت سر هم گفته باشند ما می ترسیم، این یک مطلب.

ص: ۵۱۱

۱- (۱) . سوره □ طه، آیات ۴۲ و ۲۴.

۲- (۲) . سوره □ طه، آیه □ ۴۳.

۳- (۳) . سوره □ طه، آیه □ ۴۵.

۴- (۴) . سوره □ طه، آیه □ ۴۶؛ سوره □ قصص، آیه □ ۳۳.

عدم توجه به جلال و شکوه فرعون در ابلاغ رسالت

مطلب دیگر اینکه خدا فرمود بیاید یعنی من آنجا حضور دارم اول فرمود: (اذهباً) بروید آنها گفتند ما هراسناکیم فرمود بیاید
برای اینکه من آنجا هستم چون من آنجا هستم در حضور من می خواهید با فرعون حرف بزنید ادب حرف زدن این است نرم
حرف بزنید ولی جلال و شکوه او را به هیچ نگیرید در تمام این ادبیات شما می بینید وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله
علیهما) قول لَئِن دَاسْتُمْ بِنَا نَحْنُ لَمِنَ الْغَالِبِينَ اما فرعون با جلال و شکوه را كأحد من الناس گرفتند بین قول لَئِن دَاسْتُمْ بِنَا نَحْنُ لَمِنَ الْغَالِبِينَ
فرعون جمع کردند برای اینکه در حضور خدا دارند سخن می گویند فرمود بیاید من با شما هستم لذا شما ببینید هیچ تعبیری
که نشان بدهد فرعون یک شخصیت مهمی است در این عبارتها نیست خطاب آنها کذا با کُنْیَه مثلاً با جلال و شکوه یاد

بکنند، در گفتار حریم بگیرند اصلاً یا نام او را نمی برند یا اگر می برند كأحدٍ من الناس. ملاحظه بفرمایید فرمود: (لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ۖ فَأْتِيَاهُ) (۱) همین یک جا ضمیر را اکتفا کرد دیگر نفرمود «فقولاً له» حتی به ضمیر هم به او بها نداد نزدش بروید و بگویید نه به او بگویید اصلاً اسم او را نبرد هیچ، ضمیر هم به او ارجاع نداد.

پرسش:...

پاسخ: خب گاهی تقیه می کردند سیدناالاستاد مرحوم محقق داماد(رضوان الله علیه) این سید پیرمرد یک روز من دیدم این عبارت را که دارد می خواند اشک از چشمش آمده برای اینکه بیان نورانی همین وجود مبارک امام کاظم را دارد می خواند روایت بعد خطاب می کند به هارون یا امیرالمؤمنین این در عین حال که این را جزء روایتهاش می خواند من دیدم اشک از چشمش دارد می آید خب طوری است که وجود مبارک حجت خدا به فاسقی می گوید یا امیرالمؤمنین (۲) این بر اساس تقیه بود دیگر و گرنه وجود مبارک امام کاظم به یک ظالم جهنمی بگوید یا امیرالمؤمنین یعنی چه، اما وقتی که با عصای ازدهایی می رود خب چه داعی دارد بگوید، با ید بیضا دارد می رود چه داعی دارد تجلیل بکند.

ص: ۵۱۲

۱- (۵) . سوره طه، آیات ۴۷ و ۴۶.

۲- (۶) . مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۴ و ۲۹۳.

(فَأْتِيَاهُ فَقُولَا) نه «فَقُولَا لَهُ» هیچ، حتی ضمیر هم نیاورده برای اینکه در حضور خداست سخن از (أَذْهَبَا) نیست سخن از «فَأْتِيَا» است بیاید یعنی من آنجا هستم. (فَأْتِيَاهُ فَقُولَا-) نه «فَقُولَا لَهُ» (فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ) در مواردی که لازم باشد می فرماید: (رَبَّنَا) اما آنجایی که مأموریت است و ابلاغ هست خطاب می کنند به عنوان كأحد من الناس در فاصله □ کوتاه دو بار او را مخاطب قرار دادند که خدای تو یعنی تو خدا نیستی یک، خدا هم داری دو، (إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ) خب،

تغییر معنای کلمه «ارسال» با الی و «مع»

مطلب بعدی کلمه □ ارسال است حرف و آنچه در حکم حرف است این استقلالی ندارد که کجا به کار برده بشود این تابع اسم و فعلی است که قبل از او قرار گرفته چه حرفی باید قرار بگیرد، کجا باید قرار بگیرد این را خود حرف تعیین نمی کند آن اسم و فعل تعیین می کنند برای اینکه حرف، استقلالی ندارد حرف در دلالت مستقل است ولی مدلولش مستقل نیست فرق مجاز و حرف این است مجاز در دلالت مستقل نیست احتیاج به قرینه دارد اَسَد اگر بخواهد دلالت کند بر رجل شجاع این قرینه می خواهد کسی باید باشد چیزی باید باشد که به کمک او کلمه □ اسد دلالت بر شجاع بکند بگوید «رَأَيْتَ أَسَدًا يَرْمِي» و مانند آن این می شود مجاز، مجاز در دلالت مستقل نیست گرچه مدلولش مستقل است ولی حرف در دلالت مستقل است احتیاج به قرینه ندارد ولی مدلولش جایی باید باشد تکیه کند مثل از، اگر یک بَصْرَه و سیری نباشد معنای «مِن» شناور است مجاز نیست یعنی این «مِن» در دلالت کردن بر ابتدا مستقل است حقیقت است مجاز نیست ولی آن ابتدا لرزان است از خب از چه؟ حرف چون استقلالِ مفهومی ندارد یعنی دلالت مستقل است ولی مفهوم لرزان است سرنوشتش به دست اسم و فعل است که چه اسمی باشد، چه فعلی باشد به دنبالش چه حرفی می آید این ارسال اگر به معنای تَسْفِير و فرستادن باشد با «إِلَى» به کار برده می شود، (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) (۱) اما اگر به معنای تحریر و آزادسازی باشد لازم نیست با «إِلَى» به کار برود «مع» به کار می رود، (فَأَرْسَلْ مَعَنَا) آنجایی که (أَدُّوا) است (أَدُّوا إِلَيَّ) (۲) چون تأدیه، امانت را آدا بکن یعنی به سوی ما ادا بکن دیگر نه با ما ادا بکن آنجا جای «مع» نیست ولی اینجا جای «مع» هست اگر ارسال به معنای فرستادن باشد نظیر رسول و امثال ذلك بله، (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) با «إِلَى» به کار برده می شود اما اگر به معنای تحریر و آزادسازی و امثال ذلك باشد جایش «مع» است خب، (فَأَرْسَلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) بنی اسرائیل را آزاد بکن با ما، (وَلَا تُعَذِّبْهُمْ) ما رسولیم از طرف پروردگار تو، پیام ما هم این است، معجزه هم داریم (فَمَدَّ جُنَاكَ بِمِائَةِ مَن رَّبِّكَ) خب، بعد حرف ما هم از طرف خدای سبحان تبشیر و انذار است البته تبشیر مقدم بر انذار است ما اول سلامت و امتیت شما را می خواهیم بعد هم هشدار می دهیم (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى □ إِنَّا قَدْ أُوْحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى) خب.

ص: ۵۱۳

۱- (۷) . سوره □ صافات، آیه □ ۱۴۷.

۲- (۸) . سوره □ دخان، آیه □ ۱۸.

اینها ادعای ربوبیت خدا را مطرح کردند یک، ارسال الهی و رسالت خودشان را مطرح کردند دو، حوزه رسالت هم مشخص کردند که یک حوزه داخلی دارند و آن جریان آزادسازی و تأمین امنیت بنی اسرائیل است یک حوزه کلی دارند که آن تبشیر و انداز عمومی است که (وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی ؕ اِنَّا قَدْ اُوْحٰی اِلَیْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰی) همه اینها سؤال برانگیز است برای اینکه فرعون تازه به این اصطلاحات و این لغات و این کلمات آشنا شده. سؤال می کند از رب که رب چیست در بخشهای دیگر سؤال می کند که رسالت چیست مثلاً وحی چیست این کلمات را سؤال می کند همه اینها در یک جا ذکر نشده قصه وجود مبارک موسای کلیم که بیش از صد بار نام شریفش در قرآن آمده نظیر قصه حضرت یوسف (سلام الله علیه) نیست که یکجا در یک سوره تقریباً همه اش آمده باشد لذا به طور تقطیع حوادث جریان موسای کلیم یکی پس از دیگری ذکر می شود اینها را باید جمع بندی کرد تا رسالت وجود مبارک موسای کلیم با همه ابعاد مشخص بشود.

انگیزه مشرکان در پرستش بت ها

مشرکین یکسان نبودند یک گروه نبودند سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اصراری دارند که مشرکان به واجب الوجود معتقد بودند یک، به اینکه آن واجب الوجود خالق کل است معتقد بودند دو، اینکه او اله الالهه و رب الارباب است سه اینها را معتقد بودند منتها هر جامعه ای یک رب خاص دارد یا هر چیزی نظیر ارض و سماء و بر و بحر رب خاص دارد (ءَاْرِبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ) (۱) این مورد شرک اینها بود اینها رب العالمین را جدای از ارباب متفرقه می دانستند به دلیل اینکه وقتی از اینها سؤال می شد که چرا این بتها را می پرستید می گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيَتَرَبُّوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰی) (۲) یک، (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ) (۳) دو، می گفتند ما چون دسترسی به خدا نداریم و خدا را نمی توان عبادت کرد لذا این بتها را عبادت می کنیم که اینها ما را به خدا نزدیک بکنند (۴) ما قربه الی الصنم و الوثن اینها را می پرستیم صنم و وثن ما را به الله نزدیک می کنند و اینها شفاعت ما هستند نزد خدا و منظورشان از شفاعت هم شفاعتهای دنیایی است نه اخروی اینها به قیامت و بهشت و جهنم معتقد نبودند شفاعت یعنی حل مشکلات دنیا، رفع خطرهای دنیا، جذب منافع دنیا و مانند آن در همین حوزه و گرنه به آخرت و قیامت و درجات بهشت و درکات جهنم معتقد نبودند تا بگویند شفیع ما باشد یوم القیامه. این آیا درست است که حرف مشرکان حجاز است اما حرف همه مشرکان است حتی فرعون و امثال فرعون اثبات این آسان نیست در جریان نمرود که در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» گذشت که وجود مبارک ابراهیم فرمود: (رَبِّی الَّذِی یُحِیِّی وَیُمِیْتُ قَالَ اَنَا اُحِیِّی وَ اُمِیْتُ) فرمود: (فَاِِنَّ اللّٰهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاتِّبَهَّا مِنَ الْمَغْرِبِ) آنجا (فَبَهِتَ الَّذِی کَفَرَ) (۵) خب اگر اینها معتقد بودند که مُحِیِّی کل خداست ولی ما این بتها را می پرستیم تا ما را به مُحِیِّی کل نزدیک بکنند دیگر آن طور جواب نمی داد بگوید (اَنَا اُحِیِّی وَ اُمِیْتُ) همه مشرکان آیا مثل مشرکان حجاز فکر می کردند یا نه؟ این دلیل می خواهد این یک مطلب.

٢- (١٠). سورة زمر، آيه ٣.

٣- (١١). سورة يونس، آيه ١٨.

٤- (١٢). ر. ك: الميزان، ج ١٥، ص ٢٦٧ و ٢٦٦.

٥- (١٣). سورة بقره، آيه ٢٥٨.

مطلب دیگر اینکه خود مشرکان آن جهله آنها، عوامهای آنها یک دلیل ذکر می کردند همین دلیل تقلید که (إِنَّا وَحَدَّثَنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ) (۱) قرآن در این زمینه می فرماید: (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا) (۲) تقلید را باطل می کند محققان آنها به حسب ظاهر که نظریه پردازان اهل شرکند الیوم هم در هند کم و بیش از این گروه هستند اینها می گویند خدای سبحان قابل پرستش نیست ما باید چیزی را پرستیم که به او دسترسی داریم او ما را به خدا نزدیک بکند.

ادعای مرضی خدا بودن بت پرستی مشرکان

بعد می گویند که این کار یعنی شرک، مرضی خداست چرا؟ برای اینکه خدا قادر مطلق است یک، این کار ما اگر مرضی او نبود جلویش را می گرفت دو، چون جلویش را نگرفته معلوم می شود راضی است سه، پس این کار عبادت صحیح است چهار، گفتند: (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ) (۳) قرآن کریم بعد از نقل استدلال نظریه پردازان مشرکین فرمود شما بین تشریح و تکوین خلط کردید اراده تشریحیه خدا این است که شرک حرام است و باطل فقط باید خدا را عبادت کرد، اراده تکوینی این است که شما را آزاد گذاشته خدای سبحان می تواند جلوی ظلم را بگیرد، جلوی معصیت را بگیرد حالا- پس هر تبهکاری بگوید گناه ما مرضی خداست برای اینکه خدا قادر مطلق است چون جلوی ما را نگرفته پس معلوم می شود راضی است! در نظام تکوین فرمود بشر را من آزاد آفریدم (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) این راه راست و کج راهه مشخص است (فَمَنْ تَبَيَّنَ الرُّشْدَ مِنَ الْغَيِّ) (۴) هیچ کسی را هم مجبور نمی کنند در نظام تکوین، در نظام تکوین هر انسانی مختار است «لا جبر و لا تفویض» (۵) ولی در نظام تشریح واجب است در راه راست حرکت کنی به طرف حق حرکت کنی و این به سود شماست نشد، حرکت نکردید، بگیر و ببند از آنجا شروع می شود (خُدُوهُ فَعَلُوهُ) ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوَهُ (۶) خب اگر _ معاذ الله _ در نظام تشریح هم (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) باشد هیچ کسی را نمی شود مجبور کرد خب پس آن بگیر و ببند قیامت چیست، به بند بکشی، اینها چون بین تشریح و تکوین خلط کردند گفتند در قرآن دارد که (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) بله خب دارد (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) ولی نظام، نظام تکوین است بشر آزاد است (فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ) (۷) این _ معاذ الله _ دستور اباحه گیری می دهد (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (۸) دستور اباحه گیری می دهد یا بیان می کند انسان آزاد است مختار است هر راهی که می خواهد برود با حسن اختیار خود یا با سوء اختیار خود بیراهه یا راه مستقیم می رود بنابراین همان طوری که الیوم یک عده بین اراده تکوین و تشریح خلط کردند و می کنند آن روز هم بین مشیئت تکوین و تشریح عده ای خلط کردند گفتند خدا اگر نمی خواست ما مشرک باشیم خب جلوی ما را می گرفت دیگر. قرآن کریم فرمود اینجا خدا یقیناً نمی خواهد شما مشرک باشید ولی شما را در نظام تکوین آزاد گذاشته این برای یک گروه.

ص: ۵۱۵

۱- (۱۴). سوره زخرف، آیه ۲۳.

۲- (۱۵). سوره مائده، آیه ۱۰۴.

۳- (۱۶). سوره انعام، آیه ۱۴۸.

۴- (۱۷). سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۵- (۱۸). الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۶- (۱۹). سورة □ حاقه، آیات ۳۱ و ۳۰.

۷- (۲۰). سورة □ كهف، آیه □ ۲۹.

۸- (۲۱). سورة □ انسان، آیه □ ۳.

پس عوامشان یک طور استدلال کردند که (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ) (۱) نظریه پردازانشان یک طور استدلال کردند که (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا) (۲) و آنهایی که می گفتند ما دسترسی به خدا نداریم هم قرآن کریم هم ابطال کرده که نه، (فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (۳) ، (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) (۴) با هر موجودی هست هر موجودی هم می تواند با او گفتگو کند درست است نظام علی و معلولی را خدا امضا کرده ولی ذات اقدس الهی به هر معلولی از فاعل قریبش نزدیک تر است این در دعای نورانی امام سجاد در دعای «ابوحمزہ ثمالی» همین است دیگر عرض می کند خدایا! درست است شفاعت حق است ولی تو می توانی بدون شفاعت مشکل ما را حل کنی (۵) بغیر وسیله مشکل را حل کنی این طور نیست که شفاعت که ممکن است حتماً ضروری هم باشد که، که خدا _ معاذ الله _ بدون شفاعت و بدون وسیله نتواند کار بکند نه خیر، ما موظفیم (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (۶) ولی او قادر مطلق است به غیر وسیله هم می تواند کار بکند.

پرسش:...

پاسخ: نه، قابل اگر بخواهد توقع داشته باشد این است، اگر نگرفت باید به ظرفیت خودش فرمود: (فَسَأَلَتْ أُوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا) (۷) اما فاعل محدود نیست اگر کسی سؤال کند که چطور فلان خاک فلان خصوصیت را پیدا کرده آن خاک طلبکار نیست ولی خاک آفرین آن توان را دارد که به یک خاک توانی بدهد از آن طرف فیض او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت فیض و داد اوست (۸). خب

ص: ۵۱۶

۱- (۲۲) . سوره زخرف، آیه ۲۳.

۲- (۲۳) . سوره انعام، آیه ۱۴۸.

۳- (۲۴) . سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۴- (۲۵) . سوره حدید، آیه ۴.

۵- (۲۶) . اقبال الأعمال، ص ۶۷.

۶- (۲۷) . سوره مائده، آیه ۳۵.

۷- (۲۸) . سوره رعد، آیه ۱۷.

۸- (۲۹) . ر . ک: مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۶۳.

آن یکی جودش گدا آرد پدید وان دگر بخشد گدایان را مزید (۱).

با یک فیض قابلیت می دهد با فیض دیگر به قابلیت مقبول عطا می کند پس از آن طرف سَمِعَهُ مطلق است از این طرف البته ظرفیت فرق می کند.

تبیین معنای بت پرستی فرعون و ادعای ربوبیت او

خب، پس بنابراین این حرف همه مشرکین عالم نیست که بگویند خدا واجب الوجود را قبول داریم، خالق الكل قبول داریم، ربّ الأرباب را قبول داریم و ارباب جزئی را قبول نداریم فرعون آیا نظیر مشرکان حجاز فکر می کرد یا نظیر نمرود فکر می کرد این باید جداگانه ثابت بشود ظاهر بعضی از آیات این است که خود فرعون بت پرست بود درباریان فرعون گفتند که (يَذَرِكْ وَآلِهَتِكَ) (۲) یعنی تو اگر به موسی (علیه السلام) میدان بدهی و فرصت بدهی او تو و آلهه تو را همه را از بین می برد این بساط بت پرستی را جمع می کند خب، این خودش این چنین بود منتها وقتی او می گوید دین، می گوید اله، می گوید رب یعنی اداره مردم جامعه به نظر ماست سعادت مردم جامعه به نظر ماست و گرنه معنایش این نیست که او آسمان را خلق کرده یا پدر و مادرش را خلق کرده یا خودش را خلق کرده یا دیگران را خلق کرده منتها ادعای او این است که در این منطقه از من بزرگ تر کس دیگری نیست (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (۳) یک، و همان ادعایی را که ذات اقدس الهی دارد مشابه آن را فرعون کرده دو، خدای سبحان می فرماید این چیزی که شما می گوید من نمی دانم، من نمی دانم یعنی نیست حرفی می زنی که خدا نمی داند (۴) اگر غیر خدا چیزی را نداند این دلیل بر عدم نیست ممکن است چیزی موجود باشد و او نداند اما ذات اقدس الهی اگر چیزی را نداند این کشف ضروری می کند از معدوم بودن او معدوم محض تحت علم نیست چون علم، کشف است کشف از چه بکند چه حضوری چه حصولی کشف از چه بکند این عدم این عین و دال و میم لفظی است که مفهوم دارد کلمه مستعمل است مهمل نیست ولی زیر این خالی است یعنی این عین و دال و میم از چیزی حکایت نمی کند که مثلاً بگویند فلاں چیز عدم است این مفهوم زیرش خالی است فرمود اگر چیزی را خدا نمی داند یعنی نیست دیگر خب نیست کشف ندارد که همین ادعا را فرعون درباره خودش دارد می گوید (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) (۵) من غیر از خودم اله نمی دانم یعنی نیست نه اینکه الهی هست و من نمی دانم.

ص: ۵۱۷

۱- (۳۰). مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۳۱.

۲- (۳۱). سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

۳- (۳۲). سوره نازعات، آیه ۲۴.

۴- (۳۳). سوره یونس، آیه ۱۸.

۵- (۳۴). سوره قصص، آیه ۳۸.

پس گاهی به زبان اثبات داعیه غلو دارد (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (۱) گاهی به صورت قضیه سلبيه داعیه غلو دارد می گوید (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) معنای (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) این است که «لا-اله الا-أنا» چرا؟ برای اینکه اگر الهی بود من می دانستم چون من نمی دانم پس معلوم می شود نیست خب این دیگر بزرگ ترین ادعای اوست منتها به صورت قضیه سالبه (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) وقتی وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) فرمودند رب تو این را می گوید ما غیر از خودمان ربی نداریم که، لذا در جواب گفت (فَمَنْ رَبُّكُمَا) نه «ربی»، (فَمَنْ رَبُّكُمَا) آنها هم فرمودند رب ما تنها نیست (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) برهان مسئله است ما هم شیء ایم، شما هم شیء اید، ارض و سماء هم شیء اند یک، و همه محتاج به تدبیر و هدایتیم دو، آن که مدبر و هادی همه است خداست سه، پس هادی و مدبر ما هم خداست چهار، منتها یک درخت با آن کارهای تغذیه و با آن آب و هوا و سایر کارهای کشاورزی رشد کمال می یابد انسان کمال یابی اش به فرهنگ و دین است بدنی دارد که نیاز به تغذیه دارد که با (كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَمَكُم) تأمین می شود جانی دارد که هدایتش به دین الهی است «هدایه كل شیء بحسبه» اینجا هم سخن از رب است ولی وجود مبارک موسای کلیم آن راه فتی را رعایت کرده است وقتی که فرعون سؤال می کند (فَمَنْ رَبُّكُمَا) ایشان می فرماید (رَبُّنَا) کسی است که همه را هدایت کرده نه همه را پرورانده چون بحث در مجلس رسالت بحث در دعوت است و هدایت باید از این واژه استفاده کرد اگر می فرمود «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ رَبَّهُ» خب این درست بود «ثُمَّ دَبَّرَهُ» ثم كذا و كذا درست بود تدبیر می گفت، تربیب که مضاعف رب است می گفت تربیت هم که بی تناسب با تربیب نیست می گفت درست بود اما هیچ کدام از آن واژه ها را به کار نبرد از هدایت سخن می گفت برای اینکه محفل، محفل هدایت است.

ص: ۵۱۸

بنابراین وحی را آنها هنوز نمی دانند چیست مشرکان حجاز عده ای بودند که وحی را قبول داشتند می گفتند که آن که وحی می گیرد فرشته است نه انسان (لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ) بالأخره اگر کسی از طرف خدا می آید باید فرشته باشد بشر نمی تواند از طرف خدا بیاید آنها آمدند فرمودند خیر، بشر این لیاقت را دارد که با خدا سخن بگوید و کلام خدا را بشنود و برای دیگران پیام بیاورد فرشته هم این صلاحیت را دارد در سوره مبارکه «انعام» (۱) بحثش گذشت، بنابراین اثبات اینکه همه مشرکان از عهد ابراهیم (سلام الله علیه) تا عهد حضرت خاتم (علیهم الصلاه و علیهم السلام) یک سبک فکر می کردند کار آسانی نیست و همه آنها هم قائل بودند که خدای سبحان این اوصاف است کار آسانی نیست و گرنه استدلال نمرود به آن سبک ذکر نمی شد (۲) و استدلال فرعون هم به این سبک ذکر نمی شد اینها تازه فهمیدند وحی یعنی چه، تازه فهمیدند رسالت یعنی چه، تازه فهمیدند معجزه یعنی چه، اینها را که نمی دانستند که اینها مطرح نبود برای آنها که خب، خودشان هم سخیف بودند آنها هم سخیف بودند.

ابلاغ رسالت الهی بدون توجه به جلال و شکوه فرعون

(قَالَ رَبُّنَا) خب در محضر خداست دیگر وقتی فرمود: (إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمِعُ وَأَرْى) (۳) هیچ حریم نگرفتند اینها با اینکه سالیان متمادی در آن دربار زندگی می کرد و آن هم گفت (هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي) (۴) و ملک مصر هم برای من است و امثال ذلك سالیان متمادی هم اینها را عبید و برده خود می دانستند در برابر چنین آدمی مقتدرانه سخن گفتن معلوم می شود که اینها می بینند خدا آنها را می بیند دیگر یک کلمه، یک کلمه یعنی یک کلمه این دو بزرگوار درباره فرعون طرزی حرف نزدند که نشانه سلطنت او باشد البته ادب را رعایت کردند اما او را كأحد من الناس تلقی کردند (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى) بال را گفتند به معنی فکر و اندیشه و اینهاست یعنی «خَطَرِ بِيَالِي» یعنی به فکر رسیده الآن حال گذشته ها چطور است (قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي) سخن از رب را پشت سر هم ذکر می کنند آنجا چون دیگر مقام ربوبیت خدای سبحان است و درک این مطلب فعلاً نه مورد رسالت حضرت بود و نه مورد پذیرش فرعون همه اش به ضمیر متکلم وحده یاد کرد (عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي)

ص: ۵۱۹

۱- (۳۶) . سوره انعام، آیات

۲- (۳۷) . ر . ك: سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۳- (۳۸) . سوره طه، آیه ۴۶.

۴- (۳۹) . سوره زخرف، آیه ۵۱.

آن گاه آنچه محسوس است به برهان نظم اقامه کرده فرمود این نظم محیرالعقولی که شما در زمین و آسمان می بینید این کار یک موجود حکیمی است دیگر (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا) زمین را با این وضع برای شما آماده کرده که همه برکات را به شما عطا بکند (وَسَيَلَكُ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا) راههای دریایی و صحرائی را میسورتان کرده که سیر طریق کنید و برای تأمین ارزاق شما هم (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) آن گاه (فَأَخْرَجْنَا) وقتی این متکلم خود را در محضر ذات اقدس الهی می بیند از طرف خدای سبحان که او را فرستاده سخن می گوید با ضمیر متکلم مع الغیر هم سخن می گوید می فرماید ما این کار را کردیم چون فرمود: (إِنِّي مَعَكُمْ أَشِيعُ وَأَرَى) (۱) گویا الآن خطاب را، کلام را داده به دست خدای سبحان خدا دارد می فرماید: (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى) خود انسان را هم در بخشهای دیگر فرمود: (وَاللَّهُ أَنْبَتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا) (۲) خب این کشاورزیها و باغداریها اینها برای آن است که زندگی شما تأمین بشود (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ) و اینها برهان نظم است برای اینکه ناظمی وجود دارد و آن خدای سبحان است اینها آیات است همه اینها علامت و نشانه است.

جهان خلقت و فصل بهار، آیت الهی

پس گذشته از اینکه (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ) که آن جریان عصا و ید بیضاست صدر و ساقه عالم معجزه است منتها ما چون حالا در معجزات غرقیم برای ما عادی نیست اگر همه عصاها ازدها می شد دیگر جریان عصای موسی معجزه نبود اگر همه یدها بیضا بود دیگر جریان ید بیضا معجزه نبود الآن همه، همه یعنی همه، همه این مُرده ها زنده می شوند دیگر وقتی که ربیع شد «اذا رأيتم الربيع فاكثروا ذكر النشور» (۳) در بهار دوتا کار می شود یکی اینکه خوابیده ها را خدا بیدار می کند یکی اینکه مُرده ها را زنده می کند این درختها که نمرند اگر مُرده بودند که خشک می شدند باید اینها را قطع می کردند و درخت دیگر می کاشتند اینها خوابند این خوابیده ها را بیدار می کند وقتی بیدار کرد باران به اینها می دهد، کشاورزان را برای رشد اینها می فرستد اینها شروع می کنند به تغذیه، تغذیه می کنند یعنی چه، یعنی این خاکی که در کنار آنهاست این را جذب می کنند همین خاک را می کنند خوشه و شاخه این خاک مُرده را زنده می کنند این طور نیست که در بهار مُرده ها زنده نشوند که، اینکه در روایت دارد وقتی بهار شد به فکر قیامت باشید تنها برای این نیست که خوابیده را بیدار می کند این درختها خوابند اینها را بیدار می کند یک عده بیدارند مثل چمن و سرو و اینها بیدارند ولی فعالیتی ندارند زمستان هم سبزند چون بیدارند در زمستانهای سرد فشار برای این بیچاره هاست آن که بیدار است فشار می بیند آن که خوابیده است که فشار نمی بیند خیلی از این سرماها که می آید اینها بیچاره ها که بیدارند آسیب می بینند مثل مرکبات اینها وقتی در سرما قرار بگیرند آسیب می بینند ولی درختانی که به خواب رفته اند در سرما هم مقاومت می کنند اینها آسیب می بینند ولی فعالیتی ندارند بهار که شد آنها که بیدارند مثل مرکبات فعالیت اینها شروع می شود آنها که خوابند بیدار می شوند آنها که مُرده اند زنده می شوند هر سه کار را در بهار می کنند این خاک را این کود را این آب را اینهایی که مُرده اند به صورت خوشه و شاخه در می آورد فرمود اینها برای اولی النهی خوب است.

- ١- (٤٠). سورة طه، آيه ٤٤.
- ٢- (٤١). سورة نوح، آيه ١٧.
- ٣- (٤٢). التفسير الكبير، ج ١٧، ص ١٩٤.

اینکه فرمود: (أُولَى النَّهْيِ) برای اینکه آنچه در مصر و امثال مصر می گذشت اینها حامی عدل نبودند حامی تعادل بودند، حامی اعتدال بودند که از بدترین کارها همین خلط بین عدل و تعادل، عدل و اعتدال است عدل معنایش این است که هر چیزی را در جای خودش بگذارد این را سازمان ملل قبول دارد، جوامع بشری قبول دارند که بر مبنای عدل باید حقوق بشر تنظیم بشود اما اینها از بین راه شروع می کنند به حرف زدن لذا به نتیجه نمی رسند. عدل یعنی «وَضَعُ كُلِّ شَيْءٍ بِحَسَبِهِ وَ مَوْضِعِهِ» این مبنای حقوق بشر است دموکراسی، عدل، امنیت، وفا اما العدل ما هو؟ «وَضَعُ كُلِّ شَيْءٍ بِحَسَبِهِ» این آغاز راه نیست خب کُلِّ شَيْءٍ جایش کجاست؟ مرد جایش کجاست؟ زن جایش کجاست؟ دولت جایش کجاست؟ ملت جایش کجاست؟ عالم جایش کجاست؟ غیر عالم جایش کجاست؟ این را چه کسی باید تعیین کند غیر از خدایی که خالق اینهاست خدایی که خالق اشیاست وضع اینها را باید مشخص کند لذا این حقوق بشر مبنای علمی، مبنای علمی یعنی مبنای علمی ندارد چون مواد حقوقی را از مبانی می گیرند مبانی را از منابع می گیرند اینها منبع ندارند که منبع اینها یا سنت است یا فرهنگ است یا عادات است یا آداب است یا رسوم است یا رسوبات جاهلی اینهاست اگر شما برای هفت میلیارد بشر می خواهید حقوق مشترک ثابت بکنید باید منبع مشترک داشته باشید منبع مشترک حرف انسان آفرین و جهان آفرین است حرف فطرت است آن را که گذاشتید کنار لذا اینها حرف عدل می زنند فکر اعتدال در سر دارند از بدترین رذیلتها اعتدال است و از بهترین فضیلتها عدل است عدل یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن جای اشیاء کجاست؟ آنکه خدا آفرید اعتدال همین جریان سرمایه داری نظام سرمایه داری غرب است به نام عرضه و تقاضا این عرضه و تقاضا که شما می گوئید در بازیها این طور است در فیلمها این طور است در سینماها این طور است در کالاها این طور است در تبلیغات این طور است همین است چون مردم این را می خواهند ما هم باید تأمین بکنیم تعادل بین تقاضا و عرضه آیا این است یا آنچه را که مردم مورد نیاز آنهاست و حق است به آنها بدهیم اینها بالصراحه می گویند ما عدل مدار نیستیم ما اعتدال محوریم ما برابر عرضه و تقاضا کار می کنیم امروز بازار ورزش و فوتبال گرم است ما آن را تبلیغ می کنیم ما چه کار داریم امروز این خریدار دارد این می شود اعتدال، این می شود تقاضا و عرضه چون این چنین است با یک سلسله تبلیغات کاذب تقاضا ایجاد می کنند با یک سلسله کالا- به این تقاضای کاذب ایجاد شده پاسخ می دهند این کار، کار فرعون است که (فَأَسْرَفَ بِقَوْمِهِ فَذُوقُوا عَذَابَهُ) (۱) وجود مبارک حضرت امیر فرمود من می دانم چه چیزی خوشتان می آید لکن «لَا أَرَىٰ إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي» (۲) من می دانم چه چیزی خوشتان می آید تأمینتان می کند ولی آخر درست نیست ما بگوئیم چون مردم این را می خواهند این راه را برویم یا نه، چون عدل این است عقل این است باید این راه را برویم.

۱- (۴۳). سوره زخرف، آیه ۵۴.

۲- (۴۴). نهج البلاغه، خطبه ۶۹.

فرمود: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى) اگر ما عدل مدار بودیم، عقل محور بودیم کلّ سرمایه حالا ایران که وصله ای از وصله های جهان است یک صدم جمعیت در ایران است جمعیت کنونی هفت میلیارد است و ایران هفتاد میلیون یعنی یک صدم به حساب نمی آید یک و نیم صدم هم نیست یک صدم است خب یک صدم حالا اصلاح بشود حساب دیگر است کلّ جهان به سمت دیگر دارد می رود به سمت همین اعتدال دارد می رود، به سمت تقاضا و عرضه دارد می رود شرق و غرب را این ورزش گرفته ورزش از بهترین نعمتهاست برای تأمین سلامت اما اینکه همین که وارد دهه ۴۰ چهارم عمرشان شدند یا دیسک کمر است یا سردرد است انواع و اقسام بیماری است آن ورزشی که برای تأمین سلامت بود ورزشکاران ما تا نود سالگی در کمال سلامت زندگی می کردند آن یک چیز عادلانه است غرض آن است که جامعه را نباید با اعتدال با تعادل با عرضه و تقاضا اداره کرد نوشته ها هم همین طور است مردم حالا این را می پسندند در سخنرانیها مثلاً ما بگوییم این را می پسندند در مکتوبات بگوییم این را می پسندند در عکسها بگوییم این را می پسندند این روش، روش اعتدال است تعادل است نه عدل، وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) که ظهور کرده مردم را با عدل و عقل اداره می کند مردم عاقل اداره کردند نشان سخت نیست اگر این هفت میلیارد عاقل باشند اداره کردن اینها خیلی آسان است با گشتن که مردم اصلاح نمی شوند که ضرورتی اقتضا نکند وجود مبارک حضرت دست به شمشیر ببرند.

بنابراین حقوق بشر مشکل جدی اش این است که آن منبع استنباط ندارد می آیند بگویند ما بر اساس مبنای آزادی، مبنای دموکراسی، مبنای حریت، مبنای وفای به عهد، مبنای زندگی مسالمت آمیز، مبنای عدل داریم قانون تنظیم می کنیم همه اینها حق است اما همه اینها را باید از یک منبعی گرفت الآن این رساله های عملیه ما سه مقطع دارد دیگر قوانین حقوقی هم همین طور است این رساله عملیه که چند صد مسئله است اینها مواد فقهی است این مواد فقهی را فقهای ما از مبانی می گیرند حجیت خبر واحد می گیرند، استصحاب، شک در مقتضی حجت است یا نه، برائت عقلی چیست، برائت نقلی چیست، اقل و اکثر استقلالی چیست، اقل و اکثر ارتباطی چیست اینها مبانی است از این مبانی این مواد را در می آورند خب این مبانی را از کجا می گیرند؟ از کتاب و سنت و عقل می گیرند دیگر، حقوق بشر مواد حقوقی دارد، مبانی حقوقی دارد ولی منابع ندارد از کدام منبع می گیرند همین جریان تبعیض وقتی که بگویید زن وظیفه اش آن است خدا زن را آن طور آفرید من را این طور آفرید می گویند چه فرق می کند خب این منبع ندارد وقتی منبع نداشت می شود یا همان جریان کنوانسیون نفی تبعیض و امثال ذلک در می آید، بنابراین هر حقوقی یک منبع می خواهد هر جامعه ای عدل می خواهد نه اعتدال، نه عرضه و تقاضا اگر تقاضا مطرح است برابر فطرت مطرح است هر چه که مورد نیاز فطری بشر باشد آن را باید تهیه کرد لذا وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى).

Your browser does not support the audio tag

(الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَوَّلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳) كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵) وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى (۵۶) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸)

کلام موسای کلیم (علیه السلام) در معرفی توحید و رسالت

بعد از اینکه ذات اقدس الهی مأموریتشان را ابلاغ کرد و وجود مبارک موسی و هارون (علیهم السلام) آمدند و پیام الهی را رساندند فرعون یک اطلاع اجمالی پیدا کرد و یک آگاهی تفصیلی. اطلاع اجمالی از مسئله رسالت و وحی و امثال ذلك است که این اطلاع اجمالی برای همه امم بود انبیا (علیهم السلام) که برای هدایت مردم می رفتند بعضی از آنها ملحد بودند بعضی از آنها مشرک بودند آنها از کلمه رسالت و وحی معنایی را اجمالاً می فهمیدند بعد به طور تفصیل آگاه می شدند وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) مسئله رسالت را مطرح کردند، وحی را مطرح کردند اول سخن از من هو بود بعد سخن از ما هو شد، اول فرعون گفت (فَمَنْ رَبُّكُمْ) (۱) بعد گفت (مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) (۲) وقتی وجود مبارک موسای کلیم اسم شخص را نبردند اسم یک حقیقت را بردند که عالم را او آفرید و اداره می کند سؤالهای فرعون هم فرق کرد بار اول که حضرت موسی فرمود ما از طرف پروردگار تو آمدیم این گفت (فَمَنْ رَبُّكُمْ) بعد از اینکه اوصاف الهی را ذکر کرد او خالق کل است، او مدبر کل است، او معطی کل است، او مربی کل است گفت (مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) نه «مَنْ رَبُّ الْعَالَمِينَ» چون حضرت از حقیقتی باخبر کرد نه یک شخص خارجی. کم کم به وسیله این سؤال و جواب معنای وحی تا حدودی برای او روشن شد، معنای رسالت روشن شد و گرنه در آن برخوردهای اولی مشرکان این طورند، ملحدان این طورند آن حقیقت رسالت را، آن حقیقت وحی را آن طوری که یک موحد درک می کند درک نمی کنند.

ص: ۵۲۴

۱- (۱). سوره طه، آیه ۴۹.

۲- (۲). سوره شعراء، آیه ۲۳.

سر استعمال ضمائر مختلف برای اثبات ربوبیت الهی

بعد وجود مبارک موسای کلیم همان طوری که در آیات دیگر هست گاهی التفات از غیبت به حضور، گاهی التفات از مفرد به جمع تعبیر اینکه خدا باران نازل کرد بعد از زبان خدا، پیام خدا را می رساند که ما یعنی مقام ربوبیت موجودات را زنده

کردیم، موجودات را به کمال رساندیم، گیاهان را به ثمر رساندیم و مانند آن، این تعبیر که فرمود: (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَيَلَكُمْ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا) راههای زیرزمینی، راههای روزمینی، راههای دریایی، راههای صحرائی، راههای کوه، راههای درّه، راههای وادی، راههای بَرّ و بحر همه را او (سَيَلَكُمْ) و تنظیم کرد (وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ) که اینجا متکلم مع الغیر یاد شده است مشابه این تعبیر در موارد دیگر هم آمده مثل آیه ۹۹ سوره مبارکه «انعام» که قبلاً گذشت این بود (وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ) که اول به صورت مفرد است بعد به صورت جمع، اول به صورت غایب است بعد به صورت حاضر و متکلم مع الغیر.

پرسش: ...

پاسخ: خب بله، برای اینکه نکات ادبی بالأخره مخاطبان را هم روشن می کند که آنها سرّ این نکات را توجه بکنند.

اسناد تنوع میوه ها و درختان به خداوند سبحان

این نبات شتّا را خدای سبحان تشتّش را باز به خودش اسناد می دهد می فرماید در اوایل سوره مبارکه «رعد» که (وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ) (۱) هست، (نَخِيلٌ) هست و فلان هست آب یکی، خاک یکی، بذر مثلاً کود یکی، هوا یکی، شمس و قمر یکی، باغبان یکی ولی میوه ها گوناگون، رنگها گوناگون، برگها گوناگون، مزه ها گوناگون، بوها گوناگون هر گُل بویی دارد، هر میوه یک طعم و مزه ای دارد هر برگ یک رنگی دارد آن را در سوره مبارکه «رعد» بحثش گذشت. فرمود آیه ۴ چهار سوره مبارکه «رعد» این بود (وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ) مثلاً یک هکتار زمین که بر فرض به ده قسمت تقسیم می شود هر هزار متر یک قسمت می شود وقتی به ده قسمت تقسیم شد (قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ) این ده قطعه در جوار هم اند خاک همه یکی، آب همه یکی، هوای همه یکی، آفتاب همه یکی، قمر و شمس برای همه یکی، اما (وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُشْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ) پس زمین یکی، آب یکی و همه شرایط یکی، اما (وَنُفُضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ) میوه ها فرق می کند اُکل یعنی خوراکی نه خوردن، میوه ها فرق می کند تمام این میوه ها می بینید از یکدیگر جدا هستند، رنگها جداست، برگها جداست این گلها همه شان هر کدام یک بوی خاصّی دارند دیگر اگر مزه های میوه ها متعدّد است بوهای گلها هم متعدّد است فرمود اینها دیگر از ناحیه مبادی فاعلی افاضه می شود شتّا بودن و تشتّت و پراکنده بودن و کثیر بودن این میوه ها و گیاهان تنها بر اساس مبادی قابلی نیست بر اساس مبادی فاعلی هم هست که فرمود: (مَنْ نَبَاتٍ شَتَّى) اینها را اقامه فرمود. بعد فرمود: (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ) برای کسی که دارای نُهیّه باشد هر کدام از اینها یک آیه و علامت و نشانه قدرت الهی است اینها غیر از آن معجزاتی است که وجود مبارک موسای کلیم دارد.

ص: ۵۲۵

بعد فرمود: (مِنْهَا) چون آن مسئله □ توحید بود حالا این مسئله □ معاد است (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) ما شما را از زمین آفریدیم و در زمین برمی گردانیم و از زمین بار دیگر شما را بیرون می آوریم اینها مربوط به بدن انسان است درباره □ بدن انسان فرمود: (إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ) (۱) حالا بشر اولی از طین است که وضعش روشن است بشرهای بعدی هم از طین اند مع الواسطه یا به وساطت اینکه آب شان و جدشان از خاک بود فرمود انسان از خاک است یا نه، همه □ انسانها از خاک اند الآن اگر کسی به پشت بام این نظام کیهانی برود مردم این زمین را نگاه کند می بیند اینها دو قرن قبل در همان بیابانها و خاکها و مزرعه ها و مرتعها بودند دو قرن بعد هم باز در همین مزارع اند یعنی اگر فرشته ای از ایشان سؤال کنی این هفت میلیارد بشر دو قرن قبل کجا بودند بعد دو قرن بعد هم کجا می روند می فرماید دو قرن قبل در این باغها بودند دو قرن بعد هم در همین باغها هستند این خاکهای این باغها که زیر درخت بود یا زیر بوته □ خوشه □ گندم و جو و برنج بود تغذیه شدند، جذب شدند به صورت برنج و گندم و اینها در آمدند یا به صورت میوه در آمدند کم کم به بازار عرضه شدند نسل قبل از این میوه ها خورد و نطفه منعقد شد و از آن نطفه فرزندی به دنیا آمد شدند این هفت میلیارد فعلی اینها هم بعد از چند سال می میرند و در قبرستان می روند و خاک می شوند و قبرستان مدتی می شود پارک و بعد می شود اراضی موات و مباح و بعد تقسیم می کنند و بعد هم به صورت یا مزرعه و باغ در می آید یا به صورتهای مسکن در می آید این برای این بدنها، اما روح که هرگز نمی میرد خدای سبحان می فرماید شما خیال نکنید در زمین گم می شوید.

ص: ۵۲۶

این تعبیر «یُعید» آن معاد مصطلح نیست که فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) معاد مصطلح در آیات دیگر است نظیر آیاتی که از آنها سؤال می کنند چه کسی ما را اعاده می کند دوباره برمی گرداند (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) (۱) کسی که شما را بار اول آفرید در بخشهای دیگر در سوره □ مبارکه □ «اسراء» و مانند آن گذشت که اینها سؤال می کنند (مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) آیه □ ۵۱ سوره □ مبارکه □ «اسراء» این بود (فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا) شما که می گوئید ما بعد از مرگ حساب و کتابی داریم چه کسی ما را برمی گرداند؟ جواب، (قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) این همان معاد مصطلح است که انسان دوباره زنده می شود در عالم آخرت اما این (نُعِيدُكُمْ) که محل بحث است برای این بدن است که (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) این (مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ) زمینه □ معاد مصطلح است.

ادعای باطل حس گرایان درباره □ مبدأ

خب، مشکل آنها این بود می گفتند که انسان همین بدن است یک، و همین که بسیاری از این کمونیستها آن وقتی که خورشچف رئیس جمهور شوروی سابق بود این می گفت انسان همین است غیر از این نیست یا □ معاذ الله □ خدایی نیست و گرنه ما هم می دیدیم این تفکر حسی و حصر معرفت در حس دامنگیر این مادّیین هست که اگر باشد ما هم می بینیم اینها می گویند اگر چیزی دیدنی نباشد □ معاذ الله □ موجود نیست مشرکین حجاز هم گرفتار همین بودند و برخی از بنی اسرائیل هم مبتلا به همین حس گرایی بودند که به موسای کلیم عرض می کردند که (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً) (۲) تا ما بالصرّاحه نبینیم ایمان نمی آوریم یا می گفتند (أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً) (۳) این (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً) یک، (أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً) دو، این دو آیه نشان می دهد اینها گرفتار حس گرایی بودند.

ص: ۵۲۷

۱- (۵) . سوره □ یس، آیه □ ۷۹.

۲- (۶) . سوره □ بقره، آیه □ ۵۵.

۳- (۷) . سوره □ نساء، آیه □ ۱۵۳.

مشرکان حجاز هم مبتلا به این بودند دربارهٔ خصوص انسان می گفتند (۱) ما که مُردیم در زمین گم می شویم (۲) پاسخی که قرآن کریم می دهد مربوط به این است که آن «گم» که حقیقت شماست او در زمین نمی رود (قُلْ يَتَوَفَّأَكُم) (۳) «گم» یعنی «گم» همهٔ حقیقت شما را فرشته های ما می گیرند این بدنتان خاک می شود دوباره می سازیم شما پس در زمین نمی روید شما که از زمین برخاستید این بدنتان از زمین برخاست دوباره می شود زمین سه باره ما این را از زمین برمی گردانیم اما شما که (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (۴) به آنجا مرتبط بودید به دستگاه غیب مرتبط بودید تمام حقیقت شما را به صورت «گم» نه «بعضکم» تمام هویت شما در دست فرشته های ماست (قُلْ يَتَوَفَّأَكُم) (۵) تمام حقیقت شما را فرشته عزرائیل (سلام الله علیه) و مأموران متوفی اند شما متوفایید، شما وفات می کنید نه فوت، فرشتگان ما مستوفیانه تمام حقیقت شما را استیفا می کنند به حضور ما می آورند چیزی در زمین نمی ماند.

پرسش:...

پاسخ: بله، این برای بدن است خصوص بدن به قرینهٔ اینکه فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) این (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) یعنی «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» به دلیل اینکه فرمود (إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ) (۶) اما آنکه فرمود: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) این یاء (رُوحِي) اجازه نمی دهد که این روح بشود زمینی. خب، به قرینهٔ اینکه فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) این «گم» محفوف به قرینه است به بدن برمی گردد.

ص: ۵۲۸

۱- (۸) . سورهٔ صافات، آیه ۱۶.

۲- (۹) . ر . ک: سورهٔ سجده، آیه ۱۰.

۳- (۱۰) . سورهٔ سجده، آیه ۱۱.

۴- (۱۱) . سورهٔ ص، آیه ۷۲.

۵- (۱۲) . سورهٔ سجده، آیه ۱۱.

۶- (۱۳) . سورهٔ ص، آیه ۷۱.

غرض این است که این معاد، معاد اصطلاحی نیست معاد اصطلاحی همان است که در سوره □ مبارکه □ «اسراء» و مانند آن (۱) آمده است که آنها می گفتند آیه □ ۵۱ سوره □ «اسراء» این است که (فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) آن گاه اینها به فطرتشان برمی گردند سرشان خم می شود (فَسَيُغْنِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ) برای اینکه کسی که قادر است انسانی که اصلاً سهمی از هستی نداشت به او هستی ببخشید خاک را بیافریند، خاک را انسان کند خب دوباره انسان خاک شده را به همان حالت اول برمی گرداند اینکه محذوری ندارد (فَسَيُغْنِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ) پس این معادی که در آیه محل بحث است که (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ) این آن معاد مصطلح نیست این راجع به ورود دوباره □ انسان به زمین است عود انسان به زمین است که دوباره خاک می شود. خب، فرمود این راهی است که همگان باید طی بکنند.

درخواست آزادی بنی اسرائیل و نجات آنان از بردگی

بعد فرمود: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى) فرعون بر بنی اسرائیل منت می گذاشت آنها را تحت اسارت خود قرار داده بود وجود مبارک موسی و هارون گرچه مثل سایر ضَعْفَه بنی اسرائیل جزء مستضعفان به آن صورت نبودند ولی بالأخره تحت قهر حکومت عصر بودند موسی هم تحت منت عمومی فرعون بود ولی آن بردگی و اینها برای بنی اسرائیل و مستضعفان بود که هم برده بودند و هم کارهای دشوار مصر به وسیله □ آنها انجام می شد وجود مبارک موسی کلیم فرمود: (أَرْسِلْ مَعَنَا) نه اینکه الآن ما می خواهیم برویم شام شما اینها را بفرست برای ما آن شام در جریان مبارزه و عبور از دریا و امثال ذلک بود «ارسل إلینا» نیست، «أرسلنا» نیست (أَرْسِلْ مَعَنَا) (۲) اینها را با ما آزاد کن از بردگی آزاد کن یک، امنیت اینها را هم تأمین بکن دو، این معنای ارسال است.

ص: ۵۲۹

۱- (۱۴). ر. ک: سوره □ یس، آیات ۷۸ و ۷۹.

۲- (۱۵). سوره □ شعراء، آیه □ ۱۷.

مراد از آیه □ (لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا)

خب، حالا این گفتگوهای وجود مبارک موسای کلیم با فرعون در قرآن به طور پراکنده ذکر شده یعنی وجود مبارک موسای کلیم نام شریفش بیش از صد بار در قرآن آمده اما این طور نیست که تمام این گفتگوها ردیف شده باشد بدون تقطیع الآن در همین جا که محل بحث است فرمود: (وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا) ما همه □ آیات را نشان فرعون دادیم در حالی که این طلعه □ امر است هنوز از جریان عصا و ید بیضا باخبر نشد چیزی در اینجا نیامده چه رسد به آن هفت معجزه □ دیگر آن آیات دم و ضفادع و قمل (۱) و امثال ذلك آن هفت معجزه با این دو معجزه که جمعاً نه معجزه است فرمود: (تَسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) (۲) هیچ کدام از این نه معجزه را نشان فرعون نداد در این بخش سوره □ «طه» چیزی از این معجزات یاد نشده مع ذلك فرمود که ما همه □ آیات را به او نشان دادیم او تکذیب کرد گفت اینها درست نیست و حاضر نشد ایمان بیاورد.

انکار فرعون با یقین به الهی بودن معجزات

در سوره □ مبارکه □ «اسراء» بخشی از این مطالب گذشت که این با اینکه برای او مسلم بود ایمان نیاورد آیه □ سوره □ مبارکه □ «اسراء» این بود (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَنَسَأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا □ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا) (۳) وقتی این معجزات را وجود مبارک موسای کلیم نشان فرعون داد این آیات را او دید برای او مسلم شد که اینها معجزه است سحر نیست و از طرف خداست و ایمان نیاورد آن گاه وجود مبارک موسی (علیه السلام) فرمود برای تو روشن شد که اینها آیات الهی است (لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ) برای تو مسلم شد که اینها ساخته □ بشر نیست بافته □ سحره نیست کار خداست و خدا نازل کرده و من هم از طرف خدا آمدم خب چرا ایمان نمی آوری؟ این تعبیر که فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ) (۴) مشابه اش در بخشهای دیگر خواهد آمد که (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۵) یعنی آل فرعون برای آنها روشن شد و مسلم شد که اینها کلمات الهی است اما مع ذلك ایمان نیاوردند چطور می شود که یک حق برای کسی روشن می شود با اینکه برای او بین الرشده می شود مع ذلك ایمان نمی آورد آیه □ سوره □ مبارکه □ «نمل» این است که (فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً) (۶) یعنی آیه □ روشن مُبْصِر یعنی ذاتِ بصر یعنی روشن و شفاف خب، این آیات روشن که آمد فرعون گفت اینها سحر است (وَجَحَدُوا بِهَا) در حالی که (وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) (۷) مهم ترین بحث که در سوره □ مبارکه □ «اسراء» هم مشابه این گذشت این است که گاهی انسان حق برای او به عنوان بین الرشده روشن می شود اما ایمان نمی آورد با اینکه یقین دارد با اینکه قطع دارد ایمان نمی آورد تفکیک اینکه یقین هست، قطع هست، تصدیق علمی هست ولی تصدیق اعتقادی نیست.

ص: ۵۳۰

۱- (۱۶). ر. ک: سوره □ اعراف، آیه □ ۱۳۳.

۲- (۱۷). سوره □ اسراء، آیه □ ۱۰۱.

۳- (۱۸). سوره □ اسراء، آیات ۱۰۱ و ۱۰۲.

۴- (۱۹). سورة اسراء، آيه ۱۰۲.

۵- (۲۰). سورة نمل، آيه ۱۴.

۶- (۲۱). سورة نمل، آيه ۱۳.

۷- (۲۲). سورة نمل، آيه ۱۴.

در ذیل همین آیه سوره مبارکه «اسراء» گذشت که انسان چهار صنف است هم با در نظر گرفتن اوصاف ظاهر و اوصاف باطن مجموعاً می شود چهار صنف به حسب ظاهر یعنی در حوزه بدن انسان یک مجاری ادراکی دارد یک مجاری تحریکی از نظر مجاری ادراکی و تحریکی چهار صنف است صنف اول کسانی که مجاری ادراکی شان قوی، تحریکی شان هم قوی یعنی سامعه و باصره آنها خوب می شوند و خوب می بینند، دست و پای آنها هم که برای فرار است آماده است و وقتی خطری را دیدند کاملاً فرار می کنند، منفعتی را دیدند کاملاً جذب می کنند هم مجاری ادراکی اینها قوی است هم مجاری تحریکی اینها. گروه دوم کسانی اند که مجاری ادراکی اینها قوی است ولی مجاری تحریکی اینها ضعیف است یعنی خوب می بینند، خوب می شنوند درک می کنند اما در اثر سالمندی یا فرتوتی یا بیماری قدرت بدنی ندارند دست و پایشان یا فلج است یا مریض اند یا از کار افتاده اند و مانند آن، مجاری ادراکی آن طور که باید کار بکنند ضعیف است. قسم سوم به عکس این است کسی است که جوان است نیرومند است اما قدرت درک چشم و سامعه او ضعیف است کم دید است، کم بین است، کم شنوایی دارد و مانند آن. قسم چهارم گروهی اند که هم مجاری ادراکی آنها ضعیف است و عقب افتاده اند، هم مجاری تحریکی اینها مثل اینهایی که معلولین اند و در پرورشگاه هستند و امثال ذلک هم از نظر بینایی و شنوایی ضعیف اند هم از نظر دست و پا این برای ظاهر که می بینید.

در باطن هم انسان همین چهار گروه اند بعضیها هستند که خوش درک اند اهل عقل و عدل اند یعنی هم خوب می فهمند از نظر اندیشه و حکمت و عقل نظری، هم اهل عدل اند خوب عزم دارند عزم یعنی عزم برای عقل عملی است جزم برای اندیشه است و عقل نظری اینها کاملاً از هم جدا هستند اگر کسی موحد بود اینها را هماهنگ می کند و گرنه دستگاهی که مربوط به جزم و اندیشه است از دستگاه عزم و اراده و امثال ذلك کاملاً جداست تفکیکش هم الآن روشن می شود بعضیها هستند که اهل عقل اند به لحاظ ادراک، اهل عدل اند به لحاظ عزم و تصمیم یعنی هم خوب می فهمند هم خوب عمل می کنند می شود عامل به عمل صالح تحقیقات دینی او خیلی خوب است تقوا و وارستگی و عدل او هم خیلی خوب است این از هر دو جهت قوی است هم آن عقلی که باید این معارف را بفهمد قوی است هم آن عقلی که «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۱) قوی است. گروه دوم کسانی اند که عقلشان خوب است، اندیشه شان خوب است خوب مسائل حلال و حرام را می فهمند اما این عقل عملی که «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» ضعیف است این می شود عالم فاسق با اینکه می داند چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است از نظر جزم علمی هیچ مشکلی ندارد ممکن است سخنرانی بکند کتاب هم بنویسد در این زمینه اما آن جایی که جای تصمیم و عزم و اراده است مشکل جدی دارد مثل انسانی که چشمش خوب می بیند کجا مار دارد می آید اما فلج است نمی تواند بدود. قسم سوم گروهی اند که بخشهای عملی اینها جای عزم و انگیزه اینها خیلی قوی است ولی اندیشه و ادراک آنها ضعیف است مثل یک مقدس کم درک این هر چه بشنود عمل می کند اما تشخیصش ضعیف است این قصوری در ناحیه عمل ندارد منتها یک راهنمای خوبی می خواهد که خوب درک بکند. قسم چهارم کسانی اند که از هر دو جهت ضعیف اند مثل جاهل مُتَهْتَكْ نه اندیشه خوبی دارد نه انگیزه خوبی دارد.

ص: ۵۳۲

چون دستگاه تصمیم گیری کاملاً یعنی کاملاً جدای از دستگاه اندیشه و اینهاست انسان می شود عالم فاسق سرش این است که ما دوتا گره و دوتا عقد داریم عقدی است یعنی گرهی است بین موضوع و محمول که مستحضرید که در منطق می گویند «تُسَمَّى الْقَضِيَّةُ عَقْدًا» قضیه را عقد می گویند برای اینکه بین محمول و موضوع گره خورده وقتی گفتیم «زید قائم» این «هو» گرهی است که موضوع و محمول را به هم بست این شده عقد این کار اندیشه و علم است بعد از این عصاره این قضیه علمی را این شخص باید به جان خود گره ببندد این می شود اعتقاد و ایمان، اگر به جان خود گره نبست این فقط عالم است اگر به جان خود گره بست با دو عقد یک گره بین موضوع و محمول یک گره بین نتیجه قضیه و جان خود این می شود مؤمنی که دارای عمل صالح است اگر گره نزد (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (۱) این (وَاسْتَيْقَنَتْهَا) (۲) «سین» هم «سین» تأکید است به طور شفاف، یقین، آشکار برای فرعون ثابت شد این آیات الهی است در سوره مبارکه «اسراء» وجود مبارک موسی بالصراحه به فرعون گفت آخر برای تو روشن شد این حرفهای خداست (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) آخر چرا ایمان نمی آوری.

عواقب عدم تسلیم در برابر حق

ص: ۵۳۳

۱- (۲۴) . سوره بقره، آیه ۶.

۲- (۲۵) . سوره نمل، آیه ۱۴.

۳- (۲۶) . سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

این (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ) (۱) همین است دو تا طلبه که در اتاق مشغول مباحثه اند سوّمی این دو نفر خداست که جمعاً می شود دو نفر و خدا ثالثِ اثنین است نه ثالثِ ثلاثه اینها با اینکه روشن شد حق با رفیق اوست در این مباحثه کردند عبارتی یا جامع المقدمات است یا سیوطی است یا مُعنی است همین اول طلبگیش است با اینکه فهمیده حق با اوست این حتماً می خواهد بگوید من هم چیز دیگر می خواهم بگویم این وقتی بزرگ شد آفتی برای جامعه است اول آسیب به خودش می رساند بعد به جامعه در همان اوایل آدم باید خودش را بسازد در برابر حق باید تسلیم بشود دیگر و گرنه انسان اگر بزرگ شد ممکن نیست حق را ببیند و باور کند این می شود آسیب و آفت بنابراین در بیان نورانی حضرت امیر هم هست که «مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَغَهُ» (۲) مُصارعه یعنی کشتی گرفتن اگر کسی با حق کشتی بگیرد یقیناً شکست می خورد.

آثار پیوند علم و ایمان توسط عقل

خب، بنابراین این در درون همه □ ما هم هست ما باید مواظب باشیم که کجا جای جزم است و کجا جای عزم این دو با هم باشند اگر آن روح کامل یک رهبری را به عهده گرفت یک نماز جماعتی را در صحنه □ دل به پا کرد که همه □ قوای علمی و عملی به او اقتدا کردند این همان بیان نورانی امام سجاد است که فرمود عقل رائد روح است (۳)، انسان یک نماز جماعتی می خواند در درون، همه □ قوا به تبعیت او حرکت می کنند شهوت سر جایش محفوظ است، غضب سر جایش محفوظ است نگفتند چیزی را تعطیل کن که گفتند تعدیل کن همه □ اینها سر جایش محفوظ است آن حس و وهم و خیال هم سر جایش محفوظ است حس خیلی کار می کند وهم خیلی کار می کند خیال خیلی کار می کند در تحت رهبری عقل نظری شهوت و غضب هم خیلی کار می کنند در تحت هدایت و رهبری عقل عملی اگر آن عقل فائق قیادت و رهبری و امامت این امت را به عهده بگیرد این شخص یک قافله □ خوبی خواهد بود بنابراین وجود مبارک موسای کلیم به فرعون گفت برای تو بین الرشد ثابت شد که اینها حق است اما ایمان نمی آوری چه در سوره □ مبارکه □ «نمل» (۴) چه در سوره □ مبارکه □ «اسراء» (۵) این دو آیه شفاف هست و شفاف شد که گاهی انسان حق برای او قطعی می شود ولی او ایمان نمی آورد مثل کسی که به صورت قطع آتش را می بیند، مار را می بیند، عقرب را می بیند ولی نمی تواند فرار بکند برای اینکه با سوء اختیار خودش این دست و پا را فلج کرده خب کسی دست و پای خودش را فلج کرده چطوری می تواند خودش را نجات بدهد.

ص: ۵۳۴

۱- (۲۷). سوره □ نمل، آیه □ ۱۴.

۲- (۲۸). نهج البلاغه، حکمت ۴۰۸.

۳- (۲۹). کفایه الأثر، ص ۲۴۰.

۴- (۳۰). سوره □ نمل، آیه □ ۱۴.

۵- (۳۱). سوره □ اسراء، آیه □ ۱۰۲.

فرمود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا) با اینکه الآن ملاحظه می فرمایید اینجا بسیاری از آیات هنوز مطرح نشده ولی می فرماید ما همه □ این آیات را به فرعون نشان دادیم مثلاً، (لَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى) همان طوری که در جریان نمود فرمود: (فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ) (۱) جوابی نداشت فرعون هم اینجا جوابی ندارد گفت شما آمدید که ما را با سحر از مصر بیرون کنید خب این همه سحره زیر نظر تو هستند مگر با سحر می شود مملکت را گرفت خب این همه سحره که تو داری کدام یک از اینها توانستند چنین کاری بکنند به موسی و هارون (سلام الله علیهما) می گوید شما آمدید سحر بکنید که کشور ما را بگیرید این حرف قابل گفتن نیست (قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى) حالا می خواهد بازی در بیاورد حالا ما مسابقه می دهیم خب این همه سحره ای که تو داری در زیر نظر تو کار می کنند کسی تا حال چنین کاری کرده که مملکت را با سحر زیر و رو بکند وجود مبارک موسای کلیم گفت که آنچه را که ما آوردیم حق است و آنچه را که تو می گویی باطل، باطل کاری از او ساخته نیست در محدوده □ خیال ممکن است یک انسان مُختالی را متأثر بکند (قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا) از اینکه گفت (أَرْضِنَا) چون یک سلطه □ خاص فقط در منطقه □ مصر و امثال مصر داشت و گرنه منطقه شام و امثال شام که مدین در همان مناطق بود تقریباً شمال شرقی مصر قرار دارد یعنی کسی که از مصر بیرون می آید به طرف مشرق به طرف شام و مدین و اینها می رود وجود مبارک موسای کلیم وقتی به مدین رسید شعیب فرمود آن جریان قتلی که در مصر اتفاق افتاده و عده ای تو را تعقیب می کردند (نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (۲) اینجا دیگر آنها به تو دسترسی ندارند اینجا در تحت قدرت آنها نیست معلوم می شود که حوزه □ اقتدار فرعون در همان محدوده □ مصر و اطراف مصر بود مدین و این قسمت شام زیر سلطه □ او نبود (مِنْ أَرْضِنَا) هم که گفت همان منطقه را می گوید نه منطقه های دیگر. خب، (لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى □ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ) ما هم سحری مثل سحر تو می آوریم تو اگر تحدی کردی گفتی معجزه است معجزه معنایش این است که مُماثل ندارد دیگر ما هم می گوییم سحر است و مُماثل دارد و مُماثلش هم می آوریم (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى) که موعد مبارزه و مناظره را دارد تعیین می کند.

۱- (۳۲) . سوره □ بقره، آیه □ ۲۵۸.

۲- (۳۳) . سوره □ قصص، آیه □ ۲۵.

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱) قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي (۵۲) الَّذِي جَعَلْ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهِيدًا وَسَيَلَكُمْ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳) كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلأُولَى النَّهَى (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى (۵۶) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسَحَرٍ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى (۵۹) فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰)

امکان دلالت (فی کتاب) بر اهمیت کتابت

قرآن کریم گذشته از اینکه ما را به علم و فکر و عقل دعوت می کند به کتابت و تدوین هم هدایت می کند از اینکه وجود مبارک موسای کلیم به اذن خدا در جواب فرعون فرمود: (عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي) و به این اکتفا نکرد بلکه فرمود: (فِي كِتَابٍ) با اینکه ذات اقدس الهی (وَلَا يَنْسِي) است، (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۱) است، (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) (۲) هم می داند و هم فراموش نمی کند مع ذلك در جایی ضبط می کند می نویسد حالا لوح محفوظ است، لوح محو و اثبات است چه کتابی است بالأخره خدای سبحان می داند و اولیای او، ولی این برای دعوت ماست که به صرف علم اکتفا نکنید به اینکه من می دانم بسنده نکنید اهل تألیف باشید، اهل کتابت باشید، اگر موسای کلیم می فرمود: (عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي) کافی بود اما این (فِي كِتَابٍ) بسیاری از مفسران دقیق نظر اصرار دارند که از این استنباط کنند که دین، دین تألیف و کتابت است.

ص: ۵۳۶

۱- (۱) . سوره بقره، آیه ۲۹.

۲- (۲) . سوره مریم، آیه ۶۴.

اهمیت علم و کتابت در روایات

آن گاه روایاتی که از وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) رسیده است به عنوان مؤید ذکر می کنند. اولین روایتی که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید این است که بعضیها به حضور حضرت عرض کردند محفل شما بسیار شیرین و آموزنده است ولی وقتی از اینجا بیرون می رویم آن طراوت و حلاوت را از دست می دهیم حضرت فرمود: «اسْتَعْنُ بِبَيْمِينِكَ» (۱) از دست کمک بگیر آنچه در مجلس درس گفته می شود تحریر کن بنویس که هر وقت خواستی به جزوه درسی ات مراجعه کنی همین که می آبی پای درس پیغمبر می نشینی که کافی نیست البته انسان فراموش می کند و چون فراموش می کند آن حلاوت و طراوت و آثار علم هم رخت برمی بندد «استعن بيمينك». نمونه دوم،

حضرت امیر که خب به صورت رسمی دیوانی داشت دیوان یعنی دفتر دیوان سرا، دیوان سرا، دیوان سالاری یعنی دفتر سالاری دیوان داشت و عده ای کاتبان دیوان بودند و می نوشتند درباره حضرت امیر که بحثی نیست وجود مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه) در یک محفل خانوادگی بچه های خود و بچه های برادرهای خود را جمع کرد و در این انجمن خانوادگی برای این نوجوانها سخنرانی کرد متن بیان نورانی امام مجتبی (سلام الله علیه) در شرح حال آن حضرت هست فرمود: «إِنَّكُمْ صَغَارِ قَوْمٍ وَ يَوْشَكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارِ قَوْمٍ آخِرِينَ» شما الآن نوجوانید ولی در آینده بزرگ می شوید اداره جامعه به عهده شماست تلاش و کوشش کنید از این عمرتان حداکثر بهره را ببرید «فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ» عمر را به بطالت نگذرانید به تحصیل علم بگذرانید و اگر کسی احتمال می دهد که حافظه او ضعیف باشد «فَلْيَكْتُبْهُ وَ لِيُضَعَّ لَهُ فِي بَيْتِهِ» (۲) آنچه را که در مجلس درس شنیده است بنویسد در اتاقش بگذارد که هر وقت خواست به آن مراجعه کند این نسخه خطی داشتن جزء میراث فرهنگی اهل بیت بود حتی وجود مبارک امام جواد وقتی در مهریه همسرش با ابوالزوجه اش بحث می کند می فرماید: «إِنَّ لِكُلِّ زَوْجٍ صَدَاقًا ... وَ قَدْ أَمَهَرْتُ أُنْتَيْكَ الْوَسَائِلَ إِلَى الْمَسَائِلِ وَ هِيَ مَنَاجَاةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ أَبِي» (۳) هر زنی مهریه ای دارد ولی اموال ما در عالم دیگر ذخیره شده است اینجا در دست ما مال نمی ماند مهر هم که لازم هست من یک نسخه خطی از مناجات امام رضا نزد من هست به نام الأدعیه وسائل إلى الوسائل این مناجات را مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) در حاشیه مفاتیح نقل کرده ادعیه الوسائل إلى الوسائل یعنی اگر کسی سؤالی از ذات اقدس الهی دارد به وسیله این دعاها بخواند الوسائل إلى الوسائل این چندتا مناجات و دعاست (۴) فرمود: «وَ قَدْ أَمَهَرْتُ أُنْتَيْكَ الْوَسَائِلَ إِلَى الْمَسَائِلِ وَ هِيَ مَنَاجَاةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ أَبِي» این یک نسخه خطی است که پدرم امام رضا به عنوان میراث خانوادگی به من مرحمت کرده من این را به عنوان مهریه همسرم به شما می سپارم خب می بینید در همه موارد سخن از تألیف و تدوین و نوشتن و نسخه خطی داشتن و با علم بودن و امثال ذلك است از اینکه فرمود: (فِي كِتَابِ) با اینکه نیازی نداشت ذات اقدس الهی در جایی ثبت کند برای چه ثبت کند او که علم محض است (وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) (۵) برای اینکه به ما بفهماند هم عالم بشوید یک، و هم چون در معرض سهو و نسیانید علمتان را یادداشت کنید دو، بر فرض شما سهو و نسیان نکنید و عالم باشید اما فرزندان شما که میراث فرهنگی شما را باید به ارث ببرند محروم می شوند پس بنویسید تا محروم نشوند سه، این «استعن بيمينك» (۶) بیان دیگری که از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است «قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ» (۷) اینها در روایات ماست دیگر از همین باب است منتها خطری که دامنگیر اسلام شده همان محرومیت جامعه از اهل بیت است که اهل قرآن اند و اهل علم اند بعد سالیان متمادی نوشتن حدیث ممنوع بود، کتابت حدیث ممنوع بود، نسخه نویسی ممنوع بود که خطرهای فراوانی داشت. خب، پس این (فِي كِتَابِ) می تواند ناظر به این قسمت باشد که یک انسان محقق بدون جزوه درسی نخواهد بود (فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي).

ص: ۵۳۷

۱- (۳) . ر . ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- (۴) . بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳- (۵) . بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷۳.

۴- (۶) . ر . ک: البلد الامین، ص ۱۶۱ و ۱۶۲؛ المصباح (کفعمی)، ص ۴۰۰.

- ٥- (٧) . سورہ ﻣﺮﻳﻢ، آﻳﻪ ٦٤.
- ٦- (٨) . بحار الانوار، ج ٢، ص ١٥٢.
- ٧- (٩) . اعلام الدين، ص ٨٢.

آن گاه فرمود شما گفتید ربّ شما کیست؟ ربّ ما گذشته از اینکه از نظر متنی گفته شد که (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۱) ربّ ما کسی است که این سفره کیهانی را پهن کرد بعد مهمان را دعوت کرد یعنی آسمان با همه موجوداتش، زمین با همه موجوداتش این سفره، این مائده، این مأدبه الهی را در نظام تکوین گستراند بعد انسان را آفرید این چنین نیست که انسان را قبلاً خلق کرده باشد تا او در زحمت باشد یا انسان را همزمان با آسمان و زمین خلق کرده باشد که بخشی از عمرش را معطل باشد بلکه همه سفره ها را آماده کرده فرمود ارض این چنین است، آسمان این چنین است، (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ تَبَاتٍ شَتَّىٰ كُلُّوا وَاذْعُوا أَنْعَامَكُمْ) این (سَخَّرَ لَكُمْ) (۲) هم همین است مسخر خداست کسی مسخر آسمان و زمین نیست ولی خدای سبحان آسمان و زمین را برای انسان تسخیر کرده مستحب است که انسان سوار مرکب می شود حالا سوار اتومبیل هم می شود همین طور است دیگر این جزء آداب سوار مرکب شدن است آن روزها مرکب اسب بود یکی از مستحبات سوار شدن روی اسب برای سفر این بود که «الحمد لله الذي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» (۳) این دعا گرفته شده از آن آیه است که فرمود خدای سبحان این حیوانات را این انعام را برای شما رام کرده (وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ) (۴) بعد هم به یاد یک سفر دیگر هم باشید که همیشه شما زنده روی مرکب نیستید گاهی شما را هم به طرف جای دیگر می برند (وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ) (۵) پیام آن آیه به صورت یک دعا در آمده که انسان وقتی سوار اتومبیل می شود مستحب است این را بخواند آن روز سوار اسب می شد آن دعا را می خواند «الحمد لله الذي سَخَّرَ لَنَا هَذَا» امروز سوار اتومبیل می شود یا سوار کشتی می شود یا سوار هواپیما می شود مستحب است این دعا را بخواند. خب، اینها فرمود ما همه را برایشان مسخر کردیم مسخر خدای سبحان است کسی قدرت ندارد این گرات با عظمت را تسخیر کند این نمی تواند پشه را تسخیر کند، این نمی تواند مگس را تسخیر کند در بخش پایانی سوره مبارکه حج می فرماید گوش بدهید من می خواهم یک حرف تازه بزنم گوش بدهید و آن چیست؟ این است که شما در برابر مگس عاجزید که خدا مثلی زد که اگر مگس بخواهد کسی را به ستوه در بیاورد این نمی تواند از پس مگس بر بیاید (ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ) (۶) هم شما ضعیفید هم مگس ولی در برابر یک پشه و یک مگس نمی توانید مقاومت کنید حالا این چه رسد به اینکه برود گره مریخ را تسخیر کند. مسخر یعنی فاعل ذات اقدس الهی است (سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (۷) به شما یعنی به بشر قدرت داد که از همه موجودات زمینی و آسمانی بهره بگیرد چون این سفره را خدا پهن کرده فرمود ما این کار را کردیم.

۱- (۱۰). سوره طه، آیه ۵۰.

۲- (۱۱). سوره ابراهیم، آیه ۳۲.

۳- (۱۲). الکافی، ج ۵، ص ۲۵۶.

۴- (۱۳). سوره زخرف، آیه ۱۳.

۵- (۱۴). سوره زخرف، آیه ۱۴.

۶- (۱۵). سوره حج، آیه ۷۳.

۷- (۱۶). سوره لقمان، آیه ۲۰.

(جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا) بود و آماده کردیم یا به منزله □ گهواره نرم است مادامی که شما کودکانه زندگی می کنید یا نه، مهد است و مُمَّهَد است و آماده است (وَسَيَلِكُمْ فِيهَا سُبُلًا) این (سَيَلِكُمْ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا) در آیات فراوان دیگری هم هست که خدای سبحان راهها را برای شما مشخص کرده (۱) در سوره □ مبارکه □ «نوح» آن هم مشابه این آمده آیه □ سوره □ مبارکه □ «نوح» این است (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا □ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا □ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا □ لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا) (۲) راههای گوناگون به شما داده این طور نیست که زمین را خلق کرده باشد بیراه نه، برای شما راه معین کرده راه نرم برای شما معین کرده زمین را هم ذلول قرار داده (۳) بعد فرمود: (كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ)

معنای آیه □ (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ)

و اما اینکه فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) این (تَارَةً أُخْرَى) به آن (خَلَقْنَاكُمْ) می خورد نه به این (نُعِيدُكُمْ) گرچه (نُعِيدُكُمْ) در وسط ذکر شده ولی این سومی به اولی می خورد (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) یک، (وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ) دور، (وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ) سه، این (تَارَةً أُخْرَى) که برای این سومی است در قبال آن اولی است یعنی «منها خلقناکم تارَةً و منها نخرجکم تارَةً أُخْرَى» نه اینکه این (تَارَةً أُخْرَى) به (نُعِيدُكُمْ) برگردد که بشود دو بار انسان را اعاده می کنند دو بار در زمین اعاده نمی شود یک بار در زمین قرار می گیرد ولی دو بار از زمین روئیده می شود و آنچه در سوره □ مبارکه □ «نوح» (۴) بود آن هم همین طور است یک بار از زمین خلق شدید بار دوم هم شما را از زمین بیرون می آورد. خب، فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) و این (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى) درباره □ نهی □ یک نکته همان بود که چون نهی جمع نهیه است و عقل انسان را نهی از منکر می کند از این جهت گفتند این نهیه هست و ارباب عقل را و اولوالألباب را گفتند اولی النّهی. نکته □ دوم از آن جهت است که خردمندان و عقلای قوم کسانی اند که «يَنْتَهَى إِلَيْهِ أَمْرُ النَّاسِ، أَمْرُ الْأُمَّةِ» امر نهایی ملّتی به خردمندان آن ملّت برمی گردد بالأخره آنها مراجعه می کنند دیگر، از تصمیم آنها از نظر آنها بهره برداری می کنند چون مردم در امورشان منتهی به خردمندان اند و پایان خطّ فکری مردم را خردمندی خردمندان تنظیم می کند لذا عقل که مُنتهای کار است گفتند نهیه و عقلا که مرجع مردم اند گفتند اولی النّهی، این هم نکته □ دوم.

ص: ۵۳۹

۱- (۱۷). ر. ک: سوره □ زخرف، آیه □ ۱۰.

۲- (۱۸). سوره □ نوح، آیات ۱۷ _ ۲۰.

۳- (۱۹). ر. ک: سوره □ ملک، آیه □ ۱۵.

۴- (۲۰). سوره □ نوح، آیه □ ۱۸.

پرسش:...

پاسخ: بله، این سه قسمت مربوط به جسم بود دیگر، اما (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (۱) حسابش جدا بود البته.

پرسش:...

پاسخ: این «كُم» بدنی است دیگر وگرنه آن «كُم» که مربوط به روح است آن در آیه ای که آنها گفتند (أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ) (۲) آنجا ذات اقدس الهی فرمود خیر، آن «كُم» که مربوط به حقیقت شماس است، روح شماس در زمین نیست (يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) (۳) اما این «كُم» که مربوط به بدن شماس است بله، شما را از خاک خلق کردیم بار دیگر وارد خاک می شوید بعداً هم شما را از خاک زنده می کنیم این محذوری ندارد.

پرسش:...

پاسخ: بله این برای کل بشر است دیگر وقتی نسبت به کل بشر باشد همین طور است دیگر کل بشر به نحو قضیه حقیقه این سه حالت را دارند یک بار از زمین خلق می شوند بعد وقتی مُردند به زمین برمی گردند بار دیگر خدای سبحان اینها را از زمین دوباره احیا می کند مربوط به کل بشر است دیگر اختصاصی به زمان حضرت موسی و زمان قبل یا زمان بعد ندارد لذا وقتی فرعون گفت (فَمَا يَبَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى) وجود مبارک موسای کلیم این اصل کلی را جواب دادند چه اینکه در سوره مبارکه «نوح» هم همین طور است (۴) درباره اصل جامع بشری سخن گفتند.

ص: ۵۴۰

۱- (۲۱) . سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۲- (۲۲) . سوره سجده، آیه ۱۰.

۳- (۲۳) . سوره سجده، آیه ۱۱.

۴- (۲۴) . سوره نوح، آیه ۱۸.

مراد از « کَلِّهَا » در آیه □ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كَلِّهَا)

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كَلِّهَا) ما این حرفها و معجزات را هم برهان عقلی هم معجزات نبوی همه □ اینها را نشان فرعون دادیم (كَلِّهَا) منظور از این « کل » یک کل اضافی و نسبی است نه کل نفسی یک وقت است ما می گوئیم « کل انسان کذا، کل نار حازه، کل عدد کذا » این به نحو قضیه حقیقه است اما یک وقت مثلاً کسی بنا دارد که چندتا کتاب برای کتابخانه اش تهیه کند دویست تا کتاب، سیصدتا کتاب همه را صورت می گیرد می رود در عرضه کتابها آنجا که نمایشگاه عمومی کتابهاست کتاب را تهیه می کند بعد می آید گزارش می دهد می گوید من همه □ کتابها را گرفتم خب معلوم است اینکه می گوید همه □ کتابها یعنی همه □ کتابهایی که ما قبلاً یادداشت کردیم برای این کتابخانه لازم بود گرفتیم نه همه □ کتابهای عالم را اینجا هم وقتی که خدای سبحان می فرماید ما همه □ آیات را نشان فرعون دادیم یعنی این آیاتی که وجود مبارک موسای کلیم مأمور بود آنها را ارائه کند همه □ اینها را نشان دادیم چه اینکه وقتی درباره □ ملکه □ سبا گفته می شود (وَأُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) (۱) معنایش این نیست که او همه چیز عالم را داشت که، همه چیزی که مربوط به آن مملکت سبا بود مورد نیاز آنها بود او دارا بود پس بنابراین این (كَلِّهَا) به این معنا نیست که به نحو قضیه □ حقیقه جمیع آیات الهی را نشان فرعون داده باشند بلکه کل نسبی و اضافی است یعنی همه □ معجزاتی که وجود مبارک موسای کلیم بنا بود ارائه بدهد و همچنین براهین عقلی که بنا شد اقامه بکند همه را با او در میان گذاشتیم.

ص: ۵۴۱

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا) ولی (فَكَذَّبَ وَأَبَى) این ابا چون با تکذیب همراه است ابای استکباری است نه ابای اشفاقی، ابای اشفاقی مورد قبول و رحمت است مثل اینکه در بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» آمده است که (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا) اما چون (وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا) (۱) این ابای اشفاقی را کسی مذمت نمی کند اگر کسی بگوید من مقدورم نیست اما آن ابای استکباری است که مذموم است (أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (۲) این ابای فرعون ابای استکباری است به دلیل اینکه فرمود: (فَكَذَّبَ وَأَبَى) اما آن ابای آسمان و زمین و امثال آنها ابای اشفاقی است مورد ترحم هم هست (فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا) خب، ابای استکباری مذموم و چون تکذیب هم کرده و گفته درست نیست.

یقین کامل فرعون به الهی بودن معجزات

در اینکه وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) به فرعون فرمود در سوره مبارکه «اسراء» گذشت (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ) (۳) یعنی تو علم داری برای تو ثابت شده است که اینها معجزه است از طرف خدای سبحان است سحری در کار نیست، وهم و خیال و گمان و مظنه ای در کار نیست یک امر یقینی است در آن بخشهای دیگر هم که گذشت فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ) (۴) یعنی او یقین پیدا کرد که اینها حق است اما مع ذلک ایمان نیاورده این یقین داشتن او هم برابر علم حصولی است چون برهان یقین آور است هم در برابر معجزه قرار گرفت یعنی آیه سیزده و چهارده سوره مبارکه «نمل» این است (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً) یعنی آیات شفاف و روشن ما آمده اینکه فرمود: (آيَاتِنَا تَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً) (۵) نه اینکه مبصره یعنی آن ناقه مبصره بود خیره آیت ما «مبصره» بود آیت شفاف و روشن بود خب، اینجا هم فرمود: (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ) این مُسْتَيَقِنٌ بود خیلی یقین هم داشت همان طوری که (اسْتَكْبَرَ) (۶) نشانه آن تکبر و متبیت رو به زیاد است و افزون خواهی است و افزون طلبی است این هم یک یقین کامل است یقین ناقص نیست اما چرا، برای اینکه خواست در اثر آن ظلم و برتری طلبی و خودخواهی به مقامی که نفس می پسندد برسد.

ص: ۵۴۲

۱- (۲۶) . سوره «احزاب»، آیه ۷۲.

۲- (۲۷) . سوره «بقره»، آیه ۳۴.

۳- (۲۸) . سوره «اسراء»، آیه ۱۰۲.

۴- (۲۹) . سوره «نمل»، آیه ۱۴.

۵- (۳۰) . سوره «اسراء»، آیه ۵۹.

۶- (۳۱) . سوره «قصص»، آیه ۳۹.

در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که ایمان و تدین کارِ عقل عملی است چون کار است، عزم است، گره زدن است برهان و درس و بحث حوزه و دانشگاه برای عقل نظری است اینها دوتا قوه اند اگر کسی اینها را با هم هماهنگ نکند اینها از هم گسیخته اند هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین ایمان و قبول و عزم با علم و جزم و اندیشه نیست مثل اینکه در دستگاه بیرونی و بدن ما هیچ پیوندی بین رفتن و دیدن نیست دیدن کارِ چشم است شنیدن کار گوش است انسان با چشم و گوش می فهمد با دست و پا انجام می دهد حالا اگر دست کسی فلج بود این چنین نیست که اگر دید بتواند بدود و از خطر برهد که حالا کسی مار را دارد می بیند ولی پای او فلج است پای او را خودش زنجیر کرد و بست اگر کسی پای خودش را ببندد بعد با چشم خودش مار را ببیند قدرت فرار ندارد اینکه گفته شد «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (۱) از بهترین راههای شناخت خدای سبحان همین معرفت نفس است همین است. بحث مبسوطی سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در ذیل آیه \square سوره \square «مائده» داشتند که فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ) (۲) خیلی آنجا بحث مبسوطی ارائه فرمودند (۳) خداوند می فرماید مردم تکان نخورید سر جایتان باشید (عَلَيْكُمْ) اسم فعل است دیگر یعنی «الزموا» همین جا باشید ببینید چه کار می کنید (عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ) «الزموا أنفسكم» (۴) سر جایتان باشید ما از جایمان بیرون آمدیم آسمان و زمین را داریم فتح می کنیم آن کار خوبی است که آدم آسمان شناس باشد، زمین شناس باشد ولی مشکل او حل نمی شود مشکل ما در درون ماست که ما چندتا نیرو داریم، چه کسی با ما همکار است، چه کسی با ما هماهنگ نیست، چطوری ما با دست خودمان اینها را بند کردیم.

ص: ۵۴۳

۱- (۳۲). متشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴.

۲- (۳۳). سوره \square مائده، آیه \square ۱۰۵.

۳- (۳۴). ر. ک: المیزان، ج ۶، ص ۱۷۸ _ ۱۹۴.

۴- (۳۵). المیزان، ج ۶، ص ۱۶۲.

الآن شما می بینید ممکن است کسی (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) (۱) را تدریس بکند، تفسیر بکند، تألیف بکند، کتاب بنویسد، شاگرد پروراند اما وقتی نامحرم را دید نگاه بکند چرا، برای اینکه این در این جهاد درونی بین نفس و عقل که درگیری بود این طنابی از شهوت فراهم کرد پای این عقل را بست، محکم بست عقلی که باید تصمیم بگیرد یعنی عقل عملی «ما عبء به الرّحمن واکتسب به الجنان» (۲) آنکه کار می کند، ایمان می آورد بهشت را او کسب می کند این دست و بال او را بست با چه چیزی بست، با قدرت شهوت و غضب. در جهاد اکبر یعنی جهاد اوسط در جهاد نفس این طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (۳) این درگیری و مبارزه و مناظره و گفتگو و گفتمان به جایی شد که این شهوت و غضب یک طناب قوی پیدا کردند دست و بال این عقل بیچاره را بستند این شده اسیر فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (۴) خب حالا این عقل شده اسیر این هم آمده (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ) (۵) را تفسیر کرده بیرون هم که رفته باید نگاه نکنند، چه کسی باید نگاه نکنند، اینکه چشمش را بستید، دستش را بستید، دهنش را بستید، اینکه نمی تواند حرف بزند که آن که دهنش را باز گذاشتید، چشمش را باز گذاشتید شهوت است و او نگاه می کند دیگر. خب، کار را کار یعنی کار، کار را عقل عملی می کند که «ما عبء به الرّحمن واکتسب به الجنان» (۶) درس و بحث برای عقل نظری است نیمی از قضیه است جزم برای حوزه و دانشگاه است برای عقل نظری است برای آنجایی است که محور اندیشه است با جزم که کسی بهشت نمی رود که با عزم بهشت می رود اینکه لقمان به پسرش گفت: (إِنَّ ذَلِكُمْ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (۷) همین است انسان باید تصمیم بگیرد خب چه کسی باید تصمیم بگیرد کسی که دهنش را بستیم، چشمش را بستیم، گوشش را بستیم گذاشتیم کنار شد حاکم معزول خب، این عقل عملی در جریان جهاد اکبر وقتی شکست خورد دست و بالش بسته است لذا اینها عالمأ عامداً ممکن است کسی دروغ بگوید برای اینکه آن که باید تصمیم بگیرد کار خوب انجام بدهد او بسته است آن که میدان دار است شهوت و غضب است.

ص: ۵۴۴

- ۱- (۳۶). سوره نور، آیه ۳۰.
- ۲- (۳۷). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۳- (۳۸). نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.
- ۴- (۳۹). نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.
- ۵- (۴۰). سوره نور، آیه ۳۰.
- ۶- (۴۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۷- (۴۲). سوره لقمان، آیه ۱۷.

خب، پس کار را عقل عملی می کند، درک را عقل نظری می کند، اگر عقل عملی دست و بالش باز باشد این هیچ قوه ای را تعطیل نمی کند همه را تعدیل می کند به شهوت هم می رسد، به غضب هم می رسد، به حس هم می رسد به خیال و وهم هم می رسد به عقل هم می رسد چون او عادل است سهم همه را می دهد هیچ طغیانی هم نمی کند ولی در جهاد اصغر یا جهاد اوسط یا جهاد اکبر در درون وقتی بین شهوت و غضب از یک سو و عقل عملی از سوی دیگر درگیری شد و اینها فاتح و پیروز شدند این را به بند می کشند این بیچاره زنده به گور است اینکه در سوره مبارکه «شمس» فرمود: (قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (۱) همین است اینها می آیند این را زنده به گور می کنند یعنی همین عقلی را که باید باعث نجات ما بشود این را در بین اغراض و غرایز دفن می کنند یک مقدار خاک اغراض، یک مقدار خاشاک غرایز رویش می ریزند روی این زنده به گور رفته می نشینند عیاشی می کنند آن بیچاره غصه می خورد این عقل عملی این فطرت.

چگونگی نیل به شهود از طریق عقل عملی

خب، در دنیا که هستند با حوزه و دانشگاه و بحث و اینها علم استدلالی نظیر دو دوتا چهارتا برایش روشن می شود از این علم کاری ساخته نیست از این یقین حصولی عقل نظری، اما آن یقین شهودی، یقین شهودی برای عقل نظری نیست در عقل نظری مراتبش را مشخص کردند یعنی آن محدوده و حوزه ادراک را مشخص کردند اول احساس است، بعد تخیل است، بعد توهم است، بعد تعقل است درباره عقل نظری هم که کارهای ادراکی به عهده اوست گفتند اول عقل هیولانی است بعد عقل بالملکه است بعد عقل بالفعل است بعد عقل مستفاد همه اینها در ردیف علم حصولی است اما آن که علم شهودی دارد علم شهودی برای عقل نظری نیست یعنی در حوزه و دانشگاه نیست حواسمان جمع باشد آنجا جای دیگر است آن کنار نماز شب است و جان کندن است و تهذیب نفس. آن شهود از راه عقل عملی است همین عقل عملی که مأمور کار بود این اول باید مواظب باشد تخلیه کند رذایل را شستشو کند این رذایل بروند کنار بعد از تخلیه وقتی سرزمین خالی از رذایل شد جلوه پیدا می کند می شود تجلیه، بعد وقتی که تجلیه شد آن مراحل عالی فیض الهی در اینجا تنزل می کند می شود تخلیه این مُحَلَّاه می شود وقتی «تخلیه تجلیه تخلیه» حاصل شد از آن به بعد «ثم فنی مراتب مُرتقیه» بعد مراتب فنای توحید آثار هست، توحید افعالی هست، صفاتی هست، ذاتی هست و مانند آن که شهود و امثال ذلک را در مراحل عقل عملی ذکر می کنند نه در حوزه و دانشگاه و این برای اویس قرن و امثال اویس قرن است فرعون هرگز به اینجا نرسیده نعم، انسان که مُرد حجابها می رود کنار مشاهده می کند می گوید (رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا) (۲) وقتی مشاهده کرد محدوده پذیرش قطع می شود یعنی انسان تا زنده است و نفس می کشد محدوده قبول و نکول هست یعنی ایمان و کفر هست ولی وقتی نفس تمام شد آنجا شهود هست یعنی این علمهای حصولی او هم به علمهای حضوری تبدیل می شود اینهایی هم که نمی دیدند حالا می بینند همینهایی که (لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (۳) همه اینها عرض می کنند (رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا) البته جهنم را می بینند نه بهشت را (رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا) این را به لبه جهنم می آورند می گوید می بینی یا نمی بینی؟ عرض می کند (رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا) اما آنجا جای ایمان نیست برای اینکه بین انسان و بین ایمان، اراده فاصله است.

۱- (۴۳). سوره شمس، آیه ۱۰.

۲- (۴۴). سوره سجده، آیه ۱۲.

۳- (۴۵). سوره حج، آیه ۴۶.

در محدوده □ عقل عملی اراده کارساز است در محدوده □ عقل نظری اراده سهمی ندارد اراده فقط در مقدمات اثر دارد مثلاً کسی می خواهد درس بخواند کسی می خواهد نخواند خب اینها به اراده است اما وقتی وارد مجلس درس شد و برهان اقامه شد دیگر نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم فهم در اختیار کسی نیست اگر مقدماتین به ذهن او راه پیدا کرد او چه بخواهد چه نخواهد فهمیده حالا می خواهد قبول کند یا قبول نکند یعنی آن عقد اول آن گره زدن بین موضوع و محمول برای او تثبیت شده است هیچ کس نمی تواند بگوید که این پنج به علاوه پنج را من فهمیدم ولی نمی خواهم بفهمم می شود ده این نمی تواند بگوید چون فهمیده ولی می تواند بگوید من قبول ندارم. خب، بنابراین انسان تا زنده است هم فهمیدن در اختیار اوست هم ایمان و عمل کردن یک، بین انسان و فهم این مبادی و مقدمات فاصله است دور، وقتی مبادی و مقدمات طی شد بین انسان و فهم اراده فاصله نیست فهم می شود ضروری اینکه می گویند این مطلب ضروری است، ضروری است وقتی انسان در برابر ضروری قرار گرفت می شود مضطرب، بالضروری یعنی بالاضطرار می شود دو دوتا چهارتا است این برای عقل نظری و حوزه □ عقلی نظری هم مشخص است از حس شروع می شود تا عقل، از عقل هیولانی شروع می شود تا عقل مستفاد، اما عقل عملی شهود برای اوست یعنی تخلیه، تجلیه، فناء، مراتب فنا همه اش برای عقل عملی است همین که اهل عمل بود چون صحنه □ نفس است و مجرد است مشاهده می کند.

در آن بیانات نورانی حضرت امیر فرمود اینها در اثر اینکه حلال می خورند یک، پر خوری نمی کنند دو، مواظب خوراک و نماز شبشان هم هستند سه، کذا و کذا «دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطْفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقِ» (۱) این وقتی از سلطنت شکم بیرون آمده خیلی از چیزها برای او بَرَق می شود نه می فهمد بلکه می بیند اینکه در باره □ حالا ابوذر بود یا مقداد بود فرمود: «كَانَ لِي فِيهَا مَضَى أَحْ» در گذشته برادری داشتم که «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِعْرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» این در چشم من خیلی بزرگ بود وقتی من او را می دیدم، وقتی او را می دیدم یک مرد بزرگی را می دیدم با اینکه او نه امام بود نه امام زاده خب بالأخره چه اباذر باشد چه مقداد انسان به جایی برسد که علی بن ابی طالب بفرماید او در چشم من با عظمت ظهور می کرد «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِعْرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ. وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سِلْطَانِ بَطْنِهِ» (۲) این از سلطنت شکم بیرون آمده همین، این از سلطنت شکم بیرون آمده چون این چنین شد نزد من عظیم و عظیم بود در خطبه □ دیگر فرمود کسی از سلطنت شکم بیاید بیرون کم کم «بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقِ» فرمود یک عدّه به دنبال برقِ هوایی اند با آن برقِ هوایی هیچ مسافر ره گم کرده به مقصد نمی رسد «ليس في البرق الخاطف مُسْتَمْتِعٌ لِمَنْ يَخْوُضُ فِي الظلمه» (۳) فرمود اینهایی که در دنیا گرفتار هوا و هوس دنیا هستند ممکن است مختصری چیز بفهمند ولی با آن فهم اندک کسی به مقصد نمی رسد مثل انسانِ راه گم کرده ای که شبِ تار هست، هوا ابری هست، بارندگی هست، رعد و برق هست او هم راه را گم کرده ولی گاهی برقی می جهد خب مگر آن برق چند لحظه دوام دارد شما تا جلوی پایتان را ببینی آن برق می رود فرمود کسی که راه را در بیابان گم کرده این بخواهد به انتظار برقِ آسمانی بنشیند که برقی بزند او راه را ببیند تا به مقصد برسد شدنی نیست «ليس في البرق الخاطف» خاطف همین که خطفه دارد و می رباید بالأخره «مُسْتَمْتِعٌ لِمَنْ يَخْوُضُ فِي الظلمه» (۴).

ص: ۵۴۷

۱- (۴۶). نهج البلاغه، خطبه □ ۲۲۰.

۲- (۴۷). نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۳- (۴۸). الکافی، ج ۸، ص ۲۳.

۴- (۴۹). الکافی، ج ۸، ص ۲۳.

خب، اما جریان فرعون به جایی رسیده که تا آنجا که علم حصولی بود همه برای او وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتُمْ) (۱) قرآن می فرماید: (جَحَدُوا بِهَا) (۲) بعد هم فرمود: (آيَاتُنَا مُبْصِرَةً) (۳) بعد فرمود ما همه آیاتمان را نشان دادیم (فَكَذَّبَ وَأَبَى) هیچ ابهامی هم نداشت ولی وقتی که دارد غرق می شود دیگر در آن محدوده عمل از انسان گرفته می شود در حین احتضار یا در حین الجاء، عمل یا اصلاً نیست یا عمل مختارانه نیست آن وقت اگر بگویند (آمَنْتُمْ) (۴) به او گفته می شود (الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (۵) بنابراین ظاهر آیات این است که ایمان او پذیرفته نشده یک، و ایمان شهودی فقط برای مردان سالک صالح است دور فرعون و امثال فرعون جزء کفره ای هستند که شهودشان برای بعدالموت است در حقیقت اِشهاد است نه اینکه اینها به فیض شهود رسیده باشند نشانشان دادند این سه، آن شهود بعدالموت یا حین البرزخ یا حین الاحتضار نه کمال است نه سبب ایمان چهار، در آن محدوده یا اصلاً ایمان نیست برای اینکه در دالان برزخ فعلی اختیاری مطلوب است یا اگر هم باشد در آن بین ورود در برزخ و بخش پایانی دنیا باز آن ایمان هم قبول نیست ظاهر آیات قرآن کریم این است.

ص: ۵۴۸

- ۱- (۵۰). سوره اسراء، آیه ۱۰۲.
- ۲- (۵۱). سوره نمل، آیه ۱۴.
- ۳- (۵۲). سوره نمل، آیه ۱۳.
- ۴- (۵۳). سوره یونس، آیه ۹۰.
- ۵- (۵۴). سوره یونس، آیه ۹۱.

پاسخ: کمک می کنند اما اگر کسی بتواند.

ضرورت پیوند میان علم و ایمان توسط عقل

همان طوری که در بحث دیروز بود وحدتی پیدا کند که عقل بشود قائد، عقل بشود رائد در روایاتی که از وجود مبارک امام سجاد هست، هست که عقل رائد روح است (۱)، و یک نماز جماعتی در صحنه نفس برقرار کند که همه نیروهای ادراکی و تحریکی به رهبری آن عقل کامل اطاعت خدا را داشته باشند همه اینها به مقصد می رسند حس به جا کار می کند، وهم و خیال به جا کار می کند، شهوت و غضب به جا کار می کند، این بیان نورانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است که عقل را عقل گفتند برای اینکه زانوی جموح شهوت و غضب را عقال می کند (۲) آن طنابی که این زانوهای شتر جموح و چموش را با آن محکم می بستند که این تکان نخورد آن را می گفتند عقال «إعقل و توکل» (۳) یعنی این، حضرت فرمود عقل را عقل می گویند برای اینکه زانوی شهوت چموش و زانوی غضب جموح را این عقال می کند حالا اگر این بند را از دست عقل گرفتند و همان بند را در دست و پای عقل گذاشتند عقل را اسیر کردند این شتر جموح شهوت و غضب میدان دار می شود دیگر لذا می شود (فَكَذَّبَ وَأَبَى) بنابراین ظاهر آیات آن بزرگان هم که فرمودند در همین بخشهاست و عقل عملی وقتی شهود دارد که این از راه تجزیه و اینها وارد بشود.

ص: ۵۴۹

۱- (۵۵). کفایه الاثر، ص ۲۴۰.

۲- (۵۶). ر. ک: تحف العقول، ص ۱۵.

۳- (۵۷). شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۱، ص ۲۰۱.

یک وقت من در کنار حرم مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین طور نشسته بودم بعد از نماز صبح دیدم کسی تقریباً میانسالی بین سی و چهل بود این از پشت رسید و نشست و گفت حاج آقا اینکه می گویند (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَ تَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۱) این یعنی چه؟ ما هم نمی دانستیم منظورش چیست، توضیحی درباره این آیه دادیم و اینها گفت من مشابه این را در کسبم دیدم، گفتم چطور؟ گفت من آب میوه فروشم و رسمم این است که در جلوی این مغازه ها اول صبح چند قالب یخ را می آورم آنجا تا اینها با این یخ بالأخره آب میوه را عرضه کنند من یک روز که از منزلم بعد از نماز صبح حرکت کردم آمدم در مغازه را باز کنم دیدم چندتا قالب یخ اینجاست اما همه اینها مشتعل اند از این یخ شعله می جوشد آب نمی شود ولی شعله است قدری جلوتر رفتم دیدم نه، شعله است و آب هم نمی شود فهمیدم که بالأخره این یک مال، مال حرامی است اسم شهری را بُرد که آن شهر خب بالأخره بزرگان زیادی داشته و دارد گفت رفتم خدمت بعضی از علما بزرگانمان گفتم این راز چیست، گفت خب بله دیگر این همان آتشی است که شما دارید می خورید برای اینکه شما یک لیوان آب میوه می دهید می گویند مثلاً چهارصد تومان، پانصد تومان کمتر و بیشتر، برای اینکه این خنک بشود بتواند بخورد یک مقدار زیادی همین یخ را می گذارید داخلش آخر این یخی که این مقداری که شما در ظرف ریختید هرگز به اندازه این آب پرتقال نیست شما همین را جای آب پرتقال دارید می فروشید دیگر، گفت بله ما همین کار را می کنیم گفت خب این همین آتش است دیگر. گفت از آن به بعد دیگر توبه کردیم یک لیوان بزرگ تر تهیه کردیم یک لیوان معمولی که داشتیم وقتی آب میوه را در آن لیوان معمولی پُر کردیم یک تکه یک قالب یخ را می گذاریم در این لیوان بزرگ این آب میوه ای که به این مردم فروختیم با این قیمت در آن لیوان بزرگ می ریزیم که هم خنک باشد هم ما یخ را به جای آب میوه نفروسیم این است (كَلَّا- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَ تَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۲) یعنی الآن اینجا نشستید جهنم را می بینید نه بعد از مرگ خب بعد از مرگ همه می بینند می گویند (رَبَّنَا ابْصِرْنَا) (۳) کافر هم می بیند اما آن کسی که اینجا نشسته «خود هنر دان دیدن آتش عیان» هنر در این است که آدم اینجا هست جهنم را ببیند بقیه گپ است «نی گپ دلّ علی النار دخان» می فرمایند آنکه در حوزه و دانشگاه هست گپ است می گویند خدایی هست، عدل هست، قیامتی هست، سؤال و جوابی هست، تطایر کتبی هست، بهشتی هم هست، جهنمی هم هست خب اینها برهان است، علم حصولی است وقتی علم حصولی به حضور نرسد می شود گپ «خود هنر دان دیدن آتش عیان» در قرآن دعوت کرده «نی گپ دلّ علی النار دخان» کسی آتش را نبیند دود را ببیند بگوید چون دود هست پس آتش هم هست.

۱- (۵۸) . سوره تکاثر، آیات ۵ و ۶.

۲- (۵۹) . سوره تکاثر، آیات ۵ و ۶.

۳- (۶۰) . سوره سجده، آیه ۱۲.

آیات ۵۷ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۲

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹) فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْهِجَ حُكْمَ بَعْدَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى (۶۱) فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ أَوْ لِسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى (۶۳) فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتَّوَا صِيْفًا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى (۶۴)

تهمت های چهارگانه فرعونیان علیه حضرت موسی (علیه السلام)

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) دعوت را بیان کرد و دعوا را ذکر کرد هم دعوت به توحید و معاد کرد، هم دعوی نبوت داشت این دو مطلب یعنی دعوت و دعوا را به اطلاع فرعون و درباریان رساند عکس العمل آنها یکسان نبود برخیها تهمت سیاسی زدند برخیها تهمت ملی زدند برخیها تهمت کلامی زدند برخیها تهمت بومی و سنتی زدند و مانند آن، عده ای گفتند که هدف تو این است که این سرزمین مصر را مالک بشوی و اینجا حکومت کنی ما را از این سرزمین بیرون کنی. عده ای که تهمت کلامی زدند گفتند این سحر است معجزه نیست، عده ای که تهمت فرهنگی زدند گفتند آن تمدن قدیم مصر را می خواهی از بین ببری طریقه مثلی را، امثل را، اعلی و اکبر ما را از بین ببری، عده ای که تهمت بومی و سنتی زدند گفتند روش نیاکان ما را می خواهی از ما بگیری حالا همه اینها این چهار تهمت و امثال تهمت را روا داشتند یا نه، پخش کردند بعضیها گفتند که تو آمدی (لَتَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا) (۱) آیه ۷۸ سوره مبارکه «یونس» این بود (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا) ما التفاتمان را از آن روش سنتی برگردانیم به روش جدید تو متوجه بشویم این را یک عده گفتند آنها که تهمت سیاسی زدند گفتند هدف تو آن است که فرعون و درباریان فرعون را از این سرزمین بیرون کنی خودت با بنی اسرائیل در مصر بمانی آنها که تهمت کلامی زدند که گفتند این سحر است، آنها که تهمت های فرهنگی زدند گفتند که (يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى) یعنی روش امثل، روش برتر را می خواهد از شما بگیرد.

ص: ۵۵۱

می گفت که (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (۱) یا (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) (۲) آنجا که سمت بود آنجا که کار بود با دو تعبیر یاد می کرد گاهی مفرد و گاهی جمع آن جمع هم گاهی برای تفضیح بود گاهی برای اینکه من و مأموران زیرمجموعه □ من این کار را انجام می دهیم بنابراین آنجا که مربوط به منصب ادعایی خود او بود ضمیر را حتماً مفرد می آورد آنجا که مربوط به کار بود گاهی مفرد و گاهی جمع، آنجا هم که جمع می آورد گاهی برای تفضیح بود گاهی هم برای حضور سایر مأموران. در اینجا وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه آن بیانات را گفت فرعون در جواب گفت آیه □ ۵۷ همین سوره □ مبارکه □ «طه» (أَجِئْنَا) تو آمدی که ما یعنی درباریان فرعون را از مصر بیرون کنی خودت در این سرزمین باشی (أَجِئْنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا) آن هم با سحر می خواهی این کار را انجام بدهی (يَا مُوسَى) ما هم این سحر را می کنیم و جلوی توطئه سیاسی تو را می گیریم با لام قسم با نون تأکید ثقیله (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ) مثل این سحر.

همیشگی و همگانی بودن معجزات انبیا

مستحضرید که اگر معجزه مماثل یافت الاً و لابد معجزه نیست معجزه لازم نیست برتر از خود بیابد تا از بین برود همین که مثل او پدید آمد معلوم می شود کار علمی است نه کار الهی معجزه هم در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید که از اول عالم تا آخر عالم معجزه است ولو آن شخص پیغمبر نبوتش جهانی نباشد هم مقطعی باشد و هم زمان محدود داشته باشد انبیا اگر جزء اولوالعزم بودند در گستره □ زمین هستند سایر انبیا مبشّران اند، مبلّغان اند، حافظان شریعت او هستند و اوست که کتاب می آورد سایر انبیا کتاب او را تبلیغ می کنند ولی رسالت او محدود است به رسالت رسول بعدی یا جزء اولوالعزم نیستند که کتابی ندارند ولی حافظ شریعت پیامبر اولوالعزم اند گاهی هم ممکن است کسی پیامبر همگانی و همیشگی باشد مثل وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به هر تقدیر هر پیامبری که معجزه بیاورد همگانی و همیشگی است معجزه اگر پیامبری در عصر خود معجزه ای آورد نه از زمان آدم تا آن زمان کسی چنین کاری را کرد و نه از زمان او تا انقراض عالم کسی چنین کاری می تواند بکند اگر یک وقت یک بشر عادی کار یک پیغمبر را انجام بدهد معلوم می شود یک کار علمی است و او متخصصی است این کار است و نبوغ در این کار داشت و انجام داد بنابراین سعه □ معجزه به سعه □ نبوت نیست ممکن است نبوت یک نبی در زمان خاص و در زمین مخصوص باشد اما معجزه □ او زمان و زمینی نیست هم ابدی است هم ازلی زیرا اگر یک وقت ثابت بشود که چند میلیون سال قبل این کار را می کردند معلوم می شود کار علمی است دیگر عادی است یا ثابت بشود چند میلیون سال بعد با رشد علمی این کار را می شود کرد معلوم می شود این کار علمی است کار عادی است کار غیر عادی نیست بنابراین معجزه هر معجزه ای که باشد همگانی و همیشگی است جاودانی است یک، نبوت و رسالت گاهی مقطعی است، گاهی دائمی است، گاهی زمانی است، گاهی زمینی است این است به هیچ وجه نمی شود کاری که وجود مبارک صالح پیامبر انجام داد از زمان آدم تا آن زمان و از زمان صالح الی انقراض عالم دیگر کسی بیاید از کوه سنگی ناقه در بیاورد این شدنی نیست این محال عادی است خب.

ص: ۵۵۲

۱- (۲) . سوره □ نازعات، آیه □ ۲۴.

۲- (۳) . سوره □ قصص، آیه □ ۳۸.

پاسخ: نبوت دیگر یعنی ما معتقدیم که آن شخص در آن وقت نبی بود بله، اما الآن باید که حرف شریعت ناسخ را گوش بدهیم دیگر نبوت او یعنی شریعت او نسخ شد دیگر او الآن برای ما پیام نمی آورد ما معتقدیم که در زمان خود نبوت بود و نبی بود و هر چه آورد حق است اما الآن باید که تابع شریعت ناسخ باشیم این معنای معجزه.

ویژگی زمان و مکان وعده حضرت موسی (علیه السلام) با فرعونیان

خب، پس بنابراین این تهمتهای چهارگانه این افتراءات چهارگانه و مانند آن از درباریان مصر به طرف وجود مبارک موسای کلیم و هارون (سلام الله علیهما) متوجه شد حالا یا یک گروه این چهار تهمت را زدند یا چند گروه. (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسَحَرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا) این پیشنهاد فرعون بود که نه ما تخلف نکنیم و نه تو مکانی باشد که دسترس همگان باشد در وسط شهر باشد مثلاً و مکانی باشد که فراز و فرود و نشیب و امثال ذلک نداشته باشد همگان وقتی در آن سرزمین آمدند این صحنه □ مناظره و مبارزه را ببینند. وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ) این (يَوْمَ الزَّيْنَةِ) مرفوع است و خبر است برای آن و اگر در تلفظ نصب قرائت می شد برای اینکه بیان آن (مَوْعِدًا) باشد در بحثهای تقریری غیر از بحثهای قرائتی است اگر نصب تلفظ می شد برای اینکه آن (مَوْعِدًا) را که منصوب است تبیین کنیم گرچه چند قرائت دیگری درباره □ «یوم» شده امام رازی «يَوْمَ الزَّيْنَةِ» را نقل کرده که این ظرف باشد و خبر محذوف است (۱) «مَوْعِدُكُمْ مَوْعِدٌ يَجْتَمِعُ النَّاسُ يَوْمَ الزَّيْنَةِ» که این بشود ظرف ولی آنچه در قرائت کنونی ما در خدمت آنیم مرفوع است و خبر است خب، پس زمانش مشخص شد و برای اینکه ما مزاحم مردم نشویم آن روزی که مردم به طور عادی خودشان می آیند و همه □ مردم می آیند ما آن روز را مَوْعِد قرار بدهیم که (يَوْمَ الزَّيْنَةِ) گفتند (يَوْمَ الزَّيْنَةِ) بر نوروز تطبیق شده (۲) یا بر روزهای دیگر تطبیق شده این نیروزی که در تعبیرات فخررازی هست (۳) یا تفسیر طنطاوی هست (۴) اینها معرب نوروز است این نوروز ایران وقتی تعریب شد می شود نیروز این نیروز هم در تفسیر فخررازی هست هم تفسیر طنطاوی و مانند آن. خب، (مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ) طوری نیست که کسی اینها را محشور کند محشور یعنی مجموع، حشر یعنی کوچاندن کسی اینها را مجبور کند که بیاید در فلان میدان این چنین نباشد روز عید همه در میدان حاضرند و فرصتی که ما تعیین می کنیم زمان همان زمانی است که خود مردم حاضرند، مکان دیگر ما لازم نیست مکان بگوییم وقتی گفتیم روز عید که همه می آیند یعنی در میدان جمع می شوند دیگر، دیگر راجع به مکان چیزی وجود مبارک موسای کلیم نفرمود منتها ظرف دیگری را ذکر کرد و آن ظرفی که همه □ مردم جمع اند و آن ضحاست که از ساعت ده به بعد است نه صبح اول وقت نه پایان روز، روز عیدی که در آن میدان همه جمع اند ساعت ده به بعد مثلاً ضحاست. این قرارداد بسته شد فرعون رفت و دسیسه ها و کیدهای خودش را جمع آوری کند ابزار کید، عناصر کید، تهمتها را از یک سو، سحره را از سوی دیگر، کارگزاران خودش را از سوی دیگر برای او هم یک چادر مخصوصی نصب کردند در آنجا حضور پیدا کرد (فَتَبَوَّأُوا فِرْعَوْنَ فَجَمَعَ كَيْدَهُ) چه کیدهای سیاسی، چه کیدهای مناظراتی، چه کیدهای امنیتی همه را آورد (ثُمَّ أَتَى) با این کید وارد صحنه □ مناظره شد.

- ١- (٤) . التفسير الكبير، ج ٢٢، ص ٦٤.
- ٢- (٥) . تفسير مقاتل بن سليمان، ج ٣، ص ٣٠.
- ٣- (٦) . التفسير الكبير، ج ٢٢، ص ٦٤.
- ٤- (٧) . التفسير الوسيط للقرآن الكريم، ج ٩، ص ١١٩.

وجود مبارک موسای کلیم قبل از مناظره باز دعوت کرد ادعای خود را، دعوا و دعوت یعنی دعوت به مبدأ و معاد، دعوی وحی و نبوت و رسالت این مطالب را دوباره با مردم در میان گذاشت. (قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ) فریه بر رسول خدا فریه بر خداست برای اینکه رسول حرفی ندارد جز اینکه پیام الهی را می رساند نه کسی مزاحم آب و خاک شماس است که شما را از سرزمین بیرون کند، نه مزاحم تمدن و فرهنگ شماس است اگر فرهنگ صحیح باشد، نه مزاحم امنیتهای شماس است بلکه ما آمدیم آن طریقه مثل را به شما ارائه کنیم و گرنه این روشی که شما دارید طریقه مثل نیست و دوتا فکر را در آن روز علنی مطرح کردند که الآن آن دو فکر هر دو در کنار این آیه مطرح است. فرمود: (وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا) که این مفعول مطلق است منتها از فعل خودش نیست یک وقت انسان می گوید که «جلسه جلوساً» یک وقت می گوید «قعدت جلوساً» در هر دو حال مفعول مطلق تأکیدی است منتها ماده اش فرق می کند چون جلوس همان قعود است یک وقت می گوید که «افتري افتراء»، یک وقت می گویند «افتري كذباً» این همان مفعول مطلق است منتها از ماده خودش نیست مطلب همان مطلب است فرمود: (لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا) «لا تفتروا على الله افتراءً» این یک فریه است که چهار گروه یا کمتر و بیشتر با چهار تهمت مرا متهم کردید، اگر این کار را کردید (فَيَسِيحَتُكُمْ) نکنید که خدا پوستتان را می کند. مستأصل همان کسی است اسحات شده است مستأصل یعنی اصلش کنده شده اگر پوست درخت را بکنند این اصلش کنده می شود دیگر راهی برای نفس کشیدن نیست رشد نمی کند و می خشکد ما یک مستکبر داریم یک مستضعف داریم یک مستأصل، مستأصل یعنی کسی که اصل او را خدا برانداخت چنین انسانی می شود مستأصل، اسحات انسان را مستأصل می کند یعنی منقطع الأصل می کند (فَيَسِيحَتُكُمْ بَعْدَ ذَابٍ) بعد (وَقَدْ خَابَ مِنْ افْتَرَى) هر که بر خدا و پیامبرش فریه ببندد سرمایه اش را می بازد، خسارت می بیند، با حق نمی شود مبارزه کرد «من صارع الحق صرعه». (۱)

بعد از بیان نورانی موسای کلیم (سلام الله علیه) یک اختلاف داخلی پیش آمد بالأخره اینها نگاه کردند تأمل کردند وضع خودشان را می دیدند ستم فرعون را هم دیده بودند بی بند و باری او را هم دیده بودند حرفِ احیاگر را هم شنیدند یک اختلاف داخلی بینشان پیش آمد که چه کار بکنیم حق با موسی است حق با فرعون است چه کار بکنیم (فَتَنَّا زُعُورًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ) یعنی اینهایی که جزء کید فرعون بودند باند فرعون بودند یک اختلاف داخلی بینشان پیش آمد (وَأَسْرُوا النَّجْوَى) هم مؤمنان آینده اینها که دست به تحقیق بودند با هم زیر گوش هم نجوا کردند در سِرِّ و نهران و رمز با هم نجوا داشتند هم درباریان با هم نجوا داشتند که ما چگونه این شستشوی مغزی را ادامه بدهیم و در این صحنه پیروز بشویم این اصرار نجوا یعنی رازگویی، نجوادی، با هم مناجات کردن می تواند برای هر دو گروه باشد یعنی هم گروهی که مردّد بودند که حق با موسی است یا نه، هم گروهی که در صدد توطئه بودند که چگونه پیشرفت موسی را کنترل کنند.

پرسش: .. مال هر دو گروه باشد...

پاسخ: نه، این درست است که (تَنَازَعُوا) برای فرعونیان است اما این فرعونیان که تنازع کردند، نزاع کردند و دو گروه شدند خود فرعونیان دو گروه شدند نجوای اینها هم دو قسم است اینها چون تنازع کردند یک عده گفتند شاید حق با موسای کلیم باشد، یک عده می گفتند موسی _ معاذ الله _ ساحر است این نزاع، آنهایی که می گفتند شاید حق با موسای کلیم باشد با هم نجوا می کردند که ما چگونه به حق برسیم اینهایی که می گفتند موسای کلیم _ معاذ الله _ ساحر است با هم نجوا می کردند که ما چگونه توطئه کنیم که برنده بشویم این (أَسْرُوا) که دو گروه شدند گروه همین متنازع اند یعنی آنهایی که در باند فرعون بودند اینها دو گروه شدند.

پاسخ: آمادگی اش را اعلام کرد با نصیحت و موعظه قبلی دیگر او معجزه اش در اختیارش بود او دیگر کیدی نمی خواهد فراهم کند که او را خدای سبحان فرمود: با معجزات بروید (۱) این هم با معجزه آمد و مطمئن هم بود که پیروز می شود خب.

علت مرفوع بودن عبارت «إِنْ هَذَا»

(قَالُوا) اینهایی که (أَسِيرُوا النَّجْوَى) بودند فتنه گران (قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) این همان در کتابهای ادبی مثل جامی و مغنی و امثال ذلك این (إِنْ هَذَا) خیلی مطرح است که این «إِنْ» که مخففه از مُثَقَلَه است و حروف مُشَبَّهه، مُشَبَّهه نه مُشَبَّهه، حروف مُشَبَّهه به فعل است و اسمش منصوب است اینجا چرا اسمش مرفوع شد وجوه فراوانی در کتابهای ادبی است در کتابهای تفسیری است مخصوصاً تفسیر فخر رازی که آیا این «إِنْ» همان مخففه از مُثَقَلَه است یا نه، عده ای گفتند این «إِنْ» مخفف مُثَقَلَه نیست برای اینکه این (هَذَا) مرفوع است عده ای گفتند که این «إِنْ» همان مخفف از «إِنْ» مُثَقَلَه است و به لغت برخی از قبایل عرب اسمش مرفوع است و خبرش منصوب، برخیها خواستند بگویند که این برای اینکه روشن بشود این «إِنْ» نافی نیست مخفف از مُثَقَلَه است روی خبرش لام در می آید که اینجا هم لام در آمده. (۲)

تهمت های فرعونیان در مقابله با رسالت حضرت موسی (علیه السلام)

به هر تقدیر حرف این گروهی که جزء درباریان فرعون بودند و جزء توطئه گران بودند جزء کید فرعون بودند این بود که می گفتند که وجود مبارک موسی و هارون _ معاذ الله _ ساحرند پس از نظر کلامی اینها با معجزه نیامدند سحر می کنند هدف سیاسی آنها هم این است که (بُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ) برای اینکه عواطف وطنی و ملی اینها را تهییج کنند گفتند که اینها آمدند شما را از سرزمینتان بیرون کنند آنجا که سخن از تقابل بین وجود مبارک موسی و فرعون بود فرعون آنجا گفت که آمدی (لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا) اما اینجا برای شوراندن افکار مردم گفتند که اینها آمدند (أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ) این کلمه سحر را زیاد تکرار کردند هم اول گفتند (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) هم بعداً گفتند که (أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا) آن تمدن فرهنگی مصر را هم خواستند ضمیمه کنند گفتند (وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمْ) که این طریقه و روش و فرهنگ شما مثل است، اعلاست، اکمل است و انبیل است و مانند آن، آن گروه خاصی هم که در سوره مبارکه «یونس» آمده بود آنها هم که حرف خاص خودشان را داشتند یعنی آیه «سوره یونس» این بود که (أَجْتَنَّا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا) یعنی همان راه سنتی و بومی ما را هم می خواهیم حفظ بکنیم.

ص: ۵۵۶

۱- (۹). ر.ک: سوره طه، آیه ۴۲.

۲- (۱۰). ر.ک: التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۶۵ و ۶۶.

خب، آن دوتا شعاری که رسماً اینجا بود یک شعار این بود که (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى) یک شعار این است که (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) (۱) سحر هرگز به مقصد نمی رسد و هیچ گاه پیروز نخواهد شد آن (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) در آیه ۷۷ سوره مبارکه «یونس» گذشت که (قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ) سحر هرگز پیروز نمی شود چرا؟ برای اینکه نظام عالم به حق ساخته شد در این ساختار باطل جا ندارد یک وقت از یک معمار یا مهندسی سؤال بکنند که شما این بنای با عظمت را با چه چیزی ساختی؟ ایشان گفت من همه اش را با آهن ساختم با فولاد ساختم خب خاک و خشت خام و اینها دیگر اینجا راه ندارد دیگر اگر یک ساختمان مجللی فقط با فولاد ساخته شد بنیان مرصوص شد در این ساختمان خشت خام جا ندارد که خدای سبحان فرمود از عرش تا فرش این نظام را من با مصالح حق ساختم (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) (۲) یعنی مصالح ساختمانی این عالم حق است سحر و شعبده و جادو و طلسم و امثال ذلک در این دستگاه راه ندارد ممکن است کسی یک بازی بکند ولی این بازی چند لحظه بیش نیست این جایی ندارد وجود مبارک موسای کلیم فرمود سحر در این عالم راه ندارد این خودش را فریب می دهد در قبال این شعار موسوی که فرمود موسای کلیم که (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ) شعار رسمی درباریان فرعون این بود که (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى) هر که امروز برنده شد اهل فلاح است خب حالا با چه قیمتی با هر ابزاری، اگر هدف وسیله را توجیه می کند هر کسی با کید و مکر و تهدید و تطمیع پیروز شد او رستگار است پس یک شعار (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى) است یک شعار (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) (۳) است اسلامی که آمده تکمیل کرده فرمود: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) (۴) نه (أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى) فلاح و رستگاری در طهارت روح است نه در اینکه کسی زد و بند بکند ببرد. خب این دوتا شعار بود.

ص: ۵۵۷

۱- (۱۱). سوره طه، آیه ۶۹.

۲- (۱۲). سوره دخان، آیه ۳۹.

۳- (۱۳). سوره طه، آیه ۶۹.

۴- (۱۴). سوره اعلیٰ، آیه ۱۴.

آمادگی کامل فرعونیان برای مقابله با موسای کلیم (علیه السلام)

(وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى) یعنی فرهنگ برتر (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ) یعنی شما بروید تمام نقشه هایتان را روی هم بریزید ببینیم چه کار از دست شما برمی آید همین (قَالُوا) همه اینها که گفتند (إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى) حالا که مثلاً _ معاذ الله _ اینها ساحرند و هدف آنها برهم زدن تمدن شماست و گرفتن سرزمین شماست پس (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوَا صِفَاءً) مشورت کنید، نظر بدهید، آماده باشید برای مناظره و مسابقه بیاید ببینیم که کدام پیروز می شوید. پس نصیحتی وجود مبارک موسای کلیم داشت و یک تصمیم شورانگیز و شرربرانگیزی هم آنها داشتند دستور دادند که بیاید برای اینکه (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) هر که پیروز شد او اهل فلاح و رستگاری است سعادت و تمدن در همین است. خب، این تصمیم نهایی آنها.

عدم تأثیر سحر ساحران بر تعقل حضرت موسی (علیه السلام)

(قَالُوا يَا مُوسَى) (۱) حالا آمدند هم آنها آمدند هم وجود مبارک موسای کلیم آماده بود او دیگر لازم نبود چیزی را تهیه کند که وقتی در (يَوْمَ الزَّيْنَةِ) آمدند، (مَكَانًا سُوًى) آمدند، (وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى) آمدند با کید آمدند به موسای کلیم گفتند شما اول عصا را می اندازی و مار می کنی یا ما، (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى) (۲) اول تو ای کس می کنی عصا مار، درباره ید بیضا چیزی نگفتند درباره ی اینکه عصا بار بشود مناظره کردند فرق نمی کند هر کدام از این معجزات مثل داشته باشد معلوم می شود که شکست خورده است (إِمَّا أَنْ تُلْقَى) یا اول تو عصا را می اندازی و مار می شود (وَأِمَّا أَنْ نُكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى) یا ما قبل از تو این عصاها و این طنابها را بیندازیم و مار درست کنیم ما اول شروع بکنیم یا شما؟ وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (قَالَ بَلْ أَلْقُوا) شما اول آن ابزاری که دارید در این میدان بیندازید به صورت مار در بیاورید تا من جواب شما را بدهم (قَالَ بَلْ أَلْقُوا) آنها کاری که کردند طنابها و چوبهایی را که فراهم کرده بودند اینها را در همان میدان انداختند و به صورت مارهای دمان در آمد (فَبِأَذَا) یعنی در این فرصتی که در این وقتی که دفعتاً اینها عصاها را انداختند، طنابها را انداختند (حَيِّ إِلَهُمْ) خلبها و طنابهای اینها (وَعَصَى إِلَهُهُمْ) عصاهای اینها و چوبهایی که به همراه آورده بودند (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) (۳) در خیال وجود مبارک موسی این چنین آمد واقعیت نداشت وجود مبارک موسی دید صحنه، صحنه ی مار شد مارهای فراوانی هم آن طنابها شدند مار هم این چوبها و عصاها شدند مار خب (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) و مار رونده نه اینکه جایی بایستد همه در حرکتند این میدان شده میدان مار.

ص: ۵۵۸

۱- (۱۵). سوره طه، آیه ۶۵.

۲- (۱۶). سوره طه، آیه ۶۵.

۳- (۱۷). سوره طه، آیه ۶۶.

پرسش:...

پاسخ: نه، خیال است دیگر، تحقیق است این برای اینکه وجود مبارک موسای کلیم که علم پیدا نکرد که اینها مارند که خیال است و درست هم هست این تطهیر حضرت موساست نه اینکه وجود مبارک موسی علم پیدا کرده که این مار است تا بشود خلاف، اگر تعبیر قرآن این بود که موسی فهمید که این مار است بله این نقص بود، اگر تعبیر قرآن این است که به خیال موسای کلیم آمد درست است دیگر به خیال آدم می آید واقعیت ندارد که اگر می فرمود موسای کلیم علم پیدا کرد باور کرد نقص بود اما برای اینکه نقص موسای کلیم ثابت نشود و نزاهت موسای کلیم ثابت بشود فرمود به خیال او آمد بله به خیال آدم می آید دیگر خب.

پرسش:...

پاسخ: بله، (يُخَيَّلُ) به طرف وجود مبارک موسی دیگر (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ) «يُخَيَّلُ إِلَىٰ مُوسَىٰ» که این سحر است و این تقدیس و تنزیه وجود مبارک موسای کلیم است اگر می فرمود موسی باور کرد نقص بود چون موسی که باور نمی کند می داند این سحر است در سحر خب بالأخره آدم که می داند سحر است در خیال آدم در تمثّل آدم اثر می کند آدم می بیند مار است دیگر اما وقتی محقق باشد می داند که من دارم تخیّل می کنم من مار می بینم او مار نیست این معنای تخیّل است خب.

(يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْفَعِي) در این صحنه تمام تماشاچیها دیدند که این میدان شده میدان مار وجود مبارک موسای کلیم هم مار دید منتها وجود مبارک موسای کلیم در حدّ تخیّل بود عده زیادی در حدّ باور خیلیها باور کردند که این مار است خود سحره می دانستند این مار نیست اکثری مردم باور کردند این مار است وجود مبارک موسای کلیم هم در حدّ تخیّل بود یک نبی، یک ولی در حدّ تخیّل است دیگر در حدّ تعقل که نیست که، که نسبت به سحر خب.

ص: ۵۵۹

خوف حضرت موسی (علیه السلام) از جهالت مردم نسبت به معجزه

در این اثناء، در این اثناء فرمود: (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) (۱) موسای کلیم ترسید چندین بار آن خطبه □ چهارم نهج البلاغه در همین بحث خوانده شد که وجود مبارک حضرت امیر فرمود مردم اگر جاهل باشند اداره □ آنها بسیار دشوار است مردم بین من و غیر من فرقی نمی گذارند بعد استدلال کرد فرمود وجود مبارک موسای کلیم با معجزه آمد سحره با سحر آمدند اگر وجود مبارک موسای کلیم عصا را می انداخت می شد ما این مردم که بین سحر و معجزه تشخیص نمی دهند چه باید کرد ترس موسای کلیم از این سحر نبود چون می دانست این سحر است سحر اثر نمی کند. بیان نورانی حضرت امیر در خطبه □، چندین بار یعنی چندین بار در طی این سالها نهج البلاغه را آوردیم خواندیم که حضرت فرمود وجود مبارک موسی «لَم يُوجَسْ موسی (علیه السلام) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ اشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْل الضَّلَالِ» (۲) حضرت ترسید فرمود خب حالا من اگر عصا را بیندازم بشود ما می شود مثل آنها دیگر، اگر اینها نتوانند تشخیص بدهند که «سحر با معجزه پهلوی نزنند دل خوش دار» چطوری دل خوش دار چه کسی است که بفهمد سحر غیر از معجزه است معجزه غیر از سحر است آن وقت من چه بکنم من گفتم مبدأ و معاد هست این دعوت من، من از طرف مبدأ آمدم این دعوی من، من یک دعوتی داشتم یک دعوا با یک بساط سحر اینها به هم می خورد آن وقت من چه بکنم حضرت امیر فرمود ترس موسای کلیم از عدم تشخیص جامعه بود و آیه □ بعد هم همین را تأیید می کند.

ص: ۵۶۰

۱- (۱۸). سوره طه، آیه □ ۶۷.

۲- (۱۹). نهج البلاغه، خطبه □ ۴.

خدای سبحان فرمود نترس من طرزی این صحنه را اداره می کنم که هر انسانِ مُدْرِک و اهل شعوری تشخیص بدهد حق با توست (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى □ قُلْنَا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) (۱) آن کوه طور که وجود مبارک موسای کلیم ترسید وقتی خدای سبحان فرمود: (مَا تَلَكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى) عرض کرد (هِيَ عَصَايَ) فرمود: (أَلْقَهَا) بعد فرمود: (فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى) آنجا موسای کلیم فاصله گرفت و ترسید خب برای اولین بار بود دیگر اولین بار آدم در شب تاریک مار دمانی را ببیند می ترسد دیگر خدای سبحان فرمود نه خیر نترس (خُذْهَا وَلَا تَخَفُ سَيُنْعِيذُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) (۲) نترس بگیر دست به آن بزن دوباره چوب می شود از آن به بعد دیگر موسای کلیم از مار شدن عصا هراسی نداشت بار اول ترسید خب یک امر طبیعی است دیگر انبیا که ذاتاً این علوم را ندارند آن که ذاتاً قادر است خداست انبیا به عنایت الهی، به برکت الهی، به تعلیم الهی، به فیض الهی اینها را پیدا می کنند هر لحظه ای که داد مالک می شوند خدای سبحان فرمود نترس من این مار را به صورت چوب در می آورم دیگر از این به بعد موسی نمی ترسید اینجا هم وجود مبارک موسی نه از عصای خود که مار می شد می ترسید نه از جبال و عَصَى آنها هراسناک بود به قرینه □ آیه □ بعد خدا فرمود نترس من کاری می کنم که حتی عوامها هم بفهمند (قُلْنَا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) این (خُذْهَا وَلَا تَخَفُ) که در کوه طور فرمود آن مربوط به خوف خودش بود اینجا فرمود تو پیروز می شوی نترس معلوم می شود ترس از جهل مردم بود دیگر (قُلْنَا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) تو پیروز می شوی.

ص: ۵۶۱

۱- (۲۰). سوره □ طه، آیات ۶۷ و ۶۸.

۲- (۲۱). سوره □ طه، آیات ۱۷ _ ۲۱.

خب، یعنی درست است مردم جاهلند ولی ما این معجزه را یک وقت بین و شفاف می کنیم بین الرشد می کنیم آن سحر را بین الغی می کنیم درباره معجزات نه گانه موسای کلیم فرمود: (تَسْعَ آيَاتِ بَيِّنَاتٍ) (۱) مثل اینکه درباره معجزات و کرامت‌های حرم خودش در کعبه و اینها فرمود: (فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ) (۲) همه جا تعبیر آیات بینات نکرد خب بالأخره جریان زمزم آیه بینه است، جریان کعبه آیه بینه است، سنگی چند هزار سال بماند آیه بینه است این همه سیل و صاعقه و زلزله و همه اشیاء عتیقه جابه جا شد این حجر أسود همچنان ماند این حجر اسود همچنان ماند، آن مقام ابراهیم همچنان ماند (فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ).

چگونگی ابطال سحر ساحران توسط معجزه الهی

فرمود: (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) چه کار بکنم (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) آنکه در دست راست است آن را بینداز بین ما چه می کنیم (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) جواب امر این است که (تَلَقَّفْ مَا صَيَّرْنَا مِنْ مَّا صَيَّرْنَا) (۳) که متأسفانه «انما» نوشته شده چون قرآن واقعاً در حوزه‌ها مهجور بود و هیچ بحث فقهی روی آن نمی شد که آیا ما می توانیم این را درست بنویسیم یا نه این «انما» بی که در خیلی از موارد باید «ان ما» نوشته بشود مثل (وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) (۴) نه «انما» این «انما» و «انما» حرف است و برای حصر است خب فرمود: (تَلَقَّفْ مَا صَيَّرْنَا) آنچه این سحره کردند این می بلعد این صغرا، خب سحره چه کردند سحره که طناب نکردند، سحره که عصی نکردند سحره سحر کردند (تَلَقَّفْ مَا صَيَّرْنَا) این ما صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) (۵) صغرا و کبرا به صورت شکل اول منطقی این می شود که سحره کید کردند و هر چه را سحره کردند این عصا می بلعد یعنی کید را یعنی سحر را می بلعد همه تماشاچیها دیدند این میدان شده میدان مار، وقتی وجود مبارک موسای کلیم عصا انداخت سحر باطل شد یک مشت چوبها افتادند، یک مشت طنابها افتادند این مردم دیدند این میدان مار چندتا طناب یک گوشه افتاده است و چندتا چوب همین، ماری در کار نیست وجود مبارک موسای کلیم عصای او سحر را بلعد نه طناب را، سحر را به کام کشید نه چوب را (تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) از این شفاف تر که دیگر نمی شود حالا اگر فرصت کردید این روایتی که مربوط به وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) است (۶) را بررسی کنید سندش را بررسی کنید که معلوم بشود که آیا آن سند دارد ندارد و آیا مطابق با روایت هست یا نه، ولی ظاهر آیه قرآن این است که سحر را از بین برده.

ص: ۵۶۲

۱- (۲۲). سوره اسراء، آیه ۱۰۱.

۲- (۲۳). سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۳- (۲۴). سوره طه، آیه ۶۹.

۴- (۲۵). سوره انفال، آیه ۴۱.

۵- (۲۶). سوره طه، آیه ۶۹.

٦- (٢٧) . عيون اخبارالرضا(عليه السلام), ج ٢, ص ١٧١ و ١٧٢.

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَن افْتَرَىٰ (۶۱) فَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ (۶۲) قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ (۶۳) فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّو صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ (۶۴) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَٰئَ مَنْ أَلْقَىٰ (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ (۶۸) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ (۶۹)

اجماع فرعونیان برای مقابله با موسای کلیم (علیه السلام)

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم و هارون (علیهما السلام) وارد دربار و ساحت فرعون شدند و آن دو نکته □ اساسی یعنی دعوت و دعوا مطرح شد وجود مبارک موسای کلیم، فرعون و قومش را به توحید و معاد دعوت کرد یک، ادعای نبوت خود را هم مطرح کرد که او باید به نبوت حضرت موسی ایمان بیاورد دو، هر پیغمبری این دو عنصر محوری را دارد یکی دعوت، یکی دعوا. دعوتش به مبدأ و معاد است دعوا و ادعای او راجع به وحی و نبوت است. بعد از اینکه مطرح کرد و او پذیرفت آن صحنه □ معجزه پیش آمد و دیگر آن صحنه را در این بخش از سوره □ «طه» نقل نکردند فرعون در برابر این عصا که به صورت مار در آمده گفته سحر است ما هم ساحرانی داریم و آنها مثل تو سحر می کنند بنا شد یک میدان مبارزه و مناظره ای ترتیب بدهند و همین کار را هم کردند و همه □ ساحران جمع شدند با دوتا اجماع یکی اجماع خصوصی یکی اجماع عمومی، اجماع خصوصی را در آیه □ شصت بیان کرد که فرمود: (فَتَيَوَّلَىٰ مُدْبِرًا مُّخْمَلًا مَّوَدًّا فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ) (۱) آن کارشناسان خود، درباریان خود، دست اندرکاران اصلی نظام را دعوت کرد با اجماع حضور پیدا کردند سراسر سحره □ کشور را هم دعوت کردند حضور پیدا کردند به آنها هم گفتند (فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ) اجماع آیه □ ۶۴ با اجماع آیه □ شصت راجع به دوتا اجماع خصوصی و عمومی است حالا اینها آمدند در صحنه دارند مبارزه می کنند سحره هم آن روز فراوان بودند.

ص: ۵۶۳

۱- (۱). سوره □ طه، آیه □ ۶۰.

مهم ترین تفاوت معجزه یا سحر

این چند نکته در فرق بین معجزه و سحر قبلاً باز گو شد نکته □ اول اینکه سحر مثل شعبده نه شعبده، سحر مثل شعبده، جادو، طلسم و مانند آن جزء علوم است هر علمی مسائلی دارد مسائلیش موضوعی دارد، معمولی دارد، مبادی دارد، مبانی دارد و درس خواندنی است علوم چه علوم قریبه □ با قاف چه علوم غریبه □ با غین درس خواندنی است و راه فکری دارد منتها چون

آن علوم ضارّ است و غیر نافع است در دین تحریم شده و کسی هم به سراغش نمی رود علمی است حرام، عملش حرام، کسبش حرام و مانند آن ولی علم است دانش است یعنی راه برای فراگیری این علم باز است هر کسی می تواند البته هر کسی استعداد این کار را دارد هر کسی نمی تواند فقیه یا اصولی یا طیب یا مثلاً مهندس بشود استعدادها فرق می کند همان طوری که راه برای همه باز است مستعدان می روند غیر مستعد می ماند سحر و شعبده و اینها هم همین طور است راه فکری دارد اما معجزه راه فکری ندارد یعنی راه درس و بحث نیست که کسی چند سال درس بخواند با نزاهت و با طهارت راه معجزه را یاد بگیرد این چنین نیست راه فکری یعنی موضوعی داشته باشد، محمول داشته باشد، درس و بحث باشد که اگر فلان کار را بکنی می شود معجزه این چنین نیست این فقط به قداست روح آن شخص ولیّی از امام و نبی بسته است آن روح قداستی هم به اذن الله که خلیفه □ خود را تأیید می کند ثابت می شود پس فرق اساسی معجزه با سحر این است که سحر علم است نظیر علوم دیگر راه فکری دارد قابل تعلیم و تعلّم است ولی معجزه راه فکری ندارد که کسی برود درس بخواند معجزه یاد بگیرد از این جهت گفتند «سحر با معجزه پهلوی نزنند دل خوش دار» و گرنه با چه بیانی معجزه با سحر پهلوی نزنند این اصل اول که فرق بین سحر و معجزه.

پرسش: حاج آقا فرمودید که علم حق است اگر شعبده علم است خب باطل نیست که.

پاسخ: بله باطل نیست ولی حرام است مثل می گساری می یک چیز باطلی نیست صنعتی است کاری است که این کار در آدم اثر می گذارد می شود شراب، حرام بودن اگر چیز باطلی بود و عملی نبود که قابل حرمت نبود تحریم به یک چیز مقدور تعلق می گیرد به چیز غیر مقدور که تحریم تعلق نمی گیرد شیئی است در خارج واقع می شود منتها می گویند این کار را نباید بکنی برای اینکه ضرر دارد خب.

پس فرق اول معجزه و سحر این است که سحر و سایر رشته ها جزء علوم اند و معجزه جزء علوم نیست به قداست آن نفس ولی برمی گردد.

خیالی بودن سحر و حقیقت داشتن معجزه

فرق دوم آن است که حوزه تأثیر سحر در خیال است واقعیت را عوض نکند نیست در حوزه خیال افراد اثر می گذارد منتها چون انسان با اندیشه کار می کند و ضبط قوای درونی هم مقدور بسیاری از افراد نیست همین که انسان چیزی را تصور کرده بعد باور کرده برابر او هم اقدام می کند دیگر چون برابر آن اقدام می کند آثار خارجی خود را به همراه دارد اینکه در سوره مبارکه «بقره» بحثش گذشت این ساحرها در اثر آن کار حرامشان (يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) (۱) همین است با اینکه زن و شوهر بر اساس دو اصل قرآنی (جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً) یک، (وَرَحْمَةً) (۲) دو، با این دو اصل قرآنی پیمان زندگی مشترک را بستند این کاملاً در برابر این دو اصل می ایستد (يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) زن و شوهر را از هم جدا می کند این هم عمل خارجی است دیگر این به او بد می گوید او هم به این بد می گوید به طلاق می کشد به جدال می کشد و مانند آن، این آثار خارجی محصول آن تخیل است او را نسبت به این بدبین می کند آن دومی را هم نسبت به این یکی بدبین می کند در روان اینها اثر می گذارد بدبینی ایجاد می کند بر اساس خیال انسان تصمیم می گیرد ما بر اساس علم زندگی می کنیم اگر علم ما مطابق با واقع بود این زندگی ما پربار است نبود زیانبار است الآن یک عقرب اگر از کنار لباس ما بگذرد و ما ندانیم که فریاد نمی کشیم اما یک طناب ابلق رنگی را انسان به صورت مار ببیند فرار می کند این مربوط به خیال و درک و اندیشه ماست ما با اندیشه زندگی می کنیم یک وقت اندیشه خوب در می آید یک وقت اندیشه بد، او در خیال اثر می گذارد وقتی در خیال اثر گذاشت زن خیال می کند شوهر با او بد است شوهر خیال می کند زن با او بد است از همین جا (يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) پس اول در خیال اثر می گذارد یعنی هیچ، انسان خیال می کند واقعیتی در کار نیست برابر آن خیال هم تصمیم می گیرد اگر عاقل باشد که با خیال زندگی نمی کند اما آن مقدور کسی نیست غالب ما جُلُّ لولا الكل با همین اندیشه ها و آراء زندگی می کنیم همین که فهمیدیم چیزی به ما گفتند که فلان شخص دربارہ شما غیبت کرده بدبینی و بدگویی شروع می شود ولو هنوز تحقیق نکردیم که درست است یا درست نیست. خب، اینکه در سوره مبارکه «بقره» گذشت در همین محدوده است که (يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) بعد هم فرمود درست است که اینها در خیال اثر می گذارند اولاً و بعد از خیال در نشئه خارج به وسیله خیال اثر گذارند ثانیاً، اما (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) این طور نیست که سحر و ساحر بتواند در نظام تکوین در برابر اراده خدا کاری انجام بدهد بلکه در حوزه کار خدا که خدا این را هم جزء حوزه های اختیاری خود قرار داد انجام می دهند ولی معجزه کیمیاست واقعیت را عوض می کند یعنی اگر یک وقت یک موجود

مُرده ای را زنده کرد یا بیماری را شفا داد واقعاً شفا می دهد، واقعاً حیات می بخشد نظیر کار عیسای مسیح (سلام الله علیه) این دو تا فرق اساسی.

ص: ۵۶۵

۱- (۲) . سوره بقره, آیه ۱۰۲.

۲- (۳) . سوره روم, آیه ۲۱.

سوم این است که در مصاف سحر و معجزه، معجزه همیشه پیروز است هرگز معجزه شکست نخواهد خورد نه با علوم قریبه با قاف، نه با علوم غریبه با غین که فرمود: (وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (۱) یا (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) (۲) و مانند آن، پس این سه عنصر محوری فارق بین معجزه و سحر است یکی اینکه سحر و مانند آن جزء علوم اند تحصیل کردنی است معجزه به قداست روح ولی وابسته است دوم اینکه سحر در محدودهٔ خیال اثر می گذارد و خیال منشأ بسیاری از کارهای خارجی است ولی معجزه کیمیاگری می کند و واقع را عوض می کند سوم اینکه سحر شکست پذیر است و معجزه شکست پذیر نیست.

ادب ساحران در برابر حضرت موسی (علیه السلام)

خب، در این صحنه سحر همه جمع شدند درباریان فرعون هم جمع شدند آنها یک اجماع خصوصی کردند اینها یک اجماع عمومی کردند همه در یک روز عیدی در میدان وسیع و بازی و در یک وقت شفافی که (ضحی) باشد حضور پیدا کردند تا اینکه این مناظره سامان بپذیرد وجود مبارک موسای کلیم قبل از انجام مبارزه آنها را هدایت کرد، دعوت کرد (وَيَلِكُمْ لَا تَفْتَرُوا) معجزه را سحر ندانید و به خدا فریه نندید نبوت مرا انکار نکنید اینها را گفت، یک عده تصمیم گرفتند که بیاندیشند (فَتَنَّا زُعُورًا أَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ) یک عده گفتند شاید موسای کلیم حق بگوید، یک عده گفتند نه این ساحر است و امثال ذلك (إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ) را هم جناب زمخشری در کشف هم درباره (إِنَّ) اختلاف نظرها را بیان کرده که آیا آن اسم را نصب می دهد یا رفع، هم درباره تثنيه که در حالت نصبی و جرّی علامتش یکسان است و عوض نمی شود نظیر الف عصا که در نصب و جرّی یکسان است (۳) این اختلافهای ادبی و اینهاست که ذکر شده خب، آنها اظهار ادب کردند گفتند که (إِمَّا أَنْ تُلْقِيَهَا أَنْ تَكُونَ أُولَ مَنْ أَلْقَى) اول تو این عصا را می اندازی که به صورت مار در بیاید یا ما این طنابها و عصاها را القا می کنیم که به صورت مار در آیند، چون تأدب کردند وجود مبارک موسای کلیم فرمود شما اول این کار را بکنید او هم ادب را با ادب جواب داد تعارف کرد که شما بفرمایید شما القا کنید حالا از این به بعد صحنه، صحنه عمیق است.

ص: ۵۶۶

۱- (۴). سوره صافات، آیه ۱۷۳.

۲- (۵). سوره مجادله، آیه ۲۱.

۳- (۶). الکشاف، ج ۳، ص ۷۲.

پرسش: ببخشید استاد این نشانه □ اعتماد به نفس ساحران نیست تا اینکه نشانه □ تأدب باشد؟

پاسخ: خب آنها هنوز برایشان روشن نشد واقعاً که عصای موسای کلیم معجزه است خلیها برایشان روشن نشد. این چنین نبود که مثلاً آدم خوب تحقیق بکند که فرق بین سحر و معجزه چیست؟ خب.

احتمال آگاهی ساحران از خوف موسای کلیم (علیه السلام) و نبوت ایشان

(قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا) وجود مبارک موسای کلیم فرمود که شما بیندازید صحنه هم صحنه ای است که همه تماشاچیان حاضرند (فَإِذَا) یعنی اِذای مفاجات در این حال که آنها عصا را و طنابها را انداختند (فَإِذَا جَبَّالَهُمْ وَعَصَىٰ يُهِمْ) این جَبَلها و این عصاها (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) در حوزه □ خیال وجود مبارک موسای کلیم اثر گذاشت و موسای کلیم هم تخیل کرد نه تعقل که این مارها راه افتادند این چوبها به صورت مار در آمد و این جَبَلها طنابها به صورت مار در آمد. خب، برخی از بزرگان می گویند همین جا ساحران فهمیدند که موسی پیغمبر است و ساحر نیست چرا، برای اینکه این تعبیر (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) باعث شد که موسای کلیم ترسید ولی سَحْره از ترس موسای کلیم نفهمیدند این چه خوفی است ولی اثر سحر که در حوزه □ خیال بیننده مؤثر است یک، و از حوزه □ خیال به بدن او سرایت می کند و آثار ترس در بدن ظاهر می شود دو، از این دو جهت فهمیدند که موسی ساحر نیست چرا، چون خودشان می دانند این سحر است و عصای سحری، طناب سحری که سمی ندارد کاری به آدم ندارد خود این سحره به هیچ وجه نمی ترسیدند چون می دانستند واقعیت ندارد اگر موسای کلیم ساحر بود نباید تخیل می کرد، اگر موسای کلیم ساحر بود نباید می ترسید چرا (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) عده ای از بزرگان می خواهند بگویند هم اکنون سحره فهمیدند موسی ساحر نیست حالا این برداشتشان تا حدودی به مرز واقع نزدیک است اما خیلی قابل دفاع نیست که عرض می کنیم. خب، اینها هیچ کدام نترسیدند حالا هفتاد هزار یا کمتر و بیشتر چون آن روز سحر زیاد بود در سرتاسر مصر حالا این رقمها، رقمهای مبالغه است دیگر زمخشری در کشف نقل کرده دیگری نقل کرده (۱) این سحره هیچ کدام نترسیدند برای اینکه همه شان می دانستند که اینها چوب است و طناب موسای کلیم ترسید اینها فهمیدند موسی ساحر نیست البته این برداشتی که این بزرگوار دارد نیمه راه است نه تمام راه در قرآن ندارد که وجود مبارک موسای کلیم ترسید آن طوری که در کوه طور ترسید در کوه طور ترسید واقعاً دیگر (وَلَّى) فرار کرد، فاصله گرفت اولین بار بود شب تار آدم با اژدهایی روبه رو بشود خب فرار می کند دیگر (وَلَّى) ذات اقدس الهی فرمود موسی نترس برگرد (سَيُنْعِيذُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) (۲) بعد فهمید صاحب معجزه است و از آن به بعد دیگر هر وقت عصا را می انداخت اژدها می شد واقعاً و دست می آورد اژدهای واقعی را می گرفت عصا می شد واقعاً، دیگر نمی ترسید اما اینجا دیگر جا برای ترس نبود آیه ندارد که موسای کلیم ترسید فرمود در دلش هراسی پیدا شد حالا سَحْره از کجا فهمیدند که در دل او هراس پیدا شد به هر تقدیر اگر آثار هراس در بدن ظاهر شده باشد یک، آثار آن تخیل در بدن ظاهر شده باشد دو، این برداشتی که بعضی از بزرگان دارند که سحره هم اکنون فهمیدند که موسی ساحر نیست این حق است سه. خب، حالا به جای حساس تر می رسیم که خود سحره فهمیدند و خلیها هم فهمیدند وجود مبارک موسای کلیم در اینجا ترسید اما نه آن ترسی که در کوه طور داشت (فَأَوْجَسَ) یعنی «خاف» که این (خِيفَةً) مفعول مطلق است نه از فعل او مثل «قَعَدَ جُلُوساً» (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) این فاعل آخر ذکر شد چون آخر آیات، با «ياء» و «الف» ختم می شود خب، یعنی «فَأَوْجَسَ مُوسَى خِيفَةً فِي نَفْسِهِ».

١- (٧) . ر.ك: روح المعاني, ج ٨, ص ٥٣٧.

٢- (٨) . سورة طه, آيه ٢١.

بیان نورانی حضرت امیر که قبلاً هم چند بار خوانده شد در نهج البلاغه در همان خطبه □ چهارم این است که فرمود آن روز آن لحظه ای که خدا حق را به ما نشان داد ما دیگر از آن به بعد شک نکردیم «مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتُهُ» در خطبه □ چهارم نهج البلاغه این کتاب شریف تمام نهج البلاغه که از برکات است این چند سطری که به صورت خطبه □ چهارم اینجا ذکر شده چند سطری از آن خطبه □ طولانی است گوشه ای از آن خطبه است (۱) چون این کتاب شریف یعنی نهج البلاغه، نهج البلاغه است نه نهج الحدیث یک کتاب حدیث نیست لذا تقطیع کرده صاحب وسائل حدیث نوشته تقطیع کرده اما همه را نقل کرده هر جمله ای را در باب خودش نقل کرده اما در نهج البلاغه این طور نیست حشر این سید رضی و سید مرتضی با انبیا و اولیا این چقدر عاقل بود چون در جمله های خیلی حاد وجود مبارک حضرت امیر گلایه های تنیدی درباره □ عصر خودش دارد خب آن گلایه های تند و حاد اگر در نهج البلاغه می آمد دیگر نهج البلاغه، نهج البلاغه نبود این کاری را که سید رضی کرده آن جمله هایی که باعث گله است، باعث تفرقه است، باعث ناله است، باعث تشمت است آنها را نقل نکرده آنچه به وحدت اسلامی، به تقریب اسلامی، به عنایت اسلامی، به اتحاد اسلامی است آنها را نقل کرده این چقدر عقل می خواهد حشر اینها با انبیای الهی خب، چون نگفته ها را می شود در فرصتی گفت اما گفته ها را نمی شود جبران کرد.

ص: ۵۶۸

پاسخ: خب آخر حضرت در جمع دو، سه نفری گفته حضرت خودش در جمع عمومی که فرمود.

بیان امیرمؤمنان (علیه السلام) در رؤیت ملکوت و علت خوف حضرت موسی (علیه السلام)

در خطبه □ چهارم آنجا فرمود: «مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتُهُ» آن لحظه ای که حق را به ما نشان دادند من شک نکردم تا الآن، سخن از رؤیت است نه سخن از نظر همان راهی که ذات اقدس الهی به ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) فرمود، فرمود: (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) این در سوره □ مبارکه □ «انعام» است در سوره □ «اعراف» به ما دستور داده شد که شما چرا در ملکوت نظر نمی کنید (أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) نظر کنید بلکه به رؤیت برسید نگاه کنید شاید ببینید ولی ابراهیم دید وجود مبارک حضرت امیر می فرماید به من نشان دادند من دیدم «مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتُهُ» بعد می فرماید: «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (علیه السلام) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ» در قرآن دارد (فِي نَفْسِهِ) نه «علی نفسه» مبادا کسی خیال کند که برای خودش ترسید اگر برای خودش بود که «علی نفسه» بود نه (فِي نَفْسِهِ) یعنی در درون خودش هراسناک شد راز هراسناکی موسای کلیم (سلام الله علیه) در درون خودش همین بیان نورانی حضرت امیر است فرمود: «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (علیه السلام) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبِهِ الْجَهَالِ وَ دُؤْلِ الضَّلَالِ» (۳) ترس موسای کلیم این بود که خب حالا این صحنه میدان شده میدان مار اینها هم که تماشاچی اند من هم اگر عصا را بیندازم بشود مار آن وقت اینها نتوانند بین سحر سحره و معجزه □ من فرق بگذارند چه کنم.

ص: ۵۶۹

۱- (۱۰). سوره □ انعام، آیه □ ۷۵.

۲- (۱۱). سوره □ اعراف، آیه □ ۱۸۵.

۳- (۱۲). نهج البلاغه، خطبه □ ۴.

ذات اقدس الهی فرمود نه خیره، ما این را بین الرشید می کنیم طرزی می کنیم که حتی این عوامها هم بفهمند او که گفت (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (۱) ما دماغ او را خاک می مالیم (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) اولاً او نباید خودش را با من قیاس کند او در بین بنده ها اگر گفته (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) من می گویم (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) تو پیروز می شوی طرزی من این صحنه را می گردانم که حتی عوامها هم بفهمند حالا قبل از اینکه بقیه آیه را بخوانیم این جمله نورانی حضرت امیر را ببینید فرمود: «الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» الآن هم یک میدان مار است یک طرف غدیر است یک طرف سقیفه، یک طرف غدیر است یک طرف سقیفه ما چه کار باید بکنیم؟ «مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ» اگر کسی به سراغ کوثر برود به دام تکاثر نمی افتد خب اینها در خطبه چهارم پس بنابراین ترس موسای کلیم از ضعف مردم، جهل مردم و مانند آن است.

پرسش:...

پاسخ: در تخیلش اثر می کند نه در تعقلش.

پرسش:...

پاسخ: عقل محض است دیگر ما یک چیز را می بینیم باید ببینیم درک کنیم دیگر اگر آدم چیزی را ببیند و نفهمد ناقص است سحر چون جزء قبیح است ذات اقدس الهی همان طوری که شعر را یاد اینها نداد سحر را هم یاد اینها نداد این نقص است درباره سحر فرمود: (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ) (۲) خیال بافی و خیال سرایی و خیال سازی و خیال گویی نقص است اینها جزء صفات سلبیه انبیاست (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ) درباره سحر هم به طریق اولی «وما عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» ندانستن سحر کمال است برای اینکه این یک فتنه و شر است خب، آدم چیزی را می بیند می فهمد دیگر نبیند بد است منتها ذات اقدس الهی فرمود: (لَا تَخَفْ) تو که از خودت نمی ترسی که نسبت به مردم می ترسی من طرزی این صحنه را اداره می کنم که مردم عادی هم بفهمند (لَا تَخَفْ) نه تنها ترس بلکه آن که گفت (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) او را به زیر می کشم (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى). (۳)

ص: ۵۷۰

۱- (۱۳). سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲- (۱۴). سوره یس، آیه ۶۹.

۳- (۱۵). سوره نازعات، آیه ۲۴.

چه کار بکنند (قُلْنَا) ما به او گفتیم (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) این یکی, بعد به او گفتیم (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) در کوه طور به وجود مبارک موسای کلیم آموخت نگو این عصاست خدا فرمود: (مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى □ قَالَ هِيَ عَصَايَ) (۱) آنجا فرمود خیر, تو بگو هر چه خدا بخواهد اوست اگر خدا اراده کرده است این عصا باشد می شود عصا, اگر اراده کرده است بشود ازدها این می شود ازدهای دمان الآن اینجا هم فرمود: (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) اینکه در دست است بینداز ببینیم چه چیزی در می آید (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) وقتی این کار را کردی (تَلَقَّفْ مَا صَيَّعُوا) آنچه را که سحره انجام دادند آن را می بلعد خب سحره چه کار کردند؟ طناب بافی کردند نه, چوب تراشی کردند نه, پس عصا کار سحره نیست, طناب کار سحره نیست, سحر کار سحره است فرمود: (تَلَقَّفْ مَا صَيَّعُوا) بعد این را بازتر کرد, شفاف تر کرد فرمود: (إِنَّ) که متأسفانه متصل نوشته شده نه «إِنَّمَا» (إِنَّ مَا صَيَّعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ) اینها کید کردند, سحر کردند این عصا آن کید را می خورد نه چوب را به موسای کلیم گفت اگر تو این عصا را بیندازی این میدان مار فعلی می شود میدان طناب و میدان عَصَى و یک ازدها همین, وجود مبارک موسای کلیم وقتی عصا را انداخت این همه تماشاچیها دیدند این میدان مار فقط یک دانه مار است بقیه چوبهایی است افتاده, طنابهایی است افتاده (تَلَقَّفْ مَا صَيَّعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) در سوره □ مبارک □ «اعراف» قبلاً گذشت در سوره □ مبارک □ «شعراء» هم بعداً می آید که (تَلَقَّفْ مَا يَأْفِكُونَ) (۲) افک را, کذب را, کید را, حيله را می خورد نه چوب را بخورد, نه طناب را بخورد همین کار را کرده.

ص: ۵۷۱

۱- (۱۶). سوره □ طه, آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- (۱۷). سوره □ شعراء, ایه □ ۴۵.

این بحث مبسوطاً در سوره مبارکه «اعراف» گذشت در سوره «اعراف» آنجا فرمود: (قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُمُوهُمْ) همه «تماشاچیها را ترساندند (وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَزِيمٍ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۱) نه «ما ینسجون» نه «ما ینحتون» نه آن عصاها را که تراشیدند یا آن طنابهایی که بافتند اِفک را، کذب را، باطل را می خورد نه چوب را مردم همه دیدند که تمام این طنابها یک گوشه افتاده، تمام این چوبها یک گوشه افتاده یک مار دمان است فقط، اول کسی که فهمید همین کارشناسان سحره بودند دیگر اینها گفتند ما به رب العالمین ایمان آوردیم برای اینکه مشخص بشود که دیگر فرعون نگوید (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ) گفتند به رب موسی و هارون ایمان آوردیم این سحر نیست.

خب، اگر وجود مبارک موسای کلیم این عصا را می انداخت این طنابها و این چوبها را می خورد حجت الهی بالغه نبود برای اینکه اگر این سحره به این تماشاچیها القا می کردند که این ساحر از ما بزرگ تر است و ساحرتر از ماست ماری که او درست کرده مارهای ما را خورد مگر مار بزرگ مار کوچک را نمی خورد مگر آن افعی مارهای دیگر را نمی خورد اگر این مارها را خورده بود که حجت روشن نبود این می گفتند که این مار بزرگ بود مارهای ما را خورده آن وقت حرف فرعون در می آمد که (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) (۲) ولی سحر را باطل کرده.

ص: ۵۷۲

۱- (۱۸). سوره اعراف، آیات ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲- (۱۹). سوره طه، آیه ۷۱.

اگر در روایتی در جریان آن پرده باشد که بعضی آقایان تحقیق کردند دو مطلب باید آنجا ثابت بشود یکی در جریان حضرت امام رضا (سلام الله علیه) که فرمود آن شیری که منقوش است روی این بیاید این کسی که مسخره می کند او را بدرّد این کار را هم کرد (۱) آیا آن روایت صحیح است یا نه، یا راویان آن روایت همان راویان تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (سلام الله علیه) هستند که محققین نپذیرفتند این یک، آیا در ذیل آن روایت چنین مطلبی هست که به حضرت عرض کردند شما دوباره اینها را زنده کنید فرمود اگر عصای موسی آنها را که خورده بود برمی گرداند من هم برمی گردانم آیا این در ذیل آن هست یا نه، با آیات و روایات این قدر بی اعتنا بودن مصلحت هیچ کس نیست الآن در تمام مراحل فقهی می بینید فقهای ما (رضوان الله علیهم) می خواهند فتوا بدهند که ناخن گرفتن روز پنج شنبه مستحب است یا جمعه، همه اینها تلاش و کوشش می کنند یک روایت معتبری پیدا کنند روایتی که راویانش نظیر تفسیر منسوب به امام حسن عسکری باشد این حتی به درد السابق، السابق یعنی السابق همه رسم بود در ما طلبه ها می گفتند این برای اثبات استحباب ناخن گرفتن روز پنج شنبه هم به درد نمی خورد الآن کسی بخواهد فتوا بدهد که روز پنج شنبه ناخن گیری مستحب است با این روایتها نمی شود آن وقت بیایم آیات قرآنی را همین طور صاف صاف در فلان جا یک روایت مرسلی آمده که وجود مبارک فلان امام موقع تولّد فلان آیه را خوانده آخر حسابی دارد، کتابی دارد اینکه ملائکه می آیند هم مرحوم کلینی نقل کرده هم در صاحب معالم همه این آقایان نقل کردند ملائکه می آیند، پرهایشان را پهن می کنند «تحت أقدام طلاب العلوم» برای اینکه این چیزهای اراجیف را بشنوند «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لَطَلَّابِ الْعِلْمِ» (۲) برای اینکه این حرفهای باطل را بشنوند یا حرفهای محققانه و عالمانه را بشنوند این فرش پهن کردن و رُفت و رو کردن و جارو کردن زیر پای طلبه ها به عهده ملائکه است این ملائکه می آیند آدم این طور حرف بزند برای علم و تفسیر و روایات هیچ ارزشی قائل نباشد اینکه درست نیست خوب، به هر تقدیر این دو تا کار را آقایان باید بکنند.

ص: ۵۷۳

۱- (۲۰). عیون اخبارالرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- (۲۱). الکافی، ج ۱، ص ۳۴، معالم الدین، ص ۱۱.

پرسش:...

پاسخ: بله درست شد دیگر، مثل مُرده زنده شد آن وقتی که مُرده بود واقعاً مُرده بود آن وقتی که به برکت حضرت عیسی زنده شد واقعاً زنده شد این کود وقتی که زیر این گُل هست واقعاً کود است وقتی که بالا آمده تغذیه شده می شود گُل یاس واقعاً می شود گُل یاس این کیمیاگری کارِ خداست منتها آن کار زمان بر است معجزه زمان نمی خواهد همین خاکی که بعد از صد سال، دویست سال می شود یک انسان زنده و بعد از مدّتی هم می میرد و در قبر می شود و می شود خاک آن وقتی که انسان است واقعاً انسان است آن وقتی که خاک بود واقعاً خاک است این کیمیاگری که در صحنه هستی هست در معجزه لحظه ای است مگر خدای سبحان همین کود بدبو را به صورت یاس در نمی آورد این مُرده را مگر زنده نمی کند این حیات را ذات اقدس الهی به این اموات عطا می کند ولی این وقتی که موجودات مُردند واقعاً مُردند وقتی هم که زنده اند واقعاً زنده اند اما سحر واقعاً چوب است در خیال ما است این می شود اِفْکِکِ دیگر.

مراد از بلعیده شدن سحر ساحران

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، بلع می کند دیگر «بلع کلّ شیء بحسبه» فرو بُردن بلع که برای حیوان نیست وقتی ذات اقدس الهی در سوره هود «هُود» به زمین دستور می دهد (يَا اَرْضُ اِْبَلْعِي) (۱) یعنی (يَا اَرْضُ اِْبَلْعِي) بلع کن. فهمیدن جزء معاصی کبیره نیست و عالم شدن هم حرام نیست این دو تا مسئله را بدانیم، (تَلَقَّفْ مَا صَيَّعْنَا اِنَّ مَا صَيَّعْنَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ اَتَى) بلع را به زمین و زمان نسبت می دهند (يَا اَرْضُ اِْبَلْعِي مَاءِ كِ) خب اگر این چنین است زمین آب را بلع می کند، خوردن و بلع کردن و نوشیدن در آن اختیار و امثال اختیار اخذ نشده تا ما بگوییم مجاز است اگر بلع حقیقتی بود که در او اختیار اخذ شده بود اسناد مجازی بود ولی در بلع و اکل و شرب و امثال ذلك اختیار و اراده اخذ نشده لخصیصه مورد است که آن مورد گاهی مختار و عاقل است. خب، فرمود چه در سوره اعراف چه در سوره شعراء فرمود: (تَلَقَّفْ مَا صَيَّعْنَا اَفْکُونَ) اِفْکِکِ را می خورد در سوره طه فرمود: (تَلَقَّفْ مَا صَيَّعْنَا) بعد این را شفاف کرد (اِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ) یعنی «تلقف الکید» آن روایتها هم که مشخص نیست نه سند دارد نه دلالت.

ص: ۵۷۴

پرسش:...

پاسخ: آن همان روایت عیون را نقل کردند همان روایان آن روایت همان هستند که تفسیر امام حسن عسکری نقل کردند که مرحوم آقای خویی (رضوان الله علیه) فرمود اصلاً اعتباری به آن نیست. (۱) روایان این روایت همان روایان تفسیر منسوب به امام حسن عسکری هستند شما این را تحقیق کنید بعد می بینید مرحوم آقای خویی (رضوان الله علیه) در رجالشان فرمودند این رجالی که تفسیر امام عسکری (سلام الله علیه) را به او نسبت دادند اینها موثق نیستند یک روایت معتبری پیدا کنید که این دو عنصر در آن باشد یک شیرها آن شخص را خوردند، دو به امام رضا (سلام الله علیه) عرض کرده باشند که شما دوباره دستور بدهید این شیر آن خورده را برگرداند حضرت فرموده باشد به سند صحیح همان طوری که آن چیزها را عصای موسی آنها را خورده اگر آنها را برمی گرداند من هم برمی گردانم، (۲) نکته سوم هم که باید اضافه بشود بر فرض هم ما یک روایت صحیحی داشته باشیم که این دو نکته را بفهماند آیا در ذیل آن این است که آنچه را که عصای موسی خورد خود سحر بود یا چوب و طناب بود ممکن است این باشد که اگر سحر را دوباره برمی گرداند ما هم دوباره برمی گردانیم اگر هم تازه روایتش صحیح باشد و دلالت بکند به اینکه عصای موسی آنچه را خورده برنگرداند ما هم بر نمی گردانیم اگر او برمی گرداند ما هم برمی گردانیم آن سحر را خورده حالا سحر را برگرداند این دلیل نیست که چوب را خورده یا دلیل نیست به اینکه طناب را خورده به هر تقدیر ظاهر قرآن این است که کید را خورده، سحر را خورده آن وقت تماشاچیها همه فهمیدند که یک مار واقعی در میدان هست یک سلسله چوبها و یک سلسله طنابها در میدان افتاده.

ص: ۵۷۵

۱- (۲۳). معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۵۷.

۲- (۲۴). عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۹۶.

.Your browser does not support the audio tag

(فَتَنَّا زَعُورًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرَبُوا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِ احِرَانٍ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى (۶۳) فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتَّوَصَفُوا صِفًا وَقَدْ أَلْفَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى (۶۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصْوَهُمْ يُخْتَلُّ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَبَّ نَعْوَا إِنَّ مَا صَبَّ نَعْوَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأَلْقَى السِّحْرَهُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)

مهم ترین تفاوت معجزه با سحر

معجزه با سحر فرق روشنی دارد که تا حدودی بیان شد سحر جزء علوم است و مسائل و موضوعی دارد، معمولی دارد و مبادی تصویری و تصدیقی دارد، راه فکری دارد و هر کسی می تواند برابر استعداد خود این علوم را یاد بگیرد اما معجزه راه فکری ندارد مثل خود نبوت است مثل خود امامت است امامت، نبوت اینها خلافت‌های الهی است و منصبهای مخصوص خدا راه فکری ندارد که انسان چند سال درس بخواند بشود پیغمبر یا چند سال درس بخواند بشود امام یا چطور انسان پیغمبر می شود، چطور انسان امام می شود اینها راه تحصیلی و فکری ندارد جریان اعجاز هم همین طور است اعجاز به قداست روح پیغمبر و امام (علیها السلام) وابسته است این یک مطلب.

همیشگی و همگانی بودن معجزات انبیا

مطلب دیگر همین بود که قبلاً گذشت هر پیغمبری ولو رسالت او محدود باشد ولی معجزه او جهانی است یعنی وجود مبارک صالح که معجزه ای آورد (۱) یا وجود مبارک موسی و عیسی (علیها السلام) که معجزه ای آوردند خواه جزء انبیای اولوالعزم باشند مثل موسی و عیسی (علیها السلام) یا غیر اولوالعزم باشند مثل صالح (سلام الله علیه) معجزه آنها جهانی است نه در گذشته بشر می توانست مثل کار صالح و موسی و عیسی (علیهم السلام) بکند و نه در آینده الی یوم القیامه، اگر این کار، کار بشر باشد انسان شک می کند می گوید پس دو هزار سال قبل یا یک میلیون یا دو میلیون سال قبل که کسی ادعای نبوت کرده بود چنین کاری داشت این کار، کار بشری است و جزء نوابغ بشر بود و انجام داد بر ما واجب است به نبوت همه انبیا ایمان بیاوریم اگر (آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ) (۲) بر همه ما وظیفه است که نسبت به همه انبیا (علیهم السلام) ایمان بیاوریم خب اگر کاری را که صالح پیامبر کرده بود الان کسی بتواند انجام بدهد یا الی یوم القیامه کسی بتواند انجام بدهد دیگر نبوت حضرت صالح زیر سؤال می رود.

۱- (۱) . ر . ک: سوره اعراف، آیه ۷۳.

۲- (۲) . سوره بقره، آیه ۲۸۵.

پرسش: ...

پاسخ: کرامت علما که معجزه نیست این راه علما یک راه فکری دارد هر عالمی هم به اینجا رسید می تواند چنین کاری انجام بدهد این مخصوص یک عالم و دو عالم نیست راه فکری هم دارد تهذیب نفس دارد خلیها هم می توانند به اینجا برسند.

تحدی جهانی انبیا با معجزات الهی

خب، مطلب سوم آن است که حالا که روشن شد معجزه فرق اساسی با سحر و شعبده و سایر علوم دارد آنها راه فکری دارند این راه فکری ندارد و معجزه مثل نبوت است مثل امامت است که راه فکری ندارد تحصیلی نیست به افاضه الهی است این مطلب اول، و روشن شد که معجزه هر پیامبری چه از اولوالعزم باشد چه نباشد جهانی است ولو نبوتش جهانی نباشد این مطلب دوم این تحدی که در قرآن کریم آمده این هم مخصوص قرآن کریم نیست برای معجزات تمام انبیا (علیهم السلام) است مطلب سوم. آنکه در قرآن کریم آمده این است که تحدی جهانی کرد (لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) (۱) تحدی یعنی مبارز طلب کردن کسی که مدعی نبوت است بینه ای دارد به نام معجزه می گوید من از طرف خدایم یک، برای اینکه ثابت کند من از طرف خدایم یک کار خدایی باید انجام بدهد دو، تا مردم باور کنند این کسی که کاری کرده که از طرف خداست سمت او هم از طرف خداست این سه، آن معجزه است که همه را عاجز می کند پیغمبر می فرماید اگر شک دارید که من نبی هستم کاری که من کردم مثل آن را شما بیاورید این مبارز طلب کردن را می گویند تحدی اگر تحدی در کار نباشد می شود کرامت و اگر تحدی در کار باشد اصطلاحاً می گویند معجزه، پس کسی ادعا دارد که می گوید من از طرف خدا آمدم و معجزه ای هم دارد و برای اثبات اینکه این معجزه است تحدی می کند مبارز طلب می کند و برابر آن روایتی که در علل الشرائع هست معجزه هر پیغمبری مطابق با پیشرفته ترین فن و رشته مردم آن عصر است (۲) یک وقت است که سحر و امثال سحر پیشرفت کرده است وجود مبارک موسای کلیم یکی از معجزاتش همین جریان عصا بود که آنها خیال می کردند سحر است در حالی که معجزه بود.

ص: ۵۷۷

۱- (۳) . سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲- (۴) . ر . ک: علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

پاسخ: تورات و انجیل را تحدی نکردند و خود وجود مبارک موسی و عیسی هم نفرمودند که این معجزه است ولی درباره □ کارهایی که خود عیسی مسیح دارد به نام احیای موتا و امثال ذلك اینها را فرمودند معجزه است. خب, پس عیسی (سلام الله علیه), موسی (سلام الله علیهما) اینها تحدی کردند گفتند اگر تردید دارید که ما نبی هستیم این کارهایی را انجام می دهیم به نام معجزه است شما مثل این بیاورید و چون مثل این مقدورشان نیست ثابت می شود که این معجزه است ولی این تحدی که فرمود: (لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ) (۱) این تحدی مخصوص قرآن کریم نیست منتها بر اساس اهمیتی که قرآن کریم دارد تصریح شده و گرنه «لو اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ» کاری که وجود مبارک صالح پیامبر کرده است مقدورشان نیست, (لو اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ) انجام بدهند کاری را که موسای کلیم کرد مقدورشان نیست و هكذا «لو اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» برای اینکه مُرده ای را زنده کنند کاری که عیسی مسیح (سلام الله علیه) کرد مقدورشان نیست این هم مطلب سوم. این تحدی جهانی مخصوص قرآن نیست منتها درباره □ قرآن بر اساس اهمیتی که بود ذکر کردند چون معجزه یعنی کارِ بشر نیست خب وقتی چیزی کار بشر نبود اول و آخر ندارد که اجتماع و افتراق ندارد که, جن و انس جمع بشوند یا نشوند مقدورشان نیست گذشته و حال و آینده مقدورشان نیست.

امکان بهره مندی ائمه (علیهم السلام) از معجزه انبیا

ص: ۵۷۸

مطلب چهارم آن است که هر معجزه ای را که پیامبر قبلی آورد پیامبر بعدی هم می تواند بیاورد چون از یک جاست دیگر از طرف خداست دیگر امام معصوم هم به اذن خدا می تواند بیاورد بالأخره بر اساس عصمتی که دارد، بر اساس امامتی که دارد سمتی از طرف خدا دارد دیگر اینکه جنبه بشری این کار را انجام نمی دهد که همان کاری که وجود مبارک موسای کلیم کرد ائمه (علیهم السلام) هم به اذن خدا می توانند بکنند برای اینکه اینها در معجزه بودن که یکسان است کار بشری نیست منتها حالا- کردند یا نکردند دلیل معتبر باید باشد و گرنه اصل امکانش را عقل و نقل می پذیرد برای اینکه اینها امام اند، معصوم اند، حجّت بالغه الهی اند و از طرف خدا هستند، از جهت بشری که این کارها را انجام نمی دهند که، این مطلب چهارم.

امکان عقلی تحقق معجزه توسط ائمه (علیهم السلام)

مطلب پنجم این است که درباره آنچه از وجود مبارک امام رضا (علیه السلام) نقل شد (۱) درباره وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیهما) نقل شد (۲) یکی در مجلس هارون یکی در مجلس مأمون اگر دلیل معتبر باشد سند معتبر باشد کاملاً قابل قبول است برای اینکه امکان عقلی هست یک، در مقام ثبوت هیچ محذوری نیست در مقام اثبات هم اگر دلیلی معتبر باشد «یؤخذ به» این هم اثباتاً عیب ندارد حالا ظن در اصول حجّت است یا نه آن یک اختلاف مبنایی است ولی بالأخره از نظر اسناد ظنی ممکن است ولو انسان علم پیدا نکند در مسائلی که علم لازم باشد خبر واحد کافی نیست ولی بالأخره اسناد ظنی هست انسان گمان می کند که این مطلب درست باشد راهی برای ابطالش ندارد.

ص: ۵۷۹

۱- (۶). عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲- (۷). الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

مطلب ششم آن است که آیا در ذیل این روایات آمده که از وجود مبارک امام کاظم یا از وجود مبارک امام رضا (علیهما السلام) خواستند که شما اجازه بدهید این شخصی که استهزاکننده بود و این صورت شیر آن شخص را بلع کرد به حالت اولی برگردد یا نه، حضرت فرموده باشند همان طوری که عصای موسی چیزهایی را که بلعید اگر برمی گرداند ما هم دستور می دادیم این شخص مسخره کننده را برگرداند اگر آن حدیث مُشتمل بر این ذیل نبود که احتیاج به اثبات دارد، اگر مُشتمل بر ذیل بود و روایت هم از نظر سند چون بعضی از روایات معتبر نیست ولی بعضی از روایاتی که تحقیق کردند گفتند سندش معتبر است که سعی این آقایان مشکور اگر سند اینها معتبر باشد در حدّ اسناد ظنی قابل قبول هست. مطلب هفتم این است که این روایت مخالف ظاهر قرآن است.

ظاهر بیان قرآن درباره چگونگی ابطال سحر ساحران

قرآن کریم تعبیر صریح و روشن یا قریب صریحش این است که سحر را خورده نه چوب را که فرمود: (تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا) که متأسفانه با هم نوشته شده از نظر رسم الخط که «إِنَّمَا» خوانده می شود این «إِنَّمَا» و «أَنَّمَا» حرف است و برای افاده حصر است مثل «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (۱) اما اینجا این (إِنَّ) حرف مشبّه بالفعل است و آن (مَا) اسمش است (إِنَّ مَا صَنَعُوا) مثل (وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ) (۲) اینکه «أَنَّمَا» نیست که به هر تقدیر اگر ظاهر آیه بررسی بشود این است که (تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) یعنی «تلقف الكيد».

ص: ۵۸۰

۱- (۸). تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸۳.

۲- (۹). سوره انفال، آیه ۴۱.

مطلب هشتم این است که این (تَلْقَفُ) را آیات دیگر به صورت شفاف بیان کرده فرموده دیگر سخن از خوردن نیست، سخن از بلع نیست، سخن از ابطال است فرمود موسای کلیم باطل کرد با القای عصا فرمود آنچه را که شما آوردید سحر است (إِنَّ اللَّهَ سَيُيِّطُهُ) (۱) ابطال برای سحر است نه برای چوب و طناب، طناب و چوب را که باطل نمی کنند سحر را باطل می کنند و آنچه در این آیات است یا (تَلْقَفُ مَا صَيَّنَعُوا) است یک، یا (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۲) است دو، یا (إِنَّ اللَّهَ سَيُيِّطُهُ) است سه، همه اینها یا (تَلْقَفُ مَا صَيَّنَعُوا) است یا (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) است افک یعنی کذب را می خورد نه چوب را صنعتِ ساحر را می خورد نه چوب را و سحر را باطل می کند در حالی که چوب و عصا و طناب و اینها ابطال شدنی نیست در سوره مبارکه «اعراف» که قبلاً بحثش گذشت عبارت به این صورت بود در سوره مبارکه «اعراف» بعد از اینکه محاجه شروع شد آیه ۱۱۵ به بعد (قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّمَا أَن تُلْقِي وَإِنَّمَا أَن نَكُونُ نَحْنُ الْمُؤْتَمِرِينَ) وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ) آنها را ترساندند (وَجَاءُوا بِسَحَرٍ عَظِيمٍ) این کار سحره بود بعد فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) فوق الحق و بطل ما كانوا يعملون (۳) نه (زَهَقَ الْبَاطِلُ) (۴) تا بگوییم خب بالآخره (زَهَقَ الْبَاطِلُ) قابل انطباق است بر خوردن چوب و عصا فرمود خیر، (وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) آنکه سحره انجام دادند که طناب و طناب بافی نبود، چوب و چوب تراشی نبود چوب را دیگران تراشیدند، طناب را یک عده دیگر بافتند اینها آمدند این طناب و چوب را به صورت مار در آوردند (وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) چه کسی ابطال کرده؟ خدا، به چه وسیله؟ به وسیله عصای موسی آن را در سوره مبارکه «یونس» بیان کرده در سوره مبارکه «یونس» آیه هشتاد و یک بعد از این است (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ) فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ

ص: ۵۸۱

۱- (۱۰). سوره یونس، آیه ۸۱.

۲- (۱۱). سوره اعراف، آیه ۱۱۷؛ سوره شعراء، آیه ۴۵.

۳- (۱۲). سوره اعراف، آیات ۱۱۵ _ ۱۱۸.

۴- (۱۳). سوره اسراء، آیه ۸۱.

اینکه در بحث دیروز از برخی از مفسّران قبلی برای هفت، هشت قرن قبل نقل شده است که آنها گفتند وجود مبارک موسای کلیم ترسید سحره فهمیدند که موسی ساحر نیست برای اینکه اگر ساحر بود تشخیص می داد اینها سحر است و نمی ترسید این برداشت تام نیست چرا، برای اینکه اولاً ذات اقدس الهی به موسی خبر داد که موسی به ضرس قاطع می دانست این سحر است منتها در چشم انسان اثر می گذارد این اثر گذاشتن در چشم یا در خیال غیر از اثر گذاشتن در عقل و باور انسان است که (يُخِيلُ إِلَيْهِ) ضرر ندارد موسای کلیم با ضرس قاطع فرمود: (مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ) این سحر است اگر ترس بر خود آدم باشد مثل آنچه در کوه طور اتفاق افتاد خب یک ترس معقول و مقبولی است انسان برای اولین بار در شب تار می بیند که ماری دارد حرکت می کند خب می ترسد دیگر آن خوف علی نفس بود علم انبیای الهی به تعلیم حق است ذاتاً که اینها نمی دانند بعد از اینکه ذات اقدس الهی فرمود: (خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سَبِيْرَتَهَا الْأُولَى) (۱) بعد دیگر برایش عادی شد آن خوف علی نفسه بود اما در اینجا لطافت قرآن کریم در این است که فرمود: (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ) نه «علی نفسه» (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) یعنی «خاف خیفه» اما (فِي نَفْسِهِ) از کجا این خوف ظاهر شده، ممکن است ظاهر شده باشد ولی این (فِي نَفْسِهِ) جلویش را می گیرد اگر خوف علی نفس باشد بالأخره انسان یا این ترس را در دل دارد یا آثار هراس در چهره ظاهر می شود اما وقتی تعبیر قرآن این است که (فَأَوْجَسَ) یعنی «خاف فی نفسه» اگر فرموده بود «خاف علی قومه» بله انسان ممکن بود بگوید که ترسید که در اثر جهل، دین شکست بخورد و آثار ترس در چهره حضرت ظاهر شد و سحره فهمیدند که موسی ساحر نیست برای اینکه اگر می دانست سحر است که نمی ترسید پس دوتا اشکال روی تفسیر این بزرگوار هست یکی اینکه استفاده از اینکه آثار ترس در صورت یا در بدن موسای کلیم ظاهر شد استفاده از این دشوار است برای اینکه فرمود: (فَأَوْجَسَ) یعنی «خاف» (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) «فی نفسه خاف» از کجا آثار خوف در بدن ظاهر شد؟ ثانیاً اگر او بر فرض بترسد و اثر ترس در بدن ظاهر بشود از کجا معلوم می شود که او نمی داند که این سحر است چون منشأ ترس که این مار شدن این چوبها و طنابها نیست منشأ ترس همان بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است که جهل فرهنگی مردم است وجود مبارک موسی از ضعف و جهل فرهنگی مردم ترسید (۲) با اینکه یقین دارد این سحر است.

۱- (۱۴). سوره طه، آیه ۲۱.

۲- (۱۵). ر. ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۴.

پاسخ: ترس این است که خب انسان می ترسد که دین شکست بخورد این ترس نیست آن حُزن است به عنوان نگرانی که ما در ادبیات فارسی می گوئیم انسان ترس دارد که این جاهل غالب بشود یک، وقتی جاهل غالب شد محزون و غمگین است دو، یک خوف است یک ترس، خوف برای رسیدن آن ناملایم است، حُزن بعد از اینکه ناملایم آمد کمالی را از انسان گرفته انسان غمگین می شود و می شود نگران، به هر تقدیر هیچ راهی برای اثبات آنچه را که برخی از قدمای هفتصد هشتصد سال قبل فرمودند راجع به این دو نکته نیست چرا، برای اینکه در آیه سوره مبارکه «یونس» وجود مبارک موسای کلیم بالصراحه فرمود: (قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ) بعد سخن از اکل و بلع و امثال ذلك نیست سخن از ابطال است (إِنَّ اللَّهَ سَيُيْطِلُهُ) (۱) یعنی آنجا که فرمود: (تَلَقَّفْ مَا صَيَّنَعُوا) آنجا که فرمود: (تَلَقَّفْ مَا يَأْفِكُونَ) (۲) آن (تَلَقَّفْ)ها به معنای ابطال است ابطال به سحر تعلق می گیرد نه به چوب و طناب.

چگونگی تأثیر سحر و ابطال آن توسط معجزه

پاسخ: بیان عرفی با همین بیان قرآنی با ادبیات عرب همه با هم هماهنگ است دیگر در خود بیان عرفی اگر بگویند که آنچه را ساحران کردند موسی از بین برد یعنی سحر است دیگر ساحران که طناب نداشتند طناب درست نکردند چوب نتراشیدند ساحران کید کردند (سَيَحْرُوْا أَعْيْنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ) (۳) این کار ساحران بود تعبیر سه گانه قرآن که «بعضه یفسیر بعضاً» این است (تَلَقَّفْ مَا صَيَّنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ) یعنی «تلقف الکید» در سوره «اعراف» فرمود: (تَلَقَّفْ مَا يَأْفِكُونَ) (۴) در سوره «یونس» فرمود: (إِنَّ اللَّهَ سَيُيْطِلُهُ) (۵) در همان سوره مبارکه «اعراف» فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلَقَّفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوْقَ الْحَقِّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۶).

۱- (۱۶). سوره یونس، آیه ۸۱.

۲- (۱۷). سوره اعراف، آیه ۱۱۷.

۳- (۱۸). سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

۴- (۱۹). سوره اعراف، آیه ۱۱۷.

۵- (۲۰). سوره یونس، آیه ۸۱.

۶- (۲۱). سوره اعراف، آیات ۱۱۷ و ۱۱۸.

پاسخ: نه، مستقیماً (بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) اگر کارِ ساحران طناب بافی و چوب تراشی نبود، کارِ ساحران (جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ) بود، (سَيَحْزُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ) بود (بَطَلَ) این کارِ ساحران چه کار کردند (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ) در حوزه □ دید مردم اثر گذاشتند عصای موسی آمد دید مردم را اصلاح کرد مردمی که تماشا می کردند می دیدند میدان، میدان مار است الآن دیدند هیچ ماری نیست فقط ماری است که موسای کلیم او را به عهده دارد بقیه طنابها و چوبهایی است که در میدان افتادند.

چگونگی باطل شدن سحر خیالی با معجزه

اما وجود مبارک موسای کلیم این عصا را وقتی که در دست گرفته بود واقعاً عصاست ظاهراً عصا، وقتی هم که به فرمان خدای سبحان القا می کند ظاهراً مار است واقعاً مار است، وقتی که دوباره برمی گرداند واقعاً عصاست ظاهراً عصاست، چون اشیاء به اراده □ الهی ایجاد می شوند دوام پیدا می کنند تحوّل پیدا می کنند منتها بعضی سریع بعضی غیر سریع اگر سریع باشد می شود عادی و اگر غیر سریع باشد می شود غیر عادت و خرق عادت و معجزه.

پاسخ: عصا باشد و باطل بکند که دیگر معجزه نیست معجزه این است که عصا بشود ازدها واقعاً و واقعاً معجزه □ وجود مبارک موسای کلیم این معجزه سحر را باطل می کند و گرنه عصا که سحر را باطل نمی کند عصا تا مار نشود معجزه نیست عصا، عصای عادی است عصا یک چوب عادی است لذا خلیها اگر آن چوب را می گرفتند دیگر مار نمی شد عصا وقتی به دست موسای کلیم بیفتد و به اراده □ حق بفرماید: (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) بشود معجزه، وقتی معجزه شد «سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار» و گرنه سحر با عصا پهلو می زند دیگر، اگر اراده □ الهی تعلق نگیرد که این عصا بشود ازدها خب این عصا را بیندازد خب عصا که نمی تواند عصا از آن جهت که چوب است که نمی تواند سحر را باطل کند عصا باید معجزه بشود چون معجزه می شود گاهی دریا را می شکافد (۱) گاهی به سنگ می خورد دوازده چشمه از آن در می آید (۲) گاهی به فرمان الهی تا خدا دستور ندهد نه آن دوازده چشمه از سنگ می جوشد نه دریا خشک می شود باید ذات اقدس الهی دستور بدهد که بشود معجزه حالا- اعجاز او تاره به این است که به صورت مار در بیاید تاره به صورتی که بتواند از یک سنگ دوازده چشمه یا از دریا یک جاده □ خشکی بسازد، خب.

۱- (۲۲). ر. ک: سوره □ شعراء، آیه □ ۶۳.

۲- (۲۳). ر. ک: سوره □ بقره، آیه □ ۶۰.

پاسخ: خیلی، تفاوتش بین حق و باطل است دیگر،

تبیین خیالی بودن سحر و حقیقت داشتن معجزه

وقتی که عصای موسی عصا بود واقعاً عصا بود ظاهراً و باطناً، وقتی هم که مار شد واقعاً مار شد ظاهراً و باطناً، وقتی هم که ذات اقدس الهی دوباره برگرداند (سَعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) (۱) ظاهراً و واقعاً عصاست اما جریان آن چوبها و جریان آن طنابها اِفْكَ است یعنی دروغ این ظاهراً مار است باطناً چوب، این ظاهراً مار است باطناً طناب، اما عصای موسی واقعاً این است مثل انسان وقتی زنده است واقعاً زنده است بعد می میرد واقعاً می میرد بعد هم زنده می شود واقعاً زنده می شود این کار به طور عادی در چند قرن انجام می گیرد ولی وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) وقتی یک مُرده را زنده می کند (۲) آن مُرده واقعاً مُرده بود ظاهراً هم مُرده، الآن واقعاً زنده است باطناً زنده است ظاهراً زنده بعد هم می میرد واقعاً می میرد ظاهراً هم می میرد نظیر (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ) که در آن بحثهای اواخر سوره مبارکه «بقره» گذشت که عرض کرد چگونه خدا اینها را زنده می کند فرمود: (فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ) (۳) بعد هم مُرد آن وقتی که مُرد واقعاً مُرد آن وقتی که زنده شد واقعاً زنده شد مرتبه □ سوم که مُرد واقعاً مُرد جریان عصای موسی سه مرتبه را گذراند در هر سه مرتبه واقعیت داشت اما آن سحر سحره در همه □ مراحل واقعاً چوب بودند واقعاً طناب بودند ولی در چشم بیننده ها به صورت مار در آمده بود که ظاهرش با باطنش مخالف بود می شود باطل، می شود سراب، می شود باطل، باطل همین است دیگر باطل حق نماست و چیزی در آن نیست همین (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ) مائی را (فَسَأَلَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدْرِهَا فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبِيداً رَابِئاً) (۴) این است این کَفِ روی آب، آب را نشان می دهد ولی چیزی در آن نیست این ظاهرش آب است باطن خبری نیست سراب ظاهرش آب را نشان می دهد باطن خبری نیست این می شود باطل، باطل یعنی همین کَفِ یعنی همین سراب فرمود این ظاهرش طور دیگر است باطنش طور دیگر است. خب، بنابراین کاری که وجود مبارک موسای کلیم کرد هر سه مقطع واقعیت و حقیقت بود کاری که آنها انجام دادند فریه و کذب بود و کارشناسها فهمیدند که این سحر نیست فقط همان لحظه ای که وجود مبارک موسای کلیم این کار را انجام داد (تَلَقَّفَ مَا صَيَّعُوا) شد (إِنَّمَا صَيَّعُوا كَيْدَ سَاحِرٍ) شد دیگر آن کارشناس سحر دیگر فرصت ندادند، مهلت ندادند فوراً به خاک افتادند.

ص: ۵۸۵

۱- (۲۴). سوره طه، آیه □ ۲۱.

۲- (۲۵). ر. ک: سوره آل عمران، آیه □ ۴۹.

۳- (۲۶). سوره بقره، آیه □ ۲۵۹.

۴- (۲۷). سوره رعد، آیه □ ۱۷.

در روایات ما هم هست که ائمه (علیهم السلام) فرمودند: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» (۱) یعنی از راهی که امیدوار نیستی امیدوارتر باشید بعد چندتا مثال ذکر کردند یکی اینکه وجود مبارک موسای کلیم در شبِ تار به امید آتش و قَبَس از نار رفته نورِ نبوتِ نصیبتش شده، سِحره □ موسای کلیم به امید جایزه □ دربار فرعون رفتند اسلام و ایمان نصیبتشان شده آنها گفتند به عزت فرعون ما غالبیم اگر غالب شدیم جایزه داریم فرعون گفت جایزه دارید (لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ) هستید در چند مورد است در همین روایت شریف و چند مورد را ذکر می کنند که از راهی که شما امیدوار نیستید امیدوارتر باشید.

مطلب دهم یا یازدهم این است فرعون فهمید، فهمید که این سِحر نیست و معجزه است اما وقتی فرهنگ عمومی ضعیف باشد بر اساس (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ) (۲) گفت این مردمی که برایشان آسان است ما ثابت بکنیم که این سِحر با معجزه پهلو می زند ما باید دل خوش داریم چرا ما دل خوش نداریم چرا سِحر را کنار معجزه نیاوریم می آوریم لذا اینها را که (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ) همه □ اینها را جمع کردند.

پرسش:...

پاسخ: اگر لازم بود معجزه می خواستند.

تبیین اقسام دوگانه معجزه

معجزه دو قسم است یک سلسله اعجازی است که ذات اقدس الهی به عنوان آیه □ بینه به همراه پیغمبر می فرستد می فرماید: (فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا) (۳) این یک، قسم دوم معجزه □ اقتراحی است یعنی پیشنهاد، اگر ملتی پیشنهاد دادند که شما فلان معجزه را بیاورید ما می پذیریم این معجزه □ اقتراحی خیلی ارزان تمام نمی شود اگر این معجزه □ اقتراحی را مطرح کردند و ذات مقدس پیغمبر آن عصر به اذن الهی آورد چه اینکه می آورد بعد آنها ایمان نمی آوردند عذاب شروع می شود (قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ) (۴) این طور نیست که معجزه ملعبه بشود که امروز این معجزه را بیاورد فردا آن معجزه را بیاورد و ذات اقدس الهی انتقام نگیرد.

ص: ۵۸۶

۱- (۲۸) . الکافی، ج ۵، ص ۸۳ و ۸۴.

۲- (۲۹) . سوره □ زخرف، آیه □ ۵۴.

۳- (۳۰) . سوره □ شعراء، آیه □ ۱۵.

۴- (۳۱) . سوره □ یونس، آیه □ ۵۴.

خب، مطلب بعدی این است که فرعون در جاهلیتی مردم را پروراند که بر اساس (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ) (۱) از آنها اطاعت می گرفت مؤید این مطلب که مردم آن منطقه خفیف العقل و تهی مغز بودند این بود که آن همه معجزات را از وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) دیدند و از دریای خشک شده گذشتند وقتی از دریا گذشتند آمدند دیدند عده ای دارند بتها را می پرستند به موسای کلیم (سلام الله علیه) پیشنهاد دادند (يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) (۲) یک خدای دیدنی بیاور که ما او را پرستیم سامری هم در جمع اینها بود و از این فرصت سوء استفاده کرد حالا گاهی فرعون سوء استفاده می کند بر اساس (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ) گاهی سامری سوء استفاده می کند بر اساس (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) که بساط گوساله پرستی را پهن کرده این ملت که با گذشت و شهود آن همه معجزات وقتی یک بت پرست و بت را دیدند به پیغمبرشان می گویند (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) این ملت را فریب دادن سخت نیست لذا فرعون تصمیم گرفت این ملت را بفریبد با اینکه برای او مسلم بود که این معجزه است گفت حالا آنها از کجا تشخیص می دهند که موسی معجزه دارد اینها سحر دارند می گوید اینها همه با هم ساحرند لذا با اینکه فرعون یقین داشت که این معجزه است چون از جهل و نادانی مردم هم باخبر بود و از آنها اطاعت می گرفت به آنها گرفت این سحر است و بیاید میدان مبارزه و هراس وجود مبارک موسای کلیم هم از ضعف تشخیص این مردم بود برای اینکه این مردمی که بین الرشید را با بین الغی فرق نمی دهند آن وقت آدم چه بکند اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «الיום تواقفنا» (۳) و «تواقفنا» یعنی موقوف ما غدیر، موقوف آنها سقیفه ما الآن روبه روی هم هستیم اینها هم که بین غدیر و سقیفه فرق نمی گذارند ما چه بکنیم این درد است که قبلاً هم عرض شد وجود مبارک حضرت ولی عصر که ظهور می کنند از بهترین معجزات آن حضرت این است که سطح فرهنگ مردم را بیاورد بالا حالا این چه قدرتی است چه عنایتی است که خدا دارد به او، چه برکتی است دیگر جزء اسرار آن عالم است و واقعاً کسی نمی فهمد چطور الآن که هفت میلیارد است حالا هفت میلیارد حالا فرضاً حضرت الآن ظهور بکنند یا کمتر یا بیشتر ما که «کذب الوقاتون» (۴) ولی بالأخره این جمعیت عظیم را عاقل کردن فقط کار الهی است آن دارد که «وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ» (۵) اداره کردن مردم عاقل سخت نیست (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ) (۶) دشوار است، بنابراین فرعون با اینکه می دانست که این معجزه است مع ذلك دست از فریبکاری برنداشت.

ص: ۵۸۷

۱- (۳۲) . سوره زخرف، آیه ۵۴.

۲- (۳۳) . سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۳- (۳۴) . نهج البلاغه، خطبه ۴.

۴- (۳۵) . الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۵- (۳۶) . الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۶- (۳۷) . سوره زخرف، آیه ۵۴.

آیات ۶۵ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۵

Your browser does not support the audio tag

(قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُحْيِلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأَلْقَى السِّحْرَهُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)

تفاوت معجزه با سحر

تاکنون روشن شد که معجزه، حقیقت الهی است و راه فکری ندارد نظیر علوم غریبه که موضوعی داشته باشد، محمولی داشته باشد، مبادی داشته باشد انسان با درس خواندن یاد بگیرد و معجزه انجام بدهد این طور نیست بر خلاف سحر و شعبده و سایر رشته ها. همان طوری که نبوت و امامت راه فکری ندارد که کسی بعد از یک سلسله درسها حتی با تهذیب نفس به ستمت نبوت برسد یا به ستمت امامت برسد این چنین نیست آنها راه فکری دارد و تحصیلی است اینها به قداست روح وابسته است از یک سو به (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) مرتبط است از سوی دیگر.

امکان همانندی معجزه دو پیامبر با یکدیگر

مطلب بعدی این بود که معجزه یک حقیقت جهانی است یعنی هر پیغمبری که معجزه بیاورد غیر از پیغمبر و امام معصوم هیچ کس نمی تواند آن کار را بکند من البدأ إلى الختم نه در گذشته از زمان آدم به بعد (علیه السلام) کسی توانست چنین کاری بکند نه از آن زمان الی یوم القیامه یعنی وجود مبارک صالح که ناقه را از کوه به در آورد یا وجود مبارک ابراهیم یا وجود مبارک موسی یا وجود مبارک عیسی (علیهم الصلاه و علیهم السلام) معجزه ای که دارند انبیای قبلی می توانستند بیاورند انبیای بعدی می توانند بیاورند چون همه از یک ریشه اند اما یک بشر عادی بر اساس تحصیلات از زمان آدم الی انقراض العالم محال است بتواند چنین کاری بکند چون اگر در گذشته کسی چنین کاری می کرد یا در آینده با پیشرفت علم کسی بتواند چنین کاری بکند می گویند که این شخص در اثر نبوغ علمی کاری کرد که مردم آن عصر آشنا نبودند ولی بعضی از دانشمندان عصر بعدی آوردند یک کار عادی است پس معجزه اگر از پیغمبری صادر شد غیر از پیغمبر و امام معصوم کسی نمی تواند آن کار را انجام بدهد من بدأ العالم إلى ختمه.

ص: ۵۸۸

پاسخ: آنها معجزه ندارند آنها هم کرامتشان به برکت پیغمبر یا امام آن عصر است هر عالمی که اهل کرامت باشد این در اثر اینکه شاگرد آن امام آن عصر است شاگرد پیغمبر آن عصر است در کنار سفره آن حضرت نشسته و چهارتا کار مثبت نظیر بحرالعلوم یا ابن طاووس (رضوان الله علیهما) انجام می دهد خب.

پرسش:...

پاسخ: نه، چون ببینید اصل معجزه آوردن است.

سرّ تفاوت مراتب معجزه

اما طبق آن دو اصلی که بحثهای قبلی به عهده داشت معجزه هم درجاتی دارد یک اصل مربوط به تفاوت انبیاست یک اصل مربوط به تفاوت مُرسِلین است طبق این دو اصل که (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۱) یک، (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۲) دو، طبق این دو اصل انبیا درجاتشان یکسان نیست، مُرسِلین درجاتشان یکسان نیست قهراً معجزات آنها هم درجاتشان یکسان نیست ممکن است معجزه ای خیلی عالی باشد و پیامبر قبلی نتواند و پیامبر بعدی بتواند اما نظیر آن را مرحله □ ضعیف تر آن را به مقدار نبوت او یقیناً می تواند اگر نبوت کسی برتر از نبوت دیگری بود معجزه □ او هم برتر از معجزه □ اوست ولی بالأخره معجزه است.

وحدت دین الهی و سنخ شرایع

خب، مطلب بعدی آن است که آنچه را که انبیا آوردند ولو نبوتشان محدود باشد اما بر همه □ ما واجب است که به نبوت او در آن مقطع ایمان بیاوریم یعنی معتقد باشیم که آن که آمد پیامبر بود و هر چه آورد حق بود و از طرف خدای سبحان بود منتها شریعت او به وسیله □ شریعت پیامبر بعدی نسخ شده اینکه در بخش پایانی سوره □ مبارکه □ «بقره» خوانده می شود که (آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ) بعد بگوئیم (لَا نَفَرُّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) (۳) همین است (لَا نَفَرُّقُ) با آن دو اصلی که یاد شده منافات ندارد (لَا نَفَرُّقُ) معنایش این نیست که انبیا در یک درجه اند (لَا نَفَرُّقُ) معنایش این است که همه □ اینها پیغمبر ماست به همه □ اینها ایمان می آوریم منتها هر کدام درجه □ خاص خودشان را دارند هم (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۴) را قبول داریم یک، هم (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۵) را قبول داریم دو، اما همه □ اینها انبیا هستند از طرف خدا هستند و دین حق آوردند سه.

ص: ۵۸۹

۱- (۲) . سوره □ بقره، آیه □ ۲۵۳.

۲- (۳) . سوره □ اسراء، آیه □ ۵۵.

۳- (۴) . سوره □ بقره، آیه □ ۲۸۵.

۴- (۵) . سورة بقره، آيه ۲۵۳.

۵- (۶) . سورة اسراء، آيه ۵۵.

مطلب بعدی آن است که دین نسخ نمی شود چون (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (۱) آن دین عبارت است از آن خطوط کلی عقاید، خطوط کلی احکام، خطوط کلی اخلاق، خطوط کلی فقه اینها در همه ادیان بود و هست آنچه نسخ می شود (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا) (۲) آن شریعتها و منهاجها که نماز ما چند رکعت است نماز آنها چند رکعت، نماز ما به کدام طرف است نماز آنها به کدام طرف اینها نسخ می شود اما اصل عبادت، اصل نماز، اصل احترام به پدر و مادر، اصل عدالت، اصل رعایت حقوق اینها نسخ شدنی نیست اینکه فرمود: (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا) آن شرایع و منهاج کم و زیاد می شود ولی (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ).

حقیقت داشتن معجزه و خیالی بودن سحر

اما آنچه مربوط به جریان بحث این قسمت است ممکن است که ذات اقدس الهی به وسیله پیامبر حیوانی را خلق بکند اما وقتی حیوانی را خلق کرد واقعاً حیوان است حیاتی به یک شیء داد واقعاً حیات است یک وقت است کسی یک مجسمه گوساله درست می کند با ابزاری به او بانگی می دهد، صدایی می دهد که خیال می کنند این گوساله است این کار سامری است که فرمود: (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا) (۳) نفرمود «عجلا له خوار» فرمود: (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا) اما توجه کنید که جسد بود نه عجل واقعی (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا) اما وقتی وجود مبارک عیسای مسیح پرنده خلق می کند (أَنْتَى أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ) (۴) اینکه پرنده خلق می کند از گل این چنین نیست که یک مجسمه پرنده خلق بکند که او اعضا و جوارح می دهد، ریه و روده و امعاء و احشاء می دهد، دستگاه گوارش می دهد، دستگاه قلب می دهد، دستگاه مغز می دهد همه چیز می دهد بر خلاف کار سامری است سامری یک مجسمه گوساله در آورده تعبیه کرده که او صدایی از دهنش در می آمد خوب، پس بین آن و او خیلی فرق است.

ص: ۵۹۰

۱- (۷) . سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲- (۸) . سوره مائده، آیه ۴۸.

۳- (۹) . سوره طه، آیه ۸۸.

۴- (۱۰) . سوره آل عمران، آیه ۴۹.

خب، این کار سامری ولی وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) واقعاً اگر بدن می ساخت با همه اعضا و جوارح و قلب و مغز می ساخت و اگر روح می داد به اذن خدا با تمام حقیقت او را زنده می کرد. جریان وجود مبارک موسای کلیم همین است مار همه اعضا و جوارح را که باید داشته باشد، دستگاه تغذیه داشته باشد، مغز و قلب داشته باشد همه چیز دارد و حیات دارد مار واقعی است اما کاری که سحره کردند فقط این چوبها و این طنابها را البته با آن دسیسه هایی نظیر جیوه یا غیر جیوه این کارهای معمولی این سحره است که اگر آفتاب را ببینند یا چیزی را ببینند در اثر آن برق کشیدند (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) بالأخره در چشم بیننده ها اثر می گذارند و خیال می کنند که این مار است.

تبیین خیالی بودن سحر و تأثیر گذاری آن بر نفس

دو مطلب هست یکی اینکه آیا سحر اثر دارد یا نه، این آیه در صدد نفی تأثیر سحر نیست که گفته بشود (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) ناظر به این باشد که سحر اثر ندارد نه خیر، سحر علم است مانند علوم دیگر اثر دارد چه اینکه خود قرآن هم امضا کرده است منتها اثر از راه روانی و معرفتی نه اثر خارجی، گاهی هم ممکن است آثار خارجی را به همراه داشته باشد ولی آن را که در سوره مبارکه «بقره» امضا کرده است این است که اینها در اثر ایجاد بدبینی در خیال اثر می گذارند یک، وقتی انسان خیال کرد فلان شخص دشمن من است کینه او را در دل می گیرد دو، به دنبال این کینه حرکت می کند سه، زن و شوهر از هم جدا می شوند چهار، فرمود: (يُقَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِبَصَّارِينَ بِهِ مِنْ أَجْدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (۱۱) این علم است، مُحَرَّم است کسبش محَرَّم و کارش محَرَّم و حکم او هم اعدام حکم ساحر اما بالأخره این کار را می کند دیگر قرآن نمی خواهد بگوید که سحر بی اثر است چه اینکه خودش اثرش را امضا کرده بعد فرمود: (وَمَا هُمْ بِبَصَّارِينَ بِهِ مِنْ أَجْدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) مثل سم، مثل ترور، مثل انفجار خب منتها اینها آثار مادی دارد آن از راه خیال اثر می گذارد اینکه فرمود: (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ) یعنی هیچ ساحری سعادت مند نمی شود هیچ انسان تبهکاری به مقصد نمی رسد این (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ) ناظر به این نیست که سحر بی اثر است و علم نیست ناظر به این است که سحر، فلاح و صلاح و سعادت در او نیست این هم یک مطلب.

ص: ۵۹۱

مطلب دیگر اینکه وقتی سَیَحْرَه این کار را کردند حالا که آمدند پیشنهاد دادند گاهی ممکن است گفته بشود که چرا وجود مبارک موسای کلیم اجازه داد که اول اینها صحنه را آشفته کنند آشوب زده کنند و با سِحْرشان اذهان جامعه را آلوده کنند به شبهه چرا حضرت اجازه داد؟ پاسخش این است که وجود مبارک حضرت موسای کلیم قبلاً معجزه □ خودش را نشان داد این معجزه در فضای مصر پیچید و همه روشن شدند که عصای موسی قدرتمند است بعد از آن با قدرت تمام فرمود حالا شما هر کاری که خواستید بکنید القا بکنید این کار تحدّی است حضرت می دانست که آنها کاری نمی توانند بکنند این تحدّی کرد در اسلام مشرکین وقتی سور قرآنی را می دیدند می گفتند که این مثلاً □ معاذ الله □ اساطیر گذشته است، قصه های گذشته است (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (۱) ما هم می توانیم مثل این سوره ه بیا فیم □ معاذ الله □ این مُخْتَلَق است یعنی مجعول است (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا) ذات اقدس الهی به رسولش فرمود خیلی خب (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) (۲) بعد هم در سوره □ مبارک □ «اسراء» تحدّی کرد (۳) این (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ) (۴) که در سوره □ «بقره» است یا (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) که در دیگر سور هست این تحدّی است شما می گوید (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا) خب (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ) این برای پیغمبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرعون بعد از دیدن جریان عصای موسی (علیه السلام) گفت (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ) (۵) وجود مبارک موسای کلیم فرمود خب اگر می توانید بیاورید این (أَلْقُوا) یعنی «فَأْتُوا بِمِعْجَزَةٍ مِثْلَ مِعْجَزَتِنَا» نه اینکه تجویز کرده شما جامعه را با شبهه آلوده کنید یا اول شما شبهه را مستقر کنید بعد من جواب بدهم در حقیقت تحدّی است آنها گفتند (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ) حضرت فرمود: (فَأْتُوا) اگر می توانید (فَأْتُوا) این (فَأْتُوا) به صورت (بَلْ أَلْقُوا) در آمده.

۱- (۱۲) . سوره □ انفال، آیه □ ۳۱.

۲- (۱۳) . سوره □ طور، آیه □ ۳۴.

۳- (۱۴) . سوره □ اسراء، آیه □ ۸۸.

۴- (۱۵) . سوره □ بقره، آیه □ ۲۳.

۵- (۱۶) . سوره □ طه، آیه □ ۵۸.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک موسای کلیم در بحث دیروز طبق آن آیه سوره □ مبارکه □ «یونس» خوانده شد حضرت همین که این صحنه را دید (قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ) با ضرس قاطع فرمود این سحر است نه اینکه او نداند سحر است منتها کسی که سلیم الباصره است، سلیم الخیال است این در خیال آدم اثر می گذارد اینها که شعبده بازند، تردستی دارند آدم می داند که واقعیت ندارد ولی خب بالآخره کار ایشان را می بیند دیگر، می بیند که چندتا پرنده از جایی در می آورد ولی می فهمد این در دید است یک وقت است آدم نمی بیند یک وقت می بیند و می داند که فقط در محدوده □ دید است وجود مبارک موسای کلیم به ضرس قاطع فرمود: (مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ) (۱) اما در محدوده □ خیال حضرت موسی که اثر می کند که اینکه نقص نیست. مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) احتمال اینکه این ضمیر به فرعون برگردد را رد کرده (۲) گفته احتمال اینکه ضمیر به فرعون (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ) یعنی يُخَيَّلُ به طرف فرعون که (مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) احتمال دوم آن است که این ضمیر به موسای کلیم برگردد بعد فرمود این دومی أظهر است برای اینکه در آیه سخن از فرعون نیست تا ضمیر به فرعون برگردد و شک نداریم که وجود مبارک موسی طبق آیه سوره □ مبارکه □ «یونس» بالصراحه فرمود: (مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ) ولی خب یک آدم سلیم الخیال، سلیم الحس در خیال او اثر می گذارد ما این برنامه هایی که در رسانه ها گاهی افراد تردست انجام می دهند آدم می بیند یقین دارد این تردستی است و واقعیت ندارد اما خب می بیند دیدن معنایش باور کردن نیست دیدن معنایش عقیده داشتن نیست (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى).

ص: ۵۹۳

۱- (۱۷). سوره □ یونس، آیه □ ۸۱.

۲- (۱۸). التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۶.

مطلب بعدی آن است که اینها آن عوامهایشان بتها را منشأ اثر می دانستند می گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱) یا (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۲) چون اینها را منشأ اثر می دانستند انبیا (علیهم السلام) که علیه بت و بت پرستی سخن می گفتند همین بت پرستها می گفتند که شما چون نسبت به بتهای ما اهانت کردید اینها در شما اثر گذاشتند فکر شما و عقل شما رخت بر بست به بعضی از انبیا می گفتند که این حرفهای شما حرفهای خردمندانه نیست ما فکر می کنیم چون نسبت به بتهای ما ادب را رعایت نکردی این بتهای ما تو را تنبیه کردند (بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ) (۳) همین معنا درباره □ صالح و قوم عاد و ثمود هم مطرح بود هود درباره □ قوم خودش گرفتار چنین حرفی بود که آنها می گفتند (أَنْتَ مِنَ الْمُسَيِّئِينَ) (۴) وقتی می خواستند بگویند سحر در تو خیلی اثر کرده می گفتند (الْمُسَيِّئِينَ) که باب تفعیل این مبالغه را برساند کمتر از او را فرعون نسبت به وجود مبارک موسای کلیم روا داشت گفت (إِنِّي لَمَأْطُوكَ يَا مُوسَىٰ مَسِيحُورًا) (۵) گویا سحر در تو اثر کرده که حرفهای خردمندانه نمی زنی گاهی می گفتند (إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) (۶)

ص: ۵۹۴

۱- (۱۹) . سوره □ زمر، آیه □ ۳.

۲- (۲۰) . سوره □ یونس، آیه □ ۱۸.

۳- (۲۱) . سوره □ هود، آیه □ ۵۴.

۴- (۲۲) . سوره □ شعراء، آیه □ ۱۵۳.

۵- (۲۳) . سوره □ اسراء، آیه □ ۱۰۱.

۶- (۲۴) . سوره □ شعراء، آیه □ ۲۷.

اما (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ) معنایش این نیست که سحر در حضرت اثر کرده پس سحر در حضرت اثر نکرده یک، حضرت مسحور نیست حضرت هم باور نکرده که این واقعیت دارد در حدّ خیال است دو، آنکه باور قطعی حضرت بود این بود که بالصراحه اعلام کرد فرمود: (مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ) برای اینکه باطل را ذات اقدس الهی امان نمی دهد (فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) (۱)

پرسش:...

پاسخ: فهمید که باطل است مثل اینکه ما الآن این بازیگران را که می بینیم که مثلاً از یک جعبه ده تا کبوتر در می آورند می بینیم ولی یقیناً می دانیم دروغ است آدم نیند که سلیم الحس نیست باور کردن نقص است نه دیدن ما می بینیم یک، یقین داریم دروغ می گوید دو، وجود مبارک موسی در محدوده خیال او می دید که به این صورت دارد راه می رود بله، و یقین دارد دروغ می گویند چون آنجا در سوره مبارکه یونس که در بحث دیروز خواندیم حضرت صریحاً اعلام کرد (مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ) (۲) خب پس سحر در حضرت اصلاً اثر نکرد مسحور نبود، حضرت باور نکرد که اینها سعی دارند چون (يُخَيَّلُ) و حضرت یقین داشت که اینها باطلند و سحرند چون بالصراحه گفت (مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ)

علت خوف حضرت موسی (علیه السلام) از سحر ساحران

خب، در این محدوده برخیها این احتمال را که (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) چون درست دقت نکردند خیال کردند که «فَأَوْجَسَ عَلَى نَفْسِهِ» بعد گفتند خب بالأخره بشر عادی است و می ترسد (۳) در حالی که (فِي نَفْسِهِ) است نه «عَلَى نَفْسِهِ» و این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در نهج البلاغه در خطبه چهارم آمده است که هراس موسای کلیم برای خودش نبود از جهل مردم بود این را برخی از مفسران نظیر مقاتل (۴) و اینها که جزء تابعین اند ذکر کردند فخر رازی از اینها ذکر کرده (۵) اما اینها دیگر نگفتند ما از چه کسی گرفتیم خب بگویید ما از خاندان وحی گرفتیم دیگر خب، (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ) فخر رازی نقل می کند که آنها این احتمال را دادند که موسای کلیم (سلام الله علیه) ترسید که مبادا از جهل تماشاچیها فرعون سوء استفاده کند نه اینکه بر خودش ترسیده باشد.

ص: ۵۹۵

۱- (۲۵). سوره انبیاء، آیه ۱۸.

۲- (۲۶). سوره یونس، آیه ۸۱.

۳- (۲۷). ر. ک: التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۲۲.

۴- (۲۸). تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۳۲.

۵- (۲۹). ر. ک: التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۳ و ۷۴.

منشأ این نکته ظریف هم همان بیان نورانی حضرت امیر است (۱) البته ابن عباس شاگرد حضرت بود این حرفها را گفته که خب جزء اصحاب بود بعد تابعین هم از ابن عباس گرفتند اما دیگر نگفتند که ما از چه کسی می گیریم آدم یک مطلب علمی را از جایی گرفته بگوید برکت در این گونه از درس و بحث است و گرنه مطلبی که دیگری زحمت کشیده انسان طرزی بگوید که شنونده یا خواننده خیال بکند برای اوست این دیگر با برکت همراه نیست. خب, در این کریمه فرمود: (قُلْنَا) ما با جلال و شکوه و هیمنه به موسای کلیم گفتیم (لَا تَخَفْ) با چهار تعبیر رسا یکی جمله اسمیه, یکی تأکید «إِنَّ», یکی هم دو بار ضمیر را ذکر کردن (إِنَّكَ أَنْتَ) آوردن ضمیر منفصل در کنار ضمیر متصل بعد هم آوردن الف و لام تعریف بخش پنجم هم کلمه «عَلَوْ يَكُ» وقت است می فرماید که نترس اینها پیروز نمی شوند یک وقت است نترس تو عالی هستی یک وقت می فرماید نه خیر, نترس تو اعلایی خب این طمأنینه آور است دیگر (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) خب, این چهار پنج جهت در این کریمه ملحوظ است. آن گاه وجود مبارک موسای کلیم در کمال هیمنه در این صحنه حاضر بود حالا آنها می لرزیدند ولی وجود مبارک موسای کلیم در کمال هیمنه بود.

آثار تقرب به خداوند در حدیث «قرب نوافل»

این (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) چه فرمانی است خدای سبحان داد گاهی به پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می فرماید در فلان جبهه و جنگ که شما یک مقدار شن یا خاک پرت کردی به جبهه دیگران (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (۲) این یک تعبیر است درباره وجود مبارک موسای کلیم آیا فرمود: «وَمَا أَلْقَيْتَ إِذْ أَلْقَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْقَى» از این قبیل است یا نه, برابر حدیث شریف قرب نوافل که فریقین نقل کردند هم طریق صحیح دارد هم طریق حسن دارد هم ما شیعه ها نقل کردیم هم اهل سنت نقل کردند (۳) که شخص سالک صالح به وسیله نوافل به خدا نزدیک می شود جزء بندگان مقرب خدا می شود و از محدوده محب بودن به محدوده محب بودن می رسد «حَتَّى أُحِبَّهُ» من می شود مُحَبَّ او, او می شود محبوب من, وقتی او محبوب من شد «كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» (۴) چون اینها در فصل سوم است یعنی در فصل اول که منطقه ممنوعه هویت مطلقه است نه, فصل دوم که مربوط به اکتناه اوصاف ذاتی است که آن هم منطقه ممنوعه است نه, فصل سوم که وجه الله است و فیض خداست و کار خداست مقام امکان است آری, در این مقام فعل ذات اقدس الهی می شود ید او, پس خدا دارد این کار را می کند دیگر نمی فرماید «وَمَا أَلْقَيْتَ إِذْ أَلْقَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْقَى» فرمود تو بینداز اینکه تو بینداز در حقیقت «كُنْتُ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» است, «كُنْتُ يَدَهُ الَّتِي يُلْقِيهَا» است و مانند آن, آن وقت ذات اقدس الهی در مقام فعل این کار را کرده آن وقت چه کسی یا چه چیزی در برابر فعل خدای سبحان می تواند این کار را انجام بدهد.

ص: ۵۹۶

۱- (۳۰). نهج البلاغه، خطبه ۴.

۲- (۳۱). سوره انفال، آیه ۱۷.

۳- (۳۲). صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۹۰.

۴- (۳۳). الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

تعبیر لطیف فخررازی این است که این (مَا صَيَّنَعُوا) در لغت عرب چیزی که موضوع است و مَدسوس است و مجعول است هم به او می گویند موضوع مثل اینکه خبر موضوع یعنی مجعول هم به او می گویند مصنوع یعنی مجعول (۱) این کلمه (مَا صَنَعُوا) که به منزله حد وسط است و تکرار شده باید به یک معنا باشد اگر به دو معنا باشد یکی به سحر برگردد یکی به چوب و طناب برگردد حد وسط تکرار نمی شود (تَلَقَّفْ مَا صَيَّنَعُوا إِنَّ مَا صَيَّنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ) این حد وسط که تکرار شد در صغرا همان معنایی را دارد که در کبرا همان معنایی را دارد که در صغراست مصنوع یعنی موضوع، یعنی مجعول، یعنی فریب خب، کاری که ساحره کردند یک چیز جعلی است اینها که طناب جعل نکردند، چوب جعل نکردند، جیوه جعل نکردند، آن ماده براق جعل نکردند همه این مواد در خارج موجود است چیزی را آنها جعل نکردند آنها سحر را جعل کردند و این سحر می شود مجعول و می شود مصنوع فرمود خدای سبحان آنچه را که اینها بافتند رشته می کند از بین می برد. در بخشهای دیگر هم فرمود آنچه را که اینها انجام دادند که کید است و سحر است و خدای سبحان باطل می کند (۲) قهراً (تَلَقَّفْ) به معنای «یُبطل» خواهد بود و اشاره شد که اگر واقعاً وجود مبارک موسای کلیم این عصا را که به صورت مار در آورد اگر آن چوبها را می خورد و اگر آن طنابها را می خورد شاید شبیه حل نمی شود برای اینکه اگر تماشاچیها می گفتند که وجود مبارک موسای کلیم هم مار درست کرد، سحره هم مار درست کردند مار بزرگ، مار کوچک را خورده کل این صحنه فیلم بود آن وقت اینجا چه جواب بگویند ما سه تا فیلم دیدیم یکی کار سحره که اینها میدان را میدان مار کردند، یکی هم کار موسای کلیم _ معاذ الله _ آن هم یک مار درست کرد، بخش سوم این فیلم این است که یک مار بزرگ مارهای کوچک را خورده کلش بازی بود آخر ما چه جوابی داریم بگوئیم.

ص: ۵۹۷

۱- (۳۴) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۴.

۲- (۳۵) . سوره یونس، آیه ۸۱.

خب، بنابراین اگر وجود مبارک موسای کلیم کاری می کرد که آن چوبها را می خورد کلّ صحنه اگر بازی بود چطور، اولین کسی که فهمید همین کارشناسان بودند که اینها دیگر مهلت ندادند که با کسی مشورت کنند با آن خطرهای فراوانی که پیش بینی می کردند فوراً (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا).

پرسش:...

تهدید فرعون در مقابله با ایمان ساحران

پس بنابراین ظاهر آیه این است اگر آن را می خورد هیچ راهی نبود فرعون آمده گفته که این ساحر بزرگ تر از شماست و شما را آموخت شما شاگردان موسای کلیم هستید در سِحْر و سِحْر و سِحْر شما را از بین برد این دسیسه ای بود بر اساس (فَأَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ) (۱) لکن کارشناسان تا مرز شهادت رسیدند و گفتند این حرف دروغ است اینکه کارشناسان با آن خطر روبه رو شدند اگر فرعون ذی الأوتاد بود که مردم را به وِتْد و میخ می کشید اینها خطر او را دیده بودند کسی که می دانستند او به کسی رحم نمی کند مع ذلك (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا)

بررسی چگونگی ابطال سحر در روایات

خب این نشان می دهد که واقعیتهای بود آنها درک کردند دیگر، اگر واقعیت بود معلوم می شود که این حجت بالغه الهی است ظاهر آیه این است که سِحْر را از بین برده و اگر آن مارها را می خورد سه تا بازی مطرح می شد راه برای احتجاج نبود. اما جریان روایات این روایات مستحضرید بعضی از این آقایان فضلا (شکر الله مساعیهم) کوشش کردند این دو سه تا روایت است یک روایتی که مربوط به وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) است (۲) این ذیل را ندارد که حضرت بفرماید اگر آنچه را عصای موسی بلع کرد دوباره برمی گرداند آنچه را که این شیرها خوردند هم دوباره برمی گرداندند ظاهراً آن قصه وجود مبارک امام رضا این ذیل را ندارد و سند این هم همان سند روایت تفسیر منسوب به امام عسکری (سلام الله علیه) است که خیلی از آقایان یکی اش هم مرحوم آقای خویی (رضوان الله علیهم اجمعین) این اسناد را قبول نداشتند که سند معتبری ندارد (۳) و پس دو تا اشکال در آنچه از امام رضا (علیه السلام) نقل شده هست (۴) یکی اشکال سندی است یکی اینکه این ذیل را ندارد اصلاً، اما آنچه از وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) نقل شده است (۵) و بعضی از ائمه دیگر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) مشابه آن نقل شده است (۶) آنها را عده ای تحقیق کردند که باز هم شما تحقیق کنید که سند معتبر هست و این ذیل را هم دارد، اگر این ذیل را دارد ما اگر توانستیم توجیه بکنیم که وجود مبارک موسای کلیم سِحْر را باطل کرد اگر دوباره عصای موسی آن سِحْرهای باطل شده را به حال اولی برمی گرداند ما هم این اشخاص خورده شده را به حال اولی برمی گردانیم آن سخن از چوب و مار و امثال ذلک شاید نباشد یا قابل توجیه است و اگر قابل توجیه نبود ما خیلی از چیزهاست که نمی فهمیم یکی اش هم همین است علمش را به اهلش واگذار می کنیم آنکه مرحوم شیخ انصاری در اول رسائل در بحث قطع گفته آن جرأت را ما نداریم که ایشان فرمود اگر چیزی مخالف بود ما یا طرحش می کنیم یا تأویل (۷) ما می گوئیم اگر تأویل پذیر است تأویل پذیر نشد علمش را به اهلش واگذار می کنیم می گوئیم «لا نفهم» چون خیلی از چیزها را ما نمی فهمیم یکی اش هم همین است اما ظاهر قرآن این است.

١- (٣٦). سورة زخرف، آيه ٥٤.

٢- (٣٧). عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، ج ٢، ص ١٧١ و ١٧٢.

٣- (٣٨). ر. ر. ك: معجم رجال الحديث، ج ١٣، ص ١٥٧.

٤- (٣٩). عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، ج ٢، ص ١٧١ و ١٧٢.

٥- (٤٠). الامالي (شيخ صدوق)، ص ١٤٨ و ١٤٩.

٦- (٤١). ر. ر. ك: الاختصاص، ص ٢٤٧.

٧- (٤٢). ر. ر. ك: فرائد الاصول، ج ١، ص ١٨.

پرسش: ...

پاسخ: خب، پس ظاهر آیه این است که چوبها را نخورده و احتمال اینکه صحنه، صحنه □ بازی باشد نیست برای اینکه کارشناسان باور کردند پس بازی نیست یک، سحر را خورده نه چوب را طبق ظاهر آیه، ظاهر آیه این است که (تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) این دیگر ظهور شفاف دارد منتها برخیا این (إِنَّ) را که با (مَا) در کتابت وصل کردند آنها به خودشان حق می دادند برای اینکه این (مَا) را کافّه می دانند و این (إِنَّ) با (مَا) کافّه با هم نوشته می شود «إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ» خواندند آن را هم به نصب خواندند مثل (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا) (۱) اگر این «ما» کافّه نباشد باید بگوییم «إِنَّ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانٌ» ولی چون این «ما» کافّه است و نمی گذارد «إِنَّ» عمل کند هم با هم نوشته می شوند می شود (إِنَّمَا) هم «اوثان» منصوب است در سوره □ «عنکبوت» (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا) اینجا اگر «ما» کافّه باشد و «إِنَّ» عمل نکند می شود «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ» «إِنَّمَا» که عمل نکرده «صنعوا» مفعول می خواهد می خواهد مفعولش هم «کید» است مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) می فرماید این «ما» کافّه است نه موصوله (۲) اگر موصوله باشد البته این نکته در تبیان شیخ طوسی نیست اگر موصوله باشد باید «إِنَّ» را جدا نوشت «ما» را جدا نوشت مثل (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) (۳) اینجا اگر (مَیَا) موصوله باشد مرحوم شیخ طوسی می فرماید این تام نیست (مَیَا) اگر موصوله باشد (تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا) اگر این (مَا) موصوله باشد معنایش این است که آنچه را که اینها انجام دادند.

ص: ۵۹۹

۱- (۴۳) . سوره □ عنکبوت، آیه □ ۱۷.

۲- (۴۴) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۹۴.

۳- (۴۵) . سوره □ انفال، آیه □ ۴۱.

خب اینها چه کار کردند اینها کارشان، صُنِع و مصدر بود این فعل و مصدر قابل بلع نیست برای اینکه عَرَض هست و عَرَض قابل خوردن نیست غافل از اینکه اگر به معنای مصدر باشد مصدر به معنای مفعول است مثل لفظ به معنای ملفوظ، خَلَق به معنای مخلوق، صُنِع اینها یعنی فعل اینها را بلع نکرده فعل این ساحر قائم به سِحْر اوست او با اراده و اذکار و اورادی که دارد این کار را انجام می دهد مصنوع او این سِحْر خارجی است اگر صُنِع لغو می شود و خورده می شود به لحاظ آن مصنوع است لفظ به معنای ملفوظ و خَلَق به معنای مخلوق استعمال شده و فراوان هم استعمال می شود صُنِع به معنای مصنوع این برداشت مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) نمی تواند تام باشد. خب، (وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا) اما آنهایی که «إِنَّمَا» را وصل خواندند پس (إِنَّ) عمل نمی کند وقتی (إِنَّ) عمل نکرد می شود «إِنَّمَا ما صنعوا کید ساحر» باید بخوانند در حالی که اینجا (کَيْدُ سَاحِرٍ) در سوره مبارکه «عنکبوت» آنجا به این صورت هست که (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا) که آنجا (أَوْثَانًا) منصوب شده به مناسبت اینکه منصوب به فعل است آیه هفده سوره مبارکه «عنکبوت» این است که (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكَاً) مُخْتَلَق همین موضوع و مصنوع و مدسوس و مجعول اینها را می گویند مُخْتَلَق دیگر اختلاق هم از همین باب است شما افک را اختلاق کردید این مفعول مطلق است از معنای فعل منتها نه از لفظ فعل، خب در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه هفده که دارد (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا) این روبه راه است خب البته «ما» اگر با «إِنَّ» متصل کردند برای اینکه «ما» کافه است با «إِنَّ» وصل می شود (إِنَّمَا) نوشته می شود لذا آن (أَوْثَانًا) نصب دادند ولی اگر موصوله باشد و اسم «إِنَّ» باشد باید بگوییم «إِنَّ ما تعبدون من دون الله اوثان» خب، به هر تقدیر این مسئله رسم الخط است که جداگانه باید بحث بشود.

(وَأَلْقَى مِا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مِا صَيْنَعُوا إِنَّ مِا صَيْنَعُوا كَيْدُ سِاحِرٍ) این چون آنجا گرچه فرمود سِاحِرَا را آوردند در سوره مبارکه «اسراء» قبلاً گذشت که همه این سِاحِرَا و ساحران حرفه ای را او جمع کرده در آیه ۱۰۱ به بعد سوره مبارکه «اسراء» این بود که (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا) یعنی _ معاذ الله _ سحر شده ای آن خرد و عقل را از دست دادی. وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٍ) برای تو روشن شد نه من مسحورم یک، نه من ساحرم دور، و نه اینها سحر است سه، اینها معجزه است و کار الهی است چهار، ولی نمی خواهی ایمان بیاوری (وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا) تو در آستانه هلاکتی ما مسحور نیستیم آن گاه در بخشهای دیگر فرمود چه در سوره مبارکه «یونس» (۱) و آنها هم سخن از سِاحِرَا بود در سوره «شعراء» و مانند آن فرمود همه ساحران و سِاحِرَان را آوردند (فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) (۲) اما اینجا که مفرد ذکر می کند برای اینکه منظور جنس است فرمود آنچه را که شما انجام دادید (كَيْدُ سِاحِرٍ) جمع نیاورد فرمود «کید سحره» است بعد هم با الف و لام که تعمیم را در برداشته باشد فرمود: (وَلَا يُفْلِتُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) هیچ ساحری به مقصد نمی رسد چون عالم بر اساس حق صادر شده در چنین حالی که سِاحِرِ ساحران را از بین برد (فَأَلْقَى السَّحَرَةَ سِجْدًا) فوراً به خاک افتادند سجده کردند برای اینکه اشتباه نشود کسی خیال نکند که اینها برای کسی که می گوید (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (۳) و کسی که می گوید (مِا عَلِمْتُمْ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) (۴) سجده کردند گفتند که (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) کار ساحره و کارشناسان قول اهل خبره است نه بینه، اگر بینه باشد شرایط خاص خودش را دارد یعنی باید عن حس باشد یک، عادل باشند دور، متعدد هم باشند سه، که این می شود بینه ولی مسئله قول خبره کاری به حس ندارد در مطالب دقیق عقلی حدسی هم کارشناسی کارشناس حجت است منتها باید موثق باشد و طمأنینه بخش تعدد هم معتبر نیست از دو سه جهت بین قول خبره و شهادت عادل فرق جوهری است اینجا حرف کارشناسان است نه حرف شهادت و شاهد و بینه اینها بالصراحه گفتند که (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ) (۵).

ص: ۶۰۱

۱- (۴۶). سوره یونس، آیه ۸۰.

۲- (۴۷). سوره شعراء، آیه ۳۸.

۳- (۴۸). سوره نازعات، آیه ۲۴.

۴- (۴۹). سوره قصص، آیه ۳۸.

۵- (۵۰). سوره شعراء، آیات ۴۷ و ۴۸.

Your browser does not support the audio tag

(فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفًا مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سُجُودًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)

چگونگی صف آرایی ساحران برای مقابله با حضرت موسی (علیه السلام)

مردم مصر از جریان عصای موسی (علیه السلام) آگاه شدند این طور نبود که مسئله عصای موسی فقط برای درباریان فرعون مطرح شده باشد دستور رسمی فرعون هم این سه نکته بود که همه ساحران در سراسر کشور مصر جمع بشوند یک، آن سحارها که کارشناس ترین رشته فتن سحرند آنها هم حضور پیدا کنند دو، با یک صف منظمی شبیه صف نظامی حضور پیدا کنند سه، که گفت (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صِيْفًا) (۱) پراکنده نباشید وقتی همه آنها در یک صف قرار بگیرند یک شکوه و جلال و ابهتی را به همراه دارد. منظور از این صف هم وحدت جنسی است نه وحدت شخصی یک صف نیست برای اینکه از استانهای مختلف از کشور پهناور مصر حضور پیدا کردند ساحران هر منطقه ای در کنار هم صف می بستند اینکه فرمود: (صِيْفًا) معنایش این نیست که یک صف ببندید در سوره مبارکه «کهف» مشابه این گذشت آیه ۴۸ سوره مبارکه «کهف» این بود (وَعَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صِيْفًا) یعنی همه مردم که در قیامت محشور می شوند صف می بندند نه یعنی یک صف، صفوف متعددی است در آنجا صف زاهدان جدا، عابدان جدا، عالمان جدا، عارفان جدا، متقیان جدا، ورعان جدا، متجهّدان جدا، صف شهدا جدا، جانبازان جدا، مبارزان رسمی جدا و مانند آن چه اینکه از آن طرف هم صفوف تبهکاران جدا اینکه فرمود: (وَعَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صِيْفًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ) (۲) نه یعنی یک صف واحد شخصی بلکه صف واحد جنسی که اقسام صفوف را در بردارد اینجا هم که در محل بحث سوره «طه» فرمود دستور فرعون این بود (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صِيْفًا) یعنی منظم باشید منتها در کنار هم نه یعنی صف واحد شخصی (وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۳) این الف، سین، تاء در (اسْتَعْلَى) برای تأکید است مثل «إِسْتَكْبَرُ مُسْتَكْبِرًا» نه یعنی کسی که طلب کبر می کند یعنی کسی که کبر فراوان را اعمال می کند مستعلی هم به همین معناست و منظور اینها از فلاح هم فلاح دنیاست چون اینها به آخرت معتقد نبودند. خب، در چنین فضایی ذات اقدس الهی فرمود آنها (أَلْقُوا فَإِذَا حِيعَ الْأُحْمُ وَعَصِيتُ يَهُودُ يُحِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) (۴) برخی از مفسران بحث مبسوطی شاید دو، سه صفحه درباره این که چرا (إِنْ هَذَا) (۵) اگر (إِنْ) مخفف از مثقله است باید اسمش منصوب باشد و اگر (إِنْ) نافی است باید با «الّا» نفی اش برگردد چرا «إِنْ هَذَا» یا «إِنْ هَذَا» به صورت (إِنْ هَذَا) خوانده شده دو سه صفحه تقریباً در این زمینه بحث مبسوط کردند (۶) اما آن نکته های اساسی که (تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا) چه چیزی را عصای موسی بلع کرد، چه چیزی را ابطال کرد، چه چیزی را تلقف کرد اینها اصلاً مطرح نیست.

- ۱- (۱) . سوره طه، آیه ۶۴.
- ۲- (۲) . سوره كهف، آیه ۴۸.
- ۳- (۳) . سوره طه، آیه ۶۴.
- ۴- (۴) . سوره طه، آیه ۶۶.
- ۵- (۵) . سوره طه، آیه ۶۳.
- ۶- (۶) . ر . ك: الجامع لاحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۱۶ - ۲۱۹ _ التفسير الكبير، ج ۲۲ « ص ۶۵ - ۷۰.

اهمیت تاریخ علم فقه برای اثبات سیره متشرعه

مطلب بعدی آن است که یکی از برکات آشنایی به فن تاریخ علم این است که انسان این اقوال را یا مُنقطع الأول یا منقطع الآخر یا منقطع الوسط اگر هست می بیند یک بیان لطیفی مرحوم شیخ انصاری در مکاسب دارد که این ضرورت آشنایی به تاریخ فقه را مشخص می کند در مسئله ای مستحضرید که عده ای از بزرگان به سیره منقطع متشرعه استشهاد کردند سیره منقطع متشرعه اگر واقعاً سیره منقطع متشرعه باشد جزء حُجج شرعی است بر خلاف بنای عقلا، بنای عقلا تا به امضای شارع نرسد حالا یا قولاً یا فعلاً یا با سکوت ولو به عدم رد، حجت شرعی نیست حالا بر فرض عقلا کاری را بکنند چه دلیلی بر حجت شرعی این کار اینها که معصوم نیستند که فعل اینها حجت باشد بنای عقلا حجیتش به امضای شارع است ولی سیره منقطع متشرعه کشف از دستور شارع است دیگر نیازی به امضا نیست چون خودش کاشف است دیگر، بنابراین بین سیره منقطع متشرعه که حجت شرعی است با بنای عقلا که حجت شرعی نیست کاملاً فرق است بنای عقلا بعد از امضا می شود حجت، سیره منقطع متشرعه خودش کاشف از رضاست. برخیا به سیره منقطع متشرعه استشهاد کردند مرحوم شیخ می فرمایند سیره منقطع متشرعه آن است که متشرعین عصر ما که این حرف را می زنند یا این کار را می کنند یا فلان شیء را پاک می دانند یا فلان شیء را آلوده می دانند این یداً پید متصل باشد به عصر عصمت تا کشف بکنند از رضای معصوم، اما اگر در برخی از این قرون یک فقیه معروف و ناموری فتوایی داد بعد از او فقها هم مطابق با او همان فتوا را ترویج کردند و عده منقطع زیادی از مردم چندین سال برابر آن فتوا عمل می کردند این سیره منقطع متشرعه استنادش به فتوای آن فقیه معروف است نه اینکه متصل باشد به عصر عصمت و کاشف از سنت معصومین باشد مثلاً. اگر مطلبی تا زمان شیخ طوسی یک حکم خاصّی داشت خود شیخ طوسی یک نظر خاصّی ارائه کردند و شاگردان مرحوم شیخ طوسی هم همان فتوا را ترویج کردند عده منقطع زیادی از مردم برابر این فتوا عمل می کنند آن وقت کسی بخواهد استدلال کند بگوید سیره منقطع متشرعه این است این به فرمایش مرحوم شیخ سخن ناصوابی است یعنی این سیره حجت نیست برای اینکه سیره نیست این سیره ناشی از فتوای یک فقیه معروف است لذا اهمیت تاریخ فقه به تاریخ تطورات فتاوا خیلی سهم تعیین کننده دارد که معلوم می شود این سیره به عصر عصمت می رسد یا نه، ناشی از فتوای بعضی از بزرگان است.

در برداشت تفسیری از آیات قرآن هم همین طور است مرحوم شیخ طوسی و مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان این بزرگوارها این (تَلَقَّفْ مَآ صَيَّعُوا) را همین طور معنا کردند یعنی طنابها را و چوبها را عصای موسی خورد (۱) آن وقت این رواج پیدا کرده بین مفسران بعدی مرحوم فیض در صافی (۲) و سایر بزرگان که فارسی یا عربی تفسیر نوشتند (۳) بعد بین علما و متدینین و قرآن شناسان این رواج پیدا کرده انسان خیال می کند که ظاهر آیه این است و یا در عصر عصمت هم همین بود در حالی که این ناشی از تفسیر بعضی از بزرگان است. در همان عصرهایی که مرحوم امین الاسلام زندگی می کرد برخی از بزرگان هم همین طور معنا کردند یعنی همین طوری که این روزها تفسیر شد و بعد از او در تفسیر بیضاوی هم میل به این سیمت پیدا شده است قبل از بیضاوی محققان به صورت شفاف و صریح گفتند که اینجا عصا را نبلعید، طناب را نبلعید بلکه سحر را باطل کرد بعدها بیضاوی گوشه ای از آن را اشاره کرده (۴) بعد هم مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) از بیضاوی در مرآه العقول هم نقل کرده (۵) بنابراین سخن در این نیست که آیه دو تا احتمال دارد یک احتمالش با روایات تأیید می شود یک احتمال بی تأیید است خیر، آیه بیش از یک ظهور ندارد با یک صغرا و با یک کبرای مشخص می فرماید عصای موسی کید را بلع می کند آنچه را که ساحران انجام دادند بلع می کند ساحران نه جیوه ساختند جیوه را جیوه گران فراهم کردند و در اینجا به کار بردند ساحران دستور می دهند یک عدّه چوب فراهم کنند، یک عدّه طناب فراهم کنند، یک مقدار جیوه تهیّه کنند این ابزار را به هم بمالند و وسیله را فراهم کنند و بیاورند اینجا و اینجا آن فنّ سحر را اعمال بکنند تا در خیال مردم اثر بگذارند کاری که ساحر بما آنّه ساحر انجام می دهد سحر است نه جیوه کاری کار ساحر است نه آن طناب و چوب را به این صورت در آوردن یا تراشیدن.

ص: ۶۰۴

۱- (۷) . مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۴؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۷.

۲- (۸) . تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۱۲.

۳- (۹) . المیزان، ج ۱۴، ص ۱۷۹؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، ص ۷۰.

۴- (۱۰) . انوار التنزیل و اسرار التأویل (بیضاوی)، ج ۳، ص ۲۸.

۵- (۱۱) . مرآه العقول، ج ۳، ص ۳۸.

مطلب بعدی آن است که وقتی معجزه بینه‌الرشد شد آثارش خیلی بیشتر است در احتجاجات وجود مبارک ابراهیم با نمرود همین طور بود وجود مبارک ابراهیم وقتی فرمود من از طرف پروردگار جهان آمدم نمرود گفت پروردگار تو کیست؟ گفت (رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) نمرود هم برای عوام فریبی دوتا زندانی را گفتند حاضر کرده یکی را اعدام کرده یکی را آزاد کرده گفت (أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ) خب این مغالطه است وجود مبارک ابراهیم می توانست بگوید این مغالطه است تو نه به اولی حیات دادی نه حیات دومی را گرفتی آن که قبض روح می کند او مُمیت است، آن که حیات می بخشد او مُحیی است نه تو احیا کرده نه اِماتة آن برهان اول برهان تامی است اما برای اینکه به نمرود در حدّ بینه‌الرشد بفهماند به حاضران در صحنه □ مناظره هم در حدّ بینه‌الرشد شفاف کند به حسّ آنها بیاورد از برهان قبلی صرف نظر کرده به برهان حسّی تر نه اینکه _ معاذ الله _ آن برهان باطل شده و نمرود پیروز شده ایشان از آن دلیل صرف نظر کرده یک دلیل دیگر آورده اینجا (فَبَهَّتِ الذِّی كَفَرَ) (۱) آن برهان اول در کمال متانت برهان تامی است چنین چیزی که به حس برسد همه می پذیرند. مردم همینهایی که با دست خودشان طناب را آوردند با دست خودشان چوب را آوردند با دست خودشان آن چوبها را جیوه کاری کردند بعد از اینکه میدان مسابقه تمام شد و صحنه □ مناظره تمام شد این چوبها را با آن جیوه یا آن طنابها را با این جیوه بردند در شهر خودشان یا ده خودشان یا مغازه خودشان با آنها کار می کردند خب چه چیزی از این بهتر و شفاف تر و مردمی تر و حسّی تر اما عصای موسی هر وقت موسای کلیم (سلام الله علیه) می خواست می شد ازدهای دمان اینها یک سلسله طناب و چوب آوردند بعد برگرداندند خب چنین برهان شفاف لازم است تا آن مردم حس گرا را آشنا کند و روشن کند که به این صورت است. پس غرض این است که دوتا استفاده نیست که یکی مؤیّد روایی داشته باشد یکی نداشته باشد ظاهر آیه فقط همین است که کید را خورده

ص: ۶۰۵

در روایات ما هم آنچه مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل کرده چه در عیون (۱) چه در امالی (۲) اینها یکسان نیستند آنکه از وجود مبارک امام رضا نقل شد سندش همان سند تفسیر منسوب به امام عسکری (سلام الله علیه) است که معتبر نیست (۳) اما آنکه از وجود مبارک کاظم و ائمه دیگر شد آن سندش کاملاً معتبر هست لکن او از ملحقات امالی صدوق است باید ثابت بشود که این را چه کسی نقل کرده یک و آن «قال» که در امالی هست برای صدوق است یا برای دیگری چه کسی گفته این جمله بعدی را که اگر عصای موسی آن چوبها و طنابها را خورده برمی گرداند این افراد مسخره کننده ها هم برمی گشت این دو سه نکته پیچیده سندی در این بحثهای مرحوم صدوق دارد چه در امالی چه در توحید پس بنابراین این روایات سه طایفه اند یک طایفه که از امام رضا (علیه السلام) ثابت شد نه آن ذیل را دارد نه سندش معتبر است آنکه از امام کاظم (سلام الله علیه) هست سندش معتبر است و این ذیل را دارد. مطلب سوم آن است که این ذیل معلوم نیست برای چه کسی است این «قال» را چه کسی گفته چطور جزء ملحقات امالی است اینکه در مجموعه کارتان حالا یا در این تعطیلی یا در فرصت دیگری ان شاء الله بررسی می کنید روشن بشود که چه خبر است.

ص: ۶۰۶

۱- (۱۳). عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲- (۱۴). الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۳- (۱۵). معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۵۷.

پاسخ: اگر خواننده که چطور سحر باطل شده و چوبها مانده سحر را، کید را باطل کرده دیگر با ورد که سحر باطل نمی شود با ورد سحر ساخته می شود آنها فهمیدند که کار وجود مبارک موسای کلیم معجزه بود فوراً به سجده افتادند این تعبیر (فَإِذَا جِبَالُهُمْ) که «إِذَا» مفاجات است برخیا گفتند برای این است که اینها یک مقدار جیوه و غیر جیوه فراهم کردند به این چوب و آن طناب مالیدند می ترسیدند که مقداری وقت بگذرد این جیوه ها خاصیتشان را از دست بدهند تا وجود مبارک موسای کلیم فرمود شما القا کنید (فَإِذَا) این «إِذَا» مفاجات نشان می دهد که اینها زود دست به کار شدند تا مبادا آن آثار جیوه از بین برود (فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) (۱).

تبیین معنای کلمه «اوجس»

مطلب بعدی کلمه «اوجس» است که این «اوجس» چون مبسوطاً در سوره مبارکه «هود» (۲) بحث شد اینجا دیگر درباره این فقه اللغه این کلمه بحث نشد «ایجاس» همان احساس درونی است اگر کسی در درون خود خاطره ای را احساس می کند می گویند «اوجس» نه اینکه «اوجس» به معنی «خاف» باشد در احساس درونی رقیق آن حالتی که پدید می آید آن را می گویند «اوجس» وجود مبارک ابراهیم هم بعد از جریان مشاهده فرشته ها طبق آنچه در سوره مبارکه «هود» آیه هفتاد وارد شده است او هم ایجاس داشت که وجود مبارک ابراهیم مهمانان خود را پذیرایی کرد برای آنها غذا آورد دید که آنها اهل غذا نیستند (فَلَمَّا رَأَى أَن يُدِيَّهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ) حضرت دید که دست آنها به غذا نمی رسد یعنی اهل غذا خوردن نیستند (نَكَرَهُمْ) ناشناس شد نسبت به اینها گفت اینها را من فکر می کردم که بشرند اینها که بشر نیستند (وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً) (۳) از اینها یک احساس ترسی کرد که اینها چه کسانی اند که اهل غذا نیستند «ایجاس» یعنی احساس درونی خب، آنها گفتند (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى) (۴) با الف و سین و تاء که نشانه مبالغه است ذکر کردند خدا هم فرمود ترس (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) که در قبال آن هست اگر علوی هست فقط از آن توست.

ص: ۶۰۷

۱- (۱۶). سوره طه، آیه ۶۶.

۲- (۱۷). سوره هود، آیه ۷۰.

۳- (۱۸). سوره هود، آیه ۷۰.

۴- (۱۹). سوره طه، آیه ۶۴.

مطلب بعدی آن است که فرمود عصا را القا کن (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) آنچه در دست توست این گذشته از اینکه تحقیر را می رساند یعنی آنچه در دست داری بینداز حقیقتی را هم تبیین می کند و آن این است که اشیاء فی أنفسها حقیقتی دارند یعنی هر چیزی فی نفسه حقیقتی دارد اینکه برخیها گفتند فی نفس الأمر یعنی هر شیء فی نفسه که اسم ظاهر به جای ضمیر نشسته برای همین است که هر چیزی واقعاً حقیقتی در حال خود دارد درخت واقعاً درخت است فی حدّ نفسه، آب واقعاً آب است فی حدّ نفسه، اگر کسی بگوید اشیاء فی أنفسها حقایق نیستند بلکه نسبت به افراد فرق می کنند یعنی ممکن است چیزی نسبت به زید حجر باشد نسبت به عمرو مَطَر یا شجر باشد نسبت به دیگری حَجَر این اگر باشد دوتا مشکل را به همراه دارد یکی شبهه □ سفسطه و جهان بینی است که اگرچه اصل واقعیت را انکار نمی کنند اما نفسیت واقعیت را انکار می کنند مشکل دوم هم در جریان اصول فقه است که لازمه اش تصویب است که هر کسی هر چیزی فهمیده درست باشد مسئله □ تخطئه را نپذیریم در حالی که ما مُخَطَّئه ایم و حق هم با تخطئه است یعنی آنچه ما فهمیدیم اگر مطابق با واقع باشد می شود صواب و اگر مطابق با واقع نباشد می شود خطا پس اگر اشیاء هر کدام فی نفسه دارای واقعیتی نباشند هم آن مشکل جهان بینی در فلسفه پیش می آید یک، هم مشکل تصویب در فنّ اصول فقه لازم می آید دو،

تبیین حقیقت نداشتن اشیا نسبت به خداوند سبحان

اما در عین حال که اشیاء فی أنفسها واقعیت دارند و واقعیت نسبی نیست نعم، معرفت ممکن است نسبی باشد چه اینکه هست بعضیها این جهت آن شعر را می فهمند، بعضیها آن جهت شعر را می فهمند ممکن است معرفت نسبی باشد ولی واقعیت اشیاء نسبی نیست این در صورتی است که ما اشیاء بعضیها را به بعضی بسنجیم اما اگر اشیاء را نسبت به ذات اقدس الهی سنجیدیم واقعیتی ندارند که مثلاً حجر واقعیتی دارد فی نفسه چه اینکه خدا بخواهد _ معاذ الله _ چه اینکه نخواهد آن وقت خداوند درباره حجر موجود مستقل تصمیم می گیرد این چنین نیست اگر خدا اراده کرد این حجر باشد می شود حجر و اگر اراده کرده است که این حجر نباشد عصا باشد می شود عصا زیرا همین شیء در طول سالها به تدریج در یک قرن یا دو قرن همین سنگ می شود چوب همان چوب می شود سنگ اگر چوب به صورت خاک در بیاید بعد در اثر برف و باران تحجیر بشود آفتاب به آن بخورد چندین سال بگذرد بالأخره می شود سنگ دیگر این سنگها قبلاً هم خاک بودند بعد متحجر شدند این همه احجاز و رسوباتی که هست معمولاً سابق یا آب بودند و بستند املاحی که داشتند یا خاک بودند و در اثر گذشت قرون به صورت سنگ در آمدند سنگ هم ممکن است پودر بشود، خاک بشود، جذب گیاهی بشود آن گیاه ساقه داشته باشد بشود درخت، بشود چوب همه اینها در عالم کون و فساد شدنی است اما آنکه محال است دو دوتا بشود پنج تا محال است بالاتر از ریاضیات در محدوده فلسفه به نظام علی آسیب برساند مستحیل است اولین محال را فلسفه می گوید بعد پایین تر از او، ریاضیات بعد در ذیل آنها علوم تجربی اگر دستشان به یقین برسد اشیاء فی أنفسها بعضیها بالقیاس الی بعض واقعیت دارند اما در قبال اراده ذات اقدس الهی که مثلاً عصا فی نفسه عصاست چه خدا بخواهد _ معاذ الله _ چه خدا نخواهد این چنین نیست لذا هم در کوه طور خدای سبحان به موسای کلیم فرمود: (مَا تِلْكَ يَمِينِكَ) (۱) هم در صحنه مناظره فرمود: (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) هر چه که خدا بخواهد او در می آید و خدا هم برابر آنچه خواست واقعیت می خواهد بطلان که در حریم ذات اقدس الهی راه ندارد که، بنابراین (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) این تعبیر هم برای تحقیر است که همین چوب دستی که دست است بینداز کارشان حل می شود و هم اینکه (مَا فِي يَمِينِكَ) شناسنامه ای ندارد بدون اراده الهی اگر ذات اقدس الهی اراده کرد این عصا باشد این عصاست واقعاً و اگر اراده کرد که به صورت مار در بیاید مار می شود واقعاً خوب.

ص: ۶۰۹

پرسش:....

پاسخ: انقلاب در ذات به تبع انقلاب در وجود است دیگر انقلاب در ذات مستحیل است یعنی این جنس و فصل با حفظ این جنس و فصل چیز دیگر بشود اینکه مستحیل است اما کون و فساد، انقلاب در ذات نیست اگر این شیء آب است آب با حفظ آب هوا نیست این می شود انقلاب چون در انقلاب یک موضوع ثابتی باید باشد که ما بگوییم این شیء قبلاً آن بود الآن این هست ما چنین ذات مشترکی نداریم که این چیز قبلاً هوا بود الآن بشود آب، یا بالعکس اما کون و فساد ممکن است این ماده ای که این صورت را دارد این صورت از او گرفته می شود صورت دیگر به او داده می شود آب، هوا نمی شود اگر گفتیم آب هوا شد تبخیر شد با مجاز می گوئیم و گرنه حقیقت این است که این ماده ای که الآن صورت مائیه دارد در اثر تبخیر صورت مائیه را از او گرفتند صورت هوائیه به او دادند بر اثر کون و فساد می گوئیم صار آن ماده ای که قبلاً حامل صورت مائیه بود الآن حامل صورت هوائیه است آن اصل مشترک آن ماده است و گرنه نه آب هوا می شود نه هوا آب، نه درخت خاک می شود نه خاک درخت.

عواقب عدم پذیرش معجزه اقتراحی

به هر تقدیر (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) معجزات اقتراحی خطر عذاب را به همراه دارد هر وقتی ملتی معجزه □ اقتراحی یعنی پیشنهادی مطرح کردند غالباً این طور است حالا ممکن است ذات اقدس الهی گاهی تأخیر بیندازد، گاهی عفو کند ولی غالباً این طور است که اگر عده ای پیشنهاد دادند که پیغمبر آن عصر معجزه بیاورد و آورد و اینها نپذیرفتند گرفتار عذاب می شوند در جریان مکه هم گرفتار عذاب شدند عذاب چند قسم است گاهی سیل است گاهی زلزله است گاهی صاعقه است گاهی انواع و اقسام عذابهای دیگری است که در جریان قوم بنی اسرائیل نظیر دم و قمل و صفادع و اینها یاد کردند (۱) گاهی عذاب جنگ، وقتی مسلمانها بر آنها پیروز شدند اینها مرعوب شدند و اسلام و اسلامیان با رعب الهی منصور شدند این همان عذاب الهی بود که دامنگیر مشرکان و کفار مکه کرد وقتی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاتحانه وارد مکه شد همین ابوسفیان معروف متحیرانه قدم می زد می گفت «لیت شعری بأی شیء غلبنی» ای کاش من می دانستم می فهمیدم که چطور شد پیغمبر بر ما غالب شد ما جمعیتمان خیلی بیشتر بود نظامیان ما مسلح بودند نظامیان ما سوار بودند نظامیان ما غذاهای خوب داشتند به سربازانمان کباب گوشت شتر می دادیم به آنها شمشیر داده بودیم به آنها مرکب داده بودیم اما سربازان اسلامی با چوب دستی می جنگیدند، پیاده بودند، خرما می مکیدند، جمعیتشان خیلی کمتر بود چطور شد اینها پیروز شدند «لیت شعری بأی شیء غلبنی» وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از پشت سر رسید دست مبارک را روی دوش نحس ابوسفیان گذاشت فرمود: «بالله غلبتکم» (۲) ما با قدرت غیبی پیروز شدیم خب این همیشه هست بنابراین اگر یک وقت معجزه □ اقتراحی آمده است و عذابی نظیر صاعقه و امثال ذلک نیامده ما نباید بگوییم دیگر عذابی نبود عذاب الهی انحا و اقسامی دارد که گاهی خود خدای سبحان به امت اسلامی می فرماید: (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ) (۳) خدا می خواهد آنها را با دست شما عذاب کند این هم یک نحوه عذاب از عذابهای الهی است. خب، فرمودند اگر اینها با هم آمدند شما هیچ هراسی نداشته باشید و شما پیروزید چه اینکه پیروز خواهید بود.

١- (٢١). سورة اعراف، آيه ١٣٣.

٢- (٢٢). السيره الحلييه، ج ٣، ص ٥٥.

٣- (٢٣). سورة توبه، آيه ١٤.

روایات فراوانی که بعضی از آقایان سعیشان مشکور تلاش و کوشش کردند هست این روایت را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همان جلد اول کافی صفحه ۲۳۱ و ۲۳۲ البته چاپها فرق می کند عمده □ باب این است در جلد اول کافی کتاب الحجّه «باب ما عند الأئمه من آیات الأنبياء (عليهم السلام)» در آن باب چندتا روایت هست روایت اولی که ایشان نقل می کنند این است که از ابی جعفر (علیهما السلام) از وجود مبارک امام باقر «کانت عصا موسی لآدم (علیه السلام) فصارت إلى شعيب ثم صارت إلى موسى بن عمران و إنها لعندنا» هم اکنون آن عصا نزد ماست «و إنَّ عَهْدِي بِهَا أَنْفًا» من چند لحظه قبل هم این عصا را دیدم «و إنَّ عَهْدِي بِهَا أَنْفًا و هي خضراء» من چند لحظه □ قبل این عصا را دیدم این عصا هنوز سبز است یک چوب تازه است «كهيهتها حين انْتزعتُ من شجرتها» مثل همان لحظه ای که این را از درخت قطع کردند «و إنها لتَنْطِقُ إذا اسْتَنْطقت» اگر کسی استنطاق کند از او حرف بخواهد سؤالی بکند او جواب می دهد «أعدت لقائنا (علیه السلام)» این نام مبارک حضرت است با آن لقبی که ایستادن مستحب است با این لقب تعبیر کرده (ارواحنا فداه) «يَصْنَعُ بِهَا مَا كَانَ يَصْنَعُ موسى □» وجود مبارک حضرت که ظهور کرد با او کاری انجام می دهد که موسای کلیم با آن عصا آن کار را انجام می داد «و إنها» یعنی عصا «لَتَرْوِعَ» ترویع می کند، رُعب و هراس ایجاد می کند رُوع همان رعب است «لَتَرْوِعَ و تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ» که سه بار این کلمه □ «ما يَأْفِكُونَ» در این حدیث شریف ذکر شده «لَتَرْوِعَ و تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ و تَصْنَعُ ما تُؤْمِرُ بِهِ» هر چه را که وجود مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) امر بکنند این چوب انجام می دهد «إنها حيث أقبلت تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ» باز بار دوم فرمود وقتی رو بکند برابر دستور حضرت تمام افکها و کذبها را می بلعد. «يُفْتَحُ لَهَا شُعْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا فِي الْأَرْضِ وَ الْأُخْرَى فِي السَّقْفِ وَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ ذِرَاعًا تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ» (۱) بار سوم، هر چه را که مخالفان حضرت در عصر ظهور حضرت به صورت افك و كذب و فریه در می آورند این فریه و كذب را می بلعد.

ص: ۶۱۱

مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در مرآه العقول جلد سوم صفحه ۳۸ این عبارت را از تفسیر بیضاوی نقل می کند ایشان می فرماید: «و فی القاموس راع» این می خواهد بفرماید «راع» و «رَوَّع» یعنی ثلاثی مزید و ثلاثی مجرد هر دو به معنی ترساندن است به معنی «أَفْرَع، كَرَوَّع» «لازمٌ متعدّد» راع هم به معنی ترسید هم به معنای ترساندن است. «و قال لَقَفَهُ كَسَمِعَهُ» به این معنا «تَنَاولَهُ بِسُرْعَةٍ وَ الْإِفْكَ الْكُذْبُ وَ هُوَ تَضْمِينٌ مِنَ الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ حَيْثُ قَالَ: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۱)» «إِفْكَ يَعْنِي كُذْبًا، كُذْبًا رَأَىٰ خُورِدًا» (قال البيضاوی) «تَلَقَّفُ مَا يَأْفِكُونَ» را دارد معنای می کند «أَيُّ مَا يُزَوِّرُونَهُ مِنَ الْإِفْكَ وَ هُوَ الصَّرْفُ وَ قَلْبُ الشَّيْءِ عَنِ وَجْهِهِ» (۲) اینکه بر خلاف دارد نشان می دهد شیء را منصرف می کند این را می خورد این همان سحر است این همان کید است دیگر نه اینکه چوب را می خورد یا آن عصا یا آن طناب را می خورد «و يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ مَا مُصَدَّرِيَّةً وَ هِيَ مَعَ الْفِعْلِ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ» همین مطلبی که در بحث دیروز در نقد فرمایش مرحوم شیخ طوسی (۳) گفته شد معلوم می شود که جناب بیضاوی هم قبلاً این حرف را گفته. غرض آن است که حرفهایی که انسان به جایی می رسد سخت است که بگوید این حرف را من گفتم برای اینکه در طی این قرون در طی این چهارده قرن خیلی سخت است که این بزرگان فراوانی که آمدند مثلاً چنین مطلبی را نگفته باشند خیر، خیلی از موارد گفتند خیلی از نسخه های خطی چاپ نشده همیشه این است که انسان احتیاط بکند و بگوید این احتمال است حالا شاید بزرگان فراوانی این را گفتند اما حالا چون رواج پیدا نکرده مثلاً انسان خیال می کند که این حرف تازه است، اگر حرفی به ذهن کسی آمده خیلی سخت است که بتواند بگوید «مِمَّا لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَيْهِ أَحَدٌ» برای اینکه قدری جلوتر برود می بیند چند نفر گفتند خیلی بعید است که انسان بتواند یک حرف تازه ای بیاورد که به ذهن کسی نرسیده خب، اینها اجمال مطلب بود

ص: ۶۱۲

۱- (۲۵). سوره اعراف، آیه ۱۱۷.

۲- (۲۶). انوار التنزیل و اسرار التأویل (بیضاوی)، ج ۳، ص ۲۸.

۳- (۲۷). التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۷.

حالا چون در آستانه □ تحویل سالیم و شما هم در این سفر خودتان _ ان شاء الله _ با موفقیت می روید و برمی گردید این نکته را هم به سایر آقایانی که از شما از تحویل حال و سال سخن می پرسند بفرمایید که ما دینی داریم که ما را به تحویل و تحوّل و اदार کرده و این کار، کار خوبی است ما آنچه الآن در فروردین به عهده □ ماست یا بر ما تحمیل شده است یا داریم همین است که چون زمین یک بار به دور آفتاب می گردد این دورش تمام شده است می شود عید خب، زمین هر شبانه روز یک بار به دور خود می گردد که شب و روز تولید می شود در طی این ۳۶۵ روز هر روزی یک درجه به دور این مدار شمس می گردد سال پیدا می شود وقتی ما این معنای تحویل سال را بررسی می کنیم می بینیم زمین به دور آفتاب می گشت رسالت خودش را به پایان رساند یک دور را کامل کرد آن وقت ما داریم عید می گیریم ما وقتی مجازیم که عید بگیریم که ما هم به دور شمس حقیقت بگردیم و گرنه ما اینجا آرام بنشینیم آن زمین دارد می گردد آن وقت برای ما می شود عید، اگر به کسی گفتند پنجاه سال وقتی از او بررسی که چرا پنجاه سالی، این به کار غیر ارجاع می دهد می گوید پنجاه بار زمین به دور آفتاب گشت خب تو چند قدم برداشتی زمین شده پنجاه سال آخر تو چه کاره ای عمر انسان محصول حرکت خود اوست عدّه ای واقعاً شیخ مُتصّبّی اند یعنی یک کودک هشتاد ساله اند، کودک نود ساله اند رشدی نکردند حالا زمین به دور آفتاب گشته به من و تو چه! اگر ما هم بالأخره حقیقتی به ما گفتند به دور آن حقیقت بگردیم یک دور به دور او بگردیم بله ما هم عمرمان زیاد می شود عمر ما محصول حرکت ماست هیچ وقت نمی شود وصف به حال متعلّق موصوف را در بازار ارزیابی ارائه کرد بعد زمین دورش تمام می شود کمال به مقصد می رسد کمال خودش را طی می کند آن وقت ما که اهل زمینیم ما عید بگیریم این قابل قبول نیست برای کسی که معنای عمر را می داند و به ما هم گفتند که حرکت کنید کادحید (إِلَى رَبِّكَ كَذًّا فَمَلَأِيهِ) (۱) و می توانید حرکت کنید و به دور حق هم حرکت کنید اگر وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) «مع الحق» بود «یدور معه حیثما دار» (۲) بود بالأخره ما هم حق محور باشیم اگر ما علم محور، حق محور، عدل محور، عقل محور بودیم خب ما هم حرکت می کنیم آن وقت عمر پیدا می کنیم عمر ما مورد قسم خدا قرار می گیرد خدای سبحان به عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قسم یاد کرد فرمود: (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) (۳) قسم به جان تو خب کدام جان شاسته است این عمر همان عمر است منتها چون در قسم این کلمه زیاد تکرار می شود و ضمّه ثقیل است تبدیل به فتحه شده و گرنه این عمر همان عمر است خب، قسم به عمر تو این جان انسان علما که وارثان انبیانند بالأخره باید جانی پیدا کنند که شایسته □ سوگند باشد اگر جانی انسان پیدا کرد که حق مدار و حق محور بود او می تواند کاملاً بگوید خدایی که حوّل را، زمان و زمین را تغییر می دهی و تحویل می دهی حال ما را هم تغییر بده «یا مُحوّل الحوّل و الأحوال» حوّل زمان و زمین را آسمان و شمس و قمر را تو برمی گردانی یک، احوال دیگران را هم برمی گردانی دور، حالت ما را هم تغییر بده سه، چنین کسی می تواند سالی را پشت سر بگذارد بگوید من عمرم کامل شده است که _ ان شاء الله _ شما فضلا و علما عمر پربرکتی دارید جعلکم مبارکین اینما کنتم.

٢- (٢٩) . الفصول المختاره (شيخ مفيد)، ص ١٣٥.

٣- (٣٠) . سورة حجر، آيه ٧٢.

Your browser does not support the audio tag

(۶۸) وَأَلْتِي مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَفَ مَا صَبَعُوا إِنَّمَا صَبَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى
(۶۹) فَأَلْفَي السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ
فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۱)

عدم تأثیر سحر ساحران بر تعقل حضرت موسی (علیه السلام)

بحثهایی که قبل از تعطیلات طولانی و آسف بار ایام فروردین گذشت این بود که ظاهر این آیه و همچنین آیات سوره مبارکه «اعراف» این است که در صحنه مسابقه ساحران آن طنابها و چوبها را به صورت مار در آوردند و تماشاچیان را ترساندند همه باور کردند که این سحر است وجود مبارک موسای کلیم از سحر اینها باخبر بود و مسحور نشد لکن در خیال حضرت این سحر بودن ظهور کرد این یک امر صحیحی هم هست برای اینکه در عقل که اثر نکرد در تخیل ظهور کرده حضرت فهمید که این سحر نیست و مار نیست و مارنماست این مارنما بودن در تخیل آن حضرت بود بنابراین سحر نه در مجاری ادراکی حضرت اثر گذاشت نه در مجاری تحریکی او، منتها حضرت از نظر تمثیل خیالی مشاهده کرد که اینها به صورت مار در آمدند همین و ضمیر (إِلَيْهِ) در (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ) (۱) به فرعون بر نمی گردد برای اینکه نامی از فرعون در آیه برده نشد و رجوع ضمیر به حضرت موسای کلیم محذوری ندارد چون آنچه به عنوان سحر است در مردم اثر کرده که در سوره مبارکه «اعراف» بحثش مبسوطاً گذشت در آنجا آمده است (سَيَحْزُونُوا أَغْيَيْنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ) (۲) در مردم اثر گذاشت نه در موسای کلیم اما به خیال حضرت آمدن آسیبی نمی رساند نه به عقل حضرت

ص: ۶۱۴

۱- (۱) . سوره طه، آیه ۶۶.

۲- (۲) . سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

خوف موسای کلیم (علیه السلام) از جهالت مردم نسبت به معجزه

و این تعبیر (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) (۱) اگر به خیال حضرت هم نمی آمد فقط یک سلسله چوبهایی را حضرت می دید و یک سلسله طنابهایی را حضرت می دید ترس حضرت برای چه بود، ترس حضرت که در آیه روشن شد برای خودش نبود آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در خطبه چهار نهج البلاغه این بود که وجود مبارک موسای کلیم ترسید که اگر مردم نتوانند بین سحر و معجزه فرق بگذارند و ضلالت و جهالت پیروز بشود چه باید کرد که «أشفق من غلبه الجهال و دُول الضلال» خب اگر یک سلسله چوبهایی در صحنه افتاده بود یک سلسله طنابهایی افتاده بود حضرت چوب می دید و

طناب می دید ترسِ حضرت برای چه بود، سه مسئله است یکی اینکه برای خود حضرت که اصلاً ترس نبود دوم اینکه در تخیل حضرت اثر کرده نه در تعقل، سوم اینکه وجود مبارک حضرت موسی ترسید که سحره پیروز بشوند خب اگر حضرت مار نمی دید فقط چوب می دید یا طناب می دید و خود حضرت این عصا را القا می کرد مار می شد چه هراسی داشت چگونه تماشاچیها به جهالت می افتادند چگونه رقیب پیروز می شد این بیان نورانی حضرت امیر نشان می دهد که صحنه، صحنه □ مار شد از نظر خیال آنها که در تخیل و تعقلشان فرقی نیست هراسناک شدند و ترسیدند موسای کلیم اصلاً نترسید منتها از ضعف تشخیص مردم در هراس بود که اگر مردم بین سحر و معجزه فرق نگذارند چه بکنیم که خدای سبحان فرمود تو پیروز هستی (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)

ص: ۶۱۵

بیان قداما در باره □ رسم الخط کلمه (إِنَّمَا صَنَعُوا)

خب، (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى) بعد فرمود ما گفتیم که (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى □ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا) که باید (إِنَّ مَا صَنَعُوا) نوشته می شد. برخی از مفسران گفتند که در قداما خیلی فرقی در رسم الخط بین «ان ما» آنجا که «ان» حرف مُشَبَّه به فعل است و «ما» اسم اوست با آنجایی که جمعاً یک حرفند و برای حصرند مثل «انما الأعمال بالنيات» (۱) و مانند آن فرقی نمی گذاشتند در کتابت الآن هم شما می بینید «کَلِمَا» یی که سور قضیه است با «کَلَّ مَا» که «کل» مضاف و مبتداست خلیها فرق نمی گذارند این «کَلِمَا» که در بعضی از موارد قرآن باید جدا نوشته می شد روی هم نوشته شده در بعضی از جاهایی که حتماً باید تفکیک بشود روی هم نوشته شده. خب، «کَلِمَا کانت الشمس الطالعه» این سور است اما «کَلَّ مَا كَان كَذَا فَهُوَ كَذَا» آن «کل» اسم است و مضاف است و مبتداست و بقیه خبرش است اینها را باید جدا نوشت اینکه برخی از مفسران گفتند قداما بین این دو رسم الخط فرق نمی گذاشتند و همچنین با هم می نوشتند البته الآن باید متأخرین تفکیک بکنند.

تأثیر سحر ساحران بر مردم و عدم تأثیر آن بر حضرت موسی (علیه السلام)

پرسش:...

پاسخ: بله، اما کسی بین حق و باطل نتواند فرق بگذارد چه باید کرد خلیها بین متشابه و محکم فرق نمی گذارند آنها که اصحاب الحسّ اند اگر اصحاب الحسّ و الخیال نتوانند بین معجزه و سحر فرق بگذارند چه باید کرد خدا می فرماید نه خیر ما کاری می کنیم که حتی آنها هم بفهمند (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى).

ص: ۶۱۶

پرسش:...

پاسخ: خیلی خب در حضرت اثر نکرده سحر نکرده سحر در مردم اثر کرده مردم مسحور شدند و باور کردند. وجود مبارک موسای کلیم مسحور نشد باور نکرد اما به حسب ظاهر به چشم حضرت آمد دیگر.

پرسش:...

پاسخ: نه، باور کردن مسحور است منتها یقین دارد که این دارد مثل همان جریان شعبده بازهایی که الآن در بحثهای قبل از تعطیلی هم گفته شد اینها که در رسانه ها می آیند بازی می کنند از یک سطل چندتا کبوتر در می آورند ما یقین داریم دروغ می گوید با اینکه یقین داریم دروغ می گوید کبوتر می بینیم این مسحور نیست.

پرسش:...

پاسخ: لذا اعین وجود مبارک حضرت اثر نکرد که (وَاسْتَرْهَبُوهُمْ) نه «واسترهبوا» مردم را با وجود مبارک موسی (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ) (۱) اما وجود مبارک موسای کلیم از این صحنه مستثناست می ماند در تخیل، در تخیل تعقل حضرت بر خلاف بود یقین داشت که اینها دروغ می گویند مثل اینکه ما این صحنه هایی که ده بیست تا کبوتر از یک سطل در می آورند یقین داریم دروغ می گوید اما می بینیم دیگر، این دیدنی که با پذیرش همراه نباشد که مسحور نمی کند آدم را

تبیین علت خوف موسای کلیم (علیه السلام) در نهج البلاغه

وجود مبارک حضرت فرمود اگر مردم نتوانند تشخیص بدهند بین معجزه □ من با سحر ساحران آن گاه چه کنیم این تفسیر نورانی نهج البلاغه خیلی راهگشاست حضرت فرمود یعنی وجود مبارک حضرت امیر که وجود مبارک حضرت موسی (سلام الله علیهما) از جهل مردم ترسید که اگر آنها نتوانند بین اعجاز و سحر فرق بگذارند چه باید کرد (۲) (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ) (۳) «أوجس» یعنی خاطره ای در ذهنش پیدا شد نه «خاف» آن وقت خدا فرمود نه خیر ما کاری می کنیم که مردم هم بفهمند.

ص: ۶۱۷

۱- (۵) . سوره اعراف، آیه □ ۱۱۶.

۲- (۶) . نهج البلاغه، خطبه □ ۴.

۳- (۷) . سوره طه، آیه □ ۶۷.

خب. (وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَيَّعُوا إِنَّ مَا صَيَّعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) که ظاهرش این است که سحره یک سلسله طنابها و چوبهایی را آوردند و به صورت مار در آوردند وجود مبارک موسای کلیم که عصا را القا کرده این (سَيَحْزُوا أَعْيُنَ النَّاسِ) (۱) برداشته شد، برطرف شد مردم دیدند یک سلسله چوبهایی در صحنه افتاده، یک سلسله طنابهایی افتاده بعد این طنابها را جمع کردند بردند خانه هایشان تنها چیزی که در صحنه بود مار بود که همه از او هراسناک بودند این ظاهر آیه.

مطلب بعدی این بود که اگر روایت معتبری دلالت بکند بر اینکه گذشته از اینکه «کید» و (مَا صَيَّعُوا) را از بین برده خود چوبها را هم خورده برابر آن روایت معتبر عمل می شود. مسئله □ سوم این بود که در جریان وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) آن روایت این (۲) ذیل را ندارد که حضرت امام رضا فرموده باشد که اگر آنچه را که وجود مبارک موسی انجام داد برمی گرداندند من هم دستور می دادم برگردانند این یک اشکال، اشکال دوم ضعف سندی بود که گذشت. در جریان امام کاظم (سلام الله علیه) با سند خیلی عالی و معتبر هست که در اعتبار سند او حرفی نیست چنین صحنه ای برای وجود مبارک امام کاظم و هارون الرشید اتفاق افتاده آنکه درباره امام هشتم هست درباره □ وجود مبارک امام هشتم و مأمون بود اینکه درباره □ امام کاظم است درباره □ آن حضرت (سلام الله علیه) بود و هارون (۳) و سندش هم خیلی معتبر است و در کمال اتقان منتها مشککش این است که این در ملحقات امالی است بعضی از نسخ یک، یک ذیلی دارد که دارد «فقال» (۴) همین باعث شهادت امام هفتم شد که هارون الرشید شروع کرد به قتل آن حضرت این «فقال» برای چه کسی است اگر «فقال» برای علی بن یقطين است که راوی این حدیث است علی بن یقطين که قبل از شهادت امام کاظم کشته شد باید مشخص بشود که این چرا در ملحقات امالی است یک و چرا «قال» گفته شد این دور در جریان روایت امام صادق هم باید یک بحث جدایی باشد اگر روایتی که دلالتش و سندش معتبر بود یقیناً یؤخذ به.

ص: ۶۱۸

۱- (۸). سوره □ اعراف، آیه □ ۱۱۶.

۲- (۹). عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۳- (۱۰). الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۴- (۱۱). الامالی (شیخ صدوق)، ص

مطلب دیگر روایتی است که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف بحار الأنوار از حفص بن غیاث نقل می کند این روایت اگر چنانچه در همین کتابهای معتبر بود حرفی در آن نبود اما مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در جلد سیزده بحار الأنوار صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰ این را از قصص الأنبياء نقل می کند باید بررسی کنید که این کتاب سنداً معتبر است یا نه، در متن این روایت که قصص الأنبياء از صدوق نقل می کند چندتا تعبیر هست که این تعبیرها باعث حضاضت این روایت است چون در این روایتی که در قصص الأنبياء هست این است که وجود مبارک امام صادق دارد که اگر آنچه را که عصای موسی بلع کرد یا از سحره نقل می کنند تنها کید و سحر نبود بلکه چوبها و طنابها را هم بلع کرده و خورده در این روایت دو، سه نکته ای است که باعث حضاضت این روایت است یکی اینکه وقتی وجود مبارک موسای کلیم عصا را انداخت «فَأَلْقَى عَصَاهُ وَكَانَ لَهَا شُعْبَتَانِ فَوَقَعَتْ إِحْدَى الشُّعْبَتَيْنِ فِي الْأَرْضِ وَ الشُّعْبَةُ الْأُخْرَى فِي أَعْلَى الْقُبَّةِ فَنَظَرَ فِرْعَوْنُ إِلَى جَوْفِهَا وَ هِيَ تَلْتَهَبُ نَاراً وَ أَهْوَتْ إِلَيْهِ» فرعون نگاه کرد دید که از شکم این اژدها آتش شعله ور است این تعبیر، تعبیری است که بی حضاضت نیست و آن این است که دارد که «و هِيَ تَلْتَهَبُ نَاراً وَ أَهْوَتْ إِلَيْهِ فَأُحْدِثُ فِرْعَوْنُ وَ صَاحَ» این تعبیر با متن روایت خیلی هماهنگ نیست دو، نسبت دیگر و آن عبارت از این است که در تعبیری «وَ كَانَ فِي السَّحْرَةِ إِثْنَانِ وَ سَبْعُونَ شَيْخاً خَرُّوا سُجْداً ثُمَّ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ مَا هَذَا سِحْرٌ لَوْ كَانَ سِحْرًا لَبَقِيَ جِبَالَنَا وَ عَصِينَا» (۱) آن گاه بعد از این جریان دارد که وجود مبارک موسای کلیم وقتی که می خواستند از دریا بگذرند خود موسای کلیم از دریا که گذشتند فرعون هم به دنبال حضرت موسی و قومش حرکت کرد جبرئیل متمثل کرد یک مادیانی تعبیر مادیان دارد یعنی اسب ماده و تعبیر مادیان با تاء تأنیث آمده که خود مادیان یعنی اسب ماده آن وقت یک تاء تأنیث هم بر آن اضافه کرده اسب مادیانه که اگر فارسی است که دیگر فارسی تاء تأنیث ندارد مثل همین غلط مشهور که بین همشیر و همشیره فرق می گذارند اینها خیال می کنند همشیره برای زن است همشیر مال مرد هر دو همشیرند مگر فارسی تاء تأنیث دارد که شما بگویید خواهر همشیره است برادر همشیر هر دو همشیرند دیگر اگر عربی باشد یکی کاتب است یکی کاتبه اما وقتی فارسی است فارسی یعنی فارسی دیگر، دیگر در فارسی که تاء تأنیث نمی آورند بگوئیم آستانه، مقدسه این آستانه، مقدسه جای ادبی ندارد که آستان مقدس حالا آن کسی که اینجا آرمیده است بانوست و گرنه تاء تأنیث در فارسی راه ندارد که یکی بشود همشیر یکی بشود همشیره که اینجا «مادیانه» این تعبیر چه تعبیری است در دو جا این کلمه آمده با آن تعبیری که دارد «فَأُحْدِثُ فِرْعَوْنُ وَ صَاحَ» (۲) اینها را دوتا اشکال هست یکی اینکه بررسی بفرمایید سند کتاب قصص الأنبياء معتبر است یا نه یک، دوم اینکه این تعبیرات و این حضاضتها با روایت سازگار است یا نه، اگر روایت معتبر بود چه از امالی صدوق چه از غیر امالی صدوق که دلالت می کرد بر اینکه خود عصا و خود طناب را خوردند یؤخذ به این دیگر مملاً ریب فیه است اگر ظاهر آیه با روایت معتبری توجیه شد تفسیر شد خب آن روایت معتبر مقدم است دیگر این یک مطلب. مطلب دیگر اینکه در جریان امالی صدوق خیلی بررسی بشود که این چرا در ملحقات هست یک، و آن «فقال» (۳) به چه کسی برمی گردد این دو.

٢- (١٣). بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١١٠.

٣- (١٤). الامالی (شیخ صدوق)، ص ١٤٩.

و اما مطلبی که در مناسبت‌های اصلی ذکر شده یکی درباره «أشَمَّ رائحه النبوه» اگر مطلبی در اثنای بحثی ذکر شده اصرار نداشته باشید که آن کلاً یک تحقیق مبسوطی درباره او بشود در جریان اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «أشَمَّ رِيحِ النَّبُوَّةِ» (۱) در ذیل آیه مبارکه که وجود مبارک یعقوب به فرزندانش فرمود شما مرا سرزنش نکنید (إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ) (۲) که با جمله اسمیه فرمود با «إِنَّ» تأکید فرمود آنجا بحث گذشت که ما در درون جانِ انبیا و شاگردان آنها شامه ای است همان طوری که باصره است و سامعه است و ناطقه است شامه هم هست بویی را می شنوند که (إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا- أَن تُفَنِّدُونِ) در بحث نهج البلاغه، بحث نهج البلاغه یعنی بحث نهج البلاغه آنجا مبسوطاً در ذیل خطبه قاصعه آنجا مبسوطاً بحث شد که «أشَمَّ رِيحِ النَّبُوَّةِ» حالا در اثنای بحث اگر یک وقت جمله ای آمده اصرار نداشته باشید که آدم وقت بحث تفسیری را به آن سمت ببرد

تعبیر قرآن درباره چگونگی مؤمن شدن ساحران

خب، فرمود وقتی این صحنه پیش آمد دیگر آنها هیچ درنگی نداشتند فوراً سَحَرَهُ آن خِصِّصِينِشان کارشناسانشان به سجده افتادند نه اینکه بعد فکر کردند و امثال ذلك (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا) آن قدر مسئله فوری و برای حَقَائِیت آنها نیاز به فکر نداشت که نفرمود «سجدوا» فرمود: (فَأُلْقِيَ) گویا بی اختیار شدند مشتاقانه سجده کردند (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا) این یک نکته که نفرمود «سجدوا» دوم اینکه «قالوا» را عطف بر «الْقَى» نفرمود ظاهرش این است که خب آن یک جمله فعلیه است بر او باید عطف بشود یا فعلی بر فعل دیگر عطف بشود نفرمود «وقالوا» آن قدر این مطالب سریع و هماهنگ و مرتبط است که به جای اینکه بفرماید «سجدوا» فرمود: (فَأُلْقِيَ) و به جای اینکه بفرماید «وقالوا» یا «فقالوا» نه «واو» آورد نه «فاء» فرمود: (قالوا) چه گفتند؟ (قالوا آمنا بربِّ هَارُونَ وَمُوسَى) فرعون گاهی می گفت که (آمَنْتُمْ لَهُ) گاهی می گفتند (آمَنْتُمْ بِهِ) (۳) ظاهرش (آمَنْتُمْ بِهِ) یعنی به او ایمان آوردیم اما آنجایی که دارد (آمَنْتُمْ لَهُ) مثل همین جا که دارد (آمَنْتُمْ لَهُ) یعنی شما هدف سیاسی داشتید به او ایمان نیاوردید برای او ایمان آوردید کار شما سَحَر بود از نظر فنی یک، هدف شما سیاسی بود خواستید نظام را زیر و رو کنید دو، در سوره مبارکه «اعراف» مشابه این تعبیرات گذشت که فرق است بین «آمن له» و «آمن به»

ص: ۶۲۰

۱- (۱۵). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- (۱۶). سوره یوسف، آیه ۹۴.

۳- (۱۷). سوره اعراف، آیه ۱۲۳.

در سوره مبارکه ﴿اعراف﴾ این بود که (وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَعْنُ الْعَالِينَ) فرعون گفت (نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۱﴾ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ) وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ) اما نه اینکه وجود مبارک موسی را مرهوب کرده باشند (وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَزِيمٍ ﴿۲﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿۳﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۱) سحر، سحر را باطل می کند اما سحر بتواند اصل سحر بودن را افشا کند این نیست آن که مرحوم شیخ و دیگران گفتند این است که اگر کسی سحر کرده به عدّه ای آسیب رسانده برابر آیه سوره مبارکه ﴿بقره﴾ که دارد این سحره کاری بکنند که (يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) ولی (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (۲) بین زن و شوهر جدایی می اندازند در آثار روانی اینها تأثیر می گذارند این دفع سحر و باطل سحر جلوی این ضرر را می گیرد نه اینکه سحر را باطل کند آن کارش را کرده آن سحر کارش را کرده این جلوی ضرر او را می گیرد (۳) این کار هست طبیعی اش هم هست اما در جریان موسای کلیم بساط سحر را به هم ریخت مثل اینکه انسان در شب تار وقتی در بیابانی دارد زندگی می کند درختی می بیند، حیوانی می بیند، یک انیاب اغوالی می بیند همین که صبح شد آفتاب شد می بیند خبری نیست آنچه را که شب در تاریکی می دید آن در واهمه او بود خیال او بود وقتی آفتاب طلوع کرد می بیند خبری نیست در صحنه مناظره موسای کلیم هم همین طور بود یک عدّه می دیدند میدان شده میدان مار وقتی وجود مبارک موسای کلیم عصا را انداخت دیدند خبری نیست یک سلسله چوبها آنجا افتاده یک سلسله طنابهایی افتاده یک مار واقعی است در میدان حرکت می کند اگر آفتاب طلوع کرد آن اوهام برطرف می شود این کار واقعیت است سحر را ریشه کن می کند نه جلوی تأثیر سحر را بگیرد دفع سحر به سحر یا ابطال سحر به سحر این نیست که اساس سحر را کأن لم یکن کند این اساس سحر را کأن لم یکن کرده اگر مسافری در بیابانی راه گم کرده شب تار دیو و دد می بیند همین که آفتاب طلوع کرد چیزی نمی بیند کار موسای کلیم این بود که این سحر را باطل کرده مردم دیدند چیزی در میدان نیست نه اینکه سحر را باطل کرده، یعنی بطلائش را روشن کرده «کان» تاّمه اش را به هم زده نه جلوی سحر را گرفته. خب، این کار را وجود مبارک موسای کلیم کرد.

ص: ۶۲۱

۱- (۱۸). سوره اعراف، آیات ۱۱۳ - ۱۱۸.

۲- (۱۹). سوره بقره، آیه ۱۰۲.

۳- (۲۰). ر. ک: کتاب المکاسب (شیخ انصاری)، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۳.

پاسخ: بله آنجا همه «باء» است و درست هم هست.

تهمت فرعون در مقابله با ایمان ساحران

در جریان ایمان که باید «باء» استعمال بشود (أَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (۱) درست است، (أَمَّنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) درست است اما در جریان تهمت فرعون که به سحره گاهی می گوید (أَمَّنْتُمْ بِهِ) (۲) گاهی می گوید (أَمَّنْتُمْ لَهُ) نکته دارد ایمان که با «لام» استعمال نمی شود که فرعون می خواهد بگوید شما دسیسه سیاسی دارید به سود او دارید ایمان می آورید برای اینکه بساط تاج و تخت مرا بردارید هم از نظر فنی کار شما با کار او یکی است هر دو سحر است هیچ کدام معجزه نیست هم از نظر هدف سیاسی شما به سود او رفتید به آن طرف می خواهید بساط مرا جمع کنید لذا (أَمَّنْتُمْ لَهُ) در جریان ایمان که با «باء» استعمال می شود هر دو جا حق است.

محال بودن اذن فرعون به ساحران برای ایمان به خداوند

پاسخ: در آنجا که اول آنها گفتند (أَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ □ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ) فرعون گفت (أَمَّنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) (۳) اما در محل بحث در سوره □ مبارکه □ «طه» می فرماید: (أَمَّنْتُمْ لَهُ) شما یک دسیسه □ سیاسی دارید هم کار شما و موسی _ معاذ الله _ مشترک است و هر دو سحر است (إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) هم شما به سود موسی کلیم ایمان آوردید تا بساط مرا جمع بکنید (أَمَّنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) این متکلم وحده است یعنی قبل از اینکه من اذن بدهم این قبل از اینکه من اذن بدهم معنایش این نیست که من بعداً اذن می دادم چرا شما قبلاً انجام دادید یعنی من که اذن نمی دهم اذن دادمی هم نیستم قبل از اذن من که اذن من محال است شما حق ندارید ایمان بیاورید مشابه این تعبیر در پایان سوره □ مبارکه □ «کهف» گذشت آیه □ ۱۰۹ سوره □ مبارکه □ «کهف» این است که (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) یعنی قبل از اینکه کلمات پروردگار تمام بشود دریا و امثال ذلك تمام می شود خب مگر کلمات پروردگار تمام می شود قبل و بعد دارد معنایش این نیست که اول دریا تمام می شود بعد کلمات پروردگار، کلمات پروردگار «لا انقطاع لفيضه ابدأ» او «دائم الفيض على البريه» بود او دائم الفيض بود و «دائم الفضل» (۴) هست إلى الأبد حالا در ازلیت فیض ممکن است بعضیها تردید داشته باشند ولی در ابدیت فیض که احدی تردید ندارد که، انسان و جوامع بشری بالأخره وارد برزخ می شود بعد وارد صحنه □ قیامت می شود بعد وارد بهشت می شود _ ان شاء الله _ دیگر تا و حتی و کم و کیف ندارد (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا) (۵) سخن از سال و ماه و میلیارد سال نیست ابدیت یعنی ابدیت دیگر، اگر نبود اصرار کتاب و سنت که بهشت و بهشتیان ابدیند خلیفها فیض ابدی را هم انکار می کردند می گفتند مگر می شود چیزی ابدی باشد و ممکن بله، ابدیتش بالغیر است ابدیتش بالتبع است همان طوری که ابدی است ممکن است ازلی هم باشد آسمان و زمین همه حادثند اما او «دائم الفيض على البريه» است «و كل منته قديم» است. به هر تقدیر حالا در ازلیت اگر بحثی باشد در ابدیت که بحثی نیست کلمات الهی تمام شدنی نیست اینکه فرمود: (لَنفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) (۶) معنایش این نیست که قبلاً دریاها تمام می شود بعد فیض

خدا تمام می شود یعنی این تمام شدنی نیست فرعون که می گوید (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) معنایش این نیست که اول باید من اذن بدهم بعد شما ایمان بیاورید اینکه اینها را اسطوره می داند و اینها را توطئه سیاسی می پندارد بنابراین این (قَبْلَ) یعنی بدون اذن من نباید ایمان می آوردید من هم که اذن نمی دهم

ص: ۶۲۲

۱- (۲۱) . سوره اعراف، آیه ۱۲۱.

۲- (۲۲) . سوره اعراف، آیه ۱۲۳.

۳- (۲۳) . سوره اعراف، آیات ۱۲۱ - ۱۲۳.

۴- (۲۴) . مصباح (کفعمی)، ص ۶۴۷.

۵- (۲۵) . سوره نساء، آیه ۵۷.

۶- (۲۶) . سوره کهف، آیه ۱۰۹.

خب، پس بنابراین این تعبیر (آمَنْتُمْ لَهُ) همان بوی سیاسی بودن این را دارد به دلیل اینکه گفت که شما تلاش و کوشش کردید که ما را از این صحنه بیرون کنید دیگر برای اینکه (إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) همین است چند تعبیر دارد فرعون که آنها می خواهند تمدن شما را بگیرند (۱)، دین شما را عوض کنند (۲)، سرزمین شما را بگیرند (۳) خب اینها ایمان له است دیگر نه ایمان به که اینها (وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى) و امثال ذلك همه تهمت‌های سیاسی بود که فرعون به وجود مبارک موسای کلیم می زد هر دو کار را ذات اقدس الهی ابطال کرد (فَقَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) با یک تهدید تام این فرعون ذوالاوتاد که به میخ می بست مردم را میخ کوب می کرد همین بود دیگر گفت (فَلَأَقْطَعَنَّ) نه «أَقْطَعَنَّ» این تقطیع که باب تفعیل است در تصلیب و در تقطیع که به کار رفته نشانه کثرت و مبالغه در عذاب است (فَلَأَقْطَعَنَّ) نه «فَلَأَقْطَعَنَّ»، (وَلَأَصِيبُنَّكُمْ) نه «لَأَصِيبُكُمْ» من شما را مصلوب نمی کنم مُصَلَّبٌ می کنم، شما را مقطوع نمی کنم مُقْطَعٌ می کنم، تقطیع می کنم شَدَّتْ تقطیع، شَدَّتْ تصلیب (فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ) دست راست را با پای چپ اگر قطع بکنند می شود تقطیع من خلاف، پای راست و دست چپ را قطع بکنند می شود تقطیع من خلاف که به هیچ وجه نتواند به زندگیش ادامه بدهد (فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) اما (مِنْ خِلَافٍ) نه من وفاق دست راست و پای چپ، دست چپ و پای راست (وَلَأَصِيبُنَّكُمْ) آن چنان شما را به دار می آویزانم که تقطیع بشوید (وَلَأَصِيبُنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ) آن گاه می فهمید ما قدرتمندیم یا موسای کلیم و اینهایی که باند سیاسی اند _ معاذ الله _ (وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى). اما آنچه مربوط به جریان این صحیحه است همچنان ملاحظه بفرمایید که این «قال» برای چه کسی است و گرنه آن روایتی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در امالی دارد (۴) از نظر سند بسیار متقن است همه روایانش بزرگوارند این دوتا نکته حل بشود چرا در ملحقات است یک، و این «فقال» (۵) به چه کسی برمی گردد دو، و این نکته را هم مستحضر باشید که معمولاً رسم بر این بود که آن طلبه ای که در بحثهای استاد شرکت می کند در مجالس شرکت می کند اگر محاوره ای بین گوینده و شنونده می شد سابقاً این را حمل می کردند می گفتند «ضرب الحیب ذیب».

ص: ۶۲۳

۱- (۲۷). ر. ک: سوره طه، آیه ۶۳.

۲- (۲۸). سوره غافر، آیه ۲۶.

۳- (۲۹). سوره طه، آیه ۶۳.

۴- (۳۰). الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۵- (۳۱). الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۹.

Your browser does not support the audio tag

(فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سِجِّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ (۷۰) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَئِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۷۳)

چگونگی اسناد ایمان به خداوند و غیر او در قرآن

بعد از اینکه این صحنه □ مناظره تمام شد و وجود مبارک موسای کلیم پیروزمندانه از این صحنه بیرون آمد کارشناسان سحر فوراً سجده کردند به تعبیر زمخشری در کشف آنها اول این طنابها و چوبها را القا کردند للكفر و بعد خودشان بدنشان و سرشان را القا کردند للشکر آن القای اولی که (أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ) این للسحر و الکفر بود این القای دومی که (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سِجِّدًا) القای شکر و ایمان بود. (۱) مسئله □ ایمان اگر به شخص اسناد داده بشود گاهی با «باء» گاهی با «لام» استعمال می شود اما اگر نسبت به ذات اقدس الهی باشد معمولاً با «باء» است در قرآن کریم ایمان لله به کار رفته ایمان بالله به کار رفته اما نسبت به شخص آن شخص پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر با «لام» به کار رفته مثل اینکه وجود مبارک لوط به ابراهیم (سلام الله علیهما) ایمان آورد که (فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ) (۲) یعنی لوط تصدیق کننده □ ابراهیم بود و ابراهیم را تصدیق کرد (فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ) در سوره □ مبارکه □ «توبه» هم جمع بین «لام» و «باء» در آیه □ ۶۱ به این صورت آمده (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) این ایمان به خدا همان معنای مصطلح را دارد و ایمان للمؤمنین همان معنای تصدیق را اگر در سوره □ «عنکبوت» هم جریان لوط نسبت به حضرت ابراهیم در آیه □ ۲۶ سوره □ «عنکبوت» به این صورت آمده است آن هم چون شخص است (فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ) اما در اینجا تقابل بین «باء» و «لام» از این جهت است که سحره گفتند (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (۳) فرعون گفت که رب العالمینی در کار نیست چون (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) فقط موساست که مدعی نبوت است شما برای او ایمان آوردید (آمَنْتُمْ لَهُ).

ص: ۶۲۴

۱- (۱) . ر.ک: الکشاف, ج ۳, ص ۷۵.

۲- (۲) . سوره □ عنکبوت, آیه □ ۲۶.

۳- (۳) . سوره □ قصص, آیه □ ۳۸.

پس دو محور را فرعون با آنها درگیر شده یکی اینکه آنها گفتند ما (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) ایشان می گوید _ معاذ الله _ ربّ العالمینی در کار نیست (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) دوم اینکه مسیر ایمان آنها را برگرداند گفت (آمَنْتُمْ لَهُ) بعد وجود مبارک موسای کلیم را هم یک ساحر بزرگ معرفی کرد که معلّم سحره است به تعبیر زمخشری در کشف از استاد و معلّم به کبیر یاد می شد «أمرنی کبیری, قال لی کبیری» یعنی استادم این چنین گفته وقتی فرعون گفت (إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُم) یعنی استاد شماسست, معلّم شماسست با اینکه می دانست که رابطه ای بین سحره □ مصر و وجود مبارک موسای کلیم نبود اینها با هم ارتباط نداشتند موسای کلیم سالیان متمادی در مدین به سر می برد اینها همچنان کار کارشناسی سحر را به عهده داشتند هیچ پیوندی بین موسای کلیم با سحره □ مصر نبود.

پرسش:...

پاسخ: بله, اما معنایش این است که شما همه تان ساحرید او اعلم است اما کبیر شماسست, معلّم شماسست که استفاده نمی شود که این یک دروغ روشنی است ممکن است کسی بگوید وجود مبارک موسای کلیم _ معاذ الله _ اعلم از سایر سحره است این را ممکن است تهمت بزند اما بگوید شما شاگردان او بودید او شما را پروراند این یک دروغ بین الغیبی است برای اینکه ارتباطی با هم نداشتند این کار را برای آن کرده اعلم بودن وجود مبارک موسای کلیم نسبت به آنها _ معاذ الله _ در بحث سحر این مشکل سیاسی ندارد خب بگوید او از شما اعلم است ولی او می خواست به این صبغه □ سیاسی بدهد می گوید این مکرری است که مجموعه شما نقشه کشیدید مبسوطاً این بحث در سوره □ مبارکه □ «اعراف» گذشت (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْوَهُ) (۱) شما دسیسه ای کردید کسی را وادار کردید ادعای نبوت بکند _ معاذ الله _ بعد اطرافش کارها را هم تقسیم بکنید بعضی از کارها را او به عهده بگیرد بعضی از کارها را شما به عهده بگیرید و یک دسیسه □ سیاسی راه اندازی کنید (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْوَهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا) که در آیه □ ۱۲۳ سوره □ مبارکه □ «اعراف» گذشت. حالا اصل دسیسه از کجا شروع می شود چون خودش جزء دسّاسین آن روزگار بود خب, پس بنابراین صحبت اینکه او اعلم از شماسست نیست صحبت از این است که شما مجموعه ای هستید او معلّم شماسست شما را پرورانده کارها را هم تقسیم کردید.

ص: ۶۲۵

در ذیل همان آیه □ ۱۲۳ سوره □ مبارکه □ «اعراف» یا مانند آن گذشت که ما در عالمی زندگی می کنیم که بدلی و جعلی فراوان است در پنج نقطه هم بدلی و جعلی عملی شده از الوهیت خدا تا ایمان مؤمنین، از ایمان مؤمنین تا ربوبیت خدا در همه □ این مقاطع پنج گانه بدلی جعل شده بیان تفصیلی اش مربوط به گذشته است اجمالش این است هیچ موجودی در عالم طبیعت بدون جعل نمانده اول خود خداست کم نبودند افرادی که خدای جعلی و بدلی شدند و گفتند ما خداییم این (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (۱) تنها برای فرعون نبود که گفت (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى)، (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) (۲) این یک ربوبیت جعلی و الوهیت جعلی است در این عالم طبیعت همه چیز، همه چیز می شود بالأخره (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) می شود، (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) می شود و مانند آن این (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) یک بار منفی مهم تر از (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) دارد که فرق این دو آیه قبلاً گذشت. بعد از جریان الوهیت و ربوبیت جریان نبوت مطرح می شود شما آمار متبیین را که در عالم بررسی بکنید می بینید کمتر از انبیا نیست هر وقت پیغمبری در جایی ظهور کرد اول با او مبارزه کردند نبوت و وحی را انکار کردند بعد دیدند وقتی در جامعه جا افتاد گفتند پیغمبری حق است، نبوت حق است ولی او پیغمبر نیست ما پیغمبریم یا ما خودمان پیغمبر داریم ربوبیت هم همین طور بود اول ربوبیت نفی می شد بعد وقتی در جامعه جا افتاد فرعون گفت ربوبیت حق است یعنی من ربم در جریان نبوت هم همین طور است انبیا اول با منکران وحی و نبوت روبه رو بودند بعد وقتی دیدند نه، جامعه پذیرفت بالأخره کسی باید باشد اینها را هدایت کند اینها آمدند گفتند نبوت حق است ولی موسای کلیم _ معاذ الله _ نبی نیست فلان شخص نبی است یا وجود مبارک حضرت رسول (علیه و علی آله الآلایف التحیه و الثناء) رسول نیستند مُسیلمه کذاب رسول است که او ادعای نبوت کرده مسئله □ تَبَّی مُتَّبِیَانِ کمتر از نبوت انبیا نیست بعد از اینکه جریان نبوت در جامعه جا افتاد ارقام متبیین زیاد شدند این برای نبوت. مقطع سوم مسئله □ جانشینی انبیاست که خلافت و امامت است اول منکر بودند می گفتند که این طور نمی شود مردم هر کسی به هر کسی رأی دادند بعد دیدند کم کم نه، جریان غدیر دارد راه می افتد جا اندازی شده سقیفه را جعل کردند درست است که پیغمبر جانشین می خواهد ولی تعیین کننده □ جانشین غدیر _ معاذ الله _ نیست سقیفه است این مقطع سوم. در مقطع چهارم با روحانیت و علما و امثال ذلک درگیر شدند بعد وقتی دیدند که نه، جامعه بدون روحانی و بدون رهبران الهی و مذهبی نمی شود مشایخ سوء را درست کردند جریان ابوهریره و امثال ذلک از همین قبیل است دیگر خب معاویه عده ای را به عنوان روحانیون درباری مشایخ سوء بود از دیرزمان این مشایخ سوء در دربار راه داشتند تا زمانهای متأخر، در مقطع پنجم مسئله □ ایمان مؤمنین است یک وقت ایمان را به سُخریه گرفتند به می گرفتند می گفتند اینها عقب افتاده اند مُرتجع اند وقتی دیدند نه، ایمان در جامعه جا افتاد مؤمنین محترمند اینها ادعای ایمان کردند شدند نفاق، منافق همین است دیگر منافق ادعای ربوبیت ندارد که در مقطع اول است، ادعای نبوت ندارد که در مقطع دوم است، ادعای امامت ندارد که در مقطع سوم است، ادعای روحانیت ندارد که در مقطع چهارم است ولی ادعای ایمان دارد که مؤمنم (قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ) (۳) کذا و کذا بنابراین در این مقاطع پنج گانه نشان داد که هر جا حقی هست بدلی هم در کنار او جعل شده.

۱- (۵) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۲- (۶) . سوره قصص, آیه ۳۸.

۳- (۷) . سوره منافقون, آیه ۱.

علت انتساب ایمان ساحران به حضرت موسی (علیه السلام) از سوی فرعون

فرعون خودش را بدلی الله جعل کرده و در جامعه هم جا افتاد بعد گفت _ معاذ الله _ وجود مبارک موسای کلیم یک پیغمبر جعلی است مُتَّبِعِي است ادعای نبوت کرده و با شما پیوند سیاسی دارد این مَکْرِي است و دسیسه ای است که شما با او با هم انجام دادید (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْوهُ فِي الْمَدِينَةِ) (۱) لذا وقتی سحره گفتند (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (۲) این کاملاً مسیر حرف سحره را برگرداند گفت نه خیر رب العالمین در کار نیست (آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) بنابراین ایمان اگر نسبت به ذات اقدس الهی به کار برود همیشه با «باء» است در قرآن ایمان لله به کار نرفته هر چه بود ایمان بالله است اما نسبت به شخص چراء ایمان له است چون به خدا ایمان داریم به دستور خدا افرادی را که انبیای الهی هستند تصدیق می کنیم لکن منظور فرعون از اینکه گفت (آمَنْتُمْ لَهُ) یعنی به سود او، یعنی سوداگرانه و همین سوداگری را خودش پیشنهاد داده گفته که من اگر شما این کار را کردید به شما جایزه می دهم (إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ) (۳) و مانند آن این خیال کرد که جریان ایمان ساحران هم از همین قبیل بود خب.

سر تقدیم نام هارون بر نام موسی (علیهما السلام)

(قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ) نه «آمتم بالله» کاملاً مسیر حرف سحره را برگرداند آنها گفتند (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) برخیا خواستند بگویند سر تقدیم هارون بر موسی این است که اگر می گفتند «آمنا بر رب موسی» فرعون می گفت رب موسی منم برای اینکه موسی در بیت من تربیت شده قبلاً هم به خود موسی گفته بود که (أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا) (۴) ظاهراً نکته □ تقدیم هارون بر موسی این نیست برای اینکه این فواصل آیات همه اش با «باء» مختوم به «الف» ختم می شود در همین بخش اخیر ملاحظه می فرمایید از آیه □ ۵۲ در همین یک ورق تا آیه □ ۷۶ همه اش با (أَبْقَى) و (مُوسَى) و (أَتَى) و امثال ذلك ختم شده برای رعایت فواصل فرمود آیه □ قبلش (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) (۵) قبل از او (أَنْتَ الْأَعْلَى) (۶) بعدش هم (هَارُونَ وَمُوسَى) بعدش هم دارد (عِدَابًا وَأَبْقَى) بعدش هم دارد که (خَيْرٌ وَأَبْقَى) (۷) بعدش هم (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) (۸) بعد هم (الدَّرَجَاتُ الْعُلَى) (۹) بعد (جَزَاءً مِّنْ تَزَكَّى) (۱۰) برای اینکه فواصل رعایت بشود نفرمود «رب موسی و هارون» فرمود: (بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى).

ص: ۶۲۷

۱- (۸) . سوره اعراف, آیه □ ۱۲۳.

۲- (۹) . سوره اعراف, آیه □ ۱۲۱.

۳- (۱۰) . سوره اعراف, آیه □ ۱۱۴.

۴- (۱۱) . سوره شعراء, آیه □ ۱۸; التفسیر الکبیر, ج ۲۲, ص ۷۶.

۵- (۱۲) . سوره طه, آیه □ ۶۹.

۶- (۱۳) . سوره طه, آیه □ ۶۸.

۷- (۱۴) . سوره طه, آیه □ ۷۳.

۸- (۱۵) . سوره طه, آیه □ ۷۴.

۹- (۱۶). سورة طه, آيه ۷۵.

۱۰- (۱۷). سورة طه, آيه ۷۶.

خب، (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) آن وقت من در کیفر این کار چنین می‌کنم (فَلَمَّا قَطَعْنَهَا) که در بحث دیروز اشاره شد که باب تفعیل هم مبالغه را می‌رساند هم تشدید را و کثرت را، تقطیع می‌کنم دستها و پاهای شما را (مِنْ خِلَافٍ) دست و پا خلاف هم اند اگر دستها را قطع بکند یا پاها را قطع بکند اینها خلاف هم نیستند اما دست و پا و دست خلاف هم اند یعنی مختلف اند این یک، یمین و یسار هم مختلف اند دو، اگر دست راست باشد با پای چپ دوتا خلاف است، دست چپ باشد با پای راست دوتا خلاف است و پا خلاف هم اند هم دست راست و پای چپ خلاف هم اند این کار را برای تشدید عذاب می‌کنم (فَلَمَّا قَطَعْنَهَا أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصِيبُنَّكُمْ فِي مَفْجَعِ النَّخْلِ) بعد از اینکه تقطیع کردم چهار شقه کردم در لای درختان می‌گذارم هم زمخشری در کشاف هم فخررازی در تفسیر کبیر اینها اصرار دارند که (فی) معنای خودش است به معنای «علی» نیست بعد هم فخررازی دارد که در بعضی از کتابهای لغت گفتند «فی» به معنی «علی» است وجهی ندارد (۱) یعنی نمی‌خواهد به دار بزند که این بعد از تقطیع در این شاخه های درخت می‌گذارد که این لایه لای درخت به منزله ظرف است و این دست و پای بریده به منزله مظروف پس جای «فی» است نه جای «علی» است خب.

آن گاه (وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) شما چرا ایمان می‌آورید برای اینکه می‌ترسید اگر ایمان نیاورید به عذاب گرفتار می‌شوید آن وقت معلوم می‌شود چه کسی (أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) است این صحنه را من انجام می‌دهم از طرفی هم نسبت به موسای کلیم (سلام الله علیه) یک طعن و طنزی دارد و آن این است که با اینکه وجود مبارک موسای کلیم اهل تعذیب نبود کسی را هم تهدید نکرد خب، از این دو جهت فرعون گفته بود که (وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى).

ص: ۶۲۸

(قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ) شواهد فراوانی موسای کلیم برای ما اقامه کرد.

مصلحت الهی در محفوظ ماندن جان حضرت موسی (علیه السلام)

نسبت به خود موسی (سلام الله علیه) نمی توانست این کار را بکند چون در آن مناظره خودش دید این عصای موسی همه کاره است دیگر در برابر او قدرتی نداشت و گرنه کم نبودند افرادی که (يَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ) (۱) یک، (يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ) (۲) دو، خب اگر (الْأَنْبِيَاءَ)، (النَّبِيِّنَ) به وسیله □ همین طاغیان کشته شدند خب با وجود مبارک موسای کلیم هم این کار را می کرد دیگر، اگر زکریا با عصا می آمد که دیگر محفوظ بود، اگر یحیای شهید با عصا می آمد که محفوظ بود حالا مصلحت چیست خدا می داند ولی در جریان موسای کلیم کسی قدرت نداشت چنین کاری بکند که.

ظهور موسای کلیم (علیه السلام) ثمره خون شهدای بنی اسرائیل

خب، این حرف را قبل از این سرایندگان شعری [دیگران] گفتند بعد این آقا در شعر گفت که

صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد

قبلاً آن بزرگان گفتند خون ریخته شد، ریخته شد، ریخته شد و خون شهید هرگز به زمین نمی ریزد در جامعه ریخته می شود باعث پیدایش موسای کلیم شد قبل از مولوی این حرف را زدند بعدها او گفته «صد هزاران طفل سر بریده شد» ممکن نیست خون شهید در یک کشور بریزد آن سرزمین را طیب و طاهر نکند در زیارت «وارث» یا سایر زیارتها که به ما گفتند بخوانید ما به شهدا چه عرض می کنیم، می گوئیم «طِبُّنَّمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ» (۳) این چنین نیست که حالا- شهید مُرد فقط ثواب برزخی ببرد آنکه محفوظ است این طیب و طاهر می کند کشور را، اگر طیب و طاهر کرد دیگر آلودگی را قبول نمی کند دیگر، این چنین نیست که حالا عده ای بروند شهید بشوند کشوری را تطهیر بکنند نظامی را حفظ بکنند طیب و طاهر بعد بیگانه ای بخواهد مثلاً به این نظام آسیب برساند این شدنی نیست این یک خیال باطلی است «طِبُّنَّمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ» این در زیارت «وارث» است اگر در قرآن کریم است که فرمود: (وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ) (۴) این میوه های درختی که میوه های ظاهری که نیست این کفره که بیش از این دارند اگر کمتر از این نداشته باشند که فرمود کشوری که شهید داد میوه □ طیب و طاهر دارد میوه □ او هم استقرار نظام اسلامی است دیگر بنابراین این چنین نیست که حالا کسی برود شهید بشود و دیگری بخواهد با خون او بازی کند این طور نیست (وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ) صغرا را زیارت «وارث» می گوید کبرا را قرآن کریم می گوید در حقیقت عترت یک طور می فرماید قرآن که هم وزن اوست طور دیگر می فرماید حالا- ما باید حدّا کثر تلاش و کوشش را بکنیم از این طیب و طاهر بهره ببریم این چنین نیست که حالا مثلاً یک عده شهید شدند خون تلف شده باشد غرض این است که این شعر بعد از حرف آن بزرگان است که گفتند آن خونها هدر نرفته آن خونها باعث پیدایش موسای کلیم شد.

١- (١٩) . سورة آل عمران, آيه ٢١ .

٢- (٢٠) . سورة آل عمران, آيه ١١٢ .

٣- (٢١) . بحار الأنوار, ج ٩٨, ص ٢٠١ .

٤- (٢٢) . سورة اعراف, آيه ٥٨ .

خب، اینها گفتند (لَنْ نُؤْتِرَكَ) ما در انتخاب تو را انتخاب بکنیم بر دنیا این چنین نیست تو را ایثار بکنیم بر آنچه را که به وسیله □ موسای کلیم (سلام الله علیه) برای ما روشن شده است نیست ما حق را تشخیص دادیم و پذیرفتیم (لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ) ما هرگز این را ایثار نمی کنیم. استثنا غیر از ایثار است ایثار آن است که دیگری را بر خود مقدم داشتن مثل (وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) (۱) وقتی مردم انصار را قرآن کریم تعریف می کند و از آنها حمایت می کند می فرماید این مردم بزرگوار مدینه کسانی بودند که (وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) ولو اینها فقر و نیاز و احتیاج شدید هم داشته باشند مهاجرینی که از مکه آمدند مدینه و دستشان خالی است آنها را بر خودشان مقدم داشتند این اکرامی است، اجلائی است که قرآن کریم از انصار مدینه به عمل آورده این می شود ایثار، استثنا یعنی خود را بر دیگری مقدم داشتن یعنی حقی که مسلم دیگری است یا مشترک است انسان خودش بگیرد این می شود استثنا که قبیح است و حرام آن هم می شود ایثار که حسن است و محمود و ممدوح گفتند (لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا) اگر این سوگند باشد یعنی قسم به کسی که ما را آفرید، اگر عطف بر «بیّنات» باشد یعنی حرف تو را بر حرف خدا داعیه □ تو را بر ربوبیت خدا هرگز ترجیح نمی دهیم (وَالَّذِي فَطَرَنَا) اگر عطف بر «بیّنات» باشد یعنی آنچه حق است به ما رسیده بیّنات است و ربوبیت ذات اقدس الهی این هرگز از دست دادنی نیست آنچه را که تو پیشنهاد دادی ما او را بپذیریم و این حق را رد کنیم این چنین نیست. خب، و هر کاری که می خواهی بکنی بکن، هر تصمیمی که می خواهی بگیری بگیر، (فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ).

ص: ۶۳۰

پرسش:...

پاسخ: بله، لذا چون هراس داشت حق را فرمود و روشن شد (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۱) ولی در جریان موسای کلیم اگر وجود مبارک موسی عصا را القا می کرد این هم یک مار می شد و مردم تشخیص نمی دادند که سحر کددام است معجزه کددام است تحدی آسیب می دید سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) در عین حال که فرمایش حضرت امیر (۲) را در بحث روایی نقل کردند (۳) در بحث تفسیری راه معروف را طی کردند (۴) که ما احتراماً و تأدباً همان جا گذشتیم. خب، بنابراین آنجا جای ترس بود که معجزه آسیب می بیند ولی در جریان غدیر برای اینکه کسی ادعا نکند به صورت روز روشن و شفاف فرمود: «فهذا علیّ مولا» (۵) از آن به بعد دیگر مردم مختارند اگر کسی جهنم رفت که کسی ترسی ندارد که یعنی حجّت الهی بالغه شد هم (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) (۶) شد، هم «اليوم أتممت» شد، هم «اليوم رضيت» شد همه امور حق شد حالا اگر کسی نپذیرفت که دیگر کسی تقصیر ندارد که جا برای تقصیر نیست.

پرسش:...

پاسخ: آن مسائل سیاسی بود دیگر.

علت نزول آیه (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) در روز غدیر

ص: ۶۳۱

- ۱- (۲۴) . سوره بقره، آیه ۲۵۶.
- ۲- (۲۵) . نهج البلاغه، خطبه ۴.
- ۳- (۲۶) . المیزان، ج ۱۴، ص ۱۸۴.
- ۴- (۲۷) . المیزان، ج ۱۴، ص ۱۷۸.
- ۵- (۲۸) . الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.
- ۶- (۲۹) . سوره مائده، آیه ۳.

خب آنها می گفتند که شما مبادا خدای ناکرده دامادش را گرفته جانشینش کرده بعد از اینکه وجود مبارک پیغمبر مکه را فتح کرد و همه آن سران و صنادید همه اینها تسلیم شدند از آن به بعد چه ترسی در جزیرهالعرب حاکم بود همه آن شمشیردارها که شمشیر را غلاف کردند و وجود مبارک پیغمبر هم بر همه آنها منت گذاشت و آنها را آزاد کرده فرمود: «أنتم الطلقاء» (۱) کسی شمشیر به دست نبود تا پیغمبر هراس داشته باشد که این همان هراس تبلیغ سوء و هراس سیاسی بود که بگویند حضرت _ معاذ الله _ دامادش را جانشین خودش کرده فرمود این شبهه ای می ماند آن هم ما حل می کنیم و همین کار را هم کرده و گرنه در بعد از فتح مکه احدی در جزیرهالعرب در برابر پیغمبر قیام نمی کرده همین پیغمبری که در آخرهای عمرش برای دوتا امپراطوری نامه نوشته که فرمود می آیی یا بیاورمت خب در این خاورمیانه ما که از خاوردور و باختردور خبری نداریم آن طرف آب و این طرف آب در خاورمیانه بیش از دو قدرت نبود همین امپراطوری ایران بود که می گفتند شاهنشاهی این شاهنشاهی برای آن است که از بسیاری از کشورهای اقمار و اذنانب باج می گرفتند مالیات می گرفتند و اگر ایران باج نمی گرفت که کشور شاهنشاهی نبود می شد کشور شاهی همه این کشورهای بی که شما می بینید در خاورمیانه هستند به ایران باج می دادند غرب هم برای امپراطوری روم بود حضرت برای هر دو نامه نوشت که می آید یا بیاورمتان خب چنین قدرتی در حجاز کسی نمی توانست در برابر او مبارزه کند حضرت از چه می ترسید همین منافقین بودند همین امویها بودند که شمشیرها را غلاف کردند حضرت فرمود: «انتم الطلقاء» اما این تهمت و بدگویی را انسان چه کار بکند فرمود مانده مشکل سیاسی آن هم ما حل می کنیم (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (۲) از دهن مردم ما این حرفها را در نمی آوریم، بنابراین آن ترس وجود مبارک حضرت که ترس سیاسی بود و جلوی این بدگوییها و اهانتها را هم به زحمت می شود گرفت فقط کار الهی است خدا فرمود من ترمیم می کنم و گرنه آن روزی که حضرت تا طائف رفت آن قدر سنگ خورد که تمام پاهایش مجروح شد که ترسی نبود که آن روزی که باید در جنگ بدر و احزاب تنهایی با یک گروه کم بجنگد که ترسی نداشت وجود مبارک حضرت امیر دارد که خیلی از اصحاب آن شب می لرزیدند و احدی مثل پیغمبر نبود تا صبح زیر یک درخت با زمزمه الهی گذراند که گویا اصلاً فردا جنگ نیست خود حضرت امیر با آن شجاعتش دارد «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ» (۳) ما هر وقت خیلی ناثره جنگ داغ می شد خودمان را نزدیک پیغمبر می رساندیم مثل اینکه به سنگر رسیدیم پیغمبر حسابش خیلی جداست خب بنابراین ترسی نبود خود حضرت می فرماید که در شب بدر که همه می لرزیدند او تا صبح داشت مناجات می کرد گویا اصلاً فردا خبری نیست این پیغمبر بود آن وقتی که دستش خالی بود که نترسید الآن که دستش پُر است از چه چیزی بترسد فرمود دهن مردم را من می بندم که مبادا کسی بگوید دامادش را جانشین کرده و امثال ذلك (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

ص: ۶۳۲

۱- (۳۰). قرب الإسناد، ص ۱۷۰.

۲- (۳۱). سوره مائده، آیه ۶۷.

۳- (۳۲). نهج البلاغه، حدیث ۹، بعد از حکمت ۲۶۰.

پاسخ: چرا افشا کرده به حذیفه گفته به خلیها گفته دیگر.

عدم قیام امیرمومنان (علیه السلام) بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

همان طوری که خود وجود مبارک حضرت امیر در هنگامی که به حضرت زهرا (سلام الله علیهما) فرمود این طور که شما اصرار می کنید من بروم مبارزه بکنم، می کنم اما بلال دارد اذان می گوید دیگر این صدا را نمی شنوی تمام می شود این صدا، اگر خدای ناکرده اختلاف داخلی در یک صحنه □ وسیعی رخنه پیدا کند اصلاً نظام آسیب می بیند فرمود این صدا را زهرا دیگر نمی شنوی این را هم شیعه نقل کرد (۱) هم سنی فرمود (۲) من که از کسی ترسی ندارم که اگر در جبهه ای می گفتند علی حاضر است همه فرار می کردند اینها همه کسانی بودند که ضرب شمشیر من اینها را خاموش کرده ولی این صدا را دیگر تو نمی شنوی.

پاسخ ساحران در برابر تهدیدهای فرعون

خب، فرمود: (لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا) با این دو احتمال (فَمَا قُضِيَ مَا أَنْتَ قَاضٍ) هر کاری که می خواهی تصمیم بگیری بکن، درخواست عفو و کمک نکردند (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) قدرت نفوذش همین چند روزه است دیگر ما فقط یک نفس کشیدن و نکشیدن از ما طلب داری همین بعد دیگر به سعادت ابد می رسیم دیگر، (إِنَّا) با جمله □ اسمیه با تأکید (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا) که باز با «باء» آمده برای اینکه گذشته هایمان را خدا بیامرزد (لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا) ما اشتباهات فراوانی کردیم دسیسه های تو را پذیرفتیم، یک عده را هم پروراندیم (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) هم آنچه ما خودمان انجام دادیم خطایای ما را خدا ببخشد هم این سحری که تو وادارمان کردی ما انجام بدهیم این را هم خدا ببخشد ما می توانستیم مقاومت کنیم ولی خب نکردیم مقاومت نکردیم به طمع جایزه به دام افتادیم (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

ص: ۶۳۳

۱- (۳۳) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۲۵.

۲- (۳۴) . شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۱، ص ۱۱۳.

این (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) نشان می دهد که اینها به آن اوجشان رسیدند شاید به همه آن صحنه ها را نشان ندهند کسی که حالا حاضر شد معامله بکند تمام هویتش را بدهد به ذات اقدس الهی به جَدِّ هم معامله بکند خب خیلی چیز برایش کشف می شود آنهایی که عابدند، زاهدند، مؤمنند اینها می گویند (مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى) (۱) آیات قرآنی هم اینها را تا آن مرز می برد بهشت بهتر است، آخرت بهتر است، حشر با انبیا بهتر است، حشر با اولیا بهتر است (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى) اما اینها که به همه جا سری زدند و از همه چیز گذشتند می رسند به جایی که فرمود: (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) این (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) کاری با آن (مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى) ندارد که این فقط به لقاء الله وابسته است، به جمال الهی وابسته است و به لطف الهی وابسته است آن وقت همه نعمتها در اختیار اوست گاهی می بینید انسان با اینکه گرسنه است غذا آوردند یا تشنه است برای او چای یا آب گوارا آوردند دو، سه بار این چای سرد شده و عوض کردند غذا آوردند سرد شده عوض کردند او همان لذت مطالعه را دارد اگر کسی یک مطلب عمیقی خودش کشف کرده باشد خب خیلی برای او لذت است دیگر با اینکه گرسنه است با اینکه تشنه است با اینکه چای را چند بار عوض کردند با اینکه غذا سرد شده ولی مع ذلك مشغول مطالعه است این چه چیزی را بر چه چیزی ترجیح داده، این لذت معنوی را بر لذت مادی دارد ترجیح می دهد گرسنه که هست، تشنه هم هست، غذا هم که حاضر است، غذا هم که از دهن افتاده این مشغول چیست، اگر انسان نمونه اش را دارد بالاتر از او را هم خواهد داشت پس غالب موحدان به آن مرحله (مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى) می رسند او حدی از آنها به (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) می رسند که نصیب هر کس هم نخواهد بود.

ص: ۶۳۴

این روزها خیلی از بزرگان، فضلا حشرشان با اولیای الهی باشد زحمت کشیدند تلاش و کوشش کردند روی همین تحقیق که این روایت درست است یا درست نیست هر کس روی این تحقیقات روایی به نتیجه ای رسیده خب بینه و بین الله می تواند طبق آن نظر بدهد لکن معلوم می شود که اگر آقایان بخواهند کار کنند می توانند محققانه از بحث بیرون بشوند در همه بحثها سعی کنید - ان شاء الله - این چنین باشد این امالی مرحوم صدوق را که می بینید این دوتا مشکل جدی دارد در عیون اخبار رضا مرحوم صدوق یک مشکل هست در امالی دوتا مشکل هست در امالی بعد از اینکه چندتا روایت دارد آنجا دارد که این مکتوب است در ذیل مجلس بیست و هشتم این یک خط، خط چه کسی است خود مرحوم صدوق می گوید که این مکتوب است یا نسخه است این باید نسخه های مصحح قدیمی خطی پیدا بشود معلوم بشود این اضافه از کجا آمده، اگر مرحوم مجلسی یا بزرگان دیگر از امالی نقل می کنند امالی با این وضع مشوش است برای اینکه دارد که این حرفها در پایان مجلس دوم نوشته شده خب این را از اول تا آخر، از آخر تا اول امالی شما ببینید کسی این طور حرف نمی زند که وسط حرف که دارد روایت نقل می کند می گوید این در پایان آن نوشته شده که. مشکل دوم این است که در آخر این روایت دارد که این أعمل الأشیاست در افاقه نفسش (۱) یا اّماته نفسش یا افاته نفسش که نسخ مختلف است یعنی همین جریان اینکه وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) دستور داد شیر از آن پرده مجسم بشود و این شخص شعبده باز را ببلعد همین باعث شده که هارون وجود مبارک موسای کلیم را مثلاً از پا در بیاورد این حرف چه کسی است حرف صدوق که نیست برای اینکه جزء حدیث نیست حرف علی بن یقظین باشد علی بن یقظین قبل از شهادت امام کاظم (سلام الله علیه) گشته شده این ذیل که مایه تشویش است هم در امالی هست هم در عیون الأخبار هست (۲) خب مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) هم که از اینجا نقل می کند (۳) اگر کسی خواست تحقیقات بیشتری بکند باید نسخه مصحح قدیمی عصر مرحوم صدوق را پیدا کند یک، بعد مقابله بکند دو.

ص: ۶۳۵

۱- (۳۶). الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۹.

۲- (۳۷). عیون اخبارالرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۹۶.

۳- (۳۸). بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۴۱ و ۴۲.

این کار را بزرگان قبلاً می کردند یعنی الآن ما در کنار سفره □ بزرگانی نشستیم که اینها خیلی تلاش و کوشش کردند که حشر اینها با اولیای الهی این اجازه □ روایی که می گرفتند همین بود مثلاً اَبان خدمت حضرت می آمد با قلم، زراره خدمت حضرت می آمد با قلم هر چه حضرت می فرمود یادداشت می کرد این می شد حجت خدا خب برای اینکه تأمین بشود چون چاپ نبود این روایات را به شاگردانشان تدریس می کردند وقتی تدریس می کردند به شاگردانشان اجازه □ نقل روایت می دادند می گفتند این کتابی که مثلاً پنجاه تا حدیث دارد اولش فلان است، وسطش فلان است، آخرش فلان است فلان شخص نزد ما خوانده و حق دارد از طرف ما روایت بکند این می شد حجت. اینها کسانی اند که احادیثشان صحیح است و روایت معتبر است و هیچ شکّی در آن نیست.

تبیین علل و انگیزه های جعل روایات

بعد وقتی بازار و رّاقها راه افتاد کسی از اَبان بن تغلب یا زراره یا حمران یا فضیل درخواست می کرد که آن نسخه □ شما را بدهید ما یادداشت کنیم نسخه برداری کنیم اگر خودش مورد اطمینان بود که خودش نسخه برداری می کرد و بعد امانت را برمی گرداند اگر نه، می برد به بازار و رّاقها، بازار و رّاقها آنجا هم کتاب خرید و فروش می شد و هم نسخه نویسی می شد مرحوم ابن ادریس (رضوان الله علیه) در مقدمه سرائر دارد که بزرگان به شاگردانشان به بچه هایشان سفارش می کردند می گفتند «لا تقوموا فی الأسواق إلاّ علی زرادٍ أو وراقٍ» (۱) به بچه ها می گفتند، به جوانها می گفتند اگر از منزل بیرون رفتید می خواهید بروید جایی بنشینید قدم بزنید استفاده کنید بروید یا بازار شمشیرسازها یا بازار و رّاقها یا شجاعت یاد بگیرید یا فرهنگ و علم جای دیگر نروید این دستوری بود که بزرگان به بچه هایشان می دادند «لا تقوموا فی الأسواق إلاّ علی زرادٍ» آنجا که اسلحه ساخته می شود «أو وراقٍ» آنجا که کتاب نویسی و نسخه نویسی و خرید و فروش کتاب است می دادند به بازار و رّاقها، و رّاقها آنجا نسخه نویسی می کردند از آن به بعد دیگر بازار دست و جعل و وضع کم نبود کسی که مشکل علمی، اعتقادی، دینی داشت چیزی به این و رّاق می داد می گفت که این چهارتا حدیث را در این کتاب اَبان بن تغلب این را ننویس پنج تا حدیث خواسته □ خودش را می گفت اینها را بنویس بعد از یک هفته کتاب را تحویل می گرفت نسخه □ اصل را به زراره یا به حمران می داد این نسخه □ جعلی را که خودش پنج، شش تا اضافه کرده و روایاتی که مربوط به اهل بیت بود به دیگری اسناد داده این را در آن روایات جمع می کرد و از اینجا جعل و دست و وضع پیدا شد می گفتند این نسخه ای است که ما از روی کتاب زراره نوشتیم سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی نقل کرد که یک وقت مرحوم علامه امینی آمد نزد من چون اینها همشهری بودند نجف هم آشنا بودند هم زبان بودند هم عقیده بودند رفت و آمدشان زیاد بود می فرمود ایشان آمده نزد من گفته که اگر من روایتی در فضیلت حضرت امیر (سلام الله علیه) پیدا کردم بدون کمترین تردید اطمینان دارم که اگر بگردم همین روایت برای اوّلی و دومی هم هست بعد می گردم پیدا می کنم بازار جعل این طور بود. خب، لذا اینها جان می کنند می گفتند که باید روایت اسناد داشته باشد بعد به افراد اجازه می دادند می گفتند این کتابی که مثلاً پنجاه تا روایت دارد اولش این است، وسطش این است، آخرش این است بلغ مقابلاً دارد، بلغ قرائتاً دارد، بلغ تصحیحاً دارد فلان شخص نزد ما خوانده و حق دارد این کتاب را روایت بکند این می شود جزوه □ روایی الآن یک امر تبرّکی شد غرض این است که این کاری که مرحوم آقای خوئی حشرش با اولیای الهی باشد کرده مشابه این کار باید در روایت تفسیری باشد، مشابهش باید در

روایت مقتلی باشد در مقتل ما مشکل جدی داریم در بحثهای تفسیری دستمان باز نیست در روایتهای دیگر هم همین طور است.

ص: ۶۳۶

۱- (۳۹). السرائر ج ۱، ص ۴۳.

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ آيَاتُنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۷۴) وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶)

اتمام حجت الهی و اختیار مردم در پذیرش حق

فرعون چند صحنه □ مناظره و مبارزه ای را تأسیس کرد اول با وجود مبارک موسای کلیم آن مناظره و احتجاج برقرار شد که موسای کلیم ید بیضا نشان داد، عصا نشان داد و مانند آن. قسم دوم صحنه □ مبارزه □ علنی در آن میدان مار بود که بالأخره وجود مبارک موسای کلیم پیروز شد، قسم سوم صحنه □ داوری بود که با سحره □ مصر کارشناسان سحر که ایمان آوردند در این زمینه هم وعده و وعید مطرح شد، هم تبشیر و انداز مطرح شد و مانند آن. آن بخشهایی که مربوط بود به تمامیت حجت وجود مبارک موسای کلیم و هر پیغمبر دیگری (علیهم السلام) تمام سعی شان این است که حجت الهی را بالغ کنند نه تنها در چشم مردم حجت را تثبیت کنند بلکه در جان مردم حجت را تبیین کنند که از آن به بعد دیگر مردم مختارند. مسئله □ آمدن علم به حجیت حق در جان مردم این کار انبیاست که باید تا جان مردم این حرف خدا را برسانند (۱) از آن به بعد قبول و نکول در اختیار مردم است مردم با عقل نظری و با اندیشه وقتی روبه روی وحی می شوند وحی آن هنر را دارد که حرف را تا ریشه □ جان ایشان برساند اما از آن به بعد پذیرفتن، نفی و اثبات به دست عقل عملی است.

ص: ۶۳۷

۱- (۱). ر.ک: سوره □ نساء، آیه □ ۶۳.

رابطه عقل نظری با عقل عملی

بارها عرض شد همان طوری که ما در مجاری ظاهری یک مجاری ادراکی داریم مثل چشم و گوش که درک می کنند یک مجاری تحریکی داریم که فرار می کنند، کار می کنند یعنی چشم مار را می بیند و گوش صدای خروش سیل را می شنود و مانند آن، ولی دست و پا باید فرار کنند ممکن است کسی چشمش سالم باشد، گوشش سالم باشد خوب درک بکند اما پای مرضی دارد، دست فلج و ضعیفی دارد همان طوری که در بیرون یعنی در صحنه □ بدن ممکن است انسان خوب ببیند ولی نتواند نجات پیدا کند در صحنه □ درون هم بشرح ایضاً خوب می فهمد ولی آن که باید تصمیم بگیرد جای عزم و اراده است

آن عقل عملی است که «عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» (۱) آن یا فلج است یا مریض است یا ضعیف است. در جریان فرعون وجود مبارک حضرت موسی فرمود برای تو بین الرشده شد که این حق است (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ) (۲) هیچ تردیدی نداری خب، در بخش دیگر چه در سوره «قصص» فرمود: (جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ) (۳) یقین دارند که حق با موسای کلیم است اما یقین نمی از قضیه است نمی از کار است یقین برای آن بخش اندیشه است آنکه تصدیق می کند، ایمان می آورد، می پذیرد برای عقل عملی است که «عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» او اگر در جبهه جهاد درونی شکست خورده بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسْتَبْرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (۴) چه کسی ایمان بیاورد.

ص: ۶۳۸

- ۱- (۲) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۲- (۳) . سوره اسراء، آیه ۱۰۲.
- ۳- (۴) . سوره نمل، آیه ۱۴.
- ۴- (۵) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

پس بنابراین نه سحره □ مصر غافل بودند چون (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۱) نه درباریان فرعون، مشکل آن عقل عملی بود که این در جبهه □ جهاد درونی شکست خورده است ولی کاملاً قابل علاج هست انسان با یک لحظه توبه که برگردد همه □ کسی که مبدل سیئات بالحسنات است (۲) تبدیل می کند این عالم جای تغییر است بدبوترین کود را خدای سبحان به بهترین گُل یاس تبدیل می کند اینجا جای تغییر است، جای توبه است، جای برگشت است ممکن نیست کسی در عالم طبیعت باشد و نتواند عوض بشود ولی در اختیار خود آدم است. سحره بعضی بر اساس تهدید، بعضی بر اساس تطمیع به دنبال فراعنه □ مصر بودند در این صحنه که (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۳) اینها که کارشناسان سحری بودند به دنبال معجزات علمی اند در معجزات هم در بحثهای کلامی ملاحظه فرمودید گاهی قولی است گاهی فعلی است گاهی علمی است توده □ مردم به طرف معجزات فعلی حرکت می کنند خواص به دنبال معجزات علمی حرکت می کنند این کارشناسان دیدند این سنخ، از سنخ سحر نیست اصلاً وقتی (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) ایمان آوردند وقتی ایمان آوردند خیلی از مسائل برای آنها حل شد.

تبدیل شدن علم حصولی ساحران به علم حضوری و شهودی

آنچه را که تا حال شنیده بودند برایشان مفهوم بود حالا مشهود شد وجود مبارک موسای کلیم همه □ اینها را الفبایی برای آنها ذکر کرده بخشی از آنها در همین سوره □ مبارکه □ «طه» گذشت که وقتی وجود مبارک موسای کلیم در برابر سؤالات فرعون قرار گرفت فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۴) بعد هم فرمود: (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى □ كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى □ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) (۵) همه □ این حرفها را به صورت علن و شفاف وجود مبارک موسای کلیم در دربار گفت و مردم مصر هم فهمیدند اینها که در تصمیم گیری فهمیدند حق با موسای کلیم است بنا شد که از تهدیدات فرعون بگذرند و ایمان بیاورند در این لحظه گاهی پرده کنار می رود گاهی آن مفهوم ذهنی، مشهود فطری می شود خیلی از چیزها را که آدم قبلاً شنیده بود حالا بنا شد عمل بکند برای او از حد علم حصولی به علم حضوری در می آید و به تعبیر حکیم سنایی «از علم به عین آمد وز گوش به آغوش» (۶) آنکه شنیده بود حالا دید، اگر این چنین شد در همان لحظه ای که اینها تصمیم گرفتند همه چیز را فدای دین کنند خدا هم خیلی از چیزها را به اینها نشان داده لذا با ضرس قاطع گفتند (إِنَّمَا تَقْضَىٰ هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) همه □ حرفهای فرعون را گوش دادند و همه اش را هم ابطال کردند.

ص: ۶۳۹

۱- (۶) . سوره □ بقره، آیه □ ۲۵۶.

۲- (۷) . ر.ک: سوره □ فرقان، آیه □ ۷۰.

۳- (۸) . سوره □ بقره، آیه □ ۲۵۶.

۴- (۹) . سوره □ طه، آیه □ ۵۰.

۵- (۱۰) . سوره □ طه، آیات ۵۳ _ ۵۵.

حالا- ملاحظه بفرمایید چگونه آن را ابطال کردند. فرعون گفته بود که (آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) یعنی آنها گفتند ما از تو نباید اذن بگیریم برای اینکه او (فَطَرْنَا) او فاطر ما و توست ما اگر بخواهیم به او ایمان بیاوریم که نباید از تو اذن بگیریم. فرعون گفت (قَبِيلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) اینها گفتند (وَالَّذِي فَطَرْنَا) ما به کسی ایمان آوردیم که فاطر ما و تو و این نظام است اگر خواستید به فاطرمان، به خالقمان ایمان بیاوریم باید از شما کسب تکلیف بکنیم! خب، پس تمام گفته های آنها را یکی پس از دیگری جواب دادند گفتند ما بینه داریم، شاهد داریم، این همه معجزات را ما دیدیم حالا- این «من» در (عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ) اگر «من» بیانیه باشد خب معجزات فراوانی را از وجود مبارک موسای کلیم دیدند آن ید بیضا بود دست در حال عادی دست است وقتی به صدر می رسد به جیب می رسد براق می شود، شفاف می شود، بیضا می شود دوباره به حالت عادی برمی گردد این برای دست، عصا هم همین طور است اینها چند مسئله را به طور دقیق از محضر موسای کلیم شناختند یکی اینکه واقعیت نسبی نیست یکی اینکه واقعیت اشیا به اراده الهی وابسته است.

بررسی نسبیت یا عدم نسبیت حقایق اشیا

اما مطلب اول اگر واقعیت نسبی باشد می شود سفسطه، واقعیت نسبی باشد یعنی این شیء نسبت به زید این طور است نسبت به عمرو طور دیگر است اگر واقعیت نسبی باشد بخشی از سفسطه و شکاکیت را به همراه دارد این یک در جهان بینی، مسئله □ تصویب لازم می آید در اصول ما چرا مصوبه نیستیم و مُخَطَّئه هستیم برای اینکه اشیا فی نفس الامر واقعیتی دارند بعضیها درست می فهمند بعضیها نمی فهمند آن که مطابق فهمید صواب است آن که نفهمید خطاست، اما مصوبه می گوید هر که هر چه فهمید درست است چرا، برای اینکه این شیء فی نفسه واقعیتی ندارد مگر برابر با آنچه را که زید درک کرده خب این هم در جهان بینی سر از سفسطه در می آورد هم در اصول سر از تصویب این طور نیست که اشیا فی نفسه واقعیتی نداشته باشند نه خیر هر چیزی نفس الامر دارد واقعیتی دارد حقیقتی دارد منتها کسی که او را می شناسد گاهی مُصِیب است گاهی مُخَطِیء خب، پس این چنین نیست که دست واقعیتی نداشته باشد، عصا واقعیتی نداشته باشد گاهی این چنین است گاهی آن چنان نه خیر، دست واقعیتی دارد، عصا واقعیتی دارد آن وقتی هم که بیضا می شود واقعاً بیضا می شود آن وقتی که عصا ازدها می شود واقعاً ازدها می شود نعم، اشیا هویت ذاتی ندارند مثل ذات اقدس الهی اشیا به اراده الهی اشیا هستند دیگر، اگر ذات اقدس الهی اراده کرده که این عصا باشد واقعاً عصاست و اگر اراده کرده که این ازدها بشود واقعاً ازدهاست اگر خدای سبحان فرمود نگو عصا، من می گویم این چیست دست توست نگو عصا، بگو هر چه تو بخواهی همان است یعنی اشیا واقعیت دارند اما واقعیتشان به حقایق و ذاتیات خود آنها که نیست اینها که واجب الوجود نیستند که اینها ممکن الوجودند پس خیلی فرق است بین اینکه ما بگوییم اشیا واقعیتی ندارند مگر امور نسبی اند که آن دو خطر فلسفی و اصولی را به همراه دارد یا نه، اشیا واقعیت دارند منتها واقعیتشان به اراده الله است که این دومی حق است.

این همه معجزات را این سحره و کارشناسان شاهد بودند از نزدیک یا با خبر متواتر این را دریافت کردند لذا به فرعون گفتند که ما می خواهیم به خالقمان ایمان بیاوریم باید از تو اجازه بگیریم ما بینات فراوانی داریم لذا این مسئله □ بینات مقدم بر (فَطَرْنَا) ذکر شده با اینکه ثبوتاً آن فاطر مقدم بر بینات است ولی اثباتاً بالأخره بینات است که ما را به فاطر راهنمایی می کند. ثبوتاً آب چشمه مقدم بر چمن است ولی اثباتاً وقتی انسان از دور چمن می بیند پی به آب می برد اینها در مقام اثبات بینات را دیدند از بینات به فاطر پی بردند اگر تقدیم و تأخیری در لفظ هست از همین منظر است که گفتند (لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ).

ویژگی عذاب و کیفر فرعون نسبت به ساحران

مطلب دیگر در آن تقطیع من خلاف است تقطیع فرق نمی کند دست کسی را که قطع می کنند، پای کسی را قطع می کنند مگر حالا- اگر دست چپ و پای راست را قطع بکنند دردش بیشتر است دست چپ و پای راست را قطع بکنند دردش مثلاً بیشتر است این طور نیست ولی رسم فرعون پلید در تعذیب همین تقطیع من خلاف بود اشاره کرد همان عذاب با خزی و رسوایی را که قانون رسمی من است درباره □ شما اعمال می کنم این ناظر به آن تهدید معروف و عملی زندانیان اوست و گرنه این چنین نیست که حالا- اگر این چهار دست و پا را که قطع می کنند اگر دوتا دست را اول قطع بکنند دردش کمتر باشد یا دوتا پا را اول قطع بکنند دردش کمتر باشد یا دست راست و پای راست را با هم قطع بکنند دردش کمتر باشد این طور نیست آن خزی و رسوایی و ناظر به تعذیب معهود را دارد گوشزد می کند که اگر فرعون ذی الأوتاد است کار او همان تقطیع من خلاف است گفت من آن کار را می کنم بعد هم در این لایه لای شاخه های درخت می گذارم برای مدتی که به تعبیر زمخشری در کشاف (۱) و امام رازی این «فی» معنی خودش است (۲) نه آن طوری که در مغنی (۳) و جامی و اینها آمده که «فی» به معنی «علی» است «فی» به معنی «فی» است یعنی این درخت به معنی ظرف است من در لایه لای شاخه ها می گذارم مدتی هم بماند نه اینکه شما را به دار می کشم بعد از تقطیع و مثله کردن این اعضای بدنتان را می گذارم در درخت (فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصِيبُنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ) تا معلوم بشود (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) این فرعون خود را در برابر موسای کلیم (سلام الله علیه) می بیند نه در برابر سحره، سحره که قدرت تعذیب ندارند تنها کسی که به دست او قدرت تعذیب فرض هست و می تواند عذاب بکند وجود مبارک موساست که دست او عصاست این خواست بگوید که آیا ازدهای او کاری تر است یا تقطیع و تصلیب من شما بعد می فهمید شما اگر از ترس ازدها بخواهید ایمان بیاورید خطر من بیش از خطر موسای کلیم است و گرنه سحره □ موسی که جزء مستضعفانی بودند جزء کسانی بودند که تحت قدرت فرعون بودند که.

ص: ۶۴۱

۱- (۱۲). الکشاف، ج ۳، ص ۷۶.

۲- (۱۳). التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۶.

پاسخ: اعضا و جوارح را چون به حسب ظاهر این بعد از تقطیع ذکر شده گرچه با «فاء» و «ثم» نیامده ولی این ترتیبِ ذکر بی اشعار نیست که من (فَلَأَقْطَعَنَّ) اعضا و جوارح شما را بعد تصلیب می کنم خب، البته این هم ممکن است که بعضیها را تقطیع و بعضیها را تصلیب بکند امکان دارد، اما چون خطاب به یک گروه معین است به همان گروه می گوید اول تقطیع، اول لفظی نه اول با «فاء» و «ثم» و اینها تقطیع می کنم بعد تصلیب می کنم یعنی همین بعد از اینکه مثله کردم اینها را می گذارم در درختها ممکن است که عده ای را تقطیع بکند عده ای را تصلیب بکند به دار بکشد ولی ظاهرش این است که همین کسانی که تقطیع شده اند تصلیب می شوند.

چگونگی ابطال سحر بامعجزه

اگر سحر قوی تر باشد سحر قوی تر جلوی تأثیر سحر را می گیرد نه اصل سحر را باطل کند اینها در بحثهای دیروز گذشت این بساط سحر را به هم زد مثل اینکه آدم در شبِ تار در بیابان راه گم کرده درخت می بیند، دیو می بیند، کوه می بیند، تپه ماهوری می بیند اما همین که آفتاب طلوع کرده می بیند چیزی نیست.

پاسخ: این همان کار را کرد آنهایی که سحر بود اینها چوب را به صورت مار دیدند این (سَيَحْرُوْا أَعْيُنَ النَّاسِ) (۱) وقتی این آفتاب اعجاز دمید دیدند نه، یک مشت چوب افتاده یک مشت طناب افتاده بعد اینها جمع کردند بردند آنکه دیدند آن سحر بود آن رخت بر بست آفتاب که در می آید این طور نیست که درخت موجود را از بین ببرد این شخصی که در بیابان گاهی درخت می دید، گاهی چوب می دید، گاهی کوه می دید، گاهی دیو می دید، گاهی انیاب اغوال می دید وقتی آفتاب طلوع کرد می بیند خبری نیست وقتی معجزه موسای کلیم ظهور کرد اینها دیدند یک مشت چوبها در میدان افتاده یک مشت طنابها افتاده اینها را جمع کردند بردند دیگر از این رسوایی بالاتر که نمی شود که.

پرسش:...

پاسخ: این سحر را باطل کرده نه اینکه سحر بود سحر که سحر را باطل نمی کند جلوی تأثیر او را می گیرد اگر احتمال اینکه سحر بود دیگر کارشناسان و متخصصان سحر حاضر نبودند خودشان را به گشتن بدهند و باور کنند که اینها فهمیدند این سحر نیست.

پرسش:...

پاسخ: اکل نیست ابطال باید باشد یک ابطال باید باشد فرمود: (تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا) هر چه که آنها کردند آنها سحر کردند دیگر، دیگر قرآن از این شفاف تر چه بگوید فرمود: (تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) (۱) با یک صغرا، با یک کبرا فرمود آنچه را که مصنوع ساحران بود این بلع کرد این صغرا، ساحران هم سحر کردند، کید کردند این کبرا، پس او کید را بلع کرد نه چوب را.

تأملاتی در برخی روایات کتب شیخ صدوق

خب، حالا- آن روایت هم باز می خوانیم این دو تا کتاب شریف عیون اخبار الرضا و امالی صدوق اینها از کتابهای پر برکت مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) است خدا غریق رحمت کند همه اساتید را استادان را در آمل در مدرسه امام حسن عسکری ما سال ۲۸ یعنی تقریباً ۶۱ سال قبل آنجا خدمتشان همین امالی مرحوم صدوق را می خواندیم امالی مرحوم صدوق جزء مجالس خصوصی که اینها داشتند املاء املاء می کردند روزهای جمعه یا غیر جمعه یک عده از طلبه ها حضورشان که می رفتند آنها این احادیث را می خواندند برای آنها و گاهی هم اگر لازم بود شرح می کردند مرحوم مفید این کار را کرده بعد از مرحوم مفید مرحوم صدوق این کار را کرده مرحوم شیخ طوسی این کار را کرده اینها امالی دارند مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در امالی این حدیث شریف را نقل می کند ملاحظه فرمودید آنکه مربوط به جریان امام رضا (سلام الله علیه) است دو تا مشکل دارد (۲) آن که هست نقل شده در جریان امام کاظم اینها در امالی مرحوم صدوق هست (۳) که شما در همین پایان مجلس ۲۹ می بینید آنجا یک خط نوشته که اینها در امالی مکتوب شده است (۴) این حرفهای چه کسی است خود صدوق که پشت سر هم روایات را نقل می کند بعد در آخرش هم دارد که همین روایتی که از علی بن یقظین است دارد این باعث قتل و مثلاً شهادت وجود مبارک امام کاظم شد در حالی که علی بن یقظین خودش قبل از شهادت امام کاظم (سلام الله علیه) رحلت کرده مهم تر از همه این جریان عیون الأخبار است این دو تا کتاب چون از سابق ما مانوس بودیم با امالی مرحوم صدوق این نوشته های مرحوم صدوق مخصوصاً این عیون و این امالی و اینها کتابهای خیلی دلپذیری است ما تقریباً اینها برای قبل از انقلاب است حالا یا چهل سال قبل ولی قبل از سی سال ما این را دیدیم دیشب که نگاه می کردم دیدم که ما کل این قسمتها را دیدیم برایش فهرست بندی کردیم، شماره گذاری کردیم، مطالب مهم را مثلاً یادداشت کردیم همین قصه را هم در همین صفحه یادداشت کردیم که در کدام صفحه مثلاً ایشان همین قصه امام کاظم را دارد در جریان قصه امام کاظم این چاپی که اینجا هست مرحوم آقای لاجوردی (رضوان الله علیه) از علمای قم بود از فضلالی قم بود از شاگردان مرحوم آقای بروجردی بود از دوستان ما بود به غالب کتابخانه ها هم سیری می زد هم منتشر بود و هم کتابهای فراوانی جمع کرد ایشان توفیقی پیدا کرده این عیون الأخبار را تصحیح کرد و چاپ کرده ایشان در چاپی که تصحیح ایشان هست جلد اول

صفحه ۹۶ آنجا وقتی جریان علی بن یقظین را نقل می کند می فرماید در تعلیقه ای که ایشان دارند در ذیل صفحه ۹۶ می فرماید: «هذا الحدیث من أوّله إلى آخره لم یکن فی النسخه العتیقه» اصلاً نسخه های قبلی چنین چیزی نیست یک آدم محقق و متتبع در آخرش هم که حرف علی بن یقظین است که باعث شهادتش شد ایشان درباره آخرش هم دارد که «لا یخفی ما فی ذکر هذه الروایه فی هذا الباب الموضوع فی صحّه وفاته (علیه السلام) فتأمل» این تأمل برانگیز است این علی بن یقظین که می گوید همین سبب شهادت موسی بن جعفر شد خود علی بن یقظین که قبل از شهادت موسی بن جعفر رحلت کرد.

ص: ۶۴۳

۱- (۱۶). سوره طه، آیه ۶۹.

۲- (۱۷). عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۳- (۱۸). الأمالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۴- (۱۹). الأمالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۵.

حالا شما ببینید در کافی من یادم نیست چنین قصه ای باشد امالی مرحوم شیخ طوسی هم من نگاه کردم چیزی به دیدم نیامده امالی مرحوم مفید را نگاه کنید امالی شیخ طوسی را نگاه کنید ببینید که اصلاً این قصه هست یا نیست این قصه چیز عجیبی است اگر درباره امام صادق شد، درباره امام کاظم (سلام الله علیه) هم شد (۱) این معجزه کمی نیست هم وضع آیه قرآنی را به خوبی روشن می کند هم معجزه با این جلال و شکوه به دستور امام شیری از پرده ای در بیاید و کسی را بدرد و بلعد و دوباره به حالت اولی برگردد کم معجزه ای نیست چطور مرحوم کلینی نقل کرده یا نکرده، مرحوم شیخ طوسی این را نقل کرده یا نکرده، مرحوم مفید در امالی نقل کرده یا نکرده، اگر صدوق هست که در نسخه های قدیمی که ایشان می گویند نیست پس اینها را جستجو کنید، فحص کنید ببینید که اصلاً سند دارد ندارد، در نسخه های مصحح هست نیست، این بزرگواری که من می شناختم اهل تتبع بود خب البته تتبع یک نفر با شرایط قبل از انقلاب خب خیلی فرق می کند شما فحص کنید جستجو کنید آن نسخ مصحح و متین را بررسی کنید ببینید هست یا نیست به هر تقدیر این هم اگر باشد در اصل جریان یک مطلب تازه ای است و هم در تفسیر آیه قرآنی خیلی کمک می کند البته همان طوری که قد تقدّم مراراً برای کسی ثابت شده طبق این روایت که عصا را بلع کرده و چوب را بلع کرده و یا طناب را بلع کرده خب می گیرند به آن عمل می کنند دیگر آیه را هم بر همان معنا تفسیر می کند دیگر خب، چون غالب مفسّرین ما همین طوری معنا کردند (۲) دیگر حتی سیدناالاستاد هم به همین طبع مشهور معنا کرده (۳) دیگر این مشکلی ندارد عمده این است که این روایت باید معتبر باشد خب.

ص: ۶۴۴

۱- (۲۰). الأمالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲- (۲۱). التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۷؛ مجمع الباین، ج ۷، ص ۳۴.

۳- (۲۲). المیزان، ج ۴، ص ۱۷۹.

فرمود آنچه تو گفتی قبل از (أَذَنْ لَكُمْ) ما نباید اذن بگیریم برای اینکه (وَالَّذِي فَطَرَنَا) احتمال اینکه «واو» (وَالَّذِي فَطَرَنَا) برای قسم باشد هست اما ظاهرش این است که عطف بر «بِئَنَات» است (مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ) ایمان بیاوریم به بیّنات و ایمان بیاوریم به (الَّذِي فَطَرَنَا) منتها تقدیم «بِئَنَات» بر (الَّذِي فَطَرَنَا) برای اینکه ادله و شواهد و معجزات در مقام اثبات ما را به آن فاطر هدایت می کند همین، چه اینکه در جریان تقدیم نام مبارک موسای کلیم و هارون هم همین طور است خب آنها که می خواستند نام موسی و هارون را ببرند تأدب را رعایت می کردند نام مبارک موسی را قبلاً ذکر می کردند چه اینکه در سوره مبارکه «اعراف» قبلاً گذشت همین سحره که ایمان آوردند در آیه ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره مبارکه «اعراف» که قبلاً گذشت حرفشان این بود (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ) آنجا چون بر اساس دو نکته است یکی اینکه خب وجود مبارک موسی مقدم است یکی اینکه بخش مهم پایانی آیات آن سوره با نون ختم می شود قبلش دارد که (مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (وَأَنْقَلَبُوا صَاحِرِينَ)، (وَأَلْقَى السَّحْرَهُ سَاجِدِينَ)، (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ)، (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)، (لَأَصِيبُنَّكُمْ أَجْمَعِينَ)، (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)، (وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ)، (إِنَّا فَوقَهُمْ قَاهِرُونَ)، (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)، (فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ)، (لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) (۱) همه بخشهای این صفحه و امثال این با نون ختم می شود آنجا هم رعایت کردند با نون ختم شده گاهی تقدیم برای رعایت فواصل آیات است.

ص: ۶۴۵

خب پس تمام حرفهایی که تاکنون فرعون زده اینها ابطال کردند گفتند که فرعون تو گفتی (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) تو عذابت در دنیاست یک، دنیا هم محدود است دو، پس عذابت تمام شدنی است این سه، (فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) دنیا هم تمام می شود پس تو (أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) نیستی آن که (أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) است خداست برای اینکه تو را می برد در جهنمی که نه می میری نه زنده می شوی، نه زنده هستی به حیات طیبه نه می میری تا راحت باشی جهنمیها در جهنم حالا- یا بر اساس لجاجت است یا هنوز (إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) (۱) خودشان نمی گویند خدایا جان ما را بگیر به مالک دوزخ (سلام الله علیه) می گویند تو به خدایت بگو که جان ما را بگیرد (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) (۲) نه «ربنا» لجاجت آدم را تا به اینجا می رساند اینکه در جهنم است و دارد می سوزد نمی گوید «ربنا» به مالک می گوید به خدایت بگو جان ما را بگیرد خب جانشان را که نمی گیرد که چه در سوره مبارکه «اعلی» چه در این قسمت در هر دو قسمت فرمود: (لَا- يَمُوتُ فِيهَا وَلَا- يَحْيَى) در سوره «اعلی» آیه سیزده این است که (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) نه اینکه نه موت است نه حیات اینکه منفصله مانع الخلو است دیگر که رفع هر دو بشود خیر، حیات دارند منتها حیات طیب نیست مرگ ندارند این طور نیست که نه موت باشد نه حیات خیر، حیات هست منتها عذاب الیم را به همراه دارد (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا) تا راحت بشوند «و لا يحيى بحياه طيبه» که عذاب نداشته همان معنایی که در سوره مبارکه «اعلی» آمده در همین جا هم آمده یعنی اینها را وجود مبارک موسای کلیم به اینها گفته آن بیاناتی که موسای کلیم در احتجاجات داشته به اینها گفته در طول این مدّت لذا اینها به فرعون گفتند که می خواهی بفهمی (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) خدا (أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) است چرا؟ برای اینکه تو بر فرض قدرت داشته باشی در دنیاست و دنیا محدود است انسان می میرد و راحت می شود ولی در قیامت ذات اقدس الهی تو و امثال تو را به دوزخی می برد که (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) و ابدی هم هست پس او (أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) است نه تو، (فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) در پاسخ او (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا) لذا احتیاج به اذن نداشتیم و این برای چند جهت است یکی ترمیم سیئات قبلی ماست یکی تکمیل درجات بعدی، ترمیم سیئات قبلی این است که (لِيُغْفَرَ لَنَا خَطَايَانَا) یک، (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) که عطف خاص بر عام است لکنه دو، این (مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) یعنی این سحری که ما کردیم حرام است مبارزه و مناظره ای که با پیغمبر عصر کردیم حرام است ولی تو ما را وادار کردی که این کار حرام را انجام بدهیم ما هم می توانستیم مقاومت بکنیم ولی این معصیت را کردیم این ذکر خاص بعد از عام برای اهمیت این مبارزه با پیغمبر جداگانه ذکر شده است.

ص: ۶۴۶

۱- (۲۴) . سوره مطفین، آیه ۱۵.

۲- (۲۵) . سوره زخرف، آیه ۷۷.

پاسخ: بله، این گفتند ولی آن هم گفته اگر این کار را نکنی کذا و کذا می کنم آن تهدید را هم کرده به اینها ممکن است کسی برای طمع این کار را نکند ولی برای ترس آن کار را بکند خلیها هستند که می گویند ما حالا از این جایزه گذشتیم ولی از ترس که نمی تواند بگوید ما از ترس گذشتیم.

انگیزه ساحران در پذیرش مناظره باموسای کلیم (علیه السلام)

آن تطمیع شان مربوط به آنچه در سوره مبارکه «اعراف» قبلاً گذشت این بود (وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ □ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ □ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّمَا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ □ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ) (۱) قبلاً به امید آمدند و اما وقتی وارد صحنه □ مناظره شدند وجود مبارک موسای کلیم سخنرانی کرد اتمام حجت کرد در همین سوره □ مبارکه □ «طه» این آیاتش قبلاً گذشت وجود مبارک موسی فرمود: (وَيَلْكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ) (۲) پوستتان را می کنند مسحوت یعنی پودر شده به کسی که پوستش را کردند می گویند مستأصل شد، مستأصل یعنی من قطع او ما قطع أصله این پوست درخت را که بکنند خشک می شود دیگر مسحوت هم همین است (فَيُسْحِتْكُمْ) این است مال حرام را که می گویند سحت برای اینکه پوست آدم را می کند یا آدم را پودر می کند، مسحوت می کند، مسحور می کند (فَيُسْحِتْكُمْ) اینها را فرمود بعد از اینکه فرمود، نزاع داخلی شروع شد بعضیها زیر گوش هم گفتند بکنیم، نکنیم از اینجا این تهدید شروع شده خب کسی که به طمع معجزه آمده باشد وقتی تهدید پیغمبر را می شنود ممکن است برگردد ولی فرعون وادارش کرده که نه، این چنین نیست که برگردید باید صف ببینید در برابر او (فَتَنَّا زُعْرًا أَمْرُهُمْ يُبْنُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى) (۳) آن گاه فرعون صریحاً اعلام کرد که (ثُمَّ اتَّوَا صِفًا) (۴) باید بیایید که صف بسته و این کار را انجام بدهید وجود مبارک موسای کلیم هم به همه □ اینها فرمود شما صف ببینید در برابر من تا ببینید که (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۵) است یا (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى). (۶)

ص: ۶۴۷

۱- (۲۶). سوره □ اعراف، آیات ۱۱۳ - ۱۱۶.

۲- (۲۷). سوره □ طه، آیه □ ۶۱.

۳- (۲۸). سوره □ طه، آیه □ ۶۲.

۴- (۲۹). سوره □ طه، آیه □ ۶۴.

۵- (۳۰). سوره □ طه، آیه □ ۶۴.

۶- (۳۱). سوره □ اعلی، آیه □ ۱۴.

خب، اینها گفتند (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُعْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) تو گفتی (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) ما می گوئیم (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) تو قلمرو قدرتت (هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) است زود گذر است نه اینکه تا دنیا هست تو هستی، تا ما هستیم تو هستی تعذیب تو مربوط به حیات ماست اگر کشتی که ما بعد از چند لحظه راحت می شویم اما (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) بعد هم گفتید (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا) ما این را تشریح بکنیم تو یک وعده داده یک وعید، یک تبشیر کردی یک انذار ما آن وعد و وعید تو را، تبشیر و انذار تو را با وعد و وعید الهی، تبشیر و انذار الهی می سنجیم می گوئیم (إِنَّهُ) ما از موسای کلیم آموختیم این حرفها را (مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا) یک وقت است کسی مجرم بود بعد توبه کرد این «يَأْتِ رَبَّهُ تَائِبًا» چون معیار این نیست که کسی کار خوب کرد یا کار بد کرد معیار آن است که کسی بد بیاید یا خوب بیاید اگر کسی کار خوب کرد بعد _ معاذ الله _ این را به هم زد درست است که «قد عمل صالحا في الدنيا» اما این را به هم زد «ثم ارتد» و کذا و کذا یا کسی کار بد کرد ولی توبه کرد آن بد گذشت ولی فعلاً «يَأْتِ رَبَّهُ مُؤْمِنًا» اینکه در قرآن کریم در موقع پاداش دهی نمی گوید کسی در دنیا کار خوب کرد می گوید (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) (۱) کسی نقد در دستش باشد نه در دنیا کار حسنه کرده باشد بله، خب اگر کسی کار خوب کرده بعد به هم زده اینکه به او پاداش نمی دهند که معیار آن است که در صحنه حساب هر که می آید حسنه در دستش باشد (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) نه «مَنْ فَعَلَ حَسَنَةً» در قیامت هم اگر برای علما حق شفاعت هست برای همه نیست کسانی که «بعثه الله يوم القيامة فقيها» به او می گویند «قِفْ تَشْفَعْ» (۲) خلیها هستند که در قیامت عوام محشور می شوند اینکه به دنبال نخودسیاه درس خوانده این دیگر فقیها محشور نمی شود که اینکه به دنبال القاب بود یا به دنبال مال بود یا به دنبال صرافای بود این دیگر فقیها محشور نمی شود که کسی که الله درس بخواند و به درسش عمل بکند و باور بکند به دنبال صرافای نباشد این «بعثه الله يوم القيامة فقيها» آن وقت به او می گویند بایست هر که را خواستی شفاعت کن و همراه خودت ببر «قِفْ تَشْفَعْ» عمده آن است که آنجا که می آید دستش نقد باشد (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) اینجا هم همان تعبیر را دارد نه «مَنْ فَعَلَ كَذَا وَ أَجْرَمَ كَذَا» (مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا) خب، اگر کسی در دنیا جرمی کرده بعد توبه کرده ذات اقدس الهی می پذیرد دیگر این «لا- يَأْتِ رَبَّهُ إِلَّا- تَائِبًا» ولی اگر (مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا) شد (فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) این مجرم هم اسم فاعل نیست صفت مشبیه است چون اگر اسم فاعل باشد دلالت بر حدوث می کند با گذشت الهی همراه است بعد از مدتی آزاد می شود اما (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) برای کسی است که این مجرم به عنوان صفت مشبیه برای او امر ثابت باشد (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا) نه «مَنْ آمَنَ»، (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا) که (قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ).

۱- (۳۲) . سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲- (۳۳) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۶.

ملاحظه می‌فرمایید که قرآن کریم روی عمل تکیه می‌کند اما کدام عمل را ذکر نمی‌کند گاهی خصوصیت عمل را ذکر می‌کند اما اینکه عمل مشروع باشد و مورد رضای خدا باشد یک وقت دامداری است یک وقت کشاورزی است یک وقت بحث است یک وقت تولید است یک وقت خودکفایی است فرق نمی‌کند چه باشد هر کسی در هر کاری که دارد بالأخره این مردم که هستند همه شان کارهایشان شبیه هم نیست که هر کسی در هر رشته‌ای که هست کارش را الله انجام بدهد مشمول عمل صالح است لذا در این گونه از موارد اصلاً خصوصیت و نحوه عمل هیچ مطرح نیست که حالا کسی نماز بخواند یا کشاورزی بکند یا دامداری بکند یا درختکاری بکند درخت را آب بدهد هر عمل صالحی را ذات اقدس الهی پاداش می‌دهد لذا برای این بخش از آیات اصلاً خصوصیت عمل مطرح نیست فرمود: (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى) حالا اگر کسی عمل صالح نداشت ولی مؤمن بود این چنین نیست که او را بهشت راه ندهند بعد از مدتی راه می‌دهند اما درجات علیا به او نمی‌دهند این درجات علیا (جَنَّاتٌ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى) تو گفتی (أَيْنَا أَشَدُّ عِذَابًا وَأَبْقَى) می‌گوییم (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى)، تو گفتی من ابقایم می‌گوییم (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) تو گفتی چه کسی بهتر است ما می‌گوییم الله و دین الهی و شریعت الهی بهتر است.

«و الحمد لله رب العالمين»

Your browser does not support the audio tag

(قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ وَأَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۷۴) وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶)

تهمت های و تهدیدهای فرعون در مقابل ایمان ساحران

فرعون چند تا دسیسه داشت یکی اینکه وجود مبارک موسای کلیم را متهم به سحر کرده دوم اینکه زمینه برای مبارزه و مناظره را فراهم کرد بعد از استخفاف، بعد از اینکه (فَاسْتَيْخَفَ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۱) گفت این ملت که بین سحر و معجزه فرق نمی گذارند من یک صحنه مناظره و مبارزه ای تشکیل می دهم که هر دو بتوانند یک سلسله چوبها و طنابها را به صورت مار در بیاورند این مردم سخیف و خفیف العقل که توان تشخیص بین معجزه و سحر را ندارند من در آن صحنه پیروز می شوم این کار را بعد از مشورت و در این صحنه ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود درست است که مردم سخیف و خفیف العقل و تهی مغزند شستشوی مغزی شدند ولی من حجت الهی را بین می کنم که حتی آنها هم بفهمند (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ) (۲) هراس نداشته باش تو در این صحنه پیروز می شوی بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم در این صحنه پیروز شد فرعون چاره ای نداشت مگر اینکه بپذیرد لکن برای اینکه نپذیرد و عده ای را تعذیب کند و آن تعقیب موسی و هارون (علیهم السلام) را ادامه بدهد نقشه ای کشید به این ساحران گفت شما عمداً کوتاه آمدید، شما عمداً کوتاه آمدید می توانستید یک سحر قوی تری ارائه کنید که در برابر کار موسای کلیم که _ معاذ الله _ سحر است مقابله کند چون شما عمداً کوتاه آمدید (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) من شما را تنبیه می کنم چرا ایمان آوردید قبل از اذن من، خب آنها اگر می گفتند که برای ما حق روشن شد ایمان آوردیم چه تهدیدی نسبت به تقطیع و تصلیب و امثال ذلک بود فرعون دارد همه اینها را متهم می کند برابر آنچه در سوره مبارکه «اعراف» گذشت گفت همه شما ساحرید و توطئه گر و عمداً کوتاه آمدید چون همه تان ساحرید و توطئه گر (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُومٌ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا) (۳) بنابراین همه شما تحت تعقیب این بود که فرعون بعد از آن شکست اینها را به آن تقطیع و تصلیب تهدید کرد و گرنه آنها اگر می گفتند که حق برای ما روشن شد ما ایمان آوردیم خب چرا به دار بیاویزند چرا باید اعضا و جوارحشان مثله بشود اینکه گفت (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُومٌ) یعنی شما که ساحرانید عمداً کوتاه آمدید با نقشه قبلی او بر شما پیروز شد و دعوی او را تثبیت کردید این یک مطلب.

ص: ۶۵۰

۲- (۲). سوره طه، آیه ۶۸.

۳- (۳). سوره اعراف، آیه ۱۲۳.

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص

مطلب دیگر در بحثهای قبلی بین کرامت و معجزه و ارهاص فرقی گذاشته شد معجزه باید با تحدی همراه باشد گاهی تحدی به ادعا در نبوت است گاهی در امامت، اگر پیغمبر یا امام (علیهما السلام) یک کار غیر عادی انجام بدهند که همراه با تحدی نباشد می شود کرامت، اگر پیغمبر یا امام (علیهما السلام) کاری را انجام بدهند برخلاف عادت خرق عادت بشود همراه با تحدی باشد برای اثبات نبوت یا امامت هر دو می شود معجزه، معجزه اختصاصی به پیغمبر ندارد برای اثبات مدعاست اگر آن مدعا نبوت باشد نبی این کار را بکند می شود معجزه، اگر آن مدعا امامت باشد امام این کار را بکند می شود معجزه، اما ذات اقدس الهی فرمود این تقطیع او و تصلیب او هیچ اثر نکرده این تهدید قبل از اینکه کسی را اعدام بکنند می توان به او خطاب کرد که من اول تو را مثله می کنم بعد به دار می آویزم این درست است، درست است بعد از تقطیع و اعضا قطعه قطعه شده آن وقت نمی شود گفت کسی را تصلیب کرد، مصلوب کرد به دار آویخت اما قبل از اعدام به مخاطب زنده خطاب کردن درست است بعد از مثله کردن این است گرچه «واو» مفید ترتب نیست اما آن تقدیم ذکری ناظر به این مطلب است.

شرط حسن یا قبیح بودن کیفر و عذاب

مطلب بعدی آن است که در جریان محارب که جزای محارب همین است فرق جزای محاربی که در سوره مبارکه «مائده» آمده با کاری که فرعون می کرد فرق بین عدل و ظلم است ذات اقدس الهی کار اصحاب اُخدود را در قرآن نقل کرده که این ظلم بود، کار خودش را نقل می کند که (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) (۱) که سوخت و سوز جهنم است این عدل است سوزاندن یا اعدام کردن یا رجم کردن ذاتاً قبیح نیست این اگر ظلم بود قبیح است، عدل بود حسن است به عنوان کیفر بود حق است به عنوان ظلم و ستم ابتدایی بود قبیح است و مانند آن و گرنه کار اصحاب اُخدود را که در دنیا انجام شده و به عنوان ظلم بود قوی تر از این و شدیدتر از این را ذات اقدس الهی در قیامت در جهنم دارد که (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ) (۲) در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر» دارد که (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا) (۳) خب این عدل محض است بنابراین اولاً در جریان محارب یکجا چهار عضو را قطع نمی کنند بلکه به نوبت این یکی، و ثانیاً فرق اساسی در ظلم و عدل است.

ص: ۶۵۱

۱- (۴). سوره اعلی، آیه ۱۳.

۲- (۵). سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۳- (۶). سوره فجر، آیه ۲۵.

مسئله ای که مربوط به غدیر و سقیفه بود که وجود مبارک پیغمبر احساس خطر می کرد و خدا فرمود: (وَاللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ) (۱) اساس هراس وجود مبارک پیغمبر همان اساس سیاسی بود برای اینکه این منافقین قبلاً هم بودند آن وقت هم بودند بعد هم بودند وجود مبارک پیغمبر نه از کفر کافران می ترسید نه از نفاق منافقان همیشه در گیر بودند و خداوند هم به آن حضرت فرمود: (لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ) (۲) حضرت هرگز نمی فرمود در جریان غزوه احد که یک سوم مردم مدینه منافق بودند با حضرت هم در گیر بودند دهن کجی می کردند حضرت ترسیده باشد این چنین نیست با اینکه هزار نفر از خانه ها حرکت کردند بروند در جبهه احد سیصد و اندی برگشتند این رقم کم نیست گذشته از اینکه هم با یهودیها ارتباط جاسوسی داشتند هم با مشرکان مکه ولی پیغمبر هراسی نداشت آن وقتی که (لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ) نصیب حضرت شد حضرت ترسی نداشت چه سیزده سال مکه چه ده سال مدینه حضرت ترسی نداشت مخصوصاً الآن که فاتحانه در جریان غدیر خم مطرح است. منافقان قبلاً هم بودند بعداً هم بودند کارشکنی می کردند بدترین اهانت را کردند قصه افک را همین منافقان تأمین کردند وجود مبارک پیغمبر ترسی نداشت ترس از شستشوی مغزی است که اگر مردم نتوانند بفهمند انسان چه بکند فرمود ما کاری می کنیم که مردم دیگر کاملاً بفهمند حالا از آن به بعد ایمان آوردن یا کفر ورزیدن در اختیار مردم است این (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) (۳) ناظر به بحث تکوینی است دیگر یعنی بشر آزاد است می خواهد قبول بکند می خواهد رد کند ولی حجیت باید حجّت بالغه باشد که (لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ) (۴) این معنای (لَا إِكْرَاهَ) معنایش این نیست که انسان تشریعاً آزاد است تشریعاً اگر آزاد بود که دیگر آن بگیر و ببند را نداشت که (خُدُوهُ فَغُلُوهُ) ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۵) تکویناً بشر آزاد است و این کمال است که انسان کفر اگر می ورزد بر اساس آزادی است مؤمن اگر می شود بر اساس آزادی است و خدای سبحان انسان را متفکر و آزاد خلق کرده اما تشریعاً بر او واجب است که مؤمن بشود امر به معروف و نهی از منکر در همین راستاست، بهشت و جهنم در همین راستاست، وعده و وعید از همین قبیل است، تبشیر و انذار هم از همین قبیل است بنابراین وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هراس داشت که متهم بکنند که دامادش را خلیفه کرده فرمود نه، ما مسئله را طرزی بیان می کنیم که دیگر خب روشن بشود و روشن هم شده از آن به بعد خود اینها که دسیسه چین بودند و بسیاری از اینها جزء سران نفاق بودند گفتند «بخ بخ لک یابن ابی طالب أصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه» (۶) بالأخره بعدها برگشتند ولی به حسب ظاهر آنجا قبول کردند یعنی طرزی وجود مبارک پیغمبر پیام الهی را ابلاغ کرده است که کسی عذری نداشته باشد این می شود حجّت بالغه.

ص: ۶۵۲

۱- (۷) . سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- (۸) . سوره نساء، آیه ۸۴.

۳- (۹) . سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۴- (۱۰) . سوره انفال، آیه ۴۲.

۵- (۱۱) . سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

خب، فرمود شما می فهمید که (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) این مسئله ایثار که (لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا) یعنی ما تو را انتخاب نمی کنیم و ترجیح نمی دهیم مشابه اینکه در سوره مبارکه «یوسف» آیه ۹۰ گذشت که برادران یوسف به یوسف عرض کردند که (أَتَيْتُكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا) آنها در آیه ۹۱ گفتند که (تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا) خدا تو را بر ما مقدم داشت، ایثار کرد، اگر وجود مبارک یوسف نبی معصوم است و آنها این چنین نیستند ذات اقدس الهی این نبی معصوم را مقدم داشت بر آنها ایثار کرد، ترجیح داد، تقدیم کرد اینها هم می گویند (لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ) ما راه خودمان را پیدا کردیم خدا و دین خدا را اصل قرار می دهیم و تو را نمی پذیریم.

نائل شدن ساحران از علم الیقین به عین الیقین

مطلب دیگر اینکه وقتی سالیان متمادی یا مدت مدیدی وجود مبارک موسای کلیم این معارف و حیانی را برای مردم مصر بیان کرد همه اینها شنیده بودند چه اینکه آیاتی را که قبلاً خواندیم از همین راه بود (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) (۱) اینها را وجود مبارک موسای کلیم برای همه مردم تبیین کرده و خداوند هم فرمود اگر کسی بین حق و باطل در فضای شهادت آن چنان فرق بگذارد که به علم الیقین برسد ما خیلی از چیزها را به او نشان می دهیم در سوره مبارکه «تکواثر» آنجا فرمود: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَ تَتَرَوْنَ الْجَحِيمَ) (۲) اگر کسی به مرحله علم الیقین برسد الآن که اینجا نشسته است جهنم را می بیند نه اینکه بعد از مرگ، بعد از مرگ خب کفار هم می بینند می گویند (رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا) (۳) آن که می گوید علم الیقین زمینه برای عین الیقین است برای دنیاست خب اگر این گروه آن چنان ایثار کردند که شهادت را استقبال کردند پیغمبر زمان و حجت زمان را تأیید کردند و حاضر شدند شربت شهادت بنوشند این می شود علم الیقین این علم الیقین آن پاداش را هم دارد که فرمود: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَ تَتَرَوْنَ الْجَحِيمَ) یعنی الآن نه قیامت، قیامت خب هر کسی کافر و مؤمن هر دو جهنم را می بینند آن روز جهنم را نشان کفار می دهند می گویند (أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ) (۴) می گویند (رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا) بنابراین دیدن جهنم در دنیا بهره مؤمنان عالم یقین است آن خطبه نورانی حضرت امیر که در وصف متقیان ذکر شده فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَاهَا ... هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَرَاهَا» (۵) منتها اینها مقام کائن است و خود حضرت هم به مقام آن رسیده که فرمود «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا أُزِدَّتْ يَقِينًا» (۶) اگر جهنم الآن موجود است کما هو الحق، بهشت الآن موجود است کما هو الحق طبق بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) (۷) و وعده قرآن هم این است اگر کسی علم الیقین داشته باشد خدا جای او را نشان می دهد جهنم و بهشت را نشان می دهد در بعضی از روایات ذیل همین آیه آمده است که وقتی اینها به سجده افتادند خیلی از چیزها را مشاهده کردند (۸) گرچه سند آنها باید بررسی بشود ولی امکان قرآنیش هست عقلاً ممکن است، آیتاً ممکن است اما حالا آن روایت معتبر است یا نه، ما دلیلی بر رد آن روایات نداریم چون در ذیل این روایات آمده است که اینها همین که به سجده افتادند خیلی از منازلشان را در قیامت دیدند (۹) این امکان پذیر هست لذا تا آن آخرین لحظه هم مقاومت کردند.

- ١- (١٣) . سورة طه، آيه ٥٥.
- ٢- (١٤) . سورة تكاثر، آيات ٥ و ٦.
- ٣- (١٥) . سورة سجده، آيه ١٢.
- ٤- (١٦) . سورة طه، آيه ١٥.
- ٥- (١٧) . نهج البلاغه، خطبه ١٩٣.
- ٦- (١٨) . غرر الحكم و درر الكلم، ص ١١٩، ح ٢٠٨٦.
- ٧- (١٩) . التوحيد (شيخ صدوق)، ص ١١٨.
- ٨- (٢٠) . ر . ك: التفسير الكبير، ج ٢٢، ص ٧٥.
- ٩- (٢١) . التفسير الكبير، ج ٢٢، ص ٧٥.

در مسئله □ سجده □ اینها یک وقت است انسان بر اساس اختیار و جریان عادی به سجده می افتد مثل اینکه در بخش پایانی سوره □ مبارکه □ «آل عمران» آمده (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ) (۱) یا در بخش پایانی سوره □ مبارکه □ «فرقان» هم همین طور است که اینها سجده می کنند (۲) یا در بخش پایانی سوره □ مبارکه □ «اسراء» آیه □ ۱۰۹ دارد که (وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا) اینها سجده کردن، رکوع کردن اختیاری و عادی است اما (فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ) (۳) این شوق است و گویا ارادی نیست البته با اختیار و اراده است ولی شدت شوق طوری است که فوراً اینها به سجده افتادند خب اگر کسی در برابر حق این طور خاضع است با آن تهدید کذایی فرعون این می شود علم الیقین دیگر و اگر علم الیقین شد وعده □ الهی حق است که فرمود: (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ □ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۴) .

پرسش: ...

پاسخ: خب آن جمله های بعدی را از وجود مبارک موسای کلیم شنیدند اینها بیش از علوم حصولی را نمی رساند

چگونگی نائل شدن به عین الیقین

وجود مبارک موسای کلیم طبق همان آیاتی که قبلاً خوانده شد در همین سوره □ مبارکه □ «طه» وعد و وعید الهی، تبشیر و انذار الهی را مشخص کرد که اگر کسی مؤمناً برود پاداشش این است، کافراً برود کیفرش این است و اینها اما کسی جای خودش را ببیند این عین الیقین است دیگر این را برابر آیه □ سوره □ مبارکه □ «تکواثر» که وعده □ خداست فرمود: (كَلَّا- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ □ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۵) اینها این طور شدند چون امکانش ثابت می شود عقلاً و ظاهر آیات قرآن هم این را تأیید می کند اگر روایت معتبر باشد حجت است دیگر، اگر در ذیل این روایاتی آمده که اینها منازلشان را دیدند (۶) خب باید قبول کرد برای اینکه عقلاً ممکن است، قرآناً هم ممکن است روایت هم که آمده.

ص: ۶۵۴

۱- (۲۲) . سوره □ آل عمران، آیه □ ۱۹۱.

۲- (۲۳) . سوره □ فرقان، آیه □ ۶۴.

۳- (۲۴) . سوره □ شعراء، آیه □ ۴۶.

۴- (۲۵) . سوره □ تکواثر، آیات ۵ و ۶.

۵- (۲۶) . سوره □ تکواثر، آیات ۵ و ۶.

۶- (۲۷) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۵.

پاسخ: نه، منتها گذشت می خواهد گفت «یک قدم بر خویشتن نه وان دگر در کوی دوست» یک قدم یعنی قدم نه یعنی گام آنجایی که کعب است پایان این پا آن پاشنه از پایان این پا یعنی پاشنه تا انامل سرانگشت را می گویند قدم آن یکی یک قدم است این یکی یک قدم است فاصله □ بین این دو قدم را می گویند خُطوَه، گام، گام غیر از قدم است انسان وقتی راه می رود این قدم را در جای اول می گذارد آن پا را در جای دوم می گذارد این می شود دو قدم، فاصله □ این دو قدم را می گویند خُطوَه یعنی گام، می گویند اگر می خواهی به خدا برسی یک پا را روی نفس بگذار وان دگر در کوی دوست اینها هم همین کار را کردند «یک قدم بر خویشتن نه وان دگر در کوی دوست» فاصله زیاد است مگر او «اقرب الینا من جبل الوریث» (۱) نیست کسی که حاضر است در راه او شهید بشود خب تعلقی ندارد دیگر همه □ این پرده ها کنار می رود این می شود مرحله □ کامله علم الیقین و خدا هم وعده داد که اگر علم الیقین پیدا کردید به شهود بهشت و جهنم می رسید دربار □ شهدا هم که وارد شده اول چیزی که شهید نظر می کند الی وجه الله است (۲) از همین قبیل است دیگر برای اینکه این بدن و علاقه □ به حیات حجاب است انسان روی این علاقه ها پا گذاشت خب وقتی این حجاب برداشته بشود او که جهنم و بهشت موجود نقد است دیگر، بنابراین اگر روایت معتبر بود قابل اخذ است.

ص: ۶۵۵

۱- (۲۸). ر. ک: سوره □ ق، آیه □ ۱۶.

۲- (۲۹). ر. ک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

فرمود: (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا □ إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا) اینها پاسخِ دهن به دهن فرعون است هر جمله ای که آنها گفتند اینها پاسخ دادند فرعون گفته بود که این دسیسه ای است که شما مجموعه □ سحره □ معاذ الله □ انجام دادید شما هم عمداً کوتاه آمدید تا ثابت کنید که این معجزه است در حالی که او هم ساحر است و شما هم می توانید مقاومت بکنید و نکریدید خب سحر که تاریکی تاریکی را از بین نمی برد که وقتی آفتاب طلوع کرد آدم می بیند آنچه را که به عنوان انیاب اغوال و درخت و تپه ماهوری و کوه و امثال ذلک می دید همه اش وهم بود سحر ریشه □ سحر را از بین نمی برد جلوی تأثیر او را ممکن است بگیرد بنابراین گفت همه □ شما این کاره بودید منتها کوتاه آمدید اینها گفتند نه خیر تو ما را وادار کردی به سحر در برابر معجزه (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) گرچه وعده □ جایزه داده شد عده ای تطمیعاً وارد شدند اما بخشی از اینها تهدیداً وارد شدند.

پرسش: ...

پاسخ: بله خب, انسان.

عدم راهیابی تقیه در اصول دین

درباره □ دین که تقیه نیست آدم را مکره می کنند که شما مثلاً فلان روز روزه بخور خب می خورد اما با اکراه می گویند □ معاذ الله □ بیا درباره □ تحریف قرآن کتاب بنویس خدا غریق رحمت کند امام مثل همه □ علما می گفت محدود □ تقیه مشخص است گفتند شما مجبورید که فلان کس را بکشید خب این تقیه بردار نیست می شود انسان را مکروه کرد و حدیث «رُفِعَ ... ما استکروهوا علیه» (۱) مانند آن درباره □ این معاصی عادی هست خب این نماز را الآن نخواند بعد می شود قضا به جا بیاورند یا فلان معصیت را بکن, اما حالا کسی را وادار بکنند که شما بیا □ معاذ الله □ درباره □ رد قرآن چیزی بنویس, رد ولایت و امامت چیزی بنویس اینکه اکراه پذیر نیست کسی حق ندارد بگوید من مجبور شدم مجبور شدن بر اساس اکراه و تقیه مرزی دارد اما درباره □ اصول دین و خطوط کلی دین نمی شود انسان بگوید من تقیه کردم که.

ص: ۶۵۶

اینها گفتند که تو ما را وادار کردی ما که به این آشنا نبودیم الآن برای ما حق است (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۱) ، (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى) گرچه درباره (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا) دو قول را مفسران نقل کردند یکی اینکه این تتمه قول سحره است (۲) یکی اینکه این کلام ذات اقدس الهی است (۳) ولی اما ظاهر این (إِنَّهُ) تعلیل است و حرف سحره ای است که از مکتب وجود مبارک موسای کلیم آموختند چون موسای کلیم همه این صحنه ها را به آنها گفته دیگر فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى □ قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى) (۴) تا آن بخشهای پایانی که (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى □ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا) (۵) مدتهای مدیدی معجزات را نشان می داد مناظره می کرد، سخنرانی می کرد، ارشاد می کرد همه این حرفها برای مردم مصر روشن شد بنابراین این چنین نبود که این سحره خلاصه فرمایش موسای کلیم را نشنیده باشند احتمال دوم هم این است که این کلام ذات اقدس الهی است اما این تعلیل به آن کلام برگردد مقداری خلاف ظاهر است.

ص: ۶۵۷

۱- (۳۱) . سوره بقره، آیه □ ۲۵۶.

۲- (۳۲) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۹۱.

۳- (۳۳) . مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵.

۴- (۳۴) . سوره طه، آیات ۵۰ - ۵۲.

۵- (۳۵) . سوره طه، آیات ۵۵ و ۵۶.

مطلب دیگر این است که در جریان تقدیم موسی یا هارون که در سوره مبارکه «طه» نام هارون مقدم شد (۱) در سوره مبارکه «اعراف» نام موسی مقدم شد (۲) مستحضرید که این تعبیرات و این کلمات به فارسی و عربی و امثال ذلک نبود به عبری بود، به سیرانی بود به زبانهای دیگر بود قرآن کریم چندتا کار کرده یکی اینکه آن عبریها، سریانیها و الفاظی که آنها داشتند آنها را به عربی ترجمه کرده یک، یکی اینکه امینانه و صادقانه نقل کرده دو، پس عبری را با عربی نقل کرده یک، و در کمال امانت آن حرفها را بازگو کرده دو، و نقلش معجزه گونه است سه، کسی نمی تواند این طور نقل بکند این چنین نیست که آنها یک طور گفته باشند قرآن طور دیگر نقل کرده باشد آنها هر طور گفتند قرآن با زبان عربی نقل کرد یک، امینانه نقل کرد دو، معجز گونه نقل کرد سه، این می شود معجزه قرآن نه اینکه حالا آنها طور دیگر گفتند قرآن طور دیگر نقل کرده باشد فقط در واژه های عبری و عربی یا سریانی و عربی از این جهت فرق می کند.

تبیین معنای آیه (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى)

خب، (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) اجرام که فرمود: (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) (۳) مصداق کامل جور همان کفر است که شامل کافران هم می شود شامل افراد دیگر هم می شود منتها آنها عذابشان منقطع الآخر است کافری که مثلاً عذابش یک مقدار طولانی است آن کافر عنود عذابش با خلود همراه است (فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) در مسئله (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) ملاحظه فرمودید معنایش این نیست که نه مُردن نه زنده چون بین موت و حیات فاصله ای نیست این منفصله مانعها لخلو است که ارتفاع ممکن نیست نظیر (لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ) نیست که بینشان فاصله است نه گاو نوسال است نه گاو کهنسال بین گاو نوسال و گاو کهنسال، گاو میانسال فاصله است فرمود: (لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ) بلکه (عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ) (۴) اما این از آن قبیل نیست که (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) یعنی حالت وسطی باشد نه زنده نه مُرده بلکه اینها واقعاً زنده اند و معذب اند پس «لا یحیی حیاة طیبیه و لا یموت فیها» که با مرگ از عذاب برهند حقیقتاً زنده اند منتها در درد و عذابند بین اینها فاصله نیست.

ص: ۶۵۸

۱- (۳۶) . سوره طه، آیه ۷۰.

۲- (۳۷) . سوره اعراف، آیه ۱۲۲.

۳- (۳۸) . سوره سجده، آیه ۲۲.

۴- (۳۹) . سوره بقره، آیه ۶۸.

(وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمَلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ) با اینکه «فله» ممکن بود بفرماید. در جریان آیه قبلی فرمود: (فَإِنَّ لَهُ) اما اینجا نفرمود «فَإِنَّ لَهُ» فرمود: (فَأُولَئِكَ) با اشاره به دور برای اینکه منزلت عالیه اینها را ترسیم بکند با اشاره به دور تعبیر کرده است (فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى).

آنجا فرمود: (فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ) اما اینجا نفرمود «فَإِنَّ لَهُ دَرَجَاتٍ» فرمود: (فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ) این تعبیر «اولئک» نشانه به رفعت منزلت آنهاست که (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (۱) این درجات را به این صورت بیان کرده (جَنَّاتٍ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا) در سوره مبارکه ای که به نام پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) است یعنی سوره ۴۷ آنجا انهار بهشتی را مشخص فرمود آیه ۱۱ پانزده سوره مبارکه ای که به نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است این است (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ) آبی نیست که نظیر آب دنیا اگر یک چند روزی در جایی بماند بوی بیاید آسین بشود، متغیر بشود این چنین نیست (وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ) نه‌هایی از شیر جاری است که هرگز طعم و مزه آن عوض شدنی نیست عوض نمی شود سالیان متمادی بماند (وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ) نه آن حَمْرٍ که انسان را به حیوانیت برساند آن حَمْرٍ که انسان را به فرشتگی نزدیک می کند (لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ)، (وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَيَّقٍ) که دیگر از کندو و زنبور برنخاسته از نماز و روزه برخاسته اگر عسلی محصول نماز و روزه بود که دیگر سالیان متمادی بماند آسیب نمی بیند. گذشته از این (وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ) (۲) خب در این گونه از موارد که می فرماید: (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) این انهار را در سوره مبارکه ۴۷ مشخص کرده که چند نهر است (وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى).

ص: ۶۵۹

۱- (۴۰). سوره مبارکه مجادله، آیه ۱۱.

۲- (۴۱). سوره مبارکه محمد، آیه ۱۵.

مطلبی که مربوط به بحثهای همین جریان وجود مبارک امام صادق (۱) یا امام کاظم (۲) و مانند آن است این را ملاحظه فرمایید در این بحث سه تا مطلب بود یکی اینکه عقلاً و قرآناً طبق دلیل عقلی و طبق دلیل قرآنی انسان کامل کون جامع است حضرات چهارگانه را داراست و طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در همان دعای اول صحیفه □ سجادیه فرمود: «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُتَقَادَةٌ لَنَا»، «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ» یعنی از عرش تا فرش وقتی مُتَقَادِ اهل بیت بود اینها می شوند قائم دیگر. دست ما از این جهت پُر است یعنی هم دلیل عقلی داریم هم دلیل قرآنی، خود قرآن کریم فرشتگان را مدبّرات امر می داند این یک، بعد تقسیم می کند که بعضی صافاتند (۳)، بعضی نازعاتند (۴)، بعضی زاجراتند (۵)، بعضی کذا و کذا این اصناف فرشته ها هستند ولی فرشته ها مدبّرات امرند به اذن الله. اصل دوم این است که فرشتگان با اسمای الهی کار می کنند همین اسمایی که در دعای «کمیل»، اینها تبیین شده «و بأسمائك التي ملأت أركان كل شيء» (۶) یا در ادعیه دیگر «و باسمك الذی» (۷) در کوه طور چنین کرد، در مکه چنین کرد، در فلان جا چنین کرد، اینها مشخصات است پس اسمای الهی حقایقی اند که فرشتگان برابر آن اسما کار می کنند. سوم آن است که این اسما را وجود مبارک انسان کامل یاد اینها داد که (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (۸) اصل چهارم این است که آن انسان کامل شاگرد بلاواسطه خداست و فرشتگان آن حد را ندارند که بلاواسطه علوم را از خدای سبحان دریافت بکنند (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ) (۹) کذا و کذا آنها گفتند (لَا عِلْمَ لَنَا) (۱۰) بعد فرمود: (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) اصل پنجم آن است که آدم یعنی انسان کامل امروز وجود مبارک ولی عصر مصداق اوست یک قضیه فی واقعه نبود که تاریخی باشد گذشته باشد همیشه انسان کامل مخاطب این است این مقام انسانیست طبق اصول، اصل پنجم وجود مبارک ولی عصر معلّم فرشته هاست.

ص: ۶۶۰

- ۱- (۴۲). الاختصاص، ص ۲۴۷.
- ۲- (۴۳). امالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.
- ۳- (۴۴). ر. ر. ک: سوره صفات، آیه □ ۱.
- ۴- (۴۵). ر. ر. ک: سوره نازعات، آیه □ ۱.
- ۵- (۴۶). ر. ر. ک: سوره صافات، آیه □ ۲.
- ۶- (۴۷). البلد الامین، ص ۱۸۸.
- ۷- (۴۸). الکافی، ج ۴، ص ۴۰۶؛ اقبال العمال، ص ۳۲۵ و ۳۲۶.
- ۸- (۴۹). سوره بقره، آیه □ ۳۳.
- ۹- (۵۰). سوره بقره، آیه □ ۳۱.
- ۱۰- (۵۱). سوره بقره، آیه □ ۳۲.

وقتی کلّ عالم را فرشته‌ها مدبّرات امرند با اسمای الهی آن انسان کامل به طریق اولیٰ دارد این کار را می‌کند حالا اینکه مهم نیست شیر پرده را در بیاورد پس عقلاً و قرآناً هیچ، یعنی هیچ محذوری ندارد که وجود مبارک امام صادق یا امام کاظم دستور بدهد شیری زنده بشود عمده آن است که آیا واقع شده یا نشده، اگر واقع شده باشد روایت معتبری داشته باشیم این مشکل تفسیری به خوبی حل می‌شود یعنی آنچه را که مشهور بین اصحاب و مفسّران است حتّی سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) این راه را طی کرده (۱) این راه، راه رفتنی است که شیر زنده شد و او را از بین بُرد و عصای موسای کلیم چوبها را خورده و عصای موسای کلیم آن طنابها را خورده، اما اگر ثابت نشده باشد ظاهر قرآن حجت است این تلاش را شما آقایان باید بکنید الآن این قسمتها در همان خدا غریق رحمت کند این آقای لاجوردی را و خدا غریق رحمت کند یک سید مشهدی را آن بزرگوار هم از دوستان ما بود آن وقتی که ما رسائل می‌خواندیم این کفایه می‌خواند سنّش یک چند سالی از ما بزرگ تر بود این تقریباً پنجاه و هفت هشت سال قبل رفیق ما بود تا این اواخر که مرحوم شد ایشان خدا رحمتشان کند آدم متبعی بود تلاشگر بود تألیفات خوبی هم دارد ایشان می‌فرمود این جریان وجود مبارک امام جواد که در آن مجلس دارد «ثلاثین ألف» (۲) سی هزار مسئله را جواب داد ما در آن نسخه‌های اصلی ألف را ندیدیم ثلاثین است خب شما تحقیق کنید ببینید که در آن نُسخ اصلی، نسخ قطعی سی هزار است یا سی تا لازم نیست ما چیزی که نیست بگوییم ما دستمان پُر است درباره ولایت، وقتی همه فرشته‌ها را ما شاگردان امام زمان می‌دانیم شاگردان اهل بیت می‌دانیم دیگر نیازی به این حرفها نیست کلّ عالم را اینها دارند اداره می‌کنند وجود مبارک امام سجّاد در صحیفه سجّادیه که دیگر زبور این خاندان است فرمود: «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا» (۳)، یعنی ما قائلیم اینها می‌شوند مُنقاد اگر کسی دستش از نظر عقل و قرآن پر است دیگر لازم نیست این ألف را اضافه کند که، اگر در جمع شما یک محقّق و پژوهشگری نباشد جای گله است این نسخه‌های خطّی را ببینید خدا رحمت کند مرحوم آقای لاجوردی را که این سال اخیر فوت کرده ایشان در همین جریان عیون اخبار الرضا می‌گویند من در نُسخ اصلی ندیدم این را یعنی جریان آن طوری که مرحوم صدوق در عیون اخبارش دارد ما در نُسخ عتیقه ندیدیم خب ببینید کلینی نقل کرد یا نه، مفید نقل کرد یا نه، شیخ طوسی نقل کرد یا نه، این یک، و در کتاب عیون الأخبار آمده آیا صدوق گفته یا بعدها اضافه شده هم آن سید بزرگوار مشهدی می‌گوید ألف را بعداً اضافه کردند من ندیدم حالا شما ممکن است ببینید هم این سید بزرگوار می‌گوید من در نُسخ عتیقه این حدیث را اصلاً ندیدم خب داعی نداریم ما وقتی که دستمان پُر است آنها را در عرش می‌بینیم اینها مثل قرآن کریم اند اگر قرآن کریم یک طرفش عربی مبین است یک طرفش علی حکیم است اینها عدیل و مثیل و شریک قرآن کریم اند یک طرفشان عربی مبین است حجازی اند یک طرفش لدی الهی اند اگر همه این حرفها هست مسئله توّسل و شفاعت و اینها جزء کارهای ضعیف اینهاست خب اگر دست آدم عقلاً و قرآناً پر است و آن حدیث ثقلین (۴) هم همه اینها را تثبیت می‌کند دیگر نیازی نیست ما یک جا ألف را اضافه بکنیم یا نیازی نیست که این قصّه که در عیون اخبار الرضا است (۵) روی این مانور بدهیم شما آقایان تحقیق بکنید این نُسخ خطّی را کتابخانه‌هایی هست نسخ خطّی هست آن نسخ اصیل هست نسخ عتیق هست آن نسخه‌هایی که در عصر خود مرحوم صدوق نوشته شده مراجعه کنید ببینید چنین چیزی هست یا نه.

- ١- (٥٢). الميزان، ج ١٤، ص ١٧٨ و ١٧٩.
- ٢- (٥٣). الكافي، ج ١، ص ٤٩٦.
- ٣- (٥٤). الصحيحه السجديه، دعای ١.
- ٤- (٥٥). الارشاد، ج ١، ص ٢٣٣.
- ٥- (٥٦). عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، ج ٢، ص ١٧١ و ١٧٢.

Your browser does not support the audio tag

(إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۷۴) وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (۷۵) جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶) وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسِرْ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى (۷۷) فَأَتَّبَعَهُمْ فَرَعُونُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى (۷۹)

حقیقت مرگ در فرهنگ قرآن

در قیامت مرگ مطرح نیست صحنه □ قیامت صحنه □ حیات ابد است (إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ) (۱) و در جریان قیامت مرگ را اِماتِه می کنند یعنی مُردن را می میرانند یعنی مُردنی نیست چه گروهی در بهشت باشند چه گروهی در جهنم, اگر مرگی در معاد نیست چون «یقال للموت مُت» خود مرگ را می میرانند بنابراین (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) به این معنا خواهد بود که یقیناً جهنمیها زنده اند منتها حیات مرفه و آسوده و اینها را ندارند که وضع (لَا يَمُوتُ فِيهَا) معنایش این نیست که نه زنده اند نه مُرده چه اینکه در دو روز گذشت این معنای (لَا يَمُوتُ). اما در جریان تقیه سحره, تقیه قبلاً هم به مناسبتی مطرح شد که گاهی در بیان حکم است که این کار امام و مرجع و فقیه است.

تفاوت فتوای به تقیه با فتوای تقیه ای

ص: ۶۶۲

۱- (۱). سوره عنکبوت, آیه ۶۴.

خب, در جریان تقیه ملاحظه فرمودید قبلاً که گاهی تقیه در بیان حکم است که امام (علیه السلام) این کار را می کند یا یک فقیه و مرجع این کار را می کند وقتی مضطر شد فتوای تقیه ای می دهد این فتوای تقیه ای هیچ حجیتی ندارد فقط مشکل را از او برطرف می کند لذا می گویند اگر چیزی موافق با تقیه بود مضروب علی الجدار است و حجت نیست یک وقت فتوا به تقیه می دهند نه فتوای تقیه ای, فتوای به تقیه حجت است یعنی اگر کسی در حال خطر قرار گرفت می تواند شبیه دیگران وضو بگیرد به جای مسح پا, پا را بشوید, به جای مسح سر, سر را بشوید, به جای سجده □ بر تراب بر فرش پوشاکی سجده کند اینها فتوای به تقیه است نه فتوای تقیه ای, فتوای به تقیه حجت شرعی است و حکم الله الواقعی است و مُجزی هم هست نظیر تیمم است که حکم الله الواقعی است و نه قضا دارد و نه اعاده, پس فتوای تقیه ای برای رفع ضرورت است و حجت نیست اما فتوا به تقیه کاری که امام یا فقیه می کند و به مردم دستور می دهد که در حال تقیه شما این چنین وضو بگیرید یا آن چنان سجده کنید این حجت شرعی است نظیر تیمم است حکم الله الواقعی است.

مطلب سوم آن است که چه فتوای تقیّه ای چه فتوا به تقیّه جواز اینها بر اساس تراحم اهم و مهم است برای اینکه جان مردم و بدن مردم و عرض مردم محفوظ بماند فتوای تقیّه ای که حکم اول است فتوا به تقیّه در مقام عمل که حکم دوم است هر دو جایز شده بر اساس تراحم. اصل چهارم آن است که همان طوری که در تعارض که برای ادلّه است نه برای ملاکات در تعارض ظاهر و اظهر، ظاهر و نص و مانند آن معیار حجّیت اند در تراحم سخن از ظاهر و اظهر نیست سخن از ظاهر و نص نیست چون تراحم برای ادلّه نیست برای ملاکات است لذا به اهم و مهم برمی گردد. مطلب پنجم آن است که حالا که محور ترجیح در تقیّه □ فتوایی یا فتوا به تقیّه در مقام عمل، معیار تراحم بود هرگز نمی شود اهمی را فدای مهم کرد مثلاً اگر جان کسی در خطر است و کسی اگر فتوا بدهد می گوید که من برای اینکه آسیب نبینم فتوا دادم ولو جان او در خطر باشد این چنین نیست برای اینکه جان او اهمّ از آسیبی است که این شخص می بیند یا اصل دین اگر در معرض آسیب باشد این مصحح هیچ کدام از دو تقیّه نیست.

یک وقت است به کسی می‌گویند تو لساناً کفر بورز نظیر جریان عمّار این تَلَفُظْ به کفر کرده (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) (۱) این به هیچ چیز آسیب نرسانده ایمان خودش محفوظ است ایمان دیگران محفوظ است لفظاً یک حرف خلافی گفته لذا این را تجویز کردند (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) یک وقت کسی نظیر سلمان رشدی پلید او را وادار می‌کنند که شما مثلاً- چنین کاری بکنید به پیغمبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) - معاذ الله - هتک بکن، به قرآن هتک بکن گرچه او تطمیعاً این کار را کرده نه تهدیداً ولی اگر کسی را تهدید کنند که چنین کاری بکن هرگز او مجاز نیست که کاری بکند که با اصل دین مبارزه بکند و در آن اعلامیه‌های امام (رضوان الله علیه) در اوایل انقلاب آنها که این اعلامیه‌ها را دیدند مستحضرند که در اعلامیه رسمی امام (رضوان الله علیه) این بود که تقیه حرام است بلغ ما بلغ آنجا که اصل دین در خطر است اینها آمدند تاریخ شاهنشاهی را بر تاریخ هجری مقدم داشتند، نام مبارک پیغمبر را حذف کردند جریان کورش را مطرح کردند و دهها کاری از این قبیل فرمود در جریان کنونی سکوت حرام است تقیه حرام است بلغ ما بلغ برای اینکه اصل دین در خطر است پس این چهار پنج مطلب مربوط به تقیه است.

علت حضور منجمان، کاهنان و ساحران در کاخ فرعون

سحره □ فرعون اینها دیدند جا برای تقیه نیست اولاً اینها مجبور به سحر بودند، مجبور به سحر بودند را برخی از مفسران این چنین نقل کردند که دستگاه طغیانی مصر عدّه‌ای را همان طوری که به عنوان منجم و کاهن و اینها می‌پروراندند عدّه‌ای را هم به عنوان ساحر می‌پروراندند که این سحر را یاد بگیرند حالا یا از سحر سودی ببرند یا در اثر علم به سحر از زیان دیگری مصون بمانند. نجوم با اینکه از بهترین و از شریف‌ترین علوم ریاضی است در بخشهای نجوم اینها کار نمی‌کردند ولی در احکام النجوم کار می‌کردند در کتابهای فقهی این را ملاحظه فرمودید از مرحوم سید مرتضی به بعد این تفکیک شده که مسائل ریاضی نجوم و مسائل علمی نجوم اینها جزء برکات اسلامی است اما آن احکام النجوم چه کسی طالعش این است چه کسی طالعش فلان است، چه روز نحس است چه روز سعد است، چه روز اگر مثلاً حرکت بکنند آسیب می‌بینند یا نبینند و به اینها معتقد باشند این احکام النجوم نه ریشه □ علمی دارد و نه می‌شود اینها را منشأ اثر دانست البته فی الجمله آثاری در خارج هست لکن بر اساس احکام النجوم اعتباری نیست تمام این مذمتها و قطعها برای این فال‌گیرهای نجوم است نه آن بخش ریاضی نجوم اینها در بخشهای علمی و نجومی ریاضی کار نکردند اما در بخشهای احکامی که با خرافات یک مقدار همراه بود، با فال‌گیرها یک مقدار همراه بود یک درصدی هم اینها گاهی به واقع می‌رسیدند هر کدام از اینها یک کاهن و منجمی داشتند.

ص: ۶۶۴

شما آنچه را که مرحوم خواجه طوسی نقل می کند قبل از او که مربوط به زمان مغول بود قبل از آن آن طوری که شهرزوری نقل می کند شهرزوری در رسائل الشجره الالهیه نقل می کند که تالیس ملطی آن مُنجم معروف برای اینکه سلطان عصر خودش را بفهماند که بر اساس ریاضیات زمین بین شمس و قمر قرار می گیرد و سایه زمین می افتد روی ماه و ماه را مُنخسف می کند این مسائل ریاضی را خواست به او بفهماند گفت که شرایطی هست و رصدخانه ای هست و این کار را ما می کنیم و فلان وقت این ماه می گیرد و فلان وقت هم او خوابیده بود آن سلطان عصر هم این قصه مربوط به مرحوم خواجه است در جریان مغول و هم مربوط به آنچه شهرزوری از تالیس ملطی یا تالیس ملطی مربوط به حکمای یونان نقل می کند چون معمولاً در شب چهارده ماه می گیرد دیگر در شب چهارده است که گره زمین بین شمس و قمر قرار می گیرد و زمین چون گروی است سایه او مخروط است و اگر در سیر قمر این قمر در قسمت قاعده مخروط قرار بگیرد می شود خسوف کلی، اگر در رأس او قرار بگیرد می شود خسوف جزئی و اگر از کنارش بگذرد که دیگر خب خسوفی نیست. وقتی این خسوف اتفاق افتاد آن سلطان هم خوابیده بود این تالیس دستور داده بود که به این طشتها بکوبند تا با سر و صدای این طشت این پادشاه بیدار بشود و خسوف را ببیند همین کار را هم کردند از آن به بعد هر وقت ماه منخسف می شد گاهی اینها به طشت می زدند به خیال اینکه اگر به طشت بزنند این سایه قمر را رها می کند (۱) آن یک کار عمیق علمی ریاضی کرد این به دنبال او افسانه را راه انداخت این بود دیگر تا سالیان متمادی این خرافه بود وقتی که ماه منخسف می شد اینها معمولاً به ظرفی می کوبیدند به طشتی می کوبیدند نمی فهمیدند که رازش چیست که، خب این کاری که مربوط به نجوم بود آنها نداشتند آن کاری که مربوط به فال گیری بود داشتند.

ص: ۶۶۵

برخی از احتمالات در معنای آیه (مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ)

فرعون عدهٔ زیادی را به فراگیری سحر دعوت کرده است امر کرده است اینها کارشناسان سحری بودند این سحره و کارشناسان سحری که گفتند (لِيُعْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) یعنی آنچه وادارمان کرده که به دنبال این کار زشت و حرام برویم خدا از ما صرف نظر کند نه اینکه ما سحر کردیم در برابر فرعون، آن را هم شامل می شود غرض آن است که (مَا أَكْرَهْتَنَا) دو بخش دارد یک بخش اش مربوط به اجبار فراگیری فن پلید سحر است یک بخش اش مربوط به اجبار به اعمال سحر است در جریان مبارزه. سحره کاملاً فهمیدند که حق با موسای کلیم است تماشایها در هر رشته ای بالآخره جاهل به عالم و متخصص آن امر مراجعه می کند آنها هم وقتی دیدند متخصصان امر پذیرفتند آنها هم پذیرفتند.

نزول معجزات نه گانه برای اتمام حجت الهی

یک عده که عنود و لجوج بودند و هنوز معجزه برای آنها در صورت بین الرشد در نیامده سایر معجزاتی که آنها را روشن بکند رخ داده که بخشی از اینها در سوره مبارکه «اعراف» گذشت اینها می دیدند که این آب روانی که از نیل یا غیر نیل گرفته می شود نبطیها یعنی پیروان حضرت موسای کلیم این را می گیرند در ظرف آب است، می نوشند آب است، بقیه را هم به دریا می ریزند اما وقتی آنها می رفتند آب بگیرند همین که آب می گرفتند می دیدند یک ظرف خون دارند مصرف می کنند این دم این خونی که بر اینها تحمیل شده است جزء معجزات موسای کلیم بود که بخشی از این در سوره مبارکه «اعراف» آنجا به این صورت آمده است که آیه ۱۳۳ سوره مبارکه «اعراف» این است (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ) دم هم همین است که یک معجزه شفاف بین الرشد کرده که دیگر همه فهمیدند دیگر اینکه درباره موسای کلیم دارد که ما نه معجزه بین و شفاف به او دادیم (۱) برای اینکه هیچ وقت شبهه ای برای کسی نباشد اگر در جریان مبارزه شبهه ای مانده باشد با رجوع جاهل به عالم حل شد بر فرض هم آن توطئه فرعون اثر کرده باشد گفته باشد (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ) (۲) با معجزات دیگر حل شد لذا مردم مصر چه قبطی چه نبطی «عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِمْ» شدند یعنی فهمیدند موسای کلیم با معجزه آمدند و فرعون با سحر و سحره دارد کارشکنی می کند.

ص: ۶۶۶

۱- (۴). سوره اسراء، آیه ۱۰۱.

۲- (۵). سوره اعراف، آیه ۱۲۳.

اما این جریان که سیره وقتی فهمیدند ایمان نصیبشان شد روایتی هست که «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَىٰ مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» (۱) یعنی درست است انسان موظف است فکر بکند به دنبال آن کار برود اما بخش وسیعی از امور با فکر انسان شناخته نمی شود یک، رخدادهای فراوانی است که با عمل انسان مسیرش بر نمی گردد دو، حالا که این چنین است حوادثی در پیش است که نه ما می توانیم با اندیشه آنها را مهار کنیم و نه با عمل آنها را رام بکنیم باید به قدرت غیبی تکیه داشته باشیم در آن روایت آمده است که «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَىٰ مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» شما مشورتی می کنید یک فکر می کنید درصدی اطلاع پیدا می کنید یک، یک توان محدودی دارید برابر آن توان محدود درصدی کامیابی پیش بینی می کنید دو، اما آنچه را نمی دانید بیش از آن است که می دانید، آنچه مقدرتان نیست بیش از آن است که مقدر شماست بنابراین به آنچه امید نداریم امیدوارتر باشید «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَىٰ مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» در ذیل این حدیث وجود مبارک حضرت چندتا شاهد اقامه می کند می گوید وجود مبارک موسای کلیم به امید قبس نار رفت و نور وحی نصیبش شد سیره فرعون به امید جایزه رفتند ایمان نصیبشان شد، ملکه سبأ به قصد مبارزه سیاسی و پیروزی در سلطنت رفت و اسلام نصیبش شد لذا «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَىٰ مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» این می شود کار توحیدی این می شود توکل این چنین نیست که این بخشی که ما می فهمیم و می توانیم تمام فهم و عمل باشد بخشهای وسیعی ما نمی فهمیم و نمی توانیم بنابراین آنها را باید با توکل بر ذات اقدس الهی حل کنیم گرچه آن مقداری هم که معلوم و مقدر ماست در سایه توکل حل می شود.

ص: ۶۶۷

خب، این جریان با علم اسمایی که در بحثهای دیروز اشاره شده خلط نمی شود در جریان علم الأسماء که آدم (سلام الله علیه) آنها را داشت (۱) گاهی سؤال می شود که اگر عالم اسما بود چگونه مثلاً آن نهی تنزیهی یا ترک اولی را مرتکب شد؟ در بحثهای اوایل سوره مبارکه «بقره» گذشت که آنچه را که وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) انجام داد هیچ کدام از این سه قسم نبود نه نهی تحریمی بود، نه نهی تنزیهی بود، نه ترک اولی زیرا اینها از مسائل شریعت اند یعنی آنجا که دین هست، تکلیف هست یا نهی تحریمی است یا نهی تنزیهی است یا درجات اولی و اولی است که می شود ترک اولی اما وقتی شریعتی نباشد، دینی نباشد هیچ کدام از این مسائل سه گانه نیست در آن آسمان جا برای شریعت نبود وقتی وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) هبوط کرد بعد خدای سبحان فرمود: (فَأَمَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خذُوا حَتَّىٰ يَسْمَعَ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ لِمَا كَفَرْتُمْ فِيهَا مِنِّي حَتَّىٰ تَذُوقُوا الْعَذَابَ لِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) که بحثش گذشت شریعت آن وقتی پدید آمد که آدم (سلام الله علیه) هبوط کرده به زمین آسمانی را باید آسمانی حل کرد کسی آسمانی حرف بزند و زمینی فکر بکند مفسر نیست اگر این قصه در آسمان است باید برویم آسمانی، اگر کسی آسمانی نشد لااقل سؤالش حساب شده باشد آنجا نه جای نهی تحریمی است نه جای نهی تنزیهی نه جای ترک اولی همه اینها از اقسام شریعت است (فَأَمَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خذُوا حَتَّىٰ يَسْمَعَ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ لِمَا كَفَرْتُمْ فِيهَا مِنِّي حَتَّىٰ تَذُوقُوا الْعَذَابَ لِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) است تا ما آسمانی، آسمانی یعنی آسمانی تا آسمانی فکر نکردیم آن بخش از آیات برای ما قابل حل نیست ما قصه نوح و ابراهیم و سایر انبیا (علیهم الصلاه و علیهم السلام) چون زمینی اند زمینی فکر می کنیم و قابل حل است اما جریان آدم و حوا و کیفیت وسوسه و کیفیت خروج از بهشت و معنای بهشت و معنای تنزل تا آسمانی فکر نکردیم آن قصه برای ما قابل حل نیست خب، بنابراین جریان فرعون هم مشخص بود جریان سحره هم مشخص بود از این به بعد قصه هجرت شروع می شود پس شبهه کاملاً دفع شده است.

ص: ۶۶۸

۱- (۷) . ر.ک: سوره بقره، آیه ۳۱.

۲- (۸) . سوره بقره، آیه ۳۸؛ سوره طه، آیه ۱۲۳.

پاسخ: آسمانی فرموده، فرموده شما هم آسمانی فکر کنید.

حقیقت شجره ممنوعه در روایات

لذا روایاتی هم که وارد شده آن بخشهای روایات را به وسیله □ همان ائمه (علیهم السلام) که آسمانی اند روشن کردند که آنجا چگونه بوده است بهشت چگونه بوده است از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) سؤال کردند که روایاتی که مربوط به درخت منهی عنهای آدم (سلام الله علیه) بود این روایات متعارض است ما چه کنیم در بعضی از روایات دارد که انگور بود، در بعضی از روایات دارد که درخت نبود خوشه بود خوشه □ گندم بود کدام یک از اینها درست است؟ وجود مبارک امام رضا فرمود همه اش درست است برای اینکه درخت بهشت این طور نیست که درخت انگور فقط انگور بدهد که درخت انگور خرما هم می دهد گندم خواستی گندم هم می دهد (۱) درخت انگور را آن بهشتی می کارد این طور نیست که درخت انگور نظیر درخت دنیا باشد باغبان تابع او باشد که او تابع باغبان است خب وقتی به آسمانها مثل اهل بیت مراجعه می کنند آنها هم جواب می دهند دیگر، اگر درخت زمینی باشد بالأخره درخت زمینی اگر انگور است انگور می دهد دیگر خرما نمی دهد دیگر درخت انگور که دیگر گندم نمی دهد که آنجا فرمود همه اش درست است پس بنابراین این چنین نیست که قرآن را کسی بتواند به عنوان کتاب عربی مبین حل کند چاره جز رجوع به اهل بیت نیست اینها آسمانی اند آسمانی فکر می کنند. به هر تقدیر خب، پس بنابراین اینکه شبهات آنها هم برطرف شد جریان حضرت آدم هم از سنخ بهشتی بود.

ص: ۶۶۹

و وضع فرعون هم کاملاً مشخص شد و مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) هم در تبیان نقل می کند که اول کسی که به دار آویختن تقطیع و تصلیب را رواج داد فرعون بود (۱) خب حالا- این حرف که اول کسی که این کار را کرده فرعون بود یک مقدار اثباتش آسان نیست چون تاریخ مدون در این گونه از امور در دسترس نیست ولی شهرتش چرا، فرعون معروف به این کار شد که فرعون ذی الاوتاد است (۲) و امثال ذلک و این تصلیب هم چون بعد از تقطیع و مثله کردن است این را باید در لابه لای شاخه های درخت بگذارند که کالوعاء باشد اصرار زمخشری در کشاف یک، اصرار فخررازی در تفسیر کبیر دو، که «فی» معنی خودش است نه معنی «علی» یعنی در درخت می گذاریم (۳) که مدتها بماند که درخت به منزله ظرف باشد برای او کالوعاء باشد.

مطلب دیگر در جریان این جستجو و فحص کردن است شعری که دیروز بعضی از آقایان دادند ما به آن کتاب مراجعه کردیم پیدا نکردیم حالا آن پیدا کنند بد نیست البته شعراء همین جریان معجزه ای که مربوط به وجود مبارک امام کاظم بود (۴) آنها هم دارند اما بالأخره آنها هم از همین محدثین گرفتند.

ص: ۶۷۰

۱- (۱۰). التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۹۰.

۲- (۱۱). سوره □ ص، آیه □ ۱۲؛ سوره □ فجر، آیه □ ۱۰.

۳- (۱۲). ر.ک: الکشاف، ج ۳، ص ۷۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۶.

۴- (۱۳). الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

مطلب دیگر اینکه الآن که به لطف الهی به برکت خونهای پاک شهدا فرصت و امکان هست حوزه علمیه هم به جایی رسیده که از سراسر جهان چشمشان به حوزه است و وسایل و امکانات برای تشیع و تحقیق فراهم است دیگر این شایسته نیست که این حدیث همچنان مُجمَل بماند خب این بزرگانی که ما از نزدیک دیدیم متَّبع بودند عیون أخبار الرضا که تصحیح کردند گفتند ما در نسخه عتیق ندیدیم حالا شما فحص کنید یک چند نفری که نسخه شناس اند امکانات دارند این را مشخص بشود که در نسخه عتیقه عیون أخبار الرضا این قصه هست یا نیست.

نمونه ای از مجاهدت علمی علما برای حفظ دین

ولی برای اینکه روشن بشود حوزه علمیه مردانی داشت و البته در طول زمان دارد که اهل تحقیق اند این قصه را از کتاب رجال نجاشی بخوانیم نجاشی این قصه را از یکی از همین علمای تهران نقل می کند الآن هم بعضی از احفاد این بزرگوار هستند تهرانی به عنوان ابن قبه ابن ابن قبه ای که مرحوم شیخ در رسائل حرف او را در حجیت ظن و مانند آن دارد (۱) این از متکلمان و بزرگان همین تهران بود همین ری بود. مرحوم نجاشی دارد که محمد بن عبدالرحمن بن قبه حالا ببینید در گذشته برای تحقیق یک مطلب چقدر کوشش و تلاش می کردند مرحوم نجاشی در این کتاب رجالش صفحه ۳۷۵ در ذیل قصه محمد بن عبدالرحمن بن قبه که اهل تهران بود الرازی یعنی استان تهران بود «ابوجعفر متکلم عظیم القدر حسن العقیده قوی فی الکلام» این حکمش این است «له کُتِبَ فی الکلام و قد سَمِعَ الحدیث و أخذ عنه ابن بَطَّه و ذکره فی فهرسته الذی یدکر فیهِ مَنْ سَمِعَ مِنْهُ فقال و سَمِعْتُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قَبِیْهِ لَه کِتَابُ الْإِنصَافِ فی الْإِمَامَةِ» در امامت کتابی نوشت این یک، دو «و کتاب ال_مُسْتَبْت» این کتاب مُسْتَبْت «نَقَضَ کتاب ابی القاسم البلخی» این ابوالقاسم بلخی کیست، چگونه ابوالقاسم بلخی کتاب انصاف ابن قبه را نقض کرده ابن قبه از کجا فهمیده که آن عالم بلخی کتاب او را نقض کرده چگونه بعد از فهمیدن پاسخ داده و چگونه پاسخ ابن قبه تهران را آن عالم بلخی فهمیده و دوباره رد کرده حالا این قصه از این به بعد شروع می شود. خب، این ابن قبه کتابی دارد در امامت به نام الْإِنصَاف و کتابی دارد الْمُسْتَبْت که «نَقَضَ کتاب ابی القاسم البلخی» کتابهای دیگر هم دارد که کتاب الرّد علی الزیدیه، کتاب الرّد علی ابی علی الجُبائی مسئله مفرده در امامه اینها را دارد حالا آن قصه چیست که الْإِنصَاف را این ابن قبه نوشته چه کسی این کتاب را نقض کرده و نقض این کتاب چگونه به دست ابن قبه رسیده و چگونه ابن قبه این نقض را پاسخ داده و چگونه پاسخ ابن قبه به آن عالم بلخی رسیده این را نجاشی دارد شرح می دهد می گوید «سَمِعْتُ أبا الْحَسَنِ بْنِ الْمَهْلُوسِ الْعُلُوּی الْمَوْسُوّی (رضی الله عنه) یقول فی مجلس الرضیّ أبی الحسن محمد بن الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى وَ هُنَاکَ شَیْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ» شیخ مفید معروف (رحمهم الله اجمعین) می گوید: «سَمِعْتُ أبا الْحَسَنِ السُّوسَنَجَرْدِی» این برای سوسنگرد بود گفت من از او شنیدم (رحمه الله) «و کان» همین ابی الحسن سوسنگردی «من عیون أصحابنا و صالحیهم المتکلمین و له کتاب فی الإمامه معروف به و کان قد حَرَّجَ عَلَی قَدَمِیْهِ (أَوْ قَدَمِهِ) خَمْسَیْنِ حِجَّه» پنجاه بار پیاده مکه رفته خب از سوسنگرد تا آنجا فاصله هم آن قدر نیست قدرتهای بدنی هم آن روز بیش از اینها بود. خب، این سوسنگردی چه می گوید، می گوید «یقول مَضِیْتُ إِلَى أبی القاسم البلخی إِلَى بَلْخِ» آن روز بلخ جزء ایران بود خراسان شرقی و غربی جزء فلانت ایران بود ایران را هم که قبلاً به عرضتان رسید می گفتند شاهنشاهی برای اینکه امپراطوری بزرگ شرق حجاز بود و از کشورهای فرعی هم باج می گرفتند لذا می شدند شاهنشاهی کشور سلطنتی نبود کشور شاهنشاهی بود و بلخ هم جزء همین خراسان شرقی است و بعد از تقسیم خراسان غربی جزء ایران شد خراسان شرقی

جزء افغانستان. «مَضِيَتْ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْبَلْخِي إِلَى بَلْخٍ بَعْدَ زِيَارَتِي الرِّضَا (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِطُوسٍ» هَمِينَ عَالِمِ سوسنگردی می گوید من مشهد مشرف شدم به زیارت امام رضا (سلام الله علیه) موفق شدم از آنجا به بلخ رفتم خدمت آن ابوالقاسم بلخی که عالم آن عصر بود «فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ كَانَ عَارِفًا بِي وَ مَعِيَ كِتَابُ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ قَبِيهِ فِي الْإِمَامَةِ» قبلاً مرا می شناخت و وضع تشییع و متکلم بودن من را می دانست کتابی که ابن قبه در امامت نوشته بود این کتاب همراهم بود «وَ كَانَ عَارِفًا بِي وَ مَعِيَ كِتَابُ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ قَبِيهِ فِي الْإِمَامَةِ الْمَعْرُوفِ بِالْإِنْصَافِ» این کتابی که ابن قبه در امامت نوشته به عنوان انصاف این کتاب نزد من بود «فَوَقَّفَ عَلَيْهِ» این متوجه شد این کتاب نزد من است این کتاب را خواست و مطالعه کرد «وَ نَقَضَهُ» چندتا اشکال گرفت آن نقض این کتاب به المسترشد فی الإمامه نام گرفت پس شده دو کتاب، کتاب اول به نام انصاف است برای ابن قبه تهرانی است در امامت است نقضش برای ابی القاسم بلخی است به نام المسترشد فی الإمامه این بزرگوار سوسنگردی می گوید من از بلخ برگشتم به تهران «فَعَدْتُ إِلَى الرِّيِّ فَدَفَعْتُ الْكِتَابَ إِلَى ابْنِ قَبِيهِ» نقض ابوالقاسم بلخی را به اطلاع ابن قبه تهرانی رساندم «فَنَقَضَهُ» این شده سه کتاب ابن قبه تهرانی اشکالات ابوالقاسم بلخی را جواب داد نقض کرد و اسم این کتاب سوم شد المستثبت فی الإمامه همین بزرگوار می گوید که پنجاه سفر مکه رفت می گوید «فَحَمَلْتُهُ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ» من از تهران رفتم بلخ نقض ابن قبه را به اطلاع ابوالقاسم بلخی رساندم «فَنَقَضَهُ» این شده چهار کتاب نقض مجدد ابوالقاسم بلخی به این نام شهرت گرفت «بِنَقْضِ الْمُسْتَثَبِ» چون ابن قبه جواب نقض را به المستثبت نامگذاری کرد ابی القاسم بلخی این المستثبت را نقض کرد به نام نقض المستثبت همین عالم سوسنگردی می گوید «فَعَدْتُ إِلَى الرِّيِّ» من بار دوم از بلخ برگشتم آمدم تهران به اطلاع ابن قبه برسانم که جواب شما را او داده است «فَوَجَدْتُ أَبَا جَعْفَرٍ قَدْ مَاتَ (رَحِمَهُ اللَّهُ)» (۲) با این تلاش این دین به دست ما رسیده خب آن روز که امکانات به این وضع نبود کسی چند بار بین تهران و بلخ را طی کند برای اینکه مسئله امامت برایش حل بشود اگر دین به دست ما رسیده است با این تلاش و کوشش رسیده.

ص: ۶۷۱

۱- (۱۴). ر.ک: فرائدالأصول، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- (۱۵). رجال نجاشی، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

در این نسخه ها هم خود نجاشی (رضوان الله علیه) در صفحه ۳۸۳ می گوید که این غیبت نعمانی برای محمد بن ابراهیم جعفر که ابو عبدالله الکاتب النعمانی المعروف بابن زینب «شیخ من أصحابنا عظیم القدر شریف المنزله، صحیح العقیده، کثیر الحدیث قدیم بغداد و خرج الی الشام و مات بها» این کتاب غیبت نعمانی قرائت شده و نسخه عتیقش نزد من است این اجازه روایت که قبلاً بود این طور بود یعنی این کتابی را که مثلاً نعمانی می نوشت آن روز که چاپ نبود این کتاب فرض دویت تا حدیث داشت یا سیصدتا حدیث داشت شاگردان خاصّی داشت صفحه به صفحه این کتابها را می خواندند آنها یادداشت می کردند می گفتند بلغ قبلاً یعنی مقابله شد بلغ قرائه بعد از اینکه دوره تحصیل تمام شد اینها اجازه روایت می دادند می گفتند شما مجاز هستید از طرف من این کتاب را روایت کنی این بود با این جان کندن این دین به دست ما رسیده.

برخی از علل و انگیزه های جعل روایت

از آن به بعد که عصر وراقان و اینها اضافه شده خب هیچ اعتباری نبود برای اینکه نسخه را تکثیر کنند می بردند بازار وراقها آن وراق یک مقدار پول می گرفت و این نسخه را استنساخ می کرد می داد به دست اینها از آن به بعد جریان جعل و دست و وضع و اینها نفوذ پیدا کرده چهارتا روایت از این کتاب کم می کردند چهارتا روایت جابه جا می کردند کتاب به نام غیبت نعمانی بود دیگران چه می دانستند که این کتاب چه آفتی به سر او آمده این اگر در کتابی اگر در غیبت نعمانی اگر در یک نسخه قدیمی چیزی پیدا بشود هر محققى نمی پذیرد مگر آن بزرگوار بگوید که این «بلغ قبلاً بلغ قرائه، بلغ مقابله» من اجازه روایت دارم از فلان استاد، از فلان استاد، از آن مؤلف شما می بینید این بزرگوار از فضلا و از علمای قم بود این از شاگردان مرحوم آقای بروجردی بود این می گوید من هر چه گشتم در نسخه عتیق پیدا نکردم این را همان کاری که درباره قرآن شده احتمالاً درباره روایت هم شده خب شما درباره قرآن خیلی از این مفسرین نقل کردند که فضایی که برای سوره هست برای اینکه تشویق بشوند مردم به قرائت قرآن آنها اعتراف کردند گفته ما چون دیدیم علاقه مردم به قرائت قرآن کم شد این روایت را جعل کردیم (۱) این «هلک فیّ رجلاں محبّ غال و مبغضّ قال» (۲) همین است این دوست نادان به جای اینکه خدمت بکند آسیب می رساند روایات فراوانی در فضایل قرائت کردن آیه و سوره نقل شده (۳) که بخشی از اینها معتبر نیست خب اینها را چرا جعل کردند؟ برای تشویق مردم به قرائت قرآن یعنی از راه فاسد خواستند به هدف برسند این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء همین است که هرگز هدف، وسیله را توجیه نمی کند فرمود: «من حاول أمراً بمعصیه الله کان أفوت لما یرجو و أسرع لمجیء ما یحضر» این از غرر فرمایشات حضرت است فرمود هرگز هدف وسیله را توجیه نمی کند هرگز نمی شود با گناه به مقصد رسید اگر کسی خواست با گناه به مقصد برسد زودتر از دیگران اُفت می کند «من حاول أمراً بمعصیه الله کان أفوت لما یرجو و أسرع لمجیء ما یحذر» (۴) همین دوستی بی جا که درباره قرآن بود درباره روایات هم بود داعی نیست که انسان این حرفها را بگوید اینها فوق اینها هستند اگر کسی دستش روی ادله قرآنی، روی حدیث ثقلین، روی آیات قرآنی پُر است دیگر نیازی به این حرفها نیست.

- ١- (١٦) . ر.ك: الجامع لأحكام القرآن, ج ١, ص ٧٨ و ٧٩.
- ٢- (١٧) . نهج البلاغه, حكمت ١١٧.
- ٣- (١٨) . ر.ك: بحار الأنوار, ج ٨٩, ص ٢٢٣ _ ٣٦٩.
- ٤- (١٩) . الكافي, ج ٢, ص ٣٧٣.

آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۱

Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسِرِّ بِعَيَّادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ (۷۹)

عطف داستان ایمان ساحران به قصه هجرت بنی اسرائیل

بعد از جریان مناظره بین سحر و اعجاز و پیروزی صاحب اعجاز و شکست صاحبان سحر، قصص فراوانی و حوادث مهمی این وسطها اتفاق افتاد که بخشی از این حوادث در سوره مبارکه «اعراف» (۱) در سوره مبارکه «یونس» (۲) در سوره مبارکه «شعراء» (۳) در سوره مبارکه «دخان» (۴) و مانند آن آمده این چنین نیست که بعد از آن قصه جریان عبور از دریا و غرق فرعون اتفاق افتاده باشد و وسطها حوادث زیادی اتفاق افتاد لذا این جریان بر جریان قبلی از باب عطف مفرد بر مفرد یا عطف جمله بر جمله در یک قصه عطف نشده است بلکه عطف قصه بر قصه است یعنی این جریان را بر جریان قبلی عطف می کنند نه اینکه یک جریان است، یک قصه است آن وقت جمله ای از این قصه بر جمله دیگر عطف شده باشد یا مفردی بر مفرد دیگر عطف شده باشد لذا کاملاً سیاق عوض شده نفرمود «و کذا» فرمود: (وَلَقَدْ) سوگند را در اول این قصه شروع کرد بعد قصه را بیان کرد.

ص: ۶۷۳

۱- (۱) . سوره اعراف، آیات ۱۳۰ _ ۱۳۶.

۲- (۲) . سوره یونس، آیات ۸۳ _ ۹۰.

۳- (۳) . سوره شعراء، آیات ۵۲ _ ۶۳.

۴- (۴) . سوره دخان، آیات ۱۸ _ ۲۴.

بی ثمر و باطل بودن علم سحر

مطلب دوم آن است که آنچه در بحثهای قبلی گذشت این (وَالَّذِي فَطَرَنَا) (۱) دوتا احتمال داده شد احتمال دوم که تقریباً مرجوح بود این است که سوگند باشد، احتمال اول این است که عطف است بر (مَا جَاءَنَا) (۲) و از قبیل عطف خاص بر عام است که هیچ محذوری ندارد و سحری هم که سحره فرعون به اجبار آن را انجام می دادند از تعبیر (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) (۳) معلوم می شد که در آن مکتب ناروا بود یا ناروایی او را با عقل فهمیده بودند یا با نقل فهمیده بودند بالأخره این ناروا بود لذا تعبیر به اکراه کردند و جزء علمی است که لا ینفع است در نمازها یا تعقیبات نماز به خدا عرض می کنیم «أعوذ بک من علم لا ینفع» (۴) یکی از آن علمی که «لا ینفع» همین سحر و شعبده و جادو و طلسم و اینهاست برخی از علوم اند که

فی حدّ نفسه نافع اند مثل تفسیر، فقه، کلام، اصول و مانند آن لکن _ معاذ الله _ کسی به آن عمل نکند آن شخص از این علم خود نفعی نبرده است لذا «أعوذ بك من علم لا ينفع» شامل هر دو قسم می شود. به هر تقدیر در آنجا (وَالَّذِي فَطَرَنَا) عطف بر (مَآءًا جَاءَنَا) است و عطف خاص است بر عام و سحر هم در آنجا ناروا بود به دلیل اکراه حالا یا در برابر اصول دین است یا در برابر فروع دین ولی بالأخره اینها معصیت تلقی می کردند.

ص: ۶۷۴

-
- ۱- (۵) . سوره طه، آیه ۷۲.
 - ۲- (۶) . سوره طه، آیه ۷۲.
 - ۳- (۷) . سوره طه، آیه ۷۳.
 - ۴- (۸) . کنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۸۵.

پس این قصه بر آن قصه عطف شده است در این وسطها در سوره مبارکه «یونس» و همچنین «اعراف» گوشه ای از این صحنه ها آمده وقتی در مناظره فرعون و درباریان فرعون شکست خوردند شروع به تهدید کردند که گوشه ای از تهدید در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۲۷ آمده در آن آیه آمده که فرعون از آن به بعد گفت (سَيُنْقَلُ أُنْبَاءُهُمْ وَنَسِيَتَحْيَى نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) کسی که مدعی است (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (۱) نسبت به بنی اسرائیل هم ادعای (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) (۲) را دارد این ادعا همچنان مستدام بود تا اینکه خدای سبحان همه اینها را ریخت به دریا فرمود اینها می گویند (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) ما نشان می دهیم که چه کسی قاهر است و چه کسی مقهور برای اینکه اینها را به آن حجت بالغه آشنا کند که (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ) (۳) صدق کند در این وسطها آیات فراوانی نشان دادند (وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا) (۴) طوری بود که دیگر (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ) شد با آن جریان مناظره مسئله خاتمه پیدا نکرد و حجت خدا نسبت به همه شاید بالغ نشد یا اگر هم بالغ شد برابر لطف الهی مصلحت نبود که آنها معذب بشوند لذا چه در سوره «اعراف» چه در سوره «یونس» چه در سوره «شعراء» این وسطها آن آیات فراوان را به آنها نشان دادند که جراد و ضفادع و قمل و دم (۵) و امثال ذلک را یکی پس از دیگری به آنها نشان دادند که «عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِمْ» بشوند اینکه فرمود ما به موسی (تَسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) (۶) دادیم به همین جهت است این طور نبود که خدای سبحان این قوم را و این ملت را با یک گناه عادی با یک صحنه مبارزه و مناظره بریزد در دریا.

ص: ۶۷۵

۱- (۹) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۲- (۱۰) . سوره اعراف, آیه ۱۲۷.

۳- (۱۱) . سوره انفال, آیه ۴۲.

۴- (۱۲) . سوره زخرف, آیه ۴۸.

۵- (۱۳) . سوره اعراف, آیه ۱۳۳.

۶- (۱۴) . سوره اسراء, آیه ۱۰۱.

این در سوره مبارکه «اعراف» که آنها مدعی بودند (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) بعد فرمود: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آيَةَ ۱۳۰ هَمَانَ سوره «اعراف» (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) گاهی خدای سبحان انسان را با رفاه می آزماید گاهی هم با سختی گاهی به بیماری گاهی به سلامت، گاهی خدا انسان را با مرض امتحان می کند گاهی با سلامت امتحان می کند الآن افرادی که سالم اند مبتلا به سلامت اند کسانی که توانگرند وضع مالی شان خوب است مبتلا به غنا هستند این چنین نیست که ابتلا مخصوص به بیماری و فقر باشد برابر با آیات سوره مبارکه «فجر» فرمود: (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۖ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ۖ كَلَّا ۚ (۱) این چنین نیست بعضیها مبتلا به سلامت اند بعضی مبتلا به مرض، بعضی مبتلا به غنا اند بعضی مبتلا به فقر همه در کلاس ابتلا و امتحان نشستند این چنین نیست که ما به کسی کرامت کرده باشیم نعمت داده باشیم او را کریم بدانیم هر دو امتحان است در اینجا فرمود ما به آنها رفاه دادیم با رفاه آزمودیم موفق نشدند با فقر و تنگدستی و قحطی آزمودیم که متبته بشوند متبته نشدند (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ) سینه همان فقر و فلاکت و اینها (وَنَقَصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ).

عکس العمل فرعونیان در برابر آزمونهای الهی

ولی اینها در امتحان موفق نشدند برای اینکه (فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ) اگر نعمتی می دادیم که امتحان بود می گفتند به لیاقت ماست و اگر فقر و تنگدستی و خشکسالی دامنگیر اینها می شد تطییر می زدند تشتم می زدند، فال بد می زدند می گفتند این نحس _ معاذ الله _ موسی و امثال موسی است فرمود این چنین نیست (أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ) (۲) بعد هم در آیه ۱۳۳ فرمود: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ) الآن گاهی رسانه ها اعلام می کنند که ملخ ها در فلان شهر به فلان مزرعه حمله کردند دیگر نمی دانند اینها فرستاده های خدایند اینها آزمون الهی اند این چنین نیست که این ملخ بیخود پرواز بکند بیخود به جایی بنشیند (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) (۳) فرمود هیچ پرنده ای نیست مگر اینکه زمامش به دست خداست کجا پرواز کند، کجا بنشیند، به کدام مزرعه حمله کند، به چه کسی آسیب برساند به چه کسی آسیب نرساند با رهبری اوست اگر (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) در جریان قوم فرعون فرمود ما این جراد را این ملخ را به عنوان وسیله عذاب برای مزارع آنها فرستادیم الآن هم همین طور است. خب، بنابراین این قصه ها همه در این وسط اتفاق افتاده (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) وقتی این حوادث تلخ را مشاهده می کردند به موسای کلیم عرض می کردند که شما دعا بکن این مصیبتها از ما برطرف بشود ما این بنی اسرائیل را در اختیار تو قرار می دهیم اینها را آزاد می کنیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوقُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ) نکث عهد، نقص عهد می کردند بعد فرمود: (فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) (۴) پس معلوم می شود بعد از آن جریان مناظره بین جریان مناظره و جریان غرق در دریا خیلی از این حوادث اتفاق افتاده بنابراین آنچه در سوره مبارکه «طه» است که فرمود: (وَلَقَدْ أُوحِيَنا) این عطف مفرد بر مفرد یا عطف جمله بر جمله در یک قصه نیست عطف یک جریان بر جریان دیگر است که وسطها قصص فراوان و حوادث مهمی اتفاق افتاده.

- ١- (١٥). سورة فجر, آيات ١٥ _ ١٧.
- ٢- (١٦). سورة اعراف, آيات ١٣٠ و ١٣١.
- ٣- (١٧). سورة هود, آيه ٥٦.
- ٤- (١٨). سورة اعراف, آيات ١٣٤ _ ١٣٦.

خب، فرمود: (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ) به موسای کلیم چه گفتیم، گفتیم حالا باید بنی اسرائیل را نجات داد چون این گروهی که به موسای کلیم ایمان می آوردند یک عده کمی بودند که از ترس به موسای کلیم ایمان آوردند که (فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ) آن را در بخشی از آیات دیگر نظیر همین سوره «یونس» آنجا فرمود یک گروه کمی به وجود مبارک موسای کلیم ایمان آوردند این طور نبود که یک گروه زیادی به آن حضرت مؤمن شده باشند آیه ۸۳ سوره «مبارکه» «یونس» این است که (فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ) پس در بین سحره یک گروه کمی ایمان آوردند که اعدام شدند، از قوم بنی اسرائیل هم یک عده از ترس ایمان آوردند که جمعیتشان هم زیاد نبود (وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُشْرِكِينَ) این خصیصه طغیان گری هم که در فرعون بود.

وحی الهی برای نجات بنی اسرائیل از ظلم و ستم فرعون

حالا- این گروه کم را موسای کلیم می خواست نجات بدهد از مصر باید بیرون برود چون وجود آنها در مصر با عذاب و شکنجه همراه بود چگونه اینها را از مصر بیرون برود و با چه وضعی از دریا بگذرند راهی برای فرار از مصر نیست خب تنها راهش هم راه دریاست آن هم که وسیله برای عبور از دریا نیست. فرمود در این فضا ما به موسای کلیم گفتیم اولاً پیشنهاد بده که شبانه اینها جمع بشوند و شبانه حرکت کنید که اینها هم خوف کمتر داشته باشند هم در دید دشمنان نباشند اسرا همان سیر در شب است که (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ) (۱) در سوره «مبارکه» «اسراء» گذشت که اسرا همان سیر در شب است به موسای کلیم (علیه السلام) دستور داده شد که اسرا بکن یعنی سیر بده بندگان مرا یعنی دیگر حالا اینها برده فرعون نیستند حالا- اینها ایمان آوردند و بنده خدا شدند. در جریان موسای کلیم با فرعون فرمود: (تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (۲) تو تعبید کردی آنها را به بردگی سخت گرفتی اینها بودند برده و عبید فرعون بعد از قیام وجود مبارک موسای کلیم که گفت (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) (۳) با آن مناظره اینها از بردگی فرعون آزاد شدند، شدند بنده خدا وقتی ذات اقدس الهی از اینها به عنوان عباد یاد می کند این بشارتی است به موسی و همراهانش موسای کلیم (سلام الله علیه) هم به آنها تلقین کرد و فهماند که شما از این به بعد دیگر برده فرعون نیستید بندگان خدایید (أَنْ أَسْرِبِعَادِي) خب شبانه اینها را بیرون بیاور کجا ببر، از راه دریا عبور بکن خب دریا آنجایی که کشتی به زحمت عبور می کند اینها چگونه عبور بکنند، فرمود وقتی به دریا رسیدی با همین عصا می زنی به دریا و این یک جاده خشکی برای شما پیدا می شود در این قسمت فرمود جاده یعنی راه، در قسمتهای دیگر فرمود چندین راه برای این چند گروه باز شد که (كَالطُّورِ الْعَظِيمِ) (۴) بود حالا یا دوازده کانال شد یا دوازده راه شد برای اینکه دوازده فرقه به آسانی بگذرند با سرعت بگذرند چندین راه پیدا شد.

ص: ۶۷۷

۱- (۱۹). سوره «اسراء» آیه ۱.

۲- (۲۰). سوره «شعراء» آیه ۲۲.

۳- (۲۱). سوره «دخان» آیه ۱۸.

خب چگونه این کار را کرد، فرمود تو به دریا بزن این آبها ذاتاً این طور نیست که عَلت تامّه باشند برای رفتن اینها جزء مقتضیات این طبایع است که خدای سبحان به اینها عطا کرده این چنین نیست که نار عَلت تامّه باشد برای سوزاندن یا آب عَلت تامّه باشد برای روان شدن و جریان اینها مقتضی اند برابر اراده الهی اند اگر ذات اقدس الهی مانع ایجاد کند می شود (يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيِّئًا مَاءً عَلَىٰ إِبرَاهِيمَ) (۱) و یا درباره جریان دریای روان مانع ایجاد کند این آبهای رفته می رود آبهای نیامده می ماند یک سدّ آبی درست می شود تا چند لحظه اینها عبور بکنند این هیچ محذوری ندارد این جلوی عَلت تامّه را گرفتن نیست این نظیر دو دوتا را پنج تا کردن نیست محالات عقلی به هیچ وجه اعجازپذیر نیست ولی محالات عادی که بر خلاف عادت است بر خلاف طبیعت است کاملاً تغییرپذیر است فرمود به موسای کلیم که اینها را شبانه از مصر بیرون بیاور یک، و از راه دریا عبور بکنید دو، همین عصایی که می تواند ازدها بشود با همین عصا به دریا بزن سه، جاده خشک برای شما پیدا می شود چهار، این دریایی که بالآخره از آن آب مدّتها رد شده و تر هست و گل هست این قافله شما نه پای آنها تر می شود نه پای آنها گلی، نه وحل و طین مزاحم آنهاست نه رطوبت دامنگیر آنهاست یک جاده خشکی حالا چگونه و چطور این آبها رفته و آن نیامده ها نیامده و جاده خشک شد خدا می داند و آن کس که عمل کرده ولی عقلاً هیچ محذوری ندارد فرمود: (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا) نه «ندیا» نداوت و تری ندارد گل نیست خشک است از دریای خشک عبور کنید (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا).

ص: ۶۷۸

در سوره مبارکه «یونس» بخشی از این قسمت‌ها را بیان فرمود که چگونه شما عبور کنید با چه وضع عبور کنید و قوم خود را از آنجا ببرید. در این وسطها که بعضی از قصه‌ها را در سوره مبارکه «یونس» بیان فرمود و اینجا بیان نفرمود این است که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد (رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّنَا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) این دعاها را وجود مبارک پروردگار استجاب کرد فرمود: (قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا) دعای توی موسی و برادرت هارون (سلام الله علیهما) مستجاب شده است (فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَجَاوِزْنَا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ) (۱) ما اینها را از دریا عبور دادیم چگونه عبور دادیم را در سوره مبارکه «طه» که محل بحث است و همچنین در سوره مبارکه «شعراء» گوشه‌ای از این را مشخص کرده فرمود (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِلَيْكُمْ مُتَّبِعُونَ) (۲) ما این قسمت‌ها را هم به موسای کلیم گفتیم که عده‌ای در تعقیب شما هستند به دنبال شما می‌آیند درست است شما شبانه حرکت می‌کنید ولی یک عده در تعقیب شما هستند اوضاع شما را بررسی می‌کنند و می‌دانند کجاها می‌خواهید بروید هر جا که بخواهید بروید آنها هم به دنبال شما می‌آیند.

چگونگی نجات بنی اسرائیل از دریای نیل

ص: ۶۷۹

۱- (۲۴). سوره یونس، آیات ۸۸ _ ۹۰.

۲- (۲۵). سوره شعراء، آیه ۵۲.

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ) ما این قضیه را هم به حضرت موسای کلیم گفتیم که شما در تحت تعقیب هستید. بعد از اینکه این صحنه پیش آمد در آیه ۶۳ سوره «شعراء» فرمود: (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) این قسمت در سوره «مبارکه» «طه» نیست فرمود ما به موسای کلیم گفتیم به دریا یزن چندین کوچه و چندین راه پیدا می شود که این فرقه ها به آسانی از این دریا به سرعت بگذرند و هر کدام از اینها هم (كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) دیوار دیوار شده این وسطها جاده خشک شده خب، بعد فرمود: (وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۱) موسای کلیم و همراهانش همین که از دریا گذشتند فرعون و همراهانشان به این خیال خام وارد دریا شدند فکر می کردند این جاده خشک برای آنها هم جاده خشک است همین که آخرین نفر پیروان موسای کلیم (سلام الله علیه) از دریا گذشتند این آبها به هم آمد این جدارهای آب به هم آمد خب.

تبیین معنای آیه (لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ)

(لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ) دریا دوتا خطر دارد به طرف دریا رفتن یا به همان ساحل دریا متوقف می شوید آنها می آیند و شما را می گیرند و به عذاب گرفتار می کنند یا وارد دریا می شوید و غرق می شوید پس یا خشیت غرق است یا خوف ادراک ارتش جزار فرعون فرمود خیر، (لَّا تَخَافُ دَرَكًا) از ادراک و رسیدن ارتش جزار فرعون نمی ترسید و درباره غرق دریا هم خشیتی ندارید خب، (لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ).

ص: ۶۸۰

پاسخ: آنجا آخر متعلق را ذکر کرده نه اینکه «لَا تَخَافُ دَرَكَاً وَلَا تَخْشَى دَرَكَاً» این چنین نیست متعلقها فرق می کند دَرَكَ یعنی ادراک یعنی رسیدن و دستگیری آنها که آنها شما را دستگیر کنند از این هراسی ندارید خشیت و هراس و ترسی هم ندارید انتخاب (تَخْشَى) هم برای اینکه این «یا» منقلب به «الف» با فواصل همین آیات سوره مبارکه «طه» هماهنگ است. در جریان رفتن به طرف دریا وجود مبارک موسای کلیم حرکت کرد به فرمان الهی و پیروان خود را هم راهنمایی کرد اینها با هم حرکت کردند رسیدند به ساحل دریا آنها گفتند که ما قبل از شما در عذاب بودیم بعد از شما هم در عذابیم اینجا هم جای مناسبی نبود که ما را آوردی اینجا جا برای فرار نیست جلو خطر غرق است پشت سر هم این ارتش جزّار فرعون ما را بین دو مرگ گیر انداختی این حرف را زدند که گفتند که قبلاً در عذاب بودیم الآن هم در عذابیم اینجا جای مناسبی نیست.

(فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانَ) یعنی این گروه پیروان حضرت موسای کلیم (سلام الله علیه) با آن جمع فرعون اینها یکدیگر را دیدند آنها با وسایل تندتر و بیشتری که داشتند اینها را تعقیب کردند به ساحل دریا که رسیدند یکدیگر را دیدند در چنین حالتی آنها (قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ) (۱) ما را الآن می گیرند اینها، خدای سبحان به موسیا کلیم فرمود: (لَا تَخَافُ دَرَكَاً) آ نها به شما نمی رسند وقتی اصحاب موسی گفتند که (إِنَّا لَمُدْرِكُونَ) یکدیگر را دیدند یعنی اصحاب موسای کلیم (سلام الله علیه) قوم فرعون و ارتش فرعون را دیدند آنها هم اینها را دیدند در چنین فضایی گفتند (إِنَّا لَمُدْرِكُونَ) ما را دستگیر می کنند الآن به ما می رسند در چنین فضایی وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (كَلَّا) یعنی چه، اصلاً این حرف را نزنید با حرف ردع و جمله «اسمیه با تأکید به «إِنَّ» فرمود یقیناً خدا با من است و ما را حفظ می کند (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) دستور هر چه رسید ما عمل می کنیم اگر فرمود برگردید برمی گردیم ما پیروزیم، اگر فرمود راهتان را راه دریایی تان را ادامه بدهید دریا تابع ماست این می شود ایمان (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) کلّ نظام را یک مدیر عامل دارد اداره می کند (سَيَخَّرْ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (۲) خب، (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) چه کار باید بکنیم او الآن دستور می دهد.

۱- (۲۷). سوره شعراء، آیه ۶۱.

۲- (۲۸). سوره لقمان، آیه ۲۰.

در چنین حال (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) ما به موسای کلیم گفتیم برنگردید که با فرعون و ارتش فرعون درگیر بشوید این عصا را به این دریا بزن (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) این وسطها را دیگر ذکر نکرد خب «فَضْرِب» را دیگر ذکر نکرد «فَضْرِبِ مُوسَىٰ بِعَصَاهُ الْبَحْرَ» را دیگر ذکر نکرد فرمود ما گفتیم بزن دریا شکافته شد (فَانْفَلَقَ) یعنی «فَضْرِبِ مُوسَىٰ بِعَصَاهُ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ» آن جمله □ وسط حذف شده دریا شکافت (فَانْفَلَقَ) در این دعاها هست که «یا فالق البحر لموسى» (۱) همین است دیگر (فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فَوْقِ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ) (۲) چند قسمت شده است هر بخشی هر کوی و برزنی هر کوچه ای مثل یک دیوار سدّ عظیمی شده که اینها در کمال آسانی و رفاه از این عبور بکنند هم بخواهند یکدیگر را ببینند مثلاً بتوانند هم مزاحم یکدیگر نباشند هم با سرعت رد بشوند.

فرمود: (وَأَزَلَفْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ) (۳) این قسمت را در سوره □ مبارکه □ «شعراء» تا اینجا فرمود، فرمود: (كَلَّا) هیچ احساس خطری هم نیست.

نجات بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان

(فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فَوْقِ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ) (۴) در سوره □ مبارکه □ «دخان» بخشی از این آمده است که اینها با سیر دریایی خودشان را نجات دادند فرمود (فَأَسِيرِ بَعَادَىٰ لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ) فرمود شبانه اینها را حرکت بده برای اینکه عده ای در تحت تعقیب شما هستند وقتی به دریا رسیدید (وَأَثْرُكَ الْبَحْرَ رَهَوًّا) با آسایش و آسانی سفر دریا را پشت سر می گذاری و بگذار (إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرِقُونَ) یعنی شما وارد دریا می شوید به سلامت از دریا رهو می گذرید آنها وارد دریا می شوند و غرق می شوند (كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) (۵) این قسمتها را در سوره □ مبارکه □ «دخان» بیان فرمود خب، در همین سوره □ محور بحث یعنی سوره □ مبارکه □ «طه» فرمود ما به اینها گفتیم که شما این کار را بکنید این جمله وسطها محذوف شد (فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) وجود مبارک موسای کلیم وارد شد همراهان او وارد شدند آخرین مؤمن از مؤمنان به موسای کلیم هم از دریا گذشت در حالی که در وسط دریا فرعون و قوم او و جنود او بودند از این به بعد این دیوارهای آب به هم آمد (فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) این برای مبالغه و عظمت مشخص نفرمود که چه کسی غشی در حقیقت تَغْشِيه به دستور ذات اقدس الهی است این دیوارهای آب به هم آمد و اینها را در کام خود فرو برد.

ص: ۶۸۲

۱- (۲۹). اقبال الأعمال، ص ۷۸.

۲- (۳۰). سوره □ شعراء، آیات ۶۱ _ ۶۳.

۳- (۳۱). سوره □

۴- (۳۲). سوره □

۵- (۳۳). سوره □ دخان، آیات ۲۳ _ ۲۵.

(فَعَشِيهِمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) آن وقت کذب فرعون مشخص شد (وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى) این (وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى) ناظر به آن داعیه کذبی است که در سوره مبارکه «غافر» از فرعون نقل شده است فرعون برابر آیه «۲۹ سوره مبارکه «غافر» یعنی سوره «مؤمن» آنجا دارد که (قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) مدعی هدایت و راهنمایی صحیح مردم مصر بود در این کریمه فرمود گمراه کرد چون خودش غرق شد و اینها را هم به کام غرق فرو برد و این ادعای او هم دروغ در آمد که (وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)، (وَمَا هَدَى) هرگز او کاری نکرد که مردم به مقصد برسند سر تقدیم (أَضَلَّ) بر (مَا هَدَى) همین است که فواصل آیات ملحوظ بشود که این آیات با «یاء» منقلب به «الف» ختم می شود.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۲

Your browser does not support the audio tag

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْمَأْمُونِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲)»

بعد از موفقیت وجود مبارک موسای کلیم در آن مناظره و مبارزه درباریان فرعون هم پیشنهاد دادند هم خود فرعون اهل این کار بود تصمیم قتل وجود مبارک موسای کلیم و همراهانش را گرفت که گفت «سَيَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسِيَتَحِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» (۱) که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» با همین مضمون وضعش گذشت آیه ی ۱۲۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُنْفِسُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ» چون خود فرعون و درباریان او بت پرست بودند بعد از پیروزی وجود مبارک موسای کلیم زمزمه ای در مردم مصر پدید آمد عده ای هم پذیرفتند ، عده ای هم تردید پیدا کردند ولی بالأخره وضع مصر به ناسامانی رفت درباریان و فراعنه به او گفتند که تو همین طور رها می کنی که او هر کاری را در مصر انجام بدهد فرعون گفت «سَيَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسِيَتَحِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» (۲) یعنی ما همان روش طغیان قبلی را ادامه می دهیم مردهای اینها را می کشیم زنهای اینها را نگه می داریم دیگر نظیر قبل خواهد بود بنابراین توطئه ی قتل وجود مبارک موسای کلیم و مؤمنان به آن حضرت گرفته شد خدای سبحان که با هر توطئه گری هست که «وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ» (۳) از این صحنه باخبر هست به موسای کلیم گزارش داد آنها تصمیم قتل تو و مؤمنان را گرفتند بر شما لازم است که هجرت کنید نظیر اینکه صنایع قریش تصمیم قتل وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را گرفتند ذات اقدس الهی به آن حضرت اعلام کرد و دستور هجرت داد منتها صنایع قریش تصمیم قتل عام نداشتند ولی فرعون تصمیم قتل بسیاری از همراهان موسای کلیم را داشت لذا ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود بر تو هجرت

لازم است یک ، عده ای را هم به عنوان مهاجر به همراه ببری دو ، در اسلام این چنین نبود که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور شده باشد عده ای را به همراه ببرد چون آنها فقط در لیلها المیبت قصد شهید کردن خود حضرت را داشتند با جریان موسای کلیم فرق می کند لذا در همین آیات سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود: «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي» دیگر الان جریان عصا و ید بیضا و آن معجزات دیگر کارگر نیست باید هجرت کنید تا جان خود و مؤمنان را حفظ بکنید این بر تو لازم است. در جریان اسرا همان طوری که ملا حظہ فرمودید سیر در شب است سیر در شب گاهی در اثر برکات خاص شب است که «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» (۴) برای اینکه «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (۵) اشتغالات فراوان روز مانع آن حضور جمعی قلب است ولی سکوت شب و آرامش شب و تنهایی شب و تاریکی شب برای خود نشئه ای است «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» به شرط اینکه افراد در روز این قدر خاطرات آلوده به ذهن نسپارند که اگر در شب خواستند مناجات کنند همه ی آنها غوغایی در درون او ایجاد کند این همان «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» است. شب این گونه افراد همان سبیح طویل است ولی اگر کسی روز مواظب خود بود این سبیح طویل را راهنمایی کرد و هدایت کرد غوغای بیخودی را به دل راه نداد آن گاه چنین فردی در شب نشئه ی خاص خود را دارد «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» لکن جریان اسرای وجود مبارک موسای کلیم درباره ی این قوم برای آن بود که اینها شناخته نشوند یک ، و هراسی نداشته باشند از اینکه تحت تعقیب باشند دو ، و اگر ارتش جزّار فرعون اینها را تعقیب کرد اینها نفهمند چه کسی به دنبال اینهاست خیال می کنند دنباله ی جمعیت خود اینهاست سه ، این نکات باعث شد که اینها شبانه حرکت کردند وقتی یکدیگر را دیدند که تقریباً به مأمن رسیده اند چه موقع «تَرَاءَى الْجَمْعَانِ» (۶) آن وقتی که «فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ» (۷) اینها به دنبال قوم موسای کلیم حرکت کردند خب این جمعیت فراوان تا خودشان را تجهیز کنند و راه بیفتند مقدار زیادی از شب گذشت روز که شد یکدیگر را دیدند چون یکدیگر را دیدند یک چند لحظه ای بعضیها احساس خطر کردند وجود مبارک موسای کلیم همه ی اینها را مطمئن کرد اینکه فرمود شب بروید برای این جهت است آنها هم شبانه همین که تحت تعقیب قرار دادند به دنبال اینها راه افتادند بخشی از اینها در سوره ی مبارکه ی «شعراء» آمده در سوره ی مبارکه ی «شعراء» بین این دو قصه و این دو جریان بخشی از جریانها به عنوان حالا یا جمله ی معترضه ، قصه ی معترضه واقع شد یا نکات دیگری را به همراه داشت از اینکه بنی اسرائیل پیروز شدند برگشتند به مصر سرزمین فراعنه را اینها مالک شدند و به ارث بردند آن در سوره ی مبارکه ی «شعراء» بین این دو جریان هست که فرمود: «وَأَوْحَيْنَا» آیه ی ۵۲ سوره ی مبارکه ی «شعراء» این است «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مَتَّبَعُونَ * فَأَرْسَلْ فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» همه ی نیروهای ارتشی اش را آماده کرد «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» (۸) گفت اینها یک گروه کمی اند ما مسلماً پیروز می شویم «وَأِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ» بعد این قسمتش جمله ی معترضه است فرمود: «فَأَخْرَجْنَاهُمْ» ما فرعون و قبطیان مصر را «مَنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ» از باغها و چشمه هایی که فراهم کرده بودند بیرون کردیم «وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ» گنجهایی که داشتند ، منزلتهایی که داشتند ، کرامتهای دنیایی که داشتند از همه ی اینها بیرون کردیم «كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» اینها را به بنی اسرائیل دادیم خب چه موقع ، بعد از جریان اینکه بنی اسرائیل از دریا گذشتند و آزمون شدند و مدتها «مَحْرَمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً» (۹) چهل سال در بیابان سرگردان بودند و بالأخره دوباره به مصر برگشتند مالک این میراث شدند این قصه بعد از چند سال است لکن به عنوان جمله ی معترضه بین آمدن فرعون و غرق شدن فرعون این یک تکه واقع شد خب ، بعد در آیه ی ۵۹ به بعد فرمود: «فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ» در قرآن کریم امساء آمده ، اصباح آمده ، اظهار آمده ، اشراق هم آمده دارد تسبیح خدا بکنید «حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ * ... وَحِينَ تَطْهَرُونَ» (۱۰) «تَطْهَرُونَ» یعنی «تَدْخُلُونَ فِي الظَّهْرِ» ، «تُمْسُونَ» یعنی «تَدْخُلُونَ فِي الْمَسَاءِ» «تُصْبِحُونَ» یعنی «تَدْخُلُونَ فِي الصَّبَاحِ» اصباح ،

أمسی؟، أظهر یعنی «دخل فی الصبح و المساء و الظهر» اشرق هم بشرح ایضاً یعنی «دخل فی طلوع الشمس» (مُصْبِحِينَ) (۱۱) هم در قرآن آمده، «مُشْرِقِينَ» هم آمده یعنی وارد زمانی شدید که آفتاب از مشرق طلوع کرده اینها اول که حرکت کردند مُوسی بودند در امساء یعنی در مساء یعنی در شب حرکت کردند ولی وقتی که به مقصد رسیده اند مُشرق شدند «فَأَتَّبَعُوهُمْ» در حال اشراق آن گاه «فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانَ» (۱۲) در چنین حالی یکدیگر را شناختند و گرنه شب ممکن بود از دور ببینند یعنی آثارش را مشاهده کنند و صدا را بشنوند اما نمی دیدند که چه کسانی هستند، چقدرند، در کدام منطقه با موسای کلیم گفتگو می کنند و مانند آن، اما وقتی که صبح شد کاملاً یکدیگر را دیدند چون «تَرَاءَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» پیروان موسای کلیم عرض کردند که حالا اینها می آیند ما را می گیرند برای اینکه ما راه برگشت که نداریم جلو هم که دریاست «قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» وجود مبارک موسای کلیم اینجا بود که به اینها تشریح زد حرف ردع به عنوان «كَلَّا» (۱۳) را با صراحت ذکر کرد فرمود: «كَلَّا» اینها به ما دسترسی ندارند چون خدای سبحان به او وحی کرد که «لَا تَخَافُ دَرَكًا» کسی به شما نمی رسد از دریا هم که نمی ترسید فرمود: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» اگر خدا دستور بدهد که برگردیم مبارزه کنیم ما پیروزیم، اگر فرمان بدهد دریا برویم ما ظفرمندیم «فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ» این بحر «فَكَانَ كُلُّ فَوْقِ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ» (۱۴) اما جریان دریا، جریان دریای مصر مثل جریان خندق مدینه اگر یک وقت گفتند که اطراف مدینه خندق کردند در جریان جنگ احزاب نباید مدینه فعلی را که خیلی وسیع شد در نظر گرفت مدینه ۱۴۰۰ سال قبل خیلی وسیع نبود کردن خندق در اطراف آن مدینه آن بخشی که آنها می خواستند بیاورند خیلی دشوار نبود در جریان مصر هم خیلی مشخص نیست که مقرّ وجود مبارک موسای کلیم و مؤمنان اطراف او کجا بوده است در طرف شرق رود نیل بود یا در طرف غرب رود نیل بود مصر چند قرن قبل مثل مصر فعلی بود که رود نیل از وسط شهر می گذشت اینها روشن نیست لکن این مقدار روشن است اگر اینها در قسمت غرب رود نیل بودند باید هم از رود نیل می گذشتند هم از بحر احمر یعنی دریای سرخ برای اینکه اینها وارد سرزمین سینا و شام و صحرای شام و اینها شدند دیگر قرآن کریم مشخص نکرد کجا بروید اما بحثهای تاریخی، بحثهای روایی مشخص کرده است که اینها وارد سرزمین سینا و از صحرای شام و اینها شدند. سرزمین سینا و ارض شام اینها در شرق بخشی هم در شمال شرقی مصر است گرچه شمال مصر محاذی با شمال صحرای مصر است ولی بالأخره رود نیل از وسط مصر کنونی می گذرد دریای شرق، بحر احمر به اصطلاح دریای سرخ در شرق مصر است اینها اگر بخواهند وارد صحرای شام بشوند صحرای سینا بشوند هیچ چاره ای نیست مگر اینکه از دریای احمر بگذرند اگر سفرشان و هجرشان به غرب بود کاری به دریای سرخ نداشتند اما طبق نقل روایات اینها آمدند به سرزمین سینا و صحرای شام یعنی به طرف شرق حرکت کردند خب چاره جز این نیست که از بحر احمر بگذرند دیگر. در قرآن هم سخن از نهر نیست سخن از بحر است گرچه ممکن است نهرهای بزرگ را هم بحر بگویند ولی ظاهرش دریاست همین دریای سرخ، دریای سرخ هم قابل عبور نبود کشتیها به زحمت عبور می کرد یعنی کشتیهای آن روز و هیچ راه برای عبور نبود فرعون فکر می کرد که یقیناً به اینها دسترسی دارد برای اینکه راه برای عبور از دریا که نداشتند پیروان موسای کلیم (سلام الله علیه) هم با جمله ی اسمیه با تأکید گفتند «إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» (۱۵) جمله ی اسمیه است، تأکید «إِنَّ» است، «لام» است یعنی حالا حتماً اینها می آیند ما را می گیرند وجود موسای کلیم فرمود: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (۱۶) خب، پس بنابراین چون اینها برابر تاریخ به طرف شرق مصر آمدند یعنی به صحرای سینا یا به صحرای شام آمدند باید از بحر احمر می گذشتند حالا چه از رود نیل گذشته باشند چه از رود نیل نگذشته باشند اگر در قسمت غرب رود نیل بودند که حتماً از رود نیل گذشتند و آمدند به بحر احمر، اگر بین بحر احمر و رود نیل به سر می بردند که نیازی به عبور از رود نیل نبود مستقیماً از دریای احمر گذشتند این که

فرمود: «أَنْ اَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» (۱۷) این بحر را خدا بحر کرد یعنی این چنین نبود که آب اول باشد این هوا در شرایط خاص تبدیل به ابر بعد باران می شود باران باعث پیدایش دریا شد الآن این بارانهای که ما داریم محصول دریاست ولی از اول دریا محصول و مولود باران بود به وسیله ی باران دریا پدید آمد خب ، وقتی که این هوا در شرایط خاص تبدیل به ابر بشود باردار بشود و بیارد دریا پدید می آید این دریا را که ذات اقدس الهی به بار آورد گاهی منفجر می کند ، گاهی تبخیر می کند ، گاهی خشک می کند ، گاهی جای خشک را دریا می کند مثل کارِ طوفان ، گاهی دریا را خشک می کند مثل کارِ موسای کلیم این طور نیست که اینها حاکم بر قدرت الهی باشند اینها برابر عادات اند مستحضرید که علوم تجربی فقط یعنی فقط حرف اثباتی می زند آن علوم فلسفی است که دو طرف را به عهده دارد هم اثبات را هم نفی را ، علوم تجربی است که حاکم بر همه ی علوم است و گرنه علوم تجربی آنچه را که بشر دید طبق او باید فتوا بدهد که ما تاکنون این چنین دیده ایم ، این چنین یافته ایم که بیماری با دارو درمان می شود بله ، اما بیماری با غیر دارو درمان نمی شود این حرف علمی نیست که اگر یک عالم تجربی بزند برای اینکه آن را که تجربه نکرده که ، اگر با صدقه ، اگر با صِلمه ی رَحِم ، اگر با دعای ولیّ خدا بیماری درمان یافت یا مُرده ای زنده شد یک عالم تجربی فقط باید ساکت باشد برای اینکه رشته ی او رشته ی تجربه است نه فوق تجربه ، تجربه فقط آنچه را که یاد گرفت می گوید و راه استقلال را می رساند نه راه انحصار را. شما در مفهوم و منطوق خوانده اید که ما یک وقت می توانیم از جمله مفهوم بگیریم که دو نکته ی محوری را جمله به ما برساند یکی اینکه این مقدم ، علت مستقلّ این نتیجه و تالی هست یک ، دو این مقدم علت منحصره است هیچ علتی غیر از این نیست چون هیچ علتی غیر از این نیست اگر این مقدم حاصل نشد تالی یقیناً حاصل نمی شود اما اگر ما فقط علت مستقلّه را اثبات کردیم علت منحصره را اثبات نکردیم که نمی توانیم مفهوم بگیریم. علوم تجربی اگر تجربه باشد نه فرضیه و اگر علم باشد نه قیاس و خیال و گمان و وهم ، اگر علم باشد حداکثر مجاز است که یک فتوا بدهد بگوید فلان کار باعث فلان شیء است همین ، اما غیر از این راه دیگر نیست آنکه علم تجربی نیست آن را که تجربه نکرده اگر معجزات را می دید این حرف را نمی زد ، اگر کرامات را می دید این حرف را نمی زد ، اگر تأثیر دعا و صدقه و صله ی رَحِم را می دید که این حرف را نمی زد بنابراین آن علمی که بر اساس قواعد کلیّ تجربی سخن می گوید که دایر بین نفی و اثبات است حرف عقلی است آن هم فتوای ثبوتی می دهد هم فتوای سلبی ، اما علوم تجربی فقط به اندازه ی خودش باید حرف بزند که بگوید ما تا حال تجربه کردیم که از راه عادی نمی شود به دریا رفت بله درست است ، اما عصای موسی که با عصاهای دیگر یکسان نیست وجود مبارک موسای کلیم که با افراد دیگر یکسان نیست اگر اراده ی ذات اقدس الهی تعلق بگیرد که این آبهای رفته ، رفته باشد و نیامده نیاید خب این وسط می شود خشک دیگر.

ص: ۶۸۳

۱- (۱) _سوره یاعراف، آیه ی ۱۲۷.

۲- (۲) _سوره یاعراف، آیه ی ۱۲۷.

۳- (۳) _سوره ینساء، آیه ی ۱۰۸.

۴- (۴) _سوره یمزمل، آیه ی ۶.

۵- (۵) _سوره یمزمل، آیه ی ۷.

- ۶- (۶) _سوره یسعراء، آیه ی ۶۱.
- ۷- (۷) _سوره یسعراء، آیه ی ۶۰.
- ۸- (۸) _سوره یسعراء، آیه ی ۵۴.
- ۹- (۹) _سوره یمائده، آیه ی ۲۶.
- ۱۰- (۱۰) _سوره یروم، آیات ۱۷ و ۱۸.
- ۱۱- (۱۱) _سوره یحجر، آیه ی ۸۳.
- ۱۲- (۱۲) _سوره یسعراء، آیه ی ۶۱.
- ۱۳- (۱۳) _سوره یسعراء، آیه ی ۶۲.
- ۱۴- (۱۴) _سوره یسعراء، آیه ی ۶۳.
- ۱۵- (۱۵) _سوره یسعراء، آیه ی ۶۱.
- ۱۶- (۱۶) _سوره یسعراء، آیه ی ۶۲.
- ۱۷- (۱۷) _سوره یسعراء، آیه ی ۶۳.

پرسش: چطوری از نیل رد شدند؟

پاسخ: اینها از نیل ظاهراً نگذشتند از مهم تر از نیل گذشتند یعنی از دریای احمر گذشتند اگر رود نیل در قسمت شرق اینها بود اینها باید هم از رود نیل بگذرند هم از دریای احمر تا برسند به صحرای سینا یا برسند به صحرای شام ، اما اگر اینها بین دریای سرخ و رود نیل قرار داشته باشند و رود نیل در غرب اینها قرار بگیرند اینها از نیل نگذشتند اصلاً اینها فقط از بحر احمر گذشتند که در شرق اینها بود چون اینها هجرتشان به سمت شرق مصر بود نه به طرف غرب مصر ، به هر تقدیر اگر «یا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا» (۱) است هیچ علمی حَقَّ اعتراض ندارد یعنی اصلاً قد و قامت علوم تجربی حرف اثباتی می زند حرف سلبی ندارد یعنی نمی تواند بگوید غیر از این نیست این فقط باید بگوید ما تاکنون همینها را یافتیم اما علت و عوامل دیگری در عالم وجود ندارد این کار علم تجربی نیست اصلاً. خب ، پس بنابراین وقتی که می رسیم به جهان بینی یعنی فلسفه و کلام آن کاملاً اثبات می کند می گوید هر دو ممکن است هم از راه عادی هم از راه غیر عادی ، بلکه حتماً باید راه غیر عادی به نام معجزه باشد تا دیگران پذیرند نه تنها عیب ندارد ، نه تنها ممکن است بلکه ضروری است کسی که از طرف خدای سبحان پیام می آورد بالضروره باید کاری بکند که احدی نتواند مثل او بکند تا مردم بفهمند از طرف خدای سبحان است خب پس آن که متولی این علوم است نه تنها می گوید ممکن است می گوید بلکه ضروری است آن که رشته ی او این نیست حَقَّ اظهار نظر ندارد «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» همین عصایی که اژدها می شود همین عصا می تواند دریا را به صورت جاده ی خشک در بیاورد همین کار را هم کرده منتها فرعون و درباریانشان با آن جنود نه با افراد عادی چون قصد قتل داشتند گرچه برخی از مفسران اضافه کردند گفتند فرعون آمده که اینها را به مصر برگرداند راه ترمیم را پیش گرفته در حالی که این چنین نیست برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» گفت: «قَالَ سَيَنْقُتُلُ» این «سین» هم «سین» تحقیق است نه تسویف «سَيَنْقُتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسِيحِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» (۲) قصد قتل گرفته لذا همان طوری که در جریان لیلهاالمبیت هجرت برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تشریح شد در چنین جریانی هجرت برای موسای کلیم تصریح شده منتها جایی نداشتند

مسلمانهایی نبودند مؤمنینی نبودند که موسی و همراهانش را بپذیرند این گروه فراوان باید به جایی بروند که با مواعده الهی با وعد الهی سامان بپذیرند راهشان را پیدا کنند. لذا فرمود در همان سوره ی مبارکه ی «شعراء» که اینها مشرقین به یکدیگر برخورد کردند وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ * فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَـانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ * وَأَزَلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ * وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَغْرَفْنَا الْأَخْرِينَ» (۲) این «الأخرین» همان «الأخرین» قبلی است یعنی فرعون و جنود او.

ص: ۶۸۴

۱- (۱۸) _ سوره یانبیاء، آیه ی ۶۹.

۲- (۱۹) _ سوره یاعراف، آیه ی ۱۲۷.

۳- (۲۰) _ سوره یشعراء، آیات ۶۲ _ ۶۶.

پرسش: از «ثَمَّ» نمی شود فهمید که آنها از دریا خارج شدند بعد فرعونیان پاسخ: ترتیب می فهمیم نه خروج چون دارد «فَغَشَّيَهُمْ مِنْ الْيَمِّ مَا غَشَّيَهُمْ» که در همین بخشهای خودمان است آنها از دریا خارج شدند اینها در دریا ماندند ولی بخشی از راه را با هم در دریا بودند یعنی بخشی از همراهان وجود مبارک موسای کلیم در دریا بودند اینها هم به دنبال آنها آمدند چون اگر آنها تمام شده بودند و دریا به هم می آمد دیگر اینها وارد نمی شدند اینها وارد دریا شدند در حالی که بخشی از همراهان وجود مبارک موسای کلیم در دریا بودند یا نه ، ضرورتی هم ندارد کلاً در دو حال ممکن است وجود مبارک موسی و همراهانشان از دریا کاملاً خارج شدند و جاده همچنان جاده ی ییس و خشک بود اینها فرعون و جنودش وارد این جاده ی خشک دریا شدند همه ی اینها که وارد شدند «فَغَشَّيَهُمْ مِنْ الْيَمِّ مَا غَشَّيَهُمْ» هر دو راهش ممکن است. خب ، اما این فرو آمدن آب دریا بعد از این بود که تمام پیروان وجود مبارک موسای کلیم از دریا گذشتند «فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشَّيَهُمْ مِنْ الْيَمِّ مَا غَشَّيَهُمْ» همان طوری که جریان خشک شدن دریا معجزه است ، جریان فرود آمدن و فرو بردن اینها هم معجزه است لذا با تعبیر «مَا غَشَّيَهُمْ» که کنایه از عظمت تغشیه و پوشاندن و فرو بردن و به کام خود غرق کردن است تعبیر کرده «فَغَشَّيَهُمْ مِنْ الْيَمِّ مَا غَشَّيَهُمْ» که دیگر قابل وصف نیست. «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» گاهی ذات اقدس الهی بین مثبت و منفی جمع می کند برای تأکید نظیر اینکه می فرماید: «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» (۱) فرمود یک عده مُرده ی غیر زنده اند خب مرده زنده نیست دیگر اما جمع بین اموات و غیر احیا برای تأکید است اینجا هم از همان قبیل است که فرمود: «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» هم طبق نکته ی دیروز که در سوره ی مبارکه ی «غافر» یعنی سوره ی «مؤمن» نه «مؤمنون» در سوره ی «غافر» یعنی سوره ی «مؤمن» فرعون گفته بود «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (۲) خدای سبحان می فرماید: «وَمَا هَدَى» او مدعی هدایت قوم بود ولی هدایت نکرد نمی توانست هدایت کند و هم تأکیداً بین نفی و اثبات جمع کرد فرمود: قرآن { «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» نظیر «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» خب حالا اینها از دریا نجات پیدا کردند.

ص: ۶۸۵

۱- (۲۱) _ سوره ینحل، آیه ی ۲۱.

۲- (۲۲) _ سوره یغافر، آیه ی ۲۹.

پرسش: می شود ترکیب نباشد به صورتی که در پایین می فرماید: «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» اینجا فرعون می خواهد بگوید که خالصاً مردم را ضلالت می کرد هیچ هدایتی هم در آن نبود.

پاسخ: بله، «أَصْلٌ» کافی بود دیگر یعنی گمراه کرد.

پرسش: نه، بعضیها هم ضلالت دارند هم هدایت هم شدند.

پاسخ: آن مربوط به خودشان است که «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «توبه» پنج گروه را ذکر کرده مقربون را ذکر کرده، ذی مقرب را ذکر کرده، کفار را ذکر کرده، منافق را ذکر کرده، «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» هم تقریباً جزء آن فِرَقِ خمسَه است که ذکر کرده اما اینجا فقط ضلالت محضه است دیگر اما اینکه گفت «مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» که در سوره ی «غافر» است فرمود نه، او اهل هدایت نبود خب.

پرسش: ببخشید شما در ذیل همین «... أو یبقی» گفتید که متعلق «یبقی» به قرینه «تیق علینا» همان «علینا» می شود، اینجا هم بگوییم «لَا تَخَافُ دَرَكَاً وَلَا تَخْشَى» یعنی «لا تخشی درکاً» آن وقت فرقتان در خوف و خشیت می شود که علامه هم در اینجا فرق خوف و خشیت را.

پاسخ: خوف و خشیت یقیناً با هم فرق دارد این یک مطلب است اما اینجا به قرینه ی «إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» که در سوره ی مبارکه ی «شعراء» آمده بعد در بخشهای دیگر هم ذات اقدس الهی تهدید کرده فرمود اینها به دنبال شما می آیند می خواهند شما را بگیرند این هم اخطار کرد فرمود هیچ کدام از اینها به شما نمی رسد «لَا تَخَافُ دَرَكَاً» از اینکه «إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» (۱) بگویید، «وَلَا تَخْشَى» از دریا، وقتی تأسیس داریم چرا بر تأکید حمل بکنیم خوف و خشیت هر دو از هم جداست حرفی در آن نیست اما متعلقها هم فرق می کنند خب.

ص: ۶۸۶

پرسش: یعنی عذابشان این قدر شدید شده که حتی با غواص هم نمی توانند. از دریا نجات پیدا کنند

پاسخ: خب بله آنجا که هیچ وسیله ای در کار نبود اراده ی ذات اقدس الهی بر غرق است فرمود: «وَأَعْرِفْتَاهُمْ» (۱) در آیات دیگر، «أَذْرَكُهُ الْعُرْقُ» (۲) وقتی خدای سبحان بخواهد کسی را غرق بکند با چه وسیله ای او می تواند نجات پیدا کند خب.

پرسش:

پاسخ: آن در بحثهای قبل خواندیم آن روایات را که خیلی اعتباری مثلاً ندارد که همان روایت مادیانه ای که مرحوم مجلسی نقل کرده بود همین بود دیگر در آن روایتی که خواندیم خب ، اصلاً این طور نبود خود فرعون قصد داشت که اینها را بگیرد بعد دید جاده خاکی است خیال کرده برای او هم معجزه است خب.

فرمود: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عِدُوِّكُمْ» حالا اینها نجات پیدا کردند از دریا گذشتند خدای سبحان می فرماید ما مواعده ای داریم الآن می خواهیم حکومت تشکیل بدهیم حکومت هم که بی قانون نیست قانون هر کتاب آسمانی است ما برای اینکه برای شما حکومت و سامان و سازماندهی داشته باشیم مواعده ای با وجود مبارک موسای کلیم داریم که این را به مناجاتمان دعوت می کنیم این چهل شبانه روز مهمان ماست به او کتاب می دهیم که کیفیت اداره ی مصر را در آن کتاب می نویسیم و مانند آن ، به شما هم من و سلوی؟ می دهیم دو ، شما منتظر آن مواعده باشید که وجود مبارک موسای کلیم آن کتاب را به نام تورات از طرف ما تلقی کند به شما برساند در این من و سلوی؟ هم طغیان نکنید اینها گفتگوهایی است که ذات اقدس الهی با موسای کلیم (سلام الله علیه) در میان می گذارد که به بنی اسرائیل ابلاغ کند. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عِدُوِّكُمْ» شما سالیان متمادی قبل از موسای کلیم ، بعد از موسای کلیم (سلام الله علیه) آسیبها را از فرعون دیدید ما شما را از آن راه نجات دادیم دیگر بین الرشد شد که دیگر هیچ عاملی سبب پیروزی شما نشد مگر قدرت اعجاز پس «قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عِدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» یک مواعده و قراردادی با موسای کلیم بستیم که جانب ایمن طور که این «ایمن» منصوب است تا صفت باشد برای «جانب» مجرور نیست که طور ایمن باشد یا وادی ایمن باشد «جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» مثل «شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» (۳) که این ایمن صفت شاطی ، شاطی یعنی جانب نه صفت وادی در بحثهای قبل هم که در سوره ی مبارکه ی «مریم» و امثال «مریم» بود برخیها احتمال دادند که آن وادی ، وادی یمن و برکت و میمنت و اینها بشود که بشود وادی ایمن ولی آنچه از ظاهر این آیات برمی آید وادی ایمن ما نداریم جانب ایمن وادی ، شاطیء ایمن وادی یعنی کسی که رو به شرق ایستاده است طرف راستش این وادی دو قسمت دارد بخش آیسر دارد و بخش ایمن این قسمت طور در جانب ایمن این وادی است اگر کسی رو به مشرق بایستد این کوه طور در طرف راست اوست خب ، به موسای کلیم وعده دادیم که رهبر شماست «جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» بعد شما در این مدت هم غذا می خواستید ما هم غذا به شما دادیم من و سلوی؟ دادیم دیگر «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَى» این بحثها در سوره ی مبارکه ی «بقره» مبسوطاً گذشت جریان تعلیم اسما و اینها هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت تا آنجا که ممکن بود در تفسیر تسنیم بحثهایش آمده مشکل جریان تعلیم اسما این است که فقط یک جا در قرآن کریم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» (۴) آمده چون قرآن خودش را باید تفسیر کند اگر مطلبی فقط یک جا در قرآن ذکر بشود جزء مطالب عمیق و پیچیده ی قرآن است باید به کمک روایات حل بشود در قرآن کریم قصه ی سجده کردن و جریان بهشت و خروج از بهشت و اینها مکرر آمده اما جریان تعلیم اسما که خدای سبحان اسما را به آدم (سلام الله

علیه) القا کرده و آدم (سلام الله علیه) به دستور خدا اسمای حسنا را به فرشتگان انباء کرده این یک جا آمده بنابراین خیلی پیچیده است تا آنجا که ممکن بود در بحثهای قبلی در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت هر پیغمبری (علیه الصلاه و علیه السلام) مقداری از اسمای حسنا را آشناسات و خاتم آنها (علیهم الصلاه و علیهم السلام) به جمیع آنها آشنا هستند خب اینها مباحثی بود مربوط به خودش دیگر کسی وسطها سؤال نکند این معلوم می شود طرز درس خواندن را بلد نیست ما تا می رویم از این آیه رد بشویم مکرر می نویسند تعلیم اسما چطور شد؟ خب ، فرمود در سوره ی مبارکه ی «بقره» «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ» ما دریا را شکافتیم «فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (۵) این مشخص می کند که «وَأَعَدْنَاكُمْ» نه یعنی با شما مواعده کردیم با رهبر شما موسای کلیم مواعده کردیم که بیاید با ما مناجات کند کتاب را از ما دریافت کند که قانون اساسی اداره ی مصر است به شما ابلاغ کند لذا «وَأَعَدْنَاكُمْ» به این معنا که «واعدنا موسی» «وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» آن گاه جریان اتخاذ عید و اینها را اینجا ذکر می کند. در این محل بحث سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود ما این کار را کردیم مواعده کردیم من و سلوی؟ را هم در آنجا سوره ی مبارکه ی «بقره» بحث گذشت نازل کردیم «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» ما طیب و طاهر را به شما دادیم شما هم طیب و طاهر مصرف کنید نه در حقوق یکدیگر تعدی کنید نه اسراف و تبذیر را روا بدارید نه در این کار طغیان کنید «وَلَا تَطْغَوْا» در این اکل نه پرخوری کنید ، نه بدخوری کنید ، نه سهم دیگری را بخورید تجاوز نکنید ، چرا؟ برای اینکه «فِيهِ فَيْحَلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» اگر کسی طغیان کرده است غضب خدا بر او نازل می شود «حَلَلْتُ دِيْنَهُ» یعنی وقت اداست نه حلال می شود گفتند دینش حلول کرد یعنی وقتش رسید ، سر رسید را می گویند حَلُّ خَب ، «فَيَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» این صغرا ، «وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ» این کبرا ، گاهی آیات قرآن به روال قیاس استثنایی است ، گاهی آیات قرآن به روال قیاس اقترانی است این یک صغرا و کبراست فرمود طغیان نکنید هر کس طغیان کرد غضب الهی بر او حلال می شود پس شما اگر طغیان کردید غضب الهی بر شما حلال می شود این نتیجه ی قیاس اول ، هر کس طغیان کرد غضب الهی بر او حلال می شود و هر کس غضب الهی بر او حلال شد سقوط می کند پس هر طاعی ساقط است نتیجه ی قیاس دوم «وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ» آن فعل اولی مضارع است ولی نتیجه به عنوان ماضی ، اگر کسی غضب خدا بر او حلال بشود او بعد ساقط می شود یهواست نه فقط هوایی چون مستقبل محقق الوقوع است در حکم ماضی است از او به فعل ماضی یاد کرده است فرمود اگر کسی مستحق عذاب الهی شد یقیناً سقوط می کند که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

ص: ۶۸۷

- ۱- (۲۴) _ سوره یفرقان، آیه ی ۳۷.
- ۲- (۲۵) _ سوره ییونس، آیه ی ۹۰.
- ۳- (۲۶) _ سوره یقصص، آیه ی ۳۰.
- ۴- (۲۷) _ سوره یبقره، آیه ی ۳۱.
- ۵- (۲۸) _ سوره یبقره، آیات ۵۰ و ۵۱.

Your browser does not support the audio tag

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْمَأْمُونِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲) وَمَا أَعْجَلَكُ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَىٰ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴)»

بعد از پیروزی وجود مبارک موسای کلیم در آن مبارزه و مناظره سالیان متمادی طول کشید طبق نقل برخی از مفسران بیست سال طول کشید ولی اثبات این بیست سال شاید آسان نباشد در بحث روایی سوره یمبارکه ی «اعراف» ذیل آیه ی ۱۳۰ این روایات گذشت که یک سال بعد از پیروزی چه حادثه یتلخی برای قوم فرعون پیش آمد سال دوم چه حادثه، سال سوم چه حادثه همان که فرمود جراد و قمل و ضفاده و دم اینها در سالهای گوناگون بود در آیه ی ۱۳۰ سوره یمبارکه ی «اعراف» این بود که «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ» این سنین به معنای سالها نیست کما مر. سینه یعنی قحط و عذاب الهی و مانند آن. سالی که در عذابی اتفاق می افتد می گویند سینه یقحط، سال خشکسالی، سال کم بارانی یکی از سالها سال دم بود که این آب را بنی اسرائیل می گرفتند آب بود استفاده می کردند فرعونیان می خواستند بگیرند خون می شد که دم یکی از عذابهایی بود که خدای سبحان در این سالهای میانی بر قوم فرعون مسلط کرد، بنابراین بین مبارزه و مناظره و موفقیت وجود مبارک موسای کلیم تا جریان حرکت کردن و بیرون رفتن و مهاجرت از مصر چندین سال طول کشید در بعضی از روایات سال چهارم و پنجم و اینها آمده که در بحث روایی ذیل آیه ی ۱۳۰ سوره یمبارکه ی «اعراف» گذشت. و اما اینکه در تفسیر ابی السعود و مانند آن آمده که بیست سال فاصله شد البته این نیازمند به تحقیق بیشتر و روایت معتبرتری است. خب، فرمود لذا این عطف مفرد بر مفرد یا عطف جمله بر جمله نیست بلکه عطف جریان بر جریان است «او» که با «لام» قسم به کار رفت «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا» یعنی به دنبال آن. مطلب بعدی آن است که جریان اهرام مصر و اینها که صبغه یقبرستانی دارد در قسمت غرب مصر قرار داشت و این رود بزرگ نیل هم تقریباً در قسمت غربی مصر قرار دارد انتها شعب و شاخه های فرعی این رود بزرگ نیل در بسیاری از مناطق مصر جاری است که فرعون که گفت «هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» (۱) برای آن شاخه های فرعی این رود عظیم نیل است که به زیر قصر او می آمد. مطلب دیگر اینکه از رود نیل به عنوان یم یاد شده است یعنی آب فراوان اما از او به دریا تعبیر نشد در جریان القای بدن مطهر وجود موسای کلیم در صندوقچه ای و القای آن صندوقچه سخن از یم هست نه سخن از بحر «أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ» (۲) بر رود نیل بحر اطلاق نشده یم اطلاق شده اما یم بر دریا هم اطلاق می شود این هم یک مطلب. مطلب دیگر اینکه وجود مبارک موسای کلیم حالا بعد از بیست سال یا کمتر از این صحنه گذشت در اثر فشار فرعونیه مجبور به مهاجرت شد مهاجرت هم به حسب ظاهر به غرب مصر نبود به شرق مصر بود شرق مصر باید از دریای احمر از دریای سرخ بگذرد تا به سرزمین سینا یا صحرای شام برسد

مادامی که در این محدوده باشد در تحت قدرت و اسارت و نفوذ سلطنتی فرعون است اگر از دریا بگذرد وارد صحرای سینا یا شام بشود دیگر از منطقه نفوذ فرعون بیرون است چه اینکه در جریان مدین هم همین طور است مدین منطقه ای در شمال حجاز هست یا نزدیک سرزمین شام هست درباره مدین که آنجا وجود مبارک شعیب دامداری مختصر داشت از چاهی هم آب می گرفتند آن در شمال حجاز یا در جنوب شام بود بالأخره بیرون یعنی طرف شرق دریای احمر بود حالا وجود مبارک موسای کلیم آن سفر را چگونه طی کرد آیا با فاصله های طولانی از راه خشکی خودش را به مدین رساند که بعد با خستگی عرض کرد «رَبِّ إِنِّي لَمِأَا أَنْزَلْتُمْ إِلَيَّ مِنَ خَيْرٍ فَاقْبِرْ» (۳) یا از راه کشتی رفت چون جریان کشتی آنجا رواج داشت در جریان برخورد وجود مبارک موسای کلیم و خضر (سلام الله علیهما) که در سوره مبارکه ی که ی «کَهْف» گذشت آنجا سخن از کشتیرانی و عبور با کشتی از منطقه ای به منطقه ید دیگر و در مجمع البحرین برخورد با خضر و سوار کشتی شدن و «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» (۴) و سوارخ کردن کشتی و امثال ذلك است «وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» (۵) در دو جای سوره مبارکه ی «کَهْف» که قبلاً گذشت از جریان کشتی و سوار کشتی شدن و اینها مطرح شد خب، آیا وجود مبارک موسای کلیم از راه کشتی خودش را به مدین که شمال حجاز یا جنوب شام است رساند یا نه، از راههای خشکی در درازمدت خودش را به مدین رساند به هر تقدیر مدین در قلمرو نفوذ فرعون نبود لذا وجود مبارک شعیب بعد از اینکه موسی (سلام الله علیهما) آمد گفت «نَجَّوْتُمْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۶) اگر مدین یک روستا یا شهری از منطقه یوسیع مصر بود باز هم تحت نفوذ فرعون بود وجود مبارک موسای کلیم چگونه می توانست نجات پیدا کند بنابراین این راهها را وجود مبارک موسای کلیم پشت سر گذاشته پس آن دوران کودکی اش با یم آشنا شد نه با بحر و رود نیل هم در قسمت غرب مصر جریان داشت حالا البته شهر که توسعه پیدا کرد ممکن است که آن طرف هم ساخت و ساز بشود، این طرف هم ساخت و ساز بشود ولی بالأخره نقشه هایی که قبلی نشان می دادند نیل در قسمت غرب قاهره قرار داشت حالا در بحثهای دیروز گذشت که اگر در جریان حفر خندق می خواستند الآن کسی اشکال بکند که چگونه اطراف مدینه با این وسعت اینها خندق کردند مدینه یا آن روز که با مدینه یا الآن یک مساحت نداشت خب ۱۴۰۰ سال قبل یک محدوده یکمتری بود و مانند آن مصر هم در چندین قرن قبل یک محدوده یکمتری داشت دیگر ولی وجود مبارک موسی در یم افتاد نه در بحر احمر یعنی در دوران کودکی لذا در قرآن از جریان القای صندوقچه به آب از یم و به یم تعبیر شده است نه بحر اما در اینجا گاهی یم هست گاهی بحر چون بر بحر، یم هم اطلاق می شود حالا- اینها می خواستند از دریا بگذرند سابقه ی عبور از دریا را هم داشتند برای اینکه در جریان برخورد با خضر به مجمع البحرین رسیدند از دریا با کشتی عبور کردند به طور عادی اما الآن که با این جمعیت فراوان می خواهند هجرت کنند و از دریا بگذرند از نفوذ فرعون خارج بشوند مهاجرت کنند باید این راه طولانی را طی کنند. دوتا مشکل سر راه اینهاست غیر از آن ارتش فرعون یکی راه دریایی، یکی طولانی بودن این راه خب چگونه این دریای به این وسعت را درست است دریاچه است دریای مصطلح نیست اما یک راه طولانی دارد دیگر چگونه این راه را در کوتاه مدت طی کنند و چگونه سفر دریایی را بدون کشتی طی کنند هر دو با اعجاز الهی حل شده است هم خدایی که دریا را به صورت جاده ی خشک در می آورد تواناست که اینها را در مدت کوتاه از دریا عبور بدهد هم همین خدا تواناست اینها که بیراهه رفتند با مشاهده ی همه ی این معجزات به دنبال سامری راه افتادند اینها را چهل سال سرگردان کند یعنی خدای تعالی، تواناست که یک شب ره صد ساله را هدایت کند یک، دو خدای تعالی تواناست ره یک شب را چهل سال معطل کند چه اینکه کرد این برای مؤمن این برای ملحد، اگر یک شب ره صد ساله می رود به خرق عادت است، اگر چهل ساله ره یک شب را باید برود آن هم خرق عادت است «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» (۷) همین خداست دیگر مگر آن وادی چقدر راه بود اینها مرتب

شبانۀ راه می رفتند صبح می دیدند سر جای خودشان هستند گاهی انسان چهل سال زحمت می کشد می بیند چیزی نفهمید گاهی یک شبه ره صد ساله می رود «یک بیت از این قصیده به از صد رساله است» در تحصیلات هم همین طور است در تجارتها هم همین طور است در زندگیها هم همین طور است خب پس بنابراین گاهی ممکن است کسی یک شبه ره صد ساله برود گاهی ممکن است چهل ساله ره یک شبه را به زحمت طی کند هر دو را نشان داد مشکل دریا آن جریان آب را که خدا حل کرد فرمود طریق ییس است حالا- طریق ییس یا همان است که در دعای «سمات» آمده است که این را کالحجاره قرار دادیم چون آب می تواند سنگ بشود در درازمدت در کوتاه مدت هم سنگ شد این جریان طی الأرض اختصاصی به خصوص انسان ندارد یک چوب می تواند مار بشود بعد از دراز مدت یعنی اگر این چوب بیوسد و خاک بشود و کنار بوته ای قرار بگیرد و جذب آن بوته بشود و ماری از کنارش بگذرد و از آن بوته استفاده بکند و نطفه یمار بشود بعد می شود مار همین چوب بعد از چند صد سال یا دویست سال یا کمتر و بیشتر می شود یک مار می شود یک عقرب شدنی است دیگر منتها اگر طی الأرض باشد همان طوری که شاگرد وجود مبارک سلیمان راه هشتاد ساله ییمن تا فلسطین را با طرفهالعین طی کرد رفت و آورد این تخت ملکه یصبا را که «فَبَلَّ أَنْ يَزْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۸) همچنین ممکن است که کار هشتاد ساله که مربوط به مار است درباره ی گیاهان انجام بشود یا آب ممکن است در اثر آن املاحی که دارد بعد از مدتی ببندد شما که با منطقه های ییلاقی آشنا هستید می بینید خیلی از این آبهاست که با املاح همراه است اول که از چشمه می جوشد آب است ولی کم کم به تدریج راه خودش را می بندد سنگواره در می آید آب می شود سنگ بشود، سنگ می شود آب بشود اینها قابل تغییر و تبدیل است در هر کون و فساد خب اگر به صورت دعای «سمات» باشد قابل هست، به صورت یخ بسته باشد قابل هست، آبهای رفته، رفته باشد نیامده، نیامده باشد جاده یخشک وسط پیدا شده باشد ممکن است لذا در قرآن کریم می فرماید یک راه خشک اگر به صورت سنگ در آمد، در آمد به صورت یخ که زیرش مثلاً آب باشد رویش یخ باشد ولی آسیبی نرساند در آمد ولی ظاهر قرآن این است که طریق ییس و خشک است یخ خشک نیست. به هر تقدیر آنکه در دعای «سمات» آمده یا غیر «سمات» آمده همه ی اینها قابل احتمال است. آنچه وجود مبارک موسای کلیم را به این مقصد رساند همان دو خطری بود که خدا برطرف کرده یکی طولانی بودن یکی هم آب بودن.

ص: ۶۸۸

- ۱- (۱) _ سوره یزخرف، آیه ی ۵۱.
- ۲- (۲) _ سوره یطه، آیه ی ۳۹.
- ۳- (۳) _ سوره یقصص، آیه ی ۲۴.
- ۴- (۴) _ سوره یکهف، آیه ی ۷۹.
- ۵- (۵) _ سوره یکهف، آیه ی ۷۹.
- ۶- (۶) _ سوره یقصص، آیه ی ۲۵.
- ۷- (۷) _ سوره یمائده، آیه ی ۲۶.
- ۸- (۸) _ سوره ینمل، آیه ی ۴۰.

پرسش: ...

پاسخ: آن وقتی که خشک باشد دیگر عمق ندارد که، با یک شیب ملایمی شروع می شود از آن طرف هم رد می شود با سرعت که رد بشود چه عمیق چه غیر عمیق این دریاها نظیر این وادیاها اول یک شیب ملایم دارد بعد می رسد به عمق بعد هم از آن طرف شیب سربالایی به شیب ملایم می رسد. در جریان این شهر ممکن است برابر آنچه در سوره ی «اعراف» باز گذشت که اصلاً یک منطقه یا کل آن منطقه بندری بود در کنار همین دریا اینها زندگی می کردند آیه ی ۱۶۳ سوره یمبارکه ی «اعراف» این است که «وَسَيَأْتِيهِمُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ» اصولاً کسی که دریا دارد کنار دریا به عنوان بندر زندگی می کند برای اینکه از ماهیهای بخواد استفاده کند باید فاصله کم باشد، راه بندری داشته باشد در قسمت جنوب شرقی مصر حجاز قرار دارد، جنوب شرقی مصر شام و اینها قرار دارد، جنوب غربی مصر عربستان قرار دارد بالأخره این مردم اگر بخوانند به وسیله یکشتی تجارت بکنند رفت و آمد بکنند باید نزدیک دریا زندگی کنند نه فاصله یدور اگر بخوانند ماهی بگیرند بالأخره که ارتزاق کنند باید نزدیک دریا باشد، بخواد راه بندری باشد باید نزدیک دریا باشد، سفری بکنند به حجاز آن روز یا شام در قسمت شمال شرقی قرار داشت و حجاز در قسمت جنوب شرقی قرار دارد و شام در قسمت شمال شرقی قرار دارد باز اینها کنار دریا زندگی کنند بندری زندگی کنند بنابراین این چنین نیست که اینها در دورترین نقطه یمصر زندگی می کردند تا کسی بگوید اینها تا خودشان را به دریا برسانند می شود صبح پس از این جهت محذوری ندارد می ماند راه دریایی و فاصله یدریایی. راه دریایی و فاصله یدریایی را ذات اقدس الهی به احسن وجه حل کرده است اینها وارد سرزمین سینا شدند یا آن صحرای شام و امثال ذلک آنها چهل سال معطل شدند همین خب.

پرسش: ببخشید همه یاران موسی (علیه السلام) که گوساله پرست نشده بودند که به این عذاب دچار بشوند.

پاسخ: نه آنها که نشده بودند چهل سال معطل نشده بودند همیشه یک عده را خدا استثنا می کند چه اینکه خود موسای کلیم مستثنا بود خب، در جریان «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» (۱) عده ای هم مستثنا بودند.

پس در این قسمت سه، چهار بار با کشتی و دریا و آب آشنا بود حالا این بار آن مجمع البحرین کجا بود آن جداگانه باید بحث بشود که در سوره یمبار که ی «کَهْف» بود کشتیرانی سابقه داشت آن در سوره یمبار که ی «کَهْف» بود ولی اینجا سخن از کشتیرانی است خود وجود مبارک موسای کلیم از مصر به مدین رفت با کشتی رفت یا از جاده یخاکی رفت آن دیگر در آن قسمت‌های قرآن مطرح نیست ولی آن به صورت معجزه نبود چون هم قبل از نبوت بود و هم از آثارش پیدا است که وجود مبارک حضرت در دراز مدت خسته شد که به مدین که رسید عرض کرد «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (۲) در روایت هم دارد که حضرت از گرسنگی هم رنج می برد در قبل از نبوت آن حضرت بود خب، اینکه فرمود: «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ» این راهها بود که انجام داده است پس از این جهت هیچ محذوری ندارد. فرمود دو خطر شما را تهدید می کرد یکی از جلو یکی از دنبال، خطر دنبال همان ارتش جزار فرعون بود که گفتیم «لَا تَخَافُ دَرَكًا» خطر جلو همین جریان غرق است که می گوئیم «لَا تَخَشَىٰ» و اما اینکه فرمود فرعون جنود خود را آورد بعد فرمود قوم خود را گمراه کرد این برای اینکه قوم اعم از جنود است اضلال اختصاصی به جنود و غیر جنود ندارد همه یقبطیها را گمراه کرد و اما در تعقیب جنود خودش را آورد نه همه یقبطیها را آنجا که شستشوی مغزی مطرح است فرمود: «وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمُهُ» اعم از جنود و غیر جنود آنجا که سخن از تعقیب مطرح است فرمود: «فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ» خب، از دریا به یم یاد می شود ولی از یم یعنی از نیل به دریا یاد نشده «فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ؟ وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمُهُ وَمَا هِيَ» برخیا احتمال دادند که این «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» خطاب باشد به بنی اسرائیل معاصر نزول قرآن کریم این همان طوری که در تفسیر ابی السعود و تفاسیر دیگر به قرینه یوحنا سیاق اشاره کردند این اشکال وارد است و آن این است که صدر و ذیل این بخش ناظر به یهودیها و بنی اسرائیل همان عصر است که فرمود: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» ما به شما از راه موسای کلیم وعده دادیم که به طرف راست کوه طور قرار بگیری یعنی وقتی شما از دریا گذشتید رو به مشرق هستید طرف راست شما کوه طور است جانب ایمن طور خود طور ایمن و ایسر ندارد اگر کسی به یک سمت بایستد حالا یا جانب ایمن او یا جانب ایسر او قرار می گیرد به هر تقدیر در طرف جانب ایمن طور به لحاظ این عابر ما آنجا قرارگاهی داشتیم که وجود مبارک موسای کلیم باید بیاید مناجات کند و شما هم باید به همراه موسای کلیم باشید ولی در آنجا وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) زودتر آمده خدای سبحان فرمود ما به موسای کلیم گفتیم چرا تنها آمدی چرا عجله کردی چرا آنها را نیاوردی، عرض کرد من زودتر آمدم سرعت کردم و سبقت گرفتم تا رضای تو را زودتر تأمین کنم خب این گفتگو نشان می دهد که این مربوط به موسای کلیم و بنی اسرائیل آن عصرند نه بنی اسرائیل عصر نزول قرآن. خب، «وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ» که دو نوع غذاست که در سوره یمبار که ی «بقره» و مانند آن شرحش گذشت فرمود این غذاها را که ما فرستادیم «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» هر گونه از غذاها این طور است این دیگر اصل کلی است «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ» اسراف نکنید، تبذیر نکنید، آن را به صورت حرام در نیاورید نظیر اینکه حالا- این نمی شود گفت چون مربوط به بنی اسرائیل است شامل حال ما نمی شود اگر کسی به آن استدلال کند که ذات اقدس الهی این میوه ها را که طیبات است به انسان عطا کرده و روزی انسان کرده فرمود در

آن طغیان نکنید این انگور فواید فراوانی دارد همه ی آن فواید برای شما حلال است مگر اینکه آن را به صورت شراب در بیاورید آن خرما همین طور است آن کشمش همین طور است آن آب جو همین طور است اینها را به صورت حرام در بیاورید اسراف نکنید، تبذیر نکنید، به صورت حرام در بیاورید اینها قابل تطبیق است این کلی قابل تطبیق است خب، «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ» این اصل کلی است مورد هم که مخصیص نیست «فَيَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» غضب ذات اقدس الهی بر کسی حلال است که طیبیات او را حرام کند «وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» او سقوط می کند. در بخش الحاد، شرک تعبیر به سقوط آمده فرمود: «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۲) فرمود کسی که موحد است دستاویزی دارد به عروه یوثقی؟ متمسک است به جبل متین متمسک است چون متمسک است سقوط نمی کند و اگر کسی از عروه یوثقی؟ و جبل متین فاصله گرفت مثل کسی است که بین الارض و السماء سقوط کرده یا کرسها در همان فضا او را می ربایند یا تندباد او را به ته دره پرت می کند «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ» حالا یا «فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ» این شاهینها و کرسها در همان آسمان او را می ربایند و اختطاف می کنند «أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» بالأخره سقوط به او می دهند «هوی؟» یعنی سَقَطَ آنجا «تَهْوِي بِهِ» آن «باء» برای تعدیه است یعنی «تَهْوِيه» اسقاطش می کنند اینجا هم فرمود: «مَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى».

ص: ۶۹۰

۱- (۹) _ سوره یمائده، آیه ی ۲۶.

۲- (۱۰) _ سوره یقصص، آیه ی ۲۴.

۳- (۱۱) _ سوره یحج، آیه ی ۳۱.

مطلب دیگر اینکه گاهی خدای سبحان اّماته یفردی دارد گاهی اّماته یجمعی دارد نباید گفت چون خدای سبحان طاغوتیان را یکجا کُشت ما هم پس باید کشتار جمعی داشته باشیم این روا نیست خدای سبحان روزانه هزارها نفر را زنده می کند هزارها نفر را می میراند «یحیی و مییت و مییت و یحیی» (۱) «يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲) می گوئیم چون خدا احیا می کند چون خدا اّماته می کند پس بر ما هم جایز است بر ما نه فردیش جایز است نه جمعیش جایز است یک وقت برابر حکمت و مصلحت سونامی می فرستد صدها نفر را هلاک می کند یک وقت زلزله و سیل و امثال ذلک می فرستد عدّه یزیدی را هلاک می کند چه اینکه عدّه یزیدی را هم احیا می کند روزانه هزارها نفر را احیا می کند هزارها نفر را اّماته می کند همه یاینها برابر با حکمت و عدل الهی است آن وقت این مصحّح نیست که ما هم بتوانیم مثلاً کاری انجام بدهیم ما یک نفر را نمی توانیم چه برسد به افراد کثیر را مگر اینکه آن یک نفر را خود ذات اقدس الهی اجازه بدهد و آن این است که بیان نورانی حضرت امیر این بود که «رُدّ الحجر حیث جاء» ملت ستم پذیر نباشید سنگ هر جا آمد سنگ ستم را برگردانید یک ملت ستم پذیر اهل سعادت نیست «رُدّوا الحجر من حیث جاء» (۳) سنگ ستم هر جا آمد او را با سنگ انداز پرت کنید خب، پس بنابراین کاری که ذات اقدس الهی به وسیله یانیا یا غیر انیا انجام می دهد این مصحّح کار ما نیست ولی در همین صحنه که فرمود: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ» و امثال ذلک فرمود: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» در همین فضا که «مَن يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدُ هَوَىٰ» در همین فضا فرمود اگر کسی توبه کند توبه یاو مقبول است چون راه توبه تا آخرین لحظه باز است مگر اینکه انسان به حالت احتضار برسد که دیگر رابطه اش با عمل صالح منقطع است و گرنه اگر به مرحله یاحتضار نرسد در حال عادی باشد یک لحظه قبل از موت توبه کند بعد به ایست قلبی مبتلا بشود توبه یاو مقبول است البته مسائل حقوقی مربوط به اموال اوست که برمی گردد و گرنه مسائل کلامی اش تأمین شده است «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» یعنی کاری انجام بدهد که هیچ مشکلی نداشته باشد حقّ الله را، حقّ الناس را امثال ذلک را انجام بدهد و مستقر باشد توبه یاو توبه یامستقر باشد نه توبه یامستودع چنین کسی توبه یاو مقبول است بعد به دنبال او در همین قصّه و پارگراف جریان فرمود ما به موسای کلیم گفتیم که ما قرارمان این بود که با هم بیایید «جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» چرا عجله کردی و تنها آمدی «وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ» خب ما «وَأَعِزَّنَاكُمْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» می خواستیم همه یاینها از نزدیک بیایند و همه یاینها از آن فیض برخوردار باشند تو چرا تنها آمدی؟ عرض کرد «هُمُ أَوْلَاءُ عَلٰی أَثَرِي» اینها به دنبال من دارند می آیند اما «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ» من زودتر آمدم تا تو راضی بشوی این همه محبّت و لطف و احسانی که نسبت به ما کردی بر اساس سرعت در کار خیر، سبقت بر دیگران «سَارِعُوا»، (۴) «فَاسْتَبِقُوا» (۵) و مانند آن من زودتر آمدم تا رضای شما را تأمین کنم. خب، این جریان پیدا است که وجود مبارک موسای کلیم در این قسمت مطرح است آن بنی اسرائیل معاصر وجود مبارک موسای کلیم در این قسمتها مطرح هستند.

ص: ۶۹۱

۱- (۱۲) _ الکافی، ج ۲، ص ۵۱۸.

۲- (۱۳) _ سوره یاحقاف، آیه ی ۳۳.

۳- (۱۴) _ نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

۴- (۱۵) _ سوره یال عمران، آیه ی ۱۳۲.

پرسش: مگر نباید امام همراهشان باشد تا آنها هماهنگ در بیابند.

پاسخ: بله خب آنها نیامدند حضرت اگر می فرمود جلوتر نیا خدا نهی کرده بود بله، مثل اینکه در جریان دریا و سفر دریا این طور بود دیگر با هم رفتند اما اینجا بنا شد که همه در میعاد حضور داشته باشند اما بدون فاصله و بدون تقدیم و بدون تأخیر نهی نشده بود اگر در جریان هجرت بود هجرت با هم رفتند و با هم وارد دریا شدند با هم از دریا گذشتند با هم وارد سرزمین صحرای سینا یا صحرای شام شدند این طور اما در این قرارگاه نهی نشده بود که تنها نیا این گفت بر اساس سرعت و سبقت در کار خیر من آمدم آنها هم دارند می آیند خب.

پرسش: ببخشید «تَابَ» که مقدم بر «آمَنَ» شده توبه از چیز دیگری است یا از معصیت؟

پاسخ: این اهتدا این توبه اول انسان به اصطلاح باید تخلیه کند بعد تخلیه، اول باید از آن زشتی پشیمان بشود تا بخواهد خودش را تطهیر کند اگر شرک هست، اگر کفر هست، اگر «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^(۱) هست با آن رین و شرک و ختم و طبع و امثال ذلک که نور ایمان نمی تابد اول باید از آن کفر و الحاد و فرعونیت و تفرعون بگردد بعد ایمان بیاورد و مستقر بشود خب.

پرسش: حاج آقا اینها مگر نگفتند چرا شما جلوتر رفتید.

پاسخ: قسمتها هم در اینجا با «واو» عطف شده نه با «فاء».

پرسش: آن وقت اینها اعتراض نمی کنند که چرا حضرت موسی شما زودتر رفتید.

ص: ۶۹۲

پاسخ: اعتراضی نبود برای اینکه با هم داشتند می رفتند منتها یکی سریع تر و یکی سبقت گرفت در کار خیر.

پرسش: بالأخره باید با هم و با جمعیت بودند دیگر.

پاسخ: با هم می رفتند راهی نبود که واجب باشد که با هم نظیر هجرت از مصر که با هم باشند که مبادا کسی در آب غرق بشود آنجا که لازم بود با هم باشند با هم بودند اما اینجا که دستور با هم بودن نیامده که لذا یکی پس از دیگری می آمدند شاید از خود آنها هم احیاناً مقداری قصور کردند در آمدن تندی را روا نداشتند کند بودند و مانند آن.

پرسش: استاد این «ثُمَّ اهْتَدَى» معنای عام است یا خاص است؟

پاسخ: وجود مبارک موسی در اینجاها دارد «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» (۱) آن در مناجات بود نه در کوه طور رفتن همه یا اینها بنا بود بروند آنجا اما گفتگو و طرف مناجات موسای کلیم بود آن مواعده یخاص که کسی کلام خدا را بشنود و مخاطب باشد البته مواعده یخاص بود همه که کلام الهی را نمی شنیدند همه که با خدا مناجات نمی کردند ولی همه باید حضور داشته باشند تا وجود مبارک موسای کلیم با دست پُر تورات را به آنها نشان بدهد. خب، اگر اینها تأخیر کردند، تسامح کردند، تساهل کردند قدری دیر کردند دیگر وجود مبارک موسای کلیم نباید معطل تک تک اینها بشود که فرمود: «هُمُ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» من شتاب کردم، سرعت کردم برای تأمین رضای تو برای غیر رضای تو نیامدم که.

ص: ۶۹۳

پرسش: حاج آقا هارون مگر جانشین نبود برای حضرت موسی (علیه السلام).

پاسخ: چرا، آن مسئله یمواعده یدیدگر است که وجود مبارک موسای کلیم به هارون (سلام الله علیهما) فرمود: «وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (۱). آن یک بحث دیگری است اما اینجا که بنا شد همه شان حضور داشته باشند عرض کرد «عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ» من برای تأمین رضایت تو آمدم و ذات اقدس الهی هم اعتراض نکرد که رضای من در این نبود خب.

پرسش: حضرت علامه «اهتدی» را به معنای اهتدا به ولایت موسی ...

پاسخ: آن تطبیق کردند در بحث روایی ما هم هست.

پرسش: حاج آقا این «عَجِلْتُ» اینجا اعتراضی نیست.

پاسخ: نه، سؤال است چون وجود مبارک موسای کلیم جواب نقد داد عرض کرد «عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ» ذات اقدس الهی هم دیگر پاسخ نداد این برای اینکه روشن بشود کسی اگر بخواهد سؤال کند که چرا موسای کلیم جلو رفته خدا سؤال کرده این هم گفته برای تأمین رضای تو بود اگر قربه الی الله باشد که جا برای مسئله نیست آن «ثُمَّ اهْتَدَىٰ» در روایات ما تطبیق بر ولایت شده است از باب جری و تطبیق است نه تفسیر مفهومی اصل کلی این است که اگر کسی «تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» این اهل نجات است آن عطف «آمَنَ» بر «تَابَ» با «واو» است نه با «فاء» و «ثُمَّ» اما عطف اهتدا بر ایمان و توبه با «ثُمَّ» است این می تواند بر ولایت تطبیق بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

ص: ۶۹۴

Your browser does not support the audio tag

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عِدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (۸۱) وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲) وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَى وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَفْطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفُنَاهَا فَكَذَلِكَ الْفَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۸۸)»

بعد از نجات بنی اسرائیل از ستم فرعون و رفتن به سرزمین سینا یا صحرای وسیع مصر حوادث و جریان آن منطقه در این بخش از سوره ی مبارکه ی «طه» نیامده همان طوری که «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا» یعنی آیه ی ۷۷ با آیات گذشته به اندازه ی بیست سال فاصله داشت خیلی از قصه ها و جریانها در وسط اتفاق افتاد و در این سوره ی مبارکه ی «طه» نیامد لذا «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا» عطف جریان بر جریان است نه عطف مفرد بر مفرد یا جمله بر جمله در یک قصه این جریان مناجات وجود مبارک موسای کلیم و گمراه شدن گروهی و فتنه ی سامری و گمراه کردن سامری آن هم مدتها بعد اتفاق افتاده زیرا بعد از اینکه اینها از دریای احمر دریای سرخ گذشتند وارد سرزمین سینا یا صحرای شام شدند در آنجا ورودشان به بیت المقدس چگونه بوده است که فرمود: «ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً» (۱) آنها گفتند که ما وارد نمی شویم تا اینکه طغیان گران آن منطقه از آنجا خارج بشوند «اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا- إِنَّا هُنَا قَاعِ دُونَ» (۲) آن قصه های مبسوط در این وسطها اتفاق افتاده که اینجا نقل نشده آن جریان سرگذشت وادی تیه، «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً» (۳) در آنجا اتفاق افتاد. در بحث دیروز به مناسبت چهل سال فاصله ی هشتاد فرسخی یمن و فلسطین هم با سبق لسان هشتاد سال ذکر شده آنجا هشتاد فرسخ را نقل کردند البته حالاها با راههای توسعه یافته ممکن است بیش از هشتاد فرسخ باشد ولی قبلاً که راه انعام و دواب و اینها بود راه میان بُر داشتند می گفتند هشتاد فرسخ فاصله ی بین فلسطین و یمن است نه هشتاد سال به هر تقدیر بسیاری از آن قصص مربوط به آن جریان است که در سوره ی مبارکه ی «طه» نیامده.

ص: ۶۹۵

۱- (۱) _ سوره ی بقره، آیه ی ۵۸.

۲- (۲) _ سوره ی مائده، آیه ی ۲۴.

۳- (۳) _ سوره ی مائده، آیه ی ۲۶.

پرسش: حاج آقا چهل مصر حکومت نداشته بعد از قتل فرعون (لعنه الله علیه).

پاسخ: نه، آنجا «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» حالا باید مشخص بشود که این چهل سالی که اینها در سرزمین تیه سرگردان

بودند چه کسانی حاکم مصر بودند ولی در سوره ی مبارکه ی «اعراف» و اینها این قسمت گذشت که خدای سبحان می فرماید: «وَأَوْزَتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» (۱) آنها توفیقی پیدا کردند که دوباره از همین راه دریای سرخ وارد سرزمین مصر بشوند آنجا کشتیرانی یک امر رایجی بود همان دو بار جریان کشتیرانی که در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت که «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» (۲) این مسافرت‌های دریایی روان بود آنها از صحرای سینا یا هر چه بود وارد مصر شدند و کل جریان مصر را اینها گرفتند که فرمود: «وَأَوْزَتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا». خب، اما در آن سرزمین چه گذشت، چطور شد چهل سال سرگردان بودند، چه گروهی فرمان موسای کلیم را رعایت کرد و وارد بیت المقدس شدند آنجایی که آثار وجود مبارک ابراهیم خلیل و مانند آن بود آن در این قسمت از سوره ی مبارکه ی «طه» نیامده فقط آنچه در اینجا آمده این است که «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ» که وضعش روشن است «وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» حالا که از دست حکومتِ جور مصر نجات پیدا کردید باید خودتان حکومتی داشته باشیم این حکومت قانون اساسی می خواهد قانون اساسی انبیای الهی همان کتاب دینی آنهاست خدا فرمود من به شما وعده دادم قرار گذاشتیم که عهدی به شما برسانیم منتها چون سود این به جامعه برمی گردد آنها طرف مواعده قرار گرفتند و گرنه خدای سبحان با آنها قرار مناجات نداشت قرار مناجات فقط با وجود مبارک موسای کلیم بود. خب، «وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» یعنی جانبِ ایمنِ طور که این ایمن منصوب است و صفت جانب است نه اینکه مجرور باشد صفت طور باشد.

ص: ۶۹۶

۱- (۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۷.

۲- (۵) _ سوره ی کهف، آیه ی ۷۹.

پرسش: در آیه ی ۸۴ که فرمود چرا عجله کردید، در آیه ی ۱۴۳ سوره ی «اعراف» فقط حضرت موسی برای این کار دعوت شده بود

پاسخ: بله، این حالا ان شاء الله به خواست خدا در همین «مَا أَعْجَلَكَ» خواهد آمد. دو قرار هست یک قرار که وجود مبارک موسای کلیم «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» یک حساب است، یک حساب دیگه با قوم یک جا وعده کردن حساب دیگر است اینجا که دارد «مَا أَعْجَلَكَ» ظاهراً ناظر به آن است که بنا شد با قوم بیاید یا این قوم را نباید به این زودی تنها می گذاشت یک قصه مربوط به این است که وجود مبارک موسای کلیم برای دریافت تورات با خدا گفتگو بکند یک قصه هم مربوط به این است که عده ای گفتند شما می روید کلام خدا را می شنوید «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» یا «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» این دو پیشنهاد را در دو بخش قرآن خدای سبحان از همین بنی اسرائیل نقل می کند از آن به بعد بنا شد که موسای کلیم عده ای را انتخاب بکند به همراه خود به کوه طور برود تا آنها کلام الهی را بشنوند نه جمعیت بنی اسرائیل را در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» به هر دو قسمتش اشاره شده است بعد از اینکه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آن رنجهای فراوان ذکر شده است فرمود آیه ی ۱۳۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود که «وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» آن گاه «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ» را ذکر می کند «وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» را ذکر می کند بعد آیه ی ۱۴۲ می فرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» وقتی وجود مبارک موسای کلیم به میقات می رفتند برادرش هارون (سلام الله علیه) را خلیفه ی خود قرار داد فرمود: «وَقَالَ مُوسَى لِمَاخِيهِ هَيَّاوُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» در آیه ی ۱۴۳ می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» که جریان تجلی کوه مطرح است آن گاه در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۱۵۵ به این صورت است «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» این میقات با آن میقات قبلی فرق می کند، این مناجات با مناجات قبلی فرق می کند در آنجا بنا نبود کسی همراهی کند وجود مبارک موسی را اما در اینجا بنا شده عده ای وجود مبارک موسی را همراهی بکنند که خودش انتخاب کرده «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» این باید مشخص بشود اینجا بی که خدای سبحان به موسای کلیم می فرماید چرا عجله کردی آنها را نیوردی این هفتاد نفرند یا جمعیت بنی اسرائیل، جمعیت بنی اسرائیل بنا نبود در طور حضور پیدا کنند تا خدا بفرماید چرا آنها را مثلاً همراه نیوردی به هر تقدیر باید بین این سه بخش جمع بندی بشود یک بخش که مواعده با کل بنی اسرائیل است، یک بخش «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» است یک بخش هم اعتراض یا سؤال ذات اقدس الهی است نسبت به موسای کلیم که چرا زودتر از اینها آمدی که در همین سوره ی مبارکه ی «طه» است که باید مطرح بشود خوب.

پرسش: حاج آقا مگر عجله بد است «خلق الإنسان بالعجل»

پاسخ: بله، حالا الآن به این آیه ی ۸۳ هم می رسیم که عجله چیست در اینجا. یک وقت است دارد که «سَارِعُوا» (۱) یک وقت دارد «وَعَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ»، «عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ»، «عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ» عجله صفت متحرک است سرعت صفت حرکت است نمی گویند حرکت عجله است می گویند این متحرک عجله کرده عجله غالباً محمود و ممدوح نیست «إِنَّ الْعَجْلَةَ مِنَ الشَّيْطَانِ» اما در این گونه از موارد به عجله امر شده است که «عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْفَوْتِ»، «عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ» دستور داده شد به تعجیل، تعجیل در هر جایی حکم خاصّ خودش را دارد خوب.

پرسش: «العجله من الشيطان» (۲) یعنی چه؟

پاسخ: بله، آن عجله ی نابه جاست دیگر در برابر سرعت است و گرنه «عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ» مِنَ الشَّيْطَانِ نیست، «عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ» مِنَ الشَّيْطَانِ نیست خوب فرمود ما به شما وعده دادیم که این کار را انجام بده چون سودش به جامعه ی بنی اسرائیل برمی گردد لذا وعده را تعمیم داد لکن فرمود: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» این امر همان طوری که در اصول ملاحظه فرمودید برای اباحه است، ترخیص است یعنی آن طیباتی که ما به شما دادیم از آن حدّا کثر استفاده ی حلال را ببرید. اکل منظور در اینجا بهره برداری است همان طوری که بارها در سوره ی مبارکه ی «نساء» و امثال آن گذشت که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (۳) چون مهم ترین بهره بری انسان همان اکل اوست از آن به اکل تعبیر می کنند ما هم در ادبیات فارسی اگر کسی فرش مردم را غصب کرده روی فرش غصبی نشسته می گوئیم مال مردم را خورده این مال مردم را خوردن معنایش این نیست که فقط اکلِ مُصْطَلَحِ حرام باشد زمین غصبی، خانه ی غصبی، اتومبیل غصبی را در اختیار گرفته می گوئیم مال مردم خوری کرده چون مهم ترین اثر اکل است چه نزد ما که فارسی هستیم چه نزد آنها که تازی اند تعبیر به اکل می شود اینجا هم که فرمود: «كُلُوا» یعنی بهره وری کنید، متنعم بشوید، استفاده کنید چه مسکن باشد چه پوشاک باشد چه خوراک باشد از طیباتش استفاده کنید هم تشویق می کند به انتخاب طیب، هم ترغیب می کند به بهره وری از طیب در فرش هم همین طور است، در لباس هم همین طور است، در مسکن هم همین طور است حالا تبرکاً ما یکی دو تا روایت را در همین زمینه که اکل از طیبات چگونه است و طغیان در این طیبات چگونه است حالا به عنوان نمونه درباره ی مسکن این دو تا روایت را نقل می کنیم در فرش هم همین طور است در خوراک هم همین طور است بالأخره پر خوری و بد خوری تحریم شده است حرام خوری به این معنا که انسان انواع و اقسام بهره را از انگور می برد اما این را به صورت شراب درست می کند آن دیگر می شود طغیان در این بهره وری در مسکن همین طور است در پوشاک هم همین طور است. این دو تا روایت را ملاحظه بفرمایید که درباره ی مسکن آمده درباره ی مسکن مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در جلد پنجم وسائل طبع مؤسسه آل البیت (علیهم السلام) صفحه ی ۳۰۲ آنجا دارد که انسان تا می تواند یک منزل خوبی داشته باشد نورگیر باشد، هوایش خوب باشد، خودش و زن و بچه اش راحت باشند منزل تنگ و تاریک مطلوب نیست یک وقت است کسی مجبور است خب حساب دیگر است یک وقت می تواند تلاش و کوشش بکند خودش و زن و بچه اش را راحت در منزلی نگهداری کند آن ترغیب شده است صفحه ی ۳۰۲ همین جلد پنج وسائل «مرحوم کلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن معمر بن خلاد قال إِنَّ أبا الحسن (علیه السلام)» ظاهراً وجود مبارک امام رضاست «اشتری؟ داراً» خانه ای را خرید «وَأَمَرَ مَوْلَى لَهُ أَنْ يَتَحَوَّلَ إِلَيْهَا» یکی از خدمتگزاران حضرت از دوستان حضرت مورد لطف حضرت قرار گرفت حضرت فرمود که از آن

خانه ی تنگ و تاریک که به سر می برون بیا این خانه را انتخاب بکن بنشین. «إِنَّ مَنزِلَكَ ضَيِّقٌ» خانه ات تنگ است زن و بچه اش در زحمت اند. این شخص به حضرت عرض کرد «قد أحدث هذه الدار أبی» این خانه ی پدری من است پدرم این را ساخته من حاضر نیستم که از اینجا بیایم. «فقال أبو الحسن (عليه السلام) إن كان أبوك أحمق ينبغي أن تكون مثله» حالا او متوجه نشد که زن و بچه را کجا نگه بدارد تو هم باید همان طور زندگی کنی! بالأخره ذات اقدس الهی طیبات را برای مسلمانها فراهم کرده از راه حلال یک مسکن خوب که زن و بچه راحت باشند خب امام زمان به تو اجازه می دهد که وارد این خانه طیب و طاهر بشوی می گویی چون خانه ی قدیمی پدر من است خب بالأخره فکر بچه هایت هم باش این در حد بهره بری معقول از مسکن، اما طغیان در مسکن، طغیان در مسکن را باز در همین وسائل جلد پنج صفحه ی ۳۱۰ و ۳۱۱ به این صورت آمده است که اگر کسی برج سازی کند یک وقت است برج سازی ده واحد است، بیست واحد است برای ده خانوار، بیست خانوار آن خب یک چیز معقولی است و جزء طیبات است یک وقت یک کاخ ده آشکوبه ای است برای خودش دارد می سازد اگر کسی مازاد مصرف با اسراف چیزی برای خودش ساخت در باب پنجم همین ابواب مسکن صفحه ی ۳۱۰ و ۳۱۱ این روایات هست در باب پنج روایت دوم و روایت هفتم به این مضمون است که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) رسیده است که «إذا بنى الرجل فوق ثمانيه أذرع» حالا آن روز ثمانیه أذرع بود حالا هفتاد متر شد هشتاد متر یعنی خیلی مرتفع شد «نودی» فرشته هایی به او می گویند «یا أفسق الفاسقین أين تُرید» (۴) کجا می خواهی بیایی! این می شود طغیان. خب، این دین، دین عدل است می گوید خودت و زن و بچه ات را در یک خانه ی معتدل متعادل متوسط با تعمیم امنیت اداره بکن آنجا بخواهی تظاهر کنی به ثروت و برج سازی بکنی برای شخص خودت کاخ سازی بکنی فرشتگان گفتند «یا أفسق الفاسقین أين تُرید» این دوتا روایت بیانگر آن دو نکته ی آیه است که فرمود: «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» این یک، «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ» این دو، مسکن همین طور است، پوشاک همین طور است چرا گفتند پوشیدن لباس شهرت حرام است همین است دیگر این طغیان است طرزی لباس پوشد که در شهر انگشت نماست یا برای تظاهر به ثروت است، خودنمایی است تحقیر دیگران است بنابراین گاهی این غذا حرام است مثل اینکه از انگور شراب درست کنند، یک وقت در اثر اسراف، در اثر لباس شهرت بودن، در اثر لباس تحقیر دیگران و مانند آن طغیان می شود از این جهت حرام است پس «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» این اکل، مطلق تصرف است «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ» در هیچ کدام امر طغیان نکنید و این اختصاصی هم به بنی اسرائیل ندارد حرف همه ی انبیاست در بخشی از آیات قرآن کریم می فرماید این مطلبی نیست که ما فقط به پیغمبر اسلام (علیه و علی آله آلاف التحیه والثناء) گفته باشیم مسئله ی پرهیز از دنیا و ذخایر دنیا «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» این حرفی است که به انبیای دیگر هم همین حرف را زدیم مطلبی است که به انبیای دیگر هم گفتیم این چنین نیست که فقط در قرآن باشد آنچه در ذیل سوره ی مبارکه ی «اعلی» است «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» از این حرفها که همه ی انبیا آوردند کم نیست یکی از آن حرفهایی که حرف همه ی انبیاست همان عادلانه و معتدلانه زندگانی کردن است.

ص: ۶۹۸

۱- (۶) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.

۲- (۷) _ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰.

- ۳- (۸) _ سوره ی نساء، آیه ی ۲۹.
- ۴- (۹) _ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۱.

پرسش: تعبیر «أبوک أحمق» با ادب انبیا سازگار نیست.

پاسخ: بله دیگر، وقتی کسی حاضر نیست در برابر امام زمانش دارد حرف تعبیر می کند می گوید این است خب بالأخره انسان خودش که نباید در یک سلول زندگی کند زن و بچه چه تقصیری کردند.

پرسش:

پاسخ: بله، آن هم بدتر از این «یَبْغِي أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ» فرمود: «ان كان أبوک أحمق یبغی»^(۱) یعنی فکر، فکر حماقت است دیگر که آدم خودش را از راه حلال در زحمت بیندازد زن و بچه اش را در زحمت بیندازد برای اینکه مثلاً ساخت پدرش است این چه کاری است این نعمتها را ذات اقدس الهی پس برای چه کسی خلق کرده «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^(۲) این لحن، لحن اعتراضی خدای سبحان است فرمود این غذاهای حلال، لباسهای حلال، فرشهای حلال را چه کسی حلال کرده یک وقت است کسی می خواهد با این تفاخر کند آن را هم جلویش را گرفتند بارها به عرضتان رسید که وجود مبارک حضرت امیر وقتی دید یکی از اصحابش «تَنْفَسُ الصُّعْدَاءِ»^(۳) یک نفس بلندی کشید حضرت فرمود برای چه نفس کشیدی؟ اگر برای اعمال آخرت است که با دست خالی داری می روی خب بله این طور افسوس خوردن راه دارد اما اگر برای اینکه به مسائل دنیایی نرسیدی دست دیگران است و دست تو کوتاه است من دنیا را تشریح بکنم تا روشن بشود دنیا چیزی نیست که انسان از نداشتنش افسوس بخورد و آه بکشد حضرت سه مثال ذکر کرد که یکی «لَا يَبْغِي أَنْ يُذْكَرَ» است آن دو مثالش این است فرمود بهترین غذاهای انسان غسل مُصَفَّاسْت، بهترین پوشاکهای انسان ابریشم و همان پرنیان است اینها محصول دوتا کرم است تو برای اینکه به دسترنج کرم نرسیدی آه می کشی خب این دید، دید علوی است فرمود مگر نه آن است که غسل را یک کرم ساخت کرم زنبور غسل، مگر نه آن است که حریر و ابریشم را کرم ابریشم ساخت تو حالا دسترسی پیدا نکردی به کار دوتا کرم داری افسوس می خوری تو انسانی این یک دید ملکوتی است.

ص: ۶۹۹

۱- (۱۰) _ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۲.

۲- (۱۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۳۲.

۳- (۱۲) _ نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

پرسش: حاج آقا کسی که این طوری وابسته به افکار ناپسندیده است نشان بر عقب ماندگی فکری است پس چطور مورد عنایت حضرت قرار گرفته.

پاسخ: خب نه، با همین حضرت دارد او را تربیت می کند اگر کسی عقب افتاده باشد که حضرت او را بیرون نمی کند که همینها را تربیت می کنند دیگر با همین جمله ها اینها را می پروراند کم کم به وسیله ی اینها هم افراد معتدل و عاقل و اینها پیدا می شود آن یک دید دیگر است که کلّ دنیا می شود عطفه ی عنز اوایل انقلاب این جمله در نماز جمعه به عرض مستمعان آنجا رسید که اگر کسی به ما احترام می کند یا جواب سلام ما را می دهد برای اینکه ما شاگرد امامیم و اگر کسی به امام احترام می کند برای اینکه نایب عامّ امام است و نایب عامّ امام منزلتش مثل نایب خاص نیست نظیر مالک اشتر نیست، نظیر مُسلم نیست و همه ی اینها احتراماتشان به احترام امام معصوم (سلام الله علیه) است در بین ائمه معصوم هم کسی به اندازه ی علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) نیست وجود مبارک حضرت امیر هم وقتی خاورمیانه یعنی خاورمیانه آن روز که حضرت امیر خلیفه شد خاورمیانه را اداره می کرد دیگر، دیگر سخن از مکه و مدینه و عراق که نبود که ایران چندتا استانداری دشت مصر یکی از استانداریها بود با اینکه الآن برای خودش یک کشور مستقلی است هم امپراطوری غرب سقوط کرد، هم امپراطوری شرق سقوط کرد کلّ خاورمیانه را حضرت امیر داشت اداره می کرد بعد فرمود همین عطفه ی عنز است نزد من آب بینی بُز است ما اگر این معنا را که بیست سال، سی سال قبل مرتّب دارد گفته می شود درک نکنیم دیگر روزگار ما به اینجا نمی رسد که آن وحدت ما، انسجام ما، عظمت ما، شکوه و جلال ما روزافزون می شود دیگر خدای ناکرده کسی از کسی گله نمی کند این را باید حفظ نکنیم خب اگر آن حکومت خاورمیانه را حضرت فرمود عطفه ی عنز است حضرت آن ملکوت را نفرمود که آن معنای ملکوتی که نصیبش شد که قابل غصب نیست نه در غدیر نصب شد نه در سقیفه غصب شد آن با علی بن ابی طالب است اما این حکومت ظاهری را می فرماید عطفه ی عنز است دیگر خب آن دید حساب دیگری دارد اما کسی که دارد یک زندگی عادی انجام می دهد زن و بچه اش را می خواهد نگه بدارد این دلیل ندارد که با زهد خشک، زهد سرد عمل بکند که خب.

پرسش: تعبیر به اندازه مصرف کردن.

پاسخ: ائمه (علیهم السلام) فرمود خود حضرت امیر دارد که این کار فقط بر رهبران الهی است تا دیگران طغیان نکنند «فَرَضَ عَلَيَّ ائِمَّةَ الْمُسْلِمِينَ» اما وقتی وضع توده ی مردم خوب شد اینها خوب زندگی می کردند هم امام باقر، هم امام صادق (سلام الله علیهما) خوب زندگی می کردند در همان مرحوم کلینی قصه اش را نقل کرده زندگی معتدلی داشتند، لباس معتدلی داشتند وجود مبارک امام رضا که وضعش روشن بود آن وقتی که دیگران در کمال زحمت بودند حضرت امیر آن طور زندگی می کرد یک، بعد هم در نهج البلاغه فرمایش حضرت امیر این است که «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ ائِمَّةَ الْعَدْلِ» (۱) اینکه ساده زیست باشند برای اینکه دیگران طغیان نکنند ولی افراد عادی چرا زن و بچه شان سخت بگیرند خوب.

پرسش:

پاخ: خب آن را به کسی می فروشد به کسی که عائله اش کمتر است می فروشد جای دیگر خانه می خرد دیگر.

پرسش:

پاسخ: نه خب کسی که هیچ ندارد کارتن نشین است برای او که خوب است خب.

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» این «حَلَّ» یعنی «وَجَبَ» یا «ثَبَّتَ» یا «اسْتَقَرَّ» نظیر آنچه در سوره مبارکه ی «بقره» مشابه این واژه گذشت آیه ی ۱۹۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود که «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدَىٰ وَلَا تَخْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدَىٰ مَحَلَّهُ» یعنی آنجا که باید مستقر بشود اینجا هم «يَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» یعنی «يَسْتَقَرُّ عَلَيْكُمْ غَضَبُ اللَّهِ» خب، در همه ی موارد وعد و وعید الهی، تبشیر و انداز الهی هماهنگ است اینجا هم بعد از اینکه فرمود: «فَيَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ» یعنی سقوط کرده یا «سَقَطَ إِلَى الْهَآوِيَةِ» یعنی جهنم، که این «هوی؟» را هم به معنای فرود آمدن در هواویه معنا کردند هم به معنی سقوط فرمود: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ» تعبیر غَفَّارٌ که حالا یا صیغه ی مبالغه است یا حرفه است و مانند آن نشانه ی کثرت و عظمت مغفرت الهی است. کثرت و عظمت مغفرت الهی نشان می دهد یک کار مهمی از مردم می خواهند آن کار مهمی که از مردم می خواهند که در آغاز آن کار غَفَّارٌ بودن مطرح است نه غافر، نه به صورت غافر مطرح کرد نه به صورت «يَغْفِرُ» و مانند آن طرح کرد فرمود: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ» این یک مطلب مهمی می خواهد بگوید این مطلب مهم خیلی از بزرگان تفسیری به این نکته پرداختند ولی بارزترینش همان راه شریفی است که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) طی کرده است فرمود: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ» برای کسی که این چند کار را داشته باشد یک: از گذشته های تلخ توبه کرده باشد دو: از نظر معارف قلبی مؤمن خاص باشد سه: گذشته از اینکه ایمان آورده با جانحه، عمل بکند با جارحه این کارهای رایج است. چهار: «و ما أدراك ما الرابع» این چهارمی از آن سه تا ممتاز است لذا نفرمود «واهدی» فرمود: «ثُمَّ اهْتَدَى» یک اهتدای ویژه است که این اهتدای ویژه بعد از توبه است، بعد از ایمان است، بعد از عمل صالح است این کدام اهتداست که با «ثُمَّ» عطف شده است اگر جایی در جمله ای با «ثُمَّ» عطف بشود فاصله ی زمانی را نمی خواهد بفهماند فاصله ی رتبه ای و درجات معنوی را می خواهد ذکر کند نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «فصلت» آمده آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «فصلت» این است «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» خب استقامت غیر از این است که آدم عمل صالح داشته باشد استقامت این است که

وقتی خدای سبحان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «فَإِشْرَاقُكُمْ كَمَا أَمَرْتُمْ وَمَنْ تَابَ مَعَكُمْ» (۲) همراه رهبرش باشد خب این «ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، این استقامت چون یک اطاعت ویژه است با «ثُمَّ» عطف شده اینجا اهتدا هم یک اهتدای خاص است لذا با «ثُمَّ» عطف شده این اهتدا به معنای قبول خدا و قیامت و اینها نیست برای اینکه ایمان در آن هست به معنای قبول نبوت و رسالت نیست برای اینکه ایمان در آن هست، به معنای نماز و روزه و حج و زکات و خمس نیست برای اینکه عمل صالح در آن هست این اهتدای الی الولاية است اولین ولایت را خود پیغمبر دارد بالأخره این جامعه دین از سیاست جداست _ معاذ الله _ یا نه، عده ای می گویند بله جداست اینها توبه دارند، ایمان دارند، عمل صالح دارند ولی مَهتدی نیستند پیغمبرشان را گذاشتند کنار، اما آنهایی که تا آخرین لحظه با پیغمبرند اینها کسانی اند که مهتدی اند در زمان خود پیغمبر ولایت را وجود مبارک پیغمبر دارد بعد هم برابر غدیر وجود مبارک حضرت امیر دارد دیگر، اگر از امام باقر (سلام الله علیه) روایت هست مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می کند که وجود مبارک امام باقر می فرماید: «ثُمَّ اهتدی إلى ولايتنا أهل البيت» (۳) بعد می فرماید اگر کسی بین رکن و مقام سالیان متمادی عبادت بکند و ولایت ما را نپذیرد مقبول آن خدا نیست راجع به همین است منتها نورانی ترین، شفاف ترین، برهانی ترین، عقلی ترین، نقلی ترین، قرآنی ترین تفسیر همان بیان نورانی است که از استاد مرحوم علامه طباطبایی است که فرمود بالأخره شما پیغمبر را تا کجا قبول دارید یعنی همین نماز و روزه و حج و زکات و اینها قبول دارید یا بدر و حُنین و أُحدش را هم قبول دارید، جریان تبوک را هم قبول دارید، «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جِيشِ أَسَامَةَ» (۴) را قبول دارید، غدیرش هم قبول دارید کجا قبول دارید! این یک اهتدا به معنای توبه ی از شرک و کفر و اینها نیست یک، به معنای قبول خدا و قیامت و وحی و نبوت و رسالت نیست دو، به معنای نماز و روزه و حج و زکات و خمس و امثال ذلک نیست سه، به معنای پیروی از رهبری وجود مبارک پیغمبر در زمان او و علی بن ابی طالب در زمان اوست این می شود ولایت بالأخره او باید کشور را اداره کند یا نه، اگر می خواهید اداره کند شما باید پیروی کنید در زمان موسای کلیم مشکل آنها همین بود آنها وجود مبارک موسای کلیم را و همچنین هارون (سلام الله علیهما) را تا مرز شریعت قبول داشتند اما می گفتند که دین ما از سیاست ما جداست وقتی جنگ شده گفتند که به موسای کلیم گفتند «أَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (۵) این یعنی چه، یعنی ما دینی می خواهیم که دفاع در آن نباشد جنگ در آن نباشد موسی تو و خدایت بجنگ ما همین جا هستیم. قرآن کریم می فرماید خیر، اگر گفتی من و موسای کلیم مؤمنم باید مهتدی به ولایت او هم باشی اگر وجود مبارک موسای کلیم فرمود بروید این املقه را بیرون کنید آن سرزمین برای شماست دیگر نگویید «أَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» با هارون درگیر نشوید نگویید به تو چه، با موسی درگیر نشوید نگویی تو را ما به عنوان رسول قبول کردیم نه به عنوان ولی این «ثُمَّ اهتدی» این است آن روایتی هم که هست همین را تأیید می کند.

ص: ۷۰۱

۱- (۱۳) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۹.

۲- (۱۴) _ سوره ی هود، آیه ی ۱۱۲.

۳- (۱۵) _ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۹.

۴- (۱۶) _ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۴۳۲.

۵- (۱۷) _ سوره ی مائده، آیه ی ۲۴.

پرسش: داخل در ایمان است چون می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱)

پاسخ: بله، ایمان کامل هست مثل همان سوره ی مبارکه ی «فصلت» که دارد «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (۲) خب استقامت هم داخل در «رَبُّنَا اللَّهُ» است دیگر این ناظر به بقای اوست یک، حدوثاً و بقائاً خلیها هستند که اصل را قبول کردند ولی در موقع خطر می گویند به ما چه، فرمود این نباشد ایمانتان وقتی کامل است که «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» داشته باشد، ایمانتان وقتی کامل است که «ثُمَّ اهْتَدَى» داشته باشد خب.

پرسش: «ثُمَّ اهْتَدَى الی ولایتنا» (۳) قضیه ای نیست که بنی اسرائیل اعم از زمان حضرت موسی و زمان حضرت رسول است.

پاسخ: خب بله، ولی این آیات درباره ی بنی اسرائیل زمان حضرت موساست منتها آیات دیگر که اشتراک تکلیف را دارد و بنی اسرائیل زمان حضرت رسول باید به حضرت رسول ایمان بیاورند از آن کار قبلی توبه کنند یک، مؤمن باشند به جمیع آنچه قرآن و عترت گفته دو، و عمل صالح بکنند سه، و ولایت علی و اولاد علی را هم قبول کنند چهار خب، «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» اینجا دوتا سؤال هست یکی اینکه چرا تنها آمدی، یکی اینکه چرا زود آمدی. دوتا سؤال قابل تأمل است. چرا زود آمدی را اول گفته، چرا تنها آمدی را دوم گفته آنکه خیلی مهم است این است که چرا تنها آمدی لذا وجود مبارک موسای کلیم دو جواب عرض کرد آنکه اهم بود آن را اول گفت آنکه مهم بود آن را دوم. خدای سبحان می فرماید چرا زود آمدی و تنها؟ این تنهایی خیلی مهم است این دومی اهم است و اولی مهم شاید سر اینکه وجود مبارک موسی در پاسخ این دومی را مقدم داشت برای همین اهمیت آن بود «قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي» من تنها نیامدم اینها هم دارند می آیند. اول آن دومی را جواب داد دوم آن اولی را خدای سبحان فرمود: «مَرَّيَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» چرا زود و تنها؟ عرض کرد تنها نیامدم اینها دارند می آیند، اما زود آمدم برای مزید رضا، سرعت مطلوب است، سبقت مطلوب است در همه ی ادیان الهی «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِن رَّبِّكُمْ» (۴) مطلوب است، «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (۵) مطلوب است و ذات اقدس الهی هم قبول کرده. عرض کرد «هُم أَوْلَاءِ» تکرار کرد هم با «هَم» نفرمود «هَم عَلِيٍّ أَثَرِي» یا نفرمود «هَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي» عرض کرد «هَم أَوْلَاءِ» آقا اینها نزدیک اند اینها پشت سر من دارند می آیند «هَم أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي» پس من تنها نیامدم «وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» برای مزید رضا آمدم من شوق لقای تو را دارم وقتی تو وعده کردی از تو به سر اشاره از ما به سر دویدن خب زودتر آمدم دیگر خب خدا قبول کرد. بعد فرمود حالا که تو آمدی این قوم همه ی جمعیت نبودند اگر مربوط به «وَإِخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا» (۶) بود این راجع به این چند نفر بود نه همه ی قوم چون همه ی قوم بنا نبود که بیایند در طور آن گاه در این صحنه ی مناجات ذات اقدس الهی می فرماید تو که می آمدی آن صحنه برادرانت را الآن دو گروه اند اینها یک گروه بنا بود که وجود مبارک موسای کلیم را همراهی کنند «وَإِخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» بقیه بنی اسرائیل هم در شهر ماندند که در آنجا وجود مبارک موسای کلیم به هارون فرمود: «وَقَالَ مُوسَىٰ لِمَ أَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَأَضَلَّيْتُ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (۷) هارون را به عنوان خلیفه در بین مردم گذاشت به مردم هم سفارش کرد که حرف هارون را گوش بدهند این وضع مردم این هفتاد نفر یا کمتر و بیشتری که وجود مبارک موسای کلیم انتخاب کرده بود به دنبال او راه افتادند پس موسای کلیم بود یک، گروه ویژه بودند دو، توده ی مردم بودند سه، و با خلافت وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) چهار، در این فضا و فاز خدای سبحان به موسای کلیم می فرماید در غیاب تو ما قوم تو را امتحان کردیم ما آزمودیم ببینیم اینها با مشاهده ی همه ی این آیات بین باز آن تفکر حس گرایی را می گذارند کنار و عقل گرا می شوند یا نه، ما آزمودیم اینها را یک مقدار

راه را باز گذاشتیم سامری اینها را به گوساله پرستی دعوت کرد اینها هم اجابت کردند فرمود: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» ما قوم تو را آزمودیم فتنه همان آزمون است «مِنْ بَعْدِكَ» بعد از اینکه تو به طرف ملاقات و مناجات ما آمدی ما اینها را آزمودیم ما امتحان کردیم ما کسی را گمراه نکردیم ولی سامری اینها را گمراه کرد ما وسایل را در اختیار شما قرار دادیم عقل دادیم این همه معجزات را به اینها نشان دادیم پیغمبری را که خلیفه ی توست به نام هارون او را در بینشان گذاشتیم مع ذلک اینها با داشتن این همه آیات بین و شفاف گمراه شدند «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» یکی از قبایل بنی اسرائیل به نام قبیله ی سامره است که این شخص منسوب به اوست در نام گذاری این شخص به سامری چندین وجه است که یکی از آن وجوه همین است که یکی از قبایل بنی اسرائیل قبیله سامره است و این شخص به آن قبیله منسوب است. آن وقت ذات اقدس الهی این خبر را داد که اینها گمراه شدند «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» هم عصبانی شد غضبناک شد هم تأسف خورد که اینها با داشتن این همه معجزات با عبور از دریای خشک و مشاهده ی آن تسع آیات بین به دنبال سامری رفتند هم متأسف بود هم عصبانی. «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا» وجود مبارک موسای کلیم وقتی که آمد فرمود آخر چرا بیراهه رفتید وعده ی الهی که حق بود مرا برابر آن وعده ی عمومی بُرد به میقات به من دستورها داد، راهنماییها کرد، کتاب داد و مانند آن، برای هدایت شما همه ی مقررات را به من فرمود عهد که طول نکشید چه چیز باعث شده است که شما آن همه معجزات را دیدید به دنبال سامری حرکت کردید «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَفْطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ» مگر این تعهدی که قبلاً از شما گرفتیم طول کشید یادتان رفته «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ» یا نه، خدای سبحان فرمود: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» شما از این نعمت استقلال، نعمت آزادی، نعمت امنیت طغیان گرانه دارید استفاده می کنید خدا شما را آزاد گذاشته نه رها، شما به جای عبادت الله چرا به دنبال گوساله رفتید الآن هم خیلیها را رها بکنی همین است بارها به عرضتان رسید ایران «بَضْعَةٌ مِنَ الْهِنْدِ» به منزله ی یکی از استانهای هند است سوابق هند، تمدن هند، پیشرفت هند، هند از کشورهای قوی اتمی است ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم اسرار ماللهند فراوان است این برای هند، الیوم یعنی الیوم، الیوم هم عصر علم است برای اینکه الآن که ما در این مسجد هستیم این کوی و برزن بیش از چند هزار موتور یا دوچرخه نیست بالای سر ما یعنی در این آسمان به اندازه ی موتور و دوچرخه چند هزار ماهواره است الآن اگر عصر علم نیست پس چه موقع عصر علم است اگر به اندازه ی دوچرخه و موتور ماهواره بالای سر ماست این عصر علم نیست در چنین عصری موش پرستی در هند رایج است، گاوپرستی در هند رایج است، مردم را رها کنی همین در می آید بارها به عرضتان رسید اینکه ما حرم می رویم در و دیوار این خاندان را می بوسیم اینها ما را آدم کردند اگر نبود مکتب اهل بیت ایران هم همین طور بود گوشه و کنارها هم شما می شنوید گاهی به عنوان عرفان کاذب، گاهی نمی دانم حشر با چه کسی با چه کسی همین بازیها را در می آورند و اگر نباشد حوزه ی علمیه، اگر نباشد بحث و درس، اگر نباشد حسینیّه و مسجد، اگر نباشد حرم همین وضع در می آید به مراتب بدتر از هند می شود وجود مبارک موسای کلیم فرمود چرا بیراهه رفتید.

ص: ۷۰۲

۱- (۱۸) _ سوره ی نساء، آیه ی ۶۵.

۲- (۱۹) _ سوره ی فصلت، آیه ی ۳۰.

- ۳- (۲۰) _ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۰۷.
- ۴- (۲۱) _ سورة ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.
- ۵- (۲۲) _ سورة ی بقره، آیه ی ۱۴۸.
- ۶- (۲۳) _ سورة ی اعراف، آیه ی ۱۵۵.
- ۷- (۲۴) _ سورة ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

Your browser does not support the audio tag

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲) وَمَا أَعْجَلَكُ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَىٰ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَفْطَالَ عَلَيَّكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (۸۸)»

بعد از نجات بنی اسرائیل به برکت موسای کلیم (سلام الله علیه) از حوزه یسلطنت و قدرت فرعون و عبور از دریای احمر رسیدند به منطقه ی کوه طور. جانب ایمن یعنی کسی که روبه روی کوه طور می ایستد طرف راست اگر کوه مثل انسان باشد راست و چپ داشته باشد طرف راست مخاطب مقابل طرف چپ انسان است و طرف راست انسان مقابل طرف چپ آن مخاطب، ولی کوه چون این چنین نیست طرف راست و چپ ندارد کسی که روبه روی کوه می ایستد طرف راست او همان طرف راست کوه محسوب می شود جانب ایمن کوه یعنی جانب ایمن خود شما، شما طرف راستتان بالا بروید آن قلّه بطور است و امثال آن. «وَوَاعَدْنَاكُمْ» (۱) جانب ایمن طور «وَوَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ * كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» در بحث دیروز اشاره شد که منظور از این اکل، مطلق تصرف است خواه به صورت خوردن باشد یا پوشیدن یا مسکن گزیدن و مانند آن، اگر کسی زمین دیگری یا خانه دیگری را به غصب گرفت می گویند مال مردم را خورد، فرش مردم یا وسایل نقلیه را غصب کرد می گویند مال مردم را خورد پس خوردن یا به معنی برخورد است یا چون عنوان مُشیر است به مطلق تصرف.

ص: ۷۰۳

۱- (۱) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۰.

پرسش: حاج آقا شیطان دوپا هم داریم.

پاسخ: بالأخره شیاطین الانس و الجن هستند دیگر آنها تربیت شده تحت ابلیس اند که جزء شیاطین الانس و الجن اند و در قرآن کریم از هر دو گروه یاد شده است. حالا این شخص که مال مردم را مصرف می کند به صورت مسکن در بحث دیروز دو طایفه از نصوص ذکر شده یک طایفه این است که انسان در انتخاب مسکن باید رعایت مسائل محیط زیست، بهداشت، رفاه خود و عائله خود را داشته باشد یکی اینکه از اسراف و تعدی پرهیز بکند که این دو طایفه از روایات خوانده شد. گاهی ارتفاع مسکن در اثر جهات خارجی برای رعایت حریم حرمتها منع می شود مثل اینکه در مکه می گویند خانه های شما بلندتر از خانه یخدا نباشد کسانی که در فاصله های طولانی خانه می سازند عیب ندارد اما در جوار کعبه کسی خانه بسازد که خانه

اش بلندتر از کعبه باشد این روا نیست این برای احترام مکه است چه اینکه الآن هم برای رعایت همان حرمت می گویند اطراف حرم ساختمانی که بلندتر از حرم مطهر باشد یا گنبد مطهر باشد مناسب نیست در مشهد این طور است در قم این طور است در جاهای دیگر همین طور است هم برای زیباسازی شهر و در دید قرار بگیرد هم برای احترام آن حرم. قسمت دوم که باز به حرمت اسلام و مسلمین برمی گردد گفتند که اهل ذمه حق ندارند خانه یا آنها بلندتر از خانه ی مسلمانها باشد بر اساس این جهات هم هست ولی بهترین راه این است که انسان از هوای آزاد، از نور فراوان بهره بگیرد حالا. اگر یک وقت جامعه ای چاره نداشتند در اثر کمی زمین و زیادی مردم و احتیاج به مسکن برج سازی کنند آن با تدرّج حل کنند این چنین نیست که برج سازی برای همه مردم در هر عصر و مصری ممنوع باشد اگر زمین وسیع است مردم کمتر از آن مقدار نیازمندند خب چه بهتر که برج نباشد چون تدرّج خیلی مطلوب نیست رفتن بالا. آمدن پله ها حالا گرچه وسایلی فراهم شده ولی تدرّج گفتند پیری زودرس می آورد خیلی مطلوب نیست اگر آن نبود خب برج سازی روا نیست و اما اگر آن بود جمعیت زیاد بود در زحمت بودند اینها از باب تراحم اهم و مهم است لذا ممنوعیتی در این کار ندارد با باز بودن فضا، داشتن زمین مناسب اولیا این است که به آن صورتهای برجهای طولانی نباشد.

پاسخ: خب بله چون همه همین طورند اطلاع بر حرمت دیگران مطلقا ممنوع است ولو انسان خانه اش برجی نباشد. خب، «كُلُوا
 مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى».

پرسش: استاد آیه یقبل «نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى» دارد.

پاسخ بله، این دیگر با جریانش چه سوره یمبارکه ی «بقره» و چه سوره یمبارکه یفلان گذشت غرض این است که «كُلُوا»
 اختصاصی به خوردن ندارد آن نه مورد مخصیص است نه قدر متیقن در مقام مخاطب مانع انعقاد اطلاق یا عموم است هیچ
 کدام از اینها مانع اطلاق عموم نیست خب آن قدر متیقن در مقام مخاطب است. مطلب دیگر این است که فرمود ما وعده
 دادیم وجود مبارک موسای کلیم بیاید حالا که آمد تنها آمد اگر تعبیر «عَنْ قَوْمِكَ» نبود این سؤال از یک مطلب بود که چرا
 زود آمدی ولی چون تعبیر «عَنْ قَوْمِكَ» دارد سؤال به دو امر منحل می شود اگر جناب زمخشری در کشاف این مطلب را
 گفته و اگر جناب فخررازی در تفسیر این مطلب را گفته و اگر دیگران هم به این مطلب پرداختند بپراهم نرفتند اگر تعبیر این
 بود که «وَمَا أَعْجَلَكَ يَا مُوسَى» محور سؤال یک چیز بود اما چون تعبیر این است که «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» همین
 راهی که این آقایان رفتند می تواند راه درست باشد که مطلب عنصر محوری دو چیز است منتها از تعبیرات بعدی و جمله های
 بعدی معلوم می شود که تمام مشکل روی همان «عَنْ قَوْمِكَ» است نه روی «أَعْجَلَكَ» زودتر به میعاد به میقات آمدی مشکل
 نداشت قوم را تنها گذاشتی جریان سامری پدید آمد تمام مشکلات از این «عَنْ قَوْمِكَ» نشأت گرفته خب، لذا خدای سبحان
 که پاسخ می دهد بعد از جریان «مَا أَعْجَلَكَ» که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» این
 خاتمه یافته تلقی شد اما از آن به بعد تمام بحث درباره ی این «عَنْ قَوْمِكَ» است که اینها را تنها گذاشتی اینها گرفتار فتنه
 یسامری شدند.

پرسش: ببخشید اولاً که حضرت جانشین انتخاب کرد و ثانیاً بعد از آنکه از طور گذشتند وقتی به جایی رسیدند که آنها بت می پرستیدند آنها هم تقاضای بت کردند یعنی همان رسومات بت پرستی را از موسی تقاضا کردند.

پاسخ: بله خب، چون همان بود سامری از سوء تشخیص این مردم سوء استفاده کرد در آیات دیگر داشت که وقتی که از بحر گذشتند «جَاوَزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ» را «فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَانٍ» به موسای کلیم عرض کردند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (۱) که در سوره یمبارکه ی «اعراف» در سوره یمبارکه ی «یونس» آنها این قصه گذشت. سامری از این خفت و سبک مغزی و حس گرایی مردم سوء استفاده کرد خب سامری وقتی بیند این مردم همین معجزه یکذایی را دیدند از دریا گذشتند هلاکت فرعون را دیدنی مع ذلک وقتی به منطقه ای رسیدند که اهالی آن منطقه بت پرست بودند به موسای کلیم (سلام الله علیه) پیشنهاد دادند خدای دیدند برای ما بیاور خیال کردند که آوردن خدا به دست انبیاست «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» این فکر حس گرایی بنی اسرائیل سامری را وادار کرده که از این حس گرایی سوء استفاده کند و بساط گوساله پرستی را رواج دهد که الآن به آن اشاره می شود ولی منظور آن است که تمام محذور از همین تنها آمدن وجود مبارک موسای کلیم پدید آمد آنها حرمتی که برای موسی قائل بودند برای هارون (سلام الله علیهما) قائل نبودند.

پرسش: حاج آقا آنها که گوساله پرست بودند مگر به حضرت موسی قائل نبودند.

پاسخ: اینها در زمانی که وجود مبارک موسای کلیم رفته بود به طور به عنوان در آن اربعین که مواعده الهی داشت ملاقات الهی داشت تورات نصیبش شد در همان اربعین غیبت گوساله پرست شدند دیگر.

ص: ۷۰۶

پرسش: آنها که در مصر بودند.

پاسخ: کسی در مصر نرفته بود اینها هنوز به مصر برنگشتند اینها «جَاوَزْنَا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ الْبُحْرَ» (۱) هنوز در صحرای سینا یا هنوز در صحرای شام در آن منطقه هستند که بعدها در اثر همین گرفتاریها «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» (۲) دامنگیرشان شد بعدها که این آزمونهاى سخت را پشت سر گذاشتند «أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُشْتَضِعُونَ» را «مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا» (۳) و کذا و کذا. خب، پس تمام مشکلات از این «عَنْ قَوْمِكَ» نشأت گرفته «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ» چرا تنها آمدی و زود آمدی. جناب فخررازی دو بار در اینجا این تعبیر را دارد که خدای سبحان برای میعاد وجود مبارک موسای کلیم وقت مشخصی تعیین نکرده که در فلان ساعت در فلان لحظه شما به بالای طور بیا چون مَنْ نَصَّ نَبُودَ مَا لَا نَصَّ فِيهِ بُوَدَ _ معاذ الله _ وجود مبارک موسای کلیم اجتهاد کرد و اشتباه کرد «اجتهد و أخطأ» این دید جناب فخررازی است درباره ی موسای کلیم اختصاصی به موسای کلیم (سلام الله علیه) ندارد اصولاً پیغمبرشناسی آنها در همین حد است رسالت شناسی آنها در همین موقف است اینها رسول را، نبی را آن طوری که با وحی به سر می برد نشناختند یا عمداً نخواستند بشناسند دامنه ی رسالت و نبوت را این قدر پایین آوردند که با سقیفه بشود برای او جانشین تعیین کرد اگر پیغمبر را آن طوری که باید می شناختند جز غدیر کسی جانشین او نمی شد اما اینها چون نتوانستند سقیفها را بالا ببرند وجود مبارک پیغمبر را، نبوت را، رسالت را پایین آوردند که تا با سقیفه بتوانند جانشین تعیین کنند لذا دو بار ایشان می گوید که چون وقت معینی نشده بود _ معاذ الله _ وجود مبارک موسای کلیم اجتهاد کرد نظیر مجتهدان عادی و اشتباه کرد این دو بار تصریح ایشان است در تفسیر. خب، اگر در خانه یا هل بیت رفته بودند دیگر گرفتار این حرفها نمی شدند که «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» این دو سؤال بود که قسمت مهم یعنی قسمت مهم که حوادث بعدی است بر اساس تنها آمدن تو و تنها گذاشتن قوم نشأت گرفته که همه یافته های از آنجاست.

ص: ۷۰۷

۱- (۳) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۸.

۲- (۴) _ سوره ی مائده، آیه ی ۲۶.

۳- (۵) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۷.

پرسش: این باعث می شود که خطا باشد دیگر.

پاسخ: خطا نیست بر بزرگان خطا گرفتن خطاست، «سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست» خب، کار انبیا خطا بر نمی دارد اینها با وحی دارند زندگی می کنند خود وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد برای جلب رضایت توست برای اینکه سرعت کردم مسابقت کردم در کار خیر تو دستور دادی «سَارِعُوا»، (۱) «فَاسْتَبِقُوا» (۲) من هم به سرعت آمدم خب.

پرسش: مأموریتی که به ایشان محوّل شد که بین قوم خودش باشد.

پاسخ: آن مأموریتی نبود که بین قوم باشد که، مأمور نبود که باش نیا که وعده داده بود، وعده کرده بود که بیاید. «قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ» یعنی «لمزيد الرضاء» خب، بعد آن قسمت مهم شروع می شود اینکه فرمود: «مَا أَعْجَلَمَكَ» انسان خیال می کند که برای اعتراض است در حالی که این توطئه و زمینه و مقدمه است برای یک گزارش فرمود تو زود آمدی آنها را تنها گذاشتی ولی قصه از این قرار است وقتی کار به دست فخر رازی و امثال رازی می افتد همین طور در می آید اما اگر بدهند به دست اهل بیت طور دیگر در می آید اصلاً سؤال و جواب برای نقد، اعتراض، استنکار و امثال ذلک نیست برای اینکه به حضرت ابلاغ کند که تو تنها آمدی ولی قصه از این قبیل است چه حادثه یتلخی در غیاب تو اتفاق افتاده و آن این است که «قَالَ» ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ» تو که به طرف طور آمدی برای مناجات و ملاقات ما آنها را امتحان کردیم گاهی گفته می شود که خب خدای سبحان می توانست همان طوری که قارون را در همان شهر خودش هلاک کرد «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» (۳) فرعون و درباریان را هم می توانست در همان مصر به هلاکت برساند و بنی اسرائیل این زحمتهای را تحمل نکنند این معنایش آن است که انسان بدون رنج و تکامل و کوشش به کمال برسد عالمی که انسان احتیاج به تلاش و کوشش نداشته باشد آن فقط بهشت است که نتیجه یا اعمال انسان است و گرنه در دنیا چاره جز تلاش و کوشش نیست إِمَّا بِالْجِهَادِ أَوْ بِالْهَجْرَةِ اگر جهاد است با جهاد اصغر و اوسط و اکبر باید مجاهد خوب باشد و اگر هجرت است با هجرت صغرا و وسطا و کبرا باید مهاجر خوبی باشد اینها مهاجرت کردند و مأمور به هجرت بودند اینکه خدای سبحان فرمود: «فَأَسْرِ بِعِبَادِي» (۴) یعنی مأمور به هجرتی در بخشهای دیگر قرآن فرمود من اگر بخواهم نیازی به کار شما نیست دشمنان را به اسرع وجه به هلاکت می رسانم لکن می خواهم شما را امتحان کنم در سوره ی ۴۷ که به نام مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است در آنجا آیه ی چهارم به این صورت آمده فرمود: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ» به پیغمبر فرمود به اینها بگو که اگر خدا مصلحت می دید از تبهکاران شرک و کفر و نفاق انتصار، انتصار یعنی انتقام، انتصار می گرفت نیازی به کار شما نداشت «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيُنَبِّئُوا بَعْضَ كُمْ بِبَعْضٍ» ما می خواهیم شما را با هجرت، با جهاد، با تلاش و کوشش بیازماییم و گرنه برای ما کاری ندارد که هم؟ اینها را بریزیم در دریا آن وقت شما چطور، یک آدم مفت خور که به مقامی نمی رسد یک آدم تنبل بیکار که به جایی نمی رسد «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيُنَبِّئُوا بَعْضَ كُمْ بِبَعْضٍ» ما شما را با هجرت، با جهاد، با علل و عوامل دیگر امتحان می کنیم خب اگر امتحان نبود کسی به کمال نمی رسید تقسیم کمال به بهشت به صورت رایگان که مقدر الهی نیست این هجرت باید حتماً صورت می پذیرفت تا چه کسی مقاومت می کرد تا چه کسی برمی گشت تا چه کسی تا پایان «لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى؟» بود و مانند آن، بنابراین هجرت یک امر ضروری است به دستور خود خدای سبحان است اینها آمدند و وجود مبارک موسای کلیم هم مأمور نبود که همه ی این ششصد هزار نفر یا ششصد نفر یا کمتر و بیشتر همه ی اینها را بالای کوه طور ببرد بنا شد با یک گروه خاصی بروند

که در سوره یمبارکه ی «اعراف» گذشت «وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» (۵) بنا نشد که اینها اردویی بروند بالای کوه که بنا شد که این هفتاد نفر بروند نسبت به این هفتاد نفر سؤالی است جوابی است که در سوره یمبارکه ی «اعراف» گذشت و در صورت لزوم گاهی آن آیات هم خوانده می شود، اما آن سؤال درباره ی این هفتاد نفر است که چرا این هفتاد نفر قدری فاصله گرفتند وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد اینها پشت سر دارند می آیند و آمدند بالا اینها که آمدند یک قصه یجدایی دارند که گفتند: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»، «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ» (۶) اینها مُردند دوباره احیا شدند خدای سبحان دید موسای کلیم عرض می کند «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ» (۷) خدایا ما هفتاد نفر از نخبگان را آوردیم اینجا همه شان مُردند من جواب این مردم را چه بگویم که این در سوره یمبارکه ی «اعراف» گذاشت حالا هم به آن اشاره می شود بنا نشد وجود مبارک موسای کلیم اردویی راه اندازی کند همه یبنی اسرائیل را ببرد بالای طور که. میعادگاه همان کوه طور بود یک، کسانی که مجاز بودند همراه موسای کلیم (سلام الله علیه) بروند همان هفتاد نفر بودند دو، «وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» (۸) این سؤال ذات اقدس الهی که چرا از قومت فاصله گرفتی برای این هفتاد نفر است سه، و نسبت به قوم آن مجموعه یبنی اسرائیل سؤالی نکرده برای اینکه مجموعه یبنی اسرائیل در برنامه نبودند بعد گزارش می دهد که این هفتاد نفر که تقریباً رابط بودند بین تو و بین بنی اسرائیل اینها که نرسیدند در غیبت تو ما این قوم را آزمودیم در این امتحان یک عدّه یزیدادی رفوزه شدند ما آزمودیم ولی بر اساس حس گرایی اینها سامری سوء استفاده کرده اینها را به بت پرستی کشانده.

ص: ۷۰۸

- ۱- (۶) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.
- ۲- (۷) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۸.
- ۳- (۸) _ سوره ی قصص، آیه ی ۸۱.
- ۴- (۹) _ سوره ی دخان، آیه ی ۲۳.
- ۵- (۱۰) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۵.
- ۶- (۱۱) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۵۳.
- ۷- (۱۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۵۵.
- ۸- (۱۳) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۵.

پاسخ: نه، چون نکره است این «قَوْمُكَ» با آن «قَوْمُكَ» فرق دارد قوم هست اما بنا نشد که وجود مبارک موسی اردویی بیاید که، که چرا این اردو را نیاوردی آنکه در سوره مبارکه ی «اعراف» دارد اول همان مواعده است و بعد جریان کلی قوم است و بعد تخلف قوم است و بعد جریان فتنه یسامری است و بعد رواج گوساله پرستی هست و بعد برگشت وجود مبارک موسی و اعتراض است بعد از عبور همه ی این جریانها آن قصه ی هفتاد نفر را جداگانه ذکر می کند.

پرسش: این در صورتی است که مستقل باشد اما اینجا دو مطلب است.

پاسخ: بله، دو گروه اند حالا وجود مبارک حضرت دو تا میقات داشت؟ یحتمل ولی اینها دو گروه اند، دو دسته اند، آنها یعنی کلّ بنی اسرائیل بنا نشد که در مواعده حضور داشته باشند در سوره مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۱۴۲ به بعد که تقریباً یک ورق هست به این صورت آمده «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً» که در بعضی از روایات دارد که اول ذیقعه بود تا هم ذیحجه در همه ی فرصتها چهله گیری که من «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»، (۱) و مانند آن مطلوب است ولی در این چهل روز مطلوب تر است یعنی اول ذیقعه تا دهم ذیحجه آن دهم ذیحجه هم که بین نماز مغرب و عشاء آن دو رکعت مستحب است که بعد از سوره ی «توحید» آیه ی «وَوَاعَدْنَا» خوانده بشود هم ناظر به همین قسمت است. خب، «وَوَاعَدْنَا» یعنی سوره ی «اعراف» آیه ی ۱۴۲ به بعد «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (۲) در این اربعین ليله عدّه ای که حس گرا هستند شستشوی مغزی یافتند «فَاسْتَحَفَّ قَوْمُهُ فَأَطَاعُوهُ» شدند عدّه ای هم به دنبال اینها راه افتادند گفتند موسای کلیم بنا شد که چهل شب بیاید و الآن نیامده، گفتند هنوز چهل شب نشده، گفتند چرا، بیست تا دوازده ساعت روز است بیست تا دوازده ساعت شب است شده چهل تا، چهل تا شده و نیامده بعد از بیست روز این فتنه واقع شد این طور بودند خب وجود مبارک موسای کلیم فرمود چهل روز تفکر سامری این بود که بیست تا شب و بیست تا روز مثل چهل تا خب اینکه می گویند خواب آدم عالم بهتر از عبادت آدم جاهل است همین است. «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ * وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي فَأَنْظُرْ إِلَيْكَ» تا آن پایان جریان تجلی شد و کوه به برکت موسای کلیم شکافته شد نه اینکه کوه شکافته شد موسای کلیم «خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (۳) از وحشت کوه موسی گرفتار خریر شد خیر، از عظمت و جلال موسای کلیم که «خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» آنکه آسمان و زمین را نگه می دارد حجت خداست که «لَوْلَا الْحِجَّةُ لِسَاخَتِ الْأَرْضُ» اگر حجت خدا گرفتار «خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» بشود کوه متلاشی می شود نه بالعکس. خب، «وَكَتَبْنَا» بعد این تورات را به او دادیم و در همان مهمانی چهل شب تورات نصیب شده «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» (۴) تا به آیه ی ۱۴۷ از آنجا دارد که «وَاتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا» تا این بخشهای پایانی. وجود مبارک موسای کلیم «لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» اعتراض کرد که «بِشِمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ» (۵) و مانند آن بعد «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ» (۶) بعد «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى» (۷) بعد در آیه ی ۱۵۵ «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» این معلوم می شود دو تا جریان است بنابراین آنجا نسبت به این جریان که هفتاد نفر بودند بنا شد بروند این هفتاد نفر جای سؤال هست که وجود مبارک موسای کلیم باید پاسخ بدهد که چطور در بالای طور رفتن تنها رفت نه اینکه چرا اردو را نیاوردی آنها اصلاً در بحث نبودند. خب این قصه یسوره مبارکه ی «اعراف» که قبلاً بحث شد اما در اینجا فرمود.

-
- ١- (١٤) _ جامع الأخبار، ص ٩٤.
 - ٢- (١٥) _ سورة ي زخرف، آيه ي ٥٤.
 - ٣- (١٦) _ سورة ي اعراف، آيه ي ١٤٣.
 - ٤- (١٧) _ سورة ي اعراف، آيه ي ١٤٥.
 - ٥- (١٨) _ سورة ي اعراف، آيه ي ١٥٠.
 - ٦- (١٩) _ سورة ي اعراف، آيه ي ١٥٢.
 - ٧- (٢٠) _ سورة ي اعراف، آيه ي ١٥٤.

پرسش: اختیار کردن هفتاد نفر دلیل خاصی هم دارد؟

پاسخ: بله خب چون نخبه یا آنها بودند دیگر، لذا در بعضی از روایات دارد که انبیا را فقط باید ذات اقدس الهی انتخاب بکند. خب، فرمود: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ» ما آزمودیم ما کسی را گمراه نکردیم امتحان چیز خوبی است فرمود کسی خیال نکند که با این اعمال ظاهری بدون امتحان دشوار بهشت می رود «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» این طور نیست عده ای می گفتند چه سعادت بی بهتر از این که ما پنج وقت نماز را پشت سر پیغمبر اقتدا می کنیم و می خوانیم، در مسجدی نماز پنج وقت را می خوانیم که بعد از مسجدالحرام بهترین مسجد روی زمین است و درست می گفتند به همین مردم خدا خطاب کرد که شما باید امتحان بشوید اینکه فرمود: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۱) یا «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ» (۲) درباره ی همینها بود که نماز پنج وقتشان را پشت سر بهترین امام جماعت شرق و غرب عالم می خواندند در بهترین مسجد بعد از مسجدالحرام می خواندند به همین مردم فرمود اینها کافی نیست باید در جبهه و جنگ هم امتحان بشوید. خب در اینجا فرمود ما اینها را آزمودیم ولی سامری اینها را گمراه کرد سامری هم دید که اینها آن شستشوی مغزیشان تمام نشده این همه معجزات را از وجود مبارک موسای کلیم دیدند «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (۳) این فکر حس گرایی باعث شد که سامری از این شستشوی مغزی سوء استفاده کند و آن را راه بیندازد.

ص: ۷۱۰

۱- (۲۱) _ سوره ی عنکبوت، آیه ی ۲.

۲- (۲۲) _ سوره ی محمد، آیه ی ۳۱.

۳- (۲۳) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۸.

پرسش: حاج آقا بالأخره این «مِنْ قَوْمِكَ» قوم او همان هفتاد نفری.

پاسخ: باید هفتاد نفر باشد و گرنه اردویی که بنا نبود باشد که.

پرسش: خب این هفتاد نفر را بعد از آن جریانات رسیده.

پاسخ: بله دیگر، نسبت به این هفتاد نفر چرا جلو افتادی تمام شد و رفت این باید جواب بدهد که اینها دارند می آیند.

پرسش: مگر نمی گویند در سوره ی «اعراف» وقتی سامری آن کارهایش را کرد بعدش این برنامه اتفاق افتاد.

پاسخ: بله، در همین بعد اتفاق افتاده، در همین بعد «وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَائِعِينَ رَجُلًا» (۱) این هفتاد نفر قدری دیر رسیدند حضرت باید جواب بدهد که چرا این هفتاد نفر دیر رسیدند اگر دوتا میقات بود دوتا مواعده بود که هیچ سؤال و جوابی ندارد اگر یک میقات بود میقات و موعد برای همین هفتاد نفر بود نه اردو.

پرسش: پس حضرت دوباره برگشتند قوم را اصلاح کردند بعد دوباره با این هفتاد نفر آمدند بالا.

پاسخ: یک میقات دیگر اگر بود بله، اما اگر همان میقات اول بود نه، این سؤال و جواب ناظر به آن هفتاد نفر است که چرا این هفتاد نفر را با خودت نیاوردی عرض کرد اینها در دامنه یکوه اند دارند می آیند بالا. خب، وقتی وجود مبارک موسای کلیم این خبر را شنید که فرمود ما اینها را امتحان کردیم ولی سامری اینها را گمراه کرد معلوم می شود گمراهی به دست خود شخص است امتحان یک چیز خوبی است به دست الهی است هر کسی از امتحان سرفراز بیرون بیاید پاداش مهم دارد امتحان کردن کار خوبی است گمراه کردن کار بدی است خب و گمراه شدن کار بدی است «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» حالا- وجود مبارک موسای کلیم باخبر شده است که گروهی در اثر اضلال سامری بیراهه رفتند از توحید فاصله گرفتند.

ص: ۷۱۱

پرسش: اگر خدا می فرماید: «فَأَسْرِ بِعِبَادِي» (۱) با عباد من بیا.

پاسخ: آنجا نفرمود با عباد من بیا فرمود با عباد من هجرت بکنید «فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا» که جریان هجرت کردن از مصر به طرف صحرای سینا با عبور از دریای سرخ است. خب، «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» اینها دوتا حال است در حالی که عصبانی بود از یک نظر، در حالی که متأسف بود از نظر دیگر هم غمگین بود هم غضبناک بعد وقتی که آمد به قومش اعتراض کرد بر اساس صبر و تقسیم که فرمود هیچ تخلفی در اینجا راه نداد وعده یالهی حق بود خدا به شما وعده یخوب داد ما که از مصر در آمدیم وارد منطقه ای شدید حکومت می خواهیم حکومت هم بدون قانون اساسی نخواهد بود قانون اساسی انبیا هم همان کتاب آسمانی آنهاست و همه ی این مواظ را ذات اقدس الهی به ما بشارت داد که فرمود ما به شما کتاب می دهیم، قانون اساسی می دهیم این می شود وعده حسن من هم رفتم این قانون اساسی را تلقی کنم محصول آن اربعین گیری وجود مبارک موسای کلیم دریافت تورات بود خب خدا وعده یحسن به شما نداد؟ چرا داد، خدا نمی خواهد شما را از سرزمینی به سرزمین دیگر منتقل کند که خدا می خواهد شما را از استضعاف نجات بدهد از ذلت به عزت بیاورد آن با کشورداری و قانون اساسی و حکومت عادلانه است این هم که وعده یالهی بود ما هم که تخلف نکردیم عهد هم که طور نکشیده فقط اشکال بر شماست که بیراهه رفتید «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» که آنها بیست روز را چهل حساب کردند بیست تا دوازده روز، بیست تا دوازده تا شب گفتند چهل روز شد یا نه، «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» این هم که نبود «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمُ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ» شما خواستید ما گفتیم «لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» تنها در خوردن نیست در خط مشی هم طغیان نکنید که غضب الهی بر شما حلال می شود حالا غضب الهی بر شما حلال شد «فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي»، «فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي» شما وعده ی مرا تخلف کردید من قرار گذاشتم بعد از چهل روز برگردم شما قبل از چهل روز این بساط را پهن کردید آنها بهانه ای که آوردند گفتند که ما عمداً این کار را نکردیم سامری این کار را کرده «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكُ» ما وعده درست، وعده حق بود تو هم تخلف نکردی ولی ما فریب خوردیم کسی ما را گمراه کرده به ما گفته که شما این فراعنه با آن قدرتها و جلال و شکوه که آمدند در دریا و غرق شدند این لاشه های اینها با ابدان اینها با لباسهای آنها خاصیت دریا این است که مرده را قبول نمی کند می گذارد کنار منتها بخشی را دور بخشی را نزدیک درباره یخصوص فرعون فرمود: «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بَدَنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» (۲) راههای دیگری هم که بود بالأخره این زیورها و زینتها و این طلاها به دست این بنی اسرائیل افتاد حالا از کجا رفتند گرفتند آیا از این لاشه ها گرفتند از راه دیگر گفتند بالأخره ما زینتهایی داشتیم سامری آنچه خودش به عنوان غنیمتها گرفته بود ما را هم وادار کرده آنچه به عنوان غنیمت گرفتیم همه ی این طلاها را جمع کردیم به دستور او به او دادیم او گوساله ای از همین طلاها ساخته چیزی که مورد علاقه ی مردم است به او هم توجه بیشتری دارد یک گوساله ی ساختگی از همین طلاها ساخته آن چیزی را که می گویند فراهم کرده اگر درست باشد که «فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» (۳) چه چیزی بود آن را هم تعبیه کرده در درون این مجسمه گوساله گذاشته که اگر این را به سیمت باد نگه می داشتند هر وقت باد می وزید این صدا تولید می کرد این کار را کردند در مسیر باد هم گذاشتند این باد هم که می وزید این صدا تولید می کرد. قرآن کریم برای اینکه به ما بفهماند او گوساله نساخت او مجسمه ای درست کرد خوار انسان حرفش نطق است حمار آن صدایش نهیق است اسب آن شیهه اش صیهیر است اسب «حیوانٌ ساهرٌ» حمار «حیوانٌ ناهقٌ» گاو «حیوانٌ خائرٌ» خوار همان بانگ گاو است. خب، اگر بعضی حیوان طائرند بعضی حیوان سباح اند مثل ماهی، بعضی حیوان ساهرند مثل اسب، بعضی حیوان ناهق اند مثل حمار، بعضی حیوان خائرند مثل گاو قرآن اصراری دارد هر جا جریان گوساله را ذکر می کند این

«جَسَدًا» را وسط بیاورد «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا» نه «عَجَلًا لَهُ خُورًا» او حیوان درست نکرد او مجسّمه ای درست کرد که بانگ می داد تا مبادا کسی خیال بکند که او واقعاً احیا کرده حیات داده این چنین نبود «عَجَلًا لَهُ خُورًا» نیست «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا» خب اینها می دیدند که گوساله ای است نمی فهمیدند که چه چیزی در درون او تعبیه شده، نمی فهمیدند که هر وقت باد بزند او بانگی دارد گفتند «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» اینها هم پذیرفتند اینها به موسای کلیم عرض کردند به ما این طور گفتند ما که قدرت تحقیق و تشخیص نداریم. شما اگر تاریخ سلاطین گذشته را بخوانید مستحضر می شوید که غالب این افراد شستشوی مغزی دادند یک وقت اسلام می آید می گوید «طلب العلم فریضه» (۴) ولو تا دیوار چین یا آن طرف چین آن طرف آب شرق و غرب هم شد باید عالم بشویم یک وقت یک قانون رسمی مملکت این است که سوادآموزی فقط برای درباریان است و متمکنان است و سرمایه داران طبقه یدیگر حقّ درس خواندن ندارند اینها فقط باربر و کارگر بشوند مگر ایران قبل از اسلام همین طور نبود، مگر فراگیری سواد حقّ قانونی همه ی مردم بود کسی حق نداشت درس بخواند که آن که گفته درس خواندن و عالم شدن واجب است او پیغمبر است و اسلام این حرف را آورده این مردم حس گرا وقتی گرفتار سامری بشوند به دنبال گوساله هم راه می افتند در بحثهای روزهای قبل یا اسبق هم به عرضتان رسید الیوم با اینکه عصر، عصر علم است در اثر جهالت بخشی از مردم مشرق زمین هنوز هم که هنوز است به مدفوع گاو، به ادرار گاو آن قدر احترام می گذارند که ما به آب زمزم احترام می گذاریم الیوم، این جای تعجب نیست مگر موش پرستی نیست، مگر پرستش اعضای بدن انسان الیوم در بخشی از منطقه های هند نیست با اسرار هندی که بود و همیشه داشتند، بنابراین این تعجب نیست اگر این چراغ علم خاموش بشود راه همین است لذا وجود مبارک موسای کلیم که اعتراض کرد آنها جوابی نداشتند.

ص: ۷۱۲

۱- (۲۵) _ سوره ی دخان، آیه ی ۲۳.

۲- (۲۶) _ سوره ی یونس، آیه ی ۹۲.

۳- (۲۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۹۶.

۴- (۲۸) _ الکافی، ج ۱، ص ۳۰.

متن درس تفسیر حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی – شنبه ۲۸ فروردین ماه ۱۳۹۷/۰۱/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

خدای سبحان به آن حضرت بعد از عبور از دریای سرخ داد که فرمود ما مواعده کردیم جانب ایمنِ طور آنجا به شما کتابی داده بشود که بتوانید برابر آن کتاب حکومتی تشکیل بدهید و کشورتان را اداره کنید. مطلب دوم آن است که در این جریان دوم یعنی تشریف بردن حضرت موسای کلیم به کوه طور چند قصه او را همراهی کرد یکی اینکه بنا بود با قوم خود برود چون خدا فرمود: «وَوَاعَدْنَاكُمْ» (۲) به همه وعده داده، دوم اینکه رفتن قوم به صورت اردو جزء مواعده الهی نبود باید گروهی انتخاب می شدند، سوم اینکه وجود مبارک موسای کلیم عده ای را تقریباً هفتاد نفر را انتخاب کرده «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» (۳) چهارم اینکه دو قسمت مهم در این حادثه اتفاق افتاد یکی با این هفتاد نفر بود، یکی با بقیه، وجود مبارک موسای کلیم با این هفتاد نفر به طرف کوه طور رفتند بقیه را به سرپرستی وجود مبارک هارون در همان منطقه گذاشتند. دو فتنه ی مهم در اینجا اتفاق افتاد یکی مربوط به بقیه قوم بود که سامری در بین آنها بود و فتنه ی گوساله پرستی را راه اندازی کرد، یکی مربوط به این هفتاد نفر بود که همان تفکر حس گرایی در آنها بود و می گفتند که «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۴) ما خدا را باید ببینیم تا بفهمیم که این حرف، حرف اوست این کتاب، کتاب اوست. این گروه دوم که این حرف را در دامنه ی طور زدند «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» اینها مُردند «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» (۵) و جریان مبسوطی دارد که وجود مبارک موسای کلیم به خدا عرض کرد اینها همراهان من بودند الان اینجا گرفتار هلاکت الهی شدند من جواب قوم را چه بگویم تو اینها را آزمودی اینها دوباره به دعای موسای کلیم زنده شدند و بقیه مناجات ادامه پیدا کرد در طی این چهل شبانه روز تورات نصیب موسای کلیم شد و بعد از چهل روز برگشتند. فتنه ای که مربوط به قوم بود همان جریان گوساله پرستی و فتنه ی سامری بود و برخوردی با هارون (سلام الله علیه) داشت و برخوردی با قوم. این مجموعه گاهی با فاصله ذکر می شود گاهی بی فاصله چون همه ی اینها تقطیع شده است گرچه یک جریان است اما مقاطع گوناگون دارد در همین سوره ی مبارکه ی «طه» ذیل آیه ی ۷۷ که فرمود: «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ» قبلاً نقل شد حالا در تفسیر ابی السعود و مانند آن گفتند بین این قسمت و قسمت قبلی بیست سال فاصله بود ولی در روایتیهای ما حالا شاید بیست سال مشخص نشد سال اول و دوم و سوم و چهارم در روایات هست که در سال اول چه حادثه ای پیش آمد، سال دوم چه حادثه ای پیش آمد، سال سوم همین جریان ضفادع و دم و قمل و امثال ذلك در این سالهای میانی بود، بنابراین اگر در قصه ی موسای کلیم جریانی را به دنبال جریان قبل ذکر می کند معنایش موالات زمانی و زمینی نیست و اگر چیزی را هم جدا می کند معنایش این نیست که وجود مبارک موسای کلیم دوتا مواعده داشت بعد از نبوت دو بار به کوه طور رفت، دو بار قرار داشتند و مانند آن این طور نبود چه اینکه آن وعده های سی روز و چهل روز دوتا وعده نبود اول سی وعده سی روز بود بعد ده روز به آن اضافه شده، شده چهل روز مجموع این چهل روز به قوم اعلام شد که من چهل روز به میعاد الهی می روم نه اینکه به مردم فرموده باشد من سی روز به طور می روم ده روز در طور تمديد شده باشد و بعد مردم گفته باشند که حالا او دیر کرده حادثه ای پیش آمد مردم هم از اول فهمیدند وجود مبارک حضرت کلیم هم به آنها فرمود من چهل شب مهمان خدایم و آنها فتنه گری کردند گفتند اینکه گفت «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (۶) یعنی بیست شب و بیست روز جمعاً می شود چهل شب و وجود مبارک موسی

چون بعد از بیست روز نیامد فتنه ی سامری راه اندازی شد خب. پرسش: «ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ». پاسخ: بله ، این اول سی روز بعد ده روزش متمم شد مجموعاً این چهل روز به مردم اعلام شد نه اینکه ده روز در طور متمم شده باشد تا مردم مواعده ی سی روزه را شنیده باشند بعد می گفتند چرا ده روز دیر کرده. متنی دارد و شرحی ، متنش در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت شرحش در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت در سوره ی مبارکه ی «بقره» در همان اوایل سوره این بود آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» که بعد حالا همین قسمت را دوباره باید بخوانیم این «أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» در سوره ی مبارکه ی «اعراف» تبیین شد و همچنین در بخشهای دیگر اگر آمده در سوره ی مبارکه ی «اعراف» کاملاً تبیین شد فرمود ما اول وعده ی سی روزه دادیم «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» آیه ی ۱۴۲ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَمَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» یعنی آن متن که در سوره ی «بقره» آمده با شرحی که در سوره ی «اعراف» گذشت نشان می دهد که میعاد چهل روز بود، چهل شب بود یک، این چهل شب به مردم اعلام شد دو، به وجود مبارک هارون هم فرمود تو در این چهل شب که من نیستم خلافت مرا به عهده بگیر سه، از مردم فاصله گرفت چهار، این طور نیست که حضرت به مردم فرموده باشد که من سی شب در طور هستم ده شب آنجا تمدید شده باشد بعد مردم گفته باشند که پس چرا نیامده. خب، این برای مواعده پس این مرزبندی ریاضی اش درست است که چهل شب بود و چهل شب را هم به مردم ابلاغ کرد و وجود مبارک هارون هم خلافتش را به عهده گرفت بنا شد که مردم را اداره کند در بحثهای سوره ی مبارکه ی «بقره» و «اعراف» هم گذشت که با اینکه حضرت چهل شبانه روز مهمان خدا بود نه سخن از روز مطرح است نه سخن از شب و روز مطرح است فقط سخن از شب مطرح است برای اینکه شب «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» (۷) هر کس هر نعمتی یافت شبانه نصیبش شد اینکه بزرگان گفتند کسی که به فکر لقمه است لقمان نخواهد شد همین است دیگر آدمی که آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَوَلِيمَةٌ» (۸) یعنی کسی که سورچران است منتظر است چه کسی دعوت بکند مُرده خوری دارد این مُلاّ نخواهد شد این باید مطمئن باشد روح مطهر علم و فضیلت و قرآن و روایت برای انسانِ شکم چر نیست «لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَوَلِيمَةٌ» انسانِ ولیمه بخور اهل عزم و اراده نخواهد شد همه ی این بزرگان گفتند کسی که اهل لقمه است لقمان نمی شود «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» شب است که بالأخره انسان می تواند مناجات بکند و گرنه وجود مبارک موسای کلیم در این چهل شبانه روز نه آبی نوشید نه غذایی خورد نه خوابی داشت چهل شبانه روز به یاد حق بود مهمان او بود یاد او، نام او، ذکر او، خواب او، استراحت او، آب او یاد خدا بود خب، اما تعبیر به شب برای آن است که «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» این سرّ تعبیر به شب بود چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» عمده آن است که این قصّه که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» کاملاً تفکیک شده است نه برای آن است که حضرت دو بار مواعده ی طور داشت، دو بار به طور رفت بلکه برای آن است که بین کسانی که همراهی حضرت را به عهده داشتند و بین کسانی که ماندند در خدمت هارون بودند دو قصّه ی مهم و دو فتنه ی اساسی رخ داد اینها را از هم تفکیک کرده با هم ذکر نکرده در سوره ی مبارکه ی «اعراف» از آیه ی ، پرسش: حاج آقا اگر چهل روز بوده که «أَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» معنا نمی دهد. پاسخ: وعده ی اول سی روز بود ده روز تمدید شد شده چهل روز. پرسش: ...پاسخ: اما تمدید در همان دامنه ی کوه بود که در بین مردم بود نه در طور تمدید شد اول قرار سی روز بود بعد قرار چهل روز شد وجود مبارک موسای کلیم بنا شد چهل روز مهمان خدا باشد این را هم به مردم اعلام کرد هم به حضرت هارون اعلام کرد همه فهمیدند لذا آن سامری و امثال سامری. پرسش: فتنه در آن ده روز بوده ، فتنه سامری؟ پاسخ: بعد از این بیست روز چون گفتند آنهایی که فتنه کردند گفتند

این چهل روزی که بنا بود موسای کلیم بیاید چهل روز عبارت از بیست روز و بیست شب است و چون بعد از بیست روز نیامد این فتنه کرده. خب، بنابراین وجود مبارک موسای کلیم آمد فرمود من که دیر نکردم معلوم می شود به همه شان گفته این تمدید در دامنه ی کوه بود در همان سرزمین سینا یا صحرای شام بود قبل از اینکه حضرت به کوه طور تشریف ببرند بود همه ی اینها مشخص شده بود لذا حضرت که آمد فرمود من که دیر نکردم خب، «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» آنها دیگر نگفتند تو دیر کردی آنها هیچ جوابی نداشتند، اما چون این دو قسمت یعنی آنهایی که همراه حضرت بودند گرفتار یک فتنه شدند در همان دامنه ی کوه طور اینهایی که در صحرای سینا یا صحرای شام یا منطقه ی دیگر بودند اینها گرفتار فتنه ی دیگر شدند این دو بخش را قرآن کریم از هم جدا کرده نه اینکه دو بار حضرت به طور رفته بعد از نبوت و دو موعده بود و دو گروه داشت. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» اینها از هم تفکیک شد معنای تفکیک این نیست که دو تا موعده بود ملاحظه بفرمایید در سوره ی مبارکه ی «اعراف» پرسش: یک بار «وَاعِدْنَا مُوسَىٰ» است و یک بار «وَاعِدْنَاكُمْ». پاسخ: بله دیگر، چون آنجا هم که موعده بود موعده ی با قوم بود جامعش این است که فرمود تو و قومت را ما وعده دادیم در جریان موعده فرمود تو و قومت را «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعِدْنَاكُمْ» (۹) این «وَوَاعِدْنَاكُمْ» نه اینکه بنی اسرائیل مستقیماً طرف موعده ی خدا باشند که اینها بروند طور بنی اسرائیل در خدمت موسای کلیم موعده داشتند عمده تفکیکی است که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت در سوره ی «اعراف» آیه ی ۱۴۲ این بود «وَوَاعِدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» این شده چهل روز بعد از اینکه چهل روز مشخص شد «وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» به مردم اعلام کرد به حضرت هارون اعلام کرد مشخص شد که چهل روز وجود مبارک موسای کلیم در بین مردم نیست آیه ی ۱۴۳ «وَلَمَّا حَجَّاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» آن وقت حادثه ای برای خود موسای کلیم آمد که این مبسوطاً این حادثه را ذکر می کند دریافت تورات نصیب وجود مبارک موسای کلیم شد که اینجا ذکر می کند بعد در غیاب وجود مبارک موسای کلیم حادثه ای پیش آمد که در آیه ی ۱۴۸ همان سوره ی «اعراف» می آید که «وَاتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسِيْدًا لَهُ خُوَارٌ» آن گاه دلیل بطلان این کار را هم ذکر می کند. این وقتی که «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» اعتراض موسای کلیم را ذکر می کند بعد تهدید الهی را ذکر می کند آن گاه غضب موسای کلیم که فرو نشست راهنمایی موسای کلیم را ذکر می کند بعد در آیه ی ۱۵۵ می فرماید: «وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» همه ی اردوی چند صد نفری را که بنا نبود ببرد «وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» این هفتاد نفری که وجود مبارک کلیم را همراهی می کردند یک صانحه ی سنگینی برای اینها پیش آمد که اینها گفتند «أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۱۰) آن وقت «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» (۱۱) اینها مُردند دوباره زنده شدند در همین اربعین و صحنه ی جدایی دارد آن بقیه گرفتار فتنه ی سامری شدند اینها گرفتار حس گرایی شدند و مُردند و دوباره زنده شدند تفکیک این دو قسمت نه برای آن است که میقات دو بار بود، موعده دو بار بود، وجود مبارک موسی دو بار به طور رفت بعد از نبوت این چنین نبود یک بار به طور رفت هفتاد نفر را انتخاب کرد این هفتاد نفر یک مشکل داشتند آن بقیه یک مشکل دیگر اینها را از هم تفکیک کرده پرسش: دلیل قاطع بر اینکه حتماً دو واقعه، واقعه واحد بودند چون هر دو طرف محتمل است. پاسخ: نه، محتمل نیست اگر آن باشد «لو كان لبان» باید قرارداد بگذارند حضرت ممکن است هر وقتی کسی برود دامنه ی کوه برای خودش بخواهد مناجات کند اما موعده ی الهی و قرارداد الهی حساب و کتابی دارد. پرسش: ظاهر آیات با هر دو طرف سازگاری دارد. پاسخ: نه، برای اینکه از کجا دو موعده بود خدای سبحان وعده داد که بیا ما شما را راهنمایی بکنیم کتاب بدهیم و داد تورات را در همان موعده ی اول داد دیگر، دیگر دو موعده و دو میقات و امثال ذلک نبود که پرسش: ببخشید ظاهر آیات چه؟ پاسخ: آن دیگر یک مصلحت مهمی است چیز

خیلی مهمی نیست که حالا چرا اول این بعد تتمیم شده آن دیگر قصه ی جزئی است خب. پرسش: اختیار سبعین بعد از اتمام اربعین به وجود می آید. پاسخ: نه، نه یعنی نه. پرسش: ظهور آیات این را نشان می دهد. پاسخ: نه آیات این را نشان نمی دهد دوتا میقات نبود این قسمت تفکیک شده یک میقات بود بعد از جریان مدین وجود مبارک موسای کلیم یک بار وعده ی الهی نصیبت شد که برود در کوه طور و چهل شب بماند و تورات بگیرد و مانند آن اینها قرارداد الهی بود در این قرارداد مردم هم دخیل بودند این دو، مردم اردویی مهمان خدا نبودند سه، طبق کار موسای کلیم معلوم شد نخبگانی از مردم مأمورند که موسای کلیم را همراهی کنند چهار، پس موسای کلیم جریان میعاد چهل شبانه روزی را هم به مردم اعلام کرد هم به هارون (سلام الله علیه) و از مردم جدا شد با این هفتاد نفر یک جریان مهم برای این هفتاد نفر اتفاق افتاد یک جریان مهم هم برای قوم. جریان قوم را فرموده و باز گو کرده جریان هفتاد نفر را هم در بخش دیگر ذکر می کند نه اینکه دوتا قرارداد بود دو بار رفته طور خب آن بار اول با چه کسی رفته با اینکه وعده ی الهی بود که مواعده کردیم با قوم تو. پرسش: «وَاعِدْنَاكُمْ» همان بیانی که فرمودید که رسیدن به آن ظرف کافی است. پاسخ: نه، «وَاعِدْنَاكُمْ» ظاهرش این است که با همه ی شما قرارداد بستیم. پرسش: آن وقتی است که میسور نباشد که همه بروند. پاسخ: خب یک عده را انتخاب می کنند پس یک مواعده است. پرسش: تنها برود دلالت نمی کند. پاسخ: نه دیگر تنها برود «وَاعِدْنَاكُمْ» نیست. پرسش: بعضی از بزرگان اهل معرفت می گویند همان طوری که به پیغمبر اکرم (صلوات الله و سلامه علیه) تنهایی رفتند به دامنه کوه حضرت موسی هم همین طور بوده. پاسخ: آخرشاهد می خواهد. «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا». پرسش: ببخشید همین آیه قرینه است بر اینکه دوتا میقات بوده. وقتی حضرت رفتند در آن غار آنها گفتند که چطوری می شود با خدا حرف بزنیم. پاسخ: خیر، میقات با قرارداد قبلی است. پرسش: خب، آنها تقاضا کردند که ما می خواهیم خدا را جهره بینیم پاسخ: بله، اینها همراهان موسای کلیم بودند میقات با قرارداد قبلی است خدای سبحان بیش از یک قرار با موسای کلیم نگذاشت موسای کلیم رفت و تورات گرفت و آورد چون خدای سبحان فرمود من باید به شما کتابی بدهم که بتوانید با آن کشورتان را اداره کنید حالا. در این مواعده وجود مبارک موسای کلیم بنا شد اردویی اینها را ببرد کوه طور یا عده ای را انتخاب کرده، در همان مواعده «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» همه ی اردوی چند صد نفری را که بنا نبود ببرد «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» این هفتاد نفری که وجود مبارک کلیم را همراهی می کردند یک صانحه ی سنگینی برای اینها پیش آمد که اینها گفتند «أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۱۰) آن وقت «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» (۱۱) اینها مُردند دوباره زنده شدند در همین اربعین و صحنه ی جدایی دارد آن بقیه گرفتار فتنه ی سامری شدند اینها گرفتار حس گرای شدند و مُردند و دوباره زنده شدند تفکیک این دو قسمت نه برای آن است که میقات دو بار بود، مواعده دو بار بود، وجود مبارک موسی دو بار به طور رفت بعد از نبوت این چنین نبود یک بار به طور رفت هفتاد نفر را انتخاب کرد این هفتاد نفر یک مشکل داشتند آن بقیه یک مشکل دیگر اینها را از هم تفکیک کرده. پرسش: دلیل قاطع بر اینکه حتماً دو واقعه، واقعه واحد بودند چون هر دو طرف محتمل است. پاسخ: نه، محتمل نیست اگر آن باشد «لو كان لبان» باید قرارداد بگذارند حضرت ممکن است هر وقتی کسی برود دامنه ی کوه برای خودش بخواند مناجات کند اما مواعده ی الهی و قرارداد الهی حساب و کتابی دارد. پرسش: ظاهر آیات با هر دو طرف سازگاری دارد. پاسخ: نه، برای اینکه از کجا دو مواعده بود خدای سبحان وعده داد که بیا ما شما را راهنمایی بکنیم کتاب بدهیم و داد تورات را در همان مواعده ی اول داد دیگر، دیگر دو مواعده و دو میقات و امثال ذلك نبود که پرسش: ببخشید ظاهر آیات چه؟ پاسخ: آن دیگر یک مصلحت مهمی است چیز خیلی مهمی نیست که حالا چرا اول این بعد تتمیم شده آن دیگر قصه ی جزئی است خب. پرسش: اختیار سبعین بعد از اتمام اربعین به وجود می آید. پاسخ: نه، نه

یعنی نه پرسش: ظهور آیات این را نشان می دهد. پاسخ: نه آیات این را نشان نمی دهد. دو تا میقات نبود این قسمت تفکیک شده یک میقات بود بعد از جریان مدین وجود مبارک موسای کلیم یک بار وعده ی الهی نصیبتش شد که برود در کوه طور و چهل شب بماند و تورات بگیرد و مانند آن اینها قرارداد الهی بود در این قرارداد مردم هم دخیل بودند این دو، مردم اردویی مهمان خدا نبودند سه، طبق کار موسای کلیم معلوم شد نخبگانی از مردم مأمورند که موسای کلیم را همراهی کنند چهار، پس موسای کلیم جریان میعاد چهل شبانه روزی را هم به مردم اعلام کرد هم به هارون (سلام الله علیه) و از مردم جدا شد با این هفتاد نفر یک جریان مهم برای این هفتاد نفر اتفاق افتاد یک جریان مهم هم برای قوم. جریان قوم را فرموده و بازگو کرده جریان هفتاد نفر را هم در بخش دیگر ذکر می کند نه اینکه دو تا قرارداد بود دو بار رفته طور خب آن بار اول با چه کسی رفته با اینکه وعده ی الهی بود که مواعده کردیم با قوم تو. پرسش: «وَاعِذْناكُمْ» همان بیانی که فرمودید که رسیدن به آن ظرف کافی است. پاسخ: نه، «وَاعِذْناكُمْ» ظاهرش این است که با همه ی شما قرارداد بستیم. پرسش: آن وقتی است که میسور نباشد که همه بروند. پاسخ: خب یک عده را انتخاب می کنند پس یک مواعده است. پرسش: تنها برود دلالت نمی کند. پاسخ: نه دیگر تنها برود «وَاعِذْناكُمْ» نیست. پرسش: بعضی از بزرگان اهل معرفت می گویند همان طوری که به پیغمبر اکرم (صلوات الله و سلامه علیه) تنهایی رفتند به دامنه کوه حضرت موسی هم همین طور بوده. پاسخ: آخر شاهد می خواهد. «وَاخْتارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» «وَاخْتارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا». پرسش: ببخشید همین آیه قرینه است بر اینکه دو تا میقات بوده. وقتی حضرت رفتند در آن غار آنها گفتند که چطوری می شود با خدا حرف بزنیم. پاسخ: خیر، میقات با قرارداد قبلی است. پرسش: خب، آنها تقاضا کردند که ما می خواهیم خدا را جهره ببینیم پاسخ: بله، اینها همراهان موسای کلیم بودند میقات با قرارداد قبلی است خدای سبحان بیش از یک قرار با موسای کلیم نگذاشت موسای کلیم رفت و تورات گرفت و آورد چون خدای سبحان فرمود من باید به شما کتابی بدهم که بتوانید با آن کشورتان را اداره کنید حالا در این مواعده وجود مبارک موسای کلیم بنا شد اردویی اینها را برد کوه طور یا عده ای را انتخاب کرده، در همان مواعده «وَاخْتارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» همه ی اردوی چند صد نفری را که بنا نبود ببرد «وَاخْتارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» این هفتاد نفری که وجود مبارک کلیم را همراهی می کردند یک صانحه ی سنگینی برای اینها پیش آمد که اینها گفتند «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۱۰) آن وقت «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» (۱۱) اینها مُردند دوباره زنده شدند در همین اربعین و صحنه ی جدایی دارد آن بقیه گرفتار فتنه ی سامری شدند اینها گرفتار حس گرایی شدند و مُردند و دوباره زنده شدند تفکیک این دو قسمت نه برای آن است که میقات دو بار بود، مواعده دو بار بود، وجود مبارک موسی دو بار به طور رفت بعد از نبوت این چنین نبود یک بار به طور رفت هفتاد نفر را انتخاب کرد این هفتاد نفر یک مشکل داشتند آن بقیه یک مشکل دیگر اینها را از هم تفکیک کرده. پرسش: دلیل قاطع بر اینکه حتماً دو واقعه، واقعه واحد بودند چون هر دو طرف محتمل است. پاسخ: نه، محتمل نیست اگر آن باشد «لو كان لبان» باید قرارداد بگذارند حضرت ممکن است هر وقتی کسی برود دامنه ی کوه برای خودش بخواهد مناجات کند اما مواعده ی الهی و قرارداد الهی حساب و کتابی دارد. پرسش: ظاهر آیات با هر دو طرف سازگاری دارد. پاسخ: نه، برای اینکه از کجا دو مواعده بود خدای سبحان وعده داد که بیا ما شما را راهنمایی بکنیم کتاب بدهیم و داد تورات را در همان مواعده ی اول داد دیگر، دیگر دو مواعده و دو میقات و امثال ذلک نبود که پرسش: ببخشید ظاهر آیات چه؟ پاسخ: آن دیگر یک مصلحت مهمی است چیز خیلی مهمی نیست که حالا چرا اول این بعد متمیم شده آن دیگر قصه ی جزئی است خب. پرسش: اختیار سبعین بعد از اتمام اربعین به وجود می آید. پاسخ: نه، نه یعنی نه پرسش: ظهور آیات این را نشان می دهد. پاسخ: نه آیات این را نشان نمی دهد دو تا میقات نبود این قسمت تفکیک شده یک میقات بود بعد از جریان مدین وجود مبارک موسای کلیم

یک بار وعده ی الهی نصیص شد که برود در کوه طور و چهل شب بماند و تورات بگیرد و مانند آن اینها قرارداد الهی بود در این قرارداد مردم هم دخیل بودند این دو، مردم اردویی مهمان خدا نبودند سه، طبق کار موسای کلیم معلوم شد نخبگانی از مردم مأمورند که موسای کلیم را همراهی کنند چهار، پس موسای کلیم جریان میعاد چهل شبانه روزی را هم به مردم اعلام کرد هم به هارون (سلام الله علیه) و از مردم جدا شد با این هفتاد نفر یک جریان مهم برای این هفتاد نفر اتفاق افتاد یک جریان مهم هم برای قوم. جریان قوم را فرموده و باز گو کرده جریان هفتاد نفر را هم در بخش دیگر ذکر می کند نه اینکه دوتا قرارداد بود دو بار رفته طور خب آن بار اول با چه کسی رفته با اینکه وعده ی الهی بود که مواعده کردیم با قوم تو. پرسش: «وَاعِدْنَاكُمْ» همان بیانی که فرمودید که رسیدن به آن ظرف کافی است. پاسخ: نه، «وَاعِدْنَاكُمْ» ظاهرش این است که با همه ی شما قرارداد بستیم. پرسش: آن وقتی است که میسور نباشد که همه بروند. پاسخ: خب یک عده را انتخاب می کنند پس یک مواعده است. پرسش: تنها برود دلالت نمی کند. پاسخ: نه دیگر تنها برود «وَاعِدْنَاكُمْ» نیست. پرسش: بعضی از بزرگان اهل معرفت می گویند همان طوری که به پیغمبر اکرم (صلوات الله و سلامه علیه) تنهایی رفتند به دامنه کوه حضرت موسی هم همین طور بوده. پاسخ: آخر شاهد می خواهد. «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» [۱۲] این برای انتخاب گروه، حالا باز هم آیاتی در همین سوره ی مبارکه ی «اعراف» است که باز دوباره برمی گردیم و از آن کمک می گیریم. اما در مقام بحث ما آیه ی هشتاد همین سوره ی مبارکه ی «طه» این بود که «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعِدْنَاكُمْ جَانِبَ الْطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» ما با همه ی شما قرارداد بستیم که در آنجا دیداری داشته باشیم آن گاه در آیه ی ۸۳ می فرماید: «وَمَا أَعْجَلَكَ» حالا ملاحظه بفرمایید که چهار تعبیر دارد یک اسم ظاهر بعد ضمیر باز بار سوم یک اسم ظاهر و یک ضمیر خب، اگر این دوتا اسم ظاهرها یکی باشند نظم عدمی اقتضا می کند که اول اسم ظاهر را ذکر بکند بعد سه تا ضمیر را پشت سر هم ذکر بکند از اینجا یک جا اسم ظاهر را ذکر می کند بعد ضمیر می آورد بعد یک اسم ظاهر ذکر می کند ضمیر می آورد معلوم می شود این اسم ظاهر غیر از آن اسم ظاهر است اگر این اسم ظاهر دومی عین اسم ظاهر اولی بود فقط یک اسم ظاهری می آورد و سه تا ضمیر حالا اینجا ملاحظه بفرمایید فرمود: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ» این قوم چه کسانی اند معلوم نیست همه ی مردم اند یعنی اردو یا آن هفتاد نفر البته منظور معلوم است هفتاد نفرند «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» چرا تنها آمدی؟ جواب «هُمُ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثْرِي» این هفتاد نفر دنبال من دارند می آیند اینها دامنه ی کوه اند این «هُم» به این قوم برمی گردد «أَوْلَاءِ» هم که برای تأکید است به همین قوم برمی گردد «عَلِيٍّ أَثْرِي» هم یعنی دنبال من این تمام شد پس یک اسم ظاهر و یک ضمیر یا اشاره بعد فرمود: «وَوَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» بعد فرمود: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» کدام قوم یعنی این هفتاد نفری که الآن دنبال تو راه افتادند یا آن بقیه آن اردویی که آن صحرا هستند؟ «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» یعنی آن ششصد هفتصد نفر «مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» این ضمیر، این ضمیر به این قوم در صحرای سینا یا صحرای شام برمی گردد سامری آنها را گمراه کرده نه این هفتاد نفر را پس چهار چیز شد اول اسم ظاهر، دوم ضمیر، سوم اسم ظاهر، چهارم ضمیر این نشان می دهد این دوتا اسم ظاهرها غیر هم اند و سامری هم این هفتاد نفر را که گمراه نکرده آن افرادی که در صحرای سینا یا صحرای شام بودند آنها را گمراه کرده این پنج شاهد «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» بعد ششمی «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» این قوم آن قومی نیست که همراه موسی بودند که اینها با هم بودند «رَجَعَ» معنا ندارد که وقتی که این صحنه ی طور تمام شد بعد از اربعین به صحرای سینا یا صحرای شام رسیدند برگشتند به آن قوم، به آن قوم که برگشتند این قومی که دارد «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» این همین قومی است که در آیه ی ۸۵ آمده «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ» و سامری اینها را گمراه کرده نه آن قومی که من گفتم «مِمَّا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ» چرا زودتر از اینها آمدی، پس یک هفتاد نفرند که قوم موسایند، یک ششصد

هفتصد نفر یا بیشتر و کم‌ترند که قوم موسایند هر دو قوم موسایند آنها که «أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» همان قوم اردویی اند اینها که «مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ» همین قومی هستند که هفتاد نفرند تو انتخاب کردی بنابراین قصه یک قصه است منتها مقاطع گوناگون متفاوت دارد در سوره ی مبارکه ی «اعراف» اینها را همه از هم تقطیع کرده «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» یعنی همان قومی که در صحرا اردو زدند نه این قومی که همراه موسای کلیم بودند، همراه موسای کلیم بودند نه سامری آنها را گمراه کرده نه رجوع معنا دارد اینها با هم رفتند و با هم برگشتند دیگر نمی شود گفت موسای کلیم «رجع إلى قومه» خب، پرسش: ... پاسخ: بله دیگر حالا آن قسمت در سوره ی مبارکه ی «اعراف» مبسوطاً گذشت بله. پرسش: فرمودید که تقدیم شده است بر اینکه .. حالا اگر دوتا قوم متفاوت باشند که نمی شود گفت تقدیمی است برای قوم دیگر. پاسخ: نه، دو گروه از یک قوم اند دو قوم که نیستند یک هفتاد نفرند یک هفتصد نفر این هفتاد نفر هم از همان هفتصد نفر انتخاب شدند منتها آنها با یک گرفتاری روبه رو شدند که سامری آنها را گمراه کرده اینها با یک فتنه ی دیگری در زحمت افتادند که گفتند «أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ» (۱۳) خب. پرسش: ظاهراً این یک خواسته عمومی است. پاسخ: نه، خواسته ی عمومی که هست «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً» (۱۴) این «أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً» برای همراهان موسای کلیم است که «أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ» آنها گفتند «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً» همه حس گرا بودند و حرف همه ی آنها این است اما اینها که دامنه ی طور بودند همراهان موسای کلیم بودند گفتند خدا را علناً به ما نشان بده بعد «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» همه شان مُردند بعد موسای کلیم به خدا عرض کرد «بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ» خدایا اینها را من زنده آوردم مُرده بپریم چگونه می شود دوباره با دعای موسای کلیم اینها زنده شدند اینها برای این هفتاد نفرند نه برای آن توده ی مردم خب ، پس بنابراین در این قسمت که فرمود: «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» این قوم آن هفتاد نفر نیستند این قوم همانهایی بودند که در صحرا اردویی به سر می بردند آن گاه وجود مبارک موسای کلیم برهان اقامه کرد فرمود: «يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعِيداً حَسِيناً» او یک وعده ی حسن و صادقانه داد وعده داد کتابی بدهد برای اداره ی مملکت و داد ، وعده داد چهل روز باشد چهل روز شد نه تخلفی در وعده بود نه وعده غیر حسن بود. پرسش: ظاهراً اینکه اینها درخواست کردند که «أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً» معلوم می شود که خود حضرت موسی تنهایی به مناجات رفت «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» یعنی وقتی که برگشت گفت همان خدایی که دیدید به ما نشان بدهید. پاسخ: نه ، اینها که «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» نبود «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» به آنها گفت چرا گوساله پرستی را انتخاب کردید دارد که «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ * فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضًّا أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً» بعد به اینها گفت شما چرا گوساله پرست شدید معلوم می شود این قومی که گوساله پرست شدند و موسای کلیم به طرف آنها برگشت با آنها گفتگو دارد و اعتراض می کند همان اردوی صحرا بودند خب. «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» وعده ی الهی که هم حق بود هم حسن خُلف وعده هم که نبود نه در اصل وعده تخلف شد نه در بقا و استمرار او تخلف شد وعده حسن بود و صادق بود و تخلف هم نشد «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» این به صورت سبر و تقسیم است یعنی قسم اول که نبود ، قسم دوم که نبود ، قسم سوم این است که شما معصیت کردید می خواهید با سوء اختیار خود مستحق عذاب الهی باشید «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» حالا اینها دارند عُذرشان را ذکر می کنند «قَالُوا» همین قوم او «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا» درست است ما خُلف وعده کردیم تخلف کردیم اما فریب خوردیم چطور فریب خوردیم ، برخیها گفتند «بِمَلِكِنَا» قرائت شده یعنی با مال خودمان نبود این اموالی را که سامری از ما تحویل گرفته و با او گوساله راه انداخته اینها آن زیورهایی بود که ما از این قوم قبط از فرعون و اینها گرفته بودیم ما خودمان چیزی نداشتیم او می خواستم گوساله ای ، مجسمه ای درست کند گوساله ای درست کند از طلا ، ما آنچه را که فراهم کردیم خودش هم چیزهایی که از آنها فراهم کرده این مجموعاً یک گوساله ی طلایی ساخته این را گفتند اما «بِمَلِكِنَا» یعنی ظاهرش این است به اختیار ما نبود

این بهانه ای است «وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ» اوزار یعنی کارهای سنگین یک مقدار طلا ، یک مقدار نقره به ما رسید بر ما تحمیل شد ما اینها را بار کردیم به همراه آوردیم «فَقَدَفْنَاهَا» اینها را هم انداختیم او هم گرفت خودش هم هر چه گرفته بود انداخت ما هم هر چه گرفته بودیم انداختیم او رفته در خفا گوساله ای درست کرده این «أَخْرَجَ» معلوم می شود این کار را در حضور مردم نکرده در پنهان در نهانی با فتنه و توطئه گوساله ای ، مجسمه ی گوساله البته نه خود گوساله مجسمه گوساله درست کرده و آن چیزی را که گفت «فَقَبِضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» (۱۵) آن را گرفته و در درون این گوساله جاسازی کرده و در دم باد گذاشته که اگر بادی می وزید این صدا تولید می کرد. پرسش: ببخشید اینها که اختیار و قدرت داشتند با اختیارشان خلف وعده کردند. پاسخ: بله خب ، وجود مبارک موسای کلیم برهان اقامه می کند لذا عذاب الهی می آید که شما به سوء اختیار خودتان این کار را کردید. «فَكَذَلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ» همان طوری که ما این طلاها را ریختمیم او هم ریخت این جمعاً بالأخره انسان چیزی که محبوب اوست به آن طرف گرایش دارد زر و زیور محبوب اوست به آن سمت گرایش دارد اگر همین گوساله را از چوب درست می کرد شاید این قدر خواهان نداشت «فَكَذَلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ * فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجَلًا» معلوم می شود در غیاب این کار را کرده در حضور اینها این کار را نکرده این فتنه را و این توطئه را در غیاب این کار را کرده بعد بیرون آورده همه جا وقتی سخن از عجل است این «جَسَدًا» همان طوری که در روز چهارشنبه گفته شد این «جَسَدًا» را وسط ذکر می فرماید تا روشن بشود که او مُرده ای را زنده نکرد ، حیاتی به چیزی نداد که واقعاً بشود حیوانِ خائر «جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ» نه «عِجَلًا لَه خوار» «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجَلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ» یعنی روح نداشت خوار همان بانگ گاو است. پرسش: چرا عجل انتخاب کرد. تناسب حکم و موضوع بوده؟ پاسخ: دیگر حالا معمولاً گاوپرستی از عهد کهن در بین مصریها بود مثل اینکه الان هم هست در هند در خیلی از جاها این گاوپرستی و اینها بود «عِجَلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا» این فتنه تنها برای سامری نیست گرچه طلیعه ی کار برای سامری است و فعل به فاعل مفرد اسناد داده شد «فَكَذَلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ» اما اینجا فعل را جمع آورد فرمود: «فَقَالُوا» معلوم می شود باندی هم او درست کرده ضمیر به سامری و همراهان و فتنه گران سامری برمی گردد «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» اینها چون قبلاً در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت آیه ی ۱۳۸ «اعراف» این بود که «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» اینها بعد از اینکه از دریا گذشتند دیدند عده ای یک خدای دیدنی دارد صنمی دارند به موسای کلیم (سلام الله علیه) پیشنهاد دادند «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» یک خدای دیدنی برای ما بیاور شما الان هم می بینید متأسفانه کسانی که از دین و قرآن و عترت فاصله گرفتند به طرف شیطان پرستی راه افتادند اگر عده ای از بزرگان گفتند: گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چون اجدادت صنمهمین است بارها شاید صدها بار ما گفتیم اگر این حرم می رویم در و دیوار را می بوسیم برای اینکه اینها ما را آدم کردند اگر نبود اهل بیت و اگر نبود قرآن ما هم همین طور می شدیم هند که خیلی قوی تر از ماست پیشرفته تر از ماست اما شما می بینید گاوپرستی در آن هست ، موش پرستی در آن هست الان چه غرب چه شرق خداپرستی به برکت انبیاست اگر این بزرگوار گفت گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چون اجدادت صنمهمین است خب الیوم ، الیوم که عصر علم است دیگر الیوم کسی به دنبال شیطان پرستی و نمی دانم بازیهای دیگر برود. خب ، این صحنه را سامری دید «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مَاهُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱۶) این حرفها را وجود مبارک موسای کلیم زد سامری در بین اینها بود از ضعف فکر مردم از حس گرایی مردم از ماده اندیشی مردم سوء استفاده کرد همان طوری که فرعون «إِنَّ تَحَفَّ قَوْمُهُ فَأَطَاعُوهُ» (۱۷) سامری هم بشرح ایضاً از این حس گرایی مسئله ی «عِجَلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ» را راه اندازی کرد در برابر آن عصای موسی ، اگر نبود واقع قرآن و عترت انسان هم همین طور می شد حالا اینکه سامری به این صورت مردم را فریب داد و گفت

این خدای شماسست و خدای موسای کلیم است معلوم می شود با باندی توطئه کردند چون اول ضمیر را مفرد می آورد یا فعل را مفرد می آورد بعد فعل را جمع می آورد «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» چون باید نماز جماعت بخوانند زودتر تعطیل کنیم بهتر است. «و الحمد لله رب العالمين» (۱) _ سوره ی قصص ، آیه ی ۲۹ (۲) _ سوره ی طه ، آیه ی ۸۰ (۳) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۵۵ (۴) _ سوره ی نساء ، آیه ی ۱۵۳ (۵) _ سوره ی بقره ، آیه ی ۲۴۳ (۶) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۴۲ (۷) _ سوره ی مزمل ، آیه ی ۶ (۸) _ نهج البلاغه ، خطبه ی ۲۴۱ (۹) _ سوره ی طه ، آیه ی ۸۰ (۱۰) _ سوره ی نساء ، آیه ی ۱۵۳ (۱۱) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۹۱ (۱۲) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۵۵ (۱۳) _ سوره ی نساء ، آیه ی ۱۵۳ (۱۴) _ سوره ی بقره ، آیه ی ۵۵ (۱۵) _ سوره ی طه ، آیه ی ۹۶ (۱۶) _ سوره ی اعراف ، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹ (۱۷) _ سوره ی زخرف ، آیه ی ۵۴.

ص: ۷۱۳

آیات ۸۳ تا ۸۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۹

Your browser does not support the audio tag.

«وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لَكُمْ رُبُّكُمْ وَعَدَّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۹) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹)»

قرآن کریم که خود را تفسیر می کند و اینکه گفته شد قرآن «یفسیر بعضه بعضا» عصاره ی تفسیر قرآن خود را، آیات قرآن «بعضها بعض» در این گونه از موارد روشن می شود و گرنه با مراجعه به المعجم المفهرس و کلمات را شناسایی کردن و بعضیها را به بعضی ارجاع دادن این قبل از مرحوم علامه هم بود بعد از ایشان هم رواج پیدا کرد. در اینجا ما باید مشخص بکنیم که چندتا مواعده بود یک، و میعاد و میقات کجا بود این دو، گفتگوی خدای سبحان با موسای کلیم چگونه بود، با مردم چگونه بود، با آن هفتاد نفر چگونه بود این شش مطلب. حادثه ای که برای موسای کلیم در این صحنه پیش آمد چه بود، حادثه ای که برای آن هفتاد نفر پیش آمد چه بود، حادثه ای که برای توده ی بنی اسرائیل پیش آمد چه بود. برخوردی که موسای کلیم با مردم بعد از جریان بت پرستی داشت چه بود، برخوردی که موسای کلیم با سامری داشت چه بود، احتجاجات رایج بین موسای کلیم و قومش در جریان گوساله پرستی چه بود و تفاوت جوهری سؤال موسای کلیم که عرض کرد «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» (۱) با سؤال آن هفتاد نفر که «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۲) چه بود، یکی مورد تجلی خدا قرار می گیرد می شود موسای کلیم، یکی مورد صاعقه ی خدا قرار می گیرد می شود آن هفتاد نفر خواسته ی هر دو به حسب ظاهر یکی است وجود مبارک موسای کلیم هم عرض کرد «رَبِّ أَرِنِي» آنها هم گفتند «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» یکی گرفتار صاعقه می شود مورد تعذیب خدا قرار می گیرد بعد احیا می شود به لطف الهی، دیگری تجلی خدا نصیبش می شود مدهوش می شود و نه بیهوش و به برکت او کوه فرو می ریزد نه کوه فرو ریخت موسای کلیم هراسناک شد این چه مقامی برای موسای کلیم است که با مَجَلَا

قرار گرفتن فیض الهی و عنایت خاص خدا موسی مدهوش می شود و نه بیهوش، نتیجه ی آن مدهوشی تلقی تورات خواهد بود و کوه متلاشی می شود ولی همین خواسته را آنها داشتند گرفتار صاعقه ی الهی می شوند و تعذیب اینها نکاتی است که قرآن کریم به خوبی روشن می کند، شفاف می کند منتها هر کدام از اینها را در جای خاص خودش ذکر می کند.

ص: ۷۱۴

۱- (۱) _ سوره ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۳.

۲- (۲) _ سوره ی نساء ، آی ه ی ۱۵۳.

پرسش: آدمهایی که بیهوش می شوند چه؟

پاسخ: خب، اغما که بیهوش اند چیزی درک نمی کنند آدمهای مدهوش می بینند گاهی این خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ بهایی را و پدر بزرگوارش را و خاندانشان را این صمدیه را که ایشان نوشته گاهی می گوید مضاف کسب تأنیث می کند، کسب تذکیر می کند این اگر ادبیات به دست ایشان و مرحوم فیض و اینها می افتد و می افتاد دیگر به جای استشهاد از شواهد ربوبی و اشعار جاهلی عرب از آیات و روایات کمک می گرفتند که به لطف الهی بعد از انقلاب کم کم مسیر ادبیات حالا- دارد عوض می شود یکی از مثالهایی که ایشان ذکر می کند که گاهی مضاف مؤنث است در اثر اضافه ی به مذکر کسب تذکره می کند این است که «إناره العقل مکسوفٌ بطوع هوی» این اناره مؤنث است عقل مذکر است این اناره که مؤنث است و مضاف است مبتدا قرار گرفت خیرش مکسوفٌ است نه مکسوفهٌ این مثالی است که مؤنث در اثر اضافه به مذکر کسب تذکیر می کند مثالهای فراوان رایج درباره ی شتر و شیر شتر و اینها هم بود ولی شیخ بهایی یا خاندان صمد این مثال را ذکر می کند ما دو گونه ظل گرفتگی داریم این حدیث یا این جمله ی نورانی معنایش این است که این عقل که نور است گاهی او را ظل می گیرد همان طوری که گاهی آفتاب را ظل می گیرد می شود مُنکسِف عقل را هم گاهی ظل می گیرد ما دو وقت نور یک تیر را نمی بینیم، نور یک مثلاً قمر را نمی بینیم یک وقت در اثر اینکه فاصله ی بین شمس و قمر یک بیگانه است سایه ی بیگانه روی چهره ی ماه می افتد نمی گذارد ماه از آفتاب نور بگیرد اینجا ما ماه را نمی بینیم یک وقت در اثر شدت قُرب شمس و قمر که تحت الشعاع است کنار اوست فاصله ای ندارد نورش فراوان است ما او را نمی بینیم این دو گونه، پس ندیدن قمر و نور نداشتن گاهی در اثر تاریک شدن است گاهی در اثر اینکه دیگران توان آن را ندارند. عقل گاهی او را ظل می گیرد مثل آدم مسّت مثل آدم معتاد مثل آدم اغما که اینها روزه را باطل می کنند یک وقت از بس فانی در جمال و جلال الهی است حواسش متوجه این نشئات نیست او را ظل نگرفته او مدهوش شده روزه ی او صحیح است، نماز او صحیح است، وضوی او باطل نشده ولی توجهی به این عالم ندارد این مدهوشی است آن بیهوشی است یک وقت قمر در اثر ارتباط تنگاتنگ با شمس کسی او را نمی بیند یک وقت در اثر اینکه ظل زمین روی چهره ی قمر افتاده او را منخسف کرده نوری ندارد آدمی که در اتاق عمل رفته وضویش باطل است، روزه اش باطل است و مانند آن این اغما دارد اما کسی که در نماز حالت خاصی به او دست می دهد مثل وجود مبارک حضرت امیر که تیر را می کشند توجه ندارد این مدهوش است و نه بیهوش. به هر تقدیر وجود مبارک موسای کلیم «خَرَّ مُوسَى صِعْقاً» (۱) مدهوش شده حالتی نیست که وضو باطل شده باشد، حالتی نیست که روزه باطل شده باشد، حالتی نیست که نتواند نمازش را ادامه بدهد این طور نیست خب.

۱- (۳) _ سورہ ی اعراف ، آی ہ ی ۱۴۳.

پاسخ: حالا شاید بشود. به هر تقدیر وقتی بنا شد کسی مدهوش باشد یعنی همه ی آن شئون نورائیتش را داراست به علاوه ی آنچه از بالا گرفته خب، چطور شد که یک موسای کلیم است می گوید: «رَبِّ أَرِنِي» (۱) می شود مدهوش و تجلی نصیبش می شود و کوه به برکت او متلاشی می شود «خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» می شود و تورات نصیبش می شود آن هفتاد نفر که گفتند «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۲) «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ» (۳) می شود، «فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ» (۴) می شود از بین می روند به عنوان عذاب الهی بعد با درخواست موسای کلیم زنده می شوند اینها فرقیان چیست اینها را قرآن کاملاً روشن کرده بخش وسیعی از اینها هم به برکت بیانات کسی که قرآن ناطق اند یعنی اهل بیت (علیهم السلام) مشخص شده حالا در اینجا ذات اقدس الهی با موسای کلیم این مطالب را در میان گذاشت مواعده یکی بود که فرمود همه شما در جانب طور ایمن جمع بشوید ما با شما قرارداد داریم این مواعده ی عمومی است این مواعده به چند بخش تقسیم شده تریبون مواعده دست چه کسی است چه کسی باید با خدا سخن بگوید چه کسی باید سخن خدا را تلقی کند این می شود موسای کلیم، کجا باید باشد؟ بالای طور، چه کسی باید همراه موسای کلیم باشد؟ «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» (۵) اینجا که وجود مبارک موسای کلیم با این هفتاد نفر بالا رفتند خب این شوق است این مدهوشی است این «فَأَسْتَبَقُوا» (۶) هست، این «سَارِعُوا» (۷) هست اینجا وجود مبارک موسای کلیم چند قدم زودتر رفته خدا فرمود: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ» عرض کرد آنها دارند می آیند «وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» عجله ی من از باب سرعت است که دستور شرعی است «فَأَسْتَبَقُوا»، «سَارِعُوا» اینها هم دارند می آیند پس اینها آمدند و این قومی که در آیه فرمود: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ» همین هفتاد نفری بودند که در سوره ی «اعراف» فرمود: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» اما آن بقیه که به سرپرستی وجود مبارک هارون ماندند آن نفوذی که موسای کلیم داشت هارون نداشت همان طوری که نفوذی که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت وجود مبارک حضرت امیر نداشت پیغمبر به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» (۸) با پیغمبر کنار می آمدند ولی متأسفانه با علی بن ابی طالب کنار نیامدند که وضع آن شد همان طوری که حرف وجود مبارک حضرت امیر را گوش ندادند حرف وجود مبارک هارون (سلام الله علیهما) را هم گوش ندادند این حادثه بود تفاوت بود بالأخره بین وجود مبارک موسی و هارون چه اینکه تفاوت بود بین وجود مبارک پیغمبر و حضرت امیر (سلام الله علیهما) حضرت اتمام حجت کرد فرمود شما در تحت خلافت و سرپرستی وجود مبارک هارون هستید تا من برگردم خب، باید دید چه حادثه ای برای آن توده ی بنی اسرائیل رخ داد، چه حادثه برای این هفتاد نفر، چه حادثه برای وجود مبارک موسای کلیم. قرآن کریم این سه حادثه را کاملاً از هم جدا ذکر می کند نسبت به بنی اسرائیلی که در تحت خلافت وجود مبارک هارون بودند آنها گرفتار همان حس گراییشان بودند سامری هم از این فرصت سوء استفاده کرده و بساط گوساله پرستی را رواج داد که بخشی در بحث دیروز گذشت بخشی هم از امروز می خوانیم. این هفتاد نفر هم که خدمت حضرت موسی بودند گفتند «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۹) همان طوری که ما اژدها شدن عصا را دیدیم، همان طوری که ید بیضا را دیدیم، همان طوری که ضفادع و دم و قمل و اینها را دیدیم، همان طوری که به طور حسی عبور از دریای خاکی و خشک را دیدیم همان طور _ معاذ الله _ الله را هم بینیم تا اینکه مثلاً ایمان بیاوریم. وجود مبارک موسای کلیم فرمود ذات اقدس الهی نظیر این معجزات نیست که دیدنی باشد هر چه به اینها گفت که خدا دیدنی نیست باور نمی کردند همان حرف حس گرایی را ادامه می دادند که «فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ» (۱۰) طبق بخشی از آیات، «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ» طبق بخشی دیگر، اما خود وجود مبارک موسای کلیم که به اینها می فرماید خدا دیدنی نیست این اصل «لَا تُدْرِكُهُ

الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۱۱) یک اصل کلی است که همه ی انبیا آوردند لفظاً ممکن است این خواسته ها شبیه هم باشد اما معنأً کاملاً از هم جدا هستند آنجایی که لفظاً و معنأً شبیه هم اند و شریک هم اند منتها سؤال کردن مؤذبانه نیست جریان وجود مبارک عیسای مسیح است که قوم او درخواست مائده کردند فرمود مائده فرستادن از طرف خدا مطلوب هست لکن طلب باید به اجازه ی او باشد چه کسی به شما گفته که از خدا طلب بکنید گاهی ممکن است این طلب شما به مطلوب برسد ولی شما شاکر نباشید بعد از اینکه آنها مُتَأَدَّب شدند به این تأدیب عیسوی آن گاه وجود مبارک عیسای مسیح خواسته ی آنها و خواسته ی خود که درخواست مائده است یکجا ذکر کرد این یک امر معقولی است یک امر مقبولی است یک امر ممکنی است که در سوره ی مبارکه ی «مائده» یکجا ذکر شده برای اینکه این مطلب حق است و قابل انجام هم هست در سوره ی مبارکه ی «مائده» آیه ی ۱۱۲ به بعد این است: «إِذْ قَالَ الْخَوَارِئُوتُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ» آیا می تواند، خب مطلوب حق است ولی طلب که مؤذبانه نیست خدا می تواند یعنی چه! او «بكلء شىء قدير» است شما باید درخواست بکنید از ذات اقدس الهی مائده ای را آیا می تواند این با ادب سؤال سازگار نیست «قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آنها عرض کردند که ما می خواهیم از آن استفاده کنیم و باعث طمأنینه قلبی ماست «قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا» که معجزه باشد «وَنُكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ» آن گاه این سؤال صبغه ی ادبی پیدا کرد شده مؤذبانه بعد از اینکه مؤذبانه شد وجود مبارک عیسای مسیح این مجموعه را به عرض خدا رساند آیه ی ۱۱۴ این است «قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونَ لَنَا عِيداً لِأَوْلَانَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» بعد خدا فرمود ما این نعمت و درخواست اقتراحی و پیشنهادی را انجام می دهیم اگر کسی کفران نعمت بکند کیفر می بیند اما خواسته ی آن قوم با خواسته ی موسای کلیم خیلی فرق می کند در سوره ی مبارکه ی «بقره» بعد از اینکه بخشی از جریان عبور از دریا را ذکر فرمود آیه ی ۵۵ سوره ی «بقره» این است «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» یعنی آن طوری که دیدیم عصا اژدها شد، دیدیم ید بیضا را، دیدیم ضفادع و قمل و دم را، دیدیم عبور از دریا را این طور دید حسّی داشته باشیم خدا را _ معاذ الله _ این طور ببینیم «فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ؟ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» این خواستن حس گرای یک امر محالی است و با کیفر الهی همراه شد که در آن بخش از سوره ی مبارکه ی «بقره» آمد مشابه آن در سوره دیگر هم آمده که آیه ی ۱۵۳ سوره ی مبارکه ی «نساء» هم همین است سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۵۳ این است «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ» در سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم مشابه این با تعبیر دیگری آمده که آنها آیه ی ۱۵۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که «وَإِخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» این وسطها دیگر ذکر نشده خب اینها چه چیزی گفتند که رجفه و صاعقه الهی دامنگیرشان شد این را در سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود، در سوره ی مبارکه ی «نساء» فرمود که اینها درخواست رؤیت حسّی کردند صاعقه دامنگیرشان شده آن قسمت را در این وسط ذکر نکرده فرمود این هفتاد نفر که به میقات آمدند گرفتار صاعقه و رجفه شدند پس اینها یک خواسته ی غیر معقول غیر مقبول غیر شرعی غیر ممکن خواستند صاعقه نصیبشان شده اما وجود مبارک موسای کلیم «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» (۱۲) گفتند آن شهود قلبی را خواستند هم مدهوش شدند هم تجلّی نصیبش شد هم به برکت ایشان کوه فیض بُرد و هم تورات نصیبشان شد و مانند آن، پس جریان عیسوی و قومش با جریان موسی و قومش خیلی فرق دارد آنجا هر دو گروه یک سؤال معقولی داشتند که درخواست مائده بود و اجابت شد جمعش ممکن بود اما اینجا یکی محال است و یکی ممکن آن محال را چگونه ذات اقدس الهی پاسخ بدهد در بحثهای قبلی ما همین حدیثی که وجود مبارک امام صادق به ابی بصیر می گوید چند بار خواندیم که شهود قلبی خدا از بهترین نعمتها و فیوضات الهی است که نصیب

اوحدی از اهل ایمان می کند، شهود حسّی خب مستحیل است برای اینکه چیزی که حقیقت محض است جرم نیست، جسم نیست، جهت ندارد، نه مترّمن است نه متمکّن آن قابل دیدن نیست آن بیان نورانی را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب قیم توحید در صفحه ی ۱۱۷ به عنوان «باب ما جاء فی الرؤیه» نقل کردند مرحوم صدوق حشرش با انبیای الهی باشد این از ذخایر شیعه است یک آدم معمولی نیست کتابهای فراوانی نوشته ولی همه ی کتابهای او در یک حد نیست خب آن من لا یحضره الفقیه اش از مُعتمدترین کتاب ما امامیه است و این کتاب توحید هم از کتب قیمه اوست این کتاب توحید با سایر کتابهای خیلی، خیلی یعنی خیلی فرق دارد خیلی از روایات است که خود مرحوم صدوق اینها را روایت نقل کرده و به کُنْهش نرسیده خود این روایات را معنا کرده بعد مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) آمده زیر همه ی حرفهایش را آب بسته بعد فرمود تو حدیث را نقل بکن تو چه کار به این حرفها داری خب این حرف را فقط مفید می تواند به صدوق بگوید مگر کسی جرأت می کند به صدوق چنین حرفی بزند تقریباً صد مطلب هست که مرحوم صدوق می گوید اعتقاد ما این است، اعتقاد ما این است، اعتقاد ما این است و مرحوم مفید زیر همه ی این حرفها را آب بسته که این حرفها درست نیست تو فقط حدیث را نقل کن خب مفید است متکلم معروف است یک سر و گردن از خلیفها بلندتر و بزرگ تر است شاگردی مثل شیخ طوسی دارد، شاگردی مثل سید مرتضی دارد، شاگردی مثل سید رضی دارد مفید یک حساب دیگری دارد خب، به هر تقدیر در کتاب قیم توحید صفحه ی ۱۱۷ این روایت را از وجود مبارک امام صادق نقل می کند راوی این روایت هم ابی بصیر است ابی بصیر یعنی کور، کور یعنی کور هیچی، ابی بصیر از شاگردان حضرت است و کور است در خدمت حضرت نشسته است به حضرت عرض کرد که «أخبرنی عن الله عزّ و جل هل یراه المؤمنون یوم القیامه» همین ابی بصیر کور از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال می کند که آیا خدا را در قیامت مؤمنین می بینند حضرت فرمود «نعم» بله می بینند، بعد فرمود: «وقد رأوه قبل یوم القیامه» قبل از روز قیامت هم خدا را دیدند ابی بصیر عرض کرد «متی»، «فقلتُ متی، قال (علیه السلام) حین قال لهم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» (۱۳)» مرحوم مفید (رضوان الله علیه) در امالی نقل می کند که سلسله ی انبیا، اولیا، مؤمنین همه حضور داشتند اول کسی که گفت «بَلَى» وجود مبارک پیغمبر بود دومین نفری که گفت وجود مبارک حضرت امیر بود حالا همه ی انبیا حاضرند همه یعنی همه، همه ی انبیای اولوالعزم دومین نفر ایشان بود و اگر نبود سقیفه و غدیر رایج بود خب بشر از قرآن خیلی چیز می فهمید. به هر تقدیر عرض کرد که «متی» چه موقع خدا را قبلاً دیدند؟ حضرت فرمود: «حین قال لهم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» ثُمَّ سَیَكَتَ (علیه السلام) سَاعَةً» لحظه ای وجود مبارک امام صادق ساکت شد «ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَیُرَوْنَ فِی الدُّنْیَا قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ» فرمود گاهی مؤمنین هم خدا را در دنیا قبل از قیامت می بینند بعد به ابی بصیر کور اشاره کرد فرمود «أَلَسْتُ تَرَاهُ فِی وَقْتِكَ هَذَا» الآن خدا را نمی بینی، حالا چه تصرّفی کرد وجود مبارک امام صادق چه حال و شهودی برای ابی بصیر دست داد شهود قلبی که خب با قلبش مشاهده کرده همان بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه که فرمود در جواب ذعلب که فرمود: «ما كنت أعبد ربّاً لم أره» آنجا فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیْمَانِ» (۱۴) از همان قبیل معرفت نصیب ابی بصیر شد به برکت امام صادق (سلام الله علیه) به ابی بصیر کور فرمود: «أَلَسْتُ تَرَاهُ فِی وَقْتِكَ هَذَا» مگر الآن خدا را نمی بینی، «قال أبو بصیر فقلت له جعلت فداك فأحدث بهذا عنك» به امام صادق عرض کرد که یابن رسول الله اجازه دارم که این حدیث را از طرف شما نقل بکنم؟ «فقال لا» این را می خواهی برای توده ی مردم نقل بکنی خب توده ی مردم این ظرفیت را ندارند خیال می کنند _ معاذ الله _ خدا را با چشم ظاهری می شود دید حالا اگر حوزه ی علمیه بود، علما بودند، فضلا بودند، شواهدی آن را همراهی کرد بین حس گرای باطل و شهود قلبی فرق گذاشتند آن یک مطلب دیگر است نه، این را حق نقل نداری «فأحدث بهذا عنك؟ فقال (علیه السلام) لا، فإنك إذا حدثت به

فأنكره مُنكرٌ جاهلٌ بمعنى ما تقوله ثم قدر أن ذلك تشبيه كُفر» بخواهد حرف ما را تكذيب کند که درست نیست، بخواهد به ظاهر این روایت عمل بکند که درست نیست خب چرا برای دیگران نقل بکنی برای اینکه «و ليست الرؤيه بالقلب كالرؤيه بالعين تعالی الله عمّا يصفه المشبهون و المُلحدون» (۱۵). بنابراین آنچه وجود مبارک موسای کلیم خواست «أرني» (۱۶) بود با شهود قلبی، آنچه را که قوم او می گفتند «أرنا الله جهرة» (۱۷) با شهود حسی بود حق و باطل که یکجا جمع نمی شود نظیر جریان مائده نیست که هر دو را بشود یکجا در یک سؤال گنجانند این فاصله است خود مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در پایان همین باب می فرماید روایاتی که مربوط به رؤیت است همه ی آنها نزد من صحیح است در صفحه ی ۱۱۹ می فرماید: «والأخبار التي رويت في هذا المعنى و أخرجها مشايخنا (رضى الله عنهم) في مصنفاتهم عندي صحيحة» این لقاء الله که مرحوم آقا میرزا جواد آقا نوشتند یا مرحوم آقا سید علی آقای قاضی گفتند یا بزرگان گفتند برابر همین روایات است مرحوم صدوق می فرماید روایاتی که مربوط به رؤیت خداست همه اش نزد من صحیح است لکن «وإنما تركت إيرادها في هذا الباب خشية أن يقرأها جاهلٌ بمعانيها فيكذب بها فيكفر بالله عزّ وجلّ و هو لا يعلم» (۱۸) من برای اینکه دست هر کسی نیفتد یا نسبت به ائمه (عليهم السلام) - معاذ الله - بی ادبی نکنند یا ظاهر این روایات را نگیرند و به کفر مبتلا نشوند ما این روایات را نقل نکردیم. خب، بنابراین آنچه را که این هفتاد نفر گفتند که «فأخذتهم الرجفة» (۱۹) است، «فأخذتهم الصاعقة» (۲۰) است همان رؤیت حسی بود آنچه وجود مبارک موسای کلیم داشت رؤیت قلبی و شهود قلبی بود این دو سؤال یکجا نمی گنجد بعد وقتی که.

ص: ۷۱۶

- ۱- (۴) - سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۳.
- ۲- (۵) - سور ه ی نساء ، آی ه ی ۱۵۳.
- ۳- (۶) - سور ه ی نساء ، آی ه ی ۱۵۳.
- ۴- (۷) - سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۷۸.
- ۵- (۸) - سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۵۵.
- ۶- (۹) - سور ه ی بقره ، آی ه ی ۱۴۸.
- ۷- (۱۰) - سور ه ی آل عمران ، آی ه ی ۱۳۳.
- ۸- (۱۱) - الکافی ، ج ۸ ، ص ۱۰۷.
- ۹- (۱۲) - سور ه ی نساء ، آی ه ی ۱۵۳.
- ۱۰- (۱۳) - سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۷۸.
- ۱۱- (۱۴) - سور ه ی انعام ، آی ه ی ۱۰۳.
- ۱۲- (۱۵) - سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۳.
- ۱۳- (۱۶) - سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۷۲.
- ۱۴- (۱۷) - نهج البلاغه ، خطب ه ی ۱۷۹.
- ۱۵- (۱۸) - التوحيد [للسدوق] ، ص ۱۱۷.

- ۱۶- (۱۹) _ سورہ ی اعراف ، آی ہ ی ۱۴۳.
- ۱۷- (۲۰) _ سورہ ی نساء ، آی ہ ی ۱۵۳.
- ۱۸- (۲۱) _ التوحید [للصدوق] ، ص ۱۱۹.
- ۱۹- (۲۲) _ سورہ ی اعراف ، آی ہ ی ۷۸.
- ۲۰- (۲۳) _ سورہ ی نساء ، آی ہ ی ۱۵۳.

پرسش: بعدش می فرماید .. یا موسی چطور می شود؟

پاسخ: بله دیگر، آن نصیب هر کس نمی شود آن علی بن ابی طالب می خواهد موسای کلیم هم به آنجا نمی رسد آن «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (۱) می خواهد آن هم موسای کلیم جایش نیست آن خاتم انبیا می خواهد و کسی که نفس اوست. خب حضرت دارد اگر موسای کلیم بود باید به ما ایمان می آورد.

پرسش: یک قسمتی از رؤیت هم نصیبش نشده؟

پاسخ: خب چرا، اما آنکه او می خواست نصیبش نشده. به هر تقدیر فرمود: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ» این آن توده ی مردم اند نه این هفتاد نفر «وَأَضَلَّهُمُ» حادثه ی تلخی که برای توده ی بنی اسرائیل افتاد جریان فتنه ی سامری بود اینها را وجود مبارک موسای کلیم با اعلام الهی تلقی کرد و دریافت کرد «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» این «غَضْبَانَ أَسِفًا» در چند جای قرآن هم آمده در آن سوره نظیر سوره ی مبارکه ی «اعراف» و مانند آن آمده که وقتی موسای کلیم با غضب و عصبانیت آمد وقتی با قوم خود برخورد کرد لحظه ای آرام شد «وَلَمَّا سَكَتَ عَنِ مُوسَىٰ الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابِحَ» (۲) نه «سَكَتَ» فرمود وقتی غضب موسی ساکت شد نه ساکن، سکوت وصف انسان ناطق است ساکن به غیر او هم می گویند نفرمود وقتی غضبش آرام شد غضبش گاهی ناطق است مثل انسان که حرف می زند گاهی ساکت است غضب، غضب عاقلانه بود نه غضب احساسی و مانند آن نفرمود «فَلَمَّا سَكَتَ عَنِ مُوسَىٰ الْغَضَبُ» فرمود: «وَلَمَّا سَكَتَ عَنِ مُوسَىٰ الْغَضَبُ» آن را بحثش قبلاً در سوره ی مبارکه ی «اعراف» و اینها گذشت بعد وجود مبارک موسی استدلال منطقی کرد فرمود چرا حالا این کار را کردید یا مشکل در وعده ی خدا بود یا مشکل در میعاد من بود یا مشکل در شما، نه شما مشکل داشتید نه خدا مشکل داشت نه من مشکل داشتم بلکه شما هیچ کدام از این مشکلات که عذر بود نداشتید خدا کاری نکرد که عذر باشد، من هم کاری نکردم که عذر باشد، شما هم حادثه ای برایتان پیش نیامد که عذر باشد فقط سوء اختیارتان بود بیان سبر و تقسیم است اینکه این سه کار حق است آن چهارمی باطل است به این شرح است «أَفْطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» یک وقت است که خدا وعده داد که ما را یاری کند مشکل ما را حل کند الآن آمدیم در صحرای سینا در صحرای شام ما می خواهیم حکومت تشکیل بدهیم بالأخره کشوری اداره کنیم اینجا بیابان گرد شدیم خدا وعده اش را دیر کرد اینکه نبود پس خدا کاری نکرد تأخیری نینداخت که شما را سرگردان کند کاری از طرف خدا پیش نیامد که مصحح این خلاف شما باشد یک، من هم خلاف نکردم که مصحح کار شما باشد بنا شد چهل روزه برگردم برگشتم شما هم عذر نداشتید یک وقت است بگویید که در اثر طول عهد ما یادمان رفته خب «رُفِعَ النِّسْيَانُ» شما چون یادتان رفته معذور بودید نه شما حادثه ای دیدید که باعث عذر شما باشد نه خدا کاری کرده که شما را معذور کند نه من کاری کردم که شما را معذور کند «أَفْطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» خدا وعده اش را دیر کرد؟ نه، من خلاف کردم؟ نه، شما یادتان رفته؟ الآن می گویند مرگب امضایش هنوز خشک نشده شما که تازه به ما وعده دادیم عهده گرفتید یک وقت است بگویید چند سال طول کشیده ما یادمان رفته ببخشید بله، اما یادتان نرفته چه چیزی باعث شد که به دنبال سامری راه افتادید هیچ کدام از این اضلاع سه گانه که باعث عذر است و مُعذَّرٌ است و حجت ظاهری است اتفاق نیفتاده نه خدا تأخیر کرده کارش را، نه من تأخیر کردم، نه در اثر طول عهد یادتان رفته شما هم کاملاً حاضر الذهنید به من تعهد سپردید من وجود مبارک هارون را خلیفه قرار دادم گفتم «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» (۳) به اینها گفتم که «اصلح فی قومی» به اینها گفتم «لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ كَذَا وَ كَذَا» شما هیچ

عذری ندارید این معنای سکوتِ غضب است دیگر بد بگوید، اعتراض بکند هیچ کدام از این تعبیرات این طور منطقی حرف زدن محصول سکوتِ غضب است نه سکونِ غضب. فرمود: «يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا» از طرف خدا مشکلی بود تا شما بگویید خدا ما را سرگردان کرده نظیر بخشی از آنکه در سوره ی مبارکه ی «بقره» مشابه این آیات بود آیه ی ۲۱۴ سوره ی مبارکه ی «بقره» مشابه این حرفها هست که فرمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبُؤْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ» گاهی کمک الهی بر اساس آزمون حق به تأخیر می افتد یک عده می گویند پس نصر خدا کجاست؟ منتها وجود مبارک پیغمبر این جمله را استدعائاً می فرماید قوم همین جمله را استبطاعاً می گویند آنها می گویند چرا دیر شد حضرت عرض می کند خدایا بفرست لفظ یکی است منتها یکی به عنوان استدعا می گوید یعنی خدایا بفرست، یکی به عنوان استبطا، استبطا یعنی استبطا یعنی دیر کردی، طلبکارانه این بد است به هر تقدیر فرمود: «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» یعنی خدا آن وعده اش را که بنا بود کمکی به شما بکند قانونی برای شما بفرستد تا کشوری تشکیل بدهید و اداره بکنید طول کشید، گاهی این چنین می شود شما می توانید به حسب ظاهر خودتان را معذور بدانید آنکه نشد «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» یا من دیر کردم، من که بنا شد بعد از چهل روز بیایم آمدم یا شما فراموشتان شده در اثر طول کشیدن عهد آن هم که نبود این طول عهد می تواند جامع این سه عذر باشد هیچ کدام از این اعدار سه گانه اتفاق نیفتاده.

ص: ۷۱۷

۱- (۲۴) _ سوره ی نجم ، آی ه ی ۱۱.

۲- (۲۵) _ سوره ی اعراف ، آی ه ی ۱۵۴.

۳- (۲۶) _ سوره ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۲.

پرسش: اول عهد سی روز نبود مگر ده روز طولانی شد

پاسخ: نه، ده روز در بحث دیروز گذشت در طور طولانی نشد «وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً» این وعده ی اولین «وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» (۱) در همین جا قبل از اینکه حضرت به طور تشریف ببرند این وعده با دو قرارداد شده چهل روز آن وقت وجود مبارک موسای کلیم این چهل روز را به مردم اعلام کرده «أَفْطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» پس این تالی باسره یعنی باضلاعه الثلاثه محال و باطل «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي».

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۸۶ تا ۹۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۳۰

Your browser does not support the audio tag

«فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعِيدًا حَسِينًا أَفْطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ الْقِي السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسِدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶)»

ص: ۷۱۸

۱- (۲۷) _ سوره ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۲.

وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) در آن میقات فیوضات فراوانی نصیب آن حضرت شد مجلای فیض خاص الهی شد به برکت تجلی خدا برای آن حضرت کوه هم مجلای فیض قرار گرفت و متلاشی شد و مانند آن، تورات هم در همان اربعین نصیب موسای کلیم شد و خداوند هم گزارش داد که این توده ی بنی اسرائیل که تحت خلافت وجود مبارک هارون اداره می شدند مورد آزمون قرار گرفتند سامری آنها را گمراه کرد اینها از توحید فاصله گرفتند با این اطلاع وجود مبارک موسای کلیم برگشت در حالی که هم غضبناک بود هم متأسف و محزون و غمگین، غضبناک بود برای شرک مردم، محزون بود برای از دست دادن توحید مردم با این وضع حرکت کرد به دامنه ی کوه طور آمد برخوردی با توده ی مردم داشت، برخوردی با وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) داشت، یک برخورد حاد و تندی با سامری داشت، جریانی هم با گوساله ی او داشت که اینها را ذات اقدس الهی یکی پس از دیگری نقل می کند هنوز هم در حال غضب هست آنچه در بحث دیروز اشاره شد «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ» (۱) آن جریان حوادث بعد از سکوت غضب جداگانه است که وقتی غضب ساکت شد و نه ساکن حضرت الواحی را که آورده بود گرفت و به مردم ابلاغ کرد ولی قبل از اینکه آن غضب ساکت بشود غضب ناطق بود این

کارها را با صراحت و صلابت انجام داد با مردم احتجاج کرد با وجود مبارک هارون تندی کرد با سامری بر اساس «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» (۲) رفتار کرد همه ی اینها را قرآن کریم تبیین کرد منتها هنوز در حال غضب هست اما بعد از غضب چه کار کرد آن را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» اشاره کردند آیه ی ۱۵۴ که «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبَ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَزْهَبُونَ» پس بحث در دو مقام خواهد بود یک مقام قبل از سکوت غضب، یک مقام بعد از سکوت غضب حوادثی که قبل از سکوت غضب بود بر اساس «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» عمل شده است و حوادثی که بعد از سکوت غضب بود گرفتن آن الواح و تبیین و تفسیر الواح و امثال ذلک است. اما در این مقام فرمود خدای سبحان به او اعلام کرد که به وسیله ی سامری اینها گمراه شدند آیه ی ۸۵ سوره ی مبارکه ی «طه» که امروز قرائت شد این بود «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» ما آزمودیم بشر در دنیا باید امتحان بشود حالا- یا به مسائل مالی یا به مسائل علمی یا مسائل اخلاقی بالأخره باید امتحان بشود تا کمالش روشن بشود «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» بعد از اینکه خدای سبحان فرمود: «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (۳) این برای شرک مردم عصبانی بود برای از دست دادن توحید متأسف و غمگین، «غَضَبَانَ أَسَفًا» بعد وقتی که آمد استدلال کرد با مردم چندین مطلب را در میان گذاشت که بخشی از اینها در نوبت دیروز گذشت بخش دیگرش این است که اینکه فرمود: «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا» بعد فرمود: «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» این طولانی عهد مصادیقی دارد که یکی از آنها این است که شما تازگی این معجزه ی جهانی را دیدید به تازگی از دریا بیرون آمدید که دریا برای شما جاده ی خشک شد این کرامت الهی این عهد الهی بود تازه از این معجزه بیرون آمدید مگر این طول کشیده این عنایت الهی را این اعجاز الهی را این لطف خاص الهی را تازه دیدید خیلی طول نکشیده شما از این خدا که بر دریا مسلط است عدول کردید به گوساله ای رسیدید که «لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ» یکی از مصادیق «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» همین جریان می تواند باشد «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ» هیچ کس نمی خواهد مورد غضب خدا قرار بگیرد ولی وقتی مقدمات اختیاری را انجام می دهد این به منزله ی آن است که خود انسان با دست خود آتش را افروخته کند اینکه فرمود: «بِمَا قَدَّمْتُمْ أُبَيدِكُمْ» (۴) همین است دیگر گرچه کسی نمی خواهد به جهنم برود ولی وقتی عمداً معصیت را انتخاب می کند با سوء اختیار خودش مثل اینکه خودش خواسته است به عذاب الهی گرفتار بشود لذا فرمود: «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» پیمانی که من با شما بستم تعهد کردم که بعد از اربعین برمی گردم خلف وعده کردید. جناب فخررازی نقل می کند که بعضیها گفتند این بهانه ای که گرفتند گفتند که چون بعد از بیست روز نیامده این بیست روز را چهل روز حساب کردند گفتند بیست شب است، بیست روز است این چهل شب است و نیامده یا چهل شبانه روز است مجموع، ایشان از بعضیها نقل می کند که این بهانه رکیک است این یک مطلب، بعد دوباره از قول دیگران نقل می کند که خب چطور همین گروه خدا را قبول کردند طولی نکشید که «ثُمَّ كَفَرُوا» (۵) به دنبال گوساله راه افتادند همین گروه طولی نکشید که وجود مبارک موسای کلیم آمد توبه کردند «ثُمَّ آمَنُوا» (۶) همین فخررازی در همان صفحه از بعضیها نقل می کند قوم بله، بُلْهًا نیست بُلْه جمع ابله است قوم بُلْه همین هستند خب اگر اینها بُلْه اند چطور آنجا آن توجیه می شود رکیک اینجا می شود بُلْه بالأخره قوم بُلْه را قوم ابله را می شود فریب داد روزی بر این مردم گذشت که نتوانستند این جنازه را دفن کنند در جریان هاییل و قابیل وقتی قابیل آن برادرش را کشت متحیر بود که این جسد بی روح را چه کند که «بَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ» (۷) اگر این کلاغ آمد و اگر این خاکها را کنار بُرد و اگر چیزی را درون خاک گذاشت و اگر خاکها را روی این شیء ریخت با همین شده معلّم قابیل که او بفهمد جسد را باید زیر خاک بُرد معلوم می شود بشر اولی این قدر اهل اُفت و جهل و سادگی بود کم وقتی عدّه ای در فرازی هم بماند که اصلاً حقّ درس خواندن نداشته باشند همین است در عهد کهن یا کهنه که

کار دست فرعونها و نمرودها بود کسی حقّ درس خواندن نداشت فقط یک گروه مخصوصی می توانستند باسواد بشوند خب اینها همین طور در می آیند دیگر، اگر آن توجیه رکیک است این حرف هم خیلی عمیق نیست خب چگونه شما می پذیرید که یک عده «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا» (۸) در مدّت کوتاهی موحد شدند بعد بت پرست شدند بعد برگشتند موحد شدند این چطوری اینها را می پذیرید خب، بعد فرمود اینها که پاسخ دادند گفتند که ما مقصّر نبودیم عده ای ما را فریب دادند «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا» لکن این دسیسه ای بود طلاهایی که ما داشتیم، طلاهایی که سامری داشتند گفتند باید بیندازید دور، گرفتن مال طاغوتیان برای شما حلال نیست به هر وسیله ای بود این طلاها را از ما گرفتند طلاهای خودشان را هم گرفتند در جایی این را کوره ای گذاختند این طلاها را به صورت یک مجسمه ی گوساله در آوردند خود این سامری هم می گفتند از قبیله ی گوساله پرست و گاوپرست بود این پرستش گاوی سابقه نبود در آن سرزمین «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» این «فَأَخْرَجَ» را برخیا خواستند بگویند کلام خداست نه اینکه آنها التفات کردند در جواب گفتند که برای ما این کار را نکردند «فَأَخْرَجَ لَنَا» نگفتند، گفتند «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» چون اینها جواب دادند گفتند «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ الْقِي السَّامِرِيُّ * فَأَخْرَجَ لَهُمْ» یعنی اینهایی که به موسای کلیم (سلام الله علیه) داشتند پاسخ می دادند گفتند سامری برای آنها گوساله درست کرده نه برای ما، ظاهرش این است که باید بگوید «فَأَخْرَجَ لَنَا» متکلم مع الغیر باشد ولی اگر گفته بشود «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» این قصه را ذات اقدس الهی دارد ادامه می دهد که خداوند می فرماید سامری برای آنها گوساله ای که جسد بود یعنی جسد گوساله بدون روح و بانگی داشت این شاید روشن تر باشد دیگر سخن از اینکه چرا آنها ضمیر متکلم مع الغیر آوردند بعد اینجا ضمیر مُغایب آوردند این سؤال مطرح نشود.

ص: ۷۱۹

- ۱- (۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۴.
- ۲- (۲) _ سوره ی فتح، آیه ی ۲۹.
- ۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۵.
- ۴- (۴) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۲.
- ۵- (۵) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۷.
- ۶- (۶) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۷.
- ۷- (۷) _ سوره ی مائده، آیه ی ۳۱.
- ۸- (۸) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۷.

پرسش: این قرینه نیست که آن «قَالُوا» که در آیه ی قبل آمده مخصوص عدّه ای قلیل هست که اینها کافر نشدند چون دو هزار نفر اینها مشرک نشدند.

پاسخ: بله، این بنا بر بحث دیروز بود که «لَهُمْ» را خود اینها گفتند به توده ی بت پرستها برگشتند آنچه در بحث دیروز گذشت این بود که اینهایی که قبول نکردند بت پرستی و گوساله پرستی را به موسای کلیم عرض کردند که ما این کار را نکردیم و سامری این کار را کرده و برای آنها یعنی برای گروه خاصّی که بت پرست شدند اخراج کرده این بحث دیروز بود، اما این آنچه امروز مطرح است این است که این «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» کلام این «قَالُوا» نباشد کلام ذات اقدس الهی باشد به دلیل آن جمله ی آیه بعد که «أَفَلَا يَرْوُونَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ» به کمک آن، «فَأَخْرَجَ» مثلاً خدا بفرماید که برای این بنی اسرائیل «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا» این «جَسَدًا» را آوردن برای همان است که در سوره ی مبارکه ی «ص» در جریان آزمون داود و سلیمان آنجا فرمود که آیه ی ۳۴ سوره ی مبارکه ی «ص» این است که «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ» لاشه ای را که بی روح بود از این لاشه ی بی روح به جسد یاد شده است نه یک انسان یا حیوان زنده ای اینجا هم هر جا قرآن کریم سخن از عجل سامری است این کلمه ی جسد را به دنبالش ذکر می کند تا روشن بشود که سامری حیوانی را زنده نکرده است.

پرسش: حاج آقا این «أَخْرَجَ» به سامری برمی گردد سامری خارج کرد بعد همه پیروانش گفتند

پاسخ: بله، «أَخْرَجَ» به سامری برمی گردد اما چه کسی می گوید «أَخْرَجَ» در اینکه «أَخْرَجَ» ضمیر به سامری برمی گردد حرفی نیست در آیه ی قبلش آمده است که «فَكَذَلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ * فَأَخْرَجَ» فاعل «الْقَى» سامری است، فاعل «أَخْرَجَ» هم سامری است اما چه کسی می گوید سامری أخرج، آیا همینها که مخاطب وجود مبارک موسای کلیم بودند می گویند یا خدا می فرماید، اگر اینها که مخاطب اند می گفتند خب تا حال ضمیر متکلم مع الغير بود چطور ضمیر جمع مغایب آورد باید می گفتند «فَأَخْرَجَ لَنَا» حال دارد که «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» اما اگر بگوییم کلام خداست به قرینه ی آیه بعد، خدا در این زمینه می فرماید برای بنی اسرائیل سامری جسد گوساله ای که خوار داشت اخراج کرد حالا همه قبول کردند یا بعضی قبول بعضی نکول آن مطلب دیگر است «فَأَخْرَجَ» سامری برای بنی اسرائیل «عَجَلًا» که «لَهُ خُورًا» نیست «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا» حالا سامری با باندش، کسانی که زودتر از دیگران قبول کردند گفتند «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» خب خودشان چطور، خودشان قبلاً می گفتند «إِلَهُنَا» الآن به توده ی بنی اسرائیل می گویند «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» همین «قَالُوا» کسانی بودند که می گفتند این اله ماست، بعد از اینکه خودشان مشرک شدند به توده ی بنی اسرائیل می گفتند که [قرآن] «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» خب، [قرآن] «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَسَيِّئٌ مَثَلًا مُوسَى — معاذ الله — که اله اش اینجاست آن گاه رفته به طور برای ملاقات با الله یا میقات با او، یا خدا می فرماید نه، نَسَى سامری از اینکه باید تابع مبدأ واحد باشد برهانی که خدا اقامه می کند این است که [قرآن] «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا — يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» اگر ما بگوییم که این «أَخْرَجَ» مثلاً کلام خداست با این «أَفَلَا يَرَوْنَ» که در صدد ابطال گوساله پرستی است هماهنگ می شود «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» این «أَنْ» که با «لَا» ادغام شده است اگر «أَنْ» ناصبه می بود این «يَرْجِعُ» خوانده می شد منصوب بود ولی اگر مخففه از مثقله باشد و بازگشتش به این باشد که «أَنَّهُ لَا يَرْجِعُ» این دیگر نصب نمی دهد و قرائت همین رفع است «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ» برهان اقامه کردن برای توده ی مردم در همین سطح است که بالأخره شما خدایی را باید پرستید که از کار شما باخبر باشد، مشکل شما را حل بکند، سؤال شما را جواب بدهد، دعای شما را اجابت کند و مانند آن، این گوساله که هیچ کاری از او بر نمی آید نه اینکه حالا او حرف نمی زند اگر کسی حرف بزند و بتواند خیلی از کارها را انجام بدهد حتی فرشته هم باشد او نمی تواند خدا باشد اما برای مردم در این سطح این دلیل کافی است شما الیوم می بینید یک عده به عنوان شیطان پرست به دنبال یک عده حرکت می کنند آنها هم همین اند این طور نیست که حالا قوم دیگری باشند طرز تفکرشان هم همین است دیگر چون هیچ سندی، دلیلی برای پرستش شیطان و دنبال شیطان بودن و به دنبال این کارها بودن نیست دیگر همین است. «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» شما سؤال بکنید جواب نمی دهند کاری حل نمی کنند خدا آن است که مُجِيبُ مَضْطَرٍّ باشد «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمَضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» (۱) نه فقط جواب بدهد مضطر را جواب بدهد مضطر کسی است که از تمام علل و وسایل دستش کوتاه شد حالا یک زیردریایی در دریا غرق شد و احدی هم از آنها خبر ندارد بر فرض هم خبر داشته باشد دسترسی ندارد به ته اقیانوس کسی که قادر علی کل شیء است او خداست آنها مضطر واقعی اند هیچ علل و عواملی در دست نیست که آنها را نجات ببخشد «أَم» این «أَم» منطوقه است به معنی «بل» است که با «میم» «مَنْ» ادغام شده است «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمَضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» (۲) او خداست آنها خدا نیستند خدا کسی است که کاری که از احدی ساخته نیست او بتواند انجام بدهد نه فلک نه ملک «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمَضْطَرَّ» کذا، أَمَّنْ كَذَا، أَمَّنْ كَذَا، همین است این «أَم»، «أَم» منقطعه است با «میم» «مَنْ» ادغام شده است به معنی «بل» است یعنی آنها خدا نیستند کسی خداست که بدون هیچ سبب بتواند مشکل را حل کند تمام علل و عوامل مقهور اراده ی او باشند خب آن برهان کجا این برهان که وجود مبارک ابراهیم خلیل هم در همین سطح برهان اقامه می کرد «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْتَطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ» (۳) انبیا با توده ی مردم وثنی و صنمی همین گونه برهین اقامه کردند آیا اینها

دست دارند، آیا اینها پا دارند وقتی با گروهی روبه رو شد که اینها از بدیهیات بی خبرند این چنین استدلال می کند دیگر می فرماید: «اللَّهُمَّ أَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْتَاطُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ» حالا بر فرض اگر دست و پا داشته باشند مگر می توانند خدا باشند.

ص: ۷۲۱

۱- (۹) _ سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

۲- (۱۰) _ سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

۳- (۱۱) _ سوره اعراف، آیه ی ۱۹۵.

پرسش: پس این در مقام ابطال عناد آنهاست.

پاسخ: بله دیگر، نه منتها نمونه است اله آن است که مشکل را حل بکند نافع و ضارّ باشد این اصل کلی است تطبیقش بر آن است اینکه حالا بگویید فرشته ها که نافع و ضارّ هستند، مدبّرات امرند اما خب اینها بالعرض اند لا بالذات لذا در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» می فرماید هر کدام از این فرشته ها _ معاذ الله _ ادّعی الهیّت بکنند «نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» (۱) فرشته باشد غیر فرشته باشد منتها فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲) این در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود هر کدام از این ملائکه جبرئیل باشد، اسرافیل باشد، میکائیل باشد اینها معصومند چنین حرفی نمی زنند ولی _ معاذ الله _ به فرض محال هر کدام از اینها داعیه ربوبیّت داشته باشند جهنم به انتظار آنهاست «فَذَلِكُمْ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» خدا آن است که حقیقت محض است، غنی محض است همین، اضطرار فرشته ها را او حل می کند، نیاز ملائکه و عرش و فرش را هم او حل می کند اما وقتی بشر در حدّ ساده بود آن حقیقت را ترقیق می کنند، روان می کنند، ساده می کنند که در حدّ فهم اینها باشد هم وجود مبارک ابراهیم این کار را کرد، هم وجود مبارک موسای کلیم این کار را کرد در لسان پیغمبر اسلام (علیهم آلایف التحیه والثناء) همین است «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْتَطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ» (۳) این است. خب، فرمود: «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا - وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» در بخشهای دیگر دارد که اینها «وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا» (۴) کاری از دست اینها ساخته نیست با اینکه عزرائیل فرشته ی مرگ است «لَا يَمْلِكُ الْمَوْتِ» با اینکه اسرافیل (سلام الله علیه) فرشته ی حیات است «لَا يَمْلِكُ الْحَيَاةِ» اینها مأموران الهی اند، مدبّرات حقّ اند «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۵) خب، این برهان الهی بعد می فرماید قبلاً حجّت خدا بالغ شد پیغمبر آن روز که خلیفه ی اولوالعزم بود خلیفه ی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیهما) بود یعنی هارون به اینها گفته این حرفها را «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ» با «لام» قسم «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ» آزمایش شدید «وَإِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ» اللّهی که «بکل شیء رحیم» است او پروردگار شماسست به دنبال گوساله برای چه افتادید حالا سؤال این است که اگر اینها گوساله پرست اند چه احتجاجی وجود مبارک موسای کلیم با اینها دارد آن عنصر مشترک و مقبول طرفین چیست که یکی سؤال بکنی یکی جواب بدهد وجود مبارک موسای کلیم سؤال کرد «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعِيدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» این را با چه کسی دارد احتجاج می کند؟ با کسانی که می گویند این گوساله «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» ترسیم احتجاج چگونه است، تصویر استدلال چگونه است، با چه کسی دارد استدلال می کند با کسانی که می گویند خدای ما _ معاذ الله _ عجل است وجود مبارک موسای کلیم با چه معیاری دارد با اینها استدلال می کند که فرمود مگر خدا خُلف وعده کرده است یا طول کشیده اینها می گویند خدایی _ معاذ الله _ نیست همین گوساله است. ظاهراً این بساط گوساله پرستی نظیر همان وثنیّت و صنمیّت حجاز و امثال حجاز است که می گفتند ما الله را قبول داریم به عنوان خالق کل اما بُتها «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۶) هستند، «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۷) هستند و مانند آن، اینها هم که می گفتند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» نه یعنی برای ما خالق سماوات و الأرض بیاور، مدیر کل بیاور، ربّ العالمین بیاور یک خدای دیدنی که ما او را پرستیم در همین حدّ که «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» یا «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ» این طور بود بنابراین آنها بتها را به عنوان واجب الوجود بالذات قبول نداشتند، به عنوان خالق کل قبول نداشتند، به عنوان مدیر عامل کلّ نظام هستی ربّ الأرباب، ربّ العالمین قبول نداشتند فقط این بتها را به عنوان ارباب متفرّقه قبول داشتند می گفتند ما به الله دسترسی نداریم باید اینها را پرستیم که اینها «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» یا «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» در چنین فضایی احتجاج سامان می پذیرد که وجود مبارک موسای کلیم می فرماید کار به دست ربّ العالمین است ربّ

العالمینی که به شما وعده داد تخلف نکرده ما هم تخلف نکردیم و گرنه گروهی که حالا آمدند گفتند «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» اینها طرف احتجاج موسای کلیم قرار بگیرند که وجهی ندارد. خب، مطلب بعدی آن است که وجود مبارک هارون هر کاری که بنا بود بکند کرد «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ» به همین جریان سامری و جسد عجل و اینها آزمون شدید «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ» درست است واجب الوجود اوست، خالق کل اوست، رَبُّ الْأَرْبَابِ اوست، اما رَبُّ شَمَا هَم همان است «وَإِنَّ رَبَّكُمُ» همان رحمان مطلق است و ما هم از طرف همان رحمان مطلقیم «فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي» اینها گفتند «لَنْ نُبْرِحَ عَلَيْهِ» ما مستقیماً که فعل دوام و استدامه را می رساند ما بر این بت پرستی بر گوساله پرستی هستیم تا موسای کلیم بیاید نه اینکه حالا او آمد ما رها می کنیم ما فعلاً جواب تو را نمی دهیم ما این اله ماست و باید با او ارتباط عبادی داشته باشیم.

ص: ۷۲۲

۱- (۱۲) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۳) _ سوره ی انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- (۱۴) _ سوره اعراف، آیه ی ۱۹۵.

۴- (۱۵) _ سوره ی فرقان، آیه ی ۳.

۵- (۱۶) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۶- (۱۷) _ سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۷- (۱۸) _ سوره ی زمر، آیه ی ۳.

پرسش: آیه ی ۹۸ با این نمی سازد می فرماید: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» آن خدای اصلی را صدا می زند.

پاسخ: بله دیگر، به سامری و اینها، حرف موسای کلیم و حرف هارون هر دو همین است.

پرسش: دعوا سرِ خدای اصلی است.

پاسخ: نه، خدای اصلی را که قبول دارند می گویند خدای اصلی اله العالمین است اما اله ما جزء ارباب متفرقین است می فرمایند نه خیر، ارباب متفرقین ما در کار نداریم ربّ جزء با ربّ کل یکی است همین جا وجود مبارک هارون فرمود شما آن سه اصل را اگر قبول دارید اصل چهارمی هم همان است اگر واجب الوجود را قبول دارید، خالق کل را قبول دارید، اله العالمین را قبول دارید اله شما، ربّ شما هم همان است «إِنَّ رَبَّكُمُ» همان «الرَّحْمَنُ» مطلق است دیگر ارباب متفرقه ای در کار نیست بعد هم وجود مبارک موسای کلیم هم همین حرف را زده در آیه ی ۹۸.

پرسش: چرا اینها طلب کردند گفتند ما خدا را می خواهیم جهراً ببینیم پس معلوم می شود که اصل خدا را هم قبول نداشتند.

پاسخ: نه، ربّی را ببینیم که بپرستیم حالا- این سؤال و جواب که اگر واقعاً اینها این گوساله را به عنوان ربّ مطلق قبول کردند چه احتجاجی وجود مبارک موسای کلیم می تواند داشته باشد موسای کلیم فرمود: «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ» اینها می توانند بگویند ربّ ما گوساله است او که به ما چیزی نگفته، معلوم می شود که آن ربوبیت مطلقه مفروغ عنهاست اگر او نباشد که احتجاج تام نیست بفرماید «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ» اینها می گویند ربّ ما گوساله است اینکه چیزی به ما نگفته، ولی اگر گفته بشود گوساله پرستی بر اساس «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» یا «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» است کار به دست ربّ العالمین است این احتجاج سامان می پذیرد. وجود مبارک هارون که آن حرف را زد اینها گفتند «لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ» عكوف یعنی خضوع و خشوع و اعتکاف هم از همین باب است ما همین جا بر اساس بت پرستی هستیم «حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» بعد حالا وجود مبارک موسای کلیم آمد «عَضْبَانَ أَسِفًا» با قوم از این جهت که جهله ی مردم بودند این طور رفتار کرد، با هارون یک طور دیگر، با سامری یک طور دیگر، با گوساله یک طور دیگر بر اساس «أَشْهَدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۱) که پیغمبر و مؤمنان این دو صفت را دارند این هم همین کار را کرده هنوز غضب ساکت نشده در سوره ی مبارکه ی «اعراف» که در بحث دیروز اشاره شد آیه ی ۱۵۴ قبلش این بود که وجود مبارک موسای کلیم یعنی آیه ی ۱۵۰ سوره ی «اعراف» این بود که وقتی که آمد یک درگیری تندی چون «عَضْبَانَ أَسِفًا» بود یک درگیری تندی با هارون داشت بعد «وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا سَبِيلَ الْعَذَابِ فَلَا تُصَلِّ عَلَى الَّذِينَ هُمُ الْمُشْرِكُونَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» اینها همه در حال نطق غضب بود نه سکوت غضب بعد در آیه ی ۱۵۴ فرمود: «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَزْهَبُونَ» که بعد از آرامش بود الآن هنوز در حال نطق غضب است نه سکوت غضب، غضب هنوز آرام نشده در حال نطق غضب با هارون برخورد تندی داشت فرمود: «يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا» چرا جلوی اینها را نگرفتی، اما چه کار کرد آن کار را در سوره ی «اعراف» فرمود که محاسن برادر را گرفت، موی سر برادر را گرفت برای حفظ توحید که چرا جلوی اینها را نگرفتی «قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» من گفتم «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (۲) چرا تبعیت نکردی از من «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» عرض کرد «يَبْنَؤُمْ» چه کار کرد را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» فرمود اینجا از جواب هارون معلوم می شود که موسای کلیم چگونه در حال نطق

غضب با برادرش رفتار کرد هارون عرض کرد «يَبْنَؤُمَّ» که با عاطفه هم تعبیر است این ای فرزند مادرم! «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» این قدر مرا مورد عتاب قرار ندهید برای اینکه «إِنِّي خَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» من اگر بیش از موعظه، بیش از تبلیغ، بیش از احتجاج، بیش از مناظره، بیش از گفتگو کار دیگر می کردم جنگ داخلی می شد آن وقت کسی نمی ماند آن وقت شما می آمدید می گفتید که بنی اسرائیل ارباً اربا شده.

ص: ۷۲۳

۱- (۱۹) _ سوره ی فتح، آیه ی ۲۹.

۲- (۲۰) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

پرسش: عدم تبعیت آنها چیست؟

پاسخ: در همین مقدار که این عرض کرد من تبعیت کردم تا آنجا که باید تبعیت بکنم کردم.

پرسش: نسبت می دهد.

پاسخ: بله دیگر، به صورت استفهام «أَفَعَصَيْتَ» عرض می کند نه، من معصیت نکردم تا آنجا که لازم بود انجام وظیفه کردم از آن به بعد خطر جنگ داخلی بود من چه کار بکنم حضرت فرمود: «أَفَعَصَيْتَ» عرض کرد نه، من معصیت نکردم تا آنجا که ممکن بود گفتم از آن به بعد دیگر خونریزی عمومی می شد.

«قَالَ يَنْتُوْمٌ لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» من می ترسیدم بگویی که من که نگفتم جنگ داخلی راه بیندازد که، من گفتم خلیفه ی من باش «اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ» (۱) نه «أفسد فی قومی» خب اگر من آن روز موضع گیری حاد می کردم این جنگ داخلی و خونریزی شروع می شد آن وقت شما می آمدی می گفتمی چرا حرف مرا رد نکردی جمعیت را ارباً اربا کردی من چه جواب داشتم بگویم، من کاری که بر خلاف حق بود انجام ندادم، بر خلاف توصیه و سفارش شما بود انجام ندادم من هم عدل محضم شما هم عدل صترف این صحنه برای اینکه مجهول نزد مردم معلوم بشود دارد واقع رخ می دهد و گرنه شما هم دستور خوب دادی من هم خوب اطاعت کردم.

پرسش: جامعه ارباً اربا می شود پس باید کاری انجام ندهد.

پاسخ: نه، مناظره، گفتگو چون وجود مبارک موسای کلیم مسئول کل است انجام می دهد جامعه را ارباً اربا بکند به خونریزی بکشاند برای اینکه هنوز موسای کلیم نیامده تا دستور بدهد که با چنین جامعه ای چطور رفتار کند جامعه وقتی با وجود موسای کلیم حل می شد یک دست می شد دیگر وظیفه ی هارون این نبود که خونریزی راه بیندازد که عرض کرد ما تا آنجا که ممکن بود نهی از منکر کردیم، امر به معروف کردیم، مناظره کردیم، احتجاج کردیم، نصیحت کردیم دیگر بیش از این چه بکنیم یعنی دستور جنگ بدهیم؟!

ص: ۷۲۴

پرسش: از مجموع آیات معلوم می شود که بنی اسرائیل در وادی سمت راست طور بودند و قبل از اینکه به آنجا برسند خلف وعده کردند و موسی زودتر حرکت کرد و دنبال هارون تبعیت نکردند آن محل موعده خودشان را.

پاسخ: نه در مسئله ی حالا- یا محل بود یا نبود اصل این ایده و این پدیده را وجود مبارک موسای کلیم محور سؤال قرار داد حضرت هارون هم جواب خوب داد فرمود من در برابر این چه می خواستم بکنم که نکردم باید احتجاج بکنم کردم، مقاومت بکنم کردم، عده ای را سرزنش بکنم کردم، امر به معروف بکنم کردم، نهی از منکر بکنم کردم از آن به بعد نه شما به من دستور دادید نه مصلحت بود شما هم آمدید الآن مردم آرام هستند دیگر «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» آن وقت وجود مبارک موسای کلیم دید این درست است حالا دوتا غضب ناطق مانده یکی درباره ی گوساله یکی درباره ی سامری آن دیگر تصمیم حاد گرفته همان کاری که وجود مبارک ابراهیم کرده با تبر بساطت پرستی را برداشت وجود مبارک موسای کلیم هم همان کار را کرده.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۸۸ تا ۹۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۳۱

Your browser does not support the audio tag

«فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُم وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَسَيِّئٌ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَزْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶)»

ص: ۷۲۵

وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله عليه) وقتی به طور تشریف بردند و مناجات شروع شده است و درخواست شهودی الهی را مطرح کردند و عرض کردند «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» (۱) پاسخ این درخواست تجلی بود که ذات اقدس الهی برای کوه کرد، پس این چنین نیست که به برکت کوه وجود مبارک موسای کلیم مدهوش شده باشد و تورات نصیبش شده باشد و مانند آن، بلکه به برکت موسای کلیم که سؤالی را با خدا در میان گذاشت و جواب الهی به موسای کلیم از راه تجلی به جبل داده شد جبل مجلا قرار گرفت این طور نیست که اگر در عبارت گفته شد «فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا» اول تجلی برای کوه شد بعد موسی مدهوش شد اول تجلی به عنوان جواب سؤال برای موسای کلیم مطرح شد که فرمود: «لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» (۲) این جواب الهی به موسای کلیم باعث متلاشی شدن کوه بود و گرنه همین سلسله ه ی جبال قبل از وجود مبارک موسی برای انبیای بنی اسرائیل بالأخره برای سلیمان و داود اینها جزء پیروان و اتباع انبیا و انسان کامل اند «يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ» (۳) «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» (۴) این طور نیست که کوه برکتی داشته باشد به وسیله ی او پیغمبر بهره بگیرد هم ه ی سلسله جبال موظف بودند که همراه داود، سلیمان، این گونه از انبیای الهی که مأموریت خاص

به اینها داده می شد این کوهها اطاعت کنند «يَا جِبَالُ أُوْبِي مَعَهُ»، «سَيَخْرُجُنَا الْجِبَالُ مَعَهُ يُسَيِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» پس اگر در عبارت «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» آمده باید یک مقدار جلوتر رفت دید که «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» هست، «قَالَ لَنْ تَرَانِي» هست، «وَلَكِنْ أَنْظُرْ» (۵) هست این «وَلَكِنْ أَنْظُرْ» به برکت موسای کلیم است که نصیب کوه شده. مطلب دیگر این است که وجود مبارک موسای کلیم در آن حالت مدهوشی این تورات نصیص شد خدای سبحان گزارش داد که سامری فتنه ای در قوم تو پیش آمد عده ای گوساله پرست شدند وجود مبارک موسای کلیم این الواح را در همان بالای کوه تلقی کرد از طرف خدای سبحان الواحی آمد یعنی تورات آمد این تلقی کرد وقتی برگشت جریان گوساله پرستی را از نزدیک دید چندتا کار کرد یک کار با این الواح کرد یعنی با تورات کرد یک کار با برادرش هارون کرد که این دوتا کار شبیه هم است یک کار با تود ه ی مردم جاهل و مستضعف کرد که آن معادل ندارد یک کار با سامری کرد یک کار هم با گوساله، کاری که با سامری و گوساله کرد همان کاری است که وجود مبارک ابراهیم خلیل با تبر با بُتها کرد «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» (۶) فرمود من این کار گوساله را «لَنَحْرُقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (۷) من این را آتش می زرم پودر می کنم خاکسترش را به دریا می ریزم این کار را کرد، نسبت به سامری هم آن کیفر الهی را اعمال کرد پس نسبت به گوساله و گوساله ساز یک طور عمل کرد، نسبت به تود ه ی مردم از راه استدلال و ترحم و اینها رفتار کرد، نسبت به هارون کاری کرد که با تورات کرد نسبت به تورات کاری کرد که با هارون کرد این از لطایف تفسیری امامیه است. خب، وقتی انسان وارد می شود این صحنه را ببیند که مهم ترین اعتقاد دینی توحید است و این کتاب را از طرف خدای واحد احد آورده وقتی که این صحنه را دید در نهایت غضب و عصبانیت الهی بود که «غَضَبَانَ أَسِفًا» خدای سبحان این غضب و عصبانیت او را در کمال لطف ستود آن غیرت دینی را وادار کرد در سوره ی مبارک ه ی «اعراف» که بحثش گذشت آی ه ی ۱۵۰ این است «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بُئْسَ مَا خَلَقْتُمُونِي مِن بَعِيدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ» این اعتراضی بود که با قوم کرد بعد در این حال دوتا کار کرد یکی با تورات یکی با هارون، تورات را انداخت خب این انداختن تورات یعنی چه یعنی _ معاذ الله _ به تورات بی اعتنایی کرد یا از شدت استغراق در توحید است که انسان عصبانی می شود خدا غریق رحمت کند مرحوم سید مرتضی ایشان در تنزیه الأنبياء می گوید که آدم که عصبانی شد از شدت تأسف سر و صورت خودش را می زند، موی خودش را می کند، موی صورتش را می کند، موی سرش را می کند مبادا کسی جاهلانه خیال بکند وقتی وجود مبارک موسای کلیم سر و صورت برادرش را گرفت دارد او را می زند یا اهانت می کند اینها یک حقیقت اند موسی و هارون یک حقیقت است گاهی آدم که عصبانی شد در برابر دین محاسن خودش را می کند، سر و صورت خودش را می کند، موی سر خودش را می کند مبادا کسی خیال کند کاری که با هارون کرد داشت او را می زد یا اهانت کرد به دلیل اینکه بعد دارد «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي» (۸) خدایا ما هر دو بنده ی تو هستیم ما هیچ کدام بد نکردیم تو ارحم الراحمینی خب هیچ سؤال نکردید که چرا تورات را انداخت فقط به سر و ریش هارون چسبیدید این از لطایف تعبیر مرحوم سید مرتضی است در تنزیه گرچه این القای الواح را نگفتند ولی منظور این است که اگر کسی بنده ی محض خدا بود محصول عمر خودش را بر باد رفته می بیند گاهی به سرش می زند، گاهی به سینه اش می زند، گاهی موی صورتش را می کند، گاهی موی سرش را می کند خب هیچ کس سؤال نکرد که چرا تورات را انداخت فقط همه اش اعتراض این است که چرا موی سر و صورت برادرش را گرفت.

- ۱- (۱) _ سور ه ی اعراف، آیه ی ۱۴۳.
- ۲- (۲) _ سور ه ی اعراف، آیه ی ۱۴۳.
- ۳- (۳) _ سور ه ی سبأ، آیه ی ۱۰.
- ۴- (۴) _ سور ه ی ص، آیه ی ۱۸.
- ۵- (۵) _ سور ه ی اعراف، آیه ی ۱۴۳.
- ۶- (۶) _ سور ه ی انبیاء، آیه ی ۵۸.
- ۷- (۷) _ سور ه ی طه، آیه ی ۹۷.
- ۸- (۸) _ سور ه ی اعراف، آیه ی ۱۵۱.

پاسخ: بله آن هم همین طور است آن «وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ» هم دارد دیگر خب اینکه کلام خداست کلام خدا را چرا به زمین زده وقتی کسی مُستغرق در جمال و جلال الهی باشد تازه از مهمانی خدا برگشته باشد آن خدایی که چهل شبانه روز مهمانش را بدون آب و بدون غذا و بدون خواب پذیرایی کرده کسی آن خدا را رها می کند به دنبال گوساله راه می افتد این موسای کلیم بر اساس آن غیرتِ توحیدی بود که بالأخره «أَلْقَى الْأَلْوَاحَ» و بالأخره «لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» این تنزیه الأنبياء مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) ملاحظه می فرمایید البته چاپهای متعدّد شده طبق این چاپ صفحه ه ی ۱۴۲ بعد از اینکه آن سؤال را ذکر می کند می فرماید: «الجواب قلنا ليس فيما حكاه الله تعالى من فعل موسى و أخيه (عليهما السلام) ما يقتضى وقوع معصيه و لا - قبيح من واحدٍ منهما» نه موسی بد کرد نه هارون (سلام الله عليهما) «و ذلك أنّ موسى (عليه السلام) أقبل و هو غضبان على قومه لما أحدثوا بعده مستعظماً لفعالهم مفكراً مُنكراً» نکره از باب اینکه اینها منکر بود «مفكراً منكرًا ما كان منهم فأخذ برأس أخيه و جزّه إليه كما يفعل الإنسان بنفسه مثل ذلك عند الغضب» این چه نگاهی به قرآن است و «عند الغضب و شدّه الفكر ألا ترى؟ أنّ المفكر الغضبان قد يعصّ على شفّيته» گاهی انسان که خیلی متأثر بشود لبش را گاز می گیرد دستش را گاز می گیرد «و يُقتل أصابعه» انگشتانش را به هم می پیچد «و يقبض على لحيته فأجرى موسى (عليه السلام) أخاه هارون مَجْرِي؟ نفسه لأنّه كان أخاه و شريكه و من يمسه من الخير و الشرّ ما يمسه فصنع به ما يصنعه الرجل بنفسه في أحوال الفكر و الغضب و هذه الامور يختلف أحكامها بالعادة فيكون ما هو إكرامٌ في بعضها استخفافاً في غيرها» این تکریم موسای کلیم است که او را مثل خود می داند و آسف خود را با اسف او یکی تلقی می کند «و يكون ما هو استخفافٌ في موضع إكراماً في آخر» بعد تا پایان ادامه می دهد «فأما قوله «لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» فليس يدلّ على أنّه وقع على سبيل الاستخفاف بل لا يمتنع أن يكون هارون (عليه السلام) خاف من أن يتوهم بنو اسرائيل لسوء ظنهم أنّه منكرٌ عليه معاتبٌ له ثمّ ابتداءً» (۲) اینکه به برادرش فرمود: «لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» برای اینکه به اینها بفهماند که این از باب غضب و عصبانیت نسبت به من نیست. خب، لذا بعد از اینکه آن جمله را گفت وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۳) خب.

ص: ۷۲۷

۱- (۹) _ سور ه ی اعراف، ایه ی ۱۵۰.

۲- (۱۰) _ تنزیه الأنبياء، ص ۸۰.

۳- (۱۱) _ سور ه ی

پرسش: ببخشید طبق بیان امام صادق (علیه السلام) که می فرماید احترام به من از کعبه بالاتر است احترام به حضرت هارون از الواح بالاتر بوده.

پاسخ: بله، اما احترام خدا از احترام کعبه و مؤمن و امثال ذلک بالاتر است توحید مهم ترین عامل است همین کعبه را خدا غریق رحمت کند مرحوم صدوق را در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه فرمود خب حالا کعبه مَطاف ماست، کعبه قبل ه ی ماست کسی بخواهد به کعبه آسیب برساند طیر ابابیل در راه است همه چیز در راه است اما اگر کسی به امام زمانش بد رفتاری بکند این به درون کعبه هم پناه ببرد خدا پناه نمی دهد امام زمان البته از کعبه بالاتر است بعد می گوید جریان سیدالشهداء این طور بود جریان علی بن الحسین این طور بود همین ابن زبیر که به امام زمانش ایمان نیاورده بود به درون کعبه متحصّن شد مروانیهها به دنبال امویها روی کوه ابوقیس منجیق بستند کعبه را خراب کردند ابن زبیر را گرفتند اعدام کردند بعد کعبه ساختند خب کعبه، کعبه است این طور نیست که در برابر امام زمان کعبه را خدا حفظ بکند که، اگر این به درون کعبه پناهنده شد اگر موافق امام زمان بود و تابع امام زمانش بود خدا پناه می داد اما وقتی مطابق با رأی امام زمان عمل نکنند به درون کعبه هم پناه ببرد خدای سبحان هرگز طیر ابابیل نمی فرستد ظالمی بر او مسلط می شود کعبه را خراب می کند او را می گیرد اعدام می کند بعد کعبه را می گذارد زمین، غرض این است که مؤمن، ایمان همه اینها محترم است اما توحید کجا مؤمن کجا این نگاه، نگاه سید مرتضی نگاه ولوی است این دید با قرآن کریم خیلی با دیدهای دیگر فرق می کند.

پرسش: شارح می گوید گرفتن و کشیدن سطح بعد از خطاب «أَلَّا تَتَّبِعِينَ» بوده.

پاسخ: بله، این همان در حال غضب است دیگر نه اعتراض خب چرا «أَلْقَى الْأَلْوَاخَ»^(۱) هیچ کس سؤال نکرد چرا «أَلْقَى الْأَلْوَاخَ» خب آن را سؤال کنید تورات چه تقصیری کرده این را انداختی دور.

پرسش: خطاب «أَلَّا تَتَّبِعِينَ».

پاسخ: «أَلَّا تَتَّبِعِينَ» خیر، خیر یعنی خیر هیچ سؤال نکردید که چرا الواح را انداخت دور اصلاً در ذهن شما نمی آید اصلاً در مسیر دیگر هستید هیچ در این جمعیت سؤال نکردند خب گناه تورات چه بود که «أَلْقَى الْأَلْوَاخَ» انسانی که مستغرق در توحید است وقتی به توحید احترام نشود به هیچ چیز احترام نمی شود «أَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» این دوتا را باید کنار هم ذکر کرد آن دوتا را به آتش بست یعنی گوساله و سامری مردم مستضعف هم با برهان قانع کرد این چندتا کار را باید هر کسی کار را در کنار خودش قرار داد همین آیه ی ۱۵۰ سوره ی مبارک ه ی «اعراف» این است که وقتی این صحنه ی شرک آلود را دید «أَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» این یک سید مرتضی می خواهد.

پرسش: حاج آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) متعصب تر از حضرت موسی است چرا حضرت وقتی خلافت را از او گرفتند چنین حرکتی نکرد.

پاسخ: حالا به حضرت امیر هم می رسیم حضرت امیر هم فرمود به صدیقه کبرا (سلام الله علیها) هم فرمود این صدا را دیگر نمی شنوی صدای بلال، این حرف جدی است فرمود این صدای بلال که صدای اذان است دیگر این را نمی شنوی بروم یا نروم فرمود نرو، آنها این طور بودند این طور نبود که حالا مسئله حل می شد طلب می کردند این طور نبود وقتی داشت بلال اذان می گفت فرمود زهرا این صدا خاموش می شود بروم یا نروم فرمود نرو، این طور بود چون نیستید در آن صحنه ببینید که خب، یک سؤال علمی بکنید بیخود وقت تلف نکنید.

ص: ۷۲۹

پاسخ: «مَا مَلَكٌ» هم همین است دیگر.

«وَأَلْفَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» (۱) این دو تا را کنار هم سؤال بکنید هر توجیهی که برای القای تورات دارید برای این هم داشته باشید خب تورات چه گناهی کرده این را انداختی دور، اگر کسی اصل متکلم را ببیند از دست دارد می دهد خب کلامش چه ارزشی دارد در جامعه و ذات اقدس الهی در هیچ جای قرآن نگفت که مثلاً چرا این کار را کرده و هیچ سائلی از ائمه (علیهم السلام) سؤال نکردند که این کار موسای کلیم نسبت به انداختن تورات چه بود اینها به ذهن نمی آید خب وقتی این قرآن و عترت که با هم اند تنها مخصوص دین ما نیست خلیف ه ی پیغمبر با کتاب او معادل است تورات با حضرت هارون (سلام الله علیه) معادل است وجود مبارک حضرت امیر با قرآن معادل است و گر کسی خواست حضرت امیر را بشناسد به دنبال این نباشد که «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (۲) «عَلِيًّا» همین حضرت امیر که به دنبال یک روایت ضعیف بگردد اگر وجود مبارک حضرت امیر و ائمه (علیهم السلام) معادل قرآن اند که هستند، اگر در سوره ی مبارک ه ی «اسراء» دارد که «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» (۳) «كَلَّا يَأْتُونَ» الآن اگر هفت میلیارد بشر معادل این هفت میلیارد جن اینها هم جمع بشوند علی نخواهند بود این عقیده ه ی ماست مگر این حضرت مطابق قرآن نیست، معادل قرآن نیست هم ه ی این هفت میلیارد بشر جمع بشوند و هم ه ی جن جمع بشوند بخواهند یک سوره کوچک بیاورند نمی توانند بخواهند حرف علی را بزنند که «فَلَأَنَّا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِّنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۴) برای دهنشان زیاد است احدی یعنی احدی این علی است اگر او معادل قرآن است و هیچ جن و انسی معادل قرآن نمی تواند بیاورد هیچ جن و انسی هم معادل علی نمی تواند حرف بزند هیچ کسی نتوانست تا حال بگوید که «سَيَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي» اصلاً به خودش اجازه نداده بعضیها اجازه دادند که زود رسوا شدند مگر هر کسی می تواند بگوید هر چه می خواهید برسید من می دانم من راههای آسمان را بهتر از زمین می دانم از عرشیان بهتر از فرشیان باخبرم ما وقتی دستمان پر است دلیل عقلی داریم، دلیل قرآنی داریم، دلیل قطعی روایی داریم دیگر چرا به دنبال آن بگردیم به تعبیر آن سید مرحوم (رضوان الله علیه) که مثلاً أَلْفٌ در نسخ ه ی خطی نبوده بعد در نسخه های چاپی آمده که امام جواد فرمود «ثلاثين ألف» (۵) نیازی به این حرفها نیست خلیفها روایات فراوانی در فضیلت تلاوت سور برای اینکه مردم را به قرآن پژوهی و قرائت قرآن تشویق کنند جعل کردند خودشان هم اعتراف کردند آخر نیازی به این کار نیست. به هر تقدیر وقتی الواح را انداخت «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» حالا کسی بگوید آقا شما اینجا کلام خدا را بی اعتنایی کردی وقتی ببیند متکلم بی اعتنایی می شود خب کلام مشکل کدام جامعه را حل می کند پس بنابراین وجود مبارک هارون با الواح موسی یعنی با تورات یعنی با کتاب رسمی شان معادلند مثل اینکه حضرت امیر (سلام الله علیه) با کتاب رسمی ما یعنی قرآن معادل است این قرآن ناطق است این اغراق هم نیست این قرآن ناطق است آن علی ساکت، خب اگر این است وجود مبارک حضرت موسای کلیم هر دو را یک جا در اثر غضب و تأسف مقبول و معقول انجام داد این عیبی ندارد که.

۲- (۱۴) _ سور ه ی مریم، ایه ی ۵۰.

۳- (۱۵) _ سور ه ی اسراء، ایه ی ۸۸.

۴- (۱۶) _ نهج البلاغه، خطب ه ی ۱۸۹.

۵- (۱۷) _ الکافی، ج ۱، ص ۴۹۶.

پرسش:

پاسخ: نه، این کلام خدا فعلِ خداست علی هم مخلوق خداست هر دو مخلوق خدایند، هر دو فعل خدایند، هر دو کلام خدایند این کلام ناطق است آن کلام ساکت این طور نیست که حالا بر فرض هم ه ی بشر جمع بشوند اینها می توانند مثل علی بن ابی طالب _ معاذ الله _ بگویند «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي».(۱)

پرسش:

پاسخ: خب بله، منظور این است که این کلام خدا وقتی ببیند خدا دیگر مطرح نیست در بین مردم از شدت غضب آن هم این کار را می کند دیگر غرض این است که این بر اساس غیرت دینی است غیرت معنایش این است که غیر در این حریم نباید راه پیدا کند اگر کسی به حریم دیگری راه پیدا کرد بی غیرت است دیگری را به حریم خود راه داد بی غیرت است معنای غیرت این است که غیرزدایی بکنند نه وارد حریم دیگری بشود نه دیگری را وارد حریم خود بکنند این از بیانات نورانی حضرت امیر است در نهج البلاغه فرمود: «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»(۲) هرگز یک مرد غیرتمند زنا نکرده چرا وارد حریم دیگری شده غیور یعنی غیرزدایی نه غیر را راه بدهد نه به حریم غیر راه پیدا کند این از بهترین فضیلت‌های مؤمن است وجود مبارک موسای کلیم غیور در توحید بود دید هم ه ی اوضاع دارد به هم می خورد این همه تلاش و کوشش کردند از دریا گذشتند از آن خطرات «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ»(۳) گذشتند، «يَسْتَيْحِيُونَ نِسَاءَهُمْ» گذشتند، «يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ»(۴) گذشتند تا توحید مستقر بشود این دارد رایگان توحید را از دست اینها می گیرد لذا کاری که با سامری کرد، کاری که با گوسال ه ی او کرد با هارون نکرد دیگر.

ص: ۷۳۱

۱- (۱۸) _ نهج البلاغه، خطب ه ی ۱۸۹.

۲- (۱۹) _ نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵.

۳- (۲۰) _ سور ه ی بقره، ایه ی ۴۹.

۴- (۲۱) _ سور ه ی بقره، ایه ی ۴۹.

خب، در سوره ی مبارک ه ی «اعراف» این کارها را کرده اینها هم قبل از سکوتِ غضب بود «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُشْحَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَزْهَبُونَ» (۱) در این مقام وقتی که ذات اقدس الهی آن بخشها را ذکر فرمود، فرمود اینها نه از نظر معرفت شناسی بهره ی نقلی داشتند نه بهره ی عقلی بالأخره انسان یا باید مثل چشمه از درون بجوشد یا مثل استخر مرتبط به چشمه از چشمه آب بگیرد و گرنه می خشکد دیگر یا باید انسان گوش بدهد ببیند معصومین چه می گویند یا اهل عقل و استدلال باشد که حرف معصومین را بتواند درک کند وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) فرمود این بنی اسرائیل نه اولی را داشتند نه دومی را، نه اهل نقل بودند برای اینکه من پیغمبرم خلیف ه ی اولوالعزم حرف مرا گوش نمی دهند، برهان اقامه می کنم که بالأخره این گوساله فتنه است معبود نیست «إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ» رب آن است که مشکل شما را حل بکند این چه مشکلی را می تواند حل بکند این برهان عقلی اینها نه اهل عقل بودند نه اهل نقل بودند، نه حرف پیغمبرشان را گوش دادند نه اهل استدلال بودند «أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» (۲) همان سنت تلخ نیاکان بود در اینها که بالأخره گوساله پرستی در آن عهد کهن در مصر سابقه داشت خود فرعون هم گاوپرست بود عدّه ای هم گوساله پرست بودند اینها یک خدای دیدنی می خواهند که به زعم اینها رابط باشد بین دیدنی و نادیدنی اینها گفتند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (۳) این رسمیت دادن این بُت از چند راه نزد آنها معروف بود یا رهبران دینی آنها باید این کار را بکنند که برای آنها مقبولیت داشته باشد یا نیاکانشان باید این کار را بکنند که بشود سنت یا دستگاه حکومت باید این کار را بکنند دستگاه حکومت که فرعون بود گفت «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (۴) نیاکان عدّه ای هم که بت پرست بودند می گفتند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آلِهَةٍ» (۵) اینها از آن قبیل نبودند لذا به موسای کلیم عرض کردند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» از این سوء تشخیص سامری سوء استفاده کرد و گفت «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» آن گاه وجود مبارک هارون در کمال قدرت با اینها مقاومت کرد برخورد کرد فرمود یا عقل یا نقل هر دو در اینجا حاضر است خدای شما الرحمن است من از طرف خدای شما هستم باید مرا اطاعت کنید و این کاری از او بر نمی آید. مسئله ه ی مهمی که قرآن مطرح می کند این است که حکمت عملی را با حکمت نظری یعنی بخش انگیزه و اندیشه را کنار هم ذکر می کند در بحثهای فلسفی و کلام فقط مسئله ه ی اندیشه مطرح است خدا به عنوان واجب الوجود هست، خدا به عنوان واحد احد صمد حی قیوم ازلی ابدی سرمدی هست اما این روش تربیتی نیست این فقط بخش اندیشه را تأمین می کند اما آنکه انبیا می آورند انگیزه را تأمین می کند خدا آن است که دوست داشتنی باشد آدم چه کسی را دوست دارد کسی را دوست دارد که حیات او، سلامت او، رزق او، شفای او، حیات و ملمات او به دست اوست وجود مبارک ابراهیم وقتی استدلال می کند می فرماید اینها آفل اند «قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ» (۶) من دوست ندارم حدّ وسط برهان ابراهیمی محبت است خدا آن است که محبوب باشد اینها محبوب نیستند پس خدا نیستند اما در فلسفه و کلام از این راه نیست خدا آن است که واجب باشد اینها واجب نیستند پس خدا نیستند، خدا آن است که ازلی باشد اینها ازلی نیستند، خدا آن است که ابدی باشد اینها ابدی نیستند، خدا آن است که سرمدی باشد اینها سرمدی نیستند، خدا آن است که صمد باشد اینها صمد نیستند اینها راههای فلسفه و کلام است اینها در ریاضیات مسئله دوست داشتنی و دوست نداشتن کارساز نیست من دوست ندارم پنج پنج تا بشود سی تا من دوست دارم پنج پنج تا بشود بیست و پنج تا سخن از دوست داشتن و دوست نداشتن اینجا خریدار ندارد در ریاضیات در علوم عقلی محبت و عداوت، حُسن و قبح، عدل و ظلم، صدق و کذب اینها صدق و کذب اخلاقی اینها راه ندارند در بحثهای حکمت نظری فقط برهان تام دارد اما وجود مبارک ابراهیم خلیل می گوید خدا آن است که محبوب باشد وجود مبارک ابراهیم در بخشهای دیگر هم خدا آن است که مالک نفع و ضرر باشد اینجا هم هارون همین را فرمود، وجود مبارک موسی (علیهما السلام) همین را فرمودند که خدا آن است که مشکل شما را حل

کند، ضرر شما را برطرف کند، نفع به شما برساند این طور. برابر شکل ثانی این عجل و امثال عجل مالک نفع و ضرر نیستند این یک، خدا آن است که مالک نفع و ضرر باشد پس این خدا نیست برابر شکل ثانی استدلال کردند که از اینها کاری ساخته نیست این هم برهان این «لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» تقدیم ضرر بر نفع برای آن است که بالآخره دفع خطر گفتند مهم تر از جلب منفعت است در سوره ی مبارک ه ی «مائده» هم مشابه این استدلال آمده که «لا يملكه» آی ه ی ۷۶ سوره ی مبارک ه ی «مائده» هم از طرف وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) هم همین برهان نقل شده «قُلْ أَنْعَبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» یعنی خدا آن است که مالک ضرر و نفع باشد یک، این صنم و وثن مالک ضرر و نفع نیستند دو، پس اینها خدا نیستند نتیجه، خب اگر این استدلالها را وجود مبارک هارون فرمود بعد به موسای کلیم عرض کرد «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوُنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي» (۷) اینها مرا مستضعف حساب کردند یعنی ضعیف پنداشتند نزدیک بود مرا بکشند خب من اگر بیش از این اصرار می کردم یک اختلاف داخلی و جنگ داخلی و خونریزی داخلی می شد، بنابراین هم هارون (سلام الله علیه) در کمال عصمت مأموریتش را انجام داد هم وجود مبارک موسای کلیم در کمال عصمت مأموریتش را انجام داد اما غیرت یک حساب دیگری است. بیانی در نهج البلاغه از همین جریان یهودیها مطرح است که مرحوم سید رضی نقل کرده که بعضیها به حضرت امیر (سلام الله علیه) عرض کردند که شما در دینتان اختلاف کردید، فرمود ما در دین اختلاف نکردیم ما از دین اختلاف کردیم نه در دین، یعنی ما در اصل وحی و نبوت و توحید هیچ اختلافی نکردیم بعد از اینکه دین را به نصابش پذیرفتیم چه کسی باید جانشین باشد اختلاف شده ما از دین یعنی بعد از تمامیت نصاب دین اختلاف ما شروع شده بین غدیر و سقیفه اما شما در دین اختلاف کردید یک گوساله را به جای الرحمن نشانید این در کلمات قصار حضرت کلمات حکیمانه آنجا یعنی کلم ه ی ۳۱۷ آنجا دارد که بعض یهود به وجود مبارک حضرت امیر عرض کردند که «ما دفتتم نبیکم حتی اختلفتم فيه» شما هنوز پیامبران (علیه و علی آله آلائ التحيه والثناء) را دفن نکردید مگر اینکه در او اختلاف کردید حضرت فرمود نه، «إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ» اینکه «عن» برای تجاوز است ما در آن محدوده اختلاف نکردیم ما در خارج محدوده اختلاف کردیم در خارج محدوده اختلاف کردیم که چه کسی باید جانشین او باشد، اما شما در او اختلاف کردید در اصل دین در اصل توحید گوساله را گفتید این خدای موساست آن وقت موسای کلیم یادش رفته، رفته طور فرق می کند «إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَ لَكِنُّكُمْ مَيَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَيْثُ قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ فَفَعَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»» مطلب دیگر در همین بعضی از این تفسیرها چون وجود مبارک حضرت امیر با جریان هارون در خیلی از روایات که فریقین نقل کردند هماهنگ شده برخی از همانها این شبهه را دارند که هارون در زمان پیغمبر نبی بود ولی وجود حضرت امیر در زمان پیغمبر که امام نبود ولی نبود بعد امام شد این غفلی است فرق است بین اینکه وجود مبارک حضرت امیر در جریان غدیر در زمان حیات پیغمبر ولی الله بود و اعمالش متوقف بر رحلت پیغمبر است یا اصل ولایتش متوقف بر حیات است اگر کسی دیگری را وصی خود قرار داد این وصی بعد موت الموصی وصی می شود یا بالفعل وصی است و اعمالش برای بعد الموت است اگر جناب فخر رازی دقت می کرد دیگر این اشکال و امثال اشکال را نمی کرد این در همان ذیل آیه «إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ» (۸) چندین اشکال دارد بعد تندروی هم دارد می گوید «هؤلاء» بعد چندتا اشکال که دارد می گوید این «یدلّ علی بطلان ما قال له هؤلاء الرافضة لعنهم الله» حالا شاید این «لعنهم الله» را چاپیها نوشته باشند آنها گفته باشند ولی این تفسیر رایج رازی این را دارد این اشکالش که به زعم ایشان اشکال مهم است این است که ولی مشتق است یک، استعمال مشتق در متلبس بالفعل حقیقت است دو، در ما انقضی عنه محلّ اختلاف است سه، در من یتلبس بعده عند الكل مجاز است چهار، شما ولی را که برای حضرت امیر است می خواهید در من یتلبس بعده استعمال کنید می گویم غفلت

از شماسست ما ولیّ را استعمال کردیم برابر این آیه در «مَنْ هُوَ الْمُتَلَبِّسُ بِالْفِعْلِ» وجود مبارک حضرت امیر مولای کلّ مؤمنون و مؤمنه بود در زمان پیغمبر مخصوصاً در غدیرِ اِعمال و لایتش به بعد الرحلت است نه اصل ولایت، تلبس به مبدأ باید در زمان خودش باشد نه اِعمال آن آثار بنابراین مثل وصیّ کلمه ه ی وصیّ هم مشتق است دیگر اگر موصی کسی را وصیّ او قرار داد «هذا وصیّی بالفعل» منتها اِعمال وصایتش به بعدالموت است نه اصل تلبسش به ولایت. به هر تقدیر این شبهاتی که درباره ه ی هارون (سلام الله علیه) است هیچ کدامش وارد نیست می ماند مسئل ه ی سامری و مسئل ه ی گوساله که جداگانه باید مطرح بشود.

ص: ۷۳۲

- ۱- (۲۲) _ سور ه ی اعراف، ایه ی ۱۵۴.
- ۲- (۲۳) _ سور ه ی بقره، ایه ی ۹۳.
- ۳- (۲۴) _ سور ه ی اعراف، ایه ی ۱۳۸.
- ۴- (۲۵) _ سور ه ی قصص، ایه ی ۳۸.
- ۵- (۲۶) _ سور ه ی زخرف، ایه ی ۲۲.
- ۶- (۲۷) _ سور ه ی انعام، ایه ی ۷۶.
- ۷- (۲۸) _ سور ه ی اعراف، ایه ی ۱۵۰.
- ۸- (۲۹) _ سور ه ی مائده، ایه ی ۵۵.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷)»

وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) و هارون (سلام الله علیهما) بعد از نجات بنی اسرائیل از دریای احمر و رسیدن به سرزمین سینا یا صحرای شام برابر مواعده ی الهی بنا شد که در طرف راست کوه طور مستقر بشوند و شدند بعد آن مواعده ای که خدای سبحان با موسای کلیم (سلام الله علیه) در میان گذاشت مطرح شد اول سی شب بعد ده شب اضافه شده ، شده چهل شب وجود مبارک موسای کلیم این مراسم میعاد چهل شب را به بنی اسرائیل اعلام کرد و برای اینکه عده ای همراه حضرت به بالای طور بروند هفتاد نفر از این قوم انتخاب شدند که «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» (۱) مراسم چهل شب را به مردم اعلام کرد انتخاب هفتاد نفر را هم در حضور همه که در جانب ایمن این طور مستقر بودند انتخاب کرد رهبری این مردم را به وجود مبارک هارون موقتاً سپرد در حضور مردم به هارون گفت «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (۲) همه ی این مراسم به عنوان اتمام حجت گذشت همه آمدند در همین جانب ایمن طور هنوز جریان گوساله پرستی اتفاق نیفتاد هنوز جریان صاعقه برای آن هفتاد نفر اتفاق نیفتاد تا اینجا خلف وعده ای نشده و وجود مبارک موسای کلیم با این هفتاد نفر حرکت کردند به بالای طور در این سفر وجود مبارک موسی چند لحظه جلوتر رفت که خدای سبحان فرمود: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ» یعنی از این هفتاد نفر «يَا مُوسَى» (۳) حضرت عرض کرد که «هُمُ أَوْلَاءِ عَلَيَّ أَثْرِي» اینها پشت سر من دارند می آیند من تنها نیامدم لکن «وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» (۴) آن گاه خدای سبحان دو بار اسم ظاهر را ذکر کرد دو بار هم ضمیر معلوم می شود که این قومها متفاوت اند این حکمها هم متفاوت ، فرمود: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ» این قوم همان توده ی بنی اسرائیل بودند که در جانب ایمن طور مستقر بودند تحت رهبری وجود مبارک هارون بودند این قوم «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (۵) برای اینهاست پس جریان سامری بعد از آن است که همه در جانب ایمن طور مستقر شدند بعد از آنکه هفتاد نفر انتخاب شدند بعد از آنکه زعامت اینها را هارون به عهده گرفت بعد از اینکه موسای کلیم با این هفتاد نفر رفتند بالا این حادثه اتفاق افتاد آن هم در اوایل نه، گفتند بعد از گذشت مثلاً بیست روز خدا می فرماید: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» یعنی این توده ی بنی اسرائیل «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» یعنی آنها را بعد دوباره اسم ظاهر ذکر کرد فرمود آنجا که فرمود: «مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ» این قوم آن هفتاد نفر بودند که موسای کلیم پاسخ داد اینجا که فرمود: «قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ» یعنی همان توده ی بنی اسرائیل و گرنه اسم ظاهر را تکرار نمی فرمود بعد از اینکه فرمود: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» یعنی همان توده ی بنی اسرائیل و گرنه با این هفتاد نفر با هم بودند دیگر «رَجَعَ» ندارد که.

۱- (۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۵.

۲- (۲) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۳.

۴- (۴) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

۵- (۵) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۵.

پرسش:

پاسخ: بالأخره حضرت موسی بالای طور چهل شبانه روز مهمان الهی بود. اینها در دامنه ی دشت به سر می بردند از یکدیگر بی خبر بودند بنی اسرائیل به رهبری هارون (سلام الله علیه) داشت اداره می شد با گذشت بیست روز مثلاً سامری آن فتنه گری را شروع کرد و آن خوی «أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» (۱) را هم در بنی اسرائیل بود خود سامری هم سابقه ی بت پرستی در قوم خود را مشاهده کرده بود و این حس گرایی را هم در مردم دیده بود که وقتی بعد از عبور از دریای سرخ دیدند عده ای بت را می پرستند گفتند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» بر اساس تسویل نفس سامری این کار را کرده وجود مبارک موسای کلیم سؤالی با مردم داشت، سؤالی با هارون، سؤالی هم با سامری که درباره ی سامری دوتا سؤال کرد یکی چطور و یکی چرا، چگونه گوساله را راه انداختی این مجسمه را و چرا این کار را کردی که آن بحثش به خواست خدا الآن روشن می شود غرض این است که این مواعده کاملاً انجام شده بود اینکه وجود مبارک موسای کلیم برگشت فرمود: «أَخْلَقْتُمْ مَوْعِدِي» (۲) یعنی من که وعده سپردم بعد از چهل روز برمی گردم شما موحدانه تحت نبوت و خلافت هارون باشید چرا این وعده را خلاف کردید نه اینکه چرا در دامنه ی طور نیامدید یا طرف راست کوه طور نیامدید عقب افتادید اینها نبود اصلاً خب.

پرسش:

پاسخ: نباید بگویند چون اگر می فرمود ضمیر به کدام برگردد به قوم اول یا قوم دوم.

ص: ۷۳۴

۱- (۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۹۳.

۲- (۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

پرسش: به «فَرَجَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» (۱).

پاسخ: «إِلَيْهِمْ» چون مرجع ضمیر متعدّد است دو تا قوم ذکر شده کدام.

پرسش: همان نزدیک.

پاسخ: از کجا، این سؤال است لذا باید ذکر بکند.

پرسش: «فَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (۲) که

پاسخ: بله خب، این «يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ» اگر بفرماید «فرجع موسى الى قومه غضبان اسفا» اليهم به کدام برمی گردد چون هر دو صلاحیت دارد اما وقتی که بفرماید: «إِلَىٰ قَوْمِهِ» (۳) روشن است موسای کلیم با این هفتاد نفر برگشتند به دامنه ی این صحرا به همین گروهی که توده ی بنی اسرائیل بودند و سامری اینها را گمراه کرده بود غرض این است که اگر این قومها یکی بودند وقتی فرموده بود «مَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ» (۴) بعد هم جواب داده شد «هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَثَرِي» (۵) بعداً همه ی اینها با ضمیر ذکر می شد در حالی که مرتب یک قوم یک ضمیر، یک قوم یک ضمیر برای اینکه قومها با هم فرق می کنند «فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي» (۶) یعنی موعدی که من قرار گذاشتم بعد از چهل روز برگردم و شما موخّیدانه تحت خلافت هارون باشید این را تخلف کردید حالا این جریان اینکه وجود مبارک موسای کلیم از هارون سؤال می کند «مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ» «من» معنای نفی را به همراه دارد دیگر نباید «لا»، «لا» زائده است یا «مَنَعَكَ» به معنی «ما دعاك» چه چیزی وادارت نفی بالأخره موجب اثبات است لذا گفته شد که این «لا»، «لا» زائده است یا «مَنَعَكَ» به معنی «ما دعاك» چه چیزی وادارت کرده که تابع من نباشی نه اینکه چه چیزی منع کرده که تابع من نباشی نظیر آنچه «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ» (۷) که دو وجه در آنجا گفته شد یعنی «ما دعاك أن لا تسجد» وگرنه خود «من» معنای نفی را در بردارد نفی که با نفی کنار هم قرار بگیرد موجب اثبات است اگر گفته بشود «مَا مَنَعَكَ ... * أَلَّا تَتَّبِعَنِ» یعنی تو متابِع بودی چون منع عدم اتّباع یعنی اتّباع، اما وقتی «لا» زائد باشد یا «من» به معنای «دعا» باشد یعنی «ما دعاك أن لا تتبعن» این معنای روشنی دارد که مشابه این قبلاً هم گذشت، اما تعبیر وجود مبارک هارون به «يَبْنُوهُمْ» این دو نکته داشت که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت آنجا که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» وجود مبارک هارون گفت «يَبْنُوهُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» آنجا گفته شد که تعبیر یا برای عاطفه انگیزی است چون رحمت از ناحیه مادر به فرزندان بیش از ناحیه ی پدر می رسد صله ی رجم هم که گفتند برای اینکه اینها به یک زهدان متصل اند صله ی اصلاّب نیست صله ی ارحام است درست است که اصلاّب سهمی در رحمت دارد اما آن رحامتی که از رجم مادر نشأت می گیرد بیش از رحامتی است که از اصلاّب پدران نشأت می گیرد و اگر گفته نمی شود صله ی اصلاّب و گفته می شود صله ی ارحام برای اینکه رحمت از ناحیه ی مادر که منشأ عاطفه و رحمت است بیش از صلب پدر است. نکته ی دیگر اینکه برخیا نقل کردند وجود مبارک موسی و هارون برادران مادری بودند این «يَبْنُوهُمْ» در همین جا که آمده «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» در آنجا هم به همین «يَبْنُوهُمْ لَا تَأْخُذْ» آنجا هم آمده به همین معنا در اینجا هم به همین صورت آمده یعنی در سوره ی مبارکه ی «طه» و مشابهش هم در سوره ی مبارکه ی «اعراف» که «يَبْنُوهُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» خب، مطلب دیگر اینکه آنچه را که قرآن نقل می کند اینکه وجود مبارک موسای کلیم سر هارون را گرفت و کشید دیگر سخن از موی صورت نیست آنجا دارد که «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» بعد وجود مبارک هارون گفت: «قَالَ يَبْنُوهُمْ

لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» یعنی آیه ی ۱۵۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضُّوا عَفْوِي» در سوره ی مبارکه ی «طه» که محلّ بحث است وجود مبارک هارون گفته بود که «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» این درخواست نهی معنایش این نیست که شما این کار را کردی پس آنچه را که موسی انجام داد اخذِ رأس است آنچه را که هارون گفت پیشنهاد داد که مبادا موی سر و صورتم را بگیری این نهی دلیل بر وقوع نیست مثل اینکه «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (۸) یا سایر نواهی که در قرآن هست دلیل نیست که واقع شده بنابراین آنچه می توان گفت رخ داد همان اخذِ موی سر است نه اخذِ موی رأس و لِحیه آنچه را که در سوره ی «طه» است نهی است نهی دلالت ندارد که واقع شده آنکه در سوره ی «اعراف» دارد از گذشته و جریان خبر می دهد که «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» (۹).

ص: ۷۳۵

- ۱- (۸) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.
- ۲- (۹) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۵.
- ۳- (۱۰) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.
- ۴- (۱۱) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۳.
- ۵- (۱۲) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.
- ۶- (۱۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.
- ۷- (۱۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲.
- ۸- (۱۵) _ سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.
- ۹- (۱۶) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰.

مطلب بعدی آن است که آنچه در بحث دیروز از جناب سید مرتضی نقل شد این هم مورد قبول بعضی از بزرگان اهل سنت است فخر رازی هم این را نقل کرده که این چون بالأخره شریک یک امرند اگر هارون شریک امر موساست و وزیر اوست و به درخواست او به این سمت رسیده است و خدای سبحان درخواست موسای کلیم (سلام الله علیهما) را انجام داد که گفت «وَأَشْرِكُهُ فِي أُمْرِي» (۱) انسانی که متأسف است همان طوری که گاهی به سر و صورت خودش می زند گاهی هم به سر و صورت کسی که شریک اوست هم دست می آویزد و کلمه ی «غَضَبَانَّ» هم چون از یک حالت نفسانی حکایت می کند درباره ی خدای سبحان به کار نرفته درباره ی خداوند فقط عنوان غضب به کار رفته که «وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي» (۲) چه در سوره ی مبارکه ی «طه» چه در سوره ی «اعراف» عنوان غضب آمده که فرمود: «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» (۳) آنجا هم در سوره ی «اعراف» هم آیه ی ۱۵۲ این چنین آمده است که «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ» اما «غَضَبَانَّ» چون حالت نفسانی را احیاناً تداعی می کند بر ذات اقدس الهی اطلاق نشده.

پرسش: حضرت استاد احتمالش است که تعمّدی هم در این قضیه بوده صرف عبارت نفسانی غیر اختیاری نبود یعنی تربیتی هم بوده

پاسخ: خب بله ، حالت نفسانی درباره ی خداست «غَضَبَانَّ» (۴) یعنی تغیر نفسانی دارد و غضب این معنا نیست غضب صفت فعل است ولی «غَضَبَانَّ» از حالت نفسانی حکایت می کند خدا غضبان نیست اما «غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِ» هست غضب دارد حالت نفسانی گفته شد برای خداست.

ص: ۷۳۶

۱- (۱۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۳۲.

۲- (۱۸) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

۳- (۱۹) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۱.

۴- (۲۰) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

پرسش: نه در مورد «غَضَبَانَ» کاری که حضرت موسی انجام داد.

پاسخ: نه ، آن فرق نمی کند چه غضبان و چه غضب این تربیتی که برای کسی او که خلاف نکرده اگر خلافتی انجام نداده جا برای تربیت نیست این «أَسَفًا» تفسیر کننده ی غضب است اگر فقط غضب بود احیاناً ممکن بود بگوییم در حال عصبانیت کاری انجام داده اما این «أَسَفًا» هم در سوره ی «اعراف» آمده هم در سوره ی «طه» آمده بر اساس تأسف این کار را کرده همان طوری که جناب سید مرتضی گفتند بعد فخررازی هم پذیرفتند این جمع تبرّعی نیست انسانی که ببیند اصل دین در خطر هست وقتی می بیند اصل دین ، توحید آسیب دید آن وقت کتاب و نبوت و امامت و اینها جایگاهی ندارند که این بر اساس تأسف آن کار را کرده نه بر اساس غضب ، پس دو نکته است یکی اینکه چرا «غَضَبَانَ» بر موسی اطلاق شد بر خدا اطلاق نشد برای اینکه «غَضَبَانَ» از حالت نفسانی حکایت می کند و خدا منزّه از این است و غضب صفت فعل است ، دوم اینکه اصل این کاری که موسی کلیم انجام داد بر اساس غضب نبود بر اساس تأسف بود همان طوری که گاهی انسان درباره ی خودش به سر و صورت خودش می زند گاهی هم به سر و صورت برادری که به منزله ی اوست و شریک اوست می زند منتها غفلت از فخررازی است جناب فخررازی می گوید که رافضه در اینجا می گویند که وجود مبارک پیغمبر به حضرت علی (سلام الله علیهما) فرمود: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» (۱) بعد می گوید که اگر علی بن ابی طالب به منزله ؟ هارون بود باید کار هارون را انجام می داد و باید منبر می رفت و به مردم جریان سقیفه و امثال سقیفه را گوشزد می کرد که این باطل است همان طوری که هارون صریحاً به مردم اعلام کرده که این کار را نکنید «إِنَّمَا فَتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي» (۲) و مانند آن ، خب اگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) به منزله ی هارون (سلام الله علیه) بود باید این کار را می کرد و چون این کار را نکرد معلوم می شود آنچه را که امت انجام دادند یعنی جریان سقیفه آن صواب است حق است _ معاذ الله _ این خلاصه ی حرف فخررازی غافل از اینکه این همه اصرارها و احتجاجهای خود حضرت زهرا (سلام الله علیها) خود حضرت امیر گاهی به غدیر ، گاهی به حدیث منزله ، گاهی به ادله ی دیگر استدلال می کردند حضرت کسی گوش نداد نه اینکه اصلاً نگفت و آنها نپذیرفتند این احتجاجات اهل بیت را شما بخوانید ببینید وجود مبارک حضرت امیر این کار را کرده یا نه ، الآن خطبه ی نورانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) که به لطف الهی به عنوان یک اثر معنوی به ثبت رسیده است همین است دیگر در همان خطبه حضرت همه ی این احتجاجها را گفته دیگر خب ، اینکه می بینید برخیز گفتند ما اگر عاشورا این طور سیل راه نیندازیم شما منکر می شوید همین طور بود جریان عاشورا بعد از گذشت مدّتی در عصر عباسی انکار شده گفتند حسین بن علی را خدا مثل عیسی مسیح به آسمانها برده این شورش مردمی نگذاشت که اینها جریان عاشورا را مثل غدیر به فراموشی بسپارند خب این هم فخررازی است دیگر بعد می گوید پس بنابراین این دلیل است بر اینکه این سخن _ معاذ الله _ درست نیست خب شما نگذاشتید حرف اهل بیت به مردم برسد که کجا ، همه ی حرفها دست شما بود دیگر.

ص: ۷۳۷

۱- (۲۱) _ الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

۲- (۲۲) _ سوره ی طه، آیه ی ۹۰.

پرسش: خشیت هارون مثل خوف حضرت موسی بوده که.

پاسخ: نه یک خشیت معقولی بود برای اینکه آنجا گفت من آن مقداری که باید موعظه می کردم که کردم ، بیش از آن خونریزی و جنگ داخلی می شد «إِنِّي خَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ فَرَقْتُ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت که اینها «كَادُوا يُقْتُلُونِي» (۱) اینها تصمیم جدی داشتند که مرا هم از پا در بیاورند من کوتاهی نکردم آیه ی ۱۵۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يُقْتُلُونِي» خب اگر حضرت هارون را شهید می کردند گروهی بالأخره از این طرف قیام می کردند این طور نبود که حالا ساکت بنشینند که می شود خونریزی داخلی آن وقت کل نظام از بین می رفت و وجود مبارک موسای کلیم هم کاملاً پذیرفت عرض کرد «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۲) دیگر نگفت شما کوتاه آمدید این معلوم می شود که آن حالتها بر اساس تأسف است نه بر اساس غضب انسان متأسف این کارها را می کند دیگر. فخررازی مشکل دیگری که در اینجا دارد این است که گفته ما در اینکه انبیا معصیت می کنند یا نه اختلاف داریم _ معاذ الله _ یعنی خودشان ، که بعضیها می گویند انبیا _ معاذ الله _ معصیت می کنند بعضیها می گویند نمی کنند ، اما در اینکه انبیا ترک اولی؟ دارند اختلافی نداریم و کار موسای کلیم بر ترک اولی؟ حمل می شود به نظر هارون اولی؟ چیز دیگر بود به نظر موسی اولی؟ چیز دیگر بود یکی از اینها ترک اولی؟ کردند خب این برای اینکه نبوت را پایین آوردند تا دست سقفیها به آنها برسد اگر نبوت جایی باشد که جایگاه اصلی اوست که با عصمت همراه است کما هو الحق فقط دست غدیرها می رسد دست سقفیها که به او نمی رسد که ، کسی جای پیغمبر می نشیند که معصوم باشد به باب غدیر اما آنها نبوت را آن قدر پایین آوردند که بالصراحه می گویند پیغمبر می تواند _ معاذ الله _ معصیت بکند خب این برای آن است که مشکل سقیفه را حل بکنند دیگر.

ص: ۷۳۸

۱- (۲۳) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰.

۲- (۲۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۱.

پرسش: استاد از کجا فهمیده می شود که حضرت هارون خواسته حَقش را بگیرد که خواستند او را بکشند از کجای آیه فهمیده می شود.

پاسخ: خود سوره ی مبارکه ی «اعراف» دارد که «كَادُوا يَقْتُلُونِي» (۱).

پرسش: استاد قضیه حضرت علی که دیگر مردم ریختند که بکشند و گرنه حضرت علی نیامده حَقش را بگیرد.

پاسخ: نه ، منظور آن است که حضرت بیش از این ، فرمود اگر بیش از این من پافشاری می کردم خونریزی می شد در حد امر به معروف ، در حد نهی از منکر ، در حد هدایت ، در حد دلالت ، در حد تقبیح این را کردم گفتم «إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ» این فتنه است ، «إِنَّ رَبُّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي» (۲) همه ی اینها را گفتم اما بیش از این اگر می خواستم اقدام عملی انجام بدهم آنها آماده ی کشتن من بودند می شود خونریزی داخلی.

پرسش:

پاسخ: بله دیگر یعنی شما این طوری که می کنی مردم که نمی فهمند خیال می کنند من خلاف کردم بعد هم می فرماید نه ، خلاف نکردی در حضور همه گفت [قرآن] «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۳) برای توجیه مردم هم که این حرف را زد درباره ی مردم هم فرمود این فتنه گرها بودند و زمینه ی جنگ داخلی هم فراهم بود من بیش از این نکردم حضرت فرمود در حضور همه گفت [قرآن] «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي» خدایا من و برادرم را بیامرز [قرآن] «أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» خب پس این نقدها و توجیه هایی که جناب فخررازی می کند گاهی معصیت صغیره را اجازه می دهد ، گاهی ترك اولی؟ را اجازه می دهد ، گاهی اصل ارتکاب معاصی را مورد اختلاف می داند و التالی بأسره الثلاث باطل است و هیچ خلاقی هم در اینجا نشده و بر اساس تأسف این کار انجام شده نه بر اساس غضب و این کلمه ی [قرآن] «أَسِفًا» (۴) هم در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آمده هم در سوره ی مبارکه ی «طه» که فرمود.

ص: ۷۳۹

۱- (۲۵) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰.

۲- (۲۶) _ سوره ی طه، آیه ی ۹۰.

۳- (۲۷) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۱.

۴- (۲۸) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰؛ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

پرسش: حاج آقا اینکه بعضیها نقل کردند که حضرت هارون ترسید که اگر حرف بزند او را بکشند.

پاسخ: بیش از این اگر می فرمود یعنی اقدام عملی اگر می فرمود خب همان حادثه ی تلخ پیش می آمد دیگر.

پرسش: خدمت می شد به اسلام.

پاسخ: نه خب، اگر آن بود خونریزی می شد دیگر جنگ داخلی بود دیگر علنی بودنش به شرک و بت پرستی و امثال ذلک و سامری فتنه گر هم بهانه می جست دیگر چیزی نمی ماند که، اگر آن قوم به خونریزی داخلی می پرداختند دیگر موسای کلیم بود با موسی هم کنار نمی آمدند عده ای هم موسای کلیم را به عنوان رهبر پذیرفته بودند نه به عنوان پیغمبر برای اینکه به موسای کلیم وقتی حضرت آمد احتجاج کرد اینها چه کار کردند مگر اینکه وجود مبارک موسی با سامری آن برخورد را کرد نظیر کار ابراهیم خلیل که «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» (۱) با او این کار را کرده فرمود تویی سامری چه کاری کردی پس این «مَيَّا مَنَعَيْكَ» به دو وجه باید توجیه بشود آن گاه وجود مبارک هارون عرض کرد «يَبْنُوهُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» این معنایش این نیست که اخذ لِحیه شده نهی دلالت ندارد بر اینکه واقع شده آنکه واقع شده همان است که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» است که «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ»، (۲) «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» من اگر می خواستم اقدام عملی بکنم یعنی عملاً جلوی اینها را بگیرم می شد همان جریان خونریزی و شما می گفتی که چرا جامعه را ارباباً اربا کردی اتحاد را حفظ نکردی این جمعیت را منسجم نگه نداشتی «وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» چون به من گفتی «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ» (۳) چرا باعث خونریزی شدی.

ص: ۷۴۰

۱- (۲۹) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۸.

۲- (۳۰) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰.

۳- (۳۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

پرسش: آقا از کوتاهی از ناحیه هارون نبوده آنجا «قال رب اغفر لی»

پاسخ: چه اینکه کوتاهی از ناحیه موسی هم نبوده طلب مغفرت معنایش این است که خدایا، طلب مغفرت اصولاً برای انبیا جنبه ی دفع دارد نه رفع، استغفاری که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روزانه می کرد که هفتاد بار استغفار می کرد اینها جنبه ی دفع دارد یعنی استغفار می کنند که خطر و گناه به طرف آنها نیاید ماها استغفار می کنیم تا گناهان آمده بخشوده بشود رفعاً خب، «وَلَمْ تَزُقْ قَوْلِي» تو گفתי اصلاح بکن من اگر این کار را می کردم و خونریزی می شد شما می گفתי قول مرا مراقبت نکردی به دستور من عمل نکردی لذا وجود مبارک موسای کلیم هم کاملاً خودش که روشن بود در حضور مردم معلوم شد که هارون به وظیفه ی خود انجام داد حالا مقطع دیگر فرا رسید فرمود: «فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» حَطْب آن کار مهم را می گویند، این کار مهمی که تو کردی برای چه بود، چگونه کردی یک، چرا کردی دو، «فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» * قَالَ بَصِيرَةٌ بِمَا لَمْ يَنْصُرُوا بِهِ» من چیزی دیدم که اینها ندیدند آن چیز چه بود مشخص نیست مشکل این گونه از آیات آن است که در قرآن کریم فقط یک جا نقل شد مطلبی که در قرآن کریم یک جا نقل بشود به عنوان متن ادراکش آسان نیست نظیر جریان «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (۱) که یک جا نقل شد «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (۲) یک جا نقل شد توجیه کیفیت فراگیری این اسما و کیفیت انباء اسما به فرشته ها از پیچیده ترین مسائل قرآنی است چون فقط یک جا نقل شد آیات دیگری نیست که «يَفْسِرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» جریان سامری هم بشرح ایضاً اینکه می گوید من چیزی را دیدم اثر رسول را دیدم این قبضه ای گرفتم و این کار را انجام دادم این فقط یک جای قرآن نقل شد آن رسول چه کسی است آیا فرشته است، جبرئیل (سلام الله علیه) است اگر فرشته است جبرئیل است یا نه، یا اثر اسبی که مثلاً آن فرشته بر او سوار شده بود او را گرفته این دو، و این خاکی که یا قبضه ای که بالأخره از اثر پاهای فرشته یا اثر پای مرکوب فرشته گرفت آن چه بود آیا باعث حیات یک موجود جامد است یا نه، روایات فراوانی است که مثلاً آن را گرفته در این گوساله ی دست ساز تعبیه کرده و او را زنده کرده خب این روایات با ظاهر آیه هماهنگ نیست برای اینکه آیه هر جا دارد، دارد «عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا» (۳) نه اینکه «عِجْلًا لَهُ خُورًا» آوردن جسد نشانه ی آن است که این روحی ندارد مستحضرید آنکه عدل قرآن است عترت است نه روایت خود عترت طاهرین فرمودند مثل قرآن کسی حرف نمی زند لذا قرآن میزان است اما مثل ما هم حرف می زند هم دروغ جعل می کنند این «ستكثر على القول» (۴) هم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است هم از ائمه نه تنها در شیعه ها در اهل سنت، نه تنها در اهل سنت در شیعه ها دو جلد کتاب سیوطی نوشته به نام الألالی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه که این دو جلد کتاب روایات موضوع و میدسوس و معجول است از اول طهارت تا آخر دیات دو جلد کتاب روایات جعلی در ماها هم علامه عسکری (رضوان الله علیه) فرمود تحقیق کرده که همین گروه اهل اسلام به حسب ظاهر اینها تا ایشان تا ۱۵۰ یا قدری بیشتر کشف کردند ۱۵۰ راوی جعل کردند نه روایت یعنی زیدی که اصلاً در عالم نیست او را جعل کردند از زید معجول چندین روایت ساختند «خمس و مائه صحابی مُخْتَلَق» نه تنها جعل روایت است جعل راوی است که چنین کسی اصلاً خدا او را خلق نکرده این مُخْتَلَق است خب، لذا ائمه فرمودند ما خودمان عدل قرآنیم این حق لا ریب فیه، دو فرمودند مثل ما زیاد جعل می کنند حرف می زنند سه چون روایات مثل ما حرف می زنند و به نام ما جعل می کنند هر چه از ما رسیده است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد باید بر قرآن کریم عرضه کنید چهار، دو طایفه از نصوص است که مرحوم کلینی و دیگران هر دو طایفه را نقل کردند یک طایفه نصوص علاجیه است که در کتابهای اصولیه هم مطرح است که روایتهای متعارض راه حلی دارد یکی از آن راه حل این است که «ما وافق کتاب الله» معتبر است «ما خالف

کتاب الله» مضروب علی الجدار است و مردود است این باید بر قرآن عرضه بشود طایفه ی دیگر روایاتی است که مربوط به نصوص علاجیه نیست یک روایت معارض هم ندارد ما برای اینکه بفهمیم حجت است یا نه ، باید بر قرآن عرضه کنیم اگر مطابق با قرآن نبود نپذیریم پس روایات چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد باید بر قرآن عرضه کنیم از اینجا معلوم می شود که تفسیر یعنی تفسیر ، مفسر یعنی مفسر قبل از هر چیز یعنی قبل از هر چیز باید این ترازو را درست کند اما به آن عمل نکند چون ترازوی بدون وزن ، بدون موزون مشکلی را حل نمی کند ما باید بفهمیم که آیه چه چیزی را می خواهد بگوید اما هیچ حجیتی از قرآن نمی توانیم به تنهایی به دست بیاوریم چون _ معاذ الله _ نگفتیم که حسبنا کتاب الله که این ترازو را درست کردیم بعد وقتی ترازو درست شد می رویم خدمت روایات ، روایات را در این ترازو می سنجیم اگر با این ترازو مطابق بود می شود حق ، نشد می شود ناحق تقیید مطلق ، تخصیص عام ، تخصیص عام ، تقیید مطلق ، قرینه برای ذی القرینه شرح مُجمل و مانند آن همه در نصوص بعدی است بنابراین بین این دو مطلب یعنی بین این دو مطلب خیلی فرق است آنکه عدل قرآن است عترت است آنکه بعد از قرآن است روایت است هرگز ابتدا نمی شود برای فهم آیه به سراغ روایت رفت چون روایتهای جعلی فراوان است خود ائمه فرمودند روایات ما را بر قرآن عرضه کنید پس ما اول باید برویم سراغ قرآن ببینیم که قرآن چه می گوید فقط بنویسیم ، بنویسیم یعنی بنویسیم حسبنا کتاب الله بعد وقتی که روایات را آوردیم با این می سنجیم دوتایی را ارزیابی می کنیم می گوئیم این عام به فرمایش امام تخصیص خورده آن مطلق به فرمایش امام تقیید پیدا کرده می شود حجت این راه فقه ما این طور است ، تفسیر ما این طور است ، اخلاق ما این طور است ، حقوق ما این طور است ، مسائل دیگرمان این طور است.

ص: ۷۴۱

- ۱- (۳۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.
- ۲- (۳۳) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.
- ۳- (۳۴) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۸.
- ۴- (۳۵) _ تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۳.

پرسش: فهم قرآن هم منوط به فهم روایات است؟

پاسخ: خیر، خیر یعنی خیر، خود قرآن ما را به روایات ارجاع می دهد ما اگر قرآن را بخواهیم به روایت بسنجیم که جاء الدور، قرآن می گوید «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱) روایات الی ما شاء الله مسئله ی جعلی در آن هست هم پیغمبر فرمود هم ائمه فرمودند که روایات ما را بر قرآن عرضه کنید منتها ما باید حسابمان جمع باشد چیزی را که به قرآن مراجعه کردیم فهمیدیم فقط باید آنجا بنویسیم این حجت نیست برای اینکه حجت عدل دیگر هم هستند باید ببینیم مخصصش چیست، مبینش چیست، مشارعش چیست، مفسرش چیست ولی اول باید بفهمیم که این میزان چیست وقتی رفتیم به سراغ روایات بعد بر قرآن عرضه بکنیم اگر مخالف قرآن بود می گوئیم این جعل است اگر مخالف نبود مقید بود، مشارع بود، مبین بود علی الرأس بعداً این دوتا را جمع کردیم می شود حجت، خب اگر ظاهر این روایات این است که سامری گوساله را زنده کرده است ظاهر قرآن این است که «جَسَدًا لَهُ خُورًا» (۲) ما کدام را بگیریم یعنی واقعاً سامری مثل عیسیای مسیح مُرده زنده کرد، حیات داد، اینکه با ظاهر قرآن سازگار نیست این است که در این زمینه باید یک بحث دقیق تر بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۴

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَيْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلْهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)»

ص: ۷۴۲

۱- (۳۶) _ سوره ی حشر، آیه ی ۷.

۲- (۳۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۸.

تاکنون روشن شد که عجله گرچه صفت متحرک است در قبال سرعت که صفت حرکت است و عجله خیلی محمود نیست لکن در برخی از امور نظیر «عجلوا بالصلاه» و همچنین «عجلوا بالتوبه» دستور به عجله داده شد که معادل با سرعت است. مطلب بعدی آن است که آیه ی ۸۶ که فرمود: «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» این قوم آن بنی اسرائیل است نه هفتاد نفر به دلیل «غَضَبَانَ أَسْفًا» یک، به دلیل «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَفْطَالَ عَلَيْنُكُمُ الْعَهْدُ» دو، و مانند آن برای اینکه آن هفتاد نفر که با حضرت بودند برگشتن هم که با هم برگشتند نسبت به آنها «غَضَبَانَ أَسْفًا» نبود.

پرسش: آقا این سامری جزء کدامشان بوده.

پاسخ: سامری جزء همان افرادی بود که توده ی مردم بود جزء هفتاد نفر نبود.

مطلب بعدی درباره ی برخورد وجود مبارک موسی و هارون (سلام الله علیهما) بود که چون هارون مسئولیتی داشت برخورد با آنها در حقیقت اعتراض به مردم بود و گرنه وجود مبارک هارون همه ی وظایف خودش را انجام داد. مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد که این جریان گرفتن سیر یا گاهی سر و صورت در آن روز احتمالاً رسم بود در عصر ما مرحوم شیخ طوسی می فرماید در عصر ما اگر بخواهند با کسی گفتگوی عتاب آمیزی داشته باشند دست او را می گیرند شاید آن وقت گرفتن موی سر یا موی صورت یک عادت رسمی بود دلیل بر توییخ و سرزنش و اینها نیست شاید عادت این بود وجه دومی هم که می فرماید نقل شده همان فرمایش مرحوم سید مرتضی است که این به عنوان تأسف همان طوری که گاهی انسان به سر و صورت خودش می زند گاهی هم به سر و صورت کسی که به منزله ی اوست دست آویز می شود خب این دو وجه را مرحوم شیخ طوسی به عنوان قیل بیان کرده.

ص: ۷۴۳

پاسخ: مثل اینکه می گویند دستم را رها کن، اگر بگویند دستم را رها کن معنایش این نیست تحقیر کردی که.

خب، پس بنابراین در قرآن کریم دلیلی نیست که وجود مبارک موسی محاسن حضرت هارون را گرفته باشد فقط در سوره ی «اعراف» دارد که «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» (۱) اما آنچه دارد «لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» یعنی مرا در این زمینه و این شأن و این حد قرار نده. مطلب بعدی آن است که امر به معروف و نهی از منکر چه در اصول چه در فروع رایج است ولی وقتی اصول زیر پا برود دیگر وجود مبارک موسای کلیم تحمل نمی کند درباره ی اهل بیت هم همین طور بود آنها وقتی که می دیدند اصول زیر پا رفته است دیگر به هیچ وجه تحمل نمی کردند.

مطلب بعدی در جریان دعوت به خداست وجود مبارک موسای کلیم مردم را به الله دعوت می کرد چه اینکه این الواح که تورات است آن هم مردم را به الله دعوت می کند مثل اینکه قرآن مردم را به الله دعوت می کند قرآن که مردم را به خودش دعوت نمی کند قرآن کلام خداست و مردم را به متکلم خود دعوت می کند الواح هم این چنین بود در سوره ی مبارکه ی «اعراف» از الواح با کمال تجلیل یاد کرده است که فرمود: «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ» آیه ی ۱۵۴ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابِحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَزْهَبُونَ» خود موسای کلیم به این الواح یعنی تورات ایمان داشت و مردم را هم به ایمان به الواح دعوت می کرد به عنوان کتاب دینی باید به مضمون الله ایمان بیاورند و عمل بکنند مضمون الواح همان دعوت به توحید است و وحی است و نبوت است و امثال ذلك. آن گاه درباره ی این جسد که فرمود «عَجَلًا جَسَدًا» (۲) گرچه جسد جسم است ولی هر جسمی جسد نیست آن جسمی که شأیت روح دارد از او به عنوان جسد یاد می کنند درباره ی خود انبیا (علیهم السلام) هم آمده است که «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» (۳) یعنی اینها جسد بی روح نیستند که غذا نخورند اینها جسد با روح اند وقتی این گوساله به صورت یک حیوان ترسیم شد و تجسیم شد از او به جسد یاد شده است و اما جسم گاهی بر حجر و گاهی بر مدر و امثال ذلك هم اطلاق می شود اما آنها شأیت روح ندارند.

ص: ۷۴۴

۱- (۱) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۵۰.

۲- (۲) _ سوره ی طه ، آیه ی ۸۸.

۳- (۳) _ سوره ی انبیاء ، آیه ی ۸.

پرسش: کیفیت حضور الواح مثل قرآن بوده یا نوشته شده بوده؟

پاسخ: نه خیر، نه، بله نوشته شده بود لذا به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند که شما کتابی بیاور مثل کتاب موسای کلیم که نوشته باشد و کاغذی باشد و امثال ذلک خب «لَوْ».

مطلب دیگر اینکه در جریان این اعتراضی که وجود مبارک موسای کلیم نسبت به سامری داشت فرمود: «مَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» یعنی این کار مهمی که تو کردی چه بوده است؟ سامری توضیح داد در دو مطلب یکی اینکه من چگونه این کار را کردم، یکی اینکه چرا این کار را کردم، آن انگیزه‌ی من چه بود و ابزار کار من چه بود گفت «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» من دیدم چیزی را که این بنی اسرائیل ندیدند حالا یا اثر پای آن فرشته را دید یا اثر پای مرکوب فرشته را دید که گفت من دیدم حالا آن اثر را آن خاک را گرفتم و در این گوساله اعمال کردم آیا چنین کاری بود یا دروغی بود که سامری بافت سامری هم برخیها نقل کردند از قبیله‌ی بنی سامر است برخی گفتند نه، از همان شَمرون و یهودیها بود که وقتی به عربی تعریب شده است شده سامری نه اینکه قبیله‌ی ای بود به نام بنی سامر، خب اصلاً این واقع شده یا واقع نشده اثبات اینکه این درست بود اگر خداوند اسناد می داد که سامری چیزی را دید که دیگران ندیدند «وَقَبْضُ قَبْضِهِ مِنَ الرَّسُولِ» معلوم می شود واقعیت داشت و اگر موسای کلیم می فرمود که سامری «قَبْضُ قَبْضِهِ مِنَ الرَّسُولِ» معلوم می شود واقعیت داشت اما هیچ کدام از این دو مطلب نبود خود سامری دارد ادعا می کند من چنین چیزی را دیدم و گرفتم اما درست است یا درست نیست، واقع شد یا واقع نشد دیگر وجود مبارک موسای کلیم به او مهلت نداد فرمود گوساله ات را ما آتش می زنییم خاکسترش را به هوا پرت می کنیم تو را هم به عذاب الیم دنیا و آخرت گرفتار خواهیم کرد و خدا هم خواهد کرد دیگر به او فرصت نداد که تحلیل بکند که این درست است درست نیست، دروغ می گویی دروغ نمی گویی آیا واقعاً چنین چیزی بود یا نه، اگر روایات معتبر باشد یک، و در این گونه از مسائل هم روایت حجت باشد دو، می شود به آن استدلال کرد اما از آیه بر نمی آید که او چنین کاری کرده و درست هم بود.

پرسش: اگر خداوند تبارک و تعالی نقل کرده لابد یک چیزی بوده که نقل کرده.

پاسخ: بله خداوند آن را نقل کرده این کارها را کرده می گفت «سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» این یک، «فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» دو، بعد فوراً وجود مبارک موسای کلیم فرمود ما همه ی اینها را آتش می زنیم دیگر به او مهلت نداد دیگر راست گفتم یا دروغ گفتمی که.

پرسش: همین که رجم نکرده

پاسخ: چرا کاری که، حالا خلیها دروغی را می گویند و خدای سبحان دروغ آنها را نقل می کند بعد آنجایی که گفته می شود خدا نقل کرده و رد نکرده لسانش لسان امضاست اما حالا این چنین حرفهایی را ردیف کرده، چنین حرفهایی را ردیف کرده، پسین حرفهایی را ردیف کرده بعد وجود مبارک موسای کلیم هم بساط کَلِّش را برچیده دیگر به او مهلت نداد که درباره ی حرفش مثلاً ادامه بدهد ما از قطع داشته باشیم که این حرف درست است بعد برویم به سراغش این آسان نیست.

پرسش: اینکه موفق می شود جسدی درست کند ولو بدون روح.

پاسخ: بله خب از این کارها که فراوان کرده بودند که، این جسدی درست کرده دستگاهی روی آن تعبیه کرده و وقتی جلوی باد می گذاشتند صدا کرده بود این چیز خیلی مهمی نیست اولاً ما خیال می کنیم دنیا الآن اگر خدای ناکرده یک جنگ جهانی اتفاق بیفتد و بعد خیلی از این صنایع از بین برود بعد از دو قرن، سه قرن چیزهایی را درست بکنند ما خیال می کنیم که اینها تازه درست شده در حالی که این دنیا، جهان یعنی یک میلیارد سال و دو میلیارد سال نیست این قدر بشر آمده صنعت کرده و صنعت بُرده که دیگر ما در آن آخرهای بشریت داریم زندگی می کنیم آن روزها چنین چیزی بود یا نبود قبلاً هم به عرضتان رسید که مرحوم بوعلی در اشارات و تنبیهات در آن بحثهای سلامان و ابدال دارد که حالا بوعلی برای قبل از هزار سال است دیگر ایشان می گوید در عهد کهن برای اینکه کسی به کسی علاقه مند بود فرزندی پیدا بشود که این فرزند از رَجْم کسی در نیامده نطفه ی کسی را گرفتند در جای دیگر و پرورش دادند به صورت انسانی در آمده مرحوم خواجه نصیر در شرح این قسمت از قَصّه ی سلامان و ابدال می گوید وقتی ما به اینجا رسیدیم این قَصّه برای ما روشن نشد بیست سال بعد از اینکه من اشارات مرحوم بوعلی را شرح کرده ام به نُسخ خطی رسیدم اصل قَصّه ی داستان سلامان و ابدال برای من روشن شد که در عهد کهن، عهد کهن یعنی عهد کهن نطفه ی کسی را گرفتند در جای شبیه سازی کردند بعد پرورش کردند انسانی در آمده خب این حالا برای چند هزار سال قبل است روشن نیست ولی آن تاریخ نقلش بیش از هزار سال است یعنی بوعلی گفته این قَصّه هست مرحوم خواجه هم می فرماید ما بعدها پیدا کردیم این چنین نیست که حالا اگر کسی نطفه را در بیرون رَجْم بسازد و انسان بکند کاری است که بشر تازه کرده از این قَصّه ها در عالم فراوان است جریان همین ماه در عنوان قمر مصنوعی در شرح حال مرحوم خواجه و اینها فراوان آمده که بشر چنین کارهایی را می کرد.

به هر تقدیر نه عالم، عالم تازه است نه این صنعتها، صنعتهای تازه چطور شده که سامری این کار را کرده که این گوساله بانگی داشت، آوازی داشت همین، اصرار قرآن هم این است که «جَسَدًا لَهُ خُورًا» این خاثر نبود این جسدی بود «لَهُ خُورًا» هر جا نقل می کند این کلمه ی جسد را می آورد معلوم می شود حیاتی در کار نبوده مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) دارد که اگر او اثری از اثر پای فرشته یا اثر پای مرکوب فرشته را گرفته و گوساله را زنده کرد این معجزه نیست برای اینکه امر عادی است اگر هر کسی حالا سامری یا غیر سامری هر کسی او را ببیند اثر رسول را ببیند و در مجسمه ای به کار ببرد او زنده می شود این را مرحوم شیخ طوسی می فرمایند ولی خب اثبات اینها آسان نیست اصرار قرآن کریم در اینکه «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا» (۱) نه «عِجْلًا لَهُ خُورًا» نشان می دهد که حیاتی در کار نبود بنابراین اثبات اینکه این حیات پیدا کرده کار آسانی نیست گذشته از اینکه نیازی هم به حیات نداشت همین بنی اسرائیل وقتی از دریای سرخ گذشتند به آن عمالقه رسیدند که «فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَانٍ لَهُمْ» (۲) مگر آن بُتها مگر آن گوساله هایی که آنجا دیدند «له خوار» بود این خوی گوساله پرستی از دیرزمان در آنها بود «وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» (۳) اینها به دنبال این خوار و امثال خوار نبودند اینها گوساله ای که می پرستیدند یک مجسمه ی مخصوصی می خواستند می گفتند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (۴) حالا چه زنده چه حیوان چه غیر حیوان چنین کاری را سامری کرده غرض اینکه ما اثبات بکنیم یعنی یقین داشته باشیم که سامری درست گفته این شاهد دیگر می طلبد وجود مبارک موسای کلیم به او مهلت نداد که دیگر او بماند و حرفهایش را اثبات بکند فرمود گوساله ات را ما نسف می کنیم تو هم در دنیا به عذاب لامساس مبتلایی، در آخرت هم به وعید الهی که «لَنْ تُخَلَّفَهُ» گرفتار می شود این سه مطلب را درباره ی سامری و کار سامری گفته.

ص: ۷۴۷

۱- (۴) _ سوره ی طه ، آیه ی ۸۸.

۲- (۵) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۳۸.

۳- (۶) _ سوره ی بقره ، آیه ی ۹۳.

۴- (۷) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۳۸.

پرسش: قرآن کتابی دینی است باید بیان می کرد.

پاسخ: بله، اما چیزهایی که لازم باشد ضروری باشد بعضی از چیزهایی که خیلی مهم نبود به یک بار گفتن اکتفا کرده اگر این یک چیز ضروری و لازم بود این همه بتها را گفته حالا بیان بکنند که از چه چیزی این بتها را درست کردند با چه فرمولی درست کردند انگیزه ی بت سازها چه بود اینها ضروری نیست اینها «لا یضِرَّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لا یَنفَعُ مَنْ عَلمَهُ» اگر قرآن کتابِ مبین است کتابِ هدایت هم هست چیزی که به حال مردم نافع است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این را فرمود، امام صادق (سلام الله علیه) فرمود، فرمود: «ذاک عَلمٌ لا یضِرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لا یَنفَعُ مَنْ عَلمَهُ»^(۱) چیزهایی است که آدم بداند نفع نمی برد نداند ضرر نمی کند حالا چه کسی درست کرده از چه چیزی درست کرده چطور شده این مردم بت پرست شدند با چه صنعت گری این بتها را راه اندازی کردند اینها چیزی نیست که ضرورت داشته باشد غرض اینکه ما یقین داشته باشیم که سامری چنین کاری کرده حرفی زده درست بوده این دلیل می خواهد ولی در روایات هست که مثلاً اثر جبرئیل، اثر پای جبرئیل یا اثر پای مرکوب جبرئیل را گرفته این کار را کرده ولی با ظاهر قرآن باید موافق باشد ظاهر قرآن این است که حیاتی در کار نبود حالا- ممکن است اثری گرفته باشد و این به صورت یک صدای گاو از این دست ساز مجسمه ی دست سازش آهنگی، بانگی در آورده باشد آن ممکن است اما حیات نبود.

ص: ۷۴۸

پرسش: انگیزه سامری از گفتن این دروغ چه بوده؟

پاسخ: این «كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» که می گوید حالا- که انگیزه اش چه بود ولی چطور این کار را کرده خودش گفته «فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» اما انگیزه اش «وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» که مقام ثانی بحث است. فرمود: «فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» چطور این کار را کردی و چرا این کار را کردی خطب تو چه بود در حقیقت «قَالَ بَصِيرَتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» سیدناالاستاد مرحوم علامه بیانی را دارد از بعضیها هم نقل کردند و آن این است که اینکه گفت «بَصِيرَتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» منظور از رسول وجود مبارک موسای کلیم است یک، من برخی از آثار او، احکام او، حکم او، معارف دینی او را گرفتم دو، اینها را با وثیت و صنمیت آمیختم و آلوده کردم سه، به خورد مردم دادم چهار، یک دین التقاطی را به مردم تحمیل دادم برخیها همان جریان حسن بصری را که در بصره وجود مبارک حضرت امیر داشت سخنرانی می کرد این لوازم التحریر در آورد بنویسد حضرت فرمود هر قوم یک سامری دارد و تو هم جزء سامری آن قومی طبق برخی از نقلها یعنی تو بعضی از حرفهای ما را می نویسی بعضی از حرفها را از جای دیگر با آن التقاط می کنی به خورد مردم می دهی که می گویند این قصه و این نقلی که وجود مبارک حضرت امیر درباره ی حسن بصری فرمود این وجه دومی که درباره ی کار سامری گفته شد هماهنگ است که منظور از رسول، حضرت موسی (سلام الله علیه) است سامری بخشی از آثار دینی حضرت موسی را گرفته بخش دیگر را التقاط کرده به خورد مردم داده به صورت دین در آورده این هم یکی از وجوهی است که نقل شده اما هم سیدناالاستاد و هم بزرگان دیگر می فرمایند مسئله باز مورد تفحص بیشتری باید باشد برای اینکه قرآن کریم همین یک جا این را نقل کرده و وقتی قرآن کریم یک جا نقل بکند دیگر آیات دیگری از باب «يَفْسِرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» نیست تا وضع این را روشن بکند روایات هم باید مواظب باشیم محدوده ای را که قرآن روشن کرده بر خلاف آن محدوده نباشد آن محدوده های دیگر که تقیید اطلاق است یا تقیید عموم است یا قرینه برای ذی القرینه است آن محدوده را می تواند روشن کند. خب، «قَالَ بَصِيرَتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» بین قبض و قبص که قبض با ضاد و قبص با صاد فرقش این است که اگر یک وقت چیزی را با کف بگیرند می گویند قبض، اگر با سرانگشت با انگشتان بگیرند می گویند قبص، قبص با صاد خب «قَبَضْتُ» یعنی یک مشت خاک را مثلاً من گرفتم «قَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» این قبض به معنای مقبوض نیست این قبض همان مفعول مطلق تأکیدی است «قَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَيَذُتْهَا» همان طوری که آن زینتها را القا کردند که آیه ی ۸۷ همین سوره بود که «وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا» این «نَيَذُتْهَا» همان کار «فَقَذَفْنَاهَا» را می کند ما همان کار را کردیم تا این گوساله به راه بیفتد یک صدا داشته باشد این برای چطور، و اما چرا این کار را کردیم «وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» در سوره ی مبارکه ی «یوسف» جریان تسویل نفس مطرح شده تسویل یکی از کارهای نفس است در اوایل امر نفسی که ذات اقدس الهی به انسان عطا کرده یک آینه ی شفاف و طیب و طاهری بوده و آلوده به انسان نداده اینکه فرمود قسم به نفس و به کسی که نفس را مستوی الخلقه آفرید همین است «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۱) یعنی قسم به نفس آدمی یک، قسم به کسی که نفس را مستوی الخلقه آفرید دو، «وَنَفْسٍ» یک، «وَمَا سَوَّاهَا» دو، خب سؤال: تسویه ی نفس انسانی به چیست؟ «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۲) این «فاء»، «فاء» تفسیریه و تفصیلیه است تفسیر می کند تسویه را که خدای سبحان نفس را مستوی الخلقه خلق کرد، ناقص الخلقه نیافرید چگونه است «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» زشتی و زیبایی نفس را به نفس آموخت پس نفس در طلیعه ی امر یک آگاهی دارد یک، بدی و خوبی خود را می شناسد دو، و این بدی و خوبی را شناخت بدی و خوبی را از معلّم خود تحویل گرفت سه، پس بی نقص است چهار، منتها ابزار خوبی خدای سبحان به

این نفس داد حس داد، خیال داد، وهم داد که همه ی اینها خدمه ی عقل اند عقل اگر بخواهد استدلال کند از احساس باید کمک بگیرد، از حس باید کمک بگیرد، از وهم و خیال باید کمک بگیرد اینها را تجرید بکند تا به آن مراحل کلی برسد چه اینکه اگر بخواهد درست زندگی کند از شهوت و غضب، جذب و دفع باید درست بهره برداری کند تا بشود «ما عیب به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۳) این شهوت و غضب از بهترین نعمتهای الهی است که ذات اقدس الهی به همه داده به خاک داده، به گیاه داد، به حیوان داده، به انسان هم داده منتها این خاکها به جا مصرف می کنند یعنی خاک می داند چه چیزی را جذب بکند چه چیزی را دفع بکند اگر می بینیم «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» این طور نیست که از روز اول در کوههای یمن عقیق بود یا در کوههای افغانستان بدخشان بود این کوه بدخشان افغان اول که لعل نداشت این کوه یمن که عقیق می پروراند که اول عقیق نداشت این خاکها عاقل و عالم خاکهای مجانس و مناسب را جمع می کنند، جمع می کنند، جمع می کنند یک میلیون سال دو میلیون سال می شود «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» این جاذبه را ذات اقدس الهی به خاک داد او دوست خودش را می شناسد، دشمن خودش را می شناسد اگر سیلی نیاید، اگر بارانی نیاید، اگر بیگانه ای حفاری نکند، اگر اینها را از هم جدا نکند این خاکها جنسهای خودشان را جذب می کنند می شود کوه مرمر، می شود کوه فلان عقیق، می شود کوه زغال سنگ همه ی اینها معدن گرانبهایی هستند به گیاه هم داد دیگر این گیاهها بخواهند جاذبه داشته باشند از مواد لازم، از خاک لازم، از آب لازم جنس خودشان را این گل اگر بخواهد معطر بشود باید آن چیزهای عطرآفرین را این گیاه اگر بخواهد مست بکند باید بشود انگور، اگر بخواهد خمار بیاورد باید بشود خشخاش این طور نیست که این خاکها همه شان یک طور باشند این کودها همه شان یک طور باشند این آبها همه شان یک طور باشند آن نیروی خلاق شناسایی شناور را خدای سبحان به تک تک این گیاهان داده این از همان اول می خواهد بگوید من می خواهم به جایی برسم که اگر من را بنوشند مست بشوند، این می خواهد به جایی برسد که اگر او را مصرف بکنند خمار بشوند آن یکی می شود سبب این یکی می شود گلابی این یکی می شود انگور این یکی می شود خشخاش، همه ی راهها حساب شده است که «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (۴) این جاذبه و دافعه را به اینها داده، اگر گیاه و مواد غیر مناسب را کنار ریشه درخت بگذارند این را جذب نمی کند این جذب و دفع را به گیاه داده جذب و دفع را به حیوان داده، اگر بخواهد شیر گوارا بشود هر گیاهی را علف، شما ببینید این پوزی که اسب می زند برای همین است اول بو می کند غالباً اینها پزشکی شان به همراهشان است اول بو می کنند گربه این طور است، سگ این طور است، حیوان این طور است این انسان بدتر از حیوان است که بو نمی کند چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است و گرنه همه ی اینها پوز می زنند اول بو می کنند ببینند با حال آنها سازگار است یا سازگار نیست اگر سازگار نیست نمی خورند این جذب و دفع را خدای سبحان به حیوانات هم داده به انسان هم این جذب و دفع را داده منتها به وسیله ی عقل و وحی این جذب و دفع را شکوفا می کند اول جذب و دفع است بعد میل است، اراده است، کراهت است، محبت است، عداوت است وقتی خیلی رقیق شد و لطیف شد و شیوا شد می شود تولی و تبری، این تولی و تبری همان جذب و دفع عهد کهن است که کم کم به صورت شهوت و غضب در آمده، کم کم به صورت محبت و عداوت در آمده، کم کم به صورت ارادت و کراهت در آمده وقتی خیلی لطیف شد و والا شد و برین شد می شود تولی و تبری اینها را خدای سبحان در نهاد انسان گذاشت به وسیله ی انبیا که «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۵) اینها را دَفینه ها را باز کرده که اگر در حد شهوت و غضب باشد می شود حیوان و اگر در حد تولی و تبری باشد می شود انسان. این شهوت و غضب ابزار خوبی اند برای عقل عملی آن وهم و خیال هم ابزار خوبی اند برای عقل نظری، اگر هنرمندی _ معاذ الله _ بیراهه رفته می شود مُختال، می شود وهام، می شود خَیال یک ابزار بدی تحویل مردم می دهد یا اگر کسی گرفتار شهوت و غضب بود

ابزار بدی را خودش دارد و عمل می کند و انجام می دهد، اگر تربیت نشد این وهم و خیال در بخش اندیشه و آن شهوت و غضب در بخش انگیزه از اینجا نفس مسؤله پدید می آید نفس مسؤله که اول نبود تسویل گری یعنی روانکاوی کردن، روانشناسی کردن یک، که این شخص چه می خواهد بعد آنچه را که این شخص می شود و نزد او زیبا و لذیذ است از همان اموری تهیه می کند به صورت یک تابلوی زرین در می آورد پشت این تابلوی زرین همه ی این سمومات و لجنها را پنهان می کند زوررقی روی این تابلو می کشد چیزی که مورد علاقه ی اوست می گوید مگر شما فلان کار را نمی خواهی بکنی این هم فلان کار، مگر فلان خدمت را نمی خواهی بکنی این هم فلان خدمت «سَوَّلَ» یعنی «سَوَّلَ» یعنی زشت را برای من زیبا نشان داد فهمید من چه می خواهم یک، روانکاوی کرد روانشناسی کرد رفته بدلیها را آورده با زوررقی روی آن کشیده دو، همه ی آن لجنها و فتنه ها را پشتش پنهان کرده سه، به من این تابلوی زرین را هم نشان داد گفت این خواسته ی توست چهار، من هم این را انجام دادم برادران یوسف همین را گفتند، گفتند ما بر اثر تسویل نفس یوسف را به چاه انداختیم ما خیال کردیم این خوب است گفتیم این را از پا در بیاوریم برای اینکه نزد پدر بشویم عزیز ما می خواستیم نزد تو عزیز بشویم و این خواسته ی باطل ما را نفس فهمید زوررقی روی این چاه اندازی یوسف کشید گفت این کار شماس است ما هم انجام دادیم هم وجود مبارک یعقوب (سلام الله علیه) به آنها فرمود: «سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا فَصَبِّرْ جَمِيلًا» (۶) هم خود برادران یوسف گفتند «كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي» بنابراین تسویل چنین کاری است اول تسویل است وقتی انسان معتاد شد مثل آدمهای معتاد، آدم معتاد دنبال لذت می روند دیگر نمی دانند که این سم است و لذتش کاذب است و دردش صادق، اگر این اعتیاد لذتش کاذب است آلمش صادق است ممکن نیست هم لذت کاذب باشد هم آلم، این لذت کاذب درونش درد صادق دارد این لذت کاذب را با نفس مسؤله انجام بدهد انسان مبتلا می شود وقتی که مبتلا شد به دام می افتد وقتی به دام افتاد شیطان او را اسیر می کند، شهوت او را اسیر می کند، غضب او را اسیر می کند از آن به بعد عالماً عامداً گناه می کند چرا، برای اینکه به بند کشیده شد از آن به بعد همین نفس مسؤله می شود اماره ی بالسوء و گرنه اول امیر نبود که اول نیرنگ باز بود بعد وقتی پیروز شد اسیر گرفت می شود امیر، هرگز انسان در اول امر اسیر نیست وقتی در جبهه ی درون باخت می شود اسیر همان بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (۷) وقتی در جبهه ی جنگ درونی اسیر شد از آن به بعد همه ی خواسته های شهوت را باید انجام بدهد، همه ی خواسته های غضب را باید انجام بدهد چون آن که در درون او فرمانروایی دارد یا شهوت است یا غضب در بخش انگیزه، یا خیال است یا وهم در بخش اندیشه از آن به بعد «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (۸) و گرنه اول که اماره ی بالسوء نبود این تسویل برای همه هست بنابراین به ما گفتند مراقب باشید یعنی رقبه بکشید یعنی گردن بکشید مواظب کارتان باشید به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در این آیه کوچک دو بار کلمه ی تقوا تکرار شده برای همین است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ { يك، «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ» (۹) دو، این تقوای اول تقوای مراقبت است آن تقوای دوم تقوای محاسبه است انسان که می خواهد بررسی کند سود و زیان خودش را محاسبه بکند که آیا ضرر کرده یا نفع بُرده اول تمام کارها را باید با تقوا یادداشت بکند نه اینکه آنچه به سود اوست یادداشت بکند آنچه به ضرر اوست یادداشت نکند که، در مراقبت باید محاسبه کند تمام گناهان را بنویسد تمام ثوابها را هم بنویسد یک، این تقوا در مراقبت است بعد موقع محاسبه بررسی کردن هم باید مواظب باشد که سودها را به حساب بیاورد ضررها را هم به حساب بیاورد نه اینکه در محاسبه فقط سودها را به حساب بیاورد ضررها را به حساب نیارد و گرنه حسابرسی خوبی نخواهد بود این دو، پس ما وقتی می توانیم حسابرسی خوبی باشیم «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا» (۱۰) که قبل از محاسبه یک مراقبه ی خوبی داشته باشیم اولاً مراقب باشیم بد نکنیم، ثانیاً مراقب باشیم که اگر بد کردیم بدی را یادداشت کنیم یادمان نرود و در محاسبه سود و زیان

را هم کنار هم ارزیابی کنیم غرض این است که اگر نفس را رها بکنیم این نفس مسؤله یک درونکاو خوبی است یک روانشناسی خوبی است می داند این شخص چه چیزی خوشش می آید آن وقت همه ی آن فساد و تباهیهای را پشت این خوبی پنهان می کند این خوبی را به صورت یک زورق نشان می دهد انسان را مبتلا می کند وقتی مبتلا کرد او را به دام می کشد وقتی به دام کشید از آن به بعد این می شود اسیر این نفس و آن شهوت و غضب می شود امیر گاهی سامری درست می شود گاهی برادرکشی یا برادر به چاه انداختن درست می شود و مانند آن که وقتی وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» بعد از آنکه آن قصه ی چگونگی را بیان کرده چرایی را هم شرح داده «وَكَذَلِكَ سَأَلْتُ لِي نَفْسِي» این خطر هست، آن گاه وجود مبارک موسای کلیم دیگر به او مهلت نداد که در بین مردم باشد فرمود: «فَأَذْهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» باید از جامعه جدا بشوی دور باشی دور باد از جامعه به عذابی گرفتار شدی می گویند وسوسه از همان جا شروع شده که نه کسی حاضر است با تو از نزدیک گفتگو کند و نه تو توان آن را داری که در جامعه زندگی کنی باید همانند وحوش در بیابانها به سر ببری که یک عذاب دنیایی است برای تو «فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» خودت فرار می کنی از مردم می گویی با من تماس نگیرید مردم هم از تو تماس نمی گیرند نظیر حیوانات وحشی که فرار می کنند این یک، عذاب آخرت هم به انتظار توست «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ» این موعده از وعده نیست از وعید است وعده چون ثلاثی مجرد است هم درباره ی نوید هست هم درباره ی تهدید گرچه غالباً تهدید با باب افعال است «أُوعِدُ» است ولی «وعد» که ثلاثی مجرد است در هر دو مورد به کار رفته «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا» یعنی جای وعیدی هست که «لَنْ تُخْلَفَهُ» اما راجع به این بُتی که درست کردی «وَإِنظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا» تو مانند عمالقه که «فَاتُوا عَلَى قَوْمٍ» که «يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» (۱۱) که مشابهش در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت وقتی به بحر رسیدند از دریا گذشتند آیه ی ۱۳۸ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ» عكوف همان زانوزدن، خضوع کردن، ملتزم بودن، ملازم درگاه بودن و اینهاست فرمود همان طوری که تو نسبت به این بُت عكوف کردی ما حالا این بُت را به این صورت در می آوریم «لَنَحْرُقَنَّهُ» این را می سوزانیم «ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» در این خرمن کوبیها بعد از اینکه خرمن یعنی این گندمها کوبیده شد آن پوستها از این مغزها جدا شد قبلاً این طور بود اینها را در همان مزرعه شان که جای وزش باد هست با منسفه، منسفه همان است که در فارسی از او به جَوْن یاد می کنند چون همان منسفه عرب است این چوبی است پنجره ای شکافهایی هم روی پنجره هست زیر این کاهها که کاه با این گندن مخلوط است بالا می برند که این گندمها می ریزد آن کاهها را باد می برد این را می گویند نَسَف است در فارسی از او به جَوْن یاد می کنند در قیامت ذات اقدس الهی این کوهها را هم نَسَف می کند که در همین سوره ی مبارکه ی «طه» در آیات بعد است که «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (۱۲) این را پودر می کنند فرمود ما این را می سوزانیم بعد به وسیله ی خاص این را به هوا پرت می کنیم که باد اینها را بریزد در دریا در دسترس احدی نباشد که هیچ قداستی هم نداشته باشد وقتی بُت را در هم کوبیدند اگر باز در دسترس مردم باشد احیاناً همان رسوبات باعث تقدیس این می شود این است که مستحب است حاجی و مؤتمر وقتی وارد مسجدالحرام می شود از در بنی شیبیه وارد بشود سرش همین است گرچه این در این باب بنی شیبیه الآن نمادی است از آن باب بنی شیبیه صدر اسلام ولی سر اینکه در اسلام دستور دادند حاجی وقتی می خواهد وارد حرم مطهر الهی بشود مستحب است از باب بنی شیبیه عبور کند وارد بشود برای اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی این بُتها را گرفت و کوبید در همین دم در این باب بنی شیبیه این را دفن کرده فرمود مستحب است که از این در وارد بشوند که روی این بُتها بگذرند که این زیر پای مردم باشد تا دیگر هیچ قداستی

برای بتها فرض نشود اگر جای دیگر گذاشته بودند می فرمودند مستحب است که از آن در وارد بشوید برای اینکه هر کسی می آید روی اینها پا بگذارد که مبادا کسی توهم قداست داشته باشد وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) فرمود ما این را نسف می کنیم با چون همان طوری که در خرمن این کاهها را به هوا می دهند ما این را به دریا می دهیم که اثری از او نباشد.

ص: ۷۴۹

-
- ۱- (۹) _ سوره ی شمس ، آیه ی ۷.
 - ۲- (۱۰) _ سوره ی شمس ، آیه ی ۸.
 - ۳- (۱۱) _ الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۱.
 - ۴- (۱۲) _ سوره ی قمر ، آیه ی ۴۹.
 - ۵- (۱۳) _ نهج البلاغه ، خطبه ی ۱.
 - ۶- (۱۴) _ سوره ی یوسف ، آیه ی ۸۳.
 - ۷- (۱۵) _ نهج البلاغه ، حکمت ۲۱۱.
 - ۸- (۱۶) _ سوره ی یوسف ، آیه ی ۵۳.
 - ۹- (۱۷) _ سوره ی حشر ، آیه ی ۱۸.
 - ۱۰- (۱۸) _ وسائل الشیعه ، ج ۱۶ ، ص ۹۹.
 - ۱۱- (۱۹) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۳۸.
 - ۱۲- (۲۰) _ سوره ی طه ، آیه ی ۱۰۵.

آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۵

Your browser does not support the audio tag

قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ نُحْلِفَهُ وَلَا أَنْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْبَغَنَّ فِي الْيَمِّ نَشْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)

کوتاهی نکردن حضرت هارون (علیه السلام) در هدایت بنی اسرائیل

وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) وقتی از آن مواعده الهی مراجعت کردند به دامنه کوه گفتگویی با بنی اسرائیل داشتند، گفتگویی با سامری و گفتگویی هم با وجود مبارک هارون. در گفتگوی با بنی اسرائیل آن سؤال و جواب مطرح شد در گفتگوی با وجود مبارک هارون مشخص شد که حضرت هارون (سلام الله علیه) یک جواب کاملی داد که بخشی از آن جواب در سوره «اعراف» آمده بخشی از آن جواب هم در سوره «طه» آنچه در سوره «اعراف» آمده عرض کرد که (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يُقْتُلُونِي) (۱) آنچه در سوره «طه» آمده این است که (إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي) که این مجموعه جواب کامل است یعنی من قصوری نکردم تقصیری نکردم اصول و فروع همه را رعایت کردم.

ص: ۷۵۰

۱- (۱). سوره اعراف, آیه ۱۵۰.

تبیین تقدّم توحید بر حفظ وحدت

منتها می ماند این مسئله که آیا می شود برای حفظ وحدت دست از اصل هدف برداشت یعنی توحید یا نه، مستحضرید که وجود مبارک هارون محدوده خاصی از خلافت را داشت یعنی چند روزی مسئولیت اداره بنی اسرائیل به عهده آن حضرت بود و پیغمبر خدا هم بود و می دانست که با مراجعه وجود مبارک موسای کلیم هم توحید محفوظ می ماند هم وحدت و انسجام و اگر خودش دست به کار می کرد و شورش داخلی می شد هم انسجام از بین می رفت و هم توحید را از دست می دادند لذا اگر بزرگانی مثل سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) فرمودند هارون کار خوبی کرد جواب حقّی داد (۱) معنایش این نیست که _ معاذ الله _ وجود مبارک موسای کلیم اعتراضش به جا نبود این گفتگوها برای تبیین برای توده

مردم هست بنابراین درست است وحدت لازم است اما توحید اصل است درست است توحید اصل است اگر چند لحظه ای مورد توقّف قرار بگیرد تا با بازگشت مسؤل نهایی یعنی پیامبر اولوالعزم هم اصل محفوظ بماند هم فرع محفوظ بماند باید آن کار را کرد لذا این دو بزرگوار یعنی موسی و هارون (سلام الله علیهما) هم اصل را حفظ کردند هم فرع را حفظ کردند، هم توحید محفوظ شد و هم انسجام مُنحَفِظ شد و هم عامل فتنه یعنی سامری به بدترین کیفر مبتلا شد.

پرسش:

پاسخ: بله، وحدت محفوظ هست اما مقدّمه است برای توحید این کاری که وجود مبارک هارون کرد هم اصل را حفظ کرد هم فرع را حفظ کرد و اگر دست به اقدام حادّی می زد و خونریزی شروع می شد و جنگ داخلی شروع می شد هم اصل را از دست می دادند هم فرع را، هم توحید را و هم وحدت را وجود مبارک موسای کلیم که در راه بود وقتی رسید هم اصل را محفوظ کرد هم فرع را.

ص: ۷۵۱

منتها این سؤال که به سامری فرمود: (فَمَا خَطْبُكَ) خَطْب آن کاری است که مورد احترام و یا اهتمام مخاطب است حالا یا نشاط فراوان را در بردارد یا اندوهی راه، تأسفی راه، فتنه ای راه، در جریان فرشته هایی که آمدند مهمان وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) شدند آن حضرت دید که اینها اهل غذا نیستند فرمود: (فَمَا خَطْبُكُمْ) یعنی برای چه کار مهمی آمدید و همچنین در جریان زنان مصر که با وجود مبارک یوسف (سلام الله علیه) این کار را کردند بعد از گذشت مدتی به آنها به زنها گفته شد (مَا خَطْبُكُنَّ) خَطْب آن امر مهمی است که مخاطب را درگیر کند برای فتنه یا تأسّف یا مصیبت و مانند آن، در سوره «حجر» هم این آیه آمده و در سوره «یوسف» هم آمده در سوره «حجر» فرمود: (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ) (۱) برای چه کار مهمی آمدید چه اینکه در سوره «یوسف» مبارکه «یوسف» هم آنجا هم به زهای مصر گفته شد که (مَا خَطْبُكُنَّ) شما چه کار مهمی را انجام دادید آیه ۵۱ این بود (قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ) پس خَطْب آن امری است که مخاطب با او درگیر است در اثر فتنه یا مصیبت و مانند آن هر کاری را نمی گویند خَطْب.

پاسخ سامری در برابر مواخذه موسای کلیم (علیه السلام)

وجود مبارک موسای کلیم بعد از پرداخت به آن دو مطلب یعنی توضیح خواستن از بنی اسرائیل و بعد از گفتگو با وجود مبارک هارون (سلام الله علیهما) رو کرد به سامری حالا یا سامری را احضار کرد یا سامری آنجا حاضر بود یا خود حضرت نزد سامری رفت بالأخره آنجا با سامری این گفتگو را کرد که سامری (فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) در اینکه یکی از این سه مُحتملات هست حرفی نیست حالا- یا سامری آنجا حضور داشت یا سامری را احضار کرد یا خودش حضرت رفته نزد سامری و از او توضیح خواست فرمود: (فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) این کار مهمی که کردی برای چه بود؟ اول اعتراض نکرد اول گفتگو شروع شد تا معلوم بشود کار خوبی کرد یا نه، معذور بود یا نه، بعد وقتی معلوم شد که معذور نبود آن وقت آن حکم حاد شروع شد (فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) سامری در جواب این حرف را زده گفته که (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) من دیدم چیزی را که اینها ندیدند. (قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ) این (بَصُرْتُ) به معنای ابصار به معنای رؤیت در این گونه از موارد می آید نه به معنای نظر کردن (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ) خب، من دیدم چیزی را که همراهان من ندیدند.

ص: ۷۵۲

(فَقَبِضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) من یک قبضه، مُشْتی از اثر رسول گرفتم می بینید صدر و ساقه □ این جمله معماست ابومسلم حرفی زده است که فخررازی بالصراحه تصریح می کند که این قول به تحقیق نزدیک تر است. (۱) برخی از متأخرین هم این را پذیرفتند اما بر اساس لاعلاجی پذیرفتند ابومسلم می گوید که چیزی از آیات بر نمی آید که این رسول چه کسی است، این قبضه چیست، این دیدن چگونه بود، چه خصیصه ای برای سامری بود که دید دیگران ندیدند گرفت چیزی را که دیگران نگرفتند، چه خصیصه ای بود برای آن مقبوض که بتواند گوساله ای را به صدا و بانگ در بیاورد حالا یا حیات ببخشد یا بی حیات بانگ به او بدهد و مانند آن، چون هیچ شاهی ما از آیات قرآن نداریم لذا مُحتمل است که آنچه را که ما می گوئیم درست باشد آن چیز چیست؟ و آن این است که ما اگر بگوئیم منظور از رسول جبرئیل است در این بخش از آیات سخن از جبرئیل نبود تا ما بگوئیم الف و لامش الف و لام عهد است گذشته از اینکه از جبرئیل به رسول یاد نمی شود این را سیدناالاستاد در المیزان رد کردند که نه، جبرئیل رسول است. (۲) [اما باید گفت] درست است که رسول بر جبرئیل اطلاق شده اما در این آیه با الف و لام که معهود نیست عهد ذهنی نیست عهد ذکری هم نیست چگونه ما بگوئیم (الرَّسُولِ) به معنای جبرئیل است رسول بر جبرئیل اطلاق شده اما (الرَّسُولِ) که با الف و لام است معهود نیست، مذکور نیست، مسبوق نیست چگونه منظور آن باشد صرف امکان کافی نیست برای استظهار لفظی. به هر تقدیر حرف ابومسلم این است که این (الرَّسُولِ) را به معنای جبرئیل بگیریم بسیار دشوار است آنچه را که بگوئیم سامری دید دیگران ندیدند شاهد می خواهد بگوئیم چیزی را او گرفت که دیگران نگرفتند باید بگوئیم مضافی محذوف است «مِنْ أَثَرِ قَدَمِ الرَّسُولِ» یا «مِنْ أَثَرِ حَافِرِ الرَّسُولِ» شما می گوئید که اسبی که مثلاً جبرئیل (سلام الله علیه) سوار بود اثر پای آن اسب زیر پای آن اسب را گرفت برخی از مفسران متأخر می گویند این در اسرائیلیات هم نیست تا ما بگوئیم از اسرائیلیات به تفاسیر اسلامی راه پیدا کرده. خب، پس بنابراین وجوهی که جناب فخررازی می گوید که مُسْتَبَعِد است که حرف مفسران درست باشد و این وجوه را هم از ابومسلم نقل می کند یا خودش تأیید می کند این است که (بَصِيرَةٌ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) چطور او دید و دیگران ندیدند (قَبِضْتُ قَبْضَهُ) چه چیزی را، چه خاکی را گرفت که دیگران نگرفتند و کجا او فهمیده بود که خاک پای اسب جبرئیل چنین اثری دارد از کجا دید جبرئیل را از کجا می شناخت احتمال اینکه این در دوران کودکی این را در غار تربیت کردند و جبرئیل تغذیه او را به عهده داشت آن هم اول کلام است که اثبات آن هم کار آسانی نیست او از کجا جبرئیل را می شناخت او از کجا اسب جبرئیل را می دانست که این اسب جبرئیل است. (۳)

۱- (۴). التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۹۵ و ۹۶.

۲- (۵). المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

۳- (۶). ر.ک: التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۹۶.

پرسش:

پاسخ: بله خب, آنکه روشن است وضعش.

عواقب سوء استفاده بلعم باعور از نعمت الهی

در جریان بلعم باعور خدای سبحان فرمود ما به او آیاتی دادیم (فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا) اما یک اثر کرامتی از او نقل نشد که کم نیستند کسانی که خدای سبحان به آنها نعمت می دهد آنها کفران نعمت می کنند این هست اما پُستهای کلیدی را خدا بر اساس (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) عطا می کند خب در آنجا قصه ای از بلعم باعور نقل نشده تا انسان در توجیه آن قصه به بماند فقط دارد (وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ) (۲) معنای روشنی هم دارد که این از آن نعمت بهره □ سوء بُرده بهره □ حُسن نبرده کفران نعمت کرده از پوست به در آمده خب, اما اینجا همه اش معماست (مَنْ أَثَرِ الرَّسُولِ).

پرسش:

تبیین معنای **قبض** و **نبد** از دیدگاه مفسران

پس اینکه مفسران گفتند اثباتش از آیه مشکل است بعد (فَتَبَدُّتُهَا) کجا نَبَد کردم من, گرفتم این قبضه را بعد پرتش کردم این پرتش کردم این را ریختم دور, چه چیزی را ریختم دور آنکه ابومسلم می گوید, می گوید که این سامری گفته که من آدمم در دین شما مقداری از دین را گرفتم من دیدم چیزی را که این عوامها نمی دیدند من دیدم _ معاذ الله _ این دین, دین به درد بخوری نیست (فَتَبَدُّتُهَا) انداختمش دور, من مقداری از اثر رسول یعنی موسی, یعنی سنت, یعنی شریعت او را گرفتم بعد فهمیدم که چیزی در آن نبود انداختمش دور این حرف ابومسلم است. فخررازی می گوید این به تحقیق نزدیک تر است که منظور از رسول, موسی (سلام الله علیه) است اثر رسول همان سنت اوست (فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ) یعنی مقداری از سنت او را گرفتم (بِصَيْرَتٍ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) من دیدم که این فایده ای ندارد کارآمد نیست (فَتَبَدُّتُهَا) یعنی انداختمش دور (۳) این پنج مطلب, پنج مطلب یعنی پنج مطلب, چرا این کار را کردم, (سَيَوَلُّتُ لِي نَفْسِي) این جواب اینکه گوساله را چگونه به حرف آوردی نمی دهد آن جواب را نمی دهد جناب ابومسلم رفته پاسخ سامری را خوب تبیین کند اما نیمه □ راه آمده تمام این امور پنج گانه ای که ابومسلم با تلاش و تحقیق و کوشش جناب فخررازی تحلیل کرده به همین کار برمی گردد که من دست از دین برداشتم اما جواب اینکه چگونه این عجل به صورت جسد (لَهُ خُوَارٌ) (۴) در آمده بعد گفته شد که این خداست بعد مردم را به گوساله پرستی دعوت کرده جواب این داده نشده اما آنکه غالب مفسرین می گویند بالأخره می خواهند همین را توجیه کنند این کار چگونه شده است, چگونه مردم را از توحید منحرف کردی به گوساله پرستی در آوردی بالأخره آنچه را که غالب مفسرین گفتند در مسیر است در فضای تفسیر است آنچه را جناب ابومسلم گفته و فخررازی با تمام تلاش و کوشش و جوهی را برای او ذکر کرده می گوید أقرب الی التحقيق است برخی از مفسران متأخر مصر و امثال مصر همین را تقویت می کنند این نیمه □ راه است این جواب موسای کلیم نشد این جواب برای ارتداد او شد نه جواب برای (خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) اما آنها ظاهر سؤال و جواب این است که مسئله □ گوساله پرستی را تبیین کند برای چه, چه کار کردی, چطوری شده که مردم را

به این سمت دعوت کردی.

ص: ۷۵۴

۱- (۷). سوره □

۲- (۸). سوره □

۳- (۹). التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۹۵ و ۹۶.

۴- (۱۰). سوره □ طه، آیه □ ۸۸.

خب، مستحضرید که ما یک بحث فقهی داریم که یک بحث قرآن کریم با همه □ حدودش مشخص می شود یکجا نوشته می شود، می شود کلام الله اما حجت نیست، حجت نیست یعنی حجت نیست هیچ فقهی برابر قرآن نمی تواند فتوا بدهد چون کسی نمی تواند _ معاذ الله _ بگوید «حسبنا کتاب الله» (۱) که این را فقط باید بیاید بنویسد خدمت روایات باید برود این پنج، شش جهت فقهی و اصولی روایات را تنظیم بکند باز هم نمی تواند فتوا بدهد برای اینکه نمی تواند بگوید حسبنا _ معاذ الله _ العتره باید این دوتا را تلفیق کند عام و خاصشان را، مطلق و مبینشان را، مجمل و مقیدشان را، قرینه و ذی القرینه شان را، ناسخ و منسوخشان را، متشابه و محکمشان را جمع بندی بکند بعد فتوا بدهد این کار در فقه انجام می شود اما در تفسیر فقط می بینید همه □ مفسران قسمت مهمش به همین آیات برمی گردد بخشی از روایات را هم ذکر می کنند لذا فتوای مرحوم شیخ طوسی را باید از نهاییه و مبسوط او به دست آورد نه از تبیان هرگز از تبیان شیخ طوسی فتوای فقهی او به دست نمی آید لذا می گویند «کما فی الفقه» قسمتهای مهم را می گویند «کما فی الفقه» خاصیت تفسیر این است و گرنه می شد فقه.

ارتداد سامری و چگونگی ساختن مجسمه گوساله

ولی در این گونه از موارد اگر غالب مفسرین راه دیگری را طی کردند باید همان راه را طی کرد نه چون غالباً فرمودند برای اینکه راه این است و جناب ابومسلم گرچه چهارتا شبهه را انداخته اما بالأخره راه حل نشان نداده این جواب موسای کلیم داده نشد که این گوساله پرستی برای چه بود، این گوساله را چگونه به حرف آوردی، چگونه مردم را به این دعوت کردی، اما من دیدم دینت کهنه است و سودمند نیست انداختمش دور اینکه جواب این نشد خب ممکن است کسی قبول نکند و مرتد بشود اما این دیگر بساط گوساله پرستی را پهن نمی کند این یکی، و ثانیاً حکم مرتد در هر شریعتی فرق می کند درست است حکم مرتد در شریعت ما مشخص است اما حکم مرتد (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا) (۲) آیا حکم مرتد در شریعت وجود مبارک موسای کلیم همین بود یا نبود باید بحث بشود این دو، ثالثاً بعضی از مرتدها هستند که جامعه را به سیمت فساد می کشانند آنها کارشان با اعدام نیست آنها کارشان با عبرت تمام می شود مثل اینکه خود فرعون را ذات اقدس الهی با دیگران هلاک کرده غرق کرده اما به همین امواج دریای احمر دستور داده که (فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً) (۳) فرمود ما به این دریا دستور دادیم که این موجها این جسد سرد را در یک کرانه در یک ساحل بگذارد تا همه بیایند و ببینند و عبرت بگیرند جریان سامری هم همین طور شد (فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ) دردی، مرضی مبتلا شد که نه هیچ کسی می توانست نزدیک او برود نه او می توانست نزدیک کسی بیاید این «لتكون عبره» است یک وقت است کسی در برابر دین قیام کرده خدا او را این چنین می گیرد یک وقت است نه، کسی مرتد شده خب حکم خاص خودش را دارد بنابراین نباید توقع داشت که با سامری همان کار را بکنند که با مرتدان دیگر کردند چه اینکه نباید توقع داشت که با فرعون همان کار را بکنند که با سایر کفره کردند سایر کفره را دریا آب بُرد اما درباره □ فرعون فرمود: (فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً) و این خطر درباره □ سامری بود که فرمود: (فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ) حالا یا جنون بود یا وسوسه بود یا بیماری بدنی بود یا بیماری روحی بود بالأخره عذاب بود که در حدّ وحشیاها باید در بیابانها زندگی بکند نه در حدّ وحشی برای اینکه وحشیاها هم با هم مأنوس اند این باید یک حیوان متوحش منزوی باشد نه با کسی می تواند تماس بگیرد نه کسی هم با او بتواند تماس بگیرد.

١- (١١). مسند احمد، ج ١، ص ٣٢٥.

٢- (١٢). سورة مائده، آيه ٤٨.

٣- (١٣). سورة يونس، آيه ٩٢.

اما جریان (لَنَحْرَقَنَّه) را جناب فخررازی با دو احتمال ذکر کرده یکی اینکه چون ما این را می‌سوزانیم پس معلوم می‌شود گوشت و پوست داشت، یکی اینکه پس بنابراین نمی‌شود گفت که کلاً از طلا بود، یکی اینکه (لَنَحْرَقَنَّه) یعنی «لِنُبْرَدَنَّه» چون تحریق هم به معنای سوزاندن آمده هم به معنی بُراده بُراده کردن آمده یعنی این را ریز ریز می‌کنیم اگر براده براده کردن باشد که «حَرَقَه» یعنی «بَرَدَه» محَرَّق یعنی مُبَرَّد آن وقت (لَنَنْسِفَنَّه) هماهنگ می‌شود با او، با مَنَسِفَه با این پنجه ای که این کاهها را از آن جو و برنج جدا می‌کنند ما این پنجه را می‌گذاریم زیر این جَوَن با این، این را می‌گذاریم و باد این را ببرد در دریا، پس اگر «حَرَّق» به معنی «بَرَّد» باشد براده براده کردن و ریز ریز کردن و پودر کردن و نرم کردن باشد با (لَنَنْسِفَنَّه) هماهنگ است خب.

تبیین دیدگاه فخررازی در تفسیر آیه (سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي)

اما آنکه در تفسیر فخررازی آمده که (سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي) یعنی من به سؤال نفسم به خواسته □ نفسم پاسخ مثبت دادم این با یک ترمیم نکته □ ادبی باید حل بشود مستحضرید سؤال، مهموزالعین است از «سأل» است این «تسویل» از «سؤل» است که می‌شود «سؤل» در قبال «سئل» است که عین الفعلش یاء است «سؤل» حرف عین الفعلش واو است، «سأل» حرف عین الفعلش همزه است اینها کاملاً از هم جدا هستند اینکه جناب فخررازی می‌گوید «سؤل» یعنی به سؤال نفسم پاسخ دادم این باید مورد بررسی بشود که آن عین الفعلش همزه است این عین الفعلش واو است لکن شما وقتی به مقایسه ابن فارس مراجعه می‌کنید می‌بینید که ایشان هم این سه لغت را در سه باب جدای از هم ذکر کرده است لکن گفته که «سؤل» یعنی به سؤال پاسخ مثبت دادم یک هماهنگی و مؤانستی بین «سؤل» و او با «سأل» همزه هست این چنین نیست که اینها از هم بیگانه باشند پس دو نکته را این لغوی آشنا بود یکی اینکه بابشان جداست کاملاً، یکی مهموزالعین است یکی واوی العین، یکی بی ارتباط به هم نیستند. خب، (سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي) یعنی به سؤال درونی ام پاسخ دادم چه کسی از من سؤال کرد، حالا یا شهوت سؤال کرد یا غضب سؤال کرد خب وقتی که شهوت سؤال می‌کند غضب سؤال می‌کند انسان باید این را انجام بدهد؟ بله، وقتی انسان اسیر شد و آن مرحله □ خواهان شده امیر که (لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ) (۱) آن وقت عقل و هوش و همه □ تحصیلات دوران گذشته سی، چهل ساله باید در خدمت این باشد وقتی انسان اسیر شد به اسیر اگر گفتند شما باید این کار را انجام بدهی می‌گوید چشم، وقتی نفس اماره شد بعد از تسویل به فرمانروایی رسید طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (۲) انسان محصول علم چهل پنجاه ساله اش را باید رایگان تقدیم بکند دیگر، وقتی اسیر شد چاره غیر از این نیست. خب، پس «سؤل» معنای اساسی اش همان بود که در بحث دیروز گذشت یک نیم‌نگاهی با «سأل» مهموزالعین دارد و گرنه آن اصل روشن «سؤل» که می‌شود «سؤل» یعنی این روانکاوی دارد، روانشناسی دارد، زیباشناسی دارد، هنرمند هست و می‌داند این نفس چه می‌خواهد سؤالهای نفس را خوب می‌داند بعد تسویل می‌کند همان خواسته‌ها را به بهترین وجه با هنرمندترین وجه نشان می‌دهد می‌گوید این همان است مگر نمی‌خواهی خدمت بکنی این همان است، مگر نمی‌خواهی به جاه برسی این همان است تمام آن لایه‌های سمی را پشتش پنهان می‌کند این زورورق را رویش می‌کشد می‌گوید این همان است که تو خواستی.

١- (١٤). سورة يوسف، آيه ٥٣.

٢- (١٥). نهج البلاغه، حكمت ٢١١.

قرآن کریم گاهی عابدانه سخن می‌گوید برای عباد، گاهی زاهدانه سخن می‌گوید برای زُهاد، گاهی عارفانه حرف می‌زند برای اهل معرفت، گاهی می‌گوید این جهنم است این حرام است عذاب الهی است اما گاهی هم باز می‌کند مثل وجود مبارک حضرت امیر، وجود مبارک حضرت امیر هم گاهی عابدانه سخن می‌گوید گاهی زاهدانه گاهی به صورت امر گاهی به صورت نهی گاهی به صورت تهدید گاهی به صورت تطمیع گاهی هم عارفانه سخن می‌گوید، می‌گوید دست به این کار نزن این قی کرده‌^۱ افعی است چون خودش می‌فرماید: «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقیناً» (۱) وضع قیامت برای من روشن است خودش می‌داند باطن اشیاء چیست می‌گوید این سر و صدایی که می‌بینید این سرزمین و باخیز است گرچه به حسب ظاهر حرم است ولی باطنش و باست نرو داخل و با می‌گیری این حرف فقیه نیست، این حرف عابد نیست، این حرف زاهد نیست این حرف عارف است که می‌گوید این ظاهرش جمال دارد ولی باطنش و با دارد آنکه درباره آن ذیل داستان عقیل فرمود أعجب از این، اینکه ملفوفه ای آورده «فی وعائِها» که «شَنَّتْهَا» (۲) بدم آمده از بوی بدش با آن حلوایی را اشعث بن قیس را شبانه آورده حلوا که بدبو نیست گفت یک چیز بدبویی آورده مثل اینکه از قی کرده^۲ افعی آن را ساختند اینکه _ معاذ الله _ از باب «أحسنه أكذبه» مبالغه و اغراق بکند نیست این کسی است که «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقیناً» درون را دارد می‌بیند و دارد خبر می‌دهد این (سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي) از همان قبیل است وقتی تسویل بشود انسان یوسف را به چاه می‌اندازد و کار را خوب می‌داند برادر را با اینکه برادر است به چاه می‌اندازد به وجود مبارک یعقوب فرمود: (سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ) (۳) بنابراین این از سنخ فقیهانه حرف زدن یا عابدانه یا زاهدانه سخن گفتن نیست این تحلیل روانی کردن است درون را شناسایی کردن است معرفت‌شناسی کردن است روانشناسی کردن است روانکاوی کردن است ما را به روان ما آشنا کردن است که چه کسی از ما می‌خواهد خیلی از موارد است که غیر از خودمان کسی از ما چیزی نمی‌خواهد می‌گوییم مردم از ما می‌خواهند در حالی که خیر، خودمان از ما داریم می‌خواهیم این (سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي) اگر این را جناب فخررازی و امثال فخررازی متمیم می‌کردند دیگر آن نقد ادبی وارد نبود که یکی مهموزالعین است یکی واوی العین است و امثال ذلک کسی از ما نمی‌خواهد مگر خودمان این همه^۳ ما به این وضع مبتلاییم.

ص: ۷۵۷

۱- (۱۶). غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۱۹، ح ۲۰۸۶.

۲- (۱۷). نهج البلاغه، خطبه^۴ ۲۲۴.

۳- (۱۸). سوره^۵ یوسف، آیه^۶ ۱۸.

خب، وجود مبارک موسای کلیم بعد از جریان سامری که وضع روشن شد فرمود تصمیمی درباره □ تو گرفته شده به دستور الهی، تصمیمی درباره □ این بُت، این گوساله تصمیم درباره □ تو که عذاب دنیا و عذاب آخرت است خدای سبحان یک عده را در دنیا یک عده را در آخرت مرّفه می کند یک عده را در دنیا و آخرت گرفتار می کند و عذاب می کند آن هم با خزی نه تنها عذاب ظاهری، عذاب حیثیتی هم هست رسوایی، این سامری از کسانی بود که (لَهُمْ خِزْيٌ) (۱) تصمیمی هم درباره □ گوساله گرفته شده در حضور مردم که فرمود ما این را پودر می کنیم و به هوا می اندازیم اگر «نُحْرَق» به معنای «تُبَرَّد» و بُراده براده کردن باشد که جناب فخررازی احتمال دوم قرار داد دیگر با منسفه و جَوْن این خاک را به هوا بُردن و به دریا ریختن کاملاً قابل قبول است و سهل است خب.

آن گاه فرمود: (قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ) که عذاب قیامت می شود قطعی بعد (وَأَنْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا) قبل از اینکه او به عذاب (لَا مِسَاسَ) مبتلا بشود در حضور او این گوساله را به آن صورت پودر کرد و به دریا ریخت تا او بفهمد که محصول کارش نَسَف شده بعد خودش به همان عذاب الهی گرفتار شده (وَأَنْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْ نَحْرِقَنَّكَ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّكَ فِي الْيَمِّ نَسْفًا) بعد خطاب کرده به همه □ مردم، پس خطاب با هارون تمام شد، خطاب با سامری تمام شد، قبلاً هم خطاب با مردم تمام شد به این جمع خطاب فرمود: (إِنَّمَا) با حصر (إِلٰهُكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

ص: ۷۵۸

اما در جریان اینکه نسبت به امامت و ولایت جزء اصول دین است یا جزء فروع دین، البته جزء اصول مذهب است لکن مستحضرید که بین مخالفت با معصوم و محاربت معصوم فرق است مخالفتِ امام معصیت کبیره است کفرِ ظاهری نیست یک بیان لطیفی مرحوم خواجه در متن تجرید دارد که همان را مرحوم علامه پذیرفته و شرح کرده مرحوم خواجه نصیر در متن تجرید دارد که «محاربوا علیّ (علیه السلام) کفره و مخالفوه فسقه» (۱) کسی که مخالف علی بن ابی طالب باشد معصیت کبیره کرده است ولی کسی در برابر علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) صف آرایی کند کافر است و برهان مسئله را مرحوم علامه و سایر محققان با این سبک تبیین کردند که وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود: «یا علی! حربک حربی و سلمک سلمی» (۲) خب «حربک حربی» تنزیل است دیگر، حاکم بر ادله دیگر است حرب پیغمبر چه حکمی دارد؟ خب کفر است دیگر حرب پیغمبر که معصیت عادی نیست فرمود جنگ با تو جنگ من است این حاکم بر ادله است به توسعه موضوع مثل «الطواف بالبیت صلاه» خب «الطواف بالبیت صلاه» اگر «لا صلاه الا بالطهور» (۳) اینجا هم «لا- طواف الا- بالطهور» دیگر اگر «حربک حربی» خب حرب پیغمبر چیست؟ کفر است، سلم پیغمبر چیست؟ اسلام است، اگر کسی با حضرت علی سلم بود مسلمان است، اگر کسی با حضرت امیر جنگ داشت کافر است پس «محاربوا علیّ (علیه السلام) کفره و مخالفوه فسقه» حالا- ممکن است در شریعتهای دیگر احکام با این حکم اسلامی کم و بیش فرق داشته باشد ولی خطوط کلی همین است و آنچه را که وجود مبارک هارون انجام داد حق بود که هم موسای کلیم پذیرفت.

ص: ۷۵۹

۱- (۲۰). کشف المراد، ص ۵۴۰.

۲- (۲۱). الامالی (شیخ طوسی)، ص ۳۶۴.

۳- (۲۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۸.

Your browser does not support the audio tag

(۹۵) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَمَا ذَهَبَ فَأَإِنَّا لَمَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸) كَذَلِكَ نُقِصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱)

پاسخ سامری به اعتراض موسای کلیم (علیه السلام)

در جریان اعتراض وجود مبارک موسای کلیم به سامری سخن از (فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) مطرح شد گرچه سامری در جواب به دو نکته اشاره کرد یکی به چرایی یکی به چگونگی، یکی به اینکه چه انگیزه ای مرا وادار کرد که دست به این کار بزنم یکی اینکه این گوساله را چگونه فراهم کردم لکن محور اصلی سؤال وجود مبارک موسای کلیم سؤال اعتراضی آن حضرت همین انگیزه است چون خود حضرت می دانست که آن یک حیوان واقعی نبود دسیسه ای بیش نبود و علم او هم نافع نبود جهل او هم ضار نبود که انسان بداند که حالا چگونه این گوساله ساخته شده آن هم برای پیامبری مثل موسای کلیم که از این فتنه ها باخبر است لکن خود سامری در جواب به این دو نکته اشاره کرد. مطلب بعدی آن است که سامری منظور شیطان نیست آن شخص معین است.

ص: ۷۶۰

راه تشخیص تزاحم ادله در اهم و مهم

مطلب سوم این است که آیا کاری که وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) کرد افراد عادی هم می توانند بکنند یا نه؟ قانون کلی اش حق است که در تزاحم اهم و مهم، اهم باید ملاحظه بشود اما تشخیص اینکه چه امری اهم است چه امری مهم در اختیار هر کسی نیست یک تعارض هست و یک تزاحم، تعارض برای ادله است که حل آنها کار مجتهد است کار هر کس نیست او بتواند سندش، متنش، رجال و درایه اش، ظاهر و اظهرش، نص و ظاهرش، ناسخ و منسوخش، محکم و متشابهش را ارزیابی کند تعارض برای مقام دلالت است تزاحم برای مقام ملاک است دو دلیل هرگز مزاحم هم نیستند دو دلیل معارض هم اند اما ملاکها مزاحم هم اند مرز اینها کاملاً مشخص است همان طوری که تعارض ادله در سایه اجتهاد یک مجتهد ورزیده حل می شود تزاحم ملاکها هم در سایه یک انسان کامل حل می شود بنابراین اصل قاعده ای که وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) رعایت کرده است حق است اما تشخیص و تطبیق آن به عهده هر کسی نیست.

مطلب چهارم آن است که غضب گاهی درباره خدا، گاهی درباره انسان و مانند انسان استعمال می شود ولی غضبان معمولاً چون از حالت نفسانی حکایت می کند درباره خدا استعمال نمی شود معنایش این نیست که درباره غیر خدا حتماً باید غضبان به کار برود چون غضب اعم است لذا در سوره «اعراف» که دارد (وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ) (۱) دیگر جای سؤال نیست که چرا گفته نشد غضبان چون غضب مورد استعمالش اعم است در هر دو جا به کار برده می شود.

ص: ۷۶۱

مطلب بعدی آن است که در روایات متعارض یا روایات غیر متعارض دو طایفه از نصوص بود که هم مرحوم کلینی نقل کرد هم دیگران نقل کردند که اگر روایتی معارض داشت باید بر قرآن کریم عرضه بشود یکی از جهات مرجّحه یا تشخیص حجّت از لا- حجّت یا ترجیح احدی الحجّتين بر حجّت دیگر عرضه بر کتاب است که در نصوص علاجیه آمده. طایفه دیگر روایاتی بود که دلالت می کرد بر اینکه چون به نام ائمه (علیهم السلام) روایات جعلی هست هر خبری که از امام معصوم (سلام الله علیه) نقل شد باید بر قرآن عرضه بشود (۱) پس دو طایفه از نصوص است یکی مربوط به نصوص علاجیه است که مخصوص روایاتی که دارای معارض اند یکی هم مربوط به مطلق روایات است و خود ائمه (علیهم السلام) [به این مضمون] فرمودند از زبان پیغمبر، از زبان ما حدیث دروغ جعل می شود لذا هر چه از ما نقل شده است شما باید بر قرآن عرضه کنید، اما قرآن دارای متشابهاست و دارای محکّمات، متشابهاست دو حکم دارند یکی تأویل متشابهاست یکی تفسیر متشابهاست، تأویل متشابهاست را ذات اقدس الهی به اولیای مخصوص خودش داده است تأویل متشابه مقذور هر کسی نیست اما تبیین و تفسیر متشابهاست خیلی روشن است خداوند محکّمات را فرستاده متشابهاست را فرستاده محکّمات را امّ الکتاب معرفی کرده متشابهاست در سایه ارجاع به محکّمات برای مفسّر کاملاً قابل حل است تأویل متشابه است که فقط اهل بیت می دانند فقط با عنایتهای الهی ما بعد از اینکه متشابه را به محکّمات عرضه کردیم تفسیر همه آیات مشخص شد، تبیین همه آیات مشخص شد آن وقت این می شود میزان البته حجّت نیست این فقط میزان است بعد از اینکه سخنان عترت طاهرین (علیهم السلام) را جمع آوری کردیم آنجا هم متشابهاست به محکّمات ارجاع شده ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و عام و خاص و مجمل و مبّین و منطوق و مفهومش تبیین شد عصاره □ روایات به خدمت قرآن می آید عرضه می شود بعد از همه □ این کار تازه می شود حجّت شرعی، بنابراین روایات را الا و لابد باید بر قرآن عرضه کنیم این یک، قرآن متشابهاست دارد که به رهبری محکّمات کاملاً قابل تبیین و تفسیرند دو، قرآن متشابهاست دارد که تأویلش را غیر از ذات اقدس الهی و اهل بیت کسی نمی داند سه، ما به تأویل متشابهاست مأمور نیستیم چهار، ما به تبیین و تفسیرش موظفیم و در حدّ درک ما تکلیف داریم و قابل درک هم هست.

بعد از اینکه متشابهات به دامن مادرشان که محکمت‌اند (هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ) (۱) قرار داده شدند ارجاع شدند آن وقت دوتا وصف سراسری بر قرآن هست یکی اینکه اول تا آخر قرآن متشابه است، یکی اینکه اول تا آخر قرآن محکم، این متشابهی که در سوره مبارکه «آل عمران» است که فرمود یک قسمتش متشابهات است یک قسمتش محکمت (هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ) (۲) این متشابهی است که ظاهرش روشن نیست این با ارجاع به محکمت می شود روشن، وقتی به محکمت ارجاع دادیم اول تا آخر قرآن یک شیء شفاف خواهد بود این برابر آیات سوره مبارکه «زمر» اول تا آخر قرآن می شود متشابه که آیه ۲۳ سوره مبارکه «زمر» این است که (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا) اول تا آخر قرآن یک دست است شبیه هم است نه متشابهی که روشن نباشد مضمونش چیست، متشابه یعنی همه شان همسان هم، شبیه هم، هماهنگ هم، هم آوای هم اند و برای تأیید تشابه به این معنا، کلمه «مَثَانِي» را پشتش ذکر فرمود که (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي)، این ستونها را نمی گویند مَثَانِي آن خانه هایی که هلالی بود و هر کدام از این بخشها روی بخش دیگر مَثْنِي، مُنْعَطَف، گرایش دار بود، تثنیه دیگری بود اثنا داشت، انعطاف داشت به آن می گویند مَثَانِي، تثنیه هم همین است اگر حجر موضوع به جنب الإنسان باشد ما تثنیه نداریم اما دوتا انسان، دوتا حجر، دوتا شجر، دوتا کتاب، دوتا فرش اینها تثنیه اند برای اینکه اولی به دومی مَثْنِي است دومی هم به اولی مَثْنِي است این می شود تثنیه اما حجر موضوع به جنب انسان که تثنیه نیست مگر اینکه به لحاظ جسمیت ملاحظه کنید که بله ما دوتا جسم داریم هر کدام مَثْنِي اند بنابراین این ستونها مستقیم را نمی گویند هلالی و اثنا تثنیه بردار نیست اما همه «این شش هزار و اندی آیه» قرآن اینها مَثْنِي اند، منعطف اند هر کدام به دیگری و به مبدأ و منتهایشان وصل اند مستقیم ستون جدا نیستند یکی از اینها را خدای ناکرده کسی انکار کند همه را به هم زده، یکی را پذیرفته باید همه را بپذیرد صدر و ساقه «قرآن مَثَانِي است و متشابه چون تشابه با اثنا همراه است تشابه یعنی هماهنگ و هم آوا با آیه اول سوره مبارکه «هود» که فرمود همه آیات قرآن محکم اند هم هماهنگ می شود در اول سوره مبارکه «هود» دارد که (الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ) ما در قرآن آیه «متشابه نداریم چرا؟ برای اینکه متشابهات وقتی به دامن مادرشان ارجاع داده شدند که (هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ) (۳) می شود محکم، وقتی محکم شد اول تا آخر قرآن می شود محکم.

۱- (۳) . سوره آل عمران، آیه ۷.

۲- (۴) . سوره آل عمران، آیه ۷.

۳- (۵) . سوره آل عمران، آیه ۷.

اول تا آخر قرآن که محکم شد (كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ) به این کتاب حکیم می شود قسم خورد (يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ) (۱). آن وقت این کتاب حکیم محکم متشابه مثنائی می شود میزان آن وقت روایات را با این می سنجیم بعد از اینکه روایات را با این سنجیدیم معلوم شد کدام روایت درست است کدام روایت درست نیست آن روایت درست را یادداشت می کنیم بعد تخصیص و تقیید و امثال ذلک حل می شود سپس می شود حجت خب، این راه جمع بین قرآن و روایات است اشتباه نشود قرآن معادل روایت نیست قرآن معادل عترت است عترت هر چه دارند مثل آیه قرآن است.

معیار تشخیص روایات صحیح از مجعول

آنکه عدل قرآن است علی و اولاد علی نه روایت، روایت را خود آنها فرمودند به نام ما روایت زیاد جعل کردند خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی را این لطیفه از ایشان است می گوید طبق این روایاتی که دارد پیغمبر فرمود: « كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ [الْكُذَّابَةُ] وَ سَيَّتْ كَثُرًا » این روایت یا صادر شد یا صادر نشد، اگر روایت صادر شد معلوم می شود از اهل بیت روایات جعل می کنند اگر روایت صادر نشد خب همین را جعل کردند به پیغمبر نسبت دادند (۲)، بنابراین جعل روایات دس و دروغ کم نیست نه تنها روایت جعل کردند راوی هم جعل کردند بنابراین ما میزان داریم به نام قرآن خب با میزان که نمی شود کار کرد که حالا شما ترازویی دارید خب با ترازو مشکل حل نمی شود که، می خواهیم ببوسیم این قرآن را بله می بوسیم بالای سر می گذاریم در مراسم قرآن به سر هم بالای سر می گذاریم ولی با قرآن که نمی شود عمل کرد که چیزی را باید با این ترازو بسنجی آن حرف عترت است بعد از اینکه پیغمبر و اولاد پیغمبر (عليهم الصلاة و عليهم السلام) مخصص داشتند، مبین داشتند، شارح داشتند، بیان کردند هزارها حکم است که از قرآن بر نمی آید از روایات بر می آید خدا غریق رحمت کند مرحوم شهید اول را این یک ألفیه نوشته یک نفلیه این ألفیه یعنی یعنی هزار حکم و جویی برای نماز، نفلیه سه هزار حکم مستحبی برای نماز است ما چندتای آن را در قرآن داریم نعم، کسی که مثل زراره است یا حمران است یا هشام بن حکم است یا هشام بن سالم است در محضر ولی خدا نشسته حرفی را که امام صادق می فرماید آن مثل اینکه در آیه قرآن است فرقی نمی کند که این هم معصوم است _ معاذ الله _ از خود که نمی گوید از خدا می گوید، اگر کسی در حضور امام باشد و فرمایش امام را آنجا گوش بدهد سند قطعی است، دلالت قطعی است، جهت صدور قطعی است آن می شود مثل آیه قرآن دیگر، دیگر منتظر چه چیزی باید باشد ماها که دوریم و روایتهای فراوان جعلی در کتابهای ما هست دروغ هست.

ص: ۷۶۴

۱- (۶). سوره یس، آیات ۱ و ۲.

۲- (۷). بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵.

در فقه منتها خیلی کار کردند الآن اجتهاد کردن درباره روایات فقهی خیلی دشوار نیست برای اینکه راه را خیلی طی کردند اما در روایات تفسیری این مشکل هست در روایات مقتل مشکل هست در روایت دعا مشکل هست همین دعای نورانی وجود مبارک سیدالشهداء در روز عرفه خب اگر سند مشخص بشود آن ذیل برای حضرت است یا برای حضرت نیست شما می بینید مرحوم علامه در منتهی وقتی فتوا می دهد برای اعمال روز عرفه از دعای نورانی امام زین العابدین یاد می کند ولی از دعای سیدالشهداء یاد نمی کند می فرماید مستحب است در روز عرفه فلان کار، فلان کار، فلان کار و خواندن دعای علی بن الحسین (۱) از دعای سیدالشهداء با آن عظمت یاد نمی کند چون روی آن کار نشده بنابراین این کارهای به زمین مانده را بالأخره هر کسی باید یک گوشه اش را به عهده بگیرد مقتل این طور است، تاریخ این طور است، تفسیر این طور است، روایتهای اخلاقی این طور است همان کاری که درباره فقه شده درباره روایت هم باید باشد غرض این است که این دو اصل از هم باید تفکیک بشود یکی اینکه قرآن معادل عترت است عترت معادل قرآن است هیچ فرقی هم نمی کند اما قرآن معادل روایت نیست چون در روایات جعلی هست، دروغ هست، ضعیف هست و مخدوش هست و مانند آن.

پرسش:...

پاسخ: چون مهم نیست «لا یضرّ من جهله» حالا سامری چه کار کرده چه اثر دارد.

ص: ۷۶۵

پاسخ: آیه قرآن است همین مقدار اگر لازم بود بیش از این می گفت چیزی است که نه اثر فقهی دارد نه اثر فلسفی دارد نه اثر کلامی دارد حالا از هر چه درست کرده بر فرض حیات هم داده باشد حیات کاذب است.

سز عدم نقل برخی مباحث در قرآن کریم

خیلی از افرادند که آن چیزی که برایشان لازم است باید بفهمند به دنبال آن نمی روند این چیزی که «لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ» (۱) و قرآن هم روی آن مانور نداده و تکیه هم نکرده و اثری هم ندارد مکرر می خواهد این را بفهمد حالا از هر چه درست کرده وجود مبارک موسای کلیم فرمود من این را آتش می زنم حالا- یا «لَنْحَرِقَنَّه» است که احراق است و سوزاندن است یا «لَنْحَرِقَنَّه» است که قرائت مشهور است با مِبْرَد، مِبْرَد یعنی این سوهان و اینها با مِبْرَد این را براده براده می کنم و در دریا می ریزم به هر وسیله باشد چه زنده باشد چه زنده نباشد این است آن اساس کار که مناجات موسای کلیم است رفته آنجا چهل شب نه غذا خورده نه خوابیده آن را آدم باید بفهمد درباره آن می بینید تحقیقی نمی شود اما حالا گوساله □ سامری چه بوده می بینید خیلی تلاش و کوشش روی آن هست. به هر تقدیر ما بین روایت و عترت باید فرق بگذاریم عترت عِدَل قرآن است روایت در آن ضعیف هست، حَسَن هست، موثَّق هست، معتبر هست، غیر معتبر هست، مجهول هست، مدسوس هست و مانند آن، ما باید بین اینها فرق بگذاریم وجود مبارک موسای کلیم حرفی زده به سامری که چرا این کار را کردی این هم چرایی را گفته هم چگونگی را گفته.

ص: ۷۶۶

سیدناالاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) شش مطلب، شش مطلب یعنی شش مطلب اگر کسی با المیزان مأنوس است باید همه اینها را رقم بگیرد شش مطلب فرمودند مطلب اول بیان آراء مفسران است که معروف بین اهل تفسیر چیست یک، مطلب دوم این را نقد کردند که این سازگار نیست با آنچه مثلاً حیات داده باشد و ظاهر قرآن این است که جسد است (لَهُ خُوَازُّ) نه اینکه واقعاً دارای خوار باشد یک حیوان خائر نیست این حیوان نیست (جَسَيداً لَهُ خُوَازُّ) (۱) این دو، سوم حرف ابومسلم اصفهانی را نقل می کند، چهارم این حرف را نقد می کند، پنجم خودشان یک نظر دارند، ششم حرف خودشان را نقد می کنند حرف خودشان این است که این اثر رسول همان باشد که وجود مبارک موسای کلیم دستور داد این طلاها و اینها را جمع بکنند حالا چگونه این آثار به وجود مبارک موسای کلیم منسوب شد آن بحث دیگر است ولی بالأخره به دستور موسای کلیم خیلها این طلاها را جمع کردند بعد گفت آنچه را که اثر شما بود حالا این لاشه های این بنی اسرائیل این قبیطها را دریا کنار انداخت اینها با زر و زیور بودند همینها گرفته شد یا قبلاً از جای دیگر جمع کردند بالأخره اوزار قبیطها به دست این نبیطها رسیده بعد گفتند ما هم آنچه را که اثر تو بود دادیم به سامری این گوساله را راه اندازی کرده.

اشکال اول؛ خطاب متقابل حضرت موسی (علیه السلام) و سامری

ص: ۷۶۷

خودشان نقد می کنند که می شود مطلب ششم این نقدشان به عنوان «و یبقی الکلام» است یعنی هنوز این باقی مانده این نقاط مبهم هست این جای سؤال هست «و یبقی الکلام» این مطلب ششم است که راجع به نقد است یکی از آن نقودی که در این «یبقی الکلام» دارند این است که خب، در گفتگوی محاوره ای وجود مبارک موسای کلیم طرف خطاب سامری است سامری هم طرف خطاب موسای کلیم است همان طوری که موسای کلیم (سلام الله علیه) می فرماید: (فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) او هم باید بگوید «قَبِضْتُ مِنْ أَثَرِ مَنْ آثَارَكَ» چرا می گوید (قَبِضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) که منظور از آن رسول موسای کلیم باشد از او به اسم ظاهر و غایب یاد بکند این یک محذور،

اشکال دوم؛ تقابل تسویل نفس سامری با انتساب سفاهت به حضرت موسی (علیه السلام)

محذور دیگر اینکه سامری که معتقد به گوساله پرستی است که موسای کلیم فرمود: (وَأَنْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا) این چگونه می گوید (سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي) یک گوساله پرست این را عبادت می داند این را کمال می داند دیگری را سفیه می داند و کار دیگری را سِيفَه حساب می کند (۱) این است که سیدناالاستاد در مطلب ششم یعنی مطلب ششم _ اگر کسی خواست المیزان را تفحص کند باید یک، دو، سه، چهار، پنج، شش این مطلب را از این یک صفحه و خُرده ای در بیاورد تا بشود المیزان فهمی _ می فرماید «یبقی الکلام» در این، خودشان در این امر ششم هم اشکال می کنند در امر ششم بر فرمایش خودشان هم اشکال می کنند به هر تقدیر ما اگر به روایات مراجعه بکنیم بگوییم روایات دارد که این حیات به آن دادند خب این با ظاهر قرآن هماهنگ نیست ما کدام را قبول بکنیم اصرار قرآن کریم بر اینکه (جَسَدًا لَهُ خُورًا) (۲) این است که این حیات در آن نبوده دیگر دادن حیات که کار هر کسی نیست خب، بنابراین این هم بحث تفسیری.

ص: ۷۶۸

۱- (۱۱). المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۵ - ۱۹۷.

۲- (۱۲). سوره اعراف، آیه ۱۴۸؛ سوره طه، آیه ۸۸.

می ماند جریان همین مبرّدی که باز گفته شد، اما اینکه وجود مبارک موسای کلیم فرمود من تو را که خب به دو عذاب دنیا و آخرت گرفتار می شوی این اله ات را که (ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا) او را ما می سوزانیم یا مثلاً پودر می کنیم یا سوهان می زنیم با مبرد او را ریز ریز می کنیم به دریا می اندازیم برای اینکه عابد و معبود یکجا جمع بشوند مشابه این در بخشهای دیگری هست که (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ) (۱) یا (فَمَا تَتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (۲) این حجاره گفتند همان سنگهایی بود که اینها می تراشیدند و می پرستیدند که (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) (۳) سوزاندن آن سنگهای تراشیده شده عبادت شده یک نحوه تعذیبی است برای عبادت کننده لذا وجود مبارک موسای کلیم می فرماید تو که به دو عذاب دنیا و آخرت معذبی این جسد گوساله را هم ما تعذیب می کنیم که یک شدت تعذیبی باشد برای تو، همان طوری که ذات اقدس الهی در قیامت عابد و معبود هر دو را می سوزاند در جهنم (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ) (۴) ما هم عابد و معبود هر دو را معذب می کنیم اینکه فرمود این تعذیب مخصوص تو نیست برای اینکه او هم گرفتار می شود.

کلام امیر مومنان (علیه السلام) در تشبیه برخی افراد به سامرّی

ص: ۷۶۹

۱- (۱۳) . سوره انبیاء، آیه ۹۸.

۲- (۱۴) . سوره بقره، آیه ۲۴.

۳- (۱۵) . سوره صافات، آیه ۹۵.

۴- (۱۶) . سوره انبیاء، آیه ۹۸.

روایاتی را مرحوم فیض (رضوان الله علیه) بخشی در سوره مبارکه «بقره» بخشی در سوره مبارکه «اعراف» بخشی هم اینجا نقل کرده اینجا ارجاع می دهد که ما این قصه را مبسوطاً در سوره «بقره» و «اعراف» گفتیم (۱) در تفسیر کنزالدقائق از احتجاج مرحوم طبرسی این را نقل می کنند که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) که بعد از جنگ جمل در بصره داشتند سخنرانی می کردند در تفسیر کنزالدقائق جلد هشت صفحه ۳۴۶ آنجا از احتجاج مرحوم طبرسی نقل می کنند که «لما افتتح امیر المؤمنین (علیه السلام) البصره اجتمع الناس علیه و فیهم الحسن البصری و معه الألواح فکان کلماً لفظ امیر المؤمنین (علیه السلام) بکلمه کتبه» هر وقت وجود مبارک حضرت امیر چیزی را می فرمود این می نوشت «فقال له امیر المؤمنین (علیه السلام) بأعلی صوت ما تصنع؟» چه می کنی «قال أکتب آثارکم لنحدّث بها بعدکم» ما آثار شما را می نویسیم که بعد از شما، از شما نقل کنیم وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «أما إنّ لكل قوم سامریاً» اینجا «سامری» نوشته شده

علت مفتوح بودن (يَبْنُوْمْ)

این کلمه (يَبْنُوْمْ) (۲) که با فتح است برای اینکه این فتح علامت الف محذوف است «یابن امّاه» که نشانه ترخم است نه «یابن امّی» که نشانه هاء باشد و گرنه می فرمود «یابن امّ» اینجا چه در سوره «اعراف» (۳) چه در سوره «طه» به فتحه ضبط شده به فتحه قرائت شده برای اینکه علامت حذف الف ترخمی است گرچه برخیها «یابن امّ» خواندند که نشانه حذف یاء ترخمی باشد «یابن امّی» یا یاء ضمیر ولی معمولاً در هر دو جا یعنی چه «اعراف» چه «طه» قرائت به فتح میم است که نشانه حذف الف ترخم باشد مثل واكذآ، واغربتا و فلان این الف برای آن است اینجا دارد «أما إنّ لكل قوم سامریاً»

ص: ۷۷۰

۱- (۱۷). تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲- (۱۸). سوره طه، آیه ۹۴.

۳- (۱۹). سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

و اصراری هم که قرآن کریم از زبان وجود مبارک هارون دارد که تعبیر به قوم نمی کند چون وجود مبارک موسی تعبیر به قوم می کند (يَا قَوْمِ)، اما وجود مبارک هارون در شدیدترین حال به برادرش عرض کرد که من اگر این کار را می کردم (خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) به هیچ کدام از این سه تعبیر عبارت را بیان نکرده نفرمود ملت، نفرمود امت، نفرمود قوم، فرمود بنی اسرائیل اگر می فرمود «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ الْقَوْمِ» یا «بَيْنَ الْأُمَّةِ» یا «بَيْنَ الْمَلَّةِ» آن لطافتی که تعبیر بین بنی اسرائیل دارد هیچ کدام از آن عبارتهای سه گانه نمی فهماند چون بنی اسرائیل اعضای یک خانواده اند بچه های یک پدرند نه قوم این لطافت را می فهماند نه ملت این لطافت را می فهماند نه امت هارون عرض کرد اینها اعضای یک خانواده اند آن وقت تو به من اعتراض می کردی که اینها پسرعموها هستند، برادرها هستند، فرزندان هستند برای یک خانواده اند فرزندان یعقوب اند چرا اینهایی که اعضای یک خانواده اند و از هر قومی منسجم ترند، از هر ملتی منسجم ترند، از هر امتی منسجم ترند، بین اینها را به هم زدی لذا وجود مبارک هارون اصراری دارد که از این گروه به عنوان بنی اسرائیل یاد نکند اما حضرت موسی دارد (يَا قَوْمِ).

پرسش:...

پاسخ: بله، نسبت به من، نسبت به من قوم اند اما نسبت به خودشان بنی اسرائیل اند دیگر (إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) دیگر نه «بینهم» یا «بین القوم» خب نسبت به من قوم اند دیگر خب.

ص: ۷۷۱

«أما إنَّ لكلَّ قومٍ سامرياً و هذا سامريّ هذه الأُمَّه» همین تفسیر شریف نورالثقلین هم دارد که شش نفر از قُدماً شش نفر از متأخرین اینها جزء بدترین مردم اند از خصال نقل می کند که ابی ذر از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرد که «شَرُّ الأوّلین و الآخرین اثنتی عشر سته من الأوّلین و سته من الآخرین ثمَّ سمی» (۱) تسمیه کرده سته اوّلین را که قابیل بود، مثلاً- فرعون بود، هامان بود، قارون بود، سامری بود اینها، خب اینها هست اینها را فرموده در این قسمت فرمود وجود مبارک حضرت امیر این هر قوم یک سامری دارد تو سامری این امتی خب این تشبیه است در حقیقت، سامری شخص است سامری نوعی نیست سامری شخص است ولی مثل اینکه بگویند این فرعون این امت است این قارون این امت است یعنی مثل اوست دیگر در اینجا فرمود این هم سامری این امت است «الأَّنه لا یقول لا مساس» این نمی گوید لا مساس «ولکنه یقول لا قتال» (۲) جنگ نکنید، خب جنگ نکنید این جنگ را بر ما تحمیل کردند وجود مبارک حضرت امیر فرمود ما که دست به شمشیر نبریم که اینها وارد بیت المال بصره شدند والی ما را گشتند به زر و سیم بیت المال دسترسی بردند گفتند ما به مقصد رسیدیم آن وقت نماینده ما را گشتند، مسلمانهای بصره را گشتند من دفاع نکنم باز هم «لا قتال» فرمود این سامری است که می گوید «لا قتال» آن سامری موسی می گفت «لا مساس» اینها تشبیهات است البته، یعنی همان حکم را دارند منتها این طور نیست که یک وقت است ما بگویم یک کلی است قابل تطبیق بر کثیرین است شیطان یک کلی است بر کثیرین تطبیق می شود یک، ابلیس شخص معین است دو، چون شیطان یک امر کلی است قابل صدق بر کثیرین است شیاطین الانس و الجن هم پیدا شدند سه، اما ابلیس دیگر یک نفر است سامری هم یک نفر است اگر بر دیگری تطبیق شده از باب تشبیه و نظیر و امثال ذلك است.

ص: ۷۷۲

۱- (۲۰). الخصال [للصدوق]، ج ۲، ۴۵۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲- (۲۱). تفسیر کنز الدقائق، ج ۸، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلِهِكَ الذِّي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸) كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲)»

بعد از اینکه بخش سوم از گفتگوی وجود مبارک موسای کلیم به پایان رسید یعنی اول با بنی اسرائیل بعد با وجود مبارک هارون (سلام الله علیه) بعد با سامری آن گاه این حکم را از طرف ذات اقدس الهی صادر کرد فرمود: «فَادْهَبْ» دور شو! حالا یا این اعلام عذاب الهی است که با همین وضع عذاب دامنگیر سامری شد یا اخبار است ولی بالأخره با بیان موسای کلیم (سلام الله علیه) این چند امر محققاً واقع شد یکی اینکه سامری به دردی مبتلا شد که هم خودش از جامعه وحشت داشت هم کسی با او نمی توانست ارتباط برقرار کند حالا یا به وسوسه مبتلا شد که به هیچ کس نزدیک نمی شد یا به بیماری واگیر مبتلا شد که هیچ کسی جرأت نمی کرد به او نزدیک بشود بالأخره به عذاب الیم گرفتار شد این یک، به هلاکت مشخص هم در دنیا محکوم شد که فرمود: «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ» و به عذاب الهی هم در قیامت محکوم شد بعد فرمود این اله تو که مرتب با این اله عکوف داشتی «وَانظُرْ إِلَى إِلِهِكَ الذِّي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا» که مرتب با این خدا در ارتباط بودی این را ما می سوزانیم پودر می کنیم به دریا می ریزیم و مانند آن، آن گاه خطاب به همه کرد فرمود خدای سبحان الله است یک، و توحید بعد از اثبات اصل الوهیت مطرح است دو، این خدا شریک بردار نیست هیچ چیزی در جهان هستی شریک این خدا نیست و این خدا به جمیع اشیاء عالم است چون به جمیع اشیاء احاطه ی تدبیری دارد پس باید به جمیع اشیاء عالم باشد. برخیها گفتند که معدوم را شیء می گویند معدوم هم شیء است اینکه می بینید در کتابهای کلامی احیاناً آمده است که شیئی اعم از وجود است شیء یا موجود است یا معدوم بعد در حکمتهای الهی گفتند «قد سبق الشیء لدينا أیضاً» از همین کلام آمده که می گویند شیء اعم از وجود است ممکن است چیزی موجود نباشد معدوم باشد ولی شیء باشد واسطه ی بین وجود و عدم هم از همین قبیل است منزلت بین هستی و نیستی از همین قبیل است مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در اصول کافی جلد اول و مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در همان توحید مرحوم صدوق در احتجاجات ائمه (علیهم السلام) هم از وجود مبارک امام رضا هم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیهما) استدلال کردند فرمودند: «لم یکن بین النفی و الإثبات منزله» (۱) دیگر بین وجود و عدم که چیزی واسطه نیست این از غرر فرمایشات آنهاست در مبدأ تصدیقی هم در مجلس الرضاء که مرحوم صدوق در پایان توحیدی نقل کرده است این مطلب آمده که اگر خدا حادث نیست اراده حادث نیست ازلی است، اگر ازلی نیست حادث است برای اینکه بین اینها که واسطه نیست هم بالصراحه مرحوم کلینی در جلد اول کافی نقل کرد که امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «لم یکن بین النفی و الإثبات منزله» بنابراین چیزی که معدوم باشد شیء نیست برخیها خواستند به همین آیه به تعبیر المیزان استفاده کنند سیدنا الاستاد فرمود اینها خواستند بگویند که بعضی از چیزها که موجود نیست شیء

است چرا، برای اینکه معدوم معلوم خداست و خدا «بکلّ شیء علیم» است پس معدوم هم معلوم است پس معدوم هم شیء است. نقد ایشان این است که آیه دارد خدا «بکلّ شیء علیم» است نه هر چیزی که خدا به او علم داد او شیء است «کلّ شیء معلوم» نه «کلّ معلوم شیء» از آیه بر نمی آید که هر چه که معلوم خداست شیء است از آیه برمی آید هر چه شیء است معلوم خداست چون موجب کلیه که کنفسها منعکس نمی شود. این مطلب را عرض کردم برای اینکه حرف جناب شیخ اشراق روشن بشود ایشان می گوید سرّ پیدایش این حرفهای سست در بین مسلمین این بود که اینها علاقه مند بودند چیزی که از یونان رسیده این را ترجمه کنند خیال می کردند هر اسمی که یونانی است آن کتاب فلسفه است و آن نویسنده فیلسوف، در ترجمه باز شد و حساب نشده هم به سرزمین مسلمین آمد این آرای سست پدید آمده الآن هم شما می بینید رویکرد بسیاری از حوزوی و دانشگاهی به فلسفه ی غرب است بدون اینکه از جهان بینی خودشان، از الهیات خودشان، از حکمت خودشان باخبر بشوند اینها خیال می کنند هر کس در مغرب زمین کتابی نوشته خودش فیلسوف است و آن کتاب هم فلسفه است شیخ اشراق می گوید سرّ پیدایش بسیاری از آرای ضعیف در بین مسلمین و متکلمین رواج حساب نشده ی ترجمه است الآن هم همان خطر هست می بینید غالب جهان بینی هایی که چه در دانشگاه و چه احیاناً در حوزوی روشن فکر هست همین گرایش به نوشته های آنهاست. به هر تقدیر «کلّ شیء معلوم» نه «کلّ معلوم شیء». مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی در جریان بعد از پایان این می فرماید: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» ما قصّه را برای تعلیم کتاب و حکمت ذکر می کنیم قصّه ی انبیای گذشته را ذکر می کنیم، قصّه ی اولیای گذشته را ذکر می کنیم، قصّه ی اقوام و اُمم گذشته را ذکر می کنیم اما همه ی این قصص در مدار «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۲) است چیزی که حکمت باشد برای توده ی مردم یک، و طهارت روح را به همراه داشته باشد دو، اینها را نقل می کنیم بعضی از چیزهاست که هم حکمت است هم طهارت روح را به همراه دارد لکن در دسترس فکر توده ی مردم نیست آن را با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، با اهل بیت (علیهم السلام) در میان می گذاریم نظیر جریان اسمای حُسنایی که خدای سبحان به حضرت آدم آموخت، نظیر کیفیت تعلیم خدا نسبت به حضرت آدم که چگونه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (۳) یک، و نظیر انبَاء و نه تعلیم، انبَاء یعنی انبَاء، تعلیم یعنی تعلیم آدم تعلیم نداد اسما را به ملائکه در حدّ انبَاء و گزارش به ملائکه رساند «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» (۴) این فقط یک جای قرآن کریم آمده و جز اهل بیت کسی نمی داند آن اسما چگونه است و انسان کامل چگونه اسماء الله را از خدا یاد گرفت و چرا ملائکه شاگرد بلاواسطه ی خدا نبودند حتماً باید شاگرد مع الواسطه باشند و چرا آدم تعلیم نکرد اسما را به ملائکه در حدّ گزارش و انبَاء گفت اینها چیزهایی است که نه با درس خواندن پنجاه شصت ساله حل می شود نه در دسترس توده ی مردم است لذا قرآن کریم این را یک بار نقل کرد و رد شد این یک، این فوق «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» است بعضی از امور است که دون «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (۵) است نه نقشی در تعلیم کتاب و حکمت دارد نه سهمی در تزکیه، نظیر «سَيَحْرُوْا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَشْتَرَهُبْوَهُمْ» دیگر حالا قرآن بیاید شرح بدهد که چگونه این طنابها را به صورت مار در آوردند، این چوبها را به صورت مار درست کردند سحر یعنی چه، ساحر چه کاری می کند که چوب را مار می کند عصا را مار می کند طناب را مار می کند اینها «لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُهُ مَنْ عَلَّمَهُ» اینها دون «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» است جریان سامری هم بشرح ایضاً چگونه شده است که این مجسمه ی عجل را یا جسد عجل را به صدا در آورده این نه تعلیم کتاب و حکمت است نه تزکیه ی نفوس، قرآن کریم اینها را از حرف دیگران باز گو می کند و سریعاً رد می شود برای اینکه تأثیر تعلیم کتاب و حکمت یک، تأثیر تزکیه نفوس دو، هیچ کدام در آن نیست یا اگر باشد در دسترس توده ی مردم نیست نظیر تعلیم اسماء جنهای فراوانی در خدمت حضرت سلیمان (سلام الله علیه) بودند کارهای کارگری، معماری، مهندسی، عملگی، کارفرمایی حضرت را به عهده

داشتند اما چگونه وجود مبارک سلیمان این جنها را مسخر کرده این بود جنت را نه اجنه، اجنه جمع جنین است که «وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَهُ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» (۶) نگویم اجنه بگویم جنت، جنها را چگونه تسخیر کرد این را فقط عبوری قرآن کریم گفت و رد شد برای اینکه در دسترس کسی نیست که بیاید جنها را تسخیر بکند از او معماری و کاردانی و کارگشایی به عهده بگیرد یا هدهدی که رفته از فلسطین به یمن و آن گزارش را آورد و پرورش داد چگونه گفت «وَجَدْتُّهَا وَقَوْمَهَا» که «يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ» را «مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۷) یا «وَجَدْتُ» ملکه ای را که «أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (۸) چگونه انسان می تواند هدهد را تربیت کند به اینجا برساند اینها چیزهایی است که یا فوق «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۹) است یا دون «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» این گونه از قصص و امثال این قصص را وجود مبارک پروردگار عبوری رد شد ائمه هم به ما فرمودند وقتی می بینید قرآن روی امری تکیه نمی کند اصرار ندارد «أُسْكُتُوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ» (۱۰) و ذات اقدس الهی ساکت نشده است از اموری نسیاناً بلکه دید این به درد شما نمی خورد یا شما به او دسترسی ندارید نظیر کیفیت تعلیم اسما به ملائکه یا کیفیت مسخر کردن جنها یا کیفیت مسخر کردن کوهها همه ی این کوهها یک نماز جماعتی داشتند به امامت حضرت داود (سلام الله علیه) «يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ» (۱۱) «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» (۱۲) چگونه ما یک نماز جماعتی بخوانیم که این سلسله جبال زاگرس یا البرز به ما اقتدا کنند این را قرآن عبوری رد شد فتحصّل که قرآن هر چه نقل کرد به این معنا نیست که تا کنهش بروید و یاد بگیرید برای اینکه بعضیها فوق فهم بشر است بعضیها دون فهم بشر، آن کاری که دون بشر است کفره و فسفه انجام دادند نظیر همین کاری که سامری به عهده گرفت، آنکه فوق فهم بشر است یا خود خدا انجام داده یا انبیای الهی به اذن الهی انجام دادند اینکه فرمود: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» راجع به همین است که ما قصه هایی که صبغه ی تعلیم کتاب و حکمت دارد و صبغه ی تزکیه نفوس دارد به شما گفتیم این هم یک مطلب.

ص: ۷۷۳

- ۱- (۱) _ الکافی، ج ۱، ص ۸۴.
- ۲- (۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.
- ۳- (۳) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.
- ۴- (۴) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.
- ۵- (۵) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.
- ۶- (۶) _ سوره ی نجم، آیه ی ۳۲.
- ۷- (۷) _ سوره ی نمل، آیه ی ۲۴.
- ۸- (۸) _ سوره ی نمل، آیه ی ۲۳.
- ۹- (۹) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.
- ۱۰- (۱۰) _ عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۱۱- (۱۱) _ سوره ی سبأ، آیه ی ۱۰.
- ۱۲- (۱۲) _ سوره ی ص، آیه ی ۱۸.

مطلب دیگر درباره ی متشابه بودن قرآن است که ما نیازمند به ائمه (علیهم السلام) هستیم شما در اصول مستحضری وقت

گفتند که باید روایات را بر قرآن کریم عرضه کرد هم در اصول هم در فقه، در اصول در بحث نصوص علاجیه آنجا گفتند که وقتی دو تا خبر متعارض داریم الّا-ولابد باید بر قرآن عرضه کنیم در فقه در مسئله‌ی شرط گفتند در باب کتاب بخش شروط، شرطی صحیح و نافذ است که مخالف کتاب و سنت نباشد هم در فقه و هم در اصول گفتند عرض بر قرآن لازم است یک، و معیار عدم المخالفه است نه وجود الموافقه دو، ما به دنبال موافق نباید بگردیم برای اینکه قرآن کریم به منزله‌ی قانون اساسی است کلیات را می‌گوید نه جزئیات را ما در امور جزئی وقتی که باید بر قرآن عرضه کنیم باید بینیم مخالف قرآن نباشد نه موافق قرآن، موافقت قرآن شرط نیست نه در اصول نه در بحث فقه شروط نه در فقه، مخالف قرآن ضرر دارد با کلیات و قوانین اساسی قرآن نباید مخالف باشد وقتی مخالف نشد آن کسی که عدل قرآن است یعنی عترت زمینه را مشخص می‌کند که فلان نماز جهر است، فلان نماز إخفات است، حج احکامش این است، طواف احکامش این است و مانند آن، پس معیار عدم مخالفت قرآن است چه در فقه چه در اصول نه موافقت کتاب الله.

مطلب بعدی آن است که این مشابهات در ذیل همان آیه‌ی اوایل سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» گذشت که روایات هم مثل قرآن کریم دو بخش دارد ناسخ و منسوخ دارد، متشابه و محکم دارد، عام و خاص دارد، مطلق و مقید دارد، مجمل و مبین دارد مرحوم صدوق در عیون نقل کرده روایات فراوانی به تعبیر سیدناالاستاد مُستفیض است که در بحث آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» گذشت روایات مُستفیضه است که اهل بیت فرمودند اخبار ما متشابه دارد و محکم دارد خوب، اگر متشابه را غیر از آنها نمی‌فهمند فعل الإمام امام معنای متشابه داشتن این است که متشابه دو تا مطلب دارد یکی تأویل دارد یکی تفسیر، تأویل متشابه را غیر از آنها کسی نمی‌داند اما تفسیر متشابه مقذور علماست خوب ما مشابهات آیات را به وسیله‌ی ائمه حل بکنیم متشابه ائمه را با چه وسیله حل بکنیم با خبر خبر آنها هم که باز متشابه است و محکم، ردّ متشابه به محکم یک هدایت تفسیری است در همان نصوص مُستفیضه‌ای که ائمه فرمودند اخبار ما متشابه و محکم دارند فرمودند: «مَنْ رَدَّ متشابه القرآن إلی محکمه فقد هُدی إلی صراط مستقیم» (۱) تأویل در مقابل تفسیر است تفسیر را علما می‌فهمند اما تأویل را غیر از ائمه کسی نمی‌داند که یعنی چه، در بخشهایی که مربوط به «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» (۲) آنجا گذشت که تأویل از سنخ لفظ نیست، از سنخ مفهوم نیست، از سنخ معقولات نیست، از سنخ مقولات نیست تأویل یک امر خارجی است که کلّ قرآن تأویل دارد و خدای سبحان فرمود قیامت تأویل قرآن می‌آید «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» و وجود مبارک یوسف به یعقوب (سلام الله علیهما) بعد از اینکه آن صحنه را عینی و خارجی دیدند فرمود: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ» (۳) «تَأْوِيلُ» یعنی «تأویل ما رأیته» نه تفسیر تأویل مربوط به لفظ نیست تأویل مربوط به مفهوم نیست تأویل مربوط به درس حوزه و دانشگاه نیست تأویل مربوط به حقایق عینی است که نزد اهل بیت است بنابراین ردّ متشابه به محکم کار عالمان دین است تأویل متشابه چه متشابه قرآنی چه متشابه روایی را خدا روزی کسی نکرده اینها فقط همان خاندان عصمت اند که عین حقیقت چیست، می‌بینید وقتی اینها حرف می‌زنند برابر با تأویل حرف می‌زنند یک وقت است کسی عابدانه، زاهدانه نصیحت می‌کند می‌گوید حرام خوری نکنید، رانت خواری نکنید، رشوه خواری نکنید عذاب خدا در بر هست مسئولیت دارید مال مردم است اینها یا فقیهانه است یا محدّثانه است یا عابدانه است یا زاهدانه اما یک وقت می‌بینید نهج البلاغه را مطالعه می‌کنید وجود مبارک حضرت امیر فرمودند اشعث بن قیس شبانه که آمده چون پرونده داشت فردا محاکمه او بود شب «طرقنا بملفوفه» حلوانی را پیچیده زیر لباس نگه داشته آورده من از بوی بد این حلوان منزجر شدم این قی کرده‌ی افعی است این حرف فقیه نیست، حرف عابد و زاهد نیست حرف عارف است این کسی است که تأویل، تأویل یعنی تأویل می‌داند رشوه، قی کرده و بالا آورده‌ی مار است حضرت که

مبالغه نکرده _ معاذ الله _ که فرمود: «عُجِنَتْ بَرِيقِ حَيْهٍ أَوْ قَيْئِهَا» (۴) مثل اینکه آب دهن یک مار را شما حلوا درست کردی یا بالا آورده ی مار را یک حلوا درست کردی چون فردا به همان صورت در می آید این کسی که می گوید: «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقیناً» (۵) این دارد می بیند که رشوه همان قی کرده ی مار است سَمی است آن که می گوید گناه نکن معصیت است او فقیه است و عابد است و زاهد، آن که می گوید سم نخور او عارف است، یک وقت است خودش را به لباس عارف در می آورد او مقلد است او عارف نیست اما اگر مرد است و عارف است باید بو بکشد اگر بوی سم می دهد می فهمد دیده، وجود مبارک پیغمبر بعضیها احساس می کرد بدبوست فرمود: «تَعَطَّرُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحْكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ» (۶) بعضیها که نزد حضرت می آمدند حضرت بینی اش را می گرفت می گفت این چه کسی است، این را می گویند عارف برای اینکه تأویل این گناه همان لجن است این لجن را حضرت الآن احساس کرده بینی اش را گرفته و وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «عُجِنَتْ بَرِيقِ حَيْهٍ أَوْ قَيْئِهَا» این معنی تأویل است که «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» باطن گناه این است فرمود چون باطن گناه این است دیگران باید بمیرند و ببینند من هم اکنون می بینم «لو كُشف الغطاء ما ازددت یقیناً» بنابراین متشابهات در روایات فراوان است در آیات هم هست، تأویل متشابه را غیر از این ذوات قدسی کس دیگری نمی داند تفسیر متشابهات با ارجاع به محکّمات حل است اما اختلاف فتوا دلیل نیست بر اینکه این شیء متشابه است و حلّش آسان نیست الآن ما یک آیه داریم خیلی شفاف و روشن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ» (۷) این آیه دیگر مشترک لفظی و مشترک معنوی و مجاز و اینها که در آن نیست معنایش خیلی شفاف و روشن است یک چندتا روایت هم داریم آن هم مثل همین آیه روشن است، اما شما ببینید فتوای مراجع ما در اثر غیبت درباره ی نماز جمعه پنج فتوای رو در روی هم است بعضی می گویند نماز جمعه در عصر غیبت حرام است بدعت است چون منصب امام است زمان مرحوم آقای بروجردی و اینها به زحمت مرحوم آقای خوانساری نماز جمعه می خواند بعدها کم کم حل شد مگر کسی جرأت داشت نماز جمعه بخواند اینها حرام عینی می دانستند بعضیها می گویند نه خیر، حرام عینی نیست در قبال این واجب تعیینی است و در عصر غیبت غیر از نماز جمعه چیزی کافی نیست این رو در روی آن است. قول سوم آن است که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است و نه تعیینی منتها با وجوب احتیاط، احتیاط واجب این است که چهار رکعت را ضمیمه بکند، قول چهارم این است که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است با احتیاط مستحب که چهار رکعت را ضمیمه بکند، قول پنجم که و هو الحق است نه خیر واجب تخییری است احتیاط هم لازم نیست خب این آرای پنج گانه را ما از همین آیه و چندتا روایت در می آوریم ما چند بار فرمایش مرحوم شیخ طوسی را در همین مجلس تفسیر یا بحثهای فقهی خواندیم مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف عُدّه‌الاصول که همین یک جلد، جلد اول عُدّه‌الاصول صفحه ی ۳۵۶ ایشان می فرمایند من چرا وادار شدم به تدوین اصول و تنظیم مراحل فکری در عُدّه‌الاصول جلد اول صفحه ی ۳۵۶ می فرماید: «قد ذُکِرْتُ ما وَرَدَ عَنْهُمْ (علیه السلام) مِنْ الْأَحَادِيثِ الْمُخْتَلَفَةِ الَّتِي تَخْتَصُّ بِالْفَقْهِ فِي كِتَابِي الْمَعْرُوفِ بِالْإِسْتِبْصَارِ وَ فِي كِتَابِ تَهْذِيبِ» چون این عُدّه را بعد از استبصار و تهذیب مرقوم فرمودند، فرمود من آن روایات را در آن دو کتاب روایی جمع کردم یعنی گرد آوردم و روایات هم کاملاً با هم مختلف اند «و قد ذُکِرْتُ» در این دو کتاب «ما یزید علی خمسة آلاف حدیث» بیش از پنج هزار حدیث را من جمع آوری کردم «و ذُکِرْتُ فی أكثرها اختلاف الطوائف فی العمل بها» در اکثر این نصوص گفتند که طایفه ی امامیه در عمل به اینها اختلاف فتوا دارند «و ذلک أشهر من أن یحقی؟» اختلاف علمای ما اشهر از آن است که برای کسی مخفی باشد این جمله را خوب تأمل بفرمایید «حتی أنك لو تأملت اختلافهم فی هذه الأحکام» اگر شما خلاف را که بعدها شیخ طوسی نوشت مختلف را که بعدها علامه نوشت این اختلاف فتاوا را شما ملاحظه بکنید «حتی أنك

لو تأملت اختلافهم في هذه الأحكام وجدته يزيد على اختلاف أبي حنيفة و الشافعي و مالك» یعنی اختلافی که بین ابی حنیفه و شافعی و مالک است یک طرف، اختلافی که بین علمای ما شیعه است یک طرف، این اختلاف داخلی ما بیش از اختلاف خارجی آن سه مذهب است خب پس روایات با داشتن اهل بیت مشکل اختلاف را حل نکرد اختلاف بر اساس اجتهاد است نه منشأ تشابه، غالب این روایات هم متشابه نیست «و وجدتهم» بعد می فرماید نصیحت هم می کند می گوید اینها اختلاف دارند خب یکی نماز جمعه را حرام می داند یکی نماز جمعه را واجب عینی می داند و بینهما هم اوساط اما همه ی اینها برادرانه زندگی می کنند این نصیحت سیاسی، اجتماعی است که ایشان دارند می فرماید: «و وجدتهم مع هذا الاختلاف العظيم لم يقطع أحد منهم موالاه صاحبه و لم يَنْتَه إلى تَضليله و تفسيقه و البرائه من مخالفته» فرمود هیچ کدام دیگری را طرد نکرده با هم در جامعه زندگی می کردند. غرض این است که تشابه در روایات فراوان است مثل آیه، تشابه تأویلی دارد که غیر از اهل بیت کسی نمی داند یک تفسیر و تبیینی دارد که برای علما مقدور است و قرآن کریم مرجع تشابهات را همان محکومات قرار داده که فرمود: «هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» (۸) بنابراین می شود با ارجاع تشابهات به محکومات مسئله را حل کرد نیاز ما به ائمه برای آن است که خود قانون اساسی ما را به اهل بیت ارجاع داده هم آیه تطهیر هم آیه مباحله، سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۹) ببینید پیغمبر چه می گوید دیگر از این شفاف تر شما چه می خواهید یک امر روشنی است فرمود ببینید پیغمبر چه می گوید، پیغمبر هم حدیث ثقلین را گفتند، پس خود قرآن کریم ما را به اهل بیت ارجاع داده و هزارها حکم است که بدون اهل بیت حل نمی شود جزئیات همان طوری که نَفْلِيهِ و أَلْفِيهِ داریم هزارها حکم داریم از وجود مبارک امام صادق و امام کاظم همین زراره و دیگری می گوید من چهل سال است خدمت شما هستم احکام حج را سؤال می کنم تمام نمی شود فرمود چگونه کسی خانه ای که از عهد قدیم مَعْبِدِ انبِيَا و اولیا بوده تو می خواهی چهل ساله احکام حج را بفهمی خب اینهاست دیگر، بنابراین نیاز به ائمه (علیهم السلام) هم برای تفسیر قرآن است هم برای حجت بودن است هم برای احکام است و حکم است و هزارها نیازهای دیگر اما تأویل را غیر از اینها کس دیگری نمی داند تأویل همین است ما هم الآن که داریم این نهج البلاغه را بحث می کنیم داریم قصه می گوئیم هنر در این است که انسان این بو بکشد آنها گفتند خود هنردان دیدن آتش عیان، اگر مردی الآن که آتش این همه شعله دارد بین آتش که بالفعل موجود است مَمَّا لا- ريب فيه، وجود مبارک امام رضا فرمود از ما نیست کسی که بگوید بهشت و جهنم الآن خلق نشده آتش هست گر می کشد ألو آن بلند است خب ما نمی بینیم ما خیلی بخواهیم هنرمندانه حرف بزنیم زاهدانه و عابدانه سخن بگوییم اما بگوییم این ألو آتش است این گر گرفته این نیست

ص: ۷۷۴

- ۱- (۱۳) _ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۵.
- ۲- (۱۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۵۳.
- ۳- (۱۵) _ سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۰.
- ۴- (۱۶) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.
- ۵- (۱۷) _ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.
- ۶- (۱۸) _ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲.

۷- (۱۹) _ سوره ی جمعه، آیه ی ۹.

۸- (۲۰) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۷.

۹- (۲۱) _ سوره ی حشر، آیه ی ۷.

آن که می گوید چون دودی هست پس آتشی هست او دارد گپ می زند او هنرمند نیست اما درباره ی اینکه گاهی غضب یا غضبان بر ذات اقدس الهی اطلاق می شود بله، گاهی هم اطلاق می شود اما با قرینه اطلاق می شود غضبی که در انسان است مثل وجود مبارک موسای کلیم یک حالت نفسانی است وقتی غضب هست دیگر رضا و رحمت و اینها نیست این غضب باید تمام بشود آن رضا و رحمت باید شروع بشود لذا ذات اقدس الهی درباره ی غضب موسای کلیم فرمود: «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ» (۱) اما درباره ی ذات اقدس الهی غضب حالت نفسانی نیست این در عین حال که غضبان است رحمان است که «لا یشغله شأن عن شأن» (۲) در حال قهر مهر دارد این در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که در خطبه ی ۱۹۶ نهج البلاغه این چنین آمده است که فرمود خدای سبحان طوری است که «لا یلویه شخص عن شخص ولا یلهیه صوت عن صوت ولا تحجزه هبه عن سلب ولا یشغله غضب عن رحمه» (۳) در عین حال که غضبان است رحمان است پس با غضبان بودن وجود مبارک موسای کلیم خیلی فرق است موسای کلیم «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ» اما ذات اقدس الهی در عین غضبان، رحمان است در عین غضبان است در بیانات دیگر وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که اگر یک وقت مثلاً خدا را ما به این اوصاف متصف کردیم باعث تغیر و دگرگونی حال او نیست یا حالت نفسانی برای خدا نیست خطبه ی ۱۸۶ نهج البلاغه آنجا دارد که «لَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ فَتَحِسُّهُ وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ وَلَا يَنْغَيِّرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ» بنابراین غضب اگر درباره ی خدا حتی کلمه ی غضبان اگر درباره ی ذات اقدس الهی به کار رفت به این معنا نیست نظیر آنچه وجود مبارک موسای کلیم غضبان بود این چنین غضب داشته باشد.

ص: ۷۷۵

۱- (۲۲) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۴.

۲- (۲۳) _ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۵۴.

۳- (۲۴) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۵.

پرسش: استاد اختلاف فتواها و اجتهادها مبانی اش متشابهات است.

پاسخ: نه، مبنایش متشابهات نیست.

پرسش: بین اجتهاد عموم من وجه است نه تباین.

پاسخ: غرض اینکه نه، پس معلوم می شود جایی که با اینکه متشابه نیست اختلاف فتوا هست الآن همین مثالی که زده شد یا «لا تنقض اليقين أبداً بالشك» (۱) این متشابه نیست یکی می گوید با شك در مقتضی وحدت قضیه مُتَيَقِّن و مشکوکه محفوظ است یکی می گوید نیست، یکی می گوید استصحاب صادق است یکی می گوید نیست این هیچ کدام متشابه نیست یکی می گوید ما باید مقتضی را احراز بکنیم شك در مانع و رافع داشته باشیم تا وحدت قضیتین محفوظ باشد شك لاحق و یقین سابق حاکم بشود یکی می گوید نیست اینها متشابه نیست بنابراین در خود اخبار هم متشابهات فراوان است روایاتی که مرحوم صدوق در عیون نقل کرده و در ذیل آیه ی «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۲) در بحث روایی همین آیه اوایل سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت آنجا روایات مستفیض بود که اخبار ما متشابه دارد، اما آنچه مربوط به همین جریان وجود مبارک امام کاظم بود درباره ی آن مار و شیر یا درباره ی وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) بود خب بعضی از نسخ خطی قدیمی اینها را دارد مخصوصاً درباره ی وجود مبارک امام جواد که بعضیها تحقیق کردند این ثلاثین ألف را دارد این طور نیست که ألف نباشد این کلمه ی ألف هست ولی ظاهراً بهترین توجیه همان توجیهی است که درباره ی بیانات نورانی حضرت امیر هست که بالاتر از اینها و مهم تر از اینهاست که فرمود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن لحظه در کنار گوش من دری از علم گشود که از آن در هزار در و از هر دری هزار در آن روزها کلمه ی میلیون رواج نداشت نه بحثهای اقتصادی میلیونی داشتند نه رقم میلیونی رایج و دارج بود می گفتند ألف ألف، اگر کسی از ألف ألف سخن می گفت او را متهم می کردند به مبالغه می گویند فلان کس را رها کنید این ألف ألف می گوید یعنی از میلیون حرف می زند خب، این بیان نورانی حضرت امیر دارد یک میلیون مطلب را وجود مبارک پیغمبر به من آموخت حالا هر توجیهی که در آنجا شد در سی هزار هم می شود کار آسانی است دیگر وقتی یک میلیون حل شد سی هزار هم حل می شود یکی از بهترین توجیهاتش همین بود که وقتی قاعده ی کلیه را به وجود مبارک حضرت گفت از این قاعده ی کلی یک میلیون مطلب در می آید حالا برای معصوم ممکن است که وحدت در کثرت باشد گذشته از اینکه یک قانون کلی است ضابطه ای است کثرت هم به آنها داده بشود ولی برای دیگران هست شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله علیه) در تعلیقاتی که بر شرح اصول مرحوم ملا صالح مازندرانی دارند چون اصول کافی مرحوم کلینی را عده ای شرح کردند مرحوم ملا صالح مازندرانی که داماد مرحوم مجلسی بود (رضوان الله علیهما) شرح کرده این فروع را شرح نکرده فقط اصول را شرح کرده یعنی جلد اول و دوم با روضه ی کافی که جلد هشتم است شرح کرده شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی تصحیح کرده تعلیق زده برخی از این تعلیقات از خود متن علمی تر و قوی تر است به این قسمت که می رسند که گاهی ممکن است هزار مطلب یا کمتر مطلب یکجا افاضه بشود می فرماید این در بین بشر خیلی مهم نیست چه رسد برای آنها بعضی از اشکال هندسی را مثال می زنند می گویند فلان شکل هندسی آن روزها این طور بود پانصد مسئله ی عمیق هندسی را ما از این شکل سه، چهارتا خط در می آوریم خب اگر بشر بتواند از شکل قطاع پانصد مسئله در بیاورد یک ولی خدا پنجاه هزار، پانصد هزار برای او سهل است بنابراین همان توجیهی که درباره ی وجود مبارک حضرت امیر است که یک میلیون مطلب را وجود مبارک پیغمبر بر من

آموخت همان توجیه درباره ی ثلاثین ألف است و مانند آن، و این ایام را هم در خدمت حضرت زهرا(سلام الله علیها) هستید اگر خب به روضه ی اینها موفقید که «طوبی؟ لکم و حُسن مآب» و گرنه به بطالت بگذرانید بعید است که حضرت راضی باشد این خطبه ی نورانی حضرت را مطالعه می کنید، مباحثه می کنید آنها که ذوق سیاسی و اجتماعی دارند خطابه اش را هم می خوانند آنها که این ذوق را ندارند لافل خطبه اش را بخوانند ببینند حضرت در این خطبه و خطابه چه کارها کرده.

ص: ۷۷۶

۱- (۲۵) _ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲- (۲۶) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۷.

آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۱

Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰)»

سوره ی مبارکه ی «طه» چون در مکه نازل شد عناصر محوری معارف سور مکی همان اصول دین است گرچه خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بیان شده اما مطالب فراوانی که مربوط به اخلاق، فقه، حقوق است اینها در سور مدنی است، وقتی هم داستان انبیا(علیهم السلام) را نقل می کند آن بخشی که مربوط به اصول دین است آن را برجسته تر ذکر می کند. در جریان وجود مبارک موسای کلیم که اخیراً بحثش در همین سوره ی «طه» گذشت براهینی که وجود مبارک موسای کلیم برای اصل وجود پروردگار، توحید پروردگار، علم خدا، قدرت خدا، معبود بودن و الوهیت خدا ذکر کرد در اول و آخر داستان حضرت موسی مبسوطاً آمده وقتی فرعون از وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) سؤال می کند که «مَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى» طبق آیه ی ۴۹ به بعد سوره ی «طه» که گذشت حضرتش فرمود: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقًا ثُمَّ هَدَى» و همچنین فرمود خدایی که «جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَوَّلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (۱) هم «کان» تامه هم «کان» ناقصه، هم جهان را هم مدیریت جهان را خدا به عهده دارد در پایان قصه ی وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود موسای کلیم در آیه ی ۹۸ «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (۲) پس اول و آخر داستان وجود مبارک موسای کلیم به توحید برگشت در اثنا مسئله ی وحی و نبوت و معجزه و مانند آن را ذکر فرمود، بنابراین اگر داستان انبیا را در سوره ی «طه» یا سایر سور مکی ذکر می کند محور اصلی اش همان اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت و معاد، چون جریان توحید و وحی و نبوت و معجزه را ذکر فرمود اکنون درباره ی معاد بحث می کند مهم ترین مسئله ی تربیتی معاد است گرچه معاد بازگشت به همان مبدأ است گرچه اصل توحید است ولی سهم معاد در جریان تربیت بیش از سهم توحید است زیرا مشرکان اصل وجود خدا را به عنوان واجب الوجود قبول داشتند و اینکه خداوند خالق کل است قبول داشتند و اینکه خداوند مدیر کل جهان است ربّ الأرباب است قبول داشتند که «لئن سألْتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۳) مشکل مشرکان این بود که گرفتار ارباب متفرقه بودند برای زمین یک ربّ، برای آسمان یک ربّ، برای انسان یک ربّ، برای موجودات دیگر ارباب متفرقه قائل بودند می گفتند اینها را ما باید عبادت بکنیم تا ما را به خدا نزدیک بکند و مسئله ی معاد را هم منکر بودند کسی که منکر مسئله ی معاد باشد و بگوید «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» (۴) و از جریان معاد هم تعجب بکنند به یکدیگر بگویند که یک خبر جدیدی رسیده کسی می آید می گوید «إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ» (۵) شما خلق جدید دارید مگر می شود که «إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» باشد «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» (۶) و مانند آن، اگر جامعه ای را معاد را انکار بکند هیچ راهی برای تعلیم و تربیت او نیست برای اینکه روز مسئولیتی در پیش ندارد هیچ کسی چیزی از او سؤال نمی کند اوست و رهایی، اگر مسئله ی معاد نباشد به هیچ وجه بشر را نمی شود تربیت کرد اینکه

اینها که منکر معادند وقتی از مسائل مادی خسته شدند رو به عرفانهای کاذب می آورند آن عرفانهای کاذب هم یعنی معصیت گسترده و بی حد و مرز یا نشاط بی حد و مرز یا رفع همه موانع و حجابها این تازه عرفان آنهاست که بدتر از هر سیئه دیگر است لذا قرآن کریم روی مسئله ی معاد خیلی تکیه دارد می فرماید هیچ عملی از بین نمی رود و انسان قبل از عمل مالک عمل است، قبل از سخن مالک سخن است می تواند بگوید می تواند نگوید، می تواند فلان کار را انجام بدهد می تواند انجام ندهد اما وقتی کار را انجام داد یا حرفی را زد مملوکِ قول فعل است نه مالک آن، هر جا آن فعل یا آن قول می رود فاعل و قائل را به دنبال خود می برد این طور نیست که انسان بعد از موت هم مالک باشد شما می بینید در عالم رؤیا که نموداری از صحنه ی برزخ است همین طور است گاهی انسان خوابی می بیند شخصیتی را در عالم رؤیا می بیند مطالبی را که باید سؤال بکند سؤال نمی کند یا از بستگان خودش یا از اموات خودش را خواب می بیند آن مطالب مهمی که باید پرسد نمی پرسد وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این مطلب را سؤال می کردم آن مطلب را سؤال نمی کردم سرّش این است که در عالم رؤیا حرف زدن تابع ملکات و اوصاف قبلی خود آدم است نه طبق خواسته ی خود آدم یک انسان تبهکار در خواب هم که حرف می زند حرفهای لغو می زند یک انسان وارسته در خواب هم که حرف می زند حرفهای آموزنده می زند هرگز حرفهای لغو نمی زند، بنابراین انسان قبل از عمل و قبل از قول مالکِ قول و فعل خودش است بعد از عمل و بعد از قول مملوکِ فعل و قول خودش است هر جا آنها می روند قائل و فاعل را به دنبال می برند مثل عالم رؤیا که بعد از انسان وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این را سؤال می کردم یا ای کاش آن طور سؤال می کردم، بنابراین هیچ مسئله ای به اندازه ی معاد آموزنده نیست و در سوره ی مبارکه ی «ص» و مانند آن هم فرمود اینها به دنبال تبهکاری افتادند «بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۷) چون معاد را فراموش کردند انسان اگر بداند که در برابر هر عمل و فعلی مسئول است بالأخره «المؤمن مُلجَم» (۸) در دنیا کاری که کرده فوراً یا پنهان می شود یا پنهان کاری می کند یا خودش را در جایی پنهان می کند این کار دنیاست ولی در صحنه ی معاد این چنین نیست همه ی موانع برطرف می شود یک، و همه ی فطور و قصور ترمیم می شود دو، هیچ تبهکاری نمی تواند فرار بکند و خودش را نجات بدهد سه، در دنیا یک انسان تبهکار فرار می کند پشت دیواری، پشت کوهی، دامنه ی کوهی خودش را پنهان می کند یا اگر نتوانست پشت کوهی برود پشت دیواری برود یک فاصله ی مکانی پیدا می کند که بالأخره دیگران او را نبینند در قیامت همه ی این موانع برطرف می شود از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند این کوهها در قیامت چه می شود؟ برخیا سؤال عالمانه داشتند برخیا هم سؤال مستهزانه که اگر معادی هست وضع این کوه چه می شود، اگر خدا در قیامت بخواهد افراد را زنده کند روی این کوهها زمین چگونه می شود «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» فرمود: «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» این کوهها را می کوبد به صورت یک پودر و شن نرم در می آورد یک، این درّه ها را با این کوهها پُر می کند دو، نه به حسب چشم عِوَج و اَمْتی نیست به تعبیر جناب فریدالدین عطار که اول کسی که حالا شاید قبل از او این کلمه و این واژه را به کار بردند ولی ما در کلمات ایشان دیدیم فراز و فرود از تعبیرات جناب شیخ فریدالدین عطار نیشابوری است هیچ فراز و فرودی در سطح زمین نیست نه تنها «لا- عِوَجَ فِيهَا» بلکه «لا- عِوَجَ فِيهَا» فرق «عِوَج» و «عِوَج» این است که در محسوسات و امور جرمی و جسمی و مادی اگر یک فراز و فرودی باشد می گویند عِوَج است در مطالب علمی اگر شبهه ای، اشکالی، نقدی، نقضی باشد می گویند در آن عِوَج است در معانی می گویند عِوَج نیست، در صور محسوس می گویند عِوَج نیست درباره ی قرآن کریم دارد که «غَيْرِ ذِي عِوَجٍ» چون قرآن یک سلسله معارف و معانی را در بردارد. پاسخ این اشکال را زمخشری بیان کرده دیگران هم تا حدودی پذیرفتند که گرچه مناسب بود خداوند درباره ی زمین بفرماید «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» نه «عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» لکن آن طوری

که خدای سبحان زمین را تسطیح می کند نه عروج در زمین است نه عروج، عوج آن است که محسوس باشد یعنی انسان با چشم عادی بتواند آن فراز و نشیب را ببیند، عوج آن است که نه تنها با چشم نمی تواند ببیند با مقیاسهای دقیق هندسی هم نمی تواند یک میلیتر کم و زیاد ببیند آن دیگر محسوس نیست آن کار عمیق ریاضی ریاضیدان است چون آن کار عمیق علمی ریاضیدان است و جزء محسوسات نیست گرچه متعلقش محسوس است لذا قرآن کریم تعبیر به عوج کرده یعنی هیچ مهندسی نمی تواند یک پستی و بلندی در این سطح زمین پیدا کند پس سطح زمین می شود صاف، بیابان صاف را می گویند قاع، وقتی مزرعه ها درو شده می گویند قاع شده قیعه هم همین بیابان صاف است در سوره ی مبارکه ی «نور» که اعمال کفار را بیان می کند می فرماید: «أَعْمَالُهُمْ كَسَبِرَابٍ بَقِيَعَةٍ» (۹) قیعه یعنی این سرزمین صاف و وسیع که هیچ چیزی نیست منتها در پایان این کرانه انسان خیال می کند آب است وقتی عصر آفتاب می تابد انسان آن منطقه را به جای اینکه بفهمد خبری نیست سراب است آب می پندارد «بَقِيَعَةٍ» که در آن آب نیست «يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» خب این سرزمین صاف را می گویند قیعه، قاع. این کلمه ی «صَفْصَه» که به باب «دهرج» رسیده است نظیر زلزله آن تکرر در لرزش را که زلّ نمی فهماند و زلزله می فهماند آن تکرر صف بندی را که صفّ نمی فهماند صَفْصَه می فهماند لذا فرمود: «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا»، «قَاعًا صَفْصَهً مَاءً» یعنی تمام این موجودات زمینی همه صف بسته و منظم اند که هیچ انحرافی در آن نیست خب، این برای سطح زمین. افرادی که در صحنه ی قیامت اند برابر سوره ی مبارکه ی «ق» «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ» (۱۰) نه غطائنا یا غطاء الواقع، «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» انسان هم چشمش باز می شود حدّت دارد، تیزیابی دارد تا آن دورترین نقطه را می بیند. خب، اگر زمین قاع صفصف شد اهل زمین حدیدالبصر شدند شرمنده کجا خودش را پنهان کند این است که در دعای «مناجات شعبانیه» و مانند آن آمده است که تبهکار علی رئوس الأشهاد رسواست چگونه خودش را مخفی کند این هم یک نوع، تازه این برای تجلی خدای سبحان به اسم الرحمان است اما اگر بخواهد به اسم الْمُنتَقِمِ تجلی کند، به اسم الجَبَّارِ تجلی کند «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» (۱۱) تجلی کند آن چه می شود دیگر احدی آن قدرت «لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» (۱۲) اما همه اینجا با نرم گفتاری و رفتاری با ما معامله می کنند «حَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ»، «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» تازه رحمانش این است. خب، بنابراین اینکه می بینید اهل بیت این طور ناله می کنند می دانند چه خبر است دیگر این درون گناه که انسان این حقیقت را از ذات اقدس الهی دریافت کرده آن روح الهی را دریافت کرده آسمان و زمین را خدا برای او مسخّر کرده این عالماً عامداً در برابر خدا دارد نافرمانی می کند، بنابراین مسئله ی معاد از نظر تربیتی مهم ترین عامل آموزش دهنده است لذا بخش معاد را الآن اینجا قبلاً هم اشاره کردند الآن اینجا ذکر می فرمایند که اینها سؤال می کنند «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» جریان حضرت آدم، جریان حضرت نوح اینها را در قرآن کریم با حسّ حسّه ها بیان کرده معاد هم بشرح ایضاً در جریان جبال این طور نیست که اول بفرماید ما این را می کویم و ذراتش را پراکنده می کنیم اودیه، وادیهها، درّه ها را با این ذرات پُر می کنیم و مانند آن، فرمود این جبال که شما می بینید دوره ای می رسد که این کثیب مهیل می شود، کثیب مهیل مثل این بیابانهای کویری که گردباد می آید این شتهها را روی هم می گذارد یک تپه ی شنی درست می کند قدری باران می آید رویش این می شود یک تپه ماهوری شنی این تپه هرگز درونش معدن نیست این دیگر گوهرپرور نیست این چون ریشه ندارد گردبادی آمده این شنها را جمع کرده روی هم جمع کرده قدری باران آمده این شده یک تپه که اگر دست به آن بزنی همه اش می ریزد این را می گویند کثیب مهیل، فرمود این کوههای ستبری که شما می بینید کم کم به صورت کثیب مهیل در می آید این یک مرحله این یک سلسله آیات است که آینده ی کوه را ترسیم می کند. از این آیات که گذشتیم می فرماید اینها درباره ی کوهها سؤال می کنند که کوهها در جریان اشراط الساعه و صحنه ی

قیامت چه می شود، می فرماید: «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (۱۳) مثل پنبه ی ندافی شده این پنبه ای که لحاف دوزان ندافی می کنند می زنند این بالا می آید اما ریشه ای ندارد یک، درون تهی است دو، خیلی سبک هم هست سه، آن جبال راسی که عهده دار آرامش زمین بود که «وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ» (۱۴) در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که «وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ» (۱۵) میدان یعنی اضطراب، خدای سبحان با تودید یعنی با میخ کاری با و تدکاری کوهها جلوی میدان و اضطراب زمین را گرفته این را میخکوب کرده خب این کوههایی که خودش نمی لرزد و جلوی لرزش و میدان و اضطراب زمین را می گیرد این کوههای ستبر شده کثیب مهیل اولاً، «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» ثانیاً، بعد «يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» نَسْف می کند به باد می دهد ثالثاً، اینها تدریجاً این چنین می شود این طور نیست که حالا دفعتاً به این صورت در بیاید این سراسر جبال است. بعضی از آیات است که انسان واقعاً حریم می گیرد اصلاً قدرت ورود ندارد اینکه بحث را عمداً آدم کنار می برد برای اینکه می بیند اینجا نمی دانم شما با دریا مانوس بودید در دریا شنا کردید یا نه، آنهایی که آشنا هستند می دانند این دریا خب نظیر دامنه های سرزمین بعضی از جاهایش کوه است بعضیهایش درّه است روشن نیست آنها که با دریا آشنا هستند می دانند که این مقداری که رفتند بقیه رفتنی است یا نه، گاهی جایی است که انسان که هست لبه ی کوه است از آن به بعد یعنی یک متر به بعد دیگر جا برای پا گذاشتن نیست صد متر یا دویست متر عمق همین یک جاست این الآن که اینجا ایستاده است لبه ی کوه است آنها که آشنا نیستند این قدم را برمی دارند یک متر جلوتر می گذارند می بینند که غرق شدند زیرش خالی است گاهی بعضی از آیات این است که وقتی آدم وارد می شود می بیند زیرش درّه است ناچار است که برگردد تا اینجا را آدم می تواند بفهمد که جبال کثیب مهیل می شود یعنی چه، جبال عهن منفوش می شود یعنی چه، جبال «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» می شود یعنی چه، اما «وَسَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا» (۱۶) را واقع نمی فهمد چون نمی فهمیم می آیم می گوئیم این «کانت» یعنی «صارت» این «سَيِّرَتِ الْجِبَالُ» می گوید سیر می شود، سیر می شود، سیر می شود بعد معلوم می شود که قبلاً سراب بود شما کوه می دیدید کوهی در کار نبود چون این قابل درک برای ما نیست بسیاری از مفسران گفتند این «فَكَانَتْ» یعنی «صارت» یعنی آن روز «صارت سراب» حالا اگر کسی اهل قرآن باشد می گوید «خویش را تأویل کن نی ذکر را» این «کانت» همان معنی «کانت» دارد نه معنی «صار» آن وقتی که تو کوه می دیدی سراب بود جای دیگر را باید می دیدی شما در آینه می دیدی خیال می کردی کوه است اصل را ندیدی که اسمای الهی باشد این را در آینه دیدی خیال کردی کوه است خب، این «فَكَانَتْ سَرَابًا» از آیاتی است که متشابه نیست خیلی روشن است اما زیر پا خالی است انسان جایی تکیه ندارد این جاهاست که «انما يعرف القرآن من خوطب به» (۱۷) فقط علی و اولاد علی می فهمند که یعنی چه ما به همان مقداری که مشکلات عادی ما حل بشود می فهمیم خب، بنابراین ملاحظه فرمودید که ما در مقطع سه گانه می توانیم پیش برویم اما در مقطع چهارم چاره چون احساس خطر می کنیم می بینیم غرق می شویم ناچاریم برگردیم به میل خود معنا کنیم بگوئیم «فَكَانَتْ» یعنی «صارت» یعنی کثیب مهیل یک مقطع، عهن منفوش مقطع دوم، «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» مقطع سوم اینها را می فهمیم اما «وَسَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا» این را واقع نمی فهمیم خب، حالا بیایم توجیه کنیم «کانت» یعنی «صارت» و امثال ذلك، این مراحل هست ولی بالأخره این صحنه، اما حالا این زمین تبدیل می شود به زمین دیگر آن هم از آیاتی است که نمی فهمیم که در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت در آنجا گذشت که «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۱۸) ما این نظام را عوض می کنیم خب اگر تعویض نظام به همین وضع باشد این قابل فهم است اما روایاتی که در ذیل آن آیات است این است که تبدیل می کنیم زمین را به زمینی «إلى أرض لم يُعصَ عليها» که رویش معصیت نشده یا زمین را تبدیل می کنیم «حُبْزَه نَقِيَه» (۱۹) به یک گره ی نان که همه از او می خورند تا حسابها بررسی بشود دیگر خاک نیست خب اینکه باید

شهادت بدهد یا شکایت بکند چطور شده نان، معاد چیزی نیست که حالا انسان به فلان آیه تمسک بکند، فلان آیه تمسک بکند خب ما را چه موقع از این زمین زنده می کنند قبل از اینکه زمین تبدیل بشود به زمین دیگر، خب قبل از اینکه تبدیل بشود حالا که می خواهد تبدیل بشود ما کجا می رویم یا بعد از تبدیل اگر بعد از تبدیل ما را آفریدند از زمین بیرون آوردند خب این زمین تبدیل شده به ارضی که «لم یُعص علیها» آن وقت ذرات خاک ما چه می شود این وسطها ما کجا می رویم همزمان جابه جا می شویم خب زمین تبدیل شده طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) «إلی أرض لم یُعص علیها» این مباحث در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت که «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» بنابراین مسئله ی معاد هم پیچیده ترین مسائل دینی است و هم مؤثرترین مسائل حالا ما چه کار داریم چطور می شویم برای ما این اخلاق مهم است این مسئولیت مهم است که یک روز زنده می شویم و مسئولیم باید پاسخ بدهیم حالا چطور می شویم و چه موقع زنده می شویم چه موقع برمی گردیم آنها مسئله ی علمی است اما این مقدار یقینی ماست که ما زنده می شویم در برابر اعمالمان مسئولیم، اگر کسی این طور معتقد باشد آن وقت مواظب گفتارش، رفتارش، اعمالش، نیاتش خواهد بود فرمود در آن روز الرحمان تجلی می کند تازه الرحمان تجلی کرد تمام صداها خفه است «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» آنها هم که سؤال و جوابشان این است که ما چند روز در زمین بودیم این با آرامش سؤال می کنند وقتی وارد این صحنه شدند بالأخره ما با بدن می آییم دیگر بی بدن که نیستیم ماییم و همین بدن وقتی ماییم و همین بدن مسکن می خواهیم، پوشاک می خواهیم، خوراک می خواهیم، نوشاک می خواهیم هیچ چاره هم نیست این دو، پس ماییم و همین بدن اصل اول، اگر ماییم و با این بدن نیازهای ما هم به همراه ماست اصل دوم. در صحنه ی قیامت در بازار قیامت نه روابط در کار است نه ضوابط ما در دنیا مشکلمان را با یکی از این دو عامل برطرف می کنیم یا با ضوابط حل می کنیم یا با روابط تجارت می کنیم نیاز داریم می خریم، می فروشیم، مسکن می سازیم اینها ضوابط تجاری و اقتصادی ماست اگر کسی نان می خواهد می خرد، برنج می خواهد می خرد و تهیه می کند اگر نتوانست با ضوابط خودش را اداره کند با روابط خودش را اداره می کند پدر است، پسر است، همسر است، عاقله اند اینها با یک مُعیل اداره می شوند آن مسئول اینها را اداره می کند پس بنابراین نیازهای ما در دنیا یا با ضوابط حل می شود یا با روابط و هر دو را قرآن بست درباره ی قیامت فرمود: «لَا یَبِیْعُ فِیْهِ وَلَا خُلَّةٌ» (۲۰) بیع کنایه از مطلق روابط تجاری است خُله هم یعنی خلیل و دوست و محبّت و روابط پسری و پدری و امثال ذلک آن روز که «یَوْمَ یَفْرُقُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیْهِ * وَأُمُّهُ وَأَبِیْهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَیْنِهِ» (۲۱) همه از یکدیگر جدا هستند چون پدری و پسری نیست همه از خاک برمی خیزند اگر پدری و پسری گفته شد به علاقه ی ما کان است و گرنه آن روز همه از خاک برمی خیزند کسی والد و کسی مولود نیست خب، پس روابطی در کار نیست ضوابطی هم در کار نیست می ماند شفاعت، حالا آن روز معلوم می شود که اهل بیت چه هنری دارند حالا این روایاتی که در ذیل این آیه آمده است لابد ملاحظه فرمودید آن صحنه احدی حقّ حرف زدن ندارد «لَا یَتَكَلَّمُونَ» این صحنه «إِلَّا مَنْ أَدَانَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (۲۲) احدی حقّ حرف ندارد پس ضوابط قدغن، روابط هم قدغن می ماند اصل سوم که شفاعت است این شفاعت فقط به دست یک عده است انبیا هستند و اولیا هستند و اهل بیت هستند و اینها در آن روزی که «لَا یَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدَانَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» آن روز فقط یک عده مجازند حرف بزنند و خدا به آنها اجازه می دهد هم اینها که شفیع اند باید اذن بگیرند هم مشفوع له باید مُرتضی المذهب باشد «إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»، «وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» یعنی رَضی الله مذهب او مرتضی المذهب باشد یا «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۲۴) صحنه ی شفاعت را امضا می کند در ذیل همین آیات روایاتی هست که این داعی که همه را دعوت می کند حالا اسرافیل (سلام الله علیه) است یا نه، در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک حضرت امیر است بالأخره وقتی فرشته ای مجاز باشد که مردم را دعوت کند خب معلّم فرشته

که به طریق اولی؟ این ستمت را دارد دیگر، بنابراین «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» حالا آن داعی چه کسی است، داعی بالاصاله که خود خدای سبحان است فرمود: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (۲۵) مأموران از طرف ذات اقدس الهی فرشتگان درجه اول اند اسرافیل (سلام الله علیه) است، انسانهای کامل درجه اول حضرت امیر (سلام الله علیه) است و مانند آن، مردم را دعوت می کنند مردم همه سر از قبر برمی دارند همه کار وجود مبارک ابراهیم خلیل را می کنند اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل به دستور خدای سبحان فرمود: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَبِيئَكَ سَعِيًّا» (۲۶) این خواند و همه احیا شدند آن داعی به اذن خدا مردم را به نام امامشان می خواند همه زنده می شوند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» اینجا هم «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» وقتی که داعی مردم را به نام امامشان دعوت کرد اگر نام غدیر را بُرد یک عده صف می کشند نام سقیفه را بُرد یک عده دیگر صف می کشند «حشر محبتان علی با علی، حشر محبتان دگر» با دگر آن روز مشخص می شود خب اگر کسی اینها را باور نداشته باشد می شود رها دیگر اما اگر کسی برای اینها، اینها بین الرشد شد که حسابی هست، کتابی هست به هیچ وجه جا برای نجات از شرمندگی نیست جایی نیست که انسان خودش را آنجا پنهان کند بینش افراد هم تیز است «فَبَصِّرُ كَالْأَيْوَمِ حَدِيدًا» (۲۷) اگر بینش افراد تیز است و اگر جا برای پنهان شدن نیست «مناجات شعبانیه» حق است که علی رئوس الأَشهاد عده ای بی آبرو می شوند، بنابراین سخن گفتن در آن روز فقط برای فرشتگان کل است و اهل بیت (علیهم السلام) که آن روز مجازند حرف بزنند «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (۲۸) این برای این است و همه ی مردم هم برایشان روشن می شود که «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۲۹) از یک سو، در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم گذشت که اینها می فهمند «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۳۰) درست است در دنیا می گفتند «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» (۳۱) درست است گفتند «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (۳۲) درست است به مأموران حفظ نظام گفتند «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» اما آن روز «يُرْوَنَ الْعَذَابُ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۳۳) چنین صحنه ای است خب این مهم ترین عامل برای پرورش و تربیت ماست این جایش در حجاز خالی بود الان هم در غرب جایش خالی است در بسیاری از کشورها جایش خالی است در این قسمت فرمود: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» در اینجا در خیلی از موارد است «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» (۳۴) «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ» (۳۵) و مانند آن، خود خدای سبحان جواب می دهد یا می فرماید قل، اما اینجا با فاء تفریع فرمود، فرمود معطلشان نکن فوراً جواب بده این فاء تفریع یعنی متفرع بر سؤالشان باشد همین که پرسیدند معطلشان نکن «فَقُلْ» نه «قل»، فوراً بگو «يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» خدا اینها را درهم می کوبد درّه ها را با اینها پُر می کند صحنه، صحنه ی صاف خواهد بود «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا» این جبال را یک، یا ارض را دو، چون حالا وقتی که کوبیده شد و درّه ها هموار شد با ارض یکی می شود «فَاعَا صَفْصَفًا» که «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» عِوَج آن فرود است اَمْت آن فراز، عِوَج آن حضيض است اَمْت آن فراز خب، «يَوْمَئِذٍ» در آن روز «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» امروز ممکن است که بعضیها نکول و فراری داشته باشند ولی آن روز جز پیروی داعی هیچ چاره ای ندارند که «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (۳۶) آن داعی هم «لَا عِوَجَ لَهُ» نه اشتباه می کند نه کم و زیاد در آن هست و اینها هم بدون کمترین توقف سرعت می کنند سراع دارند جراد منتشرند مثل ملخها پُر می کشند بر اساس شدت، بر اساس کمال اطاعت و پیروی «وَوَحْشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» تازه الرحمان ظهور کرده وقتی به بخش جهنم می رسد آنجا دیگر منتقم ظهور می کند «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» «وَوَحْشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» لذا «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» روابط که بالکل قدغن، ضوابط که بالکل قدغن می ماند اصل سوم که مسئله ی شفاعت است {قرآن} «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» هم شفیع باید مأذون باشد هم مشفوع له «وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» در سوره ی مبارکه ی «نبا» هم دارد که «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» آیه ی ۳۸ سوره ی مبارکه ی «نبا» این است «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا».

- ۱- (۱) _ سورة ی طه، آیه ی ۵۳.
- ۲- (۲) _ سورة ی طه، آیه ی ۹۸.
- ۳- (۳) _ سورة ی لقمان، آیه ی ۲۵.
- ۴- (۴) _ سورة ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.
- ۵- (۵) _ سورة ی سبأ، آیه ی ۷.
- ۶- (۶) _ سورة ی ق، آیه ی ۳.
- ۷- (۷) _ سورة ی ص، آیه ی ۲۶.
- ۸- (۸) _ بحار الأنوار، ۷۲؟، ص ۲۷۵.
- ۹- (۹) _ سورة ی نور، آیه ی ۳۹.
- ۱۰- (۱۰) _ سورة ی ق، آیه ی ۲۲.
- ۱۱- (۱۱) _ سورة ی سجده، آیه ی ۲۲.
- ۱۲- (۱۲) _ سورة ی فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.
- ۱۳- (۱۳) _ سورة ی قارعه، آیه ی ۵.
- ۱۴- (۱۴) _ سورة ی مرسلات، آیه ی ۲۷.
- ۱۵- (۱۵) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
- ۱۶- (۱۶) _ سورة ی نبأ، آیه ی ۲۰.
- ۱۷- (۱۷) _ الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.
- ۱۸- (۱۸) _ سورة ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.
- ۱۹- (۱۹) _ الکافی، ج ۶، ص ۲۸۶.
- ۲۰- (۲۰) _ سورة ی بقره، آیه ی ۲۵۴.
- ۲۱- (۲۱) _ سورة ی عبس، آیات ۳۴ _ ۳۶.
- ۲۲- (۲۲) _ سورة ی نبأ، آیه ی ۳۸.
- ۲۳- (۲۳) _ سورة ی انبیاء، آیه ی ۲۸.
- ۲۴- (۲۴) _ سورة ی مریم، آیه ی ۷۸.
- ۲۵- (۲۵) _ سورة ی اسراء، آیه ی ۷۱.
- ۲۶- (۲۶) _ سورة ی بقره، آیه ی ۲۶۰.
- ۲۷- (۲۷) _ سورة ی ق، آیه ی ۲۲.
- ۲۸- (۲۸) _ سورة ی نبأ، آیه ی ۳۸.
- ۲۹- (۲۹) _ سورة ی غافر، آیه ی ۱۶.
- ۳۰- (۳۰) _ سورة ی بقره، آیه ی ۱۶۵.

۳۱- (۳۱) _ سورة ی بقره، آیه ی ۶۳.

۳۲- (۳۲) _ سورة ی مریم، آیه ی ۱۲.

۳۳- (۳۳) _ سورة ی انفال، آیه ی ۶۰.

۳۴- (۳۴) _ سورة ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۳۵- (۳۵) _ سورة ی بقره، آیه ی ۱۸۹.

۳۶- (۳۶) _ سورة ی اسراء، آیه ی ۷۱.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۲

Your browser does not support the audio tag

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسِيفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰))

تبیین اصول دین محور مباحث شعور مکی و سوره «طه»

سوره «مبارک» «طه» چون در مکه نازل شد عناصر محوری معارف سور مکی همان اصول دین است گرچه خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بیان شده اما مطالب فراوانی که مربوط به اخلاق، فقه، حقوق است اینها در سور مدنی است، وقتی هم داستان انبیا(علیهم السلام) را نقل می کند آن بخشی که مربوط به اصول دین است آن را برجسته تر ذکر می کند. در جریان وجود مبارک موسای کلیم که اخیراً بحثش در همین سوره «طه» گذشت براهینی که وجود مبارک موسای کلیم برای اصل وجود پروردگار، توحید پروردگار، علم خدا، قدرت خدا، معبود بودن و الوهیت خدا ذکر کرد در اول و آخر داستان حضرت موسی مبسوطاً آمده وقتی فرعون از وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) سؤال می کند که (فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) حضرتش فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۱) و همچنین فرمود خدایی که (جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَوَّلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) (۲) هم «کان» تا مه هم «کان» ناقصه، هم جهان را هم مدیریت جهان را خدا به عهده دارد در پایان قصه «وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود در آیه «۹۸ (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا)» پس اول و آخر داستان وجود مبارک موسای کلیم به توحید برگشت در اثنا مسئله «وحی و نبوت و معجزه و مانند آن را ذکر فرمود، بنابراین اگر داستان انبیا را در سوره «طه» یا سایر سور مکی ذکر می کند محور اصلی اش همان اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت و معاد، چون جریان توحید و وحی و نبوت و معجزه را ذکر فرمود اکنون درباره «معاد بحث می کند.

۱- (۱). سوره طه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۲). سوره طه، آیه ۵۳.

نقش تربیتی معاد و انکار آن توسط مشرکان

مهم ترین مسئله تربیتی معاد است گرچه معاد بازگشت به همان مبدأ است گرچه اصل توحید است ولی سهم معاد در جریان تربیت بیش از سهم توحید است زیرا مشرکان اصل وجود خدا را به عنوان واجب الوجود قبول داشتند و اینکه خداوند خالق کل است قبول داشتند و اینکه خداوند مدیر کل جهان است ربّ الأرباب است قبول داشتند که (لِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) مشکل مشرکان این بود که گرفتار ارباب متفرقه بودند برای زمین یک رب، برای آسمان یک رب، برای انسان یک رب، برای موجودات دیگر ارباب متفرقه قائل بودند می گفتند اینها را ما باید عبادت بکنیم تا ما را به خدا نزدیک بکند و مسئله معاد را هم منکر بودند کسی که منکر مسئله معاد باشد و بگوید (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) (۲) و از جریان معاد هم تعجب بکند به یکدیگر بگویند که یک خبر جدیدی رسیده کسی می آید می گوید (إِذَا مَرَّكُمْ كُفْلٌ مُمَزَّقٍ) (۳) شما خلق جدید دارید مگر می شود که (إِذَا مَرَّكُمْ كُفْلٌ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) باشد (۴) و کُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ) (۴) و مانند آن.

عواقب فردی و اجتماعی انکار معاد

اگر جامعه ای را معاد را انکار بکند هیچ راهی برای تعلیم و تربیت او نیست برای اینکه روز مسئولیتی در پیش ندارد هیچ کسی چیزی از او سؤال نمی کند اوست و رهایی، اگر مسئله معاد نباشد به هیچ وجه بشر را نمی شود تربیت کرد اینکه اینها که منکر معادند وقتی از مسائل مادی خسته شدند رو به عرفانهای کاذب می آورند آن عرفانهای کاذب هم یعنی معصیت گسترده و بی حد و مرز یا نشاط بی حد و مرز این تازه عرفان آنهاست که بدتر از هر سیئه دیگر است.

ص: ۷۷۹

۱- (۳). سوره لقمان، آیه ۲۵.

۲- (۴). سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

۳- (۵). سوره سبأ، آیه ۷.

۴- (۶). سوره ق، آیه ۳.

لذا قرآن کریم روی مسئله □ معاد خیلی تکیه دارد می فرماید هیچ عملی از بین نمی رود و انسان قبل از عمل مالک عمل است، قبل از سخن مالک سخن است می تواند بگوید می تواند نگوید، می تواند فلان کار را انجام بدهد می تواند انجام ندهد اما وقتی کار را انجام داد یا حرفی را زد مملوک قول و فعل است نه مالک آن، هر جا آن فعل یا آن قول می رود فاعل و قائل را به دنبال خود می برد این طور نیست که انسان بعد از موت هم مالک باشد شما می بینید در عالم رؤیا که نموداری از صحنه □ برزخ است همین طور است گاهی انسان خوابی می بیند شخصیتی را در عالم رؤیا می بیند مطالبی را که باید سؤال بکند سؤال نمی کند یا از بستگان خودش یا از اموات خودش را خواب می بیند آن مطالب مهمی که باید پرسد نمی پرسد وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این مطلب را سؤال می کردم آن مطلب را سؤال نمی کردم سرش این است که در عالم رؤیا حرف زدن تابع ملکات و اوصاف قبلی خود آدم است نه طبق خواسته □ خود آدم یک انسان تبهکار در خواب هم که حرف می زند حرفهای لغو می زند یک انسان وارسته در خواب هم که حرف می زند حرفهای آموزنده می زند هرگز حرفهای لغو نمی زند، بنابراین انسان قبل از عمل و قبل از قول مالک قول و فعل خودش است بعد از عمل و بعد از قول مملوک فعل و قول خودش است هر جا آنها می روند قائل و فاعل را به دنبال می برند مثل عالم رؤیا که بعد انسان وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این را سؤال می کردم یا ای کاش آن طور سؤال می کردم، بنابراین هیچ مسئله ای به اندازه □ معاد آموزنده نیست و در سوره □ مبارکه □ «ص» و مانند آن هم فرمود اینها به دنبال تبهکاری افتادند (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) (۱) چون معاد را فراموش کردند انسان اگر بداند که در برابر هر عمل و فعلی مسئول است بالأخره «المؤمن مُلَجِّمٌ» (۲) در دنیا کاری که کرده فوراً یا پنهان کاری می کند یا خودش را در جایی پنهان می کند این کار دنیا است ولی در صحنه □ معاد این چنین نیست همه □ موانع برطرف می شود یک، و همه □ فتور و قصور ترمیم می شود دو، هیچ تبهکاری نمی تواند فرار بکند و خودش را نجات بدهد سه.

ص: ۷۸۰

۱- (۷) . سوره □ ص، آیه □ ۲۶.

۲- (۸) . معانی الأخبار، ص ۱۷۰.

در دنیا یک انسان تبهکار فرار می کند پشت دیواری، پشت کوهی، دامنه کوهی خودش را پنهان می کند یا اگر نتوانست پشت کوهی برود پشت دیواری برود یک فاصله مکانی پیدا می کند که بالأخره دیگران او را نبینند در قیامت همه این موانع برطرف می شود از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند این کوهها در قیامت چه می شود؟ برخیها سؤال عالمانه داشتند برخیها هم سؤال مستهزانه که اگر معادی هست وضع این کوه چه می شود، اگر خدا در قیامت بخواهد افراد را زنده کند این کوهها چگونه می شود (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ) فرمود: (فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا) این کوهها را می کوبد به صورت یک پودر و شن نرم در می آورد یک، این دره ها را با این کوهها پُر می کند دو، نه به حسب چشم عِوَج و اَمْتی نیست. به تعبیر جناب فرید الدین عطار که حالا شاید قبل از او این کلمه و این واژه را به کار بردند ولی ما در کلمات ایشان دیدیم فراز و فرود از تعبیرات جناب شیخ فریدالدین عطار نیشابوری است هیچ فراز و فرودی در سطح زمین نیست نه تنها «لا عِوَجَ فِيهَا» بلکه «لا عِوَجَ فِيهَا».

مخفی نماندن اعمال تبهکاران در قیامت

فرق «عِوَج» و «عِوَج» این است که در محسوسات و امور جرمی و جسمی و مادی اگر یک فراز و فرودی باشد می گویند عِوَج است در مطالب علمی اگر شبهه ای، اشکالی، نقدی، نقضی باشد می گویند در آن عِوَج است در معانی می گویند عِوَج نیست، در صور محسوس می گویند عِوَج نیست درباره قرآن کریم دارد که (غَيْرِ ذِي عِوَجٍ) (۱) چون قرآن یک سلسله معارف و معانی را در بردارد. پاسخ این اشکال را زمخشری بیان کرده دیگران هم تا حدودی پذیرفتند که گرچه مناسب بود خداوند درباره زمین بفرماید «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» نه (عِوَجًا وَلَا أَمْتًا) لکن آن طوری که خدای سبحان زمین را تسطیح می کند نه عِوَج در زمین است نه عِوَج، عِوَج آن است که محسوس باشد یعنی انسان با چشم عادی بتواند آن فراز و نشیب را ببیند، عِوَج آن است که نه تنها با چشم نمی تواند ببیند با مقیاسهای دقیق هندسی هم نمی تواند یک میلیمتر کم و زیاد ببیند آن دیگر محسوس نیست آن کار عمیق ریاضی ریاضیدان است چون آن کار عمیق علمی ریاضیدان است و جزء محسوسات نیست گرچه متعلقش محسوس است لذا قرآن کریم تعبیر به عِوَج کرده یعنی هیچ مهندسی نمی تواند یک پستی و بلندی در این سطح زمین پیدا کند.

ص: ۷۸۱

پس سطح زمین می شود صاف، بیابان صاف را می گویند قاع، وقتی مزرعه ها درو شده می گویند قاع شده قیعه هم همین بیابان صاف است در سوره مبارکه ﴿نور﴾ که اعمال کفار را بیان می کند می فرماید: (أَعْمَالُهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيعَةٍ) قیعه یعنی این سرزمین صاف و وسیع که هیچ چیزی نیست منتها در پایان این کرانه انسان خیال می کند آب است وقتی عصر آفتاب می تابد انسان آن منطقه را به جای اینکه بفهمد خبری نیست سراب است آب می پندارد (بِقَيعَةٍ) که در آن آب نیست (يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً) (۱) خب این سرزمین صاف را می گویند قیعه، قاع. این کلمه ﴿صَفْصِفه﴾ که به باب «دحرج» رسیده است نظیر زلزله آن تکرر در لرزش را که زَلَّ نمی فهماند و زلزله می فهماند آن تکرر صف بندی را که صَفَّ نمی فهماند صَفْصِفه می فهماند لذا فرمود: (قَاعاً صَفْصِفاً) یعنی تمام این موجودات زمینی همه صف بسته و منظم اند که هیچ انحرافی در آن نیست خب، این برای سطح زمین.

چگونگی رسوا شدن تبهکار در قیامت

افرادی که در صحنه ﴿قیامت﴾ برابر سوره مبارکه ﴿ق﴾ (فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ) نه غطائنا یا غطاء الواقع، (فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (۲) انسان هم چشمش باز می شود حِدَّت دارد، تیزیابی دارد تا آن دورترین نقطه را می بیند. خب، اگر زمین قاع صَفْصِفه شد اهل زمین حدیدالبصر شدند شرمنده کجا خودش را پنهان کند تازه این برای تجلی خدای سبحان به اسم الرحمان است اما اگر بخواهد به اسم الْمُتَّقِمِ تجلی کند، به اسم الْجَبَّارِ تجلی کند (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) (۳) تجلی کند آن چه می شود دیگر احدی آن قدرت (لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا) (۴) اما همه اینجا با نرم گفتاری و رفتاری با ما معامله می کنند (خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ)، تازه رحمانش این است. خب، بنابراین اینکه می بینید اهل بیت این طور ناله می کنند می دانند چه خبر است دیگر این درون گناه که انسان این حقیقت را از ذات اقدس الهی دریافت کرده آن روح الهی را دریافت کرده آسمان و زمین را خدا برای او مسخر کرده این عالماً عامداً در برابر خدا دارد نافرمانی می کند.

ص: ۷۸۲

۱- (۱۰). سوره ﴿نور﴾ آیه ۳۹.

۲- (۱۱). سوره ﴿ق﴾ آیه ۲۲.

۳- (۱۲). سوره ﴿سجده﴾ آیه ۲۲.

۴- (۱۳). سوره ﴿فجر﴾ آیات ۲۵ و ۲۶.

بنابراین مسئله □ معاد از نظر تربیتی مهم ترین عامل آموزش دهنده است لذا بخش معاد را الآن اینجا قبلاً هم اشاره کردند الآن اینجا ذکر می فرمایند که اینها سؤال می کنند (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ) فرمود: (فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) جریان حضرت آدم، جریان حضرت نوح اینها را در قرآن کریم با حَصَّه حِصَّه ها بیان کرده معاد هم بشرح ایضاً در جریان جبال این طور نیست که اول بفرماید ما این را می کوبیم و ذراتش را پراکنده می کنیم اودیه، وادیها، درّه ها را با این ذرات پُر می کنیم و مانند آن، فرمود این جبالی که شما می بینید دوره ای می رسد که این کثیب مهیل می شود، (۱) کثیب مهیل مثل این بیابانهای کویری که گردباد می آید این شنهها را روی هم می گذارد قدری باران می آید رویش این می شود یک تپه شنی این تپه هرگز درونش معدن نیست این دیگر گوهرپرور نیست این چون ریشه ندارد گردبادی آمده این شنهها را جمع کرده روی هم جمع کرده قدری باران آمده این شده یک تپه که اگر دست به آن بزنی همه اش می ریزد این را می گویند کثیب مهیل، فرمود این کوههای ستبری که شما می بینید کم کم به صورت کثیب مهیل در می آید این یک مرحله این یک سلسله آیات است که آینده □ کوه را ترسیم می کند. از این آیه که گذشتیم می فرماید: (كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) (۲) مثل پنبه □ ندافی شده این پنبه ای که لحاف دوزان ندافی می کنند می زنند این بالا می آید اما ریشه ای ندارد یک، درون تهی است دو، خیلی سبک هم هست سه، آن جبال راسی که عهده دار آرامش زمین بود که (وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ) (۳) در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که «وَوَتَدَّ بِالْصُّخُورِ مَيِّدَانَ أَرْضِهِ» (۴) میدان یعنی اضطراب، خدای سبحان با تودید یعنی به وسیله کوهها جلوی میدان و اضطراب زمین را گرفته این را میخکوب کرده خب این کوههایی که خودش نمی لرزد و جلوی لرزش و میدان و اضطراب زمین را می گیرد این کوههای ستبر شده کثیب مهیل اولاً، (كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) ثانیاً، بعد (يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) نَسْف می کند به باد می دهد ثالثاً، اینها تدریجاً این چنین می شود این طور نیست که حالا دفعتاً به این صورت در بیاید. مراتب درک انسان از تبدل کوه ها هنگام قیامت

ص: ۷۸۳

۱- (۱۴). سوره □ مزمل, آیه □ ۱۴.

۲- (۱۵). سوره □ قارعه, آیه □ ۵.

۳- (۱۶). سوره □ مرسلات, آیه □ ۲۷.

۴- (۱۷). نهج البلاغه, خطبه □ ۱.

بعضی از آیات است که انسان واقعاً حریم می گیرد اصلاً قدرت ورود ندارد اینکه بحث را عمداً آدم کنار می برد برای اینکه می بیند اینجا نمی دانم شما با دریا مانوس بودید در دریا شنا کردید یا نه، آنهایی که آشنا هستند می دانند این دریا خب نظیر دامنه های سرزمین بعضی از جاهایش کوه است بعضیهایش درّه است روشن نیست آنها که با دریا آشنا هستند می دانند که این مقداری که رفتند بقیه رفتنی است یا نه، گاهی جایی است که انسان که هست لبه □ کوه است از آن به بعد یعنی یک متر به بعد دیگر جا برای پا گذاشتن نیست صد متر یا دویست متر عمق همین یک جاست این الآن که اینجا ایستاده است لبه □ کوه است آنها که آشنا نیستند این قدم را برمی دارند یک متر جلوتر می گذارند می بینند که [سقوط کردند یا در دریا] غرق شدند زیرش خالی است گاهی بعضی از آیات این است که وقتی آدم وارد می شود می بیند زیرش درّه است ناچار است که برگردد تا اینجا را آدم می تواند بفهمد که جبال کثیب مهیل می شود یعنی چه، جبال [مانند] عهن منفوش می شود یعنی چه، جبال (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصِيَةً لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا) می شود یعنی چه، اما (وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا) (۱) را واقع نمی فهمیم چون نمی فهمیم می آیم می گوئیم این «کانت» یعنی «صارت» این (سَيَّرَتِ الْجِبَالَ) می گوید سیر می شود، سیر می شود، سیر می شود بعد معلوم می شود که قبلاً سراب بود شما کوه می دیدید کوهی در کار نبود چون این قابل درک برای ما نیست بسیاری از مفسران گفتند این (فَكَانَتْ) یعنی «صارت» یعنی آن روز «صارت سراب» حالا اگر کسی اهل قرآن باشد می گوید «خویش را تأویل کن نی ذکر را» این «کانت» همان معنی «کانت» دارد نه معنی «صار» آن وقتی که تو کوه می دیدی سراب بود جای دیگر را باید می دیدی شما در آینه می دیدی خیال می کردی کوه است اصل را ندیدی که اسمای الهی باشد این را در آینه دیدی خیال کردی کوه است خب، این (فَكَانَتْ سَرَابًا) از آیاتی است که متشابه نیست خیلی روشن است اما زیر پا خالی است انسان جایی تکیه ندارد این جاهاست که «انما يعرف القرآن من خوطب به» (۲) فقط علی و اولاد علی می فهمند که یعنی چه ما به همان مقداری که مشکلات عادی ما حل بشود می فهمیم خب، بنابراین ملاحظه فرمودید که ما در مقطع سه گانه می توانیم پیش برویم اما در مقطع چهارم چون احساس خطر می کنیم می بینیم غرق می شویم ناچاریم برگردیم به میل خود معنا کنیم بگوئیم (فَكَانَتْ) یعنی «صارت» یعنی کثیب مهیل یک مقطع، عهن منفوش مقطع دوم، (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصِيَةً) مقطع سوم اینها را می فهمیم اما (وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا) این را واقع نمی فهمیم خب، حالا بیاییم توجیه کنیم «کانت» یعنی «صارت» و امثال ذلک، این مراحل هست.

ص: ۷۸۴

۱- (۱۸). سوره نبا، آیه ۲۰.

۲- (۱۹). الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

حالا این زمین تبدیل می شود به زمین دیگر آن هم از آیاتی است که نمی فهمیم که در سوره مبارکه ﴿ابراهیم﴾ گذشت در آنجا گذشت که (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) (۱) ما این نظام را عوض می کنیم خب اگر تعویض نظام به همین وضع باشد این قابل فهم است اما روایاتی که در ذیل آن آیات است این است که تبدیل می کنیم زمین را «بأرض لم تُكْتَسَبْ عليها الذنوب» (۲) که رویش معصیت نشده یا زمین را تبدیل می کنیم به «خُبْرَةً نَقِيَّةً» (۳) به یک گره نان که همه از او می خورند تا حسابها بررسی بشود دیگر خاک نیست خب اینکه باید شهادت بدهد یا شکایت بکند چطور شده نان، معاد چیزی نیست که حالا انسان به فلان آیه تمسک بکند، فلان آیه تمسک بکند خب ما را چه موقع از این زمین زنده می کنند قبل از اینکه زمین تبدیل بشود به زمین دیگر، خب قبل از اینکه تبدیل بشود حالا که می خواهد تبدیل بشود ما کجا می رویم یا بعد از تبدیل اگر بعد از تبدیل ما را از زمین بیرون می آورند خب این زمین تبدیل شده به ارضی که «لم تُكْتَسَبْ عليها الذنوب» آن وقت ذرات خاک ما چه می شود این وسطها ما کجا می رویم همزمان جابه جا می شویم خب زمین تبدیل شده طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) «بأرض لم تُكْتَسَبْ عليها الذنوب» این مباحث در ذیل آیه سوره مبارکه ﴿ابراهیم﴾ گذشت که (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ).

ص: ۷۸۵

۱- (۲۰). سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۲- (۲۱). تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳- (۲۲). الکافی، ج ۶، ص ۲۸۶.

بنابراین مسئله □ معاد هم پیچیده ترین مسائل دینی است و هم مؤثرترین مسائل حالا ما چه کار داریم چطور می شویم برای ما این اخلاق مهم است این مسئولیت مهم است که یک روز زنده می شویم و مسئولیم باید پاسخ بدهیم حالا چطور می شویم و چه موقع زنده می شویم چه موقع برمی گردیم آنها مسئله □ علمی است اما این مقدار یقینی ماست که ما زنده می شویم در برابر اعمالمان مسئولیم، اگر کسی این طور معتقد باشد آن وقت مواظب گفتارش، رفتارش، اعمالش، نیاتش خواهد بود فرمود در آن روز الرحمان تجلی می کند تازه الرحمان تجلی کرد تمام صداها خفه است (فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا).

قطع روابط و ضوابط در جهان آخرت

وقتی وارد این صحنه شدند بالأخره ما با بدن می آییم دیگر بی بدن که نیستیم ماییم و همین بدن وقتی ماییم و همین بدن مسکن می خواهیم، پوشاک می خواهیم، خوراک می خواهیم، نوشاک می خواهیم هیچ چاره هم نیست این دو، پس ماییم و همین بدن اصل اول، اگر ماییم و با این بدن نیازهای ما هم به همراه ماست اصل دوم. در صحنه □ قیامت در بازار قیامت نه روابط در کار است نه ضوابط ما در دنیا مشکلمان را با یکی از این دو عامل برطرف می کنیم یا با ضوابط حل می کنیم یا با روابط تجارت می کنیم نیاز داریم می خریم، می فروشیم، مسکن می سازیم اینها ضوابط تجاری و اقتصادی ماست اگر کسی نان می خواهد می خرد، برنج می خواهد می خرد و تهیه می کند اگر نتوانست با ضوابط خودش را اداره کند با روابط خودش را اداره می کند پدر است، پسر است، همسر است، عائله اند اینها با یک مُعیل اداره می شوند آن مسئول اینها را اداره می کند پس بنابراین نیازهای ما در دنیا یا با ضوابط حل می شود یا با روابط و هر دو را قرآن بست درباره □ قیامت فرمود: (لَا يَبِغُ فِيهِ وَلَا خُلَّةً) (۱) بیع کنایه از مطلق روابط تجاری است خُلَّة هم یعنی خلیل و دوست و محبت و روابط پسری و پدری و امثال ذلك آن روز که (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ □ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ □ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ) (۲) همه از یکدیگر جدا هستند چون پدری و پسری نیست همه از خاک برمی خیزند اگر پدری و پسری گفته شد به علاقه □ ما کان است و گرنه آن روز همه از خاک برمی خیزند کسی والد و کسی مولود نیست.

ص: ۷۸۶

۱- (۲۳). سوره □ بقره, آیه □ ۲۵۴.

۲- (۲۴). سوره □ عبس, آیات ۳۴ _ ۳۶.

خب، پس روابطی در کار نیست ضوابطی هم در کار نیست می ماند شفاعت، حالا- آن روز معلوم می شود که اهل بیت چه هنری دارند حالا این روایاتی که در ذیل این آیه آمده است لابد ملاحظه فرمودید آن صحنه احدی حقّ حرف زدن ندارد (لَا يَتَكَلَّمُونَ) این صحنه (إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) (۱) احدی حقّ حرف ندارد پس ضوابط قدغن، روابط هم قدغن می ماند اصل سوم که شفاعت است این شفاعت فقط به دست یک عده است انبیا هستند و اولیا هستند و اهل بیت هستند و اینها در آن روزی که (لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) آن روز فقط یک عده مجازند حرف بزنند و خدا به آنها اجازه می دهد هم اینها که شفیع اند باید اذن بگیرند هم مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد (إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى)، (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى) (۲) یعنی رضی الله مذهب او مرتضی المذهب باشد یا (إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) (۳) صحنه شفاعت را امضا می کند.

داعی الهی برای حضور مردم در صحنه قیامت

در ذیل همین آیات روایاتی هست که این داعی که همه را دعوت می کند حالا اسرافیل (سلام الله علیه) است یا نه، در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک حضرت امیر است (۴) بالأخره وقتی فرشته ای مجاز باشد که مردم را دعوت کند خب معلّم فرشته که به طریق اولی این سمت را دارد دیگر، بنابراین (يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ) حالا آن داعی چه کسی است، داعی بالاصاله که خود خدای سبحان است فرمود: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (۵) مأموران از طرف ذات اقدس الهی فرشتگان درجه اول اند اسرافیل (سلام الله علیه) است، انسانهای کامل درجه اول حضرت امیر (سلام الله علیه) است و مانند آن، مردم را دعوت می کنند مردم همه سر از قبر برمی دارند اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل به دستور خدای سبحان که فرمود: (ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تُيْنُكَ سَعِيًّا)، (۶) خواند و همه احیا شدند آن داعی به اذن خدا مردم را به نام امامشان می خواند همه زنده می شوند اینجا هم (يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ) وقتی که داعی مردم را به نام امامشان دعوت کرد اگر نام غدیر را بُرد یک عده صف می کشند نام سقیفه را بُرد یک عده دیگر صف می کشند

ص: ۷۸۷

۱- (۲۵) . سوره نبا، آیه ۳۸.

۲- (۲۶) . سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۳- (۲۷) . سوره مریم، آیه ۸۷.

۴- (۲۸) . تأویل الآیات الظاهره، ص ۳۱۱.

۵- (۲۹) . سوره اسراء، آیه ۷۱.

۶- (۳۰) . سوره بقره، آیه ۲۶۰.

آن روز مشخص می شود خب اگر کسی اینها را باور نداشته باشد می شود رها دیگر اما اگر اینها بین الرشد شد که حسابی هست، کتابی هست به هیچ وجه جا برای نجات از شرمندگی نیست جایی نیست که انسان خودش را آنجا پنهان کند بینش افراد هم تیز است (فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (۱) اگر بینش افراد تیز است و اگر جا برای پنهان شدن نیست «مناجات شعبانیه» حق است که علی رئوس الأَشْهَادِ عَدَّه ای بی آبرو می شوند. (۲)

کیفیت حضور مردم در قیامت و بهرمندی از شفاعت

بنابراین سخن گفتن در آن روز فقط برای فرشتگان کل است و اهل بیت (علیهم السلام) که آن روز مجازند حرف بزنند (لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) (۳) این برای این است و همه مردم هم برایشان روشن می شود که (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) (۴) از یک سو، در سوره مبارکه «بقره» هم گذشت که اینها می فهمند (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا) (۵) درست است در دنیا می گفتند (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ) (۶) درست است گفتند (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ) (۷) درست است به مأموران حفظ نظام گفتند (وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) (۸) اما آن روز روشن می شود که (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا) چنین صحنه ای است خب این مهم ترین عامل برای پرورش و تربیت ماست این جایش در حجاز خالی بود الان هم در غرب جایش خالی است در بسیاری از کشورها جایش خالی است در این قسمت فرمود: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ) در خیلی از موارد است (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ)، (۹) (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ) (۱۰) و مانند آن، خود خدای سبحان جواب می دهد یا می فرماید قل، اما اینجا با فاء تفریع فرمود، فرمود معطلشان نکن فوراً جواب بده این فاء تفریع یعنی متفرّع بر سؤالشان باشد همین که پرسیدند معطلشان نکن (فَقُلْ) نه «قل»، فوراً بگو (يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) خدا اینها را درهم می کوبد درّه ها را با اینها پُر می کند صحنه، صحنه صاف خواهد بود (فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) (فَيَذَرُهَا) این جبال را یک، یا ارض را دو، چون حالا وقتی که کوبیده شد و درّه ها هموار شد با ارض یکی می شود (قَاعًا صَفْصَفًا) که (لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا) عوج آن فرود است امت آن فراز، عوج آن حضيض است امت آن فراز خب، (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ) امروز ممکن است که بعضیها نکول و فراری داشته باشند ولی آن روز جز پیروی داعی هیچ چاره ای ندارند که (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ) (۱۱) آن داعی هم (لَا عِوَجَ لَهُ) نه اشتباه می کند نه کم و زیاد در آن هست و اینها هم بدون کمترین توقف سرعت می کنند سراع دارند مثل جراد مُتَسَرِّعُونَ (۱۲) مثل ملخها پُر می کشند بر اساس کمال اطاعت و پیروی (وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ) تازه الرحمان ظهور کرده وقتی به بخش جهنم می رسد آنجا دیگر مُنتَقِمٌ ظهور می کند (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) (وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ) لذا (فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا) روابط که بالکل قدغن، ضوابط که بالکل قدغن می ماند اصل سوم که مسئله شفاعت است (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ) هم شفیع باید مأذون باشد هم مشفوع له (وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا) در سوره مبارکه «نبا» هم دارد که (لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) آیه ۳۸ سوره مبارکه «نبا» این است (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا).

- ١- (٣١) . سورة ق, آيه ٢٢.
- ٢- (٣٢) . ر.ك: اقبال الأعمال, ص ٦٨٦.
- ٣- (٣٣) . سورة نبأ, آيه ٣٨.
- ٤- (٣٤) . سورة غافر, آيه ١٦.
- ٥- (٣٥) . سورة بقره, آيه ١٦٥.
- ٦- (٣٦) . سورة بقره, آيات ٦٣ و ٩٣.
- ٧- (٣٧) . سورة مريم, آيه ١٢.
- ٨- (٣٨) . سورة انفال, آيه ٦٠.
- ٩- (٣٩) . سورة اسراء, آيه ٨٥.
- ١٠- (٤٠) . سورة بقره, آيه ١٨٩.
- ١١- (٤١) . سورة اسراء, آيه ٧١.
- ١٢- (٤٢) . سورة قمر, آيه ٧.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «طه» در مکه نازل شد و یکی از عناصر محوری معارف سور مکی جریان معاد است بعد از مسئله ی توحید و وحی و نبوت جریان معاد را به مناسبتهایی در این سوره ذکر می کند این «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ» این حرف فاء یا جواب شرط محذوف است یعنی اگر سؤال کردند در جواب بگو یا نه، اگر سؤال کردند معطل نکن بلافاصله این جواب را بگو یا سؤالی کردند و شما بدون درنگ این جواب را بگو بالأخره این فاء برای یکی از این نکات است. سرزمین بهشت هم قیعان است که در روایات دارد «الْجَنَّةِ قِيعَانٌ» (۱) به تعبیر دیگر خدای سبحان زمین را به مؤمنین عطا می کند غُرف مبنیه را خود مؤمنین باید بسازند «الْجَنَّةِ قِيعَانٌ» یعنی صاف است، قاع صَفِيفٌ است غُرف مبنیه ای در زمین بهشت نیست خود انسان دارد می سازد خب همان طوری که در طرف تباهی خود انسان می شود حطَب جهنم در طرف فضیلت هم خود انسان می شود معمار و مهندس که غُرف مبنیه را خود انسان می سازد و آن روایت نورانی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان معراج هم شاهد این قصه است خب، «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا؟ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» که «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» صحنه، صحنه ی روشنی خواهد بود در این زمین وقتی داعی الهی حالا یا اسرافیل (سلام الله علیه) است یا وجود مبارک حضرت امیر بالأخره کسی از طرف خدای سبحان مردم را دعوت می کند که «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (۲) در آن دعوت هیچ اعوجاج و انحرافی نیست نه دعوت کننده فراموشش می شود و نه دعوت شده می تواند تخطی کند «لَا- عِوَجَ لَهُ» به نحو نفی جنس که هیچ اعوجاجی در این دعوت و داعی و مدعو نیست و صحنه هم صحنه ی خشوع و خضوع است برای اینکه در پیشگاه الرحمان همگان حاضرند برخیها از ترس کیفر در اثر اعمال بد، برخیها هم در اثر احترام در پیشگاه خدا، احترام انبیا و اولیا و سکوت آنها برای تکریم محضر خداست و سکوت عدّه ای هم برای ترس است بالأخره «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» حرفهایی هم که می زنند آهسته می گویند هنوز آن تفکرات دنیایی در ذهنشان هست از یکدیگر سؤال می کنند ما چند روز در دنیا بودیم یا چند روز در برزخ بودیم «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ» (۳) بعضی می گویند ده روز، بعضی می گویند یک روز، بعضی می گویند یک ساعت، آن کسی که اهل علم است «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ» (۴) دیگر زمان و زمین را مطرح نمی کنند می فرماید شما از زمان مرگتان این قدر ماندید تا الآن مبعوث شدید دیگر سال و ماه بر نمی دارد آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در خطبه ی نهج البلاغه که «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ» را قرائت فرمودند آن خطبه را قرائت کردند که ابن ابی الحدید در شرحش آن مطلب تاریخی را دارد حضرت در آن خطبه ی نورانی می فرماید: «أَيُّ الْجَدِيدِينَ ظَعَنُوا فِيهِ كَأَنِّ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا» (۵) اینها چه

در شب بمیرند سرمدی اند چه در روز، «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ» یعنی چه در شب اینها ظعن و کوچ کنند یا در روز ظعن و کوچ کنند ظعن در مقابل اقامت است «يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» (۶) همین است انسان بالأخره یا مسافر است یا حاضر اگر حاضر بود اقامه است، اگر مسافر بود ظعن است حضرت فرمود: «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا» دیگر سرمدی می شوند برای اینکه اگر زمان نباشد دیگر انسان متزمن نیست تا تاریخ و امثال ذلك داشته باشد دیگر نه اینکه کسی اگر مکان نداشته باشد هم متمکن نیست.

ص: ۷۸۹

۱- (۱) _ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۸.

۲- (۲) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۳- (۳) _ سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۱۲.

۴- (۴) _ سوره ی روم، آیه ی ۵۶.

۵- (۵) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۱.

۶- (۶) _ سوره ی نحل، آیه ی ۸۰.

پرسش: حاج آقا خشوع حالت قلبی نیست اگر هست چرا خشوع را به اصوات مرتبط کردند؟

پاسخ: آرام حرف می زنند دیگر یعنی «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» همین است به قرینه ی «فَلَا تَسْمَعُ» سخنانی که می خواهند بگویند از ترس آهسته آهسته سخن می گویند حب، «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ» با فاء تفریع فرمود: «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» اگر خشوع قلبی باشد که اصلاً حرف نمی زنند. حب، در آن روز شفاعت هست لکن هم شفیع مآذون است هم حرفش حق است عده ای از شفاعت طرفی نمی برند شافعان زیادند انبیایند، اولیایند، اهل بیت اند، قرآن است، مسجد است، حسینیه است اینها شفاعت می کنند دیگر حب، شافعین در قیامت زیادند اما عده ای از این شافعین هیچ بهره ای نمی برند «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (۱) این نفی به آن «لیس» تامه می خورد نه «لیس» ناقصه نه به این معناست که عده ای شفاعت می کنند ولی کسی شفاعت آنها را گوش نمی دهد چون آن روز هر که بخواهد شفاعت کند باید خدا اذن بدهد و خدای سبحان هم به کسی اذن می دهد که «رِضِي لَهٗ قَوْلًا» یا «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۲) این چنین نیست که ذات اقدس الهی به کسی اذن بدهد و بعد حرفش اثر نکند، بنابراین عده ای که شفاعت شافعان نسبت به آنها اثر ندارد یعنی درباره ی آنها شفاعت نمی کنند نه اینکه شفاعت می کنند و شفاعت به حال اینها سودی ندارد آنها نمی توانند از شفاعت بهره ای ببرند.

پرسش: «مَنْ» شفاعت شده ها نیست منظور، منظور از «مَنْ»، مشفوع له باشد.

پاسخ: نه، آن مشفوع له هم ممکن است باشد اما «أَذِنَ لَهُ» خدای سبحان به شفیع اذن می دهد کسانی که اتخاذ عهد کردند و «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (۳) کسی حق حرف ندارد مگر اینکه خدا اذن بدهد حق حرف داشتن در آن روز هم همین شفاعت کردن است یعنی مصداق بارزش شفاعت کردن است.

۱- (۷) _ سوره ی مدثر، آیه ی ۴۸.

۲- (۸) _ سوره ی مریم، آیه ی ۷۸.

۳- (۹) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۳۸.

مطلب دیگر این است که قرآن کریم تعلیل کتاب و حکمت را با ترس و عذاب شروع نکرده قرآنی که «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) مردم را به کمال می رساند آن تربیت و تکامل با عذاب و ترس شروع نشده این عذاب و ترس برای آن است که اینها به راه بیایند مثل اینکه اگر کسی را خواستند به کمالات علمی و عمل صالح در دنیا تربیت کنند اول او را پرهیز می دارند از زشتیها، بدیها، اعتیاد، بیراهه رفتنها می گویند آن کارها ضرر دارد این انذار برای نجات از تباهی است نه برای رسیدن به کمال، برای کمال تبشیر لازم است نه اینکه اگر به کمال نرسیدی تو را جهنم می بریم می گویند گناه نکن که به جهنم می روی پس انذار برای پرهیز از گناه است، تبشیر برای نیل به تکامل است و گرنه تربیت که با زور و تلاش و کوشش و جهنم بردن نمی شود که خب بنابراین این معیارها هم فرق می کند که کجا انذار است و کجا تبشیر «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» و اگر کسی مأذون بود و مرضی بود یقیناً شفاعتش اثر دارد چه اینکه مشفوع له هم تا مرتضی المذهب نباشد شفاعت درباره ی او سود ندارد «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (۲) یعنی «ارتضی دینه» خب، و خدای سبحان هم در همان اوایل سوره ی مبارکه ی «مائده» مشخص کرده است که دینِ خداپسند چیست، قرآن است و عترت است و اینها که دینِ خداپسند را در همان آیه ی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳) این دینِ خداپسند همان است که در همین آیه ی سوره ی مبارکه ی «مائده» مشخص شد.

ص: ۷۹۱

۱- (۱۰) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

۲- (۱۱) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

۳- (۱۲) _ سوره ی مائده، آیه ی ۳.

پرسش: ظاهر استثنا، استثنای از مشفوع لهم است یعنی اینکه آن مشفوع لهم اذن لهم.

پاسخ: نه، آنها که حق شفاعت ندارند که مشفوع لهم آنها که شفیع اند مأذون اند مشفوع لهم مرتضی المذهب اند «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» در این «أَذِنَ» همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «نبأ» بود «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (۱) خدا باید اذن بدهد و راضی باشد که او حرف صحیح بزند تا او مجاز باشد، مشفوع له مرتضی المذهب باید باشد «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى».

پرسش: این در مورد هم دو طرف متصور است یعنی هر دو طرف اذن باید داشته باشند.

پاسخ: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» ذات اقدس الهی تا به شفیع اذن ندهد برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «نبأ» او حق حرف ندارد «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» مشفوع له تا مرتضی المذهب نباشد «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» بهره ای از شفاعت ندارد مرتضی المذهب هم همان است که در اوایل سوره ی مبارکه ی «مائده» مشخص فرمود که «رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» در آن روز یک عده سؤال می کنند سؤالها هم به همین سبک مشخص شد که چرا از سال، چرا از ماه و مانند آن سؤال می کنند، اما از اینکه ابلیس یک نفر است یا نه، آن ابلیس معروفی که سجده نکرده است بیش از یک نفر نیست منتها بر اساس اینکه او قبیله ای دارد، ذریه ای دارد ابالسّه از آن به بعد پیدا شده اند که «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (۲) که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت، گذشته از اینکه تربیت شده های مکتب منحوس او هم شیاطین الانس و الجن اند آنها هم احياناً جزء ابالسّه خواهند بود و گرنه ابالسّه ای به آن معنا در اول نبود یک ابلیس بود که در برابر آدم استکبار کرد و سجده نکرد بعد «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ» ابالسّه از آن به بعد زیاد شدند. در صحنه ی قیامت که حالا اینها حضور پیدا کردند یک عده نابینا، یک عده زرق اند، یک عده عمی اند، یک عده أغرق اند، یک عده اعمایند آیا این زرقی که فرمود وجوه آنها زرق است أزرق است همانهایی هستند که اعمایند که یکی از احتمالات بود یا نه، بعضیها زرق اند، بعضی عمی اند، بعضی أزرق اند، بعضی اعمایند از این مبناست یا نه، أزرق و اعمای یکی است منتها موقف فرق می کند در برخی از مواقف این طورند در موقف دیگر طور دیگر هستند برای اینکه در موقف دیگر می فرماید: «أَقْرَأُ كِتَابِيكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (۳) خب اگر این نابیناست چطور می خواند یا نه، ممکن است که از همان راه حفظ بخواند برای اینکه اعمالش را بلد است که چه کار کرده هیچ چیزی را فراموش نکرده چه اینکه درباره ی ذنب و سؤال ذنب هم در بخشی از آیات دارد که «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» در بخش دیگر در سوره ی «صافات» دارد که «وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ» (۴) اینها را بازداشت کنید تا ما سؤال بکنیم خب اگر «لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» هست پس چطور بازداشت می کنید برای سؤال، معلوم می شود موقف متعدد است جاها فرق می کند جایی است بازداشت و سؤال است جایی هم سؤال نمی کنند ازرق و اعمای بودن هم فرق می کند یا موقف فرق می کند یا نسبت فرق می کند همینهایی که کورند بهشت و بهشتیها را نمی بینند جهنم را به خوبی می بینند که می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَاسْمِعْنَا» (۵) همینها هستند که در دنیا مسجد و حسینیه و قرآن و عترت را نمی دیدند اما مراکز فساد را می دیدند اینکه در دنیا فقط مرکز فساد را می بیند مراکز علم و دین را نمی بیند در قیامت هم فقط جهنم را می بیند بهشت و بهشتیان را نمی بیند این یکی از وجوه است همین شخصی که «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۶) همین شخص می گوید «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَاسْمِعْنَا» ما بهشت و جهنم را به خوبی می بینیم حالا یا موقف فرق می کند یا نه، مرئی فرق می کند که این شخص جهنم و اهل جهنم را به خوبی می بیند ولی بهشت و اهل بهشت را اصلاً نمی بیند این

وجوه و مُحتملاتی است که درباره ی این «أَقْرَأَ كِتَابَكَ» (۸) و ازرق و اعما بودن و امثال ذلك مطرح است. فرمود: «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» ذات اقدس الهی که بخواهد حساب اینها را ارزیابی کند به اینها کیفر و پاداش بدهد گذشته هایشان را می داند، آینده هایشان را می داند، در دنیا چه کردند می داند، نتیجه ی آن اعمال و عقاید در قیامت چیست می داند، هم گذشته که «مِا خَلْفَهُمْ» است می داند هم آینده که جریان کیفر یا پاداش است یعنی «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» و اینهاست می داند لذا سهو و نسیان هم که در آن نیست «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۹) بنابراین جزای او عدل محض خواهد بود «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» غالب مفسرین این «بِهِ» را به الله برگرداندند یعنی هیچ کس به ذات اقدس الهی احاطه ی علمی ندارد گرچه برخیها این «بِهِ» را به «وَمَا خَلْفَهُمْ» برگرداندند یعنی آنها احاطه ندارند به «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» شان را فقط خدا احاطه دارد این هم یکی از احتمالات است لکن غالب مفسران این «بِهِ» را به الله برگرداندند گفتند خدا به همه ی این امور آگاه است ولی هیچ کس به ذات اقدس الهی احاطه ی علمی ندارد چندین بار به عرضتان رسید که نسبت به ذات اقدس الهی احدی علم به آن معنا چه علم شهودی چه علم احاطی دیگر ندارد حکیم و عارف هر دو نسبت به ذات اقدس الهی فقط برهان دارند اگر عرفان و شهودی هست برای تجلیات الهی و اسمای الهی است و گرنه آن هویت محض آن ذات مطلق این مشهود هیچ کسی نیست عبارت سیدناالاستاد امام (رضوان الله علیه) خواندیم در چند جای تفسیر المیزان عبارت مرحوم علامه را خواندیم از قُدمًا و متأخرین همه مُتفق الکلمه اند که ذات اقدس الهی را فقط با برهان می شود شناخت یعنی ذات مُستجمع جمیع صفات و کمال، حقیقت نامتناهی این الفاظ بما لها من المفاهیم این مصداقی دارد اما مصداق چیست از نزدیک کسی او را مشاهده کند این مقدر نیست نمی شود گفت هر کس خدا را به اندازه ی خود می بیند چه اینکه قبلاً گذشت خدا اندازه ندارد که کسی به اندازه ی خودش خدا را بشناسد گرچه مثالهایی برای تقریب به ذهن ذکر می شود همان شعر معروف که آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی مثلاً باید بچشد ولی این یک تشبیه است چون دریا و اقیانوس چه محدود چه نامحدود بالأخره سطحش غیر از عمقش است، اولش غیر از آخرش است، شرقش غیر از غربش است، شمالش غیر از جنوبش است این تجزیه پذیر است هر کس ممکن است یک ظرف آبی از این دریا بردارد اما اگر یک حقیقت نامتناهی بود و اولش «هُوَ الْمَأْوَلُ وَالْآخِرُ» بود ظاهرش «وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (۱۰) بود به هیچ وجه ترکیب و تجزیه و تألیف و امثال ذلك نداشت یا هیچ نمی شود او را شناخت کما هو الحق، اگر او شناخته می شود باید به کُنه شناخته بشود که فقط خودش، خودش را می شناسد چون انسان وقتی می خواهد تجزیه کند چیزی را تجزیه می کند که به یکی از امور هفت گانه تجزیه پذیر باشد اگر مرکب از وجود و ماهیت بود قابل تجزیه است که انسان یک قِسمش را بشناسد یک قسم دیگر را نشناسد و مانند آن این یک، اگر مرکب از ماده و صورت بود قابل تجزیه است، اگر نظیر اعراض که به اصطلاح بسیط اند ماده و صورت خارجی ندارند مرکب از جنس و فصل ذهنی بود قابل تحلیل است، اگر مرکب از جوهر و عرض بود که یک ترکیب اعتباری است که از او مفهوم می گیرند نه ماهیت چون ابيض مفهوم است بر خلاف بياض که ماهیت است جوهر و عرض وقتی ترکیب شد ترکیب اعتباری است باز قابل تجزیه است و خدای سبحان از این قبیل نیست. یا مرکب از دو جزء ترکیبی نظیر آنچه در آب هست یک جزئش اکسیژن است یک جزئش نیتروژن از این قبیل است این هم نیست یا قِسم ششم ترکیب نظیر ترکیب ریاضی، ترکیب کیمی، ترکیب از نصف و ثلث و ربع باشد این هم نیست، قِسم هفتم که شرّ التراکیب است ترکیبی از وجود و عدم است یعنی شیء محدود یک مقدار را دارد یک مقدار را ندارد آن مقداری که ندارد عین این مقداری که دارد نیست و گرنه وجود عین عدم خواهد بود یک ترکیب بسیار دقیقی است که از همه ی شش قِسم قبلی دقیق تر و به تعبیر حکیم سبزواری از همه شرّتر، شرّ التراکیب این ترکیب هفتم است. ذات اقدس الهی منزّه از این تراکیب سبعة است

آن وقت کسی بگوید من خدا را به اندازه ی خودم مشاهده می کنم این فرض صحیح ندارد تمام تجلیات و شهود عرفا به این اسما و صفات است و افعال الهی و مانند آن، حکیم اینها را می فهمد عارف اینها را مشاهده می کند در محدوده ی اسمای الهی، صفات خارج از ذات و مانند آن، و گرنه در مقام ذات احدی راه ندارد.

ص: ۷۹۲

-
- ۱- (۱۳) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۳۸.
 - ۲- (۱۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.
 - ۳- (۱۵) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۱۴.
 - ۴- (۱۶) _ سوره ی الرحمن، آیه ی ۳۹.
 - ۵- (۱۷) _ سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.
 - ۶- (۱۸) _ سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.
 - ۷- (۱۹) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴.
 - ۸- (۲۰) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۱۴.
 - ۹- (۲۱) _ سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.
 - ۱۰- (۲۲) _ سوره ی حدید، آیه ی ۳.

پاسخ: به همین اندازه ما مکلفیم درباره ی برهان آن المعروف حدّ المعرفة که وجود مبارک سیدالشهداء فرمود که ناظر به معرفت‌الله نیست نسبت به سؤالهایی که کرده جوابی که به آن شخص داده بنابراین حضرت به همان اندازه کمک کرده ولی هر کس خدا را به اندازه ی خودش از نظر اسما و صفات می شناسد به حسب برهان می شناسد همان طوری که حضرت فرمود شما نگاه کنید این عرب ساده اندیش که گفت «البعره تدلّ علی البعیر... و آثار القدم تدلّ علی المسیر»^(۱) از همین مقدار شما می توانید جلو بروید تا آن براهینی که قرآن کریم به شما نشان داده است بالاتر از این راه نیست.

پرسش: سپس اینکه ما می گوئیم «الحمد لله»، «سبحان الله».

پاسخ: خب اینها اسمای الهی است دیگر، همه ی اینها اسما هستند هم قابل ادراک عقلی اند هم تجلیات خدایند که قابل شهود عرفانی اند پشت سر اینها آن هویت مطلقه است که اینجا حکیم و عارف هر دو به یک راه می رسند که این اسما مصداقی دارد همین، الآن ما آفتاب را هیچ تردیدی نداریم که آفتاب را می بینیم اما یک کارشناس به ما می گوید اینکه شما می بینید نور آفتاب است آفتاب دیدنی نیست آن وقتی هم که آفتاب را ظل گرفته به اصطلاح مُنکسف شده اگر بخواهید گوشه ای از این آفتاب تازه منکسف شده را با چشم غیر مسلّح ببینید کور می شوید ما خیال می کنیم آفتاب را می بینیم آفتاب که برای ما دیدنی نیست تازه زمان انکساف ما را سفارش می کنند که اگر خواستی بینی با چشم مسلّح بین قابل دیدن نیست ولی ما یقین داریم خلیها که نمی دانند می گویند این آفتاب همین است به ماها که کارشناسان گفتند و فهمیدیم می فهمیم این نور بالأخره صاحبی دارد دیگر منبعی دارد که این نور از آن منبع متألّیء است معرفت ما نسبت به آفتاب همین است دیگر خب وقتی که ما آفتاب یک وجب است وقتی در سوره ی مبارکه ی «سجده» و امثال «سجده» می فرماید این نظام کیهانی شاید خیلی از منظومه های کشف نشده چندین برابر آفتاب باشند فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» ما یک مُشت دود را به صورت شمس و قمر در آوردیم اول که شمس و قمری نبود این خداست.

ص: ۷۹۳

پاسخ: اگر دخان را، گاز را، خفه کننده را او شمس و قمر درست می کند راه شیری درست می کند چندین برابر آفتاب و ماه درست می کند در بخشی از آیات که آن آیه ای که سجده ی واجب دارد می گوید چرا این را می پرستید آن که شمس و قمر آفرید پرستید بعدها در ادبیات فارسی ما آمده که «ای دوست قمر بهتر یا آن که قمر سازد» چرا آفتاب را می پرستی، چرا ماه را می پرستی، ماه آفرین را، آفتاب آفرین را پرست کسی که یک مُشت دود را به این صورت در آورده الآن شما می بینید در این بحثهای آسمان شب و امثال ذلک با حرفهایی که خیال می کنند خیلی مطالب کشف کردند در حالی که بضعه ای از علوم کهکشانیها را تازه کشف کردند همه ی این میلیاردها کوکب ثابت و سیار یک مُشت دود بود «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» (۱) این خداست، بنابراین ما درباره ی آفتاب باور نمی کردیم که ما آفتاب را نمی بینیم اما کارشناسان به ما گفتند که درست است که شما می گوید «آفتاب آمد دلیل آفتاب» اما خیال می کنید اینکه می بینید آفتاب است این نور آفتاب است آفتاب دیدنی نیست. اینها که اهل معرفت اند از قُدمتا تا متأخرین هر چه ما شنیدیم و خوانده ایم و گفته ایم همین بود از نوشته های قبل از هشتصد سال شاید در دست ما نباشد اما از هفتصد سال، هشتصد سال قبل که عرفا دست به قلم کردند کتابهای عرفانی کلاسیک نوشتند همه همین حرف را زدند چند جای المیزان را خواندیم که فرمود: «وَأَمَّا الذَّاتِ الْمُتَعَالِيَةَ فَلَا سَبِيلَ إِلَيْهَا» (۲) روشن تر از همه عبارت سیدناالاستاد امام (رضوان الله علیه) بود که فرمود آن ذات اقدس الهی نه معبود هیچ پیغمبر است نه مشهود هیچ پیغمبر است و نه معروف هیچ پیغمبر، وقتی انبیا به آنجا راه ندارند دیگری چه حقی داشته باشد این حرف همه یعنی حرف همه است حالا چیزی که صدرالدین قونوی در شرح تائیه کبرای ابن فارض کرد ابن فارض معروف است به سلطان العاشقین این طور عاشق و شیفته در دیار ما خیلی کم است این کتاب متن درسی بود یعنی خود صدرالدین این را تدریس کرده صدرالدین قونوی اول با تقریرات فارسی چاپ شده آن سعیدالدین فرغانی شاگرد ایشان تقریرات ایشان را با فارسی که صدرالدین تدریس کرده چاپ کرده به نام مشارق الدراری بعد همین سعیدالدین فرغانی این را به عربی برگردانده اضافاتی کرده و شده منتهی المدارک و منتهی لب کمال و عارف و سالک این شرح تائیه ابن فارض است که بیش از هفتصد بیت است خب، فاصله ی ابن فارض با حافظ و اینها خیلی، خیلی یعنی خیلی مبدا کسی خیال بکند او در حد حافظ است یا حافظ در حد اوست فحول از علما تائیه او را شرح کردند قیصری شرح کرده، ابن فارض شرح کرده، جامی شرح کرده بزرگان از عرفا در صدد شرح تائیه ابن فارض بودند که عشق یعنی چه، عشق خدا یعنی چه، چطور آدم شیفته ی او می شود آن که می گوید «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» (۳) این را بزرگان اهل معرفت فارسی زبان هم گفتند، گفتند آن هنر نیست که از برای محو جمال کسی شدن دست را انسان بُرد «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» دستی به جان ما بنگر چه ها بردیم چون اگر بروی دستی به دل ما داشته باشی بینی در قلب ما و دل ما چه گذشت آن وقت قصه یوسف را مهم نمی دانی. به هر تقدیر در جلد اول منتهی المدارک صفحه ی ۳۵ این پارگراف آخر عبارت این است «إِقَامَةُ الْبُرْهَانِ الْإِلَهِيِّ» یک، «وَالذَّوْقِي» دو، «علی عدم ادراک غیب الهویّه ثم اعلم أنّ کُنه ذات الأقدس و غیب الهویّه و الإطلاق و الأزلّیه المندرج فی حکم الأبدیّه لا یشهد» پس راه عرفان بسته است «و لا یفهم» پس راه حکمت بسته است «و لا یعلم و لا یدرک من حیث التعیّن أصلاً» چون آن لا تعین است «و لا یدخل تحت حکم متعیّن البته» نمی شود موضوع قرار بگیرد ما حکمی، محمولی بر او بار کنیم «اللهم الا حکماً سلیم» فقط صفت سلب می توانیم داشته باشیم بگویم «بأنها لا تعلم» لطیفه ی سیدناالاستاد علامه طباطبایی در تعلیقاتشان بر همین مسائل این است که آنچه را که این بزرگان گفتند که فقط ما یک قضیه ی سالبه می توانیم داشته باشیم و آن این است

که هویت مطلقه «لا تُعلم» این سالبه ی محصّیله است نه موجه ی معدوله بنابراین وصف او هم نیست نمی شود خدا را وصف کرد «بأنها لا تُعلم» سکوت محض این «لست ادری» همین است و منظور جناب صدرالدین هم باید همین باشد نه اینکه این موجه ی معدوله المحمول است که او متّصف است به «أنها لا- تُعلم» این را سیدناالاستاد در همان الیوم و الفلسفه که شرح بخشی از خطبه های نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه است که وجود مبارک حضرت امیر دارد که «لا حدّ له» ایشان می فرمایند آنجا این «لا- حدّ له» موجه ی معدوله المحموله نیست این سالبه ی محصّیله است یعنی «لست ادری» «و إنّما تُوجّه و تعطى هذا الحكم السلبي أيضاً بأحد وجهين» آن وقت دلیل نقلی هم ذکر می کند.

ص: ۷۹۴

۱- (۲۴) _ سوره ی بقره، آیه ی ۲۹.

۲- (۲۵) _ تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰۲.

۳- (۲۶) _ سوره ی یوسف، آیه ی ۳۱.

Your browser does not support the audio tag

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَأَـ عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَأَـ تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳)»

چون سوره ی مبارکه ی «طه» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی اصول دین است و یکی از محوری ترین مسائل اصلی جریان معاد است در این سوره بعد از جریان توحید و وحی و نبوت مسئله ی معاد را مطرح می کند عده ای که فقط فکر می کردند زندگی در طبیعت و دنیا خلاصه می شود و لاغیر فکر می کردند که زمین ابدی است، آسمان ابدی است حتی برخی از ملکهها را می گفتند اینها ملک نمیر است که یک اصطلاح جاهلی بود و در ادبیات فارسی هم کم و بیش راه پیدا کرده است می گفتند آن زمین ملک نمیر است در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت که صاحب آن باغ وقتی وارد باغ شد به جای سپاسگزاری و شکر گفت «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» (۱) من فکر نمی کنم این ابدی نباشد این ابدی است «باد» یعنی «هَامِكْ»، «تَبِيدُ» یعنی «تَهْلِكْ» این هرگز از بین نمی رود این فکر جاهلی بود لذا درباره ی زمین و کوههای زمین هم فکر ابدیت داشتند وقتی سخن از معاد بود سخن از حیات بعدالموت بود اینها یا تعجب می کردند یا به عنوان استهزا می گفتند این کوهها وضعش چه می شود «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» (۲) فرمود: «يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا». مطلب دیگر اینکه هیچ عوجی نه در زمین است نه در زمینه این سخنی که جناب فخررازی گفته و عده ی دیگری که متأخر از او هستند پذیرفتند که عوج برای معانی است و عوج برای صور است این را بعضی از کسانی که در فقه اللغه کوشش کردند نپذیرفتند گفتند این فرع ضعیف ترین قول در مسئله است بهترین قول همان است که عوج و عوج چه به کسر عین چه به فتح عین هر دو به یک معناست فرقی نمی کند هم در محسوسات هم در معقولات به کار می رود. به هر تقدیر نقدی دارند بر جناب زمخشری و به هر حال از این آیه برمی آید که نه در زمین عوج و کجی هست نه در زمینه، در زمین عوجی نیست «لَأَـ تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» (۳) در زمینه ی معاد عوج نیست «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَأَـ عِوَجَ لَهُ» هم داعی خوب دعوت می کند هم مدعو خوب می شنود و هم راه را ناچارند درست طی کنند در دنیا یک عده بیراهه یا کج راهه می روند راه دیگران را می بندند اما آن روز این طور نیست هر کسی راه خودش را دارد و راه خودش هم طی می کند «لَأَـ عِوَجَ لَهُ» به نحو نفی جنس، بعد چون موضوع مهم بود این ظرف را مقدم بر مظروف آوردند نفرمودند «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ يَوْمَئِذٍ» بلکه «يَوْمَئِذٍ» را مقدم ذکر کرد برای اهمیت مطلب «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ». مطلب دیگر این است که همه در قیامت خاشع و خاضع اند اما مؤمنون خشوع احترامی دارند و خشوع عقلی دارند اما غیر مؤمن خشوع نفسی دارد هراسناک است آن که در دنیا «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۴) وقتی در قیامت به قرب الهی رسیده است خشوعش بیشتر می شود احترامش بیشتر می شود احترام را گفتند چون آدم حریم می گیرد وقتی وارد حرم شد آرام زیارت می کند در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که قرار گرفت آرام حرف می زند

«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»، (۵) «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ» (۶) این یک غَضُّ صوت است به نحو احترام نه به نحو خشیت آنهایی که بالأخره اهل عقل اند حرم که مشرف می شوند آرام زیارتنامه می خوانند چه در حرم نبوی چه در اعتاب مقدسه (علیهم الصلاه و علیهم السلام) و اما افراد عادی می بینند خیلی با صدای بلند یا صلوات می فرستند یا زیارتنامه می خوانند یا داد می کشند این ثوابش هم کمتر است ادبش هم کمتر است یا فقدان ادب را به همراه دارد «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ» خب آنهایی که «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۷) شامل حال آنها می شود اینها یک خشوع عقلی دارند و نه نفسی، احترام دارند یعنی حریم می گیرند و در صحنه ی قیامت خاشعانه حاضر می شوند اما بشاش اند عده ای هراسناک اند در قرآن کریم گاهی این خشوع را به چشم اسناد می دهد گاهی به صوت اسناد می دهد گاهی به تمام چهره ی هستی اسناد می دهد بعد تقسیم بندی می کند که خشوعها یکسان نیست بعضیها بر اساس ترس است بعضیها بر اساس حریم گیری یک بخش دارد که «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ» (۸) یک بخش دارد «مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ» (۹) چشمشان همین طور باز می ماند بخشی دارد «خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ» آنجا که سخن از صوت است حرف زدن است فرمود: «خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ» آنجا که سخن از نگاه است «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ» آنجا که درباره ی اصل هویت و وجود است می فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» (۱۰) است وجوه به معنی چهره نیست بعد تقسیم بندی می کنند که خشوع بخش اش مربوط به ترس است بخشی مربوط به حریم گیری اینکه فرمود: «وَوَخَّعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ».

ص: ۷۹۵

۱- (۱) _ سوره ی کهف، آیه ی ۳۵.

۲- (۲) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۵.

۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۷.

۴- (۴) _ سوره ی مؤمنون، آیات ۱ و ۲.

۵- (۵) _ سوره ی حجرات، آیه ی ۲.

۶- (۶) _ سوره ی حجرات، آیه ی ۳.

۷- (۷) _ سوره ی مؤمنون، آیه ی ۲.

۸- (۸) _ سوره ی قمر، آیه ی ۷.

۹- (۹) _ سوره ی قمر، آیه ی ۸.

۱۰- (۱۰) _ سوره ی غاشیه، آیه ی ۲.

پرسش: ...

پاسخ: آن مخصوص نه، مثل استغفار و رفتن در همان جریان شفاعت آیه ای که دارد «لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» (۱۱) از حضرت سؤال کردند همچنین از ائمه بعدی (علیهم السلام) سؤال کردند که مخصوص زمان حضرت است فرمودند نه، در زمان حیات، در زمان ممات هر دو یکسان است و آیه دارد که اگر اینها معصیت کردند و به حضور تو بیایند استغفار بکنند یا تو برای آنها استغفار بکنی و حال اینکه الآن وقتی ما به زیارت حضرت در مدینه

مشرّف می شویم همین آیه را می خوانیم می گوئیم اینجا آمدم استغفار می کنیم شما هم برای ما استغفار کنید «أَنْفُسِهِمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» این است و همان بیان نورانی که حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) بیان می کند این است که پدر من این مطلب را به من گفته که اگر کسی بر من سلام بفرستد سه بار «وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» بعد از حضرت سؤال کردند مربوط به حیات شماست؟ فرمود نه، حیات من و حیات پدر، ممت من و ممت پدر هر دو این حکم را دارد اینها حی اند این طور نیست که ممت درباره ی اینها معنا داشته باشد. خب، در بخشهای دیگر فرمود: «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ» اگر «خُشَعًا أَبْصَرَهُمْ» چشمهای اینها خاشع است معلوم می شود که این خشوع اختصاصی به اصوات و امثال ذلک ندارد در بخشهای دیگر هم مربوط به افراد تبهکار که باشد می فرماید اینها خشوعشان بر اساس ذلّت است در سوره ی مبارکه ی «شوری» آیه ی ۴۵ این است «وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَائِبِينَ مِنَ الذُّلِّ» این ذلّت برای برخیهاست و گرنه مؤمنان عزیزند چه در دنیا چه در آخرت «يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ» انسانی که ترسناک است با زیر چشم نگاه می کند با گوشه ی چشم نگاه می کند این همین است که گاهی گفته می شود «خُشَعًا أَبْصَرَهُمْ» گاهی گفته می شود «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ» (۲) سرشان را خم می کنند وقتی سر خم کردند از زیر چشم گوشه ی چشم نگاه می کنند که از آن حالت به عنوان «خُشَعًا أَبْصَرَهُمْ» یاد می کنند تفصیلش در سوره ی مبارکه ی «القیامه» است در سوره ی مبارکه ی «قمر» آیه ی هفت به این صورت است «خُشَعًا أَبْصَرَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ» این آیه ی هفت سوره ی مبارکه ی «قمر» است اما در سوره ی مبارکه ی «القیامه» تفصیل قائل است در سوره ی «قیامت» آیه ی بیست و دوم به بعد این است که «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ» پس گرچه در آیه ی محلّ بحث فرمود: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» این عنا و عانی که به معنای اسیر است تنها یک جا در قرآن استعمال شد و همین آیه محلّ بحث است اینها اسیرانه به پیشگاه حق می آیند او امیر مطلق است چون «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۳) اما همه ی مردم که اسیرانه می آیند یک عده با عزّت اند یک عده با ذلّت فرمود: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ» با صاد ضاد یعنی با نصارت و با طراوت و شادابی «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» وجوه ناظر است نه چشم، برخی از اشاعره به این آیه استدلال کردند که _ معاذ الله _ خدا در قیامت دیدنی است سخن از چشم نیست سخن از وجه است وجه یعنی هویت یعنی هستی این هستی شان ناظر به خداست نه اینکه نگاهشان ناظر به خداست سخن از عیون نیست سخن از ابصار نیست این قضیه سوره ی مبارکه ی «انعام» که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۴) جهت این قضیه ضرورت ازلی است یعنی اگر از یک حکیم سؤال بکنی که این قضیه را جهت بده موضوعش معلوم است محمولش معلوم است ولی جهت بده قضیه اگر از سنخ «زید قائم» باشد جهتش امکان است اما اگر از سنخ «زید ناطق» باشد جهتش ضرورت است این قضیه را اگر خواستید جهت بدهید «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» بالضروره، «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» بالضروره، «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» بالضروره قضایای ممکنه نیست قضایای ضروره است و اگر ضرورت است به هیچ وجه ذات اقدس الهی را نمی شود با چشم ادراک کرد پس «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ» برخی از چهره ها دَرَم اند، غمگین اند، افسرده اند و گمانشان این است که حادثه ی کمرشکن به انتظار اینهاست فاقره آن حادثه ای است که کمر را می شکند فاقره الظُّهر است که فقیر را هم فقیر گفتند برای آن است که ستون فقراتش شکسته است و گرنه فقیر به معنای ندار نیست ولی کسی که در اثر فقدان مال و مشکل مسائل اقتصادی قدرت ایستادگی، ایستادگی یعنی ایستادگی قدرت ایستادگی ندارد به او می گویند فقیر برای اینکه مثل اینکه ستون فقراتش شکسته است اگر کسی ستون فقراتش بشکند قدرت ایستادن ندارد ملت گرسنه هم قدرت ایستادگی ندارد و گرنه ناداری را می گویند فقدان نه فقر حادثه ی کمرشکن را می گویند فاقره الظهر «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ» (۵) پس الوجوه علی قسمین پس اگر یک وقت الوجوه اینجا

جمع بود و همه را شامل شد خضوع یک عدّه خضوع احترامی است خضوع عدّه دیگر خضوع و خشوع ترس است و اگر نه، ناظر به الف و لام عهد بود جمع نبود خب معلوم می شود که همین وجوهی است که «خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ» (۶) است دیگر، به هر تقدیر همه ی وجوه در پیشگاه ذات اقدس الهی حضور خاشعانه دارند.

ص: ۷۹۶

۱- (۱۱) _ سوره ی نساء، آیه ی ۶۴.

۲- (۱۲) _ سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۳.

۳- (۱۳) _ سوره ی غافر، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۴) _ سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳.

۵- (۱۵) _ سوره ی قیامت، آیه ی ۲۵.

۶- (۱۶) _ سوره ی شوری، آیه ی ۴۵.

پرسش: ببخشید خشوعی که در سوره ی «حشر» به کوهها اسناد می دهد از کدام نوع است «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا» (۱).

پاسخ: بله دیگر، «لَوْ أَنْزَلْنَا» این هم «خَاشِعًا» خشوع آن خشوع همین خضوع و فروماندن است ترس نیست، ترس نیست مشخص فرمود: «خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا» الآن یک مطلب مهم برای دیگری باعث خشوع اوست یعنی خضوع اوست نه ترس او، او در برابر مطلب مهم خاضع است این «مُتَصَدِّعًا» آن را توضیح می دهد صداع یعنی سردرد آدم مطلب عمیق علمی را که می شنود یا نمی فهمد یا با زحمت می فهمد و سرش درد می آید این صداع یعنی پراکندگی همین را در سر به کار می برند آن دردسر را می گویند صداع، فرمود ما اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم سرش در می آمد متصدع می شد، تکه تکه می شد، گرفتار صداع می شود بار سنگینی ما بر او تحمیل نمی کردیم اما یک مطلب سنگینی بر او تحمیل می شده است آن خشوع، خشوع ترس و امثال ذلك نیست نظیر «الَّذِينَ هُمْ فِي صِيَّاتِهِمْ خَاشِعُونَ» است دیگر در اول سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» دارد «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صِيَّاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۲) خشوعی که مؤمنان در نماز دارند از سنخ همان خشوعی است که کوه هنگام نزول فرضی قرآن پیدا می کرد اما در اینجا کلمه ی رحمان را به کار برد چون همگان در برابر رحمان خاشع اند عده ای بر اساس «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» عده ای بر اساس «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ» (۳) و کلمه ی قاصم هم با صاد است نه با سین و در قرآن به کار نرفته مگر در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه یازده «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمٍ» قاصم الجبارین یعنی در هم کوبیدن یک فرق ادبی هست بین قَصَم و فِصَم که هر دو با صاد است آن یکی با صد است این یکی بی صد است قَصَم شکستن با صد است چون اگر نرم باشد شکستنش صدا نداشته باشد می گویند فِصَم و اگر چیزی شکستنش صدا داشته باشد مثل سنگ و امثال ذلك می گویند قَصَم بالأخره در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» سخن از قاصم بودن مطرح است در این کریمه فرمود هیچ شفاعتی نافع نیست «إِلَّا مَنْ أَدْنَى لَهُ الرَّحْمَنُ» در ذیل این یک روایت نورانی از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که می فرماید به من اذن داده می شود به من می گویند «سَلْ تُعْطَى وَاشْفَعْ تُشْفَعْ» (۴) از این روایت معلوم می شود که ضمیر «مَنْ أَدْنَى لَهُ» به شافع برمی گردد نه مشفوع له «وَرَضِيَ لَهُ» هم به شافع برمی گردد نه مشفوع له اما در جریان «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» اگر ضمیر به الله برگردد کما هو الظاهر بسیاری از مفسران به این ذکر کردند برهانش در بحث دیروز گذشت در روایات فراوان مخصوصاً در نهج البلاغ هست که ذات اقدس الهی تحت اکتناه احدی در نمی آید اگر در بعضی از روایات کُنه معرفت سؤال می شود معرفت درباره ی اسمای حسنایی که مثل ربوبیت و مانند آن و گرنه آن هویت مطلقه آن ذات مطلق به هیچ وجه تحت اکتناه در نمی آید تا کسی در دعا خواهان آن باشد چون اگر کُنْهش را درک بکند او را احاطه کرده که، اگر احاطه کرده می شود مُحاط و او می شود محدود در حالی که در غالب روایات نهج البلاغه که بخشهای توحیدی مطرح است می فرماید حدپذیر نیست خدای سبحان حالا گوشه ای از این بیانات نورانی حضرت امیر را در نهج البلاغه می خوانیم ایشان در خطبه ی ۴۹، خطبه ی اول که مفضّل در همین زمینه است در خطبه ی ۴۹ می فرماید: «لَمْ يُطَلِّحِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجِبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» کسی بخواهد صفات الهی را فضلاً از آن هویت مطلقه، صفات الهی را احاطه پیدا کند مقدورش نیست اما آن مقداری که مقدور بشر هست مثل مفاهیمی که دال است بر مصداق یا بعضی از تجلیات و تعینات و اسمایی که حاکی از ذات اند نه خود ذات آنها را بخواهد ادراک کند مقدور بشر هست «لَمْ يُطَلِّحِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ» فضلاً عن هویتته «وَلَمْ يَحْجِبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» آن مقداری که لازم است بشر مقدور اوست مکلف است می تواند آن مقداری که کُنه ذات اوست

نه مقدر اوست نه مورد تکلیف است در بحثهای قبلی هم داشتیم که اینکه می گویند هر کسی هر کدام از عرفا خدا را به اندازه ی خودشان مشاهده می کنند برای همین است که خدای سبحان مرآیا یک، مرآئی دو، طبق دو نسخه ای که از نهج البلاغه آمده است خدا صحنه را آفرید یا این صحنه مرآت حق است یا اسمای حسنا را در صحنه ی آفرینش که مرئی هستند می بینیم هم جهان مرآیای الهی اند هم مرآئی الهی اند خب، پس این مرآئی را و این مرآتها را آفرید این یک اصل. این حرف قبلاً گفته شد، قبلاً گفته شد یعنی قبلاً گفته شد و از یاد خلیها رفت اینکه وجود مبارک پیغمبر فرمود آدم همین طوری بیاید در درس بنشیند این دیگر هرگز ملاّ نخواهد شد برای همین است دیگر فرمود: «استعن بیمنک» (۵) دفتر داشته باش، کتاب داشته باش، قرآن داشته باش، این آیات را تطبیق بکن کسی از حفظ چیزی را گوش بدهد غیر از اتلاف عمر، اتلاف عمر آقایان حقیقت شرعی ندارد همین است همین طور کسی می آید پای درس! اگر توقع داشته باشید که خدای سبحان یک حقیقت شرعی یا متشرعی برای اتلاف عمر باشد این نیست این طور درس خواندن را می گویند اتلاف عمر آن روز گفته شد که وجود مبارک پیغمبر فرمود: «استعن بیمنک» چرا از من می خواستید لوازم التحریر، قلم، کتاب، قرآن این داشته باش سطر به سطر یعنی سطر به سطر گوش بده و یادداشت بکن بعد اگر چهارتا سؤال داشتی می شود سؤال علمی، چهارتا اشکال داشتی می شود اشکال علمی در آن روز گفته شد ذات اقدس الهی کلّ عالم را آینه قرار داد این اصل اول، و خودش به تمام چون بسیط است دیگر مرگب که نیست که به تمام ذات در عالم جلوه کرد نه به بعضی از ذات تشبیه معقول به محسوس این است آفتاب در برابر همه ی آینه با تمام ذات حاصل است دیگر این طور نیست که یک گوشه ی آفتاب حالا آفتاب چون کروی است آن طرفش هم هست ولی اگر آفتاب کروی نبود و بسیط بود همین آفتاب با تمام رخ در برابر آینه ها هست این اصل دوم، اما چون آینه ها فرق می کند هر آینه ای آفتاب را به اندازه ی خودش نشان می دهد اگر این آینه ها بخواهند حرف بزنند می گویند ما آفتاب را به اندازه ی خودمان فهمیدیم این چهار و درست هم می گویند آفتاب اندازه ندارد چون با تمام وجود ظهور کرده ولی آینه اندازه دارد اگر عرفا می گویند هر کسی ما خودمان خدا را به اندازه ی خودمان مشاهده کردیم در اینجا سخن است اما آن حکیم که برهان اقامه می کند مفهوم است یعنی خدای ازلی ابدی سرمدی مصداقی دارد بله این مفهوم است و سهل الوصول است اما سخن از مشاهده که باشد می گویند هر کس خدا را به اندازه ی خود مشاهده می کند یعنی از این قبیل نه اینکه این شخص می رود بالا- آفتاب را به اندازه ی خودش می گیرد بلکه در جای خودش هست آفتاب با تمام چهره اش در برابر آینه ظاهر است این آینه به اندازه ی خود آفتاب را درک می کند صدرالدین می گوید وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که خلیفها لله بود با مردم این طور حرف می زد هر کسی مخاطب حضرت بود حضرت با تمام رخ نگاه می کرد شما الآن در این مصاحبه ها می بینید کسی که دارد با دیگری مصاحبه می کند نیم رخ نگاه می کند حواسش پیش دوربین است این طور پیغمبر با کسی حرف نمی زد با تمام رخ نگاه می کرد می گفت من خلیفه ی الله ام الله مگر با مردم، شما گفتید الله، الله که می گوید لیک مگر با بعضی از صفات با شما گفتگو می کند یا با تمام صفات با شما گفتگو می کند منتها شما یک گوشه اش را می گیرید پیغمبر دأبش این بود وقتی با کسی حرف می زد با تمام رخ حرف می زد نه اینکه یک گوشه اش جای دیگر بنگرد یک گوشه اش جای دیگر بنگرد بنابراین اکتناه صفت ممکن نیست یعنی صفت ذات چه رسد به اکتناه ذات فرمود: «لَمْ يُطَلِّعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» این در خطبه ی ۴۹، در خطبه های دیگر هم مشابه این تعبیر آمده در خطبه ی.

-
- ١- (١٧) _ سورة ى حشر، آيه ى ٢١.
 - ٢- (١٨) _ سورة ى مؤمنون، آيات ١ و ٢.
 - ٣- (١٩) _ سورة ى قيامت، آيات ٢٢ _ ٢٥.
 - ٤- (٢٠) _ ارشاد القلوب، ج ١، ص ١٩٧.
 - ٥- (٢١) _ بحار الأنوار، ج ٢، ص ١٥٢.

پاسخ: این تعبیری است که دیگران کردند خدای سبحان در مرتبه ی لطف خاصّی که به آن حضرت دارد به او عنایت کرده بله، و گرنه این نرفته بالا فیض خدا آمده پایین. در خطبه ی ۹۱ وقتی به نام خطبه ی اشباح معروف است اصلش این است که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «حَظَبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)» روزی به حضرت عرض کردند که شما خدا را برای ما معرفی کنید و اینها وجود مبارک حضرت امیر خطبه ای خوانده بر منبر کوفه رفتند و خطبه ای خواندند «و ذلك أنّ رجلاً أتاه فقال له يا أمير المؤمنين صف لنا ربنا مثل ما نراه عياناً لنزداد له حباً و به معرفه فغضب و نادى الصلاه جامعه فاجتمع الناس حتى غص المسجد بأهله فصعد المنبر و هو مغضب متغير اللون فحمد الله وأنتى عليه و صلى على النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) ثم قال الحمد لله الذى كذا و كذا و كذا تا به اینجا رسید «فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ» تا به این بخش فرمود خلیها چه فرشته چه غیر فرشته رفتند به سراغ شناخت ذات اقدس الهی هرگز به آنجا راه پیدا نکرده اند تا به اینجا اگر کسی به ذات راه پیدا کند «لَتَجْرَى فِي كَيْفِيَّتِهِ صِفَاتِهِ وَ غَمَضَتْ مِ دَاخِلِ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاقُلِ عِلْمَ ذَاتِهِ رَدَعَهَا وَ هِيَ تَجُوبُ مَهَاوِي سِدْفِ الْعُيُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ فَرَجَعَتْ إِذْ جِبْهَتُ مُعْرِفَهُ بِأَنَّهُ لَا يُنَالُ بِجَوْرِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ» چه فرشته چه انبیا هر عقلی بخواهد آنجا راه برود سیلی خورده برمی گردد اعتساف یعنی بیراهه رفتن در برابر استقام است عسف مثل حیف، عسف مثل همان حیف بیراهه رفتن بیجا رفتن به جبهه ی او، به جبهه ی او می زنند این متحسیر است و کتک خورده برمی گردد می فهمد به کنه ذات نمی تواند راه پیدا کند چطوری به کنه ذات راه پیدا کند خب، این درباره ی خطبه ی ۹۱ که حضرت فرمود مطالب فراوانی را به همراه دارد. در خطبه ی ۱۸۶ آنجا بعد از اینکه فرمود: «بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ» عنوان تجلی از بهترین واژه هایی است که در کلمات اهل بیت مخصوصاً وجود مبارک حضرت امیر تکرار شده فرمود اگر کسی به آنجا راه پیدا کند «لَتَجْزَأَ كُنْهُهُ وَ لَا مَتْنَعُ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ» بعد تا به اینجا می رسد که «وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَ لَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ وَ لَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ وَ لَا يُغَيِّرُهُ الضُّيَاءُ وَ الظُّلَامُ وَ لَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَ الْأَعْضَاءِ» تا اینکه چون «لا حد له» نهایت ندارد خب اگر یک موجود نامتناهی بود کنه اش یعنی چه؟ اگر کسی به کنه او برسد یعنی او را احاطه پیدا کرده دیگر در بخشهای دیگری هم باز همین بیان نورانی حضرت امیر هست در خطبه ی ۱۹۵ به این صورت طلعه ی خطبه این است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَ جَلَامِلِ كِبْرِيَاءِهِ مَا حَيَّرَ مُقَلِّ الْعُيُونِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النُّفُوسِ عَنْ عِزِّهِ كُنْهُ صِفَتِهِ» (۱) چه رسد به هویت همه ی همتهای والا را پس می زند که اینها نمی توانند به کنه صفت او برسند مگر صفت او محدود است صفت او نامحدود است خب یک موجود محدود چگونه می تواند نامحدود را درک بکند بنابراین «لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» اما این بخش که «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» آیا برای همه ی مردم است فوراً تقسیم فرمود، فرمود نه همه این طور نیستند برای اینکه در بخشهای دیگر فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» دو، «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۲) دو، همین تقسیم دو ضلعی در محل بحث هم آمده با تعبیر دیگر در آنجا فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» اینجا فرمود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» یک، «وَمَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا» دو، آن کسی که «مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» خواب است، آن که «حَمَلَ عَدْلًا أَفْلَحَ» منتها این چهار تعبیر شبیه هم نیست آن دو تعبیر معهود است این دو تعبیر این است «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» چون انسان ظلمی را که کرده که عمل عامل را رها نمی کند که عمل زنده است یک، موجود زنده می افتد در خط تولید مگر می شود چیزی در عالم معطل باشد در چیزی اثر نکند از چیزی اثر نگیرد اگر عمل زنده است که زنده است فعال است چگونه می شود کسی کاری انجام بدهد کار از بین

برود چگونگی ممکن است کار از بین نرود و بیکار باشد این می بینید برکات فراوانی که شامل بعضی از بیوتات است بر اساس عمل صالح جدشان است دیگر، اگر خضر فرمود: «كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» همین است دیگر یعنی صلاح جدشان که در روایت بود جد هفتم بود یا هفتادم همیشه خضر راه هست این طور نیست که کسی آدم صالح باشد و عمل رخت بر بندد وقتی به موسی (سلام الله علیهما) فرمود می دانی چرا من این دیوار را دارم می چینم برای اینکه جد این بچه ها یا پدر این بچه ها آدم صالحی بود یعنی صلاح او باعث شد که من الآن این کار را بکنم دیگر «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» (۳) پس عمل زنده است یک، موجود زنده می افتد در خط تولید دو، بیکار نمی ماند با چه کسی رابطه دارد با عامل خودش سه، پس اگر کسی در چند سال قبل کار خلاف کرده و او را اصلاح نکرده توبه نکرده آن باری است بر دوش او «قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» چه اینکه اگر کسی عادلانه زندگی کرده «قد افلح من حمل عدلاً» در مقابل آن «قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» این جمله ی نورانی را فرمود که «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» این دیگر «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا» یک، «وَلَا هُضْمًا» دو، نه از ما بدی به او می رسد یک، نه نتایجش را کم به او می دهیم دو، هضم کردن یعنی کم کردن اینکه در سوره ی مبارکه ی «هود» گذشت که «إِنَّا لَمَوْفُوهُم نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ» (۴) همین است پس نه خطری از ما به او می رسد که بشود ظلم «لَا يَخَافُ ظُلْمًا» نه نتیجه ای از نتایج اعمال شما کم می گذاریم که بشود هضم نه حقش را هضم می کنیم نه چیزی از ما به عنوان ظلم به او می رسد. قرآن کریم اول تا آخرش نور است نقل است و کلام خداست و نور است اما این نور گاهی می تابد چاه را روشن می کند گاهی می تابد راه را روشن می کند، گاهی سیره و حرف فرعون را نقل می کند گاهی سیره و حرف سامری را نقل می کند نقل نور است نه منقول قرآن نور است نه هر چه را قرآن نقل کرده قرآن حرف فرعون را نقل کرده که سم است، حرف سامری را نقل کرده که سم است، حرف چاه و چاه رو را هم نقل کرده این نقل نور است و برای هدایت است و گرنه آن منقول گاهی کفر است، گاهی الحاد است، گاهی توحید «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا». که آن سایر حرفهاست و فردا _ ان شاء الله _ از «فَتَعَالَى» می خوانیم.

ص: ۷۹۸

۱- (۲۲) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۵.

۲- (۲۳) _ سوره ی شمس، آیات ۹ و ۱۰.

۳- (۲۴) _ سوره ی کهف، آیه ی ۸۲.

۴- (۲۵) _ سوره ی هود، آیه ی ۱۰۹.

Your browser does not support the audio tag

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَيَّرْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۲) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)»

سوره ی مبارکه ی «طه» از آن جهت که در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی اصول اعتقاد به دینی است یعنی توحید، وحی و نبوت و معاد است همان طوری که ملاحظه فرمودید بخشهای وحی و نبوت را بیان فرمودند در جریان معاد هم فرمودند «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»^(۱) به تعبیر سیدناالاستاد هشت مطلب را ایشان اینجا استنباط کردند که در طی این مطالب شاید افزودن بر این هشت مطلب هم ممکن باشد آن امور ثمانیه از اینجا شروع می شود که نفخ صور هست که فرمود: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» بعد از اینکه با نفخ صور همه زنده شدند همه یکجا جمع می شوند که می شود حشر این دو مطلب، و صحنه ی زمین قیامت هم مستوی و مسطح خواهد شد یعنی تمام کوهها درهم کوبیده می شوند و دره ها پُر می شوند و می شود قاع صَفْصَف و دیگر لازم نیست زمین آخرت مثل زمین دنیا کروی باشد چون کروی بودن زمین برای تنظیم شب و روز است و اگر شمس و قمری در کار نیست «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»^(۲) شد، «إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»

۱- (۱) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۲.

۲- (۲) _ سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

{۴}_ سوره ی زمر، آیه ی ۶۷. (۵) _ سوره ی ق، آیه ی ۲۲. (۱). (۶) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۵. (۲). (۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۸. (۳). (۸) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۱- شد و بساط آسمانها هم «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۴) شد لذا کرویّت وجهی ندارد از این جهت یک انسان شرمنده نه می تواند در پشت یک درخت و دیوار و کوه خودش را پنهان کند نه می تواند بگوید من در آن طرف زمینم این طرف و آن طرف ندارد کلّ زمین می شود قاع صفصف یک، چشم اهل قیامت هم می شود حدید با حدّت و تیزبینی می بیند می شود دو، «فَبَصِيرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» انسان شرمنده نمی تواند با احتجاب و پنهان شدن از شرمندگی به در بیاید سه. پرسش: منظور از کوههایی که در قرآن حضرتتعالی می فرماید مسطح می شود آیا همین کوههای دنیاست یا کوههای دیگر است. پاسخ: همین کوههاست دیگر «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ». (۵) پرسش: در قیامت هم پاسخ: دیگر قیامت را در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» فرمود: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»

۲- ولی اینها شاید جزء اشراط الساعه باشند ولی اینها که سؤال می کنند این الف و لامش الف و لام عهد است دیگر

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» یعنی این کوهها. آن گاه خدای سبحان وضع این کوهها را تنظیم کرده قاع صاف فرموده بعد در سوره ی «ابراهیم» هم فرمود: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» کلّ نظام عوض می شود آسمانها عوض می شوند زمین عوض می شود خب. مطلب سوم همین تسطیح ارض است، مطلب چهارم اینکه «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» ۳- حالا- آن فرشته است یا انسان کامل است از طرف ذات اقدس الهی مردم را دعوت می کند که «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»

پرسش: ضمیر «لَا عِوَجَ لَهُ» به «الدَّاعِيَ» بر نمی گردد.

پاسخ: به خصوص آن نیست وقتی صحنه، صحنه ی حق بود «يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» (۱) آن داعی به هیچ وجه عوجی ندارد قهراً مدعو هم چون «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» عوجی ندارند دعوتشان هم دعوت به حق است آن روز کسی بدون حق سخن نمی گوید بی حق سخن نمی گوید خب که لای نفی جنس همه ی این محدوده را تأمین می کند.

مطلب پنجم آن است که شفاعت هیچ کس تأثیر ندارد مگر کسی که مأذون باشد این ضمیر «مَنْ أذِنَ لَهُ» به این شافع برمی گردد چه اینکه «رَضِيَ لَهُ» هم به این شافع برمی گردد برای اینکه شافع است که حرف می زند و گرنه مشفوع* له که حرف نمی زند و اگر روایتی در تفسیر کنزالدقائق و سایر جوامع روایی ما آمده که این را بر مشفوع له تطبیق کردند این یک تطبیق مصداقی است نه تفسیر مفهومی شاهدش هم در همان روایت است در روایت دارد که مشفوع له کسانی اند که در دنیا اذن به طاعت پیدا کردند و اذن پیدا کردند و خدا قول آنها را راضی شد که اینها مطیع قرآن و عترت شدند خب معلوم است که از مسیر آیه فاصله دارد آیه درباره ی قیامت است چه کار به دنیا دارد که اینها به اینها اذن داده که مطیع اهل بیت باشند، به اینها اذن داده که سخنی بگویند که درباره ی اهل بیت است این یک تطبیق قرآنی است نه تفسیر مفهومی، پس شاهد داخلی این است که ضمیر «لَهُ» و ضمیر «رَضِيَ لَهُ» به شافع برمی گردد چون شافع است که حرف می زند مشفوع له که حرفی ندارد.

ص: ۸۰۱

پرسش: واژه «تنفع» نمی رساند که «له» به

پاسخ: نه، یعنی شفاعتِ این شخص شافع نافع نیست این شخص شافع شفاعتش نافع نیست مگر اینکه مأذون باشد یعنی مؤثر نیست.

پرسش: آن وقت نفعش به شافع نمی رسد.

پاسخ: لازم نیست که ببیند خودش برگردد می گویند شفاعتش اثر ندارد «لَا تَنْفَعُ» یعنی «لا تؤثر» شفاعت این آقا به حال کسی نافع نیست مگر اینکه مأذون باشد و حرفِ صواب بزند یعنی «لا تؤثر شفاعته الشافعين الا» آن شافعی که مأذون باشد و مرضی القول.

پرسش: بنابراین وجه مستثنی؟ منه چه می شود.

پاسخ: «لا- تنفع شفاعته شافع الا» آن شافعی که «أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»، «لَا- تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» این الف و لامش عوض مضاف الیه می تواند باشد «لَا تؤثر شفاعته شافع الا الشافع الذی اذن له الرحمن و رضی له قولا» چون نافع باید باشد وگرنه این دوتا کلمه یعنی اذن در قول و رضای در قول که برای مشفوع له نیست مشفوع له که حرفی برای گفتن ندارد. خب، برابر آن آیه ی سوره ی «نبا» که دارد «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (۱) آن شافع مأذون است و حرف می زند وگرنه مشفوع له چه حرفی دارد برای گفتن.

در این بخش مطلب ششم این است که خدای سبحان به همه ی امور اینها عالم است و آنها به چیزی از علم خدا احاطه ندارند. مطلب هفتم آن است که سلطنت الهی آن روز ظهور می کند «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» مستحضرید که قیامت ظرف ظهور سلطنت خداست نه ظرف حدوث او که الآن او _ معاذ الله _ سلطان نباشد و در قیامت به سلطنت برسد بلکه در دنیا و آخرت سلطان و مالک و مَلِكِ اوست منتها در دنیا خلیها نمی فهمند که مَلِكِ و مالکِ اوست آن روز می فهمند «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۲) سلطنت آن روز ظهور می کند چون سلطنت آن روز ظهور می کند «عَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» همه عانی اند، اسیرند، ذلیل و خوارند.

ص: ۸۰۲

۱- (۱۰) _ سوره ی نبا، آیه ی ۳۸.

۲- (۱۱) _ سوره ی غافر، آیه ی ۱۶.

مطلب هشتم آن است که جزا بالعدل است که «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» اما آنچه در این نکات مانده مطرح است آن است که برای مشرکان حجاز الله و الرحمان شناخته شده بود «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ» (۱) اما اله و رب و امثال ذلك شناخته شده نبود اینها فکر می کردند که اصنام و اوثان این سیمتها را دارند لذا در غالب این موارد یا از الله سخن به میان می آید یا از الرحمان از رب و اله و امثال ذلك برای مشرکانی که می گفتند اینها آلهه ما هستند خیلی مورد پذیرش و قبول نبود، پس طبق چند نکته ای که قبلاً بود این نکته هم افزوده می شود که چرا فرمود: «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» (۱۳) اما اینجا که فرمود: «وَوَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» برای اینکه دو عنصر محوری در معاد هست یکی حیات، یکی قیام همه ی مُرده ها زنده می شوند یک، و قیامت را قیامت گفتند چون همه قائم اند «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، (۱۴) «یوم یقوم الناس للحساب» قیامت به این مناسبت قیامت می شود که اینها از قبر برمی خیزند نه می خوابند و نه می نشینند اینها ایستاده اند برای حساب خب اگر مردم زنده می شوند و اگر مردم قیام دارند احیای آنها هم به یک حی ازلی وابسته است قیام اینها به قیوم ابدی وابسته است پس این دو اسم از اسمای حسناى خدا که حی قیوم است متصدی تنظیم امور احیا و اقامه ی مردم قیامت است لذا فرمود: «وَوَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» اما تعبیری که جناب زمخشری دارد در این قسمت این است که این قسمت را غیر زمخشری هم بیان کردند که وعده ی الهی نسبت به مؤمنان است و وعیدش نسبت به ظالمان که فرمود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» که این وعید است، «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» این راجع به وعده است معمولاً برای تنبیه و کیفر فقط سوء فعلی کافی است البته برای خلود سوء فاعلی هم لازم است ولی برای تنبیه و کیفر سوء فعلی یعنی معصیت کافی است لذا در این گونه از موارد دو امر را ذکر نکرده یکی کفر و یکی معصیت، هر کسی معصیت کرد تنبیه می شود خواه کافر خواه مسلمان، اما آنجا که سخن از خلود است البته باید کفر و نفاق و اینها مطرح بشود ولی درباره ی ورود به بهشت حتماً این حُسن فعلی با فاعلی را ضمیمه می کند کار خوب از آدم خوب و گرنه کسی کار خوب بکند و آدم خوب نباشد یعنی راه بسازد، مدرسه بسازد، درمانگاه بسازد، مشکلات مالی مردم را حل بکند و کافر باشد این ممکن است در دنیا به رفاهی برسد به تکاثر برسد ولی به کوثر نمی رسد رسیدن به کوثر برای کسی است که جامع بین الحُسَین باشد هم مؤمن باشد هم کار خوب بکند.

ص: ۸۰۳

۱- (۱۲) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰. [۱۳] _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۸. (۱۴) _ سوره ی مطففین، آیه ی ۶.

پرسش: «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا» (۱) چه می شود؟

پاسخ: می بیند نه بهشت می رود نه اگر کسی مثقال ذره کار خوب کرد بهشت می رود نه مثقال ذره خود را می بیند یا در دنیا آثارش را می بیند یک، یا در برزخ می بیند دو، یا در ساهره ی قیامت می بیند سه، یا در جهنم می بیند چهار که تخفیف در عذاب است ممکن نیست کسی کار خوب یک مثقال ذره ای کار خوب بکند و نبیند اما آیه نمی گوید اگر کسی یک مثقال ذره کار خوب بکند بهشت می رود که، بنابراین بهشت رفتن یک حُسن فاعلی می خواهد یعنی مؤمن، یک حُسن فعلی می خواهد یعنی اطاعت، اما برای تنبیه همان سوء فعلی کافی است هر کسی معصیت کرده کیفر می بیند درباره ی کیفر فرمود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» درباره ی پاداش فرمود: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» این شخص «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» اینجاست که زمخشری برابر آیه ی «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ» این چنین تفسیر می کند شاید مقداری تفسیرش مخدوش باشد اما بی لطافت نیست. آیه دارد که در بحث دیروز گذشت این بود که نه ظلمی دامنگیر انسان مؤمن می شود و نه هضمی، ظلم آن است که چیزی که او استحقاق ندارد بر او تحمیل می شود یک، هضم آن است که چیزی او که استحقاق دارد به او ندهند یعنی مقداری از پاداشش را کم بگذارند پس ظلم آن است که از بیرون چیزی نسبت به او تحمیل بشود، هضم آن است که چیزی از درون حق او ضایع بشود این فرق ظلم و هضم بود که در بحث دیروز گذشت، زمخشری می گوید این همان کار کسانی است که تقریباً جزء کسانی اند که اموال عمومی میدانها و اینها دستشان است وقتی باری را می خواهند از کشاورز بخرند این دو تا مشکل دارد یکی اینکه کم حساب می کنند چون توزین و کیل و اینها در اختیار آنهاست و چیزی هم که می خواهند بدهند از حقوق اینها کم می کنند حالا- یا قیمت را چون دست خودشان است یا جهات دیگر هم چیزی از بیرون بر اینها تحمیل می کنند می شود ظلم، هم چیزی که حق مسلم آنهاست به اینها نمی دهند می شود هضم. سیدنا الاستاد و سایر مفسران این «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ» را به همان دو بخش معنا کردند در سوره ی مبارکه ی «مطففین» آیه ی اولش این است «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ» آیه دوم و سومش این است که این مُطَفِّفٌ «طَفٌّ» یعنی اندک چون یک گوشه ی آن سرزمین کربلا- این حادثه اتفاق افتاده است می گویند واقعه ی طَفٌّ، طَفٌّ یعنی کم، طَفِيفٌ یعنی اندک طَفٌّ یعنی قَلْتُ طَفِيفٌ یعنی قلیل خب، مُطَفِّفٌ یعنی کسی کم می گذارد کم فروشی می کند اینها که کم فروشی می کنند یعنی در فروختن کم فروش اند یا در خریدن هم کم می گذارند فرمود اینها که توزین بار و اداره ی امور میدان و امثال میدان به دست اینهاست اینها دو تا گناه دارند «الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» (۲) وقتی می خواهند اکتیال کنند ببرند در باسکول بکشند تا آخرین دقیقه سود خودشان حق خودشان را استیفا می کنند چیزی نمی گذارند حقشان کم بیاید اما «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ» (۳) اینها که بارهای مهم را با باسکول می خرنند در هنگام فروش دو گونه اند یا همان کامیونی که خریدند می فروشند کیل به کیل است دیگر وزن نیست یا نه، جزئی فروشی می کنند می شود وزن «وَإِذَا كَالُوهُمْ» یک، «أَوْ وَزَنُوهُمْ» دو، «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» کم می گذارند خب، همین باسکول همین کامیون همین کیل وقتی می خواهند بگیرند طور دیگر می گیرند وقتی می خواهند بدهند طور دیگر می دهند گرفتن فقط اکتیال است برای اینکه اینها که میدان دارند کارهای مهم انجام می دهند اینها که با ترازو چیز نمی خرنند که اینها کامیون را وزن می کنند کیل می کنند قبلاً همین طور بود حالا که قبلاً باسکول نبود ولی کیل بود اما در موقع فروش هم کیل است اگر بخواهند کلی فروشی کنند نه کلی ذمه، هم وزن است اگر بخواهند جزئی فروشی کنند اینها در فروختن چه در کیل چه در وزن کم می گذارند در خریدن که اکتیال است و نه کیل استیفا می کنند همه ی حقوقشان را می گیرند این دو تعبیر را جناب فخر رازی از این کلمه می خواهد استفاده کند که اینها هم ظلم می کنند هم هضم، هم چیزی

بر این صاحبان کالا تحمیل می کنند یک، هم آن پول و حقّ مسلمی که برای اینهاست می خواهند بدهند کم می گذارند این دو، به هر تقدیر در قیامت نه ظلم است و نه هضم همان طوری که در آیه ی ۹۹ فرمود: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» الآن هم بر او عطف می کند «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» خب، آن قصّه ها که ما نقل کردیم بخشی از آیات قرآن کریم بود و معارفی را به همراه داشت از اینجا به بعد می فرماید ما قرآن را به عنوان یک کتاب عربی نازل می کنیم وعید را و انذار را با بیانات گوناگون در او مُتَصَرِّفانه بازگو می کنیم تصریف می کنیم، تغییر می دهیم، تبدیل می کنیم به بیانات گوناگون ذکر می کنیم چون فضای آلوده ی به شرک در حجاز فضایی بود که مقتضی وعید بود نه وعده لذا سخن از «صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» است و این قرآن دوتا کار را به نحو منفصله ی مانع‌الخلوّ می کند که جمع را شاید یکی حداقل یکی حداکثر، حداقلش این است که دست از زشتیها بردارند حداکثر آن است که گذشته از اینکه دست از زشتیها برمی دارند به یاد خدا و عبادات و اطاعت باشند یا تقوای از عناد و عصیان و کفر یا گذشته از آن ذکر الهی و اهل اطاعت و اهل قیام و امثال ذلک که جمع را شاید این منفصله مانع‌الخلوّ است مشابهش به وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود در آیه ی ۴۴ همین سوره ی «طه» فرمود به موسای کلیم و هارون (سلام الله علیهما) گفتیم شما بروید به فرعون این مطالب را بازگو کنید «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» آنجا تذکر قبل از خشیت ذکر شده است برای اینکه پایان آن آیه یاء منقلب شده به الف است فواصل آیات حفظ بشود نفرمود «لَعَلَّهُ يَخْشَى؟» او يتذکر» بلکه فرمود: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» خشیت و ترس داشته باشد از آن رذایل صرف نظر بکند و شوق داشته باشد به فضایل برسد این جمع را شاید در مقام ما هم همین طور است اینها یا تقوا داشته باشند دست از عناد بکشند یا به ذکر الهی نائل بشوند و اهل عبادت و اطاعت باشند و هر دو به وسیله ی قرآن کریم حاصل است منتها آن جنبه ی اثباتی یعنی ذکر و اطاعت چون سهم مؤثرتری در فضیلت دارد آن را مستقیماً به قرآن کریم اسناد داد فرمود: «أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا» اُولی که دست از شرارت برداشتن باشد آن هم به برکت قرآن است ولی آن را مستقیماً به قرآن اسناد نداد اما اینکه فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» که فرمود: «كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا... لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ما قرآن را نازل کردیم «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» یعنی قرآن زمینه ی تقوای آنها را فراهم کند دیگر، پس این چنین نیست که تقوا به قرآن اسناد نداشته باشد حدوث تقوا به قرآن مُسْتَتِدّ نباشد فقط حدوث ذکر به قرآن مستند باشد هر دو به قرآن مستند است منتها حدوث ذکر را به صورت شفاف بیان کرده چون آن از اهمیت بیشتری برخوردار بود کسی که به یاد خداست اهل بهشت است و اگر کسی فقط ظلم نکرد شرک و بت پرستی نکرد با اسلام ستیزی نداشت این شَرِّش کمتر است، عذابش کمتر است نه اینکه اهل سعادت باشد خب، فرمود این دو امر به برکت قرآن کریم است «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» قرآن گرچه لفظش عربی است اما «هُدًى لِلنَّاسِ» (۴) است، «لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۵) است، «ذِكْرًا لِلْبَشَرِ» (۶) است همگانی است و همیشگی منتها دالان ورودی اش همان عربیت است «وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا» گرچه اینها باید این کار را بکنند اما زمینه، زمینه لعلّ است چون عصیان پذیر است حالا که قصص انبیا گفته شد و جریان قیامت هم بازگو شد و ظهور سلطنت الهی در قیامت مشخص شد «فَتَعَالَى» چه کسی تعالی؟ الْمَلِكُ، چرا؟ چون الحق است پس علوّ برای ملک و سلطان است چرا علوّ برای اوست؟ چون حق است، حق عالی است و شکست ناپذیر است «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» بعد فرمود این قرآنی که ما نازل کرده ایم با فرقان فرق دارد در روایات ما که ذیل همین آیه است بخشی را در نورالثقلین یا کنزالدقائق ملاحظه می فرمایند آن است که یک قرآن است و یک فرقان همین کتاب از آن جهت که وجود جمعی دارد می گویند قرآن چون قرآن این نونش زائد است جزء کلمه نیست این از «قَرَنَ» نیست «قرأ» هست «قرأ» یعنی جَمَعَ و چون قرأ است و جَمَعَ است و قرآن به وجود جمعی و دفعی نظر دارد فرقان به وجود تفصیلی نظر دارد این روایاتی را که وارد شده است که قرآن دو بار نازل شده

یک بار به وجود واحد نازل شده است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه اش باخبر شد اجمالاً و یک بار هم به طور تفصیل در ۲۳ سال نازل شده است آن وجود تفصیلی و تدریجی اش را فرقان می گویند طبق این روایت و وجود اجمالی و بسیطش را قرآن می گویند فرمود این قرآنی که بر تو نازل شده است قبلاً و تو آگاهی الان که فرقاناً بر تو نازل می شود پیش دستی نکن، عجله نکن بگذار فرشته تمام آیه را بخواند بعد شما بخوانید درست است که شما قبلاً شنیده اید ولی «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» این تعبیری است که خیلی از مفسران گفتند سیدناالاستاد هم بی میل به این تفسیر نیست بلکه این را تقویت می کند. اما تفسیر دیگری هم که برخی از مفسران مثل رازی و دیگران گفتند آن هم بی لطافت نیست این نهی از عجله به این معنا که عجله نکن که مثلاً پیغمبر - معاذ الله - هراسناک بود که یادش برود لذا مرتب می خواند تکرار می کرد که یادش نرود این سخن ناصواب است زیرا ذات اقدس الهی در سه بخش عصمت پیغمبر را تأمین کرده هم در بخش تلقی که هر چه که خدا فرمود او درست می فهمید مسئله ی هرمنوتیک و امثال ذلک در انبیا راه ندارد چون خیلی از ماها مطلبی را که یک گوینده می گوید یا یک نویسنده می گوید برابر آن ذهنیات قبلی مان طور دیگر می فهمیم یعنی ده نفر ده طور ممکن است بفهمند بعضیها مُصِيب بعضیها مُخْطِئ آن شخص که با مبادی خاصی به سراغ فهم یک متن می رود یک برداشتی از متن دارد دیگری که با مبادی خاصی به سراغ آن متن می رود یک استنباط دیگر دارد بخشی از اختلاف استنباطها مربوط به اختلاف مبادی و مبانی است. انبیا(علیهم السلام) هر کدامشان در طی این عمری مثلاً چهل سالی که گذراندند گاهی ممکن است در دوران خردسالی نبوت نصیبتان بشود ولی غالباً در دوران میانسالی پیامبر می شدند در طی این چهل سال علوم و معارف و عادات و آداب و سنن زیادی را آشنا شدند ولی وقتی به پیشگاه وحی می روند گویا چیزی در لوح دل اینها نیست هر چه را وحی گفت می فهمند نه اینکه وحی که گفت اینها برابر با داشته های قبلی خودشان بفهمند این طور نیست همه ی اینها چیزی را که خدا گفت می فهمند نه چیزی را که با برداشتهای قبلی خودشان بود مطابق اند این خصیصه، خصیصه ی وحی است اینکه گفته شد «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» این است به ما هم که گفتند «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» (۷) یعنی با هرمنوتیک نروید به سراغ قرآن آن هنر را داشته باشید که همه آنچه خوانده اید بگذارید کنار این لوح جانتان را شفاف کنید ببینید قرآن چه می گوید این کار آسانی نیست این دشوارتر از گفتن و فهمیدن و نوشتن است تنزیه دل، تطهیر دل از آداب و عادات و سنن کار صاحب دل است نه کار هر شاگرد و گوینده ای اگر کسی واقعاً این همه ی خواننده ها را یادداشتها را بگذارد کنار بعد صحنه ی لوح را در اختیار قرآن قرار بدهد آن وقت معلوم می شود قرآن حق می گوید ولی اگر در بین این خاطراتی که در مدت عمر فراهم کرده آیات قرآن هم وارد بکند این دیگر اضعاف احلام می شود، می شود مَشُوب لذا آن نورائیت قرآن با آن وصف خلوصی که دارد بهره ی همه نمی شود این کار بسیار کار دشواری است معنای «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» این نیست که کسی در مجلس ختم دارد قرآن می خواند شما ساکت باشید یک اِصْصَقاً داریم یک استوا داریم حالا چه در مجلس ختم چه در مجلس تفسیر چه در مجالس دیگر یا خودتان دارید قرآن می خوانید انسان باید ساکت باشد و در برابر قرآن حرفی برای گفتن نداشته باشد ولو الان تصدیق نکند بگذارد این قرآن درست وارد صحنه ی قلب بشود بعد حالا می خواهد بنشیند مطالعه کند داوری کند می فهمد حق با چه کسی است اما وقتی مخلوط و درهم تلقی بکند به آن حق نمی رسد این پیام «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» از بهترین روشهای فراگیری علم قرآنی است خب، فرمود: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» آن معنای دیگری که مفسران بعدی گفتند مثل امام رازی و بی لطافت نیست این است که شما آیه ای را که می شنوید قبل از اینکه مخصّصش بیاید، مفسّرش بیاید، مقتیدش بیاید این داوری نکن چون قرآن «يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» ممکن است آیه ای الان بیاید مخصّصش

یک روز بعد، دو روز بعد شما بخواید داوری بکنید برابر قرآن «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» اما اگر نصاب وحی اش تمام شد قیود همه آمدند مخصّصها همه آمدند، مقیدها همه آمدند، شارحها همه آمدند، تفصیل اجمال همه آمد آن گاه حکم بکن این یک حرف لطیفی است گرچه سیدناالاستاد بی میل به این حرف نیست برابر.

ص: ۸۰۴

-
- ۱- (۱۵) _ سوره ی زلزله، آیه ی ۷.
 - ۲- (۱۶) _ سوره ی مطفین، آیه ی ۲.
 - ۳- (۱۷) _ سوره ی مطفین، آیه ی ۳.
 - ۴- (۱۸) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
 - ۵- (۱۹) _ سوره ی فرقان، آیه ی ۱.
 - ۶- (۲۰) _ سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
 - ۷- (۲۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۴.

پرسش: مگر قبلاً به صورت جمعی نازل نشده بود؟

پاسخ: بله خب، قبلاً قرآن بود ولی اجرا نبود اجرا برای فرقان است در جامعه بخواهد اجرا بشود دستور عملی باشد مربوط به حکم تفصیلی است و گرنه آن وجود اجمالی قرآن کریم برای توده ی مردم حجت نیست آنچه برای توده ی مردم حجت است همین قرآن «یفسّر بعضه بعضاً» که مطلقاً باید تفسیر بشود، عموماً باید تخصیص بخورد و مانند آن، این «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» در عین حال که ممکن است به همین علوم قرآنی بخورد بخش وسیعش به همان جمله ی «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» می خورد یعنی درباره ی معرفت خدا، اسمای حسنی الهی که دیگران به او دسترسی ندارند تو درباره ی خداشناسی و اسمای حسنی الهی و معارف الهی پشت سر هم بگو «رَبِّ زِدْنِي»، «رَبِّ زِدْنِي» گرچه در قوس نزول اول کسی که «بَلَى» گفت در «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (۱) خود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود بعد حضرت امیر (سلام الله علیهما) اما در قوس صعود بالآخره به تدریج اینها عالم می شوند علمشان را هم فقط از ناحیه ی ذات اقدس الهی دارند اینها نگاران به مکتب نرفته اند که فقط از خدا علم می گیرند این در قوس صعود است در قوس نزول البته حسابشان جداست بنابراین تنها چیزی که خدای سبحان به پیغمبر دستور داد کوثرخواهی است و نه تکاثرطلبی آن تکاثر را نهی کرده، مذمت کرده و به ما هم فرموده: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۲) شما تأسّی کنید شما هم بگویید «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» این تنها گفتن نیست یعنی به دنبال این هم بروید که _ ان شاء الله _ نصیب همه بشود.

ص: ۸۰۵

۱- (۲۲) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۲- (۲۳) _ سوره ی احزاب، آیه ی ۲۱.

Your browser does not support the audio tag

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴) وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ (۱۱۹) فَوْسَوْسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ (۱۲۰)»

سوره ی مبارکه ی «طه» همان طور که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد یکی از مشکلات مشرکان حجاز همانند افراد غیر آگاه جهان کنونی اینکه خودشان را گم کردند و نمی شناسند نه تنها جهان را نمی شناسند انسان را هم نمی شناسند. در شرک دوتا کار منفی انجام گرفت دوتا امر خرافه و اسطوره ای مورد پذیرش مشرکان شد یکی اینکه الله را اگر می شناختند می فهمیدند او شریک بردار نیست، دوم اینکه این بتها آن لیاقت را ندارند که شریک الله باشند مثل اینکه سامری دوتا کار منفی کرد برای خدا شریک قائل شدن این نشناختن خداست خدا یک حقیقت نامتناهی است شریک بر نمی دارد گوساله کوچک تر از آن است که شریک خدا باشد نه الله شریک بردار است نه این گوساله می تواند شریک الباری باشد مشرکان هم همین طور گرفتار این دوتا منفی بودند دوتا خرافه و اسطوره را تمدن می پنداشتند مشکل اساسی جاهلیت کهن و جاهلیت جدید این است که مغالطه ای شیطان کرده این مغالطه جزء مغالطه های مصطلح منطقی نیست این مغالطه ای که کرده این است که در درون انسانها راه پیدا کرده یک، مثل خُره هویت اینها را بیرون کرده یا در بین اغراض و غرایز دفن کرده دو، همه ی خواسته ها و جنود خود را وارد این سرزمین اشغالی کرده سه، به این بیچاره ها گفته شما همین هستید که من می گویم چهار، اینها خیال می کردند تریبون دست خودشان است در حالی که شیطان دارد حرف می زند این معارف الهی را اینها نه ادراک کردند نه باور می کنند خرافه می پندارند قهراً آن خرافه را حق تلقی کردند در آن خطبه ی اول نهج البلاغه شاید خطبه ی چهارم و اینها باشد که قبلش بحث هم گذشت حضرت امیر می فرماید اینها گرفتار چنین مغالطه ای اند شیطان اول به وسیله ی معاصی و امثال ذلک با وسوسه نفوذ پیدا کرده خودش را در درون قلب اینها جا داده وقتی که جا داد تغذیه کرد با معاصی و با انحرافات و اینها، وقتی تغذیه کرد سعی کرد لانه بسازد آشیانه ای ساخت بعد از اینکه آشیانه ساخت تخم گذاری کرد وقتی تخم گذاری کرده این تخمها را به صورت جوجه در آورده این جوجه ها شدند دابّه آن وقت کلّ این منطقه ی اشغالی را گرفتند این بیچاره سخنگوی شیطان است این بیچاره بیننده ی شیطان است شیطان وقتی می خواهد ببیند با چشم اینها می بیند بخواهد حرف بزند با زبان اینها حرف می زند این از غرر خطبه های حضرت امیر است که فرمود وقتی شیطان نفوذ پیدا کرده «باض» یعنی بیضه گذاشته بعد از اینکه آشیانه و لانه کرده «باض» اول بیضه گذاشته تخم گذاری کرده «وَفَرَّخَ» این بیضه را به صورت فرخ و جوجه در آورده وقتی جوجه شد جوجه ها می دانید می دوند دیگر این را می گویند دابّه اینکه می بیند بعضیها چه در نماز چه در غیر نماز خاطرات فراوانی از ذهنشان عبور می کند این همان اثر پای آنهاست «و دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ» (۱) این دابّه که می گویند همین است این آرام نمی گذارد این را مرتّب در خیالات است دَبِيب

دارد، تدرّج دارد، رفت و آمد دارد وقتی این سرزمین اشغالی را گرفته از این به بعد این شخص می شود تریبون شیطان «فَنظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِاللِّسَانِ تَتَهُمْ» با زبان اینها حرف می زند این شخص گفته، ولی گوینده شیطان است. در یکی از خطبه های دیگر حضرت امیر (سلام الله علیه) بود که به حضرت امیر شخصی اعتراض کرده که اگر موعظه اثر می کند چرا در شما اثر نکرده فرمود: «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ» (۲) گوینده شیطان است منتها با زبان تو دارد حرف می زند این مشکل جاهلیت کهن و جاهلیت جدید بود و هست هم مردم مکه از این بی خبر بودند که تریبون دست چه کسی است و هم بسیاری از مشرکان آلوده های غرب و آدمهای آلوده ی نسل کنونی نمی دانند چه کسی هستند و چه چیزی هستند سرزمینشان اشغال شده و دیگری آمده در اینجا تخم گذاری کرده، مرغداری کرده و حرف می زند و باورشان نمی شود این از غرر خطبه های نورانی حضرت امیر است که یک بار هم خواندیم در همان خطبه های اوایل نهج البلاغه شاید خطبه ی چهار یا شش باشد این هفتم، مشکل مردم حجاز همین بود ذات اقدس الهی بعد از جریان نقل سامری فرمود: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» خدا شریک بردار نیست یک، این گوساله هم که «ثُمَّ لَنَسِيَةً فَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسِيًّا» (۳) دو، نه خدا شریک دارد نه این می تواند شریک الباری باشد با دوتا خرافه کار شما سامان پذیرفت، بعد درباره ی قرآن که وحی الهی است سخن می گوید وجود مبارک پیغمبر وقتی قرآن نازل می شد طبق این آیه حضرت شروع می کردند به قرائت کردن این شتاب یک شتاب محمود و ممدوحی است لذت می برد حضرت از دریافت این کلام، لذت می برد حضرت از تلاوت این کلام، هر جمله ای که فرستاده ی الهی از طرف خدا می آورد وجود مبارک پیامبر زود قرائت می کرد خدای سبحان فرمود: «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» صبر کنید این آیه تمام بشود یا این جمله تمام بشود شما بعد بخوانید این عجله یک عجله ی ممدوح و محمود است همان طوری که در جریان عجله ی وجود مبارک موسای کلیم به طور که وقتی در آیه ی ۸۳ همین سوره گذشت «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ» وجود مبارک کلیم حق عرض کرد «هُمُ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ» (۴) من شتابان آدمم تا رضای شما را جلب بکنم این هم عجله ی ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تلاوت قرآن می تواند از این قبیل باشد آن وقت این «لَا تَعْجَلْ» یک تسکین است که شما هیچ شتابی نکن این برای دفع است نه برای رفع، ارضا آن است گرچه این مورد رضای خداست ارضا آن است ارضی؟ للرب یعنی آنچه بیشتر رضای خدا را فراهم می کند این است که شما «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» (۵) باشید صبر کنید آیه تمام بشود بعد قرائت کنید.

ص: ۸۰۶

۱- (۱) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۷.

۲- (۲) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۹۷.

۴- (۴) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

۵- (۵) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۳.

پرسش: در نهی انزجار است آن وقت چطور عمل می شود.

پاسخ: بله، حالا- کدام نهی، نهی تحییی دارند یک وقت می گویند این قدر خودت را به زحمت نینداز این قدر «فَتَشَقَّى»

خودت را به زحمت نینداز این نهی تحیب است نه انزجاری که خلاف از آن در بیاید نهی های ارشادی از این قبیل است یعنی خودت را به زحمت نینداز اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم کارِ بدی نکرد عرض کرد «عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» (۱) بعد هم ذات اقدس الهی هم تویخ نکرده اینجا هم فرمود: «وَلَا تَعْجَلْ» اگر شما برای آن است که یادتان نرود خب «سُنْقَرُوكَ فَلَا تَنْسَى» (۲) درست است پیغمبر معصوم است و مصون از عصمت است لکن به عصمت الهی معصوم است آن که «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۳) بالذات معصوم است خداست، انبیا و اولیای الهی معصوم اند اما به عصمت الهی چون «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ» (۴) بالأخره یکی از اسمای حُسنای خدا عاصِم است آن که بالذات معصوم است یک، و عاصِم دیگری و دیگران است دو، خدای سبحان است پس اگر وجود مبارک حضرت معصوم شد به عصمت الهی معصوم شد فرمود تو در هر چهار مرحله معصومی وجود مبارک پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) اینها در چهار مرحله معصوم اند مرحله ی اولی؟ مرحله ی تلقی وحی است که خوب می فهمند یک وقت است خواسته ها و داشته های قبلی در ادراک معارف و حیانی دخیل نیست بر خلاف ماها وقتی روایتی را به ما القا کردند یا سخنی را القا کردند هر کدام یک مبنای که داریم برابر آن مبنای ممکن است از این آیه یا روایت برداشت داشته باشیم ولی آنها همه ی فراورده های قبلی را می گذارند کنار، صحنه ی لوح دلشان شفاف است برای دریافت وحی چه وجود مبارک موسای کلیم در طور، چه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها کل آن داشته های قبلی را می گذارند کنار برابر «فَأَسْمِعْ لِمَا يُوحَى» (۵) ببینند خدا چه می گوید لذا خطر هرمنوتیک و امثال اینها در مورد انبیا نیست.

ص: ۸۰۷

۱- (۶) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

۲- (۷) _ سوره ی اعلی، آیه ی ۶.

۳- (۸) _ سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۴- (۹) _ سوره ی هود، آیه ی ۴۳.

۵- (۱۰) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۳.

پاسخ: بله خب، منتها دشوار است دیگر آنهایی که تجدیدنظر می کنند همین است دیگر می بینید خود مرحوم علامه (رضوان الله علیه) آن طوری که شهید نقل کرده اقوالش به حسب کتب اوست برای همین است مرحوم علامه وقتی که مثلاً فلان کتاب را می نویسد با مبانی خاص، وقتی دوباره ی دوباره ی همان مطلب فکر می کند آنها را می گذارد کنار دوباره ی آن مبانی و ادله لو خلی و طبعه نگاه می کند تجدیدنظر پیدا می شود اینکه تجدیدنظر پیدا می شود مخصوصاً در مسائل کلان معلوم می شود که آن حکیم یا آن فقیه آن قدر هنرمند است که همه ی مبانی قبلی را یک گوشه ی ذهن بگذارد حرف طرف را گوش بدهد این هست برای مرحوم صدر المتألهین اتفاق افتاده، برای شیخ اشراق اتفاق افتاده برای مرحوم علامه چه در علوم عقلی چه در علوم نقلی برای این بزرگان اتفاق افتاده اینکه تجدیدنظر می شود برای یک حکیم یا برای فقیه برای آن است که این قدر هنرمند است که همه ی داشته های قبلی را یک گوشه ی ذهن بگذارد ببیند این طرف چه می گوید کار دشواری است البته، ولی شدنی است اما برای انبیا همه ی آنها این طورند که تمام داشته های قبلی را می گذارند کنار ببینند ذات اقدس الهی چه می گوید لذا در تلقی معصوم اند یک، بعد از تلقی مقام ضبط و نگهداری و حفظ است که معصوم اند دو، «سُنُقِرُكَ فَلَا تَنْسَى» (۱) بعد از اینکه نگهداری کردند و ضبط کردند می خواهند حالا ابلاغ کنند، سخنرانی کنند، اعلام کنند، املا بگویند در منطقه ی لب یا قلم معصوم و مصون اند که «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؟ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۲) سه، حالا می خواهند عمل بکنند عمل خارجی عملشان معصومانه است چهار، خودش می خواهد عمل بکند اینکه عمل معصوم حجت است، تقریر معصوم حجت است برای آن است که در منطقه ی عمل هم او معصوم و مصون است اینها هم خواص انبیا و اولیای معصوم الهی است، اما همه ی اینها با عصمت الهی است نه اینکه اینها بالذات این طوری باشند خب بالذات تنها کسی که این چنین اوصاف را دارد خدای سبحان است پس بنابراین نمی شود گفت حالا- که پیغمبر معصوم است چرا عجله می کنند بله، اول علاقه مند است برای لذت بردن و نگهداری می خواند خدای سبحان می فرماید نه، مطمئن باش چیزی را که ما به تو دادیم حفظش هم ما به تو می دهیم «سُنُقِرُكَ فَلَا تَنْسَى» دیگر بعدها عجله و امثال ذلک در اینها نبود. سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در اول تا آخر این تفسیر قیم المیزان این روایت را گوشه ی این کتاب یادداشت می کنند در همه ی موارد یک چشم نورانی ایشان به این روایت است لذا مثلاً اگر آیه ای سه، چهارتا احتمال داشته باشد کم بحث را طرزی می کشند و می کشانند که با آن روایت هماهنگ در بیاید لذا می فرمایند: «كما سیأتی فی البحث الروایی» وقتی به بحث روایی رسیدند می گویند «كما تقدّم» این طور ایشان با روایت عمل کرده منتها کاری است بسیار مشکل تا آدم بداند که مثلاً روششان چیست در اینجا این «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» معنایی را ایشان انتخاب کردند که با روایت هماهنگ است یک مقدار بعید است.

۱- (۱۱) _ سوره ی اعلیٰ، آیه ی ۶.

۲- (۱۲) _ سوره ی نجم، آیت ۳ و ۴.

پرسش: آیا قرآن در جان پیغمبر مستقر بود.

پاسخ: به تدریج مستقر شد دیگر.

پرسش: در جان پیغمبر مستقر بود.

پاسخ: به تدریج بله.

پرسش: بعد کم کم جبرئیل آمد می گفت تقریر بکن.

پاسخ: نه، آنکه نزول اجمالی بود که فرمایش ایشان همین بود که در روز چهارشنبه نقل شد قبلاً دفعته نازل شد بعد پیغمبر در اثر آن علم قبلی می خواند که حرف بحث روز چهارشنبه بود و ایشان همین را تقویت می کنند.

پرسش: حاج آقا عرض کردم که غیر قرآن بوده معلوم می شود که این قرآن در جان پیغمبر بوده.

پاسخ: بله، این روایتی که دارد که نزول دفعی یعنی یکجا قرآن بر پیغمبر نازل شد حضرت سابقه داشت و وقتی جبرئیل می خواست بخواند او اطلاع داشت خدا می فرماید نه، درست است که ما قبلاً به طور اجمال اینها را به تو گفتیم ولی در مقام تفصیل صبر بکن که جبرئیل (سلام الله علیه) کلمه به کلمه بگوید وقتی تمام شد شما بعد بخوانید این را ایشان تقویت می کند برابر آن روایت، اما استفاده ی معنا خیلی آسان نیست غرض این است که نظر شریف ایشان در تفسیر این است که حتماً یک گوشه چشمی به روایت دارند اگر چند وجه در آیه هست آیه را طرزی تفسیر می کنند که با روایت هماهنگ باشد منتها حالا روایت باید سند معتبری داشته باشد، دلالت تامی داشته باشد، مربوط به همین آیه باشد اما گرایش روایی ایشان به این سمت است به هر تقدیر این هم می تواند یکی از احتمالات باشد که شما که قبلاً ما به شما گفتیم الآن که به طور تفصیل داریم آیات را می خوانیم شما آن یادداشتهای قبلی و علم قبلی تان را به کار نگیرید بگذارید این وحی تمام بشود بعد بخوانید احتمال اینکه قبلاً شما بخوای عمل بکنی عملش وقتی است که ما مخصّصات و مقیدات را بعد بیاوریم به نصابش برسد که این را کشف و دیگران نقل کردند ولی میزان نمی پذیرد آن هم می تواند یکی از احتمالات این آیه باشد به هر تقدیر چه به این معنا چه به آن معنا این نهی ارشادی است تحبیبی است یعنی خودت را به زحمت نینداز برای چه می خواهی عجله بکنی برای نسیان؟ ما تأمین کردیم عصمت را «سَنُفَرِّقُكَ فَلَا تَنْسَى» (۱) می تواند از باب «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» (۲) باشد که موسای کلیم عرض کرد «عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» (۳) ما لذت می بریم از این آیه، از تلاوت این آیه، از تکرار این آیه لذا اگر عجله می کنیم برای لذت بردن این است، برای تلاوت این است یکی از سیمتهای پیغمبر تالی قرآن کریم بودن است و امثال ذلک.

ص: ۸۰۹

۱- (۱۳) _ سوره ی اعلی، آیه ی ۶.

۲- (۱۴) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۳.

پرسش: اینکه دفعی باشد نه رفعی پیغمبر هم عجله بر فرض اینکه جبرئیل بر او نازل می کرد.

پاسخ: بله خب، همان عرض شد که یا دفع است یا رفع «مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْضَى إِلَيْكَ وَوَقَلَ رَبُّ زِدْنِي عِلْمًا» این علمی که وجود مبارک پیغمبر دارد با اینکه او جزء جوامع الکلم است «اعطيت جوامع الکلم» مرحوم ابن میثم در همان مقدمه ی جلد اول شرح نهج البلاغه از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود: یا علی! «أعطيت جوامع الکلم» (۱) تو هم جوامع الکلم داده شدی. خب، مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همان جلد اول اصول کافی نقل می کند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تمام مدت عمر با هیچ کس به اندازه ی عقل خود حرف نزد «ما کَلَّمَ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) العباد بکنه عقله قطُّ» (۲) در تمام این مدت ۶۳ سال به اندازه ی فکر خود با احدی حرف نزد برای اینکه چه کسی بود که بفهمد، قبل از مرحوم صدرالمتألهین ما یادمان نیست ولی ایشان کاملاً در شرح اصول کافی در ذیل این حدیث اهل بیت را استثنا می کنند برای اینکه اینها یک نورند بعد از ایشان مرحوم مجلسی اول، بعد از اینها مرحوم مجلسی دوم، بعد مرحوم ملاً صالح مازندرانی در شرح اصول بعد همین طور ردیف پیدا شده که اهل بیت را استثنا کردند که اگر وجود مبارک پیغمبر به اندازه ی گنه خود با اهل بیت سخن می گفت اینها کاملاً می فهمیدند و اینها مستثنا هستند خب، «ما کَلَّمَ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) العباد بکنه عقله قطُّ» چنین کسی را می فرماید: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» علمی که در اینجا هست برابر با «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» (۳) علم توحیدی است بهترین علمی که خدای سبحان به پیامبر آموخت همان علمی است که در آیه ی «فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (۴) و بهترین عمل هم استغفار است که فرمود: «وَأَسِئْتَ تَغْفِرُ لِذَنْبِكَ» «خیر العلم التوحید و خیر العمل الاستغفار» به این دو جمله ی نورانی آن آیه «فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «وَأَسِئْتَ تَغْفِرُ لِذَنْبِكَ» استشهاد شده بهترین علم، علم توحید است آن گاه بهترین روش علمی هم علم شهودی و حضوری است «وَقَلَ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» علم درباره ی توحید ذات اقدس الهی به اسمای حسنا ی او و علم به اسمای حسنا هم از راه شهود و حضور نه از راه حصول حالا این قصه ی حضرت آدم و امثال ذلک هم نقل می کند که مناسب است با همین تعلیم اسما. در جریان حضرت آدم که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت برای آن است که مشکل روز است خلیها واقع یعنی واقع بدلی اند اینکه قرآن می فرماید: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۵) این تحقیر نیست این سب و لعن نیست این تحقیق است یعنی دیگری رفته درون اینها خانه کرده اشغال کرده اینها خیال می کنند اشغال سرزمین تنها در جریان افغانستان و پاکستان و نمی دانم اینجاهاست بله اینها اشغال زمین زندگی است نه زمینه، زمینه را دیگری آورده گرفته فرمود خلیها هستند که آن هویت اصلی شان را گم کردند از دست دادند «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۶) دهن شدند دیگری آمده در سرزمین دل آنها نشسته فرمانروایی می کند این مغالطه ها جزء مغالطه های منطقی نیست اینکه در قرآن کریم فرمود انبیا یک حرف جدید دارند «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۷) همین است حالا- مسئله ی «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» یک طرف، «وَيُزَكِّيهِمْ» (۸) یک طرف، اما این پیام دیگر است که انبیا آمدند چیزی به بشر یاد بدهند که بشر نه می داند نه می تواند یاد بگیرد الآن این دقیق ترین مطلب انسان شناسی است وقتی شما به بسیاری از این اهل غرب یا شرق اعلام می کنید می گویند این خرافه است در حالی که حقیقتاً بیگانه آمده زمینه را اشغال کرده صاحب خانه را بیرون کرده با زبان اینها دارد حرف می زند چون کار می بینید کار حیوانی است دیگر کار انسانی که نیست اینها دارند می کنند. خب، این جریان شیطان که دشمن است این را دارد تشریح می کند چه در سوره ی «بقره» چه در سوره ی «اعراف» باز گو فرمود اینجا هم فرمود: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ» این جمله ها را اگر خوب روشن بکنیم گرچه این روایتی که مرحوم علامه در

منتهی یک، مرحوم علامه در تذکره دو، مرحوم شهید در بعضی از قسمت‌ها سه، در زیارت‌های حضرت صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) هست که «السلام علیک یا مُمتحنه اُمتحنک الله الذی خلقک قبل أن یخلقک» این در این عالمها روشن می شود اگر عالمی است که آدم در آن بود و حوّا در آن بود و امتحان در آن بود و بعضیها در امتحان موفق شدند بعضیها موفق نشدند اگر این گونه از عوالم روشن بشود جریان خلقت صدیقه کبرا در چنین عالمی هم روشن می شود منتها این زیارت را ابراهیم بن محمد عریضی نقل کرده که ما نتوانستیم شناسایی بکنیم حالا شما پیدا کنید ببینید که آیا در رجال چنین کسی ابراهیم بن محمد عریضی صاحب نام هست، توثیق شده است، شناخته شده است یا نه و گرنه زیارت، زیارت مُتَقَنی است اگر چنین عالمی باشد وجود مبارک حرت آدم در آن عالم در این امتحانها با یک نسیان روبه رو شد اما صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) نه، چنین جهانی، چنین عالمی، چنین آزمونی قبل از آمدن به زمین هست، قبل از دنیاست در حقیقت چون اگر دنیا باشد که دار تکلیف است سخن از تکلیف نبود وحی و نبوت نبود اگر آن منطقه، منطقه ی دنیایی بود بالأخره «لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۹) مگر می شود انسان در منطقه ای از مناطق دنیا چه آسمان چه زمین زندگی بکند و تکلیف نداشته باشد حالا بر فرض آسمان بشود برود گره ی مریخ بالأخره «هُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلَهٌ» (۱۰) انسان وقتی آنجا رفته باز هم مکلف است دیگر باید از اله خودش تکلیف بگیرد دیگر، اگر انسان است و زندگی، زندگی نشئه ی آزمون و طبیعت است حتماً تکلیف است در حالی که چه از آیه ی سوره ی «بقره» چه از آیه سوره ی «اعراف» چه از آیه سوره ی مبارکه ی «طه» برمی آید که وجود مبارک حضرت آدم و حوّا مکلف نبودند شریعتی نبود بعدها شریعت شده خب عالمی که در آن شریعت نیست معلوم می شود جزء دنیا نیست دیگر حالا شما بگویید باغی بود در گره ی مریخ بسیار خب آن دنیاست انسان چه بالا باشد چه آسمان باشد چه زمین باشد مکلف است این طور نیست که آدم اگر در آسمان باشد تکلیف نداشته باشد که همین تکالیف را باید انجام بدهد ولی از این آیات برمی آید که جریان وحی و نبوت و تشریح و نهی تحریمی و نهی تنزیه و اینها همه بعد آمده پس بنابراین نهی که متوجه حضرت آدم و حوّا (سلام الله علیهما) شد نه نهی تحریمی بود نه نهی تنزیهی بود سخن از ترک اولی؟ نبود چون همه ی این امور در محدوده ی شریعت است اگر شریعت باشد آن امر یا وجوب است یا استحباب، آن نهی یا حرمت است یا کراهت این ترک اولی؟ هم به این است که مثلاً مستحبی را می خواست انجام بدهد این مستحب را که مهم بود ترک کرد یک مستحب نازل تری را انجام داد این کارها را مثلاً می گویند ترک اولی؟ اما وقتی شریعتی در کار نباشد هیچ کدام از این امور نیست، بنابراین هم مسئله ی زیارت صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) بر فرض صحت آن سند قابل تبیین هست یک، و هم مشکل جامعه ی بشری این است که سرزمین جانشان را دیگری اشغال کرده آمده آن داخل نشسته دارد تصمیم می گیرد اینها دارند اجرا می کنند و نمی فهمند دو، تمام مشکل بشر این است که خودشان را گم کردند خب.

ص: ۸۱۰

۱- (۱۶) _ شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۷۷.

۲- (۱۷) _ الکافی، ج ۱، ص ۲۳.

۳- (۱۸) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۱.

۴- (۱۹) _ سوره ی محمد، آیه ی ۱۹.

۵- (۲۰) _ سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.

- ۶- (۲۱) _ سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.
- ۷- (۲۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
- ۸- (۲۳) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.
- ۹- (۲۴) _ سوره ی رعد، آیه ی ۷.
- ۱۰- (۲۵) _ سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴.

پرسش: پس نهی تکوینی بوده؟

پاسخ: نه، تکوینی که قابل معصیت نیست یک نهی ارشادی است که از سنخ شریعت نیست نظیر نهی هایی که طیب می کند راهنمایی می کند که شبیه توسّلی است و ارشادی است از آن سنخ است نهی تکوینی قابل معصیت نیست مثل اینکه امر تکوینی هم قابل تحلف نیست «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّئٍ» بنابراین این جریان انبیا را که مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) و سایر بزرگان به عنوان تنزیه الأنبياء کتاب نوشتند باید قصه ی حضرت آدم (سلام الله علیه) را با سایر قصص در یک مساق نقل نکنند آنها در دنیا بود بالأخره شریعت بود تکلیف بود باید پاسخ داد که این امر تحریمی است، تنزیهی است، ترک اولاست چیست، اما وقتی شریعتی در کار نباشد هیچ کدام از اینها راه نداشته باشد برابر با همان عالم باید معنا کرد یعنی ما باید برویم در آن عالم و برابر آن عالم باید معنا کنیم نه اینکه آن عالم قبل از تکلیف را برابر با عالم تکلیف معنا کنیم این طور نیست.

پرسش: پس وسوسه شیطان در کدام عالم است؟

پاسخ: همان جا، باید وسوسه را مطابق با آن عالم معنا کرد «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» شیطان در آنجا حضور داشت ملائکه که عبادت می کردند عبادت‌هایشان انبیا داشتند، بهشت و جهنم داشتند این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که شیطان شش هزار سال خدا را عبادت کرد «لَا يُدْرَىٰ أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ» (۱) معلوم نیست که از سالهای دنیاست یا سالهای آخرت است خب، آنجا عبادت می کردند یعنی شریعتی بود، وحی و نبوتی بود، فرشته ها پیغمبر داشتند، امر و نهی داشتند یا عبادت‌های مناسب با آن عالم بود ما تا آسمانی نشویم این قصه ی حضرت آدم برای ما روشن نمی شود و روایتها تلاش و کوشش شان این است که آن آسمانی را زمینی کردند ولی به ما گفتند شما با منظر آسمانی این را باید نگاه بکنید این همه ملائکه که عبادت می کردند یا سجده می کردند یعنی سجده ی امر و جوب بود و اگر نمی کردند معصیت بود چنین چیزی بود که شریعت در کار بود، پیغمبری به آنها اعلام کرد یا نه، امر سجده مربوط به آن عالم است معنای خاص آن عالم را دارد و مانند آن و اگر تکوینی بود که شیطان نمی توانست معصیت کند که.

ص: ۸۱۱

پرسش: حاج آقا «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (۱) جواب چیست؟

پاسخ: آن هم همین طور است دیگر آن در این عالم که نبود که حالا در مسئله فطرت طوری است که انسان در درون خود در نشئه ی فطرت این الوهیت ذات اقدس الهی را می پذیرد این جریان «قَالُوا بَلَىٰ» با جریان حضرت آدم فرق می کند «قَالُوا بَلَىٰ» ممکن است طبق بعضی از تفاسیر که همین نشئه ی طبیعت هست منتها از فطرت انسان، از عقل انسان تعهد گرفتند این یکی از وجوہات است آن با عالم طبیعت و عالم شریعت هماهنگ است ولی در جریان حضرت آدم به صورت شفاف دارد که وقتی اینها وارد زمین شدند شریعت آمده است اما در آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» و مانند آن که از بنی آدم ما تعهد گرفتیم چنین چیزی نیست که ما بعد از تعهد گرفتن اینها را وارد زمین کردیم و بر اینها وحی فرستادیم «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» ما آن تصمیمی که باید برای حفظ عهد بگیرد در آن نیافتیم حالا- یا از این جهت او جزء انبیای اولوالعزم نبود یا جهات دیگری داشت بالأخره ما آن عزم را در او نیافتیم او مثلاً یادش رفته و گفتیم کنار این درخت نرو او مثلاً رفته و بهره برداری کرده خوب.

پرسش: استاد مگر شریعت غیر از امر و نهی است؟

پاسخ: بله خوب دیگر، هر شریعتی یک امر و نهی دارد اما هر امر و نهی که شریعتی نیست اگر به فرشته ها امر کرده «اسْجُدُوا» آنها پیغمبر داشتند، شریعت داشتند، کتاب داشتند یا مناسب با عالم فرشته ها باید معنا کرد در همین سوره ی «طه» به خوبی روشن می شود در «بقره» هم هست که بعد از اینکه اینها از بهشت خارج شدند به زمین آمدند آن وقت ما برای اینها وحی و تکلیف مشخص کردیم که در همین بخش دارد که وقتی وارد شدید «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ» (۲) کذا و کذا از آن به بعد دین آمده بنابراین ما تا آسمانی فکر نکنیم قصه ی حضرت آدم و سجده ی فرشته ها و ابای شیطان و بهشت حضرت آدم و خروج حضرت آدم و اینها برای ما روشن نمی شود هیچ یعنی هیچ حکم شریعتی آنجا نبود.

ص: ۸۱۲

۱- (۲۷) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۲- (۲۸) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

پرسش: پس اگر حکم شریعتی نبود آن مجازات و عقوب چه بود؟

پاسخ: مجازات نبود این، این.

پرسش: حاج آقا پس «یَشْقَى» که در آخر آیه است چیست؟

پاسخ: بله، این «یَشْقَى» یعنی خودت را به زحمت نینداز چون خود همین آیه قرینه است نه شقاوت آن از شقاوت برهان اقامه می کند می فرماید اینجا که هستی چه در خوراک، چه در نوشاک، چه در پوشاک، چه در مسکن راحتی از اینجا بیرون آمدی به زحمت می افتی اینجا که هستی اصلاً گرسنه نمی شوی، تشنه نمی شوی، برهنه نمی شوی، مسکن نمی خواهی اینجا که هستی از اینجا که بیرون رفتی گرسنه می شوی، تشنه می شوی، برهنه می شوی، مسکن می خواهی چهارتا یعنی چهارتا آنجا از اینجا نیست ببینید فرمود: «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» اصلاً گرسنه نمی شوی یک، این چهارتا است لَفَّ و نشرش مشوش است نه مرتب برای حفظ فواصل یا جهات دیگر این لَفَّ و نشر مرتب ذکر نشده اگر لَفَّ و نشر مرتب ذکر می شد این چنین گفته می شد «إِنَّ لَكَ أَنْ لَا تَجُوعَ فِيهَا» گرسنه نمی شوی یک، «وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا» ظمأ یعنی تشنگی هیچ تشنه نخواهی شد دو، «وَلَا تَعْرَى؟» برهنه نخواهی شد سه، «وَلَا تَضْحَى؟» انسان برهنه در ضحاً و آفتاب احساس خطر می کند دیگر می سوزد بالأخره پوشاک می خواهد چهار، فرمود بهشت که هستی اینجا که می خواهی باشی اصلاً گرسنه نمی شوی این کدام عالم است نه اینکه گرسنه می شوی و غذا داری خب در دنیا هم کسانی هستند که گرسنه می شوند غذا دارند اصلاً گرسنه نمی شوی، تشنه نمی شوی، برهنه نمی شوی، آفتابی در کار نیست خب، ما تا نجا برویم نه سجده برای ما روشن می شود نه وسوسه برای ما روشن می شود نه نهی برای ما روشن می شود نه خلود روشن می شود خب، حالا- این نظر شریفان باشد تا با همین فضا و فاز برویم بالا «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً؟ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا» که بحث بعد است.

Your browser does not support the audio tag

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴) وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعُ فِيهَا وَلَا تَعْرِىٰ (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ (۱۱۹) فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ (۱۲۰)»

چون سوره ی مبارکه ی «طه» در مکه نازل شد و معارف اصلی سور مکی همان اصول دین است و یکی از آن اصول مهم جریان وحی و نبوت است در آیه ی ۱۱۳ همین سوره فرمود ما این کتاب را به عنوان قرآن نازل کردیم یک، عربی است دو، نام شریف قرآن علم بالغلبه شد بعداً معروف به قرآن شد و گرنه در همان اوایل به عنوان کتاب الله معروف بود در حدیث معروف ثقلین که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» فرمود قرآن و عترت فرمود: «کتاب الله و عترتی» (۱) اسم کتاب به عنوان قرآن یک علم بالغلبه است ظاهراً و قرآن هم از قرأ است نه قرآن یعنی یک مجموع است و قرأ یعنی جمع فرمود «أَنْزَلْنَا قرآنًا» فرمود: «أَنْزَلْنَاهُ قرآنًا عَرَبِيًّا» (۲) یعنی ما این کتاب را به عنوان یک مجموعه عربی نازل کردیم اما از اینکه این جهانی است «ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» است برای اینکه زبان قرآن زبان فطرت است درست است که این حروف و این کلمات و این نحو و صرفش بر اساس ضوابط عربی است لکن مطالبش که در حقیقت فرهنگ قرآن و زبان قرآن است زبان فطرت است خدای سبحان همه ی بشر را با سرمایه ی فطرت آفرید یک، به همه آن الهام فجور و تقوا را روا داشت این نسبت به همه روا داشت دو، و با همین فجور و تقوای مُلْهَم سَخَن می گوید سه، بنابراین زبان قرآن می شود زبان جهانی، فرهنگ قرآن می شود فرهنگ جهانی حالا بشر وقتی خودش را فراموش کرده در زمینه ی جان او شیطان آمده این سرزمین را اشغال کرده و صاحب خانه را گرو گرفته مطلب دیگر است که در خطبه ی هفت نهج البلاغه آنجا وجود مبارک حضرت امیر مبسوطاً دارد که حالا چند جمله ای از آن خطبه ی نورانی را می خوانیم این اشغال شده است یعنی شیطان آمد آنجا آشیانه کرد اولاً، تخم گذاری کرد ثانیاً، این تخمها را به صورت جوجه در آورد ثالثاً، دواب و دابّه ها و جُنبنده های فراوان در زمینه ی دل فراهم کرد رابعاً، اینکه انسان می بیند و سوسه دارد خاطره دارد نمی تواند خودش را کنترل کند همین سر و صدای همین بچه های شیطان است دیگر رابعاً و خامساً، خب این زمینه را شیطان آمده اشغال کرده بنابراین زبان قرآن زبان فطرت است حالا عربی و امثال عربی این برای طلیعه ی نزول است لذا فرمود: «أَنْزَلْنَاهُ قرآنًا عَرَبِيًّا» نه «أَنْزَلْنَا قرآنًا» که قرآن بشود مفعول «أَنْزَلْنَاهُ قرآنًا عَرَبِيًّا» و چون فرمود: «قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (۳) و گناه رسمی جاهلیت همان ظلم و تعدی بود نفرمود «و صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعْدِ وَ الْوَعِيدِ» خصوص وعید را ذکر کرده اما اینکه فرمود: «يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا» نفرمود ما یک حرف تازه ای به وسیله ی قرآن می خواهیم به آنها بفهمانیم گرچه علم تازه و معارف تازه است ولی اصل مطلب تازه نیست اصل مطلب یادآوری است «أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا» یعنی چیزی را با قرآن می گویم که قبلاً خدای سبحان در درون اینها

با اینها حرف زد و گفت اگر در سوره ی «شمس» دارد «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۴) هر کسی را با نفس مُلهمه آفرید هیچ بچه ای نیست که راست گفتن را با یاد گرفتن باید انجام بدهد هر بچه ای وقتی بخواهد حرف بزند راست می گوید دیگر، دروغ را بعد یاد می گیرد حالا یا با شوخی یا غیر شوخی امانت را، دروغ، صداقت را اینها را وفا را، مهر را، عاطفه را اینها را کسی به او یاد نمی دهد خیانت را، دروغ را امثال اینها را بعد یاد می گیرد فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۵) قسم به جان آدمی و قسم به کسی که این جان را مستوی الخلقه خلق کرد ناقص خلق نکرد «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» و کسی که نفس را مستوی الخلقه خلق کرد. سؤال، ما تسویه النفس؟ روح مستوی الخلقه باشد یعنی چه؟ ما مستوی الخلقه بدن را می فهمیم اما مستوی الخلقه بودن نفس با چیست؟ با فاء فصیحیه با فایی که هم تفسیر می کند و فصیحیه است تبیین کرده «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۶) این فاء بیان آن تسویه نفس است که روح هر کسی مستوی الخلقه است ناقص کسی خدا ناقص خلق نکرد همه را با این سرمایه خلق کرد پس اگر همه را خدای سبحان با فجور و تقوا مُلهم کرد قرآن حرف تازه ای ندارد تذکره است لذا فرمود: «إِلَّا تَذَكَّرْ» (۷) «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشْرِ» (۸) «وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (۹) قرآن آمده آنچه را که شما می دانید آن را یادآوری کند نعم، آن را شکوفا می کند، آبیاری می کند، می پروراند که «یثیروا لهم دفائن العقول» (۱۰) ولی اصل مطلب را بشر می داند لذا نفرمود «یُحَدِّثُ لَهُمْ عِلْمًا» بلکه فرمود: «یُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا» و در بخشهای فراوانی از قرآن کریم این گونه معارف هست آنها که اصلاً با دین آشنا نبودند وقتی در جریان معاد انکار شدید داشتند انبیا وقتی با آنها سخن می گفتند آنها را با ادله روشن می کردند به آنها می گفتند که خب همان کسی که بار اول انسان را خلق کرد همان او دوباره انسان را ایجاد می کند اینها سر تکان می دادند «فَسَيُغْنِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ» (۱۱) برای بت پرستان این طور بود، برای دیگران این طور بود اینها سر تکان می دادند بله درست است.

ص: ۸۱۴

- ۱- (۱) _ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۲- (۲) _ سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
- ۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۱.
- ۴- (۴) _ سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.
- ۵- (۵) _ سوره ی شمس، آیه ی ۷.
- ۶- (۶) _ سوره ی شمس، آیه ی ۸.
- ۷- (۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۳.
- ۸- (۸) _ سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
- ۹- (۹) _ سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.
- ۱۰- (۱۰) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
- ۱۱- (۱۱) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۵۱.

پرسش: این چیزهایی که در قرآن نقل شده به عنوان «القرآن» اینها را خداوند تبارک و تعالی ذکر نکرده؟

پاسخ: القرآن، چرا به همین معناست دیگر مثل الكتاب، الكتاب هم ذکر کرده «الم * ذَلِمَكَ الْكِتَابُ» (۱) این «الْكِتَابُ»، «الْقُرْآنُ» و مانند آن عَلم نیست مثل اینکه الآن «الْكِتَابُ» یا کتاب عَلم برای قرآن کریم نیست با اینکه حدیث معروف ثقلین کتاب الله آمده اینها عَلم بالغلبه است لذا در اینجا نفرمود «أَنْزَلْنَا قرآنًا» فرمود: «أَنْزَلْنَاهُ قرآنًا عَرَبِيًّا» خب به هر تقدیر زبان قرآن زبان فطرت است لذا می تواند جهانی باشد اگر بعضی از مردم با فطرت خلق بشوند بعضیها با فطرت خلق نشوند این قرآن نمی تواند جهانی باشد، «ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» باشد اما اگر همه با فطرت خلق شدند و قرآن هم همان حرف فطرت را می زند می شود «ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» اینجا هم فرمود مطلب تازه ای که قرآن دارد این است که ذکر را و یادآوری را احداث می کند نه اصل علم را نعم، آن درجات برتر و شکوفایی و آن مطالب جدید را القا می کند اما همه ی اینها برای پروراندن همین شاخه ی گل است همین شجره ی طوباست اصل شجره ی طوبا را در درون هر کسی ذات اقدس الهی غرس کرده است این قرآن آب باران است انبیا باران اند که این را شکوفا می کنند حالا فرمود الله عالی است چون الله عالی است آنچه قبل از الله آمده و آنچه بعد از الله آمده مستند به الله بودن است الله اسم اعظم است دیگر هم آن علوی که قبلاً ذکر کرده فرمود: «فَتَعَالَى» آن به استناد الله بودن است و هم «الْمَلِكُ الْحَقُّ» که بعد از الله ذکر شده این هم به استناد الله بودن است چون الله است پس تعالی؟، چون الله است پس مَلِك است، چون الله است پس حق است «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ».

ص: ۸۱۵

پرسش: آقا احداث به معنای ایجاد است.

پاسخ: بله.

پرسش: «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱) به چه معناست.

پاسخ: به همه داد دیگر با الهام یعنی خدای سبحان روحی که مربوط به خودش بود فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲) این روح را عالماً و ملهماً خلق کرده است موجودی که فطرت فجور و تقوا را می فهمد از طرف خدا مأمور تدبیر بدن شد یک شیء عاری تدبیر بدن را به عهده نگرفت.

پرسش: اگر دروغ گفتن جزء فجور نیست.

پاسخ: فجور است لذا انسان اولی می فهمد که فجور است نمی گوید بعد وقتی که تربیتش بد بود خب دروغ می گوید عالماً عامداً دروغ می گوید، عالماً عامداً خلاف می کند ولی اول می فهمد دروغ بد است هیچ بچه ای از اول دروغ نمی گوید هر حرفی می خواهد بزند اگر گریه می کند راست می گوید واقعاً شیر می خواهد یا جایش درد می کند بیخود گریه نمی کند یک گریه ی کاذب در بچه نیست از همان بچگی بیخود گریه بکند خودش را لوس بکند این طور نیست بیخود دروغ بگوید این طور نیست کم دروغ یادش می دهند چون می داند دروغ بد است با دروغ خلق نشده با راست خلق شده با امانت خلق شده بعدها خلافتش می کند خب، در اینجا فرمود: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ».

پرسش: آقا احداث اگر به معنای ایجاد است پس این ذکر نبوده.

پاسخ: ذکر نبوده نسیان بوده اما اصلش بوده ذکر یعنی یادآوری، مطلب بوده مثل اینکه آدم قبلاً چیزی را فرا گرفته عالم شده بعد حالا یادش نیست دیگری یادآوری می کند این یادآوری احداث ذکر است نه احداث مطلب آن وقت می گوید بله، بله یادم آمد من قبلاً می دانستم چیزی را که آدم قبلاً می داند الان یادش رفته دیگری ذکر را و یادآوری را احداث می کند، ایجاد می کند. خب، فرمود: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» مستحضرید که غالباً چه در تفسیر روایی و چه در تفسیرهای غیر روایی از ابن عباس نقل کردند سند معتبری اسناد داشته باشد به وجود مبارک معصوم این طور نیست آنکه از ابن عباس نقل کردند این است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از اینکه کلام جبرئیل تمام بشود می خواند بعد نهی شده که نخوان صبر کن جبرئیل اول کلمات را بخواند بعد شما بخوانید خب چنین چیزی که روایت معتبر نیست هم در جریان «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ» (۳) که در سوره ی مبارکه ی «القیامه» است هم اینجا، غالباً در تفسیر علی بن ابراهیم هم حداکثر از ابن عباس نقل می کنند این طور نیست که یک روایت معتبری باشد که پیغمبر قرائت می کرد و خداوند جلویش را گرفته بنابراین این «لَا تَعْجَلْ» می تواند دفع باشد نه رفع، دفع یعنی این کار را نکن پیغمبر هم نکرده بود مثل «الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَحَبِطَنَّ عَمَلُكَ» (۴) همه ی نواهی از این قبیل است نه اینکه حضرت این کار را می کرد پیغمبر جلویش را گرفته این عنصر محوری بحث. بر فرض هم بخواند نهی رفعی باشد نه دفعی، شبیه عجله ی موسای کلیم در سؤال از خضر نیست بلکه شبیه عجله ی موسای کلیم در رفتن به کوه طور للقاء الله است که «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ» (۵) که یک عجله ی محمود و

ممدوح است. خب، در سوره ی مبارکه ی «القیامه» هم همین طور است «مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (۶).

ص: ۸۱۶

-
- ۱- (۱۳) _ سوره ی شمس، آیه ی ۸.
 - ۲- (۱۴) _ سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.
 - ۳- (۱۵) _ سوره ی قیامت، آیه ی ۱۶.
 - ۴- (۱۶) _ سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.
 - ۵- (۱۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.
 - ۶- (۱۸) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۴.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک پیغمبر خب قبلاً کارهایی انجام می دادند که نهی نشده بود بعدها دستور آمده قبلاً کسی در ماه مبارک رمضان روزه نمی گرفت حالا- بگویم چرا پیغمبر در مکه روزه نگرفت خب روزه نازل نشده بود اگر کاری را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از نزول حکم الهی انجام می داد این دلیل نیست بر اینکه مثلاً حضرت ترک اولی؟ کرده یا فلان حکم خدا اصلاً نازل نشده بود هیچ مسلمانی در مکه روزه نمی گرفت حج نمی کرد حج مصطلحی که واجب شده آن حج جاهلی یک حساب دیگری دارد، بنابراین اگر کاری را قبلاً پیغمبر کرده بود و بعداً قرآن نهی کرد این معنایش این نیست که پیغمبر - معاذ الله - ترک اولی؟ کرده یا فلان کرده، اما در جریان آن قلیب بدر بعد از کشته های کفار را در بیرون انداختند در چاه و شهدای بدر را الآن کسانی هم که به بدر می روند در کنار قبور شهدای بدر آنجا مشرف می شوند کاملاً مشخص است بین مکه و مدینه وجود مبارک حضرت با یک فاصله ی معینی چاهی کنده و اجساد مشرکان را در آن چاه انداخت بعد این منطقه ی خاص مربوط به شهدای بدر بود که دفن کردند الآن دیواری کشیدند که کاملاً آن طرف دیوار همان چاه است و همان قلیب بدر که اجساد نحس مشرکان است درون این دیوار قبور شهداست بالای آن چاه رفته فرمود: «هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقاً» (۱) این دیگر قرآن نهی نکرده «مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» (۲) برای اینکه همان جا یک عده تعجب کردند به حضرت عرض کردند شما با چه کسی حرف می زنی؟ فرمود اینها کاملاً می شنوند «ما أنت بأسمع منهم» این طور نیست که شما بهتر از آنها بشنوید آنها هم می شنوند من چه می گویم شما هم می شنوید شما اسمع از آنها نیستید این «مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» ناظر به این بخش نمی تواند باشد به هر تقدیر کاری که وجود مبارک پیغمبر قبل از نزول وحی کرد که معذوری ندارد بعد از نزول وحی هم که هرگز ترک نکرده این «لَا تَعْجَلْ» هم دلیل نیست که حضرت این کار را می کرد و نهی آمده نهی برای رفع بود حداکثر برای دفع است و آنچه مهم ترین حرف همان حرف تفسیر علی بن ابراهیم است که او هم از معصوم نقل نکرده او از ابن عباس نقل کرده ابن عباس هم استناد ندارد وجود مبارک حضرت امیر بنا بر این ما دلیل معتبری نداریم که پیغمبر قبلاً قرائت می کرد و قرآن جلویش را گرفته و خدا جلویش را گرفته نه در «لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ» (۳) نه در «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» خب فرمود: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» این «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» اختصاصی به مسئله آیات قرآنی ندارد خیلی از علوم است به عنوان حدیث قدسی هست به عنوان روایات است که بر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می شده است که احکام و حکم از آن راه آمده سه تا راه دارد وجود مبارک حضرت برای فراگیری علوم یکی قرآن است یکی حدیث قدسی است یکی هم روایات دیگر، حدیث قدسی بالأخره مستقیماً از طرف ذات اقدس الهی است الفاظش مثلاً معجزه نیست و روایات دیگر هم شاید از حدیث قدسی نسبت به ائمه (علیهم السلام) که فرقی مشخص است نسبت به پیغمبر هم ممکن است یک درجه ی نازل تری داشته باشد ولی همه ی فرمایشاتی که حضرت دارد وحی الهی است دیگر چون حضرت - معاذ الله - احکام الهی را که از نزد خودش نمی گوید که این «مَا يَنْطِقُ» گرچه قدر متیقنش راجع به قرآن است ولی همه ی احکام و حکم الهی را شامل می شود هر مطلبی را که حضرت درباره ی دین خدا می گوید از خدای سبحان است یکی هم آنها هم می خواستند بگویند «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۴) آن نمی تواند قرینه باشد که این «لَا تَعْجَلْ» یا «لَا تُحْرَكُ» را مثلاً مسیرش را برگرداند چون بر فرض حضرت اگر قرائت می کرد وحی را قرائت می کرد آن «لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ» بر فرض برای رفع باشد نه دفع حضرت وحی را قرائت می کرد نمی شود گفت که «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» این چگونه با نهی سازگار است اگر هم حضرت این کار را می کرد وحی را قرائت می کرد نه چیز دیگر را پس نمی شود گفت که این اگر حضرت عجله می کرد با «مَا يَنْطِقُ» که نمی سازد خیر با «مَا يَنْطِقُ» می سازد با چیز دیگر نمی سازد چون اینجا هم وحی را داشت قرائت می کرد ولی این طور نیست ما دلیل نداریم که حضرت، سند

معتبری نیست که حضرت قرائت می کرد قبل از تمام شدن وحی و خدا جلویش را گرفته بر فرض اگر دلیل معتبر داشته باشیم با «مَا يَنْطِقُ» منافات ندارد چون وحی را داشت قرائت می کرد نه چیز دیگر را خب.

ص: ۸۱۷

۱- (۱۹) _ تصحیح الاعتقاد، ص ۹۲.

۲- (۲۰) _ سوره ی فاطر، آیه ی ۲۲.

۳- (۲۱) _ سوره ی قیامت، آیه ی ۱۶.

۴- (۲۲) _ سوره ی نجم، آیات ۳ و ۴.

پرسش: آقا ربط این جمله با «لَا تَعْجَلْ» چیست با «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا».

پاسخ: بله دیگر همین، چون پشت سر هم در آنجا که فرمود قبلاً هم اشاره شد که «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» علم به ذات اقدس الهی، اسمای الهی، حکم الهی، معارف الهی تمام شدنی نیست فرمود خدا «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» اما «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» تو برای رسیدن به علوم الهی پشت سر هم از ذات اقدس الهی مزید علم طلب بکن که در روایات مرحوم کلینی نقل کرد دیگران نقل کردند که ائمه فرمودند شبهای جمعه علم ما زیاد می شود، برکات ما زیاد می شود خب چون «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» خدای سبحان در بخشهای دیگر هم فرمود: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ» (۱) که این روایت قبلاً گذشت در ذیل این آیه که «خیر العلم التوحید و خیر العبادة الاستغفار» پس چون «لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» است تو تا می توانی مزید علم طلب بکن حالا عمده جریان حضرت آدم (سلام الله علیه) است که عصاره اش در بحث سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت اجمالش هم این است که امر خدا یا تشریحی است یا تکوینی، امر تکوینی عصیان پذیر نیست چرا، چون خود خدا اراده کرده که این کار را انجام بدهد بین مراد خدا و اراده ی خدا چیزی فاصله نیست لذا عصیان پذیر نیست امر تشریحی آن است که خدای سبحان اراده کرده بشر با اختیار خودش فلان کار را انجام بدهد بین مراد و اراده ی الهی اراده ی بشر فاصله است و بشر را هم آزاد آفرید فرمود چه بخواهی اطاعت کنی چه بخواهی معصیت کنی مختاری چون کمال در آزادی است منتها اگر اطاعت کردی روح و ریحان است و اگر بیراهه رفتی که نار و جحیم است خب پس اراده ی تشریحی معصیت پذیر است برای اینکه به اراده ی انسان وابسته است اراده ی تکوینی معصیت پذیر نیست این اصل اول، اصل دوم این است که در پایان سوره ی مبارکه ی «ذاریات» فرمود ما جن و انس را برای عبادت خلق کردیم «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۲) هیچ سخن از فرشته نیست نفرمود «و ما خَلَقْتُ الْمَلَکَ و الجن و الإنس الا ليعبدون» برای اینکه ملائکه «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۳) اند، مطیع فرمان الهی اند، دستورهای خدا را اطاعت می کنند معصیتی در آنها نیست پس در آخر سوره ی «ذاریات» که سخن از عبادت جن و انس است از عبادت فرشته سخنی به میان نیامده نفرمود «و ما خَلَقْتُ الْمَلَکَ و الجن و الإنس الا ليعبدون» فقط سخن از جن و انس است در سوره ی مبارکه ی «الرحمن» هم خطاب به جن و انس است که «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (۴) در اول تا آخر قرآن هر جا سخن از وحی و نبوت است می فرمایند ما برای بشر برای جن انبیا فرستادیم، کتاب فرستادیم هیچ جای قرآن ندارد که ما برای ملائکه کتاب فرستادیم، انبیا فرستادیم، شریعت فرستادیم این هم دو یا سه، پس بنابراین در حوزه ی فرشته ها حوزه ی رسالت و شریعت و امر و نهی تشریحی نیست. مطلب بعدی آن است که ابلیس جزء جن است و جن مکلف است مثل انسان حالا جن نظیر که از آنها «كَانَ مِنَ الْجِنَّ» (۵) که ابلیس است با فرشته نمی تواند یک حکم داشته باشد این امر چه امری است «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا» (۶) آیا امر تشریحی است یعنی اینها شریعت دارند، رسالت دارند، بهشت و جهنم دارند، این است معنایش تا حال ما نشنیدیم که برای اینها رسالتی، شریعتی، بهشت و جهنمی چیزی باشد در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» تعبیری دارد که اگر کسی از این فرشته ها ادعای الهیت بکند «نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» (۷) آن هم نظیر «لَوْ كَان فِيهِمَا آلِهَةٌ» (۸) است که از سنخ حکم به محال است. گرچه به اندازه ی استحاله ی او نیست، اما جن کاملاً قابل امر تشریحی است این «إِذْ قُلْنَا» چه امری است، امر کردیم «اسْجُدُوا» (۹) امر تشریحی است که با فرشته ها سازگار نیست، امر تکوینی است که با عصیان جن سازگار نیست، دوتا امر است که این بر خلاف همه ی آیات قرآن است دوتا امر نشده یک امر است پس بنابراین ما امری داریم که نمی دانیم این امر، امر تشریحی است که با جریان فرشته ها نمی سازد، امر تکوینی است که با معصیت ابلیس نمی سازد. دوتا امر است یکی تکوینی برای فرشته هاست یکی تشریحی

برای جن است این هم بر خلاف ظاهر قرآن است چون هر جا هست یک امر است «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ هَمِّهِ سَجْدَةً كَرَدْنَا» همه سجده کردند «إِلَّا إِبْلِيسَ» (۱۰) این یک.

ص: ۸۱۸

-
- ۱- (۲۳) _ سوره ی محمد، آیه ی ۱۹.
 - ۲- (۲۴) _ سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.
 - ۳- (۲۵) _ سوره ی تحریم، آیه ی ۶.
 - ۴- (۲۶) _ سوره ی الرحمن، آیه ی ۱۳.
 - ۵- (۲۷) _ سوره ی کهف، آیه ی ۵۰.
 - ۶- (۲۸) _ سوره ی کهف، آیه ی ۵۰.
 - ۷- (۲۹) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۹.
 - ۸- (۳۰) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.
 - ۹- (۳۱) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.
 - ۱۰- (۳۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

پاسخ: همین دیگر به جن و انس خطاب می کند دیگر خب.

پرسش: آقا «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» (۱) معنایش چیست؟

پاسخ: «رُسُلًا» برای انبیا، فرشته ها را ذات اقدس الهی به عنوان رسول خود انتخاب می کند به آنها وحی می فرستد مثل جبرئیل (سلام الله علیه) یا آنهایی که «بِأَيْدِي سَفَرِهِ * كِرَامَ بَرَرِهِ» (۲) اینها وحی الهی را می گیرند مستقیماً به پیغمبر می رسانند و پیغمبر هم رسول هست آنها هم رسول اند پیغمبر رسول الی الناس است فرشته ها رسول الی الأنبياء و المرسلین اند اما برای خودشان شریعتی باشد، کتابی باشد ما نشنیدیم در هیچ جایی از آیات قرآن که آنها هم پیغمبری دارند، امر و نهی دارند، بهشت و جهنمی دارند و اطاعت و عصیانی دارند این طور نیست خب، این یک بخش دیگر این است که این منطقه ای که وجود مبارک آدم زندگی می کند این منطقه را ذات اقدس الهی مشخص کرده به حضرت آدم فرمود فعلاً جایی هستی که گرسنه نمی شوی یک، نیازی به خوراک نیست، نیازی به نوشاک نیست، نیازی به پوشاک نیست، نیازی به مسکن نیست خب این کجاست؟ این چه عالمی است که آدم اصلاً گرسنه نمی شود نه اینکه گرسنه می شوی و غذا فراوان داری مثل اغنیا و مُترفین، نه اینکه تشنه می شوی و در کنار چشمه ای و آب داری، نه اینکه احتیاج به لباس داری ولی پوشاک داری، نه اینکه محتاج به مسکنی ولی خانه داری «إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ» این تأویل به مصدر می رود عدم الجوع، عدم العطش، عدم العریان اینهاست این کدام عالم است.

ص: ۸۱۹

۱- (۳۳) _ سوره ی حج، آیه ی ۷۵.

۲- (۳۴) _ سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

پرسش: آقا «وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا» (۱) چه می شود؟

پاسخ: بسیار خوب، پس ما جتئی داریم که اینها در آن نیست گرسنگی در آن نیست آن وقت اکل را باید معنا کرد، وسوسه را باید معنا کرد، نفوذ را باید معنا کرد این خصوصیتها در آن هست که «أَلَّا تَجُوعَ» در بحث دیروز اشاره شد که این لف و نشر به حسب ظاهر مرتب نیست لف و نشر مشوش است چرا، برای اینکه مناسب با گرسنگی، تشنگی است باید کنار هم ذکر بشود مناسب با عریان و برهنگی، آفتاب زدگی است که باید کنار هم ذکر بشود لکن یک تناسب دیگری ملحوظ شد که آن تناسب باعث شد که «أَلَّا تَجُوعَ» در کنار «لَا تَعْرَى» قرار بگیرد، «لَا تَظْمَأُ» در کنار «لَا تَضْحَى» قرار بگیرد آن مناسبت این است جوع، برهنگی درون است از دستگاه غذا این با عریان سازگار است انسان که عاری است یعنی بیرونش برهنه است وقتی گرسنه است یعنی درونش برهنه است درونش خالی، بیرونش خالی این دوتا با هم مناسب اند کنار هم قرار گرفتند. در جریان عطش و آفتاب زدگی اینها هم کاملاً با هم مناسب اند ضحی؟ یعنی نور شمس، تضحی؟ یعنی در آفتاب می مانی خب این مناسب با ظمان و تشنگی و امثال ذلک است این دوتای اولی با هم مناسب اند کنار هم ذکر شدند آن دوتای دومی مناسب هم کنار هم ذکر شدند ما باید فکر بکنیم این چه امری است این مانده.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود ما به آدم عهدی سپردیم «فَنَسِيًّا» آیا این ناظر به آن است که خدای سبحان به آدم و حوا فرمود: «وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا» (۲) این نهی را فراموش کرده خب این نهی را جمیل از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) دارد که نقل کرده که این کجا این نهی را فراموش کرده شیطان بالصراحه دارد به حضرت آدم عرض می کند که خدا که شما را نهی کرده برای این است پس نهی یادش است چه نهی یادش رفته ما بگوییم «فَنَسِيًّا» یعنی نهی خدا یادش رفته در حالی که شیطان می گوید که «ما نهاکم ربکم عن تلک الشیء الا کذا و کذا» اصلاً نهی را بالصراحه مطرح کرده چگونه نهی یادش رفته نعم، مسئله ی عداوت ممکن است یادش رفته باشد برای اینکه الآن حرف شیطان را دارد گوش می دهد که شیطان گفته که خدای سبحان که شما را نهی کرده برای آن است که اگر شما از این میوه بخوری این میوه یکی از دوتا برکت را به همراه دارد به نحو منفصله مانع‌الخلو که جمع را شاید لذا در اینجا با سوره ی مبارکه ی «اعراف» یک جا با او عطف شده یک جا با او چون منفصله مانع‌الخلو است و جمع را شاید لذا او اینجا با او آنجا یا او آنجا با او اینجا منافات ندارد اینجا با او عطف کرده «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» یعنی من شما را راهنمایی بکنم به چیزی که به درختی که اگر از میوه ی او استفاده کنید دیگر نمی میرید مُخَلَّدید یک، و به سلطنت ابد هم می رسید مُلک دائم نصیبتان می شود در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی بیست به این صورت است «وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ» اگر آن دو مطلب به این دو مطلب برگردد و چیز جدایی نباشد کما هو الظاهر آن او با این او قابل تطبیق است زیرا اگر آن منفصله مانع‌الجمع بود با او اینجا هماهنگ نبود ولی اگر منفصله ی مانع‌الخلو باشد و جمع را شاید خب یک چیز ممکن است که هم سبب خُلد باشد هم سبب سلطنت دائم، بنابراین این نهی می تواند راجع به عداوت باشد نه راجع به این نسیان می تواند حالا فی الجمله در بحثهای اولی می تواند راجع به عداوت باشد نه نسبت به آن نهی. مطلب دیگر این است که وجود مبارک حضرت آدم و حوا (سلام الله علیهما) خیلی خوشحال بودند برای اینکه از اول خدای سبحان فرمود این دشمن شماست یعنی شما از حزب او نیستید دیگر اگر از حزب او بودید که او دشمن شما نبود اینکه فرمود: «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ» تبشیری را به همراه دارد اگر خدا به کسی بگوید این شیطان دشمن توست این باید خوشحال باشد

منتها باید مواظب خودش باشد چون اگر خدای ناکرده این جزء حزب شیطان باشد که شیطان دشمن او نیست اگر خدا به کسی بفرماید که این شیطان دشمن توست یعنی فعلاً در مقابل هم هستید شما حزب او نیستید مواظب باشید که این همیشه دشمنی شما را دارد و جزء دوستان شما نباشد این برای این. آن بیان نورانی که دیروز در بحث نقل شد که آن را حتماً باید ملاحظه بفرمایید در همان خطبه ی هفتم نهج البلاغه است چند سطریش پیش نیست که فرمود، البته این بخشی از کلمات نورانی حضرت امیر است که مرحوم سید رضی نقل کرده درباره ی پیروان شیطان در خطبه ی هفت فرمود: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً» شیطان اینها را دام خود قرار داده «فَبَاضَ» اینها را گرفته رفته آشیانه کرده در دلشان بیضه گذاشته تخم گذاری کرده «وَفَرَّخَ» این بیضه ها را و تخمها را به صورت فَرَّخ و فَرَّوْخ جوجه، به صورت جوجه در آورده «فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ» حالا در تمام صحن و سرای او را گرفتند دابّه را دابّه می گفتند برای اینکه جنبنده است دیگر چه در نماز چه غیر نماز او را آرام نمی گذارند خب، آن گاه «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ» با زبان اینها حرف می زند، با چشم اینها نگاه می کند این از بدترین آسیبهای خودباختگی یک جامعه است الآن بسیاری از افرادی که به این بدحجابی دامن می زنند یک دهن کجی دارند به نظام می کنند واقع اینها خودشان را گم کردند دیگری به جای اینها نشسته اینها خیال می کنند که اشغال تنها اشغال زمین است خیر اشغال سرزمین هم جزء اشغالهاست اینها آمدند این سرزمین را با این وضع دارند اشغال می کنند و به زبان اینها دارند حرف می زنند با چشم اینها دارند نگاه می کنند که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

ص: ۸۲۰

۱- (۳۵) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵

۲- (۳۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (۱۱۹) فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳)»

جریان وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) در چند جای قرآن مطرح شد آن قصه ی تعلیم اسما به حضرت آدم و انبای اسما به فرشته ها فقط یک بار در قرآن کریم ذکر شد آن سوره ی مبارکه ی «بقره» است اما دستور به سجده و اطاعت فرشته ها و تمرد شیطان این در هفت جای قرآن آمده در سوره ی مبارکه ی «بقره» در سوره ی «اعراف» در سوره ی «حجر» در سوره ی «اسراء» در سوره ی «کهف» در سوره ی «طه» و در سوره ی «ص» این هفت مورد را که بررسی می کنید یک سؤال مشترکی را در ذهن انسان القا می کند اگر سؤال خیلی عمیق بود و انسان اطراف این سؤال را خوب بررسی کرد بعد به خدمت قرآن رفت شاید جوابی بگیرد در آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که همه ی معارف در قرآن هست «فَأَسْتَنْطِقُوهُ» (۱) شما استنطاق کنید قرآن را به حرف در بیاورید قرآن با شما به حرف در نمی آید سخن نمی گوید باید با کمک اهل بیت از آن بهره برداری کنید ولی به هر تقدیر اگر کسی سؤالی داشته باشد می تواند به کمک روایات از قرآن مدد بگیرد استفاده کند اما اگر سؤالش عمیق نبود پاسخ دقیق هم نمی شنود اصل سؤال پیچیده است یعنی یک مطلب پیچیده است و آن این است که خدای سبحان فرمود من می خواهم در زمین خلیفه ایجاد کنم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» پس هدف نهایی این است که در زمین خلیفه الله یافت بشود، اما قبل از اینکه وجود مبارک آدم به مقام نبوت برسد وحی و رسالت نصیبش بشود این صحنه اتفاق افتاد که خدای سبحان آدم را آفرید حالا این کجا آفرید یعنی در زمین بود و شریعت نداشت می شود موجودی انسانی در زمین باشد و شریعت و تکلیفی نداشته باشد چه در سوره ی «بقره» چه در همین سوره ی «طه» شریعت بعد از جریان وسوسه ی شیطان و خوردن میوه ی آن درخت و هبوط به زمین پدید آمد پس قبلاً شریعتی نبود. وجود مبارک آدم می تواند شریعت داشته باشد ولی در لحظه ای که در آن جنت بود و مأمور شد که از میوه ی آن درخت استفاده نکند هنوز شریعتی نبود یک، فرشته ها هم اهل شریعت و مذهب نیستند آنها بر اساس آن جریانهای تکوینی الهی معصومانه مطیع فرمان خدای سبحان اند که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» همان مطلبی آمده است که در زیارت جامعه برای اهل بیت به کار رفته که «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲) خب در سوره ی «انبیاء» دارد که فرشته ها معصوم اند برای اینکه بدون اذن خدای سبحان نه حرفی می زنند نه کاری می کنند پس فرشته ها دارای نبوت و شریعت و بهشت و جهنم و اطاعت و عصیان و اینها نیستند و در قرآن کریم هم برای فرشته ها صحیفه ای، کتابی، شریعتی، وحی و نبوتی ذکر نشده در پایان سوره ی مبارکه ی «ذاریات» هم که سخن از هدف خلقت است فقط فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۳) سخن از فرشته

نیست پس فرشته‌ها شریعت به این معنایی که انسان دارای مذهب است و اطاعت و عصیان دارد و بهشت و جهنم دارد و امثال ذلک نیست شیطان که ابلیس است و جن است بله، او می‌تواند دارای شریعت باشد ولی هنوز شریعتی نیامده این امر، امر تشریحی نمی‌تواند باشد همان طوری که خدای سبحان به بشرها دستور رکوع و سجود می‌دهد به فرشته‌ها دستور سجود داده باشد این طور امر نیست اگر امر تکوینی باشد قابل عصیان نیست در حالی که شیطان معصیت کرده، امر تشریحی باشد فرشته‌ها شریعت و مذهب و دین به این صورت ندارند این یک سؤال، عصیان درباره‌ی ابلیس فرض دارد اما عصیان چه امری؟ امر تشریحی که نبود بگوییم دو امر بود یک امر تکوینی مربوط به فرشته‌ها یک امر تشریحی مربوط به شیطان این بر خلاف ظاهر است چون یک امر است فرمود: «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (۴) این یک سؤال پیچیده است که باید جواب خودش را بگیرد، سؤال دوم آن است که وجود مبارک حضرت آدم (سلام الله علیه) هیچ تکریمی نشد که خدای سبحان نسبت به ایشان اعمال نکند دیگر از این تکریم و اجلال بالاتر فرضی ندارد که خدای سبحان او را خلیفه‌ی خود بداند و همه‌ی فرشته‌ها را دستور بدهد در برابر او سجده کنند و همگان هم سجده کنند دیگر احترام بالاتر از این! تکریم و اجلال بالاتر از این! اینکه فرض ندارد همین وجود مبارک آدم با این اجلال و تکریم الهی به اذن خدا وارد یک جنت شد خدا فرمود: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (۵) این بهشت را هم معرفی می‌کند در روایات هم مشابه همین آیات معنا شده در این بهشت هیچ شقا و رنجی نیست نه انسان گرسنه می‌شود نه تشنه، نه برهنه می‌شود نه گرم‌زده اما معنایش این نیست که اکل و شرب در آن نیست خاصیت بهشت آن است که لذت خوردن و نوشیدن را دارد، رنج گرسنگی و تشنگی را ندارد این خاصیت بهشت است ما در دنیا اول رنج گرسنگی را داریم بعد برای آن رنج زدایی غذا می‌خوریم و خیال می‌کنیم لذت بردیم حالا بر فرض لذت هم باشد مسبوق به رنج گرسنگی است اول تشنه می‌شویم رنج عطش را تحمل می‌کنیم برای آن رنج زدایی آب گوارا می‌نوشیم درست است لذت می‌بریم ولی برای رفع رنج عطش است سردمان می‌شود جامه در برمی‌کنیم، گرممان می‌شود لباس نازک در برمی‌کنیم ما رنج گرما را، رنج سرما را می‌چشیم برای رنج زدایی لباسهای مناسب در برمی‌کنیم، این چهار لذت در دنیا مسبوق به چهار رنج و آلم است ولی در بهشت همه‌ی این لذت‌ها چهارگانه و مانند آن مطرح است بدون سبب رنج یعنی در بهشت بدون اینکه انسان رنج گرسنگی ببرد لذت سیری را خوردن را می‌چشد بدون اینکه رنج عطش داشته باشد لذت نوشیدن کوثر را می‌بیند در آنجا فقط لذت است نباید گفت که پس چرا آدم از آن میوه خورد در قرآن کریم راجع به آن جنت نفرمود اینجا جای خوردن نیست فرمود اینجا جای رنج و گرسنگی نیست همه‌ی ما در بهشت _ ان شاء الله _ همین طوریم دیگر غذا می‌خوریم، آب می‌نوشیم بدون رنج گرسنگی نه اینکه مثل دنیا باید صبر بکند هر وقت گرسنه شد رنج گرسنگی را تحمل کرد به سراغ غذا برود یا هر وقت رنج عطش او را تهدید کرد به سراغ کوثر برود این طور که نیست در آنجا فقط لذت است اینکه چهار چیز را نفی کرده معنایش این نیست که اکل و شرب نیست یا جامه در برکردن نیست پارچه‌های حریری هست، روی فرشهای حریری زندگی کردن است که «بَطَانُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ» (۶) الآن بهترین فرش دنیا همین فرشهای پرنیانی و ابریشم است فرش ابریشم آستری دارد و آبره‌ای تمام هنرها و زیباییهای فرش به آن آبره اوست اگر بخشهای وسیعی از پرنیان به کار می‌برند روی آبره‌ی اوست روی آستر او که این همه کارها نمی‌کنند نقشها و زیباییها و ابریشم کاربها همه‌اش روی آبره است در قرآن فرمود یک سلسله فرشهایی در بهشت هست که نمونه‌اش در دنیا نیست فقط نمونه‌ی آسترش را ما می‌توانیم به شما بگوییم که آستر فرشهای بهشت پرنیان است اما آبره‌اش چیست خدا می‌داند نفرمود «ظَهَائِرُهَا كَذَا وَ كَذَا» فرمود: «بَطَانُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ» «الظَّهَارَةُ أَبْرَةُ دَانَ وَ الْبَطَانَةُ آسْتَرُ» آسترش ابریشم است حالا آبره‌اش چیست فرمود: «لَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ» (۷) خب همه‌ی این فرشها هست، پرده‌ها هست، لباسها هست بدون اینکه

انسان رنج سرما و گرما داشته باشد پس در بهشت این چهار خطر نیست این چهار رنج نیست ولی آن چهار لذت هست چنین چیزی است خب، جای حیرت این است که خدای سبحان به وجود مبارک آدم فرمود این شیطانی که در برابر امر من استکبار کرد و تو که قبله بودی در برابر تو سجده نکرد مخالف همه ی فرشته ها بود امر مرا هم زیر پا گذاشت این دشمن رسمی توست می خواهد تو را و همسرت را از این بهشت بیرون کند این بهشتی که من تو را جا دادم هیچ رنجی در آن نیست و همه ی گنجها در آن هست اگر بخواهی در این بهشت بمانی و سوسه شیطان را گوش نده شیطان هم آمده گفته که اگر بخواهی ابدی باشی حرف خدا را گوش نده تحیر یعنی این، مشکل این است ببینید دعوا کجاست محور بحث کجاست، درگیری کجاست خدا بالصراحه چه فرمود، شیطان بالصراحه چه می گوید و آدم به کدام طرف می رود فرمود: «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» نه اینکه نمی خوری جنت است جنت پر از نعمت است خب نعمت را برای چه خلق کردند اگر نعمت مصرف کننده ندارد خب برای چه خلق شده نفرمود «لا تأكلوا و لا تشربوا» فرمود: «أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى» خسته نمی شوی، گرسنه نمی شوی، تشنه نمی شوی، آفتاب زده نمی شوی اما همه ی این نعمتها را داری چنین جایی و اینکه سجده نکرد دشمن رسمی تو و همسر توست می کوشد تو را از اینجا بیرون کند این همه سفارشهای الهی بود حالا شیطان وارد شد.

ص: ۸۲۱

- ۱- (۱) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۸.
- ۲- (۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.
- ۳- (۳) _ سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.
- ۴- (۴) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.
- ۵- (۵) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.
- ۶- (۶) _ سوره ی الرحمن، آیه ی ۵۴.
- ۷- (۷) _ سوره ی سجده، آیه ی ۱۷.

پرسش: حاج آقا رفتن حضرت آدم به بهشت بعد از سجده بوده یا قبل از سجده بوده

پاسخ: به حسب ظاهر بعد از سجده بوده.

پرسش: آن وقت تکلیف دارد؟

پاسخ: نه، تکلیفش برای زمین است چون از این به بعد فرمود: «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى».

پرسش: دارد که سجده کردند.

پاسخ: بله همان سجده بحث است که سجده نظیر سجده ی ما در نماز و امثال نماز نیست.

پاسخ: زمین نه خیر نبوده چون بعدها آمده زمین چون در همین سوره و در سوره ی مبارکه ی «بقره» دارد که این صحنه که گذشت بعد حضرت وارد بهشت شد و آن وسوسه صورت پذیرفت و وجود مبارک حضرت آدم مثلاً از آن میوه خوردند از آن به بعد فرمود: «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» شریعت از آن به بعد آمده.

خب، اینها سؤالهایی پیچیده است می بینید آن قصه اول هنوز پاسخ خودش را نیافت که این امر چه امری است تشریحی که نمی تواند باشد تکوین هم که نمی تواند باشد دوتا امر هم که نمی تواند باشد این یک سؤال بدون جواب، می ماند جریان جنّت، جریان جنّت را خدای سبحان معرفی کرده که هیچ رنجی در او نیست و همه اش گنج است و اینجا جای ماندن است و شیطان هم دشمن تو و همسر توست مواظب باش تو را از اینجا بیرون نکند تو از همه ی این میوه ها استفاده نکن ولی از میوه ی آن درخت استفاده نکن اینها را فرمود به صورت شفاف. در کنارش شیطان با وسوسه به هر وسیله ای بود پیام خودش را به شیطان رساند که با «الی» اینجا به کار رفته و با «لام» در سوره ی «اعراف» در سوره ی «اعراف» دارد «وَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ» (۱) در اینجا دارد «فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» آن «يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (۲) که در سوره ی «ناس» آمده آن طور برای انبیا نیست که در درون جان اینها راه پیدا کنند در صدر اینها در سینه و دل و قلب اینها وسوسه بکنند آن طور نیست ولی به هر وسیله ای بود وسوسه ی خود را به اطلاع وجود مبارک آدم رساند «فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» یا «وَسْوَسَ لَهُمَا» یعنی به ظاهر به سود آنها این حیرت آن است که در این صحنه هیچ اجلال و تکریمی نبود که خدای سبحان برای آدم به کار نگرفته باشد و اینجا هم فرمود اگر بخواهی راحت بمانی برای همیشه جای اینجاست تنها دشمنت هم شیطان است بکوش که تو را از اینجا بیرون نکند و از همه ی نعمتها استفاده نکن مگر از این درخت حالا شیطان آمده مستقیماً وارد این صحنه شده گفته که اگر بخواهی برای همیشه راحت باشی از همین درخت استفاده کن این یعنی چه؟ «مَا نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» در اینجا هم دارد «يَا اٰدَمُ هٰذَا هِيَ الْاَرْضُ الَّتِي وَاَدَلُّكَ عَلٰى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكِكَ لَآ يَبْلٰى» می خواهی من بگویم که آن درختی که میوه اش باعث خلود و جاودانگی توست و مُلک و مُلکی به تو می دهد که کهنه نمی شود چیست چون این «لَا يَبْلٰى» یعنی کهنه نمی شود برای آن است که اگر کهنه شد انسان بیندازد دور تعبیر ابدیت به این است که مُلک لا یبلاست زیرا اگر چیزی کهنه شد انسان آن را رها می کند مُلک و سلطنتی که کهنه نمی شود یعنی ابدی است. خب، و این نهی هم یاد وجود مبارک آدم بود فراموشش نشده برای اینکه وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) همین که حرفهای شیطان را می شنود متن نهی خدا را مطرح می کند می فرماید: «مَا نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» و کذا و کذا پس متن نهی مطرح است. دیروز یعنی دیروز، دیروز یعنی دیروز روایت جمیل از وجود مبارک امام صادق مطرح شد که حضرت فرمود نهی یادش نرفته به دلیل تصریح این خب، پس اینکه روایت جمیل از وجود مبارک امام صادق مطرح شد این است نهی بالصراحه مطرح است «يَا نَهَاكُمْ» یعنی این نهی که خدا مطرح کرده فقط برای این است که می خواهد شما مُخَلَّد نباشی من بگویم راهنمایی بکنم کاری انجام بده که مُخَلَّد بشوی آن این است که از این درخت بخوری می بینید کاملاً دوتا حرف ۱۸۰ درجه در برابر هم اند خدا می فرماید که اگر می خواهی راحت باشی و ابدی این میوه را نخور، شیطان می گوید اگر می خواهی راحت باشی و ابدی این میوه را بخور و نهی هم یاد اوست این یعنی چه؟

۱- (۸) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۲- (۹) _ سوره ی ناس، آیه ی ۵.

پاسخ: گوش یعنی گوش بن گوش خب، بنابراین اگر نهی است بالصراحه یادش است کاملاً. نهی طبق بیان نورانی حضرت امام صادق طبق روایت جمیل یادش است چه چیزی را فراموش کرده بین دو تا ۱۸۰ درجه از دو طرف اختلاف است خدا می فرماید اگر می خواهی ابدی باشی این را نخور، شیطان می گوید اگر می خواهی ابدی باشی همین را بخور و نهی یادش است زیرا بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) این است که این نهی را شیطان بالصراحه یادش آورده گفته «مَا نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا» (۱) کذا و کذا و کذا این است که حیرت، حیرت یعنی حیرت گریه ی ما تنها برای آن نیست که آن در و دیوار را سوزاندن و اینها برای اینکه این در خانه را بستند نگذاشتند قرآن عرضه بشود یعنی چه، خب شما حالا- تمام تلاش و کوشش را با این مفسرین شیعه و سنی بکنید ببینید یحتمل کذا، یحتمل کذا هیچ کدام به این سؤالات حیرت آور جواب نمی توانند بدهند آن که جواب می دهد که در خانه اش را بستند گریه ی ماها برای آن است همه اش سؤال است با احتمال، با مظنه، با کذا و کذا ما داریم رد می شویم آن که قرآن ناطق است او را ساکت کردند دیگر خب، می بینید مشکل یکی دو تا نیست سخن از ظهور نیست که این ظهور دارد یا آن ظهور ندارد و اینها ما وقتی چیزی را با عقل نفهمیم ممکن است ساکت باشیم ولی ساکن نخواهیم شد باید اعتراف بکنیم دیگر باید ایمان بیاوریم ممکن است لفظاً بگوییم آمنت اما در درون درون او ایمان نیست برای اینکه چیزی را که نفهمیده چطور می تواند ایمان بیاورد وقتی برای امت اسلامی اینها همه سؤال هست چطوری می تواند به این ایمان بیاورد مهجور بودن قرآن یک بخش اش هم مربوط به همینهاست. خب، بنابراین ما تا سؤال نداشته باشیم نمی توانیم برویم به سراغ روایات یا آیات مشکل ما این است خب کدام عاقل است که بالصراحه تردید ندارد که خدا با او سخن گفته همه ی اسما را هم یادش داده او را هم مسجودله همه فرشته ها قرار داده او را هم در بهترین جا مسکن و مأوا داده با او هم اتمام حجت کرده گفته اگر بخواهی اینجا بمانی حرف شیطان را گوش نده شیطان هم آمده گفته اگر بخواهی اینجا بمانی حرف خدا را گوش نده این چطور باور می شود این سخن از این نیست که حالا ما این نهی را بر ترک اولی؟ یا بر نهی تنزیهی اینها حمل بکنیم چون سخن از شریعت نبود هنوز این صحنه کدام صحنه است آیا جنت برزخی است؟ آیا تمثل است و تمثیل است که قرآن کریم صحنه ای را ترسیم می کند تا به انسان بفهماند که بین الرشدی هست که سخن انبیاست یک بین الغی است که سخن ابلیس و هوای نفس است و شما بین الغی را بر بین الرشد ترجیح ندهید وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خلیفها الله است و آن حضرت مبین و مفسر قرآن کریم است لکن تفسیری که اهل بیت می کردند یا پیغمبر می کردند تفسیر مفهومی نبود که بگوید این آیه به این معناست یا آن جمله به این معناست این را در مسجد انجام می دادند «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» (۲) بود مبین بود و مانند آن، اما در متن جامعه همین حضرت با همین اصحاب این آیات را پیاده می کردند چه در جبهه های جنگ چه در مسائل دیگر و وجود مبارک پیغمبر در تمام این صحنه ها حضور عملی داشت بعد این را سیدناالاستاد در ذیل جمله ی «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» (۳) یا سنن خدا را برای شما می خواند در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بحثش گذشت حضرت به همراه جامعه وارد متن عمل می شدند همه ی اعمال را هم از نزدیک کنترل می کردند دوباره می آوردند مردم را مسجد نظیر پای تخته می فرمود این آیه ای که من به شما گفتم معنایش این بود که فهمیدید موقع عمل آن چند جایش درست بود این چند جایش نادرست اگر بخواهید به نتیجه ی کامل برسید در سفر بعد یا اجرای بعد باید این طور عمل بکنید قرآن را این طور تفسیر می کرد نه تفسیر مفهومی، تفسیر اجرایی در ضمن «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» سوره ی مبارکه ی «آل عمران» مبسوطاً این بحث گذشت و سیدناالاستاد هم توضیح خوبی دادند که

اگر پیغمبر مبین قرآن بود نه مبین مفهومی بشود مدرّس قرآن بلکه مبین اجرایی، مبین عملیاتی، مبین کاربردی در متن جامعه این آیات را پیاده می کرد و همه را یادداشت می کرد دوباره اینها را می آورد در مسجد می فرمود مثلاً چند درصد درست بود چند درصد مثل دیکته نویسی چند درصد نادرست بود بقیه را باید درست انجام بدهیم می شود تبیین، همین معنا گویا در صحنه ی آفرینش قبل از زمین مطرح شده چون بعدها وجود مبارک آدم آمده زمین «اهبطا الی الارض» معلوم می شود ارض قبلاً در ارض نبود این چنین نیست که در کرات دیگر بود چون کرات دیگر هم حکم همین را دارد حالا بر فرض انسان بتواند با این سفینه ها برود در کرات دیگر آنجا هم همین حکم زمین را دارد آنجا هم احکام هست، اوامر هست، نواهی هست این طور نیست که حالا- اگر کسی رفته کُره ی مریخ تکلیفش عوض بشود که، وزنش عوض می شود، وضعش عوض می شود ولی تکلیفش که عوض نمی شود که «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» (۴) اما آنجا هم برویم همین طور است ما کدام کُره ی از کرات داریم که انسان هیچ رنجی ندارد فقط لذت نصیبتش می شود بحثهای ماده که این چیزها را ندارد که. خب، بنابراین خدای سبحان همان طوری که خلیفه ی او قرآن را تفسیر عملیاتی دارد، تفسیر اجرایی دارد، تفسیر کاربردی دارد دستورهای خودش را هم تفسیر کاربردی دارد که در عالم ملائکه ای هست یک، دوستان شما هستند جن و ابلیس و ابالسّه و شیاطین که «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ» (۵) هست که دشمنان شما هستند در درون شما خواسته های اندیشه ای هست خواسته های انگیزه ای هست حرف من هم به عنوان حجت بالغه به شما می رسد و سوسه ی او هم به عنوان یک امر تیره در درون شما نفوذ پیدا می کند و شما گاهی با اینکه حق برای شما روشن شده است عالماً عامداً بیراهه می روید این صحنه را قبلاً ترسیم کرد نشان داد بعد به وجود مبارک آدم فرمود برو زمین شریعت می آید با مردم این شریعت را در میان بگذار و عمل بکن که اگر ما بخواهیم به عنوان البته یکی از وجوه و مُحتملات است نه حرف نهایی و جزمی که این است و لا-غیر، چون وقتی امر تشریحی نبود امر تکوینی نبود دوتا امر نبود و بهشتی که حضرت آدم بود بهشتی بود که هیچ رنجی در آن نیست فقط گنج است این بالأخره باید چنین چیزی باشد دیگر این مربوط به زمان و زمین طبیعت نمی تواند باشد اگر ما یکی از محتملات را این دانستیم چه اینکه در قرآن کریم فرمود: «لَقَدْ صَيَّرْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» (۶) یا «تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» (۷) ما خیلی را به صورت مثل ذکر می کنیم یا «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ» (۸) کذا و کذا و کذا و کذا ما با مثل با مردم سخن می گوئیم این می تواند یکی از مصادیق امثالی باشد.

ص: ۸۲۳

۱- (۱۰) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۲- (۱۱) _ سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۳- (۱۲) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۸.

۴- (۱۳) _ سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴.

۵- (۱۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۶- (۱۵) _ سوره ی

۷- (۱۶) _ سوره ی

۸- (۱۷) _ سوره ی

پرسش: استاد ببخشید چطور باید شیطان دسترسی به بهشت داشته باشد.

پاسخ: بله دیگر، در خصوص بهشت تمثیلی است انسان الآن وقتی که در فضای شریعت است در فضای بهشت است همه ی احکام در آن هست شیطان از راه وسوسه چون نه اینکه ورود زمانی و زمینی و اقلیمی و منطقه ای باشد تا ما بگوییم شیطان آنجا چگونه رفته شیطان القا می کند این القانات و خاطرات تلخ از راه وسوسه شیطان است او زمان و زمین نمی خواهد که بگوییم چطور آمده الآن در حرم ایمان شیطان راه ندارد اما مؤمنین را وسوسه می کند این طور نیست که مکانی بود در یک مکان مخصوصی یک جای سیم خاردار بود شیطان ورود ممنوع بود بعد وارد شد اگر سخن از برزخ باشد سخن از تمثیل الهی باشد اینها نیست البته این نه حرف جزمی است نه حرف یقینی است نه حرف قطعی است احتمالی است که به کمک بعضی از روایات شاید بتواند حل کند آن وقت آن تلاش و کوششی که مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) در تنزیه الانبیاء دارد برای اثبات بی گناهی حضرت آدم و اینها، اینها برای بعد از هبوط الی الأرض است هبوط آدم الی الأرض که در این آیه یا در آیات دیگر آمده که «اهبطا الی الارض» نظیر هبوط باران نیست نسبت به زمین که به نحو تجافی باشد بلکه نظیر هبوط وحی است، هبوط قرآن است که به نحو تجلی است قرآن هبوط کرده و اهل بیت مهبط وحی اند ما در عرض سلام می گوئیم درود خدا بر شما که شما مهبط وحی اید خب مهبط وحی یعنی وحی _ معاذ الله _ آن طوری که باران زمین می افتد وحی به زمین افتاد یا وحی به نحو تجلی به زمین آویخته شد نه انداخته شده این قرآن کریم به زمین آویخته شده که «طرفه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیکم» (۱) خب اگر این طناب الهی است یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست ما این طناب را خدا آویخت نه انداخت انسانیت هم آویخته است نه انداخته شده اینکه درباره ی اهل بیت ما می گوئیم «نوراً فی الأصلاب الشامخه» (۲) و کذا و کذا و کذا «و أصلاب الشامخه» همین است اینها هیچ فرقی با قرآن کریم ندارند اینها را خدا مثل افراد دیگر، افراد دیگر مثل باران اند که در زمین انداخته شدند اینها مثل قرآن اند که از بالا تا پایین خدا آویخت قلوب اینها ذیل این آیه «وَمَا تَشَاوُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» حضرت فرمود: «إِنَّ قُلُوبَنَا أَوْعِيَهُ ارَادَهُ اللَّهُ» وَ كَرَّ يَعْنِي آشِيَانَهُ يَ ارَادَهُ يَ خدَا قلوب اهل بیت است خب این ولایت، این نبوت، این امامت، این عصمت، این خلافت گاهی ناطق است گاهی صامت، گاهی قرآن است گاهی علی و اولاد علی اینها را خدا آویخت نه انداخت ماها مثل باران انداخته ایم آنها مثل طناب آویخته اند باید ملاحظه کنیم فرق ما با آنها این است. خب، بنابراین اگر تمثیل هست وجود مبارک آدم یک قضیه ی فی واقعه نبود که بحثهایش قبلاً گذشت که بگوییم یک قضیه ی تاریخی بود آدمی بود و خدای سبحان اسما را به او آموخت و او مسجود ملائکه شد آن مقام آدمیت است، مقام انسانیت است الیوم کسی که صاحب آن مقام است وجود مبارک ولی عصر است او هم عالم به اسمای الهی است، او هم مسجود له ملائکه است، او هم معلم ملائکه است و مانند آن، اگر در زیارتها در ادعیه و مانند آن این تعبیرات آمده برای اینکه مقام انسانیت به اینها قائم است خب، این «اهبطا الی الأرض» یعنی هبوط کنید، تجلی کنید نه سقوط کنید تجافی کنید سخن از سقوط و تجافی نیست سخن از هبوط و تجلی است خب در آن مرتبه این صحنه اتفاق افتاده این یک صحنه، صحنه ی تمثیل می تواند باشد که در بعضی از فرمایشات سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی ناظر به این قسمت است آن وقت ما برای اینکه بفهمیم چگونه آن صحنه برای خود ما اتفاق افتاد خودمان را بررسی می کنیم ما در بهشتیم یعنی قرآن و عترت برای ما بهشت است پذیرفتیم اینها را هیچ حرفی هم در آن نیست همه ی سعادتها در آن هست با اینکه در بهشتیم عالماً عامداً گاهی بیراهه می رویم اگر وضع خودمان را روشن کنیم می فهمیم آنجا چه خبر است مگر کسی که «الا من عصمه الله» ما الآن در این احکام شریعت _ معاذ الله _ تردید داریم حالا ممکن است بعضی از مسائل

احتیاطی بین فقها اختلاف باشد که در آنجا سجده ی سهو است یا در آنجا سجده ی سهو نیست اما دروغ و غیبت را ما در اینکه بین الغی است سمّ است تردید داریم یا رشوه و رانت خواری در اینکه غی شده ی افعی است ما تردید داریم همین وجود مبارک حضرت امیر گاهی فقیهانه، عابدانه، زاهدانه سخن می گوید گاهی هم عارفانه حرف می زند حالا تا مخاطبش چه کسی باشد اگر جریان عقیل باشد می گوید دسترسی به بیت المال، تعدی به بیت المال، تصرف بیجا در بیت المال که به تو بدهم به دیگری ندهم این باعث عذاب الهی است آهن گداخته را نشان برادر داد اما اشعث بن قیس که آن حلوا را آورد حضرت فرمود بدم می آید یک بوی بدی بالأخره می آید «سِنَّتُهَا كَأَنَّهَا عَجْنَتْ بِرِيقِ حَيِّهِ أَوْ قَيْنِهَا» (۳) مثل اینکه از قی کرده ی افعی شما یک حلوا درست کردی آوردی اینکه حرف فقیه و عابد و زاهد نیست که این حرف عارف است یعنی کسی که می بیند درون گناه را آن که می گوید این حرام است و قیامت کیفر دارد این فقیه است و عابد است و زاهد، آن که می گوید این لجن بدبوست چرا به همراه آوردی او عارف است آن که می گوید «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا ازددت یقیناً» (۴) بینی اش را می گیرد این حرف را می زند خب این حرف زدن آنها آن است حالا تا مخاطب چه کسی باشد ما این حرفها را داریم دیگر الآن در بین ما کسانی نیستند که عالماً عامداً دروغ می گویند ما هیچ تردیدی داریم که در همه ی شرایع این کار حرام است یا نگاه به نامحرم فرقی نمی کند این طور نیست که بعضی از گناههاست که طبق احتیاط است خب بله آن وقت مثلاً کسی معصیت می داند کسی معصیت نمی داند اما اینها جزء معاصی کبیره هستند دیگر این صحنه را در آنجا ترسیم کردند آن گاه وجود مبارک آدم با این کوله باری از تجربه به زمین آمده بعد به او وحی شده که تو پیغمبری احکام و حکم را که در آن صحنه دیدی برای مردم به وسیله ی شریعت بازگو کن این یکی از وجوه و احتمالات است.

ص: ۸۲۴

- ۱- (۱۸) _ بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.
- ۲- (۱۹) _ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۲.
- ۳- (۲۰) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.
- ۴- (۲۱) _ غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۹.

Your browser does not support the audio tag

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (۱۱۹) فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَا عَلَىٰ هَمَّامَا مِنَ وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳)»

بهشتی که آدم (سلام الله علیه) در آنجا قرار داشت آن جنّ الخلدی که در معاد هست نبود چون اگر کسی وارد آن بهشت بشود دیگر خارج نخواهد شد، بنابراین یک جنّت دیگری بود با این خصوصیات.

مطلب دوم این است که این ضمیرها گاهی مفرد است و گاهی تشبیه آنجا که مخاطب شخص آدم هست و محور گفتگوست ضمیر مفرد است یا فعل مفرد است گرچه معنا در حقیقت تشبیه است مثل «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» این چهار فعلی که مفرد هست بازگشتش به تشبیه است و آنجا که خطر هر دو را تهدید می کند آنجا بالصرّاحه ضمیر یا فعل را تشبیه می آورد مثل «فَلَا- يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» این نه برای آن است که وجود مبارک آدم چون عهده دار هزینه ی حضرت حوّا بود این فعلها را به او نسبت داد چون در آن نشئه سخن از تأمین هزینه و امثال ذلک نیست چون آن جنّت آن بهشت همه ی نعمتها برای اهلش فراهم است.

ص: ۸۲۵

پرسش: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۱) با اینکه حضرت آدم جزء مخلصین بوده

پاسخ: بله خب این درباره ی بعد از شریعت است هنوز در آنجا سخن از شریعت نبود، سخن از امر و نهی نبود وقتی شریعت باشد امر و نهی باشد منطقه ی نفوذ شیطان محدود است درباره ی بندگان مخلص او راهی ندارد اصلاً.

پرسش: اینکه بعد از سجده بود.

پاسخ: بعد از سجده بود اما قبل از شریعت بود شریعت یعنی دین، کتاب این بعد از اینکه حضرت به زمین هبوط کرد نازل شده که فرمود: «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» پس کلّ بحثها را ما باید در زمینه ای ارزیابی بکنیم که هنوز دینی نیامده، شریعتی نیامده، امر و نهی تشریحی نیامده در آن فضا باید ارزیابی بشود.

پرسش: نسبت شیطان معلوم بوده.

پاسخ: بله، ولی منظور آن است که شیطان، فرشته، آدم، حوا (سلام الله علیهما) اینها در آن محدوده بودند در فضایی که هنوز

شریعت نیامده، امر و نهی تشریحی نیامده این قضیه اتفاق افتاد باید این قضیه را مناسب با آن سرزمین و آن فضا تفسیر کرد دیگر خوب.

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی آدم و حوا را در بهشت جا داد که «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (۲) بعد فرمود: «فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» این بر اساس اصل کلی است که خدای سبحان نعمتی را که به کسی داد هرگز از او نمی گیرد «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۳) نعمت خدای سبحان مسبوق به استحقاق نیست طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه است که «مَتَّكَ ابْتِدَاءً» (۴) مسبوق به استحقاق و امثال ذلك نیست و چیزی را هم که خدا داد سلب نمی کند مگر اینکه خود انسان زمینه ی سلب نعمت را فراهم بکند «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» یا ما تغییر نمی دهیم «ما كان الله مغیرا نعمه عن قوم. حتی یغیروا ما بانفسهم» و مانند آن، اینجا هم به آدم و حوا (سلام الله علیهما) فرمود ما این نعمت را به شما دادیم مستقر باشید او شما را بیرون نکند گرچه بیرون کننده خداست مبدأ فاعلی خداست ولی زمینه ی این کار را وسوسه ی شیطان و عمل به وسوسه انجام می دهد لذا فرمود: «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى».

ص: ۸۲۶

۱- (۱) _ سوره ی حجر، آیه ی ۴۰.

۲- (۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

۳- (۳) _ سوره ی رعد، آیه ی ۱۱.

۴- (۴) _ صحیفه سجادیه، دعای ۴۵.

مطلب دیگر در این جدایی تشنگی از گرسنگی است که دو نکته قبلاً ذکر شد و نکته ی سوم این است که اگر گرسنگی و تشنگی کنار هم ذکر می شد به ذهن می آمد که این دوتایی با هم یک نعمت اند یا سلب هر دو با هم یک نِقمت اند که گرسنگی و تشنگی، اما وقتی تفکیک شد تفصیل به عمل آمد معلوم می شود هر کدام از اینها نعمت مستقل اند لذا «لَا تَظْمَأُ» را در کنار «الْأَلِّ تَجُوعٌ» ذکر نکرده است. خب، مطلب بعدی آن است که ما در این فضایی که الآن داریم بحث می کنیم فضا فضایی است که شریعت در کار نیست. مرحوم شیخ طوسی در تبیان راه استادش سید مرتضی (رضوان الله علیهما) را طی کردند و اصرار دارند که اینجا معصیت نبود ترک اولی بود یا ترک مندوب بود و مانند آن، زمخشری در کشاف هم نقل می کند که یا ترک اولی؟ بود، ترک مندوب بود و از برخیها نقل می کند که معصیت صغیره را _ معاذ الله _ انبیا می توانند مرتکب بشوند همه آنچه جناب زمخشری در کشاف دارد یا مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد یا سید مرتضی استاد بزرگوارش در تنزیه الانبیاء اولین بخشی که دارد همین قسمت حضرت آدم است همه ی اینها این قصه را در فضای شریعت تلقی کردند در حالی که چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در همین سوره ی «طه» وقتی وجود مبارک آدم آن قصه و جریان را پشت سر گذاشتند به زمین آمدند از آن به بعد شریعت آمده در سوره ی مبارکه ی «بقره» که بحثش قبلاً گذشت این بود که وقتی آدم (سلام الله علیه) آن صحنه را پشت سر گذاشت آن وقت در آیه ی ۳۸ سوره ی «بقره» این است که «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» آن وقت «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» مقابل آن است در سوره ی «بقره» و در سوره ی «طه» مؤمن و کافر را کنار هم ذکر کرده فرمود بعد از اینکه شریعت آمد آنها که قبول کردند اهل سعادت اند آنها که نکول کردند اهل شقاوت اند قبول و نکول را در سوره ی «بقره» آیه ی ۳۸ و ۳۹ به این صورت ذکر فرمود: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» که این «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» مقابل «مَنْ تَبِعَ» است در محل بحث یعنی سوره ی مبارکه ی «طه» آیه ی ۱۲۳ و ۱۲۴ این است «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» ایمان و کفر، مؤمن و کافر بعد از آمدن شریعت مطرح است پس این قصه در فضایی اتفاق افتاد که هنوز شریعت نیامده بود ما باید بالا برویم مقابل از شریعت فکر نکنیم تا این آیه مقداری برای ما حل بشود.

مطلب بعدی آن است که ابلیس بالأخره شش هزار سال در ردیف فرشته ها بود و عبادت کرد طبق بیان نورانی حضرت امیر که در آن خطبه ی «قاصعه» دارد «سِتَّةَ آلَافِ سِنَةٍ» یعنی شش هزار سال خدا را عبادت کرد معلوم نیست «لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ» (۱) معلوم نیست از سالهای دنیاست که هر سالی ۳۶۵ روز است یا سال آخرت است که هر روزش هزار سال است و مانند آن خب.

پرسش: «لا یدری» برای خود آقا امیرالمؤمنین یا برای همه؟

پاسخ: برای دیگران دیگر و گرنه خود حضرت که عالم است.

خب، بنابراین اگر فضا این شد و فرض این است که شیطان شش هزار سال در ردیف ملائکه بود این شیطان هم با خدا سخن گفت هم مخاطب خدا قرار گرفت هم دوباره با خدا سخن گفت و هم دوباره خدای سبحان پاسخ او را داد یک بار در نهیبی که خدای سبحان کرد تشری که زد ضجری کرد که فرمود: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبِرْتَ» (۲) این گفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۳) بعد از اینکه خدای سبحان آن صحنه ی آزمون را پشت سر گذاشت و ابلیس را طرد کرد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» و وضعش گذشت که ابلیس صریحاً به خدا عرض کرد که اینکه «كَرَّمْتَ عَلَيَّ» همین آدمی که او و فرزندان او را بر من گرامی داشتی «لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ» (۴) من احتناك می کنم «احتناك الفرس» یعنی خنك او و تحت خنك او را گرفته آن سوارکاری که بر اسب مسلط است تحت الحنك او را دارد یعنی افسار را از زیر خنك او و زیر گردن او می کشد و از او سواری می گیرد گفت من خنك و تحت خنك اینها را می گیرم و از اینها سواری می گیرم این کار من است بعد خدای سبحان فرمود راکب و مرکوب هر دو را من به جهنم می برم خب، این گفتگوها هست چه در گفتگوهای اولی که خدای سبحان به او فرمود چرا اطاعت نکردی این دلیل بیجا آورد که «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» هم گفتگوهای ثانوی که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» است که او تهدید کرد و خدای سبحان هم به او پاسخ داد پس موجودی است که شش هزار سال در ردیف فرشته ها بود و عبادت می کرد و یکی دو بار با خدای سبحان مورد خطاب قرار گرفت حرف زد چنین موجودی است او اگر بخواهد نفوذ کند یا وسوسه کند نباید بگوییم که از دهن مار به وسیله ی دهن مار وارد بهشت شد و امثال ذلک که بعضی از روایات و امثال ذلک دارد این می تواند بالأخره حرف خودش را برساند. مطلب بعدی آن است که همه ی روایات را باید بر قرآن کریم عرضه کرد لکن روایات دو قسم است بعضی از روایات اند که دستور تعبّدی می دهند خب اینها را باید بر قرآن کریم عرضه کرد که فلان نماز باید دو رکعت باشد، باید جهر باشد، وقتش فلان است همین کارهایی که در فقه انجام می شود.

ص: ۸۲۸

۱- (۵) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

۲- (۶) _ سوره ی ص، آیه ی ۷۵.

۳- (۷) _ سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۴- (۸) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۶۲.

پرسش: ببخشید مسئله عبادت شیطان که مطرح است نمی شود گفت که آنجا حوزه ی تشریح بوده؟

پاسخ: نه دیگر، آنجا جای تشریح نیست فرشته ها هم عبادت می کنند دیگر جا برای تشریح نیست دیگر چون درباره ی فرشته نیامده در قرآن کریم که «ما خلقت الجن و الإنس و المَلَكَ الاّ لیعبدون» هر جا سخن از عبادت هست یا اعزام انبیا هست یا تهدید به جهنم است یا تبشیر به بهشت است همه اش درباره ی انسان و جن است.

پرسش: بحث عبادت آن وقت چه می شود؟

پاسخ: بله خب، عبادت می کنند همه عابدند، همه مطیع اند پنج طایفه از آیات قرآن است اسلام، سجده، تحمید، تسبیح، طاعت که به کلّ نظام اسناد داده می شود حالا الآن روشن می شود که همه در اطاعت اند همه مُسَلِم اند، همه ساجدند، همه مُسَبِّح اند، همه مُحَمَّدَنده تحمید می کنند اما تشریحی در کار باشد، یک امر و نهی باشد، یک باید و نباید اعتباری باشد، عصیانی باشد، یک دستگاه قضایی باشد، تخلفی باشد اینها برای جن و انس است چنین چیزی در قرآن برای فرشته ها ذکر نشده خب.

پرسش: آن وقت «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^(۱) به چه معنایی می شود؟

پاسخ: خب همین دیگر آن امر تکوینی است «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ»^(۲) در یک آیه، «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» این می شود امر تکوینی این طور نیست که یک امر تشریحی باشد معصیت بردار باشد آنها هم پیغمبر داشته باشند، بهشت و جهنم داشته باشند، اطاعت و عصیان داشته باشند چنین چیزی قرآن درباره ی اینها نقل نکرده. خب، بنابراین اگر فرشته ها امر دارند امرشان از این قبیل باید و نبایدهای اعتباری نیست.

ص: ۸۲۹

۱- (۹) _ سوره ی نحل، آیه ی ۵۰.

۲- (۱۰) _ سوره ی انبیا، آیه ی ۲۷.

پرسش: آقا جریان فطرس که می گویند تخلف کرد چیست.

پاسخ: دیدید اگر مهلت بدهند هر حرفی را می زنید. جریان فطرس که بارها ذکر شد که روشن نیست که این جزء ملائکهالأرض بود یا ملائکهالسماء بود در آن حدیث زیارت وجود مبارک سیدالشهداء یا دعای روز سوم شعبان آنجا نام فرشته نیست دارد «عاذ فطرس بمهده»^(۱) آیا فطرس جزء فرشته ها بود یا نه، در آن حدیث نیست در دعا نیست، آیا بر فرضی که باشد جزء ملائکهالسماست یا ملائکهالأرض است در آنجا نیست ملائکهالأرض ممکن است به تعبیر مرحوم صدرالمتألهین نظیر جن باشند بدن داشته باشند و رفت و آمد داشته باشند حکم خاصی داشته باشند اما این ملائکهالسماء که «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^(۲) اینها ملائکهالسماء اند و اینها خدا با جمع محلا به الف و لام فرمود: «فَسَبِّحْ جَدَّ الْمَلَائِكَةِ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ» نشان می دهد که آن ملائکه سجده کردند خب، ولی ملائکه ای که اسمای الهی را با تعلیم انسان کامل فرا گرفتند و همین ملائکه ای که کل عالم را دارند اداره می کنند به اذن خدای سبحان برای اینکه مدبران امر اینها هستند دیگر، عرش را اینها اداره می کنند، سماوات را اینها اداره می کنند، وحی را اینها می آورند اینها وارد قلب، قلب یعنی قلب، قلب پیغمبر می شوند «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ»^(۳) سوره ی مبارکه ی «انعام» را هفتاد هزار فرشته آمدند وارد قلب پیغمبر شدند خب معلوم می شود که اینها جسم نیستند، جرم نیستند و گرنه هفتاد هزار جسم که وارد قلب نمی شود که. خب، بنابراین اگر سخن از فرشته هاست این سخن فرشته هاست و آن فرشته ها از فرشته های ملائکهالأرض خارج اند ما در این فضا داریم بحث می کنیم قبل از اینکه وحی و نبوتی بیاید، قبل از اینکه شریعتی بیاید این صحنه واقع شده فرشته ها مأمور شدند به سجده و سجده کردند آن تعلیم و تعلم الهی که وجود مبارک مقام آدمیت یعنی انسان کامل معلم فرشته ها شد آن هم در حد انباء و نه در حد تعلیم که «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»^(۴) اینها هیچ کدام از سنخ قواعد اعتباری و ادبیات و صرف و نحو و این چیزها نمی تواند باشد. خب، پس فضا، فضای قبل از شریعت است اگر فضا، فضای قبل از شریعت شد باید بایدها و نبایدهای آن عالم را اعتبار کرد در جریان امر تکوینی و تشریحی نمی شود گفت که یک امر به لحاظ فرشته ها تکوینی است به لحاظ ابلیس تشریحی چون امر تکوینی جزء کون است و حقیقت است و جزء بود و نبود است امر تشریحی جزء اعتباریات است و جزء باید و نباید است یکی به حکمت نظری برمی گردد یکی به حکمت عملی برمی گردد اینها تغایرشان نسبت به افراد نیست که ما بگوییم فاعل یکی است، آمر یکی است، امر یکی است، مأمور یا تشریح پذیر است یا تکوین پذیر.

ص: ۸۳۰

۱- (۱۱) _ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۴۸.

۲- (۱۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۳- (۱۳) _ سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۴- (۱۴) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.

مطلب دیگر اینکه ما همه ی روایات را باید بر قرآن کریم عرضه کنیم لکن روایات دو قسم است بعضی از روایات اند که احکام تعبّدی دارند اینها حتماً باید بر قرآن کریم عرضه بشود اما بعضی از روایات اند که قسمت مهمّ نگرانی ما برای بستن در خانه ی اهل بیت این تعلیم است این روایات تعلیمی مثل اینکه یک استاد، یک مفسّر دارد تدریس می کند این دیگر بحثهای تعبّدی ندارد که این شواهدی اقامه می کند، براهینی اقامه می کند، آیات را به هم مرتبط می کند و ادله ی عقلی را کنار هم می گذارد، ادله ی نقلی را کنار هم می گذارد مطلب را روشن می کند وجود مبارک امام که معلّم قرآن کریم بود بخش مهمّ همین است شما آنچه مرحوم آقا شیخ عباس (رضوان الله علیه) ظاهراً در سفینه نقل می کند که یک راوی از کنار منزل امام صادق (سلام الله علیه) گذشت دید سر و صدای زراره با امام صادق بلند است خب همین امام صادق دارد با زراره بحث می کند آنجا که جای تعبّد نیست زراره اشکال می کند حضرت جواب می دهد، حضرت جواب می دهد زراره را نقض می کند آنجا که جای علم است نه جای تعبّد، جای تعبّد که زراره قلم دستش بود هر چه که حضرت می فرمود اطاعت می کرد در این روایتی که جمیل نقل کرده تعلیم است و نه.. حضرت می فرماید مگر نمی بینی در متن همین گفتگوی شیطان و آدم از نهی سخن به میان آمده شیطان گفته «وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا» (۱) کذا و کذا خب چگونه می شود این نهی فراموش شده باشد که ما بگوییم «نَسِيَتْ» یعنی «نسی النهی» با اینکه بالصراحه ذکر کرد، اگر بگوییم نه، فاصله شد اول این گفتگو بود بعد فاصله ی فراوان شد و وجود مبارک آدم این نهی را فراموش کرده بعدها در اثر نسیان نهی مرتکب شد این با ظاهر آیات سوره ی مبارکه ی «اعراف» سازگار نیست چون آنجا همه را با فاء تفریع عطف کرده که نشانه ی عدم فاصله است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی نوزده به بعد این است که «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَسَمَ لَهُمَا إِنَّي لَأَكْبَرُ مِنَ النَّاصِحِينَ» آن گاه با دوتا فاء «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا» هر دو را با فاء عطف کرده نه با «ثم» نه با واو که بگوییم با تراخی هماهنگ است بنابراین در همان صحنه ای که شیطان به آدم عرض می کند خدا شما را نهی نکرده از این درخت مگر برای فلان مقصود خب نهی را یاد آدم آورده چگونه ممکن است که نهی یاد حضرت رفته باشد این استدلال امام صادق (سلام الله علیه) است در حدیث جمیل این دیگر عرضه بر قرآن لازم نیست آنجا که احکام را دارد می فرماید بعد ببینیم که باید بر قرآن عرضه کرد اما حالا فرض کنید یک معلّم تفسیر، یک مفسّر آشنا دارد از زبان قرآن یک شاهد قرآنی می آورد این را دیگر لازم نیست حرف او را دوباره بر قرآن عرضه کنیم چون از خود قرآن کمک گرفته. خب، اما این مطلب که وجود مبارک حضرت فراموش کرده باشد ابوالفتوح رازی دارد که اکثر مفسّران بر این هستند که این نسیان به معنی ترک است نظیر «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (۲) که خدای سبحان فراموش می کند این ترک می کند چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «طه» که کسی که کور محشور می شود به خدا عرض می کند که چرا مرا کور محشور کردی در آیه ی ۱۲۶ همین سوره ی «طه» آمده است که «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» اگر روایتی آمده باشد که نسیان برای حضرت آدم بود درباره ی خصوص این نهی که از روضه ی کافی نقل شده این روایت را بررسی کنید ببینید سند معتبری دارد یا نه، روایت این است که وجود مبارک آدم این نهی را فراموش کرده این در روضه ی کافی هست سندش را بررسی کنید ولی با ظاهر آیه سوره ی مبارکه ی «اعراف» هماهنگ نیست. خب، اینها همه حرفهای غیر علمی است، حرفهای غیر علمی است یعنی چه، یعنی یک طلبه ی ده، بیست سال درس خوانده یک مقدار که مطالعه کند می تواند اینها را بفهمد اما آن حرف علمی آیا این تمثّل بود یا نه، اگر تمثّل نبود تمثیل بود یا نه، اگر نه تمثّل بود نه تمثیل این اوامر و نواهی را در آسمان چطور معنا کنیم اینها درس می خواهد و گرنه آدم دهنش را باز کند مکرر سؤال بکنند این راه درس خواندن نیست خب، بنابراین ببینیم تمثّل هست که از بعضی

کلمات مفسران کارشناس برمی آید یا تمثیل هست یا نه آن است و نه این ولی بالآخره باید آسمانی فکر کرد یعنی باید برویم در آسمان در حد فرشته ها یک، قبل از شریعت باید باشد دو، تا این آیه را بفهمیم سه، تلاش و کوشش مرحوم شیخ طوسی در تبیان که این را به ترک اولی؟ برمی گرداند مطابق است با آنچه را که استادشان مرحوم سید مرتضی در تنزیه الانبیاء در همان صفحه ی ۳۷ و ۳۸ به بعد که اولین قصه، قصه ی حضرت آدم است نقل می کند. ما یک تمثّل داریم و یک تمثیل و یک شیء ثالثی که نه تمثّل است و نه تمثیل، تمثّل آن است که فرشته ای برای کسی متمثّل بشود نظیر آنچه برای وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) متمثّل شد «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (۳) آیا بهشت برزخی برای حضرت آدم متمثّل شد خود را در آن صحنه ی مثالی دید چند لحظه ای این حالت برای آن حضرت پیش آمد بعد با وسوسه ی ابلیس این حالت از او گرفته شد یا نه این چنین نیست. تمثّل ممکن است گاهی انسان حالتی پیدا کند که این حالت را حالت منامیه می گویند نه حالت خواب سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی بارها می فرمود آنچه وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) در راه دیدند در جریان کربلا دیدند غالبشان همین حالت تمثّل بود، حالت منامیه بود مورخان و راویان چون آشنا نبودند تعبیر به نوم کردند یا مقتل نویسان ولی حالت، حالت منامیه است نه نوم یک وقت انسان خواب می بیند در خواب یک سلسله مسائلی برای او روشن است نظیر آنچه وجود مبارک حضرت ابراهیم گفت که «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» (۴) یک وقت است نه، این خواب وضو را باطل می کند دیگر انسان خوابیده ولی در حالت خواب رؤیایی نصیب او شده حقایقی را می بیند یک وقت حالت، حالت منامیه است نه نوم یعنی بیدار است وضوی او باطل نشده صحنه ای را می بیند که دیگران نمی بینند حواسش متوجه با آن مشهود خودش است از اموری که در اطراف اوست فعلاً نسبت به آنها کم توجه است صحنه ای را می بیند که دیگران نمی بینند این حالت را می گویند حالت منامیه این حالت، حالت تمثّل هست آنچه وجود مبارک سیدالشهداء در روی اسب یا شتر در بین راه صدایی را شنید «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ایشان فرمودند از همین قبیل است اگر علی بن الحسین (سلام الله علیهما) فرمود چرا استرجاع می کنید حضرت فرمود حالتی به من دست داد مثلاً فرشته ای را شنیدم که می گوید «إِنَّا لِلَّهِ» اینها در حالت منامیه بود عصر تا سوعا از همین قبیل است، شب عاشورا از همین قبیل است، صبح عاشورا از همین قبیل است نه اینکه حضرت خوابید در خواب این صحنه را دید حضرت در بیداری اینها را می دید نمونه اش همان بود که در شب عاشورا جای افراد خاص را به خود آنها نشان داد از همان نشان دادن برای خود حضرت در این صحنه خیلی اتفاق افتاد بنابراین این حالت می شود حالت منامیه که از او به تمثّل یاد می شود این حالت ممکن است و حرفی هم در آن نیست لکن قرآن وقتی چنین حالتی را بخواهد نقل کند از او به تمثّل یاد می کند نظیر آنچه در جریان حضرت مریم بود که فرمود: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (۵) ما قصه ی حضرت آدم را که وارد بهشت شد یعنی بگویم برای آن حضرت چنین حالتی متمثّل شد بعد چند لحظه بیش طول نکشید «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» با وسوسه ی شیطان از آن حالت بیرون آمد این امکان دارد ولی استفاده اش از آیه آسان نیست برای اینکه مهفوف به کلمه ی تمثّل و امثال ذلک نیست این یک، جریان تمثیل آن است که تمثلی در کار نبود خدای سبحان از باب تشبیه معقول به محسوس حقیقتی را به زبان مثل ذکر می کند مثل «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مَتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (۶) این حقیقت هست ولی این چنین نیست که قرآن بر کوه نازل شده باشد کوه متصدّع و ریز ریز شده باشد لذا ذات اقدس الهی فوراً برای اینکه روشن بشود این واقع نشده این بر خلاف «تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا» (۷) است این با آن واقع شده اینجا واقع نشده فرمود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» (۸) این تمثیل است نه اینکه واقعاً ما قرآن را بر کوه نازل کردیم کوه ریز ریز شده در جریان جبل طور بله، آنجا خدای سبحان تجلی کرده و کوه «دکّ الجبل» مُندک شده است اما اینجا واقع نشده اینجا تمثیل است تشبیه معقول به محسوس است «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا

لِلنَّاسِ» تمثیلی باشد و محفوف، مسبوق یا ملحق به این کلمه ی تمثیل نباشد کار آسانی نیست ما بگوییم این قصه، قصه ی تمثیلی است یعنی گویا چنین چیزی واقع شده ترسیم شده این امکان دارد ولی بالأخره قرآن چون کتاب حق است اگر تمثیل بود یا قبل یا بعد یا مع این کلمه ی تمثیل و مانند آن را ذکر می کرد مثل اینکه جریان توحید را ذات اقدس الهی با دو بیان ترسیم می کند یک بیان استدلال عقلی که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هست که فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۹) این برهان عقلی، همین برهان عقلی را برای اینکه توده ی مردم هم بفهمند فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» که آن مثل این است که عبدی است که «سلم لرجل» یک، و عبدی که «فِيهِ شُرَكَاءُ مَتَشَاكِسُونَ» (۱۰) دو، اولش فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» چون در قرآن مطلبی نیست که افراد ساده هم نفهمند نعم، آیاتی است که حکما در آن مانده اند اما همان آیات رقیق شده به صورت قصه به صورت مثل طرزی تبیین شده که همه ی مردم می فهمند برای اینکه قرآن «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۱) است آن برهان سوره ی مبارکه ی «انبیاء» را که از دشوارترین برهان تمناع است به صورت یک مثل ذکر کرده که «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» حالا _ ان شاء الله _ به سوره ی مبارکه ی «انبیاء» رسیدیم معلوم می شود که بسیاری از حکما در حل این برهان ماندند برهان تمناع را به برهان توارد علتین برگرداندند به زحمت افتادند چون نتوانستند برهان تمناع را حل کنند آن را به برهان توارد برگرداندند اما همین برهان به صورت «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» ذکر شده. غرض این است که اگر این تمثیل باشد باید یا مسبوق یا ملحق به کلمه ی تمثیل باشد، مثل باشد تا بدانیم که این واقع نشده ولی مثلش این است.

ص: ۸۳۱

- ۱- (۱۵) _ سوره ی
- ۲- (۱۶) _ سوره ی توبه، آیه ی ۶۷.
- ۳- (۱۷) _ سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
- ۴- (۱۸) _ سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.
- ۵- (۱۹) _ سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
- ۶- (۲۰) _ سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.
- ۷- (۲۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۳.
- ۸- (۲۲) _ سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.
- ۹- (۲۳) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.
- ۱۰- (۲۴) _ سوره ی زمر، آیه ی ۲۹.
- ۱۱- (۲۵) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

مطلب دیگر این است که خب، حالا- که تمثیل بودنش دشوار هست ما در حدّ یک احتمال نه به عنوان جزم همان طوری که در بحث دیروز اشاره شده بگوییم این صحنه را ذات اقدس الهی ترسیم کرده تا وقتی آدم به زمین می آید خلافت الهی را در زمین اجرا می کند همگان بفهمند که در معرض خطرند قضای الهی بر این بود که آدم به زمین بیاید و خلیفه ی خدا باشد در زمین، اما آنجا چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در سوره ی مبارکه ی «طه» که محلّ بحث است هیچ حکمی برای شریعت نبود دیگر زحمت و تلاش و کوشش سید مرتضی لازم نیست، شیخ طوسی لازم نیست که ما بگوییم این ترک اولاست یا معصیت صغیره است شریعت اصلاً نبود حالا- که شریعت نبود باید مطابق با آن عالم معنا کرد آنچه از مطابقت آن عالم به دست می آید این است که خدایی است که همیشه بود و هست، فرشتگانی هستند که کمک انسان اند برای اینکه ساجدند، خادم اند و در پیشگاه انسان اطاعت می کنند به سود انسان تلاش و کوشش می کنند یک موجود دیگری است به عنوان ابلیس که راهزن است «عِدُوًّا لَّكُمْ» و انسان اگر حرف این فرشته ها را گوش بدهد نه تنها آن رفاه ظاهری را دارد بلکه از سعادت ابد برخوردار است و اگر حرف آن فرشته ها را گوش ندهد به دنبال این وسوسه برود وسوسه به تعبیر جناب زمخشری در کشاف مثل وَقَّ وَ قَ سگهاست این صدای سگ را می گویند وق وقه بعضیها صداهای سِکَلا را می گویند ولوله این ابهامات و القائنات سوء شیطان را می گویند وسوسه این وسوسه نام این القائنات سوء است که او در درون انسان به عنوان خاطرات تلخ وارد می کند اگر صدای سگ را می گویند وق وقه به تعبیر زمخشری و آن ناله ی سِکَلا را می گویند ولوله این القائنات سوء شیطان را می گویند وسوسه اسم این سر و صداهای مضرت بخش است این هست این صحنه که در بالا ترسیم شد واقعیتی است این واقعیت آمده پایین و وجود مبارک آدم بدنش از زمین خلق شد که «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» (۱) این روح خدا که به افراد تعلق می گیرد برخی از این روحها معادل کتاب آسمانی اند قرآن اند که خدا هبوط دارد این همان طوری که وحی را هابط می کند برخیها مهبط وحی اند روح آدم هبوط کرده آویخته شده آن طوری که وحی الهی آویخته می شود چنین چیزی به این بدن تعلق گرفته این وجودی که خودش هبوط کرده از وحی الهی نظیر وحی الهی به این بدن تعلق گرفته این کم کم حامل شریعت شد هم برای خودش هم برای دیگران اما اینکه کتاب آسمانی را قرآن می گویند این تقریباً علم بالغلبه است اول در سوره مکی سخن از الله نبود در سوره مدنی نظیر سوره ی مبارکه ی «توبه» و مانند آن القرآن نظیر التورات نظیر الإنجیل نام علم بالغلبه ی این کتاب شد که این کتاب «فی التورات والانجیل والقرآن» هست اما اول دارد که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (۲) یا در سوره ی «زخرف» دارد که «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۳) دیگر اگر علم باشد که نمی گویند «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا»، «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا» کم کم علم بالغلبه شد مثل خیلی از سوره می گوییم سوره ی «عنکبوت»، سوره ی «فیل»، سوره ی «انعام»، سوره ی «نساء» اینها همه علم بالغلبه است اما خود القرآن مثل الکتاب بعد دیگر علم بالغلبه شد در روایات ما هم فراوان آمده وقتی می گویند قرآن دیگر مشخص است این کتاب است اما این در سوره مدنی و امثال سوره مدنی است در طلعه ی امر «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» بود.

ص: ۸۳۲

۱- (۲۶) _ سوره ی حجر، آیات ۲۸ و ۲۹.

۲- (۲۷) _ سوره ی یوسف، آیه ی ۲.

۳- (۲۸) _ سوره ی زخرف، آیه ی ۳.

Your browser does not support the audio tag

«فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَٰذَا هِيَ آدَمُ رَبُّهُ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَبَّأَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴)»

جریان آدم (سلام الله عليه) یا به صورت تمثیل بود که سیدناالاستاد مایل اند بر اساس تمثیل حل کنند هم در تفسیر شریف المیزان هم در تفسیر تبیان که پنج جلدی است و بر اساس هماهنگی قرآن و روایات تدوین شده است یا تمثیل است که برخی بر آن اند. مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین (رضوان الله علیه) بعضی از آیات را از سنخ تمثیل می دانند در خصوص آیه ی محلّ بحث سخنی ندارند ولی بعضی از آیات را از سنخ تمثیل می دانند مثل اینکه خدای سبحان به آسمان و زمین فرمود: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (۱) خداوند به آسمان و زمین دستور آمدن به حضور خود را داد آنها عرض کردند ما همراه سایر اطاعت کننده ها طائعین می آییم ضمیر تشبیه است ولی فعل جمع است «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» نه «طَائِعِينَ» یعنی ما دو موجود همراه همه ی موجودات دیگر با طوع و رغبت در خدمتیم این بزرگوار این سؤال و جواب یا امر و امتثال را حمل بر تمثیل می کند در بحثهای قبل داشتیم که این تمثیل ناصواب است این حمل ناصواب است برای اینکه واقعاً این موجودات چیز می فهمند، واقعاً حرف می زنند، واقعاً حرف می شنوند این طور نیست که اینها اهل درک و ادراک نباشند آن چهار طایفه از آیات که اسلام را به اینها اسناد می دهد «لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) تسبیح را به اینها اسناد می دهد «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، (۳) تحمید را به اینها نسبت می دهد «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»، (۴) سجده را به اینها نسبت می دهد که اینها «لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (۵) آن چهار طایفه آیات همه اش نشان می دهد که موجودات اهل درک اند سخن خدا را می شنوند در برابر خدا مُتْقَادند و روایات فراوانی که دارد مسجد شهادت می دهد، مسجد شکایت می کند، از همسایه هایی که اهل نماز در مسجد نیستند شکایت می کند، از مؤمنانی که در مسجد نماز می خوانند شفاعت می کند، به سود اینها شهادت می دهد خب همه ی این سرزمینها باید بفهمند چه کسی می آید چه کسی می رود تا شهادت بدهند یا شکایت بکنند اینها را که نمی شود بر تمثیل حمل کرد و چون دلیلی بر این نیست که آنها درک نمی کنند بلکه عقلاً دلیل تام هست که اینها درک می کنند نقلاً هم ظواهر این آیات این است که اینها درک می کنند ظاهر آن روایات هم این است که اینها در قیامت شهادت می دهند خب قیامت ظرف آدای شهادت است و هر آدایی مسبوق به تحمّل است اگر شاهد در صحنه حضور نداشته باشد و صحنه را تأمل نکند چگونه در محکمه شهادت می دهد و شهادت اینها هم در محکمه ی عدل الهی مسموع است معلوم می شود اینها در صحنه ی حضور، درک دارند امینانه تحمّل می کنند و در قیامت هم شهادت می دهند. خب، بنابراین هیچ دلیلی نیست که این آیه «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (۶) را حمل بر تمثیل بکنیم امر تکوینی است و نه بین تکوین و تشریح و درک هم دارد پس آن سخن ناتمام است. در جریان «إِلَّا أَنْ

تَكُونَا مَلَکَيْنِ» که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت آنها به قرینه ی همین آیه این را «مَلَکَيْنِ» قرائت کردند به طوری که زمخشری نقل می کند در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی بیست به این صورت است که شیطان می گوید «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ» زمخشری می گوید برخیها به کسر لام قرائت کردند «مَلَکَيْنِ» به قرینه ی «مَلَکِ لَّا يَبْلَى» آن که دارای مُلک است مُلک است نه مَلَک به قرینه ی «مَلَکِ لَّا يَبْلَى» جمله ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» را «مَلَکَيْنِ» قرائت کردند خب این یک اختلاف قرائت. در این کریمه فرمود شیطان وسوسه کرد. مطلب دیگر آن است که این تعهّد را خدای سبحان از چه کسی گرفت ما دو تعهّد داریم و یک نسیان، یک تعهّد مشترک بین آدم و حوا(سلام الله علیهما) است که در چند جای قرآن آمده که شما از این درخت استفاده نکنید ضمیر تشبیه است «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» این یک دستور خداست نسبت به هر دو یعنی آدم و حوا چه اینکه مشابه این هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» به همین صورت آمده است که آیه ی ۳۵ سوره ی «بقره» این است که «وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» پس این یک تعهّد الهی است و تشبیه است، اگر نسبت به این نهی که تعهّد الهی است فراموشی مطرح شد باید نسیان را به حضرت آدم و حوا به هر دو نسبت بدهند بفرماید «نسیان» در حالی که نسیان را به خصوص حضرت آدم اسناد می دهد یک عهد دیگری است که فرمود: «لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ» آن عهد بعید است این عهد نهی باشد که «لَا تَقْرَبَا» زیرا این عهد نهی به دو نفر تعلق گرفته است یکی آدم یکی حوا و اگر ارتکاب شد منشأش هم نسیان بود نسیان را باید به هر دو اسناد بدهد در حالی که نسیان را به خصوص آدم(سلام الله علیه) اسناد داد معلوم می شود آنجا که فرمود: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ» این عهد غیر از آن عهد نخوردن درخت است آیه ی ۱۱۵ همین سوره ی «طه» این است که «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ» معلوم می شود این یک عهد دیگری بود که مربوط به خصوص آدم بود حالا یا «نَسِيَ» به معنای «تَرَكَ» است که اکثر مفسّیران بر آن اند یا نه، نسیان به معنای فراموشی است به هر تقدیر این نمی تواند ناظر به نهی باشد هم روایت جمیل شاهد خوبی است که حضرت امام صادق(سلام الله علیه) طبق این نقل می فرماید نسیان به نهی تعلق نمی گیرد برای اینکه شیطان در متن آن گفتگو این نهی را مطرح کرده گفته «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا»(۷) پس نهی را یادآوری کرد و هم اینکه نسیان به خصوص حضرت آدم تعلق گرفته در حالی که این تعهّد از هر دو گرفته شده.

ص: ۸۳۳

۱- (۱) _ سوره ی فصلت، آیه ی ۱۱.

۲- (۲) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۸۳.

۳- (۳) _ سوره ی حدید، آیه ی ۱.

۴- (۴) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

۵- (۵) _ سوره ی نحل، آیه ی ۴۹.

۶- (۶) _ سوره ی فصلت، آیه ی ۱۱.

۷- (۷) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

پرسش: در اکثر موارد ضمیر مفرد آمده چه در مخاطبش چه؟

پاسخ: نه در خیلی از جاها که حسّاس است «فَكَلَامًا»، «لَا- تَقْرَبَا»، «لَا يُخْرِجَنَّكُمَا» آنجا که محورهای اصلی است همه اش تشبیه است در بحثهای روز قبل هم گذشت در برخی از موارد ضمیر مفرد است برای اینکه مخاطب خصوص آدم است در بعضی از موارد که حسّاس است همه اش تشبیه است چه در سوره ی «اعراف» چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه اینجا «فَكَلَامًا» هست، «لَا تَقْرَبَا» (۱) هست، «لَا يُخْرِجَنَّكُمَا» (۲) هست، «طَفِقًا» هست، «يَخْصِفَانِ» هست.

پرسش: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ».

پاسخ: بله خب از راه آدم وارد شد دیگر. خب، بنابراین آنجا که مخاطب و محور اصلی آدم است ضمیر مفرد است اما آنجا که مسئولیت مشترک مطرح است همه جا تشبیه است دیگر. خب، آنجا هم که خدای سبحان می فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ» (۳) اگر این نهی باشد خب نهی که بالصراحه به هر دو تعلّق گرفته چطور می فرماید: «لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ» که این را سیدناالاستاد در آن تفسیر پنج جلدی شان کسانی که با میزان مأنوس اند با آن تفسیر پنج جلدی شان هم مأنوس باشند آن تفسیر پنج جلدی را قبل از میزان مرقوم فرمودند با همان تفسیر البته وقتی که تبریز تشریف داشتند مرقوم فرمودند بعد وقتی که وارد قم شدند دیگر بحث رسمی شد و فرصت بیشتری کردند دیگر به صورت بیست جلد در آمده البته با تفاوت مشرب و اینها.

مطلب دیگر اینکه آیا جن و انس هر دو مکلف اند یا نه؟ بله مکلف اند ولی درباره فرشته ها معمولاً آیه ای، روایتی که اینها پیغمبری دارند، شریعتی دارند، کتابی دارند، امر و نهی تشریحی دارند این نیست و همان آیه پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که دارد «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۴) این چنین نیست که عموم و خصوص مطلق را به همراه داشته باشد که جن و انس برای عبادت شدند نه اینکه هر که عبادت می کند یا جن است یا انس آنجا هدف خلقت را دارد بیان می کند خب فرشته ها هم جزء مخلوقات اند اگر آنها هم مثل جن و انس هدفمند بودند و هدفشان عبادت بود می فرمود «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ وَالْمَلَائِكَةَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» بنابراین در جایی از قرآن ندارد که اینها پیغمبری دارند، شریعتی دارند، صُحُفِی دارند و امثال ذلک هر چه هست عصمت است.

ص: ۸۳۴

۱- (۸) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹.

۲- (۹) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۷.

۳- (۱۰) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۵.

۴- (۱۱) _ سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

پرسش: آیه قرآن می فرماید هر چه خداوند به آنها امر کند انجام می دهند.

پاسخ: خب بسیار خب، معلوم می شود که اینها معصوم اند و نیازی به تکلیف تشریحی نیست فقط در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که به خواست خدا بعداً خواهد آمد آیه ای است که فخررازی در ذیل آن آیه نقل می کند که این آیه دلالت می کند بر اینکه فرشته ها مکلف اند و آن همان آیه مشهور سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است آیه ی ۲۹ سوره ی «انبیاء» این است «وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» برخیا که فرشته ها را معبود می دانستند خدای سبحان می فرماید اینها معبود نیستند اینها عباد مکرّم اند «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۱) و مانند آن، بعد فرمود اگر فرشته ای ادّعی الهیّت بکنند این جزایش جهنم است خب این به صورت یک قضیه ی شرطیه است اما حالا واقع شده، نشده، می شود، نمی شود، تکلیف دارند، ندارند نظیر «لِئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (۲) با اینکه یقیناً هم مقدم ممتنع الوقوع هست هم تالی، اما این گونه از قضایای شرطی دلالت می کند بر اینکه آنها مکلف اند یا نه، کار آسانی نیست لکن فخررازی در ذیل آیه ی ۲۹ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آنجا دارد که این آیه دلالت دارد بر اینکه فرشته ها مکلف اند ولی در جایی از قرآن، روایات سخن از دین ملائکه ضعیفی داشتند، رسالتی داشتند، انبیایی داشتند، مرسلینی داشتند چیزی مطرح نیست پس بنابراین امر آنها نمی تواند تشریحی باشد.

پرسش:

پاسخ: جریان فطرس که بارها مطرح شد در آن روایت در دعای سوم شعبان آنجا اصلاً نام فرشته نیست دارد «عاذ فطرس بمهده» (۳) این فطرس هم ظاهراً اسم یونانی است متأسفانه در این ادعیه این زیارات این مقتلهای این روایات اخلاقی این روایات تفسیری همین طور انباشته روی آن کار نشده فقط روایات فقهی رویش کار شده که حشر اینها با اولیای الهی باشد شما قدم به قدم با مجهولات روبه روید حالا نمونه هایش هم عرض می کنیم. جریان فطرس هم که بارها به عرضتان رسید آنجا اصلاً نام فرشته مطرح نیست دارد که «عاذ فطرس بمهده» این فطرس چه کسی است، چه چیزی است، در بعضی از روایات وارد شده است که فرشته است فرشته ها هم مشخص نیست که جزء ملائکهالسماء هستند یا جزء ملائکهالأرض اند مرحوم صدرالمآلهین و سایر حکما بر این باورند که ملائکهالأرض اینها نظیر انسان بدن دارند لطیف اند و ممکن است گناه بکنند اما اینها جزء حاملان عرش باشند جزء کسانی باشند که اسمای الهی را از آدم فرا گرفته باشند اینها نیست به خدا بگویند «نَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (۴) نیست در دعای صحیفه ی سجادیه هست که هر قطره باران یا تلج و برفی را که می بینیم فرشته ای آن را می آورد این در دعا هست که یک وقت هم خواندیم خب اگر برای این گونه از موجودات ملائکه ای فرض بشود خب آنها ممکن است عصیانی هم داشته باشند ولی آنها در حدی نیستند که خدای سبحان با آنها در میان بگذارد «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۵) اینها عرض کنند «نَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» بعد اسمای الهی را به وسیله ی حضرت آدم یاد بگیرند بعد بشوند مدبرّات عالم این طور نیست. خب، بنابراین اثبات اینکه هر فرشته ای مثلاً مکلف است کار آسانی نیست و عصمت هم مستلزم تکلیف نیست خود ذات اقدس الهی معصوم است ولی مکلف نیست و کارهای تکوینی هم مستلزم تکلیف نیست خیلی از موجودات اند که تکویناً کار می کنند و مکلف نیستند ارواح انبیا و اولیا و انسانها که «خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ» اینها قبل از تعلق به بدن معصوم بودند ولی مکلف نبودند ارواح انسان این چنین نیست که قبل از اینکه به دنیا بیاید به بدن تعلق بگیرد مکلف باشد که، اگر «خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ» هست و اگر ارواح انسانها قبل از تعلق به بدن موجودند طبق

آن روایات اینها گناهی ندارند تکلیفی هم ندارند بنابراین این چنین نیست که اگر کسی معصوم بود حتماً باید مکلف باشد یا اگر کارهای تکوینی کرد حتماً باید بی اراده باشد خود خدای سبحان کار می کند تکویناً کار می کند معصوم هم هست تکلیف هم در کار نیست خوب.

ص: ۸۳۵

۱- (۱۲) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۲- (۱۳) _ سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.

۳- (۱۴) _ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۴۸.

۴- (۱۵) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۵- (۱۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

پرسش: حضرت علی (علیه السلام) در همان خطبه ی اول می فرمایند گروهی از ملائکه هستند دائماً در قیام اند گروهی در سجده هستند گروهی تسبیح الهی را می کنند.

پاسخ: خب همینها نشانه ی عصمت آنهاست تسبیح گفتن هر موجودی تسبیح می کند «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۱) که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت تسبیح کردنِ تکوینی مستلزم تکلیفِ تشریحی نیست خب.

مطلب دیگر اینکه امرِ تکوینی خب با عدم تکلیف هم سازگار هست آنچه ما تاکنون رسیدیم این است که وجود مبارک حضرت آدم نشئه ای داشت که در آن نشئه شریعت نبود ولی امتحان بود و در آن امتحان بخشی از کارهای او با لغزش همراه شد بعد به زمین آمدند وقتی که به زمین آمدند تکلیف آمده و شریعت آمده تا اینجا مشخص است این برای مقدار اگر برای ما روشن بشود که وجود مبارک حضرت آدم قبل از اینکه پیغمبر بشود قبل از اینکه تکلیف بیاید در جنتی قرار داشت حالا این حالت در زمین برای حضرت پیدا شد چه اینکه ظاهر بیان سیدناالاستاد در آن تفسیر پنج جلدی است یعنی باری تعالی آدم را در زمین خلق کرد و جریان سجده ی ملائکه مطرح شد بعد آن حالت برایش پیش آمد که این حالت تمثّل برزخی است یک چند لحظه ای در آن حالت بود بعد دوام پیدا نکرد و از آن حالت خارج شد و مسئله ی تکلیف طرح شد که این یکی از وجوه و مُحتملات است یا نه، مربوط به یک عالم دیگری باشد قبل از هبوط به ارض ولی به هر حال این جریان آزمون قبل از تکلیف است قبل از احکام ارضی است چون اگر حضرت در زمین باشد بالأخره موجود زمینی بی تکلیف نیست اولین انسانی که در زمین پیدا شده یا پیغمبر است یا پیغمبر دارد ممکن نیست بشر خلق بشود و هادی و راهنما نداشته باشد این برهان معروف نبوت که انسان مدنی بالطبع است قانون می خواهد این برای برهان یک امر روشن و شفاف و همگانی و همه گیر است و گرنه بشر پیغمبر می خواهد چه اجتماعی باشد چه تنها، اولین بشری که روی زمین آمده این یا خودش پیغمبر است یا پیغمبر دارد ولو نیاز به قانون اجتماعی و قانون سیاسی و قانون نظامی و امثال ذلک نداشته باشد آن برهان نبوت که قبلاً آیه اش از سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت می گوید اگر کسی را خدا آفرید حتماً باید برای او راهنما باشد و ممکن نیست بشر خلق بشود بدون راهنما ولو یک نفر باشد منتها حالا رواجش در همان برهان انسان مدنی بالطبع است خب، به هر تقدیر ما در جریان آدم صححه ای داریم که قبل از اینکه زمینی بشود آزمونی برای او حاصل شد و لغزشی هم رخ داد ما اگر این معنا را تا حدودی باور کردیم آن وقت این جریان زیارت حضرت زهرا (سلام الله علیها) که الآن چند جمله اش را می خوانیم برای ما مشخص می شود قبل از اینکه این زیارت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را بخوانیم این جریانی را که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرده که از ابو حمزه ثمالی نقل شده که وجود مبارک ابی جعفر امام باقر (سلام الله علیه) فرمودند این نسیان مربوط به نسیانِ نهی است و آن نهی را که خدای سبحان نسبت به آدم کرده آن نهی را فراموش کرد یک چند جمله ای درباره ی این حدیث سخن بگوییم بعد وارد آن زیارت بشویم. مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد هشتم کافی صفحه ی ۱۱۳ حدیث مبسوطی را تحت عنوان «حدیث آدم (علیه السلام) مع الشجره» نقل می کند که این تقریباً چندین صفحه است شاید هفت، هشت صفحه باشد که به صورت داستان طولانی است در آنجا آمده است که منشأ ارتکاب آن درخت نسیان بود که نهی یادش رفته که این با ظاهر آیه هماهنگ نیست که عرض شد، اما از نظر سند یک مقدار که برای خود من فرصت بود حالا مطالعه کردم مقداری هم دو نفر از آقایان تلاش و کوشش کردند که سعی شان مشکور باشد هیچ کدام از ماها به نتیجه ای نرسیدیم که این روایت قابل اعتماد باشد اصل روایت را مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم که خب موثق است

نقل کردند آیه عن الحسن بن محبوب تا اینجا قابل پذیرش است عن محمد بن الفضیل این محمد بن الفضیل در رجال برخیها اصلاً نقل نکردند که چه کسی است این بعضیها که نقل کردند گفتند «مجهول» بعضیها که نقل کردند گفتند «قال مرئی بالضعف» بنابراین وضع محمد بن فضیل به این عناوین سه، چهارگانه مبتلاست یا اصلاً تعرّض نکردند یا اسمش را بردند گفتند «مجهول» یا گفتند «قال مرئی بالضعف» ابی حمزه هم ابی حمزه ی شمالی معروف نیست این ابی حمزه بطائنی است چون ابی حمزه شمالی حسابش دیگر است این ابی حمزه بطائنی است ابی حمزه بطائنی قائد عصاکش ابوبصیر بود ابوبصیر نابینا بود و این ابی حمزه بطائنی عصاکش او بود شما اگر تقریرات درس مرحوم آقای داماد یا بحث خمسش یا بحث حجّش را ملاحظه فرموده باشید مرحوم آقای داماد یک بحث مبسوطی درباره ی این ابی حمزه بطائنی قائد ابی بصیر داشتند که این واقفی مذهب است روایاتی که بعد از وقف نقل کرده است آن معتبر نیست روایاتی که قبل از وقف نقل کرده است دلیلی بر عدم اعتبارش نیست ممکن است حجّت باشد باید ثابت بشود که این را بعد از وقف نقل نکرده است یا قبل از وقف، به هر تقدیر قبل از ابی حمزه بطائنی، محمد بن فضیل است که برخیها اصلاً نام نبردند برخیها گفتند «مجهول» برخیها گفتند «قال مرئی بالضعف» روایت این چنینی نمی تواند مشکل آیه را حل بکند با آنکه خودش چندین مشکل را به دوش می کشد گذشته از اینکه مطابق با ظاهر آیه هم نیست این تلاشی است که ما سه نفر داشتیم حالا شما ممکن است بخشهای دیگر داشته باشیم. حالا برسیم به زیارت حضرت صدیقه کبرا چون در آستانه ی فاطمیه دومیم و این هفته هم تعطیل است و شما اگر بخواهید به برکت حضرت زهرا (سلام الله علیها) برسید گذشته از آن عزاداری آن خطبه ی نورانی حضرت و معارفی که از آن حضرت نقل شده است آنها را هم واقعاً به بحث بگذرانید و گرنه این اتلاف عمر است که آدم یک هفته را این حوزه را به تعطیلی بکشاند و محصول علمی نداشته باشد.

ص: ۸۳۶

پاسخ: بالأخره این هفته را گفتند تعطیل هست عرض کنم که این طور هست و اگر چون بعضیها برای مسافرت اند و تشریف نمی آورند از این جهت تعطیل است و گرنه آنچه از شورای عالی محترم مدیریت مطرح شد همان تعطیل سه روزه بود ولی خب بعضی آقایان چون تشریف می برند برای سفر این نکته را فراموش نکنیم بر مبنای جزم اکثری و دفع اقلی جریان فاطمیه را بگذرانیم این کشور بیش از هر چیزی احتیاج دارد به انسجام و وحدت مظلومه بود، شهیده بود انسان می تواند گریه بکند مناقبش را ذکر بکند، خطبه هایش را ذکر بکند، جریان مظلومیتش همه اش را ممکن است مطرح بکند ولی دو گونه می تواند حرف بزند یک طور است که بالأخره شورانگیز است و باعث آشوب و اختلاط است یک طور است که باعث انسجام و اتحاد است آن طوری که رضای خدا و اهل بیت است این کشور را ارباباً اربا نکنیم چون دشمن هم به حزب الله لبنان حمله می کند هم به اهل سنت غزه و فلسطین این طور نیست که حالا به شیعه رحم بکند یا به سنی رحم بکند این طور نیست ما یک کشور مشترکی داریم می شود عزاداری کرد، می شود ولایت مدار بود، می شود این خاندان را در کمال عزت که همتای قرآن اند به مردم معرفی کرد و در عین حال مشکلی برای کشور ایجاد نکرد. مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف منتهی المطلب فی تحقیق المذهب جلد سیزدهم صفحه ی ۲۷۵ به بعد زیارت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را ذکر می کند همین زیارتی که «السلام علیک یا ممتحنه» که مشکل ترین و پیچیده ترین زیارت حضرت همین زیارت است اگر ما واقعاً مسئله ی حضرت آدم به هر نحوی برای ما حل شد که قبل از اینکه وارد زمین بشوند یک صحنه ی آزمونی داشتند با آن فضا این زیارت قابل حل است منتها آدم (سلام الله علیه) گرفتار آن نسیان و لغزش شد و در این زیارت وجود مبارک فاطمه مصون ماند این هست. خب، مرحوم علامه (رضوان الله علیه) در جلد سیزدهم صفحه ی ۲۷۵ به بعد این چنین می فرماید: «الفصل الثانی فی زیاره فاطمه (علیها السلام) و فیها فضلٌ کثیر و ثوابٌ جزیل» اولین روایتی که ایشان نقل می کنند از مرحوم شیخ طوسی این است که «روی الشيخ عن زید بن عبدالملک عن أبيه عن جدّه قال دخلتُ علی فاطمه (علیها السلام)» من بعد از همین جریان خدمت وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) رسیدم «فبدأتني بالسلام» حضرت اول شروع کرد به سلام کردن بعد فرمود: «ما غدا بک» چطور شد آمدی؟ «قلت طلب البرکة» آدمم برکت و رحمت دریافت بکنم آن گاه فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: «أخبرني أبي» پدر من خبر داد که همین جاست یا «هو ذا هو» آن خبری است که «أنّه من سلّم علیه و علیّ ثلاثه أیام أوجب الله له الجنة» وجود مبارک حضرت فرمود که پدرم به من خبر داد که اگر کسی سه روز بر پیغمبر و بر من فاطمه سلام بفرستد اهل بهشت است راوی عرض می کند به حضرت عرض کردم که «قلت لها فی حیاتہ و حیاتک» این عرض سلام مخصوص زمان حیات شماست؟ در زمان حیات ماست ولی مخصوص نیست «قالت نعم و بعد موتنا» خب، مرحوم علامه می فرماید: «مسئله و اختلاف الروایه فی موضع قبرها (علیها السلام) لأنها دُفنت لیلاً فرّوی أنّها دُفنت فی الروضه بین القبر و المنبر لأنّ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) قال بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة فهی مدفونہ هناك» این طبق بعضی از نصوص، «و روى أنّها دُفنت فی بیتها فلما زاد بنو امیة المسجد صار من جمله المسجد» این روایت طایفه ثانیه، طایفه ی ثالثه این است «و روى أنّها مدفونہ فی البقیع» این سه طایفه از روایات. بعد می فرماید: «قال الشيخ (رحمه الله)» یعنی شیخ طوسی «الروایتان الأولتان کالمتغایرتین» یعنی آنچه دارد بین منبر و روضه و آنچه دارد در بیت اینها شبیه و نزدیک هم اند ولی «والأفضل عندی أن یزور الإنسان من الموضوعین جميعاً» افضل در این است که هر دو جا را زیارت بکند هم بیت را هم آن روضه را «فإنه یحور به أجراً عظیماً و أمّا من قال إنّها دُفنت فی البقیع فبعیدٌ من الصواب» خیلی بعید است که حضرت برده باشد

در بقیع. مرحوم علامه می فرماید این حرف شیخ طوسی بود ابن بابویه می فرماید «قال ابن بابویه» مرحوم علامه نقل می کند که ابن بابویه می گوید «والصحيح عندي أنها دُفنت في بيتها» خب، اول این است. قبل از اینکه سه، چهار جمله زیارت را بخوانیم این نکته را عرض کنم همین علامه در صفحه ی ۲۷۴ همین جلد سیزدهم می گوید که ابن بابویه از حَسَّانِ جَمَّال، شتربان نقل می کند که «حَمَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ (عليه السلام) مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ» در سفر مکه من شترهایم را کرایه دادم وجود مبارک امام صادق سوار این شتر شد و من در خدمت حضرت بودم حالا خوب عنایت کنید تمام این روایات را از اهل بیت نقل کردند درباره ی قبر فاطمه و هیچ نگفتند خود ائمه که قبر حضرت کجاست اما همین حَسَّانِ جَمَّال می گوید من شترها را کرایه دادم به امام صادق از مدینه تا مکه «فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى مَسْجِدِ الْغَدِيرِ» خب نزدیکهای مکه آن قسمت بریکه ای که داشت غدیر بود آن قسمت را می گفتند برکه ی خُم و این غدیر هم غدیر خم معروف بود به آنجا که رسیدیم وجود مبارک امام صادق «نَظَرَ فِي الْمَيْسِرَةِ الْمَسْجِدِ» مسجد غدیر را نگاه کرد، طرف چپ مسجد را نگاه کرد به حَسَّانِ جَمَّال فرمود: «ذَلِكَ مَوْضِعُ قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حَيْثُ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ» فرمود حَسَّانِ آنجا را می بینی پیغمبر همین جا ایستاد گفت «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ» خب مسجد غدیر بیابان است دیگر فاصله ی مدینه تا مسجد غدیر خیلی است آن جای مشخص پای پیغمبر را بعد از چند سال امام صادق دارد نشان حَسَّانِ می دهد اما قبر مادرش را نگفتند کجاست این یعنی چه! خب شما که از بیابان خبر دارید مشخص کرد که همین جا که می بینی پیغمبر همین جا ایستاد دست علی

شان ندادند «نظر فی میسرہ المسجد فقال ذلك موضع قدم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) حيث قال من كنت مولاه فعلي مولاه ثم نظر الى الجانب الآخر و قال ذلك موضع فسطاط المنافقين» آنهایی که یک وقت يَخُّ يَخُّ می گفتند یک وقت اهانت می کردند «فلما رآه رافعاً يديه» وقتی دیدند وجود مبارک پیغمبر دست مبارک حضرت امیر (سلام الله علیهما) را گرفت و بالا برد شروع کردند به دهن کجی و اهانت کردن خب همه ی اینها را آدرس داده حضرت، اما از قبر مادرش سخن نگفت حالا آن زیارتی که همین محمد عریضی این محمد عریضی از ابراهیم شروع می شود تا به محمد عریضی چند نفر هستند متأسفانه این هم یک مشکل سندی دارد که تاکنون وثاقت او ثابت نشده این محمد عریضی می گوید که «حدّثنی أبو جعفر (علیه السلام) ذات یوم قال إذا صرت إلى قبل جدّک فاطمه (علیها سلام) فقل» سلام عرض بکن بگو «یا مُمتحہ امتحنک الله الذی خلقک قبل أن یخلقک فوجدک لما امتحنک صابرة» ما اگر جریان آدم را بالأخره خصوصیاتش را اگر به طور جزم نتوانیم ثابت کنیم که چطور بود بالجمله اگر برای ما روشن نشده باشد فی الجمله روشن شد حالا یا تمثّل بود یا تمثیل بود یا هر چه بود قبل از اینکه وارد سرزمین شریعت بشود امتحانی داد در بخشهای وسیعی موفق شد ولی در یک گوشه لرزید این دیگر روشن شد برای ما که آیه این را می خواهد بگوید در چنین نشئه ای وجود مبارک صدیقه کبرا سرفراز از امتحان الهی برآمده این معنای مُمتحنه بودن حضرت است قبل از خلقتش «یا مُمتحنه امتحنک الله الذی خلقک قبل أن یخلقک فوجدک لما امتحنک صابرة» آنجا «لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» اینجا «وجدک صابرة» خب، «وزعمنا أنّا لک أولیاء ومصّدقون و صابرون لكلّ ما أتانا به أبوک (صلى الله عليه وآله وسلم) و أتانا به وصیّه فإنّنا نسئلك إن کنا صدّقناک إلاّ ألحقنا بتصدیقنا لهما لنبشّر أنفسنا بأننا قد طهرنا بولايتک» (۱).

ص: ۸۳۸

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷)»

در سوره ی مبارکه ی «طه» که عناصر محوری آن جریان اصول اعتقادی است مسئله مبدأ و وحی و نبوت را بازگو فرمودند در بخش اخیر جریان معاد را مطرح می کنند. به مناسبت این اصول اعتقادی، قصه ی حضرت آدم و حوّا (سلام الله علیهما) را بازگو فرمودند برای بار سوم چون هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت هم در سوره ی «اعراف» و بار سوم جریان سوره ی مبارکه ی «طه» مطرح است گرچه جریان سجده در هفت سوره مطرح شد ولی جریان بهشت در این سه سوره طرح شد. بعد فرمود شما در این منطقه که حالا جنت آسمانی است نباید حضور داشته باشید باید بروید زمین آدم و حوّا و همچنین شیطان وارد سرزمین شدند. تشبیه به لحاظ دو جنس است یعنی آدم و حوّا جنس انسان و ابلیس جنس جن و مانند آن این دو جنس مأمور شدند که بیایند زمین لذا فرمود: «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» این طور نیست که این تشبیه برای آدم و حوّا باشد نظیر «لَا تَقْرَبَا» (۱) نظیر آنها نیست «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا» تشبیه در سوره ی «طه» همان جمعی است که در سوره ی مبارکه ی «بقره» بیان شده آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود که «وَقُلْنَا اهْبِطُوا» به آدم و حوّا و ابلیس «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» همین جمع را به صورت دو جنس متقابل در آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «طه» مطرح فرمود «قَالَ اهْبِطَا» یعنی جنس انس و جن، آدم و حوّا از یک طرف، ابلیس از طرف دیگر «جمیعا بعضکم لبعض عدو» خب، از این به بعد شریعت می آید، وحی و حکم الهی می آید وقتی شریعت آمد شما در انتخاب راه و چاه آزاد و مختارید بشر را ما آزاد آفریدیم هیچ اجباری در کار نیست و این نشانه ی کمال بشریت است و کمال دین است «فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ» کسی تابع هدایت الهی باشد نه گمراه می شود نه در زحمت می افتد این مطلق است چه در دنیا، چه در برزخ، چه در قیامت، چه به لحاظ فردی و بدنی، چه به لحاظ روحی، چه به لحاظ اجتماعی، بالقول المطلق گمراهی ندارد کج راهه نمی رود و در زحمت نمی افتد مگر آن زحمتهایی که زمینه ی امتحان است که لازمه ی تکامل است و گرنه از ناحیه ی دین نه گمراه می شود نه گرفتار «فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» در مقابل اگر کسی اعراض کرد از دین الهی «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» یعنی از همان هدایت و دین الهی، ضلالت و شقای او به این است که «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» او در یک زندگی تنگ قرار می گیرد این هم به اطلاق شامل بدنی و روحی و فردی و اجتماعی در دنیا، شامل دنیا برزخ آخرت خواهد شد همه ی اینها زیر پوشش «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» می تواند قرار بگیرد منتها اگر این «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» مطلق بود ذکر جریان معاد بعد از این اطلاق یا عموم از باب ذکر خاص بعد از عام للإهتمام است که «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» و اگر «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» ناظر به دنیا بود «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فقط ناظر به آخرت است پس ذکر «نَحْشُرُهُ» یا از باب ذکر خاص بعد از عام است در صورتی که جمله

ی قبل مطلق یا عام باشد و یا نه، در مقابل دنیاست اگر جمله ی قبل مخصوص دنیا باشد «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» همین تعبیر دو جانبه در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم آمد فرمود آیه ی ۳۶ به بعد سوره ی مبارکه ی «بقره» این است «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» بعد در جریان تلقی دارد «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» آیه ی ۳۸ سوره ی «بقره» «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» این همان تعبیر دیگری از «فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» است «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» در مقابل «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» بالأخره یا قبول یا نکول هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» هر دو قسم ذکر شده هم در محل بحث سوره ی مبارکه ی «طه».

ص: ۸۳۹

۱- (۱). سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

پرسش: خود اینکه در جایی ثواب و عذاب می دهد منافی اختیار نیست.

پاسخ: نه دیگر، راه خاص خودش را نشان می دهد اختیار با تکوین سازگار است ولی با تشریح نه، تشریح یعنی قانون گذاری دیگر فرمود اگر کسی به حسن اختیار خودش راه راست را طی کرده است پاداش می بیند، اگر به سوء اختیار خودش راه کج را طی کرده است کیفر می بیند این اجبار شرعی هست یعنی وجوب هست اما وجوب شرعی که جلوی اختیار تکوینی را نمی گیرد که ما که شرعاً مختار نیستیم که آن می شود _ معاذ الله _ اباحه گری اگر کسی در نظام شریعت آزاد و رها باشد این آزادی و رهایی در نظام شریعت _ معاذ الله _ همان اباحه گری است یعنی هر کس که هر کاری می کند ولی ما را خدای سبحان در نظام تکوین آزاد کرده فرمود این هم راه آن هم چاه ما عقل و فطرت را از درون، وحی و نبوت را از بیرون فرستادیم تا تو را هدایت بکنند از نظر تکوین آزادی ولی از نظر اختیار و تکامل الّا- و لابد باید راه خوب را انتخاب بکنی و گرنه آسیب می بینی، خب.

مطلب مهم این است که این معانی را بشر می فهمد افراد عادی می فهمند یعنی تا حال آنچه گفته شد می فهمیم اما دوتا مشکل اساسی است که واقعاً برای توده ی ما قابل حل نیست و قرآن به عنوان بهترین هدیه الهی این چیزها را به ما می فهماند بعد می فرماید: «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۱) چیزهایی ما به شما می گوئیم که شما در کتان به آنجا نمی رسد به آسانی نمی فهمید گاهی و آن آرامش شماست شما خاطراتی در روح دارید بعضیها با آرامی زندگی می کنند با نفس مطمئنه زندگی می کنند، با خیال خوب زندگی می کنند هر غذایی که دارند هر راهی که دارند به آسانی زندگی می کنند نه بیراهه می روند نه راه کسی را می بندند شبها هم نیازی نیست که با قرص خواب بخوابند خوب زندگی می کنند، خوب هم غذا می خورند، خوب هم می خوابند بعضیها در جهنمی زندگی می کنند هیچ آرامش ندارند وضع مالی آنها هم خیلی خوب است بین دو جدار در زحمت اند یکی حفظ موجود، یکی طلب مفقود، یکی اینکه آنچه را دارند چگونه حفظ بکنند، یکی آنچه را ندارند چگونه به دست بیاورند دائماً بین این دو جدار در ضغظه و فشارند اینها تنها فشار قبر ندارند فشار خواب دارند، فشار بیداری دارند، فشار شب دارند، فشار روز دارند نمی فهمند این مشکل از کجا پیدا شده بدون قرص خواب هم نمی توانند

بخوابند و همه ی نعمتها را هم دارند این درک چیست، از کجا آمده نه پزشک روانشناس می تواند مشکل این را حل کند چون این مشکل طبّی ندارد این از جای دیگر دارد چوب می خورد آن چیست این یکی، دوم این ترسالی و خشکسالی بعضی از سالها باران کم است بعضی از سالها باران زیاد است، بعضی جاها زلزله می آید بعضی جاها زلزله نمی آید، بعضی جاها آفتهای پیش بینی نشده می آید بعضی جاها آفتهایی نمی آید اینها برای خیلی از افراد روشن فکر افسانه است اینها یعنی چه، قرآن این دو معما را حل می کند می فرماید ما چیزهایی به شما می دهیم که شما نه تنها نمی دانید، نمی توانید یاد بگیرید شما می بینید آمار مرگهای سخته ای فراوان است در مدّتی طلاق زیاد است این بیماریها چیست، این دردها از چیست، از کجا نشأت گرفته. ما در دعای «کمیل» می خوانیم «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ... تَحْسِبُ الدُّعَاءَ... تَقَطُّعُ الرَّجَاءَ» (۲) اینها را می خوانیم در روایات برای تک تک اینها آدرس دادند آن گناهی که «تَهْتِكُ الْعِصْمَ» چیست، آن گناهی که «تَحْسِبُ الدُّعَاءَ» چیست، آن گناهی که «تَقَطُّعُ الرَّجَاءَ» چیست، آن گناهی که «تُنزِلُ النَّقْمَ» چیست، بخشی از اینها را مرحوم کلینی در جلد دوم کافی ذکر کرد و مرحوم فیض (رضوان الله علیه) غالب اینها را در یکجا گردآوری کرده ائمه فرمودند فلان گناه سخته را زیاد می کند، فلان گناه باران را کم می کند، فلان گناه گرانی می آورد اینها برای خیلیها افسانه است می گویند ضعف مدیریت، بسیار خب ضعیف مدیریت هم آفتی است اما این آفت از کجا پیدا شده این دوتا معنای عمیق قرآنی برای خیلیها افسانه است خدا می فرماید ما چیزهای تازه به بشر می فهمانیم «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۳) نه «ما لا تعلمون» ما چیزهایی می گوییم که شما نه تنها نمی دانید، نمی توانید یاد بگیرید برای روشن ترین افراد جامعه شما وقتی اینها را بگویند می گویند افسانه است خب چه ارتباط دارد به اینکه کارهای بی عفتی اگر زیاد شده سخته زیاد می شود این افسانه است که «إِذَا كَثُرَ الزَّانَا كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءِ» (۴) در روایات هم هست. خب، قرآن دارد که اگر اینها به راه باشند ما درهای آسمان و زمین را به روی اینها باز می کنیم خود این آیات اول خوانده بشود آن روایات شریف چه در دعای «کمیل» چه در آن روایاتی که مرحوم کلینی نقل کرده روایاتی که مرحوم فیض همه ی اینها را جمع کرده قدم به قدم مشخص کردند کدام گناه است که فلان خطر را می آورد آن روایت مشخص بشود یک، این آیات در درجه ی اولی؟ مشخص بشود دو، تا آن جمع بندی عقلی و تحلیل عقلی برسیم سه. در سوره ی مبارکه ی «مائده» فرموده بود که آیه ی ۶۵ سوره ی مبارکه ی «مائده» «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» فرمود اگر اینها دینشان را حفظ بکنند کتاب را یعنی این سنت الهی است اختصاصی به ما مسلمانان ندارد اگر مسیحیها مسیحی راستین باشند، اگر یهودیها یهودیهای راستین باشند به حرف انبیایشان ایمان بیاورند و عمل کنند ما برکاتشان را فراوان می کنیم «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» از قرآن هم کمک بگیرند «لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ» باران مناسب دیگر خشکسالی ندارند «وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» معادن زمین، ذخایر زمین، کشاورزی زمین، باغداری زمین ولی «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ» (۵). در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۹۶ این است که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ» این اختصاصی به مسیحی و یهودی و امثال ذلک ندارد «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» هیچ وقت خشکسالی ندارند، هیچ وقت گرانی ندارند، هیچ وقت قحطی ندارند «وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ * أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ» فرمود گاهی ممکن است که عذاب الهی شب بیاید گاهی ممکن است روز دامنگیرشان بشود و مانند آن. در سوره ی مبارکه ی «نوح» آنجا هم به این صورت آمده است که از دیرزمان این سخن بود وجود مبارک نوح هم به امت خودشان این مطلب را فرمود آیه ی ده و یازده سوره ی مبارکه ی «نوح» این است «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا *

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَنْبِنَ وَيَجْعَلِ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلِ لَكُمْ أَنْهَارًا» مالتان، فرزندان، روزیتان، خشکسالیهایتان را برطرف می کند آن نِعَم را فراهم می کند و مانند آن، در سوره ی مبارکه ی «جن» آیه ی شانزده به این صورت است «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» اینها اگر بیراهه نروند راه کسی را نبندند راه خودشان را بشناسند راه خودشان را بروند ما هیچ وقت خشکسالی برایشان مقرر نمی کنیم «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» آب فراوان حالا- یا از چشمه است یا از چاه است یا از قنات است یا از باران است آبهایشان را تأمین می کنیم این آیات فراوان، روایات هم که الی ما شاء الله در این زمینه هست و آن گناہانی که جلوی نِعَم را می گیرد آنها را هم مشخص کردند و راهش هم بازگو کردند. بزرگان فلسفه ی اسلامی مثل مرحوم بوعلی این در مهم ترین کتابش یعنی شفا شاید ما دهها بار در نماز جمعه غیر نماز جمعه فرمایش ایشان را نقل کردیم فرمود مبدا حرف افرادی که خیال می کنند روشن فکرنده اینها را اعتنا کنید اینها را بگذارید کنار خیلی از حرفهایی که توده ی مردم معتقدند اینها ریشه ی برهانی دارد اینها ریشه ی قرآنی دارد من خودم رساله ای نوشتم در اینکه نماز استسقا در آمدن باران اثر دارد کسی بگوید نماز استسقا چیست، نماز باران چیست ما دو رکعت نماز بخوانیم باران می آید هواشناسی عوض بشود خب این ابن سیناست بالأخره مسلمان و کافر او را به عظمت علمی قبول دارد این یونسکو که صبغه ی اسلامی ندارد که مسلمان در آن هست، یهودی در آن هست، مسیحی در آن هست، زرتشت در آن هست، کافر در آن هست، مارکسیست در آن هست، همه ابن سینا را به عظمت علمی قبول دارند کسی که بی استاد می شود فیلسوف، بی استاد می شود منطقی، بی استاد می شود حکیم، بی استاد می شود ریاضیدان، بی استاد می شود طبیب خب یک نابغه ی جهانی است دیگر این فقط شاگرد نماز بود شاگرد نماز یعنی شاگرد نماز گفت هر وقت من مشکلی پیدا می کردم چیزی برایم حل نمی شد وضو می گرفتم به جامع شهر یعنی مسجد جامع به جامع شهر می رفتم دو رکعت نماز می خواندم مسئله برای من حل می شد کسی نبود که استاد بوعلی باشد این در الهیات شفا تصریح می کند مبدا «دع هؤلاء المتشبهه بالفلاسفة أو المتفلسف» فرمود مبدا حرف اینها را گوش بدهید یک آدم روشن فکری بگوید که چه رابطه ای بین نماز استسقای ما با آمدن باران خب پس اگر قرآن است حرفش این است، روایت است حرفش این است، برهان و فلسفه است حرفش این است حالا- ببینیم راه عقلیش چیست. ما این دوتا مشکل را باید با راه عقلی، با تحلیل عقلی با کمک این آیات و روایات حل کنیم که اگر دین باشد مشکلات روحی برای افراد نیست یک، مشکلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و امنیتی برای جامعه نیست دو، جامعش این است که انسان یک موجود تافته ی جدا بافته از عالم نیست که مثلاً ما جهانی داریم، انسانی داریم می گوئیم چه ارتباطی بین انسان و جهان خیر، انسان جزء این جهان است یک، حوادث و رخدادهای این جهان در تصمیم گیریهای انسان سهم تعیین کننده دارد دو، کارهای انسان هم در جهان اثر دارد سه، آن که این جهان را تنظیم می کند برابر با خواسته ها و اعمال صالح و طالح انسان تنظیم می کند جایی ابری را دستور می دهد اول نسیمی را دستور می دهد می وزد این نسیم را تحریک می کند می شود تندباد، کم کم ابر تولید می شود ابر را تلقیح می کند ابر باردار می شود اما کجا باید بیارد ساقی چه کسی است، سائق چه کسی است و قائد چه کسی است فرمود ما این ابرها را از پشت سر رهنمود می دهیم «نَسُوقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» (۶) ما سائقیم نه تنها خدا ساقی است بلکه سائق است ابر را از پشت می راند. در روایات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) هست وقتی ملتی نالایق بودند این ابرها را خدا دستور می دهد در دریاها بیارند به عدد عطش هر گیاهی خدا قطره ی باران دارد این از بیانات نورانی امام سجاد است اگر این ملت لایق نبود این آبها را به دریا می ریزد اگر ملت لایق بود اینها را به سرزمین می ریزد «نَسُوقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» ما دلمان می خواهد تمام نافرمانیها را بکنیم و ابر و باد و فلک و ملک در کار باشند تا ما را تأمین کنند خب ما را چه کسی اداره می کند، جهان را چه کسی اداره می کند آیا

مدیر جهان غیر از مدیر انسان است آیا ربّ انسان غیر از ربّ جهان است یا اینها دوتا گسیخته از هم اند انسان چه ملحد و چه موخّذ باید بهره ببرد یا نه، هیچ کدام از این فروض نیست همه اینها را یک ربّ العالمین دارد اداره می کند آن که ربّ العالمین دارد اداره می کند می گوید همه ی حوادث که به رهبری حکیمانه ی خداست این خدای حکیم فرمود: «وَأَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (۷) شما اگر به راه بودید ما هم این خشکسالی را ترمیم می کنیم به ترسالی، بیراهه رفتید «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» پس این چنین نیست که هوا و فضا در اختیار هواشناسی باشد این فقط می شناسد اما چه کسی محرّک است چه کسی تنظیم می کند چه کسی تلقیح می کند چه کسی باردار می کند چه کسی زایمان می دهد دیگری است بنابراین هیچ ممکن نیست که ما بگوییم اعمال ما در جهان اثر نمی گذارد و حوادث روزگار در ما اثر نمی گذارد خیر، حوادث روزگار در فصول چهارگانه در کیفیت تصمیم گیری انسان مؤثر است اعمال حسن و قبیح انسان هم در رخدادها اثر دارد چون مجموع را خدا دارد اداره می کند خدا گاهی تنبیه می کند، گاهی ذات اقدس الهی به عنوان استدراج کسانی را سرگرم مال می کند فرمود اینها که مدّتی بیراهه رفتند ما اینها را آزمودیم به راه نیامدند از این به بعد «نَسْتَدْرِجُهُمْ» مال فراوان می دهیم، فرزندان فراوان می دهیم ولی شما مؤمنین خیال نکنید ما به آنها داریم احسان می کنیم «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» (۸) گاهی خدا انسان را با مال می گیرد، گاهی با فرزند می گیرد به تعبیر لطیف مرحوم شیخ بهایی البته این اشعار از دیرزمان بود که ایشان فرمودند: «کدود کدود القزّ ینسج دائما» (۹) نظیر این کرم ابریشم که می تند می تند در همان تنیده های خود دفن می شود دور خود می تند دیگر کدود؛ اهل کدو و رنج است «کدود القز» مثل کرم ابریشم که «ینسج دائما» دفعتاً همان جا خفه می شود بنابراین این طور نیست که بشر هر کاری بکند حوادث تغییر نکند این طور نیست حوادث را خدا اداره می کند یک، بشر را خدا تدبیر می کند دو، راهها را هم مشخص کرده سه، «کز روی کز آیدت جفّ القلم» چهار، اما خاطرات ما، آرامش ما، ما همان طوری که در روزگار کلّ آسمان و زمین را یک نفر دارد اداره می کند این صحنه ی دل را که از آسمان و زمین وسیع تر است آن را هم دیگری دارد اداره می کند مقلّب القلوب چه کسی است، ما توان آن را نداریم که جلوی سهو و نسیان را بگیریم یک، توان آن را نداریم جلوی خاطرات را بگیریم دو، گاهی یک خاطره ی گزنده ای که برای گذشته بود دفعتاً ظهور می کند آدم را نگران می کند گاهی خاطره های خیلی شیرین و خوبی که انسان به آن علاقه مند است از یاد آدم می رود در سرّ جلسه ی امتحان کنکور باید جواب بدهد از یادش می رود خب گاهی رفتن، گاهی آمدن، گاهی تذکر، گاهی نسیان دامنگیر انسان می شود و در اختیار ما نیست آن بیچاره ای که با قرص خواب باید بخوابد همه ی نعمتها را دارد برای اینکه حیات او حیات خبیثه است در سوره ی مبارکه ی «نحل» ذیل این آیه بیان نورانی حضرت امیر گذشت در آیه این است که اگر کسی مؤمن بود و عمل صالح داشت «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (۱۰) در آنجا وجود مبارک حضرت امیر دارد که «فَقَالَ هِيَ الْقِنَاعَةُ» (۱۱) این یک انسان قانع خوب زندگی می کند، خوب غذا می خورد، خوب می خوابد، خوب حرکت می کند، خوب مطالعه می کند، خوب هم محترمانه زندگی می کند چیزی که بیرون از حوزه ی قدرت اوست به او دل نمی بندد لذا راحت می خوابد اما دیگری واقعاً «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» این دوتا آیه که یکی در سوره ی مبارکه ی «طه» یعنی محلّ بحث است یکی در سوره ی مبارکه ی «طلاق» اینها مقابل هم اند در آنجا فرمود: «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (۱۲) یک آدم باتقوا هرگز گیر نمی کند نمی ماند بالأخره برون رفت دارد «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» اما از این طرف «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» این تمام تلاش و کوشش را می کند شب با قرص بخواند همه ی نعم را دارد خب این «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» «ضنک» یعنی فشار، تنگی با اینکه در وسعت رزق است آن

یکی «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (۱۳) مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همان جلد هشت کافی نقل می کند که وقتی وجود مبارک ابی ذر (رضوان الله علیه) را خواستند به مرز ریزه تبعید کنند و بدرقه ممنوع بود وجود مبارک حضرت امیر و حسنین (سلام الله علیهم اجمعین) و بعضی از اصحاب حضور پیدا کردند حضرت او را سفارش کرد ابی ذر هم پاسخ داد عرض کرد ما معتقدیم که اگر تمام گره ی زمین مثل مس بشود که چیزی از زمین روئیده نشود و هیچ قطره بارانی از آسمان نیاید من ابی ذر معتقدم خدا قادر است این روح می ماند این روحیه می ماند اگر کسی این روحیه را داشت «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» عقل این را می گوید، نقل این را می گوید، قرآن این را می گوید، روایت این را می گوید آدم راحت است اما اگر کسی گفت چه ارتباطی بین کار من و حوادث روزگار این معلوم می شود خدای سکولار را قبول کرده به زحمت دینی را پذیرفته که با زندگی او ارتباط ندارد خدایی را قبول کرده که مدیریت عالم به عهده ی او نیست _ معاذ الله _ خدایی را قبول کرده که مدیریت روح او به عهده ی او نیست _ معاذ الله _ چنین خدایی را قبول کرده این سکولار دارد زندگی می کند نمی داند که موحد نیست بنابراین در قرآن کریم این اصل آمده که «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» یک زندگی سختی دارد تا آخر هم دارد می دود در قبر هم مشکل فشار قبر را دارد در برزخ هم مشکل فشار برزخ هم دارد مگر مؤمن فشار قبر دارد یا فشار مُردن دارد فشار عذابی است ذره ای فشار در حال مرگ برای مؤمن نیست هیچ فشاری برای مؤمن در لحظه ی مرگ مثل اینکه یک گل یاسی را دارد بو می کند و رخت برمی بندد چون فشار عذابی است اما این بیچاره بین این دو دیوار در فشار است یکی حفظ موجود یکی طلب مفقود آنکه دارد چطوری حفظ بکند آنکه ندارد چطوری به دست بیاورد دارد فشار می بیند مثل دو لبه ی قیچی اما یک انسان آزاد راحت است دیگر ذره ای فشار چه در حال مُردن چه در برزخ چه در سر برداشتن از قبر و صحنه ی قیامت برای مؤمن نیست خب.

ص: ۸۴۰

- ۱- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
- ۲- (۳) . الاقبال الاعمال، ص ۷۰۷.
- ۳- (۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
- ۴- (۵) . بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۷.
- ۵- (۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۶۶.
- ۶- (۷) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.
- ۷- (۸) . سوره ی جن، آیه ی ۱۶.
- ۸- (۹) . سوره ی توبه، آیه ی ۵۵.
- ۹- (۱۰) . بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۳.
- ۱۰- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.
- ۱۱- (۱۲) . نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹.
- ۱۲- (۱۳) . سوره ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

پرسش: استاد بعضیها مستضعف هستند در جامعه بشری مثلاً باید این طور باشند آیا رفتار و کردار آنها چگونه است؟

پاسخ: آنها هم همین طورند آنها یک وقت است که این جناب محمد عبده گفت من یک وقت سفر کردم به غرب دیدم در آنجا اسلام هست ولی کسی مسلمان نیست در مصر خودمان مسلمان زیاد داریم ولی اسلام وجود ندارد یک وقت است آدم خیال می کند وقتی جایی رفته همین امنیت، دروغ نگفتن، ظلم نکردن، بیراهه نرفتن، راه کسی را نبستن اینها دستورات الهی است اینها توصلی هم هست تعبدی که نیست نظیر نماز و روزه نیست که قصد قربت بخوهد که آدم واجب است که دروغ نگوید واجب است غیبت نکند واجب است هتک حیثیت نکند واجب است آبروی کسی را نبرد، اینها جزء واجبهای توصلی است گفت من آنجا که رفتم اسلام را دیدم ولی کسی مسلمان نبود، در شهرمان مسلمانها زیادند ولی اسلام را نمی بینم، گاهی ذات اقدس الهی در اثر طهارت ظاهری یک عدّه نعمتهای ظاهری می دهد البته برزخ و قیامت خبری نیست گاهی هم نه، ممکن است یک عدّه خوی استکبار داشته باشد مثل استکبار، مثل صهیونیست اینها غارتگرانی اند که مشمول همان دوتا آیه سوره ی مبارکه ی «هود» هستند که فرمود: «فَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» (۱) یا «سَسَّاتِدْرِجُهُمْ بِالْإِحْسَانِ» «مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» فرمود: «بالاموال» و مانند آن. خب، گاهی اگر کسی خوی استکباری داشته باشد نظیر فرعون خدای سبحان او را با همان مال می گیرد ولی منظور این است که این اصل عقلی را که قرآن روی آن تکیه کرده روایات روی آن تکیه کرده باید بپذیریم که ممکن نیست کسی بتواند مجاز باشد بگوید که چه رابطه ای بین اعمال مردم و حوادث روزگار خیر، کلّ این مجموعه را یک نفر دارد اداره می کند آن که دارد اداره می کند می گوید اگر شما بیراهه رفتید من این بارانها را به دریا می فرستم و اگر به راه آمدید «نَسُوقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» (۲)، «وَأَلِّوْا سَبِيحَاتِكُمْ لِحَقِّ الْكَلِمَاتِ» (۳) هم صریح سوره ی مبارکه ی «جن» است هم دستورات نماز استسقا و مانند آن، بنابراین به ما گفتند تا می توانید فکر بکنید، تلاش و کوشش بکنید در بیانات نورانی حضرت امیر هم همین بود که مرحوم صاحب وسائل این را نقل کرده «من وجد ماءً و تراباً ثم افتقر فافتقر» یا «من وجد ماءً و تراباً ثم افتقر فأبعده الله» (۴) کار کردن، مدیریت صحیح، نقشه کشیدن، مقتصد بودن، اقتصاددانی کردن، تحصیل اقتصادی کردن، علم اقتصاد داشتن اینها هم جزء واجبات است دیگر حالا یا واجب عینی است یا واجب کفایی بعضیها قدرت اقتصادی شان قوی است هوش اقتصادی خدا به آنها داد بر آنها واجب عینی است یک عدّه ی زیادی رفتند تحصیل اقتصاد می کنند دیگر می شود واجب کفایی در سیاست این طور است، در امنیت این طور است، در اقتصاد این طور است، در فرهنگ این طور است اینها یا واجب عینی است یا واجب کفایی آن بیان نورانی حضرت امیر این است که ملّتی که آب دارد، خاک دارد، مع ذلک گندم، برنج، جو، چیزهای دیگر وارد می کند نیازمند به دیگران باشد «فأبعده الله» خب این را حضرت امیر فرموده دیگر، اینها جزء واجبات است که شما از هر مرجعی سؤال بکنید آیا اینها واجب است یا نه، همه می گویند واجب است حالا یا واجب عینی یا واجب کفایی نعم، واجب توصلی است واجب تعبدی نیست نظیر نماز و روزه که آدم حتماً باید قصد قربت بکند البته اگر خواست ثواب ببرد باید قصد قربت بکند اگر قصد قربت نکرد ثواب نمی برد اما عقاب هم ندارد چون واجب خودش را انجام داده بنابراین بین انسان و خود انسان، بین انسان و جامعه انسان، بین انسان و جهان انسان در هر سه ضلع پیوند ناگسستنی است و مدیر یکی است و آن خداست، اگر کسی راست رفته هم راست زندگی می کند هم راست راحت با نفس مطمئنه به سر می برد هم در جامعه ی آرام زندگی می کند هم در جهان آرام، کج روی کرده به زحمت می خوابد با خودش در زحمت است با جامعه در زحمت است با جهان در زحمت.

- ۱- (۱۵). سوره ی توبه، آیه ی ۵۵.
- ۲- (۱۶). سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.
- ۳- (۱۷). سوره ی جن، آیه ی ۱۶.
- ۴- (۱۸). وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۱.

پرسش: پس روایت «الدنيا جنة الكافر» (۱) چیست؟

پاسخ: آن بله همین طور است برای اینکه آن نسبت به عذاب اخروی که دارد این رفاه مختصری هم که دارد نسبت به آن، بهشت است برای مؤمن دنیا سبج است برای اینکه روح و ریحان به انتظار اوست وقتی انسان وارد آن سرزمین بشود اصلاً دنیا برای او ولو زندگی سلیمان پیغمبر هم داشته باشد برای او قابل قیاس نیست آن عالمی که «مد البصر» هست در خود قبر این طور است چه رسد به ساهره ی قیامت انسان وقتی که وارد قبر شد «القبر إمّا روضه من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران» (۲) برای مؤمن مد البصر هست می گویند تا آنجا که چشم می بیند الآن ما وقتی به گره ی مریخ و بالاتر از گره ی مریخ نگاه می کنیم مد البصر است دیگر آن تازه برای برزخ مؤمن است خب مؤمن در دنیا وقتی خودش را قیاس می کند با برزخ این می شود سبج او دیگر، اما درباره ی کفار این بیچاره ها همان طوری که در دنیا در مدار بسته زندگی می کردند خودبین بودند این طور نیست که این بیچاره ها را در جهنم که می برند دست و پایشان آزاد باشد آزادانه بسوزند با دست و پای بسته دارند می سوزند «مُقَرَّنِينَ» یعنی «مُقَرَّنِينَ» یعنی بسته، مقرون اند «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (۳) اصفاد با صاد یعنی زنجیرها این است که با دست و پای باز نمی سوزانند که این را با دست و پای بسته چون دست و پایش هم بسته بود دیگر آن دستی که به طرف خیر دراز نشود بسته است دیگر، آن پایی که به مسجد و حسینیه نرود بسته است دیگر جاهای دیگر باز بود اما اینجا بسته بود این پایی که اهل مسجد و حسینیه نیست این بسته است این را نمی گذارند در قیامت باز باشد با پای بسته می سوزانند «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (۴) جایشان هم تنگ است «كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ» (۵) کذا و کذا «لَعَنَتْ أُخْتَهَا» (۶) اینجا هم که هست «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» هستند این طور نیست که حالا فضای بازی به آنها بدهند بگویند بسوز که در دنیا در فضای بسته بودند فقط برای خودشان می خواستند حالا هم خودشان را باید بخواهند، اگر گفته شد دنیا برای کافر بهشت است ولو کافر در زحمت هم باشد نسبت به آن رنج ابدی برای او رفاه است مؤمن اگر هم در دنیا در رفاه باشد نسبت به آن لذت دائمی و ابدی که در برزخ و امثال آن هست نسبت به آن سبج است البته امتحان هست، رنج هست، امتحانهایی که انسان وظیفه ی شرعی اش را باید انجام بدهد هست مقداری که عادت بکند به حلال خوردن و قناعت بقیه برای او آسان است دیگر فرمود: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (۷) از این وعده صریح تر چیست فرمود اگر شما چند قدم راه را بروید بعد دیگر احساس خستگی نمی کنید شما غالب نوشته های علما را که ببینید در همان سردابهای نجف نوشتند در درجه ی چهل پنجاه حرارت آن وقت که نه کولر بود نه یخچال بود هیچ کدام از اینها نبود که خب با این وضع هم کتابها را نوشتند خیلی هم راحت بودند با نشاط زندگی می کردند، بنابراین اگر کسی یک چند صبحی یک مقدار امتحان بدهد بقیه می شود راحت ما عادت نکردیم که این خاطرات روحیمان را لذیذ بدانیم یک، بعد بدانیم از کجا این یسر نصیب ما شد دو، اینجا جزء اموری است که «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۸) فرمود من این را آسان می کنم «فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» (۹) ما او را برای رفتن به طرف جهنم و سقوط همه وسایلش را آماده می کنیم پس بنابراین این دو سه تا مسئله جزء مسائلی است که برای ما لولا الوحي قابل درک نیست الآن هم که فضا، فضای اسلامی و معطر است وقتی شما بگویید که فلاں گناه باعث فلاں زلزله می شود می خندند یا فلاں «إِذَا كَثُرَ الزَّانَا كَثُرَ الْفَجَاءُ» (۱۰) می خندند باور نمی کنند باید روشن کرد که بین اعمال مردم و حوادث روزگار رابطه است آیات قرآن انسان را کمی رام می کند دعای نورانی «کمیل» قدری رام تر می کند، جلد دوم کافی قدری رام تر و رام تر می کند، کار مرحوم فیض در وافی که همه ی اینها را جمع کرده و مشخص کرده انسان را مطمئن می کند که فلاں گناه اثرش این است برای اینکه یک نفر دارد

عالم را اداره می کند تمام حوادث به تدبیر همان یک نفر است علل و عوامل طبیعی مبدأ قابلی اند به اصطلاح فاعل ما به اند نه فاعل ما منه، اگر فلسفه در حوزه رایج باشد آدم می فهمد که هواشناسی بُردش بُرد مبدأ قابلی است قابل کار انجام نمی دهد کار را فاعل می کند رهبری همه ی اینها به دست فاعل هست نه به دست قابل می گوئیم الآن همان لاشه ی علوم است که در این هواشناسیها هست می گوئیم نسیم وزید چه کسی وزانده، ابر پیدا شد چه کسی تولید کرده، ابر را تلقیح کردند و باردار کردند چه کسی باردار کرده، چه کسی نکاح کرده بین ابر، چه کسی ابر را پدر کرده، چه کسی ابر را مادر کرده باد این قدر قدرت دارد که خودش به تنهایی با اراده ی خودش این ابرها را گاهی به دریا ببرد گاهی به صحرا یا «نَسُوْقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ» (۱۱) خب اگر این علوم در حوزه باشد که ما یک مبدأ فاعلی داریم که گرداننده و مدیر کل است دیگر این تعجب در کار نیست دیگر آن روایت «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ... تُنَزِّلُ النِّقَمَ... تَنْزِلُ الْبَلَاءَ» (۱۲) آدم به خوبی این دعاها را می خواند و به خوبی هم معتقد است آن وقت چهارتا اشک هم ریخت اشک عارفانه است.

ص: ۸۴۲

- ۱- (۱۹) . بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۹.
- ۲- (۲۰) . بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۵.
- ۳- (۲۱) . سوره ی ص، آیه ی ۳۸.
- ۴- (۲۲) . سوره ی ص، آیه ی ۳۸.
- ۵- (۲۳) . سوره ی ملک، آیه ی ۸۱.
- ۶- (۲۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.
- ۷- (۲۵) . سوره ی لیل، آیات ۵ _ ۷.
- ۸- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
- ۹- (۲۷) . سوره ی لیل، آیات ۷ _ ۱۰.
- ۱۰- (۲۸) . بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۷.
- ۱۱- (۲۹) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.
- ۱۲- (۳۰) . الاقبال الاعمال، ص ۷۰۷.

Your browser does not support the audio tag

«وَمِنْ أَعْرَاضٍ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷) أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لَأُولِي النُّهَى (۱۲۸)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری مطالب سور مکی اصول دین است و آشنایی به جهان آفرینش برای معرفت اصول دین کمک می کند لذا قرآن کریم جهان را خوب ترسیم می کند که انسان چیست، جهان چیست، رابطه ی انسان و جهان چیست، تا اثر تعیین کننده ی اصول دین مشخص بشود خدای سبحان جهان را با همه ی ایتقان و زیبایی اش برای خلیفه ی خود آفرید یعنی اگر آسمانها را، اگر زمین را، اگر موجودات ارضی و سمائی را با نظم و با فایده آفرید مهم ترین بهره ای که برای آفرینش آسمانها و زمین مطرح است این است که انسان رشد کند و متمدن بشود و به سعادت برسد این سفره را پهن کرد بعد مهمان دعوت کرد و اگر انسان در عالم نباشد خلیفه ی خدا در عالم نباشد اثری بر آفرینش آسمان و زمین نیست آنچه خلقت را معنادار می کند پیدایش انسان است که خلیفهاالله هست عنوان خلیفه در بحثهای حدیثی و کلامی ناظر به خلیفه ی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) است که انسان معصوم مثل امیرالمؤمنین و اهل بیت(علیهم السلام) اینها خلیفه ی حقّ اند ولی خلیفه در قرآن و خلیفه در عرفان سخن از خلیفهاالله هست نه خلیفه رسول الله وقتی در کتابهای اهل معرفت از خلافت سخن به میان می آید یعنی خلیفهاالله، وقتی قرآن از خلیفه سخن به میان می آورد یعنی خلیفهاالله «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱) یا «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً» (۲) از همین قبیل است و اگر خلیفه ای در روی زمین نباشد که از نظام احسن به بهترین وجه بهره برداری کند و بهره برساند آفرینش آسمانها و زمین بی معنا خواهد بود بر اساس این جهان بینی ذات اقدس الهی مشخص می کند که اگر جامعه ای در راه صحیح قدم بردارد برکات فراوان نصیبشان می شود نه پُر خوری به تکاثر برسند بلکه به طهارت روح و کوثر برسند آنها به دنبال تکاثرند و همیشه در زحمت اند دین ما را به کوثر دعوت می کند و همیشه امنیت و رفاه را به ما ارزانی می دارد آن کجا و این کجا، بنابراین می فرماید اگر جامعه ای بیراهه رفت نه آسمان به سود اوست نه زمین به کام او گرفتار فشارهای آسمانی و زمینی خواهد بود «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» و اگر کسی به راه بود «لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ» (۳) هم آسمان هم زمین چون اصل آفرینش آسمان و زمین برای پرورش خلیفهاالله هست فرمود: «سَيَخَّرْ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (۴) در سوره ی مبارکه ی «بقره» این مضمون گذشت که «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» (۵) کذا و کذا تا شما بهره ی صحیح ببرید از اول تا آخر قرآن فایده ی آفرینش عالم را آدم پروری می داند بنابراین اگر جامعه ای بیراهه رفت وجهی ندارد که فلک و ملک در کار او باشند که نه باران به موقع و به جا به اینها خدمت می رساند نه آفتاب و نه موجودات سمائی یا ارضی دیگر این یک اصل کلی است که اگر کسی جهان را بداند انسان را بشناسد رابطه ی انسان و جهان را بشناسد و اینکه جهان بان و جهان دان یعنی خدا جهان را به عنوان سفره خلق کرد برای پذیرایی مهمان و آن مهمان خلیفهاالله است دیگر هرگز اگر

به او گفتند که بدرفتاری جامعه باعث خشکسالی است یا فشار حوادث است این انکار نمی کند اگر سلب امنیت در اثر بعضی از معاصی است این به دنبال چاره جویی می رود انکار نمی کند بین خود و حوادث عالم از یک سو، بین اعمال خود و امنیت و آرامش درونی از سوی دیگر یک پیوند ناگسستنی احساس می کند این «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۶) برای او افسانه نخواهد بود واقعیتی است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ» اگر این ذکر به الله اضافه شده اضافه به مفعول باشد این طلیعه ی آرامش است کسی که فرد یا جامعه ای که به یاد خداست این کم کم زمینه ی آرامش را فراهم می کند تا برسد به جایی که همین «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ» را که می خواند از باب اضافه ی مصدر به فاعل باشد نه مفعول «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ عِبْدَهُ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُ عِبَادِهِ» او اگر به یاد بنده بود بنده کاملاً آرام است اگر ذکر به الله اضافه شد که وظیفه ی ماست اضافه ی به مفعول شد یعنی ما به یاد الله باشیم این زمینه ی آرامش است و اگر او به یاد بنده بود تحقق قطعی آرامش است ما طمأنینه می خواهیم و طمأنینه به یاد اوست خدا غریق رحمت کند مرحوم کاشف الغطاء را شاید یک وقت هم به عرضتان رسید ایشان در کتاب قیّم کشف الغطاء گذشته از اینکه مسئله طهارت و صلوات و امثال ذلک که حکم فقهی است در بردارد بحثهای ذکر و قرآن و دعا را هم دارد در جوامع روایی ما اینها کنار هم آمده شما ببینید در وسائل بحثهای صلوات که گذشت کتاب الذکر، کتاب قرآن، کتاب دعا هم آمده در کتابهای فقهی بزرگان این طور بود احکام فقهی نماز که تمام می شد احکام ذکر را می گفتند، احکام قرآن را می گفتند، احکام دعا را می گفتند ایشان در باب ذکر کشف الغطاء دارد که وقتی ما در نماز می گوئیم «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و أقعد» معنایش این نیست که من در نماز قیام و قعود من به حول خداست بلکه این یک تعلیم و تربیت مکتبی است یک، یعنی جمیع حرکات و قیام و قعود من به عنایت الهی است دوم اینکه به ما می فهماند که نه کارهای دشوار قیام و مقاومت به حول خداست حتی نشستن هم به حول خداست اگر او لطفش را بگیرد آدم در نشستن هم باید کسی او را داشته باشد «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و بحول الله و قوّته و تعالی أقعد و أنام و اضطجع و انبطح و أستلقى» این طور نیست که آدم به پهلو بخوابد بخوابد به حول خودش بخوابد اگر بیمار پهلو گرفتن او هم مقدورش نباشد دوتا پرستار می خواهد بنابراین ما در کار ضعف و قوّت ما هر دو به حول الهی تکیه می کنیم این تعلیم ماست در نماز که هم «أقوم بحول الله» هم «أقعد بحول الله» خب این مکتب است بنابراین اگر کسی این چنین فکر کرد راحت است دیگر انکار نمی کند یا دعای «کمیل» را با تردید نمی خواند نه، بعضی از گناهان است که «تنزل النّقم» است، بعضی «تغییر النّعم» است، بعضی «تنزل البلاء» است، بعضی «تحبس الدعاء» است، بعضی «تقطع الرجاء» (۷) است و همچنین این اصل کلی، پس بنابراین «مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» یک اصل کلی است برای اینکه ما مهمانیم مالک که نیستیم خدای سبحان میزبان است و مالک است این سفره را برای مهمانهای اهل پهن کرده نه برای نااهل آن وقت این یک امر بین الرشدها خواهد بود برای ما، این هم یک مطلب.

ص: ۸۴۳

۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۲- (۲) . سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۳- (۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۹۶.

۴- (۴) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۰.

۵- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۲.

۶- (۶) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۷- (۷) . الاقبال الاعمال، ص ۷۰۷.

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر، فرمود مختارید شما می خواهی کور بشوی بشو، می خواهی بینا بشوی بشو راه باز است «لَا- إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۱).

پرسش:...

پاسخ: بله خب، مگر همه چیز عالم برای همه چیز آدم خوب است به انسان می گویند اگر بخوای به کمال برسی عالم بشوی راه اعتیاد را ترک کن به طرف معتاد شدن نرو راه سرقت را رها کن، راه رهنی را رها کن آن راه، راه کمال نیست ولی مختاری. اختیار با خلقت انسان هماهنگ است ولی همه چیز عالم که برای انسان یکسان نیست راه سرقت با راه امانت که یکی نیست. خب، پس بنابراین انسان کاملاً مختار است و در حُسن اختیار در سوء اختیار آزاد است و شریعت او را راهنمایی می کند عقل و فطرت هم او را راهنمایی می کند.

مطلب دوم این است که حالا- چرا اینها کور محشور می شوند پس مطلب اول آن شد که اگر ما جهان بینی مان براساس هدایت جهان دان و جهان بان ما یعنی خدای ما باشد این مسئله برای ما حل است مسئله ی دوم این است که چرا یک عدّه کورند «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» در قرآن کریم یک اصل حاکمی است که در سوره ی مبارکه ی «نبأ» است یک جای قرآن هم بیشتر این مطلب نیامده و آن این است که «جَزَاءٌ وَفَاقًا» (۲) یعنی ما هرگز کیفری بیش از اندازه ی استحقاق نخواهیم داد آیه ی ۲۶ سوره ی مبارکه ی «نبأ» این است «إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا*جَزَاءٌ وَفَاقًا» این درباره ی سیئات است درباره ی حسنات که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (۳) هست، «فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» (۴) هست و مانند آن، آن جزایی که مطابق با عمل است بیشتر از عمل نیست در خصوص معصیت است ولی درباره ی طاعت که جزا بیش از آنهاست خب پس «جَزَاءٌ وَفَاقًا» این اصل کلی را که قرآن آموخت کفار هم یا برابر آن فطرتش آگاه بودند یا از اصل قرآنی باخبر شدند به خدا در قیامت عرض می کنند که حالا جهنم می بری ببری ولی ما را چرا کور محشور کردی «لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» این سؤال، تو که گفتی جزا وفاق عمل است ما هم که در دنیا بصیر بودید جهنم هم می خواهی ببری بسوزانی ما نسبت به او حرفی نداریم اما حالا چرا کور محشور کردی، ذات اقدس الهی در پاسخ به اینها مهلت می دهد که چنین سؤالی بکنند تا هم برای آنها در آخرت روشن بشود هم برای مؤمنان در دنیا روشن بشود فرمود این حق است که جزاء وفاق عمل است و ما وعده ای که دادیم که بیش از مقدار گناه کسی را کیفر نمی دهیم به همین وعده و میعاد عمل کردیم و می کنیم اما ما تو را کور نکردیم تو کور بودی منتها نمی فهمیدی. بیان ذلک این است که تو خیال می کردی آخرت نیست _ معاذ الله _ اگر هم باشد مثل دنیاست ما به تو فهماندیم آخرت هست یک، مثل دنیا نیست دو، چندبار به تو گفتیم ولی گوش ندادی در دنیا نظامش با ضوابط و روابط انجام می شود ما در دنیا به عنوان منفصله ی مانعهاخلو که جمع را شاید نیازمان را یا با ضوابط حل می کنیم یا با روابط یعنی کسی که محتاج است غذایی را بخواهد تهیه کند یا می خرد یا اجاره می کند بالأخره چیزی را مسکنی را و مانند آن اینها ضوابط است دیگر با خرید و فروش با اجاره با عقود اسلامی مشکلاتمان را حل می کنیم اینها ضوابط اقتصادی است یا با روابط حل می کنیم پسر مشکلی دارد

پدر حل می کند، پدر مشکلی دارد پسر حل می کند، دوست مشکل دوست را حل می کند و مانند آن این دو راه معقول و مشهوری هست در دنیا بعدالموت نه ضوابطی حاکم است نه روابط «لَا يَتَّبِعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ» (۵) کسی مشکلی دارد بخواهد خرید و فروش کند آنجا جا برای خرید و فروش نیست انسان هست بدن هست گرسنه هست پوشاک می خواهد ولی خرید و فروش نیست می ماند روابط، خُلَّت و دوستی هم نیست برای اینکه «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» (۶) ما بارها به شما گفتیم که نظام دنیا با ضوابط و روابط حل می شود نظام آخرت با ضوابط و روابط حل نمی شود یک نظام دیگری است که زاد و توشه را همین جا باید تهیه کرد هر کسی مهمان خودش است گفتیم و شما قبول نکردید یک، گفتیم در دنیا چیزهایی هست آسمانی هست، زمینی هست، درختی هست، انسانی هست، دریایی هست، صحرایی هست، پرنده ای هست، به شما چشم دادیم، گوش دادیم، زبان دادیم که اینها را درک کنید با اینها حرف بزنید اینها هم کار دنیا بود در آخرت چیزهای دیگری است که باید با چشم دیگر و گوش دیگر با آنها گفتگو کرد آن را که فراهم نکردید که شما چشمی داشتید فقط دنیا را می دید دنیا هم که وضعش تمام شده اینجا نبوت است و عصمت است و ولایت است و اهل بیت است و بهشت است و قرآن است و نورانیت است آن چشمی که اینها را ببیند که فراهم نکردید چشمی که در و دیوار را ببیند اینجا که جای در و دیوار نیست چطور می خواهی ببینی ما تو را کور نکردیم تو کور بودی چشم برای اینکه ببیند بسیار خوب، چه چیزی را ببیند مرئی دنیا چیز دیگری است رؤیتش هم چیز دیگر، مرئی آخرت چیز دیگری است رؤیتش هم چیز دیگر آن چشمی که باید بهشت را ببیند و اهل بهشت را ببیند که تو نداشتی این همه مساجد و مراکز مذهب بود تو آنها را ندیدی به دنبال مراکز فساد می رفتی تو هر جا ببینی جای گناه کجاست آنجا را می دیدی آدرس می گرفتی و می رفتی خب مسجد که در خانه ات بود، حسینیه که در خانه ات بود، مراکز قرآن که در خانه ات بود اصلاً آنها را نمی دیدی ما که تو را کور نکردیم تو کور بودی و کور محشور شدی همین، اینکه می گوید «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» جواب می دهد که اشتباه می کنی تو بصیر نبودى ما کور نکردیم چیزهایی اینجا هست که اینجا با چشم دل باید دید تو آن را که فراهم نکردی آن چشمی که داشتی برای دنیا بود اینجا که آن کالاها خبری نیست اینجا جای نامحرم نیست که تو ببینی اینجا جای غیبت نیست تو بشنوی خب گوش برای چه می خواهی، بنابراین کالاها فرق می کند مرئیها فرق می کند، رؤیتها فرق می کند رائیها هم فرق می کند.

ص: ۸۴۴

۱- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.

۲- (۹) . سوره ی نبا، آیه ی ۲۶.

۳- (۱۰) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

۴- (۱۱) . سوره ی نمل، آیه ی ۸۹.

۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۴.

۶- (۱۳) . سوره ی عبس، آیات ۳۴ و ۳۵.

پرسش: ببخشید «فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۱) شامل چه کسانی می شود؟

پاسخ: آن نسبت به کسانی که پرده را از ذات اقدس الهی از جلوی چشمشان برداشت آن وقت خلیها می بینند همینها، همینها که «فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» جهنم را با اشتعال از راه دور می بینند و مؤمن که در کنارشان هست از او خبر ندارند همین کورها می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَسَمِعْنَا» (۲) همین کورها، همینهایی که می گویند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» همینها کاملاً جهنم را می بینند آلیش را شعله هایش را می بینند می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَسَمِعْنَا» فرشتگاهی الهی می گویند «أَفْسَحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ» (۳) اینها هم سحر است یا نمی بینید می گویند «ابْصِرْنَا وَسَمِعْنَا» این که در دنیا مراکز فساد را می دید و حرم و مسجد را نمی دید در آخرت فقط جهنم را می بیند آن شعله ها را می بیند آن صداهایی که «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» (۴) را می شنود جای دیگر را نمی بیند که.

پرسش: ...

پاسخ: بله دیگر، کر محشور می شود اما صدای حق را نمی شنود وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که خطیب اهل الجنة داود است، قاری اهل الجنة داود است (۵) کسی که قرآن را با صوت خوب می خواند وجود مبارک داود پیغمبر است این صداها را که آنها نمی شنوند که اینها فقط «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» را می شنوند صدای خروش عذاب را می شنوند، «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ» (۶) را می شنوند اینها را می شنوند.

ص: ۸۴۵

۱- (۱۴) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۳- (۱۶) . سوره ی طور، آیه ی ۱۵.

۴- (۱۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.

۵- (۱۸) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۰.

۶- (۱۹) . سوره ی ملک، آیه ی ۸.

پرسش: قرآن که نفرموده کر می شوند.

پاسخ: چرا دیگر آنها را هم فرموده در سوره ی مبارکه ی «بقره» به بعضی از قسمتها اشاره کرده در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه هیجده این چنین بود «صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهَمَّ لَا- يَرْجِعُونَ» اینها حرفِ خوب که نمی توانند بزنند که فقط فحش می گویند «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّهُ لَعَنَتْ أُخْتَهَا» در دنیا هم همین طور بود دیگر غیر از بد و بدی و زشتی از زبانشان شنیده نمی شد که آنجا هم همین طور. اصم هستند حرفهای صحیح را نمی شنوند آن صوت داودی را نمی شنوند آن برگهای بهشت که تسبیح گوی الهی اند آنها را که نمی شنوند اما خروش جهنم را، «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ» را می شنوند اینها را می شنوند همان طوری که در دنیا معاصی را و سیئات را و قبایح را می دیدند و می شنیدند در آخرت همانها را می شنوند همین، همین شخصی که دارد حرف می زند الآن هم بی ادبی می کند این بی ادبی دنیایش آنجا هم ظهور کرده خب در برابر عدلِ محض شما چه سؤالی داری اصلاً حق سؤال نداری «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» منتها ذات اقدس الهی برای اتمام حجّت به تو این اجازه را داده در دنیا همان کج رفتاریها را داشته اینجا هم داشت اینکه در سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود اینها «صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ» (۱) در سوره ی مبارکه ی «جمعه» اینها را بازتر کرده در سوره ی «اسراء» که شرحش باز گذشت جامع آنچه در سوره ی «بقره» و در سوره ی «حج» است در سوره ی مبارکه ی «حج» به صورت شفاف بیان فرمود که اگر ما گفتیم اینها کردند، اینها کورند و مانند آن منظور ما کورِ بدنی نیست کورِ قلبی نیست کورِ قلبی است آیه ی ۴۶ سوره ی مبارکه ی «حج» این است «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ» ما که می گویم اینها کورند نه یعنی کورِ فیزیکی نه یعنی کوری است که چشمشان جایی را نمی بیند «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» قلبشان کور است ما در دنیا اول قالب، قالب گیری می کند بعد قلب می فهمد یعنی ما اول چیزی را می بینیم بعد درک می کنیم، اول چیزی را گوش می شنود بعد درک می کنیم و مانند آن.

ص: ۸۴۶

پاسخ: خب اگر _ معاذ الله _ مسلمان خیلی فقط اسلام شناسنامه ای داشته باشد بله ممکن است مشمول این اصل بشود اما اگر نه، مسلمان واقعی باشد شاید به آن حد نرسد _ ان شاء الله _ ولی بالأخره اگر کسی سیئاتش در درون دلش رسوخ کرده و آن اصول دین را زیر سؤال برده خیلی لایبالی بود ممکن است گرفتار این صحنه بشود دیگر. خب، در سوره ی مبارکه ی «حج» آیه ۴۶ فرمود: «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» ما اول می بینیم بعد می فهمیم بنایمان همین است دیگر ما اول با چشم چیزی را می بینیم بعد تشخیص می دهیم این راه است یا چاه است انتخاب می کنیم اول صدا را می شنویم بعد معنا را می فهمیم، اول چشم ما این نقوش کتاب را می بیند بعد مطلب را می فهمیم، اول از قالب شروع می شود به قلب می رسد اما برای اهل اله اول می فهمند بعد می بینند در جریان معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گرچه به صورت «فاء» یا به صورت «ثم» نیامده ولی ترتیب ذکر می هم بی اثر نیست فرمود: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (۱) اول از فؤاد و رؤیت فؤاد مطرح است بعد دارد که «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى» (۲) اول سخن از این است که دل دروغ نگفته و دروغ ندیده بعد سخن از آن است که چشم بیراهه نرفته بد ندیده ما اول می بینیم بعد می فهمیم، اول می شنویم بعد می فهمیم ولی راه درون اول می فهمند بعد می بینند، اول می فهمند بعد آهنگ را می شنوند. خب، اگر این چنین است آخرت هم که از همین قبیل است فرمود تو باید با جان می فهمیدی آن چشم جانت که بسته بود الآن در قیامت حالا که قیامت شد بشر با همان چهره ی باطنی اش محشور می شود نه با چهره ی ظاهری این بدن را که وقتی می خواهند بسازند برابر الگوی قلب می سازند اگر قلب بیدار بود، شنوا بود، گویا بود، سمیع بود بدن را همچنان می سازد و گرنه «صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فُهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (۳) بنابراین این سؤالی که کرده «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» پاسخی که به او باری تعالی می دهد می گوید ما کاری نکردیم تو آیات ما را ندیدی الآن هم لطف ما تو را نمی بیند همین، اینکه نسیان به معنی ترک گرفتند به همین معناست و گرنه نسیانی که در کنار سهو است و منشأ اختیاری ندارد که مورد عفو است خب، پس اگر در سوره ی مبارکه ی «بقره» است فرمود: «صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فُهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» این را بازتر و شفاف تر در سوره ی مبارکه ی «حج» بیان کرد که اینکه ما می گوئیم کورند کور ظاهری مراد نیست «لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۴) در بخشهایی از سوره ی مبارکه ی «قمر» و «نجم» و اینها آمده که «فَمَا عَرِضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (۵) اینها «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۶) یعنی اینها فقط ابره ی عالم را می بینند آسترش آن طرف درونش را نمی بینند ما ظاهری داریم و باطنی «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» خب، اگر باطن است چشم باطن می خواهد گوش باطن می خواهد گوش باطن را باید در مسجد و حسینیه فراهم کرد شما که فراهم نکردید که شما رفتید جای دیگر اینجا نه ضوابط است نه روابط یک حساب دیگری است برای اینجا هم حسابی باز نکردی خب دستت خالی است اینکه دستت خالی است برای اینکه باید از آنجا می آوردی بعضیها خیال می کردند که اگر مثلاً آخرتی هم باشد اینها همان طور که در دنیا فراهم کردند آخرت هم فراهم می کنند در سوره ی مبارکه ی «کهف» قصه اش گذشت که «لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» (۷) این توهم بیجا را آن کهنی داشت که اگر قیامت باشد ما وارد قیامت بشویم مثل دنیا و ضعیفان خوب است _ معاذ الله _ چنین خیالی کرد که در سوره ی مبارکه ی «کهف» بیان ابطال شد، بنابراین کور شدن یک عده، گر شدن یک عده، گم شدن یک عده، حرف نزدن یک عده معیار مشخصی دارد یک چیز بین الرشدی است با آیه ی سوره ی مبارکه ی «نبا» هم هماهنگ است فرمود ما کسی را کور نکردیم ما عفو می کنیم کمتر از استحقاق کیفر می دهیم اما بیشتر از استحقاق هرگز کسی را کیفر نخواهیم داد «جَزَاءً وَفَاقًا» (۸) و اگر

این شخص سؤال می کند برای اینکه این شخص در حقیقت کور بود حالا چون در سوره ی مبارکه ی «بقره» آن مشخص شد در سوره ی مبارکه ی «حج» این مشخص شد آنچه در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بحثش قبلاً گذشت معنای خاص خودش را پیدا می کند آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود که «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» اینکه همیشه سر بلند می کرد که هیچ جا را نمی دید این باید سر به زیر باشد دیگر این را سرش را خم کردیم «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا» (۹) این ابکم است حرف صحیح نمی زند اما تمام اینها نسبت به یکدیگر فحش می دهند «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» (۱۰) در دنیا همین طور بودند دیگر در دنیا اینها که زبان نداشتند یعنی زبان حق گو نداشتند و الا زبان بدگو که داشتند که جهنم هم همین طور است این طور نیست که ببینند که می بینند فقط جهنم و جهنمی را می بینند می شنوند حرف می زنند اما برابر خواسته های جهنم و جهنمی «عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۱۱) هر وقت این آتش جهنم می خواهد افسرده بشود ما فروخته می کنیم می بینید گاهی محرم پیش می آید ماه مبارک رمضان پیش می آید دهه آخر صفر پیش می آید ایام اعتکاف پیش می آید کمی بعضی از تبهکاران آن معصیتشان فروکش می کند باز با دیدن دوستان این معصیتشان شعله می گیرد همین حالت در جهنم هم ظهور می کند آن ایامی که یک مقدار معاصیشان فروکش کرده «كُلَّمَا خَبَتْ» بود آن ایامی که معاصیشان شعله ور شد و گر گرفته «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» بود فرشتگانی هم مسئول این کارند حالا- درباره ی فرشته ها هم ممکن است فرصتهای دیگر هم بحث بشود اینها اهل عبادت بودند به دلیل اینکه شش هزار سال جن در جنة اینها داشت عبادت می کرد دیگر عبادت اینها آیا به صورت عبادت تشریعی ماست که تکلیفی، رسالتی، نبوتی، بهشت و جهنم این طور باشد یا عبادت خاص خودش هر کس که مکلف است لازم نیست معصوم باشد بعضی معصوم اند و بعضی غیر معصوم، اما هر معصومی باید مکلف باشد ما دلیل نداریم بعضی از معصومها مثل انبیا و اولیا، ائمه (علیهم السلام) که معصوم اند مکلف اند بعضیها هم باید ثابت بشود ولی منظور آن است که قرآن کریم برای خلقت جن و انس هدفمندی آنها را ذکر کرد که آنها عبادتی دارند، شریعتی دارند، وحی و نبوتی دارند، بهشت و جهنمی دارند ولی چنین تعبیری درباره ی فرشته ها نیامده اما درباره ی آن قصه جنت آدم که بعضی از آقایان سعیشان مشکور روایت طولانی مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) بررسی کردند که ابی حمزه ثمالی غیر از علی بن ابی حمزه بطائنی است سعیشان مشکور _ ان شاء الله _ در فرصت مناسب دیگری ارزیابی می شود که این جنت چه جنتی بود و این روایتی که مرحوم کلینی در جلد هشت کافی نقل کرده است قابل اعتماد است یا آن طوری که بعضی از بزرگان دیگر گفتند مجهول مبنی بالضعف قال مثلاً قابل اعتماد نیست. خب، بنابراین این دو بخش در کنار هم کاملاً وضعش روشن می شود که «مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» و اگر کسی با آن وضع بود که «فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (۱۲) و خطر کوری این است که خود شخص در دنیا خودش را کور کرده «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» ما کاری نکردیم که بر خلاف «جَزَاءً وَفَاءً» (۱۳) و امثال ذلک باشد.

ص: ۸۴۷

۱- (۲۱). سوره ی نجم، آیه ی ۱۱.

۲- (۲۲). سوره ی نجم، آیه ی ۱۷.

۳- (۲۳). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۱.

- ۴- (۲۴). سوره ی حج، آیه ی ۴۶.
- ۵- (۲۵). سوره ی نجم، آیات ۲۹ و ۳۰.
- ۶- (۲۶). سوره ی روم، آیه ی ۷.
- ۷- (۲۷). سوره ی کهف، آیه ی ۳۶.
- ۸- (۲۸). سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.
- ۹- (۲۹). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.
- ۱۰- (۳۰). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.
- ۱۱- (۳۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.
- ۱۲- (۳۲). سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.
- ۱۳- (۳۳). سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

پرسش: ببخشید سؤال از این است که چرا کور محشور شدی جواب این است که نسیان، چرا جواب به نسیان داده.

پاسخ: نه دیگر نسیان یعنی تو خودت احکام ما را ندیدی حالا هم مورد لطف ما نیستی لطف ما تو را نمی گیرد همین، خودت کور بودی ما این همه احکام فرستادیم تو ندیدی امروز این احکام دارد پیاده می شود نه آن ساخت و ساز نه آن پارک نه آن معاصی آن حرفها جایش گذشت اینجا جایش نیست ما قرآن و عترت و دین و فطرت و اینها دادیم تو ندیدی الآن هم اینها را نمی بینی اینجا قیامت از اینها خبری نیست که.

پرسش: ببخشید اگر مقصود از نسیان اعمی است می شود از این استفاده کرد که در دنیا همین نسیان و کوری بود که «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۱)

پاسخ: بله دیگر یعنی ما کور نکردیم کسی را منتها آنجا _ ان شاء الله _ به خواست خدا آمد که در آخرت چرا «أَضَلُّ سَبِيلًا» است چرا «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» آن «وَأَضَلُّ سَبِيلًا» توجیه می خواهد. ما در دنیا ابزار دنیا فرستادیم که تو با کارهای بدنی بینی ابزار آخرت فرستادیم که با قلب بینی تو قلبت را تابع قالب کردی تابع بدن کردی آن را درش را تخته کردی «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۲) رویش را گِل گرفتی اینها را زنده به گور کردی فقط این چشم ظاهر را دیدی در صحنه ی قیامت آنچه باطن است ظاهر می شود برای اینکه «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» *ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (۳) بخش دیگر «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۴) آنچه مربوط به ظاهر حیات دنیا بود تو باید می دیدی و دیدی، آنچه مربوط به باطن حیات دنیا بود که الآن دارد ظهور می کند تو آن چشم را فراهم نکردی خب تقصیر ما نیست.

ص: ۸۴۸

۱- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۲.

۲- (۳۵) . سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.

۳- (۳۶) . سوره ی نجم، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴- (۳۷) . سوره ی روم، آیه ی ۷.

پرسش: آن دیگر چشم ظاهری نیست حاج آقا، آن بصیرت است

پاسخ: بله دیگر، این را در سوره ی مبارکه ی «حج» فرمود منظور چشم ظاهری نیست «لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۱) این در سوره ی مبارکه ی «حج» بیان فرمود. خب، بعد فرمود یک اصل کلی است مربوط به زمان و زمین خاص نیست «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ» ما حالا این قصه را شخص که کور بود گفتیم اصل کلی این است مؤمن و کافر، عادل و ظالم، متقی و فاجر همه ی اینها کوبشان مشخص است دوتا راه است جایی که یک عده سبیل غی است و جهنم یک عده سبیل رشد است و بهشت این اصل کلی است «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ» این نعمتی که ما به او دادیم بیجا صرف کرده «وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ» منتها «وَلَعَلَّ ذَابُّ الْأَخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» نه اینکه اشد و ابقا از معصیت او، اشد و ابقا از عذاب دنیا او از عذاب دنیا فقط سوخت و سوز می بیند همین آخرت عذابش اشد است و ابقا برای اینکه در دنیا انسان وقتی که سوخت و سوز می بیند قدری خودش را ذی حق می بیند می گوید بعد ما جبران می کنیم یا نسل بعد جبران می کند یا تاریخ درباره ی ما داوری می کند یا قیامت ما به حَقمان می رسیم بالأخره به جایی تکیه می کند و همین تکیه کردن مقدراری عذاب او را کم می کند یک، ثانیاً عذاب این محدود است در بحثهای قبل هم مشابه آن را داشتیم اگر کسی خانه اش آتش گرفته خب بلند می شود می آید بیرون نجات پیدا می کند، لباسش آتش گرفته لباسش را در می آورد نجات پیدا می کند، بدنش آتش گرفته خب می سوزد و می میرد و تمام می شود اما اگر «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (۲) شد چه کند این قابل فرار نیست هر جا برود همین است این عذاب دیگر معادل ندارد که ما بگوییم شبیه آن است در دنیا اگر کسی گرفتار شبیه اصحاب اخدود شد بالأخره در کانال گذاشتند دو طرفش دود کردند و او را خاکستر کردند بعد از مدتی تمام می شود دیگر حالا که مُرد دیگر عذابی احساس نمی کند که، اما جریان قیامت مُردنی نیست لذا فرمود: «أَشَدُّ وَأَبْقَى» اگر «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» شد کجا این فرار بکند این است کینه این است، عداوت این است، حقد این است، شرک این است، ظلم این است، ربا این است، همین است فرمود: «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَلَّ ذَابُّ الْأَخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» بعد می فرماید اینها مغرور چه چیزی هستند ما حالا قصه های خاور دور و باختر دور را نقل نکردیم انبیا و اُمم فراوانی آن طرف آب بودند این طرف آب هستند اقیانوس اطلس به بعدش اقیانوس کبیر به بعدش در قرآن کریم به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ» (۳) خیلی از انبیا بودند برای غرب، خاور دور، خیلی از انبیا بودند برای شرق باختر دور ما قصه هایش را نقل نکردیم برای اینکه قصه را نقل بکنیم باید بگوییم «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ» (۴) یک، باید بگوییم «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ» (۵) دو، خب ما قصه نقل بکنیم راهی هم برای پژوهش و تحقیق شما نباشد غیر از اینکه ما را تکذیب بکنید راه دیگری نیست مبادا، مبادا یعنی مبادا کسی خیال بکند که انبیا فقط در خاور میانه بودند در شرق اوسط بودند خاور دور و باختر دور پیغمبر نداشت این شدنی نیست نه عقل قبول می کند نه قرآن، عقل قبول نمی کند که هر ملتی راهنما می خواهد قرآن نقل نمی کند می گوید ما «بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۶) «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۷)، «بَعَثْنَا فِي كُلِّ قَوْمٍ» (۸) کذا و کذا و کذا این موجه ی کلیه است قرآن هرگز نمی پذیرد که خاور دور یا باختر دور پیغمبر نداشتند این قدر انبیا بودند الی ما شاء الله.

- ۱- (۳۸) . سوره ی حج، آیه ی ۴۶.
- ۲- (۳۹) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.
- ۳- (۴۰) . سوره ی غافر، آیه ی ۷۸.
- ۴- (۴۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۱۱.
- ۵- (۴۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.
- ۶- (۴۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.
- ۷- (۴۴) . سوره ی رعد، آیه ی ۷.
- ۸- (۴۵) . سوره ی فرقان، آیه ی ۵۱.

پرسش: حاج آقا این انبیا که در خاورمیانه و خاور نزدیک بودند.

پاسخ: حالا ما از آنها که اولوالعزم بودند ممکن است در خاور دور یا باختر دور باشند ولی خبر نداریم آن که در خاور میانه است همین است اگر هم انبیای اولوالعزم نبودند ضرری نمی رساند قرآن که نگفت عقل هم که نمی گوید هر منطقه باید پیغمبر اولوالعزم داشته باشد این همه انبیای ابراهیمی که آمدند پنج تایشان اولوالعزم اند بقیه که اولوالعزم نبودند این داود بود، این سلیمان بود، این یوسف بود، این یعقوب بود هیچ کدام اولوالعزم نبودند مردم راهنمای وحیانی می خواهند و هست بنابراین هیچ نباید خیال کرد که در آن طرف آب شرقی این طرف آب غربی پیغمبر نبوده این قدر پیغمبر خدا خلق کرده این ۱۲۴ هزار برای کیست پیغمبر را خدا معرفی می کند که به دنبالش بگوید «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (۱) یا به دنبالش می گوید که «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ» (۲) در همین محل بحث ما هم فرمود شما که از مکه به شام می روید برای تجارت و کالای تجاری این جریان عاد و ثمود و اقوام و ملل دیگر سر راهتان است خب این را که می بینید این را می گویند برای اینکه شما عبرت بگیرید حالا شما بروید می گوید آن طرف اقیانوس اطلس که ما اقیانوس پیمان نداریم این تکذیبش را تشدید می کرد می گوید دروغ می گویی چه کسی دسترسی دارد به آن طرف آب اصلاً آن طرف آب خبری هست؟ آن طرف آب را به طور اجمال برای انبیا و اولیا مشخص کرده اما این خاور میانه را برای همه بعد فرمود سر راهتان است باستان شناسان هم هستند می دانند اینجا آثاری که در میان هستند این حجاریها که می کنند این کشفها که می کنند برای سه هزار سال قبل است، چهار هزار سال قبل است، پنج هزار سال قبل است، این علامت را «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» (۳)، متوسمین غیر از مؤمنین اند متوسم یعنی وسمه شناس، یعنی سیماشناس، یعنی میراث فرهنگی شناس، یعنی آثار باستانی شناس او را می گویند متوسم فرمود ما یک سلسله میراث فرهنگی در خاک داریم که شماها که متوسمین دارید می توانید آن را بشناسند اینها برای سه چهار هزار سال قبل است ما اینها را خاک کردیم اینکه فرمود: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ» همین است شما که شام می روید که بخش وسیعی از آثار میراث فرهنگی در همین منطقه ی شام است «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى».

ص: ۸۵۰

۱- (۴۶). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۱۱.

۲- (۴۷). سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

۳- (۴۸). سوره ی حجر، آیه ی ۷۵.

.Your browser does not support the audio tag

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷) أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۸) وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجْلاً مُّسَمًّى (۱۲۹)»

این بخش از آیات سوره ی مبارکه ی «طه» با سرفصل خاص شروع شد که تذکر اصول اعتقادی و احکام شرعی چه اثر دارد، نسیان عهد الهی چه اثری. آیه ی ۱۱۵ این بود «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» این سرفصل این بخش اخیر است مثل تیتربحث است عنوان بحث است که نسیان چه اثری دارد و تذکر چه اثری، پایان همین بخش هم این است که «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» منتها آن نسیان برای قبل از شریعت بود که یک جریان واقعه ی خاص آن عالم بود و این نسیان یک اصل کلی است برای همه مردم لذا در ذیلش فرمود: «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» یعنی تنها درباره ی این گروهی که گرفتار معیشتِ ضَنْك می شوند نیست یک اصل کلی است که نسیان احکام الهی چه آثار تلخی دارد و قبل از این عالم همین حکم بود بعد از این عالم هم همین حکم است منتها حکم هر عالمی مناسب با آن عالم است وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) قبل از اینکه وارد زمین بشود مورد آزمایش مناسب آن عالم قرار گرفت تعهدی سپرد و فراموش کرد یعنی ترک کرد و آثارش هم همان رنج و درد و خروج از جنت و مأمور شدن به هبوط به زمین این امر، امر تکوینی است یک وقت است به کسی می گویند تو از مسجد بیرون برو آن یک دستور تشریعی است ممکن است کسی اطاعت کند ممکن است کسی معصیت کند اما اینکه فرمود: «اهْبِطَا» (۱) یک امر تکوینی است جا برای عصیان نیست هنوز شریعتی نیامده اولاً، و آنجا هم جا برای عصیان نیست ثانیاً، بنابراین سرفصل این بخش از آیات نسیان است و تذکر، پایان بخش این قصه هم نسیان است و تذکر و اختصاصی به قوم و عصر و مصری ندارد.

ص: ۸۵۱

۱- (۱). سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

مطلب دیگر آن است که آنچه در آیه ی ۱۱۴ فرمود: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» این راجع به نسیان عهد الهی است آن عهد الهی چیست، از این بخش آیات بر نمی آید و این مربوط به نهی از خوردن میوه ی آن درخت نیست که بگویم «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (۱)، «لا تأکلا»، «لَا تَقْرَبَا» این نهی ها را وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) فراموش کرد این با خود آیه سازگار نیست گرچه روایتی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد هشت کافی یعنی روضه ی کافی صفحه ی ۱۱۳ نقل کرد آن حدیث مفصّل دلالت دارد بر اینکه وجود مبارک آدم نهی خدا را فراموش کرده است یعنی این نهی که

شد «لَا تَقْرَبَا»، نهی که شد «لا تأکلا» این نهی را فراموش کرد حالا یا نسیان به معنی فراموشی است یا نسیان به معنی ترک است. برابر آن روایت نسیان به این نهی تعلق گرفته حالا یا به معنی فراموشی یا به معنای ترک، اما دوتا اشکال در این روایت بود یکی اشکال سندی بود که آیا این ابی حمزه همان علی بن ابی حمزه بطائنی است یا ابوحمزه ثمالی است زحمت فراوانی که بعضی آقایان کشیدند ثابت کردند که این ابی حمزه ثمالی است که موثق است نه علی بن ابی حمزه بطائنی که جزء واقفی هاست اشکال دوم درباره ی محمدبن فضیل بود آن هم با سعی بلیغ کوشیدند ثابت کردند که این محمدبن فضیل موثق است و اشکال سندی ندارد خب، سعیشان مشکور در قبال دو سه نفر از آقایان هم زحمت کشیدند آنها به نتیجه نرسیدند که این روایت سند معتبری داشته باشد. دو مطلب است که نباید فراموش بشود یکی اینکه درباره ی این محمدبن فضیل بعضی آقایان مثل مرحوم آقای خویی سیزده نفر را به عنوان محمدبن فضیل نقل کردند بعضی عزلی اند بعضی کوفی اند بعضیها با بعضی متحدند شاید این سیزده عنوان به ده یا دوازده عنوان ختم بشود در بین این ده دوازده عنوان خیلی از اینها مجهول اند بعضی از اینها متعارض اند بعضی از اینها موثق اند حالا ما بر فرض اینکه هیچ مشکلی درباره ی این سند نباشد راه تضعیف محمدبن فضیل که او مرمی بالغو است اگر راهش همان راه تندرویهای یا کندرویهای بعضیها باشد این درست نیست شما ببینید این الفوائد الرجالیه مرحوم بحرالعلوم (رضوان الله علیه) که مطالعه می کنید این رجال مصطلح نیست کتاب رجالی مصطلح نظیر رجال نجاشی و اینها اما بسیاری از قواعد رجالی را ایشان دارد در الفوائد الرجالیه مرحوم بحرالعلوم (رضوان الله علیه) دارد که راه تضعیف بعضیها این بود که عدّه ای از بزرگان درباره ی ائمه (علیهم السلام) مطالب بلندی را نقل می کردند عده ای که توان تحمل آن را نداشتند اینها را به غلوّ رمی می کردند یکی از کسانی که مرمی بالغو است عند الفقها محمدبن سنان است عبدالله بن سنان را تقویت می کنند محمدبن سنان مرمی «بالضعف است سند ضعف محمدبن سنان همان روایتهای معتبری است و مهمی است که دیگران این را به صورت غلوّ می دانند و گرنه او مشکل دیگری ندارد این راهی که مرحوم بحرالعلوم در الفوائد الرجالیه طی می کند یک راه خوبی است یعنی اگر کسی اهل بیت را معادل قرآن کریم بشناسد که هست این چیزهایی که درباره ی اینها نقل کردند غلوّ نیست مگر درباره ی قرآن غلوّ است از عربی مبین تا علیّ حکیم قرآن است اینها هم از عربی بودن تا علیّ حکیم علی و اهل بیت اند دیگر فرقی بین اینها که نیست حالا قرآنی است که دارد حرف می زند این طور نیست که بین امام معصوم با قرآن فرقی باشد مگر چیزی درباره ی قرآن می توان گفت که قرآن نداشته باشد یا بشود غلوّ مثلاً چون امامت و ولایت و حدیث ثقلین آن طوری که باید در حوزه ها مطرح نشده بود اگر کسی چهارتا فضیلت درباره ی اهل بیت می گفت، می گفتند _ معاذ الله _ غلوّ است، راهی که مرحوم بحرالعلوم (رضوان الله علیه) طی کرده است یک راه خوبی است که اگر دلیلی بر ضعف محمد بن سنان از راههای دیگری دارید خب آن دلیل مُتَّبِع است اگر سند رمی به غلوّ و ضعف همین روایتهاست که درباره ی اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است که اینها که مشکلی ندارد این یک راه، راه خوبی است بر فرضی که این روایت مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) که در جلد هشت کافی در روضه ی کافی صفحه ی ۱۱۳ نقل کرده درست باشد فرمایش مرحوم مجلسی در مرآةالعقول دارد این مجهول بگویم این هم درست نیست خیلی از بزرگان بالأخره گفتند ما راهی برای تصحیح این روایت پیدا نکردیم این راه هم درست نباشد ما بگویم این روایت معتبر است این روایت معارض دارد بعد العرض علی کتاب الله می بینیم آن روایت معارضش مطابق با قرآن است و این روایت مطابق با قرآن نیست آن روایت جمیل است که عیاشی نقل کرده در همان روایت جمیل وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) می فرماید این عهدی را که آدم فراموش کرده است نهی نیست به دلیل اینکه در همین گفتگو شیطان نهی را تذکر می دهد می گوید خدا شما را نهی نکرده است «إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ» (۲) پس نهی مطرح بود نه اینکه نهی

منسی بود پس اگر نسیانی هست برابر آیه ی ۱۱۴ یا ۱۱۵ به عهد دیگر برمی گردد، بنابراین آن سعی که شده برای تسبیح و تصحیح سند روایت مرحوم کلینی سعیش مشکور ولی بازده فقهی یا حقوقی یا تفسیری نخواهد داشت برای اینکه معارض است با روایت جمیل و آن دوتا روایت که یکی این روایت جمیل که معارض اند بعد العرض علی کتاب الله می بینیم روایت جمیل مطابق با کتاب خداست و این روایت مطابق با کتاب خدا نیست.

ص: ۸۵۲

۱- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

۲- (۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

پرسش: ما می بینیم « وسوس » دارد وسوسه در آن تکرر هست شاید در این تکه های آخر شیطان این نهی به آن تعلق گرفته.

پاسخ: نه، لازم نیست تکرار باشد اصل صریح آن روز هم خواندیم با «فاء» در سوره ی مبارکه ی «اعراف» با «فاء» که نشانه ی فاصله ی بدون زیاد نیست ترتب هست شده «فَوْسَوْسَ» (۱)، «فَأَكَلَا» (۲) اینها، «وَوَطِفَقَا يَخْصِفَانِ» (۳) همه با «فاء» عطف شده نه با «ثم» چون با «ثم» عطف نشده با «فاء» عطف شده و ترتب هست و فاصله نیست نمی شود گفت که مدتی طول کشیده بعد یادش رفته در همین گفتگو شیطان برای فریب دادن گفته که «مَا نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَئِنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» (۴) یا «تكونا لها ملكم» کذا و کذا این نهی را مطرح کرده بعد آنها هم «فَأَكَلَا» بعد «وَوَطِفَقَا يَخْصِفَانِ» این طور نبود فاصله زیاد باشد.

پرسش:

پاسخ: خب، قرینه می خواهد بین «فاء» و «ثم» فرق است ما آنجا هم دلیل نداریم که فاصله شده شاید خود اصل این کار بلافاصله بود نتایجش بعد بود اصل «فاء» آن است که ترتب باشد بلافاصله اصل «ثم» آن است که ترتب باشد مع الفاصله فرق «فاء» و «ثم» این است. خب، بنابراین این قصه از نسیان شروع شده منتها نسیان در عالم دیگر و ما را هشدار می دهد که وقتی بشر وارد این سرزمین شد باید که مواظب عهد الهی باشد نه فراموش بکند مگر جایی که مبادی در اختیارش نباشد نه نسیان به معنای ترک دامگیریش بشود حالا مطلب دیگر اینکه در همان بخش که وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) مخاطب خدا قرار گرفت که «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» (۵) یا «لَا يَشْقَى» (۶) اینها شقاوت ظاهری است برای اینکه سخن از پاداش و کیفر و امثال ذلک نیست لکن در آیه ی ۱۲۳ و ۱۲۴ و امثال ذلک این می تواند هم ظاهری باشد هم باطنی، هم دنیایی باشد هم اخروی بنابراین فرق بین آیه ی ۱۲۳ و ۱۲۴ از یک طرف، با آیه ی ۱۱۷ از طرف دیگر روشن است آنجا فقط می تواند شقای ظاهری باشد چون دیگر پاداش و کیفر مطرح نیست اما آیه ی ۱۲۳ و ۱۲۴ این می تواند عموم یا اطلاق داشته باشد هم شقای ظاهری را هم شقای باطنی را، هم شقای دنیایی را هم شقای اخروی را همه را شامل بشود.

ص: ۸۵۳

۱- (۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۲- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۱.

۳- (۶) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۱.

۴- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۵- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۸.

۶- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

مطلب بعدی آن است که ما یک اعراض داریم یک اعتراض داریم یک معارضه، اول انسان اعراض می کند یعنی عرض صورتش یا عرض بدنش را برمی گرداند بعد این اعراضش را کامل تر می کند اعتراض می کند بعد این اعتراض را تکمیل می کند معارضه می شود اول گاهی انسان مقداری از دین فاصله می گیرد بعد نسبت به دین _ معاذ الله _ اعتراض دارد بعد در برابر دین می ایستد اگر کسی اعراض کرد و خود را درمان نکرد گرفتار معیشت ضنک خواهد شد و کور هم محشور می شود.

مطلب مهم آن است که در قرآن کریم یک بخش اش مربوط به این است که جزای سیئه مثل همان سیئه است «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (۱) بخش دیگر این است که جزا عین عمل است خب مثل با عین خیلی فرق می کند اگر مثل شد واقعاً یک چیز دیگر است منتها مُماثل و معادل عمل هست اگر عین او شد یعنی همان است که به این صورت در آمده است هر دو تعبیر درست است اما آن بخشی که دارد «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» یعنی معادل اوست بیشتر نیست در برابر «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» (۲) یا «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (۳) در برابر او «مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَعَلَيْهِ مِثْلُهَا» همین دیگر بیشتر از او نیست «شَرُّ مِنْهَا» نیست اما در مقام ما گذشته از اینکه آن مثل را تفهیم می کند عین را هم تبیین می کند می فرماید ما این را کور محشور می کنیم این در قیامت از ما سؤال می کند که چرا ما را کور محشور کردی حالا عذاب می کنیم مطلب دیگر است ولی «كُنْتُ بَصِيرًا» جواب می دهد که «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» آیات الهی را ما برای تو فرستادیم تو ندیدی ترک کردی چون این «نَسِيَتْهَا» به معنای فراموشی نیست چون اگر فراموشی باشد که «رُفِعَ عَنِ امْتِنِ تَسْعَ» (۴) یکی اش نسیان است تو ترک کردی امروز هم متروکی خب، یعنی آن ترک تو امروز به این صورت متروک شدن در آمده است تو به حسب ظاهر «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (۵) است ولی فرمود اگر تحقیق بکنی این جزا عین آن عمل است چرا، برای اینکه تو در دنیا ناسی شدی نسیان کردی، نسیان کردی یعنی چه؟ یعنی ترک کردی، ترک کردی یعنی چه؟ یعنی آیات ما را ندیدی دیگر از آیات ما اعراض کردی آیات ما طرف رو به قبله بود مثلاً تو از قبله برگشتی خب این آیات را ندیدی دیگر بوستان و کوثر طرف قبله بود تو اعراض کردی رو برگرداندی ندیدی امروز هم بهشت را نمی بینی، اولیا را نمی بینی، رحمت الهی را نمی بینی «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (۶) خب، همینایی که می گویند «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا» (۷) همینها خدا را نمی بینند یعنی اینها قهر خدا را می بینند ولی مهر خدا را نمی بینند خدای سبحان با هر کسی که گفتگو می کند با تمام اسم روبه رو می شود اسمای مستأصره که ظهور ندارد که از بحث خارج است تخصیص است نه تخصیص چون با آن ظهور ندارد اما اسامی دیگر که ظهور دارد با تمام حیثیت روبه روی اوست منتها بعضیها نیم رخ نگاه می کنند بعضیها اصلاً نگاه نمی کنند. پس دو مطلب است یکی اینکه این شخص در دنیا هم آیات الهی را ترک کرد در آخرت هم متروک است پس «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» دوّمی از این دقیق تر است «جزاء سیئه عینها» نه «مِثْلُهَا» چرا، برای اینکه تو که در دنیا اعراض کردی پشت کردی اینها را ندیدی دیگر خب امروز هم نمی بینی در مسئله ی ذکر چگونه «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۸) مطرح است در مسئله ی نسیان هم بشرح ایضاً فراموش نکنی که فراموش می شوی به یاد خدا باشی خدا به یاد شماست این چهار امر یعنی چهار امر مقابل هم است دیگر «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۹)، «سُوا اللّٰهَ فَنَسِيْتَهُمْ» (۱۰) یا «كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»، «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» «إِنْ نَسِيتُمْ تُنْسَى؟» «إِنْ ذَكُرْتُمْ تُذَكَّرُونَ» اگر به یاد خدا باشید خدا به یاد شماست، دین او را ترک کردید خدا شما را ترک می کند این می شود جزا عین عمل.

- ۱- (۱۰). سوره ی شوری، آیه ی ۴۰
- ۲- (۱۱). سوره ی نمل، آیه ی ۸۹.
- ۳- (۱۲). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.
- ۴- (۱۳). بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.
- ۵- (۱۴). سوره ی شوری، آیه ی ۴۰.
- ۶- (۱۵). سوره ی مطففین، آیه ی ۱۵.
- ۷- (۱۶). سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.
- ۸- (۱۷). سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.
- ۹- (۱۸). سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.
- ۱۰- (۱۹). سوره ی توبه، آیه ی ۶۷.

پاسخ: «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» تو ترک کردی حالا هم متروکی نظیر «ان ذکرتم یدکرکم الله» است «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» است نتیجه ی ذکر همین است در قرآن کریم به صورت اصل کلی یک جا بیان کرده موارد دیگر هم مشابه آن است تمام احسانها و رحمتها و اطاعتهای انسان محفوف به دو رحمت خداست یک رحمت ابتدایی است که انسان را بیدار می کند بعضیها بیدار می شوند بعضی بیدار نمی شوند آنها که بیدار شدند و اعتنا کردند و به راه افتادند پاداششان را می گیرند پاداش خدا مسئله ی سوم است لطف خدا مسئله ی اول است این وسط بیداری و اطاعت بنده ی صالح است تمام یعنی تمام اطاعتهای افراد مؤمن و موفق محفوف به دو لطف خداست با یک لطف او را بیدار می کند با لطف دیگر به او پاداش می دهد خلیها این شیپور را می شنوند ولی به خواب می روند خب اینها دیگر لطف اول خدا شامل همه شد اینها عمداً خودشان را به خواب زدند آنها که بیدار شدند اطاعت کردند لطف مزید را دریافت می کنند این لطف مزید پاداش است آن لطف اولی ابتدایی است این بیان نورانی حضرت سجاد(سلام الله علیه) که فرمود: «مَتَّكَ ابْتِدَاءً» (۱) همین است آیه ای که دارد «تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» (۲) این یک اصل کلی است که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) از این اصل کلی مطالب فراوانی را اجتهاداً استنباط کردند اول توبه ی خداست بر بنده یعنی «رجع لطف الرب إلى العبد» این را بیدار کرد بعضی از این بیداری سوء استفاده می کنند به هوش نمی آیند هیچی «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (۳) بعضیها طبق این بیداری راه می افتند حالا که راه افتادند خدای سبحان آن توبه ی سوم را نصیب می کند «تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» (۴) آن وقت «يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (۵) آنجا «أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» (۶) این سومی یعنی سومی، سومی توبه ی خداست به عنوان پاداش که او تَوَابَ الرَّحِيمِ است، اولی توبه ی خداست یعنی «تَابَ» یعنی «رجع لطفه الى العبد» دومی که وسط هست توبه ی مصطلح است این اختصاصی به توبه ندارد که بفرماید «تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» بعد «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» این سه فصل نمی خواهد همه ی مراحل همین طور است در اینجا هم همین طور است اول خدا به یاد آدم است انسان را با فطرت، با وحی، با عقل بیدار می کند بعضیها این یاد را «بَدَؤُهُ وَرَأَى ظُهُورِهِمْ» می شوند بعضیها هم از این یاد حداکثر بهره را می برند به یاد خدا هستند آن وقت «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۷) بشود، «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۸) بشود و مانند آن، اینجا هم مسئله ی نسیان همین طور است می فرماید تو ترک کردی الآن هم متروکی این می شود جزا عین عمل، بنابراین آیات دیگری که دارد «إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۹) که یک طایفه است، دو «إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» که طایفه ی ثانیه است باء و امثال باء ندارد دو، وضعش مشخص می شود اگر آنجایی که فرمود: «إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» دیگر باء مقدر نیست جزا عین عمل است شما ترک کردی صورت را برگرداندی ندیدی خب امروز هم نمی بینی شما رفتی چیزهای دیگر را دیدی خب امروز هم همانها را می بینی همینهایی که می گویند «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا» (۱۰) همینها کور محشور می شوند می گویند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» خب می گویند شما رو برگرداندی بهشت آن طرف بود شما رو را برگرداندی خب نمی بینی دیگر «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ» (۱۱) راه دیگری برای محبوب بودن اینها در سوره ی مبارکه ی «مطففين» بیان کرده فرمود ما به تو آینه دادیم ما که از هر طرف خودمان را نشان دادیم «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (۱۲) شما وقتی وارد کعبه شدی دیگر نباید بگویی قبله کجاست «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ» قبله است دیگر چطور در حال سفر در حال حرکت نوافل را گفتند «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» او از هر طرف خودش را نشان می دهد و بحث هم در مقام سوم است نه مقام اول که اکتناه ذات باشد یا اکتناه صفات که مقام سوم است آنها مستحیل است احدی به او راه ندارد وجه خدا، فیض خدا، ظهور خدا همه جا هست اگر کسی درون کعبه رفت دیگر نباید سؤال بکند

قبله کجاست که «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا» قبله است دیگر اگر کسی در جهان هستی دارد زندگی می کند «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» است حالا- آینه ای به انسان داده که جهان نماست این را می گویند جام جم، جام جم همین است دیگر آن جام جهان نما که برای آن سلطان معروف به نام جم بود آن به اصطلاح جهان نما بود آن را می گفتند جام جم این جام جم در حقیقت در درون همه ی ماست به نام فطرت این همه جا را نشان می دهد اگر کسی خدای ناکرده این صحنه ی جام جم را این آینه را غبارآلود بکند خب این هیچ جا را نشان نمی دهد دیگر غبار روی حق نیست برای اینکه او بی پرده بیرون آمد غبار روی این آینه ی دل است لذا در سوره ی مبارکه ی «ق» دارد «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۱۳) نه «عنا» خیلی از جاها را نمی دیدی امروز می بینی خب، پس از روی خدا پرده را بر نمی دارند بلکه از روی جان انسان که پرده کشید این پرده را برمی دارند در سوره ی مبارکه ی «مطففین» آمده است که «كَلَّا يَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱۴) رین این چرک است دیگر «رَانَ» یعنی چرک گرفته صحنه ی دل که آینه بود با گناه غبارآلود شد خب این دل جایی را نشان نمی دهد با این آینه ی غبارآلود اگر کسی وارد صحنه ی قیامت بشود خب جایی را نمی بیند دیگر کور است در سوره ی مبارکه ی «اسراء» که بحثش قبلاً گذشت آنجا فرمود: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۱۵) آنجا بیان شد که چرا در قیامت این شخص «أَضَلُّ سَبِيلًا» است آیه ی ۷۲ سوره ی مبارکه ی «اسراء» که بحثش قبلاً گذشت این بود «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» برای اینکه در دنیا بالأخره امید درمان هست، امید توبه هست، امید برگشت هست، اما آنجا جا برای برگشت نیست نشئه ی تکلیف تمام شد لذا آنجا اگر کسی کور شد برای همیشه کور است دیگر اما اینجا بالأخره راه برای درمان هست کوری به دست خود آدم بود دیگر می تواند بیدار بشود لذا «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» پس دو مطلب است یکی جزا مثل عمل است از او بیشتر نیست، دوم اینکه جزا خود عمل است شما در دنیا ندیدی الآن هم در قیامت نمی بینی منتها همان معقول شده محسوس ما گفتیم دین، صراط و امثال ذلک این به این صورت در آمده است دیگر «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ» (۱۶) کذا و کذا و کذا آن معقول می شود محسوس همین قرآن، همین عترت، همین نماز می شود همان بهشت و گرنه آنجا سخن از کندوی عسل نیست که عسل تولیدشده ی کندو باشد که همین صوم و صلوات می شود عسل، اگر صوم و صلوات می شود عسل و کسی اهل صوم و صلوات نبود خب در قیامت شیرین کام نیست اگر این تیغ زدن و آبرو بُردنها می شود ضریع یعنی همان بوته ی پرتیغ در قیامت هم طعام همینهاست «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ» (۱۷) «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» (۱۸) بنابراین هم جزا بیش از عمل نیست و هم جزا عین عمل است منتها کسی که اصل کلی را رعایت نکند به همین قانون می رسد چه در طرف رحمت الهی چه در طرف نقیمت الهی در طرف نقیمت الهی که محل بحث است فرمود این اختصاص به این آقایی که ما گفتیم ندارد «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» هر کسی بیراهه رفته، تجاوز کرده، تعدی کرده «وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ» این چنین است «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که به خواست خدا در پیش داریم آنجا در طرف رحمت یک اصل کلی را ذکر کرده در آیه ی ۸۷ و ۸۸ در جریان یونس (سلام الله علیه) این چنین فرمود: «وَذَا التَّنُورِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» «نَقْدِرَ» از «نَقْدَرُ» است آن «نَقْدَرُ يَقْدِرُ» است به معنی قدرت است این «نَقْدَرُ يَقْدِرُ» است به معنای فشار و تنگ گرفتن و به سختی انداختن است قَدَر «مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ» یعنی کسی که روزیش تنگ است این «لَنْ نَقْدِرَ» یعنی ما تنگ نمی گیریم بر او «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» این «وَكَذَلِكَ» اصل کلی است دیگر چه در طرف رحمت و عنایت الهی باشد «كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» است چه در طرف نقیمت و عذاب الهی باشد «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» است.

- ۱- (۲۰) . الصحیفه الزجادیه، دعای ۴۵.
- ۲- (۲۱) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۸.
- ۳- (۲۲) . سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.
- ۴- (۲۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۸.
- ۵- (۲۴) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۷.
- ۶- (۲۵) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۴.
- ۷- (۲۶) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.
- ۸- (۲۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.
- ۹- (۲۸) . سوره ی طور، آیه ی ۱۶.
- ۱۰- (۲۹) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.
- ۱۱- (۳۰) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱۵.
- ۱۲- (۳۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.
- ۱۳- (۳۲) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.
- ۱۴- (۳۳) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.
- ۱۵- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۲.
- ۱۶- (۳۵) . سوره ی محمد، آیه ی ۱۵.
- ۱۷- (۳۶) . سوره ی غاشیه، آیه ی ۶.
- ۱۸- (۳۷) . سوره ی حاقه، آیه ی ۳۷.

Your browser does not support the audio tag

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷) أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۸) وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى (۱۳۰)»

در اینکه فرمود اگر کسی از یاد خدا اعراض کند معیشت ضنک برای اوست و نفرمود معیشت ضنک علیه اوست برای این نیست که این لام، لام نفع است لام اگر برای نفع باشد در مقابل «علی» قرار می گیرد و آیاتی که نفع و ضرر را مقابل هم قرار داد در قرآن کم نیست اما لام اگر برای اختصاص باشد نه برای نفع در هر دو جا به کار می رود یعنی هم معصیت و عذاب للعاصی است هم اطاعت و بهشت للمطیع است که این لام، لام اختصاص است می گویند «المال للزید» آنجا که لام به معنای نفع باشد در قبالش «علی؟» است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۱۰۴ به این صورت آمده است «قَدْ جَاءَكُمْ بَصِيْرًا مِّن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» آنجا لام برای نفع است در قبالش «علی؟» است اما لام وقتی برای اختصاص بود نه برای نفع برای تفهیم این مطلب بود که عمل برای عامل است کاری به نفع و ضرر ندارد در هر دو جا با لام به کار می رود نظیر آیه هفت سوره ی مبارکه ی «اسراء» که قبلاً گذشت در آیه ی هفت سوره ی «اسراء» چنین آمد «إِنَّ أَحْسَنَكُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» چون این لام برای اختصاص است در مقابل «علی» نیست نه اینکه به عنوان مشاکله لام به کار رفت سخن از مشاکله نیست سخن از اختصاص است اگر اختصاص است عمل بد مخصوص عامل است عمل خوب هم مخصوص عامل، عمل هیچ کسی را به پای دیگری نمی ریزند. در اینجا این لام، لام اختصاص است که «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» معیشت ضنک مختص اوست.

ص: ۸۵۶

مطلب دیگر آن است که قرآن کریم ما را هم به سرمایه ی درونی خود ما آگاه می کند هم به سرمایه های بیرونی که از رهبران الهی نصیب ما می شود ما را مطلع می کند هم ما را به شناسنامه های اصلی مان واقف می کند از سه راه ما را هدایت می کند راه سرمایه های درونی ما همان فطرت و عقل و نفس ملهمه و اینهاست که خدای سبحان به ما داد سرمایه های بیرونی انبیای الهی، ائمه معصومین و اولیای الهی اند که برای هدایت ما نصب شدند سرمایه های شناسنامه ای آباء و اجداد ماست این جریان «یابن آدم»، «یابن آدم»، «یابنی آدم»، «یابنی آدم»، «یابنی آدم» تعبیرات فراوان قرآن کریم و همچنین روایات این است که بالأخره شما یک آدم ریشه داری هستید فرزند کسی هستید که از علوم الهی برخوردار بود و عالم اسمای الهی شد فرزند کسی هستید که معلّم ملائکه بود شما یک آدم ریشه داری هستید اینکه می بینید در هر فرصتی برای بزرگداشت منطقه هایی، نکوداشت

بزرگانی جشنواره ای می گیرند به عنوان گرامیداشت این یک تأثیر مهمی دارد یعنی گذشته از اینکه یک ادب اجتماعی است یک، گذشته از طلب مغفرت برای آن صاحب نام است دو، یک ارج و ارزشی هم در خود انسان ایجاد می کند سه، شما می بینید بچه های پرورشگاه، بچه های شیرخوارگاه و مانند آن غالباً به جایی نمی رسند برای اینکه اینها نمی دانند اصلاً ریشه شان چیست اما وقتی می بینید در غالب شهرها و روستاهای ایران بزرگانی برخاستند شما روستایی، شهری ندارید که مفاخر نداشته باشد خدای سبحان در هر فرصتی هر بزرگی را از هر منطقه ای که بخواهد مبعوث می کند همه ی این روستاها و همه ی شهرهای ایران به نوبت بزرگانی تحویل دادند حفظ نام آنها شناسنامه ای است برای مردم آن منطقه، وقتی کسی می گوید من اهل فلان روستایم یا اهل فلان شهرم که فلان فقیه، فلان حکیم، فلان مرجع از اینجا برخاست خب زمینه ی رشد او فراهم می شود ولی بچه های شیرخوارگاه و پرورشگاه غالباً از این نعمت محرومند ذات اقدس الهی این راه سوم را هم فراسوی بشر گذاشت «یابنی آدم»، «یابنی آدم»، قصه ی بنی آدم را نقل می کند تمام این بخشهایی که الآن ما داریم می خوانیم شناسنامه ی ماست این «وَكَذَلِكَ»، «وَكَذَلِكَ» یعنی اینها را ما به پدرتان گفتیم شما هم بچه های آدمید این قصه قصیه فی واقعه نیست در همین بخشهایی که شما ملاحظه می فرمایید در سوره ی مبارکه ی «طه» از ۱۱۴ شروع می شود تا همین بحثها که هنوز ادامه دارد از آیه ی ۱۱۵ «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» تا به «يَا آدَمُ» (۱) بعد «قَالَ اهْبِطُوا» (۲) بعد «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» (۳) بعد به آدم گفتیم «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» این چنین است اگر کسی اهل هدایت بود آن چنان است «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» این چنین است همه ی اینها را ما به آدم گفتیم یعنی به ما می فرماید که در شناسنامه ی شما اینها هست شما بچه های کسی هستید که ما با او اینها را در میان گذاشتیم این قصه که تمام نشده این جریان که به پایان نپذیرفت فرمود ما به آدم گفتیم وارد زمین که شدی آیات الهی که آمده است احکامش این است، حکمش این است اگر کسی «فَأَمَّا يَا تَيْنُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (۴) این حرف برای فرزندان آدم است الی یوم القیامه، «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» این برای فرزندان آدم است الی یوم القیامه، گفتگوی بعضی از فرزندان آدم با خدا در قیامت برای همه است «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى»، «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» برای فرزندان آدم است الی یوم القیامه، «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» برای اینهاست، «لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ» برای اینهاست، بازتر از سوره ی مبارکه ی «طه» و «بقره» سوره ی مبارکه ی «اعراف» بود که گذشت سوره ی «طه» در مکه نازل شد سوره ی «بقره» و «اعراف» در مدینه نازل شد آنها به منزله ی شرح آیات سوره ی مبارکه ی «طه» هستند این قصه به صورت بازتر در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آمده است که خیلی وسیع تر از جریان سوره ی «طه» است که محل بحث است قدم به قدم آمده منتها هر جا جای سؤال است خدا اجازه ی سؤال داده این سؤال که کلید علم است و علوم بسته است در مخازن الهی است و سؤال که «حَسَنَ السُّؤَالِ نِصْفَ الْعِلْمِ» (۵) کلید است خدا اجازه داده در روزی که کسی حق حرف ندارد خدا به بعضی افرادی که سؤالهای عالمانه و محققانه دارند اجازه ی سؤال می دهد سؤال می کنند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» این جوابش هم همین است اما ما یادمان نیست که جایی کسی سؤال بکند خدایا من صد سال یا هشتاد سال معصیت کردم تو می خواهی مرا ابد بسوزانی برای چه، شما برخوردید هیچ آیه ای که چنین سؤال و جوابی را در قیامت با خدا در میان می گذارند همه اش «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (۶)، «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» آخر کسی سؤال نمی کند من هشتاد سال گناه کردم چرا ابد، چرا عذاب ابد، اینجا سؤال باز است منتها مستحضرید که بارزترین نیروی ادراکی ما همان چشم است دیگر، درست است گوش سهمی دارد و شامه سهمی دارد سایر مجاری ادراکی سهمی دارند ولی مهم ترین کار برای چشم است آنها اگر سؤال بکنند چرا ما را اصم کردی، چرا ما را ابکم کردی جواب همین است «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى»، «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَبْكُمْ» جواب همین است اما این سؤال اصلاً در ذهن کسی نیامده که چرا در قرآن عده ای که به عذاب ابد گرفتارند آنجا از

خدا سؤال نمی کنند خدایا ما به اندازه ی محدود گناه کردیم چرا نامحدود بسوزیم.

ص: ۸۵۷

- ۱- (۱) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۷.
- ۲- (۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۴.
- ۳- (۳) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.
- ۴- (۴) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.
- ۵- (۵) . بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴.
- ۶- (۶) . سوره ی جن، آیه ی ۲۳.

پرسش: .. همه اش گناه می کرد عمرش را به گناه می گذراند

پاسخ: بله، حالا این روایتی که مرحوم شیخ (رضوان الله علیه) در رسائل نقل کرده با اینکه روایات فراوانی است که قصد گناه، گناه نیست اگر کسی قصد کرد معصیتی را انجام بدهد ممکن است در کلام به عنوان تجزی به حُبث سریره ی او انسان پی برد ولی معصیت فقهی نیست این شخص از عدالت نیفتاده قبلاً می شد به او اقتدا بکنی الآن هم می شود به او اقتدا کرد صرف هم به گناه، گناه نیست چه رسد به اینکه با «لو» تقدیر مطرح بشود حادثه ای که پیش نیامد نامحرمی دارد عبور می کند کسی قصد کرده که این را نگاه بکند ولی استعاده کرده «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (۱) پناه برد به خدا و نگاه نکرد او دیگر معصیت نکرد با اینکه قصدش این بود گناه بکند اما اگر کسی قصدی هم در کار نبود صرف اینکه ما بگوییم این شخصی که چند سال معصیت کرده اگر در دنیا می ماند معصیت می کرد خب او را خدا می سوزاند در جهنم، بنابراین آن روایت معنای دقیقی دارد که باید با فنّ دقیق با آن روایت معامله کرد آن روایت، روایت حقی است اما نه از فقه برمی آید نه از اصول از آن آیه محکمه برمی آید نه از فریضه عادلانه نه از سنت قائمه اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود علم سه قسم، سه قسم یعنی سه قسم است «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ أَيْهَ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» (۲) از فریضه عادلانه این معارف برنمی آید، از سنت قائمه هم برنمی آید از فقه و اصول این برنمی آید از یک علم دیگر برمی آید باید ثابت بشود که این شیء مجرد است وقتی مجرد آلوده شد برای ابد آلوده است تا تجرد روح ثابت نشود تا ابدیت روح ثابت نشود خب این شیء یک جرم ابدی شد جرم ابدی خب رنج ابدی دارد دیگر آن روایت از غرر روایات ماست اما نه از شیخ انصاری ساخته است نه از رسائل او و گرنه این اشکال هست خب آدم وقتی گناه نکرده چرا بسوزد قصد گناه که شمای فقها فتوا می دهید گناه نیست چه رسد به اینکه «لو کان لبان» این طور نیست که خب.

ص: ۸۵۸

۱- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

۲- (۸) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

پرسش: آیه «رَبِّ ارْجِعُونِ» (۱) پس چه جواب می دهید؟

پاسخ: همین است دیگر، «رَبِّ» می گوید که الآن که من دارم می سوزم مرا برگردان دنیا توبه کنم جواب می دهد که وقت گذشت دیگر اینجا که جای عمل نیست نوبت عملت هم که تمام شد الآن همین آیه ای که می خوانیم «لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (۲) معنایش این است یعنی هر کسی عمری دارد، قدری دارد، اندازه ای دارد تو به اندازه ی عمرت اتمام حجت شده است و به دین بی اعتنایی کردی «تَبَيَّنَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۳) حالا وقت گذشته زمان احتضار و برزخ که جای عمل صالح نیست مدّت هم که سپری شده حجت هم بالغه ی الهی بود «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۴) هیچ کسی را ذات اقدس الهی بدون حجت بالغه عذاب نمی کند خلیها را عفو می کند ولی هیچ کسی را بدون حجت عذاب نمی کند خب اگر روح مجرّد شد این مجرّد آلوده شد این برای ابد آلوده است اگر ما دو دو تا چهارتای آلوده داشته باشیم.

پرسش: همان نیتش را می گویند «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (۵)

پاسخ: بسیار خب، ولی نیت را باید ثابت کرد که روح مجرّد است یک، نیت بد آفتی است دو، این آفت این روح را آفت زده می کند سه، اول حال است چهار، بعد ملکه است پنج، بعد فصل مقوم است شش، آن وقت این می شود ثابت و ابدی اینها چندین سال بعد بحث می خواهد غرض این است که با آن روایت و با فقه و اصول اینها حل نمی شود الآن این برای ما خود معماست که چرا در هیچ جای قرآن این سؤال مطرح نشد که تبهکاران به خدا عرض کنند خدایا ما به اندازه ی شصت سال، هشتاد سال معصیت کردیم چرا ما را ابد می سوزانی، اما چنین سؤالی اینجا مطرح است که «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» جواب می دهد نه، تو کور بودی الآن هم کوری خیال می کردی بصیر بودی این همه آیات الهی، قرآن، اهل بیت، روایات، حرم، مسجد، حسینیه اینها بود اینها هیچ کدام را نمی دیدی عالماً عامداً نمی دیدی یک وقت است کسی کافر مستضعف است یعنی دسترسی به این حرفها ندارد در جاهای دوردستی است که احکام و حکم الهی به آنها نرسیده است این جزء افراد مستضعف است و ذات اقدس الهی اینها را مورد مرحمت قرار می دهد اینها را که عذاب نمی کند اما اگر کسی عالماً عامداً از کنار مسجد و حسینیه می گذرد همسایه مسجد هم هست «نَبِّدُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» خب این مسجد را ندید دیگر، حسینیه را ندید، حرم را ندید دیگر، در قیامت باطن ظاهر می شود و ظاهر رخت برمی بندد خدای سبحان می فرماید ما تو را کور نکردیم که تو خودت کور بودی الآن هم کور محشور شدی الآن جهنم را به خوبی می بینی این طور نیست که جهنم را نبینی «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسْمِعْنَا» (۶) هست می برند کنار جهنم می گویند «أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ» (۷) تمام شعله های جهنم را می بیند این طور نیست که کور به آن معنا باشد که جهنم را نبیند که یا صدای جهنم را نشنود که، اما صدای بهشت را نمی شنود، صدای داود را نمی شنود در دنیا همین طور بود این تحلیل قرآن کریم است سؤال است و جواب اما آن اصلاً در قرآن ما که نیافتیم که کسی به خدا عرض کند خدایا ما صد سال معصیت کردیم ما را چرا برای ابد می خواهی بسوزانی سرّش این است که انسان به دارالقرار می رود نه به دارالفرار دنیا دارالفرار است قبر دارالفرار است برزخ دارالفرار است هیچ جا دارالقرار نیست «لَكِنكُمْ تَتَّقِلُونَ مِنْ دَارِ الْإِلٰهِ» (۸) از دنیا به برزخ، از برزخ به صحنه ی قیامت، از صحنه ی قیامت یا بهشت یا جهنم آنجا دیگر دارالقرار است بالأخره صحنه ی قیامت ولو پنجاه هزار سال محدود است دیگر صحنه ی قیامت برای ابد نیست دیگر افراد محاسبه می شوند «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي النَّارِ» بروند به سراغ کارشان دیگر.

- ۱- (۹) . سورة ی مؤمنون، آیه ی ۹۹.
- ۲- (۱۰) . سورة ی شوری، آیه ی ۱۴.
- ۳- (۱۱) . سورة ی بقره، آیه ی ۱۰۱.
- ۴- (۱۲) . سورة ی انفال، آیه ی ۴۲.
- ۵- (۱۳) . سورة ی اسراء، آیه ی ۸۴.
- ۶- (۱۴) . سورة ی سجده، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۱۵) . سورة ی طور، آیه ی ۱۵.
- ۸- (۱۶) . بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

پرسش: جهنم همه برای خلیها خلود نیست برمی گردند

پاسخ: خب بله، ولی اصل جهنم برای آن منافق و برای کفار معاند که خلود هست برای موخیدان و مسلمان و اینها که معصیت‌های محدود داشتند بعد از مدتی عذاب آزاد می شوند در روایات هم هست که ائمه (علیهم السلام) فرمودند در پیشانی اینها نوشته است که «هؤلاء عتقاء الله من النار» (۱) بعد هم شرمنده اند از این کار بعد از خدا مسئلت می کنند این هم پاک می شود اینها برای غیر کفار و غیر منافق است اما منافق و کفار عنود که مغلندند خب، بنابراین حالا در جهنم مقداری اختلاف باشد در بهشت که احدی اختلاف نکرد که به ابدیت بهشت المؤمنینی که در بهشت اند برای ابدیت است دیگر آنجا می شود دارالقرار ولی هیچ کس سؤال نمی کند در قیامت که خدایا من یک مدت محدودی گناه کردم به نحو غیر محدود می خواهی ما را عذاب بکنی یا حالا پنج‌سال ما گناه کردیم تو پنج‌سال ما را معطل کنی این چیست، اگر واقعاً مسئله ی روح مشخص بشود تجرد روح مشخص بشود و ثبات روح مشخص بشود و ابدیت انسان مشخص بشود انسان خودش را ارزان نمی فروشد ماییم و ابدیت ما تاریخ بر نمی دارد سال و ماه بر نمی دارد قرن بر نمی دارد ماییم و هستیم و هستیم و خواهیم بود آن وقت برای ما روشن است اگر ما چنین جان آلوده ای داشتیم دیگر سؤال نمی کنیم که ما را چرا ده سال یا بیست سال خب، اما جریان اینکه چگونه ذات اقدس الهی عمل کسی را چند برابر پاداش می دهد بین «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (۲) با جزا عین عمل است چگونه تطابق برقرار می شود اگر جزا عین عمل است باید به مقدار عمل باشد نه بیشتر. پاسخش این است که جزا عین عمل است ولی از باب تشبیه معقول به محسوس ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «بقره» مشخص فرمود، فرمود عملی که شما انجام می دهید این مثل حبه ای است که در زمینه ی لایق غرس کردید یا بذرافشانی کردید «مَثَلُ الَّذِي يَنْفُقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ» خب چطور یک حبه می شود هفتصد حبه آن هفتصد حبه مگر از عین این نبود یا بیگانه ی این است از همین است دیگر یکی می شود هفتصدتا فرمود همان طوری که «مَثَلُ الَّذِي يَنْفُقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» که می شود هفتصدتا «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» می شود ۱۴۰۰ تا «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۳) که دیگر حد ندارد این هم همین طور است یکی می شود چندتا این با عین هماهنگ است بیگانه نیست پس هم جزا عین عمل است و هم جزا چند برابر عمل عمده آن است که این شناسنامه ای که ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «طه» که داریم می خوانیم و مبسوط تر از او در سوره ی مبارکه ی «اعراف» مشخص کرده است برای ما یک وظیفه است که به ما فرمود شما چنین آدمی هستی خب حالا اگر کسی که بارها به عرض دوستان رسید اگر کسی حدی را از علمی را گذرانده کتابی را پارسال تدریس کرده امسال هم همان کتاب را بخواهد تدریس کند این می شود اتلاف عمر دیگر کسی بگوید من دو بار رسائل گفتم یا دو بار نه‌ایه گفتم یا دو بار مکاسب گفتم خب درست است بار دوم گفتم ولی بار دوم را از کیسه خوردی اتلاف عمر که دیگر حقیقت شرعی نمی خواهد دیگر همین است دیگر یعنی شما منتظرید که خدا آیه نازل بکند که یا ایها الطلاب اگر کسی دوبار رسائل گفته عمرش را تلف کرده این حقیقت شرعی می خواهد! خب «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ» (۴) دیگر اگر سال دوم رساله ای نوشتید، تعلیقه ای نوشتید و کار بزرگان را انجام دادید نه خیر از کیسه نخوردی سرمایه را تولید کردید اما سال دوم هم همان درس را گفتید این دیگر اتلاف عمر است کسی که این طور حوزوی می شود آن وقت هر سریال را گوش می دهد، هر روزنامه ای هم می خواند، هر حرفی هم گوش می دهد آخر شب می گوید چون پارسال این را درس گفتم برای من آسان است آخر شب مطالعه می کند می رود فردا درس می گوید این مستحضر باشید که اتلاف عمر حقیقت شرعی ندارد همین است «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ» (۵)، «مَنْ اسْتَوَى شَهْرَاهُ فَهُوَ

مغبون»، «مَنْ استوی؟ عاماه فهو مغبون» این غبن است دیگر خب الآن حوزه می تواند خیلی کار بکند اگر انسانی که کتابی را پارسال گفته امسال این مرحوم میرداماد رساله نوشته، میرفندرسکی این را نوشته، شیخ بهایی نوشته، شهیدین رساله نوشته اینها همین طلبه بودند دیگر، اگر کسی به این فکر باشد که از سرمایه استفاده کند این راه قرآنی را طی کرده در سوره ی مبارکه ی «طه» در حدّ متوسط، در سوره ی مبارکه ی «اعراف» به طور بیشتر قدم به قدم به ما فرمودند شما شجره داری بچه ی آدمی او عالم اسما بود معلّم اسما بود فرشته ها را درس می گفت مکرّر «یابن آدم»، مکرّر «یابن آدم»، مکرّر «یابن آدم»، این است دیگر خب حالا- دیگر سوره ی مبارکه ی «اعراف» که بحثش گذشت الآن ولی به طور اجمال اشاره می کنیم این است. در سوره ی «اعراف» از آیه ی یازده به بعد تقریباً یک ورق یا بیش از یک ورق مربوط به همین جریان آدم است خب این همه مکرّر «یابن آدم»، «یابن آدم»، «یابن آدم»، یعنی شما ریشه دارید شناسنامه دارید مثل اینکه به کسانی که بزرگان و مراجع زیادی از آن روستایشان یا از شهرشان برخاستند آدم بگوید خب شما برای فلان شهری برای فلان روستایی خب یعنی اهل همان سرزمینی حالا مخصوصاً اگر جزء فرزندان همان مرجع باشند فرزندان همان فقیه باشند اصرار قرآن کریم این است که شما بچه های آدمید این همه ما علوم به او دادیم خب شما بگیرید از ما «یابن آدم»، «یابن آدم»، برای همین است «یا بَیْنِیْ أَدَمَ» در همین سوره ی مبارکه ی «اعراف» از آیه ی دوازده شروع شده تا آیه ی ۳۱ به بعد یا بیشتر نه خیلی بیشتر تقریباً سی آیه در همین زمینه است در حدّ متوسط سوره ی مبارکه ی «طه» است که محلّ بحث است کمترش در سوره ی مبارکه ی «بقره» بنابراین این به ما می گوید که شما فرزندان آدمید و بکوشید که این مراحل را یکی پس از دیگری طی کنید مستحضربید چندین روایت نورانی در ذیل «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِیْ» بر ولایت حضرت امیر و اهل بیت (علیهم السلام) تطبیق شده است این به عنوان جری است به عنوان بیان کامل ترین مصداق است این هم روایات جری و تطبیق. خب، حالا فرمود: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» چندین کار کردیم برهان آوردیم همان «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۶) چندین راه برای هدایت و رهبری فرستادیم یکی از آن راهها همین قصّه و داستانی که برای انبیا و اُمم گذشته است «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ» خب بالأخره فلسفه ی تاریخ، فلسفه ی تاریخ همین است قرآن کریم داستانی را که نقل می کند یک «کذلک» را پایانش ذکر می کند «کذلک» یعنی همین طور ما جزا می دهیم همین طور ما عمل می کنیم این مبدا کسی خیال کند که قضیه فی الواقعه داستانی بود گذشت «کذلک نَجْرِي» هم در جریان ذکر یونسی که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» (۷) در پایانش دارد که «وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» (۸) این ذکر یونسی برای هر دردی خوب است چون وعده ی الهی است دیگر فرمود ما همان طوری که یونس (سلام الله علیه) را نجات دادیم هر کسی به ما پناه ببرد نجاتش می دهیم «وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» این یک اصل کلی است در طرف رحمت در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آنچه در این آیه گذشت که «وَكَذَلِكَ نَجْرِي مِنْ أَسْرَفٍ» درباره ی کیفر درباره ی اشقیاء بعد فرمود: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» هدایت به معنی روشنگری، راهنمایی و امثال ذلک است گاهی هدایت معنای تبیین را در بر خود می گیرد یعنی تضمین می کنند به اصطلاح، معنای تبیین را در هدایت نهادینه می کنند می گویند «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» یعنی «أَفَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ» آیا جریان گذشته برای آنها بیان نکرد اینها را هدایت نکرد یعنی اینها را متوجه نکرد «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» یعنی «يُبَيِّنْ لَهُمْ» «كَمْ أَهْلَكْنَا» این «كَمْ» اسم است به معنی کثرت است «كَثُرَتْ إِهْلَاكُنَا» ما خیلها را خاک کردیم در جریان معاصران پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) یک طور است، در جریان قارون یک طور است، قبل از قارون یک طور است در بحثهای قبلی به مناسبتهاهی این سه مقطع گذشت یک مقطع این است که به وجود مبارک پیغمبر فرمود این سرمایه داران و صنّادید قریش که به ثروتشان می نازند باید بدانند که «وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» اینها به معشار، به یک دهم، به عُشر توانمندی دیگران

نرسیدند ما آنها را از بین بردیم اینها که چیزی نیستند این یک، «وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» (۹) در مقطع جلوتر قصه ی قارون است که «مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُضْبِ بِهِ» (۱۰) به دنبال همان آیه جریان قارون فرمود ما کسانی را از بین بردیم که «أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا» (۱۱) ما سرمایه دارتر از قارون را هم از بین بردیم جلوتر از اینها جریان عاد و ثمود است که «لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ» (۱۲) اینها خانه هایی ساختند، کاخهایی ساختند که در کل روی زمین مثل آنها نظیر نداشت دیگر برج می ساختند خانه می ساختند در دامنه های کوه ویلا می ساختند اینها آن طور نبودند اینها کوه را خانه ساختند الآن هم مقدر کسی نیست که بیاید کوه را خانه بسازند این قدر این کوهها را باید بترشد که تا نشیمن درست کند، ورودی درست کند، خروجی درست کند آنها «تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» (۱۳) خب «لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ» (۱۴) بود دیگر، الآن این مثل تخت جمشید نیست خیلی بالاتر از تخت جمشید است تخت جمشید که سنگها را گرفتند به این صورت در آوردند آنها کوههای سر به فلک کشیده را کاخ ساختند «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» بعضی از آثارش در منطقه های لاریجان و اینها هست که دسترسی به آنها کار آسانی نیست صعب العبور است ولی کوه را خانه ساختند آن قدر تراشیدند که خانه ساختند این می گفت «لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ» (۱۵) این مقطع سوم فرمود ما همه ی اینها را از بین بردیم اینها چه می خواهند بگویند «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمَا أَهْلَكْنَا» یعنی «أولم يُبَيِّنْ لَهُمْ كَثْرَتَ إِهْلَاكِنَا» شما هم که یک مقدار در یمن می روید یک مقدار در فلسطین می روید یک مقدار در شام می روید بخشهای عاد و ثمود هم در همین خاورمیانه بودند شما هم که می روید می بینید آنها که متوسم اند، وسمه شناس اند، سیماشناس اند، میراث باستانی شناس اند هم می بینند دیگر شما «يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ» منتها باید بدانید که یک قضا و قدری هست، آزمونی هست، مدتی هست این چنین نیست که هر کس گناه کرده ما فوراً خفه اش کنیم ما امتحان می کنیم دیگر راه توبه باز است راه برگشت باز است راه استغفار باز است راه انابه باز است «انت الذی فتحت لعبادك باباً إلى عفوك و سمّيته التوبه» (۱۶) اینها هست اگر آن کلمه ی الهی نبود و اجل مسما نبود بله ما اینها را هم هلاک می کردیم ولی حدی دارد، حسابی دارد کسی نمی تواند در قیامت بگوید خدایا اگر به من مهلت می دادی ما توبه می کردیم نه، ما مهلت کافی هم می دهیم «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمَا أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ» که «يَمْشُونَ» همین افراد تبهکار معرض عن ذکر الله «فِي مَسَاكِينِهِمْ» رفت و آمد می کنند باید بدانند که «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ» اینها عبرتاً «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (۱۷) یعنی باید عبور کرد اینهایی که می روند میراث فرهنگی نظیر تخت جمشید و مانند آن را تماشا می کنند اینها اهل عبرت نیستند اینها تماشاگرند عبرت یعنی کسی عبور نکند از آن رذیلت به فضیلت، از جهل به علم، از ظلم به عدل، اگر عبور نکند که عبرت نگرفته فرمود اینها وسایل عبرت اند که عبور کنید ببینید و از وضعی به وضع دیگر بیاید نشد، اینها آیات اند «لِّأُولِي النُّهْيِ» عقل را نهیه می گویند چون انسان را از زشتی باز می دارد و «نهی؟» جمع نهیه است عقل را حجر می گویند «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ» (۱۸) برای اینکه تحجیر می کند دور آدم را خط می کشد نه می گذارد دوستی بی جهت بیرون برود نه اجازه می دهد دشمنی بی جهت وارد بشود عقل را حجر می گویند به همین جهت، نهیه می گویند به همین جهت، لب می گویند به همین جهت و مانند آن، فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ * وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَيَّمِي» که این «أَجَلٌ مُّسَيَّمِي» عطف بر «كَلِمَةٌ» است یعنی «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ وَ لَوْ لَا أَجَلٌ مُّسَمَّا لَكَانَ» این «اهلاک لزاماً» حالا باید بحث بشود که اجل مسما با «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» دو عامل مستقل اند یا نه.

۱- (۱۷). ؟؟؟؟

۲- (۱۸). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

۳- (۱۹). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۱.

۴- (۲۰). بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۷۳.

۵- (۲۱). بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۷۳.

۶- (۲۲). سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.

۷- (۲۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۸۷.

۸- (۲۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۸۸.

۹- (۲۵). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۵.

۱۰- (۲۶). سوره ی قصص، آیه ی ۷۶.

۱۱- (۲۷). سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.

۱۲- (۲۸). سوره ی فجر، آیه ی ۸.

۱۳- (۲۹). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۴۹.

۱۴- (۳۰). سوره ی فجر، آیه ی ۸.

۱۵- (۳۱). سوره ی فجر، آیه ی ۸.

۱۶- (۳۲). الصحیفه السجادیه، دعای ۴۵.

۱۷- (۳۳). سوره ی حشر، آیه ی ۲.

۱۸- (۳۴). سوره ی فجر، آیه ی ۵.

Your browser does not support the audio tag

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۸) وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى (۱۳۰) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۳۱)»

چون این سوره ی مبارکه ی «طه» در مکه نازل شد و عناصر محوری معارف مکه همان اصول اعتقادی است به زمینه ی خطوط کلی اخلاق و حقوق و آنچه رأس کل خطیئه است حبّ دنیاست(۱) بعد از اینکه این معارف را برهانی فرمود و بعد از اینکه به سرگذشت بعضی از اقوام متمرّد اشاره کرد فرمود آیتها و علامتهای فراوانی برای صاحبان عقل هست ولی آنها عقلشان را خاموش کردند و از این مواعظ بهره ای نبردند و اگر قضا و قدر الهی برنامه ریزی از سابق نکرده بود و برای اینها یک مدّت معینی به عنوان آزمون مقرر نکرده بود بساط اینها را هم برمی چید اگر چند صباحی به یک عده مهلت می دهند برای این است که اینها کاملاً آزمون بشوند و برابر آن برنامه های از پیش تعیین شده باشد دو عامل عندالتفصیل و یک عامل عندالإجمال باعث مهلت دادن اینهاست آن دو عامل یکی کلمه ای است که قبلاً ذات اقدس الهی آنها را تقریر کرده است به عنوان قضای الهی و دوّمی اجل معین و مسّمایی است که برای فرد و ملّت مشخص کرد همان طوری که هر فرد اجلی دارد و از آن اجل نمی تواند متأخّر بشود چه اینکه متقدّم بر او هم مقدور نیست هر اّمّت و ملّت هم اجلی دارند آجال اّمم مثل آجال افراد مقرر و مشخص است «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»(۲) همان طوری که فرد اجلی دارد ملّت هم اجلی دارد خب، عبارت این خواهد بود «وَلَوْ لَا - كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» یک، «ولو لا- اجل مسّمی» دو، «لَكَانَ» این اِهْلَاك «لِزَامًا» این «لِزَام» مصدر باب مفاعله است نظیر کتاب و دِعام. خب، پس یک قضا و قدر الهی است که به مبدأ فاعلی برمی گردد یکی هم قرارداد خدای سبحان است که آن هم زیرمجموعه قضا و قدر الهی است که برای هر فرد یا ملّتی اجلی قرار داد در بعضی از آیات سخن از اجل مسّمی نیست همان «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» آنجا که فقط «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» آمده اجل مسّمی را هم لقیفاً به همراه دارد اینجا که اجل مسّمی در قبال «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» است مقام تفصیل است پس اگر قضای الهی نبود و اگر مدّت معینی برای اّمم مشخص نبود این اِهْلَاك ضروری بود ولی ما فعلاً مهلت دادیم.

ص: ۸۶۱

۱- (۱). الکافی، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- (۲). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

رائش زمین، رانش کوه، انفجار کوه روستایی زیر و رو می شود اینها هم احیاناً عذاب استئصال است لکن عذاب استئصال به آن معنا که برای اُمم قبلی بود برای امتهای بعد از ظهور پیغمبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شاید نباشد فرمود دو عامل است که باعث نجات مردم از آن عذاب استئصال است «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (۱) این دو عامل یکی استغفار مردم است یکی وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، استغفار مردم باعث رفع عذاب است آن متأسفانه برای خیلی از اُمم نیست وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این باعث رفع عذاب است الیوم ممکن است آن عذاب استئصال از برخی از اُمم به برکت ولّی عصر (ارواحنا فداه) گرفته شده باشد درست است که در قرآن صریحاً نام پیغمبر را می برد و درست است که در نهج البلاغه آمده است که خدا دوتا امان داشت در زمین یکی پیغمبر بود و یکی استغفار، یکی رخت بریست دومی را مغنم بشمارید اما بر اساس نوراتیت امام معصوم احیاناً ممکن است کار پیغمبر را بکند و وسیله ای بشود که آن عذاب استئصال دامنگیر اقوام و ملل نشود این احتمال هست. جواب اول این است که ممکن است که بعضی از اقوام مستئصل بشوند و از بین بروند همین عذابهایی که گاهی در گوشه کنار جهان پیدا می شود، دوم ممکن است اگر آن عذابهای استئصالی که برای اُمم قبلی بود برای بعد از ظهور اسلام پیش نیاید به برکت وجود مبارک ولّی عصر باشد این هست، اما درباره ی اینکه فرمود: «فَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ» چون مهم ترین آزار را وجود مبارک پیغمبر در همان مکه داشتند سیزده سال به تعبیر بعضی از آقایان، سیزده سال، سال خورد بود نه زد و خورد، زد و خورد در ده سال مدینه بود و گرنه سیزده سال مکه همه اش خورد بود دیگر عذاب بود و رنج بود در مکه فرمود: «فَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ» نه تنها «يَقُولُونَ»، «يفعلون» و کذا و کذا، آنها هم نیش زبان دارند هم نیش عمل دارند فرمود صبر و تحمل را رها نکن و در برابر آنچه اینها انجام می دهند تو برای تحصیل استقامت نماز چند وقت را فراموش نکن حالا این راجع به نماز است آیا نماز در مکه نازل شد یا این بخش از آیات مدنی است در سوره مکی یا بخشی از نمازها در مکه آمده یعنی در معراج آمده که در مکه واقع شده بود تفصیلش در مدینه نازل شده است فرمود: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» که این را بزرگان ما مثل مرحوم شیخ طوسی در تبیان و سایر مفسران به همین نمازهای چند وقت حمل کردند «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» در روایات هم البته این چنین آمده «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» که می شود نماز فجر، نماز صبح «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» می شود نماز عصر، «وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» می شود مغربین نماز مغرب و عشا «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» که طرف نهار اختصاصی به اول و آخر روز ندارد وسط روز هم طرف نهار است این می شود نماز ظهر. برخیها این نمازهای پنج گانه را از این آیه در آوردند اما خوب به زحمت افتادند که چگونه نماز ظهر در اطراف نهار است این جمعش به چه مناسبت است گفتند که چون نمازهای ظهر متعدد است روزها متعدّدند وقتی که ما روز را به دو نیم تقسیم بکنیم که شمس از دایره ی نصف النهار می گذرد یک طرفش به صبح است یک طرفش به عصر این می شود دو طرف یا لااقل چون هر روز این دایره ی نصف النهار نصف می شود آفتاب از این دایره می گذرد به این مناسبت اطراف تعبیر کردند لکن استفاده ی نمازهای پنج گانه از این آیه آسان نیست. در سوره ی مبارکه ی «هود» هم مشابه این تعبیر آمده است که شما این نمازها را در چند وقت در فرصتهای مناسب انجام بدهید آیه ی ۱۱۴ سوره ی مبارکه ی «هود» این است «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ» می شود صبح و عصر «وَزُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ» می شود نماز مغربین «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ» در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم بخشی از این نمازهای پنج گانه آمده که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدُلُّوهُ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» آیه ی ۷۸ سوره ی مبارکه ی «اسراء» «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدُلُّوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» تا وسط شب که می شود چهارتا نماز، ظهرین و مغربین از ظهر تا وسط شب چهارتا نماز را به همراه دارد ظهرین و مغربین «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» که نماز صبح است «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» که گفتند فرشته هایی که مأمور ضبط اعمال

شب اند و فرشته هایی که مأمور ضبط اعمال روزند اینها در بین الطلوعین تلاقی دارند هر دو گروه نماز صبح را می نویسند هم آنها که مأموران شب بودند هنوز نرفتند می نویسند هم آنها که مأموران روزند وقتی آمدند می نویسند بعد فرمود آنچه مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است نماز شب است «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (۲) خب، اینها می تواند ناظر به صلوات پنج گانه ی معهود باشد اما استفاده ی صلوات پنج گانه از آیه ی ۱۳۰ سوره ی مبارکه ی «طه» که محل بحث است و در مکه نازل شد این باید به کمک روایات باشد «فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» نماز صبح، «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» نماز عصر، «وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» برخیاها گفتند که در آن دو قسمت نماز را قبل از زمان ذکر کرد فرمود: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» این یک، «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» این دو، که نماز را قبل از آن زمان ذکر کرده اما درباره ی شب زمان را قبل از نماز ذکر کرده فرمود: «وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» نفرمود «وَسَبِّحْ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ» آن وقت این «آناء» از «انی» یا «انو» به معنای ظرف است یعنی زمان است در سوره ی مبارکه ی «احزاب» هم مشابه این آمده است که «غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاءُ» (۳) آنجا «انا» به معنای همین ظرف زمان است خب، «وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» یعنی این «سَبِّحْ» را شاید برای اینکه تکرار نشود هم بعد از «آناءِ اللَّيْلِ» ذکر کردند هم قبل از «أَطْرَافِ النَّهَارِ» که هم به گذشته مرتبط باشد هم به آینده ولی اگر قبلاً هم ذکر می فرمود ممکن بود هر دو را زیر مجموعه ی خود بگیرد فرمود این «لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ» برای اینکه از این دشواریها نجات پیدا کنی به رضا برسی اهل عبادت باش این دشواریها بالأخره آدم را می رنجاند وقتی کسی بداند هدف بالاتر از اینهاست و تحمل این رنجها تحقق هدف را به همراه دارد اولاً، و فوض و فیض انسان را تأمین می کند ثانیاً، انسان خرسند می شود ثالثاً، فرمود خوشحالی تو و نشاط تو در صبر و بردباری است از یک سو و ادامه ی یاد و نام خداست از سوی دیگر، این تفصیل در کنار آن اجمال است که «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۴) به طور اجمال در آیات گذشته این مطلب سابقه دارد که فرمود دو عامل است که فرد و ملت را نجات می دهد یکی صبر و بردباری، یکی هم عبادت که فرمود از اینها کمک بگیرد «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» یکی از مصادیق صبر البته روزه است ولی این چنین نیست که صبر به معنی صوم باشد آنچه را که در آیات دیگر به صورت متن بیان شده در این آیات به صورت شرح ذکر شده که فرمود: «فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ» یک، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» صلوات پنج گانه دو، آنچه اجمالاً به صورت «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۵) آمده اینجا تفصیلاً بیان شده که «فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ» یک، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» تا پایان آیه این دو، بعد فرمود هم شما بدان هم آنها بدانند هم به آنها اعلام بکن که زرق و برق دنیا برای هیچ کس میوه نمی شود و هیچ کس از دنیا طرّفی نمی بندد «وَلَا تُمِدَّنْ عَيْنُكَ اِلٰی مَا مَتَّعْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مبدا چشم بدوزی به آنچه را که در دست دیگران است دیگران هم بدانند شما هم مستحضر باش که آنچه در دست دیگران است یا در باغ دیگران است فقط شکوفه است اینجا جای میوه نیست درخت دنیا برای احدی میوه نمی دهد اینجا جای سردی است شما در منطقه های سردسیر کم و بیش مأنوس هستید که آنجا اصلاً درخت سبز نمی شود بر فرض درخت سبز بشود میوه نمی دهد یک تابستان کوتاهی دارد که تا این درختان می خواهند شکوفه بکنند پاییز زودرس می آید بساطش را به هم می زند «زَهْرًا» یعنی شکوفه این تاء زَهْره نظیر تاء تَمْره علامت وحدت است زهر و زهره مثل تَمْر و تَمْره، زهر الربیع یعنی شکوفه ی بهار نه زَهْر الربیع، زهر یعنی شکوفه، «زَهْره» یعنی یک شکوفه، فرمود درخت دنیا برای احدی میوه نمی دهد اگر باغ است این است، اگر راغ است این است، اگر پُست و مقام و جاه و جلال است همین است تا کمی حواس بخواهد به طرف این شکوفه جمع بشود می گویند نوبت دیگری است بنابراین تو بدان به آنها هم بگو که اگر واقعاً میوه می خواهند شجره ی طیبه جای دیگر است، سایه می خواهند جای دیگر است اینجا جای امتحان است فقط شکوفه های خوش رنگی اینها پیدا می کنند که اینها را می آزمایند نه اینکه به فواکه چشم ندوز، نه

اینکه به اثمار و ثمرات اشجار چشم ندوز، به ازهار چشم ندوز به شکوفه چشم ندوز غیر از شکوفه چیز دیگر نیست «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» حالا وجود مبارک پیغمبر که از همه ی اینها منزّه بود بعضیها یک چشمشان به طرف مثلاً شکوفه است بعضی هر دو چشمشان را پُر می کنند خیره خیره به یک جا نگاه می کنند فرمود این طور خیره خیره نگاه نکن این فقط شکوفه است هر دو چشمش را پُر کرده پُر کرده دو چشمت را پُر کردی داری نگاه می کنی این برای کسی میوه نمی شود «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مِمَّا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ» یعنی گروههایی از اینها را چه چیزی متمتع کردیم «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» نه ثمر، فقط شکوفه است تازه این شکوفه هم برای آزمون است «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» اما آنچه را که ما به شما می دهیم که محصول آن صبر و محصول این تسیح، محصول استعانت بالصبر و الصلاه است آن رزق ربّ توست که هم بهتر است هم ماندگارتر «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» حالا قبل از اینکه به تفصیل این بحثها برسیم و همچنین به آیات دیگر به برخی از مطالب مربوط به گذشته برسیم. در جریان خلود این را شما هم فحص کنید جدیت کنید ببینید در جایی از قرآن کریم خلود به عنوان سؤال و جواب مطرح شد یا نشد معروف بین فقها و محدثان و مفسران (رضوان الله علیهم) خلود است دیگر همین مخصوصاً سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی به صورت صریح می فرمایند این آیات خیلی روشن دلالت می کند بر ابدیت در قبال آنچه مشهور است برخی از مفسران هم قائل اند که منظور از این خلود مکث طویل است نه ابدیت مدّت زیادی می ماند آیا آن قول به صواب نزدیک تر است یا این قول، و آیا در هیچ جای قرآن هست که افراد در قیامت به خدا اعتراض بکنند بگویند که ما یک مدّت کوتاهی معصیت کردیم چرا ابداً معاقبیم با اینکه جلوی سؤال و جواب را خدا نگرفته در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که اگر ما انبیا نمی فرستادیم اینها اعتراض می کردند می گفتند خدایا تو که می دانستی ما با مُردن نمی پوسیم از پوست به در می آیم به این سرزمین می رسیم به این عالم می آیم چرا راهنما نفرستادی ما انبیا فرستادیم «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» یعنی تا مردم بر خدا حجت نداشته باشند معلوم می شود که قیامت ظرف احتجاج است معلوم می شود که اگر برخی از کارها انجام نمی شد مردم می توانستند استدلال کنند، احتجاج کنند به خدا عرض کنند تو که می دانستی ما بعد از مرگ به این منطقه می آیم چرا راهنما نفرستادی فرمود ما راهنما فرستادیم «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» تا «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۶). در جریان کور محشور شدن برخیها هم بالأخره آنها می گویند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» (۷) پاسخش این است که تو کور بودی الآن هم کوری ما تو را کور نکردیم تو فقط بدیها را می دیدی الآن هم بدیها را می بینی کسی جلوی دیدت را نگرفته این هم جهنم و این هم دید تو، خوبیها را نمی دیدی الآن هم نمی بینی آن اشکال این هم جواب، اما درباره ی خلود کسی بگوید خدایا من ده سال، بیست سال، سی سال یا صد سال معصیت کردم تو حالا صد سال، دویست سال، سیصد سال عقاب بکن با ابد عقاب می کنی این برای چیست؟ آیا این در جایی مطرح شده یا نشده و اگر نشده برای چیست برای اینکه یکی از دو طرف روشن است یا راه حلّ خاصّ خودش را دارد، اما امکان اینکه یک وقت کسی کاری انجام بدهد و در زمان بیشتری عذاب ببیند این هست یک وقت کسی کاری انجام می دهد سمّی می خورد یا چشم خودش را کور می کند مدّتی در عذاب هست اما بالأخره آن محدود است یعنی اگر کسی چشم خودش را کند و کور کرد مدّتی محروم است سی سال یا چهل سال بالأخره تا زنده است یا سم خورد بالأخره مدّتی رنج می کشد بعد هم دیگر تمام می شود با ابدیت سخن در این نیست که زماناً باید بین عصیان و بین عقاب تطابق باشد سخن در وفاق است «جَزَاءٌ وَفَاقًا» (۸) باید عدل باشد یک گناه محدود یک کیفر نامحدود را نمی تواند داشته باشد اما این مثالهایی که گاهی گفته می شود انسان چشمش را کور می کند برای همیشه محروم است محرومیت از دید حرف دیگر است عذاب حرف دیگر است همان کسی که نابینا شد بعدها قاه قاه می خندد مثل افراد عادی خیلی از مواقع بین محرومیت با تعذیب خلط می شود اگر کسی چشم خودش را کور کرده ولو یک

لحظه کور کرده ولی برای چهل سال یا پنجاه سال از دیدن محروم است نه چهل، پنجاه سال دارد عذاب می کشد این بعد زندگی خودش را انجام می دهد مثل دیگران می خندد می آید و می رود ولی در جریان عذاب اگر کسی کفر ورزیده دائماً در عذاب است سوخت و سوز است.

ص: ۸۶۲

۱- (۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۳۳.

۲- (۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۹.

۳- (۵) . سوره ی احزاب، آیه ی ۵۳.

۴- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۵- (۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۶- (۸) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۷- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۵.

۸- (۱۰) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

پرسش: «عذاب کل شیء بحسبه».

پاسخ: عذاب است دیگر جهنم عذاب است دیگر.

پرسش: آن هم عذاب است این هم عذاب است.

پاسخ: نه عذاب نیست قاه قاه می خندد پس چیست، اینکه می خندد اینکه نشاط دارد اینکه در کارهای خودش رشد می کند اینکه اهل تحصیل می شود اما فرق است بین محرومیت از نعمت و بین سوخت و سوز این سوره ی مبارکه ی «نساء» که دارد «كَلَّمَا نَضَّجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۱) یعنی سوخت و سوزش دائم است این ایمن نیست یک وقت است جایی را نمی بیند بعد عادت می کند به همین خلیها هستند که الآن اعمما هستند اصلاً نشاط دارند احساس رنج نمی کنند یا بر فرض رنج می کنند فقدان از یک نعمت است نه سوخت و سوز دائم بنابراین این به عقل باید هماهنگ در بیاید و با نقل باید هماهنگ در بیاید آیا حق با کسانی است که می گویند دائماً در عذاب اند که معروف بین اصحاب است که سیدناالاستاد هم اصراری دارند بر این یا حق با دیگران است که می گویند این خلود بر مکث طویل حمل می شود ولی چطور در قرآن این سؤال مطرح نشد با اینکه فضای قیامت فضای آزاد است اینها سؤال بکنند ما چرا کور شدیم جواب می دهند، اگر بخواهند سؤال بکنند که چرا پیغمبر نفرستادی می گویند پیغمبر فرستادیم، چرا قرآن این را مطرح نکرده این را کاملاً در نظر داشته باشید.

مطلب دیگر اینکه جریان حضرت آدم (سلام الله علیه) با این قصه فرق می کند کل جریان حضرت آدم را مستحضرید که قبل از اینکه حضرت به زمین تشریف بیاورند و قبل از شریعت و قبل از دین این قصه واقع شده بنابراین نهی نه تنها تحریمی نبود تنزیهی هم نبود، ترک اولی؟ هم نبود، مکروه نبود آن کوشش فراوان مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) بعد سعی بلیغ شاگردش مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیهما) همه ی اینها در صورتی تام است که شریعت باشد تا حالا ما بگوییم این نهی تنزیهی نبود مثلاً ترک اولی؟ بود اگر در فضایی، در عالمی اصلاً شریعت نبود به تعبیر سیدناالاستاد فقط ارشاد مطرح است نه نهی تحریمی یا تنزیهی یا کراهت یا ترک اولی؟، بعدها که حضرت به زمین تشریف آوردند «اهْبِطَا» (۲) در یک جا، «اهْبِطُوا» (۳) در جای دیگر فرمود: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ» از آن به بعد سخن از شریعت است این یک مطلب، بنابراین خلافتی انجام نشده لا عمد، لا سهواً و لا نسیاناً برای اینکه از باب سالبه به انتفاء موضوع است حکمی نبود تا ترک بشود.

ص: ۸۶۳

۱- (۱۱). سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۲- (۱۲). سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

۳- (۱۳). سوره ی بقره، آیه ی ۳۶.

مطلب دوم این است که عهدی ذات اقدس الهی با حضرت آدم داشت و آن عهد را هم حضرت آدم فراموش کرد که «لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۱) اما آن عهد چه بود این عدم عزم چه بود در بعضی از روایات تطبیق شده بر ولایت و امثال ذلک که از این جهت حضرت جزء اولوالعزم نبود آن مخصوص خودش است عهدی بود و حضرت هم نسیان کرد و عزمی نداشت و مانند آن، در آنجا وجود مبارک حوّا سهیم نبود آن عهد، عهد مخصوص بود و بعد از آن هم قصه امر ملائکه آمد که در برابر آدم باید سجده کنید آن را خود آیات سوره ی مبارکه ی «اعراف» یا «طه» توضیح نداد که آن منسی چیست، آن عهد منسی چیست که «لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۲) این چیست، اما درباره ی این نهی که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» و غیر «اعراف» یا آنجاها آمده این را به هر دو اسناد داد این نهی را نه نسیان، این نهی را به هر دو اسناد داد «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (۳)، «لَا تَأْكُلُوا» و امثال ذلک به تشبیه نهی کرده نزدیک این درخت نروید، از این درخت استفاده نکنید بعد دارد با تشبیه «فَأَكَلَا»، «وَوَطَفَقَا»، «يَخْصِفَانِ» (۴) این با تشبیه است اینجا سخن از نسیان نیست چرا، برای اینکه اینجا خود شیطان همین نهی را مطرح می کند می گوید «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا» (۵) بعد هم قرآن دارد که شیطان به عنوان دلالت تدلیه کرد گفت «هَلْ أَذُكَّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكِكَ لَأَبْتَلِي» (۶) به بهانه ی دلالت و راهنمایی تدلیه کرده یعنی این را پایین آورده پایش را کشیده پایین، مُتَدَلِّي کرده، آویخته به جای راهنمایی به جای دلالت، تدلیه کرده بر اساس فریب و بر اساس سوگند دروغ «دَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ» (۷). مطلب بعدی آن است که ما روایات را باید بر قرآن عرضه کنیم چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد در بحثهای قبلی گذشت که هم نصوص علاجیه ما را راهنمایی می کند هم طایفه ی دیگر دو طایفه یعنی دو طایفه از روایات است که مرحوم کلینی نقل کرده یکی مربوط به نصوص علاجیه است روایتی که معارض دارد، یکی مربوط به مطلق روایات است اگر روایت معارض هم نداشته باشد الا و لابد باید بر قرآن عرضه بشود طبق همان بیانی که هم از پیغمبر رسیده است هم از اهل بیت (علیهم السلام) که فرمودند به نام ما جعل می کنند دروغ به نام ما زیاد است ولی به نام قرآن کسی نمی تواند چیزی جعل بکند چون وظیفه ی ما طبق این دو طایفه از نصوص عرض روایت بر قرآن است چه روایت معارض داشته باشد چه روایت معارض نداشته باشد گاهی برخی از روایات ولو ضعیف هم هستند در حدّ «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۸) هستند خیلی از موارد است که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) که بحار الأنوار نقل کرده این روایت را در بحار الأنوار نقل کرده برای اینکه بعضی از روایات نکات فراوان آموزشی دارند نه تعبدی، همین روایت جمیل ولو بعدش مُرسل هست اما نکته ی آموزشی دارد ما را متبّه می کند حالا بعد از اینکه ما را متبّه کرده ما از تشبیه مان استفاده می کنیم نه به روایت جمیل تمسّک بکنیم آن روایت جمیل این است که وجود مبارک آدم و حوّا (سلام الله علیهما) نهی را فراموش نکردند برای اینکه در همین گفتگو اینها شیطان می گوید «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» (۹) این گفتگوست دیگر، چگونه می شود پیغمبری در متن گفتگو باز فراموش بکند و قرآن هم که دارد «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ» (۱۰) نه «بنسیان» بعد هم که خدا می فرماید چرا این را خوردی نمی گویند «نسیان» می گویند «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (۱۱) خب، اگر صدر و ساقه ی این قصه این است که ما ترک کردیم و با آن قضیه ای که در ذیل قصه آمده با آن هماهنگ است این قصه با نسیان شروع شده و با نسیان هم ختم شد نتیجه ای که از نسیان زید می گیریم این است که اینها که کور محشور شدند به خدا عرض می کنند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» (۱۲) فرمود نسیان به نسیان تو نسیان کردی ما هم نسیان می کنیم خب این نسیان به نسیان یعنی «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (۱۳) تو نسیان کردی ما هم نسیان می کنیم خب نسیان خدا چیست؟ ترک است دیگر، فرمود: «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (۱۴) برای اینکه «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» تو نسیان کردی ما هم نسیان می کنیم یعنی تو ترک کردی ما هم ترک می کنیم این ذیل قصه است

برای اینکه ذیل قصه با صدر قصه هماهنگ در بیاید باید آن نسیان را به معنی ترک بگیریم منتها ترک بر اساس ارشاد است خدای سبحان هم فرمود این کار را بکنی به زحمت می آفتی نه اینکه این کار مکروه است نه مکروه است نه حرام است هیچ کدام از احکام خمس را ندارد برای اینکه شریعتی در کار نیست بنابراین قصه وجود مبارک حضرت آدم که در آسمان بود ما باید برویم در آسمان آنجا آن را حل کنیم بخواهیم آن قصه را بکشیم زمین این هماهنگی نیست باید خودمان را بالا ببریم «خویش را تاویل کن نی ذکر را» قدری بالا برویم بینیم آنجا چه خبر است همان جا معنا کنیم مرحوم علامه این کار را کرده می گویم بابا مسئله ی تحریم و تنزیه و ترک اولی؟ و اینها نیست خودت را به زحمت نینداز مسئله ی ارشاد است وقتی رفتیم بالا می بینیم بله آنجا حق با علامه است برای اینکه شریعتی نبود تا شما بگویید زحمت تنزیه الأنبیاء مرحوم سید را تحمل کنیم و مانند آن، حالا چون دارند اذان می گویند بس است.

ص: ۸۶۴

- ۱- (۱۴) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۵.
- ۲- (۱۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۵.
- ۳- (۱۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹.
- ۴- (۱۷) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۱.
- ۵- (۱۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.
- ۶- (۱۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۰.
- ۷- (۲۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۲.
- ۸- (۲۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.
- ۹- (۲۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.
- ۱۰- (۲۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۲.
- ۱۱- (۲۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۳.
- ۱۲- (۲۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۵.
- ۱۳- (۲۶) . سوره ی شوری، آیه ی ۴۰.
- ۱۴- (۲۷) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۶.

Your browser does not support the audio tag

«وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (۱۳۰) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۱) وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲)»

در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «طه» چون در مکه نازل شد گذشته از اینکه تبیین اصول اعتقادی لازم بود، دستور مقاومت و ایستادگی هم مطرح بود زیرا در مکه فشار بر اسلام و مسلمین بیش از مدینه بود در مدینه اینها یک قدرت دفاعی داشتند در مکه چون قدرت دفاعی نبود مقاومت و ایستادگی یک صبرِ کاملی را لازم داشت. فرمود عدّه ای درصدد آن اند که ذات اقدس الهی هر چه زودتر بساط ظلم و ظالم را برچیند فرمود هر چیزی در عالمِ نظمی دارد، حسابی دارد جهانِ دنیا عالمِ آزمون است باید اینها در امتحانها یا پیروز می شوند یا شکست می خورند مشخص بشود برای هر کسی هم یک مدّت معینی مطرح شده است این دو عامل یکی قضا و قدرِ قبلی که می شود «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ» دوم اجل مسّمّا و مدّت عمرِ آزمونی که خدای سبحان برای فرد یا ملّت مشخص کرد این دو عامل باعث می شود که آن عذاب الهی مقداری تأخیر بیفتد اگر آن کلمه ی الهی نبود و اگر اجل مسّمّا به عنوان آزمون نبود این عذاب لزام بود، مُلازم بود این مصدر باب مفاعله است فعّال نظیر مفاعله مصدر باب مفاعله است این ملازم آنها بود لکن چون کلمه ی الهی قبلاً گذشت و برای اینها اجل مسّمّا هست لذا مدّتی تأخیر می افتد.

ص: ۸۶۵

مطلب دیگر آن است که شاید این اجل مسّمّا را بتوان در زیرمجموعه ی «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ» مندرج کرد چون یکی از اموری که قبلاً گذشت و جزء قضا و قدر الهی است این است که برای اینها یک اجل مسّمّاست یک امر قضاست که هر کسی می میرد این تغییرپذیر نیست این جزء قضای الهی است که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱) اما قدر قابل تغییر هست که فلان شخص یا فلان ملّت چقدر عمر بکنند اینها کاملاً قابل تغییر است منتها با چه شرایطی کم می شود با چه شرایطی زیاد می شود همه ی اینها را شریعت مشخص کرده است با صِله ی رَحِم، با رعایت امانت، با رعایت وعد و مانند آن، چه اینکه با رعایت بهداشت، با رعایت شرایط محیط زیست و مانند آن هم مشخص کرده هم شرایط مادی را ذکر کرد هم شرایط معنوی را ذکر کرد این هم دو اصل و خدای سبحان می داند که این فرد یا این ملّت آن شرایط برتر را رعایت می کنند و عمر طولانی دارند این هم یک اصل و خدای سبحان می داند که گروه دیگر فرد یا جامعه آن شرایط طبیعی یا شرایط معنوی را رعایت نمی کنند و عمر کمتری دارند این هم اصل چهارم، برای خدای سبحان همه چیز مقدر است اما برای ما تغییرپذیر است ما می توانیم راه خوب را طی کنیم عمر بیشتری پیدا کنیم، راه بد را طی کنیم عمر کمتری طی کنیم اما کدام راه را می رویم، پایان کار ما چیست، گرچه برای ما مشخص نیست برای خدا مشخص است. فتحصّل یک قضا و قدری مربوط به کلّ عالم است یک، یک اجل

مسمایی است برای فرد و جامعه «لِكُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ» (۲) همان طوری که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر ملت مرگی دارد همان طوری که هر فرد مرگی دارد هر امت حیاتی دارد همان طوری که هر فرد حیاتی دارد این هم یک اصل، اما کمی یا زیادی عمر فرد و ملت تغییرپذیر است اصل بعدی این است که این ملت راه خوب می رود و عمر طولانی دارد یا راه بد را طی می کند و عمر کوتاه دارد عند الله مشخص است پس چیزی نزد خدا مجهول نیست گرچه برای ما معلوم نیست لذا ما هیچ حجتی نداریم و راهها را هم خدای سبحان چه بد و خوب برای ما مشخص کرده است بر اساس این تحلیل این اجل مسمای می تواند زیرمجموعه ی آن «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ» قرار بگیرد لذا در بخشی از آیات اینها را از هم تفکیک کردند مثل این آیه سوره ی مبارکه ی «طه» و برخی از آیات دیگر در بخشی از آیات قرآن کریم اجل مسمای را زیرمجموعه ی «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ» ذکر فرمود دیگر در مقابل آن ذکر نکرده فرمود: «لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا» خب، این اصل مقدم. در سوره ی مبارکه ی «سبأ» است ظاهراً فرمود اینها که فعلاً می گویند چرا عذاب الهی نیامده اینها باید بدانند که یک حساب و کتاب و نظمی در عالم هست برخیا در قیامت ممکن است اعتراض کنند بگویند اگر به ما مهلت می دادی ما مثلاً جبران می کردیم ما برای همه مهلت قائلیم راه عذر همه را هم می بندیم آیه ی ۲۹ و ۳۰ سوره ی مبارکه ی «سبأ» این است «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» این قیامت چه موقع قیام می کند «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ» نه یک لحظه، ساعت یعنی یک لحظه نه یک لحظه جلو نه یک لحظه دنبال، درباره ی مرگ امت و اجل ملت فرمود: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۳)، «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً» مشخص است یعنی وقتی مرگ یک ملت فرا رسید، سقوط یک امت فرا رسید اینها یک لحظه فرصت ندارند همان لحظه است اما «لَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی چه، چه درباره ی فرد چه درباره ی جمع این «لَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی چه، خب معلوم است قبل از رسیدن مرگ کسی نمی میرد دیگر قبل از رسیدن زمان سقوط کسی ساقط نمی شود دیگر این «لَا يَسْتَقْدِمُونَ» به چه معناست؟ این برای آن است که توجیه کنند که همان طوری که استقدام مستحیل است تأخیر هم مستحیل است یعنی شما قبول دارید قبل از رسیدن مدت ممکن نیست کسی بمیرد قبل از سقوط یک ملت ممکن نیست ملتی ساقط بشود این مستحیل است آن یکی هم همین طور است «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَقْدِمُونَ سَاعَةً كَمَا هُوَ بَيْنَ وَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً» که آن هم مثل این است اولی محال است دومی هم مثل این است ما نمی خواهیم بگویم اولی محال است چون اولی محال بودن را شما هم می دانید ولی می خواهیم به شما بفهمانیم که همان طوری که اولی محال است دومی هم محال است خب معلوم است تا مدت نرسیده انسان نمی میرد که ولی همان طوری که مرگ پیش از مدت مستحیل است مرگ بعد از فرا رسیدن مدت و تأخیر هم آن هم مستحیل است «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۴) قیامت هم که قیام می کند این چنین است «لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ» (۵).

ص: ۸۶۶

۱- (۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۲). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

۳- (۳). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

۴- (۴). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

۵- (۵). سوره ی سبأ، آیه ی ۳۰.

پرسش: برای خداوند که محال نیست

پاسخ: خداوند این را محال کرده خداوند محکومِ قانون نیست ولی این حکم را خدا مقزّر کرده فرمود هر چیزی سببی دارد وقتی سبب این حاصل شد شما دیگر فرصت ندارید از خدای سبحان این قانون نشأت گرفته خود خدای سبحان این قانون را تنظیم کرده است.

پرسش: پس «الدعاء یرد القضاء» (۱) چیست؟

پاسخ: خب آن بله، جزء قَدَر است دیگر این دعا، صِلَه ی رَحِم و امثال ذلک اینها باعث طولانی شدن عمر، باعث شفای مرض، باعث رفع مشکل و مانند آن است اینها همه در این محدوده ی تغییر و تحوّل است صدقه دادن، صِلَه رَحِم کردن، دعا کردن و مانند آن در بخش قَدَر قرار دارد و کاملاً می تواند حادثه ای را برگرداند، عمر را طولانی کند، بیمار را شفا بدهد و حادثه را به عقب بیندازد و مانند آن، اینها کاملاً تغییرپذیر است چه اینکه از آن طرف قطع صِلَه ی رَحِم، ترک صدقه، ارتکاب بعضی از سیئات اینها عمر را کوتاه می کند آن هم هست اما پایان کار و جمع بندی چه می شود، این مَلّت چه می کند آن را خدا می داند لذا نزد خدا «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (۲) است یکی از نامهای مبارک الهی که در بعضی از روایات نورانی اهل بیت (علیهم السلام) آمده است این است که او مهندس است یعنی بر اساس معماری کار می کند اشخاص کاملاً می توانند مسیرشان را عوض بکنند اما آیا می کنند یا نمی کنند سرانجام چیست همه را ذات اقدس الهی می داند. فرمود اینها می گویند «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ»، «قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ» آیه ی ۲۹ و ۳۰ سوره ی مبارکه ی «سَبَأ» «قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ» که «لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً» چه اینکه «لَا تَسْتَقْدِمُونَ» همان طوری که تقدّم مستحیل است و بین الغی است تأخّر هم همین طور است و گرنه آن را نمی خواهد حکم بکند آن را فقط می خواهد برای این بررسی کند که شما می دانید که هیچ کس قبل از اینکه عمرش تمام بشود نمی میرد این محال است دیگر آن دومی هم همین طور است. خب، فرمود اگر او نبود «لَكَانَ لِرِزَامًا» و شاید سرّ تأخیر اجل مسمّا که عطف است بر «كَلِمَةُ سَبَقَتْ» و مقدّم داشتن «لَكَانَ لِرِزَامًا» برای آن است که این فواصل آیات همه شان یاء منقلب به الف است آیات قبلی «وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (۳)، «وَأَبْقَى»، «لَأُولَى النُّهَى» (۴) و همچنین «لَعَلَّكَ تَرْضَى»، «خَيْرٌ وَأَبْقَى»، «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى»، «فِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (۵)، «مَنْ قَبْلَ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى» (۶)، «وَمَنْ اهْتَدَى» (۷) پایان همه ی این آیات یاء منقلب به الف است برای رعایت کردن این فواصل هم «وَأَجَلٌ مُّسَمًّى» تأخیر افتاد یعنی قبلاً باید این طوری گفته می شد «ولولا كلمة سبقت من ربك و أجل مسمى؟ لكان لزاماً» خب.

ص: ۸۶۷

۱- (۶). الكافي، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲- (۷). سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.

۳- (۸). سوره ی طه، آیه ی ۱۲۶.

۴- (۹). سوره ی طه، آیه ی ۱۲۸.

۵- (۱۰). سوره ی طه، آیه ی ۱۳۳.

۶- (۱۱). سوره ی طه، آیه ی ۱۳۴.

۷- (۱۲). سوره ی طه، آیه ی ۱۳۵.

پاسخ: بله، این قبل از اینکه عمر کسی برسد مرگ مستحیل است دیگر، یعنی خدای سبحان برای هر کسی اجلی معین کرده قبل از اینکه اراده ی خدای سبحان تعلق بگیرد که این شخص عمرش تمام بشود و پایان بپذیرد خب مرگ مستحیل است دیگر. می فرماید این را می دانید مستحیل است آن دومی هم مستحیل است دومی که تأخیر باشد آن هم محال است «فَإِذَا حَرَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۱)، «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» خب، فرمود برای اینکه شما در مکه بتوانید به هدفتان برسید و مشکلی دامنگیرتان نشود و در حال رضا و رفاه باشید دوتا راه دارد یکی بردباری، بردباری کلمه ی مرگبی است در فارسی آن قدرت ادبی عرب در آن نیست که با یک کلمه این مفهوم را این معنا را برساند در عربی صبر هست، در عربی حلم هست ما حلم را وقتی بخواهیم به فارسی برگردانیم می گوئیم بردبار یعنی بار را می برد این دوتا کلمه است یک کلمه نیست و اگر فارسی آن قدرت را می داشت که به جای عربی بود می توانست با یک کلمه ی بسیط معنای این کلمه ی بسیط دیگر را بفهماند ولی خب نداریم انسانی که این بار سنگین را می برد این حادثه ی تلخ را تحمل می کند عرب می گوید حلیم است حلم دارد اما ناچاریم دوتا کلمه را کنار هم ضمیمه کنیم تا معنا را بفهمانیم این بردبار است یعنی بار را می برد خب صبر آن هم واژه ی عربی است بردباری و صبر به انسان آن قدرت را می دهد که سختیها را تحمل کند و آنچه در کم کردن این سختی و افزودن آن توانایی سهم مؤثر دارد نماز است که فرمود: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» بنا بر اینکه نمازهای پنج گانه از این استفاده بشود. حالا- نماز چون در مدینه به طور مشروح آمده در مکه بعد از معراج مشخص شده است در طلعه ی مکه سخن از نماز نبود مگر اینکه دستور خاصی درباره ی شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت امیر (سلام الله علیهما) و حضرت خدیجه (سلام الله علیها) باشد و گر نه دستورات عمومی نبود اگر منظور از این تسبیح طبق روایات صلوات باشد این تسبیح با تحمید همراه شده و راز هم آرای تسبیح و تحمید در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۲) آنجا بیانی از سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی گذشت که سر همراهی تسبیح با تحمید با باء مصاحبه «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» (۳) اینجا هم با باء آمده «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» برای آن است که انسان ناقص است و محتاج یک، به نقص و نیاز خود هم توجه دارد دو، باید به جایی مراجعه کند که نقص و نیاز او برطرف بشود سه، آنجا اگر مثل خود او نیازمند و محتاج بود که مشکل گشا نیست چهار، باید به مبدئی تکیه کند که آن مبدأ منزّه از حاجت، مبرای از نقص باشد پنج، و آن خداست شش، لذا تحمید ما با تسبیح ما آمیخته است ما کسی را تسبیح می کنیم که از او کمک می خواهیم کسی که می تواند مشکل ما را حل کند باید مشکل نداشته باشد کسی که بی نیازی ما را تأمین می کند باید بی نیاز باشد ما چون خودمان نیازمندیم تنزیه می کنیم کسی را که مشکل ما را حل می کند این می شود تسبیح چون مشکل ما را حل می کند نیاز ما را برطرف می کند حق شناسی می کنیم او را شکر می کنیم می شود تحمید، غالباً در این گونه از موارد تسبیح آمیخته با تحمید است «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۴) یا در آیه ی محلّ بثمان «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ».

۲- (۱۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

۳- (۱۵). سوره ی غافر، آیه ی ۷.

۴- (۱۶). سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

پرسش: حاج آقا اینکه فرمود «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (۱) این آیه در مکه نازل شده [معلوم می شود که] نماز می خوانده در مکه.

پاسخ: بله، نماز برای عموم مردم در مدینه آمده بود و بعد آن در اواخر هم که حضرت از معراج برگشتند دستور آمد و گرنه در طلوعه ی بعثت اگر نمازی بود مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت امیر (سلام الله علیه) و خدیجه (سلام الله علیها) بود.

پرسش: مگر «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» در مکه نیست.

پاسخ: خب در مکه به این صورت نیامد که غالب اینها در مدینه است دیگر.

پرسش:

پاسخ: غالباً این آیاتی که مربوط به نماز است و نماز جماعت است نماز خوف در سفر است و امثال ذلک اینها یا در سوره ی «اعراف» است یا در سوره ی «آل عمران» است یا در سوره ی «بقره» است یا در سوره ی «نساء» است که اینها مدنی است دیگر خب.

فرمود: «وَمِنْ آثَارِ اللَّيْلِ فَسَبَّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» حالا آنها یعنی طلوع شمس و غروب شمس و آثاء که جمع اثنی و انوه است اینها جمع بردار است آنجا هم که مفرد آورده یا جنس آورده جمع نیاورده ولی نهار اطراف ندارد بیش از دو طرف نیست یعنی صبح است و غروب لذا در آیه ی ۱۱۴ سوره ی مبارکه ی «هود» فرمود: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ» نه «أَطْرَافَ النَّهَارِ» این جمع به لحاظ این می تواند باشد که روز بالأخره مخصوص یک روز معین که نیست اگر از روز ما جنس اراده کنیم و هر روزی هم دارای دو طرف هست این جنس نهار دارای اطراف خواهد بود این می تواند مصحح جمع آوردن کلمه ی اطراف باشد عده ای هم به زحمت افتادند تا مثلاً برای نیمروز اول دو طرف ذکر کنند برای نیمروز دوم دو طرف ذکر کنند که جمعاً بشود چهار طرف آن هم تکلفی است فرمود اگر این صلات و آن صبر را داشتید برابر «وَأَسْرِعُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۲) آن رضای تو تأمین می شود دیگر راحت می شوی همان طوری که نباید به مال مردم دست درازی کنی به مال مردم هم چشم درازی نکن چشم دوختن باعث می شود که شما یا احساس کوچکی کنی یا احساس ناخرسندی کنی اولاً چیزی ما به آنها ندادیم که به شما نداده باشد آنچه را که ما به اینها دادیم یا برای آزمون است یا فتنه است یا فتنه اگر به معنای آزمون بود این لام، لام تعلیل است اگر به معنای آشوب و زمینه ی عذاب و امثال ذلک بود این لام، لام عاقبت است فرمود همان طوری که دست درازی کردن به آنچه در پیش مردم است نارواست چشم درازی کردن هم نسبت به آنچه در دست مردم است نارواست «مَيْدَ الْعَيْنِ» مثل «مَدَّ الْيَدَ» ممنوع است یک وقت آدم چشم می دوزد نگاه می کند خیره می شود این چشم دوختن با طمع و آز همراه است خب این انسان را نگران می کند فرمود چیزی که در دست آنهاست یا برای عذاب اینهاست یا امتحان است چیزی نیست که باعث رفاه و رضا باشد که «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ» حالا این خطاب به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی جامعه مرادند بعضی از مفسران اهل سنت در ذیل همین آیه از صحیح بخاری نقل کردند که وقتی حادثه ای پیش آمد جنگی رخ داد و عده ای جزء اسرا بودند و غنایم جنگی هم نصیب نظام اسلامی شد وجود مبارک صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) تشریف بردند منزل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستند خادمی، خادمه ای باشد که به

اینها کمک بکنند همان اهل سنت از صحیح بخاری نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر فرمود من چیزی به شما بدهم که بهتر از خادمه و اینها باشد و آن تسبیح حضرت زهرا (سلام الله علیها) را به حضرت تعلیم کرده است اینها را هم در ذیل همین آیه از صحیح بخاری در کتابهای تفسیری شان نقل کردند خب.

ص: ۸۶۹

۱- (۱۷). سوره ی بقره، آیه ی ۴۳.

۲- (۱۸). سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

پرسش: در صحیحہ زرارہ وقتی سؤال می کرد اوقات نماز را تمسک می کرد به آیه ی ۱۱۴ سوره ی «هود» در حالی که سوره ی «هود» مکی است.

پاسخ: بله، برای عموم نبود یا بعد از معراج بود چون معراج در مکه اتفاق افتاد و آخر وجود مبارک حضرت در مکه که قسمت معراج اتفاق افتاد بعد از معراج زمینه برای تعیین نمازهای پنج گانه شروع شد. خب، فرمود: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» که این آنچه در دست اینهاست شکوفه ی دنیا است و میوه در دنیا نیست که در بحث روزهای چهارشنبه گذشت این «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» یا لام برای علت است یعنی ما اینها را دادیم برای امتحان یا به معنای فتنه است که لام، لام عاقبت است در سوره ی مبارکه ی «توبه» دو آیه بود که این معنا را خوب تبیین کرد یکی آیه ی ۵۵ و دیگری آیه ی ۸۵ به فاصله ی سی آیه این مطلب با تعبیر گوناگون در دو آیه مطرح شد در آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «توبه» این است که «فَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» در آیه ی ۸۵ همان سوره ی مبارکه ی «توبه» هم به همین مضمون آمده «وَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» پس «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» یعنی «أصنافاً منهم» «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» و اما آنچه خدای سبحان به تو داده است آن رزق معنوی که به تو داده است گذشته از وحی و نبوت و عصمت و امامت و ولایت اگر در بهشت است که خیر است و اگر قناعت است که خیر است و اگر رزق طیب و طاهر و کفایت معیشت است که خیر است «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ» بهتر از آن است یک، و پایدار هم هست دو، «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» برای اینکه روشن بشود در مکه مقاومت لازم است و مسائل خانوادگی هم نباید جلوی مقاومت را بگیرد فرمود: «وَأُمِّرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» این اختصاص دارد به وجود مبارک حضرت امیر و حضرت خدیجه (سلام الله علیها) و اگر برخی از فرزندان در پایان مکه به دنیا آمده باشند چون حضرت تا خدیجه (سلام الله علیها) زنده بود که تأهلی نکرده بود سایرین را شامل نمی شود و شامل عموم مردم هم نیست «وَأُمِّرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» این نماز برای اولین بار است یا تازه است که به عنوان شریعت مطرح شده کلمه ی اصطبار که باب افتعال است صبر شدید را به همراه دارد شدت صبر را به همراه دارد لذا فرمود بر این عبادت خیلی با تحمل صابر باش ما از تو چیزی نمی خواهیم و تو به ما محتاجی در اوایل برای خیلها روشن نبود که مسئله ی عبادت کردن، متدین شدن سودی به اسلام و به خدا و به قرآن نمی رساند تمام منافع برای خود این شخص است در سور مکی این مطلب مطرح است که ما از شما چیزی نمی خواهیم بلکه به شما چیز می دهیم ما نمی خواهیم که شما دین بیاورید به ما کمک بکنید این دین حیات شما را تأمین می کند سعادت شما را تضمین می کند «لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ» این سه مسئله را بدانید که ما از شما چیزی نمی خواهیم یک، همه ی نیازهای شما را هم تأمین می کنیم دو، در هر مقطع تاریخی مردان باتقوا پیروزند سه، «لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا» رزق به معنای «ما یعیش به انسان» اختصاصی به غذا خوردن ندارد مسکن و پوشاک و نوشاک و همه ی اینها رزق است «نَحْنُ نَزُقُكَ» ما نیازهای تو را تأمین می کنیم در هر حادثه ای قبل از اینکه پرونده ی آن حادثه بسته بشود خدا اعلام می کند که این پرونده به سود متقیان بسته می شود «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ» البته آن عاقبت اساسی که در قیامت است آنجا مشخص است در سوره ی مبارکه ی «ذاریات» در بخش پایانی اش این مطلب آمده آیه ی ۵۶ به بعد سوره ی «ذاریات» «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» بعد فرمود: «مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ» ما از جن و انس چیزی طلب نکردیم و نمی کنیم مبادا آنها خیال بکنند که ما اینها را خلق کردیم که کاری برای ما انجام بدهند «وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ» ما نمی خواهیم آنها مشکل مالی ما غنی محضیم چرا، برای اینکه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» این ضمیر فصل یعنی «هو» معرف بود خبر با الف و

لام این مفید حصر است که تنها رازق ذات اقدس الهی است «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» بنابراین ما از مردم چیزی نمی خواهیم مردم به ما نیازمندند این تعبیر که ما خلق نکردیم تا سودی بکنیم بلکه خلق کردیم تا جودی بکنیم هم در بحثهای قبل هم ملاحظه فرمودید که این هم ناصواب است خدای سبحان خلق نکرد تا سودی ببرد یک، خلق نکرد تا جودی بکند دو، کار خدا تا بر نمی دارد کاری تا برمی دارد که من این کار را کردم تا فلان که هدف به فاعل برگردد اگر فاعل کمال محض بود چون کمال محض است و اختیار و اراده در متن قدرت او تعییبه شده است از او خیر و جود نشأت می گیرد نه اینکه کاری کرده است که قبلاً جواد نبود الآن می خواهد جواد بشود ببینید یک سرمایه دار متمکن قدرت مالی دارد نیاز به مسکن ندارد برای نیازمندان مسکن می سازد تا به ثوابی برسد تا به کمال جود برسد این درست است که بگویید من خانه را ساختم تا سودی برم بلکه نسبت به مستضعفان جودی بکنم او می تواند بگوید قبل از این کار به جود متّصف نبود الآن به جود متّصف می شود ولی وقتی از وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم (سلام الله علیه) سؤال می کنند که جواد یعنی چه، فرمود اگر درباره ی مخلوق می گویند جواد آن است که حقوق الهی را بپردازد، اگر درباره ی خدای سبحان سؤال می کنید «هو الجواد إن أعطی و هو الجواد إن منع»^(۱) او در هر دو حال جواد است پس این چنین نیست که اگر او خلق نکند جود نکرده است جواد نیست الآن می خواهد این نقص را بزدايد و به جواد بودن متّصف بشود پس او خلق نکرده است تا سودی ببرد یک، خلق نکرده است تا جودی بکند دو، چون کمال محض است «یصدر منه الجود» به هر تقدیر فرمود: «وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»^(۲).

ص: ۸۷۰

۱- (۱۹). بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۹.

۲- (۲۰). سوره ی ذاریات، آیات ۵۷ و ۵۸.

اما بخشی مربوط به سؤالهای قبلی. درباره ی گناه چون ما در همین سوره ی مبارکه «طه» گرچه لفظ ابد نداشتیم ولی در آیه ی ۱۰۱ همین سوره این بود که «خَالِدِينَ فِيهَا» خلود اگر با ابدیت همراه نباشد ممکن است حمل بشود بر مکث طویل اما آن آیاتی که دارد «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» یا «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا»^(۱) اینها ظهورش در خلود است تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی این است که بعضی از آیات صریح در خلود است یعنی ابدیت بعدها هم مورد نقد و اشکال برخی از مفسران قرار گرفته حالا آنچه قرآن و کتاب و اهل سنت گفتند آن حق است آن «مَمَّا لَا رِيبَ فِيهِ» است ولی در بحثهای تفسیری ببینیم که این راه عقلی دارد یا ندارد. در جریان گناه ممکن است گناهی کیفر طولانی داشته باشد مثل حبس ابد این حبس ابد یک چیز معقولی است قبل از اسلام بود بعد از اسلام هست، بعد از اسلام در بین مسلمین هست در بین غیر مسلمین هست چیزی است که عقل نفی نمی کند عقلاً هم می پذیرند «أَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ»^(۲) حکم حبس ابد بود بعد تغییر پیدا کرده در برخی از موارد حکم حبس ابد هنوز هست در حوزه های غیر اسلامی هم حکم حبس ابد هست این یک چیز کاملاً معقولی است کسی دیگری را گشته اگر قصاص بشود قصاص نشد حبس ابد و مانند آن که حکم خاص خودش را دارد اما حبس ابد او ده سال است، بیست سال است یا سی سال است و اگر کسی کاری کرده که اثر آن کار در درازمدت هست آن برابر سوره ی مبارکه ی «یس» که فرمود: «نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ»^(۳) هست آن که سقیفه تشکیل داد یا قصد خلافت کرد مردم را منحرف کرد تا مردم بیراهه می روند کیفر تلخ بیراهه روی این در نامه ی اعمال یک عده نوشته می شود اینها هم حق است «مَمَّا لَا رِيبَ فِيهِ» است برای اینکه اثر کار اوست دیگر همان طوری که در حسنات اثر را می نویسند در سیئات هم می نویسند دیگر «نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ» اما اگر کسی کفر ورزید و نفاق ورزید و آیات خلود ابد هم برای اینهاست اینها اگر در قرآن اعتراض نکردند دلیلی بر این نیست که جای سؤال نیست در بحثهای کلامی جای این حرفهاست که از طرفی خدای سبحان می فرماید: «جَزَاءً وَفَاقًا»^(۴) یعنی کیفر حتماً مطابق با گناه است از طرفی ما ابدیت داریم ابدیت کار یک میلیون و دو میلیون و یک میلیارد و دو میلیارد سال نیست ابد یک چیز دیگر است ما هیچ گناهی در شرق عالم، غرب عالم نداریم که کیفرش یک میلیون سال باشد چه رسد به ده میلیارد و ده هزار میلیارد و ابد یک چیز دیگر است خوب، بنابراین این سؤال کلامی برای همه مطرح است اگر در قرآن چنین اعتراضی نیست آیا برای آن است که خلود مطرح نیست مگر به معنی مکث ابد یا راه دیگری دارد و هیچ گناهی ما نداریم که کیفرش ابدی باشد صد سال باشد، هزار سال باشد کاملاً قابل توجیه عقلی است یک، مورد قبول عقلاً هم هست دو، اما ابدیت چیز دیگر است.

ص: ۸۷۱

۱- (۲۱). سوره ی سجده، آیه ی ۲۰.

۲- (۲۲). سوره ی نساء، آیه ی ۱۵.

۳- (۲۳). سوره ی یس، آیه ی ۱۲.

۴- (۲۴). سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

مطلب دیگر اینکه این گناهان یا طبع و نفس وقتی که راه بد را طی کرد و شرور شد و خبیث شد این عناد، کفر، نفاق و مانند آن یا خُبث درون و مانند آن این یا حال است برای نفس یا ملکه است برای او یا فصل مقوم، اگر حال بود یا ملکه بود بالأخره عَرَضِ مُفَارِقِ بود باید زایل بشود چون عرض مفارق با ابدیت سازگار نیست اگر عرض لازم بود و اگر فصل مقوم بود یا عرض لازم معلوم می شود مُسَانِخِ با طبیعت است عرض لازم یک شیء که مزاحم با او نیست ممکن است شیئی ملکه بشود و عرض لازم بود خب اگر عرض لازم شد مناسخ با طبیعت است آن شیء ملزوم از لازم خود رنج نمی برد آن قدر مسئله ی معاد پیچیده است که اگر شما خیلی هم محقق باشید تصوّر برخی از مسائل جزء أصعب امور و عَقِبَهُ ی کثود است چه رسد به تصدیق چه رسد به نفی و اثباتِ برهانی، اگر اینها که به صورت حیوان در می آیند ذیل آیه ی «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (۱) هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان نقل کرده هم جناب زمخشری در کشاف که ده گروه یا گروههای دیگری به صورت حیوان محشور می شوند بسیار خب، اینها یا انسان اند که به صورت حیوان محشور می شوند پس این حیوانیت اینها یک وصفِ عرضی است بعد عوض می شود چون عرضی با ابدیت سازگار نیست اگر واقعاً حیوان اند که دیگر عذاب نیست حالا اگر کسی به صورت خوک در آمده واقعاً شده خوک، خوک از زندگی خوک همان لذّت را می برد که تذرو و طاووس می برند مگر تذرو یا طاووس یا آهو از زندگی لذّت نمی برد مگر همان لذّت را گراز و خوک نمی برند این چه حیوانیتی است که برای او عذاب است این عرض کردم این با ده سال و بیست سال درس خواندن حل نمی شود یک، تصوّرش هم به این زودیها نمی آید دو، در اذهان خیلیها هم عبور نکرده سه، بنابراین اگر یک وقت راه پیدا شد آدم می تواند پرسد که چگونه در قیامت که همه ی این سؤالها و جوابها مطرح شده این سؤال اصلاً به ذهن کسی نیامده آن کسی که کور محشور می شود سؤال می کند جواب خودش را می گیرد، خیلیها سؤال می کنند جواب خودشان را می گیرند در سوره ی «نساء» هم فرمود ما اگر انبیا نمی فرستادیم زیر سؤال می رفتیم برای اینکه «لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۲) ما انبیا فرستادیم معلوم می شود قیامت ظرف احتجاج است کسی حرفی برای گفتن داشته باشد دهندش را نمی بندند این کسی که کور بود بالأخره کافر بود مزاحم بود معاند بود منافق بود، دهندش را نیستند این در قیامت می گوید مرا چرا کور محشور کردی خدا می فرماید ما تو را کور محشور نکردیم تو کور بودی الآن هم کوری. خب، راه اساسی این است که انسان مقداری هم در روایات جستجو بکند آن روایاتی که صبغه ی تعلیمی دارد بخش مهمّ گریه ی ما در مسائل برای اینکه در خانه ی اهل بیت را بستند حالا آن ظلمها و غصب فدک و اینها یک چیز جزئی است اصلاً جلوی نشر معارف را اینها گرفتند آن کسی که می گوید «سَلِمُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» (۳) در خانه ی او را بستند شما می بینید در اسلام بزرگانی که هستند خب محدودند دیگر ما درست است که علما زیاد داریم اما علمایی که شاخص اول باشند کم اند حالا بعضی در فقه اند، بعضی در اصول اند، بعضی در عرفان اند، بعضی در تفسیرند همه ی اینها در تمام رشته که شاخص نیستند بعضیها که در رشته های خودشان خیلی شاخص اند آنها می بینید می گویند که این دوتا مطلب برای من حل نشده است از همه هم سؤال کردم مانند چه آنها که اهل ظاهرند چه آنها که اهل باطن این کتاب فُکوک برای صدرالدین قونوی است کمتر کسی است که نام صدرالدین قونوی را به عظمت علمی نشنیده باشد جناب صدرالدین قونوی در فُکوک در صفحه ی ۲۸۱ این فرمایش را دارند می گوید که «و هذه القضية» یعنی جریان آدم (سلام الله علیه) «تَشْتَمِلُ عَلَى أَمْرَيْنِ مُشْكَلَيْنِ لَمْ أَرَهُ أَحَدًا تَتَّبِعُهُ لِهَمَّا» می گوید ما در جریان قصّه ی حضرت آدم دوتا مشکل داریم که هیچ کس نتوانست حل کند «و لا أجاب لي أحدٌ من أهل العلم الظاهر و الباطن عنهما» و آن دوتا مشکل این است یک «إنّه (عليه السلام) بعد سجد الملائكة له بأجمعهم و مشاهده رجحانه عليهم بذلك و تعلّم الأسماء و الخلافه وصيته حق له كيف أقدم على المخالف و تشرّف بقول ابليس إلى أن يكون ملكاً» آن همه علوم را دارد بعد فریب شیطان را می خورد این

یعنی چه، مشکل دوم «کیف لم یعلم أنّ من دخل جنّه معرفه و لسان الشریعه لم یخرج منها» خب تو که همه ی اسما و علوم را می دانی همه ی فرشته ها در پیشگاهت خاضع اند اینجا هم که بهشت است کسی هم که وارد بهشت شده از بهشت بیرون نمی آید بهشت جنّه الخلد است این آمده گفته شما اگر این را گفته نخوری برای اینکه اگر این را بخوری می مانید اگر نخورید شما را بیرون می کنند خب اینجا کسی که آمد بیرون نمی رود می گوید این دو مشکل را من از علمای ظاهر سؤال کردم نتوانستند جواب بدهند از علمای باطن سؤال کردند نتوانستند جواب بدهند خب در خانه ی آنهايي که باید جواب بدهند بستند همین طور مانده.

ص: ۸۷۲

-
- ۱- (۲۵). سوره ی نبأ، آیه ی ۱۸.
 - ۲- (۲۶). سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.
 - ۳- (۲۷). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

Your browser does not support the audio tag

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسِيْلَكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزِقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (۱۳۲) وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳) وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى (۱۳۴) قُلْ كُلُّ مُتَّبِصٍ فَتَرْبِّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى (۱۳۵)»

برای مقاومت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر دشواریهایی که در مکه بود فرمود که از نماز کمک بگیر و بر این نماز هم شدیداً صبر کن و اعضای خانواده ات را هم به این نماز امر بکن در نماز انسان «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۱) دارد که از خدا کمک می گیرد وقتی به قدرت ازلی مرتبط شد احساس ضعف نمی کند لذا فرمود: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ» (۲) و اگر اعضای منزل افراد خانواده با انسان هماهنگ و همراه نباشند مسئول آن خانواده در پذیرش سمتهای رسمی اجتماعی با دشواری روبروست لذا فرمود اهلت را هم به نماز امر بکن و گذشته از اینکه اهلت را به نماز امر می کنی و خودت هم در آناء اللیل و اطراف النهار اهل نمازی با اضطراب یعنی صبر شدید این مطلب را تحمل بکن خب برخی از مفسران مثل فخر رازی و دیگران نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چند ماه حالا آن رقم را که راوی دید مدتی بالأخره در خانه امیرالمومنین و فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) را می زد و می گفت یا اهل البیت خدای سبحان آیه تطهیر را می خواند و جریان نماز را ذکر می کرد درست است که این در مدینه اتفاق افتاد اما این دلیل آن نیست که این آیه هم در مدینه نازل شده باشد ممکن است این آیه در مکه نازل شده و حضرت این آیه را در دم در امیرالمومنین و فاطمه (سلام الله علیهما) قرائت می کرد آیه تطهیر حسابش جداست اما این آیه و دستور نماز ممکن است که در مکه نازل شده باشد کما هو الظاهر چون در سوره «طه» است و سوره «طه» مکی است و حضرت این را در مدینه دم در حضرت امیرالمومنین و فاطمه (سلام الله علیهما) قرائت می کرد خب سزا اینکه فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا» برای آن است که صنادید قریش یک سلسله ذخایر مالی داشتند که چشمگیری بود یک سلسله قدرتهای سیاسی و اجتماعی هم داشتند که باعث مزاحمت دیگران بود درباره آن ذخایر چشمگیری فرمود: «وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۳) درباره این زخم زبانها و فشارهای اینها فرمود: «وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا» چه اینکه قبلاً هم فرمود: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» (۴) یکی از چیزهایی که آنها می گفتند و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» و برابر «وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا» مأمور به صبر و مقاومت بود همین آیه سوره ی مبارکه ی همین آیه ۱۳۳ است «وَ قَالَُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ» می گفتند اگر تو پیغمبری چرا معجزه ای از طرف خدای سبحان نمی آوری انبیای پیشین معجزه می آوردند تو هم یک آیه و علامتی از طرف خدای سبحان بیاور خب این حرف یک مطلب سخن بین الغی ای است این همه آیات و شواهد فراوانی که پیغمبر ارائه می کرده است و ارائه کرده است آیات الهی بود خود قرآن کریم که «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» (۵) آیه الهی است آیه کبرای خداست این همه معجزات را آنها نادیده می گیرند می گویند چرا معجزه نیافریدی خب در برابر این پیغمبر جز صبر کار دیگری نمی تواند بکند برهان که اقامه کرده معجزه که آورده تحدی هم که کرده آنها باز می گویند چرا

معجزه نیوردی «وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ» بعد ذات اقدس الهی می فرماید که بینه و آیه شفاف و روشن جریانهای گذشته را ما برای شما بیان کردیم ما تمام اسرار غیبی انبیای گذشته را قدم به قدم آدرس دادیم برای پیغمبر بیان کردیم به شما ابلاغ کرد به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتیم «وَمَا كُنْتُمْ تَأْتِيَانِي فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» (۶) ولی قصه از این قرار بود «مَا كُنْتُمْ بِجَانِبِ الطُّورِ» (۷) ولی قصه از این قرار بود «مَا كُنْتُمْ بِجَانِبِ الْغُرَبِيِّ» (۸) ولی قصه از این قرار است «وَمَا كُنْتُمْ لَعَدَائِهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (۹) ولی قصه از این قرار است ما تمام آدرس کوچه پس کوچه های غیب را دادیم اسرار را گفتیم آن وقت شما می گوید بینه نیوردی آیه نیوردی ما اسرار کتب آسمانی را بیان کردیم معارف کتاب آسمانی را بیان کردیم جریان آدم را گفتیم نوح را گفتیم احکام قبل از طوفان را گفتیم احکام بعد از طوفان را گفتیم همه را شفاف به شما نشان دادیم خب چه آیه ای از اینها روشن تر ما بینه یعنی آفتابی و روشن آوردیم در برابر این ناملايمات چاره جز صبر نیست لذا هم در آن آیه اسبق فرمود: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» (۱۰) هم در این آیه کنونی فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» که گرچه صبر بر رخدادهای اجتماعی را مطرح نکرده اما امر به صلوات و اصطبار بر صلوات از سنخ «وَاللَّهِ تَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۱۱) است یعنی از نماز کمک بگیر خب برای کسی که در پیشگاه معبود خودش ایستاده است و از او کمک می گیرد با قلب مطمئن و آرام پیام الهی را ابلاغ می کند دیگر فرمود این حرفهایی که آنها می زنند چاره جز صبر نیست برای اینکه برهان که اقامه کردی آنها خب نمی پذیرند «وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا» یعنی پیامبر «بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ» یک معجزه بیاورد لااقل ایشان می فرمایند ما معجزات فراوانی آوردیم بینات آوردیم «أَوَلَمْ تَأْتِيَهُمْ بَيِّنَةٌ» که این بینه فاعل «تأتي» است «بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى» بعد می فرماید که این مطلب حق است اگر ما قبل از اقامه دلیل کسی را هلاک می کردیم حجتی نداشتیم آن «لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۱۲) نشانه آن است که کار ما بر اساس بینه است اگر ما کسی را قبل از اقامه حجت هلاک بکنیم یا عذاب بکنیم اعتراض دارند دلیل آنها حق است و آن این است که «وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ» یعنی قبل آمدن آیه و حجت و بیان الهی «لَقَالُوا» یعنی می توانستند بگویند و می گفتند و گفتشان هم حق بود «لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى» این لو لا برای تحضيض است خب چرا قبلاً ما را با خبر نکردید چرا پیامبر نفرستادید چرا حجت را به ما ابلاغ نکردی اگر حجت را به ما ابلاغ می کردی ما دلیل نمی شدیم رسوا نمی شدیم الآن با عذاب شما دلیل شدیم رسوا شدیم قبل از اقامه حجت چرا ما را رسوا کردی فرمود اگر ما حجت را تمام نمی کردیم این مردم این اعتراض را می کردند معلوم می شود که عقلی را ذات اقدس الهی به مردم داده است که حجت باطنی است چیزی در روایات هم آمده و استدلال عقلی مادامی که قیاس و خیال و گمان و وهم او را همراهی نکند و عقل برهانی باشد مقبول خداست چه در دنیا چه در آخرت در سوره ی مبارکه ی «نساء» که قبلاً گذشت فرمود ما انبیا فرستادیم «لِيَأْتِيَ النَّاسَ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱۳) اگر در دنیا مبشرین و منذرین نیامده بودند مردم در قیامت به خدا می گفتند خدایا تو که می دانستی ما بعد از مرگ به این منطقه می آییم به این عالم سفر می کنیم ما هم از اینجا بی خبر بودیم چرا راهنما نفرستادی این دلیل لزوم و ضرورت بعثت انبیاست و دلیل حجیت عقل است به طوری که در صحنه قیامت عقل قدرت بر احتجاج دارد این برای سوره ی مبارکه ی «نساء» در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم بحث اش قبلاً گذشت که «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (۱۴) گرچه برخی از محققان اهل اصول گفتند که این آیه دلیل بر براهت اصولی نیست که ما بگوییم آن براهت اصولی همان طوری که با قبح عقاب بلا بیان ثابت می شود با «رفع... و ما لا يعلمون» (۱۵) ثابت می شود با آیه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ» ثابت می شود برای اینکه این مربوط به عذاب امم قبلی در دنیا است اگر این سخن بعضی از محققین اصولی درست باشد و ما بگوییم مورد مخصص است به این آیه اطلاق ندارد و شامل آن براهت اصولی نمی شود ولی در منطقه دنیا این حجت پذیرفته

است که اگر خدای سبحان ملتی را قبل از اقامه حجت عذاب بکند این با سنت الهی سازگار نیست فرمود: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» بخش سوم همین آیه ۱۳۴ سوره ی مبارکه ی «طه» است که محل بحث است که فرمود: «وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ» یعنی قبل انزال حجت و قبل از ارسال رسول و قبل از اتمام بینه «لَقَالُوا» یعنی می توانستند بگویند «رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى» این هم معنایش امضای حجیت عقل است عقل این حرف را می زند و ذات اقدس الهی که عقل را حجت باطن قرار داده است این را امضا کرده بنابراین این آیه نشان می دهد که اگر خدای سبحان ملتی را چه در دنیا چه در آخرت بخواهد عذاب بکند بعد از تمامیت حجت است هیچ کسی را بدون بینه و تمامیت حجت عذاب نخواهد کرد

ص: ۸۷۳

- ۱- (۱) _ سوره ی فاتحه، آیه ی ۵.
- ۲- (۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.
- ۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱.
- ۴- (۴) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۳۰.
- ۵- (۵) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸.
- ۶- (۶) _ سوره ی قصص، آیه ی ۴۵.
- ۷- (۷) _ سوره ی قصص، آیه ی ۴۶.
- ۸- (۸) _ سوره ی قصص، آیه ی ۴۴.
- ۹- (۹) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.
- ۱۰- (۱۰) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۳۰.
- ۱۱- (۱۱) _ سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.
- ۱۲- (۱۲) _ سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.
- ۱۳- (۱۳) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.
- ۱۴- (۱۴) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۱۵.
- ۱۵- (۱۵) _ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۸۰.

پرسش: ...

پاسخ: بالأخره عذاب اگر قبل از نزول حجت باشد این قبل از بینه است می شود عقاب قبل از بیان بلا بیان باید اول بینه بشود و مردم آن بینه را کاملاً بپذیرند بلاغ مبین بشود نه تنها ارسال محقق بشود رسالت هم محقق بشود به مردم برسد «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۱) و گرنه جاهل قاصر را ذات اقدس الهی عقاب نمی کند دیگر خبر «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى * قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ» هم شما متربص اید هم ما، اما بعضیها فکری دارند خیال می کنند آینده طور دیگر است به انتظار یک آینده موهوم اند مردان الهی مؤمنان به انتظار وعده الهی اند در موت و برزخ و صحنه قیامت و بهشت فرمود همه منتظر

آینده اید صبر بکنید ببینیم که چه می شود یکی از متقن ترین دلیل بر ضرورت معاد همین است که بالأخره حق باید ظاهر شود در عالم دنیا حق به آن معنا قابل ظهور نیست چون خدایا خود را حق می دانند جایی بالأخره باید باشد در عالم که معلوم بشود حق با کیست یا نه اگر فقط دنیا بود هیچ راهی برای تشخیص ما هو الحق نبود این جنگ هفتاد و دو ملت برای همیشه هست صحنه ای باید باشد که بالأخره حق ظهور بکند که احدی در آنجا تردید نداشته باشد و گرنه می شود عالم عالم باطل برای اینکه این مکتبها و مرامهای گوناگون است هر کسی هم خودش را حق می داند اگر جهان جایی نداشته باشد که حق محض در آنجا ظهور بکند می شود عالم باطل لذا قرآن کریم یکی از متقن ترین براهین معاد را ظهور حق می داند اینجا می فرماید «قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا» آن روز «فَسَيَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» و در قبالش چه کسی کجراهه رفته و ضل عن سبیل الله خب اما آنچه مربوط به مسائل گذشته است قسمت مهم در هر مسئله ای تحریر صورت مسئله است لذا بسیاری از بزرگان سعی می کردند که صورت مسئله را اول در آن مقدمه خوب ذکر بکنند می گفتند که چند تا مقدمه است اول تحریر محل نزاع است این تحریر محل نزاع خیلی از نزاعهای لفظی را برطرف می کند یک، و خیلی از استدلالهایی که از موضوع بیرون است آنها را خارج می کند دو، و خیلی از براهینی که خارج از این منطقه است و مربوط به این منطقه است او را داخل می کند سه، بحث را منفتح می کند تحریر صورت مسئله از مهم ترین پژوهشهای یک محقق است در جریان حضرت آدم (سلام الله علیه) ما باید صورت مسئله را درست تحقیق بکنیم این امری که شده درباره سجده یا آن نهی ای که شده درباره اکل شجره آیا این تکوینی است آیا این تشریحی است اگر امر تکوینی است که عصیان پذیر نیست در حالی که ابلیس عصیان کرده اگر نهی نهی تکوینی است در جریان «لا- تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (۲) تخلف شده اگر این نهی ها تشریحی است آن صحنه صحنه شریعت نبود شریعت بعد ظهور کرد دین بعد ظهور کرد بنابراین چون آن صحنه نه تشریح بود نه تکوین رنج بی شماری که مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) کشیدند و شاگردشان شیخ طوسی (رضوان الله علیه) پذیرفتند در تنزیه الانبیاء که وجود مبارک آدم ترک اولی بود یا نبود مکروه را مرتکب شد یا نشد نهی تنزیهی بود یا نبود همه اینها خارج از بحث است برای اینکه شریعتی در کار نبود تا شما این نهی ها را به تنزیهی یا ترک اولی یا ترک مستحب یا فعل مکروه حمل بکنید این دو تا اشکالی که از جناب صدر الدین قونوی برای هفتصد هشتصد سال قبل بود این در طی این هفتصد سال همین طور یداً پیدا در کتابها در سینه ها در درسها بود همین دو تا اشکالی که دیروز در بحث فکوک صدرالدین در فکی که مربوط به داوود (سلام الله علیه) است در همین فکوک چاپ شده صفحه ۲۸۱ آمده گفت من با علمای ظاهر با علمای باطن اهل ظاهر و باطن مذاکره کردم مباحثه کردم سؤال کردم هیچ کدام از این دو تا شبهه مرا حل نکردند و همچنان این دو تا اشکال برای من باقی است که این دو تا اشکال در بحث دیروز گذشت غرض آن است که اگر کسی می خواهد راه حلی پیدا کند در جریان جنت حضرت آدم و امر به سجده و نهی از اکل شجره باید در فضایی بحث کند که نه تشریح بود و نه تکوین این یک مطلب در جریان خلود _ ان شاء الله _ به خواست خدا آیات دیگری در پیش داریم در سوره ی مبارکه ی «طه» که حالا گذشت مسئله خلود مطرح نبود ابدیت مطرح نبود اصل خلود مطرح بود این به عرضتان رسید که معروف بین اهل تفسیر (رضوان الله علیهم) همان ابدیت کفار و منافقین است اصرار سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در کتاب قیم المیزان این است که آیات صریح در خلود است برخی از مفسران بعدی که متأخر از المیزان بودند نقدی داشتند و نقدی دارند که خلود دشوار است اثبات خلود دشوار است ما اگر بتوانیم مسئله خلود را خوب از آیات قرآنی یا با کمک عقل یا با کمک روایات استنباط بکنیم دیگر شبهه از هر طرف برطرف می شود اولین سؤال این است که برای همه اهل قیامت گویا پذیرفته شده است که یک عده مخلصند اصلاً هیچ کسی سؤال نمی کند اعتراض نمی کند چون اعتراضها و سؤالها را همه را خدا در قیامت بیان

کرده اعتراضهای قیامت را بیان کرده در سوره ی مبارکه ی «نساء» فرمود اگر ما مبشرین و منذرین نمی فرستادیم اینها در قیامت علیه خدا احتجاج می کردند «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۳) در جریان حشر یک عده به صورت کور اینها در قیامت اعتراض می کنند خدا پاسخشان را می دهد یک سؤال معقولی است و یک جواب معقول و منقولی که ما تو را کور نکردیم تو خودت کور بودی در جریان عذاب قبل از ارسال چه در سوره «اسراء» چه در سوره «طه» هر دو یک حجت بالغه ای هست که ما قبل از اتمام حجت کسی را عذاب نمی کنیم حالا خواه آن قاعده اصولی از آن استفاده بشود یا نشود این آیه در منطق خودش تام است ولو مربوط به دنیا باشد آن بزرگانی که در اصول نقدی دارند می گویند این مربوط به عذاب دنیایی و امتهای قبلی است بسیار خب باز هم حق است یعنی خدای سبحان هیچ کسی را بدون دلیل و بدون اقامه برهان و اتمام حجت عذاب نمی کند آیه پایانی سوره ی مبارکه ی «طه» هم بشرح ایضاً [همچنین] که «لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَّبَعِ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزِي»

ص: ۸۷۴

۱- (۱۶) _ سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

۲- (۱۷) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

۳- (۱۸) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

پرسش: همه اینها قبح عقاب بلا بیان را دارند مطرح می کنند.

پاسخ: تأیید آن است قبح عقاب بلا بیان مطلبی است که عقل می فهمد ولی قرآن کریم این را امضا می کند اگر قرآن کریم این را امضا کرده است تطابق عقل و نقل است منظور این است که قرآن همه این حرفها را بازگو کرده اگر خلود مخالف با جزای وفاق بود در یک گوشه به آن اشاره می کرد اصلاً در هیچ جای قرآن سخن در این نیست که یک عده در قیامت بگویند خدایا ما صد سال یا پنجاه سال گناه کردیم پنجاه هزار سال داریم می سوزیم خب بس است این ابدیت برای چه چرا اصلاً این سؤال در قرآن نیامده یک چیز شفاف و روشنی است در برابر قرآن حالا خود ما کسی آمده شمر شده وجود مبارک سید الشهداء را که مفخر جهانیان است شهید کرده دو بار سه بار چهار بار انسان ببیند که او سوخت و سوز شده سوخته شده خاکستر شده دوباره زنده شده باز سوخته شده دوباره خاکستر شده باز بعد از پنج شش بار برای ما سؤال می شود خب بس است دیگر این چطور است که اصلاً به ذهن کسی نیامده و در هیچ جا هم سؤال نیست «خالدین فیها اَبَدًا» (۱) «خالدین فیها اَبَدًا» این چطور است و قرآن هم

پرسش: آیه ی «لِيُقْضَ عَلَيْنَا رُبُّكَ» (۲) با مالک در نمی آید.

پاسخ: حالا می رسیم به آنجا برخیها هستند که خدا غریق رحمت کند این حرف برای مرحوم علامه رفیعی (رضوان الله علیه) است در آن کتاب شریفشان برخیها هستند که از بس نسبت به پیغمبر و آل پیغمبر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) دشمن اند عناد دارند که وقتی وجود مبارک پیغمبر از راه دور می گذرد و شعاع نورانیت نور آن حضرت باعث می شود که عذاب دوزخیان کم می شود برخی از همین جهنمیها از مالک دوزخ (سلام الله علیه) می خواهند که در جهنم را بیوش که ما نبینیم و آثار عبور پیغمبر را درک نکنیم از بس با پیغمبر بدند این هست خب اینها چه کسانی هستند اینها کسانی اند که خودشان وقتی که می خواهند چیزی را از خدا مسئلت بکنند با خدا هم قهرند از بس عنودند آیه سوره ی مبارکه ی «زخرف» آیه ۷۷ و ۷۸ این است فرمود: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ * وَنَادُوا يَا مَلِكُ لِيُقْضَ عَلَيْنَا رُبُّكَ» از بس با خدا بدند نمی گویند ربنا و به مالک هم نمی گویند مالک که مسئول دوزخ است (سلام الله علیه) به مالک نمی گویند از خدای ما بخواه که جان ما را بگیرد این دو، به مالک می گویند به خدایت بگو جان ما را بگیرد یعنی ما که او را قبول نداریم که خدای ما باشد یک چنین گروهی اند در جهنم هم نمی گویند ربنا در جهنم هم آن عناد را دارند در جهنم هم به مالک می گویند به خدایت بگو جان ما را بگیرد خب برای اینها که این طور عنودند و لجوج اند یک عذابی ترسیم می شود لکن عقل بخواهد بفهمد محتاج به برهان است

ص: ۸۷۵

۱- (۱۹) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۹.

۲- (۲۰) _ سوره ی زخرف، آیه ی ۷۷.

پرسش: حاج آقا این اهل جهنمی که این قدر عناد دارند که حتی از دربان (شداد) نمی خواهند که از خدا بخواهد اینها را نجات بدهد اینها از کجا آمده اند.

پاسخ: این عناد؟ این عناد دنیایی بود دیگر کسی که بر کفر و بر «و تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (۱) آنها که لدود اند لجوج اند وقتی ملکه بشود به همین صورت درمی آید دیگر فرمود: «و تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» این «لد» جمع «الد» است اینها الد الخصام اند اینها آنجا هم که رفتند همان طور حرف می زنند این از لطایف فرمایش مرحوم علامه رفیعی (رضوان الله علیه) است خب اینها یک راه دارد ولی خب همینها

پرسش: ببخشید جزای اعمال نسبت به جزای قیامت عینیت بگیرد نه علت بالأخره «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى» (۲).

پاسخ: بله آتش می خورند این هست تجسم اعمال حق است و آن آیات سوره ی مبارکه ی «نساء» حق است «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۳) ظاهرش حق است بعضی از رهبران کفر مردم را به آتش دعوت می کنند همه حق است اما این کار محدودی است کار محدود کیفر محدود می خواهد این «جَزَاءً وَفِاقًا» (۴) این است اما در هیچ جای قرآن سؤال نشده که بالأخره اینها کارشان محدودشان کیفر نامحدود است یعنی چه همه مثل اینکه مسئله را روشن گرفتند نه مسلم مسلم بودن یک مطلب است روشن بودن مطلب دیگر است یعنی نیازی به سؤال ندارد

پرسش: سؤال کرده بودند پیغمبر فرموده بود که «لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا» (۵).

ص: ۸۷۶

۱- (۲۱) _ سوره ی مریم، آیه ی ۹۷.

۲- (۲۲) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۰.

۳- (۲۳) _ سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۴- (۲۴) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

۵- (۲۵) _ سوره ی انعام، آیه ی ۲۸.

پاسخ: بله نه آنها سؤال نکردند که چرا ما را مخلص کردی گفتند که ما را برگردانید به دنیا که ما آدم صالحی بشویم فرمود: کلاً «لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» آنها اعتراض نکردند نگفتند که ما مثلاً صد سال گناه کردیم یا آثار گناه ما هزار سال بود ما سقیفه را ایجاد کردیم یک میلیون سال مردم گمراه شدند حالا چرا یک میلیارد سال دو میلیارد سال سه میلیارد سال سوخت و سوز داشته باشیم این سؤال را نکردند

پرسش: به هر حال این جواب می تواند باشد.

پاسخ: نه جوابش این است که شما برگردی فایده ندارد جوابش این است که «لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» برگردی خب به چه برگردی بروید دنیا باز همین هستید ما چندین بار در دنیا شما را آزمودیم مهلت دادیم خب این از کجا پیدا می شود یک وقت گاهی گفته می شود که قرآن کریم یک حرفهای تازه ای دارد بله حرفهای تازه فراوان دارد اما به عنوان «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۱) است نه «يعبدكم» چیزهایی به ما یاد می دهد که ما نمی توانیم یاد بگیریم باید یاد بگیریم ما در مسئله خلود به ما چه یاد داد از طرفی «جزاءً وفاقاً» (۲) یاد داد از طرفی عدل الهی یاد داد از طرفی ظلم محدود است کفر محدود است قتل انبیا محدود است از آن طرف مدام این سوخت و سوز مدام سوخت و سوز مدام سوخت و سوز مدام سوخت و سوز این را عقل نمی فهمد یک وقت

ص: ۸۷۷

۱- (۲۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۲- (۲۷) _ سوره ی نبا، آیه ی ۲۶.

پرسش: دنیا مزرعه الآخره را چطور معنا می کنید.

پاسخ: می بینید اگر کمی آدم شل بگیرد چطور اتلاف وقت است اگر «يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۱) هست باید آدم یادش بدهد یک وقت می گوید این کار را باید انجام بدهید نماز بخوانید روزه بگیرید فلان کار مبطل است نماز از فلان وقت تا فلان وقت روزه از فلان وقت تا وقت می گوئیم «سلمنا آمننا سماعاً و طاعه» یک وقت با برهان عقلی دارد حرف می زند و راه عقل را باز کرده چند جا فرمود ما این کار را کردیم برای اینکه فلان استدلال نشود فلان استدلال نشود فلان استدلال نشود در سوره «نساء» این طور گفت در سوره «طه» «اسراء» آن طور گفت در سوره «کهف» این طور گفت «وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» یعنی شما را باسواد می کند نه اینکه دهانتان باز بشود هر چه خواستید بگوئید خب این علم چیست چه به ما یاد داد این است که اگر چند روز نظر شریفان باشد عرض کردیم نه از شیخ انصاری برمی آید نه از رسائل یک علم دیگر لازم است اینها جان کنند حکما تا گوشه ای از این را لااقل روشن کردند آدم را ساکت کردند یک اعتراض برهان اصلی را مرحوم بوعلی اقامه کرده است که چطور می شود اصل اشکال در این است که بالأخره این وصف این عناد این لجاج این کفر و نفاق یا وصف عرض مفارق روح آدم است یا عرض لازم اگر عرض مفارق بود بالأخره مفارق مفارق است دیگر رخت برمی بندد دیگر یک میلیون سال و دو میلیون سال وقتی که عرضی مفارق بود رخت برمی بندد دیگر و اگر عرض لازم بود عرض لازم از ذات ملزوم نشأت می گیرد بین لازم و ملزوم کمال سنخیت است ملزوم از لازم لذت می برد نه درد اگر عرض لازم شد در ذیل این آیه «فَتَيَأْتُونَ أَفْوَاجاً» (۲) که هم مرحوم شیخ طوسی نقل کرد هم زمخشری نقل کرده عده ای به صورت حیوان محشور می شوند یعنی اینها حقیقتاً انسانند و به صورت حیوان درمی آیند یا حقیقتاً حیوانند اینکه خدا می فرماید «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۳) یک عده مست می شوند تناسخ ملکوتی را همه قبول کردند نسخ ملکوتی را ابطال کردند «ما من مله الا وللتناسخ فيها قدم راسخ» تناسخ ملکوتی را همه قبول کردند یعنی این شخص واقعا می شود بوزینه خب اگر واقعا شده بوزینه از بوزینه بودن رنج می برد مگر بوزینه از بوزینه بودن رنج می برد یا همه آن لذتهای نکاح و تولید و تغذیه و تنویه ای که آهو دارد بوزینه هم دارد این چه لذتی است این چه دردی است اگر عرض مفارق است باید رخت بر بندد اگر عرض لازم است مسانخ ملزوم است با او باید لذت باشد فخر رازی در قبال سخنان مرحوم بوعلی نقدی کرده که مشابه همین نقدی است تعبیری است که الآن گفته شده البته با یک مطلب دیگر و بیان دیگر مرحوم خواجه (رضوان الله علیه) و بعد از مرحوم خواجه مرحوم محمد بن جعفر رازی این محمد بن جعفر رازی برای استان بزرگ تهران بزرگ و برای همین ورامین است این رازی رازیها همین برای تهران و ری و این منطقه هستند این شاگردان خوبی تربیت کرده یکی از شاگردانش مرحوم شهید اول است مرحوم شهید اول در شرح حال خودش می گوید بعد از اینکه من از انفاس قدسیه محمد بن جعفر رازی فلسفه را آموختم این فلسفه را در شام پیش همین عالم بزرگوار ورامینی خوانده که فخری است برای ورامین و منطقه ورامین این محاکمه ای کرده در بین فخر رازی و خواجه نصیر در بخشی از این محاکمات نظر فخر رازی را ترجیح داده در بخشی از محاکمات نظر مرحوم خواجه را که قسمت مهم همین است یک کتاب بسیار متقنی است شرح اشارات و تنبیهات مرحوم بوعلی متنش برای بوعلی است تمام این مطالب را جناب فخر رازی به نقد کشیده بعد مرحوم خواجه نصیر دفاع کرده بعد قطب رازی آمده داوری کرده یک میزگرد محققانه پژوهشگرانه چهار ضلعی است گاهی بین الشارحین گاهی بین الشارحین و الماتن داوری کرده مرحوم خواجه در این تبیین مسئله خلود این چنین می فرماید جلد سوم شرح اشارات و تنبیهات چاپ ایران صفحه ۳۵۳ اعتراض فخر رازی را ذکر می کند «و اعترض الفاضل الشارح» یعنی فخر رازی به اینکه «بأن النفوس ذوات

العقائد الباطله الجازمه أنها حقّه» آنها که کافر بودند معاند بودند مکتبهای غیر دینی داشتند و معتقد بودند که این کفر حق است یا ماده حق است یا الحاد حق است یا «فان جاز ان يزول عنها ذلك الجزم» اگر آن جزم رخت برمی بندد پس عقاید باطله رخت برمی بندد اینها اهل سعادت می شوند پس دیگر خلود معنا ندارد و اگر این عقاید باطله رخت بر نمی بندد اینها خودشان را در آخرت مستکمل و کامل می بینند مثل دنیا همان طور که در دنیا رنج نداشتند در آخرت هم رنج ندارند مرحوم خواجه می فرماید که نفوس کامله آنها که با برهان الهی همراه بودند که حق را علی ما هو علیه درک می کنند اما اینها باطل برایشان ملکه می شود یک، گفتید زایل می شود می گوئیم نه زایل نمی شود تا بشوند اهل سعادت دو، اینها یک سلسله عقاید ملکه زوال ناپذیر دارند آنجا از اینها گیرش نمی آید و با عذاب دائم روبه رو هستند کسی اعتقاد پیدا کرده به حرفهای مارکس و انگلس کسی اعتقاد پیدا کرده به اینکه طبیعت حق است کسی اعتقاد پیدا کرده به اینکه ماده ازلی است کسی اعتقاد پیدا کرده به اینکه مواد ازلی خالق ندارند اینها برای او رسوخ کرده و از آنها زائل نشده آنجا که می رود می بیند از اینها خبری نیست عذابش شروع می شود شروع می شود که شروع می شود اینها برای او ذاتی شد پس اینها آن ذات را رها نمی کند این شخص معتقد جازم به مرام مارکس و انگلس اینها را دارد و هر چه دنبال می گردد که برابر این مرام مارکس و انگلس چیزی گیرش بیاید گیرش نمی آید جزع اش بلند است این ابدیت است این خلود است آنها گفتند که اگر عرض لازم باشد عرض لازم که مسانخ ملزوم است رنج آور نیست می گوئیم درست است او از این رنج نمی برد او معتقد است که مرام مارکسیستی حق است چشم باز می کند می بیند نیست او معتقد است حرف مارکس و انگلس حق است گوش باز می کند می بیند نیست و همیشه یک خواسته بی مقصدی دارد و همیشه در عذاب است این عذاب اوست این گونه از امور که در آن روز به عرضتان رسید تا تجرد روح و تجرد این خواسته ها و مانند آن ثابت نشود ترسیم خلود کار آسانی نیست لذا سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی در بعضی از آیات دارد «هذا نصّ فی الخلود» گرچه برخیها که بعدها پیدا شدند بر المیزان نقدی کردند گفتند نه این خلود سازگار نیست.

ص: ۸۷۸

۱- (۲۸) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۲- (۲۹) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۱۸.

۳- (۳۰) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

«و الحمد لله رب العالمين»

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

